منتهای ثنا ناز فرمای قرآن المعز زبار رونق افزا انطباع تواند بود

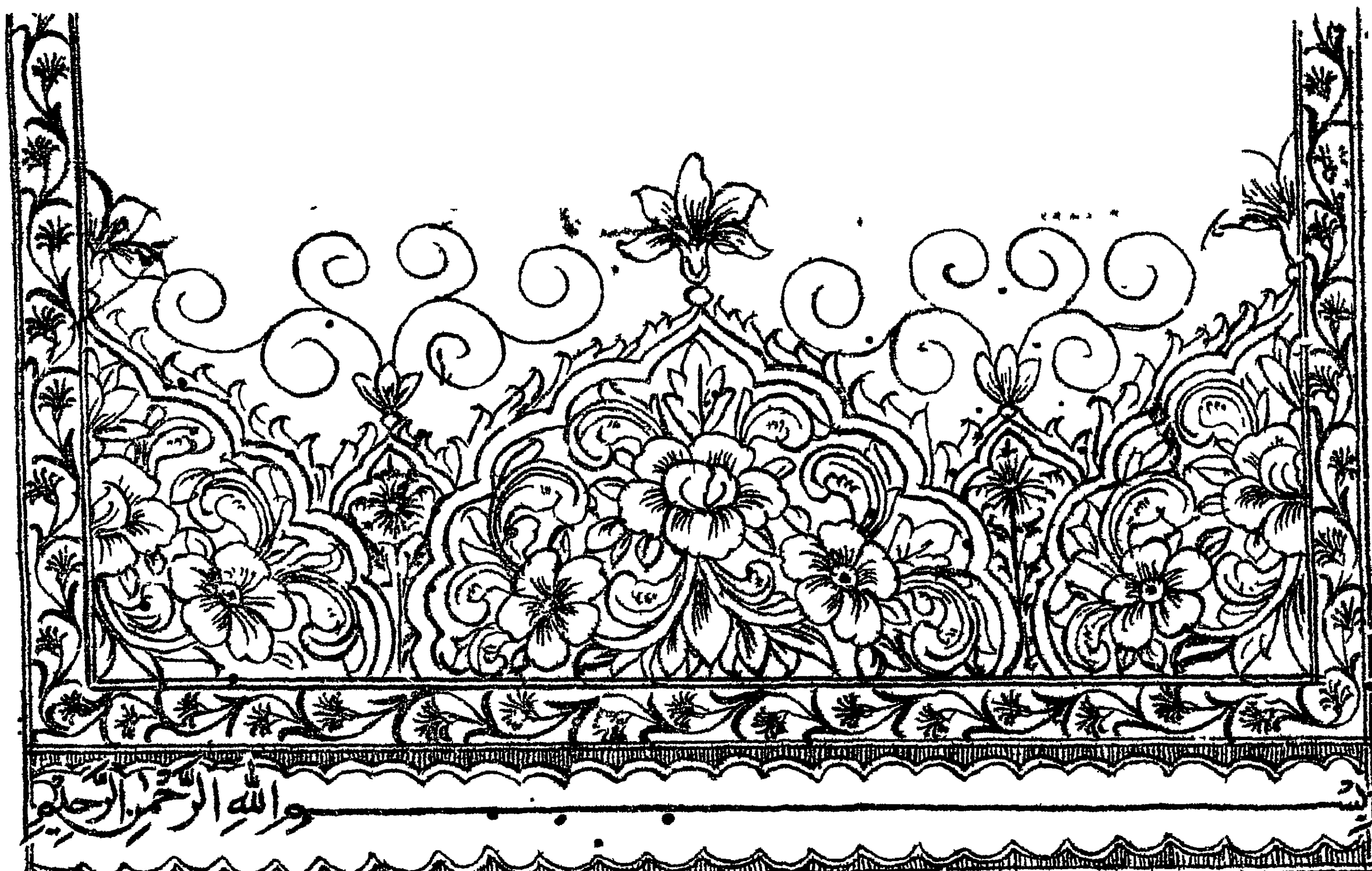
که در ضمن گوهر سخن تفسیر بی نظیر موسوم به جامع نکات خفیه و جلیه بزبان فارسی مطبوع جهانیان

تفسیر حسینی

جلد اول

مصنفه مولانا فاضل اجل کمال الملة والدین حسین بن علی الواعظ الکاشفی البیهقی علیه رحمة الله القوی الی یوم الدین

بضیای طبع در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنو صفحات انطباع یافت



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی ثناخوانی حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله و صحبه صلوة مصونة عن التناهی نموده میشود که قبل ازین باشارت
مشتمل بر بشارت مکارم معالی جناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب الحضرة السلطانیه مؤتمن المملکة الخاقانیه عضد الدولة القاهره
رکن السلطنة الزاهره مؤید الاعلام والمسلمین نظام الدولة والامارة والدنیا والدین **قطعه** گوهر درج کرامت اختر برج کمال * آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله *
شهسوار عرصهٔ عزت علی شیر آنکه هست * والی والاجناب و داور دوران پناه * مستفیض از نفحهٔ گلزار فضلش جان و دل * مستنیر از لمعهٔ رای منیرش
مهر و ماه * دولت او با جهان و رفعت او با سپهر * فاش میگویند هر دم از سر تمکین و جاه * کای جهان اندر دولت ما هر چه میجوئی بجوی * وای سپهر از رفعت ما هر چه
میخواهی بخواه * اعزه الله العزیز بعزة الدارین و وفقه بتکمیل اسباب سعادات النشأتین شرف صدور یافته بود و عنان توجه بتالیف کتاب
جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلد است انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیبی کامل و ترصیعی شامل دست داده و بنظر عالی
امارت پناهی رسیده عز قبول یافت اما بواسطهٔ وفور علائق و هجوم عوائق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقدهٔ تاخیر افتاد تا در غرهٔ محرم المکرم
سنة سبع و تسعین و ثمان مائة ایمای ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاتر بندهٔ جانی حسین الواعظ الکاشفی رسید که عجالة الوقت ترجمهٔ مبرا
از تکلف سخن آرائی و معرا از اظهار فضیلت تمامی کلمات قرآنی را باقصر بیانی رقم زدهٔ کلک بیان گرداند تا حضرت مشار الیه بمطالعهٔ آن اوراق اهتمام
تمام نمایند و معنی کلمات قرآن را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر ایشان از رسیدن آن ثمرات ریاض قرآنی بدین نوباوهٔ حدائق معانی که
نسبت با هم سامی آنحضرت بمواهب علیه التسام یافته محظوظ گردانند امیدواری بعنایت حضرت باری جل شانه و عز سلطانه چنانست که عنقریب
نسیم توفیق نقاب خفا از چهرهٔ شاهد مقصود برگشاید و عرائس مجلدات ثلثه بر منصهٔ ظهور بجلوه در آید **شعر** ارجو من الله نیل المواهب *
ودّی لما یبتغی العبد واهب * و در ترجمه بعد از ملاحظهٔ حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز و وضع معنی آیت بر وجهی که

شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا علیهم السلام انچه اصح و اشهرست بطریق خیر الکلام ما قل و دل ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در مجلس صورت تلفیق خواهد پذیرفت و چون قراءات جائزة التلاوة بسیارست و اختلافات قرّاء در حروف و الفاظ بیشمار درین اوراق از قراءات معتبره روایت بکر از امام عاصم رحمه الله که درین دیار بصفت اشتهار و رتبت اعتبار دارد مثبت میگردد و بعضی از کلمات که خصلی باو مخالفت و معنی قرآن بسبب آن اختلاف تغیر کلی یابد اشارتی میرود والله الهادی و علی کرمه اعتمادی

اَعُوْذُ پناه میگیرم و التجا مینمایم بِاللّٰهِ بمعبود بحق و خداوند مطلق مِنَ الشَّيْطٰنِ از شر وسوسه دیو فریبنده سرکش یا دور مانده از رحمت بعنز الرَّجِيْمِ ○ رانده شده از ریاض جنان یا رنیده گشته از طبقات آسمان بتقدیر ملک منان

سورة الفاتحة مكية ومدنية وهي سبع آيات

بِسْمِ اللّٰهِ بنام خدای سزای پرستش الرَّحْمٰنِ نیک بخشنده بر خلق بوجود و حیات الرَّحِيْمِ ○ بخشاینده و مهربان بر ایشان ببقا و محافظت از آفات اَلْحَمْدُ همه ثنای و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جمله آن بتمام و کمال لِلّٰهِ مر خدای راکه مسمی و موصوف است بهمه اسما و صفات و کمالات رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ○ آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازنده کارهای همه عالمیان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن الرَّحْمٰنِ بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان الرَّحِيْمِ ○ بخشاینده دیگر بار برافت و رحمت مر مومنان را و درآوردن ایشان ببهشت جاودان مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ ○ خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز بهرچه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در آن روز مستدرك نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که بدان میان بندگان بحق حکم کند و یا جزا دهنده براستی در روز پاداش اِيَّاكَ نَعْبُدُ مر ترا می پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ ○ و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سائر حوائج مهمات اِهْدِنَا بنما ما را راه الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ ○ براهی راست که راه انبیا و اولیاست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سید انام است و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق و الدین خواجه عبید الله رح در معنی این کلمه بلند کلمه ارجمند فرموده اند و آن اینست که بنمای ما را راه مستقیم یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف ساز تا از التفات بخود و بغیر از تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم جز ترا ندانیم و جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم و یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت ترا است به نسبت بهر جویی که آن جود بی آن میلی ندارد و بغایت کمال خوبی آن میرسد تا در همه احوال جز تو نه بینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم صِرَاطَ الَّذِيْنَ بنمای ما را راه آنانکه بفضل خود اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ۵ انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه آنها که اهل قرب اند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعتست و بکمال نعمت باطن که اطلاع بر دقائق اسرار حقیقتست ایشانرا معزز و مکرم ساخته غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ نه راه آن سالکانیکه خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب تو در آمده اند و بدان سبب بکفر اقدام نموده یا راه جهودان که بسبب تمرد و معانده و مکابره و قتل انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته وَلَا الضَّآلِّيْنَ ○ ع و نه راه گمراهان یعنی کسانیکه بعد از وجود در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند ع
یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب صلوات الله علیهما گمراه گشته اند

سورة البقرة مدنية وهي مائتان وست وثمانون آية

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمٓ ۝ حروف مقطعه اسرار قرآنست و هر کس را بر آن اطلاعی نداده و گفته اند که معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای داناتر ذٰلِكَ
آن کتابیکه خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود یا در لوح محفوظ نوشته بود الْكِتٰبُ این کتاب کاملست یعنی قرآن لَا رَيْبَ
هیچ شک و شبهه نیست فِيْهِ ۛ درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که در وی ادنی تامل کند از ریب بازایستد و داند که
شبهه را در آن مجال نیست هُدًى دلالت کننده است راه نماینده لِّلْمُتَّقِيْنَ ۝ مر پرهیزکاران را که ایشان بدان منتفع شده اند الَّذِيْنَ
آنانکه از صدق عقیدت يُؤْمِنُوْنَ میگروند بِالْغَيْبِ بنادیده که حق تعالی است و ملائکه و قیامت با متعلقات آن یا پوشیده که وحی است
و گفته اند که غیب قضا و قدر است که مومنان بدان ایمان می آرند وَيُقِيْمُوْنَ و بپای میدارند و ادا میکنند الصَّلٰوةَ نماز پنجگانه را بشرائط و ادا آن
وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم يُنْفِقُوْنَ ۝ نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق
وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ و آنانکه ایمان می آرند بِمَآ اُنْزِلَ بدانچه که فرستاده شده است اِلَيْكَ بسوی تو از قرآن وَمَآ اُنْزِلَ و بآنچه منزل
گشته مِنْ قَبْلِكَ ۚ پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریت و زبور و انجیل و جز آن وَبِالْاٰخِرَةِ و بسرای دیگر که دار الجزا است هُمْ ایشان که
یاد کرده شده اند يُوْقِنُوْنَ ۝ بیگمان میشوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند اُولٰٓئِكَ آن گروه که موسوم بدین معانی و موصوف بدین صفات اند که در قلم ذکر
یافت عَلٰى هُدًى بر راه راست و نشان درست اند مِّنْ رَّبِّهِمْ ۗ از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او براه صواب یافته اند وَاُولٰٓئِكَ
و همان گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝ ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب ایراد کلمه هم دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم
بیت چو ایشان را طریق راستکاریست ۞ سزای راستکاری رستگاریست ۞ این آیتها که گذشت در شان مومنانست از اهل اسلام و اهل کتاب
چون عبدالله بن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مومنان ذم کافران میفرماید اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستیکه آنانکه از روی عناد كَفَرُوْا بپوشیدند
نور ایمان بظلمت شرک سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان ءَاَنْذَرْتَهُمْ آنکه بیم کنی ایشان را و ترسانی از عذاب اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بتخویف نکنی
و تهدید ننمائی یعنی اگر بیم کنی و اگر نکنی لَا يُؤْمِنُوْنَ ۝ ایمان نمی آرند خَتَمَ اللّٰهُ مهر نهاده است خدای تعالی عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان
تا بیان حق فهم نمیکنند وَعَلٰى سَمْعِهِمْ ۗ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند وَعَلٰٓى اَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ ز پوششی است
تا راه حق نمی بینند وَّلَهُمْ و مر ایشان راست از روی استحقاق عَذَابٌ عَظِيْمٌ ۝ عذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بزجر و قهر و این دو آیت در شان
کفار مشرکانست که حق سبحانه دانسته بود که بر کفر میرند چون ابوجهل و کشتگان روز بدر و بعد از مذمت کفار سیزده آیت در شان اهل نفاق فرستاد و
کرد قبایحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کافر اصلی زیاده است وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان مَنْ يَّقُوْلُ کسانند که میگویند اٰمَنَّا بگرویدیم بِاللّٰهِ بخدای
وَبِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین یعنی قیامت وَمَا هُمْ و حال آنکه نیستند ایشان بِمُؤْمِنِيْنَ ۝ گرویدگان براست گویان يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ فریب
میدهند بزعم خود خدای را وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ۚ و آنان را نیز که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع
وَمَا يَخْدَعُوْنَ و نمی فریبند ایشان اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز میگردد وَمَا يَشْعُرُوْنَ ۝
و نمیدانند که چنین است فِيْ قُلُوْبِهِمْ در دلهای ایشان مَّرَضٌ ۙ بیماری است و آن نفاق باشد و شک در دین و حقد مومنان و حسد بر ایشان فَزَادَهُمُ
اللّٰهُ و بیفزود و کرد خدای مر ایشان را مَرَضًا ۚ بیماری یعنی هرچند قرآن فرو می آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حقد و حسد ایشان روی باز دیاد می نهد
وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۢ عذاب دردناک که آن را انقطاع نباشد بِمَا كَانُوْا بسبب آنچه بودند که با مومنان يَكْذِبُوْنَ ۝ دروغ می گفتند

واز روی نفاق اظهار ایمان میکردند وَاِذَا قِیْلَ و چون گفته شود یعنی گویند مومنان لَهُمْ مر منافقان را لَا تُفْسِدُوْا فساد مکنید و تباهی نورزید
فِی الْاَرْضِ در زمین بکفر و معصیت و فریب با مومنان قَالُوْٓا گویند اِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُصْلِحُوْنَ باصلاح آرندگانیم کار و ابطال
و خیر اَلَآ بدانید ای شنوندگان اِنَّهُمْ بدرستیکه منافقان هُمُ الْمُفْسِدُوْنَ ایشانند تباه کاران و فتنه انگیزان وَلٰكِنْ لَّا يَشْعُرُوْنَ ولیکن
نمیدانند که ایشان مفسد اند وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ و چون میگویند مر این منافقان را که اٰمِنُوْا بگروید بدلها كَمَآ اٰمَنَ چنانکه ایمان آوردند النَّاسُ گروید اند آدمیان از
مهاجر و انصار قَالُوْٓا گویند با خود یا در میان قوم خود اَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كَمَآ اٰمَنَ السُّفَهَآءُ همچنانکه ایمان آوردند جاهلان بی خردان
و اهل نفاق با آنکه میدانستند که مومنان عقلای عالم اند ایشان را سفیه گفتند [illegible]
ایشان را با ایشان رد کرد و گفت اَلَآ بدانید ای مومنان اِنَّهُمْ بدرستیکه منافقان هُمُ السُّفَهَآءُ ایشانند نادانان و بی خردان نادانان که نظر بر عاقبت
ندارند و فکر آخرت فرو میگذارند وَلٰكِنْ لَّا يَعْلَمُوْنَ ولیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وَاِذَا لَقُوا و چون ببینند اهل نفاق و روبروی ملاقات کنند
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانی را که ایمان آورده اند از صحابه قَالُوْٓا اٰمَنَّا گویند منافقان ما نیز ایمان داریم بهچون ایمان شما در اسباب نزول آمده که عبدالله
بن ابی و متابعان او روزی صدیق و فاروق و مرتضی را دیدند و از روی خوشامد هر یک را مدحها گفتند مرتضی گفت یا ابن ابی از خدای بترس و نفاق
مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را با ما نسبت میفرمائی حال آنکه ما همچون شما مومن و مصدق ایم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مومنان را ببینند گویند که
ما ایمان داریم چنانچه شما دارید وَاِذَا خَلَوْا و چون باز گردند اِلٰى شَيٰطِيْنِهِمْ بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان یا یاران که دعوت کنند و بفریب ایشان که
شیاطین الانس اند مغرور میشوند قَالُوْٓا گویند منافقان از روی صدق که اِنَّا مَعَكُمْ بدرستیکه ما با شمائیم و بر دین و آئین شمائیم اِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُسْتَهْزِءُوْنَ
افسوس دارندگانیم [illegible] استهزا کنندگانیم با مومنان اَللّٰهُ خداوند جزا دهنده يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ جزای سخریه و استهزای ایشان [illegible] بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل
بر سبیل مزاوجت است و اگر نه حق [illegible] استهزا [illegible] گفت پس معنی آنست که خدای تعالی مکافات کند وَيَمُدُّهُمْ [illegible] فرو گذارد [illegible]
فِیْ طُغْيَانِهِمْ در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر ایشان در آن حالتیکه يَعْمَهُوْنَ متحیر باشند اُولٰٓئِكَ آنها [illegible] صفت اند الَّذِيْنَ
که از روی نادانی اشْتَرَوُا بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند الضَّلٰلَةَ گمراهی را بِالْهُدٰى براه یافتگی کفر را با ایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را
[illegible] بدعت را بسنت فَمَا رَبِحَتْ [illegible]
و این گروه [illegible] مُهْتَدِيْنَ [illegible] حقیقت [illegible] مَثَلُهُمْ مانند ایشان [illegible] كَمَثَلِ الَّذِی [illegible]
و صفت آن کسیست که بشب تاریک براه در بیابان اسْتَوْقَدَ [illegible] نَارًا آتشی بجهت آنکه [illegible] بیند [illegible]
دشمنان ایمن شود فَلَمَّآ اَضَآءَتْ پس آنهنگام که روشن گردانید آن آتش مَا حَوْلَهٗ گرداگرد آتش افروز را ذَهَبَ اللّٰهُ ببرد خدای بِنُوْرِهِمْ نور آتش ایشان را
وَتَرَكَهُمْ و فرو گذارد ایشان را فِیْ ظُلُمٰتٍ در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لَّا يُبْصِرُوْنَ نه بینند گرداگرد خود را صُمٌّۢ ایشان کرانند از شنیدن
حق یعنی قبول سخن حق نمیکنند بُكْمٌ گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن حق نمی گویند
عُمْیٌ کوراند بدیده بصیرت از دیدن حق فَهُمْ لَا يَرْجِعُوْنَ پس ایشان باز نگردند از این صفتها و بدین صفتها محشور شوند وَنَحْشُرُهُمْ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰى وُجُوْهِهِمْ عُمْيًا وَّبُكْمًا وَّصُمًّا مثل منافقان است که در شب تیره ظلمت کفر و ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت بر افروختند
و بدان مقدار روشنی از ترس قتال ایمن شده عمر میگذرانیدند اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت درمانند اَوْ یا
[illegible] كَصَيِّبٍ مانند [illegible] باران بزرگ قطره است که [illegible] تمام [illegible] مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان [illegible] فِيْهِ در او [illegible]

باران یا در آن ابر ظُلُمٰتٌ تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب وَّرَعْدٌ و آواز صعب که از آن ابر شنوده شود وَّبَرْقٌ و روشنی که از و لامع گردد یَجْعَلُوْنَ
در می آرند اهل این باران از بیم آن اَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را فِیْٓ اٰذَانِهِمْ در گوشهای خود مِّنَ الصَّوَاعِقِ از بیم صدای صاعقها که بدیشان رسد و صاعقه
آواز هیبت هائل که با او آتشی باشد تیز یا نه و دود که بهر جا رسد بسوزد و سیر آن گروه انگشتان در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ برای پرهیز و نگاهداشت خود از خوف
هلاک و بیم مرگ وَاللّٰهُ مُحِیْطٌ و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بِالْكٰفِرِیْنَ بنا گرویدگان و اقوال و افعال ایشان برو پوشیده نیست و مجازات
و مکافات ایشان بر وجهی که باید و شاید بر ایشان خواهد رسانید یَكَادُ الْبَرْقُ نزدیک باشد که روشنائی برق یَخْطَفُ برباید اَبْصَارَهُمْ بینائیهای
ایشان را كُلَّمَآ اَضَآءَ لَهُمْ هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشش روشن کند راه را لَهُمْ برای ایشان مَّشَوْا بروند ایشان فِیْهِ در آن روشنی
وَاِذَآ اَظْلَمَ و چون باز تاریک گردد راه عَلَیْهِمْ بر ایشان بواسطه خفای نور برق قَامُوْا همانجا بایستند و متحیر گردند وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای تعالی
ذهاب سمع و بصر ایشان را لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هر آینه ببردی شنوائی ایشان را بآواز رعد وَاَبْصَارِهِمْ و ببردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق اِنَّ اللّٰهَ
بدرستیکه خدای عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بر همه چیز تواناست حق تعالی درین تمثیل تشبیه میکند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک
باشند و باران سخت و ابر متراکم ایشان را فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشان را سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت برگوش نهند و در آن
ظلمتها راه جاده بر ایشان پوشیده شود هرگاه که برق بدرخشد و راه هویدا گردد قدمی چند بروند و باز که نور برق در گذشته باشد تاریکی روی نماید متوقف
و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرمود که سبب حیات قلوبست و ظلمات آن چیزهایست که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه
و ترک ریاست و جهاد با اقربا و ترک ادیان قدیمه و اینها را بزعم ایشان ظلمات گفت و رعد مخاوف و شدائد که پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها که روی نماید و صواعق تهدید
و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلا مییافت که مبادا
حکم الهی بقتل و جلای ایشان صدور یابد میخواستند که گوش از استماع قرآن ببندند و هرگاه که برق کثرت مال و حصول غنائم بر ایشان درخشیدی دین اسلام را
پسندیدندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جاده دین متوقف شدندی حاصل آنکه بامید نعمت دوست و هیچ گوی بودندی
و از بیم محنت دشمن و عیب جوی و احوال منافقان در هر زمانی بهمین منوال است مثنوی بهنگام راحت متابع شوند • بوقت مشقت منازع شوند • چو دولت درآید همه
چاکرند • بنکبت ز هر دشمنی بدترند • یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اعْبُدُوْا بپرستید و بندگی کنید رَبَّكُمُ پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الَّذِیْ
آن آفریدگاری که بقدرت کامله خَلَقَكُمْ بیافرید شما را از نیست هست گردانید وَالَّذِیْنَ و بیافرید نیز آنکسان را که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما و نتیجه این امر است
که ثمار العبادت فرمود لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما تَتَّقُوْنَ ۙ بپرهیزید از خشم و عذاب او الَّذِیْ آنکه بحکمت بالغه جَعَلَ ساخت لَكُمُ برای
نفع و فائده شما الْاَرْضَ زمین را فِرَاشًا بساطی باز گسترده جهت آرام و حرکت بر وی وَّالسَّمَآءَ و برگردانید آسمان را بِنَآءً سقفی برافراشته وَّاَنْزَلَ
و فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مَآءً آبی پر فائده یعنی باران فَاَخْرَجَ بِهٖ پس بیرون آورد بسبب آن آب وقتیکه با خاک آمیخته شد
مِنَ الثَّمَرٰتِ از انواع میوه ها و باتها رِزْقًا روزی ساخته و پرداخته لَّكُمْ برای شما فَلَا تَجْعَلُوْا پس مگیرید لِلّٰهِ مر خدای را اَنْدَادًا
همتایان و انبازان در ملک او وَّاَنْتُمْ و حال آنکه شما تَعْلَمُوْنَ ۝ میدانید که او را مثلی نیست و نشاید که باشد چه هیچکس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بظهور
آوردن موجودات قادر نیست وَاِنْ كُنْتُمْ و اگر هستید شما فِیْ رَیْبٍ در شک و گمان مِّمَّا نَزَّلْنَا از آن چیزی که فرو فرستادیم آنرا بتدریج یعنی
قرآن عَلٰى عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است ع م و میگوید که آن ساخته و بافته وست فَاْتُوْا پس بیارید شما که اهل براعت و بلاغتید بِسُوْرَةٍ بمقدار سورتی یعنی
بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد مِّنْ مِّثْلِهٖ مانند قرآن وَادْعُوْا و بخوانید اگر بخود توانائی معارضه ندارید

شهداءكم

شُهَدَآءَكُمْ حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمددگاری یا هر کرا بمعاونت میخواهید بخوانید مِّن دُونِ اللَّهِ جز خدای تعالی
إِن كُنتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در آنکه این کلام بشریست فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته بمثل آن سورت
نیاوردید وَلَن تَفْعَلُوا و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فَاتَّقُوا پس بپرهیزید النَّارَ از آتش دوزخ الَّتِي آن آتشی که ممتازست از سایر
آتشها بآنکه وَقُودُهَا آتش انگیز آن النَّاسُ مردمانند یعنی کافران انس وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که حرارت آن صعب‌ترست و بوی آن ناخوشتر
أُعِدَّتْ آماده کرده شده است این چنین آتشی لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ الَّذِينَ و بشارت ده ای محمد آنکسانرا که بتوفیق حق آمَنُوا
گرویده‌اند بخدای و رسول و قرآن وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجای آورده‌اند کارهای نیکو از ادای فرائض و سنن و مضمون بشارت چیست أَنَّ لَهُمْ
آنکه مر ایشانراست در آخرت جَنَّاتٍ بوستانها که در وی همه نوع میوه‌ها باشد تَجْرِي میرود مِن تَحْتِهَا از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن
الْأَنْهَارُ جویهای آب و شیر و خمر و عسل كُلَّمَا رُزِقُوا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان مِنْهَا از آن درختان مِن ثَمَرَةٍ از هر نوع میوه رِّزْقًا روزیِ
ساخته و طعامهای پرداخته قَالُوا گویند بهشتیان هَٰذَا الَّذِي این آن میوه‌است که رُزِقْنَا داده و خورانیده بودند مارا مِن قَبْلُ پیش از این در دنیا
و گفته‌اند هم در بهشت و قول اول شهرست وَأُتُوا بِهِ و بیارند پیش مؤمنان از میوهٔ بهشت مُتَشَابِهًا مانند میوه‌های دنیا برنگ و صورت اما بطعم
مختلف باشند چه مزهٔ همه میوه‌ها در یک میوهٔ بهشتیست وَلَهُمْ و مر اهل بهشت راست فِيهَا در بوستانهای بهشت أَزْوَاجٌ زنان از حوری و انسی
مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر یا پاک از عیبها و آفتها که زنان دنیا را باشد وَهُمْ فِيهَا و بهشتیان در آن بوستانها خَالِدُونَ جاوید
باشندگانند إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا يَسْتَحْيِي شرم نکند و باک ندارد أَن يَضْرِبَ آنکه بیان کند مَثَلًا مَّا مثلی بهر چه باشد و برای هر که باشد آورده‌اند
که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنیده استهزا میکردند که این سخنها بسخن خدای تعالی چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای از ضرب مثل شرم ندارد و اگر چه باشد
مثل به بَعُوضَةً پشه خرد فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب و عنکبوت فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس آنکسانکه گرویده‌اند و دانسته که قرآن کلام
حقست فَيَعْلَمُونَ پس بیقین میدانند که أَنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه آن مثل یا ضرب مثل درست و راستست مِن رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان وَأَمَّا
الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنها که پوشیده‌اند حق را فَيَقُولُونَ پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن و افسوس مَاذَا چه چیز أَرَادَ اللَّهُ خواسته است
خدای بِهَٰذَا بدین که گفت مَثَلًا از روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش يُضِلُّ گمراه گرداند بِهِ بدان مثل كَثِيرًا بسیاری را از کفار
و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آنرا در نیابند وَيَهْدِي بِهِ و بفضل خود راه نماید بهمان مثل كَثِيرًا بسیاری را از مؤمنان که در آن تفکر فرمایند
وَمَا يُضِلُّ و گمراه نکند خدای بِهِ بدان مثل کس را إِلَّا الْفَاسِقِينَ مگر بیرون روندگان از مقام فرمانبرداری الَّذِينَ آنانکه يَنقُضُونَ میشکنند
بغدر و خیانت عَهْدَ اللَّهِ پیمان خدای را که از ایشان گرفته است مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس استوار کردن آن پیمان و عهدیست که در توریت با بنی اسرائیل بسته‌اند
بر متابعت پیغمبر آخر الزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاقست و بدین تقدیر فسقه کفار منافقان باشند وَيَقْطَعُونَ و می برند این بی‌وفایان عهد شکنان مَا أَمَرَ اللَّهُ
آنچه خدای فرموده است بِهِ بدان چیز أَن يُوصَلَ آنکه او را پیوند کنند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را بدشمنی می بریدند چه با هیچ قبیلهٔ از عرب نبود که آنحضرت قرابتی نداشت و یهود نیز
قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و ایشان نیز از جهت اخوت اسمعیل و اسحق خویشی بود وَيُفْسِدُونَ و همین گروه فساد میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بمخالفت حق
و متابعت نفس أُولَٰئِكَ آن قوم هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدگان در دنیا و عقبی كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ چگونه کافر میشوید بخدای وَكُنتُمْ
و حال آنکه شما بودید أَمْوَاتًا مردگان یعنی اجسامی که آنرا حیات نبود چون نطفه و علقه فَأَحْيَاكُمْ پس زنده گردانید شمارا بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ثُمَّ
يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شمارا در وقت انقضای آجال ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس دیگر باره زنده گرداند در قبر یا بنفخ صور احیا دهد شمارا از نو زنده سازد ثُمَّ إِلَيْهِ

پس بسوی او تُرْجَعُوْنَ ○ باز گردانید شوید برای مجازات هُوَ الَّذِيْ او آنخدایست که بقدرت بی علت خَلَقَ بیافرید لَكُمْ برای انتفاع شما مَا فِي
الْاَرْضِ آنچیزها را که در زمین هست جَمِیْعًا ق همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نباتات و حیوانات ثُمَّ پس از آفرین زمین اسْتَوٰٓى قصد کرد اِلَى السَّمَآءِ
بسوی آفرینش آسمان فَسَوّٰىهُنَّ پس راست کرد بی فطور و اعوجاج و خلل آنها را سَبْعَ سَمٰوٰتٍ ط هفت آسمان وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ و او ست بهمه چیزها عَلِیْمٌ ع
نیک دانا یعنی دانا است که هر چیز چرا ساخت و برای چه آفرید وَاِذْ قَالَ و یاد کن ای محمد چون گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلٰٓئِكَةِ مر تمام فرشتگان را یا جمعی که
ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان اِنِّیْ جَاعِلٌ بدرستیکه من آفریننده ام فِي الْاَرْضِ در زمین مکه آصح آنست که مطلق زمین باشد
خَلِیْفَةً ط بدلی از قوم بنی الجان یا کسیکه در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در امانت حق و هانت با اهل خلیفه من در بحر الحقائق
خلیفه را بمعنی گفته اند که خلفست از جمیع موجودات و همه مکونات با جمعهم ضعف او نمی توانند بود تر برا او و مجمع غرائب و منبع رغائب غیب و شهادت است
خلاصه عوالم جسمانی و روحانی با او ست و جامع حقائق علوی و سفلی همه او مثنوی آدمی چیست برزخ جامع صورت خلق و حق در و لامع متصل
با دقائق جبروت مشتمل بر حقائق ملکوت ‡ قَالُوْٓا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند اَتَجْعَلُ آیا می آفرینی فِیْهَا در زمین مَنْ یُّفْسِدُ کسی را
که فساد کند و نافرمانی از و صادر گردد فِیْهَا در زمین وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ ج و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باخبار
الهی بوده یا در لوح محفوظ خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصه ایشانست و بجهت این معنی گفتند که چنین کسی را خلیفه می سازی
وَنَحْنُ و حال آنکه ما نُسَبِّحُ به پاکی یاد میکنیم ترا بِحَمْدِكَ با امر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است وَنُقَدِّسُ لَكَ ط و ذکر میکنیم ترا بپاکیزگی از هر ناشایستگی
قَالَ گفت خدای با این ملائکه اِنِّیْٓ اَعْلَمُ بدرستیکه من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ○ آنچه شما نمیدانید وَعَلَّمَ و بیاموخت حق سبحانه
و تعالی اٰدَمَ مر آدم را که خلیفه عبارت از و بود الْاَسْمَآءَ نامهای مخلوقات كُلَّهَا همه آن از علویات و سفلیات ثُمَّ عَرَضَهُمْ پس عرض
کرد اشخاص آن مسمیات را عَلَى الْمَلٰٓئِكَةِ بر فرشتگان که قائل اتجعل فیها بودند فَقَالَ پس گفت و امر کرد نه از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان
که اَنْۢبِئُوْنِیْ خبر دهید مرا بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِیْنَ ○ راست گویان در طعن بر
استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه اعلم باید و شما اینست قَالُوْا گفتند فرشتگان بعد از جهل خود با بدان اسامی بطریق اعتذار که سُبْحٰنَكَ تنزیه
میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی لَا عِلْمَ لَنَآ هیچ دانشی نیست مارا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مگر آنچه تو در آموختی مارا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ بدرستیکه تو دانائی مرو کار
الْحَكِیْمُ ○ محکم کار درست کار قَالَ گفت خدای بی واسطه یٰٓاٰدَمُ اَنْۢبِئْهُمْ ای آدم خبر ده این ملائکه را بِاَسْمَآئِهِمْ بنامهای اینها که حاضرند فَلَمَّآ
اَنْۢبَاَهُمْ پس آن هنگام که آدم خبر داد ملائکه را بِاَسْمَآئِهِمْ لا بنامهای مسمیات قَالَ گفت خدای تعالی با ملائکه بر سبیل عتاب اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ آیا نگفتم شمارا که اِنِّیْٓ اَعْلَمُ
بتحقیق من میدانم غَیْبَ السَّمٰوٰتِ آنچه پوشیده است از احوال آسمانها وَالْاَرْضِ و آنچه مخفیست از امور زمین وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ و میدانم آنچه شما
ظاهر کنید از گفتار اتجعل فیها وَمَا كُنْتُمْ و آنچه بودید شما که بزعم خود تَكْتُمُوْنَ ○ می پوشیدید از کراهت معزول شدن خود ها از حکومت زمین وَاِذْ قُلْنَا
و یاد کن ای رسول آن را نیز که گفتیم لِلْمَلٰٓئِكَةِ مر جمیع فرشتگان را که بیکبار اسْجُدُوْا سجده کنید لِاٰدَمَ مر آدم را سجده تحیت و تعظیم فَسَجَدُوْٓا پس سجده کردند تمام
ملائکه اِلَّآ اِبْلِیْسَ ط مگر عزازیل که وی بقول اصح از قوم بنی الجان بوده حق سبحانه بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید از رحمت خدای اَبٰى سر باز زد از سجده آدم
وَاسْتَكْبَرَ ق و تکبر و گردن کشی کرد وَكَانَ و بود ابلیس در علم خدای تعالی مِنَ الْكٰفِرِیْنَ ○ از جمله ناگرویدگان وَقُلْنَا یٰٓاٰدَمُ و گفتیم ما از محض کرم که ای آدم اسْكُنْ
اَنْتَ ساکن شو تو وَزَوْجُكَ و جفت تو یعنی حوا الْجَنَّةَ در بهشت وَكُلَا و بخورید مِنْهَا از بهشت یعنی میوهای آن رَغَدًا خوردنی بسیار
حَیْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید شما وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مگردید هٰذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را شجره مگر یا انجیر و اشهر گندم است فَتَكُوْنَا

پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید مِنَ الظّٰلِمِیْنَ ۝ از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب مناهی فَاَزَلَّهُمَا الشَّیْطٰنُ پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را آن دیو کش
نافرمان بردار عَنْهَا از بهشت بعد از آنکه بسیار ایشان را وطلبه بهشت در آمده بود و آدم و حوا را وسوسه کرد فَاَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان را اسناد اخراج بشیطان مجازیست
چه حق سبحانه بیرون کرد آدم و حوا را مِمَّا کَانَا فِیْهِ از آنچه بودند در آن چیز از نعمت و کرامت وَقُلْنَا اهْبِطُوْا و گفتیم ما که فرود آئید آدم و حوا و ابلیس که همه فرود آئید از بهشت
بدنیا بَعْضُکُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن باشید چون ابلیس و مار که دشمن آدم و حوا و اولاد آدم اند وَلَکُمْ و مر شما راست و ذریت شما را فِی الْاَرْضِ در زمین
مُسْتَقَرٌّ موضع قرار وَّمَتَاعٌ و برخورداری و منفعت اِلٰی حِیْنٍ تا هنگام رسیدن اجال بسر رفتن عمر فَتَلَقّٰۤی اٰدَمُ پس فرا گرفت آدم مِنْ رَّبِّهٖ از پروردگار خویش
کَلِمٰتٍ سخنی چند که آن بقول اشهر اینست رَبَّنَا ظَلَمْنَاۤ اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ ۝ و این تلقی چنین بود که آدم بعد از سه
بر کوه سراندیپ دویست سال بگریست حق تعالی این کلمات وی را تلقین نمود چون آدم این مناجات کرد فَتَابَ عَلَیْهِ پس خدای تعالی قبول فرمود و پذیرفت توبه او اِنَّهٗ بدرستیکه حق تعالی
هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه پذیرنده بندگان الرَّحِیْمُ ۝ مهربان بر تائبان قُلْنَا گفتیم ما دیگر باره اهْبِطُوْا فرو روید مِنْهَا از بهشت یا از سموات جَمِیْعًا همه شما
فَاِمَّا یَاْتِیَنَّکُمْ پس اگر بیاید بشما مِنِّیْ از نزدیک من هُدًی دلالتی و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فَمَنْ تَبِعَ پس کسی که پیروی کند و از پی رود هُدَایَ
دلالت و بیان مرا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ پس هیچ ترسی از تخیل حلول مکاره نیست بر ایشان که متابعت کنند رسول مرا چه ایشان از آفات ایمن باشند وَلَا هُمْ و نیستند ایشان
که از تحقق فوت مقاصد از ایشان یَحْزَنُوْنَ ۝ اندوهناک شوند زیرا که بنیل مرادات فائز گردند وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا و آنانکه بپوشیدند حق را یعنی ایمان نیاوردند
وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَاۤ و بدروغ داشتند دلائل وحدانیت ما را یا دورکردند قرآن را یا هرچه آن را دلیل سازیم اُولٰٓئِکَ آن گروه اَصْحٰبُ النَّارِ اهل آتش اند هُمْ فِیْهَا ایشان در آتش
ع ۱۰ خٰلِدُوْنَ ۝ جاوید مانند یٰبَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ ای فرزندان یعقوب اذْکُرُوْا نِعْمَتِیَ یاد کنید نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است و معنی جمع الَّتِیْۤ آن نعمتها که از فضل خود
اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ انعام کردم بر پدران و گذشتگان شما و نیکوئی بجای آباء شما نیکوئی است بجای اولاد که فخر و مباهات پدران ایشان نیز حاصلست وَاَوْفُوْا
و وفا کنید بِعَهْدِیْۤ به پیمان من که در شان پیغمبر امی با شما بسته ام در توریت حق سبحانه تعالی در توریت آنحضرت را به پیغمبر امی تعریف کرده کما قال الله تعالی النبی
الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة اُوْفِ بِعَهْدِکُمْ تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفاداری شما رسانم وَاِیَّایَ و خاص مرا
فَارْهَبُوْنِ ۝ بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وَاٰمِنُوْا و بگروید بِمَاۤ اَنْزَلْتُ بانچه فرو فرستادیم از قرآن مُصَدِّقًا در حالتیکه آن فرو فرستاده موافق و
مطابق در اصل است از توحید و وعد و وعید لِّمَا مَعَکُمْ مر آنچیزی را که با شماست یعنی توریت وَلَا تَکُوْنُوْۤا و مباشید اَوَّلَ کَافِرٍۭ بِهٖ اول گروهی ناگرویدگان از اهل
بقرآن وَلَا تَشْتَرُوْا و بدل مکنید و مخرید بِاٰیٰتِیْ بآیتهای کتاب من که توریت است ثَمَنًا قَلِیْلًا بهای اندک این خطاب علمای یهود است که هدایا و صلات کعب بن اشرف
و امثال او آیات توریت را تحریف میکردند و امر محمد را می پوشیدند وَّاِیَّایَ فَاتَّقُوْنِ ۝ و خاصه از من بترسید بفروختن کتاب باقی به حطام دنیای فانی وَلَا تَلْبِسُوا
و میامیزید الْحَقَّ سخن راست و درست را که در توریت است از صفات محمد بِالْبَاطِلِ بناحق که شما بدست خود مینویسید وَتَکْتُمُوا و مپوشید الْحَقَّ حق را که صفت مصطفی
وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ و شما میدانید که این آن پیغمبریست که نعت او میپوشید وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را با مسلمانان بر آن وجه که ایشان میگزارند وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید
زکوة مال بطریق اهل اسلام وَارْکَعُوْا مَعَ الرّٰکِعِیْنَ ۝ و نماز گزارید با رکوع کنندگان یعنی بجماعت مسلمانان اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ آیا میفرمائید مردمان را بِالْبِرِّ بنیکوئی
وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید اَنْفُسَکُمْ نفسهای خود را وَاَنْتُمْ و حال آنکه شما تَتْلُوْنَ الْکِتٰبَ میخوانید توریت اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۝ آیا پس عقل خود را کار نمی فرمائید
این آیت در شان بعضی یهود مدینه است که یاران خود را که در ربقه اسلام در آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی مینمودند
وَاسْتَعِیْنُوْا و یاری خواهید از خدای تعالی بِالصَّبْرِ بشکیبائی کردن در ادای طاعت یا بروزه داشتن وَالصَّلٰوةِ و بگزاردن نماز و فرائض وَاِنَّهَا و بدرستیکه نماز بطریق مسلمانان
لَکَبِیْرَةٌ هر آینه بزرگ و دشوار و گرانست اِلَّا عَلَی الْخٰشِعِیْنَ ۝ مگر بر ترسکاران آرام گرفتگان بطاعت که مومنانند و عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان

پرستش حق مرتاض شده و در مقابله یا محاسبت نفس عطاها از افاضات حق برایشان رسیده بیت جهد کن تا نور تو رخشان شود + تا سلوک و خدمتت آسان شود + پس در صفت خاشعان میفرماید که الَّذِينَ آنانکه يَظُنُّونَ یقین میدانند أَنَّهُمْ آنانکه ایشان مُلَاقُوا رَبِّهِمْ رسندگانند بجزای پروردگار خویش وَأَنَّهُمْ و بدرستیکه این نیز میدانند که ایشان إِلَيْهِ بسوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن رَاجِعُونَ بازگردندگانند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا ای فرزندان یعقوب یاد کنید نِعْمَتِيَ نکوئیهای الَّتِي آن نکوئیها که من أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کرده ام بر شما وَأَنِّي و آنرا نیز یاد کنید بدرستیکه من فَضَّلْتُكُمْ تفضیل کرده ام اجداد شما را و فضل نهادم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که در ان روز لَا تَجْزِي حق گزاری نکند و نتواند نَفْسٌ هیچ نفس مومنه عَنْ نَفْسٍ از نفس کافره شَيْئًا چیزی از مکافات یا کفایت نکند هیچ کس از هیچ کس چیزی از عذاب وَلَا يُقْبَلُ و پذیرفته نشود مِنْهَا از نفس کافره یعنی برای او شَفَاعَةٌ درخواستی بران تقدیر که کسی شفاعت کند وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا و گرفته نشود از ان نفس کافره عَدْلٌ فدیه که عوض و بدل بدهد برای کشیدن خود از عذاب وَلَا هُمْ و نباشند کافران که در ان روز يُنْصَرُونَ یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشانرا یاری نکند و نتواند کردن در دفع عذاب وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را مراد اجداد ایشان است و منت بر فرزندان نهاد زیرا که حصول اولاد بسبب آباء و اجداد باشد و رهانیدن ایشان که بود مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع و متعلقان فرعون يَسُومُونَكُمْ عذاب میکردند و میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سخت ترین و بدترین عذابی يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابیکه فرعون دیده بود و منجمان گفته بودند در تعبیر آن که میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبطیان و خرابی ملک بدست او بود وَيَسْتَحْيُونَ و باقی میگذاشتند نِسَاءَكُمْ دختران شما را برای خدمت وَفِي ذَٰلِكُمْ و در ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران شما بَلَاءٌ محنتی و آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَظِيمٌ بزرگ و بی نهایت وَإِذْ فَرَقْنَا و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که بشکافتیم بِكُمُ برای شما یعنی بسبب نجات شما الْبَحْرَ دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فَأَنْجَيْنَاكُمْ پس رهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر وَأَغْرَقْنَا و آب فرو بردیم آلَ فِرْعَوْنَ کسان فرعون را وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَنْظُرُونَ مینگریستید بدریا که چگونه شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چسان غرق میگشتند وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ و یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده داد موسی ما را آمدن بجانب طور أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانه روز یعنی بعد از انقضای آن ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ پس گرفتید شما الْعِجْلَ گوساله را بخدای مِنْ بَعْدِهِ پس از رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکارانید بنسبت عبادت حق در غیر موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم و درگذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه چنین عمل منکر از شما صادر شده درین عفو برای آن بود که لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گوئید خدای را بر نعمت عفو وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید نیز آنرا که دادیم موسی را الْكِتَابَ توریت وَالْفُرْقَانَ و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا مگر شما راه یابید یا ببیدیدان کتاب و حجت وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد آورید آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بدرستیکه شما ستم کردید بر نفسهای خویش بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بفرا گرفتن شما گوساله را بخدای فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ پس بازگردید بتضرع و زاری بسوی پروردگار خویش فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود را یعنی آنکسانیکه گوساله پرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذَٰلِكُمْ این کشته شدن شما خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد آفریننده شما و بعد از حکم عبده عجل بصحرا رفتند و برانو در آمده سرها در پیش افگندند هفتاد و دوازده هزار مرد شمشیرزن شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار مرد از ایشان بکشتند پس رب العزت میفرماید که چون فرمان حق قبول کردید فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس توبه شما پذیرفت إِنَّهُ هُوَ بدرستیکه او است نه غیر او التَّوَّابُ پذیرنده توبه بندگان الرَّحِيمُ مهربان توبه کاران در لطائف امام قشیری مذکور است که توبه بقتل نفس در امت منسوخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند بآشکارا و توبه خواص این امت قتل نفس است در نهانخانه ریاضت صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس خود در ظاهر هم مومنان میکردند و هم کافران قتل نفس باطن خاص مومنان خاص است و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد مثنوی نفس خود را کش جهانی زنده کن خواجه را کشته است او را بنده کن تو طمع داری که او را بی جفا بسته آری بحار در وفا + هر خسی را این تمنا کی رسد + موسی باید که اژدرها شود + وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی

میثاق ببستید هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسیٰ بکوه طور رفته بودند تا کلام حق سبحانه تعالیٰ بشنوند و بعد از شنیدن آن گفتند یٰمُوْسٰى لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ ای موسیٰ تصدیق
نکنیم مر ترا درین که این سخن از ورای حجاب شنیدیم سخن حق است حَتّٰى نَرَى اللّٰهَ تا وقتیکه ببینیم خدا را جَهْرَةً بی نقاب آشکارا و روبروی فَاَخَذَتْكُمُ پس فرا گرفت اخیار شما را بسبب
گستاخی که کردند الصّٰعِقَةُ آتشیکه از آسمان فرود آمد وَاَنْتُمْ و شما یعنی آن مردم شما تَنْظُرُوْنَ می نگریستید بدان آتش و گویند صاعقه آواز مهیبی بود که از آسمان بیامد
و چون آن قوم شنیدند بیچاره مردند و موسیٰ متحیر در ایشان می نگریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چگویم که بزرگان قوم ایشان هلاک شدند حق سبحانه ایشان را زنده گردانید
چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثْنٰكُمْ پس انگیختیم و زنده گردانیدیم شما را مِّنْۢ بَعْدِ مَوْتِكُمْ از پس مرگ اخیار شما یعنی بعد از آنکه میرانیده بودیم شما را بصاعقه لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ
تا باشد که شما سپاس دارید مر حق را در زنده کردن شما که حیات از اصول نعمت است وَظَلَّلْنَا و یاد کنید که چون سایبان ساختیم عَلَيْكُمُ بر سر شما الْغَمَامَ ابر را تا از حرارت آفتاب
متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و بالای ایشان خیمه و سایبان نبود وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ بر شما در تیه الْمَنَّ ترنجبین وَالسَّلْوٰى و مرغی بشکل سمانی
و آن طایریست در طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر و در تفسیر منیر گوید که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی
پس بادی بر ایشان وزیده پرهای ایشان بریختی مرغی بوده پاکیزه و بریان بیرگ و بی خون و استخوان پس بنی اسرائیل بخوردند شستندی با ترنجبین آمیختندی كُلُوْا گفتیم که بخورید
مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزهای آنچیز که روزی کردیم شما را یعنی هرچه هر روز میرسد بخورید و از برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه
متعفن و متغیر میشد وَمَا ظَلَمُوْنَا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَلٰكِنْ كَانُوْٓا و لیکن بودند که از روی نافرمانی اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ بنفسهای خود ستم میکردند و بر ما ترک اعتماد نموده
بادخار مشغول شدند وَاِذْ قُلْنَا و یاد کنید چون گفتیم شما را که ادْخُلُوْا در آیید هٰذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جبابره است فَكُلُوْا پس بخورید مِنْهَا
ازین دیه یعنی از میوهها و طعامهای وی حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید و هرچه خواهید رَغَدًا خوردنی گوارنده وَّادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدر از درهای این دیه سُجَّدًا
سجده کنان شکرانه خلاص یافتن از تیه وَّقُوْلُوْا و گویید حِطَّةٌ درخواست ما حطه است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود بمعنی آنکه بفگن از ما گناهان ما را نَّغْفِرْ لَكُمْ
تا بیامرزیم مر شما را خَطٰيٰكُمْ گناهان شما را بسجود و دعا وَسَنَزِيْدُ و زود باشد که زیاده کنیم الْمُحْسِنِيْنَ نیکوکاران را در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ پس بگردانیدند
از روی استهزا آنانکه ایشان ظَلَمُوْا ستم کردند بر خود قَوْلًا آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غَيْرَ الَّذِيْ بجز آنچه قِيْلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه فرموده بود
که بگویید حطه ایشان گفتند حنطا سقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب از خوردنی فَاَنْزَلْنَا پس ما فرو فرستادیم عَلَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا بر ایشان که ستمکاری کردند بتغییر قول رِجْزًا عذابی
و عقوبتی مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان بِمَا كَانُوْا بدان چیز که بودند بدان چیز يَفْسُقُوْنَ بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که از آسمان فرود آمد و همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته
شد که بیکساعت بیست و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار وَاِذِ اسْتَسْقٰى مُوْسٰى و یاد کنید آنرا که چون موسیٰ آب خواست لِقَوْمِهٖ برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه
شدند فَقُلْنَا پس گفتیم ما او را که ای موسیٰ اضْرِبْ بِّعَصَاكَ بزن بعصای خود که از شعیب بتو رسیده الْحَجَرَ سنگ معین را و آن سنگی بود مربع بزرگی سر آدمی که حق تعالیٰ از
بهشت فرستاده بود بموسیٰ و گویند سنگ معین نبود پس موسیٰ فرمان الٰهی عصا بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ پس گشاده شد مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا از آن سنگ دوازده چشمه بعدد
اسباط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بحقیقت دانست كُلُّ اُنَاسٍ هر یکی از آدمیان یعنی از اسباط مَّشْرَبَهُمْ آبخور خود را كُلُوْا بخورید از من و سلوی وَاشْرَبُوْا و بیاشامید از آب چشمه
مِنْ رِّزْقِ اللّٰهِ از روزی که خدای تعالیٰ بی رنج و تعب بشما داده وَلَا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید فِي الْاَرْضِ در زمین مُفْسِدِيْنَ در حالتیکه شما تباه کار باشید وَاِذْ قُلْتُمْ يٰمُوْسٰى
و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسیٰ لَنْ نَّصْبِرَ ما هرگز صبر نتوانیم کرد عَلٰى طَعَامٍ وَّاحِدٍ بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هر چند طعام دو بود اما هر دو را در هم سرشته یکی میساختند
فَادْعُ لَنَا پس بخوان از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را و از وی درخواه تا بقدرت خود يُخْرِجْ لَنَا بیرون آرد برای ما مِمَّا تُنْۢبِتُ الْاَرْضُ از آن چیزی که آنرا میرویاند
زمین نسبت انبات بزمین مجازست چه حق سبحانه بحقیقت میرویاند مِنْۢ بَقْلِهَا از سبزها و ترهای زمین وَقِثَّآئِهَا و از خیار و بادرنگ آن وَفُوْمِهَا و از گندم یا سیر آن
وَعَدَسِهَا و از عدس آن وَبَصَلِهَا و پیاز آن قَالَ گفت خدای تعالیٰ یا آنکه موسیٰ فرمود اَتَسْتَبْدِلُوْنَ الَّذِيْ آیا بدل میکنید آن چیزی که بحسب وا قع هُوَ اَدْنٰى آن فروتر و خوارتر است چون

سیر و پیاز بِالَّذِیْ بآنچیزیکه فی نفس الامر هُوَ خَیْرٌ آن نیکوتر و بهتر ست یعنی ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین میکنید اِهْبِطُوْا فرو روید مِصْرًا در شهری
از شهرهای ارض مقدس یعنی بلاد شام فَاِنَّ لَکُمْ پس بدرستیکه در آن شهر شمارا هست مَّا سَاَلْتُمْ آنچه خواستید از بقول وَضُرِبَتْ و زده شده یعنی لازم گشت عَلَیْهِمُ
برایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذِّلَّةُ خواری و فرومایگی بجزیه دادن وَالْمَسْکَنَةُ ق و دیگر برایشان وضع کرده شده درویشی و بیچارگی که هرچند
توانگر باشند در صورت خود محتاج و بینوایی بخلق نمایند وَبَآءُوْ و بازگشتند بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذٰلِکَ آن خواری
و بیچارگی و خشم خدای مر ایشانرا بِاَنَّهُمْ بآن بود که ایشان کَانُوْا یَکْفُرُوْنَ بودند که کافر میشدند بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بآیتهای توریت وَیَقْتُلُوْنَ النَّبِیّٖنَ
و میکشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب بِغَیْرِ الْحَقِّ ط بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزیکه موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذٰلِکَ آن کفر و
قتل ایشان بِمَا عَصَوْا بران بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی وَّکَانُوْا یَعْتَدُوْنَ ع و بودند که از حد در می گذشتند و تجاوز از حد فرمان او میکردند
بکثرت عصیان یعنی هرچند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آیینهٔ دل بیشتر می نشیند **مثنوی** هر گنه زنگیست بر مرآت دل ✦ دل شود زین زنگها خوار و خجل ✦ چون زیادت گشت
دل ایتری گی ✦ نفس دون را بیش گردد خیرگی ✦ اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستیکه آنانکه از روی نفاق اٰمَنُوْا گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند وَالَّذِیْنَ هَادُوْا و آنانکه
به یهودیت در آمدند وَالنَّصٰرٰی و ترسایان وَالصّٰبِـِٕیْنَ و آنها که از دینی بدینی گرایندگانند یعنی از هر دینی چیزی که خوش می آید اخذ میکنند یا ملائکه می پرستیدند
و زبور میخواندند و روی بکعبه آورده نماز میگزاردند و گفته اند صابیان نادقه اند یا ستاره پرستان مَنْ اٰمَنَ هرکه ایمان آرد با خلاص تمام ازین طوایف بِاللّٰهِ بخدای
و صفات سلبی و ثبوتی او وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز قیامت و متعلقات آن وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل شایسته فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ پس مر ایشانراست مزد کار ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ ج
نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ و ترسی نباشد عَلَیْهِمْ برایشان در روز حشر وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات وَاِذْ اَخَذْنَا
و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما مِیْثَاقَکُمْ پیمان شمارا بمتابعت موسی و عمل باحکام توریت وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَکُمُ الطُّوْرَ ط زبر سر شما کوه را تا پیمان بستند
بنی اسرائیل بعد از نزول این آیت آغاز تمرد نهادند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار است با گردن نمی نهیم حق تعالی کوهی را از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی
و در تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل حق تعالی فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد در پیش روی ایشان آتشی افروخت و در عقب ایشان دریایی خار پدید آمد و چون
گریزگاهی ندیدند بروی در افتاده متحیر شدند و حق تعالی گفت خُذُوْا مَآ اٰتَیْنٰکُمْ فرا گیرید آنچه عطا دادیم شمارا از احکام شرعی بِقُوَّةٍ بجد تمام و جهد قوی وَّاذْکُرُوْا
و یاد گیرید و یا پیوسته یاد کنید مَا فِیْهِ آنچه دروست از ثواب و عقاب لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ باشد که شما بپرهیزید از ناشایستها ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ پس روی بگردانیدید
شما از فرمان مِّنْ بَعْدِ ذٰلِکَ ج از پس عهدی که کردید فَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ پس اگر نبودی فضل و بخشایش خدای تعالی عَلَیْکُمْ بر شما وَرَحْمَتُهٗ و بخشش او بنسبت
شما لَکُنْتُمْ هر آینه میبودید شما مِّنَ الْخٰسِرِیْنَ ○ از جملهٔ زیانکاران وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِیْنَ و هر آینه نیکو دانستید شما آنانرا که در زمان داود اعْتَدَوْا از حد فرمان
در گذشتند مِنْکُمْ از قوم شما در شهر ایلیا فِی السَّبْتِ در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم ایشانرا از صید ماهی ایشان مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی امی گرفتند
فَقُلْنَا لَهُمْ پس گفتیم مر ایشانرا که چون خلاف امر کردید کُوْنُوْا باشید قِرَدَةً بوزنگان خٰسِـِٕیْنَ ج خوار شدگان تمامی این قصه در سورهٔ اعراف مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی فَجَعَلْنٰهَا پس ما گردانیدیم آن عقوبت را نَکَالًا عذابی و عقوبتی که بند کننده و پند دهنده باشد لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهَا مر آنکسانی را که پیش ایشان حاضر
بودند و میدیدند وَمَا خَلْفَهَا و آنها را که از پس ایشان آیند و قصهٔ ایشان شنوند وَمَوْعِظَةً و گردانیدیم آنرا پندی لِّلْمُتَّقِیْنَ ○ از برای پرهیزگاران از قوم
ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهٖٓ مر گروه خود را بوقتیکه در میان خود کشته یافته بودند عامیل
نام و میخواستند که قاتل او معلوم گردد اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُکُمْ بدرستیکه خدای تعالی میفرماید شمارا اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً ط آنکه بسمل کنید گاوی را تا بعضی از آن بر مرده زنید
و مرده زنده شود و بگوید که قاتل او کیست قَالُوْٓا گفتند قوم موسی اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا ط آیا فرا میگیری ما را از اهل فسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما می پرسیم که عامیل را

کشته است و تو میگوئی گاوی بکشید قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ موسی گفت پناه میگیرم بخدای اَنْ اَكُوْنَ از آنکه باشم مِنَ الْجٰهِلِيْنَ از نادان و فسوس کنندگان
قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان و سوال کن ای موسی از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَّنَا تا بیان کند برای ما مَا هِيَ که آن گاو را صفت چیست و سال و چند سنت
سوال بماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از انواع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را جاری مجرای چیزی شناختند که گویا حقیقت آن
پیش ایشان معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفات او میپرسیدند لاجرم در جواب ایشان قَالَ گفت موسی اِنَّهٗ بدرستیکه خدای تعالی يَقُوْلُ میگوید
اِنَّهَا بَقَرَةٌ میگوید که آن گاو گاویست که لَّا فَارِضٌ نه پیر که از کار افتاده وَّلَا بِكْرٌ و نه جوان نارسیده عَوَانٌ میانه است بَيْنَ ذٰلِكَ میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی
فَافْعَلُوْا پس بکنید مَا تُؤْمَرُوْنَ آنچه فرموده شده اید شما قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان برای ما پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَّنَا تا پیدا و هویدا سازد
از برای ما که مَا لَوْنُهَا چیست رنگ آن بقره قَالَ اِنَّهٗ يَقُوْلُ گفت موسی که خدای میگوید اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَآءُ آن گاویست زرد فَاقِعٌ لَّوْنُهَا در غایت
زردی رنگ او تَسُرُّ النّٰظِرِيْنَ و آن گاو شاد میگرداند و مسرور میسازد از رنگ خود نظر کنندگان با بوی قَالُوا ادْعُ لَنَا دیگر بار گفتند بخوان از بهر ما رَبَّكَ خداوند
خود را يُبَيِّنْ لَّنَا تا آشکار کند برای ما مَا هِيَ که آن چه گاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده اِنَّ الْبَقَرَ بدرستیکه گاوان تَشٰبَهَ عَلَيْنَا متشابه شده اند
بما چه میانه سال و زرد رنگ بسیار اند وَاِنَّآ و بدرستیکه ما اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خدا خواهد لَمُهْتَدُوْنَ از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی قَالَ اِنَّهٗ يَقُوْلُ گفت موسی که میگوید خدای اِنَّهَا بَقَرَةٌ آن گاویست
لَّا ذَلُوْلٌ نه رام کرده و نرم کرده شده بکار زراعت تُثِيْرُ الْاَرْضَ بشوراننده زمین وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ و نه گاویست که آب دهد کشت یعنی آب کشد برای زراعت
مُسَلَّمَةٌ دست باز داشته شده است از همه کارها و بیرون خود چرا میکند یا بی عیب و تمام خلقت لَّا شِيَةَ فِيْهَا نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ روی باشد در وی چون بنی اسرائیل
این نشانها شنیدند قَالُوا الْـٰٔنَ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راستی او صفت تمام روشن باز گفتی و آن گاو نزد یتیم داشت و بدست
جوانی بود و پسر نیکوکار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آن گاو را بآنکه پوست او را پر زر کنند فَذَبَحُوْهَا پس بکشتند آنرا و نکته در کشتن آن سرزنش
گوساله پرستان بود بدیشان نمود که آنچه شما پرستیده اید قابل و شایسته لایق عبادت نیست القصه او را ذبح کردند وَمَا كَادُوْا يَفْعَلُوْنَ و نمیخواستند که
بکشند این گاو را بسبب گرانی بهای آن وَاِذْ قَتَلْتُمْ اول قصه است میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید نَفْسًا کسی که نام آن عامیل بود فَادّٰرَءْتُمْ پس اختلاف کردید
فِيْهَا در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ و خدای تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ آنچیزرا که هستید شما که آنرا میپوشید از قتل بناحق
فَقُلْنَا اضْرِبُوْهُ پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را بِبَعْضِهَا بپاره از آن گاو که هیچ دم بود یا زبان یا گوش و بهر تقدیر چون بزدند وی زنده شده
و خون از گردن وی میریخت و نام قاتلان خود را بگفت و آن برادرزادهٔ او بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیهٔ ایشان در حال بیفتاد و بمرد كَذٰلِكَ
همچنانکه این مرده را زنده گردانید يُحْيِ اللّٰهُ الْمَوْتٰى زنده میگرداند خدای تعالی همه مردگانرا وَيُرِيْكُمْ و مینماید بشما خطاب با آن جماعت است که در مجلس احیای عامیل
حاضر بودند و شاید که منکران با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که انکار حشر میکنید که آخر خدای بشما نماید اٰيٰتِهٖ دلائل قدرت خود را در احیا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ
مگر باشد که شما فکر کنید و در یابید که کسی که قدرت داد بر زنده کردن نفسی هر آینه بر احیای همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ پس سخت گشت قُلُوْبُكُمْ دلهای شما ای یهود
مِّنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس زنده شدن عامیل فَهِيَ پس آن دلها که شماراست كَالْحِجَارَةِ همچون سنگست در سختی و درشتی اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً یا بلکه سخت ترست در قساوت
و غلظت از سنگ وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستیکه بعضی از سنگهاست لَمَا يَتَفَجَّرُ آنچه هر آینه روان میگردد مِنْهُ الْاَنْهٰرُ از آن جویهای بزرگ وَاِنَّ مِنْهَا
و بعضی دیگر هست که از آن لَمَا يَشَّقَّقُ آنچه هر آینه بشگافد فَيَخْرُجُ پس بیرون آید مِنْهُ الْمَآءُ از او آب خرد چون چشمها وَاِنَّ مِنْهَا و بتحقیق هست که از حجارت
لَمَا يَهْبِطُ آنچه فرود آید و از بلندی به پستی گراید مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ از ترس خدای وَمَا اللّٰهُ و نیست خدای بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ غافل از آنچه شما ای یهود میکنید اَفَتَطْمَعُوْنَ آیا طمع

در بستهای یهودان اَنْ یُّؤْمِنُوْا آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان لَکُمْ شما را در آنچه میگوئید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام وَقَدْ کَانَ و حال آنکه بودند فَرِیْقٌ
مِّنْهُمْ گروهی از اسلاف ایشان که بی‌واسطه یَسْمَعُوْنَ میشنیدند کَلٰمَ اللّٰهِ سخن خدای را بر کوه طور ثُمَّ یُحَرِّفُوْنَهٗ پس بگردانیدند آن سخن را مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ
پس از آنکه دانسته بودند و دریافته و چون بمیان قوم درآمدند گفتند ما سخن حق در امر و نهی او شنیدیم ولیکن در آخر گفت که اینها که فرمودیم اگر توانید بکنید و اگر قادر نباشید بر اداء آن
مکنید و باک مدارید وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ و ایشان میدانند که افترا مینمایند در تیسیر آورده که روزی حضرت رسالت پناه فرمود که جهودان بعد از این بمدینه نیایند که از درآمدن ایشان
بمدینه فتنه ظاهر میشود و بعضی از منافقان یهود اول روز بمدینه درمی‌آمدند که ما مسلمانیم همچون شما و آخر روز بازگشته بیاران خود می‌پیوستند کما قال الله تعالی وَاِذَا لَقُوا و چون ملاقات
کنند یهود الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنان را که ایمان آورده‌اند از اصحاب رسول الله قَالُوْٓا اٰمَنَّا گویند ما نیز گرویده‌ایم وَاِذَا خَلَا و چون خلوت کنند بَعْضُهُمْ برخی از اصاغر
ایشان اِلٰی بَعْضٍ ببرخی از اکابر ایشان چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب قَالُوْٓا گویند آن اکابر ایشان را که اَتُحَدِّثُوْنَهُمْ آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید
اصحاب محمد را بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ بدانچه گشاده است خدای ابواب دانش آنرا عَلَیْکُمْ بر شما در کتاب شما قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت
اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریت مذکور بود خبر دادند و رؤسای ایشان از آن آگاهی یافته مخبران را از آن سرزنش نمودند که شما ایشان را از صفات محمد خبر میدهید
لِیُحَآجُّوْکُمْ بِهٖ تا مخاصمت کنند و حجت گیرند بانچه دانسته‌اند عِنْدَ رَبِّکُمْ نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند شما حق را دانستید و متابعت نکردید اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ
آیا چرا در نمی‌یابید این مقدار که اسرار خود را با خصم در میان نباید نهاد اَوَلَا یَعْلَمُوْنَ آیا نمیدانند جهودان که اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ بتحقیق خدای میداند مَا یُسِرُّوْنَ آنچه پنهان میدارند
از عداوت رسول و اصحاب وی وَمَا یُعْلِنُوْنَ و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه بنفاق پس چون که دانند که حق سبحانه تعالی داناى آشکارا و نهانست باید که ظاهر خود را
بصلاح برآراسته سازند و باطن خود را از لوث ناپاکی و پلیدی بپیرازند بیت بکن سرّ و علن را پاک بس کاین راست * که دانای نهان و آشکار است وَمِنْهُمْ اُمِّیُّوْنَ و از جهودان جمعی‌اند
نانویسنده و ناخواننده که لَا یَعْلَمُوْنَ الْکِتٰبَ نمیدانند توریت را و نمی‌شناسند که در وی چیست اِلَّآ اَمَانِیَّ مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد
یا وعده‌های دروغ که از علمای خود می‌شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد وَاِنْ هُمْ و نیستند ایشان اِلَّا یَظُنُّوْنَ
مگر آنکه گمان میبرند و یقین نمیدانند فَوَیْلٌ پس عذاب یا اندوه لِّلَّذِیْنَ مر آنان راست که ایشان یَکْتُبُوْنَ الْکِتٰبَ می‌نویسند نوشته محرّف بِاَیْدِیْهِمْ
بدست خود یعنی مباشر کتابت‌اند و بدیگری نمیفرمایند ثُمَّ یَقُوْلُوْنَ پس میگویند هٰذَا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ این نوشته از نزدیک خدای است و چرا چنین میکنند
لِیَشْتَرُوْا بِهٖ تا بخرند بواسطه اخذ رشوت یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِیْلًا بهای اندک را یعنی علمای یهود بواسطه اخذ رشوت صفات مصطفی را
که در توریت بدین وجه بوده که مردی نیکوروی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغیر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود دراز قد ازرق چشم سفید پوست
فروهشته موی یک چشم باشد و این صفت دجال است باعوام خود گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست فَوَیْلٌ لَّهُمْ پس وای ایشان را مِّمَّا کَتَبَتْ اَیْدِیْهِمْ از آنچه نوشته
و تغیر کرده دستهای ایشان وَوَیْلٌ لَّهُمْ و دیگر باره وای بر ایشان مِّمَّا یَکْسِبُوْنَ از آن چیزی که کسب میکنند از رشوت و مال حرام وَقَالُوْا و گفتند یهود بزعم خود لَنْ
تَمَسَّنَا النَّارُ مارا مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد اِلَّآ اَیَّامًا مَّعْدُوْدَةً مگر بمقدار روزی چند شمرده که آن هفت روز است هر روزی بمقابله هزار سال که از آن هفت هزار سال
عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم گوساله پرستیده‌اند قُلْ بگوای محمد مر ایشان را اَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته‌اید عِنْدَ اللّٰهِ از نزدیک خدای عَهْدًا عهدی و پیمانی که شما را زیاده
از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست فَلَنْ یُّخْلِفَ اللّٰهُ عَهْدَهٗٓ پس خلاف نکند خدای وعده خود را اَمْ تَقُوْلُوْنَ بلکه میگوئید و افترا میکنید
عَلَی اللّٰهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه نمیدانید بَلٰی نه چنانست که ایشان میگویند بلکه مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً هرکه بدی کند یعنی شرک آرد وَّاَحَاطَتْ بِهٖ
و فرا گیرد گرداگرد او را خَطِیْٓئَتُهٗ گناه او یعنی بدو مستولی شود تا بر کفر بمیرد فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه مشرکان اَصْحٰبُ النَّارِ اهل دوزخ و ساکنان آنند هُمْ فِیْهَا
خٰلِدُوْنَ ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند بخدای و آنچه از نزد او آمده وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عمل کردند نیکو و پاکیزه

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشت و مستحق آن‌اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ○ ایشان نه غیر ایشان در بهشت جاوید باشند که آنجا بمانند وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون ع
فرا گرفتیم یعنی در توریت مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و میثاق فرزندان یعقوب و گفتیم لَا تَعْبُدُونَ نپرستید شما إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که سزای پرستش اوست
وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید بپدر و مادر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی وَذِي الْقُرْبَىٰ و دیگر بنسبت خویشان وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان
وَقُولُوا و بگوئید لِلنَّاسِ مر عامه مردمان حُسْنًا سخنی که مشتمل بر نکوئی باشد یا بمردم چنان سخن کنید که دوست دارند که با شما سخن گویند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز
برپای دارید با شرائط آن وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بر وجهیکه حکم کرده ام ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بگردانیدید بعد از این پیمان و گشتید از عهد و میثاق إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ
مگر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف ایشانند که بر شریعت توریت استقامت داشتند وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ ○ و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از احکام توریت که در متابعت محمد صادر شده
وَإِذْ أَخَذْنَا و آنرا نیز یاد کنید که فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان از اسلاف شما و از ایشان عهد بستیدیم که لَا تَسْفِكُونَ نریزید دِمَاءَكُمْ خونهای اقربا و همدینان خود وَلَا تُخْرِجُونَ
أَنْفُسَكُمْ و بیرون نکنید کسان خود را بستم مِنْ دِيَارِكُمْ از خانمان خویش و عهد دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ
و شما ای یهود مدینه گواهید که آباء شما این عهد نموده اند ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شما آن گروهید که پیمان شکسته تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ میکشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا و بیرون میکنید
گروهی را مِنْكُمْ از قوم خود مِنْ دِيَارِهِمْ از سرای و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ هم پشت شوید عَلَيْهِمْ بر آن قوم مغلوب شده از شما بِالْإِثْمِ به بزه کاری وَالْعُدْوَانِ و افزون طلبی و بیدادی
در مدینه دو قبیله بود از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که باهم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه
بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا همه قوم مغلوب بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید وَإِنْ يَأْتُوكُمْ
و اگر بشما آیند أُسَارَىٰ اسیران بنی اسرائیل تُفَادُوهُمْ ایشان را فدیه دهید یعنی با سیری دیگر بدل میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ این آیت تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون
کردید و حال آنکه حرام کرده شده است عَلَيْكُمْ بر شما بحکم میثاق إِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا میگروید شما بِبَعْضِ الْكِتَابِ بپاره از احکام توریت که فدیه
اسیر است وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر میشوید ببعضی دیگر که قتل و اخراج است فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ پس نیست مکافات آنکس که بکند ذَٰلِكَ همچنین عهد شکنی و نافرمانی مِنْكُمْ
از شما که یهودید إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این سرا که قتل بنی قریظه است و اجلای بنی نضیر وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز يُرَدُّونَ
باز گردانیده شوند از حشرگاه إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت ترین عذابیکه عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت آن دوام اوست وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای تعالی غافل نیست
عَمَّا تَعْمَلُونَ ○ از آنچه عهد شکنان میکنند و حفص بخطاب میخوانند و مخاطب هم یهودند یا خطاب عام است أُولَٰئِكَ الَّذِينَ این گروه آنانند که از بیخردی اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ بنعمت جاودانی آن سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دنیا نه
بنقصان جزیه نه در آخرت بخروج از آتش وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ○ و نباشند ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از ایشان نه در محشر بتخفیف عقوبت وَلَقَدْ آتَيْنَا
مُوسَى الْكِتَابَ بدرستیکه عطا کردیم موسی را توریت وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ از پس موسی بفرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا
و یحیی وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیای موتی وَأَيَّدْنَاهُ و نیرومند گردانیدیم و قوت
دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاکیزه و یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی بودی یا باسم اعظم که ببرکت او مرده زنده گشتی یا بانجیل که تازگی دل و زندگی جان از آن یافتندی
رباعی دل تازگی از حسن کلامت دارد + جان زندگی از سماع نامت دارد + هر جا که دلی واقف اسرار بود + او نور صفائی ز پیامت دارد + أَفَكُلَّمَا آیا هرگاه که نزد شما
جَاءَكُمْ رَسُولٌ آمد بشما فرستاده بِمَا لَا تَهْوَىٰ بانچه دوست ندارند أَنْفُسُكُمُ نفسهای شما آنرا و سخن او بر وفق هوا و مدعای شما نباشد اسْتَكْبَرْتُمْ تعظیم کردید
و گردن ننهادید فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ○ و گروهی را بکشتید چون زکریا و یحیی وَقَالُوا و گفتند یهود
قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده از فهم و باز داشته شده از قبول قول محمد بدین سخن نا امید میگردانیدند حضرت پیغمبر را از ایمان خود بقرآن

و متابعت آنحضرت حق سبحانه رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بَل لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ براند خدای تعالی ایشانرا از رحمت و مدد لطف از ایشان باز گرفته
بِكُفْرِهِمْ بسبب کافر بودن ایشان فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که بیامد بدیشان
كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللّٰهِ نوشته از نزدیک خدای که آن قرآنست مُصَدِّقٌ گواه و موافق لِّمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشانست در توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول
دین باشد قبول نکردند و نه گرویدند بدان وَكَانُوا مِن قَبْلُ و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فروماندگی يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرت میکردند بدین
کتاب یعنی بکسیکه این کتاب بروی فرود آید هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دست بدعا برداشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو به محمد که رسول آخر الزمانست
عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب فَلَمَّا جَاءَهُم پس آنوقت که آمد بدیشان مَّا عَرَفُوا آن کس را که شناخته بودند كَفَرُوا بِهِ کافر شدند بدو چه
ایشان گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود بدو کافر شدند فَلَعْنَةُ اللّٰهِ پس لعنت خدای عَلَى الْكَافِرِينَ ○ بر ناگرویدگان که بدانش خود کار
نکردند و عناد ورزیدند وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشانست بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ بد چیزیست که ایشان فروختند بآن چیز أَنفُسَهُمْ نفسهای خود و آن
چیز کدامست أَن يَكْفُرُوا آنکه کافر میشوند بِمَا أَنزَلَ اللّٰهُ و بآنچه خدای فرو فرستاده است که آن قرآنست بَغْيًا از جهت حسد یعنی رشک میبردند أَن يُنَزِّلَ اللّٰهُ
بآنکه فرو فرستد خدای مِن فَضْلِهِ فضل خود را که کتاب و وحی است عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر آن کس که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود که سزاوار آن باشند فَبَاءُوا و پس باز گشتند
بهمراه بِغَضَبٍ بخشم از خدای یا مستحق گشتند خشمی را عَلَىٰ غَضَبٍ بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی و انجیل و خشمی بانکار محمد و قرآن وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست
عَذَابٌ مُّهِينٌ ○ عذابی خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود مر جهودانرا آمِنُوا بگروید بِمَا أَنزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرو فرستاده از انجیل و قرآن قَالُوا نُؤْمِنُ گویند
میگرویم بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا بآنچه بر ما فرستاده شد یعنی توریت وَيَكْفُرُونَ و کافر میشوند بِمَا وَرَاءَهُ بدانچه جز کتاب ایشانست وَهُوَ الْحَقُّ و آن ماورا یعنی انجیل و
قرآن درست و راست است مُصَدِّقًا و حال آنکه آن حق باور دارنده است لِّمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشانست از اینجا کفر ایشان بتوریت نیز لازم می آید چه کفر بآنچه
موافق چیزیست کفر باشد بآنچیز قُلْ بگوی ای محمد در جواب آنکه میگویند بتوریت ایمان داریم فَلِمَ تَقْتُلُونَ پس چرا میکشتید أَنبِيَاءَ اللّٰهِ پیغمبران خدای را مِن قَبْلُ پیش ازین
إِن كُنتُم اگر بودید شما مُّؤْمِنِينَ ○ گرویدگان بتوریت وَلَقَدْ جَاءَكُم مُّوسَىٰ و هر آینه که آمد بشما موسی بِالْبَيِّنَاتِ به نشانها درستی پیغامبریست که احکام آیات
ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدای مِن بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ ○ و شما بیداد گرانید بر نفسهای خود وَإِذْ أَخَذْنَا
و یاد کنید چون فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَكُمُ الطُّورَ بر زبر شما کوهی که منسوب بود بطور ابن اسمعیل از کوههای فلسطین یا شهریست از بلاد شام
خُذُوا گفتیم که فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُم آنچه بشما داده ایم یعنی توریت بِقُوَّةٍ بعزم درست و جد تمام وَاسْمَعُوا و بشنوید یعنی فرمان برید قَالُوا گفتند بآشکارا سَمِعْنَا شنودیم
و بدل پذیرفتیم و پنهان با خود گفتند وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل وَأُشْرِبُوا و خورانیده شد یعنی در آورده شد فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای
ایشان دوستی گوساله را بِكُفْرِهِمْ بسبب جحود و انکار ایشان قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُم بگوی ای محمد بد چیزیست آنچه میفرماید شما را بِهِ إِيمَانُكُمْ بآن چیز ایمان شما و آن کفر است
بقرآن و به محمد إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ○ اگر هستید شما گرویدگان بخدای چه اگر چه معنی مؤمن باشد ایمان را بکفر نمیفرماید و جهودان با این همه رسوائی میگفتند که بهشت جز جای ما نخواهد بود
حق تعالی جل و علا فرمود که قُلْ بگوی ای محمد در جواب این دعوی ایشان که إِن كَانَتْ اگر هست بزعم شما لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ مر شما را سرای آخرت و نعمت بهشت عِندَ اللّٰهِ
نزدیک خدای خَالِصَةً پاکیزه تمام مِّن دُونِ النَّاسِ بی دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ○ اگر هستید شما راست گویان
در آنکه بهشت خاص از آن شماست چه بی مرگ بدان سرای نتوان رسید و آرزوی مرگ از علامات اشتیاق لقاست پس هر که آرزومند تر بود بمرگ مشتاق تر باشد بلقاء و مرگ است که
دوست را رساند بر دوست آن کیست که او بمرگ شادان نبود وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان
از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ○ و خدای داناست بستمکاران دروغ گویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آینه یابی تو جهودانرا أَحْرَصَ النَّاسِ

حریص ترین مردمان علی حیوۃٍ بر زندگانی دنیا ومن الذین اشرکوا وازان کسانی نیز که شرک آورده اند یعنی کفار عرب واصح آنست که مراد اینجا مشرکان مجوس اند زیرا که
هیچکس از زندگانی دنیا دوست تر از ایشان نیست یودّ احدهم دوست میدارد یکی از ایشان لو یعمّر اگر عمر دهند او را کاش عمر داده شود الف سنۃٍ هزار سال واز نیست تحیت مجوس که بهمدیگر چون سد
گویند که هزار سال زی ونزد بعضی از علما گفتن این لفظ مکروه است وما هو بمزحزحه ونیست که رهاننده او باشد من العذاب از عذاب ان یعمّر آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر او
دافع عذاب الهی نیست والله بصیرٌ وخدای بیناست بما یعملون بانچه میکنند یهود ومجوس عمر ایشان بعضی از یهود میگفتند که صاحب محمد جبرئیل است وحی بو فرو می آرد وواسطه
ما از جبرئیل محنت بسیار رسیده است واکثر بلاها وعذابها که با بو بواسطه او نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی با بی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه فرمود که قل بگو ای محمد من کان هر که
باشد عدوًّا لجبریل دشمن جبرئیل واین نامیست عبرانی یا سریانی بمعنی عبد الله او امین حق است بر وحی خدای باشد پس هر که دشمن وی بود گو از خشم بمیر فانه نزّله پس
بدرستیکه او فرو دمی آرد قرآن را علی قلبک بر دل تو باذن الله بفرمان الهی مصدقًا در حالتیکه قرآن تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آن چیز را که پیش از وی
نازل شده وحالا با ایشانست از کتب منزله چون توریت وزبور وهدًی وقرآن راه نماینده است بحق وبشرٰی ومژده دهنده للمؤمنین مر گروندگان را بنجات ودرجات
من کان هر که باشد عدوًّا لله دشمن خدای را وملٰئکته وفرشتگان او ورسله وفرستادگان او وجبریل ومیکٰل واین دو فرشته مقرب فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی
عدوٌّ للکٰفرین دشمنست مر کافرانرا که دشمن ملائکه ورسلند ولقد انزلنا الیک وهر آینه فرستادیم بسوی تو اٰیٰتٍ بینٰتٍ نشانهای روشن یا آیتهای روشن یعنی قرآن
وما یکفر بها وکافر نشوند بدین آیتها الا الفٰسقون مگر بیرون روندگان از فرمان خدای اوکلما آیا هر گاه که یهود عٰهدوا عهدًا عهد کردند عهدی با خدای نبذه بشکستند آنرا
فریقٌ منهم گروهی از ایشان بل اکثرهم بلکه بسیاری از ایشان لا یؤمنون نمیگروند بتوریت ولما جاءهم وآن هنگام که آمد بدیشان رسولٌ من عند الله فرستاده از
نزدیک خدای یعنی محمد مصدقٌ باور دارنده لما معهم مر توریت را که با ایشانست نبذ فریقٌ بیفگندند گروهی من الذین اوتوا الکتٰب از آنها که عطا داده شده اند
توریت یعنی علمای ایشان بینداختند کتٰب الله توریت یا قرآن را وراء ظهورهم پس پشت خود کانهم گوییا آن علما لا یعلمون نمیدانند که آن کلام الله است
محمد رسول الله واتبعوا وپیروی کردند این یهود ما تتلوا الشیٰطین آنچیز را که میخواندند دیوان علی ملک سلیمٰن در زمان پادشاهی سلیمان وآن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان
شعبدها وصد رنگ نیرنگهای کهانت وآمیخته نوشته بودند ومیان اهل جهان شایع شده بود وسلیمان برین حال اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را آوردند ودر صندوقی نهاده قفل ساخته
در زیر تخت خود دفن کرد وبعد از وفات سلیمان دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آورده چنان فرا نمودند که سلیمان بآن سحرها وشعبدها پادشاهی میکرد وبعد از آن یهود سلیمان را بسحر نسبت میدادند
حق سبحانه ابرای ساحت او فرمود که وما کفر سلیمٰن وکافر نشد سلیمان یعنی سلیمان جادوئی نکرد ولٰکن الشیٰطین ولیکن دیوان کفروا کافر شدند یعلّمون الناس
در می آموختند مردمانرا السحر جادوئی وما انزل ودیگر یهود متابعت کردند آنچیز را که فرو فرستاده شد سحر علی الملکین بر دو فرشته ببابل در شهر بابل هٰروت وماروت
نام آن دو فرشته است وایشان بر آدمیان گناهکار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان اینست نفس وهوا اند واگر شما را نیز همان حالت که ایشانراست بود شهوت وغضب برتر از افعال ایشان از شما
امکان آنستی ایشان استبعاد نمودند وحق سبحانه نفس بشری بدیشان داده وبرای حکومت خلق بزمین فرستاد وایشان بزمین آمده بزنی زهره نام عاشق شدند وبسبب او خمر وقتل ناحق
وسجده صنم اقدام نمودند وحق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع کرد وعذاب ایشان تنجیل شده تا حالا در چاه بابل بسر آویخته معذب اند وانزال سحر بر ایشان بجهت آن بود
که در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند وحق سبحانه در زمان حکومت ایشان قبل از معصیت این علم باسم اعظم بدیشان فرستاد وگویند بواسطه الهام ایشان کیفیت این علم در آموختند تا همه
زیرکان را تعلیم دهند وایشان بکیفیت سحر وحقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند وما یعلّمٰن ونیاموختند این دو فرشته در هیچ وقت من احدٍ هیچ یکی را حتی
یقولا تا وقتیکه گویند پیش از آموختن آنکس را انما نحن فتنۃٌ جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای فلا تکفر پس تو کافر مشو باعتقاد کردن بر عمل سحر گناهی نیست
فیتعلّمون پس می آموختند منهما از آن دو ما یفرقون به آنچیز را که جدائی افگنند بآن بین المرء وزوجه میان مرد وزن او وما هم ونیستند جادوان بضارّین به
ضرر رساننده بسحر من احدٍ هیچکس را الا باذن الله مگر بقضاء وقدر خدای ویتعلّمون ومی آموزند ما یضرّهم آنچه ایشانرا زیان رساند ولا ینفعهم وسود نکند ایشانرا

وَلَقَدْ عَلِمُوْا و هر آینه نیک دانستند یهود لَمَنِ اشْتَرٰهُ هرکه سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد مَا لَهٗ نیست مر او را فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ بهره از
نیکوئی وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهٖ و بد چیزیست آنکه فروختند بدان اَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را یعنی سحر را اختیار کردند لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ اگر هستند ایشان که دانند زیان این
را وَلَوْ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا و اگر این جهودان گرویدندی به محمد وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی پوشیده نیست لَمَثُوْبَةٌ هر آینه پاداش یافتندی مِّنْ
عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای خَيْرٌ بهتر است از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر میستانند لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ اگر بودندی که بدانستندی يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ع
گرویده اید لَا تَقُوْلُوْا رَاعِنَا مگوئید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد که یهود گفتار شمارا دستاویز ساخته با آنحضرت این کلمه میگویند و بلغت ایشان دشنام فاحش ست و مومنان
بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه فرمود که این کلمه مگوئید وَقُوْلُوا انْظُرْنَا و بگوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما وَاسْمَعُوْا و بشنوید حکم خدای را بسمع قبول
وَلِلْكٰفِرِيْنَ و مر کافرانراست یعنی آنها را که بر سبیل مذمت این کلمه میگویند عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد مَا يَوَدُّ دوست ندارند الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
آنانکه حق را پوشیده اند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل کتاب یعنی یهود وَلَا الْمُشْرِكِيْنَ و نه مشرکان اَنْ يُّنَزَّلَ عَلَيْكُمْ آنکه فرو فرستاده شود بر شما مِّنْ خَيْرٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ هیچ
نیکوئی از نزد پروردگار شما مراد وحی ست و قرآن که جامع همه چیزهاست یعنی یهود نمیخواستند که نبوت با آل اسمعیل انتقال کند و مشرکان را ادعا این بود که پیغمبری بولید مغیره یا نعیم ثقفی رسد
وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ و خدای اختصاص میدهد بِرَحْمَتِهٖ به نبوت و وحی خود مَنْ يَّشَآءُ هر را میخواهد وَاللّٰهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ خداوند فضل بزرگست هر که خواست او را
بنبوت داده و صفت فضل بعظمت اشعار است بآنکه فضل و فضیلت افزون از عد و لطف او لطیفست بیرون از شمار مَا نَنْسَخْ هرچه منسوخ میگردانیم مِنْ اٰيَةٍ از آیت قرآن
بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان اَوْ نُنْسِهَا یا فراموش میگردانیم آنرا و از دلها میبریم نَاْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَآ بیاریم بهتری از آن آیت منسوخ چنانچه مصابرت یک غازی با ده تن از
کافران منسوخ کرده با دو تن مقرر ساخت اَوْ مِثْلِهَا یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه اَلَمْ تَعْلَمْ آیا نمیدانی خطاب
با منکران نسخ ست جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آن پشیمانیست و محمد را روا نیست و از حکمت الٰهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و ذاهل بودند حق تعالی میفرماید که
ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی میدانی اَنَّ اللّٰهَ آنرا که حق سبحانه عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انسا قَدِيْرٌ تواناست بر کمال اَلَمْ تَعْلَمْ
آیا ندانستی اَنَّ اللّٰهَ آنکه بتحقیق خدایست بی شک لَهٗ مر او راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین پس هرچه خواهد کند وَمَا لَكُمْ و نیست شمارا مِّنْ
دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای مِنْ وَّلِيٍّ دوستی که از و بشما نفعی رسد وَّلَا نَصِيْرٍ و نه یاری که از شما دفع ضرر کند اَمْ تُرِيْدُوْنَ آیا میخواهید اَنْ تَسْـَٔلُوْا آنکه سوال کنید رَسُوْلَكُمْ
پیغمبر خود را كَمَا سُئِلَ مُوْسٰى هم چنانکه سوال کرده شده بود موسی مِنْ قَبْلُ پیش ازین جهودان میگفتند که محمد باید که کتابی بیکبار بیارد چنانچه موسی آورده بود حق تعالی فرمود که شما
از محمد همان میطلبید از سوال تعنت و تعصبانه که پدران شما از موسی میطلبیدند وَمَنْ يَّتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْاِيْمَانِ و هر که بدل کند کفر را با ایمان یعنی کفر را بر ایمان بگزیند فَقَدْ ضَلَّ
پس بدرستیکه گمراه گشته است سَوَآءَ السَّبِيْلِ از میان راه راست وَدَّ كَثِيْرٌ دوست میدارند بسیاری مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل توریت چون فنحاص بن عازورا که
دانشمندان ایشان بود و امثال او از احبار لَوْ يَرُدُّوْنَكُمْ آنکه باز گردانند مر شمارا مراد حذیفه بن یمان و عمار یاسر است که فنحاص و یاران او مر ایشان را دعوت بیهودیت میکردند
حق سبحانه فرمود که یهود میخواهند که بگردانند شمارا مِّنْۢ بَعْدِ اِيْمَانِكُمْ از پس ایمان شما كُفَّارًا ناگرویدگان حَسَدًا از روی حسد مِّنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ از نزدیک نفسهای
ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشانست نفرموده کسی مِّنْۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشت لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشانرا آنچه راست و درست یعنی نبوت محمد و حقیت
قرآن و صحت دین اسلام فَاعْفُوْا پس در گذرانید ای مسلمانان بگذرید از قتال ایشان وَاصْفَحُوْا و روی بگردانید از ایشان حَتّٰى يَاْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ تا وقتیکه بیارد خدای
فرمان خود را که حکم است بقتال یا امر بجزیه اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها از تعذیب و انتقام قَدِيْرٌ تواناست وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید
نماز را وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة مال وَمَا تُقَدِّمُوْا و آنچه از پیش بفرستید لِاَنْفُسِكُمْ از برای خود مِّنْ خَيْرٍ از مال دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات تَجِدُوْهُ
بیابید آنرا نوشته عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای ثواب آنرا بیابید نزدیک وی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ بدانچه شما میکنید از خیر و صدقه بیناست وَقَالُوْا

وگفتند

وگفتند جهودان یا ترسایان لَنْ یَّدْخُلَ الْجَنَّةَ هرگز در نیاید در بهشت اِلَّا مَنْ کَانَ مگر آنکه باشد هُوْدًا یهودی اَوْ نَصٰرٰی یا نصرانی یعنی یهود گفتند بهشت
نروند مگر جهودان و نصرانی گفتند که بهشت نروند الا ترسایان تِلْکَ این دعوی از هر دو طائفه اَمَانِیُّهُمْ آرزوهای باطل ایشانست قُلْ هَاتُوْا بگو ای محمد بیارید بُرْهَانَکُمْ
حجت خود را برین دعوی اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید شما راست گویان در قول خود بَلٰی آری چنین نیست که ایشان میگویند بلکه مَنْ اَسْلَمَ هر که تسلیم کرد وَجْهَهٗ لِلّٰهِ
همه خود را برای طاعت خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و او نیکوکارست در کردار و گفتار فَلَهٗ اَجْرُهٗ پس مر آنکس است مزد کار او عِنْدَ رَبِّهٖ نزد آفریدگار او وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ
و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه اندوهناک باشند از تصور زوال آن آورده که جمعی از نصاری بنی نجران بمدینه آمدند و بارهٔ بر سای یهود مناظره
نموده هر فرقه در ابطال دین دیگری نهایت سعی بتقدیم رسانیدند و حق سبحانه این آیت فرستاد وَقَالَتِ الْیَهُوْدُ و گفتند جهودان لَیْسَتِ النَّصٰرٰی
نیستند گروه ترسایان عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی از دین حق وَّقَالَتِ النَّصٰرٰی و گفتند ترسایان لَیْسَتِ الْیَهُوْدُ نیستند جهودان عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی
از دین که معتد به باشد وَّهُمْ و حال آنکه همه ایشان یَتْلُوْنَ الْکِتٰبَ میخوانند کتاب خدای یعنی یهود از توریت میدانند که نصاری بجهت اثبات نبوت فرزند
مر حق را بر باطل‌اند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسیٰ و انجیل کافر و بیجا صنلند کَذٰلِکَ همچنین که اینها میگویند قَالَ الَّذِیْنَ گفتند آنانکه لَا یَعْلَمُوْنَ
هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم در بارهٔ ایشان همین گفتند که جهود و ترسا بر حق نیستند
فَاللّٰهُ یَحْکُمُ پس خدای داوری کند بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ میان ایشان در روز رستخیز فِیْمَا کَانُوْا در آن چیزی که هستند ایشان فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ
که در آن چیز اختلاف میکنند از حق و باطل وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ مَّنَعَ از آنکس که باز داشت مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدای را اَنْ یُّذْکَرَ از آنکه
یاد کرده شود فِیْهَا اسْمُهٗ در آنجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدا را یاد کنند و پرستش نمایند وَسَعٰی و سعی نمود فِیْ خَرَابِهَا در ویرانی آن مساجد و آن بخت نصر
بابلی بود یا ططوس رومی که بیت المقدس را خراب کرد و احبار را بقتل رسانید یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از و مسجدیست یعنی محل سجده اُولٰٓئِکَ آن گروه
که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند مَا کَانَ لَهُمْ نیست مر ایشان را و نسزد اَنْ یَّدْخُلُوْهَا آنکه در آیند در آن مسجد اِلَّا خَآئِفِیْنَ مگر ترسکاران این صورت
در زمان دولت اسلام که ترسایان را قوت فتح و مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لَهُمْ مر ترسایان راست فِی الدُّنْیَا درین جهان خِزْیٌ رسوائی و خواری و جزیه دادن
وَّلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ و مر ایشان راست در آن سرای عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذابی بزرگ وَلِلّٰهِ و مر خدای راست الْمَشْرِقُ جای آمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ و جای فرو رفتن آن
آورده‌اند که جمعی از لشکریان حضرت رسالت شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کسی تحری کرده برای خود محرابی ساختند و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان
از سمت قبله منحرف بود و چون بمدینه رسیدند باعادت قضای نماز از حضرت رسالت پناه اجازت خواستند و این آیت نازل شد که بعد از آن که تحری کرده اید اعادت نماز
حاجت نیست چه که همه جهات از آن اوست در تحقیق فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْا پس بهر کجا که روی آرید فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ پس آنجا وجه خدای است یعنی جهت طاعت او
و محققان را در تحقیق این آیت نکته است که از آنجمله زبان عالی بیان حضرت حقائق تربیت ولایت منقبت که خلد الله ظلال هدایته درین ابیات اشارتی بدان میفرماید مثنوی
از پی اینما تولوا خوان ✣ ثم وجه الله ش مقیم دان ✣ یعنی آن سو که روی قصد آری ✣ تا حق بندگیش بگذاری ✣ وجه حق کان بود حقیقت او ✣ باشد آنجا بسوی کن رو ✣
هیچ جا را نکرد استثنا ✣ بس بود عین حق عیان همه جا ✣ عارف حق شناس را باید ✣ که بهر سوی دیده بگشاید ✣ بیند آنجا جمال حق پیدا ✣ نگسلد از جمال حق قطعا ✣
اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای وَاسِعٌ بزرگ مغفرتست و بسیار عطا عَلِیْمٌ داناست بمصالح احوال مسلمانان وَقَالُوا و گفتند بعضی از یهود و نصاری اتَّخَذَ اللّٰهُ
فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سُبْحٰنَهٗ پاکی بعیبی او راست بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه لَهٗ مر او راست مَا فِی السَّمٰوٰتِ
آنچه در آسمانهاست وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک مالک و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود چه ولد می‌باشد
الا از جنس والد و این مملوک مر مالک کُلٌّ همه آنچه در زمین و آسمان باشد لَّهٗ قٰنِتُوْنَ مر او را فرمانبردارانند یعنی مغلوب‌اند در تحت تصرف قدرت او بَدِیْعُ السَّمٰوٰتِ

وَالْاَرْضِ از نو پدید آرندهٔ آسمانها و زمین هاست وَاِذَا قَضٰۤی و چون خواهد یا تقدیر کند اَمْرًا کاری را فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهٗ پس جزین نیست که گوید مر آنچیز را کُنْ بباش
فَیَکُوْنُ○ پس باشد وَقَالَ الَّذِیْنَ و گفتند آنانکه لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند خدا را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لَوْلَا یُکَلِّمُنَا اللّٰهُ اگر ما را بتوحید دعوت
میکند پس چرا سخن نمیگوید خدا با ما اَوْ تَاْتِیْنَاۤ اٰیَةٌ یا بیک از ما پیغامی نمی آید کَذٰلِكَ همچنانکه این مشرکان میگویند قَالَ الَّذِیْنَ گفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از
ایشان از یهود و نصاری مِّثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار ایشان و اقتراح کردند بر انبیا بعد از ظهور معجزات تَشَابَهَتْ قُلُوْبُهُمْ بیکدیگر مشابهت دارد دلهای کفار و
منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سوالات از روی عناد و کدورت تیرگی قَدْ بَیَّنَّا الْاٰیٰتِ هر آینه بیان کردیم نشانهای توحید و نبوت لِقَوْمٍ یُّوْقِنُوْنَ○
برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین اِنَّاۤ اَرْسَلْنٰكَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا ای محمد بِالْحَقِّ براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام
بَشِیْرًا مژده دهنده مومنان وَّنَذِیْرًا و بیم کننده کافران وَّلَا تُسْئَلُ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِیْمِ○ از آنها که اهل جحیم اند و جحیم
آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بزبان حضرت رسالت جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود درے از درهای عذاب بکشاید و اثر غضب خود بر ایشان نماید غالب نیست کار ایشان
عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق سبحانه این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای حق رسالت و بر ما حساب اهل ضلالت
وَلَنْ تَرْضٰی هرگز خشنود نشوند عَنْكَ الْیَهُوْدُ وَلَا النَّصٰرٰی از تو جهودان و نه ترسایان حَتّٰی تَتَّبِعَ تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشان را قُلْ بگوی ای محمد و قتیکه
هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند اِنَّ هُدَی اللّٰهِ بدرستیکه راه نمودن خدای هُوَ الْهُدٰی آنست راه نمودن بحق شما را به یهودیت و نصرانیت میخوانید و ما را
باسلام راه می نماید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت نمائی ای محمد اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای ایشان را در باب دین بَعْدَ الَّذِیْ پس از آنچیزی که براستی جَآءَكَ آمده است بتو
مِنَ الْعِلْمِ از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ وَّلِیٍّ دوستی رهاننده وَّلَا نَصِیْرٍ○ و نه کسی
یاری دهنده و صورت خطاب بحضرت منقبت است و معنی راجع با امت اَلَّذِیْنَ آنانکه اٰتَیْنٰهُمُ الْکِتٰبَ عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریت بقولی که آیت
در شان عبدالله بن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رضی از دیار حبشه بمدینه آمدند
یا قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بر هر تقدیر یَتْلُوْنَهٗ میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهٖ چنانچه حق خواندن یا متابعت
کردنست اُولٰٓئِكَ آنگروه یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند وَمَنْ یَّکْفُرْ بِهٖ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد فَاُولٰٓئِكَ
پس آنگروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ○ ایشانند زیانزدگان یٰبَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ ای فرزندان یعقوب اذْکُرُوْا یاد کنید نِعْمَتِیَ نعمتهای مرا الَّتِیْۤ آن نعمتها که ع ۱۴ ۹
اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ انعام کردم بر شما و اسلاف شما وَاَنِّیْ فَضَّلْتُکُمْ و بدرستیکه من بر ایشان را تفضیل کردم عَلَی الْعٰلَمِیْنَ○ بر عالمیان زمان ایشان تکریر این آیت
بجهت تقریر و تذکیر نعمتهای الهیست وَاتَّقُوْا یَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن لَّا تَجْزِیْ نَفْسٌ کفایت نکند کسی عَنْ نَّفْسٍ از کسی شَیْئًا
چیزی را از عذاب وَّلَا یُقْبَلُ مِنْهَا و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عَدْلٌ فدائی یعنی بدلی که عوض معذب گردد وَّلَا تَنْفَعُهَا و سود ندهد هیچ نفسی را
شَفَاعَةٌ خواهش خواهندگان بتقدیر وجود شفیع وَّلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ○ و نباشند کافران که ممنوع گردند از عذاب یعنی ایشان را کسی یاری نکند تا از عذاب
باز رهانید سوے ندهد یاری هر یار که هست تا در نرسد وعده هر کار که هست وَاِذِ ابْتَلٰۤی و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد اِبْرٰهٖمَ رَبُّهٗ مر ابراهیم را
پروردگار او بِکَلِمٰتٍ بسخنان از امر و نواهی یا مناسک حج یا پنج از فطرت اسلام شمرند و آن فرقست یعنی نگافتن موی سر و دو نیم ساختن آنرا که سعی کردن و مضمضه
و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا بآب فَاَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان قَالَ
گفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان کردی اِنِّیْ جَاعِلُكَ بدرستیکه من گردانندهٔ توام لِلنَّاسِ ای مردمان اِمَامًا پیشوای در دین همه نیکان بعد از تو بتو اقتدا کنند
و آنکه حق سبحانه پیغمبر ما را فرمود که اِتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا و امت مرحومه را نیز امر کرد که مِلَّةَ اَبِیْکُمْ اِبْرٰهِیْمَ برای ایجاز این وعده است و چون

خدای تعالی ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قَالَ گفت ابراهیم با حق تعالی وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و از فرزندان و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن قَالَ
گفت خدای در جواب او لَا يَنَالُ عَهْدِي نرسد عهد من یعنی رحمت بقول اصح رسالت یا امامت مسلمانان الظَّالِمِينَ ○ ستمکاران یعنی کافران از ذریت
تو وَإِذْ جَعَلْنَا و یاد کن آنرا که گردانیدیم الْبَيْتَ خانهٔ کعبه مَثَابَةً جای بازگشت یا موضع ثواب لِلنَّاسِ مر آدمیان را یعنی حاجیان را که هر سال بوی باز گردند و آنجا
بثواب بیحساب رسند وَأَمْنًا و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی که در وی کسی آنکشند وَاتَّخِذُوا و فراگیرید ای مومنان بجد از آنکه شرف حرم دانستید مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ
از مقامیکه منسوبست با براهیم مُصَلًّى نمازگاه و آن موضعیست که دران حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت بروست و حفص و اتخذوا بصیغه
ماضی می خواند یعنی فراگرفتند مردمان آنرا پیش از شما نمازگاه وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ بسوی ابراهیم و اسمعیل أَنْ طَهِّرَا آنکه پاک سازید
بَيْتِيَ خانهٔ مرا از اوثان و انجاس و خباثت و معاصی و طواف جنب و حائض لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان وَالْعَاكِفِينَ و برای مقیمان و معتکفان
وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ○ و برای رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نمازگزارندگان اهل اشارت برانند که پاک دارید خانهٔ دل را که حرم دوستست از دنس تعلقات
کونین و گفته اند تطهیر بیت از دنس اوزارست و تطهیر دل از ملاحظهٔ اغیار بیت اگر حریم دل ز غیر دوست پاک نیست صفای بیت حرم صرف اندرونی
ادراک ❁ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هَٰذَا این مکانرا که برای تو دران خانه ساختم
بَلَدًا آمِنًا شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل آنرا از جور متغلبان در امان خود دار وَارْزُقْ أَهْلَهُ و روزی ده اهل این بلده را مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوها حق تعالی
این دعا را مستجاب گردانیده حکم فرمود تا جبرئیل ع یکی از دیههای فلسطین که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار گرد خانه طواف داده در زمین تهامه بر سه مرحله
از مکه وضع کرد و آن بجهت طواف خانه کعبه طائف میگویند و میوه اهل مکه از انجاست پس ابراهیم تخصیص کرد رزق با مومنان گفت مَنْ آمَنَ روزی ده هرکرا که ایمان آرد
مِنْهُمْ از آنانکه ساکنان این شهر باشند بِاللَّهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین قَالَ گفت خدای وَمَنْ كَفَرَ و هرکه کافر شود فَأُمَتِّعُهُ پس او را برخوردار میکنم
قَلِيلًا برخورداری اندک یعنی در دنیا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ باز او را به بیچارگی برانم إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ بسوی عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ○ و بد مرجعیست دوزخ وَإِذْ يَرْفَعُ
و یاد کن آنرا که بر میداشت إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ ابراهیم اصلها و اساسها را مِنَ الْبَيْتِ از خانه کعبه وَإِسْمَاعِيلُ عطفست بر ابراهیم یعنی پسر با پدر در رفع قواعد شریک
بود و هر یک طرفی آن خانه کار میکرد یا نوبت بنوبت بر میآوردند و اصح آنست که اسمعیل سنگ جمع میکرد و بدست ابراهیم میداد تا بکار میبرد القصه بعد از اتمام آن خانه
پدر و پسر دست تضرع برداشته گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما این کار خیر را إِنَّكَ بدرستیکه تو أَنْتَ السَّمِيعُ توئی شنوا مر دعای ما را الْعَلِيمُ ○
توئی دانا بنیتهای ما رَبَّنَا ای خداوند ما وَاجْعَلْنَا و گردان ما هر دو را مُسْلِمَيْنِ ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص لَكَ مر ترا وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا و گردان از فرزندان ما أُمَّةً
گروهی مُسْلِمَةً لَكَ گردن نهاده و منقاد شده مر ترا وَأَرِنَا و بنمای ما را مَنَاسِكَنَا موضعی که دران افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف
و منا برای قربان وَتُبْ عَلَيْنَا و از ما درگذران اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شده إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ بتحقیق توئی پذیرنده توبه مقصران الرَّحِيمُ ○ و بخشنده
بر گناهکاران رَبَّنَا ای پروردگار ما وَابْعَثْ فِيهِمْ و برانگیز در میان ذریت ما یا امت مسلمه و مبعوث گردان رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از ایشان تا ذریت مرا عز
و شرفی باشد بدان رسول يَتْلُو عَلَيْهِمْ بخواند بر ایشان آيَاتِكَ کتاب ترا یا بیان کند نشانهای وحدانیت ترا با ایشان وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و بیاموزاند
ایشانرا قرآن وَالْحِكْمَةَ و معانی آن را بیان کند آنچه در وست از امر و نهی و حلال و حرام وَيُزَكِّيهِمْ و پاک گرداند ایشانرا از گناه بسبب بیان شرائع احکام إِنَّكَ أَنْتَ
الْعَزِيزُ بدرستیکه توئی توانای غالب و قادر بر اجابت دعای ما الْحَكِيمُ ○ توئی دانا محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز باجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه را از اولاد ۱۵ ع۸
اسمعیل مبعوث گردانید و نکته انا دعوة ابی ابراهیم اشارت بدینست وَمَنْ يَرْغَبُ و کیست باز گرد استفهام برای تقبیح و انکارست یعنی هیچکس باز نگردد عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ
از کیش ابراهیم إِلَّا مَنْ سَفِهَ مگر کسیکه خوار گرداند نَفْسَهُ نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه بجز دیا بد نفس خود وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ و هر آینه ما برگزیدیم ابراهیم را فِي الدُّنْيَا در دنیا بکرم

فتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت خلت یا بعمارت خانهٔ کعبه وَاِنَّهٗ فِی الْاٰخِرَةِ و بدرستیکه او در آنسرای لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ ۝ از جملهٔ فیروزی یافتگانست بصلاح و فلاح اِذْ
قَالَ لَهٗ یاد کن آنوقت که گفت مر ابراهیم را رَبُّهٗۤ پروردگار او اَسْلِمْ گردن نه فرمان را یا تسلیم شو آنچه را از مجاری قضا بتو جاری گردد قَالَ اَسْلَمْتُ گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝
بپروردگار عالمیان تا هرچه خواهد کند قال الشاعر ما احیانی ان شئت امتنی **بیت** بگذاشتم مصلحت خویش بدوست + کز دوست بمن هرچه رسد این نیکوست وَوَصّٰى بِهَاۤ و وصیت کرد بملت خود یا بکلمه
اسلمت اِبْرٰهٖمُ بَنِیْهِ ابراهیم پسران خود را وَیَعْقُوْبُ و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون وصیت آن هر دو این بود که یٰبَنِیَّ ای پسران من اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى
بدرستیکه خدای برگزیده لَكُمُ الدِّیْنَ برای شما دین مرضی مشروع مأمور به که اسلامست فَلَا تَمُوْتُنَّ پس ممیرید اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ۝ مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام
مداومت کنید چون مرگ برسد شما را بر اسلام دریابد پس نهی از ترک اسلام است نه از مرگ اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ آیا شما حاضر بودید اِذْ حَضَرَ آنهنگام که آمد یَعْقُوْبَ الْمَوْتُ
به یعقوب مرگ و یعنی اسباب علامات آن بوی یاد کنید اِذْ قَالَ آنوقت که گفت یعقوب لِبَنِیْهِ مر پسران خود را مَا تَعْبُدُوْنَ چه چیز خواهید پرستید مِنْۢ بَعْدِیْ از پس وفات من
قَالُوْا گفتند نَعْبُدُ اِلٰهَكَ خواهیم پرستید خدای ترا وَاِلٰهَ اٰبَآئِكَ و خدای پدران ترا اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ ابراهیم را که جد او بود و پدر گفتند جهت آنکه
جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم او بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت او برابر پدر بجا آرند و این نظر بر اتحاد اصل است اِلٰهًا وَّاحِدًا عبادت میکنیم خدا را
یگانه و یکتاست وَنَحْنُ لَهٗ و حال آنکه ما مر آنخدای را مُسْلِمُوْنَ ۝ منقادیم بطاعت تِلْكَ این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان اُمَّةٌ گروهی بودند
قَدْ خَلَتْ که درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشان راست آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ و مر شما راست آنچه کسب کردید ایشان و شما را عملها باشد خواه بد
وَلَا تُسْئَلُوْنَ و شما پرسیده نشوید عَمَّا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝ از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند و اعتقاد یهود آن بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بکفر ابنا ایشان
را معاقب سازند درین آیت فرمود که نه شما را باعمال ایشان ثواب خواهند ساخت و نه ایشان را بافعال شما مواخذه خواهند کرد وَقَالُوْا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را که كُوْنُوْا
هُوْدًا باشید از جمع یهود اَوْ نَصٰرٰى و گفتند ترسایان که ترسا شوید تَهْتَدُوْا تا راه یابید قُلْ بگو ای محمد بَلْ نه جهودی کنم و نه ترسائی بلکه متابعت
میکنم و لازم میگیرم مِلَّةَ اِبْرٰهٖمَ کیش ابراهیم را حَنِیْفًا در حالیکه آن ملت مائلست از همه کجیها براه راست یا ابراهیم مائل بود از همه دینها بدین اسلام وَمَا كَانَ
و نبود ابراهیم مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ ۝ از شرک آرندگان قُوْلُوْۤا بگوئید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را بجهودی و ترسائی
دعوت میکنند بگوئید اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدای وَمَاۤ اُنْزِلَ اِلَیْنَا و آنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وَمَاۤ اُنْزِلَ و آنچه فرو فرستاده شده است اِلٰۤى اِبْرٰهٖمَ بسوی ابراهیم
که نبیست صحیفه بوده است وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ و بفرزندان او اسمعیل و اسحق وَیَعْقُوْبَ و بنبیرهٔ او یعقوب وَالْاَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب اگرچه با ولاد ابراهیم
و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بوده اند گوئیا آن نیز بدیشان منزلست چنانچه قرآن نیز منزلست بر ما وَمَاۤ اُوْتِیَ مُوْسٰى وَعِیْسٰى و ایمان آریم
بآنچه داده شده اند موسی و عیسی یعنی توریت و انجیل و سایر دلائل نبوت وَمَاۤ اُوْتِیَ النَّبِیُّوْنَ و ایمان داریم بآنچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات مِنْ
رَّبِّهِمْ از نزد خدای خود لَا نُفَرِّقُ هیچ جدائی نمی افکنیم بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ در میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم وَنَحْنُ لَهٗ و ما مر خدای را مُسْلِمُوْنَ ۝ گردن
نهادگانیم فَاِنْ اٰمَنُوْا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بِمِثْلِ مَاۤ اٰمَنْتُمْ بِهٖ بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس آینه
راه راست یافتند وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردند و اعراض نمایند فَاِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِیْ شِقَاقٍ در مقام خلاف و عداوت اند و ای محمد تو از دشمنی ایشان
اندیشه مکن فَسَیَكْفِیْكَهُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را وَهُوَ السَّمِیْعُ و اوست شنوا مقالات موحدان و کافران را
باقرار و انکار الْعَلِیْمُ ۝ دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیت جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان
مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه هست و شما را صبغه نی و صبغهٔ ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن آب پاک
کنندهٔ مولود است از غیر دین مسیح و آنرا قائم مقام ختان دانستندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیة حق تعالی فرمود که صِبْغَةَ اللّٰهِ بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که آن دین

خداست گویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانان باشد وَمَنْ اَحْسَنُ و کیست نیکوتر مِنَ اللّٰهِ از خدای صِبْغَةً از جهت دین تلقین و تطهیر مومنان از اوساخ کفر وَنَحْنُ لَهٗ و ما حق را باتباع صبغة اللّٰه عٰبِدُوْنَ ○ پرستش کنندگانیم گفته اند صبغة اللّٰه رتبه ولایت و درجه محبت است که او بر رنگ و ستی آورد و نداز همه عالمش بسر آورد و نزد محققان صبغة اللّٰه رنگ بیرنگیست و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود برنگ صبغة اللّٰه نگیرد و خلاصه مسائل درویشان در تفاوت عبارات و اشارات ایشان بیان معنی این صبغه است بحقیقت آن از رین رباعی که صاحب لوائح خلعت ظلال حقائقه نقلم کرم بر الواح افهام مستفیدان ثبت فرموده می توان فهم کرد رباعی بس بیرنگست یار دلخواه ای دل * قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل * اصل همه رنگها ازان بیرنگیست من احسن صبغة من اللّٰه ای دل * یهود و نصاری از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطه تعصب افتاده گفتند نَحْنُ اَبْنٰٓؤُا اللّٰهِ وَاَحِبَّآؤُهٗ ما را که شرف دوستی و عزت فرزندی حق ثابت باشد بوی سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان اَتُحَآجُّوْنَنَا آیا مخاصمت می کنید با ما فِی اللّٰهِ در دین خدای و دعوی دوستی و انتساب بحق وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازمست پس عبودیت او بر همه واجب باشد وَلَنَآ اَعْمَالُنَا و مار است جزای کردارهای ما وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ و شمار است مکافات عملهای شما وَنَحْنُ لَهٗ مُخْلِصُوْنَ ○ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل اَمْ تَقُوْلُوْنَ آیا میگوئید یهود و نصاری و حفص بخطاب میخواند یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان اِنَّ اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطَ بدرستیکه این پیغمبران و پیغمبرزادگان كَانُوْا هُوْدًا بودند یهودی و این قول جهودانست اَوْ نَصٰرٰی یا بر کیش نصرانیانست و این سخن ترسایانست قُلْ تو بگوای محمد ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ آیا شما دانا ترید با دیان انبیا اَمِ اللّٰهُ یا خدای که ایشانرا بدان دین مبعوث گردانید وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکار تر بر خود مِمَّنْ كَتَمَ از آن کس که بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهٗ گواهی که نزدیک او ثابت باشد مِنَ اللّٰهِ از خدای یعنی بواسطه کتاب آلهی دانسته بود و درین تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای بیخبر عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ○ از آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد تِلْكَ اُمَّةٌ آن قوم مذکور گروهی بودند که قَدْ خَلَتْ رفتند و درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشان راست همان جزا بدیشان رسد که خود کسب کرده اند وَلَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ و مر شمار است نیز همان جزا بدیشان رسد که کسب کرده اید وَلَا تُسْئَلُوْنَ و سوال نمیشوید عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ○ از آن چیزی که دیگران کرده اند تکرار این آیت برای تاکید و تقریر یا بجهت تنبیه و تحذیر است نقل است که حضرت رسالت در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گزارید یهود ازین مبتهج شده میگفتند که اگر محمد دین ما ندارد در باره قبله با نماز میگزارد یا میگفتند این محمد و اصحاب او راه بقبله نمی برند تا نماز ما ندیدند جهت قبله را نیافتند خاطر آنحضرت ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که از بیت المقدس روی بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند حق تعالی از آنحال بر پیغمبر خبر میدهد سَيَقُوْلُ السُّفَهَآءُ زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه مَا وَلّٰهُمْ چه چیز باز گردانید مسلمانانرا عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِیْ كَانُوْا از قبله ایشان آن قبله که بودند عَلَيْهَا بر آن یعنی بیت المقدس قُلْ بگو لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدایراست همه جهات هم مشرق که خانه کعبه دران جانبست و بقول قتاده و هم مغرب که بیت المقدس دران صوب واقع شده يَهْدِیْ راه نماید مَنْ يَّشَآءُ هر کرا خواهد اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ○ بسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم ست وَكَذٰلِكَ و همچنین قبله شمارا ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جَعَلْنٰكُمْ شما را هم گردانیدیم اُمَّةً وَّسَطًا گروهی عدل و برگزیده لِّتَكُوْنُوْا تا باشید شُهَدَآءَ گواهان ای انبیا عَلَی النَّاسِ بر منکران نبوت روز قیامت وَيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ و باشد فرستاده من یعنی محمد عَلَيْكُمْ شَهِيْدًا ابراستی شما گواه عدل و مزکی وَمَا جَعَلْنَا و نساختیم قبله عبادت تو الْقِبْلَةَ الَّتِیْ آن قبله که كُنْتَ عَلَيْهَآ تو هستی برآن یعنی کعبه اِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه ممیز سازیم و جدا کنیم مَنْ يَّتَّبِعُ الرَّسُوْلَ آنکس را که پیروی رسول کند در امر قبله مِمَّنْ يَّنْقَلِبُ از آنکس که باز گردد عَلٰی عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود مثلست در باب کسیکه باز گردد از راهی که دلول کند وَاِنْ كَانَتْ و بدرستیکه هست قبله یعنی تحویل آن لَكَبِيْرَةً هر آینه بزرگ و گران اِلَّا عَلَی الَّذِيْنَ مگر بر آنانکه هَدَی اللّٰهُ خدای راه نمود ایشانرا تا تحویل این قبله حق دانستند بخلاف یهود که بر سخط شبهه انگیختند در امر قبله و یکی آن بود که گفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس از آنکه بجانب بیت المقدس نماز گزارده اند از صحابه و پیش از تحویل قبله وفات یافته چون سعد بن زراره و براء بن معرور بر ضلالت مرده باشند حقتعالی فرمود که وَمَا كَانَ اللّٰهُ و نیست خدای با فضل و کرم لِيُضِيْعَ اِيْمَانَكُمْ تا آنکه ضائع گرداند نمازهای شما را

ع ۱۶ ۱۴

الجزء الثانی

بهر طرف که گزارده اید یا تباه کند ایمان شما را که روی به بیت المقدس داشته اید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بِالنَّاسِ بمردمان لَرَءُوفٌ هر آینه مهربانست بصلاح ایشان فرو گذارد
رَّحِيمٌ ۝ بخشاینده است مزد ایشان ضایع نگرداند قَدْ نَرٰى بدرستیکه ما می بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردانیدن روی ترا فِي السَّمَآءِ در جهت آسمان برای انتظار وحی این آیت
در امر تحویل قبله است سید عالم از قول یهود که میگفتند محمد روی بقبله ما نماز میگزارد ملول شد و آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم و اقدم القبلتین است و درین باب
با جبرئیل سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شده و سید کائنات علیه افضل الصلوات هر ساعت از پس وی بآسمان می نگریست و منتظر وحی میبود تا جبرئیل علیه السلام این آیت آورد
که ما توجه ترا بآسمان میدیدیم فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس هر آینه متوجه ساختیم ترا قِبْلَةً تَرْضٰىهَا بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را مراد همه بدن است
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه و روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گزارده بود که این
حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب کعبه توجه فرمود و آن مسجد بمسجد القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گزارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید رویهای خود را شَطْرَهٗ بسوی مسجد
مذکور وَاِنَّ الَّذِيْنَ و بتحقیق آنانکه اُوْتُوا الْكِتٰبَ داده شده اند ایشان را توریت لَيَعْلَمُوْنَ هر آینه میدانند اَنَّهُ الْحَقُّ که این تحویل یا توجه درست و راست است و حکم آن
مِنْ رَّبِّهِمْ از پیش پروردگار ایشانست چه در توریت خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بران باشد کعبه است وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای غافل نیست
عَمَّا يَعْمَلُوْنَ ۝ از آنچه یهود میکنند از انکار قبله وَلَئِنْ اَتَيْتَ و بخدای که اگر بیائی تو ای محمد الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ بر آنانکه داده شده اند کتاب یعنی یهود و ترسا
بِكُلِّ اٰيَةٍ بهر معجزی نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بحقیت توجه بکعبه مَّا تَبِعُوْا قِبْلَتَكَ پیروی نکنند ایشان قبله ترا وَمَا اَنْتَ بِتَابِعٍ و تو
نیز نیستی متابع قِبْلَتَهُمْ مر قبله ایشانرا وَمَا بَعْضُهُمْ و نیست بعضی از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ پیرونده و متابعت کننده قبله بعضی را چه جهت قبله نصاری مشرق است
و از آن یهود مغرب است و جمع میان این دو متعسر است وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی ای محمد بسبیل فرض اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای ایشانرا در باب قبله مِّنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ
از پس آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن آنکه قبله ابراهیم حق است اِنَّكَ بدرستیکه تو باشی اِذًا آن هنگام که متابعت ایشان نمائی لَّمِنَ الظّٰلِمِيْنَ ۝ م هر آینه از جمله ستمکاران
ظاهر خطاب راجع ست با پیغمبر و معنی آن راجع ست با امتان اَلَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ آنانکه داده ایم ایشانرا توریت يَعْرِفُوْنَهٗ میشناسند قرآن را و واضح آنست
که پیغمبر را كَمَا يَعْرِفُوْنَ همچنانکه میشناسند اَبْنَآءَهُمْ پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختی روشن دارند در باب پیغمبر وَاِنَّ فَرِيْقًا مِّنْهُمْ و بدرستیکه گروهی از
ایشان لَيَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ هر آینه میپوشند حق را از عوام و سفها وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ ۝ و ایشان میدانند که میپوشند اَلْحَقُّ آنچه درست و راست باشد مِنْ رَّبِّكَ از
پروردگار تو ست فَلَا تَكُوْنَنَّ پس مباش خطاب آنحضرت ست و مراد امت یعنی مباشید مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ۝ ع از شک کنندگان در امر قبله در آنکه من عند الله است وَلِكُلٍّ و مر هر گروهی
از خدا پرستان یا از انبیا که ارباب شرایع اند وِّجْهَةٌ جهتی قبله ایست هُوَ مُوَلِّيْهَا او روی آرنده است بدان یا خدای روی او را بدان سو گردانیده فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرٰتِ
پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نکوئیها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان بر آنند که از بهر نهادی چیزی سر بر زده و از بهر سویدای سودای ظهور کرده که قبله اوست و هر یک و بقبله
خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز میماند مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که قبله فَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ روی بمیگردانند مثنوی قبله شاهان بود تاج کمر ✤ قبله ارباب دنیا سیم و زر ✤
قبله صورت پرستان آب و گل ✤ قبله معنی شناسان جان و دل ✤ قبله زهاد محراب قبول ✤ قبله بی سیرتان کار فضول ✤ قبله تن پروران خواب و خورش ✤ قبله انسان بر آتش پرورش ✤
قبله عاشق وصال بیزوال ✤ قبله عارف جمال ذی الجلال ✤ قبله اصحاب منصب مال و جاه ✤ قبله اهل سلوک اسباب راه ✤ قبله حرص اهل باشد هوا ✤ قبله قانع توکل بر خدا ✤ صاحب حقائق
فرموده که هر جزوی از انسان قبله ایست که روی توجه بدان دارد قبله بدن آنچه حواس خمس بدان لذت یابند از ماکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن و قبله
نفس دنیای غدار است و زینت متاع ناپایدار و قبله دل آخرت ست و قبله روح قرب شوق و ذوق محبت و قبله سر توحید و معرفت ربانی و کشف حقائق و اطلاع بر معانی
و در کشف الاسرار آورده که هر کسی روی بجانبی آورده ندای می آید که شما را باشید و روی از ما متابید قل الله ثم ذرهم در باب ایشان شاهد ست میفرماید اَيْنَ مَا تَكُوْنُوْا هر جا که باشید و قبله

وقف لازم

ع ۲

وقف النبی صلعم

زدو می آرید شما و اہل کتاب یأت بکم اللہ جمیعا بیارد خدای ہمہ شمارا و جمع کند بروز قیامت برای امتیاز محق از مبطل ان اللہ بدرستیکہ خدای علی کل شیء بر ہمہ چیزہا
از احضار و تمییز قدیر ○ تواناست ومن حیث خرجت واز ہر جا کہ بیرون روی ای محمد برای سفر فول وجہک پس بگردان روی خود را بہنگام نماز شطر المسجد
الحرام بسوی مسجد حرام وانہ و بتحقیق تحویل قبلہ بکعبہ للحق ہر آیینہ راست و پسندیدہ است و فرود آمدہ من ربک از پروردگار تو وما اللہ بغافل و خدای
بیخبر نیست عما تعملون ○ از انچہ شما میکنید ومن حیث خرجت واز ہر مکانیکہ و ہر زمان کہ بیرون می آئی فول وجہک پس روی خود را بگردان در وقت ادای
نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد حرام وحیث ما کنتم و ہر جا کہ شما باشید ای امت فولوا وجوہکم پس بگردانید رویہای خود یعنی ہمین خود را
شطرہ بسوی آن مسجد لئلا یکون تا نباشد للناس مر یہود یا مشرکان علیکم بر شما در باب توجہ بمسجد اقصی حجۃ ○ خصومتی وجدالی یہود میگفتند کہ محمد
دین ما را منکرست و قبلۂ ما را معتقد و مشرکان طعنہ میزدند کہ امر در راہ چہ شد کہ وی از قبلۂ پدران خود برگردانید پس تحویل قبلہ بکعبہ کسی را بر شما حجتی نماند الا الذین ظلموا
منہم مگر آنہا را کہ ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابرہ از یہود مدینہ و بت پرستان مکہ یہود میگفتند برای میل با قربای خود روی بمکہ آورد و مشرکان طعنہ میکردند کہ محمد دانست کہ ما بر حقیم
دیگر بارہ روی بقبلۂ ما کرد فلا تخشوہم پس مترسید از ایشان در توجہ بخانۂ کعبہ واخشونی و بترسید از من بمخالفت فرمان من ولاتم عطف است بر لئلا یکون یعنی روی بکعبہ آرید
تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمتی نعمت خود را کہ اختصاص دارد بملت حنیفہ علیکم بر شما ولعلکم تہتدون ○ و دیگر شاید کہ شما راہ بیابید
بشرائع و احکام دین گفتہ اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت کما ارسلنا چنانچہ در دنیا بارسال رسل و انزال کتب کردہ ایم و فرستادہ ایم فیکم در میان شما رسولا منکم فرستادہ ہم از شما
یتلوا علیکم کہ میخواند بر شما ایتنا آیتہای ما کہ قرآنست ویزکیکم و پاک میگرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند تا از گناہ پاک شوید ویعلمکم و می آموزد شما را الکتب
قرآن والحکمۃ و حلال و حرام آن ویعلمکم و تعلیم میدہد شما را مالم تکونوا آنچہ نیستید کہ شما بخود تعلمون ○ بدانید آنرا فاذکرونی پس یاد کنید مرا بطاعت
اذکرکم تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینہ میگوید کہ در اخبار بما رسیدہ حق سبحانہ فرمود کہ من بندگان خود را چیزی دادہ ام کہ اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی ہر آینہ نعمت بزرگ
بر ایشان تمام کردمی آن اینست کہ گفتہ ام فاذکرونی اذکرکم و در جواہر التفسیر قریب بصد وجہ درین آیت مذکور شدہ و چون درین جملہ بسیار اطناب مطلوب نیست بیک دو نکتہ از
سخن محققان اختصار میکنند و در کشف الاسرار آوردہ کہ رب العالمین گفت لایزال العبد یذکرنی واذکرہ حتی عشقنی نتیجۂ دوام ذکر کمال محبتست کہ آنرا عشق خوانند
و مراد ازین ذکر نہ ذکر زبانست بلکہ ذکر دل و جانست و در نہایت حال از سلطان العارفین رح پرسیدند کہ چرا از شما ذکر زبان کمتر میشنویم فرمود کہ زبان بیگانہ است در میان نگنجد و شیخ ابوبکر واسطی
فرمودہ است کہ حقیقت ذکر نسیان ذکرست و تمام مذکور در بنباب فرمود نداء صفی الدین علیہ الرحمہ را رباعیست رباعی جز یاد تو ام از دل ناشاد برفت + وز سینہ ہوای گل و شمشاد برفت
مستغرق ذکر چنانم کہ ذکر + در ذکر تو ام ذکر تو از یاد برفت + واشکروا لی و سپاسداری کنید نعمتہای مرا ولاتکفرون ○ و ناسپاسی مکنید یایہا الذین امنوا ای گروہ
گرویدگان استعینوا یاری خواہید بقیام بحقوق الہی بالصبر بشکیبائی کہ کلید در نجاتست والصلوۃ و بنماز کہ مجمع العبادات است ان اللہ بدرستیکہ خدای
مع الصبرین ○ با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و عنایت ولاتقولوا و مگوئید لمن یقتل مر آنکس را کہ کشتہ شود فی سبیل اللہ در راہ خدای یعنی در جہاد
اموات کہ ایشان مردگانند صحابہ بعد از حرب بدر ذکر شہدا میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند کہ بیچارہ فلان کہ در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت
نعیم دنیا محروم شد حق سبحانہ فرمود کہ ایشانرا مردہ مخوانید بل احیاء بلکہ ایشان زندگانند در حضرت ما ولکن لاتشعرون ○ ولیکن شما نمیدانید کیفیت
آن حیات را زیرا کہ ادراک آن بعقل متصور نیست ولنبلونکم و ہر آینہ می آزمائیم شما را یعنی با شما معاملۂ آزمایندگان میکنیم و اگرنہ بر علم ما ہیچ پوشیدہ نیست و آن آزمایش
بچہ چیزست بشیء بچیزی اندک من الخوف از بیم دشمن در غزوات والجوع و گرسنگی و قحط و تنگی ونقص من الاموال و نقصان بعضی مالہا کہ بتاراج
حادثات رود والانفس و نقصان نفسہا بہ بیماری و ضعف و شیب والثمرت و نقصان میوہا بآفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان کہ ثمرۂ باغ
دلند وبشر الصبرین ○ و بشارت دہ صبر کنندگان این امت را کہ حکم ایشانست الذین آنانکہ اذا اصابتہم چون برسد ایشانرا مصیبۃ دشواری و زحمتی گفتہ اند ہر چہ

گروه که بر بنده رسد مصیبت ست و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قَالُوْٓا گویند اِنَّا لِلّٰہِ ما از آن خداوندیم اقرارست بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم و رضا وَاِنَّآ اِلَیْہِ رٰجِعُوْنَ و
و ما بسوی حق بازگردندگانیم اعترافست ببعث و نشور اُولٰٓئِکَ آن گروه که در مصائب رجوع بکلمهٔ استرجاع نمایند عَلَیْھِمْ بر ایشانست صَلَوٰتٌ رحمتها مِّنْ رَّبِّھِمْ
از پروردگار ایشان وَرَحْمَۃٌ و لطف و نعمت و گفته اند مراد از رحمت بهشت چه بهشت را رحمت گفته است آنجا که وَاَمَّا الَّذِیْنَ ابْیَضَّتْ وُجُوْھُھُمْ فَفِیْ رَحْمَۃِ اللّٰہِ وَاُولٰٓئِکَ
و آن کسان ھُمْ ایشانند نه غیر ایشان الْمُھْتَدُوْنَ ○ راه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمهٔ استرجاع که موجب ثواب عظیم است سعید بن جبیر فرموده که کلمهٔ استرجاع را از جمیع امم
مرحومه بدین امت عطا فرموده اند و بس و اگر نه بایستی که یعقوب بوقت فقدان یوسف بجای یا اسفا انا للّٰہ گفتی و فاروق چون این آیت خواندی گفتی نعم العدلان یعنی
صلوات و رحمت نیک دو همسنگند و نعم العلاوة یعنی اهتدا خوش سربارست اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَۃَ بدرستیکه صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان میکنند
مِنْ شَعَآئِرِ اللّٰہِ از نشانهای حج خانهٔ خدا است فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ پس هر که قصد خانهٔ خدا کند باعمال مخصوصهٔ حج در حالت احرام اَوِ اعْتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود
بعملهای مختصهٔ بعمره فَلَا جُنَاحَ عَلَیْہِ پس هیچ گناهی نیست اَنْ یَّطَّوَّفَ بِھِمَا در آنکه طواف کند بدیشان یعنی سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت
طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن شعار عار می آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد بی دغدغه که آن از شعائر است وَمَنْ تَطَوَّعَ
خَیْرًا و هر که بطوع و رغبت خود عمل نیکو بجا آرد از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع فَاِنَّ اللّٰہَ شَاکِرٌ پس بدرستیکه خدای جزا دهنده شکر گوینده است عَلِیْمٌ ○ دانا
باعمال بندگان اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستیکه آنان از علمای یهود که بحقد و حسد یَکْتُمُوْنَ میپوشند مَآ اَنْزَلْنَا آنچه فرو فرستادیم مِنَ الْبَیِّنٰتِ از سخنان روشن در توریت چون
حکم رجم وَالْھُدٰی و راه نمودنی بصفت نعت مصطفی مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنّٰہُ از پس آنکه بیان کرده ایم آن را لِلنَّاسِ برای بنی اسرائیل فِی الْکِتٰبِ در توریت یعنی ما
آشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند اُولٰٓئِکَ آن گروه پوشندگان حق اند یَلْعَنُھُمُ اللّٰہُ میراند ایشان را خدای از رحمت خود و دور میکند وَیَلْعَنُھُمُ اللّٰعِنُوْنَ ○ و لعن میکنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه یا
آفریدگان از جن و انس یا تمام مسلمانان و لعن با عنان سوال لعنت است از حق بر ین وجه که اللھم العنھم و همه این طائفه سزاوار لعنتند اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مگر آنان که بازگردیدند
از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی وَاَصْلَحُوْا و اصلاح آوردند کارهای تباه شده را وَبَیَّنُوْا و بیان کردند از صفات حضرت آنچه پنهان میداشتند
فَاُولٰٓئِکَ پس ایشانند که بسبب توبه و صلاح اَتُوْبُ عَلَیْھِمْ باز گردم بر ایشان برحمت وَاَنَا التَّوَّابُ و منم قبول کننده توبهٔ بندگان الرَّحِیْمُ ○ مهربان که تعجیل نکنم
در عقوبت ایشان اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستیکه آنانکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمد وَمَاتُوْا و بمردند وَھُمْ کُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافر بکتمان حق اُولٰٓئِکَ عَلَیْھِمْ
آن گروه آنانند که بر ایشانست لَعْنَۃُ اللّٰہِ لعنت خدای بعد از مرگ ایشان وَالْمَلٰٓئِکَۃِ و لعنت فرشتگان وَالنَّاسِ اَجْمَعِیْنَ ○ و لعنت همه مردمان و از این ناس مومنانند که
انقطاع ایشان بانسانیت ثابت است خٰلِدِیْنَ فِیْھَا جاویدانند در لعنت یا در آتش دوزخ لَا یُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنْھُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب وَلَا ھُمْ
یُنْظَرُوْنَ ○ و نه ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الٰهی گردند وَاِلٰھُکُمْ و خدای شما اِلٰہٌ وَّاحِدٌ معبودیست یکتا لَآ اِلٰہَ نیست هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد
اِلَّا ھُوَ مگر او که احدست در ذات و واحدست بکمال صفات الرَّحْمٰنُ بخشنده است در تربیت اشباح الرَّحِیْمُ ○ مهربان است بر تقویت ارواح اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ بدرستیکه ع ۱۹ ۱۱
در آفریدن آسمانها که خیمه است بیستون برافراشته و بی علاقه در هوا معلق بداشته وَالْاَرْضِ و در آفرینش زمین که بساطیست مبسوط و مهادیست مضبوط وَاخْتِلَافِ الَّیْلِ وَالنَّھَارِ و آمدن
شب و روز مر دیگری را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان بطول و قصر و سواد و بیاض وَالْفُلْکِ الَّتِیْ تَجْرِیْ و در کشتیهای گرانبار که میرود فِی الْبَحْرِ در دریا بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ
بآنچه نفع رساند بمردمان از تجارات و مکاسب وَمَآ اَنْزَلَ اللّٰہُ و در آنچه فرو فرستاده خدای مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مِنْ مَّآءٍ از آب باران فَاَحْیَا بِہِ الْاَرْضَ
پس زنده ساخت و تازه گردانید بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِھَا از پس مردگی وی وَبَثَّ فِیْھَا و پراگنده کرد در زمین مِنْ کُلِّ دَآبَّۃٍ از هر جنبنده چون بهائم و سباع
و وحوش و غیر آن وَتَصْرِیْفِ الرِّیٰحِ و گردانیدن بادها از هر جهتی وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ و در ابر فرو داشته و رام شده مر خدای را بَیْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ میان آسمان و زمین تا بهر
طرف که حکم شود برود لَاٰیٰتٍ هر آینه علامتهاست یعنی در همه که گفتیم نشانهاست از صنائع حکمت و بدائع قدرت لِقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ ○ مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل در موجودات گمارند کفار

قریش میگفتند که ما سیصد و شصت بت داریم و می پرستیم و این همه معبودان کار یک شهر راست نمیتوانند کرد و محمد میگوید من یک خدا دارم و کار همه عالم میسازد و اگر این سخن حق میبود

و علامتی بنماید تا بر هستی او اقرار کنیم این آیت مذکور نازل شده مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی در خبر آمده که وای کسی که این آیت بخواند و در وی تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ

مَن يَتَّخِذُ و از مردمان کسی هست که فرا گیرد مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَندَادًا همتایان شریکان یعنی بتان يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند ایشان را كَحُبِّ اللَّهِ چنانچه

خدای را دوست میباید داشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدای را بمحبت آنکه مشرک می بینند و دوست میدارند

و مومنان دیده دوست گرفته است و با امید دیدن میگذارد و دیگر محبت کفار مجتنبیست بهوای نفسانی و دوستی مومنان محبت باقی بر بانی و حقیقت در معنی اشد حبا آنست که اول خدای ایشان

دوست داشت لقوله يحبهم آنگاه ایشان دوست گرفتند که يحبونه پس دوستی ایشان مر خدای را دوستی خدای است مر ایشان را طریقت قدس سره فرموده که اگر تخم یحبهم نکشتی نهال یحبونه نرستی فرد

اگر از باغ پیشت یاری نیامد گلی از شاخ عاشق سرامد بجائی نرسد وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و اگر ببینند آنها که ظلم کرده اند با تخاذ انداد إِذْ يَرَوْنَ

الْعَذَابَ چون ببینند عذاب را در روز قیامت أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا که قوت و غلبه همه خدای راست وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ و آنکه خدای سخت عذاب است

سخت ترسند و پشیمان گردند و ندانند که از انداد وزیان انحراف از عبادت رب بعبادت أنداد إِذْ تَبَرَّأَ یاد کن آنگاه که بیزاری کنند الَّذِينَ اتُّبِعُوا آنانکه

پیروی ایشان کرده اند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از پیروی کنندگان یعنی متابعت ایشان یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفا و سفله که مرو تابع ایشانند بیزار شوند وَرَأَوُا

الْعَذَابَ و ببینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ و بریده شود بدیشان اسباب از ایشان سببها و وسیلها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی

و دوستی وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند آنها که متابعت کرده بودند مر گمراه کنندگان را یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان خود مشاهده کنند گویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً

کاشکی ما را بازگشتی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ تا ما بیزاری کنیم از ایشان كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانکه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا كَذَٰلِكَ همچنانچه

بنمود عذاب بدیشان يُرِيهِمُ اللَّهُ بنماید خدای ایشانرا أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها و پشیمانیها برایشان یعنی اعمالیکه بزعم ایشان حسنه بود

چون صدقه و عمره و ضیافات و غیر آن همه حبط سازد و سبب حسرت ایشان گردد و اعمال سیئه که مباشر آن میشدند از قتل و غارت و غیر آن موجب مزید حسرت گردد وَمَا هُم

و نیستند تابعان و متبوعان بِخَارِجِينَ بیرون آیندگان مِنَ النَّارِ از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا بخورید مِمَّا فِي

الْأَرْضِ از آنچه در زمین است حَلَالًا طَيِّبًا پاک و پاکیزه یعنی روا داشته شما وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و پیروی مکنید گامهای ابلیس یعنی پی او مروید مشرکان عرب

بوسوسه شیطان حلال را حرام میکردند چون بحیره و سائبه و امثال آن حق سبحانه فرمود که بتحریم حلال تحلیل حرام گام برگام شیطان منهید و روی از راه او بگردانید

إِنَّهُ لَكُمْ بدرستیکه او مر شما را عَدُوٌّ مُّبِينٌ دشمنیست آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را بفریبد تا در دوزخ برد إِنَّمَا

يَأْمُرُكُم جز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بِالسُّوءِ به بدی وَالْفَحْشَاءِ و کار زشت گفته اند سوء گناهانی است و فحشا جرائم آشکارا یا سوء سبیل ست

بدنیا و فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و فحشا متناول اند جمیع معاصی را از صغائر و کبائر که شیطان مر ایشان را امر میکند وَأَن تَقُولُوا و دیگر میفرماید

آنکه بگوئید و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای و تحلیل خبائث و تحریم طیبات مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید حقیقت آن را وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گویند مر این طائفه را که

در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ پیروی کنید آنچه فرستاده خدای یعنی قرآن بحلال و حرام آن بگروید قَالُوا گویند بقرآن نمیگرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم

مَا أَلْفَيْنَا آنچه یافته ایم عَلَيْهِ آبَاءَنَا بران پدران خود را چیزی پدران خود و این سخن بنی اسد عبدالله گفته اند أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند و اگرچه بودند

پدران ایشان لَا يَعْقِلُونَ که فهم نمیکردند شَيْئًا چیزی را از امور دین وَلَا يَهْتَدُونَ و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و صفت پند دهنده گان کافران

كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ چون صفت کسیست که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری که نمیشنود إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً مگر خواندنی و آوازی و هیچ از آن فهم نمیکنند یعنی کافران نیز از بیم کننده و پند دهنده

خود جز آوازی نمیشنوند و حقیقت سخن او در نمی یابند صُمٌّ کرانند از شنودن کلام حق بُكْمٌ گنگانند از گفتن سخن درست عُمْيٌ کورانند از دیدن راه راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان

انبیا بند انچه پیغمبران ایشان میگویند یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان كُلُوْا بخورید مِنْ طَیِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزها یعنی حلالات انچه شما را
روزی دادیم وَاشْكُرُوْا لِلّٰهِ و سپاس گویید مر خدای را بر روزی حلال اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی صدق اِیَّاهُ تَعْبُدُوْنَ خاص او را می پرستید و بعد از امر تناول
حلال آنرا بیان میکند که حرامست و میگوید اِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد خدای عَلَیْكُمُ الْمَیْتَةَ بر شما مردار را و آنچیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط آنکه آن حیوان
ماکول اللحم بود وَالدَّمَ و خوردن خون را چنانچه بحدیث دو مردار یعنی ماهی و ملخ و دو خون جگر و سپرز و جگر حلالست و بعضی علما بر جگر شش را قیاس کرده اند و خوردن حلال داشته اند وَلَحْمَ الْخِنْزِیْرِ و گوشت خوک را
و همه اجزای او را نیز حکم حرمت شاملست وَمَآ اُهِلَّ بِهٖ و حرام کرد آنچه آواز برداشته اند در وقت ذبح لِغَیْرِ اللّٰهِ برای غیر خدا بنام بتان یا باسم پیغمبران بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ
پس هر که درماند باکراه و یا گرسنگی بر وجهیکه خوف تلف نفس باشد غَیْرَ بَاغٍ در حالتیکه ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد وَّلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده
از حد شرع یا تمیز گشته برمت فَلَآ اِثْمَ عَلَیْهِ پس هیچ گناهی نیست بر تناول آن اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است مر کسی را که عند الضرورة ازین
محرمات بخورد رَّحِیْمٌ مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان بخوردن محرمات اِنَّ الَّذِیْنَ یَكْتُمُوْنَ بدرستیکه از علمای یهود میپوشند بجهت اخذ رشوت مَآ
اَنْزَلَ اللّٰهُ انچه فرو فرستاده خدا مِنَ الْكِتٰبِ از توریت و احکام آن وَیَشْتَرُوْنَ و میخرند یعنی بدل میکنند بِهٖ ثَمَنًا قَلِیْلًا بدان کتمان بهای اندک را اُولٰٓئِكَ آن گروه مَا
یَاْكُلُوْنَ نمیخورند در روز قیامت فِیْ بُطُوْنِهِمْ در شکمهای خود اِلَّا النَّارَ مگر آتش و ذکر شکم تاکیدست مر خوردن را که اکل در غیر تناول نیز مستعمل میباشد چنانچه گویند
فلان را فلان مال خورد یعنی تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند یا کنایتست از آنکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه بیرون ایشان نیز هست
وَلَا یُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و سخن نگوید خدای با ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و رحمتی باشد وَلَا یُزَكِّیْهِمْ و پاک نگرداند ایشانرا از خبائث اعمال
یعنی گناهان ایشان بآتش سوخته نشود وَلَهُمْ و مر ایشانرا باشد عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذاب دردناک اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ آن گروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا
الضَّلٰلَةَ بخریدند یهودیت را که محض گمراهیست بِالْهُدٰی بایمان و معرفت و این معامله دنیاست وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب جاودانی با آمرزش
ربانی جای این سودای آخرت فَمَآ اَصْبَرَهُمْ پس چه چیز ایشانرا شکیبا گردانیده یا چه شکیبا اند ایشان عَلَی النَّارِ بر آتش و چنان آتشی که ابد الابدین در آن باید بود
ذٰلِكَ این جزای ایشان بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای نَزَّلَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریت را براستی ایشان حکم آنرا پوشیدند و در کتمان نعت محمد کوشیدند تا قرآن را فرستاد و ایشان
متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند وَاِنَّ الَّذِیْنَ و بدرستیکه آنانکه اخْتَلَفُوْا اختلاف کردند فِی الْكِتٰبِ در توریت یا قرآن و اگر لام جنس گیرند در همه کتابها
ربع ۹ع منزله اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف لَفِیْ شِقَاقٍ بَعِیْدٍ در خلاف و عناد دراز و نفاق اند یا در ضلالت دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول
این آیت گفتند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میگزاریم این نیکویی تمامست حق سبحانه فرمود لَیْسَ الْبِرَّ نیست نیکی عظیم که از سائر ابواب خیر بدان اقتصار باید کرد اَنْ تُوَلُّوْا
وُجُوْهَكُمْ آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی شرق چون نصاری وَالْمَغْرِبِ بطرف مغرب چون یهود وَلٰكِنَّ الْبِرَّ و لیکن نیکویی یعنی
صاحب نیکویی مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ آنکس است که بگرود بخدای بیگانگی و یکتایی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شریک دانستند وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ
و بگرود بروز قیامت و متعلقات آن نه بتعریفست بجهود و ترسایان که دخول بهشت بخود اختصاص میدهند وَالْمَلٰٓئِكَةِ و دیگر بفرشتگان همه را دوست دارد
و نه چون یهود که با جبرئیل ع دشمنی میورزند وَالْكِتٰبِ و ایمان آرد بهمه کتابهای الهی نه چون احبار جهود که اختلاف میکنند وَالنَّبِیّٖنَ و دیگر بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب
که بعضی ایمان می آرند وَاٰتَی الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلٰی حُبِّهٖ بدوستی حق تعالی یا بر دوستی مال وجود آنکه دوست میدارد و از سر آن باز میگذرد و در راه خدای میدهد
ذَوِی الْقُرْبٰی خویشان درویش را وَالْیَتٰمٰی بی پدرانرا که خردسال اند وَالْمَسٰكِیْنَ و محتاجانرا که سوال نکنند وَابْنَ السَّبِیْلِ و راه گذریرا که هیچ در دست ندارد یا مهمانرا
وَالسَّآئِلِیْنَ و درویشان خواهنده را وَفِی الرِّقَابِ و در بهای بندگان مکاتب که بر نجم کتابت معونت طلبند یا بندگانرا بخرد و آزاد کند وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ و گذارد نماز مفروضه را
وَاٰتَی الزَّكٰوةَ و بدهد زکوة مقرره را انچه قبل ازین ایتای مال مذکور باشد در بیان نوافل صدقات بود وَالْمُوْفُوْنَ و صاحب بر آنها اند که وفا کنندگان باشند بِعَهْدِهِمْ بعهود خود

اِذَا عٰهَدُوْا چون عهد کنند و این عهد هم با حق میباشد و هم با خلق وَالصّٰبِرِیْنَ و نصب او بر مدح است بحسب اظهار فضل صبر بر سائر صفات یعنی این فا کنندگان
بعهد شکیبا اند فِی الْبَاْسَآءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّآءِ در بیماری و سختی وَحِیْنَ الْبَاْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد اُولٰٓئِكَ آنگروه که موصوف بدین صفتها
اند الَّذِیْنَ آنانند که صَدَقُوْا بتحقیق راست گفتند در دین یا عهد با تباع حق وَاُولٰٓئِكَ و آن طائفه هُمُ الْمُتَّقُوْنَ ایشانند پرهیزگاران از همه ناشایستها
محققان گفته‌اند که کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر است در سه چیز صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس آما صحت اعتقاد و تصدیق است بحق سبحانه و به ایمان و
حسن معاشرت مواسات کردن است بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و دادن زکوة و وفا کردن بعهد و صبر بر محنت و درین آیت مذکور است پس این آیت جامع کمالات انسانی
باشد و در موجز از ابو هریره نقل میکنند که مَنْ عَمِلَ بِهٰذِهِ الْاٰیَةِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ اِیْمَانَهٗ یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای مومنان و گرویدگان كُتِبَ فرض کرده شده
عَلَیْكُمُ الْقِصَاصُ بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم فِی الْقَتْلٰی در کشتگان یعنی بسبب ایشان قصه قتل بعمد باشد قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که
عالی نسب بودندی از قبیله اراذل بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتندی بعد از هجرت چون این صورت بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص بایدی یعنی
مساوات اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده به بنده امام شافعی و امام مالک آزادی برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیت و نزد امام اعظم
حکم این آیت بآیه النفس بالنفس منسوخ است پس تفاضل را در نفس اعتبار نکنند وَالْاُنْثٰی بِالْاُنْثٰی و زنی بزنی و امام شافعی و امام مالک بنا بر اجماع قتل ذکر بانثی روا
داشته‌اند و امام اعظم بحدیث المسلمون تتکافأ دماءهم تمسک نموده حکم بقتل کند فَمَنْ عُفِیَ لَهٗ پس کسی که عفو کنند برای که قاتل است مِنْ اَخِیْهِ از قصاص برادر او
که مقتول است شَیْءٌ چیزی اشارت بآنکه عفو کردن بعضی از دیت یا عفو کردن بعضی از ورثه یا عفو بعضی از خون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتل است بعد از عفو
از پی رفتن بِالْمَعْرُوْفِ بنیکوئی و آن طوع و رغبت است در دادن دیت وَاَدَآءٌ و ادا کردن دیت اِلَیْهِ بوارث مقتول بِاِحْسَانٍ بر وجه نیکوئی نه بمطل و بد خوئی
ذٰلِكَ این عفو از قصاص و طلب دیت تَخْفِیْفٌ سبک ساختن مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانیست و بخشایش از و در تسهیل امر و تحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدٰی
پس کسی که از حد در گذرد بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را بر قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه ولی را کشته دیت داده
دیگری را بکشد فَلَهٗ عَذَابٌ اَلِیْمٌ پس مر او راست در آخرت عذابی دردناک وَلَكُمْ و مر شما راست فِی الْقِصَاصِ در حکم قصاص حَیٰوةٌ بقاء و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کسی
کند و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن باشد پس حکم قصاص سبب بقاء شماست یّٰٓاُولِی الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ تا باشد که شما
پرهیز کنید از قتل بناحق كُتِبَ عَلَیْكُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد اِذَا حَضَرَ چون حاضر شود اَحَدَكُمُ یکی را از شما الْمَوْتُ اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن اِنْ تَرَكَ خَیْرَا اِۨ
اگر بگذارد مالی مراد مال بسیار است الْوَصِیَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَیْنِ برای پدر و مادر وَالْاَقْرَبِیْنَ و خویشاوندان و فرزندان بِالْمَعْرُوْفِ بانصاف حَقًّا نوشته شده این وصیت حقی
راستی عَلَی الْمُتَّقِیْنَ بر پرهیزکنندگان از تحرمان الدین و اقربا در جاهلیت بریا و سمعه وصیت می کردند و والدین و خویشان را محروم میساختند حق سبحانه ایشان را از ان منع کرد و وصیت
برای این جمع مقرر ساخت و بار حکم این آیت بآیت مواریث منسوخ شد و سهم هر یک بمیراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه آن نیز در باره درویشان باید نه بیشتر از ثلث
مال بیفزاید فَمَنْۢ بَدَّلَهٗ پس کسی که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بَعْدَ مَا سَمِعَهٗ بعد از آنکه شنیده باشد فَاِنَّمَآ اِثْمُهٗ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَی الَّذِیْنَ
یُبَدِّلُوْنَهٗ بر آنانکه تبدیل ایصا می کنند و ذمه موصی از آن بری باشد اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بدرستیکه خدای شنونده است هم کلام موصی را و هم قول مبدل را عَلِیْمٌ داناست بنیت موصی و
تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس کسی که بداند و دریابد یا بترسد خواه وارث و خواه وصی یا امام یا قاضی مِنْ مُّوْصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق بسهو یا عدول از ذوی القربی
اَوْ اِثْمًا یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث مال فَاَصْلَحَ پس اصلاح کند بَیْنَهُمْ میان موصی لهم و میان ورثه یا در حال حیات موصی کسی که دانسته که در وصیت مخالف شرع میکند
نگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید فَلَآ اِثْمَ عَلَیْهِ پس هیچ وبال و بزه نیست اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است مر موصی را چون بحق باز گردد رَّحِیْمٌ مهربانست بر وصی که ع ۲۲ ۶
از مضمون وصیت در نگذرد یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آنگروه که گرویده‌اید كُتِبَ فرض کرده شد عَلَیْكُمُ الصِّیَامُ بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانچه نوشته شده بود عَلَی الَّذِیْنَ

مِن قَبلِکُم یعنی برآنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادتیست شاق پس جهت تانیس خاطرهای عابدان میگوید این عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امتی از ربقهٔ این طاعت آزاد نبوده و در امثال
آمده که البلیة اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض کردیم لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ شاید که شما بپرهیزید از معاصی متقی شوید بشروع در صوم که شکنندهٔ آرزو هاست و در تفسیر عرائس آورده که این ندای
اصحاب قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان جمال مشاهده در افطار سموات غیوب بندائی که مفرح قلوب و مفرح کروبست میگوید که فرض شد بر شما ای
اهل الیقین امساک از جمیع مکونات کنید چرا که شما در طلب شاهد آمده اید و متوجه جمال این مطلوب صوم حجبست از مالوفات طبیعت همچنانکه واجب بود و نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز
رستند از حبس بشریت و واصل شدند بمقام امن قربت و عین القضات قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت عبارتست از خوردن
طعام و شراب اطعام انا ابیت عند ربی یطعمنی و شراب سقاهم ربهم شرابا طهورا و مقررست که این صوم خبر عارفانراست نه هر مثنوی معنوی عارف حق یاب
لذت قرب نه باکلش کشش بود نه بشرب + اکل و شرب شرچه باشد انس بحق + دائم او در حقیقت مستغرق + لقمه از خوان یطعمنی + شربت از چشمه سار یسقینی + اَیَّامًا مَعدُودٰتٍ
روزه دارید روزهای چند شمرده مراد روزهٔ رمضانست که بیست و نه باشد یا سی روز و گویند این روزها ایام البیض ست و روز عاشوره که قبل از روزه رمضان فرض بوده فَمَن کَانَ
پس هر که باشد مِنکُم از شما که مکلف بروزه مَرِیضًا بیماری که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیادت شود اَو عَلٰی سَفَرٍ یا راکب سفری بود که دران قصری باید کرد چون افطار کند
فَعِدَّةٌ پس درست روزه داشتن شما و آن روزها که افطار کرده مِّن اَیَّامٍ اُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَی الَّذِینَ و برآنانکه ایشان یُطِیقُونَهُ توانند که روزه دارند و خواهند که
روزه ندارند فِدیَةٌ فدا دادن است و آن طَعَامُ مِسکِینٍ خوردنی درویشی از درویشان بازای هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم رحمه الله که قریب بدو من باشد این حکم در ابتدای اسلام
بوده و بعد از ان منسوخ شده و گفته اند اینجا لا مضمرست و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسیکه نتواند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد و برین وجه حکم آیت
منسوخ نباشد فَمَن تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند بتطوع خود خَیرًا نیکوئی را و زیاده از مقدار فدیه دهد یا بیشتر از یک مسکین را اطعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام
فَهُوَ خَیرٌ لَّهُ پس آن تطوع بهترست مر اورا بسبب ثواب دنی اجر وَاَن تَصُومُوا و آنکه روزه دارید مطیقانرا میگوید یا رخصت دادگانرا در افطار خَیرٌ لَّکُم بهترست مر شما
از فدیه اِن کُنتُم تَعلَمُونَ اگر هستید شما که بدانید فضیلت صوم را شَهرُ رَمَضَانَ این روزها که گفتیم ماه رمضانست الَّذِی اُنزِلَ آن ماهی که فرو فرستاده
شده فِیهِ القُرآنُ دران قرآن یعنی ابتدای نزول دران بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده و از آنجا آیت آیت یا
سورت سورت بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتهای تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون درین اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما
فرستادیم پس از غذای اشباح امساک لازم دارید و ما قرآن را منزل ساختیم هُدًی لِّلنَّاسِ در حالتیکه راه نماینده است مردمانرا وَبَیِّنٰتٍ و دلالتهای روشنست مِّنَ الهُدٰی
از حلال و حرام وَالفُرقَانِ و از حدود و احکام و سائر شرائع دین که جدا کننده است میان حق و باطل فَمَن شَهِدَ پس هر که حاضر باشد مِنکُمُ الشَّهرَ از شما ای
مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فَلیَصُمهُ پس باید که روزه دارد آن شهر را وَمَن کَانَ مَرِیضًا و هر که بیمار باشد اَو عَلٰی
سَفَرٍ یا در سفر بود و افطار کند فَعِدَّةٌ مِّن اَیَّامٍ اُخَرَ پس درست قضای آن روزه بعد آن روزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در آیت اولی مذکورست بحکم این آیت
منسوخ شد یُرِیدُ اللّٰهُ میخواهد خدای بِکُمُ الیُسرَ بشما آسانی وَلَا یُرِیدُ و نمیخواهد بِکُمُ العُسرَ بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد
وَلِتُکمِلُوا العِدَّةَ و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که دران بعذر مرض و سفر افطار کرده اید وَلِتُکَبِّرُوا اللّٰهَ و تا ببزرگی یاد کنید
خدایرا یا تکبیر گوئید در شب عید فطر از وقت رویت هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید عَلٰی مَا هَدٰکُم بر آنکه راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّکُم
تَشکُرُونَ و تا مگر شما شکر گوئید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص مزد او که الصوم لی و انا اجزی به و از فضائل روزه یکی آنست که او را از بندگان
با وجود تعبد بدان طلب میکند و بخود شرف اختصاص می بخشد که الصوم لی و مجازات آنرا بحضرت خود اختصاص میدهد که انا اجزی به بیت هرچه بیان شرع
بشارت داده است + از همه حرفی انا اجزی بهست + وَاِذَا سَاَلَکَ و چون پرسند ترا ای محمد عِبَادِی بندگان من عَنِّی از صفت من یا معامله من با ایشان در قرب و دعا فَاِنِّی

قریب

قریب ع پس منع دیکم بعا واجابت صحابه گفتند که خدای را بچگونه بخوانیم و گویند اعرابی سوال کرد که یا رسول الله خدای ما نزدیکست تا راز گوییم یا دور تا آواز
بلند برداریم این آیت نازل شد که بس ح بندگان تو دیکم و بهر نوع که مرا بخوانید برمن پوشیده نیست أُجِيبُ اجابت میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده را إِذَا دَعَانِ
چون مرا بخواند حاجت او روا میسازیم اگر خواهیم یا سوال آن موافق قضا بود یا خیر بنده در اجابت آن بود فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي پس باید که بندگان مرا اجابت کنند
وَلْيُؤْمِنُوا بِي و باید که بر ایمان بمن ثابت باشند و بوثوق ایشان با جابت متحقق باشد لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ○ تا شاید که براه راست بمانند بعضی گفته اند که مراد ازین عباد و دواعیان
روزه دارانند که دعای ایشان قرین اجابت است و آنکه قبل ازین آیت حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان فرمود مؤکد این قولست و در بدایت حال
مسلمانان در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن یادت اجازت مفطرات نبود و جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت اهل کردند که حرام بود
مرتکب گشتند روز دیگر این صورت بحضرت رسالت رسید و این آیت نازل شد أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را لَيْلَةَ الصِّيَامِ در شب روزه الرَّفَثُ کنایت از مباشرت است
إِلَى نِسَائِكُمْ با زنان خود هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ ایشان پوشش اند مر شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایتست از اختلاط و التصاق چنانچه لباس با بدن
میباشد عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای در ازل أَنَّكُمْ آنکه شما كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ باشید که خیانت کنید أَنْفُسَكُمْ با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت
آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بر شما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد از شما آن خیانت را فَالْآنَ پس اکنون
بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وَابْتَغُوا و بجویید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض
اصلی از مباشرت بقای نسل باید که طلب نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وَكُلُوا و بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید در شبهای روزه حَتَّى يَتَبَيَّنَ تا وقتی که
روشن شود لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنائی روز است مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شب است در صحیح آمده
که بعضی از صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته بمفطرات اشتغال مینمودند تا وقتیکه میان بیاض و سواد فرق پدید آمدی تا آنگاه که مِنَ الْفَجْرِ بیان خط
ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور صبح است ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ پس تمام رسانید روزه را تا شب وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت
مکنید زنان را وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما مقیمان باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها مراد اهل اعتکافند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه
تلذذات بر معتکف حرام میدارد و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است در دائره اوامر و نواهی شیخ ابو بکر واسطی رح فرمود که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح
و مراعات وقت چون این شرط بجای آری هر جا که خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدری در آمد و خادم گفت مرا بقعه پاک نشان ده تا نماز گزارم خادم گفت
دل خود را از ما سوی الله پاک کن و هر جا که میخواهی نماز بگزار ابیات از ان محراب ابرو رو مگردان + اگر در مسجدی ور در خرابات + دلی فارغ بباید پاک ز اغیار + که تا
لذت بیابی در مناجات + تو گرد مال و جاه باشی + کجا یابی صفا هیهات هیهات + تِلْكَ آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حُدُودُ اللَّهِ اندازهاییست
که خدای تعالی در دین مقرر کرده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتیکه قرب آن واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد
كَذَلِكَ همچنانکه تبیین این احکام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای آيَاتِهِ نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید لِلنَّاسِ برای عامه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ○
تا شاید که بپرهیزند از حدود الله در نگذرند وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید أَمْوَالَكُمْ مالهای شما را که قسمت بَيْنَكُمْ در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناحق ناشایست
چون دزدی و خیانت و غصب و قمار و عقود فاسده یا مالهای خود را بنامشروع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوا عطفست بر فعل منهی است یعنی فرو
مگذارید و القا مکنید بِهَا بدان مالها إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان ستمگار یا بعضی از آن مالها برشوت بحکام رسید لِتَأْكُلُوا تا بخورید بحمایت ایشان فَرِيقًا
ع ۲۳ / ۴ مقداری مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان بِالْإِثْمِ بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○ ع و شما میدانید که ستم میکنید يَسْأَلُونَكَ
سوال میکنند ترا ای محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو معاذ بن جبل و ثعلبه بن غنم که از اعیان انصار بودند از حضرت رسالت پرسیدند که سبب چیست که جرم قرص ماه گاه گاه باریک

سینما بجهرو را ایام نور او تمام میگردد و دیگر باره روی بنا قص می نهد حق سبحانه بعلم ازلی میدانست که ایشانرا حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب بمعرفت
فائده آن فرستاد که قُلْ هِيَ بگوای محمد که آن هلالها مَوَاقِيتُ نشانهای هنگامها و وقتهاست لِلنَّاسِ برای مردمان در مزد مزدوران و عدت زنان و مدت حمل و
زمان رضاع و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها وَالْحَجِّ و علامات اوقات اند برای حج که موسم را بدان بدانند وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکوئی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ
بآنکه در آئید بخانها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسیکه بحج یا عمره احرام گرفتی بروی حرام بودی از در خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی
یا بردیوار رخنه ساختی و اهل بر از پس خیمها در آمدندی باعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس و ایشان چند قبیله بودند
قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشانرا بسبب صلابت در دین و آئین خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر از دری بیرون آمد و متعاقب آن رفاعه انصاری
هم از آن در قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار بیکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت از او پرسید که این جسارت چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم خواجه عالم گفت مرا روا بود از در
بیرون آمدن که من از حمسم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالمیان اگر تو از حمسی من هم از حمسم دین من دین تو است و آئین من آئین تو فی الحال آیت آمد که شما این قاعده بر نام نهاده
اید این بر نیست وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ ولیکن بر کسیست یا خداوند بر کسیست که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال مردمان جاهلیت پرهیز کند وَأْتُوا الْبُيُوتَ و در آئید بخانها
در حال احرام و غیره مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پاس اوامر و نواهی او بدارید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ○ تا مگر شما رستگار شوید وَقَاتِلُوا
و بکشید و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنانرا که با شما کارزار میکنند وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال اول
ایشان آغاز کنند این حکم بآیت سیف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ○ دوست نمیدارد ستمکاران را و در آن سال که حضرت با جمعی از
صحابه بنیت عمره بمکه میرفتند سفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشانرا از دخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان
شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت برسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تاملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد در گذشته
طرح جنگ افگنند و امر قتال در شهر حرام و بلده حرام چگونه بود آیت سابق فرود آمده که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید مقاتلان خود را
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که یابید ایشانرا در حل و حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشانرا از حرم مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه
وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ سخت تر است در ناپسندیدگی از کشتن شما ایشانرا در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ تا وقتیکه ایشان کارزار کنند با شما در حرم و خود هتک حرمت کنند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان
ابتدا بقتال شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده اند كَذَٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ
الْكَافِرِينَ ○ پاداش کفار ستمکار فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر از شرک باز ایستند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهی که در زمان کفر مرتکب شده اند
رَحِيمٌ ○ مهربانست که ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام میرساند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان قتال کنید حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی از شرک
اثر نماند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت لِلَّهِ مر خدای را فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری یعنی
جزای آن إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ○ مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذی القعده این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذو القعده ماضی
که شما را منع کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما نیز درین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض ایشان آن ماه را از ایشان باز آرید وَالْحُرُمَاتُ
قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدست از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس کسی که بر شما ظلم کند با بتدای مقاتله
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس شما نیز بر وی ستم کنید یعنی با او قتال نمائید این لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ بمانند
آن چیزی که بر شما ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزگاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ ○ با پرهیزگارانست بنصرت

ومعاونت وچون حضرت رسالت عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند که ما توشه راه نداریم وآنها را که دسترس هست بما چیزی نمیدهند که توشه راه سازیم حکم شد که
وَاَنْفِقُوْا و نفقه کنید ای توانگران فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای که جهاد است وَلَا تُلْقُوْا بِاَیْدِیْکُمْ ومیفگنید خود را بدستهای خود اِلَی التَّهْلُکَةِ
بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مؤدی به هلاک دنیاست که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار مثنوی بخل وخست مورد رسوا کند * بلکه در چاه
هلاکش افگند * سوی جنت راه کجا بیند بخیل * بسته به افتاده اندر پای پیل * اسخیا را با جهنم کار نیست * جای ممسک جز میان نار نیست * وَاَحْسِنُوْا
ونیکوئی کنید با غازیان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ دوست دارد نیکوکاران را وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ وتمام کنید حج وعمره را یعنی مناسک هر دو
وفرائض وسنن وآداب آنرا بتمامی بجای آرید لِلّٰهِ برای خدای نه چون کفار که طواف وتلبیه بنام بتان میکنند فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید بجهت خوف
دشمن وکم شدن قوت وکم شدن احله فَمَا اسْتَیْسَرَ پس بر شماست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْیِ از قربانی وآنرا بباید فرستاد که محلش بجست بقول امام اعظم
وَلَا تَحْلِقُوْا رُءُوْسَکُمْ ومتراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میائید حَتّٰی یَبْلُغَ الْهَدْیُ تا وقتیکه برسد قربانی مَحِلَّهٗ بمحل او که مناسب فَمَنْ
کَانَ مِنْکُمْ پس که باشد از شما مَّرِیْضًا بیمار در وقت احرام اَوْ بِهٖ اَذًی یا باشد او را رنجی مِّنْ رَّاْسِهٖ از سر او چون صداع یا جراحت یا علتی جنبندگان
در وی بدین سبب ضرورت شود که سر تراشد فَفِدْیَةٌ پس دست فداء دادن است سبب نزول آن بود که کعب بن عجره را وقتی که محرم بود جنبندگان بسیار در سر بودند وچون
مردم قحط دیده در کاسه سرش افتاده بودند حضرت بدان اطلاع یافته فرمود که سر تراش وگوسپندی بکش درویشان گفت یا رسول الله بدان دسترس ندارم حکم صادر شد
که فدا دهد مِّنْ صِیَامٍ از روزه وبحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد اَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه دهد وآن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من از گندم اَوْ نُسُکٍ
یا قربانی دادن آن گوسپندیست فَاِذَآ اَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس که برخوردار بِالْعُمْرَةِ اِلَی الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج وعمره
در سفر واحد بطریقه تمتع بباید دانست که حج وعمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام گیرد وشرائط آن بجا آرد وچون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بزمین حل وازانجا بعمره احرام گیرد واعمال
وی بجا آرد ونزد امام شافعی وامام مالک رح این فضیلت یا بطریق قران که در وقت احرام نیت بحج وعمره کند وگوید لبیک بحج وعمرة معا وباعمال حج اقتصار کند که عمره
در ومندرج است چون وضو در غسل ونزد امام اعظم رح این قسم فاضل ترست یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد واحرام بعمره گیرد وبمکه درآمده از اعمال عمره فارغ
شود از احرام بیرون آید ومحظورات متمتع گردد آنگاه از درون مکه بیوم الترویه احرام گیرد بحج وبمکه درآمده از حج فارغ شود وامام احمد رح این قسم را اختیار فرموده در آیت میگوید
که هر که متمتع باشد فَمَا اسْتَیْسَرَ پس دست آنچه میسر شود از گاو یا گوسپند یا شتر مِنَ الْهَدْیِ از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ
پس هر که نیابد قربانی یعنی بر آن قادر نبود فَصِیَامُ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ پس حکم روزه داشتن سه روزست پیوسته نا گسسته فِی الْحَجِّ یعنی در ایام حج وَسَبْعَةٍ وروزه داشتن
هفت روز دیگر اِذَا رَجَعْتُمْ چون بازگردید بوطن خود تِلْکَ این ایام یعنی سه وهفت عَشَرَةٌ ده عدد تمامست این قید برای تاکید است مع زیادتی اهتمام بتمام
آن ذٰلِکَ این حکم هدی یا صیام یا تمتع وقران لِمَنْ مر کسی است که لَّمْ یَکُنْ اَهْلُهٗ نباشد اهل او یعنی نباشد ساکن بمکه حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاور مسجد
حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهر دو عبادت متمتع میتوانند شد واهل حرم در غیر از منه حج بعمره احرام میتوانند گرفت پس ایشان را قران وتمتع
نباشد واین قول امام اعظم رح است وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از خدای برانچه در باب حج صادر شده محافظت نمائید وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ وبدانید که خدای
٢٤ ع ٨ شَدِیْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر کسیکه حفظ امر ونهی نکند اَلْحَجُّ زمان حج اَشْهُرٌ مَّعْلُوْمٰتٌ ماههای معروف ومشهور اند یعنی شوال وذوالقعده
وده روز از ذو الحجه وشب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رح وامام اعظم رح روز نحر را نیز در شمار آورده فَمَنْ فَرَضَ پس که فرض گرداند بر خود فِیْهِنَّ الْحَجَّ درین
ماهها حج را بتلبیه وسوق هدی بمذهب حنفی وبنیت احرام بقول شافعی رح فَلَا رَفَثَ نفیست بمعنی نهی یعنی باید که از جماع وملاعبت با نسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید
وَلَا فُسُوْقَ واز حد شرع درنگذرد وارتکاب محظورات نکند وَلَا جِدَالَ وباید که جدال وجنگ نکند با خادمان ورفیقان وخصومت نورزد فِی الْحَجِّ در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله نمودند

ور منا و هر یک می گفتند حج من تمام ترست این حکم فرود آمد که جدال مکنید وَمَا تَفْعَلُوْا و آنچه میکنید مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی يَّعْلَمْهُ اللّٰهُ میداند آنرا خدای
وَتَزَوَّدُوْا زاد و توشه برگیرید قومی از قافله یمن بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بر دارید
تا بر دل مردم گران نباشید فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى پس بهترین توشها پرهیز کردنست از طمع و ترک تشویش دادن مردم سوال ناکردن از ایشان نزد عرفا درین آیت اشارات
بتزود و ابهو توشه گرفتن در سفر آخرت هست و بهترین زادی در آن پرهیزگاریست امام قشیری رح فرموده که تقوی عوام دور شدنست بتن از لوث گناه و تقوی خواص اجتناب
بستر از مشاهده ماسوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق نیتوان برد و بیزاد شوق مرحله محبت طی نتوان کرد بیت زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه +
راه زین گونه هست بسم الله که دارد عزم راه + وَاتَّقُوْنِ و بترسید از من يٰۤاُولِي الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست شما را جُنَاحٌ گناهی اَنْ تَبْتَغُوْا
در آنکه طلب کنید در موسم حج فَضْلًا روزی مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار خود بواسطه تجارات جمعی از عرب تاجران را که بحج آمدندی میگفتند لا حج لا حاج یعنی
این آینده است بحاصل حج سبحانه فرمود که سودا و معامله ایشان را از فیض حج بی بهره نمیسازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فَاِذَآ اَفَضْتُمْ پس چون بازگردید مِّنْ عَرَفٰتٍ از موضعیکه
آنرا عرفات گویند بجهت آنکه حوا و آدم آنجا بجمال همدیگر متعارف شدند فَاذْكُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدای را به تهلیل و تلبیه عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست
میان عرفات و منا که آنرا مزدلفه گویند وَاذْكُرُوْهُ و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو كَمَا هَدٰىكُمْ همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وَاِنْ كُنْتُمْ و بتحقیق بودید شما
مِّنْ قَبْلِهٖ پیش از هدایت حق یا قبل از بعث هادی مطلق که محمد رسول الله است لَمِنَ الضَّآلِّيْنَ ۝ از جمله نادانان و گمراهان ثُمَّ اَفِيْضُوْا پس باز گردید خطاب با قریش و حلفای ایشانست که
همه عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و نیک داشتندی از مساوات موقف و در افاضت نیز براه دیگر باز گشتندی حق سبحانه فرمود که
باز گردید مِنْ حَيْثُ اَفَاضَ النَّاسُ و از آنجا که باز میگردند همه مردمان وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ و طلب آمرزش کنید از خدای اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ به تحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران
را رَّحِيْمٌ ۝ مهربانست بر آنکه حج بگزارد فَاِذَا قَضَيْتُمْ و چون حج بگزارید و بجای آورید مَّنَاسِكَكُمْ کارهای حج و لوازم آنرا فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید و ثنا گوئید خدای را كَذِكْرِكُمْ
همچون یاد کردن شما اٰبَآءَكُمْ پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ در مناسک در پیش حرم یا ما بین مسجد منا و جبل الرحمه بایستادندی و برفعت نسب و شهرت حسب آباء و اجداد
مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد میکنید خدای را ذکر کنید اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا بلکه فراوان تر و بزرگتر از آن زیرا که او پدران شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود
فَمِنَ النَّاسِ پس از مردمان مَنْ يَّقُوْلُ کسی هست که میگوید رَبَّنَآ ای پروردگار ما اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا بده ما را در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع مختصر دنیا می طلبند
وَمَا لَهٗ و نیست خواهنده دنیا را فِي الْاٰخِرَةِ در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ ۝ هیچ نصیبی و بهره اگر داعی کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مؤمنست چون
دیگر مؤمنان بهره ندارد وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّقُوْلُ و از مردمان کسی باشد که بگوید رَبَّنَآ اٰتِنَا ای پروردگار ما عطا کن ما را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً درین سرای نیکوئی یعنی
توفیق طاعت وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای نیکوئی یعنی تحقیق امنیت و گفته اند حسنه این جهان فراغتست و از آن سرای شفاعت وَّقِنَا و نگاهدار ما را عَذَابَ
النَّارِ ۝ از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده حسنه این جهان زنی صالحه است و حسنه آن عالم حور پسندیده و عذاب النار زنیه ناشایسته درشت خوی
سخت گوی مثنوی زن بد در سرای مرد نکو + همدرین عالمست دوزخ او + زینهار از قرین بد زنهار + وقنا ربنا عذاب النار + اُولٰٓئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت
میطلبند لَهُمْ نَصِيْبٌ مر ایشانراست بهره مِّمَّا كَسَبُوْا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند وَاللّٰهُ و خدای سَرِيْعُ الْحِسَابِ ۝ زود شمارست بمقدار یکدم شمار
خلائق کند وَاذْكُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر بگوئید فِيْٓ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدٰتٍ در روزهای شمرده که آن ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از
عید اضحی و نزد امام اعظم رح بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رح درین مسئله
موافق صاحبینست فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند و از منا برود فِيْ يَوْمَيْنِ در دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فَلَآ اِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست بعضی از
اعراب جاهلیت متعجل را آثم میگفتند و جمعی متاخر را حق سبحانه تعالی فرمود که در تعجیل رخصتست و هیچ گناهی نیست وَمَنْ تَاَخَّرَ و هر که تاخیر کند تا سه شب در منا باشد

تفسیر الحج اشهر معلومات

تصوف

فلا اثم علیه پس بر وی نیز هیچ جرمی نیست مطلقا و زر و وبال نباشد لمن اتقی مر کسی را که بپرهیزد و بعد از ادای حج تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد واتقوا
الله و بترسید از خدای در بقیه عمر واعلموا انکم و بدانید آنکه شما الیه تحشرون ○ بسوی خدای تعالی محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهید رسید ومن
الناس و از مردمان هست من یعجبک آنکسی که خوش آید ترا و در شگفت انداز د قوله سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت آمد و مرد شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را
طراوت روی وی و حلاوت گفت وی خوش آمد مضمون کلماتش این بود که آمده ام تا حلقه بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه خدمت سید انام صلی الله علیه وسلم بر دوش مطاوعت
افگنم و این سخن را بسوگند موکد ساخته خدای را بگواهی آورد و چون بازگشت و از عمارات مدینه در گذشته زراعت قومی را آتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان به شمشیر پی کرد حق سبحانه و تعالی
آیت فرستاد که کسی از مردمان اگر هست که ترا در عجب می افگند سخنی که او میگوید فی الحیوة الدنیا در مصالح زندگانی دنیا ویشهد الله و بگواهی می آرد خدای را علی ما فی
قلبه بر آن چیزی که در دل وست یعنی میگوید که دل من با زبان من یکیست وهو و حال آنکه او الد الخصام ○ ستیزنده ترین خصمانست واذا تولی و چون برگردد از
حضرت تو سعی برود و بشتابد فی الارض در زمین مدینه لیفسد فیها تا فساد و تباهی کند دران ویهلک الحرث و نابود گرداند کشت زار را بسوختن والنسل
و هلاک کند چهارپایان را والله و خدای لا یحب الفساد ○ نمی پسندد معصیت و تباه کاری را واذا قیل له و چون گویند مر این منافق را اتق الله بترس از خدای تعالی اخذته
العزة بگیرد او را حمیت جاهلیت بالاثم بارتکاب گناه فحسبه پس بسنده هست مر او را جهنم دوزخ و آن نام آتشیست که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهی
بعید القعرست در دوزخ ولبئس المهاد ○ و بد فراشیست آتش ومن الناس و از مردمان هست من یشری کسیکه میفروشد نفسه نفس خود را یعنی جان
بذل میکند ابتغاء مرضات الله بطلب خشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود که از مکه بمدینه رفتند و خبیب که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست کیان افتاده
بردار کشیده بود او را از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسپ فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را
فرو برد و به بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب ایشان صرفه ندیده بازگشتند و گویند که این آیت در شان صهیب رومی است که هر چه
داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای و خشنودی پیغمبر را بمال دنیا خرید فرد بر روی صلاش بستوانی بخر که صلاش عزیزست و زر هیچ نیست و گفته اند
که در حق امیرالمومنین علی نزول یافت که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه گرفت و جان را فدای آنحضرت کرد والله رؤف و خدای مهربانست بالعباد ○ ببندگان خود که در طلب
رضای او جان فدا میکنند یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید بظاهر ادخلوا فی السلم درآیید در اسلام کافة همه یکبار یا مومنان را
میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرائع توریت را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول
نمیکردند حق سبحانه فرمود که یکبارگی باسلام درآیید ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطن گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی باحکام منسوخه قیام
منمایید انه لکم بدرستیکه شیطان مر شما را عدو مبین ○ دشمنیست هویدا که بوساوس خود خاطر شما را متزلزل میسازد فان زللتم پس اگر بلغزید شما از جاده
شرع و احکام دین و قرآن من بعد ما از پس آنکه جاءتکم البینت آمد بشما احکام حلال و حرام فاعلموا ان الله پس بدانید آنکه خدای عزیز غالبست
و قادر بر عقوبت مخالفان دین حکیم ○ محکم کارست انتقام نکشد الا بحق هل ینظرون آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند این کسان که بکلی در دایره اسلام داخل نمیشوند
الا ان مگر آنکه یاتیهم الله بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فی ظلل در سایه بانها من الغمام از ابر سپید رقیق چنانچه قوم شعیب را در یوم الظله بود والملئکة
و بیایند فرشتگان که موکل اند بر عذاب وقضی الامر و گزارده شود کار یعنی جزای هر کسی بوی رسد والی الله و بسوی خدای یعنی بجزای او ترجع الامور ○ ع ۲۵ / ۱۴
بازگردانیده شوند کارها یا آنکه اوامر و احکام باطل حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت باطل شود و امروز فرمان جز حق را نبود والامر یومئذ لله سل بپرس خطاب با آن
حضرت ست یا هر کرا که صلاحیت خطاب دارد و میگویند بپرس بنی اسرائیل یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را کم اتینهم ما چند داده ایم پدران ایشان را
من ایة بینة از نشانهای روشن و پیغامهای نیکو در شان محمد یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن ومن یبدل و هر که تبدیل

از یهود و بگرداند نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمت خدای را که صفت پیغمبرست مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُ از پس آنکه آمده است بدو بتوریت فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای شَدِیْدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبت بدو در دنیا بقتل و اسر و اجلای وطن و در آخرت بعذاب متبها زُیِّنَ لِلَّذِیْنَ کَفَرُوا آراسته گردانیده شد برای ناسپاسان و پوشندگان
حق الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند وَیَسْخَرُوْنَ و سخریت میکنند و افسوس میگیرند مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا از آنانکه ایمان
آورده اند اغنیای قریش بفقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان میخندیدند و می گفتند محمد صلی الله علیه وسلم را نگرید که میگوید باین گدایان کار جهان است
سیکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای سوم و عادات ایشان بر هم شکنم و اگر کار وی حق بودی میبایستی که سادات عرب و اماثل قبائل تبع وی بودندی حق سبحانه میفرمود که
وَالَّذِیْنَ اتَّقَوْا و آنکه پرهیزگاری کردند یعنی این درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ زبر ایشانند یعنی بالای افسوس کنندگان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز قیامت یعنی مومنان در درجات
اعلی علیین باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل سافلین سجن سجین وَاللّٰهُ یَرْزُقُ و خدای روزی میدهد مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد بِغَیْرِ حِسَابٍ بی اندازه
کَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم و اولاد او اُمَّةً وَّاحِدَةً گروه یگانه بر یک ملت بعد از ان مختلف شدند فَبَعَثَ اللّٰهُ پس برانگیخت خدای
النَّبِیّٖنَ پیغمبران یعنی شیث و ادریس و غیر ایشان مُبَشِّرِیْنَ مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِیْنَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند
در زمانی که نوح مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم نیز همین واقع بود حق سبحانه پیغمبران فرستاد وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتٰبَ و منزل
گردانید با ایشان کتابها که احکام شرائع ایشان را مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِیَحْکُمَ تا حکم کند هر پیغامبری بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان فِیْمَا اخْتَلَفُوْا فِیْهِ
دران چیز که اختلاف کردند وَمَا اخْتَلَفَ فِیْهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین اِلَّا الَّذِیْنَ اُوْتُوْهُ مگر آنانکه کتابها بدیشان داده بودند از یهود و
نصاری که ایشان تبدیل و تحریف میکردند مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَیِّنٰتُ معجزهای روشن و حجتهای هویدا و خلاف ایشان از روی بغی بود بَغْیًا
بَیْنَهُمْ از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمگاری فَهَدَی اللّٰهُ پس راه نمود خدای الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانرا که ایمان آورده اند لِمَا اخْتَلَفُوْا فِیْهِ
بدان چیزی که اختلاف کردند دران مِنَ الْحَقِّ از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مومنان را بحق مختلف فیه راه نمود بِاِذْنِهٖ بعلم و ارادت و امر خود این اختلاف
در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمونی کرد مومنان را بکعبه که وسطه است یا مخالفت در افضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند
حق تعالی این امت را بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود وَاللّٰهُ یَهْدِیْ و خدای راه مینماید مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بسوی راه راست که آن راه
انبیا و اولیاست اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مهاجران که ترک خان و مان گرفتاید و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتار باید اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه ببهشت در آیید
وَلَمَّا یَاْتِکُمْ و نیامد بشما مَّثَلُ الَّذِیْنَ خَلَوْا مانند آنان یعنی محنت آنها که گذشته اند مِنْ قَبْلِکُمْ از پیش شما یعنی پیغمبران و صدیقان و تابعان ایشان محصل آیت
آنست که می پندارید که رایگان ببهشت روید و بشما نرسیده آنچه دوستان خدا پیش از ین کشیده اند مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَآءُ بدیشان میرسید سختی و ناکامی و درویشی
وَالضَّرَّآءُ و بیماری و شکستگی و گرسنگی نقلست که میان مکه و طائف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها
متوجه انبیاست و نکته ما او ذی نبی مثل ما او ذیت موید این قولست **مثنوی** زان بلاها کانبیا برداشتند ❊ سر بچرخ هفتمین افراشتند ❊ هر که در راه محبت پیشتر ❊ بر دل او
بار محنت بیشتر ❊ پس انبیا و مومنان بمحنت گذرانیدند وَزُلْزِلُوْا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان میرسید حَتّٰی یَقُوْلَ الرَّسُوْلُ تا آنکه گفت
پیغمبر ایشان وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند با آن پیغمبران یعنی گفتند باتفاق او مَتٰی نَصْرُ اللّٰهِ کی باشد یاری دادن خدای مارا
و ظفر دادن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت میکردند نه آنکه بسبیل شک فرمودند حق سبحانه بر سوال ایشان پیغام داد اَلَآ اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ بدانید که یاری دادن خدای مومنانرا
قَرِیْبٌ نزدیکست یَسْئَلُوْنَکَ می پرسند ترا که مَاذَا یُنْفِقُوْنَ چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود مردی بزرگ و توانگر از حضرت پرسید که
مال چندین دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود قُلْ بگوای محمد مَآ اَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمایید مِّنْ خَیْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَیْنِ پس برای مادر و پدر اولی تر

سوال

سوال از وجه نفقه بود جواب بیان معرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اند
والاقربین و خویشان نسبی دیگر که وارث باشند چه آن صله رحم است والیتمی و یتیمان بی پدر خرد سال که قادر نباشند بر کسب نفقات والمسکین و درویشان که چاره معیشت خود
ندانند وابن السبیل و راه گذریان مهمانان وما تفعلوا من خیر و آنچه بکنید از نیکوئی با هر کسی که باشد فان الله پس بدرستیکه خدای به علیم بآن چیز داناست
و بران جزا خواهد داد کتب علیکم القتال فرض شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و نزد محققان قتال بر نفس و شیطانست زیرا که عظیم ترین دشمنان
ایناانند و این قتال اشما سخت کرده میدانید چرا که نفس آرزومند خوردنی و خوش خوابیدن و لباس اعلی پوشیدنی و خوش میثماید و نخواهد که در گذشته روی بسیج بندگی آرد خود را از این بندگان
تو شمارد پس خلاف نفس بر شما مکروه است و حال آنکه خلاف نفس بر شما بهتر است از عبادت صد سال وهو کره لکم و آن قتال مکروه است مر طبع شما را و شاق بر شما
و این کراهیت نه فرمان خدای بوده بلکه مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس کاره باشد وعسی ان تکرهوا شیئا و شاید که شما مکروه دارید چیزی
بنفرت طبیعی وهو خیر لکم و حال آنکه آن نیکوئی باشد شما را چون غزو که مکروه میشمارید و نیکوئی شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم
بحسب آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وعسی ان تحبوا و شاید که دوست دارید شیئا چیزی را از روی میل طبع که آن تخلف است از جهاد
وهو شر لکم و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرای بحرمان از ثواب غزو و بعد از رتبه شهدا والله یعلم و خدای میداند مصلحت شما وانتم لا تعلمون
و شما آن را نمی دانید یسئلونک می پرسند ترا عن الشهر الحرام از ماه حرام قتال فیه یعنی از قتال در وی حضرت رسالت در سال دوم از هجرت عبدالله بن جحش را
با جمعی از صحابه بطن نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طائف می آمد مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد و ایشان پنداشتند
که آن روز سلخ جمادی الاخری بوده یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه انگیختن در ماه رجب
فتوی داد و مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قل قتال فیه بگوای محمد که جنگ در ماه حرام کبیر کاری بزرگ است هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام
حرام بوده و حرمت آن بآیت السیف منسوخ گشت و اگر چه این قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران میکنند از بزرگی وصد عن سبیل الله و باز داشتن مسلمانان را از
ایمان وکفر به و ناگرویدن بخدا والمسجد الحرام و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن واخراج اهله و بیرون کردن اهل مسجد الحرام یعنی پیغمبر و اصحاب
منه از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتملست اکبر عند الله بزرگتر است نزدیک خدای از قتال حجب عقوبت آن بیشتر والفتنة و شرک بخدای اکبر من القتل
بزرگتر است از قتل حضرمی ولا یزالون و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد یقاتلونکم با شما اهل ایمان جنگ کنند حتی یردوکم تا شما را باز گردانند
عن دینکم از دین شما که اسلام است ان استطاعوا اگر توانند و قادر شوند ومن یرتدد منکم و هر که بر گردد از شما عن دینه از دین خود و مرتد شود
فیمت پس بمیرد وهو کافر و حال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فاولئک پس آن گروه مرتدان حبطت اعمالهم باطل شود عملهای
ایشان فی الدنیا در این سرای که ایشان را امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب گردد والآخرة و در آن سرای که مستحق ثواب نباشند واولئک
و آن گروه اصحب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان در آن آتش خلدون جاوید اند ان الذین امنوا بدرستیکه آنانکه گرویده اند بخدا و رسول والذین
هاجروا و آنها که هجرت کرده اند و طائع در او جاهدوا و جهاد کرده اند فی سبیل الله در راه خدای یعنی عبدالله بن جحش و یاران او اولئک آن گروه یرجون
امید میدارند رحمت الله رحمت خدا را والله غفور و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدانست رحیم بر ایشان مهربانست یسئلونک می پرسند ترا ای
محمد عن الخمر والمیسر از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل بآنحضرت گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زائل کننده عقل است
و در قمار که سبب سلب مالست و در آن زمان خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که قل فیهما بگو در هر دو فیهما اثم کبیر گناه بزرگست ومنافع للناس و منفعتها
مردمان را و منافع خمر باید بوده باشد چون اشتغال حرارت غریزی و هضم طعام یا تلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بیدلان یا مالی چون سود فراوان

در بیع و شرای آن فوائد میسر و توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که در قمار بر مساکین قسمت میکردند و در حقائق سلمی آورده که اثم کبیرست
در اشتغال بدانها و منافع للناس در ترک آنها وَإِثْمُهُمَآ و گناه خمر و قمار أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا بزرگترست از نفع آنها وَيَسْـَٔلُونَكَ و می پرسند ترا ای محمد مَاذَا يُنفِقُونَ
چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح نوبت اول سوال کرد و جواب بتعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه میباید داد اما نمی دانم که چه بدهم جواب آمد که قُلِ الْعَفْوَ
بگو انچه فاضل آید از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علما حکم این آیت بآیت زکوة منسوخ است كَذَٰلِكَ همچنانکه احکام انفاق بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند و روشن میگرداند خدا
لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانهای مهربانی خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تا باشد که شما تفکر کنید فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در کار این سرای و آن سرای یعنی
دل بر دنیا منهید و آخرت را بهیچ روی از دست مدهید سلمی فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بداند که ایشان قاطعان راه اند قال رسول الله الدنیا حرام علی اهل الآخرة
والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله بیت دنیا و عقبی حجاب عاشقست میل ایشان کی زعاشق لایقست وَيَسْـَٔلُونَكَ و می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْيَتَامَىٰ
از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیت وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند و در ان بمعاملات تصرف
مینمودند جهت برائت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات ایشان بر طرف روند صورت حال بعرض سید عالم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ بگو
باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خَيْرٌ بهترست از تجنب ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا بخشیدندی و از جلوس و فراش ایشان احتراز
نمودندی و بهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نکشودندی حق تعالی فرمود وَإِن تُخَالِطُوهُمْ و اگر با ایشان بیامیزید و طعام خود را با طعام ایشان خلط کنید فَإِخْوَانُكُمْ
پس ایشان برادران شما اند در دین وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدای میداند تباه کننده مال ایشان را مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح دهنده کار ایشان وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
و اگر خواستی خدای تعالی لَأَعْنَتَكُمْ هر آینه شمارا در رنج افگندی و کار بر شما تنگ گرفتی بانکه مخالطت با یتیمان حرام کردی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالبست
و قادر بر اعنات حَكِيمٌ داناست در انچه کرد از ترک اعنات وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و بزنی مخواهید زنان مشرکه را حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ تا وقتیکه ایمان آرند رسول خدا
مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قوم مسلمانان که مانده اند از انجا بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه که عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت
باهم رازی داشته بودند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد مرثد اباء نمود و گفت اسلام میان ما و تو حائل شده و مواصلت بر وجه زنا از محالات عناق گفت پس مرا بزنی بخواه
مرثد فرمود که این نیز موقوفست باجازت پیغمبر پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض آنحضرت رسانید و حکم آلهی شد که مشرکان تا ایمان نیارند در دائرهٔ ازدواج
داخل نسازید و هم درین اوقات عبد الله بن رواحه کنیزک خود را بجهت قصوری طپانچه بروی زده بود و داد خواهان بحضرت نبوت پناه آمد و آنحضرت بطریق تلطف از عبد الله
تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگزارد و هم روزه میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارد اما ستیزه مند و فرمان نابرنده است حضرت رسالت فرمود پس او مومنه باشد با وی
نیکوئی کن عبد الله او را آزاد کرد و بزنی بخواست جمعی زبان طعن کشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود بدو میدادند آیت آمد که
وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزک مومنه خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ بهترست از زن آزاد مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ و اگر چه شمارا بشگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال
وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا تا وقتیکه ایمان آرند وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ و هر آینه بنده مومن خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ بهترست
از مرد آزاد مشرک وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگر چه شمارا بشگفت اندازد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت أُولَٰئِكَ آن مشرکین و مشرکات يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند بسوی
آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن است بدوزخ وَاللَّهُ يَدْعُو و خدای میخواند بر السنه رسل و اولیای خود إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت
و آمرزش یعنی عملهای که بدان آمرزیده شوند و در بهشت رسند بِإِذْنِهِ بقضا و ارادت او وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ و هویدا میکند احکام خود را از حلال و حرام لِلنَّاسِ
برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ و می پرسند ترا ای محمد از حیض زنان یهود در حال حیض زنان خود ع
از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بروی ایشان نینداختندی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بعکس این در ان حال با ایشان مکالمه و مواکله مینمودند بلکه در مباشرت

و ملامت می‌فرمود ثابت بن دحداح گفت ای رسول الله ما بزنان خود در حال حیض چگونه سلوک کنیم آیت آمد که قُلْ هُوَ أَذًى بگوی ای محمد که حیض مکروهی است که نفس
از آن نفرت باشد فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس دور باشید و یکسو روید از زنان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت ایشان نه آنکه ترک مخالطت
نمایید پس بجهت تاکید میگوید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتَّىٰ يَطَّهَّرْنَ تا وقتیکه غسل کنند بعد از انقطاع دم و در روایت
و حفص يَطْهُرْنَ بسکون طا و ضم ها خوانده یعنی تا وقتیکه پاک شوند و دم منقطع گردد و این قول امام اعظم است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی جائز است
فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند و پاک شوند فَأْتُوهُنَّ پس بیایید بدیشان مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که خدای امر کرده یعنی مأتی مقرر که آن فرجست
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستیکه خدای دوست دارد توبه کنندگان را از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ○ و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نِسَاؤُكُمْ زنان شما
حَرْثٌ لَكُمْ موضع کشت زار شمااند یهود میگفتند هرگاه در وقت مباشرت ظهر زوجه که جانب او باشد فرزندش احول آید مسلمانان که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت
بجناب نبوت مآب عرض کردند و جواب از حق سبحانه رسید که زنان شما محل زرع و منبت اولاداند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیایید بکشت زار خود أَنَّىٰ شِئْتُمْ هرچگونه خواهید
بطریق ادبار و اقبال و استلقا و غیر آن چون مأتی واحد باشد یعنی مأتی موضع حرث بود نه محل فرث وَقَدِّمُوا و فرا پیش دارید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفس خود یعنی طلب ولد کنید یا از
پیش بفرستید نیت خالص و قصد صیانت نفس کنید از حرام وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر مباشرت نهی وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما مُلَاقُوهُ
رسندگانید بدانچه از پیش میفرستید یا ملاقات کنندگانید آنرا که می‌ترسید یعنی اورا در عقبی بدیده سر خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض شدگانست بر خدای کما قال وعرضوا على ربك صفا
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ○ و مژدگانی ده مومنان را بهشت و رویت وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ و مگردانید نام خدای را عُرْضَةً بهانه و دست آویزی لِأَيْمَانِكُمْ مر سوگندان خود را
عبدالله رواحه از شوهر خواهر خود بشیر بن النعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکوئی نکند و اورا با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی آیت
فرستاد که مگردانید ذکر خدای را مانع أَنْ تَبَرُّوا از آنکه نیکوئی کنید با قربا و احبا وَتَتَّقُوا و از آنکه بپرهیزید از مروت و با یاران مکالمت نکنید وَتُصْلِحُوا و از آن اصلاح
کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان وَاللَّهُ سَمِيعٌ یعنی شنوا است بسوگند عَلِيمٌ ○ و دانا بما فی الضمیر سوگند خورنده عبدالله و غیره بعد از استماع این آیت از سر آنچه گفته بود درگذشت
و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ و نگیرد شمارا خدای یعنی عتاب نکند بِاللَّغْوِ به بیهوده که واقع شود فِي أَيْمَانِكُمْ در سوگندهای شما لغو بقول
امام اعظم آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بظن آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی لغو آنرا داند که بی اختیار خود بر زبان کسی گذرد بتعجیل یا بطریق عادت
که لا والله و بلی والله و بدان قصد سوگند نباشد و بهر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست و خدای بر آن مواخذه نکند وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذه میکند شمارا
بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بآنچه عزم کند دلهای شما و بعد سوگند خورید و حانث شوید کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مائده بیاید انشاء الله تعالی وَاللَّهُ غَفُورٌ
و خدای آمرزنده است بنده را که بیمین لغو نگیرد حَلِيمٌ ○ بردبار است در سوگند عمد در عقوبت تعجیل ننماید لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مر آنان را که سوگند خورند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان
خود در شدن و بازایستادن در جاهلیت چون کسی از زنی میل نمودی و غیرت داشتی که چون او ابگذارد دیگری بخواهد سوگند خوردی که چند سال با وی نزدیکی نکند و اورا در آن
مدت پایبسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی و نه از کدخدا بیاسودی خدای تعالی آنرا نپسندید و حکم فرمود که برای ملاحظه احوال آنانکه چنین
سوگند خورند تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه است فَإِنْ فَاءُوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فَإِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است مر شکننده سوگند را درین صورت رَحِيمٌ ○ مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود حکم
شرع آنست که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابتست و بروی جز کفاره سوگند نیست و اگر مدت بسر آید و بعد از آن مقاربت
نکند نزد امام اعظم طلاق باین واقع شود و قول شافعی آنست که زن را رسد مطالبه کردن که با او وطی کن یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن را
از وی طلاق دهد وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند طلاق را فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ پس خدای شنواست قول مولی عَلِيمٌ ○ داننده است بعزم مولی

وَالْمُطَلَّقٰتُ و زنان طلاق داده شده که مدخول بها که حامله نباشند یَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفسهای خود تاکید است در انتظار ثَلٰثَةَ قُرُوْٓءٍ سه قروء
و آن بمذهب امام شافعی و امام مالک طهر است و نزد امام اعظم حیض و فائده خلاف در معتده ظاهر میشود که چون حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قروء
طهر را گویند و بقول آنکه حیض را گویند انقضای عدت بعد از انقطاع حیض ثالثه است وَلَا یَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنان را اَنْ یَّكْتُمْنَ آنکه بپوشند مَا خَلَقَ اللّٰهُ
آنچه آفریده است خدای فِیْٓ اَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزندان و چون کتمان آن سبب ابطال حق الرجعت است پس زنان را منع فرمود اِنْ كُنَّ یُؤْمِنَّ و اگر هستند که
ایمان دارند بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و بروز قیامت وَبُعُوْلَتُهُنَّ و شوهران ایشان اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فِیْ ذٰلِكَ
در زمان تربص اِنْ اَرَادُوْٓا اگر خواهند شوهران بدان رجعت اِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زنان را
طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند و زن را باخود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح وَلَهُنَّ و مر زنان را
بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِیْ عَلَیْهِنَّ مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان هست بِالْمَعْرُوْفِ بخوبی معیشت و حسن معاشرت و حق مرد بر زن آنست که فرمان
او برد و ناموس شوهر نگاهداشته قدم از دائره عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که با وی زندگانی بوجه حسن کند و آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزاند وَلِلرِّجَالِ
و مردان راست عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ بر زنان افزونی و بلندی با آنکه مهر ایشانراست و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان می برند و یا بطلاق و برجعت که سر رشته
اختیار آن بدست رجالست و در حقائق بجمیه کور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال و لایتست و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان
گذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای عزیز است غالب میگرداند مردان را بفضل بر زنان حَكِیْمٌ داناست بحکمت حکم میکند ۲۸ ع
بر بندگان اَلطَّلَاقُ و طلاق شرعی که در آن رجعت باشد مَرَّتٰنِ دو بار است عدد طلاق در زمان جاهلیت مقرر نبود و اگر صد بار زن را طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی
و بسیار بودی که زن را طلاق میدادند و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده دیگر باره رها میکردند و زنی بخدمت عائشه آمد از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و در آخر رجعت میکرد و بنابر
شکایت آن شکایت بسامع علیه نبویه رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوْفٍ باخود گرفتن است رجعت اَوْ تَسْرِیْحٌ بِاِحْسَانٍ یا رها کردن بنیکوئی
یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد بنکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد بر آن مرد حلال نشود وَلَا یَحِلُّ لَكُمْ و حلال نیست
شما را ای مردان اَنْ تَاْخُذُوْا آنکه فرا گیرید مِمَّآ اٰتَیْتُمُوْهُنَّ از آنچه داده اید زنان را شَیْـًٔا چیزی ثابت انصاری زن با غنی بحسابی بر زن خود داده بود زن از وجه ای طلبید بمهر کابین که خود را
باز خرید و آیت نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق اِلَّآ اَنْ یَّخَافَآ مگر آنکه دانند و ترسند مرد و زن اَلَّا یُقِیْمَا آنکه بپای نمی توانند داشت حُدُوْدَ اللّٰهِ احکام
الهی را در صحبت و معاشرت فَاِنْ خِفْتُمْ پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شماست اَلَّا یُقِیْمَا آنکه مرد و زن اقامت نمیتوانند کرد حُدُوْدَ اللّٰهِ احکامهای خدا را در امر معاشرت
از مرد و زن فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پس هیچ وزر و وبال نیست مرد و زن را فِیْمَا افْتَدَتْ بِهٖ در آنچه زن فدا دهد بشوهر خود و آن خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تِلْكَ این احکام
که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حُدُوْدُ اللّٰهِ اندازهای خداست که برای مصالح بندگان مقرر کرده فَلَا تَعْتَدُوْهَا پس از آن مگذرید وَمَنْ یَّتَعَدَّ و هر که در گذرد حُدُوْدَ
اللّٰهِ از اندازهای خدای فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود فَاِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد بعد از آن طلقه ثانیه زن خود را
فَلَا تَحِلُّ لَهٗ پس آن زن حلال نباشد برای وی مِنْۢ بَعْدُ بعد از طلاق ثالثه حَتّٰی تَنْكِحَ تا وقتیکه بنکاح در آید زَوْجًا غَیْرَهٗ شوهر دیگر را و زوج ثانی از مباشرت او برخوردار شود دختر
عبد الرحمن بن عتیک قرظی که مطلقه ثلثه بود و بعقد شوهری دیگر در آمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت منع فرمود و گفت لا حتی
تذوقی من عسیلته و یذوق هو من عسیلتك فَاِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی بطوع و رغبت بکره بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَآ پس هیچ گناهی نیست
بر زوج اول و این مطلقه اَنْ یَّتَرَاجَعَآ آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی اِنْ ظَنَّآ اگر امید دارند یا گمان می برند اَنْ یُّقِیْمَا آنکه بپای دارند حُدُوْدَ اللّٰهِ
احکام خدا را در حق یکدیگر بشناسند وَتِلْكَ و این گفته شد از تحریم و تحلیل حُدُوْدُ اللّٰهِ اندازهای احکامست که خدای تعالی یُبَیِّنُهَا بیان میکند آن را لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ ع

برای گروهی که دانند که از پیش حقست بیان بگو نمود **وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ** و چون طلاق دهید زنانرا **فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ** پس برسند بنزدیک عدت یعنی انقضاء
عدت خود **فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ** پس مراجعت کنید بدیشان و نگاهدارید بشان بطریق اصلاح نه بروجه اضرار **أَوْ سَرِّحُوهُنَّ** یا رها کنید ایشان را **بِمَعْرُوفٍ**
به نیکوئی تا عدت ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود تا عدت بسر آید با او رجعت کرد و باز طلاق داد
همچنین در نه ماه بلکه طلاق داد و سه بار رجعت نمود حق سبحانه درین آیت ازان نهی کرده و فرمود که **وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ** و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید با ایشان
از روی رنج رسانیدن **ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا** تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ** و هر که چنین کند و ضرری بمسلمانی رساند **فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ**
پس بیداد کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب الهی آورده و آزار رسانده بزبان و صاحب شریعت ملعونست در اخلاق کینه آورده که در امت موسی هر که خواستندی
که دعای بد کنند گفتندی که کردار و دل آزار باد چه کینه آزار پیشه بود و دیو رطه هلاکت افتد **مثنوی** نکوخواه مردم نباشد بدش ٭ نپوزند کسی که نیک افتدش ٭ شر انگیز
هم و سر شر شود ٭ چو کژدم که تا خانه کمتر رود ٭ **وَلَا تَتَّخِذُوا** و فرا مگیرید **آيَاتِ اللَّهِ** حکمهای خدای را **هُزُوًا** افسوس یعنی اعراض مکنید از و تهاون منمائید در عمل
بدان این آیت در شان جماعتیست که امر نکاح و طلاق را سست می گرفتند و میگفتند بازی میکردیم **وَاذْكُرُوا** و یاد کنید **نِعْمَتَ اللَّهِ** نعمتهای خدای را که **عَلَيْكُمْ** بعض
میگرداند **عَلَيْكُمْ** بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرائع امم سالفه هیچکس را زیاده از یک زن در رتبه نکاح روا نبودی مگر پیغمبرانرا و این جا تا چهار حره در عقد واحد جائز است
و آنانرا بعد از طلاق مراجعت جائز نبودی اینجا هست و ما دامیکه زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی که با زن دیگر جز وی و درین شریعت حلالست **وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ**
و دیگر ذکر کنید آن چیزی که بر شما فرستاده است **مِنَ الْكِتَابِ** از قرآن **وَالْحِكْمَةِ** و احکام و حدود آن **يَعِظُكُمْ بِهِ** پند میدهد خدا شما را بقرآن و منع میکند از ضرار
و اتخاذ هزو و غیر آن **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای در مخالفت احکام **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ** و بدانید که خدای تعالی **بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** ع بهمه چیزها از اعمال شما
یا مصالح روزگار شما داناست **وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ** و چون خواهید که طلاق دهید زنانرا **فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ** پس برسند بانتهای مدت **فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ**
پس منع مکنید ایشانرا و باز مدارید **أَنْ يَنْكِحْنَ** آنکه بنکاح در آیند **أَزْوَاجَهُنَّ** شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید که این عضل مطلق در میان
شما نبود دیگر آورده اند که معقل بن یسار خواهر خود را بعبد الله بن عاصم داده بود و عبد الله وی را طلاق داد و هنوز عدت تمام نشده پشیمان شد و خواست که رجوع کند
معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدای که او هرگز بتو نیاید و توبه و نرسی حق سبحانه آیت فرستاد که مانع مشوید زنانرا
از رجوع باز دواج خود **إِذَا تَرَاضَوْا** چون رضا دهند **بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ** میان یکدیگر بنکاح حلال و مهر جائز و قبول حسن معاش **ذَٰلِكَ** این نهی عضل کرده
يُوعَظُ بِهِ پند داده شود بدو **مَنْ كَانَ مِنْكُمْ** هر که باشد از شما که بروجه اخلاص **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ** بگرود بخدای **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** و بروز رستخیز که واپسین همه
روزهاست **ذَٰلِكُمْ** این پند گرفتن شما یا ترک منع و اضرار **أَزْكَىٰ لَكُمْ** پاکیزه ترست مر شما را از روی معاش چه زوجین یکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع
ایشان باهم انسب است از نکاح با کسی که ندیده و ندانسته باشد **وَأَطْهَرُ** و پاکیزه تر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدای میداند که زن و مرد خواهان یکدیگرند
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ○ و شما نمیدانید **وَالْوَالِدَاتُ** و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق
متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان **يُرْضِعْنَ** شیر دهند **أَوْلَادَهُنَّ** فرزندان خود را **حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ** دو سال تمام **لِمَنْ أَرَادَ** مر آنکس را که خواهان
أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ آنکه تمام کند شیر دادن فرزندان خود را **وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ** و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند **رِزْقُهُنَّ** روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان **وَكِسْوَتُهُنَّ**
و پوشش ایشان **بِالْمَعْرُوفِ** بطریق انصاف و اعتدال **لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ** تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی **إِلَّا وُسْعَهَا** مگر آنرا که گنجایش و توانائی
آن دارد **لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ** باید که رنج نرساند هیچ مادری **بِوَلَدِهَا** بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد یا بپدر رنج رسانید و نشود مادر بسبب فرزند
یعنی او را در ارضاع اکراه نکند و اگر قبول کند از کسوت و نفقه باز نگیرد **وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ** و باید که رنج نرساند مولود له یعنی پدر **بِوَلَدِهِ** بفرزند خود که او را از شیرخوارگی از مادر

ع ۲۹ ۳۰

ایستانند و باید که ضرر رسانیده نشود به پدر بواسطهٔ فرزند یعنی از وی زیاده از خورش و پوشش نطلبند وَعَلَى الْوَارِثِ و بر وارث مولود له یعنی چون مولود له متوفی شود
یا بر وارث صبی اگر فرضا صبی بمیرد و وی وارث شود لازم است مِثْلُ ذٰلِكَ مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوت و عدم اضرار فَإِنْ أَرَادَا پس اگر خواهند پدر
و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا از روی خوشنودی هر دو یعنی والدین وَتَشَاوُرٍ و مشاورت
کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وبالی نیست برایشان ازین جهت وَإِنْ أَرَدْتُمْ و اگر خواهید ای پدران و کسانیکه باسترضاع
محتاجید أَنْ تَسْتَرْضِعُوا آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن أَوْلَادَكُمْ برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن و خواه نه فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس بر شما
هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن إِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم کنید بدایگان مَا آتَيْتُمْ آنچه اراده کرده اید دادن آنرا بدیشان بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی و خوشخوئی
بی مضایقه و مبالغه وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای عز و جل در باز گرفتن مزد مزدوران وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از
رضاع و فصال و استرضاع بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنانکه میمیرند از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنان را باید که زنان
ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا چهار ماه و ده روز مگر آنکه حامله باشند که عدت ایشان بوضع حمل منقضی
شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز بود فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان شوهر مرده أَجَلَهُنَّ بپایان عدت خویش فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ
وبالی نیست بر شما ای امت مسلمانان یا ای پدر و اولیای زنان فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خویش از شوهر کردن بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی
یعنی بموافقت شرع مراد صیغهٔ ایجاب و قبول است و حضور شهود عدول وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه شما میکنید ای مردان و زنان خَبِيرٌ داناست ای مطیع چون
دانستی که کار ترا امید اند غم مخور که جزای آن بتو رساند ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت کن تا از عذاب برهاند قطعه هر که دانست آنکه در هر وقت حق تعالی
بحال او بیناست همه کردارهاش باشد خیر همه گفتارهاش گردد رست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و گناهی نیست بر شما ای اغیان نکاح فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ در آنچه تعریض
کنید بدان یعنی بکنایت خبر دهید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از برای خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی گوئید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثلا برین وجه
که تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی بباید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در آن گناهی نیست که سخن بتعریض گویند
أَوْ أَكْنَنْتُمْ یا آنکه بپوشید فِي أَنْفُسِكُمْ در دلهای خود عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای بعلم قدیم خود أَنَّكُمْ آنکه شما سَتَذْكُرُونَهُنَّ زود باشد که یاد کنید آن زنانرا
به نیکوئی یعنی بموافقت شرع بعد از تزویج وَلٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ ولیکن وعده مدهید ایشانرا سِرًّا بعملی که آنرا پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت
مجامعت وعده مدهید إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مگر آنکه بگوئید قَوْلًا مَعْرُوفًا سخن نیکو بر مرز اشارت نه بتصریح در عبارت وَلَا تَعْزِمُوا و قصد مکنید عُقْدَةَ النِّكَاحِ
عقد نکاح ایشانرا حَتّٰى يَبْلُغَ الْكِتَابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عدت أَجَلَهُ بغایت خود و مدت او منقضی گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید
آنکه خدای تعالی يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جائز نیست فَاحْذَرُوهُ پس بترسید و حذر کنید از عذاب و عقاب وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای غَفُورٌ آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبات و حَلِيمٌ بردبارست و بعذاب تعجیل نکند لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ گناهی و وبالی نیست بر شما إِنْ
طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ اگر طلاق دهید زنان خود را مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادامیکه مس نکرده باشید ایشانرا یعنی لمس واقع نشده باشد نزد امام اعظم رح خلوت صحیحه موجب مس میماند
بشرط عدم مانع و امام شافعی رح مس کنایت از جماع گرفته و لهذا بواسطهٔ خلوت الزام مهر نکند أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ و باک نیست طلاق دادن زنان مادامی که فرض نکرده باشید و نام
نبرده برای ایشان فَرِيضَةً مهر مقرر پس طلاق دهید وَمَتِّعُوهُنَّ و برخوردار سازید ایشانرا یعنی چیزی دهید مردی از انصار زنی خواست و در وقت عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول
طلاق داد این آیت نازل شد و حضرت رسالت فرمود که متعها ولو بقلنسوتک غرض آنست که متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده باید عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ بر مرد توانگر باندازه
توانائی وی وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر مرد درویش و تنگدست بقدر دسترس وی ابن عباس فرموده که اکثر متعه جامه ایست اقلش مقنعه و نزد امام اعظم رح کرته است و چادری و معجری که از نصف مهر المثل

اوازین کثیر باشد و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را متاعًا بالمعروف باندازه توانائی متعه او نی به جهت که شرعا و عرفا شاید
حقًا صفت متاعًا یعنی متعة واجبة یا مصدر فعل محذوف است یعنی خدای واجب گردانید متعه را واجب گردانیدنی علی المحسنین ○ بر نیکوکاران وان طلقتموهن و اگر
طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید بشهوت ایشان را وقد فرضتم و بدرستیکه مقرر کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مهر
مقرر فنصف ما فرضتم پس بر شما ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیت کسیکه زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی بر وی لازم نبودی بلکه متعه
بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شد که فمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیت حکم آن آیت منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند آن زنان که
اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل او یعفوا الذی یا آنکه عفو کند آن کسی که بیده عقدة النکاح بدست وست عقده نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام
شافعی رح و این وقتیست که زن بکر و نارسیده باشد و او ولی بود و امام اعظم رح فرموده است مراد از این کس شوهر است که در گذارد یعنی تفضل کند و تمام بدهد موید همین قول است اینکه میگوید وان
تعفوا و آنکه در گذرید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید اقرب للتقوی نزدیکتر است به پرهیزگاری از زید او ولا تنسوا الفضل بینکم و فراموش مکنید یا ترک مگیرید تفضل را
در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس بوده و از وصال من محروم و مایوس شده او را بمهر مسمی خشنود گردانم و زن نیز تفکر کند که این مرد بمن نرسیده و از دولت من بی بهره
نگشته اولی آنکه از وی هیچ نگیرم ان الله بدرستیکه خدای بما تعملون بآنچه میکنید از جود و فضل بصیر ○ بیناست حافظوا محافظت کنید و ایستادگی نمائید علی الصلوات
بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن والصلوة الوسطی و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن
جبل و ابوامامه و جابر نماز بامداد است که میان صلوة اللیل و بیاض نهار گزارند یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاریست یا از هر طرف او دو نماز یست که در آن قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید
بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه رض نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه او را در وسط نهار میگزارند یا اوسط صلوة نهاریست و بروایت فاروق و مرتضی و عائشه و ام سلمه و حفصه
وابن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه رض اجمعین نماز دیگر است و درین باب حدیثی صحیح وارد شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و او را وسطی بواسطه
آن گفت که دو نماز روز از یک جانب او که در یکی قصر است و در دیگری نه و دو نماز شب از طرف دیگر بهمین وجه دارد یعنی نماز شام و خفتن و بروایتی از ابن عباس و قبیصه بن
ذویب نماز شام است و او میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرائض چهارست و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة اخفائیه و دو صلوة
جهریه است و طائفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشانست یا مابین دو نماز است که قصر را
بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک از این نمازها و نکات آن بدان متفرع باشد در جواهر التفسیر شرح بسط مستوفی مذکورست و قوموا و دیگر امر میکند که بپای ایستید لله برای خدای
قانتین ○ در حالتی که فرمانبردارانید یعنی نمازگزارندگان و گفته اند که قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رض فرموده که هر یک از ما در عهد رسول در نماز با صاحب خود سخن میگفت
چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدند فان خفتم پس اگر بترسید از دشمن یا از سبع یا مار یا حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف
ممکن نباشد بقول امام اعظم رح و نزد امام شافعی رح در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گزارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد او رکبانا یا سواره نماز گزارید در جنگ و هر نوع
که میسر شود روی بقبله یا بپشت بدان فاذا امنتم پس چون ایمن شوید فاذکروا الله نماز گزارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز است و گویند شکر است یعنی چون ایمن شوید
شکر گویید خدای را کما علمکم همچنانکه در آموخت شما را از آداب نماز یا شرائط شکر ما لم تکونوا تعلمون ○ آنچه نبودید شما که آنرا دانید والذین یتوفون
منکم و آنانکه وفات کنند از شما و یذرون ازواجا و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده
قاعده تزئین و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل خیمه بودندی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردندی و اگر از اهل مدر بودندی
اندر پلاس خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی نفقه ساقط
شدی چون حضرت رسالت بمدینه آمد مردی از طائف در گذشت و از وی زنی و پسری و مادری و پدری ماند آنحضرت ترکه او را بولد و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعین نفرمود

اما حکم کرده که یکسال از ترکهٔ شوهر نفقه بدو رسانند و دران محل این آیت نازل شده و حکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان از ایشان باز مانند وَصِيَّةً فرض
کرده شده وصیتی و مخصوص بنصب خوانند معنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِمْ برای زنان ایشان مَتَاعًا متاعی دادن به نفقه و کسوت و مسکن از ترکه
شوهر إِلَى الْحَوْلِ تا یکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را نفقه نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ پس اگر
بیرون آیند بعد از گذشتن سال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر فِي مَا فَعَلْنَ در آنچه ایشان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای
خود از زینت و طلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از آن چیزی که نیکو و موافق شرع باشد وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست انتقام کشد از هرکه مخالفت امر وی کند حَكِيمٌ ۝
صواب کارست و در آنچه حکم فرمود این حکم میراث زن که ربعی یا ثمنی است از ترکه منسوخ است و عدت یکسال با چهار ماه و ده روز آمد چنانکه گذشت وَلِلْمُطَلَّقَاتِ
و مر زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند مَتَاعٌ متعه است که بدان بر خوردار شوند بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکو و توسط و نه غلو و تقتیر حَقًّا ثابت گردانیده
خدای این را سزاوار گردانیدنی عَلَى الْمُتَّقِينَ ۝ بر پرهیزگاران و متقیانند از شرک یعنی همه مسلمانان كَذَٰلِكَ همچنانکه احکام بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن
ع ۳۱ میگرداند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما احکام خود را در آنچه بدان محتاجید لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن کار فرمایید
أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا بسوی آنانکه بیرون رفتند مِنْ دِيَارِهِمْ از خانهای خود وَهُمْ
أُلُوفٌ و ایشان هزاران بودند تا هفتاد هزار گویند که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر ماندند و بیشتر باقیان
وا غلب مردند سال دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل ده که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار از ده بیرون رفتند حَذَرَ الْمَوْتِ بجهت احتراز کردن
از مرگ همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ پس گفت مر ایشان را خدای که مُوتُوا بمیرید همه بیکبار مردند و حق تعالی دو
دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلی وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند با چهارپایان خود و مردم از اطراف بجوانب ایشان آمدند
آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند و از آنجا در گذشتند مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ پس زنده گردانید ایشان را و آن
صورت چنان بود که روزی حزقیل بن عجوز که ثالث خلفای موسی بود بدان موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان بدید و گفت الهی چنانچه اثر هیبت
بر ایشان نمودی نظر رحمت بر ایشان افکن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشان را زنده گردانم حزقیل آن کلمه بر زبان راند حق سبحانه ایشان را
زنده ساخت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند فضل و رحمت عَلَى النَّاسِ بر مردمان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بسیاری از مردمان
لَا يَشْكُرُونَ ۝ سپاس داری نمیکنند خصوصاً بنی اسرائیل که چنین معجزه دیدند و فرمان حق را گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَقَاتِلُوا و کارزار کنید فِي سَبِيلِ
اللَّهِ در راه خدای یعنی برای آشکار کردن دین خدای وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای سَمِيعٌ شنواست قول مخالفان از جهاد و اعذار ناپسندیده متمسکان
عَلِيمٌ ۝ داناست بضمائر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه بخلوص نیت يُقْرِضُ اللَّهَ وام دهد خدای را یعنی بندگان را و اوست که وام خواهد قَرْضًا
حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و بر این تقدیر
مضافی محذوف باشد ای یقرض عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف مضاف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه را فی سبیل الله بقرض
جز ابوام که بی شبهه عطای عوض آن لازم است و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدای بدهد یا از مال حلال تصدق کند امام اعظم ره استفهام اهل
بر تمنی میکند یعنی آیا کسی هست که قرض دهد خدای را فَيُضَاعِفَهُ پس تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را لَهُ از برای او أَضْعَافًا
كَثِيرَةً ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حیز شمار تصور کنند چون این آیت نازل شد یهود به طعنه گفتند که خدای چیزی ندارد که از ما
قرض میطلبد و چون مومنان بوعده حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای از ما قرض میطلبد

الم تر

آنحضرت فرمود که میخواهد که تا شما را بواسطهٔ آن بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرما بستان است و بهترین آن خرما بستان حنینه نام دارد اگر آنرا بقرض خدا
دهم شما ضامن بهشت من میشوید سید عالم فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه ده چندان در ریاض جنان ترا ارزانی دارد گفت ای سید البشر بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان
با من باشند خواجه عالم فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول علیه السلام بگرفت و حنینه را در راه حق سبحانه صدقه داد و فی الحال بدر خرما بستان آمد مادر فرزندان را گفت
یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه دادم بشرط آنکه در بهشت ده چندان بستانم و تو و کودکان تو با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودا نیست بارک الله لک فیما
اشتریت و حضرت رسالت درباره او فرمود که کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح و الله یقبض و خدای فرا میگیرد و تنگ می کند روزی را بر بعضی بعلم و حکمت خود
و صلاح حال ایشان در آن است و یبصط و گشاده میگرداند رزق را بر جمعی بتدبیر و قسمت خود که مصلحت و منفعت ایشان در آن است و الیه و بسوی حق یعنی بپاداش او ترجعون
باز گردیده خواهید شد در حقایق قابض و باسط محققان را نفست در بحر الحقایق گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست و منت بر فقرا ننهند و بسط میکند بر فقرا
تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده شهود اغنیا جز وی نبیند باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که
یکی القبض در زندان غم دی گرفتار گرداند و یکی با بسط از خودی باز رهاند و بخود متوجه سازد پیر طریقت قدس سره گفته که الهی هرگاه بخود نگرم گویم از من زارتر کیست و چون
بتو نگرم گویم از من بزرگوارتر کیست رباعی گاهی که بخود نگرم پست شوم * گاهی که بسوی تو نگرم مست شوم * در حیرتم از حالت خود یا دلدار * حیران شده ام فتاده از دست شوم الم تر
آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد الی الملأ بسوی جمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب من بعد موسی
بعد از وفات موسی اذ قالوا چون گفتند این بزرگان لنبی لهم مر پیغمبری را که بود ایشان را و آن بقول اصح اشموئیل بود که حق سبحانه او را بعد الیسع بنی
اسرائیل فرستاد و گویند آن نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای ابعث لنا برانگیز برای ما یعنی تعیین کن از میان ما
ملکا پادشاهی تا باعانت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت
می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و میان ایشان ملکی و کارفرمائی نمانده بود بسبب آن
از پیغمبر خود در خواستند ملکی و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد قال گفت این پیغمبر هل عسیتم هیچ شاید از شما ان کتب چون فرض گردانیده شود علیکم
القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین الا تقاتلوا آنکه شما مقاتله نکنید قالوا و ما لنا گفتند چیست ما را و چه بود ما را الا نقاتل که ما قتال نکنیم
فی سبیل الله در راه خدای و قد اخرجنا و بدرستیکه بیرون کرده اند ما را من دیارنا از مواضع مساکن و ابنائنا و پسران ما یعنی ما را مهجور ساختند از ایشان بجهت
که جالوت از ابنای ملوک زمانه ایشان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندان کس را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فلما
کتب پس آن هنگام که نوشته شد علیهم القتال بر ایشان کارزار با اعدای دین تولوا برگشتند و از فرمان برداری بگذشتند الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان
و ایشان سیصد و سیزده تن بودند و الله علیم و خدای داناست بالظالمین ○ بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند چون اشموئیل بر ایشان حجت گرفت و ایشان
بر سبیل حجت جواب او دادند از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی از برای این قوم تعیین نماید حق سبحانه عصائی و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو در آید
و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی بنی اسرائیل قسم از آن اوست اشموئیل این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه وی
تردد آمد و شد آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساواتی نبود تا روزی مردی که سقا یا دباغ بود شاول نام داشت و بواسطه
طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد و قال لهم و گفت مر بنی اسرائیل را نبیهم
پیغمبر ایشان ان الله بدرستیکه خدای قد بعث لکم بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قالوا گفتند از روی
استبعاد انی یکون چگونه باشد و از کجاست له الملک مر طالوت را پادشاهی علینا بر ما و نحن احق بالملک و ما سزاوارتریم بپادشاهی از سبط یهودا ایم و منه

... نا بمین ست و دران سبط نه مملکت ست و نه نبوت و با وجود آنکه از سبط او مملکت نیست مردی سقاست وَلَمْ يُؤْتَ و او را عطا نکرده اند سَعَةً ...ی فراخی مِّنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی اگر از نسبت و نسب عاریست باری بایستی که صاحب خزائن و دفائن بودی تا تجهیز لشکر و تهیهٔ اسباب جنگ توانستی کرد قَالَ گفت ... پیغمبر در جواب ایشان اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰىهُ بدرستیکه خدای برگزید او را عَلَيْكُمْ بر شما وَزَادَهٗ و افزونی داد او را بَسْطَةً گشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش یعنی علم حرب گویند دانا بود بامور سیاست و تدبیر ممالک وَالْجِسْمِ و دیگر بفزود او را جسم آورده اند که طالوت مرد نماینده و با جمال بود و نیک سر گردن از اهل زمان خود بلند تر میبود وَاللّٰهُ يُؤْتِيْ و خدای که مالک الملک علی الاطلاق ست میدهد مُلْكَهٗ ملک خود مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت مملکت داری هست بیت ملک ملک وست ملکستان او وست بس نه راه بحکمش نبرد هیچکس وَاللّٰهُ وَاسِعٌ خدای بسیار فضل ست در دادن تمام اختیار بقبض اقتدار هر کرا خواهد عَلِيْمٌ ۝ داناست باستحقاق کسیکه او را برمیگزیند باری دیگر چنانچه بنی اسرائیل داب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند ما را اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای ما را بفرمانبرداری هوا داری او رغبتی پدید آید اشموئیل از خدای درخواست خدای از علامت پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان اِنَّ اٰيَةَ مُلْكِهٖٓ بدرستیکه نشان پادشاهی طالوت اَنْ يَّاْتِيَكُمُ التَّابُوْتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود و صورت همه انبیاء دران منقوش بود فِيْهِ سَكِيْنَةٌ در آنجا سکینه ایست مِّنْ رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون دو مشعلهٔ افروخته که کسی طاقت دیدن او نبود و از مرتضی علی کرم اللّٰه وجهه منقولست که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی مانند بادی که سخت وزد بر دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی وَبَقِيَّةٌ و دیگر درین تابوت باقی چیزیست مِّمَّا تَرَكَ از آنچه بگذاشته است اٰلُ مُوْسٰى وَاٰلُ هٰرُوْنَ یعنی موسی و هارون آل شخص را گویند که در لغت نفس او میتواند بود چنانچه اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ یعنی نفسه و در حدیث آمده که اوتیت مزمارا من مزامیر آل داود یعنی مراد نفس داود ست و آنچه از موسی و هارون دران تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامهٔ هارون و پارهٔ ترنجبین که در تیه بدیشان میبارید و ریزهٔ الواح و خاتم سلیمان و آن تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر بجوالی مزبله دفن کردند و حق سبحانه فرشتگان را فرمود تا آنرا برداشته نزد اشموئیل آوردند حق سبحانه فرمود که تَحْمِلُهُ الْمَلٰٓئِكَةُ بردارید ملائکه آن تابوت را و بشما آرند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در رسیدن تابوت بشما لَاٰيَةً لَّكُمْ هر آینه حجتیست شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ۝ اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیهٔ مقاتلهٔ جالوت نموده هفتاد هزار مرد در رکاب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوْتُ پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشموئیل از شهر ایلیا بِالْجُنُوْدِ با آن لشکرها ساخته قَالَ گفت طالوت با علام اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيْكُمْ بدرستیکه خدای آزماینده شماست درین هوای گرم بِنَهَرٍ بجوی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی از شما بنماید فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس هر که بیاشامد ازین جوی فَلَيْسَ مِنِّيْ پس نیست از من یعنی بر مذهب من وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله تعالی جناح فیما طعموا ای شربوا فَاِنَّهٗ مِنِّيْٓ پس بدرستی او از منست یعنی بر مذهب من باشد و هر که آب نخورد اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر آنکس که بردارد غُرْفَةًۢ بِيَدِهٖ کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی آبی در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر دران هوای با عطش غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوْا مِنْهُ پس بیاشامیدند ازان جوی زیاده از غرفه اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند هم ازان غرفه سیراب شدند و هم مطهرهای ایشان از بقیهٔ آب غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی بر تبه غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی مانده با لشکر دشمن

ملاقات نکردند سلمی رحمه الله فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا و دین فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت مثل سالکانند که متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و شیطانند
و آن جوی آب مثال متاع دنیاست هر که با آن بیار آمد و زیاده از آنچه ضرورت معاش ست میل نماید بعلت استسقاء حرص گرفتار شده هرچند بیشتر بدست آرد رغبتش بجمع آن افزونتر گردد اطمینانش
نیابد مثنوی کاسه چشم حریصان پر نشد * تا صدف قانع نشد پر در نشد * گر بریزی بحر را در کوزهٔ * چند گنجد قسمت یکروزهٔ * و چنین کس هرگز لب دنیا مانده از دولت عز ابدی بی نوا
محروم و بی بهره است و هر که از جوی دنیا بغرفه قانع شد یعنی بمقداری از خورش که از آن چاره نیست خرسند گشت حق سبحانه تعالی او را بقرب خود موید گرداند و از روی معنی
مستغنی سازد بیت قناعت توانگر کند مرد را * خبر کن حریص جهان گرد را * قطعه ای قناعت توانگرم گردان * که ورای تو هیچ نعمت نیست * کنج صبر اختیار لقمانست
هر کرا صبر نیست حکمت نیست * فَلَمَّا جَاوَزَهٗ پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هُوَ طالوت وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنکسانیکه ایمان آورده بودند و قول او را
تصدیق نموده مَعَهٗ بگذشتند با او قَالُوْا گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور نموده بودند لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را توانائی امروز بِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ
بجالوت و لشکرهای او و قولی آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از جوی نگذشتند و از آن چهار هزار مرد که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و شش صد
و هشتاد و هفت تن ترسان و بد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِيْنَ يَظُنُّوْنَ گفتند آنانکه بیقین میدانستند اَنَّهُمْ مُّلٰقُوا اللّٰهِ آنکه ایشان ملاقات
کننده اند یعنی بیننده جزاء دادن خدا را و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند كَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِيْلَةٍ بسیار گروه اندک از مومنان غَلَبَتْ غالب
شده اند فِئَةً كَثِيْرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بِاِذْنِ اللّٰهِ بعون و نصرت و مددگاری خدای وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ ○ و خدای با صبر کنندگانست
بتائید و قوت و چون خالفان را با نمودند و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف بر کشید و آن لشکر بقول صاحب تیسیر صد هزار
سوار جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند بیت چو شیران آهن دل الماس چنگ * چو گرگان بدگوهر آشفته رنگ * و جالوت نیز خود مرد عظیم الجثه و شدید الشوکه بود و در تفسیر
امام حدادی مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بوده و از جمله خودی که بر سر می نهاد سیصد رطل بوده وَلَمَّا بَرَزُوْا و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند و صف
قتال راست کردند لِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ از برای جالوت و لشکرهای او قَالُوْا گفتند مومنان رَبَّنَا ای پروردگار ما اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی
استعاره است از کثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَّثَبِّتْ اَقْدَامَنَا و نگاهدار بتائید خود قدمهای ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را
عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ○ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوْهُمْ پس شکستند و روبهزیمت کردند مومنان کافران را بِاِذْنِ اللّٰهِ با عانت و توفیق خدا وَقَتَلَ
دَاوٗدُ و بکشت داود بن ایشا جَالُوْتَ جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود و سرش بشکست و مغزش پریشان و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود
که دختر خود را بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود داد و نصفی از مملکت با وی گذاشت و بآخر تمام مملکت بدو رسید وَاٰتٰىهُ اللّٰهُ
الْمُلْكَ و عطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی وَالْحِكْمَةَ و او را حکمت داد یعنی نبوت و یا زبور وَعَلَّمَهٗ و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَآءُ
از آنچه خواست و آن علمیست که پیغمبر را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود و یا زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ و اگر نه باز داشتی خدای مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ
برخی از ایشان برخی یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکان را بسبب مومنان جهاد کننده لَّفَسَدَتِ الْاَرْضُ هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی وَلٰكِنَّ اللّٰهَ و لیکن
خدای ذُوْ فَضْلٍ خداوند فضل و رحمتست عَلَى الْعٰلَمِيْنَ ○ بر عالمیان تِلْكَ این قصها که در وی معجزات و اضحات بود اٰيٰتُ اللّٰهِ نشانهای قدرت خداوندیست
نَتْلُوْهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بفرمان ما بِالْحَقِّ براستی و چیزیکه مطابق واقعست و اهل کتاب آنرا مسلم میدارند وَاِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ○ و بدرستیکه تو هر آینه از فرستادگانی
تِلْكَ الرُّسُلُ این پیغمبران فرستادگان که درین سوره مذکور شدند فَضَّلْنَا افزونی دادیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشانرا بخصائص فضائل
عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر مِنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللّٰهُ ازین پیغمبران کسی بود که خدای با وی سخن گفت بیواسطه چون آدم که گفت اسکن انت و زوجک الجنة
و چون موسی که گفت انی انا ربک و چون پیغمبر ما که فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجٰتٍ و برداشت برخی را از ایشان بپایهای بلند و رفعت

انبیا ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان یا تمام زمرهٔ ایشان یا بالمجموع جن و انس چون پیغمبر ما و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم درجٰت ادریس است که حق تعالی او را رتبهٔ عالیه کرامت فرمود کما قال و رفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ماست که مفضلست بر انبیا بفضائل بیکران و خصائص بی پایان همچنانکه از مطاوی آیات و احادیث مفهوم و معلوم میگردد مثنوی همه انبیا در پناه تواند ✦ مقیم در بارگاه تواند ✦ تو مهر منیری همه اختر اند ✦ تو سلطان ملکی همه چاکر اند ✦ و وجوه فضیلت آنحضرت نقلاً و عقلاً به بیان مبسوط در جواهر التفسیر قلم تحریر یافته وَاٰتَیْنَا و دادیم ما عِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّنٰتِ عیسی پسر مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی وَاَیَّدْنٰهُ و قوت دادیم او را بِرُوْحِ الْقُدُسِ بجان پاک که جبرئیل است در مادر وی میدانیدیم و مند گردانیدیم او را بموافقت جبرئیل وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ الَّذِیْنَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْۢ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِّنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَیِّنٰتُ از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن از پیغمبر ایشان وَلٰکِنِ اخْتَلَفُوْا و لیکن اختلاف کردند فَمِنْهُمْ مَّنْ اٰمَنَ پس از ایشان کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزیده ملازم دین پیغمبر خود شده وَمِنْهُمْ مَّنْ کَفَرَ و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین پیغمبر اعراض نموده طریق حق را فروگذاشت تعریض بیهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی از راه راست منحرف شدند وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلُوْا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب و اراده سبب جهت وقوع قتال بسبب خلافست و تکرار از برای تاکید وَلٰکِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای یَفْعَلُ مَا یُرِیْدُ میکند آنچه میخواهد یعنی از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت ع ۵ ۳۳
یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید اَنْفِقُوْا انفقه دهید مِمَّا رَزَقْنٰکُمْ از آن چیزی که بشما عطا کردیم یعنی زکوة مال بیرون کنید مِّنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ پیش از آنکه بیاید بشما یَوْمٌ روزی که از هول و هیبت آن لَّا بَیْعٌ فِیْهِ وَلَا خُلَّةٌ خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند وَّلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی بوقت حلول عذاب وَالْکٰفِرُوْنَ و ناگرویدگان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالم اند در وضع عبادت در غیر موضعش اَللّٰهُ خدای سزاوار پرستش اوست لَاۤ اِلٰهَ هیچ معبودی نیست در وجود مر خلق را اِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت مر او راست ثابتست اَلْحَیُّ زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای ایشان اَلْقَیُّوْمُ پاینده در ذات و صفات یا قائم بتدبیر و حفظ مخلوقات لَا تَاْخُذُهٗ فرا نگیرد او را سِنَةٌ مقدمهٔ خواب از فتور و غیر آنکه نعاس گویند وَّلَا نَوْمٌ و نه خواب که مبطل ادراک حواس ظاهرست لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از کائنات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِیْ کیست آنکس که او یَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهٗۤ نزدیک او روز قیامت کسی را اِلَّا بِاِذْنِهٖ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد یَعْلَمُ میداند خدای مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ آنچه پیش ایشانست از آسمانها و زمینهاست از امور اینجهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آنجهان وَلَا یُحِیْطُوْنَ و فرا نرسند مردمان بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖۤ بچیزی از معلومات او اِلَّا بِمَا شَآءَ مگر بآنچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده است و گنجایش یافته کُرْسِیُّهُ کرسی وی که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او السَّمٰوٰتِ همه آسمانها را و آنچه در آنست وَالْاَرْضَ و تمام زمین را و آنچه بر آنست وَلَا یَـُٔوْدُهٗ و او را در رنج نیفکند و گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاهداشتن آسمان و زمین وَهُوَ الْعَلِیُّ و او برتر از حد و هم الْعَظِیْمُ بزرگتر از اندیشه افهام این آیت شریف ترین آیتیست از قرآن و در حدیث آمده که این آیت را زبانیست که تقدیس میکند نزدیک ساق عرش و خواص و فضائل قرائت او در اخبار بسیارست لَاۤ اِکْرَاهَ هیچ اکراهی نیست فِی الدِّیْنِ قطعاً در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیت بآیت قتال منسوخست از تمام قبائل عرب بجز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری دو پسر داشت ناگاه ترسائی از شام بمدینه آمد و ایشان را مصاحبت نمود و بوجه فسون و افسانه وی مغرور گشته دین ترسائی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین حضرت رسالت پناه دستوری خواست تا برود و ایشان را باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید یعنی اکراه در دین مشروع نیست دیدہ است

قَدْ تَّبَیَّنَ بدرستیکه روشن شده است الرُّشْدُ راه راست مِنَ الْغَیِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَنْ یَّکْفُرْ پس هر که کافر گردد یعنی بگرود
بِالطَّاغُوْتِ بانچه میپرستد جز خدای خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران وَ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستیکه چنگ در زند
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰی بدستاویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت و یا وقوف نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر است سلمی قدس سره گوید عروه وثقی توفیقست و هدایت
وسعادت در نهایت و در حقائق سلمیه آورده است که آن مر عوام را توفیق طاعتست و مر خواص را مزید عنایت و محبت و اخص خواص را عنایات ربوبیت که ایشانرا از ظلمات وجود فانی
گرداند و بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد و در مقامات حضرت خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند قدسنا الله بحقائق کلامه مذکورست که بر طریق طاغوت با سوای حقست
کفر بوی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالک ست و پیغمبر ما فرموده که [illegible] من جمیع الآلهة بدترین خدایان که در زمین می پرستند هوای ایشانست
افرایت من اتخذ الهه هواه آیا دیدی ای محمد آنرا که هوای خود را بخدائی گرفته است آن بیچاره می پندارد که او بنده خداست * بیت * خواجه پندارد که دارد
حاصلی * حاصل خواجه بجز پندار نیست * و در حدیث آمده که تعس عبد الدراهم و تعس عبد الزوجة هلاکست بنده درم و بنده زن و فرزند هر آینه هر که بنده
چیزی باشد آنرا پرستد و نعم ما قال * بیت * هر چیز که اندر دو جهان بنده آنی * آنست ترا در دو جهان مونس و معبود * پس باین عروه از همه چیزها می باید برید و بحق
سبحانه بباید پیوست [illegible] فقد استمسك بالعروة الوثقی و این عروه است که لَا انْفِصَامَ لَهَا گسستن نیست آنرا [illegible] وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای
شنواست قول کسی را که متوسل بعروة الوثقی بود عَلِیْمٌ داناست بنیت خالصه مستمسکان عروه الله اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا خدای دوست آنانست که
گرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم یُخْرِجُهُمْ بیرون می آرد ایشانرا مِّنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای کفر و ضلالت اِلَی النُّوْرِ بسوی
روشنائی ایمان و هدایت یا از نکرت بمعرفت و یا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا و آنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهودیان
یا مرتدان و اصح آنست که عام گیرند جمیع کفار را اَوْلِیٰٓئُهُمُ دوستان ایشان الطَّاغُوْتُ طاغوت اند یهود را کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و امثال ایشان و بت پرستانرا
اصنام و آلهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین یُخْرِجُوْنَهُمْ این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی می خواهند که کافران را
مِّنَ النُّوْرِ از ایمان میثاقی اِلَی الظُّلُمٰتِ بسوی تاریکی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریت داشتند بتکذیب آن یا مرتدانرا از اقرار بانکار اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ
آن کافران با طواغیت خود ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در آن آتش جاوید اند گانند اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و بعین بصیرت نظر نکردی ع ۳۴ وقف لازم
اِلَی الَّذِیْ بسوی آنکس که از روی عناد حَآجَّ اِبْرٰهٖمَ حجت و مخاصمه کرد با ابراهیم فِیْ رَبِّهٖ در دین خدای او و یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار او
مجادله کرد اَنْ اٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ مر بوقت آنکه داده بود او را خدای پادشاهی یا این جرأت و مجادله چرا نمود برای آنکه خدای پادشاهی بوی ارزانی داشت و او دست
بغی از آستین طغیان بیرون آورد و دست تکبر از گریبان عصیان بر کرد و این مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم بتانرا شکست
و رای ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار گرفت نمرود گفت که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد اِذْ
قَالَ اِبْرٰهٖمُ یاد کن آنوقت را که گفت ابراهیم در جواب سخن او رَبِّیَ الَّذِیْ پروردگار من آن کسست که از روی قدرت یُحْیٖ زنده میگرداند و از عدم بوجود می آرد وَیُمِیْتُ و
می میراند و از منزل بقا بوادیه فنا میبرد قَالَ گفت نمرود اَنَا اُحْیٖ وَاُمِیْتُ من هم زنده کنم و بمیرانم پس زنده واجب القتل را که شیشه امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد
و گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را بیگناه طلبید و بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن متمرد طاغی این بود که احیا عفو است و اماتت قتل و ندانست
که احیا و اماتت خلق حیات و موت است در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد اما بنابر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم بحجتی دیگر انتقال نمود و قَالَ اِبْرٰهٖمُ گفت
ابراهیم فَاِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای یَاْتِیْ بِالشَّمْسِ می آرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افقی که محل طلوع اوست فَاْتِ بِهَا پس تو بیار آنرا مِنَ الْمَغْرِبِ از جانبی که محل غروب اوست
فَبُهِتَ الَّذِیْ پس مبهوت گردانیده شد آنکسی که كَفَرَ کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی و خدای راه ننماید بطریق احتجاج الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ گروه ستمکارانرا

أَوْ كَالَّذِي این سخن مترتب بآیت اولست آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکسی که مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ بگذشت بر دیهی وَهِيَ خَاوِيَةٌ و آن دیه
افتاده بود عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اوّل سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بران افتاده واین نهایت خرابیست و اشهر آنست که گذرنده برین
خرابه عزیر بود که توریت حفظ داشت و از اکابر احبار بود بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته ببابل آورده وحق سبحانه وتعالی او را از قید کفار خلاصی رزانی فرمود
عزیر توجه به بیت المقدس نموده بقریه سائرآباد بود یا بدیر عنب که بر دو فرسخی از ایلیا بود رسید موسم صیفی بران دیه اما درختان میوه دار بود وقدری انجیر بچید و مقداری انگور بار کرد و در سایه دیوار
قرار گرفته انجیری چند بخورد وباقی در سله نهاد و انگور را بیفشرده پاره بیاشامید وبقیه درخیکی بریخت و دراز گوشی که داشت پیش خر ببست وتکیه بر دیوار کرده بران دیه ویران
می نگریست چون آن دیه را بغایت خراب دید قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي گفت عزیر چگونه وبرچه وجه زنده گرداند هَٰذِهِ اللَّهُ این دیه را خدای تعالی یعنی چگونه آبادان سازد بَعْدَ مَوْتِهَا
بعد از خرابی ویا اهل او را بچه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن ایشان این بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نمود فَأَمَاتَهُ اللَّهُ پس بمیرانید او را خدای
در وقت این تامل وتفکر مِائَةَ عَامٍ صد سال وخر او نیز بمرد ثُمَّ بَعَثَهُ پس زنده گردانید او را بهمان شکل وصورت که بود وآورده اند که حق سبحانه او را وطعام وشراب وحمار او را
از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او برآمد و بخت نصر هلاک شد حق تعالی نوشک فارسی را برانگیخت تا ولایت بیت المقدس در مدت سی سال بحال عمارت اول باز آورد
واین دیه عنب از آنچه پیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده گردانید گفته اند او را هنگام چاشتگاه بمیرانید و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتیکه عزیر
زنده شد وچشم بمالید قَالَ كَمْ لَبِثْتَ گفت چند مکث کردی اینجا چند وقتست که درنگ کردی قَالَ لَبِثْتُ گفت عزیر درنگ کردم اینجا يَوْمًا روزی چون بنگریست که هنوز آفتاب بود
گفت أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز قَالَ بَلْ لَبِثْتَ گفت آن فرشته نه چنانست که تو گمان بردی بلکه درنگ کردی اینجا مِائَةَ عَامٍ صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر را خود آمد
و در نگریست او نشاع آن موضع اثر هیچ دیگر یافت تعجب او بیفزود دیگر باره با او گفت فَانْظُرْ پس نیک نگاه کن إِلَىٰ طَعَامِكَ بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی
وَشَرَابِكَ وبنگر بشراب خود یعنی بشیره انگور که در خیک ریخته بودی لَمْ يَتَسَنَّهْ هیچ تغیر نکرد آن عصیر وَانْظُرْ و درنگر إِلَىٰ حِمَارِكَ بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی
اجزا متفرق شده آنگاه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد وَلِنَجْعَلَكَ و دیگر تا گردانیم ترا آيَةً لِلنَّاسِ نشانه وعبرتی از برای مردمان که
در حشر اجساد شک دارند وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ ونگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که بقدرت بی علت كَيْفَ نُنْشِزُهَا چگونه او را حرکت میدهیم وبعضی را بالای
بعضی مرتب میسازیم ثُمَّ نَكْسُوهَا پس می پوشانیم مر آن استخوانها را لَحْمًا گوشتی عزیر در آن استخوانها می نگریست ندائی شنید که ای پوست وگوشت و اجزای
متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده بدان صورت وسمت تسویه یافت و جان بجسد او در آمده فی الحال برجست ونعره زدن گرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ
پس آنهنگام که روشن شد مر عزیر را آثار قدرت الهی در احیای موتی بطریق معاینه قَالَ أَعْلَمُ گفت من میدانم حال العیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال
و بیان أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از احیا واماتت قَدِيرٌ ع توانا ست پس عزیر میان قوم خود آمد و پیران آن قبیله او را بشناختند وگویند کسی او را
نشناخت و امتحان کردند تا توریت از ظهر القلب املا کرد و نوشتند چرا که بخت نصر کتب ایشان را سوخته بود وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم رَبِّ أَرِنِي
ای پروردگار من بنمای مرا که بقدرت کامله كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ چگونه زنده میگردانی مردگان را سوال از برای شهود کیفیت احیا فرموده نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود قَالَ
گفت خدای أَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماتت و با نمرود گفتی رَبِّيَ
الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ بَلَىٰ گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو گرویده ام وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ولیکن این سوال کردم تا بیارامد وساکن شود دل من بمعاینه
چگونگی آن در فتوحات مکی مذکورست که احیا متنوع میباشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود شدند و برخی را بید و برخی را بیدین ایجاد کرده وجمعی را ابتدا بوجود
آورده وطائفه را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چون ابراهیم تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته واحیای خلق بعد از موت شهود در نگریست واین نیز متنوع میتواند بود
ودر خواست نمود که بمن بنمای که احیا بکدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل شود دل من ساکن آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس لب آب دریا میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا وجانوران دریا و

صحرا هر یک از و پاره می ربود مرا ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی کوته نظران سبکساران گران طبع را فریفتن خواهد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف
سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع تواند کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل ع که بکنار فلان دریا شو که دشمن من دام مکری گسترده است و سررشته زرقی بدست آورده تا جمعی را
که جمعی را بقید پریشانی در آرد خلیل ع بیامد و ابلیس متحیر وار شبهه خود را القا کرد خلیل ع فرمود که چه محل تحیر است همانکس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده
بود قادر است که دیگر باره از زاویه تفرقه بساحت جمعیت ساند **مثنوی** کوزه گر گر کوزه را بشکند + چون بخواهد باز قائم میکند + آنکه داند کوزه کردن نخست +
چه عجب گر سازد اشکسته درست + پس ابراهیم زبان سوال بگشاد که الهی بمن بنمای که چگونه زنده میکنی تا این طاغی باغی ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد قال
گفت خدای اگر مشاهده این حال آرزو داری فَخُذْ پس فراگیر اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر این نیز گفته اند فَصُرْهُنَّ
پس جمع کن ایشان را اِلَيْكَ بسوی خود یعنی بدست گیر و در اشکال و هیآت ایشان نیکو تامل کن و دقائق بینه هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو
مشتبه نگردد یا مجتمع ساز اجزای ابدان ایشان را با یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاهدار ثُمَّ اجْعَلْ پس وضع کن عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ
بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها بر وی توانی نهاد چه قسمت آنها بر جمیع جبال متعذر است و این از قبیل ایراد عام است و ایراد خاص ملخص سخن آنست که بر
کوه که نزدیک تو باشد و توانی نهاد مِّنْهُنَّ از این مرغان متمزق شده با یکدیگر آمیخته جُزْءًا پاره ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده
يَأْتِيْنَكَ سَعْيًا بیایند بسوی تو و میشتابند شتافتنی وَاعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ و بدان از روی یقین آنکه خدای عَزِيْزٌ غالب است و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی حَكِيْمٌ محکم کار است
میسازد القصه ابراهیم مرغان را ذبح کرد و اجزای او ابعاض و لحوم و دماء و عروق و اعصاب و عظام و قوائم و اجنحه ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر بیامیخت و گویند در هاون بکوفت
تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کوه نهاد و سرهای ایشان را بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بجانب من آئید و بشتابید بفرمان
خدای عز و جل اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که این صورت
ابلغست در حجت و دورتر از شبهت چه توهم از آن میشد که مرغان پرنده نه آن مرغانند یا بخیال میرسید که شاید پایهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک باصره
مر کیفیت مرغی را در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در وقت پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم میدویدند و از آنجا پرواز نموده بسرهای خود که در دست وی
بود متصل میشدند و در انوار آورده که هر که خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوای بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت
ایشان شکسته منقاد فرمان شوند و ایشان را بداعیه شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان باز آیند محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده
که کبوتر را که پیوسته با مردم مستانس است بکش و رشته الفت از خلق ببر و خروس را که همواره مائل شهوتست ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص
بقتل آر و صفت حرص و آز بگذار و طاوس را که مجمع زینتست سر ببردار و دیده همت از آرایش دنیا فرو بند که هر که به تیغ مجاهده این چهار صفت مذمومه ذبح آرد حیات
ابد و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبائع ارکان اربعه در آدمی پدید آمد و ذبح آنها به تیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه آتش است دوم داعیه
شهوت که ثمره هواست سوم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که صفت خاکست و حکیم سنائی رحمه الله بدین معنی اشارتی فرموده **مثنوی** چار مرغست
چار طبع بدن + جمله را سر برین بزن گردن + پس بایمان و عقل و عشق و دلیل + زنده کن هر چهار را چو خلیل + مَثَلُ الَّذِيْنَ نمونه نفقه کردن آنکسانیکه بیشائبه غرض و داعیه عوض
يُنْفِقُوْنَ بیرون می کنند و صرف مینمایند اَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای بر غازیان و مجاهدان نزد جمعی همه ابواب البر را شامل است بر هر تقدیر
نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچو مثل حبه است که در زمین طیب بکارند و آن دانه اَنْۢبَتَتْ برویاند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه بدان نوع که هفت شعبه از اصل وی
منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فِيْ كُلِّ سُنْۢبُلَةٍ در هر خوشه مِّائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را هفصد حاصل آمده باشد وَاللّٰهُ يُضٰعِفُ و خدای زیاده میگرداند
این هفصد را بهفصد هزار و بیشتر لِمَنْ يَّشَآءُ برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشاینده است که یکی را هفصد

و زیاده میدهد عَلِيْمٌ ○ و داناست به نفقه کنندگان و عزائم و نیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب متصدقان که چون نظر با جر کنند که یکی را هفتصدست
پیوسته بتصدقات اشتغال نمایند مثنوی آنکه بشارت بجودت میدهد * دانه یکی هفتصدت میدهد * دانه بانبازی شیطان مکار * تا زیکی هفتصدت آید ببار * اَلَّذِيْنَ
يُنْفِقُوْنَ آنکسانیکه نفقه میکنند اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای در جهاد و یا سائر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُوْنَ پس از پی در نمی آرند مَا اَنْفَقُوْا
آنچیز را که نفقه کرده اند مَنًّا منتی یعنی منتی بر کسی ننهند در صدقه دادن وَّلَا اَذًى و دیگر از پی در نیاورند صدقه خود را آزاری یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولا و فعلا
لَهُمْ اَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد صدقه ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نیست مر ایشانرا از کم شدن مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ○
و نیستند ایشان که اندهگین شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ سخن نیکو و وعده جمیل مر درویش را وَّمَغْفِرَةٌ و در گذشتن از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن
از الحاح و ابرام او خَيْرٌ بهترست مر مسئول را در نفع مِّنْ صَدَقَةٍ از آن صدقه که نسبت بسائل يَّتْبَعُهَآ اَذًى از پی در آید آنرا رنج و آزار از سرزنش و غیره
وَاللّٰهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیازست از صدقه آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند حَلِيْمٌ بردبارست تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی يٰٓاَيُّهَا
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا تُبْطِلُوْا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقٰتِكُمْ بِالْمَنِّ مزد صدقهای خود را بمنت نهادن بر درویش چه مال از آن حق است و توانگر
جز حمال آن بیش نیست و منت صاحب مال راست نه حمال او حضرت حقائق پناهی شارقی بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید مثنوی بار فقرا ز فکلنی از گیتی * بار منت منهش
بر گردن * چون عطابخش خدا آمد و بس * به که دانا ننهد منت کس * در کرم حیله گری پیش نه * جود را بگذری پیش نه پس متصدق باید بشکرانه آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دارنده
باشد نه منت نهنده وَالْاَذٰى و دیگر نیست مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی برنج رسانیدن بدرویشان بزبان که او را بگدائی سرزنش کنید نه بفعل که روی ترش کرده و چین
بر جبین افکنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد بیت ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا * که گدائی و مآئینه زر داری توست * حق سبحانه درین
آیت جهت تکمیل صدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید كَالَّذِيْ همچون ابطال آن کسی که از طریق حق منحرف و بسمت نفاق متسم
يُنْفِقُ مَالَهٗ نفقه میکند مال خود را رِئَآءَ النَّاسِ برای نمودن مردمان وَلَا يُؤْمِنُ و بحقیقت نمیگرود بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و بروز قیامت
اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی برای معامله مجازات کردی نه برای مرایات فَمَثَلُهٗ پس نمودار صدقه این
منفق مرائی كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچون نمودار سنگیست خاره هموار عَلَيْهِ تُرَابٌ که بران سنگ خاک خشک است فَاَصَابَهٗ پس بر آن سنگ رسید وَابِلٌ باران
بزرگ قطره که سیلان و زور و بسیار خیز و فتد که پس بشست آن خاک را از سنگ فَتَرَكَهٗ پس بگذاشت آنرا صَلْدًا سنگ تهی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافقست و
خاک بران سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده و چون قطرات باران عدل از سحاب حساب بانی ریزان گردد آثار آن نفقات محو شده سنگی بیحاصل بماند و تمام اعمال
اهل ریا همین حال دارد بیت ترا ز آتش فشان بتی چه آید * کزو افروختن شمعی چه آید * لَا يَقْدِرُوْنَ قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی عَلٰى شَيْءٍ بر ثواب
چیزی مِّمَّا كَسَبُوْا از آنچه تصدق کرده باشند بریا وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفگند الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ گروه ناگرویدگان را
وَمَثَلُ الَّذِيْنَ و مثل نفقه آنانکه با اعتقاد و اخلاص يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمُ بیرون میکنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ برای طلب خشنودی
خدای وَتَثْبِيْتًا و از برای تثبیت و یقین صادر شده مِّنْ اَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان بیافتن صدقه كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوه بوستانی است که واقع باشد بِرَبْوَةٍ
بموضعی بلند که تابش آفتاب و تری هوا بدو رسد و ریاح لواقح بروی بیشتر وزد و بابر نزدیکتر و از آفت محو شدن در آب برتر و این باغ در چنین زمینی اَصَابَهَا برسد بوی وَابِلٌ
باران بزرگ قطره فَاٰتَتْ پس بیاورد برآورد اُكُلَهَا میوه خود را ضِعْفَيْنِ دو برابر یعنی بیکسال چندان بر دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهند فَاِنْ لَّمْ
يُصِبْهَا وَابِلٌ اگر نرسد بران باغ وابل باران عظیم القطرات فَطَلٌّ پس بدو رسد باران ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی ثمر باران اضاعت نمیکند
و بکم و بیش محصول امید میدهد و این مثل حسن حال مخلصانست که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه

بسیار وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ وخدای بدانچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بَصِیْرٌ ۝ بیناست مر مناسب یکی جزا خواهد داد اَیَوَدُّ اَحَدُكُمْ
برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزه انکار است یعنی دوست ندارد اَنْ تَكُوْنَ لَهٗ آنکه باشد مر او را جَنَّةٌ بوستانی مِّنْ نَّخِیْلٍ از
درختان خرما وَّاَعْنَابٍ و انگورها یعنی باغی مشتمل بر اشجار که تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان او جویهای آب لَهٗ مر صاحب باغ را
فِیْهَا در آن بوستانها مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ از همه میوه‌ها نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل و کثرت ایشانست وَاَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسید
خداوند این باغ را پیری بزرگ سالی وَلَهٗ ذُرِّیَّةٌ و مر او راست درین پیری فرزندان ضُعَفَآءُ خردان و ناتوان معیشت بدرو فرزندان همه ازین بوستانها ست
فَاَصَابَهَآ اِعْصَارٌ پس بدین بوستان رسید باد گرم و گویند گردبادی فِیْهِ نَارٌ دران باد آتشی و هم چنین باد آتشین را سموم میگویند فَاحْتَرَقَتْ پس
بسوخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق و مرائیست که سموم عدل آلهی باغ اعمال ایشان که بدان امیدوار بودند
بسوزد و ایشان مهجور و محروم مانند مثنوی نکاری که نیابند مزدی بران + نه مالی که بینند نفعی دران + ز ابر ریا برقی افروخته + همه کشت اعمال شان سوخته + كَذٰلِكَ
همچون بیانیکه در باب صدقه و جهاد کرده شد یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْاٰیٰتِ برای شما نشانهای لطائف احسان لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ ۝
شاید که شما در آن تفکر نمایید و در عبادت دیگری را با او شریک نسازید یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه مومنان اَنْفِقُوْا نفقه کنید در راه خدا مِنْ طَیِّبٰتِ
مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزها و برگزیدهای آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت وَمِمَّآ اَخْرَجْنَا و از آنچه بیرون آوردیم لَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ برای شما از زمین من حبات و اشجار
مثمره اخفیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر و گزیده تر بودی پنهان از یکدیگر بمسجد رسول در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی و یکی از مالداران دنیا
دوست بیست صاع خرما از ان متاع که هیچ نیرزیدی باشکارا بیاورد و در میان خرماهای نیکو بریخت و کالای خبیث خود را بآن متاعهای پاکیزه بیامیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد
و فرمود که از اطیب مال صدقه دهید وَلَا تَیَمَّمُوا الْخَبِیْثَ و قصد مکنید بچیزهای تباه و ناخوش که از دناءت همت مِنْهُ تُنْفِقُوْنَ از ان چیز نفقه کنید وَلَسْتُمْ
بِاٰخِذِیْهِ و حال آنکه نیستید شما فرا گیرنده چنان چیز را اگر بشما دهند در حقوق شما اِلَّآ اَنْ تُغْمِضُوْا فِیْهِ مگر آنکه چشم فرو خوابانید در اخذ آن و مساهله
و مسامحه کنید وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای غَنِیٌّ بی نیاز است از کسیکه تصدق کند بمال خبیث حَمِیْدٌ ۝ ستاینده است آنرا که صدقه از مال
پاکیزه دهد اَلشَّیْطٰنُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید که یکی از شیاطین انس یا نفس اماره یَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی
میترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی وَیَاْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَآءِ و میفرماید شما را به بخل و امساک و منع صدقات وَاللّٰهُ یَعِدُكُمْ و خدای وعده
میدهد شما را بر صدقه دادن مَّغْفِرَةً آمرزش مِّنْهُ از خود مر گناهان شما را در عقبی وَفَضْلًا و افزونی روزی و مکافات بخیر در دنیا وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای
بسیار فضل است بر منفقان عَلِیْمٌ ۝ دانا باستحقاق ایشان مر سعت فضل و مغفرت را یُّؤْتِی الْحِكْمَةَ میدهد خدای حکمت انفاق مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد
تا داند که چه و بکه می باید داد یا دانشی که میان القای رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطانی نترسد و بوعده رحمانی مستظهر باشد وَمَنْ یُّؤْتَ
الْحِكْمَةَ و هر کرا حکمت دادند فَقَدْ اُوْتِیَ خَیْرًا كَثِیْرًا پس بدرستیکه داده شد او را نیکوئی بسیار امام ابو اللیث رح فرموده که حق سبحانه مال متاع دنیا را اندک
خوانده که قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین حال خود
نکشد که او را خیر کثیر داده اند و آنان را متاع قلیل و در کلام مرتضی علی منظور است که شعر رضینا قسمة الجبار فینا + لنا علم و للاعداء مال +
فان المال یفنی عن قریب + و ان العلم باق لا یزال + بیت علم او ندباد دریس نقارون وسیم + سر کی فوق سماک و گری تحت سمک + وَمَا یَذَّكَّرُ و در نیابند و پند نگیرند
بدین موعظها اِلَّآ اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝ مگر خداوندان عقول صافیه وَمَآ اَنْفَقْتُمْ و آنچه بیرون کردید ای مومنان مِّنْ نَّفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار بسر یا علانیه بطریق
فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن اَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود واجب گردانید مِّنْ نَّذْرٍ از نذر معین یا غیر معین بطاعت یا معصیت فَاِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُهٗ

پس بدرستیکه خدای میداند او را و فراموش نمیکند وَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ و نیست مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا از حرام صدقه کنند و یا نذر به معصیت کنند یا نذری که وفا نا
کرده اند بوفا نرسانند مِنْ اَنْصَارٍ ○ از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقٰتِ اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت
ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو چیزیست آنچه دیگران ابدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان باآشنائی با اهل حق میل کند وَاِنْ
تُخْفُوْهَا و اگر پنهان دارید صدقات خود را وَتُؤْتُوْهَا الْفُقَرَآءَ و بدهید آن را بدرویشان بخفیه فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ پس آن اخفا بهتر است مر شما را چه آن صدقه
از آفت ریا و سمعه دور می نماید و درویش نیز از مذلت اخذ و بی ناموسی محفوظ میباشد بعضی از علما حکم اخفا را عام دارد در فرائض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت
رسالت در اخفا مبالغه عظیم داشتند هم در نفقه فرض هم در صدقه تطوع و جمعی برانند که اخفا متعلق بنوافلست و در فرائض اظهار اولیست تا مظنه ترک زکوة
بکسی نبرند و دیگر دلیل مسارعت ست بامر حق سبحانه تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر می شود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس رض
منقولست که صدقه سر در تطوع افضلست از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب از کمال کرم الهیست که در صدقه فرمود اگر اخفا
کنید شما را بهتر باشد وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ و دور گرداند از شما آنکه در صدقه فرمود و حفص یکفر میخوانند یعنی خدای در گذراند مِّنْ سَيِّاٰتِكُمْ بعضی از گناهان شما یعنی آنکه صغائر
بود وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بآنچه میکنید از ابدای صدقه و اخفای آن خَبِيْرٌ داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان
و یهود ثابت بود برایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن بر جهودان کاره شمردند
و چون صورت حال بحضرت رسالت عرض کردند این آمد که لَيْسَ عَلَيْكَ نیست بر تو ای محمد هُدٰىهُمْ راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوتست
و بس وَلٰكِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای بعنایت خود يَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ راه مینماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت رسالت فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان پس باتفاق علما
اخراج صدقه در تطوع بغیر مسلم جائز ست وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِاَنْفُسِكُمْ پس از برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست
خواه متفق علیه کافر باشد و خواه مسلمان بیت گر او میبرد پیش آتش سجود + تو وا پس چرا می بری دست جود + خورش ده به گنجشک و کبک و حمام + که روزی
در افتد همائی بدام + چو هر گوشه تیر نیاز افگنی + بناگاه بینی که صیدی کنی + وَمَا تُنْفِقُوْنَ و نفقه نمیکنید شما که مومنانید اِلَّا ابْتِغَآءَ وَجْهِ اللّٰهِ مگر برای
طلب ثواب و خشنودی خدای وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله تعالی وما اتیتم من زکوة تریدون وجه الله وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ و آنچه نفقه میکنید از مال
خود يُّوَفَّ اِلَيْكُمْ توفیه مزد آن میکنند برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما میرسانند وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ ○ و شما ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما
بستم چیزی کم نمیکنند لِلْفُقَرَآءِ این صدقه و نفقه شما برای درویشانست الَّذِيْنَ اُحْصِرُوْا آنانکه باز داشته شده اند فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در طاعت خدای
یا در جهاد لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضَرْبًا سیر کردنی فِي الْاَرْضِ در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان
درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد تن چون عمار یاسر و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان رض که در مدینه مسکنی و منزلی نداشتند که شب آنجا بسر برند مسکن ایشان شب
صفه مسجد پیغمبر بود و بروز ملازم آنحضرت بودند و در سایه التفات بر کس نمی انداختند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرمود يَحْسَبُهُمُ
الْجَاهِلُ می پندارد ایشانرا مرد نادان و بیخبر از حال ایشان اَغْنِيَآءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از
خلق تَعْرِفُهُمْ تو میشناسی ایشانرا ای محمد بِسِيْمٰهُمْ بنشان و علامت ایشان که صفرة اللونست و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک لَا يَسْـَٔلُوْنَ
النَّاسَ سوال نکنند از مردمان چیزی نخواهند از ایشان اِلْحَافًا از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوفند بتعفف که ترک سوالست و ترک
سوال بجهت مرحمت و شفقت میکردند که ناگاه مردم رد سوال نکنند و از رستگاری باز مانند ما افلح من رد السائل وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه کنید مِنْ خَيْرٍ
از مال خود برای اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای بِهٖ عَلِيْمٌ بدان داناست میداند که بکه میدهید و از برای چه میدهید الَّذِيْنَ

آنانکه یُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند در راه حق برای مستحق اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را بِالَّیْلِ بشب وَالنَّهَارِ و بروز سِرًّا در نهان وَّعَلَانِیَةً و باشکارا غرض تعرف
او قافست باعطای صدقات در اسباب نزول آورده که مرتضی ع چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق تعالی این آیت فرستاد
و حضرت رسالت ص از مرتضی ع پرسید که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم
بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بموقع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که صدیق رض چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر و ده هزار آن علانیه همان مقدار
در شب بهمان منوال در روز حق سبحانه درین آیت صدقات صدیق رض را بستود فَلَهُمْ پس مر ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه دهند اَجْرُهُمْ مزد صدقات
ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعمت جاودانیست و گفته اند مراد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و خوف نباشد ایشانرا وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه ایشان اندوهگین شوند اَلَّذِیْنَ آنانکه یَاْکُلُوْنَ الرِّبٰوا ۱۴۱
میخورند مال ربوا را یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند لَا یَقُوْمُوْنَ برنخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور اِلَّا کَمَا یَقُوْمُ مگر آنچنانچه برخیزد الَّذِیْ
آنکسیکه یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطٰنُ بزند و بیفگند او را دیو یا بسازد مِنَ الْمَسِّ از سودن مراد صداع و صرع و جنونست زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید
عقل او را مختلط و دماغ او را مخبط میسازد حق سبحانه سخن را بر وجهیکه متعارف ایشان بود اجرا میکند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربوا روز قیامت
بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا بآن نشانه بشناسند ذٰلِکَ آن عذاب ایشانرا بِاَنَّهُمْ قَالُوْا بسبب آنست که ایشان گفتند اِنَّمَا الْبَیْعُ جز این
نیست که بیع مِثْلُ الرِّبٰوا مانند ربواست کفار یکدرم بدو درم بیع میکردند و میگفتند این ربوا نیست بیعست میان ربوا و بیع فرق میکردند وَاَحَلَّ اللّٰهُ الْبَیْعَ
و حال آنکه حق سبحانه بیع را حلال کرده است وَحَرَّمَ الرِّبٰوا و حرام ساخته ربوا را فَمَنْ جَآءَهٗ مَوْعِظَةٌ پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد پند مِّنْ رَّبِّهٖ وقف لازم
از پروردگار او که نهی کرده است از ربوا فَانْتَهٰی پس بازایستد از آن فَلَهٗ مَا سَلَفَ پس مر او راست آنچه گرفته است قبل از تحریم و آنرا ازو نتوان گرفت
آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد وَاَمْرُهٗ و کار او مفوضست اِلَی اللّٰهِ بخدای یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حقست که توفیق
رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد وَمَنْ عَادَ و هر که بازگردد باستحلال ربوا پس از آنکه آنرا خدای حرام گردانید فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه مستحلان و ناشنودگان
امر و نهی اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفرست و کفر موجب خلود باشد
در دوزخ یَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا کم و کاست میگرداند خدای مال ربوا را یعنی هرچند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضی الله عنه فرموده
که هیچ از آن مال صدقه و حج یا در راه جهاد و غزوه نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصانست وَیُرْبِی الصَّدَقٰتِ و افزونی گرداند خدای صدقها را یعنی هرچند که کم باشد
مزد او بسیاری خواهد بود وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ و خدای دوست نمی دارد کُلَّ کَفَّارٍ اَثِیْمٍ هر ناسپاسی که مستحل ربوا بود بزه کاری که بر ارتکاب ربوا مصر بود اِنَّ الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا بتحقیق آنانکه بگرویدند بامر و نهی وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و در عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز را وَاٰتَوُا الزَّکٰوةَ
و بدادند زکوة را لَهُمْ اَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و ایشانرا ترس نباشد
بر آنچه پیش فرستاده اند وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و ایشان اندوهگین نشوند برای آنکه از عقب گذاشته اند یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان
اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از عذاب خدای وَذَرُوْا و دست بدارید مَا بَقِیَ مِنَ الرِّبٰوا از آنچه مانده است از ربوا اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ اگر هستید شما
باور دارندگان مر حرمت ربوا را بنی عمرو ثقفی و بنی مغیره مخزومی ربوا داشتند یکدیگر معامله داشتند حضرت رسالت ص روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو
بشرط آنکه ربوای ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربوای دیگران از ایشان ساقط سود صلح کرده بودند وقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان
فریاد بر آوردند و گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربوا از همه مردمان وضع کرده اند و ما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قصه خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند

و او صورت حال با جرای ایشان بجناب نبوت نمودند این آیت نازل شد که دست از ربوا بدارید فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا پس اگر نکنید و بقیه ربوا را ترک ننمائید فَاْذَنُوْا
پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بِحَرْبٍ بجنگ کردنی مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ از خدای و رسول او حفص عاذنوا خوانده از اذن که بمعنی علم ست یعنی اگر ترک ربوا
نکنید آگاه باشید و بدانید که لائق اید بحرب خدا که آتش ست و بحرب رسول که شمشیر اوست وَاِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فَلَكُمْ پس مر شماراست
رُءُوْسُ اَمْوَالِكُمْ سرمایهای اموال شما لَا تَظْلِمُوْنَ نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید وَلَا تُظْلَمُوْنَ ۝ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه
چیزی بکاهند بعد از نزول این آیت بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار
مهلت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا میکردند آیت آمد که وَاِنْ كَانَ و اگر واقع باشد غریم ذُوْ عُسْرَةٍ خداوند دشواری
و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادنست اِلٰى مَيْسَرَةٍ تا وقت توانگری و آسانی وَاَنْ تَصَدَّقُوْا و اگر صدقه دهید
بقرضدار مفلس خَيْرٌ لَّكُمْ بهترست مر شمارا اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر دانید شما که آنچه خدای میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل انجاح جاودانیست
وَاتَّقُوْا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که همه شما تُرْجَعُوْنَ فِيْهِ بازگردیده شوید در ان روز اِلَى اللّٰهِ بحساب خدای یا جزائی که مقرر کرده است از ثواب و عتاب
ثُمَّ تُوَفّٰى پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ۝ و ایشان یعنی بازگردیدگان بوی
ستم کرده نشوند يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا ای جماعت گرویدگان اِذَا تَدَايَنْتُمْ چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه
که بدل در ان دین باشد اِلٰۤى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فَاكْتُبُوْهُ پس بنویسید آنرا در صحیفه که مشتمل باشد بر وصف معامله
و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل یا وقت حاجت رجوع بدان کنید وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد آن وثیقه را بَّيْنَكُمْ در میان شما كَاتِبٌ نویسنده بِالْعَدْلِ
با داد و راستی یعنی کم و زیاده نکند در اجل و مال وَلَا يَاْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقول بعضی
فرض کفایتست و بقولی فرض عین بشرط فراغ کاتب و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده لقوله ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب ست یعنی اولی آنست که ابا نکند
کاتب چون التماس کنند اَنْ يَّكْتُبَ آنکه بنویسد وثیقه معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللّٰهُ همچنانچه بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که امر شرعی واقع شده
فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد وَلْيُمْلِلِ و باید که املا کند کاتب را الَّذِيْ عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکسی که بروست دین و بزبان خود اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللّٰهَ و باید
که بترسد املا کننده از خدای رَبَّهٗ پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ شَيْـًٔا از ان حق که بروست چیزی را فَاِنْ كَانَ
پس اگر باشد الَّذِيْ عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکسی که بروست حق یعنی بر ذمه اوست سَفِيْهًا جاهلی بیوقوف یعنی بالغی غیر رشید چون مجانین و مردم مبهوت
اَوْ ضَعِيْفًا یا عاجزی ناتوان چون کودک خرد یا پیری بنیک رسیده اَوْ لَا يَسْتَطِيْعُ یا آنکه مطلقا توانائی ندارد و نمیتواند اَنْ يُّمِلَّ هُوَ آنکه املا کند
او که مدیونست بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه آنکه مرض لکنت در زبانش پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم ست گویا نبود فَلْيُمْلِلْ پس باید که
املای آن حق کند وَلِيُّهٗ ولی یکی ازینها که گذشت یعنی متولی امر او و آن قیم ست مر طفل و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که وی املا و اقرار کند
بِالْعَدْلِ براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند وَاسْتَشْهِدُوْا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيْدَيْنِ دو گواه مِنْ رِّجَالِكُمْ از مردان شما یعنی مسلمان
بالغ آزاد فَاِنْ لَّمْ يَكُوْنَا پس اگر این دو گواه نباشند رَجُلَيْنِ دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ پس یک مرد وَّامْرَاَتٰنِ و دو زن گواه
شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب نسای در موضع مستور مسموعست و با مردان در حد و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن
از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت امثال آن مقبولست و گواه باید گرفت مِمَّنْ تَرْضَوْنَ از ان کسانیکه پسندید و رضا دهید
مِنَ الشُّهَدَآءِ از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در اعتبار زن یعنی دو زن برای آن باید اَنْ تَضِلَّ تا چون فراموش کند اِحْدٰىهُمَا یکی از ان دو زن معامله را

که بران گواه بوده فَتُذَكِّرَ پس باید که یاد دهد اِحْدٰىهُمَا الْاُخْرٰى یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبه رطوبت نسیان برامزجه نسوان غالبست پس دو زن
باید که بتذکیر یکی نسیان دیگری زائل گردد وَلَا یَاْبَ الشُّهَدَآءُ و باید که سرباز نزنند گواهان از تحمل شهادت یا از ادای آن اِذَا مَا دُعُوْا چون خوانده شوند
برای ادای یا تحمل آن وَلَا تَسْئَمُوْٓا و ملول مشوید اَنْ تَكْتُبُوْهُ از آنکه بنویسید حق را صَغِیْرًا در حالتیکه خرد باشد آن حق اَوْ كَبِیْرًا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار
آنرا بنویسید اِلٰٓى اَجَلِهٖ تا مدتیکه او مقرر شده باقرار مدیون ذٰلِكُمْ این کتابت شما اَقْسَطُ راست ترست عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَاَقْوَمُ و صواب تر
لِلشَّهَادَةِ مر گواهی دادن را چه کتابت مذکر شهودست وَاَدْنٰٓى و نزدیک ترست کتابت اَلَّا تَرْتَابُوْٓا آنرا که بشک نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود
حق چون رجوع نمائید بکتاب اِلَّآ اَنْ تَكُوْنَ مگر آنکه باشد معامله تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرگانی بحضور تُدِیْرُوْنَهَا بَیْنَكُمْ که میگردانید آنرا یکدیگر یعنی معامله دست
بدست نقد بنقد فَلَیْسَ عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ تا پس نیست بر شما گناهی اَلَّا تَكْتُبُوْهَا آنکه ننویسید آنرا وَاَشْهِدُوْٓا و گواه گیرید اِذَا تَبَایَعْتُمْ چون خرید و فروخت کنید
بنقد و حکم این آیت منسوخست بآیت فان امن بعضکم بعضا الآیة وَلَا یُضَآرَّ كَاتِبٌ و باید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابت نفرمایند
وَّلَا شَهِیْدٌ و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیر آنست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند
منطوقش آنست که باید که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی در نگذرد و گواهی بوقت
طلبیدن باز نگیرد وَاِنْ تَفْعَلُوْا و اگر بکنید ای معاملان اینها که نهی کردم از اضرار کاتب و شهید فَاِنَّهٗ فُسُوْقٌۢ بِكُمْ پس آن فعل منهی که گفتم نافرمانی
باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بهمه شما بترسید از خدای و فرمان او را خلاف کنید وَیُعَلِّمُكُمُ اللّٰهُ و می آموزاند خدای شما را مصالح دین و دنیای شما را
وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَیْءٍ و خدای بهمه چیز عَلِیْمٌ داناست وَاِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید شما عَلٰى سَفَرٍ در سفری علی اینجا بمعنی فی ست وَّلَمْ تَجِدُوْا كَاتِبًا و نیابید
کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافته نشود فَرِهٰنٌ مَّقْبُوْضَةٌ پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده یعنی فرا ستده
فَاِنْ اَمِنَ پس اگر ایمن دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا برخی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع دارد فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ پس باید که ادا کند آنکس که امین
داشته شده است یعنی مدیون اَمَانَتَهٗ وام او را و انکار حق نکند وَلْیَتَّقِ اللّٰهَ و باید که بترسد از خدای رَبَّهٗ یعنی پروردگار او و در امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا
الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان کبائرست وَمَنْ یَّكْتُمْهَا و هر که بپوشید گواهی را فَاِنَّهٗٓ اٰثِمٌ قَلْبُهٗ پس بدرستیکه بزه مند و گناهکار
دل او و در اضافت اثم بقلب تنبیه تمامست بر وعید ربانی مر کاتم شهادت را چه جرائم قلبیه سخت تر و غلیظ ترست از آثام متعلقه اعضای ظاهره وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ
و خدای بانچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن عَلِیْمٌ داناست لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا او راست ۳۹ ع ۲
عوالم روحانیه که استار غیوب بواطن صفات اند وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین هاست از ارکان و موالید یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسماء و مظاهر افعال اند
وَاِنْ تُبْدُوْا و اگر آشکارا کنید مَا فِیْٓ اَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست از عزائم و نیات اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهان دارید آنرا یُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ شمار می کند
خدای شما را بدان چیز یا خبر میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمائر و مطلع بر سرائرست آورده اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را تمام بر وی احصا کند
از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ پس بیامرزد بعد از آن احصا آنکس را که خواهد بفضل وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ و عذاب کند هر کرا
خواهد بعدل خود وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب قَدِیْرٌ تواناست بعضی بر انند که این آیت بآیت لا یکلف الله نفسا
الا وسعها منسوخست و جمعی گویند محکمست زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این آیت خبرست پس منسوخ نشود
و نزول آیت لا یکلف الله بعد از ین برای آنست تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیت نازل شد صحابه کرام
از تامل در مضمون آن متالم گشته بیطاقت شدند از صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار رضی الله عنهم اجمعین اتفاق نموده که بملازمت

حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه رفته صورت حال بموقف عرض باید رسانید پس ایشان بجناب نبوت مآب آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من الاعمال ما لا
نطیق یعنی ما را تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی می باید فرستاد که طاقت استماع آن نمی آریم حضرت استفسار نمود که آن چه خبر و کدام علت است گفتند
یا رسول الله عنان دل ما در قبضهٔ اقتدار و زمام اندیشه ما در پنجهٔ اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دل ما می آید و فکر مناهی در خاطر ما خطور می نماید و ما آنرا
مکروه میداریم و از قوت بفعل نمی آریم و حق سبحانه میفرماید که یحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و هیچکس از عهدهٔ آن بیرون نیاید سید عالم فرمود که مگر
شما همان میگوئید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا لاجرم چندین بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا و اطعنا و لهامی اصحاب از کلام سید احباب اطمینان
تمام یافته گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره به برکت این گفتار کار دشوار ایشان روی بآسانی نهاد و حضرت حق سبحانه در ثنای این امت و سبکباری ایشان این آیت
فرستاد که آمَنَ الرَّسُولُ گرویده و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بدان چیزیکه فرستاده شده است باو مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او که آن آیات قرآن است
و احکام دین و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول بتحمل و تبلیغ رسالت بود و ایمان ایشان باقرار
و تصدیق پس بجهت تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود كُلٌّ همه ایشان از نبی و متابعان آمَنَ بِاللَّهِ گرویده اند
بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسمای حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کامله او وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریااند
و منزهات و سبوح میگویند که ملائکه بنات وی و رسل اند از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل وَكُتُبِهِ و بکتابهای منزله وی که همه حق است
و سخنان اوست غیر مخلوق وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او که همه پاک و معصوم اند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده براه حق اند لَا نُفَرِّقُ میگویند
یعنی مومنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچ یک مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد
بعضی را منکر اند وَقَالُوا سَمِعْنَا و گفتند مومنان شنیدیم قول خدای را وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروه
خطاب آمده گفتند غُفْرَانَكَ رَبَّنَا میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی تو است بازگشت همه و اگر این قول که در سبب نزول
مذکور شد اعتبار کنند این آیت را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیت و تالی وی مکی است و بی واسطه در شب معراج بر آنحضرت نازل شده چنانچه
در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی الله عنه وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرموده اند نمازهای پنجگانه و خواتیم سورهٔ بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبائر
بیامرزند مر کسی را از امت که شرک نیارد بخدای در تیسیر آورده که چون رسول بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید مثنوی
سوی عالمی شد که عالم نماند + وز و در میان سایه هم نماند + برون آمد از پردهٔ بود خویش + نگه کرد بی پرده مقصود خویش + بوقتیکه در مقام أَوْ أَدْنَى سلام
و کلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه چنانچه خواجه عالم صلوات الله
علیه مناجاتی کرد مشتمل بر آنکه مرا شربت این کرامت بی مومنان امت گوارنده نیست حق تعالی فرمود والمومنون کل آمن الآیة حق تعالی پرسید که امت تو در قبول
احکام چه میگویند خواجه عالم فرمود قالوا سمعنا و اطعنا خطاب آمد که من هم بر ایشان سهل کردم لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ در رنج نیفگند خدای نَفْسًا هیچ نفسی را یعنی
بکاری إِلَّا وُسْعَهَا مگر بمقدار طاقت او لَهَا مَا كَسَبَتْ مر آن نفس را باشد آنچه کسب کند از نیکویها وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و بروی باشد آنچه بجا آرد
از بدیها حضرت درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت إِنْ نَسِينَا اگر فراموش کنیم عملی نیکو
از ما فوت شود أَوْ أَخْطَأْنَا یا خطا کردیم یعنی بی قصد مرتکب مناهی شدیم رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا و بار مکن بر ما إِصْرًا بار گران كَمَا حَمَلْتَهُ
چنانکه بار کردی آنرا عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا بر آنانکه پیش از ما بودند [illegible] یهود [illegible] واقع شده بود رَبَّنَا
وَلَا تُحَمِّلْنَا ای خداوند ما [illegible] مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ آنچه نیست طاقت ما را [illegible] حدیث [illegible] و وسوسه [illegible] بقول مفسران [illegible]

این آیت را مدنی دانند و ناسخ آیت محاسبه شناسند و بقول دیگر مکی ست مراد استیلای شیطان ست بواسطهٔ غلبهٔ شهوات بر نفس یا شماتت اعدا بر حال
بنده و را از حق مشغول گرداند و از فرمانبرداری او باز دارد و گفته اند لا طاقة لنا به لعذر بندی متقدم ست از صراط مستقیم وَاعْفُ عَنَّا و عفو کن و درگذار
از ما خطاها و فراموشیهای ما را وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز گناهان ما را وَارْحَمْنَا و ببخش ما بقبول طاعتهای ما أَنْتَ مَوْلٰنَا تو کارساز و یاری دهندهٔ مائی
فَانْصُرْنَا پس یاری ده ما را و مظفر گردان عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ۝ بر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل رض این سوره را ختم کردی آمین
گفتی و در خبر ست که حضرت رسالت پناه این دعا در شب معراج می گفت و ملائکه آمین میکردند و حق سبحانه تعالی اجابت میفرمود

سورة آل عمران مدنية وهي مائتا آية

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

الٓمّٓ ۝ مفتاح سورة یا اسم اوست یا الف اشارتی بآلای عمیم حق ست و لام بلطفهای کریم او و میم بمحبت قدیم او یعنی برکت آلای او در دنیا همه را
علی العموم شامل ست و نعمت الطاف او به سرای عقبی با رباب خصوص واصل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل اَللّٰهُ خدای
سزاوار پرستش اوست لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او اَلْحَیُّ زنده که حیات هر زنده از وست الْقَیُّوْمُ ۝ پاینده که قیام
هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت در باب عیسی مناظره بکنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان را
باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما غاشیهٔ اسلام بر دوش و حلقهٔ دین الٰهی در گوش داریم حضرت جواب داد که تا مرا نسبت فرزند بجناب الوهیت
از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند اگر نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه صحیح نیست و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست سوال فرمود که در مذهب
ما و شما فنا بر خدای روا نیست و خود میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بوده و هم
بعقیدهٔ شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری نیز بدو نسبت می کنید و حق سبحانه
از این همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شدند و از مجلس برخاستند و هشتاد و نه آیت از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تارة
در الوهیت عیسی و تارة در نبوت محمد واقع شده لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که نَزَّلَ
فرو فرستاد خدای عَلَیْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی در اخبار و درستی در دلالات مُصَدِّقًا در حالتیکه موافق ست این کتاب لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ
مر آن کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین ست وَاَنْزَلَ التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ ۝ و فرو فرستاد توریت و
انجیل را مِنْ قَبْلُ و پیش از فرستادن قرآن هُدًى لِّلنَّاسِ راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و در دین و کتاب نفی معبودیت ما سوی الله مذکور ست
و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثابت میشود وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ ط و فرو فرستاده کتابهای دیگر را که جدا کننده اند
میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزتیست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان تمییز میشود اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستیکه
آنکسانیکه نگرویدند بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بنشانهای قدرت الٰهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ مر ایشانراست
عذابی سخت یعنی پیوسته وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالب ست و قادر بر عذاب کفار ذُو انْتِقَامٍ ۝ خداوند عقاب و غضب بر ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای
لَا یَخْفٰی عَلَیْهِ شَیْءٌ پوشیده نماند بر وی چیزی از کائنات فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَآءِ ۝ نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الٰهی محیط ست بجمیع معلومات
و هر چه در دانسته علم ... از غیبیات حاصل بوده و آن نیز بتعلیم حق بوده و بدین بخیان علم ناقص است [illegible] هُوَ آن خدائی که علم او محیط

بهمه موجودات اَلَّذِي يُصَوِّرُكُمْ آنکس است که تصویر میکند شمارا فِي الْاَرْحَامِ در رحمهای مادران شما كَيْفَ يَشَاءُ بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه و نیکو و زشتی سیاه
وسفید و ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی بهمین وجه نبوده بلکه در رحم مادر تصویر یافته و مصور مصور خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوق ست و مخلوق
محتاج بخالق و محتاجی خدا را نشاید و خالق همه اوست لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ تکریر جهت تقریر وحدانیت علی رغم انف نصاری که بثالث ثلاثه قائل اند اَلْعَزِيْزُ
بیهمتا و بی مانند اَلْحَكِيْمُ دانای محکم کار هُوَ الَّذِيْ اَنْزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن مِنْهُ بعضی ازین کتاب اٰيٰتٌ مُّحْكَمٰتٌ
نشانهای روشن است و آیتهای مفصل و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هُنَّ آن آیات محکمه اُمُّ الْكِتٰبِ اصل و معظم آنست وَاُخَرُ و آیتهای دیگر
مُتَشٰبِهٰتٌ مانند اند بیکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست نمی دهد بعضی برانند که محکم آنست که محتمل یک جهت باشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد و شیخ
ابو منصور ماتریدی فرموده که عقل بیان محکم میداند و در متشابه بعید نقل دخل کردن نمیتواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود و نصاری از روی حساب جمل بدان مدت دولت
اسلام استدلال میکردند و چون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه در الٓمّ هفتاد و یک است و المٓصٓ صد و شصت و یک و الٓرٰ دویست و
و یک است و الٓمّٓرٰ دویست و هفتاد و یک آنچه طلب میکردند بر ایشان مشتبه میشد گفتند ما بدین ایمان نمی آریم حق سبحانه فرمود که فَاَمَّا الَّذِيْنَ پس اما آنکسانیکه از جهت تقلید
و تعصب فِيْ قُلُوْبِهِمْ در دلهای ایشان زَيْغٌ کجی و تباهیست یا شک در سخن الٰهی فَيَتَّبِعُوْنَ پس پیروی مینمایند مَا تَشَابَهَ آنچیزی را که لفظا و متشابه
و معنی او مشکل ست مِنْهُ از کتاب ابْتِغَآءَ الْفِتْنَةِ برای طلب کردن فتنه که شرک ست یا تکذیب قرآن یا تلبیس جهال چنانچه یهود گفتند این حسابهای مختلف
بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وَابْتِغَآءَ تَاْوِيْلِهٖ و دیگر اتباع متشابهات میکنند
بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعا و تمنای خود وَمَا يَعْلَمُ تَاْوِيْلَهٗٓ و نمیدانند تاویل آنچه متشابه است اِلَّا اللّٰهُ مگر خدای که آنرا فرو فرستاده
امام مجاهد رح فرموده که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم ست یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نگردند چه حقیقت
جز حق سبحانه بتاویل آن عالم نیست وَالرّٰسِخُوْنَ و ثابت قدمان فِي الْعِلْمِ در دانش که مومنان اهل کتاب اند یا هر کرا در علم رسوخی بود يَقُوْلُوْنَ میگویند اٰمَنَّا بِهٖ
باگرویده ایم بمتشابه كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه محکمات و متشابهات از نزدیک پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ و یاد نکنند یا پند نپذیرند اِلَّآ اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝
مگر خداوندان عقول صافیه رَبَّنَا هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند که متاع دانش خود را بزیور عمل بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما لَا تُزِغْ
میچان و منحرف مساز قُلُوْبَنَا دلهای ما را از دین حق بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا پس از آنکه ما را راه راست نمودی وَهَبْ لَنَا و بخش ما را مِنْ لَّدُنْكَ
رَحْمَةً از نزدیک خود توفیقی به استقامت که آن رحمت محض و محض رحمتست یا بما ارزانی دار عصمتی خالی از شک و شبهه اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ ۝
بدرستیکه توئی بخشنده هر عطیه رَبَّنَآ ای پروردگار ما اِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستیکه تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ
فِيْهِ برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيْعَادَ ۝ خلاف نکند وعده که در بعث و نشور ع ۹
فرموده اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود و قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت رسالت را سرزنش میکنند که درویش ست و پسران ندارد
و خود با موال و اولاد مفاخرت و مکاثرت میکردند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ دفع نکند و باز ندارد از ایشان اَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که بدان مینازند وَلَآ اَوْلَادُهُمْ
و نه فرزندان ایشان که با وجود آنها علم مباهات می افراشتند مِّنَ اللّٰهِ شَيْـًٔا از عذاب خدای هیچ چیز نه در دنیا اگر محنت در مانند و نه در آخرت که
ایشان السوی مضیق جهنم رانند وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمْ وَقُوْدُ النَّارِ ۝ ایشانند آتش انگیزان دوزخ و عادت این مشرکان یا یهود یا نصاری در تکذیب
حضرت رسالت كَدَاْبِ اٰلِ فِرْعَوْنَ مانند عادت متابعان فرعون ست در تکذیب موسی وَالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ و عادت آنکسان نیز که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود
كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیای خود را فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت ایشانرا خدا بِذُنُوْبِهِمْ بگناهان ایشان

وقف غفران عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
وقف لازم
وقف منزل

از انکار و تکذیب غیر آن وَاللّٰهُ شَدِيْدُ الْعِقَابِ ۝ و خدای سخت عقوبتست بر کافران قُلْ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا بگوای محمد مر آنکسانرا که کافر شدند از یهود و شماتت
کردند در واقعه احد سَتُغْلَبُوْنَ زود باشد که مغلوب می شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما وَتُحْشَرُوْنَ اِلٰى جَهَنَّمَ و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ
وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝ و بد آرامگاهیست دوزخ پس خطاب با کفار قریش میفرماید که قَدْ كَانَ لَكُمْ اٰيَةٌ بدرستیکه بود شما را علامتی و نشانی درست بر نبوت محمد
فِيْ فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا در قصهٔ آن دو گروه که بهم روی بهم دیدار شدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ گروهی کارزار میکنند در راه خدای که
لشکر پیغمبر بودند سیصد و سیزده تن و هفتاد و هفت تن مهاجرین و دویست و سی و شش تن انصاری وَاُخْرٰى كَافِرَةٌ و گروهی ناگرویده بخدای که لشکر ابوجهل
بودند نهصد و پنجاه تن يَّرَوْنَهُمْ میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را مِّثْلَيْهِمْ دو برابر خود رَاْيَ الْعَيْنِ دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر
مومنان بودند اما خدای تعالی وعده کرده بود که یکی از مومنان بر دو تن از کافران غالب گردانم + مائة صابرة يغلبوا مائتين + درین محل کفار را دو برابر ایشان
نمود تا بوعدهٔ الٰهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند در اخبار آمده است که در میدان حرب مومنان اندک
بچشم کافران درآوردند تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مومنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب شدند و برین تقدیر فاعل یرون
کافران باشند و ضمیر هم راجع بمومنان و علامت صحت نبوت این بود وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ و خدای قوت دهد بِنَصْرِهٖ مَنْ يَّشَاۗءُ بیاری کردن خود هر کرا خواهد
اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبْرَةً هر آینه اعتباریست لِّاُولِي الْاَبْصَارِ ۝ مر خداوندان بینائی‌ها را مراد بینائی دلست که بصیرت گویند
زُيِّنَ لِلنَّاسِ زینت داده شده یعنی آراسته شده است برای مشرکان حُبُّ الشَّهَوٰتِ دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات است و زینت دهنده حق تعالی
که خالق افعال و داعی اوست و تزئین جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطانست که می آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات را مِنَ النِّسَاۗءِ
از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند وَالْبَنِيْنَ و پسران که محبوب طباع والدین اند وَالْقَنَاطِيْرِ الْمُقَنْطَرَةِ و قنطارهای گرد برگرد نهاده یا دفین
ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زرست یا هشت هزار مثقال نقره یا به پری پوست گاو دینار و درم وَالْخَيْلِ
الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسپان علامت دار مراد آن نشان آنست که عیب و هنر او ظاهر میگرداند چون مطلق الیمین و غره محجل و امثال آن و گفته اند مسومه اسپ آراسته
است یا تمام خلقت یا راهوار یا فربه یا ابلق که میل عرب بدان بیشتر بوده وَالْاَنْعَامِ و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسپند وَالْحَرْثِ و کشت زار یا زمینها برای
زرع ذٰلِكَ این که یاد کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ۚ چیزیست که بر خورداری یابند از ان در زندگانی دنیا وَاللّٰهُ
و خدای که معبود بحقست عِنْدَهٗ حُسْنُ الْمَاٰبِ ۝ نزدیک اوست نیکوئیهای بازگشت حسن المآب جز در قرب الارباب متصور نیست بیت ایدل از درگاه جانان
رخ متاب زندگی خواهی بجانان اقتراب چند گردی کوه و صحرا در هوس پیش او آی انه حسن المآب + قُلْ اَؤُنَبِّئُكُمْ بگوای محمد آیا خبر دهم شما را ای
درویشان صحابه بِخَيْرٍ مِّنْ ذٰلِكُمْ به بهتر ازینها که گفته شد لِلَّذِيْنَ اتَّقَوْا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که علت مومنان باشد یا از ارتکاب فواحش
بگذشتند یا متاع دنیا را دست باز بداشتند چو اهل صفه مر ایشانراست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنّٰتٌ بوستانهاست که اندکی ازان
بهترست از دنیا و آنچه درو است و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خير من الدنيا و ما فيها + پس صفت آن بوستانها میکند که تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ
میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستان جویهای آب خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاوید باشند متقیان دران بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت خلود دران نخوت
انقطاع منغص گردد وَاَزْوَاجٌ و مر ایشانراست جفتها اند از حور و انسی مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه از اقذار و راتی که نساء دنیا را باشد یا پاکیزه در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ
مِّنَ اللّٰهِ و دیگر ایشانراست خشنودیست از خدای ایشان از بهشت و نعیم و بهترست وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ ۝ به بندگان و احوال ایشان اَلَّذِيْنَ
متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَآ میگویند ای پروردگار ما اِنَّنَآ اٰمَنَّا بدرستیکه ما گرویده ایم بانچه تو فرستادی

فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را امروز بخط کرم بر دفتر عصیان ما کش بفضل تو وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ع و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاهدار الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنندگانند بر ادای فرائض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات و راستانند در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِينَ و فرمانبردارانند امر خدای را در پنهان و آشکارا وَالْمُنْفِقِينَ و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندگانند بِالْأَسْحَارِ ○ در سحرها که اوقات اجابت دعوتست یا نمازگزارندگان در ثلث آخر شب یا ادا کنندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهاج مناهج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله منفقانند بر وجود و منفق صفات و ذوات اند از روی محبت و مستغفر اند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق بیت گناه آمد شهود ما سوی الله + ازین نوع گناه استغفر الله + و ازین صفات که مذکور شد صبر مبدا سلوک است و صدق ابتدا التخلق باخلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال بنقص نفس بود بفضول و انفاق سبب تکمیل او در رتبه قبول و مراد از استغفار فناء در توحیدست و تا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض الی طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روزست این فائده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت منعکس شد شب وجود ماعدا که ظلمانی بوده است زائل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و این سر کلام تمام اطفای السراج فقد طلع الصبح + اینجا چهره کشاید رباعی

لمعه نور قدم چو تافت اکوان + جمله مرادات محدثات برآمد + صبح وصالش دمید بر همه آفاق + هر طرفی بانگ الصلوة برآمد +

در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت رسالت سوال کردند که بزرگترین کلمه و شریفترین شهادتی در کلام خدای کدام است این آیت نازل شد که شَهِدَ اللَّهُ گواهی داد خدای بحق یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود أَنَّهُ آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند وَأُولُو الْعِلْمِ و خداوندان علم که مومنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر و انصار یا علمای این امت همین گواهی میدهند قَائِمًا در حالتیکه هر یک از علما قائم اند بِالْقِسْطِ بعدل و مراد ازین شهادت یا خدا گواهی داد بوحدانیت خود و او قائم بود بعدل یعنی حاکم براستی و گفته اند شهادت حق نصب دلائل است بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بوحدانیت و گواهی علمای ایمان بدان و احتجاج بر آن فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار بجهت تاکیدست و مزید اهتمام بمعرفت ادله توحید الْعَزِيزُ قویست و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود به و توحید موحدی وصف و اصفی گردد و صف امر چه همه مامورند باظهار کلمه توحید الْحَكِيمُ دانا و شهادت بوحدت خود إِنَّ الدِّينَ بدرستیکه دین پسندیده عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ تف نزدیک خدای دین اسلام است نه یهودیت و نصرانیت وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد رسول پیغمبر بحق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند بدیشان کتاب یعنی توریت و انجیل إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان فرود آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنگه ایشان آغاز خلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی حسد یا جور که در میان ایشانست یا میل بریاست و بزرگی قوم وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ و هر که نگرود بقرآن یا بمعجزاتی که خدای تعالی محمد را ارزانی داشته فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین عالم ببرند و خدای تعالی بعد از حساب ایشان جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی فَقُلْ أَسْلَمْتُ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِيَ لِلَّهِ روی خود را یعنی خودی خود و گفتار و کردار و نیت و دل خود را تسلیم مر خدای وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم وَقُلْ و بگو ای محمد لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنکسان را که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگو مشرکان عرب را که کتاب ندانسته اند ءَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام می آرید چنانچه من آوردم و استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید

فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آورند و مر حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیهٔ ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَإِن تَوَلَّوا
و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست فقط وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست
بِالْعِبَادِ ع به بندگان تصدیق و تکذیب ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستیکه آن گروه که کافر ند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و محمد یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت
حق سبحانه و تعالی است در کتابهای وی وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشتند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن بر استی باشد درین سخن تاکیدست چه قتل نبی بحق نمیباشد یعنی
ایشان میدانند که بغیر حق میکشند و این صورت اقبحست از آنکه تصور نکنند که بحق میکشند از حضرت رسالت پناه مرویست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل
چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز
در آخر روز بکشتند چنانچه خدایتعالی میفرماید وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و میکشتند آنانرا نیز که از روی حقانیت يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ میفرمودند بعدل و راستی مِنَ
النَّاسِ از مردمان پیرو اسوه انبیا فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ○ پس خبر ده ایشانرا بعذاب دردناک یعنی وعید ده ایشانرا بجای بشارت أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه
قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شائبه شبهه حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که میگفتند با پذیرندهٔ احکام توریت ایم
و بشریعت موسی عمل میکنیم فِي الدُّنْيَا درین سرای که کس مر را نمیستاید وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که ثواب بر آن مترتب نمیشود وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ○ و نیست مر ایشانرا
یاری دهندگان در قیامت که عذاب از ایشان دفع کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شده اند بهره مِّنَ الْكِتَابِ از توریت یعنی
اندک چیزی را دانسته اند از آن يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ خوانده میشوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند در میان ایشان در قصهٔ یهود خبرست که حکم رجم را
منکر شدند و در سوره مائده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویند روزی حضرت رسالت جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد بیا تو در
حضور علمای ما مناظره کنیم حضرت فرمود که آن صحیفه از توریت که مشتمل بر نعت و صفت منست بیارید و درین محکمه آنرا حکم سازید ایشان ازین قول اباء نمودند و
آیات توریت را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریت میخوانید ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ پس روی میگردانند فَرِيقٌ مِّنْهُمْ گروهی ایشان که رؤسای یهودند وَهُم مُّعْرِضُونَ ○
و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذَٰلِكَ این اعراض از حکم توریت مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان میگویند لَن تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید بما آتش دوزخ
إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده که هفت یا چهل وَغَرَّهُمْ و فریب داد مر ایشانرا فِي دِينِهِم در کیش ایشان مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ○ آنچیزی که می بستند
که بری باقتدار تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان ایشانرا فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ پس چگونه باشد حال ایشان آنهنگام که جمع کنیم ایشانرا لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ
از برای حساب روزیکه هیچ شک نیست در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی را تمام مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ و ایشان ستم نه
نشوند به نقصان حسنات و زیادتی سیأت عمرو بن عوف روایت کرده که در غزوهٔ احزاب خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شدند جمع به پیغمبر نمودند
آنحضرت بدان موضع آمده کلند متین بدست مبارک گرفت و بقوت حالی بل تائید ربانی چنان ضربتی فرود آورده که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان آن سنگ
بجست که از بارقهٔ آن آتش کوههای مدینه روشن شده بحد مداین رسید و کنگره های ایوان کسری بنظر حاضران آمد نوبت دیگر بضربت آنحضرت مقداری از آن برخیت و نوری
درخشان شد که بر روشنائی آن عمارات صنعا یمن ظاهر گشت نوبت سیم لامعهٔ ظهور نمود که قصور قیاصرهٔ روم بنظر در آمد صحابه تکبیر فتح گفتند حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم فرمود که زود باشد که امت من برین اماکن ظفر یافته کوشکهای جره بتصرف در آرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقهٔ رایت شریعت من سایه بر یمن و دولت
بر مفارق اهل یمن افگند مومنان بدین بهجت مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح سخریت و استهزا افگنده زبان طعن بگشودند که عجب کاری که ایمن داریم
کار از مشرکان عرصهٔ خندق میکنند و بمجرد آوازهٔ لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهند و یاران محمد را بگرفتن روم و فارس یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیت فرستاد
که قُلِ اللَّهُمَّ بگوای محمد که بار خدایا مَالِكَ الْمُلْكِ خداوند پادشاهی متصرف در آن تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی مَن تَشَاءُ هر کرا میخواهی

وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ و میستانی ملک را مِمَّنْ تَشَآءُ از هر که میخواهی بعضی از مفسران برانند که مراد ازین پادشاهی ظاهرست که حق سبحانه زمام جهانداری
بقبضهٔ اقتدار هر که میخواهد سپارد و عنان شهریاری بکف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد **بیت** مفتاح اختیار بدست قضای اوست * از هر که خواست بستد و آنرا که
خواست داد * وگفته اند ملک نبوت و رسالتست که از بنی اسرائیل بستید و به بنی اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را ازان محروم ساخته بلا زمان عتبه علیه صلعم
حواله فرمود یا ملک روم و فارس این که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق ست که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهانی
شد و از هر که باز گرفت مخذول و سرای گشت امام احمد حرب رحمه الله فرمود که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضهٔ قدرت خداوندیست هر کرا مقبول
قلوب سازد او را بنظرات عنایت صاحب دلانش منظور و هر کرا از دلهای ریشان بیندازد بشعلات نیران نکبت و مذلتش بگدازد وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ و ارجمند میسازی هر کرا
خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبران و متابعان وی وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ و خوار و بیمقدار میگردانی هر کرا خواهی بکفر و نکرت چون ابو جهل و پیروان وی یا مراد عزت این
امتست باستیلا بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل کتاب و روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت این مومنان را بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان
بقبول جزیه یا قتل و جلا وگفته اند عزت بشرف قناعتست و ذلت بخست حرص و استغنای قناعت فقیران را بصدق عقیدت بر صدر تمکین ساند و تگاپوی حرص توانگران را بصف
نعال افگند در تفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعای فاتحه نمود و همچنان
در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که شوکت تو مین حجی و معنی آیت اینست که ترا با هزار و هفصد پیل جنگی و نیم از
فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بصحبت طلب یاد تی ملک بخانه همچو من گدائی آرد و در صف نعال باز دارد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی
جای دهد **بیت** آنکو بقناعت آشنا شد * از فیض تعز من تشاء شد * وانکو بره حرص و آز پیمود * مقهور تذل من تشاء شد * و نزد محققان عزت شهود لقا و کشف
غطاست و ذلت بحجاب حرمان باز داشت عطا بِیَدِكَ الْخَیْرُ بدست تواست یعنی بید قدرت تو تحصیل همه نیکوئیها از عطای ملک و اعزاز مومنان و اگرچه
شر نیز چون نزع ملک و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقامست چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر اشارت بر اهل ایمانست و وعده
ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنائم یا اکتفا کرده با حد الضدین چه از و ضدی دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه
ابراهیم فرمود واذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی ست چنانچه در مثنوی مولوی معنوی میفرماید **مثنوی**
بد به نسبت باشد این را هم بدان * پس بد مطلق نباشد در جهان * زهر مار آن مار را باشد حیات * نسبتش با دیگران باشد ممات * یا آنکه خیر وجود یست و شر عدمی
و وجود را با عدم آمیزشی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه در بعضی از ادعیه فرمود که الخیر کله بیدك والشر لیس الیك و صاحب نقد النصوص خلدت ظلال نواله على
مفارق اهل الخصوص بسر این سخن راه یافتی چنانچه آنجا که در نعت حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوة و المصلین میفرماید **ابیات** بلبل شاخسار باغ بلاغ * شاهباز
نشیمن مازاغ * داشت چشم سر ش هیچ دیده سر * روشنائی ز کحل ما زاغ البصر * چون بنظاره جهان پرداخت * هر بد و نیک را که دید شناخت * کانچه نیک از خصائص
قدم ست * وانچه بد از نقائص عدم ست * گفت الخیر کله بیدیك * لکن الشر لا یعود الیك * اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بدرستیکه تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز و
اذلال قَدِیْرٌ توانائی تُوْلِجُ الَّیْلَ در می آری شب را فِی النَّهَارِ در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطهٔ انقلاب شتوی تا زمان حلول آفتاب بنقطهٔ انقلاب
صیفی از اجزای شب میکاهی و باجزای روز می افزائی تا روزی که اول جدی قصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود وَ تُوْلِجُ النَّهَارَ و در می
آری روز را فِی الَّیْلِ در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول
لیالی می شود وَ تُخْرِجُ الْحَیَّ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا مِنَ الْمَیِّتِ از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه
وَ تُخْرِجُ الْمَیِّتَ و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه مِنَ الْحَیِّ از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت ست وگفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری یا طیب را از خبیث

یا کافر را از مومن چون کنعان از نوح و مومن از کافر چون ابراهیم از آزر [illegible] بغیر حساب
بیشمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ باید که فرا نگیرند مومنان که دوستانند الْكٰفِرِیْنَ نا گرویدگان را که دشمنان اند اَوْلِیَآءَ
دوستان و متولیان امور خود مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ بدون از مومنان [illegible] دوست مومن جز مومن نشاید بعض مومنان بایدکه کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با روی
یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه ازان نهی فرموده از روی تهدید گفت وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هرکه
بکند این دوستی با دشمنان فَلَیْسَ مِنَ اللّٰهِ پس نیست آنکس از دین خدا [illegible] شَیْءٍ در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا مگر آنکه بترسید و حذر کنید
مِنْهُمْ تُقٰىةً از ضرر های کافران ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست
وَیُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ و می ترساند خدای شما را در ارتکاب مناهی نَفْسَهٗ [illegible] نفس خود یعنی عذابیکه صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه بی واسطه غیری
نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هرجا که لفظ نفس در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد وَاِلَى اللّٰهِ الْمَصِیْرُ و بسوی جزای خدا است
بازگشت همه قُلْ اِنْ تُخْفُوْا بگوای محمد که اگر پنهان دارید مَا فِیْ صُدُوْرِكُمْ آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفار اَوْ تُبْدُوْهُ یا آشکارا کنید
ما فی الضمیر خود را یَعْلَمْهُ اللّٰهُ خدای آنرا میداند وَیَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع
سفلیات وَاللّٰهُ و خدای که علم ذاتی او بدین همه محیط است عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بر همه چیزها تواناست و قدرت او بر همه مقدرات احاطه کرده پس چه می کنید بمیدانند
و بمکافات آن میتوانند پس نافرمانی مکنید و بترسید یَوْمَ تَجِدُ از روزی که بیابد كُلُّ نَفْسٍ هرکسی از عمل کنندگان مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ آنچه کرده باشد از نیکوئی
مُّحْضَرًا حاضر گردانیده نزدیک خود یعنی ببیند صحائف حسنات او وَّمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوْٓءٍ و آنچه کرده باشد از بدی تَوَدُّ دوست دارد آن نفس لَوْ اَنَّ بَیْنَهَا آنکه
باشد میان او وَبَیْنَهٗ و میان آن عمل بد اَمَدًۢا بَعِیْدًا اندازه دور یعنی نخواهد مطلقا عمل خود را ببیند وَیُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهٗ و حذر میفرماید خدای شما را از
غضب و عقوبت از خود در فتوحات آورده که خدای شما را میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب
ورب الارباب بیت چه نسبت خاک را با عالم پاک ... چه نسبت ذره را با عین خورشید چه نسبت خاک را با عالم پاک وَاللّٰهُ رَءُوْفٌۢ بِالْعِبَادِ و خدای مهربانست به بندگان خود که مبالغه میکند
در تحذیر ایشان قُلْ اِنْ كُنْتُمْ بگوای محمد اگر هستید شما ای یهود و نصاری که [illegible] نحن ابناء الله و احباؤه در عالم افگنده اید و دعوی میکنید که تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ دوست
میدارید خدای را فَاتَّبِعُوْنِیْ پس پیروی کنید مرا یُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ تا خدای شما را دوست دارد وَیَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای
آمرزنده است گناهان کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رَّحِیْمٌ مهربانست بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب با قریش است که میگفتند ما بتان را برای خدای قربت
میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امید داریم ایشان را گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو نگذارید قُلْ اَطِیْعُوا اللّٰهَ بگو فرمان برید
خدای را در اوامر و نواهی وَالرَّسُوْلَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَاِنْ تَوَلَّوْا [illegible] برگردند و اعراض کنند از طاعت خدا و رسول فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ
الْكٰفِرِیْنَ پس بدرستیکه خدای دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بران میکند که تولی از طاعت خدا و رسول کفر است اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓى
اٰدَمَ بدرستیکه خدای برگزید آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده ملائکه و ابو [illegible] انبیا و اصفیا وَنُوْحًا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه
وَّاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت آدمیان [illegible] خانه کعبه وَاٰلَ عِمْرٰنَ و آل عمران که موسی و هارون بودند برسالت و تکلیم علی
الْعٰلَمِیْنَ بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند این عمران پدر مریم است و آل او مریم [illegible] اند که خدای تعالی ایشان را برگزید مریم را بالقدس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت
ذُرِّیَّةًۢ و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبران را بَعْضُهَا برخی از ایشان مِنْۢ بَعْضٍ [illegible] زاده شده مراد اولاد و پسندیده اند از آبای برگزیده وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای شنواست
مر اقوال باطله را که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه یا مزخرفات نصاری که [illegible] ابن الله گفتند عَلِیْمٌ داناست با غراض فاسده ایشان از این مقالات آورده اند که

عمران نیکمردی بود از اولاد سلیمان زنی داشت حنه نام که خواهر ام اشاع زن زکریا بود وقتی به بیت المقدس رسیده بود در حالت توجه عبادت انچه خوش داشت در خاطرش
گذشت که چه بودی که مرا فرزندی بودی و آنجا فرستادمی چون آبستن شد نذر کرد که او را محرر گرداند برای خدای تعالی چون دختری بزاد غمناک شد حق تعالی بر شکستگی دل او ترحم فرمود دخترش را
که مریم بود بعوض پسر قبول فرمود دانسته که حق از حکایت و سیر ما یاد اذ قالت امرأت عمران یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذ بود وقتیکه
حامله شد رب انی نذرت ای پروردگار من بدرستیکه نذر کردم لک ما فی بطنی برای تو انچه در شکم منست محررا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا خاص
ترا پرستند و خدمت مسجد تو کند در ان زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ میداشتند و فرزندان برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین چنین
نذرها فریضه بود و بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت ویحک این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که فتقبل منی پس
قبول کن خدایا از من انچه نذر کردم انک انت السمیع بدرستیکه تو شنوائی سخنی که در باب گفتم العلیم دانائی بقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم
فلما وضعتها پس آنهنگام که نهاد بار خود را ضمیر عائد بحنه است یا بنذیره قالت گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستیکه من نهادم آن بار
انثی فرزند ماده والله اعلم و خدای داناتر است بما وضعت بانچه بار نهادم حفص میخواند یعنی خدای داناتر بود بانچه حنه وضع کرد و بقرات بکر انجمله مقوله قول
حنه است و بقرات حفص مستانفه من قول الله تعالی ولیس الذکر گفت حنه که نیست نرینه که من طلب کردم برای خدمت کنیسه کالانثی همچون فرزند ماده که
من زاده و انی سمیتها و بدرستیکه من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان عابده است یعنی کنیزک خدای و انی اعیذها بک و بدرستیکه
من در پناه می آورم او را بحضرت تو و ذریتها و فرزندان او را من الشیطان الرجیم از وسوسه دیو سرکش رانده شده یا از مس او برکت دعای حنه پروردگار
مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ و محروس ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند
فریاد بر کشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس بودند فتقبلها پس فرا پذیرفت مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن بپذیرفتن نیکو جهت خدمت
خانه و انبتها و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نباتا حسنا نشو و نمائی نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون بنه سالگی رسید بانواع
عبادت بر همه احبار غالب شد و گویند پرورش حسن تخلق او بود باخلاق ربانی القصه مادر او را بعد از ولادت به بیت المقدس آورده بسدنه و احبار گفت خذوا دونکم
هذه النذیرة فرا گیرید این نذر کرده شده را که از ان خداست بزرگان بقبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتیکه قرعه زدند بران وجه قلمهای خود
را که بدان کتابت توریت میکردند بکنار نهر اردن برده و بجوی آب افگندند بشرط آنکه قلم هر کس بر سر آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بر روی آب آمد
و کفالت مریم بزکریا مقرر شده و کفلها زکریا و فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد
طفولیت در گذشت او را بمسجد آورده غرفه که جز بنردبان صعود بران میسر نشدی برای او ترتیب داد و هرگاه که زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفل محکم
بسته کلید را با خود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصی الغایت کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لائح گشت کلما دخل علیها
هرگاه که در آمدی بر مریم زکریا المحراب زکریا بغرفه که مریم آنجا بود وجد عندها رزقا مییافت نزدیک او روزی که آن میوه تابستانی بود در میان زمستان
و محصول زمستانی در فصل تابستانی زکریا که چند نوبت این صورت معاینه دید قال یا مریم گفت ای مریم انی لک هذا از کجاست ترا این میوه در غیر وقت او قالت
هو من عند الله گفت مریم این رزق که می بینی از نزدیک خداست ان الله یرزق من یشاء بدرستیکه خدای روزی میدهد هر کرا میخواهد بغیر حساب
بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هنالک در انوقت که زکریا ثمره تازه دید در غیر هنگام طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی در همانجا دعا زکریا
ربه بخواند زکریا پروردگار خود را قال رب هب لی گفت ای آفریدگار من ببخش مرا من لدنک ذریة طیبة از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش گناه انک
سمیع الدعاء بدرستیکه تو از کرم شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آنی فنادته الملائکة پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بود و بجهت تعظیم او را بطریق

سمیع یاد کرد وَهُوَ قَآئِمٌ و حال آنکه زکریا ایستاده بود يُّصَلِّيْ فِي الْمِحْرَابِ نماز می گزارد در محراب یا در محرابی که داشت اَنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای يُبَشِّرُكَ
بِيَحْيٰى مژده میدهد ترا بفرزندی که نام او یحیی ست و معنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده باشد یا دین پدر بدو زندگی یافت مُصَدِّقًا و حالتیکه
این فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ بعیسی که او کلمه است یعنی عیسی را کلمه است این گفته شد که بی پدر او تولد شد و بکلمه کن پیدا شد
مِّنَ اللّٰهِ از نزدیک خداوند تعالی آورده اند که اول کسیکه بعیسی ایمان آورد یحیی بود علی نبینا وعلیه السلام و دیگر صفت یحیی اینست وَسَيِّدًا و مهتری که بحلم و علم
و تقوی که شرائط سیادتست آراسته وَّحَصُوْرًا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب وَّنَبِيًّا مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ ○ و پیغمبری ناشی شده از
شایسته حالان یعنی زکریا و آبای او و صالح آن باشد که حقوق خالق و خلائق بر وجهی ادا کند که باید و شاید و چون زکریا را چنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ گفت
ای پروردگار من اَنّٰى يَكُوْنُ لِيْ غُلٰمٌ از کجا باشد مرا پسری وَّقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و بدرستیکه فرا رسیده است مرا پیری و بزرگسالی وَامْرَاَتِيْ عَاقِرٌ و زن
من یعنی ایشاع و او خواهر مادر مریم بوده نازاینده است آیا مارا جوان بیسازی یا درهمین پیری فرزندی میدهی قَالَ گفت خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای كَذٰلِكَ
همچنین بر همین حال که هستید از پیری اللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ○ خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّيْۤ اٰيَةً گفت زکریا
ای پروردگار من ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند قَالَ اٰيَتُكَ گفت جبرئیل که خدای میگوید نشانه تو اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست
که سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ سه شبانه روز اِلَّا رَمْزًا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا بزیر لب وَاذْكُرْ
رَّبَّكَ كَثِيْرًا و یاد کن پروردگار خود را بسیار وَّسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْاِبْكَارِ ○ و تسبیح گوی او را در شبانگاه و بامداد و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد
انشاء اللّٰه تعالی وَاِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ و یاد کن آنزمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه مشافهه گفتند يٰمَرْيَمُ ای پرستار خدای اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰىكِ
بدرستیکه خدای تعالی برگزید برای طاعت و عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد ترا به عصمت وَطَهَّرَكِ و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا قاذوراتی که نسارا
باشد چون حیض و نفاس یا از خصائل ذمیمه و عادات قبیحه وَاصْطَفٰىكِ تکرار از برای تاکید است یعنی و بی شبهه ترا برگزید عَلٰى نِسَآءِ الْعٰلَمِيْنَ ○ بر زنان عالمیان
یا آنکه ترا بی شوهر فرزند داد و بنفخه جبرئیل مخصوص گردانید يٰمَرْيَمُ اقْنُتِيْ لِرَبِّكِ ای مریم فرمانبرداری کن مر آفریننده و پرورنده خود را وَاسْجُدِيْ و سجده کن خدای را
وَارْكَعِيْ مَعَ الرّٰكِعِيْنَ ○ و رکوع آر با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد با احبار بیت المقدس ذٰلِكَ اینها که ذکر کرده شد درین آیتها
از حدیث مریم و زکریا و یحیی مِنْ اَنْۢبَآءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است که بجهت اظهار اعجاز تو ای محمد نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ وحی می کنیم و بزبان جبرئیل
بتو می فرستیم وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد لَدَيْهِمْ نزدیک احبار بیت المقدس اِذْ يُلْقُوْنَ اَقْلَامَهُمْ آنهنگامی که انداختند از برای قرعه قلمهای
کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند اَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ که کدام ست از ایشان که پاینده آن شود بتعهد مریم وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و نبودی تو نزدیک ایشان
اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ ○ آنوقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ دیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل گفت
يٰمَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ق ای مریم بدرستیکه خدای مژده میدهد ترا بکلمه از و مراد حضرت عیسی ست و او را کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد
بی پدر و اگرچه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده است اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود ست در حق عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمه
اکمل و اتم تواند بود اسْمُهُ الْمَسِيْحُ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ نام آن کلمه مسیح لقبست و عیسی اسم تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوئیم نام پیغمبر ما مصطفی محمد صلعم
و علی جمیع الانبیاء و المرسلین مسیح بعبری مشیحا باشد یعنی مبارک وَجِيْهًا فِي الدُّنْيَا و شناسا و تمام قدر در دنیا بطاعت یا به نبوت یا به محافظت یا
بمخلوق شدن بی پدر یا برفع آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه وَمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ ○ و از نزدیک
گردانیده شدگانست بکرامت خدای وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن میگوید این فرزند با مردمان فِي الْمَهْدِ در کنار تو که بجای مهد شد و در زمان صغر و وقتیکه شایسته گهواره بود وَكَهْلًا و سخن گوید

این فرزند با مردان از دعقیکه کمل باشد یعنی د وموی کلام او ودر عهد معجزه بود ودر کهولت دعوت وَّمِنَ الصّٰلِحِيْنَ۝ واز انبیای شایسته است قَالَتْ رَبِّ گفت مریم از روی استفهام یا
بطریق استعظام کای پروردگار من اَنّٰى يَكُوْنُ از کجا وبرچه وجه باشد لِيْ وَلَدٌ مرا فرزندی وَّلَمْ يَمْسَسْنِيْ بَشَرٌ ؕ وحال آنکه مرا مس نکرده است هیچ بشری واین خارج است از عادت
که بی شوهر از زنی فرزند آید قَالَ كَذٰلِكِ گفت جبرئیل همین حال که تو هستی بی مساس بشری اللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ؕ خدای می آفریند آنچه می خواهد
اِذَا قَضٰٓى اَمْرًا چون خدای حکم کند کاری را فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهٗ پس جزین نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم اوست كُنْ فَيَكُوْنُ۝ بباش پس پیدا شد گفته اند
لفظ کن عبارت است از سرعت تکوین اشیا بتکوین ویعنی هست کردن خلق بروشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیاء باسباب ومواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن اشیا
بی سببی وماده بلیت آنکه از وی پدید گشت سبب بی سبب آفرینش چه عجب قدرتی را که عجز نیست در آن هست ازین نوع کارها آسان ** وَيُعَلِّمُهُ الْكِتٰبَ
وبیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده پیش از ان چون صحف شیث وابراهیم وجز آن وَالْحِكْمَةَ وعلم حلال وحرام که حکمت شریعت است وَالتَّوْرٰىةَ
وَالْاِنْجِيْلَ ۚ وتعلیم دهند او را توریت وانجیل تخصیص آن از کتب بمنزله جهت تفضیل است وَرَسُوْلًا وگرداند او را فرستاده بحق اِلٰى بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ۙ۬
بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی بایشان اَنِّيْ قَدْ جِئْتُكُمْ بآنکه من بتحقیق آمده ام بشما بِاٰيَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ ۙ بعلامتی از نزد پروردگار شما وآن علامت
گواه رسالت منست ومراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج آیت ذکر میکند اول اَنِّيْٓ اَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ الطِّيْنِ بدرستیکه من میسازم وتصویر میکنم برای شما
از گل كَهَيْـَٔةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغی فَاَنْفُخُ فِيْهِ پس میدمم نفس خود در آن مرغ از گل ساخته فَيَكُوْنُ طَيْرًا ۢ پس میگردد آن گل مصور مرغی زنده
پرواز کننده بِاِذْنِ اللّٰهِ ۚ بامر خدای یا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت وبر دست گرفته نفس در ومیدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد
ومیان زمین وآسمان پرواز می آمد وگفته اند که در نظر مردم می پرید وچون از نظر خلق غائب میشد مرده بر زمین می افتاد علامت دوم وَاُبْرِئُ الْاَكْمَهَ وبری میگردانم نابینای
مادر زاد را از علت او علامت سوم وَالْاَبْرَصَ وپاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او علامت چهارم وَاُحْيِ الْمَوْتٰى وزنده میکنم مردگان را
بِاِذْنِ اللّٰهِ ۚ بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد ومفسران بر آنند که عیسی چهار مرده زنده کرده یکی از ایشان
سام بن نوح بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم وَاُنَبِّئُكُمْ وخبر میدهم شما را بِمَا تَاْكُلُوْنَ بآنچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُوْنَ ۙ
وآنچه ذخیره میکنید فِيْ بُيُوْتِكُمْ ؕ در خانهای شما مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که آبا وامهات شما فلان طعام خورده اند وبرای شما فلان چیز نهاده اند
وایشان بخانه آمدندی کیفیت ماکولات ومدخرات باز گفتندی اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین پنج معجزه لَاٰيَةً لَّكُمْ هر آینه علامتیست مر شما را ودلالتیست
بر صدق مدعای من اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ۚ۝ اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزه است یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا وآمده ام
بشما باور دارنده لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچیز را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرٰىةِ که آن کتاب موسی است ومن تقریر کننده شبهات آنم وَلِاُحِلَّ لَكُمْ ودیگر
برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِيْ برخی از آنها که در شریعت موسی حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم وبقر وبعضی مرغان
وماهیان وتعظیم روز شنبه بردارم وَجِئْتُكُمْ وآمده ام بشما بِاٰيَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ ۣ بنشانی از پروردگار شما مراد معجزات ودلائل است وایراد آیت بلفظ
واحد تنبیه است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیت دارند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای در مخالفت امر من وَاَطِيْعُوْنِ۝ ومرا فرمان برید در قبول
دعوت حق اِنَّ اللّٰهَ رَبِّيْ بتحقیق که خدای پروردگار من وَرَبُّكُمْ وآفریدگار شما است فَاعْبُدُوْهُ ؕ پس او را پرستید اور اھٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ۝
اینست راه راست ورساننده بمنزل مقصود فَلَمَّآ اَحَسَّ عِيْسٰى پس آنهنگام که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از یهود کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان وآن
اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت وبر لب دریای
نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی با ایشان گفت بیائید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیائید تا دام توجه بلجه توحید

انگلیم اگر اینجا شکار ما نمی بینید آنجا شکار ارنا الاشیاء کما هی بکشید در معالم آورده که عیسی گفته بیائید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبدالله
و رسول ایشان بوی ایمان آوردند بعد از ان قَالَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللّٰهِ گفت عیسی کیانند از شما یاران من در کار خدای تا وقتی که نصرت الهی در رسد
قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و گویند حواریان گازران و رنگریزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد این خاصگان
در جواب عیسی فرمودند که نَحْنُ أَنصَارُ اللّٰهِ ما یاران خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین وی آمَنَّا بِاللّٰهِ گرویده ایم بخدای وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ○
و تو ای عیسی گواه باش تا که ما گردن نهادگانیم دین خدای را پس آغاز دعا کردند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بِمَا أَنزَلْتَ بآنچه فرو فرستادی
به عیسی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ○ پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریدهٔ احسان قدیم
با آنها که گواهی دهند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و گفته اند کتابت یعنی جمع ست و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار و معنی دعای حواریان
این بود که خدایا جمع کن میان ما و امت محمد که ببرکت آنحضرت از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن الآخرون السابقون حلوای آخر ند و تکلّف اوّل بهیقای ای
پیمبران رسل حلوای پسین و ملح اوّل **نظم** پیشوای ماست صدر المرسلین + مذ امتان اوست بر المؤمنین + هست از پیغمبران او خوشتر + امت او از همه بهتر
وَمَكَرُوا و مکر کردند آنکسانیکه عیسی از ایشان احساس کفر کرده بود بران وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسی را ببینند بکشند و اصح آنست که یا نواع
حیل عیسی را بدست آوردند و در خانهٔ محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون
آرد حق سبحانه و تعالی در آن شب عیسی را باسمان برده بود و همین که یهودا در خانه در آمد عیسی را ندید حق سبحانه شبه عیسی بر و افگند چون بیرون آمد و خواست که بگوید عیسی
در خانه نیست یاران وی او را گرفتند هر چند گفت من فلان کسم و استغاثه کرد بجائی نرسید و از دارش در آویخته تیر باران نمودند اینست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند وَمَكَرَ اللّٰهُ
و خدای جزای مکر ایشان بایشان رسانید تا یار خود را بخواری تمام بکشتند وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ○ و خدای بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را إِذْ قَالَ اللّٰهُ یاد کن
آنرا که گفت خدای يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی بدرستیکه من فرا گیرندهٔ توام از دنیا وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بردارندهٔ توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود
وَمُطَهِّرُكَ و پاک کننده و نجات دهندهٔ توام مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از قصد و مکر آنکسان که کافر شدند بتو وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ و گرداننده آنکسانیم
که متابعت تو کردند یعنی مومنان از امت تو فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این فوقیت بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود و حجت برهان
در اثبات رسالت عیسی با غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطهٔ معاونت قیاصره و پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تا روز رستخیز ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان و منکران او فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما
فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ○ در آن چیز که شما هستید در وی اختلاف میکنید یهود موسی را تصدیق میکنند و عیسی و محمد را منکرند و نصاری عیسی و
موسی را تصدیق میکنند و به محمد و علی جمیع الانبیا منکر ند و بثالث ثلاثه قائل میشوند و مومنان میگویند الله تعالی یکیست موسی و عیسی و محمد فرستادگان
اویند بحق پس خدای تعالی فرمود به نسبت این طوائف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَأُعَذِّبُهُمْ پس عذاب
کنم ایشان را عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت فِي الدُّنْيَا درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری وَالْآخِرَةِ و در ان سرای بانواع عقوبات و خلود
در دوزخ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ○ و نیست مر این کافران را از یاران و نصرت دهندگان در منع عذاب ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا و اما آنکسانیکه ایمان آوردند
یعنی امت محمد وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ پس را بتمام بدهیم ایشان را و حفص یوفیهم خواند یعنی خدای بدهد أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان
در دنیا به نیکنامی و در عقبی به بهشت کامی وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ○ و خدای دوست نمیدارد ستمکاران را ذَٰلِكَ این کلام که مذکور شد در قصه انبیا
نَتْلُوهُ عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْآيَاتِ و آن از علامات نبوت و دلائل رسالت ست وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ○ و از یاد کرد نست محکم بتصرف از

تو تعرض تو قل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصهٔ عیسیٰ نصاری نجران زبان اعتراض کشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسیٰ را دشنام میدهی و نام بندگی بر وی می نهی
خواجهٔ عالم فرمود که معاذ الله که نام عبد الله بر عیسیٰ دشنام باشد او بنده ایست فرستادهٔ خدای او کلمه ایست القا کرده شده به بتول عذرا ایشان را آتش غضب
برافروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق گردد حق تعالیٰ آیت فرستاد اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی تحقیق صفت عیسیٰ و شان غریب او
عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافریند کَمَثَلِ اٰدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق
شد و حال آنکه او را ابن الله نمیگوئید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکت در بعضی اوصاف است عیسیٰ
مثل آدم است در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجود یست خارج از عادت مستمره و امام قشیری قدس سره میفرماید که تخصیص کرد و هر دو را بتطهیر روح ایشان
از مرور بر ممر اصلاب بحقیقت بوجه مماثلت ظهور هر دو پیغمبر است بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ بیافرید خدای
قالب او را از خاک ثُمَّ قَالَ لَهٗ پس گفت مر آن قالب مصور مستوی را که بحکم من کُنْ بباش زنده بروح فَیَکُوْنُ ○ پس بود تنبیه میفرماید که خاک را گفتم آدم
باش و باد را گفتم عیسیٰ باش اَلْحَقُّ این خبر که از عیسیٰ گفته شد درست و راست است و پیغامیست رسیده مِنْ رَّبِّکَ از پروردگار تو فَلَا تَکُنْ مِّنَ الْمُمْتَرِیْنَ
پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید است بر زیادتی یقین و ثبات بران و اصح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر است اما مقصود بخطاب امت آنحضرت اند
یعنی ای مومنان شما مباشید از ان جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسیٰ چون مثل آدم است و در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده اند و لمعه
نور این تمثیل را مشاهده نکردند مثنوی ز اسرار یقین حرفی نخواندند + بزندان گمان محبوس ماندند + بدینسان گشته ظاهر آفتابی + بپیش دیدهٔ ایشان حجابی + چه بیند
چشم نابینا ز خورشید + چه داند دیو سر جام جمشید + فَمَنْ حَاجَّکَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید فِیْهِ در باب عیسیٰ مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَکَ پس از آنکه آمد بتو
مِنَ الْعِلْمِ از دانستن عیسیٰ که رسول و بنده است فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو ایشان را که بیائید تا از برای مباهلت نَدْعُ بخوانیم اَبْنَآءَنَا وَ اَبْنَآءَکُمْ پسران ما
و پسران شما را وَ نِسَآءَنَا وَ نِسَآءَکُمْ و زنان ما و زنان شما را وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَکُمْ و نزدیکان ما و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا
لعنت کنیم بیکدیگر فَنَجْعَلْ لَّعْنَتَ اللّٰهِ پس بکنیم لعنت خدای را عَلَی الْکٰذِبِیْنَ ○ بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد
حضرت رسالت وفد نجران را طلبیده گفت هر چند با در حجت می افزائیم شما در عناد و منازعت می افزائید اکنون بیائید تا بمباهلت مشغول شویم تا صادق از کاذب
و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت رسالت پناه حسین را بر داشته و دست حسن گرفته
و فاطمه زهرا از عقب و علی مرتضی کرم الله وجهه همراه بعد از ان روان شدند و خواجهٔ عالم با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گوئید از ان جانب ترسایان بعد از
تاملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صف برکشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم را با اهل بیت بدید فریاد
برکشید و گفت که ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید بخدای که من رویهائی می بینم که اگر از خدا درخواهند کوهها را از موضع آن زائل گرداند و یقین
میدانم که اگر با ایشان مباهله کنید یک ترسا بروی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدهند و نوبت بدهند و سی زره پسندیده
تسلیم مسلمانان نمایند پس برین منوال صلحنامه نوشته بمنازل خود بازگشتند و حضرت پیغمبر فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالیٰ ایشانرا
مسخ گردانیده آتش بر ایشان فرو ریختی و جملهٔ اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این قصها که مذکور شد
لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر آینه آنست خبر راست و درست وَ مَا مِنْ اِلٰهٍ و نیست هیچ معبودی سزای پرستش اِلَّا اللّٰهُ مگر الله که استحقاق عبودیت او را
ثابت است وَ اِنَّ اللّٰهَ و بتحقیق که خدای تعالیٰ لَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ ○ اوست غالب و قوی محکم کار فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله
برتابند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای عَلِیْمٌۢ بِالْمُفْسِدِیْنَ ○ داناست بفساد و تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است

از طرق توحید بیت هر که بدین ره نرفت راه بجائی نبرد + هر که ازین رخ بتافت روی رهائی ندید + قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوای اهل کتاب خطاب با ترسایان نجران ست
قتاده میفرماید که یهود مدینه در بن خطاب داخل اند و مضمون خطاب آنست که تَعَالَوْا بیائید إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بسوی سخن راست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما
و شما یعنی کلمهٔ که مردم باید که دران یکسان باشند و آنجا کلمه سه چیز ست أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ یکی آنکه نپرستیم مگر خدای را تعریض بیهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسیٰ
وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا و دوم آنکه شرک نیاریم بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهرست وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا و سوم آنکه فرانگیرد بعضی از ما
بعضی دیگر را أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ خدایان جز خدای تعالی یعنی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت شرف
حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهرست و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمهٔ عدل
فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ۝ پس بگوئید شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشانرا که گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری
لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ چرا شما هر دو گروه مخاصمه میکنید در دین ابراهیم و مدعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بود و ترسایان میگفتند نصرانی
بود حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله می نمائید و او را جهود و ترسا میخوانید وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ و حال آنکه فرستاده نشد توریت
که یهود بر شریعت او عمل میکنند و نه انجیل که نصاری حکم او را گردن نهاده اند إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ مگر بعد از زمان ابراهیم و مقررست که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال
و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او بدین دو پیغمبر و شریعت امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بوی چگونه توان کرد أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝
آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمیکنید هَا أَنْتُمْ تنبیه میکند که گوش دارید که شمائید هَٰؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ آن گروه که خصومت کردید و حجت آوردید فِيمَا
لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ در ان چیزی که مر شما را بدان چیز دانشی هست یعنی نعت محمد ص که در توریت و انجیل خوانده بودید و آنرا تغییر دادید فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا حجت
می آرید فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ در ان چیزی که نیست شما را بآن چیز دانش یعنی قصهٔ ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی وَاللَّهُ يَعْلَمُ
و خدای میداند که ابراهیم بر چه دین بود وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ و شما نمیدانید حقیقت حال و را مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ نبود ابراهیم يَهُودِيًّا وَلَا
نَصْرَانِيًّا جهود و نه ترسا وَلَٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا و لیکن بود پاک و موحد و منحرف از عقائد ردیه مخلص و تسلیم کننده وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ و نبود از شرک
آرندگان تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بدرستیکه سزاوارترین مردمان بِإِبْرَاهِيمَ بدین ابراهیم لَلَّذِينَ
اتَّبَعُوهُ هر آینه آنکسانند که پیروی کردند او را در زمان او وَهَٰذَا النَّبِيُّ و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر جمعی از
معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله آمده گفتند که ما بتعظیم ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی یا نصرانی بوده و محمد را حسد بران داشت که خود را بملت ابراهیم
منسوب سازد این آیت در رد قول ایشان نازل شد و اصح آنست که بروفق قول نجاشی ح فرود آمده در وقتیکه جعفر بن ابی طالب رض با جمعی از
مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه
مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبدالله مناظره کرد و ایشانرا ملزم ساخته و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و تابعان او سافقه ایشان در استماع قرآن رقت
و گریه ورزیدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت مترسید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابراهیم و عمرو بن عاص گفت حزب ابراهیم کیانند نجاشی گفت این گروه که می آیند
و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بوده و ما بوی سزاوارتریم حق سبحانه موافق سخن نجاشی که در حبشه می گفت
این آیت در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر با ابراهیم حضرت پیغمبرست و اصحاب او وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ۝ و خدای دوست مؤمنان سازندهٔ کار ایشانست
وَدَّتْ آرزو می برند طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ گروهی از یهود لَوْ يُضِلُّونَكُمْ آنکه شما را گمراه گردانند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشانرا
بدین خود دعوت میکردند چنانچه در سورهٔ بقره گذشت و میخواستند که ایشان از راه راست بیفگنند وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ و گمراه نمی سازند مگر نفسهای خود را

بخود بازگردد و وبال اضلال بدیشان عاید است وَمَا يَشْعُرُونَ ○ و نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَكْفُرُونَ چرا کافر میشوید بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن یا بعثت محمد وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ○ و حال آنکه شما گواهی میدهید که در توریت و انجیل حقست و نعت او در هر دو کتاب هست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا بر می آمیزید راستی را بِالْبَاطِلِ به کجی و ناراستی یا خلط میکنید توریت را بمحرفات خود یا می پوشید اقرار کرده قبل

ع ۸ از بعث به پیغمبر آخر الزمان و داشتند با انکاری که بعد از آن آمده وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا می پوشید سخن راست را که نعت و صفت حضرت مصطفی است وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○ وحال آنست که شما میدانید که آن حقست یا میدانید که آنرا از حسد می پوشید و بعناد در خفای آن میکوشید و گفته اند که می پوشید و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چراغیکه افروخته عنایت الهیست بدم هر سر و نفسی منطفی نمیگردد وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ بیت شکر باد اگر جهان گیرد + شمع خورشید زان نمی میرد + وَقَالَتْ

و گفتند گروهی مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و عرینه اتفاق کردند که در اول روز بدین محمد در آیند از روی مکر و حیله و با خر روز چنان فرانمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین و فساد آیین شما بر ما روشن شد و او نه آن نبی موعود است و پیغمبر شما موجود نیست ممکن که بدین حیله بعضی از اصحاب بتردد افتند و گویند اینها اهل کتاب اند چنین سخن از روی گزاف نخواهند گفت و چون این معاملت ازیشان باشد نخواهند شاید که از طریق تصدیق محمد منحرف شده بدین ما در آیند حق سبحانه مومنان را ازین مکر آگاهی داد و آیت فرستاد که میان یکدیگر گفتند آمِنُوا بِالَّذِي ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان چیزیکه أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا فرو فرستاده شد بر آنانکه ایمان آوردند یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدان چیز که در اول روز اقرار کرده باشید لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان بسبب انکار شما بعد اقرار در شک افتاده يَرْجِعُونَ ○ باز گردند از دین خود و چون خیبریان دیدند که سرّ ایشان ظاهر شد گفتند یکدیگر را وَلَا تُؤْمِنُوا و تصدیق مکنید إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ مگر آنکس را که پیروی کند دین شما را که یهودیتست قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستیکه هدایت دین خدا است یعنی دین اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود در رد قول ایشان الیس باز تتمه کلام ایشان است أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ آنکه داده باشند هیچکس را مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ یا آنکه مسلمانان با شما مخاصمه کنند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما زیرا که دین شما درست ترست و حجت شما قوی تر و روشن تر قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بگو بدرستیکه برتری و بهتری یا افزونی در علم و حکمت بِيَدِ اللَّهِ بدست قضای تصرف خداوندست يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ میدهد آنرا بهر که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار رحمتست عَلِيمٌ ○ دانا باهل استحقاق در اعطای فضل يَخْتَصُّ خاص میگرداند بِرَحْمَتِهِ باسلام یا قرآن یا نبوت مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ○ و خدای خداوند فضل بزرگست بر مومنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل کتاب مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی باشد که او را امین سازی بِقِنْطَارٍ بهزار و دویست اوقیه از مال يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا کند آن مال را بتو و او عبد الله بن سلام بود که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود و ابن سلام او را ادا کرد وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسیکه او را امین گردانی بِدِينَارٍ بیک دینار زر لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نکند و باز ندهد بتو إِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنکه مادام باشی عَلَيْهِ قَائِمًا بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار بر و امانت داده بودند و او خیانت کرده در آن ذَٰلِكَ این خیانت مر یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآنست که گفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سَبِيلٌ گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریت نداند امی ست و مال امی را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند توریت روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَيَقُولُونَ و میگویند درین سخن عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ چه در همه ملل و شرایع باداء امانت حکم رفته است وَهُمْ يَعْلَمُونَ ○ وحال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام ست بَلَىٰ نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت عرب و حکم اینست مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ

هرکه وفا کند بعهدی که خدای با او بسته در توریت با دای امانت و ترک خیانت وَاتَّقٰى و بپرهیزد در باب حلال و حرام فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای يُحِبُّ
الْمُتَّقِيْنَ۝ دوست میدارد پرهیزگارانرا اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه يَشْتَرُوْنَ میفروشند و بدل میکنند بِعَهْدِ اللّٰهِ عهدی را که با خدای
بسته اند و آن ایمانست به محمد وَاَيْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و تغییر آن میخورند ثَمَنًا قَلِيْلًا به بهای اندک و آن جامهٔ
چند جو وگزی چند کرباس بوده که از کعب بن اشرف ستانده اند و نعت پیغمبر را تحریف کرده بدین افترایش عوام سوگند خورده اُولٰٓئِكَ آن عهد شکنان
و سوگند دروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست مر ایشانرا فِي الْاٰخِرَةِ در آنسرای از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و سخن نگوید خدای
با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند وَلَا يَنْظُرُ اِلَيْهِمْ و بنظر رحمت بدیشان نگرد يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيْهِمْ و پاک نسازد ایشانرا از
لوث گناه وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ۝ و مر ایشان را باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد وَاِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيْقًا و بدرستیکه از جهودان هر آینه گروهی هستند چون
کعب و ابو یاسر و جی که از روی ناراستی يَلْوٗنَ اَلْسِنَتَهُمْ می پیچانند زبانهای خود را بِالْكِتٰبِ بخواندن کتابی که نوشته و برنافته احبار ایشانست و آن مفتریات
بلغت عبری می خوانند لِتَحْسَبُوْهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتٰبِ از توریت ست وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتٰبِ و حال آنکه نیست از توریت
وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ آن محرف و مفتری از نزد خدا یست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ و نیست آن از نزدیک خدای وَيَقُوْلُوْنَ عَلَى اللّٰهِ
الْكَذِبَ و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ۝ و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود
ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسیٰ می گفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس در قول ایشان میفرماید که مَا كَانَ
لِبَشَرٍ هرگز نبود و نباشد و نیست و نسزد مر آفریده را یعنی عیسیٰ اَنْ يُّؤْتِيَهُ اللّٰهُ الْكِتٰبَ بآنکه بدهد خدای او را انجیل وَالْحُكْمَ و فهم آن یا فصل امور و قضیه
نبوت وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ يَقُوْلَ لِلنَّاسِ پس آنکس گوید مر امت خود را که كُوْنُوْا عِبَادًا لِّيْ باشید شما بندگان یا پرستندگان من مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
جز از خدای وَلٰكِنْ كُوْنُوْا و لیکن گوید که باشید رَبّٰنِيّٖنَ راستان دین و استواران در دانش بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص تُعَلِّمُوْنَ
الْكِتٰبَ بیاموزید مر دیگرانرا کتابی که از حق فرود آمده است وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ۝ و بآنکه باشید شما که پیوسته بخوانید و درست کنید کتاب را
از معنی آیت چنان مفهوم میشود که ربانی آنست که علم را بپرورش هر با فاده و استفاده و آنکه محمد بن حنیفه در روز دفن عبداللّٰه بن عباس فرموده که مات الیوم ربانی
هذا الامة مؤید این قول است و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر سر کونین نهاده اند و از کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده چهار تکبیر بر صفات نفس
فریبنده کرده و روی توجه از خود برتافته و بدوست آورده بیت ریخته باران فان از سحاب مکرمت ✦ شسته نقش حرف غیر از صفحهٔ پندار شان و در لطائف
قشیریه آورده که ربانیان دانایان باشند بخدای و بردباران در راه خدای قائم باللّٰه و فانی از ما سوی اللّٰه شنودن ایشان از حق و گفتن ایشان بحق مصرع با او گویند و بجان از او میشنوند
وَلَا يَاْمُرَكُمْ و لمی سزد آنرا که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰٓئِكَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگان را وَالنَّبِيّٖنَ اَرْبَابًا و پیغمبرانرا خدایان
تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبرانرا که عیسیٰ و عزیر اند اَيَاْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ آیا میفرماید آن
پیغمبر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ۝ بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ و یاد کن
ای محمد چون فرا گرفت خدای مِيْثَاقَ النَّبِيّٖنَ پیمان و عهد پیغمبرانرا و امم در اخذ میثاق تابع انبیا اند و این میثاق عظمیٰ ست که حق سبحانه از همه پیغمبران
فرا ستده که شما و امم شما ایمان آرید به محمد و مضمون میثاق چنین ست که لَمَآ اٰتَيْتُكُمْ هر چه بدهم شما را مِّنْ كِتٰبٍ وَّحِكْمَةٍ از کتاب منزل و فهم آن ثُمَّ
جَآءَكُمْ رَسُوْلٌ پس بیاید بشما فرستاده از نزد من که آن محمد ست مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت لَتُؤْمِنُنَّ
بِهٖ هر آینه ایمان آرید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهٗ و یاری کنید او را به تن خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او و امم خود را بیاری او فرمائید قَالَ گفت خدای مر انبیا را

بعد از عرض این میثاق بر ایشان ءَ اَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَ اَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلٰی ذٰلِكُمْ بر این که گفتیم اِصْرِیْ عهد مرا بر وجهی که بیان و فا کنید قَالُوْٓا
اَقْرَرْنَا گفتند انبیاء اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوْا گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا
وَ اَنَا مَعَكُمْ مِّنَ الشّٰهِدِیْنَ ○ و منکه خدایم با شما از گواهانم بدین اقرار فَمَنْ تَوَلّٰی پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بَعْدَ
ذٰلِكَ بعد از این عهد و پیمان فَاُولٰٓئِكَ پس آنگروه معرضان هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ○ ایشان بیرون رفتگانند از دائرهٔ فرمان ایمان یا از مقام عهد و پیمان
اَفَغَیْرَ دِیْنِ اللّٰهِ آیا بجز دین خدای یَبْغُوْنَ میطلبید دین دیگر را و حفص یبغون میخواند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق میطلبند دین دیگر را وَ لَهٗ
اَسْلَمَ و حال آنکه مر خدای را گردن نهاده است مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست وَ الْاَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا وَّ كَرْهًا برغبت یعنی یا بکراهت
اگر خواهند و اگر نی سر بر خط فرمان او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمانبردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انقیاد ما عدای ثقلین بطوع است
و از آن ایشان بکره وَ اِلَیْهِ یُرْجَعُوْنَ ○ بسوی او باز گردانیده خواهید شد ای یعانی کارهان حفص بغیبت خواند یعنی اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قُلْ
اٰمَنَّا بگوای محمد که ایمان آوردیم بِاللّٰهِ بخدای که یکتاست در ذات و بی همتا در صفات وَ مَآ اُنْزِلَ عَلَیْنَا و گرویده ایم بانچه فرو فرستاده بر ما یعنی قرآن
وَ مَآ اُنْزِلَ و بانچه نازل گردانیده اند عَلٰٓی اِبْرٰهِیْمَ وَ اِسْمٰعِیْلَ وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوْبَ وَ الْاَسْبَاطِ بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان
صحف ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بودند وَ مَآ اُوْتِیَ مُوْسٰی و بانچه داده اند بموسی که توریت است وَ عِیْسٰی و به عیسی که آن انجیل است وَ النَّبِیُّوْنَ
و بانچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیب که کتب بر ایشان نازل شده بود مِنْ رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ
جدائی نمی افکنیم بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم نه ببعضی و نه ببعضی چون یهود و نصاری وَ نَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ ○ و ما مر خداوند را
گردن نهادگانیم در امر و نهی او وَ مَنْ یَّبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِیْنًا و هر که بطلبد جز دین مسلمانی دین دیگر را فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْهُ پس هیچ پذیرفته نشود آن دین از وی
وَ هُوَ فِی الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ ○ و او بواسطهٔ ترک اسلام در آن سرای از زیان زدگان باشد و این آیت تهدید جمعی است که طالب غیر دین اسلام شدند و در شان
آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین متین باز داشتند و مرتد شدند میفرماید کَیْفَ یَهْدِی اللّٰهُ چگونه راه نماید خدای استفهام است یعنی نفی یعنی
راه ننماید خدای قَوْمًا كَفَرُوْا گروهی را که کافر شدند بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان ده تن بودند که از مسلمانی برگشته بکفر
پیوستند چون حارث بن سوید طعمه بن ابیرق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای وَ شَهِدُوْٓا و گواهی دادند اَنَّ الرَّسُوْلَ آنکه فرستادهٔ
خدای یعنی محمد حَقٌّ حق است در قول و صدق وَّ جَآءَهُمُ الْبَیِّنٰتُ و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر وَ اللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ
الظّٰلِمِیْنَ ○ و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان اُولٰٓئِكَ جَزَآؤُهُمْ آن گروه مرتدان پاداش بد ایشان
اَنَّ عَلَیْهِمْ آنست که بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللّٰهِ لعنت خدای و آن دوریست از رحمت او وَ الْمَلٰٓئِكَةِ و لعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان
وَ النَّاسِ اَجْمَعِیْنَ ○ و لعنت همه مردمان و آن مذمت کردن است مر ایشان را خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاوید باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت است لَا یُخَفَّفُ
سبک گردانیده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ وَ لَا هُمْ یُنْظَرُوْنَ ○ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای جمع بدنیا یا تاخیر
عذاب وقتی بوقتی اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مگر آنانکه باز گردند بحضرت بتوبت مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه برگشته اند از حق وَ اَصْلَحُوْا و بصلاح آورند آنچیز را که در آن
فساد کرده اند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خداوند تعالی غَفُوْرٌ آمرزنده توبه گناهکار است رَّحِیْمٌ ○ مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید این آیت را
بدوست یمنی داده نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت که من هرگز از تو دروغی نشنوده ام و برادرم نیز و رسول خدا افترای نمی کند و رسول نیز بر خدا
دروغ نمی نهد و ... از همه راست گوتر است پس حارث با ... بتوبه نزد آن حضرت آمد ... ایشان یازده تن دیگر خوانند و ایشان از توبه اباء نموده جواب دادند

یا حالا در یک طرح اقامت داریم و انتظار خروج بعثت محمد اعوان و انصار او می بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما پذیرفته شود حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ پس از گرویدن ایشان ثُمَّ ازْدَادُوْا کُفْرًا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بران یا باین آیت توبه نیز کافر شدند لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَ اُولٰٓئِکَ هُمُ الضَّآلُّوْنَ ۝ و آن گروه که توبه ایشان پذیرفته نشود ایشانند گمراهان طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی آنانکه کافر شدند وَ مَاتُوْا وَ هُمْ کُفَّارٌ و مردند و ایشان کافران بودند یعنی بر کفر مردند فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ پس قبول کرده نشود از هیچ یکی از ایشان مِّلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا پری زمین از زر وَّ لَوِ افْتَدٰی بِهٖ و اگرچه فدا دهد آن همه یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین از مشرق تا مغرب مملو سازد و فدیه دهد تا از عذاب دوزخ برهد و سود ندارد اُولٰٓئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ و آنهای که کافر میرند مر ایشانرا است عذابی مشتمل بر الم بیحساب وَّ مَا لَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِیْنَ ۝ و نباشد مر ایشانرا هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن از عذاب ایشان ؛

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰی تُنْفِقُوْا هرگز نیابید نیکوئی و بدانچه می طلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت را تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مِمَّا تُحِبُّوْنَ از آنچه دوست میدارید از مال که به فقرا تصدق نمائید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا بطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که آنرا در راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از دناس تعلق بما سوی الله بپردازید و گفته اند که بر که محبوب شما است آنرا نفقه کنید در دنیا بمطلوب خود برسید در عقبی و هر که از دنیا و عقبی بگذرد بقرب حضرت علی برسد بیت می صرف وحدت کسی نوش کرد که دنیا و عقبی فراموش کرد ؛ بعد از نزول این آیت ابوطلحه انصاری بجناب رسالت پناه آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیک من بر حاست جا که خدای حکم کند خرچ کن آن باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول گاه گاه بدان آمدی و از آب و میوه آن تناول فرمودی پس جواب ابوطلحه گفت بخ بخ این مالیست با سود بسیار و حضرت آن باغ را در میان اقربای وی قسمت فرمود وَ مَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَیْءٍ از چیزی خواه اندک خواه بسیار و خواه از محبوبات اموال خود خواه از غیر آن فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِیْمٌ ۝ پس بدرستیکه خدای بآن چیز داناست و بر حسب نیت شما شما را جزا خواهد داد کُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها کَانَ حِلًّا بوده است حلال لِّبَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون این آیت فرود آمد که فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِیْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ طَیِّبٰتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ ؛ یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شده گفتند اینها ابدا حرام بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود اِلَّا مَا حَرَّمَ مگر آنچه حرام کرد اِسْرَآءِیْلُ عَلٰی نَفْسِهٖ یعقوب بر تن خویش و آنچنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر او را خدای تعالی شفا دهد هر طعام و شرابی که دوست تر دارد بر خود حرام سازد و حق سبحانه او را شفا بخشید گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوست تر داشتی تقربا الی الله تعالی و وفاء بنذر بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او از تناول اینها اجتناب نموده گفتند در توریت بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه تعالی فرمود که چنین نیست که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد مِنْ قَبْلِ اَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرٰىةُ پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریت و اگر ایشان بهتان اعتراض اصرار نمایند قُلْ فَاْتُوْا بِالتَّوْرٰىةِ بگو پس بیارید توریت صحیح را فَاتْلُوْهَاۤ پس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝ اگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن توریت اباکردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شده فَمَنِ افْتَرٰی پس هر که افترا کند و بر بندد عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدای دروغ را در تحلیل و تحریم مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس آنکه ظاهر شد که تحریم بر اسرائیل بوده نه از ملک جلیل فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ پس آن مفتریان ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدترنیست قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فَاتَّبِعُوْا پس متابعت کنید

مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ کیش ابراهیم و دین او را حَنِيْفًا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مائل از غیر آن وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ○ و نبود ابراهیم از شرک آرندگان اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ بدرستیکه اول خانه که بر روی زمین وُضِعَ عمارت کرده و ساخته شده لِلنَّاسِ برای مردمان تا آنرا زیارت کنند لَلَّذِيْ بِبَكَّةَ آن خانه است که در بکه واقع شده و بکه اسم بلدست همچنانکه مکه اسم همان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند که آیا کعبه اول خانه است که برای پرستش حق ساخته اند فرمود که نی پیش از آن نیز بیوت عبادات بود اما او اول خانه است که حق سبحانه مبارک گردانیده بر مردمان زیارت او را و سبب رحمت و هدایت ساخته کما قال مُبٰرَكًا با برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در ان بطواف و نماز برابر است در ثواب با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود وَهُدًی و این خانه خداوند هدایت لِلْعٰلَمِيْنَ ○ مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان اهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانان را ببهشت فِيْهِ درین خانه یا در حرم اٰيٰتٌۢ بَيِّنٰتٌ نشانهای روشنست یکی از انها مَقَامُ اِبْرٰهِيْمَ ۚ و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بران بوده و آن نه یک آیت بلکه چهار آیت است اول تا اثر آن سنگ از قدم ابراهیم دوم عرض کردن قدم آن حضرت در وقت تعبیر سیوم بقای آن مدت متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر وَمَنْ دَخَلَهٗ و هر که آید درین خانه كَانَ اٰمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناهگاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است مادامیکه در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات جرائمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفورست ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه میکردم بغایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که ＋ ومن دخله کان آمنا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که ＋ امنا من النار ＋ جمعی که مقام ابراهیم را یک آیت دانند و من دخل حرم را آیت دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرد و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بینات بسیار است و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از انها را ذکر میکنند چون میل قلب و اختصاص آن بقبله مومنان و آنکه قاصد تخریب آنخانه است مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام خانه ننشیند و هرگز بی طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود و اولیا هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند و روحانیان در جهان بطواف آن مائل باشند و امثال این آیات واضح بسیارست بیت

هر چه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال ＋ همچنان هیچ نگفتیم که صد چندانست ＋

محققان گویند که نخستین خانه که در مکه صدر انسان بجهت منظوریت ＋ ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم ＋ موضوع شده خانه دلست و جمیع اجزای وجود ببرکت دل راه حق بیابند چه هرگاه که اشعه الوامعه نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحه وجه او لایح گردد و بصفت سعت و لکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع و بی یبصر شود و درین خانه علامات روشنست که طالبان آنرا بر مطلوب خود استدلال میکنند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از انهاست شیخ شبلی قدس سره فرمود که مقام ابراهیم مقام خلت است و هر که بدین مقام در آید از همه فتنها ایمن گردد و در آمدن بحرم صورت سبب امان است از تیغ دشمن و دخول در حرم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست و عاشقان را هیچ المی زیاده از الم فراق دوست نیست بیت

به تیغم گر زنی باکی ندارم ＋ به هجرانم کشی طاقت ندارم ＋

وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ مر خدای راست بر مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد خانه کعبه مَنِ اسْتَطَاعَ هر که توانائی دارد اِلَيْهِ سَبِيْلًا بسوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی زاد و راحله است و بسخن امام مالک صحت بدن و قدرت بر مشی و کسبی که زاد از آن حاصل شود و امام اعظم مجموع زاد و راحله و صحت بدن را استطاعت میگوید و امن طریق نیز شرطست وَمَنْ كَفَرَ و هر که کافر شود بفرضیت حج فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَنِيٌّ عَنِ الْعٰلَمِيْنَ ○ بی نیازست از همه عالمیان و از ان نقصی بذات اقدس آنحضرت راجع نمیشود بلکه وبال بتارک آنست قُلْ يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ بگوای اهل کتاب لِمَ تَكْفُرُوْنَ چرا می پوشید یا منکر میشوید بِاٰيٰتِ اللّٰهِ بآیتهای که خدا در وجوب حج فرستاد وَاللّٰهُ شَهِيْدٌ و خدای مطلع است و گواه عَلٰى مَا تَعْمَلُوْنَ ○ بدانچه شما می کنید از کتمان حق و کفران بآیات ربانی قُلْ يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ بگوای اهل توریت لِمَ تَصُدُّوْنَ چرا باز میدارید عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای که دین اسلامست و منع می کنید مَنْ اٰمَنَ کسی را که بگرویده بخدای و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسر است و رفقای او که یهود ایشانرا بکیش خویش میخواندند تَبْغُوْنَهَا میطلبید برای آن امر یا سبیل را عِوَجًا کجی و انحراف یهود مسلمانان را می گفتند که در دین شما کجی هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او را بوجهیکه تحریف

داده بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه تعالی فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وَاَنْتُمْ شُهَدَآءُ و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده
اسلامست و از وصیت ابراهیم و یعقوب دانسته اید وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝ از آنچه شما میکنید یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای آنکسانیکه
ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصارست میگوید اِنْ تُطِیْعُوْا فَرِیْقًا اگر شما فرمان برید گروهی را مِّنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ از یهود که شاس بن
قیس و اصحاب اویند یَرُدُّوْکُمْ باز گردانند شما را بَعْدَ اِیْمَانِکُمْ پس از ایمان شما کٰفِرِیْنَ ۝ ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و تابعان او کنید
شما را مرتد سازند و این شاس جهود حقود و حسود بود پیوسته عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یکجهتان انصار اندازد و ایشان دو قبیله بودند
اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دائم و قائم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد
تدبیری انگیخت که همان عداوت میان آن دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین
سخنی در میان افگند و قصیده که دران ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان
رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان بهجا او کشودند و اوسیان تحمل ناکرده آغاز سب خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین بمقام
و میدان محاربه بیاویختند و آغاز به تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه بهیجا برانگیختند مثنوی زیکجانب گروهی رزم پرداز + ز دیگر سو جمعی در تگ و تاز +
درافتادند همچون شیر غران + بگرز و نیزه و شمشیر بران + فی الحال جبرئیل بدین آیتها نازل شد خواجه عالم بمعرکه ایشان آمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود
که یا جهود آیا من در میان شما ایم داعیه رسوم جاهلیت دارید پس از آنکه خدای تعالی شما را باسلام گرامی ساخته طریق دینداری فرو میگذارید بشنوید که خدا میفرماید
پس این آیتها برایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود می بردند از ایمان بکفر
باز میگردیدند حق تعالی با ایشان بر سبیل تعجب خطاب میکند وَکَیْفَ تَکْفُرُوْنَ و چگونه کافر میشوید وَاَنْتُمْ تُتْلٰی و حال آنکه شما اید که خوانده میشود عَلَیْکُمْ اٰیٰتُ اللّٰهِ
بر شما قرآن او وَفِیْکُمْ رَسُوْلُهٗ و در میان شماست رسول او وَمَنْ یَّعْتَصِمْ بِاللّٰهِ و هر که چنگ در زند بدین خدای یا بکتاب او فَقَدْ هُدِیَ پس بتحقیق که راه
نموده شود اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ۝ بسوی راه راست یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از خدای حَقَّ تُقٰتِهٖ چنانچه سزای
ترسیدن است نزد اکثر علما این آیت منسوخ ست چه تقوی بر آن وجه که حق آن باشد هیچکس را نمیتواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت ازین امت رفع فرموده ناسخ
این آیت فرستاد که + فاتقوا الله ما استطعتم + پرهیزگاری کنید بآن مقدار که مقدور شماست وَلَا تَمُوْتُنَّ و میرید اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ۝ مگر آنکه شما مسلمانان
باشید بلفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقت امرست باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرند وَاعْتَصِمُوْا و چنگ در زنید ای انصار بِحَبْلِ اللّٰهِ بریسمان الهی که حبل المتین ست
جَمِیْعًا همه شما و بقول بعضی علما حبل الله اینجا قرآنست یا موافقت حضرت پیغمبر امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام علیه السلام چه بی آنکه بطناب متابعت
چنگ در اتباع آنحضرت نزنند راه بمقصد اصلی نتوان بردن و بمطلوب حقیقی نتوان رسید رباعی حقا که بی متابعت سید رسل + هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت + از هیچ رو
بهیچ در نمی نهند سر + آنرا که زآستانه او روی دل بتافت + وَلَا تَفَرَّقُوْا و پراگنده مشوید از خدمت وی وَاذْکُرُوْا و یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ نعمت
خدای را که بر شما افاضت کرده و آن اسلامست و قرآن و هجرت پیغمبر ببلده ایشان اِذْ کُنْتُمْ اَعْدَآءً آنرا یاد دارید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید فَاَلَّفَ پس خدا
پیوند داد بَیْنَ قُلُوْبِکُمْ میان دلهای شما ببرکت اسلام و میمنت خواجه انام فَاَصْبَحْتُمْ پس گشتید شما بِنِعْمَتِهٖۤ اِخْوَانًا برحمت خدا برادران یکدیگر وَکُنْتُمْ و بودید شما
بواسطه ضلالت و جهالت عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ بر کناره مغاکی مِّنَ النَّارِ از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع دران اگر مرگ شما را بدان حال دریافتی هرآینه بدوزخ در رفتید
فَاَنْقَذَکُمْ مِّنْهَا پس شما را باز رهانید خدای ازان حفره یا از آن آتش کَذٰلِکَ همچنانکه بیان کرد حال شما را از نفرت قدیم و الفت جدید یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای و روشن
میگرداند لَکُمْ اٰیٰتِهٖ برای شما دلائل وحدانیت خود لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُوْنَ ۝ تا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت وَلْتَکُنْ مِّنْکُمْ و هر آینه باید که باشد از شما اُمَّةٌ

گروهی که ایشان يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ میخوانند مردمانرا بنیکوئی یعنی بدین اسلام یا بایتلاف مومنان بایکدیگر وجمعی برآنند که این داعیان بودند که خلق را بعبادت
خدای میخوانند وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ ومیفرمایند بنیکوئی وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وبازدارند از منکر ومعروف آنست که موافق کتاب وسنت باشد ومنکر
آنکه مخالف قرآن وحدیث بود ونزد محققان معروف خدمت حقیقت ومنکر صحبت نفس وَأُولَئِكَ وآنگروهی که داعی خیر وآمر معروف وناهی منکر اند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ○
ایشان رستگاران اند وَلَا تَكُونُوا ومباشید ای مسلمانان كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود ونصاری که درمیان هر یک ازیشان چندها
پیدا شد چون عنانیه وسامریه وموشکانیه از یهود وملکانیه ونسطوریه ومار یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقهٔ دیگر وَاخْتَلَفُوا واختلاف کردند در دین یهود
بعد از پانصد سال از موت موسیٰ ونصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسیٰ بآسمان واین اختلاف ایشان بود مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود
بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان وَأُولَئِكَ وآن پراگندگان ومخالفان لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ○ مر ایشانراست عذابی بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ
در آن روز که سفید وروشن گردد رویها وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ وسیاه گردد رویها فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ پس آنانکه سیاه گردد رویهای ایشان حق تعالیٰ
بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان گویند أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتاب اند که پس از ایمان به پیغمبر کافر گشتند یا منافقان
که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که در روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند ودر دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استعداد بسعادت ایمان گرفتار
شقاوت وخذلان گشتند واصح آنست که خوارج وروافض بعد از تمسک بسنت در ورطهٔ بدعت افتادند فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ
تَكْفُرُونَ ○ بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ واما آنانکه سفید شد رویهای ایشان یعنی مومنان واهل سنت
فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ پس باشند در رحمت خدای یعنی در بهشت از قبیل تسمیهٔ محل است باسم حال وعرفا گویند رحمت وصال است وشهود جمال هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ○
این سفیدرویان در رحمت یا جنت جاوید مانندگانند تِلْكَ آنچه گذشت درین سوره از اخبار واحکام آيَاتُ اللَّهِ آیتهای خداوندست در زواجر وبشائر ووعد ووعید
نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ میخوانیم آنرا بواسطهٔ وحی بر تو بدرستی وبراستی وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ونیست خدای که خواهد ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ ○ بیدادی از نزد خود
مر جن وانس را یعنی بر ایشان ستم نکند وبیجرم عقوبت نفرماید وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ومر خدایراست آنچه در آسمانهاست از نجوم وملائکه وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه
ع در زمینهاست از ارکان ومِوالید ثلاثه وَإِلَى اللَّهِ وبسوی خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ ○ باز گردانیده شود همه کارها كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ هستید شما بهترین گروهی که از
خلوتخانهٔ غیب أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ بیرون آورده شده است از برای مردمان قولی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز
میثاق که در جواب الست بربکم مسارعت نمودید وخیریت این امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت منتظم اند شعر لما دعا الله داعینا الطاعته ؛ باکرم الرسل کنا
اکرم الامم بیت چون خدا پیغمبر ما را ابر رحمت خوانده است ؛ افضل پیغمبران وگشته ما خیر الامم ؛ وگفته اند خیریت این امت درین صفت است که یاد میکنید تَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ میفرمائید بمعروف وآن چیزیست که شرع آنرا استحسان دارد وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ونهی میکنید از منکر آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد
وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وایمان میآرید بخدا و دیگر ازروی تحقیق بخدا وایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهرچه ایمان بدان لازمست چه ایمان بخدای وقتی متحقق
شود که بهرچه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ واگر ایمان آرند وتصدیق کنند علمای بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر آخرالزمان فرود آمده
یعنی قرآن لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هرآینه باشد آن ایمان وتصدیق بهتر مر ایشانرا از کفر وانکار مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام
واصحاب او وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ○ وبیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دائرهٔ دین لَنْ يَضُرُّوكُمْ بشما ضرر نتوانند رسانید إِلَّا أَذًى مگر اندک رنجی
که شما را بکفر دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانی بنهند یا اهل ایمان را بقتال خود بترسانند وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ واگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ بگردانند پشتها
بر شما برگردانند وبهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ○ وپس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بیسند ونه از حق مددگاری ضُرِبَتْ

وضع کرده شد عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتیکه هرگز منفک نگردد و اصح آنست که ذلت آن جزیه است اَيْنَ مَا ثُقِفُوٓا هر جا که یافته شوند
آن قبل ایشان باشد اِلَّا استثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشان از نهار رسید هستند بِحَبْلٍ مِّنَ اللّٰهِ بعهدی از خدا که قبول جزیه است
وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ و عهدی از مومنان باذن خدایتعالی بعد از قبض جزیه وَبَآءُوْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ و باز گشتند یهود بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الهی
شدند وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی موضوع گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی حاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون حاطه
بیت مضروب بر اهل آن ذٰلِكَ این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بِاَنَّهُمْ كَانُوْا بآنست که ایشان هستند از روی عناد يَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ
نمیگروند بقرآن یا باحکام توریت یا بمعجزات محمد وَيَقْتُلُوْنَ الْاَنْبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ و میکشتند پیغمبران را بنا سزاوار ناواجب فی نفس الامر قتل الانبیا ناحق است
اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این اقبح است از آنکه اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل از آبای یهود مدینه واقع شده اما
چون رضای ایشان بدان بود در اعداد قاتلان می آرد ذٰلِكَ این کفر و قتل بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَّكَانُوْا يَعْتَدُوْنَ و بودند که
تجاوز میکردند از حدود خدای تعالی آورده اند که چون عبدالله بن سلام و یاران او چون ثعلبه و اسد و اسید دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده میگفتند که ایشان
از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که لَيْسُوْا سَوَآءً نیستند مومنان اهل کتاب برابر با کافران ایشان مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اُمَّةٌ
قَآئِمَةٌ از اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین اسلام یا قائم بحدود الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بودند با چهل تن
از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند و بمحمد نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند يَتْلُوْنَ اٰيٰتِ اللّٰهِ میخوانند قرآن را
اٰنَآءَ الَّيْلِ در ساعات شب گفته اند میان مغرب و عشا وَهُمْ يَسْجُدُوْنَ ○ و ایشان سجده تلاوت میکنند یا در ساعات شب نماز میگذارند و اشهر نماز عشاست که
که مخصوص بدین امت شده و حضرت رسالت تاخیر عشا فرموده بودند و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طائفه درین وقت
خدا را یاد نکنند غیر از شما يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ صفت امت قائمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می آورند بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز قیامت وَيَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ
و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد یا بمامورات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات وَيُسَارِعُوْنَ فِي الْخَيْرٰتِ و میشتابند
در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرات وَاُولٰٓئِكَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ○ و آن گروه یعنی امت قائمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد از جمله شایستگان
و برگزیدگانند وَمَا يَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنند از نیکی فَلَنْ يُّكْفَرُوْهُ پس هر آینه سپاس ناداشته نخواهد شد یعنی نقصانی بثواب اعمال ایشان
نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر میگوید فی قوله و کان سعیهم مشکورا و حفص در هر دو کلمه بیا می خواند یعنی آنچه میکنند امت قائمه از
خیراتی که در آن مسارعت اند عمل ایشان ضایع نخواهد بود وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِيْنَ ○ باحوال پرهیزگاران اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی
آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد و آن کعب بن الاشرف و اصحاب او بودند لعنهم الله لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ باز ندارد از ایشان اموال ایشان که رشوت
میستدند مر علمای خود را یا آنچه رشوت میگیرند از اراذل قوم خود وَلَآ اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهراند مِّنَ اللّٰهِ شَيْئًا از عذاب
خدای چیزی وَاُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ و آن گروه کافران ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ○ ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند مَثَلُ مَا
يُنْفِقُوْنَ مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمای خود یا ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد که خرج لشکر کفار میفرمایند یا اخراجات مشرکان در سعید یا بر بتان خرج یا انفقه
منافقان بریا و سمعه فِيْ هٰذِهِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا درین زندگانی دنیا كَمَثَلِ رِيْحٍ مانند بادیست که باشد فِيْهَا صِرٌّ در آن باد سرمای سخت اَصَابَتْ حَرْثَ رسید
قَوْمٍ برسید بکشت ار قومی که بشرک و معاصی ظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدای نداده اند فَاَهْلَكَتْهُ پس هلاک کرد و نابود گردانید آن
کشت ایشان را وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ و ستم نکرد خدا بر مزارعان بنابود شدن مزروعات ایشان وَلٰكِنْ اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ○ و لیکن ایشان هستند که بر نفسها خود ستم میکنند

بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف گفته که حق سبحانه تشبیه کرد آن مالها را که نفقه میکردند نه بموقع در عدم انتفاع بدان کشت سرما زده
که منفعتی از آن بکس نرسد و گفته‌اند تشبیه انفاق ناپسندیده ایشان در اهلاک ایشان چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ای گروه
گرویدگان فرا مگیرید بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ دوستی نهانی از دون مومنان که ابنای جنس شما اند جمعی از صحابه رض با منافقان دوستی داشتند یا با یهود بعقد موالات
بسته بودند بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار رسم صداقت فرو نمی گذاشتند حق تعالی نهی کرد مومنان را از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود لَا يَأْلُونَكُمْ
ایشان تقصیر نکنند در باره شما خَبَالًا از روی تباهی و فساد وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ دوست دارند آنکه شما در آن باشید از رنج و مشقت قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ
و بتحقیق آشکاره شده است دشمنی با ایشان یعنی علامت عداوت مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان میگذرد و بود
پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت سخنان فتنه انگیز می گفتند وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان
از عداوت و بغضا بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان میرانند قَدْ بَيَّنَّا هر آینه بیان کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات
بیگانگان إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ○ اگر هستید شما که از روی انصاف تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکامن ضرر را که دشمنان نهانی
هَا أَنْتُمْ ها تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار دم دوستی میزدند انتم مبتدا است أُولَاءِ تحقیر و معنی آنانکه آگاه باشید شما اید آن خطاکاران که با جفاکاران طرح
دوستی افکنده‌اید پس بیان خطا میکند برین وجه که تُحِبُّونَهُمْ شما دوست میدارید ایشان را و میخواهید که به بهترین چیزی برسند که اسلام است وَلَا يُحِبُّونَكُمْ
و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند به بدترین چیزی که کفر است وَتُؤْمِنُونَ و شما ایمان می آرید بِالْكِتَابِ كُلِّهِ به همه کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکر اند
وَإِذَا لَقُوكُمْ و هرگاه که بشما رسیدند قَالُوا آمَنَّا گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما وَإِذَا خَلَوْا و چون با یکدیگر خلوت کنند عَضُّوا عَلَيْكُمُ
الْأَنَامِلَ میخایند و میگزند بر دشمنی شما سر انگشتان را مِنَ الْغَيْظِ از غایت خشم و کینه قُلْ بگوی ای محمد ایشان را مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ بمیرید بخشم خود و امر توبیخ است
و حاصل معنی آنکه خشم و دردی که از مومنان در دل دارید بسوز و گداز میگذرانید این غصه شما هست تا بوقت مرگ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ ○ بدان غلها که در دلهاست و مطلع بر آن کینها که سینه‌های شماست بعضی بر آنند که این کلام دعا علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را فرمود که
بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آن است که خدای بمیراند شما را در میان خشم و کینه و حسد و رشکی که دارید بیت بمیرای حسود پیوسته غمگین که جز مرگت نخواهد داد
تسکین إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ رنجور و تنگ گرداند ایشان را و بد حال شوند وَإِنْ تُصِبْكُمْ
و اگر بشما رسد سَيِّئَةٌ غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع شد يَفْرَحُوا بِهَا خوشدل و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوت است که بغم کسی شادمان
و بشادی کسی غمناک گردند وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان یا آزار کفار وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالطت اعدا لَا يَضُرُّكُمْ
كَيْدُهُمْ شَيْئًا شما را زیان نکند مکر و حیله ایشان هیچ چیز إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از صبر و تقوی مُحِيطٌ رسنده است
و احاطه کننده بعلم وَإِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی مِنْ أَهْلِكَ از منزل عائشه رض که اهل تو است بقول بعضی آن روز احزاب بوده
و اصح و اشهر روز احد است و آن هفتم شوال سنه ثلاث من الهجرة بود آورده اند که ابو سفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت با سه هزار سوار و
پیاده که هفت صد زره پوش و دویست اسپ با ایشان بود و بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله نماید
جمعی از پیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمود در اثنای طریق عبد الله بن ابی
سیصد کس منافق لعنهم الله پشت بلشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم با هفتصد کس در برابر دشمن صف کشید کوه احد را در قفا و عینین را بر یسار گذاشت و روی
بجانب مدینه آورده و عبد الله بن جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بطرف کوه احد بود مقرر فرمود و بتوقف در آن کوه و محافظت آن مبالغه بسیار نمود و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر

بجا بودن اقدام کردید این آن بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ میساختی و مهیا میکردی جهت مومنان
مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ جایهای ایستادن برای کارزار و آن چنان بود که میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد کرد و میسره بمقداد اسود داد و قلب بحمزه سپرد و مرتضی علی را
خود تعیین نمود وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و وقوف در آن میگفتید عَلِيمٌ داناست بنیتهای شما و بعلم قدیم دانسته
بود إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ چون قصد کردند دو گروه از شما که سلما ماند بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج أَنْ تَفْشَلَا آنکه بددلی کنند و باز گردند
بوقتیکه ابن ابی بازمیگشت وَاللَّهُ و حالست یعنی چگونه گریزند و باز گردند و حال آنکه خدای وَلِيُّهُمَا یار و نگهدار این دو گروه بود وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه
بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ باید که توکل کنند گرویدگان تا ایشان را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ و بدرستیکه خدای نصرت داد شما را بِبَدْرٍ
بموضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهیست منسوب به بدر بن کلده وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان از
حرب شما حسابی نداشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ شاید که توفیق یابید
و شکر گوئید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد پس از نصرت منان در حرب بدر خبر میدهد و میگوید که یاد کن آن وقت را إِذْ تَقُولُ چون میگفتی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان
را وقتیکه درمانده بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا هرگز کفایت نمی کند و بسنده نیست أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مددگاری کند پروردگار شما شما را بِثَلَاثَةِ آلَافٍ
بسه هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ ۝ از فرشتگان فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی برانند که وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر
و تقوی چنانچه میفرماید بَلَى ایجابست بعد از نفی یعنی مددگاری نماید إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که
در باب حرب گوید و اشهر بلکه اصح آنست که صدر رسل روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته پس از آن به سه هزار رسید و آخر
به پنج هزار چنانچه فرموده وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ و بیایند بشما دشمنان شما از خشمناکی که مر ایشان راست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ
اینست که مددگاری میکند شما را آفریدگار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ به پنج هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِينَ ۝ نشان کنندگان اسپان خود را و این عادت ربع
مستمره است میان مبارزان که روز حرب علامت بر خود یا بر مرکب خود بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسپان بسته بودند
یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید و طرهای آن از میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای آن امداد یا انزال آن را إِلَّا بُشْرَى
لَكُمْ مگر مژدگانی مر شما را بروی فتح وَلِتَطْمَئِنَّ و برای آنکه تا بیارامد قُلُوبُكُمْ بِهِ دلهای شما بوعده نصرت وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
مگر از نزدیک خدای الْعَزِيزِ غالبی که مغلوب نشود الْحَكِيمِ ۝ حاکمی که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد لِيَقْطَعَ تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت
داد تا ببرد و نیست گرداند طَرَفًا گروهی بزرگان را مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر بودند یا در هم شکند رکنی از ایشان و آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش
رسید که هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شدند أَوْ يَكْبِتَهُمْ یا آنکه خوار و نگونسار گرداند ایشان را فَيَنْقَلِبُوا پس بازگردند و بهزیمت شوند خَائِبِينَ ۝ در حالتی که
بی بهرگان و ناامیدان باشند ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی ازین دو قصه مشتمل است بر فتح و غنیمت پس بران شکر باید کرد
و دیگر محتوی بر قتل و هزیمت و بران صبر شاید و قصه حرب احد اجمالا آن است بوده که بعد از تسویه صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری
کشته شدند و لشکر یکبار روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند و جماعت تیراندازان که محافظت رخنه کوه تعلق بدیشان
داشت با وجود آنکه پیغمبر مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجای دیگر مروید برامید تاراج و غنائم روی بلشکرگاه آوردند چندانکه
عبدالله بن جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت ایشانرا آگاهی داد بجائی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمیرسید با وی توقف کردند و باقی بیکباره
امیر خود التفات نانموده متوجه اخذ غنیمت شدند شامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام در رسید و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که عزیمت هزیمت

داشتند چون نخبه گروه را از حارسان محافظان خالی دیدند با جماعت کفار بر سر عبدالله بن جبیر تاختند و او را با یاران بقتل آوردند و از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسیده باز گشتند و اهل ایمان که مرکز محیط عرفان بودند دائره سان درمیان گرفتند و سید الشهدا حمزه رضی الله عنه با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیدند و برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی دیگر در ملازمت حضرت رسالت پناه جان کمروار بر میان بستند القصه کار بدان انجامید که بسنگ بدگوهران دُرِ شاهوار درج لعل آبدار سید مختار آزرده شد مثنوی بود لعلش سیل خشنده ٭ سنگ از رنگ لعل بخشنده ٭ چون سهیلش عقیق سنگ آمد ٭ سنگ بر دم عقیق رنگ آمد ٭ و حضرت درمیان کشتگان افتاد و بعد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفتند و کافران باز گشته روی بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت عم خود حمزه رض و مثله کردن او با بعضی از کشتگان خبر یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف حال این اهل ضلال افگند از بارگاه کبریا و جلال این آیات نزول اجلال یافت که لَیْسَ لَکَ مِنَ الْاَمْرِ شَیْءٌ نیست مر ترا ازین کار که نفرین کفار ست چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست اَوْ یَتُوْبَ عَلَیْهِمْ گفته اند او اینجا بمعنی اِلَّا اَنْ است یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشانرا و قوی آنست که او برای عطف باشد و یتوب معطوفست بر لیقطع و معنی چنین است که خدای نصرت داد شما را یکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد خدای ایشانرا چون مسلمان شوند اَوْ یُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند فَاِنَّهُمْ ظٰلِمُوْنَ پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کرده اند در غیر موضع آن وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست یَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ بیامرزد هر کرا خواهد وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ و عذاب کند هر کرا خواهد وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ و خدای آمرزنده است دوستان خود را مهربانست بر بندگان خود یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا تَاْکُلُوا الرِّبٰوٓا مخورید مال ربوا را اَضْعَافًا مُّضٰعَفَةً مضاعف افزوده تو بر تو و گفته اند اضعاف در دراهم است و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بر ربوا میداد تا وقت معین آنگه در اجل و ربوا می افزود تا باندک مدتی همه مال مدیون مستغرق میشد فَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که رساند شما را بآتش الَّتِیْٓ آن آتشی که اُعِدَّتْ لِلْکٰفِرِیْنَ آماده کرده شده است مر کافران و غیر ایشانرا بالذات از برای کفار است و بالعرض از برای عاصیان تباه کار یا کافر را نار تعذیب است و مومن را نار تادیب وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَالرَّسُوْلَ و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُوْنَ باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وَسَارِعُوْٓا و بشتابید اِلٰی مَغْفِرَةٍ بچیزی که سبب آمرزش باشد شما را مِّنْ رَّبِّکُمْ از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بندگانست بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادتست یا ادای فرائض یا تکبیر اول که بجماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد مقتضای مقام خود آنست چه این آیت در خلال قصه احد نازل و محققان گویند این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دل است بیت این راه بپای تن بپایان نرسد ٭ تا جان نزند قدم بجانان نرسد ٭ و در بحر الحقائق آورده که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب جنت وصال رسیدن محالست ابیات بگذار ره هوا پرستی ٭ رو آر سوی خدا پرستی ٭ در راه محبتش روان شو ٭ بگذر ز ره جفا پرستی ٭ وَجَنَّةٍ و بشتابید بعملی که برساند شما را ببهشتی که از روی عظمت عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ پهنائی آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها وَالْاَرْضُ و زمینها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد و در تفسیر کبیر گوید اگر آسمانها و زمین ها را طبق طبق سازند بحیثیتیکه هر یک ازین طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزای لایتجزی موصل گردانند این طبقات را بیکدیگر تا همه طبق واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِیْنَ آماده شده چنین بهشتی برای پرهیزگاران از شرک اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ آنانکه نفقه میکنند فِی السَّرَّآءِ وَالضَّرَّآءِ در آسانی و در سختی مراد همه احوالست چه انسان بهیچ وجهی خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهمه حال نفقه میکنند و گفته اند که منفق اند

در توانگری و درویشی یا در صحت و مرض یا در گرانی و ارزانی وَالْکٰظِمِیْنَ الْغَیْظَ و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کنیزی امام اعظم را طپانچه
زد امام فرمود که من هم میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم برآنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و میتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت اله بنالم و لیکن
ننالم و میسرم میشود که بقیامت کمر خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و آن نیز نکنم و اگر مرا فردا رستگاری باشد و شفاعت من پذیر شود بی تو قدم در بهشت
ننهم بیت مردی گمان مبر که بزورست و پردلی + با خشم اگر برآیی دانم که کاملی + وَالْعَافِیْنَ و عفو کنندگان عَنِ النَّاسِ از مردم خریدگان و از بندگان یا از
کسیکه برایشان ستم کرده باشد وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنست که نیکویی کنند بجای جمعی که
با ایشان بدی کرده باشند در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسه آش گرم بمجلس در آمد و از غایت هیبت پایش
بحاشیه بساط در آمد بر سر امام حسین افتاد و بشکست و آش بر سر مبارکش فرو ریخت امام حسین روی بدو نهاد از راه تعذیب وی خادم بگریست و بر زبان خادم جاری شد که وَالْکٰظِمِیْنَ
الْغَیْظَ امام فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت وَالْعَافِیْنَ عَنِ النَّاسِ فرمود که عفو کردم خادم تتمه آیت برخواند که وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ امام حسین جواب داد
که از مال خود ترا آزاد کردم مثنوی بدی را مکافات کردن بدی + بر اهل صورت بود بخردی + به معنی کسانیکه پی برده اند + بدی دیده و نیکوی کرده اند + وَالَّذِیْنَ
معطوفست بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان دو طائفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف اند دوم تائب غیر مصر و ایشان
آنانند که از روی متابعت هوای نفس اِذَا فَعَلُوْا فَاحِشَةً چون بکنند کاری ناشایسته اَوْ ظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی و نزد
بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبائر و ثانی صغائر و بقول جمعی فاحشه ظلم و خطا و عمد است یا زنا و آنچه پادون اوست از مقدمات آن
چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بهر تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم ذَکَرُوا اللّٰهَ یاد کنند عقوبت خدای را یا عتاب او را با بنده که چرا چنین کردی پس متذکر شوند وعده مغفرت را
که باستغفار وابسته است فَاسْتَغْفَرُوْا پس آمرزش خواهند لِذُنُوْبِهِمْ برای گناهان خود وَمَنْ یَّغْفِرُ الذُّنُوْبَ و کیست که بیامرزد گناهان را
استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرائم بندگان را اِلَّا اللّٰهُ مگر خدای وَلَمْ یُصِرُّوْا و اصرار نکردند بعد از استغفار عَلٰی مَا فَعَلُوْا بر آنچه
از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر بار بر سر آن فعل نرفتند وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ و ایشان که اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم‌تر است و نزول
آیت در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بجهت خرما خریدن نزد وی آمد و نبهان را دل بر کشش کرد و بهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه برده و کنارش کشید
و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بگشاد که اتق الله از خدا بترس و دامان پاک مرا از لوث حرام آلوده مگردان نبهان از خوف الهی در یافت و پشیمان شده
فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت و صورت حال بعرض سید عالم رسانید فرمود که من در میان شما ام و شما چنین کارها میکنید حق سبحانه برای تسکین امیدواری
تائبان این آیت فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود آمد یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه و استغفار آوردند
اُولٰٓئِکَ آن گروه متقیان بدو قسم بوده جَزَآؤُهُمْ پاداش ایشان مَّغْفِرَةٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ آمرزشی است از پروردگار ایشان وَجَنّٰتٌ تَجْرِیْ و بوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها خٰلِدِیْنَ فِیْهَا در حالتیکه جاوید باشندگانند در آن وَنِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِیْنَ و نیکو مزدیست
مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قَدْ خَلَتْ بدرستیکه گذشته بوده مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما سُنَنٌ واقعها میان جهانیان از غم و شادی و محنت و راحت
و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده بجهت شما این واقعها یا اهل سنن مراد است و سنن شرائع باشد یعنی امتان بوده اند با نواع دینها و بجهت تکذیب پیغمبران
هلاک شده اند فَسِیْرُوْا فِی الْاَرْضِ پس سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط را فَانْظُرُوْا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی
کَیْفَ کَانَ چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِیْنَ آخر کار تکذیب کنندگان هٰذَا این کلام که در قصه احد و بدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته
و وقائع روزگار دادیم بَیَانٌ سبب پیدایی سخن حقست لِّلنَّاسِ برای عامه مردمان وَهُدًی و زیادتی بصیرت وَّمَوْعِظَةٌ و پندی مشتمل بر عبرت

ورغبت لِلْمُتَّقِينَ خاصه مر پرهیزگارانرا وَلَا تَهِنُوا و سست مشوید و ضعف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم بشعب کوه در آمد ابو سفیان علم تجلد برپا کرده
بود خواست که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید و حضرت عزت جل و علا جهت تسلیه ایشان این آیت فرستاد که سستی مکنید وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهناک
مشوید از جراحات و مصیبات یا فوت غنائم وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وحال آنکه شما برترانید از ایشان بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان پیشی دارید یعنی در جنگ بدر
یا برتری شما آنست که کشتگان شما در صدر نعیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام شما در درجات عالیه خواهد بود و از ایشان درک اسفل و حقیقت آنست که این بشارت بود
مر مومنانرا بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد و ایشان مقهور و مغلوب خواهند گشت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ○ اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده
وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اگر بشما رسید جراحتی و زحمتی فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ پس بدرستیکه رسیده است گروه کفار را در روز
حرب بدر مِثْلُهُ زخمی و المی مثل قرح و جرح شما وَتِلْكَ الْأَيَّامُ و این روزها که مدار زندگانی بر آنست نُدَاوِلُهَا میگردانیم آنرا بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان که
روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی بنکبت و عسرت فیوما علینا و یوما لنا و این مداولت برای آنست که تا پند گیرند وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ و برای آنکه بیند خدای یعنی بداند
اولیای او الَّذِينَ آمَنُوا صبر آنانرا که بدو گرویده اند وَيَتَّخِذَ و برای آنکه فرا گیرد مِنْكُمْ شُهَدَاءَ از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکه جهاد کدام
جان فدا کرده بود و که روی بگریز نهاده وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ○ و خدای دوست نمی دارد ستمگارانرا که مشرکانند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ و فائده دیگر مداوله آنست
که پاک گرداند خدای الَّذِينَ آمَنُوا مر مومنانرا از گناه چه بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ○ و دیگر آنکه در نقصان افگند
و هلاک سازد کافرانرا أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه در آئید بهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و ندیده خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا
مِنْكُمْ آنها که جهاد کرده اند از شما وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ○ و ندیده شکیبایانرا بر فرمان رسول یا صابرانرا بر هجوم مصائب و وقوع نوائب ملخص سخن آنست که
بی محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسید بیت بلبلی کو ستم خار تحمل نکند ÷ بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند ÷ وَلَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستیکه شما بودید که
از روی اشتیاق لقای الهی تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو برید مرگرا یعنی شهادت را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که حرب است
فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ پس بتحقیق دیدید آنچه می طلبیدید از مقاتله کفار وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ع وحال آنکه شما می نگریستید بیاران و برادران شما که مقتول میشدند ع ۱۴
یا نظر می کردید در پیغمبر و او را تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدید آورده اند که چون حضرت زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدای الا ان محمدا
قد قتل در میان خاص و عام افگند قومی از ضعفای اهل اسلام خواستند که رجوع بعبد الله ابی نموده التماس کنند که از ابوسفیان برای ایشان خط امان بستاند و قوم
دیگر بگریختند و بعد از آن که آن حضرت سالمت منهزمانرا ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید و پشت بمیدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر گشوده گفتند
که ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده شد و از غایت ترس بگریختیم حضرت عزت دفع عذر ایشانرا آیت فرستاد وَمَا مُحَمَّدٌ و نیست محمد یعنی نبوده
من إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از پیش من قَدْ خَلَتْ بدرستیکه بگذشته اند مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش از وی فرستادگان أَفَإِنْ مَاتَ
آیا اگر بمیرد این پیغمبر أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ یا کشته گردد باز میگردید شما عَلَى أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید وَمَنْ
يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ و هر که برگردد و بدین باز رود بارتداد یا ترک جهاد گیرد فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس هرگز زیان نرساند بدان برگشتن خود خدا برا شَيْئًا چیزی
زیرا که ورود مضار و منافع برو روا نیست وَسَيَجْزِي اللَّهُ و زود باشد که جزا دهد خدای الشَّاكِرِينَ ○ مر سپاس دارندگان را وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نباشد
و نسزد هیچ نفس را أَنْ تَمُوتَ آنکه بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بمشیت خدا و فرمان او و نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا نوشتنی زمان او پیدا کرده
شده کس پیش از آن بمیرد و از آن تنخر درنگذرد و درین آیت تحریص مسلمانانست در جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او
مقدرست هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک و شروع در مهالک حضرت مرتضی علی رضی الله عنه درین معنی دو بیت ست رباعی ای یومین

من الموت اذ + یوم لا یقدر او یوم قدر + یوم لا یقدر لا یات الاجل + یوم قد قدر لا یغنی الحذر + رباعی دو روز حذر کردن از مرگ روا نیست + روزیکه قضا باشد
و روزیکه قضا نیست + روزیکه قضا باشد کوشش نکند سود + روزیکه قضا نیست در و مرگ روا نیست + وَمَن يُرِدْ و هر که خواهد بجهادی که میکند ثَوَابَ الدُّنْيَا
پاداش اینجهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم وَمَن يُرِدْ و هر که خواهد باعمال خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ جزای آنجهانی نُؤْتِهِ مِنْهَا
بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ۝ و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگان را بر نعمت جهاد وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ
و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبران که در راه حق قُتِلَ کشته شد مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ با او بودند سپاه فراوان ربّی نام سپاهیست که کم از ده هزار
نباشد و در عین المعانی گوید ربّی بمعنی جماعت بسیار ربّی بمعنی ربانیست یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا که با پیغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند
پیغمبران و اصحاب ایشان لِمَا أَصَابَهُمْ بدانچه بدیشان رسید از محنتها فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب
وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست و آنانکه التجا با بن ابی ... و از ابوسفیان خط امان می طلبیدند وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ۝
و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود قول ربانیان ابتدا قتل نبی ایشان اگر واقع شده إِلَّا أَن قَالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا
اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ذُنُوبَنَا گناهان ما را که سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بود وَإِسْرَافَنَا و درگذار از حد درگذشتن ما فِي أَمْرِنَا
در کار ما وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با عدای دین وَانصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝ بر گروه ناگرویدگان
فَآتَاهُمُ اللَّهُ پس بداد خدای ایشان را ببرکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنیمتهم
وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و دیگر عطا کرد ایشان را نیکوئی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝ و خدای دوست دارد
نیکوکاران را یعنی صابران را و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراضست از هر دو و توجه با فریدگار هر دو بیت من فارغم از هر دو مرا وصل تو بس ای خالق
هر دو کون بفریادم رس ؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید مر کافران را این آیت در شان جمعیت
که از ابوسفیان طلب امان میکردند و در کشاف آورده که منافقان مومنان را می گفتند که این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار استیلا یافت شما دیگر باره بدین
خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید اگر بفرمان منافقان کار کنید يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهاء شما یعنی بکفر باز برند فَتَنقَلِبُوا پس
آنگاه گردید شما خَاسِرِينَ ۝ زیان زدگان در هر دو سرای پس فرمان دشمنان مبرید بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ بلکه بدانید که خدای یار و مددگار و دوستدار شماست
پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ۝ و خدای بهترین یاری دهندگانست سَنُلْقِي زود باشد که در افکنیم فِي قُلُوبِ
الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای کافران الرُّعْبَ ترس و بیم را خدای تعالی ام در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال گرفته
باز گشتند و القای رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ بآنکه ایشان شرک آوردند بخدای و انباز گرفتند مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آنچیزی را که فرستاده
است خدای باشراک آن سُلْطَانًا حجتی و برهانی تا ایشان را عذری بودی غرض نفی حجتست یعنی اگر حجتی بودی فرو فرستادی وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ
و جای ایشان آتش دوزخست وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ۝ و بد آرامگاهیست ستمکاران را دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ و هر آینه راست کرد شما را
خدای وَعْدَهُ وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند و چون ترک صبر کردند مغلوب شدند و در صحیح حاکم از ابن عباس نقل
میکنند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد جمعی برین سخن انکار کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای میگویم فرمود که وعده
نصرت من با شما راست شد إِذْ تَحُسُّونَهُم آن هنگام که می کشتید کافران را از روی شتاب بِإِذْنِهِ بخواست خدای یا بحکم او یا بمعونت او و در اول روز شما را
ظفر بود حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که شما بد دل شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب یعنی بعضی عصیان کردید و ... امر خود عبدالله بن جبیر با

وترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیت مِّنْۢ بَعْدِ مَآ اَرٰىكُمْ پس از آنکه نمود شما را مَّا تُحِبُّوْنَ آنچه شما دوست میدارید از نصرت وغنیمت مِنْكُمْ مَّنْ
يُّرِيْدُ الدُّنْيَا از شما کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام طلبد و آن طائفه بودند که پای از جا نهادند و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند
وَمِنْكُمْ مَّنْ يُّرِيْدُ الْاٰخِرَةَ و از شماست آنکس که خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت و این گروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتیکه
شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس شما را باز داشت خدای و روی شما را بگردانید عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لِيَبْتَلِيَكُمْ تا بیازماید
شما را یعنی معامله آزمایندگان کند با شما تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکارا گردد وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ و بدرستیکه عفو کرد و درگذرانید از شما که بشومی
مخالفت همه شما را نکشتند و مستاصل نگردانیدند وَاللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت است عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ ○ بر گرویدگان از جمله فضل او
آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد اِذْ تُصْعِدُوْنَ و آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت یا بر بالا میرفتید وَلَا تَلْوٗنَ و ملتفت نمیشدید و التفات نمیکردید عَلٰۤى اَحَدٍ
بر هیچ یک از مردمان یا نمی نگریستید بر یکی که آن پیغمبر بود وَّالرَّسُوْلُ يَدْعُوْكُمْ و پیغمبر شما را میخواند فِيْٓ اُخْرٰىكُمْ در پس شما و میگفت ای عباد الله
فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فَاَثَابَكُمْ پس مکافات کرد شما را خدای غَمًّاۢ بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوْا غمی بعد از غمی یکی غم خبر قتل پیغمبر و غم دیگر
شهادت و جراحت بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید و دیگر تا اندوهگین نگردید
عَلٰى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت وَلَا مَآ اَصَابَكُمْ و نه اندوه خورید بآنچه بشما رسیده است از قتل و جرح و هزیمت وَاللّٰهُ خَبِيْرٌ
و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ○ بآنچه شما میکنید ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرستاد خدای بر شما مِّنْۢ بَعْدِ الْغَمِّ از پس اندوه و ملال اَمَنَةً ایمنی آرامی
و آن چه بود نُّعَاسًا خوابی سبک يَّغْشٰى می پوشید یعنی در می پیچید آن خواب طَآئِفَةً مِّنْكُمْ گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند و تبیان میگوید که
این خواب هفت تن بود صدیق و فاروق و مرتضی و طلحه و سعد ابن ابی وقاص از مهاجران و حارث بن صمه و سهیل بن حنیف از انصار و بعضی بر آنند که
کرده اند در جمعی و فایده نعاس دفع قوت ایشان بوده و دفع کلال و ملال از ایشان وَطَآئِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ
اَهَمَّتْهُمْ بدرستیکه در غم افگنده بود ایشان را اَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّوْنَ بِاللّٰهِ گمان میبردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ ظن ناروا و ناسزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ
گمانیکه اهل جاهلیت میبرد که مهم محمد باتمام نخواهد رسید يَقُوْلُوْنَ میگویند هَلْ لَّنَا آیا هست ما را استفهام بسبیل انکار یعنی ما را نیست مِنَ الْاَمْرِ از کار ظفر و نصرت که
وعده داده بود مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد قولی آنست که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج و او در جواب گفت هَلْ لَّنَا مِنَ الْاَمْرِ
مِنْ شَيْءٍ یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قُلْ اِنَّ الْاَمْرَ كُلَّهٗ لِلّٰهِ بگوای محمد بدرستیکه کار با غنیمت
و هزیمت همه خدایراست و بفرمان اوست يُخْفُوْنَ فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ نهان میسازند منافقان در نفسهای خویش از شکوک و شبهات مَّا لَا يُبْدُوْنَ لَكَ
آنچه آشکارا نمی توانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان يَقُوْلُوْنَ لَوْ كَانَ
لَنَا میگویند در خلوت با یکدیگر اگر بودی ما را مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی مَّا قُتِلْنَا هٰهُنَا اینجا کشته نمی شدیم
یعنی اصحاب ما مقتول نمیگشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قُلْ لَّوْ كُنْتُمْ بگو اگر می بودید شما ای منافقان فِيْ بُيُوْتِكُمْ در خانهای خود و نمی خواستید
که با ما بیرون آیید لَبَرَزَ الَّذِيْنَ هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن اِلٰى
مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتن گاه خود یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مومنان که خدای تعالی قتل کفار بدست ایشان مقرر ساخته است بیرون می آمدند بمعرکه
حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید که بعد از چنان غم و الم که داشتید امنی و آرامی بشما فرستاد تا بوعده او واثق باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ
آنکه ظاهر گرداند خدای مَا فِيْ صُدُوْرِكُمْ آنچه در سینهای شماست از اندیشها وَلِيُمَحِّصَ مَا فِيْ قُلُوْبِكُمْ و دیگر تا پاک و خالص سازد آنچه در دلها

داریدازنیتها و عزیمتها والله علیم وخدای داناست بذات الصدور ○ بانچه در سینها باشد از سرائر و خفیات ان الذین تولوا منکم بدرستیکه
آنکسانیکه روی بگردانیدند از شما و بهزیمت رفتند یوم التقی الجمعان آن روزی که روی بیکدیگر آوردند دو گروه یعنی کافران و مسلمانان در حرب احد انما استزلهم
الشیطان جز این نیست که بلغزانید ایشانرا شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان دیو بردند ببعض ما کسبوا بشامت بعضی از انچه کسب کرده بودند
یعنی مخالفت امر رسول ولقد عفا الله عنهم و بدرستیکه خدای درگذرانید از ایشان این گناه بجهت توبه و اعتذار ایشان ان الله غفور
حلیم ○ بدرستیکه خدای آمرزگارست و بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تکونوا کالذین
کفروا مباشید مانند آنکسان که کافر شدند یعنی منافقان وقالوا لاخوانهم و گفتند برای برادران کشته شده خود ... یا نسبی اذا ضربوا فی الارض
چون برفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی او کانوا غزی یا بودندی غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لو کانوا عندنا اگر بودندی نزدیک ما
و بسفر و غزو نرفتندی ما ماتوا نمردندی دران سفر وما قتلوا و کشته نشدندی ... پس شما ای مومنان مخالفت ایشان کنید درین قول لیجعل
الله تا گرداند خدای ذلک آن مخالفت شما یا گمان ایشانرا که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حسرة فی قلوبهم دریغی و اندوهی در دلهای
ایشان والله یحیی وخدای زنده میدارد ... ویمیت و می میراند ... والله بما تعملون بصیر وخدای بانچه شما میکنید ای گرویدگان
صبر و ثبات بصیر ○ بیناست ولئن قتلتم و بخدای که اگر شما کشته شوید فی سبیل الله در جهاد او متم یا بمیرید ... لمغفرة
من الله هر آینه آمرزشی از خدای ورحمة و بخشش از ... خیر مما یجمعون ○ بهترست از انچه جمع میکنند از مال دنیا و حطام ... آمرزش و بخشایش حق سبحانه
شمارا خوبترست از انچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور ولئن متم و اگر بمیرید ... باخشنودی حق او قتلتم یا کشته شوید در کارزار کفار لالی الله
هر آینه بسوی خدای که معبود شماست تحشرون ○ حشر کرده شوید عرفا گفته اند اگر مرگ دریابد شمارا ای مخالفت کنندگان بالنفس و هوا یا شهید گردید به تیغ ریاضت
در طریق طلب لقایش شمارا حشر با آنکس خواهد بود که دل و جان در راه او بذل کرده اید نه بغیر او و ازینجا گفته اند اذا کان السیر الی الله ... شعر
گر مرگ رسد چرا هراسم * کان راه بدوست میشناسم * سر کان بره تو پایمالست * شایسته افسر ... است * فبما رحمة من الله پس بخشایشی که ترا رسید از
حق سبحانه لنت لهم نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیت دران وقت بود که حضرت رسالت بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید نفرمود
بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوشخوئی بنسبت آن جماعت عنایت نمود حق سبحانه و تعالی میفرماید که نرمی تو و نیکوخوئی تو از رحمت من بود ولو کنت فظا و اگر
بودی تو زشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده غلیظ القلب سخت دل ... لانفضوا ... اصحاب پراگنده شدندی من حولک از نزدیک تو
و با تو نیارامیدندی فاعف عنهم پس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کرده اند واستغفر لهم و آمرزش خواه از من برای ایشان ... اگر در
حقوق من ورزیده اند وشاورهم فی الامر و مشورت نمای با ایشان در کار که از حق تعالی دران حکم ... گویند که مشاورت مخصوص بوده بامور
محاربه و مقاتله با کفار فاذا عزمت پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فتوکل علی الله ... بر مشاورت ان الله بدرستیکه
خدای یحب المتوکلین ○ دوست دارد توکل کنندگانرا و متوکل حقیقی کسیست که از غیر حق نترسد ... ان ینصرکم الله اگر یاری ... شما
نصرت دهد چنانکه در حرب بدر واقع شد فلا غالب لکم پس نباشد غلبه کننده مر شمارا وان یخذلکم و اگر فرو گذارد ... افمن
ذا الذی پس کیست آنکه ینصرکم من بعده یاری ... شمارا ... وعلی الله ... فلیتوکل المؤمنون ○ ...
وما کان لنبی ان یغل و ... از غنیمت بعضی ...
از حصه ضعفا چیزی ... آیت آمد که خیانت پیغمبر ... قسمت غنائم ... از غنائم ...

رسید علی الاطلاق صلوات الله کردند و حق تعالی ذمه حبیب خود را از خصوصاً و ذمه جمیع انبیا را عموماً ازین خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکرده
نکند وَمَنْ يَغْلُلْ و هر که خیانت کند در غنائم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بگناه آنچه خیانت دران کرده است یا بیارد آنچیزی را که دران خیانت کرده يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت یابد اگر همه سوزنی یا رشته باشد در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنائم رسن کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت
آورده بود آنحضرت قبول نکرد و فرمود نگاه دار تا در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفّٰى پس تمام داده شود دران روز كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده باشد
از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ○ و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا اَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا هر که پیروی کند رِضْوَانَ اللّٰهِ خشنودی خدای را در ترک غلول باشد یعنی نباشد
كَمَنْۢ بَآءَ همچون کسیکه بازگردد بِسَخَطٍ مِّنَ اللّٰهِ بخشمی از خدای بسبب خیانت وَمَاْوٰىهُ جَهَنَّمُ و آرامجای او باشد دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ○ و بد جای
بازگشتی است دوزخ هُمْ انبیا و اهل امانت که تابع رضوان حق اند دَرَجٰتٌ خداوندان پایهای بلند ند یا مر ایشانرا است درجها عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای
وَاللّٰهُ بَصِيْرٌۢ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُوْنَ○ بآنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ هر آینه بتحقیق منت نهاد خدای
عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ بر گرویدگان اِذْ بَعَثَ فِيْهِمْ چون فرستاد در میان ایشان رَسُوْلًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ پیغمبری هم از ایشان یعنی آدمیان يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ
اٰيٰتِهٖ میخواند بر ایشان آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید وَيُزَكِّيْهِمْ و پاک میگرداند ایشانرا از دنس مقتضیات طبیعت برشحات ینابیع احکام شریعت
یا زکوة از ایشان فرا میگیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ و می آموزاند ایشانرا قرآن یا معارف شرعیه وَالْحِكْمَةَ
و حکمت یعنی حدیث یا معارف عقلیه وَاِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلُ و بدرستیکه بودند همه مردمان پیش از بعثت رسول لَفِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ○ در گمراهی هویدا و ظاهر
نه حق را میدانستند و نه از باطل دوری میتوانستند بیت تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان + عالم ز روی روشن او نور حق گرفت + اَوَلَمَّآ اَصَابَتْكُمْ
آیا هرگاه بشما رسد مُّصِيْبَةٌ نابایستی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه قَدْ اَصَبْتُمْ مِّثْلَيْهَا رسیده بودید از ایشان دو چندان را یعنی یافته بودید
از کافران دو برابر چه ایشان در اُحد هفتاد تن از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر گرفتید قُلْتُمْ اَنّٰى هٰذَا گفتید از روی تعجب
و جزع که این از کجا بما رسید و ما مسلمانیم و پیغمبر خدا در میان ماست قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِكُمْ بگوای محمد اینکه شما را پیش آمده هم از نزدیک شماست که نافرمانی
کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ○ بر همه چیزی از فتح و غنیمت و قتل
و هزیمت تواناست وَمَآ اَصَابَكُمْ و آنچه بشما رسید از مکروهات طباع يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰنِ در انروزی که لشکر ابوسفیان با سپاه مومنان بهم رسیدند
فَبِاِذْنِ اللّٰهِ پس بامر خدای بقضا و قدر او بود وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِيْنَ○ و تا به بیند خدای ثبات قدم مومنانرا و ظاهر سازد وَلِيَعْلَمَ الَّذِيْنَ نَافَقُوْا
و تا اظهار کند خصوصیت آنرا که نفاق ورزیدند وَقِيْلَ لَهُمْ و گفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه مدینه که تَعَالَوْا بیائید و از حرب بازمگردید
و بجد تمام قَاتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدای اَوِ ادْفَعُوْا یا دفع کنید مشرکانرا که داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند قَالُوْا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا
گفتند اگر ما اسم حرب میدانستیم لَّاتَّبَعْنٰكُمْ هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که آنجا جنگ خواهد بود می آئیم اما جنگ واقع نخواهد شد و محمد با اقربای خود صلح خواهد کرد هُمْ
لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ این منافقان بسوی کفر آنروز که این سخن گفتند اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِيْمَانِ نزدیکترند از خود که بسوی ایمان یا با اهل کفر اقرب اند در یاری دادن از اهل ایمان
يَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِهِمْ میگویند بزبانهای خود مَّا لَيْسَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان
آن بود که جنگ واقع شود وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا يَكْتُمُوْنَ○ بآنچه منافقان می پوشند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت اَلَّذِيْنَ این منافقان
آنانند که از روی جهل یا بجهت فریب جهال قَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ گفتند از برای امثال خود یا اقربا و همنشینان خود که در احد شهید شده بودند وَقَعَدُوْا و حال
آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز استاده از قتل لَوْ اَطَاعُوْنَا اگر فرمانبرداری کردندی آن برادران ما را در انصراف از راه و سکون و مسالمت خود

ما قُتِلُوْا کشته نمی شدند چنانچه ما نشده ایم قُلْ بگو ای محمد اگر اختیار مرگ بدست شما است فَادْرَءُوْا پس دفع کنید عَنْ اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود
مرگ را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید شما راست گویان که حذر دفع قدر میکند در کشاف آورده که در آن روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن
از ایشان مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ و مپندار آنانرا که بصدق نیت قُتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ کشته شدند در راه خدای اَمْوَاتًا که ایشان مردگانند
ابن عباس نقل کرده است که حضرت رسالت صحابه را گفت چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز بال
جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بشاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین در سایهٔ
پایهٔ عرش آویخته و آنها میگویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیاده گردد حق سبحانه برای تعریف
حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری رض که از شهدا بود از خدا تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت
بچشم فرمان رسید که علم ازلی برین وجه رفت که آمدگان را رجوع ممنوع باشد گفت پس بار خدایا از سعادت حال نعمت و نوال که مرا داده یاران را خبر کن این
آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بَلْ اَحْيَآءٌ بلکه ایشان زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود بدان معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان
میرسد یا خاک ایشانرا نمیخورد و یا نمی شویند ایشانرا چون سائر مردگان یا رد سلام زائران میکنند بدستور زندگان يُرْزَقُوْنَ روزی داده میشوند
میوه های بهشت فَرِحِيْنَ در حالتیکه شادمانند بِمَآ اٰتٰهُمُ اللّٰهُ بدان چیزیکه عطا کرده است خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خویش که آن دولت
خوشنودی حضرت و عطائی که ورای آن مقصود نیست و در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی با انوار الوهیت شوقی پدید آید و ذوات ایشانرا بلمعات معارف
ربانی مستنیر گردانند هر زمان اشارت بر آنست پس از آن منبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آنست و بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول لقا
وصال و مسرتی افزون تر از نظر بجمال چه کریم میتواند بود و بیت مایهٔ خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم وَيَسْتَبْشِرُوْنَ
و مسرور میشوند ببشارت یا شادی میکنند بِالَّذِيْنَ بآنکه هنوز لَمْ يَلْحَقُوْا بِهِمْ در نرسیده اند با ایشان مِّنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان امید
النصف میدارند که به بهشت بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند و یا شادی ایشان بآنست که بر احوال اخرویت بلا اختلاف صاحب وقوف
شده بیقین میدانند اَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ آنکه هیچ ترسی نیست بدیشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ و نباشد که اندوهگین
گردند بر مفارقت دنیا و آنچه در وی بگذارند يَسْتَبْشِرُوْنَ شادمانی می نمایند بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ برحمتی که فائض شده است از خدای بدیشان
یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ و افزونی بران نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زائد بران بر بنده ارزانی دارد وَّاَنَّ اللّٰهَ و دیگر فرح
ع ۱۷ دارند شهیدان بآنکه خدای لَا يُضِيْعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ ضائع نکند مزد کار مومنان مسعد و مجاهد اَلَّذِيْنَ اسْتَجَابُوْا آنانکه از روی صدق اجابت کردند
لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ مر فرمان خدای و رسول را وقتیکه بخروج از مدینه امر کرد و آنچنان بود که چون ابوسفیان از احد باز گشت سید عالم آخر همان روز که
شنبه بود و هفتم ماه شوال بمدینه آمد صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هرکه در معرکهٔ احد حاضر بوده درین غزوه بیرون نیاید
صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه مکه متوجه شدند و در حمراء الاسد معسکر همایون مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت
ابهت لشکر اسلام باعیان قبائل عرب رسیده دانند که ایشانرا عجزی و انکساری نیست حق سبحانه بدین آیت مدح ایشان کرد که اجابت خدا و رسول کردند
مِنْۢ بَعْدِ مَآ اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنکه رسیده بود ایشانرا جراحت لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا مر آنانرا که نیکوئی کردند از ایشان
و پرهیزکاری نمودند [illegible] اَجْرٌ عَظِيْمٌ مزدی بزرگ یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان بعد از رجوع
[illegible] بحضرت [illegible] گفتند [illegible] در دل ایشان افتاد [illegible]

آوردند و در راه قافلهٔ تجار یا طائفهٔ از اعراب بادیه که متوجه مدینه بودند مبالغهٔ بسیار نمودند که محمدیان را هر جا که ببینید از ما بترسانید و چنان باز نمائید که ایشان با لشکر آراسته باز گشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بر بسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرمودهٔ ابوسفیان طرح تخویف افگندند و عنایت ازلی مسلمانان را دریافته بهیچ حال اثر تزلزل بمبانی خلوص ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق افزوده جواب ایشان بکلمات حسبنا الله و نعم الوکیل باز دادند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید اَلَّذِیْنَ اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قَالَ لَهُمُ النَّاسُ و گفتند مر ایشان را مردمان یعنی تجار یا اعراب اِنَّ النَّاسَ بدرستیکه ابوسفیان و اصحاب او قَدْ جَمَعُوْا لَكُمْ هر آینه جمع شده اند و متفق الکل گشته برای قتال شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسید از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فَزَادَهُمْ پس زیادت گردانید این سخن مومنان را اِیْمَانًا تصدیقی و یقینی در کار خود تاملی ترسیدند وَّقَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ و گفتند بسندست ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده وَنِعْمَ الْوَكِیْلُ و نیکو کارگزاریست حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد ازوست در غزوهٔ بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز احد ابوسفیان در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدرست و پیغمبر فرمود که در جواب او بگوید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک موعد رسید ابوسفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر باز کشند نعیم بیثرب آمده هر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نشنود و حضرت با محاربان احد و جمع دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند ببدر رفت و هشت روز آنجا توقف فرمودند و بازار را قائم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدان موضع نیامدند و حق تعالی این آیتها فرستاد و برین تقدیر آن ناس که در آیت سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم بن مسعود باشد و بر هر دو تقدیر ناس ثانی ابوسفیان و اتباع اویند و تتمهٔ حال مومنان آنست که فَانْقَلَبُوْا پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ بعافیتی تمام یا بثوابی لا کلام مِّنَ اللّٰهِ از خدای وَفَضْلٍ و زیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت لَّمْ یَمْسَسْهُمْ سُوْٓءٌ نرسید ایشان را مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند وَّاتَّبَعُوْا رِضْوَانَ اللّٰهِ و پیروی کردند خشنودی خدای را بغزا [illegible] رسول وَاللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ عَظِیْمٍ ۝ و خدای خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مومنان اِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّیْطٰنُ جز این نیست که آن تخویف شیطان بود یُخَوِّفُ اَوْلِیَآءَهٗ ص می ترساند بدان دوستان خود را یعنی آنچه اعراب بادیه یا اهل قافله یا نعیم میگفتند آن را شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را و از لشکر پیغمبر روی گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد فَلَا تَخَافُوْهُمْ پس شما ای مومنان مترسید از اولیای شیطان وَخَافُوْنِ و بترسید از من مخالفت امر من اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ۝ اگر هستید شما تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا وَلَا یَحْزُنْكَ الَّذِیْنَ و باید که اندوهناک نگردانند ترا آنانکه یُسَارِعُوْنَ فِی الْكُفْرِ ج میشتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او که در جنگ احد ترسیده تخلف ورزیده ترا فرو گذاشتند اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان لَنْ یَّضُرُّوا اللّٰهَ شَیْـًٔا ط هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان خدای را چیزی بسبب مسارعت در کفر یُرِیْدُ اللّٰهُ میخواهد خدای اَلَّا یَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نگرداند مر ایشان را یعنی ندهد حَظًّا فِی الْاٰخِرَةِ بهره در ثواب آنجهانی وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ ۝ و مر این مسارعان را عذاب بزرگیست یعنی بسیار و همیشه اِنَّ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بدرستی آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بِالْاِیْمَانِ بایمان لَنْ یَّضُرُّوا اللّٰهَ شَیْـًٔا ج هرگز زیان نکنند خدای را چیزی بسبب اشتراک بلکه ضرر ایشان بایشان عائد گردد وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ ۝ و مر ایشانراست عذاب دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْٓا و نه پندارند آنکسانیکه کافر اند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان اَنَّمَا نُمْلِیْ لَهُمْ جز این نیست که آنچه ما مهلت میدهیم ایشان را

خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ بهترست مر نفسهای ایشان را إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ بدرستیکه ما درنگ میدهیم ایشان را لِيَزْدَادُوا إِثْمًا تا زیاده کنند گناه خود را یعنی
باطل خود ثبات ورزند وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ○ ومر ایشان راست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده مَا كَانَ اللَّهُ نیست خدای بران لِيَذَرَ تا
الْمُؤْمِنِينَ که بگذارد مومنان را عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ بر آنچیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان و رخفا و استهزا با ایشان و آشکارا بلکه مراد
حکمت آلهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ تا وقتیکه جدا کند پلید را که آلوده نفاق ست مِنَ الطَّيِّبِ از پاک یعنی مومن
مخلص و این تمییز یا بجهاد باشد تا مخالفان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز اُحُد یا باظهار مخزونات سرائر ایشان که بطریق وحی سید عالم
معلوم گردد و صحابه بران اطلاع یابند و از جملۀ مکنونات ضمائر اهل نفاق آن بود که در وقتیکه حضرت پیغمبر فرمود که امت مرا بصورت و حلیت طین بنمودند یعنی بآب
که ذرات ذریات را بآدم صفی نموده بودند و مرا بالهام آلهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادیۀ ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر
می گفتند که محمد چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل ما منزل ما غافل ست اگر راست میگوید گو علی التعیین با ما بگوید که کدام مخلص ست و کدام منافق آیت
آمد که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان عَلَى الْغَيْبِ بران سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام
کافر ماند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران مِن رُّسُلِهِ از فرستادگان خود مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد فَآمِنُوا پس شما
ای مومنان بگروید بِاللَّهِ بخدای بران وجه که او متفرد است بعلم غیب وَرُسُلِهِ و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و شاید که خطاب با
کفار یا منافقان باشد وَإِن تُؤْمِنُوا و اگر ایمان آرید برین وجه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ پس شما را
باشد مزدی بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و نه پندارند آنانکه از زیادت همت يَبْخَلُونَ بخیلی میکنند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بآنچه خدای از مال دنیا بدیشان
داده است مِن فَضْلِهِ از فضل و کرم خود هُوَ خَيْرًا لَّهُم که بخل بهترست مر ایشان را بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ نه چنین ست بلکه آن بخل بترست مر ایشان را
هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شدائد و اهوال سَيُطَوَّقُونَ زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود مَا بَخِلُوا بِهِ آنچه
بخل کرده اند بآن از مالها و زکوة نداده اند و این فضیحت ایشان را واقع باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه و
تعالی مال عطا فرموده و آنکس از روی بخل زکوة آن ادا نه نموده تمثیل و تصویر کنند بروز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری تندی بر سر موی سر او
نمانده باشد و دو نقطۀ سیاه در زیر چشمهای وی آشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین حیات ست پس آن مار بیاید و طوق گردن شده هر دو کنارۀ روی و دهن او را
بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده میگوید انا مالک انا کنزک یعنی منم آن مال تو ام در دنیا که بدان لاف مباهات میزدی و گنج تو ام که بسبب آن طرح
مفاخرت بر اقران می افگندی بیت گنج را از دل برون کن مال را بفگن ز چشم ٭ مال تو مارست در معنی و گنجت اژدهاست ٭ وَلِلَّهِ و مر خدای راست
مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک زمین و آسمان از دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند لمن
الملک الیوم لله الواحد القهار محققان گویند میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملک کسی در آید و پیش از آنکه در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان
و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریتیست در دست ایشان و فی الحقیقه همه از آن خداوندست وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پس چون اهل
آسمان و زمین بمیرند عاریت او بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق ست پس
بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد قطعه ای آنکه بخل کیسه ابند کنی ٭ خود را بوجود مال خرسند کنی ٭ این مال خداست
ع ۱۸ ۹ صرف کن در ره او ٭ امساک بمال دیگری چند کنی ٭ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و خدای بآنچه شما می کنید از انفاق و امساک داناست لَّقَدْ سَمِعَ اللَّهُ
وقف لازم بدرستیکه بشنید خدا قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سخنهای آنها را که گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ بدرستیکه خدا درویش ست وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و ما توانگریم چون آیت

وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا پیغمبر فرود آمد یهودان گفتند خدای محتاجست که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیت فرستاد و از روی تهدید گفت سَنَكْتُبُ
مَا قَالُوْا زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند آنچه گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وَقَتْلَهُمُ الْاَنْۢبِيَآءَ و دیگر بخواهیم نوشت کشتن
اسلاف ایشان پیغمبران بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَّنَقُوْلُ و بگوئیم ایشانرا نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذُوْقُوْا عَذَابَ الْحَرِيْقِ بچشید عذاب
آتش سوزنده را ذٰلِكَ این چنین عذابی مر شما را بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْكُمْ بسبب چیزیست که دستهای شما پیش فرستاده است ذکر ید برای تحقیق
فعل است و اگرنه فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ
لِّلْعَبِيْدِ ۝ نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب می‌سازد اَلَّذِيْنَ قَالُوْا آنکه بشنوید قول آنانکه گفتند
اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ اِلَيْنَآ بدرستیکه خدای عهد کرده است و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُوْلٍ بآنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق
نکنیم مر فرستاده را حَتّٰى يَاْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتیکه بیارد برای ما قربانی که تَاْكُلُهُ النَّارُ بخورد آن را آتش در بنی اسرائیل خوردن قربانی حلال نبود
آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف می‌نهادندی و پیغمبران زمان در میان آن خانه ایستاده مناجات کردندی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش
انداخته متوجه بودندی تا وقتیکه قربان مقبول شدی و علامت قبول قربان آن بود که آتش سفید بی‌دود با آواز مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی
پیچیدی و بسوختی پس یهودان میگفتند که در توریت مذکور است که جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی بدین وجه بیارد و حق سبحانه ایشانرا الزام میکند
بدین آیت که قُلْ قَدْ جَآءَكُمْ بگوای محمد بتحقیق آمد بشما رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِيْ فرستادگان خدای پیش از ظهور من بِالْبَيِّنٰتِ بمعجزهای روشن
چون احیای موتی وَبِالَّذِيْ قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند بدین چیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهیکه مدعای شماست چون زکریا و یحیی علیهما السلام فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ پس
چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا را که صاحب ذبح بود و پسر او یحیی را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝ اگر هستید شما راست گویان که متابعت پیغمبر
صاحب قربانی میباید کرد فَاِنْ كَذَّبُوْكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ای محمد ملول مباش فَقَدْ كُذِّبَ پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند رُسُلٌ
مِّنْ قَبْلِكَ فرستادگان از پیش تو چنان فرستادگانی که ایشان جَآءُوْ بِالْبَيِّنٰتِ آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر وَالزُّبُرِ و مواعظ
زاجره یا احکام شرعیه وَالْكِتٰبِ الْمُنِيْرِ ۝ و کتاب چون زبور و انجیل روشن کننده حلال و حرام كُلُّ نَفْسٍ هر تنی ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است و دو
باشید ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُوْرَكُمْ و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز برخاستن از قبور فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هرکه او دور کردند از آتش دوزخ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورند به بهشت فَقَدْ
فَازَ پس هر آئینه رستگار شد و بمراد رسید وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَآ و نیست زندگانی این جهان اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ ۝ مگر برخورداری ناپایدار حیات
دنیا را بمتاعی تشبیه کرده که خرنده در آن غرور یابد و مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن دانا شوند معلوم گردد که به هیچ
نمی ارزد ابیات ع در دیده اعتبار خوابیست * بر ره گذر اجل سرابیست * ای همنشین گرم و سرد وش * مشغول مشو بسرخ و زرد وش *
لَتُبْلَوُنَّ بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فِيْ اَمْوَالِكُمْ در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بضیاع مال
هرکه در مکه داشتند دراز کرده می فروختند و هرکرا از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدیدش می سوختند حق سبحانه
آیت فرستاد که هر آینه مبتلا شوید در مالهای خود بنقصان و تلف وَاَنْفُسِكُمْ و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه
خواهید شنید مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ از آنانکه کتاب بدیشان داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری وَمِنَ الَّذِيْنَ
اَشْرَكُوْٓا و دیگر می شنوید از آن کسانیکه شرک آورده اند اَذًى كَثِيْرًا رنج بسیار یعنی سخنهائی که موجب تجشم خاطر باشد هم نسبت بهم

وهم بنسبت خود وَاِنْ تَصْبِرُوْا واگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید از مکافات ایشان و بامنتقم حقیقی گذارید فَاِنَّ ذٰلِكَ پس بدرستی که
این صبر و اتقا مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ۝ از استواری کارهای دین ست و درستی نشانهای آن یا از حقائق ایمانست وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ و یاد کن آن را که فرا گرفت
خدای مِيْثَاقَ الَّذِيْنَ عهد و پیمان آنانکه اُوْتُوا الْكِتٰبَ عطا کرده اند ایشان را توریت و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست
لَتُبَيِّنُنَّهٗ هر آینه ایشان بیان کنند لِلنَّاسِ برای مردمان کتاب را که در شان محمد ست وَلَا تَكْتُمُوْنَهٗ ونپوشند امر پیغمبر را حفص
در هر دو کلمه خطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را و مپوشید فَنَبَذُوْهُ پس بینداختند کتاب را یا پیمان او را وَرَآءَ
ظُهُوْرِهِمْ از پس پشت خود این کلمه مثل ست در عدم التفات وَاشْتَرَوْا بِهٖ و خریدند یعنی برگزیدند بانچه اخذ میثاق بران بود ثَمَنًا قَلِيْلًا
بهای اندک را و آن ماکل و رشوتهای احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُوْنَ۝ پس بد چیزیست که می خرند
یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ يَفْرَحُوْنَ مپندار ای محمد آنانرا که شاد میباشند بِمَآ اَتَوْا بانچه آمدند یعنی کردند
از پوشیدن نعمت تو وَّيُحِبُّوْنَ اَنْ يُّحْمَدُوْا و ایشان دوست میدارند آنکه ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوْا بانچه نکردند حضرت پیغمبر از یهود چیزی پرسید
و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوع دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر دادند و با وجود آن دروغ ایشان را داعیه استحسان نیز بود این آیت
نازل شد یا در شان منافقان ست که از غزوه تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد ایشان زبان باعتذار کشوده توقع تحسین داشتند فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ
پس مپندار ای محمد و مومنان ایشان را بِمَفَازَةٍ که اهل رستن اند مِّنَ الْعَذَابِ از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه
وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ۝ و مر ایشانراست عذابی دردناک در روز رستخیز وَلِلّٰهِ و مر خدا راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بادشاهی آسمانها و زمینها وَاللّٰهُ
وخدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قَدِيْرٌ۝ تواناست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسیٰ چه بود ایشان حدیث عصا ع ۱۹ ۹
و ید بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسیٰ سوال کرده احیای موتی و ابرای مرضی باز گفتند پس بجناب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد ما از معجزات
موسیٰ و عیسیٰ خبر یافته ایم و طلب معجزات تو بدین جانب شتافته ایم اگر کوه صفا را زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو میدانیم حق سبحانه این آیت فرستاد که اگر
شما طالب آیات وحدانیتید اِنَّ فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ بدرستیکه در آفرینش آسمانها و انچه در وی است وَالْاَرْضِ و در آفریدن زمین و انچه بر وی ست وَاخْتِلَافِ
الَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال
علم و قدرت او لِّاُولِي الْاَلْبَابِ۝ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوائب حس و وهم صافی و بادراک دقائق اسرار و حقائق آثار وافی باشد اَلَّذِيْنَ
و این اولوا الالباب آنانند که از روی خلوص يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ یاد میکنند خدای را قِيٰمًا در حالت ایستادن وَّقُعُوْدًا و در وقت نشستن وَّعَلٰى
جُنُوْبِهِمْ و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکرست یعنی دائم با ذکر حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق من حب شيئا اكثر ذكره نعم ما قال بیت
در شب و روز بحر یاد تو در خاطر نیست + بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست + یا مراد از ذکر نمازست که برین هیأت سه گانه میگزارند بر حسب طاقت خود یا ذکر
بمعنی شکر است یعنی سپاسداری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بر آنست و بر نعمت قعود که پایداری صحبت در آنست و بر راحت اضطجاع و منام که
آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد از ذکر ذکر دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری و قصوری نمیباشد پس این ذاکران
صاحبدلانند که مشغول بذکر دل جانند قِيٰمًا در حالتیکه قائم اند یعنی متوجه بامر الٰهی وَّقُعُوْدًا و قَاعِدًا باز ایستاده اند از ملاهی وَّعَلٰى جُنُوْبِهِمْ و بر جانب اند از ارتکاب
مناهی یا قائم اند بر آستانه خدمت و قاعد اند بر بساط قربت و علی جنوبهم آسوده گانند در بارگاه وجد و حال بر کناره اند از پندار وهم و غرور و خیال **نظم** حجاب کثرت
از هم بدریده + بخلوتگاه وحدت آرمیده + ره وهم و خرد بر خویشتن بسته + بحق پیوسته و از خویش رسته + وَيَتَفَكَّرُوْنَ و اندیشه میکنند از روی

استدلال فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و عجب بعد و حیران از نظر
دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور آیند و از روی شهود بزبان نیاز گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هٰذَا نیافریدی این مخلوق را که آسمان
و زمین ست بَاطِلًا آفریدن باطل یا خلق نکرده آنرا بعبث و هزل سُبْحٰنَكَ پاکی تراست از آنکه چیزی را بباطل بیافرینی فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۝ پس
نگاهدار ما را بحمایت لطف خود از عذاب آتش دوزخ رَبَّنَآ ای پروردگار ما إِنَّكَ بدرستیکه تو از روی عدل مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ هر کرا در آری بدوزخ
و در آنجا جاوید باشد فَقَدْ أَخْزَيْتَهٗ پس بدرستیکه او را خوار گردانیدی بعقوبت وَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ و نیست ستمکاران را از مشرک و یهود و نصاری و
امثال ایشان مِنْ أَنْصَارٍ ۝ هیچیکی از یاران که عذاب از ایشان مندفع سازد رَبَّنَآ ای پروردگار ما إِنَّنَا تحقیق که ما سَمِعْنَا مُنَادِيًا شنیدیم ندای
ندا زننده را که با آشکارا يُّنَادِيْ لِلْإِيْمَانِ میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد ست و یا قرآن و این عام تر ست چه پس بسیار کس دعوت رسول
نیافته اند و همه کس از قرآن میشنود که بزبان ندا میزند أَنْ اٰمِنُوْا بِرَبِّكُمْ برین وجه که بگروید به پروردگار خود فَاٰمَنَّا ۖ پس اجابت کردیم منادی ایمان
آوردیم رَبَّنَا ای آفریننده ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا پس بیامرز گناهان ما را مراد کبائر ست یا مطلقا گناهان گذشته وَكَفِّرْ عَنَّا و در گذران و بپوشان از ما
سَيِّاٰتِنَا بدیهای ما را مراد صغائر ست یا گناهان آینده وَتَوَفَّنَا و بمیران ما را مَعَ الْأَبْرَارِ ۝ با نیکان و نیکوکاران رَبَّنَا ای تدبیر کننده و بصلاح
آرنده کار ما وَاٰتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا و بده آنچه ما را وعده کرده عَلٰى رُسُلِكَ بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانی ست یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده
از نصرت مومنان یا آمرزش میطلبیم که انبیا را گفته که از ما آمرزش خواهید چنانچه نوح گفت ولمن دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات چنانچه ابراهیم
فرمود رب اغفر لی ولوالدی وللمومنین و چنانچه پیغمبر ما را امر کردی که و استغفر لذنبك للمومنين والمومنات وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ورسوا
مکن ما را در روز رستخیز إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَادَ ۝ بدرستیکه تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیتهاست از حضرت رسالت پناه
و چهار خلیفه بزرگوار بترتیب واقع شده حضرت رسالت پناه از مرتبه شهود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا و صدیق اکبر در مقام خوف فرمود که تنبیه ادعیه
ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و فاروق از تحقیق تصدیق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی و ذوالنورین در مرتبه رجا طلب
غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و مرتضی کرم الله وجهه از سر همت روی بطلب موعودات آورد که ربنا و آتنا ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات
بهدف اجابت رسید پروانچه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شده که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ پس اجابت کرد مر دعاهای ایشان را
پروردگار ایشان بآنکه گفت أَنِّيْ لَآ أُضِيْعُ من ضائع نگردانم عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه نقل میکند که من از
سید عالم سوال کردم که هر عاملی را اجری است این چگونه باشد که مردان مهاجر را مناقب بسیار کرده و مهاجرت را از زنان نصیبی ارزانی نفرموده
آیت آمد که من عمل هیچ عامل را از شما ضائع نمیکنم مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثٰى از مرد و زن بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ برخی از شما برخی دیگرید یعنی شما همه از یک
دیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنکه شما را در ثواب یک حکم ست هر که عمل کند مزد برد و ذکورت و انوثت را در ان مدخل نیست فَالَّذِيْنَ
هَاجَرُوْا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود وَأُخْرِجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سراها و منازل خود یعنی حضرت
پیغمبر و آنانکه مشرکان را از مکه بیرون کردند وَأُوْذُوْا فِيْ سَبِيْلِيْ و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال و عمار و اویرا ب
و ستم و صهیب رومی که او را بنهب اموال میرنجانیدند وَقٰتَلُوْا و کارزار کردند با کفار وَقُتِلُوْا و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجران الله لَأُكَفِّرَنَّ
عَنْهُمْ هر آینه درگذارم از ایشان سَيِّاٰتِهِمْ بدیهای ایشان وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشانرا جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهٰرُ از زیر درختان یا تحت منازل آن جویها و پاداش دهیم ایشانرا ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ پاداش دادنی از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل

بر تعظیم ثواب دهنده است واضافت ثواب بعندیت وتقیید باسم الله دالست برذات یا مجموع صفات نشانه تعظیم ثوابست وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ حُسْنُ الثَّوَابِ ۝
خدای است که نیکوئی پاداش وپاداش نیکو نزدیک وست ودرتفاسیر آورده است که مشرکان مکه درعشرت بودند وفقرای مومنان بعسرت میگذرانیدند ودرخاطر ایشان
میگذشت که چرا باید که بت پرستان درناز ونعمت باشند وخداشناسان در رنج ومحنت حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود ومراد در ایشان
است اند لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا رفتن وآمدن کاروان کافران فِي الْبِلَادِ ۝ درشهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان
مَتَاعٌ قَلِيلٌ برخورداری اندکست که زود زائل شود ثُمَّ مَأْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ پس آنکه بآخرت روند بازگشت ایشان دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝
وبد آرامگاهی ست دوزخ لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لیکن آنها که بترسیدند ازعقاب پروردگار خود وبمتاع دنیا مغرور نگشتند لَهُمْ جَنّٰتٌ مرایشان را
بوستانهاست بران وجه که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ میرود از زیر قصور آن یا درپای درختان آن جویها از آب وشیر ومی وانگبین خٰلِدِينَ فِيهَا
جاویدان باشند دران بوستانها نُزُلًا درحالتیکه این بهشتها پیش کشی باشد مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای نُزُل آنرا گویند که درمنزل مهمان نازل
حاضر سازند وبسیاری وخوبی آن دلیل کرامت مهمان ونیکوداشت او باشد وهرگاه که بهشت نزل مهمان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی جز تماشای پرتو
انوار لقا نباشد بیت تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت + نمیخواهم بهشت ونعمت دیدار میخواهم + وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ وانچه نزدیک خدای ست
ازالطاف خفیه خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ ۝ بهترست مرنیکوکاران را ازمتاع فانی وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتٰبِ وهرآینه از اهل کتاب لَمَنْ يُّؤْمِنُ هرکس هست
که میگرود بِاللّٰهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وبانچه برشما منزل شده که قرآنست وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ وبدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریت
یا انجیل مراد ابن سلامست واصحاب او یا نجاشی واتباع او خٰشِعِينَ لِلّٰهِ درحالتیکه ترسکاران اند یا متواضعان مرخدایرا لَا يَشْتَرُونَ بدل نمیکنند
بِاٰيٰتِ اللّٰهِ باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را چنانچه احبار یهود رشوت خوار أُولٰٓئِكَ آن گروه مومن خاشع ومتدین لَهُمْ أَجْرُهُمْ
مرایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ زود حسابست
بآسانی وزود حساب مومنان خواهد کرد يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای گروه مومنان اصْبِرُوا صبرکنید برادای فرائض یا بر جهاد یا برایذای اعدا
وحقیقت آنست که برامتثال احکام شرعیه یا بهمه طاعت را شامل باشد وَصَابِرُوا وشکیبائی نمائید درقتال دشمنان وقدم استوار دارید درمیدان محاربه
وَرَابِطُوا وساخته وآماده باشید مقاتله اعداء الله را مرابطه آنست که مسلمانان درثغور اسلام اسپان واسلحه آماده دارند تا ایذای کفار از مومنان
ربع باز توانند داشت ونزد بعضی مرابطه انتظار نمازیست بعد از نماز وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از خدای وپرهیزگاری کنید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ شاید
که شما رستگار شوید محققان گفته اند صبرکنید بر مجاهده نفوس بنهی ازهوا وامر بطاعت مولی ومصابره فرمائید برمراقبه قلوب مع الله بتسلیم در بلا
ورضا بجریان احکام قضا واقدام نمائید برمرابطه ارواح بوصول بحق وانقطاع از ماسوی الله وتقوی ورزید بمحافظت اسرار ازالتفات باغیار تا باز
رسته شوید از حجب وجود بفنا فی الله وفائز گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله بیت گر بقا خواهی فنا شو کز فنا + کندرون چیزی که میزاید بقاست

سورة النساء مدنية وهي مائة وست وسبعون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اتَّقُوا بترسید وبپرهیزید رَبَّكُمُ ازخشم وعذاب پروردگار خویش الَّذِي آن آفریدگاری که بمحض قدرت خَلَقَكُمْ
بیافرید شمارا باوجود اختلاف الوان واشکال والسنه مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ ازیک تن که آن آدم است وَّخَلَقَ مِنْهَا وبیافرید ازان تن تنها

زَوْجَهَا جفت وی را که حواست و اصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم ع آفرید وَبَثَّ مِنْهُمَا و پراگنده کرد و ظاهر گردانید از آدم و حوا بواسطه توالد
و تناسل رِجَالًا كَثِيرًا مردان بسیار وَنِسَاءً و زنان فراوان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از مخالفت امر خدای الَّذِي آن خداوندیکه شما در وقت
استعطاف و استعانت از یکدیگر تَسَاءَلُونَ بِهِ حاجت میطلبید و سوگند بر یکدیگر میدهید بآن خدای وَالْأَرْحَامَ و بپرهیزید از قطع رحم و بایکدیگر
بمهربانی پیوند کنید إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست و بود و همیشه باشد عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ٥ بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال و افعال شما
مطلع ست و هر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد بوقت عزیمت بر ناپاکی و بیباکی از و شرم دارد مثنوی
هر که موقن بود بآنکه خدای + حاضر و ناظرست در همه جای + در و دیوار حاجب و بواب نیست در دیدن خدای حجاب + در پس پرده های تو بر تو + کی
تواند مخالفت با او + درین چاه و در شب تاریک + بیند او مور و رشته باریک + وَآتُوا الْيَتَامَىٰ و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان
أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اند آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند
لاغر خود در رمه ایشان سر داده بعوض آن گوسفند فربه و بزرگ میگرفتند و میگفتند شاة بشاة حق سبحانه فرمود وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ
و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید چیزی را از مال یتیم که در حق شما خبیث ست و بجای آن منهید مال دیگر که بنسبت شما طیب ست وَلَا
تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشان را إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ آمیخته با مالهای خود إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه خوردن مال یتیم یا تبدیل آن یا خیانت در آن
هست نزدیک خدای حُوبًا كَبِيرًا ٥ گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از قبیله غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده
و او بولایت عمومیت اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسیده و مال خود را از عم طلب نمود و در اداء آن تعللی میکرد مرافعه ایشان بحکمه علیه نبوی
افتاد و این آیت فرود آمد و غطفانی کلمه نعوذ بالله من الحوب الكبير بر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر میترسید و یا میدانید
أَلَّا تُقْسِطُوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فِي الْيَتَامَىٰ در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رض نقل میکند که این آیت در شان کسی
فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال صغیره او داشت میخواست که او را در قبیله نکاح آرد حق خدمت و تعیین کابین یتیمان چنانچه
باید فرو گذارد و بانواع مشقت او را مزاحم میشد و هر چه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیت آمد که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان و ادای مال ایشان از روش
عدالت دور باشید فَانْكِحُوا پس نکاح کنید مَا طَابَ لَكُمْ آنچه خوش آید شما را مِنَ النِّسَاءِ از زنان مَثْنَىٰ دوگانه وَثُلَاثَ و سه گانه وَرُبَاعَ و چهارگانه
نکاح مختارست که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد بخواهد فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید یا دانید أَلَّا تَعْدِلُوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فَوَاحِدَةً
پس اختیار کنید یک زن را أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ یا سریه گیرید آن چیز را که مالک آنست دستهای شما یعنی شما را بملکیت در ان تصرف هست ذَٰلِكَ این
اختیار واحده یا تسری أَدْنَىٰ نزدیکترست أَلَّا تَعُولُوا ٥ بآنکه میل ننمائید و انحراف نورزید یا جور نکنید وَآتُوا النِّسَاءَ و بدهید مر زنانی را که در قید
نکاح آورده اید صَدُقَاتِهِنَّ کابینهای ایشانرا در حالتیکه هست آنها نِحْلَةً هدیه و عطیه از خدایتعالی بخشیده شده بایشان فَإِنْ طِبْنَ
لَكُمْ پس اگر این زنان خوشخوی باشند و ببخشند مر شما را و بگذارند عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا از سر چیزی از کابین جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی
فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا ٥ پس بخورید آن چیز را و بکار برید سازگار و خوشگوار در مدارک آورده اند که حضرت رسالت ص برین وجه تفسیر فرمود که هنی آن بود که درو
گناهی نبود و مری آنکه در وی رنجی و دردی نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید بسفیهان و کم خردان أَمْوَالَكُمْ مالهای خود را خطاب باولیای نسوان و ایتام ست
و اضافت مال بایشان جهت تصرف ایشان ست دران بحق ولایت الَّتِي جَعَلَ اللّٰهُ آن مالهای که گردانیده است خدای لَكُمْ قِيَامًا برای شما سبب قوام معیشت دنیا
و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وَارْزُقُوهُمْ و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر

کنید فِیْهَا دران مالهای بقدر کفاف ایشان وَاکْسُوْهُمْ و بپوشانید وجامه دهید ایشانرا بقدر حال ایشان وَقُوْلُوْا لَهُمْ و بگوئید بعد از منع مال ازیشان قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ۝ سخنی نیکو پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گوئید این مال ازان تواست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنانرا نیز وعده کنید که دل ایشانرا خوش سازد وَابْتَلُوا الْيَتٰمٰى و بیازمائید یتیمانرا اگر مردانند بفعل و تمیز و صیانت اموال و دقائق بیع و شری و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حَتّٰٓى اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ ست فَاِنْ اٰنَسْتُمْ پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ مِّنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و صلاح مال فَادْفَعُوْٓا اِلَيْهِمْ پس بدهید بدیشان اَمْوَالَهُمْ مالهای ایشانرا که در دست شما بوده وَلَا تَاْكُلُوْهَآ و مخورید ای اوصیا و اولیا مالهای یتیمانرا و تلف مکنید اِسْرَافًا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد وَّبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن اَنْ يَّكْبَرُوْا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اوصیا و اولیای یتیم که مال در دست اوست توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت و خویشتن داری بجای آرد وَمَنْ كَانَ و هر که باشد از این جماعت که مال یتیم در دست ایشانست فَقِيْرًا درویش و محتاج فَلْيَاْكُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم بِالْمَعْرُوْفِ بنیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداری که اجرت سعی او ست فَاِذَا دَفَعْتُمْ پس چون بدهید و باز گذارید اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ به یتیمان مالهای ایشان فَاَشْهِدُوْا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید باقرار ایشان بقبض مال تا در میان شما جدال و خصومت پدید نیاید وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده است خدای حَسِيْبًا ۝ گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بوده که زنان را مطلقا و مردان خرد سال را میراث نمیدادند و میگفتند که مال کسی را بود که با خصم قتال تواند کرد و بطعن نیزه و بضرب شمشیر غنیمتها در حوزه تصرف تواند آورد و چون حضرت رسالت بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث برهمین قاعده مستمر بود تا روزی ام کحه بجناب نبوت آمد و گفت که اوس بن صامت دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من از وی سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او بجمله تصرف در آورده اند و مرا و صغیرانرا محروم و بینوا گذاشته حضرت رسالت ایشانرا طلبید و صورت ماجرا بحضور ایشان باز راند ایشان همان قانون جاهلیت از پیش آورده خواستند که طریق پیدا و آبا و اجداد را رونق دهند آیت آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيْبٌ مر مردان را اگر خرد باشند و اگر بزرگ بهره است مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدٰنِ از مالیکه بگذارند پدر و مادر وَالْاَقْرَبُوْنَ و خویشاوندان نزدیک وَلِلنِّسَآءِ نَصِيْبٌ و مر زنانرا نیز حصه هست مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدٰنِ وَالْاَقْرَبُوْنَ از آنچه والدین و اقارب گذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته اَوْ كَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نَصِيْبًا مَّفْرُوْضًا ۝ بهره باندازه پیدا کرده وَاِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث اُولُوا الْقُرْبٰى خویشانی که میراث نمیبرند وَالْيَتٰمٰى و یتیمانی که بیگانه باشند وَالْمَسٰكِيْنُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوْهُمْ مِّنْهُ پس بدهید ایشانرا چیزی از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که بر حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بوده و بآیت مواریث و وصایا منسوخ شده وَقُوْلُوْا لَهُمْ و بگوئید مر این جماعت را قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ۝ سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِيْنَ و باید که بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوْا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً ضِعٰفًا فرزندان ضعیف و عاجز خَافُوْا عَلَيْهِمْ بترسید برایشان از بینوائی و ضائع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم مرحمت و شفقت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خرد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی آیند حرمان ایشان جائز هست یا نی و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند بنسبت دیگران نیز جائز نشمارند بیت داني كه چیست كمال مروتی بپسند بكس آنچه بخود نه پسندی

فَلْيَتَّقُوا اللّٰهَ پس باید که از عذاب خدای بترسند وَلْيَقُوْلُوْا و باید که گویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيْدًا ○ سخن راست و درست یعنی عذر
جمیل و وعده نیکو اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه از روی جرأت يَأْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتٰمٰى میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظُلْمًا از جهت بیداد
و ستم اِنَّمَا يَأْكُلُوْنَ جز این نیست که میخورند فِيْ بُطُوْنِهِمْ نَارًا در شکمهای خویش [illegible] ابو برده رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که
حق سبحانه برانگیزد در روز قیامت قومی را از گورها [illegible] آتش از دهن های ایشان [illegible] رسول الله این گروه کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید که
خدای میگوید انما یاکلون فی بطونهم نارا و در تفسیر کبیر هست که روز قیامت خورندگان مال یتیم بظلم [illegible] آتشی که درون او ازان مملو است شعله میزند و دود از
دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین علامت همه کس بشناسند که این آکل اموال یتیمان است [illegible] اکل نار بر ظاهر است وَسَيَصْلَوْنَ و زود
باشد که انداخته شوند خورندگان مال یتیم [illegible] بصیغه مجهول خوانده معنی آنست که برده شوند [illegible] خورندگان مال یتیم سَعِيْرًا ○ در آتش افروخته يُوْصِيْكُمُ اللّٰهُ
امر میکند خدای شما را فِيْٓ اَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان بفریضه میگرداند بحکم خویش [illegible] فرزندان شما سهام میراث اینست که لِلذَّكَرِ
مر مردی را باشد مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو زن فَاِنْ كُنَّ نِسَآءً پس اگر باشند اولاد میت زنان خالص [illegible] فَوْقَ اثْنَتَيْنِ
بالای دو یا دو فَلَهُنَّ پس مر ایشان راست ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است وَاِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد یک وارث دختر
پس فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصفی از متروکه متوفی وَلِاَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ مر هریکی را مِّنْهُمَا السُّدُسُ از ایشان حصه
شش یکیست مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزندان اِنْ كَانَ لَهٗ وَلَدٌ اگر باشد مر آن فرزند مرده را فرزندی خواه مرد و خواه زن فَاِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهٗ
وَلَدٌ پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وَّوَرِثَهٗٓ اَبَوٰهُ و میراث برد از همین مادر و پدر را فَلِاُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او راست یک بخش از
مال و چون حصر وراثت کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی [illegible] فَاِنْ كَانَ لَهٗٓ اِخْوَةٌ پس اگر باشد مر این متوفی برادران مادری
و پدری یا بعضی پدری و بعضی مادری فَلِاُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه و این نصیبها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان
میرسد مِنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُّوْصِيْ بِهَآ وصیت کرده شده است بدان [illegible] معلوم میخوانند و مدعا آنکه موصی میت است اَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که
در ذمه مورث باشد اٰبَآؤُكُمْ پدران شما وَاَبْنَآؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُوْنَ نمیدانید شما اَيُّهُمْ که کدام از ایشان اَقْرَبُ
نزدیکترست و بکار آینده تر لَكُمْ نَفْعًا مر شما را از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت
بشفاعت و چون حق تعالی با حوال ورثه و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث او فرض گردانید فَرِيْضَةً فرض گردانید مِّنَ اللّٰهِ ثابت از
نزدیک خدای اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَلِيْمًا دانا بمراتب [illegible] ورثه حَكِيْمًا ○ حکم کننده [illegible] تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ و مر شماراست ای شوهران
نِصْفُ مَا تَرَكَ اَزْوَاجُكُمْ نیمه آنچه ترک کرده اند زنان شما [illegible] اِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهُنَّ وَلَدٌ مر آن زنانرا فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما خواه از
غیر شما خواه مذکر و خواه مؤنث [illegible] فَاِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر آن زنانرا فرزند باشد بهر وجه که بود
فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شما راست حصه چهار یک [illegible] مِمَّا تَرَكْنَ [illegible] مِنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ
از پس وصیتی که زوجات شما يُّوْصِيْنَ بِهَآ وصیت کرده باشند بدان اَوْ دَيْنٍ یا از پس قضای دینی که در ذمه ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنانراست
چهار یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما [illegible] اِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّكُمْ وَلَدٌ اگر نباشد مر شما را فرزند خواه
یکی و خواه زیاده [illegible] فَاِنْ كَانَ پس اگر باشد [illegible] وَلَدٌ مر شما را فرزند [illegible]
پس آن زنانرا [illegible] از اموال [illegible] مِّنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ [illegible] پس از نفاذ وصیتی که تُوْصُوْنَ بِهَآ [illegible]

اَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد وَاِنْ كَانَ و اگر باشد رَجُلٌ يُّوْرَثُ مردی که از وی میراث میگیرند كَلٰلَةً کسیکه والدین و اولاد ندارد
اَوِ امْرَاَةٌ یا زنی [illegible] کلاله وَّلَهٗ و مراین مرد یا زن [illegible] اَخٌ برادر مادری باشد اَوْ اُخْتٌ یا خواهر مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس
هر یک را [illegible] ازین برادر و خواهر السُّدُسُ [illegible] میراث کلاله و مذکر درین صورت با مونث یکسانست فَاِنْ كَانُوْٓا پس اگر باشند
[illegible] اَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ بیشتر از یکی [illegible] فَهُمْ [illegible] تمامی خواه ذکور خواه اناث یا مختلط از ذکور و اناث بیقین شُرَكَآءُ فِي الثُّلُثِ انبازانند
در سیک [illegible] ذکور برانا [illegible] و این میراث [illegible] مِنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که بوقت [illegible] يُّوْصٰى بِهَآ اَوْ دَيْنٍ و میت
کرده شده [illegible] یا پس از ادای دین غَيْرَ مُضَآرٍّ [illegible] میت غیر [illegible] آ نده [illegible] وصیت [illegible] وصیت آنست که از ثلث مال
متجاوز [illegible] در دین اینکه اقرار کند [illegible] وصیت آنرا [illegible] باشد وَصِيَّةً مِّنَ اللّٰهِ [illegible] که از نزدیک خدای وَاللّٰهُ
عَلِيْمٌ [illegible] حَلِيْمٌ [illegible] بتعجیل [illegible] گناه از ایشان عفو فرماید تِلْكَ آن احکامی که تقدیم یافت
در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حُدُوْدُ اللّٰهِ اندازهای حکم خداست که از ان در نشاید گذشت وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و هر که فرمان برد خدا و رسول
او را درین حکمها يُدْخِلْهُ در آرد خدای او را جَنّٰتٍ تَجْرِيْ ببوستانها که [illegible] مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر [illegible] خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه
جاویدان باشند در ان وَذٰلِكَ و این دخال مطیعان در بهشت [illegible] خلود الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ رستگاری بزرگست وَمَنْ
يَّعْصِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را [illegible] که میراث [illegible] از ان راضی نشده [illegible] میراث ندهم
بکسی [illegible] حق تعالی آیت فرستاد که [illegible] فرمان خدای و رسول وَيَتَعَدَّ حُدُوْدَهٗ و درگذرد از ان اندازهای که در حلال
حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا در آرد او را در آتش [illegible] خٰلِدًا فِيْهَا در حالتیکه جاوید باشد در ان مذهب صحیح آنست
ع ۲ که خلود بجهت استحلال محرمات بود وَلَهٗ و مرآن عاصی مستحل را باشد عَذَابٌ مُّهِيْنٌ عذابی خوار کننده وَالّٰتِيْ و آن زنانی که از جهت متابعت هوای
نفس يَاْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِّسَآئِكُمْ از زنان شما [illegible] فَاسْتَشْهِدُوْا
پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشه [illegible] اَرْبَعَةً مِّنْكُمْ چهار [illegible] عاقل بالغ از شما که [illegible] بر ایشان گواهی دهند
فَاِنْ شَهِدُوْا پس اگر این چهار تن [illegible] گواهی دهند فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِي الْبُيُوْتِ [illegible] در خانها و اصح اقوال آنست
که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار برین جمله بود که ایشان را در خانها [illegible] حَتّٰى يَتَوَفّٰىهُنَّ الْمَوْتُ تا [illegible] ملک الموت یا تا فای
ارواح ایشان کند مرگ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيْلًا [illegible] تعیین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از ان حکم حد آمد
و سید عالم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل اللّٰه لهن سبیلا [illegible] خواهد [illegible] الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مائة جلدة و تغریب عام
پس بحکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد [illegible] باقی ماند [illegible] وَالَّذٰنِ يَاْتِيٰنِهَا مِنْكُمْ و بیایند
بفاحشه از شما که [illegible] آزادید [illegible] فَاٰذُوْهُمَا [illegible] ابن عباس فرمود که ایشان را بدست و زبان ایذا باید کرد
فَاِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از ان فاحشه وَاَصْلَحَا و کار خود باصلاح آرند فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمَآ [illegible] باز دارید از ایشان این حکم نیز بحکم
جلد و نفی منسوخ شد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا [illegible] رَّحِيْمًا [illegible] بندگان اِنَّمَا التَّوْبَةُ
[illegible] که قبول توبه عَلَى اللّٰهِ [illegible] لِلَّذِيْنَ برای کسانی است که
يَعْمَلُوْنَ السُّوْٓءَ بدی میکنند بِجَهَالَةٍ [illegible] تکبار و مشتاید که [illegible]

بعقوبت آن وایشان بجهل عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس بازگشت مینمایند بحق سبحانه مِن قَرِيبٍ از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگ است و اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد و در تفسیر عین المعانی آورده که تائبی را که بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که چه زود آمدی چه خوش مسارعت نمودی موید این قولست آنکه حضرت رسالت پناه فرمود که ان الله یقبل توبة عبده ما لم یغرغر بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت غافل مشو ای عاصی با درد و ندم باش هر دم که زنی همره آن دم آخر هم باشد حاضر دم فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ توبه ایشان قبول کند و بمغفرت بر ایشان باز گردد وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بتوبه تایبان حَكِيمًا حکم کننده بآنچه تایب را عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آنکسانرا که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بدیها میکنند حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ قَالَ إِنِّي گوید بدرستیکه من تُبْتُ الْآنَ توبه کنم الحال این سخن در شان توبه منافقان است و توبه ایشان قبول اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نه توبه مقبول است مر آنهارا که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت موت هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان یاس است و آن سود ندارد لقوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا أُولَٰئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنها که کافر بمیرند و حال آنکه أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا أَلِيمًا ○ عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از و باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا بشوهر دادی و مهر بجمله او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس ببردی و اگر آن زن قبل از القای جامه باهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بر و دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتیکه ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی کبیشه نام از و باز ماند پس ابو قیس که از زن دیگر بود کبیشه را بتحت تصرف در آورد با او معیشتی بطریق مضارة آغاز نهاد غرضش آنکه هر چه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال بحضرت رسالت پناه بموقف عرض رسانید خواجه عالم فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بهمان بلا مبتلا بودند روی ببارگاه نبوت پناه آوردند و گفتند یا رسول الله کلنا کهیئة کبیشة ما همه بر صورت کبیشه ایم و زهر آلود این بلیت نوشیده ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رافت این آیت فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست مر شمارا أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید زنانرا كَرْهًا از روی ناخواست و کراهیت ایشان تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بر آن نمی کند که بطوع و رغبت ایشان میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شیئی بذکر دلالت بر نفی ما عدا آن نمی کند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق چه قتل در صورت عدم خشیة املاق هم جائز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع مکنید این زنانرا از تزویج و گفته اند خطاب با مردانست که زنان خود را بجهت آزرده برای آنکه از سر مهر خود در گذرند ایشانرا در خانه باز میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنانرا محبوس مسازید و باز مدارید لِتَذْهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ بعضی از آنچه بدیشان داده اید از مهر إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بکاری زشت روشن کرده شده و بکسر یا خوانند یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشان و فاحشه درین آیت نشوز است یعنی چون سر باز زنند از صحبت ... خلع طلبند و گفته اند فاحشه زنا است ... اسلام ... بدکاری کنید با زنانی که

مرتکب فاحشه نشده اند بِالْمَعْرُوْفِ به نیکوئی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیامیزید ایشانرا الاحکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی به از ان نیست فَاِنْ
كَرِهْتُمُوْهُنَّ پس اگر ایشان را نخواهید صبر کنید بران فَعَسٰۤى اَنْ تَكْرَهُوْا شَيْـًٔا پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را وَّيَجْعَلَ اللّٰهُ و گرداند خدای
و پدید آرد برای شما فِيْهِ دران چیز مکروه خَيْرًا كَثِيْرًا ○ نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره وَاِنْ اَرَدْتُّمُ و اگر خواهید شما بواسطهٔ کراهیت
از صحبت زوجات بی وقوع نشوزی فاحشه از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردنی زنی مَّكَانَ زَوْجٍ بجای زن دیگر وَّاٰتَيْتُمْ و داده باشید
اِحْدٰىهُنَّ یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهت کابین فَلَا تَاْخُذُوْا مِنْهُ شَيْـًٔا پس مگیرید از انچه بدو داده اید چیزی اندک
و نه بسیار اَتَاْخُذُوْنَهٗ آیا میگیرید آن چیزی از ان زن بُهْتَانًا بباطل و ستم وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا و جرمی ظاهر و گناهی هویدا بهتان را در قول باطل نیز استعمال
میکنند و معنی بهتان درین آیت آنست که شوهر مهری از برای زن فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون بستدن آن آهنگ کند گویا مدعای او آنست که آن مهر مقرر
کرده و این بهتان صریح است وَكَيْفَ تَاْخُذُوْنَهٗ و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت فرامی ستانید مال را از زنان خود وَقَدْ اَفْضٰى حال آنکه رسیده است
بَعْضُكُمْ اِلٰى بَعْضٍ برخی از شما ببرخی دیگر افضی کنایت از مباشرت است وَّاَخَذْنَ مِنْكُمْ و فرا گرفته اند زنان از شما در وقت عقد مِّيْثَاقًا غَلِيْظًا
پیمان محکم و عهد استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله آورده اند که جمعی از جاهلان در زمان جاهلیت
ازواج آبای خود را نکاح میکردند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود و گفت وَلَا تَنْكِحُوْا و بزنی مخواهید و بنکاح در میارید مَا نَكَحَ اٰبَآؤُكُمْ آنرا که بخواسته اند
پدران شما مِّنَ النِّسَآءِ از زنان و بنکاح در آورده اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذاشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه نکاح
زن پدر بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم فَاحِشَةً عملی زشت و ناپسندیده وَّمَقْتًا و مبغوض خدای و مومنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض
می بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت میگفته اند یعنی دشمن داشته شده وَسَآءَ سَبِيْلًا ○ و بد راهی که این راه است گفته اند مراتب قبح سه ع ۸
ست یکی قبح عقلی که فاحشه اشارت بدانست دوم قبح شرعی که مقت عبارت از انست سوم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر انست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام
کرده شد بر شما اُمَّهٰتُكُمْ نکاح مادران شما و این امومت عمومی دارد هر زنی که نسب تو بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر هر چند
بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر و مادر مادر را و هر چند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم وَبَنٰتُكُمْ و دختران شما و این نیز عام ست هر زنیکه نسب او بر تو باز
گردد از جهت اولاد ذکور و یا اناث بیک درجه یا زیادت در بنات داخل ست وَاَخَوٰتُكُمْ و خواهران شما هر زنی که با مردی در صلبی بوده باشد یا برحمی گذشته او
خواهر اوست پس خواهر عام باشد بعضی پدری و مادری و یا پدری و یا مادری وَعَمّٰتُكُمْ و خواهران پدران شما هر زنی را که با پدر کسی یا پدر پدر و هر چند
بالا رود در صلبی بوده باشد یا برحمی مرور نموده عمه آنکس ست و اینجا نیز طرق ثلاثه متصور ست یعنی پدری و مادری و یا پدری و یا مادری وَخٰلٰتُكُمْ
و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا برحمی گذشته خاله آنکس ست و وقوع آن بوجوه مذکوره
امکان دارد وَبَنٰتُ الْاَخِ و دختران برادر بر وجه که اخوت ثابت شود از وجوه ثلاثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانچه دور شوند
همان حکم دارند وَبَنٰتُ الْاُخْتِ و دختران خواهران از هر وجه که اختیت تحقق یابد و این نیز متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان
ست هر چند پایان روند همه اخل بنات اخت اند وَاُمَّهٰتُكُمُ و حرام کرده شده اند بر شما مادران شما الّٰتِيْٓ اَرْضَعْنَكُمْ آنها که شیر داده اند شما را مرضعه ا مادر
میگویند از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر دهد کسی را و زنیکه داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که بشیر او از زوجه او
یا ام ولد او رضاع واقع شود همه امهات رضاعی اند وَاَخَوٰتُكُمْ مِّنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله بر انند که
حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابتست و بمذهب امام شافعی و امام احمد رح کمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمیشود وَاُمَّهٰتُ

نِسَآئِكُمْ و مادران زنان شما و جدات ایشان حرام قبل پدر و مادر به نسب و رضاع همین حکم دارد وَرَبَآئِبُكُمْ و دختران زنان شما الّٰتِي فِي حُجُوْرِكُمْ
آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش می یابند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند مِّنْ نِّسَآئِكُمُ الّٰتِي از آن زنانی که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ
شما با ایشان دخول کرده باشید فَاِنْ لَّمْ تَكُوْنُوْا پس اگر نباشید شما که بخلوت دَخَلْتُمْ بِهِنَّ درآمده با ایشان این دخول کنایت از مباشرت فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب وَحَلَآئِلُ اَبْنَآئِكُمْ و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند الَّذِيْنَ مِنْ اَصْلَابِكُمْ آن پسران که از
پشتهای شما اند چون حضرت رسالت پناه زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسرخوانده آنحضرت بود طلاق داد و حضرت بعقد نکاح درآورد مشرکان عیب
آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این آیت فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرام است نه زن کسیکه پسرخوانده باشد وَاَنْ تَجْمَعُوْا و دیگر حرام است بر شما آنکه جمع
کنید بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو است بعضی از مفسران
برانند که مراد از ماقد سلف آنست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهران لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف و در دین وی حلال بود
اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوْرًا آمرزگار آن کسان را از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رَّحِيْمًا مهربان بر آنکه در اسلام
این عمل بجای آورده اند و بعد از آن توبه کرده تا مل در معنی این دو اسم مفسران بی بضاعت را سرمایه تمامست بیت سرمایه عاصیان زیانکار امید غفران تو و رحمت بی نهایت تست *
وَّالْمُحْصَنٰتُ و حرام کرده شده بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَآءِ از زنان اِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک شده است ۱۰
اَيْمَانُكُمْ دستهای شما ابو سعید خدری رض نقل میکند که در حرب حنین از غنائم اوطاس مال بسیار با اهل بیت او رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان در دیار
بحسب نسب میشناختیم بقید اسیری ما درآمدند و چون حرمت زنان شوهردار ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد شدیم و ایشان را اگرچه ملک
یمین ما بودند از قبیل محصنات میشمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت پناه این آیت نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملک
یمین شما اند تصرف در ایشان حلال است بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان و این قول امام اعظم است و باقی ائمه بمجرد سبی ایشان را حلال
میدانند كِتٰبَ اللّٰهِ ملازم باشید فرض خدای را در باب مناکحات یا مصدر موکد است یعنی آنکه نوشت خدای بر شما نوشتنی بر شما. محرمات وَاُحِلَّ لَكُمْ
و حلال گردانیده مر شما را و حفص مجهول میخواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما مَّا وَرَآءَ ذٰلِكُمْ آنچه غیر از این محرمات مذکوره است و بحدیث محرمات
نیز ثابت شده چون نکاح مرأة بر عمه او و بر خاله او و بر خواهرزاده او و برادرزاده او و نکاح مطلقه ثلثه بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح مشرکه و آزاد و تزویج
بجامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکور است و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را اَنْ تَبْتَغُوْا آنکه طلب کنید زنانی که بر شما حرام
باشند یعنی بنکاح درآرید و کابین کنید بِاَمْوَالِكُمْ بمالهای خود مُّحْصِنِيْنَ در حالتیکه از تمتع متعفف باشید یعنی دین نگاه دارید با آن نکاح و در پناه آرید
غَيْرَ مُسٰفِحِيْنَ نه زناکنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهٖ پس هر که برخورداری یافته اید بدو مِنْهُنَّ از زنان بسبب نکاح فَاٰتُوْهُنَّ پس بدهید
ایشان را اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان فَرِيْضَةً مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابله استمتاع است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ وبال و گناهی نیست بر شما که
از زوج و زوجه فِيْمَا تَرٰضَيْتُمْ بِهٖ در آنچه با یکدیگر راضی شوید با آنچه مِّنْۢ بَعْدِ الْفَرِيْضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن
را کمتر از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا بدرستی
که خدای هست دانا بمصالح بندگان حَكِيْمًا محکم کار در مهمات نکاح ایشان وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا و هر کرا استطاعت نیست از شما از روی
توانائی و توانگری اَنْ يَّنْكِحَ الْمُحْصَنٰتِ الْمُؤْمِنٰتِ آنکه بنکاح درآرد زنان آزاد گرویده را فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ پس باید که بخواهد بزنی
آنچه مالک است دستهای شما مِّنْ فَتَيٰتِكُمُ الْمُؤْمِنٰتِ از کنیزکان شما که گرویده گان اند وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِاِيْمَانِكُمْ

الجزء الخامس

بالاد بدرن

بگروید شما تا اهل [illegible] بان شما باشد در ایمان بعضکم بعضی از شما ای عبید و اما من بعض از بعضی دیگر یعنی همه شریکید در ایمان یا شما از یکدیگرید
در نسب پدر همه آدم ست فانکحوهن [illegible] کنیزکان را باذن اهلهن بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک ایشان اند و آتوهن
و بدهید ایشان را اجورهن مهرهای ایشان بالمعروف [illegible] نیکو [illegible] بی کابین مقرره و دادن مر ایشان هم باذن مالکان ایشان باید
محصنت [illegible] این کنیزکان نگاهدارنده [illegible] غیر مسافحت نه زنا کنندگان باشکارا و لا متخذت اخدان و نه فراگیرندگان
دوستان [illegible] بنهانی فاذا احصن پس [illegible] کنیزکان نگاهدارنده فروج درار حرام بسبب تزویج و متصل بصیغه مجهول یعنی [illegible] آنست که آن هنگام
که [illegible] شوهر کرده شوند فان اتین پس اگر بیایند بفاحشة بکار زشت یعنی بزنا فعلیهن پس بر ایشان لازم بود نصف ما علی المحصنت نیمه آنچه
لازم است بر زنان آزاد با شوهر من العذاب از حدی که خدای مقرر کرده و حد زنی آزاد بی شوهر صد تازیانه است و از آن کنیزک پنجاه تازیانه باشد
در زن آزاد تغریب هم هست امام شافعی رح میگوید که تغریب کنیزک نصف عام باشد امام اعظم رح فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای
سیاست [illegible] عبید و اما رجم نیست ذلک آن نکاح کنیزکان لمن خشی العنت برای آنکس است که بترسد از رنج سخت یعنی
از مشقت [illegible] زنا [illegible] منکم از شما و ان تصبروا و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خیر لکم بهترست مر شما را و باحتیاط نزدیکتر
در عبادت [illegible] از خواری بندگی والله غفور و خدای آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما رحیم مهربانست برخصت بندگان در آن ع ۴
یرید الله میخواهد خدای لیبین لکم آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام و یهدیکم و راه نماید شما را سنن الذین راههای آنکسانی که
بوده اند من قبلکم پیش از شما [illegible] ابراهیم و اسمعیل ست یا روش پیشینیان از اهل حق و باطل و یتوب علیکم و باز گردد بر شما بتسهیل
و رفع [illegible] تمام والله علیم و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید حکیم درست کار و راست گفتار ست
در هرچه حکم کند والله یرید و خدای میخواهد ان یتوب علیکم آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد و یرید الذین
و میخواهند آنانکه [illegible] یا از روی عناد یتبعون الشهوات پیروی میکنند آرزوهای نفس ان تمیلوا آنکه میل کنید شما از راه راست میلا عظیما
میل کردنی بزرگ [illegible] آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شده یهود اعراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال ست با آنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر
خواهر حرام ست خواهرزاده چرا [illegible] باشد بدین شبهه میخواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدای میخواهد که شما را
توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند یرید الله میخواهد خدای ان یخفف عنکم آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح برخصت
سبکبار شوید شیخ منصور ماتریدی رح فرموده که مراد تخفیف ست در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف [illegible] ایشان را
اغلال و آصال بسیار بوده و خلق الانسان و آفریده شده است آدمی ضعیفا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردیم گفته
اضعف [illegible] آنست که از [illegible] آفریده شده قال الله تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف ست در مهم زنان و قوت آنکه خود را از میل بایشان باز دارد
ندارد و [illegible] و فقرا [illegible] نسبت حقتعالی گویا حق سبحانه از غایت [illegible] که با بنده دارد او را به ضعف و ناتوانی [illegible] اگر
در طاعت تقصیری نماید بسبب متابعت آرزوی نفس [illegible] در حال او پدید آید مستضعفی که بر صفحه حال او کشیده شده زبان اعتذار بگشاید [illegible]
و جهول هم ازین مقوله است [illegible] که اول گفته چه آید از ضعفای کریم در جهان یا ایها الذین امنوا ای زمره گرویدگان لا تاکلوا
اموالکم مخورید مالهای یکدیگر را بینکم در میان یکدیگر بالباطل بانچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا عقود
فاسده یا سوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواهی [illegible] القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید الا ان تکون مگر آنکه باشد [illegible]

تِجَارَةً بازرگانی و بیعی صادر عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقد انید وَلَا تَقْتُلُوٓا اَنْفُسَكُمْ و مکشید بناحق و ناروا
نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقة یکی اند المومنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مکنید چنانچه جهال بت پرستان هند خود را
برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفگنید یا ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل شما شود و اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب غضب یا بخوردن
مال حرام یا بمتابعت هوای نفس و یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی ست اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست بِكُمْ بشما از امت محمد رَحِيْمًا ۝ مهربان
وامر و نهی که میفرماید آن از غایت رحمت ست وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز
از حدود وَّظُلْمًا و از وجه ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِيْهِ نَارًا پس زود باشد که در آریم او را در آتشی مراد از دوزخ ست وَكَانَ ذٰلِكَ
و هست این در آوردن باتش عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا ۝ بر خدای سهل و آسان اِنْ تَجْتَنِبُوْا اگر بیک طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید كَبَآئِرَ
مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید ازان نُكَفِّرْ درگذرانیم و عفو کنیم عَنْكُمْ سَيِّاٰتِكُمْ از شما گناهان خرد شما را از نمازی
تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی وَنُدْخِلْكُمْ و در آریم شما را مُّدْخَلًا كَرِيْمًا ۝ در موضع بزرگ و شریف که آن بهشت ست ملخص آیت
آنست که هر که از کبائر بپرهیزد صغائر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه میشاید که حق سبحانه از کبائر عفو کند و بصغائر مواخذه نماید و بر عکس
علما را در کبائر اختلاف ست بعضی بر آنند که هر گناهی که خدای ازان نهی کرده کبیره است و گفته اند که هر چه ختم آن باتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب
ولعنت مانند و غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه و لهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر آن را از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده
که اقرب اقاویل بصحت رسیده آنست که کبیره گناهی ست که شارع بران حدی مرتب ساخته یا در باب او وعیدی تصریح وار گشته یا حرمت او بدلیل
قطعی ثابت شده و در تاویلات کاشی مذکور ست که اگر بپرهیزید از کبائر که اثبات غیر ست در وجود و اقرار بوجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات
ظهور نفس و قلب را محو گردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم ایشان را بمدخل کریم که حضرت جمع ست بیت تا بکی در تفرقه
سوزی چو شمع + غرقه شو در لجه دریای جمع + در لوائح فرموده که تفرقه عبارت از انست که دل را بواسطه تعلق باموز متعدده پراگنده سازی و جمعیت
آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی رباعی ای در دل تو هزار مشکل ز همه + مشکل شود آسوده ترا دل ز همه + چون تفرقه دل ست حاصل ز همه + دل را بیکی سپار و
بگسل ز همه + در اسباب نزول آورده که ام سلمه بعرض رسالت پناه رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان ازان مثوبت محروم اند در حال باوجود احراز
غنائم و قوت تحصیل و مکاسب دو برابر نسا از مال میراث میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت می سپرند کاشکی
ما را در دائره رجولیت دخلی بودی تا از ثواب جهاد و میراث بهره مند می شدیم آیت آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللّٰهُ آنچیز را که خدای افزونی داد
بِهٖ بدان چیز از امور مالی و جاهی بَعْضَكُمْ برخی را از شما که مردانند عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند لِلرِّجَالِ نَصِيْبٌ مر مردان را نصیبی ست و بهره مقدر
مِّمَّا اكْتَسَبُوْا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سائر اعمال خیره وَلِلنِّسَآءِ نَصِيْبٌ و مر زنان را بهره است مقدر مِّمَّا اكْتَسَبْنَ و ثواب آنچه تعلق
بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت ازواج پس چون هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو به بهره دیگری مبرید وَسْـَٔلُوا اللّٰهَ و بخواهید
از خدای و طلب کنید مِنْ فَضْلِهٖ از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا ۝ بهمه چیزها دانا و چون معلوم
شد که وی دانا انست پس هر چه خواهد و بهر که دهد چنان باید و جز آن نشاید بیت گر مفلس و گر توانگرت گرداند + او مصلحت تو از تو به میداند + آورده اند که در زمان
جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود می خواندند و در میراث و اهل سائر ورثه میشد حق سبحانه ازان نهی کرد و فرمود وَلِكُلٍّ و برای هر یک از شما جَعَلْنَا مَوَالِيَ
آفریدیم عصبه را میراث خواران تا آخر از نصیب خبر کنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدٰنِ از آنچه باز گذارند پدر و مادر را وَالْاَقْرَبُوْنَ و خویشاوندان نزدیک و دیگر بسم

در میان عرب بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم مخالفت و معاهدت در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین می گفت حربک حربی و سلمک سلمی و دوست تو
دوست من است و دشمن تو دشمن من است توارثنی میراث برمی من از تو و تو عاقلهٔ من باشی و من عاقلهٔ تو و این سخنان بسوگند موکد می ساختند و حلیف را
سدسی از میراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا دارند که با خذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند
حکم الٰهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور نشد این آیت نازل گشت که وَالَّذِيْنَ عَقَدَتْ و آنکسانیکه در محالفت بسته اند اَيْمَانُكُمْ
دستهای شما اسناد معاقده بایدی بطریق مجازست و سبب درین اسناد آنکه متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فَاٰتُوْهُمْ پس بدهید مر ایشانرا
نَصِيْبَهُمْ بهرهٔ ایشان که سدس میراث ست و حکم این آیت بحکم آیت اولوا الارحام منسوخ گشت اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیزها از عهود و مواثیق و محالفات شَهِيْدًا ع گواه آورده اند که حبیبه دختر سعد بن ربیع زوجهٔ ثابت بن قیس را چیزی نشوز پیش گرفته با شوهر سرائی ۶۸
بسیار کرده و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زده و او شکایت پیش پدر خود برده و باتفاق پدر بملازمت حضرت پیغمبر رفته قصهٔ گذشته را بموقف عرض
رسانید و آنحضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیت آورده که اَلرِّجَالُ قَوّٰمُوْنَ
مردان کارگزاراند و تسلط یافته عَلَى النِّسَآءِ بر زنان و قائم بامور معیشت ایشان حضرت رسالت پناه پدر و دختر را آواز داد که باز گردید ما کاری خواستیم و خدای
کاری خواست و الذی اراد الله خیر و مفهوم این آیت تفضیل مرد است بر زنان چه مردان ادب کننده و کار فرمایندهٔ زنان اند بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بسبب
آنچیز که تفضیل کرد و افزونی داد خدای بَعْضَهُمْ یعنی از ایشان که مردانند عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و حلم و فور حدس و فهم ست
و بجهاد و بکمال صوم و صلوٰة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عیدین و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال
آن و آنکه انبیاء و ائمه از مردان اند از همه فضائل اکمل و اشرف اند وَّبِمَآ اَنْفَقُوْا و دیگر فضیلت دادن مردان را بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند بر ایشان
مِنْ اَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه فَالصّٰلِحٰتُ پس زنان شایسته حال قٰنِتٰتٌ فرمان برندگان اند مر خدا را یا قیام کنندگان
بحقوق ازواج حٰفِظٰتٌ لِّلْغَيْبِ نگاهدارندگان مر غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ بآنکه
نگاهداشت خدای مر ایشان را وَالّٰتِيْ تَخَافُوْنَ و آن زنانی که میدانید یا می ترسید نُشُوْزَهُنَّ نافرمانی و تسلط ایشان را فَعِظُوْهُنَّ پس پند گوئید ایشان را
بکلماتی که دلهای ایشانرا نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشانرا و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوْهُنَّ و ببرید از ایشان فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاهها یعنی با ایشان
در یکجامهٔ خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید وَاضْرِبُوْهُنَّ و بزنید ایشانرا زدنی که نخراشد و نشکند و هیچ عضو از شت نکند و گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوزست
و هجر هنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را و از انچه مکروه طبع شماست باز آیند فَلَا تَبْغُوْا عَلَيْهِنَّ سَبِيْلًا پس مطلبید
بر ایشان راه بیدادی اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه هست خدای عَلِيًّا برتر از آنکه بظلم بر ایشان راضی شود كَبِيْرًا ○ بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وَاِنْ خِفْتُمْ و اگر دانید شما ای
حکام شرع یا اولیای زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازگاری خلاف میان مرد و زن فَابْعَثُوْا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری که حکم کند مِّنْ اَهْلِهٖ از
کسان شوهر تا مافی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت از وی معلوم کند وَحَكَمًا و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد مِّنْ اَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون
خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بداند اِنْ يُّرِيْدَآ اِصْلَاحًا اگر خواهند حکمین باصلاح آوردن کار زوجین يُّوَفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُمَا سازگاری دهد خدای
تعالی میان زن و شوهر اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه هست خدای عَلِيْمًا خَبِيْرًا ○ دانا بصالح زوجین آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللّٰهَ و بپرستید خدای را
وَلَا تُشْرِكُوْا بِهٖ شَيْئًا و انباز مگیرید بوی چیزی را از اصنام و غیره وَّبِالْوَالِدَيْنِ دنیکوئی کنید با در و پدر اِحْسَانًا نیکوئی کردنی بقول و فعل وَّبِذِي
الْقُرْبٰى و با خویشان بصلهٔ رحم وَالْيَتٰمٰى و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی وَالْمَسٰكِيْنِ و با درویشان بصدقات و زکات وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبٰى

و با همسایهٔ خویشاوندان بشفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و با همسایهٔ بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد و با همسایهٔ کافر و حد جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند مطلقا حق همسایه
ارادهٔ خیر باشد برایشان و دفع ضرر ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس رض وارد شده که لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوائقه * امام قشیری قدس سره فرموده هرگاه
که جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس تو حق همسایه نفس را که دوست بطریق اولی که فرو نگذاری خواطر متفرقه و خیالات ردیه را از وی باز داری و با همسایه
دل که روح ست نیکوئی نمائی و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمائی و همسایهٔ روح را که سر ست از غیبت مواطن شهوات و حجاب مکاشفات
مانع شوی و از همه سزاوارتر آنکه از سر و هو معکم غافل نگردی و بیقین دانی که با همه همسایه و همنشین و همره همه اوست * با دلق گدا و اطلس شه همه اوست *
در انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع * بالله همه اوست ثم بالله همه اوست * وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ دیگر نیکوئی کنید با همنشین و همصحبت صاحب کشاف
فرموده که مراد مصاحب ست و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفت یا همنشین در مسجد و غیر آن و نیکوئی با او رعایت حق صحبت
ست و بنای آن بر مهربانی باشد وَابْنِ السَّبِيلِ و با ره گذریان و مهمانان مسافر وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما
اند إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ دوست نمیدارد مَنْ كَانَ مُخْتَالًا هر کرا که باشد خرامنده بتکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان
و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکوئی نکند فَخُورًا نازنده خودستاینده که حقوق الهی مودی نسازد و نه باحسان با خلق پردازد و فخر و تکبر کننده
الَّذِينَ يَبْخَلُونَ دوست نمیدارد خدای آنانرا که بخل میورزند آورده اند که جمعی از یهود و نصاری از روی نصیحت میگفتند مال خود برین مرد
یعنی پیغمبر و یاران مهاجر او نفقه مکنید که اندک زمانی را فرومانده و محتاج گردید و مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیت نازل شد که خدای
آنرا دوست نمیدارد که خود بخیل اند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و امر میکنند مردمانرا بِالْبُخْلِ ببخیلی وَيَكْتُمُونَ و میپوشند از خلق مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالت پناه ع است که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود
در توریت و آنرا میپوشیدند وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کردیم برای یهود که بخل ورزیده اند و عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناه را میپوشند
عَذَابًا مُهِينًا عذاب خوار کننده که عذاب دوزخ ست وَالَّذِينَ و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت پناه يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدار مردمان و ملاحظهٔ ناموس ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع میکردند
و مالهای خود را خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبتنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اغراض
و اعواض نفقه میکنند وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و نمی گروند از روی حقیقت بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه بروز بازپسین که قیامت ست وَمَنْ يَكُنِ
الشَّيْطَانُ و هرکه باشد دیو رانده یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا مر او را یار و دمساز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد مقارنی که اوست در دنیا و هر آینه در آخرت نیز
با او خواهد بود * قال الله تعالی فبئس القرین حکم تا نبی میفرماید مثنوی هر کرا این جایگه قرین تو اوست * آن سرا نیز همنشین تو اوست * دوستی جو که جان بیفزاید
در دو عالم ترا بکار آید * دیو را همنشین خویش مکن * نفس بد را قرین خویش مکن * وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه چیز بودی بر کافران و چه زیان داشتی مر ایشانرا
لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال او را تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا و بیرون کردندی
حق خدای بی غرض و ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای برایشان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِهِمْ عَلِيمًا برایشان و اقوال
و افعال و احوال ایشان دانا جزای فراخور آنها خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستیکه خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذره در وزن
و ذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغر بی تعمق نظر برنگرنده ظاهر نشود و اشهر آنست که ذره چیزی ست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد در هوا
ظاهر گردد و از چندان وزنی نبود که اثر آن ... ، ر آیه حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین هم سنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب

سقر بوزن ذره خواهد افزود و اصح آنست که در عمل کافر و منافق بقدار ذره ظلم واقع نشود وَاِنْ تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان بنده
مومن يُّضٰعِفْهَا ثواب آنرا زیاده گرداند تو بر تو وَيُؤْتِ و بدهد و را زاید بر ثواب عمل مِنْ لَّدُنْهُ از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس
اَجْرًا عَظِيْمًا ﴿٤٠﴾ عطای بزرگ و بی اندازه اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع آنست و مزید برآن فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه اِذَا جِئْنَا وقتیکه
بیاریم مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيْدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود بر اقوال و افعال امت خود گواهی خواهد داد وَّجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا
ای محمد عَلٰى هٰٓؤُلَآءِ برین گروه امامت تو شَهِيْدًا ﴿٤١﴾ گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مومنان در لطائف قشیریه مذکورست که چون پیغمبر ترا شفیع
امت ساخته اند شهید امت نیز ساخته اند و مقررست که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند يَوْمَئِذٍ آنروز که واقع شود در و گواهی انبیا
و آن روز قیامتست يَوَدُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُوْلَ و نافرمانی کردند رسول وی را لَوْ تُسَوّٰى کاشکے
آنکه راست کرده شود بِهِمُ الْاَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن نکنند ایشان را چون مردگان و مبعوث نکردندی یا کنایت ست از آنکه ایشان آرزومند اند که
خاک شوند چه زمین بخاک راست کرده شود وَلَا يَكْتُمُوْنَ اللّٰهَ و نپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حَدِيْثًا ﴿٤٢﴾ سخنی را يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای
آن کسانیکه گرویده اند بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ گرد نماز مگردید وَاَنْتُمْ سُكٰرٰى و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سائر مسکرات
این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مامور بها بلکه نهی ست از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانۂ
عبدالرحمن بن عوف رض بشرب خمر که دران وقت مباح بود اشتغال داشتند و در زمان سراندازی و بیهوشی صدای اذان نماز شام باتباع صحابۂ
کرام رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکر در سورۂ کافرون حرف لا را که در چهار موضع ثبت ست حذف نمود و این آیت نازل شد که در
وقت غلبه سکر بنماز نزدیک مشوید حَتّٰى تَعْلَمُوْا تا وقتیکه بدانید مَا تَقُوْلُوْنَ آنچیز را که در نماز میخوانید محققان میگویند خطاب میکند بسوی قوای
روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحۂ جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قرب در مسجد جامع دل در آن وقتیکه مستان باشید از سکر غفلت تا وقتیکه از مستی هوشیار شده
دانید که چه میگوئید و بشناسید که سخن با که میگوئید المصلی یناجی ربه رباعی ایکه در مستی هستی مانده ✦ دایما در خودپرستی مانده ✦ بر سر ایوان وحدت کی رسی
چون تو در زندان پستی مانده ✦ وَلَا جُنُبًا و نزدیک مشوید بنماز در حالتیکه جنب باشید و محتاج بغسل اِلَّا عَابِرِيْ سَبِيْلٍ مگر آنکه روندگان باشید در راه
یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود و در آن محل بتیمم نماز توانید گذارد و دیگر هیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گزاردن حَتّٰى تَغْتَسِلُوْا تا وقتیکه
غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد نیاید مگر آنکه راه بر آن باشد وَاِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در وقت جنابت
مَّرْضٰٓى بیماران مراد بیماریست که در آن از استعمال آب بترسند که ضرر بود اَوْ عَلٰى سَفَرٍ یا باشید در سفر اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ یا بیاید یکی از شما
مِّنَ الْغَآئِطِ از خلاجای و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ یا بسوده باشید زنان را امام شافعی رح برآنست
که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیه و صغیره وضوی لامس و ملموس هر دو منتقض گردد و امام مالک و امام احمد بر آنند
که لمس بشهوت وضو را می شکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رح مباشرت فاحشه را که تماس فرجین ست بی حائل و انتشار آلت ناقض وضو
میدانند و بهر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوْا پس قصد کنید صَعِيْدًا طَيِّبًا
خاک پاک احکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر آنست که غزوۂ بنی المصطلق ست که شبانه سپاه اسلام در منزل بی آب فرود آمده بودند
از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را بآب رسانند قضا را عقد عائشه رض گم شد و عزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم
محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق رض بردند و او بخیمۂ عائشه رض در آمد دید که حضرت رسالت پناه سر در کنار وی نهاده در خواب است

وقف النبی علیه السلام

ع

صدیق رض زبان بطعن عائشه رضی الله عنها بگشاد و سر انگشتان طعنه نیز بر تهیگاه وی زد ناگاه سید عالم بیدار شد و بر مضمون حال ملال اصحاب اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آنحضرت جبرئیل در رسید و حکم آورد که چون آب نیابید فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا قصد کنید چیزی را از اجزای ارض که خاک پاک باشد و دست بران زنید فَامْسَحُوا پس مسح کنید دست خود را بِوُجُوهِكُمْ بتمام رویهای خویش وَأَيْدِيكُمْ و بسایید دستهای خود را بدان إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَفُوًّا در گذرانده از شما و تخفیف کننده غَفُورًا آمرزنده کسانیکه تیمم کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی ای محمد و نمی‌نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند ایشانرا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از علم توریت يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که بنعت و صفت حضرت مصطفی عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند وَيُرِيدُونَ و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ آنکه شما نیز ای مومنان راه گم کنید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهودند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا و بسنده است خدای یاری دهنده شما بر دشمنان مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از آنکسانکه بدین یهودیه متدین شده اند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عَنْ مَوَاضِعِهِ از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبر است یا تاویل کلمات توریت را بر وفق رای و طبع خود یا تغییر کلام پیغمبر یا کتمان آیت رجم آورده اند که زمرهٔ از یهود بملازمت حضرت رسالت پناه می‌آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشان را محرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان شما یهود سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف می‌کنند وَيَقُولُونَ و میگویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا و لفظ عصینا آشکارا میگفتند از روی عناد و در تیسیر گوید اظهار العصیان و اضمار عصینا میکردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا میگفته و لسان حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ بشنو در حالتیکه غیر شنونده شده باشی این کلمه ذو وجهین است یعنی دو روئی در مدح دارد و دو روئی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس معنی کلمه این است که دشنام شنونده مکروهی نباشی و برین تقدیر دعا له باشد و وجه ذم چنانست که اسماع شنوانیدن بود میگویند که بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق میساختند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر میگفتند وَرَاعِنَا و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدح آنکه از مراعات باشد یعنی نگاهدار ما را و در ما نگر و وجه ذمش آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت بوده بران حضرت و گفته اند یهود اشباع کرده کسرهٔ عین را و راعینا می گفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را برعی غنم و بر هر تقدیری این کلمه میگفتند لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ در حالتیکه گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی فعلیکه از مراعات است بلغت عرب آنرا برعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او می پیچانند و بطریق لحن راعینا میگویند و بآن ذم آنحضرت میخواهند وَطَعْنًا فِي الدِّينِ و قدح و طعن در دین اسلام یعنی در نبی که پیغمبر او بشبانی منسوب بود آیا چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی موسی معترف بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا و در ما نگاه کن لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه این گفتار بودی بهتر مر ایشانرا از استهزای سید انام و طعن در دین اسلام وَأَقْوَمَ و راست تر بودی سخن ایشان وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ و لیکن برانده است خدای ایشانرا و از رحمت خود دور کرده بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان و مجازات بران فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی‌آورند ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیفی که بعتد به و معتبر نباشد و آن ایمان است ببعضی از کتب و رسل و در بعضی یا ایمان نمی‌آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رض در اکثر تفاسیر آورده است که حضرت رسالت پناه احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اشرف طلبید گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید چه سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام را از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توریت از حال من خبر داده اند

وبرایمان بمن میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا امید انیم و نه از نعت تو و صفت قرآن خبر داریم آیت آمد که یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ
ای آن کسانیکه شمارا کتاب داده اند یعنی توریت اٰمِنُوْا تصدیق کنید و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا بانچه که فرو فرستادیم بر بندهٔ خود و آن قرآنست مُصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده است
و تصدیق کننده لِّمَا مَعَکُمْ مر آن چیزی راکه با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریت ست در اصول دین پس بدو بگروید مِّنْ قَبْلِ اَنْ نَّطْمِسَ
پیش از آنکه محو کنیم وُجُوْهًا رویهارا یعنی صور آنرا نیست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن برو نماند فَنَرُدَّهَا پس باز گردانیم آن رویهارا عَلٰٓی
اَدْبَارِهَآ بر هیئات قفاها ی آن یعنی شکل رو را بر صورت پس سر مبدل سازیم یا اشیای مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا ثبت سازیم
تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهای ایشان بر پس بود و این بهای تیست
در غایت زشتی و رسوائی اَوْ نَلْعَنَهُمْ یا بر انیم ایشان راکه اصحاب وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم کَمَا لَعَنَّآ چنانچه براندیم یا مسخ گردانیدیم اَصْحٰبَ
السَّبْتِ یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر به پیچیدند روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند وَکَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و هست فرمان خدای یا وعید او
مَفْعُوْلًا۝ بودنی و هر آینه بخواهد بود اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ بدرستیکه خدای نمی آمرزد اَنْ یُّشْرَکَ بِهٖ آنراکه شرک آورند بدو و شریک گیرند در عبادت وَیَغْفِرُ
مَا دُوْنَ ذٰلِکَ و بیامرزد آن گناهی راکه غیر از شرک بود لِمَنْ یَّشَآءُ مر آنکس راکه خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیلهٔ عبادت و عرفان شیخ امام زاهد فرموده
که می آمرزد قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصات را خواهد آمرزید وَمَنْ یُّشْرِکْ بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد بخدای و انباز گیرد باو فَقَدِ افْتَرٰٓی پس بتحقیق
افتری کرده باشد و بر بافته اِثْمًا عَظِیْمًا۝ دروغ بزرگی که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و چون بمضمون این آیت که شرک مغفور نیست یهود راکه عبدهٔ عجل
و پرستندهٔ عزیر بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود ما از خواص بارگاه عزت و مقربان حضرت میدانیم زیرا که
ما مالکان ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بر منوال ایشان معززو مکرمیم حق سبحانه ستایشهای ایشان را نه پسندید و فرمود اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ
آیا نمیدانی یا نمی نگری بدیدهٔ بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت یُزَکُّوْنَ اَنْفُسَهُمْ میستایند و ثنا میگویند نفسهای خود را باین که نحن ابناء الله
و احباؤه یا بپاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحر بن عمرو نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت پناه آوردند و
گفتند این کودکانرا هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی اینها بیگناهان اند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان
شب ما را بروز در میگذرانند و خطیات روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیهٔ شما مر شمارا اعتباری ندارد بَلِ اللّٰهُ بلکه خدای یُزَکِّیْ مَنْ یَّشَآءُ
بپاکی یاد کند یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن اند وَلَا یُظْلَمُوْنَ و آن گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد در عقاب و ثواب فَتِیْلًا۝
بمقدار آن رشتهٔ ضعیف که در میان دانهٔ خرما باشد یا بقدر فتیله او وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیهٔ خود خواهند کشید و
نقصان بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید اُنْظُرْ بنگر درین جهودان که از روی عناد کَیْفَ یَفْتَرُوْنَ چگونه افترا میکنند و می بندند عَلَی اللّٰهِ
الْکَذِبَ بر خدای دروغ را یعنی گناه روز و شب ما را می آمرزد وَکَفٰی بِهٖٓ و بسنده است آن افترا و دروغ ایشان اِثْمًا مُّبِیْنًا۝ گناه ظاهر بر هیچ ع
کس پوشیده نماند آورده که چون حکم الهی با جلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حی ابن اخطب و سلام بن مشکم و کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند بعد
مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریص کردند و با پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام
در آمده و در پس استار حرم سینها بر دیوار خانه باز چسپانیده با یمان غلاظ و شداد بر حرب جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین مهم فارغ ساخته بمعاشرت
بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریقهٔ ما آنست که زائران حرم را مهمانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صلهٔ رحم بجا می آریم
و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول میباشیم بهدایت اقربست یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را ابطال نموده و ما را کافر

وجاہل میخواند یہود بعد از استماع این سخنان گفتند کہ دین شما حق تر ست و آئین شما بانسق تر ابوسفیان گفت با براعتقاد شما وثوقی اعتماد خواہیم کرد کہ بتان مارا
سجدہ کنید جہودان جبت وطاغوت را کہ بتان قریش بودند سجدہ کردند حق سبحانہ از معاندہ ومکابرہ وکفر وزندقہ ایشان خبر میدہد ومیفرماید اَلَمْ تَرَ آیا نمی دانی
ونمی نگری اِلَی الَّذِیْنَ اُوْتُوْا بسوی آنانکہ دادہ اند ایشانرا نَصِیْبًا مِّنَ الْکِتٰبِ بہرہ از توریت کہ بواسطہ عداوت مسلمانان یُؤْمِنُوْنَ میگروند بِالْجِبْتِ
وَالطَّاغُوْتِ بدین دو بت کہ قریش راہست و گفتہ اند جبت سحر ست و یہود آنرا معتقد بودند وطاغوت شیطان و ایشان متابعت وی می نمودند ونزد محققان جبت نفس
امارہ است وطاغوت آرزو ہا او وَیَقُوْلُوْنَ ومیگویند این جہودان لِلَّذِیْنَ کَفَرُوْا در حق کافران و برای ایشان کہ از روی اجتہاد هٰٓؤُلَآءِ این گروہ کفار
قریش اَهْدٰی ہادی ترانند مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا از آنہا کہ ایمان آوردہ اند یعنی بہ پیغمبر و اصحاب او سَبِیْلًا از جہت راہ یعنی راہ یافتہ ترانند اُولٰٓئِکَ آن
گروہ متعنت ومتعصب وخود رای الَّذِیْنَ آنکسانند کہ بخواری لَعَنَهُمُ اللّٰهُ دور کردہ است خدای ایشانرا از رحمت خود وَمَنْ یَّلْعَنِ اللّٰهُ وہر کرا خدای
براند و دور سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ پس ہرگز نیابی تو مر او را نَصِیْرًا یاری کہ دفع کند عذاب را از وی اَمْ لَهُمْ آیا مر ایشانراست یعنی جہودانرا نَصِیْبٌ
مِّنَ الْمُلْکِ بہرہ از پادشاہی دنیا استفہام ست بر سبیل انکار زعم یہود آن بود کہ ایشان بملک و نبوت از غیر خود احق و سزاوار ترند و بدین سبب از متابعت
عرب ننگ میداشتند ومیگفتند آخر منصب نبوت وملک داری و حکم گزاری بما خواہد رسید حق تعالی فرمود کہ ایشانرا از ملک دنیا و آخرت بہرہ نیست فرد دولت ہر کہ بوی نبی
بسر آید روزی * دولت آل نبی تا بقیامت باشد * واگر بالفرض از ملک و مال بہرہ مند شوند فَاِذًا پس آنہنگام ایشان لَّا یُؤْتُوْنَ النَّاسَ ندہند مردمانرا یعنی پیغمبر
واصحاب او را نَقِیْرًا بآنمقدار گودی کہ بر پشت استہ خرماست واین غایت مبالغہ است در بخل ایشان کہ در وقت پادشاہی نقیری بفقیری مضایقہ دارند بہنگام تنگدستی
و درویشی پیداست کہ چہ چیز بکسی دہند اَمْ یَحْسُدُوْنَ النَّاسَ بلکہ حسد می برند بر مردمان یعنی قبائل عرب عَلٰی مَآ اٰتٰهُمُ اللّٰهُ بر آنچہ خدای بدیشان
دادہ است مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود کہ آن بعثت حضرت رسالت پناہ از ایشان ست و نہ از بنی اسرائیل بلکہ از بنی اسماعیل ست یا مردم عرب حسد بر محمد می بردند
کہ با یتیم چنین عالی از یتیم ابوطالب باشد بایستی کہ جبرئیل بر او فرود آمدی مصرع تا یار کرا خواہد و میلش بکہ باشد * گفتہ اند کہ مراد از ناس حضرت رسالت پناہ
وعرب جمع را بر واحد اطلاق میکنند کہ جامع باشد آنمقدار خصال خیر را کہ جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقولہ تعالی ان ابراہیم کان امۃ و مراد از فضل
نبوت باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضی گفتہ اند فضل آنست کہ حق سبحانہ مباح گردانید او را جمع میان بیشتر از چہار زن و یہود برین حال حسد می بردند و طعنہ
میزدند کہ اگر او پیغمبر بودی این ہمہ زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت فرمود کہ اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطہ نبوت و کتاب ست پس باید کہ بر پیغمبران
صاحب کتاب نیز حسد بردندی چہ این صورت مختص بان حضرت نیست واگر بواسطہ زن ست این مخصوص آنحضرت ست و کسی دیگر را نرسد کہ چنین کند
واین فضل خداوند ست بیت حسد چہ میبری ای سست نظم بر حافظ * قبول خاطر ولطف سخن خدا داد ست * فَقَدْ اٰتَیْنَآ پس بدرستیکہ ما عطا کردیم
اٰلَ اِبْرٰهِیْمَ اولاد ابراہیم را کہ موسی و داؤد و عیسی اند الْکِتٰبَ یعنی توریت و انجیل و زبور وَالْحِکْمَةَ و علم حلال و حرام وَاٰتَیْنٰهُمْ و دادیم ایشانرا با وجود
نبوت مُّلْکًا عَظِیْمًا پادشاہی بزرگ چنانچہ یوسف و داؤد و سلیمان داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج ست چنانچہ بصحت رسیدہ کہ داؤد صد زن
داشتہ و سلیمان ہزار و درین سخن تعریض یہود ست کہ اگر حسد شما بر محمد بواسطہ کثرت ازواج ست پس داؤد و سلیمان بحسد سزاوار ترند و در تیسیر آوردہ کہ مراد از آل
ابراہیم محمد ست و از کتاب قرآن و از حکمت شرائع و از ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تائید بملائکہ فَمِنْهُمْ مَّنْ اٰمَنَ بِهٖ پس از یہود کسی بود کہ ایمان
آورد بحدیث آل ابراہیم یا محمد وَمِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ و از ایشان کسی ہست کہ اعراض کند از خبر انبیا در باب نسا و تصدیق نکرد آنرا یا روی از
متابعت پیغمبر ع بگردانید وَکَفٰی بِجَهَنَّمَ و بسندہ است دوزخ سَعِیْرًا آتشی افروختہ برای عذاب کافران اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی آنکسانکہ حق را
بپوشیدند و نگرویدند بِاٰیٰتِنَا بدلائل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِیْهِمْ نَارًا زود باشد کہ در آریم ایشانرا در آتشی وچہ آتشے

كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه پخته شود و البسوزد جُلُوْدُهُمْ پوستهای ایشان بآتش بَدَّلْنٰهُمْ بدل کنیم برای ایشان جُلُوْدًا غَيْرَهَا پوستها غیر آنکه پخته
وسوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار تبدیل جلود یابد و تبدیل جلود بر سبیل
تحقیق آنست که احتراق از آن جلود برند و بحال اول باز آرند پس این تبدیل صفت ست نه تبدیل عین و تجدید این حالت بجهت تعذیب احساس عذابست
یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه میسازند لِيَذُوْقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دائم باشد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست
عَزِيْزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَكِيْمًا ۝ دانا بعقوبت و دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانکه گرویده اند بخدا و رسول ربع
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشانرا جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ جاویدان در آنجا جاوید باشند این معنی در ان اَبَدًا همیشه یعنی نه آنکه
آنرا آخر نباشد لَهُمْ فِيْهَآ مر این بهشتیان را باشد در ان بوستانها اَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس
وَّنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشانرا ظِلًّا ظَلِيْلًا ۝ در سایهٔ پاینده که آفتاب آنرا زائل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیار باشد و سایه اعظم راحات
میدانند پس ظل ظلیل کنایت ست از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن کسیکه میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند
پس ظل ظلیل چرا باشد و فائدهٔ او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الٰہی و عنایت پادشاهی ست که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد
و آن سایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و معراست فرد این سایهها زوال پذیرند عاقبت ❊ در سایهٔ گریز که آنرا زوال نیست ❊ اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ
بدرستیکه خدای میفرماید شما را اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ آنکه ادا کنید امانتها را اِلٰٓى اَهْلِهَا باهل او حضرت رسالت پناه در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانهٔ کعبه
از عثمان ابن طلحه طلب دارید و کلید پیش مادر او سلافه بود عثمان بن طلحه نزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمیداد و میگفت که اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید
کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان بن طلحه مبالغه میکرد و سلافه مضائقه مینمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق و فاروق رض
بر در سرای سلافه آمدند و فاروق رض باواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد میگذرد و سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستانی بهتر که ایشان
و عدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آورد و آن سرور عالم دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رض برخاست
که یا رسول الله چنانچه سقایهٔ زمزم بمن تفویض فرموده حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان از استماع این سخن دست باز کشید و حضرت فرمود که ای عثمان کلید
بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس رض همان سخن اعاده کرد و عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان
گفت اینک بستان بامانة الله القصه بعد از آنکه علیه السلام از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی کرم الله وجهه پیش رفت و گفت یا رسول الله
منصب حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایهٔ زمزم بایشان داده فی الحال جبرئیل ع بدین آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه ص فرمود که
یا علی من شما را کاری فرمایم که از ان نفعی بمردم رسد نه آنکه گمان برید که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و فرمود که خذوها یا بنی طلحة خالدة
تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان بملازمت حضرت اختیار فرمود و کلید را ببرادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم ست و اگرچه
حکم بادای امانت درین قضیهٔ مخصوصه نازل شده اما تمام امانات درین حکم داخل ست در بحر الحقائق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد ظل ظلیل که وجود حقیقی
ست دلالت بران دارد که امانت عبارتست از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت با آفتاب پس همچنانکه وجود ظل امانت آفتابست در وقتیکه آفتاب
جلوه کند از تجلی الموده باشعهٔ عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال میگوید ان تودوا الامانات الی اهلها چگونه ظلال امر سلاشی میگردد تا بدیشان
بکلی محو شود بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز عن التمثیل از افق غنای ذاتی والله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات مظلمه

ها آن باز میگردد و سر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور می آید نظم جمله سرها را به پیش او نهید + ملک ملک او ست ملک او را دهید + خصم هر شیر ... و
هر سو بهاو + کل شئ هالک الا وجهه + وَاِذَا حَكَمْتُمْ و دیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان اَنْ تَحْكُمُوْا بِالْعَدْلِ
آنکه حکم کنید براستی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهٖ نیکو چیزیست که شما را بآن پند میدهد یعنی ادای امانات و عدل در حکومات اِنَّ اللّٰهَ كَانَ
بدرستیکه خدای هست سَمِيْعًا شنوا القول عثمان که گفت بگیر امانة الله بَصِيْرًا بینا بود مفتاح بوی يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه گرویدگان
اَطِيْعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدای را در فرائض وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ و فرمانبرداری رسول کنید در سنتها وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ و اطاعت کنید خداوندان
امر را از شما مراد امرای مسلمانانند که حضرت رسالت پناه در عهد خود تعیین میفرمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد بن الولید را به ...
عمار یاسر با وی فرستاد جمعی که بخالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود به پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نموده اند و من
باستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم والا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد و او بنابر فرموده وی در خانه خود ساکن
شد خالد بامدادان لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن مستامن کسی دیگر را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند عمار فرمود که او
مسلمانست و بفرموده من در امان مانده بود خالد گفت از ادب بیرون مینماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشورت و اجازت او کسی امان دهد گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار شد
و بجناب نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان
برید اولی الامر را یعنی امرای سرایا ثعلبی فرموده اولی الامر ابوبکر و عمر رض اند که وزیرین صدق بوده اند و اشارت + اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر + در شان ایشان
نافذ شده و ابوبکر وراق رحمه الله گفته که خلفای اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند رض و رسول ص فرموده که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم + یا فقها
و علما یا ارباب عقول و اهل رای و نزد عرفا اولی الامر مشائخ اند و پیران طریقت که بر تربیت اهل سلوک اشتغال مینمایند و سالکان فرمانبرداری ایشان لازم
قطعه هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد + کی میسر شود کش روی براه آوردن + هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد + بایدش پیروی راه نمایان کردن +
فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اگر خلاف کنید فِيْ شَيْءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوْهُ اِلَى اللّٰهِ پس بازگردانید آنرا بکتاب خدای وَالرَّسُوْلِ و رجوع کنید
با رسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی اخلاص تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ میگروید بخدای
وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بروز قیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدای و رسول نمایند و برای ناقص خود مغرور نباشند
در اعمال و اقوال ذٰلِكَ خَيْرٌ آن رجوع بهترست شما را وَّاَحْسَنُ تَاْوِيْلًا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت
افتاده بحاکمی که پیش او مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را بمحکمه نبوت میکشید و منافق بحکومت کعب ابن اشرف میل نمود عاقبت پیش حضرت
رسالت پناه آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد که من بحکم محمد راضی نیستم بیا تا نزد عمر رض
رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر صلعم باز گفت عمر رض از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی
میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است اما من بر آن حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر رض فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم
و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر رض با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمده سر منافق را بصحرا افگند و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد
سزای وی برین وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت پناه عمر را لقب فاروق داد و حق ... این آیت فرستاد که اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ آیا ندیدی یعنی نگاه نکردی
بسوی آن کسانیکه يَزْعُمُوْنَ گمان میبرند اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا آنکه ایشان گرویده اند بِمَاۤ اُنْزِلَ اِلَيْكَ بآنچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن وَمَاۤ اُنْزِلَ
مِنْ قَبْلِكَ و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا يُرِيْدُوْنَ میخواهند با وجود دعوی ایمان اَنْ يَّتَحَاكَمُوْۤا آنکه مرافعه کنند اِلَى الطَّاغُوْتِ بسوی کعب بن الاشرف

که بغایت طاغی و باغیست وَقَدْ اُمِرُوْٓا وحال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامور اند اَنْ یَّكْفُرُوْا بِهٖ بآنکه نگروند بحکم طاغوت
وَیُرِیْدُ الشَّیْطٰنُ ومیخواهد دیو دور شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت حق یعنی ابلیس علیه اللعنة اَنْ یُّضِلَّهُمْ آنکه گمراه گرداند ایشانرا که مایل طاغوت اند ضَلٰلًا
بَعِیْدًا گمراهی دور که هرگز ایشان بدان براه راست رجوع نتوانند نمود وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ وچون گویند مراین منافقان را که در وقت تحاکم تَعَالَوْا بیائید اِلٰی مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ
بحکمی که خدای فرستاده است و کتاب خود وَاِلَی الرَّسُوْلِ و بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او رَاَیْتَ الْمُنٰفِقِیْنَ می بینی منافقان را که از روی عناد یَصُدُّوْنَ عَنْكَ
اعراض میکنند از تو صُدُوْدًا اعراض کردنی از روی عداوت فَكَیْفَ پس چگونه باشد و چه خواهند کرد اِذَآ اَصَابَتْهُمْ چون برسد ایشان را
مُّصِیْبَةٌ عقوبتی صدود و اعراض بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْهِمْ بآنچه دستهای ایشان تقدیم کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود
مر آن منافق را ثُمَّ جَآءُوْكَ پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند یا دیت قتیل خود طلبند یَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدای مضمون سوگند
ایشان آنکه اِنْ اَرَدْنَآ اگر نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما یا بترافع بدر خانه عمر اِلَّآ اِحْسَانًا مگر نیکوئی که بما لاحق شود وَّتَوْفِیْقًا و تالیف و
موافقت که بین الخصمین پدید آید اُولٰٓئِكَ آن گروه منافقان سوگند خورندگان بدروغ الَّذِیْنَ یَعْلَمُ اللّٰهُ آنکسانند که خدای میداند مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ آنچه در دلهای
ایشانست از نفاق و دروغ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان وَعِظْهُمْ و پند ده ایشان را بر ملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ وَقُلْ
لَّهُمْ فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ و بگوی مر ایشانرا در خلوت در باب نفسهای پاک ایشان قَوْلًا بَلِیْغًا سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که از آن غمناک گردند
و آن تهدید است بقتل یا بحلول مکاره بر ایشان اگر توبه نکنند وَمَآ اَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُوْلٍ و نفرستادیم هیچ فرستاده را که به بندگان خود اِلَّا لِیُطَاعَ مگر برای آنکه
فرمان وی برند بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر این منافقان اِذْ ظَّلَمُوْٓا آن هنگام که ستم کردند اَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت
جَآءُوْكَ بیامدندی بحضرت تو فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ پس طلب آمرزش کردندی از خدای وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ و طلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول
یعنی شفاعت کردی ایشان را لَوَجَدُوا اللّٰهَ هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را تَوَّابًا قبول کننده توبه گناهکاران رَّحِیْمًا مهربان بآمرزش تائبان در معالم
آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در راه آبی که هر دو از آن مزرعات خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم رسید فرمود که ای زبیر
آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخن گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیت فرستاد که فَلَا
یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان میبرند وَرَبِّكَ بحق پروردگار تو که ایشان لَا یُؤْمِنُوْنَ ایمان نخواهند آورد بایمان حقیقی حَتّٰی یُحَكِّمُوْكَ
تا وقتیکه ترا حکم سازند فِیْمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثُمَّ لَا یَجِدُوْا پس باز نیابند فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود حَرَجًا
شکی یا در دلهای خود تنگی و گرانی مِّمَّا قَضَیْتَ از آنچه تو حکم کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد وَیُسَلِّمُوْا و گردن نهند و منقاد کردند فرمان ترا تَسْلِیْمًا
فرمانبرداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد در ره بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد
حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و در سخن کردن گردن تاب میداد و روی در هم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اینها این چه گروه اند که گواهی
میدهند برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی گناهی کرده بودند و موسی حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را
بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای
محمد که اگر محمد مرا امر فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود که وَلَوْ اَنَّا كَتَبْنَا عَلَیْهِمْ و اگر چنانچه ما فرض میگردانیدیم
بر اینها که دعوی ایمان میکنند اَنِ اقْتُلُوْٓا اَنْفُسَكُمْ آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند اَوِ اخْرُجُوْا مِنْ دِیَارِكُمْ مَّا فَعَلُوْهُ
یا بیرون روید از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند نمی کردند آنچه فرض کرده بودیم بر ایشان اِلَّا قَلِیْلٌ مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان

چون ثابت بن قیس و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقان اند فَعَلُوا بکردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف
مینمایند بآن لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هرآینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان
وَإِذًا و آنوقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لَآتَيْنَاهُمْ هرآینه ما میدادیم ایشان را مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خویش أَجْرًا
عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنت ست وَلَهَدَيْنَاهُمْ و هرآینه راه می نمودیم ایشان را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راه راست که از آن
بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول خدا صلعم بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار
و نحیف گشته حضرت رسالت پناه فرمودند که ای ثوبان ما غیر لونك یعنی چه چیز رنگ ترا تغیر کرده و روی سرخ تو بکدام محنت زرد گشته گفت یا رسول الله
من زمانی که در جمالت می نگرم آن زمان را از حساب زندگانی می شمرم بیت بی‌تو ای آرام جانم زندگانی مشکل ست + بی تماشای جمالت کامرانی مشکل ست
حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم فرد از مرگ غمی نیست از آن می ترسم +
کز پرتو دیدار تو مانم دور + و سخت تر محنتی آنکه اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بآنجا که درجهٔ رفیع تو ست چگونه
رسم و بعضی بجای ثوبان عبدالله انصاری رض که صاحب اذان و مستجاب الدعوات بود آورده اند که نزدیک حضرت رسالت پناه گریان آمد و بعد از استفسار
موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من دوست تری من امروز از مشاهدهٔ جمال تو شکیبائی ندارم میترسم از آنکه تو
فردا در بهشت بدرجهٔ بلند باشی و من در صف نعال امثال خویش نشسته از دیدار پر انوار تو محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را بمژده وصال شادمان
ساخته آیت فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان خدا برد در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و فرمانبرداری رسول کند در احکام و حدود دین فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
فرمانبرداران باشند در روز قیامت مَعَ الَّذِينَ با آن کسان که أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای بر ایشان مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران
و رسل و اولو العزم نیز داخل اند وَالصِّدِّيقِينَ و راستگویان که پیش از همه کس تصدیق انبیاء کرده اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان راه
مراد شهدای احد اند و نزد جمهور عام ست و شامل جمیع شهیدان را وَالصَّالِحِينَ و شایستگان در اعمال و احوال اینها نیز عام اند وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا
و چه نیکو اند این جماعت همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها نیکو رفیقی اند در معالم فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر ست
و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق رض ست و شهدا عمر و عثمان و علی اند رض و صالحین سائر صحابه و ملخص آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست میدارد
فردا با او خواهد بود المرء مع من احب ابیات همچو بلبل دوستی گل گزین + تا شوی با خرمن گل همنشین + زاغ چون مردار را شد همنفس + یار او مردار
خواهد بود و بس ذَٰلِكَ آن بودن با جماعت مذکوره الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ افزونی کرامت ست از خدای وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای عَلِيمًا
دانا بمقاصد و نیات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اند بقتال دشمنان خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید
برای حرب فَانْفِرُوا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثُبَاتٍ گروه گروه بجهات مختلفه أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر
در جهت واحده وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ و بدرستیکه از شما کسی هست که درنگ مینماید در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی و اصحاب
اوست که در روز احد تخلف نمودند فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ پس اگر رسد شما را ای مومنان مُصِيبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قَالَ گوید آن بطی منافق قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ
عَلَيَّ بدرستیکه خدای انعام کرد بر من إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ و اگر برسد بشما فَضْلٌ
مِنَ اللَّهِ نیکوئی زیاده از خدای چون فتح و غنیمت لَيَقُولَنَّ البته گوید آن متخلف از غزوه كَأَنْ لَمْ تَكُنْ چنانچه گوئی نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما و میان وی مَوَدَّةٌ
دوستی یعنی خود را دور انداز و سخن بر وجهی اداکند که گویا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او این که يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ ای کاشکی من بودمی

درین

دین غزوه با مسلمانان فَاَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ۝ تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتمی فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
در راه خدای با دشمنان دین الَّذِينَ آنانکه در بازار معامله يَشْرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بفروخته اند زندگانی دنیا را که روی در فنا دارد بِالْاٰخِرَةِ
بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی وَمَنْ يُّقَاتِلْ و هر که کارزار کند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه دین فَيُقْتَلْ پس کشته گردد و درجهٔ شهادت یابد اَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید
بر دشمن و مظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت اَجْرًا عَظِيمًا ۝ مزدی بزرگ که در صفت نیاید وَمَا لَكُمْ
و چیست شما را ای اهل اسلام که بجد کامل و جهد شامل لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمی کنید و بکارزار اشتغال نمی نمائید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای وَالْمُسْتَضْعَفِينَ
و برای آن بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بودند در مکه که مسلمان شدند و کسان ایشان ایشان را از هجرت بمدینه منع میکردند مِنَ
الرِّجَالِ از مردان چون سلمه بن هشام و ولید بن ولید و عباس بن ابی ربیعه و ابوجندل بن سهیل و امثال ایشان وَالنِّسَآءِ و از زنان چون ام شریک
و غیرها وَالْوِلْدَانِ و از کودکان چون ابن عباس که سعید یا کمن و ما در من از مستضعفان بودیم از نساء و ولدان الَّذِينَ و این مستضعفان آن
کسانند که بزبان تضرع يَقُولُونَ میگویند یعنی دعا میکنند که رَبَّنَا اَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ ازین دیه یعنی مکه الظَّالِمِ
اَهْلُهَا و دیهی که ستمکارانند اهل آن بسبب شرک که ظلمی بغایت عظیم است ۔ ان الشرک لظلم عظیم وَاجْعَلْ لَّنَا و بساز از برای ما مِنْ لَّدُنْكَ از نزدیک خویش
وَلِيًّا ۚ کسیکه دوستدار و متولی کار ما باشد وَّاجْعَلْ لَّنَا و دیگر بساز از برای ما مِنْ لَّدُنْكَ نَصِيرًا ۝ از نزد خود یاری و مددگاری که شر اعادی را
از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشان را مستجاب گردانید و بعضی را خروج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان چون حضرت پیغمبر فرستاد
تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان را سرانجام فرمود و نصری و حامی را برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت پناه
حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددکار آن بیچارگان بود اَلَّذِينَ اٰمَنُوْا آنکسانی که گرویده اند بخدا و رسول يُقَاتِلُونَ کارزار می کنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
در راه خدای وَالَّذِينَ كَفَرُوْا و آن کسانیکه کافر شده اند از وثنی و یهودی و نصرانی يُقَاتِلُونَ مقاتله مینمایند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ
در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوْٓا پس بکشید ای دوستان حق اَوْلِيَآءَ الشَّيْطٰنِ ۚ دوستان و فرمانبرداران
شیطان را و از مکائد و مصائد او مترسید اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطٰنِ بدرستیکه حیله و وسوسه شیطان كَانَ ضَعِيفًا ۝ هست سست بقوت نیرا که فریبی است مجرد ع
از حجت و برهان اَلَمْ تَرَ آیا نظر نه کردی اِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه در مکه مبالغت میکردند چون عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد ابن عمرو
و امثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و بحکم الٰهی قِيْلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را که از کارزار
کفار كُفُّوْٓا اَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتیکه فرمان الٰهی در رسد وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ ۚ و بدهید مستحقان
زکوة را فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران اِذَا فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ آن
وقت که گروهی از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ می ترسیدند از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللّٰهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید اَوْ اَشَدَّ خَشْيَةً
بلکه ترسی از آن سخت تر و این ترسیدن را حمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدند وَقَالُوْا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما
لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب گردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ ۚ بر ما مقاتله کفار را لَوْلَآ اَخَّرْتَنَآ چرا ما را نگذاشتی ایمن و فارغ نکردی اِلٰٓى اَجَلٍ قَرِيْبٍ ۭ
تا اجلی که نزدیک است بمرگ پس اگر این سوال از منافقان صادر شده چندین عجب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته باشد از روی خوف و بددلی سخنی گفته باشند
و باز توبه کرده و قولی آنست که قومی از مومنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند این سخن ایشان بود و اصح آنست که سوال
محمول بر تمنای تخفیف تکلیف و ارند نه بر وجه انکار قُلْ بگوای محمد مر این ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند که مَتَاعُ الدُّنْيَا آنچه بدان تمتع میگیرید از دنیا

قلیل اندکست در جنب آخرت والاخرة و سرای آخرت خیر لمن اتقی فهبتر از دنیا و فاضلتر مر آنکسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات ولا
تظلمون و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب درجات جهاد کم نخواهد کرد فتیلا بمقدار رشته که بر دانه خرماست یعنی عده استیفا ثواب منتظر باشید و از
مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ گردی را ازین گنبد مینائی مفر نیست و در هیچ پناهی از حدوث این قصه خلاصی متصور نه اینما تکونوا
هر کجا باشید خواه در مدینه و خواه در مکه یدرککم الموت دریابد شما را مرگ ولو کنتم و اگرچه باشید شما فی بروج مشیدة در حصارها محکم یا در
کوشکهای آراسته یا در برج دوازده گانه فلک یعنی بهرحال بهرجای آدمی را از مرگ چاره نیست رباعی گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند + در کار تو چون سلسله
در هم سازند + هم عاقبت این حجره فانی ترا + ترکان اجل سرای ماتم سازند + و حکیم سنائی میفرماید قدس سره مثنوی چه کنی خانه گل آباد ای دل من اینما
تکونوا خوان + چون در آید اجل چه بنده چه شاه + وقت چون در رسد چه بام و چه چاه + وان تصبهم و اگر برسد منافقان را حسنة نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر
بر دشمنان چنانچه در حرب بدر بود یقولوا هذه من عند الله میگویند این نیکوئی از نزدیک خداست وان تصبهم سیئة و اگر برسد ایشانرا
دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود یقولوا هذه من عندک گویند این سختی از نزدیک تست که محمدی و بسبب شومی تو که صاحب
بوده در انوار فرموده که چون حضرت رسالت پناه از مکه بمدینه هجرت فرمود و میوها دران سال بر منوال سنه سابقه نبود و نرخها روی بگرانی نهاد و منافقان و
جهودان آن حال را نسبت بقدم سرور عالم کردند حق سبحانه تکذیب ایشان را میگوید قل کل بگوای محمد که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و هزیمت و غنیمت
من عند الله از نزدیک خداوندست و باراده او فما پس چیست چه حالست لهؤلاء القوم مر این گروه جهود و منافقان را که لا یکادون
یفقهون نزدیک نیستند که فهم کنند حدیثا سخنی را که مشتملست بر مواعظ ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند بلکه چون بهائم که میشنوند و فهم نمیکنند
و از بی فهمی ایشانست که میگویند ما اصابک من حسنة آنچه بتو رسد از غنیمت و فتح فمن الله پس از فضل خداوندست وما اصابک من سیئة
و آنچه بتو رسد از قتل و هزیمت اصحاب فمن نفسک پس از نفس تواست و بعضی معنی آیت برین وجه فرود آرند که ای انسان آنچه از نیکوئی بتو رسد از فضل و
کرم خداوندست و هر بلائی که ترا پیش آید بسبب گناهان تواست وارسلناک و فرستادیم ترا للناس برای همه آدمیان رسولا فرستاده که تبلیغ احکام
کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وکفی بالله و بسنده است خدای شهیدا گواه برسالت تو من یطع الرسول هر که فرمان برد رسول را
فقد اطاع الله پس بدرستیکه فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدای پس فرمانبرداری او فرمانبرداری حق باشد
و در بحر حقائق آورده که حضرت رسالت پناه بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که قائم بالله باشد هر آینه خلیفة الله بود و پس خلافت
حق مر آن حضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق مینموده کما قال الله تعالی وما رمیت اذ رمیت + بیشک خلیفه بود در هر معامله که خلق با او میکرده
کما قال الله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شائبه شبهت طاعت مستخلف است مثنوی چون تهی گشت از
خود و پر شد ز دوست + بیشکی فرمان این فرمان اوست + ما رمیت فاش گوید برملا + گه بیفگندی تو افگندیم ما + تو در افگندن نه جز آلتی +
فعل فاعل را بود بی علتی + عقل انجا ره ندارد و هم نیز + چشم یکتا لب ببند ای عزیز + ومن تولی و هر که اعراض کند از فرمان تو فما ارسلناک
پس نفرستادیم ترا علیهم حفیظا بر ایشان نگاهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بآیت سیف منسوخ دانند
ویقولون و میگویند منافقان در حضور تو طاعة ز ما فرمانبرداری و از تو حکم فاذا برزوا پس چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو بیت
طائفة منهم بشب با یکدیگر میگویند گروهی از ایشان غیر الذی تقول غیر آنکه روز با تو میگویند یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگوئی
لفظ تقول غائبه مونث است و فاعلش ضمیر عائد بطائفه یا مخاطب مذکر که حضرت پیغمبرست علیه السلام والله یکتب و خدای مینویسد در لوح محفوظ

یا کرام الکاتبین بامر خدای مینویسند مَا یُبَیِّتُوْنَ آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه
اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ و توکل کن بر خدای و کار خود با وی گذار وَکَفٰی بِاللّٰهِ و بسست خدای وَکِیْلًا تمام
بامور بندگان متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان اَفَلَا یَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ آیا چرا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر
نمی کنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد باثار اعجاز که این کلام حق ست وَلَوْ کَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ از نزدیک غیر خدای
یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق ست لَوَجَدُوْا فِیْهِ هر آینه یافتندی اهل عقول و فهم فِیْهِ اخْتِلَافًا کَثِیْرًا درو اختلاف بسیاری
از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از تفاوت و خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی وَاِذَا جَآءَهُمْ و چون
بیاید بمنافقان اَمْرٌ کاری یا چیزی یا همی مِّنَ الْاَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت پناه بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر
اسلام اَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان اَذَاعُوْا بِهٖ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن
و در آن افشا ضرر و فساد ست زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی
ایشانست وَلَوْ رَدُّوْهُ و اگر باز گذارندی آن خبر را اِلَی الرَّسُوْلِ برای صائب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند وَاِلٰٓی اُولِی الْاَمْرِ مِنْهُمْ یا بتدبیر
خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرای سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِیْنَ هر آینه بدانستندی آنرا آنانکه یَسْتَنْۢبِطُوْنَهٗ مِنْهُمْ استخراج می کنند
خبر را و نیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر و اولی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ و اگر نه فضل خدای
بودی بر شما بارسال رسل وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر ست یا اسلام و رحمت قرآن ست یا توفیق که اگر نه
برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّیْطٰنَ هر آینه پیروی میکردید شیطان را اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی از شما که بدو عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن
میماندید و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعث رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل قیس بن ساعده
و بحیرای راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه طاعت و رضای خدا نزول
آیت در بدر صغری بود که حضرت رسالت پناه عزیمت بدر فرمود و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابوسفیان میترسانید بعضی از صحابه فتور را کاره
بودند و حضرت میفرمود که اگر همه نیز مرا تنها گذارند من تنها میروم آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو تنها برو و مقاتله کن لَا تُکَلَّفُ اِلَّا
نَفْسَکَ تکلیف کرده نشده تو در جهاد مگر نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِیْنَ و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان
که بر تو تحریض ست نه تکلیف عَسَی اللّٰهُ اَنْ یَّکُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَاْسَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا شدت کارزار آنها که کافر شدند
یعنی قریش بانکه ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان بترسید و در موضع حرب بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران گذشت
وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَاْسًا و خدای سخت ترست در هیبت و صولت از قریش وَّاَشَدُّ تَنْکِیْلًا و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان مَنْ یَّشْفَعْ
هر که درخواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواست نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد یَّکُنْ لَّهٗ باشد مر آن شفیع را نَصِیْبٌ
مِّنْهَا بهره از ثواب آن خواهد وَمَنْ یَّشْفَعْ و هر که درخواهد شَفَاعَةً سَیِّئَةً درخواست بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری
باز دارد یَّکُنْ لَّهٗ کِفْلٌ مِّنْهَا باشد او را نصیبی و وبال آن وَکَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ مُّقِیْتًا بر همه چیز توانا و صاحب قدرت
یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز وَاِذَا حُیِّیْتُمْ بِتَحِیَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَیُّوْا پس شما نیز تحیت کنید تحیت کننده را بِاَحْسَنَ مِنْهَآ
به نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیک شما در جواب گوئید و علیکم السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او برکاته زیادت کنید اَوْ رُدُّوْهَآ

یا همان تحیت باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگوئید و علیک السلام این مقدار فرض ست و آنچه اول گفته شد سنت ست فضل شرائط سلام و جواب و
آداب آن در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکور ست و بعضی برانند که اگر مسلم مسلم باشد جواب باحسن وجوه باید گفت و اگر غیر مسلم بود برو رد باید کرد بلفظ علیک
منزل اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ حَسِیْبًا بدرستیکه خدای هست بر همه چیز حساب کننده پس شمارا به تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد اَللّٰهُ خدایست
که بی شبهه لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لَیَجْمَعَنَّكُمْ بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شمارا در قبور اِلٰى یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز قیامت
ع ۱۱ که برانگیزد لَا رَیْبَ فِیْهِ هیچ شکی نیست در آن روز یا در جمع آن وَمَنْ اَصْدَقُ وکیست صادق تر مِنَ اللّٰهِ حَدِیْثًا از خدای تعالی حدیثی نیست
از وی است گوی تر از جهت قولی و وعده یعنی کذب در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص ست و خدای از نقص مبراست آورده اند که قومی از
مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده بازگشتند و بپیغمبر پیغام از اسلام خویش بمدینه فرستادند مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد و جمعی
بایمان ایشان قائل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم فرمودند آیت آمد که فَمَا لَكُمْ پس چیست مر شمارا فِی الْمُنٰفِقِیْنَ در شان منافقان که متفرق شده اند فِئَتَیْنِ
بدو فرقه و جمعی برانند که بعضی از مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت پناه اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته
بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شدید و بر کفر ایشان نفاق نمی کنید وَاللّٰهُ اَرْكَسَهُمْ
و حال آنست که خدای رد کرد ایشانرا بحکم کفر از قتل و سبی بِمَا كَسَبُوْا بانچه عمل کردند و روی از مومنان برتافته رجوع بکافران نمودند اَتُرِیْدُوْنَ
اَنْ تَهْدُوْا آیا میخواهید که راه نمائید مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ آنرا که گمراه ساخته است خدای وَمَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا خدای تعالی گمراه گرداند فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ
سَبِیْلًا پس نیابی تو مر او را راهی بحق وَدُّوْا دوست میدارند این برگشتگان از دین لَوْ تَكْفُرُوْنَ آنکه کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوْا همچنان که
ایشان کافر شده اند فَتَكُوْنُوْنَ سَوَآءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوْا پس فرا مگیرید مِنْهُمْ از ایشان اَوْلِیَآءَ دوستان
حَتّٰى یُهَاجِرُوْا تا وقتیکه ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه رضای خدای هجرتی خالی از غرض و ریا
فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوْهُمْ پس بگیرید ایشانرا و اسیر کنید وَاقْتُلُوْهُمْ و بکشید ایشانرا حَیْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ
هر کجا که یابید در حل و حرم وَلَا تَتَّخِذُوْا مِنْهُمْ و فرا مگیرید از ایشان وَلِیًّا دوستداری وَّلَا نَصِیْرًا و یاری مددگاری بلکه ایشانرا بگیرید و بقتل آرید
اِلَّا الَّذِیْنَ یَصِلُوْنَ مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند اِلٰى قَوْمٍ بگروهی که واقع شده است بَیْنَكُمْ وَبَیْنَهُمْ مِّیْثَاقٌ میان شما و ایشان پیمانی
و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر با ایشان مقرر کرده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آن حضرت باشد اَوْ جَآءُوْكُمْ یا به پیوندند بقومی
که آمدند بشما حَصِرَتْ صُدُوْرُهُمْ و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهیت داشتند اَنْ یُّقَاتِلُوْكُمْ آنرا که با شما جنگ کنند اَوْ یُقَاتِلُوْا
قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنی مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز برهمین گونه عهد کردند وَلَوْ شَآءَ
اللّٰهُ و اگر خواستی خدای لَسَلَّطَهُمْ عَلَیْكُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما یا آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فَلَقٰتَلُوْكُمْ پس هر آینه
با شما قتال کردندی فَاِنِ اعْتَزَلُوْكُمْ پس اگر از شما کناره کنند این مردان و خلفای معاهدان شما فَلَمْ یُقَاتِلُوْكُمْ پس کارزار نکنند با شما وَاَلْقَوْا اِلَیْكُمُ
السَّلَمَ و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ پس نساخته است خدای مر شمارا عَلَیْهِمْ سَبِیْلًا (۹۰)
بر ایشان راهی در قتل نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیت بآیت فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ منسوخ ست سَتَجِدُوْنَ زود باشد که بیابید اٰخَرِیْنَ قومی دیگر را
یعنی قبیله غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند یُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّاْمَنُوْكُمْ میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه بازگردند
کافر شوند وَیَاْمَنُوْا قَوْمَهُمْ و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوْۤا هرگاه که بخوانند ایشانرا اِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال با اهل اسلام

اُرْكِسُوْا فِيْهَا ۚ بازگردند بدان فتنه فَاِنْ لَّمْ يَعْتَزِلُوْكُمْ پس اگر از قتال شما کناره نگیرند وَيُلْقُوْٓا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان
وَيَكُفُّوْٓا اَيْدِيَهُمْ و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوْهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوْهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ
هر کجا که بر ایشان دست یابید وَاُولٰٓئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ دادیم ما مر شما را عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا ۝ ع حجتی روشن در تعرض ع ۱۲
بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشانست وَمَا كَانَ و نسزد و روا نباشد لِمُؤْمِنٍ مر مومنی را اَنْ يَّقْتُلَ مُؤْمِنًا آنکه بکشد
مومنی را بغیر حق اِلَّا خَطَـًٔا مگر کشتنی بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَـًٔا و هر که مومنی را بخطا بکشد فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ پس بر وست آزاد کردن
بنده مُّؤْمِنَةٍ گرویده وَّدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ و بر وست دیت تمام ادا کرده شده اِلٰٓى اَهْلِهٖٓ بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سائر
مواریث اِلَّآ اَنْ يَّصَّدَّقُوْا ۚ مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیت را از و عفو نمایند نزول آیت درشان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت
مسلمان شد و از اقارب خود پنهان میداشت شبی گریخت و روی بمدینه نهاد و مادر او در فراق او ناله و فریاد برگرفت و ابو جهل و برادر او حارث
که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسانه و افسون بازگردانیدند
و در مکه دست و پایش بسته بآفتاب می‌انداختند تا از مسلمانی بازگردد و حارث بن زید روزی برو بگذشت و گفت ای عیاش اینهمه محنت چرا میکشی
مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی می‌طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش
کرد که این دین که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش از و در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم
بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی
عیاش حارث را در محله قبا تنها باز یافت و بنا بر آن سوگند وی را بقتل رسانید صحابه رض عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد و عیاش
بران صورت نادم شده بخدمت پیغمبر آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شده منتظر جزا ام این آیت فرود آمد و حکم
قتل خطا مبین شد فَاِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وَهُوَ مُؤْمِنٌ و قاتل مومن باشد فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ
مُّؤْمِنَةٍ ۭ پس بر قاتل اوست آزاد کردن بنده مومن و ادای دیت باهل او نشاید کرد زیرا که میان کافر و مومن وراثت نیست وَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر آنکه
کشته شده از قومی باشد که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيْثَاقٌ میان شما و ایشان عهد و پیمانست یا اهل ذمه بود حکم او در دیت و کفارت حکم مسلمانانست فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ
پس بر قاتلست دیتی ادا کرده شده اِلٰٓى اَهْلِهٖ باهل او وَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ ۚ و آزاد کردن بنده مومن فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ پس که نیابد بنده و قدرت نداشته
باشد بر خریدن او فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ ۡ پس بر وست روزه دو ماه از پی یکدیگر تَوْبَةً مِّنَ اللّٰهِ ۭ و این حکم کرد خدای تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این
توبه دادن از خدایست و بتوفیق او وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيْمًا ۝ حکم کننده در باب دیت و کفارت آورده اند که مقیس بن ضبابه
برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت پناه آمده صورت حال الموقف عرض رسانید و آن حضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد
که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را به مقیس سپارید و الا دیت او موجب بیعت ادا کنید بنی النجار چون این پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند مقیس با زهیر روی بمدینه نهاد
چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که زهیر فهری بیگناه را بکشت و با خود گفت نفس بالقصاص نفسی بکشتم و مرا دیت سود آمد پس مرتد
شده روی بمکه نهاد و این آیت نازل شد که وَمَنْ يَّقْتُلْ و هر که بکشد مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا مومنی را بقصد و عمد و حلال انداشتن او را فَجَزَآؤُهٗ جَهَنَّمُ
پس پاداش او دوزخست خٰلِدًا فِيْهَا در حالتیکه جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ و خشم گرفت خدای بر او وَلَعَنَهٗ و براند او را و دور
ساخت از رحمت خویش وَاَعَدَّ لَهٗ و آماده ساخته است برای او عَذَابًا عَظِيْمًا ۝ عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که

حضرت رسالت پناه سریه را بسر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین که سریه
تکبیرگویان رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر مومنان سلام کرد و زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه بزیر آمد اسامه بن
زید فی الحال برو تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هرچه داشت غارت کرده گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت رسید بغایت متالم شده گفت ای اسامه
کسی را که کشتی که از بیگانگی شرک تبرا نموده به یگانگی حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من طلب آمرزش کن حضرت سه نوبت فرمود کیف
بلا اله الا الله و روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که او راست
میگوید یا دروغ و این آیت نازل شد که یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان اِذَا ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی
بجهاد روید فَتَبَیَّنُوْا پس نیک بپرسید و بآهستگی تفحص کنید وَلَا تَقُوْلُوْا و مگوئید لِمَنْ اَلْقٰٓی اِلَیْکُمُ السَّلٰمَ مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت
اهل اسلام گوید لَسْتَ مُؤْمِنًا تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه گفتی تَبْتَغُوْنَ میطلبید ای مجاهدان عَرَضَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا از مال
فانی دنیا مراد غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب غنیمتید فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزدیک خدای مَغَانِمُ کَثِیْرَةٌ غنیمتهای بسیار است که بدست شما
خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال اگرچه بفرض تقدیر مرداس از ترس شمشیر کلمه گفت و سلام کرد کَذٰلِکَ کُنْتُمْ همچنین بودید شما
مِّنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی با اول که در اسلام در آمدید بجهت عصمت خون و مال خود … کلمه شهادت میفرمودید فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ پس منت نهاد
خدای بر شما بآنکه استقامت داد شما را در دین … فَتَبَیَّنُوْا پس نیک … در قتل مردم و تعجیل مکنید از روی گمان چه با آنکه کشتن
هزار کافر نزدیک خدای کمتر است از کشتن یک مسلمان اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه خدای هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرًا ۝ بآنچه شما میکنید دانا لَا یَسْتَوِی
الْقٰعِدُوْنَ برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از مومنان غَیْرُ اُولِی الضَّرَرِ … خداوندان بیماری …
وَالْمُجٰهِدُوْنَ و جهاد کنندگان فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای بِاَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که تهیه اسباب و تجهیز مقاتلان میکنند وَاَنْفُسِهِمْ
و در نفسهای خود که در معرض قتال در می آرند و چگونه برابر توانند بود کسیکه در گوشه راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهدت جان بازی نماید زید بن ثابت رض
میفرماید که این آیت فرود آمد و در و غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم رض گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محروم دولت از مقاتله با اعدای
زبان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف آنحال فرمود که بنویس من المومنین غیر اولی الضرر فَضَّلَ اللّٰهُ تفضیل داد خدای الْمُجٰهِدِیْنَ جهاد
کنندگان را بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود عَلَی الْقٰعِدِیْنَ دَرَجَةً بر نشینندگان بعذر پایه بلند که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو
وَکُلًّا و همه را از قاعدان بعذر که بسبب جهاد … و مجاهدان که بخود مباشر اند وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی وعده کرده است خدای پاداش
نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی اجر خواهد بود وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰهِدِیْنَ و تفضیل کرد خدای مجاهدان را عَلَی الْقٰعِدِیْنَ
بر نشستگان بی عذر اَجْرًا عَظِیْمًا ۝ مزدی بزرگ که آن دَرَجٰتٍ مِّنْهُ پایهای بلند از خدای در آخرت و گفته اند هفتاد درجه است …
مقدار دویدن اسب تیز رو در راه هفتاد ساله وَمَغْفِرَةً وَّرَحْمَةً و آمرزش و بخشایش وَکَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا و هست خدای آمرزنده …
گذشته ایشان رَّحِیْمًا ۝ مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن … و امثال
ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون روسای قریش بجانب بدر می شتافتند ایشان همراه کافران قریش بحربگاه حاضر گشتند و
بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه تَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ بستانند جان ایشان
از ایشان که ملائکه اعوان ملک الموت اند ظَالِمِیْٓ اَنْفُسِهِمْ در حالتیکه ایشان ستمگاران بودند بر نفس خود بترک هجرت در آن وقت هجرت فرض بود و یا بموافقت

باکفار و آن ممنوع بوده قَالُوا گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را که فِيمَ كُنْتُمْ در چه چیز بودید شما از کار دین و با کدام طائفه بودید از مشرکان یا
موحدان قَالُوا كُنَّا گفتند بودیم ما مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار غالب بودند قَالُوا گفتند فرشتگان بر سبیل
ایشان را که أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً آیا نبود زمین خدای گشاده و بسیار در دنیا که شما هجرت کنید فَتُهَاجِرُوا فِيهَا پس شما هجرت کنید در طرف
دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه هجرت کردند یعنی بعضی مردمان که ایمان آورده بودند و حضرت ایشان را فرموده که شما در میان کفار خوار شدید مانند شما
جائی ساکن شوید پس چون مرا فرمان هجرت شود شما بیائید بعضی بطرف حبشه هجرت کردند و بعضی سوی مدینه رفتند و چون حضرت هجرت کرد با حضرت ملاقی
شدند ایشان که در حبشه و مدینه بودند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه تارکان هجرت مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَسَاءَتْ
مَصِيرًا ۝ و بد بازگشتی ست ایشان را دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مگر کسانی را که بسبب واقع ضعیف
و عاجز اند مِنَ الرِّجَالِ از مردان وَالنِّسَاءِ و از زنان وَالْوِلْدَانِ و کودکان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً که توانائی و چاره سازی ندارند وَلَا يَهْتَدُونَ
سَبِيلًا ۝ و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه بیچارگان عَسَى اللَّهُ شاید خدای أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ آنکه
عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمائی میکند بر آن که ترک هجرت امری عظیم بوده حتی که مضطر ایمن نمیتواند بود وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا و هست خدای
عفو کننده از معذوران غَفُورًا ۝ آمرزنده گناهان ایشان وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای
يَجِدْ فِي الْأَرْضِ یابد در زمین مُرَاغَمًا كَثِيرًا موضع بسیار یعنی آرامگاهها وَسَعَةً و فراخی در روزی یا گشادگی را اظهار
دین و اعلای کلمه توحید عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید
بر ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بدست ضعیفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت هر چند که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان
نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه را میدانم می ترسم که ناگاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد و مرا بر همین سریر که خفته ام
بیرون برید پسران اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود را بر دست
چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم ترا بدانچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و درگذشت
و خبر او بمدینه رسید بعضی از اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر و مزد او شامل تر بودی حق تعالی آیت فرستاد که وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ
هر که بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ در حالتیکه هجرت کننده باشد بخدای و رسول او یعنی برای ایشان برای تقرب بایشان
ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و بهجرت گاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بدرستیکه ثابت شد مزد او عَلَى اللَّهِ
بر خدای وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناه کسی که تاخیر هجرت کرده رَحِيمًا ۝ مهربان در وعده مثوبت و بخشش او وَإِذَا ع
ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آن که کوتاه سازید
از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گزارید إِنْ خِفْتُمْ اگر بترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه شما را بکشند آن کسانیکه کافر اند این شرط باعتبار
غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالی بی ترس نیز قصر باید کردن إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستیکه کافران كَانُوا لَكُمْ
هستند مر شما را عَدُوًّا مُبِينًا ۝ دشمنی آشکارا وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فَأَقَمْتَ لَهُمُ
الصَّلَاةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ پس باید که بایستند گروهی از ایشان
با تو و نماز گزارند و گروه دیگر روی بروی دشمن بایستند وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگزارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط

فَاِذَا سَجَدُوْا پس چون سجده کنند نمازگزارندگان فَلْيَكُوْنُوْا پس باید که باشند آنها که نماز میگزارند مِنْ وَّرَآئِكُمْ از پس شما در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت بگزارند بصف لشکر بازروند وَلْتَاْتِ طَآئِفَةٌ اُخْرٰى و باید که بیایند آن طائفهٔ دیگر که لَمْ يُصَلُّوْا نماز نه گزارده اند و پاس لشکر میداشتند فَلْيُصَلُّوْا مَعَكَ پس بگزارند با تو یک رکعت دیگر وَلْيَاْخُذُوْا و باید که بردارند ایشان نیز با خود حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَاَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُوْنَ آنرا که غافل شوید عَنْ اَسْلِحَتِكُمْ از سازهای حرب خود وَاَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خویش چون البسه و سائر رخوت فَيَمِيْلُوْنَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَّيْلَةً وَّاحِدَةً یک حمله و هر چه یابند ببرند نقلست که حضرت رسالت پناه بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید که ساخت است کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف کشیدند و وقت نماز پیشین درآمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مسلمانان حائل بودند حضرت رسالت پناه با صحابه باقامت صلوة اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده میفرمودند بعد از فراغت اہل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نمیکردیم و بترک تاز شوکت و مال ایشان برباد نبردیم یکی از زمرهٔ کفار آواز داد که این قوم را بعد ازین نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته دران وقت ناگاه بر سر ایشان تازیم و بکام دل از دین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت پناه تعلیم داد و فقهاء را در چگونگی این نماز اختلاف بسیارست و در کتب فقهیه مقرر شده وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما اِنْ كَانَ بِكُمْ اَذًى اگر باشد شما را رنجی مِّنْ مَّطَرٍ از باران که گران گرداند اسلحهای شما را اَوْ كُنْتُمْ مَّرْضٰۤى یا باشید بیماران و ناتوان در حمل سلاح اَنْ تَضَعُوْۤا اَسْلِحَتَكُمْ آنکه بنهید سلاحهای خود را وَخُذُوْا حِذْرَكُمْ و بهر حال فرا گیرید آلات نگاهداشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و پر حذر باشید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای اَعَدَّ لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِيْنًا آماده کرده است برای کافران عذابی خوار کننده فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از ان فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید خدای را قِيٰمًا در حال قیام که شمشیر میزنید وَّقُعُوْدًا و در حال نشستن که تیر می اندازید وَّعَلٰى جُنُوْبِكُمْ و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده اید و افتاده اید و گفته اند مراد یاد کردن خداوندست در همه احوال و زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوفست یعنی بترسید از خدای قیامًا در وقت تصرف در امور و قعودًا در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبکم و در زمان توجه بمنام کرده اید و مژده الا تخافوا نتیجه چنین خوف تواند بود و بیت هر که نی در خوف گم شد هوش او نشنود الا تخافوا گوش او خائفان را لا تخافوا گشت درس هر که خوفش نیست چون گوی مترس فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ پس چون بیارامید یعنی ایمن شدید از خوف فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ پس بگزارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرائط آن اِنَّ الصَّلٰوةَ بدرستیکه نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ هست بر مومنان كِتٰبًا مَّوْقُوْتًا فرضی موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست وَلَا تَهِنُوْا و سستی مکنید و ضعف منمائید فِى ابْتِغَآءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیت در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت رسالت پناه بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحات متالم بودند حق سبحانه میفرماید که اِنْ تَكُوْنُوْا تَاْلَمُوْنَ اگر هستید شما ای مومنان که دردمند شده اید از جراحتها فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُوْنَ پس بدرستیکه کافران نیز دردمند و زخم خورده كَمَا تَاْلَمُوْنَ همچنانکه شما هستید وَتَرْجُوْنَ مِنَ اللّٰهِ و شما با وجود الم امید میدارید از خدای مَا لَا يَرْجُوْنَ آنچه ایشان امید نمیدارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلِيْمًا دانا بالمهای شما حَكِيْمًا محکم کار در امر و نهی

آورده اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر شبی در خانهٔ قتاده بن نعمان نقبی زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید و قضا را انبان شکافی داشت
همه راه آرد میریخت تا بخانهٔ طعمه و طعمه آنرا در خانه ننهاد بلکه از خانه بیرون آمد بخانهٔ یهودی که او را زید بن السمین میگفتند برد بطریق ودیعت بدو سپرد
بامداد قتاده براثر دقیق بخانهٔ طعمه رفت و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده ام و خبر ندارم قتاده برهمان سمت که طعمه بخانهٔ یهودی رفته بود
پی برد و جهود را بخیانت بگرفت زید یهودی گفت که دوش طعمه زرهی در انبان نهاده بودیعت بمن داده و جمعی بران گواهی دادند قتاده صورت حال
بمحکمهٔ علیهٔ نبوت رفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او عخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاکدامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند
با جهود و رای حضرتؐ بران بود که خیانت بر جهود ثابت گردد و مسلمان از ان خیانت مبرا باشد و همین که حضرت قصد عتاب یهودی فرمود و خواست که
بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که اِنَّآ اَنۡزَلۡنَآ بدرستی که ما فرو فرستاده ایم اِلَيۡكَ الۡكِتٰبَ بسوی تو قرآن بِالۡحَقِّ براستی و حکم درست لِتَحۡكُمَ
بَيۡنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَآ اَرٰىكَ اللّٰهُ بآنچه خدا ترا اعلام ساخته و شناسا گردانیده و وحی فرستاده وَلَا تَكُنۡ لِّلۡخَآئِنِيۡنَ و مباش برای
خیانت کنندگان خَصِيۡمًا ۙ دشمن آنکس که بیگناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خائن وَّاسۡتَغۡفِرِ اللّٰهَ و آمرزش خواه از خدای از قصدی
که بعذاب بر یهودی کردی اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوۡرًا آمرزنده مرکسی را که آمرزش طلبد رَّحِيۡمًا ۚ مهربان بود وَلَا تُجَادِلۡ
و خصومت مکن عَنِ الَّذِيۡنَ از قبیل آنانکه يَخۡتَانُوۡنَ اَنۡفُسَهُمۡ ؕ خیانت میکنند بانفسهای خود یعنی قوم طعمه که خیانت او را پوشانیدند اِنَّ اللّٰهَ
لَا يُحِبُّ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد مَنۡ كَانَ خَوَّانًا هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بران اَثِيۡمًا ۙ گناهکاری مستغرق
در گناه خود يَّسۡتَخۡفُوۡنَ شرم میدارند مِنَ النَّاسِ از مردمان و پنهان میکنند خیانت را وَلَا يَسۡتَخۡفُوۡنَ مِنَ اللّٰهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمۡ
و حال آنکه خدای با ایشانست و اسرار ضمائر ایشان از و پنهان نیست پس او سزاوارتر است که از و شرم دارند و نمیدارند اِذۡ يُبَيِّتُوۡنَ آن هنگام که
بشب تدبیر و تزویر میکنند مَا لَا يَرۡضٰى آنچیزی که نمی پسندد خدای مِنَ الۡقَوۡلِ ؕ از گفتن دروغ بنی ظفر تا کید گردند شب مشاورت میکردند برآنکه
طعمه سوگند دروغ بخورد و پیغمبر سوگند او را که مسلمانست باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافر است التفات نخواهد نمود وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای
بِمَا يَعۡمَلُوۡنَ بدانچه می کنند از تدبیر مُحِيۡطًا ۞ احاطه کننده بعلم قدیم خود و هیچ چیز از حیطهٔ علم او خارج نیست هٰۤاَنۡتُمۡ هٰٓؤُلَآءِ شما اید
ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت جٰدَلۡتُمۡ عَنۡهُمۡ دفع می کنید از خائنان خیانت را بجدال و خصومت فِى الۡحَيٰوةِ الدُّنۡيَا در وقت
زندگانی دنیا فَمَنۡ يُّجَادِلُ اللّٰهَ پس کیست آنکه خصومت کند با خدای و دفع خیانت کند عَنۡهُمۡ يَوۡمَ الۡقِيٰمَةِ از ایشان روز قیامت
اَمۡ مَّنۡ يَّكُوۡنُ آیا کیست آنکه باشد عَلَيۡهِمۡ وَكِيۡلًا ۞ بر ایشان نگاهبان تا نگذارد ایشان را که عذاب کنند یا حمایت کنند که عذاب از
ایشان باز دارد وَمَنۡ يَّعۡمَلۡ سُوۡٓءًا و هر که بکند بدی که از ان ضرری بغیری رسد اَوۡ يَظۡلِمۡ نَفۡسَهٗ یا ستم کند بر نفس خود ثُمَّ يَسۡتَغۡفِرِ اللّٰهَ پس
طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت يَجِدِ اللّٰهَ یابد خدای را غَفُوۡرًا آمرزندهٔ گناهان او رَّحِيۡمًا ۞ مهربان بفضل خود برو و درین آیت ترغیب
فرمود طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار وَمَنۡ يَّكۡسِبۡ اِثۡمًا و هر که بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فَاِنَّمَا يَكۡسِبُهٗ پس جز این نیست
که میکند آن عمل را عَلٰى نَفۡسِهٖ ؕ بر نفس خود چه ضرر آن از عمل او بدیگری تعدی نمیکند وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيۡمًا و هست خدای دانا باسارق درع حَكِيۡمًا ۞
حکم کننده در مجازات و بقطع ید وَمَنۡ يَّكۡسِبۡ خَطِيۡٓـئَةً و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود اَوۡ اِثۡمًا یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد از و صادر
گردد و مقدمه عمد باشد ثُمَّ يَرۡمِ بِهٖ پس تهمت کند بآن گناه بَرِيۡٓـئًا بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید یهودی کرد فَقَدِ احۡتَمَلَ بُهۡتَانًا پس بدرستیکه برداشت
دروغی را که از ان متحیر و مبهوت می شوند بیگناهان وَّاِثۡمًا مُّبِيۡنًا ۞ و دیگر حامل شد گناه ظاهر را وَلَوۡلَا فَضۡلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای بود عَلَيۡكَ ع ۱۹ ۸

بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت سهم آن اعلام داد وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّتْ طَّآئِفَةٌ
هر آینه قصد کرده بودند گروهی مِّنْهُمْ از بنی ظفر اَنْ يُّضِلُّوْكَ ؕ بآنکه ترا بگردانند از حکم راست وَمَا يُضِلُّوْنَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند
اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عائد بدیشانست وَمَا يَضُرُّوْنَكَ مِنْ شَيْءٍ ؕ و ترا زیان نمیتوانند رسانید هیچ چیز چه تو در پناه
عصمت خدائی وَاَنْزَلَ اللّٰهُ و فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آن را وَعَلَّمَكَ و در آموزانید ترا
مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ ؕ آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمائر و جمهور گفته اند آن علمست بربوبیت حق و جلال او و شناختن عبودیت
نفس و قدر حال او و در بحر الحقائق میفرماید که آن علم ماکان و مایکون است که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث
معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت بها ماکان و مایکون پس دانستم آنچه بوده و آنچه خواهد بود وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ
و هست فضل خدای عَلَيْكَ عَظِيْمًا ۝ بر تو بزرگ چه هیچ فضلی عظیم از نبوت کامله که ترا هست نیست لَا خَيْرَ نیست نیکوئی فِيْ كَثِيْرٍ مِّنْ نَّجْوٰىهُمْ
در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشورت تنها کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم متناجیانست یعنی هیچ نیکوئی در آن راز گویان
نیست اِلَّا مَنْ اَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن اَوْ مَعْرُوْفٍ یا امر کند بمعروف و آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد
و گفته اند معروف اینجا قرض دادن ست یا دستگیری بیچارگان اَوْ اِصْلَاحٍۢ بَيْنَ النَّاسِ ؕ یا فرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدورت از دلهای
ایشان وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند از اینها که مذکور شد ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ برای طلب خشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِيْهِ پس زود باشد
که بدهیم او را اَجْرًا عَظِيْمًا ۝ مزدی بزرگ وَمَنْ يُّشَاقِقِ الرَّسُوْلَ و هر که مخالفت کند با رسول مِنْۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه ظاهر شد
لَهُ الْهُدٰى مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلائل واضحات وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيْلِ الْمُؤْمِنِيْنَ غیر آن راه که مؤمنان
بر آنند از اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و از آنجا نیز نقب در خانۀ کسی میزد دیوار فرو آمد
و در زیر آن بماند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بدینجا
آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پارۀ
از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار کردند و تنها هر که آنجا میرسید سنگی بروی از سنگها می انداخت تا تلی عظیم شد
و در شیب آن بماند و قول آنست که از جده در دریا نشسته بود کیسۀ دینار بدزدید و بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند
این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را میگوید نُوَلِّهٖ مَا تَوَلّٰى واگذاریم او را در انسرای بآنچه دوست میدارد در این سرای که آن کفر و ردت است
یعنی او را در دائرۀ کفر و مرتدان اهل کنیم وَنُصْلِهٖ جَهَنَّمَ ؕ و در آریم او را بدوزخ وَسَآءَتْ مَصِيْرًا ۝ و بد بازگشت ست دوزخ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ ربع
بدرستی نیامرزد خدای اَنْ يُّشْرَكَ بِهٖ آنرا که شرک آرد بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ و بیامرزد آنچه جز شرکست لِمَنْ يَّشَآءُ ؕ هر کرا خواهد نزول
آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده بعرض رسانید که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدای را
شناخته ام بروی شریک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طریقه یعنی
خدای را بگریختن خود عاجز گردانم و حالا آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بر درگاه خدای جل شانه حال من چگونه می بینی خدای بدین آیت
مژده داد که همه گناهان را بغیر از شرک امید آمرزش هست وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق
ضَلٰلًاۢ بَعِيْدًا ۝ گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که اِنْ يَّدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖۤ نمی پرستند بدون حق تعالی اِلَّآ اِنٰثًا ۚ

مگر مادگان را یعنی بتان را ماده میگوید بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود که آنرا انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر
آورده که بتان را برصورت زنان ساختندی و گفته اند مراد ازین اناث ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدا اند وَإِن يَدْعُونَ و نمی پرستند
إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا ۝ مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمانبرداری خدای یعنی ابلیس را چه او امر می کند مشرکان را بعبادت آنها لَّعَنَهُ اللَّهُ دور گردانید
خدای او را دور کرده از رحمت وَقَالَ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هرآینه میگیریم از بندگان تو نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ۝ بهره مقرر
کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهند بود چنانچه در حدیث آمده که یاران از حضرت سوال کردند که
یا رسول الله از هزار کس چند به بهشت خواهند رفت فرمود که از هزار کس نهصد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی به بهشت اصحاب مضطرب شده گریان شدند
پس آنحضرت فرمود که یکی از سائر امم و باقی از یاجوج و ماجوج وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و ایشانرا گمراه میکنم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و در آرزو می افگنم ایشانرا
و می آریم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب وَلَآمُرَنَّهُمْ و هرآینه
میفرمایم ایشانرا فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ پس بشگافند گوشهای چارپایان و آنچه خدای حلال ساخته حرام میگردانند اشارتست بآنچه عرب
حرام داشته اند از بحیره و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید انشاء الله العزیز وَلَآمُرَنَّهُمْ و هرآینه میفرمایم ایشانرا فَلَيُغَيِّرُنَّ پس تغییر میدهند
خَلْقَ اللَّهِ آفریده خدای را بصورت یا بصفت چون خصی کردن انسان و تیره ساختن دندان و لواطه و سحق و رقم کبود زدن بر روی و لب و دست
و پای یا مراد تغییر فطرتست یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا و هر که فرا گیرد شیطانرا دوستی مِّن
دُونِ اللَّهِ بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستیکه زیان کند خُسْرَانًا مُّبِينًا ۝ زیانی روشن چه سرمایه عمر و قوت
از دست بدهد و از سود بی بهره بود و زیان کند بفوات بهشت و سود کند بحصول دوزخ يَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشانرا شیطان بآنچه وفا نکند
وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افگند ایشانرا بچیزی که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان إِلَّا غُرُورًا ۝ مگر فریب یعنی خداع
اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضررست أُولَٰئِكَ آنگروه که پرستنده بتان و تابع شیطانند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخست وَلَا يَجِدُونَ
عَنْهَا و نیابند از آن دوزخ مَحِيصًا ۝ گریزگاهی که بدان جا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کرده اند
سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا
در حالتیکه ایشان جاوید باشند در آن أَبَدًا تاکیدست یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای وعده کردنی و راست کرد سخن خود را
حَقًّا راست کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راست گوی تر مِنَ اللَّهِ قِيلًا ۝ از خدای در سخن خود آبو صالح روایت میکند که گروهی مسلمانان
و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته و در
بهشت نزود مگر یهود و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما به بهشت سزاوارتریم آیت آمد که لَّيْسَ
بِأَمَانِيِّكُمْ آنچه وعده کرد خدای از ثواب یافته نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند
لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ کاری بآرزو بنیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید **بیت** بآرزو و هوس نیاید این
معنی بآب دیده و خون جگر توان اند بود مَن يَعْمَلْ سُوءًا هر که بعمل آرد کار بد را يُجْزَ بِهِ لا جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا و این حکم عامست مر همه
عاملانرا آورده اند که چون این آیت فرود آمد صحابه متألم گشتند و ابوبکر صدیق رض گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول این آیت
چگونه رستگاری باشد چه هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسالت پناه فرمود که نه بیمار میشوی نه اندوهناک میگردی

ونه بلاها بتو میرسید گفت بلی یا رسول الله خواهید عالم فرمود که هو ذاک یعنی اینها جزای آن بدیست تو و در تیسیر فرموده که حضرت رسالت پناه بعد ازین سخن فرمود که یا ابا بکر تو و اصحاب تو و مومنانرا جزای گناه در دنیا خواهند داد تا بخدای رسید وشما را هیچ گناه نباشد و دیگران اجزاهای ایشان جمع کنند و در روز قیامت بدیشان رسانند و امام حسن بصری رحمه الله میگوید عمل سو شرک است بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید من یعمل سوء یجز به وَلَا يَجِدْ لَهُ ونمی یابد عمل سو برای نفس خود مِنْ دُونِ اللّٰهِ جز خدای وَلِيًّا دوستداری که مدد بدو رساند وَّلَا نَصِيْرًا ○ ونه یاری که از عذابش برهاند وَمَنْ يَّعْمَلْ مِنَ الصّٰلِحٰتِ وهر که بجای آرد یعنی از اعمال صالحه چه بحکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی که او مومن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه عمل کنندگان يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ در آورده شوند بهشت وحفص بصیغه معلوم خواند یعنی در آیند بجنت وَلَا يُظْلَمُوْنَ وستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيْرًا ○ بمقدار نقیری که بر پشت دانه خرما میباشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ اَحْسَنُ دِيْنًا وکیست نیکوتر از جهت دین مِّمَّنْ اَسْلَمَ از انکه خالص گردانید وَجْهَهٗ نفس خود را لِلّٰهِ بر خدای یا بذل کرد روی خود را در سجود حق تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ وحال آنکه او آینده است به نیکویها و ترک کننده بدیها وَّاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا وپیروی کرد دین ابراهیم را در حالتیکه ابراهیم یا این پیروی مائلست از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللّٰهُ وگرفت خدای اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا ○ ابراهیم را دوست یعنی او را برگزیده اختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامتی دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الله علی نبینا وعلیه قحطی پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی بهره فوائد یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم داشت بر ایشان ایثار کرد و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد یک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر و شام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شد واگر فی الواقع ابراهیم این طعام را برای خود طلبیدے بهر نوع که بودی چاره میتوانست نمود اما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند او بکرم عزیزی وسماحت جبلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف نماید القصه گندم بملازمان ابراهیم نداد و بهای نیز نیافتند بضرورت باز گشتند وایشان را شرم آمد که شتران خالی بشهر آرند چه بسی گدایان بیتوایان چشم بدان داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را از ریگ نرم کرده بخانه آوردند و ذکری که گذشت تمام عرض کردند ابراهیم از ینحال تنگدل شده روی بمسجد نهاد و در اینحال ساره جمع ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید و خوشدل شده هر یکی را بگشاد آردی بغایت سفید و پاکیزگی بیرون آمد پاره از ان خمیر کرده و نان پخته بعیال واطفال درویشان داد چون ابراهیم از مسجد باز آمد و بوی نان بمشام او در رسید پرسید که این از کجا ست گفت از نزد یک دوست مصری تو ابراهیم گفت که این از نزد یک دوست من است که خدای بدین جهت وی او دوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلت استیلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذو الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فنای حبیب است در محبوب بقای او و بدو این مقام محمدیست لاجرم بحبیب مسمی گشت و از ینجاست که ذکر خلت بظاهر فرمود که واتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله و در ین معنی گفته اند

بیت
عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف + عجب آنست که محبان تو محبوب باشند

خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانه سعی و تفرقه است وجذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که انی ذاهب الی ربی + از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که اسری بعبده لیلا + لاجرم آنجا که نظرگاه خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت السموات والارض قدمگاه حبیب گردانید که دنی فتدلی

بیت
خلیل از خیل تاشان سپاهش + مسیح از چاوشان بارگاهش

وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ ومر خدایراست آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْاَرْضِ وآنچه در زمینها باشد پس کرا تخواهد اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطًا ○ بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت وَيَسْتَفْتُوْنَكَ ع ۱۸

وطلب فتوی میکنند از تو فِی النِّسَآءِ در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجه چنانچه گذشت و اعتراض عیینه بن حصن که دختر و خواهر را نصف مال میدهی
واو گفت ما میراث نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيْكُمْ بگو ای محمد که خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فِيْهِنَّ
در باب ایشان وَمَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند بر شما آنچه خوانده بر شما فِي الْكِتٰبِ قرآن فِيْ يَتٰمَى النِّسَآءِ در شان
یتیمان که زنان اند الّٰتِيْ آن زنانی که لَا تُؤْتُوْنَهُنَّ نمیدهید ایشان را مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُوْنَ
و رغبت میکنید اَنْ تَنْكِحُوْهُنَّ آنکه بخواهید ایشان را اگر جمیله باشند و با مال ایشان از بخوری یه وَالْمُسْتَضْعَفِيْنَ و دیگر فتوی میدهد در قرآن با ضعیفان
بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ و فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدهند وَاَنْ تَقُوْمُوْا و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمائید لِلْيَتٰمٰى برای یتیمان در
میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ و آنچه بکنید از نیکوئی در باب یتیمان و کودکان نیز ایشان فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه
خدای هست بِهٖ عَلِيْمًا ○ بآن دانا و بران جزا خواهد داد در اسباب نزول آورده که مردی بزن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با
فرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هرجا میخواهی برو که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج بود که نیز خواست
او را طلاق دهد همین میگفت که مرا رها مکن و من نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیت فرستاد وَاِنِ امْرَاَةٌ خَافَتْ و اگر زنی بترسد و دریابد
مِنْ بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوْزًا سرباز زدن از صحبت اَوْ اِعْرَاضًا یا روی گردانیدن از مجالست و مکالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ
گناهی نیست بر ایشان اَنْ يُّصْلِحَا بَيْنَهُمَا در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صُلْحًا بصلحی یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر خود ببخشد
یا نوبت خود بزن دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاهدارد و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و آشتی بهترست از خصومت و مفارقت
ارباب سیر برانند که حضرت پیغمبر سوده بنت زمعه را طلاق داد او بر سر راه آنحضرت بنشست تا وقتیکه سید عالم برسید سوده بزبان تضرع گفت
یا رسول الله رجعت بنمای بمن بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من هیچ نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمرهٔ زنان تو محشور شوم و نوبت خود را
بعائشه رض می بخشم حضرت بوی مراجعت فرمود و نوبت او در خانهٔ عائشه رض می بود این آیت در قصهٔ وی نازل شد وَاُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ
الشُّحَّ و فرود آورده شده اند نفسها را ببخل یعنی مجبولست نفسها به بخل و از نیست که هریک از زوجین در مسامحت و مروت بخل می ورزند وَاِنْ تُحْسِنُوْا
و اگر نیکوئی ورزید در زندگانی وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا ○
بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا وَلَنْ تَسْتَطِيْعُوْا و نمی توانید ای کسانیکه زیاده از یک زن دارید اَنْ تَعْدِلُوْا آنکه عدل ورزید و راستی نگاهدارید
بَيْنَ النِّسَآءِ میان زنان بر آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذرست و لهذا حضرت رسالت پناه ص بآنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظهٔ
عدل میفرمود و میگفت خدایا این قسمت من در آن چیزیست که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی در دوستی با
بعضی چنانچه عائشه را از همه ازواج دوست تر میداشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر حریص باشید بر ارتکاب عدل و قادر نباشید بران فَلَا تَمِيْلُوْا كُلَّ الْمَيْلِ پس
میل مکنید تمام میل بآنکه مرغوب است در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد فَتَذَرُوْهَا پس میگذارید آن دیگری را كَالْمُعَلَّقَةِ
مانند کسی محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهردار وَاِنْ تُصْلِحُوْا و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته
وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بتحقیق هست خدای غَفُوْرًا آمرزنده گناهان ماضی رَّحِيْمًا ○ مهربان
بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وَاِنْ يَّتَفَرَّقَا و اگر جدا شوند هریک از ایشان از صاحب خود بطلاق يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا بی نیاز گرداند خدا هریکی را مِّنْ
سَعَتِهٖ از جود فراوان و قدرت کامل خود یعنی تسلی دهد هریکی را یا بدلی پدید آرد وَكَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا و هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان خود حَكِيْمًا ○ ع

محکم کار در افعال و احکام وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست
از کواین سفلی وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و هر آینه وصیت کرده ایم و فرموده ایم الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتٰبَ آنانرا که داده اند کتاب مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما
یعنی یهود و نصاری مر آنهارا که نیز قبل از ایشان بوده اند وَاِيَّاكُمْ و شمارا نیز وصیت میکنیم یعنی میفرمائیم اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ بآنکه بپرهیزید از شرک بخدای
وَاِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ پس بدرستیکه مر خدایراست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست
همه مخلوق و مملوک اویند پس بکفر و معصیت شما متضرر نمیگردد چنانچه بطاعت و ایمان شما منتفع نمیشود وَكَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا و هست خدای بی نیاز
از همه خلق بخود او را اگر فرمان برند و اگر نبرند حَمِيدًا ﴿١٣١﴾ ستوده در ذات خود اگر حمد گویند و اگر نگویند وَلِلّٰهِ و مر خدایراست مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در
آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمینها بود از انسان و حیوان و غیر آن وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا ﴿١٣٢﴾
کافی مهمات بندگان اِنْ يَّشَاْ يُذْهِبْكُمْ و اگر خواهد ببرد خدای شمارا و فانی گرداند اَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَيَاْتِ بِاٰخَرِيْنَ و بیارد یعنی ایجاد کند
دیگران را که فرمان بردارتر باشند چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت قوم این اند یعنی پارسیان وَكَانَ اللّٰهُ
و هست خدای عَلٰى ذٰلِكَ قَدِيْرًا ﴿١٣٣﴾ بر ایجاد و اعدام توانا مَنْ كَانَ يُرِيْدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این سرای همچو مجاهد مثلا
که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزدیک خدای ثَوَابُ الدُّنْيَا پاداش دنیا و آن خسیس است وَالْاٰخِرَةِ و پاداش آخرت و آن شریف است
پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریف ترین چیزی باز ماند و اگر با شریف مائل گردد و اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند
او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع خود در پی آنست
وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيْعًا و هست خدای شنونده همه قولها بَصِيْرًا ﴿١٣٤﴾ بیننده همه فعلها يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ
باشید استادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهاد کنندگان در اقامت مراسم عدالت شُهَدَآءَ لِلّٰهِ باشید گواهان برای خدای یعنی ادای شهادت کنید براستی
وَلَوْ عَلٰٓى اَنْفُسِكُمْ و اگرچه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمه اوست و در تیسیر از ابو العالیه نقل میکند که مردی از انصار گفت یا رسول الله
کسی را بر بد من حقی است و من بران گواهم و مرا باز نمیدارد از ادای شهادت الا درویشی و افلاس وی من این آیت نازل شد که گواهی باز مگیرید و اگرچه بر نفسهای
شما باشد اَوِ الْوَالِدَيْنِ یا بر پدر و مادر وَالْاَقْرَبِيْنَ و خویشاوندان نزدیک اِنْ يَّكُنْ اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه غَنِيًّا توانگر
اَوْ فَقِيْرًا یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمائید فَاللّٰهُ اَوْلٰى بِهِمَا پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش اگر دانستی که
شهادت برایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰٓى پس شما متابعت هوای نفس مکنید اَنْ تَعْدِلُوْا برای آنکه میل کنید از حق
وَاِنْ تَلْوٗٓا و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست اَوْ تُعْرِضُوْا یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستیکه خدای هست بِمَا
تَعْمَلُوْنَ بدانچه شما میکنید از عدل و میل خَبِيْرًا ﴿١٣٥﴾ دانا و شمارا بدان مکافات خواهد کرد يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای کسانیکه ایمان آورده اید خطاب با مسلمانانست
یا منافقان یا مومنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر و زبور و توریت و دیگر هیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز هست
که مسلمانانرا میگویند ای آنکسانیکه آورده اید بدل و زبان اٰمِنُوْا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقانرا میفرماید که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل و مومنان اهل کتاب
را میگوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها و کافرانرا میگوید که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بِاللّٰهِ بخدای وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده
او که محمد است وَالْكِتٰبِ الَّذِيْ نَزَّلَ و بآن کتابی که خدای فرستاده عَلٰى رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتٰبِ الَّذِيْٓ اَنْزَلَ و آن کتابها نیز که
فرستاده مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن محققان میگویند ای آن کسانیکه ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بسبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید

از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت ولایت مآب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقولست که فرمودند یا ایها الذین امنوا
اشارتست بآنکه در هر طرفة العین نفی این وجود بشری میباید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره میباید نمود و وجودک ذنب لایقاس به ذنب و از حضرت سید الطائفه جنید
قدس سره منقولست که فرموده اند در معنی یا ایها الذین پنجاه سالست که در ایمان آورد نم و ایمان تازه کردنم و هنوز در آنم مثنوی می بی حق زدن محض
گناه هست * بخود مشغول گشتن کفر را هست * ترا هر دم کشد پندار هستی * سوظلمت سرای خود پرستی * خودی کفرست نفی خویش کن زود * که جز حق در حقیقت
نیست موجود * وَمَنْ يَّكْفُرْ بِاللّٰهِ و هر که کافر شود بخدای وَمَلٰٓئِكَتِهٖ و بفرشتگان او وَكُتُبِهٖ و بکتابهای او وَرُسُلِهٖ و بفرستادگان او وَالْيَوْمِ
الْاٰخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شد ضَلٰلًا بَعِيْدًا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصود و در نهایت بعد از مقصود اِنَّ
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند بموسی یعنی یهود ثُمَّ كَفَرُوْا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثُمَّ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا پس باز
ایمان آوردند و توبه کردند پس کافر شدند بعیسی و قصد قتل او کردند ثُمَّ ازْدَادُوْا كُفْرًا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد و حسد بروی لَّمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ
نیست آنکه خدای بیامرزد ایشانرا چه اعتبار بر کار بنجا رسیده آنست خدای دانسته که خواتم امور ایشان بکفر و طغیانست وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيْلًا و نیست
که راه نماید ایشانرا براهیکه بحق باشد بَشِّرِ الْمُنٰفِقِيْنَ بشارت ده منافقانرا بر سبیل تحکم است یا خبر کن بجای بشارت بِاَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست
عَذَابًا اَلِيْمًا عذاب دردناک اَلَّذِيْنَ و منافقان آنانند که يَتَّخِذُوْنَ الْكٰفِرِيْنَ میگیرند کافرانرا اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ
دوستان بدون مومنان اَيَبْتَغُوْنَ آیا میطلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ نزدیک کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فَاِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستیکه عزت
لِلّٰهِ جَمِيْعًا مر خدایراست همه و هر کرا عزتی رسد از و رسد و او دوستان خود را عزت داده که و لله العزة و لرسوله و للمومنین وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ و بدرستیکه
خدای فرستاد بر شما ای مومنان فِي الْكِتٰبِ در قرآن حق سبحانه در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان قرآن نشست و مخالطت نکنند و این آیت آنست
که * و اذا رایت الذین یخوضون الآیت آن جا در مدینه ذکر آن مینماید و میگوید که خدای در قرآن فرستاده بود که اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ بدرستیکه چون بشنوید
اٰيٰتِ اللّٰهِ آیتهای خدا را از قرآن که يُكْفَرُ بِهَا کفر آورده شود بدان وَيُسْتَهْزَاُ بِهَا و استهزا کرده شود بآن فَلَا تَقْعُدُوْا مَعَهُمْ پس منشینید
با کافران و مستهزیان حَتّٰى يَخُوْضُوْا تا وقتیکه خوض کنند و شروع نمایند فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖٓ در سخن غیر استهزا اِنَّكُمْ اِذًا بدرستیکه با شید آن
هنگام که نشست و خواست کنید با ایشان مِّثْلُهُمْ مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان با وجود این راضی اید
بصحبت ایشان اِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنٰفِقِيْنَ بدرستیکه خدای جمع کننده منافقانست وَالْكٰفِرِيْنَ و ناگرویدگان فِيْ جَهَنَّمَ جَمِيْعًا در دوزخ
همه ایشان الَّذِيْنَ يَتَرَبَّصُوْنَ بِكُمْ آنانکه انتظار میبرند بشما وقوع نکبتی را فَاِنْ كَانَ لَكُمْ پس اگر واقع شود شما را فَتْحٌ مِّنَ اللّٰهِ فتح و نصرتی
از نزدیک خدای قَالُوْٓا گفتند منافقان مر شما را اَلَمْ نَكُنْ مَّعَكُمْ آیا نبودیم با شما و مددگاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید وَاِنْ كَانَ
و اگر بود لِلْكٰفِرِيْنَ نَصِيْبٌ مر کافرانرا بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مومنان قَالُوْٓا گفتند مر کافرانرا اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ آیا نه غالب
و مستولی بودیم بر شما و میتوانستیم که شما را بکشیم اما دست باز کشیدیم وَنَمْنَعْكُمْ مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از مومنان بآنکه
سستی کردیم در مددگاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنائم خود شریک سازید فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس خدای
حکم میکند ای مومنان میان شما و منافقان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز که غیر از و کسی را دعوی حکومت نباشد وَلَنْ يَّجْعَلَ اللّٰهُ و هرگز نگرداند خدای
لِلْكٰفِرِيْنَ مر کافرانرا عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ بر مومنان در روز قیامت سَبِيْلًا حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازند یا در دنیا ندهد ایشانرا
بر مومنان دستی اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ بدرستیکه منافقان يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفای کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ

و خدا جزا دهنده است ایشان را بر مکر و فریب ایشان و آن چنانست که در روز قیامت ایشان را نیز نوری دهند چنانچه مومنان را داده اند چون قدم بر صراط نهند
نور مومنان باقی باشد و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت بمانند بلغزند و در دوزخ افتند وَإِذَا قَامُوا و چون برخیزند منافقان
إِلَى الصَّلٰوةِ بسوی نماز قَامُوا كُسَالٰى برخیزند کاهلان و گرانجانان چون کسیکه از کاری کراهت دارد و اگر کسی از اصحاب پیغمبر ایشان را ببیند نماز
میگزارند و اگر نه ترک میکنند يُرَآءُونَ النَّاسَ مینمایند خود را بمردمان و ریا می کنند تا پندارند که ایشان مومنان اند وَلَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ و یاد نمیکنند
خدای را إِلَّا قَلِيلًا ○ مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر بزبان دارند و لیس و آن نسبت با ذکر دل اندکست و در قوة القلوب آورده که ذکر ایشان را
اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا و دنیا و هرچه در وست بغایت اندک و مختصر است و ذکر خدا از همه بزرگترست ولذکر الله اکبر
و منافقان زیان میکنند مُذَبْذَبِينَ در حالتیکه متحیر و مترددانند بَيْنَ ذٰلِكَ میان کفر و ایمان لَآ إِلٰى هٰٓؤُلَآءِ نه باگروه مومنان اند تا ایشان را
باشد هرچه آنان را هست وَلَآ إِلٰى هٰٓؤُلَآءِ و نه با کافرانند تا بر ایشان باشد هرچه بر آنهاست وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا خدای گمراه سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ
سَبِيلًا ○ پس تو نیابی مر او را راهی بحق و صواب يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِينَ مگیرید کافران را أَوْلِيَآءَ
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان بدون مومنان که این عمل منافقان است که با دشمنان خدای دوستی میکنند أَتُرِيدُونَ آیا مے خواهید
أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ آنکه بدهید خدای را عَلَيْكُمْ بر عذاب خود سُلْطٰنًا مُّبِينًا ○ حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت خداست
إِنَّ الْمُنٰفِقِينَ بدرستیکه منافقان فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقه زیرترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد
بجهت آنکه ایشان بدل کافرانند و کفر را با خداع و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقان در دوزخ حکم شود
و بعد که اول در آرند مالک گوید یا نار جهنم خذیهم آتش گوید حکم ما بر زبانست و زبان ایشان بکلمه جاری بوده و هر چند بمجاز گفته اند از سوختن ایشان
دخل نمی کنم بهمین منوال و هر درکه آرند آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه ششم رسند آتش آن درکه گوید حکم ما بر پوست نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشان
دارید چون در دل ایشان هیچ نشانه شرک نباشد آتش در دل ایشان بپیچد و ابد الآباد در عذاب بمانند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ و تو نیابی مر ایشان را نَصِيرًا ○
یاری که حمایت نموده از آن درکه ایشان را بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا
و باصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ و چنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ و خالص و پاکیزه
گردانند دین خود را برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای حق فَأُولٰٓئِكَ پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ
با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ يُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ و زود باشد که بدهد خدای مومنان را أَجْرًا
عَظِيمًا ○ مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند
شما را إِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر گوئید مر او را بفرمانبرداری وَآمَنْتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید بانکه نجات شما بفضل
اوست نه بشکر شما وَكَانَ اللّٰهُ شَاكِرًا و هست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِيمًا ○ دانا بحقوق شکر و ایمان

لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن بِالسُّوٓءِ مِنَ الْقَوْلِ سخن بد إِلَّا مَنْ
ظُلِمَ مگر آنکه آشکارا کردن کسیکه بروی ستم کرده اند چه او را سزاوار است که نکوهش ظالم کند یا از و تظلم نماید و گفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام
ندادند آن کس زبان بشکایت گشوده که هر جا میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد و صحابه او را بدان شکایت عتاب کردند این آیت در عذر او نازل شد که
مظلوم را شکایت آن ظلم جائز است وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا و هست خدای شنوا مر سخن مظلوم را عَلِيمًا ○ دانا بستم کردن ظالم إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا

اگر آشکارا کنید نیکوئی وطاعت را اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهانی بجای آرید او را اَوْ تَعْفُوْا عَنْ سُوْٓءٍ یا عفو کنید از بدی که شما را بدان مواخذه رسد فَاِنَّ
اللّٰهَ کَانَ پس بدرستیکه خدای هست عَفُوًّا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام ایشان قَدِیْرًا ۝ توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان
درین آیت تحریص خلق است بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و یا آنکه رخصت تظلم دارند و از سر آن در گذرند اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ
بتحقیق و یقین آنها که کافر میشوند بخدای وَرُسُلِهٖ و به پیغمبران او وَیُرِیْدُوْنَ اَنْ یُّفَرِّقُوْا و میخواهند آنکه جدائی افگنند بَیْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ میان خدا و
رسولان او باینکه ایمان آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران وَیَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و گویند ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران وَّنَکْفُرُ بِبَعْضٍ و کافر شویم
ببعض دیگر مراد یهودند که می گفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد وَّیُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَّخِذُوْا و میخواهند آنکه فرا گیرند بَیْنَ
ذٰلِكَ سَبِیْلًا ۝ میان ایمان و کفر راهی و حال آنکه ایمان بخدای تمام نمیشود مگر بتصدیق رسل وی اُولٰٓئِكَ آن گروه که میان کفر و ایمان
طریقی میطلبند هُمُ الْکٰفِرُوْنَ ایشان کافرانند حَقًّا بکفری محقق شده یعنی کاملان اند در کفر خود و ایشان را مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که
آن ایمان که ایشان راهست معتبر و معتد به نیست وَاَعْتَدْنَا لِلْکٰفِرِیْنَ و آماده کردیم برای کافران عَذَابًا مُّهِیْنًا ۝ عذابی خوار کننده وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
و آن کسانیکه ایمان آورده اند بِاللّٰهِ بخدای وَرُسُلِهٖ و بفرستادگان او وَلَمْ یُفَرِّقُوْا و جدا نکردند بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان
ایمان بلکه بهمه گرویدند اُولٰٓئِكَ آن گروه مومنان حقیقی اند سَوْفَ یُؤْتِیْهِمْ زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه غایبه خواند یعنی بدهد اُجُوْرَهُمْ
مزدهای ایشان را که وعده داده است وَکَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان رَّحِیْمًا ۝ع مهربان به تضعیف حسنات ع
ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت مآب آمده گفتند اگر راست
میگوئی که پیغمبری کتابی بیکبار بیار نوشته بخط سماوی چنانچه توریت موسیٰ آورده آیت آمد که یَسْئَلُكَ اَهْلُ الْکِتٰبِ سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی و میخواهند
اَنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ آنکه فرود آری بدیشان کِتٰبًا مِّنَ السَّمَآءِ کتابی از آسمان بیکبار چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسیٰ
یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرود آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول خدائی و چون این درخواست از روی تعنت بود دست
اجابت نیافت و حق سبحانه تسلیه پیغمبر میدهد آنحضرت را که ازین سوال ایشان ملول مشو فَقَدْ سَاَلُوْا مُوْسٰٓی پس بدرستیکه ایشان یعنی بنی اسرائیل که
این گروه از ایشان اند درخواسته اند از موسیٰ اَکْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ بزرگتر ازین درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فَقَالُوْٓا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً
پس گفتند بنما بما خدای را عیان فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد و بسوخت ایشان را بِظُلْمِهِمْ
بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رویت است در دنیا ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند گوساله را بخدای مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَیِّنٰتُ
از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزه های موسیٰ فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وَاٰتَیْنَا مُوْسٰی
و بدادیم ما موسیٰ را سُلْطٰنًا مُّبِیْنًا ۝ تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید گوساله پرستان را و ایشان فرمانبرداری نمودند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّوْرَ
و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بِمِیْثَاقِهِمْ بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول بشکستند وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ
و گفتیم ایشان را بزبان یوشع که در آیند بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا درحالتیکه سجده کنندگان باشید و ایشان ازین حکم اباکردند وَقُلْنَا لَهُمْ
و گفتیم ایشان را بزبان داود لَا تَعْدُوْا ستم مکنید و از حد درمگذرید فِی السَّبْتِ در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان ازین امر
تجاوز نمودند وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها مِّیْثَاقًا غَلِیْظًا ۝ پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِّیْثَاقَهُمْ پس بسبب
شکستن ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وَکُفْرِهِمْ بِاٰیٰتِ اللّٰهِ و دیگر بجهت کفر ایشان بآیات

یا بقرآن وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ و دیگر بگفتار ایشان که دلهاے ما
او عیۀ علوم ست یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششی ست و فهم آنچه محمد میگوید ندارد و نچنانست که میگویند
بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بلکه مهر نهاده است خدای بر دلهاے ایشان بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب گردانیده و مدد توفیق تدبر
در آیات و تذکر در مواعظه از ایشان منقطع ساخته فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی آرند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی چون عبد الله بن سلام و یاران او
یا ایمان اندک غیر معتبر وَبِكُفْرِهِمْ و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشان ست بعیسی وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ و بگفتن ایشان نسبت به مریم
بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتانی عظیم را که انتساب بزنا بوده وَقَوْلِهِمْ و دیگر بگفتن ایشان که إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ ما کشتیم مسیح را عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
عیسی پسر مریم را رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای این وصف خدا ست مر عیسی را نه قول یهود وَمَا قَتَلُوهُ و نکشتند او را وَمَا صَلَبُوهُ و بر دار نکردند
او را وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ولیکن مشتبه شده بر ایشان وقتی که شبه و مانند عیسی بر مهتر ایشان افتاد و این قصه در سورۀ آل عمران گذشت وَإِنَّ الَّذِينَ
اخْتَلَفُوا فِيهِ و بدرستی آنانکه اختلاف کردند در شان عیسی لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمان و تردد بودند از قتل وی چه در وقتیکه
مهتر خود را بردار آویختند که این عیسی هست و بطلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خود خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است
پس یار من کجاست و بعضی گفته اند شبه عیسی همین بر روی یهود ابیش نبود و روزی دیگر بپاسے دار آمدند و مقتول را در آوردند گفتند الوجه وجه
عیسی والبدن بدن صاحبنا مَا لَهُمْ بِهِ نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او مِنْ عِلْمٍ از دانستی إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ مگر آنکه پیروی گمان میکنند وَمَا قَتَلُوهُ
يَقِينًا و نکشته اند عیسی را بیقین بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ بلکه خدای بر داشته است او را و لمحل کرامت برده وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست
خدای غالب بر آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود حَكِيمًا حکم کننده بلعن یهود یا تدبیر کننده بحکمت در رحم عیسی وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
و نیست از اهل کتاب یکی إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ مگر آنکه ایمان آرد بعیسی قَبْلَ مَوْتِهِ پیش از مرگ خود آن در وقت معاینه مرگ بود که آنرا ایمان یاس گویند
و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد و همه اهل کتاب بوی ایمان آرند یعنی بیقین
دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم بر افتند و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی حکم بمقتضای کتاب و سنت
پیغمبر ما عمل کند و چهل سال در زمین بماند آنگه متوفی شود و مومنان برو نماز گزارند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز يَكُونُ باشد عیسی عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
بر ایشان یعنی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری بآنکه او را ابن الله گفته اند فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا پس بستمی که واقع
شده از آنها که متدین بدین یهودیت باشند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند
بر ایشان از طیور و سائر حیوانات و تفصیل آن در سورۀ انعام بیاید انشاء الله تعالی وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه
خدای كَثِيرًا بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعت پیغمبر ما را و با مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست وَأَخْذِهِمُ
الرِّبَا و دیگر بگرفتن ایشان ربوا را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربوا در توریت وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ و دیگر بخوردن
ایشان مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت و غصب و سائر وجوه محرمه وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای کافران مِنْهُمْ از بنی اسرائیل
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مشتمل بر الم بسیار لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص عمل آرند
مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبد الله بن سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ایمان
می آرند بانچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بانچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ

الصَّلٰوةَ و ایمان می آرند بگزارندگان و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرائع همه ایشان نماز مقرر بوده وَالْمُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ و دهندگان
زکوة وَالْمُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ و ایمان آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز آخر که قیامت ست اُولٰٓئِكَ آن گروه که متصدق و مصدق
اند سَنُؤْتِيْهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را اَجْرًا عَظِيْمًا ۝ مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد اِنَّآ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ ع۲۲
بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو ای محمد كَمَآ اَوْحَيْنَآ اِلٰى نُوْحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین ست و اول کسیکه مشرکان ایم کرد
و بدعای او امت او هلاک شدند او بود و بعضی گفته اند که این سخن جواب اهل کتاب ست که میگفتند کتابی بیکبار بیار حق سبحانه می فرماید که کار تو
در وحی همچون نوح ست وَّالنَّبِيّٖنَ مِنْۢ بَعْدِهٖ و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب وَاَوْحَيْنَآ و وحی کردیم اِلٰٓى اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْمٰعِيْلَ
وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ بسوی ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و فرزندان یعقوب وَعِيْسٰى وَاَيُّوْبَ وَيُوْنُسَ وَهٰرُوْنَ وَسُلَيْمٰنَ
تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل و تعظیم ست چه ابراهیم اول اولو العزم ست و عیسیٰ صاحب شرع ناسخ
و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان وَاٰتَيْنَا دَاوٗدَ و عطا کردیم داود را زَبُوْرًا ۝ کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الٰهی و خالی از ذکر امر و نواهی
بلکه شریعت داود همان شریعت توریت بود وَرُسُلًا و دیگر فرستادیم رسولانرا که در قرآن قَدْ قَصَصْنٰهُمْ عَلَيْكَ بتحقیق نام برده ایم و قصه
ایشان بر تو خوانده ایم مِنْ قَبْلُ پیش ازین چون یوسف و ذکریا و یحییٰ و الیاس و الیسع و عزیر و غیر ایشان وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و رسولانیکه
خبر ایشان بر تو نفرستادیم و نام ایشان بر تو ظاهر نکردیم وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوْسٰى و سخن گفت خدای با موسی تَكْلِيْمًا ۝ سخن گفتنی بی واسطه و این نهایت
مراتب وحی ست و اگر این تکلیم با موسی بزروه طور بوده با آنحضرت در غرفه نور بود فاوحی الی عبده ما اوحی از آن کلام تمامی بنی اسرائیل خبر یافتند
و برین وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی اطلاع نیافت بیت موسی بطور اگرچه سخن گفت با خدای * بالای عرش پایه طور محمد است *
و فرستادیم رُسُلًا پیغمبرانرا مُبَشِّرِيْنَ مژده دهندگان مراهل ایمانرا وَمُنْذِرِيْنَ و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را لِئَلَّا يَكُوْنَ تا نباشد لِلنَّاسِ
مر مردمان را عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌۢ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که مارا پیغمبری نبود که با یمان دعوت کند و از شرک
باز دارد وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا و هست خدای غالب آنچه خواست از فرستادن رسل حَكِيْمًا ۝ محکم کار در آنچه تدبیر کرد در امر نبوت و رعایت
حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسای کفار جمعی نزد سید مختار محمد رسول الله آمده گفتند ای محمد احبار
یهود را از دین و آیین تو سوال کردیم و از نبوت و کتاب تو استفسار نمودیم ایشان میگویند ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن این
احوال جمعی از یهود به مجلس آنحضرت درآمدند سید عالم فرمود که بخدای که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم آیت آمد اگر
ایشان از عداوت گواهی نمیدهند لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد و تبیین نبوت تو میکند بِمَآ اَنْزَلَ اِلَيْكَ بآنچه فرستاده است بتو که آن
قرآنست معجزه روشن و دلالت کننده بر نبوت تو اَنْزَلَهٗ فرو فرستاد قرآن را بِعِلْمِهٖ ملتبس بعلم خاص مخصوص بدو و آن علمیست بانزال قرآن بنظمی که عاجز آیند
از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت وَالْمَلٰٓئِكَةُ يَشْهَدُوْنَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند به نبوت تو وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيْدًا ۝ و بسنده است خدای گواه اِنَّ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا بدرستی آنانکه کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ و باز داشتند مردمانرا از راه خدای بکتمان نعت محمد و تغییر آن قَدْ ضَلُّوْا
هر آینه گمراه شدند ضَلٰلًاۢ بَعِيْدًا ۝ گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا به تحقیق آنانکه
پوشیدند حق را که نبوتست وَظَلَمُوْا و ستم کردند بر محمد بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست
خدای که بیامرزد ایشانرا وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه راه نماید ایشانرا طَرِيْقًا ۝ راهی اِلَّا طَرِيْقَ جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ که بدوزخ روند باشند

خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا ؕ جاویدان دران ھمیشہ ساکن آن وَكَانَ ذٰلِكَ وہست این حکم دخول وخلود ایشان ورد و نزع عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرًا ۝ بر خدای
آسان یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَآءَكُمُ الرَّسُوْلُ بدرستیکہ آمدہ است برشما فرستادہ بِالْحَقِّ بسخنی درست کہ آن کلمہ شہادتست یا قرآن
مِنْ رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَاٰمِنُوْا پس بگروید بوی خَیْرًا لَّكُمْ گرویدنی کہ آن خیر باشد مر شما را وَاِنْ تَكْفُرُوْا واگر کافر شوید فَاِنَّ لِلّٰهِ
پس بدرستیکہ مر خدای راست مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آنچہ در آسمانہا و زمینہاست پس بکفر شما زیان نخواہد کشید چنانچہ بایمان شما سود نخواہد یافت وَكَانَ اللّٰهُ
وہست خدای عَلِیْمًا دانا باحوال شما حَكِیْمًا ۝ حکم کنندہ درباب شما یٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ خطاب بایہود و نصاری ست میفرماید لَا تَغْلُوْا فِیْ دِیْنِكُمْ
غلو مکنید در دین خود جہود از امیفرماید کہ در جانب مدح عزیر غلو مکنید بران وجہ کہ او را عزیر ابن اللہ میگوئید و در طرف نکوہش عیسی غلو مینمائید تا حدی کہ او را
ابن الفاعلہ میگوئید و ترسایانرا میگوئید کہ در جانب ستایش عیسیٰ غالی مشوید بدان مثابہ کہ او را ابن اللہ خوانید وَلَا تَقُوْلُوْا عَلَی اللّٰهِ وہیچ کدام شما مگوئید برای خدا
اِلَّا الْحَقَّ ؕ مگر آنچہ راست باشد و راست آنست کہ عیسی و عزیر پسران او نیستند بلکہ بندگان اویند اِنَّمَا الْمَسِیْحُ عِیْسَی ابْنُ مَرْیَمَ بجزین نیست کہ مسیح عیسی
پسر مریم ست رَسُوْلُ اللّٰهِ فرستادہ خدای ہست وَكَلِمَتُهٗ ۚ و کلمہ او و گفتہ اند مراد از کلمہ بشارتیست بوقوع ولدی بی مساس احدے
اَلْقٰهَآ برسانیدن آن کلمہ را خدای اِلٰی مَرْیَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَرُوْحٌ مِّنْهُ ۫ و دیگر عیسی خداوند روحیست صادر شدہ
از حق سبحانہ بی توسط اسباب فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ ۫ پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او وخطاب با ترسایانست خاصۃً وَلَا تَقُوْلُوْا ثَلٰثَةٌ ؕ
و مگوئید کہ خدایان ما سہ اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود کہ آلہہ سہ اند اللہ و عیسیٰ و مریم و برخی بران بودند کہ اللہ عبارت از سہ چیزست اقنوم الاب یعنی
ذات پدر و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوۃ یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثہ میگفتند حق سبحانہ فرمود اِنْتَهُوْا باز ایستید از تثلیث
خَیْرًا لَّكُمْ ؕ باز ایستادنی کہ آن خیر باشد شما را اِنَّمَا اللّٰهُ بجزین نیست کہ خدای اِلٰهٌ وَّاحِدٌ ؕ خداوندیست یگانہ بذات خود کہ تعدد را بہیچ وجہ
از وجوہ در وراہ نیست سُبْحٰنَهٗۤ بپاکی یاد میکنم او را بپاکی یاد کردنی اَنْ یَّكُوْنَ لَهٗ وَلَدٌ ۘ از آنکہ او را فرزند باشد لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ
وَمَا فِی الْاَرْضِ ؕ مر او راست آنچہ در آسمانہا و زمینہاست و ہمہ مخلوق اویند و مخلوق مانند خالق نباشد و فرزند مماثل پدر باید پس از اہل آسمان
وزمین او را فرزند نبود وَكَفٰی بِاللّٰهِ وَكِیْلًا ۝ع و بسندہ است خدای کافی مہمات بندگان یعنی نگاہدار بندگان و سازندہ کار ایشان تنبیہ است
بر استغنای حق سبحانہ از اتخاذ ولد چہ ولد برای کفایت مہمات والد باید و خدای تعالی خود قائم ست بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و
مددگار در خبرست کہ نصاری نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود کہ چہ چیز میگویم در شان او کہ شما آن را عیب میدارید گفتند کہ
تو میگوئی کہ او بندہ خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود کہ بندگی خدای عار نباشد و ہیچکس آنرا عیب نمی شمردہ و موافق قول آنحضرت آیت آمد
کہ لَنْ یَّسْتَنْكِفَ الْمَسِیْحُ ننگ ندارد عیسیٰ و تعظیم نورزد اَنْ یَّكُوْنَ عَبْدًا لِّلّٰهِ از آنکہ بندہ باشد مر خدای را و چون عبدۃ ملائکہ نیز ایشانرا
فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند وَلَا الْمَلٰٓىِٕكَةُ الْمُقَرَّبُوْنَ ؕ و نہ از بندگی او عار دارند فرشتگان کہ مقربان بارگاہ
ربوبیت اند و در معالم آوردہ کہ اینہا حملہ عرش اند کہ ایشانرا فرزندان میدانستند و در انوار گفتہ کہ اینہا کروبیانند در حوالی عرش وَمَنْ یَّسْتَنْكِفْ
و ہر کہ ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهٖ از پرستش خدای وَیَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از ان فَسَیَحْشُرُهُمْ اِلَیْهِ پس زود باشد کہ حشر کند ایشانرا یعنی مستنکفان بسوی
خود جَمِیْعًا ۝ ہمہ ایشانرا تا جزا و مکافات بدیشان برساند فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فاما آنہا کہ ایمان آوردہ اند و عمل صالح
کردند فَیُوَفِّیْهِمْ اُجُوْرَهُمْ پس تمام بدہد خدای مزدہای موعود ایشانرا وَیَزِیْدُهُمْ و بیفزاید نیز بر جزای ایشان مِّنْ فَضْلِهٖ ۚ از
افزونی کرم خود وَاَمَّا الَّذِیْنَ اسْتَنْكَفُوْا وَاسْتَكْبَرُوْا واما آن کسانیکہ از پرستش حق استنکاف و استکبار کردہ اند فَیُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشانرا

نصف

ع ۹

عَذَابًا اَلِیْمًا عذابی دردناک وَّ لَا یَجِدُوْنَ لَهُمْ و نیابند مر ایشان را مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَلِیًّا دوستداری وَّ لَا نَصِیْرًا ○ و نه
یاری و نه مددگاری یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ ای آدمیان قَدْ جَآءَكُمْ بدرستیکه آمد بشما بُرْهَانٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمد ست
یا معجزات او یا دین اسلام وَ اَنْزَلْنَاۤ اِلَیْكُمْ و فرو فرستادیم بسوی شما نُوْرًا مُّبِیْنًا ○ نوری ظاهر که قرآنست فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ
پس آنها که ایمان آورده اند بخدای وَ اعْتَصَمُوْا بِهٖ و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسهٔ شیطان فَسَیُدْخِلُهُمْ پس
زود باشد که در آرد ایشانرا فِیْ رَحْمَةٍ مِّنْهُ در ثوابی که از و بازای ایمان ایشان مقرر شده وَ فَضْلٍ و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان وَ
یَهْدِیْهِمْ اِلَیْهِ و بنماید ایشانرا بجود یا بانچه وعده کرده صِرَاطًا مُّسْتَقِیْمًا ○ راهی راست که آن اسلام و طاعت ست در دنیا و طریق بهشت در
عقبی از جابر بن عبد الله انصاری منقولست که من بیمار شدم و سید عالم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالیست و من کلاله ام یعنی والدین و ولد
ندارم و مرا خواهری چند هست پس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم این آیت نازل شد که یَسْتَفْتُوْنَكَ طلب حکم می کنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللّٰهُ
یُفْتِیْكُمْ بگو که خدای حکم میکند فِی الْكَلٰلَةِ در میراث کلاله اِنِ امْرُؤٌا هَلَكَ اگر مردی بمیرد چنانچه که لَیْسَ لَهٗ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری
چه اگر دختری باشد اخت را ساقط نمی کند از درجهٔ وراثت وَّ لَهٗۤ اُخْتٌ و مر او را باشد خواهری فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس آن خواهر راست نیمه
آنچه میگذارد از مال وَ هُوَ یَرِثُهَاۤ و آن مرد میراث میگیرد از خواهران اِنْ لَّمْ یَكُنْ لَّهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد میراث همه مالست
آن فرزند خواه مذکر خواه مونث والا مراد مذکر ست چه مونث حجب برادر نمیکند فَاِنْ كَانَتَا اثْنَتَیْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثٰنِ
پس مر ایشان راست دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است مرده وَ اِنْ كَانُوْۤا اِخْوَةً و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران رِّجَالًا وَّ نِسَآءً مردان
و زنان فَلِلذَّكَرِ پس مذکر را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ مانند بهرهٔ دو مونث یُبَیِّنُ اللّٰهُ و بیان میکند خدای احکام میراث لَكُمْ
برای شما اَنْ تَضِلُّوْا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راست ست برای کراهت آنکه گمراه گردید وَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَیْءٍ و خدای بهمه چیز
از مصالح عباد در محیا و ممات عَلِیْمٌ ○ داناست

سُوْرَةُ الْمَآئِدَةِ مَدَنِیَّةٌ وَّهِیَ مِائَةٌ وَّعِشْرُوْنَ اٰیَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ○

یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ وفا کنید بعهدهای که با یکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه چون عقد
شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن اُحِلَّتْ لَكُمْ حلال کرده شده برای شما بَهِیْمَةُ الْاَنْعَامِ چارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند
از شتر و گاو و میش و بز و با جانوران وحشی چون آهو و نخچیر و گاو دشتی و کوهی و گور خر یا اجنه که از بطون انعام بیرون آید اِلَّا مَا یُتْلٰی عَلَیْكُمْ مگر آنکه
خوانده خواهد شد بر شما در این سورت و هو قوله حرمت علیکم المیتة الآیة غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ نچنانکه حلال دارنده باشید صید را وَ اَنْتُمْ حُرُمٌ و حال
آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال ست مگر آنکه وحشی باشد و آنرا صید کنند که در حالت احرام بر شما حرام ست اِنَّ اللّٰهَ یَحْكُمُ
بدرستیکه خدای حکم کند در حلال و حرام مَا یُرِیْدُ ○ آنچه خواهد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان لَا تُحِلُّوْا حلال مدارید و حرمت مشکنید
شَعَآئِرَ اللّٰهِ مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند که حطیم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و بیباکی و جهالت و نابا کی
در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی آنحضرت فرمود که بآنکه خدای را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق

کنند و بر اقامت صلوة و ادای زکوة مواظبت نمایند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما امرا امنا و امرا باشند که کارها بمشورت ایشان بقطع رسانم
بروم و این سخن با ایشان در میان نهم اگر دل‌پذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر
درآید و غادر بیرون رود پس حطیم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرده در عام القضیه که رسول با صحابه بعمرة قضا توجه فرموده بود چه
چون بموضع تنعیم رسید ندا آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطیم کندی را دیدند که شتران بغارت برده بقلادها آراسته برسم هدی بکعبه میبرد صحابه خواستند تا شتران را بازستانند
حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیت آمد که حرمت شعائر الله مشکنید وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال
در آن وَلَا الْهَدْيَ و نه هدی را که نامزد کعبه باشد وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوند قلاده‌ها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست
درختهای خرما یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند
يَبْتَغُونَ میطلبند قاصدان حرم فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ اگر مومنانند یا دتی ثواب از خدا یا روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند می‌طلبند روزی وَرِضْوَانًا
و می طلبند مومنان خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا در تبیان آورده که رضوان حج است وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون آیید و حلال
شوید فَاصْطَادُوا پس شکار کنید اگر خواهید وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بر آن ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از کفار قریش أَنْ صَدُّوكُمْ برای
وقف لازم آنکه باز داشتند شما را در سال حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَنْ تَعْتَدُوا و آمد یا آنکه از حد درگذرید و انتقام آن خواهید که اخذ اموال
قاصدان حرم کنید و حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتیکه از احرام بیرون آیند و کافر از اهدی و قلاده امان نیست وَتَعَاوَنُوا
و یاری کنید یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ بر نیکویی که متابعت امر است و امتناع بدعت یا پیروی سنت وَالتَّقْوَى و بر پرهیزگاری مخالفت هوا وَلَا تَعَاوَنُوا
عَلَى الْإِثْمِ و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمانست یا حب دنیاست یا کفر وَالْعُدْوَانِ و بر ستمگاری یا اتباع بدعت وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از نافرمانی
ربع خدا إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستیکه خدای سخت عقوبت کننده است بر نافرمانان حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شده بر شما مردار
و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد وَالدَّمُ و خون روان وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک با همه اجزای او از شحم و عظم و غیر آن
وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند مر غیر خدای را نزدیک ذبح و مراد ذبیحه کفارست که بنام لات و عزی و غیر آن میکشتند
وَالْمُنْخَنِقَةُ و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را اختناق میکردند تا میمرد پس میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و آنچه بچوب
و سنگ زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و آنچه شاخ زده باشد دیگری
او را و مرده بود وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و بلقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید شما از اینها ذبح او را در رو
زندگانی باشد بر آن مقداری که چشم خود در حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ و دیگر حرام ست آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوبست
در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون بیت الحرام که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای آورده اند و بر آن قربانی میکرده و گفته اند مراد از
نصب اصنام اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام ست آنچه برای بت بکشند وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا و آن نیز حرام ست که طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ
بتیرهای اقداح بباید دانست که عرب را سه تیر بودی بی پر و پیکان که آنرا ازلام و اقداح میگفتند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی این
سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل معبوده می سپردندی بر یکی نوشته که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و بر سوم که آنرا منیح گفتندی از کتابت
خالی بودی پس کسی چون عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی و دست در آن خریطه کردی سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی
ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی تا یکسال ترک آن عمل کردی و اگر منیح بیرون آمدی باز رجوع بدان خریطه نمودی گفته اند

مراد از استقسام جزور است بر انصبا معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشان را ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و اغتلاف
در نسب و غیر آن ذٰلِكُمْ این استقسام فِسْقٌ بیرون رفتن ست از دائرهٔ اسلام زیرا که افتراست بر خدای اگر رب او را میخوانند یا شرک اگر غیر او را می گویند
اَلْيَوْمَ امروز که روز جمعه ست و روز عرفه يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا نا امید شدند کافران مِنْ دِينِكُمْ از بطلان دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان
فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنهٔ ایشان وَاخْشَوْنِ و بترسید از من این آیت نماز دیگر روز عرفه در حجة الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقهٔ عضبا سوار بود
و بعد از نزول این آیت هشتاد و یک روز بزیست اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ امروز کامل گردانیدم برای شما دِينَكُمْ دین شما را که دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود
وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ و تمام کردم بر شما نِعْمَتِي نعمت خود را که حج گذارید امین و مطمئن باشید و هیچ مشرکی با شما حج نگذارد وَرَضِيتُ و اختیار کردم
لَكُمُ الْإِسْلَامَ برای شما اسلام را دِينًا دینی که پاکیزه تر از همه دینها فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره ماند فِي مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نایافت طعام
وازین محرمات که مذکور شد بخورد غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ در حالتیکه مائل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول نکند فَإِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزگارست مر او را درین گناه رَحِيمٌ مهربان بر وی که با کل این مقدار رخصت داد آورده اند که عدی بن حاتم
و زید الخیل طائی که پیغمبر او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جائی باشیم که استظهار سگان و مرغان شکاری همه داری
میکنیم و سگان آل ذریحه و آل جویریه جانوران وحشی میگیرند بعضی از انجمله ست که ما در می یابیم پیش از انکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و بعضی ست که ناریده
سگ تلف کرده است و حق سبحانه فرمود که مردار حرام ست حکم این چگونه باشد آیت آمد که يَسْأَلُونَكَ از تو می پرسند که از مطاعم مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ
چه چیزی حلال کرده شد برایشان قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو که حلال کرده شده بر شما گوشتهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ و دیگر
حلال ست شکار انچه تعلیم داده اید مِنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرخ و باز و جز آن
مُكَلِّبِينَ در حالتیکه شما مؤدب و معلم ایشانید تُعَلِّمُونَهُنَّ می آموزانید جانوران شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ از انچه خدای شما را آموخته است
از طریق تادیب آنچنانست که از پی شکار روند وقتیکه خداوند سر دهد ایشان را و بخواندن او باز آیند و شکاری را نخورند و نگاهدارند از و فَكُلُوا
پس بخورید پاک و حلال مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از ان چیزی که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری
این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا باین حد متعذر ست وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ و یاد کنید نام خدای را بران چیز که تعلیم داده اید
در وقت ارسال او بجانب صید و گفته اند بسم الله اللهم اهد صدورنا باید گفت و بسم الله نیز کفایت ست وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
در تناول انچه حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستیکه خدای زود حساب ست و از حلال و حرام سوال خواهد کرد اَلْيَوْمَ امروز یعنی
در روز نزول این آیت أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد شما را ذبح بر نام خدای وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و طعام آنها که ایشان را
کتاب داده اند یعنی یهود و نصارى از ذبائح و غیر آن حِلٌّ لَكُمْ حلالست مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ و طعام شما نیز حلالست
ایشان را در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حلالست بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از آنها که گرویده اند و این
بر سبیل اولویت ست و اگر نه امة مومنه نیز حلالست وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حلالست زنان پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که ایشان را
کتاب داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رح آزاد انند پس امت کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام اعظم رح مخالف اند
پس بقول او حرائر و اما از کتابیات مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان را
مُحْصِنِينَ در حالتیکه شما بر ان نکاح عفت و صلاح جوئید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ و نه فرا گیرندهٔ دوستان به پنهانی

وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ وهركه كافر شود بانچه ايمان بدان واجب باشد يا انكار شرائع اسلام كند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستيكه باطل
شد كردارهاى او وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ و اوست دران سراى مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ از زيان كاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گروه گرويدگان إِذَا قُمْتُمْ
إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهيد كه برخيزيد بنماز و شما محدث باشيد فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشوئيد رويهاى خود را از منبت شعر راس
تا منتهاى زنخ در طول و ميان هر دو شحمه گوش در عرض وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ و بشوئيد دستهاى خود را تا مرفقين و مرفق مفصل ذراع و عضد
وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ و مسح كنيد سرهاى خود را امام مالك نظر بر ظاهر آيت ميفرمايد كه تمام سر را مسح بايد كرد و نزد امام اعظم رح مسح ربع سر فرض ست
و امام شافعى رح ميگويد آن مقدار كه اسم مسح برو اطلاق توان كرد كافيست وَأَرْجُلَكُمْ و بشوئيد پايهاى خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا آن دو استخوان
بيرون آمده از هر دو قدم بر مفصل كه ميان ساق و قدم ست و كسر لام وارجلكم بطريق جر جوار ست و همچنانكه در عذاب من رجز اليم و حفص بنصب خواند
عطف بر وجوهكم وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشيد جنابت رسيده فَاطَّهَّرُوا پس غسل كنيد وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر باشيد مَرْضَى بيماران و استعمال آب
شما را مضر باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ يا در سفر باشيد أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ يا بيايد يكى از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلا جائى يعنى محدث باشد أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ
يا بسوده باشيد زنان را يعنى مباشرت فاحشه فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نيابيد آب را بعد از طلب يا ميان آب و شما حايلى باشد از دشمن و سبع كه از ان بر نفس متيقن باشيد يا
در چاهى باشد و آلت استقا يافته نشود يا ميفروشند و شما قيمت آن نداريد فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس قصد كنيد بخاك پاك يا بهر چيز كه پاك باشد
از جنس زمين الا خاكستر فَامْسَحُوا پس مسح كنيد بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ رويهاى و دستهاى خود را مِنْهُ از ان خاك بدو ضربت يكى براى روى
و يكى براى ايدى مَا يُرِيدُ اللَّهُ نمى خواهد خداى در انچه فرض كرد از غسل و وضو و تيمم لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگى نهد وَلَكِنْ يُرِيدُ
وليكن ميخواهد خداى لِيُطَهِّرَكُمْ تا شما را پاك گرداند از احداث يا از گناه چه وضو كفارت ذنوب ست وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ و تا تمام گرداند نعمت
عَلَيْكُمْ بر شما بانكه رخصت ميكند شما را در تيمم لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ تا شايد كه شما شكر گوئيد بر نعمتهاى او [illegible]
اين آيت بزبان اهل اشارت اينست كه چون برخيزيد از خواب غفلت و متوجه شويد بنمازى كه معراج شماست و در رجوع بمقام قرب پس رويهاى خود را
كه بدان توجه بدنيا كرده ايد بشوئيد باب توبه و استغفار و دستها را پاك سازيد از تمسك بعلائق و از تعلق بما فى الكونين و مسح كنيد سرهاى خود را يعنى بذل
كنيد نفسهاى خود را در راه حق و پايها را از طين طلبيت بدو قيام بانانيت غسل دهيد و اگر شما را جنابت رسيده است از التفات بغير باس پاك سازيد نفوس را
از معاصى و دلها را از رديه طاعات و اسرار را از ملاحظه اغيار و ارواح را از آرامش بغير ما و سر را از لوث وجود كه هيچ آلودگى از ان كثيف تر نيست وجودك ذنب
لا يقاس به ذنب اى به پندار وجود آلوده خود را پاك ساز + كين طهارت سالك را نمازى ميكند وَاذْكُرُوا و ياد كنيد نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهاى خداى را كه انعام كرده
عَلَيْكُمْ بر شما باسلام و احكام و شرائع آن وَمِيثَاقَهُ و ياد آوريد پيمان او را الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ آنكه با شما پيمان بست بآن يعنى عهدى كه خداى بسته است
با شما در روز الست يا ميثاقى كه در ليلة العقبه با حضرت رسالت پناه بستيد كه بر سمع و اطاعت بيعت كرديد إِذْ قُلْتُمْ چون گفتند سَمِعْنَا شنيديم
قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان برديم امر ترا و گفته اند مراد بيعت رضوانست كه در تحت شجره واقع شده در عام حديبيه و ذكر اين هر دو بيعت بمجلس مذكور
خواهد شد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسيد از خداى در فراموشى نعمت و شكستن پيمان إِنَّ اللَّهَ بدرستيكه خداى عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ داناست بانچه
در سينها مخفى باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى زمره مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشيد قيام كنندگان بحق لِلَّهِ براى خداى شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ
گواهان براستى وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بران ندارد شما را يعنى نيارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنى گروهى از مشركان عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا بران كه عدل نه كنيد
در باب ايشان و نقض عهد ايشان كنيد اِعْدِلُوا عدل كنيد هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى كه عدل [illegible] است به پرهيزگارى چون عدل با كفار را

بمرتبهٔ تقوی اقربست قیاس باید کرد که عدل با مومنان در چه مقام خواهد بود ❊ مثنوی ❊ عدل کن زانکه در ولایت دل ❊ در پیغمبری زند عادل ❊ عدل مشاطهٔ لیست ملک آرای ❊ دین و دولت ز عدل ماند بجای ❊ وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در ظلم و ستمگاری اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌ بدرستیکه خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝ بانچه میکنید از ظلم و عدل وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وعده کرده است خدای آنکسانرا که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای ستوده کرده اند وعده اینست لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناه وَّاَجْرٌ عَظِیْمٌ ۝ و مزدی بزرگ از فضل اله وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ و تکذیب کردند بآیتهای ما یعنی قرآن را اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَحِیْمِ ۝ آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آورده اند که حضرت رسالت پناه در غزوهٔ غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نموده و ایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوه ها متحصن شدند و لشکر اسلام را میدیدند وقتیکه باران باریده بود و حضرت از لشکریان دورتر در پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افگنده و اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند دریاب محمد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده و یاران ازوی دورترند و درین محل بی مشقت بر دست میتوان یافت غورث با شمشیری کشیده بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا امروز از تو کفایت کند حضرت فرمود که یمنعنی الله یعنی خدا ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل را فرمان رسید که دریاب حبیب مرا جبرئیل دست بر سینهٔ غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی آن مرد گفت لا احد یمنعک منی هیچکس ترا ازین منع نتواند کرد پس کلمهٔ شهادت گفت و بمیان قوم خود باز رفت و ایشانرا با سلام دعوت کرد و این آیت آمد یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان اذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ یاد کنید نعمتهای خدایرا که بشما ارزانی فرموده اِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او اَنْ یَّبْسُطُوْٓا اِلَیْكُمْ که بگشایند بسوی شما اَیْدِیَهُمْ دستهای خود را فَكَفَّ اَیْدِیَهُمْ پس خدای بازداشت دستهای ایشانرا عَنْكُمْ از شما و مضرت ایشان از شما بگردانید و بعضی برانند که نزول آیت در قصهٔ بنی نضیر ست که قصد آنحضرت کردند وقتیکه بجهار ایشان رفته بود بجهت دیت عامریان و شرح این قصه در سورهٔ حشر خواهد آمد ان شاء الله تعالی وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای از کفران این نعمتها وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای
ع فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ۝ باید که توکل کنند مومنان که رسانندهٔ خیر و رانندهٔ از شر اوست وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ و هر آینه فرا گرفت خدای مِیْثَاقَ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ پیمان بنی اسرائیل را در مرافقت موسی بمحاربه با جبابره وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ و برانگیختیم از ایشان اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیْبًا دوازده مهتر هر یک از سبطی که تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه وعده داده بود موسی را که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این موضع دران وقت مساکن جباران بود و ایشانرا عمالقه میگفتند مردان بلند بالا و توانا بودند از بقیت قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بر بنی اسرائیل مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه بروید که قرار سیدار و دو دیگر هزار بالغ ست و جهاد کنید با جباران پس موسی دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یکی کافل مهمات سبطی باشند و با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستاد و ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند و درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند و در تیسیر آورده که از هشت صد گز تا هشتاد گز بودند پس بساتین ایشانرا دیدند یک خوشهٔ انگور آن مقدار بود که پنج کس نتوانستی برداشت و پنج نفر در یک نیمه پوست انار ایشان میگنجیدند نقبا این حال دیده بازگشته بیکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شده و نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشان پنهان دارند و ایشانرا بر جنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هارون را از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بدلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهیکه دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یهودا عهد نگاه داشتند و در میان بنی اسرائیل اضطراب افتاد

پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللّٰهُ گفت خدای تعالی اِنِّیْ مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما ام بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت لَئِنْ
اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ و بخدای که اگر بر پای دارید نماز را با شرائط آن وَاٰتَیْتُمُ الزَّكٰوةَ و بدهید زکوٰة را بارباب استحقاق وَاٰمَنْتُمْ بِرُسُلِیْ و تصدیق کنید
پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوْهُمْ و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجای آرید چه امر ایشان امر خدا است و التعظیم لامر الله واجب وَاَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ
و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا نفقه دادنی نیکو لَاُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هر آینه در گذرانیم از شما سَیِّاٰتِكُمْ گناهان شما را
وَلَاُدْخِلَنَّكُمْ و در آرم شما را جَنّٰتٍ تَجْرِیْ ببوستانهای که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ جویها از زیر درختان آن فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ پس هر که کافر
شود بعد ازین شرط موکد مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم کرده است سَوَآءَ السَّبِیْلِ ۝ راه راست را بنی اسرائیل همین عهد وفا نکردند و حق سبحانه
فرمود که فَبِمَا نَقْضِهِمْ پس بشکستن ایشان مِّیْثَاقَهُمْ پیمان خود را لَعَنّٰهُمْ براندیم ایشانرا از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه برایشان
وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوْبَهُمْ و گردانیدیم دلهای ایشانرا قٰسِیَةً سخت بشابه که متاثر نشوند از مشاهده آیات و استماع تخویفات یُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ
عَنْ مَّوَاضِعِهٖ میگردانند سخنان توریت را یا نعت حضرت رسالت پناه را از جایگاه آن یعنی صفت دیگر را بجای صفت پیغمبر وضع میکنند یا کلمات
توریت را تاویل میسازند بتاویلات فاسده وَنَسُوْا حَظًّا و ترک کردند بهره تمام را مِّمَّا ذُكِّرُوْا بِهٖ از انچه پند داده شده بودند بدان در توریت
از متابعت پیغمبر آخر الزمان وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه تو مطلع شوی عَلٰی خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ بر خیانتی از یهودان اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از
ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او فَاعْفُ عَنْهُمْ پس عفو کن و در گذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی
بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیة السیف منسوخ است اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ ۝ بدرستیکه خدای دوست میدارد
نیکوکاران را وَمِنَ الَّذِیْنَ قَالُوْا و از آنانکه گفته اند اِنَّا نَصٰرٰۤی بدرستیکه ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند یا نسبت میدادند بدیه نصران یا ناصره که حضرت
عیسی در انوقت میبود و یا آنکه میگفتند نحن انصار الله و بهر تقدیر از ایشان اَخَذْنَا مِیْثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان از ایشان چنانچه از یهودان گرفته بودیم
فَنَسُوْا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهره تمام را مِّمَّا ذُكِّرُوْا بِهٖ از انچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فارقلیطا که احمد مرسلست
فَاَغْرَیْنَا پس برانگیختیم بسوی پیمان شکنی بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ترسایان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَآءَ و بغضی نهان در دل اِلٰی
یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز و آن چنانست که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی از مفسران بر آنند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان وَسَوْفَ
یُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ و زود باشد که بیاگاهد و خبر دهد ایشانرا خدای بِمَا كَانُوْا یَصْنَعُوْنَ ۝ بانچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود
یٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ ای جهودان و ترسایان قَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلُنَا بدرستیکه آمد بشما فرستاده ما یُبَیِّنُ لَكُمْ روشن میگرداند برای شما كَثِیْرًا
بسیاری مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُوْنَ از انچه هستید که آنرا پنهان میدارید مِنَ الْكِتٰبِ از توریت چون نعت محمد مصطفی و آیه رجم و از انجیل چون بشارت
عیسی باحمد وَیَعْفُوْا عَنْ كَثِیْرٍ و در میگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد بانچه هیچ مهم دینی وابسته بآن نیست نقلست که یهودی با آنحضرت
گفت که کدامست آن کثیر که از و عفو کردی حضرت از و اعراض کرد دوم و سوم نوبت مبالغه کرد و حضرت روی از و میگردانید و قصد یهودی آن بود که مناقضه
از وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی ندید و مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد قَدْ جَآءَكُمْ
مِّنَ اللّٰهِ بدرستیکه آمد بشما از نزدیک خدای نُوْرٌ روشنائی که دفع کننده ظلمت ضلالتست وَّكِتٰبٌ مُّبِیْنٌ ۝ و کتابی روشن کننده و بعضی در روشن گفته اند
نور حضرت رسالت پناه است و کتاب مبین قرآن است و در بحر الحقائق آورده که وجه تسمیه آنحضرت بنور آنست که اول چیزیکه حق سبحانه و تعالی بنور قدم
از ظلمت کده عدم بوجود آورده نور وی بود صلی الله علیه وسلم کما اول ما خلق الله نوری بعد از ان عالم را برای ظهور نور و نور ظهور او موجود گردانید

ودر نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مذکورست که اصل منشاء ومعاد جمله خلائق حضرت حقیقة الحقائق ست وآن حقیقت محمدی ونور احمدیست که صورت
حضرت واحدی احدیست جامع جمله کمالات آلهی وکیانی وواضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی وحیوانی وانسانی آنحضرت عالم وعالمیان صور واجزای
تفصیل او وآدم وآدمیان مسخر برای تکمیل او + والیه الاشارة بقوله انا سید ولد آدم وبقوله آدم ومن دونه تحت لوائی **نظم** انچه اول شد پدید از جیب غیب
بود نور جان او بی هیچ ریب + بعد ازان آن نور مطلق زد علم + گشت عرش وکرسی ولوح وقلم + یک علم از نور پاکش عالمست + یک علم از بیست وآدمست + نور او
چون اصل موجودات بود + ذات او چون مظهر ذات بود + واجب آمد دعوت هر دو جهانش دعوت ذرات پیدا ونهانش + یَهۡدِی بِهِ اللّٰهُ راه مینماید خدای بدین نور
یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضۡوَانَهٗ آنرا که پیروی خشنودی وی میکند سُبُلَ السَّلٰمِ بطلب راههای سلامت از عذاب که آن راه حق ست یا سبل دار السلام که طریق بهشت ست
وَیُخۡرِجُهُمۡ بیرون می آرد ایشانرا مِّنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل اِلَی النُّوۡرِ بروشنائی ایمان یا یقین یا علم بِاِذۡنِهٖ بارادت وتوفیق خود
وَیَهۡدِیۡهِمۡ وراه مینماید ایشانرا اِلٰی صِرَاطٍ مُّسۡتَقِیۡمٍ۝ بسوی راه راست که نزدیک ترین راههاست بحق لَقَدۡ کَفَرَ الَّذِیۡنَ بدرستیکه کافر شدند آنانکه قَالُوۡۤا اِنَّ اللّٰهَ
گفتند بدرستیکه الله هُوَ الۡمَسِیۡحُ ابۡنُ مَرۡیَمَ او مسیح ست پسر مریم قائلان این قول از فرق نصاری یعقوبیه اند وبطلان قول ایشان بهمین که میگویند پسر
مریم خداست ظاهرست چه مادر اقدام ست بر ولد پس ولد حادث باشد وحادث الوهیت را نشاید ودیگر آنکه مادر اکبرست وولد اصغر وچه دورست که اصغر اله
اکبر باشد قُلۡ فَمَنۡ یَّمۡلِکُ بگوای محمد پس کیست که مالک باشد ومنع کند مِنَ اللّٰهِ از ارادت خدای شَیۡـًٔا چیزی را یعنی کس مانع نتواند شد
اِنۡ اَرَادَ اگر خدای خواهد اَنۡ یُّهۡلِکَ الۡمَسِیۡحَ ابۡنَ مَرۡیَمَ آنکه هلاک کند عیسی پسر مریم را وَاُمَّهٗ ومادر او را وَمَنۡ فِی الۡاَرۡضِ جَمِیۡعًا وآنهارا که بروی
زمین اند همه یعنی مسیح ومادر او مقهور اند وقابل فنا چون سائر ممکنات وچنین کس خدائی را نشاید وَلِلّٰهِ مُلۡکُ السَّمٰوٰتِ وَالۡاَرۡضِ ومر خدای است پادشاهی
آسمانها وزمینها وَمَا بَیۡنَهُمَا وانچه درمیان ایشانست یَخۡلُقُ مَا یَشَآءُ می آفریند انچه میخواهد قادر علی الاطلاق اوست بی اصلی ومادهٔ
می آفریند چون آسمان وزمین وخلق میکند از مادهٔ واصلی چنانچه مابینهما وانشا میکند از اصلی که چنین نیست چون آدم از خاک از اصلی که جنس
چون ولد از والدین یا از مرد بی زن چون حوا از آدم یا از زنی بی مرد چون عیسی از مریم وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیۡءٍ قَدِیۡرٌ۝ وخدا بر همه چیز تواناست وَقَالَتِ
الۡیَهُوۡدُ وَالنَّصٰرٰی وگفتند جهودان وترسایان نَحۡنُ اَبۡنٰٓؤُا اللّٰهِ ما پسران خدائیم واو مارا چون پدرست در مهربانی ورافت وما اورا چون پسر در قرب
منزلت ابراهیم نخعی ره فرموده که در توریت با ایشان خطاب کرد یا ابناء احباری ایشان خواندند که یا ابناء ابکاری ودر کلمات انجیل هست که میروم
الی ربی وربکم ایشان چنین خواندند الی ابی وابیکم وَاَحِبَّآؤُهٗ ودیگر گفتند که ما دوستان خدائیم قُلۡ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمۡ بگو پس چرا عذاب میکند شمارا بِذُنُوۡبِکُمۡ
بگناهان شما وآن عذاب در دنیا بقتل واسرست ودر آخرت بسخن ایشان بدوزخ ایام معدودات پس اگر پسران خدای بودید شمارا عذاب نمیکرد زیراکه
پدر هیچ پسر نمی خواهد ودوست نیز عذاب دوست روا نمیدارد پس شما نه پسرانید ونه دوست بَلۡ اَنۡتُمۡ بَشَرٌ بلکه شما آدمیانید مِّمَّنۡ خَلَقَ از آنها که خدای
آفریده است همچون سائر بنی آدم بر بدی ونیکی پاداش خواهید یافت یَغۡفِرُ لِمَنۡ یَّشَآءُ می آمرزد خدای هر کرا میخواهد وآنها اهل ایمان اند وَیُعَذِّبُ مَنۡ
یَّشَآءُ وعذاب میکند هر کرا میخواهد وآنها مشرکانند وَلِلّٰهِ مُلۡکُ السَّمٰوٰتِ وَالۡاَرۡضِ ومر خدایراست پادشاهی آسمانها وزمینها وحکم فرمودن در آن ودرین
وَمَا بَیۡنَهُمَا وانچه درمیان اینها باشد وَاِلَیۡهِ الۡمَصِیۡرُ۝ وبسوی اوست بازگشت همه یٰۤاَهۡلَ الۡکِتٰبِ ای یهود ونصاری قَدۡ جَآءَکُمۡ رَسُوۡلُنَا بدرستیکه آمد
بشما فرستادهٔ ما یُبَیِّنُ لَکُمۡ روشن میگرداند برای شما راه حق را عَلٰی فَتۡرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از وحی وفتور از ارسال رسل اَنۡ تَقُوۡلُوۡا تا نگوئید شما
مَا جَآءَنَا نیامد بما مِنۡۢ بَشِیۡرٍ از مژده دهنده وَّلَا نَذِیۡرٍ ونه بیم کننده فَقَدۡ جَآءَکُمۡ پس بتحقیق آمد بشما بَشِیۡرٌ بشارت دهنده مومنان بکرامت
وَّنَذِیۡرٌ وترساننده کافران بعذاب قیامت وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیۡءٍ قَدِیۡرٌ۝ع وخدای بر همه چیز قادرست اگر خواهد رسولان را پی در پی فرستد چنانچه ع ٣ ٨

در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی بوده هزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت وانقطاع را بار ما آن ایام داده چنانچه در مدت شش صد سال که میان عیسی
و محمد بود چهار پیغمبر فرستاده سه از بنی اسرائیل و یکی خالد بن سنان عرب و این آیت منت می نهد بر بندگان که در وقتیکه آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود
من شما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم بیت تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان عالم ز رای روشن او نور حق گرفت ✽ وَاِذْ قَالَ مُوسٰى و یاد کن ای محمد
چون گفت موسی لِقَوْمِهٖ مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند یٰقَوْمِ اذْكُرُوْا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ نعمت خدای را که فائض است بر شما
اِذْ جَعَلَ فِیْكُمْ اَنْبِیَآءَ چون گردانید در میان شما بعضی پیغمبران تا شما را راه نمایند و در هیچ امت آن مقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل بود
وَجَعَلَكُمْ مُّلُوْكًا ق و گردانید شما را پادشاهان یعنی مملوک فرعونیان بودید و حالا مالک نفس خود بید و یا منازل شما وسیع ست و در ان آب جاریست چون منازل
ملوک وَّاٰتٰىكُمْ و بداد شما را از من و سلوی و سایه ابر و شگافتن بحر مَّا لَمْ یُؤْتِ اَحَدًا آنچه نداد کسی را مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ ○ از عالمیان زمان شما یٰقَوْمِ ای
گروه من ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ در آئید بزمین پاک کرده شده که ولایت شام ست یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی گویند اردن ست و اصح
آنست که اریحا و ایلیا که حالا زمین بیت المقدس ست الَّتِیْ كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ آن زمینی که خدای تعالی نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد
با جبابره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بسخن نقبا خود گفتند اگر ما را امر کرده باشد بمصر باز میگردیم موسی گفت وَلَا تَرْتَدُّوْا عَلٰٓى اَدْبَارِكُمْ
و باز مگردید بهمان راه که آمده اید فَتَنْقَلِبُوْا خٰسِرِیْنَ ○ پس اگر چنین کنید و بازگردید زیان زدگان باشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقاء رب العباد
قَالُوْا یٰمُوْسٰٓى ایشان گفتند ای موسی اِنَّ فِیْهَا بدرستیکه در ارض مقدسه قَوْمًا جَبَّارِیْنَ ق گروهی اند متغلب با قوت و شوکت که ما را دست با ایشان
بسر نیست وَاِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَا و ما در نمی آئیم بدان زمین جهت جنگ حَتّٰى یَخْرُجُوْا مِنْهَا تا وقتیکه بیرون آیند ایشان از انجا فَاِنْ یَّخْرُجُوْا مِنْهَا
پس اگر بیرون آیند ایشان از انجا بی جنگ و ولایت را تسلیم کنند فَاِنَّا دٰخِلُوْنَ ○ پس ما در آیندگانیم دران قَالَ رَجُلٰنِ مِنَ الَّذِیْنَ یَخَافُوْنَ
گفتند دو مرد از آنانکه ترسیدند از خدای اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمَا انعام کرده خدای بر ایشان بایمان و ثبات بر عهد و پیمان ایشان یوشع و کالب بودند که یا بنی
اسرائیل گفتند ادْخُلُوْا عَلَیْهِمُ الْبَابَ ج در آئید بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در راه گذر تنگ گیرید بصحرا رها مکنید فَاِذَا
دَخَلْتُمُوْهُ پس چون در آئید از ان در بدین وجه که گفته شد فَاِنَّكُمْ غٰلِبُوْنَ ج پس بدرستیکه شما غالب آئید زیرا که ایشان جسمی چند اند بیدل و
تن آورانند بجا حاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوْٓا و بر خدای توکل کنید درین حرب اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ○
اگر هستید باور دارندگان مر وعده حق را قَالُوْا یٰمُوْسٰٓى گفتند ای موسی اِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَآ اَبَدًا بدرستیکه ما هرگز در نمی آئیم بدین ولایت مَّا دَامُوْا
فِیْهَا مادامیکه ایشان درین موضع اند و تو دوکس را تصدیق میکنی و سخن ده کس را باور نمیداری فَاذْهَبْ اَنْتَ پس برو تو وَرَبُّكَ و پروردگار تو فَقَاتِلَآ
پس جنگ کنید اِنَّا هٰهُنَا قٰعِدُوْنَ ○ بدرستیکه ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند بخدای و رسول گفته اند مراد از رب هارون بوده و رب بمعنی
سید ست پس هارون که از و بزرگ تر بود سید گفتند و کلمه فقاتلا موید این قول ست قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من اِنِّیْ لَآ اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِیْ من
مالک نیستم مگر نفس خود را وَاَخِیْ و برادر خود را فَافْرُقْ بَیْنَنَا پس جدائی کن میان ما وَبَیْنَ الْقَوْمِ الْفٰسِقِیْنَ ○ میان این گروه بیرون رفتگان از
دائره فرمان قَالَ گفت خدای فَاِنَّهَا پس بدرستیکه ارض مقدس مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ حرام ست بر ایشان یعنی در نیایند دران و نه مالک شوند بدان بسبب شامت
نافرمانی اَرْبَعِیْنَ سَنَةً ج چهل سال یَتِیْهُوْنَ فِی الْاَرْضِ ط سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ ست از شهر مصر پس قوم موسی چهل سال درین مقدار
زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی تا شام راه رفتندی شب همانجا بودندی که بامداد از انجا رحلت کرده بودندی و قولی آنست که بعد از چهل سال
موسی با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هارون ع در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند

واولاد ایشان جوانان توانا رسیدند خدای تعالی یوشع را پیغمبری داد وایشان بدو بیعت کردند ویوشع ع برفت وولایت ایلیا وا ریحا بگرفت وبنیاد
جباران برانداخت ودر اخبار آمده که چون موسی علیه السلام بر قوم خود دعا گفت وحکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از آن پشیمان شد وحق سبحانه وتعالی
باوی خطاب کرد که چون ما حکم کردیم تیه وسرگشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ ۝ برگروه فاسقان وبعضی
گفته اند که خطاب با حضرت پیغمبر است یعنی اندوهگین مباش بر قومی که موسی مدتی سرگشته بودند توبر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق نافرمانی سزاوار نفرین موسی ع شدند
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ وبخوان بر اهل کتاب نَبَاَ ابْنَیْ اٰدَمَ خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل وهابیل بِالْحَقِّ م خواندنی براستی وراستی وخبر
ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا در هر بطنی دختری وپسری می آوردی چون بزرگ شدند آدم جاریهٔ یک بطن را بغلام دیگر بطن دادی قابیل را خواهری بود
اقلیما نام داشت ودر غایت حسن بود وتوام هابیل را لیوذا میگفتند واو چندان جمالی نداشت چون برسیدند آدم [illegible] لیوذا را بقابیل نامزد کرد واقلیما را
بهابیل قابیل این حکم را نموده گفت خواهر من اجمل است وبا من در رحم بوده او بمن اولی است آدم ع گفت که حکم خدای برین [illegible] بایدت مرادی چه
اختیار است قابیل مسلم نداشت وگفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنکه خوبروی است بدو میدهی آدم [illegible] که اگر سخن مرا باور نمی کنی هر
شما قربانی کنید تا هر که را [illegible] قربانی هر کرا قبول کردند ما از آن او باشد حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد اِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا چون [illegible] قربانی کردند [illegible] تقرب
جستند هر یکی از ایشان قرْبَانًا تا تقرب جستند بقربانی خود هابیل گوسفند دار بود [illegible] فربه ترین [illegible] دوست میداشت [illegible] نهاد و نیت
کرد که اگر قربانی من قبول [illegible] در ترک اقلیما [illegible] کم [illegible] بود [illegible] ضعیف کم دانه بیاورد ودر میان [illegible] نهاد [illegible] گفت که اگر این
قربانی من قبول شود [illegible] از من [illegible] از خواهر خود [illegible] فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که [illegible]
آتش سفید بیامد [illegible] وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ و قبول نشد از دیگری که قابیل بود [illegible] قربانی او [illegible]
و بخوردن آن ملتفت نگشت قابیل را آتش خشم اشتعال دادند دود حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد قَالَ گفت مر هابیل را لَاَقْتُلَنَّكَ [illegible] که را
ای آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود قَالَ گفت هابیل اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ جز این نیست که [illegible] میکند خدای مِنَ الْمُتَّقِيْنَ ۝
از پرهیزگاران که در قربانی نیت خود را خالص ساخته اند لَئِنْۢ بَسَطْتَّ اگر بگشائی ودراز کنی اِلَیَّ يَدَكَ بسوی من [illegible] لِتَقْتُلَنِیْ
بکشی مَاۤ اَنَا بِبَاسِطٍ من باری نیستم دراز کننده يَّدِيَ اِلَيْكَ دست خود را بسوی تو لِاَقْتُلَكَ تا ترا بکشم اِنِّیْۤ اَخَافُ اللّٰهَ [illegible]
خدای رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ که پروردگار عالمیان است با آنکه هابیل از قابیل قوی تر و با شوکت تر بود اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدا پس گفت
اِنِّیْۤ اُرِيْدُ اَنْ تَبُوْٓاَ بِاِثْمِیْ من می خواهم آنکه باز گردی تو بعقوبت گناه در قتل من وَاِثْمِكَ و بار گناه تو که آن [illegible]
اراده از هابیل موافق حکم خدای بود [illegible] پس تو باشی بسبب این دو گناه مِنْ اَصْحٰبِ النَّارِ از ملازمان [illegible] وَذٰلِكَ [illegible] اَوْ [illegible]
[illegible] باش ستمکاران که قتل بناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهٗ پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را نَفْسُهٗ نفس او قَتْلَ اَخِيْهِ [illegible]
ندانست که او را چون بکشد پس ابلیس بمثل بشری بر وی متمثل شده مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگ نهاد و سنگ دیگر بر وی زد [illegible]
قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگ نهاده فَقَتَلَهٗ پس بکشت او را بآنکه سنگی بر سر وی زد و مغزش پریشان ساخت فَاَصْبَحَ مِنَ
الْخٰسِرِيْنَ ۝ پس گشت از زیانزدگان در دنیا بآنکه بقیهٔ عمر در دنیا مطرود و مردود بود و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ [illegible]
خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده که قابیل را نم انست که با وی چه باید کرد او را در جامه پیچیده چهل روز او را بر پشت گرفته بهر طرف میرفت [illegible]
فرمود که یک سال میکشید تا گندیده شد و بوی گرفت و سباع و طیور بر هابیل غلبه کردند که هر وقت [illegible] بسیار تنگ آمد فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا [illegible] ایشان

زاغی را یبحث فی الارض میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لیریه واین عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را کیف یواری
چگونه بپوشد سوءة اخیه جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و دران حفره نهاد و خاک بران بپاشید تا پوشیده گشت
قال یویلتی گفت قابیل که وای بر من اعجزت ان اکون آیا عاجز شدم از آنکه باشم مثل هذا الغراب مانند این زاغ درین عمل فاواری
سوءة اخی پس بپوشم تن برادر خود را آنکه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فاصبح من النادمین پس گشت از جمله پشیمان شدگان
بر آنکه یکسال او را میکشید و گویند ندامت او بران بود که مادر و پدر او را نو تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شده و ندای شنید که ایمن خانما ابداً بعد ازان قابیل
هرگز امید می ترسید که ناگاه او را بکشد و آخر بدست پسری نابینا از آن خود کشته شد من اجل ذلک بسبب این قتل کتبنا علی بنی اسرائیل
نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل آنکه هر کس بکشد نفساً کسی را بغیر نفس بی آنکه او کسی را کشته باشد و برو قصاص لازم
شده او فساد فی الارض و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا با شرط احصان فکانما قتل
الناس جمیعا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد ازان حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع
یکی هست در استجلاب غضب الهی ومن احیاها و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فکانما
احیا الناس جمیعا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض بقتل و ترغیب در حمایت نفوس
ولقد جاءتهم و هر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل رسلنا فرستادگان ما بالبینت به معجزهای روشن و آیتهای واضح ثم ان کثیرا منهم
پس بدرستیکه بسیاری از ایشان بعد ذلک بعد از ارسال رسل و انزال آیات فی الارض لمسرفون در زمین هر آینه اسراف کنندگان بودند
یعنی متجاوزان از حد اعتدال یا مسرفان در قتل یاد گذشتگان از حدود او امر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبیله عرینه بخدمت
حضرت رسالت پناه آمدند و بشرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت مآب اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقت نداشت
بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض حضرت رسالت رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیر دار که نزدیک جبل العیر بوده فرستاد روزی چند
دران موضع بسر برده شیر و بول شتران می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آنحضرت را راندند روی بقبیله
خود نهادند یسار که مولای رسول بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بر ایشان رسیده مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای ببریده خار در چشم
و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و همه را گرفته دست بر گردن بسته نزد آن
حضرت آوردند حق سبحانه آیت فرستاد انما جزاؤا الذین یحاربون الله ورسوله جزین نیست که هست جزاء آنانکه حرب کنند با دوستان خدا
و رسول او ویسعون فی الارض و بشتابند در زمین فساداً از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارتست ان یقتلوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند و
مال نبرده او یصلبوا یا بکشند و بردار کشند اگر کشته باشند و مال برده او تقطع ایدیهم وارجلهم یا ببرند دستها و پایهای ایشان را من خلاف بر خلاف یعنی
دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و کسی را نکشته او ینفوا یا برانند ایشان را من الارض از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار
نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم نفی را بر حبس فرود آورده تا مضرت ایشان از شهر و دیگر مسلمانان نرسد پس حضرت رسالت پناه
فرمود تا دست و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشان را مصلوب ساختند ذلک این حدود که مذکور شد لهم مر ایشان را خزی فی الدنیا
خواری و رسوائی ست در دنیا ولهم فی الاخرة و مر ایشان راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان الا الذین
تابوا مگر آنانکه توبه کنند از ان چه حق الله است من قبل ان تقدروا علیهم پیش از آنکه شما قادر شوید بر ایشان پس اگر محارب مشرک ست و توبه کرد

نصف

[illegible]

یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر وی وخواه بعد از ان همه حدود که مذکور شد از وی ساقط گشت و بخون و مال ور ا مطالبه نتوان کرد و اگر از مسلمانان ست
که قبل از قدرت بر وی توبه کرد مالک بن انس رح میگوید که حدود از وی می افتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او یابند بخداوندش رد کنند
و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتواند کرد و قول امام شافعی رح آنست که قبل از قدرت بتوبه او حدود الله از وی ساقط شود نه حقوق ناس فَاعْلَمُوٓا پس بدانید
اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای غَفُورٌ آمرزنده گناهانست بتوبه رَّحِيْمٌ ○ مهربان بر تائبان يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ ای گروه مومنان بترسید از خدای ع ۶۸
وَابْتَغُوٓا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ و بطلبید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب
بحضرت الهی ملاحظه اوامر و نواهیست و در لطائف قشیری میگوید وسیله تجرید اعماست از ریا و تفرید احواست از عجب تخلیص انفاس از طلب خطوظ و در
کشف الاسرار فرموده که وسیله عابدان بفضائل ست و از آن عالمان بدلائل و از آن عارفان بترک وسائل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بالمکاشفه راه رود
و عارف بمعاینه راه نظر کند عابد فکر درین آیت کند که یذکرون الله قیاما وقعودا عالم نظر درین آیت دارد اولم ینظروا فی ملکوت السموت والارض عارف ازین کلمه در
نگذرد که قل الله ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله الانصاری قدس الله سره العزیز گفت که الهی وسیله تو هم توئی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب
از تو یافتم **نظم** این طلب یابی طلب تو داده + گنج احسان بر همه بگشاده + این طلب ما هم از ایجاد تست + رستن از بیداد یارب داد تست + این قدر ارشاد تو
بخشیده + تا بدین بس عیب ما پوشیده + قطره دانش که بخشیدی ز پیش + متصل گردان بدریاهای خویش + وَجَاهِدُوْا فِيْ سَبِيْلِهٖ وجهاد کنید در راه او با اعدای
ظاهر و باطن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ○ شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال و در بحر الحقائق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته که بی آنها رستگاری
حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابت نور ست در بدو خلقت و بنور را از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه
و منشاء اخلاق مرضیه ست و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد سوم ابتغاء وسیله و آن فنای سوست در بقای لاهوت و عارف بسبب
این از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیت ست و اثبات هویت موحد درین مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود می رسد
نظم چون جلوه کند نور شهود از حق غیب + از ظلمت هستی تو آثار نماند + از چهره وحدت بفگن پرده کثرت + تا در نظرت اندک و بسیار نماند + اِنَّ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا بدرستیکه آنانکه کافر شدند به پرستش اصنام و ملائکه و عجل و غیر آن لَوْ اَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشانرا مَّا فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا همه آنچه در زمین ست
از صنوف اموال و امتعه وَمِثْلَهٗ مَعَهٗ و مانند آن همه با آن همه یعنی اگر ... بود آنچه در زمین ست از نقد و جنس از آن کافران باشد لِيَفْتَدُوْا بِهٖ
تا آنرا فدای نفس خود کنند مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ از عذاب روز رستخیز مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ قبول کرده نشود از ایشان همان عقوبت لازم ایشان
باشد وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ○ و مر ایشانراست دران روز عذابی دردناک يُرِيْدُوْنَ میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند اَنْ يَّخْرُجُوْا
مِنَ النَّارِ آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخٰرِجِيْنَ مِنْهَا و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيْمٌ ○ و مر ایشان
است عذابی دائم که زوال و انقطاع نیابد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ و مرد دزد و زن دزد فَاقْطَعُوْٓا اَيْدِيَهُمَا پس ببرید دستهای است ایشان را
چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار ست نزد امام شافعی رح و ده درم نزد امام اعظم رح و سه درم نزد امام مالک رح زیاده چند آنچه باشد از حرز یعنی جائیکه
دران نگاهداشته باشد چون خانه و صندوق یا از کسیکه نگاه میدارد مثلا در راه یا در مسجد و صحرا جَزَآءًۢ بِمَا كَسَبَا جزای آنچه کسب کرده اند و پاداش دادنی بجهت آنچه
کرده اند و آن ترک حرمت ست در مال مومن نَكَالًا مِّنَ اللّٰهِ و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی از خدای تا پند او شوند و باز دارد دیگرانرا از رجوع
بمثل آن عمل وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ و خدای غالب ست در حکم خود حَكِيْمٌ ○ دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْۢ بَعْدِ ظُلْمِهٖ
بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی وَاَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را بآنکه تراضی خصم کند و عازم و جازم باشد بر آنکه باز بدزدی عود ننماید فَاِنَّ اللّٰهَ يَتُوْبُ

عَلَیْهِ پس بدرستیکه خدای توبهٔ او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود بران تائب اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزگارست گناهان او را رَّحِیْمٌ ○
مهربانست برو که در محشر او را رسوا نکند اَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی خطاب بحضرتست و مراد امت اند یعنی دانستید اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها یُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید وَیَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ و می آمرزد هر کرا
میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب قَدِیْرٌ ○ تواناست یٰۤاَیُّهَا الرَّسُوْلُ ای فرستاده خطاب
با آنحضرتست که آنحضرت را بلقب یاد کرد و انبیای دیگر را بنام مخاطب ساخته چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسٰی انی اصطفیتك یا عیسی ابن مریم أانت
قلت چون نوبت خطاب بحضرت رسالت پناه و علی جمیع الانبیاء رسید او را بصفتهای کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لَا یَحْزُنْكَ الَّذِیْنَ
ترا اندوهناک نگرداند کردار آن کسانی که از روی عناد یُسَارِعُوْنَ فِی الْكُفْرِ میشتابند و خود را می افگنند در کفر مِنَ الَّذِیْنَ قَالُوْۤا از آنانکه گفتند
اٰمَنَّا ایمان آوردیم ما و آن گفتن همینست بِاَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوْبُهُمْ و ایمان نیاورده است دلهای ایشان یعنی منافقان
اند و کردارهای ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند وَمِنَ الَّذِیْنَ هَادُوْا و بعضی از ان کسانیکه دین یهود دارند سَمّٰعُوْنَ شنوندگان قول اند لِلْكَذِبِ
برای آنکه دروغ گویند بر تو یهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنیدیم و نشنیده بودند و آنها یهود مدینه بودند سَمّٰعُوْنَ
لِقَوْمٍ اٰخَرِیْنَ شنوندگان برای گروهی دیگر که لَمْ یَاْتُوْكَ نیامدند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند نزول آیت آنکه
سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند
که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که درین کتاب این مرد که بیثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کسی بدیشان فرستند
تا حد زانی محصن ازو بپرسند اگر گوید تازیانه زنند قول او را قبول کنید و اگر برجم امر فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان از انیمن بمدینه آمدند و صورت
حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه آمده از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت
فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم میباید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای در توریت فرموده
که ایشانرا چهل تازیانه طلا کرده بقیر بزنید تا پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه گرده باژگونه بر دراز گوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل علیه السلام
آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریت رجم است نه جلد حضرت فرمود که میان مردم شما در فدک جوانی
هست ساده روی و سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری داناترین اهل زمین است بتوریت حضرت فرمود که در میان ما و شما در حکم توریت
او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی میباشیم حضرت بحضور او امر فرمود بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت رسالت پناه
گفت میان من و اینها تو حکم باش که داناتر یهودی ابن صوریا قبول کرد و حضرت سوگند داد او را بدان خدای که توریت را بر موسٰی نازل گردانید و دریا برای
شما بشگافت و شما را از آل فرعون نجات داد و من و سلوی برای شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم است یا نی ابن صوریا گفت که اگر نه ترس آن داشتمی
که توریت مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چه حکم کرد حضرت رسالت پناه فرمود که خدای من حکم چنان کرده که چون
چهار گواه بر زنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسٰی که در توریت نیز همین حکم فرموده اما علمای ما ملاحظه جانب اشراف
بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را رجم کردند و نزدیک در مسجد حق سبحانه از حال ایشان خبر داد یُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ تغییر میدهند
کلمهها را یعنی آیت رجم را مِنْۢ بَعْدِ مَوَاضِعِهٖ بعد از آنکه خدای وضع کرد آنرا در موضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم مینویسند یَقُوْلُوْنَ میگویند یهود خیبر اِنْ اُوْتِیْتُمْ
هٰذَا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد بجلد حکم کند فَخُذُوْهُ پس فرا گیرید آنرا و قبول کنید وَاِنْ لَّمْ تُؤْتَوْهُ و اگر ندهند شما را این حکم و برجم فرمایند

فَاحْذَرُوْا پس حذر کنید از قبول آن وَمَنْ یُّرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهٗ و هر کرا خدای خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را فَلَنْ تَمْلِكَ لَهٗ پس هست نتوانی
آورد و مالک نتوانید شد برای او مِنَ اللّٰهِ شَیْـًٔا از خدای چیزی را در دفع آن فتنه اُولٰٓئِكَ آن گروه الَّذِیْنَ آنانند که در ازل لَمْ یُرِدِ اللّٰهُ نخواست
خدای اَنْ یُّطَهِّرَ آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قُلُوْبَهُمْ دلهای ایشان لَهُمْ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ مر ایشانراست در دنیا رسوائی بآنکه جزیه
دهند و از مومنان ترسند وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سرای عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سَمّٰعُوْنَ
لِلْكَذِبِ ایشان شنوندگان سخنان اند برای دروغ بستن اَكّٰلُوْنَ لِلسُّحْتِ خورندگان حرامند یعنی رشوت در حکم و تحریف کلام فَاِنْ جَآءُوْكَ
پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فَاحْكُمْ بَیْنَهُمْ پس حکم کن میان ایشان اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را
درین آیت میان حکم و اعراض وَاِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَنْ یَّضُرُّوْكَ شَیْـًٔا پس یا نتوانند رسانید بتو چیزی را
وَاِنْ حَكَمْتَ و اگر حکم کنی فَاحْكُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ
دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم وَكَیْفَ یُحَكِّمُوْنَكَ و چگونه حکم میسازند ترا وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰىةُ و حال آنکه توریت نزد ایشانست
فِیْهَا حُكْمُ اللّٰهِ در آن حکم خدای هست برجم ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ پس ایشان برمیگردند و اعراض میکنند مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق
کتاب ایشان وَمَآ اُولٰٓئِكَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ ۝ و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا اِنَّآ اَنْزَلْنَا التَّوْرٰىةَ بدرستیکه ما فرو فرستادیم ع۹
توریت را فِیْهَا هُدًى در وی راه نمودنی بحق وَّنُوْرٌ روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند یَحْكُمُ بِهَا النَّبِیُّوْنَ حکم کرده اند بتوریت پیغمبران
بنی اسرائیل الَّذِیْنَ اَسْلَمُوْا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدای را لِلَّذِیْنَ هَادُوْا برای آنهاکه متدین اند بدین یهود وَالرَّبّٰنِیُّوْنَ و حکم
کرده اند علمای ربانی وَالْاَحْبَارُ و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوْا مِنْ كِتٰبِ اللّٰهِ بسبب آنچه بامور شده بودند بآن از محافظت
توریت یعنی نگاهداشت آن از تحریف و تضییع وَكَانُوْا عَلَیْهِ و بودند بران کتاب شُهَدَآءَ گواهان که بیان آن کنند بر آنکه چون چنین است فَلَا تَخْشَوُا
النَّاسَ پس مترسید از مردمان برای احکام حق بر مردمان وَاخْشَوْنِ و از من بترسید و در حکم مداهنه مکنید وَلَا تَشْتَرُوْا و مخرید شما ای بدل مکنید
بِاٰیٰتِیْ باحکام من ثَمَنًا قَلِیْلًا بهای اندک را که رشوت مال بی اعتبار و جاه ناپایدار است وَمَنْ لَّمْ یَحْكُمْ و آنها که حکم نکنند بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ
بآنچه خدای فرو فرستاد یعنی یهود فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ ۝ پس آن گروه ایشان کافرانند وَكَتَبْنَا عَلَیْهِمْ و نوشتیم بر بنی اسرائیل
فِیْهَآ در توریت اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ آنکه بکشند یکتن را بقصاص یکتن و بنی نضیر بخلاف حکم خدای عوض یکتن دو تن را میکشتند از بنی قریظه
وَالْعَیْنَ بِالْعَیْنِ و دیگر حکم کردیم که چشم بچشم در بردن روشنائی نه در کندن وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ و بینی به بینی وَالْاُذُنَ بِالْاُذُنِ و گوش
بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ و دندان بدندان وَالْجُرُوْحَ قِصَاصٌ و جراحتهای که ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آن چیز که حفظ مساوات
ممکن باشد چون لب و دست و پای و در آن چیز که مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد فَمَنْ
تَصَدَّقَ بِهٖ پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق كَفَّارَةٌ لَّهٗ کفاره باشد مر گناه متصدق را یا کفاره معفو عنه
باشد بسقوط قصاص از وی اجر عفو کننده بر خدای باشد وَمَنْ لَّمْ یَحْكُمْ و آنها که حکم نکردند بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای منزل گردانید و آن جهودانند
که در عوض یک تن دو تن میکشتند فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ ایشان ظالمانند که وضع حق میکنند در غیر موضع آن وَقَفَّیْنَا و در آوردیم
عَلٰٓی اٰثَارِهِمْ بِعِیْسَی ابْنِ مَرْیَمَ بر پی پیغمبران عیسی ابن مریم را مُصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده بود لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آنچیز را که پیش از و فرستاده
بودیم مِنَ التَّوْرٰىةِ از کتاب توریت وَاٰتَیْنٰهُ الْاِنْجِیْلَ و دادیم او را انجیل فِیْهِ هُدًى در وی راه نمودنی است بتوحید وَّنُوْرٌ

وروشنی بطریق حق وَمُصَدِّقًا وگردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ مر آنچه را که پیش از و بود از توریت
وَهُدًى وگردانیدیم او را رهنمائی وَّمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ۝ وپند دهنده مر پرهیزگاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ و باید که حکم کنند
اهل انجیل یعنی علماء وی بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ بآنچه خدای فرو فرستاده است درو و مراد حکمیست در وقتیکه منسوخ نشده بود وَمَن لَّمْ يَحْكُم
وآنکه حکم نکرد بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای نازل گردانید چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ پس آن گروه
بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ وفرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ بدرستی وراستی مُصَدِّقًا
در حالتیکه او مطابقست لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر آنرا که پیش از وبوده از جنس کتب منزله وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ ونگاهبانست بر کتب که
محافظت آن میکند از تغییر یعنی هرچه در آنها تغییر میدهند از وی راست می شود یا گواه است مر آن کتب را به صحت فَاحْكُم بَيْنَهُم پس حکم کن
میان اهل کتاب بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاد بر تو از رجم وتسویه در قصاص واین آیت ناسخ حکم تخییر است که قبل ازین گذشت وَلَا تَتَّبِعْ
أَهْوَاءَهُمْ وازپی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتیکه مائل باشی عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ازان چیزی که بتو آمده است از حکم راست لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ
مر هر گروهی را ساختیم از شما شِرْعَةً شریعتی وَمِنْهَاجًا وراهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب ومنهاج آن که ثابت شود
بحدیث پیغمبر وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً هر آینه بساخت شما را یک امت متفق بر یک ملت وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ ولیکن
می آزماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه شما را داده است از شرائع مختلفه مناسب هر عصری وزمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ
پس بشتابید وپیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شریعت است إِلَى اللَّهِ بسوی خدا است مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت همه شما فَيُنَبِّئُكُم پس
خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ بآنچه هستید که در و اختلاف میکنید از امور دین شریعت وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم
ودیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاده بتو سبب نزول آیت آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر
از روی مکر وتزویر تدبیر کردند که بیائید تا برویم نزد محمد مصطفی شاید که او را از راه ببریم وبشعبده ونیرنگ فریب دهیم پس بیامدند وگفتند ای محمد دانسته
که ما از اشراف قوم ودانایان ایشانیم وچون ما متابعت تو کنیم اراذل وافاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون میان ما وقوم در دماء وانواع
خصومتهاست وترا حکم میسازیم اگر در قصاص چنان حکم کنی که رضای ماست دین ترا اسلم داریم حق سبحانه تعالی رسول خود را خبر داد واز قبول التماس ایشان
تحذیر فرمود وگفت حکم کن بفرستاده خدای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وپیروی آرزوهای ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ وحذر کن از ایشان از آنکه
ترا بگردانند عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از بعضی آنچه خدای بسوی تو فرستاده است فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر سر بر گردند واعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ
أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه اعراض ایشان ازان جهت ست که میخواهد خدای آن أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ آنکه برساند بدیشان عقوبت بعضی
از گناهان ایشان در دنیا وباقی در عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ۝ وبدرستیکه بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول این
آیت جهودان گفتند ما راضی بحکم تو نیستیم آیت آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم جاهلیت را يَبْغُونَ می طلبند در حد زنا وقصاص چون از حکم توریت
وقرآن راضی نمیشوند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ وکیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جهت حکم لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝ برای قومی که تدبر میکنند ودر ع
یقین میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عبادة بن صامت با ابن ابی در مجلس رسالت پناه نشسته بود عبادة گفت
یهود دوستانند که در نوائب بعد ودرین ومددایشان مستظهر بوده ام امروز بدوستی خدا ورسول از همه بیزارم ومراد ومیمنست خدا ورسول ابن ابی گفت که من
دوائر روزگار وحوادث لیل ونهار می ترسم واز مظاهرت ایشان مستغنی نیستم آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ

دٖ

وقف لازم

وقف غفران

وَالنَّصٰرٰٓی اَوْلِيَآءَ مـ فراگیرید یهودان وترسایان ابدوستی بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما وَمَنْ يَّتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ وهرکه از شما ایشانرا دوست دارد وبمعاونت وموافقت ایشان میل کند فَاِنَّهٗ مِنْهُمْ ط پس بدرستیکه او نیز از جملهٔ ایشان باشد این سخن غایت تهدیدست در موالات یهود ونصاری اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ○ راه نمی نماید گروه ستمگاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فَتَرَی الَّذِيْنَ پس تو می بینی آنانرا که فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق ست یعنی ابن ابی واتباع او يُسَارِعُوْنَ فِيْهِمْ میشتابند در دوستی ویاری جهودان يَقُوْلُوْنَ میگویند نَخْشٰٓی می ترسیم اَنْ تُصِيْبَنَا از آنکه برسد ما را از گردش روزگار دَآئِرَةٌ ط چیزی یعنی روزگار منقلب شود واهل اسلام مغلوب وکفار غالب گردند حق سبحانه این اندیشهٔ ایشان را باطل کرده فرمود فَعَسَی اللّٰهُ اَنْ يَّاْتِیَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتح را از برای رسول ویاران او مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل ومواضع یهود چون خیبر ونضیر وفدک اَوْ اَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهٖ یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود واجلاء ایشان فَيُصْبِحُوْا پس گردند منافقان عَلٰی مَآ اَسَرُّوْا فِیْ اَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر نٰدِمِيْنَ ○ پشیمان شدگان وَيَقُوْلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وگویند مومنان مر یکدیگر را اَهٰٓؤُلَآءِ آیا این گروه اند الَّذِيْنَ اَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ آنانکه سوگند میخوردند بخدای جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ اغلظ ترین سوگندان خود اِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ ط بدرستیکه ایشان با شمااند وامروز پردهٔ ایشان دریده شده ومعلوم گشت که دروغ میگفتند حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ باطل شد همه عملهای ایشان فَاَصْبَحُوْا خٰسِرِيْنَ ○ پس گشتند زیان زدگان بافتضاح در دنیا وفوات ثواب آخرت يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان مَنْ يَّرْتَدَّ مِنْكُمْ هرکه برگردد از شما یعنی مرتد شود عَنْ دِيْنِهٖ از دین خود این آیت اخبار میکند از صورتیکه در غیب بوده قبل از وقوع آن وآنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت پناه تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه ومدینه وعبد القیس از بحران وبعضی از دادن زکوة باز ایستادند وجمعی بر مسیلمهٔ کذاب وطلیحهٔ اسدی وسجاح کاهنه جمع شدند ونبوت ایشان اعتراف نمودند وخدای تعالی خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی یار ومددگار نخواهد ماند فَسَوْفَ يَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدای قومی را يُّحِبُّهُمْ آنکه او دوست میدارد ایشانرا وَيُحِبُّوْنَهٗٓ وایشان دوست میدارند او را اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِيْنَ متواضع ومتذلل ومهربان باشد بر مومنان اَعِزَّةٍ عَلَی الْكٰفِرِيْنَ سخت دل ومنقلب وبیرحم باشند بر کافران این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول این آیت روی با موسی اشعری کرده وگفت هم قوم هذا یا اشاره بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع وپنج هزار از بجیله وکنده وسه هزار از سائر قبائل عرب یمن اند ودر تیسیر آورده که ابن عباس وحسن بصری رض برانند که این قوم ابابکر صدیق ست رض واصحاب او از مهاجر وانصار رض که با اهل ردت جنگ کردند يُجَاهِدُوْنَ صفت آن قوم میکند ومیگوید جهاد کنند فِیْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای وَلَا يَخَافُوْنَ ونترسند لَوْمَةَ لَآئِمٍ ط از ملامت هیچ ملامت کننده ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ این صفتها که مذکور شده افزونی کرم اوست يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ عطا میدهد بهرکه میخواهد وَاللّٰهُ وَاسِعٌ وخدای بسیار فضل ست بر خلق خود عَلِيْمٌ ○ داناییست که استحقاق آن دارد علما را در باب يحبهم ويحبونه سخن بسیارست اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق وهدایت اوست در دنیا وعطای حسن ثواب وکرامت بی حساب در آخرت ومحبت بنده با خدا ارادت طاعت اوست واجتناب از معصیت او ونزد اهل طریقه محبت خدای با بنده آنست که او را بحضرت خود قریب ونزدیک گرداند ومحبت بنده با حق آنکه برای او دل از غیر او خالص گرداند ارباب حقیقت برانند که محبت حق قدیم ست ومحبت بنده حادث بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم + پس بسوزد وصف محدث را کلیم + هرگاه که صدمات سطوات محبت ذو الجلال از سرادق احتشام يحبهم وجود فانی محب را در توبهٔ اضمحلال انداز دیگر بار د بهبوب نفحات از حمن عنایت يحبونه رسید آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد + فان محبة العبد لله افناء الناسوتية فی بقاء اللاهوتية ومحبة الله للعبد ابقاء اللاهوتية فی فناء الناسوتية

ثلثة ارباع

و در منازل السائرین پیر هراة خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره فرموده که محبت در بدایات تلذذ ست بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت
دوستی ذات از برای ذات و در حضرت احدیت بغفار رسم حدوث در عین ازلیه از سمنون محبت پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده میپرسید یا از محبت
بنده با حق گفتند از محبت حق با بنده فرمود درین ساعت با حضرت بوده ام و نکته از محبت حق با بنده میگفتم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم
از سمنون منقولست که در محبت سخن میگفت و مرغ وحشی که طائر آشیانه منه بدا و الیه یعود بود در هوای هویت طیران می نمود و مرغی از هوا فرود آمده
منقار بر زمین میزد تا از منقارش خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان میبود تا از التهاب آتش محبت که افروخته نار الله الموقدة التی تود پر و بالش
بسوخت و جان بداد **نظم** بسکه مرغ سحری در غم گلزار بسوخت ✦ جگر لاله بران دل شده زار بسوخت ✦ حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس الله سره در فتوحات علی
آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بجهت موعظت حاضران تنبیه اعیان آن صورت
بظهور آمد صاحب لوامع اناره الله قلوبنا بلمعات اراداته فرموده که محبت میل جمیل حقیقتست بجمال خودش جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود
جمال ذاتست در مرآت ذات بی توسط کائنات **رباعی** معشوق که کس سر جمالش نشناخت ✦ در ملک ازل لوای خوبی افراخت ✦ نی طاس سپهر بود و نی
مهرهٔ مهر ✦ هم خود بخود این مهرهٔ وحدت میباخت ✦ و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بیحد و کرانه مشاهده لمعات جمال خود میکند و مطالعه صفات
کمال خود مینماید **رباعی** جانا بکه دم عشق زند با همه کس ✦ کس را نرسد بدامنش دست هوس ✦ مرآت شهود اوست ذرات وجود ✦ با صورت خود عشق همی بازد و
بس ✦ یا از تفصیل بتفصیل چنانکه افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثار مشاهده میکنند و ایشان جمال مقید را اصل مقصود کلی انند و بلذت
وصال خرسند و محبت فراق .. .. کرده **نظم** ای حسن تو جلوه کرده جلوه ها در پرده ✦ صد عاشق و معشوق پدید آورده ✦ بر بوی تو لیلی دل مجنون برده ✦
در شوق تو وامق غم عذرا خورده ✦ و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص بقوت فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب استار
شیون و صفات کرده و از افعال و آثار نظر کرده متعلق همم و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست **نظم** ✦
بیرون ز حد و کنار ستاست دلم ✦ برتر ز احاطهٔ جهانست دلم ✦ فارغ ز تفاصیل صفاتست دلم ✦ مرآت تجلیات ذاتست دلم ✦ و ازین کلام حقائق
اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از مرتبه میلست از جمع بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت عبدالله قدس سره در رساله که بنام والد
بزرگوار خود نوشته فرموده که چون نیک درنگری حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است **بیت** یحبهم و یحبونه چه اقرارست ✦
بزیر پردهٔ دیگر خویش را خریدارست ✦ زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهده جمال خودست در وی پس حقیقت خود را دوست
داشته است و صاحب فطنت کامله از رتبه محبت و محبوبیت که درین آیت انسان را ثابت است بحقیقت قرب فرائض و نوافل پی تواند برد و بالله
والله الموفق و لکافی آورده اند که عبدالله بن سلام با تباع خود بحضرت نبوت آمد و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان مااند بسبب مفارقت
کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند تا ما بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و بالواسطه بعد منازل
از صحبت مجالست اصحاب تو محروم میمانیم حال ما چگونه باشد آیت آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند با شما **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** جز این نیست که دوست شما
بحقیقت خدا ایست **وَرَسُولُهُ** و فرستاده او یعنی محمد **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آن کسانیکه ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این آیت
بشنید گفت رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مومنان میکند **الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** آنانکه برپای میدارند نماز را **وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**
و میدهند زکوة را **وَهُمْ رَاكِعُونَ** و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص ست به یؤتون یعنی زکوة
میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت حرص که باحسان دارند و مسارعتی که در ادای آن مینمایند در اکثر تفاسیر مذکورست که این آیت در شان علی نازل شده

در نماز

و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیدهٔ مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد پرسید
که هیچکس ترا چیزی داد گفت خاتمی از زر با نقره بحضرت نمود گفت این خاتم بمن داده اند حضرت فرمود که این کی عطا کرده است درویش اشارت به علی کرد حضرت
فرمود که در چه حال بتو داد سائل گفت اعطانی وهو راکع حضرت رسالت پناه تکبیر گفت این آیت برخواند که گذشت وَمَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ و هر که دوست
دارد خدای را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ پس بدرستیکه لشکر خدای هُمُ
الْغَالِبُونَ ایشان غالبانند در خبرست که رفاعه بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و بآخر منافق شدند و بعضی از صحابه با ایشان ع ۸
طریق مودتی و مصاحبتی درمیان بود آیت فرستاده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا مگیرید آنانرا که گرفته اند دِينَكُمْ
دین شما را هُزُوًا وَلَعِبًا باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا
مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود وَالْكُفَّارَ و فرا مگیرید نیز کافرانرا أَوْلِيَاءَ دوستان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای بترک مناهی إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنید وَإِذَا نَادَيْتُمْ و چون ندا میزنید و مردم را میخوانید إِلَى الصَّلَاةِ
بسوی نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا میگویند مناداة را یا نماز را سخریه و بازی چون مومنان بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر
میگفتندی بطریق استهزا قاموا لاقاموا صلوا لاصلوا و میخندیدندی در معالم آورده که ترسائی بود در مدینه هرگاه موذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی
سوخته باد دروغ گوی شبی خادم او آتشی بخانهٔ او درآورد و ترسا با اهل و عیال خود بخواب بود شرارهٔ از ان بجست و خانه او را با آن جماعت که دروی بود تمام بسوخت
ذَٰلِكَ این استهزا از ایشان باذان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند درین استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید
آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با نفری چند از یهود از حضرت رسالت پناه پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود
که ایمان دارم بخدای و بانچه بما فرستاده اند و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل الی آخره چون نام حضرت عیسی مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند
بخدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیت آمد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوی محمد ای اهل کتاب از یهود اند هَلْ
تَنْقِمُونَ مِنَّا آیا عیب میگیرید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنرا که ما ایمان آورده ایم بِاللّٰهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا
و بآنچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریت و انجیل و سائر کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و دیگر برای
آنکه بیشتر شما فاسقانید قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بگوی محمد آیا خبر دهیم شما را بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ ببدتر از آنچه گفتند که دین شما بدترین ادیانست و اهل این دین کم بهره تر اند
یعنی شما را آگاه گردانیم و خبر دهیم از دین قومی که بدتر اند مَثُوبَةً عِنْدَ اللّٰهِ از جهت جزای که ثابتست ایشانرا نزدیک خدای پس بیان میکند که آن
بدترکیست مَنْ لَعَنَهُ اللّٰهُ آنکه لعنت کرد خدای او را وَغَضِبَ عَلَيْهِ و خشم گرفت خدای بروی و آن یهودند که خدای تعالی ایشان را از رحمت خود
دور ساخت و بمعرض غضب خود درآورده وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشان را بران صورت چنانچه
اصحاب سبت وَالْخَنَازِيرَ و خوکان چنانچه منکران مائدهٔ عیسی وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و آنکس که پرستند طاغوت مراد گوساله است یا کعب
ابن الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمانبرداری او کردند أُولَٰئِكَ آن گروه ملعونان شَرٌّ مَكَانًا بدتر اند از جهت متصرف خود در روز قیامت
یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد وَأَضَلُّ و گمراه تر اند عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از میانهٔ راه راست وَإِذَا جَاءُوكُمْ و چون بیایند
بشما منافقان یهود یا عامهٔ اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان آورده ایم همچو شما وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال آنکه درمی آیند بکفر وَهُمْ قَدْ
خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج وَاللّٰهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ

آنچه هستند که میپوشند از کفر و نفاق و کینه با مسلمانان وَتَرٰى كَثِيرًا مِّنْهُمْ و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ شتابی میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ و در ظلم یا تجاوز از حد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت یا ربوا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا نهی نمیکنند ایشان را علمای ربانی وَالْأَحْبَارُ و زاهدان عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت یا ربوا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ○ هر آینه بد چیزیست آنکه ایشان میسازند و نهی و منع ایشان نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر ﷺ بمدینه یهود را مال بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت روزگار میگذرانیدند چون آنحضرت ﷺ به یثرب هجرت فرمود ایشان با نکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بکشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند یهود ان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای بر بسته است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی بما نمی دهد و روزی بر ما تنگ میسازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهای ایشان از خیر وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و رانده شده اند از رحمت الٰهی بگفتن آن سخن واهی بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه دستهای الله تعالی کشاده است یعنی جود او وافر و کرم او وافیست و ید صفتی ست مر خدای را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ما را در آن جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن خوض نمودن روا نباشد در ینابیع آورده که این از متشابهات ست ، متشابه ابطال تفسیر نباید کرد بلکه معنی وی را موافق بحکم او ادا باید نمود چنانچه درین محل این سخن هم دلالت بر غایت جود میکند چه مناوله در اعطا بید واحد واقع میباشد اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهد دلیلست بران که عطاء او اکثر من ان یحصی ست يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضی حکمت وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم و هر آینه زیاده میگرداند بسیاری را از یهود و ترسا مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ انچه فرو دمی آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و کافر اند با آنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیانست باستماع آن ایشان را این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذائی که صالح است مر اصحاء را مرض مریض روی با فزونی میدهد وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افگندیم ما در میان طوائف یهود چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد كُلَّمَا أَوْقَدُوا هرگاه برافروختند نَارًا لِّلْحَرْبِ آتشی برای حرب کردن با رسول الله ﷺ أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرونشانید آن آتش اعدای با آنکه منازعتی در میان ایشان افگند که بدیگری نتوانستند پرداخت وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و میشتابند در زمین فَسَادًا برای تباه کاری که فتنه انگیزند وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ○ و خدای دوست نمیدارد تباه کاران را وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ و اگر چنانچه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردندی به محمد ﷺ وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه ما در می گذرانیدیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ و هر آینه در می آوردیم ما ایشان را یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جَنَّاتِ النَّعِيمِ ○ در بهشت با ناز و نعمت وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ بپا داشتندی احکام توریت و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِم و اقامت کردندی آنرا که فرو می آید بدیشان مِّن رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان که آن قرآنست لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ هر آینه بخوردندی روزی را از زبر سر خویش وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان میشدی که از زبر سر بچیدندی و از زیر پای بر میداشتندی از بسیاری آنکه بر زمین ریخته بودی مِّنْهُمْ از جهودان أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ گروهی اند راست رو و راست کار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ و بسیاری از ایشان سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ○ بدست انچه ایشان میکنند يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق بَلِّغْ برسان بکافه خلائق مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ

تمام

تمام انچه فرو می آید بتو مِنْ رَّبِّكَ ؕ از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن وَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ و اگر
چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فَمَا بَلَّغْتَ رِسٰلَتَهٗ ؕ پس تبلیغ نکرده باشی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضائع میکند آنرا که برسانیده چنانچه
ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است وَاللّٰهُ یَعْصِمُكَ و خدای نگاه میدارد ترا مِنَ النَّاسِ ؕ از شر مردمان کسی را بقتل تو دست نخواهد بود
اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْكٰفِرِیْنَ ۝ راه ننماید گروه کافران را بتسلط بر تو از انس بن مالک منقولست که آنحضرت اصحاب
و پاسبانی میکردندی چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرده فرمود که ای مردمان باز گردید که
خدای مرا نگاهداشت قُلْ بگوای محمد یٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ که ای اهل کتاب لَسْتُمْ عَلٰی شَیْءٍ نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حَتّٰی تُقِیْمُوا
التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ تا وقتیکه اقامت کنید حکم توریت و انجیل را یعنی انچه اصول دین ست از ان پا قائم دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده
و آن ایمان آوردنست بمحمد وَمَاۤ اُنْزِلَ اِلَیْكُمْ و تا زمانیکه بپا دارید اوامر و نواهی آنرا که فرستاده میشود بشما مِّنْ رَّبِّكُمْ ؕ از آفریدگار شما یعنی قرآن
وَلَیَزِیْدَنَّ كَثِیْرًا مِّنْهُمْ و زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا مَّاۤ اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَّبِّكَ انچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی با استماع
قرآن می افزاید ایشانرا طُغْیَانًا وَّكُفْرًا ۚ بیدادی و ناگرویدگی فَلَا تَاْسَ پس اندوهناک مباش عَلَی الْقَوْمِ الْكٰفِرِیْنَ ۝ بزیادتی کفر و طغیان
گروه کافران اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنها که ایمان آورده اند بزبان وَالَّذِیْنَ هَادُوْا و آنانکه دین یهودی گرفتند وَالصّٰبِـُٔوْنَ وَالنَّصٰرٰی
و صابیان و ترسایان همچنین مَنْ اٰمَنَ هر که ایمان آرد از اینها بدل صافی و نیت خالص بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و بروز بازپسین وَعَمِلَ
صَالِحًا و بکند عملی پسندیده فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از هجوم عقاب وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ۝ و نیستند ایشان که
اندوهگین باشند از فوت ثواب لَقَدْ اَخَذْنَا بدرستیکه ما فرا گرفتیم بزبان انبیاء مِیْثَاقَ بَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد
وَاَرْسَلْنَاۤ و فرستادیم اِلَیْهِمْ رُسُلًا ؕ بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی كُلَّمَا جَآءَهُمْ رَسُوْلٌ ؕ هرگاه که آمد بدیشان رسولی
بِمَا لَا تَهْوٰۤی اَنْفُسُهُمْ ۙ بانچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فَرِیْقًا كَذَّبُوْا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد
وَفَرِیْقًا یَّقْتُلُوْنَ ۝ و گروهی را بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیب وَحَسِبُوْۤا و پنداشتند بنی اسرائیل اَلَّا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ اَنکه
نباشد بلائی و محنتی ایشانرا بقتل و تکذیب انبیاء فَعَمُوْا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وَصَمُّوْا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از
موسی ثُمَّ تَابَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ پس عرض کرد خدای تعالی توبه را بر ایشان ببعثت عیسی ثُمَّ عَمُوْا وَصَمُّوْا پس دیگر باره کور و کر شدند كَثِیْرٌ مِّنْهُمْ ؕ
بسیاری از ایشان بانکار محمد مصطفی وَاللّٰهُ بَصِیْرٌۢ و خدای بیناست بِمَا یَعْمَلُوْنَ ۝ بانچه عمل میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان
خواهد رسانید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِیْنَ بدرستیکه کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی قَالُوْۤا اِنَّ اللّٰهَ گفتند بدرستی که خدای هُوَ الْمَسِیْحُ ابْنُ مَرْیَمَ ؕ
او مسیح پسر مریم ست وَقَالَ الْمَسِیْحُ و گفت مسیح یٰبَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را رَبِّیْ وَرَبَّكُمْ ؕ
که پروردگار و آفریدگار من و شماست یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب شاید
نه مربوب اِنَّهٗ مَنْ یُّشْرِكْ بِاللّٰهِ بدرستیکه هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ پس بدرستیکه خدای حرام کرده است بروی بهشت را
وَمَاْوٰىهُ النَّارُ ؕ و جای او در دوزخست وَمَا لِلظّٰلِمِیْنَ و نیست مر ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند مِنْ اَنْصَارٍ ۝
هیچ یاری از مددگاران در دفع عذاب از ایشان لَقَدْ كَفَرَ الَّذِیْنَ بدرستیکه کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط نادانی قَالُوْۤا اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ
ثَلٰثَةٍ ۘ مر گفتند که الله یکی از سه اله است معتقد مرقوسیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترکست میان خدای و مریم و عیسی علیهما السلام و هر یکی از اینها اله اند و خدای

وقف لازم

یکی ازین سه است وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و حال آنکه نیست خدای در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدت
و متعالی از توهم شرکت وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا و اگر باز نه ایستند این قوم عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند و بتوحید قائل نشوند لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا هرآینه برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از ترسایان عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ عذابی دردناک که الم او دائم بود أَفَلَا يَتُوبُونَ آیا رجوع
نمی کنند إِلَى اللَّهِ بخدای از قول تثلیث وَيَسْتَغْفِرُونَهُ و آمرزش نمیخواهند از وی باعتقاد توحید استفهام ست بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده تائبانست رَّحِيمٌ ○ مهربانست بر مستغفران مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نیست مسیح ابن مریم که ایشان او را خدا
میگویند إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از خدای قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستیکه گذشته اند پیش از وی فرستادگان خدای و او را معجزات
داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی اژدها گشت و آن عجیب ترست و اگر عیسی
بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب ترست پس آیات انبیاء ایشانرا از عبودیت بیرون نمیبرد و در الوهیت داخل نمیسازد
وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ و مادر او یعنی مریم بسیار صدق گوی بود یعنی تصدیق آیات ربانی بسیار مینمود کما قال الله تعالی وصدقت بکلمات ربها وکتبه وكانت من
القانتين كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سائر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت الوهیت برایشان
اطلاق نتوان کرد انظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ بیان میکنیم برای ایشان دلائل توحید را ثُمَّ انظُرْ پس باز بنگر در حال ایشان أَنَّىٰ
يُؤْفَكُونَ ○ چگونه برمیگردانند ایشان را از دریافتن و پذیرفتن حق قُلْ بگوای محمد ترسایان را أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ آیا می پرستید بدون خدای
مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضَرًّا وَلَا نَفْعًا نه زیان و نه سود را یعنی عیسی تصرف آن نداشت که مثل خدای
برساند زیانی از بلاء و عنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا وَاللَّهُ و خدای که معبود بحق ست هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوای اقوال باطله شما الْعَلِيمُ ○
دانا بعقائد فاسده شما قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوای محمد که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود غَيْرَ الْحَقِّ غلوی
که ناحق باشد مراد مبالغه غلوی یهود ست در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید أَهْوَاءَ قَوْمٍ بهواهای قومی را از اسلاف
قوم خود که بجهل قَدْ ضَلُّوا مِن قَبْلُ گمراه شدند پیش ازین قبل از بعث پیغمبر وَأَضَلُّوا كَثِيرًا و بعناد گمراه ساختند بسیاری را وَضَلُّوا و ثابت
بودند بر ضلالت و گمراهی خود عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ○ از طریق راست بعد از بعث آن حضرت لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ لعنت کرده شدند
کافران از فرزندان یعقوب یعنی جهودان عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ بر زبان داود که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وَعِيسَى
ابْنِ مَرْيَمَ و بر زبان عیسی نیز که اصحاب مائده را نیز همین گفت ذَٰلِكَ این لعن مر ایشانرا بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ ○ بسبب آن بود
که نافرمانی کردند و بودند که از حد در میگذشتند كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان مر بعضی را عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ
از عملی زشت که میکردند لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ○ بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکنند درین آیت تهدید عظیم ست آنهارا که نهی
منکر نمیفرمایند با آنچه میتوانند تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر کبری بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریص نمود لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ هرآینه
بد چیزیست آنچه پیش فرستاده است لَهُمْ أَنفُسُهُمْ برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیزست أَن سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آنکه خشم گرفت خدای برایشان
وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ○ و ایشان جاوید باشند در عذاب وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ و اگر باشند یهود که ایمان آرند بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ بخدای
و بپیغمبر خود وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ و آنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریت مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ هرآینه فرا نمیگیرند مشرکانرا

بدوستی چه فرمان موسیٰ وحکم توریت آنست که با کفار دوستی نکنند ومیشاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بقرآن ومحمد ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی وَلٰكِنَّ كَثِيرًا ولیکن بسیاری مِّنْهُمْ از یهود و یا منافقان فٰسِقُونَ ○ خارجانند از دائرهٔ ایمان لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ هر آینه مییابی تو سخت ترین مردمان عَدَاوَةً از روی دشمنی لِّلَّذِينَ آمَنُوا با آن کسانیکه گرویده اند الْيَهُودَ جهودان را وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا آنانکه شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مر مومنان را جهودان ومشرکان اند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم هر آینه مییابی نزدیک ترین آدمیان مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا از روی دوستی با مومنان الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ آنانرا که میگویند ما ترسایانیم ... ترست از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمیجویند ذٰلِكَ آن قرب مودت بِأَنَّ مِنْهُمْ بسبب آن ست که بعضی از ایشان قِسِّيسِينَ دانایان و رهبانیت گویند وَرُهْبَانًا وعابدان صومعه نشین اند وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ○ وبسبب آنکه ایشان گردنکشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند مراد از آنها که قرب مودت با مومنان داشته اند نجاشی و اصحاب او یند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان وتخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که چون قرآن از جعفر بن ابوطالب استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مائل شد ونجاشی با اغلب ایشان ایمان آورد و بعضی برآنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت خود بخدمت حضرت محمد مصطفیٰ فرستاد و چون ایشان بآستانهٔ حضرت رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سورهٔ یٰس بر ایشان خواند بسیار بگریستند واحکام اسلام وایمان قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت تمام دارد بانچه برعیسیٰ نازل شده ومقصود از قائلان انا نصاری ایشانند ❁

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ وچون میشنوند این علماء و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار آنچه فرستاده شده است إِلَى الرَّسُولِ بسوی رسول تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ می بینی تو چشمهای ایشانرا که از رقت دلهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ می ریزد اشک مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از آنچه شناختند از سخن راست يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام و بدین پیغمبر فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ○ پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن ونبوت محمد مصطفیٰ یا ما را داخل امت محمد گردان که گواهان انبیاء اند بروز قیامت در خبر است که یهود مدینه رفیقان جعفر را سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید و چه تنها ست که ما را دعوت میکنند وقبول نمیکنیم با اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردی بکسیکه او را ندیده حق سبحانه وتعالیٰ خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وچیست ما را که ایمان نیاریم بخدای وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وانچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا وحال آنست که ما طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را در بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ○ با گروه صالحان که امت حضرت رسالت پناه اند فَأَثَابَهُمُ اللّٰهُ پس جزا داد خدای ایشان را بِمَا قَالُوا بانچه گفتند از روی اعتقاد واخلاص جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا منازل آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید باشند وَذٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ○ وانست پاداش نیکوکاران وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وبدروغ داشتند آیتهای ما را أُولٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ○ آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه برای صحابه وصف قیامت میکرد و از اهوال شمهٔ آنروز باز مینمود تنی چند اصحاب که صدیق ومرتضیٰ وابن مسعود ومقداد وابوذر وسلمان رض از ایشان بودند در خانهٔ عثمان بن مظعون مجتمع شده بران اتفاق کردند که بقیة العمر روز بصیام وشب بقیام گذرانند وبر فراش خواب نکنند وگوشت وچربی نخورند وگرد زنان نگردند وترک دنیا کرده وگلیم پوشیده گرد عالم بر آیند وبرین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناه رسیده با ایشان گفت که من با شما نیستم

ع ۹

بر آنچه شما فکر کرده اید بدرستیکه نفس شما را بر شما حق ست پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمائید و بخسپید که من برمیخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار مینمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیت نازل شد یَآ اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان لَا تُحَرِّمُوْا حرام مکنید طَیِّبٰتِ مَآ اَحَلَّ اللّٰهُ لَکُمْ چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال گردانیده وَلَا تَعْتَدُوْا و تجاوز مکنید از حدود الٰهی که آنچه حلال ساخته است شما بر خود حرام مسازید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ ○ دوست نمیدارد آنانرا که از حد در گذرند وَکُلُوْا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را حَلٰلًا طَیِّبًا در حالتیکه حلال و پاک باشد وَّاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِیْٓ و بترسید از تحریم ما احل الله از آن خدای که اَنْتُمْ بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ ○ شما بدو گرویده گانید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندی که خورده ایم این آیت آمد لَا یُؤَاخِذُکُمُ اللّٰهُ مواخذه نمیکند شما را خدای بِاللَّغْوِ فِیْٓ اَیْمَانِکُمْ بلغو در سوگندان شما و لغو بمذهب امام شافعی آنست که بی قصد بزبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم رح آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست وَلٰکِنْ یُّؤَاخِذُکُمْ و لیکن مواخذه میکند شما را بِمَا عَقَّدْتُّمُ الْاَیْمَانَ بآنکه ببندید سوگند ها را یعنی یمین معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند فَکَفَّارَتُهٗٓ پس کفارت شکستن آن اِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسٰکِیْنَ طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدّی بقول امام شافعی رح و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم رح و صاعی بوزن عراقی چهار من ست که هشت رطل باشد و بوزن حجازی پنج رطل و ثلثی و مدّی بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من ست و بر تقدیر طعام باید داد مِنْ اَوْسَطِ مَا تُطْعِمُوْنَ اَهْلِیْکُمْ از میان آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی نه دون اَوْ کِسْوَتُهُمْ یا کفارت پوشش ده درویش ست بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان گذارد چون قمیص و سراویل یا رداء و ازار و اگر بزنی دهد مقنعه نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند اَوْ تَحْرِیْرُ رَقَبَةٍ یا کفارت آزاد کردن بنده است و امام شافعی رح در وی ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم و بی عیب باید خواه مومن و خواه کافر فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ پس هر که نیابد یکی ازین کفارات ثلثه فَصِیَامُ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ پس کفارت او روزه سه روز ست پی در پی و نزد امام شافعی تتابع شرط نیست ذٰلِکَ اینکه مذکور شد کَفَّارَةُ اَیْمَانِکُمْ کفارت سوگندان شما ست اِذَا حَلَفْتُمْ چون سوگند خورید و بشکنید وَاحْفَظُوْٓا اَیْمَانَکُمْ و نگاه دارید سوگندان خود را از شکستن یا نگاهدارید زبان خود را و سوگند مخورید کَذٰلِکَ همچنین که کفارت یمین بیان کرد یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ اٰیٰتِهٖ بیان میکند و روشن میگرداند خدای برای شما نشانهای شرع لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ ○ شاید که شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران برانند که حق سبحانه و تعالی در باب خمر چهار آیت نازل گردانیده اوّل در مکه و من ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا و در آن زمان حلال بوده دوّم وقتیکه عمر بن الخطاب رض معاذ بن جبل در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت مصطفی جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال مینمودند سوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف رض که امام ایشان نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لا آت خواند آیت آمد لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری اکثر صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما و نماز حائل باشد لائق نیست یکبارگی ترک فرمودند چهارم در زمانیکه عتبان بن مالک طرح ضیافتی افگند و بعضی از مسلمانانرا که سعد بن وقاص رض از ایشان بود به مهمانی آورد بعد از طعام بشرب خمر اقدام نمودند در حالت مستی سعد بن وقاص رض از انشاد شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود منع نمود یکی از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت رسالت پناه عرض کرد فاروق اعظم رض زبان نیاز بگشاده و دست عجز بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت تحریم فرود آمد که یَآ اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای زمره

مومنان اِنَّمَا الْخَمْرُ جز این نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل ست وَالْمَيْسِرُ و قمار و این نیز عام ست نرد و کعب و بیضه و غیر آن وَالْاَنْصَابُ
و بتانرا که نصب کرده اند برای عبادت و سنگها که بران ذبح میکنند وَالْاَزْلَامُ و تیرهای اقداح رِجْسٌ پلید ست مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ از وسوسه
تزیین شیطان فَاجْتَنِبُوْهُ پس اجتناب کنید ازین پلید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ۝ تا شاید که رستگار شوید بدین اجتناب اِنَّمَا يُرِيْدُ الشَّيْطٰنُ
جز این نیست که میخواهد شیطان اَنْ يُّوْقِعَ بَيْنَكُمُ آنکه افگند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ دشمنی و خصومت فِي الْخَمْرِ در خوردن خمر
وَالْمَيْسِرِ و در باختن قمار وَيَصُدَّكُمْ و باز دارد شمارا عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ از یاد کردن خدای وَعَنِ الصَّلٰوةِ و از گزاردن نماز فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ
پس هستید شما باز استادگان و استفهام بمعنی امر ست یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این آیت
نازل شد عمر گفت انتهینا یا رب و در تیسیر آورده که درین آیت ده دلیل ست بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام ست پس
قرین وے نیز حرام باشد دوم اورا با بت پرستی در یک سلک کشید و شرک سر همه حرامهاست پس این نیز حرام باشد سوم او را رجس گفت یعنی پلید
و هرچه پلید ست حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطان است و هرچه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که ازو بر کناره شوید و هرچه دور بودن
ازو فرض باشد حرام بود ششم آنکه رستگاری با جتناب ازو منوط و متعلق ساخت و هرچه رستگاری در اجتناب ازو بود حرام ست هفتم فرمود که سبب
دشمنی و خصومت ست و هرچه در میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود هشتم باز دارنده است از یاد خدای و هرچه بنده را از ذکر حق باز دارد
آن حرام ست نهم سبب منع ست از نماز پس بیشک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید ازان یعنی ترک کنید و هرچه ترک آن فرض ست حرام
باشد و از تهدیدی که در حدیث آمده عاقلان را همین کفایت ست که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر چو پرستنده بت ست قطعه می نمکی دان
جگر آمیخته + بر جگر بی نمکان ریخته + بیخبر آن مرد که چیزی چشید + کش قلمی بیخردی درکشید + وَاَطِيْعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را در اجتناب
خمر وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ و فرمانبرداری کنید رسول را در آنچه امر و نهی میکند وَاحْذَرُوْا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول
فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فَاعْلَمُوْٓا پس بدانید اَنَّمَا عَلٰى رَسُوْلِنَا آنکه نیست بر رسول ما الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ ۝ مگر رسانیدن
روشن پس چون حکم را بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند بلکه ضرر بشما عائد شود آورده اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب
گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بوده اند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیت آمد لَيْسَ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا نیست
بر آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای شایسته کرده اند جُنَاحٌ فِيْمَا طَعِمُوْٓا گناهی از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده بزندگانی
نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اثمی نیست اِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَّاٰمَنُوْا و ثبات ورزند بر ایمان وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و بکنند کارهای پسندیده ثُمَّ اتَّقَوْا پس پرهیز نمایند از محرمات وَّاٰمَنُوْا و ایمان آورند بتحریم آن ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی
وَّاَحْسَنُوْا و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ ۝ و خدای دوست میدارد نیکوکارانرا آورده اند که در عام حدیبیه ع
جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان درمی آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار
متالم میشدند حق سبحانه این آیت فرستاد که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّٰهُ ای گروه گروندگان هرآینه می آزماید شمارا خدای تعالی
یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما چنان صیدی که تَنَالُهٗٓ اَيْدِيْكُمْ میرسد بآن
دستهای شما چون صغار صید وَرِمَاحُكُمْ و نیزهای شما چون کبار صید و این ابتلا برای آنست لِيَعْلَمَ اللّٰهُ تا به بیند خدای یا بداند
دوستان او مَنْ يَّخَافُهٗ آنکس را که ازو می ترسد بِالْغَيْبِ در غیب یعنی هنوز او را ندیده فَمَنِ اعْتَدٰى پس هر که از حد بگذرد و شکار کند

بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از این ابتلا فَلَهُ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۝ پس مر او راست عذابی دردناک يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ مکشید شکاری را و آن در مذهب امام اعظم رح حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بوده خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی و امام مالک رح مراد حیوان بریست که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سگ گزنده و گرگ و مردار خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس میگوید غیر از این مستثنیات هیچ جانوری وحشی را بقتل میارید وَاَنْتُمْ حُرُمٌ و حالانکه شما محرم باشید بحج یا عمره وَمَنْ قَتَلَهٗ مِنْكُمْ و هر که بکشد از شما صیدی را مُتَعَمِّدًا یعنی عمدا دانسته که محرم است و قتل صید بر وی حرام مراد ابو الیسر است رض که در حرام حدیبیه گورخری را بنیزه طعنه کرده بکشت پس متعمدا اشارت بر وست وگرنه هر محرمی که بکشد بعمد صیدی یا بخطا فَجَزَآءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ پس بر وی واجب جزا مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا مِنَ النَّعَمِ از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفندان يَحْكُمُ بِهٖ که حکم کند بران جزا ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام میتواند بود هَدْيًا در حالیکه آن جزا قربانی باشد بٰلِغَ الْكَعْبَةِ رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسانند و صدقه نمایند بر مساکین اَوْ كَفَّارَةٌ یا بر دست کفارت آن قتل طَعَامُ مَسٰكِيْنَ طعام دادن درویشان اَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِيَامًا یا برابر آن طعام که می دهد روزه داشتن لِّيَذُوْقَ تا بچشد کشنده صید در احرام وَبَالَ اَمْرِهٖ گرانی و سختی کار خود را بالزام کفارت بباید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مماثلة نزد امام شافعی و مالک رحمهما الله برابر در خلقت و هیئت ست چنانچه مثلا در شترمرغی شتری و در گورخری گاوی و در آهوی گوسفندی و در آهوبره بره و علی هذا القیاس و بقول امام اعظم رح آن صید را بموضع قتل او قیمت باید کرد و اگر بهای قربانی دارد قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از بدل طعام هر مسکینی یک روزه دارد و نزد امام شافعی رح هر درویشی اندی طعام باید داد عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ درگذشت و عفو کرد خدای از آنچه گذشته است که محرم قتل صید کرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد مثل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ پس خدای انتقام کشد از و وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ و خدای غالبست در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ ۝ خداوند انتقام ست هر کسیکه اصرار میکند در معصیت اُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا اگر محلید و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه درین داخلند وَطَعَامُهٗ و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی آنچه آب بر کنار افگند مَتَاعًا لَّكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّيَّارَةِ و برای کاروانیان که قدید کرده توشه سازند وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ و حرام کرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادامیکه باشید شما احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای الَّذِيْۤ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ ۝ آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت حرام و خانهٔ محترم ست قِيٰمًا لِّلنَّاسِ سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و قتل در وست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطهٔ قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج در و سازند یا مراد جمیع اشهر حرام ست که مردم در و از قتل و غارت ایمن میمانند وَالْهَدْيَ وَالْقَلَآئِدَ و گردانید قربانی و ذوات قلائد را هم سبب قوام کارها یعنی بآنها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصئون اند ذٰلِكَ آنچه گفته شد لِتَعْلَمُوْۤا برای آنست تا بدانید اَنَّ اللّٰهَ آنکه بتحقیق خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ میداند آنچه در آسمانها و زمینهاست وَاَنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ ۝ بهمه چیزها داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمتست اِعْلَمُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ بدانید بدرستیکه خدای شَدِيْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت کننده است مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وَاَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۝ و بدرستیکه خدای تعالی آمرزگار و مهربانست بر کسی که از محرمات پرهیزد مَا عَلَى الرَّسُوْلِ نیست بر رسول اِلَّا الْبَلٰغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان

تا ایشانرا عذری نباشد وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُوْنَ آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَکْتُمُوْنَ ○ و آنچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب
و فعل حسنه و سیئه قُلْ بگو ای محمد لَا یَسْتَوِی الْخَبِیْثُ مساوی نیست پلید وَالطَّیِّبُ و پاک این حکم عامست در نفی مساوات میان
نیک و بد در اشخاص و اعمال و اموال و غیر آن وَلَوْ اَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيْثِ بسیاری خبیث چه اعتبار جودت و ردائت
دارد نه قلت و کثرت فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای در استحلال محرمات یٰۤاُولِی الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ○ ع ۱۳
شاید که شما رستگار شوید و در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت پناه سوالها میکردند یکی میگفت
پدر من کیست و دیگری میگفت که شتر من گم شد کجاست حق تعالی آیت فرستاد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آنکسانیکه گرویده اید لَا تَسْئَلُوْا
مپرسید عَنْ اَشْیَآءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ از چیزها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین گرداند شما را وَاِنْ تَسْئَلُوْا عَنْهَا و اگر بپرسید
از چیزها که اگر پرسید از ان حِیْنَ یُنَزَّلُ الْقُرْاٰنُ در وقتیکه فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما و از عهدهٔ آن بیرون نتوانید آمد
عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا عفو کرد خدای از ان یعنی مپرسید از چیزها که خدای در گذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرد بندگانرا آورده اند که چون آیت فرضیت
حج نازل شد سراقه بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت پناه ازو اعراض فرمود و او سه نوبت این سخن اعاده کرد حضرت
فرمود که لا اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی بر شما الحال ادای آن نیست فاترکونی ما ترکتکم و این آیت نازل شد که خدای در گذرانید و بدین سوال شما را
مواخذه نیست وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزگار است که عفو میکند حَلِیْمٌ ○ بردبار است که بعقوبت تعجیل نمینماید قَدْ سَاَلَهَا بدرستیکه پرسیدند از
چیزها قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریان که درخواست مائده کردند ثُمَّ اَصْبَحُوْا بِهَا كٰفِرِيْنَ ○ پس گشتند
بآن سوالها از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس نیکبخت آنست که از حال دیگران عبرت
گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال نکند و درین باب گفته اند نظم بگو آنچه گفتن ضرورت شود + دگر گفتنها را فرو بند در + بجا آر فعلی که لازم بود + ز افعال
بیحاصل اندر گذر + آورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیله بزرگ از قبائل عرب که یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل منصرف
ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحائر و سوائب پیش او بود و اصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و آخرین
بطن مذکر بودی گوش او را بشگافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا
بحیره میگفتند و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای بیمار و قدوم مسافران ناقه را گفتی ناقتی هذه سائبة پس آن ناقه را
سوادی بود در همه چیز حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفند چون هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتندی این ماست
درمیان رمه سر میدادندی و اگر ذکر بودی میگفتندی از آن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی اگر نر و ماده بودندی نر را نکشتندی و میگفتندی وصلت اخاها
یعنی انثی به برادر خود پیوست و برادر حکم او گرفت آنرا وصیله خواندندی و فحلی که ده ساله ناقه را آبستن ساختی میگفتندی حمی ظهره یعنی پشت خود را حمایت کرد و دیگر
سواری نمی کردندی از و هیچ آب و گیاه منع نمی نمودندی او را حام میگفتندی و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت پناه اهل این قبائل سبع بدین
آئین بودند و داعیه ایشان آن بود که خدای تعالی بدین جمله امر فرموده که حق تعالی رد سخن ایشان کرد و آیت آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ تعیین نکرده است خدای و
امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز مِنْۢ بَحِیْرَةٍ از ناقه گوش شگافته وَّلَا سَآئِبَةٍ و نه ناقه بحیله بازگذاشته وَّلَا وَصِیْلَةٍ و نه شاتی که به برادر خود
پیوسته بود وَّلَا حَامٍ ۙ و نه حمایت کننده ظهر خود را وَّلٰکِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او یَفْتَرُوْنَ افترا
میکنند و می بندند عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ دروغ بر خدای در حکم تحریم اینها و نسبت میکنند وَاَکْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لَا یَعْقِلُوْنَ ○ نمی دانند حلال و حرام را

در تحصیل این حصل ا کار نمی فرمایند بلکه به تقلید گذشتگان را می‌ستودند وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ و چون گویند مر ایشان را کای سرکشان تَعَالَوْا بیایید اِلٰی مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام وَاِلَى الرَّسُوْلِ و بیایید به رسول که بیان کننده آن حکم است قَالُوْا حَسْبُنَا گویند بس است ما را مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اٰبَآءَنَا آنچه یافته‌ایم پدران خود را بران اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ آیا تقلید میکنند و اگرچه باشند پدران ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ شَيْئًا نمیدانند چیزی را وَّلَا يَهْتَدُوْنَ ۝ و نمیابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده‌اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نما میباید کرد تا کار کسی به تحقیق انجامد موافق این نظم است **نظم** از مقلد تا محقق فرقهاست • این یکی کو هست آن دیگر صداست • منبع گفتار این سوزی بود • وان مقلد کهنه آموزی بود • دست در بینا زنی آیی براه • دست در کوری زنی افتی بچاه • يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن لَا يَضُرُّكُمْ زیان نرساند شما را مَّنْ ضَلَّ گمراهی آنکس که گمراه شد اِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر کنند بحسب طاقت خود و گویند که ضلال دیگری مر ایشان را زیان ندارد **بیت** اگر بینی که نابینا و چاهست • وگر خاموش بنشینی گناهست • این آیت وقتی فرود آمد که مومنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان میکردند آورده‌اند که حق سبحانه تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که گمراهی کافران مومنان مهتدی را ضرر نیست اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيْعًا بسوی خداست بازگشت همه شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد کرد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بآنچه بودید که عمل میکردید

آورده‌اند که تمیم داری و عدی بن مالک که از انصار بودند به تجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولای عمرو بن عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان خرت مختفی ساخته و مرض وی اشتداد یافت تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او در خرت او را بکاویده تصرف در آوردند و اناء از نقره که بزر منقش ساخته بود و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه وی بر داشتند و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و ورثه در میان آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر تفصیل خرت وی بود یافتند و چون اناء مذکور در میان آن نیافتند رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و بمرافعه بمجلس معلای حضرت رسالت پناه آمدند این آیت آمد يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آنکسانی که گرویده‌اید از آنچه شما را فرموده‌اند شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ گواهی وصیت است در میان شما اِذَا حَضَرَ چون ظاهر شود اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را علامت مرگ یعنی باید که گواه شوید حِيْنَ الْوَصِيَّةِ بهنگام وصیت کردن اثْنٰنِ دو تن ذَوَا عَدْلٍ خداوندان عدل و اصلاح مِّنْكُمْ از اقارب شما یا از مسلمانان اَوْ اٰخَرٰنِ یا دو تن دیگر مِنْ غَيْرِكُمْ از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخ است و گواهی می بر مسلمانان نمیشنوند باجماع اِنْ اَنْتُمْ چون شما ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ سفر کنید در زمین فَاَصَابَتْكُمْ پس برسد بشما مُّصِيْبَةُ الْمَوْتِ مرگ رسید فی یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بموت مشرف شوید و کسی را بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد تَحْبِسُوْنَهُمَا باز میدارید آن دو کس را که گواه از شما اند مِنْۢ بَعْدِ الصَّلٰوةِ از پس نماز دیگر که هنگام شریف است و وقت اجتماع مردم فَيُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدای اِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد لَا نَشْتَرِيْ بِهٖ بدل نمی کنیم باین سوگند ثَمَنًا بهای اندک که آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نمیخوریم وَّلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى واگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند بدروغ یاد نمی کنیم وَلَا نَكْتُمُ و نمی پوشیم شَهَادَةَ اللّٰهِ گواهی خدای یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده اِنَّآ اِذًا بدرستیکه ما آن وقت که بپوشیم گواهی را لَّمِنَ الْاٰثِمِيْنَ ۝ از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت پناه تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده‌ایم و این سوگند را براستی میخوریم و بفرمود

که تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن آن اناء گم شده را در دست ایشان باز یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب
بگذشت وایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر بار بمجلس اشرف حضرت
رسالت پناه ﷺ مرافعه کردند آیت آمد که فَاِنۡ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شود عَلٰۤى اَنَّهُمَا اسۡتَحَقَّاۤ اِثۡمًا بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت
فَاٰخَرٰنِ پس دو گواه دیگر يَقُوۡمٰنِ مَقَامَهُمَا برخیزند بجای آن دو خیانت کننده مِنَ الَّذِيۡنَ اسۡتَحَقَّ عَلَيۡهِمُ از قوم آنکه خیانت بسبب ایشان واقع
شده برگواهان یعنی ورثه الۡاَوۡلَيٰنِ آنانکه اول بوده در ذکر مراد همه اولیای میت اند وحفص اسْتَحَقَّ بصیغه معلوم میخواند و اولیان نیز قرأت اوست یعنی دو گواه
که احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشاند و شناسا به حقیقت او امر ایشان بگواهی قیام نمایند فَيُقۡسِمٰنِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدا
مضمون آنکه لَشَهَادَتُنَاۤ هر آینه گواهی ما اَحَقُّ مِنۡ شَهَادَتِهِمَا سزاوار تر است و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل از این گواهی داده اند
وَمَا اعۡتَدَيۡنَاۤ و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمی گذریم درین گواهی اِنَّاۤ اِذًا بدرستیکه آن هنگام که چنین کنیم لَّمِنَ الظّٰلِمِيۡنَ از ستمکاران باشیم
که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت پناه ﷺ فرمود تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از
صلوة عصر که این اناء حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت ﷺ حکم فرمود تا اناء را بورثه بدیل دادند ذٰلِكَ این حکم که
کردیم از رد یمین بشاهد اَدۡنٰۤى نزدیک تر است اَنۡ يَّاۡتُوۡا بآنکه بیایند گواهان بِالشَّهَادَةِ بگواهی عَلٰى وَجۡهِهَاۤ بر وجهی که حق آنست اَوۡ يَخَافُوۡۤا
و نزدیک ست بآنکه بترسند اَنۡ تُرَدَّ اَيۡمَانٌۢ از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بَعۡدَ اَيۡمَانِهِمۡ بعد از سوگند ایشان خورده اند و مدعی
سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شدند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای بخوردن سوگند دروغ وَاسۡمَعُوۡا و بشنوید امر خدا را
بسمع اجابت وَاللّٰهُ و خدای لَا يَهۡدِى الۡقَوۡمَ الۡفٰسِقِيۡنَ راه ننماید فاسقان را که خائنان و گواهان دروغ اند يَوۡمَ يَجۡمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ یاد کنید روزی را ع ۱۴ ۵
که خدای جمع گرداند پیغمبران را فَيَقُوۡلُ پس گوید مر ایشان را مَاذَاۤ اُجِبۡتُمۡ بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کرده اند و قبیله
ایشان را بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکرانست یا بجهت ادای شهادت انبیاء برمومنان امت ایشان قَالُوۡا گفتند پیغمبران
لَا عِلۡمَ لَنَا هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو ما هیچ دانشی نیست ما را بچیزی الا آنکه تو او را بما آموختی اِنَّكَ اَنۡتَ بدرستیکه تو عَلَّامُ
الۡغُيُوۡبِ دانندهٔ نهانها پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند و چه در دل نهان داشتند و چه چیز اجابت نمودند و چه چیز انکار کردند اِذۡ قَالَ اللّٰهُ
يٰعِيۡسَى ابۡنَ مَرۡيَمَ یاد کن ای محمد چون گفت خدای عیسی پسر مریم را اذۡكُرۡ نِعۡمَتِىۡ یاد کن نعمت مرا که افاضت کردم عَلَيۡكَ وَعَلٰى وَالِدَتِكَ نصف
بر تو و بر مادر تو اِذۡ اَيَّدْتُّكَ یاد آر که چون تقویت کردیم ترا بِرُوۡحِ الۡقُدُسِ بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی
و گفته اند روح القدس انجیلست تُكَلِّمُ النَّاسَ سخن میگوئی با مردم فِى الۡمَهۡدِ در گهواره و آن معجزه تو بود وَكَهۡلًا و سخن گوئی در حالت
کهولت یعنی کلام تو در حالت طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست باین آیت استدلال میکنند بر نزول عیسی ع باتفاق علما
قبل از سن کهولت بآسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید وَاِذۡ عَلَّمۡتُكَ الۡـكِتٰبَ و دیگر یاد کن ای عیسی چون
بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت و خط وَالۡحِكۡمَةَ و فهم چیزها وَالتَّوۡرٰٮةَ وَالۡاِنۡجِيۡلَ و معانی و حقائق توریت و انجیل وَاِذۡ تَخۡلُقُ و یاد کن آنرا
که میسازی مِنَ الطِّيۡنِ از گل كَهَيۡـئَةِ الطَّيۡرِ مانند هیئت مرغ بِاِذۡنِىۡ بدستوری من فَتَنۡفُخُ فِيۡهَا پس میدمی در آن صورت که از گل ساخته
فَتَكُوۡنُ طَيۡرًا پس میشود آن صورت گل مرغ زنده بِاِذۡنِىۡ بفرمان من وَتُبۡرِئُ الۡاَكۡمَهَ و از علت بیرون می آری کور مادر زاد را و چشم
او را روشن میکنی وَالۡاَبۡرَصَ و پاک و بی علت میسازی برص را بِاِذۡنِىۡ بامر من وَاِذۡ تُخۡرِجُ الۡمَوۡتٰى و چون بیرون می آری

مردگانرا از قبور ایشان زنده بِإِذْنِي بفرمان من وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ و یاد کن چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل یعنی جهودان را عَنْكَ
از تو که قصد قتل تو داشتند إِذْ جِئْتَهُمْ وقتیکه آمده بودی بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن از انچه مذکور شد فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا پس
گفتند آنانکه کافر شدند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل إِنْ هَٰذَا نیست این ابرا و احیا و سائر معجزات که عیسی مینماید إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر
جادوی روشن یعنی بر هیچ کس مخفی نمانده که این سحرست وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریان را بزبان
پیغمبر خود أَنْ آمِنُوا بِي آنکه ایمان آرید بمن وَبِرَسُولِي و بفرستاده من یعنی عیسی قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ
و تو گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ یاد کن ای محمد آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی بودند يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
ای عیسی پسر مریم هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ هیچ فرمان برد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا دعا کنی أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا آنکه فرو فرستد
بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی آراسته از آسمان مائده خوانی را میگویند که بران طعام باشد ایشان از عیسی خوانی طلبیدند قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ
گفت عیسی بترسید از خدای و مثل این سوالها مکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت
من قَالُوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعامی از ان مائده
وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی یا دانش بیانی یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا و بدانیم
که تو راست گفتی با ما در آنکه هرچه از خدای درخواهید بشما ارزانی دارد وَنَكُونَ عَلَيْهَا و باشیم بران مائده مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهان تا قدر که
از ما گواهی طلبند از ابن عباس منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی فرمود که سی روز روزه دارید انگه از خدای تعالی بطلبید انچه میخواهید
حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم مارا طعام میداد پس از خدای تعالی درخواه تا ما را طعام دهد سلمان
نقل میکند که چون حواریان سوال مائده کردند عیسی پشمینه پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ گفت عیسی پسر مریم اللَّهُمَّ
ای خداوندا اللهم کلمه بزرگوارست ابو رجا عطاردی گفته هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل میکنند که
هر که گوید اللهم خدای را بهمه نامها خوانده باشد عیسی در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت رَبَّنَا ای پروردگار ما أَنْزِلْ
عَلَيْنَا فرو فرست بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان تَكُونُ لَنَا عِيدًا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد
لِأَوَّلِنَا مر اول زمان ما وَآخِرِنَا و آنانرا که از پس ما آیند یا اول ما و آخر ما از ان خوان بهره یابد وَآيَةً مِنْكَ و باشد آن خوان آیتی یعنی
علامتی ما را بر حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وَارْزُقْنَا و روزی کن ما را از ان خوان یا توفیق شکر آن وَأَنْتَ خَيْرُ
الرَّازِقِينَ و تو بهترین روزی دهندگانی قَالَ اللَّهُ گفت خدای إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ بدرستیکه من فرو فرستنده ام این خوان را بر شما جهت اجابت
سوال شما فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ پس هر که کافر شود از شما بعد از نزول مائده فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ پس بدرستیکه من عذاب کنم او را عَذَابًا عذابی که لَا أُعَذِّبُهُ
آن عذاب نکنم أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ کسی را از عالمیان پس حق تعالی دو قطعه ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان فرود آمد [illegible]
[illegible] عیسی بگریست [illegible] اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا [illegible]
[illegible] و گفت بسم الله خیر الرازقین [illegible] سفره برداشت خوانی دید آراسته [illegible]
[illegible]
[illegible] از اولاد [illegible] الله [illegible] که [illegible]

خود ایجاد کرده بخورید انچه طلب کرده اید و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیت آیتی دیگر بنمائی که موجب ازدیاد یقین شود
عیسیٰ بآن ماهی بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی ماهی فی الحال بجنبش آمد عیسیٰ فرمود که بحال اوّل شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربّانی
ترسان شده ازان مائده نخوردند و عیسیٰ فرمود تا درویشان و بیماران و معلولانرا طلبیدند و گفت بخورید که شمارا عطاست و دیگرانرا ابتلاست هزار و سیصد
تن ازان طعام بخوردند و هیچ چیز بران خوان ازانچه بود کم نشد هیچ فقیری ازان طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری ننوشید الا که شفا یافت پس مائده
باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه ازان تناول نمودند بعد از چهل روز غائب شد و روزی می آمد و روزی نمی آمد همچون ناقه صالح پس وحی
آمد که ای عیسی مائده را بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند و آنرا بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن بقول صاحب معالم
سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند وَاِذْ قَالَ اللّٰهُ يٰعِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن چون گفت خدای عیسی پسر مریم را بعد از رفع او
باسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری ءَاَنْتَ قُلْتَ آیا تو گفتی لِلنَّاسِ اتَّخِذُوْنِيْ وَاُمِّيَ مر مردمان را
که بگیرید مرا و مادر مرا اِلٰهَيْنِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ دو خدا بدون خدای قَالَ سُبْحٰنَكَ گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی مَا يَكُوْنُ لِيْ
نسزد و نشاید مرا اَنْ اَقُوْلَ آنکه بگویم مَا لَيْسَ لِيْ بِحَقٍّ انچه مرا سزاوار نباشد اِنْ كُنْتُ قُلْتُهٗ اگر بوده ام که گفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهٗ پس بدرستیکه
تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِيْ نَفْسِيْ تو میدانی انچه در ذات منست وَلَآ اَعْلَمُ و من نمیدانم مَا فِيْ نَفْسِكَ انچه در ذات تو است یا تو میدانی سرّی که
من نهان کرده ام و من نمیدانم انچه تو نهان داری اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ ۝ بدرستیکه تو دانای پوشیدهائی مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفته ام ایشانرا الغی ابتست
خود را اِلَّا مَآ اَمَرْتَنِيْ بِهٖ مگر انچه تو امر کردی مرا آنکه با ایشان گویم از توحید و تعبد و من نگفتم ایشانرا مگر اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه بپرستید خدای را
رَبِّيْ وَرَبَّكُمْ که پروردگار منست و شما پس من خود را مخلوق و مربوب گفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر اقوال و افعال ایشان شَهِيْدًا
گواه یا نگاهبان مَّا دُمْتُ فِيْهِمْ مادامیکه بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِيْ پس آنهنگام که فرا گرفتی مرا یعنی رفع کردی باسمان یا میرانیدی
كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِيْبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگاهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَاَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیزها شَهِيْدٌ ۝
گواه و مطلع بران و مراقب اِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستیکه ایشان [illegible]
بر مالک مطلق اعتراض [illegible] وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشان را با آنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَاِنَّكَ اَنْتَ
الْعَزِيْزُ پس بدرستیکه تو غالبی قادر [illegible] الْحَكِيْمُ ۝ دانا در هرچه کنی از عفو و عذاب [illegible]
است که گوید خدای تعالی و ایراد لفظ ماضی برای تحقق و توضیحست که نه که قیامت تا تمام شد و خدای گفت [illegible]
يَنْفَعُ الصّٰدِقِيْنَ سود میرساند راست گویانرا صِدْقُهُمْ [illegible] که واقع شده است از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنّٰتٌ [illegible]
بهشتها [illegible] تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ درحالتیکه جاوید [illegible]
زمان بودن ایشانرا نهایت نیست رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای از ایشان [illegible]
کرامت ذٰلِكَ این [illegible] و حصول رضوان الْفَوْزُ [illegible]
[illegible] مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا فِيْهِنَّ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ [illegible] تعالی و تقدس

سورة الانعام [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم ○

الحمد لله همه ستایشها مر خدای راست و مرجع همه ثناها حضرت کبریاست الذی آنخداوندی که بقدرت کامله خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و زمین را بی اصلی و ماده وجعل الظلمات والنور و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را و قول مجوس ست که گفته اند
الله خالق نورست و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند و بعضی بر آنند که مراد از ظلمت شب و نور روز ست و گفته اند جهل
علم و یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرموده که هدی و ضلالت و ازین جهت ظلمت را بلفظ جمع یاد آورده که ضلالات متعدد ست و نور را بلفظ واحد
ایراد کرده که هدی یکی ست و در بحر الحقائق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی
و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثم پس با این همه دلائل و آیات الذین کفروا آنانکه کافر شدند بربهم
یعدلون ○ با پروردگار خود برابری میدهند بتان را یا عدول میکنند از پرستش آفریدگار خود بعبادت غیر او هو الذی خلقکم اوست آن
کسیکه بیافرید پدر شما را من طین از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را ازان مخلوق ساخت ثم قضی اجلا پس حکم فرمود
مدتی را که چون بسر آید اجل رسد و اجل مسمی عنده و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کسی نداند بعد از گذشتن آن قیامت قائم باشد
ثم انتم تمترون ○ پس شما شک می آرید ای مشرکان با وجود این آیت در توحید و در بعث یعنی بعد ازان که ثابت شد که بدو خلقت خلق از وست
پس شک نباید آورد که معاد خلق بدوست و هو الله و اوست خداوند و معبود مطلق فی السموات و فی الارض در آسمانها و زمینها همه را جز او
خدائی نیست یعلم سرکم میداند آنچه پنهان شماست یعنی آنچه در دل مخفی دارید و جهرکم و آنچه آشکارا شماست یعنی بزبان می آرید
و یعلم ما تکسبون ○ و میداند آنچه میکنید از خیر و شر شما را بران جزا خواهد داد و در فتوحات آورده که سرکم اشارتست بنسبت باطنی انسان
و جهرکم عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر الحقائق آورده که مراد از سر خلافتست که در انسان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی
و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتی ست جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق ست و بروح از عالم امر سرش از مرتبه امر
و جهرش از مرتبه خلق و در نقد الفصوص فرموده که انسان مرآتیست ذات و چهین در یک رویش خصائص ربوبیت پیدا و در دیگر رویش نقائص عبودیت
هویدا چون بخصائص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوار ترست و چون نقائص عبودیت شمری از همه کائنات خوار و بیمقدار ترست رباعی چون خود ز
اوصاف تو با هم اثری + حاشا که بود نیک تر از من دگری + و اندم که فتد بحال خویشم نظری + در هر دو جهان نباشد از من بتری + پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که من سر
خصائص شما را در مرتبه غیب میدانم و آثار نقائص شما را در عالم شهادت میشناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب
تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن این اتاقی سالک را بران دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بذروه
استئناس نعیم روحانی متصاعد گردد قطعه حیف باشد که عمر انسانی + چون بهائم بخواب و خور گذرد + آدمی میتواند از کوشش تا کنون نرفته بفضل در گذرد
و ما تأتیهم من آیة من آیات ربهم و نمی آید بدیشان هیچ آیتی از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه
چون انشقاق قمر و انطلاع شجر و غیر آن الا کانوا مگر که هستند عنها معرضین ○ ازان آیت و معجزه اعراض کنندگان فقد کذبوا بالحق
پس بدرستیکه بدروغ داشتند قرآن را لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان فسوف یأتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود
بر ایشان انباء ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان بهنگام
ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سده سنیه خیر الانام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشنست الم یروا آیا ندیدند و ندانستند

که ما بقوت قهاریت کم اَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِّن قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانیکه در وپیغمبر بوده وقرن
هفتاد یا هشتاد سال ست که اغلب اعمار مردم همان باشد وغیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند مَّكَّنَّٰهُمْ فِي الْأَرْضِ چنان گروهی را
هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان وآرامگاه دادیم یا دران زمین اهل آنرا متصرف ساختیم یا ایشان را عطا کرده بودیم از مکنت مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ
انچه شمارا نداده ایم چون عمر دراز وقوت تمام وسعت مال واستظهار بخدم وحشم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ وفرو فرستاده بودیم ما باران را عَلَيْهِم مِّدْرَارًا بر ایشان
پی در پی بهنگامیکه محتاج بودند بدان وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ وگردانیده بودیم جویهای آب راکه پیوسته تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ میرفت در زیر درختان ایشان
یا در زیر قصور ومنازل ایشان که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع وبساتین خود میبردند محصل کلام آنست که ایشان متمکن
بودند در زمین ودر رفاهیت وخصب وسعت عیش میگذرانیدند فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشان را بگناهان ایشان وسود نکرد
ایشان را آن قوت ونعمت وَأَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ وبیرون آوردیم پس از هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ ○ گروهی دیگر درین آیت کفار قریش را تهدید
کرد بهلاک ما راخبار آمده است که نضر بن حارث ونوفل بن خویلد وابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت پناه آمدند وگفتند ای محمد ما بتو ایمان
نخواهیم آورد تا وقتیکه چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند وگواهی دهند که این کتاب از خدای بشما آورده ایم ودر ضمن آن مکتوب آمنجی مندرج که تو رسول
اوئی آیت آمد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ واگر بفرستیم بر تو كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ نوشته در ورقی فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس ببینند وبسایند آنرا بدستهای
خود وشبهه ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع نشود لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه خواهند گفت آنها که کافرند إِنْ هَٰذَا نیست انچه که آورده
بما إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ○ مگر جادوی روشن برهمه کس وَقَالُوا وگفتند کافران لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرو نفرستند بر محمد فرشته که با ما گوید که این
پیغمبر است وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا واگر ما فرو فرستیم فرشته لَّقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه حکم کرده شود بهلاک ایشان چه سنت الهی برین جاری شده که اگر
معاینه ببینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند اهلاک ایشان لازم بود چون نگروند ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ○ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک
بیک چشم زدن وچون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت بما نمی آید حق تعالی فرموده که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا واگر ما گردانیدیم رسول فرشته
لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر آینه متمثل گردانیدیم اورا بصورت آدمی چنانچه جبرئیل را بصورت دحیة الکلبی متمثل می سازیم واین صورت بجهت آنست که
قوت بشری بدیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفائی کند مگر جمعی از انبیاء بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود پس ما چون فرشته را فرستیم
بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا وهر آینه دران حال پوشیده گردانیم عَلَيْهِم بر ایشان مَّا يَلْبِسُونَ ○ انچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه
اکنون رسالت بشر مسلم نمیدارند دران وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی سید پیغمبر است تا از قول کافران غبار ملال بر خاطر
عاطر آن حضرت نه نشیند ومیگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ وهر آینه تکذیب نموده افسوس کرده اند به پیغمبرانی که بوده اند مِّن قَبْلِكَ پیش از تو
فَحَاقَ پس فرود آمده است بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم بآنانکه سخریت کرده اند از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده اند مَّا كَانُوا بِهِ جزای
انچه کرده بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ ○ استهزا میکردند وآن جزای عذاب نکال الهی بود که بگرد ایشان در آمد قُلْ بگو ای محمد وبرسان ایشان که رعذاب ع ۱۰
مشرکان اسلم نمیدارید سِيرُوا فِي الْأَرْضِ سیر کنید در زمین گاهی بیمن وگاهی بشام وبر دیار عاد وثمود بگذرید ثُمَّ انظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت
كَيْفَ كَانَ که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ○ آخر کار تکذیب کنندگان قُل بگو ای محمد وبپرس از ایشان لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مر کراست انچه در آسمانها وزمینهاست از روی خالقیت ومالکیت اگر ایشان جواب گویند وگرنه قُل لِّلَّهِ تو بگو که مر خدایراست كَتَبَ نوشت
خدای عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل وجود رحمت را که قبول توبه است وعفو از معصیت ودر احادیث آمده است که حق سبحانه تعالی کتابی

نوشته و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمون نقش آنکه ان رحمتی غلبت علی غضبی می‌شاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتیست که همه چیز را فرا رسیده و نتیجه آن عطا داد نست بی سابقه سؤال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق که در مثنوی معنوی وارد است نظم

در عدم ما مستحق آن کی بودیم + که بدین جان و بدین دانش شدیم + ما نبودیم و تقاضا ما نبود + لطف تو ناگفته ما می‌شنود ++ لیجمعنکم بخدای که جمع خواهد کرد خدای شما را الی یوم القیمة تا روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت لا ریب فیه روزی که در وقوع آن شک نیست ○ الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون

پس ایشان ایمان نخواهند آورد و له و مر خدای راست ما سکن آنچه آرام دارد فی الیل و النهار در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه زمان و مکان فرا گرفته و هو السمیع و اوست شنوا بانچه کافران گویند العلیم ○ دانا بانچه قصد کنند سبب نزول این آیت آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار میدارد که پیش گرفته ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که تو انگرتر از جمله خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دین رجوع نمائی حق سبحانه و تعالی فرمود که هر چه شب و روز بران اشتمال دارد از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرترین خلق شود قل اغیر الله بگوی ای محمد آیا غیر خدا را اتخذ ولیا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا را دوست نگیرم فاطر السموت و الارض خدای که پدید آرنده آسمانها و زمین است و هو یطعم و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد و لا یطعم و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قل انی امرت بگوی ای محمد بدرستیکه من مأمور شده ام ان اکون اول من اسلم بآنکه باشم اول کسیکه گردن نهد حکم خدای را برای آنکه سنی سابق امت باشد در دین و لا تکونن من المشرکین ○ و مرا میگویند که مباش از مشرکان یعنی از شرک آرندگان قل انی اخاف بگو بدرستیکه من می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در امر پروردگار خود یعنی غیر او را پرستم عذاب یوم عظیم ○ از عذاب روز بزرگ که قیامت است من یصرف هر که بگرداند خدای عذاب عنه از و حفص بصیغه مجهول میخوانند یعنی هر که بگردانیده شود عذاب یومئذ در آن روز فقد رحمه پس بدرستیکه حق برو بخشایش فرموده است و ذلک و این بخشایش خدای الفوز المبین ○ رستگاری هویداست و ان یمسسک الله و اگر برساند بتو خدای بضر سختی چون مرض و فقر فلا کاشف له پس هیچ بازدارنده برنده نیست آنرا الا هو مگر او و ان یمسسک بخیر و اگر برساند بتو نیکوئی چون غنا و صحت فهو علی کل شیء قدیر ○ پس او بر همه چیز از ینها تواناست و هو القاهر و اوست قهر کننده فوق عباده غالب بر بندگان خود فوقیت بمکان نیست بلکه تصویر استعلا و غالبیت حقست بقدرت و قهر بر همه مخلوقات و هو الحکیم و اوست محکم کار در تدبیر خود الخبیر ○ دانا بخفایای احوال بندگان نقل است که سفهای قریش گفتند ای محمد ما کسی را نمی‌بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بما نمای که گواهی دهد بر رسالت تو و بر حقیت کتاب تو آیت آمد قل بگوی ای محمد در جواب ایشان ای شیء چه چیز است اکبر شهادة بزرگتر از جهت شهادت یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهیها قل الله شهید بگو خدای بزرگترست از جهت گواهی بینی و بینکم او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیت من و بطلان شما اوست و اوحی الی هذا القران و بمن وحی کرده اند این قرآن را لانذرکم به تا بیم کنم شما را بقرآن و اگر چه در و بشارت نیز هست اما اکتفا کرده با حد الضدین و من بلغ و دیگر انذار میکنم هر کرا قرآن بدو رسید از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه الله فرموده هر کرا قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر منذر اوست و از اینجاست که محمد بن کعب قرظی فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمدا ائنکم لتشهدون آیا شما میدهید که گواهی

میدید آن مع الله آلهة اُخرٰی خدایان دیگر یعنی بتان قُل لَّا اَشْهَدُ بگو من باری گواهی نمیدهم برین قُل اِنَّمَا هُوَ
جز این نیست که او اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدائیست یگانه ومن برین وجه گواهی میدهم وَّاِنَّنِیْ بَرِیْۤءٌ وبدرستیکه من بیزارم مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ۝ از آنچه
بوی شریک میدارید از اصنام وغیر آن اَلَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْكِتٰبَ آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب یَعْرِفُوْنَهٗ میشناسند رسول خدایرا بحلیه وصفتی
که مذکورست در توریت كَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَهُمْ همچنانکه میشناسند پسران خود را بحلیه وصفت ایشان مراد معرفتی رشنیست آورده اند که حضرت فاروق رض
از عبد الله بن سلام پرسید که معرفت شما حضرت را که خدا است از آن خبر میدهد که همچون معرفت فرزندانست برچه وجه تواند بود ابن سلام رض گفت
من برسالت پیغمبر ص متیقن تر ام از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه این را از توریت دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر رض فرمود که خدای
توفیق رفیق تو گرداند ای عبد الله فقد اصبت وصدقت + اَلَّذِیْنَ خَسِرُوْۤا اَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود از مشرکان و
اهل کتاب فَهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ۝ پس ایشان ایمان نمی آرند وَمَنْ اَظْلَمُ وکیست ستمگارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از کسیکه افترا کند وببندد عَلَى اللّٰهِ
كَذِبًا بر خدای دروغ را بآنکه ملائکه دختران اویند وبتان ما نزدیک وی شفیع خواهند بود اَوْ كَذَّبَ بِاٰیٰتِهٖ یا آنکه تکذیب کند آیات اورا
که قرآنست وآنرا سحر وشعر وکهانت نام نهد اِنَّهٗ لَا یُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ۝ بدرستیکه رستگار نشوند ستمگاران یعنی کافران وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیْعًا
یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان ومعبودان ثُمَّ نَقُوْلُ پس گوئیم از روی توبیخ لِلَّذِیْنَ اَشْرَكُوْۤا مر آنانرا که شرک آورده اند
اَیْنَ شُرَكَآؤُكُمُ کجا اند خدایان شما که شریک خدای میساختید اَلَّذِیْنَ كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ۝ آنانرا که گمان میبردید که شمارا شفاعت خواهند کرد
ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ پس نباشد معذرت ایشان اِلَّاۤ اَنْ قَالُوْا مگر آنکه گویند وَاللّٰهِ رَبِّنَا بخدای که پروردگار ماست مَا كُنَّا مُشْرِكِیْنَ۝
که ما نبودیم شرک آورندگان ودروغ گویند وبدان سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات وعلو مقامات اهل توحید کنند بعضی م
بعضی را گویند بیائید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه بر دهنهای ایشان مهر نهد تا جوارح
ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند کما قال اليوم نختم على افواههم الآية اُنْظُرْ كَیْفَ كَذَبُوْا بنگر که چگونه دروغ میگویند عَلٰۤی اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود
بنفی شرک از آن وَضَلَّ عَنْهُمْ وگم گشت از ایشان مَّا كَانُوْا یَفْتَرُوْنَ۝ آنچه بودند که افترا میکردند از شریک مر خدایرا نقلست که ابو سفیان وولید
وعتبه وشیبه وابی بن خلف وبرادرش باجمعی دیگر در موضعی از مسجد حرام اجتماع نموده استماع قرآن میکردند حضرت رسالت پناه ص کردند پس
نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود واخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میخواند آن لعین گفت که من نمیدانم که چه
میگوید الا آنکه لب میجنباند وافسانه پیشینیان میخواند چنانچه احیانا من هم بر شما میخوانم این آیت نازل شد که وَمِنْهُمْ واز کفار مکه مَّنْ یَّسْتَمِعُ اِلَیْكَ
کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا وافگنده ایم عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان اَكِنَّةً پوششها
اَنْ یَّفْقَهُوْهُ تا فهم نکنند آنرا وَفِیْۤ اٰذَانِهِمْ ونهاده ایم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا حق نشنوند وَاِنْ یَّرَوْا كُلَّ اٰیَةٍ واگر ببینند هر معجزه که از تو
می طلبند لَّا یُؤْمِنُوْا بِهَا ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد واستحکام تقلید در ایشان وتکذیب ایشان بغایت رسیده حَتّٰۤی اِذَا جَآءُوْكَ
تا چون بیایند بتو یُجَادِلُوْنَكَ جدال وخصومت کنند بتو یَقُوْلُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْۤا گویند آنها که کافر اند اِنْ هٰذَاۤ نیست این کتاب اِلَّاۤ اَسَاطِیْرُ
الْاَوَّلِیْنَ۝ مگر افسانه پیشینیان وَهُمْ وایشان یعنی کافران یَنْهَوْنَ عَنْهُ باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول وَیَنْـَٔوْنَ عَنْهُ و
دور میشوند بنفس خود از وی یعنی نه خود ایمان می آرند ونه دیگری را میگذارند وگفته اند این آیت در شان ابو طالبست ومعنی آنکه نهی میکنند دشمنانرا از
تعرض رسول ص به حمایت خود از دین او دوری میجویند وَاِنْ یُّهْلِكُوْنَ وهلاک نمیکنند بدین عمل اِلَّاۤ اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را وَمَا یَشْعُرُوْنَ۝ ونمیدانند

وقف لازم

وقف لازم

ع ١٠

که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمی کند وَلَوْ تَرٰی و اگر به بینی ایشانرا اِذْ وُقِفُوْا عَلَی النَّارِ چون باز داشته شده باشند در آتش هر آینه بینی امری عظیم
شناعت و ایشان استشاده کنی که از سختی عذاب فریاد میکنند فَقَالُوْا پس میگویند یٰلَیْتَنَا نُرَدُّ کاشکی که ما بازگردانیده شویم بدنیا وَلَا نُکَذِّبَ
بِاٰیٰتِ رَبِّنَا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار ما را وَنَکُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ○ و باشیم از جمله باور دارندگان بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند چون
بدنیا روند مومن باشند بلکه بر همان کفر خواهند بود و این اقرار توحید حالی سبب آنست که بَدَا لَهُمْ ظاهر شده است مر ایشانرا مَّا کَانُوْا یُخْفُوْنَ
آنچه بودند که میپوشیدند از کفر و معاصی مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا چون امروز بشهادت جوارح بر ایشان ظاهر و ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع
بدنیا دارند وَلَوْ رُدُّوْا و اگر ایشان را بازگردانند بدنیا لَعَادُوْا هر آینه بازگردند لِمَا نُهُوْا عَنْهُ بسوی آن چیزی که نهی کرده شده اند از ان یعنی شرک
و عصیان وَاِنَّهُمْ لَکٰذِبُوْنَ ○ و بدرستیکه ایشان دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان چون این آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شده بعث و نشر را
منکر شدند وَقَالُوْا و گفتند اِنْ هِیَ نیست این زندگی اِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا مگر زندگانی ما در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِیْنَ ○ و نیستیم ما برانگیختگان از
قبور وَلَوْ تَرٰی و اگر به بینی اِذْ وُقِفُوْا عَلٰی رَبِّهِمْ چون باز دارند کافرانرا بر حکم خدای یا در موقف عرض قَالَ گوید خدای اَلَیْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست
این بعث و نشر راست و درست قَالُوْا بَلٰی وَرَبِّنَا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند موکد بسوگند قَالَ گوید خدای فَذُوْقُوا الْعَذَابَ
پس بچشید عذاب بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ ○ بآنچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قَدْ خَسِرَ الَّذِیْنَ بدرستیکه زیان کردند آنان که ١٠ع
کَذَّبُوْا بِلِقَآءِ اللّٰهِ تکذیب کردند دیدن خدایرا یا باور نکردند لقای ثواب و عقاب را بعد از مرگ حَتّٰی اِذَا جَآءَتْهُمُ السَّاعَةُ تا چون بیاید بدیشان
قیامت بَغْتَةً ناگهان قَالُوْا یٰحَسْرَتَنَا گویند ای حسرت و پشیمانی ما عَلٰی مَا فَرَّطْنَا بر آنچه تقصیر کردیم فِیْهَا در حیات دنیا وَهُمْ یَحْمِلُوْنَ و ایشان
بردارند اَوْزَارَهُمْ گناهان خود را عَلٰی ظُهُوْرِهِمْ بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان ایشان لازم باشد بر ایشان و از ایشان منفک نگردد و در معالم
آورده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید مرا میشناسی مومن گوید نی ترا نمی دانم گوید من عمل صالح
توام بیا بر ما سوار شو که من در دنیا بسیار بر تو سوار بودم و آیت یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدین است و چون کافر سر از خاک بردارد پیش آید
او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبوئی و بدگوئی و گوید مرا میدانی کافر گوید نی ترا نمی دانم گوید من کردار بد و ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز
من بر تو سوار میشوم و آیت وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم عبارت ازینست اَلَا سَآءَ مَا یَزِرُوْنَ ○ بدانید که بد بارییست بار گناه که میکشند وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا
و نیست زندگانی دنیا که ایشان مغرور اند بدان اِلَّا لَعِبٌ وَّلَهْوٌ مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان وَلَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت خَیْرٌ
لِّلَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ بهترست برای کسانیکه پرهیزگاری میکنند جهت آنکه سرای آخرت باقیست و لذتهای او خالص از شوائب آفات و نعمتهای او ایمن از
بیم زوال اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ○ آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنید که ازین دو سرای کدام بهترست آورده اند که اخنس بن شریق و ابو جهل بیکدیگر
ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی خود کاذبست یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر راست گوئی
ز خواستی کند ابو جهل گفت محمد راست گو است و آنچه بما میرساند آسمانی ست نه شیطانی اما اگر به نبوت او اعتراف میکنیم محذوری دارد و آن چنانست که تمام
عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرفراز اند از لواء و ندوه و سقایه و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد و اگر نبوت نیز بایشان بازگردد اشراف قریش بقیهٔ آل
لوی بیکبار محروم مانند و قول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهه با حضرت رسالت پناه گفت که ای محمد ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق امین دانسته ایم
ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد که قَدْ نَعْلَمُ بتحقیق ما میدانیم اِنَّهٗ لَیَحْزُنُکَ الَّذِیْ یَقُوْلُوْنَ بدرستیکه ترا اندوهگین میگرداند آنچه
میگویند در تکذیب تو فَاِنَّهُمْ پس بدرستیکه ایشان لَا یُکَذِّبُوْنَکَ تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفند وَلٰکِنَّ الظّٰلِمِیْنَ

ولیکن

ولیکن ایشان ستمکاران اند بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ انکار میکنند آیتهای خدای را از روی عناد پس ای تسلی آنحضرت میفرماید وَلَقَدْ كُذِّبَتْ
وبدرستیکه تکذیب کرده اند رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ پیغمبران را پیش از تو فَصَبَرُوا پس ایشان شکیبائی نمودند عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا بر انچه ایشان تکذیب کرده شدند
وَأُوذُوا وبدانکه رنج بایشان رسانیدند حَتَّىٰ أَتَاهُمْ تا وقتیکه آمد بدیشان نَصْرُنَا یاری کردن ما وما وعده کرده ایم صابرانرا بنصرت وحکم کرده ایم
بغلبهٔ مومنان برکافران وَلَا مُبَدِّلَ ونیست تغییر دهنده لِكَلِمَاتِ اللَّهِ مر وعدهای خدایرا وحکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده ولقد سبقت
کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون وَلَقَدْ جَاءَكَ وهر آینه آمد بتو مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ از خبر فرستادگان که
امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند وایشان صبر فرموده وآخر غالب شده اند کتب الله لاغلبن انا ورسلی وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ واگر چنانست که
گران باشد بر تو إِعْرَاضُهُمْ روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فَإِنِ اسْتَطَعْتَ پس اگر میتوانی أَن تَبْتَغِيَ آنکه بجوئی نَفَقًا فِي الْأَرْضِ
سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت پناه را بر ایمان قوم بود میخواست که هر معجزه که اقتراح میکنند حق سبحانه تعالی
ظاهر گرداند تا باشد که بدائرهٔ مومنان در آیند حق تعالی این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی وبر تو بزرگ می آید پس اگر میتوانی که
بدست آری نقبی در زیر زمین وبدان جا در آئی أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ یا نردبانی پیدا کنی وباسمان بر آئی فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ پس بیاری آیتی برای ایشان چنانکه
خواهند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واگر خواستی خدای لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ هر آینه جمع کردی همه ایشانرا بر هدایت وتوفیق ایمان دادی فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش
صورت خطاب متوجه آن حضرت است ودر معنی امت را میگوید مباشید مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان بدین مسئله که کفر وایمان بسته
بخذلان وتوفیق منست إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ جزین نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الَّذِينَ يَسْمَعُونَ آنانکه میشنوند بسمع قبول از روی فهم وتامل
اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ومردگانرا برانگیزاند خدای انگاه ایشان بدانند
وآن دانستن سود نکند ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ پس بسوی او باز گردانند همه را برای جزا ومکافات وَقَالُوا وگفتند رؤسای قریش لَوْلَا
نُزِّلَ عَلَيْهِ چرا فرو نمی فرستند بر محمد آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلبیم ازو قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ بگو بدرستیکه خدای
قادرست عَلَىٰ أَن يُنَزِّلَ آيَةً بران که فرستد آیتی از مقترحات ایشان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند
که انزال آن مستجلب بلا وعناست زیرا که حکم الهی برین جمله شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزه طلبند وحق سبحانه تعالی ظاهر گرداند ومقترحان ایمان
نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون قوم ثمود واصحاب مائده وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ ونیست هیچ جنبنده در زمین وَلَا طَائِرٍ
ونه هیچ پرنده که در هوا يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ بپرد ببالهای خود واین کلمه برای تاکیدست چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدم وفلان سخن بگوش شنیدیم
یا آنکه طیران کنایت از سرعت میباشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند وتحصیل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده وپرنده إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم الا که
ایشان امتانند مثل شما در آفرینش ومرده وزنده شدن یا در ادای ثنای الهی چه هیچکدام از تسبیح حق سبحانه تعالی غافل وذاهل نیست وان من شیء
الا یسبح بحمده مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ مِن شَيْءٍ هیچ چیزی را بلکه او مشتمل ست بر دلائل وحقائق امور علوی وسفلی ثُمَّ إِلَىٰ
رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
وآنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما صُمٌّ کرانند از شنودن دلائل ربوبیت وَبُكْمٌ وگنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت ایشان فِي الظُّلُمَاتِ
در تاریکیهای کفر وجهل وعناد وتقلیدند مَن يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ هرکرا خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت ازو منقطع سازد وَمَن يَشَأْ
وهرکرا خواهد يَجْعَلْهُ ثابت گرداند ونگاه دارد عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براه راست [illegible] قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگو ایشانرا ای کجروان بیندیشید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ

اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا اَوْ اَتَتْكُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت بهول و عذاب آخرت اَغَيْرَ اللّٰهِ تَدْعُوْنَ
آیا غیر خدای را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی میخوانید غیر او را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ○ اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند بَلْ نخست
که بتان را نخوانید بلکه اِیَّاهُ تَدْعُوْنَ او را میخوانید و تضرع بدرگاه او میبرید فَیَكْشِفُ پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا مَا تَدْعُوْنَ اِلَیْهِ آنچه
او را بکشف آن میخوانید اِنْ شَآءَ اگر خواهد وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید مَا تُشْرِكُوْنَ ○ آنچه شرک ربع
ساخته اید باو یعنی الهه وَلَقَدْ اَرْسَلْنَآ و بدرستیکه فرستادیم پیغمبران را اِلٰٓى اُمَمٍ بامتان ایشان مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان کافر
شدند و تکذیب پیغمبران کردند فَاَخَذْنٰهُمْ پس گرفتیم ایشانرا بِالْبَاْسَآءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّآءِ و بآفتها و بیماریها لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُوْنَ ○
تا شاید که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند فَلَوْلَآ اِذْ جَآءَهُمْ بَاْسُنَا تَضَرَّعُوْا پس چرا وقتی که آمد بدیشان
عذاب ما زاری نکردند و بروی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی وَلٰكِنْ قَسَتْ ولیکن سخت شده بود قُلُوْبُهُمْ
دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب است وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ و آراسته کرد برای ایشان ابلیس مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ○ آنچه بودند
که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است که ثلث مهلکات شح مطاع و هوی
متبع و اعجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاده هر که دعوی لاف کرد از گریبان هستی او سر بر زد [illegible]
صفت بود لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت را ازین راه بچاه ادبار میاندازد و صفت عجب و خودبینی در نظر ایشان آراسته [illegible]
از حق پرستیدن باز میمانند نظم مرد معجب ز اهل دین نبود * هیچ معجب خدای بین نبود * هر زمان جهان هست یکیست * خویشتن بین و بت پرست یکیست
فَلَمَّا نَسُوْا مَا ذُكِّرُوْا بِهٖ پس آنهنگام که فراموش کردند کافران و گذاشتند آنچه پند داده شده بودند بدان فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ گشادیم برایشان
اَبْوَابَ كُلِّ شَیْءٍ درهای همه چیزها از نعمت و راحت یعنی چون بیماری و محنت پند پذیر نشدند با ایشان در وسعت معیشت [illegible] کردیم حَتّٰٓى
اِذَا فَرِحُوْا تا وقتیکه شاد شدند بِمَآ اُوْتُوْٓا بدانچه بدیشان داده بودند از نعمت و دل در آن بستند و آنرا سبب استیفای لذات حسی ساخته نعمت
از منعم باز ماندند و برسم شکرگزاری و لوازم سپاسداری قیام ننمودند اَخَذْنٰهُمْ بَغْتَةً بگرفتیم ایشانرا ناگهان فَاِذَا هُمْ مُّبْلِسُوْنَ ○ پس
ایشان بعد از معاینه عذاب بودند پشیمانان و ناامیدان فَقُطِعَ پس بریده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا آخر آن گروه که ایشان ستمکاران بودند
یعنی نصرت کردم اولیای خود را و هلاک کردم تمامی اعدای خود را وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ○ و حمد مر خدای را که پروردگار عالمیانست بر اهلاک
ظالمان و چون هلاکت ظالم از آن روی که سبب خلاصی مردم است از ستم و بیداد ایشان نعمتی بزرگ و غنیمتی سترگ است هر آینه مهلک ایشان سزاوار
حمد و ثنا خواهد بود قُلْ اَرَءَيْتُمْ بگو چه بینید اِنْ اَخَذَ اللّٰهُ اگر بگیرد و ببرد خدای سَمْعَكُمْ شنوائی شما را وَاَبْصَارَكُمْ و بینائی های شما را
تا کور گردید وَخَتَمَ عَلٰى قُلُوْبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش در و نماند مَّنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ کدام است خدای غیر الله که بقدرت خود
يَاْتِيْكُمْ بِهٖ بیارد بشما آنچه گرفته است اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ نگاه کن و در نگر که ما چگونه میگردانیم آیتهارا از اسلوبی باسلوبی
یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن میگوئیم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُوْنَ ○ پس کافران اعراض کنند از آن و حق را تصدیق نکنند
قُلْ اَرَءَيْتَكُمْ بگو ای محمد کافرانرا که چه بینید و چه گوئید اِنْ اَتٰىكُمْ عَذَابُ اللّٰهِ اگر بیاید بشما عذاب خدای بَغْتَةً ناگهان بی مقدمه که
تنبیه کند بدان اَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامت عذاب [illegible] پیش از نزول آن ظاهر گردد [illegible]
که در روز واقع شود و بر سر تقابل [illegible] هَلْ يُهْلَكُ آیا هلاک کرده شود یعنی هلاک نشوند [illegible] از عذاب اِلَّا الْقَوْمُ الظّٰلِمُوْنَ مگر گروه ظالمان

ربع

یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم پیغمبران را إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را به بهشت و بیم کنندگان کافران را
بدوزخ فَمَنْ آمَنَ پس هر که ایمان آرد وَأَصْلَحَ و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست ایشان را
از عذاب جاودانی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب آنجهان وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنها که تکذیب کردند آیتهای ما
يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشان را عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنکه بودند که از دائره ... بیرون رفتند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ بگو
نمیگویم شما را عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ که نزدیک منست خزینهای روزی خدای تا هرچه خواهید بیارم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم غیب را
مادام که وحی بمن نیاید تا هرچه پرسید جواب گویم وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ و نمیگویم شما را که از جنس فرشته ام تا هرچه خواهم بقوت ملکی بکنم بلکه
من همچو شما بشرم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نمیکنم إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ مگر آنچیزی را که وحی میکنند بمن قُلْ بگو از روی تمثیل هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى
ع آیا یکسان باشد نابینا وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ یا هیچ نمی‌اندیشید تا تمیز توانید کرد
میان حق و باطل وَأَنْذِرْ بِهِ و بیم کن بآنچیزی که بتو وحی میکنند الَّذِينَ يَخَافُونَ آنکسانرا که میترسند از بسیاری ذنوب و تقصیر ... أَنْ يُحْشَرُوا
از آنکه حشر کنند ایشان را إِلَىٰ رَبِّهِمْ بجزای خداوند ایشان اگرچه پند قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که دلهای پندپذیر و گوش
نصیحت شنوا ایشان راست لَيْسَ لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ دُونِهِ بجز خدای تعالی مِنْ وَلِيٍّ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا وَلَا شَفِيعٌ
و نه شفیعی که ایشان را از عذاب برهاند در عقبی پس ایشان را بیم کن لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند از گناه ... آورده اند که صنادید قریش حضرت رسالت پناه
گفتند ... در مجلس تو ... درویشان و غلامان مانند ... و بلال و مقداد و عمار و صهیب امثال ایشان اگر این بندگان مفلسان را از مجلس خود دور کنی
ما با تو نشست و برخاست ... و سخنان ... بشنویم ... حضرت رسالت پناه فرمود که من این مومنان را از صحبت خود نتوانم
گفتند پس ... ما با ایشان عیب ... ایشان را ... شاید که با انقیاد امر تو ... است که ...
یا رسول الله ... با ... که مهتران عرب ... حضرت ... درخواست اشراف را ... کرد و ایشان ... التماس ... نمودند
پس ... کتابت حاضر کردند ... این صورت ... الَّذِينَ يَدْعُونَ ...
از مجلس خود آنانرا که میخوانند رَبَّهُمْ پروردگار خود را و ذکر او میگویند بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه یا مراد از نماز بامداد و نماز عصر
يُرِيدُونَ وَجْهَهُ میخواهند بدان دعا و ذکر رضای خدای ... یعنی میخواهند خدا را و بس شیخ ابو یعقوب ... را
قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیت برخواند که يدعون ربهم بالغداة ... مریدان ... در کشف الاسرار آورده که ارادت
وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی تريدون عرض الدنيا ... آن ... ان يريدون ...
... کما قال الله تعالی ومن اراد الآخرة ...
دین ... و دنیا ... و ... الفت ... درویشان ... سوم ارادت حق ... و نشان آن ...
... است و از خود و از خلق آزاد گشتن بیت اگر ... در بحر فنا غرق ... است بر ...
مِنْ شَيْءٍ از حساب اعمال ایشان چیزی وَمَا مِنْ حِسَابِكَ ونیست از حساب ... عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ ... فَتَطْرُدَهُمْ ...
... تو بالی ایشان پس ... فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ...
... اغنیا همچنان آزمودیم بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعضی اشراف را ... و ... ضعفا در ... دین ...

بایمان لِیَقُولُوٓا تا گویند بزرگان اَهٰٓؤُلَآءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیۡهِمۡ آیا این گروه اند که بنعمت ایمان واحسان یا توفیق وهدایت منت نهاد خدای برایشان
مِّنۢ بَیۡنِنَا از میان ما اَلَیۡسَ اللّٰهُ آیا نیست خدای بِاَعۡلَمَ داناتر یعنی هست بِالشّٰکِرِیۡنَ ○ بشکر گویندگان بر نعمت اسلام
وَاِذَا جَآءَکَ الَّذِیۡنَ و چون بیایند بتو آنانکه یُؤۡمِنُوۡنَ بِاٰیٰتِنَا ایمان دارند بآیتهای ما فَقُلۡ سَلٰمٌ عَلَیۡکُمۡ پس بگو سلام بر شما باد مراد همان
درویشان اند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود و بعد از آن هر کدام که بحضرت مصطفی آمدی آنحضرت بسلام بروی پیشدستی کردی و در بعضی
تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کائنات علیه افضل الصلوة آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کردیم وجرائم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و
استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان ناامید از عتبه نبوت بازگشتند فی الحال این آیت نازل شد که چون مومنان
گنهگاران که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند و بسوی تو آیند برایشان سلام گوئی که بشارتست بسلامتی در دنیا و رحمت در عقبی
و بگو بعد از سلام کَتَبَ رَبُّکُمۡ نوشت پروردگار شما عَلٰی نَفۡسِهِ الرَّحۡمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشائش را یعنی وعده داد برحمت یعنی وعده کرد از روی
خلف مبرا بود اَنَّهٗ مَنۡ عَمِلَ مِنۡکُمۡ بدرستیکه هر که بکند از شما سُوۡٓءًۢا کاری بد بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در حالتیکه جاهل باشد بتبعه آن و نداند
عقوبتی را که بدان متفرع است ثُمَّ تَابَ مِنۢ بَعۡدِهٖ پس توبه کند بعد از آن عمل وَاَصۡلَحَ و باصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود
آن گناه فَاَنَّهٗ غَفُوۡرٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است تائبان را رَّحِیۡمٌ ○ مهربانست برایشان امام قشیری رحمه الله فرموده که اگر ملک بر تو
ذلت مینویسد ملک برای تو برخود رحمت مینویسد پس آن کتابت ست یکی ازلی و یکی وقتی و مقررست که کتابت وقتی کتاب ازلی را باطل نمیتواند
ساخت مضمون این آیت شربت شفای ست مر بیماران گناه را و شفا بشرط پرهیزست یعنی توبه و استغفار **قطعه** دردمندان گنه را روز و شب
شربتی بهتر ز استغفار نیست * آرزومندان وصل یار را * چاره غیر از ناله های زار نیست * وَکَذٰلِکَ و همچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلائل توحید
و نبوت را همچنین نُفَصِّلُ الۡاٰیٰتِ تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد وَلِتَسۡتَبِیۡنَ و تا روشن شود
سَبِیۡلُ الۡمُجۡرِمِیۡنَ ○ راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون قریش آنحضرت را بدین آبا دعوت کردند این آیت نازل شد ع ۵
که قُلۡ اِنِّیۡ نُهِیۡتُ بگو بدرستیکه مرا نهی کرده اند اَنۡ اَعۡبُدَ الَّذِیۡنَ از آنکه بپرستم آنرا که تَدۡعُوۡنَ مِنۡ دُوۡنِ اللّٰهِ شما میپرستید بدون خدای یعنی
بتان را که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُلۡ لَّاۤ اَتَّبِعُ بگو من پیروی نمیکنم اَهۡوَآءَکُمۡ آرزوهای شما را قَدۡ ضَلَلۡتُ اِذًا بدرستیکه
گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَّمَاۤ اَنَا مِنَ الۡمُهۡتَدِیۡنَ ○ و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد
چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمائی آنچه از عقوبت میتوانی بما رسان و بیش ازین ما را مترسان این آیت آمد قُلۡ اِنِّیۡ عَلٰی بَیِّنَةٍ بگو بدرستیکه
من بر حجتی و دلیلم و شنم مِّنۡ رَّبِّیۡ از پروردگار من که آن قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل وَکَذَّبۡتُمۡ بِهٖ
و شما تکذیب میکنید آن دلیل را مَا عِنۡدِیۡ نیست نزدیک من مَا تَسۡتَعۡجِلُوۡنَ بِهٖ آنچه شتاب مینمائید بدان یعنی عذابی اِنِ الۡحُکۡمُ نیست حکم
در تاخیر و تعجیل عذاب اِلَّا لِلّٰهِ مگر مر خدای را یَقُصُّ الۡحَقَّ میگوید خدای خبرهای درست را وَهُوَ خَیۡرُ الۡفٰصِلِیۡنَ ○ و او بهترین کار گزارانست یا بیان
کنندگان قُلۡ لَّوۡ اَنَّ عِنۡدِیۡ بگو اگر نزدیک من بودی مَا تَسۡتَعۡجِلُوۡنَ بِهٖ آنچه شما بران شتاب میکنید یعنی عذاب لَقُضِیَ الۡاَمۡرُ هر آینه گزارده
شده بودی کار بَیۡنِیۡ وَبَیۡنَکُمۡ میان ما و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی به تعجیل و میان ما و شما انقطاع شده بودی وَاللّٰهُ اَعۡلَمُ و خدای
داناترست بِالظّٰلِمِیۡنَ ○ بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَعِنۡدَهٗ و نزدیک اوست مَفَاتِحُ الۡغَیۡبِ خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است
از خلق چون ثواب و عقاب بمقتضای آجال و خواتیم اعمال لَا یَعۡلَمُهَاۤ نمیداند آنرا اِلَّا هُوَ مگر او پس تاخیر و تعجیل عذاب البته بحکم اوست

ومتعلق بمشیت او وآز سید عالم مرویست که مفاتح غیب پنج چیزست که کسی آنرا نداند مگر خدای تعالی بعد از ان این آیت برخواند که ان الله عنده
علم الساعة تا آخر ومعنی این آیت در سورهٔ لقمان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَيَعْلَمُ و میداند خدای مَا فِي الْبَرِّ آنچه در بیابانست از نباتات
وحیوانات وَالْبَحْرِ وآنچه در دریاست از جواهر وجانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غیبست وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ ونیفتد هیچ
برگ از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر بداند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد وچند برگ بر و باقی ماند وآن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت
بر پشت و رو منقلب گشت این مبالغه است در احاطهٔ علم حق بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ ونیفتد دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکی زمین مراد تخمیست
که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ ونه تریست وَلَا يَابِسٍ ونه خشکی ست إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ○ مگر در کتابی روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ
گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست وبعضی برانند که رطب اشارت
بعالم روحانیات و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ واوست آن خداوندی که میخواباند
شما را و متوفی میگرداند بِاللَّيْلِ بشب توفی فرا گرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکت
در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل وسر النوم اخو الموت اشارت بدین ست وَيَعْلَمُ و میداند خدای مَا جَرَحْتُمْ آنچه کسب کنید بِالنَّهَارِ در روز
ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس برانگیزاند شما را از خواب فِيهِ در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح ست در توفی لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتیکه
تمام کرده شود اجل نامبرده یعنی مرگ برسد ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس خبر کند شما را در قیامت
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ع بآنچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن بآنکه جزا دهد بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ واوست غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر بندگان ع
خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ و فرو فرستد بر شما حَفَظَةً فرشتگان که نگاهبانانند مر اعمال شما را یعنی مینویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد
بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرأ کتابک عمل
خیر بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد نظم نیندیشی از آن روزی که روی + جگر با خون و دل با ریش بینی + دهندت نامهٔ اعمال گویند +
بخوان تا کردهای خویش بینی + مکن بد ور کنی باری در آن کوش + که اندر نامه نیکی بیش بینی + واین کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود حَتَّىٰ
إِذَا جَاءَ تا وقتیکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ بیکی از شما مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا جان او را ببرد ارند فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان که چهارده فرشته اند
هفت از ایشان ملائکهٔ رحمت ست و هفت دیگر از ایشان ملائکهٔ عذاب پس چون ملک الموت روح مومن قبض کند بفرشتگان رحمت
بسپارد و چون جان کافر برد ارد بملائکهٔ عذاب دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ○ واین فرشتگان تقصیر نمیکنند در قبض ارواح تاخیر نمی نمایند چون وقت رسد ثُمَّ رُدُّوا
پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت إِلَى اللَّهِ بحکم و جزای خدای مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ آنکه خداوند ایشانست و حق ست یعنی راست کردار است گوی
أَلَا لَهُ الْحُكْمُ بدانید که مر او راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ○ واوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان
گفته اند حق سبحانه بمقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان واین دلیل
کمال قدرتست قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ بگو کیست که میرهاند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار وَالْبَحْرِ
واز ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخارست مراد درماندگی و سختی دشتها و کشتی هاست تَدْعُونَهُ میخوانید نجات دهنده خود را تَضَرُّعًا
از روی زاری باشکارا وَخُفْيَةً وبه پنهانی لَئِنْ أَنْجَانَا ومیگوئید اگر نجات دهد خدای ما را مِنْ هَٰذِهِ ازین شدت و محنت لَنَكُونَنَّ
هر آینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ ○ از شکر گویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ بگوای محمد که خدای نجات میدهد شما را مِنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ كُلِّ

کربی تو از هر اندوهی و غمی که باشد ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِكُوْنَ ۝ پس آنگه شما باز رجوع بشرک میکنید و بعهدی که کرده اید وفا نمی نمائید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ
بگو اوست توانا عَلٰۤى اَنْ يَّبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه فرستد بر شما عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح ع آمد و حجاره که بر سر قوم
لوط بارید اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب
من فوق حکام ظالم اند و من تحت ارجل بندگان و خدمتگاران بد معاش یا من فوق کبار قوم اند و من تحت صغار ایشان اَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا
یا در آمیزد شما را با همدیگر گروه گروه و هر گروهی را سودای و تمنائی و آرزوئی و مدعائی بخلاف یکدیگر تا آن مخالفت بمقاتله انجامد وَّيُذِيْقَ بَعْضَكُمْ
و بچشاند خدای بعضی را از شما بَاْسَ بَعْضٍ رنج و سختی بعضی مراد سیوف مختلفه است که همدیگر را کشته سازند اُنْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه
نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ میگردانیم آیتها را بوعده و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُوْنَ ۝ تا باشد که ایشان بدانند وَكَذَّبَ بِهٖ و دروغ میدارند عذاب یا قرآن را
قَوْمُكَ قوم تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است قُلْ لَّسْتُ عَلَيْكُمْ بگو من نیستم بر شما بِوَكِيْلٍ ۝
نگاهبان که همه شما را بمن باز گذاشته باشد تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَاٍ مُّسْتَقَرٌّ مر هر چیزی را از وعده و وعید وقتیست که در آن وقت
قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزائیست وَّسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۝ و زود باشد که بدانید آنرا وَاِذَا رَاَيْتَ الَّذِيْنَ و چون ببینی
تو آنکسان را که بتکذیب و استهزا يَخُوْضُوْنَ خوض میکنند و گفتگو مینمایند فِيْۤ اٰيٰتِنَا در آیتهای ما که قرآن است و در آن طعن میکنند
فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن و منشین با ایشان حَتّٰى يَخُوْضُوْا تا وقتیکه در آیند فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖ در سخنی دیگر غیر قرآن وَاِمَّا يُنْسِيَنَّكَ
الشَّيْطٰنُ و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بآنحضرت است و مراد امت اند فَلَا تَقْعُدْ پس
منشین بَعْدَ الذِّكْرٰى بعد آنکه یاد کنی ذکر خدا را مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ۝ با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا کنند در موضع تصدیق و تعظیم
سبب نزول آیت این بود که هر گاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی
ببعضی از کلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود چون به بینید که کفار شروع تکذیب قرآن کردند برخیزید و از ایشان دوری جوئید اهل اسلام
گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز در مسجد اند و همواره سخریه می کنند با قرآن و اهل ایمان
و ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد آیا آثم باشیم یا نی این آیت آمد که وَمَا عَلَى الَّذِيْنَ و نیست بر آنانکه
يَتَّقُوْنَ به پرهیزند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض یعنی از جرائم و آثام ایشان مِّنْ شَيْءٍ از چیزی وَّلٰكِنْ ذِكْرٰى و لیکن
بر ایشان هست که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سائر قبائح یا اظهار کراهیت کنند از افعال و اقوال ایشان لَعَلَّهُمْ
يَتَّقُوْنَ ۝ تا باشد که پرهیز کنند از این عمل و شرم دارند وَذَرِ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه فرا گرفتند دِيْنَهُمْ لَعِبًا وَّلَهْوًا
دین خود را بازی و مشغولی طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده چون عبادت اصنام و تحریم بحائر و سوائب یا دینی که پیغمبر
ایشان را بدان دعوت میکند با آن سخریه میکنند و استهزا یا عید خود را که میقات عبادتست بلهو و لعب میگذرانند وَّغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و فریب
داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وَذَكِّرْ بِهٖۤ و پند ده ایشان را بالقرآن اَنْ تُبْسَلَ تا تسلیم کرده نشود
بهلاک یا رسوا نگردد و باز گرفته نشود نَفْسٌۢ بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کافری بآنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار شده
را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که مدد تواند کرد وَّلَا شَفِيْعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب خلاصی تواند داد وَاِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ
و اگر فدا دهد آن نفس هر فدای که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَا آن فدا نگیرند از و اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه آنکسانند که

أُبْسِلُوا سپرده شده اند بهلاکت عذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از قبائح افعال لَهُمْ مر ایشانراست در دوزخ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ
آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشانرا بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ وعذابی دردناک که بیرون ایشان محرق میسازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۝ ع
بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قُلْ أَنَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ بگوای محمد آیا می پرستیم بدون خدای یعنی نمی پرستیم مَا لَا يَنفَعُنَا آنچه مارا
سود نکند اگر طاعت آریمش وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضر وَنُرَدُّ وآیا باز گردیم عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر
پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از آنکه ما را راه نمود خدای باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد واگر از
دین حق برگردیم باشد مثل ما كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ مانند کسیکه برده باشند او را دیوان فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست
بیفگنده حَيْرَانَ متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند لَهُ أَصْحَابٌ مراو را یاران و مصاحبانند که از روی شفقت يَدْعُونَهُ میخوانند
او را إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا بسوی راه راست و میگویند بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و باز گشتن
اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاکت می افتد و اگر سخن اصحاب میشنود بسر منزل نجات میرسد و وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابه
بکسیکه او را غولان و دیوان از میان کاروان که مومنانند بر بوده در بیابان خطرناک برده اند رفیقان کاروان که مومنانند او را باراه شارع
که منهاج شریعت است میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشد اگر برگردد خود را بکاروان رساند و در زمره ایشان داخل شود واگر با دیوان
بماند در کفر و زندقه بمیرد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستیکه دین خدای یعنی اسلام هُوَ الْهُدَىٰ اوست دین درست و راه راست وَأُمِرْنَا و ما را
فرموده اند لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر فرموده اند آنکه بپای دارید نماز را
وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدای در اهمال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ واوست آن خدای که بسوی او تُحْشَرُونَ ۝ جمع کرده خواهید شد بروز قیامت
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ واوست آنکس که بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات او دلائل قدرت
و وحدانیت اویند وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیز را که تکوین او خواهد امر فرماید كُن فَيَكُونُ ۝ بباش پس باشد
آنچه مراد روز قیامت ست و تکوین حشر اموات و احیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راستست وَلَهُ الْمُلْكُ و مر او راست پادشاهی
يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ در انروزی که در دمند در صور و آن شاخیست که دران خواهند دمید و سه دمیدن و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی
عَالِمُ الْغَيْبِ اوست یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوتست وَالشَّهَادَةِ و دانای شهادت که عالم ملک ست وَهُوَ الْحَكِيمُ واوست
خداوند حکمت در بعث و حشر الْخَبِيرُ ۝ دانا بآنکه کی برانگیزد و برچه وجه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم
را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا کنند در توحید و پرستش واجب الوجود و قصه او آنست که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر
خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ ست و آزر لقب اوست و معنی آزر پرستنده بت و بر هر تقدیر گفت مراورا که ای پدر أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً
آیا فرا میگیری بتانرا که خود تراشیده بخدائی إِنِّي أَرَاكَ بدرستیکه من می بینم ترا وَقَوْمَكَ و گروهی را که متابع تواند فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝ در گمراهی
هویدا وَكَذَٰلِكَ و چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نُرِي إِبْرَاهِيمَ بنمودیم ابراهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
عجائب و بدائع آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمرست و ملکوت زمین شجر و حجر حق سبحانه و تعالی ابراهیم را بر صخره بر آورد
و آسمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت الثری برو منکشف ساخت تا استدلال کند بران بر قدرت کامله حق تعالی وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ۝
و تا باشد از بیگمانان یا موقن بود در علم استدلالی در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل نشستی شبی واقعه دید که کوکبی

ثلثة اعشار

ازافق آن بلده طلوع نمود که در شعشعهٔ جمال او نور آفتاب و ماهتاب ناپدید گشت از غایت فزع بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بران وجه
کردند که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانهٔ عدم بفضای صحرای وجود خواهد آمد که هلاکت تو و اهل مملکت تو بدست او باشد
و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر دیه از ایشان یکی موکل ساخت و آزر
را که یکی از مقربان و محرمان نمرود بود شبی با زن او ادنی بنت تمر پنهان از موکلان خلوتی دست داد و او حامله شد علی الصباح کاهنان با نمرود گفتند
که امشب آن کودک برحم مادر پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر آید فی الحال بکشند زنانیکه در تفحص احوال حامل
بودند چون بر مادر ابراهیم ع اثر حمل ظاهر نبود ازو درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتیکه وضع حمل نزدیک رسید ادنی بترسید که اگر پسر بزاید
و ناگاه خبر وی بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند ببهانهٔ از شهر بیرون رفت و غاری در میان دو کوه نشان داشت دران غار ابراهیم ع را بزاد و در خرقه
پیچیده همانجا گذاشته در غار بسنگ استوار کرده آزر را که از قصهٔ حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم پسری بزادم فی الحال بمرد
در خاک دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد و ادنی روزی دیگر بغار آمده دید که ابراهیم ع انگشتان خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوشدل
شده بشهر مراجعت نمود القصه ابراهیم ع چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان میبالید که کودکی دیگر بماهی و بماهی
چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی **بیت** چو ماه نو که با روی دل افروز + بود زاینده نورش روز تا روز + چون پانزده ماه شد با جوانی
پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت یا سیزده یا هفده سال در غار بود و بهر تقدیر چون ابراهیم ع بزرگ شد ادنی گفت
با آزر پسر تو که آنروز خبر مرگ او بتو دادم بجوانی رسیده است در غایت خوبروئی و نیکوخوئی پس آزر را در غار در آورد و ابراهیم ع را بوسے نمود
آزر بجمال پسر خویش خوش بر آمد و مادرش را گفت این پسر را از غار بخانه در آور که بملازمت نمرود برم آزر برفت و ادنی ابراهیم ع را از غار بر آورد
نماز شام بود و در بیابان غار گلهای اسپ و شتر و رمهای گوسفند جمع بودند ابراهیم ع از مادر پرسید که اینها چه چیزست و چه نام دارد مادر او را خبر داد
ابراهیم ع گفت هر آینه اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و حالا روزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوقی را از خالقی که آفریدگار او باشد و
تربیت او پرورش یابد چاره نیست پس گفت پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت
خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم ع پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ بروی زد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضے
ستاره و آفتاب و ماه را می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم ع با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ
عَلَيْهِ اللَّيْلُ پس آنهنگام چون شب برو در آمد و تاریک شد رَاٰ كَوْكَبًا دید ستارهٔ درخشان یعنی زهره و بعضے مشتری گفته اند نزدیک
بافق مغرب طلوع کرده پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قَالَ گفت ابراهیم ع هٰذَا رَبِّي آیا اینست پروردگار من بر سبیل
استفهام یا بزعم آن قوم فَلَمَّآ اَفَلَ پس آنهنگام که آن ستاره فرو رفت قَالَ لَآ اُحِبُّ الْاٰفِلِيْنَ ۝ گفت دوست نمیدارم فروروندگان را
زیرا که زوال و انتقال بپروردگار عالم روا نباشد پس قدری راه دیگر برفتند و شب چهاردهم بود بر طبق سیمین ماه بر کنارهٔ خوان سبز فلک نمودار گشت
فَلَمَّا رَاَ الْقَمَرَ پس چون دید ماه را بَازِغًا برآینده و تابنده و جمعی از ماه پرستان پیش وی بسجده در افتاده قَالَ هٰذَا رَبِّي گفت آیا اینست
پروردگار من فَلَمَّآ اَفَلَ پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قَالَ گفت ابراهیم ع لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِيْ
رَبِّيْ اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لَاَكُوْنَنَّ هر آینه باشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّآلِّيْنَ ۝ از گروه گمراهان پس از انجا درگذشتند
و بنزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَاَ الشَّمْسَ پس چون دید ابراهیم ع آفتاب را

بازِغَةً برآیند و جهان را بنور خود آرایده قَالَ هٰذَا رَبِّيْ گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست هٰذَآ اَكْبَرُ این بزرگتر
بزرگترست در جرم و بیشترست در روشنائی فَلَمَّآ اَفَلَتْ پس چون نشان زوال و انتقال برو ظاهر شد قَالَ يٰقَوْمِ گفت ای قوم من
اِنِّيْ بَرِيْٓءٌ بدرستیکه من بیزارم مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ ۝ ازانچه شما انبازی میگیرید بخدای اِنِّيْ وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستیکه من خالص کردم
دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم لِلَّذِيْ مر آنکسی را که از محض قدرت فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِيْفًا
در حالتیکه من مائلم از همه ادیان باطله بدین توحید وَّمَآ اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۝ و نیستم من از شرک آرندگان در تفسیر منیر مذکورست که چون ابراهیم
بشهر آمد او را بدیدن نمرود بردند و او مردی کریه منظر بود ابراهیم او را بدید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده
از مادر پرسید که این چه کس است که مرا بدیدن او آورده اید گفت خدای همه است پرسید این ملازمان بر حوالی تخت کیانند گفت آفریدگان اویند ابراهیم
تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم پیوسته
مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم او با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه خبر داد وَحَآجَّهٗ قَوْمُهٗ و حجت جستند بروی
قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قَالَ اَتُحَآجُّوْٓنِّيْ گفت آیا با من حجت باطل میگوئید فِي اللّٰهِ در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید وَقَدْ
هَدٰىنِ و حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاهای بتو خواهند رسانید
ابراهیم فرمودی وَلَآ اَخَافُ و نمی ترسم مَا تُشْرِكُوْنَ بِهٖٓ ازانچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی ضرر توانند رسانید اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ
مگر آنکه خواهد رَبِّيْ شَيْـًٔا پروردگار من چیزی از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد وَسِعَ رَبِّيْ در رسیده است پروردگار من و احاطه کرده
كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را عِلْمًا از جهت علم اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ ۝ آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمائید
وَكَيْفَ اَخَافُ مَآ اَشْرَكْتُمْ و چگونه ترسم از آنکه شما با نبازی گرفتید وَلَا تَخَافُوْنَ و نمی ترسید شما اَنَّكُمْ اَشْرَكْتُمْ بِاللّٰهِ از آنکه شرک می آرید
بخدای شریک و میدارید مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهٖ آن چیزی که فرو نفرستاده است خدای بشریک کردن او عَلَيْكُمْ بر شما سُلْطٰنًا کتابی
و حجتی فَاَيُّ الْفَرِيْقَيْنِ پس کدام ازین دو گروه موحدان و مشرکان اَحَقُّ بِالْاَمْنِ سزاوارتراند بایمن بودن از عذاب خدای تعالی پس مرا جواب دهید
اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ م اگر هستید که بدانید آنرا که از و باید ترسید که قادرست بر ایصال نفع و ضرر آنکه حق سبحانه تعالی از سوال ابراهیم جواب
میدهد که سزاوارتر بایمنی اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنکسانند که ایمان آوردند وَلَمْ يَلْبِسُوْٓا و نیامیختند اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک یعنی از
شرک جلی ایمان خود را خالص کردند بشرک خفی نیز نیامیختند اُولٰٓئِكَ آن گروه لَهُمُ الْاَمْنُ مر ایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ وَهُمْ
مُّهْتَدُوْنَ ۝ و ایشانند راه یافتگان وَتِلْكَ وانچه گذشت از استدلال ابراهیم بر افول کواکب تا اینجا حُجَّتُنَآ حجت و برهان ما بود بر ع
درستی اٰتَيْنٰهَآ اِبْرٰهِيْمَ دادیم آنرا با براهیم تا حجت گرفت بدان عَلٰي قَوْمِهٖ بر قوم خود نَرْفَعُ دَرَجٰتٍ بر میداریم پایها بلند مَّنْ نَّشَآءُ هر کرا
خواهیم در علم و حکمت اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو حَكِيْمٌ خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِيْمٌ ۝ دانا باستحقاق
هر کس رفع و خفض او وَوَهَبْنَا لَهٗٓ و بخشیدیم مر ابراهیم را اِسْحٰقَ پسر او اسحاق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است وَيَعْقُوْبَ و نبیرهٔ او که اسرائیل است
كُلًّا هَدَيْنَا همه را ازین هر دو راه نمودیم وَنُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهٖ و هدایت دادیم
از ذریت نوح و بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم و اول اصح است زیرا که یونس و لوط که درین آیت مذکور اند از ذریت ابراهیم نبوده اند و باقی که از ذریت ابراهیم
هم از ذریت نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریت نوح است باتفاق پس حق سبحانه میگوید که از ذریت نوح راه نمودیم دَاوٗدَ داود را که پسر ایشا است

از اولاد او بود وَسُلَیْمٰنَ و پسر او را سلیمان وَاَیُّوْبَ و ایوب را که پسر اموص ست از اسباط عیص بن اسحاق وَیُوْسُفَ و یوسف بن یعقوب را وَمُوْسٰی
وَهٰرُوْنَ و موسی و برادر او هارون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وَكَذٰلِكَ و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات نَجْزِی
الْمُحْسِنِیْنَ جزا میدهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان وَزَكَرِیَّا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او پسر آذر بن مسلم ست از اولاد رحبعم بن سلیمان
وَیَحْیٰی و پسر او یحیی را وَعِیْسٰی و عیسی را که پسر مریم ست و مریم دختر عمران الغبنی ماثام که ملوک بنی اسرائیل بودند و گفته اند عمران پسر اشهم بن امون ست از اولاد سلیمان ع
و از ینجا معلوم میشود که نسبت از طرف مادر صحیح ست که عیسی را در ذریت نوح یا ابراهیم ع یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادر ست نه از پدر پس حسن و حسین ع را از
اولاد رسول ع باید دانست و بنو امیه درین باب مضایقه میکردند وَاِلْیَاسَ و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر بشیر بن فنحاص بن عیزار بن هارون ست و آنکه گفته اند
مراد ادریس ست دور مینماید چه ادریس از آبای نوح ست نه از اولاد او كُلٌّ مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ همه این پیغمبران از پسندیدگان اند وَاِسْمٰعِیْلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را
که پسر ابراهیم ست وَالْیَسَعَ و یسع را که پسر اخطوب ست و بابن العجوز مشهور وَیُوْنُسَ و یونس بن متی را وَلُوْطًا و لوط را که پسر هاران بوده و هاران
برادر حضرت ابراهیم ع ست و علی نبینا و علیهم جمیع الانبیاء و المرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه را فضیلت دادیم به نبوت عَلَی الْعٰلَمِیْنَ بر ملائکه و جن و انس
وَمِنْ اٰبَآئِهِمْ و هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وَذُرِّیّٰتِهِمْ و برخی از فرزندان ایشان وَاِخْوَانِهِمْ و بعضی از برادران ایشان
وَاجْتَبَیْنٰهُمْ و برگزیدیم این پیغمبران را وَهَدَیْنٰهُمْ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذٰلِكَ آن
دین که این انبیا بدان متدین بودند هُدَی اللّٰهِ دین خدایست یَهْدِیْ بِهٖ راه مینماید بآن دین بفضل خود مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ
از بندگان خود وَلَوْ اَشْرَكُوْا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان
مَّا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ آنچه ایشان عمل کرده باشند یعنی که کفر محبط اعمال ست درین آیت تهدید عظیم ست مر مشرکان را اُولٰٓئِكَ آن گروه انبیا
الَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْكِتٰبَ آنانند که داده ایم ایشان را کتاب وَالْحُكْمَ و دادیم حکمت در فیصل دادن امور وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَاِنْ یَّكْفُرْ بِهَا پس اگر
کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هٰٓؤُلَآءِ این گروه معاندان از قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بدرستیکه ما برگماشتیم و مهیا کردیم برای ایمان بدینها
قَوْمًا گروهی را که از روی صدق لَّیْسُوْا بِهَا بِكٰفِرِیْنَ نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند این قوم اشارت بانصار ست
و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارتست بایمان ایشان اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ آن گروه
انبیا آنانند که هَدَی اللّٰهُ راه نمود خدای ایشان را بدین خود که اسلام ست فَبِهُدٰىهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آن چیزیست که بدان
متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه تعالی حضرت محمد را فرموده فبهدیهم اقتده
یعنی بسیر انبیا اقتدا کن و احوال ایشان را پیروی نما اشارتست بر آنکه بر صفت نیکی که مطلع شده از جود و احسان آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدا
پیغمبر به ایشان در اصول دین [illegible] در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرائع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم
اوصاف خوب ایشانست و اوصاف سنیه و خصال مرضیه که با همه ایشان متفرق بوده نزد آنحضرت تنها مجتمع ست پس از همه افضل و اکمل باشد قطعه هر چه
بخوبان جهان داده اند ✦ قسم تو نیکوتر از آن داده اند ✦ هر چه بتنها از آن دلبران ✦ جمله ترا هست و زیادت بر آن ✦ قُلْ بگو ای محمد با کافران
لَّآ اَسْـَٔلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَیْهِ بر پیغام رسانیدن از قرآن اَجْرًا مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده اِنْ هُوَ
نیست این تبلیغ من اِلَّا ذِكْرٰی لِلْعٰلَمِیْنَ مگر پندی مر عالمیان را وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ و تعظیم نکردند جهودان خدای را حَقَّ قَدْرِهٖ چنانچه سزای تعظیم او باشد
و در کشف الاسرار گوید خدای را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت

بزرگی را از شناخت الٰهی سوال کردند فرمود که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک **بیت** هرچه آن بر هم نهاده دست عقل و حس و فهم + کبریا یش سنگ بطلان اندر آن انداخته + و حضرت حقائق پناهی خلدت ظلاله کما له بفیض الالٰهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت و ادراک حق سبحانه و تعالی باعتبار کنه ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع ست مر غیر حق سبحانه را زیرا که از این حیثیت بحجاب عزت محتجب ست و برداء کبریا مختفی و هیچ نسبت نیست میان او و ماسوای او پس شروع در طریق معرفت او از این وجه اضاعت بضاعت وقت ست **مصرع** بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان + و امام علامه قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال و عبارت از تو وبال **قطعه** کنه خردم در خور اثبات تو نیست + فهم و دلم از تو جز آیات تو نیست + من ذات ترا بواجبی کی دانم + داننده ذات تو بجز ذات تو نیست + و گفته اند معنی این آیت اینست که ما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که مالک بن الضیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلعم آمد آنحضرت باری گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریت را بر موسی نازل گردانید که تو در توریت دیده که خدای تعالی دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن حبر تن پرور خود پرست توئی او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتاب هیچ پس نازل نساخته است آیت آمد که نه شناختند خدای را چنانچه میباید و صفت نکردند او را اذ قالوا چون گفتند ما انزل الله نفرستاده است خدای علی بشر من شیء هیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع و چنین صفتی که انزال کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند قل بگو من انزل الکتٰب الذی که فرستاد آن کتاب را جاء به موسٰی آمد بوی موسی یعنی توریت نورا در حالتیکه بود روشنائی دهنده و هدی للناس و راه نماینده مر مردمان را تجعلونه شما گردانیده اید آنرا قراطیس صحیفها و طومارها و ورقهای پراگنده تبدونها آشکارا میکنید انچه میخواهید و تخفون کثیرا و پنهان میسازید بسیاری را از آن چون نعت مصطفی و آیت رجم و غیر آن و علمتم و آموخته شده اید ای اهل اسلام بزبان محمد مصطفی ما لم تعلموا انچه ندانستید انتم و لا اباؤکم نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قل الله بگوای محمد که خدای فرستاد و این جواب آنست که فرستاد توریت را ثم ذرهم پس از یهود دست بدار و بگذار ایشانرا تا پیوسته فی خوضهم یلعبون○ در اباطیل خرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله روحه در کلمه قل الله ثم ذرهم فرموده که الله بس و ماسواه هوس وانقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که قل الله دل بسوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار شبلی قدس سره با بعضی از اصحاب خود میگفت علیک بالله و دع ماسواه **شعر** چون تفرقه دست حاصل همه + دل را به یکی سپار بگسل زهمه + وهٰذا کتٰب انزلنٰه و این قرآن کتابیست که فرستادیم او را مبٰرک بسیار فائده و بابرکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده انچه پیش از وی بوده از کتب و لتنذر و تا بیم کنند این کتاب و حفص بتا می خواند یعنی تا تو بیم کنی ام القرٰی اهل مکه را و من حولها هر که گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل شرق و مغرب را قری جمع قریه است و او را از قری گرفته اند که بمعنی جمع ست پس هر کجا مجتمع شد از شهر و دیه آنرا قریه توان گفت مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری ست و مجتمع ایشان را در وقت حج والذین یؤمنون بالاٰخرة و آنکسانیکه ایمان آورده اند بآخرت یؤمنون به ایمان می آرند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت ست و خوف سبب تدبر و تفکر در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر و قرآن دست دهد و هم و ایشان که بنبی و کتاب میگروند علی صلاتهم یحافظون○ بر نمازهای خود محافظت مینمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز ست آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود بن عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسول از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر عاطر نشسته حضرت عزت ستمگاری ایشان را شرح داد که و من اظلم و کیست

ستمگارتر مِمَّنِ افْتَرٰى ازان کس که افترا کرد و ببست عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و گفت که من پیغمبرم او قَالَ یا گفت اُوْحِيَ اِلَيَّ
وحی میکنند بمن وَلَمْ يُوْحَ اِلَيْهِ شَيْءٌ و حال آنکه وحی نکرده اند بوی چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات برهم می بست و میگفت این وحی ست که
بمن فرود آمده و اسود بن عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود بر حماری نشسته و سخنان بر من القا میکند وَمَنْ قَالَ و کیست
ظالم تر ازان کس که گفت سَاُنْزِلُ زود باشد که نازل گردانم مِثْلَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مانند آنچه خدای نازل گردانیده گویند که این سخن عبدالله
بن سعد ست که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیت ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين مینوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه
و عظم و لحم ملاحظه کرد و بعد ازانکه کلمات ثم انشاناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت
رسالت پناه گفت بنویس که همچنین نازل شده عبدالله در شک افتاد مرتد گشت گفت اگر محمد صادق ست پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه
بروی می آید و اگر کاذب ست من هم گفتم چنانچه او میگوید وَلَوْ تَرٰى و اگر به بینی تو اِذِ الظّٰلِمُوْنَ چون باشند ظالمان یعنی کافران فِيْ غَمَرٰتِ
الْمَوْتِ در سکرات و شدتهای مرگ وَالْمَلٰٓئِكَةُ و فرشتگان عذاب بَاسِطُوْٓا اَيْدِيْهِمْ گسترانندگان دستهای خود را برای
قبض ارواح ایشان و در بنا بیع گفته که دستها کشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند اَخْرِجُوْٓا اَنْفُسَكُمْ بیرون
آرید روحهای خود را از جسدهای خود همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی میطلبد یا میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خود را از
عذاب اگر میتوانید اَلْيَوْمَ امروز که وقت مردن شماست تا ابد الابدین تُجْزَوْنَ جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُوْنِ بعذاب خوار کننده بِمَا كُنْتُمْ
تَقُوْلُوْنَ بسبب آنکه بودید که میگفتید عَلَى اللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ بر خدای چیزی که نه راست بود وَكُنْتُمْ عَنْ اٰيٰتِهٖ و بودید که از آیات او تَسْتَكْبِرُوْنَ
گردنکشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و دران تامل و تدبر نداشتید وَلَقَدْ جِئْتُمُوْنَا و بدرستیکه آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فُرَادٰى تنها نه مال باشما است
و نه فرزندان و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددگار كَمَا خَلَقْنٰكُمْ و آمدید چنانچه شمارا آفریده بودیم اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه
وَتَرَكْتُمْ و بگذاشتید مَا خَوَّلْنٰكُمْ آنچه عطا کرده بودیم شمارا در دنیا یعنی آنچه بدان مینازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید
وَرَآءَ ظُهُوْرِكُمْ از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید وَمَا نَرٰى مَعَكُمْ و نمی بینیم باشما شُفَعَآءَكُمُ شفیعان شمارا
الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ آنانیکه گمان بردید از روی جهالت اَنَّهُمْ فِيْكُمْ شُرَكٰٓؤُا بدرستیکه ایشان در تربیت شما شریکان خدا اند لَقَدْ تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ
بدرستیکه بریده شد پیوند شما و حفص نصب نون خواند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت وَضَلَّ عَنْكُمْ و گم شد از شما مَا كُنْتُمْ
تَزْعُمُوْنَ ع آنچه بودید که گمان میبردید که بتان شما شفیعان شما اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای فَالِقُ الْحَبِّ شگافنده تخم ست که از وی نبات دید ع ۱۳
وَالنَّوٰى و شگافنده دانه است تا نهال ازان برآید يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آرد زنده یعنی نبات که بنشو و نما حیاتی دارد مِنَ الْمَيِّتِ از
که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ و بیرون آرنده مرده است چون
تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات و آدمی و مرغ ست ذٰلِكُمُ اللّٰهُ این زنده کننده و میراننده الله است فَاَنّٰى تُؤْفَكُوْنَ ○
پس کجا گردانیده میشوید از و فَالِقُ الْاِصْبَاحِ شگافنده عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی بر دو روشنائی آورد وَجَعَلَ الَّيْلَ
و گردانید شب سَكَنًا آرام گاه خلق تا از تعب حرکات روز برآسایند وَّالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و ساخت آفتاب و ماه را حُسْبَانًا نشانهای شمار
یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذٰلِكَ این کار که تسییر و تدویر شمس و قمر ست برای حساب
تَقْدِيْرُ الْعَزِيْزِ تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاری ست الْعَلِيْمِ ○ دانا به تدبیر مملکت خود وَهُوَ الَّذِيْ و اوست آنخداوندی که بقدرت

کامله و حکمت بالغه جعل لکم النجوم بیافرید برای شما ستارهای لتهتدوا بها تا راه بیابید بسبب آنها فی ظلمت البر در تاریکیهای شب
در بیابان والبحر و در تاریکیهای دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما و رمی شیطان و غیر آن و در تیسیر گفته که ذکر این
منفعت کرد چه درینجا دلیل قدرت ظاهر تر است زیرا که نجوم را به فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قد فصلنا
الایت بدرستیکه روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را لقوم یعلمون ○ برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وهو الذی انشاکم
و اوست آنکس که بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است فمستقر پس شما را قرارگاهی ست در صلب پدر یا روی زمین
و مستودع و جای ودیعتی مستقر رحم ست و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر ست و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی
قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت یا دوزخ مستقر اوست و ازین جهت آخرت را دار القرار گفته است
و محققان را درین آیت اشارتست ست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معذور اند رباعی تو میکه حقائق و معانی گویند + با خلق کجا
سر نهانی گویند ○ اسرار غم عشق تو دلها باهم + هر دم بزبان بی زبانی گویند + قد فصلنا الایت بدرستی ما بیان کردیم علامات خدائیت خود را لقوم یفقهون
برای گروهی که فهم کنند وهو الذی و اوست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی فاخرجنا به پس
بیرون آوردیم بآن آب نبات کل شیء رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر کرد آنگه مفصل میگوید فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم ازین آب
خضرا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده نخرج منه بیرون آوردیم ازین گیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر
مرکب شده یعنی خوشها ومن النخل و بیرون آوردیم از خرمابنان من طلعها از شکوفه و غنچه وی قنوان دانیة شاخها بیکدیگر نزدیک
یعنی برهم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وجنت من اعناب و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور والزیتون و بیرون آریم آب باران
درخت زیتون والرمان و درخت انار را مشتبها در حالتیکه آن درختان بعضی ببعضی مانند اند در برگ وغیر متشابه و نه مانند یکدیگر اند
در طعم میوه چه بعضی را بغایت ترش میباشد و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین انظروا الی ثمره بنگرید بمیوه هر درختی اذا اثمر چون
بیرون آرد ثمر خود را و بغایت خرد و بیمزه در حین خامی وینعه و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکل و بوی و مزه و نفعی روی پدید می آید
ان فی ذلکم بدرستیکه درینها که یاد کردیم لایت نشانهاست بر وجود قادر حکیم لقوم یؤمنون ○ مر گروهی را که بگروند وجعلوا و ساختند
کافران و اصح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساختند یعنی پیدا کردند بزعم خود لله برای خدای شرکاء الجن انبازان جن یعنی دیوان را
گفتند که شیطان شریک خداست هر چه خیرست خدای می آفریند و آنرا ایزدان میگویند و هر چه شرست شیطان خلق میکند و او را اهرمن می خوانند
وخلقهم و حال آنست که او آفریده است مر این گیرانرا نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و اینان مخلوق را شریک خالق میگویند وخرقوا له
و بر میبافتند بعضی کافران برای او بنین پسران چون عزیر و عیسی وبنت و دختران چون ملائکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقت
آنچه میگویند سبحنه پاکست خدای وتعلی و برترست عما یصفون ○ از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزندست و حاشا و کلا تعالی
عن ذلک علوا کبیرا بدیع السموت والارض اوست پدید آرنده آسمانها و زمینها انی یکون از کجا باشد و چگونه بود له ولد مر او را فرزندی
ولم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زنان و شوهر
کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفو نیست و میان او و ما سوی مجانست نی وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزی او خالق را مانند نیست
وهو بکل شیء علیم ○ و او بهمه چیزها ست دانا و غیر او را این دانائی نیست پس او را مثل نیست و نبوده چون کسی مثل و مانند او نباشد پس انباز و صاحب

و ولد بروی محال بود ذٰلِكُمُ اینکه بدین صفتها موصوفست اللّٰهُ خداوند مستحق عبادت اوست رَبُّكُمْ پروردگار شما لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی
سزاوار پرستش نیست مگر او خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها فَاعْبُدُوْهُ پس او را بپرستید وَهُوَ و اوست با وجود این همه صفات عَلٰى كُلِّ
شَيْءٍ بر همه چیزها وَّكِيْلٌ نگاهبان و متولی امور بندگانست لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ در نیابد او را دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ و او در یابد
خداوندان دیدها را این آیت دلالتی بر نفی ادراک دارد که وقوفست بر کنه شی و احاطه بدو نه بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکن است و اگر
ادراک را بمعنی رویت دارند تقدیر باید کرد که نه بیند بصرها او را در دنیا چه رویت در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وَهُوَ اللَّطِيْفُ و او ست
نیکوکار الْخَبِيْرُ دانا باسرار در دنیا هیچ گفته که اوست باریک بین نهان دان کسی نبیند آنچه وی بیند و کسی نه داند آنچه وی داند قَدْ جَآءَكُمْ بَصَآئِرُ
بدرستیکه آمد بشما نشانهای روشن مِنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهٖ پس هر که به بیند منفعت او مراو راست وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا
و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن براوست وَمَآ اَنَا عَلَيْكُمْ و نیستم من بر شما بِحَفِيْظٍ نگاهبانی که محافظت اعمال
شما کنم و بران شما را جزا دهم بر من همین تبلیغست و بس وَكَذٰلِكَ و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ دیگر بگردانیم آیتهای
قرآن را از خوف برجا و انه و عد بوعید تا سامعان متنبه شوند وَلِيَقُوْلُوْا تا گویند اهل مکه که تو درست مت خوانده و تعلیم گرفته از دیگری بزعم کفار قریش
آن بود که حضرت رسالت پناه ﷺ از جبیر و یسار که دو بنده بودند از بنی روم تعلیم میگیرد میگوید خدا اسم من وحی میکند حق سبحانه میفرماید که با تصریف
آیات میکنیم تا گویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست وَلِنُبَيِّنَهٗ و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را
لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ برای گروهی که میدانند که این کلام خدا ایست نقلست که در محلی کفار عرب آنحضرت را بدین آبا دعوت میکردند این آیت
نازل شد اِتَّبِعْ مَآ اُوْحِيَ اِلَيْكَ پیروی آن کن که وحی کرده شد بر تو مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ
معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او وَاَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ از شرک آرندگان و با قوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ
و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی مَآ اَشْرَكُوْا هرگز شرک نمی آوردندی وَمَا جَعَلْنٰكَ و نگردانیدیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا بر ین کافران نگاهبان
وَمَآ اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيْلٍ و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیت انکم و ما تعبدون من دون الله
حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بر بند و گرنه ما نیز خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا میگوییم آیت آمد
وَلَا تَسُبُّوا الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ و دشنام مدهید آنرا که میپرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای و قبایح ایشان یاد مکنید فَيَسُبُّوا اللّٰهَ پس دشنام دهند ایشان
در مقابله آن ناسزا گویند خدای را عَدْوًا از روی ظلم و تجاوز از حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی این عمل بکنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد
از دشنام کسیکه مستحق دشنام ست تا در برابر آن سب واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست كَذٰلِكَ همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان
زَيَّنَّا لِكُلِّ اُمَّةٍ بیاراستیم برای هر گروهی عَمَلَهُمْ کردار ایشان از نیک و بد در نظر ایشان که کل حزب بما لدیهم فرحون ثُمَّ اِلٰى رَبِّهِمْ پس بسوی
آفریدگار ایشانست مَّرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بآنچه بودند
که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت پناه ﷺ گفتند که ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی ؑ عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب جاری شد
و عیسی ؑ مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی بما بنمائی تا ما بتو ایمان آریم حضرت ﷺ فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد
حضرت ﷺ فرمود که اگر این معجزه بتحقیق پیوندد مرا تصدیق خواهید نمود جمله بر قبول دعوت عهد کردند و بسوگندان غلاظ شداد تاکید نمودند که
اگر این معجزه نمائی در موافق اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم فرموده که حضرت ﷺ بدعای اشتغال نمود مقارن آن جبرئیل نزول فرمود

پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت ما بران جاری شده که چون امم انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن آیت بظهور رسد اگر
از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند
حضرت قسم ثانی اختیار فرمود آیت آمد وَاَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ وسوگند خوردند بخدای جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان ایشان لَئِنْ جَآءَتْهُمْ
اٰيَةٌ اگر بیاید بدیشان نشانه از انچه طلب می کنند لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند بدان قُلْ اِنَّمَا الْاٰيٰتُ بگو جز این نیست که آیتها
یعنی نشانهای نبوت که معجزات ست عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای ست و او بر اظهار کردن انچه خواهد قادر ست وَمَا يُشْعِرُكُمْ و چه چیز
دانا گردانید شما را ای مومنان بانچه از کافران صادر گردد اَنَّهَآ اِذَا جَآءَتْ بدرستیکه چون معجزها بیاید بدیشان مشاهده کنند لَا يُؤْمِنُوْنَ ○
نخواهند گروید وَنُقَلِّبُ اَفْـِٕدَتَهُمْ و میگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق وَاَبْصَارَهُمْ دیدهای ایشان را از دیدن راه حق پس ایشان
ایمان نمی آرند در آخرت كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوْا بِهٖ همچنان که ایمان نیاوردند بانچه از آیات ظاهر شد اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون
شق قمر و غیر آن وَنَذَرُهُمْ فِيْ طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُوْنَ ○ و میگذاریم ایشان را تا در بیراهی خود سرگشته میروند

وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَآ اِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ

وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَآ و اگر چنانچه ما فرو فرستادیمی اِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ بسوی این کافران فرشتگان را
چنانچه میگویند لولا انزل علینا الملائکة وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰى و اگر سخن بگفتندی با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فَاْتُوْا بِاٰبَآئِنَا وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ
و اگر جمع میکردیمی برای ایشان كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را از دنیا و آخرت قُبُلًا گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت رسالت
پناه مَّا كَانُوْا لِيُؤْمِنُوْٓا نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خواهد خدای وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر
کفار يَجْهَلُوْنَ ○ نمیدانند که اگر همه معجزات بر ایشان نمایند ایمان نخواهند آورد وَكَذٰلِكَ و چنانکه برای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا
ما گردانیدیم لِكُلِّ نَبِيٍّ برای هر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی شَيٰطِيْنَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ گردنکشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل
شیطان دور اند از رحمت رحمن يُوْحِيْ بَعْضُهُمْ وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن اِلٰى بَعْضٍ برای برخی از شیاطین انس یا سوء
دلسنده خبر میدهند بعضی ... بعضی از انس اِلٰى ... زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان دروغ آراسته غُرُوْرًا از برای فریب وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ
و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را مَا فَعَلُوْهُ نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُوْنَ ○ پس بگذار ایشان را و آن دروغها که بر میبافند
و از ینجا معلوم شده که وسوسه شیطان و سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق ست وَلِتَصْغٰٓى اِلَيْهِ و برای آنکه میل کنند بآن اَفْـِٕدَةُ الَّذِيْنَ
دلهای آنکسانیکه لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ نمیگروند بآخرت وَلِيَرْضَوْهُ و برای آنکه پسندند آنرا وَلِيَقْتَرِفُوْا و برای آنکه کسب کنند مَا هُمْ
مُّقْتَرِفُوْنَ ○ انچه ایشان کسب کننده اند از گناهان اَفَغَيْرَ اللّٰهِ بگوای محمد که آیا بغیر خدای اَبْتَغِيْ حَكَمًا طلبم کسی را که حکم کند میان من و شما
وَّهُوَ الَّذِيْٓ و اوست آنکه اَنْزَلَ اِلَيْكُمُ الْكِتٰبَ فرو فرستاد بشما قرآن را مُفَصَّلًا بیان کرده شده در حق و باطل وَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ
الْكِتٰبَ و آنانکه دادیم ایشان را کتاب چون علمای یهود و نصاری يَعْلَمُوْنَ میدانند اَنَّهٗ مُنَزَّلٌ آنکه قرآن فرو فرستاده شده است
مِّنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَلَا تَكُوْنَنَّ پس مباش تو مخاطب پیغمبر ست و مراد امت اند یا هر احدی یعنی چون
ادله بر حقیت قرآن ظاهر شد مباش مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ○ از شک کنندگان وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَتُ رَبِّكَ حجت آفریدگار تو در بیان
توحید و نبوت صِدْقًا از روی راستی در اخبار و مواعید وَّعَدْلًا و از روی عدالت در اقضیه و احکام لَا مُبَدِّلَ هیچ کس نیست تبدیل
دهنده لِكَلِمٰتِهٖ مر اخبار و احکام آنرا چنانچه تبدیل دادند آیات توریت را زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده که انا له لحافظون

ع ۱۰ الجزء الثامن

وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوای گفتار همه الْعَلِيمُ ○ دانا باسرار همه وَإِنْ تُطِعْ و اگر فرمان بری أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ بیشتر کسانی را که بر روی زمین اند
یعنی کفار را و جمعی گویند مراد از ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا میرسد إِنْ يَتَّبِعُونَ
پیروی نمیکنند این گروه إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان خود را و گمان ایشان آن بود که پدران ایشان بر حق اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ○ و نیستند ایشان الا که
دروغ میگویند بر خدای و تحلیل میته و تحریم بحیره و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک وی در عبادت إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستیکه آفریدگار تو داناتر است
مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ بآنکس که گم میشود از راه وی وَهُوَ أَعْلَمُ و اوست داناتر بِالْمُهْتَدِينَ ○ براه یافتگان فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ
از آن چیزی که یاد کرده شده است نام خدای عَلَيْهِ بروی در زمان ذبح او إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ○ بآیتهای خدای سخنان او در حلال
و حرام گرویدگان وَمَا لَكُمْ و چیست شما را أَلَّا تَأْكُلُوا آنکه نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از انچه یاد کرده اند نام خدای بر وی در زمان ذبح
کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و بدرستیکه تفصیل کرده است خدای تعالی و بیان فرموده برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ انچه حرام کرده است بر شما و تفصیل در آن آیت
اینست که حرمت علیکم المیتة الآیة . حفص حرم بفعل معلوم میخواند یعنی بیان کرده خدای انچه حرام ساخته بر شما إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر انچه بیچاره شده
باشید و محتاج گشته إِلَيْهِ بسوی آن از محرمات که آن نیز حلال است عند الضرورة وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستیکه بسیاری از مردمان لَيُضِلُّونَ هر آینه گمراه
میکنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خویش بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بر آن إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو
هُوَ أَعْلَمُ اوست داناتر بِالْمُعْتَدِينَ ○ بآنها که از حد در گذشتگان اند وَذَرُوا و دست بدارید ظَاهِرَ الْإِثْمِ آشکارای گناه وَبَاطِنَهُ و پنهان
آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را که گناه آشکارا باشد یا پنهان، گفته اند نکاح محارم مکنید و بزنا مایل مشوید بعضی بر آنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح
میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند در حقائق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل بنعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی بنده اند
از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل است بمشتهیات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است
در دل یا ظاهر آنست که خلق را بدان اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده و خدا بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح
و اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقائد فاسده و عزائم باطله است و در بحر الحقائق فرموده که همچنانکه انسان ظاهری است یعنی بدن جسمانی
و باطنی است یعنی دل روحانی گناه او نیز ظاهری است و آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که صفات حیوانیست و اوصاف سباعی
و شیطانی پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبیعیه را باستعمال اعمال شرعیه و دست بدارید از اخلاق ذمیمه نفسانی بتخلق اخلاق ملکی
و ربانی و امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشته که و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اینجا میگوید وذروا
ظاهر الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطن است و ترک گناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران و ترک گناه
باطن خلاصی قلوب است از عقوبت حرمان **بیت** ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه + تا از ان صورت و معنی تو پاکیزه شود + إِنَّ الَّذِينَ
يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستیکه آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهر او باطن سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا
يَقْتَرِفُونَ ○ بانچه هستند که کسب می کنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتندی ای محمد گوسفندی که می میرد کشنده او
کیست فرمود که آفریننده او گفتند و اعجبا چیزی که یاران تو میکشند و سگ و چرغ هلاک میکنند حلال و پاک است و هر چه خدا میکشد حرام و
ناپاک است ازین سخن وسوسه در خواطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از انچه یاد
نکرده اند نام خدای را بذبح آن و امام احمد حنبل رح حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالک رح و امام شافعی رح بخلاف این میگویند

کہ ذبیحه مسلمان حلالست اگرچه تسمیه نگفته باشند و امام ابو حنیفه رح میان عمد و نسیان فرق میکند اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرامست و الا حلال وَإِنَّهُ
لَفِسْقٌ و بدرستیکه خوردن آن فسق ست وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ و بدرستیکه دیوان لَيُوحُونَ هر آینه وسوسه میکنند إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود
از کافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا باشما خصومت کنند که هرچه خود میکشید میخورید آنچه خدا کشته میگذارید وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما ای مومنان
فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام ست إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ○ بدرستیکه شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای بفرمانبرداری غیر او شرکست أَوَمَنْ ع
كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بود مرده بکفر یا بجهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده گردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و دادیم او را نوری از حجج
و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان براه راست پس این چنین کس باشد یعنی نباشد كَمَنْ
مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نیست بیرون آینده ازان كَذَٰلِكَ همچنانکه آراسته
اند ایمان را در دل مومنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیت در شان
حمزه رض و ابو جهل لعنه الله نازل شده در وقتیکه ابو جهل از روی جهل و جرأت بی ادبی نسبت بحضرت رسالت پناه صلعم کرده بود که ذکر آن لائق حال
نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه رض دران روز در شکار بود چون باز آمد و شکایت بی حرمتی ابو جهل با و حکایت کردند حمزه رض خشمناک
بر سر آن ناپاک بیباک رفت و کمان بر سر آن زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه رض است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابو جهل و گفته اند
در بارهٔ عمر بن الخطاب رض و ابو جهل فرود آمده که هردو در مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت صلعم دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز
گردان و دعای آنحضرت صلعم در بارهٔ فاروق رض سمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر رض است و مقید ظلمت ابو جهل و محققان گفته اند
موت بهوای نفس ست و حیات بمحبت حق یا موت بنکرت ست و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگرست و حیات
بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسر آید + کل نفس ذائقة الموت +
و هرگز حیات معرفت بسر نیاید فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً و ازینجاست که المومن حی فی الدارین **بیت** نمیرد هر کرا جانش تو باشی + خوشا جانی که
جانانش تو باشی + شاه کرمانی قدس سره این آیت خواند که + او من کان میتا فاحییناه + گفت نشان این حیات سه چیزست از خلق عزلت
و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل و بزرگی این معنی را بنظم فرموده **رباعی** بر روی خلائق در صحبت مکشای + میباش بکلی متوجه
بخدای + غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان + تا زنده جاوید شوی در دو سرای + وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه در مکه بزرگان گنهکاران هستند
جَعَلْنَا آفریدیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دیهی أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرگان گنهکاران آن موضع اند یا گردانیده ایم بزرگان هر دیهی و شهری را
مجرمان آن مقام لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا مکر کنند دران موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در
حج هر که بیاید و از حال پیغمبر صلعم سوال کند گویند ساحرست و شاعر و کاهن و امثال آن وَمَا يَمْكُرُونَ و مکر نمیکنند این کافران إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ
مگر بانفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجعست بدیشان وَمَا يَشْعُرُونَ ○ و نمیدانند ایشان که تبعهٔ مکر بصاحب او میرسد + و لا یحیق المکر السیئ
الا باهله + آورده اند که ابو جهل و متابعان او میگفتند که با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبریست
که برو وحی فرود می آید راضی نمیشویم تا بما وحی نیز فرود آید چنانچه برو نازل میشود حق سبحانه آیت فرستاد وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ و چون بیاید بکفار
قریش آیتی از قرآن یا معجزهٔ در اثبات نبوت سید آخر الزمان صلعم قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ گویند ایمان نمی آریم برین آیت یا معجزه حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ
تا وقتیکه بدهند ما را مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند آنچه داده شده اند رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید

امام ثعلبی گوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبرست چنانچه در آیت یا ایها الرسل مخاطب همه باوست واین بر سبیل تعظیم باشد در شرح معارف آورده
که تا حق سبحانه وتعالی شمائل همه انبیا با وی جمع نکرد او را بآیت یا ایها الرسل خطاب نفرمود مصرع هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری + در تبیان آورده
که ولید مغیره با حضرت رسالت پناه گفت که اگر نبوت حقست من از تو بآن سزاوارترم بجهت آنکه سن از تو اکبرم و مال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود
که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمالست اَللّٰهُ اَعْلَمُ خدای داناترست حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهٗ آنجا که می نهد پیغامهای خویش را سَیُصِیْبُ
الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا زود باشد که برسد آنکسانرا که مجرم شدند بکفر صَغَارٌ خواری و رسوائی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَعَذَابٌ شَدِیْدٌ وعذاب
سخت بِمَا كَانُوْا يَمْكُرُوْنَ ۝ بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مومنان و بدی سگالیدند در حق ایشان فَمَنْ یُّرِدِ اللّٰهُ پس هر کرا
خواهد خدای اَنْ یَّهْدِیَهٗ آنکه او را راه نماید و بطریق حق شناسا گرداند یَشْرَحْ صَدْرَهٗ بگشاید دل او را لِلْاِسْلَامِ برای قبول کردن
اسلام وَمَنْ یُّرِدْ و هر کرا خواهد اَنْ یُّضِلَّهٗ آنکه فرو گذارد او را از طریق ایمان بگرداند یَجْعَلْ صَدْرَهٗ گرداند دل او را ضَیِّقًا تنگ حَرَجًا
سخت بشابه که سر باز زند و از سخن حق ابا کند كَاَنَّمَا یَصَّعَّدُ گوئی بالا میرود فِی السَّمَآءِ در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود
و این غایت تباعدست در گریختن كَذٰلِكَ همچنانکه تنگ میگرداند دل کافرانرا یَجْعَلُ اللّٰهُ میگمارد خدای الرِّجْسَ عذاب خبیث عَلَى الَّذِیْنَ
لَا یُؤْمِنُوْنَ ۝ بر دلهای آنانکه نمیگروند و توحید را تصدیق نمیکنند وَهٰذَا و این اسلام صِرَاطُ رَبِّكَ راهیست پسندیده پروردگار تو
مُسْتَقِیْمًا در حالتیکه راستست و در وی کجی نیست قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیٰتِ بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآنرا لِقَوْمٍ یَّذَّكَّرُوْنَ ۝ برای گروهی که
پند می پذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلٰمِ مر این پند پذیران راست بهشت عِنْدَ رَبِّهِمْ ذخیره نزدیک خدای وَهُوَ وَلِیُّهُمْ و او ناصر ایشانست در دنیا
و متولی ثواب ایشان در عقبی بِمَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝ بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشان
را و حفص بحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن و انس را جَمِیْعًا همه ایشان را پس گوید یٰمَعْشَرَ الْجِنِّ ای گروه دیوان قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستیکه
بسیار یا فقید مِّنَ الْاِنْسِ از آدمیان که باغوای تابع خود ساختید وَقَالَ اَوْلِیٰٓؤُهُمْ و گویند دوستان شیاطین مِّنَ الْاِنْسِ از آدمیان
یعنی آنها که فرمان ایشان بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پروردگار ما برخورداری یافت بَعْضُنَا بِبَعْضٍ بعضی از ما ببعضی دیگر برخورداری انس از جن آنست
که ایشان آرزوهای نفس را بما نمودند و تمتع جن بانس آنکه مطیع و منقاد ایشان شدند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرمود که استمتاع ایشان آنست
که در معصیت معاون یکدیگرند دیوان آدمیانرا بگناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند وَبَلَغْنَآ و دیگر میگویند که الٰهی باستمتاع
رسیدیم اَجَلَنَا الَّذِیْٓ اَجَّلْتَ لَنَا بآن وقتیکه برای ما مقرر کرده بودی مراد برانگیختن ست از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چگونه خواهد بود قَالَ
گوید خدای النَّارُ مَثْوٰىكُمْ آتش ست آرامگاه شما خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ در حالتیکه جاوید باشید در آتش اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خواهد
خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل کند اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو حَكِیْمٌ خداوند حکمت ست در آنچه کند با جن و انس عَلِیْمٌ ۝ داناست
باعمال و احوال ایشان وَكَذٰلِكَ و همچنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را نُوَلِّیْ مسلط میگردانیم بَعْضَ الظّٰلِمِیْنَ بَعْضًا بعضی ظالمان را بر بعضی
در دنیا یا وا میگذاریم برخی را بر برخی مالک ابن دینار رح الله فرموده که در یکی از کتب الٰهی خوانده ام که حق سبحانه فرمود که نیست میگردانیم دشمنان خود را بد شمنان
خود و باز ایشان را بدوستان خود و ثمره آنست که تولیت در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچ یک نفع بدیگری نمی تواند
رسانید و این صورت واقع میشود بِمَا كَانُوْا یَكْسِبُوْنَ ۝ بآنچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی بار دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ ع ۸
که یٰمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ ای گروه دیوان و آدمیان اَلَمْ یَاْتِكُمْ آیا شما را نیامد یعنی آمد رُسُلٌ مِّنْكُمْ پیغمبران از شما اگرچه پیغمبر جز از آدمیان نبوده اما چون

انس را با جن جمع کرده خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور برآنند که رسل جن آنند که ایشان رسل رسولانند بجن همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت بقوم خود رسانیدند قال الله تعالی + ولوا الی قومهم منذرین و بر هر تقدیری حق سبحانه میگوید آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيٰتِي آیتهای کتاب مرا وَيُنْذِرُونَكُمْ و بیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا دیدن این روز که قیامت است قَالُوا گویند در جواب که شَهِدْنَا عَلٰى أَنْفُسِنَا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب وَغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وحال آنست که فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصهٔ محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وَشَهِدُوا عَلٰى أَنْفُسِهِمْ و گواهی دادند بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا كٰفِرِينَ ۝ آنکه ایشان بودند کافران ذٰلِكَ این فرستادن رسولان أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ برای آنست که نیست آفریدگار تو مُهْلِكَ الْقُرٰى هلاک کننده ساکنان دیهها و شهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمی که کنند وَأَهْلُهَا غٰفِلُونَ ۝ وحال آنکه اهل دیهها و شهرها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشان را از خدای و قیامت خبر داده بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدیم وعید و اگر نه ایشان را بر حق حجت رسد که + لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا سوی نفرستادی بسوی ما تا پیروی میکردیم وَلِكُلٍّ دَرَجٰتٌ و مر هر عمل کننده را مراتب است در ثواب و عقاب مِمَّا عَمِلُوا از برای عملهای که کرده اند وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغٰفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ۝ بیخبر از آنچه مردمان میکنند از خیر و شر وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت بندگان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت است بر ایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست و گفته اند بی نیاز است از طاعت مطیعان و ذو الرحمة است بر مجرمان و عاصیان إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد ببرد شما را وعید اهل مکه است وَيَسْتَخْلِفْ و خلیفه و جانشین شما سازد مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَاءُ هر کرا خواهد از آفریدگان خود كَمَا أَنْشَأَكُمْ همچنانکه شما را پیدا کرد مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ۝ از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند إِنَّ مَا تُوعَدُونَ بدرستیکه آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات آن لَاٰتٍ لا مرآینه بودنی و آمدنیست بی شک وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ۝ و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را در بعث و حشر شما قُلْ يٰقَوْمِ اعْمَلُوا بگو ای محمد ای قوم من مراد کفار قریش اند که عمل کنید عَلٰى مَكَانَتِكُمْ هر یک بر حال خود آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدید است میگوید شما بر حالت خود باشید که إِنِّي عَامِلٌ بدرستیکه من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بردباری فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ تَكُونُ آنکس را که باشد لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ مر او را عاقبت پسندیده در سرای آخرت إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُونَ ۝ بدرستیکه فیروزی و رستگاری نیابند ستمگاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار آورده که مدبران زود بدانید که حال تبا بکجا رسد و دولت فلاح کرا رسد ببینید که درویشان شکسته بال بسرای کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند **قطعه**

باش تا کل یابی آنها را که امروز اند جزو + باش تا گل بینی آنها را که امروز اند خار + تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور + تا کی از دار القراری ساختن دار الفرار +

آورده اند که مشرکان عرب میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان کردندی و همچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای الله و برخی برای بتان آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصه آلهه خود و اگر حصه آلهه نیکوتر بودی بحال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی نگذاشتندی و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان بنصیب خدای مختلط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی اینان فقیر و محتاج اند حق سبحانه ازین حال خبر میدهد و میفرماید که وَجَعَلُوا لِلّٰهِ و مقرر گردانیدند برای خدای مِمَّا ذَرَأَ از آنچه خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان نَصِيبًا بهره و برای بتان بهره فَقَالُوا پس گفتند هٰذَا لِلّٰهِ این نصیب مر خدای است

بِزَعْمِهِمْ یا دعای باطل و گفتار دروغ ایشان وَهٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این دیگر نصیب ای شریکان ما یعنی شرکای که برای خدا پیدا کرده‌ایم فَمَا كَانَ
پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَائِهِمْ برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللّٰهِ پس نمیرسد بخدای و در آن تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلّٰهِ و آن
نصیبی که مر خدای راست فَهُوَ يَصِلُ پس آن میرسد إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ به بتان ایشان یعنی بهبت بر از نصیب خدا بر میدارند و نامزد بتان میکنند سَاءَ
مَا يَحْكُمُونَ بد حکمی ست که ایشان میکنند وَكَذٰلِكَ و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربان زَيَّنَ می آراید
لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان شُرَكَاؤُهُمْ کشتن شریکان ایشان یعنی
دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان ایشان را در چشم مشرکان لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا
عَلَيْهِمْ و تا پوشیده گردانند بر ایشان دِينَهُمْ دین ایشان را یعنی آنچه بر آن بودند از کیش اسماعیل وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای مَا فَعَلُوهُ
نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ پس بگذار ایشان را با افترا و دروغی که میگویند وَقَالُوا هٰذِهِ و گویند
این نصیب آلهه ما أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ چهارپایان و کشت حرام است لَا يَطْعَمُهَا نخورد و نچشد آن را إِلَّا مَنْ نَشَاءُ مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه
و مردان و مطلق زنان را دخل نمیدادند بِزَعْمِهِمْ بگمان خود بی حجتی و برهانی وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا و میگفتند این چهارپا یانست که حرام کرده
شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحائر و سوائب و حوامی وَأَنْعَامٌ و دیگر چهارپایان اند که برای قربانی بتان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ
یاد نمیکنند نام خدا را عَلَيْهَا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند افْتِرَاءً عَلَيْهِ و در اینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای که میگفتند اینها خدای فرموده
سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که خدا جزا دهد ایشان را بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب آنچه افترا میکنند وَقَالُوا و گفتند مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعَامِ
آنچه در شکمهای این چهارپایان ست یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا پاکست و حلال مردان ما را وَمُحَرَّمٌ
عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً و اگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ
پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک باشند سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که پاداش دهد خدای وَصْفَهُمْ وصف ایشان را که دروغ بر خدای می بندند
در تحلیل و تحریم إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستیکه خدای حکیم ست در آنچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ
بدرستیکه زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بکشتند فرزندان خود را سَفَهًا از روی بیخردی بِغَيْرِ عِلْمٍ بیدانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر
از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که نباید که در صغر سن باسیری افتند چه قتل و غارت در قبائل عرب عام بود یا اگر بزرگ شوند جهاز فراوان باید احتیاج
عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وَحَرَّمُوا و حرام ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ آنچه روزی داده است ایشان را
خدای یعنی بحائر و سوائب و غیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللّٰهِ بربافتن افترا بر خدای قَدْ ضَلُّوا بدرستیکه گم شده اند در راه ضلالت وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ع ربع
و نیستند ایشان راه یافتگان بطریق حق وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که برای شما أَنْشَأَ پیدا کرد جَنَّاتٍ بوستانها از انگور مَعْرُوشَاتٍ بر داشته
و جفته بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و بر زمین افتاده بی جفته و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند وغیر معروشات آنکه در کوه
و بیشه رسته باشد وَالنَّخْلَ و بیافرید درخت خرما را وَالزَّرْعَ و کشتها را از آنچه ساق ندارد و ثمره او حبوب است مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ در حالتیکه مختلف ست
ثمره هریک از اینها در هیئت و کیفیت وَالزَّيْتُونَ و دیگر پیدا کرد درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را مُتَشَابِهًا در حالتیکه مانند یکدیگرست برگهای او
وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست مزه میوه او یعنی بعضی ترش ست و برخی شیرین و بعضی میان آن و این كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ بخورید از میوه‌های هریک
إِذَا أَثْمَرَ چون میوه پیدا کند و اگر چه نارسیده و خام باشد وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدیق کنید يَوْمَ حَصَادِهِ در روز درو کردن زرع و بریدن

نخل وچیدن میوه ها مبالغه است در اهتمام بصدقه وعدم تاخیر در اداى آن آنچه اقوال آنست که مراد ازین صدقه است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض
شده واین آیت مکی است و بعضی گفته اند مراد زکوة است واین آیت مدنی ست آورده اند که ثابت بن قیس را قریب پانصد نخل بود که خرماهای آن ابرید
وتصدق کرد تا هیچ نماند آیت آمد که وَلَا تُسْرِفُوْا ؕ واز حد مگذرید در صدقه دادن یعنی هر چه هست یکبار تصدق مکنید و در معالم آورده که منع صدقه
کنید یعنی از رتبه حد نگذرید تا اسراف نباشد و بخل نیز مسازید امام قشیری قدس سره فرموده که هرچه در حظ نفس خود انفقه کنی اسراف است اگرچه یک کنجد دانه بود و هرچه برای
خدای دهی اسراف نیست اگرچه هزار خزانه بود اِنَّهٗ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِیْنَ ۙ دوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی پسندد عمل ایشان را
وَمِنَ الْاَنْعَامِ واوست که بیافرید از چهارپایان حَمُوْلَةً آنرا که بار کنند چون شتر وگاو وغیر آن وَّفَرْشًا و آنرا که بر زمین افگنند برای ذبح چون
گوسفند و گفته اند ... فرش صغار آن که از خردی بزمین نزدیک ست مانند فرش كُلُوْا بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از آنچه شما را
روزی داد خدا و حلال کرد بر شما وَلَا تَتَّبِعُوْا و پیروی مکنید خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ ؕ گامهای شیطان یعنی براه او مروید در حلال و احرام مسازید بقول او
اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستیکه او مر شمارا عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ ۙ دشمنی ست آشکارا ثَمٰنِیَةَ اَزْوَاجٍ ۚ واز چهار پایان بیافرید هشت زوج را زوج آنرا گویند که
با جنس خود مزاوجت کند پس نر که زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم و این هشت زوج هشت فرداند هر یکی
زوج دیگری مِنَ الضَّاْنِ از آنچه پشم دارند و ایشان میش خوانند اثْنَیْنِ دو زوج یکی نر و دیگری جفت او وَمِنَ الْمَعْزِ و از آنها که موی دارند
و ایشان را بز گویند اثْنَیْنِ ؕ دو زوج یکی نر و دیگر ماده قُلْ بگوای محمد آٰلذَّكَرَیْنِ حَرَّمَ آیا دو نر را حرام کرد خدای اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ یا دو ماده را از ایشان
اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ یا آنرا حرام کرد که شتمال است بر وی اَرْحَامُ الْاُنْثَیَیْنِ ؕ رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر نَبِّـُٔوْنِیْ خبر دهید
بِعِلْمٍ بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای کدام را حرام کرده است اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۙ اگر هستید شما راست گویان که تحریم از نزدیک
اوست وَمِنَ الْاِبِلِ اثْنَیْنِ واز شتر دو زوج نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ ؕ واز گاو نیز همان منوال دو زوج قُلْ بگوای محمد آٰلذَّكَرَیْنِ حَرَّمَ آیا هر دو
ذکر را از شتر و گاو حرام کرد اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ یا دو ماده را از ایشان اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ یا آنرا حرام ساخته که گرفته است آنرا اَرْحَامُ الْاُنْثَیَیْنِ ؕ
رحمهای هر دو ماده اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ آیا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان اِذْ وَصّٰىكُمُ اللّٰهُ بِهٰذَا ۚ آنهنگام که وصیت کرد خدا شما را بدین
تحریم سبب نزول این آیت آن بود که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه آمد و گفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند حضرت
فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمیشود عوف گفت خدای حرام کرده است این آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه فرمود که خدای ازواج ثمانیه را
برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما این ... چون بحیره و سائبه و وصیله و حام حرام میگوئید این تحریم از قبل ذکر است یا از قبل انثی عوف ساکت شد
پس فرمود اگر میگوئید تحریم بسبب ذکورت ست پس همه ذکور باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثت ست باید تمامه اناث ... و اگر ... بواسطه
اشتمال رحم ست بر جنسین پس باید که همه حرام باشند چه در رحم یا ذکر ست یا انثی پس حضرت فرمود که ای عوف چرا نمیگوئی گفت تو سخن گو تا من بشنوم
حضرت این آیت برو خواند فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از آن کس که افترا کند ... تحلیل
تحریم اشیای لِیُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه گرداند مردمان را بِغَیْرِ عِلْمٍ ؕ بی بدانشی مراد ... که قرار این ... ایشان ...
قاعده بود حضرت رسالت پناه ... باید که من او را دیدم ...
الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ۠ راه نمی نماید گروه ظالمان را ...
قُلْ لَّآ اَجِدُ ... فِیْ مَآ اُوْحِیَ اِلَیَّ ...

الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آن چیز مردار او دما مسفوحا یا خون ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی
از وی بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست او لحم خنزیر یا گوشت خوک و آنچه ازو توان خورد فانه رجس پس بدرستیکه او نجس است او فسقا یا کشته شده
بفسق و آن چهارپایه است که اهل آواز برداشته شده است لغیر الله به برای غیر خدای بوقت کشتن او یعنی آنچه بنام غیر خدای کشته باشند
و آنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق میشوند فمن اضطر پس هر که به بیچارگی در مانده شود غیر باغ نه ستمکار بود بر بیچاره مثل خود
و لا عاد و نه از حد در گذشته در خوردن بسیادت از ضرورت فان ربک غفور پس بدرستیکه پروردگار تو آمرزگار است مواخذه نکند آنرا که بضرورت از
محرمات تناول کند رحیم مهربانست که بیچارگانرا دران رخصت دهد و علی الذین هادوا و بر آنکسانیکه یهود اند حرمنا حرام کردیم
کل ذی ظفر هر جانوری که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور و گفته اند هر چه منقار و سم دارد درین داخل است و در معالم آورده که مراد
شتر است و شتر مرغ و بط که بر ایشان حرام بوده و من البقر و الغنم و از گاو و گوسفند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما پیه های
که در درون ایشان بود چون پیه گرده و غیر آن الا ما حملت مگر آنچه بر داشته بودی ظهورهما پشتهای ایشان یعنی چسپیده بود بر پشت
و پهلوی ایشان از درون و بیرون او الحوایا یا آن چربی که متعلق بودی بروده های ایشان او ما اختلط بعظم یا آنچه آمیخته بودی با استخوان
چون دنبه و پیه بنا گوش و مغز و استخوان ذلک تحریم این چیزها جزیناهم پاداش داده بودیم جهودانرا ببغیهم بسبب ظلم ایشان و انا
لصدقون و بدرستیکه ما راست گویانیم در خبر دادن از همه چیز فان کذبوک پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بتو وحی دادم
فقل پس بگوی ای محمد ربکم پروردگار شما ذو رحمة واسعة خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شمارا با وجود این تکذیب و تعجیل
عذاب نمیکند و لا یرد بأسه و باز داشته نخواهد شد عذاب او عن القوم المجرمین از گروه مجرمان که مکذب باشند حاصل سخن آنست که اگر امهال است
اما اهمال نخواهد بود سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده اند درین آیت اعجاز قرآن ظاهر است که از نا آمده خبر داد و بعد از
نزول آیت مشرکان گفتند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما اشرکنا شرک نمی آوردیم ما و لا اباؤنا و نه پدران ما این سخن درست آمانه
بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبائح بمشیت اوست یا آنکه استهزا میکردند و اعتقاد ایشان آن بود که حق مشروع و مرضی عند الله آنست
که ما میگوئیم و میکنیم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی آوردیم و لا حرمنا من شیء و حرام نمیکردیم هیچ چیزرا یعنی او امر فرموده به تحریم اینها
کذلک همچون این تکذیب که قوم تو میکنند کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بودند حتی ذاقوا بأسنا تا آنوقت که بچشیدند
یعنی در یافتند عذاب مارا قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ امری معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود فتخرجوه لنا
پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما ان تتبعون شما پیروی نمیکنید در مقالات خود الا الظن مگر گمان و پندار خود را و ان انتم الا تخرصون
و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگوئید قل بگوی ای محمد اگر شمارا هیچ حجتی نیست بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدایراست حجتی رسیده
بنهایت صحت فلو شاء پس اگر خواستی خدای لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شمارا قل هلم بگو بیارید شهداءکم
الذین یشهدون گواهان خود را آنانکه گواهی دهند ان الله بدرستیکه خدای حرم هذا حرام کرده است این محرمات شمارا از انعام و حرث
و غیر آن فان شهدوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فلا تشهد معهم پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا و لا تتبع
و پیروی مکن اهواء الذین آرزوهای آنکسانرا که از روی عناد کذبوا بایتنا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در بیان حلال و حرام و الذین لا یؤمنون
و دیگر پیروی مکن آنانرا که نمیگروند بالاخرة بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان و هم بربهم یعدلون و ایشان بپروردگار خود برابر میکنند بتانرا قل تعالوا ع ۱۸ ۹

بگو بیائید ای مردمان و بشنوید تا من اتل بخوانم ما حرم ربکم علیکم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما برشما این آیت با دو آیت که تالی اوست از محکمات کتابست که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم ست از اوامر و نواهی و از جمله آن الا تشرکوا آنست که شریک مسازید به شیئا بخدای چیزی را و بالوالدین و نیکوئی کنید با پدر و مادر احسانا نیکوئی کردنی در تاویلات فرموده که توحید و احسان الدین را در یک سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت و دو واسطه اند که حق سبحانه تعالی ایشان را مظهر آثار انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت و لا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را من املاق از ترس درویشی نحن نرزقکم ما روزی میدهیم شما را و ایاهم و ایشان را چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما پس شما چرا مرتکب قتل بناحق میشوید و لا تقربوا الفواحش و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیدها را و گفته اند فواحش زناست و مقدمات آن آنکه بر عرب پنهان ز مردمان زنا کردندی و اوباشان و بیباکان با آشکارا بدان اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که گرد زنا مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد از آن و ما بطن و آنچه پنهان بود و گفته اند ما ظهر منها خمرست و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعل ست و ما بطن نیت و لا تقتلوا النفس التی و مکشید آن نفسی که حرم الله حرام کرده خدای کشتن او را الا بالحق مگر بحق که آن قصاص ست یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم این چهار نهی ست و یک امر وصاکم به امر کرد خدای شما را به نگاهداشت آن لعلکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست و لا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در ان تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مگر بعملیکه آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاهدارید و در ان تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و بکسی مدهید حتی یبلغ اشده تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود و اوفوا الکیل و تمام پیمائید کیل را در مکیلات و المیزان و ترازو را در موزونات بالقسط بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در تبیان آورده که بعد از نزول این آیت صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم دران که در وزن زبانه ترازوی ما باد و پله چنان برابر باشد که بیک موی میل نکند حق سبحانه آیت فرستاد که لا نکلف نفسا تکلیف نمیکنیم کسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم و اذا قلتم و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گوئید در حکومت یا گواهی دهید فاعدلوا پس راستی کنید دران و لو کان ذا قربی و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک و بعهد الله و بعهد خدای که تادیه احکام شرعست یا بنذری که کنید اوفوا وفا نمائید ذلکم این سه امر و یک نهی وصاکم به وصیت کرد خدای شما را بدان لعلکم تذکرون شاید که شما پند پذیر شوید و ان هذا و بر شما میخوانم حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلائل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی مستقیما راه من راه راست تا به بهشت فاتبعوه پس متابعت کنید و پیروی نمائید این راه را و لا تتبعوا السبل و از پی مروید راههای پراگنده و ادیان مختلفه را فتفرق بکم پس آن راهها جدا گردانند شما را و دور سازد عن سبیله از راه حق ذلکم این اتباع شما وصاکم به فرموده است خدای بحفظ آن لعلکم تتقون شاید که شما پرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبدالله ابن مسعود رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه ص بکشید از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط راست راه خداست پس بکشید خطها از راست و چپ آن خط و فرمود که این راههاست بر سر هر راهی ازان دیوی ست که میخواند مردمان را بآن راه پس این آیت بر خواند و ان هذا صراطی مستقیما محققان بر آنند که صراط متعین نگردد الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت همه بکیست و حضرت شیخ صدرالدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا ثابتست والله بکل شیء محیط و آن احاطه حق با وجودیست یا عدمی باختلاف افعال و اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور رباعی هر جا قدمی دیدم در کوی تو بود + هر گوشه که رفتیم همه سوی تو بود + گفتیم مگر سوی تو گمراهیست + هر راه که دیدیم همه سوی تو بود

ثُمَّ پس بخوان برایشان آنکه آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ دادیم موسی را توریت تَمَامًا برای تمامی کرامت و نعمت عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ بر کسیکه نیکو قیام
نماید باحکام وی وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و برای بیان هر چیزی که بکار آید در دین بر سبیل تفصیل وَهُدًى وَرَحْمَةً و خداوند هدایت و بخشش لَعَلَّهُمْ شاید
که بنی اسرائیل بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقای پروردگار خود یا ملاقات جزای او يُؤْمِنُونَ ایمان آرند وَهَٰذَا كِتَابٌ و این قرآن کتابیست أَنْزَلْنَاهُ که
فرستادیم او را مُبَارَكٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید آنرا وَاتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که بر شما رحمت کنند
بسبب متابعت وی أَنْ تَقُولُوا و فرو فرستادیم این کتاب را تا نگوئید شما ای زمره عرب که إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ جز این نیست که فرستاده شده
است کتاب عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ بر دو گروه مِنْ قَبْلِنَا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَإِنْ كُنَّا و بدرستیکه ما بودیم عَنْ دِرَاسَتِهِمْ از قرائت ایشان
مر کتاب خود را لَغَافِلِينَ بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست أَوْ تَقُولُوا و برای آنکه تا نگوئید لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ اگر فرستاده بودندی
عَلَيْنَا الْكِتَابُ بر ما کتابی چنانچه بر یهودان و ترسایان لَكُنَّا أَهْدَىٰ هر آینه ما میبودیم راه یافته تر مِنْهُمْ از ایشان فَقَدْ جَاءَكُمْ پس بدرستیکه
بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی روشن تر از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وَهُدًى و راه نمای که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود
رسد وَرَحْمَةٌ و بخشایش مر مومنان را و این هر سه صفت قرآنست و بعضی بینه را بمعجزه گاه پیغمبر و گویند مراد از آن حضرت رسالت پناه ع که گواه امت
وی و رحمة نیز اوست یعنی خداوند هدایت و رحمتست مر اهل ایمان را فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ از آن کس که دروغ شمرد
آیتهای خدا را وَصَدَفَ عَنْهَا و اعراض کرد از آن سَنَجْزِي الَّذِينَ زود باشد که جزا دهیم آنانرا که يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا بر میگردند از آیات ما سُوءَ
الْعَذَابِ بشدت عذابی که بدترین عذابها باشد بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن و احکام آن هَلْ
يَنْظُرُونَ آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب پیغمبر و قرآن إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح
ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب برایشان أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات و مراد ازین آیات علامات قیامت
باشد و آن بسیارست و از جمله وقائع عظام خروج دجال و دابة الارض و نزول عیسی و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب
از مغرب أَوْ يَأْتِيَ یا آنکه بیاید بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ بعض از آیتهای پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ
روزی که بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس ست از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب برآید دراز باشد و زاری
متهجدان و اهل اوراد دریابند چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد باسر گیرند و چون تمام شود و اثر صبح
پدید نباشد دانند که کاری عظیم از غلو تخانه غیب بعرصه گاه شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند
و آفتاب از افق غربی برآید و او را نوری نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون این آیتی عظیم ظاهر گردد غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد پس
بسبب آن لَا يَنْفَعُ سود نکند نَفْسًا هیچ نفسی را إِيمَانُهَا ایمان نفسی لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ که نبوده است که ایمان آورده باشد مِنْ قَبْلُ پیش ازین و ایمان امروز او
أَوْ كَسَبَتْ یا نبوده که کسب کرده باشد فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده و این دلیل کسی ست که ایمان را مجرد از عمل اعتبار
نمیکند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدین روز و بعضی میگویند مراد از خیر اخلاص ست یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند
ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سودمند نباشد امام حسن بصری رح فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما امروز افزوده
گذاشته باشد و خیر ناکرده چون این آیت معاینه بیند و آنگاه خیر کند آن خیر پذیرفته نباشد [illegible] التنزیل فرموده [illegible] ایمان کافر و توبه فاسق مقبول
نیست و موید این قولست آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتیکه آفتاب از مغرب طلوع کند [illegible]

إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ○ بدرستیکه ما نیز منتظرین علامتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حالی بر ما إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا بدرستیکه آنانکه پراگنده کردند دِينَهُمْ
دین خود را که به بعضی از انبیا و کتب ایمان آوردند به بعضی کافر شدند وَكَانُوا شِيَعًا و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه بودند و نصاری
که هفتاد و دو فرقه شدند لَسْتَ مِنْهُمْ نیستی تو در قتال ایشان فِي شَيْءٍ در چیزی یعنی در وقتی محاربه با ایشان نیست این حکم بآیت سیف منسوخ است گفته اند
مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری إِنَّمَا أَمْرُهُمْ جز این نیست که کار ایشان إِلَى اللَّهِ با خدا است
اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد درین سرای مهلت دهد و در آخرت عتاب کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را
بروز قیامت بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ○ بآنچه میکنند در دنیا مَنْ جَاءَ هر که بیاید بِالْحَسَنَةِ به نیکوئی فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا پس مر او راست
ده باره مانند آن یعنی ده نیکوئی امام ماتریدی رح گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل ست به تضعیف و در بحر الحقائق آورده که هر که
بیاید بحسنه پس مر او راست ده حسنه قبل ازان تا بآن حسنه میتواند رسید حسنه ایجاد از عدم و آفرینش در احسن تقویم و تربیت و رزق و بعثت رسل و انزال
کتب و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجا آرد وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که
بیاید بسیئه یعنی فعل بد فَلَا يُجْزَى پس جزا داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر بمانند آن یعنی یکی بیکی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم
دیده نخواهند شد به نقصان ثواب و زیادتی عقاب قُلْ بگو ای محمد مر این قوم را که تفرقه در دین خود افگنده اند إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي بدرستیکه
نموده است مرا پروردگار من إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست دِينًا قِيَمًا یعنی دینی پاینده درست مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ که آن ملت ابراهیم است
حَنِيفًا در حالتیکه ابراهیم از همه دینها بدین دین مائل بود که آن توحید خدا است وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ ○ از مشرکان
یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قُلْ إِنَّ صَلَاتِي بگو بدرستیکه نماز من وَنُسُكِي و قربانی من یا حج من وَمَحْيَايَ و زندگانی من یعنی آنچه
من بر آنم در زندگانی وَمَمَاتِي و آنچه بران می میرم از ایمان و طاعت لِلَّهِ همه مر خدا یراست رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ آفریدگار عالمیان
لَا شَرِيكَ لَهُ هیچ انبازی نیست مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمیسازم چون بت پرستان و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او
و در حج بوقت تلبیه دیگری را با او یاد نمیکنیم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک و گفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود
و امور خود است بحق سبحانه و تعالی یعنی هر چه کنم و گویم و دارم همه برای خدا است وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ و بدین مامور شده ام وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ○
و من اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه کفار مر آنحضرت را در رجوع با دین ایشان این آیت
نازل شد که قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگو ای محمد آیا بدون خدای أَبْغِي رَبًّا طلبم پروردگاری و در عبادت او را شریک سازم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ و حال
آنکه خدا ایست آفریدگار همه چیزها پس ماسوای او مربوب و مخلوق او باشد و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ و کسب نکند
هیچ نفسی از بدیها إِلَّا عَلَيْهَا مگر وبال آن بران باشد ولید بن مغیره میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من حق سبحانه
فرمود وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد هیچ بردارنده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه دیگری یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی
پروردگار شما است مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ آنچه بودید که در ان تَخْتَلِفُونَ ○
اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ و اوست آنکس که گردانید شما را ای آدمیان خَلَائِفَ
الْأَرْضِ خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ و برداشت بعضی را از شما
فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دیگر دَرَجَاتٍ پایهای بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه بشما داده اند

از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو سَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت کننده است

ع ناسپاسان و ناشکیبایان را وَاِنَّهٗ و بدرستیکه او لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ هر آیینه آمرزنده مهربانست بر شاکران و صابران

سُورَةُ الْاَعْرَافِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ مِائَتَانِ وَسِتُّ آيَاتٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الٓمٓصٓ نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتیست باسمی از اسمای الٰهی چون الله و لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی کنایتیست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمائی ست بآنکه مصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افصل یعنی منم خدای که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میگردانم و در تاویلات کاشی مذکورست که الف اشارتیست بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفت علم و میم کنایتیست از جامعیت که آن را معنی محمدی گویند و صاد صورت محمدیست و قول ابن عباس آنست که صاد جبل بمکه علیه عرش الرحمن ایمائی بدین معنی میکند و در حقائق سلمی گوید الف ازل است و لام ابد و میم ما بین ازل و ابد و صاد اشارتست باتصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقة نه اتصال را مجال گنجایش و نه انفصال را محل نمایش نظم این چه راهست این برون از فصل و وصل کاندرو نی فرع میگنجد نه اصل نی معانی نی عبارت نه عیان نی اشارت نی حقائق نی بیان برترست از مدرکات عقل و وهم لاجرم گم گشت در وی فکر و فهم چون بکلی روی گفت و گوی نیست هیچکس را جز خموشی سوی نیست كِتٰبٌ اُنْزِلَ این کتابیست فرو فرستاده اِلَيْكَ بسوی تو فَلَا يَكُنْ پس باید که نباشد فِيْ صَدْرِكَ در سینهٔ تو حَرَجٌ مِّنْهُ تنگی از تبلیغ او یعنی باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الٰهی از تکذیب قوم اندوهناک نباشی که این کتاب بر تو فرو آمده است لِتُنْذِرَ بِهٖ تا بیم کنی بدو کافران را وَذِكْرٰى و تا پند دهی پند دادنی لِلْمُؤْمِنِيْنَ مر مومنان را اِتَّبِعُوْا پیروی کنید ای مکلفان مَآ اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ این چیزی را که فرستاده اند بشما مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنگاهداشت اوامر و نواهی او وَلَا تَتَّبِعُوْا و پیروی مکنید مِنْ دُوْنِهٖ بجز کتاب خدای اَوْلِيَآءَ دوستان امر او اصنام اند که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در گمراهی می افگنند قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ اندکی پند میگیرید و تفکیکه متابعت غیر حق کنید وَكَمْ مِّنْ قَرْيَةٍ و بسیار اهل دیها و شهرها از کفار و فجار که اَهْلَكْنٰهَا حکم کردیم بهلاک ایشان فَجَآءَهَا پس آمد باهل آن دیه و شهر بَاْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در شب که هنگام غفلت و خوابست مانند قوم لوط اَوْ هُمْ قَآئِلُوْنَ یا فرود آمد عقوبت بایشان و بودند ایشان خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب و تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحت اند و تصور و توقع عذاب درین نیست پس بلیهٔ غیر منتظره صعب تر و سخت ترست چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر و لذیذ ترست فَمَا كَانَ پس نبود دَعْوٰىهُمْ درخواست ایشان اِذْ جَآءَهُمْ وقتیکه آمد بدیشان بَاْسُنَآ بلا و عذاب ما اِلَّآ اَنْ قَالُوْٓا مگر آنکه گفتند اِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ما ظٰلِمِيْنَ ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و منشاء ایشان آنکه اعتراف بجرائم خود خطا می باشد از عذاب و حال آنکه نزول سنابیه ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگر اند پس در وقت نزول عذاب توبه درست نیفتد مثل قوم یونس از این حکم مستثنی اند چنانچه در سوره مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی فَلَنَسْـَٔلَنَّ پس هر آیینه خواهیم پرسید روز قیامت الَّذِيْنَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ آنکسانی که فرستاده اند بدیشان پیغمبران و سوال از ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سوال تعنیف و تعذیب است وَلَنَسْـَٔلَنَّ الْمُرْسَلِيْنَ و بپرسیم پیغمبران فرستاده را که از پیغمبران از رسالت و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و تکریم ست و گفته اند ایشان را از فرمانبرداری

انبیا پرسند و انبیا را از مهربانی بر امم فَلَنَقُصَّنَّ پس هر آینه بخوانیم عَلَيْهِم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان را بِعِلْمٍ بدانش خویش که دانسته بودیم که ایشان
چه کردند و گفت و شنود ایشان چه بود وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ و نبودیم ما پنهان و دور بی خبر از اقوال و افعال ایشان وَالْوَزْنُ و سنجیدن اعمال هر کس
يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ آن روز که قیامت درستست و بعضی گفته‌اند صحائف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و بعضی گویند در آن نگرند
و این صورت برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن عباس نقل میکنند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راهست و کفتین او یکی از نور است
و یکی از ظلمت حسنات را در پلّهٔ نور نهند و سیئات را در کفهٔ ظلمت و کفتین هم چو آسمان و زمین است فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که گران بود مَوَازِينُهُ
اعمال سنجیدهٔ او برین تقدیر موازین جمع موزونست و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان
بطاعتست و آنرا که میزان ایشان گران بود فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران و رسیدگان بنجات وَمَنْ خَفَّتْ
و هر کرا سبک باشد مَوَازِينُهُ عملهای وزن کردهٔ او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود فَأُولَئِكَ پس آن گروه الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانند
که زیان کردند بهرهای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بِآيَاتِنَا بر ذکر کردن آیات يَظْلِمُونَ
ستم میکردند یعنی هتک مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ و بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان فِي الْأَرْضِ در زمین
جهت سکنی و زرع و گفته‌اند خطاب با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان وَجَعَلْنَا لَكُمْ
و آفریدیم برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب زندگانی از مکاسب و تجارات آنچه سبب معیشت باشد قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندکی شکر ع ۱۰
میگوئید با وجود تخصیص چنین نعمتی یا از شما اندکی ست که براسم شکر گزاری و سپاسداری قیام مینماید بسبب نعمت یعنی شکر گزارنده اندکیست
گوینده سپاس آلهی ز صد یکیست + وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و هر آینه بتحقیق بیافریدیم شما را در اصلاب پدران شما ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ پس صورت
کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا پس
گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را اسْجُدُوا سجده کنید سجدهٔ تعظیم و تحیت لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملائکه آدم را از روی فرمانبرداری
إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که از راه عجب و حسد لَمْ يَكُنْ نبود مِنَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان آدم را قَالَ گفت خدای ای ابلیس مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت
ترا أَلَّا تَسْجُدَ آنکه سجده نکردی آدم را إِذْ أَمَرْتُكَ چون فرمودم ترا بسجده او قَالَ گفت ابلیس أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از آدم این جواب از
حیثیت معنیست یعنی استبعاد مینماید از آنکه مثل منی را بسجود چون اوکسی فرماید پس مانع آنست که من از او بهترم خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِنْ نَارٍ
از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانیست وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ و آفریدی آدم را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی ست ابلیس درین صورت مغالطه
خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرده و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارتست از آن و بنسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارتست
بدان درنگریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست + و افطم زاد مثنوی ابلیس صورت دید و بس + غافل از معنی شد آن مردود خس که چرا من خدمت این
طین کنم + صورتی را من لقب چون دین کنم + نیست صورت چشم را نیکو بمال + تا به بینی شعشعهٔ نور جلال + و قیاس نیز در تفضیل نار از خاک نامستقیم بود
زیرا که آتش خائن است هر چه بدو دهی نیست گرداند و خاک امین است هر چه بدو سپارند نگاه دارد و امین نیک از خائن باشد و آتش متکبر است و خاک متواضع و
تواضع از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیر است چنانچه آدم نقش معرفت پذیرفت + کتب فی قلوبهم الایمان + و آتش نقش را سوزاند چنانچه نقش معرفت
ابلیس بسوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکور است قطعه صوت خاک است چه دارد تیرگی در ذات خود
نیک بنگر زره معنی صفا اندر صفاست + این همه خاکست کاندر صحف و مساجد لی ثنا گفتنست کز وی پیرایه جائز اجلاست جستن گوی گوهر عالم غنائم کم نیست

روی بر خاک سیاه آورد که تکبر کیمیاست قَالَ گفت خدای مر ابلیس را فَاهْبِطْ مِنْهَا پس فرو رو از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت او
گفته اند تنزل کن از مرتبهٔ رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلهٔ دنیه بواسطهٔ معصیتی که مرتکب آن شدی فَمَا يَكُونُ لَكَ پس نرسد و روا نباشد
تر آن تَتَكَبَّرَ آنکه گردنکشی کنی فِيهَا در آسمان و تعظیم نمائی بفرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگان است
فَاخْرُجْ پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إِنَّكَ بدرستیکه تو مِنَ الصَّاغِرِينَ ○ از خوار شدگانی و در تبیان آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی
و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها قَالَ گفت ابلیس وقتیکه ممسوخ شد و از رحمت ناامید گشت
أَنْظِرْنِي مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ○ تا روزیکه برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قَالَ گفت خدای إِنَّكَ بدرستیکه تو مِنَ
الْمُنْظَرِينَ ○ از مهلت دادگانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی میخواست که نمیرد و حق تعالی درخواست او قبول کرد تا نفخهٔ صعقه او را امان
داد چنانچه جای دیگر فرمود که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز و وقت معلوم که زمان میدن نفخهٔ صاعقه است یعنی
تو داعیهٔ اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قَالَ گفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي پس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود
لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر آینه بنشینم برای باز داشتن فرزندان آدم صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ○ بر راه تو که آن راه راست و درست یعنی دین اسلام و ترصد آن باشم که
ایشان را راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ پس هر آینه بیایم بر ایشان مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر
و بهشت و دوزخ نیست وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آنرا در پیش چشم ایشان بیارایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ و در آیم از دست راست ایشان
یعنی از جهت حسنات و ایشانرا در عجب و ریا اندازم وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم وَلَا تَجِدُ
و نیابی تو که خداوندی أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان آدم را شَاكِرِينَ ○ شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قَالَ گفت خدای
ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت یا از آسمان مَذْءُومًا مَدْحُورًا در حالتیکه نکوهیده باشی و عیبناک انده و دور کرده از
نصف رحمت لَمَنْ تَبِعَكَ بخدای که هر که پیروی تو بیاید مِنْهُمْ از اولاد آدم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر کنم دوزخ را مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ○ از همه شما
یعنی از تو و متابعان تو وَيَا آدَمُ اسْكُنْ و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو أَنْتَ وَزَوْجُكَ تو و جفت تو که حواست الْجَنَّةَ
در بهشت فَكُلَا پس بخورید از میوها و نعمتهای بهشت مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هر کجا که خواهید با هر چه خواهید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید هَٰذِهِ
الشَّجَرَةَ این جنس را از درخت که گندم ست یا انگور و مخورید از آن که اگر بخورید فَتَكُونَا پس باشید مِنَ الظَّالِمِينَ ○ از ستمگاران بر نفس
خویش فَوَسْوَسَ پس وسوسه کرد لَهُمَا الشَّيْطَانُ مر آدم و حوا را شیطان لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا عاقبت آشکارا گرداند برای ایشان
مَا وُورِيَ عَنْهُمَا آنچه پوشیده کرده بودند از ایشان مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشان ندید بود و هیچ
یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمیکردند و گفته اند که حق سبحانه ایشانرا جامها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس
از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه
کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس در بهشت در آمده بود و یا بصورت دیگر بر آمده چنانچه در قصص و کتب مطوله مذکور ست وَقَالَ و گفت شیطان
مر آدم و حوا را مَا نَهَاكُمَا باز نداشت و منع نکرد شما را رَبُّكُمَا آفریدگار شما عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ تَكُونَا مگر آنکه نگردید
شما مَلَكَيْنِ دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنای از غذا أَوْ تَكُونَا یا باشید شما مِنَ الْخَالِدِينَ ○ از جاوید ماندگان در بهشت
یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود چنانچه ملائکه خزینهٔ بهشت اند و این از آن گفت که در دل آدم گذشته بود که بهشت خوش آرامگاهی است

کدورو جاودان میتوان بود بهندران خطره وسوسه کرد و هم ازینجاست که محققان گفته که هر آرزو که بذات خداوندست تعالی از وسوسه شیطان نبود
وچون باوجود این وسوسه آدم ع در خوردن آن تامل مینمود ابلیس مبیرد یگر کرد وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد ابلیس برای آدم وحوا گفت اِنِّي لَكُمَا
بدرستیکه من مرشمارا لَمِنَ النّٰصِحِيْنَ از نصیحت کنندگانم واز روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا بمیرید آدم ع گمان برد که کسی بخدای تعالی
سوگند بدروغ نخورد و بدان سوگند فریفته شد. فَدَلّٰىهُمَا پس ابلیس تنزل کرد بدین سوگند ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافله افگند ایشان بِغُرُوْرٍ
بفریب و وسوسه فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آن هنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بَدَتْ لَهُمَا ظاهر شد مر ایشان را
سَوْاٰتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان ندید و ایشان ازین
صورت منفعل شدند وَطَفِقَا و در استادند و قصد کردند بر گرفتهای اشجار یَخْصِفٰنِ میچسپانیدند برگی بر بالای برگی و مینهادند عَلَيْهِمَا بر عورات
خویش مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون هیأت ازاری شد دعوات تخوابدان پوشیدند و ازین
طرف بدان طرف میگریختند وَنَادٰىهُمَا رَبُّهُمَا وندا کرد ایشان را آفریدگار ایشان که اَلَمْ اَنْهَكُمَا آیا نه شما را نهی کرده بودیم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن
این درخت وَاَقُلْ لَّكُمَا و نه گفته بودیم شما را و تحذیر کرده بودیم که اِنَّ الشَّيْطٰنَ لَكُمَا بدرستیکه شیطان هست شما را عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ دشمنی آشکارا
وعداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت افرارا منی یا آدم از من میگریزی
آدم گفت لا یارب بل حیاء منک این گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه خود اعتراف نمودند و با حق سبحانه تعالی از روی نیاز گفتند
قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما ظَلَمْنَآ اَنْفُسَنَا ستم کردیم ما بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر نیامرزی تو گناهان ما را
وَتَرْحَمْنَا و نه بخشائی بر ما لَنَكُوْنَنَّ هر آینه ما باشیم مِنَ الْخٰسِرِيْنَ از زیانکاران قَالَ گفت خدای مر آدم و حوا و مار و طاؤس و ابلیس را
اهْبِطُوْا فرو روید بر زمین بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی دیگر را دشمن اند چنانچه آدمی و شیطان و مار و طاؤس همه دشمن یکدیگر اند
وَلَكُمْ و شما راست فِي الْاَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و آرام جای وَّمَتَاعٌ و برخورداری اِلٰى حِيْنٍ تا هنگام رسیدن مرگ
آدم ع غمناک شد و پنداشت که دیگر بار ببهشت نخواهد رسید قَالَ گفت خدای فِيْهَا تَحْيَوْنَ در زمین بزیید وَفِيْهَا تَمُوْتُوْنَ و در زمین میرید وَمِنْهَا
تُخْرَجُوْنَ و از زمین بیرون آورده میشوید برای حساب و جزا آدم ع از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ خطاب ع ۲
عامست مر همه فرزندان آدم ع را میگوید قَدْ اَنْزَلْنَا بدرستیکه ما فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوششی یعنی بیافریدیم برای شما
لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و ازین قبیل ست و انزل لکم من الانعام پس بیان فائده لباس میکند و میفرماید يُّوَارِيْ
میپوشد آن لباس سَوْاٰتِكُمْ عورات شما را وَرِيْشًا و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید و در گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد
و آنچه ورای آنست از جامها آنرا ریش گویند و در تفسیر امام زاهد رح فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و پشم و کتان بود و گفته اند ریش
امتعه خانه بود وَلِبَاسُ التَّقْوٰى و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت ذٰلِكَ خَيْرٌ آن بهترست از
لباسهای نرم و متکلف که متجبران میپوشند و گفته اند لباس پرهیز جامهای حربست چون زره و خفتان که وقایه محاربان باشد از تیغ و نیزه و تیر
و نزد محققان لباس التقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت شخص بدان مستور میگردد و گفته اند که لباس التقوی عفت ست
که آن فرو فرستادن لباس ترس الهی یا التزام طریقه خیر و در بحر الحقائق آمده که لباس بر دو گونه است لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعت ست
و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت ست از لباس فتوی همین بدن بهره مندست که ستر سورت او میشود و لباس تقوی هر یک از دل و روح

و سر و خفی بهره دارند بهر یکی چیزی پوشیده میگردد و بهرهٔ دل از لباس تقوی صدق ست در طلب مولی و بدان پوشیده میشود سوآت طمع دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حضرت سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوءت تعلق بغیر مولی و نصیب سر ازین لباس نسیت الا شهود انوار لقا و بدان پوشیده شود سوءت رویت ماسوی الله و بهرهٔ خفی از لباس تقوی بقاء اوست بهویت حق و بدان پوشیده میگردد سوءت هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده آید و سر لمن الملک الیوم بر غرفهٔ وحدت قهاری جلوه نماید **مثنوی** ملک ملک اوست او خود مالک ست غیر ذاتش کل شیء هالک ست + کل شیء ما خلا الله باطل + ان فضل الله غیم هاطل + هالک آید پیش وجهش هست و نیست + هستی اندر نیستی خود طرفه ایست + ذٰلِكَ مِنْ اٰيٰتِ اللّٰهِ آن از لباسهای فضل و رحمت خداست که بدان سوءت آدمیان را بپوشد و ایشان را از خصف برگ درخت مستغنی گردانید لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ ای فرزندان آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطٰنُ پرحذر باشید که شما را در فتنه نه اندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد كَمَآ اَخْرَجَ چنانکه بیرون آورد اَبَوَيْكُمْ پدر و مادر شما را مِّنَ الْجَنَّةِ از بهشت يَنْزِعُ عَنْهُمَا بر میکشد از ایشان لِبَاسَهُمَا جامهٔ ایشان را لِيُرِيَهُمَا تا بنماید بهر یک از ایشان سَوْاٰتِهِمَا عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورت گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید اِنَّهٗ يَرٰىكُمْ بدرستیکه ابلیس می بیند شما را هُوَ وَقَبِيْلُهٗ او و لشکر او مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جائیکه شما ایشان را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم تر ست اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيٰطِيْنَ بدرستیکه ما گردانیده ایم دیوان را اَوْلِيَآءَ دوستان لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی بواسطهٔ جنسیت و مناسبت دیوان را دوست کافران ساخته ایم وَاِذَا فَعَلُوْا و چون بکنند کفار و مرتکب شوند فَاحِشَةً عمل زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن و چون کسیکه ایشان را از آن نهی کند قَالُوْا گویند از روی تقلید وَجَدْنَا عَلَيْهَآ یافته ایم برین عمل زشت اٰبَآءَنَا پدران خود را وَاللّٰهُ اَمَرَنَا بِهَا و خدای فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند قُلْ بگوای محمد اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدای لَا يَاْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ نمیفرماید بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن اخلاق اَتَقُوْلُوْنَ آیا میگوئید شما عَلَى اللّٰهِ بر خدای از راه افترا مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه نمیدانید که او فرموده است قُلْ بگو اَمَرَ رَبِّيْ فرمود آفریدگار من بِالْقِسْطِ بعدل و راستی یا بتوحید که سرهمه استقامت وَاَقِيْمُوْا وُجُوْهَكُمْ و راست کنید رویهای خود را بقبله عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی مراد از سجود نماز ست یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید و تاخیر مکنید بآن جهت که مساجد خویش گزارید وَّادْعُوْهُ و بپرستید خدای را مُخْلِصِيْنَ در حالتیکه پاک کنندگان باشید لَهُ الدِّيْنَ برای خدای طاعت را كَمَا بَدَاَكُمْ همچنانکه بیافرید شما را در ابتدای خلق تَعُوْدُوْنَ باز خواهید گشت بوی ثانیاً تا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک بیافرید باز بخاک عود خواهید کرد فَرِيْقًا هَدٰى گروهی را راه راست نمود بآنکه توفیق داد ایمان وَفَرِيْقًا و گروه دیگر را که حسب خذلان و چنان کرد حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلٰلَةُ سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق یضل الله ما یشاء اِنَّهُمُ بدرستیکه این گمراهان اتَّخَذُوا الشَّيٰطِيْنَ فرا گرفتند دیوان را اَوْلِيَآءَ دوستان خود که فرمان ایشان برند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بدون خدای وَيَحْسَبُوْنَ و گمان برند و پنداشتند اَنَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ که ایشان راه یافتگانند و فی نفس الامر نه چنان اند يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ بعضی برانند که این خطاب عام ست و اکثر مفسران گویند که خاص ست بمسلمانان چه بنو ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف کردندی و بدان تجرید بتبری از ذنوب تفاؤل نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردنی حیوان مختنب

بوده وبایدکی از طعام قناعت کرده آنرا طاعت دانستندی وتعظیم کعبه خیال بستندی اہل اسلام گفتند ما باحیای این تعظیم وتکریم سزاوارتریم حق تعالی
ایشان را تحذیر فرمود وگفت خُذُوْا فراگیرید زِیْنَتَکُمْ جامهای خود راکه بدان آراسته اید عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر مسجدی که آن طواف
میکنید یا در آن نماز میگزارید ومراد ازین جامه نیکوترین وپاکیزه ترین لباسهاست که در وقت نماز بپوشند وگفته اند زینت شانه کردن محاسن ست
وامام قشیری قدس سره میگوید مراد زینت سرائرست نه آرایش ظواهر یعنی خشوع واخلاص مخصوص بیک محل نیست بلکه در همه اماکن ومساجد باید ودر کشف الاسرار
آورده که زینت بزبان علم ستر عورتست برای نماز وبلسان کشف حضور دلست برای عرض ونیاز **بیت** ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس طالب
حق را دل حاضر درین درگاه بس وَّکُلُوْا وبخورید یعنی در ایام احرام گوشت وچربی وغیر آن از ماکولات وَاشْرَبُوْا وبیاشامید شیر وسائر مشروبات
طیبات وَلَا تُسْرِفُوْا واز حد در مگذرید به تحریم حلال یا بافراط طعام ومشروبات در خوردن آن اِنَّهٗ بدرستیکه خدای لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِیْنَ ۝ ع٦
دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیادت از سیری بخورند ودر کتاب قوت القلوب فرموده که دو بار خوردن در روزی اسرافست واز بعضی سلف
نقل میفرماید که اسراف آنست که هرچه آنرا آدمی آرزو کند بخورد وذلیل وذمیم ترین مردمان آنست که همت او تمام مصروف باشد بفکر طعام وشراب در ابیات
حقائق سمات سلسلة الذهب مذکورست **مثنوی** خواجه را بین که از سحر تا شام + دارد اندیشهٔ شراب وطعام + شکم از خوشدلی وخوشحالی + گاه پر میکند گهی خالی +
فارغ از خلد وایمن از دوزخ + جای او مزبله ست یا مطبخ + شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی ودر دهان درویشی نهی اسراف
نباشد واسراف آن باشد که برضای حق سبحانه صرف کنی **قطعه** یک جوانی که خیر دائم داشت + پند میداد راهبی در دیر + کای پسر خیر نیست در اسراف + گفت
اسراف نیست اندر خیر + قُلْ بگو مَنْ حَرَّمَ که حرام کرده است زِیْنَةَ اللّٰهِ آرایشی که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای متنوع الَّتِیْٓ آن زینتی که بمحض قدرت
اَخْرَجَ بیرون آورد لِعِبَادِهٖ برای بندگان خود از نباتات چون پنبه وکتان واز حیوانات چون پشم وحریر واز معادن چون زره وخود وَالطَّیِّبٰتِ ودیگر که
حرام کرده است از پاکیزها مِنَ الرِّزْقِ از روزی یعنی مستلذات مآکل ومشارب از لحوم ودسوم والبان یا حلالات آن چون بحیره وسائبه وجز آن قُلْ هِیَ
بگو این زینت وطیبات لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی آنها باصالت برای مومنانست فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا
اما کفار وفجار بتبعیت شریک ایشانند در ان لیکن نعیم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود خَالِصَةً پاکیزه وبی شریک یَّوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز کَذٰلِكَ
همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را نُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیگر یا دلائل توحید را مبین میسازیم لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ ۝ برای گروهی
که فهم دارند ومیدانند قُلْ بگوای محمد اِنَّمَا حَرَّمَ جزین نیست که حرام کرد رَبِّیَ آفریدگار من الْفَوَاحِشَ گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم ست
مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه پیداست ازان چون کفر وَمَا بَطَنَ وآنچه نهانست چون نفاق وَالْاِثْمَ وحرام کرد گناهی را که بران حد مقرر نیست چون صغائر
وَالْبَغْیَ وحرام ساخت ستمکاری یا کبر را بِغَیْرِ الْحَقِّ بناحق واین تاکیدست چه ظلم وکبر بحق نخواهد بود وَاَنْ تُشْرِکُوْا ودیگر حرام کرد آنرا که شرک آرید
بِاللّٰهِ بخدای وشریک گیرید بعبادت او مَا لَمْ یُنَزِّلْ آنچیزیرا که خدای نفرستاده است بِهٖ بپرستش او سُلْطٰنًا حجتی وبرهانی وَّاَنْ تَقُوْلُوْا
وآنرا نیز حرام کرده است که بگوئید بدروغ وافترا کنید عَلَی اللّٰهِ برخدای مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ آنچه نمیدانید از تحریم حرث وانعام وبرهنه شدن در طواف
بیت الحرام وَلِکُلِّ اُمَّةٍ ومر هر گروهی است اَجَلٌ مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است مر حیات ایشان را وگفته اند هر امتی را غیر از مومنان مدتی ست
که دران عذاب استیصال ایشان فرود آید فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت عذاب هلاک ایشان یا چون آن مدتی مقرر بسر آید
لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً پس نپایند از آن اجل ساعتی ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند ومراد نه ساعت نجومی ست وَّلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ ۝
وپیشی نگیرند بر آن اجل **بیت** اجل چون فرود آید از پیش وپس + پس وپیش نگذارد یک نفس یٰبَنِیْٓ اٰدَمَ خطاب با مشرکان عرب ست

إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ چون بیایند بشما رُسُلٌ مِّنكُمْ پیغمبران از شما بزبان شما و اصح آنست که خطاب عام دارند یعنی ای فرزندان چون بیایند فرستادگان
بشما از انواع شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فَمَنِ اتَّقَىٰ پس هر که بپرهیزد از شرک و تکذیب وَأَصْلَحَ
و باصلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هرچه میترسند ایمن شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهرچه
امید میدارند برسند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه دروغ شمردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند بر آیات ما وَاسْتَكْبَرُوا و کبر آوردند و تعظیم نمودند یعنی سرکشی
کردند عَنْهَا از ایمان بدلائل وحدت ما أُولَٰئِكَ آنگروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش باقی اند ببقای ابدی فَمَنْ أَظْلَمُ
پس کیست ستمگارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسیکه بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی بآنکه گوید زن و فرزند و شریک دارد أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا بدروغ شمرد آیات
منزله او را و این نیز انکار نبوت هست أُولَٰئِكَ آنگروه مفتریان و مکذبان يَنَالُهُمْ برسد بر ایشان نَصِيبُهُم بهرهٔ ایشان مِّنَ الْكِتَابِ از
لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا بیابند جزای آنچه نوشته شده در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روی نوشته شده
برای ایشان حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ تا وقتیکه بیایند بایشان رُسُلُنَا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند يَتَوَفَّوْنَهُمْ فرا گیرند یعنی قبض کنند
ارواح ایشان را قَالُوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع أَيْنَ مَا کجا اند آن بتان که پیوسته كُنتُمْ تَدْعُونَ بودید که میخواندید و
میپرستیدید ایشان را مِن دُونِ اللَّهِ بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قَالُوا گویند کافران که آنها ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما یعنی غایب
گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وَشَهِدُوا و گواهی دهند عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا بآنکه ایشان بودند كَافِرِينَ ناگرویدگان
قَالَ گوید خدای یا یکی از ملائکه روز قیامت ایشانرا ادْخُلُوا درآئید فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در میان امتان که درگذشته اند مِن قَبْلِكُم پیش از شما
هم بر دین و آئین شما مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند ازین دو طائفه که حق سبحانه و تعالی گوید درآئید با ایشان فِي النَّارِ در آتش
دوزخ هر کرا از ایشان عناد و تکبر بیشتر باشد او را بیشتر بآتش در آرند كُلَّمَا دَخَلَتْ هرگاه درآیند أُمَّةٌ گروهی بدوزخ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا لعنت کنند
گروهی دیگر را که همدینان ایشان باشند و بر یک کیش و ملت مرده باشند چنانچه جهودان جهودانرا لعنت میکنند و ترسایان ترسایانرا و گبران
گبران را و علی هذا القیاس حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا تا وقتیکه بیکدیگر رسند فِيهَا جَمِيعًا همه ایشان در آتش قَالَتْ أُخْرَاهُمْ گویند آنها که پس آمده اند
و از پی در آمدگان لِأُولَاهُمْ برای آنها که پیشوا بودند یعنی در بارهٔ ایشان گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هَٰؤُلَاءِ این گروه أَضَلُّونَا گمراه
کرده اند ما را فَآتِهِمْ پس بده ایشانرا عَذَابًا ضِعْفًا عذاب دو چندان که ما راست مِّنَ النَّارِ از دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و قسمی
برای گمراه ساختن دیگران قَالَ گوید خدای لِكُلٍّ ضِعْفٌ مر همه را عذاب دو بار است پیشوایان از جهت ضلال و اضلال و پس روانرا بواسطهٔ تقلید
وَلَٰكِن لَّا تَعْلَمُونَ و لیکن ایشان نمیدانند حفص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وَقَالَتْ أُولَاهُمْ و گویند پیشروان
لِأُخْرَاهُمْ مر پیروانرا فَمَا كَانَ لَكُمْ پس نیست شما را عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه
ما و شما در کفر برابریم فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ بسبب آنکه بودید که کسب می کردید از کفر اکنون حوالهٔ عذاب بدیگری ع ۸
مکنید إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بدرستی و راستی آنها که بدروغ داشتید بِآيَاتِنَا آیتهای ما را از قرآن و دلائل قدرت وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا و سرکشی
کردند از گرویدن بآن و فرمانبرداری آن لَا تُفَتَّحُ گشوده نشود لَهُمْ برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت أَبْوَابُ السَّمَاءِ
درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای روح مؤمن بگشایند و آنرا
بعلیین برند که بالای آسمان هفتم است وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ تا وقتیکه درآید شتر فِي سَمِّ

الْخِيَاطِ در سوراخ سوزن یعنی بصورت هرگز و چون نگیرد پس کافر هرگز به بهشت نرود وَكَذَٰلِكَ و مانند این پاداش منکر نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ۝ جزا دهیم مجرمان را یعنی
کافران را لَهُم مر ایشان را باشد مِّن جَهَنَّمَ از آتش دوزخ مِهَادٌ فراشی که بران نشینند وَمِن فَوْقِهِمْ و از زبر ایشان غَوَاشٍ پوششها باشد
هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش باشد وَكَذَٰلِكَ و مثل جزای این گروه نَجْزِي الظَّالِمِينَ ۝ پاداش دهیم جمیع کافران را وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه گرویدند بخدای وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمانبرداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام آن فوق
طاقت بشریت میفرماید لَا نُكَلِّفُ تکلیف نمیکنیم و نمیفرمائیم نَفْسًا هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه قادر باشد بران و تواند بجا آوردن آن و این جمله معترضه
بود میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنهاکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر اینکه أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت‌اند هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ۝ ایشان در بهشت باقی‌اند وَنَزَعْنَا و بیرون بریم مَا فِي صُدُورِهِم آنچه در سینه‌های بهشتیان بود مِّنْ غِلٍّ از کینه و حسد آنچه اسباب
عداوت باشد تَجْرِي میرود مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان وَقَالُوا و گویند اهل بهشت چون منازل
خود ببینند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حمد و ثنا مر آن خدای را که بفضل خود هَدَانَا لِهَٰذَا راه نمود ما را بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست
وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ و نبودیم ما که بقوت خود راه مستقیم یافتیم لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکریست که بهشتیان نعمت
هدایت میکنند زیرا که بی توفیق رفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بی بدرقه عنایت الهی انتهای هیچ سالک بمقصد او نرسد باعث
گویند [illegible] از راه تو هیچکس نگردد آگاه [illegible] رسند و [illegible] توفیق رفیق ارنشود [illegible] لَقَدْ جَاءَتْ و گویند
[illegible] رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان پروردگار ما بِالْحَقِّ براستی و ما بواسطه ایشان راه توحید یافتیم وَنُودُوا و ندا کرده شوند اهل بهشت
أَن تِلْكُمُ الْجَنَّةُ این آن بهشت است که وعده داده شده بودید أُورِثْتُمُوهَا میراث داده شدید آن بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ بآنچه بودید
که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بیرنجست و دیگر آنکه میراث گرفتگان انداز کافران چنانچه در خبر
آمده که هیچکس نباشد الا که مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث مومنان
رسد در بهشت وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت أَصْحَابَ النَّارِ اهل دوزخ را و از روی شماتت گویند أَن قَدْ وَجَدْنَا بدرستیکه
یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از مثوبه حَقًّا راست بی‌شبهه فَهَلْ وَجَدتُّم پس آیا یافتید شما مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ
آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبت حَقًّا راست و درست بی‌شبهه قَالُوا نَعَمْ گویند دوزخیان که آری [illegible]
فَأَذَّنَ [illegible] مُؤَذِّنٌ [illegible] أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ [illegible]
[illegible] الَّذِينَ يَصُدُّونَ [illegible] عَن سَبِيلِ اللَّهِ
[illegible] وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا [illegible] وَهُم بِالْآخِرَةِ
كَافِرُونَ ۝ [illegible] وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ [illegible] میان اهل بهشت و دوزخ [illegible]
[illegible] اهل دوزخ بهشت نخواهند [illegible] وَعَلَى الْأَعْرَافِ [illegible]
[illegible] رِجَالٌ [illegible] و دوزخ يَعْرِفُونَ بشناسند این رجال كُلًّا همه اهل بهشت و دوزخ
بِسِيمَاهُمْ [illegible] ایشان [illegible] باشند و این موضع را جهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف
احوال فریقین [illegible] انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملائکه بصورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان است آنجا

منازل خود را در بهشت می بینند و از آن متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و خلاصی از آن میسر نمیباشد و در تفسیر ثعلبی رح منقول است
از ابن عباس رض که اعراف موضعی بلند است از صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رض بر آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفید روئی و دشمنان
خدا را بشناسند به تیرگی و سیاه روئی و گویند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یا یکی از ابوین ایشان راضی بود و یکی نی و یا مجاهد
باشند مقصر در علم و بدین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت وَنَادَوْا و ندا میکنند اصحاب
اعراف أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ تحیت خدای بر شما باد یا خوشحالی شما
که بدار السلام بسلامت رسیدید لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز اهل اعراف در بهشت در نیامده باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ و ایشان طمع میدارند که در آیند
قولی آنست که آخرین کسان که به بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف
مساوی باشد و ایشان هم در بهشت مینگرند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام را مرجحی نبود پس چون خلق را بسجود خوانند و آن آخرین تکلیفیست روز قیامت
اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هرگاه که چشمهای ایشان بگردانند
و در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان بگرداند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان قَالُوا ایشان پناه گیرند
بخدای و گویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مدار ما را با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادَىٰ ع ۵ ۱۶
أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و آواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ مردانی را که بشناسند ایشان بِسِيمَاهُمْ بعلامات ایشان از سیاه روی
و زرقه عین و آن شناختگان رؤسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدای
امثال بلال و عمار و صهیب که فقرای صحابه رض اند به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بندگان خود را بر ما تفضیل نکند
قَالُوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید مَا أَغْنَىٰ عَنكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ مالیکه جمع میکردید یا کثرت انصار و اعوان شما وَمَا كُنتُمْ
تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید گردنکشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب
و صهیب و امثال ایشان رض کافران گویند أَهَٰؤُلَاءِ آیا این گروه الَّذِينَ آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ خدای
هرگز نرساند بدیشان بخشایش خود را حالا برحمت حق ایشان به بهشت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید
ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آئید به بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک شوید
از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس رض فرموده که چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان را طمع فرج بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند
در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان بدوزخیان نگرند و خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد
اما دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند از ایشان شراب و طعام بهشت خواهند چنانچه میفرماید وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ
و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا آنکه بریزید بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب بهشت بدان مقدار که
تشنگی ما ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سائر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قَالُوا گویند بهشتیان
در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام و شراب بهشت عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا
آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ دین خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی و بازی چه ایشان در شیء نبوده بحوالی که بهشتی آمدند دوست میزدند و بازیچه میکردند
وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداریست فریبنده

ومکاریست بازی دهنده مثنوی در دیدهٔ اعتبار خوابیست + در ره گذر اجل سرابیست + مشغول شو بسرخ و زردش + اندیشه مکن ز گرم و سردش
سرمایهٔ آفتست زنهار + خود را ز فریب او نگهدار + فَالْیَوْمَ نَنْسٰهُمْ پس امروز فرا گذاریم ایشانرا در آتش کَمَا نَسُوْا چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر غلط
گذرانیدند لِقَآءَ یَوْمِهِمْ هٰذَا آمدن این روز را وَمَا كَانُوْا و چنان بودند که از روی عناد بِاٰیٰتِنَا یَجْحَدُوْنَ ۝ انکار میکردند علامات ربوبیت
یا آیات کتاب ما را وَلَقَدْ جِئْنٰهُمْ و هر آینه آوردیم برای این گروه کفار بِکِتٰبٍ فَصَّلْنٰهُ بکتابی که بیان کردیم معانی او و مفصل ساختیم همه چه بکار آید در او
عَلٰی عِلْمٍ و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هُدًی و آوردیم این کتاب را راه نماینده وَّرَحْمَةً و خداوند بخشش لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ۝
برای گروهی که میگروند هَلْ یَنْظُرُوْنَ آیا انتظاری می برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند اِلَّا تَاْوِیْلَهٗ مگر عاقبت کتاب و حقیقت آن را
از وعده و وعید یعنی منتظر اند آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب تا ببینند که راست میشود یا نی یَوْمَ یَاْتِیْ تَاْوِیْلُهٗ روزی که
بیاید عاقبت کار یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد یَقُوْلُ الَّذِیْنَ گویند آنانکه نَسُوْهُ ترک کرده بودند کتاب را مِنْ
قَبْلُ پیش از این در دنیا یعنی چون کافران که بقرآن نگرویده اند در آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای تعالی گویند قَدْ جَآءَتْ بدرستیکه آمده بودند
رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ براستی و بدرستی و ما تکذیب کردیم و آن خطائی عظیم بود فَهَلْ لَّنَا پس آیا هست ما را مِنْ شُفَعَآءَ
درخواست کنندگان فَیَشْفَعُوْا لَنَآ تا شفاعت کنند برای ما امروز اَوْ نُرَدُّ یا باز گردانیده شویم بدنیا فَنَعْمَلَ پس عمل کنیم غَیْرَ الَّذِیْ جز آنکه كُنَّا
نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم یعنی [illegible] نه تکذیب بوحدت قائل شویم نه بشرک پس کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدنیا ایشانرا باز آرند قَدْ
خَسِرُوْٓا بدرستی زیان کردند اَنْفُسَهُمْ نفسهای خویش که سرمایهٔ عمر را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَّا كَانُوْا یَفْتَرُوْنَ ع
آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای بیت دی بر بود [illegible] امیدی سیه بخت + امروز برفت و نا امیدم بگذاشت
اِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق اللّٰهُ خداوندیست جامع جمیع صفات کمال الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ اوست آنکس که بیافرید آسمانها
وَالْاَرْضَ و زمین را فِیْ سِتَّةِ اَیَّامٍ در مقدار شش شبانروز چه قبل از خلق آسمان و زمین روزی که عبارت از مدتیست معین از زمان طلوع شمس
تا زمان غروب او نبوده و در تبیان گوید که در شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون و قول اول
اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمهٔ کن دلیلیست بر اختیار قادر مختار و اشارتیست بر رعایت تانی در امور و ترک عجلت
و اضطراب و نکتهٔ العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن مؤید این سخنست و فی المثنوی المعنوی مثنوی مکر شیطانست تعجیل و شتاب + خوی رحمانست صبر و احتساب
با تانی گشت موجود از خدا + تا بشش روز این زمین و چرخها + ورنه قادر بود کز کن فیکون + صد زمین و چرخ آوردی برون + این تانی از پی تعلیم تست
صبر کن در کار دیر آی و درست + ثُمَّ اسْتَوٰی پس قصد کرد عَلَی الْعَرْشِ بر آفریدن عرش یا مستولی شد امر او بدان یا مستولی گشت بران و تخصیص
عرش باستیلا جهت بزرگی عجب آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت آنست که استوا بر عرش صفتیست مر خدای را بلا کیف لا وصف و این از جمله
متشابهات قرآنست باید و ایمان آریم و تاویل آن بحق بگذاریم یُغْشِی الَّیْلَ در میکشد خدای شب تاریک را النَّهَارَ در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند
روشنی روز را بتاریکی شب و بعکس این بنا نگفت اکتفاء باحد الضدین یَطْلُبُهٗ میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حَثِیْثًا شتاب کننده و روز
نیز بسرعت طالب شبست وَّالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را وَالنُّجُوْمَ و ستارگان را مُسَخَّرٰتٍۭ بِاَمْرِهٖ رام شدگان بفرمان او اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ
بدانید که خدای راست آفریدن بدائع مخلوقات و فرمان نافذ یا مر او راست هر چه آفریده شده و تصرف در آنهاست تَبٰرَكَ اللّٰهُ بزرگست خدای
بوحدانیت و در الوهیت و فردانیت و در ربوبیت رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ ۝ آفریدگار همه عالمیانست اُدْعُوْا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را

تضرعاً بزاری و خفیةً و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را بشناسید و او را بپرستید تضرع علامت احتیاج انسانست و نهان داشتن دلیل اخلاص
بخوانید خواندنی از روی ناامیدی نیست بلکه تضرع و نوعی نعیم که ناامیدی کفرست انه بدرستیکه خدای لا یحب المعتدین ۝ دوست نمیدارد
از حد درگذرندگان را یعنی آنها که دعای بد کنند در حق کسی یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لائق آن نباشد
چون منزلت انبیا و صعود بر مدارج سماوات و لا تفسدوا و افساد مکنید فی الارض در زمین بکفر یا ظلم بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن بایمان یا بعدل
وادعوه و بخوانید خدای را خوفاً از بیم عقاب و طمعاً و با امید ثواب ان رحمت الله بدرستیکه رحمت خدای قریب من المحسنین ۝
نزدیکست به نیکوکاران و ایشان نیکوان عمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان امید همه برحمت بی غایت و فضل بی نهایت اوست
در مناجات شیخ الاسلامست که خدایا اگر وفاداران بتو امید دارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند بیت من اگر جفاست کارم تو بلطف امیدوارم
بجز از تو کس ندارم که توئی منبع وفایی * وهو الذی و اوست آنکه یرسل الریاح میفرستد بادهای چهارگانه را بشراً مژده دهندگان بین یدی
رحمته پیش آمدن باران حتی اذا اقلت تا چون بردارند بادهای سحاباً ثقالاً ابرهای گرانبار الثقلة ای که باد صبا ابر را از زمین برانگیزاند باد شمال
همه را جمع کند و باد جنوب ببارید قطرات در آرد و باد دبور بعد از باریدن همه متفرق سازد و بر هر تقدیر چون ابر را بردارند سقناه برانیم آن ابر را
لبلد میت برای احیای زمین مرده فانزلنا پس فرو فرستیم به الماء بدین ابر باران زمین فاخرجنا به پس بیرون آریم بدان آب من کل
الثمرات از هر نوع میوه کذلک همچنانکه زمین را زنده کردیم بنبات نخرج الموتی زنده کنیم و بیرون آریم مردگان را از قبرهای ایشان احیای ارض
نمودار احیای اموات ست بیان این لعلکم تذکرون شاید که شما پند گیرید و بدانید که قیامت گردید و بدین صورت بدان حق ست والبلد الطیب
و زمین پاک از سنگ ریگ که شایسته و خالی از عیب باشد یخرج نباته بیرون آید گیاه آن سبز و تازه باذن ربه بفرمان خدای تعالی
بآسانی و خوبی والذی خبث و آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکداً مگر اندکی که در آن هیچ نفعی نباشد این تشبیه ست
که حق سبحانه و تعالی ایراد فرموده در شان مومن و کافر تشبیه داده دل مومن بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران
مواعظ ایشان بر دل مومن آید انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت
قبول نکند و هیچ صفتی که بکار آید ظهور نیابد بیت زمین شوره سنبل بر نیارد در و تخم عمل ضایع مگردان * کذلک همچنان این مثل بیان کردیم
نصرف الآیات میگردانیم این آیتها را و ضرب امثال میکنیم لقوم یشکرون ۝ برای گروهی که شکر نعمت بجا آرند
شما التفکر و موده بهره اعتبار بیابند لقد ارسلنا بدرستیکه ما فرستادیم نوحاً الی قومه بقوم او
که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند فقال یا قوم پس گفت نوح ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدای را ما لکم
من اله غیره نیست معبودی بجز او پس فرمان وی برید انی اخاف بدرستیکه من میترسم علیکم
بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم ۝ عذاب روز بزرگ که یوم الطوفانست یا روز قیامت قال الملأ گفتند بزرگان من قومه
از قوم او انا لنریک بدرستیکه ما می بینیم ترا ای نوح فی ضلال مبین ۝ در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدا باین عبادت یک خدا
دلالت میکنی قال گفت نوح در جواب ایشان یا قوم ای گروه من لیس بی ضلالة نیست با من هیچ گمراهی و دوری از طریق حق
و لکنی رسول و لیکن من فرستاده ام من رب العالمین ۝ از پروردگار جهانیان ابلغکم میرسانم شما را رسالات ربی پیغامهای پروردگار خویش و انصح
لکم و نصیحت میکنم شما را و اعلم من الله و میدانم از وحی خدای که ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید قوم نوح

ع ۵

عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمی دانستند چون نام پیغامبر و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح ع گفت أَوَعَجِبْتُمْ آیا شگفت
میدارید و عجب مینمائید أَنْ جَاءَكُمْ از آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پیغامی و وحی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْكُمْ از جنس
شما یعنی آدمی همزبان شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از عقوبت کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید شما از خشم خدای وَلَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ ۝ و تا شاید که بر شما ببخشند بسبب آن پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح ع را و نوح ع دعا کرد بهلاکت قوم خود خدای
حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مومنان بکشتی درآمد حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح ع با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه حق تعالی میفرماید
فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنان را که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد
و چهل زن وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنان را که بدروغ شمرده بودند دلالت وحدانیت ما یا معجزات نوح ع بر نبوت
إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه قوم نوح ع بودند قَوْمًا عَمِينَ ۝ گروهی کوران که از نشانهای وحدانیت نابینا شدند و باقی قصه نوح ع در بعضی
آیات و سور خواهد آمد ان شاء الله تعالی وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان در نسب یعنی خویش ایشان هود ع را عاد که قبیله
باز بدو خوانند چهارم پدر هود ست و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح ست و نزد اهل سیر نام هود عابر ست و او پسر صالح بن ارفخشد بن سام بن نوح ست و بر
قول ابنای عم عاد باشد و قبیله عاد مردم بلند بالا و تناور بودند و نام ایشان در تمام روی زمین از آن قبیله عظیم تر نبود و مردم بسیار بودند و مال فراوان داشتند و عمر
در پرستش بتان میگذرانیدند حق تعالی هود ع را بر ایشان فرستاد تا بمیان قبیله آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم من اعْبُدُوا
اللَّهَ بپرستید خدای را به یگانگی او قائل شوید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز وی و بتان مستحق عبادت نیستند أَفَلَا تَتَّقُونَ ۝ آیا نمی ترسید
از عذاب خدای قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از گروه او و چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان
بودند چون مرثد بن سعد و متابعان او و اما کافران گفتند ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستیکه ما ترا می بینیم متمکن فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قدیم را میگذاری و دین
محدث می آری وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقیق ما گمان میبریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ ۝ از دروغگویان در آنچه میگوئی قَالَ يَا قَوْمِ گفت هود ع که ای گروه من
لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل و حماقت وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم به شما
رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای آفریدگار خود را وَأَنَا لَكُمْ و من شما را نَاصِحٌ أَمِينٌ ۝ نصیحت کننده ام راست گوی و بیخیانت أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب می آید
شما را أَنْ جَاءَكُمْ آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پندی یا بیانی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ بر زبان مردی از جنس شما یعنی هم نسب شما
که او را دانید و او شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر آنکه لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند شما را از عقوبت الهی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدای را إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ
چون گردانید شما را پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس هلاک قوم نوح ع وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و بیفزود شما را
در آفرینش بَسْطَةً توانگی یا زیادت و داد شما را بر آفریدگان غلبه گفته اند مراد از بسطه طول قامت است که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بوده و دراز تر
صد گز فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللَّهِ نعمتهای خدا را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ تا شاید که شما رستگار شوید قَالُوا گفتند آن گروه مر هود ع را أَجِئْتَنَا
آیا آمده لِنَعْبُدَ اللَّهَ تا بفرمائی که بپرستیم ما خدای را وَحْدَهُ که یگانه و یکتاست وَنَذَرَ و دست بداریم و پرستش فرو گذاریم مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا
آنچیز را که بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان و بهیچ وجه ترک عبادت ایشان نمی کنیم و تو ما را از عذاب میترسانی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا
پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ اگر هستی تو از راست گویان در نزول عذاب قَالَ گفت هود ع قَدْ وَقَعَ
بدرستیکه واجب شد عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ بر شما یا فرود آید بشما از پروردگار شما عذابی و خشمی أَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله میکنید با من

ع ۸

فِيٓ اَسْمَآءٍ در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان میبارد و برخی را حافظه
میخواندند بمظنه آنکه در سفر نگاهبان ایشانند و همچنین رازقه و سالمه و گمان ایشان آن بود که ارزاق و سلامتی احوال از ایشانست و این الفاظ اسمای بودند
بی مسمی چه اصنام را که جمادات بودند قدرت بر اینها نبود و بسبب این فرمود که شما جدال میکنید در این چیزها که از روی جهالت سَمَّيْتُمُوْهَآ اَنْتُمْ شما نام نهاده اید
ایشانرا وَاٰبَآؤُكُمْ و پدران شما مَا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا نفرستاده است خدای بجواز عبادت ایشان مِنْ سُلْطٰنٍ هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد
و مکابره مصر اید پس بنمائید فَانْتَظِرُوْٓا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را اِنِّيْ مَعَكُمْ بدرستیکه من نیز با شما مِّنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ از منتظرانم مراو را آورده اند که خدای تعالی
سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و در آن زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است و آنجا پشته از ریگ
سرخ رنگ بود که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فائز شدندی و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم عاد
تجهیز آن سفر نموده قیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد نفر از اعیان قبیله خود بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که در آن وقت حاکم مکه بود
نزول کردند و بعد از اقامت وظائف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بتهمت دعا و طلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی از رؤسای عاد بود
و به هود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر که اطاعت هود علیه السلام نمائید و از روی توبه و استغفار در آئید تا حق تعالی از سحاب عنایت بر شما باران
رحمت باراند پس قیل و اصحاب او از معاویه درخواستند تا او را بند کرده نگهداشت و نگذاشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود بدانجا رفته گفت خدایا بده قوم عاد را
از باران آنچه میخواهند فی الحال سه پاره ابر برآمد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل این سه ابر آنچه میخواهی یکی برای قوم خود اختیار کن قیل
ابر سیاه اختیار کرد که باران او بیشتر میباشد و از مکه بیرون آمده با قوم خود روی ببلاد قوم خود نهاد و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسیدند بشارت ابر
بمردم قبیله رسانید عادیان خوشدل شده بتفرج ابر از منازل خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند
در هفت و هشت روز تمام عادیانرا اهلاک کرده و هود علیه السلام با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و حق تعالی
از نجات مؤمنان و هلاک کافران خبر میدهد فَاَنْجَيْنٰهُ پس نجات دادیم ما هود را وَالَّذِيْنَ مَعَهٗ و آنانکه با وی بودند یعنی در دین متابعت او می نمودند
بِرَحْمَةٍ مِّنَّا از بخشایندن بخششی و بخشایشی بود از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا و ببریدیم دَابِرَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بنیاد آنرا که تکذیب کردند و نگرویدند بِاٰيٰتِنَا
بنشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا استاصل ساختیم و از بیخ و بنیاد برانداختیم وَمَا كَانُوْا مُؤْمِنِيْنَ ع و نبودند قوم عاد گرویدگان بوحدت معبود و برسالت هود ع۸
وَاِلٰى ثَمُوْدَ و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح منتهی میشد مسکن ایشان زمینی بود
که آنرا حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز و شام و این مردم بت میپرستیدند حق سبحانه و تعالی بدیشان فرستاد اَخَاهُمْ صٰلِحًا برادر ایشانرا [illegible] صالح علیه السلام وقف لازم
و صالح به پنج پشت بثمود میرسید قَالَ گفت صالح علیه السلام چون برسالت بر ایشان آمد يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای گروه من بپرستید خدای را بی شریک مَا لَكُمْ
مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح علیه السلام کردند
و گفتند که ما را آیتی بنما که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح علیه السلام فرمود که چه آیت میطلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست و بتانرا آرایش داده بجلوه خواهیم آورد
و تو از خدای خود چیزی درخواه ما نیز از خدایان خود چیزی درخواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگرانرا متابعت او باید کرد برین صورت قرار داده روز دیگر
بیرون رفتند و هر نوع حاجتیکه از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده و رسوا شده سرهای ملال در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف
قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاثبه میگفتند و گفت ای صالح بیرون آر ازین سنگ برای ما ناقه مشابه شتر بختی بسیار موی آبستن باشد
صالح علیه السلام فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند میگرویم و پرستش خدای تو

میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح علیه السلام دو رکعت نماز بگزارد و بدعا از حضرت عزت جل و علا اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون ماده
شتری که بوقت زادن نالکند بنالید و بشگافت و ناقه بدان صفت که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی چنانچه از یک پهلو تا پهلوی دیگر صد و بیست گز بود
و عظمت جثه چون کوهی نمود و فی الحال بزاد بچه مانند خود و فرمان دران همگی ایستند جندع را مدد توفیق رفیق شده فی الحال ایمان آورد و بواقی اشراف
قبایل ثمود در بادیه خذلان گرفتار ماندند و دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند قطعه یکی بنور عنایت ره هدایت یافت * یکی ببادیه خذلان بماند
سرگردان * یکی بوسوسه دیو رفت سوی سقر * یکی به پیروی حق گرفت ملک جنان + القصه آن شتر میان قوم بماند و در مراعی ایشان میچرید و آب چاههای
ایشان بطریق نوبت غب او را میرسید و صالح علیه السلام بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قد جاءتکم بدرستیکه آمد بشما بینة من ربکم معجزه روشن از پروردگار
شما که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله این شتر خدا است اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را
از صخره که شبه نباشد لکم آیة مر شما را برهانی بر پیغمبری من فذروها پس بگذارید این ناقه را تاکل فی ارض الله تا بخورد گیاه در زمین
خدای و شما را در خوردن او هیچ مؤنتی نباشد ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیاخذکم پس فرا گیرد شما را عذاب
الیم عذابی دردناک که استحقاق عذاب بواسطه ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشانست
در کفر واذکروا و یاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جای نشینان در زمین من بعد عاد از پس هلاک قوم عاد و بوأکم
و جای داد شما را فی الارض در زمین حجر تتخذون فرا میگیرید من سهولها از زمینهای نرم قصورا کوشکها برای تابستان و تنحتون
الجبال و سوراخ میکنید در کوهها یعنی میسازید در سنگ بیوتا خانهای برای زمستان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدای از تمکین
در زمین و قوت کندن کوهها ولا تعثوا و در تباهی غایت مجوئید فی الارض در زمین حجر مفسدین در حالتیکه قاصدان فساد باشید
ایشان از جواب صالح علیه السلام اعراض نمودند و متعرض معنان شدند چنانچه میفرماید قال الملأ گفتند گروه بزرگان الذین استکبروا آنانکه تکبر و سرکشی
میکردند من قومه از قوم صالح علیه السلام للذین استضعفوا مر آنکسانرا که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لمن آمن منهم مر آنکسان را که
گرویده بودند از ضعیفان و فقیران أتعلمون آیا شما میدانید ان صالحا مرسل آنرا که صالح فرستاده شده است من ربه از نزد پروردگار او
و این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفا انا بدرستیکه ما بما ارسل به بانچیز که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت
مؤمنون گرویدگانیم قال الذین استکبروا گفتند آنانکه گردنکشی میکردند از ایمان بخدای و پیغمبر او انا بتحقیق که ما بالذی آمنتم به بانچیزی که
شما گرویده اید بدان کافرون ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزی که نوبت او بود تمام آب چاههای
ایشان را می آشامید و در روزی که نوبت قوم بود آب چاهها بچهارپایان ایشان وفا نمی کرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت چه ظهر وادی سردتر
بود و انعام قوم از و هراسان شده ببطن وادی میرفتند و زمستان ببطن وادی توجه مینمود و بطن وادی گرمتر بود و چهارپایان بظهر وادی میرفتند
و از جهت ضرر بدیشان میرسید و دو زن که ایشان را عنیزه و صدقه میگفتند مواشی بسیار داشتند این صورت بدیشان شاق بود قدار بن سالف و
مصدع بن مهرج را بران آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه
حق سبحانه و تعالی میفرماید فعقروا الناقة پس پی کردند و بکشتند ناقه را و عتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان پروردگار خویش
وقالوا و گفتند از روی استهزا یا صالح ائتنا ای صالح بیار بما آنچیزی را که بما تعدنا وعده میکنی ما را از عذاب ان کنت من المرسلین اگر هستی تو
از فرستادگان براستی فاخذتهم الرجفة پس فرو گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیم فاصبحوا پس بامداد کردند یعنی گشتند

فِي دَارِهِمْ در سراهای خویش جٰثِمِیْنَ ○ بر روی در افتادگان و بر جای مردگان فَتَوَلّٰی عَنْهُمْ پس روی بگردانید صالح ع از ایشان و قتیکه او را
بکشتن خدای تعالی فرموده که من قوم ثمود را به صیحهٔ جبرئیل و بزلزله هلاک خواهم کرد وَقَالَ و گفت صالح ع از روی تحسر یٰقَوْمِ ای گروه من لَقَدْ
اَبْلَغْتُکُمْ بتحقیق که برسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّیْ پیغام پروردگار من که باداء آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَکُمْ و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت
وَلٰکِنْ لَّا تُحِبُّوْنَ و لیکن دوست نمیدارید شما و پیروی نمیکنید النّٰصِحِیْنَ ○ نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان
منع کنند وَلُوْطًا و یاد کن ای محمد لوط بن هاران بن آزر بن ناخور که برادر زاده ابراهیم ع بود آورده اند چون ابراهیم ع از بابل توجه بشام نمود برادر زاده او نیز
لوط باوی بود خدای تعالی وی را پیغمبری داد و باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوم و آن اعظم مدائن بود و دیگر عامورا و داوما و صبا بورا
و صعودا و گویند صعود در هر شهری چهار هزار هزار آدمی بودند لوط ع بسدوم آمد و خلق را بخدا دعوت کرد و بست و نه سال در میان ایشان بود و بخرات امر
میفرمود و از فواحش نهی میکرد و یکی از فواحش ایشان لواطت بود و حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود ای محمد یاد کن قصهٔ لوط را
اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖ مر اهل سدوم را که لوط ع میان ایشان بود اَتَاْتُوْنَ آیا می آیید شما اَلْفَاحِشَةَ بدین عمل زشت یعنی لواطت
مَا سَبَقَکُمْ بِهَا سبقت نگرفت بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند مِنْ اَحَدٍ هیچ یک مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ ○ از عالمیان اِنَّکُمْ آیا شما
و نفس انکم بطریق خبر خوانند یعنی بدرستیکه شما ای قوم لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی مباشرت مِّنْ دُوْنِ النِّسَآءِ بدون زنان که
مباح کرده شده اند بر شما پس بطریق حق نیستید بَلْ اَنْتُمْ بلکه هستید شما قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ ○ گروهی اسراف کنندگان و از حد در گذشتگان
وَمَا کَانَ و نبود جَوَابَ قَوْمِهٖ جواب قوم لوط ع بازای این کلام اِلَّآ اَنْ قَالُوْٓا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوم بعضی را اَخْرِجُوْهُمْ بیرون کنید
لوط را و دختران او را و آنها را که ایمان آورده اند مِّنْ قَرْیَتِکُمْ از دیه شما یعنی سدوم اِنَّهُمْ بدرستیکه لوط و تابعان او اُنَاسٌ یَّتَطَهَّرُوْنَ ○ مردمانند
که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی درین عمل با متفق نیستند حق سبحانه و تعالی این جواب از ایشان نپسندید و عذاب بر ایشان فرو فرستاد چنانچه
تفصیل این بیاید انشاء الله تعالی و چون عذاب نازل شد فَاَنْجَیْنٰهُ پس نجات دادیم لوط را از آن وَاَهْلَهٗٓ و کسان او را از اهل بیت و مومنان
اِلَّا امْرَاَتَهٗ مگر زن او را که واعله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر اکابر لوط ع اعلام مینمود کَانَتْ مِنَ الْغٰبِرِیْنَ ○ بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود
یعنی در رفتن با لوط ع اتفاق نکرد و میان قوم لوط هلاک شد وَاَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَیْهِمْ بر کفار قوم لوط ع مَّطَرًا بارانی و چه بارانی یعنی عجب آن سنگ بود
که بر سر قوم لوط ع بارید فَانْظُرْ پس بنگر ای بیننده کَیْفَ کَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِیْنَ ○ آخر کار گناهکاران وَاِلٰی مَدْیَنَ و فرستادیم بسوی ع ۱۲
اولاد مدین که پسر ابراهیم ع بود اَخَاهُمْ شُعَیْبًا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین قَالَ گفت یٰقَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید
خدای را مَا لَکُمْ نیست مر شما را مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ هیچ معبودی بحق جز وی قَدْ جَآءَتْکُمْ بدرستیکه آمد بشما بَیِّنَةٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ معجزهٔ روشن از پروردگار
شما در قرآن معجزهٔ شعیب مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات عبارات که ذکر معجزات انبیا میکنند میگوید که معجزهٔ شعیب آن بود که چون
خواستی کبکوهی بلند بر آمدی کوه سر خود را فرود آوردی تا شعیب باسانی بر وی صعود کردی و هر یک از قوم او را دو کیال و دو میزان بودی یکی از دیگری بزرگتر
بآن بزرگتر خریدندی و بدان خردتر فروختندی با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردند شعیب ایشانرا گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیتی روشن
بشما نمودم فَاَوْفُوا الْکَیْلَ تمام و راست سازید پیمانه کیل را وَالْمِیْزَانَ و آله وزن را یا در کیل و اوزان راستی کنید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مر مردمان
اَشْیَآءَهُمْ در چیزهای ایشان یعنی در خرید و فروخت خیانت مکنید وَلَا تُفْسِدُوْا و فساد مکنید بکفر و خیانت فِی الْاَرْضِ در زمین بَعْدَ اِصْلَاحِهَا
بعد از اصلاح آن زمین ببعث انبیا و انزال کتب ذٰلِکُمْ این عمل که میفرمایم خَیْرٌ لَّکُمْ بهتر است مر شما را اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ○

اگر هستید شما گرویدگان. چون قوم شعیب در شهر بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحرا راه زدندی پس ایشان را چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق
نیز نهی فرمود و گفت وَلَا تَقْعُدُوا و منشینید بِكُلِّ صِرَاطٍ بهر راهی که بجهت اخذ اموال تُوعِدُونَ میترسانید مردمان را و گفته اند ایشان بسر راهها
نشستندی هر که خواستی که بملازمت شعیب ع رود او را تخویف کردندی پس شعیب فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان حق را وَتَصُدُّونَ
و باز دارید عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای مَنْ آمَنَ آنکس را که ایمان آورده است بِهِ بخدای وَتَبْغُونَهَا و بجوئید برای خدا عِوَجًا کجی یعنی طلب
آن کنید وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت خدای را بر خود وَإِذْ كُنتُمْ چون بودید قَلِيلًا اندکی از جهت عدد و عدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار گردانید خدای
شما را یا آنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم ع دختر لوط را بخواست و خدای ایشان را فرزندان بسیار داد و توانگر گردانید
پس شعیب این نعمت را یاد ایشان داد و گفت وَانظُرُوا و بنگرید كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران از امم گذشته
که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب ع روی بمومنان کرد و گفت وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ و اگر چنانچه گروهی مِّنكُمْ از شما
آمَنُوا گرویدند بِالَّذِي بآنچیزی که براستی أُرْسِلْتُ بِهِ فرستاده شده ام بآن وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر از معاندان لَّمْ يُؤْمِنُوا
نگرویدند قومی از مدین بشعیب ع ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما راست نه مومنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان
بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشانرا بودی شعیب ع فرمود اگر چه شما دو گروه شده اید فَاصْبِرُوا پس شکیبائی کنید حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتیکه
حکم کند خدای بَيْنَنَا میان ما دو گروه وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و خدای بهترین حکم کنندگانست که در حکم او میل و مداهنت نیست

قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه گردنکشی کردند و سر از پرستش خدای مِن قَوْمِهِ

از قوم شعیب بعد از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا نیز که گرویده اند بیرون
میکنیم مَعَكَ با تو مِن قَرْيَتِنَا از دیه خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ یا عود خواهید کرد شما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون
کافران گفتند ترا و آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب هرگز کافر نبوده و آنان مومنان بوده اند بر سبیل تغلیب گفتند
یا عود کنید بملت ما و لهذا شعیب ع جواب بدین وتیره داد وَقَالَ گفت شعیب اجبار میکنید ما را بعود أَوَلَوْ كُنَّا و اگر چه باشیم كَارِهِينَ ناخواهان یعنی
چگونه عود آئیم بدین شما و ما آنرا کاره هیم پس اگر عود کنیم بملت شما و گوئیم مر خدای را شریک هست و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستیکه افترا کرده باشیم
و بر بسته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی در وسیط آورده که ادعای قوم شعیب آن بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است که بدان طریق باشید و سبب بدین
آنرا ملت میگفتند پس شعیب ع فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بها است افترا باشد بر خدای إِنْ عُدْنَا اگر ما باز گردیم یعنی
قوم من از مومنان باز گردند و بیایند فِي مِلَّتِكُم در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا بعد از آنکه برهانید خدای ما را از کیش شما پس ما مفتریان باشیم
وَمَا يَكُونُ لَنَا و نشاید و روا نباشد ما را أَن نَّعُودَ فِيهَا آنکه باز گردیم بملت شما إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّنَا آفریدگار ما
ارتداد و عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان تعلق شده باشد [illegible] وَسِعَ رَبُّنَا فرا رسیده است پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز عِلْمًا ط
از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها و دانا است بعواقب کارها که ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن و شما در تهدید [illegible]
که مینمائید از اخراج مومنان ما اضطراب نمیکنیم بلکه عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای توکل کردیم کار خود را بوی باز گذاشتیم پس شعیب ع [illegible] از معاندان
بر تافت و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت رَبَّنَا افْتَحْ ای خدای ما حکم کن بَيْنَنَا میان ما وَبَيْنَ قَوْمِنَا و میان قوم ما بِالْحَقِّ
براستی وَأَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الَّذِينَ كَفَرُوا

آنانکه کافر بودند بخدای مِنْ قَوْمِهٖ از قوم شعیب یا گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اگر شما متابعت کنید شُعَیْبًا
شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید اِنَّكُمْ بدرستیکه باشید شما اِذًا لَّخٰسِرُوْنَ ۝ آن هنگام از زیان زدگان که آئین قدیم را گذاشته بدین
محدث بگروید و از روش پیران بگذرید یا بزرگان کفره هم با کفار خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروشیست
و او شما را از ان منع میکند پس پند شعیب نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشان را زلزله و در
هیچ ما ندکور است که اهل مدین به صیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکره در آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شد
که زلزله بی صیاح و ریاح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل فریادی کرد زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند فَاَصْبَحُوْا پس گشتند فِیْ
دَارِهِمْ در شهر و منزل خود جٰثِمِیْنَ ۝ بر روی افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح اَلَّذِیْنَ كَذَّبُوْا شُعَیْبًا آنانکه
تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند کَاَنْ لَّمْ یَغْنَوْا فِیْهَا گویا هرگز نبوده اند دران شهر اَلَّذِیْنَ كَذَّبُوْا شُعَیْبًا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را
كَانُوْا هُمُ الْخٰسِرِیْنَ ۝ بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب مبادی عذاب مشاهده
کرد از ان بلده عزم خروج کرد فَتَوَلّٰی عَنْهُمْ پس روی بگردانید از کافران وَقَالَ یٰقَوْمِ و گفت از روی تحسر که ای قوم من لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ بدرستیکه
برسانیدم بشما رِسٰلٰتِ رَبِّیْ پیغامهای پروردگار خود وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان
بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر باکفار قریش خطاب کردند بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود
خود را تسلیه داد و گفت فَكَیْفَ اٰسٰی پس چگونه تاسف و اندوه خورم و غمناک شوم عَلٰی قَوْمٍ كٰفِرِیْنَ ۝ ع بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق
نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم ماضیه و هلاک ایشان به تکذیب پیغمبران تهدید مینماید کفار قریش را و میفرماید وَمَآ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما
فِیْ قَرْیَةٍ در شهری و دیهی مِّنْ نَّبِیٍّ هیچ پیغمبری که او را تکذیب نکردند اِلَّآ اَخَذْنَآ مگر آنکه بگرفتیم اَهْلَهَا اهل آن شهر و دیه را بِالْبَاْسَآءِ بسختی و
تنگی وَالضَّرَّآءِ و رنج و بیماری لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُوْنَ ۝ شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون
بلا و زحمت متنبه نشدند ما ایشان را بغنا و راحت مبتلا کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل کردیم مَكَانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ بجای بلا و مرض و شدت
سلامت صحت و راحت حَتّٰی عَفَوْا تا وقتیکه بسیار شدند بمال و هم بر جال اینجا نیز آغاز کفران کردند وَّقَالُوْا و گفتند این ایمنی و نعمت بجای
محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قَدْ مَسَّ بدرستیکه رسید اٰبَآءَنَا پدران ما را نیز الضَّرَّآءُ وَالسَّرَّآءُ شادی و سختی یعنی
در زمان گذشته گاهی قحط بودی و گاهی فراخی و وقتی صحت بودی و وقتی بیماری زمانی غم بودی و زمانی شادی این نه مسبب کفر است و ایمان
پس ما بر همان طریق میباشیم که میبودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَاَخَذْنٰهُمْ پس ما بگرفتیم ایشان را بَغْتَةً ناگهان یعنی
در حالتیکه ایمن بودند وَّهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ ۝ و ایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب
را دیده باشند و نزول آن را دانسته وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرٰٓی و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول او اٰمَنُوْا بگرویدند
بخدای وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا هر آینه میگشادیم عَلَیْهِمْ بر ایشان و میدادیم ایشان را بَرَكٰتٍ برکتها و زیادتها
مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران وَالْاَرْضِ و از زمین بر شدن حاجات یا رستن نباتات وَلٰكِنْ كَذَّبُوْا
ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فَاَخَذْنٰهُمْ پس بگرفتیم ما ایشان را بِمَا كَانُوْا یَكْسِبُوْنَ ۝ بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی و در حقایق سلمی
فرموده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت امر من و بترسیدندی از تهدید من و لهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی

دادمی

معانقه
عند المتقدمین ... وقف
ع۹

داو می که برکت سما اشارت بدانست جوارح و اعضای ایشان از بخدمت خود و بیار استمی که برکت ارض عبارت از انست **مثنوی** در زمین و آسمان رهای
جود • میکشاید از پی اهل سجود • از زمین پر عبادت باز کن • بر سمای معرفت پرواز کن • اَفَاَمِنَ آیا ایمن شدند اَهْلُ الْقُرٰى اهل که و حوالی آن
بعد از بیان که در عذاب کافران کرده‌ایم اَنْ یَّاْتِیَهُمْ بَاْسُنَا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما بَیَاتًا در شب وَّهُمْ نَآئِمُوْنَ ○ و حال آنکه ایشان
خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان اَوَ اَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰى آیا ایمن شدند اهل آن شهرها اَنْ یَّاْتِیَهُمْ بَاْسُنَا آنکه بیاید
بدیشان عذاب ما ضُحًى در وقت چاشت وَّهُمْ یَلْعَبُوْنَ ○ و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا که بازیچه گاه غافلان نسبت
مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه بروز و نه بشب اَفَاَمِنُوْا آیا ایمن شدند اهل تکذیب
مَكْرَ اللّٰهِ از ناگاه گرفتن خدای مکر استعارتست از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند فَلَا یَاْمَنُ پس ایمن نشوند مَكْرَ اللّٰهِ
از مکر خدای اِلَّا الْقَوْمُ الْخٰسِرُوْنَ ○ مگر گروهی زیان کاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند اَوَلَمْ یَهْدِ آیا بیان
نکرد و راه ننمود خدای لِلَّذِیْنَ یَرِثُوْنَ الْاَرْضَ برای آن کسانی که میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن مِنْ بَعْدِ اَهْلِهَا
از پس هلاک آن مراد کفار زمان حضرت رسالت پناه اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای بر ایشان بیان کرد اَنْ لَّوْ نَشَآءُ آن را که اگر
خواهیم اَصَبْنٰهُمْ بگیریم ایشان را بِذُنُوْبِهِمْ بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را کردیم وَنَطْبَعُ
و مهر می‌نهیم عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا یَسْمَعُوْنَ ○ پس ایشان نمیشنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل
منشرح است آنچه میشنوند در میابد پس گوش دل از استماع کلام حق فائده دارد نه گوش آب و گل **مثنوی** این سخن از گوش دل باید شنود •
گوش گل اینجا ندارد هیچ سود • گوش سر با جمله حیوان همدم است • گوش سر مخصوص نسل آدم است • گوش سر چون جانب گوینده است •
گوش سر سهلست گر آگنده است • پس بجهت تسلیه حضرت رسالت پناه میفرماید تِلْكَ الْقُرٰى آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت چون
احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن نَقُصُّ عَلَیْكَ میخوانیم بر تو مِنْ اَنْۢبَآئِهَا بعضی از خبرهای آن وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ و بدرستیکه آمدند
بااهالی آن رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط و شعیب بِالْبَیِّنٰتِ بمعجزات روشن یا دلائل واضح فَمَا كَانُوْا لِیُؤْمِنُوْا پس
نبودند که ایمان آورند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوْا مِنْ قَبْلُ بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت
قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان كَذٰلِكَ مانند آن مهرها سخت که بر دلهای کفار گذاشته بود یَطْبَعُ اللّٰهُ
مهر می‌نهد خدای عَلٰى قُلُوْبِ الْكٰفِرِیْنَ ○ بر دلهای ناگرویدگان مراد آنها اند از کفار قریش که خدای تعالی دانست که ایمان نیارند
وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم لِاَكْثَرِهِمْ مر بیشتر امم مذکوره را مِّنْ عَهْدٍ از وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و
مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وَاِنْ وَّجَدْنَا و بدرستیکه یافتیم اَكْثَرَهُمْ بیشتر ایشان را لَفٰسِقِیْنَ ○ شکنندگان عهد و پیمان
ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم و فرستادیم مِنْ بَعْدِهِمْ بعد ازین پیغمبران مذکور مُّوْسٰى موسی بن عمران بِاٰیٰتِنَا بمعجزاتیکه او را اعطا
کرده بودیم اِلٰى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بوده چون قیصر و کسری و خاقان
و تبع که القاب سلاطین فارس و روم و چین و یمن است وَمَلَا۟ئِهٖ و بسوی اکابر قوم او فَظَلَمُوْا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند فرعون
و قوم او بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بدان بگروند فَانْظُرْ پس بنگر بدیده بصیرت که
بعد از انکار حق كَیْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِیْنَ ○ آخر کار تباهکاران که غرق شدند جمعی و بعضی چون از مصر فرار نمودند •

در مدین به صحبت شعیب رسید و دختر او صفورا را بعقد نکاح در آورده باز عزم مراجعت با مصر فرمود و در اثنای طریق بوادی ایمن رسید و خلعت
پیغمبری یافت و بمعجزهٔ عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنای سورهٔ آینده مذکور است حق سبحانه حکم فرمود
که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی عم بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد
آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی ع يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ ای فرعون بدرستیکه من فرستاده ام مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ
از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِيقٌ سزاوارم برسالت یا بآنکه تصدیق من کنی و مستقرم عَلَىٰ أَن لَّا أَقُولَ برآنکه نگویم
عَلَى اللَّهِ برخدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُكُم بدرستیکه آمده ام بشما بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما
یا آورده ام معجزهٔ پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است فَأَرْسِلْ پس بفرست مَعِيَ با من بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست از
استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که مواطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن
بود که چون یعقوب ع با اولاد و احفاد خود بمصر آمد همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف ع با برادران در گذشتند و ملک ریان
که فرعون زمان یوسف ع بود بمرد پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد ولید که فرعون زمان
موسی ع بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدران شما
بندگان زرخرید کسان ما بوده اند شما بندزادگان مائید پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتی که موسی ع مبعوث شد و گفت ای فرعون
دست از بنی اسرائیل بدار تا باوطان آبای خویش بروند قَالَ گفت فرعون إِن كُنتَ اگر هستی تو در دعوی خود جِئْتَ بِآيَةٍ آورده
معجزه و حجتی فَأْتِ بِهَا پس بیار آنرا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان بنمای معجزه خود را فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند
موسی ع عصا را از دست خود فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا بعد از القا ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ اژدهای شد ظاهر الامر که هیچکس شک نکند در آن که آن اژدهاست
در روایت آمده که آن عصا اژدها شد دهن گشاده ما بین لحیین او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاده و فک اعلی بر کنگرهٔ قصر فرعون کرده روی
بجانب تخت وی آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلائق بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند
و فرعون نعره زد که ای موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستادهٔ اوئی که عصای خود را بگیر که من بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم
موسی ع قفای ثعبان را گرفت همان عصا شد فرعون آمده باز بر سریر خود نشست و گفت هیچ معجزهٔ دیگر داری موسی گفت آری پس دست
راست بگریبان بر زیر بغل چپ در آورد وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا بود دست او بَيْضَاءُ سفیدی که بیاض او
در غایت سفیدی بود و کمال نورانیت لِلنَّاظِرِينَ مر نگرندگان را نظاره کنندگان آورده اند که موسی ع مردی گندم گون بود چون دست در گریبان ع
کشیدی و بیرون کردی نورانیت او بمثابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی ع دست راست خود بفرعون نمود
بعد از آن در گریبان کرده و بیرون آورد بیضای نورانی که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز بگریبان برده بیرون آورد بهمان حالت اول شد
القصه چون فرعون بعد از مشاهدهٔ این دو معجزه اشراف قوم را طلبید در باب موسی ع با ایشان مشاورت کرد قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِن قَوْمِ
فِرْعَوْنَ از گروه فرعون إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این موسی لَسَاحِرٌ هر آینه جادوئیست عَلِيمٌ دانا بفن سحر و ماهر و زان که چوب اژدها
میسازد و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می آرد يُرِيدُ میخواهد این ساحر أَن يُخْرِجَكُم آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان مِّنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که ولایت
مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون چون این سخن بشنید و گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه چیز میفرمائید مرا و تدبیر این چیست

قالوا

قَالُوٓا گفتند أَرْجِهْ حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او هارون را یا تأخیر کن مهم او را و شتابزدگی منمای وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَآئِنِ و بفرست در شهرها که تعلق به صعید مصر
دارد حَاشِرِينَ جمع کنندگان گروه فراهم آرندگان یعنی جمع کنندگان را که ایشان يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارند بتو هر ساحری که باشد عَلِيمٍ ○ دانا و حاذق در فن خود
آورده‌اند که در هیچ قرن چندین ساحر نبوده که در قرن موسی ع رؤسای سحره با قصی اثر صعید بودند و در تفسیر میانی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که
ایشان را در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستادهٔ فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بسر قبر پدر خود بر [illegible] کرد و ایشان پدر خود را آواز دادند
جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده‌اند بی لشکر و بی سپاه و مال و کار به [illegible] و ایشان را عصائی است
که چون می افکنند اژدها میشود و هرچه پیش او می‌آید میخورد و فرعون داعیه کرده که ما با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بسر ایشان رسید بپرسید که وقتیکه
ایشان در خواب باشند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادوئی نیست چه سحر ساحر وقتیکه در خواب باشد اثری ندارد و چون حال این
منوال باشد شما را بلکه هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر گوید
که هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَجَآءَ السَّحَرَةُ و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بعد از آنکه
ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قَالُوٓا گفتند إِنَّ لَنَا آیا باشد ما را لَأَجْرًا مزدی إِن كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَٰلِبِينَ ○ ما غلبه کنندگان
بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری مزد باشد وَإِنَّكُمْ و شما باشید لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ○ از نزدیکان من هرگاه که خواهید نزدیک من آیید آورده‌اند که
مهتر این جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عاذور میگفتند و دیگر حطحط و مصفی و در شرح لباب آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون
نام چون بمصر آمدند و سابور و عاذور واقعهٔ سؤال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصهٔ خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند
معلوم شد که هرگاه که موسی ع در خواب است عصا اژدها است و پاسبانی میکند ایشان را تردد پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و پنهان میداشتند
تا وقتیکه فرعون لعین موسی ع را طلبیده مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس مناظره انتظام یافت ساحران عصا و رسنها بیرون در میدان آوردند و فرعون
بالای تخت خود بتفرج بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحران یک طرف صف برکشیدند و موسی و هارون ع بیک جانب بایستادند
جادوان بطریق ادب پیش آمدند قَالُوا يَٰمُوسَىٰٓ گفتند ای موسی إِمَّآ أَن تُلْقِيَ یا آنست که تو می افکنی عصای خود را وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ و یا آنکه باشیم
نَحْنُ الْمُلْقِينَ ○ ما افکنندگان حبال و عصای خود را قَالَ گفت موسی ع از روی کرم و تسامح و تخلقی که انبیاء را باشد که أَلْقُوا شما بیفکنید
فَلَمَّآ أَلْقَوْا پس آن هنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سَحَرُوٓا أَعْيُنَ النَّاسِ جادوئی کردند بر چشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان چیزی
مخیل که حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و بترسانیدند مردمان را وَجَآءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ○ و آوردند جادوئی بزرگ آورده‌اند که رسنهای بزرگ را مجوف
تافته و بافته بودند و بتقیر مطلی کرده و چوبهای دراز میان تهی ساخته و اجواف همه را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد
و آن رسنها و چوبها بشکل ماران بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت آتش از
تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمده چنان نمودند که همه میدان پر از ماران است وَأَوْحَيْنَآ و ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰٓ بسوی موسی
أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ که بیفکن عصای خود را پس موسی عصا بیفکند اژدها شد دهان گشاده فَإِذَا هِيَ پس آنجا که عصا اژدها شده بود تَلْقَفُ
فرو میبرد مَا يَأْفِكُونَ ○ آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق می‌نمودند و آن حیل خروار رسن و چوب بود [illegible] گویند که چون چوبها و رسنها را
فرو برد روی بنظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلق عظیم در آن انبوهی هلاک گشتند پس موسی ع او را بگرفت عصا شد [illegible] حق سبحانه آن
حبال و عصا را معدوم گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد حقیت موسی ع وَبَطَلَ و زایل شد مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○

همه جادوان گفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادو و عصاهای ما را باطل کردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان

هنالک فرعون و قوم او مغلوب و منکوب شدند وانقلبوا و بازگشتند از آن موضع صاغرین خوار شدگان و

والقی السحرة و افگنده شدند جادوان بر روی خود ساجدین سجده کنندگان مر خدای را که قالوا آمنا گفتند ایمان

آوردیم برب العالمین به پروردگار عالمیان فرعون گفت بمن پروردگار را میخواهید ایشان گفتند تو کی باشی رب العالمین رب موسی

و هارون پروردگار موسی و هارون قال فرعون گفت فرعون آمنتم به آیا ایمان آوردید بموسی و

قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را ان هذا بدرستیکه این عمل لمکر تدبیر خفیست که شما مکرتموه

فی المدینة در شهر با موسی پیش از بیرون آمدن بوعده گاه جمعیت کرده اید و این حیله ساخته لتخرجوا منها اهلها

تا بیرون کنید از این شهر اهل آنرا این ملک شما و بنی اسرائیل را باشد فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید

نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود و بیان آنکه تفصیل کرده گفت لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم دستهای شما را و ارجلکم و پایهای

شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثم لاصلبنکم پس بردار کشم اجمعین همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن

دیگران قالوا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق تریم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت انا الی

ربنا منقلبون بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود بازگردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم و فی المثنوی المعنوی مثنوی جانهای

بسته اندر آب و گل ✣ چون رهند از آب و گلها شاد دل ✣ در هوای عشق حق رقصان شوند ✣ همچو قرص بدر بی نقصان شوند ✣ چون نقاب تن برافتد از روی روح ✣

از لقای دوست یابد صد فتوح ✣ میرهد جان در جهان آب گون ✣ نعرهٔ یا لیت قومی یعلمون ✣ وما تنقم و تو که فرعونی منکر نمیشوی منا از ما و عیب

نمیکنی ما را الا ان آمنا مگر آنکه ایمان آوردیم بآیات ربنا بنشانهای قدرت آفریدگار ما لما جاءتنا آنهنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی پس

روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده گفتند ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا بریز بر ما و افاضت کن صبرا شکیبائی در این بلا تا جزع نکنیم

و توفنا مسلمین ع و بمیران ما را مسلمان و ثابت قدم در ایمان وقال الملأ و گفتند مهتران من قوم فرعون از گروه ملازمان فرعون ع ۱۸ ۱۴

اتذر موسی و قومه آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لیفسدوا فی الارض تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر

گردانند و یذرک و بپرستش ترا بگذارند و آلهتک و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند گفته اند که فرعون خلق را بپرستش خود می فرمود

و خود پرستنده کواکب بود و اصح آنست که او بصورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم را یکی داده بود که این را بپرستید تا او شما را بمن نزدیک

گرداند و ازین سبب میگفت انا ربکم الاعلی ✣ اینها خدایان خردترند و من خدای بزرگترم القصه اعیان تختگاه فرعون او را تحریض و ترغیب کردند بر قتل

موسی و قوم او و فرعون دانسته که او بر قتل موسی قادر نیست قال گفت فرعون سنقتل ابناءهم زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه

پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد و نستحیی نساءهم و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وانا فوقهم قاهرون ○

و ما بر ایشان غالبانیم و ایشان مقهور زیر حکم ما اند چون این تهدید به بنی اسرائیل رسیده مضطرب شده بطریق استغاثه بموسی روی آوردند و بعد از

اضطراب ایشان قال موسی لقومه گفت موسی مر گروه خود را استعینوا بالله یاری خواهید از خدای واصبروا و صبر کنید

بر آنچه با شما کنند ان الارض لله بدرستیکه زمین مصر ملک خدای است یورثها میراث میدهد آنرا من یشاء هر کرا می خواهد

من عباده از بندگان خود و درین سخن وعده هلاک قبطیان است و ... ایشان بتصرف بنی اسرائیل والعاقبة

وعاقبت نیکو یا ظفر و نصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِينَ ○ مر پرهیزگاران راست یعنی بنی اسرائیل این کنایت است که متعلق به بشارت ایشان بود و
آغاز شکایت خود نموده وَقَالُوا گفتند أُوذِينَا ما را رنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا پیش از آنکه بیایی تو بسوی ما
مدین نیمی از روز ما را خدمت خود میفرمودند و نیم روز دیگر ما را آزاد میکردند وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و از پس آنکه آمدی بما باز آنکه تو آمدی تمام روز
ما را کار میفرمایند یا پیش از این ابنای ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان طریق اشتغال نمایند قَالَ گفت موسی عَسَىٰ رَبُّكُمْ
شاید که پروردگار شما عسی از برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است
وَيَسْتَخْلِفَكُمْ و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر یا در ارض مقدسه فَيَنْظُرَ پس ببیند خدای که بعد از رستن
و راحت كَيْفَ تَعْمَلُونَ ○ چگونه عمل میکنید و چه چیز بجا می آرید از شکر و طاعت و معصیت تا شما را ... و حق تعالی به وعده ۱۵ ع۳
هلاک دشمنان وفا کرد ... آنرا امتحان میکند وَلَقَدْ أَخَذْنَا و هر آینه که ما گرفتیم آلَ فِرْعَوْنَ تبع و خدم فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنگی سالها
وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و نقصانی بعضی از میوهای ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ○ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان ...
فَإِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون آمد بدیشان الْحَسَنَةُ نیکوئی از فراخی و ارزانی قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ میگفتند برای ماست نیکوئی و ما مستحق آنیم
وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر رسیدی بدیشان سَيِّئَةٌ بدی چون قحط و بلا يَطَّيَّرُوا فال بد گرفتندی بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ بموسی و آنانکه
با وی بودند از مؤمنان و میگفتند این رنج و محنت بشامت ایشان بما میرسد أَلَا بدانید إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و آن اعمال ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند و شامت آن عملها بدیشان رسیده وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشترین ایشان یعنی قبطیان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال بواسطه شومی اعمالست
وَقَالُوا و گفتند فرعونیان موسی را مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ هرگاه که بیاری یا هر چیزی که بیاری بما مِنْ آيَةٍ از نشانه که زعم تو آنست
که معجزه تو است مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ پس نیستیم ما ترا بمؤمنان از گروندگان
و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمدند فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ بر ایشان طوفان و آن ... باشد
که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد همه آنرا چون باران و سیل وَالْجَرَادَ و فرستادیم ملخ را وَالْقُمَّلَ ... یا کنه یا سبوس وَالضَّفَادِعَ و بزغ
وَالدَّمَ و خون آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ در حالتی که آیتها بود ... قدرت ... از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یک ماه
بود و امتداد هر آیتی یک هفته فَاسْتَكْبَرُوا پس ایشان گردن کشی کردند ... وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ○ گروهی
مجرم یعنی معاند در کفر که باوجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند ... و هرگاه که واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ
بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد قَالُوا گفتند از روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ آفریدگار خود را
بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تو است ... که چون او را بخوانی اجابت کند لَئِنْ كَشَفْتَ
اگر باز بری و زائل گردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ ... ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا وَلَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم
مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری ... فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون باز بردیم عَنْهُمُ
الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم إِلَىٰ أَجَلٍ تا مدتی که ... هُمْ بَالِغُوهُ که ایشان رسندگانند بدان ...
إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ○ پس ایشان عهد را شکستند. در تفاسیر آمده ...

قبطیان درآمد و مردان و زنان ببالای ایستادند و کودکان را بر بلندیها نشاندند و هر قبطی که درخانه نشسته غرق شدی و بآنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل
ایشان متصل بود قطرهٔ آب بدان خانها در نیامد القصه بتنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی بموسی آوردند که از خدای خود درخواه
تا این عذاب از ما دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی ع مندفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابهٔ نیکو که
هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیدند و ایمان نیاوردند و گفتند این خود چنین میبایست حق تعالی ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را
بخوردند دیگر باره بپناه بموسی ع آوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بخدای تو بگروند حضرت موسی ع بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشاره
بمشرق و مغرب کرد همه ملخها بدان دو طرف متفرق شد ایشان دیدند که مقداری از زروعات مانده گفتند که این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند
حق تعالی ملخ پیاده فرستاد تا انچه از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفتند
ای موسی ما متحقق گشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق سبحانه و تعالی لشکر غوک را بدیشان فرستاد تا بجامهٔ خواب ایشان در می آمدند و در دیگهای ایشان
می افتادند و چون کسی سخن گفتی بدهن وی در آمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد دیگر باره باسر تمرد و عناد رفتند و حق تعالی
آب نیل را خون گردانید همین که سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خون ناب میشد و اگر از یک طرف خوردندی بنسبت هر یک همین حال
واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجا نیاوردند فانتقمنا منهم پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم از ایشان
فاغرقنهم پس غرق ساختیم ایشان را فی الیم در دریای قلزم نزدیک مصر بانهم بسبب آنکه ایشان کذبوا بایتنا بدروغ داشتند آیات
قدرت ما را وکانوا عنها غفلین و بودند از تأمل در آن بیخبران واورثنا القوم و میراث دادیم ما قوم را الذین کانوا یستضعفون آنانکه بودند
ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مشارق
الارض جهات شرقی از زمین شام ومغاربها و جهات غربی از آن زمین التی برکنا فیها آن زمینی که برکت پیدا کردیم در آن با روانی
و بسیاری محصولات یا باقدام انبیای عظام علی نبینا ع وتمت کلمت ربک و تمام شد و بوفا رسید وعدهٔ پروردگار تو الحسنی وعدهٔ نیکو
علی بنی اسرائیل بر بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بما صبروا و وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شدائد
و مکاره ودمرنا و خراب کردیم ما کان یصنع فرعون انچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون وقومه و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای
ربع نیکو وما کانوا یعرشون ○ وانچه بودند که برافراشته بودند از بناها چون صرح هامان وجاوزنا ببنی اسرائیل و بگذرانیدیم بنی اسرائیل البحر
از دریا بسلامت فاتوا پس بیامدند و بگذشتند علی قوم بر گروهی از قبیلهٔ لخم که در ولایت رقه یعکفون اقامت می کردند علی
اصنام لهم بر پرستش بتان که مر ایشان را بود چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند قالوا گفتند یموسی اجعل لنا ای موسی
بساز از برای ما الها خدای یعنی تمثالی بساز که ما را پرستیم کما لهم الهة چنانچه ایشان را خدایان هستند که می پرستند قال انکم گفت
موسی ع بدرستیکه شما قوم تجهلون ○ گروهی که نادانی میکنید و جهل می ورزید در توهم جواز عبادت غیر خدا و اریدان هؤلاء بدرستیکه
این گروه بت پرستان متبر هلاک شده اند ما هم فیه بانچه ایشان در اند یعنی خدای دین و آیین ایشان را در هم خواهد شکست و بتان ایشان را بدست ما پاره پاره
خواهد کرد وبطل و زائل و مضمحل است ما کانوا یعملون ○ انچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام قال اغیر الله گفت موسی ع آیا جز خدای ابغیکم
الها طلب کنم برای شما معبودی وهو فضلکم و حال آنکه او فضل داد شما را علی العلمین ○ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرمود و اذ
انجینکم و یاد کنید چون برهانیدیم شما را من ال فرعون از تبعهٔ فرعون یسومونکم میچشانیدند شما را سوء العذاب

یقتلون

سختے عذاب یُقَتِّلُوْنَ اَبْنَآءَکُمْ میکشتند پسران شمارا بجهت انقطاع نسل شما وَیَسْتَحْیُوْنَ نِسَآءَکُمْ و زنده میگذاشتند زنان شمارا بجهت خدمتگاری
وبندگی خود وَفِیْ ذٰلِکُمْ و درین رهانیدن بَلَآءٌ نعمتی بود یا دران عذاب محنتی بود شمارا مِّنْ رَّبِّکُمْ عَظِیْمٌ ۞ از پروردگار شما محنتی بزرگ ع ۱۲ ۱۱
آورده اند که موسی عم وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک حق تعالی که هرچه شمارا باید دران بیین و مفصل باشد پس
چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند و موسی از خدای درخواست تا آن کتاب بدو فرستد حکم شد که سی روزه روزه باش
پس از ان طلب آنکه تا با تو سخن گویم موسی عم سی روز روزه داشت در روز سی ویکم بطور توجه نمود و کراهیت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن گوید با دهن ادبوی
روزه آید پس برای دفع آن رائحه مسواک کرد ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک میشنیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جریمه آنرا ده روز دیگر روزه
دارد چنانچه میفرماید وَوٰعَدْنَا مُوْسٰی و وعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب ثَلٰثِیْنَ لَیْلَةً سی شبانروز از ماه ذوالقعده چون مدار حساب
شهور عرب بر رویت هلال است و آن بشب مرئی میشود تاریخ را بشب مقید کرد وَّاَتْمَمْنٰهَا و تمام کردیم آن سی را بِعَشْرٍ بده دیگر از ماه ذی الحجه
فَتَمَّ پس تمام شد مِیْقَاتُ رَبِّهٖٓ وقتیکه پروردگار او مقرر فرموده بود اَرْبَعِیْنَ لَیْلَةً چهل شبانروز وَقَالَ مُوْسٰی وگفت موسی لِاَخِیْهِ
هٰرُوْنَ مر برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخْلُفْنِیْ توخلیفه من باش فِیْ قَوْمِیْ درمیان قوم من وَاَصْلِحْ و صلاح
آر هر کاری را که شایسته صلاح باشد از امور ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن سَبِیْلَ الْمُفْسِدِیْنَ ۞ راه تباهکاران را وَلَمَّا جَآءَ مُوْسٰی و آن هنگام که آمد
موسی لِمِیْقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم وَکَلَّمَهٗ رَبُّهٗ و سخن گفت باوی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در تبیان
آورده اند که چون حق سبحانه خواست که با موسی عم سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فروگرفت و چون موسی عم قدم در ظلمت نهاد و
شیطان او را ازوی براندند و ملکین کاتبین را ازو دور کردند و آسمان را بنظر وی در آوردند ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بروی ظاهر گشت پس
حق سبحانه با وی سخن گفت و در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتصد هزار و اصح نود و چهار هزار است و در کشاف گفته که
حق تعالی چهل شبانروز با موسی عم سخن گفت چون موسی سخن حق شنید و از جام کلام بی ملام ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست
خیال بست که در فردوس اعلی ست و چون جنت جای مشاهده لقاست قَالَ گفت موسی رَبِّ اَرِنِیْٓ ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود
یعنی مرا متمکن ساز از رویت خود تا بدیده سر اَنْظُرْ اِلَیْکَ نظر کنم بسوی تو قَالَ گفت خدای لَنْ تَرٰىنِیْ نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بدان وجه
واقع شده که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بعین فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد و آن دیده در بهشت
خواهد بود بدانکه طلب موسی عم رویت را دلیل جواز رویت ست چرا که اگر رویت محال بودی موسی عم این سوال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست
بیت ای بسا بلبل که پیش از نوبهار ۞ میسراید بهر گل بر شاخسار ۞ صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی عم دران ساعت که خطاب لن ترانی شنید
عالی تر بود از ان وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود و قائم بمراد حق بودن کاملتر ست از قیام بمراد خود
نمودن بیت لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب ۞ هرچه آن از دوست آید سر بنه گردن متاب ۞ اگرچه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد
که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری از ان گفتم که لن ترانی وَلٰکِنِ انْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ ولیکن نگاه کن بکوه زبیر که بلندترین جبال ولایت مدین ست
و قوت تحمل او از تو بیشتر ست فَاِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر کوه قرار گیرد و ثابت باند مَکَانَهٗ در جای خود بهنگام تجلی من بروی فَسَوْفَ تَرٰىنِیْ پس زود باشد
که تو نیز به بینی مرا و طاقت دیدار من باشد و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای این کار درگذر فَلَمَّا تَجَلّٰی پس آن هنگام که تجلی کرد
رَبُّهٗ پروردگار موسی عم یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی لِلْجَبَلِ برای آن کوه بعد از ان که حیات و علم و رویت

در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه را ببیند و در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از وراء هفتاد هزار حجاب بمقدار درمی ظاهر کرد و دران
ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که سر بر بالین نهاده داشت شفا یافت و عرصهٔ زمین تمام سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت
و حلاوت متصف گشت و بتان بروی در افتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جَعَلَهُ گردانید خدای مر آن کوه را دَکًّا ریزه ریزه و در تبیان آورده
که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از و جدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه
وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا و بیفتاد موسی بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیه خمیس تا عشیه جمعه بیهوش ماند فَلَمَّا أَفَاقَ
پس آن وقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هرچه نه لائق حضرت توست یا پاک میدانم ترا از آنچه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ إِلَيْكَ
بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو واقع شد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ○ و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو یا بآنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت
دیدن تو نیست بیت ای یک لمعه تو کوه بصد پاره شود + چه عجب مشت گلی عاجز و بیچاره شود + عجب سرّیست که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت
و دل انسان را بحکم و لکن انظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بوده و تجلی بر دل بنظر رحمت آن نظر کوه را
ویران ساخت و این نظر دل را معمور میسازد بیت دل پذیرفت آنچه گردون بر نتافت + دل امین است آنچه عرش اندر نیافت + پس حق سبحانه جهت تسلی
دل موسی و تدارک المی که از حرمان مقصود یافته بود قَالَ گفت خدای يَا مُوسَىٰ ای موسی اگر ترا منع کردم از رؤیت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو
اندوهناک مباش إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بدرستیکه من ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجود اند بِرِسَالَاتِي به پیغامهای
من که تبلیغ سازی وَبِكَلَامِي و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فراگیر مَا آتَيْتُكَ آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان
عمل کن وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ○ و باش از شکر گویندگان بدین عطا وَكَتَبْنَا لَهُ و نوشتیم مثنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد و یا جبرئیل علیه السلام
که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت برای موسی فِي الْأَلْوَاحِ در لوحهای که هفت یا نه یا ده بوده و در زاد المسیر آورده که ده بود و این موافق اهل کتابست و طول
هر لوحی دوازده یا ده ذراع بوده و لوح از یاقوت احمر بود یا از چوب سدره بهشت یا از سنگی سخت که از تمام در روی کنده بودند چون نقش در نگین و صحیح آنست
که از زمرد سبز بوده و بروی نوشته بودند مِن كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که طالب دین محتاج الیه باشد مَّوْعِظَةً پندی وَتَفْصِيلًا و بیان کردنی
لِّكُلِّ شَيْءٍ مر هر چیزی را از اوامر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم موسی را که فراگیر الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ و بفرمای قَوْمَكَ
گروه خود را با صدق و عزیمت يَأْخُذُوا فراگیرند بِأَحْسَنِهَا بنیکوترین آنچه در الواحست گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بود
و قولی آنست که حسن عزائم بوده و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمع ست بین الفرائض و النوافل
سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ ○ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که در وقت رجعت یا شما را بولایت
شام در آریم و منازل قرون ماضیه که از دائرهٔ فرمان من بیرون رفته اند بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان مصر همه خراب شده و از خداوندان
خالی مانده تا عبرت گیرید بدان قطعه چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگری + تا ببینی از حادثات دور گردون شد خراب + پرده داری می کند
بر طاق کسری عنکبوت + چغد نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب + سَأَصْرِفُ زود باشد که بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم
دلائل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنانرا که تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی
مهر بر دلهای متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذو النون مصری قدس سره منقولست که خدای نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل به مکنون حکمتهای
قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده بیت حیفست چنین گنج در آن ویرانه + حکمت نکند فهم یقین دیوانه + وَإِن يَرَوْا

واگر ببینند این گرنشان كُلَّ اٰیَةٍ هر نشانه را بتمام بر صدق نبوت تو یعنی معجزات آنحضرت یا بدانند هر پیغامی که فرستیم لَا یُؤْمِنُوْا بِهَا نگروند بدان
از جهت ستیزه و عناد وَاِنْ یَّرَوْا واگر ببینند این متکبران سَبِیْلَ الرُّشْدِ راه راست طریق هدایت لَا یَتَّخِذُوْهُ سَبِیْلًا آن راه نگیرند یعنی متابعت
نکنند وَاِنْ یَّرَوْا واگر ببینند این گردنکشان سَبِیْلَ الْغَیِّ راه گمراهی یَتَّخِذُوْهُ سَبِیْلًا آن راه گیرند و پیروی کنند ذٰلِكَ این گردانیدن ایشان
از نظر فهم آیات یا انتفاع بآن بسبب آنست که ایشان بِاَنَّهُمْ كَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا دروغ شمردند سخنان ما وَكَانُوْا عَنْهَا و بودند از نظر در آن و اعتبار بدان
غٰفِلِیْنَ ناآگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند وَالَّذِیْنَ كَذَّبُوْا
و آنانکه تکذیب کردند بِاٰیٰتِنَا آیتهای ما را که قرآن است یا دلائل قدرت وَلِقَاۤءِ الْاٰخِرَةِ و دروغ شمردند دیدن سرای آخرت حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ
باطل و تباه گشت عملها که درین جهان کردند هَلْ یُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند یعنی نشوند اِلَّا مَا كَانُوْا مگر جزای آنچه بودند در دنیا یَعْمَلُوْنَ ○ ع ۱۷
عمل میکردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوْسٰی و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری و متابعان او مِنْۢ بَعْدِهٖ از پس رفتن موسی بطور مِنْ حُلِیِّهِمْ از
پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند عِجْلًا گوساله یعنی بهیئت گوساله جَسَدًا بدنی بیروح لَّهٗ خُوَارٌ مر او را آوازی چون آواز گاو
آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسیها داریم و بدان اشتغال
مینمائیم و هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست
ایشان مانده بود و چون موسی ع عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون ع آمد و گفت این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده میخورند
و میفروشند و تصرف در آن بر ایشان حرام است هارون ع بفرمود که تا تمام او را جمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را بامانت نگاه دار سامری پیرایها از زر و نقره را
در تصرف آورده و در زرگری ماهر بود همه را بگداخته در قالب ریخت و شخصی بهیئت گوساله بساخت اما بدنی بیروح بود پس عملی کرد که از وی آوازی
بدر آمد چون آواز گاو و آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل ع را دیده بود بر اسپی سوار و از زیر سم اسپش قبضهٔ خاک برگرفته با خود
میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری ازین خاک در دهنش ریخت خدای تعالی آن گوساله را زنده گردانید و بفریاد آمد
ابن عباس رض میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند اَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند اَنَّهٗ لَا یُكَلِّمُهُمْ
آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید وَلَا یَهْدِیْهِمْ سَبِیْلًا و نه نماید ایشان را راهی که بجائی رسند اِتَّخَذُوْهُ فرا گرفتند او را بخدائی وقف لازم
وَكَانُوْا ظٰلِمِیْنَ ○ و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطائف امام قشیری رحمة الله علیه مذکور است که چه دور است میان امتی
که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند بیت آنرا که تو ساختی نسازد کارت ۰ سازنده تو است در دو عالم یارت ۰ وَلَمَّا
سُقِطَ و آن هنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فِیْۤ اَیْدِیْهِمْ در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را چون یافتن کسیکه چیزی در دست خود
دارد و این لفظ در کلام عرب کنایت است از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او وَرَاَوْا اَنَّهُمْ و دیدند
آنکه ایشان قَدْ ضَلُّوْا بتحقیق گمراه شدند قَالُوْا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَّمْ یَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبهٔ ما
وَیَغْفِرْ لَنَا و اگر نیامرزد ما را لَنَكُوْنَنَّ بخدای که باشیم مِنَ الْخٰسِرِیْنَ ○ از زیان کاران هلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوْسٰۤی و آن هنگام
که باز گشت موسی از طور اِلٰی قَوْمِهٖ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمگین بغایت اَسِفًا اندوهناک یا جزع کننده آورده اند که موسی در محل رجعت
ازین قصه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه ویرا اخبار کرده بود در طور و او خشمناک با اندوه تمام در میان قوم آمد و از غایت غضب قَالَ گفت بِئْسَمَا
خَلَفْتُمُوْنِیْ بد نیابت کردید مرا مِنْۢ بَعْدِیْ از پس مفارقت من اَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل اَمْرَ رَبِّكُمْ

بر فرمان پروردگار خود صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم وَاَلْقَى الْاَلْوَاحَ و بیفگند موسی لوحها را که احکام الهی بران نوشته بود و آن غضب نیز
برای خدای بود در تبیان آورده که الواح را بیفگند اما از دست بنهاد چنانکه کسی چیزی بیفگند و جمهور برانند که الواح را بیفگند شکسته شد و شش سبع
هر چه بران مکتوب بود بآسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود و بیش نبود بعد از معاتبه با قوم الواح را القا کرد وَاَخَذَ و بگرفت
بِرَاْسِ اَخِيْهِ موی سر برادر خود را یعنی هارون را يَجُرُّهٗٓ اِلَيْهِ بطرف خود میکشید او را بطریق معاتبت نه از روی اهانت گمان موسی آن بود
که هارون در منع ایشان تقصیر فرموده قَالَ ابْنَ اُمَّ گفت هارون که ای پسر مادر من اگر چه ایشان برادر پدری و مادری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی
مادر را یاد کرد پس گفت اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِيْ من تقصیر نکرده ام اما بدرستیکه قوم تو مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند وَكَادُوْا يَقْتُلُوْنَنِيْ و نزدیک
بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْاَعْدَآءَ پس شادمان مگردان بمن دشمنان را و چنان مکن که آرزوی ایشان
حاصل شود از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِيْ و مدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ با گروه ظالمان یعنی مرا در عدد گوساله پرستان مدار قَالَ گفت موسی بعد از
استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِيْ ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که با برادر بزرگتر کردم یا درانکه الواح را بیفگندم وَلِاَخِيْ و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری
کرده باشد در منع ظلم وَاَدْخِلْنَا و درآر ما را فِيْ رَحْمَتِكَ در بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و در ریاض جنت در آخرت وَاَنْتَ
اَرْحَمُ الرّٰحِمِيْنَ و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تو است و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو قطعه ای بر اهل سخا انعام کرده ع
که بر بیچارگان انعام کردند بهر جا جوئی از رحمت رو نشست زدریاهای جود وام کردند اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستیکه آنانکه از روی جهالت اتَّخَذُوا الْعِجْلَ
فرا گرفتند گوساله را بخدائی سَيَنَالُهُمْ زود باشد که برسد ایشان را غَضَبٌ خشمی مِّنْ رَّبِّهِمْ از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر
فرمود که بکشند یکدیگر را وَذِلَّةٌ و دیگر برسد ایشان را خواری فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا اجلا از دیار ایشان وَكَذٰلِكَ
و همچنین که پاداش داده ایم گوساله پرستان را نَجْزِي الْمُفْتَرِيْنَ جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعان را وَالَّذِيْنَ و آنانکه عَمِلُوا السَّيِّاٰتِ بدیها کردند
از صغائر و کبائر یا شرک آوردند ثُمَّ تَابُوْا پس بازگشتند بخدای مِنْ بَعْدِهَا از پس وقوع آن عملها وَاٰمَنُوْٓا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدای را
بیگانگی و رسول او را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه کنندگان را قبول میکند اِنَّ رَبَّكَ
بدرستیکه پروردگار تو مِنْۢ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُوْرٌ هر آینه آمرزنده است مر گناهان ایشان را رَّحِيْمٌ مهربانست ایشان بقبول توبه از ایشان وَلَمَّا
سَكَتَ و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت عَنْ مُّوْسَى الْغَضَبُ از موسی خشم او تشبیه کرده غضب را که حال موسی ع در آن فعل بکسیکه آمر باشد بچیزی
و بدان اغوا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت میکند برانچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزله نطق است
و سکون آن بمنزله سکوت القصه چون خشم موسی ع فرو نشست اَخَذَ الْاَلْوَاحَ فرا گرفت بقیه الواح را که بیفگنده بود وَفِيْ نُسْخَتِهَا و در آنچه مکتوب
بود در آن هُدًى راه نمودن بود از گمراهی وَّرَحْمَةٌ و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه لِّلَّذِيْنَ هُمْ برای کسانیکه ایشان لِرَبِّهِمْ مر عقاب پروردگار
خود را يَرْهَبُوْنَ ترسگارانند یعنی از عذاب خدای می ترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی ع که جمعی از اخیار
بنی اسرائیل را با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی ع با قوم گفت و قبول کردند وَاخْتَارَ مُوْسٰى و برگزید موسی قَوْمَهٗ از قوم خود
سَبْعِيْنَ رَجُلًا هفتاد مرد لِّمِيْقَاتِنَا از برای میعاد ما یعنی وقتیکه وعده داده بودیم و قولی آنست که طائفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی
سخن نکرده و انچه برالواحست کلام موسی ع است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند
موسی ع هفتاد تن را با خود ببرد و چون بطور رسید ابری پدید آمد و میان موسی ع و ایشان حائل شد و موسی ع بپرده غمام درآمد و اخیار قوم او بسجده درافتادند

و حق سبحانه با موسی سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بمیان آمد و گفت شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدا را آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شده آغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد فلما اخذتهم پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرجفة صاعقه و بسوختند و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را آوازی مهیب همه از هول آن بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان با انقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام ترسید که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت اگر میخواستی اهلکتهم هلاک میکردی ایشان را من قبل پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم و ایای و مرا نیز هلاک میکردی و در عین المعانی فرموده که ایشان را هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی اتهلکنا آیا هلاک میکنی ما را بما فعل السفهاء بسبب آنچه کردند بیخردان منا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرات این قوم در طلب رویت ان هی نیست این کرد ایشان الا فتنتک مگر آزمایش و ابتلای تو مر بندگان را یعنی ایشان را کلام خود شنوانیدی تا طمع رویت کردند و از گوساله آوازی پدید ساختی تا روی بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارسا مذکور است که حق سبحانه موسی را در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسیده از روی دلال این جرات اقدام فرمود لا که در مرتبه محبوبیت ست چنانچه در قوت القلوب فرموده و من ادلال المحبین من المستانسین مناجات برخ العبد الاسود الذی تولی یضحکنی کل یوم ثلث مرات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست عین ادبست مثنوی گفتگوی عاشقان در کار رب * جوشش عشق است نی ترک ادب * هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش * نی ادب ماند در وی عقل و هوش * و هم از مقام بسط است این سخن موسی علیه السلام تضل بها من تشاء گمراه میگردانی بدان فتنه و ابتلا هر کرا میخواهی که گمراه میشود و تهدی من تشاء و راه مینمائی هم بدان کرا میخواهی انت ولینا توئی یار ما و متولی کار ما فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و ببخشای بر ما وانت خیر الغافرین و تو بهترین آمرزندگانی واکتب لنا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن برای ما فی هذه الدنیا درین سرای حسنة نیکوئی که قبول تو باشد یا توفیق طاعت یا روزی حلال یا صدق مقال و فی الاخرة و در آن سرای هم نیکوئی و آن مغفرتست یا جنت یا سعادت رویت انا هدنا الیک بدرستیکه ما بازگشتیم بسوی تو قال گفت خدای عذابی عذاب من آن صفت او آنست که اصیب به میرسانم او را من اشاء بهر کرا میخواهم یعنی کفار و رحمتی وسعت و رحمت من از صفت او آنست که رسیده است کل شیء بهمه چیز یعنی شامل ست دنیا مؤمن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت لطف ست که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی می ورزند یا رحمتی است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده و همه را باتصاف برین رحمت دعوت فرموده که و توبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتی است همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده * و رحمتی وسعت کل شیء * و نتیجه او عطاء است بی سابقه سوال سائل و وسیله حاجت محتاج یا بی ثبوت استحقاق معطی بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی مثنوی ای بداده رایگان صد چشم و گوش * بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش * ادر عدم ما مستحقان کی بدیم * که بدین جان و بدین دانش شدیم * ما نبودیم و تقاضا مانبود * لطف تو ناگفته ما می شنود * دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و آن همانا رحمت ذاتیه فائض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود و بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقید از جهت آن گویند که مقید است بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود فسأکتبها پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را للذین یتقون برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و یؤتون الزکوة و بدهند زکوة مفروض والذین هم و برای آنانکه ایشان بایاتنا بآیات منزله ما یؤمنون میگروند شیخ سلمی قدس سره گوید که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند که ما بآیات ایمان آریم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشان را منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و مومنان که رحمت برای

ایشان مینویسیم اَلَّذِیْنَ آنانند که از روی صدق یَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النَّبِیَّ الْاُمِّیَّ پیغمبری نانویسنده
و ناخواننده وصفت آنحضرت برین صفت تنبیه است برآنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او میتواند بود و نگارنده گفته که امی منسوب ست
بمعنی مسئلهٔ آمور صمد در بحر الحقائق فرموده که عرب اصل و منشا را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که مبدا و منشای همه شهرها ست
و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب ست پس حضرت رسالت پناه را باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل همه موجودات و اول همه کمونات اوست
و کلمهٔ لولاک لما خلقت الافلاک مؤید این معنیست بیت تو اصل وجود آمدی از نخست * دگر هر چه موجود شد فرع تست * اَلَّذِیْ آن پیغمبری که
یَجِدُوْنَهٗ می یابند اسم وصفت او را مَکْتُوْبًا نوشته عِنْدَهُمْ نزدیک ایشان فِی التَّوْرٰىةِ در توریت آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال
یرکب البعیر و یلبس الشملة تا آخر وَالْاِنْجِیْلِ و در انجیل آنجا که از قول عیسیٰ میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا جاء تا آخر یَاْمُرُهُمْ میفرماید
این پیغمبر امی ایشان را که پیرو او بیند بِالْمَعْرُوْفِ به نیکوئی که توحید ست وَیَنْهٰىهُمْ و باز میدارد ایشان را عَنِ الْمُنْكَرِ از منکر که شرک ست
و گفته اند معروف مکارم اخلاق ست یا صلهٔ رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاق ست یا قطع رحم یا عدم انصاف وَیُحِلُّ لَهُمُ و حلال میگرداند
بر ایشان الطَّیِّبٰتِ مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جز آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم وَیُحَرِّمُ
و حرام میسازد عَلَیْهِمُ الْخَبٰٓئِثَ بر ایشان خوردنیهای پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا ما لها حق نا وجه چون رشوت و ربوا وَیَضَعُ و فرو می نهد
یعنی تخفیف میکند عَنْهُمْ از ایشان اِصْرَهُمْ بارگران ایشان را یعنی سبک میگرداند بر امت خود اوضاع شرع را و گویند مراد آنچیزها ست که در
شریعت موسیٰ بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از و صادر شود و قطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو رسد و جز آن وَالْاَغْلٰلَ
و دیگر بندها که سخت میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها الَّتِیْ آنکه بوقت موسیٰ کَانَتْ عَلَیْهِمْ بود بر ایشان چون قتل نفس بوده امت توبه و قصاص بعفو و دیت
و احراق غنیمت و غیر آن فَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِهٖ پس آنکسانکه بگرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل وَعَزَّرُوْهُ و تعظیم کردند او را وَنَصَرُوْهُ
یاری دادند او را بر دشمنان وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند النُّوْرَ الَّذِیْ آن نوری را که اُنْزِلَ مَعَهٗ فرو فرستاده اند با نبوت او مراد قرآنست و گفته اند لفظ معه
دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است با او و باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسیٰ فرود آمد و اکثر آن باز بر آسمان بردند نکته در آنکه قرآن را نور گفت
ع ۱۹ بغایت روشنست چه امور دین و دنیا از و مفصل ست و هویدا اُولٰٓئِکَ آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت متابعت پیغمبر کردند هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝
ایشان رستگارانند از عذاب و فائز برحمت و ثواب قُلْ بگوی ای محمد بسبیل عموم یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ بدرستیکه من فرستاده خدایم
اِلَیْکُمْ جَمِیْعًا بهمه شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند اَلَّذِیْ آنخدای که بتحقیق لَهٗ مر او راست مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و
زمینها و تدبیر و تصرف در ان لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او یُحْیٖ زنده گرداند وَیُمِیْتُ و بمیراند فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ پس ایمان آرید
بخدای که صفت او شنودید وَرَسُوْلِهٖ و بگروید بفرستاده او النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ پیغمبر امی الَّذِیْ یُؤْمِنُ آن پیغمبر که میگرود بِاللّٰهِ بوحدانیت
خدای وَکَلِمٰتِهٖ و بسخنان فرستاده او بر انبیا وَاتَّبِعُوْهُ و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمانبرداری نمائید لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُوْنَ ۝ باشد که راه
راست یابید وَمِنْ قَوْمِ مُوْسٰٓی و از قوم موسیٰ اُمَّةٌ گروهی هستند که ایشان یَّهْدُوْنَ راه مینمایند خلق را بِالْحَقِّ بسبب حقی که با ایشان ست
وَبِهٖ یَعْدِلُوْنَ ۝ و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبدالله بن سلام و اصحاب اویند رض و اشهر آنست که بعد از
وفات موسیٰ و فوت خلیفه وی یوشع هرج و مرج در میان قوم بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بنیاز تمام
از حضرت ملک العلام درخواستند تا میان ایشان و سائر قوم جدائی افگند حق سبحانه راهی در زمین کشاده گردانید و ایشان بدان راه درآمدند و در ای

دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما در شب معراج ایشانرا دید و ده سوره از قرآن بر ایشان خواند و ایشان بوی ایمان آوردند و صالح
مسلمان اند و بقبلهٔ ما نماز میگزارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند و این آیت در صفت ایشانست پس حق سبحانه از اخبار قوم موسی ع
اخبار میفرماید و میگوید وَقَطَّعْنٰهُمُ و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده أَسْبَاطًا بدلست از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم را
سبط سبط و سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان یعقوب اند أُمَمًا گروه گروه بدلست از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امتها هر سبطی
امتی وَأَوْحَيْنَا إِلٰى مُوسٰى و وحی کردیم بسوی موسی ع إِذِ اسْتَسْقٰهُ چون آب خواستند قَوْمُهُ گروه او یعنی بنی اسرائیل چون در تیه حیران
سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی ع طلب آب نمودند وحی کردیم بموسی ع أَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِعَصَاكَ
الْحَجَرَ بعصای خود آن سنگ را که چون در تیه در آمدی با تو بسخن در آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبره داری پس موسی عصا بر داشت
و بران سنگ زد فَانْبَجَسَتْ پس شگافته شد و گشاده گشت مِنْهُ از ان سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستیکه
دانستند كُلُّ أُنَاسٍ همه آدمیان از هر سبطی مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را و با آبشخور غیر خود میل نکردند وَظَلَّلْنَا و سایبان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ بر ایشان ابر را
تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْهِمُ الْمَنَّ بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین وَالسَّلْوٰى و مرغی مشابه سمانی و گفتیم
كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزهای آنچه بمحض عنایت روزی داده ایم شمارا و ذخیره منهید ایشان خلاف فرمان کرده از من و سلوی ذخیره
نهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بما در ان ذخیره کردن وَلٰكِنْ كَانُوا ولیکن بودند که از نادانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ
ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن چون گفته شد بنی اسرائیل را بعد از محاربهٔ جبابره و ظفر بر ایشان که اسْكُنُوا ساکن شوید هٰذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه اریحا
یا ایلیا وَكُلُوا و بخورید مِنْهَا از میوها و حبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگویید در خواست ما حطه است یعنی وضع گناهان ما
از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری از درهای این دیه سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان از تواضع نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شمارا
خَطِيٓـٰٔتِكُمْ گناهان شمارا سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیادت دهیم ایشان را ثواب و درجات فَبَدَّلَ
الَّذِينَ ظَلَمُوا پس بدل و تغییر دادند آنانکه بر خود ستم کردند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن مامور به را غَيْرَ الَّذِي بغیر آنکه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود
مرایشان را یعنی بدل حطه گفتند حنطة فی شعیرة و این از روی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر تغییر دهندگان رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ
نصف از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنچه بودند ستم کردند یعنی لفظ را در غیر موضع آن وضع نمودند وَسْـَٔلْهُمْ و بپرس ای محمد
وقف لازم یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ از خبر دیه و واقعهٔ آن الَّتِي كَانَتْ آن دیهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور
بر ساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن دیه مقنا بوده درمیان مدین و عینونا و بهر تقدیر مردم این دیه متشرع بشریعت توریت بودند و از جملهٔ فرایض ایشان
تعظیم سبت بوده که در ان روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بر زبان حضرت داود ع ملعون گشتند و مسخ شدند
و حق سبحانه جهت اظهار افعال قبیحهٔ یهود با حضرت رسالت پناه خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه إِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند از حدود اوامر
الٰهی تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون می آمدند
بر ایشان حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبهٔ ایشان یعنی روزی که منهی بود در ان شکار ماهی ماهیان می آمدند شُرَّعًا ظاهر شده
معانقة عند المتاخرین بر روی آب سرها برداشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و روزی که بسبت عمل نمیکردند یعنی بتعظیم آن روز مامور نبودند چون یکشنبه و باقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ
نمی آمدند بر ایشان ماهیان و این ابتلائی بود از حضرت عزت مر ایشانرا که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب بازی کردندی چون

شنبه بگذشتے برگرفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی كَذٰلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنان بیازمائیم ایشانرا یعنی معامله آزمایندگان کنیم بِمَا كَانُوا بانچه هستند که
کار از سر جهل يَفْسُقُونَ ○ بیرون میروند از دائرهٔ فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار میشد نصیحت
گشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسک جسته در طلب چارهٔ آن کار بودند آخر الامر رای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بران حوضها
ببریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشانرا بآن حوضها راندندی و دهنها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و روز یکشنبه بگرفتندی
چند نوبت این عمل کردند اثر عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم سبت درگذشتند و اهل آن ده سه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند و گروهی ایشانرا
نهی مینمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقهٔ ناهیه را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و بپرس از
اهل کتاب خبر آنرا چون گفتند أُمَّةٌ مِّنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند نه فعل و نه نهی مر گروه ناهی را لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید
قَوْمًا گروهی را که بی شبهه اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کنندهٔ ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کنندهٔ ایشان
عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخست قَالُوا گفتند فرقهٔ ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما عذرخواستنی ست از ما و حفص معذرة بنصب
خواند یعنی پند دادن ما برای معذرتست از ما إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشانرا پند میدهیم تا نزد او معذور باشیم
وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ○ و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقهٔ صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا
بِهِ آنچه پند داده میشدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنجَيْنَا برهانیدیم الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنانرا که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا
و بگرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا بانچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ ○ خارج میشدند
از راه فرمانبرداری و در فرقهٔ متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولیست بالجمله عذاب آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس
آن هنگام که گردن کشیدند عَن مَّا نُهُوا عَنْهُ از آنچیز که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ گفتیم ما ایشانرا كُونُوا قِرَدَةً بگردید بوزنگان
خَاسِئِينَ ○ دور شدگان و ناامیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه از پندپذیرفتن ایشان ناامید شدند ترک مساکنت نموده میان خانهای
خود و ایشان دیواری کشیدند و دری بمحلهٔ خود نشانده راه آمد و شد بمساکن ایشان دربستند روزی از محلهٔ خود بیرون آمدند و کسی از محلهٔ فاسقان بیرون
نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزنه شده و هر بوزنه گرد کسان خود گریه کنان میگشت و روی در جامهٔ ایشان میمالید سه روز زنده بودند روز چهارم
بمردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد رَبُّكَ آفریدگار تو یا سوگند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانگیزد و بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز
مَن يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشانرا سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته اند بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد
و بعد از آن ملوک فرس ایشانرا میرنجانیدند و باج میگرفتند تا زمانیکه رسالت پناه مبعوث شد حکم فرمود بمقاتلهٔ ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم
تا بقیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت کننده است مر کافرانرا وَإِنَّهُ و بدرستیکه او لَغَفُورٌ آمرزگار است
هر کرا که توبه کند و طلب مغفرت نماید رَّحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراگنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ أُمَمًا و در زمین
جماعتها یعنی هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد مِّنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستگانند بدین موسی متدین شده تغییر بحال ایشان
راه نیافته یا مراد آنها اند که بحضرت پیغمبر ما ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج آن حضرت گرویدند وَمِنْهُمْ و از ایشان هستند دُونَ ذَٰلِكَ
فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه وَبَلَوْنَاهُمْ و بیازمودیم ایشانرا بِالْحَسَنَاتِ بنیکوییهای چون عیش و غنا و صحت وَالسَّيِّئَاتِ و ببدیها چون
شدت و فقر و مصائب نفس و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ○ شاید که باز گردند بخدای و از معصیت بطاعت گرایند ایشانرا او نعمت

شکر میبایست کرد بطرز استغنا ظاهر میکردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء بود و محنت صبر بایست کرد آغاز ناسزا کرده گفتند ید الله مغلولة پس محک
اعتبار تمام عیار نکو بیرون نیامدند **بیت** خوش بود گر محک تجربه آید بمیان + تا سیه روی شود هر که درو غش باشد فخلف من بعدهم پس از پس ایشان
صالحان خلف بد پس آیندگان و ورثوا الکتب میراث گرفتند توریت را یعنی چون بیاموختند علم آنرا از پدران یاخذون فرا میگیرند عرض هذا
الادنی خواسته و متاع این چیز فروتر که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت پناه اند حق سبحانه میگوید که در حکم رشوت میگیرند و یقولون و میگویند
سیغفر لنا زود باشد که بیامرزند مارا و عاصی ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوت گناه
میدانستند و ان یاتهم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عرض مثله خواسته از متاع دنیا مثل این خواسته دیگر در حرمت یاخذوه فرا میگیرند آنرا و از ان توبه
نمی کنند یعنی امید مغفرت از اند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام الم یوخذ علیهم آیا گرفته نشده است بر ایشان میثاق الکتب عهد مذکور در توریت
ان لا یقولوا آنکه نگویند علی الله بر خدای الا الحق مگر سخن راست و ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران نوید داده شب و روز بحق سبحانه نسبت داده و میدانند
که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشانست و درسوا و خوانده اند ما فیه آنچه درو هست و این حکم مروی دیده اند والدار الاخرة و سرای
دیگر که عقبی ست خیر بهتر ست از عرض دنیا للذین یتقون مر آنانرا که بپرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدای افلا تعقلون آیا تعقل میکنند
و خص بخطاب میخواند یعنی در نیابید که نعمت عقبی بهتر ست از مال دنیا والذین یمسکون بالکتب و آنانکه نگاه میدارند کتاب را و چنگ در آن میزنند مراد مومنان
اهل کتاب اند و کتاب درین آیت توریت است و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات جهت آن
تواند بود که نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف باقامت آن **مثنوی** خانه دین خویش را چو خدای + بر ستون نماز کرد بپای + بی شکی تا ستون بجای
بود + خانه دین حق بپای بود + انا بدرستیکه ما لا نضیع ضایع نمیکنیم اجر المصلحین مزد کار بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه تمام بدیشان سانیم
و اذ نتقنا الجبل و یاد کن ای محمد برای یهود زمان خود چون بستیم و برداشتیم کوه طور را فوقهم بر زبر ایشان کانه ظلة گوئی که کوه سایبانیست
بر سر ایشان و ظنوا و دانستند انه آنکه کوه واقع بهم فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نکنند چه خدای تعالی ازین خبر داده بود خذوا
گفتیم که بگیرید ما اتینکم آنچه دادیم شمارا از احکام بقوة بجد تمام واذکروا و پیوسته یاد کنید ما فیه آنچه درو ست از اوامر و نواهی لعلکم تتقون ع ۹
شاید که پرهیزگاری کنید و از جمله متقیان باشید و اذ اخذ ربک و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم
از پشتهای ایشان ذریتهم فرزندان ایشان را و اشهدهم و گواه گردانید ایشانرا علی انفسهم بر نفسهای ایشان باقراریکه کردند
یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگاری حق سبحانه تعالی ذریت آدم را
بیرون آورد و بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از آبا و ذکر آدم نکرد چه همه کس را معلوم ست که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند حاکم ابو عبدالله
در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریت آدم بنعمان و آن وادیست نزدیک بعرفات
و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند در لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بوده و آن زمینی ست در ولایت هند و بعد از خروج آدم بود
از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسرین بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده بر فضائیکه بر در بهشت ست و عرض آن پنج هزار ساله است
حق تعالی ذریت آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خرد و بعضی میگویند که سفید یا سرخ و گروهی بر آنند که از جانب راست مورچه سفید
و از جانب چپ مورچه سیاه و بعضی بر آنند که توالد و تناسل از پشت آدم بیکبارگی بوده نه بر وجه توالد و تناسل روی نموده و حیات و عقل و نطق در ایشان
بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتند شهدنا گواه شدیم ما بر نفسهای خود و گفته اند چون ذریت آدم بلی گفتند

حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید ملائکه گفتند شَهِدْنَا و سدی فرموده که این خبریست که حق سبحانه تعالی از خود و از فرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار
ذریت آدم گواه شدیم اَنْ تَقُوْلُوْا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ تا نگویید روز قیامت که اِنَّا کُنَّا بدرستیکه ما بودیم عَنْ هٰذَا ازین اقرار غٰفِلِیْنَ ○
بیخبران اَوْ تَقُوْلُوْٓا یا آنکه نگویید اِنَّمَآ اَشْرَكَ بجز این نیست که شرک آوردند اٰبَآؤُنَا پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً و بودیم ما فرزندان
مِّنْۢ بَعْدِهِمْ از پس ایشان و اقتدا بایشان کردیم اَفَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ما را و معذب میسازی بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُوْنَ ○ بانچه کردند آن کجروان
و باطلان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز سازند این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیراکه اخذ میثاق بتوحید الهی جل و علا بر هر احدی از
ذریت آدم ع واقع شده پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود و آنچه در پیش این آیت مذکور عهد الست ست تا بیخبران سر کوچه غفلت را متنبه سازد و الا هوشمندان
بیدار دل از آن سوال و جواب غافل نیستند **بیت** الست ازل همچنان شان بگوش ٭ بفریاد قالوا بلی در خروش ٭ در نفحات مذکورست که علی سهل اصفهانی را
قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گوئی که دی بوده شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری رح فرموده که درین سخن نقص ست صوفی را دی و فردا
چه بود آن روز را هنوز شب نیامده و صوفی در همان روز است **مثنوی** روز امروزست ای صوفی وشان ٭ کی بود از دی و از فردا نشان ٭ آنکه از حق نیست
غافل یک نفس ٭ ماضی و مستقبلش حالست و بس ٭ از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غائب از حقائق سوال الست چگونه جواب دهد پس مخاطب
و مجیب بغایت نازکست **بیت** تو در میان نه ٭ هیچ ٭ هر چه هست اوست ٭ همه خود اوست که بدو هم خود بلی کند ٭ وَكَذٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق
نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در آن وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ○ و شاید که ایشان بازگردند از تقلید
بتحقیق وَاتْلُ و بخوان ای محمد عَلَيْهِمْ بر قوم خود یا بر یهود نَبَاَ الَّذِيْٓ خبر آنکس که اٰتَيْنٰهُ دادیم او را اٰيٰتِنَا علم آیتهای ما یعنی کتب منزله
و آنکس امیه بن ابی صلت بود که کتب سماوی مطالعه نموده معلوم کرده که دران زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول وی باشد چون حضرت
رسالت پناه مبعوث شد امیه از روی حسد کافر گشت و این آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون آمد از آن آیتها بواسطه کفر و عناد
چنانچه مار از پوست بیرون آید فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطٰنُ پس در پیوست شیطان یا او را پیروی خود فرمود فَكَانَ پس گشت آن خواننده آیات مِنَ الْغٰوِيْنَ ○
از گمراهان و گفته اند آن کس ابو عامر راهب بود که پیغمبر او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار ست صفت حضرت رسالت پناه در کتب الهی دیده بود
و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و بدو کافر شد و اشهر آنست که این کس بلعم باعور بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم ع خوانده بود
و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی ع با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران رجوع ببلعم کردند که مستجاب الدعوات بود و التماس نمودند
که بر موسی ع و قوم او دعای بد کند و اول ابا کرد و در آخر باغوای زن خود فریفته گشت و رشوت زنو قبول کرده بر موسی ع و قوم او نفرین کرد حق سبحانه
اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان باوی نماند وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم ما لَرَفَعْنٰهُ هر آینه بر میداشتیم او را بِهَا بسبب آن آیات صحف یا کلماتیکه مشتمل بود بر اسم اعظم
بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیارست وَلٰكِنَّهٗ ولیکن او بواسطه دنائت همت اَخْلَدَ میل کرد اِلَى الْاَرْضِ بسوی زمین یعنی
بحضیض رذالت وَاتَّبَعَ و پیروی کرد هَوٰىهُ آرزوی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فَمَثَلُهٗ پس صفت او در خست كَمَثَلِ الْكَلْبِ
مانند صفت سگ ست در اخس احوال اِنْ تَحْمِلْ اگر حمله کنی عَلَيْهِ برو و برانی او را يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افگند اَوْ تَتْرُكْهُ و یا اگر
بگذاری او را و نرانی يَلْهَثْ همان زبان از دهن بیرون افگند معنی آنست که راندن سگ و ناراندن او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند
بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت که هیچ جا از دنائت و خساست خود برنگشت او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن زجر نشد در وقتیکه
متوجه لشکر موسی ع بود که بر ایشان نفرین کند در از گوشی که بر وی سوار بود و با وی بسخن در آمد که ازین راه باز گرد و از سر این عمل بگذر هم متنبه نگشت

شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا در آید و چه بوالعجبی نماید اگر از جانب فضل وزد نسیم عنایت گبر را کمربند عشق بازی راه و دین گرداند و اگر از طرف عدل
وزد رسم توحید بلعم را بر انداخته با سگ نشیب برابری دهد وَنِعْمَ ما قال رباعی آن را بری از صومعه بدیر آری و گلخنی + وین را کشی از بتکده سر حلقهٔ مردان کنی +
چون چاره کار تو عقل از بون رای کی رسد + فرمانده مطلق تو بی حکم که خواهی آن کنی + ذٰلِكَ این مثل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهیست
که از روی جحود و استکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ میشمردند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند
مراد ازین قوم یهودانند که تکذیب آیات توریت کردند و در کتمان نعت حضرت رسالت ﷺ بودند پس میفرماید که قصه بلعم بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات با مناسبتی
دارد با تکذیب ایشان مر آیات را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان را بآن وفا کند که پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ
بد مثلیست مثل قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات را بعد از علم ایشان بآن و قیام حجت بر ایشان وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود كَانُوا
يَظْلِمُونَ بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بر اختصاص میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا راه نماید خدای بفیض فضل خود
فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه آنان هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران
در هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بدرستیکه آفریدیم لِجَهَنَّمَ برای دوزخ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ بسیاری از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت
ایشان صادر شده و بر علم قدیم ما اصرار ایشان بکفر و وفات ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشان را دلهاست که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا از
هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردانند و آن آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمی سازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ
و مر ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا روی حق نمی بینند بآن بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشان را
گوشهاست که بهیچ روی لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق بآن نمیشنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمی کنند أُولَٰئِكَ آن گروه در آنکه
مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصود بلذت فانی شمارند كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایان اند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست ملتفت به نعیم
باقی و لذت دائمی نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع ندارند بخلاف امر نیز متصف نیستند
أُولَٰئِكَ آن گروه که یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان در غفلت خود کامل صاحب عین المعانی آورده که مکلف مامور با فرو گذاشته معذور
مساوی نیست چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی هم عقلانیست و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد از ملائکه فاضلتر است و اگر خود مغلوب نفس و هوا
شد از بهائم اخس و ارذل است و درین معنی گفته اند بیت بهره از ملکت هست نصیبی از دیو + ترک دیوی کن تا بدی تفضیلت ز ملک + وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
و مر خدای راست نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها و آن نود و نه نام است که خبر مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ در این باب وارد شده و در زاد المسیر
آورده که سبب نزول این آیت آن بود که مردی در نماز بسم الله یاد کرد و بسم رحمن نیز بخواند ابوجهل گفت که محمد و صحابه او میگویند که یک خدای را می پرستیم
پس این مرد چرا دو خدای را میخواند این آیت نازل شد که اسمای الهی بسیار است و همه نیکوست او را بدان همه بخوانید صاحب کشاف گفته که خدای راست صفات نیکو
چون عدل و احسان و خیر و رحمت و مثل و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستائید و گفته اند متخلق شوید با خلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وَذَرُوا
الَّذِينَ و بگذارید متابعت آنها که از روی جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند یعنی کجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان
لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابو المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا اب المسیح و حکما علت اولی میخواندند و گفته اند الحاد اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای
الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب جزای آنچه هستند که عمل میکنند
و چون ذکر جمعیکه برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی اند

ع ۲۲/۱۰ که ایشان یَهْدُوْنَ بِالْحَقِّ راه مینمایند بحق وَبِهٖ یَعْدِلُوْنَ ۝ و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و متابعان ایشانند وَالَّذِیْنَ کَذَّبُوْا
و آنانکه تکذیب کردند بِاٰیٰتِنَا آیتهای ما یعنی کفار مکه یا مستهزیان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را
بهلاک نزدیک گردانیم مِّنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُوْنَ ۝ از آنجا که ندانند یعنی هرگاه که گناهی میکنند نعمت مر ایشان را زیادت میکنیم تا در طغیان و عصیان
می افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج عطا است و انسای شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاسداری از دل ایشان فراموش میگرداند تا وقتیکه
مستحق عقوبت شوند وَاُمْلِیْ لَهُمْ و زمان میدهم مر ایشان را مدتی پس بگیریم ایشان را اِنَّ کَیْدِیْ بدرستیکه گرفتن من مَتِیْنٌ ۝ سخت است کید علمی را
گویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسان است و در باطن خذلان است کید گفت آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه بکوه صفا آمد و یک یک
از گروه قریش را از عذاب خدای جلیل جبار بترسانید یکی از صنادید قریش صدیق و فاروق و مرتضی را دید و گفت آیا این یار شما دیوانه شده که همه شب
فریاد میکند آیت آمد که اَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوْا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند در آنکه مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست یار ایشان یعنی محمد را مِّنْ جِنَّةٍ
از هیچ نوع دیوانگی این همان عاقل است که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند بعد از آنکه دعوت حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید اِنْ هُوَ نیست او
اِلَّا نَذِیْرٌ مگر بیم کننده از عذاب الهی مُّبِیْنٌ ۝ پیدا و هویدا بیم کردن او اَوَلَمْ یَنْظُرُوْا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِیْ مَلَکُوْتِ السَّمٰوٰتِ
در ملک عظیم آسمانها وَالْاَرْضِ و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحور است و جبال و اشجار وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ و ننگریستند
در آنچه آفرید خدای مِنْ شَیْءٍ از هر چیزی که تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وَّاَنْ عَسٰٓی و دیگر نظر نکردند در آنکه
شاید اَنْ یَّکُوْنَ آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیک رسیده اَجَلُهُمْ مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمی کنند در آنکه شاید که اجل ایشان
نزدیک رسیده باشد که پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد نظم زان پیش که اجل فرا رسد تنگ
و ایام عنان ستاند از چنگ ✦ بر مرکب فکر خویش نه زین مردانه در آی در ره دین ✦ فَبِاَیِّ حَدِیْثٍۭ پس بکدام سخن بَعْدَهٗ بعد از قرآن یُؤْمِنُوْنَ ۝
ایمان خواهند آورد و این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقائق دین و دنیا و مجامع میامن صورت و معنی است مَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ هر کرا خواهد
خدای گمراه گرداند و بقرآن نگرود فَلَا هَادِیَ لَهٗ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد وَیَذَرُهُمْ و می گذارد خدای تعالی گمراهان را
فِیْ طُغْیَانِهِمْ در گمراهی ایشان تا پیوسته یَعْمَهُوْنَ ۝ سرگردان و متردد و متحیر میگردند بیت تا نگردد مدد هادی توفیق رفیق
مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند ✦ گروهی از قریش و اصح آنست که یهود گفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم
کی خواهد بود و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچکس نمیداند آیت آمد که یَسْـَٔلُوْنَکَ می پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت
یعنی قیامت ساعت از اسمای غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قائم شود یا حساب خلائق در
یکم از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان درازی نزدیک خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر سوال می کنند که اَیَّانَ مُرْسٰىهَا کی است بپای کردن و
پدید آوردن او قُلْ بگو ای محمد اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عِنْدَ رَبِّیْ نزدیک پروردگار منست که هیچ ملکی مقرب
و نبی مرسل را بدان اطلاع نداده لَا یُجَلِّیْهَا آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَآ در وقت او اِلَّا هُوَ مگر او که داناست بدان ثَقُلَتْ پوشیده است
علم قیامت یا گران و عظیم است دانستن آن فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آسمانها از
ملائکه و ثقلین گران است از جهت هول و هیبت آن گویا که حکمت در اخفای او اینست لَا تَاْتِیْکُمْ نمی آید بشما قیامت اِلَّا بَغْتَةً مگر ناگهان
یَسْـَٔلُوْنَکَ می پرسند از تو کون آن را و وقت آن را بدان وجه که کَاَنَّکَ گویا که تو حَفِیٌّ عَنْهَا مهربان و دوست میدارے

وقف منزل

سوال از ان و حال آنکه تو کا بهی از ان سؤال چه غنی با آنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قُلْ بگو دیگر با به این روی تاکید مبالغه اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم
قیامت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ نمی دانند که آنرا جز حق تعالی نمی داند و در وسیط
آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد بنرخ که کی ارزان شود و کی گران تا در ارزانی چیزی بخریم و در گرانی بفروشیم و بدان سود کنیم آیت آمد
قُلْ لَّا اَمْلِكُ بگو نمیتوانم لِنَفْسِيْ از برای خود نَفْعًا جر منفعتی وَّلَا ضَرًّا و نه دفع مضرتی اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خواهد خدای مرا در آن تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ
و اگر بودمی من که بی تعلیم حق اَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه بسیار طلب کردمی مِنَ الْخَيْرِ از مال و منفعت و فتح و غنیمت وَمَا مَسَّنِيَ
السُّوْٓءُ و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت اِنْ اَنَا نیستم من اِلَّا نَذِيْرٌ مگر بیم کننده منکران و معاندان وَّبَشِيْرٌ و مژده دهنده
لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ برای گروهی که بگروند بمن و آنچه با منست هُوَ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ اوست یعنی خدای تعالی آنکس که بیافرید شما را مِّنْ نَّفْسٍ
وَّاحِدَةٍ از یک تن که آدم است وَّجَعَلَ مِنْهَا و بیافرید از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا جفت او را که حواست و این آفریدن
جهت آن بود که لِيَسْكُنَ اِلَيْهَا تا آرام گیرد آدم بوی و الفت پذیرد باوی فَلَمَّا تَغَشّٰىهَا پس آن هنگام که پوشید آدم حوا را یعنی خلوت کرد با وی
حَمَلَتْ بار گرفت حوا حَمْلًا خَفِيْفًا باری سبک که آن نطفه آدم بود در رحم او در آمده فَمَرَّتْ بِهٖ پس میگذشت بآن بار یعنی می آمد و میرفت
فَلَمَّآ اَثْقَلَتْ پس آن هنگام که گران شد حوا بآن باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا گرانبار گشت دَّعَوَا اللّٰهَ بخواندند آدم و حوا خدای را
رَبَّهُمَا که پروردگار ایشانست و گفتند خداوندا لَئِنْ اٰتَيْتَنَا اگر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت
لَّنَكُوْنَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ الشّٰكِرِيْنَ از سپاسداران مر ترا بدان نعمت مجدد و قول آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهوله بر حوا
ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیزست حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید بهیمه باشد آنگاه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت
معلوم نیست ابلیس گفت شاید از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا بترسید و صورت ماجرا
با آدم در میان آورد آدم نیز اندیشناک شد ابلیس دیگر باره خود را بصورت دیگر بر ایشان ظاهر کرده از سبب ملال احوال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس
گفت از آن مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوه ام از خدای در خواهم که این حمل را بشما بشری راست خلقت گرداند و خروج او بآسانی باشد بشرط آنکه
او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس میان ملائکه حارث بوده حوا این فریب را قبول کرد فَلَمَّآ اٰتٰىهُمَا پس آن هنگام که عطا کرد خدای تعالی بدیشان
صَالِحًا فرزندی صالح الجسم و تمام خلقت جَعَلَا لَهٗ گردانیدند آدم و حوا مر او را شُرَكَآءَ خداوند شریکی یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت
یعنی بدل کردند عبد الله را بعبد الحارث بعضی درینجا مضاف تقدیر میکنند یعنی فلما آتاه اولادهما صالحا جعلا اولادهما شرکاء و بعضی بر آنند که آن وقت
که داد حق تعالی آدم و حوا را فرزند شایسته ایشان غیری را شریک حق ساختند در عبادت و حفص شرکا میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند
شریکان مر خدای را فِيْمَآ اٰتٰىهُمَا در آنچه داد اولاد آدم و حوا را اصحاب کشاف و قاضی بیضاوی بران رفته اند که نفس واحده قصی است از اجداد
پیغمبر که خدای او را از جنس او یعنی قریشی و عربی کرامت فرموده زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشان را فرزندی شایسته دهد
بشکر گزاری و سپاسداری قیام نمایند حق سبحانه ایشان را چهار فرزند ارزانی داد و در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدای را و عبد عزی و عبد قصی و
عبد مناف و عبد الدار نام نهادند فَتَعٰلَى اللّٰهُ پس بزرگست خدای و پاک عَمَّا يُشْرِكُوْنَ از آنچه برای او انباز میگیرند در عبادت او قصی و اولاد او
و بر قول اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکان را اَيُشْرِكُوْنَ آیا انباز میگیرند در عبادت مَا لَا يَخْلُقُ شَيْـًٔا آنچیزی را که نیافرید چیزی و قدرت
ندارد بر خلق اشیا وَّهُمْ يُخْلَقُوْنَ و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود بلا شبهه وَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ

مقاتله عند المتاخرین
ع ۲۳

و نمی‌توانند بتان لَهُمْ برای پرستندگان خود نَصْرًا یاری دادنی در جر منفعت ایشان یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت از ایشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را
يَنْصُرُونَ ○ یاری میدهند در وقتیکه کسی ایشان را بشکند یا بالوات و اوراث آلوده میسازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را
إِلَى الْهُدَى بسوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نمیکنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنکه بخوانید ایشان را و دعوت
کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ○ یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاص ست بقومی از کفره چون ابو جهل و متابعان او که از قبول دعوت حق
محروم شدند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستیکه آنانکه شما می‌پرستید ای مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای و ایشان را آلهه نام نهاده اید عِبَادٌ بندگانند
یعنی مملوک و مسخر فرمان اند أَمْثَالُكُمْ مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضهٔ تقدیر حق اند فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشان را
و چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند مر شما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ○ اگر هستید شما راست گویان در آنکه ایشان آلهه اند چه اله بحق
آنست که دعای بنده و ندای پرستندهٔ خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر این بتان را پایها هست که در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا میروند بآن چنانچه
شما میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا ایشان را دستها هست که چیزها يَبْطِشُونَ بِهَا فرا گیرند بآن چنانچه شما فرا میگیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا ایشان را دیدها هست
که مرئیات را يُبْصِرُونَ بِهَا ببینند بدان چنانچه شما می‌بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا مر ایشان را گوشها است که مسموعات را يَسْمَعُونَ بِهَا
بشنوند بدان چنانچه شما می‌شنوید و خود قائل اید که ایشان را پای روان و دست گیران و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما راهست پس شما برایشان از ایشان
فاضلتر باشید و غایت جهلست که فاضل مفضول را پرستد این آیت در اثبات جهل کفره است و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر
را بآلهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا بگو ای محمد که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان
خود را که برای خدای ساخته اید و با هم یار شوید در عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید بران مقدار که توانید در ایصال مکاره من فَلَا تُنْظِرُونِ ○
پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم **بیت** اگر هر دو جهانم خصم گردند ÷ نترسم چون نگهبانم
تو باشی ÷ إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستیکه یار و متولی کار من اوست الَّذِي آن الهی که نَزَّلَ الْكِتَابَ فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق ست
وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ○ و خدای دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنان را که شما میخوانید و می‌پرستید مِنْ دُونِهِ
بجز خدای لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند نَصْرَكُمْ یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ ○ یاری کنند بوقت
قصد کسر و حطم ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید ای مومنان کافران را إِلَى الْهُدَى بدین راست که راه انبیا و اولیاست لَا يَسْمَعُوا
نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ و می‌بینی تو ای محمد ایشان را که بدیدهای ظاهر يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند بسوی تو وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ○ و حال آنکه ایشان
نمی بینند ترا به بصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی
قدس سره پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بروی حرام شد و حضرت را این سخن نگفت
و او را کفار و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را حمل بر رویت ظاهر مکن معلومست که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس
دیده باشند و در وقت بایزید نیز چند کس دیده باشند و بجمال او بینا شده باشند **بیت** برای دیدن روی تو چشمی دیگرم باید ÷ که این چشمی که من دارم
جمالت را نمی‌شاید ÷ خُذِ الْعَفْوَ این آیت جامع مکارم اخلاق ست میفرماید که فرا گیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد
بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از سر گنهکاران درگذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن و برین معنی نزول آیه قبل از
وجوب زکوة بوده باشد وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ و بفرمای دیگران را به نیکوئی در اقوال و افعال و گفته اند عرف خصلتی ست که آن را عقل پسندد و شرع قبول

کنند

کن وَاَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْجٰهِلِیْنَ ○ از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین جاهلان است
واو سزاوارتر است بآنکه از و اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت پناه بعد از نزول این آیت از جبرئیل پرسید که حقیقت این سخن چیست
جبرئیل فرموده که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسیکه بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم
اخلاق همین است حکیم سنائی فرماید **بیت** هر که زهرت دهد بده قند * وانکه از تو ببرد بپیوند * وَاِمَّا یَنْزَغَنَّكَ هرگاه که برانگیزاند و از جای
ببرد ترا و صورت خطاب با آنحضرت است و امام او امت اند هر کجا امت میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا مِنَ الشَّیْطٰنِ از جهت دیو نَزْغٌ از جای بردن
وآن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ پس پناه گیر بخدای از شر او اِنَّهٗ سَمِیْعٌ بدرستیکه خدای شنونده است
آنرا که بزبان گوئی عَلِیْمٌ داننده است آنرا که در دل داری اِنَّ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا بدرستیکه آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا ترسیدند از حق اِذَا
مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طٰٓئِفٌ وسوسه مِّنَ الشَّیْطٰنِ از دیو سرکش تَذَكَّرُوْا یاد کنند خدایرا و از وعید او براندیشند فَاِذَا هُمْ
مُّبْصِرُوْنَ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینائی وسوسهٔ شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَاِخْوَانُهُمْ
و برادران کفار که شیاطین اند یَمُدُّوْنَهُمْ میکشند کافرانرا فِی الْغَیِّ در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می آرایند ثُمَّ لَا یُقْصِرُوْنَ ○
پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمی کنند وَاِذَا لَمْ تَاْتِهِمْ و چون نیاری تو ای محمد بکافران بِاٰیَةٍ آیتی از قرآن
مقارن طلب ایشان قَالُوْا گویند لَوْلَا اجْتَبَیْتَهَا چرا برهم نیافتی و برنگزیدی آن آیت را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتها
قرآنی می طلبیدند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را این آیت نازل شد و امر آمد که
قُلْ بگوای محمد اِنَّمَآ اَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی میکنم مَا یُوْحٰٓی اِلَیَّ آن چیزی را که وحی کرده میشود بمن مِنْ رَّبِّیْ از آفریدگار من و من برافنده
و سازنده قرآن نیستم هٰذَا این قرآن بَصَآئِرُ دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود مِنْ رَّبِّكُمْ فرود آمده از پروردگار شما وَهُدًی
و راه نماینده است وَّرَحْمَةٌ و بخشاینده یا هدایت و رحمت است لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ○ برای گروهی که میگروند بخدای و رسول وی در اسباب
نزول آورده که جوانی از انصاری در عقب رسول صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد و هر چه آن حضرت قرائت میفرمود او نیز میخواند آیت آمد که
وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ پس شنوید مر آنرا وَاَنْصِتُوْا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرائت قرآنست هرجا که خوانند اما عامه علما برآنند که در خارج صلوة
مستحب است و گفته اند مراد انصات است برای خطبه امام در روز جمعه و خطبه مشتمل میباشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد رَّبَّكَ پروردگار
خود را فِیْ نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا بزاری وَّخِیْفَةً و ترسگاری زاری بامید فضل و ترسگاری از بیم عدل او وَّدُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ
و بخوان او را خواندنی فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر بِالْغُدُوِّ در بامداد وَالْاٰصَالِ و شبانگاه مراد دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل
واشرف ترین اوقات شبانروز است وَلَا تَكُنْ و مباش خطاب با حضرت رسالت پناه است و مراد امت اند یعنی مباشید مِّنَ الْغٰفِلِیْنَ ○
از جملهٔ بیخبران از ذکر خدای اگرچه بظاهر خطاب با آنحضرت است اما در حقیقت خطاب بجمیع امت اوست که میفرماید از من غافل مباشید و بعضی از این
امت در تحت این خطاب در آمده و زمینهٔ شبها از خدای تعالی التماس این ذکر نموده بسعادت شعور و حضور مع الله مستسعد گشته بدوام آگاهی مشرف
شده اند و ذکر و طاعت ایشان دائم در دلست و ظاهر نیست چون طریقهٔ سنیهٔ خواجهای نقشبند قدس اسرارهم آورده اند که کفار که تعظیم میکردند از سجده
نمودن مر خدای را و تنفر نموده میگفتند اَنَسْجُدُ لِمَا تَاْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُوْرًا حق سبحانه میفرماید که ای محمد اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستیکه آنانکه

از ملائکه ملأ اعلی که هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن نمی کشند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش حق وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لائق آن حضرت نباشد وَلَهُ يَسْجُدُونَ ۩ و مر او را خاص سجده می کنند تعریض مقر کافرانست و تهییج مومنان و لهذا بعد از تلاوت این آیت سجده میباید کرد و سجده تلاوت در چهارده موضعست از قرآن و اختلاف در دو موضع یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی و امام احمد سجده هست و بمذهب امام اعظم رح سجده نیست و دوم در سوره ص بمذهب امام اعظم رح هست و بمذهب باقی ائمه نے و نزد امام اعظم رح سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست و در حال اگر فوت شود قضا لازم است و بمذهب ائمه دیگر سنت است و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصائص ملکی فیضی خاص حاصل گردد تا حقیقت این سجده را دریافته باشد اینجا نکته اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد بر منصه ظهور چهره میکشاید و رمز فاعن علی نفسک بکثرة السجود از منظره شهود رو مینماید سجده طاعتیست خاص بل افسریست بر بنده بی فایده ال خلاص **مثنوی** زینت تو بس کمر بندگی + تاج تو در سجده سر افکندگی + شرم تو باد که بیالاو پست + سجده طاعت برد هر چه هست + تو کنی از سجده او سرکشی + بر که ازین شیوه قدم در کشی + و حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده سری که در وی سجودی نیست سفچه ایست بازو دست و کفی که در وی جودی نیست کفچه باز و دست نعم ما قال **بیت** شرف نفس بجود ست کرامت بسجود + هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

سورة الانفال مدنية وهي خمس وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

يَسْئَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْأَنْفَالِ از حکم غنیمتهای کفار که بدین امت حلال است یا نی در وسیط آورده که اهل بدر در غنائم اختلاف کردند جوانان را دعوی آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مدد کار و معاون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار داعیه احراز غنیمت داشتند بالآخره از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که قُلِ الْأَنْفَالُ بگوای محمد که حکم غنیمتها لِلَّهِ مر خدای راست وَالرَّسُولِ و فرستاده او را که بامر او قسمت میکند بر هر که خواهد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمائید وَأَصْلِحُوا و بصلاح آرید ذَاتَ بَيْنِكُمْ آنچه میان شماست بمواساة با یکدیگر عباده بن الصامت رض فرموده که این آیت در باب ما اهل بدر فرود آمده که در غنیمت اختلاف میکردیم و اخلاق ما از رتبه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آنرا برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما اختلافهای خود را باصلاح آوردیم وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنائم و غیر آن إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ○ اگر هستید شما مومنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ نیستند مومنان کامل بجز این الَّذِينَ آنانند که إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای نزد یک ایشان وَجِلَتْ بترسند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال او یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او وَإِذَا تُلِيَتْ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر ایشان آيَاتُهُ آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده گرداند آن آیت ایمان ایشان را یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد یا ایمان ایشان بآیتهای منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقائق سلمی مذکور است که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقائق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر وسعت روزنه دل در وی میتابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنه دل ایشان ببرکت آن قرات کشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خویش يَتَوَكَّلُونَ ○ توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا چه هر کس که در تحت

سطوات غلبه نورانیت حق مضمحل و مقهور شد و از پروای ما سوا نمیماند بلکه غیر حق بدیده شهود در نمی آید بیت هر کرا در بحر مستغرق شود + خلاص از کشتی و از
زورق شود + غرقه دریا بجز دریا ندید + غیر دریا هست بروی ناپدید الَّذِينَ و این مومنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ
بپای میدارند نماز را با شرائط و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا يُنْفِقُونَ ٭ نفقه میکنند أُولٰٓئِكَ آن گروه که اعمال قلب را
از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة ست جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مومنان حَقًّا بایمان درست و راست ابن عباس رض
فرموده که هر که منافق نباشد او مومن حقاً لَهُمْ مر این مومنان را دَرَجٰتٌ مرتبها عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت است
یا درجات بهشت وَمَغْفِرَةٌ و آمرزشی مر تقصیرات ایشان را وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٭ و روزی پاک که صافی باشد از کد اکتساب و خالی از خوف زوال
حساب امام قشیری رح فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد مثنوی تو ز روزی ده بروزی + و احسان
از سبب بگذر که مسبب بین عیان + از مسبب میرسد هر خیر و شر + نیست از اسباب و وسائط ای پسر + اهل بینش دیده چون اکحل شود + فرع بیند دیده چون احول
شود + آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام بازگشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب مهتری آن قافله می نمود جبرئیل ع بیامد و حضرت را خبر داد
و آنحضرت صورت حال بمومنان بازگفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مائل شدند بآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند
و ابو سفیان خبر یافته ضمضم غفاری را جهت استمداد قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از بیراه رو بمکه نهاد و ابو جهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری از مردم از مکه
بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت پیغمبر ص در وادی ذفران بود که جبرئیل ع بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد و در مدارک آورده که آنحضرت صحابه را
فرمود که خبر اینست که العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان دوست تر میدارید یا مقاتله کافران را بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست
افتد مناسب تر است حضرت پیغمبر ص از این سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت ص فرمود گویا که بکشتن گاه قوم نظر میکنیم و نشان داد
که ابو جهل را در فلان موضع کشتند و امیه بن خلف را در فلان جا و باقی صنادید را برین قیاس و از آنچه آنحضرت ص فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس
حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا خدای بموضع بدر که مصارع کفار است خواهد برد كَمَآ أَخْرَجَكَ رَبُّكَ چنانکه بیرون آورد ترا پروردگار تو مِنْ
بَيْتِكَ از خانه تو که مدینه است برای جنگ با کفار بِالْحَقِّ براستی و صواب وَإِنَّ فَرِيقًا و بدرستیکه گروهی مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان
لَكٰرِهُوْنَ ٭ هر آینه کاره اند رفتن بدر را و آن کراهت طبع بود از جهت سفر و بی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت يُجَادِلُوْنَكَ جدال میکنند
با تو فِي الْحَقِّ در اختیار حق که جهاد است بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ بعد از آنکه روشن شده بر ایشان که جهاد واجب است یا دانسته اند با علام تو که بر دشمن ظفر
خواهند یافت و با وجود آن میروند كَأَنَّمَا يُسَاقُوْنَ گویا رانده میشوند إِلَى الْمَوْتِ بسوی مرگ وَهُمْ يَنْظُرُوْنَ ٭ و گویا که ایشان می نگرند
باسباب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکر ایشان سیصد و پنجاه نفر بودند و هفتاد شتر داشتند
و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای إِحْدَى الطَّآئِفَتَيْنِ یکی از دو گروه
یا کاروان یا لشکر کافران أَنَّهَا لَكُمْ که آن طائفه شما راست وَتَوَدُّوْنَ و شما دوست میدارید أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ که غیر خداوند شوکت
و سلاح یعنی کاروان تَكُوْنُ لَكُمْ باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر کفار نه صد و پنجاه مرد اند پس شما
آسان تر را میخواهید وَيُرِيْدُ اللّٰهُ و میخواهد خدای أَنْ يُّحِقَّ الْحَقَّ آنکه ثابت گرداند حق را بِكَلِمٰتِهٖ بآیاتیکه در باب محاربه ذات الشوکت
فرستاده یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان در لوح محفوظ نوشته وَيَقْطَعَ و ببرد و برکند دَابِرَ الْكٰفِرِيْنَ ٭
بنیاد کافران را و مستاصل سازد معاندان را لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را وَيُبْطِلَ الْبٰطِلَ و زائل

گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگرچه نخواهند و کاره باشند آن کافران اِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ و یاد کنید آنرا
که فریاد میخواستید از پروردگار خود و میگفتید غیثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوک و گفته اند حضرت پیغمبر دعا کرد که خدایا اگر این گروه مومنان
را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد خدای مر شما را اَنِّي مُمِدُّكُمْ بآنکه من مدد کننده ام شما را بِاَلْفٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ
بهزار تن از فرشتگان مُرْدِفِيْنَ انر پی یکدیگر در آینده گان مراد ازین الف آنها اند که مقدمه لشکر ملائکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از
مجاهد رح نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سورهٔ آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و دو میاسطی رح میگوید که الفی
بودند بعد از الفی تا پنجهزار شدند وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ و نگردانید خدای این امداد را اِلَّا بُشْرٰى مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهٖ و تا آرام گیرد
بآن قُلُوْبُكُمْ دلهای شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود وَمَا النَّصْرُ و نیست نصرت و ظفر یافتن اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مگر از نزدیک خدا است
نه از ملائکه و غیر ایشان اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستیکه خدای غالبست و دوستان خود را نصرت میدهد حَكِيْمٌ راست کارست و شمنانرا مقهور ع ۱
سازد اِذْ يُغَشِّيْكُمُ النُّعَاسَ و یاد کنید آنرا که کشید در سرهای شما خوابی سبک اصحابه کرام رض را دران شب که روز التقای فریقین خواسته بود و غمی
عظیم دست داد جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را اقدام در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت اَمَنَةً
مِّنْهُ برای ایمنی حاصل از نزدیک او و دران خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان لعین آغاز وسوسه کرد که شما را نماز میباید گزارد بعضی
محدث شده و برخی جنب و آب ندارید و پای تا بزانو هر یک فرو میرود و کافران در زمین سخت اند و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ماست
این چگونه باشد حق سبحانه دران محل باران فرستاد چنانچه فرمود وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ و فرو فرستاد بر شما مِّنَ السَّمَآءِ از ابر یا از طرف آسمان مَآءً آبی
لِّيُطَهِّرَكُمْ بِهٖ تا پاک گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطٰنِ وسوسهٔ شیطان را که میگفت نصرت
و جنابت با هم جمع نشوند آورده اند که باران چندان بارید که رودها روان شد پس صحابه کرام رض غسل کردند و وضو ساختند و چهار پایان خود را آب دادند
و ریگها که در میان ایشان و کفار بود بر هم نشست و وسوسه زائل گشت وَلِيَرْبِطَ و تا ببندد عَلٰى قُلُوْبِكُمْ بر دلهای شما امید واری بلطف حضرت
باری وَيُثَبِّتَ بِهٖ و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران الْاَقْدَامَ قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید آنرا استحکام داد پس قدمگاه
مومنان مستحکم شد و زمین سخت منزل کفار بود دلای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکه حرب اِذْ يُوْحِيْ رَبُّكَ یاد کن ای محمد چون وحی کرد
پروردگار تو اِلَى الْمَلٰٓئِكَةِ بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمدند مضمون وحی آن بود که اَنِّيْ مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما ام در امداد و اعانت
یا ناصر و نگهدار شمائیم از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس استوار سازید یعنی دلداری کنید مومنان را به تکثیر سواد ایشان یا محاربت با کافران
و اصح آنست که ببشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب
شدید و خدای یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر شماراست پس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من
سَاُلْقِيْ زود باشد که در افکنم فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا در دلهای آنان که حق را پوشیدند الرُّعْبَ ترس و بیم را فَاضْرِبُوْا پس بزنید ای ملائکه کافران را
بشمشیر فَوْقَ الْاَعْنَاقِ بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان امام واحدی از امام ابن الانباری رح نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند
نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو میباید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوْا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی ببرید از کافران
كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پایست ذٰلِكَ این ضرب بدیشان بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَآقُّوا اللّٰهَ مخالفت کردند
خدا را وَرَسُوْلَهٗ و فرستاده او را وَمَنْ يُّشَاقِقِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و هر که خلاف کند خدای و رسول او را فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای شَدِيْدُ الْعِقَابِ

نحن

سخت عقوبتست بر مخالفت کنندگان در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری ذٰلِکُمْ اینست عقوبت شما ای کافران فَذُوْقُوْهُ پس بچشید آن را عاجلا
وَاَنَّ لِلْکٰفِرِیْنَ و بدرستیکه مر کافران راست آجلا عَذَابَ النَّارِ ۝ عذاب آتش دوزخ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای آنانکه گرویده اید اِذَا لَقِیْتُمُ
چون به بینید الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانرا که کافرند زَحْفًا انبوه و درهم پیوسته برای حرب شما فَلَا تُوَلُّوْهُمُ الْاَدْبَارَ ۝ پس مگردانید بر ایشان
پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بود که یک مومن با ده کافر زیاده نشایستی گریختن و بآیت اَلْاٰنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْکُمْ منسوخ شده
چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء الله تعالی وَمَنْ یُّوَلِّهِمْ و هر که بگرداند بر ایشان یَوْمَئِذٍ دران روز دُبُرَهٗۤ پشت خود را اِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر برگردیده باشد
برای جولان یا برای کر و فر لِّقِتَالٍ مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی میدهد تا غافل شود پس بازگردد بوی اَوْ مُتَحَیِّزًا یا پناه جوی باشد
اِلٰی فِئَةٍ بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و برعکس آن و هر که بغیر ازین دو وجه پشت بر خصم کند فَقَدْ بَآءَ پس بدرستیکه بازگردد
بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ بخشمی بزرگ از خدای وَمَاْوٰىهُ جَهَنَّمُ و بازگشت وی در دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ ۝ و بدجای بازگشتنی است دوزخ
آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار بیکبار حمله کردند حضرت پیغمبر ﷺ در عریش و آن خانه بود که از چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا کرد و گفت
اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا رسان جبرئیل ع فرود آمد و گفت کف خاک بردار و بر طرف دشمن افگن آنحضرت کف خاک
و سنگریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر کفار افگند حق سبحانه آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملائکه
آغاز حرب کردند و مومنان بکار در آمدند بقتال کسانیکه معاندی عرب کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس از ان اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت من کشتم
و آن میگفت من اسیر کردم آیت آمد که فَلَمْ تَقْتُلُوْهُمْ پس شما نکشتید دشمنان را بقوت خود وَلٰکِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدای تعالی ایشان را کشت
بآنکه شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید بامداد ملائکه وَمَا رَمَیْتَ و نیفگندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان اِذْ رَمَیْتَ چون
بیفگندی تو و افگندن تو بشائبه نبود که در چشم تمام لشکر رود وَلٰکِنَّ اللّٰهَ رَمٰی و لیکن خدای بیفگند آنرا یعنی بچشم همه کفار رسانید و اضافت فعل بعبد
از راه کسب است و بحق از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه ادب نمود صحابه را برؤیت فنای افعال و سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را
که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت رسالت پناه ﷺ در مقام فنا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که وما رمیت و نسبت داد آن فعل را بوی که اذ رمیت
و اثبات کرد مر خود را که ولکن الله رمی تا افاده معنی تفصیل کند در عین جمع فیکون الرامی محمدا بالله لا بالنفس در فتوحات مکی آورده که حضرت رسالت پناه ﷺ
سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده پس ازاله سبب در ما رمیت بحسب حکم باشد نه بسبب عین و این کلام در مرتبه قرب نفلیست در نفحات الانس
مدت روائح انفاس جامعه مذکور است که بنابر کمال حال مصطفی ﷺ استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیاء و اولیا علیهم السلام بوده و چون حضرت مستغرق
مقام فنا فی الله بود حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند نشانه فعل از وی بود حیث قال وما رمیت اذ رمیت یعنی آن مشت خاک که بر روی
دشمن تو نه انداختی خدای انداخت و هم ازان جنس فعل از داود ع حاصل آمد و فرمود که وقتل داود جالوت ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد
میان مرتبه مصطفی ﷺ و دیگر پیغمبران ع فرق بسیارست میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کنند و بنده محل آفات و حوادث و میان آنکه فعل
بنده را بخود اضافت فرماید و وی حق سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث **مثنوی** ما رمیت اذ رمیت گفت حق ＊ کار حق بر کارها دارد
سبق ＊ گر بپرانیم تیران نے ز ماست ＊ ما کمان و تیر اندازش خداست ＊ تا نشد مغلوب کس این سر نیافت ＊ گر تو خواهی آن طرف باید شتافت ＊
و از مثنوی مولوی چنان مفهوم میشود که حقیقت ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این سخنان در جواهر التفسیر بسطی لائق سمت تحریر
یافته وَلِیُبْلِیَ الْمُؤْمِنِیْنَ و کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا دهد مومنان را مِنْهُ از نزدیک خود بَلَآءً حَسَنًا عطاء نیکو

که آن امر تست و غنیمت در حقائق سلمی از امام جعفر صادق رض نقل میکند که بلای حسن آنست که ایشانرا از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنای بهویت خود
شان باقی سازد و امام قشیری رح گوید بلای حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبلی را در عین بلا **قطعه** چو دانستی که این درد تو از کیست + ز رنج خویشتن میباش خرم +
گر او زهرت دهد بهتر ز شکر + ور او زخمت زند خوشتر ز مرهم + اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنواست استغاثه و دعای شما شنود عَلِيمٌ ○ دانا است
بنیات شما لاجرم دعا را اجابت نمود ذٰلِكُمْ اینست کار که دیدید وَاَنَّ اللّٰهَ و آن نیز هست که خدای مُوهِنُ سست کننده و باطل سازنده است
كَيْدِ الْكٰفِرِيْنَ ○ مکر و حیله کافران آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد داریم نصرت ده از دو لشکر آنرا
که راه یافته تر است و دین او فاضلتر و نزد تو دوست تر و در روز جنگ نیز ابوجهل همچو دعا کرد اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه خطاب می کند
باهل مکه بر سبیل تحکم و میفرماید اِنْ تَسْتَفْتِحُوْا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَآءَكُمُ الْفَتْحُ پس آمد بشما یعنی فتح آن دین که بمن دوست تر است وَاِنْ
تَنْتَهُوْا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات رسول فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت
آن عالم وَاِنْ تَعُوْدُوْا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نَعُدْ باز گردیم بانصرت ایشان وَلَنْ تُغْنِيَ و دفع نکند عَنْكُمْ از شما فِئَتُكُمْ
جماعت شما شَيْئًا چیزی را از بلا وَّلَوْ كَثُرَتْ و اگر چه بسیار باشد این جماعت وَاَنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدا است مَعَ الْمُؤْمِنِيْنَ ○ ع
با مومنانست بنصرت و معونت يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای کسانیکه ایمان آورده اید اَطِيْعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدا را وَرَسُوْلَهٗ و فرستاده او را
وَلَا تَوَلَّوْا و بر مگردید و اعراض مکنید عَنْهُ از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی گردانید از رسول چه مراد از آیت امر است بطاعت
پیغمبر و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است برانکه شما میشنوید طاعت حق تعالی در طاعت رسول است پس امر رسول و سر تابید وَاَنْتُمْ
تَسْمَعُوْنَ ○ و حال آنکه شما میشنوید که من میگویم او پیغمبر مرسلست یا میشنوید مواعظ قرآن را وَلَا تَكُوْنُوْا و مباشید كَالَّذِيْنَ قَالُوْا سَمِعْنَا مانند
آنانکه گفتند شنودیم مانند اهل کتاب یا کفره یا منافقان وَهُمْ لَا يَسْمَعُوْنَ ○ و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند
بیت مگو که میشنوم هر چه گفته سعدی + چه شد که میشنوی چون سخن نمیشنوی + اِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای در حکم او الصُّمُّ کرانند از شنودن حق الْبُكْمُ گنگانند از گفتن حق الَّذِيْنَ لَا يَعْقِلُوْنَ ○ آنانکه در نمی یابند حق را و بدترین از بهائم
نهاده اند کما از خود که سبب تفضیل انسان بر سائر حیوانات آنست روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری اند از بنی
عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نه آوردند مصعب بن عمیر و سویبط بن حرمله رض وَلَوْ عَلِمَ اللّٰهُ و اگر دانستی خدای فِيْهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکوئی که انتفاع
بآیات قرآنی لَاَسْمَعَهُمْ هر آینه شنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی وَلَوْ اَسْمَعَهُمْ و اگر بشنوانیدی ایشانرا و تصدیق کردندی
لَتَوَلَّوْا هر آینه برگشتندی از ایمان وَّهُمْ مُّعْرِضُوْنَ ○ و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق قولی آنست که کفار مکه میگفتند ای محمد برای ما
زنده گردان قصی بن کلاب را که مرد مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اگر خدای بشنوانیدی ایشانرا کلام قصی هم ایمان
نمی آوردند يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای گروه مومنان اسْتَجِيْبُوْا لِلّٰهِ اجابت کنید مر خدای را وَلِلرَّسُوْلِ و مر فرستاده او را اِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند شما را رسول
لِمَا يُحْيِيْكُمْ بآن چیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل از وست یا عقائد صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیه است در نعیم مقیم
یا جهاد که سبب بقای شما است که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیاتیست نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن که محیی قلوب مومنان است
وَاعْلَمُوْٓا و بدانید که اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای يَحُوْلُ جدا کند بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهٖ میان مرد و دل او و صاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را
به بنده و تنبیه برانکه وی حق سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزائم و نقض همم یا حث است بر مبادرت

بتصفیه

بتصفیه دل مر خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل و بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند جدائی افگند میان بنده و مراد او یا آنکه بقلب بتقلبت قلوب
تصرف کند در دل چنانکه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را ابیند طوبی و لمن کان له قلب اشارت بدانست و عرفا دل را گم کنند یحول بین المرء وقلبه عبارت
ازانست در بدایت از دل ناچارست و در نهایت دل حجاب بیدارست بیت زین پیش همی جوید مشغول بدل خویش دل نیز حجاب بود بر داشت ز پیش
وَاَنَّهٗ وآنرا نیز بدانید که شما اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ ○ بسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل بشما خواهد فرمود وَاتَّقُوْا و بپرهیزید فِتْنَةً از گناهی که اگر
برسد عقوبت آن لَا تُصِیْبَنَّ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا نرسد بکسانی که ستم کردند مِنْکُمْ خَاصَّةً از شما خاصه یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد
بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد و آن بوقت افتراق کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنت در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ
و بدانید آنکه خدای چون عقوبت کند شَدِیْدُ الْعِقَابِ ○ سخت عقوبت است هر کسیکه مصر ظلم او متعدی بغیر باشد وَاذْكُرُوْٓا و یاد کنید ای مهاجران
اِذْ اَنْتُمْ قَلِیْلٌ آنرا که شما اندک بودید مُّسْتَضْعَفُوْنَ بیچارگان فِی الْاَرْضِ در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُوْنَ میترسیدید اَنْ یَّتَخَطَّفَكُمُ
النَّاسُ از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فَاٰوٰىكُمْ پس جای داد شما را خدای در مدینه
وَاَیَّدَكُمْ و تقویت کرد شما را بِنَصْرِهٖ بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا بامداد ملائکه در بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِّنَ الطَّیِّبٰتِ
از غنائم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ○ تا شاید که شما سپاسداری کنید برین نعمتها امام ثعلبی رح فرموده که بعضی از صحابه رض سخنان
از پیغمبر ص شنیدندی و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بران اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیت فرستاد یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه
ایمان آورده اید لَا تَخُوْنُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ خیانت مکنید با خدای و با رسول وی در اظهار اسرار و قولی آنست چون پیغمبر ص ابو لبابه را بحصار بنی قریظه
فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند که محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی
همه شما را خواهد کشت فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار فرود آمد و بمسجد پیغمبر ص در آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتیکه توبه او رسم
قبول یافت و این آیت نازل شد و گفته اند که خیانت مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت وَتَخُوْنُوْٓا اَمٰنٰتِكُمْ و خیانت مکنید
در امانتها که میان یکدیگر دارید وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ○ و شما میدانید که وبال خیانت بسیارست یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست وَاعْلَمُوْٓا
اَنَّمَآ اَمْوَالُكُمْ و بدانید آنکه مالهای شما وَاَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدا که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی
مال و محبت فرزندان شما را بر ورع در اثم ندارد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزندان را فتنه گفت تا از فتنه
بیکسو رویم و ما پیوسته بخلاف حکم خداوند آن فتنه را زیادت میخواهیم بیت جوان و پیر که در بند مال و فرزند اند چه غافلند که طفلان ناخرد مندند
وَاَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه خدای عِنْدَهٗٓ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِیْمٌ ع مزد بزرگ پس بطلب آن سعی نمائید و جمع مال و حب اولاد بگذارید ع ۹
یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه باور دارندگان اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید یَجْعَلْ لَّكُمْ
سازد برای شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا نصرتیکه بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی
میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از مخطورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما باطراف برسد و در بحر الحقائق
آورده که حق سبحانه بسبب تقوی افاضت کند بر شما باسرار جلال خود و بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود
و عدم و از سخنان حضرت شیخ محی الدین و متابعان او چنان معلوم میشود که متقی آنست که حق سبحانه و تعالی را وقایه خود گرفته باشد در ذات
و صفات و افعال فعل او در افعال حق سبحانه و تعالی فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک گشته بیت گم شده همچون سایه

اندر آفتاب + یا چو بوی گل در اجزای گلاب + وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و در گذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را یعنی گناهان کبیرهٔ شما را بتوبه یا بمشیت خود از سر جرائم شما در گذرد وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ○ خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه رض عزم مدینه فرمودند و جز ابو بکر و علی رض کسی در خدمت سید عالم ع نماند قریش ازین حال متردد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع در آمد و در باب پیغمبر ع استشاره نمود یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم بر آورده و از روزنه آب و نان بوی میباید داد تا بمیرد ابلیس این رای نه پسندید و گفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاصی دهند دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا که خواهد برود ابلیس گفت هر جا که میرود مردم فریفته وی میشوند جمعی کثیر را فریب دهد بیاید و با شما مقاتله نماید ابو جهل لعنه الله علیه گفت که رای من آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان یک کس طلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبائل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبائل محاربه نتوانند نمود بالضرورت بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابو جهل لعنه الله علیه از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که دران شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل ع آنحضرت را خبر داد و آنحضرت علی کرم الله وجهه را بر فراش خود خوابانید و با صدیق رض بغار رفت و حق سبحانه و تعالی مر پیغمبر خود را ازان نعمت یاد میدهد و میفرماید وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه گرویده اند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان بد میسگالند وَيَمْكُرُ اللَّهُ و جزا میدهد خدای ایشانرا بر مکر ایشان وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ○ و خدای بهترین جزا دهندگانست مر مکاران را و جزا آنست که مکر ایشانرا بدیشان میکند و ایشانرا در چاهیکه برای دیگران کنده اند می افگند **بیت** هر که در راهی کسی چاهی کند + خویش را آخر دران چه افگند + آورده اند که نضر بن حارث احن الله علیه بتجارت ببلاد فارس آمده بود و قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهای محمد که بر ما میخواند حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان او آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستیکه شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه بگوئیم مِثْلَ هَذَا مانند این و این لاف گزاف بود زیراکه حق سبحانه فرمود عرب را که فَأْتُوا بِمِثْلِهِ و ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار عناد و مکابره بود که میگفت من مثل این بگوئیم و دیگر میگفت إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ○ مگر قصههای که پیشینیان نوشته اند و من نیز ازین قصص یاد دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت پناه ص فرمود که وای بر تو این کلام خدا است منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او که باو متفق بودند که ای بار خدای إِنْ كَانَ هَذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و منزل مِنْ عِنْدِكَ از نزد تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس ببار بر ما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنگی از آسمان چنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی أَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ○ عذابی مولم مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین ست ایشانرا ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدا که عذاب کند ایشانرا و اگر چه بدعا میطلبند و استعجال میکنند وَأَنْتَ فِيهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را تا پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ○ و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند از مومنان پس ببرکت ایشان بلای نمیرسد یا بفرض اگر کافران استغفار کنند و استغفار ایشان ایمانست از مرتضی علی رض منقولست که فرمود در زمین دو امان بوده اند یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبر ع و آنچه باقی مانده استغفارست ای عزیز استغفار مانع ذنب ست از تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال اوست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله

عفو و غفران گردد + فاستغفرونی اغفر لکم + چنانچه در قدسیات وارد است که حق تعالی فرمود که آمرزش از من طلب کنید **مثنوی** گفت حق کآمرزش از من می‌طلب
کان طلب عفو ابا شد سبب + از پی هر گناه ار بشنوی + هست استغفار تریاق قوی + وَمَا لَهُمْ و چیست ایشان را و چه جای آنست أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ
که خدای عذاب نکند ایشان را وَهُمْ يَصُدُّونَ و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مومنان را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند
وَمَا كَانُوا و نیستند ایشان أَوْلِيَاءَهُ متولیان امر مسجد حرام رد قول کفارست که می گفتند نحن ولاة المسجد الحرام ما ایشکاریم صاحب اختیار مسجد حرمیم
حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشایند إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند سزاوار بتولیت مسجد حرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزگاران از شرک
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد می کنند وَمَا كَانَ
صَلَاتُهُمْ و نیست دعای مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانهٔ خدای إِلَّا مُكَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست بر دست کوفتن عادت بعضی
از کفار آن بود مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر دست بر هم میکوفتند و قولی آنست که وقتیکه رسول الله نماز میگزارد
ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة نماز مامور به است فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران
عذاب را که قتل و اسرست در روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بآنچه هستید که کفر میورزیدید هم باعتقاد و هم بعمل
آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان روزی لشکر را طعام دهد پس یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر
در روزی میکشتند حق تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه کافران یعنی مطعمان بدر يُنْفِقُونَ نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود
را و شتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند لِيَصُدُّوا تا باز دارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که متابعت رسولست و گفته اند ابوسفیان
بعد از حرب بدر دوازده هزار عرب بمزد گرفته برای جنگ احد سوای لشکری که بخود می آمد و یا اصحاب آن کاروان که ابوسفیان گریزانیده بود بفدا عانت
خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیت نازل شد که مالهای خود خرج میکنند فَسَيُنْفِقُونَهَا پس زود باشد
که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَكُونُ پس باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثُمَّ
يُغْلَبُونَ پس مغلوب گردند آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلائل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه ثابت باشند بکفر
إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ بسوی دوزخ رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ و این معاقبت کافران برای آنست تا جدا کند خدای الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را
که کافرست از پاک که مومن است وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ و جمع کند و با هم افکند کافران را بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی بر برخی فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس هم چسپاند
ع ۹ همه را فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ پس در آرد همه را در دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه خبیث یا منافقان بدر هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران
در احوال یا در اموال خود قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بگو برای آنها که کافرند چون ابوسفیان و اصحاب او إِنْ يَنْتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول
يُغْفَرْ لَهُمْ بیامرزیده شود مر ایشان را مَا قَدْ سَلَفَ آنچه گذشته باشد از گناهان ایشان وَإِنْ يَعُودُوا و اگر باز گردند بعداوت و مقاتلهٔ پیغمبر فَقَدْ
مَضَتْ پس بدرستیکه گذشته است سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند و بآخر مستاصل گشتند گویا ایشان نیز
همین چشم دارند وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حَتَّىٰ لَا تَكُونَ تا وقتیکه نباشد فِتْنَةٌ شرک یعنی مشرک نباشد از وثنی و اهل کتاب
وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش مر خدای را و بس فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ
با اهل ایمان و یا قبول جزیه فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه شما می کنید بَصِيرٌ بیناست و مناسب آن عمل پاداش
خواهد داد وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نایستند باک مدارید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید آنکه خدای مَوْلَاكُمْ ناصر

و مددگار شماست نِعْمَ الْمَوْلٰی نیکو یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد وَنِعْمَ النَّصِیْرُ و نیکو یاری دهنده است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد
وَاعْلَمُوْٓا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ و بدانید ای مومنان آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِّنْ شَیْءٍ از هر چیزی که اسم شیء
بدان اطلاق توان کرد فَاَنَّ لِلّٰهِ پس بدرستیکه مر خدای راست خُمُسَهٗ پنج یک آن وَلِلرَّسُوْلِ و مر رسول او را وَلِذِی الْقُرْبٰی و مر خویشان
رسول را که بنی هاشم اند و بنی عبد المطلب وَالْیَتٰمٰی و یتیمان مسلمانان را که فقیر باشند وَالْمَسٰکِیْنِ و درویشان محتاج را از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِیْلِ
و مسافر مسلمانان یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما بر آنند که ذکر خدای برای تیمن و تعظیم است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان
و یک بخش دیگر بر پنج قسم منقسم شده برای رسول الله و چهار طائفه مذکوره مقرر است و حالا سهم رسول الله بمصالح مسلمانان صرف باید کرد
یا بامام باید داد یا باسهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم رح بوفات پیغمبر سهم ایشان و ذوالقربی ساقط است و تمام بر اثلثه باقیه صرف کنند
و نزد امام مالک رح تقسیم آن مفوض برای امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید ابو العالیه و ربیع متفرداند بدین قول که خمس غنیمت را بشش قسم
باید کرد قسمی خدای را و قسمی پیغمبر و چهار قسم چهار طائفه مذکوره را و قسمی که نام حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود
و محل مباحث تقسیم غنائم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنائم برای خدای و رسول و طوائف مذکوره است
پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمائید اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی تحقیق اٰمَنْتُمْ بِاللّٰهِ ایمان آورده اید بخدای
وَمَآ اَنْزَلْنَا و بآنچه فرو فرستاده ایم از آیات یا ملائکه یا مدد فتح و نصرت عَلٰی عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است یَوْمَ الْفُرْقَانِ روز بدر که جدا شد
حق از باطل درو یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعٰنِ روزی که روبروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه هفدهم رمضان در سنه ثانیه
از هجرت بود وَاللّٰهُ و خدای عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز قَدِیْرٌ تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد اِذْ اَنْتُمْ یاد آرید
آنرا که بودید شما بِالْعُدْوَةِ الدُّنْیَا بکناره وادی نزدیک تر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای در زمین فرو میرفت و آب نداشتید وَهُمْ و ایشان یعنی دشمنان
شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوٰی بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند وَالرَّكْبُ و سواران کاروان یعنی
ابوسفیان و اصحاب او بودند اَسْفَلَ مِنْكُمْ زیرتر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق تفرقه عزیمت ساحل نمودند
وَلَوْ تَوَاعَدْتُّمْ و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشان که در عدوه قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان خبر یافتید
لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه خلاف میکردید فِی الْمِیْعٰدِ در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و متسلح وَلٰكِنْ
و لیکن خدای جمع کرد میان شما و میان ایشان بی میعادی لِّیَقْضِیَ اللّٰهُ تا حکم کند خدای یا تمام سازد اَمْرًا کاری را که آن كَانَ مَفْعُوْلًا ثابت
بود کائن در علم او و سزاوار بود بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا لِّیَهْلِكَ برای آنکه تا هلاک شود مَنْ هَلَكَ هر که هلاک شود عَنْۢ بَیِّنَةٍ
از حجت روشن قائم بحق وَّیَحْیٰی مَنْ حَیَّ و زنده هر که زنده عَنْۢ بَیِّنَةٍ از حجتی هویدا و مشهور یعنی واقعه روز بدر از آیات عظیمه است هر که مشاهده
نموده اگر بمیرد و اگر میزید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام یعنی صدور کفر و اسلام از بیان حجتی واضحه است
هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیت او مقرر و معین وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای لَسَمِیْعٌ شنواست مر اقوال مومن و کافر را
عَلِیْمٌ داناست باحوال ایشان و در ترجمه کشف مذکور است که گوهر شب افروز عقل را همچنانکه در حقه سینه دوستان میسپارند در آستین دشمنان هم و من
نیز می نهند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة یعنی بارقه نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان را ان مهتدی گرداند اگر
از طرف قهر و خذلان اقتضاعت پذیرد بسبب اختطاف ابصار بصائر دشمنان شود فیضل به کثیرا و یهدی به کثیرا نظم خنک آن کس که عقل همراه اوست

ما در دو عالم

هر دو عالم الطلوع چاکر اوست عقل کان بیننده‌ی حیله نیست + آن ز عقلست کان عقیله نیست + نقلست که حضرت رسالت پناه صلعم در آن شب که روز دیگر جنگ بدر
واقع شده در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود بآنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد یاران بعد از استماع این رؤیا
و تعبیر آن بغایت فرحان و مستبشر شدند و حق تعالی تذکار آن نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد اذ یریکهم الله آن را که چون نمود خدای ایشان را
فی منامک در خواب تو قلیلا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعدهٔ نصرت مستظهر گشتند ولو اریکهم کثیرا و اگر خدای بتو نمودی
ایشان را بسیاری و تو خبر دادی لفشلتم هر آینه بددل شدندی اصحاب ولتنازعتم و هر آینه نزاع میکردید فی الامر در کار قتال که آیا حرب
کنیم یا فرار نماییم ولکن الله و لیکن خدای سلم سلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از مضرت اعادی انه علیم بدرستیکه او دانا است
بذات الصدور بآنچه در سینه‌ها است از جرات و بیم و جزع و تسلیم و اذ یریکموهم و آنرا یاد کنید ای صحابه که نمود خدای تعالی دشمنان را بشما
اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق سبحانه و تعالی لشکر قریش را
در دیده‌های مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق خواب پیغمبر آورده اند که ابن مسعود رض در وقت التقای صفین با کسیکه در پهلوی او بود
فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز گفت که بصد تن نزدیک باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند و یقللکم و اندک گردانید شما را
نیز فی اعینهم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن حسابی برنداشتند و تهیهٔ اسباب حرب کما ینبغی نکردند نقلست که ابوجهل گفت با ایشان
بسلاح جنگ مکنید بلکه بگیرید و دست بر سینه‌ها بر بندید و چون بحرب مشغول شدند حق تعالی مسلمانان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم رأی العین
بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از غرائب آیاتست چه بصر اگرچه بسببی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند تا این
حد متعاهد نبوده که قریب بهزار تن را صد تن بیند و نزدیک بسی صد نفر را هزار و نهصد و هر آینه قدرت کاملهٔ ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی
و بعضی را علی ما هو علیه + با وجود تساوی در شروط رؤیت لیقضی الله امرا تا براند خدای حکمی را که آن کان مفعولا هست بودنی در علم او
و الی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردانیده شود کارها یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان اذا لقیتم چون بینید فئة
گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا پس بایستید و از مقابلهٔ ایشان مگریزید و اذکروا الله و یاد کنید خدای را کثیرا یاد کردنی بسیار بدل و زبان
لعلکم تفلحون تا شما رستگار شوید که شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیرست در وقت شمشیر زدن یا دعاء بد بر کفار برین وجه که اللهم اخذلهم اللهم
اقطع دابرهم + و درین آیت تنبیهیست بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدای باز ندارد نظم تو بهر حالی که باشی روز و شب + یک نفس
غافل مباش از ذکر رب + در خوشی ذکر تو شکر نعمتست + در بلا ها التجا با حضرتست + و اطیعوا الله و فرمان برید خدای را و رسوله و فرستادهٔ او را
در امر بجهاد و ثبات قدم در معرکهٔ قتال ولا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا که از مخالفت بددل شوید و تذهب ریحکم و برود دولت و قوت شما
ریح مستعار از دولتست چه دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه بادست در هبوب و نفوذ او و گفته اند مصرع اذا هبت ریاحک فاغتنمها و بعضی بر آنند
که مراد باد حقیقیست چه نصرت نمیباشد الا بباد که حق سبحانه از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصرت میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا و اهلکت
عاد بالدبور + و اصبروا و شکیبائی نمائید در مقاتلات ان الله بدرستیکه خدا مع الصابرین با صابرانست بحفظ و نصرت ولا تکونوا
و مباشید کالذین خرجوا مانند آنانکه بیرون آمدند من دیارهم از سراها و منزلهای خویش بطرا از روی سرکشی و فخر و رئاء الناس و برای
نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بایشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابوجهل
گفت لابدست از آنکه ببدر رویم و بشرب خمر اشتغال نماییم تا آوازهٔ ابهت ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب گیرند پس

خدای تعالی مومنانرا میفرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید که ایشان عجب می ورزند و ریا میکنند وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
از دین خدای وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بانچه ایشان میکنند مُحِيطٌ ○ عالمست و بر ینها جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی
منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه بن مالک که مهتر کنانه بود برآمده
با ایشان ملاقات نمود و گفت شما میگویید حمایتی میکنید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین
همراه ایشان بسوی بدر آمد و روز بدر حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد وَإِذْ زَيَّنَ و یاد کنید آنرا که بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای کافران دیو سرکش که
ابلیس است أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر و در حقائق سلمی فرموده که قوت ایشان در نظر ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند وَقَالَ و گفت ابلیس
لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ
و من فریادرس و زنهار دهم مر شمارا از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آن هنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَكَصَ باز گشت شیطان عَلَى عَقِبَيْهِ
بر دو پاشنهٔ خود و این عبارتست از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که روز بدر چون ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشان را دید روی بفرار نهاد و در ان محل
دست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه درچنین حالی که ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد وَقَالَ و گفت إِنِّي
بَرِيءٌ مِنْكُمْ بدرستی که من بیزارم از زنهار شما إِنِّي أَرَى بدرستیکه من می بینم مَا لَا تَرَوْنَ انچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان که بمدد
مومنان می آیند إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستیکه من میترسم از خدای ابن عباس گفت دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای بترسیدی کار او بدینجا
نرسیدی وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ○ و خدای سخت عقوبت است بر کسیکه ازو نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر مارا
تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنودم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده
إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشانست شکی و نفاقی یعنی
منافقان مکه یا مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشدند و در وقت خروج
قریش با ایشان بیرون آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت ناقص کرده بودند و در روز بدر شامت
آن در ایشان رسید و قلت مومنان را مشاهده نمودند گفتند غَرَّ هَؤُلَاءِ فریفته است این گروه مومنان را دِينُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت عدد و عدم
عدت در برابر چنین لشکر آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هرکه توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود را باو گذارد فَإِنَّ
اللَّهَ پس بتحقیق که خدای عَزِيزٌ غالبست متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ ○ حکم کننده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَى و اگر ببینی ای محمد
إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه چون قبض میکنند ارواح آنان را که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان
مکه چون علی بن امیه و منبه و نبیه و ابناء الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح ایشان
يَضْرِبُونَ میزدند عمودهای آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوقُوا و میگفتند که بچشید عَذَابَ
الْحَرِيقِ عذاب سوزان را که مقدمهٔ عذاب دوزخست هر آینه میدیدی امر منکر و کار پر هول و دیگر ملائکه میگفتند ذَلِكَ این ضرب یا عذاب
بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای لَيْسَ
بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ ○ مر بندگان را که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست پس برای تسلیهٔ حضرت رسالت پناه میگوید عادت مشرکان قریش
كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیش از فرعون بودند

یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود کَفَرُوا بِآيَاتِ اللهِ کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلائلی که بر توحید خود نصب کرده بود و یا بمعجزات انبیا
فَأَخَذَهُمُ اللهُ پس بگرفت خدای ایشان را و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللهَ بدرستیکه خدای قَوِيٌّ
باقوت و قدرت شَدِيدُ الْعِقَابِ ○ سخت عقوبتست بر منکران و مکذبان ذَلِكَ این گرفتن و عقوبت پیشینیان بِأَنَّ اللهَ بسبب آنست که خدای
لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده و تغییر دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را که انعام کرده است عَلَى قَوْمٍ بر گروهی حَتَّى يُغَيِّرُوا تا وقتیکه آن گروه
تغییر و تبدیل کنند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنحال را که در نفسهای ایشانست بحال بدتر از آن و این تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردار خواری
بود بمعادات حضرت پیغمبر ص و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار مومنان بدتر ساختند وَأَنَّ اللهَ سَمِيعٌ و بدرستیکه خدای شنو است
سخنهای ناهنجار مشرکان را عَلِيمٌ ○ داناست بعقائد باطله ایشان را دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ
همچو عادت قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه پیش از ایشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ
پس هلاک کردیم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم
در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر گروهی از غریقان قبط و قتیلان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ ○ بودند ستمکاران
بر نفسهای خود بکفر و عصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللهِ نزدیک خدای الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که راسخ شدند
در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا کابران یهود چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب و جدی و احزاب ایشان
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ○ پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب الَّذِينَ عَاهَدْتَ آنانند که عهد بسته با ایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان بنی قریظه
بودند که پیغمبر با ایشان معاهده فرموده بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس میشکنند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد میکنند و در تبیان آورده
که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ننمایند و روز بدر مشرکان را بسلاح مددگاری نمودند و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره
عهد بستند و در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ○ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند
از عقوبت غدر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ بِهِمْ پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان
مَنْ خَلْفَهُمْ آنرا که از پس ایشان در رسند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران و دیگر را از مقاتله تو
بر اندازد لَعَلَّهُمْ باشد که آن رمندگان يَذَّكَّرُونَ ○ پند گیرند و عبرت پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بدانی و دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو
عهد دارند خِيَانَةً نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان
که من عهد شما را بر انداختم تا تو و ایشان باشید عَلَى سَوَاءٍ برابر در علم بنقض عهد إِنَّ اللهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ○ ع دوست نمیدارد
خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندار ای محمد آنان را که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب ما
و از گرفتگان بدر اند یا شکنندگان عهد میفرماید که مپندار که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ○ بدرستیکه ایشان عاجز نمیکنند
ما را از عذاب خود و حفص لا یحسبن بغیبت میخوانند یعنی باید که کافران نه پندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا لَهُمْ و آماده سازید ای مومنان
برای ناقضان عهد یا همه ایشان مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت میابد و عقبه بن عامر رض میفرماید که ما
شنیدیم از پیغمبر ص که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی یعنی آگاه باشید که مراد از قوت تیر انداختنست و بعضی از علما گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیلست
بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاحهاست شیخ الاسلام ابوالقاسم نصیرآبادی قدس سره فرموده که درین آیت گفته اند قوت رمی است و چنین باشد اما رمی

بر سه گونه بود رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن به تیر آه در سحرگاه از کمال خضوع و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ماسوی ابو علی رودباری قدس سره
فرموده که قوت اعتماد است بر حمایت حق و واثق بودن بعنایت او لطیفه گر اعتماد تو بر اسپ و لشکر است و سلاح بی ملامت بر کرم دوست اعتماد تمام به
و گفته اند که مراد از قوت حصارهاست میفرماید که آماده سازید قلعها بجهت دفع کفار وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده کنید از اسپان بسته تُرْهِبُونَ بِهِ
تا بترسانید بدین استعداد عَدُوَّ اللَّهِ دشمن خدای را وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید باسپ و سلاح کافران دیگر را
مِنْ دُونِهِمْ جز کافران مکه که لَا تَعْلَمُونَهُمُ شما نمیدانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان بقول حسن منافقان بوده اند یا منافقان
یا مجوس و در مدارک آورده که یا کفره جن اند چه صهیل اسپ جن را میترساند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که دار بد فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسپ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ○ و شما ستم دیده نخواهید شد
بنقصان ثواب وَإِنْ جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن
بر خدای یعنی مترس از آنکه مکر و حیله طرح صلح انداخته باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستیکه خدای شنواست مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ ○ داناست بدروغ
و راستی آن اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال مکر ایشان بکار دهد چنانچه فرموده وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند ایشان أَنْ يَخْدَعُوكَ آنکه بفریبند
ترا و صلح از جنگ خود را باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستیکه ترا بسنده است خدای هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ او است آنکه قوت داد ترا بِنَصْرِهِ بیاری
کردن خود و فرستادن ملائکه وَبِالْمُؤْمِنِينَ ○ و بمومنان و مراد آنست که بانصار وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ و پیوند افگند بدوستی میان دلهای ایشان یعنی
اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بوده بقتل و غارت اشتغال مینموده اند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را با یکدیگر الفت داد
لَوْ أَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه در زمین است از مال و متاع مَا أَلَّفْتَ تالیف نمیدادی و قادر نبودی
بالفت بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای به حکمت بالغه خود أَلَّفَ
بَيْنَهُمْ ایقاع الفت کرد میان ایشان إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستیکه او قادر و غالبست هرچه خواهد بکند حَكِيمٌ ○ و داناست بحکمت آنچه میکند
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خدای تعالی وَمَنِ اتَّبَعَكَ و آنانکه پیروی تو کرده اند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ○ از گرویدگان این آیت
در غزوه بدر قبل از قتال نازل شد برای تقویت حضرت رسالت پناه و تسلیه خواطر صحابه رض و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر ایمان آورده بودند و اول روز که
امیر المومنین عمر رض بشرف اسلام دریافت عدد اربعین تمام شد این آیت نازل گشت و ابن عباس رض فرموده که سبب نزول آیت اسلام فاروق است پس
آیت مکی باشد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای نبی رفیع قدر یا خبر کننده حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ تحریض کن مومنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را عَلَى الْقِتَالِ بر کارزار کردن
با کفار إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ اگر باشند از شما عِشْرُونَ بیست تن صَابِرُونَ صبر کنندگان در معرکه قتال يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست تن
از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از مشرکان شکیبائی ورزند و فرار نکنند وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ و اگر باشند از شما مِائَةٌ
صد تن يَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند بتائید الهی بهزار تن مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب
آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ○ گروهی اند که نمیدانند خدای و روز قیامت را نمی شناسند اجر مجاهدان و درجات غافل اند در زمان مقاتله قوت
ثبات و شکیبائی مومنان ارند بعد از نزول این آیت مومنان از مقاتله یکی با ده تن اندیشناک شدند و بدیشان گران آمد حق سبحانه و تعالی این آیت
منسوخ گردانیده فرمود الْآنَ اکنون که این حکم بر شما گران بار ساخت خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ سبک گردانید خدای از شما وَعَلِمَ و دید و دانست
أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ پس اگر باشند از شما مِائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ

غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابلهٔ دو تن صبر کند و نگریزد وَاِنْ یَّكُنْ مِّنْكُمْ و اگر بود از شما اَلْفٌ هزار کس
یَّغْلِبُوْۤا اَلْفَیْنِ غالب شوند بر دو هزار بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای و یاری او وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ ۝ و خدای با صابرانست با عانت و مددگاری پس هر که صبر کند
ظفر یابد + الصبر مطیة الظفر + قطعه صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند + صبر کن ای دل که بعد از ان ظفر آید + از چمن صبر رخ متاب که روزی + باغ شود سبز و شاخ گل
ببر آید + آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شده اند و حضرت رسالت پناه ص در باب ایشان با اکابر صحابه رض مشاورت نمود از قوم مهاجران ابوبکر صدیق رض فرمود که
اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشائر تو اند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدائی بدهند باشد که روزی بدولت هدایت رسند و حالا عدد و مدد
مسلمانان زیادت شود فاروق رض گفت یا رسول الله اینان ائمه کفر اند همه را بفرمای تا گردن زنند و بحمد الله که حق تعالی ترا از فدا مستغنی گردانید و از گروه انصار
عبد الله بن رواحه رض و اصح آنست که سعد بن معاذ رض فرمود که اشارت کن تا این جماعت را با آتش تیغ بسوزیم حضرت رسالت پناه ص بقول حضرت صدیق رض
میل نموده فدیه مقرر فرمود حق تعالی آیت فرستاد مَا كَانَ نسزد و نشاید لِنَبِیٍّ اَنْ یَّكُوْنَ لَهٗۤ هیچ پیغمبری را که باشد مر او را اَسْرٰی مراد اسیران که از ایشان
فدا گیرد حَتّٰی یُثْخِنَ تا آنگاه که بسیاری را بکشد از ایشان فِی الْاَرْضِ در زمین چه این صورت بسبب ذلت و قلت کفار و موجب عزت اسلام
و ظهور شوکت ابرار است تُرِیْدُوْنَ میخواهید شما عَرَضَ الدُّنْیَا خواستهٔ دنیا که عرض سریع الزوال است وَاللّٰهُ یُرِیْدُ الْاٰخِرَةَ و خدای میخواهد
برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزال است وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حَكِیْمٌ ۝ داناست آنچه با بندگان
کند لَوْلَا كِتٰبٌ اگر نبودی حکمی و فرمانی مِّنَ اللّٰهِ از خدای سَبَقَ پیشی گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بناوانی
مواخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنائم بر شما حلال سازد لَمَسَّكُمْ هر آینه میرسید بشما فِیْمَاۤ اَخَذْتُمْ در آنچه فراگرفتید از خدای عَذَابٌ
عَظِیْمٌ ۝ عذابی بزرگ و در روایت آمده است که حضرت رسالت پناه ص فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد بن معاذ رض از ان نجات نیافتندی
زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی بودند نه با خذ فدا و صحابه رض بعد از نزول این آیت از غنائم بد دست باز کشیدند آیت آمد که فَكُلُوْا پس بخورید مِمَّا
غَنِمْتُمْ از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از ان جمله است حَلٰلًا طَیِّبًا خوردنی حلال و پاک وَّاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر وی
اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای غَفُوْرٌ آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رَّحِیْمٌ ۝ مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در سبب ع ۵
نزول آورده که حضرت رسالت پناه ص عباس رض را که از جمله اسیران بود با دای فدیهٔ نفس خود و دو برادر زادهٔ او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او
عتبه بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد ص مرا اسیداری که عمر تو بخواهنگاری در ویش وار در پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند من این همه
مال از کجا آرم حضرت رسالت پناه ص فرمود که کو آن بدرهای زر که بوقت خروج از مکه به ام الفضل دادی چنین و چنان سخنان گفتی عباس گفت ای محمد
من این سخنان را نهفته گفته بودم ترا که خبر داد فرمود که آفریدگار من این پیغام فرستاد عباس گفت ای محمد گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی
میدهم میس فدای خود و سه کس دیگر بداد آیت آمد که یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر قُلْ لِّمَنْ فِیْۤ اَیْدِیْكُمْ بگو مر آنکسانرا که در دست شما اند مِّنَ الْاَسْرٰۤی از
اسیران اِنْ یَّعْلَمِ اللّٰهُ اگر داند خدا و ببیند فِیْ قُلُوْبِكُمْ در دلهای شما خَیْرًا نیکوئی از ایمان و اخلاص یُّؤْتِكُمْ خَیْرًا بدهد شما را بهتر مِّمَّاۤ اُخِذَ مِنْكُمْ
از آنچه فراگرفته است از شما یعنی زری که برای فدا داده اید وَیَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است گناهی را که در زمان شرک
واقع شده است رَّحِیْمٌ ۝ مهربانست که شما را توفیق اسلام داده او ... عباس گفتی خدای تعالی مرا دو ... داد یکی آنکه بهتر از آنچه از من فته ...
ستدن بر من ... وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار ... تجارت میکنند و سقایهٔ زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوست میدارم
وعدهٔ دوم مغفرتست امیدوارم که بدان نیز وفا نماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریمه ... خلاف وعده محالست ... کریم آید ... الم ... انکه ...

وعده را وفا نشاید وَاِنْ يُّرِيْدُوْا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خِيَانَتَكَ خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فَقَدْ خَانُوا
اللّٰهَ پس بتحقیق خیانت کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین بکفر فَاَمْكَنَ مِنْهُمْ پس امکان داد ترا و توانائی داد ترا بر ایشان تا روز بدر بدست تو گرفتار شدند
بعد ازین نیز محتمل است که ترا متمکن گرداند وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بمآل بندگان حَكِيْمٌ ۝ حکم کننده بر احوال ایشان اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
بدرستی آنانکه ایمان آورده اند وَهَاجَرُوْا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش وَجَاهَدُوْا و جهاد کردند بِاَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که سلاح و
نفقه محتاجان صرف نمودند وَاَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدا و ایشان قوم مهاجرانند وَالَّذِيْنَ اٰوَوْا
و آنانکه جای دادند مهاجران را وَّنَصَرُوْا و نصرت کردند حضرت رسول را مراد گروه انصارند اُولٰٓئِكَ آن گروه بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ
دوستان برخی دیگراند و متولی در میراث و مدار کار حکم آن بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت نصرت از یکدیگر میراث گیرند وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنان که ایمان
آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوْا و هجرت نکردند باشما مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِّنْ وَّلَايَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث مِّنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتّٰى يُهَاجِرُوْا
تا وقتیکه هجرت کنند وَاِنِ اسْتَنْصَرُوْكُمْ و اگر مومنان غیر مهاجران طلب نصرت کنند از شما فِي الدِّيْنِ در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار
مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجب است یاری کردن ایشان اِلَّا عَلٰى قَوْمٍ مگر بر گروهی مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان مِّيْثَاقٌ عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود معاهد مکنید وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بانچه شما می کنید از وفای عهد
و نقض آن بَصِيْرٌ ۝ بیناست وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگراند در مظاهرت
و معاونت اِلَّا تَفْعَلُوْهُ اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تَكُنْ حاصل شود فِتْنَةٌ فِي الْاَرْضِ فتنه در زمین
وَفَسَادٌ كَبِيْرٌ ۝ و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند و همدیگر را یاری نکنند مهم ایشان روی بخمول نهد و اهل کفر
ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگ تر تواند بود چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود دیگر باره از جزای
هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه میگرویدند بخدای و رسول وَهَاجَرُوْا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوْا و جهاد کردند
فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه رضای خدای وَالَّذِيْنَ اٰوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَّنَصَرُوْا و یاری کردند مر پیغمبر را
در قتال مشرکان اُولٰٓئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا ایشانند مومنان براستی لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ مر ایشان را آمرزشی از خدای وَّرِزْقٌ
كَرِيْمٌ ۝ و روزی نیکو بی رنج و منت وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آوردند مِنْۢ بَعْدُ پس از صلح حدیبیه وَهَاجَرُوْا و هجرت کردند
چون ابو نصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوْا و جهاد کردند مَعَكُمْ با شما یعنی همراه شما شدند فَاُولٰٓئِكَ مِنْكُمْ پس آن گروه از جمله شما اند یعنی
لاحقان بسابقان ملحق اند در ایمان و هجرت و جهاد وَاُولُوا الْاَرْحَامِ و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ برخی از ایشان اَوْلٰى بِبَعْضٍ
سزاوارتراند به بعضی در میراث گرفتن فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت ناسخ توارث آن جماعت است که بسبب هجرت و نصرت
میراث میگرفتند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از مواریث یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار
رحم و قرابت ثانیا عَلِيْمٌ ۝ داناست کسی که بر این چون و چرا نرسد بلیت ندر احکام اوست چون و چرا + نه در افعال او چگونه و چند ع ربع

سورة التوبة مدنية وهي مائة وتسع وعشرون اية

این سوره را سوره برائت و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سورة العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که بسم الله سلب امانست و این سوره برای

تیغ امان نازل شده و گفته اند صحابه رض اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان هر دو گذاشتند و بسم الله
ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمهٔ اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث نقل میکند که ثقات مشایخ بعضی از ذی النورین رض روایت کرده اند که کاتب
خاتمهٔ یسئلونک عن الانفال و فاتحهٔ براءة من الله من بودم و حضرت رسالت پناه ص میان این دو سوره املای تسمیه نفرموده آورده اند چون این سوره نازل شد حضرت
رسالت پناه ص چهل آیت از اوائل این سوره با ابوبکر رض داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و بعد از چند روز از عقب صدیق رض مرتضی علی را
طلب فرمود و بر ناقهٔ عضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر رض فرستاد و امر کرد که آیات از وی گرفته خود قرائت کند و چون ازین حال پرسیدند جواب داد که
جبرئیل ع بمن آمد و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی رض با ابوبکر رض لاحق شد و در روز ترویه صدیق رض خطبه خواند و مردمان را تعلیم
مناسک فرمود و در روز نحر علی رض نزدیک جمرهٔ عقبه آیتها را بر اهل موسم خواند بَرَاءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ این بیزاریست از خدای وَرَسُوْلِهٖ و از فرستادهٔ او
اِلَى الَّذِيْنَ عَاهَدْتُّمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اند با ایشان مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۝ از شرک آرندگان آورده اند که حضرت با بعضی از مشرکان عرب عهدها
بسته بودند هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر از بنی ضمره و بنی کنانه عهد شکستند حق سبحانه این آیت فرستاد که مضمونش بر انست که فسخ عقد و نقض عهد
مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول شکستند رسول نیز بفرمان خدا انبذ عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگو ایشان را فَسِيْحُوْا پس سیر کنید
فِى الْاَرْضِ در زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ ست تا دهم ربیع الآخر و قولی
آنست که آیت در اوائل شوال فرود آمده است پس مدت تا آخر محرم ست امام ثعلبی رح آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بوده
و از آن برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود تدبیری کنند اما آنانرا
که عهد شکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و نگاه داشتن عهد را گفت وَاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ و بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِى اللّٰهِ نه آنید که عاجز کنندگان
خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وَاَنَّ اللّٰهَ و این نیز بدانید که خدای مُخْزِى الْكٰفِرِيْنَ ۝ رسوا کنندهٔ کافرانست در دنیا
بکشتن و در عقبی بسوختن وَاَذَانٌ و اعلام ست و آگاه ساختن مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ از خدای و رسول وی اِلَى النَّاسِ بسوی مردمان يَوْمَ الْحَجِّ
الْاَكْبَرِ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی درو ست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود
بآن و زیاد از آن رغبت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام کرام ست اَنَّ اللّٰهَ بَرِيْٓءٌ آنکه خدای بیزارست مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۙ
از مشرکان و عهود ایشان وَرَسُوْلُهٗ و پیغمبر او نیز بیزارست فَاِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ پس آن بازگشت
بهترست شما را از اقامت بدان وَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نکنید فَاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ پس بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِى اللّٰهِ نه عاجز کنندگانید
خدای را یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا او را ستیزید وَبَشِّرِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و بجای بشارت بیم کن کافران را بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ۝ بعذابی دردناک در آخرت
و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید اِلَّا الَّذِيْنَ لیکن آنانکه عٰهَدْتُّمْ
عهد کردید با ایشان مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ از شرک آرندگان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوْكُمْ پس ایشان کم نکردند شَيْـًٔا چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان را
وَّلَمْ يُظَاهِرُوْا و یاری و هم پشتی نکردند عَلَيْكُمْ بر قتال شما اَحَدًا کسی را از دشمنان شما فَاَتِمُّوْٓا اِلَيْهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهد
ایشانرا اِلٰى مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان بر چهار ماه و پس مهلت مدهید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ ۝ دوست
میدارد متقیان را و از جملهٔ تقوی وفا بعهد ست و اتمام شرائط آن شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس سره فرموده که متقی را چهار نشانست حفظ الحدود و بذل المجهود
والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود و برین وجه ترجمه یافته است مثنوی متقی را بود چهار نشان + حفظ احکام شرع اول آن + ثانیاً آنچه بیشترس باشد +

برنقیران و یکسان باشد بعهد را باوفا کند بپیوند + هرچه باشد بدان شود خورسند + و چون حکم معاهدان مشرک بیان شد در باب مشرکان غیر معاهد می فرماید
فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قول آنست که آیت . در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم
چهار ماه مذکورست و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم دروست یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد . بقولی که از زمان نزول سوره گیرند نه از
وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام ست یعنی ذو القعده و ذو الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ
پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان یعنی آنانکه عهد شما را شکسته اند حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ هر جا که بیابید و حل و حرم وَخُذُوْهُمْ و بگیرید ایشان را
باسیری وَاحْصُرُوْهُمْ و باز دارید شان از طواف مسجد حرام وَاقْعُدُوْا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بهر ممری یعنی بسته گردانید بر ایشان
راهها تا منتشر نگردند در بلاد و قری فَاِنْ تَابُوْا پس اگر باز گردند از شرک بایمان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای ازند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة اموال
خود را و ازین هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوْا سَبِيْلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشانرا یعنی دست بدارید از ایشان راه دهید تا هر جا که خواهند روند
اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مرگناهان گذشته ایشانرا رَّحِيْمٌ مهربانست بدادن ثواب بحساب بدیشان وَاِنْ اَحَدٌ و اگر یکی مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ
از مشرکان که تعرض ایشان میباید کرد بعد از انقضای اشهر حرم اسْتَجَارَكَ زینهار خواهد از تو فَاَجِرْهُ پس ایمن ساز او را و زینهار ده حَتّٰى يَسْمَعَ
تا بشنود كَلٰمَ اللّٰهِ سخن خدا را که قرآنست ثُمَّ اَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نیارد برسان او را مَاْمَنَهٗ بخانه او که موضع امن اوست و بعد از ان با او
ع۷ مقاتله نمای ذٰلِكَ این امان دادن بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُوْنَ گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او نشنوده اند پس امان
باید داد تا بشنوند کلام خدا را و دران تدبر و تفکر نمایند كَيْفَ يَكُوْنُ چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد ست یعنی نیست و چگونه تواند بود
لِلْمُشْرِكِيْنَ مر مشرکان را عَهْدٌ عهدی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ رَسُوْلِهٖ و نزدیک رسول او و بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل
اِلَّا الَّذِيْنَ عٰهَدْتُّمْ مگر آنانرا که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت پیغمبر عهد بسته بود با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک
مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوْا لَكُمْ پس مادامیکه ایشان استقامت ورزند بر عهد خود برای شما فَاسْتَقِيْمُوْا پس شما نیز
مستقیم باشید بر پیمان خود لَهُمْ برای ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ دوست میدارد پرهیزگاران را که بر عهد و پیمان استقامت
نمایند كَيْفَ چگونه باشد بر عهد مشرکان وَاِنْ يَّظْهَرُوْا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوْا فِيْكُمْ نگاه ندارند در باب شما
اِلًّا وَّلَا ذِمَّةً حق قرابتی و نه وفای عهدی يُرْضُوْنَكُمْ خشنود میگردانند شما را بِاَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت
با سخنان شیرین میگویند وَتَاْبٰى و سر باز میزنند قُلُوْبُهُمْ دلهای ایشان از انچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست
بیت دل پر خیال غدر و زبان پر ادای شکر + ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست + وَاَكْثَرُهُمْ و بیشتری از ایشان فٰسِقُوْنَ بیرون اند از دایره
فرمان یا متمردانند از قبول ایمان اندکی از ایشان بسبب نامی از نقض عهد تحرز مینمایند اِشْتَرَوْا بدل کردند و برگزیدند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ بقرآن ثَمَنًا
قَلِيْلًا چیزی را که بهای اندک از متاع دنیا ابو سفیان بعضی از مشرکان را طلیع طعام مهیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع آمد ایشان تکذیب قرآن نموده
و بطمع افتاده و عهد قتال مسلمانان آمدند فَصَدُّوْا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيْلِهٖ از طاعت خدای یا باز داشتند مردم را از راه حج خانه خدای
اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَاۗءَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بد کاریست که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد پیغمبر را شکسته و آیات توریت را
باندک چیزی فروخته مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُوْنَ نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فِيْ مُؤْمِنٍ در شان هیچ مومنی
اِلًّا وَّلَا ذِمَّةً قرابت یا سوگند نه عهد وَاُولٰۗىِٕكَ و آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُوْنَ ایشانند از حد در گذرندگان در شرارت و طغیان فَاِنْ تَابُوْا پس اگر

باز گردند از کفر وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة را فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِی الدِّیْنِ در دین اسلام
ایشان راست آنچه شما را بوده و بر ایشان است آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ و بیان میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ ○ برای گروهی که فهم کنند و دران
تفکر نمایند وَاِنْ نَّكَثُوْٓا و اگر بشکنند مشرکان اَیْمَانَهُمْ سوگندان و پیمانهای خود را مِّنْۢ بَعْدِ عَهْدِهِمْ بعد از آنکه عهد کنند با شما وَطَعَنُوْا و طعنه کنند
فِیْ دِیْنِكُمْ در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فَقَاتِلُوْٓا پس بکشید اَئِمَّةَ الْكُفْرِ پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را اِنَّهُمْ لَآ اَیْمَانَ لَهُمْ
بدرستیکه ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت اگر ایمان ایشان درست بودی شکست پیمان بر او نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُوْنَ ○
شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در دین اَلَا تُقَاتِلُوْنَ آیا کارزار نمیکنید قَوْمًا نَّكَثُوْٓا با گروهی که بشکستند اَیْمَانَهُمْ پیمانهای
با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر و قریش آن بود که حلفای یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهرت نکنند قریش بنی بکر را
که حلفای ایشان بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفای رسول بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین جهود و بنی قریظه اند که در رون
احزاب ابوسفیان و قوم او را مددگاری کردند وَهَمُّوْا و قصد کردند مشرکان بِاِخْرَاجِ الرَّسُوْلِ بیرون کردن رسول از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه
چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام ارکان آن بجهت استخفاف
از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود اند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوْكُمْ و حال آنست که ایشان ابتدا کردند بنقض عهد
اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار اَتَخْشَوْنَهُمْ آیا شما می ترسید از محاربت و کارزار ایشان فَاللّٰهُ اَحَقُّ پس خدای سزاوارتر است اَنْ تَخْشَوْهُ بآنکه بترسید
از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بحرب اشتغال نمائید اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ○ اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک مأموربه قَاتِلُوْهُمْ کارزار کنید
با مشرکان یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ تا عذاب کند خدای ایشان را بِاَیْدِیْكُمْ بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند وَیُخْزِهِمْ و رسوا سازد ایشان را
بمقهوریت و مغلوبیت وَیَنْصُرْكُمْ عَلَیْهِمْ و نصرت دهد شما را بر ایشان وَیَشْفِ صُدُوْرَ و شفا بخشد سینه‌های قَوْمٍ مُّؤْمِنِیْنَ ○ سینه‌های گروهی را از مومنان
یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذا بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت رسالت پناه رسانیده بودند
فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب وَیُذْهِبْ و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غَیْظَ قُلُوْبِهِمْ اندوه دلهای آنها را که بواسطه آزار کفار ملول
بودند وَیَتُوْبُ اللّٰهُ و توبه دهد خدای و باز گردد بفضل خود عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ بر هر که خواهد حق سبحانه درین آیت خبر داد از توبه بعضی از کفار و آن واقع
شد ابوسفیان و عکرمه بن ابوجهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بتوبه بعضی حَكِیْمٌ ○ حکم کننده است
بقبول توبه اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مومنان که قتال کفار را کاره اید و گفته اند خطاب با منافقانست بعضی باید که پنداشتید اَنْ تُتْرَكُوْا
آنکه شما را بگذارند بر اینکه هستید وَلَمَّا یَعْلَمِ اللّٰهُ و هنوز نبیند خدای الَّذِیْنَ جٰهَدُوْا آنانرا که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه او وَلَمْ یَتَّخِذُوْا
و فرا نگیرند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَلَا رَسُوْلِهٖ و بغیر فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِیْنَ و بدون مومنان وَلِیْجَةً دوست نهانی که افشای اسرار کنند با وی
یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان مهمل نخواهد گذاشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان طلبیده وَاللّٰهُ خَبِیْرٌ و خدای آگاهست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ○ ع ۲
بآنچه شما میکنید و غرض شما از عملها بر او معلوم است آورده اند که چون عباس اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد
که شما مساوی ما میگوئید و محاسن ما یاد نمیکنید علی فرمود شما را چه چیز است از محاسن گفت ما عمارت مسجد الحرام قیام نمائیم
و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت زمزم میدهیم و اسیران را از بند بیرون می آریم این آیت نازل شد که مَا كَانَ نسزد و روا نباشد لِلْمُشْرِكِیْنَ
مر مشرکان را اَنْ یَّعْمُرُوْا آنکه عمارت کنند مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدای را و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است پس گوئی که عامر همه

جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد نیست شٰهِدِیْنَ ○ در حالتیکه گواهان باشند عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش بِالْكُفْرِ بکفر که آن سجود
اصنام ست یا آنکه بسبب سید الانام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق ست و عبادت غیر او اُولٰٓئِكَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ
اَعْمَالُهُمْ کارها تباه و باطل شده است بواسطه شرک عملهای ایشان که بدان مفتخراند از عمارت مسجد و سقایت حاج وَفِی النَّارِ و در آتش دوزخ هُمْ
خٰلِدُوْنَ ○ ایشان جاودانند بسبب کفر اِنَّمَا یَعْمُرُ جز این نیست که عمارت کند مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدا را مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ آنکس که گرویده باشد
بخدای و ایمان بخدای تمام نیست الا ایمان برسول وی وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ و بپای داشته باشد نماز را وَاٰتَی الزَّكٰوةَ و داده باشد
زکوة را وَلَمْ یَخْشَ اِلَّا اللّٰهَ و نترسیده باشد در امور دین مگر از خدای فَعَسٰٓى اُولٰٓئِكَ پس آن گروه شاید اَنْ یَّكُوْنُوْا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِیْنَ ○ از راه یافتگان
بطریق نجات ایراد این کلمه بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکانست یعنی اهتدای آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایرست میان لعل و عسی
پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود **بیت** جائیکه شیر مردان در معرض عتاب اند + روباه سیرتان را آنجا چه تاب باشد +
و دیگر منع مومنانست از اغترار باعمال خویش و بدان اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرورست از فیض ازل مهجورست **فرد** مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس +
بدین سبب ز در بارگاه عزت دور + آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمره حجاج را نبیذ زبیب به عسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت رسالت پناه
آن منصب به عباس تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه حجبی بود روزی این هر دو با مرتضی علی کرم الله وجهه بمقام مفاخرت در آمدند عباس
بسقایه و شیبه بعمارت مباهات مینمودند و علی بشمشیر و اسلام و جهاد مفتخر میبود حق سبحانه تصدیق علی را این آیت فرستاد اَجَعَلْتُمْ آیا ساختید ارید
سِقَایَةَ الْحَآجِّ اهل سقایه حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و ارباب عمارت مسجد حرام را كَمَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ همچون آن کس که ایمان آورده است
بخدای وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز آخر وَجٰهَدَ و جهاد کرده است فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای لَا یَسْتَوٗنَ برابر نیستند این دو قوم عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای
وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ○ راه نماید بمقصود گروه مشرکان که بشرک بر خود ستم کنند اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانکه بگرویدند بخدای و بانچه آمده است از
نزدیک خدا وَهَاجَرُوْا و هجرت کردند از دیار خود وَجٰهَدُوْا و جهاد کردند با مشرکان فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا بِاَمْوَالِهِمْ ببذل کردن مالهای
خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان وَاَنْفُسِهِمْ و در باختن نفسهای خود در معارک حرب اَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگتراند از روی درجه یعنی بلند مرتبه‌تر
عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد حرام کنند و جامع این صفات نباشند وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه که مستجمع این کمالات اند هُمُ
الْفَآئِزُوْنَ ○ ایشانند ظفر یافتگان بامانی دوجهانی یُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ برحمتی فائزه
از وی بدیشان وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل ایشان وَجَنّٰتٍ و بوستانها لَّهُمْ فِیْهَا نَعِیْمٌ مُّقِیْمٌ ○ مر ایشان را باشد در آن بوستانها نعمتی دائم بی انقطاع
و در تنکیر بشر بر ایمائی ست بآنکه زبان تعریف بادای توصیف آن وافی نیست خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا در حالتیکه این گروه جاوید باشند در آن بوستانها
همیشه تاکید خلود ست تا حمل بمکث طول نفرمایند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عِنْدَهٗ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِیْمٌ ○ مزدی بزرگ که نعیم دنیا
در جنب او حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان خواهد بود در کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و
جنت برای کافه مومنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان قلم نا امیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هر چند گناه عظیم بود رحمت از آن عظیم ترست **قطعه**
گنه ما فزون بود ز شمار + عفوت افزون تر از گناه همه + قطره ز ابر رحمت تو بس است + بشستن نامه سیاه همه + آورده اند که چون حضرت رسالت پناه
را بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه رض بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت نمودند و ترک خان و مان بر محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح
میفرمودند و جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشان را رقت جنسیت پیوند

وقف لازم

شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت ایشد این آیت نازل گشت یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لا تتخذوا فرا مگیرید آباءکم پدران خود را
و اخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید ان استحبوا الکفر اگر برگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان و شما را
از هجرت باز دارند و من یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان
هم الظالمون ○ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مومنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیت فرود آمد متخلفان هجرت
گفتند که حالا ما در میان قبائل و عشائر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند
باید کرد و تجارت از دست برود و ما بیکس و بیمال بمانیم آیتی دیگر آمد که قل بگوای محمد متارکان هجرت را که ان کان اگر هست آباؤکم پدران شما
و ابناؤکم و فرزندان شما و اخوانکم و برادران شما و ازواجکم و زنان شما و عشیرتکم و خویشان شما و اموال اقترفتموها و مالهای که آن را
کسب کرده اید و تجارة تخشون و بازرگانی که می ترسید کسادها از ناروائی آن و مساکن و مسکنها که از منازل است ترضونها می پسندید آن را
احب الیکم دوست ترست بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبعی دوست تر میدارید من الله و رسوله از خدای
و رسول او و جهاد فی سبیله و از جهاد کردن در راه او فتربصوا پس انتظار برید و چشم دارید حتی یاتی الله تا بیارد خدای بامره
عقوبت خود را عاجلاً و آجلاً و الله و خدای لا یهدی توفیق هدایت ندهد القوم الفاسقین ○ گروهی بیرون رفتگان را از حد فرمان این آیت تهدیدی ع ۸
عظیم و توبیخی بزرگست و قولی بلیغ نزد ائمه تفسیر آنجست تا آنکه ازین آیت رائحهٔ نا امیدی استشمام میتوان کرد چه اغلب مردم الا ماشاء الله در اتقاء ملازم
که دین خود را از اموال و ازواج و عشائر و مساکن دوست تر نمیدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند ای عزیز مرد میباید که با ابراهیم وار روی از کون بگرداند
+ فانهم عدو لی الا رب العالمین + مال را بذل مهمانان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد رباعی آنکس که
ترا شناخت جان را چه کند + فرزند و عیال و خانمان را چه کند + دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی + دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند حضرت رسالت پناه فرموده
+ لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین + از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دمشقی قدس سره
روزی پیش مادر و پدر نشسته قصهٔ قربان کردن حضرت اسمعیل از قرآن بر ایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ما ترا در کار
خدا فدا کردیم احمد برخاست و گفت الهی اکنون جز تو کسی ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از آن که بیست و چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد
چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقهٔ در بجنبانید مادرش جواب داد که + من علی الباب + گفت + انا احمد ابنک + مادرش گفت پیش ازین ما فرزندی
داشتیم اورا در کار خدا فدا کردیم احمد و محمود را با ما چه کار رباعی ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم + جان را اسیر بند هوای تو کرده ایم + ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز
وینها لله کرده ایم برای تو کرده ایم + لقد نصرکم الله بدرستیکه یاری کرد خدای شما را ای مومنان فی مواطن کثیرة در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب
و معارک کارزار چون غزوهٔ بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و جز آن و یوم حنین و در موطن روز حنین
و آن وادی است میان مکه و طائف که حضرت رسالت پناه در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و آنچنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله
متفق شده قصد مسلمانان نموده خبر بحضرت رسالت پناه رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از اصحاب
گفت + لن نغلب الیوم من قلة + امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسیده نپسندید و بسبب این عجب
در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه را یاد مومنان میدهد که خدای شما را یاری داد در روز حنین اذ اعجبتکم چون بشگفت آورد
شما را کثرتکم بسیاری لشکر شما فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شیئاً چیزی را از صولت دشمن و ضاقت و تنگ شد

عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بر شما زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و گشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب
مُّدْبِرِيْنَ ﴿٢٥﴾ در حالتیکه هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت پناه ص چهار تن بماندند علی و عباس و ابوسفیان
بن الحارث و عبدالله بن مسعود رض و حضرت در آن روز بر استر سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان بتمامی روی بآنحضرت آوردند ایشان استر خود بجانب
سپاه دشمن دوانید و بر روی بدشمن حمله میفرمودند و میگفتند + انا النبی لا کذب و انا ابن عبد المطلب + و عباس و ابوسفیان رکاب و لجام استر او گرفته میکشیدند که آنحضرت بمیان
دشمن در آید و ازین صورت بکمال شجاعت سید عالم ص استدلال میتوان کرد که در چنان روز بر استر که در معرکه حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مددگار متوجه حرب کفار
گشته نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس رض آنحضرت ص را نگذاشت که محاربه نماید حضرت رسالت پناه فرمود که اصحاب را باز خوان چون عباس رض مردی
بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله یا انصار رسول الله یا اصحاب الشجرة یا اصحاب سورة البقرة + مردم بآواز عباس رض بازگشتند و جمعی که عدد ایشان بصد نمیرسید
بملازمت حضرت پیوسته پذیرای حمله کفار شدند و آنحضرت ص فرمود + الآن حمی الوطیس + و بتلاوت دعای موسی ع که در روز فلق بحر خوانده بود + اللهم
لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان + ملهم شده از استر فرود آمده یا همچنان سوار مشت خاک و سنگریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت
+ شاهت الوجوه + و بر طرف کفار ریخت و فرمود + انهزموا و رب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهانش از خاک و سنگریزه پر شد و شکست
بر دشمنان افتاده دلهای مومنان آرام پذیرفت کما قال الله تعالی ثُمَّ اَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِيْنَتَهٗ رحمت خود را که سبب سکون و آرام
قلوبست عَلٰى رَسُوْلِهٖ بر فرستاده خود تا که بتنها داعیه حرب نموده و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود وَعَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ و بر مومنان تا بندای عباس رض
بازگشتند وَاَنْزَلَ جُنُوْدًا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لَّمْ تَرَوْهَا ندیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند و آنها ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ
علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنجهزار یا هشت یا شانزده هزار بود وَعَذَّبَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و عذاب کرد خدای آنان را
که کافر بودند بآنکه بسیاری از ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیادت از
چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَذٰلِكَ و آنچه واقع شد جَزَآءُ الْكٰفِرِيْنَ ﴿٢٦﴾ پاداش ناگرویدگانست ثُمَّ يَتُوْبُ اللّٰهُ پس توبه میدهد خدای
و فضل میکند مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس این جنگ بتوفیق اسلام عَلٰى مَنْ يَّشَآءُ ط بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آنچنان بود که
بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید الثقلین آمده بشرف اسلام مشرف شدند وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است گناه
کنندگان را رَّحِيْمٌ ﴿٢٧﴾ مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه باور دارندگان اِنَّمَا الْمُشْرِكُوْنَ جز این نیست که مشرکان
نَجَسٌ پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رض فرموده که
نجس العین اند مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا پس ازین سال
که سنه براءت است و آن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بود و امام اعظم رح گفت مراد منع کفار است از حج و عمره نه از درآمدن المسجد حرام
و غیر آن از مساجد و امام مالک رح منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رح همین از دخول مسجد حرام منع میکند خاصة وَاِنْ خِفْتُمْ
و اگر می ترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و امتعه می آوردند حق تعالی
میفرماید ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر ازین میترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش شوید فَسَوْفَ يُغْنِيْكُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای
توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهٖٓ از فضل و رحمت خود اِنْ شَآءَ اگر خواهد و انجاز این وعده فرمود بآنکه اهل تباله و جرش که دو بلده بودند از بلاد یمن مسلمان شدند
و هر سال آنچه در بایست بود از طعام بمکه می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با نواع تجارات آنجا میرفتند اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بدرستیکه

خدای دانا ست باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده است بتحقیق آمال ایشان اگر دری دربندد دیگری بگشاید قطعه گمان مدار اگر مانعم تو بگذارسے + کرم نعم نگذارد سبب الاسباب + بروی من در احسان اگر تو بربندے + دری دگر بگشاید مفتح الابواب + بعد از ذکر مقاتله و شتن به محاربه کتابیے امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ بکشید ای مومنان کارزار کنید با آنکه ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که به تثنیه قائل اند و نصارے که به تثلیث را معتقد اند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و میگروند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی را اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام نمیدانند و نمیدارند مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ و آنچه حرام کرده است رسول و یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت او بکتاب و سنت ثابت شده است وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریت و انجیل بایشان عطا کرده ایم بیان + الذین لا یؤمنون ست میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتیکه بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج بنسبت هر کس از ایشان مقرر شود بدهند عَنْ يَدٍ از دست خود وَهُمْ صَاغِرُونَ ۝
و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نه نشینند تا وقتیکه تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان بسیلے فرو کوبند مفهوم آیت مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را که آتش پرست اند چون شبهه کتابی است ملحق اند باهل کتاب امام شافعی رح گفته که غیر از کتابی جزیه نگیرند امام اعظم رح فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان یا تیغ ست یا اسلام و امام مالک رح گویند از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل ست وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا + بباید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است از سبط لاوی و بچهار ده پشت به هارون بن عمران میرسد و مجمل قصه وی آنست که چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریت را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریت میخواند اما چون چهل سال بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق در قریه سایر آباد او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گذشت و چون عزیر بمیان قوم آمد تصدیق وی نمودند و او را بخواندن و نوشتن توریت امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی رح مذکور است که پنج قلم را باصابع دست راست وی ببستند و بهر پنج انگشت کتابت توریت میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید یکبار دیگر شبهه کردند که چون کسے توریت داند و خواند میان ما نیست چون دانیم که این توریت هست یا نه مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیده بودم که او از پدر خود شنیده بود که من بود واقعه بخت نصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شگاف کوه نهاده ام جمعی بآن مو بر رفتند و توریت را از آن محل برداشته بجمع آوردند و با آنچه عزیر نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق تعالی توریت بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه او پسر اوست پس معتقدان یهود بدین قول قائل شدند و گویند بعضے از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت پناه ص این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ عیسی پسر خدا ایست و این نیز سخن جمعیست از ایشان که وجود فرزند را الی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه از وی ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی مشاهده نموده بدین جرات اقدام کردند ذَلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُمْ گفتن ایشان است بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشان نه که بر معنیها افراکنند یا سخنی ست مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتے ندارد يُضَاهِئُونَ مشابه میسازند سخن خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا با سخن آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی بت پرستان که گفتند ملائک دختران خدا اند یا بعضے از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی میخواندند قَاتَلَهُمُ اللَّهُ لعنت کناد خدای بر ایشان أَنَّى يُؤْفَكُونَ ۝ چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اتَّخَذُوا فرا گرفتند یهود و نصاری أَحْبَارَهُمْ علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و عباد خود را أَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای یعنی فرمان ایشان برند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای میباید برد یا سجده میکنند ایشان را وَالْمَسِيحَ

ابن مریم عیسی پسر مریم را بخدائی میگیرند وما امروا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند یا فرا گیرندگان ایشان بخدائی امر نیست در همه کتبها
الا لیعبدوا مگر آنکه بپرستند الها واحدا یک خدا را که در وحدانیت لا اله هیچ معبودی نیست الا هو مگر او سبحانه پاکست او
عما یشرکون از آنچه باوی انباز میگیرند یریدون میخواهند یهود و ترسایان ان یطفئوا که فرو نشانند نور الله نور خدا را که قرآنست یا نبوت
محمد مصطفی را بحجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بافواههم بلبها و دهنهای خویش یعنی بتکذیبی که بر زبان خویش میرانند ویابی الله و نمی خواهد خدای
فی پسندد الا ان یتم نوره مگر آنکه تمام گرداند نور خود را یعنی دین روشن خود را باعلای اعلام توحید ولو کره الکافرون و اگرچه کاره باشند آنرا کافران و درین معنی گفته اند
شعر یریدون لیطفوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتمه بیت چراغی را که ایزد برفروزد کسی کش پف کند سبلتش بسوزد پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید
هو الذی اوست آنخداوندی که بفضل شامل ارسل رسوله فرستاد فرستاده خود را که محمد است بالهدی بقرآن که محض هدایت است و دین الحق
و بدین درست که اسلام است و ارسال او برای آن بود لیظهره تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را علی الدین کله بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آن را و آن
بعد از نزول عیسی خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند ولو کره المشرکون و اگرچه کراهت دارند مشرکان مراین صورت را یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه
ایمان آورده اید ان کثیرا بدرستیکه بسیاری من الاحبار والرهبان از علما و زهاد یهود و نصاری لیاکلون هر آینه میخورند اموال الناس مالهای مردمان را
بالباطل برشوت و حکم ویصدون و باز میدارند خلق را عن سبیل الله از دین خدای یعنی منع می کنند از دخول در اسلام والذین و آنانکه از اهل کتاب
و غیر ایشان که از روی حرص و بخل یکنزون الذهب گنج می نهند زر را والفضة و نقره را ولا ینفقونها و نفقه نمی کنند آن گنجها را فی سبیل الله در راه
خدای یعنی زکوة نمی دهند چه در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة او داده اند آن گنج نیست یعنی گنجی که بر آن وعیدی مترتب باشد
و وعید آنست که فبشرهم پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را بعذاب الیم بعذابی دردناک یوم یحمی روزی که
گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را علیها بر آن گنجها فی نار جهنم در آتش دوزخ فتکوی پس داغ کرده شود بها بدان دینارها و درمهای سوزان
جباههم پیشانیهای ایشان را که در وقت دیدن فقرا گره بر ان زده اند وجنوبهم و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند وظهورهم و پشتهای ایشان
که بر درویشان گردانیده اند و گفته اند اشرف اعضای ظاهره این سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند این هر سه در ان روز معذب
گردانند بداغ و گویند هذا ما کنزتم اینست آنچه گنج نهاده بودید لانفسکم برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب مضرت شما شد فذوقوا
پس بچشید ما کنتم تکنزون وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید و ذخیره که وبال آن متفرع نباشد اعمال صالحست در امالی امام ظهیر الدین ولواجی
مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزانه اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی قطعه یک درم کان دهی بدرویشی
بهتر از گنجهای مدخر است زانچه داری تمتعی بردار که آن دگر روزی کسی دگر است چون احبار و متعبدان اهل کتاب بر ماه قمری نیست و سال شمسی هست سال شمسی
سه صد و شصت و پنج روز و خمس و ربع روزی تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری پس هر سه سال سنه ایشان سیزده ماه میباشد و عدد سنه در حکم
خدا دوازده ماه است پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عدت و غیر آن بدان مرتب ساخت و در بیان
عدد آن فرمود ان عدة الشهور بدرستیکه شمار ماهها که پسندیده است عند الله نزدیک خدای اثنا عشر شهرا دوازده ماه است فی کتاب الله
در کتاب یا در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را یوم خلق السموات والارض در روزیکه بیافرید آسمان و زمین را منها از ین دوازده ماه
اربعة حرم چهار ماه حرام است سه بهم پیوسته ذو القعده و ذو الحجه و محرم و دیگر منفرد و آن ماه رجب است ذلک الدین القیم اینست حساب
درست و شمار راه ما فلا تظلموا پس ستم مکنید فیهن درین چهار ماه انفسکم بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات

جمهور علما برانند که حرمت قتال در ین ماهها منسوخ است مراد از ظلم دنیا نعترت معاصیست یا ترک قتال با قتال کفار اهل شرک اگر چه در شهر حرم که معاصی لازست
التخصیص نمود این چهار ماه را بجهت شرف چه گناه در ین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با مشرکان كَافَّةً
با همه ایشان در شهر حرم و غیر آن كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ ○
با پرهیزگارانست بنصرت و حفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در ماههای حرام قتال نمیکردند و چون ماه متصل
حرام بود بتنگ آمده گفتند سه ماه پی در پی تاراج و غارت تحمل نمیکنیم پس قلمّس کنانی جوتی بر انگیخت و در موسم ندا کرد و ایستاده شده خطبه خواند که
یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم را حلال گردانید و حرمت او را تاخیر کرد به ماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی کرد که خدای تعالی
درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نو شدی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از و و او را
حلال داشتندی و در هر سالی چهار ماه را حرام میدانستند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را اختیار کردندی و اعتبار داشتندی این عمل را نسی
می گفتند حق سبحانه فرمود إِنَّمَا النَّسِيءُ جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماه دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرمه الله
و تحریم ما احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد يُضَلُّ گمراه میکردانند و حفص بضم یا و فتح ضاد بصیغه مجهول میخوانند یعنی گمراه گردانیده میشوند بِهِ
بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی زیادت بر زیادت يُحِلُّونَهُ حلال میدارند نسی را از اشهر حرم عَامًا در سالی و بجای او ماه دیگر حرام
میکنند وَيُحَرِّمُونَهُ و حرام میدارند نسی را عَامًا در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت میگذارند و در آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند
تحریم ماه حلال میکنند لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را
چهار ماه میدانستند فَيُحِلُّوا پس حلال میکنند برای موافقت عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته
ع۸ گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان را وَاللَّهُ و خدای
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ○ توفیق رشد و هدایت نمیدهد گروهی گرویدگان را در ینابیع آورده که جاهلان عرب در هر سالی چهار ماه را حرام میداشتند
خلق ازدست و زبان خود ایمن میساختند و مومنان محبوب برانند که در همه ماهها مسلمانان از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بزبان و دست فرو گذارند
که مکافات آزار آزار است و مجازات اضرار همان اضرار قطعه آزار دل خلق مجوی تا بر نکشند یار بی نیم شبی هر مال و جمال خویش تکیه مکن کان را بشبی برند و این بتبی
نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت پناه عازم غزوه تبوک شده هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشکسالی در غایت تنگی حال
بیمکدر اینها چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت
و کثرت اعدای و قلت زاد و گرمی هوا بکراهت طبعی در رفتن تکاسل میورزیدند آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید مَا لَكُمْ
چیست شما را که برای اعلای کلمه دین إِذَا قِيلَ لَكُمُ چون گوینده مر شما را که بجد تمام انْفِرُوا بیرون روید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
و جهاد کنید با اعدای دین اثَّاقَلْتُمْ گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و ثمار
آن أَرَضِيتُمْ آیا راضی شدید و خورسند گشتید بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت این چنین مکنید و دنیا را با آخرت
مگزینید فَمَا نیست مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا برخورداری از زندگانی دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن إِلَّا قَلِيلٌ ○ مگر اندکی محقر
و هیچ عاقل بزرگتر از دو معنی برای حقیر نگزیند نظم متاع این جهان فانی معیوب + نعیم آن جهان باقی و مرغوب + چرا کس مهلت باقی گذارد + بنعمتهای فانی سر در آرد +
إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید بحربی که شما را فرمان شده يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدای شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک آنکه در غضب ا

بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند وَيَسْتَبْدِلْ و بدل کند شما را قَوْمًا غَيْرَكُمْ بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابناء فارس
وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا و زیان نتوانند رسانید چیزی مر خدای را که مستغنی و بی نیاز ست از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز
از تغییر و تبدیل قادر یعنی تواناست إِلَّا تَنْصُرُوهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نگذارد
چنانچه در ماضی فرو نگذاشته فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ پس بتحقیق نصرت کرد او را خدای إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از
مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد ثَانِيَ اثْنَيْنِ در حالتیکه دوم و دو تن بودند و نصرت داد إِذْ هُمَا آنوقتیکه بودند هر دو فِي الْغَارِ در غار ثور و آن غاریست
بر اعلی جبل ثور المحل در جانب یمنی از مکه بمسیره ساعتی از ساعات زمانی و در آن وقت کسی بدانجا نمیرسید و در معات و اهل صحاری از نزول در آن فارغ بودند پس
حضرت رسالت پناه در شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از خانه صدیق رض برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و سه شب در آنجا بیوتت فرمود
روز دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمده پی بدر غار آوردند حق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و گفته اند جفت کبوتر وحشی را امر کرد
تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد تا بدر غار تنید چنانچه قیل شعر ظنوا الحمام و ظنوا العنکبوت علی + خیر البریة لم تنسج و لم تحم + القصه کفار بدر غار رسیده
بسبب این حالات که دلالت بر خلو مقام از سید انام میداشت متعرض غار نشدند صدیق رض میگفت یا رسول الله اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند
هر آینه ما را بیند خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیمات فرمود که + ما ظنک باثنین الله ثالثهما + یکی از دلائل و براهین افضلیت صدیق رض
این حدیث و این صحبت و یاریست و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد إِذْ يَقُولُ چون گفت پیغمبر لِصَاحِبِهِ مریار خود را یعنی ابو بکر صدیق رض لَا تَحْزَنْ
اندوه مخور إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای مَعَنَا با ماست بنصرت بر اعادی و عصمت از عوادی فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدا سَكِينَتَهُ رحمت خود را
که سبب آرامش است عَلَيْهِ بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق رض بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود و شیخ فرید الدین عطار
قدس سره العزیز در باب نزول سکینه بر صدیق رض فرموده مثنوی خواجه اول که اول یار اوست + ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست + چون سکینه شد
ز حق منزل برو + گشت مشکلهای عالم حل برو + وَأَيَّدَهُ و قوت داد خدای پیغمبر خود را بِجُنُودٍ بلشکرهای ملائک که شما لَمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشان را
یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند یا مراد ملائک منزل اند در بدر و احزاب و حنین وَجَعَلَ و گردانید كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا
کلمه آنها را که کافر شدند السُّفْلَىٰ فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر شد خوار و بیمقدار ساخت وَكَلِمَةُ اللَّهِ و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید
یا کلمه شهادت هِيَ الْعُلْيَا آن بلندتر و رفیع قدر و عالی مرتبت وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست عزیز گرداند اهل توحید را حَكِيمٌ و داناست خوار سازد
اهل شرک را و مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما ای کاربان جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با او
یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من او را یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه
قدرت منست + و ما النصر الا من عند الله مثنوی یاری از من جو نه از خیل سپاه + کار ز من گوی نه با میر و شاه + هر کرا یاری کنم برتر شود + هر کرا دور افگنم
ابتر شود + انْفِرُوا بیرون روید بغزوه تبوک خِفَافًا سبکباران وَثِقَالًا و گرانباران و مفسران را در خفاف و ثقال اقوال است حاصلش آنست که مراد
سواران اند و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان و توانگران یا بسلاح و متسلحان یا عزبان و کدخدایان یا لاغران
و فربهان یا منفردان و خدمتگاران و سلمی میگوید سبکروحان بارتکاب طاعات و گرانباران از مباشرت مخالفات امام قشیری رح میگوید که خفاف آنانند
که از بند شهود ماسوی آزاد اند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقید اند در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت بر راه سلوک در آمده
و ثقال سالکانند که بپرورش هدایت متوجه جذبه حقانی شده هر دو طائفه در راه اند اما یکی ببال کشش میپرد و یکی بپای کوشش راه میبرد آنکه بپا میرود

و بهر قدمی عالمی زیر پا میکند و آنکه ببال اقبال سیر پر بدم بساط مشاهده ماسوی را طی میکند **مثنوی** مرعارف چون [illegible] بر مثل [illegible]
سیر زاهد هر مهی یک روزه راه ✤ سیر عارف هر دمی تا تخت شاه ✤ و در سبب نزول نقل کرده اند [illegible] تا تبوک [illegible]
تخلف از غزوه تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرده و فرمود که بیرون روید خواه سبکبار با مال و منال و خواه گرانبار با ثقال اعمال **وَجَاهِدُوا**
و جهاد کنید **بِأَمْوَالِكُمْ** با مالهای خود که تهیه زاد و سلاح کنید **وَأَنفُسِكُمْ** و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه [illegible] **ذَٰلِكُمْ** این بیرون
رفتن و حرب کردن **خَيْرٌ لَّكُمْ** بهترست مر شما را از تخلف و ترک جهاد **إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ** ۝ اگر هستید که میدانید [illegible]
حضرت رسالت پناه ﷺ مردمان را بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان [illegible] و آن اکابر
مهاجران و انصار بودند و بعضی ضعفای مومنان را گران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول بر هوای نفس اختیار کردند و برخی [illegible] اقامت و تخلف
طلبیدند و آنها منافقان بودند در شان ایشان نازل شد که **لَوْ كَانَ** اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی **عَرَضًا** خواسته دنیوی **قَرِيبًا** [illegible]
بفرا گرفتن **وَسَفَرًا قَاصِدًا** و سفری میانه و آسان **لَّاتَّبَعُوكَ** هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال **وَلَٰكِن بَعُدَتْ** و لیکن دور شد **عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ** بر ایشان
مسافتیکه بمشقت قطع آن باید کرد **وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ** و زود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآنست که قبل از وقوع بیان میکند که چون
از تبوک باز آئی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که **لَوِ اسْتَطَعْنَا** اگر توانستیمی سفر کردن و استطاعت داشتیمی **لَخَرَجْنَا** هر آینه بیرون می آمدیم
مَعَكُمْ با شما و در مرافقت موافقت مینمودیم **يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ** هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب می سازند
وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند **إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ** ۝ بدرستیکه ایشان هر آینه دروغ گویانند **عَفَا اللَّهُ عَنكَ** عفو کناد الله است حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را
میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم میباشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطای از وی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد گوید
اغفر الله لک ✤ یا در جواب ما ملس حل [illegible] میگویند عک الله و برخی برآنند که حضرت رسالت پناه ﷺ بعضی منافقان را اجازت تخلف داد و حق سبحانه آنرا عفو کرد
و برین تقدیر خطاب با پیغمبر باشد یعنی در گذراند خدای از تو **لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ** چرا دستوری دادی در باز ایستادن مر ایشانرا و عذرهای تهی ایشان
ایشان را شنیدی بایستی که باجازت مبادرت ننمودی **حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ** تا وقتی که روشن میشد **لَكَ** مر ترا **الَّذِينَ صَدَقُوا** آنانکه راست گفتند در عذر
وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ۝ و تو میدانستی دروغگویان را **لَا يَسْتَأْذِنُكَ** دستوری نمی طلبند از تو **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ** آنکسانی که بتحقیق و یقین ایمان
دارند **بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** بخدای و بروز بازپسین **أَن يُجَاهِدُوا** آنرا که باز کنند **بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ** بمالها و نفسها سعی خود **وَاللَّهُ عَلِيمٌ**
و خدای داناست **بِالْمُتَّقِينَ** ۝ به پرهیزکاران از تخلف **إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ** جز این نیست که دستوری [illegible] از تو در تخلف **الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ**
آنانکه ایمان ندارند **بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** بخدای و بروز قیامت **وَارْتَابَتْ** و در شک افتاده است **قُلُوبُهُمْ** دلهای ایشان [illegible]
اسلام متردد شده **فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ** پس ایشان در شک خود **يَتَرَدَّدُونَ** ۝ سرگردان و متحیر میباشند **وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ** [illegible]
این منافقان بیرون آمدن بغزوه **لَأَعَدُّوا لَهُ** [illegible] آماده میکردند برای خروج **عُدَّةً** [illegible] و سفر [illegible] استطاعت [illegible]
داشتند **وَلَٰكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ** [illegible] خدای [illegible] ایشان را درین سفر **فَثَبَّطَهُمْ** پس باز داشت ایشان را [illegible]
و کاهلی بر ایشان گماشت **وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ** [illegible] شد مر ایشانرا که بنشینید [illegible] زنان و کودکان و [illegible]
و معلولان گویند این سخن حضرت پیغمبر بود [illegible] ایشان [illegible] رسید که چون [illegible] عبد الله
بن ابی سر با جوقی از منافقان بیرون آمد مقابل [illegible] نزول [illegible] اسلام از آن منزل [illegible] و از آنجا [illegible] تخلف نمود

بازگشت این خبر بحضرت رسالت پناه رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی منت خدایرا که از شر اشرار خلاص شدید و حضرت حق سبحانه و تعالی
موافق قول آنحضرت آیت فرستاد که لَوْ خَرَجُوا اگر بیرون آمدندی فِيكُمْ در میان شما مَا زَادُوكُمْ نیفزودندی شما را إِلَّا خَبَالًا مگر تباهی و بدی و غدر
وَلَأَوْضَعُوا و هر آینه در سرعت ساختندی خِلَالَكُمْ در میان شما سخن چینی و غمازی و فساد ذات البین يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ می جستند برای شما فتنه یعنی
مخالفت در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ و میان ترسانیدند وَفِيكُمْ و در میان شما سَمَّاعُونَ لَهُمْ جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما بدیشان
میرسانند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمگاران یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق
اصحاب و پریشانی امر ترا مِنْ قَبْلُ پیش ازین در غزوه احد که از تو بازگشتند و در حرب خندق که گفتند + یا اهل یثرب لا مقام لکم وَقَلَّبُوا و بگردانیدند
لَكَ الْأُمُورَ برای تو کارها یعنی مکاید و حیل و ابطال امور تو انگیختند حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ و غالب شد أَمْرُ اللَّهِ کار خدای
بر کار ایشان تا دین تو بلندی یافت وَهُمْ كَارِهُونَ و ایشان ناخواهندگانند نصرت و دولت ترا اما چون خدای بخواهد کراهت ایشان را اثری نیست
بیت چون ترا اندر حریم قرب خود ره داد شاه + از نفیر پرده دار و طعن دربان غم مخور ++ آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوة جد بن قیس را
گفت + هل لک فی الجهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء + هیچ شاید بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریتهای خوب و کنیزان نیکو بگیری جد بن قیس
گفت انصار میدانند که من مشغوفم بنساء میترسم که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ
يَقُولُ کسی باشد که گوید ائْذَنْ لِي دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میندار أَلَا فِي الْفِتْنَةِ بدانکه ایشان در فتنه
سَقَطُوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستیکه اسباب دخول دوزخ لَمُحِيطَةٌ فرا گیرنده است احاطه کننده بِالْكَافِرِينَ
بناگرویدگان إِنْ تُصِبْكَ اگر برسد بتو ای محمد در بعضی از غزو حَسَنَةٌ نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین کند ایشان را
از فرط حسد که دارند وَإِنْ تُصِبْكَ و اگر برسد بتو در برخی از جنگها مُصِيبَةٌ جراحتی و شدتی چنانچه در حرب احد واقع شد يَقُولُوا گویند از روی
خودپرستی قَدْ أَخَذْنَا بدرستیکه گرفتیم أَمْرَنَا احتیاط کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی دوراندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا
و برگردند از مجلسهای خود وَهُمْ فَرِحُونَ و ایشان شادمان باشند بشماتت یا عجب بفعل خود قُلْ بگوای پیغمبر لَنْ يُصِيبَنَا هر آینه نرسد ما را
إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا مگر آنچه نوشته است خدای برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت هُوَ مَوْلَانَا اوست یار و سازنده
کار ما وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مرادست و کفایت مهمات و ایمنی از آفات
قُلْ بگوای محمد مر ایشان را هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمی برید بما إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست
اگر بکشیم شهادتست اگر کشته شویم وَنَحْنُ و ما نَتَرَبَّصُ بِكُمْ چشم میداریم بشما یکی از دو چیز أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ آنکه برساند بشما خدای بِعَذَابٍ
مِنْ عِنْدِهِ عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید أَوْ بِأَيْدِينَا یا برساند بشما عذابی بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم
فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ بدرستیکه ما با شما منتظرانیم آنرا که با شما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت
رسالت پناه گفت مرا اجازت تخلف ده که مطلبم حیله مدد من بحرب بنی الاصفر متعذرست اما لشکر ترا بمال مددگاری مینمایم آیت آمد که قُلْ بگوای محمد جواب او
أَنْفِقُوا انفقه کنید امرست بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا خواه بطوع و رغبت أَوْ كَرْهًا و خواه بکره و نفرت بهیچ وجه لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول کرده
نخواهد شد از شما إِنَّكُمْ كُنْتُمْ بدرستیکه شما هستید قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دائره اسلام و نفقه کافران قبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ
و باز نداشت ایشان را أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقَاتُهُمْ نفقهای ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند

بخدای و برسوله و بفرستادهٔ او وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَوٰةَ و نمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ مگر که ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند
بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت وَلَا يُنفِقُونَ و نفقه نمی کنند در راه خدای إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ۝ مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند
زیرا که بادای آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که ترا در شگفت نیارد خطاب بآنحضرتست و مراد امت اند
مومنان امیفرماید که تعجب نکنید اندیشما أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد و بال است مر ایشان را
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُم بِهَا تا عذاب کند خدای ایشانرا بدانها فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب تعب
و مشقت در جمع مال و حفظ و آنچه بدیشان میرسد از مصائب فرزندان وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وَهُمْ
كَافِرُونَ ۝ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند نه مال ایشانرا دست گیرد و نه فرزندان بفریاد ایشان رسند رباعی چون مرگ کشد گردن گردان بکمند
نتوان بستیز جست از آن خم کمند * وان لحظه که صیت اجل از پای فکند * نی مال بفریاد رسد نی فرزند * وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و سوگند میخورند بخدای
إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ که ایشان از جملهٔ شمااند یعنی از اهل اسلام اند وَمَا هُم مِّنكُمْ و نیستند ایشان از شما بجهت ابطان کفر وَلَٰكِنَّهُمْ و لیکن ایشان قَوْمٌ
يَفْرَقُونَ ۝ گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن کنید که با مشرکان میکنید پس بتبعیت اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً
اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها در کوهها یا شکافها أَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا توانند خزید
لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه روی بگردانند بدان از دین شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ ۝ و ایشان شتابندگانند شتافتنی که بمنع کسے باز نگردند چون اسپ سرکش و آورده اند
که چون حضرت رسالت پناه قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب شما را نمی بینید که صدقات شما بر اعیان غنم میدهد و گمان می برد
که عدل میکند آیت آمد که وَمِنْهُم و از منافقان مَّن يَلْمِزُكَ کسی هست که عیب کند ترا فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقها و گفته اند این آیت
در شان ابن ابی الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود آمده که بوقت قسمت غنائم حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان حظی وافر
از غنائم بدیشان داد و او بدان طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود
جرات نموده با حضرت رسالت پناه گفت که + اعدل یا رسول الله + و حضرت در جواب او گفت + ویلک من یعدل اذا لم اعدل + و آنحضرت او را و قوم او را
مارقین لقب نهاده و در ینابیع مذکورست که مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری رض نقل میکند که من
در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی رض با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت در جواهر التفسیر تقریر یافته و گفته اند عیب کنندهٔ قسمت معتب بن قشیر بود
که در قسمت غنائم طعن میکرد غرضش جز نفع خود نبوده چنانچه میفرماید فَإِنْ أُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات چندانچه میخواهند ایشان رَضُوا
پسندیدند آن قسمت را وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشوند از آن بموجب ارادهٔ ایشان که در خیال دارند إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ۝ آنگاه که ایشان خشم گیرند و ناخشنود
باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا و اگر ایشان بپسندند مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه داد ایشانرا خدای وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند وَقَالُوا
و گویند حَسْبُنَا اللَّهُ بس است ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِن فَضْلِهِ از فضل خود غنیمتی دیگر وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او نیز
عطا کند ما را بیشتر ازین که حالا عطا فرموده إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدرستیکه ما بخدای رَاغِبُونَ ۝ بازگردندگانیم و امیدوارندگان هر آینه این بهتر باشد ایشان را ع ۱۴
زیرا که رضا بقسمت بهشت نقدست و جزع دلان موجب تسلی از ابراهیم ادهم قدس سره نقل میکنند که هر که بقضا و قدر خرسند شد از غم و ملال باز رست بیت
رضا بداده بده و ز جبین گره بگشای + که بر من و تو در اختیار نگشادست + و در همین معنی فرموده بیت بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی + خون خوری
گر طلب روزی ننهاده کنی + پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه حضرت رسالت پناه در قسمت غنائم کرد عین صواب بوده

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَاءِ مر درویشان راست وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان را امام اعظم رح میفرماید که فقیر آنست که سؤال نکند
بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سؤال کند بواسطه آنکه کفاف حال ندارد و نزد امام شافعی رح بر عکس اینست وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا
و دیگر مر عمل کنندگان راست بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده است که دلهای ایشان یعنی اسلام
آورده اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشان را محظوظ باید ساخت و مؤلف قلوب اشراف عرب بودند که حضرت
رسالت پناه صلعم نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ایشان را از غنائم حنین قسمتی کامل داد چون ابو سفیان و عیینه بن حصن و اقرع بن حابس
و غیر آن چون سهم مؤلفه قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان باجماع صحابه رض ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ
و دیگر زکوة برای صرف کردنست در گشادن گردنهای بندگان از ربقه بندگی مراد بنده است که خود را از خواجه باز میخرد در ادای نجوم کتابت او را بزکوة
مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد رح برانند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد باید کرد وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض کرده باشند و در غیر معصیت
صرف کرده وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای بآنکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و
رباط ازین جمله است وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای راهگذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فَرِيضَةً
فرض کردنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ ○ حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید باید بغوی
حق تعالی چون در قسمت گشاد هر کسی را آنچه میبایست داد و نیست واقع اندران قسمت غلط بنده اخواهی رضا خواهی سخط آورده اند که جلاس و اصحاب
چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلعم خالی نبود و در خلای آنحضرت را بچیزهائیکه زبان از
ادای آن نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید اگر بسمع آنحضرت رسد جمیع شما را رسوا کند گفتند محمد گوش شنوا دارد ما هر چه بخواهیم میگوئیم و چون
پیش او رویم و سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند یا نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان با منافقان درمیان نهادی و چون او را
منع کردندی گفتی محمد مردی سخن شنوا است یعنی اثبات هر چه میگوئیم قبول میکند آیت آمد وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانند که می آزارند پیغمبر را
وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ و میگویند او مردی سخن شنوا است که هرچه با او میگویید استماع میکند قُلْ بگوی ای محمد ایشان را که او أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنونده خیر است شما را
یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگوئید بلکه شنونده و قبول کننده نیکوست يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدای را در هرچه گفته
میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مؤمنانرا و سخن ایشانرا بعز قبول میرساند بسبب علم بخلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او سبب رحمت است لِلَّذِينَ
آمَنُوا مِنْكُمْ مر آن کسان را که ایمان آوردند منکم از شما یعنی آنست که قبول شما ازانست که صدق و کذب شما میداند اما پرده از روی کار
شما بر نمیدارد و از روی رحمت رفق بر شما مینماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ و آنانکه می آزارند بقول و فعل رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای را لَهُمْ مر ایشانراست
عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ عذابی دردناک در آخرت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند
لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خوشنود سازند از خود وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ و خدای و رسول او أَحَقُّ سزاوارتر اند أَنْ يُرْضُوهُ آنکه خوشنود سازند از خود منافقان
وی را یعنی رسول را پس سخن در ارضای رسول است و گفته اند خدای را و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضائین است یعنی خشنودی خدای وابسته خشنودی
رسول او است پس طلب رضای خدای را خشنود باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ○ اگر هستند مؤمنان چنانچه گمان می برند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند
أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ آنکه هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او و از حد در گذراند فَأَنَّ لَهُ پس مر او راست آنکه باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش
دوزخ خَالِدًا فِيهَا در حالتیکه جاوید باشد دران ذَلِكَ آن خلود در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ○ رسوائی بزرگست در جواب نزول از

قول مجاهد آورده اند که منافقان میان یکدیگر پیغمبر خدا را سخنان ناسزا می گفتند و می ترسیدند که سخنان ایشان فاش شود بعضی از ایشان تمنا می بردند
که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی این آیت نازل شد یحذر المنفقون می ترسند منافقان
ان تنزل علیهم از آنکه فرو آمده شود بر مومنان سورة سوره از قرآن تنبئهم که بیاگاهاند آن سوره و خبر دهد مومنان را بما فی قلوبهم
بآنچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قل استهزءوا بگوی ای محمد ایشان را که افسوس کنید امر تهدید و توبیخ است یعنی استهزا کنید که جزا خواهید یافت و جزا آنست
ثلثة ارباع که بدان تفضیح شما ان الله مخرج بدرستیکه خدای ظاهر کننده است ما تحذرون ○ آنچیز را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق
و اوصاف که شما راست آورده اند که در غزوه تبوک ودیعة بن ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت رسالت پناه میرفتند و می گفتند به بینید
این مرد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم را که میخواهد حصارهای شام را بگیرد و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد این سخن چون نزدیک بود که بر آنحضرت ظاهر شد با عمار یاسر
فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو چنین و چنین گفتند عمار پیغام رسانید و ایشان پیش آنحضرت
آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل و بازی میگفتیم چنانچه دأب رهگذریان باشد این آیت آمد که ولئن سألتهم و اگر بپرسی ای محمد منافقان را که چه میگفتند
لیقولن هر آینه گویند انما کنا جز این نیست که بودیم ما نخوض و نلعب خوض میکردیم در هر نوع از سخنان و بازی میکردیم و بآنچه
میگفتیم قل بگو ایشان را بر سبیل توبیخ ابالله آیا بخدای و آیته و بسخنان وی و رسوله و بفرستاده وی کنتم تستهزءون ○ هستید شما که
استهزا میکنید و استهزا بایشان نشاید لا تعتذروا عذر مگوئید که عذر شما دروغ محض است قد کفرتم بدرستیکه اظهار کفر کردید شما بطعن در رسول
بعد ایمانکم بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم عن طائفة منکم از گروهی از شما که توبه کنند چون مخشی بن حمیر که از ایشان
توبه کرد و از حق تعالی درخواست کرد که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد نعذب طائفة عذاب کنیم طائفه دیگر را بانهم کانوا
ع ۸ بسبب آنکه ایشان هستند مجرمین ○ گناهکاران باصرار بر نفاق المنفقون مردان منافق که سیصد کس بودند و المنفقت و دیگر زنان
وقف لازم منافقه که صد و هفتاد بودند بعضهم من بعض برخی از ایشان از برخی دیگر اند یعنی همه مشابه یکدیگر اند در نفاق و شقاق یأمرون میفرمایند
بالمنکر بکار زشت که کفرست یا معصیت یا تکذیب پیغمبر و ینهون و باز میدارند عن المعروف از نیکوئی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق
و متابعت حضرت پیغمبر و یقبضون و فرا میگیرند ایدیهم دستهای خود را یعنی خود می بندند از خیرات و صدقات یا از رفع بلای عام و مناجات ایشان فرو گذارند و از
معاونت ضعفا و ارباب حاجات نسوا الله ترک کردند فرمان برداری خدای را فنسیهم پس فرو گذاشت خدای ایشان را و باز داشت فضل خود از ایشان
ان المنفقین بدرستیکه منافقان زن و مرد ایشان هم الفسقون ○ ایشانند بیرون رفتگان از دائره ایمان وعد الله المنفقین وعده
داده است خدای مردان منافق را و المنفقت و زنان منافقه را و الکفار و آشکارا کافران را از مرد و زن نار جهنم آتش دوزخ خلدین فیها
جاوید باشند در آن هی حسبهم آن آتش بس است مر ایشان را برای عقوبت و لعنهم الله و دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود و لهم
و مر ایشان راست در آخرت عذاب مقیم ○ عذابی پاینده که انقطاع نیابد و در دنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج صحبت است رباعی
ای آنکه تیره حال و بد روزی + در باطنت آتش نفاق افروزی + در هر نفست شعله غم بنشست + میسوزد از آن شعله که خوش میسوزی کالذین ای
منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما یعنی امم ماضیه کانوا اشد منکم بودند سخت تر از شما قوة از روی قوت یعنی تن
از شما قوی تر بودند و اکثر و بیشتر بودند از شما اموالا و اولادا از روی مال و اولاد یعنی مال و فرزندان ایشان بیش از شما بود فاستمتعوا پس بهره
گرفتند بخلاقهم بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره برداشتند فاستمتعتم بخلاقکم پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش از آن روی که

فالی کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافته بودند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم بهرهٔ خویش وخضتم و خوض کردید و شروع نمودید در باطل کالذی خاضوا همچو خوضی که گذشتگان خوض نمودند و بران رفتند اولئک آن گروه حبطت نابود شد و تباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان فی الدنیا در دنیا که مال و فرزند ایشان با ایشان فائده نکرد والآخرة و در آخرت که ثوابی بران عملها مترتب نگشت واولئک و آن گروه هم الخسرون زیانکارانند ع ایشانند زیان زدگان در هر دو جهان الم یأتهم آیا نیامد بدیشان یعنی منافقان که بلذت دنیا مغرور و از تحصیل لذت باقیه محجوبند نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قوم نوح گروه نوح که بطوفان غرق شدند وعاد و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وثمود و قوم ثمود که بر جفه صیحه بمردند وقوم ابراهیم و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شده اند و نمرود به نیش پشه زهر هلاکت چشید واصحب مدین و اهل مدین که قوم شعیب بودند که بعذاب یوم الظلة هلاک گشتند والمؤتفکت و اهل دیهها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط ع که بصیحه نوع هلاک شدند اتتهم رسلهم آمدند بدیشان فرستادگان ایشان بالبینت با حجتهای روشن و نشانهای درست فما کان الله پس نبود خدای لیظلمهم که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم بر ایشان عذاب فرستد ولکن کانوا و لیکن بودند ایشان انفسهم یظلمون که بر نفسهای خود ستم کردند بر کفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون و مردان مؤمن والمؤمنت و زنان مؤمنه بعضهم برخی ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند در تعاون و تناصر یأمرون بالمعروف میفرمایند بنیکوئی که ایمان و فرمانبرداریست وینهون عن المنکر و باز میدارند از بدی که کفر و گناهکاریست ویقیمون الصلوة و برپای میدارند نماز را با شرائط آن ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان ویطیعون الله و فرمان می برند خدای را ورسوله و پیغمبر او را در همه امور اولئک آن گروه سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان ان الله عزیز بدرستیکه خدای غالبست هر چه خواهد کند حکیم ○ داناست بوضع هر شئی در موضع آن وعد الله وعده داد خدای المؤمنین والمؤمنت مردان مؤمن و زنان مؤمنه را جنت تجری بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود من تحتها الانهر از زیر درختان آن جویها خلدین فیها جاوید باشند در آن ومسکن طیبة و دیگر وعده داد که ایشانرا مسکنهای پاکیزه و خوش فی جنت عدن در بهشتهای پاینده و جنات عدن نام شهریست در بهشت که چشمهٔ تسنیم در آن بناست یا اعلی درجات بهشت است امام ثعلبی رح میگوید که نهریست در جنت که بوستانهای او بر هر دو کناره اوست ورضوان من الله و خشنودی از نزدیک خدای مومنان را اکبر بزرگترست از بهشت و نعیم او زیراکه مبدأ جمیع سعادات و منشای تمام کرامات رضای حضرت عزتست و مقصود نیل وصال و فوز لقای ذوالجلال است و محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست مثنوی ملکی خواهد از تو جنت و حور + ملکی خواهد کاز دوزخ شود دور + ولیکن ما نمی خواهیم ازین هیچ + مرا دا همان خشنودی تست + چه تو خشنود گردی دو عالم + همین مقصود بس والله اعلم + در احادیث صحیحه آورده است که حق سبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنة + گویند لبیک ربنا وسعدیک والخیر فی یدیک + پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنکه هیچ از مخلوقات خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را افضلتر ازین عطا بهشتیان گویند آن چه چیز تواند بود که ازینها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون این حدیث معلوم میشود که هیچ نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذلک آن خشنودی هو الفوز العظیم ○ اوست فیروزی بزرگ که نعمت دنیا در جنب آن محقر بلکه نعیم بهشت بازای آن مختصرست یایها النبی ای پیغمبر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنفقین و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان واغلظ علیهم و درشتی کن بر ایشان در جهاد و محابا مکن ومأوهم جهنم و بازگشت ایشان دوزخست وبئس المصیر ○ و بد بازگشتنی است دوزخ آورده اند که بوقت تهیهٔ غزوهٔ تبوک جلاس بن سوید بر دراز گوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تنفیر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد آورده است حق باشد ما ازین دراز گوش که

وقف لازم

ع ۹

بر دو سوار بیم دهد تا باشتر بسیر زند ابوجعفر این سخن را العرفی حضرت پیغمبر رسانید و آنحضرت جلاس را طلبید و بحضور مصعب از وی سؤال فرمود جلاس سخن منکر شد یاد کرد که
من نگفته‌ام و مصعب مناجات کرد خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن من از آن معلوم گردد حق سبحانه آیت فرستاد یحلفون بالله سوگند میخورند
بخدای که مطلق ما قالوا آنچه گفته‌اند از سخن بد ولقد قالوا و هرآینه که گفتند کلمة الکفر کلمهٔ کفر را که طعن میزدند در دین و شک می‌آوردند در کلام سید المرسلین
وکفروا و کفر را ظاهر ساختند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام خود وهموا و قصد کردند بما لم ینالوا بآنچه نیافتند و قصد ایشان اخراج پیغمبر و اجلای
مهاجران بوده از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و بپادشاهی بردارند و او را وما نقموا و کینه نداشتند با رسول و مؤمنان الا ان اغنهم الله
مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را ورسوله و فرستادهٔ او من فضله از فضل کریم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک سید عالم بدانجا
رسید و ببرکت قدم آنحضرت غنائم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس موجب عداوت پیغمبر نیافتند مگر آنرا که مستغنی شده‌اند و گویند مولای جلاس کشته شده بود
حضرت رسالت پناه فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند توانگر شد و دو هزار درم زیادت بدیت از فضل و کرم رسول بود و اینجا تعریض میگوید سبب این کینه
و دشمنی نیست مگر آن توانگری فان یتوبوا پس اگر توبه کنند از نفاق یک باشد این بازگشت خیرا لهم بهتر مر ایشان را وان یتولوا و اگر برگردانند از توبه
و مصر باشند بر نفاق یعذبهم الله عذاب کند خدای ایشان را عذابا الیما عذابی دردناک فی الدنیا در دنیا بکشتن والاخرة و در آخرت بسوختن
وما لهم فی الارض و نیست مر ایشان را در زمین من ولی دوستی که دست گیرد ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد و منقولست که جلاس بعد از
نزول این آیت توبه کرد و از جمله مخلصان این امت محسوب شد و آورده‌اند که ثعلبه انصاری که از جملهٔ اصحاب بود بملازمت حضرت رسالت پناه آمده التماس
نمود که آنحضرت از خدا درخواهد تا او را توانگر گرداند چندانکه حضرت او را پند داد که ازین دعا درگذر سودمند نیفتاد حضرت رسالت پناه از خدای درخواست
تا او را بخواهد اموال فی الجمله القصه تیر دعا بر هدف اجابت رسید حق سبحانه بر گوسفندان او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جای چراگاه نماند روی
ببادیه آورد و از اقامت روز جمعه و نماز جماعت محروم شده و جز روز آدینه بمدینه نمیتوانست آمد و بالآخره از آن نیز محروم ماند و چون عامل صدقات از نزد سید
کائنات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بدان داشت که از فرمان نبوی سر کشید گفت اینکه محمد از ما طلب میکند جز جزیه نیست
پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر رسید صحابه متعجب ماندند و این آیت نازل شد که ومنهم و از اهل نفاق من عاهد الله کسی هست که با خدای عهد کرد
لئن اتینا اگر بدهد ما را خدای من فضله از فضل خویش مالی لنصدقن هرآینه صدقه دهیم و اخراج زکوة بکنیم ولنکونن و هرآینه که باشیم
من الصالحین از جملهٔ نیکان و شایستگان فلما اتاهم پس آن هنگام که بداد ایشان را مال بسیار من فضله از فضل کرم خود بخلوا به بخیلی کردند بآن حق
خدای ندادند وتولوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از فرمان فاعقبهم پس از پی درآورد آن بخل و منع زکوة
ایشان را نفاقا فی قلوبهم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زائل نگردد الی یوم یلقونه تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای آنرا و آن روز قیامتست
بما اخلفوا الله بسبب آنکه خلاف کردند با خدای ما وعدوه آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح وبما کانوا و بسبب آنکه بودند که در وعده
یکذبون دروغ گفتند الم یعلموا آیا نمیدانند مخالفان عهد ان الله یعلم آنکه میداند خدای سرهم آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم
بر خلاف عهد ونجویهم و آنچه راز میگویند بایکدیگر که این زکوة جزیه است وان الله و آیا نمیدانند که خدای علام الغیوب داننده نهانها و
پوشیده‌هاست این آیت تهدیدی عظیمست بیت مکن اندیشهٔ عصیان چه میدانی که میداند همین سوی این آن چه میدانی که میداند نقلست که حضرت
رسالت پناه اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود و صدیق رض از دنیا هرچه داشت بیاورد و فاروق رض نصف از اموال خود تصدق
کرد و عثمان غنی صد شتر مکمل جهاز بسته بداد و مرتضی علی کرم الله وجهه هزار مثقال طلا بحضرت پیغمبر آورد و عبدالرحمن بن عوف چهل وقیه طلا یا چهار هزار درم

صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد و عباده و محمد بن مسلمه مبلغی مال آوردند و این همه نزد آنحضرت مجتمع شدند و در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما آورده
که هزار و چهارصد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری صاعی از خرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت مزد آب از چاه کشیدم و دو صاع خرما
باجرت یافتم یک صاع اندکی برای عیال خود بگذاشتم و یکی آورده حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز
لمز و غمز کرده گفتند که عبدالرحمن و عاصم آن مال را بریا دادند و خدا و رسول او از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او خواست که خود را بیاد دهد تا از صدقات چیزی
بستاند آیت نازل شد که الذین آنانکه یلمزون المطوعین عیب می کنند و طعنه می زنند تطوع کنندگان را من المؤمنین از گرویدگان فی الصدقات در دادن
صدقات یعنی عبدالرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند والذین لا یجدون و آنانرا نیز عیب می کنند که نمی یابند الا جهدهم مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی
ابو عقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فیسخرون منهم پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان سخر الله
منهم جزا دهد خدای ایشانرا بر سخریه ایشان ولهم عذاب الیم و مر ایشانرا باشد عذابی دردناک بدان سخریه و آنچه میکنند در انوار آورده که
پسر عبدالله بن ابی که هم عبدالله نام داشت از جمله مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه درخواست آن نمود که برای پدر وی
آمرزش طلبید آنحضرت رسالت پناه برای ابن ابی استغفار کرد آیت آمد استغفر لهم استغفار بکن برای ایشان که منافقان اند او لا تستغفر لهم
یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند ان تستغفر لهم اگر آمرزش طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر
الله لهم پس نمی آمرزد خدای ایشانرا آورده اند که حضرت رسالت پناه فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم
لن یغفر الله لهم سید عالم بعد از نزول این آیت دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و از ینجا معلوم میشود که مراد از عدد سبعین تکثیرست نه تحدید ذلک
آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای ورسوله و برسول او والله و خدای لا یهدی
القوم الفسقین راه نماید قوم گروه فاسقانرا یعنی متمردانرا در کفر خویش فرح المخلفون شاد گشتند باز پس ماندگان از غزوه بمقعدهم ع ۵
بنشستن خویش خلف رسول الله بر خلاف رسول خدای وکرهوا و کراهت داشتند بکراهت عقیده ان یجاهدوا آنکه جهاد کنند باموالهم
وانفسهم بمالها و نفسهای خود فی سبیل الله در راه خدا بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وقالوا و گفتند مر مؤمنانرا لا تنفروا بیرون مروید بدین
غزوه فی الحر در گرما خود نرفتند و خواستند که مؤمنانرا نیز تنفیر کنند قل نار جهنم بگو ایشانرا که آتش دوزخ اشد حرا سخت ترست از جهت حرارت
نسبت با این گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن شدند بدان حرارت لو کانوا یفقهون اگر باشند که بدانند که مآل ایشان آن جهان آتش ست
فلیضحکوا پس باید که بخندند قلیلا اندکی ولیبکوا کثیرا و باید که بگریند بسیاری خبرست بصیغه امر وارد شده تا دلالت کند بآنکه لازم ست
که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد و میشاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فرح
ایشانرا نمی باشد بفرح و اندوه ایشان بود بسیار جزاء پاداش مر ایشانرا خدای پاداش دادنی بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب می کردند
از نفاق و مساوی اخلاق فان رجعک الله پس اگر باز آرد ترا خدای بمدینه الی طائفة منهم بسوی گروهی از منافقان متخلف
فاستاذنوک پس دستوری طلبند از تو للخروج برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فقل لن تخرجوا پس بگو بیرون هرگز نیایید
خبرست بمعنی نهی یعنی بیرون میایید معی با من ابدا هرگز ولن تقاتلوا معی و کارزار مکنید در مصاحبت من عدوا دشمنی را انکم
بدرستیکه شما رضیتم خرسند شدید بالقعود به نشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی غزوه تبوک فاقعدوا پس بنشینید دیگر باره
مع الخلفین با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبردست از هر تردامنی

این کاینبا ... بر سید و مبارزت معرکه مجاهدت انشاید بیت یا بره چون تنان تنگی و موئی بشتیر گیر چه مردان اندرآی گوئی میدان آمده اند که
حضرت رسالت پناه در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت واو از آن حضرت التماس کرد که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند بعد از مرگ چون جان من شد پیرهن آنگاه آن روز
طلب حضرت شد و پیراهن پوشیده بود پیراهن بالاینه مبارک خود بوی داد و بجنازه وی حاضر شده خواست که نماز گزارد و فاروق رضی الله عنه دران باب اضطراب بسیار نمود
و مساوی او باز نمود حضرت سید او و منع بسیار میکرد آخر آنحضرت از کمال لطفی که داشت عازم شد برآنکه نماز بر وی گزارد آیت آمد و گویند بعد از آن که نماز گزارده
بود نازل شد وَلَا تُصَلِّ و نماز مگزار عَلَىٰ أَحَدٍ بر هیچ یکی مِنْهُمْ مَاتَ از منافقان که بمیرد أَبَدًا هرگز تا ابد ظرف لا تصل باشد و گفته اند ظرف مات است یعنی
چون کسی بر کفر بمیرد احیای او و برای تعذیب بلای تمتع پس کانه که همان مرده است ابدا بر همان حال خواهد بود وَلَا تَقُمْ و مایست عَلَىٰ قَبْرِهِ بر سر گور وی
برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار إِنَّهُمْ بدرستیکه منافقان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای که شرک آوردند وَرَسُولِهِ و بفرستاده وی و فرمانبرداری نکردند
وَمَاتُوا و بمردند وَهُمْ فَاسِقُونَ و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان وَلَا تُعْجِبْكَ و باید که ترا بعجب نیارد و مراد امت اند و خطاب با آنحضرت
است یعنی در عجب نیارد شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان اگرچه بسیار است وَأَوْلَادُهُمْ و فرزندان ایشان اگرچه قوی باقتدار اند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این
نیست که میخواهد خدای أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا آنکه عذاب کند ایشان را بدان فِي الدُّنْيَا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن همیشه در رنج و تعب باشند بجای
رونق احوال اولاد و تهیه اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت میکشند وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كَافِرُونَ
و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند شیخ گفته اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند باصناف
بلیه و مشقت و بآخرت میروند و میگذارند بصد هزار حسرت و ندامت **قطعه** در اول چو خواهی کنی مال جمع بسی رنج بر خویشتن بایدت گماشت و پس از بهر آن تا بماند بجای
شب و روز میبایدت پاس داشت و زین جمله آن حال مشکلتر است که آخر بحسرت بباید گذاشت وَإِذَا أُنْزِلَتْ و چون فرستاده شود سُورَةٌ سوره
از قرآن تمام یا بعضی چه سوره را بر همه و اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل کرد أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ آنکه ایمان آرید بخدا وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید
در خدمت پیغمبر او اسْتَأْذَنَكَ دستوری جویند از تو در باز ایستادن أُولُو الطَّوْلِ خداوندان مال و توانائی مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوا و گویند
ذَرْنَا بگذار ما را و بخود بگذار تا باشیم مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان در خانه رَضُوا خرسند شدند و راضی گشتند بِأَنْ يَكُونُوا بآنکه باشند
مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان باز پس ماندگان وَطُبِعَ و مهر نهاده شده است عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان از نفاق فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان فهم نمی کنند
آن چیز را که در جهاد است از انوار سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت لَٰكِنِ الرَّسُولُ لیکن فرستاده خدای وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند مَعَهُ
با او یعنی در خدمت او جَاهَدُوا جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالهای و نفسهای خود وَأُولَٰئِكَ و آن گروه لَهُمُ الْخَيْرَاتُ مر ایشان راست
نیکوئیهای هر دو سرای یعنی غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند فیروزی یافتگان
و بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن عالی آن جویها
ع ۹ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید ماندگان در آن ذَٰلِكَ آنست الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ و فیروزی تمام وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت توجه
بغزوه تبوک عذر گویندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل اعتذار
کردند که اگر با بغزوه آئیم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این عذر میگفتند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری دهد مر ایشان را در تخلف وَقَعَدَ الَّذِينَ
و بنشستند آنانکه كَذَبُوا اللَّهَ دروغ گفتند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او در ادعای ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند
سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک بقتل در دنیا یا حرق در آخرت لَيْسَ

عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ و نه بر بیماران و معلولان وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و نه بر آنانکه نمی یابند مَا يُنْفِقُونَ آنچه
را که نفقه کنند بر خود و اسباب را مهیا سازند چون قوم جهینه و مزینه و بنو عذره و مزینه یعنی بر این سه طائفه نیست حَرَجٌ گناهی اگر باز ایستند از غزوه إِذَا نَصَحُوا چون
نیکخواهی نمایند و فرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدای و رسول و نصح ایشان ایمان است با اخلاص نیت مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نیست بر نیکوکاران که ناصح اند
مِنْ سَبِيلٍ هیچ عتابی و ملامتی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است آنرا که بعذر از غزوه باز ماند رَحِيمٌ مهربانست که معذوران را رخصت
قعود داد وَلَا عَلَى الَّذِينَ و هیچ ملامتی نیست بر آنانکه از مدینه ماندگی إِذَا مَا أَتَوْكَ چون بیایند بسوی تو و درخواست کردند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشان را
مرکبی بدهی و با خود بغزوه تبوک بری قُلْتَ گفتی لَا أَجِدُ نمی یابم مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ چیزی که شما را سوار کنم بران تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ برگشتند از
پیش تو و چشمهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ روان میشد از اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان میریخت حَزَنًا از روی اندوه أَلَّا يَجِدُوا
بجهت آنکه نمی یافتند مَا يُنْفِقُونَ آنچه نفقه کنند در این سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه
آمدند گفتند یا رسول الله ما را داعیهٔ جهاد هست پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شده بغزوه آئیم حضرت رسالت پناه فرمود لا اجد ما احملکم علیه
تمامی ایشان گریه کنان از پیش سید انس و جان بیرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان رض ایشان را زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند پس حق تعالی
میفرماید که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبت و ملامت عَلَى الَّذِينَ بر آنانست که ایشان
يَسْتَأْذِنُونَكَ از تو دستوری میجویند در بازایستادن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا
راضی شدند بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و کودکان وَطَبَعَ اللَّهُ و مهر نهاده است خدای عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ پس ایشان نمیدانند خاتمهٔ عاقبت خودرا و عقوبتی که بدین نافرمانی مترتب است

يَعْتَذِرُونَ القای اعتذار خواهند کرد منافقان إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف إِذَا رَجَعْتُمْ
چون بازگردید از تبوک إِلَيْهِمْ بسوی ایشان بمدینه باز آئید قُلْ بگوی ای محمد لَا تَعْتَذِرُوا عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ باور
نخواهیم داشت شما را تصدیق نخواهیم کرد برای آنکه قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ بتحقیق خبر داده است ما را خدای مِنْ أَخْبَارِكُمْ از اخبار شما و احوال شما که چرا نیامدید
و قصد شما چه بوده وَسَيَرَى اللَّهُ زود ببیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بدان ثبات مینمائید
ثُمَّ تُرَدُّونَ پس بازگردانیده خواهید شد در روز قیامت إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکارا که مطلع است بر ضمائر و ظواهر همه
فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود
سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ زود باشد که سوگند خورند بخدای لَكُمْ برای شما إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ چون بازگردید از سفر بسوی ایشان و این از اعجاز قرآن یکی آن بود
که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم
حق سبحانه و تعالی میفرماید که سوگند میخورند بدرغ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض کنید از ایشان
و بگذارید شان إِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستیکه ایشان پلیدند و نکوهیده توبیخ و ملامت که بسبب پلیدی توبیخ نافع نیست در حق ایشان نمی پذیرند زیرا که خبث
اینها پذیرندهٔ تطهیر نیست وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخ است و عقاب و عتاب ایشان آن خواهد بود جَزَاءً برای پاداش بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق يَحْلِفُونَ سوگند میخورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ تا از ایشان خشنود شوید از ایشان از
تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر هیچ سفر از رسول خدا ام تخلف نکنم و عبدالله بن ابی سرح نیز بحضور فاروق رض بدین نوع

سوگند میخورند برای شما تا خشنود شوید ازیشان یعنی طلب رضای شما است بابی خشنودی خدای فَاِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ پس اگر خشنود شوید ای مومنان ازیشان
منافقان و عذر ایشان قبول کنید فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای لَا یَرْضٰی خشنود نمیشود عَنِ الْقَوْمِ الْفٰسِقِیْنَ ۝ از گروه فاسقان یعنی رضای شما ایشانرا سود نکند
خدای از ایشان خشنود نباشد و مراد از آیت نهی مومنانست که از ایشان خشنود نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نشوند اَلْاَعْرَابُ بادیه نشینان مراد بنو تمیم
و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص است اَشَدُّ کُفْرًا وَّ نِفَاقًا سخت ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان
از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست و خاست نکرده اند وَاَجْدَرُ و سزاوارترند اَلَّا یَعْلَمُوْا بآنکه ندانند
حُدُوْدَ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ اندازهای چیزی که خدای تعالی فرو فرستاده عَلٰی رَسُوْلِهٖ به پیغمبر خود از فرائض و سنن شرع وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست
باحوال ایشان حَکِیْمٌ حکم کننده است از روی حکمت بحال ایشان وَمِنَ الْاَعْرَابِ و از منافقان اهل بادیه مَنْ یَّتَّخِذُ کسی هست که فرا گیرد و برای شما
یعنی شمار کند مَا یُنْفِقُ آنچه نفقه مینماید و صدقه میدهد مَغْرَمًا تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی میشمارد چه بدان امید ثواب ندارد
و برای تقیه انفاق میکند وَّیَتَرَبَّصُ و انتظار میبرد بِکُمُ الدَّوَآئِرَ بشما گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان
بگردد تا از نفاق خلاص یابند عَلَیْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ بر ایشانست گردش بد روزگار ایشان منقلب شود وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای شنواست مر آنان را که بزبان می آرند
عَلِیْمٌ ۝ داناست بانچه در دل پنهان میدارند وَمِنَ الْاَعْرَابِ و از اهل بادیه مَنْ یُّؤْمِنُ کسانی هستند که میگروند بِاللّٰهِ بخدای وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ
و بروز باز پسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبد الله ذو البجادین و رهط او بنده که بخدای و قیامت میگروند وَیَتَّخِذُ و فرا میگیرند
مَا یُنْفِقُ آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در تصدق قُرُبٰتٍ اسباب قربت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مر او را
که وسیله میسازند آنرا بقرب الهی وَصَلَوٰتِ الرَّسُوْلِ و بدعای پیغمبر که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش می طلبید که اللهم صل علی آل
ابی اوفی اَلَآ اِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قُرْبَةٌ لَّهُمْ سبب نزدیکیست مر ایشانرا ببارگاه عنایت ربانی سَیُدْخِلُهُمُ
اللّٰهُ زود باشد که درآرد خدای ایشانرا فِیْ رَحْمَتِهٖ در بهشت خود که محل نزول رحمتست اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر متصدقان را
رَّحِیْمٌ ۝ع مهربانست بر متقربان وَالسّٰبِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت کرده اند بر عامه مومنان مِنَ الْمُهٰجِرِیْنَ از مهاجران ۱۲ ع ۱۰
یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بدر اند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز گزارده اند یا اهل بیعت رضوان
وَالْاَنْصَارِ و از انصار یعنی آنها که از ساکنان مدینه اند که اهل مکه را یاری داده اند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی سبعه اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن
بودند یا آنها که بدعوت مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه وَالَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُمْ و آنانکه متابعت کردند سابقان را بِاِحْسَانٍ
بایمان و طاعت مراد سائر صحابه اند از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند و گفته اند که متابعت ایشان نمودند تا قیامت مر تابعانست رَّضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ
خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق درین رضا داخل اند وَرَضُوْا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدا بسبب
بانچه یافتند از نعیم دینیه و دنیویه وَاَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای برای ایشان جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْاَنْهٰرُ زیر درختان
آن جویها خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا جاوید باشند در آن همیشه تاکید خلود است ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ ۝ آنست فیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد
وَمِمَّنْ حَوْلَکُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند مِّنَ الْاَعْرَابِ از اهل بوادی مُنٰفِقُوْنَ منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه
شهادت میگویند و نماز و روزه قیام مینمایند وَمِنْ اَهْلِ الْمَدِیْنَةِ و از اهل شهر شما نیز مَرَدُوْا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده عَلَی النِّفَاقِ بر نفاق
و در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را در سویدای دل خود نهان کرده اند و آثار

ایمان و احسان بظهور می آید پس تو ایشانرا از اعیان ایشان نمیشناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم ایشانرا که بنفاق مشغولند سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مَرَّتَيْنِ دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد ثُمَّ يُرَدُّونَ پس بازگردانیده شوند در قیامت اِلٰى عَذَابٍ عَظِيمٍ بعذابی بزرگ که آتش دوزخست و بحقیقت عذابی عظیم بعد ایشانست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقاء و رؤیت و هیچ عذابی از نکبت حرمان و شقت هجران بزرگتر نیست مثنوی از فراق تلخ میگوئی سخن + هرچه خواهی کن ولیکن این مکن + تلختر از هجر تو هیچ نیست + در مفارقت غیر پیچاپیچ نیست + صد هزاران مرگ تلخ از سوی تو + نیست مانند فراق روی تو + جور دوران و هر آن رنجی که هست + سهلتر از بعد حق و غفلت است + زانکه اینها بگذرد وین نگذرد + ای خوشا آن دل که جان آگه بود + از فراق این خاکها شوره شود + وز فراق این آبها تیره بود + دوزخ از فرقت چنان سوزان شده است + بیا از فرقت چنان لرزان شده است + گر بگویم از فراقت یک شرار + تا قیامت یک بود آن از هزار + آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بعذر تخلف در مدینه بودند چون از تهدیدات ربانی که درباره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان یا سه تن خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتیکه بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت پناه م از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نموده بر عادت معهوده بمسجد در آمد و ایشانرا دیده فرمود که چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم م بر زبان گهربار گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتیکه امر برسد آیت آمد که وَآخَرُونَ و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بدان خَلَطُوا بیامیختند عَمَلًا صَالِحًا کردار نیک یعنی غزوها که باتفاق حضرت رسالت پناه م از ایشان صادر آمده بود وَآخَرَ سَيِّئًا و عملی دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند عَسَى اللّٰهُ شاید که خدای اَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ که توبه ایشان در پذیرد اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر تائبانرا رَحِيمٌ مهربانست بتفضل بر ایشان و در تاویلات کاشی مذکورست که اعتراف بذنب از جهت بقای نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیات و بدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیده بصیرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و در رذایل طبیعت راسخ شود هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت آنرا نیک بیند و عذاب خذلان باشد حکیم سنائی قدس سره فرموده مثنوی چون بدی گناه را دانی + کشدت جانب پشیمانی + ور ندانی گناه را که بدست + آن نشان شقاوت ابدست + القصه بعد نزول آیت حضرت رسالت پناه م فرمود تا ایشانرا بگشادند آن آزاد شدگان بشکرانه نعمت آلهی اموال خود را بحضرت رسالت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله بسبب این اموال از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فراگیر و در راه خدای تصدق کن خواجه عالم فرمود که من باخذ اموال شما مامور نیستم این آیت نازل شد خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ فراگیر از مالهای ایشان صَدَقَةً زکوة فریضه تُطَهِّرُهُمْ تا پاک گردانی ایشانرا از گناهان یا از حب مال که موصولست بطغیان و عصیانست یا از نجاسات بخل وَتُزَكِّيهِمْ و زیادت گردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشانرا بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا گوی مر ایشانرا و آمرزش طلب اِنَّ صَلٰوتَكَ بدرستیکه دعای تو سَكَنٌ لَهُمْ آرامش بود دلهای ایشانرا وَاللّٰهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است دعای ترا عَلِيمٌ داناست باستحقاق ایشان اَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند این تائبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقٰتِ و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا وَاَنَّ اللّٰهَ و نمیدانند آنرا نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست پذیرنده توبه الرَّحِيمُ مهربانست بر توبه کنندگان وَقُلِ اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا میگو برای گروهی که توبه نمی کنند بکنید آنچه میخواهید امر تهدید است فَسَيَرَى اللّٰهُ پس زود باشد که بیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را از خیر و شر وَرَسُولُهٗ و فرستاده او وَالْمُؤْمِنُوْنَ و گرویدگان نیز بینند وَسَتُرَدُّوْنَ و زود باشد که بازگردانیده شوید بعد مرگ اِلٰى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس آگاه کند شما را

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ بآنچه بوديد که عمل ميکرديد آگاهی مجازات باشد بدان تمامل زين جز گو رشد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصه هفت تن گذشت و سه کس ديگر که کعب بن مالک و هلال بن اميه و مراره بن ربيع ايشان خود را نه بسته بودند ما پيش حضرت رسالت پناه ص آمده بگناه خود معترف شدند و حضرت ص حکم فرموده که کسی با ايشان مجالست و مکالمت نکند و در شان ايشان نازل شد وَآخَرُونَ و ديگران از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخير کرده شدگان و باز داشتگان لِأَمْرِ اللَّهِ برای فرمان خدای در باره ايشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ يا عذاب کند خدای ايشانرا اگر اصرار کنند بدان گناه وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ و يا توبه دهد ايشانرا اگر ندامت ورزند از آن عمل و ترديد برای عباد است و اگر نه عند الله ترديد نيست وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بر حال ايشان حَكِيمٌ ۝ حکم کننده است بر جای ايشان آورده اند که دوازده منافقان چون ثعلبه بن حاطب و نبتل بن حارث و وديعه بن ثابت و امثال ايشان الّا بتحريک ابو عامر راهب برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبيله بنی خزرج بود و در علم توريت و انجيل مهارتی داشت و پيوسته نعت و صفت سيد عالم برای اهل مدينه ميخواند چون آنحضرت ص بمدينه هجرت کرد اهل آن خطه شيفته جمال و محو کمال وی شدند از صحبت ابو عامر برميدند کسی پروای او نکرد ميت با وجود لب جان بخش تو ای آب حيات حيف آيد سخن از چشمه حيوان گفتن ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمد و بمخالفت آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوه بدر از مدينه گريخته بکفار مکه پيوست و در حرب احد حاضر شده اول کسيکه تير بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنين نيز حاضر شد از آنجا فرار نموده نزد هرقل که ملک روم بود برفت و ميخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آيد نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله مسجد قبا در محله خويش برای من مسجدی بسازيد که چون بمدينه آيم آنجا بافاده علوم اشتغال نمايم ايشان مسجدی ساختند و حضرت رسالت پناه ص چون عازم غزوه تبوک شد بانيان مسجد آمده گفتند يا رسول الله ما برای ضعيفان و بيچارگان در وقت سرما و بارندگی مسجدی ساخته ايم و التماس ميرود که دران مسجد نماز گزاری غرض ايشان آن بود که بواسطه آنحضرت ص مهم خود را در استحکام دهند چنانچه در مثنوی معنوی هست مثنوی مسجد و اصحاب مسجد را نواز + ای مه ما شب دمی با ما بساز + تا شود شب از جمالت همچو روز + ای جمالت آفتاب دلفروز + ای دريغا کان سخن از دل بُدی + تا مراد آن نفر حاصل شدی + القصه حضرت رسالت پناه در جواب ايشان فرمود که حالا متوجه غزوه ايم تا باز آئيم و چون وقت بازگشتن بمنزل ذی اوان که قريب بيثرب است رسيد اهل مسجد را التماس نمودند جبرئيل اين آيت فرود آورد وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدی ضِرَارًا برای ضرر مومنان و ستيزه ايشان وَكُفْرًا و برای تقويت کفر که اضمار آن ميکنند وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ ميان مومنانی که در مسجد قبا مجتمع ميباشند وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرد با خدای تعالی وَرَسُولَهُ و با رسول او مِنْ قَبْلُ پيش از بنای اين مسجد و آن ابو عامر راهب است که در احد و حنين بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ هر آينه سوگند ميخورند که چون کسی گويد چرا اين مسجد ساختيد إِنْ أَرَدْنَا که نخواستيم از بنای اين مسجد إِلَّا الْحُسْنَىٰ مگر خواستنی نيکو که نماز است و ذکر و توسعت بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی ميدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۝ که ايشان دروغ گويانند در سوگند خود لَا تَقُمْ فِيهِ مايست برای نماز دران مسجد أَبَدًا هرگز لَمَسْجِدٌ هر آينه مسجدی أُسِّسَ بنا نهاده شده است عَلَى التَّقْوَىٰ بر پرهيزگاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستين مراد مسجد پيغمبر است و اشهر و اظهر آنست که مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت رسالت پناه ص اول که بحوالی مدينه رسيد بمحل قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود و دران ايام اساس مسجد قبا افکند و آن اول مسجديست در مدينه که حضرت رسالت پناه ص آنجا نماز گزارده و در تيسير الوصول الحرمين از ابن عمر رض نقل ميکند که حضرت رسالت پناه ص هر روز شنبه سوار يا پياده بمسجد قبا رفتی و در آنجا دو رکعت نماز گزاردی و در روايتی آمده که دو رکعت نماز او در برابر اجر عمره است حق سبحانه ميفرمايد که مسجدی که اساس او بر تقوی است أَحَقُّ سزاوارتر است أَنْ تَقُومَ فِيهِ آنکه قيام کنی در وی از برای نماز فِيهِ دران مسجد رِجَالٌ مردانند که از پاکيزه طينتی يُحِبُّونَ دوست ميدارند أَنْ يَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث يعنی پيوسته طهارت با

وگفته‌اند بر جنابت حجاب نکنند منقولست که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه صلعم از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهارت است که حق سبحانه بدان شما را
ثنا گفته جواب دادند که آب از پی در می آوریم احجار کشته را یعنی در استنجا و نزد جمعی مراد تطهر است از معاصی و خصال ذمیمه وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِیْنَ ○ و خدای
تعالی دوست میدارد پاکی ورزندگان را أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا هر کس که اساس نهد بُنْیَانَهُ بنای امور دین خود را عَلٰی تَقْوٰی بر پرهیزکاری مِنَ اللّٰهِ از خدای
وَرِضْوَانٍ و طلب خوشنودی او خَیْرٌ بهتر است أَمْ مَّنْ أَسَّسَ یا آنکس که اساس نهد بُنْیَانَهُ بنای امور دین خود را عَلٰی شَفَا جُرُفٍ بر کناره رودی که زیرش
بر سیل تهی شده و ظاهرش بجای استاده باشد هَارٍ شکافته شده و نزدیک افتادن رسیده و این چنین زمین سست ترین قطعه باشد و چون اینها کنند
فَانْهَارَ بِهٖ پس آن زمین سست گردد و در افتد به او یا بنا یا بانی آن فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ و این مثلست از برای آنها که بنیاد دین خود را بر امور باطله
نهند و مآل مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ○ و خدای راه نمی نماید گروه ستمکاران را بانچه مقصود ایشانست لَا یَزَالُ همیشه
هست بُنْیَانُهُمُ بنای ایشان الَّذِیْ بَنَوْا آن بنائی که بنیاد نهاده‌اند آنرا بر اغراض فاسده رِیْبَةً سبب شک و نفاقی فِیْ قُلُوْبِهِمْ در دلهای
ایشان یعنی بر شک و نفاقی که دارند و گفته‌اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان درآید و نماز گزارد
آیت آمد که لَا تَقُمْ فِیْهِ أَبَدًا حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که مسجد را بکنند و بسوختند و حکم شد که آن مسجد موضع مزبله اهل مدینه باشد بعد از آن فرمود که آن را
برکنید و مطرح خاشاک و خاکستر کنید حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان سبب مزید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت
و نفاق و ریبت خواهند بود بسبب این تخریب که چرا این بنا کردیم که فایده نداشت و ازین حسرت دلهای ایشان پاره پاره شود چنانچه میفرماید إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ
قُلُوْبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند و گفته‌اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ
و قول جمعی آنست که پیوسته بتوبه و استغفار و ندامت بر فعل آن مشغول باشند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بنیت بنای ایشان حَکِیْمٌ ○ ع ۱۳
حکم کننده است بجزای آن بر وجه حکمت و در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکنند که چون در لیلة العقبه هفتاد یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت
رسالت پناه صلعم بیعت میکردند عبدالله بن رواحه رض گفت یا رسول الله شرط کن برای خدا و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه
او را پرستید و بدو شریک نیارید و برای خود آنکه هر گاه و از من باز دارید آنچه از نفسها و مالها خود را از آن باز میدارید گفتند چون بدین امر قیام نمائیم جزای ما چیست حضرت فرمود
جزای شما بهشت خواهد بود انصار گفتند رَبِحَ الْبَیْعُ لَا نُقِیْلُ وَلَا نَسْتَقِیْلُ خرید و فروخت سود مند است ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه
از آن بیع و شرا خبر میدهد که إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی بدرستیکه خدای خرید مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از گروندگان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند
وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشانرا باشد جنت این تمثیلست برای اثابت مومنان به بهشت در بدل
اموال و انفس ایشان نه حقیقة اشترا چه آنکه بیع و شرا جای وقوع پذیرد که تباین املاک بود و وجود هر که هست و هر چه هست همه از آن حق است العبد و ما له لمولاه پس
این تحریضست بر عزیمه و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت نیز و النفس اماره بشر و شورست و مال سبب طغیان و غرور
این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت باقی مرغوب را بستان نه ظلم سنگ بنیاد و گل ریستان خاک زمین میده و زر بستان در عوض فانی خوار و حقیر نعمت پاکیزه
باقی بگیر و در کشاف و عین المعانی و جز آن منقولست که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت پناه صلعم میگذشت آنحضرت این آیت را میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را
عکس پذیر اشراقات فیوض ملکوتی ساخت پرسید که هذا کلام من حضرت فرمود که هذا کلام الله سوال کرد که این بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق
که ذرات ذریات از خطاب مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت و الله بیع ربح لا نقیل و لا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید و در عوض آن بهشت
باقی میدهد هرگز آن بیع را بر نه اندازیم بلکه نفس و مال خود را در بازیم بیت آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم اصلا درین حدیث اقالت نمیرود

عزیزی فرموده است که هر که بنده را بخرد و بعیب او دانا باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما دانا بوده امید هست کاز درگاه کرم رد نکند بیت سهیلی
از فضلت مخر و ذکر دم من + چون شد همه عیبی لطف تو خریدارم + و در نفحات الانس مذکور است از ابوذر بوزجانی نقل میکنند رباعی تو بعلم ازل مرا دیدی + و دیدی
انگه عیب بخریدی + تو بعلم آن و من بعیب همان + رد مکن آنچه خود پسندیدی + و حقیقت این بیع و شری بیان آنکه خود مشتری گفت ما را بائع و نفس مال اند گیر بقضا
واد و دل ادین بایعه و اصل نکرده اند ذکران محققان عباراتی عجیب اشاراتی غریب است و بعضی از آن جواهر التفسیر سمت تحریر یافت بیت هر که خواهد گزین دیوی
گو تماشای آن گلستان کن + و بعد از اشترا و بیان ما لاجله الشری میکند میگوید یقاتلون کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان خریده شده است فی سبیل الله
در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون پس گاهی میکشند دشمنان او را و یقتلون و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وعدا علیه وعده داده است حق
ایشان را بدین بیع و شرا وعده دادنی حقا ثابت و باقی که خلاف آن نیست فی التوراة و الانجیل و القرآن در کتابها و دلیلست سه گانه از توریت و انجیل نا موبوده انه
بقتال و من اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله از خدای که کریم است و کریم خلف عده روا ندارد فاستبشروا پس شادمان
باشید ببیعکم بخرید و فروخت خود الذی بایعتم به آنکه بیعت کردید بآن و ذلک و این بیع هو الفوز العظیم ○ او رستگاری بزرگست ن سدار کار
امام جعفر صادق رض نقل میکنند که ای مومنان قیمت شما نیست مگر بهشت پس مفروشید خویش را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور فانی دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم
جاودانی باقیست در مثنوی معنوی آورده مثنوی خویش را نشناخت مسکین آدمی + از فزونی آمد و شد در کمی + خویشتن را آدمی ارزان فروخت + بود اطلس خویش را بر دلق دوخت
التائبون این مومنان بازگردندگان اند از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه بتمامی العابدون پرستندگان حق با خلاص یا قائم بشرائط خدمت
الحامدون ستایندگان حق بدانچه بر ایشان رسد از سرا و ضرا یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفه السائحون روزه داران یا سیر کنندگان طلب
علم یا بیرون آیندگان از بادیه نفس و روندگان بسر منزل انس الراکعون رکوع کنندگان در نماز یا خشوع آرندگان بدرگاه بی نیاز الساجدون
سجده کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات الآمرون بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت پناه
والناهون عن المنکر و بازدارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت چون هفت عدد کامل است دخول واو بر ثامن اشعر است بر آنکه او ثمانیه است یا برای
تضاد میان امر و نهی چون ثیبات و ابکارا یا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا هر دو یکی اند و هریکی با دیگری منضم باشند و الحافظون نگاهدارندگان
لحدود الله مر احکام خدای را یعنی گویند نگاهدارندگان اوامر او بر جوارح و قلوب سر او بر ارواح و بشر المومنین ○ و بشارت ده مومنان را که بدین صفات
موصوف اند وضع مظهر بر موضع مضمر دلیلست بر آنکه ایمان داعی ایشانست برین فضائل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت
رسالت پناه بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند و چون در استغفار او اجازت خواستم مرا
باز داشتند این آیت آمد ما کان نه صحیح نباشد و روا نبود للنبی مر پیغمبر را و الذین امنوا و آنرا که گرویده اند ان یستغفروا آنکه طلب آمرزش کنند
للمشرکین برای شرک آرندگان و گفته اند پیغمبر با ابوطالب در مرض الموت چندانکه از ایمان عرض نماند نشنید وعده فرموده بود که آمرزش خواهم از برای تو مادامیکه
مرا نهی نکنند از آن و بعد از وفات برای وی استغفار میکرد و صحابه چون دیدند که آنحضرت بجهت ابوطالب آمرزش میطلبید گفتند ما چرا برای آبا و اقربای خود
استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر برای عم خود استغفار میکند آیت آمد که روا نیست
پیغمبر و مومنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند و لو کانوا و اگرچه باشند آن مشرکان اولی قربی خداوندان قرابت من بعد ما تبین از پس آنکه
روشن شد لهم مر ایشان را انهم آنکه اصحاب شرک اصحاب الجحیم ○ ملازمان دوزخ اند و ما کان استغفار ابراهیم و نبود آمرزش خواستن ابراهیم
لابیه از برای پدر خود الا عن موعدة مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وعدها ایاه وعده کرده بود مر پدر را آنجا که گفت سا ستغفر لک ربی

تو ورنها بیع آورده که وعده داده بود پدر را ابراهیم مر او را که من ایمان آورم پس استغفار ابراهیم آن بود که من طلب آمرزش و مغفرت کنم برای تو وقتیکه بگروی
فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ بدرستیکه پدر او دشمنست مر خدای را یعنی بر کفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا او را
بوحی معلوم شد که او ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری کرد ازو و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستیکه ابراهیم بسیار آه کننده بود
کنایت است از رقت قلب و کثرت ترحم حَلِيمٌ بردبار بوده بحدی که پدرش میگفت لأرجمنك و او جواب میداد سأستغفر لك ربي پس این آیت
تا لیه تمهید عذر رسول و مومنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کرده اند بدان مواخذه نخواهد بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که قومی را
ضائع و تباه گرداند یا ایشان را گمراه خواند یا اهل ضلالت بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ پس از آنکه راه نمود ایشان را باسلام حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن گرداند
بر ایشان مَا يَتَّقُونَ آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته اند این آیت در شان جمعیست که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر
اجل نوشیدند میفرماید که بر ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان عَلِيمٌ
داناست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای که مر او راست لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کند بے مانعی و منازعی يُحْيِي
زنده گرداند مردگان را وَيُمِيتُ و بمیراند زندگان را وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را ای مومنان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ کارسازے
وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری و مددگاری و شاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدای را پرستش کنید که شما را بغیر او متولی امری نیست که حکم عقاب
از شما دفع کند و جز او یاری نی که عذاب از شما باز دارد وَلَقَدْ تَابَ اللَّهُ بدرستیکه توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه باز گشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود
بجهت اذن او مر منافقان را در تخلف یا بیان تبرئه ذمه حضرت پیغمبر میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
تا آخر یا بعث است بر توبه یعنی هیچ کس نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هر کس را مقامیست که مادون آن بنسبت وی نقص بود
پس توجه بما دون گناهیست که از آن توبه لازم باشد و پیش بعضی و انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت بدین ست و نزد محققان این معنی
مناسب مرتبه حضرت رسالت منقبت نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق مقصود نبوده پس سلمی ره میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا که مقدمه توبه امت
باشد و توبه تابع بمقدمه تصحیح پذیرد و بر هر تقدیر در پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ و از مهاجران و از انصار یعنی جمعی از ایشان
که کاره بودند مر غزوه تبوک را بالطبع نه بعناد الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنانکه پیروی کردند پیغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة
میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که هر ده تن یک شتر داشتند نوبت نوبت بر نشستند و هم در توشه که دو کس بیک خرما بسر میبردند و هم در آب که با وجود قلت آن شتر
میکشتند و بر رطوبات اجواف و امعای آن جگر خویش تازه میساختند و با غایت گرما میگذشت پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که در زمان تنگی متابعت
حضرت پیغمبر میکردند مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت يَزِيغُ میل کند و از جا برود قُلُوبُ فَرِيقٍ دلهای گروهی مِنْهُمْ از ایشان
یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند یا از متابعت رسول دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس خدای در گذشت از آنانکه
قلوب ایشان از اثبات بر ایمان میل کرده بودند إِنَّهُ بِهِمْ بدرستیکه خدای بر ایشان رَءُوفٌ بسیار رحمت چون توبه کردند رَحِيمٌ مهربانست
بتفضل بر ایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا و دیگر توبه داد و بخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی
بود و قبول ایشان ذکر یافت که هم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاد و حضرت رسالت پناه حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از
زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت آمد که مرد پیر ضعیف بود نام گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان تنگ آمد حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ تا وقتیکه تنگ شد
عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود کشادگی و وسعت این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانی ست وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ

و تنگ

وتنگ شد بر ایشان أَنْفُسُهُمْ جانهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس مادران ازیشان دور بود وَظَنُّوا و دانستند أَنْ لَا مَلْجَأَ آنکه پناهی نیست
مِنَ اللَّهِ از خشم خدای إِلَّا إِلَيْهِ مگر هم بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس چون چهل روز ماندند و بیچارگی خود را وانا شدند توفیق توبه
داد خدای ایشان را لِيَتُوبُوا تا توبه کردند و بحق باز گشتند و مقرر است که تا او بتوبه توفیق ندهد هرگز قبول نشد توبه هیچ تائب درست نبود در باعی گر لطف تو
یاری ننماید بخت است + هم توبه شکسته است هم پیمان سست + چون توبه با امید پذیرفتن تست + تا تو نپذیری نشود توبه درست + القصه بعد از پنجاه روز
ع ۸ این آیت فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست قبول کننده توبه از تائبان الرَّحِيمُ ۝ متفضل است
برحمت بر ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مومنان بترسید از خدای بتشل این فعل که مخالفت امر وی است و ارادت کنید وَكُونُوا
مَعَ الصَّادِقِينَ ۝ و باشید با راست گویان در اقوال و در چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که من
صدق نجا + دولت نجات یافتند نظم از کجی افتی بکم و کاستی + از همه غم رستی اگر راستی + راستی خویش نهان کی کنم + سخن راست بیان کی کنم + و گفته اند خطاب
باهل کتابین است یعنی ای گروندگان بموسی و عیسی بترسید از مخالفت محمد و باشید با صادقان که اصحاب اخیار و امت بزرگوار ویند مَا كَانَ روا نیست
و نشاید لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مر اهل مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُمْ و آنانکه گرداگرد ایشانند مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان أَنْ يَتَخَلَّفُوا آنکه تخلف کنند و باز پس مانند
عَنْ رَسُولِ اللَّهِ از حکم رسول خدای و مراد نهی است و صیغه نفی و تخصیص اهل مدینه و حوالی آن بجهت قرب ایشان بخروج آنحضرت بطرف تبوک
وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ و نه میل ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی خویشتن را گرامی تر ندارند و از خود برطرف وا بدارند کشیدن آن محنها
که او تحمل شد مرویست که ابوخیثمه انصاری رض در مدینه مانده بود و بعد چند روز که از عزیمت حضرت رسالت پناه گذشته بود بخانه خود در آمد و آن روز بغایت
گرم بود او دو زن داشت هر یکی در عریشی نشسته بودند و آن را رفته و آب زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامها نیکو ترتیب داده و ابوخیثمه بر در عریش
باستاد و زنان خود را و آن ترتیب ملاحظه نمود و گفت روا باشد که رسول خدای در بیابان بشدت حرارت آفتاب درمانده بود و ابوخیثمه در سایه آب سرد
و طعام لذیذ خورد و با زنان خوبروی خوشبو معاشرت کند بخدای سوگند خورد که در هیچ عریش ننشینم و از زنان طعام نخورم تا بدان حضرت ملحق
نشوم پس اندک زادی برداشت و روی براه آورد و در منزل تبوک بعسکر همایون ملحق شد ذَلِكَ آن وجوب متابعت و ترک مخالفت بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که
ایشان چون با رسول باشند لَا يُصِيبُهُمْ نرسد ایشان را ظَمَأٌ تشنگی وَلَا نَصَبٌ و رنجی وَلَا مَخْمَصَةٌ و گرسنگی فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا وَلَا يَطَئُونَ
و سپر نکنند مَوْطِئًا مکانی از امکنه کفار بسم اسپ یا کف شتر یا بپای خود يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد کافران را وَلَا يَنَالُونَ و نیابند مِنْ عَدُوٍّ
نَيْلًا از دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود برای ایشان بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ بآن کرداری شایسته
بهر یک از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رض فرموده که بهر ترسی که از دشمن بایشان رسد هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند إِنَّ اللَّهَ
لَا يُضِيعُ بدرستیکه خدای ضایع نمیگرداند و تباه نمیکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ مزد نیکوکاران یعنی مجاهدان را وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه نکنند نَفَقَةً صَغِيرَةً نفقه اندک
و خرد چون علاقه تازیانه یا نعل اسپی یا صاع خرمایی که بدهند چون ابوخیثمه رض وَلَا كَبِيرَةً و نه نفقه بزرگ چنانچه ذی النورین رض و عبدالرحمن بن عوف رض
وَلَا يَقْطَعُونَ و قطع نکنند در مسیر خود وَادِيًا هیچ ممر آب و سیل را در زمین مسیل یعنی هیچ زمین را قطع نکنند إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود برای ایشان
ثواب آن و آن نوشتن برای چیست لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ تا جزا دهد خدای تعالی ایشان را أَحْسَنَ مَا كَانُوا نیکوترین آنچه در راه حق يَعْمَلُونَ ۝ عمل میکردند
و چون احسن را جزا دهند جزای حسن نیز بدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در تبیان فرموده که اگر مثلا غازی را هزار طاعت باشد یکی از همه نیکوتر
بود حق سبحانه از او ثوابی عظیم دهد و نه صد و نود و نه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثوابی دهد تا کرم او بنسبت همه بر همه ظاهر گردد

بلیت مجاهدان غمرت اینچنین اثبات نمایند + که در غبار جهد بر میان آرند + آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مومنان جازم شدند برانکه
چون نفیر جهاد برآید تمامی عازم حرب شوند این آیت آمد وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ و روا نیست و نشاید مومنان را لِيَنْفِرُوا آنکه بیرون روند بغزا كَافَّةً همه ایشان
چه امر معیشت مختل بماند فَلَوْلَا نَفَرَ پس چرا بیرون نرود نزدیک کس یا چون تن یا بیشتر مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ از هر جمعی کثیر از ایشان مراد قبیله و اهل بلده
طَائِفَةٌ گروهی اندکه بجهاد روند و باقی توقف نمایند لِيَتَفَقَّهُوا تا طلب دانش کنند فِي الدِّينِ در دین و فقه آموزند و از عبدالرزاق بن همام
مرویست که مراد اصحاب حدیث اند وَلِيُنْذِرُوا و تا بیم کنند فقها قَوْمَهُمْ گروه خود را إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ چون بازگردند از غزوه بسوی ایشان لَعَلَّهُمْ
يَحْذَرُونَ ۝ تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده بشده اند از آن يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید قَاتِلُوا الَّذِينَ کارزار کنید
با آنانکه يَلُونَكُمْ نزدیک شما اند مِنَ الْكُفَّارِ از ناگرویدگان مثل یهود که در حوالی مدینه میباشند و گفته اند اهل روم مرادست که در ولایت شام بودند و شام قریب
مدینه هست و بهر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک وَلْيَجِدُوا و باید که بیابند کافران و فهم کنند فِيكُمْ غِلْظَةً در شما درشتی به نسبت خود یعنی ضعفی در مقاتل
قبل از وقوع قتال باشد تی و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ ۝ با پرهیزگارانست بحفظ و اعانت
و نصرت در فتوحات مذکورست که حق سبحانه و تعالی مومنانرا بقتال کفار اقرب میفرماید و هیچ دشمنی از نفس اماره کافر نعمت بدتر نیست و نزدیکترین دشمنان
بتو اوست که + اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک + پس اشتغال بقتال او که عبارت از جهاد اکبرست اولی و انسب مینماید + والیه الاشارة فی المثنوی المعنوی +
مثنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون + ماند از و خصمی بتر در اندرون + قد رجعنا من جهاد الاصغریم + این نبی اندر جهاد اکبریم + سهل شیری دان که صفها بشکند
شیر آنرا دان که خود را بشکند + وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ و چون فرستاده شود سُورَةٌ پاره از قرآن فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ پس از منافقان کسی هست که گوید
با منافقان دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفای مومنان گویند أَيُّكُمْ زَادَتْهُ کیست از شما آنکه بیفزود او را هَٰذِهِ این سوره إِيمَانًا گرویدنی
یعنی آن کیست کدام است که این سوره ایمان او را زیادت کرد فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند براستی فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا پس زیادت کرد این سوره
ایشانرا یقین و ثبات در دین یا چون زیادت شد علم ایشان بواسطهٔ تدبر در این سوره ایمان بر این سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر
وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ۝ و ایشان شادمان میشوند بنزول آنکه سبب زیادتی کمال و واسطهٔ ارتفاع حال ایشانست وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
و اما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حسد و بغض اسلامست فَزَادَتْهُمْ پس زیاده میکند آن سوره ایشان را رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ شکی بر شک
ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره انضمام یافت بدان شک یا بیفزود کفر ایشان بر کفر وَمَاتُوا و بمردند یعنی استحکام
یافت این صفت در ایشان تا وقتیکه مردند وَهُمْ كَافِرُونَ ۝ و ایشان کافران بودند أَوَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند این منافقان أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ آنکه ایشان
مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا نفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فِي كُلِّ عَامٍ در هر سالی مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ یکبار
یا دو بار ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ پس توبه نمیکنند از نفاق وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ۝ و نه پند میگیرند وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ و چون فرود آید سُورَةٌ سوره از قرآن
که در آن عیب ایشان مذکور بود نَظَرَ بَعْضُهُمْ نظر کنند بعضی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ بسوی برخی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه
بدان سوره یا از راه خشم و سخت باستماع عیوب خود یا بتغامز عیون ایمای کنند بفرار از مجلس با هم گویند هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را
اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی بیند اقامت کنند و اگر نه بیند برخیزند ثُمَّ انْصَرَفُوا پس باز گردند از مجلس پیغمبر صَرَفَ اللَّهُ بگردانید خدای
قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا از فهم قرآن یا از قبول ایمان و اصح آنست که از جمله نیکوئیهای این کلام خبرست و احتمال دعا دارد یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشانرا
از خیر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۝ گروهی اند که فهم نمی کنند و درنمی یابند حق را لَقَدْ جَاءَكُمْ هر آینه بدرستی و راستی که آمد بشما

ای آدمیان رَسُوْلٌ فرستاده که بحکم خدای تعالی مِّنْ اَنْفُسِكُمْ از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطهٔ جنسیت مخالطت نمائید با او و استفاده موجود
گیرید یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیلهٔ شما ابن عباس رض فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی صلعم را با ایشان رشتهٔ قرابتی پیوسته بود و بدان
و در قرأت شاذه مِنْ اَنْفَسِكُمْ بفتح فا خوانده یعنی فاضلترین و شریفترین شما هم در نسب و هم در حسب عَزِيْزٌ عَلَيْهِ دشوار و سخت بود بر وی مَا عَنِتُّمْ آنچه در رنج افتید
بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده و آنرا صفت رسول دانند و معنی + علیه ما عنتم بدین وجه دارند که بر وی است آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بر ویست روز قیامت
که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند بیت نماند بعصیان کسی در گرو + که دارد چنین سید پیشرو + اگر دفترت از گنه پاک نیست + چو او عذرخواه است
بود باک نیست + حَرِيْصٌ عَلَيْكُمْ صفت دیگر وی آنست که حریص است بر اسلام شما بِالْمُؤْمِنِيْنَ بگرویدگان رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ ○ مهربانست و
بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبر را یکجا بدو اسم از اسمای خود اختصاص نداده مگر پیغمبر ما را خود فرموده که ان الله بالناس لرءوف رحیم + و در بارهٔ او گفت + بالمؤمنین
رءوف رحیم و این تخصیص تفضیل آنحضرت است بر انبیای دیگر علیهم السلام فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند منافقان از یاری تو هواداری و تخلف نمایند از فرمان داری فَقُلْ حَسْبِيَ
اللّٰهُ پس تو بگو بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی بحق نیست مگر وی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
بدو توکل کردم و کار خود باوی گذاشتم وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ ○ و اوست خداوند عرش بزرگ یا ملک عظیم ست یا عرش که قبلهٔ دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت ربع
بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش با این همه عظمت که هشت هزار رکن دارد و در هر رکنی سیصد هزار قاعده و از قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راه و همه آن مملو از صافات
و صافات بقدرت کامله نگاه دارد قادرست که مرا نیز از شر منافقان پناه آرد که حافظ بندگان و ناصر سر افگندگان او ست بیت آنکه خواه یاری که یاری ده اوست + با بنده التجا
کن بدان که اوست + کسی که او آرد در پناه + چه غم دارد از فتنهٔ کینه خواه + مطالعهٔ لطائف اشارات این دو آیت حواله است باوراق جواهر التفسیر نعم المولی و نعم النصیر

سُوْرَةُ يُوْنُسَ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَتِسْعُ اٰيَاتٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

الٓرٰ حروف مقطع بقول ابن عباس رض اسامی سورند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد و گفته اند الر یعنی انا الله الرحمن
و در بحر الحقائق آورده که هر حرفی اشارتیست از حق بحبیب خود میگوید سوگند میخورم بالای من بر تو در ازل و لطف من با تو در وجود و برافت من مر ترا در ابد
جواب قسم چیست تِلْكَ این سوره اٰيٰتُ الْكِتٰبِ الْحَكِيْمِ ○ آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت ست یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه تغیر نسخ بروی
کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس رض فرموده که چون اساس نبوت محمدی تاکید یافت و حضرت عزت جل شانه او را برسالت اختصاص داد
صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که حق تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جملهٔ ایشان یتیم ابو طالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود
اَكَانَ لِلنَّاسِ آیا هست مر مردم را عَجَبًا شگفتی اَنْ اَوْحَيْنَآ آنکه وحی کردیم اِلٰى رَجُلٍ مِّنْهُمْ بسوی مردی از جنس ایشان و از قبیلهٔ ایشان و مضمون
وحی ما چیست اَنْ اَنْذِرِ النَّاسَ آنکه بیم کنی مردمانرا از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی از صفتی نباشد که او را از آن باید ترسید + الا ماشاء الله +
و تخصیص کرد بشارت را با اهل ایمان چه کفار را صفتی که بسبب بشارت باشند نیست پس فرمود وَبَشِّرِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْآ و مژده ده آنرا که گرویده اند اَنَّ لَهُمْ
بآنکه مر ایشانراست قَدَمَ صِدْقٍ پیشی و نیک عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند مراد از قدم صدق سابقهٔ ازلیست که
حق سبحانه تعالی بوعده راست داده و درجات مومنان و میاطلی گوید که مقام صدقیست که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملائکه
در بارهٔ ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه

وقف النبي عليه السلام

این امت بطاعت چنانچه فحوای نحن الآخرون السابقون الخ خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت رسالت پناه است در عین المعانی فرموده که حضرت پیغمبر را
از قدم صدق رسید نه فرموده که هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم + و مقرر است که گناهگاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش بر شفاعت آنحضرت
نیست شعر گفته کم شفاعت جامی عذرخواه + دل بامید آن کرم افتاده در گناه + قال الکفرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر با ایشان بنمودن
خوارق عادات ان هذا بدرستیکه این مرد لسحر مبین جادویست آشکارا ○ ان ربکم الله بدرستیکه پروردگار شما الله است الذی آن خداوندی که
بقدرت بیعجز و حکمت بی قصور خلق السموت و الارض بیافرید آسمانها و زمینها که بزرگترین اجسام عالم اند فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا
ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقات است یدبر الامر میسازد امر کائنات را به مقتضای حکمت یا تقدیر می کند
بودنیها بر وجهیکه میخواهد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مگر از پس دستوری او و اعلام ای مراد او در شفاعت این کلام
رد شفاعت الهه است و اثبات شفاعت ماذون ذلکم الله آنخداوندی که موصوفست بصفات خلق و تدبیر و استیلا ربکم پروردگار شماست نه غیر او
چه غیر او را درین صفتها شرکت نیست فاعبدوه پس بپرستید او را بیگانگی پس پرستید افلا تذکرون ○ آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست بعنوان شما
الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب سوال را وعد الله وعده داد شما را خدای وعده دادنی
حقا است و درست انه یبدؤا الخلق بدرستیکه خدای تعالی که در اول بیافرید خلق را ثم یعیده پس اعاده کند یعنی از مردن زنده گرداند وی را و مقصود از ابدا
و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه فرموده است لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند و عملوا الصلحت و عملهای پسندیده کرده اند
بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل یعنی برعایت عدالت که در امور ورزیده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قویست و در برابر آن شرک ظلم
عظیم این برای مقابله او جه است چه لائق تر میکند این کلام را بقوله و الذین کفروا و آنانکه کافر شدند لهم شراب من حمیم مر ایشانراست آشامیدن
از آب گرم در زخ که چون بخورند احشا و امعای ایشان پاره پاره گردد و لهم عذاب الیم و دیگر ایشانراست عذابی دردناک که تخفیف نیابد بما کانوا
بسبب آنکه بودند بخدای و رسول یکفرون ○ کافر میشدند هو الذی اوست آنخداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس گردانید آفتاب را
ضیاء خداوند روشنی و القمر نورا و ماه را خداوند نور علما برانند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض باشد نور است و در انوار آمده است که
حق سبحانه درین آیت تنبیه فرموده بانکه آفتاب بذات خود نیر است و قمر نیر بعرض نیر میشود و آن بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه در علم هیئت مبین شده
و قدره و تقدیر کرد هر یک را از شمس و قمر منازل منازلها بر فلک بقدر سیر ایشان و اشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر منزلها بیست و هشت گانه که بعضی
مشهورست و قمر هر شبانروزی قطع منزلی میکند لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین شمار سالها را و چون سال شمس بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد و الحساب
و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود ما خلق الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد الا بالحق مگر براستی نه بازی و گویند با
لام است یعنی برای بیان حق یفصل الایت روشن میکنیم مفصل میخواند یعنی خدای بیان میکند دلائل قدرت خود را لقوم یعلمون ○ برای گروهی
که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند ان فی اختلاف الیل و النهار بدرستیکه در آمد و شد شب و روز پس یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور
و ظلمت و ما خلق الله و در آنچه در آفرید خدای فی السموت و الارض در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها لایت هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او
و کمال علم و نفاذ قدرت او لقوم یتقون ○ مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال خود یعنی از حال مآل و معاد بر اندیشند و از رسوائی حشر ترسان
گردند چه آن اندیشه خوف باعث بود مر ایشانرا به تفکر و تدبر ان الذین بدرستیکه آنانکه لا یرجون امید ندارند لقاءنا دیدار ما را یعنی منکر اند
آخرت را که محل لقاست و رضوا و خشنود شوند بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا و پسندیده آن و اطمانوا بها و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را

بلذات

بلذات محسوسه زخارف فانیه متعلق گردانیدند و از نعیم جاودانی و لذتهای جاودانی غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشان را ازینجا رحلت نخواهد بود و نیز نشستن را بسخط لحظه بست اجل طیل حمیل فرو خواهد کوفت باعث آن کیست که چون نهاد فارغ بنشست بنشست که ایلتے و ناخیری هست که گویند مرزان کیج بیابد کند که کوچ رخت میکند بار بیاید بست و اَلَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان عَنْ اٰیٰتِنَا از آیات کتاب یا از دلائل صنع ما غٰفِلُوْنَ نا آگاهان و بیخبر انند اُولٰٓئِكَ آن گروه که یاد کرده شد مَاْوٰىهُمُ النَّارُ جای بودن ایشان و رخت بستن آتش است بِمَا كَانُوْا یَكْسِبُوْنَ ○ بآنچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته یَهْدِیْهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشان را پروردگار ایشان در آخرت بِاِیْمَانِهِمْ بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان را راه نماید بسلوک سبیلی که موصل بادراک حقائق باشد تَجْرِیْ می رود مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ زیر مساکن ایشان جویهای آب فِیْ جَنّٰتِ النَّعِیْمِ ○ در بوستانهای با نعمت دَعْوٰىهُمْ خواندن بهشتیان خدای را فِیْهَا در بهشت وقتیکه آنچه آرزوی ایشان باشد طلب کنند گفت گویند سُبْحٰنَكَ اللّٰهُمَّ پاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهت تلذذ بوده نه برای عبادت چون این کلمه گویند آنچه اشتهای ایشان باشد نزد ایشان حاضر گردد وَتَحِیَّتُهُمْ و درود ایشان با یکدیگر فِیْهَا در بهشت یا درود حق یا تحیت ملائکه بر ایشان سَلٰمٌ سلام بود وَاٰخِرُ دَعْوٰىهُمْ و آخر دعای ایشان اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ آن باشد که گویند همه حمد خدای را رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ○ که پروردگار عالمیانست گفته اند چون مؤمنان به بهشت درآیند انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده کنند زبان بنعت جلال و تسبیح ملکت متعال بگشایند و ملائکه یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات مبشر گردانند و وظائف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید قطعه ذوق هوش عاشق مشتاق را از بهشت جاودانی خوشتر است + گرچه در فردوس نعمتها بسی است + وصل او از هر چه دانی خوشتر است + در عین المعانی آورده که یکی از جگرگیان حرم محترم سید عالم سند اسیری را سبک گردانید و آن اسیر بگریخت حضرت رسالت پناه را خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه آیت فرستاد که وَلَوْ یُعَجِّلُ اللّٰهُ و اگر تعجیل کند خدای لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان باجابت دعای بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَیْرِ چنانچه شتافتن ایشان بسرعت اجابت دعای خیر لَقُضِیَ اِلَیْهِمْ هر آینه رانده شود بسوی ایشان اَجَلُهُمْ اجل ایشان یعنی هلاک شوند یعنی اگر دعاهای بد ایشان را بزودی اجابت کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشان را مستجاب میگردانیم ایشان زود هلاک شوند حضرت رسالت پناه فرمود که خدایا فرا میگیرم نزدیک تو عهدی که مرا در آن خلافی نخواهی نمود بدرستیکه من بشرم پس هیچ مؤمنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آن را زکاتی او و دعای خیر گردان و سبب پاکی او ساز از گناهان و وسیله قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران بر آنند که کفار نزول عذاب استعجال مینمودند این آیت آمد که ما وعده که ایشان میطلبند تعجیل نمیکنیم فَنَذَرُ الَّذِیْنَ پس میگذاریم آنان را که لَا یَرْجُوْنَ امید نمیدارند لِقَآءَنَا دیدار ما را یعنی بحشر نمی گروند و رجا بمعنی خوف نیز می آید یعنی نمی ترسند از ما در روز بعث و نشور فِیْ طُغْیَانِهِمْ در بیراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشان را تا در ضلالت یَعْمَهُوْنَ ○ سرگردان میروند وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ الضُّرُّ و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافر است یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بهر تقدیر چون ضرری بوی رسد دَعَانَا بخواند ما را باخلاص لِجَنْۢبِهٖۤ وقتیکه تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از رنج اَوْ قَاعِدًا یا نشسته اَوْ قَآئِمًا یا استاده و فائده تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف آلام و مضار فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون برداریم و ببریم عَنْهُ ازو ضُرَّهٗ رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا مَرَّ برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد روا از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند كَاَنْ لَّمْ یَدْعُنَآ گویا که او نخوانده است ما را اِلٰى ضُرٍّ مَّسَّهٗ بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود كَذٰلِكَ زُیِّنَ همچنین آراسته شده است لِلْمُسْرِفِیْنَ مر اسراف کنندگان را از حد تجاوز نموده اند مَا كَانُوْا آنچه هستند که از استغراق در بلاها و اعراض از قبول اوامر و نواهی یَعْمَلُوْنَ ○ عمل میکنند وَلَقَدْ اَهْلَكْنَا الْقُرُوْنَ بدرستیکه ما

ولقد اهلکنا القرون من قبلکم پیشین از شما ای اهل مکه لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وجاءتهم و حال آنکه آمده بودند بدیشان رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر وما کانوا لیؤمنوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و دریافتن خذلان الهی مر ایشان را کذلک همچنین که ایشان را جزا دادیم بهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین ○ جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما می کنند ثم جعلناکم پس گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث است خلائف فی الارض خلیفهای گذشتگان در زمین من بعدهم پس از قرونی که هلاک شدند لننظر تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب کیف تعملون ○ چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر وان شرا فشر

قطعه

جز آئینه فعلست گوئی + که در وی هر چه کردی بنماید + اگر کردی نکوئی نیک بینی + وگر بد کرده بد بپیشت آید +

در خبر است که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان در آن نبود حق سبحانه فرمود واذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتیکه واضح است قال الذین گویند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند رسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را ائت بقرآن بیار قرآنی غیر هذا بجز اینکه بر ما میخوانی یعنی کتابی که در وی ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و سب آلهه ما نباشد او بدله یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیت عذاب آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند حق سبحانه و تعالی فرمود که قل بگو بایشان ما یکون لی نمی سزد و روا نیست مرا ان ابدله آنکه تبدیل کنم قرآن را من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآن را تغییر کنم بی وحی و در آن بزیادت و کم تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم و از پی نمیروم الا ما یوحی مگر آنچیزی را که وحی کرده شود الی بسوی من از حق تعالی بزیادت و نقصان انی اخاف بدرستیکه من می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود به تبدیل قرآن عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ را که قیامت است قل لو شاء الله بگو اگر خواستی خدای ما تلوته نخواندمی آنچه بر من نازل شده است علیکم بر شما ولا ادریکم به و نه نیز شما را دانا کردی خدای بقرآن پس از فضل و رحمت وی است که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن فقد لبثت بدرستیکه من درنگ کردم فیکم در میان شما عمرا عمری دراز که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید افلا تعقلون ○ آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصاحبت نفرموده این زمان کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از جمال بلاغت آن حیرانند و بلغای دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان گیرند و هر آینه بتامل در این صورت استدلال میتوان نمود بر آنکه ایقاع کلامی چنین از مردی چنان خارق عادتست پس قرآن معجزه رسالت و وسیله سعادتست

مثنوی

امی دانا که بعلم فزون + راند رقم بر ورق کاف و نون + بی قلم و کاغذ و آب سیاه + معجزه آورد ز روی اله + بی خط و قرطاس ز علم ازل + مشکل لوح و قلمش گشت حل +

مضمون آیت سابق آنست که من افترائی نکنم بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا می کنید که قرآن را کلام من میدانید فمن اظلم پس کیست ستمگارتر ممن افتری از کسیکه افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود انه لا یفلح المجرمون ○ بدرستیکه نجات نیابند جرمکاران یعنی کافران و یعبدون و می پرستند من دون الله بدون خدای ما لا یضرهم چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند ولا ینفعهم و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات بپرستش ایشان صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادست و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود

بادکه قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان باید طلب نفع و دفع ضر او را پرستند وَيَقُولُونَ و میگویند عبده اصنام هٰٓؤُلَآءِ این بتان
شُفَعَٰٓؤُنَا شفیعان ما اند عِندَ ٱللَّهِ نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از خدای تعالی درخواست مینمایند تا مهمات ما کفایت کنند
یا اگر فرضاً بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مومنانست ما را از خدای تعالی درخواست کنند و از عذاب برهانند قُلْ بگو أَتُنَبِّـُٔونَ ٱللَّهَ آیا خبر میکنید
خدای را استفهام توبیخ است بِمَا لَا يَعْلَمُ آنچیز که نمیداند فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ در آسمانها وَلَا فِى ٱلْأَرْضِ و نه در زمین انتفای علم بجهت انتفای
معلوم است یعنی شما میگوئید که خدای را شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالم است بجمیع معلومات این را نمیداند پس معلوم
شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند که کلمه یعلم صله است و معنی اینکه خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باری
سُبْحَٰنَهُۥ پاکست خدای وَتَعَٰلَىٰ و برتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ از آنچه ایشان شریک او میدانند وَمَا كَانَ ٱلنَّاسُ و نبودند آدمیان إِلَّآ
أُمَّةً وَٰحِدَةً مگر امتی یگانه یعنی متفق بودند بر دین اسلام در زمان آدم ع یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح ع و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان
بعثت ابراهیم خلیل الله ع فَٱخْتَلَفُوا۟ پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل متحد بود
پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع کرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه است سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ پیشی گرفته است از آفریدگار تو
یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذاب که فاصل و فارق باشد میان محققان و مخلفان و اگر نه لَقُضِىَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان
فِيمَا فِيهِ در آنچیزی که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ ۝ اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی وَيَقُولُونَ
و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لَوْلَآ أُنزِلَ چرا فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد ءَايَةٌ معجزه مِّن رَّبِّهِۦ از پروردگار او از معجزاتی که
ما میطلبیم که آن تفجیر انهارست و اسقاط سما و بواقی آیات در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی فَقُلْ پس بگو در جواب ایشان که نزول
آیتها از عالم غیبست و بی شبهه إِنَّمَا ٱلْغَيْبُ لِلَّهِ جز این نیست که علم غیب مر خدای راست شاید که در ضمن انزال آیات مقترحه شما مفسده باشد که
بازدارد آیتها را از نزول فَٱنتَظِرُوٓا۟ پس شما انتظار برید بنزول مقترحات إِنِّى مَعَكُم بدرستیکه من نیز با شما مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ ۝ از منتظرانم تا ببینم که ع ۱۰
عذاب بشما می آید یا آیتهائیکه مطلوب شماست واقع میشود وَإِذَآ أَذَقْنَا ٱلنَّاسَ و چون بچشانیم مردمانرا یعنی اهل مکه را رَحْمَةً نعمتی مِّنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ از پس
بیماری مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذَا لَهُم چون دنگری مر ایشانراست مَّكْرٌ فِىٓ ءَايَاتِنَا مکری در آیتهای ما
یعنی طعن کنند در آن و در باره پیغمبر م کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رافت سبحانی ازاله آن
نمود بقدح کلام الهی جل و علا و قصد حضرت رسالت پناه مشغول شده بکاید و حیل تمسک میجستند حق سبحانه فرمود قُلِ ٱللَّهُ بگو ای محمد که خدای
أَسْرَعُ مَكْرًا زودتر است از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما نزول عذاب بر شما امر خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستیکه فرستادگان ما
یعنی حفظه يَكْتُبُونَ می نویسند مَا تَمْكُرُونَ ۝ آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان
خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انتقام است هُوَ ٱلَّذِى اوست آنکه يُسَيِّرُكُمْ میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را فِى ٱلْبَرِّ در خشکی بر مرکب
چهارپا و شتر وَٱلْبَحْرِ و در دریا بر مرکب خشک چون کشتی و زورق حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمْ تا چون باشید شما فِى ٱلْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِم
و کشتیها میروند با آنانکه در وی اند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ بباد خوش که نرم میوزد و فائده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا این صورت تذکره است
مر غیر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشانرا بباد راست که باندازه صلاح کشتی سے وزد و سے رود
وَفَرِحُوا۟ بِهَا و شادمان شده اند ایشان بآن باد جَآءَتْهَا ناگاه آید بدان کشتیها رِيحٌ عَاصِفٌ بادی سخت و ناموافق که

دریا را بشور آرد و جاءهم الموج و بیاید بدیشان موج دریا من کل مکان از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در آید و ظنوا و گمان
کنند انهم احیط بهم که آنکه فرو گرفته است بلا اهل را ایشان را از همه جوانب دعوا الله بخوانند خدای را بکشف آن بلا از ایشان مخلصین
در حالتیکه پاک کنندگان باشند له الدین مر او را دین یعنی خدا دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه شیطانیه
زائل گردد و گویند لئن انجیتنا اگر برهانی ما را نجات دهی من هذه ازین اهوال و بلاها لنکونن هر آینه باشیم ما من الشاکرین ۝ از جملهٔ
سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فلما انجاهم پس چون باز رهاند ایشان را از آنچه میترسند یعنی خدای ایشان را ازین ورطه نجات دهد و از
غرق شدن نگاه دارد اذا هم چون ببینی ایشان را یبغون فی الارض ستم میکنند در زمین و میشتابند بهمان کارها که بدان بودند از شرک و فساد
بغیر الحق تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که دران عمل مبطل اند یا ایها الناس ای مردمان انما
بغیکم جزین نیست که ستم شما علی انفسکم بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجعست بشما مصرع هر کاو بد میکند بی شبهه با خود میکند *
و گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتداست و خبرش متاع الحیوة الدنیا یعنی آنکه ستم و بیدادی شما برخورداری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه
منفعت ناپایدارست لذت آن کی زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خوانده و مصدر فعل محذوف دانند یعنی روزی چند
برخورید برخوردنی از زندگانی دنیا ثم الینا پس بسوی ماست مرجعکم بازگشت شماست در روز قیامت فننبئکم پس خبر کنیم شما را
بما کنتم تعملون ۝ بانچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد انما مثل الحیوة الدنیا جزین نیست که مثل زندگانی دنیا
در سرعت انقضاء او و بار آن بعد از اقبال کماء مانند آبیست یعنی باران که انزلناه فرو فرستیم آن را من السماء از آسمان
فاختلط به پس بیامیخت بآن آب نبات الارض گیاه رسته از زمین مما یاکل الناس از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب غذاییه
و اثمار و بقول و الانعام و از آنچه میخورند چارپایان چون گیاهها از تر و خشک حتی اذا اخذت الارض تا وقتیکه فرا گرفت زمین زخرفها
پیرایهٔ خود را و ازینت و آراسته شد بحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ و ظن اهلها و گمان بردند اهل زمین انهم قادرون آنکه ایشان قادرند
علیها بر درودن گیاه و چیدن میوه‌های آن اتیها آمد بدان زمین امرنا عذاب ما یعنی فرمان ما بحراق آن رسید لیلا در شب او نهارا
یا روز فجعلناها پس گردانیدیم آن کشت و زرع را حصیدا شبیه بانچه درو باشند یا از اصل کنده کان لم تغن گویا که هیچ نبوده بالامس
دیروز کذلک همچنین که دیدید این تمثیل تفصیل کردیم نفصل الایات جدا میکنیم و روشن بیان میکنیم دلائل قدرت خود را لقوم یتفکرون ۝
برای قومیکه تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکبست حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از ظهور اقبال تشبیه میکنند
بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بیرونق میشود چنانچه اول گیاه را صفت صفوتست و آخر سمت کدورت مبدأ دنیا نیز نوازش
دولتست و منتهای آن گدازش نکبت و حسرت قطعه بنگر بآنکه روی زمین فصل نوبهار + مانند نقش خانهٔ مانی مزین ست + وقت خزان ببرگ ریاحین چو بنگری
منصرف خود کرده لائق برباد دادنست + گفته اند که ممثل به آب بارانست و ممثل الیه مال و جاه و در وجه شبه مال دنیا با آب باران سخنان گفته اند و در کشف الاسرار
که تشبیه اموال دنیا و حظوظ آن بآب باران از آن روی است که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیا نیز بجهد
و تلبیس و مکر و تدبیر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید قطعه رزق مقسومست و از اول مقرر کرده اند + هیچکس بیش از آن حاصل نمیگردد بجهد +
هر چه می آید ز بیش و کم بدان خرسند باش + کانچه خواهی ز آسمان نازل نمیگردد بجهد + دیگر آنکه آب باران مادامیکه جاری بود بسمت پاکی و پاکیزگی موسوم
باشد اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی بیکجا بماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتفاع ازان انقطاع یابد مال دنیا نیز اگر بسبب انفاق

چون روان بیت بدست خوان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در تقصیر بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی خود و مثنوی بیت
آب چون بستست تا باشد روان [illegible] چند روزی چون کند یکجا درنگ + گنده و بیجا صلت [illegible] و در عشیرات [illegible]
فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرایش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد
و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود و مال دنیا نیز بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فوائد
آن بدور و نزدیک برسد اما چون از حد بگذرد و بار زیاد نهد در خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیله تفاخر [illegible] شود + کلا ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی بیت توانگری که کشیدت سوی عجب و نخوت و ناز + خوشست فقر که دارد هزار سوز و نیاز + دیگر آنکه باران چون بهنگام [illegible]
لطافت و طراوت او بیفزاید و چون از [illegible] بگذرد حدت و شوکت او زیادت کند مال دنیا نیز چون بصلح رسد صلاح او بیفزاید + نعم المال الصالح للرجل
الصالح + و اگر [illegible] فساد و عناد او را زیاد نهد مثنوی زر محک امتحان آمد مگر + این نقد حال هر کسی گردد عیان + چون کریمی خدا
[illegible] + [illegible] مثنوی [illegible] کارسازیهای او + روح [illegible] [illegible] خلق الله
وی نباشد غیر رنج + و گفته اند چون آب باران بر زمین [illegible] بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال دنیا نیز بیکجا قرار ندارد [illegible]
بلکه هر روز در دست دیگری باشد [illegible] مثنوی گنج ایمان [illegible]
خاکیان + مغز و فاست [illegible] خوان + [illegible] فرموده که حق تعالی بندگان را [illegible]
بدنیا که محل فناست بلکه بسرای آخرت دعوت میکند که منزل سلامتی [illegible] چنانچه فرموده والله یدعوا الی دار السلام [illegible] میخواند بیگانگان خود را
الی دار السلام یعنی بسوی سرای سلامت و آن بهشت [illegible]
ملائکه اهل آن را بتحیت [illegible] بهشتیان [illegible] اسلام [illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible] چون ضیافت [illegible]
[illegible] باشد برای تکریم آن در حصول آورده که حق [illegible] سرای که اولش [illegible] آخرش [illegible]
[illegible] عطا و میانش [illegible] بقاست [illegible] آزادی زندانیان [illegible] گوئی [illegible]
[illegible] زندان [illegible] گلستان [illegible] بهشت [illegible]
الی صراط مستقیم مثنوی [illegible] دار السلام باشد و آن اسلام است [illegible] دعوت عامست بدلالت
حضرت رسالت پناهی [illegible] هدایت خاص [illegible] توفیق الهی [illegible] شیخ الاسلام [illegible] قبول ایشانند مصرع
تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد للذین احسنوا الحسنی [illegible] یعنی ایمان آوردند الحسنی مثوبه حسنی [illegible] بهشت
وزیادة [illegible] افزونی [illegible] بطریق تفضل کرامت فرماید [illegible] حسنه [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] خشنودی حضرت [illegible] زیاده محبت در قلوب عباد [illegible] آخرت [illegible] بهشت
[illegible] ولا یرهق وجوههم [illegible] پوشیده
نگرداند [illegible] قتر [illegible] ولا ذلة [illegible] اولئک
آن گروه [illegible] اصحاب الجنة هم فیها خالدون [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] والذین کسبوا السیئات

الحسنة بدیها را چون شرک و کفر و نفاق جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا پاداش بدیست بمثل آن بد یعنی مانند بدیکه کرده اند نه زیادت بران وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ و بپوشد ایشان را ذلتی خواری و رسوائی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدا مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه دارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ گوییا که پوشیده شده است وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ پارهای از شب مُظْلِمًا در حالتیکه تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره أُولَئِكَ آن گروه که کاسب سیئات اند یعنی مشرکان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در آتش خَالِدُونَ جاوید باشندگانند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب نه بینند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و بترسان از آن روز که حشر کنیم مشرکان را بدان جَمِيعًا همه ایشان را ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنانرا که شرک آورده اند مَكَانَكُمْ بایستید بجای خود أَنْتُمْ شما وَشُرَكَاؤُكُمْ و شریکان شما که بدون حق پرستیده اید یعنی بتان تا ببینید که با شما چه کنیم فَزَيَّلْنَا پس جدائی افکنیم بَيْنَهُمْ میان کفار و معبودان ایشان و هر چه میان کافران که پرستش بتان کرده میگویند که ایشان مارا ابتدا دعوت نموده اند حق سبحانه بتانرا بسخن آرد وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ و گویند شریکان ایشان یعنی معبودان مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ نبودید شما که مارا پرستید بلکه هواهای خود را پرستیدید و شیاطین شمارا بران داشتند که ما را خدا گفتید و چون کافران آغاز جدال کرده گویند چنین نیست بلکه شما مارا به پرستش خود امر کرده اید بتان گویند فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا پس بسنده است خدای گواه بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما و میان شما إِنْ كُنَّا بدرستیکه بودیم ما عَنْ عِبَادَتِكُمْ از پرستش شما لَغَافِلِينَ هر آینه بیخبران زیرا که نمی دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نیز نداشتیم هُنَالِكَ در آن مقام تَبْلُو آزمایند یعنی بیابد و ببیند كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَا أَسْلَفَتْ جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال و نفع و ضرر آنرا بداند و ببیند وَرُدُّوا و باز گردانیده شوند همه نفسها إِلَى اللَّهِ بسوی ثواب و عقاب او مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ خداوند ایشان بر حقیقت یا متولی امور ایشان براستی وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از کافران مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه هستند که افترا میکنند یعنی بتان در آنحال از ایشان بیزاری مینمایند قُلْ بگو مَنْ يَرْزُقُكُمْ کیست که شمارا روزی میدهد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که باران میباراند وَالْأَرْضِ و از زمین که گیاه و حبوب میرویاند أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ آیا کیست که خداوندی کند گوشها را وَالْأَبْصَارَ و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوان است یا نبات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که نطفه است یا دانه وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوان است یا نبات وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و کیست که تدبیر کند کارهای عالم را بحکمت و مصلحت تخصیص و چون این سوالها از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ پس زود باشد که گویند در جواب این همه که پرسیده اند خداست و چون این اقرار بزرگترین حجتی است بر بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فَقُلْ پس بگو ای محمد ایشانرا بعد از این اقرار أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا پس چرا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریک او میسازید فَذَلِكُمُ اللَّهُ پس آن کسی که او بدین صفتها باشد اوست رَبُّكُمُ الْحَقُّ پروردگار شماست که ثابت است ربوبیت او و ثباتی که شک را در آن مدخل نبود فَمَاذَا پس چه چیز است بَعْدَ الْحَقِّ بعد از راستی و بیان حق إِلَّا الضَّلَالُ مگر گمراهی فَأَنَّى تُصْرَفُونَ پس کجا گردانیده میشوید از حق بباطل از توحید بشرک كَذَلِكَ همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است حَقَّتْ سزاوار شد كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بر آنانکه بیرون رفتند از دائره صلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود أَنَّهُمْ بدرستیکه ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از شریکان شما یعنی بتانیکه بشرکت خدا می پرستید مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ کسیکه آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس اعاده کند یعنی زنده کند او را بعد از موت و چون کفار ابداء را مقر و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد که خدای يَبْدَأُ الْخَلْقَ آغاز بیافریند خلق را

[illegible] بیان ثمرد [illegible] فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ○ پس چیست شما را چگونه حکم میکنید [illegible] باطل که [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] اسباب کتب توقف نظر در دلائل قدرت یعنی اسباب [illegible] کند [illegible]

الی الحق بسوی حق [illegible] قُلِ اللّٰهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ راه نماید خلق را بجانب حق أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى [illegible] کرده نماید [illegible]

الْحَقِّ بسوی حق أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است بمتابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آنکس که راه نیابد بخود إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ مگر آنکه راه نماید او را

[illegible] بتان [illegible] ایشان را جای بجای نقل میکنند پس حق سبحانه فرمود که برابر بود آنکه تراراه نماید با کسیکه [illegible]

[illegible] فَمَا لَكُمْ [illegible] چیست شما را [illegible] کَیْفَ تَحْكُمُونَ ○ چگونه حکم میکنید که برابر [illegible] که شما بوی محتاجید با کسی که او بشما

محتاج است [illegible] عاجز و قادر را حکیم [illegible] نظم عجز و قدرت [illegible] عقل کی گوید که یکسانند + عجز بر خلق میدانند

پیوسته قادر بر کمال حضرت او ست + وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا و پیروی نمیکنند بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود الا گمانی را

[illegible] إِنَّ الظَّنَّ بدرستیکه گمان لَا يُغْنِي نمی رهاند

مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست [illegible] شَيْئًا [illegible] و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه

فرمود که گمان ایشان سود نکند [illegible] إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بِمَا يَفْعَلُونَ ○ بآنچه ایشان

میکنند از متابعت بتان بگمان و اعراض [illegible] وَمَا كَانَ هٰذَا الْقُرْآنُ و نیست این قرآن با وجود دلائل اعجاز أَنْ يُفْتَرَىٰ که

بر بافته شود و کسی تواند گفت مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای [illegible] بشر بود [illegible] خدای تعالی است وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي

بَيْنَ يَدَيْهِ [illegible] وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ و برای بیان آنچه

[illegible] لَا رَيْبَ فِيهِ نیست شکی [illegible] مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ از پروردگار عالمیان

[illegible] أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ [illegible] این کلام [illegible] قُلْ بگو اگر این سخن را از خود بر می توان بافت

فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ [illegible] بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سر آمد دوانید و اگر بخود

شما معارضه [illegible] وَادْعُوا [illegible] بخوانید برای معاونت خود [illegible] سوره مثل قرآن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر کرا توانید

[illegible] مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای [illegible] إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ○ اگر هستید راست گویان

[illegible] بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کردند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ بآن چیزی که فرا نرسیده اند بعلم

[illegible] تکذیب [illegible] آنست که بعد از سماع قرآن و تأمل و تدبر در آیات آن بتکذیب انکار مشغول شدند

وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و هنوز نیامده بدیشان [illegible] تَأْوِيلُهُ [illegible] حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقائق آن نرسید

بتکذیب کردند آنچه نه [illegible] در قرآن از ذکر [illegible] عقوبت نیامد بدیشان آنچه از عذاب و عده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد و بعد از

وقوع آن [illegible] حاصل نخواهد [illegible] فرد [illegible] پشیمان [illegible] + كَذٰلِكَ

همچنین تکذیب که کفار زمان تو دارند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ [illegible] فَانْظُرْ پس بنگر و ببین كَيْفَ

كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ○ [illegible] و همانا [illegible] شدند [illegible] تسلیه حضرت رسالت پناه

[illegible] وَمِنْهُمْ و از ایشان [illegible] تکذیب میکنند مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی [illegible] که میگرود بقرآن و تصدیق میکند

آنچه دیدند و میدانستند که حق است بجهت مراعات ریاست و منافع عاجله انکار میکنند و منهم من لا یؤمن به و از ایشان کسی هست که نگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی
و ربک اعلم و پروردگار تو داناتر است بالمفسدین ۰ به تباه کاران یعنی معاندان که مصر اند بر تکذیب و گفته اند معنی آیت اینست که بعضی از قوم تو
ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشند که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند و ان کذبوک و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن
اصرار نمایند و ترا از اجابت ایشان امید نماند فقل پس بگوی لی عملی مراست جزای کردار من و لکم عملکم و مر شما راست جزای عمل شما
انتم بریئون شما بیزارید یعنی ذمهٔ شما بریست مما اعمل از آنچه من میکنم شما را بعمل من مؤاخذه نخواهد کرد و انا بریء و من بیزارم مما
تعملون ۰ از آنچه شما میکنید یعنی با خود بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما این آیت بآیهٔ السیف منسوخ است و منهم و از ایشان یعنی کفار
قدر زاد المسیر گوید از یهود من یستمعون کسانی هستند که گوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی و امر و احکام شرع
می آموزانی تا استهزا کنند بآن افانت آیا تو تسمع الصم میشنوانی کران را استفهام بمعنی نفیست یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی و لو کانوا
و اگر چه باشند با وجود کری لا یعقلون ۰ در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم عاقل بطریقه تفرس از طنین صوتی که
بصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتواند کرد و چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست که حال چه منوال بود و منهم و از ایشان من ینظر کسی است که
نظر کند الیک بسوی تو و دلائل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت نمی بیند افانت
آیا تو تهدی العمی راه مینمائی کوران را یعنی قادری بر هدایت ایشان و لو کانوا لا یبصرون ۰ و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر لا یبصرون نمی بینند
بدیدهٔ بصیرت یعنی تو نتوانی دید چشم سر مشاهدهٔ دلائل اعتبار است بچشم سر و ایشان ازین محروم اند و خلاصه سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه عمی بهالت ایشان
جمع شده و ممکن نیست که اعمی صاحب بصیرت در یابد چیزی را که اعمی بی بصیرت ادراک آن نتواند کرد این محرومی ایشان از خدا نیست ان الله بدرستیکه خدای لا یظلم الناس شیئا ظلم نکند بمردمان هیچ چیز یعنی
سلب نکند حواس و عقول ایشانرا و لکن الناس ولیکن مردمان انفسهم یظلمون ۰ ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آله ادراک آیات قدرتست در ملاهی استعمال نمایند
و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان فایت گردد بیت چشم از برای دیدن آیات قدرتست گوش از پی شنیدن اخبار حکمتست ✦ هر که که حق نه بیند و
حق نشنود کسی کور است و کر نیست ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که جمع کنیم ایشانرا و حشر کنیم گوئیا خدای جمع میکند کافران را
و از هول آن روز میپندارند که در دنیا و در قبر نبوده اند کان لم یلبثوا گویا درنگ نکرده اند الا ساعة مگر زمانی اندک من النهار از روز
و در تفسیر امام زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند که اگر کفار در قبر معذب بودندی ایشان درنگ خود را اندک
نه نمودی و جواب میگویند که این صورت است بجهت مهابت احوال قیامت که عذاب قبر در جنب آن بیک ساعت شاید و چون
از قبر برانگیخته شوند یتعارفون بینهم آشنائی دهند میان یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس
از آن بسبب احوال قیامت آن آشنائی و تعارف منقطع شود و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق زیان کردند در معاملهٔ تجارت
آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند مر لقای خدای را یعنی بعث و جزا را منکر شدند و ما کانوا مهتدین ۰ و نبودند راه یافتگان و اما نرینک
و اگر بنمائیم ترا بعض الذی بعضی از آنچه نعدهم وعده داده ایم کفار را از عذاب آن هلاکت جمع از ایشان بود در روز بدر او نتوفینک یا بمیرانیم
ترا قبل از نزول آن بتو بدانکه آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام کشیم از ایشان در دنیا و تو به بینی فالینا پس بسوی ماست مرجعهم
بازگشت ایشان و ترا در آخرت نمائیم عذاب ایشان ثم الله پس خدای بعد از ارجاع آن باز پس از تو شهید گواه است علی ما یفعلون ۰
بر آنچه ایشان میکنند و فرا خور عمل جزا خواهند یافت و لکل امة و مر هر گروهی را از امم رسول فرستاده شد و رسول که ایشان را بحق دعوت میفرمود

فَاِذَا جَآءَ پس چون آمد بديشان رَسُوْلُهُمْ رسولى كه مبعوث بود بديشان وتكذيب او كردند قُضِيَ بَيْنَهُمْ حكم كرده شد ميان رسول ومكذبان او بِالْقِسْطِ
براستى يعنى رسول نجات يافت واهل تكذيب هلاک شدند وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ○ وايشان يعنى رسول ومكذبان ستم ديده نشوند يعنى ثواب رسول كم نكنند ودر عذاب
مكذبان بزيادت از استحقاق حكم نفرمايند آورده اند كه بعد از نزول آيت واما نرينك الآية كفار مكه استعجال عذاب ميكردند اين آيت آمد كه وَيَقُوْلُوْنَ
وميگويند كفار از روى استبعاد واستهزا مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ كى باشد اين موعود چرا بما فرود نمى آيد اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ○ اگر هستيد شما
راست گويان در وعيد مخاطب حضرت پيغمبرست ومومنان كه اين شرک را تخويف ميكردند قُلْ لَّآ اَمْلِكُ بگو اى محمد مالک نيستم لِنَفْسِيْ براى نفس خود
ضَرًّا زيانى را وَّلَا نَفْعًا ونه سودى را يعنى قادر نيستم بر دفع ضررى ونه جلب نفعى براى خود اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خواهد خداى تعالى پس چگونه استعجال
در طلب ضررى براى شما ونزول عذاب وعقوبت بر شما لِكُلِّ اُمَّةٍ مر هر امتى را اَجَلٌ وقتيست كه براى هلاک ايشان اِذَا جَآءَ چون بيايد
اَجَلُهُمْ وقت عذاب ايشان فَلَا يَسْتَاْخِرُوْنَ پس واپس نيايند از اجل خود سَاعَةً اندک زمانى وَّلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ ○ وپيشى نگيرند
تهديد شما كه انست تا آنكه ساعت بساعت عذاب الهى بر شما فرود آيد شما را تكذيب در ...گ شما رسد ... از علوا ... اظهار ...
ندامت سود ندارد فرد تدبير خود امروز كن اى خواجه كه فردا ✦ هر چند كه نوا كنى سود ندارد ✦ قُلْ بگو اى محمد اَرَءَيْتُمْ آيا ديديد يعنى خبر دهيد
مرا اِنْ اَتٰىكُمْ اگر بيايد بشما عَذَابُهٗ عذاب خداى كه بنزول آن تعجيل ميكنيد بَيَاتًا بوقت مشغولى شما بخواب يعنى شب اَوْ نَهَارًا يا در روز
كه زمان اشتغال شما بطلب معيشت است آيا پشيمان شويد از استعجال پس چون حال برين منوالست مَّاذَا چه چيز يَسْتَعْجِلُ شتاب مى كنند
مِنْهُ از عذاب يعنى كدام نوع را از عذاب مى طلبند الْمُجْرِمُوْنَ ○ گناهكاران يعنى مشركان حال آنكه همه انواع عذاب ناملايم است ودر تبيان
آورده كه چون اين آيت نازل شد كفار گفتند باور نميداريم عذاب را تعجيل ميكنيم پس اگر بيايد آن ايمان آريم آيت آمد كه اَثُمَّ آيا بعد از استعجال
اِذَا مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب ومعاينه بينيد اٰمَنْتُمْ بِهٖ ايمان آوريد بوى پس گويند بايشان آٰلْـٰٔنَ آيا اكنون ايمان مى آوريد
وَقَدْ كُنْتُمْ وبدرستيكه بوديد شما كه از روى استهزا وتكذيب بِهٖ بعذاب يعنى بنزول آن تَسْتَعْجِلُوْنَ ○ شتاب مى نموديد ثُمَّ قِيْلَ
پس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مر آنانرا كه ستم كردند بر خود بشرک وتكذيب كه ايمان باس مقبول نيست ذُوْقُوْا بچشيد
عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاودانى را كه الم آن بردوام بود هَلْ تُجْزَوْنَ آيا جزا داده ميشويد يعنى جزا نمى دهند شما را اِلَّا بِمَا كُنْتُمْ مگر بانچه
بوديد كه همه عمر تَكْسِبُوْنَ ○ كسب ميكرديد از كفر وعصيان آورده اند كه حى بن اخطب از يهود مدينه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت بمكه رفته بود
چون بحرم رسيد وطنطنه دعوت حضرت رسالت پناه شنيد بمجلس شريف ايشان آمد وبعد از استماع قرآن پرسيد كه اى محمد اجاد انت ام هازل اين دعوت
كه ميكنى جدست يا هزل اين كلام كه ميخوانى براستى است يا ببازى حق سبحانه آيت فرستاد كه وَيَسْتَنْۢبِـُٔوْنَكَ وخبر مى پرسند از تو ودر باب قرآن
و... نبوت اَحَقٌّ هُوَ آيا حق ودرست است اين گفته اند استهزا از وعيد يا بعث يا قرآن مى پرسيد كه حق است باسخ
جواب آمد قُلْ اِيْ وَرَبِّيْٓ بلى اى محمد آرى بحق پروردگار من اِنَّهٗ لَحَقٌّ بدرستيكه وعيد يا قرآن يا بعث يا عذاب موعود حق است
وراست ودرست وَمَآ اَنْتُمْ ونيستيد شما بِمُعْجِزِيْنَ ○ عاجز كنندگان ... يعنى عجز بقدرت او را نيابيد وشما عذاب را
از خويش باز نتوانيد داشت وَلَوْ اَنَّ واگر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مر هر نفسى را كه ستم كرده است بر خود بشرک يعنى اگر كافر را باشد مَا فِى الْاَرْضِ
آنچه در زمين است از مال ومتاع لَافْتَدَتْ بِهٖ هر آينه فدا دهد بانچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وَاَسَرُّوا النَّدَامَةَ وپوشيدند پشيمانى خود را از ياران و
هواداران خود كه مبادا از ايشان سرزنش وملامت شنوند يا آنكه مبهوت شوند از هول عذاب ونطق قادر نباشند ودر تاج التفاسير آورده كه در يابند

وقف النبي عليه السلام ١٣
وقف النبي عليه السلام ١٣

الم حسرت وندامت را در درونهای خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهارست واین از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود
لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وحکم کرده شود میان مومنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بِالْقِسْطِ
بداد و راستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ○ وایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب اَلَآ اِنَّ لِلّٰهِ بدانید آنکه بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمٰوٰتِ
آنچه در آسمانهاست وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین ست پس بفدای کافران احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادرست اَلَآ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدانید
آنکه وعدهٔ خدای در مثوبت و عقوبت حَقٌّ راستست و در آن خلاف ممکن نیست وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لَا يَعْلَمُوْنَ ○
نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرور اند و از شناختن عقبی دور **مثنوی** مانده در تنگنای این مجلس + غیر دنیا ندیده دیدهٔ حس + چشم دل کو که پرده با بدرد + جانب
ملک آخرت نگرد + مرغ کو در قفس نبوده باشد + چه شناسد که باغ چون باشد + هُوَ يُحْيٖ او ست که زنده گرداند وَيُمِيْتُ و بمیراند وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ○
و بسوی او باز گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان ندا عامست قَدْ جَآءَتْكُمْ بدرستیکه آمد بشما مَّوْعِظَةٌ پندی مِّنْ رَّبِّكُمْ
از پروردگار شما وَشِفَآءٌ و شفائی و دوائی لِّمَا فِي الصُّدُوْرِ مر آنچیزی را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت وَهُدًى و راه نمونی بسوی حق
وَّرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ ○ و مهربانی مر گرویدگان را یعنی قرآن که نازل شده برای شما کتابیست جامع چه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب می کند و از
مقابح افعال تنفیر مینماید مشتمل ست بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقائد فاسده باز میرهاند و منطوی بر حکمت نظری و هر آینه
چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود **رباعی** زهی کلام تو محض هدایت و حکمت + زهی پیام تو عین عنایت و رحمت + کشد کمند
کلام تو اهل عرفان را + زشورزار خساست بگلشن همت + و گفته اند قرآن موعظهٔ نفوس ست و شفای صدور و هدای ارواح و رحمت اسرار یا موعظ است
مر عوام را و شفاست مر خواص را و هداست مر اخص خواص را و رحمت است برای همه که بدان رحمت هر یک بمرتبهٔ خود رسیده اند قُلْ بگوای محمد شادی کنید بِفَضْلِ اللّٰهِ
بفضل خدای که قرآنست وَبِرَحْمَتِهٖ و برحمت او که دین اسلامست و گفته اند فضل قرآن ست و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید
یا رحمت حضرت رسالت پناه ست یا فضل توفیق ست و رحمت عصمت و در حقائق سلمی قدس سره آمده که فضل معرفت ست و رحمت
توفیق دریافت آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره ست و رحمت نعم باطنه یا فضل خواجه ست و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطا ست
و رحمت شهود و لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت میگوید که ای بندهٔ من بفضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد
نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من و هر کس را سرمایه است سرمایهٔ مومنان فضل من و هر کسیرا خزانه ایست و خزانهٔ مومنان رحمت من **بیت**
گر شاه را خزانه نهادن بود هوس + درویش را خزانه همین لطف دوست بس + بعضی برآنند که معنی آیت اینست که بفضل و رحمت من فرود آمده موعظه و شفا
فَبِذٰلِكَ پس بدین که فرود آمد فَلْيَفْرَحُوْا باید که شاد شوند مومنان برای آنکه هُوَ خَيْرٌ او بهترست مِّمَّا يَجْمَعُوْنَ ○ از آنچه جمع می کنند
کافران از حطام دنیا که در معرض زوال و فناست قُلْ بگو مشرکان عرب را اَرَءَيْتُمْ خبر دهید مرا مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ آنچه فرستاد خدای لَكُمْ برای شما
مِّنْ رِّزْقٍ از روزی یعنی چهارپایانی که خوردن آن حلالست فَجَعَلْتُمْ پس شما ساختید و نام نهادید مِّنْهُ از آن روزی که حَرَامًا وَّحَلٰلًا
حرامی و حلالی یعنی بعضی را که از آن گفتید حلالست و بعضی را حکم کردید که حرامست چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حلال و بر جمعی
حرام چه گفتید ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا + قُلْ بگو آٰللّٰهُ اَذِنَ لَكُمْ آیا خدای دستوری داد مر شما را در تحریم و تحلیل اَمْ عَلَى
اللّٰهِ یا بر خدای تَفْتَرُوْنَ ○ افترا میکنید وَمَا ظَنُّ الَّذِيْنَ و چیست گمان آنها که يَفْتَرُوْنَ بر بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای
دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان میبرند که خدای با ایشان چه کند يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز که روز مکافات ست درین ابهام تهدیدی

بزرگ

بزرگ و وعیدی عظیم ست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند رحمتست عَلَى النَّاسِ بر مردمان بانزال کتب بر ایشان
وارسال رسل بدیشان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاسداری نمیکنند این نعمترا وَمَا تَكُونُ و نباشی تو ای محمد ع۶
فِي شَأْنٍ در هیچ کاری از کارهای خود وَمَا تَتْلُو مِنْهُ و نخوانی هیچ آیتی و سورتی از آنچه فرستاد خدای مِن قُرْآنٍ از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ
و نکنید شما ای آدمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری از کارها إِلَّا مگر آنکه كُنَّا هستیم عَلَيْكُمْ بر شما شُهُودًا گواه یا نگاهبان إِذْ تُفِيضُونَ آنوقت که خوض
میکنید و در می آئید فِيهِ در آن کار وَمَا يَعْزُبُ و پوشیده نمیشود عَن رَّبِّكَ از علم پروردگار تو مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه خرد یا مقدار
هبائی فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان وَلَا أَصْغَرَ و نه خردتر مِن ذَٰلِكَ از آن وَلَا أَكْبَرَ و نه بزرگتر از آن إِلَّا فِي كِتَابٍ
مُّبِينٍ ○ مگر آنکه مکتوبست در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ ملخص آیت آنست که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست و مکافات اقوال و افعال مناسب آن حکم
خواهد فرمود و در ضمن این کلام وعده باشد مومنان را بکمال مثوبت و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت و چون مجازات اهل ایمان خبر رسید ببهر و بیعفر ماید
أَلَا إِنَّ بدانید بدرستیکه أَوْلِيَاءَ اللَّهِ دوستان خدای لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکروه و شدائد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○
و نیستند ایشان که اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد و در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کردن خدای باشد
و در بحر الحقائق آورده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه می کند که عنوان شریعت اند
و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته است و باطن ایشان بانوار فقر پیراسته **مثنوی** رخش در میدان انس تاخته + گوی بچوگان ابد باخته +
معتکفان حرم کبریا + شسته دل از صورت کبر و ریا + راه نوردان شکسته قدم + راز کشایان فروبسته دم + گفته اند اولیاء الله جماعتی باشند که با یکدیگر دوستی
از برای خدا کنند و مؤید این قول همین کلام است وجبت محبتی للمتحابین فی + واین قوم را خوف نیست در موقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیام
نزد بعضی اولیا مومنان پرهیزگار اند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که الَّذِينَ آمَنُوا اولیا آنانند که گرویده اند + بما جاء من عند الله +
وَكَانُوا يَتَّقُونَ ○ و هستند که پرهیزگاری کنند + عما حرم الله + لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ایشانراست مژدگانی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی
بشارتیکه از زبان پیغمبر در باب ایشان گذشته و بقول جمعی مراد رویای صالحه است که مومن بیند یا برای مومن بینند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملائکه
مر ایشانرا در وقت نزع و در تبیان گوید بشری آنست که مومن جای خود را در بهشت بیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردمان است با ایشان
و نام نیکو وَفِي الْآخِرَةِ و مر ایشانرا مژده است در آن سرای و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان سلمی فرموده که بشارت دنیا وعده لقاست و مژده
آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست در دنیا شناخت و در عقبی نواخت این کرامتست و مجاهده در آن سرای
نور مشاهده اینجا صفا و وفا آنجا رضا و لقا **شعر** از نعمت این جهان ثنای تو بس است + وز دولت آن جهان لقای تو بس است + لَا تَبْدِيلَ نیست
بدل کردن لِكَلِمَاتِ اللَّهِ مر سخنان خدای را یعنی در وعده او خلاف نیست ذَٰلِكَ آن بشیر موعود به هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ○ آنست رستگاری
وقف لازم بزرگ که فهم هیچکس در نیابد و عقل هیچ زیرک کنه آن نرسد وَلَا يَحْزُنكَ و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد قَوْلُهُمْ گفتار کفار
در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنانی که در خوار داشت تو میگویند **بیت** بانگ سگان از چه حدیث بد گویان
قرص مه را ز بانگ سگ چه زیان + إِنَّ الْعِزَّةَ بدرستیکه غلبه لِلَّهِ جَمِيعًا همه مر خدای راست و دین تو عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد
هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا مر اقوال ایشانرا هر چه بجد و هزل میگویند الْعَلِيمُ ○ دانا باحوال ایشان هر عزیمتی و نیتی که دارند و فرا خور آن ایشانرا
جزا خواهد داد أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید که بتحقیق مر خدایراست مَن فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست از ملائکه وَمَن فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است

از جن و انس چون اینها که اشراف ممکنات‌اند همه از آن او باشند در رقیت و عبودیت پس هیچ کس را از ایشان نرسد که دعوی شرکت کند در ربوبیت پس چون نفی العقول را
صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالت است وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ و چه چیز را
متابعت میکنند آنانکه میخوانند و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ بجز خدای شریکان را یا متابعت نمی کنند آنان که جز خدای را می پرستند
مخلوق حق را شریک حق تعالی میسازند زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمی کنند در عبادت شرکا را إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را
که بهتان گمان شرکت حق برده‌اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند مگر دروغ میگویند در نسبت این شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال
قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده بدانند که استحقاق عبادت او راست و پس چنانکه میگوید هُوَ الَّذِي اوست آن کسیکه بقدرت
کامله جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ ساخت برای شما شب تیره لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا بیارامید در آن و از تعب دو روز بر آسائید وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و گردانید
روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمائید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان لَآيَاتٍ هر آینه
نشانهاست بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش و در آن تدبر و تفکر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند
جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت سُبْحَانَهُ پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند هُوَ الْغَنِيُّ
او بی نیاز است از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا با عانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری
گمنام تا بولد اسمی و رسمی پیدا کند و بعد از وی وارث امور او باشد و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسیکه غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از وی منفی
بود یا گوئیم که ولد بعضی از والد است پس این صورت مستدعی صورت ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکن محتاج بغیر و واجب الوجود
غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد فرد بود بکمال غنا از صفات ذاتی او و کسیکه هست غنی کی بود دلبس محتاج و اشارت بیان غنای حق
اینست لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست از روی مالکیت آنچه در آسمانهاست از نفائس علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از بدائع سفلیات
إِنْ عِنْدَكُمْ نیست نزدیک شما ای مشرکان مِنْ سُلْطَانٍ از هیچ حجتی و برهانی بِهَٰذَا باینکه خدای فرزند فرا میگیرد أَتَقُولُونَ آیا میگوئید
عَلَى اللَّهِ بر خدای بدروغ و افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید قُلْ بگوی ای محمد إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافت شریک بوی لَا يُفْلِحُونَ رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند
مَتَاعٌ مر ایشان راست برخورداری اندک فِي الدُّنْيَا در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت از ند و سهل فرصتی را بگذرانند و بگذارند ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ
پس بسوی ما باشد بازگشت ایشان ثُمَّ نُذِيقُهُمُ پس بچشانیم ایشان را الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذابی سخت یعنی دائم و بی انقطاع بِمَا كَانُوا
بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر يَكْفُرُونَ کافر میشدند وَاتْلُ و بخوان عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ خبر نوح پیغمبر
إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند يَا قَوْمِ ای قوم من إِنْ كَانَ كَبُرَ اگر هست که بزرگ شده گران گشته
عَلَيْكُمْ بر شما مَقَامِي اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی بهتی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا و علیه نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدای
تعالی دعوت کرده جفا و آزار ایشان را تحمل فرموده و چون جفای قوم بغایت رسید و گفت ای قوم اگر بر شما شاق میگذرد و مکث من در میان شما
وَتَذْكِيرِي و پند دادن من شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن بر وحدانیت حق و تصدیق نا نموده مرا میرنجانید فَعَلَى اللَّهِ پس بر خدای
تَوَكَّلْتُ توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من از اعدا فَأَجْمِعُوا پس گرد آرید و محکم سازید أَمْرَكُمْ کار خود را یعنی عزیمت کنید بر آن یا جمع کنید
خداوندان امور را مراد امرا و رؤسای قوم‌اند وَشُرَكَاءَكُمْ و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکای حق میدانید ملخص سخن آنکه شما هم

ع ۱۰ ثلثه وقف لازم ۹

بقصد من اتفاق کنید ثُمَّ لَا یَكُنْ پس باید که نباشد اَمْرُكُمْ کار شما در قصد من عَلَیْكُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی پیدا و ظاهر گو مستور و مبهم
ثُمَّ اقْضُوٓا اِلَیَّ پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شماست وَلَا تُنْظِرُوْنِ ○ و مرا مهلت مدهید تا خلاص یابید از
مشقت بمقام و محنت کلام من این سخنان دلیلست بر آنکه نوح ع در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواسته که امت او
بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشانرا خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند و وی فرمود فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ پس
اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض نمودید فَمَا سَاَلْتُكُمْ پس من نخواستم از شما برادای رسالت خود مِّنْ اَجْرٍ مزدی که
با اعراض شما از من فوت شده باشد اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد من برای دعوت اِلَّا عَلَی اللّٰهِ مگر بر خدای و او مرا بدان ثواب خواهد داد خواه شما
ایمان آرید خواه اعراض کنید وَاُمِرْتُ و فرموده شده ام اَنْ اَكُوْنَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ ○ از گردن نهادگان مر حکم خدای را پس
خلاف امر نکنم و اجر رسالت از غیر حق نخواهم فَكَذَّبُوْهُ پس دروغ داشتند قوم نوح مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او و بعد از الزام حجت فرستادیم
بر ایشان طوفان فَنَجَّیْنٰهُ پس ما نجات دادیم نوح ع را از غرق شدن وَمَنْ مَّعَهٗ و آنانرا که باوی بودند فِی الْفُلْكِ در کشتی و اهل سفینه
بقول اصح هشتاد مومن بودند از ذکور و اناث وَجَعَلْنٰهُمْ و گردانیدیم اهل کشتی را خَلٰٓئِفَ باز ماندگان در زمین از پس هلاک شدگان
وَاَغْرَقْنَا الَّذِیْنَ كَذَّبُوْا و غرق کردیم بطوفان آنانرا که تکذیب کردند بِاٰیٰتِنَا آیتهای ما را که با نوح ع بود یعنی معجزات او فَانْظُرْ پس درنگر
ای نگرنده بدیدهٔ عبرت و ببین كَیْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِیْنَ ○ عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح ع درین آیت هم
تسلیهٔ حضرت رسالت پناه ص و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ست ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهٖ از پس نوح ع رُسُلًا فرستادگان
اِلٰی قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود ع را بقوم عاد و صالح ع را بقوم ثمود و ابراهیم ع را بقوم بابل و شعیب ع را باصحاب
ایکه و اهل مدین فَجَآءُوْهُمْ پس آمدند رسولان من باستان خود بِالْبَیِّنٰتِ بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فَمَا كَانُوْا لِیُؤْمِنُوْا پس
نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بِمَا كَذَّبُوْا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بودند به بدان مِنْ قَبْلُ
پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت و بعد از بعثت بر همان وتیره سلوک نموده بودند یا ایمان نیاوردند
بآنچیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق كَذٰلِكَ مثل این مهری که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نَطْبَعُ
مهر مینهیم عَلٰی قُلُوْبِ الْمُعْتَدِیْنَ ○ بر دلهای از حد در گذرندگان به تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان ازین امت ثُمَّ بَعَثْنَا
پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس این پیغمبران مُّوْسٰی وَهٰرُوْنَ موسی بن عمران و برادر او هارون ع را اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی ولید بن مصعب
یا قابوس که فرعون آن زمان بود وَمَلَا۟ئِهٖ و اشراف قوم او بِاٰیٰتِنَا بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فَاسْتَكْبَرُوْا پس
گردن کشی کردند از قبول آن و متابعت ننمودند وَكَانُوْا و بودند ایشان قَوْمًا مُّجْرِمِیْنَ ○ گروهی جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا
و تهاون بآیات کبریا فَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ پس آنهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما یعنی موسی بدیشان آمد
و سخن حق بدیشان القا فرمود و معجزه بر ایشان نمود قَالُوْٓا گفتند از فرط عناد و تمرد اِنَّ هٰذَا بدرستیکه آنچه تو آورده و معجزه نام کرده لَسِحْرٌ
مُّبِیْنٌ ○ هر آینه جادوئیست آشکار قَالَ مُوْسٰٓی گفت موسی مر قائلان این قول را اَتَقُوْلُوْنَ آیا میگوئید شما لِلْحَقِّ مر سخن راست
و معجزهٔ روشن را لَمَّا جَآءَكُمْ آنهنگام که بشما آمد که این سحرست اَسِحْرٌ هٰذَا آیا سحرست این که من بشما نمودم استفهام ست بطریق
انکار یعنی این جادوئی نیست وَلَا یُفْلِحُ السّٰحِرُوْنَ ○ و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قَالُوْٓا گفتند اشراف قوم فرعون موسی ع را

أَجِئْتَنَا آیا آمدی تو بما لِتَلْفِتَنَا تا بگردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا از آنچه یافته ایم ما عَلَیْهِ بران چیزی آبَاءَنَا پدران خود را مراد عبادت
فرعونست یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز داری وَتَكُونَ و باشد لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ مر شما هر دو برادر را پادشاهی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر
وَمَا نَحْنُ لَكُمَا و نیستیم ما مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِينَ ○ از تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائْتُونِي
بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِيمٍ ○ دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی پس سحره را جمع کردند بر وجهیکه در سورهٔ اعراف گذشت و
بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضعی معلوم آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابلهٔ موسی ع قَالَ لَهُمْ مُوسَى
گفت مر ایشان را موسی ع أَلْقُوا بیفگنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ○ آنچه شما افگنندگانید مر آنرا از رسنها و عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا پس چون بیفگندند
جادوان حبال و عصای خود را و بسبب حرارت هوای بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قَالَ مُوسَى گفت موسی ع مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ آنچه
آورده اید شما جادوی است نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آنرا سحر میگویند إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ بدرستیکه خدای زود باشد که تباه گرداند سحر
شما را و ناچیز سازد إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ بدرستیکه خدای باصلاح نیارد و تقویت نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ○ کار تباه کاران را وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ و ثابت
گرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی آنچه من آورده ام از احکام آلهی بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعدهٔ نصرت و غلبه
ع۱۳ که با من فرموده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ○ و اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعدهٔ نصرت دوستان وفا کند
و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی بدین معنی هست **مثنوی** حق تعالی از غم و خشم خصام * کی گذارد اولیا را
در غرام * مه فشاند نور و سگ وع وع کند * سگ ز نور ماه کی مرتع کند * خس خسانه میرود بر روی آب * آب صافی میرود بی اضطراب * مصطفی مه می شگافد
نیم شب * ژاژ میخاید ز کینه بولهب * آن مسیحا مرده زنده میکند * وان جهود از خشم سبلت میکند * فَمَا آمَنَ لِمُوسَى پس ایمان نیاوردند بموسی
در مبدأ امر او إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مگر فرزندان از قوم موسی ع و آن چنان بود که چون موسی ع از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود
پیران و بزرگان اجابت ننمودند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلَى خَوْفٍ با وجود ترس مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون وَمَلَئِهِمْ
و ترس از گروه خود یعنی از پدران و رؤسای قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی ع با آنکه میترسیدند هم از فرعون هم از کسان خود
أَنْ يَفْتِنَهُمْ آنکه عذاب کند فرعون مر ایشان را یا رجوع کنند آبای ایشان بفرعون تا باز گردانند ایشانرا بکفر وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستیکه فرعون
متکبر بود و طاغی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و غالب بر اهل آن وَإِنَّهُ و بدرستیکه بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ○ هر آینه از حد برندگان در کبر و
سرکشی تا حدیکه دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی ع مر آن مومنان او وقتیکه آثار خوف از ایشان مشاهده نمود يَا قَوْمِ
ای گروه مومن إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ اگر هستید شما که گرویده اید بِاللَّهِ بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَيْهِ
تَوَكَّلُوا پس بر او توکل کنید و کار خود باو گذارید إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ○ اگر هستید شما گردن نهادگان مر احکام قضای او را و در انوار آورده که
این از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول آن محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف
و رجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از ملاحظهٔ اسباب و گفته اند توکل تعلق دل است بحجت قادر مطلق و نسیان
غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیری اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابهٔ میت در پیش غاسل **مثنوی** هر که در بحر توکل غرق
گشت * همتش از ما سوی الله در گذشت * این توکل گر چه دارد رنجها * فهو حسبه بخشد از وی گنجها * و چون موسی ع ایشان را به توکل فرمود
فَقَالُوا پس گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل با اجابت مقرون است

بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان ما را محل عذاب لِلْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ۝ برای گروه ستمکاران یعنی ایشانرا
بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشایش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكٰفِرِیْنَ ۝ از گروه ناگرویدگان
یعنی از کید و قصد ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی ع و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه تعالی
فرعون بفرمود تا مساجد و معابدی که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه موسی ع را
فرمود تا درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید وَاَوْحَیْنَآ و وحی کردیم اِلٰی مُوْسٰی وَاَخِیْهِ بموسی
و برادر او هارون ع اَنْ تَبَوَّاٰ لِقَوْمِكُمَا آنکه فراگیرید جای بازگشت برای قوم خود بِمِصْرَ بُیُوْتًا در شهر مصر خانها که رجوع کنید بآن جهت پرستش خدای
تثنیه ضمیر ایشان اشارتست بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق ست بائمه قوم و دران محل امام ایشان موسی و هارون ع بودند وَّاجْعَلُوْا
و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر و قوم شما بُیُوْتَكُمْ خانهای خود را که گرفته اید قِبْلَةً مسجدهای متوجه قبله یعنی کعبه و موسی ع نماز بجانب کعبه
گزاردی وَّاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را دران موضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝
و بشارت ده ای موسی مومنان را بنجات دنیا و درجات عقبی توحید ضمیر مشیرست بآنکه بشارت وظیفه صاحب شریعت ست و آن موسی ع بود وَقَالَ مُوْسٰی
و گفت موسی ع در دعای خود که رَبَّنَآ ای آفریدگار ما اِنَّكَ اٰتَیْتَ بدرستیکه تو دادی فِرْعَوْنَ وَمَلَاَهٗ فرعون و گروه امرا زِیْنَةً چیزی که بآن
آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه وَّاَمْوَالًا و دادی ایشانرا مالها از نقود و انعام و ضیاع فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا
ابن عباس رض فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها بود که دران معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او دران مواضع روان
بود بدین سبب مال بسیار بحوزه تصرف قبط در آمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی ع بعد از آنکه در دعای خود
گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت دادی دیگر باره براه الحاح و تضرع تکرار دعا کرد که رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشانرا اینها دادی
لِیُضِلُّوْا تا گمراه کنند بندگان ترا عَنْ سَبِیْلِكَ از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما اثر محو فرست
عَلٰٓی اَمْوَالِهِمْ بر مالهای ایشان یعنی بصورت آنرا محو کن و منتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رح گفته که دینار و درم ایشان همه سنگ شد
بر همان شکل و نقش که داشت و سدی رح فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شده و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی ع
دعا فرمود که وَاشْدُدْ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ و سخت فراگیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوند فَلَا یُؤْمِنُوْا پس ایمان نیاورند موسی ع بوحی الهی دانسته
بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند حَتّٰی یَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِیْمَ ۝ تا ببینند
عذاب دردناک را که آن غرق ست در دریای قلزم قَالَ گفت خدای قَدْ اُجِیْبَتْ بدرستیکه اجابت کرده شد دَّعْوَتُكُمَا دعای شما هر دو برادر
آورده اند که موسی ع دعا میکرد و هارون ع آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریکست ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِیْمَا پس
ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمائید که مطلب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعٰٓنِّ
و پیروی مکنید در تعجیل سَبِیْلَ الَّذِیْنَ راه آنانرا که از فرط جهالت لَا یَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند که وعده حق سبحانه بوقت می انجامد در وقت آن مصرع
کارها موقوف وقت آمد نگهدارید وقت — و چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی ع که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیانرا هنگام عذاب
آمد موسی ع با جمیع بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از عقب رسید و بدعای موسی ع دریا شکافته شد تفاصیل این واقعه
در سوره شعرا سمت ذکر خواهد پذیرفت انشاء الله تعالی القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَجٰوَزْنَا بِبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ

دیگر رانیدیم ما فرزندان یعقوب را الْبَحْرَ از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمد ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکریان او
بَغْيًا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وَّعَدْوًا و از جهت از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و اسپ فرعون بوی
مادیان که جبرئیل ع بران سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افگندند و فرعون نمیخواست که بدریا در آید اما مرکب او را میرد حَتَّىٰ
إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ آمَنتُ گفت ایمان آوردم من و بگرویدم أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ
بآنکه نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا الَّذِي مگر آن خدای که بدعوت موسی ع آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند بدو بنی اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝
و من از جمله گردن نهادگانم مرحکم او را و در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت چون ایمان
یاس بود بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت دیگر مرة واحدة کافی باشد و بعد از انکه فرعون این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل ع در جواب او
فرمود که آلْآنَ آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نماند وَقَدْ عَصَيْتَ و حال آنکه تو نافرمانی کردی قَبْلُ پیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنودی
وَكُنتَ و بودی تو مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۝ از جمله گمراهان و گمراه کنندگان و در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل ع
بدیوان مظالم فرعون آمد و این صورت فتوی بوی نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و بتربیت
او از سایر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولای خود نبرد و فرعون بدست خود در ذیل فتوای
او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که برسید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل آنخط را
گرفت و در آنمحل که فرعون بگرداب عناد افتاده اظهار ایمان می نمود جبرئیل ع آنخط را بدو نمود و گفت هم بفتوای تو با تو عمل کرده اند پس جبرئیل ع مشتی از لوث دریا
برگرفت و در دهان آن لعین انداخت از آنجهت که ایمان نیاورد و چه میدانست که این ایمان یاس است و مقبول نیست بلکه برای زیادتی اهانت و خواری وی میگفت که اکنون
میگردی که زمام اقتدار تو از قبضه اختیار تو رفت و وقت ایمان آوردن تو گذشت **فرد** وقت هر کار نگهدار که نافع نبود * نوشدارو که پس از مرگ بیمار دهند *
فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ پس امروز برهانیم یا بیکسو افگنیم بِبَدَنِكَ تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر اند ما بدن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او
غرق گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و دمبدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذراند و از عقب ما در آید حق سبحانه و تعالی
تن فرعون را بر روی دریا آورد و باز رهی که در بر داشت و بدان او را می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون بیروح دیده تسلی یافتند و آزین ست که
بعضی علما بدن بمعنی درع داشتند و آمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آب ست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر
آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرقه شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزائر بصید مرغ و ماهی مشغول ست حق سبحانه وحی کرد دریا را
که فرعون را بکناره افگند تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین بلند افگند چنانچه همه کس او را دیدند و ازینجاست که در معنی ننجیک ببدنک
فرموده اند که نلقیک علی نجوة من الارض * و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا بر آریم لِتَكُونَ تا باشی لِمَنْ خَلْفَكَ مر آنکسی که از پس تو آید آيَةً نشانه
که بتو عبرت گیرد و داند که مملوک مقهور دور ست از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرقه شدن در گرداب فنا نرهاند چرا صدای
انا ربکم الاعلی * بسمع جهانیان ساند **مثنوی** عاجزی کو اسیر خواب و خور ست * لاف قدرت زند چه بیخبر ست * آنکه در نفس خود زبون باشد *
صاحب اقتدار چون باشد * وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستیکه بسیاری مِّنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آيَاتِنَا از آیات قدرت ما لَغَافِلُونَ ۝ بیخبر اند ع ۹
ایشان نه در ان فکر می کنند و نه از ان عبرتی وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستیکه جای دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را ع بعد از هلاک فرعون و قوم او
مُبَوَّأَ صِدْقٍ جای بسزا و شایسته چنانچه از وعده صدق ما سزید و آن ولایت شام بود و بعد از ان مصر وَرَزَقْنَاهُم و روزی دادیم ایشان را

مِّنَ الطَّيِّبٰتِ و روزی دادیم ایشانرا از چیزهای لذیذه و قبول بعضی اینجا مراد از بنی اسرائیل یهود و عصر پیغمبر آخر الزمان اند که ایشانرا در یثرب جای داد و خرمای خشک و تر ایشانرا
بسیار نهاد فَمَا اخْتَلَفُوْا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان حضرت محمد مصطفی حَتّٰى جَآءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتیکه آمد بدیشان علم توریت و
احکام آن و دران اختلاف کردند بتاویل تا زمانی که عالم شد بنعوت احمدی و صفات محمدی و به تحریف و تغییر آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآنست
که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو يَقْضِيْ بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز
فِيْمَا كَانُوْا در آنچیزی که بودند که از روی عناد یا جهل فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ ○ در آنچیز اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر پیغمبر فَاِنْ كُنْتَ پس اگر
هستی تو فِيْ شَكٍّ در گمان مِّمَّآ اَنْزَلْنَآ اِلَيْكَ از آنچه فرستادیم برتو از قصص و احکام فَسْئَلِ الَّذِيْنَ پس بپرس آنانکه يَقْرَءُوْنَ الْكِتٰبَ
میخوانند کتاب امراد جنس کتب است مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق است نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان و مخاطب
حضرت پیغمبر است و مراد امت اند و در زاد المسیر آورده که ان بمعنی مای نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت
سوال کن از اهل کتاب لَقَدْ جَآءَكَ الْحَقُّ بدرستیکه آمد بتو بیان راست و درست مِنْ رَّبِّكَ از آفریدگار تو فَلَا تَكُوْنَنَّ پس مباش مِنَ
الْمُمْتَرِيْنَ ○ از شک آورندگان اصح اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت پناه است اما مخاطب
غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات آنچه بروی منزل شده و از همین قبیل است این خطاب دیگر که وَلَا تَكُوْنَنَّ و مباش
مِنَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا از کسانیکه تکذیب کردند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ مر آیتهای خدا را که قرآنست فَتَكُوْنَ پس باشی اگر تکذیب کنی مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ○
از زیان زدگان اِنَّ الَّذِيْنَ حَقَّتْ بدرستیکه آنانکه واجب شده است عَلَيْهِمْ بر ایشان كَلِمَتُ رَبِّكَ قول پروردگار تو یعنی تولیکه در لوح محفوظ
نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لاملأن جهنم یا هؤلاء فی النار ولا ابالی و بهر تقدیر که چون کلمه در شان ایشان ثابت
شد لَا يُؤْمِنُوْنَ ○ ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشانرا که تعلق ارادة الله باشد بدان مفقود است
مطلقا ایمان نیارند وَلَوْ جَآءَتْهُمْ كُلُّ اٰيَةٍ و اگرچه آید برایشان هر آیتی که اقتراح میکنند حَتّٰى يَرَوُا تا ببینند الْعَذَابَ الْاَلِيْمَ ○ عذاب
دردناک را که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشانرا نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سائر امم ماضیه اسود مند نشد فَلَوْلَا كَانَتْ
قَرْيَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان برانند که لولا اینجا بمعنی مای نافیه است یعنی نبودند اهل دیهی از دیههای عاصیه که بوقت نزول عذاب اٰمَنَتْ ایمان
آوردند فَنَفَعَهَآ پس سود رسانید اهل آن دیه را اِيْمَانُهَآ ایمان ایشان دران وقت اِلَّا قَوْمَ يُوْنُسَ مگر قوم یونس که ایشان لَمَّآ اٰمَنُوْا كَشَفْنَا
عَنْهُمْ آنهنگام که ایمان آوردند برداشتیم و برگردیم از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی را فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا وَمَتَّعْنٰهُمْ و برخوردار
بگذاشتیم ایشانرا اِلٰى حِيْنٍ ○ تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بهر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا در الا قوم یونس متصل بود و نفع بایمان بأس
مخصوص باشد باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیت فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا و جمعی برانند که معنی آیت اینست چرا اهل قری ایمان نیاوردند
قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشانرا ایمان ایشان لیکن قوم یونس چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را
تا بوقت حلول عذاب ایمان آوردند برین تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس بسبیل ایجاز چنان بود که حق سبحانه او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل و او مدتی
ایشانرا بخدا دعوت کرد و وا نمود و وی را امیر نجات نیدند آخر به تنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده
قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس ایشانرا خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود
نزدیک رسید حق تعالی با مالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ باین قوم فرست مالک فرمان الهی بجا آورد و آن سموم بصورت ابر سیاه دود غلیظ

وشرارت آتش بیامده گرد مدینهٔ نینوی را فرا گرفت اهل شهر دانستند که یونس را راست گفته بر وی بلا نزدیک آورد ند واو مرد عاقل بود فرمود که یونس را طلب کنید
چندانچه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس برفت خدائیکه ما را بدو دعوت میکرد باقیست وداناشنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه بعجز وشکستگی
در تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر وپا برهنه پلاسی در پوشید ورعایا بهمین صورت و بصحرا نهادند مرد و زن خرد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند کودکان را
از مادران جدا کردند و بیکبار نیتها خالص ساخته توبه پذیرفتند و اشتند که آمنا بما جاء به یونس واز اول ذیحجه تا عاشر محرم برینوجه مینالیدند و درین چهل روز از
فغان وناله نیاسوده ودرماندگی وبیچارگی بموقف عرض میرسانیدند **مثنوی** چارهٔ ما ساز که بی یاوریم + گر تو برانی بکه رو آوریم + بیطریم از همه سازنده +
جز تو نداریم نوازنده + پیش تو گر بیسر وپا آمدیم + هم بامید تو خدا آمدیم + قومی گفتند خداوندا یونس مارا گفته بود که خدای من گفته که بندگان بخرید
وآزاد کنید ما بندگان توایم تو بکرم خود ما را از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر مینالیدند که الهنا یونس ما را خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان
را دست گیرید یا بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دست گیر بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس از قول تو بما میفرمود که هر که بر شما ستم کند
از و درگذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر بدین گونه ادا میکردند که خدایا یونس ما را میگفت که پروردگار من گفته است که سائلان
را رد مکنید ما سائلان روی بدرگاه کرامت آورده ایم ما را رد مکن **قطعه** ما تهیدستان براورده ایم دستی در دعا + نقد فیضی بر این دستی گنهکار عطا + قاضی حاجات
درویشان و محتاجان توئی + پس روا کن از کرم حاجات بسیاری بما + القصه روز چهلم که آدینه بود و عاشورا دعای ایشانرا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده
برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایهٔ رأفت بر مفارق ایشان افگنده یونس بعد از چهل روز متوجه نینوی گشته
میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقع مطلع شد ملال بسیار برو غلبه کرده با خود گفت من ایشانرا از عذاب ترسانیدم و عذاب برحمت
مبدل گشت اگر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت کنند روی بصحرا نهاد و قصهٔ رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سورهٔ انبیا و صافات مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ واگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ هر آینه ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمین است
كُلُّهُمْ جَمِيعًا همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه بر ایمان قوم بغایت حریص بود چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آینهٔ دل مبارک
آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیت فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست و فرمود أَفَأَنْتَ آیا تو تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه میکنی مردمانرا حَتَّىٰ
يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۝ تا گردند مومنان بی مشیت من این آیت منسوخست بآیهٔ قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ ونشاید ونیست هیچ تنی را أَنْ
تُؤْمِنَ آنکه ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بارادت وتوفیق وقضای الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ ومیگماریم عذاب یا خشم میگیریم یا مسلط
میکنیم شیطانرا و حفص بیا میخواند یعنی خدای غضب می کند عَلَى الَّذِينَ بر آنانکه لَا يَعْقِلُونَ ۝ تعقل نمیکنند در حجج و آیات قُلِ انْظُرُوا بگوای
محمد مشرکانرا که طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیدهٔ سر مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجائب
فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدائع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمی کند
دیدن آیتها وَالنُّذُرُ و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ از گروهی که در علم و حکمت من واقع است
که نخواهند گروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ پس آیا چشم نمیدارند این مشرکان إِلَّا مگر ایامی را یعنی وقعها را مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل واقعهٔ آنانکه
خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه مراد نزول عذابست قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار برید
عذاب را که بشما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۝ از منتظرانم هلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّي پس ما برهانیدیم
رُسُلَنَا پیغمبران خود را هر گاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان كَذَٰلِكَ همچنین که نجات دادیم رسل

ومتابعان ایشان را حَقًّا عَلَیْنَا وعده راست و درست از انکه بوقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝ نجات میدهیم گرویدگانرا که محمد و اصحاب وی

و متابعان او ند قُلْ بگوای محمد یٰاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب باهل مکه است اِنْ کُنْتُمْ فِیْ شَكٍّ اگر هستید شما در گمان مِّنْ دِیْنِیْ از صحت دین من یا

کنم دین خود را برای شما فَلَآ اَعْبُدُ الَّذِیْنَ پس نمی پرستم آنانرا که تَعْبُدُوْنَ شما میپرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای از اصنام و ملائکه وَلٰكِنْ اَعْبُدُ اللّٰهَ

ولیکن پرستش میکنم خدای را الَّذِیْ یَتَوَفّٰىكُمْ آنخدای که میمیراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشانست وَاُمِرْتُ

و مامور شده ام اَنْ اَكُوْنَ بانکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝ از گرویدگان باحکام الٰهی و اخبار انبیا وَاَنْ اَقِمْ و دیگر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند بانکه

بپای دار وَجْهَكَ عمل خود را لِلدِّیْنِ از برای دین یعنی خالص ساز آنرا حَنِیْفًا در حالتیکه مائل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُوْنَنَّ و مباش

مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ ۝ از شرک آورندگان این خطاب متوجه بغیر آنحضرت است وَلَا تَدْعُ و مخوان مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای مَا لَا یَنْفَعُكَ آنچیزیرا

که سود نکند ترا خواندن او وَلَا یَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن آن فَاِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی یعنی بخوانی آنچنین چیزیرا فَاِنَّكَ پس بدرستیکه تو

اِذًا مِّنَ الظّٰلِمِیْنَ ۝ هنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وَاِنْ یَّمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو مرضی یا شدتی یا فقری

فَلَا كَاشِفَ لَهٗ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آنرا اِلَّا هُوَ مگر او که الله است وَاِنْ یُّرِدْكَ بِخَیْرٍ و اگر خواهد بتو صحتی یا راحتی

و غنا فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِهٖ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل او را وضع فضل در موضع ضمیر دلیلست بر آنکه حق سبحانه متفضل است

بارادت خیر بر بندگان خود و بی استحقاق از ایشان هیچ نیست در پیش تو در مصلحت خویش چه دانی خوش باش گرت نیست که بی مصلحتی نیست یُصِیْبُ بِهٖ میرساند

فضل خود را مَنْ یَّشَآءُ بانکه میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود وَهُوَ الْغَفُوْرُ و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید الرَّحِیْمُ ۝ مهربانست

پس بطاعت امید در رحمت او بندید قُلْ یٰاَیُّهَا النَّاسُ بگوای مردمان قَدْ جَآءَكُمُ الْحَقُّ بدرستیکه آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست مِنْ رَّبِّكُمْ از نزد

پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدٰی پس هر که راه یافت بایمان و طاعت فَاِنَّمَا یَهْتَدِیْ پس جز این نیست که راه مییابد لِنَفْسِهٖ

برای نفس خود یعنی منفعت او عائد بدوست وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فَاِنَّمَا یَضِلُّ پس همین است که گمراه میشود عَلَیْهَا بر نفس خود

یعنی وبال آن ضلال بدوست وَمَآ اَنَا و نیستم من عَلَیْكُمْ بِوَكِیْلٍ ۝ بر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد و میا ملی فرموده که آیت السیف ناسخ این

آیت ست وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا یُوْحٰٓی اِلَیْكَ آنچیزی را که وحی کرده میشود بسوی تو با امتثال و تبلیغ آن وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت و در ایذائیکه

بتو رسد شکیبائی و رز حَتّٰی یَحْكُمَ اللّٰهُ تا وقتیکه حکم کند خدای بنصرت تو یا امر کند بقتال ایشان و جزیه کتابی وَهُوَ خَیْرُ الْحٰكِمِیْنَ ۝ و اوست بهترین حکم کنندگان

زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا غلط ست بر سر اثر در احتیاج بحینه و گواه ندارد بیت از سفیدی تا سیاهی گیر تا لوح و قلم یک رقم از خط حکمش نیست خیر الحاکمین +

سورة هود مكية وهي مائة وثلث وعشرون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝

الٓرٰ در احقاق فرموده که حروف مقطعه بنسبت اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و موید این قول است آنکه شعبی از معنی

مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه و بعضی برانند که معنی الٓرٰ آنست که انا الله آری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان و معصیت عاصیان را

و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید كِتٰبٌ این کتابیست صفت او این که اُحْكِمَتْ استوار کرده شده است

اٰیٰتُهٗ آیتهای او بحجج و دلائل یا منتظم گشته است بنظم محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه

یا تفصیل داده شده است بوانچه بندگان بدان محتاج اند بیان چنین شده است مِنْ لَّدُنْ حَكِيمٍ از نزدیک حکم کننده یا محکم سازنده خَبِيرٍ ○ دانا بهمه چیزها است أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ برای آنکه تا نپرستید إِلَّا ٱللَّهَ مگر خدای را إِنَّنِى لَكُم بدرستیکه من شما را مِّنْهُ از وی یعنی با مر وی نَذِيرٌ بیم کننده بعقوبت بر شرک وَبَشِيرٌ ○ و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَأَنِ ٱسْتَغْفِرُوا۟ رَبَّكُمْ و دیگر احکام تفصیل آیات برای آنست تا آمرزش طلبید از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوٓا۟ إِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده يُمَتِّعْكُم تا برخورداری دهد شما را مَّتَٰعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر شما را ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما از زندگانی بهره یابید و تندرستی إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقت نام برده شده که آخر عمر مقدر است محققان گفته اند متاع حسن رضاست بانچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطائف امام قشیری قدس سره مذکور است که برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بدست وی گزارده شود وَيُؤْتِ و تا بدهد خدای كُلَّ ذِى فَضْلٍ مر هر خداوند فضلی را فَضْلَهُۥ ثواب جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ذو فضل کسیست که حسنات او فاضل باشد از سیئات او جوزجانی قدس سره گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام او نشان فضل نوشته باشند و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید **مصرع** آنرا که بداده اند و بازنگیرند وَإِن تَوَلَّوْا۟ و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فَإِنِّىٓ پس بدرستیکه من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ○ از عذاب روز بزرگ که قیامت است و در تیسیر گوید که روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت و آن ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا حدیکه مرده و مردار میخوردند إِلَى ٱللَّهِ بسوی مجازات خدا است مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ و او بر همه چیزها از اعاده و اثابه و تعذیب قَدِيرٌ ○ توانا است آورده اند که جمیع مشرکان بیباک که عداوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم میورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی بایکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پرده ها فروگذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراگیریم در عداوت محمد کسی چگونه بران اطلاع یابد حق سبحانه آیت فرستاد که أَلَآ إِنَّهُمْ بدانید که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ فراهم میگیرند سینهای خود را بر عداوت حبیب من یا دو تا میگردانند آنرا دو تا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میگیرند لِيَسْتَخْفُوا۟ تا پنهان دارند مِنْهُ از خدا أَلَا حِينَ بدانید آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را یعنی در فراش خود جای گیرند يَعْلَمُ میداند خدای مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنند در سینه وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبان یعنی سر و علانیه ایشان بنسبت علم وی یکسانست إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بدرستیکه او دانا است بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ○ باسراری که در سینهاست و گویند ذات الصدور دلها اند حق سبحانه مضمرات آنرا میداند **بیت** ای که در دل نهان کنی سرّی آنکه دل آفریده میداند • در اسباب نزول آورده که این آیت در شان اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بوده بملازمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمدی سخنان خوش آینده ادا کردی و لاف محبت و هواداری زدی اما ظاهرش بخلاف باطنش بود درونش تیره و بیرونش روشن مینمود و حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه ماریست درونش زهر و بیرونش نقش و نگار است **بیت** صورت ظاهر ندارد اعتبار • باطنی باید مبرا از غبار •

وَمَا مِن دَآبَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِى ٱلْأَرْضِ در زمین مراد جمیع حیوانات اند إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ مگر بر خدا است رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضل و رحمت آیراد لفظ علی که قید وجوبست در شرع بجهت تحقیق اصول و تقسیمت برزق و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خدا است یا بمعنی الی است یعنی روزی همه مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند وَيَعْلَمُ و میداند خدای تعالی مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوان در حین حیات وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده است

نصف ٦

الجزو الثاني عشر

مستقر مسکن حیوانات ست از زمین و آب و هوا و مستودع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کُلٌّ همه که یاد کرده شده اند از جنبندگان و مستقر و
مستودع ایشان مذکور و مسطور ست فِيْ كِتٰبٍ مُّبِيْنٍ ۝ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وَهُوَ الَّذِيْ و اوست آنکه خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها
و زمین را فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه بود و آخر او آدینه وَّكَانَ و بود پیش از آفریدن ارض و سما عَرْشُهٗ عَلَى الْمَآءِ
عرش او بر آب و در بعضی از تفاسیر آورده که حق تعالی در مبداء آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی
باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در تفوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم ست مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی
بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود اَيُّكُمْ کدام شما اَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتراست
از روی عمل یعنی شکر بیشتر ست بدین نعمت یا تصدیق که کامل تر ست در قرار عرش بر آب تفوق آب بر باد وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گوئی تو ای محمد مر قوم خود را
اِنَّكُمْ مَّبْعُوْثُوْنَ بدرستیکه شما برانگیخته شدگانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لَيَقُوْلَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا هر آئینه گویند آنانکه بگرویدند اِنْ
هٰذَآ نیست این سخن که در باب بعث میگوئید اِلَّا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ ۝ مگر مانند سحری آشکارا در فریب یا در بطلان وَلَئِنْ اَخَّرْنَا و اگر تاخیر کنیم
عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذابیکه وعده کرده ایم اِلٰٓى اُمَّةٍ مَّعْدُوْدَةٍ تا هنگام شمرده شده یعنی وقت معلوم لَّيَقُوْلُنَّ هر آئینه گویند
از روی استهزا مَا يَحْبِسُهٗ ؕ چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع اَلَا يَوْمَ يَاْتِيْهِمْ بدانید آنروزی که بیاید عذاب بر ایشان که روز بدرست
لَيْسَ مَصْرُوْفًا نباشد آن عذاب باز داشته عَنْهُمْ از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و دمیاطی فرموده است
که این عذاب قتل جبرئیل مر مستهزیان را چنانچه مضمون اِنَّا كَفَيْنٰكَ الْمُسْتَهْزِءِيْنَ از ان خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَحَاقَ بِهِمْ
و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع ست یعنی گویا که فرا گرفته است جهات ایشان را مَّا كَانُوْا آنچه بودند که
بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ بدان استهزا میکردند و بر وقوع آن استعجال مینمودند وَلَئِنْ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را مِنَّا رَحْمَةً ع ۸
از نزد ما نعمتی و رحمتی که دریابد لذت آنرا ثُمَّ نَزَعْنٰهَا پس باز ستانیم آنرا مِنْهُ ج از و اِنَّهٗ لَيَـُٔوْسٌ بدرستیکه او ناامید ست بجهت بی صبری و عدم اعتماد
بر کرم ما كَفُوْرٌ ۝ ناسپاس ست در نعمت گذشته وَلَئِنْ اَذَقْنٰهُ و اگر بچشانیم او را نَعْمَآءَ نیکوئی چون صحت و غنا بَعْدَ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ بعد از سختی
که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر لَيَقُوْلَنَّ هر آئینه گوید ذَهَبَ السَّيِّاٰتُ عَنِّيْ ؕ برفت بدیها یعنی مصائب مکاره که مرا بدی می آمد و دور شد از من
اِنَّهٗ بدرستیکه انسان لَفَرِحٌ شادمان ست بنعمت و مغرور بآن فَخُوْرٌ ۝ نازنده و فخر کننده بر مردمان فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت قیام نمی
اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا مگر آنانکه شکیبائی نمودند در محنت و بلا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ ؕ و کردند عملهای نیکو یعنی وظائف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و بلا
اُولٰٓئِكَ آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوف اند لَهُمْ مر ایشانراست مَّغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَّاَجْرٌ كَبِيْرٌ ۝ و مزدی بزرگ که اقل آن
بهشت ست شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتیست که همه نعیم بهشت در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا بیت مارا بهشت بهر لقای تو
درخور ست بی پرتو جمال تو جنت محقر ست آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیمات
میکردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزا سلوک مینمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو ندادند یا ملکی را بتصدیق تو
نفرستادند حضرت رسالت پناه صلعم از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت ایشان تنگدل می شد حق سبحانه و تعالی برای تهییج آن حضرت در اداء
رسالت و عدم مبالات برد و انکار ایشان آیت فرستاد فَلَعَلَّكَ تَارِكٌۢ پس شاید که تو ترک کننده باشی آیا ماتریدی رح میگوید استفهام بمعنی نهی ست
یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوْحٰٓى برخی از آنچه وحی کرده شده اِلَيْكَ بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست از سب آلهه وَضَآئِقٌۢ بِهٖ و تنگست

باظهار آن صَدْرُكَ سینه تو اَنْ يَّقُوْلُوْا از ترس آنکه گویند لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است عَلَيْهِ كَنْزٌ بر وی گنجی که نفقه کند بر مردمان
تا بسبب آن تابع او شوند اَوْ جَآءَ مَعَهٗ یا چرا نیامد با او مَلَكٌ فرشته بحجت گواهی بر نبوت او و تو بسبب این مقالات از ادای رسالت باز ممان
اِنَّمَآ اَنْتَ نَذِيْرٌ جز این نیست که تو بیم کننده بر تو انذار است و بس و تو در آن تقصیر نمی نمائی پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد **بیت**
شب مهتاب مه را بر سماک * از سگان و وع وع ایشان چه باک * وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه چیز وَّكِيْلٌ ○ گواه است یا نگهبان یا کارگذار
آنکه کارها باو گذار، و نگهدار آنکه خود را بدو سپارد پس توکل برو کن و از گفت و شنود هر سود و غیره باک مدار اَمْ يَقُوْلُوْنَ بلکه میگویند کافران افْتَرٰىهُ
بر بیبافد آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود می سازد قُلْ فَاْتُوْا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِّثْلِهٖ مثل قرآن در بیان حسن نظم
مُفْتَرَيٰتٍ بر بافته از نزدیک خود یعنی زعم شما آنست که قرآن را از خود بر میتوان بافت و من این گمان می برید که از خود میسازم شما فصحای عرب اید
پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشای مثل این کلام بلکه شما از من قادرترید جهت وقوف شما بر قصص و اخبار و قدرت شما بر انشای اشعار وَّادْعُوْا مَنِ
اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر که توانید مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ○ اگر هستید شما راست گویان
که این کلام مفتری و مختلف است و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیت دیگر آمد فاتوا بسورة من مثله * و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز
بر همه کس ظاهر شد فَاِلَّمْ يَسْتَجِيْبُوْا لَكُمْ پس اگر اجابت نکردند مر شما را در آنچه گفتند از اتیان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد
وگفته اند مراد مومنان اند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر صلعم و میگفتند که حضرت را مفتری میگوئید شما نیز بافترای او معارضه کنید پس
حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند فَاعْلَمُوْٓا پس بدانید که اَنَّمَآ اُنْزِلَ آنچه فرو فرستاده شد بِعِلْمِ اللّٰهِ بعلم خدا است یعنی
ملتبس بعلمیکه خاصه او ست و آن علم است بمصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد وَاَنْ لَّآ اِلٰهَ و بدانید آنکه نیست معبودی بسزا اِلَّا هُوَ
مگر او که عالم است بآنچه غیر او نداند و قادر است بآنچه غیر او نتواند فَهَلْ اَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُّسْلِمُوْنَ ○ ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز
می تواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد مَنْ كَانَ هر که باشد از دنائت همت يُرِيْدُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا خواهد
زندگانی دنیا وَزِيْنَتَهَا و آرایش آنرا در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که عام است مر جمیع
مردمان را هر که از ایشان باحسان و اعمالیکه ازو صادر شود به برخورداری دنیا خواهد نظر او در آخرت نباشد نُوَفِّ اِلَيْهِمْ تمام باز گذاریم بدیشان
اَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان را فِيْهَا در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِيْهَا و ایشان در دنیا لَا يُبْخَسُوْنَ ○
کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه آنانند که لَيْسَ لَهُمْ نباشد ایشان را فِي الْاٰخِرَةِ در آن سرای دیگر اِلَّا النَّارُ
مگر آتش دوزخ چه ایشان را استیفا فرموده که بر صورت اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و عزائم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت
است مانده وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوْا آنچه کرده اند فِيْهَا در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند
وَبٰطِلٌ و ناچیز است فی نفس الامر مَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ○ آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن اَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلٰى بَيِّنَةٍ
برهانی مِّنْ رَّبِّهٖ از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب وَيَتْلُوْهُ و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلیست شَاهِدٌ مِّنْهُ گواهی
از خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآن است برابر باشد با کسیکه زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند و گفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتاب اند
یا هر مومن مخلص و شاهد پیغمبر است و گفته اند صاحب بینه پیغمبر است و تابع او ست شاهدی که آن جبرئیل است یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی
یا صورت آنحضرت که هر که بدیده انصاف درو نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره مبارک او مشاهده نمودی **شعر** ای صبح سعادت ز جبینت هویدا * وی حسن حسنت تبارک و تعالی

بعضی برانند که بینه قرآن ست و یتلوه بمعنی یقرؤه و شاهد جبرئیل ست یا لسان حضرت رسالت پناه یا اعجاز و نظم او و اگر یتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیل ست و در زاد المسیر
آورده که انجیل تابع قرآن ست بتصدیق و بشارت اگرچه قبل از نزول قرآن نازل شده است وَمِنْ قَبْلِهٖ و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده كِتٰبُ مُوْسٰٓى کتاب
موسی یعنی توریت چه او نیز در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع ست یعنی موافق ست مر قرآن را اِمَامًا در حالتیکه توریت پیشوا بوده مر اهل دین را
وَّرَحْمَةً و سبب بخشایش بر منزل علیهم که مومنان اند اُولٰٓئِكَ آن گروه که صاحب بینه اند يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ میگروند بقرآن وَمَنْ يَّكْفُرْ بِهٖ
و هر که کافر شود بقرآن مِنَ الْاَحْزَابِ از گروهی چند که اهل مکه اند و آنکه حزب ایشانست در عداوت پیغمبر فَالنَّارُ مَوْعِدُهٗ پس آتش دوزخ
وعده گاه اوست و لا محاله بدان رسد فَلَا تَكُ پس مباش فِيْ مِرْيَةٍ مِّنْهُ در گمان ازین موعد اِنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه این وعده درست
و راست است مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر از مردمان لَا يُؤْمِنُوْنَ ۝ نمیگروند بآن و تصدیق نمیکنند
وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰى از آنکس که بربندد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک کند
برای او اُولٰٓئِكَ آن گروه مفتریان يُعْرَضُوْنَ عرض کرده خواهند شد در موقف عَلٰى رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَيَقُوْلُ الْاَشْهَادُ و خواهند
گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هٰٓؤُلَآءِ الَّذِيْنَ این گروه آنانند
که از روی عناد كَذَبُوْا عَلٰى رَبِّهِمْ دروغ گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریک اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ بدانید که لعنت خدای
عَلَى الظّٰلِمِيْنَ ۝ بر ستمکاران ست یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند و میگوید الَّذِيْنَ يَصُدُّوْنَ
آنانکه باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از دین او وَيَبْغُوْنَهَا عِوَجًا و میجویند یعنی وصف میکنند راه خدای را بکجی و انحراف
از راستی وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و ایشان بدان سرای باقی هُمْ كٰفِرُوْنَ ۝ ایشان ناگرویدگانند تکریر ضمیر جهت تاکید کفر ایشان ست بآخرت
اُولٰٓئِكَ آن گروه کافران لَمْ يَكُوْنُوْا نباشند مُعْجِزِيْنَ عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب خود فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُمْ
و نیست مر ایشانرا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بغیر از خدای مِنْ اَوْلِيَآءَ هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه يُضٰعَفُ افزون کرده شود ربع
لَهُمُ الْعَذَابُ برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب گردند بجهت ضلال و اضلال مَا كَانُوْا نبودند که در دنیا يَسْتَطِيْعُوْنَ السَّمْعَ توانستندی
شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند وَمَا كَانُوْا يُبْصِرُوْنَ ۝ و نبودند که بدیدندی یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند اُولٰٓئِكَ
الَّذِيْنَ آن گروه آنانند که در بازار معامله خَسِرُوْٓا اَنْفُسَهُمْ زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بنفس ایشان گرد وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان
مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ۝ آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست مطالب لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ بیشک و بیشبهه ایشان فِي الْاٰخِرَةِ
در آن سرای هُمُ الْاَخْسَرُوْنَ ۝ ایشانند زیانکارتر از همه زیانکاران چه پرستش بتان را بپرستش خدای خریده اند و متاع دنیای فانی را بنعیم
عقبای باقی اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش ست قطعه ای آنکه بدین ملک دنیا داری دل بستیت * زانکه دنیا جز محنت و زحمت نه آسایش ست *
نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی * اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش ست * اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه از روی اخلاص گرویده اند
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند عملهای شایسته از ادای فرائض و تعبد بنوافل وَاَخْبَتُوْٓا اِلٰى رَبِّهِمْ و آرام گرفته اند بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند
مر او را یا باز گشته اند از ماسوی الله منقطع شده اند اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ آنان ملازمان بهشت اند هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ۝ ایشان در بهشت جاویدان
دائم و باقی اند مَثَلُ الْفَرِيْقَيْنِ صفت این دو گروه که مومن اند و کافر كَالْاَعْمٰى وَالْاَصَمِّ مانند کور و کر اند وَالْبَصِيْرِ وَالسَّمِيْعِ مانند بینا و شنوا
هَلْ يَسْتَوِيٰنِ آیا برابر اند این دو فریق مَثَلًا در صفت و شبه یعنی برابر نیستند اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ ۝ آیا پس پند نمیگیرید ع

تشبیه کرده است کافران را بنابینا بجهت عدم مشاهده او مرآیات قدرت را و بنا شنوا بجهت تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مومنان بسمیع و بصیر بجهت
آنست که حال مومنان بسمیع و بصیر بضد احوال کافرانست و در بحر الحقائق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنست که باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر
کسے است که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر نماید
و بحقیقت بصیر کسیست که دیده بصیرتش مکحل * و بی بصر جلا یافته باشد و سمیع کسیست که گوش همتش بگوشواره * و بی سمیع * آراسته بود هر که بخدا بیند
جز بخدا نبیند و هر که بخدا شنود جز از خدا نه شنود * در باغی گوشی که بحق باز بود در همه جا * از هیچ سخن نشنود الا از خدا * وان دیده که از نور پذیرد او را * هر ذره بود
آئینه دوست نما * وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا و بدرستیکه فرستادیم ما نوح را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او پس گفت مر ایشان را إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من شما را نَذِيرٌ
بیم کننده ام مُبِينٌ ○ هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان میکنم یا نذیرم أَن لَّا تَعْبُدُوا به آنکه نه پرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را اگر پرستش و تابع
إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ○ عذاب روزی را که مولم است آن عذاب و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست از برای
وقوع الم درو فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف و رؤسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِن قَوْمِهِ از قوم نوح مَا نَرَاكَ نمی بینیم ترا إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا
مگر بشرے مانند ما یعنی فضل فرقی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بود به نبوت و بر ما واجب گردد اطاعت تو از تو در نمی یابیم ایشان همه کل بشریه دیدند و از درک
حقائق انسانی غافل ماندند مثنوی همسری با انبیا برداشتند * اولیا را همچو خود پنداشتند * گفته اینک ما بشر ایشان بشر * ما و ایشان بسته خوابیم و خور * این
ندانستند ایشان از عمی * در میان فرقی بود بی منتهی * هر دو گون زنبور خوردند از یک محل * زین یکی شد زهر و زان دیگر عسل * هر دو گون آهو گیا خوردند و آب *
زان یکی شد خون و زین دیگر مشک ناب * آن دو نی خوردند از یک آب خور * این یکی خالی و دیگر پر شکر * صد هزاران اینچنین اشباه بین * فرق شان هفتاد ساله راه بین *
وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه هُمْ أَرَاذِلُنَا ایشان فرودان و فرومایگان مااند بَادِيَ الرَّأْيِ
در ظاهر رای یعنی تبع ایمان آورده‌اند بی تفکری و تاملی یا متابعان تو همه اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان بیند صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ
و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بَلْ نَظُنُّكُمْ بلکه گمان میبریم شما را كَاذِبِينَ ○ دروغگویان
یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قَالَ گفت نوح يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای گروه من خبر دهید مرا إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر هستم بر حجتی
هویدا مِّن رَّبِّي از نزد پروردگار من که بصحت دعوی من گواهی دهد وَآتَانِي و بدهد خدای مرا رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِ بخشایش از نزد خود که نبوت است
فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده باند بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خوانند یعنی پوشیده گردانند آن حجت را بر شما بسلب معرفت آن و منع علم شما از آن أَنُلْزِمُكُمُوهَا
آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را بقبول آن و گفته‌اند استفهام بمعنی نفی ست یعنی الزام نکنیم شما را بر اهتدا بران وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ○ و حال آنکه شما مر آن حجت را
کارهان و ناخواهندگانید قتاده رح فرموده که اگر نوح ع توانستے الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردگار است تا هر جا که خواهد عدل او گرا اند و نائب فضل او
گرا خواهد مثنوی یکی را بخوانی که مقبول ماست * یکی را برانی که مخذول ماست * بد و نیک امر ترا بنده‌اند * بتسلیم حکمت سر افگنده‌اند * وَيَا قَوْمِ
و ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت ضمیر علیه کنایه غیر مذکورست مَالًا طلب مالی و خواسته را که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید
اگر ادا کنید یا مرا تهمت بود اگر ادا کنید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم نوح ع میگفتند ای نوح اراذل
و ادانی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح ع در جواب ایشان میفرمود وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا و نیستم من راننده آنها که گرویده اند
إِنَّهُم بدرستیکه ایشان مُّلَاقُو رَبِّهِمْ ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و بقرب او فائز خواهند بود پس چگونه برانم ایشانرا وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن می بینم
شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ ○ گروهی نادان که نمیدانید قدر انبیا را وَيَا قَوْمِ و ای گروه من مَن يَنصُرُنِي کیست که مرا یاری دهد و منع کند مِنَ اللَّهِ

از عذاب خدا اِنْ طَرَدْتُّهُمْ ط اگر برانم ایشان را اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ ○ آیا پند نمی‌گیرید که التماس طرد ایشان نمی‌باید کرد گفتند تو این جماعت ایشان سکینی و حال
ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تو اند نوح فرمود که وَلَآ اَقُوْلُ لَكُمْ و نمی‌گویم شما را که البته عِنْدِیْ خَزَآئِنُ اللّٰهِ نزدیک من خزینهای علم
خداوندیست وَلَآ اَعْلَمُ الْغَیْبَ و نمیدانم غیب تا از بواطن مردمان خبر دهم وَلَآ اَقُوْلُ و نمی‌گویم اِنِّیْ مَلَكٌ بدرستیکه من فرشته ام تا شما گوئید که ما انت
الا بشر مثلنا وَلَآ اَقُوْلُ و نمی‌گویم لِلَّذِیْنَ تَزْدَرِیْٓ مر آنان را که بخواری در ایشان می‌نگرد اَعْیُنُكُمْ چشمهای شما و بجهت فقر ایشان را ارذل میگوئید لَنْ
یُّؤْتِیَهُمُ اللّٰهُ خَیْرًا ط که نخواهد داد خدا ایشان را نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده است بهتر از آنست که شما را در دنیا داده اَللّٰهُ اَعْلَمُ
خدای داناتر است بِمَا فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ ۚ بآنچه در نفسهای ایشان است از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر اِنِّیْٓ اِذًا لَّمِنَ الظّٰلِمِیْنَ ○
بدرستیکه من آن هنگام باشم از ستمکاران چون نوح با ایشان بر این نهج مکالمه کرد قَالُوْا گفتند یٰنُوْحُ قَدْ جٰدَلْتَنَا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فَاَكْثَرْتَ
جِدَالَنَا پس بسیار کردی جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ پس بیار آنچه مراد میده وادی از عذاب اِنْ
كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ○ از راستگویان در وعید خود قَالَ گفت نوح اِنَّمَا جز این نیست یَاْتِیْكُمْ بِهِ اللّٰهُ بیارد بشما خدای
عذاب را اِنْ شَآءَ اگر خواهد عاجلا یا آجلا وَمَآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزِیْنَ ○ و نیستید شما عاجز کنندگان خدای از تعذیب خود یا آنکه بستیزید یا بگریزید وَلَا یَنْفَعُكُمْ
و سود نمیدارد شما را نُصْحِیْٓ نصیحت کردن من اِنْ اَرَدْتُّ اگر خواهم اَنْ اَنْصَحَ لَكُمْ آنکه نصیحت کنم مر شما را اِنْ كَانَ اللّٰهُ یُرِیْدُ اگر هست
خدا که میخواهد اَنْ یُّغْوِیَكُمْ ط آنکه شما را گمراه سازد و درین کلام تقدیم و تاخیر است تقدیرش آنکه اگر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم
شما را از نصیحت نفع نه بینید هُوَ رَبُّكُمْ قف اوست آفریدگار شما و متصرف در همه کار شما وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ ○ و بسوی او باز گردیده خواهید شد
و باعمال بد جزا خواهید یافت اَمْ یَقُوْلُوْنَ بلکه میگویند قوم تو افْتَرٰىهُ ط بر بافته است وحی را از پیش خود و بخدا نسبت کرده قُلْ اِنِ افْتَرَیْتُهٗ بگو اگر بر بافته‌ام
وحی را فَعَلَیَّ اِجْرَامِیْ پس برمنست وبال گناه کرده من وَاَنَا بَرِیْٓءٌ و من بیزارم مِّمَّا تُجْرِمُوْنَ ○ از آنچه گناه میکنید به نسبت دادن افترا بمن ۱۱ ع
وَاُوْحِیَ و وحی کرده شد اِلٰی نُوْحٍ بسوی نوح اَنَّهٗ لَنْ یُّؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ آنکه ایمان نخواهند آورد از قوم تو اِلَّا مَنْ قَدْ اٰمَنَ مگر آنکه ایمان آورده
فَلَا تَبْتَىِٕسْ پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوْا یَفْعَلُوْنَ ○ بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذای تو
عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد و بند وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی را بِاَعْیُنِنَا بنظر ما بامین ملائکه که مدد کار تو اند وَوَحْیِنَا
و وحی کردن ما بتو در ساختن آن ابن عباس فرموده که نوح نمیدانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد که بسازد چون سینه مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِیْ
و خطاب مکن با من فِی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا در باره آنان که ستم کردند یعنی از من مخواه نجات هیچ کافری و دفع عذاب از ایشان اِنَّهُمْ مُّغْرَقُوْنَ ○ بدرستیکه
ایشان غرقه شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق و در خبر آمده که نوح چوب کشتی طلبید و بیان... سال... جهت بعضی
مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شده و ایشان در متابعت آبا کرده ایمان نیاوردند... ساختن کشتی است ...
وَیَصْنَعُ الْفُلْكَ و نوح میساخت کشتی را وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَیْهِ و هرگاه که بگذشتندی بر او مَلَاٌ مِّنْ قَوْمِهٖ گروهی مهتران از قوم او سَخِرُوْا
مِنْهُ ط افسوس کردندی بر وی که کشتی را در بیابان میساخت و دور از آب گفتندی کشتی میسازی ای نوح و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی و آخر نجار شدی
قَالَ اِنْ تَسْخَرُوْا مِنَّا نوح گفت که اگر سخریه میکنید با ما فَاِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما كَمَا تَسْخَرُوْنَ ط همچنانکه شما افسوس میکنید
با ما فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ لا پس زود باشد که بدانید مَنْ یَّاْتِیْهِ آنکس که بیاید بدو عَذَابٌ یُّخْزِیْهِ عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است
وَیَحِلُّ عَلَیْهِ و فرود آید بدو عَذَابٌ مُّقِیْمٌ ○ عذابی دایم در آخرت که آن حرق است پس نوح کشتی ساخت در ... سال طول او ... گز

وگفته اند هزار و دویست ذرع و عرض آن پنجاه گز و گویند ششصد ذرع و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سی و سه و غیر از اینها نیز گفته اند و آنرا سه طبقه مرتب ساخت و بقیر
مطلی گردانید و بحکم الهی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه سفلی و سباع و بهائم را در وسطی و آدمیان با امتعه و اغذیه در علیا جاے مقرر فرمود و در تهیه
اسباب اتمام این مهام مشغول می بود حَتّٰٓى اِذَا جَآءَ اَمْرُنَا تا وقتیکه آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب وَفَارَ التَّنُّوْرُ و بجوشید آب از تنور و آن تنورے بود از سنگ
که حوا در وی نان پختی و بمیراث بنوح رسیده بود و نشان عذاب آن بود که آب از آن تنور برجوشید پس چون امارت عذاب پدید آمد قُلْنَا احْمِلْ گفتیم نوح را
که بردار فِيْهَا در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر جنسے دو جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفتی میکنند اثْنَيْنِ دو تا نر و ماده و حفص بتنوین کل میخواند یعنی
از هر نوع حیوانے دو جفت بکشتی بر وَاَهْلَكَ و کسان خویش را که مسلمانند بکشتی در آر اِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ
بر وی قول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعان است و واعله که پسر و زن نوح ؑ بودند وَمَنْ اٰمَنَ و بردار در کشتی هر کس را نیز که ایمان آورده وَمَآ اٰمَنَ
و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده مَعَهٗ با نوح ؑ اِلَّا قَلِيْلٌ مگر اندکے از مردمان که زوجه مسلم آن بود و سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان
هفتاد و دو تن از زن و مرد و غیر ایشان که مجموع هفتاد و نه تن بودند و با نوح ؑ هشتاد تن پس نوح ؑ ایشان را به نزدیک کشتی در آورد و سر پوشے که ترتیب
داده بود بر بالاے کشتی پوشید و از زمین چهل شبانه روز آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد وَقَالَ و گفت نوح علیه السلام
ارْكَبُوْا فِيْهَا سوار شوید در کشتی در حالتیکه گوئید بِسْمِ اللّٰهِ یعنی نام خداے برید مَجْرٖىهَا در وقت راندن کشتی وَمُرْسٰىهَا و بهنگام بازداشتن
آن و گفته اند بنام خدمت رفتن و ایستادن آن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندے و چون خواستندی که ساکن شود
بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح ؑ ایشان را بدین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت اِنَّ رَبِّيْ بدرستیکه پروردگار من لَغَفُوْرٌ آمرزنده مومنان
ربع است رَّحِيْمٌ مهربان بدیشان که از بلای طوفان نجات میدهد وَهِيَ تَجْرِيْ بِهِمْ و کشتی می برد ایشان را فِيْ مَوْجٍ در موجها که از
عظمت بود كَالْجِبَالِ مانند کوهها وَنَادٰى و آواز داد نُوْحُ ِۨابْنَهٗ نوح ؑ مر پسر خود کنعان را و گویند نام او یام بود وَكَانَ فِيْ مَعْزِلٍ
و حال آنکه بود بر کرانه آن کشتی و پدر او را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت يٰبُنَيَّ ارْكَبْ مَّعَنَا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی
وَلَا تَكُنْ و مباش مَّعَ الْكٰفِرِيْنَ با ما گرویدگان که غرق شوی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متفق بودے
قَالَ گفت در جواب پدر سَاٰوِيْٓ زود باشد که باز گردم و پناه برم اِلٰى جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت رفعت يَّعْصِمُنِيْ نگاهدارد مرا مِنَ الْمَآءِ
از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح ؑ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاهدارنده نیست امروز که منع کند چیزی را مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ از عذاب خداے اِلَّا مَنْ رَّحِمَ
مگر آنکس که می بخشد خداے و گویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق و عیشة راضیة یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای برو بخشد و در اثنای
این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت وَحَالَ و حائل شد بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر و پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِيْنَ
پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح ؑ از کوفه یا از هند یا از عین ورده که موضعی است بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب کشتی تمام روی زمین
بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيْلَ و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت يٰٓاَرْضُ
ابْلَعِيْ ای زمین فرو بر مَآءَكِ آب خود را که بیرون آورده وَيٰسَمَآءُ اَقْلِعِيْ و ای آسمان باز گیر آب را که فرو گذاشته وَغِيْضَ الْمَآءُ
و کم کرده شد آب بر روے زمین وَقُضِيَ الْاَمْرُ و گزارده شد کاری که حکم حق تعالی بدو متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ
و قرار گرفت کشتی عَلَى الْجُوْدِيِّ بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِيْلَ و گفتند بُعْدًا
ربع دوری و هلاکت باد لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ مر گروه ستمکاران یعنی کافران را و چون نوح ؑ با قوم از کشتی بیرون آمدند آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت

وقوم

وجوه عاشورا نیست شد این آیت در غایت فصاحت و بلاغت ست و در مفتاح و کشاف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغة و غیر آن وجوه فصاحت و بلاغت آن
سخن گفته اند و در بیان نظام غریب و اسلوب عجیب نکتها درایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت میدان سخنوری سعت ایراد
آن ندارد و حواله و توقف بر دقائق و رقائق این حال بمطالعه این محل در جواهر التفسیر میرود و من الله التوفیق مصرع یغوص البحر من طلب اللآلی مصرع
گوهر طلبی روی سوی دریا کن ❊ وَنَادَىٰ نُوحٌ و بخواند نوح ع رَّبَّهُ پروردگار خود را فَقَالَ پس گفت رَبِّ ای آفریدگار من إِنَّ ابْنِي
بدرستیکه پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بوده و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستیکه وعده تو راست
ست وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ○ و تو حاکم ترین حکم کنندگانی بحکمت درین جهت آنام با تر بدی درتاویلات آورده که نوح ع از کفر پسر خبر نداشت و اگر خبر
داشتی این سوال نکردی چه حق سبحانه تعالی فرموده بود و لا تخاطبني في الذين ظلموا و چون این سوال فرمود جواب در رسید قَالَ گفت خدای يَا نُوحُ إِنَّهُ
ای نوح بدرستیکه پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستیکه او خداوند عمل ست غَيْرُ صَالِحٍ نیک و شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ
پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بدان چیز دانشی یعنی چیزیکه دران از پرسیدن آنرا ندانی مپرس یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون کفر
پسر تو از من سوال مکن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستیکه من پند میدهم ترا و منع میکنم أَن تَكُونَ از آنکه باشی مِنَ الْجَاهِلِينَ ○ از نادانان بسوال غیر جائز قَالَ رَبِّ
گفت نوح ع ای پروردگار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستیکه من پناه میگیرم بتو بعد ازین أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي آنچه نباشد مرا بِهِ عِلْمٌ
بآن چیز دانائی یعنی بجواز سوال از آن وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و نه بخشائی بر من أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ ○ باشم از زیانکاران قِيلَ يَا نُوحُ
گفته شد که ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِّنَّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ و برکتها و زیادتیها عَلَيْكَ بر تو یعنی در
نسل تو ما آدم ثانی باشی در انساب آدمیان تو و قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح ع و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود
سام پدر عرب و فرس ست و یافث پدر ترک و حام پدر هند وَعَلَىٰ أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِّمَّن مَّعَكَ از آنها که با تو اند یعنی آنهاکه ناشی میشوند
از جمعیکه با تو اند یعنی مومنان وَأُمَمٌ و از آنها که با تو اند ناشی خواهند شد امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی
عیش و سعت رزق ثُمَّ يَمَسُّهُم پس برسد ایشانرا مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ از نزد ما عذابی دردناک در آخرت مراد کفار اند در وسیط از قرطی رحمه الله
نقل میکند که هیچ مومن و مومنه نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که او داخل ست درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که دخل دارد درین تمتع و عذاب
تِلْكَ این قصه که مذکور شد مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب که ما بواسطه جبرئیل ع نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آنرا بسوی تو مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا
نبودی که بدانی آنرا أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو و نه قوم تو که قریش اند مِن قَبْلِ هَٰذَا پیش ازین وقت فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر ایذای قوم
و مشقت تبلیغ رسالت همچنانکه نوح ع صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستیکه عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِينَ ○ مر پرهیزگاران راست در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت
بدرجات علیا پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بستگیهاست و شکیبائی علاج خستگیهاست نتیجه شکیبائی ظفرست و کار صابران بر و زبرست مثنوی نیست
کلید گنج مقصود ❊ بی صبر در مراد نگشود ❊ گر صبر کنی مراد یابی ❊ وز پای در افتی ار شتابی ❊ گر صبر کنی بصبر منشیک ❊ دولت بتو آید اندک اندک ❊ وَإِلَىٰ
عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان هود را و برادری بجهت نسب است چنانچه در سوره اعراف گذشت قَالَ گفت هود علیه السلام
يَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را بیگانگی مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز وی شما او را شریک اثبات میکنید إِنْ أَنتُمْ
نیستید شما إِلَّا مُفْتَرُونَ ○ مگر افترا کنندگان بر خدای باتخاذ شریکان يَا قَوْمِ ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَيْهِ أَجْرًا بر تبلیغ رسالت مزدی
و مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازالت تهمت و خلوص نصیحت از اغراض دنیوی چه دعوت و قتی نتیجه دهد و موعظت آنزمان اثر کند

که بطمع فاسد آلوده نباشد **بیت** طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی + طمع بگسل و هر چه خواهی بگوی + لاجرم پیغمبران مزد دعوت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه السلام فرمود اِنْ اَجْرِيَ نیست مزد من اِلَّا عَلَى الَّذِيْ مگر بر آن کسی که بمحض قدرت فَطَرَنِيْ ط بیافرید مرا اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ○ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمیفرمائید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید و بدانید هر که مالی نجوید در وغ نبرد آنچه گوید آورده اند که عادیان دعوت هود قبول نکردند و حق سبحانه و تعالیٰ تا بر سه سال باران از ایشان باز گرفت و مردان و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زرعت بودند و دشمنان نیز داشتند بسبب آنکه زراعت بباران و بسبب دفع اعادی با اولاد محتاج شدند هود علیه السلام فرمود وَيٰقَوْمِ اسْتَغْفِرُوْا و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود به ایمان ثُمَّ تُوْبُوْٓا پس باز گردید اِلَيْهِ بدو از عبادت غیر او يُرْسِلِ السَّمَآءَ تا بفرستد از آسمان عَلَيْكُمْ بر مزرعات شما مِّدْرَارًا باران پیوسته وَّيَزِدْكُمْ و بیفزاید شما را و یاری کند قُوَّةً اِلٰى قُوَّتِكُمْ قوت با قوتی شما یعنی فرزندان دهد شما را تا مدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید وَلَا تَتَوَلَّوْا و بر مگردید از من و اعراض منمائید از پیغام الٰهی مُجْرِمِيْنَ ○ در حالتیکه مصر باشید بر گناهان قَالُوْا گفتند يٰهُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ ای هود نیاوردی حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود معجزات بدیشان نموده بود و ایشان آنرا در حساب نیاوردند و انکار نموده گفتند وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَارِكِيْٓ اٰلِهَتِنَا ترک کنندگان عبادت خدایان خود را عَنْ قَوْلِكَ از سخن تو که گوئی یک خدا را پرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ و نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِيْنَ ○ از گرویدگان اِنْ نَّقُوْلُ ما نمیگوئیم در شان تو اِلَّا اعْتَرٰىكَ مگر آنکه رسانیده اند بتو بَعْضُ اٰلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوْٓءٍ ط رنجی و گزندی و علتی و گویند مراد جنون ست عادیان گفتند که تو چون دشنام میدهی خدایان ما را ازان ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقل ست از تو شنیده میشود قَالَ گفت هود اِنِّيْٓ بدرستیکه من اُشْهِدُ اللّٰهَ گواه میسازم خدای را وَاشْهَدُوْٓا و شما نیز گواه باشید بآنکه اَنِّيْ بَرِيْٓءٌ بآنکه من بیزارم مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ ○ لا از آنچه شما انباز میگیرید مِنْ دُوْنِهٖ بیرون خدای یعنی در عبادت او دیگر از شریک میآرند فَكِيْدُوْنِيْ پس اجتماع کنید بر کید نسبت من جَمِيْعًا همه شما یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمائید ثُمَّ لَا تُنْظِرُوْنِ ○ پس مرا مهلت مدهید و هر چه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم و بحمایت عصمت الٰهی از مضرت و معرت شما نه اندیشم و این از جمله معجزات هود بود که تنها در مواجهه جمعی کثیر از جبابره ارباب بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند اینهمه مبالغه نموده که جمع شوید و اتفاق نموده مهلت در اهلاک من نمائید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار از قصد رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم ما قیل **بیت** تو خدا را شو اگر جملهٔ عالم و ریاست + بخدا اگر سر موئی قدمت تر گردد + و چون هود علی نبینا و علیه السلام در توکل تمام داشت گفت اِنِّيْ تَوَكَّلْتُ بدرستیکه من توکل کردم عَلَى اللّٰهِ بر خدای رَبِّيْ وَرَبِّكُمْ ط که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را بوی باز گذاشتم مَا مِنْ دَآبَّةٍ هیچ جنبنده نیست اِلَّا هُوَ اٰخِذٌۢ بِنَاصِيَتِهَا ط مگر خدای فرا گیرنده است موی پیشانی او را یعنی مالک او ست و قادر و غالب بر و نفاذ حکم خود با کمال الٰهیت و قدرت و تصرف ست اِنَّ رَبِّيْ بدرستیکه آفریدگار من عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ○ بطریق حق و عدالت هر کس که بر وی توکل کند او را راه بهشت نماید و رضایع نگذارد و در بحر الحقائق فرموده که صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال جل جلاله وان الی ربک المنتهی + و در نقد النصوص جامع مذکور ست در باب احدیت افعال و بیان تاثیرات و موثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقة مصدر جمیع افعال و موثر در تمام منفعلات ست بحکم ترتیب هر یکی را بحسب تجلیات بسوی حضرت خود می کشاند اینست سر آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم **بیت** کس کشانش میکشد کانا الیه راجعون + چون رومی جای دیگر مگر غلط باشد جنون + و ازین مقولهاست قول قائل **مثنوی** چون همه راه او ست از چپ و راست + تو بهر ره که میروی او راست + چون از و بود و ابتدای همه + هم بدو باشد انتهای همه + فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردید از من و اعراض کنید یعنی همیشه بر اعراض ثابت باشید فَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ پس بدرستیکه من رسانیده ام شما را مَّآ اُرْسِلْتُ بِهٖٓ آن چیزی را که فرو فرستاده شده ام بآن اِلَيْكُمْ ط بسوی شما یعنی وحی الٰهی بشما رسانیده ام و بر شما حجت گرفتم چون قبول نکردید

حق تعالی شما را هلاک کند وَيَسْتَخْلِفُ و جانشین شما گرداند رَبِّيْ آفریدگار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی را غیر شما وَلَا تَضُرُّوْنَهٗ شَيْئًا و ضرر نتوانید کرد
حق را چیزی باعراض از من و ابا از قبول دعوت حق اِنَّ رَبِّيْ بدرستیکه پروردگار من عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيْظٌ۝ بر همه چیز نگاهبانست یعنی افعال و اقوال و احوال
همه را نگاه میدارد و مجازات آنها که از و فائت نمیشود و چون کفار قوم هود ع بدین سخن متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت وَلَمَّا جَآءَ اَمْرُنَا
و آن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا هُوْدًا نجات دادیم هود ع را وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنکسانیکه گرویده بودند مَعَهٗ با او و ایشان چهار هزار
بودند که همه را با هود ع برهانیدیم از عذاب بِرَحْمَةٍ مِّنَّا به بخشش و بخشایش از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان وَنَجَّيْنٰهُمْ و برهانیدیم ایشان را
مِّنْ عَذَابٍ غَلِيْظٍ۝ از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که بمناخر ایشان در آمده و از ادبار بیرون شده و اعضای ایشان را پاره پاره میساخت وَتِلْكَ عَادٌ
و آن عاد است یعنی اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیله عاد است جَحَدُوْا انکار کردند و کافر شدند بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار خود وَعَصَوْا
رُسُلَهٗ و عاصی شدند در فرستادگان او و عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست وَاتَّبَعُوْا و پیروی کردند اَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر سرکشی
عَنِيْدٍ۝ ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسیکه ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند آنرا که ایشان را بکفر و ضلالت میخواند وَاُتْبِعُوْا و از پی
در آمده شده اند فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً درین سرای لعنت را که بعد از هلاکت ست وَّيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست
اَلَآ اِنَّ عَادًا بدانید که قوم عاد كَفَرُوْا رَبَّهُمْ کافر شدند به پروردگار خود اَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ بدانید که دوریست مر عاد را یعنی از رحمت دور اند تعفیه
گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب عقاب ست قَوْمِ هُوْدٍ۝ عطف بیان عاد ست
یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود ع بر ایشان مبعوث بود نه عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَاِلٰى ثَمُوْدَ
و فرستادیم بسوی قبیله ثمود اَخَاهُمْ صٰلِحًا برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی ست قَالَ صالح ع يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای قوم من بپرستید خدای را
به وحدانیت او بگروید مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ معبودی بجز وی هُوَ اَنْشَاَكُمْ او بیافرید شما را مِّنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی آدم ع را
که پدر شماست و مواد نطفها را که نسل او از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيْهَا و زندگانی و بقا داد شما را در زمین و در مدارک مذکور ست که سال عمر
هر یک از قوم ثمود ع از سه صد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل و قصرها ساختید و بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید فَاسْتَغْفِرُوْهُ پس
آمرزش خواهید از حضرت او یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوْبُوْۤا اِلَيْهِ پس رجوع کنید بپرستش او و از عبادت غیر او اِنَّ رَبِّيْ بدرستیکه آفریدگار من قَرِيْبٌ
نزدیکست بامیدواران برحمت مُّجِيْبٌ۝ اجابت کننده دعای سائلان ست بفضل و منت قَالُوْا يٰصٰلِحُ و گفتند قوم که ای صالح قَدْ كُنْتَ بدرستیکه
بودی تو فِيْنَا در میان ما مَرْجُوًّا امیدوار یعنی نشان رشد و سداد در جبین حال تو میدیدیم قَبْلَ هٰذَاۤ پیش از آنکه دعوی نبوت کنی و میخواستیم
که ترا ملک یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما تدین شوی حالا بدین سخن که تو میگویی امید از تو بریده ایم اَتَنْهٰىنَاۤ آیا مرا نهی میکنی اَنْ
نَّعْبُدَ از آنکه می پرستیم مَا يَعْبُدُ اٰبَآؤُنَا آنرا که بودند پدران ما که می پرستیدند وَاِنَّنَا لَفِيْ شَكٍّ و بتحقیق که ما در شکیم مِّمَّا تَدْعُوْنَاۤ از آنچه تو ما را میخوانی
اِلَيْهِ بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام مُرِيْبٍ۝ شکی در تهمت افگننده یعنی گمانیکه نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را شوریده
میگرداند قَالَ يٰقَوْمِ گفت صالح ع که ای گروه من اَرَءَيْتُمْ خبر دهید مرا و فرض کنید که من اِنْ كُنْتُ اگر باشم عَلٰى بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِّنْ
رَّبِّيْ از پروردگار خود وَاٰتٰىنِيْ مِنْهُ و داده باشد مرا از نزدیک خود رَحْمَةً پیغمبری فَمَنْ يَّنْصُرُنِيْ پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا
مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای اِنْ عَصَيْتُهٗ اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدای میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت می کنید و با من
مجادله مینمائید فَمَا تَزِيْدُوْنَنِيْ پس شما نمی افزائید مرا غَيْرَ تَخْسِيْرٍ۝ جز زیان کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت

ع ۵ / ۱۱

وقف لازم

کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سورهٔ اعراف سمت تحریر یافت و بدعای وی ناقه از سنگ بیرون آمد
با فرمان حق تعالی صالح صحبت گرفت و درباب ناقه وصیت آغاز کرد و گفت وَيٰقَوْمِ ای گروه من هٰذِهٖ نَاقَةُ اللّٰهِ این ناقه است که خدای خلق کرده لَكُمْ برای شما
اٰيَةً در حالتیکه نشانه است بر قدرت او فَذَرُوْهَا پس بگذارید او را تَاْكُلْ تا بخورد و بچرد فِيْٓ اَرْضِ اللّٰهِ در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و
نفع او مر شما راست وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسُوْٓءٍ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر به بدی قصد وی کنید فَيَاْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ قَرِيْبٌ ۝ عذابی
نزدیک یعنی متعاقب آزار او معذب گردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوْهَا پس پی کردند آن ناقه را و تفسیر آن در سورهٔ قمر بیاید ان شاء الله تعالی و بعد از عقر ناقه بچهٔ او
بالای کوه بر آمده سه بانگ کرد و صالح در آن وقت در میان قوم نبود چون بیامد حال با او تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوْا پس گفت شما بر خورید و بر خورید از حیات خود فِيْ
دَارِكُمْ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ در سراهای خود سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و در روز شنبه عذاب بر شما فرود آید ذٰلِكَ وَعْدٌ این وعده است غَيْرُ
مَكْذُوْبٍ ۝ نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه و شنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَآءَ پس آنگاه که آمد
اَمْرُنَا فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صٰلِحًا نجات دادیم صالح را وَّالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ و آنانرا که با وی بودند از مومنان بِرَحْمَةٍ مِّنَّا بفضل و بخشش
از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مومنان را از آن بلا برهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ و از رسوائی آن روز میشاید که مراد روز قیامت باشد
اِنَّ رَبَّكَ بتحقیق که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا بر نجات مومنان الْعَزِيْزُ ۝ غالب بر دشمنان بهلاک ایشان وَاَخَذَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا
و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر الصَّيْحَةُ فریادی عظیم مراد صیحهٔ جبرئیل علیه السلام است در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعده عذاب داشتند
در خانهای خود ساکن شده قبرها کندیده منتظر عذاب میبودند چون روز چهارم آفتاب طالع شده و عذاب پدید نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند و استهزا
میکردند که ناگاه جبرئیل بر صورت اصلی خویش پایش بر زمین و سر بر آسمان پرهای خویش نشر کرده از مشرق تا مغرب پایهای وی زرد و بالهایش سبز و دندانهای سفید
و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخسار برافروخته و موی سروی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و قوم ثمود آن حال را مشاهده نمودند و روی بسا کن
نهاده بقبرها در آمدند و جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار همه بمردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فَاَصْبَحُوْا پس گشتند فِيْ دِيَارِهِمْ
جٰثِمِيْنَ ۝ و در آن سراها خود مردگان بر زمین چفسیدگان كَاَنْ لَّمْ يَغْنَوْا فِيْهَا گویا که هرگز نبوده اند در آن سراها و در وسیط آورده که خدای تعالی
بدان صیحه هلاک کرد آنانرا که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب سهول و جبال مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت پناه پرسیدند که ابو رغال
کیست فرمود که پدر قبیلهٔ ثقیف اَلَآ اِنَّ ثَمُوْدَاۡ بدانید بدرستیکه قوم ثمود كَفَرُوْا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار خود را اَلَا بُعْدًا بدانید که دوری است
از رحمت من لِّثَمُوْدَ ۝ مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَآءَتْ و هر آینه بتحقیق آمدند رُسُلُنَآ فرستادگان ما از ملائکه یازده یا ده یا نه یا هشت یا هفت بودند یا سه ع ۸
گویند سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر صورت جوانان ساده رو صاحب جمال آمدند اِبْرٰهِيْمَ بسوی ابراهیم صلوة الرحمن علی نبینا و علیه بِالْبُشْرٰى
بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط در حقائق سلمی مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را بنوخت
که وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا در آخر بدوام خلت بشارت داده از قطیعت ایمن ساخت و هم در حقائق سلمی آورده که آن مژده بود بظهور حضرت سید کائنات از صلب وی با آنکه او
خاتم انبیا و صاحب لوای صمدیت و چه بشارت در مقابلهٔ این تواند بود که پدری را چنین پسری باشد رباعی خوش وقت آن پدر که چنین باشدش پسر ❊ شاباش از آن صدف که چنین
پرورد گهر ❊ آبا از و مکرم و ابنا از و عزیز ❊ صلوا علیه ما طلع الشمس و القمر ❊ و در تیسیر فرموده که جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل به بشارت ولد مر ابراهیم و میکائیل
بمحافظت لوط و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتفکات القصه چون نزدیک خلیل آمدند قَالُوْا سَلٰمًا گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلٰمٌ گفت ابراهیم
جواب من سلام است بر شما ابراهیم پنداشت که فرشتگان اند ایشان را در مهمان خانه نشانید فَمَا لَبِثَ پس هیچ درنگ نکرد اَنْ جَآءَ تا آنکه آورد بِعِجْلٍ حَنِيْذٍ

گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترد وصلا در داد ایشان دست بر طعام دراز نکردند فَلَمَّا رَآ پس آنهنگام که دید ابراهیم اَیْدِیَهُمْ دستهای ایشانرا که مطلقا
لَا تَصِلُ اِلَیْهِ نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند نَکِرَهُمْ انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شمرد وَاَوْجَسَ و در دل آورد مِنْهُمْ خِیْفَةً از ایشان
ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی چون ایشان طعام نخوردند بترسید که دزدان باشند و ضرری بو رسانند چون فرشتگان حال خوف او دیدند
قَالُوْا گفتند ای ابراهیم لَا تَخَفْ مترس اِنَّآ اُرْسِلْنَآ بدرستیکه ما فرشتگانیم فرستاده شده اِلٰی قَوْمِ لُوْطٍ ۝ بسوی قوم لوط تا ایشانرا عذاب کنیم وَامْرَاَتُهٗ
و زن ابراهیم ساره بنت هارون قَآئِمَةٌ ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع مینمود یا برای خدمت مهمانان استادگی داشت چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از
کسی روی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنید فَضَحِکَتْ پس بخندید از جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم بود یا برای هلاک اهل فساد گویند خنده او
از تعجب بود و تعجب میکرد از غفلت قوم لوط باوجود قرب عذاب بدیشان یا متعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفته میماند از خوف ابراهیم از سه تن باوجود بسیاری
حشم و خدم خود و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فَبَشَّرْنٰهَا پس بشارت دادیم ما او را بزبان ملائکه بِاِسْحٰقَ بوجود فرزندی اسحٰق نام وَمِنْ وَّرَآءِ
اِسْحٰقَ یَعْقُوْبَ ۝ و از پس اسحاق بیعقوب تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم از هاجره پسری داشت
اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قَالَتْ یٰوَیْلَتٰٓی گفت ای عجبا ءَاَلِدُ آیا من بزایم وَاَنَا عَجُوْزٌ و حال آنکه من پیره زنم
در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وَّهٰذَا بَعْلِیْ و این شوهر من شَیْخًا در حالتیکه پیر است صد و بست ساله یا صد و دوازده ساله اِنَّ هٰذَا
بدرستیکه این خبر که میگوئید لَشَیْءٌ عَجِیْبٌ ۝ چیزی عجب است استعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قَالُوْٓا گفتند فرشتگان مر ساره را اَتَعْجَبِیْنَ آیا شگفت
میداری مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ از کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت و فضل بعلت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد بیت قدرتی را که بر کمال بود + کی چنین با
از و محال بود + رَحْمَتُ اللّٰهِ بخشایش خدای وَبَرَکٰتُهٗ و برکتها یعنی زیادتی خیرات او عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ بر شما ای اهل بیت محققان برانند
که از برکات آلهی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم و از ساره پیدا شدند اِنَّهٗ بدرستیکه خدای حَمِیْدٌ ستوده است باعطای نعم مَّجِیْدٌ ۝ بزرگوار
ست باظهار کرم فَلَمَّا ذَهَبَ پس آنوقت که برفت عَنْ اِبْرٰهِیْمَ الرَّوْعُ از ابراهیم ترسی و فزعی که داشت وَجَآءَتْهُ الْبُشْرٰی و آمد بوی بشارت
اولاد یُجَادِلُنَا و ایستاد و مجادله کرد با فرستگان مَا فِیْ قَوْمِ لُوْطٍ ۝ در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در آن صد مومن
باشند گفتند نی فرمود اگر نود باشند گفتند نی هلاک نمی کنیم همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و به پنج پس بیکی ملائکه گفتند در هر دیه که یک مومن باشد ما بهلاک
ایشان فرمان نیست ابراهیم فرمود که اِنَّ فِیْهَا لُوْطًا پس لوط و بنات وی در آنجا اند فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان
اِنَّ اِبْرٰهِیْمَ لَحَلِیْمٌ بدرستیکه ابراهیم بردبار بود و تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اَوَّاهٌ آه زننده و تاسف خورنده بر آدمیان مُّنِیْبٌ ۝ رجوع کننده
بحضرت عزت و ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملائکه از رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید
توبه کنند و باز گردند از بدی ملائکه گفتند یٰٓاِبْرٰهِیْمُ اَعْرِضْ ای ابراهیم روی بگردان و در گذر عَنْ هٰذَا ج از این جدال اِنَّهٗ قَدْ جَآءَ بدرستیکه آمده است
اَمْرُ رَبِّکَ ج فرمان آفریدگار تو بعذاب هلاک ایشان وَاِنَّهُمْ اٰتِیْهِمْ و بدرستیکه آینده است بدیشان عَذَابٌ غَیْرُ مَرْدُوْدٍ ۝ عذابی باز گردیده
بجدال و دعا پس ملائکه ابراهیم را وداع نموده روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن بودند چون نزدیک شهر سدوم
رسیدند که لوط در آنجا میبود نگاه کردند وی را دیدند که در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند وَلَمَّا جَآءَتْ رُسُلُنَا و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما لُوْطًا
بسوی لوط سِیْٓءَ بِهِمْ اندوهگین شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و تنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری بلکه بسبب آنکه ایشانرا دید با رویهای خوش و
صورتهای دلکش از بد فعلی قوم اندیشید وَّقَالَ و گفت هٰذَا یَوْمٌ عَصِیْبٌ ۝ این روز سخت ترست بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت

بدبدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط مهمانان را گفت شما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط علیه السلام را شرم آمد که تلفظ کند بعمل
ایشان کند گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند یعنی تمام یا بیشتر جبرئیل علیه السلام بمیکائیل اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط علیه السلام
با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن را تکرار فرمود چون بشهر رسیدند دیگر باره اعاده نمود چون بخانه رسیدند دیگر باره اداکرد و شهادت اربع
وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط علیه السلام را دیدند و خبر بدیگران رسانیدند یا زن لوط علیه السلام که کافره بود اکابر قوم را خبر کرد و گفت جوانان خوبروی در خانه ما مهمان شده اند
قوم روی بدرخانه لوط علیه السلام نهادند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند با لوط علیه السلام قوم او يُهْرَعُونَ اِلَيْهِ بشتاب رانیده شده بسوی او وَمِنْ قَبْلُ و پیش ازین وقت نیز
كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّاٰتِ بودند که عملهای بد میکردند از لواطت و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس برای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدرخانه لوط
آمدند و طلب مهمانان کردند قَالَ يٰقَوْمِ گفت ای گروه من هٰؤُلَاءِ بَنَاتِيْ اینک دختران من ایشان را بخواهید هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ ایشان پاکیزه ترند
مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا بشریعت ایشان تزویج مومنان با کافران میتوانست کرد حضرت لوط علیه السلام از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای
مهمانان کرد و گفته اند مراد از بنات نسای ایشان بوده چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند فَاتَّقُوا
اللّٰهَ پس بترسید از خدای بترک فحش وَلَا تُخْزُوْنِ و مرا رسوا مکنید فِيْ ضَيْفِيْ در شان مهمانان من اَلَيْسَ مِنْكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ
رَّشِيْدٌ مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد شما را باز دارد قَالُوْا لَقَدْ عَلِمْتَ گفتند ای لوط بدرستیکه تو میدانی که مَا لَنَا نیست ما را
فِيْ بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ هیچ حاجتی وَاِنَّكَ لَتَعْلَمُ و بتحقیق تو میدانی مَا نُرِيْدُ آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه قَالَ گفت لوط علیه السلام
در جواب ایشان لَوْ اَنَّ لِيْ بِكُمْ قُوَّةً کاشکی باشد مرا بدفع شما قوتی یا اگر قوتی باشد در نفس من هر آینه شما را دفع کنم اَوْ اٰوِيْ یا پناه گیرم و باز گردم اِلٰى
رُكْنٍ شَدِيْدٍ برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که
رحم الله اخی لوطا كان ياوي الى ركن شديد یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد و چه ملجای درماندگان جز درگاه او نیست مثنوی
آستانش که قبله گاه همه است ✤ از همه آفتی پناه همه است ✤ هر که دل در حمایتش بستست ✤ از غم هر دو کون وارستست ✤ آورده اند که لوط در خانه فرو بسته بود
و از پس در با ایشان مجادله مینمود ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط علیه السلام بغایت مضطرب اند و هناک شد ملائکه او را بدان اضطراب و خروش
وجزع دیدند قَالُوْا يٰلُوْطُ گفتند ای لوط اِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ ما فرستادگان پروردگار تو ایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان
لَنْ يَّصِلُوْا اِلَيْكَ نمیرسند باضرار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان بگذار پس جبرئیل علیه السلام بیش
ایشان باز شد و پر خود را بر رویهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویده میگفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس
جبرئیل علیه السلام فرمود که فَاَسْرِ بِاَهْلِكَ پس ببر کسان خود را بِقِطْعٍ مِّنَ الَّيْلِ بپارهٔ از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که
التفات نکند و واپس ننگرد مِنْكُمْ اَحَدٌ از شما یکی پس همه اهل خود را ببر اِلَّا امْرَاَتَكَ مگر زن خود را که او کافره است اِنَّهٗ مُصِيْبُهَا بدرستیکه
رسنده است او را مَا اَصَابَهُمْ آنچه رسید بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط علیه السلام از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان
جبرئیل فرمود اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل فرمود اَلَيْسَ الصُّبْحُ
بِقَرِيْبٍ آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم که تا پر خود را در زیر شهرهای
ایشان در آورد و بر برداشت و بر بالا برد تا بجائیکه اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ایشان میشنودند پس حکم کردیم تا بیفگند و ما بقدرت کامله جَعَلْنَا گردانیدیم
عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وَاَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهَا بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حِجَارَةً

من

سنگ مِّن سِجِّيلٍ ۵ از گل متحجر سجیل معرب سنگ گل ست و آن گلی بآتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهی ست در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین ست که نام او جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود مَّنضُودٍ ۞ بر هم نهاده یا پی در پی مُّسَوَّمَةً نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا به بیاض و حمرت و در زاد المسیر گوید مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید و بر و نقطها سیاه و برخی سیاه و بر و نقطهای سفید یا نام هر کسی که بر و باران می شد بران نوشته بود یا آماده گشته عِندَ رَبِّكَ در خزائن پروردگار تو برای عذاب ایشان و در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او برابر خمی بود و خرد او مساوی سبوی قولی آنست که سنگ بر سر جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود که سنگی مقرر بنام او بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمد و تا چهل روز آن سنگ که نام زد او بود در هوا معلق بایستاد و همین که از حرم بیرون آمد برو فرود آمد و هلاک شد وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ و نیست آن سنگ عذاب از ظالمان بِبَعِيدٍ ۞ دور چه ایشان نیز استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد

ع ۱۵ نصف

مثنوی
چو عالم را ستمگر تنگ دارد ۔ عجب نبود که بر وی سنگ بارد ۔ سگانرا سنگ خوردست بسیار ۔ چو ظالم را ببینی سنگ بردار ۔ و گفته اند ضمیر هی راجع بقریات کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستمکاران که دور نیست و در شاهی اسفار بران دیار میگذرند پس اولی و انسب آنکه بنظر اعتبار و اعتذار دران نگرند و از عذاب عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان بصلاح آرند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم باولاد مدین یا بساکنان بلده مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را که اخوت نسبی داشت قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم من بپرستید خدای را به یگانگی مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ خدای بجز وی وَلَا تَنقُصُوا الْمِكْيَالَ و کم مکنید و مکاهید پیمانه را در پیمودن مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات إِنِّي أَرَاكُم بِخَيْرٍ بدرستیکه من می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی درمانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید پس هم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وَإِنِّي و بدرستیکه من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما با این خیانت که دارید عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ ۞ عذاب روزی گرد در آینده توصیف یوم باحاطه که صفت عذاب ست بجهت توسع آنست دران یعنی دران روز عذابی گرد شما را فرو گیرد که هیچکس را رهائی نباشد مراد عذاب قیامت ست یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفاء آن و این غایت مبالغه است وَيَا قَوْمِ و ای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ تمام پیمائید مکیل را به پیمانه وَالْمِيزَانَ و تمام سنجید موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند و اطراف دینار و درهم را نیز می بریدند و دران باب میگوید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان یعنی بهای هر چه میخرید یا قراضه که از دینار و درهم را میبرید وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین بلده خود مُفْسِدِينَ ۞ در حالتیکه تباه کاران باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۚ اگر هستید باور دارندگان قول مرا وَمَا أَنَا عَلَيْكُم و نیستم بر شما بِحَفِيظٍ ۞ نگاهبان بر شما که شما را از قبائح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسول پیام رساننده و نصیحت کننده ام بمن رسانیدنست و بس شعر و من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ۔ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ۔ آورده اند که انبیا بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشانرا فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان و برخی آنکه ایشانرا بحرب نفرموده اند و شعیب از انجمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را بمواعظه و زجر موعظه میگفت و خود همه شب نماز میگذارد قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند قوم او ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ آیا نمازهای تو ترا امر میفرماید أَن نَّتْرُكَ بتکلیف آنکه ما ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه میپرستیدند پدران ما از بتان أَوْ أَن نَّفْعَلَ یا دست بداریم آنچه میکنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود مَا نَشَاءُ آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز گرفتن ثمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر إِنَّكَ لَأَنتَ الْحَلِيمُ بدرستیکه تو بردبار الرَّشِيدُ ۞ راه یافته ... ... ایشان از مرادی این سخن

نصف

وصفتها یا بطریق استبعاد میگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی قَالَ یٰقَوْمِ گفت شعیب که ای قوم من اَرَءَیْتُمْ چه بینید
و چه میگوئید اِنْ کُنْتُ عَلٰی بَیِّنَةٍ اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی مِّنْ رَّبِّیْ از نزد پروردگار خود وَرَزَقَنِیْ و روزی داده باشد مرا مِنْهُ از نزدیک
خود رِزْقًا حَسَنًا ط روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی
و جسمانی فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم وَمَآ اُرِیْدُ اَنْ اُخَالِفَكُمْ و نمیخواهم که من مخالفت کنم شما را از آن و بیایم اِلٰی مَآ اَنْهٰىكُمْ عَنْهُ ط
بسوی آن چیز که شما را از آن نهی میکنیم یعنی شما را از چیزی منع میکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه هر چه شما را باز میدارم خود از آن نیز باز می ایستم اِنْ اُرِیْدُ
نمیخواهم من اِلَّا الْاِصْلَاحَ مگر صلاح آوردن کارهای شما مَا اسْتَطَعْتُ ط آنچه میتوانم وَمَا تَوْفِیْقِیْٓ و نیست توفیق من در صلاح امور شما یا رسیدن
بمنزل صواب و صلاح اِلَّا بِاللّٰهِ ط مگر بهدایت خدای عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ بر او توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و غیر او عاجزاند وَاِلَیْهِ اُنِیْبُ ○ و بسوی او
باز میگردم در همه چیز و نیست میکنم وَیٰقَوْمِ وای گروه من لَا یَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِیْٓ بر آن ندارد شما را دشمنی من و ستیزه کاری با من اَنْ یُّصِیْبَكُمْ اگر برسد شما را
مِّثْلُ مَآ اَصَابَ مانند آنکه برسید قَوْمَ نُوْحٍ گروه نوح را طوفان اَوْ قَوْمَ هُوْدٍ یا قوم هود را از باد صرصر اَوْ قَوْمَ صٰلِحٍ ط یا گروه صالح را از رجفه
وَمَا قَوْمُ لُوْطٍ و نیستند گروه لوط مِّنْكُمْ بِبَعِیْدٍ ○ از شما دور یعنی در مکان و زمان از شما نزدیک اند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید
وَاسْتَغْفِرُوْا رَبَّكُمْ و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود با یمان ثُمَّ تُوْبُوْٓا اِلَیْهِ ط پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه
پروردگار من رَحِیْمٌ بخشنده بر مستغفرانست وَّدُوْدٌ ○ دوست دارنده تائبانست و ودود فعول است بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد
و بمعنی مفعول نیز بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الاقطاب مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را برین وجه آورده است
که دوست دارنده نیکی بهمه خلق و دوست ورد کنای بحق یعنی او نیکان را دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست
١٦٥ زیرا که چون بنظر تحقیق درنگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت میباشد غیر او را ثابت نیست پس هر خود خود را دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیت یحبهم و یحبونه
بمنظره اعیان جلوه نموده و للمولد الاعز زیدت حقائقه صفیا ❊ رباعی ❊ ای حسن تو داده یوسفان را خوبی ❊ وز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی ❊ گر نیک
نظر کنی کسی غیر تو نیست ❊ در مرتبه محبی و محبوبی ❊ قَالُوْا یٰشُعَیْبُ گفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ فهم نمیکنیم كَثِیْرًا مِّمَّا تَقُوْلُ بسیاری از آنچه میگوئی تو
از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد میگفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او
خطیب الانبیاء بود و دیگر گفتند وَاِنَّا لَنَرٰىكَ و بدرستیکه ما هر آینه می بینیم ترا فِیْنَا در میان ما ضَعِیْفًا بیقوت در دفع ما یا ضعیف البصر
وَلَوْلَا رَهْطُكَ و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم لَرَجَمْنٰكَ ز هر آینه ما ترا سنگسار میکردیم وَمَآ اَنْتَ و نیستی تو
عَلَیْنَا بر ما بِعَزِیْزٍ ○ عزیز و گرامی بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود قَالَ یٰقَوْمِ گفت شعیب که ای گروه من اَرَهْطِیْٓ آیا عشیره و قوم من
اَعَزُّ عَلَیْكُمْ عزیزتراند بر شما و دوست تر نزد شما مِّنَ اللّٰهِ ط از خدای وَاتَّخَذْتُمُوْهُ و گرفته اید شما امر خدای را وَرَآءَكُمْ از پس پشت خود ظِهْرِیًّا
همچون متروک و فراموش شده یعنی حق خویش و تبار من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افگنید اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه آفریدگار من بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بانچه شما میکنید مُحِیْطٌ ○ آگاه است بر وجهیکه هیچ چیز بر او پوشیده نیست و بر آن شما را مجازات خواهد فرمود وَیٰقَوْمِ اعْمَلُوْا وای گروه من عمل کنید
عَلٰی مَكَانَتِكُمْ بر جایهای خود که دارید از شرک و بخس اِنِّیْ عَامِلٌ ط که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ زود باشد که بدانید
مَنْ یَّاْتِیْهِ آنکس را که بیاید بر وی عَذَابٌ یُّخْزِیْهِ عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت تمام هلاک سازد وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ ط و آنکس را که آن دروغ گویست بزعم شما یعنی
زود باشد که بدانید که من با شمایم یا شما وَارْتَقِبُوْٓا و انتظار برید از آنچه میگویم که اِنِّیْ مَعَكُمْ رَقِیْبٌ ○ که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَآءَ اَمْرُنَا و آنگاه

از عذاب ما نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجات دادیم شعیب را وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ و آنانرا که ایمان آورده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِّنَّا ببخشایشی از فضل ما
وَاَخَذَتِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا و بگرفت آنانرا که ظلم کرده بودند الصَّيْحَةُ آواز جبرئیل که ایشانرا گفت موتوا جمیعا ۞ فَاَصْبَحُوْا فِيْ دِيَارِهِمْ پس گشتند در سرای خود
جٰثِمِيْنَ ۙ مردگان و بر زمین افتاده كَاَنْ لَّمْ يَغْنَوْا فِيْهَا گوییا که هرگز اقامت ننموده اند در آن دیار اَلَا بُعْدًا لِّمَدْيَنَ بدانید که هلاکت قوم مدین
و دوری از رحمت من كَمَا بَعِدَتْ ثَمُوْدُ ۞ چنانکه هلاک گشتند و ملعون شدند قبیله ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود و حکمت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود و تفسیر آورده ع ۸
که ابن عباس فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان و اهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا
و بتحقیق فرستادیم مُوْسٰی بِاٰيٰتِنَا موسی را با معجزاتی که نشانهای صحت نبوت او بود وَسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ ۙ و حجتی ظاهر و واضح که آن عصا بود و آنرا عصی
بذکر حجت و صحیح اوست اِلٰى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَا۟ئِهٖ و گروه اشراف از قوم او فَاتَّبَعُوْٓا پس پیروی کردند آن گروه اَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان
فرعون را در کافر شدن بموسی وَمَا اَمْرُ فِرْعَوْنَ و نبود کار فرعون بِرَشِيْدٍ ۞ براه راست و صواب چون امر او متابعت او کردند در وادی تابع او باشند
يَقْدُمُ قَوْمَهٗ پیشروی کند فرعون قوم خود را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ ط پس در آرد ایشان را بآتش وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُوْدُ ۞
و بد مکانیست در آمده شده و آن یعنی آتش دوزخ چه مورد که آب شخص بجهت تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آن مورد که ست بر ضد او وَاُتْبِعُوْا و از پی در آورده شد
فرعون و قوم او فِيْ هٰذِهٖ لَعْنَةً درین سرای لعنت را وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ ط و در روز قیامت نیز لعنت بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُوْدُ ۞
بد عطاییست داده شده بر ایشان یعنی لعنت در هر دو جهان ذٰلِكَ مِنْ اَنْۢبَآءِ الْقُرٰى این خبر از اخبار دیههای هلاک شده نَقُصُّهٗ عَلَيْكَ
قصه آنرا بر تو میخوانیم مِنْهَا قَآئِمٌ بعضی از آنها باقیست یا آبادان چون زرع قائم ایستاده وَّحَصِيْدٌ ۞ و برخی مفقود است یا خراب
چون کشت درو ده گفته اند قائم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام
وَمَا ظَلَمْنٰهُمْ و ستم نکردیم بر اهل این دیهها باهلاک ایشان وَلٰكِنْ ظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ ولیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود
فَمَآ اَغْنَتْ پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند عَنْهُمْ از ایشان اٰلِهَتُهُمُ الَّتِيْ خدایان باطله که از روی جهل يَدْعُوْنَ بودند میخواندند
و می پرستیدند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز لَّمَّا جَآءَ اَمْرُ رَبِّكَ ط وقتیکه آمد فرمان
پروردگار تو بعذاب ایشان وَمَا زَادُوْهُمْ و نیفزودند ایشان را بتان غَيْرَ تَتْبِيْبٍ ۞ جز زیانکاری و هلاکت وَكَذٰلِكَ و مانند این گرفتن
اَخْذُ رَبِّكَ گرفتن پروردگار تو اِذَآ اَخَذَ الْقُرٰى چون بگیرد اهل دیهها را وَهِيَ ظَالِمَةٌ ط و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند اِنَّ اَخْذَهٗٓ بدرستیکه
گرفتن خدای اَلِيْمٌ شَدِيْدٌ ۞ دردناک و سخت ست و از آن گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهائی نیست قطعه کسی که زر صر ظلم شناید چراغ
عیش مظلومان بمیرد ۞ نمیترسد از آن که ایزد تعالی ۞ اگرچه دیر گیرد سخت گیرد ۞ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه یاد کردیم از قصص لَاٰيَةً هر آینه عبرتی
ست لِّمَنْ خَافَ مر کسی را که بترسد عَذَابَ الْاٰخِرَةِ ط از عذاب آن سرای ذٰلِكَ روز قیامت يَوْمٌ روزیست مَّجْمُوْعٌ ۙ لَّهُ النَّاسُ جمع کرده شده
از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وَذٰلِكَ و آن روز يَوْمٌ مَّشْهُوْدٌ ۞ روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وَمَا
نُؤَخِّرُهٗٓ و باز پس نمیداریم آن روز را اِلَّا لِاَجَلٍ مَّعْدُوْدٍ ۞ مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در رسد قائم نگردد يَوْمَ يَاْتِ
روزی که بیاید آن روز مشهود لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نگوید هیچ کس سخنی که او را نفع رساند اِلَّا بِاِذْنِهٖ ج مگر بدستوری خدای در موقفی
موقفی دیگر باشد که در وا اجازت سخن گفتن نیز نشود هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون ۞ فَمِنْهُمْ پس از اهل موقف شَقِيٌّ بدبخت باشد که سزاوار
وعید و دوزخ جای او باشد وَّسَعِيْدٌ ۞ و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت سزاوار باشد شیخ قدس سره

سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانهٔ شقاوت هم پنج چیز است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل
و بیحیائی شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی درین سوره دو کاری عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار
کفار بر آورده و دیگر حکم ازلی که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه صلعم از هیبت آن خبر و سطوت این حکم فرموده که شیبتنی سورة
هود ❊ قطعه آن یکی را از ازل لوح سعادت برکنار ❊ وین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین ❊ عدل او میراند آنرا سوی اصحاب الشمال ❊ فضل او
میخواند این را سوی اصحاب الیمین ❊ فَاَمَّا الَّذِيْنَ شَقُوْا فاما آنانکه بدبخت شدند فَفِي النَّارِ پس در آتش دوزخ اند لَهُمْ فِيْهَا مر ایشانرا در آتش
زَفِيْرٌ فریادی سخت وَّ شَهِيْقٌ ۝ و ناله زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبداء صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف بود و در آخر نهیق مستعمل
میباشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات که صوت حمیر ست و این بدبختان باین ناله و افغان خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاویدان باشند دران آتش
مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ همیشه تا آسمانها و زمینها بر جاست این کلمات در عرف عرب عبارت از تابیدا بد و تخلید خلود ست پس دوام اهل انار
بدوام آسمان و زمین باز بسته نباشد چه نصوص مر الد برتابید دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما وارد ست پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت
ازیشانست جاوید در دوزخ خواهند بود اِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر
غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت ست یکی از انها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنای از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در
دوزخ اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيْدُ ۝ کننده است هر چیز را که خواهد از انواع تعذیب وَاَمَّا الَّذِيْنَ سُعِدُوْا
و اما آنانکه نیکبخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاویدان دران مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ
مادامیکه باشد آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم ❊ یوم تبدل الارض غیر الارض و السمٰوات ❊ زمین و آسمان بدل این آسمان و زمین خواهد بود حضرت شیخ قدس سره
در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جواهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت ست چه عرب
هر چه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود آنرا ارض خوانند پس مادامیکه تحت و فوق باشند سعدا در بهشت باشند اِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ
مگر آنچه خواهد پروردگار تو که اورا از نعیم جنان بدولتی رساند زیادت ازان که آن رتبهٔ رویت ست و رضوان یا نعمتی که کنه وی را کس نداند مگر حضرت وی
که عالم ست بجمیع معلومات و نکتهٔ فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین ❊ موید این قولست و شمهٔ ازین باب در سورهٔ توبه در تفسیر آیت و رضوان من الله اکبر
سمت ذکر یافته و بباید دانست که علمای تفسیر درین استثنای سخن بسیار گفته اند و در زاد المسیر آورده که استثنای لا یفعله و در معالم فرموده که خدای تعالی
درین استثنا دانا ترست و اگر اقوال همه آورده شوند شرط ایجاز که در اول مقرر شده باقی نماند و الله الباقی له الحکم و الیه ترجعون عَطَآءً عطا دادنی عطا
دادنی غَيْرَ مَجْذُوْذٍ ۝ نا منقطع یعنی متمادی الی غیر النهایة فَلَا تَكُ پس مباش فِيْ مِرْيَةٍ در گمان مخاطب حضرت رسالت پناه است و حقیقت خطاب
راجع بامت ست میفرماید که بشک مباشید مِّمَّا يَعْبُدُ هٰٓؤُلَآءِ از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالت ست مودی بهلاک یعنی شک
مکنید در آنکه آن عبادت گمراهیست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب هلاک و عذاب ایشان شده مَا يَعْبُدُوْنَ نمی پرستند اهل شرک
بتانرا اِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر بر وجهیکه می پرستیدند اٰبَآؤُهُمْ مِّنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل وَاِنَّا لَمُوَفُّوْهُمْ و بدرستیکه ما
تمام رسانندهٔ ایم بدیشان نَصِيْبَهُمْ بهرهٔ ایشانرا از عذاب غَيْرَ مَنْقُوْصٍ ۝ درحالتیکه آن نصیب ناکاسته باشد وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و هر آئینه ما دادیم ع ۹ / ۱۱
مُوْسَى الْكِتٰبَ موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِيْهِ پس اختلاف کرده شد دران یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بو گرویدند و بعضی بر وی کافر شدند همچون
اختلاف قوم تو در قرآن وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه سخنیست پیشی گرفته مِنْ رَّبِّكَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ

هرآئینه حکم کرده شدی میان قوم موسیٰ تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از ان نجات یافتی وَاِنَّهُمْ و بدرستیکه کفار قوم تو لَفِیْ شَکٍّ مِّنْهُ
هرآئینه در گمانی اند از قرآن مُرِیْبٍ ○ گمانی در ریب افگننده یعنی نفس خود را مضطرب و عقل را شوریده کنند وَاِنَّ کُلًّا و بدرستیکه هر یکی از مختلفان
لَمَّا لَیُوَفِّیَنَّهُمْ از ان جمله اند که هرآئینه تمام خواهد داد رَبُّکَ پروردگار تو اَعْمَالَهُمْ ط جزای عملهای ایشان یعنی اِنَّ را نافیه میدارند و لَمَّا بمعنی
الا یعنی هیچکس نیست مگر خدا تعالیٰ که جزای عملهای ایشان بروجهی که باید بدو رساند صاحب ایجاز البیان فرموده که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیری
محذوفی باید کرد برین وجه ان کلا لما بعثوا لیوفینهم و چون اعراب این کلام خالی از اشکال نیست این مقدار بسط مناسب نمود و این وجه بر تقدیر تشدید
لما بود و اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطیه قسم ست و تنوین کلا عوض از مضاف الیه ما زائده و تقدیرش چنین بود که وان کلهم لیوفینهم
اِنَّهٗ بدرستیکه خدای بِمَا یَعْمَلُوْنَ بانچه شما میکنید خَبِیْرٌ ○ داناست و چیزی از وی فوت نشود تا توفیه جزا نتواند کرد بیت بهمه کار بنده داناست او
بمکافات هم توانا اوست فَاسْتَقِمْ پس تو مستقیم باش کَمَآ اُمِرْتَ همچنانکه فرموده شدی وَمَنْ تَابَ مَعَکَ و باید که مستقیم شوند
یاران تو که مستقیم گردند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو استقامت آنست که مستقیم باشد بر امر و نهی امام قشیری قدس سره گفته که
مستقیم آنکس ست که از راه حق باز نگردد تا بسر منزل وصال برسد در حقائق سلمی از جوزجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش
محمد بن فضیل رح فرموده که آن چیز که بود و همه نیکو بها نیکو شود و بنابود وی همه زشتیها زشت شود استقامت ست شیخ الاسلام قدس سره این سخن را شنید و گفت
که وی بسیار نیکو گفته است و دلیلش فاستقم کما امرت تبرک را پرسیدند که کدام عمل فاضلترست گفت استقامت ابو علی سمنی رح فرموده که حضرت را در واقعه دیدا
گفتم که یا رسول الله سبب شیب تو از سوره هود چه چیزست فرمود که فاستقم کما امرت ای عزیز هر کرا قدم مترسخ نباشد رنجش ضائع ست شیخ ابو علی دقاق قدس سره
گفته است که استقامت آنست که سر خود را از ما سوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری رح در صفت اهل استقامت فرموده نظم کسی دانم اهل استقامت که باشد
بر سر کوی ملامت زاوصاف طبیعت پاک مرده باطلاق هویت جان سپرده تمام از گرد تن دامن فشانده برهنه سایه خورشید مانده وَلَا تَطْغَوْا
و از حد درمگذرید اِنَّهٗ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بدرستیکه خدای بانچه شما میکنید بَصِیْرٌ ○ بیناست وَلَا تَرْکَنُوْآ و میل مکنید اِلَی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا بسوی آنانکه
ستم کردند یعنی مداهنه منمائید با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشانرا بر بیداد ایشان سفیان ثوری قدس سره فرموده که هر که قلمی برای ظلمه
تیز سازد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذ بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان شریک باشد و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بیابان
تشنه باشد و بر هلاک مشرف شود او را آب توان داد فرمود نی گفتند اگر آبش ندهد بمیرد فرمود که دع یموت مصرع آنچنان بد زندگانی مرده به پس حق سبحانه
از فرط رحمت فرمود که میل بظالم مکنید فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ پس برساند شما را آتش یعنی بشما رسد آتش دوزخ وَمَا لَکُمْ و نیست شما را مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالیٰ
مِنْ اَوْلِیَآءَ از دوستان که عذاب از شما باز دارند ثُمَّ لَا تُنْصَرُوْنَ ○ پس شما یاری داده نشوید وَاَقِمِ الصَّلٰوۃَ و بپای دارید نماز را طَرَفَیِ النَّهَارِ
در دو طرف روز وَزُلَفًا مِّنَ الَّیْلِ ط و در ساعتها از شب نماز طرف اول روز نماز بامداد ست و نماز طرف آخر ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن غزیه
خرما میفروخت زنی صاحب جمال را که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه است چون آن زن بخانه او در آمد عمرو او را تقبیل نمود فی الحال پشیمان شده بمجلس
حضرت رسالت پناه آمد و گریان گریان حال گذشته را بعرض رسانید آیت فرود آمد اِنَّ الْحَسَنٰتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّاٰتِ ط بدرستیکه نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه ببرد و
محو کنند بدیها را که غیر کبائر باشند حضرت رسالت پناه از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گذاردی گفت آری فرمود که همی کفارت آن نماز کفاره این گناه است گفتند
یا رسول الله این حال مر او راست خاصه گفت نی بلکه عموم مردم راست و مؤید این قول حدیث آمده که از نمازی تا نمازی کفارت گناهان ست که میان ایشان واقع شده باشد
چون از کبائر اجتناب نمایند و اسلمی قدس سره فرموده که انوار طاعت ظلمت معاصی را محو میکند و در بحر الحقائق آورده که انوار ذکر در اقامه طرفی النهار و زلفا من اللیل

ظلمات اوقات را که بجوانح نفسانی صرف شده باشد دفع میکنند و بعضی برآنند که حسنات گفتن کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ذلک این فرمان واین وعده ذکری للذاکرین ○ پندیست مر یاد کنندگانرا واصبر وصبر کن بر امتثال اوامر واجتناب نواهی فان الله پس بدرستیکه خدای
لا یضیع ضایع نگرداند اجر المحسنین ○ اجر نیکوکارانرا عدول از صبر اشارت بآنست که شکیبائی از حسنات است فلولا کان پس چرا نبود ولولا بمعنی
نفیست یعنی نبود من القرون من قبلکم از اهل قرنها که پیش از شما بودند اولوا بقیة خداوندان عقل ورای که از روی حزم ینهون باز داشتندی
مفسدانرا عن الفساد فی الارض از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی الا قلیلا لیکن اندکی بودند ممن انجینا منهم از آنها که نجات
دادیم ایشانرا از عقوبات گذشتگان که ایشانرا نهی میکردند واتبع الذین ظلموا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند ما اترفوا فیه آنچیز را که منعم شده بودند
بدان یعنی بمتابعت آرزوهای نفس کرده وتمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده وازانچه ورای آن اعراض نمودند وکانوا مجرمین ○ و بودند
کافران وما کان ربک ونخواست پروردگار تو لیهلک القری که هلاک کند اهل دیهارا بظلم بشرک واهلها مصلحون ○ وحال آنکه
اهل آن موضع بصلاح آرندگان باشند میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد وظلم بآن منضم نگردد وازینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم
ولو شاء ربک واگر خواستی پروردگار تو لجعل الناس هر آینه گردانیدی مردمانرا امة واحدة همه یک گروه یعنی بر یک دین ویک آئین ولا
یزالون وهمیشه باشند مختلفین ○ اختلاف کنندگان در حق وباطل چون یهود ونصاری ومجوس الا من رحم ربک مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو
برو واورا بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه مختلف اند در روزی یکی توانگرست ویکی درویش مگر آنکه خدای تعالی اورا قناعت دهد ولذلک
واز برای این اختلاف خلقهم آفریده است خدای مردمانرا یا برای رحمت آفریده راه یافتگانرا وتمت وتمام شد کلمة ربک سخن پروردگار تو
یعنی کلمه که بملائکه گفته وآن اینست که لاملئن هر آینه پر سازیم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از عاصیان پریان وآدمیان که از ایشان
کفر وکافری روی نموده اجمعین ○ همه ایشان وکلا وهر خبری نقص که میخوانیم علیک بر تو من انباء الرسل از اخبار پیغمبران آن خبر
چیست ما نثبت به آنچه ثابت میگردانیم وبرجا میداریم بآن فؤادک دل ترا یعنی فائده اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و یقینت بیفزاید
وبر اداء رسالت ثبات نمائی و بر ایذای کفار شکیبائی کنی وجاءک وآمده است بتو فی هذه الحق درین سوره آنچه درست و راست است ودر معالم فرموده
که تخصیص این سوره برای تشریف ست والا حق در همه سور قرآنی هست وگفته اند هذه اشارت باخبار مذکورست درین سور یعنی این خبرها راست است
وموعظة و پندیست وذکری ویاد کردنی للمؤمنین ○ مر گرویدگانرا وقل وبگوای محمد للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی آورند
اعملوا عمل کنید علی مکانتکم بر حالتیکه بدان متمکنید انا عاملون ○ بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم وانتظروا وچشم دارید انقلاب کار را
انا منتظرون ○ بدرستیکه ما نیز منتظریم بنزول عذاب شما ولله ومر خدایراست غیب السموات والارض علم آنچه غائب است از آسمانها وزمینها والیه
وبسوی او یرجع الامر بازگردد وحفص یرجع مجهول میخواند یعنی بازگردانیده شود کله همه کارها فاعبده پس پرستش کن مر اورا که مرجع همه اوست وتوکل
علیه وتوکل کن برو تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بمجرد گفتار بی اعتبار بود وما ربک ونیست پروردگار تو
بغافل عما تعملون ○ بیخبر از آنچه بندگان میکنند وحفص بخطاب میخواند ومخاطب همه مردمانند ودر تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل میکنند که فاتحه
توریت آیه اول از سوره انعامست وخاتمه آن آیه آخر از سوره هود والحمد لله اولا وآخرا

سورة یوسف مکیة وهی مائة واحدی عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ع ۱

الر در کشف الاسرار آورده که این حروف اشارتست بآنست که لا اعلم الا الله و وگفته اند که ترکیب اسماء حسنی است اگر دیده اند چنانچه از الر و حم و ن الرحمن حاصل میشود یا مختصراتست از اسمای الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رؤف یا از صفت او چنانچه الف از انفراد اوست و لام از لطف و را از رحمت گوئیا سخن با او میکند بدین وجه که انفراد من بر ربوبیت من و لطف من بر عارفان لطائف احدیت و رحمت من بر کافه بریت جواب قسم است تلک آیات الکتب المبین ○ این آیت آیاتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویداست معانی آن بر اهل یا روشن کننده است قصه را که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر و از قصه یوسف ع چه بوده این سوره نازل شد انا انزلنه بدرستیکه ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قرءنا عربیا قرانی تازی و بعضی از قرآن را قرآن گفته اند یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون ○ تا باشد که شما فهم کنید و معنی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نحن نقص ما میخوانیم علیک احسن القصص بر تو بهترین قصه که خوانده شود و در معالم گوید که بهترست بجهت اشتمال او بر عجائب و غرائب و حکمتها و عبرتها و در عین المعانی آورده که این قصه از قصه های دیگر احسن است چه صاحبش نیز از او میان [illegible] احسن بوده و در تیسیر اعجب القصص گوید و صاحب بحر الحقائق گوید که احسن است بجهت آنکه مناسبتی تمام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند یوسف ع را بدل و یعقوب ع را بروح و راحیل را بنفس [illegible] و حواس را ببرادران یوسف ع و حضرت شیخ قدس سره بدین منوال تاویل قصه را [illegible] از [illegible] مجهول اخبار در روایات [illegible] با نکات و دقایق [illegible] هرچه گفته اند [illegible] التفسیر میرود و اینجا بجهت [illegible] قصه [illegible] آورده اند که بعضی اصحاب [illegible] گفتند یا رسول الله ص اگر قصص بر ما بخوانی این آیت نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن در پی بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بما اوحینا الیک بوحی کردن ما بسوی تو هذا القرآن این سوره مقرر در را وان کنت و بدرستیکه بودی تو من قبله پیش از نزول این سوره لمن الغفلین ○ از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت عیب نه مورث است اذ قال یوسف یاد کن وقتی را که گفت یوسف لابیه مر پدر خود یعقوب ع را گویند یوسف ع در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود بخواب بود ناگاه سراسیمه از خواب در آمد یعقوب ع گفت ای پسر ترا چه رسید گفت یابت ای پدر خوابی عجب دیدم انی رایت بدرستیکه من دیدم در خواب خود احد عشر کوکبا یازده ستاره را والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان و نیرین فرود آمدند و من در ایشان مینگریستم رایتهم دیدم ایشانرا لی سجدین ○ مرا سجده کنندگان بودند یعقوب ع دانست که یوسف ع مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشانست و یعقوب ع و زوجه او که خاله یوسف ع است و شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجا آرند و فکر فرمود که اگر برادران او این واقعه بشنوند [illegible] در تعبیر خواب توقف دارند بر آینه قصد هلاک او کنند قال یبنی گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است لا تقصص مخوان و [illegible] رءیاک خواب خود را علی اخوتک بر برادران خود فیکیدوا لک که حیله کنند بسبب هلاک تو [illegible] حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان ان الشیطن بدرستیکه دیو سرکش که ابلیس است للانسان مر آدمیان را عدو مبین ○ دشمنی است [illegible] برکشیده بمکر [illegible] وکذلک و همچنانکه ترا برگزید بدین چنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان یجتبیک ربک بر خواهد گزید ترا پروردگار تو بفرمان فرمائی و پادشاهی و یعلمک و خواهد آموخت ترا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا بتاویل غوامض کتب منزله و یتم نعمته و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت است علیک بر تو و علی آل یعقوب و بر فرزندان یعقوب ع یعنی برادران تو بقبولی ایشان را به پیغمبری میگویند یا بر نسل یعقوب ع که انبیاء ع از وی بیرون آرد کما اتمها تمام کرده نعمت را علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش از این وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد ابرهیم [illegible] و اسحق [illegible] یعنی

بر ابراهیم ع بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحاق ع باخراج یعقوب ع و اسباط از صلب وی اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو عَلِیْمٌ داناست بآنکه استحقاق عطا دارد
حَکِیْمٌ ○ استوارکارست و درست کردار کرکند آنچه باید لَقَدْ کَانَ بتحقیق که هست فِیْ یُوْسُفَ در قصهٔ یوسف وَاِخْوَتِهٖ و در حکایت برادران او اٰیٰتٌ ع
نشانهای قدرت یا دلائل حکمت لِلسَّآئِلِیْنَ ○ مر پرسندگان را غیر ایشان از یوسف ع را یازده برادر بودند یکی بنیامین ع آن برادر اعیانی بود و ششی دیگر علاتی و ایشان
پسران خالهٔ یوسف ع بودند نام ایشان یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو سریه بودند دان و نفتالی و جاد و اشر
آورده اند که چون یوسف خواب مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب ع بکتمان آن وصیت فرمود و با جتبا و اتمام نعمت او را مژده داد و بعضی از زنان برادران او شنودند و غمازی
کرده ایشان بخانه باز آمدند صورت حال با شوهران باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمد و بتدبیر مهم او مشغول شدند اِذْ قَالُوْا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف ع
با یکدیگر لَیُوْسُفُ وَاَخُوْهُ هر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین اَحَبُّ اِلٰٓی اَبِیْنَا دوست ترند بسوی پدر ما مِنَّا از ما وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه
ما جماعت توانا و کارگذاریم ایشان خردسال و بی کفایت پس بایستی که پدر ما را دوست تر داشتی چون دو عاجز ضعیف را بر ده مرد قوی اختیار کرده اِنَّ
اَبَانَا بدرستیکه پدر ما لَفِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ○ هر آینه در دور افتاده ست آشکارا از راه صواب یعنی بر ما او درین کار خطا واقع شده و در تیسیر آورده که چون
شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را به بندگی فرا گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت که
اُقْتُلُوْا یُوْسُفَ بکشید یوسف ع را و گویند گوینده این سخن شمعون بود و گفت او را بکشید اَوِ اطْرَحُوْهُ یا بیفگنید اَرْضًا بزمینی دور از عمارات
یا موضعی که در آن سباع باشند یعنی او را غائب کنید یَخْلُ لَکُمْ تا خالی ماند برای شما وَجْهُ اَبِیْکُمْ روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر
روی توجه بشما آرد و بتمامی بر شما اقبال کند وَتَکُوْنُوْا و باشید مِنْ بَعْدِهٖ پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا صٰلِحِیْنَ ○ گروهی
شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکائد شیطان ست که ناشکیبایان را به آرزو را از روی تسویف میگوید مصرع امروز گنه کنید و فردا توبه ٭
آخر تامل نمی نماید که عذر فردا ع فردا که میاید بدو بر عمر اعتماد نیست شعر کار امروز بفردا مگذاری زنهار ٭ که چو فردا برسد نوبت کار دگرست ٭ قَالَ
قَآئِلٌ مِّنْهُمْ گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل لَا تَقْتُلُوْا یُوْسُفَ مکشید یوسف را که قتل بیگناهان گناه عظیم ست وَاَلْقُوْهُ و بیفگنید او را
فِیْ غَیٰبَتِ الْجُبِّ در قعر چاه یَلْتَقِطْهُ تا فرا گیرند او را بَعْضُ السَّیَّارَةِ بعضی از رهگذریان که بدانجا رسند و ببرندش بجائی دیگر و شما از وی باز رهید یعنی چون
غرض شما نابودن اوست بدین وجه میباید کرد اِنْ کُنْتُمْ فٰعِلِیْنَ ○ اگر هستید شما کار کنندگان بمشورت من پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند
فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده نظم سنبل سر نافه باز کرده ٭ گل دست بر و دراز کرده ٭ سیرابی سبزهای نوخیز ٭ از لولو تر زمرد انگیز ٭ چه شود
که یوسف را با ما به صحرا فرستی تا روزی تفرج و تماشا بگذراند یعقوب ع فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید
و من بخار خار هجران گرفتار باشم بیت حریفان در بهار عیش خندان ٭ من اندر کنج غم چون دردمندان ٭ فرزندان یعقوب ع نومید شده پیش یوسف ع آمدند و
از تماشای سبزه و صحرا شمهٔ با وی در میان آورده گفتند فرد موسم گل دو سه روز بیست غنیمت دانید ٭ که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود ٭ یوسف ع چون نام تماشا شنید
خاطر مبارکش متوجه صحرا شد و با برادران پیش پدر آمده التماس اجازت نمود و مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید فرد زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا می کشد ٭
کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را ٭ یعقوب ع در فکر و در دو دل افتاده قَالُوْا گفتند برادران یوسف یٰٓاَبَانَا ای پدر ما مَا لَکَ لَا تَاْمَنَّا چیست ترا
که امین نمیداری ما را عَلٰی یُوْسُفَ بر یوسف ع و تامل میکنی در فرستادن او وَاِنَّا لَهٗ و حال آنکه ما مر او را لَنٰصِحُوْنَ ○ نیکخواهانیم و بجای
برادری مهربان اَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما غَدًا فردا بجانب صحرا یَّرْتَعْ تا وسعت و فراخی معیشت میوها و نقلها خورد وَیَلْعَبْ و بازی کند
بتیر انداختن و نشر دوانیدن وَاِنَّا لَهٗ و بدرستیکه ما مر او را لَحٰفِظُوْنَ ○ هر آینه نگاهبانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قَالَ گفت یعقوب ع

لَيَحْزُنُنِي بدرستیکه مرا اندوهگین میدارد أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر از مشاهده وی دشوار
وَأَخَافُ و دیگر میترسم أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ از آنکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده بسیار اند مبادا که گرگی قصد وی کند
وَأَنْتُمْ و شما عَنْهُ غَافِلُونَ ○ از وی بیخبران باشید بسبب اشتغال شما به تماشا یا قلت اهتمام در محافظت او **نظم** از آن ترسم که ز وی غافل نشینید ❊
ز غفلت صورت حالش نه بینید ❊ درین دیرینه دشت محنت انگیز ❊ کهن گرگی برو دندان کند تیز ❊ قَالُوا گفتند فرزندان یعقوب لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ
بخدای که اگر بخورد او را گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما گروه توانا و قوی پنجه ایم که هر یک از ما بر دو شیر در مجال مقاومت میتوانید کرد إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ ○
بدرستیکه ما آن وقت که او را گرگ خورده باشد هر آینه زیانکار باشیم پس چون یعقوب مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف بگشت و تماشای کوه و صحرا دید تن بهجران
نهاده و بقضای الهی رضا داده بفرمود که تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش شانه زده ... بپوشانیدند پیراهن ابراهیم صلوات الرحمن و سلامه علیه که جبرئیل
از بهشت آورده بوقت القای در آتش نمرودی در وی پوشانیده بود و بعد از ابراهیم باسحق و بعد از وی بیعقوب رسیده چون تعویذی بر بازوی وی بست و بمتابعت فرزندان تا شجرة الوداع
که بر دروازه کنعان بود بیرون آمد و یوسف را در کنار گرفته گریه کنان ... **بیت** روز وداع گریه ... طوفان
اشک تا بگریبان رسیده بود ❊ یوسف چون پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوشاب بالماس مژه
سفتن آغاز گرفت **مصرع** ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد ❊ و آنگه ... گریه زبان حال ... مضمون ... بیعقوب میرسانید
بیت میان بعزم سفر بسته ... سرشک دیده من میرود که ره گیرد ❊ ای یوسف ... علیم ... میرسد
نمیدانم که سرانجام کار کجا خواهد کشید باری ❊ ... ای فانی ... فراموش ... **مصرع** ... دوست
پس فرزندان را در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند **بیت** بچشمان ... میدوند ❊
ز یکدیگر بمهرش پیش میبودند ❊ یعقوب در ایشان می نگریست و از شوق لقای فرزند ارجمند میگریست **بیت** ... چشم ... دور ❊
دل از تصور دوری چو بید لرزانست ❊ چون فرزندان از پیش نظر وی غائب شدند روی بکنعان نهاد فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ پس آنهنگام که برادران
یوسف را بردند با او آنچه کردند وصایای پدر را یک طرف نهادند ... تپانچه زدند ... ای صاحب رؤیا ... کواکب
آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از دست ما برهانند یوسف گفت یا اخوتاه ... حال من
رحم آرید **بیت** یاری دهید که زورا و دور گشته ام ❊ رحمی کنید که ... ام ❊ القصه بسخن او التفات نکردند ... خاک
خوری گرسنه و تشنه بر روی میکشیدند تا بهلاک نزدیک رسید یهودا آن صورت حال مشاهده نموده ... حمایت گرفت و گفت دست ...
... توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمائید غضب ایشان تسکین یافت و از سر قتل درگذشتند وَأَجْمَعُوا و جمع شدند و رای
خود را مستحکم ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ با آنکه بیفکنند او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسنگی از کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین
اردن سر چاه تنگ بود و پایان او گشاده و هفتاد گز عمق یا زیاده پس یوسف را بر سر چاه آوردند و چون شنید که در چاه می اندازند دست در هر یکی
از ایشان میزد و دستش را بر بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند و پیراهنش بر سنگی که بر سر چاه بود ... پیراهن از برش
بر کشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن را ببریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب بطائر آشیانه سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی ❊
جبرئیل پیش از آنکه یوسف بتک چاه رسد بوی رسید و او را بجناح مقدسه خود گرفته بر بالای صخره که در تک چاه بود بنشاند و از طعام و شراب بهشت
بوی داد و پیراهن خلیل که تعویذ وار بر بازو داشت در وی پوشانید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل ع یا الهام دادیم

اورا که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم و برادران ترا بحاجتمندی نزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه خبر دهی تو
ایشانرا بِأَمْرِهِمْ هٰذَا باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ○ و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شان و رفعت مکان تو
و بعد اندک زمانی را این صورت دست داد و بخدمت او آمدند و او را نشناختند * وهم له منکرون * اما چون یوسف در قعر چاه افتاد و برادران باز گشته
بسر رمه رفتند و بزغاله را کشته پیراهن او آلوده بخون ساختند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ و آمدند نزدیک پدر خود عِشَاءً شبانگاه و بدروغ يَبْكُونَ ○ میگریستند
یعقوب چون گریه آواز فرزندان را شنید سراسیمه و حیران از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان چه می شود شما را و یوسف من کجاست که نمی بینم او را قَالُوا
يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما بصحرا رفتیم و پیشی میگرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر افگندن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف را
تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک رخت و بار ما فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ ج پس بخورد او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را
باور نمیکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ○ و اگرچه ما راست گویانیم در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که بنسبت ما داری ما را دروغ گوی می پنداری و دلیل دیگر داریم　ثلثة ارباع
بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیرهن اوست وَجَاءُوا و آمدند عَلَىٰ قَمِيصِهِ بر پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ ط بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن
یوسف را بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب که پیراهن خون آلوده دید و غدغه هلاک یوسف در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود
فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیراهن نکرده پس از روی عتاب قَالَ گفت با فرزندان که نه چنین ست که شما میگوئید
بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما و آسان ساخته أَمْرًا ط کاری بزرگ از هلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ط پس
کار من صبریست نیکو یعنی شکیبائی که با آن شکایت نباشد مگر با خدای وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدای یاری خواسته شده یعنی یاری از و میخواهم عَلَىٰ مَا
تَصِفُونَ ○ بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف دران چاه بود صباح روز چهارم مژده نجات بوی رسید
وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود را بسوی
آن چاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و وارد آن کاروان مالک بن ذعر الخزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدْلَىٰ
دَلْوَهُ ط پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را و چون رسید بیوسف که در دلو نشین مصرع ای یوسف آخر بهر تو این دلو در چاه آمده * یوسف در دلو نشست
در معالم آورده که دیوارهای چاه در فراق یوسف میگریستند و در انیس المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را بغایت گران دید بچاه
فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ يَا بُشْرَىٰ گفت ای مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام صاحب او بوده او را برای اعانت طلبید و گفت هَٰذَا غُلَامٌ ط
این پسریست که دلو را گران ساخته پس بمددکاری او یوسف را از چاه برآورد نظم چو آن ماه جهان آرا برآمد * ز جانش بانگ یا بشری برآمد * بشارت کز چنین
تاریک چاهی * برآید بس جهان افروز ماهی * وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را از کاروانیان بِضَاعَةً ط در حالتیکه متاع تجارت بود یا پنهان
ساختند امر او را با کاروانیان گفتند که اهل این آب او را بما داده اند تا برای ایشان بمصر بریم و بفروشیم و گفته اند که ضمیر اسروه * راجع به برادران ست
یعنی برادرانش حال او را پنهان داشتند و گفتند که او بنده ماست و آن چنان بود که چون برادران از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند
این غلام ماست از ما گریخته او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ ○ بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر یکار زیان
از اخفای امر یوسف را آورده اند که چون برادران یوسف را بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوئیم اگر خلاف آن گوئی البته
ترا بقتل رسانیم یوسف خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بنده اگر چه نیز هست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد او را میفروشیم
بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری نقد که داشته ام بضاعت خریده ام و با من درمی چند

نامسره مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیارست اما با تو میسازیم بهرچه داری پس دست یوسف بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند
او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ ببهاے اندک بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُوْدَةٍ ج درمهے چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که تا دون
چهل درم را می شمردند و ما فوق آنرا وزن میکردند مالک درمهای خود را بشمرد و هفده عدد بود یا بیست هر برادری دو درم برداشتند و در وسیط
آورده که بیوه ابن بیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَكَانُوْا فِيْهِ و بودند برادران در شان یوسف مِنَ الزَّاهِدِيْنَ ﴿۲۰﴾ از بی رغبتان
یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی کردن پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان
پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود و زمام تصرّفِ امور ممالک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش گفتندی باز داده بود چون مالک
مدین بمصر آمد و گماشتگان عزیز بر سر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعهٔ جمال او شیفته و حیران باز گشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی
داشت رعیل نام و یا فکار و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی و در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زا و کسر لام تهمت دارد
القصه چون عزیز خبر غلام شنید با مالک پیغام داد که غلام خود را بنخاس آرد و روز دیگر مالک یوسف را آراسته ببازار آورد و بجلوهٔ آن جمال شیرین
شور از مصریان برآمد بیت آراسته آن یار به بازار برآمد • فریاد و فغان از در و دیوار برآمد • خریداران بمزید ثمن درآمده هر کس بهای او تزیید
اضافه میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز مصر قدم خریداری پیش نهاد شعر خریدان دیگر لب بستند و بزانوی
خاموشی نشستند • عزیز بهای آن داد و یوسف را بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرٰىهُ و گفت آنکس که خرید یوسف مِنْ مِّصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَاَتِهٖٓ
مر زن خود را یعنی زلیخا را اَكْرِمِيْ مَثْوٰىهُ گرامی دار جای این غلام را کنایت است از نیکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و اکرام است
یعنی این غلام را نیکو دار عَسٰٓى اَنْ يَّنْفَعَنَآ شاید که سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار ما اَوْ نَتَّخِذَهٗ وَلَدًا ط یا فرا گیریم وی را
بفرزندی گویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشرهٔ او ظاهرست وَكَذٰلِكَ و همچنانکه محبت یوسف را در دل عزیز دادیم
مَكَّنَّا لِيُوْسُفَ جای دادیم یوسف را و تمکن ساختیم فِي الْاَرْضِ ز در زمین مصر تا تصرف کند در آن وَلِنُعَلِّمَهٗ و تا بیاموزیم او را مِنْ تَاْوِيْلِ
الْاَحَادِيْثِ ط از تعبیر خوابها یا معانی کتب آلهی وَاللّٰهُ غَالِبٌ و خدای غالب عَلٰٓى اَمْرِهٖ بر کار خود هیچکس چیزی را از آن رد نتواند کرد و در چیزی
از آن منازعت نتواند نمود یا غالب است بر امر یوسف که برادران او در خواهشی بود بهلاک و خواری و خدا را خواهشی بود بعزت و سرداری
و واقع نشد الا آنچه خدای خواسته بود بیت بود هر کسی را ز گونه رای • نباشد مگر آنچه خواهد خدای وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان
لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿۲۱﴾ نمیدانند که زمام امور بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ و آنهنگام که رسید یوسف اَشُدَّهٗٓ بقوت خود هژده سالگی
یا بیست سالگی و گویند میان سی و چهل اٰتَيْنٰهُ دادیم او را حُكْمًا وَّعِلْمًا ط حکمی که آن نبوت است یا حکمت و آن علمی باشد موید بعمل
و دیگر دادیم او را دانشی در دین وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ﴿۲۲﴾ و همچنین پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده اند که چون یوسف بخانهٔ عزیز در آمد سلطان
عشقش رخت بخانهٔ دل زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما داد بیت زلیخا چون بر ویش دیده بگشاد • بیکبارگی زپا در افتاد
انچه افتاد • ز لطفِ صورت و حسن شمائل • اسیر شش بیکدل نی بصد دل • بعد از آن که عشقش بنهایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال
با یوسف در میان نهاد وَرَاوَدَتْهُ و در خواست یوسف را الَّتِيْ هُوَ فِيْ بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود یعنی زلیخا مراودت کرده یوسف را
عَنْ نَّفْسِهٖ از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف و او را بمنزلی که هفت خانه در یکدیگر ساخته در آورد وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ و ببست درها را
وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ط و گفت بشتاب به پیش من آی که من ترا ام یوسف که این حال بدید قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی

إِنَّهُ رَبِّيٓ بدرستیکه خدای پروردگار من است أَحْسَنَ مَثْوَايَ طنیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز مهتر من ست و ترا به نیکو داشت من
امر فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمیکنم إِنَّهُ بدرستیکه او لَا يُفْلِحُ الظَّٰلِمُونَ ○ رستگار نمی شوند ستمگاران
یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زنا کنند چه زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب میکرد گفته اند نظم زهی خجلت که در روز
قیامت * چو افتد بر زناکاران غرامت * جزای آن جفاکیشان نویسند * مراسر دفتر ایشان نویسند * وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِۦ ق و بدرستیکه قصد کرد آن زن
به مخالطت یوسف بزنا وَهَمَّ بِهَا ج و قصد کرد یوسف بدفع وی بطریق فرار لَوْلَآ أَن رَّءَا اگر ندیدی یوسف بُرْهَٰنَ رَبِّهِۦ ط برهان پروردگار
خود را هر آینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت یوسفی بود که حائل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا تعالی
باشد پس یوسف بقوت نبوت و مدد فتوت دران حال خود را نگاهداشت كَذَٰلِكَ همچنین او را اثبات دادیم بر عصمت و عفت لِنَصْرِفَ تا بگردانیم عَنْهُ
ٱلسُّوٓءَ از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز وَٱلْفَحْشَآءَ ط و عمل زشت یعنی زنا إِنَّهُۥ بدرستیکه او مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُخْلَصِينَ ○ از بندگان خالص ماست
یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته و نابایسته آورده اند که چون یوسف از زلیخا فرار کرد بهر دری بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب کشاده می شد زلیخا از عقب
میدوید وَٱسْتَبَقَا ٱلْبَابَ و پیشی میگرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست دروی زده باز پس کشید وَقَدَّتْ
و بدرید و رکشیدن قَمِيصَهُۥ پیراهن یوسف را مِن دُبُرٍ از قفا وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا و یافتند شوهر آن زن یعنی عزیز را لَدَا ٱلْبَابِ ط
نزدیک در چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه به تفحص مشغول گردد زلیخا پیشدستی نمود
و دلیرانه بسخن در آمد قَالَتْ گفت زلیخا مَا جَزَآءُ مَنْ أَرَادَ چیست جزای کسیکه خواهد بِأَهْلِكَ سُوٓءًا بکسان تو بدی مراد ش نفس خود ست و درین سخن
خواست که ابرای ذمه خود کند از گناه و چنان فرانماید که جرم یوسف راست پس گفت مکافات کسیکه بجرم تو قصد کند چه چیز تواند بود إِلَّآ أَن يُسْجَنَ مگر آنکه بزندان
کرده شود یعنی پادشاه او زندان ست أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف این سخن بشنید که بزندان
و عقوبت تهدید میکنند قَالَ هِيَ رَٰوَدَتْنِي گفت یوسف او درخواست کرد مرا عَن نَّفْسِي از نفس من و من تن بوی در ندادم و از وی میگریختم عزیز
گفت سخن این سخن بچه دانم و بمجلس از ین واقعه خبردار د یوسف گفت درانخانه کودکی چهار ماه در گهواره بود گواه من اوست و آن کودک پسر خاله
زلیخا بود و عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید یا ما را هزل و مسخرگی میکنی یوسف گفت خدای من قادر ست برانکه او را به سخن آرد بر بیگناهی من گواهی دهد
و در لطائف سبعین آورده که عزیز از ان کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی به سخن در آمد و گفت یوسف راست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر داده و درین
کلمات که وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَآ و گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا گفته اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت که ای عزیز إِن
كَانَ قَمِيصُهُۥ اگر هست گریبان پیراهن یوسف قُدَّ مِن قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس زلیخا راست میگوید وَهُوَ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ○
و یوسف از دروغگویانست چه بصورت دلیلست برانکه زلیخا قصد دفع یوسف میکرده از خود که گریبان از پیش دریده شده وَإِن كَانَ قَمِيصُهُۥ و اگر هست پیراهن
یوسف قُدَّ مِن دُبُرٍ از پس دریده شده فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ○ و یوسف از راست گویانست چه اینحال دلالت برانکه یوسف
از وی گریخته و او در پی آمده و او را بخود کشیده که پیراهنش از پس دریده فَلَمَّا رَءَا پس آنهنگام که بدید عزیز قَمِيصَهُۥ پیراهن یوسف را که قُدَّ مِن دُبُرٍ دریده شده
از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قَالَ إِنَّهُۥ گفت بدرستیکه این کار مِن كَيْدِكُنَّ ط از مکر و حیله شما زنانست إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستیکه کید شما عَظِيمٌ ○
بزرگ ست زود در دل می آید و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شده و از روی اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ ای یوسف درگذر و اعراض کن عَنْ هَٰذَا اسکته
ازین مهم و پنهان دار وَٱسْتَغْفِرِي و ای زلیخا تو آمرزش طلب لِذَنۢبِكِ صلے ج از برای گناه خود در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غریب ست تو او را بیازردی ع ۴۱

إِنَّكِ كُنتِ بدرستیکه تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ ۝ از گروه گناهکاران آورده اند که عزیز اگرچه این قصه را تسکین داد اما سخن عشق نهان کی ماند شمه از این واقعه دلسنه و افواه افتاد و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر آینه عشق را غوغا ملامت در کار است نه سودای سلامت نظم نسازد عشق را کنج سلامت * خوشا رسوائی کوی ملامت * غم عشق از ملامت تازه گردد * وزین غوغا بلند آوازه گردد * وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروهی از زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص ملک یان یعنی زن حاجب زن ساقی و زن خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر موضعی که آنرا عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان اینکه امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است غلام خود را عَن نَّفْسِهِ از نفس او یعنی درخواسته است از وی که کام او بدهد قَدْ شَغَفَهَا بدرستیکه بشگافته است غلاف دل او حُبًّا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بمیان دل او در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستیکه ما می بینیم آن زن را فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝ در گراهی هویدا و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده خود میگردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون شنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشانرا یعنی سخنی که در خفیه میگفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت او حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامت گو نیز در میان ایشان بودند پس چون بمنزل وی آمدند مراسم اعزاز بجا آورد وَأَعْتَدَتْ و آماده کرد لَهُنَّ مُتَّكَأً برای ایشان تکیه گاها از بالشهای لطیف یا مهیا گردانید طعامی پاکیزه یا بساط مجلس طعام چه در خبر است که ایشان تکیه زده طعام میخوردند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ هر یکی را از این زنان سِكِّينًا کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمده جامه مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر سرش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بیرون آی عَلَيْهِنَّ بر این زنان یوسف ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتیکه یوسف را بیرون آورد بیت ز خلوتخانه آن گنج نهفته * برون آمد چو گلزار شگفته * فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آنهنگام که زنان او را دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتندش در جمال کمال بیکبار همه شیفته دیدار او گشته و از خود بدر رفته خود را فراموش کردند وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ و ببریدند دستهای خود را و با الم آن محس نشدند در حقائق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در رویت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که حس الم قطع ید میکند شما در شهود برتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متألم نشوید بیت گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد * بیداد تو سهل ست فراموش توان کرد * القصه زنان مصر از بیخودی باخود باز آمده زبان آفرین بگشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلَّهِ پاک ست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَٰذَا بَشَرًا نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمیباشد و کسی ندیده شعر تو از سلاله ای آب و خاک نه آدمی * که از قبیله روحانیان حور نژادی * إِنْ هَٰذَا نیست این شخص إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ۝ مگر فرشته گرامی نزدیک خدای که جمال بدین زیبائی و کمال بدین رعنائی و عصمت در این مرتبه جز از خواص ملکیت نیست بیت چو دیدندش که جز والا گهر نیست * بر آمد بانگ از ایشان کین بشر نیست * نه جان آدم ز آب و گل سرشت است * ز بالا آمده قدسی فرشته است * صاحب سیط باسناد خود از جابر انصاری نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که جبرئیل بمن فرود آمد و گفت خدای ترا اسلام میرساند و میگوید که ای حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت داده ام و کسوت حسن ترا از نور عرش معزز کرده ام * و ما خلقت خلقا احسن منک * یوسف را جمال بود و آن حضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت بیت از حسن روی یوسف دست بریده سهلست * در پای لبر ما سرها بریده باشد * از عائشه رضی نقل میکند که در صفت حال حضرت رسالت پناه فرموده شعر لوامی زلیخا لو رأین جبینه * لآثرن بالقطع القلوب علی الید * زنان مصر بهنگام جلوه یوسف * ز روی بیخودی ار دست خویش ببریدند * مقرر است که دل پاره پاره میکردند * اگر جمال تو ای نور دیده می دیدند * القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي گفت زلیخا این کس است که شما لُمْتُنَّنِي فِيهِ ملامت کردید مرا در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ و بدرستیکه من مراودت کردم او را عَن نَّفْسِهِ از نفس او درخواستم که آرزوی من بدهد

فَاسْتَعْصَمَ پس خویش را نگاه داشت و سر من در نیاورد وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ و اگر چنانچه نکند مَا آمُرُهُ آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لَيُسْجَنَنَّ هر آینه بزندان کرده شود وَلَيَكُونًا و هر آینه باشد مِنَ الصَّاغِرِينَ ○ از خوار شدگان یعنی ذلیل در زندان و بیباکان یوسف که این سخن شنید روی از آن مجلس برتافت و زنان در عقب وی بیرون رفته در لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان به تنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت یوسف ای پروردگار من السِّجْنُ زندان أَحَبُّ إِلَيَّ دوستر است بمن مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بایشان شعر عجب در مانده ام در کار ایشان ✦ مرا زندان به از دیدار ایشان ✦ وَإِلَّا تَصْرِفْ و اگر نگردانی عَنِّي از من كَيْدَهُنَّ مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود نگیری أَصْبُ إِلَيْهِنَّ میل میکنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم سخن ایشان را وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ ○ و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ لَهُ پس اجابت کرد مر دعای او را رَبُّهُ آفریدگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس بگردانید از وی كَيْدَهُنَّ مکر ایشان را إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستیکه او شنواست مر دعا کسی را که بدو پناه برد الْعَلِيمُ ○ و داناست بحال کسیکه از همه در وگریزد او ورده که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان باز داری شاید که بسبب با ضمنت رام گردد و قدر نعمت و راحت را سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد بیت چو کوره ساز زندان را بدو گرم ✦ بود زان کوره گردد آهنش نرم ✦ زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت این غلام عبری بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمد صلاح آنست که او را در زندان کنی تا مردم گمان برند که او گناهکار است و من از ملامت باز رهم عزیز را این سخن قبول افتاد حکم کرد که بزندانش برند ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ پس از آنکه دیدند دلائل عصمت و شواهد برائت یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیرهن او از قفا و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان بران قرار یافته که برای صلاح لَيَسْجُنُنَّهُ هر آینه در زندان کنند او را حَتَّى حِينٍ ○ تا هنگامیکه مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندان را بدان سرو قامت گل خار رشک گلستان کردند بیت چو آن گل زنده در زندان در آمد ✦ بجسمی مرده گوئی جان در آمد ✦ دران محنت سرا افتاده جوشی ✦ برآمد زان گرفتاران خروشی ✦ وَدَخَلَ و در آمدند مَعَهُ السِّجْنَ با او بزندان فَتَيَانِ دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک بود که او را یونا گفتندی دیگر طباخ که او را مجلس خواندندی ملک برایشان گمان برده بود که او را زهر میدهند و حکم بزندان کرده اتفاقاً با یوسف بزندان در آمدند و یوسف در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی و تا روزی این دو زندانی نیز خوابها دیدند گویند ساقی دیده و طباخ نی یا مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را امتحان کردند قَالَ أَحَدُهُمَا گفت یکی از ایشان یعنی ساقی إِنِّي أَرَانِي بدرستیکه من می بینم خود را در خواب که در باغی یک اصل تاک ست و بر وی سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملک بدست منست أَعْصِرُ خَمْرًا می فشارم در وی انگور را تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤل الیه ست وَقَالَ الْآخَرُ و گفت دیگرے یعنی طباخ إِنِّي أَرَانِي بدرستیکه من بینم خود را که در مطبخ ملک أَحْمِلُ بر میدارم فَوْقَ رَأْسِي بر زبر سر خود خُبْزًا نان را و آن سه سفره نان بود تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ میخورند مرغان از ان نان و میربایند نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ خبر ده ما را بتعبیر این هر دو خواب إِنَّا نَرَاكَ بدرستیکه ما می بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِينَ ○ از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکوئی کن با ما بتاویل رؤیای ما یوسف نخواست که تعبیر خواب ایشان از وی باز گوید چه دران مکروهی متوجه بود بیکی پس از جواب ایشان اعراض فرمود قَالَ گفت یوسف لَا يَأْتِيكُمَا نیاید بشما طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ خوردنی که روزی داده شوید بدو إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا مگر خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف گفت که این معجزه منست نه عرافت و کهانت ذَٰلِكُمَا اینکه گفتم بشما مِمَّا عَلَّمَنِي از ان چیزیست که بیاموخت مرا رَبِّي پروردگار من بالهام و وحی إِنِّي تَرَكْتُ بدرستیکه من دست بداشته ام مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ کیش گروهی را که نمی گروند بِاللَّهِ بخدای

وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت هُمْ كٰفِرُوْنَ○ ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست بآخرت وَاتَّبَعْتُ و پیروی کردم مِلَّةَ اٰبَآءِیْٓ
کیش پدران خود را اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ ابراہیم و اسحق پسرش و یعقوب پدرست اظہار ذکر آبا بجہت آنکه از اہل بیت نبوت ست یا بجہت زیادتی رغبت بود در اتباع
کلام وی مَا كَانَ لَنَآ روا نیست و نشاید ما را که پیغمبرانیم اَنْ نُّشْرِكَ آنکه انباز گیریم بِاللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ ؕ بخدای چیزی را بلکه ما دایم پرستیم بیگانگی ذٰلِكَ
این توحید مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خدایست عَلَیْنَا بر ما که بوحی ما را آگاهی داده اند وَعَلَی النَّاسِ و این از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیاء
بارشاد ایشان فرستاده وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند لَا یَشْكُرُوْنَ○ سپاسداری نمی کنند
آن فضل و موهبت را یٰصَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان ءَاَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُوْنَ آیا خدایان متفرقه که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ
یا اعلی و اوسط و ادنی خَیْرٌ بہترست اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ یا خدای یگانه در ذات و صفات الْقَهَّارُ ؕ غالب بر ہمه مَا تَعْبُدُوْنَ نمی پرستید شما
مِنْ دُوْنِهٖٓ بدون خدای اِلَّآ اَسْمَآءً مگر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که بی حجت و برہان سَمَّیْتُمُوْهَآ نام نهاده اید آنها را اَنْتُمْ وَاٰبَآؤُكُمْ
شما و پدران شما مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا فرو نفرستاده است خدای بپرستش آنها مِنْ سُلْطٰنٍ ؕ از ہیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما
نمی پرستید الا اسمی چند بی مسمی را اِنِ الْحُكْمُ نیست حکم بعبادت اِلَّا لِلّٰهِ ؕ مگر خدای را که مستحق پرستش ست اَمَرَ فرمان داد و بزبان پیغمبران مر خلق را
اَلَّا تَعْبُدُوْٓا آنکه مپرستید اِلَّآ اِیَّاهُ ؕ مگر او را ذٰلِكَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ اینست دین حق و روشن و درست و راست وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ
ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ○ نمیدانند راه حق را و در بادیه ضلالت سرگردان می شوند یٰصَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان اَمَّآ اَحَدُكُمَا
آیا یکی از شما که ساقی ملک ست بسه روز دیگر خلاص یابد فَیَسْقِیْ رَبَّهٗ پس بیاشاماند تربیت کننده خود را خَمْرًا ۚ شراب انگور چنانچه پیشتر
می بوده وَاَمَّا الْاٰخَرُ و اما آن دیگری که طباخ ست فَیُصْلَبُ پس بر آویخته شود بر دار و مدتی او را بگذارند تا مضمحل گردد فَتَاْكُلُ الطَّیْرُ
پس بخورند مرغان شکاری مِنْ رَّاْسِهٖ ؕ از کله سر وی پس ایشان با یکی از ایشان گفتند دروغ گفته ایم و ہیچ خواب ندیده بودیم یوسف گفت
قُضِیَ الْاَمْرُ الَّذِیْ حکم کرده شده و محکم ساخته گشت کار آن خواب که شما فِیْهِ تَسْتَفْتِیٰنِ○ در آن از من طلب تاویل کردید و خلاف آنچه من گفتم
نخواهد بود وَقَالَ و گفت یوسف لِلَّذِیْ ظَنَّ مر آنکس را که دانست اَنَّهٗ نَاجٍ مِّنْهُمَا که او از زندان و قتل امان خواهد یافت از آن ہر دو یعنی
ساقی را گفت اذْكُرْنِیْ یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّكَ ؗ نزدیک مربی خود یعنی حال بیگناہی من بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رہاند **نظم**
بگو ہست اندران زندان غریبی * ز عدل شاه دوران بی نصیبی * چنینش بی گنه مپسند رنجور * که ہست این از طریق معدلت دور *
آورده اند که چون سه روز بر آمد ملک کس را فرستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند و مرغ چشم از کاسه سر او بیرون آورد و ساقی را
که صفت امانت او تحقق یافته بود ہمان منصب نخستین بوی دادند آنا چون او برتبه تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و
اہل آن غافل شد فَاَنْسٰىهُ الشَّیْطٰنُ پس فراموش گردانید بر وی شیطان ذِكْرَ رَبِّهٖ یاد کردن یوسف را نزدیک ربی خود فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ
پس درنگ کرد یوسف در زندان بِضْعَ سِنِیْنَ ؕ○ چند سال بضع عددیست مبہم میان سه تا نه گویند یوسف بعد ازین واقعه ہفت سال در زندان بماند و ع ٥
مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده بود و در معالم التنزیل از حسن بصری نقل میکند که روزی جبرئیل بزندان در آمد یوسف او را بشناخت
و گفت یا اخا المرسلین چیست که می بینم ترا در منزل گنهگاران جبرئیل گفت یا طاہر الطاہرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و می گوید که شرم
نداری که آدمی را سبب خلاصی خود میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزت و جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف گفت درین حال از من
راضی ہست یا نی گفت آری از تو خوشنودست گفت اذا الابالی اکنون که او راضی ہست از من ہیچ باک ندارم و فی المثنوی المعنوی **نظم**

پس جزای آنکه دید او رهین * مانند یوسف حبس در بضع سنین * گرچه تقصیر آمد از بحر و سحاب * تا تو یاری خواهی از ریگ و سراب * اما چون مدت محنت بسر آمد
ملک ریان خوابی دید مهیب و بامداد آن تمام حکما و ندما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک اِنِّیٓ اَرٰی بدرستیکه من خواب دیدم سَبْعَ بَقَرٰتٍ سِمَانٍ
هفت گاو فربه که از نهر یابس بیرون آمدند و پس از آن یَّاْكُلُهُنَّ بخوردند بفرو بردند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان
هیچ زیادت نشد وَّسَبْعَ سُنْۢبُلٰتٍ و دیدم هفت خوشه خُضْرٍ سبز و تازه که دانها ایشان منعقد شده بود وَّاُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم یٰبِسٰتٍ
خشک یعنی رسیده و بدرو در آمده پس این خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز پیچیدند و در خاک زیر کردند ایشان را و پوشیدند یٰٓاَیُّهَا الْمَلَاُ ای گروه
کاهنان و معبران و اشراف قوم اَفْتُوْنِیْ فتوی دهید مرا یعنی جواب دهید مرا فِیْ رُءْیَایَ در تعبیر خواب من اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی
دانش لِلرُّءْیَا تَعْبُرُوْنَ ○ مر خواب مرا تعبیر میکنید قَالُوْٓا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب بودند اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ این خوابها شوریده است
وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَاْوِیْلِ الْاَحْلَامِ بتاویل این نوع خوابها بِعٰلِمِیْنَ ○ دانایان چه ما تعبیر رویای صادقه میکنیم و این از قبیل منامات باطله
است ملک ریان از خواب خود و جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که گشاید در راه تعبیر این واقعه که بمن نماید مصرع
یارب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست * ساقی که ملک را متحیر و متفکر دید از حال یوسف بیاد آمد وَقَالَ الَّذِیْ نَجَا مِنْهُمَا و گفت آن کسیکه نجات
یافته بود از آن دو بنده زندانی یعنی ساقی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف * که اذکرنی عند ربک * بَعْدَ اُمَّةٍ پس از زمانی دور و دراز اَنَا اُنَبِّئُكُمْ
من خبر دهم شما را بِتَاْوِیْلِهٖ بتعبیر این خواب فَاَرْسِلُوْنِ ○ پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر را نیکو داند ملک از این خبر شادمان
گشته فرمود که زود برخیز و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان در آمد و زمین خدمت ببوسید و گفت یُوْسُفُ ای یوسف اَیُّهَا الصِّدِّیْقُ ای
نیک راست گوینده اَفْتِنَا فتوی ده ما را فِیْ سَبْعِ بَقَرٰتٍ سِمَانٍ در هفت گاو فربه یَّاْكُلُهُنَّ بخورند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر
وَّسَبْعِ سُنْۢبُلٰتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشه سبز وَّاُخَرَ یٰبِسٰتٍ و هفت خوشه خشک مگر که بر ایشان بپیچید و خشک سازد همه حکما در آن حیرانند
تو چه جواب گویی لَّعَلِّیْٓ اَرْجِعُ تا باشد که باز گردم با جواب تمام اِلَی النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُوْنَ ○ تا
که برکت تو ایشان بدانند تعبیر این واقعه را تا شرف و فضل تو معلوم کنند و بسوی خویش بخوانند قَالَ گفت یوسف که شما تَزْرَعُوْنَ کشت کنید
سَبْعَ سِنِیْنَ هفت سال که بقرات سمان اشارت است بدیشان دَاَبًا زراعتی بعادت مستمره خود فَمَا حَصَدْتُّمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوْهُ
پس بگذارید آنرا فِیْ سُنْۢبُلِهٖٓ در خوشه او یعنی حبوب را پاک مکنید تا از سوسه و از آفات ایمن باشید و غلات را با خوشه ذخیره کنید اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی یعنی بقدر
حاجت مِّمَّا تَاْكُلُوْنَ ○ از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ یَاْتِیْ پس بیاید مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ پس از این سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت
که سبع عجاف عبارت از ایشان است یَّاْكُلْنَ بخورند اهل این سالها یعنی کسانیکه در آن زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ آنچه از پیش فرستاده باشید
یعنی ذخیره نهاده باشید برای آن سالها قحط اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی مِّمَّا تُحْصِنُوْنَ ○ از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم ندعت ثُمَّ یَاْتِیْ پس بیاید
مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس این سالهای قحط عَامٌ فِیْهِ سالی که در آن یُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده وَفِیْهِ یَعْصِرُوْنَ ○ ع ۷
و در این سال که بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایت است از کثرت ثمار و گفته اند اشارت بدوشیدن شیر است از پستان گاو و گوسفند
و این عبارت از فراخ سالی است چون یوسف تعبیر تمام کرد ساقی باز گشته بخدمت ملک آمد و در محفل عام آن سخنها را بر وجهی که شنیده بود تقریر کرد و ملک را پسندیده افتاد
و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود و بطلب وی فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُوْنِیْ بِهٖ بیارید بمن یوسف را فَلَمَّا جَآءَهُ الرَّسُوْلُ
پس آن وقت که آمد بدو فرستاده ملک قَالَ ارْجِعْ گفت باز گرد اِلٰی رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَسْـَٔلْهُ پس بپرس از او یعنی در خواست کن

تا پرسید تفحص کند ما بال النسوة اللاتی [illegible] حال آن زنانی که [illegible] حصحص [illegible] [illegible]
بکیدهن عليم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
فرستاد ما چون رسول [illegible] [illegible] [illegible]
با ایشان ما خطبکن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حاش لله پاکست [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
ملک بیوسف پیغام داد [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] الیتی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آورد [illegible]
نعت [illegible] [illegible] کلمات از [illegible] در آورد
وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي [illegible] إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ [illegible]
بدرستیکه نفس [illegible] [illegible]
إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي بدرستیکه آفریدگار من [illegible] [illegible]
سخنان یوسف [illegible] [illegible] وَقَالَ الْمَلِكُ [illegible] بیوسف [illegible]
أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خالص کنم او را [illegible] [illegible]
بزندان فرستاد و تعظیم [illegible] یوسف را از زندان بیارگاه آورند [illegible] [illegible]
ستانس بودند [illegible] آوردند و یوسف ایشان [illegible] [illegible]
احترام تمام نمود [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خوش [illegible] ملک [illegible] سخن گفت و از تعبیر خواب خود
پرسید جواب [illegible] شنید قَالَ گفت ملک ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستیکه تو [illegible] لَدَيْنَا مَكِينٌ [illegible] أَمِينٌ ○ [illegible]
میخواهی از مناصب بخواه [illegible] قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف گردان مرا حاکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای
زمین مصر یعنی مرا [illegible] [illegible] بدرستیکه من [illegible] [illegible]
از ان ضایع نکنم عَلِيمٌ ○ [illegible] [illegible] یوسف

هفتاد و دو زبان میدانست و در تفاسیر معتبر مذکورست که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر برای یوسف ؑ مقرر کرده تاج مکلل بجواهر بر سر وے
نهاد و کلید های خزائن بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضهٔ اقتدار او باز داد و عزیز را عزل کرده مهمات وی نیز بعهدهٔ یوسف ؑ واگذاشت اندک زمانی
عزیز از رشک و حسد درگذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف ؑ در آورد و حق سبحانه یوسف ؑ را از وی دو پسر داد نیشا و افرایم و تفصیل این حالات
حوالهٔ بجواهر التفسیرست وَكَذٰلِكَ و همچنین که ملک را بر وی مهربان گردانیدیم مَكَّنَّا جای دادیم لِيُوْسُفَ فِي الْاَرْضِ مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن
ساختیم یوسف ؑ را بحکومت يَتَبَوَّاُ مِنْهَا تا بود که جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسنگ در چهل فرسنگ عرض داشت حَيْثُ يَشَآءُ هر جا که میخواست
نُصِيْبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم نعم خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَنْ نَّشَآءُ هر کرا میخواهیم وَلَا نُضِيْعُ و ضائع و باطل نمی گردانیم
اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ ○ اجر نیکوکاران وَلَاَجْرُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خَيْرٌ بهترست لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مر آنان را که
گرویدند بخدای وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ ○ ع و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف ؑ باحسان و تقوی از قعر چاه به تخت و جاه رسید بیت ع٥
به نیا و عقبی کسے قدر یافت • که او جانب صبر و تقوی نشافت • القصه یوسف ؑ مهمات ملکی در پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارها
عالی بنا فرمود و هفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین مصر و شام
تنگی عام شد مردمان مصر روی بیوسف ؑ آوردند سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه در سال سوم بغلام و کنیزک
و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی دادند یوسف ؑ صورت حال بملک عرض کرد ملک
گفت همه بندهٔ تو اند و اختیار پیش تو است یوسف ؑ بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان
باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف ؑ را در وقت خرید و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی او در گردن نهاد
تا کسی اگر درباره او سخنی بی ادبانه نرسد و نتواند گفت آورده اند که اثر قحط بکنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب ؑ تنگ شده پسران یعقوب ؑ گفتند اے پدر
در شهر مصر ملکیست که همه قحط زدگان را می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل بدلخواه ایشان میسازد نظم ز احسانش آسوده برنا و پیر • وزو گشته خوشدل غنی و فقیر •
ز بخشش ز ابر بهاری فزون • صفات کمالش ز غایت برون • اگر فرمائی برویم و طعامی از بهر گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب ؑ اجازت فرمود
بنیامین را بجهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی براه نهادند و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعتی که داشت
همراه بردند وَجَآءَ اِخْوَةُ يُوْسُفَ و آمدند برادران یوسف ؑ از کنعان بملازمت یوسف ؑ فَدَخَلُوْا عَلَيْهِ پس آمدند بر وی و رسم خدمت بجا آوردند
فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف ایشان را در نظر اول وَهُمْ لَهٗ مُنْكِرُوْنَ ○ و ایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول صحیح
چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف ؑ از پس پرده با ایشان سخن گفت و را نشناختند پس یوسف ؑ از ایشان پرسید که شما چه کسانید
که جاسوسان را میمانید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم که یعقوب است اسرائیل الله یوسف گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر
داشت یکی را در صغر سن گرگ بخورد و یکی را پدر بجهت خدمت خود نگاهداشت و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف ؑ گفت اینجا کسی باشد که شما را شناسد
گفتند نی مردم مصر ما را نمی شناسند یوسف ؑ گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید تا حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند
بنام شمعون بر آمد پس وی بایستاد یوسف ؑ بفرمود تا بضاعت ایشان بستدند و عوض آن گندم بدیشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ و آنهنگام
که بساخت یوسف کار ایشان را و هر یک را یک شتر بار گندم داد گفتند یک شتر بار دیگر بجهت برادر ما که در خدمت پدرست بدهید یوسف گفت من بشمار مردم میدهم
نه بشمار شتران ایشان مبالغه نمودند قَالَ گفت یوسف ائْتُوْنِيْ بیارید بمن بِاَخٍ لَّكُمْ مِّنْ اَبِيْكُمْ برادری که شما راست از پدر شما یعنی

ملاقی ست نه اجماعی الا ترون آیا نمی بینید انی اوفی الکیل آنرا که من تمام می پیمایم پیمانه را وحق کسی را باز نمیگیرم وانا خیر المنزلین ○ ومن
بهترین فرود آرندگانیم یعنی در انزال مهمانان واکرام واحسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فان لم تاتونی به پس اگر نمی آرید بمن آن برادر را فلا
کیل لکم عندی پس شمارا نزدیک من کیل نیست یعنی طعام ولا تقربون ○ ونزدیک مشوید بمن و در ولایت من میایید قالوا سنراود
عنه اباه گفتند زود او را طلبیم از پدر و جهد کنیم در ان وانا لفاعلون ○ وبدرستیکه ما کنندگانیم آنچیز را که بگوییم وقال وگفت یوسف ؑ
لفتینه اجعلوا بضاعتهم مر غلامان را که کیل غلات که تعلق بدیشان داشت بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده بودند وآن ادمی کفشی چند بود
یوسف ؑ نخواست که گندم بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنید فی رحالهم در بار و انبانهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان
اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند وازین جهت لعلهم یعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را
اذا انقلبوا چون باز گردند الی اهلهم بسوی کسان خود و بار بگشایند لعلهم یرجعون ○ شاید که باز گردند و برادر مرا بیارند فلما رجعوا
پس آنهنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب ؑ الی ابیهم بسوی پدر خود قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما منع منا الکیل منع کرده شد از ما پیمودن طعام
یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیمایند اگر این بار بنیامین را نبریم فارسل معنا پس بفرست با ما اخانا برادر ما را نکتل تا فرا گیریم کیل از برای
خود و برای او وانا له وتحقیق ما او را لحافظون ○ نگاهدارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قال گفت یعقوب ؑ که ای فرزندان هل امنکم
آیا شمارا امین دارم علیه بر وی یعنی بر بنیامین الا کما امنتکم مگر همچنانکه امین ساختم شمارا علی اخیه بر برادر او من قبل ط
پیش ازین که گفتید • وانا له لحافظون • و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فالله خیر پس خدای بهترست حفظا ازجهت نگاهداشتن وخیر حافظا
یعنی اوست بهتر در حالیکه نگاهدارنده است پس توکل بر وی کنم و کار خود بدو گذارم وهو ارحم الراحمین ○ واو بخشنده ترین بخشندگانست شاید که
بمحافظت او من بخشاید و بمصیبت دو فرزند مرا مبتلا نگرداند ولما فتحوا وآنهنگام که بگشادند متاعهم بارهای خود را وجدوا بضاعتهم یافتند
بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش وبحکم یوسف ؑ ردت الیهم ط باز گردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما
ما نبغی ط چه چیز می طلبیم از احسان ورای این که هذه بضاعتنا اینست بهای ما که غله بدین بضاعت بما فروخته اند ردت الینا ج
باز گردانیده اند پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک ونمیر اهلنا و طعام آریم کسان خود را ونحفظ اخانا و نگاهبانی کنیم برادر خود را در رفتن
و آمدن ونزداد و زیادتی بستانیم کیل بعیر ط پیمودن شتری یعنی یک شتر وار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم ذلک این یک شتر وار
کیل یسیر ○ کیلی اندک ست و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب ؑ لن ارسله هرگز نمیفرستم بنیامین را معکم با شما
حتی تؤتون تا بدهید مرا موثقا من الله پیمانی موکد بذکر خدای تعالی در تبیان فرموده که او را ایشان هم تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین
وسید المرسلین و آله و اصحابه اجمعین لتاتننی به که بیارید بمن او را الا ان یحاط بکم ج مگر آنکه گرد شما در آورده شود عذاب همه هلاک شوید ایشان
قبول نموده بمنزلت حضرت پیغمبر ؐ سوگند خوردند که در مهم بنیامین غدر نکنند فلما اتوه پس چون دادند پدر را موثقهم پیمان و عهد خود قال
گفت یعقوب ؑ الله که خدای علی ما نقول بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان وکیل ○ نگاهبان و گواه و مطلع ست وقال وگفت یعقوب از روی شفقت
یبنی ای فرزندان من لا تدخلوا در میایید در شهر مصر من باب واحد از یک در یعنی همه برادران با هم از یک دروازه بشهر در میایید تا ناگاه چشم بد
در شما نرسد چون شمارا با این جمال و هیات و شوکت و ابهت ببینند وادخلوا و در آیید هر دو سه من ابواب متفرقة ط از درهای متفرقه
وآن شهر را چهار دروازه بود و در لطایف آورده که یعقوب ؑ در اول مهربانی پیدا کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت وما اغنی عنکم من

از قضا به نصیحت که کرده‌ام مِنَ اللّٰهِ از قضای خدا مِنْ شَیْءٍ چیزی را یعنی هیچ فایده ندهد چه حکم قضا می‌گوید * بیرون نه کفایت توکل
دگرست * إِنِ الْحُکْمُ نیست حکم در ... إِلَّا لِلّٰهِ مگر خدای را عَلَیْهِ بر وی تَوَکَّلْتُ توکل کردم من وَعَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُوْنَ
و بر وی باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت ... من یتوکل علی الله فهو حسبه * وَلَمَّا دَخَلُوْا و آن هنگام
که در آمدند اولاد یعقوب عم مِنْ حَیْثُ أَمَرَهُمْ از آنجا که فرموده بود ایشان را أَبُوْهُمْ پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه مَا کَانَ یُغْنِیْ
نبود که دفع کند عَنْهُمْ از ایشان رای یعقوب مِنَ اللّٰهِ از قضای خدای که درباره ایشان واقع شده بود مِنْ شَیْءٍ چیزی را بلکه تهمت
دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند ... مصیبت ... گشت ... بر یعقوب ... إِلَّا حَاجَةً مگر آنکه حاجتی
فِیْ نَفْسِ یَعْقُوْبَ در نفس یعقوب یعنی شفقتی بود در اولاد که در آن وقت ... اظهار کرد آن را و وصیت کرد آن وَإِنَّهٗ لَذُوْ عِلْمٍ و بدرستیکه
یعقوب خداوند دانش بود و بقضا و قدر میدانست لِمَا عَلَّمْنَاهُ مر آن چیز را که بدو آموخته بودیم ... و از آن بود که گفت وَمَا أُغْنِیْ عَنْکُمْ
وَلٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند سر قدر را ... تدبیر بر تقدیر غلبه نتواند کرد بیت تدبیر ع ۱۱
بنده و تقدیر نداند * تقدیر خداوند تدبیر نماند * وَلَمَّا دَخَلُوْا عَلٰی یُوْسُفَ و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب بر یوسف و بارگاه او دیدند
یوسف بر تخت نشسته بود و نقاب فروگذاشته پرسید که چه کسانید گفتند ما ... که برادر ... بنیامین ... از پدر در خواستیم و بعهده
بیان آوردیم یوسف گفت که دانستیم بنشینید ایشان ... حکم شد که شش خوان طعام آوردند پیش ایشان نهادند پس یوسف
گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشند بر یک خوان طعام خورند هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها مانده بگریه در آمد و بگریست تا بیهوش
یوسف بفرمود تا گلاب بر روی او زدند چون بهوش آمد پرسید که ای جوان ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک فرمودی که هر کس با برادر عینی خود
بر یک خوان نشیند مرا برادر پدری و مادری بود یوسف نام ... اگر او ... با من ... بر این خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق
یک حال بطاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم ... بر یک خوان نشستیم پس بفرمود تا خوان بیاوردند و ... او
آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه اٰوٰی إِلَیْهِ جای داد بسوی خود أَخَاهُ برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون بنیامین نظر
بر دست یوسف افتاد باز بگریست یوسف گفت باز اینچه گریه است گفت ای ملک چه ماند است این دست تو بدست برادر من یوسف چون که
یوسف این کلمه شنید طاقتش بنهایت رسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قَالَ گفت إِنِّیْ أَنَا أَخُوْکَ بدرستیکه منم برادر تو فَلَا
تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○ بآنچه کردند برادران در حق بنیامین چون روی یوسف بدید و این سخن بشنید
دیگر باره از هوش برفت و چون با خود آمده دست در گردن یوسف کرد و بزبان حال گفت بیت آنچه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب
خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب * آنگه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر بر بازی تو
دانسته‌ام اگر ترا نیز بهانه باز دارم غم او زیادت میشود و اگر مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من باقی مانی بنیامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف فرمود
که نزد برادران نرود و این امر را مخفی دارد بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کار سازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس آن هنگام که کار
کرد ایشان را جَعَلَ السِّقَایَةَ بنهاد سقایه را آن مشربه بود از نقره یا از زر یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی و در این وقت بجهت عزت و نفاست
طعام آن را پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا محرم او آن را تعبیه کردند فِیْ رَحْلِ أَخِیْهِ در بار روان برادر او و بارهای دیگر آن را کمل کردند و ایشان را اجازت
رفتن دادند و چون از شهر بیرون رفته براه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف از عقب کاروان رسیدند ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده که أَیَّتُهَا الْعِیْرُ

ای کاروانیان اِنَّكُمْ لَسٰرِقُوْنَ ○ بدرستیکه شما دزدانید بآن معنی یوسف را از پدر بدزدیدید گفته اند ندا کننده این سخن را بفرمان یوسف ع گفت نقص
چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب ع رسید قَالُوْا گفتند وَاَقْبَلُوْا عَلَيْهِمْ و روی آوردند بدان جمع که شما مَاذَا تَفْقِدُوْنَ ○ چه چیز گم کرده اید
که می جوئید قَالُوْا نَفْقِدُ گفتند می جوئیم صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربه ملک اکه پیمانه غله بود وَلِمَنْ جَآءَ بِهٖ و برای هر کس که بیارد آنرا حِمْلُ بَعِيْرٍ
شتر واری طعام مقرر است وَاَنَا بِهٖ زَعِيْمٌ ○ و منکه منادی ام بآن کفیلم و پاینده آن قَالُوْا تَاللّٰهِ گفتند بخدای لَقَدْ عَلِمْتُمْ
هر آینه شما می دانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بارها نهاده بود دیدید در بار اول چون این نوبت بیامدیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران
بر بسته ایم تا از زرع کسان نخورند مَا جِئْنَا نیامدیم ما از کنعان لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِی الْاَرْضِ در زمین مصر و مال مردم بناحق
در تصرف آریم وَمَا كُنَّا و نیستیم ما سٰرِقِيْنَ ○ دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوْا فَمَا جَزَآؤُهٗ گفتند ملازمان یوسف ع که چیست جزای
دزدان اِنْ كُنْتُمْ كٰذِبِيْنَ ○ اگر باشید شما دروغ گویان در ابرای ذمه خود یعنی خود می گوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود
آنرا چه مکافات خواهد بود قَالُوْا جَزَآؤُهٗ گفتند جزای سرقه سارق مَنْ وُّجِدَ فِیْ رَحْلِهٖ گرفتن آنکس است که یافته شود کالای دزدیده در بار او
فَهُوَ جَزَآؤُهٗ ط پس همونست جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما كَذٰلِكَ همچنین نَجْزِی الظّٰلِمِيْنَ ○ پاداش میدهیم
ستمگاران را یعنی دزدان را پس ایشان را گردانیده بمصر آوردند و بدرگاه یوسف باز داشتند فَبَدَاَ پس آغاز کرد مؤذن گفته اند یوسف ع بِاَوْعِيَتِهِمْ
بباردانهای ایشان قَبْلَ وِعَآءِ اَخِيْهِ پیش از باردان برادر او برای نفی تهمت ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا پس بیرون آورد سقایه را مِنْ وِّعَآءِ اَخِيْهِ ط
از باردان برادر او كَذٰلِكَ همچنین كِدْنَا لِيُوْسُفَ تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از حیا سر در پیش انداختند و زبان طعن بنیامین
گشادند مَا كَانَ نبود یوسف یعنی شایسته و سزاوار نبود از وی لِيَاْخُذَ اَخَاهُ فرا گیرد برادر خود را فِیْ دِيْنِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر چه حکم ملک
در باب دزد ضرب و تعذیب بود نه استرقاق پس نگرفت یوسف برادر خود را اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ ط مگر بخواست خدای و بدستوری او نَرْفَعُ دَرَجٰتٍ
بر میداریم از روی درجها بعلم و حکمت مَنْ نَّشَآءُ هر کرا بخواهیم وَفَوْقَ كُلِّ ذِیْ عِلْمٍ و زبر هر خداوند دانشی عَلِيْمٌ ○ داناست که درجه او بلندتر
آنکه یوسف فرمود که این چه علت است که از شما صادر شد نمی گفتید که ما پیغمبر زادگانیم قَالُوْا اِنْ يَّسْرِقْ گفتند اگر دزدی کرد بنیامین چه عجب فَقَدْ سَرَقَ
پس بدرستیکه دزدی کرده است اَخٌ لَّهٗ برادر عیانی که او را بوده مِنْ قَبْلُ ج پیش ازین یعنی یوسف ع در معالم و کشاف و مدارک آورده که در خانه
خال یوسف ماکیانی بود سائلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف ع آن مرغ بسائل داد و برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست
فَاَسَرَّهَا يُوْسُفُ پس پنهان داشت یوسف آن مقاله را فِیْ نَفْسِهٖ در نفس خود وَلَمْ يُبْدِهَا و ظاهر نکرد آنرا لَهُمْ برای ایشان قَالَ گفت با خود یوسف ع که
اَنْتُمْ شما شَرٌّ مَّكَانًا ج بدترید از جهت منزلت دزدی که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا تَصِفُوْنَ ○
بآنچه شما صفت می کنید پس یوسف بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران در استخلاص او چندانکه سخن گفتند بجائی نرسید روبیل را آتش خشم
شعله زدن گرفت و موهای تن وی سر از جامه بیرون کرد و گفت ای ملک برادر مرا بگذار و گرنه فریادی می کنم که [illegible]
بار بنهد یوسف بدید که روبیل در غضب است پسر خود را گفت برو دست بر پشت وی فرود آر چون دست او بوی رسید شعله غضبش [illegible]
روی ببرادران کرد که شما مرا مس کردید گفتند نی فرمود که بخدای درین بلده مصر تخمی از آل یعقوب کسی هست [illegible]
دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر بار در غضب شد آهنگ تخت [illegible]
و بسر دست آورد و بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور و غرور و بقوت خود معجبید [illegible] بیت

تدای یکه بالا و پست آفرید * زبر دست هر زبر دست آفرید * آیشان چون دیدند که مهم بزور از پیش نمیرود و از در زاری در آمده قَالُوْا یٰۤاَیُّهَا الْعَزِیْزُ
گفتند ای عزیز اِنَّ لَهٗۤ بدرستیکه بنیامین را اَبًا شَیْخًا كَبِیْرًا پدریست پیر بزرگ سال و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو انس و الفت دارد
فَخُذْ اَحَدَنَا پس فرا گیر یکی را از ما به بندگی مَكَانَهٗ بجای او و او را با کن اِنَّا نَرٰىكَ بدرستیکه ما می بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِیْنَ ○ از نیکو کاران
به نسبت ما پس احسان خود را باتمام رسان * فما الاحسان الا بالاتمام * قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ گفت یوسف پناه میگیریم بخدای پناه گرفتنی اَنْ نَّاْخُذَ از آنکه
بگیریم اِلَّا مَنْ وَّجَدْنَا مگر آنرا که یافتیم مَتَاعَنَا عِنْدَهٗۤ لا متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم اِنَّاۤ اِذًا بدرستیکه ما آنگاه لَّظٰلِمُوْنَ ○ ع ١١
ستمکاران در مذهب شما فَلَمَّا اسْتَیْـَٔسُوْا پس آنوقت که نومید شدند مِنْهُ از یوسف و دانستند که برادر را با ایشان نمیدهد خَلَصُوْا نَجِیًّا بیک کناره شدند از
مصریان از گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند قَالَ كَبِیْرُهُمْ گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد و عقل یعنی یهودا اَلَمْ تَعْلَمُوْۤا آیا نمیدانید
اَنَّ اَبَاكُمْ آنرا که پدر شما قَدْ اَخَذَ عَلَیْكُمْ بتحقیق فرا گرفت بر شما مَّوْثِقًا عهدی و پیمانی مِّنَ اللّٰهِ از عهد خدای یعنی بدستوری وی در محافظت
بنیامین و شما سوگند خوردید به محمد آخر الزمان که شما در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُّمْ و پیش از این تقصیر کردید
فِیْ یُوْسُفَ ج در شان یوسف فَلَنْ اَبْرَحَ الْاَرْضَ پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی از این شهر بیرون نیایم حَتّٰی یَاْذَنَ لِیْۤ اَبِیْۤ تا وقتیکه
دستوری دهد مرا بآمدن پدر من اَوْ یَحْكُمَ اللّٰهُ لِیْ ج یا خدای حکم کند برای من برجوع به پدر یا بتخلیص برادر وَهُوَ خَیْرُ الْحٰكِمِیْنَ ○ و او بهترین حکم
کنندگانست که براستی حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست اِرْجِعُوْۤا شما باز گردید اِلٰۤی اَبِیْكُمْ بسوی پدر خود فَقُوْلُوْا یٰۤاَبَانَاۤ پس بگوئید ای پدر ما اِنَّ ابْنَكَ
بدرستیکه پسر تو بنیامین سَرَقَ ج دزدی کرد وَمَا شَهِدْنَاۤ و گواهی نمیدهیم اِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مگر بآنچه میدانیم که صاع ملک از بار او بیرون آمد وَمَا كُنَّا
و نبودیم لِلْغَیْبِ مر باطن حال را حٰفِظِیْنَ ○ نگاهدارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر او خبر نداریم که فی الواقع برو تهمت کردند
و صاع را در بار او نهادند یا خود او مباشر این امر بوده وَسْـَٔلِ الْقَرْیَةَ الَّتِیْ و بپرس از اهل آن دهی که كُنَّا فِیْهَا بودیم ما در آن یعنی مصر مراد آنست
که بفرست و از مصریان بپرس وَالْعِیْرَ الَّتِیْۤ و از آن کاروان نیز سوال کن که ما اَقْبَلْنَا فِیْهَا ط روی نهاده بودیم از مصر بکنعان در میان کاروان
و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب ع وَاِنَّا لَصٰدِقُوْنَ ○ و بدرستیکه ما راست گویانیم فرزندان یعقوب ع بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان
نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قَالَ گفت یعقوب ع بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا ط
نفسهای شما کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده اید و اگر نه ملک چه میداند که جزای سارق استرقاق است فَصَبْرٌ جَمِیْلٌ ط پس بر منست شکیبائی نیکو
عَسَی اللّٰهُ اَنْ یَّاْتِیَنِیْ شاید که خدا بیارد بمن بِهِمْ جَمِیْعًا ط همه ایشان را بمن یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر را که در مصر است
اِنَّهٗ هُوَ الْعَلِیْمُ بدرستیکه او داناتر است بحال من الْحَكِیْمُ ○ درست کار است در آنچه میکند پس یعقوب ع از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود
وَتَوَلّٰی عَنْهُمْ و روی بگردانید از فرزندان خود وَقَالَ یٰۤاَسَفٰی و گفت ای اندوه من عَلٰی یُوْسُفَ بر فراق یوسف صاحب کشاف آورده
که حضرت رسالت پناه ص از جبرئیل ع پرسید که وجد یعقوب ع و حزن او بچه مرتبه بود در فراق یوسف جبرئیل ع فرمود که برابر هفتاد مادر پسر مرده حضرت فرمود که او را چه مقدار
مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هیچکس در آتش مفارقت آن برابر یعقوب ع نسوخت که چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان
وصال او چشم یعقوب ع از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارک وی خمیدگی گرفت وَابْیَضَّتْ و سفید شد عَیْنٰهُ
هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه فَهُوَ كَظِیْمٌ ○ پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ او لا خود ظاهر نمیکرد **بیت**
درد یست درین سینه که گفتن نتوانم * وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم * اما چون فرزندان یا دیا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قَالُوْا گفتند

تاالله تفتؤا بخدای که همیشه باشی بنا باوزاری تذکر یوسف یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا آنکه شوی بیمار شوی بیاری مشرف بموت
او تکون من الهلکین ۝ یا باشی از جمله هلاک شدگان قال گفت یعقوب ای فرزندان من انما اشکوا جز این نیست که شکایت می کنم
بثی و حزنی غم و اندوه خود را الی الله بخدای نه بشما و نه بغیر شما زیرا که کس ملجای بیچارگان اوست نظم جاء اگر از تو می جویم ✦
با اوسی نه که با تو می گویم ✦ راز گویم بخلق خوار شوم ✦ با تو گویم بزرگوار شوم ✦ و بعضی گفته اند که چون یعقوب گفت ✦ انما اشکوا بثی و حزنی الی الله ✦
حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی با این ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته بتو باز
رسانیدمی و ازین فرموده بود که یعقوب گفت واعلم من الله ما لا تعلمون ۝ و می دانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن او
بمن گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب پرسید آمده ای که روح یوسف را قبض کرده گفت نی یعقوب بدان امیدوار می گفت
یبنی اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف واخیه از حال یوسف و برادر او ولا تایئسوا و نومید مباشید
من روح الله از رحمت و فضل خدای انه لا ییئس بدرستیکه نومید نشوند من روح الله از رحمت و فرج خدایتعالی الا القوم الکفرون ۝
مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب نامه نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله ابن اسحاق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد
آن اهل بیتیم که بلا را موکل گردانیده اند جد مرا ابراهیم را دست و پای بربسته در آتش انداختند حق سبحانه او را نجات داد و پدرم اسحاق را کارد بر حلق
نهادند حق تعالی برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دوست ترین همه فرزندان من برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلوده بمن آوردند گفتند
او را گرگ خورد و من در فراق او چندان گریسته ام که چشم سفید شده او را برادری بود که من بروی تسلی داشتم تو او را بند دزدی گرفته نگاه داشته
و ما از آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی بزاید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها والا بر تو دعائی کنم که اثر آن بفرزندان هفتمین تو برسد والسلام
پس نامه را بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن ترتیب داده ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری را که آنجا بود
کردند و باتفاق برادر روی بدرگاه یوسف نهادند فلما دخلوا علیه پس آنهنگام که در آمدند برادران یوسف بروی قالوا یایها العزیز گفتند
ای عزیز مسنا رسیده است ما را واهلنا الضر و کسان ما را سختی و بینوائی و گرسنگی وجئنا ببضاعة و آورده ایم بضاعتی چند مزجىة
اندک و بی اعتبار فاوف لنا الکیل پس تمام کن برای ما کیل را وتصدق علینا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت یا زیادت از بهای متاع ما
ان الله بدرستیکه خدایتعالی یجزی المتصدقین ۝ پاداش دهد بنیکوئی آنانرا که از روی تفضل تصدق مینمایند آنگاه نامه یعقوب برگرفته تحت نهادند چون
یوسف نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرد و عنان تمالک از دست رفته قال گفت ای برادران هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف
واخیه بیوسف و برادر او بسبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر است و با بنیامین آنست که او را خوار و بی اعتبار میداشتند
تا بمرتبه که با هیچ یک سخن نمیگفتند الا از روی عجز و مذلت پس یوسف فرمود که آیا شما دانسته اید قبح آنرا که با یوسف با برادر او کردید آیا از آن توبه نموده
اذ انتم جهلون ۝ چه آن وقت شما نادان بودید یعنی نارسیده و شوخ و حسود یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس و یوسف
این سخن از روی مناصحت گفت نه بر وجه معاتبت آنگه نقاب را افگند و تاج از سر برداشت چون ایشان را نظر بران شکل و شمائل افتاد قالوا گفتند
ء انک لانت یوسف استفهام تقریریست یعنی البته توئی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نیست بیت که دارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری
تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری ✦ قال انا یوسف وهذا اخی گفت من یوسفم و این برادر من بنیامین است قد من الله بدرستیکه منت نهاد
خدای علینا بر ما بسلامت و کرامت انه من یتق بدرستیکه هر که بترسد از خدای ویصبر و صبر کند بر طاعت یا اجتناب از معصیت فان الله

پس بتحقیق خدای لَا يُضِيعُ ضایع نکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر
چون برادران یوسف را بشناختند روی بخجلت در آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت فرود آمده ایشان را در کنار گرفت
قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ هر آینه برگزید خدای تعالی عَلَيْنَا بر ما وَإِنْ كُنَّا و بدرستیکه ما هستیم
لَخَاطِئِينَ ۝ گناهکاران بدان عملها که کرده ایم قَالَ گفت یوسف ع در جواب ایشان لَا تَثْرِيبَ هیچ سرزنش نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ مر بر شما
امروز من دیگر باره هرگز گناه شما بر روی شما نیارم يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را که اعتراف کردید بگناه وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۝
و او بخشنده ترین بخشندگانست نظم آنرا که بسوزد جهانی گناه • باشکی بشوید درون سیاه • بدرماندهٔ تخت شاهی دهد • بدرماندگان هر چه خواهی دهد
پس چون بنوازش بزرگانه دل برادران تازه ساخت بکار پدر دل نگاهی پرداخت و گفت اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص خلیل ع بود
که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانید و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَأَلْقُوهُ پس بیفکنید آنرا عَلَى وَجْهِ أَبِي بر روی پدر من
يَأْتِ بَصِيرًا تا باز گردد بینائی او و چشمش بحال اول باز رود وَأْتُونِي و بیائید بمن بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ۝ همه کسان خود از احفاد و خدم آورده اند ع ۱۰
که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلوده پیش پدر من برده ام این پیراهن بمن حواله کن که ببرم که شاید فرح این قمیص تدارک خون آن قمیص کند یوسف پیراهن
بوی داده اسباب احجبت پدر و متعلقان مهیا ساخته ببرادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ
و آنوقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب ع رسانید
قَالَ أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او إِنِّي لَأَجِدُ بدرستیکه من می یابم رِيحَ يُوسُفَ بوی یوسف ع را
لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ ۝ اگر شما بنقصان عقل مرا نسبت نکنید و مگوئید که پیر شده و بسن خرافت رسیده قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ گفتند آنها که حاضر بودند
بخدای بدرستیکه تو هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ۝ هر آینه در همان حیرت قدیمی که در افراط محبت یوسف ع از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از ربع
چهل سال یا هشتاد سال فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس آنهنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا با برادران نه استاد و سر و پا برهنه
دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزدیک آمده أَلْقَاهُ بیفکند پیراهن یوسف را عَلَى وَجْهِهِ بر روی پدر فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس گشت بینا و با احفاد و اولاد
قَالَ گفت أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نمی گفتم شما را إِنِّي أَعْلَمُ آنکه من میدانم مِنَ اللَّهِ از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ آنچه شما نمیدانید و آن حیات ربع
یوسف بود و پیوستگی میان من و او پس تهیهٔ راه نمود و هر که در ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه شدند و برادران دیگر رسیده بر دست و پای او افتاده
قَالُوا گفتند يَا أَبَانَا ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوبَنَا گناهان ما را إِنَّا كُنَّا بدرستیکه هستیم ما خَاطِئِينَ ۝
گناهکاران قَالَ گفت یعقوب ع سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود باشد که آمرزش خواهم برای شما رَبِّي از پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستیکه او
آمرزنده تائبانست بجرم ذنوب الرَّحِيمُ ۝ مهربانست بر بندگان بکشف کروب تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنهٔ اجابت دعوتست یا خواست که بداند
که یوسف از ایشان عفو کرده یا نی و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتیکه بمصر رسید شب برخاسته نماز و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را در عقب خود
بداشت و برادران را در عقب او و آنحضرت دعا کرد و فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب ع بنزدیک مصر رسید یوسف با ملک ریان
و تمامی اشراف مصریان لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمدند و یعقوب ع با فرزندان بر بالای تلی بر آمده تفرج آن کوکبه و آراستگی میکردند و تعجب می نمودند
جبرئیل فرود آمده و یعقوب ع را گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری بیا بالا نگر که جنود ملک از زمین تا بافلاک بتفرج آمده بشادی تو مبتهج و مسرور اند چنانچه در زینت
از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرئیل ع گفت بگذار تا پدر ترا سلام کند در خبر است

یعقوب نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف ع افتاد و گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان • و هر دو دست در گردن یکدیگر آوردند و از شادی بگریستند نظم
چه خوشحالیست روی دوست دیدن • پس از عمری بیکدیگر رسیدن • شراب خوشدلی را نوش کردن • بشادی دست در آغوش کردن • بکام دل بهم
آرمیدن • بهم گفتن سخن وز هم شنیدن • ز دلبر حال عجز آغاز کردن • ز عاشق دفتری غم باز کردن • پس در نزدیکی مصر منزلی بود آن یوسف و قصری
رفیع در آنجا ساخته بود و مدد یوسف دیدار پدر آنجا تا دل طرب و فلما دخلوا پس آنهنگام که در آمدند علی یوسف بر یوسف در آن منزل آوی الیه جای داد بسوی خود
ابویه پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر بار پدر را در کنار گرفت و خاله را پرستش فرمود و برادر زادگان را نوازش نمود و قال ادخلوا مصر و گفت
در آیید بمصر ان شاء الله امنین ○ اگر خواهد خدای در حالتیکه ایمان باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا اشقیا و اهل ست دامنین در دخول چون بمصر آمدند
ایشان را بمنزل خود فرود آورد و رفع ابویه و برداشت پدر و خاله خود را یعنی بالا برد علی العرش بر تخت خود و خروا له و بر روی در افتادند پدر و خاله
برادران له مر او را سجدا در حالتیکه سجده کنان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود یوسف که آن حال را مشاهده نمود اظهار مسرت
و بهجت فرمود و قال و گفت یوسف یا ابت ای پدر من هذا این سجده کردن شما مرا تاویل رءیای تعبیر خواب منست که دیدم من قبل ز
پیش ازین در ایام صبا قد جعلها بدرستیکه گردانید آنرا ربی حقا پروردگار من راست و قد احسن بی و بدرستیکه نیکوئی کرده است بمن آورد گار
من اذ اخرجنی چون بیرون آورد مرا من السجن از زندان و ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند و جاء بکم و آورد شما را من البدو از بادیه و آن
موضعی بود از زمین فلسطین از ولایت شام که یعقوب در آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان ع بود و یوسف جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان
بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا بیکدیگر نشستیم من بعد ان نزغ الشیطن از پس آنکه فساد کرد شیطان و مخالفت افگند
بینی میان من و بین اخوتی ط و میان برادران من ان ربی بدرستیکه پروردگار من لطیف رساننده نیکی ست لما یشاء ط هر که را خواهد
انه هو العلیم بتحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات الحکیم ○ محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطائف آورده است چون بیست و چهار
سال ازین واقعه بگذشت یعقوب را وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف پدر را در واقعه دید که میگوید که ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام
بشتاب تا سه روز دیگر نزد من آئی یوسف از خواب بیدار گشت و برادران را طلبیده وصیتها کرد و یهودا را ولیعهد خود ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق
مناجات گفت رب ای پروردگار من قد اتیتنی بدرستیکه دادی مرا من الملک پادشاهی و مملکت داری و علمتنی و بیاموختی مرا من
تاویل الاحادیث ج از تعبیر خوابها فاطر السموت والارض قف ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها انت ولی توئی یار من متولی کار من
فی الدنیا والاخرة ج درین سرای و در آن سرای توفنی بمیران مرا مسلما در حالتیکه گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مسلمان بمیران و الحقنی و در رسان
مرا بالصلحین ○ بدان شایسته من آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بروضه وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی در قصه
یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی ابیات درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف ع برین نمط ذکر میفرماید نظم
بکف جبرئیل حاضر داشت سیبی • که باغ خلد از آن میداشت زیبی • چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد • روان آن سیب را بوئید و جان داد •
بلی زان نکهت باغ بقا یافت • از آن نکهت بسوی باغ بشتافت • ذلک آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف من انباء الغیب از خبرهای غیب است
که باجبت ظهور دلائل اعجاز نوحیه الیک وحی میکنیم آنرا بتو و ما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اذ اجمعوا امرهم هنگام
که جمع کردند رای خود را بر انگندن یوسف بچاه و هم یمکرون ○ و ایشان مکر میکردند بیعقوب و یوسف و چون تو آنجا نبوده و مکذبان تو میدانند که از کسی
نشنیده و خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیل روشن است بر آنکه بوحی الهی دانسته و ما اکثر الناس و نیستند اکثر مردمان و لو حرصت و اگرچه حریص میشوی

بایمان آرندگان بِمُؤْمِنِينَ ○ گروندگان بجهت عناد و تصمیم ایشان بر کفر و فساد وَمَا تَسْأَلُهُمْ و نمیخواهی تو از ایشان عَلَيْهِ بر تبلیغ و ادای
احکام یا بخواندن قصص و قرآن مِنْ أَجْرٍ مزدی چنانچه قصه‌گویان مزد میخواهند إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از خدای لِلْعَالَمِينَ ○
مر عالمیان را و نه تنها مشرکان مکه که از معجزهٔ تو روی میگردانند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ و بسا نشانهای قدرت و دلائل الٰه بر وجود صانع و حکمت او هست
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها که آن معاندان يَمُرُّونَ عَلَيْهَا میگذرند بران وَهُمْ عَنْهَا و ایشان از آن آیتها مُعْرِضُونَ ○
روی گردانندگانند و در آن تفکر نکنند و نه از آن عبرت گیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ و نگرویده‌اند بیشترین ایشان بِاللَّهِ بخدای تعالی
إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ○ مگر ایشان شرک آرندگان باشند گویند مراد ازین گروه کفار مکه‌اند که گفتند ربنا الله و ازینی دروغ گفتند که الملائکة بنات الله
یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح ابن الله أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان آن
أَنْ تَأْتِيَهُمْ ازانکه بیاید بدیشان غَاشِيَةٌ عقوبتی پوشیده یعنی فرو گیرنده ایشان را مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ
١١ یا بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ○ و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند قُلْ بگوای محمد هَٰذِهِ
این دعوت بتوحید سَبِيلِي راه منست و برین راه ثابت‌ام أَدْعُو میخوانم خلق را إِلَى اللَّهِ قف بخدای عَلَىٰ بَصِيرَةٍ بر بینائی هویدا و حجتی
روشن أَنَا تاکید ضمیر مستتر است در ادعو وَمَنِ اتَّبَعَنِي و میخواند بخدای هر که پیروی کرده است مرا وَسُبْحَانَ اللَّهِ و پاکست خدای از شرکتی که شما
او را بدان وصف می کنید وَمَا أَنَا و نیستم من مِنَ الْمُشْرِكِينَ ○ از شرک آرندگان امام زاهدی آورده که کافران گفتند خدای را فرشتگان
بستند چه آدمی را برسالت فرستد اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو برسالت إِلَّا رِجَالًا
مگر مردان را که نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده شد بدیشان و حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ ط از اهل شهرها
و دیهها و در وسیط از امام حسن بصری رح نقل میکند که حق تعالی هرگز پیغمبرے بخلق نفرستاد نه از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاحهٔ کاهنه که دعوی
نبوت میکرد و گفته‌اند شعر اضحت نبیتنا انثی نطوف بها ۞ ولم تزل انبیاء الله ذکرانا ۞ أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمی‌کنند کافران فِي الْأَرْضِ
در زمین شام و یمن و بدیار عاد و ثمود و نمیگذرند یعنی باید که بگذرند فَيَنْظُرُوا پس ببینند بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ آخر کار
آنان که از منکران و مکذبان بودند مِنْ قَبْلِهِمْ ط پیش از ایشان پس ایشان پند بردارند از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند وَلَدَارُ الْآخِرَةِ
و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او خَيْرٌ بهترست از لذت فانیهٔ دنیا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا ط مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی أَفَلَا
تَعْقِلُونَ ○ آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهترست بیت چه نسبت جاه سفلی را بنزهتگاه روحانی ۞ چه ماند گلخن تیره بگلشنهای
سلطانی ۞ پس باید که معاندان زمان تو به تمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ
تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند رسولان با آنکه ایشان قَدْ كُذِبُوا بدرستیکه مکذوب شدند یعنی کافران
بوعدهٔ ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعد و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد به پیغمبران یاری کرد
یعنی عذاب بران قوم فرود آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَنْ نَشَاءُ ط هر کرا خواستیم یعنی پیغمبر و تابعان او وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود
بَأْسُنَا عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ○ از گروه کافران وقتیکه بدیشان فرود آید لَقَدْ كَانَ بدرستیکه هست فِي قَصَصِهِمْ در قصه
انبیا و امم ایشان یا در قصهٔ یوسف ع و برادران ایشان عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه را سلمی رح از جعفر صادق ع
نقل میکند که مراد از اولوالالباب ارباب اسرار اند پس اعتبار ازین قصها ارباب اسرار را باشد و حقائق کلام در آینهٔ دل بعقل ایشان روی نماید بیت

دلی صیاد باسرار معانی • که روشن شد بنور جاودانی • مَا كَانَ نیست قرآن حَدِیثًا یُّفْتَرٰی سخنی که بربافته باشند وَلٰكِنْ ولیکن هست تَصْدِیْقَ
الَّذِیْ تصدیق آن چیزی که بوده بَیْنَ یَدَیْهِ پیش از وی از کتب الٰهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی وَتَفْصِیْلَ كُلِّ شَیْءٍ و بیان
همه چیز که محتاج الیه باشد در دین و دنیا وَّهُدًی و راه نماینده است مر سالکان را وَّرَحْمَةً و بخشش است لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ۝ مر گروهی را ع
که بگروند بتوحید خدا و نبوت محمد مصطفی صلی اللہ علیه وسلم و علی آله وصحبه اجمعین •

سورة الرّعد مكّيّة وهي ثلث واربعون اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

الٓمّٓرٰ وقف حروف مقطعه مختصر اند از کلماتیکه دلالت بر صفات الٰهی کنند چنانچه در المر گفته اند که الف آلای اوست و لام لطف بی منتهای او و میم
ملک بیزوال او و را رافت بیکمال او و قولی آنست که بعضی ازان دلالت بر اسمای الٰهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه در المر معنی انا اللّٰه اعلم وارے
تِلْكَ این آیات اٰیٰتُ الْكِتٰبِ آیات قرآنست وَالَّذِیْٓ اُنْزِلَ و آنچه فرو فرستاده شده است اِلَیْكَ بسوی تو مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو
الْحَقُّ درست و راست است چنگ دران زن و بدان عمل کن وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لَا یُؤْمِنُوْنَ ۝ نمیگروند
بدان جهت عدم تفکر در معانی آن اَللّٰهُ خدای الَّذِیْ رَفَعَ السَّمٰوٰتِ آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید و برداشت بِغَیْرِ عَمَدٍ بیستونی
که بران قائم باشد تَرَوْنَهَا می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند برداشته است آسمانها را بیستونی که شما می بینید پس لازم می آید که ستون
هست ولیکن مرئی شما نیست و آن قدرتست که آسمان بدان مرفوع میباشد و در فوائد السلوک آورده که حضرت باریتعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات را
بی قائمه که ادراک تواند نمود برافراشت و بیستونی که مشاهده توانید فرمود بلند بیاداشت یعنی ستونی هست اما مخفی ست و قائمه موجود است ولیکن غیر مرئی ست
و آن عدالت تواند بود که • بالعدل قامت السموات والارض • یعنی آسمان و زمین بعدل برپا است نظم آسمان و زمین • عدل بپاست • حق ز نشانهای عدل بخواست
گر نباشد ستون خیمه بجای • کی بود خیمه بیستون برپای • ثُمَّ اسْتَوٰی پس قصد کرد عَلَی الْعَرْشِ بآفریدن عرش یا مستولی باشد برو با قتدار و نفاذ حکم
یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود بآن بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد بآنچه خواست از حرکات ایشان
بر حد معین كُلٌّ هر یکی از ایشان یَّجْرِیْ سیر و دور حرکت میکند لِاَجَلٍ مُّسَمًّی تا وقتیکه نام برده شده یعنی مدتی معین که دور خود را تمام رساند یا جریان
دوار تا زمانیکه سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت یُدَبِّرُ الْاَمْرَ تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و امات
یُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد با مر و نهی یا احداث دلائل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لَعَلَّكُمْ شاید که شما بِلِقَآءِ رَبِّكُمْ
بدیدار پروردگار خود یعنی بدین جزای که خواهد داد در قیامت تُوْقِنُوْنَ ۝ بیگمان گردید و بدانید که هر که قادرست بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده
و احیا وَهُوَ الَّذِیْ مَدَّ الْاَرْضَ و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسیط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوانات باشد وَجَعَلَ فِیْهَا و بیافرید دران
رَوَاسِیَ کوههای محکم پابرجا که میخ زمین بود وَّاَنْهٰرًا و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ و از همه میوه ها جَعَلَ فِیْهَا بیافرید در زمین
زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ دو صنف مثلا سرخ و زرد و سیاه و سفید و خرد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و تری و بوستانی و خشک تر و امثال آن اثنین تاکید
زوجین ست کما هو دأب العرب فی کلامهم یُغْشِی الَّیْلَ النَّهَارَ می پوشاند و میکشاند شب را بر روز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک شود و از نیجا در میتوان یافت
تغشیه روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد از ان ست اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین آیات آثار قدرت که مذکور شد لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهای روشن ست

لقوم یتفکرون ○ مر گروهی را که تفکر کنند دران و دانند که تکوین این اشیاء و تخصیص این هر یک بخواصی دلالتست بر وجود صانع حکیم وفی الارض
و در زمین قطع متجاورات پارهاست پیوسته بیکدیگر این نیز یکی از دلائل قدرتست که قطعهای زمین هر یک بدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت و نبات
و برخی شوره زار و قدری ریگ آمیز و قطعه سنگستان وجنات و دیگر در زمین بوستانهاست من اعناب از انگور بسیار وزرع و کشتها ونخیل
و خرمابنان صنوان چند شاخ از یک اصل رسته وغیر صنوان و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته یسقی بماء واحد
آب داده می شوند این همه اشجار و زروع بیک آب ونفضل بعضها و تفضیل میدهیم بعضی را از ان علی البعض بر بعضی دیگر فی الاکل در میوه با حسب
شکل و لون و رایحه و طعم ان فی ذلک بدرستیکه دران چه ذکر کرده شد لایات هر آئینه دلالتهای واضح است لقوم یعقلون ○ مر قومی را که تعقل کنند
و تامل نمایند که اختلاف میوها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا بارادت قادر مختار و در تبیان آورده که این مثل بنی آدمست در اختلاف
الوان و اشکال و هیات و صوات و اخلاق و طباع با وجود آنکه پدر و مادر همه یکیست و در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار و اسرار یعنی را صفتی
و هر صفتی را نتیجه دلی باشد موصوف بانکار و استکبار که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون ✤ و باز دلی بود آرمیده بذکر پروردگار که وتطمئن قلوبهم بذکر الله مصرع
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ✤ وان تعجب و اگر عجب میداری ای محمد از ناگرویدن کافران بدلائل قدرت فعجب قولهم پس شگفت
قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند ءاذا کنا ترابا آیا آنوقت که باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شده باشیم ءانا
لفی خلق جدید آیا ما باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده گردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدایرا خالق آسمان و زمین میدانستند بعد از آنکه هیچ اثری از آنها
نبود و هیچ فرقی نمیکردند که هر که بر ابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود شعر آنکه پیدا ساختن کارش بود ✤ زندگی دادن چه دشوارش بود ✤ اولئک
الذین آن گروه آنانند که ایشان کفروا بربهم نگرویدند به پروردگار خود بجهت ناگرویدن ایشان بقدرت بحشر و نشر و اولئک الاغلال و آن
گروه اند که غلها فی اعناقهم در گردنهای ایشانست یعنی مقیداند باغلال ضلال ایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند
و علامت کفار در دوزخ این باشد و اولئک و آنگروه اصحب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها ایشان دران خلدون ○ جاویدانند
در خبر ست که چون حضرت رسالت پناه صلعم کفار را وعید عذاب کرد و تخویف و تهدید نمود نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا
حق سبحانه میفرماید که ویستعجلونک و طلب تعجیل میکنند از تو بالسیئة بعقوبتی که خدای ایشان را مقدر کرده قبل الحسنة پیش از نعمت
حق سبحانه عذاب استیصال از این امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت را تاخیر فرموده و تا روز قیامت افگنده و آن تاخیر حسنه است و آن استیصال
سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و عجب از ایشان که عذاب میطلبند وقد خلت و حال آنکه
گذشته است من قبلهم المثلت پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمیکردند و برای
خود مثل این می طلبند وان ربک و بدرستیکه پروردگار تو لذو مغفرة هر آئینه خداوند آمرزش است للناس برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان
آرند و تصدیق حق کنند خدایتعالی بیامرزد ایشانرا علی ظلمهم با وجود ظلمی که در گذشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرائم زمان کفرست وان ربک
و بدرستیکه آفریدگار تو لشدید العقاب ○ هر آئینه سخت عقوبتست بر کافران که اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب گفته اند و مغفرتست بر مومن توبه
و استغفار و سخت عقوبتست بر کافران بانکار و استکبار محققان برانند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیت است میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت او
ناامید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید
حق تعالی نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی بیت ز حق می ترس تا غافل نگردی ✤ مشو نومید تا بد دل نگردی ✤

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرستاده نشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ نشانهٔ از پروردگار او یعنی معجزهٔ که ما طلبیم
چون عصای موسی و احیای عیسی ع حق تعالی میفرماید که ای محمد إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ جز این نیست که تو بیم کنندهٔ یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر توهین بلاغت
و بس ترا در اظهار آیات چه اختیار وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ۝ و مر هر گروهی را راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد به معجزه در صورت آنچه غالب بود ع ۷
بر قوم او چون سحر در زمان موسی ع و طب در وقت عیسی ع پس معجزهٔ موسی و عیسی ع که تمامی طلبید اختصاص بر زمان ایشان داشته و چون فصاحت
بر شما غالب ست قوی ترین معجزه من قرآن ست ◆ فاتوا بسورة من مثله ◆ اللَّهُ يَعْلَمُ خدای میداند مَا تَحْمِلُ آنچه بر میدارد كُلُّ أُنثَىٰ
هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ و آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند
در رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ ط و آنچه زیادت سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثهٔ ولد از اعضای زائده و گفته اند مراد از زیادت
و کم عدد ولدست چه رحم مشتمل میباشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار ست نزد امام اعظم رح و در نوادر از امام شافعی رح نقل میکند که در یمن
زنی پنج بطن بزاد و در هر بطن پنج فرزند ◆ والله قادر علی ما یشاء ◆ یا مراد مدت حمل ست و اقل آن باتفاق شش ماه است و اکثر نزد امام اعظم رح دو سال ست
و نزد امام شافعی رح چهار سال ست و پیش امام مالک رح پنج سال وَكُلُّ شَيْءٍ و هر چیزی عِندَهُ بِمِقْدَارٍ ۝ نزدیک وی باندازه است که از آن کم و زیاده نشود
عَالِمُ الْغَيْبِ اوست دانندهٔ پوشیده از حس وَالشَّهَادَةِ و آشکارا یعنی حاضر بحواس الْكَبِيرُ بزرگ الْمُتَعَالِ ۝ برتر از همه سَوَاءٌ مِّنكُم
یکسانست از شما در پیش علم او مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که بپوشد سخنی را در نفس خود وَمَن جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آنرا به دیگری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که
طلب خفا میکند و میپوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ بشب وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ۝ و هر که ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقاً هیچ چیز از قول و فعل سر
و علانیه بر وی پوشیده نیست لَهُ مر خدا راست مُعَقِّبَاتٌ ملائکه پی در پی یا آنکس را که می پوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگان اند در پی
اقوال و افعال او بروز و شب مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای
و آنچه از وی صادر می شود می نویسند و ایشان را بررة و کرام الکاتبین میگویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح و اشهر آنست
که دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفریده با بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل میکند
که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عائدست بحضرت رسالت پناه صلعم یعنی مر خدای را
فرشتگانند که محافظت آنحضرت صلعم میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشتند و عنقریب قصهٔ ایشان رقم ذکر خواهد یافت
انشاء الله تعالی إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُغَيِّرُ تغییر نمیکند مَا بِقَوْمٍ آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتیکه آن گروه
تغییر دهند مَا بِأَنفُسِهِمْ ط آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله سلمی گوید تغییر دهند زبان را از ذکر او و تغییر دهند دلها را از
و فکر او میکرد دل را با او و هست دارند و غفلت نورزند تا آثار فیض با ایشان متصل بود شعر گرت هوست که دلدار نگسلد پیمان ◆ نگاه دار سر رشته تا نگهدارد ◆
وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ و چون خواهد خدای بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ ج پس باز گردانیده نشود مر آنرا یعنی کسی نتواند که او را رد کند
از خود یا از دیگری وَمَا لَهُم و نیست آن قوم را مِّن دُونِهِ بجز خدای مِن وَالٍ ۝ کسیکه متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشان را
هُوَ الَّذِي او است آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ بنماید شما را برق را و آن لمعه است سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانهٔ باران باشد پس خدای تعالی برق را
مینماید خَوْفًا از برای ترس مسافر و کسیکه باران او را ضرر کند وَطَمَعًا و برای طمع مقیم و جمعیکه بباران محتاج باشند وَيُنشِئُ و پدید آورد السَّحَابَ الثِّقَالَ ۝
ابرها که با آب گران بار اند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را بالتحمید مقترن میسازد و رعد ملکی ست موکل بر ابر که سحاب را

میراند و برق تازیانهٔ اوست و در حقائق سلمی از ابن ریحانی نقل میکند که رعد صعقهٔ فرشتگانست و برق آه پر سوز و باران گریهٔ ایشان وَالْمَلٰٓئِكَةُ و تسبیح میگویند
مجموع فرشتگان یا آنها که اعوان رعد اند مِنْ خِيفَتِهٖ ج از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو میفرستد صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس میرساند آنرا
مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل یا اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس گفت که بدین
محمد میرویم و چون من او را بسخن مشغول کنم تو از عقب وی در آئی و شمشیر بر مقتل وی زن چون بمجلس وے آمدند عامر بن طفیل آنحضرت صلعم را بسخن مشغول گردانید
و بعد از مقالات بسیار گفت که ای محمد بر ویم و لشکر بسیار جرار از پیاده و سوار بر سر تو آریم این بگفت و با اربد بیرون آمد حضرت صلعم فرمود که اللهم اکفهما
بما شئت ٭ پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت کجا رفت و چرا تیغ نه زدی اربد گفت که هر گاه ارادهٔ تیغ زدن میکردم تو میان من و او حائل میشدے
القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز دران راه ببدترین صورتی بمرد و گویند یهودیے بجناب نبوت مآب صلعم آمده گفت
یا ابا القاسم خبر ده ما را که خدای تو از چه چیزیست از مروارید یا از زمرد یا از یاقوت یا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الٰہی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت
و حق سبحانه این آیت فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُوْنَ و ایشان جدال میکنند فِي اللّٰهِ ج در حق او که او از چه چیزیست
یا جدال ایشان تکذیب پیغمبرست در آنچه خدای را وصف میکند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وَهُوَ شَدِيْدُ الْمِحَالِ ط و خدای تعالیٰ سخت عقوبتست
بر مجادلان لَهٗ مر خدای راست دَعْوَةُ الْحَقِّ ط خواندن بحق که کلمهٔ لا اله الا الله ست یا مراو راست سزا آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوت مجاب
یعنی چون بخوانندش اجابت کند وَالَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ و آنانرا که میخوانند مِنْ دُوْنِهٖ بجز وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند لَا يَسْتَجِيْبُوْنَ لَهُمْ
اجابت نمیکنند مر ایشانرا بِشَيْءٍ بچیزے از مرادات اِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ مگر چون اجابت کسیکه گشاده باشد هر دو کف خود را اِلَى الْمَآءِ بسوی آب
یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد و با او دلو و رسن نه بود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری و دعا آب را می طلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ تا بدهن وی برسد
وَمَا هُوَ و نیست آب بِبَالِغِهٖ ط رسنده بدهن او زیرا که آب جمادست و دانا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمیتواند که از مرکز بمحیط
حرکت کند و اصنام نیز به نسبت داعیان همین خود حال دارند وَمَا دُعَآءُ الْكٰفِرِيْنَ و نیست خواندن کافران مر بتانرا اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ مگر در گمراهی
و بطلان و نا امیدی و ضائع بودن وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ و مر خدای را سجده کند مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست وَالْاَرْضِ و هر که در زمین ست
طَوْعًا از روی فرمان برداری مراد مومنانند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند وَّكَرْهًا و از روی کراهت و ناخواهندگی مراد کافران اند
که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده کنند وَّظِلٰلُهُمْ و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدای را بتبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ بامدادے بسوی مغرب
وَالْاٰصَالِ ۩ و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام ست و تخصیص دو وقتین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد این سجده دوم ست از سجدات قرآنی و حضرت ۱۵
شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود العام گفته و فرموده که لازم ست که بنده تصدیق کند خدای را درین خبر
و سجده آرد و در باب وی هم از سفر ثانی آورده که از اسرار این آیت یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه هست و آن سایه ساجدست مر حق را و قائم ست
بعبادت او و بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل موافقت ست او با ظل خود دران سجده یکی اند و اگر مخالف ست ظل او دران طاعت
نائب مناب اوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که بلطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهیت در دل جماعتیست که
قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعهٔ نفس نافرمان ایشان نشانده شعر
بران شمعی زندگان بی نیازیست ٭ بران مرهم نهد کین دلنوازیست ٭
قُلْ بگو ای محمد
مَنْ رَّبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان
قُلِ اللّٰهُ ط بگو خدست چه ایشان را جزین جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را قُلْ اَفَاتَّخَذْتُمْ بگو آیا فرا میگیرید

مِّن دُونِهٖٓ اَوْلِیَآءَ بجز از وی معبودان که ایشان را دوست وارید یعنی چون میدانید که آفرینندهٔ آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و دیگر بدید دوستان
که ایشان لَا یَمْلِکُوْنَ نمیتوانند و مالک نیستند لِاَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود نَفْعًا سودی وَّلَا ضَرًّا و نه زیانی یعنی برای خود جر نفعی نمیتوانند و برای
دفع ضرر از خود قادر نیستند پس سود بدیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان ازو باز توانند داشت قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْاَعْمٰی بگو آیا برابر باشد
نابینا که عابد صنم ست وَالْبَصِیْرُ و بینا که پرستندهٔ خدا یست اَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُمٰتُ آیا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّوْرُ
و روشنی توحید و معرفت پروردگار اَمْ جَعَلُوْا لِلّٰهِ آیا کافران ساختند برای خدای شُرَکَآءَ خَلَقُوْا انبازانی که بیافریدند کَخَلْقِهٖ مانند آفرینش
خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفریده عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی ندانستند که آفریدهٔ خدای کدام ست و آفریدهٔ شرکای کدام حاصل آنکه
ایشان شریکانی نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشد و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق
عبادت باشند چنانچه اوست قُلِ اللّٰهُ بگو خدای خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ آفرینندهٔ همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن
وَّهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیزها اَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از سحاب یا از جانب آسمان
مَآءً آبی را فَسَالَتْ اَوْدِیَةٌۢ پس رفت رودخانها از ان آب بِقَدَرِهَا باندازهٔ خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی
برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَّابِیًا کف بلند را یعنی
برآورده وَمِمَّا یُوْقِدُوْنَ و بعضی از انچه در کورها نهاده آتش می افروزند و حفص بغیبت میخواند یعنی مردمان می افروزند عَلَیْهِ فِی النَّارِ
بر وی در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَآءَ حِلْیَةٍ از برای طلب پیرایه اَوْ مَتَاعٍ یا برای اوانی و آلات
محاربت و ادوات محارثت زَبَدٌ مِّثْلُهٗ کفیست مثل آن کف که بر روی آب هست کَذٰلِکَ همچنین که ذکر کرده شده یَضْرِبُ اللّٰهُ مثل میزند
خدای الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ حق را و باطل را تشبیه میکند یعنی حق را در افاده و ثبات بآبیکه جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای امتعه
مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفیکه بر روی آبست و بر زبر فلزی باشد فَاَمَّا الزَّبَدُ اما کفی روی آب و خبث
بالای فلز فَیَذْهَبُ جُفَآءً پس برود در حالتیکه مطروح و ساقط باشد وَاَمَّا مَا یَنْفَعُ النَّاسَ و اما انچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلزی
گداخته بغش فَیَمْکُثُ فِی الْاَرْضِ پس بماند در زمین تا خلق بدان منتفع شوند کَذٰلِکَ همچنین یَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ میزند خدای مثلها برای
تعقل و تامل عبدان و درین آیت علمای تنزیل و ارباب تاویل را لطائف بسیارست بعضی برانند که مراد ازین آب قرآنست که حیات دل اهل ایمان ست و اودیه دلهای
مومنان که فراخور استعداد خود از ان فیض میگیرند و زبد هواجس نفسانی ست و وساوس شیطانی و آب صافی منتفع بسخن حق ست و اگر کسی را داعیهٔ اطلاع بر بعضی
از حقائق و دقائق این آیت باشد ممکن که در مطالعهٔ همین محل در جواهر التفسیر بدان معانی فائز تواند بود والله الموفق لِلَّذِیْنَ اسْتَجَابُوْا مر آنان را که اجابت
کنند لِرَبِّهِمُ مر فرمان پروردگار خود را الْحُسْنٰی پاداش نیکوست یا مراد از حسنی بهشت ست وَالَّذِیْنَ لَمْ یَسْتَجِیْبُوْا لَهٗ و آنانکه اجابت نکردند — وقف النبی علیه السلام
مر خدای را لَوْ اَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشان را مَا فِی الْاَرْضِ انچه در زمین ست جَمِیْعًا همه آن از نقد و جنس امتعه و ضیاع وَّمِثْلَهٗ
و مانند اینها همه دیگر مَعَهٗ با آن باشد یعنی با نقد و نقود و اقمشه و امتعهٔ دنیا که هست با آن اضافت کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت
لَافْتَدَوْا بِهٖ هر آئینه فدا کنند آن را تا از عذاب برهند اُولٰٓئِکَ آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست سُوْٓءُ الْحِسَابِ بدی شمار یعنی سختی حساب که
حسنات ایشان قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزند وَمَاْوٰهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جایگاه است — نصف ع
دوزخ اَفَمَنْ یَّعْلَمُ آیا کسیکه میداند اَنَّمَآ اُنْزِلَ آنکه فرو فرستاده اند اِلَیْکَ بسوی تو مِنْ رَّبِّکَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست

یعنی حمزه بن عبد المطلب رض کَمَنْ هُوَ اَعْمٰی همچو کسیست که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابو جهل لعنه الله اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ جز این نیست که پند پذیر
میشوند بقرآن اُولُوا الْاَلْبَابِ خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه و مجادله و هم اَلَّذِیْنَ یُوْفُوْنَ آنانکه وفا میکنند بِعَهْدِ اللّٰهِ به پیمان خدا
که در روز میثاق بسته اند وَلَا یَنْقُضُوْنَ الْمِیْثَاقَ و نمی شکنند آن پیمان را وَالَّذِیْنَ یَصِلُوْنَ و آنانکه پیوند میکنند مَآ اَمَرَ اللّٰهُ بِهٖٓ آنچه امر کرده است
خدای بآن اَنْ یُّوْصَلَ آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل بی جدائی میان ایشان وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و میترسند از عذاب پروردگار خود
وَیَخَافُوْنَ و خوف میکنند سُوْٓءَ الْحِسَابِ از سختی روز حساب وَالَّذِیْنَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای او یا بر جهاد
ابْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از برای طلب رضای پروردگار خویش وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و برپای داشتند نماز مفروضه را وَاَنْفَقُوْا و نفقه کردند مِمَّا رَزَقْنٰهُمْ
بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بدیشان سِرًّا پنهان وَّعَلَانِیَةً و آشکارا وَیَدْرَءُوْنَ و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ
بنیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت
را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع الحسنة السیئة تمحها و بعضی ارباب تحقیق فرموده اند که چون برایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و در برابر آنکه ایشان را
محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان ببرید در وی پیوستند نظم کم مباش از درخت سایه فگن ✦ هر که سنگت زند ثمر بخشش ✦ از صدف یاد گیر نکتهٔ
حلم ✦ هر که زد بر سرش گهر بخشش ✦ اُولٰٓئِکَ آن گروه که بدین صفات موصوف اند لَهُمْ مر ایشانراست عُقْبَی الدَّارِ سرانجام نیکو یعنی
جزای عمل در دنیا و در عاقبت و آن چه چیز است جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانها پایدار که همیشه در ان باشند یَدْخُلُوْنَهَا در آیند در ان وَمَنْ صَلَحَ
و در آید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت مِنْ اٰبَآئِهِمْ از پدران ایشان وَاَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّیّٰتِهِمْ و فرزندان ایشان
وَالْمَلٰٓئِکَةُ یَدْخُلُوْنَ و فرشتگان در آیند عَلَیْهِمْ بر ایشان مِّنْ کُلِّ بَابٍ از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده
که بمقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سَلٰمٌ عَلَیْکُمْ بشارتست بر شما بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بِمَا صَبَرْتُمْ
بانچه صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوست ترین صفتی ست نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت پناه بلال را گفت جهد
کن که فقیر بخدای رسی نه غنی مصرع کانجا فقرا از همه مقبول ترند ✦ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ پس نیکست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند وَالَّذِیْنَ یَنْقُضُوْنَ
و آنانکه میشکنند عَهْدَ اللّٰهِ پیمان خدا را که ایشان گرفته اند مِنْ بَعْدِ مِیْثَاقِهٖ از پس محکم کردن آن بعد از اعتراف و قبول وَیَقْطَعُوْنَ
و آنانکه میبرند مَآ اَمَرَ اللّٰهُ بِهٖٓ آنچه خدای فرموده است بآن جز اَنْ یُّوْصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی صله رحم بجا آرند یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها
وَیُفْسِدُوْنَ فِی الْاَرْضِ و تباهی در زمین بکفر یا ظلم و معصیت یا فتنه انگیزی اُولٰٓئِکَ آنگروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشانراست دوری از رحمت
وَلَهُمْ مر ایشانراست سُوْٓءُ الدَّارِ بدی عاقبت در دنیا و آخرت اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ یَّشَآءُ برای
هر که میخواهد وَیَقْدِرُ و تنگ میسازد بر کسیکه ارادت میکند وَفَرِحُوْا و شاد شده اند اهل مکه بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا بزندگانی دنیا و آنچه از متاع او
ع ۸ بدیشان داده اند وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا و نیست زندگانی این سرای فِی الْاٰخِرَةِ در جنب آن سرای اِلَّا مَتَاعٌ مگر برخورداری اندک یا متاعی
از امتعه که دوامی و بقائی ندارد چون ادوات خانه وَیَقُوْلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و گویند آنانکه نگرویده اند لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَیْهِ
بمحمد اٰیَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ آیتی از پروردگار او بران وجه که ما خواهیم قُلْ اِنَّ اللّٰهَ بگو بدرستیکه خدای یُضِلُّ مَنْ یَّشَآءُ گمراه میکند هر کرا خواهد مراد آنهانند
که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود ظهور هزار آیه گمراه سازد وَیَهْدِیْٓ اِلَیْهِ و راه نماید بسوی خود بمتابعت مَنْ اَنَابَ
هر که باز گردد بسوی او و آنها چه کسانند اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانکه گرویدند وَتَطْمَئِنُّ و آرام میابد قُلُوْبُهُمْ دلهای ایشان بِذِکْرِ اللّٰهِ بیاد خدای یعنی چون

ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند بدان نشان بتوحید او مطمئن ست یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزات ست و در فصول از ابن عیینه
نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت پناه ست صلعم که دلهای مومنان بدو آرام دارد اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ ۝ آرام می یابد
دلهای مومنان مجاهد رح فرموده که مراد اصحاب رسول اند ص رضی الله عنهم یکی از اهل حقائق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و طمینان دل خواص بصفات علی و آرام دل
علمای ربانی بحقائق اسمای حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده لقا و هو المقصود الاقصی اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و بکردند عملهای شایسته طُوْبٰى لَهُمْ زندگانی خوش ست مر ایشانرا وَحُسْنُ مَاٰبٍ ۝ و نیکو بازگشت طوبی بشارت ست بشادی و خرمی و راحت و فرح
و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت ست بلغت حبشه و اشهر آنست که طوبی درختی ست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت رسالت پناه ص و در هیچ غرفه
و قصر نباشد که شاخی از طوبی نبود و دو چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر شود کَذٰلِكَ همچنانکه رسولان پیش از تو فرستادیم اَرْسَلْنٰكَ فرستادیم ترا
فِيْٓ اُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ بسوی امتی که گذشته است مِنْ قَبْلِهَآ اُمَمٌ پیش از ایشان امتان دیگر لِّتَتْلُوَا تا بخوانی عَلَيْهِمُ بر ایشان الَّذِيْٓ
اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ آن چیزیرا که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن وَهُمْ يَكْفُرُوْنَ و حال آنکه ایشان نمیگروند بِالرَّحْمٰنِ بخدای که رحمن نام او [illegible]
مراد مشرکان مکه اند که چون گفتند ایشانرا که سجده کنید رحمان را * قالوا وما الرحمن * و در صلح حدیبیه نیز حضرت رسالت پناه صلعم مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمود
که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت * ما ندانیم ما الرحمن * قُلْ هُوَ رَبِّيْ بگو ای محمد رحمن آفریدگار منست لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی
سزای پرستش نیست مگر حضرت او عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بروی نه بغیر او توکل کردم در یاری دادن و در بر شما غالب ساختن وَاِلَيْهِ مَتَابِ و بوی ست بازگشت
من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن کوهها را از حوالی مکه بردار تا زمین فراخ شود [illegible]
وجویها پدید آید و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان تا پدران ما در باب تو با او سخن گویند آیت آمد وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا و اگر [illegible]
سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ زنده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ یا شکافته شدی [illegible]
بر و خوانده شدی اَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰى یا بسخن آورده شدی از برکت تلاوت آن مردگان را هر آینه این قرآن بودی که غایت [illegible]
و تذکیر و انذار بَلْ سبحانست که کافران میگویند بقرآن تو یا بفرمان تو باید که اینها واقع شود بلکه لِّلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِيْعًا [illegible]
بر همه چیز قادر و هرگاه که بخواهد این آیتها را ظاهر گرداند اَفَلَمْ يَايْـَٔسِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا آیا نومید نشوند آنانکه گرویده اند یعنی مومنان [illegible]
مقترحان آیات با آنکه دانسته اند اَنْ لَّوْ يَشَآءُ اللّٰهُ اگر خواهد خدای لَهَدَى النَّاسَ جَمِيْعًا هر آینه راه نماید همه مردمانرا صاحب کشاف گفته که
تیئس بمعنی علم ست یعنی آیا ندانسته اند مومنان که هدایت بمشیت او بسته ست وَلَا يَزَالُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و همیشه آنانکه کافر شدند تُصِيْبُهُمْ میرسد بدیشان
بسبب آنچه کرده اند از تکذیب و عناد قَارِعَةٌ عذابی کوبنده و داهیه از بنیاد برکننده اَوْ تَحُلُّ یا فرود آیی تو که محمدی قَرِيْبًا مِّنْ دَارِهِمْ [illegible]
ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که از شامت تکذیب آنحضرت پیوسته در بلا بودندی سریه آنحضرت بحوالی ایشان [illegible]
پس حق سبحانه فرموده که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حَتّٰى يَاْتِيَ تا وقتیکه بیاید وَعْدُ اللّٰهِ وعده خدا [illegible]
لَا يُخْلِفُ الْمِيْعَادَ ۝ خلاف نکند وعده را پس برای تسلی آنحضرت میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ [illegible]
پیش از تو چنانکه این قوم در حق تو میکنند فَاَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا [illegible]
و تن آسانی ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ [illegible]
و تهویل ست اَفَمَنْ هُوَ آیا کسیکه او باشد قَآئِمٌ عَلٰى كُلِّ نَفْسٍ [illegible]

برابر ست یکی چنین نباشد یعنی خدای که نگاهدارنده و سازنده کار بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان وَجَعَلُوا و میسازند کافران
لِلّٰهِ و خدای را شُرَكَآءَ انبازان یعنی اصنام را که می پرستند قُلْ سَمُّوْهُمْ بگو نام نهید و وصف کنید این شرکا را با سما و اوصاف لائق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت والهیت
عبادت دارند یا نی مراد آنست که حق را حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام نمیتوان کرد اَمْ تُنَبِّئُوْنَهٗ بلکه خبر
میدهید خدای را بِمَا لَا یَعْلَمُ با آنچه نمیداند فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی شریک خود را در الوهیت نفی علم از برای انتفای معلوم است اَمْ بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ یا نام می نهید
بانها شرکا را بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بَلْ زُیِّنَ بلکه آراسته اند لِلَّذِیْنَ كَفَرُوْا برای آنانکه نگرویدند مَكْرُهُمْ
کید و کذب ایشانرا وَصُدُّوْا و بازداشته اند عَنِ السَّبِیْلِ از راه راست و دین درست وَمَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ و هرکه فرو گذارد خدای او را در ضلالت افکند
فَمَا لَهٗ مِنْ هَادٍ ۝ پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید لَهُمْ مر کافرانرا ست عَذَابٌ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر
و قحط و سائر مصائب وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَشَقُّ ج و هر آینه عذاب آنسرای سخت تر و دشوار تر ست بر ایشان وَمَا لَهُمْ و نیست ایشانرا مِّنَ اللّٰهِ از عذاب
خدای مِنْ وَّاقٍ ۝ نگاه دارنده که نگاه دارد تا معذب نشوند مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِیْ از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت ست که فردای قیامت وُعِدَ
الْمُتَّقُوْنَ ط وعده داده شده اند پرهیزگاران که بوی در آیند تَجْرِیْ میرود پیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ط از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان
جویها اُكُلُهَا میخورند میوه آن بوستان دَآئِمٌ همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا وَّظِلُّهَا ط و همچنین سایه او منسوخ نگردد چنانکه
سایه دنیا بلکه ممدود باشد و امام قشیری رح فرموده که اهل ایمان امروز در ظل عنایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته
در ظل ظلیل اند بیت سایه دولت او در دو جهان جاوید ست ✦ ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او ✦ تِلْكَ آن بهشت موصوف عُقْبَى
الَّذِیْنَ اتَّقَوْا ق صلے مآل حال و منتهای کار آنانست که پرهیزگاری کرده اند وَّعُقْبَى الْكٰفِرِیْنَ و عاقبت همه کافران النَّارُ ۝ آتش دوزخ ست
وَالَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْكِتٰبَ و آنانرا که عطا کرده ایم کتاب مراد مومنان اهل کتاب اند چون عبد اللہ بن سلام و اصحاب او از یهود و دو هشتاد تن از نصاری که
چهل نجرانی بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی این جماعت یَفْرَحُوْنَ شاد میشوند بِمَآ اُنْزِلَ اِلَیْكَ بآنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن وَمِنَ الْاَحْزَابِ
و از گروهای کفر و ضلالت یعنی کفرهٔ اهل کتاب چون حی بن اخطب و کنانه بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری
مَنْ یُّنْكِرُ کسی هست که انکار کند بَعْضَهٗ ط بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست قُلْ اِنَّمَآ اُمِرْتُ بگو مر ایشانرا که جز این نیست که من مامور شده ام
اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ بآنکه بپرستم خدای را بیگانگی وَلَآ اُشْرِكَ بِهٖ ط و شریک نیارم بوی چنانکه شما آورده اید و عزیر و مسیح را بخدائی گرفته اید اِلَیْهِ بخدای
نه بغیر او اَدْعُوْا میخوانم خلق را وَاِلَیْهِ مَاٰبِ ۝ و بسوی اوست بازگشت من وَكَذٰلِكَ و همچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیای گذشته بزبان امم ایشان
اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم بتو قرآن را حُكْمًا کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عَرَبِیًّا ط مترجم بلغت عرب تا ایشان را
حفظ و فهم وی آسان باشد وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت کنی تو اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی جهودان که ترا
برجوع بقبله خود میخوانند بَعْدَ مَا جَآءَكَ پس از آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبلهٔ یهود اگر
پیرو ایشان شوی مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ وَّلِیٍّ هیچ یاری که نفع رساند وَّلَا وَاقٍ ع و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد ع ۵
آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را و میگفتند همت این مرد همه با مر نکاح مصروفست همواره با زدواج و امتزاج با زنان مشغول اگر او پیغمبر بودی
هر آینه امر نبوت او را از اشتغال بانسوان باز داشتی آیت آمد وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ پیغمبران پیش از تو
وَجَعَلْنَا لَهُمْ و بدادیم مر ایشان را اَزْوَاجًا زنان وَّذُرِّیَّةً ط و فرزندان وَمَا كَانَ و نباشد و نشاید لِرَسُوْلٍ مر فرستاده را یعنی در وسع او

نباشد آن یَّاْتِیَ بِاٰیَةٍ که بیارد معجزه که ایشان اقتراح کنند اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بامر خدای یا بتقدیر او این جواب کافرانست که بتحکم طلب معجزات میکردند و میگفتند که
هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر آنکه خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتیکه صلاح داند لِكُلِّ اَجَلٍ مر هر وقتی را كِتَابٌ حکمی است نوشته شده
که چون آن وقت برسد حکم بظهور آید یا مراد اجل را آنست آجال خلائق کتابیست نزدیک خدای که هیچ کس بر آجال خلق اطلاع ندارد يَمْحُو اللّٰهُ محو میکند خدای
مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد بحکم وَيُثْبِتُ و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وَعِنْدَهٗ و نزدیک اوست اُمُّ الْكِتٰبِ اصل کتاب که لوح محفوظ است و
هیچ کاتبی نباشد الا آنکه نوشته بود در وی از آنچه شده است و میشود و خواهد شد بتفصیل و تشریح بعضی گفته اند که محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان
متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه بر دارد آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه بنویسند و آنچه ترا مرتب نشود مانند
تو سحانه قولی و فعلی که ثوابی و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را بتثبیت بگذارد یا سیئات ... ثبت کند
یا بعضی از احکام شرائع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی و ثبات کند پژمردگی و ضعف پیری ... اعلمای
دین ... محو کند آنچه خواهد ... محو بدان نرسد عادت و شقاوت و ... سبحانه
دو کتابست غیر ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام کتاب ... الدرد ... حضرت رسالت ... نقل ... سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه تعالی نظر کند در کتابی که غیر از وی هیچکس در ان نظر نمیکند هرچه خواهد از وی محو کند و هرچه خواهد در وی ثبت کند در فصول
آورده که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای او رموز اسرار سلمی ... از محمد رازی ... نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد
از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوازم آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خائف ریا میبرد و اخلاص می نهد شک
می برد و یقین می آرد بخل محو میکند و جود ثابت میسازد شره می برد و قناعت می آرد حسد می ستر و شفقت می نهد و از دل راجی اختیار میبرد و تسلیم می نهد
و تفرقه محو میکند و جمع اثبات میکند از دل محب سوم انسانیت می ستر و نعوت ربانیت می نهد امام قشیری ... فرموده که محو حظوظ نفسانی می کند و اثبات
حقوق ربانی مینماید یا شهود خلق میبرد و شهود حق می آرد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت میسازد ... آن بنده ... و از آن خود ... فراغ
تا چنانچه باول خود بود بآخر هم خود شد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو جای اثبات نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت ...
از آن من میکاست و از آن تو می افزود تا باخر بیان شد که باول ... رباعی محنت همه ... نهاد آب و گل است ... پیش از دل و گل چه بود آن ...
در عالم غیب خانه داشته ایم ... مقیم بدان خانه که منزل ماست وَاِنْ مَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِيْ برخی از آنچه نَعِدُهُمْ
وعده کرده ایم کافران را از عذاب اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا ترا بمیرانیم پیش از آن فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ پس بر تو نیست که بتو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام
است و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار و حساب و پاداش ایشان اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند اَنَّا نَاْتِي الْاَرْضَ بدرستیکه ما می آئیم
یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار نَنْقُصُهَا می کاهانیم پاره پاره مِنْ اَطْرَافِهَا از کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بجوزه تسخیر
مسلمانان در می آریم و میگویند این سخن راجع است بیهود و حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشان را یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم
وَاللّٰهُ يَحْكُمُ و خدای حکم میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد دیار اهل اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و بازپس گرداننده
نیست لِحُكْمِهٖ مر حکم او را وَهُوَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ و اوست زود شمار یعنی بزودی حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلا
وَقَدْ مَكَرَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بدرستیکه مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِيْعًا
پس مر خدای راست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان يَعْلَمُ میداند مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ آنچه میکند هر نفسی از خیر و شر جزای آن آماده میسازد

وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبدهٔ اصنام که فردای قیامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ ○ مر کرا باشد عاقبت پسندیده دران سرای
وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا و میگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو محمد نیستی فرستاده از پیش خدای به نبوت و دعوت
قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو خدای بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما بآنکه من پیغمبرم وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ○ ربع
و دیگر آنکه نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است که وحی از لوح محفوظ فرا میگیرد یا علم قرآن و آن مومنانند زاد المسیر آورده که علی مرتضی
است یا علم توریت و آن عبدالله بن سلام ست و احزاب او رضی الله عنهم اجمعین ❊

سُورَةُ ابْرٰهِيمَ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اثْنَتَانِ وَخَمْسُونَ اٰيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ○

الٓرٰ وقف در شرح تاویلات از امام ماتریدی رح مذکور است که حروف مقطعه ابتلاست در تصدیق مومن و تکذیب کافران را و خدای بندگان را بهر چه خواهد
امتحان کند و جمعی برانند که این حروف اسمای قرآن اند و بر این وجه توان گفت که الر یعنی قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابیست که فرستادیم آنرا إِلَيْكَ
بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا جهل یا بدعت إِلَى النُّورِ
بروشنی ایمان یا اخلاص یا سنت بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رح فرموده که از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر و بعضی گویند از
ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات و حقیقت
آنست که هیچ ظلمات برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آیینهٔ دل بصیقل نفی و اخطار و تجرید از شواغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بر مرآت باطن
پرتو افگند و سالکانرا از دوام مراجعت نظر ما زر رهاند تا نه بخود رش شعور ماند و نه عدم شعور بخود دیرواند. رباعی یارب بدری کن ز خودی خود برهیم ❊ و ز بد برهیم و
از بدیها خود برهیم ❊ در هستی خود مرا ز خود بیخود کن ❊ تا از خودی و بیخودی خود برهیم ❊ گفته که انواع ضلال و ظلمات داخل است و نور مصاف هدایت را شامل
یعنی بدعوت قرآن مردمانرا از گمراهی برهانی و براه راست برسانی و از غیبت که میگوید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنائی یعنی براه
خدای غالب الْحَمِيدِ ○ ستوده و آن راه دین اسلام ست پس دو صفت عزیز و حمید میفرماید اللَّهِ الَّذِي معبود بحق آنکه لَهُ مر اوراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست از موجودات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین ست از مبدعات وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ و رنج و مشقت ست مر ناگرویدگان از قرآن مِنْ عَذَابٍ
شَدِيدٍ ○ از عذابی سخت که بدیشان رسد الَّذِينَ کافران آنانند که از روی جهالت يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا دوست میدارند و برمیگزینند زندگانی
دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بران سرای وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن وَيَبْغُونَهَا
و میطلبند برای راه حق عِوَجًا کجی یعنی میگویند این راه کج ست بمنزل مقصود نمیرسد أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوف اند فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ○ در گمراهی
دور از حق بعید فی الحقیقت صفت ضلالست و صفت ضلال به او از قبیل اسناد مجازی ست زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه حالت که همه کتب منزله
بلغت عجمی فرود آمده و کتابی که بمحمد می آید عربیست آیت آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ رَسُولٍ هیچ پیغمبری را إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ مگر بزبان قوم او یعنی
گروه که او از ایشان بوده در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبر را اول دعوت به یاران خود باید کرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان
بدیشان فرستاد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند بر آیشان اوامر و نواهی او ایشان فهم کنند و عذر نگویند که معنی این نهی از نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت پناه
و هیچ کتب بلغت عرب نازل شده و جبرئیل با پیغمبر هر قومی بر آن فهم هر قومی ترجمه کرده و زاد المسیر آورده که لغت منزل علیهم و در لباب گوید که نفرستادیم هیچ پیغمبری را

اگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بوده وترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان ودر جواب کسیکه گوید پیغمبری که مبعوث باهم مختلفه ست بایستی که بود کتب متعدده
بالسنهٔ ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف کلمه ست ومضاعف فضل اجتهاد در تعلم الفاظ ومعانی نفعی که نه بزبان ایشان ست وحرمان
از علوم متشعبه از ان پس نزول آن بیک لغت محض فضل ست وعین حکمت فَيُضِلُّ اللّٰهُ پس گمراه گرداند خدای مَنْ يَّشَآءُ هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود
وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ وراه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وَهُوَ الْعَزِيْزُ واوست غالب بر حکم خود الْحَكِيْمُ ○ راست کار که اضلال وهدایت او بر وجه
حکمت ست وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰى وهر آئینه ما فرستادیم موسی را بِاٰيٰتِنَآ بدلائل قدرت ما یا بمعجزات روشن چون عصا وید بیضا وگفتیم اَنْ اَخْرِجْ
آنکه بیرون آر قَوْمَكَ گروه خود را که بنی اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای جهالت وشبهت اِلَى النُّوْرِ ۙ بروشنائی علم ویقین یا بیرون آر
قوم قبط را که بر ایشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنائی ایمان وَذَكِّرْهُمْ وپند ده ایشان را بِاَيّٰىمِ اللّٰهِ ط بروزهای که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته
را در ان یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهای که بدان گرفتار بودند بدست فرعونیان اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه یاد کردیم لَاٰيٰتٍ هر آئینه دلالت هاست
بر قدرت الٰهی لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلا شَكُوْرٍ ○ وشکر گوینده را بر آلا وَاِذْ قَالَ مُوْسٰى ویاد کن آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر قوم خود
یعنی بنی اسرائیل را اذْكُرُوْا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمتهای خدا را که انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما اِذْ اَنْجٰىكُمْ چون برهانید شما را
مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ از کسان فرعون يَسُوْمُوْنَكُمْ می چشانیدند شما را سُوْٓءَ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذابهای بدتر می رسانیدند وبه بندگی گرفته
کارهای سخت میفرمودند وَيُذَبِّحُوْنَ ومیکشتند اَبْنَآءَكُمْ پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب وی باشد
وَيَسْتَحْيُوْنَ وزنده میگذاشتند نِسَآءَكُمْ ط دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِيْ ذٰلِكُمْ ودران محنت وشدت بَلَآءٌ آزمایشی بود
شما را مِّنْ رَّبِّكُمْ از آفریدگار شما یا دران نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِيْمٌ ۠ بزرگ وبی نهایت وَاِذْ تَاَذَّنَ ویاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا
که اعلام کرد وآگاه گردانید شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما لَئِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر کنید بر نعمهای من لَاَزِيْدَنَّكُمْ هر آئینه افزون کنم بر شما نعمت او وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ
واگر ناسپاسی نمائید بران اِنَّ عَذَابِيْ بدرستیکه عذاب من لَشَدِيْدٌ ○ هر آئینه سخت ست بر ناسپاسان وشدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا وتنوع
عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیادت کنم آنرا بایمان واگر سپاسداری نمائید بر ایمان
افزون کنم باحسان واگر بران شکر کنید زیادت سازم بمعرفت واگر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت واگر آنرا شکر گوئید بالا برم بدرجهٔ قربت وشکر آن
نعمت در آرم بخلوت گاه انس ومشاهدت واز ین کلام حقائق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی ومعراج ارتقاء بر درجات ست وفی المثنوی المعنوی
ابیات شکر نعمت نعمت افزون کند ✤ کفر نعمت از کفت بیرون کند ✤ شکر باشد دفع علتهای دل ✤ سود دارد شاکر از سودای دل ✤ وَقَالَ مُوْسٰى
وگفت موسی که ای گروه من اِنْ تَكْفُرُوْٓا اَنْتُمْ اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا ۙ وهر که هست در زمین همه ایشان از پری وآدمی
فَاِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ پس بدرستیکه خدای بی نیاز ست از عبادت وشکر شما حَمِيْدٌ ○ ستوده ست بی ستایش خلق یعنی ذرات مخلوقات شکر نعمت او ناطق اند وبتسبیح
وتسبیح وحمد او جاری میست ✤ بذکرش جمله موجودات گویا ✤ همه در ارزوی شوق جویا ✤ اَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما همه کلام موسی ست یا ابتدای سخنی ست از حق سبحانه
با اهل زمان حضرت رسالت پناه میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد نَبَؤُا الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ خبر آنانکه پیش از شما بودند قَوْمِ نُوْحٍ گروه نوح وَّعَادٍ وقبیلهٔ عاد
وَّثَمُوْدَ ط وقوم ثمود وَالَّذِيْنَ مِنْۢ بَعْدِهِمْ ط وآنانکه بعد از ایشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ نمیداند عدد ایشانرا از بسیاری اِلَّا اللّٰهُ ط مگر خدای وتبیان آن وجه که خدای
بسیار امم از عرب وعجم هلاک کرده وآثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد ودر معالم التنزیل از ابن عباس نقل میکند که میان عدنان وابراهیم خلیل الله سی قرن
گذشته واز اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه وتعالی جَآءَتْهُمْ آوردند پیشینیان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای روشن کتب الٰهی

یا معجزات ایشان فَرَدُّوٓا اَیۡدِیَهُمۡ پس باز گردانیدند دستهای خود را فِیۡٓ اَفۡوَاهِهِمۡ در دہن های خود یعنی ایشان دستهای خود را بدندان گزفتند از خشم رسل یا دست
بر دہان نہادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دہن نہادند کہ خاموش باشید و گفته اند کہ ایدی خود را بر افواه رسل نہادند کہ سخن مگوئید وَقَالُوۡٓا اِنَّا کَفَرۡنَا
و گفتند کہ ما نگرویده ایم بِمَآ اُرۡسِلۡتُمۡ بِهٖ بآنچیزی کہ شما فرستاده شده اید بزعم خود وَاِنَّا لَفِیۡ شَكٍّ و بدرستیکہ ما در شکیم مِّمَّا تَدۡعُوۡنَنَآ از آنچہ
میخوانید ما را اِلَیۡهِ بسوی آن از توحید و ایمان مُرِیۡبٍ ○ شکی در تہمت افگننده یعنی با وجود شک سولان را متہم میداشتند باغراض فاسده قَالَتۡ رُسُلُهُمۡ
گفتند رسولان ایشان کہ ما شما را بخدای دعوت میکنیم اَفِی اللّٰهِ شَكٌّ آیا در وجود خدای شکی ہست و حال آنکہ از کثرت ادلہ بر وجود او شک را مجال نماند فَاطِرِ
السَّمٰوٰتِ وَالۡاَرۡضِ خدای کہ آفریننده آسمانها و زمینهاست یَدۡعُوۡكُمۡ لِیَغۡفِرَ لَكُمۡ میخواند شما را بایمان تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان
می آمرزد مِّنۡ ذُنُوۡبِكُمۡ بعضی گناهان شما را یعنی آنکہ قبل الایمان بوده وَیُؤَخِّرَكُمۡ و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکہ مہلت دہد شما را اِلٰٓی اَجَلٍ مُّسَمًّی ط
تا وقتیکہ نام برده شده کہ آخر اعمار شما بوده قَالُوۡٓا گفتند ایشان در جواب سولان اِنۡ اَنۡتُمۡ نیستید شما اِلَّا بَشَرٌ مِّثۡلُنَا ط مگر آدمی مثل ما در صورت و ہیئت ہیچ
فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاہر پس چرا شما مخصوص باشید بنبوت از میان ما تُرِیۡدُوۡنَ میخواهید اَنۡ تَصُدُّوۡنَا آنکہ باز دارید ما را بدعوی پیغمبری
عَمَّا كَانَ یَعۡبُدُ از آنچہ بودند کہ میپرستیدند اٰبَآؤُنَا پدران ما از اصنام فَاۡتُوۡنَا بِسُلۡطٰنٍ پس بیارید حجتی مُّبِیۡنٍ ○ روشن بر صحت دعوی خود یا بر
استحقاق بر فضیلت نبوت و مرتبت رسالت گویا کہ ایشان معجزه میدیدند و اعتباری نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح دیگر آیات می گردند چنانچہ معاندان
زمان پیغمبر ما قَالَتۡ لَهُمۡ رُسُلُهُمۡ گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان اِنۡ نَّحۡنُ نیستیم ما اِلَّا بَشَرٌ مِّثۡلُكُمۡ مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در
جنسیت مسلم میداریم وَلٰكِنَّ اللّٰهَ یَمُنُّ و لیکن خدای منت می نہد بنعمت نبوت و کرامت رسالت عَلٰی مَنۡ یَّشَآءُ بر ہر کہ میخواهد مِنۡ عِبَادِهٖ ط از بندگان خود
وَمَا كَانَ لَنَآ و نیست ما را و نمی توانیم اَنۡ نَّاۡتِیَكُمۡ بِسُلۡطٰنٍ آنکہ بیاریم بر شما حجتی یعنی معجزه کہ میطلبید اِلَّا بِاِذۡنِ اللّٰهِ ط مگر بفرمان خدای
و مشیت او یعنی ما از پیش خود بخواست خدای تعالی کاری نمیتوانیم کرد و معجزه نمیتوانیم ساخت نظم ناتوانی و عجز لازم ماست + قدرت و اختیار
از آن خداست + کارها را بحکم راست کند + او تواناست ہر چہ خواہد کند + وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای فَلۡیَتَوَكَّلِ الۡمُؤۡمِنُوۡنَ ○ باید کہ
توکل کنند گرویدگان وَمَا لَنَآ و چیست ما را یعنی چہ عذر داریم اَلَّا نَتَوَكَّلَ در آنکہ توکل نکنیم عَلَی اللّٰهِ بر خدای وَقَدۡ هَدٰىنَا و حال آنکہ
راه نمود ما را سُبُلَنَا ط براه های راست یعنی راہیکہ بدان می شناسیم او را و میدانیم کہ ازمۂ امور بدست قدرت اوست وَلَنَصۡبِرَنَّ و بخدای کہ صبر
خواهیم کرد عَلٰی مَآ اٰذَیۡتُمُوۡنَا ط بر آنچہ ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای فَلۡیَتَوَكَّلِ الۡمُتَوَكِّلُوۡنَ ○ ع ۲ باید کہ ثابت باشند
توکل متوکلان وَقَالَ الَّذِیۡنَ كَفَرُوۡا و گفتند آنانکہ کافر بودند لِرُسُلِهِمۡ مر رسولان خود را لَنُخۡرِجَنَّكُمۡ ہر آئینہ بیرون کنیم شما را مِّنۡ اَرۡضِنَآ
از زمین و دیار خود اَوۡ لَتَعُوۡدُنَّ یا آنکہ عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما فِیۡ مِلَّتِنَا ط در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد کہ ایمان آورده باشند از آن قوم
فَاَوۡحٰٓی اِلَیۡهِمۡ پس وحی کرد بپیغمبران رَبُّهُمۡ پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود کہ لَنُهۡلِكَنَّ الظّٰلِمِیۡنَ ○ ہر آئینہ ہلاک گردانیم ستمکاران را یعنی کافران را
وَلَنُسۡكِنَنَّكُمُ الۡاَرۡضَ و ہر آئینہ ساکن سازیم شما را در زمین ایشان مِنۡ بَعۡدِهِمۡ ط پس از ہلاک ایشان ذٰلِكَ این امر مقرر و این عده راست لِمَنۡ خَافَ
برای کسیکہ بترسد مَقَامِیۡ از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکہ روز قیامت او را در موقفی کہ حکم میکنیم بر بندگان باز دارند وَخَافَ وَعِیۡدِ ○ و برای کسیکہ
ترسان گردد از وعید من بعذاب وَاسۡتَفۡتَحُوۡا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر ہلاکت دشمنان یا حکم میطلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا
و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند ہر کہ از ما بر باطلست عذاب بر وی فرود آید خدای حکم فرمود و انبیا و مومنان نجات یافتند وَخَابَ و نومید ماند و بی بہره گشت از
خلاصی كُلُّ جَبَّارٍ ہر گردنکشی عَنِیۡدٍ ○ ستیزنده با حق یا معرض از اطاعت مِّنۡ وَّرَآئِهٖ جَهَنَّمُ از پس او دوزخست یعنی در روز حشر رجوع او

بدان خواهد بود و بران وجه که او را دران افگنند وَيُسْقٰى و بیاشامند مِنْ مَّآءٍ صَدِيْدٍ ازآبی که مختلط باریم و زرداب که از تن دوزخیان چکد گویند
آبی مثل صدید يَّتَجَرَّعُهٗ بتکلیف و رنجی تمام جرعه جرعه بخورند آنرا وَلَا يَكَادُ يُسِيْغُهٗ و نمی توانند که بگلو فرو برند از تلخی و گندگی وَيَاْتِيْهِ الْمَوْتُ
و می آید بدو آلام و شداید مرگ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جائی یا از هر جانبی از اعضای او تا آنکه از بیخ مویها و انگشتها وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ و نیست او مرده
یعنی مردنی تا بیاساید و در عین المعانی فرموده که روح او در حنجرهٔ او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا زنده ماند بلکه بحکم لا یموت فیها و لا یحیی
میان مردگی و زندگی بیگذراند وَمِنْ وَّرَآئِهٖ و در پس اوست با وجود چنین محنتی عَذَابٌ غَلِيْظٌ ۝ عذابی سخت یعنی از ان بدتر و آن خلود است در
دوزخ مَثَلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا از انچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنانست که کافر شدند بِرَبِّهِمْ بآفریدگار خود و صفت او اینست که اَعْمَالُهُمْ
کردارهای ایشان كَرَمَادِ ِۨاشْتَدَّتْ همچو خاکسترست که سخت بگذرد بِهِ الرِّيْحُ بدو باد فِيْ يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزی که سخت باشد باد او عصوف
اشتداد باد است و زمان را بدو وصف کردن غایت مبالغه باشد ملخص معنی آنست که عملهای کافران که در صورت خیر مینماید چون صلهٔ رحم و آزاد کردن بنده و
اکرام مهمانان و امثال آن مانند تودهٔ خاکسترست که بادی سخت بر وی وزد و بهوا برده در اطراف پراگنده سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نتواند بود و از ان نفع
نگیرد همچنین در روز قیامت لَا يَقْدِرُوْنَ قادر نباشند کافران مِمَّا كَسَبُوْا از انچه کسب کرده اند در دنیا عَلٰى شَيْءٍ بر هیچ چیز چه همه حبطه شده باشد
و هباءً منثوراً گشته و مطلقاً اثری از ثواب آن پیدا نی ذٰلِكَ آن پندار ایشان که ما نیکوئی کرده ایم هُوَ الضَّلٰلُ الْبَعِيْدُ ۝ او گمراهی دور است یعنی دراز
بعد است از راه حق اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را
بِالْحَقِّ بر وجهی که حق ست در آفرینش اِنْ يَّشَاْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند وَيَاْتِ بِخَلْقٍ جَدِيْدٍ و بیارد آفریده نو
بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشد وَّمَا ذٰلِكَ و نیست اعدام و ایجاد عَلَى اللّٰهِ بِعَزِيْزٍ ۝ بر خدای دشوار چه او قادرست بالذات و قدرت او اختصاص ندارد
بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسانست شعر کار اگر دشوار اگر آسان بود ✱ پیش قدرت جمله یکسان بود ✱ وَبَرَزُوْا و ظاهر شدند
ایراد بصیغهٔ ماضی جهت تحقق وقوع ست و اگر نه مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها خود لِلّٰهِ برای امر خدا و محاسبهٔ او جَمِيْعًا همه ایشان کفار و مومنان
فَقَالَ الضُّعَفٰٓؤُا پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله لِلَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْٓا مر آنانرا که تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه پیروی ایشان
کرده بودند ایشانرا گویند اِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ما لَكُمْ تَبَعًا شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فَهَلْ اَنْتُمْ پس هیچ هستید شما مُّغْنُوْنَ عَنَّا
دفع کنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی را یعنی ما در ان عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنید و بردارید از ما
قَالُوْا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لَوْ هَدٰىنَا اللّٰهُ اگر خدای ما را بنمودی راه نجات از عذاب لَهَدَيْنٰكُمْ هر آینه ما نیز شما را راه می نمودیم اما
اما طریق خلاصی مسدودست و شفاعت ما بدین درگاه مردود و ایشان نومید شده گویند بیائید تا باتفاق بجزع و شیم و جزع کنیم شاید که دری برما بگشاید و رهٔ خلاصی نماید
پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارد و گویند بیائید تا صبر کنیم شاید بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند مژدهٔ نجات نرسد پس
گویند سَوَآءٌ عَلَيْنَآ یکسانست برما اَجَزِعْنَآ اگر بجزع و شیم و جزع نمائیم اَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده نمیرسد مَا لَنَا نیست ما را
ع ۹ مِنْ مَّحِيْصٍ ۝ هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطٰنُ و گوید دیو سرکش لَمَّا قُضِيَ الْاَمْرُ آنهنگام که گذارده شود کار یعنی چون
حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد تا آنکه اهل بهشت به بهشت درآیند و اهل دوزخ در دوزخ قرار گیرند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند و ابلیس
بمنبری از آتش برآید و گوید یا اشقیای انس ای ملامت کنندگان من اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَكُمْ بدرستیکه وعده داد خدای شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعده درست در آن
که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدْتُّكُمْ و من وعده داده بودم شما را وعده بدروغ که قیامت نیست و حساب و اگر فرضاً باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد

فَاَخْلَفْتُكُمْ پس من وعدهٔ کج دادم شمارا تعیین خلف وعده را خلف میگویند یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم وَمَا كَانَ لِيَ و نبود مرا عَلَيْكُمْ بر شما مِّن سُلْطٰنٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من اِلَّآ اَنْ دَعَوْتُكُمْ مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِيْ ۚ پس شما مرا اجابت کردید به بیدلی و تامل نه نمودید در عواقب امور خود فَلَا تَلُوْمُوْنِيْ پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بی‌هیچ دلیل و برهانی قول مرا قبول کردید پس شما را که من گردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن بدتر نباشد در حق دشمن میکند وَلُوْمُوْٓا اَنْفُسَكُمْ ط و ملامت کنید نفسهای خود را که ما فرمان بردید و قول خدا را که گفت • یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطن • نشنودید مَآ اَنَا بِمُصْرِخِكُمْ نیستم من فریاد رساننده و فریاد رس شما از عذاب وَمَآ اَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ ط و نیستید شما فریاد رسانندهٔ و فریاد رس من اِنِّيْ كَفَرْتُ بدرستیکه من امروز کافر شدم بِمَآ اَشْرَكْتُمُوْنِ بآنچه شریک میکردید مرا با خدای در فرمان برداری مِنْ قَبْلُ ط پیش از این در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما اِنَّ الظّٰلِمِيْنَ بدرستیکه ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۝ مر ایشانراست عذابی دردناک موصوف بدوام وَاُدْخِلَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و درآورده شوند آنانکه گرویده اند • بما جاء من عند الله • وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای شایسته و پذیرفته جَنّٰتٍ تَجْرِيْ در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه جاوید در آن باشند و درآرندهٔ مومنان به بهشت فرشتگان باشند ایشان را باکرام و تعظیم تمام بریاض دار السلام در آرند بِاِذْنِ رَبِّهِمْ ط بدستوری فرمان پروردگار ایشان تَحِيَّتُهُمْ تحیت ملائک بر ایشان فِيْهَا در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سَلٰمٌ ۝ سلام باشد که دالست بر سلامتی از آفات اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی خطاب با مستحق خطابست میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بنده بینا و دانا که برای تفهیم مومنان شما كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا چگونه زد خدای مثلی و گردانید كَلِمَةً طَيِّبَةً کلمهٔ پاکیزه را که کلمهٔ توحید است یا دعوت باسلام كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مانند درختی پاک که آن نخل است یا شجره ایست در بهشت اَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ او در زمین استوار و محکم وَّفَرْعُهَا و شاخ آن فِي السَّمَآءِ ۝ در بلندی تُؤْتِيْٓ اُكُلَهَا میدهد میوهٔ خود را كُلَّ حِيْنٍۭ در هر وقتیکه خدای حکم کرده بمیوه دادن و بدان تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حین شش ماهست از وقت شکوفه تا وقت پخته شدن و بریدن یعنی درین مدت از بسر و رطب و تمر نفع میدهد بِاِذْنِ رَبِّهَا ط باراده و تکوین آفرینندهٔ خود وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ۝ شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معانی است در آینهٔ افهام و نزدیک گردانیدن معقول را بمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيْثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کلمهٔ کفرست یا دعوت بعبادت اصنام كَشَجَرَةٍ خَبِيْثَةِ مانند درختی ناپاک است چون حنظل که تلخ است و ناخوش بوی و مکروه طبائع سلیمه با وجود خباثت و کراهت اِجْتُثَّتْ جنبان شده و بریده و برکنده شده مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ از روی زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ۝ نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا • نظم • نه بیخی که زان باشد او را مدد • نه شاخی که گردد بدان سایه دار • گیاهیست افتاده بر روی خاک • پریشان و بی‌اصل و خار و خاشاک • حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مومن ثابت است و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقر است در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمهٔ کفر و عبادت اصنام را که دل کافر معتقد بجهت عدم حجت و برهان بران ثباتی ندارد و عملی که بر آن معتقد قبول رسد از و صادر نمیشود بشجرهٔ حنظل که نه اصل او را قراری است و نه فرع او را اعتباری • قطعه • نهال سایه وری شرع میوه دارد • چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست • درخت زندقه شاخیست خشک و بی سایه • که پیش هیچکس هیچ اعتباری نیست • يُثَبِّتُ اللّٰهُ ثابت میگرداند خدای الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانرا که ایمان آورده اند و استحکام میدهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمهٔ طیب • لا اله الا الله محمد رسول الله • است که خدای بران ثابت میدارد مومنان را فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتتان صبوری ورزند و از جادهٔ مستقیمهٔ توحید نه لغزند چون زکریا و یحیی و شمعون و امثال ایشان از انبیاء و گویند ثبات دهد مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ

تا ختم حیات ایشان بکلمه شد وَفِي الْآخِرَةِ ۚ و ثابت دارد ایشانرا در انسرای که منزل اول ست از منازل اخرویه تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند
وگویند در دنیا مراد قبرست و در آخرت موقف سوال وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ ۚ و فرو گذارد خدای ظالمان را تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت
سوال قبر وَيَفْعَلُ اللَّهُ و میکند خدای مَا يَشَاءُ ۝ آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنان که ع ٤
بَدَّلُوا تبدیل کردند نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا شکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند
آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را ساکن حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان
گشاده بنعمت وجود حضرت رسالت پناه صلعم مشرف ساخت و ایشان ناسپاسی کردند و قدر آن نعمت ندانستند حضرت رسالت پناه صلعم را از مکه بیرون کردند
لاجرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوار و مبتلا گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مغلوب شدند و از عمر فاروق و مرتضی علی رضم منقولست
که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجرترین قبائل قریش بودند یعنی بنو مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر دادند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود را
یعنی اتباع و اشیاع خود را دَارَ الْبَوَارِ ۝ بسرای هلاک جَهَنَّمَ عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخست يَصْلَوْنَهَا ۖ در آیند بدان
وَبِئْسَ الْقَرَارُ ۝ و بد قرارگاهیست دوزخ وَجَعَلُوا و فرا گرفتند لِلَّهِ برای خدای أَنْدَادًا مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه
که ایشان را آلهه نام نهادند لِيُضِلُّوا تا گمراه کنند مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ ۗ از راه خدای که طریق توحیدست قُلْ تَمَتَّعُوا بگو برخوردید از آرزوهای خود
یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدیدست یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ پس بدرستیکه بازگشت شما إِلَى النَّارِ ۝ باتش
دوزخست قُلْ بگوای محمد یعنی امر کن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند بر منوجه که نماز گزارید و نفقه کنید يُقِيمُوا الصَّلَاةَ
تا ایشان بامر تو نماز گزارند وَيُنْفِقُوا و نفقه دهند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا دادیم بایشان سِرًّا نفقه کردنی پنهان مراد تطوع ست وَعَلَانِيَةً
و نفقه آشکارا مراد زکوة ست چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز گزارند و زکوة بدهند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ
پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ روزی که در و خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزی که بدان تدارک تقصیر تواند نمود وَلَا خِلَالٌ ۝ و در ان روز
دوستی نیز نبود که از دوستان نیز طلب نفع تواند کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند • الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو • اللَّهُ خدای الَّذِي خَلَقَ آنست که
بیافرید السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین را وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرستاد از آسمان آبی مراد بارانست فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بدان آب
مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوه‌ها رِزْقًا لَكُمْ ۖ روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام ساخت برای شما کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ
تا میرود بدریا بِأَمْرِهِ ۖ بفرمان او هر جا که میخواهید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ۝ و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما
وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر گردانید برای انتفاع و استضائت شما آفتاب و ماه را دَائِبَيْنِ ۖ در حالتیکه مستمرند در سیران خود با جد و تعب در
سیران و امارت خود میکوشند و فتور و قصور در ان ندارند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ۝ و رام گردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای نوم
و راحت و دیگری بهر کسب معیشت وَآتَاكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ۚ از هر چه بخواستید از هر چه خواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته شما را ارزانی داشت
وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که شمار کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدای را که بفضل و کرم بی نهایت بشما داده لَا تُحْصُوهَا ۗ شمار نتوانید کرد آن را و
طاقت احصای آن نیارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر است که شفیع بزرگتر و واسطه عزیزتر میان حق و خلق اوست و فی نفس الامر
حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت از حیز تصور و تخیل بیرون و از اندازه تفکر و تامل افزونست سعی بیرون مدارج قدر رفیع تر • فی عقل را دیا به
فی فهم پی برد • إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه آدمی لَظَلُومٌ ستمکارست كَفَّارٌ ۝ ناسپاس که ظلم میکند بترک شکر از غایت افراط و کفران میورزد به حقیقت منعم ع ٦

جاهلست یا ظلومست که در محنت جزع میکند و شکایت نماید کفارست که در نعمت بخل ورزد و در خیر نگشاید وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ و یاد کن چون گفت ابراهیم ع
در مناجات رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هٰذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را اٰمِنًا ایمن از مکاره و مخاوف وَّاجْنُبْنِيْ و دور گردان مرا وَبَنِيَّ
و فرزندان مرا اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ ○ از آنکه پرستیم بتانرا ابن عیینه فرموده که فرزندان اسمعیل ع بجهت دعای خلیل الرحمن بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود آنرا
دوار نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانهٔ کعبه از حجرست پس هر جا حجری نصب کنیم بمنزلهٔ خانه باشد و این قول غریبست و مخالف جمهور چه بی شبهه
قریش از نسل اسمعیل ع بوده و بت پرستی ایشان مشهورست رَبِّ اِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستیکه بتان اَضْلَلْنَ گمراه کردند كَثِيْرًا بسیاری را یعنی سبب
گمراهی بسیار کس شدند مِّنَ النَّاسِ از آدمیان فَمَنْ تَبِعَنِيْ پس هر که پیروی کند مرا در دین من فَاِنَّهٗ مِنِّيْ پس او از منست یعنی از اهل ملت من
وَمَنْ عَصَانِيْ و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ پس بدرستیکه توئی آمرزنده رَّحِيْمٌ ○ مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشانرا و رحمت
کنی برایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه رَبَّنَآ ای پروردگار ما اِنِّيْٓ اَسْكَنْتُ بدرستیکه من ساکن گردانیدم مِنْ ذُرِّيَّتِيْ بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل ع
که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام سارا خاتون را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابراهیم ع را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجره و پسر او را بموضعی
که در وی آب و آبادانی نباشد خلیل ع متامل شد جبرئیل وحی آورد که هر چه سارا میگوید چنان کن پس ابراهیم ع بر براق نشسته و هاجره و اسمعیل ع را سوار کرده باندک زمانی
از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشانرا بی انیسی و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من ایشانرا ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِيْ زَرْعٍ بوادیی که
در او زرع نیست یعنی آب ندارد که در و کشت کار توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانهٔ تو که حرام کرده شده است در و صید و قتال یا حرامست
تهاون او و تعرض بدو و مراد موضع خانه صراحست که در زمان آدم ع بوده و اگر نه بوقت دعای ابراهیم ع خانه نبوده پس تکرار ندا فرمود که رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشانرا
درین مسکن ساکن گردانیدم لِيُقِيْمُوا الصَّلٰوةَ تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجا آرند فَاجْعَلْ پس بگردان اَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ دلهای بعضی از
مردمان را بکشش محبت تَهْوِيْٓ اِلَيْهِمْ بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل الله باندک زمانی چشمهٔ زمزم
برکف جبرئیل ع یا باثر قدم اسمعیل ع پدید آمد و قبیلهٔ جرهم آنجا داعیهٔ اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان خانه در تزایدست محققان برانند که اگر من
تبعیض در من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوختهٔ شعلهٔ جمال آن شمع شدندی نظم
آنرا که چنان جمال باشد • گر دل ببرد حلال باشد • وانکس که بران چنان جمالی • عاشق نشود و بال باشد • و دیگر حضرت ابراهیم ع دعا فرمود وَارْزُقْهُمْ
و روزی ده اهل این بلده را مِّنَ الثَّمَرٰتِ از میوها لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ ○ شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوست
با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در و پیدا میشود و در تفسیر انوار مذکورست که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یک روز بمکه توان یافت و چون تکرار دعا
دلیل تضرع و نیازست دیگر بار فرمود رَبَّنَآ ای پروردگار ما اِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستیکه تو میدانی مَا نُخْفِيْ آنچه پنهان میکنیم وَمَا نُعْلِنُ و آنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان
و آشکارا تو میدانی وَمَا يَخْفٰى و پوشیده نیست عَلَى اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ بر خدای از هیچ چیز فِي الْاَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَآءِ ○ و نه در آسمان برای آنکه
عالمست بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست بیت آنچه پیدا و آنچه پنهانست • همه با دانش تو یکسانست • اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ ثنا و ستایش
آن خدای را که بمحض فضل خود وَهَبَ لِيْ به بخشید و عطا کرد مرا عَلَى الْكِبَرِ بر سن پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتیکه پیر بودم و نا امید از فرزندان بمن
بخشید دو فرزند اِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ ط اسمعیل ع را در شصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحاق را در نود سالگی یا صد و دوازده سالگی اِنَّ رَبِّيْ
بدرستیکه پروردگار من لَسَمِيْعُ الدُّعَآءِ ○ هر آینه شنونده دعاست و اجابت کننده دعاست درین کلمات اشعارست بآنکه فرزندانرا بدعا از خدا خواسته اند
رَبِّ اجْعَلْنِيْ ای آفریننده من مرا گردان مُقِيْمَ الصَّلٰوةِ بپای دارندهٔ نماز وَمِنْ ذُرِّيَّتِيْ ق و فرزندان مرا نیز مواظب سازنده بنماز از ابن عباس رض

منقولست که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرت بوده و خواهند بود تا قیامت رَبَّنَا ای پروردگار ما کرم نمای وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ۝ و فرا پذیر یعنی اجابت کن
دعای مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِي ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و مرید و مادر مرا چون ایمان آرند تو دعای غفران مر ایشانرا قبل از نهی بوده و هنوز یاس از
ایمان نداشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم و حواست وَلِلْمُؤْمِنِينَ و بیامرز مومنانرا یعنی هر که بتو آید مومن يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ۝ روزی که ع
قائم شود حساب خلائق ابن عباس فرموده که مراد مومنان اند از امت محمد رسول وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ و مپندار ای محمد خدای را غَافِلًا بیخبر عَمَّا يَعْمَلُ
الظّٰلِمُونَ ۵ از آنچه میکنند ستمگاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشانست چه این بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست
که وا مثال این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرتست و مراد غیر او میدانند اِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که تاخیر میکنیم عذاب ایشان را
لِيَوْمٍ تَشْخَصُ برای روزی که خیره شود فِيهِ الْاَبْصَارُ ۝ دران دیدها از مشاهدهٔ احوال مُهْطِعِينَ در حالتیکه خداوندان این دیدها شتابندگان
باشند بسوی اسرافیل که ایشان را بعرصهٔ محشر خواند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ بر داشتگان سرها خود را ببالا لَا يَرْتَدُّ اِلَيْهِمْ باز نمیگردد بدیشان طَرْفُهُمْ
چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بر وجهی که نتوانند در خود نگریستن وَاَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ۝ و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خود بواسطهٔ غلبهٔ دهشت
و حیرت وَاَنْذِرِ النَّاسَ و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را و بترسان يَوْمَ يَاْتِيهِمُ الْعَذَابُ آن روز که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ ست
یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب رَبَّنَا ای پروردگار ما اَخِّرْنَا باز پس دار یعنی عذاب تاخیر کن ما را بدنیا
فرست و مهلت ده اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آنکسی را که بتو خواند وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم
فرستادگانرا اَوَلَمْ تَكُونُوا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبود دید شما که از روی مبالغه اَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ سوگند میخوردید پیش از این در دنیا که شما پاینده
خواهید بود مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ ۝ نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که میگفتند که ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود وَسَكَنْتُمْ و ساکن بودید شما
فِي مَسٰكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود چون عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ و ظاهر شد مر شما را كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ
چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردند در منازل ایشان آثار نزول عذاب را وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْاَمْثَالَ ۝ و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان
وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستیکه کوشش کردند در حیله گری آنچه نهایت مکر ایشان بود وَعِنْدَ اللّٰهِ و نزدیک خدایست مَكْرُهُمْ جزای مکر ایشان
وَاِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ و بدرستیکه بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لِتَزُولَ تا از جای برود مِنْهُ الْجِبَالُ ۝ از آن مکر کوه ها جبال شرع
احکام شریعت حضرت پیغمبرست یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیاتست زائل گردانند و این محالست بیت
هست با مکرات ایشان کهربائی ✦ کی تواند کوه را بردن ز جای ✦ و در معالم از حضرت علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیت در قصهٔ نمرود جبارست که چون سلامتی
ابراهیم علیه السلام از آتش مشاهده کرده گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند که آسمان بغایت مرتفع
ست و بر رفتن بآسانی میسر نشود نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی بساختند بمدت سه سال بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمان همچنان دید که از زمین میدید دیگر روز
آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن آن در سورهٔ نحل رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی القصه چون آن صرح از پای در آمد خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت
و گفت بآسمان روم و با خدای ابراهیم که مناره مرا بیفگند جنگ کنم پس چهار کرگس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند صندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی
فوقانی و دیگری تحتانی در درست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توانستی شد تعبیه نمود پس کرگسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر
نیزها کرده اطراف صندوق را بر تن کرگسان بربستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن دیگر در آنجا
نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی کشاده نگاه کرد آسمان را همچنان حالی دید که از زمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشاید و بنگرد

تا چه می بینی آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب چیزی دیگر نمی بینم بعد از شبانروزی دیگر که باب فوقانی بگشاد همان حال بود که روز سابق مشاهده نمود و رفیق وی
که باب تحتانی بگشاد بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود تیر بسید و نیزه ها را با مردار منگون ساخت و کرگسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آوازی عجیب
از جثه کرگسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زائل گردند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ پس مپندار خدای را مُخْلِفَ وَعْدِهٖ رُسُلَهٗ
خلاف کننده وعده خود مر پیغمبران را یعنی وعده نصرت که رسل علیهم السلام را فرموده آنجا که گفت + انا لننصر رسلنا کتب الله لاغلبن انا و رسلی + خلاف نکرده و نخواهد کرد
و ترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستیکه خدای غالب ست ذُو انْتِقَامٍ ۝ خداوند انتقام یعنی خواهد کشید کینه اولیا از اعدا
يَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ در روزی که بدل کرده شود زمین غَيْرَ الْاَرْضِ بزمینی دیگر وَالسَّمٰوٰتُ و آسمانها مبدل گردد بآسمانی دیگر در تیسیر گوید
تبدیل الارض تسویه جبال ست و انهار و اشجار و تبدیل سما تکویر شمس و تناثر ستارگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمینها را دوزخ
و از حضرت مرتضی علی رض نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانرا بآسمانی از زر و قول ابن مسعود رض آنست که روز قیامت برآرند زمینی از نقره
پاک که بران هیچ گناه نکرده باشند مؤید این سخنست وَبَرَزُوْا و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۝ برای محاسبه خدای یگانه
قهر کننده وَتَرَى الْمُجْرِمِيْنَ و ببینی گنهگاران یعنی مشرکانرا يَوْمَئِذٍ دران روز مُقَرَّنِيْنَ باهم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقائد و اعمال
یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فِی الْاَصْفَادِ ۝ در بندها یا غلها سَرَابِيْلُهُمْ پیراهنهای ایشان مِّنْ قَطِرَانٍ از قطران ست و آن چیزی
باشد سیاه و غلیظ و گویند صمغ ابهل ست که می پزند و بر شتر گرگین طلا میکنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان اندایند تا بحدت و شدت
آن و وحشت لون و نتن رائحه و سرعت اشتعال آتش دران معذب گردند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت ست میان آتش
دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر اعضای ایشان طلا کنند وَتَغْشٰى وُجُوْهَهُمُ النَّارُ ۝ و فرو گیرد و بپوشد روهای ایشان را آتش یعنی دران پیچد
لِيَجْزِيَ اللّٰهُ متعلق ست ببرزوا یعنی برآیند از قبرها تا جزا دهد خدای كُلَّ نَفْسٍ هر تنی را مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده ست اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای
سَرِيْعُ الْحِسَابِ ۝ زود حساب ست مر بندگانرا زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز نمیدارد هٰذَا این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظه
بَلٰغٌ لِّلنَّاسِ کفایت ست مردمانرا تا پند داده شوند بآن وَلِيُنْذَرُوْا بِهٖ و تا بیم کرده شوند بآن وَلِيَعْلَمُوْا و تا بدانند بتامل در دلائل
قدرتی که درو مذکور ست اَنَّمَا هُوَ آنکه اوست اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدای یکتا وَّلِيَذَّكَّرَ و هر آینه باید که پند گیرند اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝ ع ۱۱
خداوندان خردها که باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر و نواهی +

سورة الحجر مكية وهي تسع وتسعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الٓرٰ وقف علما در حروف مقطعه اقاویل بسیار ست جمعی برانند که مطلقا دران باب سخن گفتن سلوک سبیل جرأت ست در تیسیر آورده که عمر فاروق رض را از معنی
این حروف پرسیدند فرمود اگر درین سخن گویم متکلف باشم و خدای پیغمبر خود را فرمود که بگو وَمَا اَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِيْنَ و بعضی گویند هر حرفی اشارت باسمیست
چنانچه در الرٰ الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبرئیل ع و را باسم رسول ص یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل ع برسول ص رسیده تِلْكَ این
آیتها که می آید اٰيٰتُ الْكِتٰبِ آیتهای سوره است وَقُرْاٰنٍ مُّبِيْنٍ ۝ و آیتهای قرآن روشن یا بیان کننده حق را از باطل
و گفته اند کتاب و قرآن هر دو یکیست اما بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم ست

جزو الرابع عشر

رُبَمَا اي بسا وقت يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند آنانكه گرويده اند آرزو برند لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ۝
كه كاشكي بودندي مسلمانان واين آرزو در دنيا باشد بوقت نصرت مومنان يا نزديك حلول مرگ كفار بر ايشان يا در قبر يا در روز قيامت يا بوقت مشاهدهٔ
يا بوقتيكه عصات موحدان را از دوزخ بيرون آرند ودرهاي جهنم بر ايشان فرو بندند ودانند كه خروج ايشان ميسر نيست تمنا كنند كه كاشكي از اهل اسلام ميبوديم
ذَرْهُمْ بگذار ايشانرا امر تهوين وتحقير ست يعني كافرانرا چه حسابمند ست از ايشان بدار تا در دنيا يَأْكُلُوا بخورند وَيَتَمَتَّعُوا وبرخورداري يابند
از مال ومنافع آن وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ ومشغول گرداند ايشانرا آرزو يعني توقع طول عمر واستقامت حال ايشانرا باز دارد از استعداد معاد وتفكر در مآل
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۝ پس زود باشد كه بدانند وخامت وعاقبت كردار وگفتار خود را وَمَا أَهْلَكْنَا وهلاك نكرديم مِنْ قَرْيَةٍ هيچ اهل دهي را
إِلَّا وَلَهَا مگر آنكه مر هلاك ايشانرا كِتَابٌ مَعْلُومٌ ۝ زماني مقدر بوده ونوشته شده در لوح محفوظ كه مهلت چند باشد وهلاكي بود مَا تَسْبِقُ پيشي نگيرند
مِنْ أُمَّةٍ هيچ گروهي أَجَلَهَا مدت هلاك خود را وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ۝ وباز پس نمانند از ان يعني هلاك نشدند نه پيش از وقت مقدر ونه بعد از اجل مقرر
وَقَالُوا وگفتند كفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ اي آن كسيكه فرود آمده است عَلَيْهِ الذِّكْرُ برو قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ۝ بدرستيكه تو ديوانهٔ كه ما را
از نقد بنسيه ميخواني اين كلام بطريق تهكم واستهزا بوده چه اعتقاد بنزول ذكر ونسبت بجنون باهم راست نيايد لَوْ مَا تَأْتِينَا وديگر گفتند چرا نمي آري
بِالْمَلَائِكَةِ فرشتگانرا بگواهي رسالت خود إِنْ كُنْتَ اگر هستي تو مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ از راست گويان درين دعوى يعني اگر راست ميگويي كه پيغمبري
فرشتگانرا حاضر كن تا بحضور ما گواهي دهند برسالت تو حق تعالي جواب ايشان ميگويد كه مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرود آمده نشوند ملائكه وحفص بصيغهٔ متكلم
ونصب ملائكه ميخواند يعني ما فرو نفرستيم فرشتگانرا إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحي يا بعذاب يعني ملك را بصورت اصلي نتواند ديد كه بجهت عذاب نازل شود چنانكه
قوم ثمود جبرئيل را ديدند در زمان صيحه يا در وقت مرگ چنانچه همه كس مي بينند وَمَا كَانُوا إِذًا ونباشند آنهنگام كه ملائكه را بدين صورت فرو فرستيم مُنْظَرِينَ ۝
از مهلت دادگان يعني في الحال معذب شوند إِنَّا نَحْنُ بدرستيكه ما نَزَّلْنَا الذِّكْرَ فرو فرستاديم قرآن را كه يادكرد [illegible] ست وذكر بمعني شرف نيز آمده
يعني اين كتاب موجب شرف خوانندگانست وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۝ وبدرستيكه ما نگاهبانيم از تحريف يعني شيطان نتواند كه در وي چيزي از باطل
بيفزايد يا چيزي از حق كم كند [illegible] رسالت پناه است يعني [illegible]
[illegible] وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
وبدرستيكه ما فرستاديم مِنْ قَبْلِكَ پيش از تو فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ ۝ [illegible] وَمَا يَأْتِيهِمْ [illegible] مِنْ رَسُولٍ
[illegible] إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ [illegible]
مراد تسلي حضرت رسالت پناه است [illegible]
استهزا بانبيا [illegible] كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ [illegible] لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ
ايمان نمي آرند بقرآن وَقَدْ خَلَتْ وبدرستيكه گذشته است سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ [illegible] يعني هر گروه از ايشان هلاك شده
قبول حق وتكذيب [illegible]
[illegible] مِنَ السَّمَاءِ [illegible]
[illegible] لَقَالُوا [illegible] سُكِّرَتْ
[illegible] ابصار ما [illegible]

ع ۱۵ کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بَلْ نَحْنُ بلکه ما قَوْمٌ مَّسْحُوْرُوْنَ ۝ گروهی جادو کردگانیم یعنی محمد ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات
می گفتند و یقولوا سحر مستمر وَلَقَدْ جَعَلْنَا و بدرستیکه ما آفریدیم و پیدا کردیم فِي السَّمَآءِ بُرُوْجًا در آسمان بروجهای دوازدگانه را بهیأت و صفات
و خواص مختلف یکدیگر وَّزَيَّنّٰهَا و بیاراستیم آنرا بصورتها یا آسمانرا به نیرین و سائر کواکب لِلنّٰظِرِيْنَ ۝ برای نگرندگان که بعبرت در ان نگرند و بدان بر قدرت
صنع استدلال کنند وَحَفِظْنٰهَا و نگاه داشتیم آسمانرا مِنْ كُلِّ شَيْطٰنٍ رَّجِيْمٍ ۝ از هر دیوی رانده تا نتوانند که بدان صعود کنند و بر احوال و اخبار
مطلع شود اِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ لیکن هر دیوی که خواهد که بآسمان رود و بدزدد دانه وی سخن مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود فَاَتْبَعَهٗ پس از پی
در آید او را و بدو رسد و بسوزدش شِهَابٌ مُّبِيْنٌ ۝ ستاره روشن و درخشان و از ابن عباس منقولست که از زمان آدم تا وقت عیسی دیوان بآسمان
میرفتند و از ملائکه که از اخبار لوح محفوظ درس مینمودند بدان اطلاع داشته سخنان میربودند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله
متولد شد ایشانرا از سه آسمان منع کردند تا چهارم آسمان میرفتند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند
و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد ابواب کهانت بکلی مسدود گشت فرد مهی برآمد و بازار تیرگی بشکست ＊ گلی شگفت و هیاهوی خار آخر شد ＊
وَالْاَرْضَ مَدَدْنٰهَا و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه یعنی از بلندی که در ان مکان بنای کعبه بود وَاَلْقَيْنَا و افکندیم و پیدا کردیم
فِيْهَا رَوَاسِيَ در زمین کوه ها سر افراخته پای برجای وَاَنْۢبَتْنَا فِيْهَا و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُوْنٍ ۝ از هر چیزی سنجیده بمیزان
حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت بی علت ست یا آنچه وزن کنند و به پیمایند یا موزون بمعنی مستحسن شد یعنی برویانیدیم از زمین
چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و زروعات وَجَعَلْنَا لَكُمْ و ساختیم برای شما فِيْهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما
بوی هست از مطاعم و ملابس وَمَنْ لَّسْتُمْ لَهٗ و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما مر او را بِرٰزِقِيْنَ ۝ روزی رسندگان یعنی خدام و ممالیک
و گفته اند انعام و مراکب وَاِنْ مِّنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد اِلَّا عِنْدَنَا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما خَزَآئِنُهٗ
خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل ست برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیای مخزونه که در اخراج آن
احتیاج بکلفت و زحمت نیست وَمَا نُنَزِّلُهٗ و فرو نمیفرستیم آنرا اِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُوْمٍ ۝ مگر باندازه دانسته شده که نه کم از ان شاید و نه زیادت بران باید
وَاَرْسَلْنَا الرِّيٰحَ و فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستنان یا یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختان را بمیوه فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ پس
فرو فرستادیم از آسمان مَآءً آبی که آن باران است فَاَسْقَيْنٰكُمُوْهُ پس بخورانیدیم شما را از ان آب تصرف دادیم در ان وَمَآ اَنْتُمْ لَهٗ و نیستید شما
مر آن آب فرستاده را بِخٰزِنِيْنَ ۝ نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم آنرا ما تعیین [illegible] که نیستید شما
مر خدای را خزینه داران یعنی خزاین او بدست شما نیست و آنچه شما در خزینه نهید همه از آن اوست وَاِنَّا لَنَحْنُ نُحْيٖ و بدرستیکه ما زنده میگردانیم جهان
فانیه را بایجاد حیات در وی وَنُمِيْتُ و می میرانیم اجسام حیه را بازاله حیات از ان در لطایف قشیری ره مذکورست که زندگی میدهیم دلها را بانوار مشاهده
و می میرانیم نفوس را در بازار مجاهده یا زنده میسازیم بموافقت طاعات و مرده میگردانیم بمتابعت شهوات [illegible] که احیای قلوب اولیا
میکنیم بانوار لمعات جمال و اماتت نفوس ایشان میمانیم بسطوات نظرات جلال یا موت و حیات [illegible] وَنَحْنُ الْوٰرِثُوْنَ ۝
و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلائق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد [illegible] فنا اند و حق تعالی موصوفست
بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِيْنَ مِنْكُمْ و بدرستیکه میدانیم پیشی گیرندگان [illegible] وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَاْخِرِيْنَ ۝
و بدرستیکه ما میدانیم واپس افتادگان را از ان [illegible] تا این وقت و هر که خواهد

تا قیامت یا هرکه متولد شد از گذشتگان و هرکه بخواهند زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته را و میدانیم امت محمد صلعم را یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که موخر است از یشان در اسباب نزول آمده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت پناه صلعم نماز میگذارد و در صفوف نساء بعضی از جماعتیان در صفهای پیش میرفتند تا اورا نه بینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و بر من پوشیده نیست وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزاء هریک را بدو رساند اِنَّهٗ حَكِیْمٌ بدرستیکه او درست کار است عَلِیْمٌ ۝ داناست بنهان و آشکارا وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریدیم انسان را یعنی آدم علیه السلام مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست بروی زنند مانند سفال پخته آواز کند مِّنْ حَمَاٍ و آن گل کائن بوده از گل سیاه مَّسْنُوْنٍ ۝ بوی گرفته بوده از جهت بسیار بودن در آب چون لاے که در تگ حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم علیه السلام را از خاک آفرید باین وجه که آب لطف بر خاک باراند تا گل شد و مدتی بگذشت تا حما گشت پس آنرا باحسن تقویم تصویر کرد و مسنون بمعنی مصور است آنکه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید وَالْجَآنَّ خَلَقْنٰهُ و جان که پدر پریان است بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِنْ نَّارِ السَّمُوْمِ ۝ از آتش بیدود که در ساما نفوذ مینماید و صواعق از ان آتش متکون میگردد و ابن مسعود رضی الله عنه فرمود که سموم دنیا جزویست از هفتاد جزو از سمومی که جان از ان آفریده شده وَاِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین اِنِّیْ خَالِقٌ من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِّنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که کائن است مِّنْ حَمَاٍ مَّسْنُوْنٍ ۝ از لای مصور فَاِذَا سَوَّیْتُهٗ پس چون راست کنم صورت و هیئت او را وَنَفَخْتُ فِیْهِ و در آرم در وی مِنْ رُّوْحِیْ از روحی که آفریده منست و او بدان زنده گردد فَقَعُوْا لَهٗ پس بیفتید مر او را سٰجِدِیْنَ ۝ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ ۝ همه ایشان تمام بیکبار اِلَّآ اِبْلِیْسَ مگر ابلیس که اَبٰٓی روی از سجده بگردانید و اِسْتَکْبَرَ و تکبر کرد. اَبٰٓی اَنْ یَّكُوْنَ سر باز زد و سرکشی کرد از آنکه باشد مَعَ السّٰجِدِیْنَ ۝ با سجده کنندگان مر آدم علیه السلام را قَالَ یٰٓاِبْلِیْسُ گفت خدا که ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا و غرض تو چه بوده اَلَّا تَكُوْنَ در آنکه نباشی مَعَ السّٰجِدِیْنَ ۝ با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس لَمْ اَكُنْ لِّاَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهٗ مر آدمی را که آفریده او را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک مِّنْ حَمَاٍ مَّسْنُوْنٍ ۝ از لای سیاه بوی ناک یعنی او از اخس عناصر آفریدی که خاکست و مرا از اشرف آن که آتش است پس روح لطیف چراغ زمان بر وجه کشیف المبین ظاهر بود آدم را دهشت و از باطن او غافل بود و صورتش را بدید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفون است

نظم

گنجیست درین خانه که در کون نگنجد • آن گنج خراب از پی این گنج نهانست • فی الجمله هر آنکس که درین خانه ره یافت • سلطان زمین است و سلیمان زمانست • قَالَ گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع او از سجده آدم علیه السلام فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَاِنَّكَ رَجِیْمٌ ۝ پس بدرستیکه تو رانده شده از خیر و کرامت وَّاِنَّ عَلَیْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستیکه بر تو [illegible] اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ ۝ [illegible] آورده که [illegible] قیامت [illegible] اِلٰی [illegible] قَالَ رَبِّ گفت ابلیس [illegible] فَاَنْظِرْنِیْٓ [illegible] اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ ۝ [illegible] قَالَ گفت [illegible] فَاِنَّكَ [illegible] مِنَ الْمُنْظَرِیْنَ ۝ [illegible] اِلٰی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ ۝ [illegible] نفخه [illegible] قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیا [illegible] بشنود [illegible] نفخه شود قَالَ رَبِّ گفت ابلیس ای [illegible] بِمَآ اَغْوَیْتَنِیْ [illegible] مر ایشان را [illegible] لَهُمْ فِی الْاَرْضِ در زمین دنیا [illegible]

کہ فبعزتک لاغوینہم + ویکی بفعل کہ فبما اغویتنی + وفقہا فرق کردہ اند میان ہر دو واہل عراق برانند کہ سوگند خوردن بصفات ذاتیہ چون قدرت وعظمت وعزت
یمین ست وسوگند بصفات فعلی چون رحمت وسخط وامثال این یمین نیست واصح آنست کہ ایمان مبنی بر عرف باشد ہر چہ بعرف مردمان آنرا سوگند مے گویند
یمین ست والا لا وبرخی برانند کہ با در بما اغویتنی + بای سببیہ ست یعنی بسبب آنکہ مرا گمراہ کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَلَاُغۡوِیَنَّہُمۡ اَجۡمَعِیۡنَ ○
وبر آینہ ایشانرا بہ گمراہی دارم اِلَّا عِبَادَکَ مِنۡہُمُ مگر بندگان ترا از ایشان الۡمُخۡلَصِیۡنَ ○ خالص شدگان از شوائب شرک جلی وخفی کہ مکر وفریب من بایشان نرسد
قَالَ گفت خدے ہٰذَا این اخلاص وایمان صِرَاطٌ راہیست کہ حق ست عَلَیَّ بر من رعایت آن مُسۡتَقِیۡمٌ ○ راست ست یعنی کجی ندارد وزود بمنزل
میرساند وگویند علی بمعنی الی ست یعنی اخلاص راہیست راست بسوی من اِنَّ عِبَادِیۡ بدرستیکہ بندگان من یعنی مخلصان لَیۡسَ لَکَ نیست ترا عَلَیۡہِمۡ
سُلۡطٰنٌ برایشان تسلطی وقوتی در اغوا وضلال اِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ مگر آنکس کہ متابعت تو کند مِنَ الۡغٰوِیۡنَ ○ از گمراہان کہ تو بروی مسلط توانی شد
وَاِنَّ جَہَنَّمَ وبدرستیکہ دوزخ لَمَوۡعِدُہُمۡ وعدہ گاہ ایشان ست یعنی متابعان تو اَجۡمَعِیۡنَ ○ ہمہ ایشان لَہَا مر دوزخ راست سَبۡعَۃُ اَبۡوَابٍ
ع ۱۹ ۳ ہفت در ست لِکُلِّ بَابٍ مر ہر دری را مِّنۡہُمۡ از گمراہان جُزۡءٌ مَّقۡسُوۡمٌ ○ بہرہ ایست قسمت کردہ شدہ مراد از ابواب طبقاتست وبرای ہر طبقی قومی
مقرر وتعیین شدہ جہنم جای گنہگاران ست از اہل توحید لظی مقام ترسایان ست حطمہ جای جہودانست سعیر از آن صابیان ست سقر مقر گبران ست جحیم محل مشرکان
ہاویہ کہ درک اسفل گویند نامزد منافقانست امام ابو منصور ماتریدی رح در تاویلات فرمودہ کہ مراد از ابواب طبقاتست وچون مومنان در دوزخ جاوید نیستند ایشانرا
طبقہ مقرر نباشد پس طبقہ اولی نامزد دہریہ است دوم از آن ثنویہ ومشرکان عرب سوم از آن براہمہ کہ مطلق منکر رسالت اند چہارم از آن یہود پنجم از آن نصاری
ششم از آن مجوس ہفتم از آن منافقان در بحر الحقائق آوردہ کہ دوزخ بعد وحرمان را ہفت در ست حرص وشرہ وحقد وحسد وغضب وشہوت وکبر ودر ترجمہ
کشف مذکورست کہ دوزخ را ہفت در از آن ست کہ اعضای ہفتگانہ آدمی کہ چشم وگوش وزبان وبطن وفرج ودست وپای ست ہفت در است بدان کشودہ
می شود بگناہی کہ لائق آن موضع ست وہر عضوی را از بابی مورد طریق گردانیدہ اند نظم ہفت در دوزخ اندر تن تو + ساختہ نفس شاہ در دہ بر بندہ +
بین کہ در دست تست قفل امروز + در ہر ہفت محکم اندر بند + اِنَّ الۡمُتَّقِیۡنَ بدرستیکہ پرہیزکنندگان از پیروی ابلیس فِیۡ جَنّٰتٍ وَّعُیُوۡنٍ ○ در بوستانہا
وچشمہا اند یعنی در باغہا کہ در آن چشمہا روان بود از شیر وخمر وعسل آن اُدۡخُلُوۡہَا گویند فرشتگان متقیانرا کہ در آیید درین بوستانہا بِسَلٰمٍ اٰمِنِیۡنَ ○
مقرون بسلامت از ہمہ آفتہا یا بسلامی از خدا در حالتیکہ ایمن باشند از زوال نعمت وَنَزَعۡنَا وبیرون کنیم مَا فِیۡ صُدُوۡرِہِمۡ آنچہ در سینہ ہای بہشتیان
باشد مِّنۡ غِلٍّ از کینہ کہ در دنیا با ہم داشتہ باشند از حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ منقولست کہ گفت امید میدارم کہ من وطلحہ وزبیر از ایشان باشیم کہ گویند صفت حسد را
از ایشان نزع کنند تا بدرجات ومراتب یکدیگر رشک نبرند اِخۡوَانًا در آیند در بہشت در حالتیکہ برادران باشند مر یکدیگر را در مہربانی و عَلٰی سُرُرٍ
بر برادران نشستہ بر تختہا از زر وسنگہای بجواہر مُّتَقٰبِلِیۡنَ ○ روبروی یکدیگر آوردہ اند کہ [illegible] از تختہای یکدیگر را ببینند چہ جای کہ میروند روی
بدان جانب میکنند وتختہای ایشان نیز میرود ومیگردد پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند لَا یَمَسُّہُمۡ نمیرسد ایشانرا فِیۡہَا در بہشت نَصَبٌ
رنجی وتعبی چہ آنسرای تنعم وراحت ست وَّمَا ہُمۡ مِّنۡہَا ونیستند ایشان از بہشت بِمُخۡرَجِیۡنَ ○ بیرون کردہ شدگان یعنی جاوید در بہشت باشند
آوردہ اند کہ روزی حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم از باب بنی شیبہ بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابہ رضی اللہ عنہم را دید کہ میخندیدند فرمود کہ مالی اراکم تضحکون چیست مرا کہ شما را خندان
می بینم صحابہ را از این عتاب اندوہ رسید ومستشرم شدند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بگذشت وچون بحجر اسود رسید باز گشت وگفت جبرئیل علیہ السلام بمن آمد وپیغام آورد کہ چرا بندگان مرا
ناامید میسازی نَبِّیٔ عِبَادِیۡۤ خبر دہ بندگان مرا اَنِّیۡۤ اَنَا الۡغَفُوۡرُ بدرستیکہ منم آمرزندہ مر کسے را کہ آمرزش طلبد الرَّحِیۡمُ ○ بخشندہ ام بر کسیکہ
توبہ کند وَاَنَّ عَذَابِیۡ ودانکہ عذاب من بر کسی کہ از توبہ [illegible] ہُوَ الۡعَذَابُ الۡاَلِیۡمُ ○ آن عذابیست دردناک مفسران گفتہ اند کہ از لطف

ذات بمغفرت و رحمت و در تعذیب و عقوبت ترجیح وعده لطف است و تاکید صفت عفو مبیت گرچه جرم من از عدد بیش ست ❊ سبقت رحمتی از آن پیش ست ❊
چه عجب گر عذاب ننماید ❊ بر گنه پیشگان ببخشاید ❊ وَنَبِّئْهُمْ و خبرده بندگان مرا عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ۝ از مهمانان ابراهیم ؑ یعنی آن ملئه فرشته
یا هشت یا دوازده که ببشارت ابراهیم ؑ و هلاک قوم لوط ؑ بروی نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر وی فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند
سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم ؑ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ۝ بدرستیکه ما از شما ترسانیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بیوقت آمده بودند
یا آنکه با حضر وی نخورده بودند فرشتگان این سخن شنوده قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستیکه ما ترا مژده میدهیم بِغُلَامٍ بپسرے
اسحاق نام عَلِيمٍ ۝ دانا یعنی و قتیکه ملبوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ
الْكِبَرُ بعد از آنکه رسیده است مرا بزرگ سالی تعجب نمود از آنکه پیر بزرگ سال را پسر چه وجه باشد یعنی باز جوان گردد یا بهمان پیری کرامت نصیب
وجود گیرد فَبِمَ پس بچه نوع و چگونه تُبَشِّرُونَ ۝ مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی و درستی بیشک و بیشبهه
فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْقَانِطِينَ ۝ از نا امیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که آنکه قادر است بر خلق بشر بی ابوین هر آئینه توانا است
بر خراج ولد از پیر هرم و عجوزه عاقره قَالَ گفت ابراهیم ؑ من نا امید نیستم از رحمت پروردگار وَمَنْ يَقْنَطُ و کیست که نومید شود مِنْ رَحْمَةِ
رَبِّهِ از بخشش پروردگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ ۝ مگر گمراهان که طریقت معرفت را نشناخته اند وسعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را ندانسته
و چون ابراهیم ؑ فرشتگان بسیار دید و تامل نمود که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده و در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود
قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت پس چیست کار شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ۝ ای فرستادگان و کجا میروید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستیکه
ما را فرستاده اند إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ۝ بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط ؑ تا ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر آل لوط ؑ یعنی
خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستیکه ما نجات دهندگانیم ایشان را أَجْمَعِينَ ۝ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا
إِنَّهَا قضا کرده ایم ما آنرا که آن زن لَمِنَ الْغَابِرِينَ ۝ از باز ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه
فعل الله است از جهت قرب و اختصاص تواند بود فَلَمَّا جَاءَ پس آنهنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانواده لوط ؑ الْمُرْسَلُونَ ۝
فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط ؑ إِنَّكُمْ بدرستیکه شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ۝ گروهی بیگانه اید یعنی نمی شناسیم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ
گفتند نا بیگانه ایم بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا با آن چیزے که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فِيهِ يَمْتَرُونَ ۝ در آن چیزے که شک میکردند یعنی
آمده ایم بعذابیکه ایشان را وعده داده بودی و ایشان در آن شک داشتند وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ثابت
که حق ست وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۝ و بدرستیکه ما راست گویانیم درین خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ
در پاره از شب که بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس ننگرد
مِنْكُمْ از شما أَحَدٌ یکے تا هول عذاب را نه بیند وَامْضُوا و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ۝ از آنجا که فرموده شده اید یعنی
بشام یا بمصر یا صعوه که شهرستان پنجم ست و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا و حکم کرده ایم یا وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوے او
ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تفسیرش اینست أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ بدرستیکه بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ بریده و بر کنده است مُصْبِحِينَ ۝
در حالتیکه بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبر ست که چون زن لوط ؑ مهمانان نیکو روی را دید
خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل شهر سدوم در خانه لوط ؑ يَسْتَبْشِرُونَ ۝ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان

وطمع فساد داشتند با ایشان قَالَ گفت لوط ع اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ ضَیْفِیْ بدرستیکه این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُوْنِ ۝ پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان
وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای بارتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُوْنِ ۝ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوْٓا اَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا ترا نهی نکردیم
عَنِ الْعٰلَمِیْنَ ۝ از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قَالَ هٰٓؤُلَآءِ بَنٰتِیْٓ گفت اینک اینها دختران منند یعنی
زنان قوم چه هر نبی مرامت خود را بمنزله پدرست یا بنات خود را بشما دهم بشرط اسلام اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما فٰعِلِیْنَ ۝ کنندگان آن چیز را که من
میگویم لَعَمْرُكَ بزندگانی تو اے محمد اِنَّهُمْ بدرستیکه بودند قوم لوط ع لَفِیْ سَكْرَتِهِمْ که در گمراهی خود یَعْمَهُوْنَ ۝ سرگردان
میشدند یا از مستی غفلت گمراه میگشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای بهر چه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوقی را نرسد که جز بخدای
سوگند خورد و در تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که خدا نیافرید هیچکس را گرامی تر از حضرت پیغمبر ص و بحیات هیچ کس سوگند نخورد الا بحیات او
سلمی قدس سره فرموده که سوگند یاد کرد بحیات محمد ص زیرا که حیات او بحق بود و او برب ط قرب در قبضه حق بود نظم چون نبی از هستی خود سر بتافت •
فرق پاکش از لعمرک تاج یافت • داشت از حق زندگی در بندگی • شد لعمرک جلوه آن زندگی • آورده اند که لوط ع اهل خود را بیرون برد و جبرئیل ع وقت
صبح بود که بانگ بر ایشان زد فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ پس فرا گرفت ایشانرا بانگ هائل مهلک مُشْرِقِیْنَ ۝ در حالتیکه داخل بودند در وقت شروق
شمس بر داشت جبرئیل ع شهرهای ایشان را و نزدیک آسمان برده نگونسار ساخت فَجَعَلْنَا پس گردانیدیم عَالِیَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها زیر آن یعنی
زیر و زبر گردانیدیم آنرا وَاَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غائب بودند از آن بلاد حِجَارَةً سنگها مِّنْ سِجِّیْلٍ ۝
از گل محکم شده یا سنگی بران نوشته شده نام هر کس که نام زده بوده اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در هلاک کردن ما قوم لوط را لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهاست
برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِیْنَ ۝ مر خداوندان فراست را که بنظر زیرکی در نگرند و حقیقت اشیا را بسمات آن بشناسند و این صفت مومنانست چنانچه در حدیث
آمده که • اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله • آورده اند که خواجه بزرگ قطب الاخیار خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن میگفت
ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه بنشست و بعد از زمانی بر خاست و گفت حضرت رسالت پناه ص فرموده که •
اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله • سر این حدیث چیست خواجه قدس سره فرمودند که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان آری جوان گفت
نعوذ بالله منها که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمود و خادم خرقه از سر جوان برکشید زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد خواجه فرمود
گرامی یاران بیائید تا بر موافقت این نو عهد که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان بر آمد و در قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند
نظم توبه چه باشد پشیمان آمدن • بر در حق نو مسلمان آمدن • عام را توبه ز کار بد بود • خاص را توبه ز دید خود بود • وَاِنَّهَا و بدرستیکه شهرهای
مؤتفکه لَبِسَبِیْلٍ مُّقِیْمٍ ۝ براهی دائم السلوک یعنی براهی ست که قافلها میروند و آثار آن را می بینند اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه یاد کردیم
لَاٰیَةً لِّلْمُؤْمِنِیْنَ ۝ هر آینه نشانه است مر گرویدگان را بر قدرت ربانی وَاِنْ كَانَ و بدرستیکه بودند اَصْحٰبُ الْاَیْكَةِ اصحاب ایکه یعنی
قوم شعیب ع لَظٰلِمِیْنَ ۝ هر آینه ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم گرفته را گویند و بلده ایشان را باعتبار آنکه در میان بیشها و مرغزارها بود
ایکه میگفتند و شعیب ع با اهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت و اصحاب ایکه نیز
نافرمانی کردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و آن در سوره شعرا ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی وَاِنَّهُمَا و بدرستیکه
سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لَبِاِمَامٍ مُّبِیْنٍ ۝ براهی روشن هویداست که مردم میگذرند و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستیکه تکذیب نمودند اَصْحٰبُ الْحِجْرِ
اهل حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِیْنَ ۝ فرستادگان یعنی صالح ع را و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل ست وَاٰتَیْنٰهُمْ و دادیم ما ثمود را

آیٰتِنَا آیاتهای کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بر صالح ع معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند مثل خروج ناقه
از سنگ معجزه است مشتمل بر بسیاری از غرائب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظمت او نبوده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر دادن که همه قوم ثمود را
کافی بوده و بر سر چاه آمدن آب در روز نوبت او و خوردن تمام آب را در یک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها به ثمود دادیم فَكَانُوْا پس بودند
عَنْهَا از آن آیات مُعْرِضِيْنَ ۝ روی گردانندگان وَكَانُوْا يَنْحِتُوْنَ و بودند که می بریدند و می تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوْتًا
خانها اٰمِنِيْنَ ۝ درحالتیکه ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان یا می پنداشتند که آن خانها حمایت خواهند کرد ایشان را از عذاب یا ایمن
خواهند بود فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب مُصْبِحِيْنَ ۝ درحالتیکه درآیندگان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه
به صیحه جبرئیل ع هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت فَمَآ اَغْنٰى عَنْهُمْ پس منع نکرد از ایشان مَّا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۝ آنچه بودند که کسب
میکردند از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم ما آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَآ و آنچه میان
ایشانست اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای اظهار حق وَاِنَّ السَّاعَةَ و بدرستیکه قیامت لَاٰتِيَةٌ هر آینه آینده است و بعد از آن انتقام از
مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيْلَ ۝ پس درگذر درگذشتن نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات خود مباش بعضی برآنند که
این حکم بآیه سیف منسوخ است اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ الْخَلّٰقُ اوست آفریننده خلائق و اخلاق الْعَلِيْمُ ۝ و دانا باحوال خلق و در ربع
در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت پناه ص در اذرعات هفت کاروان دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخره را
و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه درآمدند با مطاعم بسیار و ملابس بیشمار و بر هر تقدیری برخی از صحابه رض گفتند اگر این اموال در دست ما
بودی همه را در راه خدای نفقه میکردیم و صاحب تیسیر میگوید که در خاطر مبارک حضرت رسالت پناه ص خطور فرمود و بسیار دشوار نمود که مومنان گرسنه و
برهنه گذرانند و مشرکان را این همه مال باشد آیت آمد وَلَقَدْ اٰتَيْنٰكَ و بدرستیکه ما دادیم ترا سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِيْ هفت آیت از ثنانی که
قرآن است و این هفت آیت بهتر از آن هفت قافله مراد هفت آیت فاتحه است و گفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که آنرا سبع طوال گویند یا هفت حم
سبعه که عرائس قرآن اند و قرآن را مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی شده یعنی تکرار یافته وَالْقُرْاٰنَ الْعَظِيْمَ ۝ و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم
که نزد ما قدر او بزرگ و ثواب قرائت او بسیار است و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ
مکش و باز مکن عَيْنَيْكَ هر دو چشم خود را اِلٰى مَا مَتَّعْنَا بسوی آن چیزیکه ما برخوردار دادیم بِهٖٓ بآن چیز اَزْوَاجًا صنفها را مِّنْهُمْ
از کفار نهی از رغبت است نه از نظر یعنی بآنچه اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام داده ایم مائل مشو که آن بغایت حقیر و خوار و ذلیل
و بی اعتبار است بنسبت آنکه بتو ارزانی داشته ایم از فضائل و کمالات رباعی پیش دریای قدر حرمت تو * نه محیط افلاک حبابی نیست *
واری آن سلطنت که در نظرت * ملک کونین در حسابی نیست * وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مخور عَلَيْهِمْ بر یاران خود به بینوائی و درویشی وَاخْفِضْ
جَنَاحَكَ و فرو گیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِيْنَ ۝ مر مومنان را و رفق نمای با ایشان در کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایت
از خوشخوئی و مقرر است که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای حضرت ص راست نیامده نظم ذات ترا وصف نکوخوئی است * خوی تو سرمایه نیکوئی است *
روز ازل دوخته حکم قدیم * بر قد تو خلعت خلق عظیم * وَقُلْ و بگو اِنِّيْٓ اَنَا النَّذِيْرُ بدرستیکه من بیم کننده ام الْمُبِيْنُ ۝ ع
هویدا یعنی به بیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید بخدای عذابی بشما فرستم كَمَآ اَنْزَلْنَا مثل آن عذابیکه فرستادیم
عَلَى الْمُقْتَسِمِيْنَ ۝ بر بخش کنندگان الَّذِيْنَ جَعَلُوا الْقُرْاٰنَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِيْنَ ۝ پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن مجید را بصفت

بازنمودند از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سورهٔ بقره از آن من دیگری نمل را میگرفت دیگری عنکبوت ابجود تخصیص
میدادند این همه از روی استهزا بوده و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستادی تا با هر قافله از حاج که ملاقات کنند
ایشان را از حضرت رسالت پناه صلعم تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن ست و قرآن را بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو
لَنَسْئَلَنَّهُمْ اَجْمَعِيْنَ ۝ که هر آینه همه ایشان را سوال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝ از آنچه بودند که عمل میکردند از تقسیم و تکذیب نقل ست که
حضرت رسالت پناه صلعم بعد از بعث مردم را بخفیه دعوت میفرمودند تا سه سال بگذشت جبرئیل ع آمد و آیت آورد که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و بظاهر قیام
نمای بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی وَاَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ ۝ از مشرکان التفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن
از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم صلعم بسیار کوشیدندی و هر جا که ویرا دیدندی بفسوس و استهزا پیش آمدندی روزی آنحضرت صلعم در مسجد الحرام نشسته بود
با جبرئیل ع که این پنج تن در آمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم محترم مشغول شدند جبرئیل ع گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت کنم
پس اشارت کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وائل و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر پنج ایشان باندک
زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت و کبر سر فرو نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق وی را مجروح
ساخت و رگ شریانی از آن بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص خلیده و پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث خون و قیح
روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر
بر زمین میزد تا جانش برآمد و این آیت نازل شد که اِنَّا كَفَيْنٰكَ الْمُسْتَهْزِءِيْنَ ۝ بدرستیکه ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را
الَّذِيْنَ يَجْعَلُوْنَ آنانکه می سازند و شریک میکنند مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر بباطل فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ ۝ پس زود
باشد که بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستیکه ما میدانیم اَنَّكَ يَضِيْقُ صَدْرُكَ آنکه تنگ میشود سینه تو
بِمَا يَقُوْلُوْنَ ۝ بآنچه کافران میگویند از شرکت خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشوار می آید ترا گفتار کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح
کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگوی * سبحان الله وبحمده * وَكُنْ مِّنَ السّٰجِدِيْنَ ۝ و باش از نمازگذارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما
از تنگدلی تو آگاهیم و از آنچه بتو میرسد از غصه بیگانگان خبر داریم تو بحضور دل بنماز در آی که میدان مشاهده است و با مشاهدهٔ دوست بار بلا کشیدن آسان
بود یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد و از وی پرسیدم که ای جوانمرد چندین زخم خوردی و نه نالیدی
گفت آری شیخا معذورم دار که معشوقم در برابر بود و میدید که مرا برای او میزنند از نظارهٔ وی بالم زخم شعور نداشتم بیت تو تیغ میزن و
مگذار تا من بیدل * نظاره میکنم آن چهرهٔ نگارین را * وَاعْبُدْ رَبَّكَ و پرستش کن پروردگار خود را حَتّٰى يَاْتِيَكَ الْيَقِيْنُ ۝ ع تا وقتیکه بیاید بتو مرگ ع ۶ ۲
مراد از یقین موت است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادامیکه زنده عبادت او را فرو مگذار و دست از پرستش او باز مدار

سورة النحل مكية وهي مائة وثمان وعشرون اية

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

اَتٰى اَمْرُ اللّٰهِ نزدیک رسید فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوْهُ پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آید آورده اند که معاندان
تعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر صلعم ایشان را بدان وعید میفرمود از قیام ساعت یا از عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند

اگرانچه تو میگوئی واقع شود و شریکان حق که بتانند مارا ازان خلاصی خواهند داد حق سبحانه فرمود کہ سُبْحٰنَهٗ پاک ست خدای وَتَعٰلٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ ۝
و برترست از انچه ایشان انباز میگیرند یعنی بزرگترست از انکه او را شریکی باشد که دفع مراد الله کند یعنی منع عذاب تواند کرد یُنَزِّلُ الْمَلٰٓئِکَةَ فرو میفرستد
فرشتگان را بِالرُّوْحِ به وحی یا بقرآن که سبب حیات قلوبست یا ملائک را بارواح میفرستد و گفته اند روح قومی اند از مقربان درگاه الوهیت که تبیان میگویند که
هیچ ملکی فرو و نیاید الا آنکه روح با اوست و رقیب بروی چنانچه برآدمیان حفظه میباشند و بر هر تقدیر فرود آمدن ملائکه باشد مِنْ اَمْرِهٖ از فرمان خدای عَلٰی
مَنْ یَّشَآءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهٖٓ از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت بوده و بزبان ملائکه منزل با انبیا گوییم اَنْ اَنْذِرُوْٓا آنکه اعلام
کنید و بترسانید خلق را و آگاه سازید اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ آنکه نیست خدای مستحق عبادت اِلَّآ اَنَا مگر من آفریننده که روزی دهنده همه مخلوقات ام
فَاتَّقُوْنِ ۝ پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید بیت مرا بندگی کن که مولا منم ✽ ترا بندگانی و مولا منم ✽ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
بیافرید آسمان و زمین را بِالْحَقِّ بحکم درست و راست یا بحکمت یا بحجت بیان حق تَعٰلٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ ۝ برترست خدای و بزرگترا از انچه انباز میگیرند
برای وی خَلَقَ الْاِنْسَانَ بیافرید آدمی را مِنْ نُّطْفَةٍ از آب منی که جمادی ست بی حس و فهم و سیلانی که صنع و شکل نپذیرد و پس او را عقل و فهم داد
فَاِذَا هُوَ پس انگاه او خَصِیْمٌ مُّبِیْنٌ ۝ جدل کننده است آشکارا یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلف ست
که استخوان کهنه و سست شده بحضرت پیغمبر آورد و گفت ✽ من یحیی العظام و هی رمیم ✽ حق سبحانه این آیت فرستاد که او در اول جمادی بود و ما او را حس و نطق
دادیم اکنون با انجا و انکار میکند چه استدلال میکنند از ابدا بر اعاده که هر که برآن قادر بود هر آئینه برین نیز قدرت دارد وَالْاَنْعَامَ و چهارپایان را که اصناف ثمانیه اند
خَلَقَهَا لَکُمْ بیافرید برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعدست یعنی مر شما را فِیْهَا دِفْءٌ در ایشان پوششی ست گرم کننده یعنی جامها از پشم
و موی که سرما را باز دارد وَّمَنَافِعُ و دیگر شمارا در ایشان منفعتهاست از نتاج و شیر و کرایه و رکوب و تجارت و جز آن وَمِنْهَا تَاْکُلُوْنَ ۝
و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر یا میخورید از ایشان انچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر وجه گویا غیر
معتد به ست وَلَکُمْ فِیْهَا و شما راست در ان چهارپایان جَمَالٌ زینتی و آرایشی یعنی در رای خانه شما در وقت ایستادن بدیشان
زینت می یابد حِیْنَ تُرِیْحُوْنَ هنگامیکه باز می آیند از چراگاه بآرامگاه خویش یعنی آخر روز وَحِیْنَ تَسْرَحُوْنَ ۝ و وقتیکه
بیرون می روند بمراعی خود یعنی بامداد وَتَحْمِلُ اَثْقَالَکُمْ و برمیدارند بارهای گران یا ابدان شما را اِلٰی بَلَدٍ لَّمْ تَکُوْنُوْا به شهری که نباشید
بٰلِغِیْهِ رسنده بدان بیارهای گران یا پیاده اِلَّا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ مگر برنج و سختی که به بدن ای شما رسد آل مکه را میگوید که باستعه تجارت خود
بهیچ شهری از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام انعام فرمود اِنَّ رَبَّکُمْ بتحقیق که آفریدگار شما لَرَءُوْفٌ
هر آئینه مهربان ست نعمت و اولی سابقه خدمت رَّحِیْمٌ ۝ بخشاینده است که آفرید این چهارپایان کار بر شما آسان کرد وَّالْخَیْلَ و بیافرید اسپان را
وَالْبِغَالَ و استران را وَالْحَمِیْرَ و خران را لِتَرْکَبُوْهَا تا برنشینید آنان را وَزِیْنَةً و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی
وَیَخْلُقُ و بیافرید چنانچه اینها را آفرید مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ آنچه را که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند از نعیم بهشتی ست یا ملائکه
حافات و صافات یا مخلوقات ماورای کوه قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر انچه حق سبحانه تعالی میفرماید که ما لا تعلمون اولیست وَعَلَی اللّٰهِ
و بر خدایست یعنی او رست قَصْدُ السَّبِیْلِ بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل ست بحق یا بر وست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن نه بسبیل وجوب بلکه
از روی فضل و رحمت یا مراد و رست راه حق یعنی دین اسلام وَمِنْهَا و هست بعضی از ان راه که نقصان روند جَآئِرٌ کج و منحرف از قصد یعنی اهل کفر و شرک یا هوا و بدع
وَلَوْ شَآءَ و اگر خواستی خدای که راه نماید لَهَدٰىکُمْ اَجْمَعِیْنَ ۝ هر آئینه راه نمودی شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه شما ازان بقصد السبیل رسیدندی ع

هُوَ الَّذِیْٓ اَنْزَلَ اوست آنکه فرستاد مِنَ السَّمَآءِ مَآءً از آسمان یا از سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین آبی لَكُمْ مِّنْهُ شَرَابٌ
شما را از و آشامیدنی وَّمِنْهُ شَجَرٌ و از ین باران باشد درخت مراد گیاهیست که از زمین بروید نه نباتی که آنرا ساق باشد فِیْهِ در ان نبات رسته
تُسِیْمُوْنَ ۝ میچرانید چارپایان خود را یُنْۢبِتُ لَكُمْ میرویانیم با تخفیف یا میخوانند یعنی میرویاند خدای برای شما بِهِ الزَّرْعَ بآب باران کشت را مراد
حبوب است که زراعت میکنند وَالزَّیْتُوْنَ و درخت زیتون را وَالنَّخِیْلَ و خرما بنان را وَالْاَعْنَابَ و تاکها را وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ و بعضی از
همه میوها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوها موجود نباشد الا در بهشت اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین رویانیدن حبوب و اشجار لَاٰیَةً هر آئینه دلیلی
روشن بر قدرت و حکمت الهی لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُوْنَ ۝ مر گروهی را که تفکر کنند و تامل کنند در انکه دانه در زمین افتد و آب در و نفوذ کرده متعفن گردد و اعلای او
منشق گشته بساق از و در موافقت ماعدیا بدو منفعل او شکافته بیخی از و در زمین منترسخ شود و به نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتیکه از ثمار و انوار
میوها بر وی پدید آید هر میوه را شکلی و لونی و مزهٔ دیگر باشد و معلومست که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی نظم
روضهٔ جان بخش جهان آفرید ✦ باغچهٔ کون و مکان آفرید ✦ کرد ز هر شاخ و گل و برگ و بار ✦ جلوهٔ از نقش دگر آشکار ✦ وَسَخَّرَ لَكُمُ و رام گردانید
برای انتفاع شما الَّیْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری برای آرایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماهتاب را بجهت انضاج فواکه
و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور وَالنُّجُوْمُ و ستارگان را برای شناختن راه یعنی بدین همه شما را نفع میرساند در حالتیکه هستند
مُسَخَّرٰتٌۢ بِاَمْرِهٖ رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه درینها لَاٰیٰتٍ هر آئینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت
صانع حکیم لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ ۝ مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفای نیست و رایت اول از تفکر فرمود و درین دلالات که بغایت
ظاهرست ذکر عقل کرد وَمَا ذَرَاَ لَكُمْ و دیگر رام گردانید آن چیزی را که آفریده است برای نفع شما فِی الْاَرْضِ در زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی شما را
میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهٗ در حالتیکه مختلف است هیأت و اشکال و اصناف آن اِنَّ
فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین مخلوقات لَاٰیَةً هر آئینه دلالتی و نشانه ایست بر وحدانیت حق لِّقَوْمٍ یَّذَّكَّرُوْنَ ۝ مر گروهی را که یاد کنند
وَهُوَ الَّذِیْ و اوست آنکه سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر گردانید دریا را بحیثیتی که شما تمکن دارید از انتفاع بدان یعنی آنکه در و صید میکنید لِتَاْكُلُوْا
تا بخورید مِنْهُ از و لَحْمًا طَرِیًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَّتَسْتَخْرِجُوْا و دیگر غوص مینمائید در و تا بیرون می آرید مِنْهُ از و حِلْیَةً
تَلْبَسُوْنَهَا پیرایه که می پوشید یعنی استخراج میکنید آنچه پیرایه از و میسازید چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند آنرا زنان شما و چون تزئین نساء
برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وَتَرَی الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را مَوَاخِرَ رونده و شکافنده آب فِیْهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوْا
و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که بجوئید بر کوب در کشتی مِنْ فَضْلِهٖ از سود او که سبب سعت رزق ست وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۝ و شاید که شما
شکر گوئید خدای را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمتی عظیم ست که مهالک اسباب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی
ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان و محیط و خزان و برای عبور بران کشتی ها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پیدا کرده
چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از ان نیز کشتیها تعیین نمود هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی
رضا در آید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی زهد نشیند از دریای غفلات بساحل آگاهی برسد
و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با خود آن در مهلکهٔ تفرقه اند و بیخودان در مرتبهٔ جمع
نظم بیت ما بیخودی تعلم دیدیم ✦ در ره بیخودی علم برکش ✦ تا بجاروب لا نروبی راه ✦ کی رسی در حریم الا الله ✦ وَاَلْقٰی فِی الْاَرْضِ و بیاز کند نهاد در زمین

رَوَاسِيَ کوههای بلند و بزرگ اَنْ تَمِيْدَ بِكُمْ تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را نگرداند در خبرست که چون حق سبحانه زمین را بیافرید
بر روی آب متحرک و بیقرار بود ملائکه گفتند این بساط مقر هیچ کس نمیتواند بود حق تعالی بر وی کوهها بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر آورده که چون زمین آفریده شد
بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته که او را صاعد بائیل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد زمین بگرانی پای او بر جا قرار گرفت
پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وَاَنْهٰرًا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا
و دیگر پدید کرد هم در زمین راهها از موضعی بموضعی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ○ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقصود خود وَعَلٰمٰتٍ و دیگر پیدا
کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعریین و سماک و
جدی و مانند آن که در شب هُمْ يَهْتَدُوْنَ ○ ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می یابند اگرچه اهتدا بنجوم مسافران را میسرست اما ایشان
مشهور بودند در رحلت اشتا و صیف بآنکه راه را بستاره از همه مردم بهتر می شناسند اَفَمَنْ يَّخْلُقُ آیا کسیکه می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد
كَمَنْ لَّا يَخْلُقُ ط باشد همچو کسیکه نمی آفریند مراد آنها اند که ایشان بدون خدای می پرستیدند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را بمخلوق
هیچ مشابهتی نیست پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهلست اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ ○ آیا پس یاد نمیکنید اینها را یعنی یاد کنید
تا دریابید فساد اعتقاد خود را وَاِنْ تَعُدُّوْا و اگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمتهای خدای را که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوْهَا ط
نتوانید شمردن آن را که چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود اِنَّ اللّٰهَ لَغَفُوْرٌ بدرستیکه خدای هر آینه آمرزنده است که
اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند رَّحِيْمٌ ○ مهربانست که بتقصیر شکرگزاری نعمت از شما باز نمیدارد وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا
تُسِرُّوْنَ آنچه پنهان میدارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُوْنَ ○ و آنچه آشکارا کنید از اعمال وَالَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ و آنانکه بالوهیت از آلهه باطله که میخوانند
کفار مکه می پرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای لَا يَخْلُقُوْنَ شَيْئًا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمیتوانند آفرید و چگونه آفرینند وَهُمْ يُخْلَقُوْنَ ○ ط
و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود خود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت حق را
نمی شایند اَمْوَاتٌ و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غَيْرُ اَحْيَآءٍ ج نه زندگان یعنی بسان جمادات نمیشنوند و نمی بینند و نمیگویند وَمَا يَشْعُرُوْنَ و
ونمیدانند اَيَّانَ يُبْعَثُوْنَ ○ ع کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد ع۲
پرستندگان خود را و معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا بدیشان توانا و میاطی آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند ذوات
ارواح تا از عبده خود تبرا کنند اِلٰهُكُمْ خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ ج خدای یگانه و یکتاست فَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ پس آنکسانیکه نمی گروند
بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قُلُوْبُهُمْ مُّنْكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است و راستی را نا پذیرنده وَّهُمْ
مُّسْتَكْبِرُوْنَ ○ و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر یا گردن کشی میکنند از قبول ایمان لَا جَرَمَ هر آینه راست و درست اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ
آنکه خدای میداند مَا يُسِرُّوْنَ آنچه پنهان می سازند از مکر و حیله برسول خدا ص وَمَا يُعْلِنُوْنَ ط و آنچه آشکارا میکنند از حرب و مخاصمت با وی
اِنَّهٗ بدرستیکه خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِيْنَ ○ دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ
و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله را پرسند از روسا و سرفا که مَّاذَآ اَنْزَلَ چه چیز فرستاد رَبُّكُمْ پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل
استهزا و تهکم ست چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی باستهزا پرسید که خدای چه فرستاده است قَالُوْٓا گویند اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ○
آن فرستاده شده سرگذشتهای پیشینیانست یعنی هیچ نفرستاده آنچه او میخواند اساطیر الاولین ست کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند

دحق تعالی فرموده که این عمل کردند لِيَحْمِلُوٓا تا بردارند أَوْزَارَهُمْ بار گناهان خود را كَامِلَةً بتمام يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ
و بردارند بعضی نیز از گناهان آنانکه يُضِلُّونَهُمْ گمراه ساختند ایشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ به بیدانشی آنمقدار که حصه ضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود
ع ۴ خواهند کشید تمام و هم حصه از عقوبت قوی که بجهل و نادانی ایشان را گمراه کرده اند أَلَا سَآءَ بدانید که بد باریست مَا يَزِرُونَ ○ آن باری که
ایشان میکشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستیکه مکر کرده اند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب انبیاء فَأَتَى اللّٰهُ پس بیامد
فرمان خدای بُنْيَانَهُمْ آن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدا تعالی بخرابی ابنیه ایشان صادر شد مِنَ الْقَوَاعِدِ از جهت اساس یا عمدہ که
بناها بران موضوع بود فَخَرَّ پس بیفتاد عَلَيْهِمُ السَّقْفُ برایشان سقف خانها مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان یعنی اول بام برایشان فرود آمد پس
دیوارها و این اشارتست بانهدام کلی و هلاک ایشان و ران بعضی برآنند که مراد ازین بنا صرح نمرودست که ببابل ساخته بود و ارتفاع آن پنج هزار گز بود
و گویند دو فرسنگ طول و عرض داشت که ترصد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم مطلع شده با وی مقابله نماید بعد از تمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید
و آن بنا را از بیخ و بنیاد برکند در تفسیر ثعلبی آمده که سر آن بنا در دریا افگند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاد و آوازی مهیب از ان پدید آمد که زبان
قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که کوثا نام داشته بباب اینست محمد جریر طبری رح آورده که زبان همه مردم
در زمان نمرود سریانی بود و چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کرد و هیچ یک زبان آن دیگرے
ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او ما بخرابی بناهاے
ایشان حکم کردیم وَأَتٰىهُمُ الْعَذَابُ و بیامد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ○ از انجاکه ندانستند که خدا تعالی نمرود را ابتلا گردانید
یعنی و تقیک طمع نداشتند یا از همری که متوقع نبود و تبیان طمی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لباب فرموده که خدای
نمرود را ابتلا گردانید بپشه که در بینی او رفته و در ام الدماغ جای گرفت و بزرگ شد و چهار صد سال درانجا ماند و در ینمدت پیوسته مطرقه بر سر وی میزدند
تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ فریدالدین عطار رح در توحید منطق الطیر آورده ● نظم ● نیم پشه بر سر دشمن گماشت ● در سر او چار صد سالش بداشت ●
چون و بد حکمش ضعیفے را مدد ● سبلت خصم قوی را برکند ● ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ پس روز قیامت يُخْزِيهِمْ رسوا گرداند ایشانرا یا عذاب کند
باتش چنانچه در دنیا معذب گردانید باحقاذن صرح و استیلای لشکر بعوضه وَيَقُولُ و گوید خدای دران روز أَيْنَ شُرَكَآءِيَ کجا اند انبازان من
یعنی آنهاکه گمان میبردند که شریکان منند الَّذِينَ كُنْتُمْ آنانکه بودید شما که از روی استهزا و ستیزه تُشَآقُّونَ خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان
فِيهِمْ در شان ایشان قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا دانایان که خلق را توحید
حق خوانده اند گویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ بدرستیکه خواری و رسوائی درین روز وَالسُّوٓءَ و بدی یعنی عذاب عَلَى الْكٰفِرِينَ ○ بر کافران
الَّذِينَ آنانکه تَتَوَفّٰىهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ فرا میگیرند فرشتگان ایشانرا یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظَالِمِيٓ أَنْفُسِهِمْ در حالتیکه ایشان
ستمگاران اند بر نفسهاے خود به کفر و چون مرگ را معاینه دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادند
و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِنْ سُوٓءٍ هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید بَلٰٓى نیست چنین که شما
میگوئید یعنی کافر بودید و معصیت کردید إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای داناست بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ بدانچه بودید که عمل میکردید و بران شما را
پاداش خواهند داد و پاداش آنست که گویند فَادْخُلُوٓا پس درآئید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهاے دوزخ یا بدرکاتی که آماده است براے شما خٰلِدِينَ
فِيهَا در حالتیکه جاویدان باشند دران فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ○ پس هرآینه بد مقامیست و بد آرامگاهیست متکبران را جهنم آورده که اجاے عرب

در موسم حج کسان خود را میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر بتحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار مکه می پرسید که بر محمد چه چیز فرود مے آید
میگفتند افسانهای گذشتگان چنانچه گذشت وَقِيلَ و چون گفتندی لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان مَاذَا أَنْزَلَ
رَبُّكُمْ چه چیز فرستاد پروردگار شما قَالُوا خَيْرًا گفتند فرستاد نیکوئی مراد قرآن ست که جامع جمیع خیرات ست و مستجمع جمیع حسنات و برکات و
نیکوهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی ازو لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه • لا اله الا الله
محمد الرسول • فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرا حَسَنَةٌ مکافات نیکو از عصمت خون و مال و فتح و حرمت و نصرت وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و هر آینه ثواب
ایشان در سرای دیگر خَيْرٌ بهتر ست ازین وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ و هر آینه نیکو سرایست مر پرهیزگاران را بهشت و گفته اند نیکو سرایست دنیا که در وی توشه
زاد آخرت می توان کرد و نکته • الدنیا مزرعة الآخرة • موید این قول ست بزرگان گفته اند • زرع یونک حصاد غدک • نظم • بکوش امروز تا تخمے بپاشی •
که فردا بر جوی قادر نباشی • گر اینجا کشت کردن را نورزی • دران خرمن بنیم ارزن نیرزی • جَنَّاتُ عَدْنٍ سرای متقیان بوستان اقامت ست
که روز قیامت يَدْخُلُونَهَا در آیند بدان که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل آن بوستان جویها لَهُمْ فِيهَا مر ایشان را
دران بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسیکه گوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا
برسد آن گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدان چه دارند راضی اند كَذَٰلِكَ مثل این جزا يَجْزِي
اللَّهُ الْمُتَّقِينَ پاداش میدهد خدای متقیان را الَّذِينَ آنانکه تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بمیرانند ایشان را فرشتگان بامر خدای طَيِّبِينَ
در حالتیکه پاک باشند از شوائب شرک و عصیان یا خوش وقت باشند که مژده دهند فرشتگان ایشانرا و از روی تعظیم يَقُولُونَ گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمُ
سلام خدای بر شما و شاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آئید در بهشت که
برای شما آماده است بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظاری برند کافران یعنی
منتظر نیستند إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح أَوْ يَأْتِيَ یا بیاید أَمْرُ رَبِّكَ فرمان پروردگار تو
بعذاب استیصال ایشان كَذَٰلِكَ مانند شرک و تکذیب ایشان فَعَلَ الَّذِينَ کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان و بدان سبب بدیشان رسید
آنچه رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و بر ایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
بر نفسهای خود ستم میکردند فَأَصَابَهُمْ پس رسید ایشانرا الحکم عدل سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا جزای آن بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد بدیشان
یعنی فرو گرفت ایشانرا مَا كَانُوا بِهِ آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و گفتند آنانکه
شرک آوردند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستے خدای مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ نمی پرستیدیم بجز خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز نَحْنُ ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما
وَلَا حَرَّمْنَا و حرام نمی کردیم مِنْ دُونِهِ بی حکم خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را از بحیره و سائبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا می گفتند
نه بخلوص عقیدت و صفای طویت حسین بن الفضل رح گفته که اگر کفار این سخن را از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی خوسبحانه ایشان را بدان عیب
نکردی كَذَٰلِكَ مانند کردار اهل مکه فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام
فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ پس آیا هست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدنی پیدا یا پیدا کننده مر طریق حق را
وَلَقَدْ بَعَثْنَا و هر آینه ما فرستادیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر امتے و گروهی رَسُولًا پیغمبرے چنانچه ترا بدین امت فرستادیم و فرمودیم همه را تا بقوم خود
گویند أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدای را وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ و پرهیز کنید یا یکسو روید از پرستیدن طاغوت آنچیزیست که بدون خدای پرستند

فَمِنْهُمْ پس ازین امم مَّنْ هَدَى اللّٰهُ کسے بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ و از ایشان کسے بود که واجب شد
عَلَيْهِ الضَّلٰلَةُ ط بروی گمراهی بسبب خذلان الٰهی فَسِيْرُوْا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فِي الْاَرْضِ در زمین فَانْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید
که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِيْنَ ۝ منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت دران بنگرید تا بر شما واضح گردد که هر آن کنند
کار ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند اِنْ تَحْرِصْ اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد عَلٰى هُدٰىهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَاِنَّ اللّٰهَ
پس بدرستیکه خدای لَا يَهْدِيْ راه نمی نماید مَنْ يُّضِلُّ آنرا که میخواهد گمراهی او وَمَا لَهُمْ و نیست مر گمراهان را مِّنْ نّٰصِرِيْنَ ۝ هیچکس از یاران که دفع عذاب کنند
از ایشان در تبیان آورده که یکے از مسلمان را بر کافری دینی داشت بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ بلقای او امید وارم که
گفت تو امید میداری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر با یمان غلاظ شداد که در کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده
نشود آیت آمد وَاَقْسَمُوْا و سوگند خوردند بِاللّٰهِ بخدای جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لا سخت ترین ایمان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ
برانگیزد خدای تعالی مَنْ يَّمُوْتُ ط آنرا که بمیرد بَلٰى ایجاب ست بعد از نفی یعنی برخواهد انگیخت ایشان را وعده کرده است خدای وَعْدًا وعده کردنی عَلَيْهِ
که بروست وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حَقًّا درست و راست وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ لا نمیدانند
لِيُبَيِّنَ حق تعالی بر می انگیزد ایشان را تا بیان کند لَهُمُ برای ایشان الَّذِيْ يَخْتَلِفُوْنَ آن چیزے را که اختلاف می کنند فِيْهِ در وی از امر
بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا و برای آن تا بدانند آنانکه نگرویدند اَنَّهُمْ كَانُوْا آنرا که بودند كٰذِبِيْنَ ۝ دروغ گویان در انکار
قیامت اِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که قول ما لِشَيْءٍ مر چیزی را اِذَآ اَرَدْنٰهُ چون خواهیم آفریدن او اَنْ نَّقُوْلَ آنست که گوییم لَهٗ مر آن چیز را
ع ۵ كُنْ که باش فَيَكُوْنُ ۝ ع پس باشد ملخص سخن آنست که تکوین اشیا متوقف بر ماده و مدد نیست پس کسیکه ابتدای بی سبق ماده تواند
چیزے هر آینه قدرت او از اعاده آن شی با وجود ماده در نخواهد ماند نظم آنکه پیش از وجود جان بخشد ✤ هم تواند که بعد ازان بخشد ✤ چون در آورد از عدم
بوجود ✤ چه عجب باز گر کند موجود ✤ وَالَّذِيْنَ هَاجَرُوْا و آنانکه بریدند از اوطان خود فِي اللّٰهِ در گذاردن حق خدای و برای رضای او مِنْۢ بَعْدِ
مَا ظُلِمُوْا از پس آنکه ستمدیده شده بودند مراد آنها اند از صحابه رض که بجهت ستمگاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ
هر آینه جای دهیم ایشان را فِي الدُّنْيَا درین سرا حَسَنَةً ط شهرے نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتے نیکو وَلَاَجْرُ
لازم الْاٰخِرَةِ هر آینه مزد آخرت مر ایشان را اَكْبَرُ م بزرگتر ست از غنیمتے که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که حضرت عمر فاروق اعظم رض هر گاه که یکے از
مهاجران را عطا دادی گفتے بگیر خدای ترا درین برکت دهد ✤ هذا ما وعدک اللّٰه فی الدنیا و ما ادخر لک فی الآخرة فهو افضل ✤ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ۝ اگر باشند
کفار که بدانند آنکه خدای مهاجران را در هر دو سرا فزونی میدهد هر آینه ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد
و مصابرت الَّذِيْنَ صَبَرُوْا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار وَعَلٰى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُوْنَ ۝ توکل میکنند
و کار خود را بدان تفویض مینمایند آورده اند که قریش گفتند که خدای ازان بزرگترست که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت
کنند رد قول ایشان آیت آمد که وَمَآ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما برسالت مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو اِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملک
نُّوْحِيْٓ اِلَيْهِمْ وحی فرستاده می شد و حفص بصیغه متکلم میخواند یعنی وحی می فرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الٰهی بران جاری شده که بشر را
برسالت فرستد نه ملک فَسْئَلُوْٓا پس بپرسید اَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب یعنی علمای ایشان را اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر هستید شما که نمیدانید
تا بدانید که انبیای گذشته همه بشر بودند که مبعوث شده بامم و فرستاده گشته بِالْبَيِّنٰتِ بمعجزهای روشن وَالزُّبُرِ ط و بکتابهای نوشته

وَاَنْزَلْنَآ و فرو فرستادیم اِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو قرآن را که سبب یاد کردن خداوندست سبحانه وتعالی لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن و هویدا کنی
برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است در ذکر اِلَيْهِمْ بسوی ایشان از اوامر و نواهی وَلَعَلَّهُمْ و تا شاید که ایشان يَتَفَكَّرُوْنَ ○
تفکر کنند دران و دانند که این کلام مخلوق نیست اَفَاَمِنَ الَّذِيْنَ آیا ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّاٰتِ کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا
حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که بآنحضرت صلعم مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند اَنْ يَّخْسِفَ اللّٰهُ آنکه فرو برد خدای
بِهِمُ الْاَرْضَ ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد اَوْ يَاْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ
لَا يَشْعُرُوْنَ ○ از آنجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط آمد اَوْ يَاْخُذَهُمْ یا آنکه بگیرد شان فِيْ تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی
در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامهٔ خواب از دستی بدستی فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِيْنَ ○ پس نیستند
ایشان عاجز کنندگان مر خدای را از عقوبت خود اَوْ يَاْخُذَهُمْ یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان را عَلٰی تَخَوُّفٍ ط بر ترس از هلاک پیشینیان
یعنی ترسان شوند از عذابی که پیشینیان از ایشان بوده اند و در عین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید فَاِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستیکه پروردگار شما
لَرَءُوْفٌ هر آینه مهربانست که بردباری میکند با بندگان رَّحِيْمٌ ○ بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این
کافران اِلٰی مَا خَلَقَ اللّٰهُ بسوی آنچه آفریده است خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی که او شخص است يَتَفَيَّؤُا ظِلٰلُهٗ میگردد سایهای او عَنِ الْيَمِيْنِ
وَالشَّمَآئِلِ از راست و چپ یعنی از جانبی بجانبی سُجَّدًا سجده کنندگان لِلّٰهِ مر خدای را وَهُمْ دٰخِرُوْنَ ○ و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع
و متواضع در تفسیر زاهدی آورده که سجود آنست که اگر کافران مرا سجده نکنند چه زیان که سایهای ایشان مرا خضوع و خشوع می کنند وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ
و مر خدای را سجده می کنند مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِی الْاَرْضِ مِنْ دَآبَّةٍ و آنچه در زمین است از جنبندگان وَالْمَلٰٓئِكَةُ
و دیگر سجده میکنند ملائکه و تخصیص ایشان با آنکه در علویات داخل اند جهت تعظیم ایشانست یا بسبب طوعیت در سجده و مؤید این قول است آنکه
میفرماید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ ○ و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجده دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه
بر زمین از روی پرستش و آن سجدهٔ ذوی العقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجدهٔ غیر عقلاست درین آیت سجده باید کرد و این سجده
سوم است از سجدهای قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده میکنند
پس باید که بنده درین دو محل بدین دو صفت موصوف گشته خود را از زمرهٔ ساجدان گنجایش دهد يَخَافُوْنَ رَبَّهُمْ می ترسند ملائکه از عذاب آفریدگار خود
که ناگاه فرستد مِّنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَيَفْعَلُوْنَ و میکنند بطوع و رغبت مَا يُؤْمَرُوْنَ ○ آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر
وَقَالَ اللّٰهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوْٓا فرا مگیرید اِلٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدای را اثنین برای تاکید است اِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای
اِلٰهٌ وَّاحِدٌ ج معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیراکه مرتبهٔ الوهیت شرکت بر نتابد چنانچه بادلهٔ واضحه ثابت گشته پس باید که خدای
واحد باشد من کل الوجوه متعلق نبود بهیچ شی از اشیا بلکه اشیا از و ظاهر بود و او بی اشیا قائم باشد بیت از همه در صفات و ذات جدا لیس شیء
کمثله ابدا * فَاِيَّايَ فَارْهَبُوْنِ ○ پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَلَهٗ و مر خدای راست مَا فِی السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است یعنی مخلوق مملوک اوست وَلَهُ الدِّيْنُ و مر او راست طاعت وَاصِبًا ط لازم و واجب است یا دین پسندیده
مر او راست باقی و ثابت یا او راست جزای دائم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی اَفَغَيْرَ اللّٰهِ آیا بدون خدای اگر از کسی دیگر تَتَّقُوْنَ ○ می ترسید
و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ و آنچه بشما رسیده است مِّنْ نِّعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و غنا و خصب فَمِنَ اللّٰهِ پس از خدا است

ثُمَّ اِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون برسد شما را سختی چون مرض و فقر و قحط فَاِلَيْهِ تَجْئَرُوْنَ ○ پس بدو مینالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید
ثُمَّ اِذَا پس چون كَشَفَ الضُّرَّ بردارد آن سختی که از آن می نالید عَنْكُمْ از شما اِذَا فَرِيْقٌ مِّنْكُمْ همین گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ
يُشْرِكُوْنَ ○ بخداوند خود شرک آرند محققان برانند که شرک اینجا ملاحظه اسباب است یعنی از مسبب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و رد بلا بسببی باز بندند
لِيَكْفُرُوْا تا کفران ورزند بِمَآ اٰتَيْنٰهُمْ بانچه ایشانرا دادیم از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوْا پس برخورید امر تهدید است یعنی ای کافران نعمت
دو سه روزی کام خود برانید واز دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ○ پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را این سخت ترین وعیدیست اهل کفران را
وَيَجْعَلُوْنَ و می کنند کافران یعنی مقرر می سازند لِمَا لَا يَعْلَمُوْنَ برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه نمیدانند از
شفاعت اصنام تعیین می کنند بجهت ایشان نَصِيْبًا بهره مِّمَّا رَزَقْنٰهُمْ از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چارپایان چنانچه فرموده • وجعلوا لله
مما ذرأ من الحرث والانعام نصيبا • الآية و بیان این کلام در سوره انعام گذشت تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت
عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُوْنَ ○ از آن چیزی که هستید که افترا میکنید و دروغ برمی بافید که بتان خدایان ما اند و ما بنصیب زروع و انعام بدیشان تقرب میکنیم
وَيَجْعَلُوْنَ و میگویند و می سازند لِلّٰهِ الْبَنٰتِ مر خدایرا دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی
با جن مصاهرت کرده و ملائکه متولد شدند سُبْحٰنَهٗ پاک است خدای از قول ایشان که خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَّا يَشْتَهُوْنَ ○ و مر ایشان راست
آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران وَاِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود اَحَدُهُمْ یکی از ایشان بِالْاُنْثٰى بولادت دختر یعنی چون کسی از کافران
خبر دهند که ترا دختری متولد شده ظَلَّ وَجْهُهٗ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از غم و اندوه و شرمندگی در میان قوم وَّهُوَ كَظِيْمٌ ○ و او پر باشد
از خشم بر زن خود که چرا دختر زادی يَتَوَارٰى پنهان شود و خود را بپوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوْٓءِ از بدی و ناخوشی
مَا بُشِّرَ بِهٖ آنچه او را خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری بزادند و در فکر افتد که اَيُمْسِكُهٗ آیا نگاه دارد آنرا عَلٰى هُوْنٍ
بر خواری و ذلت اَمْ يَدُسُّهٗ یا بپوشد او را فِى التُّرَابِ در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو نضیر میکردند اَلَا سَآءَ بدانید که بد است
مَا يَحْكُمُوْنَ ○ آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ مر آنانرا که نمیگروند
بِالْاٰخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بد است یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن ایشان وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ
الْاَعْلٰى و مر خدایراست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و جود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او غالب است قادر بر هلاک کفار
ع ۱۰ الْحَكِيْمُ ○ حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ بستم
یعنی بکفر ایشان مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَآبَّةٍ هیچ جنبنده بشومی کفر وَّلٰكِنْ يُّؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز پس دارد ایشانرا و مهلت دهد
اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده شده بمرگ موت یا عذاب ایشان فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت مقدر ایشان بمرگ یا عقوبت
لَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً باز پس نیایند ساعتی از آن وَّلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ ○ و پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده
وَيَجْعَلُوْنَ و حکم میکنند لِلّٰهِ مر خدایرا یعنی برای او مَا يَكْرَهُوْنَ آنچه نمی خواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سرداری وَتَصِفُ و با وجود این میگویند
اَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند اَنَّ لَهُمُ الْحُسْنٰى آنکه ایشانراست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما
بخدا باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو خواهد بود • ان لی عنده للحسنی • حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لَا جَرَمَ حقا چنین است که فردای قیامت اَنَّ لَهُمُ النَّارَ
بدرستیکه باشد ایشانرا آتش دوزخ وَاَنَّهُمْ مُّفْرَطُوْنَ ○ و بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعد از مدت مشرکان آن کار ایشان

بجهت تسلی حضرت رسالت پناه صلعم میفرماید تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَآ بخدای که بتحقیق فرستادیم پیغمبران را اِلٰٓی اُمَمٍ بسوی امتان که بودند مِّنْ قَبْلِكَ
پیش از تو فَزَیَّنَ پس بیاراست لَهُمُ الشَّیْطٰنُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشانرا تا تکذیب انبیا کردند فَهُوَ پس شیطان
وَلِیُّهُمُ الْیَوْمَ دوست ایشان است امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند و بهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند
وَلَهُمْ و مر ایشانراست یعنی ابلیس و ایشانرا فردا عَذَابٌ اَلِیْمٌ ○ عذابی دردناک وَمَآ اَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلَیْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را اِلَّا
لِتُبَیِّنَ لَهُمُ مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان الَّذِی اخْتَلَفُوْا آن چیزی را که اختلاف کردند فِیْهِ در آن از امر توحید
و احوال معاد وَهُدًی و منزل نساختیم کتاب را الا برای راه نمودن وَّرَحْمَةً و برای رحمت لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ○ مر گروهی را که بگروند وَاللّٰهُ
اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ و خدای فرو فرستاده از آسمان یا از ابر مَآءً آبی فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ پس زنده گردانید بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا
بعد مرگ او یعنی تازه گردانید زمین را بباران بعد از پژمردگی آن و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیات مومنانست پس زنده گردانید بدو دلهای مرده را
اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد لَاٰیَةً هر آینه نشانه است آشکار لِّقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ ○ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش تدبر و استماع کنند ع ۵
بسمع انصاف وَاِنَّ لَكُمْ و بدرستیکه مر شماراست فِی الْاَنْعَامِ در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نُسْقِیْكُمْ می آشامانیم
شما را مِّمَّا فِیْ بُطُوْنِهٖ بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبانست از جنس نعم مِنْۢ بَیْنِ فَرْثٍ وَّدَمٍ از میان سرگین و خون لَّبَنًا شیری
خَالِصًا پاک از لون دم و رایحه فرث سَآئِغًا گوارنده و خوش آینده لِّلشّٰرِبِیْنَ ○ مر آشامندگانرا ابن عباس رضی فرموده که چون بهیمه علفی
بخورد و در شکم او پخته گردد سه طبقه در وی پیدا می شود اسفل آن فرث است و اوسط آن لبن و اعلای آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر پستان
میرود و فرث از مخرج خود بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رضی آنست که اوسط ماده لبن است و اعلای آن ماده دم زیرا که لبن و دم در کرش
متکون نمیشوند بلکه خلاصه اشیای ماکوله را بعضی از هضم یافته اند جگر جذب میکند و ثقل آنرا که فرث است میگذارد و آن کیلوس و در تشکلیه هضمی تمام میدهد اخلاط اربعه
حادث میگردد و بخش میکند لهذا اعضا بحکمتیکه قادر حکیم در وی ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت استیلای
رطوبت و برودت بر امزجهٔ اناث و آن خلط زائد برای جنین برحم میرود و چون متولد شد آن زائد یا بعضی از وی به پستان میرسد و بجهت آنکه گوشت
پستان غددی سفیدست آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد و آنرا شیر میگویند و در تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک یا علف سبزست
و خروج آن بدان صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لائح و علامتی واضح است بر حکمت الٰهی و قدرت پادشاهی شعر از خون برون آرد شیر سفید
آورد بیرون ٭ وز خارهای خشک گل تر کند پدید ٭ و در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر در وی یکی از وصفین که فرث و دم است باشد
نعمت تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود
زیرا که ریا در عمل شرک خفیست و صفای عمل بسبب شوب هوا منتفی و در ریا نظر بر مردم ست و در هوا بر غرض خود و بهر وجه عمل خالی از آلودگی نیست نظم
طاعت آلوده نیاید بکار ٭ مشک جگر سوده نیاید بکار ٭ هرچه نه از آلودگی افتاد پاک ٭ پیش نظرها نبود تابناک ٭ وَمِنْ ثَمَرٰتِ النَّخِیْلِ وَالْاَعْنَابِ
و شماراست از میوهای خرمابنان و تاکهای انگور تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ آنچه میگیرید از و سَكَرًا مست کننده این آیت قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذ
ست که از خرما و مویز می گیرند و از مفسران ابو عبیده رح فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید وَّرِزْقًا حَسَنًا و روزیی نیکو
چون خرما و مویز و دوشاب اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در این میوهای تر و خشک و فوائد ایشان لَاٰیَةً هر آینه دلیلی روشنست بر توانائی باری تعالی
لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ ○ مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند وَاَوْحٰی رَبُّكَ والهام فرستاد پروردگار تو اِلَی النَّحْلِ بسوی زنبوران عسل

یعنی در دل ایشان افگند أَنِ اتَّخِذِي آنکه فرا گیر مِنَ الْجِبَالِ از شگاف کوهها بُيُوتًا خانهها مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت وصحت قسمت وَمِنَ الشَّجَرِ
واز میان درختان نیز خانه گیر یعنی در کوه و شجر جای کنید و تنیکه مالکی ومصاحبی نداشته باشد وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ۝ وخانه گیر از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما
چون بنا کنند وغیر آن ثُمَّ كُلِي پس بخور مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر میوها که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار وازهارست فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ پس برو بر راههای
پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا مذللا در حالتیکه منقاد باشید ورام شده مراد او چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها و گلها بخورند
در درون ایشان متحلل گردد بشیرهٔ شیرین وآنرا قی کنند برای ذخیرهٔ زمستان واینست که حق سبحانه میگوید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ بُطُونِهَا از شکمهای ایشان یعنی تیها
شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوان ست وزرد که از آن میانه سالست وسرخ که از آن پیرست
وسیاه وسبز نادر باشد وگفته اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصول ست فِيهِ در آن شراب شِفَاءٌ لِلنَّاسِ شفاست مردمان را یا بنفس خود چنانچه
در امراض بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانچه در سائر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبوده باشد قتاده رض فرمود که مردی بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم
آمد وگفت یا رسول الله برادر من میناله از درد شکم خود حضرت فرمود اسقه العسل برفت وباز آمد که عسل دادمش وسود نداشت ودیگر باره امر بدان فرمود همان حالت
اول دست داد در نوبت سوم یا چهارم فرمود که اذهب واسقه العسل فقد صدق الله وکذب بطن اخیک ودرین نوبت بدان شربت شفای کلی یافت وگویند
ضمیر فیه راجع بقرآن ست که در وشفای ذاهاست چنانچه در جای دیگر فرمود وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا واز ابن
مسعود رض منقول ست که علیکم بالشفائین القرآن والعسل آری عسل شفای آلام ظاهرست وقرآن دوای اسقام باطن آن یکی امراض قالب از ائل گرداند واین دیگر
بیماریهای قلب را علاج کند وحقیقت آنست هر دردی که روی نماید صوری ومعنوی دوای آن از قرآن ست وهر مرضی که باشد قلبی وقالبی تلاوت قرآن مر آنرا شفای
عاجل کامل بود بیت رنج گر بسیار شد کی غم خورم چون شفای جان بیارم تو اوی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در امر نحل عسل لَآيَةً هر آینه حجتی باشد روشن
بر قدرت ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝ مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنائع دقیقه واسور رقیقه وهر آینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانای دانا
که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند امانتی که میوهٔ تلخ خورند وعسل شیرین باز دهند ورسعی
که جز پاک وپاکیزه نخورند طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را که پادشاه نحل ست خلاف نکنند تمکنی که در سنگها بروند وباز با وطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر نجاست
ننشینند واز آن نخورند صناعتی که اگر همه بانیان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان نتوانند ساخت پس هر چه از عسل ایشان شفای الم ظاهر
حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل ست دست دهد نظم فکر دل را نیک با تمکین کند کام جان را چون عسل شیرین کند
شربت فکر ار بکام جان رسد جاشنی آن بماند تا ابد وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وخدای بیافرید شما را از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس بمیراند ودیگر باره
شما را بعدم باز برد وَمِنْكُمْ واز شما مَنْ يُرَدُّ کسی هست که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری خرافت که هفتاد و
پنج یا هشتاد یا نود ست لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا نداند آن پیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان وبعضی
فرموده که مراد کفار اند چه مسلمانان را زیاده نکنند طول عمر الا کرامت وعقل إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عَلِيمٌ داناست وجهل بر دانائی او طاری نشود قَدِيرٌ ۝ ع ٩ ٥
تواناست وعجز بتوانائی او راه نیابد وَاللَّهُ فَضَّلَ وخدای افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی را از شما عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر فِي الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال دنیا
تا یکی توانگر شد ویکی درویش یکی مهتری یافت ودیگری چاکری فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال
مهتری یافته وتوانگر گشته ومالک قاب جمعی از موالی شده اند نیستند بِرَادِّي رِزْقِهِمْ باز گردانندهٔ مال خود را یعنی دهنده وبخشش کننده عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان آن کسان را یعنی خواجگان مالهای خود را بر بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود

شریک سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ ط پس ایشان هستند ولات و موالی در مالداری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیک
لا شریک لک الا شریکا هو لک ✦ حق سبحانه و تعالی میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شما شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید که بتان شریک من باشند
در الوهیت أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ آیا بنعمت خدای يَجْحَدُونَ ○ انکار میکنید و حفص بصیغه غیبت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که
منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای بیافرید لَكُمْ برای شما مِّنْ أَنفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا
زنان که با ایشان آرام میگیرید وَجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید برای شما مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَنِينَ پسران وَحَفَدَةً و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان
یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِّنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزه‌ها و لذیذها أَفَبِالْبَاطِلِ آیا به بیهوده يُؤْمِنُونَ میگروند
این مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ و بنعمت خدای هُمْ يَكْفُرُونَ ○ ایشان نمیگروند باطل عقیده است که بتان دارند از تحقیق اعانت و شفاعت و نعمت
پرستش حق است بیگانگی یا باطل آن بحیره است که حرام کردند از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای برایشان حلال گردانیده و گفته‌اند که باطل شیطان است و ایشان
بدو می‌گروند و نعمت حضرت رسالت پناه است و بدو نمیگروند وَيَعْبُدُونَ و می‌پرستند مِن دُونِ اللَّهِ بدون خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آن چیزی را
که مالک نیست یعنی توانائی ندارد برای ایشان رِزْقًا روزی دادن مِّنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها یعنی باران وَالْأَرْضِ و از زمین یعنی نباتات تلخیص سخن
آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شَيْئًا چیزی را پرستندگان خود از مطر و نبات وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ○
و هرگز نیز نمی‌توانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم‌تر از آفریدن و روزی دادن
نیست و این دو صفت خدای را ثابت است نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا پس مزنید یعنی مسازید لِلَّهِ الْأَمْثَالَ برای خدا مثلها از آن وجه که قیاس
کنید بتان را بوی و شرکت دهید با او مصرع من لا له المثل لا تضرب له المثل ✦ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند فساد قول شما را وَأَنتُمْ لَا
تَعْلَمُونَ ○ و شما نمیدانید و اگر دانید بر این اشتراک جرأت نکنید یا شما برای او مثل میزنید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه
دو مثل پیدا کرده برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بزد خدای یعنی پیدا کرد مثلی و آن کدام است عَبْدًا مَّمْلُوكًا
بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لَّا يَقْدِرُ توانائی ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز از نفع و ضرر وَمَن رَّزَقْنَاهُ و آن که روزی دادیم او را
مِنَّا از نزدیک ما رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار و بی‌مزاحم که در وی تصرف تواند کرد فَهُوَ پس این مرزوق يُنفِقُ مِنْهُ نفقه میکند از آن روزی
سِرًّا وَجَهْرًا ط نهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهند خرج میکند و از کسی نمی‌ترسد هَلْ يَسْتَوُونَ ط آیا برابرند یعنی مساوی نباشند بندگان
بی‌اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که اعجز مخلوقاتند شریک قادر علی الاطلاق چگونه
توانند بود ✦ نظم ✦ ره تو بنور لایزالی ✦ از شرک و شریک هر دو خالی ✦ آن بنده که عاجز است و محتاج ✦ کی ره برد بصاحب تاج ✦ ما للتراب و رب الارباب ✦ صاحب
کشف المحجوب آورده که روزی بخدمت شیخ ابوالعباس شقانی رح در آمدم و برا دیدم که این آیت میخواند و میگریست و نعره میزد و پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت
گفتم ای شیخ این چه حالت است فرمود که یازده سال میگذرد که ورد من اینجا رسیده است و از اینجا نمیتوانم گذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید و ممکن ادراک کنه
واجب نتواند ✦ بیت ✦ نیست با هست چون کند پهلو ✦ قطره با بحر چون کند دعوی ✦ و گفته‌اند این ضرب المثل برای مومن موفق است و کافر مخذول و
مراد از مومن ابوبکر صدیق رض است و از کافر ابوجهل لعین الْحَمْدُ لِلَّهِ ط همه ثنا و ستایش مر خدای را که مولای تمام نعمتهاست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر
مشرکان یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند و نعم او را بغیر او اضافت مینمایند پس مثلی دیگر بیان می‌کند وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و آورد خدای
مثلی رَّجُلَيْنِ دو مرد که أَحَدُهُمَا یکی از ایشان أَبْكَمُ گنگ است و بشبهه گنگ مادرزاد که نشنود و نگوید لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ

بر فہم ہیچ چیز از سخن و تدبیر وَّهُوَ كَلٌّ و با این ہمہ گران ست عَلٰى مَوْلٰىهُ لا بر کسیکہ متولی امر او باشد یعنی ولی او بر رعایت حال او در ماند اَيْنَمَا يُوَجِّهْهُّ
ہر جا کہ فرستد او را متوجہ گرداندش بمہمی لَا يَاْتِ بِخَيْرٍ ط باز نیاید بہ نیکوئی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند نہ از ما فی الضمیر خبر تواند داد و نہ جوابیکہ
گویند در تواند یافت هَلْ يَسْتَوِيْ هُوَ لا آیا برابر باشد این ابکم وَمَنْ يَّاْمُرُ و کسیکہ میفرماید بِالْعَدْلِ لا براستی یعنی سخن گوی باشد با کفایت
تمام و رشدی کامل و فہمی درست کہ امر میکند بعدل و عدل صفتی ست جامع جمیع فضائل و مکارم وَهُوَ و او در نفس خود عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝ ع ٦
بر راہی راست ست و سیرتی درست و طریقہ پسندیدہ کہ بہر مطلب کہ توجہ نماید زود بمقصد و مقصود برسد پس چنانچہ ابکم بیحاصل مساوی این کامل فاضل
نیست پس بتان بے اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفتہ اند این مثل نیز برای مومن و کافر ست مومن حمزہ بن عبدالمطلب رضہ
و کافر ابی بن خلف یا مومن عثمان ذی النورین ست رضہ و کافر اسید ابن ابی العیص کہ مولای او بود ذی النورین او را باسلام دلالت می کرد و اسید
ویرا از انفاق فی سبیل اللہ منع می کرد آوردہ اند کہ کفار قریش از روی استہزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیت آمد وَلِلّٰهِ و مر خدا راست غَيْبُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط دانستن نہانی آسمان و زمین یعنی او داند و بس آنچہ پوشیدہ است از ان و شما را محسوس نمیشود یا مراد مطر و نبات ست وَمَآ
اَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیای موتی در سرعت و سہولت اِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن او از اعلای حدقہ
باسفل آن و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای امر قیامت را یا زندہ ساختن اموات را در ان روز آسان ترست از انکہ شما دیدہ بر ہم زنید
اَوْ هُوَ بلکہ آن اَقْرَبُ ط نزدیک ترست چہ لمح بصر دو فعلت وضع جفن و رفع آن و ایقای قیامت یا احیای موتی یک فعلت پس ممکن ست وقوع
آن در نصف زمان این حرکت اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکہ خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر ہمہ چیز از بعث و حشر قَدِيْرٌ ۝ تواناست یعنی تواند احیای خلائق
دفعۃً چنانچہ قادرست بر احیای ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتدای ظہور ایشان خبر داد تا از مبدا بر معاد استدلال کنند و فرمود کہ وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ
و خدای بیرون آورد شما را مِّنْۢ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِكُمْ از شکمہای مادران شما لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْـًٔا لا نمیدانستید ہیچ چیز را از جذب
منافع بخود و دفع مکارہ از خود وَّجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و داد مر شما را گوش وَالْاَبْصَارَ و چشمہا وَالْاَفْـِٕدَةَ لا و دلہا یعنی ادوات دانش
بشما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید بدلہا مشارکاتی و مباینات کہ میان ایشان باشد بسبب تکرار حواس تعقل کنید تا علوم بدیہی شما را حاصل آید
و بنظر و ران اکتساب علوم نظری دست دہد پس ادوات استفادہ و استفاضہ از کلام و کتاب کہ تعلق آن باسماع و ابصارست بشما ارزانی داشت و
سلاطین قلوب را کہ بمیزان مستفادات شما اند بر مسند تعقل متمکن ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۝ شاید کہ شما شکر گویید بدین نعمتہا اَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند
آدمیان براہ استدلال بر قدرت الٰہی اِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان تا ببینند ایشان را مُسَخَّرٰتٍ رام شدگان برای پریدن فِيْ جَوِّ السَّمَآءِ ط در ہوا میان
ارض و سما مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاہ نمیدارد ایشان را در ان ہوا اِلَّا اللّٰهُ ط مگر خدای و اگر نہ ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکہ در تسخیر طیر بر اے
طیران لَاٰيٰتٍ ہر آینہ نشانہاست لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ۝ برای گروہی کہ بگروند یعنی مومنان منتفع اند بدانچہ تفکر می کنند در انکہ حق سبحانہ مرغان را بر وضعی
آفریدہ کہ طیران می توانند نمود و ہوا را بر نمطی مخلوق ساختہ کہ پریدن ایشان در ان ممکن ست و ایشان را نگاہ می دارد در ہوا بر خلاف طبع ایشان پس بال
این تفکرات در ہوا اے معرفت پرواز نمودہ خود را بآشیان کرامت نشان تفکر ساختہ عبادت ستین سنتہ میرساند بیت فکر از ین خانہ فرازت کشد
سوے سراپردہ رازت کشد ✤ وَاللّٰهُ و خدای جَعَلَ ساخت لَكُمْ برای شما مِّنْۢ بُيُوْتِكُمْ از خانہای شما کہ مبنے از سنگ و خشت و چوب
باشد سَكَنًا آرامگاہے کہ بوقت اقامت در ان ساکن توانید بود وَّجَعَلَ لَكُمْ و ساخت مر شما را مِّنْ جُلُوْدِ الْاَنْعَامِ از پوست چہارپایان
بُيُوْتًا خانہا چون قبہ و خیمہ کہ از ادیم سازند و شما تَسْتَخِفُّوْنَهَا سبک می یابید آنرا بہ برداشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت شما

وَيَوْمَ اِقَامَتِكُمْ و بوقت اقامت یعنی نزول شما در منزل وَمِنْ اَصْوَافِهَا و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی انچه میش را باشد وَاَوْبَارِهَا و از پشمهای
نرم که شتر را بود وَاَشْعَارِهَا و موی ها که بز را بود اَثَاثًا رخت ها از پوشیدنی و گستردنی وَّمَتَاعًا و برخورداری از خرید و فروخت آن اِلٰى حِيْنٍ ؕ
تا هنگامیکه آنها برقرار بود و از ان نفع توان گرفت یا تا وقتیکه زنده آید وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای پیدا کرد برای رحمت شما مِّمَّا خَلَقَ از انچه بیافرید
از درخت و کوه و بنا و ابر ظِلٰلًا سایها تا بدان از تاب آفتاب پناه می برید وَّجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِّنَ الْجِبَالِ از کوه ها اَكْنَانًا پوششها
یعنی غارها و حجره ها که دران سکون می ورزید وَّجَعَلَ لَكُمْ و کرد برای شما سَرَابِيْلَ پیراهن ها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که
تَقِيْكُمُ الْحَرَّ باز دارد از شما ضرر گرما را و ذکر سرما نکرد اکتفا را باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم ست وَسَرَابِيْلَ و دیگر ساخت برای شما از آهن
چون زره و جوشن که آن تَقِيْكُمْ بَاْسَكُمْ نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان در کارزار شما كَذٰلِكَ همچنانکه این نعمتها
بر شما تمام کرد يُتِمُّ نِعْمَتَهٗ تمام میگرداند نعمت و نیکوئی خود را عَلَيْكُمْ بر شما تمام کردنی در زمان استقبال لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُوْنَ ۝ باشد که شما اسلام
آرید یا منقاد حکم او گردید فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام فَاِنَّمَا عَلَيْكَ پس نیست بر تو الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ ۝ رسانیدن
پیغام ست آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیدی اعراض ایشان ترا زیان نکند يَعْرِفُوْنَ نِعْمَتَ اللّٰهِ می شناسند مشرکان نعمت خدا را که شمرده شد
برایشان و معترف اند که اینها از وست ثُمَّ يُنْكِرُوْنَهَا پس انکار میکنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمتها و داده بشفاعت بتان یا در وقت سختی شناسند
و در حال آسانی منکر می شوند یا بزبان عارف اند و بدل منکر و می شاید که نعمت اللہ نبوت حضرت رسالت پناه ﷺ باشد و آن را بمعجزات شناختند که حق ست و بعناد
منکر شدند وَاَكْثَرُهُمُ الْكٰفِرُوْنَ ۝ و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین و صبیان ناگرویدگانند وَيَوْمَ نَبْعَثُ و بترسان ایشانرا از روزیکه
برانگیزیم مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِيْدًا گواهی برایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امت اند ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس دستوری ندهند
لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مر آنانرا که کافر شده اند در عذر خواهی یا در رجوع بدنیا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُوْنَ ۝ و نه ایشان مطالب شوند باسترضا یعنی نگویند که شما خوشنود
سازید خدا را یعنی عمل کنید که خدای از شما خوشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات امام الماتریدی رحمه آورده که ایشانرا دستوری اعتذار ندهند
اگر عذر خواهند از ایشان نه پذیرند وَاِذَا رَاَ و چون به بینند روز قیامت الَّذِيْنَ ظَلَمُوا آنانکه شرک آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را و در آرند ایشانرا
بدوزخ فریاد برآرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ ۝ و نه ایشان تلثه ار
مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشان را مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند وَاِذَا رَاَ و چون به بینند در ان سرای الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا آنانکه شرک آوردند
شُرَكَآءَهُمْ انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدای می گفتند قَالُوْا رَبَّنَا گویند مشرکان ای پروردگار ما هٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا این
گروه اند شریکان ما الَّذِيْنَ كُنَّا نَدْعُوْا آنانکه بودیم ما که ایشانرا می پرستیدیم مِنْ دُوْنِكَ ۚ بیرون تو و فرمان ایشان می شنیدیم در کفر فَاَلْقَوْا پس بیفگنند
بتان اِلَيْهِمُ الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن را یعنی خدای تبان را گویا گرداند تا زود وایشان را جواب دهند و گویند اِنَّكُمْ لَكٰذِبُوْنَ ۝ بدرستیکه شما دروغ
گویانید هرگز ما شما را نفرمودیم به پرستش خود یا شما ما را نمی پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنی ملیح عیسی و عزیر و ملائکه را
علیهم السلام در بهشت به بینند و وقتیکه خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینان را می پرستیدیم بامر ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما
دروغ میگوئید و ایشان شرمنده و خوار و مخذول گردند و محبت برایشان لازم شود اندیشه دیگر کنند وَاَلْقَوْا اِلَى اللّٰهِ و بیفگنند نجدیک خدای يَوْمَئِذِ السَّلَمَ
دران روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح درآیند معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را یا اسلام آرند و هیچ اسلام سود ندارد مصرع چون کار ز دست رفت فریاد چه سود
وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از ایشان یعنی باطل و زائل شود مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ۝ انچه بودند که دروغ بر می بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان بهیچ جای

شفاعت از ایشان شفاعت بیند اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه گرویدند بخدای وَصَدُّوْا و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از ایمان
بحضرت مصطفی صلعم زِدْنٰهُمْ بیفزاییم ایشان را عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بالای عذابی بِمَا کَانُوْا بسبب آنکه بودند که بمنع مردم از اسلام یُفْسِدُوْنَ
تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت و کژدمان عظیم جثه
برایشان گمارند و ایشان گریزان شده خواهند که خود در میان آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از زیر عرش گداخته بطرف ایشان روان گردد
و بپنج جوی ازان معذب شوند در مقدار شبی از شبهای دنیا و بدو جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روزهای این جهان و گویند زیادتی این عذاب
از زمهریر باشد وَیَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن ای محمد صلعم روزی را که برانگیزیم فِیْ کُلِّ اُمَّةٍ در میان هر گروهی شَهِیْدًا عَلَیْهِمْ گواهی بر گفتار و کردار
ایشان مِّنْ اَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده برایشان وَجِئْنَا بِکَ و بیاریم ترا نیز شَهِیْدًا عَلٰی هٰٓؤُلَآءِ
گواه برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَیْکَ الْکِتٰبَ بر تو قرآن را
تِبْیَانًا لِّکُلِّ شَیْءٍ بیانی روشن برای همه چیز از امور دین و دنیا بتفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که در بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات
و در احکام منصوصه ظاهرست و در آنچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآنست چه در آن ماموریم بمتابعت رسول صلعم که « اطیعوا الرسول »
و بیان کرده و حث کرده است ما را با جماع و تهدید بر ترک آن که « و یتبع غیر سبیل المومنین » و فرموده عبرت و استدلال اصل قیاسست حیث قال « فاعتبروا
یا اولی الابصار » پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وَّهُدًی و راه نمودن بحق وَّرَحْمَةً و بخشایش بر همه اگر بدو بگروند وَّبُشْرٰی و مژدگانی به بهشت
ع ۱۳ لِلْمُسْلِمِیْنَ مر مسلمانان را خاصه اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ میفرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیزها خواه در اعتقاد چون توحید
که متوسط است میان تعطیل و تشریک و قائل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر خواه عمل چون تعبد باداء فرائض که متوسط است میان بطالت و ترهب
و خواه در اخلاق که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور وَالْاِحْسَانِ و میفرماید به نیکوئی در طاعت یا بحسب کمیت
چون تعبد تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودی « الاحسان ان تعبد اللّٰه کانک تراه » و ازان خبر میدهد وَاِیْتَآئِ ذِی الْقُرْبٰی
و امر میکند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وَیَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ و باز میدارد از عمل
زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطت و جز آن وَالْمُنْکَرِ و از فعل که انکار کنند بر مباشران و آن اجرای قوت
غضبیست در غیر موضع چون قتل نفس و غصب اموال وَالْبَغْیِ و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمیه است مانند استعلا
و استیلا برین نوع بنی آدم به تجبر و تکبر بر ایشان یَعِظُکُمْ پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُوْنَ شاید که شما پند گیرید این آیتی
ست جامع خیر و شر هیچ چیزی نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات و از جهت آنکه موعظه است
جامع جمیع خیر و شر خطبای روز جمعه در آخر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون رض منقولست که گفت که من در بدایت حال اسلام نیاورده بودم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم
از مبالغه پیغمبر صلعم و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزدیک آنحضرت صلعم بودم و این آیت نازل شد هر شبهه که داشتم زائل گشت و برین اسلام و تصدیق
کردم و از مجلس بیرون آمده آیت را بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت ای پسر « ان له واللّٰه لحلاوة و ان علیه
لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و ما هو بقول البشر » و ابو جهل بعد از استماع این آیت گفت بدرستیکه خدای محمد صلعم را بمکارم اخلاق میفرماید
و در زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بود همین آیتست و علما را در بیان این مامورات و منهیات سخن
بسیاریست گویند عدل کلمه شهادتست یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف باداء فرائض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل انعام است

یا عفو از جرایم یا صبر با مر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگری آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره میشمارد و ایتای ذی القربی صلهٔ رحم ست و نیکوئی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت او و اگر درویشی هست و فضل معیشی ندارد یاری دهد ایشان را در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز ست و آن نیز نمی تواند دعا کند در بارهٔ ایشان و فحشا زناست یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بران مترتب یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرک ست یا آنچه عقل آنرا منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه بران وعیدی من عند الله مقرر بود یا آنچه خدای را بخشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم ست یا کبر یا تعظیم و تطاول بی سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت یا طعن بر مومنان یا تجاوز از حق بباطل در لطائف التقریر در تفسیر این آیت آورده که استقامت ملک بسه چیز مامور بهست و اضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یک ازینها ثمرهٔ و نتیجهٔ دارد ثمرهٔ عدل ظفر و نصرت است و نتیجهٔ احسان ثنا و مدح ست و فائدهٔ صلهٔ رحم انس و الفت اما نتیجهٔ فحشا فساد دین و دنیاست و ثمرهٔ منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از متمنی و در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحید ست و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبر و فرستادن صلوة برو و ایتای ذی القربی محبت اهل بیت و دعا صحابه رضو در وسیط گفته که عدل در افعال و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه رسم احسان بروی درست بود سلمی قدس سره در حقائق آورده که فحشا کذب و بهتان ست و هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی ست و هر بدی که در افعال باشد و در بحر الحقائق آورده که عدل آنست که هرچه ترا داده اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه در طلب رضای حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلم ست و احسان آنکه هر نوع نیکوئی که توانی قولا و فعلا با خلق بجا آری و ایتای ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکوئی کنی و نزدیک تر از همه بتو نفس تو هست او را از مهالک هوا باز داری و فحشا چیزیست که ترا از خدا باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت حدید و مترتب بود و بغی سوء صفات نفسانی ست و آنرا بقوت ریاضت بباید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیراکه بحکم + اعدی عدوک نفسک + بدترین دشمنان نفس تو هست نعم ما قال نظم این سگ نفس شوم بدکاره + که هم آغوش تست همواره + بدترین قاصدیست جان ترا + بمکد مغز استخوان ترا + پیش از ان کان ترا ببند و جست + محکمش بند کن که دشمن تست + و باقی وجوه حقائق و نکات و دقائق این آیت در جواهر التفسیر توان یافت وَاَوْفُوْا و وفا کنید بِعَهْدِ اللّٰهِ به پیمان خدای تعالی اِذَا عَاهَدْتُّمْ چون عهد بستید مراد عهد الست ست یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که نزول این آیت در شان جمعیت که بحضرت رسالت پناه صلعم در مکه عهد بستند و غلبهٔ قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست که ایشانرا بفریبد تا نقض عهد پیغمبر صلعم کنند حق سبحانه بدین آیت ایشانرا بر منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْاَيْمَانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانهای خود را که کرده بودید بَعْدَ تَوْكِيْدِهَا بعد از استواری آنها بسوگند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ و حال آنکه ساخته اید حضرت خدای را عَلَيْكُمْ بر پیمانهای خود كَفِيْلًا گواه اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بدرستیکه خدای تعالی میداند مَا تَفْعَلُوْنَ ۝ آنچه می کنید از نقض عهد و سوگند وَلَا تَكُوْنُوْا و مباشید در شکستن عهد و مواثیق كَالَّتِيْ نَقَضَتْ مانند آن زنی که بشکافت و باز کشاد غَزْلَهَا ریسمانهای رشتهٔ خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت یعنی استحکام آن اَنْكَاثًا پاره پاره یعنی از هم بر کند غزل خود را در حالتیکه ریسمانها تاب داده است یعنی محکم کرده بود آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رابطه است و دمیاطی گوید خطیه نام داشت و ملقب بود بحمقا یا جعرا یا خرقا و او را کنیزان بودند آن زن از اول بامداد تا نصف النهار از شعر و صوف خود میرشت و کنیزان نیز رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میفرمود تا از ریسمانهای رشته تاب باز میدادند تا خراب و ضایع میشد و این شیوه عادت وی این بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن رشتن میفرماید که چنانچه آن زن حمقا رشتن تاب داده خود را ضایع میکرد شما عهد خود را ضایع مکنید مردم عاقل باید که سر رشتهٔ عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند تا بحکم + اوفوا بعهدی اوف بعهدکم + جزای وفا یابد **بیت** گر ترا هواست که دلدار

تکسلد پیمان • نگاه دار رشته تا نگهدارد • تَتَّخِذُوْنَ اَیْمَانَکُمْ میگیرید عهد و پیمان خود را دَخَلًا بَیْنَکُمْ خیانت و مکر و غدر در میان شما اَنْ تَکُوْنَ اُمَّةٌ بسبب آنکه باشند گروهی یعنی کفار هِیَ اَرْبٰی مِنْ اُمَّةٍ ط ایشان زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان زیادتر دیدید میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید اِنَّمَا یَبْلُوْکُمُ اللّٰهُ بِهٖ ط جز این نیست که خدای تعالی می آزماید شما را بوفای عهد تا مردان را معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که میزنند و بعهد خدای و بیعت پیغمبر م که وفا میکنند وَلَیُبَیِّنَنَّ لَکُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و هر آینه پیدا کند برای شما روز رستخیز مَا کُنْتُمْ فِیْهِ آنچه هستید که در آن تَخْتَلِفُوْنَ ○ اختلاف میکنید در شأن بعث و جزا وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَجَعَلَکُمْ و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه گردانیدی شما را اُمَّةً وَّاحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام وَّلٰکِنْ یُّضِلُّ و لیکن فرو می گذارد در ضلالت مَنْ یَّشَآءُ هر که را خواهد وَیَهْدِیْ و راه می نماید بتوفیق مَنْ یَّشَآءُ ط هر که را اراده کند وَلَتُسْئَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهید شد در محشر عَمَّا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ از آنچه بودید که عمل میکردید در دنیا وَلَا تَتَّخِذُوْٓا اَیْمَانَکُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را دَخَلًا عذر و مکر بَیْنَکُمْ میان یکدیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ پس بلغزد قدم از شارع اسلام بَعْدَ ثُبُوْتِهَا بعد از استواری او وَتَذُوْقُوا السُّوْٓءَ و بچشید شما اندوه و رنج در دنیا بِمَا صَدَدْتُّمْ بسبب آنکه باز استید عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ ج از راه خدای تعالی یعنی از وفا بعهد وَلَکُمْ و مر شما راست در آخرت عَذَابٌ عَظِیْمٌ ○ عذابی بزرگ تهدید عظیم است مر ضعفای اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر م برگردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما برین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی میفرماید وَلَا تَشْتَرُوْا و مخرید یعنی بدل مکنید بِعَهْدِ اللّٰهِ بعهد خدای و پیغمبر او را ثَمَنًا قَلِیْلًا ط بهای اندک یعنی بجز وی چیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند اِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ بدرستیکه آنچه نزدیک خداست برای وفاداران عهد از نعیم دنیا و ثواب آخرت هُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ آن بهتر است مر شما را از آنچه قریش وعده میکنند اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ○ اگر هستید که شما بدانید مَا عِنْدَکُمْ آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیویه یَنْفَدُ سپری شود و منقضی گردد وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ آنچه نزدیک خداست از خزاین رحمت بَاقٍ ط همیشه است و بی انقراض یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عین از اعیان موجوده فی الخارج را دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقة و آن عبارتست از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص والتعین و از این حیثیت است که ایشان را ممکن میگویند و خلق و غیر می نامند و جمیع نقائص بموجودات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند **مثنوی** از ره صورت نماید غیر دوست • چون نظر کردی بمعنی جمله اوست • زان یکی ما عندکم ینفد شنو • جز یکی ما عنده باقی مشو • ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانی است و ما عند الله باق اشارت باعتبار اول **نظم** ای بوصفت بیان ما همه هیچ • همه آن تو آن ما همه هیچ • هر چه بیند خیال ما همه نقش • هر چه گوید زبان ما همه هیچ • ما بکنه حقیقت نرسیم • ای یقین و گمان ما همه هیچ • وَلَنَجْزِیَنَّ الَّذِیْنَ صَبَرُوْٓا و هر آینه جزا دهیم آنان را که صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبائی نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر م که به بینوائی صبر نموده از عهد برنگشتند بدهیم اَجْرَهُمْ مزد ایشان را که نعیم بهشت است یا ثواب مضاعف بِاَحْسَنِ مَا کَانُوْا بنیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص یَعْمَلُوْنَ ○ عمل میکنند امام زاهدی رح فرموده که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن بر یکی که نیکوترست تمامی بدهیم و باقی را هم بدین میزان ثواب هر یک با ثواب آن بهتر و تمامتر برابر دهیم مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کردار شایسته مِّنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثٰی از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد چه عملی تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فَلَنُحْیِیَنَّهٗ حَیٰوةً طَیِّبَةً ج پس هر آینه زندگانی دهیمش در دنیا زندگانی خوش یعنی رزق حلال که ارزانی داریم تا ماکل و ملابس او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعت است یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا قولی آنست که حیوة طیبه بهشت خواهد بود و حیوة زندگانی در دنیا بی شوب تنقیص و تفرقه نیست محققان برآنند که حیوة طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت خدای و صدق مقال با خدای و وقوف بر نهی و امر خدای

وا عراض از ما سوای خدای در حقائق سلمی مذکورست که حیوة طیبه استغناست بالله عما سوی الله مصرع چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ
أَجْرَهُمْ و هر آئینه دهیم ایشان را مزد ایشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ نیکوترین کار یکه کردند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ پس چون خواهی که بخوانی قرآن را
فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای تعالی مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ○ از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواجه محمد پارسا قدس سره العزیز
در تفسیر خود آورده که مختار از چارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه قبل از قرأت بقول جمهور امر استحباب ست و باختیار جمعی از کبرای دین
بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاذه بر حضرت رسالت پناه صلعم تنها فرض بود بوقت قرأت و اقتدای امت بدو بر سبیل سنت ست و مباحث
استعاذه در اوائل جواهر التفسیر مستوفی آمده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستیکه نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطی و غلبهٔ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه گرویده اند
چه ایشان پناه بحق میگیرند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود در دفع وساوس او يَتَوَكَّلُونَ ○ توکل مینمایند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط او
عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسهٔ او را قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ و آنانکه ایشان بسبب اطاعت شیطان
مُشْرِكُونَ ○ شریک آرندگانند بخدای آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند که محمد با یاران خود سخریه می کند امروز ایشان را کاری ع ١٣
میفرماید و روز دیگر از آن نهی می نماید غالب آنست که او افترا میکند بخدای و از تلقای نفس خود سخن می گوید آیت آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً و چون
بدل کنیم آیتی ناسخ را مَّكَانَ آيَةٍ بجای آیتی منسوخ وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا يُنَزِّلُ بانچه فرو میفرستد از نسخ بجهت حکمت و مصلحت
قَالُوا گویند کافران إِنَّمَا أَنتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگوئی بَلْ أَكْثَرُهُمْ نه چنین ست که میگویند بلکه بیشتر
ایشان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام دیگر را قُلْ نَزَّلَهُ بگو ایشان را که فرو آورد او را یعنی قرآن را رُوحُ الْقُدُسِ روح
پاکیزه که جبرئیل ست مِن رَّبِّكَ از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا ثبات دهد آنان را که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشان را
راسخ سازد با آنکه این کلام حق ست یعنی چون ناسخ را بشنوند و رعایت صلاح و حکمت او را تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود وَهُدًى و دیگر نزول قرآن
برای هدایت ست وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ○ و بشارت ده مر مسلمانان را ببهشت در جزیرت که غلامی رومی بود مر عامر بن حضرمی را گویند که جبر گفتندی و گویند
دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند پیوسته توریت و انجیل خواندندی و چون حضرت رسالت پناه صلعم بر ایشان بگذشتی استماع قرأت
ایشان فرمودی و گفته اند خویطب را غلامی عایش نام بود و از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا یحنس یا عداس و اصح آنست که او را ابو فکیهه گفتندی نسبها ایشان
حضرت پیغمبر صلعم آمدی و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتندی محمد از این غلام کلامی می آموزد و با ما میگوید آیت آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آئینه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ
آنرا که ایشان می گویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که او را می آموزاند آدمی یعنی جبر یا ابو فکیهه لِّسَانُ الَّذِي زبان آنکه يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ
تعلیم را باو نسبت میکردانند یعنی گمان می برند که معلم اوست أَعْجَمِيٌّ غیر مبین ست یعنی فصاحت ندارد وَهَٰذَا و این قرآن لِسَانٌ
عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ ○ زبان عربی روشن ست که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قدرت بر انشای عربیات از اتیان بمثل آن عاجزید و ناتوان پس
چگونه آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان مر آن حضرت صلعم را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان ست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه
لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای کتاب خدای و تصدیق نمیکنند که من عند الله ست لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ راه نمی نماید خدای ایشان را
بنجات یا بجنات وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ و مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت بجهت کفران ایشان بقرآن و نسبت افترا
بحضرت پیغمبر صلعم و حال آنکه مفتری ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر میبافند دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه نمیگروند بِآيَاتِ اللَّهِ
بآیتهای خدای یعنی قرآن و می گویند که بر بافتهٔ محمد ست وَأُولَٰئِكَ و آن گروه مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ○ ایشانند دروغ گویان که میگویند

اما یعلمه بشر بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست و در اخبار آمده است که قریش بعد از تعرض حضرت ع آمدند بقلع ایشان با ایذاء و آزار در ویشان صحابه ارضم
که ملجای نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادرش سمیه رضه مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود
ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه که
رضای قوم دران بود بگفت بل امنت بالجبت والطاغوت خبر بحضرت پیغمبر صلعم رسید که عمار کیش کفر اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت ع فرمود که نه چنین است
از سر تا قدم عمار از ایمان پرست و ایمان بگوشت و خون او برآمیخته است یعنی ایمان در باطن او جای تمکن یافته و کلمه گفتگوی هر هرزه گوی تفاوت پذیرد
عمار رضه گریه کنان بجناب نبوت مآب صلعم آمد و آنحضرت صلعم بدست مبارک اشک او پاک می کرد و میفرمود که ترا چه رسید ان عادوا لک فعد لهم یعنی اگر باز گردند
بتو باکراه باز گرد بدیشان بهمان کلمه و حق سبحانه این آیت فرستاد که من کفر بالله هر که کافر شود بخدای من بعد ایمانه پس از ایمان خویش
و مرتد گردد چون ابن خطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض سخط الهی باشد الا من اکره مگر کسیکه اکراه کرده شود و قلبه و دل او
مطمئن بالایمان آرمیده باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد چون عمار رضه ولکن من شرح و لیکن هر کس که بگشاید بالکفر صدرا
بکفر سینه خود را یعنی آنها که بکفر خویش برآیند و بران اعتقاد کنند فعلیهم پس بر ایشانست غضب من الله خشمی از خدای و لهم و مر ایشانراست
عذاب عظیم ○ عذاب بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذلک آن عذاب عظیم مر ایشان را بانهم استحبوا بسبب آنست که ایشان
دوست داشتند و برگزیدند الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را علی الاخرة بر نعیم عقبی و ان الله و دیگر بجهت آنست که خدای لا یهدی
نمی خواهد که راه نماید القوم الکافرین ○ گروه ناگرویدگان را یعنی مرتدان را بانچه موجب ثبات بر ایمان باشد اولئک آن گروه کافران الذین
طبع الله آنانند که مهر نهاد خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند و سمعهم و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنودند
و ابصارهم و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند و اولئک و آن گروه هم الغافلون ○ ایشانند غافلان بیخبران
از حق لا جرم انهم حقا و دران هیچ شبهه نیست که ایشان فی الاخرة در آن سرای دیگر هم الخاسرون ○ ایشان زیان زدگانند چه سرمایه
عمر ضایع کرده در بازار دنیا سود بدست نیاوردند و مفلس را در بازار قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود مثنوی قیامت که بازار
مینو نهند ✤ منازل باعمال نیکو دهند ✤ بضاعت بچندانکه آری بری ✤ وگر مفلسی شرمساری بری ✤ که بازار چندانکه آگنده تر ✤ تهی دست را
دل پراگنده تر ✤ ثم ان ربک پس بدرستیکه پروردگار تو بخشاینده است للذین هاجروا مر آنان را که هجرت کردند بسوی مدینه چون
خباب و صهیب و سالم و بلال رضه من بعد ما فتنوا پس از آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذای تمام یافته ثم جاهدوا پس جهاد کردند
و صبروا و شکیبائی نمودند بر جهاد ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو من بعدها از پس هجرت و جهاد و صبر لغفور هر آئینه آمرزنده است
ع ۱۴ وعفو کننده از ایشان گناهان گذشته رحیم ○ مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده یوم تأتی یاد کن روزی را که آید کل نفس
هر نفسی یعنی هر انسانی تجادل جدال کند عن نفسها از نفس خود یعنی ملامت کند خود را اشتغال او می گوید که چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر
نکردم یا هر کس سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود گوید نفسی نفسی و توفی کل نفس و تمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است
و هم لا یظلمون ○ و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات و ضرب الله مثلا و بیان کرد خدای تعالی مثلی قریة کانت
دیهی را که بود امنة ایمن از نزول قیاصره و قصد جبابره مطمئنة آرامیده و اهل آن آسوده یأتیها رزقها می آید بدان دیه
روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رغدا فراخ و بسیار من کل مکان از هر جا یعنی از اطراف و جوانب آن فکفرت پس کافر شدند

یعنی اهل آن کفران ورزیدند بِاَنْعُمِ اللّٰهِ بنعمتهای خدای و شکر نگزاردند فَاَذَاقَهَا اللّٰهُ پس بچشانید خدای تعالی اهل آنرا لِبَاسَ الْجُوْعِ وَالْخَوْفِ
پوشش گرسنگی و ترس بِمَا کَانُوْا یَصْنَعُوْنَ ۝ بآنچه بودند که میکردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را
برای احاطه که کسی را فراگیرد و میپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را که برایشان مشتمل بود ابن عباس رض فرموده که این مثل برای
اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب میگذرانیدند همین که بمبعث نبوت حضرت محمد مصطفی صلعم کافر شدند خدای مبدل گردانید
فراخی ایشان را به قحط تا هفت سال در جدب و خشک سالی مانده از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای آنحضرت صلعم بود که
اللهم اشدد وطأتک علی مضر وابعث علیهم سنین کسنی یوسف و دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت
تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک تردد بسفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَآءَهُمْ و بدرستیکه آمد بدیشان رَسُوْلٌ مِّنْهُمْ
پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلعم فَکَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند او را فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس وَهُمْ
ظٰلِمُوْنَ ۝ و حال آنکه ایشان ستمکاران اند بنفس خود بشرک و تکذیب آورده اند که زنان قریش کسی را بحضرت رسالت پناه صلعم فرستادند که اگر مردان با تو
دشمنی کردند گناه زنان و کودکان چیست که از قحط بمیرند نزدیک اند حضرت رسالت پناه صلعم دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند آیت آمد فَکُلُوْا
پس بخورید ای زنان و کودکان مکه مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ از آنچه روزی داد خدای تعالی شما را بر دست فرستادگان پیغمبر صلعم حَلٰلًا طَیِّبًا خاص بی شبهه یا
و گویند خطاب با مومنان است ایشانرا میفرماید که حلال خورید وَّاشْکُرُوْا و سپاسداری کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدای تعالی را اِنْ کُنْتُمْ اِیَّاهُ
اگر هستید که خدای تعالی را تَعْبُدُوْنَ ۝ می پرستید یا فرمان می برید اِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که خدای حرام کرد عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةَ
بر شما مردار را وَالدَّمَ و خون روان وَلَحْمَ الْخِنْزِیْرِ و گوشت خوک را و آنچه از آن توان خورد وَمَآ اُهِلَّ و آنچه آواز بر آورده شود لِغَیْرِ اللّٰهِ
از برای غیر خدای بِهٖ بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی از
محرمات غَیْرَ بَاغٍ نه طالب لذت وَّلَا عَادٍ و نخورنده بالای سیری فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَفُوْرٌ آمرزنده است گناه مضطر را
رَّحِیْمٌ ۝ مهربان است در رخصت او وَلَا تَقُوْلُوْا و مگوئید که لِمَا تَصِفُ اَلْسِنَتُکُمُ برای آن چیزی که وصف میکنند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف
زبان خود مگوئید اَلْکَذِبَ دروغ را یعنی هر چه بر زبان شما گذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ کدام است آنکه گفتند هٰذَا حَلٰلٌ این حلال است
یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلالست بر مردان ما وَّهٰذَا حَرَامٌ و این حرام است یعنی همان که مذکور شد ناروست بر زنان ما میگوئید که این حلال است
و این حرام لِتَفْتَرُوْا تا افترا کنید عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را و گوئید خدای تعالی ما را باین فرموده است اِنَّ الَّذِیْنَ یَفْتَرُوْنَ
بدرستی آنانکه بر بندند عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بخدای تعالی دروغ را لَا یُفْلِحُوْنَ ۝ رستگاری نیابند از عذاب قیامت مَتَاعٌ قَلِیْلٌ
آنچه برای او افترا میکنند بهره داری اندکست زود منقطع شود در دنیا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ ۝ و مر ایشانرا عذابی مولم یعنی دائم باشد در آخرت
وَعَلَی الَّذِیْنَ هَادُوْا و بر آنانکه بدین یهودیت در آمدند حَرَّمْنَا حرام کردیم مَا قَصَصْنَا عَلَیْکَ آنچه خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش ازین در
این سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الآیه وَمَا ظَلَمْنٰهُمْ و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن وَلٰکِنْ
کَانُوْٓا و لیکن بودند که بواسطه کثرت گناه اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ ۝ بر نفسهای خود ستم میکردند تا مستحق عقوبت شدند ثُمَّ اِنَّ رَبَّکَ پس بدرستیکه پروردگار تو
لِلَّذِیْنَ عَمِلُوا السُّوْٓءَ مر آنانرا که گناه کردند بِجَهَالَةٍ بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثُمَّ تَابُوْا پس باز گشتند بخدای مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ
از پس آن عمل بد وَاَصْلَحُوْٓا و بصلاح آوردند کار خود را اِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه آفریدگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُوْرٌ هر آئینه آمرزنده است

مر آن گناه را بسبب توبه رَّحِيمٌ ○ مهربانست که قبول میکند توبه را از بندگان اِنَّ اِبْرٰهِيْمَ بدرستیکه ابراهیم خلیل جلیل ست كَانَ اُمَّةً بود امتی ع
یعنی جامع کمالات و فضائل بود که یافته نشدی مجموعه آن الاستغراق در شخاص بسیار شعر لیس من الله بمستنکر + ان یجمع العالم فی واحد + جامع تو یگانه
مرسے ذات تو هست + مجموعهٔ آثار کمالات همه + گویند پیش از القای وحی در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی نبود پس او تنها امتی بوده قَانِتًا لِّلّٰهِ فرمانبردار
مر خدا را و قائم بامر او حَنِيْفًا مائل از ادیان باطله بدین حق وَلَمْ يَكُ و نبود مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ○ از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش ست بود شَاكِرًا
سپاس دارنده لِّاَنْعُمِهٖ ط مر نعمتهاے خداے را اِجْتَبٰىهُ برگزید خدای مر او را به نبوت وَهَدٰىهُ و راه نمود و را در دعوت بخدای تعالی اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ○
براه راست که طریق توحید ست وَاٰتَيْنٰهُ فِى الدُّنْيَا و دادیم او را در دنیا حَسَنَةً ط نیکوئی که ذکر جمیل ست یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب
ملل او را دوست دارند و برو ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت پناه صلعم از نسل اوست یا آنکه صلوٰة برو مقرون بصلوٰة سید عالم ست صلعم + اللهم صل علی محمد و علی
آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم + وَاِنَّهٗ و بدرستیکه ابراهیم فِى الْاٰخِرَةِ دران سرای لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ ○ از شایستگان است مر درجات
عالیه را امام ماتریدی رح فرموده که حسنه او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثُمَّ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ پس وحی کردیم بتو اَنِ اتَّبِعْ آنکه پیروی کنی
در توحید مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا ط ملت ابراهیم را که مائل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت او بحق چنانچه او برفق و مدارا او ایراد دلائل یکی بعد از
دیگرے و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت مینمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع ست پس اتباع آن حضرت صلعم مر ابراهیم را
بسبب آن بود که بعد از و مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم + انا اکرم الاولین والآخرین علی الله + مقرر ست که آنحضرت صلعم از همه انبیا افضل و
اکمل ست و نصیب او در تفضیلت از مجموع صفیا اجزل و اشمل بیت تو اصلی و باقی طفیل تو اند + تو شاهی و مجموع خیل تو اند + وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ○
و نبود ابراهیم ع از جمله شرک آرندگان تعریض کفار قریش ست که میگفتند با کیش پدر خود ابراهیم ع داریم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی ع را که بنی اسرائیل را
بگو تا روز جمعه از اشتغال مهمات بر طرف شده بپرستش حق نمایند چون زبان بدیشان رسیده اند کے قبول کردند و بسیارے سرکشی نمودند و میان ایشان نیز
اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار می کنیم که حق سبحانه و تعالی دران روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بران رفتند که یکشنبه
اولی ست زیرا که دران روز ابتدا آفرینش خلق کرده خداوند تعالے بشامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه برایشان فرض کرده و دران باب تشدیدے
عظیم فرموده چنانچه می گوید اِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت عَلَى الَّذِيْنَ اخْتَلَفُوْا
بر آنانکه اختلاف کردند فِيْهِ ط دران روز و تعظیم سبت آن بود که در وکسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق
ننمایند و این تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان و در زاد المسیر آورده که آن روز حضرت موسی ع شخصے را دید که متاعے را برداشته جائی می برد بفرمود
تا گردنش بزدند و نعشش را در محلی بیفگندند که مرغان مردار خوار چهل روز از اجزاء جثهای او میخوردند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَيَحْكُمُ هر آئینه
حکم خواهد کرد بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فِيْمَا كَانُوْا دران چیزے که بودند که از سرکشی و جهل فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ ○ دران خلاف
میکردند یعنی روز مقرر برای عبادت در تبیان فرموده که از حضرت صلعم نقل کرده اند که خدای تعالی عبادت روز جمعه نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان دران
اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نمود + فلنا الیوم ولليهود غدا وللنصاری بعد غد + اُدْعُ بخوان ای محمد خلق را اِلٰى سَبِيْلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود
بِالْحِكْمَةِ بسخنی محکم یعنی دلیلے که حق را ثابت و شبهه را زائل گرداند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و به پندے نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است
وَجَادِلْهُمْ و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ ط براهی که آن نیکوترست یعنی برفق و خوشخوئی و ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند
که حکمت برای دعوت خواص ست و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه رشف آورده که طرق ثلثه دعوت

اشارت ست بمناهج ثلثه وصول یعنی حقیقت وطریقت وشریعت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بیواسطه از حق حاصل آید وشریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود وطریقت رعایت ادبست در طریق سلوک و بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت وآن موهبت جزیل بیواسطه جبرئیل ع فائض شده وحقیقت عبارتست از کرامتی که خلق را دران مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بسور حقیقت مناسب ست دوم باب موعظه حسنه وتخصیص آن بعلم طریقت که مبتنی بر مراعات ادب ونیکوئی ومحافظت جانب رفق وخوشخوئی ست اولی مینماید سوم باب مجادله بالتی هی احسن وآن مختص براه شریعت ست که مبنای آن بر تکلیف احکام وبیان اوامر حلال وحرام ست وتبیین وتوضیح آن بشواهد وبراهین محتاج بحجج ودلائل مفتقر وازین کلام حقائق نظام کمال دعوت سید انام صلعم وشمول آن مر طوائف خواص وعوام را معلوم ومفهوم میگردد واز سخنان شیخ عطار قدس سره است **نظم** نور او چون اصل موجودات بود ❊ ذات او چون معطی هر ذات بود ❊ وجب آمد دعوت هر دو جهانش ❊ دعوت ذرات پیدا ونهانش ❊ اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او دانا ترست بِمَنْ ضَلَّ بانکس که گمراه شد عَنْ سَبِيْلِهٖ از راه حق که اسلام ست وَهُوَ اَعْلَمُ واو دانا ترست بِالْمُهْتَدِيْنَ ۝ براه یافتگان وبر تو که محمدی صلعم غیر از دعوت بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم روز حرب احد سید الشهداء حمزه را رض مثله کرده دید بغایت محزون گشت وفرمود که بخدای سوگند که اگر ظفر دهد مرا خدای برایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیت فرستاد که وَاِنْ عَاقَبْتُمْ واگر عقوبت کنید یا داش کسی را که بشما عقوبت کرده است فَعَاقِبُوْا پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهٖ ط بمانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی ایشان یکی را از شما مثله کرده اند شما و برابر آن یکی را مثله کنید نه هفتاد را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ واگر صبر کنید واز عقوبت ایشان بگذرید لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصّٰبِرِيْنَ ۝ هر آینه آن صبر بهترست مر صابران را از انتقام وقمع منظر سجایای مضمر عبرت از ثنای خدای برایشان برانکه صابرانند آورده اند که آنحضرت بعد از نزول این آیت ترک عقوبت فرموده کفاره سوگند داد وَاصْبِرْ وشکیبا شو در انچه روز احد بتو رسید وَمَا صَبْرُكَ ونیست شکیبائی تو اِلَّا بِاللّٰهِ مگر بتوفیق وعون خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ واندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ فِيْ ضَيْقٍ ومباش در تنگدلی مِّمَّا يَمْكُرُوْنَ ۝ از انچه سگالند از بدی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بنصرت ومعونت مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا با آنانست که پرهیز کردند از شرک ومعصیت وَّالَّذِيْنَ هُمْ مُّحْسِنُوْنَ ۝ع وآنانکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان ومخلصان وگفته اند تقوی اشارتست بتعظیم امر خدای واحسان عبارتست از شفقت بر خلق خدا ومدار کار اسلام وایمان بدین دو صفت است **نظم**

زهی ابن خاطر مردم شود شاد ❊ بتقوی خانه دین گردد آباد ❊ بسوی این صفت گر ره تابی ❊ رهنمای خلق وخالق هر دو یابی ❊

ع ۱۶

سورة بنی اسرائیل مکیة وهی مائة واحدی عشرة آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

سُبْحٰنَ الَّذِيْٓ پاکی وبی عیبی آنرا ست که بجهت کرامت اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ ببرد بنده خود را که محمد است لَيْلًا شبی یعنی در بعضی از شب مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه ام هانی چه مکه وحرم او همه مسجد ند اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس الَّذِيْ بٰرَكْنَا آن مسجدی که برکت کردیم حَوْلَهٗ بر گرد اگرد او که ارض شام است هم برکت دینی که او مهبط وحی ومعبد انبیای ع سابقیم وهم برکت دنیاوی که اورا محفوف گردانیدیم باشجار وانهار در نیما ی میوه زواخر بهشت وازنانی پس بدانجا محمد صلعم برد

ببردیم لِنُرِيَهُ تا بنمائیم او را مِنْ آيَاتِنَا از دلائل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیای ع را دیده وقوف بر مقامات
ایشان حاصل کرد و بر عجائب و غرائب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول
است یا ربیع الآخر یا رمضان یا شوال و اشهر بیست و هفتم ست از رجب و رفتن آنحضرت ص از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافرست
و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبهٔ قرب باحادیث صحیحهٔ مشهوره که قریب ست بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع است **مثنوی**
تا بمعراج نبی وا فرست ◆ هر که منکر نیست بدین کافرست ◆ دستگه سلطنت این وصال ◆ نیست بپا مردی خیل خیال ◆ عقل چه داند چه مقامست این
عشق شناسد که چه دام ست این ◆ معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت ص بجسد و روح بوده معاً در بیداری واقع شده و آنانکه درین قصه نقل جسد را
مانع دانند از صعود ارباب بدعت اند و منکر قدرت **بیت** آنکه سرشت تنش از جان بود ◆ سیر و عروجش بتن آسان بود ◆ و دران شب جبرئیل ع
با جوقی از ملائکه ع آمده و آن حضرت را بمسجد الحرام برده از حجرهٔ ام هانی رض و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته باندک فرصتی به بیت المقدس
رسانید **نظم** شبی رخ تافته زین دیر فانی ◆ بخلوت در سرای ام هانی ◆ رسیدش جبرئیل از بیت معمور ◆ براق برق سیر آورده از دور ◆
قوی پشت و گران سیر و سبک خیز ◆ براندن دور بین وقت شدن تیز ◆ و روایت صحیح آنست که حضرت رسالت پناه ص در بیت المقدس انبیا و
ملائکه را دید و ایشان را امامت کرده از صخره بمعراج برآمد بر براق یا بر پر جبرئیل ع و در آسمان اول آدم ع را و در دوم عیسی و یحیی ع و در سوم یوسف ع
و در چهارم ادریس ع و در پنجم هارون ع و در ششم موسی ع و در هفتم ابراهیم ع را دید و بر ایشان سلام کرد جواب بر وجه اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور
و حوض کوثر و نهر الرحمة بنظر وی در آمد و جبرئیل ع نزدیک حجاب نور از مرافقت وی باز ایستاد و گفت ◆ لو دنوت انملة لاحترقت ◆ **بیت**
چنان گرم در تیه قربت براند ◆ که در سدره جبریل ازو باز ماند ◆ و از آنجا تنها حجاب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار باز ماند پس رفرف
سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت از حضرت حق خطاب ادن منی ◆ شنید و هر نوبت آنحضرت ص را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر بستر دنی نهاد و از آنجا
بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص ◆ فکان قاب قوسین او ادنی ◆ در آمده اسرار ◆ فاوحی الی عبده ما اوحی ◆ استماع فرمود **نظم** کلام سرمدی بی نقل
بشنید ◆ خداوند جهان را بی جهت دید ◆ بدید انچه از حد دیدن برون بود ◆ مپرس از ما ز کیفیت که چون بود ◆ و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ص ثنای الهی
بکلمات ◆ التحیات لله و الصلوات و الطیبات ◆ بجا آورد و باکرام ◆ السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته ◆ مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت
خود را داخل ساخته فرمود که ◆ السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ◆ **بیت** چو کرده وعدهای لطف در گوش ◆ نکرده امت خود را فراموش ◆ و در حین رجعت
بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آنرا بنظر وی در آوردند و پنج نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه معظمه شده
کاروانهای قریش را دید و مدت این سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بود **نظم** راه ز اندازه برون رفته ◆ پی نتوان برد که چون رفته ◆ عقل درین واقعه حاشا کند
عشق نه حاشا که تماشا کند ◆ آورده اند که چون بامداد همین شب قصهٔ معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانهای
بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشت از هر چه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصریح با ایشان گفت
و آنرا که مدد توفیق رفیق طریق نبود در انکار و تکذیب افزود والقصه حق سبحانه آنحضرت ص را بمعراج برد تا آیتهای ملک و ملکوت به بیند و خبر آن بعالمیان
رساند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر ظاهر گردد و منافق از موافق ممتاز شود اِنَّهُ بدرستیکه خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا سخنان کفار را
در تکذیب الْبَصِيرُ بینا باحوال مومنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مستمع و مبصرست یعنی شنوانید محمد ص را کلام خود و بنمود او را آیات قدرت
بر دوام خود و بعضی ضمیر را عائد بدان حضرت ساخته اند در نفحات الانس مذکورست که بدرستیکه محمد ص شنوا بود مر آنچیز را که بدان خطابش کردند و بینا بود مر آن چیزی را که

بوسے نموده‌اند و در بحر الحقائق آورده که نموده‌ایم او را از آیاتی که مخصوص است بجلال و جمال ما ❊ انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا ❊ نظم چو در مکتب بی نشانی رسید ❊
چه گوییم که آنجا چه دید و شنید ❊ ورق در نوشتند و گم شد سبق ❊ شنیدن بحق بود و دیدن بحق ❊ و چون در مرآت الصفا فی المعجزات المصطفی قصه معراج
بر سبیل استقصا آورده‌ایم و نکات و دقائق و حقائق عروج و نزول و ادله قاطعه بر اثبات آن و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده‌ایم اینجا بسبب
اطناب منطوی ساخته رجوع نموده شد بتفسیر الله علیم خبیر وَآتَيْنَا و دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی ع را توریت وَجَعَلْنَاهُ و ساختیم کتاب یا موسی را
هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر فرزندان یعقوب را و گفتیم مر ایشان را أَلَّا تَتَّخِذُوا آنکه فرا مگیرید مِنْ دُونِي بجز من وَكِيلًا ○
پروردگاری که مهم خود بوی گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای ذریت آن کسی که برداشتیم او را در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح ع مراد سام است که ابراهیم ع که جد بنی اسرائیل است
از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگزارید إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه نوح ع بود عَبْدًا شَكُورًا ○
بنده سپاسدارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدای را شکر گفتی این ترغیب مر ذریت او را در اقتدای بدو در شکر نعمت
الهی که مؤدی بمزید است ❊ لئن شکرتم لازیدنکم ❊ وَقَضَيْنَا و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ
در توریت و بیان کردیم که بخدای که شما لَتُفْسِدُنَّ هر آینه فساد میکنید و تباهی از شما پدید آید فِي الْأَرْضِ در زمین شام مَرَّتَيْنِ دو بار فساد اول
ایشان مخالفت احکام توریت بوده و ناشنیدن امر ارمیاء که پیغمبر ایشان بوده و فساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی عم حق سبحانه ایشان را خبر داده که شما
دو نوبت فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا ○ بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود
بآفریدگاری من فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده عقاب فساد اول از آن هر دو بَعَثْنَا برانگیزیم و مسلط کنیم عَلَيْكُمْ
بر شما عِبَادًا لَنَا بندگانی که ما را هستند اضافت خلق است نه اضافت مدح چه مراد بخت نصر است بقول اصح و گفته‌اند جالوت بوده یا سنحاریب بابلی
عمالقه پس در صفت آنها میگوید أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت و میاطی گفته که مهیب باشند آواز های ایشان چون رعد و چشمهای
ایشان چون برق فَجَاسُوا پس درآیند خِلَالَ الدِّيَارِ در میان سراهای شما برای قتل و غارت و اسر وَكَانَ و هست این حکم وَعْدًا مَفْعُولًا ○
وعده کرده شده یعنی لابد است از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا پس بازگردانیدیم لَكُمُ الْكَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت
کردند و مغلوب و مقهور سازید ایشان را وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالها از هر نوع وَبَنِينَ و بزیادتی پسران وَجَعَلْنَاكُمْ و سازیم شما را
أَكْثَرَ بیشتر از بیشتر نَفِيرًا ○ از روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بود دید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت نمودن إِنْ أَحْسَنْتُمْ
اگر نیکویی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نیکویی کرده باشید بانفسها خود چه ثواب آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا و اگر بدی کنید پس وبال آن بنفس
شما باشد و بس و در مدارک از مرتضی علی رض نقل میکنند که من هرگز با کسی نیکویی نکرده‌ام و بدی نیز بکسی نرسانیده پس این آیت خوانده‌اند یعنی هر چه میکنیم
با خود میکنم بیت در جهان گر نیک و گر بد کرده‌ام ❊ هر چه کردم جمله با خود کرده‌ام ❊ فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده عقاب
نوبت دیگر یعنی فساد دوم و بین الفسادین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را ابتعثنا یعنی
ططوس رومی و قوم او را برانگیزیم لِيَسُوءُوا تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازد وُجُوهَكُمْ رویهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پدید آکند و حفص بجمع
میخواند تا آن قوم رویهای شما را بد سازند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا درآیند به بیت المقدس كَمَا دَخَلُوهُ چنانچه درآمدند درو أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی
همچنانکه اول لشکر بخت نصر درآمدند و مسجد را خراب کردند لشکر ططوس نیز درآیند وَلِيُتَبِّرُوا و تا هلاک کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شدند بران
تَتْبِيرًا ○ هلاک کردنی و درین قصه اختلاف بسیار است و هر مفسری نقلے کرده و رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر در معانی القصص عن آن از کتبی که از اخبار انبیاء ع

نوشته‌اند چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلیمان و او مردی ضعیف حال اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت او بسته
متوجه آن صوب شدند اول سنحاریب ملک موصل بیامد و متعاقب او سلیمان پادشاه آذربایجان رسید و هر دو تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند
آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای محاربت از صرصر مخاصمت بموج در آمد **نظم** سپهداران سپه در هم فگندند • حصاری مرگ در
عالم فگندند • ز پیکان عالمی را ژاله بگرفت • ز خون روی زمین را لاله بگرفت • عاقبت سطوت هیبت الٰهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم
گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره پادشاه روم و ملک صقالبه و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار که همه تیغ زن و نیزه گذار
بر در بیت المقدس جمع شدند و چون ترتبه سلطنت شرکت بر نتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده بلشکر آرائی و نبرد آزمائی قیام و اهتمام نمودند **بیت**
در افتادند همچون شیر غران • بگرز و نیزه و شمشیر بران • بنی اسرائیل دعای • اللهم اشغل الظالمين بالظالمين واخرجنا من بينهم سالمين
غانمین • آغاز کردند و نکبای نکبت غبار ادبار بر دیدهٔ آن خاکساران پاشید هزیمت را غنیمت دانسته دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند
بیت نه جای قرار و نه جای ستیز • نهادند ناکام رو در گریز • اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیلیان افتاد و چون غنیمت پنج لشکر عظیم
در حوزهٔ تصرف در آوردند • بحکم ان الانسان ليطغى ان راه استغنى • سر تجبر از گریبان عصیان برآورده و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده
حکم توریت را بر طرف نهادند هر چند ارمیا پیغمبر ع ایشان را پند داد و گفت از آنچه در توریت مقرر شده و این فساد اول ست مکنید و خود را
در معرض سخط الٰهی میارید نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنحاریب بود و بعد فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت
تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرد و توریت را بسوخت و هفتاد هزار کس را از بنی اسرائیل بنده گرفت و این عقوبت
اول بود بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود و از این حال خبر یافته مال بسیار برگرفت و سی هزار بنا و سائر عمله با خود آورد و
سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد و دیگر باره بنی اسرائیلیان خوشوقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد
باز سوء این مخالفت از نهاد ایشان سر بر زد و یحیی معصوم ع را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی کردند عقوبت دوم در رسید و طرطوس رومی بر ایشان
غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کردند و آنچه خزانهای ایشان را بغارت بردند و حق سبحانه در توریت بعد از وعدهٔ این دو عقوبت بدیشان گفته بود
عَسٰى رَبُّكُمْ شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق ست اَنْ يَّرْحَمَكُمْ آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را
منعم سازد وَاِنْ عُدْتُّمْ و اگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی عُدْنَا باز گردیم تا نوبت سوم به عقوبت دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و دیگر گردانیدیم
دوزخ را لِلْكٰفِرِيْنَ برای ناگرویدگان حَصِيْرًا زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سوم
عود کردند بتکذیب حضرت رسالت پناه ص بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ بدرستیکه این قرآن يَهْدِيْ راه نماید
لِلَّتِيْ هِيَ اَقْوَمُ براهی که آن راست است و پاینده‌تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِيْنَ و مژده میدهد قرآن مر گروندگان
الَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ الصّٰلِحٰتِ آنان را که می کنند عملهای شایسته اَنَّ لَهُمْ آنکه مر ایشان راست اَجْرًا كَبِيْرًا مزدی بزرگ یعنی بهشت
وَّاَنَّ الَّذِيْنَ و هم بشارت میدهد مومنان را بآنکه آنانکه لَا يُؤْمِنُوْنَ نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای آخرت اَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم
برای ایشان عَذَابًا اَلِيْمًا عذابی بالم یعنی آتش دوزخ پس مومنان را دو بشارت ست ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان وَيَدْعُ ع
الْاِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و خدا را میخواند در وقت غضب بِالشَّرِّ ببدی بر نفس و اهل و مال خود دُعَآءَهٗ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او بنیکوئی مراد نضر
بن حارث ست که عذاب را از خدا تعالی بدعا میخواست که • امطر علينا حجارة من السماء • وَكَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی عَجُوْلًا شتابکننده

وقف لازم

در دعای تأمل و در عاقبت آن یا تعجیل وار و در انقلاب از حالی بحالی نه در سرا تحمل وار و نه در ضراء در گرانشکیباست و نه در سرا وَجَعَلْنَا الَّیْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را اٰیَتَیْنِ دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَآ پس محو کردیم اٰیَةَ الَّیْلِ آیتے را که شب ست یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَآ اٰیَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتے را که روز ست مُبْصِرَةً روشن که در و همه چیز به بینند لِّتَبْتَغُوْا تا طلب کنید در روشنی فَضْلًا مِّنْ رَّبِّكُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته اند آیت روز آفتاب ست و آیت شب ماه و محو آیت شب نقصان نور ماه ست از بدریت تا محاق و در لباب از ابن عباس رض روایت میکند که پیش ازین آفتاب و ماه در نور شبیه یکدیگر بودند و بدین سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل ع را فرستاد تا پر خود را بروے ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی این آیت بدین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما روزها بی اکتساب معاش خود بروید وَلِتَعْلَمُوْا و تا بدانید از اختلاف و حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِیْنَ شمار سالها وَالْحِسَابَ ط و حساب آجال و مواسم اعمال وَكُلَّ شَیْءٍ و هر چیزے را که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فَصَّلْنٰهُ بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته ایم تَفْصِیْلًا ○ بیان کردنی وَكُلَّ اِنْسَانٍ و هر آدمے را خواه مومن و خواه کافر اَلْزَمْنٰهُ الزام کردیم او را طٰٓئِرَهٗ عمل او و یعنے آنچه تقدیر کرده اند در روز ازل از کردار او و لازم ساخته ایم فِیْ عُنُقِهٖ ط در گردن او یعنے او را چاره نیست ازان و او ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق ست و در زاد المسیر از مجاهد رح نقل میکند که هر مولودی را کتابی ست از گردن او آویخته و در انجا نوشته که شقی ام سعید و بعضے برانند که اعراب بر بدین مرغ از راست یا چپ تفاول میکرده اند از جانب یمین نشانه یمن میگرفته اند و طرف شمال را نسبت بشامت میداده اند پس اینجا استعاره کرده است طائر را بانچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طائر آن کتابست که روز قیامت پران پران بدست بنده آید و معانی فی عنقه آنست که عمل آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهٗ و بیرون آریم برائے هر آدمی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز قیامت كِتٰبًا نوشته که صحیفه عمل اوست یَّلْقٰىهُ مَنْشُوْرًا ○ به بیند آن کتاب را باز کشاده بدست در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او در پیچند و چون مبعوث شود باز کشاده بدست او دهند و گویند اِقْرَاْ كِتٰبَكَ ط بخوان نامه اعمال نوشته خود را و دران روز همه آدمیان خواننده خواهند بود و خطاب با هر یک خواهد رسید که نامه که خود املا کرده بخوان كَفٰى بِنَفْسِكَ الْیَوْمَ بس است نفس تو امروز عَلَیْكَ حَسِیْبًا ○ بر تو شمار کننده یعنی خود به بین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی عمر بن خطاب رض فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک اعمال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل و در کشف الاسرار فرموده که پدری پسر خویش را گفت امروز هر چه با مردم گوئی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملے که کنی تا نماز شام با من بگو و حرکات و سکنات خویش همه با من عرض کن آن پسر تا نماز شام بکلفت تمام یک روزه گذار و گفتار خویش را با پدر باز گفت پدر روزی دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم بدین صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر گفت که من ترا درین کار بندی داوم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نباشی و تشوی که ترا طاقت دادن حساب یک روزه با پدر نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد

نظم

تو نمیدانی حساب صبح و شام ۞ پس حساب عمر چون گوئی تمام ۞ زین عملهای نه بر نهج صواب ۞ نیست جز شرمندگی وقت حساب ۞

مَنِ اهْتَدٰى هر که راه یابد و براه راست رود فَاِنَّمَا یَهْتَدِیْ پس خبر نیست که راه می یابد لِنَفْسِهٖ ج برائے نفع خود یعنی راه یافتن او را نجات خواهد داد و بس وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد فَاِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا ط پس خبر نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی گمراهی او او را هلاک خواهد کرد و بس وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد هیچ نفس بردارنده وِّزْرَ اُخْرٰى ط گناه نفس دیگر ولید مغیره کافر را می گفت متابعت من کنید من گناه شما را بردارم حق سبحانه میفرماید که هیچ نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِیْنَ و نیستیم عذاب کننده قومی حَتّٰى نَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزیم و بفرستیم رَسُوْلًا ○ فرستاده بدیشان تا ایشان را

بر راه رست خوانده وحجت برایشان لازم کند وَاِذَآ اَرَدْنَآ و چون خواهیم اَنْ نُّهْلِكَ قَرْيَةً آنکه هلاک گردانیم اهل شهری یا دیهی را اَمَرْنَا بسیار گردانیم
مُتْرَفِيْهَا متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران وسرکشان آن شهر را بفرمان برداری بزبان رسولی که مبعوث بدیشان است فَفَسَقُوْا پس ایشان از سخن رسول
بیرون روند وتمرد کنند فِيْهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ براهل آن دیه کلمهٔ عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند
فَدَمَّرْنٰهَا پس از بنیاد برکنیم ایشان را وخراب سازیم منازل ایشان را تَدْمِيْرًا خراب کردنی واز بنیاد برکندنی وَكَمْ اَهْلَكْنَا وچه بسیار هلاک کردیم
مِنَ الْقُرُوْنِ از اهل قرنها مِنْۢ بَعْدِ نُوْحٍ از پس نوح چون قوم عاد وثمود وامثال آن قرنی صد وبیست سال است یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن
درنگذرد وَكَفٰى بِرَبِّكَ وبسنده است پروردگار تو بِذُنُوْبِ عِبَادِهٖ بگناه بندگان خود خَبِيْرًا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بَصِيْرًا ○
بینا که خطیات آشکارای ایشان را بیند آورده اند که منافقان در غزوات با مومنان بیرون میرفتند وغرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت
حق سبحانه فرمود که مَنْ كَانَ هر که باشد از روی خساست همت يُرِيْدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت ولذت او را عَجَّلْنَا لَهٗ شتابانیم
برای او فِيْهَا در دنیا مَا نَشَآءُ آنچه ما خواهیم از نعمتها لِمَنْ نُّرِيْدُ از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا لَهٗ جَهَنَّمَ پس آماده کنیم
برای او دوزخ را در آخرت يَصْلٰىهَا درآید بدوزخ مَذْمُوْمًا نکوهیده مَّدْحُوْرًا ○ رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ وهر که خواهد
آخرت یعنی بهشت را وَسَعٰى لَهَا وبشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال آنکه او مومن
باشد بایمان خالی از شائبهٔ شرک فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت وسعی در اعمال نیکو با ثبوت ایمان كَانَ سَعْيُهُمْ
هست شتافتن ایشان مَّشْكُوْرًا ○ مقبول وپسندیده نزدیک خدای كُلًّا هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا وجویندگان
عقبی اند نُّمِدُّ امداد کنیم وعطا دهیم هٰٓؤُلَآءِ آن گروه را که بمقدار کفایت وَهٰٓؤُلَآءِ وآن گروه را بقدر همت یعنی هیچکدام را محروم
نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ از عطای آفریدگار تو وَمَا كَانَ ونیست عَطَآءُ رَبِّكَ عطای پروردگار تو مَحْظُوْرًا ○ منع کرده وبازداشته
از مومن وکافر مومن را در هر دو سرای وکافر را همین در دنیا اُنْظُرْ بنگر بدیدهٔ اعتبار که از روی حکمت كَيْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی دادیم بَعْضَهُمْ
بعضی آدمیان را عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت است در آن وجمعی را نه یا تفضیل دادیم برخی را که طالب آخرت اند
بتوفیق بر برخی که جویندهٔ دنیا اند وَلَلْاٰخِرَةُ وهر آینه آن سرای اَكْبَرُ دَرَجٰتٍ بزرگتر است از روی درجات وَّاَكْبَرُ تَفْضِيْلًا ○
وبزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است واز درجه تا بدرجه برتر از ما بین زمین وآسمان مسافت
باشد وتفاوت دوزخ بدرکات است واز درکه تا بدرکه زیرتر از همین مقدار بعید خواهد بود لَا تَجْعَلْ فرا مگیرای آدمی مَعَ اللّٰهِ با خدای اِلٰهًا اٰخَرَ
خدای دیگر فَتَقْعُدَ پس بنشینی در دوزخ جاودان مَذْمُوْمًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَّخْذُوْلًا ○ فرو گذاشته یعنی محروم ع ۲
از همه نیکوییها وَقَضٰى رَبُّكَ وحکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان اَلَّا تَعْبُدُوْٓا آنکه مپرستید اِلَّآ اِيَّاهُ مگر او که خداوند بحق است چه عبادت
غایت تعظیم است ونشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد وَبِالْوَالِدَيْنِ ودیگر آنکه نیکویی کنید با پدر ومادر اِحْسَانًا نیکویی کردنی عبادت خود را
باحسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب قریب اند مر وجود وتربیت اولاد را اِمَّا يَبْلُغَنَّ اگر برسد عِنْدَكَ الْكِبَرَ نزدیک تو بزرگسالی
وکبرسن اَحَدُهُمَآ یکی از ایشان اَوْ كِلٰهُمَا یا هر دو ایشان یعنی بر سند تا پیر شوند ومحتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ لَّهُمَآ اُفٍّ
پس مگو مر ایشان را اُف وآن کلمهٔ زجر است چون کسی از چیزی تنگ آید یا بر وگران آید یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه می گوید حق سبحانه فرمود
که این کلمه مر ایشان را مگو یعنی از ایشان تنگ میا وصحبت ایشان را گران مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا وبانگ بر ایشان مزن وسخن ایشان را جواب درشت باز مده

وَقُلْ لَّهُمَا و بگو مر ایشانرا قَوْلًا كَرِيمًا ۝ سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان وگفته‌اند که با ایشان چنان سخن گوئی که بندهٔ گنهکار عاجز
با خواجهٔ خشمناک درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرو گیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان تکبر و تیزرگی مکن بلکه ملائمت و تلطف پیش آر
مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دیروز محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز محتاج تو اند در خدمت و تقویت وَقُلْ رَّبِّ ارْحَمْهُمَا
و بگوای پروردگار من ببخشای بر ایشان كَمَا رَبَّيٰنِي همچنانکه پروردند مرا صَغِيرًا ۝ در حالتیکه خرد بودم و حقیقت دعای رحمت از ولد در حق والدین
آنست که اگر مومن اند ایشان را ببهشت رسان و اگر کافر اند راه نمای باسلام و ایمان و خوشنودی حضرت الٰهی برضای والدین بازبسته است من رضی عنه
والداه فانا عنه راض • پس سوابق حقوق ایشان را بلواحق عقوق پیش نباید رفت **مثنوی** آنکه تنت پارهٔ از جان اوست • قطرهٔ از چشمهٔ حیوان
اوست • آب از و دیده نهال برت • شیر از و خورده لبان ترت • زو چو بشیریت فتوت بود • خونش خورانی چه مروت بود • رَبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما
دانا ترست بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بانچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان إِن تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی
کنندگان بمادر و پدر فَإِنَّهُ كَانَ پس بدرستیکه خدای هست لِلْأَوَّابِينَ مر توبه آرندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او
غَفُورًا ۝ آمرزنده وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ و بده خداوند خویشی را حَقَّهُ آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او امام اعظم رح فرموده که حق
اقارب آنست که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی وگفته‌اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول اند ص و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان
از انچه حق سبحانه بدیشان مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که امام علی ابن حسین رض مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود
که در سورهٔ بنی اسرائیل نخوانده که • وآت ذا القربی حقه • مرد جواب داد که خوانده ام و گویا شما اهل آن قرابت اید که خدای امر کرده است باعطای حق شما امام فرمود
که آری اهل آن قرابت ماییم وَالْمِسْكِينَ و بده درویش را وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذری را حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراگنده
مساز مال خود را در انچه نشاید تَبْذِيرًا ۝ پراگنده ساختنی مجاهد رح فرموده که اگر برابر کوه احد زر در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه
در باطل خرج نمایند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستیکه اسراف کنندگان كَانُوا هستند إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ برادران شیطان
یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب هر کرا التزام عادت قومی کند و متابعت مو ایشان نماید گویند هو اخوهم آورده اند که کفار مکه اموال خود را
بریا و سمعه خرج میکردند و جهت یک مهمان شتران متعدده میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند در تضییع اموال امثال برادران و كَانَ الشَّيْطَانُ
و هست دیو لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را كَفُورًا ۝ منکر یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خبرست که بلال و صهیب و خباب و جبر رض از فقرای
صحابه رض در بعضی از اوقات از حضرت رسالت پناه ص چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت ص از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی آیت آمد
وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی که مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا از نزدیک پروردگار خود میامیدی
او را فَقُل لَّهُمْ پس بگو مر ایشان را قَوْلًا مَّيْسُورًا ۝ سخنی نرم و نیکو و یا دعا کن برای ایشان بآسانی کشیدن بار فاقه و فقر یا وعده ایشان را
بنیکوئی آورده اند که بعد از نزول آیت چون از آن حضرت ص چیزی طلبیدند و حاضر نبودی فرمودی • یرزقنا الله وایاکم • و در اسباب نزول آمده که سلمه
با بیوه دیگر در بستند و مضمون رهن آنکه حضرت رسالت پناه ص از موسی کلیم سخی ترست و سخاوت موسی ع آن بود که سائل را رد نکرد بچیزی که از وی فاضل
بوده یا بسخن خوش او را خوشنودی ساخت القصه از جهت آزمایش شخصی دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد و دخترک آمد و گفت یا رسول الله
مادر من از شما پیراهنی می طلبد حضرت فرمود زمانی تا زمان برسد تو ساعتی دیگر باز آی دخترک بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیراهنی می طلبد
که در بر شماست حضرت بحجره در آمد و پیراهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه بنشست بلال قامت صلوة کشید و یاران منتظر خروج آنحضرت ص

بود بندو آنحضرت بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیت آمد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ و مساز دست خود را مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ بربسته بگردن خود تا بدان
توانا باشی بر بستن دست کنایت است از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و مگشای دست خود را كُلَّ الْبَسْطِ همه گشادن تبسط ید عبارت از عطا و کل البسط اشارت
به اسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ مَلُومًا پس بنشینی ملامت کرده شده مَّحْسُورًا ○ درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال میفرماید در صفت سخا و اظهر فیمن
لولد تقصیر و تبذیر است منع میکند و در مجمع البحرین از ابو توصی قطعه در معنی این آیت آمده و هی هذه قطعه مبند از سر امساک دست در گردن ✦
که خصلتے ست نکوهیده پیش اهل سخا ✦ مکن بجانب اسراف نیز چندان میل ✦ که هر چه هست بیکدم کنی ز دست رها ✦ چو در میانه این هر دو راه چندانی
تفاوت است که از آفتاب تا بسما ✦ پس احتیاط وسط است در جمیع امور ✦ بدان دلیل که خیر الامور اوسطها ✦ إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو
يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَن يَشَاءُ برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که ارادت او اقتضا میکند این بسط و قبض از محض حکمت
ع ۴ و کسے زهره اعتراض ندارد إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه او هست بِعِبَادِهِ بمصالح بندگان خود خَبِيرًا بَصِيرًا ○ دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید أَوْلَادَكُمْ
فرزندان خود را خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از ترس درویشی نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ ما روزی میدهیم ایشان را وَإِيَّاكُمْ و شما را پس غم روزی ایشان مخورید
مصرع که هر کس که او جان دهد نان دهد إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستیکه کشتن ایشان كَانَ هست خِطْئًا كَبِيرًا ○ خطای بزرگ چه مشتمل است
بر قطع نسل و انقطاع نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید إِنَّهُ بدرستیکه زنا كَانَ فَاحِشَةً هست عملی زشت
وَسَاءَ سَبِيلًا ○ و بدراهیست در تفسیر زاهدی آورده که راه گبران و مغانست وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید النَّفْسَ الَّتِي آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ
حرام کرده است خدای قتل او را و آن اهل ایمان اند و ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشتن إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص برو لازم شود
یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان وَمَن قُتِلَ و هر که کشته شود مَظْلُومًا در حالتیکه ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستیکه
ما دادیم لِوَلِيِّهِ مر وارث او را که بعد از قتل متولی امر اوست سُلْطَانًا تسلطی و توقی که قصاص کند قاتل را یا دیت بستاند فَلَا يُسْرِف پس باید که
ولی اسراف نکند فِّي الْقَتْلِ در کشتن آنکه قصاص برو لازم شده یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی
وارث قاتل او را نکشتے بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه از آن نهی فرمود باید که ولی غیر قاتل را نکشد إِنَّهُ بدرستیکه ولی
كَانَ مَنصُورًا ○ هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امرا و حکام وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و در ان
تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي مگر بدان طریقه که شرعا و عرفا هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند و ربح او وسیله
معاش او نشیند و این معنی را التزام نمائید حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا وقتیکه برسد یتیم بنهایت قوت یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد برو ظاهر باشد وَأَوْفُوا
بِالْعَهْدِ و وفا کنید بعهدی که بسته است خدای با شما از تکالیف شرعیه یا به پیمانی که با یکدیگر می بندید إِنَّ الْعَهْدَ بدرستیکه صاحبان پیمان
كَانَ مَسْئُولًا ○ هست سوال کرده شده یعنی او را از نقض آن و وفا بدان خواهند پرسید سلمی نقل آورده که خدای را عهدهاست بر جوارح آدمی
بملازمت آداب بر نفس و بادای فرائض و بر دل بخوف و خشیت و بر روح و بر آنکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او بآنکه مشاهده ما سوی نکند و او از هر عهدی
خواهد پرسید مصرع تا کسے از عهده این عهد چون آید بیرون ✦ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام بپیمائید کیل را إِذَا كِلْتُمْ چون بپیمائید برای دیگری وَزِنُوا و بسنجید
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بترازوی راست یا یکسان ذَٰلِكَ این تمام پیمودن و درست سنجیدن خَيْرٌ بهتر است شما را از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ○
و نیکوتر است از جهت عاقبت وَلَا تَقْفُ و از پی مرو مَا لَيْسَ لَكَ آن چیزے را که نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانائی یعنی بتقلید و گمان از پی چیزی مرو
تا ندانی مگوی دانستم تا ندیدی مگو که دیدم تا نشنوی مگوی شنیدم محمد بن حنیفه رض در معنی این آیت فرموده که گواهی دروغ مده إِنَّ السَّمْعَ بدرستیکه گوش

وَالْبَصَرَ و چشم وَالْفُؤَادَ و دل كُلُّ أُولٰئِكَ هر یک ازینها كَانَ عَنْهُ باشد از نفس خود مَسْئُولًا ○ پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید
که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سؤال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی
وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا رفتن خداوند تکبر یعنی مخرام چنانچه متکبران خرامند إِنَّكَ بدرستیکه تو لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ توانی
شکافت زمین را بپای و روی کشیدن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ و نرسی بکوهها طُولًا ○ از روی درازی قامت یعنی کسیکه زمین را نتواند درید و با کوه همسری
نتواند کرد او را تکبر و تعظیم چرا باید کرد بیت زخاک آفریدت خداوند پاک • پس ای بنده افتادگی کن چو خاک • كُلُّ ذٰلِكَ همه اینها که شمرده شده یعنی اوامر
و نواهی که از آیت • ولا تجعل مع الله الٰها آخر • تا اینجا که مذکور شد و آن یازده امر و چهارده نهی ست و ابن عباس رض فرموده که اینها در الواح موسیٰ مکتوب بوده
كَانَ سَيِّئُهُ هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه از وست عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو مَكْرُوهًا ○ ناپسندیده ذٰلِكَ آنچه مذکور شد از احکام مِمَّا أَوْحٰى
از آن چیزیست که وحی کرد إِلَيْكَ رَبُّكَ بسوی تو آفریدگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ • از علمی که شناخت حق ست لذاته و دانستن خیر العمل به وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ
و فرا مگیر با خدای إِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه ست بر آنکه توحید اصل همه احکام ست و ابتدا در مفتتح و مختتم این اوامر و نهی فرموده از شرک و در اول نتیجه که
در دنیا بدان مرتب باشد ذکر کرد • فتقعد مذموما مخذولا • و در آخر عقوبتی که بران متفرع خواهد شد در عقبیٰ ایراد فرموده که فَتُلْقٰى اگر شرک آری پس انداخته شوی
فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتیکه ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مَدْحُورًا ○ در حالتیکه رانده باشی و دور مانده
از رحمت خدای و بعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند • الملائکة بنات الله • و میگوید أَفَأَصْفٰكُمْ رَبُّكُمْ آیا برگزید شما را پروردگار شما بِالْبَنِينَ
به پسران وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلٰئِكَةِ إِنَاثًا • از فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده که از دختران
ننگ میدارید و به پسران مینازید إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستیکه شما میگوئید قَوْلًا عَظِيمًا ○ سخنی بزرگ که اضافهٔ بنات میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل ع ١٠
می نهید برو که محبوب آنجو و مکروه را بدو نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکه گردانیدیم و مکرر ساختیم برات خود را از ولد فِي هٰذَا الْقُرْاٰنِ
در چند جای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا در یابند و پند پذیر شوند وَمَا يَزِيدُهُمْ و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن إِلَّا نُفُورًا ○ مگر رمیدن از حق و دور شدن
قُلْ بگوای محمد لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر كَمَا يَقُولُونَ همچنانکه شما ای مشرکان میگوئید و حفص بغیبت میخواند
چنانکه کافران میگویند إِذًا لَابْتَغَوْا آنگاه خدایان طلب کردندی إِلٰى ذِي الْعَرْشِ بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سَبِيلًا ○ راهی که
بدفع آن مشغول شدندی چنانکه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه آیتها بعیب و نکوهش ایشان میفرستد اگر ایشان خدای یا شریک خدا بودندی بایستی که او را
منازعت جستندی و عیب و عجز را از خود نفی کردندی سُبْحٰنَهُ پاک ست خدای وَتَعَالٰى و برترست عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند ایشان
عُلُوًّا كَبِيرًا ○ برتری بزرگ و در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد خباب بن الارت رض که مجلس حضرت رسالت پناه ﷺ در دست مبارک وی تسبیح گفت
خدای را چنانچه همه قوم شنودند و از روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میگوید آیت نازل شد که تُسَبِّحُ لَهُ تسبیح میگوید خدای را
السَّمٰوٰتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ هفت آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در ایشانست از ملائک و جن و انس وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از مخلوقات
إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر تسبیح میگوید خدای را تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری رح فرموده
که تسبیح میگویند زندگان از اهل زمین و آسمان بزبان قال و باقی از ایشان بلسان حال یعنی دلالت میکنند بامکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و این
تنزیه ست مر او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح او باشند وَلٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ و لیکن شما ای مشرکان نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ
تسبیح ایشان را چه شما را نظری صحیح و عقلی صافی که با آن فهم تسبیح ایشان توان کرد نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه هست خدای حَلِيمًا بردبار که تعجیل

عقوبت نمیکند بغفلت شما غَفُوْرًا ○ آمرزنده مرآنرا که تسبیح نمای ایمان آرد و در حقائق سلمی از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف لغات
تسبیح الهی میگویند اما نشنود آنرا و فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود و نعم ما قال نظم ندگرش هر چه بینی در خروشست * دلی داند درین معنی که گوشست *
نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست * که هر خاری بتسبیحش زبانیست * در فتوحات مذکورست که اگر مراد ازین تسبیح آنست که اشیا بلسان حال گویند پس ایراد * ولکن
لا تفقهون تسبیحهم * فائده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بگوش خود شنیدیم که سنگی بزبان قال ذکر ملک متعال میگفت و با ما خطابی کرد چون مخاطبه
عارفان و سخنان او فهمود که هر آدمی آنرا ادراک نیابد و در بحر الحقائق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی که به تسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق ست
و بدان زبان حصا در دست حضرت محمد مصطفی صلعم تسبیح گفت و شهادت اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء * اشارتست بدان همین زبان خواهد بود و تتمه سخن
درین باب از جواهر التفسیر مطالعه توان نمود * والتوفیق من الله المنان المعبود * آورده اند که ابو جهل و اضراب او قصد آن کردند که حضرت پیغمبر صلعم را بوقت قرأت قرآن
ایذا کنند حق سبحانه آنحضرت صلعم را از چشم ایشان بپوشید و آیت فرستاد وَاِذَا قَرَاْتَ الْقُرْاٰنَ و چون میخوانی قرآنرا جَعَلْنَا بَیْنَكَ می سازیم و می آریم میان تو
وَبَیْنَ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ و میان آنانکه نمیگروند بدان سرای حِجَابًا مَّسْتُوْرًا ○ پرده پوشیده از حق تا ترا نه بینند و آزاری بتو نرسانند گویند حمالة الحطب *
بعد از نزول سوره تبت سنگی برداشت بطلب پیغمبر صلعم بیرون آمد و خواست که بدان حضرت زند او در خانه ابوبکر رض نشان داد و ند بیامد و حضرت آنجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیل
ابوبکر صدیق رض را گفت صاحب تو که مرا هجو کرده تا از وی انتقام کشم ابوبکر رض گفت او شاعر نیست که زبان بهجای کسی بگشاید پس گفت * فی جیدها حبل من مسد چیست
و او چه داند که در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت پناه صدیق رض را فرمود که ازو بپرس که در خانه غیر تو کسی را می بینی صدیق گفت ای ام جمیل در خانه غیر از من کسی را می بینی
گفت با من استهزا میکنی بخدای کعبه که هیچ کس را نمی بینم بجز ابن ابی قحافه پس بازگشت و این آیت نازل شد که تا ترا بوقت تلاوت قرآن از نظر کافران میپوشیم وَجَعَلْنَا و میکنیم یعنی می افکنیم
عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان اَکِنَّةً پوششها اَنْ یَّفْقَهُوْهُ تا در نیابند قرآنرا و آن پوشش حائل شود در میان دل ایشان و فهم قرآن وَفِیْۤ اٰذَانِهِمْ
در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجزه است از حیثیت لفظ و معنی پس از برای انکار ان او اثبات کرد حجابی مانع است ایشانرا از فهم معنی و ادراک لفظ
وَاِذَا ذَكَرْتَ و چون یاد کنی رَبَّكَ فِی الْقُرْاٰنِ آفریدگار خود را در قرآن وَحْدَهٗ بیگانه و یکتا وَلَّوْا عَلٰۤی اَدْبَارِهِمْ برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس شوند
نُفُوْرًا ○ در حالتیکه گریزندگان باشند از استماع توحید چه دعیه ایشان آنست که آلهه ایشانرا با الله خود ذکر کنی نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا یَسْتَمِعُوْنَ بِهٖۤ بانچه ایشان
میشنوند قرآن را بسبب آنچیز و برای آن از سخریت و هزل و مراد آنست که قرآن را برای استهزا و طعن و ران می شنوند اِذْ یَسْتَمِعُوْنَ اِلَیْكَ وقتیکه گوش فرا میدارند بسوی تو
وَاِذْ هُمْ نَجْوٰۤی و وقتیکه ایشان رازگویندگان یعنی پنهان بایکدیگر میگویند که کلام وی سحرست و شعر و در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت من نمیدانم
که محمد صلعم چه میگوید ابو سفیان گفت من بعضی را از سخنان وی راست میدانم ابو جهل گفت مجنون ست ابولهب کاهنش خواند حویطب شاعرش لقب نهاد و این آیت در شان
این جماعت ست اِذْ یَقُوْلُ الظّٰلِمُوْنَ یاد کن ای محمد صلعم چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما اِنْ تَتَّبِعُوْنَ متابعت نمی کنید و از پی نمی روید
اِلَّا رَجُلًا مَّسْحُوْرًا ○ مگر مردی سحر کرده شده یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زائل شده یا مسحور یعنی ساحر باشد چون ماتی بمعنی آتی اُنْظُرْ كَیْفَ ببین که چگونه
ضَرَبُوْا لَكَ الْاَمْثَالَ بر زدند برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف بجنون و ساحر و کاهن و شاعر کردند فَضَلُّوْا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق
فَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ سَبِیْلًا ○ پس نمی توانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعنه تو بر وجهی که موجه باشد بلکه در کار خود گم شده اند و
حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل تواند گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل ست وَقَالُوْا و گفتند
کافران که منکر بعث اند ءَاِذَا كُنَّا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان ایام عِظَامًا استخوانها وَّرُفَاتًا و خاکهای خرد ریزه شده ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ
آیا برانگیخته شدگان شویم خَلْقًا جَدِیْدًا ○ آفریده نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوقی تر و تازه چون شود قُلْ كُوْنُوْا بگو گردید شما اگر تمثیلست

بااہل آسمان و زمین پس ہر کرا خواہیم برای نبوت برگزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا و بدرستیکه افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ بعضے پیغمبران را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر
بفضائل نفسانی و اجتناب از رذائل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراہیم ع را بخلت و موسی ع را بمکالمت و محمد صلعم را بمعراج و رویت و شفاعت
وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم داود ع را زَبُورًا ○ کتاب زبور پس شرف او بآن کتاب ہست نه بپادشاہی او و زبور صد و پنجاه سوره است که در وی احکام
حلال و حرام و حدود و فرائض نیست بلکه ہمه ثنائے الٰہی و موعظت و صفت حضرت رسالت پناہی صلعم و ستایش امت اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل
آنحضرت صلعم و درانجا مسطور ہست که ✦ انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم ✦ و درآیت ✦ ولقد کتبنا فی الزبور ✦ ایمائے بدین معنی ہست قطعه
ای وصف تو در کتاب موسی ✦ وی نعت تو در زبور داود ✦ مقصود توی ز آفرینش ✦ باقی بطفیل تست موجود ✦ آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند
و حق تعالی بجہت الزام ایشان این آیت فرستاد که قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگو ای محمد با کافران که بخوانید آن را که گمان برده اید که ایشان خدایانند
مِنْ دُونِهِ بجز خدای تا این بلا از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نمی توانند كَشْفَ الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحط عَنْكُمْ از شما
وَلَا تَحْوِيلًا ○ و نمیتوانند تغییر دادن آن را یا بیرون از قبیله شما بقبائل دیگر آورده اند که بنو ملیح ملائکه و بنو خزاعه جن را می پرستیدند جنیان بخود ایمان
آوردند و ایشان بر کفر بماندند و آیت آمد که أُولَٰئِكَ آن گروه از ملائکه و جن الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میخوانند کافران ایشان را و می پرستند يَبْتَغُونَ
ایشان میجویند إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ به پروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ که کدام نزدیکتر اند
بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملائکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه باحضرت آرد و ملخص سخن آنکه
معبودان شما محتاج معبود بحق اند وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ و امید میدارند بخشش او را وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ و می ترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ
بدرستیکه عذاب آفریدگار تو كَانَ ہست مَحْذُورًا ○ سزاوار آنکه ازو حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امید اند ہمچو سائر بندگان
پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ و نیست ہیچ دہی و شہری إِلَّا نَحْنُ مگر آنکه ما مُهْلِكُوهَا ہلاک کننده اہل آنیم بمرگ و فنا
قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کننده آنیم بقتل و قحط و جز آن عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت
یعنی اگر مومن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب كَانَ ذَٰلِكَ ہست این حکم فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ مَسْطُورًا ○ نوشته شده
آورده اند که قریش از حضرت رسالت پناه صلعم معجزها طلبیدند از انجمله آنکه کوه صفا را زر خالص سازد و جبال مکه را محو کند تا زمین گشاده و صالح زراعت
پدید آید و جویبارها روان سازد تا باغ و بوستان سازند حق تعالی این آیتها را بدیشان نمود و فرمود که وَمَا مَنَعَنَا و باز نمیدارد ما را أَنْ نُرْسِلَ
بِالْآيَاتِ از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند بِهَا الْأَوَّلُونَ بآیات مقترحه خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات
طلبیدند و بر دست پیغمبران ظاہر کردیم و آنان تکذیب کردند و ما ایشان را مستاصل گردانیدیم پس اگر آنچه این امت میطلبند از معجزات بظهور آریم
و میدانیم که ایشان نخواہند گروید ہر آئینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان
مومنان بیرون خواہیم آورد وَآتَيْنَا و بدادیم ثَمُودَ النَّاقَةَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مُبْصِرَةً پیدا و ہویدا یعنی از جمله اہلاک امم
بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح ع معجزه طلب کردند و خدای برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا پس کافر شدند بِهَا
بدان ناقه و او را پی کردند و تمامی ہلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ و نمی فرستیم ما بِالْآيَاتِ معجزات مقترحه را إِلَّا تَخْوِيفًا ○ مگر برای ترسیدن خلق کردن
از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول آن بر کفر راسخ باشند ہر آئینه مستاصل شوند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور
إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواہد گرفت مردمان را یعنی ہلاک خواہد گردانید قریش را تعبیر بلفظ ماضی جہت

تحقیق و توقع است وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم الرُّءْيَا الَّتِيْٓ اَرَيْنٰكَ آن خواب را که بتو نمودیم اِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ مگر فتنه مر آدمیان را یعنی سبب آزمایش
ایشان مراد رؤیای عام حدیبیه است که حضرت رسالت پناه صلعم در خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه را طواف نموده سعی و حلق بجا آورد و صحابه رض توجه فرمودند و دران سال
عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنه آتیه بظهور رسد و قومی از علما درین قول
تردد دارند جهت آنکه سوره مکی ست و این قصه مدنی مگر آنکه گویند که این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنه آدمیان شد
آن بود که حضرت رسالت پناه صلعم در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر ممبر او دویدند و آنجا بر می جستند چو بوزنه و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد
و بعضی رؤیا را بمعنی رویت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد
شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مومنان تصدیق فرمودند وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُوْنَةَ و نگردانیدیم درخت لعنت کرده شده را
فِي الْقُرْاٰنِ ط در قرآن مگر برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند
کما قال انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم * ابوجهل گفت که محمد صلعم میگوید که آتش دوزخ سنگ را می سوزد و باز میگوید که درخت ازو میروید این بغایت عجب است و عجب
از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال جعل لکم من الشجر الاخضر نارا * و هیچ فکر نکردند آنکه آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش
برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را از آتش احراق محافظت میکند و احشای شترمرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد و تواناست برانبات
شجره در دوزخ و زقوم را شجرهٔ ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن کافران اند و لعنت متوجه ایشانست یا آنکه ملعونه بمعنی مکروهه و مبغوضه باشد چون طعام ملعون
ای ضار و مکروه و بعضی تاویل کرده اند شجره را با بوجهل یا حکم بن عاص که پدر مروانست و ابن البحر گفته که آن شجره یهود اند وَنُخَوِّفُهُمْ و می ترسانیم
کافران را بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فَمَا يَزِيْدُهُمْ پس نمی افزاید آن تخویف ایشان را اِلَّا طُغْيَانًا كَبِيْرًا ؀ مگر سرکشی بزرگ ع۸
یعنی گزاف کاری و ستیزه از حد متجاوز شده و چون این تکبر ایشان را جهت وسوسه ابلیس است از استکبار وی متعاقب این آیت خبر داد که وَاِذْ قُلْنَا
و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا مر فرشتگان را که سجده کنید لِاٰدَمَ مر آدم را بجهت تعظیم فَسَجَدُوْٓا پس سجده کردند همه ایشان اِلَّآ اِبْلِيْسَ
مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی قَالَ ءَاَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر آنکس را که آفریدی
طِيْنًا ؀ از گل پس خدای تعالی بر وی لعنت کرد و از درگاه قرب براند قَالَ گفت ابلیس دیگر باره اَرَءَيْتَكَ خبر ده مرا که هٰذَا الَّذِيْ كَرَّمْتَ
عَلَيَّ ز این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من چرا فضل دادی و او از خاک ست و من از آتش لَئِنْ اَخَّرْتَنِ و اگر واپس داری مرا و
مرگ مرا تاخیر کنی اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت لَاَحْتَنِكَنَّ هر آینه از بیخ بر کنم ذُرِّيَّتَهٗٓ فرزندان او را باغوا و چنان کنم که بعذاب
متاصل شوند اِلَّا قَلِيْلًا ؀ مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدای مر او را که برو امر اهانت
ست و ابعاد یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت در پی مهم خود برو فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد مِنْهُمْ از ذریات آدم
فَاِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستیکه دوزخ جَزَآؤُكُمْ پاداش شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غائب یعنی ترا و تابعان
ترا جزا دهیم جَزَآءً مَّوْفُوْرًا ؀ جزای تمام یعنی عذابی بر دوام وَاسْتَفْزِزْ و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر کرا توانی لغزانیدن
مِنْهُمْ از ایشان بِصَوْتِكَ بآواز خود یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است امام زاهدی رح از ابن عباس رض
نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدا از دهان بیرون آید آواز شیطان ست وَاَجْلِبْ عَلَيْهِمْ و بانگ زن بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ
سواران و پیادگان خود را یعنی دیوانی که معاون تو اند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلط بر ایشان بر ضلالت وَشَارِكْهُمْ و شرکت کن

بایشان فی الاموال در مالها تا از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصیت صرف نمایند والاولاد و در فرزندان نیز شریک شو [illegible]
کنند یا عبد العزی یا عبد الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وعدهم و در فرزندان وعده ده ایشانرا بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر توبه
یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد شیطان ایشان را الا غرورا ○ مگر بفریب یعنی خطا را در صورت
صواب مے آراید ان عبادی بدرستیکه بندگان خالص من که بحکم هم نزلا فی الجنة * برای بهشت آفریده شده اند لیس لک نیست ترا علیهم
بر اغوای ایشان سلطان تسلط و قدرت یعنی هیچکس را توانائی فریفتن نیست مگر بندگان مرا امام قشیری رح فرموده که بنده حق آنکس است که در بند
غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید بیت چو تو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی * که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی *
وکفی بربک و بسنده است پروردگار تو وکیلا ○ نگهدار بندگان خود را از اضلال ابلیس ربکم پروردگار شما الذی او آنست که بقدرت کامله
یزجی میراند و روان میگرداند لکم الفلک برای شما کشتی را فی البحر در دریا لتبتغوا تا بجویید من فضله از فضل او یعنی روزی
و نفیس را گویند فضل سود است یا امتعه که بدان احتیاج افتد و بی عبور دریا بدست نیاید انه کان بدرستیکه او هست بکم رحیما ○
بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان می گرداند و اسباب احتیاج شما مهیا می کند واذا مسکم الضر و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن
فی البحر در دریا ضل گم شود و برود از خاطرهای شما من تدعون هر کرا میخوانید و می پرستید الا ایاه مگر او که خداوند یگانه
و یکتا که در ان محل جز او را نمے خوانید و نجات جز از حضرت او نمیخواهید فلما نجکم پس آن هنگام که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید الی البر
بسوی بیابان اعرضتم بر گشتید از توحید و باز روی به پرستش بتان آوردید وکان الانسان و هست آدمی کفورا ○ نیک ناسپاس
مر نعمت خداوند خود را افامنتم آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید ان یخسف بکم از آنکه فرو برد شما را جانب البر
بکرانه زمین یعنی آنکه قادرست بآنکه شما را در آب فرو برد تواناست بر آنکه در خاک نهان کند او یرسل علیکم یا فرو فرستد بر شما حاصبا بادیکه
سنگ بر شما افگند یعنی قادرست که بر شما سنگ باران کند ثم لا تجدوا پس نیابید لکم برای خود وکیلا ○ نگهدارنده که شما را از آن نجات
کند ام امنتم آیا ایمن شدید ان یعیدکم آنرا که باز گرداند شما را و در آرد فیه در دریا تارة اخری باری دیگر یعنی آرزوی در دل شما افگند
تا دیگر باره در کشتی نشینید فیرسل علیکم پس فرستد بر شما قاصفا شکننده من الریح از باد یعنی بادی بر انگیزاند که کشتی را بشکند
فیغرقکم پس غرقه گرداند شما را بما کفرتم بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثم لا تجدوا پس نیابید شما لکم برای خویش علینا بها
بآن غرق کردن تبیعا ○ از پس در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما ولقد کرمنا و هر آینه با گرامی کردیم بنی آدم فرزندان آدم را
وحملنهم و بر داشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم فی البر در بیابان بر چارپایان والبحر و در دریا بکشتیها ورزقنهم و روزی دادیم
ایشان را من الطیبات از طعامهای پاکیزه وفضلنهم و افزونی دادیم ایشانرا علی کثیر ممن خلقنا بر بسیارے از آنچه آفریده ایم تفضیلا ○ ع۷
افزونی دادنی علما را در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخنان بسیار است و درین ترجمه بقول جامع التفاسیر و صاحب بحر الحقائق رح فرموده که کرامت
انسانی دو قسم است جسمانی و روحانی جسمانی تمام انسان را باشد از مومن و کافر و آن تخمیر طینت ایشان است بیدین و تصویر در جسم
حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزئین بلحی و ذوائب و تمیز بعقل و افهام بنطق و اشارت و خط
و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عامست مومن و کافر در ان مشترک اند چون
نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و اسماع قول * الست بربکم * و انطاق بجواب * بلی * و عهد بر عبودیت و زایانیدن بر فطرت و ارسال رسل

بدیشان وانزال کتب برای ایشان وترغیب بمثوبات جنانی وتخویف از عقوبات نیرانی واظهار آثار قدرت ودلائل ومعجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیاء واولیاء ومومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت ورسالت وولایت وهدایت وایمان واسلام وارشاد واکمال اخلاق وآداب وسیر الی الله وفی الله وبالله وعبور بر مقامات وترقی از مضائق ناسوتی بجذبات لاهوتی وفنا از انانیت وبقا به هویت وکرامات که در صدد حصر نیاید محمد بن کعب رح گفته که کرامت آدمیان بدانست که حضرت محمد رسول صلعم از ایشانست **نظم** ای شرف دادهٔ آدم بتو ✦ روشنی دیدهٔ عالم بتو ✦ کیست درین خانه که خیل تو نیست ✦ کیست برین خوان که طفیل تو نیست ✦ از تو صلای بالست آمده ✦ نیست بهمان فی هست آمده ✦ در حقائق سلمی آورده که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت توحید وبر داشتیم ایشان را در بر نفس وبحر قلب وگفته اند بر آنست که ظهور دارد از نعوت وصفات وبحر آنچه مستور است از حقائق ذات ودر تاویلات کاشی مذکور است که بر عالم اجساد بود وبحر عالم ارواح وبر برداشتن ایشان در بر وترکیب ایشانست از بر وبحر روزی دادیم ایشان را از طیبات علوم ومعارف وتفضیل ارزانی داشتیم بر بسیر مخلوقات بآنکه ایشان را بصعوبت ایشان بنیا ساختیم وفرشتے جنس ملائکه اند یا خواص ایشان وعلما در تفضیل ملک وبشر مباحث دور ودراز است اما آنچه جمهور اهل سنت بر آنند آنست که رسل بنی آدم فاضلتر اند از رسل ملائکه ورسل ملائکه افضل اند از اولیای بنی آدم واولیای بنی آدم شریف تر اند از اولیای ملائکه وصلحای مومنان را فضل است بر عوام ملائکه وعوام ملائکه بهتر اند از فساق مومنان امام قشیری رح فرموده که مراد از بنی آدم مومنان اند چه کفار را ابنص ✦ ومن یهن الله فما له من مکرم ✦ از تکریم هیچ نصیبے نیست وتکریم مومنان بدانست که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهده بیاراست وباطن ایشان را بتحقیق مشاهده منور ساخت چنانچه کافه مومنان را بتکریم عام ارزانی داشته است حضرت رسالت پناه صلعم را بتکریم خاص اختصاص داد از انجمله مرتبهٔ اختصاص رضاست که ✦ رضی الله عنهم ورضوا عنه ✦ ودرجهٔ محبت که ✦ یحبهم ویحبونه ✦ وتشریف ذکر که ✦ فاذکرونی اذکرکم ✦ وعلی الجمله این آیت دلیل فضیلت وجامعیت انسانست که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات آلهی همه اوست وبس چنانچه از مضمون این ابیات حقائق سمات فهم توان فرمود **مثنوی**

آمد آئینه جمله کون ولی ✦ همچو آئینه نکرده جلی ✦ جمنود ندرو بوجه کمال ✦ صورت ذو الجلال والافضال ✦ زانکه بود این تفرق عددی ✦ ملع از سر جامع احدی ✦ گشت آدم جلای این مرآت ✦ شد عیان ذات او بجملهٔ صفات ✦ مظهری گشت کلی وجامع ✦ سر ذات وصفات از و لامع ✦ شد تفاصیل کون را مجمل ✦ بر مثال تعین اول ✦ بوی این دائره مکمل شد ✦ آخر این نقطه عین اول شد ✦

يَوْمَ نَدْعُوا یاد کن روزے را که بخوانیم كُلَّ اُنَاسٍ هر گروهے را از مردمان بِاِمَامِهِمْ به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث بوده چنانچه گویند یا امت موسی یا امت عیسی یا کتابے که بر ایشان منزل شده چنانچه خطاب کنند یا اهل القرآن ویا اهل الانجیل یا مقدمی که در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه ندا زنند که یا حنفی ویا شافعی یا بدین وملت باز خوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی وگفته اند امام جمع است وخلق را بمادران باز خوانند جهت کرامت عیسی ع واظهار شرف حسن وحسین رض یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند ودر لباب از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که دران روز هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان وکتاب منزل بر ایشان وسنت پیغمبر ایشان ودر توے آنست که تعلق انساب بریده گردد ونسبت اعمال باند پس هر گروهے را بکتاب وعمل ایشان خوانند وگویند یا صاحب کتاب کذا فَمَنْ اُوْتِيَ پس هر کرا داده شود كِتٰبَهٗ بِيَمِيْنِهٖ نوشته عمل او بدست راست او فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه يَقْرَءُوْنَ كِتٰبَهُمْ میخوانند کتاب خود را از روی بهجت ومسرت نوبتے بعد از نوبتے چه دران نامه عملهای نیکو می بینند وَلَا يُظْلَمُوْنَ وستم دیده نشوند در مزد خود فَتِيْلًا ۝ بمقدار فتیله از وسخ که بین الاصبعین باشد یعنی تصور نباشد در پاداش ایشان بکمتر چیزے واین آیت دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ او دهند از خجالت وحیرت زبانش از خواندن درماند وَمَنْ كَانَ وهر که هست فِيْ هٰذِهٖٓ درین دنیا اَعْمٰى نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نبیند فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ پس او در آخرت اَعْمٰى نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد وَاَضَلُّ سَبِيْلًا ۝ وگمراه تر از نابینا نیز بجهت زوال

استعداد و عدم فرصت محققان گویند که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که اینجا روی تو به نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند
آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد صلعم ایمان نیاریم تو با ما تا یکسال ما را بت پرستی بگذاری و زمین طائف را که آرامگاه ماست چون حریم مکه محترم
حرم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگوی که خدای من مرا بدین فرموده است آیت آمد وَاِنْ كَادُوْا
و بدرستیکه خواستند ثقیف لَيَفْتِنُوْنَكَ آنکه بگردانند ترا عَنِ الَّذِيْٓ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ از آن چیزیکه وحی کرده ایم ما بتو لِتَفْتَرِيَ تا افترا کنی
و بربندی عَلَيْنَا غَيْرَهٗ ق بر ما جز آنچه وحی کرده ایم یعنی بگو که خدا مرا فرموده وَاِذًا لَّاتَّخَذُوْكَ و آنگاه که تو چنین کنی فرا گیرند ترا خَلِيْلًا ○
دوست و گفته اند که قریش با آنحضرت صلعم گفتند که نمیگذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتیکه مس کنی بتان ما را و اگرچه بسر انگشت باشد آنحضرت صلعم را از غایت شوق
که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من با نکارهم این آیت فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند
از وحی ما و بدوستی گیرند وَلَوْلَآ اَنْ ثَبَّتْنٰكَ و اگر نه آنست که ترا اثبات دادیم بر راستی بمدد عصمت خود لَقَدْ كِدْتَّ تَرْكَنُ بدرستیکه نزدیک
بود که میل کنی اِلَيْهِمْ بسوی آن آرزوی ایشان شَيْـًٔا قَلِيْلًا ○ ق میل کردنی اندک و نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند
که معنی آیت اینست که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نمیگردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل و این تصریح ست
با آنکه میل نزدیک نشده پس میل مطلق نبوده در تبیان گفته که آنحضرت صلعم معصوم بود اما برای تخویف امت ست تا میل سخن مشرکان نکنند این آیت آمد
که اِذًا لَّاَذَقْنٰكَ آنگاه که میل کردی هر آئینه میچشانیدیم ترا ضِعْفَ الْحَيٰوةِ عذاب زندگی یعنی در دنیا وَضِعْفَ الْمَمَاتِ و عذاب
مرگ یعنی در آخرت ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نمی یافتی تو لَكَ برای خود عَلَيْنَا بر دفع عذاب ما نَصِيْرًا ○ یاری که سبب و از آن باز رهی
امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت آنحضرت صلعم فرمود که * اللّٰهُمَّ لَا تَكِلْنِيْ اِلٰى نَفْسِيْ طَرْفَةَ عَيْنٍ بیت الٰهی بره خود دار ما را * دمی
با نفس ما مگذار ما را * آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت صلعم مشاورت کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که در دشمنی بجدی او را اظهار نمایند که آنحضرت صلعم را
بضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد که وَاِنْ كَادُوْا و بدرستیکه خواستند اهل مکه لَيَسْتَفِزُّوْنَكَ تا ترا بلغزانند بدشمنی مِنَ الْاَرْضِ
از زمین مکه لِيُخْرِجُوْكَ مِنْهَا تا ترا بیرون کنند از آن وَاِذًا لَّا يَلْبَثُوْنَ و آنگاه که چنان شود درنگ نکنند خِلٰفَكَ پس از رفتن تو اِلَّا قَلِيْلًا ○
مگر زمانی اندک آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند و قولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت صلعم در مدینه حسد آمد
گفتند ای ابا القاسم مقام انبیای پیشین علیهم السلام زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی و آنحضرت صلعم
عزم سفر شام مصمم فرمود و این آیت فرود آمد که یهود میخواهند که ترا از زمین یثرب دور افگنند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت صلعم
فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل یهود به قتل و جلا معذب شدند پس بدین قول این آیت مدنی باشد و بقول اول مکی پس میفرماید که سنت
نهاده ایم سُنَّةَ مَنْ قَدْ اَرْسَلْنَا سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُّسُلِنَا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک
ع ۸ امتان ست تکذیب پیغمبران ع وَلَا تَجِدُ و نیابی تو لِسُنَّتِنَا تَحْوِيْلًا ○ ع مر سنت ما را تغییری و تبدیلی اَقِمِ الصَّلٰوةَ بپای دار نماز را
لِدُلُوْكِ الشَّمْسِ بعد از زوال آفتاب اِلٰى غَسَقِ الَّيْلِ تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین ست و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن
وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ ط و بپای دار نماز بامداد را و نماز را قرآن گفت برای آنکه قرأت قرآن در و فرض ست اِنَّ قُرْاٰنَ الْفَجْرِ بدرستیکه نماز بامداد
كَانَ مَشْهُوْدًا ○ هست دیده شده یعنی می بینند او را ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده میکنند و در آخر دیوان اعمال لیل ثبت مینمایند و ملائکه
روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند وَمِنَ الَّيْلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّدْ بِهٖ پس بیدار شو بقرآن یعنی نماز کن نَافِلَةً لَّكَ ق

زیادتی مرترا بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مرترا یعنی مخصوص تو و کرامتی عَسٰٓی اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید والبته چنین بود که بدارد خدای تو ترا مَقَامًا مَّحْمُوْدًا
در مقامی پسندیده یعنی مقامیکه قائم در وستوده باشد بستایش همه ستایندگان و آن مقام شفاعت ست که حضرت رسالت پناه صلعم را دران مقام ستایش
کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه وی را روز قیامت بر عرش نشانند و در لباب از عمر فاروق رض نقل میکنند
که حضرت پیغمبر صلعم در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا خدا و بنشاند با خود بر عرش و حفظ حدیث اینست که • یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش •
و معیت را همان معنی میگویند که عندیت را در ان آیت که • ان الذین عند ربک • یعنی مراد مکانت ست نه مکان و منزلت ست نه منزل امام ثعلبی آورده
که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود تا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت ست که پیش از آفریدن عرش بود چه ازلاً و ابداً
قائم بذات خود ست پس نشاندن مصطفی صلعم بر عرش یا بر زمین نسبت باذات خودش یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرت صلعم
است و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش که پیغمبر صلعم را بدو گرامی کنند قولی آنست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت صلعم
دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم صلعم خواه غیر او الا که در تحت لوای وی باشند بیت فی همین زیر لوای دولتش باشیم و بس • آدم و من دونه تحت لوای مصطفی
ست • صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الٰهیه که مخصوص ست بمقامات و آن خاصه حضرت
محمد صلعم است و باب شفاعت درین مقام گشاده میشود و در بحر الحقائق فرموده که مقام محمود الله ست و قیام حضرت پیغمبر صلعم بحق نه بنفس خود و بلسان اشارت
مقام محمود ست شعر ای ذات تو در دو کون مقصود وجود • نام تو محمد و مقامت محمود • وَقُلْ رَّبِّ و بگوای پروردگار من اَدْخِلْنِیْ در آر مرا در قبر
مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده و بی ندامت وَّاَخْرِجْنِیْ و بیرون آر مرا از و مُخْرَجَ صِدْقٍ بیرون آوردنی ستوده و با کرامت یا در آر مرا
بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه بجهت فتح و بیرون آر از و بسوی حنین یا در آر بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر بدعوت نبوت و بیرون آر از
عهده تبلیغ رسالت وَّاجْعَلْ لِّیْ مِنْ لَّدُنْكَ و بده مرا از نزدیک خود سُلْطٰنًا نَّصِیْرًا ۝ حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده وَقُلْ جَآءَ الْحَقُّ
و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ ط و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هر جا که قرآن ظهور کند شیطان
مختفی گردد مصرع دیو بگریزد از ان قوم که قرآن خوانند • اِنَّ الْبَاطِلَ بدرستیکه باطل كَانَ زَهُوْقًا ۝ هست نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری
فرموده که حق آنست که برای خدا بود و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تاویلات برانست که حق وجود ثابت و اجب ست عز شانه که ازلی و ابدیست و باطل
وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوال ست و چون اشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم هر ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود نظم
همه هر چه هستند از ان کمتر اند • که با هستیش نام هستی برند • چو سلطان عزت علم بر کشد • جهان سر بجیب عدم در کشد • وَنُنَزِّلُ و فرو میفرستیم بر تو
مِنَ الْقُرْاٰنِ از قرآن مَا هُوَ شِفَآءٌ آن چیزی که او شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که
من رابیانی دارند یعنی همه قرآن شفاست از مرضها صوری و معنوی و قلبی و قالبی وَّرَحْمَةٌ و بخشایشی ست لِّلْمُؤْمِنِیْنَ لا مر مومنان را که بدان نفع
میگیرند وَلَا یَزِیْدُ الظّٰلِمِیْنَ و نمی افزاید قرآن ستمگاران را اِلَّا خَسَارًا ۝ مگر زیانکاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمیگروند وَاِذَآ اَنْعَمْنَا و چون
انعام کنیم عَلَى الْاِنْسَانِ بر آدمی بصحت و توانگری وامثنی اَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما مراد کافر ست چون خدای نعمتی دهد او را با نزال کتب و ارسال رسل
و غیر آن از نعمتها ی ظاهر و باطن اعراض کند وَنَاٰ بِجَانِبِهٖ ج و بنفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظم نماید و از طریق حق بر طرف رود وَاِذَا مَسَّهُ
الشَّرُّ و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس كَانَ یَـُٔوْسًا ۝ باشد نومید از روح الٰهی یعنی جاهل بود به فضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی
اما مومن در نعمت شکر کند و در محنت بامید فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ بگو که هر کس یَّعْمَلُ عمل میکند عَلٰی شَاكِلَتِهٖ ط بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر

وهدی وضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یأس دارد و مومن در سرا سپاسداری و در ضرا شکیبائی ورزد و گفته اند شاکلته طبیعت ست یا عادت
یا سنت یا دین یا مقدار قوت و طاقت و معنی همه راجع ست برآنکه **بیت** هر کسے آن کند کزو بسزد • هر کسے آن کند کزو شاید • از شبلی قدس سره
پرسیدند که کدام آیت در قرآن امیدوارتر ست فرمود • قل کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیت از رجا چه چیزست گفت از بنده جفا و خطا آید و انچه از لئیمی و ناشایه
از خدا وفا و عطا آید وانچه از کریمی او سزد **بیت** از من گنه آید و من آنم • وز تو کرم آید و تو آنی • فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ پس پروردگار شما داناتر ست
بِمَنْ هُوَ بآنکس که او أَهْدَىٰ سَبِيلًا ○ راه یافته تر بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر را استفسار نمایند ع ۹
چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک ست و از سخنان شما
رائحه احوال آن نبی استشمام میتوان کرد شما بجهت آزمایش از وی پرسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است
و روح چیست اگر هر سه این سوال را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبرست ایشان بمکه آمده
مجلس ساختند و از ان حضرت سوال نمودند آن دو سوال را جواب آمد و در قصه روح این آیت نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الرُّوحِ
از کیفیت روح که بدن انسان بدان زنده ست قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بگوای محمد که روح از امر پروردگار من ست یعنی از مبدعات که بامر کن این شده
بی ماده و او از انجمله است که مخصوص ست بعلم خدای تعالی و غیر حق سبحانه و تعالی کسے بدو دانا نیست وَمَا أُوتِيتُمْ و داده نشده اید شما مِنَ الْعِلْمِ از دانش
إِلَّا قَلِيلًا ○ مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابومدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریت ست
نزدیک ما و ما به بسیاری از ان نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِن شِئْنَا و اگر خواهیم ما لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي
هر آئینه ببریم آن چیز را که از قرآن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی تو لَكَ برای خود بِهِ بآن
یعنی نیابی بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا ○ بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند و سینها و مصحفها باز آرد إِلَّا رَحْمَةً لیکن رحمتیست مِّن رَّبِّكَ از پروردگار تو
که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستیکه فضل او هست عَلَيْكَ كَبِيرًا ○ بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران
گردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی میگذارد قُل بگوای محمد لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ اگر جمع شوند
آدمیان وَالْجِنُّ و پریان که تو مبعوث بدیشانی و اتفاق کنند عَلَىٰ أَن يَأْتُوا برانکه بیارند بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا
در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مانند او در این صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند
این آیت در جواب نضر بن حارث فرود آمده که میگفت • لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوئیم حق سبحانه فرمود که جمع انس مثل این نتوانند
گفتن وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگرچه باشند برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ○ مر برخی را هم پشت و مددگار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکه گردانیدیم و مکرر
ساختیم زیادتی تقریر و بیان را لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص
و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند إِلَّا كُفُورًا ○ مگر ناسپاسی را که انکار حق ست
آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهرے از بلده ما تنگ عیش تر و کم آب تر نیست پس این کوهها را از حوالی
دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید و جویهای چون انهار شام و عراق روان گردان تا کشت کنیم و خدای خود را بگو تا ملائکه را برای صدق دعوی تو
بفرستند و ترا کوشکها از زر و نقره بدهد تا از درویشی باز رهی و بگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از روی تعنت گفتند
و بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این آیتها درخواستند و عبدالله بن امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی بنهی و بر آسمان روی

ومن ندو تو میگرم ونسخه بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها بکنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهیم کرد حق سبحانه
این آیت فرستاد که وَقَالُوا و گفتند متعنتان قریش لَن نُّؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم مر ترا حَتّٰى تَفْجُرَ لَنَا تا وقتیکه روان سازی برای ما
مِنَ الْاَرْضِ از زمین مکه يَنۢبُوعًا ۝ چشمۀ پر آب که هرگز کمی نکند اَوْ تَكُوْنَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِّن نَّخِيْلٍ وَّعِنَبٍ از درختان
خرما و انگور یعنی مشتمل بران درختان فَتُفَجِّرَ الْاَنْهٰرَ پس روان گردانی جویهای آب خِلٰلَهَا درمیانه آن بوستانی تَفْجِيْرًا ۝ روان کردنی اَوْ تُسْقِطَ
السَّمَآءَ یا وقتیکه بیفگنی آسمانرا كَمَا زَعَمْتَ چنانکه گمان بردی و وعید کردی که ۞ او تسقط علیهم کسفا من السماء ۞ عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا پاره پاره اَوْ تَاْتِيَ بِاللّٰهِ
یا بیاری خدایرا وَالْمَلٰٓئِكَةِ و فرشتگانرا قَبِيْلًا ۝ در مقابله یعنی عیان بیانمائی یا بیاری ایشانرا بگواهی رسالت خود اَوْ يَكُوْنَ لَكَ بَيْتٌ یا باشد ترا خانۀ
مِّنْ زُخْرُفٍ از زر که در آنجا بنشینی اَوْ تَرْقٰى فِي السَّمَآءِ یا بر روی بر آسمان وَلَنْ نُّؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ بر آمدن ترا بر آسمان حَتّٰى تُنَزِّلَ
تا وقتیکه فرود آری عَلَيْنَا بر ما كِتٰبًا نَّقْرَؤُهٗ کتابی که بخوانیم آنرا و دران تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيْ بگو پاک است پروردگار ما از آنکه بروی
تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من طلبید بجز وی کسی بران قادر نیست هَلْ كُنْتُ آیا هستم من یعنی نیستم اِلَّا بَشَرًا مگر آدمی
رَّسُوْلًا ۝ فرستاده شده همچو سائر رسولان وایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت ع۹ ۱۰
حق است نه باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود مر سخنان ایشان را مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی ۞ ولو نزلنا علیک کتابا
فی قرطاس ۞ و قوله ۞ لولا انزل ملکا ۞ و قوله ولو فتحنا علیهم بابا من السماء ۞ وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مردمانرا یعنی اهل مکه را اَنْ يُّؤْمِنُوْا از آنکه ایمان
آورند اِذْ جَآءَهُمُ الْهُدٰٓى وقتیکه آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد اِلَّآ اَنْ قَالُوْٓا مگر آنکه گفتند اَبَعَثَ اللّٰهُ آیا برانگیخت خدای
بَشَرًا رَّسُوْلًا ۝ آدمی را رسول یعنی منع کرد ایشانرا از ایمان که بشریت مانع است از رسالت وایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب توانست
و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده درمیان پیدا آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر شایان
نه حق سبحانه رد شبهه ایشانرا میفرماید که قُلْ لَّوْ كَانَ بگو ای محمد اگر بودندی بجای آدمیان فِي الْاَرْضِ مَلٰٓئِكَةٌ در زمین فرشتگان که مانند آدمی يَّمْشُوْنَ
میرفتند بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّيْنَ در حالتیکه مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ هر آینه فرستادیم بر ایشان مِّنَ السَّمَآءِ
از آسمان مَلَكًا رَّسُوْلًا ۝ فرشته را پیغمبر یعنی از جنس رسول ایشان بر ایشان میفرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد و از و تلقین نستندی
گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون سکنۀ زمین آدمیان اند پس رسول ایشان آدمی باید نظم او بشر فرمود
خود را فتلکم . تا بجنس آیند و کم گردند کم ۞ زانکه جنسیت عجائب جاذبیست ۞ جاذبش جنس است هر جا طالبیست ۞ در لباب آورده که کافران
گفتند که گواه رسالت تو کیست آیت آمد که قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ بگو خدای بسنده است شَهِيْدًا ۢ گواه بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ میان من و شما شهادت
خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت چه معجزه بزبان حال ناطق است با آنکه محمد رسول اوست پس گواهی معجزه جاری مجرای قول حق است
بر صدق دعوی او اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه خدای هست بِعِبَادِهٖ به بندگان خود خَبِيْرًا ۢ دانا که اسرار و احوال پوشیده ایشان را میداند
بَصِيْرًا ۝ بینا که اعمال و اقوال آشکارای ایشانرا می بیند وَمَنْ يَّهْدِ اللّٰهُ و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ
پس او راه یافته است وَمَنْ يُّضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و او را فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی تو مر گمراهانرا اَوْلِيَآءَ
دوستان که نصرت کنند ایشانرا مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای وَنَحْشُرُهُمْ و حشر کنیم ایشانرا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز عَلٰى وُجُوْهِهِمْ بر رویهای
ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک رضه وارد است که از حضرت پیغمبر صلعم سوال کردیم که چگونه روند بر رویهای خود فرمود که آن کسیکه بر د

ایشان را بر قدمهای ایشان قادرست آنکه ببرد ایشان را بر رویهای ایشان اما اصل آنست که ایشان در دنیا پیه تیز میکنند بر رویهای خود از هر پلیدیست و خواری
عُمْیًا در حشر کنیم ایشانرا نابینایان یعنی نه بینند انچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهدهٔ آیات قدرت نمیکردند وَّ بُكْمًا و گنگان یعنی نگویند
انچه از ایشان مقبول افتد زیرا که بدنیا سخن حق نمی گفتند وَّ صُمًّا ط و کران یعنی نشنوند از انچه از ان شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع سخن حق
نمی نمودند مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ ط جای ایشان در دوزخ است كُلَّمَا خَبَتْ هرگاه که ساکن شود زبانهٔ دوزخ یعنی چون آتش دوزخ مر ایشان هیچ
و گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانهٔ آتش فرو نشیند چنانچه آتش دنیا پس از سوختن همیه زِدْنٰهُمْ سَعِیْرًا ایم ما
برای ایشان سَعِیْرًا ۝ آتشی سوزان یا برافروزیم آتش را بآنکه جلود و لحوم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان بپیچد ذٰلِكَ ف
جَزَآؤُهُمْ آن عذاب یا آتش ایشانست بِاَنَّهُمْ كَفَرُوْا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بِاٰیٰتِنَا بدلالت هاے واضحهٔ ما بر صدق
پیغمبر ﷺ که معجزات اوست یا بآیات قرآن وَ قَالُوْٓا و گفتند ءَاِذَا كُنَّا عِظَامًا آیا آنوقت که گردیم ما استخوانها وَّ رُفَاتًا و خاکهاے ریزیده شده
ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ آیا ما برانگیختگان باشیم خَلْقًا جَدِیْدًا ۝ آفریدهٔ نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صدبار سوخته شوند
و باز گوشت و پوست ایشان تازه سازند تا عذاب بکشند اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمے بینند و نمے دانند اَنَّ اللّٰهَ الَّذِیْ آن را که آن خدای که بقدرت
خود خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را بآن عظمت و بسطت بیاده قَادِرٌ تواناست عَلٰٓى اَنْ یَّخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ
ایشان را دیگر باره بمثل تعبیر از نفس شئے کنند چنانچه مثلک لا تفعل کذا ای انت پس میفرماید که آنکه از چیزی چیزی آفرینند قادرست که آفرینش نو
آفریدهٔ کهنه شده را باز آرد وَ جَعَلَ لَهُمْ و بدرستیکه خداے مقرر کرده است براے فناے ایشان اَجَلًا مدتیکه لَّا رَیْبَ فِیْهِ ط هیچ شکے نیست
در آن زمان مرگست یا بجهت اعادهٔ ایشان اجلے نهاده که قیامت ست فَاَبَى الظّٰلِمُوْنَ پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق
اِلَّا كُفُوْرًا ۝ مگر انکار بعث و حشر را قُلْ بگوای محمد ﷺ کافران را لَّوْ اَنْتُمْ تَمْلِكُوْنَ اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خَزَآئِنَ رَحْمَةِ
رَبِّیْٓ خزینهاے روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد اِذًا لَّاَمْسَكْتُمْ آنگاه هر آئینه باز ایستید و بخل ورزید خَشْیَةَ الْاِنْفَاقِ ط
از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن آورده اند که اگر یکے از آفریدگان مالک خزائن نعم ربانی شود هرگز جود او با جود
الهی متساوی نخواهد بود جهت آنکه برای نفس خود چیزے را از ان باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در جود خود ازین همه
منزه است وَ كَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی قَتُوْرًا ۝ بخیل و جمع کننده وَ لَقَدْ اٰتَیْنَا مُوْسٰى و بدرستیکه ما دادیم موسی را تِسْعَ اٰیٰتٍۢ بَیِّنٰتٍ ع
نه آیت روشن یعنی معجزهٔ آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این نیز گفته اند چون
انفلاق بحر و انفجار آب و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازالهٔ عقده از زبان وے و فرو بردن عصا حبال و عصے سحره را و امثال این
و انچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت پناه ﷺ از تسع آیات پرسیدند و آنحضرت ﷺ جواب داد که شرک میارید و خون بناحق مکنید و از زنا
و سرقه و اکل ربوا و سعایت و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عامست که در هر ملتے ثابت بوده و لهذا
در آخر فرمود که خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه از حد فرمان درمگذرید فَسْـَٔلْ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ پس بپرس اے محمد ﷺ از بنی اسرائیل یعنی از علماے ایشان
همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا آنکه سوال کن از یهود اِذْ جَآءَهُمْ چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت میان وی و فرعون
فَقَالَ لَهٗ فِرْعَوْنُ پس گفت مر موسی را فرعون اِنِّیْ لَاَظُنُّكَ یٰمُوْسٰى بدرستیکه من گمان می برم ترا ای موسی مَسْحُوْرًا ۝ جادو کرده شده و عقل تو
مختبط شده قَالَ گفت موسی لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستیکه تو دانسته بلکه خود اگرچه بر زبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه مَآ اَنْزَلَ هٰٓؤُلَآءِ نفرستاد این آیات تسعه را

إِلَّا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها و زمین ها بَصَائِرَ آیتهای روشن که هر یک دلیل ست بر نبوت من وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يٰفِرْعَوْنُ
و من بیقین میدانم ترا ای فرعون مَثْبُورًا ○ هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فَأَرَادَ پس خواست فرعون أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ آنکه برانگیزد و دور کند
موسی و قوم او را مِّنَ الْأَرْضِ از زمین مصر فَأَغْرَقْنٰهُ پس غرق گردانیدیم او را وَمَنْ مَّعَهُ جَمِيعًا ○ و هر که با او بود بتمامی وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ و گفتیم
پس از غرقه شدن فرعون لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را که اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را میخواستند که شما را
بیرون کنند فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود جِئْنَا بِكُمْ بیاریم ایشان و شما را در حشرگاه لَفِيفًا ○
جماعتی آمیخته با هم پس حکم کنیم میان شما بتمییز سعدا از اشقیا وَبِالْحَقِّ و بدرستیکه أَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم قرآن را وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و براستی فرود آمده
و در تبیان آورده که بالحق بمعنی علی ست و مراد از حق محمد است یعنی و علی محمد نزل و در مدارک آورده که محمد بن سماک بیمار شده قاروره او بطبیبی ترسا میبردیم
مردی نیکو روی و خوشبوی جامه پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان الله در مهم دوست خدا از دشمن خدا استعانت میکنید
باز گردید و با ابن سماک بگوئید که دست خود را بر موضع وجع نه و بگو و بالحق انزلنه و بالحق نزل و از چشم ما غائب شد باز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم دست
بران موضع نهاد و این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت و گفته اند آنکس حضرت خضر بود **بیت** فی اثر حکمت را هیست این ✣ کار طبیبان نه هیست
این ✣ وَمَا أَرْسَلْنٰكَ و نفرستادیم ترا که محمدی إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده مطیعان را بثواب وَنَذِيرًا ○ و بیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی
آورده که مژده دهنده آنرا که از ما روی بگرداند و بیم کننده آنرا که روی بما آرد یعنی بدکاران را بشارت ده بسعت رحمت و کمال عفو ما تا روی
بدرگاه ما آرند و نیکوکاران را انذار کند از اثر هیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وَقُرْاٰنًا فَرَقْنٰهُ و پراگنده فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت
و سوره سوره لِتَقْرَأَهُ تا بخوانی آنرا عَلَى النَّاسِ بر مردمان عَلٰى مُكْثٍ بر طریق درنگ و مهلت چه آن برای حفظ آسان است
و بفهم نزدیکتر وَنَزَّلْنٰهُ و فرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث تَنْزِيلًا ○ فرو فرستادنی در مدت بیست و سه سال قُلْ اٰمِنُوا بِهٖ بگو مردمانرا که ایمان آرید
بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید امرست بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال وی نمی افزاید و از عدم ایمان شما هیچ نقصانی بدو نمی رسد
إِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه أُوْتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مِنْ قَبْلِهٖ پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی
شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر و ورقه بن
نوفل و اضراب ایشان إِذَا يُتْلٰى عَلَيْهِمْ چون خوانده شود قرآن بر ایشان يَخِرُّوْنَ لِلْأَذْقَانِ بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رویها سُجَّدًا ○ در حالتیکه
سجده کنندگانند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعده الٰهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد و انزال قرآن وَيَقُوْلُوْنَ و گویند سُبْحٰنَ
رَبِّنَآ پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود إِنْ كَانَ بدرستیکه هست وَعْدُ رَبِّنَا وعده آفریدگار ما لَمَفْعُوْلًا ○ هر آینه کرده شده
یعنی واقع ست لامحاله وَيَخِرُّوْنَ لِلْأَذْقَانِ بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی که از وجه ساجد بزمین ملاقی شود
او ست گفته اند که سجده اول برای شکر ست و این سجده بجهت تاثر از مواعظ قرآنی لاجرم درین سجده فرمود که يَبْكُوْنَ بگریند وَيَزِيْدُهُمْ و زیاده
کند سماع قرآن ایشانرا خُشُوْعًا ○ فروتنی و تضرع این سجده چهارم ست از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده و فرموده که
بحقیقت این سجود تجلی ست زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمی باشد الا
از تجلی الٰهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بر این تقدیر ایشان در تجلی باشند و ساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع
او بیفزاید **مصرع** ما تجلی الله لشیء الا خضع له ✣ **نظم** لمعه نور تجلی از قدم ✣ بر حدوث افتد فرو ریزد ز هم ✣ پس خضوع انجا زوال هستیست ✣ آن بلندی هم جواب این پستیست

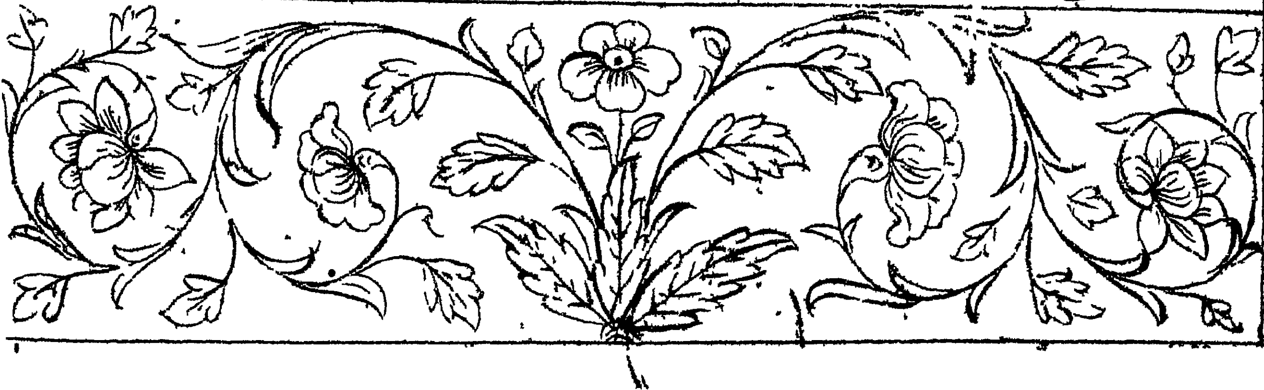
وقف لازم

سجدة

آورده‌اند که حضرت پیغمبر در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر می گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدای را میخواند آیت آمد
قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ بگو بخوانید خدای را اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذاتی واحد اطلاق میکنند و مقصود از هر دو یک ذات است و بعضی
گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر گفتند که خدای تعالی در توریت ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیت نازل شد که این دو اسم چند حسن
اطلاق جل بلاوند اَيًّا مَّا تَدْعُوا هر کدام را که بخوانید برابر است و نیکوتر بدان معنی حق را خوانده باشید فَلَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰى پس مر او راست نامهای
نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای کمال ابن جبیر رض فرموده که پیغمبر قرات بجهر میفرموده در جمیع نمازها هر وقت که در صلوة یومیه
در مسجد الحرام قرات کردی اهل شرک بلهو و لعب و صفیره زدن و در تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت در غلط افتاده ترک قرات کند حق تعالی
فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قرات نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آواز فرو مدار بآن تا حدی که
نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگذارند وَابْتَغِ و بطلب بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا میان جهر و مخافته راهی میانه چه اقتصاد در همه امور محبوبست آورده‌اند
که ابو بکر صدیق رض قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم و او حاجت من میداند و عمر فاروق رض بلند میخواند و میگفت که شیطان را میرانم
و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت پناه بعد از نزول این آیت ابو بکر را فرمود که قدری آواز بلند ترکن و عمر رض را امر کرد که قدری آواز خود را فروتر
آر و گویند معنی آیت اینست که جهر مکن در همه نماز و اخفات مفرمای در همه و میان این هر دو راهی پدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفات است و در لیلیه
جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ و بگو ستایش و ثنای مر خدای را الَّذِيْ لَمْ يَتَّخِذْ آنکه فرا نگرفت وَلَدًا فرزندی رد یهود و نصاری و بنو ملیح است که حق را
فرزند اثبات میکردند وَّلَمْ يَكُنْ لَّهٗ و نیست مر او را شَرِيْكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی رد مشرکان است که بتان را شریک حق میگفتند وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ
و نیست مر او را وَلِيٌّ دوستی مِّنَ الذُّلِّ از جهت مذلتی که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز گردد علم الهدی رح فرموده که حق تعالی دوست نگیرد تا بمدد
ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کنند وَكَبِّرْهُ و تعظیم کن او را تَكْبِيْرًا تعظیم کردنی ع ۱۲
یعنی حق را بلند گردان از وصف واصفان و معرفت عارفان نظم فکر با جاجز نست ز ناو صافش عقلها هرزه میزند لافش عقل عقل ست جان جان ست او
آن کز آن برترست آن ست او و گفته‌اند معنی کبره آنست که بگو الله اکبر ثعلبی از فاروق رض نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهتر ست از دنیا و هر چه
در وست آیت آخرین از دین سوره آیة العز گویند و هر کودکی که از بنی عبد المطلب بسخن در آمدی حضرت پیغمبر این آیت کریمه بدو آموختی

تمت

بعونه تعالی جلد اول تفسیر حسینی بخوش آیینی بشهر ذی الحجه سنه ۱۲۹۰ هجری مطابق ماه
جنوری سنه ۱۸۷۴ع باتمام رسید که شرف افزای قالب طبع گردیده



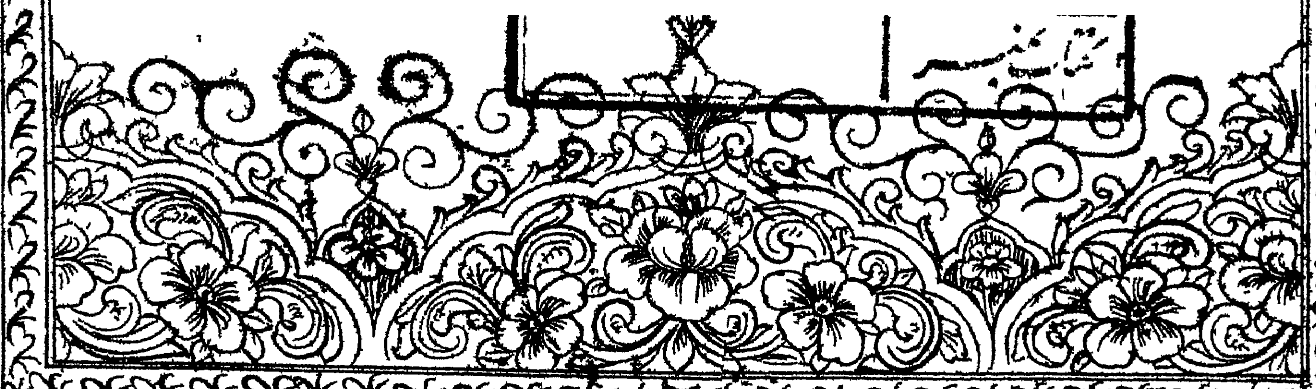
مستلآلی ثنای نازل فرمای قرآن بعز بیان زبان ذوق افزای طبع طوطیان بود

که در ثمین گوهر بهین تفسیر بی نظیر مواهب علیه جامع نکات خفیه و جلیه فارسی زبان مطبوع جهانیان مستغنی



مصنفه مولانا فاضل اجل کمال الملة والدین حسین ابن علی الواعظ الکاشفی الهروی علیه رحمة الله القوی الی یوم الدین

بصفا و ضیای جلا انطباع یافته با جمهور مطبع منشی نولکشور واقع لکهنو



سورة الکهف مکیة وهی مائة و احدی عشر آیات

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلّٰهِ ثنا و ستایش مر خدای را الَّذِیْٓ اَنْزَلَ آنکه فرو فرستاد عَلٰی عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد صلعم الْکِتٰبَ قرآن را در ترتیب استحقاق
حمد بر انزال قرآن تنبیه ست برآنکه قرآن اعظم نعمتهای ملک منان ست که به بندگان ارزانی داشته وَلَمْ یَجْعَلْ و ننهاد لَهٗ در وی عِوَجًا کجی
چیزی از کجی با اختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بباطل وگردانید او را قَیِّمًا راست یعنی معتدل بی سمت افراط و صفت تفریط
یا معتمد علیه و مرجع الیه یا قائم بمصالح عباد و در تاویلات آورده که ضمیر له راجع بعبد ست و معنی آنکه ننهاد بنده خود را میلی بغیر خود وگردانید
او را مستقیم در جمیع احوال لِّیُنْذِرَ تا بیم کند محمد صلعم یا قرآن مر کافران را بَاْسًا شَدِیْدًا عذابی سخت که استیصال ست یا عقوبت دوزخ
عذابی صادر شده مِّنْ لَّدُنْهُ از نزدیک خدای که معذب اوست نه غیر او وَیُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِیْنَ و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن گرویدگان را
الَّذِیْنَ آنانکه یَعْمَلُوْنَ الصّٰلِحٰتِ میکنند کارهای پسندیده اَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست اَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو یعنی پاداش پسندیده
و تمام مّٰکِثِیْنَ در حالتیکه مقیم باشند فِیْهِ در آن اجر اَبَدًا همیشه بی انقطاع و انتقال سلمی قدس سره آورده که عمل صالح آنست که جز
برای خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا نبود وَّیُنْذِرَ الَّذِیْنَ و بیم کند آنرا که از روی جهل قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ گفتند فرا گرفت خدای تعالی
وَلَدًا فرزندی و قائل آن یهود ند و نصاری و بنو مدلج مَا لَهُمْ نیست این گویندگان را بِهٖ بفرزند یا بدین سخن که میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی
بلکه بتوهم کاذب القای این قول میکنند وَّلَا لِاٰبَآئِهِمْ و نه دانش بود مر پدران ایشان را درین باب اگر تقلید آبا میکنند کَبُرَتْ کَلِمَةً
بزرگ تر کلمه ایست آن کلمه که از روی جرات تَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ اَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان از همه قولهای کفار این کلمه را بطریق
استعظام ذکر فرمود که مشتمل ست بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث اِنْ یَّقُوْلُوْنَ نمی گویند اِلَّا کَذِبًا ۵
مگر دروغی اما بزرگ دروغیست که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان و زمین بشگافد و کوهها از جا برود و تَکَادُ السَّمٰوٰتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ
و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم از استماع این کلمه غمناک شد و میدید که با ایمان ایشان
میداشت با انقطاع نزدیک سید حق سبحانه برای تسلی دل مبارک او فرمود که فَلَعَلَّکَ پس مگر تو بَاخِعٌ نَّفْسَکَ کشنده نفس خودی عَلٰٓی اٰثَارِهِمْ

بعد از پشت کردن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و غم بر دل بی غل خود منه اِنْ لَّمْ یُؤْمِنُوْا اگر ایمان نیاورند بِهٰذَا الْحَدِیْثِ باین سخن یعنی قرآن و در پی کفر و عصیان ایشان خود را هلاک مساز اَسَفًا از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب اِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما گردانیدیم مَا عَلَی الْاَرْضِ آنچیز را که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات زِیْنَةً لَّهَا آرایش برای زمین را محققان بر آنند که مابعضی منست مراد انبیا ائمه یا علما یا حفظهٔ قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند آرایش زمین رجال الله از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته اند بیت روی زمین بطلعت ایشان منورست ؛ چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری ؛ و گفته اند مراد از ما علی الارض شهوات محرمات است که حق تعالی فرموده که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که اَیُّهُمْ کدام از ایشان اَحْسَنُ نیکوترست عَمَلًا از جهت عمل یعنی کیست که این محرمات را ترک کند وَاِنَّا لَجٰعِلُوْنَ و بدرستیکه ما سازندگانیم مَا عَلَیْهَا آنچیز را که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها صَعِیْدًا جُرُزًا زمینی هامون بی گیاه یعنی آخر این عمارتها را خراب خواهیم ساخت پس دل بران منهید و بزینت ناپایدار وی فریفته مشوید مثنوی جهان از رنگ و بو سازد سپهرت ؛ ولی نزدیک ارباب بصیرت ؛ نه رنگ دلکشش را اعتبارست ؛ نه بوی دلفریبش را مدارست ؛ آورده اند که چون یهود قریش را سه سوال در آموختند که از حضرت رسالت پناه صلعم پرسید یا بدیگر میگفتند که قصهٔ جوانان بس عجیب است عجب از وی که جواب آن تواند داد حق سبحانه آیة فرستاد اَمْ حَسِبْتَ نه چنان است که میگویند که آیا می پنداری تو اَنَّ اَصْحٰبَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیْمِ آنکه اصحاب کهف و رقیم که سیصد و نه سال در خواب ماندند کَانُوْا بودند مِنْ اٰیٰتِنَا عَجَبًا از آیات قدرت ما چیزی شگفت یعنی قصهٔ ایشان بنسبت آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهرست چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاریست جیرم نام واقع در کوه تنجلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بود و رقیم نام قریهٔ ایشانست یا وادی که کوه تنجلوس در آنجا و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجری که اسامی اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بودند که در کوه از خوف باران پناه بغاری برده بودند و سنگی بر در غار فرو آمده پوشیده گشته و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیهٔ مزد اجیر و مخالفت هوای نفس و بر الوالدین از حق سبحانه نجات خواستند و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاصی یافتند و در باب اصحاب کهف اقوال مختلفه بسیارست درین ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور میگردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و آنجا بنیکی بر بتان که معبودان او بودند ساخت اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن او شنید خلاصی یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نو رسیده خدا پرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق تعالی درخواست نمودند که ایشان را از فتنهٔ آن جبار ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید رسوخ ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا حلی و حلل که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانانید خرد سال شما را دو سه روز مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در قبول قول منست یا در رد آن پس از آن شهر متوجه موضع دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانهٔ پدر قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان در آمده در مرافقت موافقت نمود سگ شبان نیز در عقب ایشان و بدین آن غار کرد و چندانکه منع کردند ممتنع نشد و خدای او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که من دوستان

خدای را دوست میدارم شما در خواب بودید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه شدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو
پناه میتوان گرفت باتفاق وی بغار نهادند وحق سبحانه از رفتن ایشان بغار برین وجه خبر میدهد اِذْ اَوَی الْفِتْیَةُ یاد کن چون باز
گردند جوانان و منضم شدند اِلَی الْکَهْفِ بغار رقیم فَقَالُوْا پس گفتند رَبَّنَآ اٰتِنَا ای پروردگار ما بده ما را مِنْ لَّدُنْکَ از نزدیک خود
رَحْمَةً بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو وَّهَیِّئْ لَنَا و مهیا ساز برای ما مِنْ اَمْرِنَا از کار ما که مفارقت کفار است رَشَدًا
راستی و نیکوئی و صواب فَضَرَبْنَا عَلٰٓی اٰذَانِهِمْ پس نهادیم ما بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فِی الْکَهْفِ
در غار سِنِیْنَ عَدَدًا سالهای ذات عدد یعنی شمرده ثُمَّ بَعَثْنٰهُمْ پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لِنَعْلَمَ تا ببینیم آنچه بعلم ازلی
دانسته ایم یعنی تا بدانند بندگان ما که درین قصه اَیُّ الْحِزْبَیْنِ کدام از دو گروه مراد اهل کتاب اند یا مؤمن و کافر یا متقدمین و متاخرین بر تقدیر
معلوم گردد که کدام از یشان اَحْصٰی شمار نگاهدارنده تر است لِمَا لَبِثُوْٓا اَمَدًا مر اندازه مدتی که درنگ کردند ایشان در غار یعنی دانسته شود ع ۱۴
که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند و شماره که راست تر است نَحْنُ نَقُصُّ ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم عَلَیْکَ بر تو که محمدی نَبَاَهُمْ
خبر ایشان را بِالْحَقِّ براستی اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ بدرستیکه ایشان جوانان بودند که از روی صدق اٰمَنُوْا بِرَبِّهِمْ ایمان آوردند بپروردگار خویش
وَزِدْنٰهُمْ و بیفزودیم ایشان را هُدًی راه نمونی یعنی ثبات و یقین وَّرَبَطْنَا و ببستیم عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان یعنی استوار
ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرأت ارزانی داشتیم در سخن بر دقیانوس اِذْ قَامُوْا چون بایستادند و پرسش وی و
ایشان را پرستش بت دعوت کرد فَقَالُوْا پس گفتند رَبُّنَا پروردگار ما رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینهاست
لَنْ نَّدْعُوَا هرگز نخواهیم پرستید مِنْ دُوْنِهٖ بجز وی اِلٰهًا معبودی لَّقَدْ قُلْنَآ بخدای که گفته باشیم اِذًا آنهنگام که دیگری را پرستیم شَطَطًا
سخن خطا و دروغ هٰٓؤُلَآءِ قَوْمُنَا این گروه که کسان ما اند در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس اتَّخَذُوْا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس
و بیم قتل مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای بحق اٰلِهَةً خدایان دیگر که بر باطلند لَوْلَا یَاْتُوْنَ چرا نمی آرند کافران عَلَیْهِمْ بر پرستش بتان و استحقاق ایشان
مر عبادت را بِسُلْطٰنٍۢ بَیِّنٍ بحجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی میکنند نه بحجت و برهان فَمَنْ
اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از کسی که افترا کند و بربندد عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای تعالی دروغی که نسبت شرکا کند بوی و قبل
ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای طریق با ایشان گفت
وَاِذِ اعْتَزَلْتُمُوْهُمْ و چون یکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان وَمَا یَعْبُدُوْنَ و از آنچه می پرستند اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای تعالی
ایشان خدای را معبود میدانستند و بتان را در عبادت شریک میساختند یملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان بر
کرانه شدید فَاْوٗٓا اِلَی الْکَهْفِ پس بازگشت کنید بسوی غار و در وجای گیرید یَنْشُرْ تا بگستراند لَکُمْ رَبُّکُمْ برای شما پروردگار شما و
بسیار سازد برای شما مِّنْ رَّحْمَتِهٖ از بخشایش خود در دو سرای وَیُهَیِّئْ لَکُمْ و بسازد برای شما مِّنْ اَمْرِکُمْ از کار شما مِّرْفَقًا آن چیزیکه بدان
نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدند و شبان ایشان را در غار درآورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه
خواب بر ایشان گماشت همانجا بخسپیدند و دقیانوس بعد از دو سه روزی با فسوس باز آمده از احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان
خبر یافت آبای ایشان را با حضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال ما برده بدین کوه متحصن شده اند دقیانوس با جمعی در عقب
ایشان رفت و ایشان را در آن غار تکیه کرده یافت پنداشت که بیدارند فرمود که در غار بسنگ برآرید تا همه در اینجا بمیرند پس در غار استوار

ساختند و دو مومن از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند با مید آنکه شاید
روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه بناخلوس بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب
بر دو جانب او می تافت و عفونت آن را تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان متغیر
و ثیاب ایشان را تباه نگرداند چنانچه حق سبحانه میفرماید که وَتَرَى الشَّمْسَ و بینی تو ای بیننده آفتاب را اِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند
تَّزٰوَرُ و میل کند عَنْ كَهْفِهِمْ از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بسوی راست آینده چه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده وَاِذَا غَرَبَتْ
و چون غروب کند تَّقْرِضُهُمْ برد از ایشان و بگردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ بگذرد وَهُمْ و ایشان فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ در فراخی از غار
یعنی در وسط آن بجیثیتی که روح هوا بدیشان میرسد و از تعفن غار ایمن اند ذٰلِكَ مِنْ اٰيٰتِ اللّٰهِ این خبر ایشان از دلائل قدرت خدای است
مَنْ يَّهْدِ اللّٰهُ هر کرا خدای تعالی راه نماید بتوفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است بفلاح و رشاد وَمَنْ يُّضْلِلْ و هر که را فرو گذارد
فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ پس نیابی تو مر او را وَلِيًّا مُّرْشِدًا هرگز دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ و پنداری تو ایشان را اَيْقَاظًا بیداران برای ع ۵
چشمهای ایشان باز باشد وَّهُمْ رُقُوْدٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال نموداری کار جوانمردان طریقت است
چون بظواهر ایشان در نگری بینی که جلوه گرانند در میدان اعمال و چون بسرائر ایشان در یابی بینی که همه فارغ اند در بوستان لطف و جمال
بباطن مست و بظاهر هوشیار و بمعنی بیکار و بصورت در کار بلیت ظاهری با این و آن در ساخته ٭ باطنی از جمله و اپرداخته ٭ ابن عباس
رضی الله عنه فرمود که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند تا زمین آنچه بروست از اجساد ایشان نخورد و گویند در
هر سالی در روز عاشوره میگردانند و پس بر هر تقدیر تقلب ایشان ثابت است کما قال الله تعالی وَّنُقَلِّبُهُمْ و میگردانیم ایشان را
یعنی ملائکه بامر ما میگردانند شان را ذَاتَ الْيَمِينِ بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ و بجانب چپ وَكَلْبُهُمْ و سگ ایشان بَاسِطٌ
گسترانیده است ذِرَاعَيْهِ دستهای خود را بِالْوَصِيْدِ به پیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگی زرد بوده یا سرخ یا خاکستر گون یا ابلق
و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا زیان یا صهبا
و در تفسیر امام ثعلبی رح مذکور است که هر که در شبانروزی بر حضرت نوح عم درود فرستد از گزدم بوی ضرر نرسد و هر که این کلمات را وکلبهم باسط
ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّيْتَ هر آینه روی گردانی
مِنْهُمْ از ایشان فِرَارًا بجهت گریختن وَّلَمُلِئْتَ و هر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد
آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم
موحش اند و صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر است صلعم و مراد غیر اوست القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز گشت و بدار الملک
باز آمد اندک زمانی را باد اجل بنای حیاتش را در هم افگند و آن همه ملک و مال و جاه و جلال تلاشی گشت بیت دمی چند بشمرد و ناچیز شد ٭ زمانه نخندید
کین نیز شد ٭ و بعد از آن چند مالک دیگر در آن ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح تندروس رسید و گویند تندروسیش و او مردی مومن و خدا پرست
بود و اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبهه افتاده هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد و حقسبحانه خواست که دلیلی بر حشر اجساد بر ایشان نماید اصحاب کهف را از خواب
بیدار کرد چنانچه گفت وَكَذٰلِكَ و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بَعَثْنٰهُمْ بر انگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان
تغییری یافته بود و نه جامهای ایشان کهنه و فرسوده گشته ایشان را نوم دادیم بحکمت و تیقظ ارزانی داشتیم بقدرت لِيَتَسَآءَلُوْا بَيْنَهُمْ تا سوال کنند

میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت بیفزاید قَالَ قَائِلٌ گفت گوینده مِنْهُمْ از ایشان یعنی مکسلمینا که از همه
اکبر بود کَمْ لَبِثْتُمْ تا چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن بود که مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد
بغار درآمده بودند چون درنگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قَالُوا لَبِثْنَا گفتند درنگ کردیم اینجا يَوْمًا روزی اگر در روز
درخواب شده باشیم أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پارهٔ از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را دیدند بالیده و موهای سر را دراز شده
یافتند قَالُوا گفتند بعضی از ایشان بعضی را رَبُّكُمْ که پروردگار شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است بآنچه درنگ کرده‌اید فَابْعَثُوا پس بفرستید
أَحَدَكُمْ یکی را از میان شما بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ بدین درمی که دارید إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس فَلْيَنْظُرْ پس باید که فرستاده در نگرد
أَيُّهَا تا کدام از اهل مدینه أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکیزه‌تر اند از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال‌تر و پاکیزه‌تر است چه در زمان ایشان در آن شهر
کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض ایشان آن بود که ذبیحهٔ ایشان پیدا کنند فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ پس بیارد برای شما خوردنی از آن طعام
پاک وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت وَلَا يُشْعِرَنَّ و خبردار نگرداند بِكُمْ أَحَدًا بشما یکی را از اهل این شهر إِنَّهُمْ بدرستی که
اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس‌اند إِنْ يَظْهَرُوا اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما يَرْجُمُوكُمْ سنگسار سازند شما را أَوْ يُعِيدُوكُمْ
یا بازگردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ در کیش خویش وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا و رستگاری نیابید آن وقت که بدان دین درآیید و روی نجات نه بینید همیشه یعنی
پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اکمل و عاقل ایشان بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید و ضیاع آنرا متغیر دید و چون بشهر درآمد
بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را نوعی دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد آخرالامر بدکان خبازی آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض
نان بستاند نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که این مرد گنجی یافته آن زر را ببازاری دیگر بدیگری نمود بیک لحظه این خبر در بازار منتشر
شده بشحنه رسید و یملیخا را طلبیده تهدیدی عظیم نمود و طلب باقی زرها کرد و یملیخا گفت من گنجی نیافته‌ام دی روز این زر را از خانهٔ پدر برداشته‌ام و امروز
ببازار آورده‌ام نام پدرش پرسیدند و چون بگفت کسی از اهل شهر ندانست و برا تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او
از همه من آگاهی دارد مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده است تو ما را افسوس میگیری یملیخا گفت شما با من سحر میکنید
دیروز ما جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بشهر بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی نمیدانم القصه او را نزد ملک بردند و صورت حال تقریر
کرد ملک با جمعی مقربان و اشراف بلد روی بغار آوردند یملیخا بغار درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی الفور ملک رسید و آن لوح
که بر در غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار درآمد و ایشان را دید با رویهای تازه و جامه‌های نو متحیر شده
بر ایشان سلام کرد جواب دادند حق سبحانه ازین حال اخبار فرموده وَكَذٰلِكَ و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع گردانیدیم
ستدروس و قوم او را بر ایشان لِيَعْلَمُوا تا بدانند أَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ آنکه وعدهٔ الله به بعث و حشر حَقٌّ راست و درست است چه خواب و بیداری
ایشان بموت و بعث مشابهتی تامه دارد وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر تا بدانند آنکه روز قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شکی نیست در وی پس حق تعالی
اطلاع داد بر ایشان إِذْ يَتَنَازَعُونَ چون نزاع میکردند اهل آن زمان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر أَمْرَهُمْ امر دین خود را یعنی بعضی میگفتند حشر ارواح مجرده را
خواهد بود و برخی قائل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد باهم مبعوث خواهند شد چه همه دیدند که توفی نفس ایشان کرده
سیصد و نه سال بدنهای ایشان را از تحلل و تغیر نگاه دارد پس ارسال ارواح کند بآن قادر است بر توفیهٔ نفوس همه مردمان و امساک اجزای بدن ایشان و دیگر باره
فرستادن ارواح بآن ⁂ بیت ⁂ قدرت کرا شود سبب عجز ⁂ با قدرت حق کاری نیست ⁂ آورده‌اند که جوانان ملک را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند

و ارواح ایشان مقبوض شد و در تفسیر امام ثعلبی مذکور ست که حضرت رسالت پناه صلعم آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند
جبرئیل آمد و گفت که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید امّا از اخیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند
آنحضرت صلعم فرمود که چگونه فرستم و کرا امر کنم برفتن جبرئیل عم گفت ردای مبارک خود را بگستران و امیر المومنین ابو بکر صدیق و فاروق و علی مرتضی
و ابو ذر را رضه بگو تا هر یک بگوشهٔ بنشینند و باد را که مسخر سلیمان عم بود بطلب که ندای او را مطیع تو گردانیده و بفرمای تا ایشان را
بر داشته بدان غار برد حضرت صلعم آنچنان کرد و صحابه رضه بدر غار رسیدند سنگی بر داشتند سگ ایشان بشنید بانگ زدن درگرفت و حمله آورد
اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که درآئید ایشان درآمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه
ارواح با جساد ایشان باز آورد تا برخاستند و جواب سلام باز دادند صحابه گفتند نبی الله محمد بن عبد الله صلعم شما را سلام رسانیده ایشان جواب
گفتند و علی محمد رسول الله صلعم پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و گفتند حضرت پیغمبر را صلعم سلام برسانید و باز در مضاجع
خود تکیه کردند و بار دیگر نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد صلعم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث
گردند القصه چون تندروس و قوم او این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم پس گفتند بنا نهید بر ایشان
بُنْيَانًا دیواری که از چشم مردم پوشیده باشند یا بدان بنا موضع ایشان را بشناسند رَبُّهُمْ پروردگار ایشان اَعْلَمُ بِهِمْ دانا ترست بکار ایشان
از جمعی که منازعت میکنند در باب ایشان قَالَ الَّذِيْنَ غَلَبُوْا گفتند آنانکه غالب شدند عَلٰٓى اَمْرِهِمْ بر دین ایشان یعنی آنجماعت که بحشر
اجساد قائل بودند گفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ فرا میگیریم بر ایشان مَّسْجِدًا مسجدی که مردمان دران نماز گزارند سَيَقُوْلُوْنَ زود باشد که گویند یهود
یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثَلٰثَةٌ سه تن بودند رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ چهارم ایشان سگ ایشان وَيَقُوْلُوْنَ و گویند نسطوریه از ترسایان
خَمْسَةٌ پنج تن اند سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ششم ایشان سگ ایشان و میگویند ایشان این سخن را رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختن بپوشیدگی یعنی گفتاریست
که بپندار یا اختراع خود میگویند وَيَقُوْلُوْنَ و گویند مسلمانان باخبار رسول الله صلعم سَبْعَةٌ ایشان هفت تن اند وَّثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و هشتم ایشان
سگ ایشان قُلْ رَّبِّيْٓ بگو آفریدگار من اَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ دانا ترست بشمار ایشان مَّا يَعْلَمُهُمْ نمیدانند عدد ایشان را اِلَّا قَلِيْلٌ مگر اندکی از
آدمیان که پیغمبر صلعم و اصحاب او و ابن عباس رض فرمود که انا من ذلک القلیل و از علی رض منقولست که اصحاب کهف هفت تن بودند و اسمای ایشان
اینست یملیخا مکسلمینا مسلینا مرنوش و برنوش و شاذنوش و اسم راعی مرطونس ست و اسم کلبهم قطمیر و روایات دیگر در اسامی ایشان هست آنچه
فی الجمله صحتی دارد اینست در تیسیر از عبد الله بن عمر رض نقل میکند که چون آتش در موضعی افتد پس این اسامی بر کاغذی نوشته درانجا افگند فی الحال بمیرد
و اهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیارست بعضی میگویند این قصه نمودار از احوال مدلا بسبعه هست که هفت اقلیم عالم بوجود با جود ایشان قائم ست و
کهف خلوت گاه ایشان بود و کلب نفس حیوانیه و نیز جمعی اشارت ست بروح و عقل و قلب و نظری و معیشتی و قوت قدسیه و سر وخفی که تعلق
بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره ست و حواله توضیح این سخنان بجواهر التفسیر میرود فَلَا تُمَارِ پس تو جدال مکن اے محمد فِيْهِمْ در شان
اصحاب کهف اگر اهل کتاب جدال کنند اِلَّا مِرَآءً ظَاهِرًا مگر جدالی ظاهر یعنی بی تعمق بنمای در مجادله و بر ایشان بخوان آنچه در قرآن است و در تجهیل
ایشان اشتغال فرما وَّلَا تَسْتَفْتِ و فتوی مجوی یعنی مپرس فِيْهِمْ در شان ایشان مِّنْهُمْ از اهل کتاب اَحَدًا هیچ یکی را آورده اند که چون ع ۳
سوالات ثلثه مذکوره را از حضرت رسول صلعم پرسیدند فرمود که جواب بیاید تا شما را خبر کنم و نگفت انشاء الله تعالی پانزده روز یا کم یا بیش وحی فرود
نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل نبی علیه السلام آنحضرت نشست حق سبحانه این آیت فرستاد که وَلَا تَقُوْلَنَّ لِشَايْءٍ و مگوی مر چیزی که را که قصد داری

برای اِنِّیْ فَاعِلٌ بدرستی که من کننده ام ذٰلِكَ غَدًا آنرا فردا اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خواهد خدای یعنی گوئی که اگر خدای خواهد وَاذْكُرْ رَّبَّكَ و یاد کن مشیت پروردگار خود را اِذَا نَسِيْتَ چون استثنا فراموش کرده باشی و بگو ان شاء الله یا یاد کن پروردگار خود را وقتیکه خود را فراموش کرده باشی چه حقیقت ذکر فنای ذاکرست در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در سر مذکور شود و جان وی در سر نور خیر عیان گردد و عیان وی از بیان بلکه مثنوی بی بیان میگنجد اینجا نی عیان * نی من و نی ما و نی نام و نشان * ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام * جمله مذکور ماند و السلام وَقُلْ عَسٰٓى و بگو شاید که اَنْ يَّهْدِيَنِ آنکه دلالت کند مرا رَبِّیْ آفریدگار من لِاَقْرَبَ باچیزی که نزدیکترست مِنْ هٰذَا از نشان اصحاب کهف که می پرسید رَشَدًا از راه صواب و چون عیسی از حق سبحانه دست او راه نمود بزرگتر چیزی که آن قصه اصحاب کهف و از اخبار انبیا و امم سابقه بوده و انبا از نوازل و حوادث آتیه وَلَبِثُوْا و درنگ کردند آن جوانمردان همه فِيْ كَهْفِهِمْ در غار خود وقتیکه در خواب بودند ثَلٰثَ مِائَةٍ سِنِيْنَ سه صد سال وَازْدَادُوْا تِسْعًا و زیاده کردند و بران افزودند نه سال دیگر در لباب آورده که سه صد شمسی بوده و نه سال بروافزوده اند تا سال قمری شده چه تفاوت بین السنتین در هر سال قریب یازده روزست و بتحقیق سه صد سال شمسی سه صد و نه سال قمری بود و دو ماه و نوزده روز باشد و در خبرست که ترسایان گفتند ما سه صد سال را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قُلِ اللّٰهُ بگوی خدای تعالی اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوْا داناترست بمقداری که درنگ کردند لَهٗ مر او راست غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پوشیدهای آسمان و زمین یعنی مخفیات اهالی آن اَبْصِرْ بِهٖ چه بیناست خدای بهر موجودی وَاَسْمِعْ و چه شنواست بهر مسموعی مَا لَهُمْ نیست مر اهل آسمان و زمین را مِّنْ دُوْنِهٖ بجز وی مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَّلَا يُشْرِكُ و انباز نمیکند خدای فِيْ حُكْمِهٖٓ در حکم و قضای خود اَحَدًا هیچ یکی را از موجودات علوی و سفلی وَاتْلُ مَآ اُوْحِيَ و بخوان آنچه وحی کرده شده است اِلَيْكَ بسوی تو مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ از کتاب پروردگار تو که قرآن ست لَا مُبَدِّلَ هیچ تغییر کننده نیست در آن لِكَلِمٰتِهٖ مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو مِنْ دُوْنِهٖ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسای کفره حضرت رسالت پناه را صلعم گفتند این پشمینه پوشان بی قدر را چون صهیب و بلال و عمار و خباب رض که بوی خرقهای ایشان ما را استاذی میدارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیت نازل شد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ و باز دار تن خود را و شکیبائی کن مَعَ الَّذِيْنَ با آنانکه يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ می پرستند پروردگار خود را بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه و مراد طرفی النهارست یا صلوٰة فجر و عصر یا مجامع اوقات یعنی شب و روز بپرستش حق مشغول اند يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهٗ میخواهند رضای او را یا او را میجویند و جویای غیر او نیستند نزد بعضی این آیه مدنی است و سبب نزول آن بود که جمعی از مؤلفة قلوب چون عیینه بن حصین و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با سلمان و ابوذر و فقرای مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی با نزدیک تو آمده بتعلیم احکام شرع قیام نمائیم آیة آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام برای رضای خدای بپرستش میگذرانند وَلَا تَعْدُ و باید که درنگذرد عَيْنٰكَ عَنْهُمْ چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بر مدار و بغیر ایشان التفات مکن تُرِيْدُ میخواهی تو زِيْنَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت صلعم هرگز بدنیا و زینت آن میل ننموده بلکه معنی آیت آنست که مکن عمل کسی که مائل بزینت دنیاست چه مائل بدنیا از فقرا معرض و بر اغنیا مقبل باشد وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مَنْ اَغْفَلْنَا آنرا که غافل گردانیدیم قَلْبَهٗ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کردن ما و آنکس امیه بن خلف بود و اتباع او یا عیینه و اشیاع او که آنحضرت صلعم را بطرد فقرا میفرمودند حق تعالی فرمود که دل او را غافل کرده ایم وَاتَّبَعَ و او پیروی کرده است هَوٰىهُ آرزوی نفس خود را وَكَانَ اَمْرُهٗ و

ثلثة ارباع اُفُرُطًا تباه وضایع یا موجب حسرت وندامت وهلاکت وَقُلِ وبگو مرایشان راکه آنچه بشما آورده ایم یعنی قرآن اَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّكُمْ پیغام راست و
سخن درست ست از آفریدگار شما فَمَنْ شَآءَ فَلْيُؤْمِنْ پس هرکه خواهد گرویدن بوی پس باید که بگرود وَّمَنْ شَآءَ وهرکه خواهد ناگرویدن آن فَلْيَكْفُرْ
پس گو که مگرو وآنام نزاهد آورده که مراد امر توعید وتهدیدست نه امر اجازت واباحت وابن عباس رض فرموده که امر بمعنی اخبارست یعنی هرکرا خدا خواهد
ایمان آرد وهرآینه ایمان آرد وهرکرا خواهد که کافر شود بیشک کافر گردد وما تشاؤن الا ان یشاء الله آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده از سمت تغییر
مبرا واز صفت تبدیل معراست **بیت** هرکرا خواهی بران وهرکرا خواهی بخوان ؛ حکم حکم تست وکس را چاره جز تسلیم نیست ؏ اِنَّآ اَعْتَدْنَا
بدرستیکه ما آماده کرده ایم لِلظّٰلِمِيْنَ برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان نَارًا اَحَاطَ بِهِمْ آتشیکه بگرد اگرد درآرد ایشان را سُرَادِقُهَا سراپرده های
آن تشبیه کرده آتشی را که محیط بود بر کافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن ودر حدیث ابوسعید خدری رض هست که سرادق نار چهار دیوارست
غلظت هریک ازان چهل ساله راه که بگرد کافران درآمده وَاِنْ يَّسْتَغِيْثُوْا واگر فریاد خواهی کنند از تشنگی يُغَاثُوْا بِمَآءٍ فریاد رسیده شوند بآبی که
ثلثة ارباع كَالْمُهْلِ مانند دردی زیت یا مس گداخته که چون پیش دهن ایشان برند يَشْوِی الْوُجُوْهَ طایر بریان کند وبسوزد روبها را از فرط حرارت بِئْسَ
الشَّرَابُ بد شرابیست مهل وَسَآءَتْ وبدست آتش مُرْتَفَقًا جای بودن اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه گرویدند بخدای وکتاب
ورسول و وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکردند کارهای شایسته اِنَّا لَا نُضِيْعُ بتحقیق که ما ضایع نگردانیم اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ مزد آنکس را که نکوترست
عَمَلًا ازروی کردار او اُولٰٓئِكَ آن گروه مومنان وپسندیدگان لَهُمْ مرایشان راست جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که
دران مقیم باشند تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ از زیر منازل ایشان یا مراتب ایشان جویها يُحَلَّوْنَ پیرایسته شوند فِيْهَا مِنْ اَسَاوِرَ
دران بوستانها از دستوانهای ساخته شده مِنْ ذَهَبٍ از زر ودر زاد المسیر از ابن جبیر رض نقل میکند که هریک از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از
زر ویکی از نقره ویکی از لولو ویاقوت وَّيَلْبَسُوْنَ ومیپوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامهای سبز رنگ مِّنْ سُنْدُسٍ از دیباهای نازک وَّاِسْتَبْرَقٍ
و دیباهای سطبر فراخور آرزوهای هریک مُّتَّكِـِٕيْنَ فِيْهَا تکیه زدگان باشند در بهشت عَلَى الْاَرَآئِكِ بر تختها چنانچه عادت متنعمان ست نِعْمَ
ع ٩ الثَّوَابُ نیک پاداشیست بهشت ونعیم آن وَحَسُنَتْ ونیکوست آن تختها مُرْتَفَقًا تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل وآرامگاه وَاضْرِبْ
لَهُمْ مَّثَلًا وبیان کن برای مومنان وکافران مثلی وآن مثل کدام ست رَّجُلَيْنِ دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا واو مومن
بود ودیگری قطروس یا قطرس واو کافر بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هریک چهار هزار دینار تصرف کردند کافر بدان
ضیاع وعقار ومتاع خانه خرید ومومن همه را در وجوه خیر صرف کرد حق سبحانه از مآل حال ایشان خبر میدهد که جَعَلْنَا لِاَحَدِهِمَا دادیم هریکی را
از ایشان یعنی قطروس را جَنَّتَيْنِ دو بوستان مِنْ اَعْنَابٍ از تاکهای انگور وَّحَفَفْنٰهُمَا بِنَخْلٍ ومحفوف گردانیدیم ما آنرا بخرما بنان یعنی
درختان خرما گرداگرد آن درآوردیم وَّجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا وپیدا کردیم میان آن دو باغ زَرْعًا کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات وفواکه باشد
كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آن دو باغ اٰتَتْ اُكُلَهَا بدادی میوها ومحصول خود را بتمامی وَلَمْ تَظْلِمْ وستم نکردی یعنی کم نساختی مِّنْهُ شَيْـًٔا از میوه معهود چیزی را
یعنی در اغلب آنست که میوه درسالی تمام آید وسالی ناقص همیشه میوه آن باغها تمام آمدی وَّفَجَّرْنَا وروان کردیم خِلٰلَهُمَا نَهَرًا میان آن دو بوستان
جوی آب تا شرب شراب آن دائم باشد وَّكَانَ لَهٗ وبود مر کافر را ثَمَرٌ همه میوه یعنی غیر از انگور وخرما میوهای دیگر داشت واختصاص آنها بذکر بجهت
غالبیت بوده آورده اند که یهودا محتاج شد ورجوع ببرادر نموده از و در معیشت توقع مساعدتی کرد قطروس گفت زر من وتو برابر بوده من این همه
باغ ومتاع پیدا کردم وغلامان وخادمان دارم تو چرا تنگ دست وپریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان

تا اما باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرای در دنیا ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی و من حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب ولدان
و غلمان نمودم قطروس او را ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعدهٔ نسیه از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فقال
پس گفت قطروس لِصَاحِبِهٖ مر یار خود یعنی برادر خود را وَهُوَ يُحَاوِرُهٗ و او مجادله میکرد با او و سخن باز میگردانید یعنی این میگفت و آن جواب
میداد او را فگفت اَنَا اَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا من بیشترم از تو از جهت مال دنیا وَّاَعَزُّ نَفَرًا ۝ و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا
گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهٗ و بباغ خود در آمد وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت آنگه از روی محبت
دنیا قَالَ مَآ اَظُنُّ گفت گمان نمیبرم اَنْ تَبِيْدَ آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد هٰذِهٖٓ اَبَدًا ۝ این بوستان من هرگز یا مظنه من
نیست که این دنیا سپری گردد وَّمَآ اَظُنُّ السَّاعَةَ قَآئِمَةً و گمان نمیبرم قیامت را آینده وَّلَئِنْ رُّدِدْتُّ و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو
اِلٰى رَبِّيْ بسوی پروردگار من چنانکه تو میگوئی و مرا برانگیزند لَاَجِدَنَّ بخدای که بیابم خَيْرًا مِّنْهَا بهتر ازین بوستانها مُنْقَلَبًا ۝ جای بازگشتن
یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده اند قَالَ لَهٗ گفت مر قطروس را صَاحِبُهٗ یار او یهودا
وَهُوَ يُحَاوِرُهٗٓ و حال آنکه او جدال میکرد با او اَكَفَرْتَ آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در آن بِالَّذِيْ خَلَقَكَ بآنکس که بیافرید ترا مِنْ تُرَابٍ
از خاک ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ پس از نطفه که ماده نزدیک ست یعنی پدر ترا که اصل ماده تو است یا خود ماده اصل ترا ثُمَّ سَوّٰىكَ رَجُلًا ۝ پس ترا راست کرد
مردی رسیده درست اندام لٰكِنَّا۠ لیکن من میگویم هُوَ اللّٰهُ اوست خداوند و حق رَبِّيْ پروردگار و آفریدگار من از خاک و نطفه وَلَآ اُشْرِكُ و انباز
نمیگردانم بِرَبِّيْٓ اَحَدًا ۝ بخداوند خود هیچکس را وَلَوْلَآ اِذْ دَخَلْتَ و چرا چون در آمدی جَنَّتَكَ ببوستان خود قُلْتَ مَا شَآءَ اللّٰهُ نگفتی که آنچه
خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفتی که اگر خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ نیست
قوت هیچکس را مگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شده بمددگاری لطف حضرت
باریست اِنْ تَرَنِ اَنَا اگر بینی مرا اَقَلَّ مِنْكَ کمتر از تو مَالًا وَّوَلَدًا ۝ از جهت مال و فرزند فَعَسٰى رَبِّيْٓ اَنْ يُّؤْتِيَنِ پس شاید آنکه بدهد مرا
پروردگار من بوستانی خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من وَيُرْسِلَ و فرو فرستد عَلَيْهَا بر بوستان تو
بسبب کفر تو حُسْبَانًا صاعقها یعنی عذاب سخت مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان فَتُصْبِحَ پس گردد بوستان تو صَعِيْدًا زمینی هامون زَلَقًا ۝ بی گیاه
که پای برو بلغزد اَوْ يُصْبِحَ یا گردد مَآؤُهَا آب آن بوستان غَوْرًا فرو رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيْعَ پس نتوانی تو لَهٗ مر آن آب بزمین فرو رفته را
طَلَبًا ۝ جستن یعنی طلب آن مقدور تو نبود پس یافتن و باز بجوی آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مؤمن را راست گردانید
و عذاب هلاک و استیصال بدان باغ فرستاد وَاُحِيْطَ و فرا گرفته شد عذاب الهی بِثَمَرِهٖ بمیوهٔ آن باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار آن
و خراب گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود فَاَصْبَحَ پس بامداد کرد قطروس و آن حال را مشاهده نمود يُقَلِّبُ میگردانید كَفَّيْهِ هر دو
کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد عَلٰى مَآ اَنْفَقَ بر آن چیزیکه خرج کرده بود فِيْهَا در عمارت آن وَهِيَ
و حال آنکه بناهای آن باغ خَاوِيَةٌ افتاده بود عَلٰى عُرُوْشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط شد و جدار آن بروی افتاد یا خیمه که
بسته بودند بیفتاد آنگه تاکها بروی فرود آمد و بر تقدیر چون قطروس مشاهدهٔ آن عذاب کرد دست بر دست میزد وَيَقُوْلُ و میگفت يٰلَيْتَنِيْ ای
کاشکی من لَمْ اُشْرِكْ انباز نمیگرفتم و شریک نمیساختم بِرَبِّيْٓ اَحَدًا ۝ به پروردگار خود دیگری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمی‌شد
وَلَمْ تَكُنْ لَّهٗ و نبود مر او را فِئَةٌ يَّنْصُرُوْنَهٗ گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ

بجز خدای که او بران قادر بود و او را نصرت نکرد وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا و نبود قطروس مُنْتَصِرًا یاری دهنده خود و او انتقام کشنده از خدای هُنَالِكَ آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز

قیامت یا موطن جزا الْوَلَايَةُ نصرت دادن و یاری کردن لِلّٰهِ مر خدای راست و بس الْحَقِّ خدای راست گوی و درست کار هُوَ خَيْرٌ او بهترست

ثَوَابًا از جهت پاداش مر آنانرا که بدو امید وار بود وَخَيْرٌ عُقْبًا و بهترست از جهت عاقبت مر بنده ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او بهترست

از عاقبت طاعت غیر او و صاحب تاویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافر و قلب مومن و جنتین را بهوا و دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات

و نخیل مستلذات و زرع متعات بهیمه و در بواقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد و موضع بیان آن جواهر التفسیرست وَاضْرِبْ لَهُمْ

و پیدا کن برای جهانیان مَّثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مثل زندگانی ایشان درین جهان كَمَآءٍ اَنْزَلْنٰهُ مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا

مِنَ السَّمَآءِ از سحاب یا از جانب سما فَاخْتَلَطَ پس بیامیخت بِهٖ بآن آب نَبَاتُ الْاَرْضِ آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای

خود بکمال رسانید و زمین برو تازه و خرم شد فَاَصْبَحَ پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا هَشِيْمًا خشک گشته و در هم

شکسته بمثابتی که از خشکی و شکستگی تَذْرُوْهُ الرِّيٰحُ پراگنده میگردانند او را بادها و از زمین بر میکنند و بهر طرف می برند وَكَانَ اللّٰهُ و هست

خدای تعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از انشا و افنا مُّقْتَدِرًا توانا تشبیه کرده زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و بالد و بکمال نمو رسد

و وقت آن در آید که از و نفع گیرند ناگاه آب از و منقطع گردد و خشک و بیفائده بماند همچنین آدمی بزندگی و تازگی که دارد خوش بر آید همین که نامه

عمر او بعنوان پایان رسد متقاضی اجل در آمده نهال نهاد او را بصرصر فنا خشک سازد و خرمنهای آز و آرزو را باد نیستی بر دهد بیت بهار عمر بسی

دلفریب و رنگین ست ٭ ولی چه سود که در دو خزان مرگ از پی ٭ آورده اند که روسای عرب بمال و فرزند فخر و مباهات میکردند و پیغمبر را صلعم با آنکه

درویش بست و پسر نداشت طعنه میزدند حق سبحانه فرمود که اَلْمَالُ وَالْبَنُوْنَ مال و پسران زِيْنَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشه

راه معاد و چه باندک زمانی عرصه تلف و هدف زوال خواهند شد وَالْبٰقِيٰتُ الصّٰلِحٰتُ و کارهای شایسته پایدار که ثمره آن ابد الاباد باقی ماند

خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ بهترست نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَّخَيْرٌ اَمَلًا و بهترست از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال

هرچه امید میدارد از حق سبحانه و تعالی در آخرت می یابد بعضی از علما بر آنند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و گویند کلمات خمسه ست

اعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه گانه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله

علی محمد و آله و اصحابه و سلم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا نیات صالحات که بحکم

هن ستر من النار سبب خلاصی و الدین باشند امام قشیری رح فرموده که باقیات صالحات آن عمل ست که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه

خالصا لوجه الله بود تا نتیجه آن ابد بسمت بقا موسوم تواند بود و رویم قدس سره فرمود که خلوص عمل آنست که رویت عمل از تو مرتفع شود

یعنی عمل را از خود نه بینی و ندانی وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراگنده سازیم وَتَرَى الْاَرْضَ

و بینی زمین را بَارِزَةً ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده وَّحَشَرْنٰهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فَلَمْ

نُغَادِرْ پس نگذاریم مِنْهُمْ اَحَدًا از ایشان یکی را حشر ناکرده وَعُرِضُوْا و عرض کرده شوند عَلٰى رَبِّكَ بر حساب آفریدگار تو صَفًّا

ایستاده و صف کشیده و حق سبحانه گوید لَقَدْ جِئْتُمُوْنَا هر آئینه آمدید بما برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال و منال كَمَا خَلَقْنٰكُمْ چنانکه آفریده

بودیم شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که هیچ چیز نداشتید بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه شما گمان برده بودید و پنداشتید اَلَّنْ نَّجْعَلَ که نسازیم لَكُمْ برای شما مَّوْعِدًا

وقتی که برای انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران بعث ست وَوُضِعَ الْكِتٰبُ

ع ۳

ونهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان میزان فَتَرَی الْمُجْرِمِیْنَ پس بینی گناهکاران را مُشْفِقِیْنَ ترسان و اعراض کنندگان
مِمَّا فِیْهِ از انچیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی چون بران مطلع گردند خوف برایشان مستولی گردد وَیَقُوْلُوْنَ
و گویند یٰوَیْلَتَنَا ای وای بر ما مَالِ هٰذَا الْکِتٰبِ چه بوده است این نامه را که مطلقا لَا یُغَادِرُ فرو نگذاشته صَغِیْرَةً وَّلَا کَبِیْرَةً گناهان خرد
و بزرگ را اِلَّآ اَحْصٰهَا مگر شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاهداشته وَوَجَدُوْا مَا عَمِلُوْا و بیابند انچه کرده اند حَاضِرًا در پیش آمده وَلَا
ع ۶ یَظْلِمُ رَبُّکَ و ستم نکند پروردگار تو اَحَدًا بر کسی بنقصان حسنه یا زیادتی سیئه وَاِذْ قُلْنَا و یاد کن آنرا که گفتیم لِلْمَلٰٓئِکَةِ اسْجُدُوْا امر فرشتگانرا
که سجده کنید لِاٰدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوْٓا پس سجده کردند اِلَّآ اِبْلِیْسَ مگر ابلیس کَانَ بود مِنَ الْجِنِّ از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از
ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه درین آیت او را ذریت
اثبات میکند و ملائکه را ذریت نیست و دلیلی دیگر آنست که میگوید فَفَسَقَ پس بیرون رفت عَنْ اَمْرِ رَبِّهٖ از فرمان پروردگار خود فا برای
سببیت است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده اَفَتَتَّخِذُوْنَهٗ آیا فرا میگیرید شیطان را وَذُرِّیَّتَهٗ و فرزندان او را اَوْلِیَآءَ دوستان مِنْ
دُوْنِیْ بجز من یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمان برداری میکنید و در من عاصی میشوید وَهُمْ و حال آنکه ابلیس و ذریه او لَکُمْ عَدُوٌّ مر
شما را دشمنانند بِئْسَ لِلظّٰلِمِیْنَ بدست مر ستمکاران را ابلیس و ذریه او بَدَلًا بدلی از خدای و گویند ذریه بمعنی اتباع است و تسمیه
ایشان بذریه از قبیل مجاز بود و اکثر برآنند که او را ذریه هست در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را برانداز پهلوی چپ او زوجه او را که آوه
نام دارد بیافرید و او را شمار رنگهای بیابان فرزندان اند و از اولاد او یکی مره است که کنیت بدو یافته بود و دیگر لاقیس و ولهان است و در عین المعانی
آورده لاقیس موسوس طهارت است و ولهان موسوس صلوة و بعضی برعکس گفته اند و باتفاق زلنبور از اولاد او صاحب اسواق است که بدروغ
و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب ابواب زناست و مسوط صاحب اراجیف است و اسم با خورنده طعام که بسم الله نگفته باشد شرکت
میکند در خوردن و مدحش موکل علماست و ایشان را براهوای مختلفه میدارد و بعضی گفته اند که شبر یده از اولاد وست و او صاحب مصائب است
که بجزع و فزع و روی و موی کندن و گریبان پاره کردن و واثبورا گفتن میفرماید مَآ اَشْهَدْتُّهُمْ حاضر نگردانیدم شیطان و اولاد او را خَلْقَ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشاورت کنم یا مددگاری طلبم وَلَا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ و نه بوقت آفرینش نفسهای
ایشان اعتقاد جمعی از کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میکند آنرا و میگوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و از
آفرینش نفسهای خویش نیز بی خبر اند پس چگونه ایشان را در عبادت من انباز میگیرید وَمَا کُنْتُ و نیستم من مُتَّخِذَ الْمُضِلِّیْنَ فرا گیرنده گمراه کنندگانرا که ابلیس و ذریه
او یند عَضُدًا ۝ یاران و مددگاران یعنی من در خالقیت بی نیازم از یار و مددگار وَیَوْمَ یَقُوْلُ و یاد کن آن روز را که گوید خدای یا فرشته با مر او مشرکانرا که
برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود نَادُوْا شُرَکَآءِیَ الَّذِیْنَ زَعَمْتُمْ بخوانید بآواز بلند شریکان مرا آنانرا که گمان بردید که ایشان انباز من
اند اضافت شرکائی بزعم ایشان است و بجهت توبیخ و تقریع نیز میشاید فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند کافران بتانرا و استغاثه کنند فَلَمْ یَسْتَجِیْبُوْا پس اجابت
نکنند لَهُمْ مر ایشانرا و بفریاد نرسند وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ و گردانیدیم میان کفار و آلهه ایشان مَّوْبِقًا ۝ جای هلاکی یعنی وادی از وادیهای جهنم
پیدا کنیم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشان را دران معذب سازیم و از عبد الله بن عمر رض منقول است که موبق وادی باشد عمیق
در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و ما سوای ایشان وَرَاَ الْمُجْرِمُوْنَ و بینند مشرکان النَّارَ آتش دوزخ را معاینه از چهل
ساله راه فَظَنُّوْٓا اَنَّهُمْ پس یقین دانند که ایشان مُّوَاقِعُوْهَا در افتادنی اند دران وَلَمْ یَجِدُوْا و نیابند عَنْهَا از ان آتش

مَصْرِفًا ○ مکانی که بازگردند بدان یا گریزگاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب آتش احاطه کرده باشد بدیشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکه بیان ع
کردیم و مفصل گردانیدیم فِي هٰذَا الْقُرْاٰنِ درین قرآن لِلنَّاسِ برای مردمان مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ؕ از هر مثلی که بدان محتاج اند از قصص امم گذشته
که سبب عبرت گردد و دلائل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود و حکم شافی فرماید نظم حق تعالی بمحض فضل عظیم + در کتاب کریم و حکم قدیم
آنچه مرحله را بکار آید ؛ گفته ست آنچنان که می باید + وَكَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی اَكْثَرَ شَیْءٍ بیشتر از هر چیزی که خدا آفریده است جَدَلًا ○ جدل
کننده از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدال کننده تر ست و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس رض فرموده که مراد نضر بن
حارث ست که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت
اَنْ يُّؤْمِنُوْٓا از آنکه بگروند و تصدیق کنند اِذْ جَآءَهُمُ الْهُدٰی چون آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد ست صلعم یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوْا رَبَّهُمْ و منع ننمود
ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی اِلَّآ اَنْ تَاْتِيَهُمْ مگر طلب آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْاَوَّلِيْنَ
سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان اَوْ يَاْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا ○ روی بروی یعنی مستاصل گردند در روز بلا وَمَا
نُرْسِلُ الْمُرْسَلِيْنَ و نفرستادیم ما فرستادگان را اِلَّا مُبَشِّرِيْنَ مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی وَمُنْذِرِيْنَ ؕ و بیم کنندگان
مر مشرکان را بنکال سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ به بیهوده که اقتراح آیات ست بعد از ظهور معجزات
و چرا چنین میکنند آن جماعت لِيُدْحِضُوْا تا زائل گردانند مقرر خود و باطل سازند بِهِ الْحَقَّ بآن جدال حق را که قرآن ست یا دین قویم محمدی
وَاتَّخَذُوْٓا اٰيٰتِيْ و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلائل قدرت مرا وَمَآ اُنْذِرُوْا و آنچیز را که بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی
قرآن و مواعید اخروی را اگر فتند هُزُوًا ○ افسوس کرده شده بآن وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِاٰيٰتِ رَبِّهٖ
بآیتهای پروردگار او که قرآنست فَاَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بتابد از آن و قبول نکند وَنَسِيَ و فراموش کند مَا قَدَّمَتْ يَدٰهُ ؕ عاقبت آن
عملها که آن پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده اند از کفر و معاصی خود تفکر نمیکنند در عواقب آن اِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما
نهاده ایم عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان اَكِنَّةً پوششها اَنْ يَّفْقَهُوْهُ تا در نیابند آنرا وَفِيْٓ اٰذَانِهِمْ و در گوشهای ایشان افگندیم وَقْرًا ؕ
گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق استماع ست وَاِنْ تَدْعُهُمْ و اگر خوانی تو ایشان را اِلَى الْهُدٰی بآنچه سبب هدایت ست یعنی ایمان و قرآن فَلَنْ
يَّهْتَدُوْٓا پس راه نیابند اِذًا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیابند اَبَدًا ○ هرگز و این جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان
متعلق بود وَرَبُّكَ الْغَفُوْرُ و پروردگار تو آمرزنده است و عیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ ؕ خداوند بخشایش لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ اگر بگیرد خدای ایشان را
یعنی کافران را بِمَا كَسَبُوْا بآنچه میکنند از گناهان که شرک ست و تکذیب پیغامبر و قرآن لَعَجَّلَ هر آینه شتابانیدی لَهُمُ الْعَذَابَ ؕ برای ایشان
عذاب را در دنیا بَلْ لَّهُمْ بلکه عذاب مشرکان راهست مَّوْعِدٌ وعده یا زمان وعده که روز بدر ست یا قیامت که چون آن وعده در آید لَّنْ يَّجِدُوْا
نیابند مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای مَوْئِلًا ○ پناهی و گریزگاهی وَتِلْكَ الْقُرٰٓی و آن دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی
حجر و احقاف و موتفکات اَهْلَكْنٰهُمْ هلاک کردیم اهالی آنرا لَمَّا ظَلَمُوْا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب پیغامبر و
مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا و مقرر گردانیدیم لِمَهْلِكِهِمْ برای هلاکی ایشان مَّوْعِدًا ○ وقتی معلوم که چون برسد از آن ع
پیش و پس نیفتد پس چرا قریش عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند السعید من وعظ بغیره رشید الدین
وطواط شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده **قطعه** نیک بخت آن کسی بود که دلش

ای پیغمبر است پندپذیرد و دیگران را چو پند داده شود و او از آن پند بهره برگیرد و آورده‌اند که موسی عم بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را
جمع کرده خطبه بخواند که فغان از مستمعان برآمد و همه را از ادای آن کلمات و تامل در معانی و حقایق و دقایقش تحیر شد یکی از عظمای قوم گفت
یا کلیم الله مجلس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی عم فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت
بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد که مارا در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده‌ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود
تا خضر را ببینی و با خود ماهی بریان همراه بگیر او ترا بدان راه خواهد نمود حضرت موسی عم تهیه فرمود و روی براه آورد وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد
کن ای محمد چون گفت موسی عم لِفَتَاهُ مر شاگرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف را که بطلب خضر عم لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتَّىٰ
أَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ بمجمع البحرین که مکان او ست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده و گویند کان الخضر فی ایام افریدون و کان علی
مقدمة ذی القرنین الاکبر و بقی الی ایام موسی و گویند آن موضع از افریقیه است و در زاد المسیر طنجه مغرب آورده و در بند نوشیروان نیز گفته‌اند
القصه موسی عم فرموده که مدام میروم تا برسم بمنزل او أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی بهیچ وجه روی از سفر
برنتابم تا او را نیابم بیت دست از طلب ندارم تا کام من برآید ۞ یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید ۞ ای یوشع تو با من موافقت
مینمائی در طلب این بنده صالح یوشع عم فرمود که آری من با تو موافقم در رفاقت ترا غنیمت میشمارم مصرع خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین
باشد پس یوشع عم تهی چند نان و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی کلیم الله عم روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آن هنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا
بمجمعی که میان دو دریا ست آنجا بر صخره که برکنار چشمه بود بنشستند و موسی عم بخواب رفت یوشع عم دران چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی
بران ماهی بریان چکید فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد و یوشع عم متحیر گشت و موسی عم از خواب درآمده تفقد حال یوشع عم و ماهی نمود
روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا پس فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فراگرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ
در دریا سَرَبًا مثل سردابه که دران توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشک می گشت
فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که درگذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی عم لِفَتَاهُ مر جوانمرد خود را یعنی یوشع عم را که وقت چاشت شد
آتِنَا غَدَاءَنَا بیار طعام چاشت مارا تا بخوریم که گرسنه شده‌ایم و دمی چند برآساییم لَقَدْ لَقِينَا هرآینه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا
ازین سفر که کرده‌ایم نَصَبًا رنج و سختی چون یوشع عم سفره پیش آورد قصه ماهی بیادش آمد قَالَ أَرَأَيْتَ گفت یوشع عم خبرداری
إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ چون جای گرفته بودیم بآن صخره برکنار چشمه فَإِنِّي پس بدرستی که من نَسِيتُ الْحُوتَ فراموش
کردم ماهی را یعنی قصه او را که با تو گویم وَمَا أَنْسَانِيهُ و فراموش نکرد برمن ذکر او را إِلَّا الشَّيْطَانُ مگر شیطان که
مرا مشغول ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ از آنکه یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ و گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا
عَجَبًا راه عجب که هر جا میرفت راهی فراخ پیدا میشد و زمین دریا نیز خشک میگشت قَالَ گفت موسی عم ذَٰلِكَ
این قصه ماهی مَا كُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم که می طلبیدیم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن ماهی مارا راه خواهد نمود بدان
کسی که می طلبیم فَارْتَدَّا پس بازگشتند عَلَىٰ آثَارِهِمَا بر نشانهای قدم خود قَصَصًا از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع
که ماهی بدریا درآمده بود راهی دیدند گشاده و خشک بدان درآمدند فَوَجَدَا پس یافتند عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بنده را از بندگان ما
که بمحض عنایت آتَيْنَاهُ دادیم او را رَحْمَةً بخششی مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما آن وحی است و نبوت بقولی که او پیغمبر بوده یا طول عمر بمذهب آنها که نبوت او قائل

نیستند وَعَلَّمْنٰهُ و بیاموختیم او را مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا ازنزدیک تا علمی که خاص ست بما و کسی آنرا ندانداالابتعلیم ما در حقائق سلمی از ذوالنون مصری
قدس سره نقل میفرماید که علم لدنی آنست که حکم کند برخلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند که علمی ست که حاصل شود بیواسطهٔ کسب و تعیین حرف
صاحب کشف الاسرار فرموده که دانند که این علم محقق ست از یافته سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل میکند که با جمعی دانشمندان
میگفتند اخذتم علمکم میتا عن میت ما اخذنا علمنا عن الحی الذی لایموت مثنوی گلشنی کز نقل روید یکدم ست ؛ گلشنی کز عشق روید خرم ست ؛
گلشنی کز گل دمد گردد تباه ؛ گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه ؛ علم چون بر دل زند یاری شود ؛ علم چون بر گل زند باری شود ؛ آورده اند که چون بجای
خضر عم رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامهٔ خود را بسر کشیده موسی عم سلام کرد خضر عم جامه از روی دور کرده جواب داده و گفت تو کیستی گفت
من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم او در جواب گفت کسیکه گوید که پیغمبر صاحب شریعتم او چگونه
از کسی چیزی آموزد گفته اند که رسول میباید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هرچه
نه ازین قبیل باشد تعلیم آن منافی امور نبوت نیست و نکتهٔ انتم اعلم باموردنیاکم مؤید این قولست قَالَ لَهٗ مُوْسٰی گفت موسی مر
خضر را عم هَلْ اَتَّبِعُكَ آیا پیروی کنم مر ترا عَلٰٓی اَنْ تُعَلِّمَنِ بشرط آنکه بیاموزانی مرا مِمَّا عُلِّمْتَ از آنچه بتو آموخته اند رُشْدًا ○
علمی که متبنی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر قَالَ اِنَّكَ گفت خضر عم بدرستی که تو لَنْ تَسْتَطِيْعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا ○
با من شکیبائی کردن را موسی عم گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری حکم تو بر ظاهر ست شاید که از من عملی صادر
شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته نماید و تو وجه حکمت آن را ندانی و بران صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه صبر کنی
عَلٰى مَا لَمْ تُحِطْ بر آنچیزیکه احاطه نکرده بِهٖ بآنچیز خُبْرًا ○ از روی دانش یعنی علم تو بران نرسیده باشد قَالَ سَتَجِدُنِيْٓ گفت موسی عم
زود باشد که یابی مرا اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای صَابِرًا صبر کننده بر آنچه از تو می بینم وَّلَآ اَعْصِيْ و نافرمان برداری نکنم لَكَ
اَمْرًا ○ مر ترا در هیچ کاری قَالَ گفت خضر عم که ای موسی فَاِنِ اتَّبَعْتَنِيْ پس اگر پیروی کنی مرا فَلَا تَسْـَٔلْنِيْ پس مپرس مرا عَنْ شَيْءٍ
از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن را ندانی یعنی افتتاح بسوال مکن حَتّٰٓى اُحْدِثَ لَكَ تا من نو سازم برای تو مِنْهُ از آنچیز ذِكْرًا ○ ع ۹ ۱۱
بیانی که تو دریابی موسی عم قبول فرمود و هر دو با هم روی براه نهادند و یوشع عم در عقب ایشان میرفت فَانْطَلَقَا پس برفتند بر ساحل دریا
تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب دران نمودند ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناختند و بتعظیمی تمام دران کشتی در آوردند
حَتّٰٓى اِذَا رَكِبَا فِي السَّفِيْنَةِ تا چون نشستند در کشتی و میان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خَرَقَهَا سوراخ کرد کشتی را
قَالَ اَخَرَقْتَهَا گفت موسی عم آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغْرِقَ اَهْلَهَا تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آب ست دران
و دخول آب موجب غرق شدن سفینه باشد لَقَدْ جِئْتَ بدرستی که آوردی شَيْـًٔا اِمْرًا ○ چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قَالَ اَلَمْ
اَقُلْ اِنَّكَ گفت خضر که آیا نگفتم بدرستیکه تو لَنْ تَسْتَطِيْعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا ○ با من صبر کردن قَالَ گفت موسی عم که آن سخن از خاطر من
رفته بود لَا تُؤَاخِذْنِيْ مواخذه مکن مرا بِمَا نَسِيْتُ بآنچه فراموش کرده ام وَلَا تُرْهِقْنِيْ و در مرسان مرا مِنْ اَمْرِيْ از کار من عُسْرًا ○
دشواری یعنی بر من سخت مگیر و با من بدین مقدار مضایقه مکن فَانْطَلَقَا پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند خارج
دیه جمعی کودکان بازی میکردند و پسری زیباروی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او خوش بود یا حیسور
و نام پدر او سلاس یا کمارد و نام مادرش شاهویه یا رحمی درمیان ایشان بود و موسی و خضر عم میرفتند حَتّٰٓى اِذَا لَقِيَا غُلٰمًا

تا چون بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر علیه السلام او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بذبح یا بخناق قَالَ اَقَتَلْتَ
گفت موسی علیه السلام آیا بکشتی نَفْسًا زَكِيَّةً نفسی پاک را بِغَيْرِ نَفْسٍ بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس بی
قصاص او را چگونه کشتی لَقَدْ جِئْتَ هر آینه آوردی شَيْئًا نُّكْرًا ۝ چیزی ناپسندیده را
قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ گفت خضر علیه السلام آیا من نگفتم ترا در اول مصاحبت که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ قوت نداری و نتوانی
مَعِيَ با من بافعال من صَبْرًا ۝ شکیبائی ورزیدن قَالَ گفت موسی علیه السلام اِنْ سَاَلْتُكَ اگر سوال کنم ترا عَنْ شَيْءٍ از چیزی
که صادر شود مثل این افعال منکره بَعْدَهَا پس ازین کرت فَلَا تُصٰحِبْنِيْ پس مصاحبت با من مکن قَدْ بَلَغْتَ بدرستیکه رسیدی تو مِنْ
لَّدُنِّيْ عُذْرًا ۝ از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای
رحمت کند برادرم موسی علیه السلام را که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر آینه چیزهای شگفت
دیدی فَانْطَلَقَا پس برگذشتند و رفتند حَتّٰۤى اِذَاۤ اَتَيَاۤ تا چون آمدند اَهْلَ قَرْيَةِ با اهل دیهی که انطاکیه بود یا ابله بصره یا جزوان از ارمینیه یا قریه
از روم یا بربر زمین و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه بستندی و برای هیچ کس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر علیهما السلام بران دیه رسیده
خواستند که بدیه درآیند کسی دروازه نگشود اِسْتَطْعَمَاۤ طعام طلب کردند اَهْلَهَا اهل آن دیه را و گفتند ما غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم
چون ما را در دیه جای ندادید باری طعام جهت ما بفرستید فَاَبَوْا پس سر باز زدند اهل آن قریه اَنْ يُّضَيِّفُوْهُمَا از ان که ایشان را مهمانی کنند
ایشان شب گرسنه بیرون دیه بودند و با مداد روی براه نهادند فَوَجَدَا پس یافتند فِيْهَا در نواحی آن دیه جِدَارًا دیواری مائل شده
بیک طرف يُّرِيْدُ میخواست دیوار اَنْ يَّنْقَضَّ آنکه بیفتد و در گردد ازیج ارادت دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود بافتادن فَاَقَامَهٗ
پس خضر راست کرد آن را یا آنکه اساسش را بسنگ و گل استحکام داد قَالَ گفت موسی علیه السلام که اهل این دیه ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند
پس بجهت چه دیوار ایشان را عمارت کردی لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ اگر میخواستی هر آینه فرا میگرفتی عَلَيْهِ بر تعمیر این دیوار اَجْرًا ۝ مزدی
قَالَ هٰذَا گفت خضر علیه السلام این است فِرَاقُ بَيْنِيْ وَبَيْنِكَ جدائی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالثه چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک
وقت فراق رسید سَاُنَبِّئُكَ زود باشد که آگاه سازم ترا بِتَاْوِيْلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَّلَيْهِ صَبْرًا ۝ یعنی آنچه نتوانستی بران شکیبائی نمودن از حیثیت
ظاهر بران انکار کردی اَمَّا السَّفِيْنَةُ فَكَانَتْ اما کشتی پس بود لِمَسٰكِيْنَ مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار و برجای مانده و پنج دیگر ملاحان
که بجهت تحصیل معیشت يَعْمَلُوْنَ فِي الْبَحْرِ کار میکردند در دریا فَاَرَدْتُّ پس خواستم بحکم خدای اَنْ اَعِيْبَهَا آنکه او را سوراخ سازم و عیبناک
کنم وَكَانَ و حال آنست که هست وَرَآءَهُمْ در پیش راه ایشان مَّلِكٌ پادشاهی کافر را جلندی بن کرکر گویند يَّاْخُذُ میگیرد كُلَّ
سَفِيْنَةٍ هر کشتی درستی که می بیند غَصْبًا ۝ بغصب یعنی از کشتیبانان باز میستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند
و آن محتاجان بکلی محروم نگردند بیت گر خضر در بحر کشتی را شکست ٭ صد درستی در شکست خضر هست ٭ وَاَمَّا الْغُلٰمُ و اما پسر کشته
گشته فَكَانَ اَبَوٰهُ پس بودند پدر و مادر او مُؤْمِنَيْنِ گرویدگان فَخَشِيْنَاۤ پس ترسیدیم ما یا ترسیدیم اَنْ يُّرْهِقَهُمَا آنکه در رساند
بدیشان طُغْيَانًا وَّكُفْرًا ۝ نحمی بی باکی و کفران نعمت یعنی شاید که بالکفر و طغیان و فسق او در ساز نداز روی مهربانی که والدین را بر ولد هست
و آن در ساختن موجب کفران و طغیان باشد فَاَرَدْنَاۤ پس خواستیم ما اَنْ يُّبْدِلَهُمَا آنکه بدل دهد ایشان را رَبُّهُمَا پروردگار ایشان
خَيْرًا مِّنْهُ فرزندی بهتر از و زَكٰوةً از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق بد و پاکی باشد وَّاَقْرَبَ رُحْمًا

[illegible] آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشانرا دختری داد و بعضی گویند که خود دختر را آورده بنهاد
پیغمبر رسل و پدید آمدند نظم آن پسر الثق خضر برید حلق ٭ سر از او بنهاد عام خلق ٭ آنکه جان بخشد اگر بکشد رو هست ٭ نایب هست و دست او
دست خداست ٭ بس عدا اما تها که آن یاری بود ٭ پس خرابیها که معاری بود ٭ وَاَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ و اما دیوار که پس هست لِغُلٰمَيْنِ يَتِيْمَيْنِ
برای دو کودک یتیم نام ایشان احرم و حریم و ایشان هستند فِي الْمَدِيْنَةِ در شهر مراد قریه گوده هست وَكَانَ تَحْتَهٗ و هست در زیر دیوار كَنْزٌ
لَّهُمَا گنجی برای ایشان و اگر دیوار بر افتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان بر داشتندی وَكَانَ اَبُوْهُمَا و بود پدر ایشان صَالِحًا مرد پارسا
و نام او کاشح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای ایشانرا بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود فَاَرَادَ رَبُّكَ
پس خواست پروردگار تو اَنْ يَّبْلُغَآ آنکه برسند یتیمان اَشُدَّهُمَا بقوت و کمال رشد خود وَيَسْتَخْرِجَا و بیرون آرند كَنْزَهُمَا
گنج خود را رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّكَ بخشش از پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهٗ عَنْ اَمْرِيْ و نکردم آنچه تو دیدی از روی خود بلکه بفرمان حق تعالی کرده ام
که او خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند که آن گنجی بود پر از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشهر آنست که لوحی بود از زر جدو بر او نوشته
بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود ٭ و شگفت میدارم از کسیکه گرویده است بر رسیدن
حق چرا خود را در تعب افگند ٭ و عجب است از کسی که تصدیق مرگ کند چرا عمر شادمان گذراند ٭ و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب در قیامت
برای چه غفلت ورزد ٭ و عجب است از آنکه دنیا و تقلب و احوال انقلاب ارباب او داند چرا دل درو بندد و لا اله الا الله محمد رسول الله
ذٰلِكَ اینست تَاْوِيْلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ حقیقت آنچه نتوانستی عَّلَيْهِ صَبْرًا بر آن صبر کردن آورده اند که موسی و خضر هم یکدیگر را وداع کردند و ع ۱۲
هر یک بروی بمنزل آرزو محققان را درین قصه بسی نکات و اسرار است خصوصا صاحب بحر الحقائق در بیان دقائق آداب مریدی و صادق اشفاق
[illegible] بعضی از اهل تفسیر بر آن رفته اند وَيَسْـَٔلُوْنَكَ و میپرسند ترا مشرکان که بامتحان یهود
عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ [illegible] ذو القرنین گفتندی که بکرانه مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان
او دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا دو دست در کتاب حرب میزد یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو
ضفیره داشته بعنی دو گیسو یا گفته از دو جانب سر و اشهر آنست که این اسکندر رومی است و در نبوت او اختلاف کرده اند قُلْ بگو ای محمد
سَاَتْلُوْا عَلَيْكُمْ زود باشد که بخوانم بر شما مِّنْهُ ذِكْرًا از وی خبری و بیانی اِنَّا مَكَّنَّا بدرستیکه ممکن گردانیدیم یعنی دست دادیم له مر او را
باستیلا فِي الْاَرْضِ در زمین وَاٰتَيْنٰهُ و عطا کردیم او را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق بر آن محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را بکار آید
در تسخیر شهرها و محاربه با اعدای یاد دادیم او را از هر چیزیکه میخواست سَبَبًا دستاویزی که بدان برسید و راه آنچیز میسر شود آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را
مسخر او گردانید و در زاد المسیر گوید که سحاب را بفرمان او کرد تا بر و سوار شود و هر جا که میخواست میرفت و روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت
و از نجیان حرب کرده و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فَاَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در رفت سببی را که بمغرب تواند رفت و آن سبب
تو سل جسته میرفت حَتّٰۤى اِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی بنهایت عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا
تَغْرُبُ یافت آنرا یعنی آفتاب را کالرأی العین فرو میرود فِيْ عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب گرم و حفص حمیة میخواند یعنی چشمه آب مکدر لای آمیز وَّوَجَدَ
عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوْمًا گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست و سبز چشم
و سرخ موی تنا ور یعنی فربه با هیبت لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت وحوش بجانوران آن قُلْنَا يٰذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما که ای ذو القرنین

این مرد اگر او نبی بوده باشد بوحی ست و اگر نبی نبوده بالهام یا بر لسان زمان پیغمبر او و بر هر تقدیر حق تعالی فرمود که اِمَّا اَنْ تُعَذِّبَ یا آنست
که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیارند وَاِمَّا اَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا میگیری فِیْهِمْ در باب ایشان حُسْنًا نیکوئی اگر گروند قال
گفت ذو القرنین اَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسیکه ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهٗ پس زود باشد که عذاب کنیم من یعنی هر که با منست بکشتن او
و این عذاب دنیاست ثُمَّ یُرَدُّ پس بازگشته شود اِلٰی رَبِّهٖ بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَیُعَذِّبُهٗ پس عذاب کند خدای او را عَذَابًا
نُّكْرًا○ عذابی سخت و منکر که مثل آن معهود نباشد وَاَمَّا مَنْ اٰمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عملی شایسته کند یعنی بر مقتضای ایمان
فَلَهٗ پس مر او راست در هر دو سرای جَزَآءَ ۨالْحُسْنٰی پاداش نیکو وَسَنَقُوْلُ لَهٗ و زود باشد که بگوئیم مر او را مِنْ اَمْرِنَا از فرمان ما
یعنی از آنچه میفرمائیم یُسْرًا○ کاری آسان فرا خور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دهن
ایشان در آمد و زنهار خواسته بوی ایمان آوردند ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبًا○ پس دیگر باره از پی در آمد سببی را که بمشرق توان رفت قوم ناسک
را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را که در قطر امین بودند مسخر
کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتّٰی اِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که
مبدای عمارتست از جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که بر او تَطْلُعُ بر می آید و شعاع او می افتد عَلٰی قَوْمٍ بر گروهی
که لَّمْ نَجْعَلْ لَّهُمْ نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان مِّنْ دُوْنِهَا سِتْرًا○ از درون آفتاب در وقت طلوع پوششی از
لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان تحمل بنا نداشت از غایت نرمی و سستی
پس چون آفتاب طلوع کردی بسردابها در آمدندی تا وقتیکه ارتفاع پذیرفتی و از سمت رأس ایشان برگشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی
و بآفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودندی کَذٰلِكَ همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنان اتباع سبب
کرد و بجانب قطر ایسر روان شد و بقومی رسید که ایشانرا تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل وَقَدْ اَحَطْنَا و بدرستیکه
احاطه داشتیم بِمَا لَدَیْهِ بآنچه نزدیک او بود خُبْرًا○ از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که نزد وی جمع شده بود بهمه
محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ اَتْبَعَ پس اسکندر از پی در آمد سَبَبًا○ راهی و طریقی دیگر را از مشرق بشمال حَتّٰی اِذَا بَلَغَ تا چون رسید بمنقطع
ارض ترک بَیْنَ السَّدَّیْنِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج ست وَجَدَ مِنْ دُوْنِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا
گروهی را با هیئتهای عجیب و شکلهای غریب لَّا یَكَادُوْنَ نزدیک نبودند از کمی فطنت که یَفْقَهُوْنَ قَوْلًا○ دریابند سخنی را و کسی هم از لشکر
ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت قَالُوْا یٰذَا الْقَرْنَیْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذو القرنین اِنَّ یَاْجُوْجَ وَمَاْجُوْجَ بدرستیکه قوم
یاجوج و ماجوج مُفْسِدُوْنَ تباهی کنندگانند فِی الْاَرْضِ در زمین ما هرگاه که از پس این دو کوه بیرون آیند از گیاه سبز آنچه بیابند بخورند
و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و بخورند و اگر چارپایان را نیابند آدمی را عوض آن بکار می برند و ایشان دو قبیله اند از
اولاد یافث بن نوح عم و در عین المعانی آورده که آدم عم را احتلام شد و منی او بخاک آلوده گشت آدم از آن خجل اندوهناک گشت
حق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده بمنی ابو البشر بیافرید و بقول کسی که گوید انبیاء عم محتلم نمیشوند این قول ضعیف ست و در اشکال و احوال
ایشان اختلاف کرده اند از علی مرتضی کرم الله وجهه منقول ست که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری ست و قد بعضی بغایت دراز و در
حدیث آمده که صنفی از ایشان بمثال شجره ارزند و آن درختیست در ولایت شام طول او صد و بست گز و صنفی طول و عرض مساویست و صنفی اند

که از یک گوش فراش و از دیگر گوش لحاف میسازند و در صفت ایشان گفته اند نظم بکوتاه چشمی سگ جنبه جوی ٭ بگوش دراز از خران برده گوی ٭
نه شرمی و نه بینشی دلنواز ٭ دران چشم کوتاه و گوش دراز ٭ بهنگام خفتن بچسپند سیر ٭ یکی گوش بالا و دیگر بزیر ٭ شکن بر شکن چین ابروی شان ٭
کشان ریش تا زیر زانوی شان ٭ برون آمده اشک شان چون گراز ٭ شکم پهن و پا خورد و گردن دراز ٭ چو دوزنگیان آمده در وجود ٭ مژه زرد و دست
سرخ و دیده کبود ٭ ندارند جز خواب و خور هیچ کار ٭ نمیرد یکی تا نزاید هزار ٭ القصه آن گروه با سکندر گفتند که ما ازین قوم تنگ آمده ایم فَهَلْ
نَجْعَلُ پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم لَكَ برای تو بیرون آریم از میان مالهای خود خَرْجًا مزدی عَلٰٓى اَنْ تَجْعَلَ بشرط آنکه بکنی تو بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ
میان ما و میان ایشان سَدًّا ۝ سدی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قَالَ گفت اسکندر مَا مَكَّنِّيْ فِيْهِ آنچه دسترس داده مرا
رَبِّيْ آفریدگار من خَيْرٌ بهتر است از آنچه شما می‌خواهید که بمن دهید فَاَعِيْنُوْنِيْ پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانائی یعنی بمردان توانا یا چیزی
که قوت یابم بدان درین کار اَجْعَلْ تا بکنم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان رَدْمًا ۝ حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد
اٰتُوْنِيْ بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِيْدِ قطعهای آهن منقول است که فرمود تا خشتها از آهن ساختند بیت بفارغ دلی جابجا تن زدند ٭
همه روز و شب خشت آهن زدند ٭ آنگاه حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود و در شصت پنج گز عرض بکندند تا آب رسید پس
در ته زمین و بر روی آب خرده از سنگ خاره نهادند و خشتهای آهنی بر بالای آن فرش کردند حَتّٰٓى اِذَا سَاوٰى تا چون مساوی شد یعنی
فرش یافت بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ میان هر دو کوه بفرمود تا هیمه بسیاری بالای آن ریختند و مها بر جوانب و ترکیب کردند قَالَ انْفُخُوْا
گفت مر عمله را که بدمید درین آهنها حَتّٰٓى اِذَا جَعَلَهٗ تا چون گردانید آن خشتهای آهن را نَارًا مانند آتش قَالَ اٰتُوْنِيْٓ گفت بیارید
اُفْرِغْ عَلَيْهِ تا بریزم بر بالای آهن گرم شده قِطْرًا ۝ روی گداخته فرد بهر روی فرشی که انگیختند ٭ بر و روی حل کرده می ریختند ٭
و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع برآمد مانند کوهی یکپاره و هموار و ملسان فَمَا اسْطَاعُوْٓا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج اَنْ
يَّظْهَرُوْهُ که آنجا بالا روند بر آن سد بسبب ارتفاع و املاس وَمَا اسْتَطَاعُوْا و نتوانستند لَهٗ نَقْبًا ۝ مر او را سوراخ کردن بواسطه سختی
و صلابت آن قَالَ گفت ذو القرنین بعد از ساختن آن هٰذَا این سد و اقتدار بر اتمام آن رَحْمَةٌ بخششی است مِّنْ رَّبِّيْ از پروردگار من بر
اینها که میرسید از فتنه یاجوج و ماجوج فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید وَعْدُ رَبِّيْ وعده آفریدگار من بخروج یاجوج و ماجوج جَعَلَهٗ گرداند این سد را
دَكَّآءَ زمینی هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّيْ و هست وعده پروردگار من حَقًّا ۝ درست و راست خروج این گروه
از ماوراء السد یکی از علامات قیامت است و در اواخر سوره انبیا ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی وَتَرَكْنَا و میگذاریم بَعْضَهُمْ بعضی از یاجوج
و ماجوج را يَوْمَىِٕذٍ آن روز یعنی روز خروج که ازدحام نموده يَّمُوْجُ فِيْ بَعْضٍ اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آنست
که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب درهم آمیزند وَّنُفِخَ فِي الصُّوْرِ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنٰهُمْ پس جمع کنیم
همه خلق را جَمْعًا ۝ جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وَّعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر گردانیم دوزخ را يَوْمَىِٕذٍ آن روز لِّلْكٰفِرِيْنَ
برای ناگرویدگان عَرْضًا ۝ ظاهر کردنی و اظهار آن برایشان قبل از دخول دران جهت زجر و تهویل باشد الَّذِيْنَ آن کافرانیکه از فرط غفلت
كَانَتْ هست اَعْيُنُهُمْ چشمهای دل ایشان فِيْ غِطَآءٍ در پوششی عَنْ ذِكْرِيْ از یاد من یعنی از مشاهده آیاتیکه بآن یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوْا
و هستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ نمیتوانستند سَمْعًا ۝ شنودن کلام من با محجوب میماندند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله تعالی ع ۱۱ ۱۹
اذا قرأت القران جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا نظم چون تو قرآن خوانی ای صدر امم ٭ گوش شان را پرده سازم از صمم ٭

چشم شانرا نیز ساز م چشم بند + تا نه بینید و کلامت نشنوند + أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا می پندارند آنانکه بگرویده اند أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي که فرا گیرند
بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند مِنْ دُونِي بجز من أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتند ایشان
بندگان مرا بخدائی که ایشان را نفع خواهند رسانید استفهام بمعنی انکارست یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را
إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستیکه ما آماده کرده ایم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای نا گرویدگان نُزُلًا منزل و ماوی یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی
تحکم ست و تنبیه برای آنکه ایشانرا عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی محقر باشد قُلْ بگوی ای محمد هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنیم شما را بِالْأَخْسَرِينَ
أَعْمَالًا بزیانکارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ آنانکه گم شده و ضائع گشته سَعْيُهُمْ شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمائی یعنی کارهای
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صوم میگذرانند و بسبب کفران همه
عملها باطل ست و ثوابی بران متفرع نیست و گفته اند مراد ازین طائفه روافضند یا خوارج یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اظهر
آنست که از کفار صلهٔ رحم و اطعام طعام بر فقرا و عتق رقاب واقع می شد حق تعالی بطلان آنها حکم کرده فرمود که وَهُمْ يَحْسَبُونَ
و ایشان می پندارند أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ آنکه ایشان نیکوئی میکنند صُنْعًا کار را أُولَئِكَ آن گروه که ذکر کرده شدند الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا بدلائل توحید وَلِقَائِهِ و بدیدار او یعنی بعث و حشر که دران وقت
رؤیت میسر خواهد شد اهل آنرا فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو مینمود و بران جزای خیر نخواهند یافت فَلَا نُقِيمُ
لَهُمْ پس قامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَزْنًا ترازوی که بدان بسنجند آن عملهای ایشانرا چه همه حبطه شده و نابود گشته
یا ایشانرا وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتلا خواهند بود ذَلِكَ آنست کار که گفته شد از بطلان عمل
و خست قدر ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش ایشان جهنم ست بِمَا كَفَرُوا بسبب آنچه نگرویدند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا
وَرُسُلِي و فرستادگان مرا هُزُوًا افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند بکتاب
و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده و شایسته كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشانرا بحکم خدای جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای فردوس یعنی بوستانها
مشتمل بر اشجار که آن تاک بود نُزُلًا پیش کش در تبیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفریده و بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه
نوبت بدو نظر کرده میفرماید که ازدادی طِبْتِ وَحَسُنْتِ لِأَوْلِيَائِي یعنی افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و این چنین منزلی را
نزل دوستان میگویند تعبیه برآنکه ایشانرا عطایا باشد که نعیم فردوس بازای آن محقری و ما حضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا فرد
نعمت فردوس زاهد را و ما را از وی دوست + قیمت هر کس بقدر همت والای اوست + و گویند فردوس ارفع درجات جنان ست که حضرت
رسالت پناه صلعم فرموده که فاذا سألتم الله فسألوه الفردوس و قولی آن ست که اسمی از اسمای جنان ست که اهل ایمان درانجا فرود آیند خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند دران لَا يَبْغُونَ نجویند عَنْهَا از آن بهشتها حِوَلًا بدلی یا نه طلبند از وی تحویل بمکانی دیگر زیراکه همه مطالب
ایشان دران مهیا باشد قُلْ بگوی ای محمد لَوْ كَانَ الْبَحْرُ اگر باشد آب دریای محیط که شامل زمین ست مِدَادًا سیاهی لِكَلِمَاتِ رَبِّي
برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا زیراکه جسم ست و هر جسم متناهی
باشد پس او بنهایت رسد قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ پیش از آنکه بسر رسد و بماند كَلِمَاتُ رَبِّي علوم آفریدگار من جهت آنکه غیر متناهی ست پس لابد متناهی
کلمات نامتناهی نوشته نشود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ و اگر بیاریم مثل دریای محیط مَدَدًا مدد آن مدد و زیادتی فراهم گویند که این آیه وقتی

نازل شد که یهود مسلمانان را گفتند که در کلام خود میخوانید که ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما
بسیار باشد و دیگر باره می خوانید وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع درمیان این دو سخن چگونه تواند کرد حق تعالی درین آیت فرمود که علم حق تعالی
نهایت ندارد و هرچند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود نظم علمها از بحر علمش قطره ٭ آن چو خورشیدست وانها ذره
گر کسی در علم صد لقمان بود ٭ پیش علم کاملش نادان بود ٭ قُلْ بگوای محمد اِنَّمَآ اَنَا بَشَرٌ جز این نیست که من آدمی ام مِّثْلُكُمْ مانند
شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم این مقدار هست که بوساطت جبرئیل علیه السلام یُوْحٰٓى اِلَيَّ وحی کرده میشود بمن اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ جز این نیست
که معبود شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ معبودی یکتاست بی شریک فَمَنْ كَانَ يَرْجُوْا پس هر که امید دارد لِقَآءَ رَبِّهٖ دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که
می ترسد از رسیدن بحق یعنی بازگشتن بدو بروز رستخیز فَلْيَعْمَلْ پس باید که بکند عَمَلًا صَالِحًا کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای و در بحر آورده که
عمل صالح متابعت پیغمبرست صلعم و سلوک به منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت ست و بباطن که بریدنست
از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همت از مشاهده ماسوای بربستن و جز بشهود حضرت مولی ناگشودن کما قال الله تعالی ما زاغ البصر وما طغی
بیت روی از همه برتافتم و سوی تو کردم ٭ چشم از همه بربستم و دیدار تو دیدم ٭ آورده اند که جندب بن زهیر عامری رض بحضرت
رسالت پناه صلعم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشدل میگردم حضرت صلعم فرمود که خدای
عملی را که غیری دران شریک بود قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را این آیت فرستاد که وَّلَا يُشْرِكْ و باید که بنده که عمل صالح
دارد شرک نیاورد و انباز نسازد بِعِبَادَةِ رَبِّهٖٓ اَحَدًا ع در پرستش پروردگار خود یکی را یعنی بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک صغیرست
و تباه کننده عمل نعوذ بالله من الریا فی العمل و نعتصم به من وقوع الزلل

ع ۹

سورة مریم مکیة وهی ثمان وتسعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

کٓهٰیٰعٓصٓ ○ در مواهب صوفیان آورده که از مواهب الهی که بر آنحضرت شیخ رکن الدین علاء الدولة والدین سمنانی قدس سره فرود آمده
مذکورست که حضرت رسالت پناه صلعم را سه صورت ست یکی بشری قوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده است انی لست کاحدکم
انی ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی سوم حقی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل وازین روشن ترمن رانی فقد رای الحق
و حضرت الله تعالی را با او در هر صورتی سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف
مفرده مانند کهیعص و اخواته و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی بیت در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق ٭ زان سوی
حرف و نقطه حکایات دیگرست ٭ و نفشکم فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه رمزی ست میان حق تعالی و حبیب او علیه الصلوة والسلام و کهیعص
ازانجمله ست و گفته اند این حروف اسمای الهیه اند و از علی رض منقول ست که در بعضی ادعیه میخواند که یا کهیعص یا حم عسق و گفته اند که کاف مفتاح
اسم کافی و کبیر و کریم ست و ها اشارت باسم هادی و چون بعد یا هیچ یک از اسمای الهی حرف یا واقع نشده گویند ایما الی ست بآنکه یدالله
فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا من یجیر ولا یجار علیه و عین از اسم علیم و عزیز و عدل ست و صاد از صادق و میشاید که نام سوره باشد
و ما بعد او مترتب باو یعنی این سوره ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهٗ زَكَرِيَّا ۚ بیادکردن خداوند تو است مهربانی بنده خود را زکریا این آزر را که از اولاد
رحیعم بن سلیمان بن داود ع بود پیغمبری عالی شان و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان پس قصه او بخوان و یاد کن اِذْ نَادٰى رَبَّهٗ نِدَآءً

خَفِيًّا ۝ چون نداکرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب به قربان خواندنی پنهان که آن با خلاص اقرب ست
یا دعا بلند میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم میداشت که بعد از نود و نه سالگی و زنی پیر نازاینده طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته
بود هرچند بلند میگفت کسی نمی شنید و ندای او این بود که از روی نیاز قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي گفت ای پروردگار من بدرستیکه
سست شده است استخوانیکه ستون خانه بدنست از من چون استخوان که سخت ترین اجزاست سست شده باشد سایر بدن بطریق اولی وَاشْتَعَلَ
الرَّأْسُ شَيْبًا و سفید شده است سر من سفید شدنی و گفته اند تشبیه فرموده شیب را در روشنی بآتش و فروگرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن
و درخشنده شد سر من از پیری وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ۝ و نبوده ام بخواندن من ترا ای آفریدگار من بی بهره و ناامید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت
رسانیده و من بدان خو کرده شده ام وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي و بدرستیکه من میترسم از بنی اعمام خود که این خویشان من در مهم حبورت و اقامت
دین تهاون ورزند و خلافت من و رامت من نیکو بجا نیاورند پس از مرگ من مراخلفی میباید وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا و حال آنکه زن من هست
نازاینده و در سن نود و هشت سالگی فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا پس به بخش مرا از نزدیک خود فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق
يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ که میراث برد امامت و حبورت از من و میراث گیرد علم و حکمت را از آل یعقوب بن اسحاق یا یعقوب بن ماثان
برادر عمران که پدر مریم بوده وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا و بگردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی
بعد از ین دعا سر بسجده نهاده تضرع بسیار مود که ندای کرم ربانی از روی وعده اجابت دعای او فرمود يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا
بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى به پسری نام او یحیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ۝ نیافریدیم مرا او را پیش از وی همنامی در نژاد بشر آورده که وجه فضیلت او نه از آن روی است
که قبل از وی کسی بدین اسم نبوده باشد چه بسیار آدمی بدین وجه پیدا شود که پیش از و سمای او نبوده باشد بلکه فضیلت او آنست که حق تعالی بخود
تولی تسمیه او نموده و بپدر و مادر حواله نفرمود امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن فرمود که بعد از وی کسی بظهور خواهد آورد که او را بچندین اسم خاص اختصاص
دهد و اسم سامی او را از اسم همایون فرجام خود مشتق سازد شعر وشق له من اسمه لیجله * فذو العرش محمود و هذا محمد ٭ بیت ای خواجه که عاقبت کار
است است * محمود از آن شده است که نامت محمدست * و گویند سمی بمعنی تشبیه ست یعنی مثل او نیافریدیم در آنکه هرگز عصیان و قصد عصیان از و
بظهور نرسید قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ گفت زکریا ای خداوند من چگونه باشد مرا پسری وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا و هست زن من نازاینده
وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ۝ و بدرستیکه رسیده ام از بزرگ سالی تبباهی و نحافتی و ضعف اعصاب و قوای این سخن از روی استعلام فرموده
نه بطریق استبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری رایت قدرت خواهی افراخت قَالَ گفت فرشته با مر خدای تعالی که ای زکریا كَذَٰلِكَ
همچنین ست که تو گفتی از پیری و ضعیفی اما قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ گفت خدای تو که این کار که آفریدن فرزندست درین سن
ازین دو شخص بر قدرت من آسان ست وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ و بدرستیکه بیافریدم ترا پیش از یحیی وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ۝ و نبودی
تو چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آورده ام قادرم بر ایجاد فرزندی از دو پیر
زکریا ازین بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد مدتی بظهور خواهد رسید قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً
گفت زکریا ای پروردگار من گردان برای من آیتی یعنی بنمای مرا علامتی که بآن قرب وقوع این واقعه معلوم گردد قَالَ گفت خدای مذکره یا آيَتُكَ
أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ نشانه تو آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا سه شبانروزی پی در پی بهم پیوسته یا قادر نباشی
بر تکلم در حالتیکه سوی الخلق و تندرست باشی آورده اند که دهان او و قات زبان او در دهان او بزرگ شد بر وجهی که تحریک را مجال نماند

فَخَرَجَ عَلٰى قَوْمِهٖ مِنَ الْمِحْرَابِ پس بیرون آمد برگرده خود صباح آنروز که در شب آن زن او اشیاع نام حامله شده بود از مصلای خود فَاَوْحٰى
اِلَيْهِمْ پس اشارت کرد بایشان اَنْ سَبِّحُوْا بُكْرَةً وَّعَشِيًّا که نماز گزارید یا تسبیح گوئید خداوند خود را بامداد و شبانگاه القصه سه روز برین
منوال گذشت پس بحال خود باز آمد یحیی عم بعد از مضی مدت حمل متولد شد در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق ریاضت
موافقت میفرمود تا وقتیکه وحی مدد فرود آمد و از حق تعالی خطاب رسید که يٰيَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ ای یحیی فراگیر کتاب توریت را
بجد و جهد یا بقوت دل وَاٰتَيْنٰهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا و دادیم یحیی را حکمت و فهم توریت در حالتیکه کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند
که کودکان محله روزی در سه سالگی او را گفتند یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ماللعب خلقنا یعنی ما از برای بازی آفریده نشده ایم و درین سخن پندی عظیمست
بیخبران بازیچگاه غفلت را که عمر عزیز ببازی میگذرانند و بدام فریب وانما الحیوة الدنیا لعب ولهو مقید و مشغوف میباشند نظم عمر بازیچه بسر می بری
پای زاندازه بدر می بری * به که زبازی جهان باکشی * طفل نه چند ببازی خوشی * وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكٰوةً و دیگر دادیم یحیی را رحمتی و مهربانی
و رقت قلبی از نزدیک ما و طهارتی از گناه یا ستایشی نزدیک خلق وَكَانَ تَقِيًّا و بود ترس کار یا فرمان بردار یا مجتنب از لوث جرائم وَّبَرًّا
بِوَالِدَيْهِ و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمان برنده و خدمت کننده مر ایشان را وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان بر والدین
ع ۱۵ و او نبود عاصی مر پروردگار خود را وَسَلٰمٌ عَلَيْهِ و سلام بر یحیی از ما يَوْمَ وُلِدَ روزیکه متولد شد وَيَوْمَ يَمُوْتُ و روزیکه می میرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ
حَيًّا ع و روزیکه برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد سلامتی یحیی ست روزیکه متولد شد از غمز شیطان و وقتیکه وفات کرد از عذاب قبر و
وقف لازم روز رستخیز از هول و قصه خوف و بکای یحیی علی نبینا و علیه السلام در غایت اشتهارست وَاذْكُرْ فِى الْكِتٰبِ مَرْيَمَ و یاد کن در قرآن قصه مریم
بن عمران را او پیوسته در مسجد بیت المقدس بودی بعذری که واقع شدی بخانه خاله رفتی و بعد از طهر بمسجد در آمدی وقتی در خانه خاله بود و بغسل
محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند حق تعالی از آن خبر میدهد اِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا چون دور شد مریم یا کناره گرفت از اهل خود یعنی از خاله
و قوم او مَكَانًا شَرْقِيًّا ط در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب روی
فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُوْنِهِمْ حِجَابًا پس فرا گرفت مریم را از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرموده
جامه پوشید فَاَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوْحَنَا پس فرستادیم ما بسوی او روح ما را که جبرئیل عم ست اضافت روح بذات مقدس خود جهت تشریف
و تخصیص اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا پس متمثل شد جبرئیل عم برای مریم آدمی تمام خلقت یعنی در صورت آدمی خود را بوی نمود مریم که در
مغتسل خود مردی بیگانه دید قَالَتْ اِنِّیْ اَعُوْذُ گفت مریم بدرستیکه من پناه میگیرم بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا بخدای بسیار بخشش
از شر تو اگر هستی تو پرهیزگار غایت مبالغه در عفاف ست یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم فکیف که چنین نباشی و گفته اند
تقی نام شریری بود در آن زمان که متعرض نسوان میشد و مریم قصه او استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست و بحق تعالی پناه برد اما چون جبرئیل عم
اضطراب مریم مشاهده فرمود قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلُ رَبِّكِ گفت جز این نیست که من فرستاده پروردگار توام که بوی پناه میگیری مرا اینجا
فرستاده لِاَهَبَ لَكِ غُلٰمًا زَكِيًّا تا ببخشم بالفرمان او پسری پاک و ستوده قَالَتْ اَنّٰى يَكُوْنُ لِيْ غُلٰمٌ وَّلَمْ يَمْسَسْنِيْ بَشَرٌ
ربع گفت مریم که چگونه بود مرا پسری و مرا نسوده ست آدمی یعنی هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده وَّلَمْ اَكُ بَغِيًّا و نبوده ام زناکار
و جوینده فساد و فجور قَالَ كَذٰلِكِ گفت جبرئیل عم چنین ست که تو میگوئی که هیچ کس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده فاما قَالَ رَبُّكِ فرموده
پروردگار تو هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ این کار که عطای ولد ست بی پدر بر من آسان ست تا ترا پسری دهیم تا تو استدلال کنی بدان بر قدرت ما

وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ و تا بگردانیم اورا علامتی برای مردمان که بتدبر دران توانائی ما را دریابند وَرَحْمَةً مِنَّا و تا بگردانیم اورا بخششی از ما برای آنانکه بدین بگروند وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا و هست خلق او بی پدر کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل ع نزدیک او آمده و بدمید در آستین یا گریبان او باذن او فَحَمَلَتْهُ پس مریم ع بار گرفت همان دم بعیسی ع فَانْتَبَذَتْ بِهِ پس بیرون شد و دور گشت بعیسی ع یعنی وقتیکه در بطن او بود مَكَانًا قَصِيًّا بمکانی دور از شهر و گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور از شهر ایلیا بود و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یکساعت بوده و از ابن عباس گویند نه ساعت بوده و مقاتل گوید که یک ساعت خلق بوده و یکساعت تصویر و یکساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک آمد مریم ع درختی خرمای خشک شده دید شاخهای آن بریده و تنه آن مانده فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ پس آورد اورا درد زادن بسوی تنه درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهاده قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا گفت مریم ع کاشکی من مردمی پیش ازین صورت وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا و بودمی چیزی که باز گذاشته و فراموش شده یعنی هیچکس مرا ندانستی و از من ساب بر نه شنیدی و حال آنکه همه احبار بیت المقدس مرا شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا ع بوده ام و هنوز بکارت من زائل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزندی بزایم و از خجالت انفعال ندانم که چه کنم فرد هر چند بروی کار در می نگرم ٭ محنت نوه چو خودی نیستم من ٭ فَنَادَاهَا پس آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا آنکه در زیر او یعنی در شکم او بود مراد عیسی ع است که با او سخن گفت و ندا فرمود أَلَّا تَحْزَنِي آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها خواند یعنی عیسی ع از زیر او یا فرشته از زیر شجر خرما آواز داد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ بدرستیکه بیافرید و روان کرد آفریدگار تو از زیر قدم تو سَرِيًّا جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ و بجنبان و میل ده بسوی خود تنه درخت خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ عَلَيْكِ تا فرو ریزد و حفص تساقط خواند یعنی تا درخت بیفگند بر تو رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تر و تازه فَكُلِي وَاشْرَبِي پس بخور از رطب و بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن ساز چشم را بفرزند یا خوشدل شوی بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسبت با حال تو دارد چه آنکه قادر است بر اظهار خرما از درخت خشک قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطه پدر پس حق تعالی ملائکه را فرستاد که تا گرد مریم ع در آمدند و چون عیسی ع متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم ع نهادند و ندا رسید که فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان یکی را او از تو پرسد که این فرزند از کجاست فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا پس تو بگو بدرستیکه من نذر کرده ام برای خدا و بخشایش روزه را و روزه ایشان ترک طعام و کلام بود فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق تعالی مناجات میکنم و این مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بود یا باشارت ازین حال خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد اقصی مریم ع را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شده از هر جا و هر کس می جستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند مریم ع چون ایشان را دید عیسی ع را برداشته متوجه ایشان شد فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ پس آورد مریم عیسی ع را بالقوم خود برداشته و او را چون چشم آن گروه بروی افتاد قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ گفتند ای مریم بدرستیکه آوردی شَيْئًا فَرِيًّا چیزی شگفت آرنده یا زشت که میان اهل بیت تو مثل این نبوده و واقع نشده يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هارون گویند او را برادر هارون نام بوده یا هارون مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل هارون در زهادت یا مانند او در فجور مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ نبود پدر تو عمران مردی بدکار بلکه امام مسجد اقصی اشرف احبار بوده وَمَا

کَانَتْ اُمُّکِ و نبود مادر تو حنه بنت فاقود بَغِیًّا ۝ زناکار و فاجره تو با وجود این پدر و مادر فرزندی پلید از کجا آوردی فَاَشَارَتْ اِلَیْهِ ؕ
پس اشارت کرد مریم بعیسی که با او سخن گوئید و جواب از و شنوید قَالُوْا کَیْفَ نُکَلِّمُ گفتند قوم چگونه سخن گوئیم مَنْ کَانَ با کسی که هست
فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا ۝ در گهواره یعنی در خور گهواره کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند که عیسی پستان در دهن داشت چون کلام قوم
شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قَالَ اِنِّیْ عَبْدُ اللّٰهِ ؕ قف گفت بدرستیکه من بندهٔ خدایم اٰتٰنِیَ الْکِتٰبَ داده است مرا کتاب
یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد تعلبی آورده که تعلیم داده است مرا انجیل در شکم مادر وَجَعَلَنِیْ نَبِیًّا ۝ و گردانید مرا پیغمبر در آن حال پیغمبر بود و تکلم
بطریق اعجاز میکرد وَّجَعَلَنِیْ مُبٰرَکًا و ساخت مرا با برکت و نفع اَیْنَ مَا کُنْتُ ۪ هر جا که باشم وَاَوْصٰنِیْ بِالصَّلٰوةِ وَالزَّکٰوةِ و امر کرد مرا
باقامت نماز و باداء زکوٰة مَا دُمْتُ حَیًّا ۝ ۙ مادامیکه باشم زنده وَّبَرًّا بِوَالِدَتِیْ ؗ و گردانید مرا نیکوکار بمادر من و مهربان بر وی وَلَمْ یَجْعَلْنِیْ
جَبَّارًا و نگردانید مرا گردن کشی متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم شَقِیًّا ۝ بدبختی که فرمان او نبرم وَالسَّلٰمُ عَلَیَّ و سلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی
یَوْمَ وُلِدْتُّ روزیکه بزادم وَیَوْمَ اَمُوْتُ وَیَوْمَ اُبْعَثُ حَیًّا ۝ و روزیکه بمیرم و روزیکه برانگیخته شوم زنده ذٰلِکَ عِیْسَی ابْنُ مَرْیَمَ ۚ
این که ذکر او کردیم و وصف او گذشت عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری او را وصف میکنند که پسر خدا است حاشا قَوْلَ الْحَقِّ میگویم سخن راست
و درست الَّذِیْ فِیْهِ یَمْتَرُوْنَ ۝ آن گفتنیکه جهودان در آن شک دارند یعنی قصه عیسی عم که حمل بر چیزهای ناشایسته میکنند یا ترسایان که در آن
جدال مینمایند جمعی او را خدا و بعضی پسر خدای میدانند حاشا مَا کَانَ لِلّٰهِ نیست و نشاید مر خدا را اَنْ یَّتَّخِذَ مِنْ وَّلَدٍ ۙ لا آنکه فرا گیرد فرزندی
چه ولد مجانس والد باشد حق تعالی از جنسیت با ممکنات منزه است سُبْحٰنَهٗ ؕ پاک است از اتخاذ ولد اِذَا قَضٰۤی اَمْرًا چون حکم کند و خواهد
کاری که سازد یعنی ارادت احداث شیء نماید فَاِنَّمَا یَقُوْلُ پس جز این نیست که فرماید لَهٗ کُنْ فَیَکُوْنُ ۝ ؕ مر آن شیء را که باش پس بباشد
بی درنگ وَاِنَّ اللّٰهَ رَبِّیْ وَرَبُّکُمْ و بدرستیکه خدای تعالی پروردگار من و شماست فَاعْبُدُوْهُ ؕ پس او را بپرستید و بعبادت
غیر او مشغول نگردید هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ ۝ خمس این است راه راست که بمنزل جنت رساند فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ مِنْۢ بَیْنِهِمْ ۚ پس
اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی عم جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا
مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله میگفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکانیه ثالث ثلثه قائل شدند فَوَیْلٌ لِّلَّذِیْنَ
کَفَرُوْا پس وای مر آنان را که کافر شدند و استبعاد نمودند مِنْ مَّشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیْمٍ ۝ از حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت است یا
مشاهدهٔ احوال آن روز اَسْمِعْ بِهِمْ وَاَبْصِرْ ۙ لا شنوا باشند کافران و چه بینا یَوْمَ یَاْتُوْنَنَا در آن روز که بیایند بما ولی سود نکند ایشان را دیدن و
شنیدن یعنی مشاهده کنند موعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق تهدید است یعنی در آن روز چه شنوا باشند
سخنان موحش را و چه بینا بعقوبات باهوال لٰکِنِ الظّٰلِمُوْنَ الْیَوْمَ فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۝ لیکن ستمگاران امروز در گمراهی هویدا اند وَاَنْذِرْهُمْ
یَوْمَ الْحَسْرَةِ و بیم کن ایشان را یعنی کفار مکه را از روز حسرت که بدان متحیر باشند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا بیشتر نیکی نکردیم اِذْ قُضِیَ
الْاَمْرُ ۘ چون کار ساخته شود و حساب بر انداخته گردد و حکم شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر این چنین روزیکه در پیش است وَهُمْ فِیْ غَفْلَةٍ وقفة لا
و ایشان در غفلت و بی خبرند از آن روز وَّهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ ۝ و ایشان یعنی کافران نمی گروند بآخرت و
متعلقات آن اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَمَنْ عَلَیْهَا بدرستی که ما میراث بریم زمین را و هر که بر روی زمین است یعنی
همه فانی گردد و ما باقی باشیم وَاِلَیْنَا یُرْجَعُوْنَ ۝ ع و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارتست ع ٢٥

بقای احدیت و فنای خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی اطلال رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و لجام اعدام بر سر مرکب وجود کند ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون ما سوی الله معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت بعز قدوسی و کمال سبوحی جواب دهد که لله الواحد القهار **نظم** صرصر قهر چو از کمن وحدت بوزد ٭ خس و خاشاک یقین همه را باد ببرد ٭ هرچه در عرصهٔ امکان بوجود آمده بود ٭ سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد ٭ وَاذْكُرْ فِي الْكِتٰبِ اِبْرٰهِيْمَ ۝ و یاد کن برای قوم خود در قرآن قصهٔ ابراهیم علیه السلام که همهٔ اهل ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکردند پس از توحید او خبر ده ایشان را اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيْقًا نَّبِيًّا ۝ بدرستیکه او بود راست گوینده و مبالغه کننده در آن توحید یا راست کار و درست گفتار پیغمبر خبر دهنده یا بلند مقدار اِذْ قَالَ لِاَبِيْهِ یاد کن آنرا که گفت مر پدر خود را آزر بن ناخور را که يٰۤاَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ چرا می پرستی آنرا که نمی شنود دعا و نیاز ترا وَلَا يُبْصِرُ و نمی بیند خضوع و خشوع که نسبت بدو میکنی وَلَا يُغْنِيْ عَنْكَ شَيْئًا ۝ و دفع نمی کند از تو چیزی را از مکاره یا نفع نمی رساند ترا در دفع مضار و جذب منافع يٰۤاَبَتِ اِنِّيْ قَدْ جَآءَنِيْ ای پدر من بدرستیکه آمده است بمن بطریق وحی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ از دانش آنچه بتو نیامده فَاتَّبِعْنِيْۤ پس پیروی من کن که اَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ۝ تا بنمایم ترا راهی درست و راست که سالک خود را بمقصود رساند يٰۤاَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطٰنَ ای پدر من مپرست دیو را و فرمان او مبر و نافرمانی خدای تعالی اِنَّ الشَّيْطٰنَ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا ۝ بدرستیکه شیطان هست مر خدای را فرمان نابرنده و از جملهٔ عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد يٰۤاَبَتِ اِنِّيْۤ اَخَافُ اَنْ يَّمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ ای پدر من بدرستیکه من میترسم آنکه برسد بتو عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد فَتَكُوْنَ لِلشَّيْطٰنِ وَلِيًّا ۝ پس باشی شیطان را دوست یعنی قرین او در لعنت و همنشین او در عذاب قَالَ اَرَاغِبٌ اَنْتَ عَنْ اٰلِهَتِيْ يٰۤاِبْرٰهِيْمُ ۚ گفت پدر ابراهیم مر او را آیا روی گردانندهٔ تو از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کنندهٔ ایشان لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ اگر نه بازایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لَاَرْجُمَنَّكَ هر آینه دشنام دهم یا سنگسار کنم ترا وَاهْجُرْنِيْ مَلِيًّا ۝ و دور باش از من زمانی دراز تا از مضرت و معرت من ایمن باشی قَالَ سَلٰمٌ عَلَيْكَ ۚ گفت ابراهیم سلام بر تو باد یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند که مقابله کرد تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متاثر گردد و بایمان درآید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم علیه السلام قصد مهاجرت کرد پدرش گفت که از رفتن ملول مباش کز تو نیک خدای داری که ترا آفرید و فرو نخواهد گذاشت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بایمان او امیدوار شده برو سلام کرد و فرمود که سَاَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّيْ ۚ زود باشد که آمرزش خواهم برای تو از پروردگار خود و استغفار برای کفار استدعای توفیق است از حق تعالی بر ایمان ایشان که سبب مغفرت همان می تواند بود اِنَّهٗ كَانَ بِيْ حَفِيًّا ۝ بدرستیکه خدای تعالی هست بمن مهربان و مرا باجابت دعا وعده داده وَاَعْتَزِلُكُمْ و کناره میگیرم از شما مراد آزر است و امثال او از بت پرستان میگوید که دوری میجویم از همه شما وَمَا تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ و از آنچه میخوانید و می پرستید از غیر خدای یعنی بتان وَاَدْعُوْا رَبِّيْ ۖز و میخوانم خدای خود را و میپرستم بیگانگی وعَسٰۤى اَلَّاۤ اَكُوْنَ بِدُعَآءِ رَبِّيْ شَقِيًّا ۝ شاید آنکه نباشم بخواندن و پرستیدن خدای خود ناامید و بی بهره تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضائع اید و من امید دارم که از حق تعالی البته بهره تمام گیرم **بیت** حاجت از کسی خواه که محتاج بی بهره نگرداند از انعام عمیم ٭ در بحر البحور فی تفسیر الکتاب المسطور آورده که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر فرمود تا پدرش بمرد و تجارة تعلق بعمش باز گرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان را بشکست و آتش نمرود برو سرد شد و با ساره و لوط عزیمت شام فرمود ٭ و حق تعالی ازین هجرت خبر داد که فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آن هنگام که دور شد ابراهیم از بت پرستان و بگذاشت ایشان را وَمَا يَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ و آنرا که که می پرستیدند از غیر خدای تعالی وَهَبْنَا لَهٗۤ ببخشیدیم مر او را از ساره اِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ ۚ یعنی فرزندی و پس از ان نبیره که فرزند فرزند است وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ۝

و همه را گردانیدیم پیغمبر وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا و بخشیدیم مر ایشانرا از رحمت خود گفته اند مراد از رحمت اموال و اولادست که با ایشان ارزانی
داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ۝ و دادیم مر ایشان را سخن گفتنی مشتمل بر صدق یا ذکری نیکو بلند و جاری میان مردمان اشارت
باجابت دعای ابراهیم ع ست حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الآخرین وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ و یاد کن در قرآن قصهٔ موسی ع م را
إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا بدرستیکه او بود پاک کرده شده از ادناس و نقایص وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ۝ و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را
از خدای تعالی اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی باآنکه اخص و اعلی ست آن گفته اند که اول او را فرستاد پس او خلق را خبر داد وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را
مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ از جانب کوه زبیر از طرف راست موسی وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نَجِيًّا ۝ در حالتیکه راز
گوینده بود با ما و انکس که نجی را بمعنی مرتفع داشته میگوید موسی ع م را بالا بردند از آسمان بآسمانی و از حجابی بپس حجابی تا بجایی که آواز قلمی که توریت
بدان قلم نوشته میشد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق تعالی و موسی ع م مگر یک حجاب بود صاحب کشف الاسرار گوید حضرت موسی را
هم روش بود و هم کشش اشارت بروش او ولما جاء موسی عبارت از کشش او و قربناه نجیا سالک تا در روش است خطر دارد و چون کشش در رسید
خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه است و جذبه محض جمعیت ست **نظم** تا خود روی بحاصلی چون او کشیدت و اصلی ؎ رفتن کجا بردن
بجااین سر ربانیست این ؎ خود میروی نگذاردت او می کشد بربایدت ؎ تا او کرا بربایدش انعام سلطانیست این ؎ وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا
و بخشیدیم ما موسی ع م را و عطا کردیم از بخشش و مهربانی ما أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ۝ یاری کردن برادر او هارون را بوزارت و تدبیر مهمات در حالتیکه
پیغمبر بود وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن در قرآن قصهٔ اسمعیل را ع م إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ بدرستیکه او بود درست وعده وَكَانَ
رَسُولًا نَبِيًّا ۝ و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق بخلق آورده اند که کسی او را وعده داده بود که من درین مکانم تا تو بیائی سه شبانروز و بقولی یکسال اقامت
کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت **نظم** هر کرا زین پایه وفایش کم ست ؎ آن نه وفا ملکه فریب و دم ست ؎ پیست بر
مردم صاحب نظر ؎ صورتی از صدق و وفا خوب تر ؎ پس دیگرباره در صفت اسمعیل ع م میفرماید که وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ و بود که میفرمود کسان
خود را و گفته اند همه است خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادات بدنیه است وَالزَّكَاةِ و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ
مَرْضِيًّا ۝ و بود نزد آفریدگار خود پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ و یاد کن در قرآن قصهٔ ادریس ع م را که
پسر نبیرهٔ شیث ع م ست و جد پدر نوح و نام او اخنوخ و بجهت درست علوم با دریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت
و خیاطت کرد او بود و سی صحیفه بر و نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس ع م بصد سال بعد از وفات آدم ع م متولد شده إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا
نَبِيًّا ۝ بدرستیکه او بود راست گوینده بخلق خبر دهنده از حق وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝ و برداشتیم او را بمکانی بلند که شرف نبوت ست و درجه
قرب با او را به بهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت پناه صلعم ادریس ع م را در آسمان چهارم
ملاقات فرمود و در رفع ادریس اخبار متنوعه هست ابن عباس رض فرمود که روزی ادریس ع م را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی
با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب ست از حرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا بار آفتاب و شدت
حرارت او بر وسبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایهٔ عنایت خود محفوظ دار بیت از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد ؎ آنرا که سایبان عنایت پناه
اوست ؎ حق تعالی دعای او مستجاب فرمود و روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب ست خود را سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب آن را از
حضرت عزت استدعا نمود و خطاب رسید که بندهٔ من ادریس در حق تو دعا کرده و من اجابت کرده آن فرشته اجازت خواست که بزیارت ادریس ع م آید

اجازت یافت و بزمین آمده بالتماس ادریس ع م او را بپر بال فرو نشانیده بآسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب رسانیده و باشد علامی ادریس ع
کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید و عزرائیل ع م در دیوان اعمار نگاه کرده فرمود که حکم الٰهی در باره این کس که تو میگویی آنست که
حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود و چون آن فرشته باز آمد ادریس ع م را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده طوطی روحش بشکرستان قدس
پرواز کرده و در روایتی دیگر آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا ع م مشتاق دیدارش شده و باذن حق تعالی بزمین آمده و برا دریافت
و بامر الٰهی بالتماس ادریس ع م جانش بر داشت و باز حق تعالی جانش باو داد و عزرائیل ع م او را بآسمان برد و دوزخ بدو نمود و از آنجا به بهشت رفت و دیگر بیرون
نیامد أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آن گروه انبیاء ع م که مذکور شدند از زکریا و ادریس ع م آنانند که انعام کرد خدای بر ایشان بانواع انعام دینیه و دنیویه و
اصناف مواهب صوریه و معنویه مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران ع م بیان موصول ست یعنی آنان پیغمبرانند مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم ع م که ادریس ست و
باقی ایشان وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ و از ذریت آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی با نوح و آن همه غیر ادریس اند وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ و از فرزندان ابراهیم ع م
وَإِسْرَائِيلَ و از ذریت یعقوب ع م وَمِمَّنْ هَدَيْنَا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشان را بحق وَاجْتَبَيْنَا و برگزیدیم ایشانرا از میان مردمان به نبوت
إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ چون خوانده شود بر ایشان آیتهای خدای تعالی در کتب منزله بر ایشان خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۝ بروی در افتادند در
حالتیکه سجده کنندگان بودند مر خدای را و گریندگان از خوف وی گریه را با استماع تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن
خوانید و گریه کنید و اگر نتوانید خود را بتکلف در گریه در آرید و صالح مری رح فرمود که در خواب قرآن بر حضرت رسالت پناه صلعم خواندم فرمود که یا
صالح هذه القراءة فاين البكاء کلام دوست مهیج شوق ست چون آتش شوق در کانون دل بر افروخته گردد آب حزن از دیده ریخته گردد و اذا سمعوا
ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفيض من الدمع **نظم** ای دریغا اشک من دریا بدی ؛ تا نثار دلبری زیبا بدی ؛ اشک کان از بهر او بارند خلق ؛
گوهر ست و اشک پندارند خلق ؛ این سجده پنجم ست از سجدات قرآن حضرت شیخ عربی قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی
وقوع می یابد سجود انعام عام گفته و گریه که متفرع بر وست از گریه فرح و سرور میدارد چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت ست و موجب
بهجت و مسرت پس نتیجه او طرب ست نه اندوه و تعب فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان بد که از فرط
غفلت أَضَاعُوا الصَّلَاةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب
خمر و زنا و امثال آن فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ۝ پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب و زیان و گویند غی چاهی ست در دوزخ که
اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه پناه بخدا جویند و بقول بعضی وادی ست در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که بی نمازان و متابعان آرزوی نفس را
بآنجا برند إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ مگر آنکه بازگشته باشد از معصیتها و ایمان آورده باشد بدل و زبان وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده باشد عملهای شایسته
فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ پس آن گروه تائب و مومن در آورده شوند به بهشت و حفص فعل معلوم میخواند یعنی در آیند در بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ
شَيْئًا ۝ و ستم دیده نشوند در چیزی از جزای خود یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند و آن چه بهشت باشد که ایشان را در آرند جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي
وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ عِبَادَهُ بوستانهای اقامت آنها که وعده داده هست خدای تعالی آن بندگان خود را بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی ایشانرا وعده
داده به بهشت و آن از ایشان غائب ست یا ایشان از آن غائبند و چون وعده هست از این غیبت باکی نیست إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ۝
بدرستیکه هست وعده خدای آینده یعنی موعود او که بهشت ست آمدنی ست و مومن بدو رسیدنی لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا نشنوند
بهشتیان در آن بهشتها سخن بیهوده و تباه إِلَّا سَلَامًا مگر شنوند سلام از خدای تعالی یا از ملائکه یا از یکدیگر وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ و مر ایشان

رہست روزی ایشان از نعمت بهشتی فِيهَا بُكْرَةً وَّعَشِيًّا ○ بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین یکروز یا ایشان را نعمتها می بخشند خوردنی
چنانچه عادت متنعمانست که روزی دو نوبت طعام میخورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها
باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان روز برفع حجاب
و فتح ابواب و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ
مِنْ عِبَادِنَا آن بهشت که ذکر کرده ایم آنست که میراث میدهیم از بندگان ما مَنْ كَانَ تَقِيًّا ○ هرکه پرهیزگار باشد آورده اند که چون حضرت
رسالت پناه صلعم را از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال کردند فرمود که فردا بیائید تا جواب دهیم و انشاء الله تعالی نفرموده پانزده یا دوازده
یا بیست و پنج روز جبرئیل ع م برو فرود نیامد و حضرت رسالت پناه صلعم بعد از نزول با وی فرمود یا اخی دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل ع م جواب داد
و حکایت قول او که در قرآن ست این ست که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرو نمی آئیم ما فرشتگان اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو
لَهٗ مَا بَيْنَ اَيْدِيْنَا مر او راست آنچه در پیش ماست از کارهای آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه باز پس گذاشته ایم یعنی امور گذشته وَمَا بَيْنَ ذٰلِكَ
و آنچه میان ما کان و ما یکون ست یعنی در حال یا مراد است حکم در ابتدای آفرینش ما و انتهای آجال ما و آنچه مدت حیات ماست وَمَا كَانَ رَبُّكَ
و نیست و نبوده و نخواهد بود پروردگار تو نَسِيًّا ○ فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هرگاه خواهد ما را بتو فرستد رَبُّ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ اوست پروردگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهالی آن نشاید که فراموش
کار بود فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبَادَتِهٖ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود
ثابت باش و با بطای وحی دل تنگ مشو هَلْ تَعْلَمُ لَهٗ سَمِيًّا ○ آیا میدانی مر خدا را مانندی که مر او را الله توان گفت با بنامی یعنی هیچ میدانی کسی را ع ۱۵
که بدین نام بوده باشد یکی از آثار سطوات الهی اینست که هیچکس از اهل شرک معبود باطل خود را الله نگفته اند بلکه آله میگفتند غیرت احدیت و غیرت الوهیت این
اسم سامی را از تصرف کفار در ان و تسمیه بتان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان را در نعمت و محنت و سرا و ضرا بتکرار آن نام نامی جاری ساخت
نظم الله الله چه طرفه نام ست این * حرز دل و جان تمام ست این * بس بود نزد صاحب معنی * حسبی الله گواه این دعوی * وَيَقُوْلُ الْاِنْسَانُ و میگوید
انسان یعنی بانکار میگویند یا ابی بن خلف که استخوانهای ریزیده شده را می آرد و بطریق استبعاد میگوید ءَاِذَا مَا مِتُّ آیا چون بمیرم من لَسَوْفَ اُخْرَجُ
حَيًّا ○ هر آئینه زود بیرون آورده شوم از خاک زنده استفهام بمعنی انکار یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید از قبل حق تعالی میفرماید
در جواب او کما اَوَلَا يَذْكُرُ الْاِنْسَانُ آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی اَنَّا خَلَقْنٰهُ آنرا که بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از ین وَلَمْ يَكُ
شَيْئًا ○ و نبود چیزی بلکه عدم محض بود یعنی باید که تنبه گردد و این معنی را که ایجاد معدوم عجب تر ست از جمع مواد بعد از تفریق آن فَوَرَبِّكَ
لَنَحْشُرَنَّهُمْ پس بحق پروردگار تو که بوقت قیامت هر آئینه حشر کنیم آن را یعنی کافران را وَالشَّيٰطِيْنَ با دیوان یعنی با قرینای ایشان از
شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید سازند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر گردانیم ایشان را و بعضی گفته اند
همه آدمیان را حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ○ گرداگرد دوزخ بر زانو در آمده از هول حساب و احضار ایشان بحوالی دوزخ جهت آن ست که تا سعدا
بدانند که از چه بلیه خلاص یافته اند سرور ایشان بفزاید و اشقیا اکنه خود را در دوزخ بر بینند ملال ایشان زیاده گردد ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس
بیرون آریم مِنْ كُلِّ شِيْعَةٍ از هر گروهی اَيُّهُمْ هرکه باشد از ایشان اَشَدُّ سخت تر و بسیار تر عَلَى الرَّحْمٰنِ عِتِيًّا ○
بر خدای از جهت سرکشی و جرأت یعنی اول از هر امتی آنرا که کافر تر بوده و نافرمان تر جدا کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ اَعْلَمُ پس بدرستیکه ما داناتریم

بِالَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان أَوْلَىٰ سزاوارترند بِهَا باتش دوزخ صِلِيًّا از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزاتر آنکه نخست او را در آتش
افگنند وَإِنْ مِنْكُمْ و نیست از شما آدمیان هیچکس إِلَّا وَارِدُهَا مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما چون مومنان بر وی گذرند آتش مرده و فسرده
گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از یکدیگر سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که وان منکم الا واردها پس چه حال بود که ما آتش را
ندیدیم فرشتگان گویند که قد وردتموها و هی خامدة یعنی بدرستیکه شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود و پیر رومی
قدس سره فرموده است مومن فسون بداند بر آتشی بخواند * سوزش درو نماند گردد چو نور روشن * كَانَ هست ورود بر دوزخ عَلَىٰ رَبِّكَ
بر پروردگار تو حَتْمًا جزمی و قطعی مَقْضِيًّا کاری حکم کرده شده بران یعنی وعده است که البته واقع خواهد بود و دران خلاف نیست و جمعی برآنند
که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبد الله انصاری رض از حضرت رسول ع م روایت کرده که ورود دخول ست یعنی همه را در دوزخ حاضر
خواهند کرد و هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ درآید اما آتش بر مومنان سرد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم ع م و مؤید این قول ست
آنکه حق سبحانه میفرماید که ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ و بگذاریم
ستمکاران را فِيهَا در آتش جِثِيًّا بزانو در آمدگان وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای ما بَيِّنَاتٍ هویدا و روشن یعنی آن
با دلائل قدرت یا اعجاز حسن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند از فقرا یعنی توانگران
درویشانرا گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام ازین دو گروه مومن یا کافر خَيْرٌ بهترند مَقَامًا از جهت مکان و موضع یعنی منازل ما بهترست و همه
اسباب معیشت در وی آماده و شما را نه گوشه هست معین و نه توشه مهیا و بحقیقت مراد از خیریت مقام حسن حال و وسعت معیشت ست ملخص کلام
آنکه مشرکان مومنانرا می گفتند از ما دو گروه کدام خوش حال تر اند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته تر چه در مجمع ما همه صنادید و
اشراف عرب اند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه بنای افتخار و مباهات ایشان را در هم شکسته فرمود که وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چندین هلاک کردیم
قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ از هر گروهی که مجتمع بودند در زمان واحد و بحسب واقع بودند هُمْ ایشان از کفار عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا
نیکوتر از جهت متاع بیت که آرایش منازل بدان باشد وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان در هیأت و منظر و آن مال هلاکت از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب باز
ایشان باز داشت بیت بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن * کان را بشبی برند و این را بتبی قُلْ بگوی ای محمد مر ایشانرا که بمال و جمال مفتخر و مستظهر اند که غره
شوید زیرا که مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق فَلْيَمْدُدْ پس باید که مدد کند خبرست در صورت امر یعنی مدد میکند لَهُ
الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای و باز می کشد عمر او را مَدًّا باز کشیده یعنی در اصلت میدهد و نعمت پی در پی بدو میرساند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتیکه
ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه بیم کرده شده اند بدان إِمَّا الْعَذَابَ یا عذابی در دنیا بقتل و اسر وَإِمَّا السَّاعَةَ و یا روز قیامت بمشاهده
انواع خزی و نکال فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ آنرا که بدترست از ان دو گروه مَكَانًا از جهت مکان چه جای
مومنان درجات جنان باشد و ماوای ایشان درکات نیران وَأَضْعَفُ و بدانند آنرا که ضعیف ترست جُنْدًا از جهت سپاه
یعنی دوستان و مددگاران چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیاء ع م یاری و مددگاری رسد و مشرکان را اصلا یار و هوادار نباشد وَمَا
لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ وَيَزِيدُ اللَّهُ و می افزاید خدای در دنیا الَّذِينَ اهْتَدَوْا آنانرا که راه یافته اند بکتاب او هُدًى راه نمودنی یعنی
گرویده اند بانچه از قرآن نازل شده و حق تعالی هدایت ایشان به تصدیق هر چه دیگر نازل شود زیاده میکند وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای
شایسته باقی از صلوت خمسه یا کلمات اربع سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و غیر آن مر ایشانرا خَيْرٌ بهترست عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار

توثوابا از جهت پاداش وَّخَيْرٌ مَّرَدًّا۝ و بهتر ست باز گشت یعنی اگر کافران را در دنیا جاه و مال ست و در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مومن در
دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب بیت بدنیا سرفراز و نام وار ندو بعقبی کامدار و کامگار ند
آورده اند که خباب بن الارت رضی بر عاص بن وائل تیمی دینی بود در روزی اورا بادای آن تقاضا کرد او گفت وام تو باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی خباب رض گفت
لا والله کافر نشوم بدان حضرت صلعم نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آن روز که مبعوث شوی بیا و وام خود از من بستان که اگر آنچه میگوئی
حق ست من آنجا افضل از تو خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق سبحانه آیت فرستاد که اَفَرَاَيْتَ الَّذِيْ كَفَرَ آیا دیدی آنرا که کافر شد بِاٰيٰتِنَا بآیتهای
ما یعنی قرآن یا دلائل و حدت وَقَالَ و گفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت لَاُوْتَيَنَّ هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند دران روز مَالًا
وَّوَلَدًا۝ مال و فرزند را اَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن از آنجا میگوید اَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است
عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا۝ نزدیک خدای عهدی و پیمانی برین صورت كَلَّا نه چنان ست که او میگوید سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم
مَا يَقُوْلُ آنچه میگوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم تا بنویسند وَنَمُدُّ لَهٗ و باز کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا۝ باز کشیدنی یعنی
دراز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را برین وجه که عذابی بر بالای عذابی بدو رسانیم وَّنَرِثُهٗ و میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او مَا يَقُوْلُ آنچه
میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَيَاْتِيْنَا و بیاید بما وقت مرگ یا روز رستخیز فَرْدًا۝ تنها نه مال رفیق و نه فرزندان قرین او
وَاتَّخَذُوْا و فرا گرفتند مشرکان قریش مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اٰلِهَةً خدایان باطل چون اصنام و ملائکه لِّيَكُوْنُوْا تا باشند این معبودان
لَهُمْ عِزًّا۝ مر ایشان را سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان معزز گردند نزدیک خدای تعالی كَلَّا نه چنان ست که عزیز گردند سَيَكْفُرُوْنَ
زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و مقر نباشند بِعِبَادَتِهِمْ به پرستش ایشان یا کافران چون با هول قیامت در مانند گردند منکر شوند
پرستش بتان را وَيَكُوْنُوْنَ عَلَيْهِمْ و باشند معبودان خود ضِدًّا۝ دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان گردند اَلَمْ تَرَ آیا نمیدیدی و ندانستی اَنَّآ اَرْسَلْنَا
الشَّيٰطِيْنَ آنرا که ما فرستادیم دیوان را عَلَى الْكٰفِرِيْنَ بر کافران یعنی برایشان مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان گردانیدیم تَؤُزُّهُمْ می جنبانند
ایشان را اَزًّا۝ جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر ارتکاب معاصی و از جای می برند بتسویلات و وساوس فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب
مکن برایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای اِنَّمَا نَعُدُّ جز این نیست که میشماریم لَهُمْ برای ایشان ایام آجال ایشان را عَدًّا۝ شمردنی که
دران غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده يَوْمَ یاد کن آن روز را که نَحْشُرُ الْمُتَّقِيْنَ فراهم آریم پرهیزگاران را
و جمع کنیم اِلَى الرَّحْمٰنِ بسوی بهشت خدای بخشاینده وَفْدًا۝ درحالتیکه سواران باشند بر ناقهای مراکب بهشت یعنی ایشان را
سواره به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک می برند امام قشیری فرموده که بعضی بر نجایب عبادات و طاعات باشند و
قومی بر مراکب همم و نیات آنان که بر مراکب طاعات باشند بهشت جو باشند ایشان را بروضه جنان برند و آنان که بر نجایب همت باشند
خدای طلب باشند ایشان را بقرب رحمن خوانند جنان جوی دیگر ست و رحمان جوی دیگر در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره
درحال نزع بود درویشی پیش وی ایستاده دعا میکرد که خدایا بر و رحمت کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانگ بر وزد که ای غافل
سی سالست که بهشت را با شرف و عزت و حور و قصور بر من جلوه میدهند من گوشه چشم همت بر و نیفگنده ام الکنون بدرگاه قرب بیرم
رحمت خود آورده و برای من بهشت و رحمت میخواهی بیت باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا بی جمالش روضه جنت چکار آید مرا
وَّنَسُوْقُ الْمُجْرِمِيْنَ و برانیم گناهکاران را اِلٰى جَهَنَّمَ وِرْدًا۝ بسوی دوزخ چنانچه بهائم را رانند تشنگان یا پیادگان یا تنها ماندگان لَا يَمْلِكُوْنَ

ع ۵ / ۱۷

الشفاعة نتوانند و نیابند متقی و نه مجرم در خواست هیچ شفیعی اِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمٰنِ نزدیک خدای تعالی
عَهْدًا پیمانی برای شفاعت و آن پیمان توحید است و عمل صالح یا کسی که نتوانند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد
وَقَالُوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملائکه و عیسی و عزیر را
بگو ای محمد صلعم مر ایشان را لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستیکه آوردید شَيْئًا إِدًّا چیزی زشت یعنی سخن ناخوش و بلیدانه تَكَادُ السَّمٰوٰتُ نزدیک شد
که آسمانها یَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از عظمت آن سخن وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ و باز شکافد زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتند کوهها هَدًّا
بشکستنی یعنی پاره پاره گردد أَنْ دَعَوْا از آنکه خوانند لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا مر خدای را فرزندی یعنی بدو اسناد کردند وَمَا يَنْبَغِي و نسزد و لایق
نباشد لِلرَّحْمٰنِ مر خدای را أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فرا گیرد وَلَدًا فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست ست زیرا که ولد از جنس والد باید و حق تعالی از
مجانست منزه است یا تعالی و آنی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار و تزیین بدیشان إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ نیست هر که در آسمانها و زمین ست إِلَّا آتِي الرَّحْمٰنِ مگر آینده در قیامت بسوی رحمن عَبْدًا در حالتیکه بنده باشد لَقَدْ
أَحْصٰهُمْ بدرستیکه همه را دانسته است و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزه علم و قدرت او بیرون نیستند وَعَدَّهُمْ و شمرده است اشخاص
و افعال ایشان را عَدًّا شمردنی وَكُلُّهُمْ و همه ایشان آتِيهِ آینده گانند بوی يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فَرْدًا تنها و بی اتباع و انصار إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای پسندیده سَيَجْعَلُ زود باشد که پدید کند لَهُمُ الرَّحْمٰنُ برای ایشان
خدای وُدًّا دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افگند بی اسباب و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد
جبرئیل ع را گوید من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل ع او را دوست گیرد و منادی کند میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد
شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان او را نیز دوست گیرند فَإِنَّمَا يَسَّرْنٰهُ پس جز این نیست
که آسان گردانیده ایم قرآن را که منزل ساخته ایم بِلِسَانِكَ بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بزبان تو آسان کرده ایم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی بِهِ
الْمُتَّقِينَ بدو پرهیزگاران را که از شرک اجتناب نموده اند وَتُنْذِرَ بِهِ و بیم کنی بآن قَوْمًا لُدًّا گروهی ستیزکاران سخت خصومت را وَكَمْ أَهْلَكْنَا
و چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل زمانی از هر قرنی و قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم هَلْ تُحِسُّ هیچ می یابی و می بینی مِنْهُمْ
از آن هلاک شدگان مِنْ أَحَدٍ یکی را أَوْ تَسْمَعُ یا می شنوی لَهُمْ مر ایشان را رِكْزًا آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بدیشان فرود آمد مستاصل شدند نه
از ایشان شخصی باقی ماند که کسی ببیند و نه آوازی بر جای که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچ کدام در نساخته و همه را دست فنا در دام خمول و نسیان انداخته مصرع
کان لم یخلقوا و لم یکونوا ❊ نظم ❊ کو اثر از سروران تاج بخش ❊ کو نشان از خسروان تاج دار ❊ سوخت و هیم شهان کامجوی ❊ خاک شد تخت ملوک کامگار

سورة طه مكية وهي مائة وخمس وثلثون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

طٰهٰ در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سورست این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی این را حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآنست
یا اسم سوره یا اسمی از اسمای الٰهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی بر آنند که اسمی ست از اسمای حضرت رسالت پناه صلعم چنانچه مزمل و مدثر پس
منادی باشد حرف ندا از و محذوف یا اشارت ست بدو اسم آن حضرت صلعم که طالب ست و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی بشریعت یا طا
از ذنوب و ها و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل اوست از غیر حق و هدایت او بقرب حق در حقائق سلمی آورده که طا اشارت ست بانکه

طی کرده شده نقوش اکوان از صفحهٔ سر محمدی صلعم ؛ و ها رمزیست از آنکه هدایت یافت بقرب مکون سرمدی و بقول بعضی این دو حرف مقسم
بها اند و هر یک اشارت ست بچیزی در تبیان گوید که قسم بطول یعنی بخشش و هدایت الٰهی ست یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناه
و در تیسیر از امام جعفر صادق رض نقل میکند که طه سوگند بطهارت اهل بیت رسول صلعم قوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و بقولی بطوبی و هاویه که اشارتست
بجنت و نار و در زاد المسیر آورده که طا مدینه طیبه ست و ها مکه و بدین دو حرم محترم قسم یاد میکند یا طا طلب نماز یانست و ها حرب کافران یا طا طرب
اهل جنان ست و ها هوان ارباب نیران قومی بر آنند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع ست باز از یا رجل بلغة عک یا حبشه یا
بنطیه یا سریانیه کما قیل مصرع ان السفاهة طاها فی خلائقکم ؛ و دیگری گفته مصرع هتفت بطاها فی القتال فلم یجب ؛ و بدین قول
منادی حضرت رسول صلعم باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب ابجد نه است و ها پنج مجموع چهارده باشد و غالب آنست که
ماه را مرتبهٔ بدریت در چهاردهم حاصل ست پس در ضمن این خطاب مندرج ست که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت رسالت
پناهی ست صلعم و بدریت اشارت بکمال مرتبهٔ جامعیت آنحضرت ست صلعم کما لا یخفی علی العرفا نظم ماه چون کامل شود انور بود ؛ زانکه
او مرآت نور خور بود ؛ گاه ماه بدری و گه شاه بدر ؛ صدر تو مشروح و کارت شرح صدر ؛ در شب تاریکی کفر و ضلال ؛ از جهت
روشن شد انوار جلال ؛ و گویند طاها در اصل طاء ها بود همزه را حذف کرده اند طا امرست از وطا یطا و ها کنایت است از ارض کنایت
غیر مذکور در بدایت حال که حضرت پیغمبر صلعم تهجد بر خاستی و بر یک پا ایستادی و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کردی این سوره نازل شد
و امر فرمود که طا ها یعنی بسپر قدمین خود زمین را یعنی هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی ابو جهل و اضراب او حضرت رسول صلعم را گفتند تو ترک دین
ما خود را برنج انداختهٔ یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیت آمد که طاها ای مرد که هیچ کس چون تو قدم
در میدان مردی ننهاده مَآ اَنزَلنَا نفرستادیم بر تو عَلَيكَ القُرآنَ بر تو قرآن را لِتَشقٰىٓ ۝ تا در رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطهٔ قیام در نماز
الم و ورم بپای مبارکت رسد اِلَّا تَذكِرَةً لیکن فرستادیم او را بر تو بجهت پند دادن لِّمَن يَّخشٰى ۝ مر آنکس را که بترسد تخصیص خاشی با آنکه
تذکیر عام ست جهت انتفاع اوست آن تَنزِيلًا فرو فرستاده شد فرو فرستادنی مِّمَّن خَلَقَ الاَرضَ از آنکس که بیافرید زمین را وَالسَّمٰوٰتِ العُلٰى ۝
و آسمانهای بلند را اَلرَّحمٰنُ اوست بسیار بخشایش عَلَى العَرشِ استَوٰى ۝ بر عرش مستولی شد مراد از صفت استیلا بعرش با آنکه حق سبحانه بر همه موجودات
مستولی ست جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقات ست در تاویلات امام تریدی فرموده که عرش بمعنی ملک آید و حق تعالی بر ملک خود مستولی و غالب ست
در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره فرمود درین آیت بر عرش وقف میکرد و میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له ما فی السموات شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که استوای خداوند بر عرش در قرآن ست و مرا بدین ایمان ست تاویل نجویم که تاویل درین باب طغیان ست بظاهر قبول کنم و بباطن تسلیم ورزم که این اعتقاد سنیانست
اما میدانم که نه محتاج مکانست نه عرش بر دارنده اوست بلکه اوست بقدرت بر دارنده و نگهدارنده عرش نظم نی مکان ره یافت سویش نی زمان ؛ نی بیان از وی خبر
نی عیان ؛ این همه مخلوق حکم داور ست ؛ خالق عالم ز عالم برترست ؛ لَهٗ مَا فِى السَّمٰوٰتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از
مبدعات علویه وَمَا فِى الاَرضِ و آنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه وَمَا بَينَهُمَا و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه و طبقات نار
و هوائی وَمَا تَحتَ الثَّرٰى ۝ و آنچه در زیر طبقه تراب ست از زمین ثری طبقهٔ زیرترست از طبقات ارض و آن موضعی ست که صخره مسما بر بالای
اوست و در تیسیر و غیر آن از تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکورست که هفت طبقهٔ زمین بر دوش فرشته است و قدمین فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ
گاویست از فردوس و قوائم گاو بر پشت ماهی ست از حوض کوثر و ماهی ثابت ست بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب

برتری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری بیش نرسد و ما تحت الثری جز حق تعالی نداند وَاِن تَجهَر بِالقَولِ و اگر آشکارا کنی سخن را فَاِنَّهُ پس بتحقیق
او یَعلَمُ السِّرَّ وَاَخفٰی ○ میداند پوشیده را و آنچه پوشیده تر است از پوشیده گویند سر آن است که بنده میکند و میداند و میپوشد و خفی آنکه نمیداند
که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گوید و خفی آنکه در دل خود نهان دارد اَللّٰهُ اوست خدا و بحق لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی سزای پرستش
مگر او لَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی ○ مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده وَهَل اَتٰکَ و آیا آمده است بتو حَدِیثُ مُوسٰی ○ خبر موسی بن عمران و
قصه او دانستی پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا کن اِذ رَاٰ یاد کن چون دید موسی ع م نَارًا آتشی را در اخبار آمده است که چون موسی ع م از شعیب ع م دستوری
طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را به بیند شعیب ع م او را اجازت داد و اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف میبارید ایشان راه گم کرده
نزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب ع م را که حلیله او بود درد وضع حمل پدید آمده با آتش محتاج شد موسی ع م چندانچه سعی فرمود از سنگ
و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فَقَالَ لِاَهلِهِ امکُثُوا پس گفت مر اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید در همین موضع اِنِّی
اٰنَستُ نَارًا بدرستیکه من دیده ام آتشی لَعَلِّیۤ اٰتِیکُم شاید که بیارم برای شما مِّنهَا بِقَبَسٍ از آن آتش شعله در سر چوب باقی گرفته یا جمره خود تا آن
یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا انگری بیارم اَو اَجِدُ یا شاید که یابم عَلَی النَّارِ بر سر آن آتش هُدًی ○ راه نمائی که ما را بر شارع رساند پس
کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فَلَمَّاۤ اَتٰهَا پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بود در افروخته
و در حوالی آن آتش هیچکس نه متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُودِیَ یٰمُوسٰی ○ ندا کرده شد که ای موسی اِنِّیۤ اَنَا
رَبُّکَ بدرستیکه منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای توکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو با آنکه من آفریدگار توام فَاخلَع پس بیرون کن و بیفکن از پای خود
نَعلَیکَ ج نعلین خود را و گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین از جلد بقر بوده و طاهر اما حق سبحانه بخلع آن فرموده
تا قدم موسی ع م تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت
و لهذا طائفه از سلف چون بشر حافی قدس سره و غیر او پای برهنه سیر فرموده اند بیت گنجی که زمین و آسمان طالب اوست ۞ چون در نگری برهنه
پایان دارند ۞ و گفته اند نعلین بیفگن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ دار امام قشیری رح فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم
تفرید قدم بر دو کون نه اِنَّکَ بدرستیکه تو بِالوَادِ المُقَدَّسِ طُوًی ○ بوادی پاکیزه مبارکی ستوده که طوی نام اوست وَاَنَا اختَرتُکَ و من برگزیدم
ترا برای نبوت فَاستَمِع پس گوش فرا دار لِمَا یُوحٰی ○ مر آنچیزی را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدام است اِنَّنِیۤ اَنَا اللّٰهُ بدرستیکه منم
خدای تعالی لَآ اِلٰهَ اِلَّاۤ اَنَا نیست خدای بجز من فَاعبُدنِی لا پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهای علمست و امر
بعبادت که کمال عمل است پس از احکام اهتمام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ و بپای دار نماز را لِذِکرِی ○ برای آنکه
مرا یاد کنی در آن یا من ترا بثنا یاد کنم اِنَّ السَّاعَةَ بدرستیکه ساعت رستخیز اٰتِیَةٌ آینده است اَکَادُ اُخفِیهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا
چه تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد باشد و اگر اخفا را بمعنی سلب خفی دارند معنی آنست که نزدیک
است که ظاهر گردانم آن را لِتُجزٰی متعلق است بآتیه یعنی قیامت بیشک آینده است تا پاداش داده شود کُلُّ نَفسٍ هر تنی را بِمَا تَسعٰی ○
آنچه می شتابد از عملها و میکند فَلَا یَصُدَّنَّکَ پس باید که ترا باز ندارد عَنهَا از ایمان بقیامت مَن لَّا یُؤمِنُ بِهَا آنکس که نمی گرود بها بوقوع آن
وَاتَّبَعَ و پیروی کرده است هَوٰهُ آرزوی نفس خود را پس بصد و این کس از راه فَتَردٰی ○ پس که هلاک شوی خطاب با موسی ع م است
مراد امت او ینند امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله بر آنند که از آنجا که وانا اخترتک تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر صلعم است و برین تقدیر مراد است

وی باشد القصه چون موسی ع م نعلین بیرون کرد در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که وَمَا تِلْكَ و آن چه چیز ست بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ ○
بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهت استیناس موسی و رفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی
حاضر باش تا عجائب بینی قَالَ گفت موسی ع م هِيَ عَصَايَ این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول و ده گز و سراو
دو شاخه و در زیر آن سنانی نشانده و نامش علیق بود یا نبعه از آدم م میراث بشعیب ع م رسیده بود و او از و بموسی رسید القصه جواب داد و جهت
تعدا و نعم ربانی بر آن افزود و گفت أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا تکیه میکنم بران عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه میباشم که میچرند وَأَهُشُّ و فرو
می ریزم برگ از درخت بِهَا بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي برگوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مرا در ان عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ ○ کارهای دیگر ست آورده اند
که در راه با موسی ع م سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را محافظت کردی و بر سر چاهی که رسیدی
تنها او حبل و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی ع م بودی بر وی پدید آمدی و در شبهای تیره چون
شمع و چراغ نور دادی و چون موسی ع م اجمالا گفت که مرا با او کارهاست قَالَ گفت خدای تعالی أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ ○ بیفکن او را ای موسی حضرت
موسی ع م گمان برد که او را نیز همچو نعلین دور باید افگند فَأَلْقَاهَا پس بیفگند او را از قفای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسید باز نگریست فَإِذَا هِيَ
پس آنجا آن عصا حَيَّةٌ ماری بود تَسْعَىٰ ○ می شتافت بهر جانب آورده اند که اول ماری زرد شد پری عصا بعد از ان بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز
گشت و بر چهار قائمه سطبری کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن او هفتاد یا چهل ذراع بود و در دهان او دندانهای بزرگ بود و در چشمش
چون برق میدرخشید سنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیخ برکندی و بخوردی و چون موسی ع م او را دید ترسان شد
روی بگریز نهاد و قَالَ خُذْهَا گفت خدای که بگیر وی را وَلَا تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِيدُهَا زود باز گردانیم و ببریم او را سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ ○
بهیئت نخستین که داشت بهمان عصا سازیم چون خطاب الهی بموسی ع م رسید روی باژدها کرده روان شده دست خود در دهان او کرد و نخستین
او را بگرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی آمد و دل موسی ع م آرام گرفت دیگر باره ندا آمد که وَاضْمُمْ يَدَكَ و ضم کن و بسپر
دست خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ سفیدی روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی و علتی یعنی سفیدی
برص نباشد بلکه سفید رخشنده و با شعاع بود مانند برق آيَةً أُخْرَىٰ ○ نشان دیگر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود لِنُرِيَكَ این چنین کردیم
تا بنمائیم ترا مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ○ بعضی از نشانهای بزرگ ما اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ برو بدین دو معجزه بسوی فرعون و دعوت کن
او را به پرستش من إِنَّهُ طَغَىٰ ○ بدرستیکه او از حد گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی ع م مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید ع ۲۴
که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت کنم پس از خدای تعالی تقویت طلبیده آغاز دعا کرد و از روی نیاز قَالَ گفت رَبِّ
اشْرَحْ لِي ای پروردگار من کشاده گردان برای من صَدْرِي ○ سینه مرا تا در وی بگنجد انچه بمن وحی میکنی یا مرا متحمل و بردبار سازتا
از هر سخنی دل تنگ نشوم وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ○ و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت ست وَاحْلُلْ و بگشای عُقْدَةً گره را
مِنْ لِسَانِي ○ از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي ○ تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که روزی فرعون موسی ع م را در حال طفولیت بر کنار داشت موسی ع م
دست بریش مرصع او دراز کرد و قدری از ان بگرفت و برکند فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون عذر خواهی آغاز نموده فرمود که این کودک
جوهر درخشان دید و بدان متوجه شد و اگر جمرهٔ آتش بیند دست بدان خواهد رسانید پس طشتی پر آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسی ع م آوردند و جبرئیل
دست وی را گرفته بسوی جمرات آتش برد و جمرهٔ برداشته و در دهن نهاد و زبانش بسوخت و گرهی بران بماند سخنش نیک مفهوم نمی شد اینجا درخواست

کرد تا آن عقده منحل شود و دیگر گفت وَاجْعَل لِّي وگردان برای من یعنی مقرر کن وَزِيرًا یاری دهنده یا بار بردارنده مِّنْ أَهْلِي ۝ از
کسان من هٰرُونَ أَخِي یعنی هارون برادر من اشْدُدْ بِهِ محکم کن بوی أَزْرِي ۝ پشت مرا وَأَشْرِكْهُ و انباز کن او را فِي أَمْرِي ۝
در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من كَيْ نُسَبِّحَكَ تا ترا بپاکی یاد کنیم یا برای تو نماز گزاریم كَثِيرًا بسیار وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ۝
و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار إِنَّكَ كُنتَ بدرستیکه تو هستی بِنَا بَصِيرًا ۝ با حوال ما بینا یا تو دانائی بانچه صلاح ما در آن هست قَالَ قَدْ
أُوتِيتَ گفت خدای که بتحقیق داده شدی سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ ۝ سؤل و مطلوب خود را ای موسی یعنی هرچه خواستی بتو دادم وَلَقَدْ مَنَنَّا و
بدرستیکه منت نهاده ایم عَلَيْكَ بر تو و نعمت داده ایم ترا مَرَّةً أُخْرَىٰ ۝ در وقتی دیگر إِذْ أَوْحَيْنَا چون وحی کردیم إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو
مَا يُوحَىٰ ۝ آنچه نتوان دانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتیکه ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و او بکار تو در
مانده شده ما الهم ساختیم او را یا بر زبان ملکی نه بر وجه نبوت بدو پیغام کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ آنکه بیفگن موسی ع م را فِي التَّابُوتِ در صندوق بعد از آنکه
پنبه در وی نهاده باشی و سر آن بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بیفگن آن تابوت را فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفگند دریا صورتش
امر است و معنیش خبر یعنی دریا او را می افگند بِالسَّاحِلِ بکناره يَأْخُذْهُ تا فراگیرد او را و بردارد عَدُوٌّ لِّي دشمنیکه مر است وَعَدُوٌّ لَّهُ و دشمنی که
مر او راست یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغه عداوت اوست آورده اند که مادر موسی ع م بامر الهی موسی ع م را در صندوق نهاده بدریای نیل افگند
و جوئی از آن دریا بخانه فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون درآمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان
رسید بگرفتند و سر باز کرده کودکی ماه روی و سیاه چشم بیرون آمد بیت ماه زیباست ولی روی تو زیباتر از وست ۞ چشم نرگس چه کنم چشم تو
رعناتر از وست ۞ قتاده ره فرموده که در چشمهای موسی ع م ملاحتی بود که هر که او را دیدی او را دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او
در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ و افگندم بر تو مَحَبَّةً دوستی که این مِّنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در دلها
بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ و تا پرورده شوی عَلَىٰ عَيْنِي ۝ بر دیدن من یعنی بعلم و ارادت من در خبر است که فرعون و آسیه هر دو او را نگاه دارم
بفرزندی بر داشتند و بترتیب مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هرچند دایه آوردند موسی ع م شیر از ایشان نگرفتی مادر موسی ع م دختر خود مریم را
گفته بود که برکنار نیل دو چشم بر صندوق میدار که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون درآمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و
صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمیگیرد خود را پیش آسیه افگند إِذْ تَمْشِي یاد کن چون میرفت أُخْتُكَ خواهر تو فَتَقُولُ
پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را ای حاضران عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت
اگر این چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد و موسی ع م را بدو کناره ی نهاده فَرَجَعْنَاكَ پس باز گردانیدیم
ترا إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم كَيْ تَقَرَّ تا شاید که روشن شود عَيْنُهَا چشم مادر بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ
و تا اندوهناک نگردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی را که بنی اسرائیل تو استغاثه کرد و فرعونیان اندیشیدند
و قصد قتل تو کردند فَنَجَّيْنَاكَ پس برهانیدیم ما ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم
ترا فُتُونًا آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افگندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه ولادت حضرت موسی ع م و قتل
قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص مشروح می آید فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ۝ سالها در میان
اهل مدین و آن شرده یا بیست و هشت سال است ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ ۝ باندازه که مقدر کرده ایم ای موسی اینجا

با تو سخن گفتیم وَاصْطَنَعْتُكَ وترا برگزیدم و خاص ساختم لِنَفْسِي ﴿۴۱﴾ برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتیم اِذْهَبْ اَنْتَ برو تو وَاَخُوْكَ
و برادر تو بِاٰيٰتِيْ بمعجزهای من وَلَا تَنِيَا وسستی مکنید فِيْ ذِكْرِيْ ﴿۴۲﴾ در رسانیدن ذکر من بر توحید و عبادت اِذْهَبَآ بروید هر دو اِلٰى
فِرْعَوْنَ بسوی فرعون اِنَّهٗ طَغٰى ﴿۴۳﴾ بدرستیکه او در عصیان از حد درگذشته است فَقُوْلَا لَهٗ پس سخن گوئید با او قَوْلًا لَّيِّنًا سخن
گفتنی نرم یعنی مدارا نمائید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت مثل هل لك الی ان تزکی سباد اکه اگر درشتی نمائید بر شما غضب کند
یا آنکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی دارید و گفته اند که او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقول ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بر بهر
تقدیر عنف مکنید لَعَلَّهٗ يَتَذَكَّرُ شاید که او پند گیرد بکلام شما اَوْ يَخْشٰى ﴿۴۴﴾ یا بترسد از عذاب خدا و تذکره بهره محقق ست و خشیه حصه متوهم
پس موسی عم ازین محل متوجه مصر شد و با زن سرای خود نرفت در تیسیر آورده که کسان موسی عم شب انتظار بردند و نیامد و روز نیز از وی خبر نیافتند
در آن صحرای تحیر بماندند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند و صفورا را بشناخته پیش پدرش بردند بعد از غرقه شدن فرعون خبر موسی عم بدیشان
رسید القصه چون موسی عم بمصر توجه نمود وحی آمد به هارون عم که باستقبال برادر براه مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند و
موسی عم شرح احوال بتمامی بازگفت وی را از آنکه باتفاق پیش فرعون میباید رفت و او را بحق دعوت نمودن خبر داد هارون عم گفت ای برادر
شوکت و سطوت فرعون آنچه تو دیده زیاده شده و بادنی سببی حکم بقطع و قتل و صلب میکند موسی عم اندیشه ناک شد و هر دو برادر باتفاق قَالَا
رَبَّنَآ گفتند ای پروردگار ما اِنَّنَا نَخَافُ بدرستیکه ما میترسیم اَنْ يَّفْرُطَ عَلَيْنَآ از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که
معجزه بدو نمائیم اَوْ اَنْ يَّطْغٰى ﴿۴۵﴾ یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه گوید قَالَ گفت خدای که ای موسی
و هارون عم لَا تَخَافَآ مترسید از افراط و طغیان او اِنَّنِيْ مَعَكُمَآ بدرستیکه من با شمایم بحفظ و نصرت اَسْمَعُ می شنوم دعای شما یا آنچه او گوید نسبت بمن
وَاَرٰى ﴿۴۶﴾ و می بینم آنچه کند با شما یعنی شما خاطر جمع دارید که من شنوا و بینایم نگذارم که ضرری بشما رساند فَاْتِيٰهُ پس بروید بدو فَقُوْلَآ پس بگوئید اِنَّا رَسُوْلَا
رَبِّكَ ما هر دو فرستاده پروردگار توایم فَاَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ۵ فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن
آبای ما بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل اولاد قَدْ جِئْنٰكَ بِاٰيَةٍ بدرستیکه آورده ایم ما ترا
نشانی یعنی معجزه مِّنْ رَّبِّكَ از نزد آفریدگار تو وَالسَّلٰمُ و سلام ملائکه یعنی خزنه بهشت عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى ﴿۴۷﴾ بر آنکس که پیروی ایمان کند
و راه راست رود یا سلامت هر دو سرا او راست اِنَّا قَدْ اُوْحِيَ اِلَيْنَآ بدرستیکه وحی کرده اند بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده اَنَّ الْعَذَابَ
بآنکه عذاب دنیا و آخرت عَلٰى مَنْ كَذَّبَ بر آنکس ست که تکذیب کند آن را که آورده ایم وَتَوَلّٰى ﴿۴۸﴾ و پشت بر آن کند و از آن اعراض نماید پس موسی
و هارون عم بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلماتی که
حق تعالی تلقین کرده بود ادا کردند قَالَ گفت فرعون فَمَنْ رَّبُّكُمَا يٰمُوْسٰى ﴿۴۹﴾ پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت میکنید
نکته در آنکه موسی عم را به ندا تخصیص کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان موسی عم عقده هست و سخن او نیک مفهوم
نمیشود خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و از اخلال عقده خبر نداشت پس موسی عم بزبان فصیح قَالَ گفت رَبُّنَا الَّذِيْٓ پروردگار ما
آنکس ست که از محض رحمت اَعْطٰى داده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیزی را از انواع مخلوقات خَلْقَهٗ صورت او و شکل او لایق و موافق حال او
یا داد هر یک را از خلائق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدان ست ثُمَّ هَدٰى ﴿۵۰﴾ پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا گردانید بکیفیت انتفاع
از آن یا هر حیوانی را زوجه داد نظیر او در خلق و صورت و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اول ست تقدیر کلام آنکه داد آفریدگان

خود را هر چیزی که بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معطی بود آنرا تقدیم کرد و فرعون که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت
چنین خدای میل کنند سخن را بجای دیگر کشانید و جهت تعجیز موسی ع م قَالَ گفت فرعون فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ○ پس چیست حال اهل قرنهای
نخستین چون قرن قوم نوح و عاد و ثمود ع م که این خدای را نپرستیدند این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت قَالَ گفت موسی ع
عِلْمُهَا علم حال و مآل آن گروه عِندَ رَبِّي نزدیک آفریدگار منست فِي كِتَابٍ ج در لوح محفوظ نوشته شده لَّا يَضِلُّ خطا نمیکند و فرو نمیگذارد
رَبِّي پروردگار من هیچ چیز را وَلَا يَنسَى ○ و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه محیط است و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا ازان خبر
دهند و گفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود و گفت چیست حال گذشتگان که بر انگیخته میشوند موسی ع م جواب داد که آنرا جز خدای من
کسی نمیداند و باز بسر همان سخن اول رفت که صفت حق سبحانه میکرد و گفت پروردگار من الَّذِي جَعَلَ آنست که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای
شما زمین را مَهْدًا فرشی گسترده که بران می نشینید و مسکن میسازید وَسَلَكَ لَكُمْ و روشن کرد برای شما فِيهَا در زمین سُبُلًا راهها تا بران راه
از زمینی بزمینی میروید و بمصالح خود قیام مینمائید وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً ط آبی که باران ست فَأَخْرَجْنَا بِهِ
پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه ست بر کمال قدرت و حکمت یعنی هرگز کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون
آریم بآب باران أَزْوَاجًا اصناف گوناگون مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ ○ عه از رستنی های پراگنده که لون و طعم و رائحه هر یک مخالف آن دیگرست
با وجود اتحاد آب و زمین كُلُوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هرچه خوردن را شاید از ثمار و حبوب وَارْعَوْا و بچرانید أَنْعَامَكُمْ
چارپایان خود را در چراگاهها تا بخورند گیاهها که خوردن شما را نشاید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست
بر قدرت ربانی و وحدت او لِّأُولِي النُّهَىٰ ○ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبائح مِنْهَا از زمین ع
خَلَقْنَاكُمْ آفریده ایم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مولود ان شما خاک زمین ست و در تبیان فرموده که حق تعالی فرشته می فرستد تا از
خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری خاک برمیدارد و بر نطفه که ماده وجود اوست میریزد و آنکس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان
خاک مدفون میگردد چنانچه حق سبحانه فرمود شما را از زمین آفریده ایم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ و در آن زمین باز بریم بعد از مرگ شما را وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ
و از آن زمین بیرون آریم شما را تَارَةً أُخْرَىٰ ○ بار دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی راست گوید نظم بخاکت در آرد خداوند پاک ٭
دگر ره برون آرد از زیر خاک ٭ بران حال کائی بخاک اندرون ٭ بران گونه از خاک آئی برون ٭ اگر پاک در خاک گیری مقام ٭ برآئی
ازان پاک و پاکیزه نام ٭ پس فرعون حجتی و معجزه طلبید و حضرت موسی ع م عصا بیفگند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید
بیضا بوی نمود و از آیات تسعه معجزه بعد از معجزه میدید و منکر میشد چنانچه حق تعالی فرمود وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ و بدرستیکه بنمودیم فرعون را
آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزها که بموسی ع م داده بودیم فَكَذَّبَ پس دروغ نسبت داد موسی ع م را وَأَبَىٰ ○ و سر باز زد از آنکه ایمان آورد
و فرمان برداری کند و از روی عناد قَالَ گفت فرعون أَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که
مصرست بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ ○ بجادوی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را
تمکن سازی و بادشاهی کنی بر ایشان فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ پس هر آینه بیاریم برای تو جادوی مِّثْلِهِ مانند جادوی تو و تا آن با تو معارضه
کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری فَاجْعَلْ پس مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما و میان خود مَوْعِدًا وعده بجهت معارضه
چنان وعده که بهیچ وجه لَّا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آنرا نَحْنُ وَلَا أَنتَ نه ما و نه تو چون وعده رسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى ○ ج در جای که مساوی

قوم ما و تو با آن یا مکانی سُوًی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ گفت موسیٰ مَوْعِدُكُمْ زمان وعدهٔ شما
يَوْمُ الزِّينَةِ روز آرایش قبطیان ست و آن روز عیدی بوده مر اهل مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بوده
یا عاشورا وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضُحًى ○ در چاشتگاه که روشن ترست از باقی روز یعنی موعود ما روز اجتماع آدمیان
ست بوقت چاشت حضرت موسیٰ ع آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد سمت وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف
عالم برسد فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت درآمد و جهت جمع کردن سحره رای ساز د و کسان فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس
جمع کرد آن چیز را که بآن کید کنند یعنی سحره و آلات سحر ثُمَّ أَتَىٰ ○ پس آمد بوعده گاه با ساحران قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ گفت موسیٰ مر جادوان را
چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم وَيْلَكُمْ وای بر شما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید و مبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای تعالی دروغی که آیت
او را سحر گوئید و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدای تعالی مبندید بشرکت دیگری با او فَيُسْحِتَكُمْ پس مستاصل گرداند و از بیخ برکند شما را
بِعَذَابٍ بعذابی که نازل گرداند بشما وَقَدْ خَابَ و بدرستیکه بی بهره و نا امید گرداند مَنِ افْتَرَىٰ ○ هر که افترا کرد بر خدای فَتَنَازَعُوا پس
گفت و شنود کردند جادوان أَمْرَهُمْ در کار خود بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسیٰ ع گفتند این سخن بسخن ساحران نماند وَأَسَرُّوا
النَّجْوَىٰ ○ و پنهان داشتند راز گفتن را از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که اگر بر ما غالب شود متابعت او باید کرد آورده اند که فرعون
از غرفه بدید که ایشان با یکدیگر سخن میگویند و مشورت میکنند پرسید که این ساحران چه میگویند ایشان از ترس فرعون قَالُوا گفتند إِنْ هَٰذَانِ
بدرستیکه این هر دو لَسَاحِرَانِ جادوانند يُرِيدَانِ میخواهند أَنْ يُخْرِجَاكُمْ که بیرون کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادوی خود
و مملکت مصر را در تصرف آرند وَيَذْهَبَا و ببرند بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ ○ مذهب شما را که افضل مذاهب ست و دین و مذهب خود را ظاهر گردانند یا ببرند اشراف
و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان را از شما برگردانند و بسوی خود متوجه سازند علما را در لفظ هذان اختلاف ست گویند اسم ان ست و بلغت خثعم
تثنیه در هر سه حال اعرابش بالف میباشد و این حرف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا چنانچه ان و صاحبها و بعضی گفته اند اسم
ضمیر شان محذوف ست و هذان لساحران خبر او و حفص ان بتخفیف میخواند و ان را نافیه میداند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه چون فرعون از
سحره شنود که موسیٰ و هارون ع ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر فرعون بر ایشان شفقت و گفت فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس چون حال چنین ست
جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا ج پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر
ایشان غالب شوید وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ و بدرستیکه فوز یافت و بمطلوب خود رسید امروز مَنِ اسْتَعْلَىٰ ○ هر که برتر آمد در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی و
سه هزار صف برکشیدند و موسیٰ و هارون ع در برابر ایشان بایستادند سحره بقول فرعون سی صد هزار خروار حبل و عصاها میان تهی کرده و زیبق ساخته
بمیدان آوردند و بطریق ادب قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسیٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنکه تو می افگنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ یا آنکه ما باشیم أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ ○
نخست کسیکه بیفگند موسیٰ ع از روی مقابلهٔ ادب بادب یا از وجه بی اعتباری آن بی حسابی ایشان قَالَ بَلْ أَلْقُوا ج گفت موسیٰ ع بلکه شما بیفگنید ایشان جادوئیهای خود بیفگندند
و بسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ پس آنجا رسنها و عصاهای ایشان يُخَيَّلُ إِلَيْهِ نموده شد بموسیٰ ع مِنْ سِحْرِهِمْ از جادوی
و کید ایشان که گوئی أَنَّهَا تَسْعَىٰ ○ بدرستیکه آن میرود و می شتابد فَأَوْجَسَ پس دریافت فِي نَفْسِهِ در دل خود خِيفَةً مُوسَىٰ ○ خوف را موسیٰ ع از آن
که نظاره کنان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه متفرق گردند پیش از القای عصا و چون این وهم بر موسیٰ طاری شد قُلْنَا گفتیم ما لَا تَخَفْ مترس از آنچه ترا در وهم
انداخته که امر تو از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ ○ بدرستیکه تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان وَأَلْقِ و بیفگن مَا فِي

یَمِیْنِکَ انچه در دست راست تو است تحقیر عصا میکند یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان باک مدار و آن چوب که در دست تو است بیفگن
تَلْقَفْ تا فرو برد مَا صَنَعُوْا آنچه ساخته اند اِنَّمَا صَنَعُوْا بدرستیکه انچه ساخته اند کَیْدُ سٰحِرٍ فریب جادوئی ست وَلَا یُفْلِحُ السّٰحِرُ و رستگاری
نیابد ساحر و فیروز نشود حَیْثُ اَتٰی ۝ هر جا که باشد و بهر جا که رود حضرت موسیٰ عم عصا بیفگند فی الحال اژدهای عظیم شد و دهن خود کشاده
تمام ادوات جادو را فرو برد و مردم از ترس او روی بگریز نهادند و چندین هزار آدمی از اژدحام بمردند موسیٰ عم ورا بگرفت همان عصا شد
جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدای تعالیٰ و معجزهٔ موسیٰ عم ست فَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ پس در افگنده
شدند یعنی تامل این معنی ایشانرا در روی افگند سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنان بودند مر خدای را از روی صدق قَالُوْٓا گفتند اٰمَنَّا بِرَبِّ هٰرُوْنَ
وَمُوْسٰی ۝ گرویدیم بپروردگار هارون و موسیٰ عم تقدیم هارون جهت رعایت فواصل و ملاحظهٔ رؤس آیات ست فرعون که این صورت مشاهده
کرد قَالَ اٰمَنْتُمْ لَهٗ گفت آیا ایمان آورده اید و حفص اٰمَنْتُم بر سبیل اخبار خوانده یعنی شما بگرویدید و تصدیق کردید مر موسیٰ را عم قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَکُمْ
پیش از آنکه دستوری دهم مر شمارا و فرمایم که بدو بگروید اِنَّهٗ بدرستیکه موسیٰ عم لَکَبِیْرُکُمُ هر آینه بزرگ شماست الَّذِیْ عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت شمارا
جادوی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان ست شما باهم ساخته اید خواهید که ملک مرا براندازید فَلَاُقَطِّعَنَّ پس هر آینه ببرم اَیْدِیَکُمْ وَ
اَرْجُلَکُمْ دستها و پایهای شمارا مِّنْ خِلَافٍ مخالف یکدیگر یعنی یکی را از راست و دیگری را از چپ وَّلَاُوصَلِّبَنَّکُمْ و هر آینه بر دار کنم
شمارا فِیْ جُذُوْعِ النَّخْلِ بتنهای درخت خرما که دراز ترین درختها ست تا همه کس شمارا به بینند و عبرت گیرند وَلَتَعْلَمُنَّ اَیُّنَآ
و تا بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسیٰ که بدو گرویده اید اَشَدُّ عَذَابًا سخت ترست از روی عذاب وَّاَبْقٰی ۝ و پاینده تر
از جهت عقاب ساحران چون از جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند و از انوار تواتر ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست
شده **نظم** خورده یک جرعه از کف ساقی ❊ هر چه فانی ست کرده در باقی ❊ دامن از فکر غیر افشانده ❊ لیس فی الدار غیره خوانده ❊ لاجرم
در جواب فرعون قَالُوْا لَنْ نُّؤْثِرَکَ گفتند ما ترا بر نگزینیم و اختیار نکنیم عَلٰی مَا جَآءَنَا بر ان چیزی که آمد بما مِنَ الْبَیِّنٰتِ از معجزات
واضحات و گویند در حین سجده بهشت و نعیم آن بدیشان نموده بودند پس گفتند ما نعمت ترا نمی گزینیم برانچه دیدیم از نشانهای روشن و سوگند
میخوریم وَالَّذِیْ فَطَرَنَا بخدائی که مارا آفرید فَاقْضِ پس بکن مَآ اَنْتَ قَاضٍ ط هر چه هستی کننده آن یعنی هر چه خواهی با ما بکن که ما پروای
آن نداریم اِنَّمَا تَقْضِیْ جز این نیست که تو حکم کنی هٰذِهِ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا ۝ط درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم بیش
جاری نیست هر چه میخواهی میکنی در آخرت که بهتر و پاینده ترست تو معزول و مخذول از حکم خواهی بود و بهم خود مشغول **بیت** امروز
بجور هر چه خواهی بکنی ❊ فردا تو نه هر چه خواهند کنند ❊ اِنَّآ اٰمَنَّا بدرستیکه ما گرویدیم بِرَبِّنَا به پروردگار ما لِیَغْفِرَ لَنَا خَطٰیٰنَا تا بیامرزد مارا
گناهان مارا از کفر و معاصی وَمَآ اَکْرَهْتَنَا و بیامرزد و آنچه اکراه کردی مارا عَلَیْهِ بر آنچه مِنَ السِّحْرِ ط از سحر آموختن آورده اند که فرعون مردم را
بر آموختن سحر اکراه میکرد یا خواندن او ایشانرا اکراه بود چه مجرد حکم سلطان اکراه ست و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که
در جمیع ادیان با اکراه مواخذه بوده است و این مواخذه از امت حضرت رسالت پناه صلعم برداشته شده وَاللّٰهُ خَیْرٌ و خدای بهترست
از روی پاداش وَّاَبْقٰی ۝ع و پاینده تر از جهت ثواب که تو مارا بر کفر مزد میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدای بر ایمان اجری عطا میکند که گرد شه اوباع
زوال گرد آن نگردد اِنَّهٗ مَنْ یَّاْتِ بدرستیکه هر کس آید رَبَّهٗ بنزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر بمیرد فَاِنَّ لَهٗ جَهَنَّمَ ط پس
بدرستیکه مراورست دوزخ لَا یَمُوْتُ فِیْهَا نمیرد دران تا از عذاب برهد وَلَا یَحْیٰی ۝ و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذارند وَمَنْ یَّاْتِهٖ

وهر که بیاید بوی مُؤْمِنًا درحالتیکه مومن باشد قَدْ عَمِلَ الصّٰلِحٰتِ تحقیق کرده باشد کارهای شایسته فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مومنان ونیکوکاران
لَهُمُ الدَّرَجٰتُ الْعُلٰى ﴿٧٥﴾ مرایشان راست درجهای بلند که آن درجها جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت ست تَجْرِيْ میرود وپیوسته مِنْ
تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار یا منازل آن جویها خٰلِدِيْنَ درحالتیکه آن گروه جاویدان باشند فِيْهَا در آن بوستان وَذٰلِكَ واین ثواب
جَزٰٓؤُا مَنْ تَزَكّٰى ﴿٧٦﴾ پاداش آنکس که پاک باشد از دناس کفر وارجاس عصیان یا متطهر بود بطاعات واعمال خیر تا اینجا کلام سحرا ست وچون قصهٔ
ایشان بشرحی لائق درسورهٔ اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نموده شد وَلَقَدْ اَوْحَيْنَآ وهرآینه
ما وحی کردیم اِلٰى مُوْسٰٓى بموسی ع م یعنی وقتیکه فرعون از رؤیت معجزات متاثر نشد ودر تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی ع م را اَنْ اَسْرِ
بِعِبَادِيْ آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر وچون بکنار دریا رسند ولشکر فرعون از عقب بیاید باک مدار فَاضْرِبْ لَهُمْ پس فراگیر برای ایشان طَرِيْقًا
راهی خوش ابن عیسی فرموده که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا خشک که آب ولائی نبود دران لَا تَخٰفُ نترسی دَرَكًا
از دریافتن دشمنی یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را دریابند وَلَا تَخْشٰى ﴿٧٧﴾ ونترسی از غرقه شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی ع م بامر الٰهی
بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد ودیگر روز قبطیان خبردار شدند اما در خانهٔ هریک از ایشان مصیبتی عظیم افتاده که بخود درماندند روز دیگر لشکرها
جمع شده فَاَتْبَعَهُمْ پس از پی درآمد بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُوْدِهٖ فرعون بالشکر خود وبکنار دریا رسیدند موسی ع م با قوم خود گذشته بود
فرعونیان نیز درآمدند فَغَشِيَهُمْ پس دریافت ایشان را مِّنَ الْيَمِّ از دریا مَا غَشِيَهُمْ ﴿٧٨﴾ آنچه دریافت ابهام از برای تفخیم مسند الیه است یعنی نوعی
دریافت ایشان را که کس بجز آن نرسد افتادا بازای وی منع تواند کرد وَاَضَلَّ فِرْعَوْنُ وگمراه کرد فرعون قَوْمَهٗ گروه خود را در دین
وَمَا هَدٰى ﴿٧٩﴾ وراه ننمود ایشان را بهدایت وفرعون متحکم است چه او می گفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد وگفته اند فرعون قوم خود را در دریا
گمراه کرد ونه خود نجات یافت يٰبَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ اَنْجَيْنٰكُمْ بدرستیکه برهانیدیم شما را مِّنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما
که فرعون وقوم او بودند وَوٰعَدْنٰكُمْ ووعده دادیم پیغمبر شما را بجهت انزال توریت برای شما جَانِبَ الطُّوْرِ الْاَيْمَنَ جانب راست کوه طور
وَنَزَّلْنَا وفرو فرستادیم عَلَيْكُمُ الْمَنَّ بر شما ترنجبین وَالسَّلْوٰى ﴿٨٠﴾ ومرغ بریان وقتیکه در تیه سرگردان بودید وگفتیم كُلُوْا بخورید مِنْ طَيِّبٰتِ مَا
رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزها وحلالهای که شما را روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا واز حد درمگذرید فِيْهِ در آنچیز یعنی ستم مکنید وهریک حصهٔ خود بگیرید یا ذخیره
منهید برای روز دیگر یا شکر بگذارید که شکر قید نعمت موجود وصید نعمت مفقود ست بیت شکر نعمت واجب آمد در خرد ٭ نعمت حق
شاکران را تا ابد ٭ شکر کن تا شادمانی دردو کون ٭ ورنه بکشاید در خشم ابد ٭ گفته اند قوت آن نعمت بمعصیت صرف مکنید اگر چنین کنید فَيَحِلَّ پس
فرود آید عَلَيْكُمْ غَضَبِيْ بر شما خشم من وَمَنْ يَّحْلِلْ عَلَيْهِ وهرکه فرود آید بروی غَضَبِيْ خشم من فَقَدْ هَوٰى ﴿٨١﴾ پس بتحقیق در دوزخ افتاد یا هلاک شد
وَاِنِّيْ لَغَفَّارٌ و بدرستیکه من هرآینه نیک آمرزنده ام لِّمَنْ تَابَ مرآنکس را که توبه کرد از شرک وَاٰمَنَ وایمان آورد بوحدانیت حضرت
وَعَمِلَ صَالِحًا وبکرد عمل نیکو یعنی فریضها ادا نمود ثُمَّ اهْتَدٰى ﴿٨٢﴾ پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر ما ع م مواظبت کرد یا بر جهت
استقامت نمود یا طریق اهل سنت وجماعت گرفت نظم راه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم ٭ کز سنن راهی بود سوی رضای ذوالمنن ٭
هر مژه در چشم وی همچون سنانی تیز باد ٭ کز سنانی زندگی خواهد زمانی بی سنن ٭ آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی ع م استدعا
نمودند که از برای ما قوانین شریعتی وقواعد احکام آن مبین ومعین ساز موسی ع م دریں باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد و
خطاب رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهیم موسی ع م هارون را بجای خود بگذاشت

و با وجود قوم را که هفتاد تن بودند متوجه طور شده قوم را وعده کرد که بعد از چهل روز که بگذرد می آیم و کتاب می آرم و چون نزدیک طور رسیدند قوم
را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زود تر بجای کوه بر آمد خطاب ربانی در رسید وَمَآ اَعْجَلَكَ و چه چیز شتابان ساخت
ترا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ يٰمُوْسٰى ۝ از گروه خود ای موسی قَالَ هُمْ اُولَآءِ گفت موسی ع م که ایشان گروه مردان اینک می آیند
عَلٰٓى اَثَرِيْ بر پی من و ساعت بساعت برسند وَعَجِلْتُ و بشتافتم اِلَيْكَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضٰى ۝ تا خشنود گردی از من
چه امتثال امر موجب رضای آمر ست یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خوشنودی تو کردم قَالَ فَاِنَّا گفت
خدای پس بدرستیکه ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل مِنْۢ بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان
ایشان وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ۝ و گمراه کرد ایشان را یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظمای بنی اسرائیل
و گویند از کرمان بود یا از باجرما که موضعی ست در عراق عرب که سر ایشان ست نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده و اورا
موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیل بوده در وقتیکه فرعون ابنای ایشان را می کشتی و متولد شده و مادر بعد از تولد ورا
بکنار نیل در جزیره بیفگند و حق تعالی جبرئیل ع م را امر فرموده تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب او مهیا گرداند و بدین سبب او جبرئیل ع م را میشناخت
و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسپ وی قبضه خاک برداشته و محافظت نموده درین وقت که موسی ع م بطور رفت سامری نزد هارون ع م
آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته ایم با ما ست و ما را در ان تصرف کردن روا نیست و می بینیم که بنی اسرائیل آن را بخرند
و میفروشند حکم فرمای تا همه جمع کنند و بسوزند هارون ع م امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفره ریخته آتش در ان زدند و سامری زرگری
چالاک بوده همین که آن زرها بگداخت وی قالبی ساخت و آن زر گداخته در ان ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و قدری
از خاک زیر سم اسپ جبرئیل ع م که فرس الحیوة می گفتند که برداشته بود در دهن وی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست برو پیدا شد
باواز در آمد گویند زنده شد لیکن بهمان وضع که ریخته بودند بانگی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند و حق تعالی موسی ع م را
خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوْسٰٓى پس موسی ع م بازگشت از مناجات خود بعد از انکه چهل روز گذشت
والواح فرا گرفت اِلٰى قَوْمِهٖ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان اَسِفًا ۚ اندوهناک از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید
بانگ و خروش از ایشان شنید که گرد اگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قَالَ يٰقَوْمِ گفت
ای گروه من اَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شما را رَبُّكُمْ آفریدگار شما وَعْدًا حَسَنًا ۚ وعده راست و نیکو که توریت بشما دهد و من
با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم اَفَطَالَ آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم
و بهمان وعده باز آمدم اَمْ اَرَدْتُّمْ آیا خواستید اَنْ يَّحِلَّ عَلَيْكُمْ اینکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ خشمی از خدای شما بعبادت
عجل فَاَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَّوْعِدِيْ ۝ عهد مرا یا وعده را که کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام بر ادای امر من قَالُوْا
گفتند گوساله پرستان مَآ اَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم ما وعده ترا بِمَلْكِنَا بقوت و باختیار خود وَلٰكِنَّا حُمِّلْنَآ و لیکن برداشته
بودیم و حفص حملنا خواند مجهول از باب تفعیل یعنی تحمیل کرده شدیم مراد آن ست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم اَوْزَارًا بارها مِّنْ زِيْنَةِ
الْقَوْمِ از پیرایه گروه قبط که عاریت گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنٰهَا پس بیفگندیم آن را در آتش بحکم هارون ع م فَكَذٰلِكَ پس همچنان که ما
افگنده بودیم اَلْقَى السَّامِرِيُّ ۝ سامری نیز آنچه با او بود در آتش افگند فَاَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا گوساله جَسَدًا

خُوَارٌ کالبدی انزر که مراورا بانگ گوساله بود فَقَالُوْا پس گفتند سامری و تابعان او هٰذَآ اِلٰهُکُمْ این گوساله خدای شماست وَاِلٰهُ مُوْسٰی
و خدای موسی فَنَسِیَ پس فراموش کرد موسی خدای را و بطلب او بکوه طور رفت این قول عبده عجل ست گویند فنسی قول حق سبحانه است یعنی
ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان اَفَلَا یَرَوْنَ آیا نمی بینند و نمی دانند گوساله پرستان اَلَّا یَرْجِعُ آنکه باز نمیگرداند گوساله
اِلَیْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخن را یعنی او را هر چند میخوانند جواب نمیدهد وَّلَا یَمْلِکُ لَهُمْ و نمی تواند بر ایشان ضَرًّا زیانی وَّلَا نَفْعًا ○ و نه سودی
یعنی قدرت ندارد در رسانیدن زیان و سود بکسی و چنین چیزی را که داعی خود را جواب ندهد و بر انتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید وَلَقَدْ
قَالَ و بدرستیکه گفت لَهُمْ هٰرُوْنُ مِنْ قَبْلُ مر ایشان را هارون ع پیش از آمدن موسی ع از روی مواعظه یٰقَوْمِ ای گروه من اِنَّمَا فُتِنْتُمْ جز این
نیست که مبتلا شده اید بِهٖ بگوساله یعنی بپرستیدن او وَاِنَّ رَبَّکُمُ الرَّحْمٰنُ و بدرستیکه آفریدگار شما خدای بخشایش است فَاتَّبِعُوْنِیْ
پس پیروی نمایید مرا در عبادت او وَاَطِیْعُوْٓا و گردن نهید اَمْرِیْ ○ بفرمان مرا و بر دین ثابت باشید قَالُوْا لَنْ نَّبْرَحَ گفتند ما پیوسته باشیم
عَلَیْهِ بر پرستش گوساله عٰکِفِیْنَ مجاوران و مقیمان حَتّٰی یَرْجِعَ تا وقتیکه باز گردد اِلَیْنَا مُوْسٰی ○ بسوی ما موسی ع از طور و ببینیم که او پرستش
میکنید یا نی و آنچه سامری گفت که این خدای موسی ست راست گفت یا نی پس چون موسی ع باز آمد اول با قوم عتاب نمود چنانچه گذشت آنگه روی
ببرادر آورد و از نهایت غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن بدست دیگر گرفته سوی خودش کشید و از روی عتاب قَالَ یٰهٰرُوْنُ گفت
ای هارون مَا مَنَعَکَ چه چیز باز داشت ترا اِذْ رَاَیْتَهُمْ ضَلُّوْٓا آنگاه چون دیدی تو که ایشان گمراه شدند اَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت من کنی در
غضب برای خدای و حمایت دین یا از آنکه از پی من در آئی و خود را بمن رسانی اَفَعَصَیْتَ اَمْرِیْ ○ آیا سرکشیدی از امر من قَالَ گفت هارون ع
از روی استعطاف یَبْنَؤُمَّ ای پسر مادر من اگرچه برادر مادری و پدری بود اما ذکر مادر کرده برای رقت دل موسی ع و بملایمت گفت لَا تَاْخُذْ
فرا مگیر بِلِحْیَتِیْ محاسن مرا وَلَا بِرَاْسِیْ و نه موی سر مرا اِنِّیْ خَشِیْتُ بدرستیکه من ترسیدم اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم
اَنْ تَقُوْلَ آنرا که تو گوئی فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ تو جدائی انداختی میان بنی اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ و نه نگاه داشتی قَوْلِیْ ○
سخن مرا که گفته بودم و اصلح امری و حضرت موسی ع بوقت رفتن بطور بهارون ع گفته بود اخلفنی فی قومی و اصلح چه اصلاح نگاه داشت
جماعت ست و مدارا با ایشان موسی ع این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورد و قَالَ فَمَا خَطْبُکَ یٰسَامِرِیُّ ○ گفت چیست
این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قَالَ بَصُرْتُ گفت سامری که بینا شدم بِمَا لَمْ یَبْصُرُوْا بِهٖ بآنچیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل
بآنچیز یعنی جبرئیل ع مراد دیدم و بشناختم فَقَبَضْتُ قَبْضَةً پس فرا گرفتم مشتی خاک مِّنْ اَثَرِ الرَّسُوْلِ از نشان سم اسب رسول یعنی
جبرئیل ع مراد آن ست که خاک زیر سم اسب وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذْتُهَا پس در افکندم آنرا
درون گوساله تا زنده شد و بآواز آمده وَکَذٰلِکَ و همچنین که گفتم سَوَّلَتْ لِیْ بیاراست برای من و در نظر من نیکو آورد این کار را
نَفْسِیْ ○ نفس من در لباب مذکور است که موسی ع قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت بروی غالب ست
و چون از سخای او خلق را منفعت بوده نفع حیات او را باز نتوان داشت سر و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر میشود نظم
هر نهالی که برگ دارد و بر ٭ باد از آب حیات تازه و تر ٭ و آنچه بی میوه باشد و سایه ٭ به که گردد تنور را مایه ٭ قَالَ گفت موسی ع سامری را
که چون مرا از قتل تو منع کردند فَاذْهَبْ پس بیرون رو از میان ما فَاِنَّ لَکَ پس بدرستیکه هست ترا از عقوبت فِی الْحَیٰوةِ در زندگی
اَنْ تَقُوْلَ آنکه گوئی هر کرا که نزدیک تو آید لَا مِسَاسَ مس مکن مرا و در شرع وی مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی او را و آنکس را هر دو تب گیرد

پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحراها میگشت و هر گرا زود رسید مبالغه میکرد که نزد من میا و در بعضی تفاسیر
هست که جمعی از اولاد سامری درین زمان نیز همان حال دارند القصه موسی ع م سامری را حکم کرد برفتن و لا مساس گفتن و فرمود که این عقوبت
دنیاست وَإِنَّ لَكَ و بدرستیکه مر تراست عذاب مَوْعِدًا وعده در آخرت که هیچ وجه لَّنْ تُخْلَفَهُ خلاف نکنند با تو در آن
بلکه بوفا رسانند وَانظُرْ و نگاه کن إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي بآن معبودی که ظَلْتَ عَلَيْهِ تو بودی پیوسته بر پرستش او عَاكِفًا مقیم لَّنُحَرِّقَنَّهُ
هر آینه بسوزانیم او را بآتش و این کسی ست که گوید آن گاو را گوشت و پوست بود یا بسوهان او را براده سازیم و این بران قول ست که او را جسد بود زرین
بی حیات ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ پس پراگنده سازیم خاکستر یا براده او را فِي الْيَمِّ در دریا نَسْفًا پراگنده ساختنی تا بدانند که چیزیکه او را توان سوخت
و بسوهان توان ساخت صفت الوهیت برو اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت ست إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ جزین نیست که معبود شما که مستحق
عبادت ست اللَّهُ الَّذِي آن خدای ست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی فی الحقیقت بجز او وَسِعَ فرا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها
عِلْمًا از روی دانش یعنی خدای بحق آن ست که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه قالب گوساله اگرچه زنده نیز باشد مثل ست در غباوت و نادانی پس
موسی ع م بفرمود تا آن عجل را بسوزانیدند و خاکسترش در دریا ریختند + مصرع باد دست سوی چه زند سحر سامری + كَذَٰلِكَ همچنانکه قصه موسی ع م بر تو خواندیم
نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم بر تو ای محمد مِنْ أَنبَاءِ از خبرها مَا قَدْ سَبَقَ آنچه بتحقیق گذشت یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه بتو خبر میدهیم تا معجزه
نبوت تو بود و تنبیه و تذکیر مستبصران امت تو وَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستیکه ما داده ایم ترا مِن لَّدُنَّا از نزدیک ما ذِكْرًا یاد کردن که موجب
شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار مَّنْ أَعْرَضَ هر که روی بگرداند عَنْهُ ازین ذکر که نبوت ست یا قرآن فَإِنَّهُ پس بدرستیکه
آن معرض يَحْمِلُ بردارد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وِزْرًا باری بد که کفر ست خَالِدِينَ فِيهِ در حالتیکه جاوید باشد در آن روز یعنی در جزای
آن جمع خالدین و توحید اعراض حمل ست بر معنی و لفظ وَسَاءَ لَهُمْ و بد ست مر ایشانرا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا روز رستخیز بار ایشان
که کفر و تکذیب ست يَوْمَ يُنفَخُ روزی که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور یعنی اسرافیل ع م در صور در دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ و حشر کنیم
گنهکاران را یعنی آنها که شرک آورده اند يَوْمَئِذٍ زُرْقًا در آن روز کبود چشمان و در خبر ست که زرقه عین و سواد وجه علامت
دوزخیان خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشانرا تشنگان یا کوران چه غالباً چشم عمی کبود میشود و از غایت تشنگی بزرقه میل میکند و چون
خشم کنیم ایشانرا يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته می گویند با یکدیگر إِن لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید در گورها إِلَّا عَشْرًا مگر ده شبانروز یا در
دنیا این مقدار بیش نبودند یعنی بسبب درازی مدت آخرت کوته شمرند مدت دنیا را نَّحْنُ ما که خداوندیم أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ داناتریم بآنچه
ع ایشان میگویند إِذْ يَقُولُ چون گوید أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً تمامترین ایشان از روی عقل إِن لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید در قبر یا در دنیا إِلَّا يَوْمًا مگر روزی
یعنی مدت لبث شما در دنیا و در قبر بمقدار یک شبانروز بیش نبوده گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش گرداند زمان بودن ایشان در دنیا و قبر
یا بنسبت درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمرند خصوصاً عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد مصرع عمری که بخواری گذرد کوته به + آورده اند که
مشرکان قریش یا کسی از بنی ثقیف از حضرت رسول الله صلعم پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد که وَيَسْأَلُونَكَ
و می پرسند ترا عَنِ الْجِبَالِ از کوهها یعنی از حال مآل آن فَقُلْ پس بگوی ای محمد در جواب ایشان که يَنسِفُهَا پراگنده سازد آنرا رَبِّي پروردگار من
نَسْفًا پراگنده ساختنی صاحب لباب آورده که برکند آنرا از بیخ پس اجزای آنرا ریزه گرداند چون ریگ پس باد در و بر انفرستد تا آنرا متفرق سازد و در دریا
گفته که کوهها را از اماکن ایشان بردارد و در دریا افگند فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را قَاعًا خالی صَفْصَفًا هموار لَّا تَرَىٰ فِيهَا نبینی در آن

عوجا پستی و مغاره وَلَآ اَمْتًا ۝ و نه بلندی و پستی يَوْمَئِذٍ دران روز يَّتَّبِعُوْنَ الدَّاعِيَ پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی
اسرافیل که ایشان را بخواند بحشرگاه لَا عِوَجَ لَهٗ هیچ میل و کجی نکنند مر او را یعنی هیچ مدعوی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند
مومنان بسرعت و کافران بدرنگ و گفته اند آتشی بیاید و مشرکان را براند تا محشر وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمٰنِ برای
سخن گفتن خدای بار عظمت و مهابت وی فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو دران روز اِلَّا هَمْسًا ۝ مگر آوازی نرم یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن بحشر
يَوْمَئِذٍ آن روز لَّا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد درخواست کسی کسی را اِلَّا مَنْ اَذِنَ مگر آنرا که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمٰنُ مر شفاعت او را خدای
وَرَضِيَ لَهٗ و بپسندد برای وی قَوْلًا ۝ سخن شفیع را يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ آنچه پیش آدمیان ست از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و
آنچه از پی ایشان ست از کار دنیا وَلَا يُحِيْطُوْنَ و احاطه نمی توانند کرد جمیع عالمیان بِهٖ بذات خدای عِلْمًا ۝ از جهت دانش یعنی ذات
الهی معلوم نگردد زیراکه مقتضای آن عدم احاطه علم ست بوی حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشفا و بر سبیل تمییز از غیر او پس احاطه نمودن
علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقائق روا نیست و عدم احاطه بدو نه از
قصور نسبت علمیه و نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی اوست نظم کجا دریابد او را عقل چالاک ٭ که بیرونست از حد
ادراک ٭ تماشا میکن اسماء و صفاتش ٭ که آگه نیست کس از کنه ذاتش ٭ وَعَنَتِ الْوُجُوْهُ و خوار و فروتر شوند اصحاب روها یعنی روز حشر
همه مردمان ذلیل و خاشع باشند لِلْحَيِّ الْقَيُّوْمِ مر خدای زنده و پاینده را همچون اسیران در دست امیران و گویند مراد مشرکان و مجرمانند وَقَدْ
خَابَ و بدرستیکه بی بهره ماند و نومیدی کشید مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ۝ هر که بر داشت ظلم را یعنی بار شرک برگرفته بموقف حشر آورد وَمَنْ يَّعْمَلْ
و هر که بکند مِنَ الصّٰلِحٰتِ بعضی از کارهای ستوده وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط ست
لاجرم هر مومنی که عمل نیکو کند فَلَا يَخٰفُ پس نترسد دران روز ظُلْمًا از ستم و بیداد که زیادتی سیاست ست وَّلَا هَضْمًا ۝ و نه
از کسر و شکست که نقصان حسنات ست یعنی نه از حسنات مومن چیزی کم کنند و نه بر سیآت وی افزایند وَكَذٰلِكَ و همچنانکه منزل ساختیم
این آیات متضمنه وعید را اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم کتاب را قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت تازی وَّصَرَّفْنَا و مکرر گردانیدیم فِيْهِ مِنَ
الْوَعِيْدِ در و از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ شاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از آنکه
مثل آنها بر ایشان فرو نیاید اَوْ يُحْدِثُ یا تجدید کند قرآن لَهُمْ ذِكْرًا ۝ مر ایشان را پندی چون استماع وی کنند فَتَعٰلَى اللّٰهُ پس برترست
خدای از صفات مخلوقات یا بزرگترست از الحاد ملحدان یا اکثر از قول مشرکان الْمَلِكُ پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود
یا سزاوار باوصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام وحی نازل شده آیتی بحضرت رسالت پناهی صلعم خواندی
آنحضرت قبل از تمام آن خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل علیه السلام قرائت میفرمود آیت آمد که وَلَا تَعْجَلْ و
شتاب منمای بِالْقُرْاٰنِ بقرائت قرآن مِنْ قَبْلِ اَنْ يُّقْضٰٓى پیش از آنکه ادا کرده شود اِلَيْكَ وَحْيُهٗ بتو وحی آن ماوردی فرموده که سوال
انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید. و گفته اند مجمل قرآن را مرسان بخلق تا وقتیکه بیان آن بتو فرود آید و در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رح
آورده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت رسالت پناهی صلعم آمده قصاص طلبید آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیت
فرود آمد و حضرت دران حکم متوقف شد تا آیت الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیت این ست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال آن
وَقُلْ رَّبِّ و بگوی پروردگار من زِدْنِيْ عِلْمًا ۝ بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا

تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی باید که مرا علمی بعد از علمی در لطائف قشیری مذکورست که حضرت موسی عم زیادتی علم طلبید او را بحواله خضر عم
کردند و بیطلب پیغمبر ما را صلعم دعای زیادتی علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادب ادبنی ربی فاحسن تادیبی سبق
و قل رب زدنی علما خوانده باشد هر آینه در درس گاه و علمک ما لم تکن تعلم و فعلمت علم الاولین والآخرین بگوش هوش مستفیدان حقائق
اشیا تواند رسانید **نظم** علمای انبیا و اولیا ٭ در ولش رخشنده چون شمس الضحی ٭ عالمی کاموزگارش حق بود ٭ علم او بس کامل و مطلق بود ٭ **و**
لَقَدْ عَهِدْنَآ و بدرستیکه وحی فرستادیم **اِلٰٓى اٰدَمَ** بسوی آدم **مِنْ قَبْلُ** پیش ازین زمان و فرمودیم او را که گرد شجره منهیه نگردد و از آن
ع ٦ لا تخورد **فَنَسِیَ** پس فراموش کرد آن امر را **وَلَمْ نَجِدْ لَهٗ** و نیافتیم مر او را **عَزْمًا** ۝ عزیمتی بر گناه یعنی بخطائه بعمد صورتی از وسمت صدور نیافت یا نبود
او را صبری بر آن نهی عنه **وَاِذْ قُلْنَا** و یاد کن چون گفتیم **لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا** مر ملائکه را که سجده کنید **لِاٰدَمَ** مر آدم را سجده تحیت و کرامت
فَسَجَدُوْٓا پس سجده کردند همه **اِلَّآ اِبْلِیْسَ** مگر دیو دور مانده از رحمت **اَبٰى** ۝ سر باز زد از سجده **فَقُلْنَا** پس گفتیم **یٰٓاٰدَمُ اِنَّ هٰذَا**
ای آدم بدرستیکه این دیو **عَدُوٌّ لَّكَ** دشمن ست مر ترا **وَلِزَوْجِكَ** و جفت ترا که حواست عم **فَلَا یُخْرِجَنَّكُمَا** پس باید که بیرون نکند شما
یعنی سبب بیرون شدن شما نشود **مِنَ الْجَنَّةِ** از بهشت **فَتَشْقٰى** ۝ پس تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین
اسباب معاش مهیا باید کرد **اِنَّ لَكَ** بدرستیکه تراست در بهشت **اَلَّا تَجُوْعَ فِیْهَا** آنکه گرسنه نمی شوی در وی که همه نعمتها آماده است **وَلَا تَعْرٰى** ۝
و برهنه نیگردی که از ملبوسات آنچه باید هست **وَاَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا** و بدرستیکه تو تشنه نمی شوی **فِیْهَا** در وی که عیون و انهار دائم ست **وَلَا تَضْحٰى** ۝
و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل ست و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست **فَوَسْوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطٰنُ** پس وسوسه کرد
بسوی آدم شیطان پس از آنکه به بهشت درآمد و حوا را دید و از مرگ ترسانید و حوا با آدم عم باز گفت و آدم عم از مرگ ترسان شده با ابلیس که صورت
پیری بدیشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید **قَالَ یٰٓاٰدَمُ** گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد ست
هَلْ اَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا **عَلٰى شَجَرَةِ الْخُلْدِ** بر درخت جاویدی که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد **وَمُلْكٍ لَّا یَبْلٰى** ۝ و راه نمایم ترا بملکی که
کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم عم گفت آری دلالت کن مرا آن ابلیس ره نمون شد آدم و حوا عم را بشجره منهیه **فَاَكَلَا مِنْهَا** پس بخوردند
از آن درخت **فَبَدَتْ لَهُمَا** پس آشکارا شد مر ایشان را **سَوْاٰتُهُمَا** عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند
وَطَفِقَا یَخْصِفٰنِ و در ایستادند و بچسپانیدند **عَلَیْهِمَا** بر عورات خود **مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ** از برگ درخت بهشت **وَعَصٰٓى اٰدَمُ**
و خلاف کرد آدم عم **رَبَّهٗ** امر پروردگار خود را در خوردن میوه درخت **فَغَوٰى** ۝ پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاودانی بود و بعد از آن
بتوبه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت پناهی صلعم را بشفاعت آورد **ثُمَّ اجْتَبٰهُ رَبُّهٗ** پس برگزیدی او را خدای او **فَتَابَ عَلَیْهِ** پس قبول
کرد توبه او را **وَهَدٰى** ۝ و راه نمود او را به ثبات بر توبه **قَالَ اهْبِطَا** گفت خدای مر آدم و حوا را عم که فرو روید **مِنْهَا جَمِیْعًا** از بهشت همه
با هم **بَعْضُكُمْ** برخی از اولاد شما **لِبَعْضٍ عَدُوٌّ** مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا واقع ست از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند
عداوت ذریه هر دو با هم ظاهرست **فَاِمَّا یَاْتِیَنَّكُمْ** پس اگر بیاید بشما و قتیکه در زمین باشید **مِّنِّیْ** از نزدیک من **هُدًى** ۝ راه نماینده یا
آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول **فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ** پس هر که پیروی کند آن هدایت مرا **فَلَا یَضِلُّ** پس گمراه نشود در دنیا **وَلَا یَشْقٰى** ۝
و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود **وَمَنْ اَعْرَضَ** و هر که روی برتابد **عَنْ ذِكْرِیْ** از هدی که سبب یاد کردن منست یا اعراض
کند از کتاب من **فَاِنَّ لَهٗ** پس بتحقیق مر او راست **مَعِیْشَةً ضَنْكًا** زیستنی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا تا عبت

از و بستانند و بدام حرص در مانند و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبر است یا زقوم دوزخ وَنَحْشُرُهٗ و حشر کنیم آن معرض را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَعْمٰى ○
در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن قَالَ رَبِّ گوید ای پروردگار من لِمَ حَشَرْتَنِيْٓ اَعْمٰى چرا حشر
کردی مرا نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی تخصیص دوزا را و فعل ماضی باشارت ست بتحقیق وقوع این قضیه وَقَدْ كُنْتُ و حال آنکه بدرستیکه بودم
من بَصِيْرًا بینا وقتیکه سر از قبر بر آورده ام قَالَ گوید حق سبحانه و تعالی كَذٰلِكَ کار همچنین ست که دانستی اَتَتْكَ اٰيٰتُنَا آمد بتو آیتهای کتاب
ما یا دلائل قدرت و علامات وحدت ما فَنَسِيْتَهَا پس از چشم بر هم نهادی از آن و ترک کردی آن را وَكَذٰلِكَ و همچون ترک کردن تو آن را
در دنیا اَلْيَوْمَ تُنْسٰى ○ امروز ترک کرده شدی و بماندی در عذاب وَكَذٰلِكَ و همچنانچه روی گردانندهٔ از کتاب ما جزا دادیم نَجْزِيْ جزا
پاداش میدهیم مَنْ اَسْرَفَ آن را که از حد گذشته یعنی شرک آورده وَلَمْ يُؤْمِنْۢ بِاٰيٰتِ رَبِّهٖ و نگروید بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود وَ
لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای اَشَدُّ سخت ترست از تنگ عیشی این سرای وَاَبْقٰى ○ و پاینده ترجهت آنکه انقطاع ندارد
اَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مر مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت آنکه كَمْ اَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم ما قَبْلَهُمْ پیش از ایشان
مِّنَ الْقُرُوْنِ از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود و نمرود يَمْشُوْنَ میروند بوقت تجارت فِيْ مَسٰكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان چون
احقاف و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه دران هلاک لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها بر عدم
اهل انکار لِّاُولِى النُّهٰى ○ مر خداوندان عقول نا بیسه را یعنی عقلها که نهی کند ارباب خود را از تغافل وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه ست سَبَقَتْ
پیش رفته و پیشی گرفته مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو که عذاب منکران را بآخرت افگند یا از نسل ایشان مومنان بیرون آرد لَكَانَ هر آینه بودی
عذاب ایشان لِزَامًا لازم مر ایشان را که هیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتیکه مستاصل نساختی وَّاَجَلٌ مُّسَمًّى ○ و وقتیکه نام برده شده
عطف ست بر کلمه یعنی اگر وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی بهمه کافران نازل شدی انچه به عاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد
عَلٰى مَا يَقُوْلُوْنَ بر انچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتیکه حکم الهی در رسد و این آیت صبر بآیت السیف منسوخ ست وَ
سَبِّحْ و نماز بگزار بِحَمْدِ رَبِّكَ نماز مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز بامداد بگزار یا وقتیکه حمد گوئی خدای را بر توفیق و هدایت قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ
پیش از طلوع آفتاب وَقَبْلَ غُرُوْبِهَا و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر وَمِنْ اٰنَآئِ الَّيْلِ و در بعضی از ساعتهای شب فَسَبِّحْ پس
نماز گزار یعنی مغرب و عشا وَاَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک زوال ست و آن طرف آخر نصف اول
ست از نهار و طرف اول نصف آخر روز و جمع لفظ اطراف جهت امن ست از التباس بوقت دیگر یا باعتبار نصفین پس درین وقت ادا کن نماز
لَعَلَّكَ تَرْضٰى ○ شاید و البته چنین ست که خشنود گردانیده شوی و حفص بر بنای فاعل میخواند یعنی خوشنود شوی و خوشنودی در اصح اقوال
بکرامتی باشد که خدای تعالی او را عطا دهد و آن شفاعت امت ست و نکته و لسوف یعطیک ربک فترضی تقویت این قول میکند نظم
امت همه جسمند و توئی جان همه ✿ ایشان همه آن تو و تو آن همه ✿ خوشنودی تو جست خدا و ندبحشر ✿ خوشنود نه مگر بغفران همه ✿ ابو رافع رض
نقل میکند که مهمانی بنزدیک پیغمبر صلعم آمد و در خانه چیزی که بدان صلاح مهمان باشد حاضر نبود مرا بنزدیکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو
که محمد رسول الله صلعم میگوید مهمانی بمنزل ما نزول فرموده و نمی یابم در خانه انچه بدان شرائط مهمان داری نمایم این مقدار آرد بما فروش
و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بها بفرستیم چون این پیغام بیهودی رسانیدم جواب داد که نمی فروشم و معامله نمیکنم مگر آنکه چیزی در گرو
بنهد من مراجعت نمودم و بحضرت صلعم صورت حال باز گفتم فرمود که والله انی لامین فی السماء و امین فی الارض اگر با من معامله کردی هر آینه

حق او را اداکردی پس نرزه خود من داد تا تر دیهور گردنها دم واین آیت جهت تسلیهٔ دل مبارک حضرت صلعم نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ
و باز مکش نظر چشمهای خود را یعنی منگر إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی آنچیزی که برخوردار گردانیدیم بِهِ بدان چیز أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ صنفها را از کفره چون
وثنی وکتابی داده ایم ایشان را زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیا که مال ومنال ست لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا بیازمائیم ایشان را دران
یا آن را فتنه وبلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشان را بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ وروزی دادن پروردگار تو ترا ورزبا آنچه
روزی داده ترا از نبوت وهدایت خَيْرٌ بهترست از مالهای فانی بی اعقبا ایشان وَأَبْقَىٰ ○ وپاینده تر در کشف الاسرار آورده است که
زهره در لغت شگوفه است حق تعالی دنیا را شگوفه خواند زیرا که تری وتازگی او دو سه روزی بیش نباشد باندک فرصتی پژمرده گردد ونیست شود
نظم مال جهان بباغ تنعم شگوفه ایست ٭ کاول بجلوه دل برباید ز اهل حال ٭ یک هفته نگذرد که فروریزد از درخت ٭ برخاک ره شود چو
خس وخاک پایمال ٭ اهل کمال در دل خود جا چرا دهند ٭ آنرا که دمبدم ز پی است آفت وزوال ٭ وَأْمُرْ أَهْلَكَ وامر کن کسان خود را
بِالصَّلَاةِ بنماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا وصبر کن بران یعنی مداومت نمای لَا نَسْأَلُكَ نمیخواهیم ترا رِزْقًا روزی دادن یعنی نمیگوئیم که خود و
کسان خود را روزی ده نَّحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی میدهیم ترا وایشان را پس برای نماز وتهیهٔ اسباب نیاز فارغ بال باشی وَالْعَاقِبَةُ وسرانجام
کار پسندیده لِلتَّقْوَىٰ ○ مرخداوندان تقوی راست در تبیان از ابن سلام نقل میکند که چون سختی ببعضی از اهالی آنحضرت رسالت پناه صلعم رسیدی
ایشان را بنماز فرمودی واین آیت برایشان خواندی وَقَالُوا وگفتند مشرکان مکه لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی آرد برای ما آیتی مِّن رَّبِّهِ از پروردگار
خود یعنی چرا از آنچه ما میطلبیم معجزهٔ ظاهر نمیگرداند أَوَلَمْ تَأْتِهِم آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ○ خبر آنچه در کتابهای پیشین ست
از عذاب متفرعه بر تکذیب انبیاء وهلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کرده اند یا نیامد بدیشان یعنی نشنوده اند از اهل کتاب
بیان آنچه در توریت وانجیل ست که از صفت محمد صلعم وبشارت قدوم او وحقیقت آن ست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد
ایشان را با عظم معجزات که قرآن ست وفرمود آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر نقاوه وزبده آنچه در کتب سماویه بوده وآورندهٔ آن
امی ست که آن صحف را ندیده ونشنیده واز کسی تعلیم نگرفته وهمه فصحای عرب از اتیان بمثل سورهٔ از آن عاجز اند با وجود چنین معجزهٔ واضح آیتی دیگر طلبیدن
عین عناد وانکارست وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم واگر ما هلاک کردمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی از نزدیک ما بسبب کفر ایشان مِّن قَبْلِهِ پیش از بعث محمد صلعم
یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوا رَبَّنَا هر آینه گفتندی ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا رَسُولًا بسوی ما فرستادهٔ تا ما را بطاعت
تو خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس ما پیروی میکردیم آیتهای ترا که با وی بفرستادی مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل وسبی وَ
نَخْزَىٰ ○ ورسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش پس ما قطع حجت ایشان را پیغمبر وقرآن فرستادیم وایشان نگرویدند قُلْ كُلٌّ بگو هریکی از ما وشما
مُّتَرَبِّصٌ منتظرست مآل حال دیگری را یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید وما عقوبت شما فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید ومترصد باشید
فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که بحقیقت مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ کیانند خداوندان راه راست وَمَنِ
اهْتَدَىٰ ○ وکیست راه یافته بحق مراد حضرت پیغمبر صلعم که هم راه یافته وهم راه نماینده است بیت راه دان راه بین وراه بر ٭ در حقیقت نیست جز خیر البشر

سورة الانبیاء مکیة وهی مائة واثنتا عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ نزدیک آمد مر مردمان را وقت محاسبهٔ اعمال ایشان یعنی روز قیامت وگفته اند

مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مؤاخذه و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدرست وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در بیخبری
از حساب و مؤاخذه مُعْرِضُونَ ۚ اعراض کنندگانند از تفکر در آن یا معرضند از طریق توبه و انتباه مَا يَأْتِيهِمْ نیاید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ
پندی مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان مُحْدَثٍ نو فرستاده و بتجدید منزل شده إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر بشنوند آنرا از پیغمبر صلعم وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۝
و حال آنکه ایشان بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن چون میشنوند آن ذکر را لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ ط درحالتیکه دلهای ایشان مشغول بچیزی دیگر
یعنی غافلند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقائق آن سلمی از ابوبکر وراق قدس سره نقل میکند که قلب لاهی دلی ست مشغول باموال دنیا و غافل از
احوال عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى ق و پوشیده میدارند کافران راز گفتن خود را الَّذِينَ ظَلَمُوا ق آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هَلْ هَٰذَا
آیا هست این که شما را دعوت میکند یعنی محمد صلعم إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُكُمْ ج مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجیء پس او را رسالت نشاید و رسول
باید که فرشته باشد أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا می آورید شما بجادوی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هرچه حضرت رسالت پناهی صلعم
از کلام الهی بر ایشان میخواند سحرست پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هرچه میخواند سحرست وَأَنْتُمْ
تُبْصِرُونَ ۝ و شما می بینید که او آدمی ست مثل شما و فرشته نیست پس چه فکر میکنید که مهم او در هم شکنند حق تعالی پیغمبر خود را از آن مشاورت
خبر داد و فرمود که در جواب ایشان گوی قُلْ بگو ای محمد و حفص قال می خوانند یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت که رَبِّي ای پروردگار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ
میداند گفتن هر گوینده را فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین اگر بجهر گویند و اگر بسر وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا گفتار کفار را الْعَلِيمُ ۝
داناست باسرار و ضمائر ایشان بَلْ قَالُوا اضراب ست از انچه گفتند قرآن سحرست بلکه گفتند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنان ست چون خواب
پریشان یعنی پراگنده از هر جای و آن چنان نیز نیست بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بر بسته است از خود و افترا کرده بر خدای و آن چنان نیز نیست بَلْ هُوَ
شَاعِرٌ ج بلکه او شاعرست کلام شعری میگوید و در خیال سامع می افگند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد حاصل آنکه ایشان در کار حضرت صلعم
مضطرب و متحیر گشته گاهی او را ساحر و وقتی او را شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن میخواندند و میگفتند که اگر چنین که ما میگوئیم نیست فَلْيَأْتِنَا
بِآيَةٍ پس باید که بیارد برای ما معجزی درست كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ ۝ همچنان معجزی که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا
و ید بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود که مَا آمَنَتْ نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُمْ پیش از مکیان مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا
هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشانرا یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ آیا
صنادید مکه يُؤْمِنُونَ ۝ ایمان آرند گر آن آیتها بیاریم یعنی ایمان نیارند بواسطه آنکه سخت دل تر و ستیزنده تر اند از مشرکان گذشته وَمَا
أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو پیغمبری إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مگر مردانی که وحی فرستاده شده است و حفص نوحی میخوانند یعنی وحی فرستادیم
إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده همه بشر بودند تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فَاسْأَلُوا
پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بوده اند یا ملک أَهْلَ الذِّكْرِ از اهل کتاب که باخبار انبیا دانا اند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ اگر هستید که
نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خور و خواب بود وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و نساختیم پیغمبران را جَسَدًا خداوندان
جسدی که آن لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند خوردنی وَمَا كَانُوا و نبودند خَالِدِينَ ۝ باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ
پس راست گردانیدیم وعده ایشان را یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم
انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هر کرا خواستیم از مؤمنان یا کسانیکه در ابقای ایشان حکمتی بود وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ۝ و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف گویان را

لَقَدْ اَنْزَلْنَآ هر آینه فرستادیم اِلَيْكُمْ بسوی شما ای گروه قریش كِتٰبًا فِيْهِ كتابی که در وست ذِكْرُكُمْ ما شرف نامه و ذکر آوازه شما یا پند و موعظه
ع ۱ شما اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۞ آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا شما را این دارو که بدان بگروید و این آیت اهل قرآن را تشریفی تمام و تحریصی مالا کلام ست
و خبر اشراف امتی حملة القرآن مؤید و موکد این اجلال و اکرام ست مثنوی اهل قرآنند اهل الله و بس ۞ اندر ایشان کی رسد هر بو الهوس ۞ اهل
باشد جنس و جنس این کلام ۞ نیست جز مرغی که بر پر در دام ۞ هر که اندر دام نفس ست و هوا ۞ اهل شیطانست نی اهل خدا ۞ آورده اند که دیه
شام دیهی بود که آن را حضور یا حضورا گفتندی حضرت عزت تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بخت نصر را
بر ایشان بگماشت تا شمشیر در ایشان نهادند و ندا از آسمان بیامد که یا ثارات الانبیا یعنی ای قصاص جویندگان پیغمبران بیائید که وقت شما در آمد ایشان نادم
شدند و ندامت در آن وقت نفع نکرد و تمامی هلاک گشتند کما قال الله تعالی وَكَمْ قَصَمْنَا و چند در هم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ از اهل دیهی که بود ظَالِمَةً
ستمکار یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهری و دهی را که به سبب شرک بودند بیداد گر و ستمکار وَّاَنْشَاْنَا و پدید کردیم بَعْدَهَا پس از هلاک
اهل آن موضع قَوْمًا اٰخَرِيْنَ ۝ گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید میکند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان توانا ست
بر اهلاک پس آمدگان فَلَمَّآ اَحَسُّوْا پس آن هنگام که اهل آن دیه یعنی اهل حضور یا ان دریافتند بَاْسَنَآ عذاب ما را و مشاهده کردند که لشکر
بخت نصر گرد ایشان در گرفتند اِذَا هُمْ ناگاه آنجا ایشان مِّنْهَا از آن دیه يَرْكُضُوْنَ ۝ هزیمت میکردند و بشتاب میراندند چارپایان خود را پس
ملائکه بطریق تهکم گفتند لَا تَرْكُضُوْا مروید و پای مجنبانید و از عذاب خدای مگریزید وَارْجِعُوْٓا و باز گردید اِلٰى مَآ اُتْرِفْتُمْ فِيْهِ بسوی چیزی که متنعم شدید در آن
چیز وَمَسٰكِنِكُمْ و باز آئید بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْـَٔلُوْنَ ۝ شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود و چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی را وجهی
نیافتند قَالُوْا گفتند يٰوَيْلَنَآ ای وای بر ما اِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ظٰلِمِيْنَ ۝ ستمکاران بنفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ دَعْوٰىهُمْ
این خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا میگفتند حَتّٰى جَعَلْنٰهُمْ تا وقتیکه گردانیدیم ایشانرا حَصِيْدًا گیاهی درو ده یعنی چنانچه گیاه را بداس درو ند ایشانرا
بشمشیر درویدند و ساختیم ایشانرا خٰمِدِيْنَ ۝ مردگان و فسردگان وَمَا خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه میان ایشانست لٰعِبِيْنَ ۝ در حالتیکه بازی کننده بودیم یعنی اینها را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصره اهل بینش و تذکره ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع
بدائع و غرائب و صنائع و عجائب بیت بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش ۞ در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست ۞ لَوْ اَرَدْنَآ اگر میخواستیم اَنْ نَّتَّخِذَ که
فرا گیریم لَهْوًا چیزیکه بآن بازی کنند و برؤیت آن مستانس شوند چون زن و فرزند لَّاتَّخَذْنٰهُ هر آینه فرا می گرفتیم مِنْ لَّدُنَّآ از جهت قدرت خود یا از نزدیک
خود یعنی بر وجهی که لائق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم اِنْ كُنَّا فٰعِلِيْنَ ۝ اگر میبودیم کننده این کار بَلْ اضراب ست از اتخاذ لهو و تنزیه است از صاحبه و ولد
یعنی هرگز لهو و لعب فرا نگیریم بلکه نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بیفگنیم حق را که خیر ست عَلَى الْبَاطِلِ یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهٗ
پس فرو شکند او را فَاِذَا هُوَ پس آنجا او یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ محو شده باشد و زائل گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما راست ویل که کلمه حسرت و ندامت است
یا شما راست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُوْنَ ۝ از آنچه وصف میکنید خدای را بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند وَلَهٗ و مر او راست
مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست از روحانیات وَالْاَرْضِ و هر که در زمین ست از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک
او یند وَمَنْ عِنْدَهٗ و کسانیکه نزدیک وی اند یعنی ملائکه و افراد ایشان از اهل آسمان جهت تعظیم ست یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند
و شما ایشانرا میپرستید لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ سرکشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهٖ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُوْنَ ۝ و هیچ مانده نمیشوند و از عبادت
انقطاع نمی ورزند يُسَبِّحُوْنَ تنزیه میکنند حق را یا نماز میگزارند یا ستایش مینمایند الَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق

میگذرانند لَا يَفْتُرُوْنَ ﴿۲۰﴾ سست و ضعیف نمیشوند اَمِ اتَّخَذُوْٓا اٰلِهَةً آیا واگرفتند کافران خدایان باطل را مِّنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی خدایان
که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فراگرفته اند که از قدرت هُمْ یُنْشِرُوْنَ ﴿۲۱﴾ ایشان زنده کنند مردگان را تجهیل
مشرکان میکند یعنی شما بتان را آلهه میگوئید و از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و میدانید که ایشان را قدرت نیست و با وجود این عجز
از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لَوْ كَانَ اگر باشد فِيْهِمَآ در آسمان و زمین اٰلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر آنها کنند اِلَّا اللّٰهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا
هر آینه تباه شدی آسمان و زمین و کارها در هم شکستی چه اگر آلهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بیک مقدور جاری گردد و اگر در کاری مخالفت
نمایند در تعویق افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید و جز حضرت الله تعالی نشاید نظم در دو جهان قادر و یکتا توئی ٭ جمله ضعیفند و توانا توئی
چون قدمت بانگ بر ابلق زند ٭ جز تو که یارد که انا الحق زند فَسُبْحٰنَ اللّٰهِ پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدا را رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدگار عرش است
عَمَّا يَصِفُوْنَ ﴿۲۲﴾ از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لَا يُسْـَٔلُ پرسیده نشود خدای عَمَّا يَفْعَلُ از آنچه میکند بجهت عظمت و تفرد بالوهیت
یا بسبب آنچه هر چه کند عین حکمت و صواب است وَهُمْ يُسْـَٔلُوْنَ ﴿۲۳﴾ و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوک اند
مملوک را ناچار است که حساب اقوال و افعال خود با مالک رهت کند اَمِ اتَّخَذُوْا آیا فراگرفتند مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای اٰلِهَةً خدایان و مامور
بودند باتخاذ آن قُلْ هَاتُوْا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای عقلا و نقلا هٰذَا این ذِكْرُ مَنْ مَّعِيَ یاد کرد کسانی که
با من اند از امت من یعنی قرآن وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِيْ و یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریت و انجیل و سائر کتب سماوی در آنجا نگرید و دراینها
که بدانها واناانه بپرسید که در همه کتب منزله نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ الْحَقَّ نمیدانند
حق را و میان وی و باطل تمیز نمیتوانند کرد فَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ ﴿۲۴﴾ پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان بخدای و متابعت رسول او وَمَآ اَرْسَلْنَا
مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو مِنْ رَّسُوْلٍ هیچ فرستاده اِلَّا نُوْحِيْٓ اِلَيْهِ مگر وحی کرده شده بوی و حفص نوحی میخواند یعنی وحی کردیم بوی
اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنَا که نیست خدای بحق الا من فَاعْبُدُوْنِ ﴿۲۵﴾ پس مرا پرستید وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ و گفتند فراگرفت خدای تعالی بخشایش وَلَدًا فرزندان ملائکه سُبْحٰنَهٗ پاک است او و منزه از این بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مُّكْرَمُوْنَ ﴿۲۶﴾ گرامی داشتگان
و نواختگان لَا يَسْبِقُوْنَهٗ پیشی نگیرند بر خدای تعالی بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد از این سخن قطع طمع کافران است
از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای تعالی شفاعت نتوانند کرد وَهُمْ بِاَمْرِهٖ و ایشان بفرمان خدای يَعْمَلُوْنَ ﴿۲۷﴾ کار میکنند يَعْلَمُ
میداند خدای مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ آنچه پیش از این کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس از این کنند وَلَا يَشْفَعُوْنَ و درخواست نمی کنند اِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰى
مگر کسی را که خدای بپسندد شفاعت او را یا کسی را که بیگانگی حق اقرار کند ابن عباس رض فرمود که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله
محمد رسول الله یعنی در دنیا کلمهٔ طیب گفته و بدل تصدیق داشته شفاعت برایشان واجب باشد وَهُمْ و فرشتگان مِّنْ خَشْيَتِهٖ از
ترس عذاب و عقوبت الهی مُشْفِقُوْنَ ﴿۲۸﴾ لرزان یا از مهابت و عظمت او ترسانند وَمَنْ يَّقُلْ مِنْهُمْ و هر که گوید از ملائکه یا
سائر مخلوقات اِنِّيْٓ اِلٰهٌ بدرستیکه من خدایم مِّنْ دُوْنِهٖ بجز وی فَذٰلِكَ پس آن قائل نَجْزِيْهِ پاداش دهیم او را
جَهَنَّمَ دوزخ كَذٰلِكَ همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نَجْزِي الظّٰلِمِيْنَ ﴿۲۹﴾ پاداش خواهیم داد ستمکاران را بآتش
ایشان اَوَلَمْ يَرَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه نگرویدند اَنَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آنکه آسمانها و زمین كَانَتَا رَتْقًا ع ۱۹
بودند بسته یعنی مجتمع مراد آنست که در حقیقت متحد بودند فَفَتَقْنٰهُمَا پس باز گشادیم ایشان را از یکدیگر بتنویع و تمییز یا آسمانها یکی

بود و ابر تیره مختلفه چندین فلک ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین انواع گردانیدیم یا ارض و سما
بایکدیگر ملتصق بودند یعنی برهم چسفیده و میان ایشان فرجه نبود و هوا را میان در آوردیم و ایشانرا از هم جدا ساختیم و در زاد المسیر آورده که از زمین
شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشتند و گفته اند آسمان بسته بود از وی باران
نمی آمد و زمین بسته بود و از وی گیاه نمیرست آنرا بباران و این را بگیاه کشاده گردانیدیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و گردانیدیم ما از آب
كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی که زنده هست یعنی همه حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه عظم مواد ایشان آب است و احتیاج ایشان بآب و انتفاع
ایشان بر همه کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای غلبه است اینجا بجهت عموم أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ○
آیا نمیگروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات لائحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و خلق کردیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند أَنْ تَمِيدَ
بِهِمْ تا نجنبد زمین و نگرداند آدمیان را تباه وَجَعَلْنَا فِيهَا و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راههای کشاده لَعَلَّهُمْ
يَهْتَدُونَ ○ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها و بمنازل مقصود خود رسند وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ و گردانیدیم آسمان را سَقْفًا مَحْفُوظًا
سقفی نگاهداشته از افتادن از انحلال تا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای
در آسمان که دلالت آن بوجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور است مُعْرِضُونَ ○ اعراض کنندگانند یعنی کافران
هرچند نشانی ما بینند صد کنندگانند وَهُوَ الَّذِي و او است آنکسی که بقدرت کامله خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب تیره را تا در وی آرام
یابند و روز روشن تا در وجه کسب معیشت تصرف نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را كُلٌّ هر یک از ایشان فِي فَلَكٍ
يَسْبَحُونَ ○ در چرخی آشنا میکنند یعنی بر سطح فلک میشتابند چون شتافتن شناور بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزول اشارت شب و روز نشان
قبض و بسط عارفان است گاه یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال دمار از نهاد او بر آورد و گاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا میزبان جمال او را از خوان
نوال نوالۂ اقبال دهد و آفتاب نشانه صاحب توحید است بنعت تمکین در حضرت شهود آراسته نه فزاید و نه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا و قمر نشانه اهل تلوین است گاه در کاهش بود و گاه در فزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی به بروز رموز جامعیت
بمرتبه بدر میرسد گویا در کلام حقائق انجام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست فرد تیم سوز هجرانت ز مو باریکتر گردم ٭
چو روز وصل یاد آرم شوم در حال نازان فربه ٭ و حضرت پیر روحی روح الله روحه میفرماید که نظم چون سوی بتابی ز من گردم هلالی ممتحن ٭ ور روی
سوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم ٭ تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز و شب ٭ گه در محاق افتم ز تو گه شمع نور افشان شوم ٭ آورده اند که
معاندان بارگاه رسالت پناه صلعم از روی غوایت و ضلالت میگفتند نحن نتربص به ریب المنون انتظار آن میبریم که گردیا حوادث بر آید و یاران
محمد صلعم را متفرق ساخته او را در ورطه هلاک اندازد و حق سبحانه تسلیه آن حضرت را میفرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما ندادیم هیچ آدمی را مِنْ
قَبْلِكَ الْخُلْدَ پیش از تو پایندگی در دنیا أَفَإِنْ مِتَّ آیا اگر تو بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ ○ پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایندگان خواهند
بود و از دوام مرگ رهائی خواهند یافت نه كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است هر که قدم از دروازه عدم بفضای
صحرای وجود نهاد بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید بیت هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ٭ آنکه پاینده و باقی نیست
خدا خواهد بود ٭ وَنَبْلُوكُمْ و می آزمائیم شما را بِالشَّرِّ ببدی یعنی ببلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و بنیکوئی یعنی بعطایا و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی مصدر است از غیر
لفظ و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و محنت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر

گردد وَاِلَیْنَا و بسوی ما تُرْجَعُوْنَ ﴿۳۵﴾ باز گردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلعم بجمعی
از صنادید عرب بگذشت ابوجهل از ان میان طرح بی ادبی افگنده بخندید و گفت این نبی بنی عبد مناف ست آیت آمد که وَاِذَا رَاٰكَ
الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا و چون ببینند ترا آنانکه بگرویدند اِنْ يَّتَّخِذُوْنَكَ آنکه فرا نگیرند ترا اِلَّا هُزُوًا مگر مهزو به یعنی کسیکه با او استهزا کنند مراد
آنست که ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و بایکدیگر گویند اَهٰذَا الَّذِيْ آیا این آنکس ست که پیوسته يَذْكُرُ اٰلِهَتَكُمْ یاد میکند خدایان
شما را بدی و مذمت وَهُمْ و حال آنست که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمٰنِ بیاد کردن خدای واو رایکی دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن هُمْ
كٰفِرُوْنَ ﴿۳۶﴾ ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا و لائق سخریه ایشانند خُلِقَ الْاِنْسَانُ آفریده شده است انسان مِنْ عَجَلٍ از شتاب
غایت مبالغه ست یعنی از فرط استعجال و قلت تانی در امور گویا که مخلوق از شتاب ست و از جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی
میکند چون نضر بن حارث تعجیل عقوبت میکرد حق تعالی فرمود که سَاُورِيْكُمْ زود باشد که بنمایم شما را اٰيٰتِيْ نشانهای عقوبت خود در دنیا
که واقعه بدر بود و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُوْنِ ﴿۳۷﴾ پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم ست
عجل و آنکه چون روح بسر و چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیک ست گفت یارب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از آنکه آفتاب
غائب گردد وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند کافران مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده عذاب یا وعده قیامت با ما بگوئید اِنْ كُنْتُمْ اگر
هستید شما صٰدِقِيْنَ ﴿۳۸﴾ راست گویان مخاطب حضرت پیغمبر صلعم و صحابه او اند حق سبحانه بازای گفتار ایشان فرمود لَوْ يَعْلَمُ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا اگر بدانند آنانکه کافر شدند حِيْنَ لَا يَكُفُّوْنَ هنگامی که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت عَنْ وُّجُوْهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود
آتش دوزخ را وَلَا عَنْ ظُهُوْرِهِمْ و نه از پشتهای خود زیرا که آتش احاطه کرده باشد ابدان ایشان را وَلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ ﴿۳۹﴾ و نه باشند
ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد و دنیا بند جواب شرط محذوف ست تقدیرش چنین ست که اگر کافران بدانند
چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع آن یا دانند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را بَلْ تَاْتِيْهِمْ بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بَغْتَةً ناگهان
فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ پس نتوانند رَدَّهَا باز داشتن احوال آن از خود وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ ﴿۴۰﴾ و نباشند
ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منظور نگردند یعنی در ایشان و در زاری ایشان نگرند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستیکه
افسوس کرده اند بِرُسُلٍ مِّنْ قَبْلِكَ برسولان پیش از تو حق سبحانه تسلی دل آنحضرت از حال انبیاء ع م گذشته و استهزای معاندان با ایشان
خبر میدهد و تهدید مستهزیان جناب رسالت مآب را میگوید ایشان استهزا میکردند فَحَاقَ پس عذاب احاطه کرد بِالَّذِيْنَ سَخِرُوْا با آنانکه سخریه
ع ۱۲ کردند مِنْهُمْ از پیغمبران یعنی قومیکه با انبیاء م تسخر نمودند بدیشان رسید مَّا كَانُوْا بِهٖ جزای آنچه بودند که با آن يَسْتَهْزِءُوْنَ ﴿۴۱﴾ استهزا
میکردند پس بجبانی تر که با تو آن سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قُلْ بگو ای محمد صلعم با مستهزیان مَنْ يَّكْلَؤُكُمْ کیست که
نگاه میدارد شما را بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمٰنِ از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد بشما بَلْ هُمْ بلکه ایشان عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ
از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از مواعظ آن مُّعْرِضُوْنَ ﴿۴۲﴾ روی گردانندگانند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند پس از عقوبت الهی بجا
ترسند و نگاه دارنده را چه شناسند اَمْ لَهُمْ اٰلِهَةٌ آیا مر ایشان راخدایانند که از راه توانائی تَمْنَعُهُمْ باز دارند از ایشان مِّنْ دُوْنِنَا
بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما و گفته اند درین آیت تقدیم و تاخیری ست تقدیرش آنکه ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان صفت آلهه
ایشان میکند و میفرماید که لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ نمیتوانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند نَصْرَ اَنْفُسِهِمْ یاری دادن نفسهای خود را یعنی اگر

کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویت و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عهده خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُمْ
و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بمدد و یگری مِّنَّا از عذاب ما يُصْحَبُونَ ۝ نگاه داشته و زنهار داده شوند بَلْ مَتَّعْنَا بلکه برخوردار
داده ایم هٰٓؤُلَآءِ آن گروه مکیان را بسعت عیش و ایمنی و سلامتی وَاٰبَآءَهُمْ و پدران ایشان را حَتّٰى طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ
بر ایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده پندا شتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دم بدم بنای عیش در هم خواهد شکست و اساس عمر
منهدم خواهد شد بیت مغرور مشو که دم بدم دست اجل ٭ بر هم زند این بنا که افراشته اند + اَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند کافران اَنَّا نَاْتِي الْاَرْضَ
آنرا که می آید فرمان ما بر زمین ایشان نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم زمین را از اطراف آن یعنی میگشائیم آن را بر مسلمانان که هر روز
قلعه میگیرند و منزلی بحوزه تصرف در می آرند اَفَهُمُ الْغٰلِبُوْنَ ۝ آیا ایشانند غلبه کنندگان بر پیغمبر و مومنان قُلْ اِنَّمَآ اُنْذِرُكُمْ بگو
جز این نیست که من بیم کنم شما را بِالْوَحْيِ ز بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی نه از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمیشوید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ
الدُّعَآءَ و نمیشنوند کران خواندن را اِذَا مَا يُنْذَرُوْنَ ۝ چون بیم کرده شوند کافران را در عدم انتفاع بدانچه میشنوند تشبیه میکند بکران که
چیزی مسموع ایشان نمیشود وَلَئِنْ مَّسَّتْهُمْ و اگر برسد بکفره نَفْحَةٌ اندک چیزی مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو
یعنی از آنچه ایشان را از آن بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت لَيَقُوْلُنَّ هر آینه گویند يٰوَيْلَنَآ ای وای بر ما اِنَّا
كُنَّا ظٰلِمِيْنَ ۝ بدرستیکه بوده ایم ما بر نفس خود ستم کنندگان بشرک و تکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِيْنَ الْقِسْطَ و وضع کنیم ترازوها
ذوات العدل را لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ برای جزای روز رستخیز صاحب لباب و بعضی از مفسران برانند که میزان عبارتست از عدل
یعنی وضع موازین تمثیل ست از برای محاسبه و محافظه حساب و مکافات اعمال براستی و جمهور برانند که مراد میزانی ست که او را عمودی بود و دو کفه
باشد چون ترازوی که بدان میسنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست چنانچه یا ایها الرسل کلوا نسبت
حضرت پیغمبر صلعم یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان میسنجد پس برای هر یک یک میزانی خواهد بود و جمعیت او باضافت با جمع است
و بعضی برانند که علیحده هر کس را میزانی خواهد بود و بعضی از نیک و بد که عمل او بدان بسنجند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم دیده نشود نفسی شَيْـًٔا چیزی را
از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عمل ناسنجیده نگذارند وَاِنْ كَانَ و اگر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِّنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر
حبوب است اَتَيْنَا بِهَا بیاریم آنرا و نزد ترازو حاضر گردانیم وَكَفٰى بِنَا حٰسِبِيْنَ ۝ و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم
جمال عدل ما راست وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و بدرستیکه دادیم ما مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ الْفُرْقَانَ موسی و هارون را کتابی روشن جدا کننده میان حق
و باطل یا نصرت بر اعادی یا شکافتن دریا وَضِيَآءً و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رسند
وَّذِكْرًا لِّلْمُتَّقِيْنَ ۝ و پندی مر پرهیزگاران را الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ آنانکه ترسند رَبَّهُمْ از عذاب آفریدگار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی خلق را
نادیده از و میترسند و عذاب را مشاهده نکرده از آن بیم دارند یا ترس کار ندبه پنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند یا آشکارا در موضح از ابن عباس
نقل میکند که هر که ایمان دارد بوحدانیت خدای تعالی و بگرود به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستیکه ترسیده است از خدای
بغیب وَهُمْ و ایشان یعنی پرهیزگاران مِّنَ السَّاعَةِ از اهوال قیامت مُشْفِقُوْنَ ۝ ترسندگانند وَهٰذَا و این قرآن ذِكْرٌ
مُّبٰرَكٌ سخنی ست بسیار خیر و با منفعت که بر محمد صلعم اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم او را و از خود برنیافت اَفَاَنْتُمْ آیا شما لَهٗ
مُنْكِرُوْنَ ۝ مر قرآن را انکار کنندگانید وَلَقَدْ اٰتَيْنَآ و هر آینه ما دادیم اِبْرٰهِيْمَ رُشْدَهٗ مر ابراهیم را راه یافتن ع۹

او بوجود صلاح مِنْ قَبْلُ پیش از موسی و هارون ع م یا قبل از محمد صلعم یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وَكُنَّا بِهٖ عٰلِمِيْنَ ۝ ع
و بودیم ما باستحقاق او مر عطا ها را دانا پس فراخور استحقاق او را نوازش فرمودیم اِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِاَبِيْهِ مر پدر خود آزر را وَ
قَوْمِهٖ مر گروه خود را یعنی اهل بابل را مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيْلُ الَّتِيْٓ اَنْتُمْ لَهَا چیست این شکلها و صورتها که پیوسته شما بران یعنی بر پرستش آن
عٰكِفُوْنَ ۝ مجاور اینید و آن هفتاد و دو صورت بود در تیسیر گوید نود بت بود و بزرگترین همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در جای چشمهای
او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بودند بر هیأت سباع و طیور و بهائم و انسان و بقول بعضی تماثیل بر صور هیاکل کواکب بوده و بر هر تقدیر
ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام فرموده که این چه صورتهاست که میپرستید قَالُوْا وَجَدْنَآ گفتند ما یافتیم اٰبَآءَنَا پدران خود را لَهَا
عٰبِدِيْنَ ۝ مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم قَالَ گفت ابراهیم ع م لَقَدْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ بخدای که بودید شما وَاٰبَآؤُكُمْ و پدران شما
فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ۝ در گمراهی روشن و خطای آشکارا قَالُوْٓا گفتند نمرودیان از روی تعجب اَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی بما این سخن را براستی و جد
اَمْ اَنْتَ آیا توئی مِنَ اللّٰعِبِيْنَ ۝ از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطائبه سخن میگوئی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آبای خود
قَالَ گفت ابراهیم ع م بَلْ نیستم بازی کننده بلکه رَّبُّكُمْ آفریدگار شما رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین است الَّذِيْ
فَطَرَهُنَّ ز آنکه او آفرید آسمان و زمین را تماثیل شما را وَاَنَا عَلٰى ذٰلِكُمْ و من بر آنچه پروردگار من و شماست مِّنَ الشّٰهِدِيْنَ ۝ از گواهانم
یعنی از روی تحقیق ادای شهادت مینمایم آورده اند که نمرودیان روزی عید داشتند که دران روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و
در بازگشتن به بتخانه درآمده و بتان را بیارسته بر مزعها بنواختندی آنگه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود باز گشتندی
چون ابراهیم ع م با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرموده گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا ببینی که دین و آئین ما چه زیباست ابراهیم
ملا و نعم ایشان را نجهت ورد نمود مگر که میرفتند خواستند که او را ببرند بهانهٔ بیماری پیش آورد فقال انی سقیم ایشان دست از و باز داشته
برفتند ابراهیم ع م پنهان از ایشان فرمود که وَتَاللّٰهِ و بخدای سوگند که من لَاَكِيْدَنَّ هر آئینه تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم اَصْنَامَكُمْ بتان
شما را بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوْا بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید مُدْبِرِيْنَ ۝ پشت بر ایشان کنندگان یعنی
وقتیکه بتان را بگذارید و بتماشاگاه خود روید یکی از ان جمع این سخن را بشنید و با کس نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبر
برداشته به بتخانه درآمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید بتان را بزخم تبر جُذٰذًا پاره پاره اِلَّا كَبِيْرًا لَّهُمْ مگر بزرگی که آن اصنام را بود یعنی بت
بزرگتر را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده و بیرون آمد لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ شاید که قوم نمرود بآن بت بزرگتر يَرْجِعُوْنَ ۝ باز گردند یعنی
بدو رجوع کرده از وی پرسند که شکننده بتان کیست چه از ایشان معبودان ست که در حل مشکلات رجوع بدو کنند و غرض ابراهیم ع م ازین عمل تمکین
قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع با براهیم ع م ست یعنی وی بتان را بشکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را بحجت قاطع بر ایشان ثابت کند القصه
چون نمرودیان آخر روز به بتخانه درآمدند از وقوع آن صورت متحیر شده قَالُوْا مَنْ فَعَلَ گفتند که کرده است هٰذَا این فعل بِاٰلِهَتِنَآ با خدایان ما
و ایشان را درهم شکسته است اِنَّهٗ بدرستیکه او لَمِنَ الظّٰلِمِيْنَ ۝ هر آئینه از ستمکاران ست بر آلهه چه ایشان را تعظیم میبایست کرد و او اهانت کرده یا از ظالمانست
بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطهٔ هلاک افگنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را پیدا سازند آنکس که کلمات تاللّه
لَاَكِيْدَنَّ اَصْنَامَكُمْ از ابراهیم ع م شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال با مرای نمرود رسید قَالُوْا سَمِعْنَا گفتند با نمرود که
از قومی شنیدیم که ایشان را میگویند فَتًى از جوانی که بدی يَذْكُرُهُمْ یاد میکرد بتان را يُقَالُ لَهٗٓ اِبْرٰهِيْمُ ۝ ع میگویند مر او را ابراهیم

یعنی نام او ابراهیم ست قَالُوْا گفتند نمرود و امرای او فَاْتُوْا بِهٖ پس بیارید او را عَلٰٓى اَعْیُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم
او را ببینند لَعَلَّهُمْ یَشْهَدُوْنَ ○ شاید که گواهی دهند که این ست که بتان را نکوهش میکند پس ابراهیم ع م را گرفته پیش نمرود حاضر کردند قَالُوْا
ءَاَنْتَ گفتند آیا تو فَعَلْتَ هٰذَا کردهٔ این را که می بینیم از کسر و قطع بِاٰلِهَتِنَا یٰٓاِبْرٰهِیْمُ ○ بخدایان ما ای ابراهیم قَالَ گفت من نکرده ام
بَلْ فَعَلَهٗ ۖ بلکه کرده است این را كَبِیْرُهُمْ هٰذَا این بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند
فَسْـَٔلُوْهُمْ پس بپرسید شما از ایشان که که شکسته است شما را اِنْ كَانُوْا یَنْطِقُوْنَ ○ اگر هستند که سخن گویند فَرَجَعُوْٓا اِلٰٓى اَنْفُسِهِمْ
پس بازگشتند با عقول خود یا با یکدیگر فَقَالُوْٓا پس گفتند بعضی با بعضی اِنَّكُمْ اَنْتُمُ الظّٰلِمُوْنَ ○ لا بدرستیکه شما ستمکارانید به پرستش چیزی که نشنود
و نگوید ثُمَّ نُكِسُوْا پس نگونسار کرده شدند عَلٰى رُءُوْسِهِمْ ۚ بر سرهای خود یعنی سر در پیش افگندند از خجالت و حیرت گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ
ربع بدرستیکه تو دانستهٔ که مَا هٰٓؤُلَآءِ یَنْطِقُوْنَ ○ این بتان سخن نگویند چرا از مسکینی که از ایشان پرسید و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود
قَالَ گفت ابراهیم ع م اَفَتَعْبُدُوْنَ آیا پرستش میکنید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی مَا لَا یَنْفَعُكُمْ شَیْـًٔا آنرا که سود نرساند بشما چیزی
که اگر او را پرستید وَّلَا یَضُرُّكُمْ ۗ و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید اُفٍّ لَّكُمْ زشتی و ناخوشی باد شما را وَلِمَا تَعْبُدُوْنَ و آنچیزیرا
که می پرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ ۭ بجز خدای تعالی اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ○ آیا در نمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند
از مخاصمه مضاره نقل کرده قَالُوْا حَرِّقُوْهُ گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش باهول ست وَانْصُرُوْٓا اٰلِهَتَكُمْ و یاری کنید خدایان
خود را با انتقام کشیدن از وی اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما فٰعِلِیْنَ ○ کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره
در پیش کوهی بنا کردند دار تفاع دیوار آن شصت گز و قریب یکماه هیزم جمع کرده آنرا پر ساختند و روغن فراوان بر همه ریخته آتش در آن
زدند و ابراهیم ع م را غل بر گردن و بند بر پا و دست نهاده از بالای منجنیق بآتش افگندند جبرئیل ع م از هوا بوی رسید و گفت هل لک من
حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم ولی بتو نی جبرئیل ع م گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت بخواستن
نیست چون توکل خلیل بر خدای جلیل و انقطاع او از ما سوی درست بود قُلْنَا یٰنَارُ گفتیم ما که ای آتش كُوْنِیْ باش بَرْدًا وَّسَلٰمًا
عَلٰٓى اِبْرٰهِیْمَ ○ لا خداوند برودت و سلامت بر ابراهیم ع م ابن عباس رض فرمود که اگر نگفتی سرد با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم ع م از سرما
بفسردی وَاَرَادُوْا و خواستند نمرودیان بِهٖ كَیْدًا با ابراهیم ع م مکری در سوختن او فَجَعَلْنٰهُمُ الْاَخْسَرِیْنَ ○ ج پس ما گردانیدیم ایشانرا
زیانکارتر چه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیت قول ابراهیم ع م و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم ع م بمیان آتش فرود آمد
فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل و نرگس بدمیدند و چشمهٔ آب شیرین پدید آمد و بعد هفت روز در حظیرهٔ آتش بماند نمرود از بالای
صرح دید که ابراهیم ع م در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته با ملک اظل سخن میگوید و بر گرد اگرد ایشان آتش شعله میزند نمرود
آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه ست که می بینم بزرگ خدای ست و من برای او قربان کنم ابراهیم ع م فرمود که خدای من
آن قربان از تو قبول نمیکند مادامیکه بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم ع م گرفت
در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یٰنَارُ كُوْنِیْ با آتش ست که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعلهٔ شوق محبت بیت آتش اندر
دل من آتش دارد + وان آتش دل دل مرا خوش دارد + خلیل الله نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که بسوزد شهود عشق آمده زبانهٔ آتش
نمرود را تباه ساز ندا رسید که ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی و با سلامت باش بر ابراهیم ع م چه ما حکم کرده ایم که در آن آتش معجزهٔ خلیل بوستانی

ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر نار نمرودی برانی تا برد شود و بوستانی پیدا و معجزهٔ هویدا گردد اگر ابراهیم بسلامت نباشی از شعلهٔ نار الله الموقدة بسوزد قاعدهٔ دعوت بر افتد و از ینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز بر وی غالب نبود بیت عشق آن شعله است کو چون برفروخت ❊ هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت ❊ وَنَجَّيْنٰهُ و نجات دادیم ابراهیم عم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوْطًا و برادرزادهٔ او لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشان را اِلَى الْاَرْضِ الَّتِيْ بٰرَكْنَا بآن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِيْهَا لِلْعٰلَمِيْنَ ۝ در آن مر جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت تمام و بعثت انبیا بوده عم در آن ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی رحمت آورده اند که ابراهیم عم بفلسطین نزول فرموده و لوط عم بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یک شبانروز بوده وَوَهَبْنَا لَهٗ و بخشیدیم مر ابراهیم عم را از ساره که دختر عم او بود پسری اِسْحٰقَ نام او اسحاق وَيَعْقُوْبَ نَافِلَةً ط و دادیم او را یعقوب عم زیادتی بر سوال او یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر چهار را گردانیدیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب عم صٰلِحِيْنَ ۝ نیکان و شایستگان وَجَعَلْنٰهُمْ اَئِمَّةً و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را يَّهْدُوْنَ راه نمایند بِاَمْرِنَا بفرمان ما وَاَوْحَيْنَآ اِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرٰتِ کردن نیکوئیها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ و بپای داشتن نماز وَاِيْتَآءَ الزَّكٰوةِ ج و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل ست وَكَانُوْا لَنَا و بودند مارا عٰبِدِيْنَ ۝ لا پرستندگان باخلاص وَلُوْطًا اٰتَيْنٰهُ و دادیم لوط را حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم وَّعِلْمًا و دانشی که پیغمبر را بباید از قواعد شرع و ملت وَّنَجَّيْنٰهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِيْ از آن دیهی که كَانَتْ تَّعْمَلُ الْخَبٰٓئِثَ ط بود آن دیه که میکردند یعنی اهل آن میکردند عملهای ناپاک و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بواسطت اشتغال سیئه و دزدی و راه می زدند ما ایشان را هلاک کردیم اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروه بد فٰسِقِيْنَ ۝ لا بیرون رفتگان از دائرهٔ فرمان وَاَدْخَلْنٰهُ و در آوردیم لوط عم را فِيْ رَحْمَتِنَا ط در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت ست اِنَّهٗ بدرستیکه لوط عم مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ۝ ع ۵ ۲۵
از ستودگان و شایستگان ست و قصهٔ لوط عم قبل ازین بتفصیل گذشته وَنُوْحًا و یاد کن نوح را عم اِذْ نَادٰى چون ندا کرد پروردگار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از لوط و ابراهیم عم یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ پس اجابت کردیم مر دعای او را فَنَجَّيْنٰهُ پس نجات دادیم او را وَاَهْلَهٗ و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ ۝ ج از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان وَنَصَرْنٰهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا آنانکه تکذیب کردند بِاٰيٰتِنَا آیتهای مارا اِنَّهُمْ بدرستیکه قوم نوح عم كَانُوْا بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیهاست فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِيْنَ ۝ پس غرق گردانیدیم همه ایشان را وَدَاوٗدَ وَسُلَيْمٰنَ و یاد کن قصهٔ داود بن ایشا و پسر او سلیمان را عم اِذْ يَحْكُمٰنِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت آورده اند که چون داود عم در محکمه نشستی سلیمان بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی وقتی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی و یکی گوسفند دار و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا بشب رمهٔ خود را می چرانید بکشت زار من در آمده و تمام خورده و قولی آنست که بوستان وی رفته بودند و خوشهای انگور را خورده و تلف کرده داود عم از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود عم حکم کرد که گوسفندان خود را با ایلیا دِه و در شریعت داود عم حکم برین منوال بود چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصه بر سلیمان معلوم شد بمحکمه در آمد و در سن سیزده سالگی بوده و با پدر فرمود که اگر حکم جز این بودی

اصلح وافق نمودی داود ع م گفت چه نوع توان کرد سلیمان ع م جواب داد که گوسفندان را تسلیم الیا باید کرد تا از نفع گیرد از شیر و روغن
و پشم و موی و باغ یا زرع را با یوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که اول بوده چون خوشهای انگور پدید آید یا کشت برسد تسلیم الیا
کند و گوسفندان را خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود ع م برین منوال حکم فرمود حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه داود و سلیمان علی
نبینا و علیهم السلام برین قوم خواند وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ اِذْ نَفَشَتْ فِيهِ چون بشب رفته بود در آن کشت زار یا بوستان غَنَمُ
الْقَوْمِ گوسفند گروهی وَكُنَّا و بودیم ما لِحُكْمِهِمْ مر حکم حاکم را یا متحاکمین شَاهِدِينَ داننده یعنی دانستیم که داود و سلیمان ع م مر الیا
و یوحنا چه حکم فرمودند فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان بصاحب
باغ دهند تا از نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کند و باغ را بصاحب گوسفندان تا غم خوارگی نماید و بمرتبه اول باز رساند تا دیگر بار از رمه
غافل نگردد و حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود ع م صادر گشته خدای وحی کرده بسلیمان ع م بنصی که ناسخ آن حکم شده
و داود ع م بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یک از پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردنی یا پیغمبری
وَعِلْمًا و دانش بامور دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ با داود ع م کوهها را تسبیح میکردند خدای را باتفاق او و در تبیان
آورده که بر آن منوال که ذکر از داود ع م میشنیدند از کوهها نیز شنوده میشد و این معجزه آنحضرت ع م بود وَالطَّيْرَ و مسخر گردانیدیم مر داود ع م را مرغان
تا در تقدیس با وی موافقت نمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کننده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شما عجبی ست
صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سباحت داشته یعنی هر جا داود ع م رفتی کوهها با وی روان شدی در فوائد آورده که سیر جبال
با داود ع م در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی برآنند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بر آن تقدیر چون جمله اشیا
بهمان زبان بتسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص بداود ع م چه تواند بود مومن موقن باید که اعتقاد کند بر این وجه که کوهها و مرغان بصوت
داود ع م بروجهی تسبیح میگفتند که همه سامعان را ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم میشده و این معنی از قدرت الهی غریب نیست نظم
هر کجا قدرتش علم افراخت ÷ از غرائب هر آنچه خواست بساخت ÷ قدرتی را که نیست نقصانش ÷ کارها جمله هست آسانش ÷ وَعَلَّمْنَاهُ
و بیاموختیم مر داود ع م را صَنْعَةَ لَبُوسٍ ساختن زره لَكُمْ برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه داریم ما و حفظ نماید تا نگاه دارد زره شمارا
مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس گویندگان برین نعمت است
در صورت استفهام یعنی شکر گوئید خدای را برچنین لباس وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر گردانیدیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً سخت و تند در وزیدن
و تندی او آن بود که تخت سلیمان را برداشتی و بروزی یک ماهه راه بردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ بود که میرفت بفرمان سلیمان ع م یعنی بمشیت او
إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین الَّتِي بَارَكْنَا بدان زمینی که برکت کردیم فِيهَا در آن زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری بود
تدمر نام که دیوان برای سلیمان ع م ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و گرد عالم طواف نموده باز بنماز شام باد وی را بدانجا آوردی
و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی قیلوله در اصطخر فارس کردی شبانگاه ببابل رفتی و روز دیگر از بابل بیرون آمده
چاشت در اصطخر بودی شبانگاه شام بتدمر باز آمدی وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ و هستیم ما بهمه چیزها دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ
و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ کسانیکه غواصی کنند در دریاها لَهُ برای او بجهت استخراج نفائس وَيَعْمَلُونَ و میکنند عَمَلًا دُونَ
ذَلِكَ عمل دیگر جز غواصی مثل بنا و سائر صناعات غریبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم ما مر دیوان را حَافِظِينَ نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان ع م

بیرون نروند وَاَیُّوْبَ و یاد کن ایوب را و او پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم ع‌م ست حق سبحانه او را مال بسیار
داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه فرستاده بارض شام شب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی
ابلیس لعین بروی حسد برده با حق تعالی مناجات کرد که الهی بندهٔ تو در عافیت دست عیش ست و مال بسیار و فرزند بزرگوار دارد اگر او را با نتزاع
اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرموده که نه چنین ست که تو میگوئی او ما را ست بندهٔ
پسندیده اگر هزار بار در کورهٔ ابتلاش بگذاریم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود بیت چنان در عشق یکرویم که گر تیغم رود بر سر ۞ بروز امتحان
باشم چو شمع استاده پا بر جا ۞ در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس لعین از حق سبحانه درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان
تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را برگماشت تا با هلاک آن اشتغال نمودند و
در حقائق فرموده که برین سخن بر کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه در اخبار یهود ست که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آنست
که حق تعالی اقسام محن بر وی گماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند
و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و مردند
و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت و دیدان دران پدید گشتند یعنی کرمان و مومنان مرتد شده وی را از شهر و دیه و منزل که
میرفت بیرون میکردند زن او رحیمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر منیشا بن یوسف در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه
و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هژده یا سیزده سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسلیهٔ دل مبارک حضرت رسالت پناه صلعم
و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالت او را ذکر کرده و فرموده که یاد کن قصه ایوب ع‌م را اِذْ نَادٰی رَبَّهٗ یاد کن ای محمد چون بخواند پروردگار خود را
اَنِّیْ مَسَّنِیَ الضُّرُّ آنکه بمن رسید رنج و سختی وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ ۞ و تو بخشنده ترین بخشندگانی ذاکران میگویند که حق تعالی درباره
ایوب ع‌م فرموده که انا وجدناه صابرا نعم العبد و نکته انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی‌صبری ست و جواب برین وجه
تقریر میکنند که از شماتت شیطان او را رنج عظیم رسید چه نزد او آمده بود که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب ع‌م با حق تعالی از ضرر
وی شکایت کرد نه از رنج خویش در عشرات حمیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در وی خیری بودی بدین بلا مبتلا گشتی
این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بزبان راند یا چنان ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز قیام نمی توانست نمود که برین سخن
تکلم نمود یا سپاه کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو محل تحمید و توحید بود و از فوات ایشان ترسید و این کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی
گیسوی خود را بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب ع‌م برین حال مطلع شده آواز انی مسنی الضر برکشید و در حقائق سلمی از امام جعفر صادق رض نقل
میکنند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت آن کرد و گفته اند از آن کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر روی زمین افتاده بر خاک گرم
بطپید ایوب ع‌م او را برداشته باز بجای او نهاد و چون این کار باختیار واقع شد چنان بگزید که طاقت نیاورد و این کلام بزبانش جاری شد
و گویند هر سحری بی واسطه ملکی یا بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب مکروب ع‌م رسیدی که ای بیمار ما چگونه و ایوب ع‌م بذوق و
شوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشید و آن بیماری خوش بود بیت گر بر سر بیمار خود آئی بعیادت ۞ صد سال بامید تو بیمار توان بود ۞
در سحر آن روز که مرهم راحت میرسید تحفهٔ این خطاب سرفراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان برانند که شکایت با او بود نه از او و بود در بحر الحقائق
آورده که بشریت ایوب ع‌م از ضرر جسمانی می نالید اما روحانیتش ناظر جمال ازلی بود و بکمال عنایت در بلا امید لا جرم زبان بشریتش مسنی الضر

گفت و لسان روحانیتش بندای وانت ارحم الراحمین مترنم شد در لطائف قشیری مذکورست که این سخن نه بر وجه اعتراض ست بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت ست چه منقول ست که جبرئیل ع م بوی آمد و گفت چرا خاموش نشسته گفت چه کنم مگر صبر جبرئیل ع م فرمود که بلا از خزائن حق بسیارست تو طاقت نداری و بیاری از حق تعالی عافیت خواه ایوب ع م این سخن گفت فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ پس اجابت کردیم دعای او را فَكَشَفْنَا پس ببردیم مَا بِهٖ مِنْ ضُرٍّ انچه وی را بود از رنج او یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سورهٔ صاد خواهد آمد وَّاٰتَيْنٰهُ و عطا کردیم او را اَهْلَهٗ فرزندان وی که بعینه ایشانرا زنده گردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَّعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر شبیه بیکدیگر ابن عباس رض فرموده که اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ با سفید فرستاد تا ملخ زرین بروی بارید و در اتحاف آورده که سه شبان روز در حوالی سرای او بارید رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا این کار را نسبت ایوب ع م کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بدو وَذِكْرٰى لِلْعٰبِدِيْنَ ۝ و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت نظم هر که او در راه حق صابر بود ٭ بر مراد خویشتن قادر بود ٭ صبر باید تا شود یک سو حرج ٭ زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج ٭ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِدْرِيْسَ و یاد کن اسمعیل و ادریس ع م را وَذَا الْكِفْلِ و خداوند نصیب را که الیاس ست یا یوشع یا ذکریا ع م و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود و گفته اند که کفل بمعنی ضعف ست یعنی عمل او دو برابر انبیای زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز هست در مختار آورده که الیسع از الیاس ع م متکفل شد که با مر دین قیام نماید و بعد از ذهاب وی بدین جهت ذوالکفل لقب یافت و امام محی السنه رح و صاحب تبیان آورده اند که یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که پایبند آن شود آن را چنان کند که شب نماز گزارد و فتور نورزد و روزه دار دافطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد تو با دشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا اتکفل لک بهذا پیغمبر ع م ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی او را ذوالکفل خواند كُلٌّ همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذوالکفل ع م اند مِّنَ الصّٰبِرِيْنَ ۝ۚ از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شداید زمان اسمعیل ع م بر اقامت مکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس ع م روزگاری دراز بر بلای قوم صبر کرده بدو ایمان نیاوردند و ذوالکفل شکیبائی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وَاَدْخَلْنٰهُمْ و در آوردیم ایشانرا فِيْ رَحْمَتِنَا در بخشایش ما که نبوت ست یا نعمت آخرت اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ ۝ از نیکوکاران و فرمان برندگانند وَذَا النُّوْنِ و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس ع م را اِذْ ذَّهَبَ چون برفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی برفتن او صادر نشده بود و گفته اند که ایشانرا وعدهٔ عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب دیرتر می آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند دانست از میان امت بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از روے فعل کسی صادر شد که گمان میبرد اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ عَلَيْهِ که تنگ نخواهیم ساخت برو راه رفتن را پس ما او را به بحر در آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فَنَادٰى پس ندا کرد فِي الظُّلُمٰتِ در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن ماهی و تاریکی شب بخواند اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ باآنکه گفت هیچ معبود نیست مگر تو سُبْحٰنَكَ ۖ پاکی ترا از آنکه در چیزی عاجز شوی اِنِّيْ كُنْتُ بدرستیکه هستم من و بودم مِنَ الظّٰلِمِيْنَ ۝ۚ از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم و در انوار از حضرت سید عالم صلعم نقل میکنند که هیچ مکروبی خدا را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مر او را فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ ۙ پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس ع م را وَنَجَّيْنٰهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ ؕ از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افگند بر ساحل دریا وَكَذٰلِكَ و همچنانکه او را از غم نجات دادیم نُـنْجِی الْمُؤْمِنِيْنَ ۝ میرهانیم و نجات میدهیم گرویدگان را

و قصه ماهی و دریا در سوره صافات بتفصیل می آید وَزَكَرِيَّا و یاد کن زکریا را آنگاه اِذْ نَادٰى [illegible] رَبَّهٗ چون بخواند پروردگار خود را و گفت
رَبِّ لَا تَذَرْنِيْ اى آفریدگار من مگذار مرا فَرْدًا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وَّاَنْتَ خَيْرُ الْوٰرِثِيْنَ ۚ و تو بهترین وارثانی پس
اگر مرا وارث ندهی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ ۡ وَوَهَبْنَا لَهٗ يَحْيٰى پس قبول کردیم ما مر دعای او را و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم
دین وَاَصْلَحْنَا لَهٗ و بصلاح آوردیم برای او زَوْجَهٗ زن او را ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند او را خوشخوی گردانیدیم
برای زکریا [illegible] یا بعد از آنکه سوء الخلق بود اِنَّهُمْ بدرستیکه این پیغمبران که مذکور شدند كَانُوْا يُسٰرِعُوْنَ بودند که میشتافتند فِي الْخَيْرٰتِ در نیکوییها
وَيَدْعُوْنَنَا و میخوانند ما را رَغَبًا از روی رغبت بثواب وَّرَهَبًا و از جهت ترس از عذاب وَكَانُوْا لَنَا و بودند ما را خٰشِعِيْنَ ۝
فروتنان و فرمان پذیران [illegible] نیازمندان محققان گویند که نیاز برای او باید [illegible] شا در کشف الاسرار آورده که [illegible] نیاز برو بدو تو
[illegible] و هر که [illegible] از بد و گند عزرش گردانند بیان نیاز و كَانُوْا لَنَا خٰشِعِيْنَ نشان نیاز من بشلی ورب العرش معبودی [illegible] گدای [illegible]
[illegible] مستمین [illegible] بر خلاف و علم بر [illegible] وَالَّتِيْۤ اَحْصَنَتْ و یاد کن آن زنی [illegible] فَرْجَهَا [illegible]
و حرام [illegible] بنت عمران است که خود را پاکیزه داشت و دست [illegible] فَنَفَخْنَا [illegible]
[illegible] تا رسید [illegible] فِيْهَا در [illegible] مِنْ رُّوْحِنَا از روحی که آن [illegible] است [illegible]
وَجَعَلْنٰهَا [illegible] گردانیدیم [illegible] وَابْنَهَاۤ و خبر پسر وی عیسی را اٰيَةً [illegible] لِّلْعٰلَمِيْنَ [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] برای ایشان [illegible] شود که [illegible] پسر بی پدر [illegible] رسول [illegible] الله [illegible]
[illegible] بدرستیکه [illegible] توحید [illegible] دین اسلام که واحد [illegible] است شما را استقامت بر آن اُمَّةً وَّاحِدَةً [illegible]
[illegible] در اصل توحید [illegible] متفق اند وَّاَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار شمااَم فَاعْبُدُوْنِ [illegible] وَتَقَطَّعُوْۤا اَمْرَهُمْ [illegible]
بَيْنَهُمْ کار دین [illegible] در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری [illegible] كُلٌّ اِلَيْنَا رٰجِعُوْنَ ۝ ع ۱۸
[illegible] سوی ما باز گردند [illegible] فَمَنْ يَّعْمَلْ مِنَ الصّٰلِحٰتِ [illegible] وَهُوَ
مُؤْمِنٌ [illegible] گرویده باشد بخدای و رسول فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهٖ [illegible]
وَاِنَّا لَهٗ و ما مر سعی او را كٰتِبُوْنَ ۝ نویسنده ایم یعنی اثبات کننده [illegible]
[illegible] کار [illegible] وَحَرٰمٌ عَلٰى قَرْيَةٍ [illegible]
[illegible] اَهْلَكْنٰهَاۤ اَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُوْنَ ۝ [illegible] بدنیا رجوع کنند [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] لا را اصل [illegible] زائد و گویند معنی آیت این است که ممتنع است [illegible] برای حساب [illegible]
[illegible] قول اول اشهر است [illegible] حَتّٰۤى اِذَا فُتِحَتْ و تا آنکه گشاده شود [illegible] يَاْجُوْجُ وَ
مَاْجُوْجُ سد یاجوج و ماجوج تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج و ماجوج علامت آنست وَهُمْ و یاجوج و ماجوج مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ [illegible] بلندی
يَّنْسِلُوْنَ ۝ میشتابند [illegible] عالم را فرو گیرند و آبهای تمام دریاها را بیاشامند [illegible] بخورند [illegible]
[illegible] قیامت آورده [illegible] بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او [illegible] عیسی ع خروج یاجوج و ماجوج [illegible] گشاده شود [illegible]
[illegible] طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و گویند [illegible] کشتیم [illegible] آسمان

تا تیرها بطرف آسمان افگنند و چون آلوده فرود آید و کار بر عیسی ع م و اصحاب او دشوار شود دعا کنند و حق تعالی بیک دفع همه را هلاک کند
وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسید وعدهٔ راست که وقوع قیامت ست فَإِذَا هِيَ پس آنجا قصه آن ست که باشد در آن شَاخِصَةٌ
خیره و باز مانده از هول رستخیز أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا دیدهای آنانکه نگرویدند و ایشان میگویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما قَدْ كُنَّا بدرستیکه بودیم در دنیا
فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هَٰذَا ازین روز و ازین حال بَلْ كُنَّا بلکه بودیم ظَالِمِينَ ○ ستمگاران بر نفس خود که سخن پیغمبران نشنیدیم و در مکابره
و عناد افزودیم إِنَّكُمْ بدرستیکه شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از بتان و دیوان حَصَبُ جَهَنَّمَ
آتش انگیز دوزخید أَنْتُمْ لَهَا شما با بتان بر دوزخ وَارِدُونَ ○ گذرندگان و در آیندگانید در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت
تعذیب بت پرستان ست چه بدانها آتش افروخته تر گردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تشفیه ایشان ست چه آنها را پرستیدند که حالا با ایشان
در آتش اند لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ اگر بودندی آن بتان آلِهَةً خدایان چنانچه گمان میبرند مَا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب باشد
نه معذب وَكُلٌّ و همه بتان و بت پرستان فِيهَا در دوزخ خَالِدُونَ ○ جاوید مانندگانند که ایشان را از آن هیچ روی خلاصی نیست لَهُمْ
مر ایشان راست فِيهَا در دوزخ زَفِيرٌ ناله زار وَهُمْ فِيهَا و ایشان در آن آتش لَا يَسْمَعُونَ ○ نمیشنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند
که چون آیت انکم و ما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشان را چون پریشان دید گفت
غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد صلعم مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک و رب الکعبة تو میگوئی که هر که مادون الله پرستد همه در دوزخ
خواهند بود و حال آنست که عزیر و عیسی و ملائکه ع م معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه این معبودان حصب جهنم باشند گو بتان ما نیز باشند آیت آمد
که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ بدرستی که آنانکه پیشی گرفته اند برای ایشان مِنَّا الْحُسْنَىٰ از ما سابقهٔ نیکو که سعادت ست و توفیق طاعت یا
بشارت بجنت و آن عزیر و عیسی و ملائکه اند ع م أُولَٰئِكَ آن گروه که بسابقهٔ عنایت مخصوص اند عَنْهَا مُبْعَدُونَ ○ از دوزخ دور شدگان اند
صاحب بحر فرموده است که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت ست در نهایت **بیت** هر تخم که در ازل بکشتند نهان ٭ در مزرعهٔ ابد
بروید بعیان ٭ لَا يَسْمَعُونَ نمیشنوند آن دور شدگان از دوزخ حَسِيسَهَا آواز او را جهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل
السافلین وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ و ایشان در آنچه آرزو برند أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان خَالِدُونَ ○ جاوید باشند یعنی مشتهیات خود را
دائم میابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ اندوهگین نسازد ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید یا قول ملائکه
گویند و امتازوا الیوم و ایشان ملول نخواهند شد چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند بود و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت گوسفند
املح بر بلندی بدارند و بکشند و این ندا برآید که یا اهل النار لکم خلود و لا موت و یا اهل الجنة لکم خلود و لا موت دوزخیان فزع کنند و بهشتیان با فرح گذرانند وَ
تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و پیش آیند ایشان را فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي این آن روزیست که در دنیا كُنْتُمْ
تُوعَدُونَ ○ بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی این ست روز ثواب و کرامت شما عابدان را گویند این روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد
که این روز تماشای شماست **نظم** نیکو دار از نعیم اندر نعیم ٭ عشق باز از لقا اندر لقا ٭ حصهٔ آنها وصال حور عین ٭ بهرهٔ اینها جمال کبریا يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ
یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمان را كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ برای کتابت و حفص بجمع میخواند یعنی همچون طی کردن سجل را
بر نوشتها و سجل نام کاتب حضرت رسالت پناه صلعم بوده و گویند ملکی ست که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند او در هم پیچد
كَمَا بَدَأْنَا همچنانکه آغاز کرده ایم أَوَّلَ خَلْقٍ نخست بار آفریدن را از ماده و مددی نُعِيدُهُ باز گردانیم آنرا که آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد

بر ایجاد از عدم و بهره وتر زد قدرت ما آسانست وَعْدًا وعده دادیم با عاده وعده دادنی عَلَيْنَا بر ماست وفا کردن بدان اِنَّا كُنَّا فٰعِلِيْنَ ○
بدرستیکه ما کنندگانیم بی شبهه یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستیکه نوشتیم ما
فِي الزَّبُوْرِ در کتاب داود ع مِنْۢ بَعْدِ الذِّكْرِ از پس توریت یعنی بعد از آنکه در توریت نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم اَنَّ الْاَرْضَ
آنکه زمین بهشت يَرِثُهَا میراث گیرند آنرا عِبَادِيَ الصّٰلِحُوْنَ ○ بندگان ستوده من یعنی امت محمد صلعم وگفته اند عامه مومنان اِنَّ فِيْ هٰذَا
بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلٰغًا هر آئینه کفایت است لِّقَوْمٍ عٰبِدِيْنَ ○ مر گروه پرستندگان را مراد امت حضرت
رسالت پناه اند صلعم که خبر و موعظه قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ و نفرستادیم ترا ای محمد اِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی
لِّلْعٰلَمِيْنَ ○ مر عالمیان را حضرت رسول صلعم رحمت است مر مومنان را که بدو راه یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمة است مر کافران را که بسبب
وی از عذاب استیصال ایمن بودند ما كان الله ليعذبهم وانت فيهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد
اگر در مکه معظمه بودی واگر در مدینه طاهره واگر در مسجد مکرم واگر در حجره طاهره همچنین بر ذروه عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی نظم عاصیان پر گنه در دامن آخر زمان ❊ دست در
دامان تو دارند و جان در آستین ❊ نا امید از حضرت با نعمتت نتوان شدن ❊ چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین ❊ قُلْ بگو ای محمد
مر کافران را اِنَّمَا يُوْحٰٓى اِلَيَّ جز این نیست که وحی فرو فرستاده میشود بسوی من اَنَّمَآ اِلٰـهُكُمْ آنکه جز این نیست که خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ ۚ
خدای یگانه است و یکتا فَهَلْ اَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُّسْلِمُوْنَ ○ گردن نهادگان مقتضی وحی را فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از توحید
فَقُلْ اٰذَنْتُكُمْ پس بگو آگاه کردم شما را عَلٰى سَوَآءٍ ط بر سویت یعنی من و شما در علم بانچه اعلام کرده ام برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را
از آنچه بمن وحی کرده اند و بر شما روشن شد و مومن و کافر در علم بدین مساوی نشدند وَاِنْ اَدْرِيْٓ و نمیدانم من اَقَرِيْبٌ آیا نزدیکست
اَمْ بَعِيْدٌ یا دور است مَّا تُوْعَدُوْنَ ○ آنچه وعده داده شده اید بران از حشر یا غلبه مسلمانان اِنَّهٗ بدرستیکه خدای يَعْلَمُ الْجَهْرَ
میداند آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کافران در طعن اسلام وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُوْنَ ○ و میداند آنچه میپوشید از حسد بر پیغمبر و حقد
بر مسلمانان وَاِنْ اَدْرِيْ و نمیدانم لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد
لَّكُمْ مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر عذاب اندازد وَّمَتَاعٌ و شاید که برخورداری بود شما را اِلٰى حِيْنٍ ○ تا هنگامیکه اجل مقدر
برسد قٰلَ رَبِّ احْكُمْ بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخوانند یعنی گفت پیغمبر صلعم که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و
اهل مکه بِالْحَقِّ ط براستی وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ و پروردگار ما بسیار رحمت است بر آفریدگان خود الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده یعنی یاری
از و خواهند عَلٰى مَا تَصِفُوْنَ ○ بر آنچه شما صفت میکنید و میگوئید عذاب موعود اگر حق است چرا بما فرو نمی آید یا رایة الاسلام از آیت
کلام دم بدم نگو نسار خواهد شد یعنی شما سخنان نا سزا میگوئید و ما از خدای بر رد آن یاری میخواهیم و امیدواری معونت از حضرت او
داریم بیت مراد خویش ز درگاه پادشاهی خواه ❊ که هیچکس نشود نا امید ازان درگاه

سورة الحج مدنية وقيل مكية وهي ثمان وسبعون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با عامه مکلفانست که میگوید اتَّقُوْا رَبَّكُمْ ج بترسید از عذاب پروردگار خود اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ

بدرستیکه جنبانیدن قیامت مر زمین را شَیْءٌ عَظِیْمٌ ○ چیزی بزرگ ست و پر هول اسناد تحریک بساعت مجازست و این زلزله علامت
قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخهٔ اولی زمین متزلزل شود و ندا از آسمان برسد که
یا ایها الناس اتی امر الله فزع عظیم در خلائق پدید آید بهیبت در طبقات زمین افگند بمه ؛ زلزلة الساعة شیء عظیم ؛ یَوْمَ تَرَوْنَهَا
روزی که ببینید آن زلزله را تَذْهَلُ غافل شود و فراموش کند از هیبت آن روز کُلُّ مُرْضِعَةٍ هر شیر دهنده عَمَّا أَرْضَعَتْ
از آن فرزند که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وَتَضَعُ و بنهد كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفگند هر زنی بار
حَمْلَهَا فرزند خود را وَتَرَى النَّاسَ و ببینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز سُكَٰرَىٰ مستان یعنی مستانه که عقل و تمیز از و زائل
شده وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ و نباشند ایشان مستان بحقیقت و زیراکه زوال عقل از خوف و حیرت سکر باشد و گویند برای تعیین
سکر ... [illegible] بتحقیق ست ... [illegible] ... لکن عذاب ... [illegible] ... آن ...
نمایند وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَن يُجَٰدِلُ کسی هست که جدال کند فِي اللَّهِ در ذات خدا ... [illegible] ... اساطیر الاولین با بحث کند در قدرت حق تعالی چون ابی بن خلف که انکار میامد حشر را ... [illegible] ... [illegible]
کند در مجادله یا در عامهٔ احوال خود كُلَّ شَيْطَٰنٍ مَّرِيدٍ ○ هر شیطان سرکش را که دور از نیکیست ... [illegible] ...
أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ که هر کس که او را دوست دارد و تابع شود فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ ... [illegible] ... وَيَهْدِيهِ ...
و برا اِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ○ سوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست ... [illegible] ... ضمیر
علیه را راجع بمجادل است یعنی ... [illegible] ... يَٰٓأَيُّهَا النَّاسُ ... [illegible] ... خطاب با کافران
منکران حشر است إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ ... [illegible] ...
اول حال خود را ... [illegible] ... فَإِنَّا خَلَقْنَٰكُم ... [illegible] ... مِّن تُرَابٍ ... ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ پس از آب منی ثُمَّ مِنْ
عَلَقَةٍ پس شما را از مقدار خون بسته ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ پس از قطعهٔ گوشت ... [illegible] ... مُّخَلَّقَةٍ ... تام خلقت ... وَغَيْرِ
مُخَلَّقَةٍ و ناتمام که در بعضی از اجزای وی نقصانی باشد ... [illegible] ... در سفط ست که ... بعضی از ...
تمام صورت یافته ... [illegible] ... لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ ... [illegible] ...
... [illegible] ... وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ ... [illegible] ... مَا نَشَاءُ
آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی ساقط نشود ... إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ... [illegible] ... ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا پس بیرون آریم
شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف ... [illegible] ... ثُمَّ لِتَبْلُغُوٓا۟ أَشُدَّكُمْ پس ترتیب کنیم شما را تا برسید ... کمال قوت
و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی است وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ و از شما کسی هست که ... [illegible] ... بلوغ ... وَمِنكُم مَّن
و بعضی از شما بود که رد کرده شود إِلَىٰٓ أَرْذَلِ الْعُمُرِ ... [illegible] ... لِكَيْلَا يَعْلَمَ ... مِنۢ بَعْدِ عِلْمٍ ... شَيْـًٔا
چیزی را یعنی بحالت کودکی ... [illegible] ... فراموش کند ... [illegible] ... قدرت ... [illegible] ... چنانچه
... [illegible] ... دیگر بار بحیات ... وَتَرَى الْأَرْضَ ... هَامِدَةً خشک ... [illegible] ...
فَإِذَآ أَنزَلْنَا پس چون فرو فرستیم ... عَلَيْهَا الْمَآءَ ... [illegible] ...

وبیفزاید و برد مد وَاَنْبَتَتْ و برویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نباتات بَهِيْجٍ ۝ تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را
بآبی زنده میسازد و تواناست بر آنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز برد نظم آنکه بی دانهٔ نهال افراخت ٭ دانه را هم شجر تواند ساخت ٭
کرده نابود را بقدرت بود ٭ چه عجب گر دهد بیوده وجود ٭ ذٰلِكَ آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیای
زمین بعد از موت بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آن ست که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ او ثابت ست در ذات خود و مستحق صفات کمال ست وَاَنَّهٗ
و بجهت آنست که او يُحْيِ الْمَوْتٰى زنده میگرداند مردگان را و اگرنه نطفهٔ مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نساختی وَاَنَّهٗ عَلٰى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۝ برای آنست که او بر همه چیزها قادر و تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه ست و نسبت او با همه مقدورات متساوی پس چون
مشاهدهٔ قدرت بر احیای بعضی اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیای همه اموات وَّاَنَّ السَّاعَةَ اٰتِيَةٌ و ایراد این دلائل برای
آنست تا بدانند که قیامت آینده است لَّا رَيْبَ هیچ شکی نیست فِيْهَا در آمدن او وَاَنَّ اللّٰهَ و بدانند آن نیز که خدای تعالی يَبْعَثُ برانگیزد
مَنْ فِي الْقُبُوْرِ ۝ کسانرا که در گورها اند بمقتضای وعدهٔ خود تا ایشانرا حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُّجَادِلُ
کس هست که از روی ستیزه جدال کند فِي اللّٰهِ در کلام خدای تعالی یا قدرت او و تکرار برای تاکید ست یعنی قبل ازین همین الفاظ گذشته یا مراد از
مجادل اول رؤسای کفاراند چون نضر بن الحارث و اضراب ایشان و از ثانی تابعان و مقلدان که هر یک از ایشان نیز طرح جدال می افگند بِغَيْرِ عِلْمٍ
بی دانشی که باو داده باشند وَّلَا هُدًى و بی دلیلی که راه نماید بمقصد وَّلَا كِتٰبٍ مُّنِيْرٍ ۝ و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد
یعنی مجادله میکنند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال ست بمحض تقلید و تقلد محض ثَانِيَ عِطْفِهٖ در حالتیکه پیچیده دامن خود ست و این
کنایت باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر چیزی در می چیند پس این مقلد متحیر جدال میکند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ تا گمراه گرداند مردم را از راه خدا
یعنی از فرمان برداری او لَهٗ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیا خِزْيٌ رسوائی بقتل چنانچه در بدر بود وَّنُذِيْقُهٗ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز
رستخیز عَذَابَ الْحَرِيْقِ ۝ عذاب آتش سوزنده و گوییم ذٰلِكَ این خزی و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدٰكَ بسبب آن چیزی ست که از پیش فرستاد
دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت وَاَنَّ اللّٰهَ و بسبب آنست که خدای تعالی لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِّلْعَبِيْدِ ۝ ع ۱۰
مر بندگان خود را ایراد صیغهٔ مبالغه جهت کثرت عبید ست آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده شرف اسلام دریافتند پس هر کرا از ایشان مرضی عارض
نشد و زنش پسری بزاد و اسپ او کرهٔ خوب آورد و مواشی او نتاج نیکو داد گفت اسلام نیکو دینی ست و مرا بسبب قبول او نیکیها پیش آمد و الا
باسلام آرمیده شد و اگر قضیه بر عکس آمد از دین برگشته گفت اسلام بر من میمون نیست آیت نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ
يَّعْبُدُ اللّٰهَ کس هست که پرستد خدای را عَلٰى حَرْفٍ بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کنارهٔ ایستاده و در کار خود غیر متمکن و ما ورد می فرمود
که در نعمت دون محنت فَاِنْ اَصَابَهٗ پس اگر برسد او را خَيْرُ ٴ نیکوئی چون صحت و غنا اِطْمَاَنَّ بِهٖ آرام گیرد بدین و ثابت شود بران بسبب آن خیر
وَاِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةُ ٴ و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انْقَلَبَ برگردد عَلٰى وَجْهِهٖ بر روی خود یعنی از جهتی که آمده باز بدان عود کند مراد
آنست که مرتد گردد و دست از دین اسلام باز دارد و قولی آنست که یکی از یهود ایمان آورد و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت پناه گفت که من دین اسلام
را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت فرمود که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیت فرود آمد که هر که ازین دین برگشت خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در دنیا
که بمراد نرسید وَالْاٰخِرَةَ ٴ و زیان وارد در آخرت که عملهای او نابود شد ذٰلِكَ زیان هر دو سرای هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ ۝ آنست که زیان هویدا چه بر همه
عقلا ظاهر ست که زیانی ازان عظیم تر نیست نظم نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین ٭ نه لامعهٔ صدق نه انوار یقین ٭ در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین ٭ البته زیانی نبود بدتر ازین ٭

يَدْعُوا میخواند و میپرستد مرتد یا مشرک مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی مَا لَا يَضُرُّهٗ آنچیزی را که ضرر بدو نرساند اگر نپرستد ورا وَمَا لَا يَنْفَعُهٗ
و سود ندهد ویرا اگر پرستش کند ذٰلِكَ آن پرستش هُوَ الضَّلٰلُ الْبَعِيْدُ ۝ آنست گمراهی دور از مقصد يَدْعُوا میپرستد لَمَنْ ضَرُّهٗٓ آنرا که ضرر
پرستیدن او که قتل دنیا و عذاب آخرت ست اَقْرَبُ نزدیک ترست مِنْ نَّفْعِهٖ از سود او که توقع شفاعت ست و توسل بحضرت عزت
لَبِئْسَ الْمَوْلٰى هر آینه بد یاری ست بت وَلَبِئْسَ الْعَشِيْرُ ۝ و بد مصاحبی ست و آمیزگاری اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی يُدْخِلُ الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا در می آرد آنانرا که تصدیق خدای و رسول خدای کردند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کارهای شایسته بجا آوردند جَنّٰتٍ تَجْرِيْ در بوستانها که
میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار آن جویها و نهایت نزهت باغ و بوستان آب روان ست اِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ بدرستیکه خدای تعالی
میکند مَا يُرِيْدُ ۝ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید که مهم محمد صلعم
پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود ست منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق تعالی آیت فرستاد که مَنْ كَانَ يَظُنُّ هر که باشد که گمان برد اَنْ
لَّنْ يَّنْصُرَهُ اللّٰهُ آنکه نصرت ندهد هرگز خدای تعالی پیغمبر خود را فِي الدُّنْيَا در دنیا باعلای کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت
بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که فرو گذارد رسنی اِلَى السَّمَآءِ بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در
خود بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افکند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در آن
زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر صلعم جهد تمام نماید فَلْيَنْظُرْ پس بنگرد و بنظر تامل که با وجود این کلفتها هَلْ يُذْهِبَنَّ
آیا میبرد كَيْدُهٗ فعل حیله آمیز او مَا يَغِيْظُ ۝ آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر صلعم و مظنه آن که شاید او منصور نشود وَكَذٰلِكَ و همچنانکه بیان
کردیم این کار را و روشن گردانیدیم اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم قرآن را اٰيٰتٍۢ بَيِّنٰتٍ آیتهای روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد وَّاَنَّ اللّٰهَ و برای
آنکه خدای تعالی يَهْدِيْ راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَنْ يُّرِيْدُ ۝ هر کرا خواهد اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بتحقیق آنانکه گرویدند وَالَّذِيْنَ هَادُوْا و
آنانکه یهودی شدند وَالصّٰبِئِيْنَ و ستاره پرستان وَالنَّصٰرٰى و ترسایان وَالْمَجُوْسَ و گبران وَالَّذِيْنَ اَشْرَكُوْٓا ۖ و آنانکه شرک آوردند یعنی عبده
اصنام اِنَّ اللّٰهَ يَفْصِلُ بدرستیکه خدای تعالی جدا کند بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ۭ روز رستخیز بحکم محکم و قضای مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد
اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدای تعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيْدٌ ۝ بر همه چیزها گواه ست و از حال همه آگاه اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی یعنی نمیدانی اَنَّ اللّٰهَ آنرا که
خدای تعالی يَسْجُدُ لَهٗ سجده میکنند مر او را مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست ملائکه سجده طوع و باقی سجده تسخیر وَمَنْ فِي الْاَرْضِ و هر که
در زمینهاست از مومنان سجده طاعت و دیگران سجود خضوع و ذلت وَالشَّمْسُ و آفتاب بطلوع و غروب وَالْقَمَرُ و ماه بشروق و افول وَالنُّجُوْمُ
و ستارگان برفتن و آمدن وَالْجِبَالُ و کوهها بجریان ینابیع و پرورش معادن وَالشَّجَرُ و درختها بسایه وَالدَّوَآبُّ و چهارپایان بعجایب ترکیب وَكَثِيْرٌ
مِّنَ النَّاسِ ۭ و بسیاری از مردمان سجده کننده او را سجده طاعت وَكَثِيْرٌ و بسیاری از ایشان که اباکرده اند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ۭ حکم شده
است بر ایشان بعذاب در احقاف آورده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی استهزاء پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آن را
سجده نمی شمرند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم ست و همه ذرات عالم مر خدای را خاضع و خاشع اند به لسان
حال که افصح ست از دلالت مقال بیت در نگر تا ببینی از عین شهود همه ذرات جهان را در سجود و این سجده ششم ست باتفاق علما از سجدات قرآنی و
در فتوحات این سجده را سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشیا غیر از میان تبعیض کرد پس بنده باید که مراد درست نماید بسجده تا از کثیر باشد
که اهل سجده و اقرار ابند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقاب اند وَمَنْ يُّهِنِ اللّٰهُ و هر کرا خوار گرداند خدای تعالی بشقاوت یا اضلال یا ...

یا دخول در دوزخ فَمَا لَهٗ پس نیست مر او را مِنْ مُّكْرِمٍ هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده با سعادت یا بهدایت یا توفیق یا وصول
بهشت اِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ مَا یَشَآءُ ۝ بدرستیکه میکند خدای تعالی آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب با زمرهٔ اصحاب رض در مقام مخاصمت
آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت سزاوارتریم از شما مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و کتاب
خود و کتاب شما ایمان داریم با آنکه پیغمبر و کتاب ما را میشناسید از روی حسد بدان نمیگروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه
آیت فرستاد که هٰذٰنِ خَصْمٰنِ این دو گروه دشمنان اخْتَصَمُوْا جنگ کردند و جدال نمودند فِیْ رَبِّهِمْ در دین پروردگار خود از ابوذر غفاری
منقول ست که سوگند میخورم بخدای که این آیت در شان شش کس ست که در روز بدر بیعت کردند بمبادرت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید بن عتبه
و از طرف مومنان حمزه و علی و عبیده رض و در تبیان از مرتضی علی رض نقل کرده که نزلت الآیة فی مبادرتنا الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه
مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس و مشرکان یک گروه خصمند و مومنان علیحده گروهی خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدا
جنگ میکنند فَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا پس آنانکه نگرویدند یعنی کافران قُطِّعَتْ لَهُمْ ببرند برای ایشان بمقدار جثهٔ ایشان ثِیَابٌ مِّنْ نَّارٍ جامها از آتش که
جسد ایشان را فرا گیرد چون احاطه جامه بتن یُصَبُّ ریخته میشود مِنْ فَوْقِ رُءُوْسِهِمُ از زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الْحَمِیْمُ ۝
آب گرم که از غایت حرارت یُصْهَرُ بِهٖ گداخته شود بآن مَا فِیْ بُطُوْنِهِمْ آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعا و احشا وَ الْجُلُوْدُ ۝
و بگدازد پوستهای ایشان یعنی از آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد وَ لَهُمْ و مر عذاب ایشان را مَّقَامِعُ گرزها باشد در دست زبانیه مِنْ حَدِیْدٍ
از آهن كُلَّمَآ اَرَادُوْٓا هرگاه که کفار خواهند اَنْ یَّخْرُجُوْا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت غمی که ایشان را دریافته باشد اُعِیْدُوْا
باز گردانیده شوند بدان گرزها فِیْهَا در دوزخ یعنی چون بکنارهٔ دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان میزنند و باز میگردانند
بدرکات و میگویند وَ ذُوْقُوْا و بچشید عَذَابَ الْحَرِیْقِ ۝ عذاب آتش سوزنده اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدای تعالی یُدْخِلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ع ۱۲
در آرد آنانرا که گرویدند بخدای و رسول وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای شایسته جَنّٰتٍ تَجْرِیْ در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ
از زیر مساکن و قصور آن جویها یُحَلَّوْنَ آراسته گردانند و پیرایه بندند ایشان را فِیْهَا در بهشت مِنْ اَسَاوِرَ دستوانها مِنْ ذَهَبٍ از زر
وَّ لُؤْلُؤًا و بیارایند بمروارید وَ لِبَاسُهُمْ فِیْهَا و جامهای که پوشند ایشان در بهشت حَرِیْرٌ ۝ ابریشم خالص ست و در حدیث
آمده که هرکه حریر پوشد در دنیا نپوشد آن را در آخرت مراد مردان امت اند که لبس حریر بر ایشان حرام ست وَ هُدُوْٓا و راه
نموده شدند مومنان اِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ بسوی پاکیزه از قول یعنی ... پاک ... ایشان را در آخرت و آنچنان
باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون به بهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب
عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند و گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه در بهشت آن بود که لغو و فحش و باطل
نگویند و نشنوند که لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمهٔ شهادت ست
یا قرآن یا استغفار سلمی رح آورده که قول طیب ذکر الله ست یا نصیحت مسلمانان و لقد اندار شاه ... امر معروف و
نهی منکر در لطائف قشیری مذکور ست که قول طیب ... که ... ادخال ... ازار ... بالسر ...
که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد و از عجب ... نزدیک ... تستری ... نظر ...
از نیاز ندیدم دیچ حجاب صعب ... بهوی نیافتم نظم این آب و دست این راه نیاز چو ترک ...

رو ترک دعوی و دعوت بگوی ❊ راه حق از کبر و از نخوت مجوی ❊ وَهُدُوْٓا و راه یافته شدند اهل ایمان اِلٰی صِرَاطِ الْحَمِيْدِ ۝ براه خداوند ستوده که آن دین اسلام است اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بتحقیق آنانکه نگرویدند بخدا و رسول وَيَصُدُّوْنَ و باز میدارند عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای تعالی یعنی مردم را از طاعت منع میکنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر صلعم و اصحاب او را از طواف خانه و مسجد باز داشته الَّذِيْ جَعَلْنٰهُ آن مسجدی که ساختیم او را لِلنَّاسِ برای همه مردمان مخصوص نیست ببعضی دون بعضی سَوَآءَ ۨ یکسانست نِ الْعَاكِفُ فِيْهِ مقیم در و وَالْبَادِ ط و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در امین بودن در و برین قول مراد از مسجد نفس او باشد و این مذهب امام شافعی ست رح و بقول امام اعظم و امام احمد حنبل رح مراد از مسجد همه حرم ست و در سکنی مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و معتمر و مقیم در موسم هر منزل که خواهند نزول نمایند اما سکان بیوت را اخراج نکنند و از عمر فاروق رض منقول ست که در موسم منادی فرمود که درهای سرای مکه در نبندند تا آیندگان هر جا خواهند فرود آیند وَمَنْ يُّرِدْ فِيْهِ و هر که خواهد در حرم بِاِلْحَادٍ میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند گردیدن از راه راست بِظُلْمٍ بستمگاری نُّذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ ۝ از عذابی دردناک و الحاد در حرم بقول استحلال حرام ست و گفته اند البته انچه منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم در تیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علمای برانند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذاب ست و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آرد سیئه بر و نویسند و اگرنه الا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه بفعل آرد آنرا خطیه بر وی می نویسند ابن مسعود رض فرمود که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی رح فرموده که چون مکه محترم مخصوص ست بتضاعف حسنات چه نمازی در و با چندین نماز در غیر او برابر ست پس جزای مساوی نیز کلی تر ست در و از سایر مواضع خبر ان الذین کفروا که در اول آیت گفت محذوف ست تقدیرش آنکه آنکسان که هلاک شدند یا زیانکار گشتند وَاِذْ بَوَّاْنَا و یاد کن چون معین و مبین گردانیدیم لِاِبْرٰهِيْمَ برای ابراهیم خلیل الله ع مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانه کعبه را در وقت ساختن بآنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بآن بقدر زمین که خانه بود یا بادی انگیختیم تا بدان اندازه زمین را برگرفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی اَنْ لَّا تُشْرِكْ آنکه شرک میاور و انباز مگیر بِيْ شَيْـًٔا بمن چیزی را که من از شریک مقدس و منزهیم وَّطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای ناشایسته لِلطَّآئِفِيْنَ برای طواف کنندگان گرد اگرد وی از آفاقیان وَالْقَآئِمِيْنَ و برای ایستادگان یعنی مقیمان بلده و گفته اند برای بپا ایستادگان در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ ۝ و رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از اقذار و انجاس پاک ساز تا و یرا طواف کنند و در و نماز گزارند این قول بلسان اهل علم است اما بزبان ارباب اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیز پاک کن و غیر را بد و راه مده که او پیمانه شراب محبت ماست القلوب اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها وحی آمد بداود ع که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داود ع گفت و اتی بیت یسعک یعنی کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بنده مومن ست داود ع گفت او را چگونه پاک گردانم گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد ❊ بیت ❊ خوش آن آتش که اندر دل فروزد ❊ بجز حق هر چه پیش آید بسوزد ❊ چون ابراهیم ع خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم ع فرمود که آواز من بکجا رسد فرمان رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل ع بر مقام یا بر کوه ابوقبیس بر آمد و ندا کرد که ای مومنان خدای تعالی حج خانه خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات و ذریات رسانید و همه را صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم الله بود که حج گذارد

بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمودند وقصه تا ذبح ابراهیم مشهورست که حق تعالی فرموده وَأَذِّنْ وندا کن ای ابراهیم فِي النَّاسِ
درمیان مردمان وبخوان ایشان را بِالْحَجِّ بحج خانه خدای ودر عین المعانی گفته که این امر متوجه حضرت پیغمبر صلعم ست میفرماید که خبر ده مردمان را از
وجوب حج يَأْتُوكَ تا بیایند بتو مردمان رِجَالًا پیادگان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ وسواران بر هر شتری لاغر شده از رنج گشته که بجد تمام يَأْتِينَ
می آیند آن شتران مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ○ از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا تا حاضر شوند مَنَافِعَ
لَهُمْ نزدیک منفعتها که مر ایشان راست یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنند نام خدا را یعنی لبیک گویند
فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده که ایام عشر ست از ذی الحجه و قول اقوی آن ست که نام خدا برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ مَا
رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه روزی داده است ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی ست که بنام
خدای کشند کفار بنام بتان قربانی میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق تعالی فرمود مومنان را که بنام خدای قربان کنید فَكُلُوا مِنْهَا
پس بخورید گوشت آن و این امر اباحت ست در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربان در کفارتی باشد یا جبر نقصانی صاحب قربان را
خوردن آن جایز نبود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده و محتاج تنگ دست را ثُمَّ لْيَقْضُوا
پس باگذارند عطف ست بر یذکروا یعنی بجای آرند [illegible] تَفَثَهُمْ حاجتهای خود را یا بجای
آرند مناسک حج را یا زائل گردانند وسخ ولوث را از خود [illegible] ناخن و نتف ابط و مانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ
و تا وفا کنند بنذرهای خود از نیکوئی وَلْيَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن ست یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ○
بخانه آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم که معبد اول ست مراد خانه کعبه است ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین
خدای ست وَمَنْ يُعَظِّمْ و هر که بزرگ دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدای تعالی را که متعلق بحرمت است فَهُوَ پس آن بزرگ داشتن خَيْرٌ لَهُ
بهترست مر او را عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهت پاداش وَأُحِلَّتْ لَكُمْ و حلال کرده شد مر شما را الْأَنْعَامُ چهارپایان
إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ مگر آنکه خوانده شده ست بر شما تحریم آنکه مردار ست و گوشت خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس بیک سو روید
از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان که همین رجس اند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ○ واجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکا ست یا گواهی
دروغ یا قولی که بزبان آید و دل با او موافق نبود حُنَفَاءَ لِلَّهِ در حالتی که مخلص باشید مر خدای را مائل بدین او که اسلام ست غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ شرک
آرندگان بوی وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای تعالی فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس همچنان ست که گویا در افتاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بروی زمین
و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در میربایند او را مرغان مردار خوار از روی زمین اجزای او را متفرق و متمزق می سازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ
یا برزیر افگند او را باد از موضع مرتفع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ○ در جای دور از فریادرس این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج
ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند یا باد وسوسه شیطانی او را در وادی ضلالت افگند و نابود سازد و ملخص کلام
هلاکت مشرکان ست ذَٰلِكَ آنست کار که فرمودند اجتناب از اوثان و پرهیز از دروغ وَمَنْ يُعَظِّمْ و هر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهای
خدای تعالی که مناسک حج ست یا هدایا و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد و بی عیب و گران بها فَإِنَّهَا پس بدرستیکه بزرگ داشت آن مِنْ تَقْوَى
الْقُلُوبِ ○ ع از تقوای دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوای قلوب و تقوای دلها ترسکاری بود از موجبات غضب حضرت الهی لَكُمْ فِيهَا
مر شما را در انعام مَنَافِعُ سودهاست از شیر و پشم و موی و سواری و بار کردن بر وی إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتیکه نام برده که زمان نحر ست ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای ذبح و نحر آن

ع ٤ منتهی شود اِلَی الۡبَیۡتِ الۡعَتِیۡقِ ﴿۳۳﴾ بخانهٔ آزاد از غرقه شدن بوقت طوفان یا خانهٔ بزرگوار وَلِکُلِّ اُمَّةٍ و مر هر گروهی را از اهل ادیان که
پیش از شما بوده‌اند جَعَلۡنَا مَنۡسَکًا دادیم قربانی یعنی فرمودیم بقربان لِّیَذۡکُرُوا اسۡمَ اللّٰهِ تا یاد کنند نام خدای را عَلٰی مَا رَزَقَهُمۡ
بر ذبح آنچه داده‌ام ایشان را مِّنۡۢ بَهِیۡمَةِ الۡاَنۡعَامِ از بهیمهٔ چهارپایان یعنی هر آنچه مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما فَاِلٰـهُکُمۡ پس خدای
شما و خدای ایشان اِلٰهٌ وَّاحِدٌ یک خدای است فَلَهٗۤ اَسۡلِمُوۡا پس مر او را گردن نهید و قربان را بشرک آمیخته مسازید وَبَشِّرِ الۡمُخۡبِتِیۡنَ ﴿۳۴﴾
و بشارت ده ای محمد صلعم فروتنان را بزرگی آن سرا یا ترسکاران را برحمت بی منتها و سلمی رح فرموده که مژده ده مشتاقان را بسعادت لقا که
هیچ مژده ازین فرح افزای‌تر نیست پس در صفت مخبتین میگوید الَّذِیۡنَ اِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ آنانکه چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان
وَجِلَتۡ قُلُوۡبُهُمۡ بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی خواهند که خود را پروانه وار شعلهٔ
شمع جمال بسوزند و دیده همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بر دوز ند بیت دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد ز آتش عشق تو
جان و دل ما سوخته باد پس بانجاح مطلوب مژده ده ایشان را وَالصّٰبِرِیۡنَ و دیگر صبر کنندگان را عَلٰی مَاۤ اَصَابَهُمۡ بر آنچه با ایشان
رسیده و میرسد از تکالیف و محن وَالۡمُقِیۡمِی الصَّلٰوةِ ۙ و بپای دارندگان نماز را یعنی ادا کنندگان در اوقات آن وَمِمَّا رَزَقۡنٰهُمۡ
از آنچه عطا داده‌ایم ایشان را یُنۡفِقُوۡنَ ﴿۳۵﴾ نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف پسندیده وَالۡبُدۡنَ و شتران و گاوان که
برای هدی رانده آید جَعَلۡنٰهَا لَکُمۡ ساختیم آنها یعنی کشتن آنها مر شما را مِّنۡ شَعَآئِرِ اللّٰهِ از نشانهای دین خدای تعالی لَکُمۡ مر شما را فِیۡهَا
خَیۡرٌ ٭ در آنها نیکوییست از منافع دینیه و دنیویه فَاذۡکُرُوا اسۡمَ اللّٰهِ پس یاد کنید نام خدای تعالی را عَلَیۡهَا بر کشتن آن
صَوَآفَّ ۚ در حالتیکه بر پای ایستاده باشند و شتر را ایستاده نحر کردن سنت است و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر اللهم منک و
الیک فَاِذَا وَجَبَتۡ پس چون بیفتد بر زمین جُنُوۡبُهَا پهلوهای آن بوجهان و روح از ایشان بیرون رود فَکُلُوۡا مِنۡهَا پس بخورید از گوشت
ایشان و این خوردن سنت است وَاَطۡعِمُوا الۡقَانِعَ و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را وَالۡمُعۡتَرَّ ؕ و سوال کننده و خواهنده را در زاد
آورده که قانع فقیر مکیست و معتر درویش آفاقی کَذٰلِکَ همچنانکه بیان کرده‌ایم کیفیت نحر ایشان را سَخَّرۡنٰهَا رام گردانیدیم مر ایشان را با وجود قوت
و عظم جثه لَکُمۡ برای شما تا میگیرید و میبندید و میکشید لَعَلَّکُمۡ تَشۡکُرُوۡنَ ﴿۳۶﴾ شاید که شما سپاس داری کنید مر خدای را بنعمتهای او آورده‌اند که اهل
جاهلیت خون قربانهای خود را بر دیوار کعبهٔ معظمه میمالیدند و آن را سبب تقرب میپنداشتند و در زمان اسلام مومنان نیز همان قاعدهٔ سابقه
داعیهٔ آلودگی دیوار محترم کعبهٔ معظمه داشتند حق سبحانه ازان نهی کرده فرمود لَنۡ یَّنَالَ اللّٰهَ نمی رسد بخدای تعالی لُحُوۡمُهَا گوشتهای قربانی که صدقه
میدهید وَلَا دِمَآؤُهَا و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزند وَلٰـکِنۡ یَّنَالُهُ و لیکن میرسد بمحل قبول وی التَّقۡوٰی مِنۡکُمۡ آنچه مصاحب ست
با او پرهیزگاری از شما که آن تعظیم امر خداوند است و تقرب بدو و بقربان پسندیده کَذٰلِکَ همچنانکه یاد کرده شده سَخَّرَهَا لَکُمۡ رام کرد برای
شما انعام را لِتُکَبِّرُوا اللّٰهَ تا تکبیر گویید وقت ذبح مر خدای را یا ببزرگی یاد کنید خدای را عَلٰی مَا هَدٰىکُمۡ بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر
ضحایا و کیفیت تقرب بدان وَبَشِّرِ الۡمُحۡسِنِیۡنَ ﴿۳۷﴾ و بشارت ده نیکوکاران را ببهشت یا بقبول طاعات اِنَّ اللّٰهَ یُدٰفِعُ بدرستیکه
خدای تعالی باز دارد و غائلهٔ مشرکان و فتنهٔ ایشان را عَنِ الَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا از آنانکه گرویده‌اند یعنی نصرت دهد ایشان را بر اعادی اِنَّ
ع ٥ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد کُلَّ خَوَّانٍ کَفُوۡرٍ ﴿۳۸﴾ هر خیانت کننده را که در امانت دین خائن است ناسپاس
بر نعمت او که بمحض انعام انعام بدیشان میدهد و مشرکان بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان

در آزار مومنان میکوشیدند و از هر ساعت یکی از صحابه رضی سر شکسته و دست بربسته بحضرت نبوت صلعم آمده شکایت مینمودند حضرت
پیغمبر صلعم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان هنوز مامور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که دران باب نازل شد
این بود اُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِیْنَ یُقٰتَلُوْنَ مر آنان را که خواهند کارزار کنند با کافران بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا بسبب آنکه
ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و جمعی بفتح تا میخوانند یعنی آنان را که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال
کنند وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای تعالی عَلٰی نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبراند لَقَدِیْرُۨ هر آینه تواناست نِالَّذِیْنَ
اُخْرِجُوْا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِیَارِهِمْ از سراهای خود که در مکه داشتند بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت
و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی اِلَّآ اَنْ یَّقُوْلُوْا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللّٰهُ پروردگار ما خدای است و به یگانگی
حضرت او اقرار میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمان بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعضی را از ایشان ببعضی یعنی
بغلبه مومنان بر کافران لَّهُدِّمَتْ هر آینه ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل صَوَامِعُ صومعهای راهبان وَبِیَعٌ و کلیساهای
ترسایان وَّصَلَوٰتٌ وَّمَسٰجِدُ و کنشتهای جهودان و مسجدهای مسلمانان که همواره یُذْکَرُ فِیْهَا یاد کرده میشود در ان مساجد و گفته اند
در جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللّٰهِ كَثِيْرًا نام خدای تعالی بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ و بر آینه یاری دهد خدای تعالی مَنْ يَّنْصُرُهٗ کسی را
که دین او را یاری دهد اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ بتحقیق که خدای تعالی تواناست بر نصرت مومنان عَزِيْزٌ غالب است بر همه کس و همه چیز
هر کرا خواهد غلبه دهد خدای درین آیت وعده داد مظلومان صحابه رضی بنصرت و بدان وفا کرد که اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان
ارزانی فرموده پس دیگر باره درصفت ماذونان بقتال میگوید اَلَّذِيْنَ آنانند که برحمت شامل اِنْ مَّكَّنّٰهُمْ اگر جای دهیم ایشان را
فِی الْاَرْضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند اَقَامُوا الصَّلٰوةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة مال را بجهت
مساعدت بندگان من وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ و امر نمایند بنیکوئی یعنی بانچه شرعا و عرفا آنرا حسن گویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و بازدارند از زشتی
یعنی بانچه اهل علم و فضل آنرا قبیح شمرند وَلِلّٰهِ و مر خدای راست عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد
رباعی این دولت و مال و جاه هو میخواهد ٭ وان گلشن و باغ و حوض و جو میخواهد ٭ از حق همه کس حال نکو میخواهد ٭ آخر سرانجام کار او میخواهد ٭ وَ
اِنْ يُّكَذِّبُوْكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم بتو مخصوص نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستیکه تکذیب کرده اند
قَبْلَهُمْ پیش از ایشان دیگر قَوْمُ نُوْحٍ گروه نوح مر نوح را وَّعَادٌ و گروه عاد مر هود را وَّثَمُوْدُ و گروه ثمود مر صالح را وَقَوْمُ اِبْرٰهِيْمَ
و گروه ابراهیم مر او را وَقَوْمُ لُوْطٍ و گروه لوط او را وَّاَصْحٰبُ مَدْيَنَ و اهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوْسٰى و تکذیب کرده شد
موسی ع م یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَاَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكٰفِرِيْنَ مر نا گرویدگان را تا وقتی که آجال
مقدره در آمده ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ پس بگرفتیم ایشان را بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر بعوض و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله
و غرق شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيْرِ ناپسندیدن من ایشان را یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختیم بمحنت و
زندگی را بهلاک و عمارت را بخرابی فَكَاَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ پس چند از دیه و شهرها که اَهْلَكْنٰهَا هلاک کردیم آنرا یا هلاک اهل آن وَهِيَ
و حال آنکه آن دیه ظَالِمَةٌ ستمکار بود یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند فَهِيَ پس آن دیه خَاوِيَةٌ افتاده است عَلٰى عُرُوْشِهَا بر سقفهای
خود یعنی اول سقفها آن بنا بیفتاده پس دیوارها بران فرو آمده وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ و چند چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند

وکس نیست که آب آن بر دارد و نعمت حاصل کند وَّقَصۡرٍ مَّشِيۡدٍ ۝ و چند کوشک بلند گچ کاری کرده که آنرا از سکانش خالی کردیم در بعضی
تفاسیر معتبره هست که این چاه در پایان کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه و در لباب آورده که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بوده که او را
منذر گویند و اصح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح عم با چهار هزار کس از مومنان بدیار یمن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت
بر و حاضر شد و آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او جلاس بن جلاس یا جلیس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بنجاریب بن
سواده دادند و بر سر این چاه که بر معطلة اشارت بدان هست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین
آبا و اجداد برگشتند و بخواری و زاری حنظله بن صفوان را که پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان معطل و
کوشک ایشان خالی مانده و در تیسیر آورده که بادشاهی کافر بر وزیر مسلمان غضب کرده میخواست که او را بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل
ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هر چند که چاه بکندید تا آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان
رسید موضعی جهت چاه نشان کرد و چون بکندید تا آبی بغایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد بیت در مزه چون
شیرهٔ شاخ نبات ؛ و ز خوشی همشیرهٔ آب حیات ؛ ایشان آن چاه را گشاده ساخته از پایان تا بالای آن بخشتهای زر و نقره بر آوردند و بپرستش
پروردگار مشغول شدند بعد از مدت متمادی شیطان بصورت عجوزهٔ صالحه بر آمده زنان را دلالت کرد بدان که بوقت غیبت شوهران بسحق
اشتغال کنند و دیگر باره بشکل پیری راه بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری از ازواج از ایشان با تیان بهایم فرمود و چون این عمل
هر دو قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله یا قحافه بن صفوان را به پیغمبری بدیشان فرستاد و بد و نگرویدند آب ایشان غائب شد و
بعد از وعدهٔ ایمان پیغمبر دعا فرمود و آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت
عذاب بدیشان بفرستیم ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره و بیاقوت و جواهر مرصع ساختند بعد از انقضای زمان مهلت
رجوع بدان قصر کرده درها فرو بستند جبرئیل عم فرود آمده ایشان را با کوشک بر زمین فرو برد و چاه ایشان در مانده هست و دود سیاه منتن از انجا بر
می آید و در آن نواحی آواز هلاک شدگان میشنوند اَفَلَمۡ يَسِيۡرُوۡا آیا رفتند و نمیروند قوم تو و سیر نمیکنند فِى الۡاَرۡضِ در زمین یمن و شام
تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فَتَكُوۡنَ لَهُمۡ پس باشد ایشان را قُلُوۡبٌ يَّعۡقِلُوۡنَ دلها که تعقل کنند بِهَاۤ
بآن چیزی را که سبب استبصار یا موجب اعتبار باشد اَوۡ اٰذَانٌ يَّسۡمَعُوۡنَ یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بِهَا بدان خبرهای امم
ماضیه و وقائع ایشان را فَاِنَّهَا پس قصه اینست که لَا تَعۡمَى الۡاَبۡصَارُ نابینا نمیشود دیدهای حس یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست هر چیز
می بینند وَلٰكِنۡ تَعۡمَى و لیکن نابینا میشود از مشاهدهٔ اعتبار الۡقُلُوۡبُ الَّتِىۡ آن دلها که هست فِى الصُّدُوۡرِ ۝ در سینها یعنی چشم دل
ایشان پوشیده هست از مشاهدهٔ احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمیگیرند نظم چشم دل بگشا ببین بی انتظار ؛ هر طرف آیات قدرت
آشکار ؛ چشم سر جز پوست خود چیزی ندید ؛ چشم سر در مغز هر چیزی رسید ؛ وَيَسۡتَعۡجِلُوۡنَكَ و شتاب میخواهند از تو کافران که چون
نضر بن حارث و اضراب او یعنی تعجیل مینمایند بِالۡعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَنۡ يُّخۡلِفَ اللّٰهُ و خلاف نخواهد کرد خدای تعالی
وَعۡدَهٗ وعدهٔ خود را که در نزول عذاب ایشان فرمود وَاِنَّ يَوۡمًا و بدرستیکه روزی از روزهای شما عِنۡدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار
تو كَاَلۡفِ سَنَةٍ مانند هزار سال هست مِّمَّا تَعُدُّوۡنَ ۝ از آنچه میشمرید یعنی نزدیک خدای تعالی یکروز و هزار سال برابر است زیرا که حکم
زمان بر او جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزدیک او یکسانست هرگاه خواهد عذاب فرستد و در استعجال زمان عقوبت هیچ

اثری بر ترتب نگردد فرو تا در رسد وعده هر کار که هست ؛ هرچند کنی جهد بجائی نرسد ؛ وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ و چندین از دیه یا یعنی اهالی
آن که من بمحض رحمت رحمانیت أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم اهل آنرا بتاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ وحال آنکه اهل آن قریه یعنی در و مردم
ستمگار و کافر بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق بازگردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس بگرفتم ایشانرا چون توبه نکردند بعذابی سخت در
دنیا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ ○ ع وبسوی منست بازگشت در آخرت و آنجا نیز بجزا خواهند رسید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای آدمیان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ
جز این نیست که من مر شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام مُّبِينٌ ○ هویدا یا آشکار کننده آنچه بدان بیم میکنم فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بآنچه
گرویدن بدان واجب ست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای نیکو لَهُم مَّغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان گذشته وَرِزْقٌ
كَرِيمٌ ○ ع وروزی نیکو در حال یعنی رزقی بی رنج و منت یا بهشت در آخرت وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ و آنانکه بشتافتند
در ابطال آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که پیشی گیرندگان‌اند بر ما بگمان خود یعنی خواهند که از ما درگذرانند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ○ آن گروه ملازمان دوزخ‌اند همیشه دائم در آتش افروخته باشند در بعضی از تفاسیر قصهٔ القای شیطان در امنیت
پیغمبر صلعم بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد و روضة الاحباب
حدت انوار جمال مؤلفه الی یوم الحساب آنرا اینجا ایراد کردیم بطریقیکه مستحسن اهل سنت ست آورده اند که چون سورهٔ والنجم نازل شد سید عالم
آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف میفرمود تا مردم تانی نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور و بعد از تلاوت آیت افرأیتم اللات
والعزی ومناة الثالثة الاخری متوقف شد و شیطان در ان میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن
لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند پروازاند و امید شفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع این کلمات خوشدل
شده پنداشتند که حضرت رسالت پناه صلعم خوانده و بتان ایشان را ستایش کرد لاجرم در آخر سوره که آنحضرت صلعم با مومنان سجده کردند اکثر اهل
شرک اتفاق نمودند جبرئیل ع م فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت صلعم رسانید و دل مبارک پیغمبر صلعم از ان بسیار اندوهناک شد و حضرت
باری تعالی و تقدس جهت تسلیهٔ خاطر سید عالم صلعم آیت فرستاد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ پیش از فرستادن
تو هیچ رسولی وَلَا نَبِيٍّ و نه هیچ نبی و فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت ست و نبی تابع اوست در ان شرع چون
حضرت لوط ع م که بشریعت ابراهیم ع م دعوت میکرد و همچون یوشع و موسی و شمعون و عیسی ع م یا رسول داعی ست بشریعت خاص و
نبی عام ست و شامل مر او را و دیگری را که مقرر شرع سابق باشد پس نبی عام‌تر است از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی
که منزل باشد بر وی و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی برو نازل نباشد و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بدو فرود آید و نبی آنکه آواز میشنود یا
ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر میفرماید که هیچ رسول و نبی نه فرستادیم إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ مگر چون تلاوت کرد بیفگند شیطان فِي
أُمْنِيَّتِهِ در نزدیک تلاوت او آنچه خواست بحیثیتیکه بر مردم مشتبه شد که آن سخن پیغمبر خواند چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما صلعم شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار
آواز حضرت صلعم این کلمات بخواند شعر تلک الغرانیق العلی ؛ وان شفاعتهن لترتجی ؛ در حالتی که حضرت صلعم سورهٔ النجم میخواندند و بانجا رسیده بود که و
مناة الثالثة الاخری و جمعی گمان بردند که این کلمات مگر تلاوت پیغمبر صلعم ست فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ پس باطل و زائل گرداند خدای تع
آنچه در افگنده باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ پس ثابت کند خدای آیتهای خود را که پیغمبر میخواند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای تع داناست
باحوال مردمان حَكِيمٌ ○ ع حکم کننده بحق بر ایشان لِّيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا علیهم السلام

تا گرداند خدای تعالی آن چیز را که القا میکند شیطان آزمایشی و ابتلائی لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مر آنانرا که در دلهای ایشان
مرض کفرست یعنی منافقان وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ و سخت ست دلهای ایشان و تاریک مراد آنست که منافق و مشرک از القای
شیطان در شک و حیرت افتند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستیکه ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مظهر در موضع مضمر حکم ست بر ایشان بظلم یعنی
فرقهٔ کفره و اهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در خلافی دور و دراز و در ستیزه و عنادی بی پایانند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و دیگر القا برای
آنست که تا بدانند آنانکه داده شده اند علم را یعنی قرآن أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق ست مِن رَّبِّكَ نازل از پروردگار تو و شیطانرا مجال تصرف در آن
نیست فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بقرآن فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ پس نرم شود برای قرآن دلهای ایشان و احکام آن را قبول کنند وَإِنَّ اللَّهَ
لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا و بتحقیق خدای تعالی راه نماینده است آنانرا که گرویده اند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هرچه بر مومنان
مشکل گردد حق تعالی ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند فِي
مِرْيَةٍ مِّنْهُ در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفار مکه میگفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک اند
حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتیکه بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری ست یا بیاید بدیشان عشرات ساعت بَغْتَةً
ناگهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید بدیشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی که نسل ایشان برافتد چون روز بدر و گفته اند روز
عقیم روز قیامت ست که بعد از و روزی نخواهد بود الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ پادشاهی و فرماندهی آن روز مر خدای راست بی مدعی و منازعی
یعنی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و مملکت داری هست و دران روز کمر تکبر از میان متکبران بگشایند و تاج تجبر از سر خسروان برتابند
و دعویها منقطع و گمانها مرتفع گردد و مالک الملک رخت تصورات و تخیلات ملوک را در قعر دریای عدم افکند و رسوم تفکرات و توهمات
سلاطین را بصدمهٔ الملک یومئذ لله در هم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد فرد آن سر که صیت افسرش از
چرخ برگذشت بروزی در آستانهٔ او خاک در شود و چون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ حکم کند بی شرکت کسی میان بندگان
از مومن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس آنانکه گرویدند و عملهای ستوده کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای ناز و نعمت بی
رنج و محنت باشند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهای مارا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ع
پس آن گروه مر ایشانراست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند و از دیار خود ببریدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای یعنی در طاعت و اطاعت خدای تعالی از برای رضای او ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند
شربت شهادت چشیده لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هر آینه روزی دهد ایشانرا خدای تعالی رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که نعیم بهشت ست نه تعبی رسد
در تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن و نه دغدغهٔ انقطاع باشد دران آورده اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله صلعم ما جمعی برادران دینی
بجهاد میرویم و ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی مشرف میگردند و اگر ما بمیریم و شهید نگردیم حال ما چون شود این آیت نازل شد که چون
همه در نیت جهاد متفق بودید همه را رزق حسن خواهیم داد وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و بدرستیکه خدای تعالی هر آینه اوست
بهترین روزی دهندگان که بی حساب میدهد لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ تا در آرد ایشانرا در بهشت عنبر سرشت زرین خشت
در آوردنی که پسندند آنرا یعنی ملائکه را باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم تمام ایشانرا در بهشت در آرد و ایشانرا بدهد ما لا عین رأت
ولا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستیکه خدای تعالی باحوال ایشان داناست و اعادی ایشان حَلِيمٌ بردبارست در

عقوبت اعد التعجیل نفرماید و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند این آیت ازان خبر میدهد ذٰلِكَ و مَنْ عَاقَبَ اینست حکم الله که گفته شد در باب مومن و کافر و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهٖ بمانند آنکه با و عقوبت کرده شده یعنی قتال کردند جزا را از دواج عقوبت میگوید یعنی جزا دهد ظالم را بمثل آنچه ظلم کرده ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ پس ستم کرده شود بر وی یعنی معاودت کنند با وی بعقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم ست لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ هر آینه نصرت دهد خدای تعالی ورا اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق خدای تعالی لَعَفُوٌّ هر آینه عفو کننده ست غَفُوْرٌ آمرزنده منتقم را تعریض ست بآنکه عفو از انتقام بهتر ست ولمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیت در بیان جراحات ست یعنی کسی را مجروح ساختند او در برابر جارح خود را مجروح گردانید دیگر باره بازای آن مجروح بر مجروح اول اعاده جرح کردند حق سبحانه او را یاری میکند ذٰلِكَ آن نصرت مظلوم را بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای تعالی قادرست بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند و از جمله آنکه يُوْلِجُ الَّيْلَ فِي النَّهَارِ در می آرد شب را در روز و ساعت او را می افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنائی روز می نهد وَ يُوْلِجُ النَّهَارَ فِي الَّيْلِ و در می آرد روز را در شب و ساعتهای او را زیاده میسازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد وَ اَنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ و بسبب آنست که خدای تعالی شنونده ست قول معاقب را بَصِيْرٌ بیناست باحوال منتقم ذٰلِكَ آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شده بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ بسبب آنست که خدای تعا اوست ثابت در نفس خود و واجب در ذات قدیم وَ اَنَّ مَا يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ هُوَ الْبَاطِلُ و بدرستیکه آنچه شما میپرستید و خاص بیا میخوانند یعنی آنچه میخوانند و میپرستند کافران بجز خدای او ست باطل و معدوم در حد ذات خود در احقاف آورده که او ست موجود بذات خود و دیگران اگرچه موجود اند وجود ایشان به وست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست که موجود نبود و چون دعاوی باطله و بدین سبب حضرت سید عالم صلعم فرمود که اصدق بیت قالته العرب قول لبید مصرع الا کل شیٔ ما خلا الله باطل ؛ در مثنوی معنوی فرموده ابیات این دوئی اوصاف دیدهٔ احول ست ؛ ورنه اول آخر آخر اول ست ؛ کل شیٔ ما خلا الله باطل ؛ ان فضل الله غیم هاطل ؛ ملک ملک او ست از خود مالک ست ؛ غیر ذاتش کل شیٔ هالک ست ؛ وَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيْرُ و بسبب آنست که خدای او ست برتر از همه اشیا و بزرگتر از شریک و همتا اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً آیا ندیدی و ندانستی استفهام تقریر ست یعنی بدانسته آنرا که خدای فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی را فَتُصْبِحُ الْاَرْضُ پس گشت زمین آنرا و ماضی بلفظ مضارع افاده اثبات بقای اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته هست زمین بسبب آن آب مُخْضَرَّةً تا سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی و خشکی اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ بدرستیکه خدای تعا لطف کننده است با بندگان برویانیدن گیاه تا ایشانرا ازان روزی دهد داناست بحال رزق و مرزوق لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست و خالق و مالک همه اوست وَ اِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيْدُ و بدرستیکه خدای هر آینه او ست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا ستوده و ستاینده یا سزاوار پرستش و ستایش بصفات و احوال خود اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ آیا ندیدی و ندانستی آنکه خدای تعالی رام کرد برای شما مَّا فِي الْاَرْضِ آنچه در زمین ست از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه منتفع شود بآن انسان وَ الْفُلْكَ تَجْرِيْ فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهٖ و مسخر گردانید مر شما را کشتی که میرود در دریا بفرمان او وَ يُمْسِكُ السَّمَآءَ و نگاه میدارد خدای آسمان را اَنْ تَقَعَ عَلَى الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهٖ از آنکه بیفتد بر زمین مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق تعا افتادن او خواهد بیفتد اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوْفٌ

ع ۹

رَّحِيمٌ ﴿٦٥﴾ بتحقیق که خدای تعالی بر مردمان مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان کشوده و انواع مضار از ایشان دفع کرد وَهُوَ
الَّذِي أَحْيَاكُمْ و اوست آن کسیکه زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میراند شما را چون اجل در رسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
پس زنده گرداند شما را در قیامت إِنَّ الْإِنسَانَ لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾ بدرستیکه آدمی هر آئینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد
لِّكُلِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی را از اهل ملل جَعَلْنَا مَنسَكًا معین ساختیم دینی و شریعتی که بامر ما هُمْ نَاسِكُوهُ ایشان پذیرنده آن دینند فَلَا يُنَازِعُنَّكَ
پس باید که نزاع نکنند سائر ارباب ادیان با تو فِي الْأَمْرِ در کار دین چه امر دین تو از ان ظاهرتر است که تصور نزاع در ان توان کرد مصرع در
نور آفتاب چه جای تامل است وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ و بخوان مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾
بدرستیکه تو هر آئینه بر راه راستی وَإِن جَادَلُوكَ و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم گشته فَقُلِ
پس بگو اللَّهُ خدا أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾ داناتر است بانچه میکنید از عناد و جدال و بران شما را جزا خواهد داد اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خدای تعالی
حکم کند میان شما در روز قیامت فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾ در ان چیزیکه بودید شما در ان اختلاف میکردید از امور دین و حکم چنان باشد
که مومن را بدرجات ثواب بر آورد و مشرک را در درکات عقاب افکند و در زاد المسیر فرموده که این آیت بآیت السیف منسوخ است أَلَمْ تَعْلَمْ
أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ آیا ندانستی یعنی دانسته که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانهاست از عجائب علویات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین
است از غرائب سفلیات و هیچ چیز برو پوشیده نیست إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ بدرستیکه هر چیز در آسمان و زمین بود نوشته شده در کتاب لوح محفوظ است
و آن نزدیک اوست إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾ بدرستیکه علم بهمه اشیا بر خدای تعالی آسان است چه تعلق علم او بهمه معلومات یکسانست
وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ و میپرستند کفار مکه بجز خدای تعالی مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا آنچه فرو نفرستاده است خدای تعالی بر پرستش او حجتی و
برهانی وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ و عبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشان را بآن چیز دانشی یعنی استدلالی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهالت
و تقلید میپرستند وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٧١﴾ و نیست مر مشرکان را هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا
بَيِّنَاتٍ و چون خوانده شود بر کافران آیتهای ما یعنی قرآن در حالتیکه آن آیتها روشنند و هویدا از لبس و تناقض و اختلاف و اختلال
تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنكَرَ میشناسی در رویهای آنانکه گرویده اند انکار را از غایت منکری و عداوت حق یعنی قرآن کافران
خوانی اثر کراهیت و نفرت در روی ایشان می بینی از فرط عناد و لجاج که با حق دارند يَكَادُونَ يَسْطُونَ نزدیک بود که بگیرند بقهر و
مجادله نمایند یا بگشایند دستها بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا با آنانکه میخوانند بر ایشان آیتهای ما را قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن
ذَٰلِكُمُ بگو آیا خبر کنم شما را به بدتر از آنکه میخواهند ایشان بخوانندگان قرآن النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا آتش دوزخ است که سخت
و مکروهتر است از خشم و سطوت شما بر ایشان وعده داده است بآن آتش خدای آنانرا که نگرویده اند و وعده بر آن وجه است که
ایشانرا در ان جای دهد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٧٢﴾ و بد موضع بازگشت است آتش يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ ای آدمیان زده شده است ع ۹
مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل
العنکبوت اتخذت بیتا فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و در ان تامل کنید إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ بدرستیکه
آنهارا که میخوانید از بتان و آن سیصد و شصت بت بود بر حوالی خانه کعبه نهاده الله تعالی فرمود که این همه بتان که میپرستید بجز خدای که منعم
لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا نیافرینند مگسی را با وجود صغر جثه وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ و اگرچه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن او وَإِن

يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا و اگر بربايد مگس از ايشان چيزی را از طيب و عسل که بدان آلوده اند لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ نميتوانند رهانيد
يعنی باز نميتوانند ستد آنچيز را از مگس رسم بت پرستان اين بود که بتان را بعسل و بوی خوش می اندودند و درهای بتخانه بر ايشان می بستند
و مگسان از روزن بتخانه درآمده آنها را ميخوردند و بعد از چند روز که اثر طيب و عسل بدان بتان نبود شادی ميکردند که آلهه ما آنها را
خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که نه بر آفريدن مگس قادرانند و نه بر دفع آن از خود ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ۝
سست شده است جوينده يعنی بت که نتوانند ستد آنچه مگس از و ربوده و سست شد مطلوب يعنی مگس که خواهند آنچه ربوده از و استرداد
كنند يا سست و عاجزاند پرستنده و پرستيده يعنی مشرک و صنم نظم عاجزانکه عاجزان را بنده اند * چون قند کاری ز هم شرمنده اند * عجز و
امکان لازم يکديگرند * پس همه خلقان ز هم عاجزتراند * قوت از حق است و قوت حق اوست * زانکه او مغز است خلقش هست پوست
آورده اند که مالک بن ضعيف و کعب بن اشرف با جمعی ديگر از يهود گفتند که خدای تعالی عالم را بشش روز آفريد مانده شد حاشا بر دهانشان
خاک باد پس روز شنبه برای استراحت بر پشت تکيه کرد حق سبحانه آيت فرستاد مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ نشناختند يهود خدا را سزای
شناختن او يا تعظيم ننمودند او را حق تعظيم او که رنج و تعب را بدو نسبت دادند قولی آنست که آيت در شان مشرکانست ميفرمايد که ايشان
خدای تعالی را چنانچه بايد نشناختند که بدو شرک آوردند و جمادات را الله نام نهادند محققان برانند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفت او را
نشناختند اهل علم نيز بالحقيقت بمعرفت او راه نبردند زيرا که دور باش وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا کسی را در حوالی بارگاه کبريا نميگذارد و در غيب هويت
خود هيچ ره نما را بار و راه نميدهد شيخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که لا يعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جز او ندانند و بس معرفت او
جز او را نيز و ميان او و ميان ما سوای او هيچ نوع نسبتی نيست تا در طريق معرفتش شروع توانند کرد و معرفت بی مناسبت از قبيل
محالاتست و ما للطين و رب العالمين مصرع چه نسبت خاک را با عالم پاک إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ۝ بدرستيکه خدای تعالی هر آينه تواناست
بر خلق اشيای غالب است بر همه چيز اللَّهُ يَصْطَفِي خدای تعالی بر ميگزيند مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ از فرشتگان فرستادگان را
که واسطه باشند ميان وحی و پيغمبران و وحی برسانيدن وحی بايشان مثل جبرئيل عم و از آدميان نيز برميگزيند پيغمبران را تا خلق را دعوت بحق کنند إِنَّ اللَّهَ
سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۝ بتحقيق خدای تعالی شنواست مقاله پيغمبران را در وقت دعوت و تبليغ بيناست بحال امت او در رد و قبول دعوت يَعْلَمُ مَا
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ميداند آنچه در پيش آدميانست يعنی عملها که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ايشانست يعنی عملها که خواهند کرد وَإِلَى اللَّهِ
تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۝ و بسوی خدای تعالی باز گردانيده ميشود کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا ای کسانيکه گرويده ايد رکوع کنيد وَاسْجُدُوا
و سجود نمائيد در نماز و در اول اسلام در نماز همين قيام و قعود بود بدين آيت رکوع و سجود داخل شد و گويند معنی آيت اين است که نماز گزاريد تعبير کرده از
صلوة برکوع و سجود که دو رکن اعظم است از آن و لهذا امام اعظم و مالک رحمهما الله درين آيت سجده نميکنند چه ذکر رکوع و سجود باهم ايما ميکند بآنکه مراد نماز است
و امام شافعی ... سجده است و در حديثی نيز آمده است که فضيلت سورة الحج بسجدتين من لم يسجد بهما فلا يقرأهما
اين سجده مختلف فيه است و بمذهب امام شافعی سيم سجده مقتضيه باشد از سجدات قرآن حضرت شيخ قدس سره اين را سجده افلاح گفته و فعل خير را که بعد ازين
مذکور ... وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ و بپرستيد آفريدگار خود را وَافْعَلُوا الْخَيْرَ و بکنيد نيکوئی يعنی عملی که پسنديده باشد در
شرع ... لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ... وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ و جهاد کنيد در راه خدای تعالی ...
... حضرت ...

بعد از رجوع از غزوه تبوک فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر **نظم** ای شهان کشتیم ما خصم برون ٭ ماند خصمی زو بتر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست ٭ شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست ٭ و آنست که امام قشیری فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن
از مجاهده نفس باز نیستد زیرا که از وی ایمن نتوان بود و اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک اشارت بدین است هُوَ اجْتَبٰىكُمْ او که خداوند است برگزید
شما را برای نصرت دین خود وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ ۭ و نساخت و مقرر نکرد بر شما در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت
در احکام دین و تکلیف ما لا یطاق نفرمود و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و جمع و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید مِلَّةَ اَبِيْكُمْ
اِبْرٰهِيْمَ ۭ کیش پدر خود ابراهیم عم را چون اکثر عرب از ذریت ابراهیم عم بودند تغلیب کرد ایشان را بر همه امت یا آنکه او پدر پیغمبر ماست و آنحضرت
پدر امت و پدر پدر حکم پدر دارد هُوَ خدای سَمّٰىكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ ڏ مِنْ قَبْلُ نام نهاد شما را مسلمان پیش از قرآن در کتب منزله وَفِيْ هٰذَا
و در قرآن نیز یا ابراهیم عم تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند شما را در زمان خود و درین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است ومن
ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم دین او باشید لِيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ شَهِيْدًا عَلَيْكُمْ تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلعم روز قیامت گواه برای شما
بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل عم وَتَكُوْنُوْا تا باشید شما شُهَدَاۗءَ عَلَي النَّاسِ ښ گواهان بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را
بدیشان فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ پس بگزارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة را از برای شفقت بر خلق خدای وَاعْتَصِمُوْا
بِاللّٰهِ ۭ و چنگ در زنید بفضل خدای تعالی یعنی در مجامع امور خود برو اعتماد کنید و یاری ازو طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که
اعتصام بحبل الله عوام راست و بالله کار خواص اما اعتصام بحبل الله توقف است بامر خدای و اوامر و نواهی و اعتصام بالله خلوت دلست از ما سوای حضرت الٰهی هُوَ مَوْلٰىكُمْ ۚ اوست
یار بندگان و متولی کار همه درماندگان فَنِعْمَ الْمَوْلٰى پس نیکو یاریست او وَنِعْمَ النَّصِيْرُ ښ و نیکو مددگاری بیاری عیبها پوشد و ربع
بمددگاری گناهان بخشد یاری ازو جوی که از یاری در نماند و مددگاری ازو طلب که از آن عاجز نشود **نظم** از یاری خلق بگذر ای مرد خدا ٭
یاری ز کسی طلب که از روی وفا ٭ کار تو تواند که بسازد همه عمر ٭ دست تو تواند که بگیرد همه جا

سورة المؤمنون مكية وهي مائة وثماني عشرة آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ Ǻ۝ۙ بدرستیکه رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند گروندگان الَّذِيْنَ هُمْ فِيْ
صَلَاتِهِمْ خٰشِعُوْنَ Ą۝ۙ آنانکه ایشان در نماز خود ترس کارانند چشم بر سجده گاه نهاده و دل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که
حضرت رسالت پناه صلعم بوقت ادای نماز جانب آسمان نظر میفرمود چون این آیت نازل شد نظر بموضع سجده بگماشت و در لباب فرموده
که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد و مگر بمکه معظمه که در خانهٔ مکرم باید نگریست و گفته اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر دست راست
و چپ او کیست و اسطی قدس سره فرموده که خشوع ادای نماز است لله و فی الله بی ملاحظه اغراض و اعواض و در بحر الحقائق مذکور است که
خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افگند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راست بر چپ نهد و قرارت ادا از روی حضور
بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بسر مراقب حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بگدازد محقق
فرموده است که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت ٭ **نظم** یار بیزار است از تو تا توئی ٭ اول از خود و خویش را
بیزار کن ٭ گر تو یک ذره باقی مانده ٭ خرقه و تسبیح را زنار کن ٭ خوش بتر که هر دو عالم پر ز روح ٭ ذره ذره مینمایند خویش را

وَالَّذِينَ هُمْ و ایشان آنانند که عَنِ اللَّغْوِ از سخن لغو یعنی باطل و کردار ناشایست مُعْرِضُونَ اعراض کننده گانند و امام قشیری ره
فرموده که هر چه برای خدای هست خشوع ست و آنچه ترا از خدا باز دارد باطل و سهوست و آنچه بنده را وران حظی باشد لهوست و آنچه از خدا
نبود لغوست و حقیقت آنست که لغو چیزیرا گویند که از اقوال و افعال که هیچ کار نیاید وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِلزَّكٰوةِ فٰعِلُونَ
مر زکوة واجب را از مال خود ادا کننده گانند و گفته اند که زکوة فرض یا صدقات تطوع را وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰفِظُونَ
و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام نگاه دارندگانند اِلَّا عَلٰٓى اَزْوَاجِهِمْ مگر از زنان خود اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ یا از آنکه مالک
شده اند ایشان را دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک ایشان اند فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُوْمِيْنَ پس بدرستیکه نگاه دارندگان فروج ملامت کرده شده
نیستند برایشان اینها که بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه فرض و احرام نباشد و در غیر باقی و در غیر این دو صنف هیچ وجه نشاید فَمَنِ ابْتَغٰى
وَرَآءَ ذٰلِكَ پس هر که خرید برای مباشرت غیر زنان و کنیزکان خود فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعٰدُوْنَ پس آن گروه جویندگان ایشان
در گذرندگان اند از حلال بحرام یا کامل اند در ستمکاری و آنانکه استمنا بید کنند هم ازین گروهند وَالَّذِينَ هُمْ لِاَمٰنٰتِهِمْ و آنانکه ایشان مر
امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشند از امانات و ودائع خلق یا آنچه امانت حق ست چون نماز و روزه و غسل جنابت
وَعَهْدِهِمْ رٰعُوْنَ و مر عهدها را که با حق و خلق بسته اند رعایت کنندگانند یعنی نگاهداشت آن قیام مینمایند وَالَّذِينَ هُمْ
عَلٰى صَلَوٰتِهِمْ و آنانکه ایشان بر نمازهای خویش يُحَافِظُوْنَ محافظت میکنند یعنی بران اقامت نموده بشرائط و آداب آن در اوقات آن
ادا میفرمایند ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف برای آنست که فلاح مومنانست و اشارت بتعظیم شان نماز اُولٰٓئِكَ آن گروه
مومنان که جامع این شش صفت اند هُمُ الْوٰرِثُوْنَ ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت برایشان اطلاق توان کرد الَّذِيْنَ
يَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ آنانکه از وی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت ست و گویند منازل کفار را از بهشت
میراث گیرند چه هر یک از مومنان و کافر از در بهشت و دوزخ منزلیست منازل مومنان از دوزخ اضافت بمنزل کفار کنند و منزلهای ایشان را
بهشت بر منزلهای مومنان افزایند و در زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشانرا که اگر ایمان آوردندی آنجا
بودندی برایشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده نماید و حسرت بر حسرت زیاده شود و بیت نظر از دور بر جانان بدان مانند که کافر را
بهشت از دور بنمایند کان سوز دگر باشد هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان که وارثان فردوس اند در بهشت جاوید ماندگانند وَلَقَدْ
خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریده ایم آدمیان را مِنْ سُلٰلَةٍ از خلاصه و نقاوت بیرون کشیده شده مِّنْ طِيْنٍ از گل یا آفریدیم آدمیان
را از منی که بیرون آمده از گل که آدم ست ثُمَّ جَعَلْنٰهُ نُطْفَةً پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه و بر تفسیر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده
نطفه جای گرفته فِيْ قَرَارٍ مَّكِيْنٍ در قرارگاهی استوار یعنی رحم و چهل روز او را سفید نگاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً پس گردانیدیم آن
نطفه سفید را پاره خون سرخ بسته چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً پس ساختیم آن خون را مضغه یعنی بمقداری گوشت که بیکبار توان خاید
گوشتی بی استخوان چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظٰمًا پس ساختیم آن گوشت را استخوان تا آنکه محکم گردانیدیم آن را بعد از سه اربعین فَكَسَوْنَا
الْعِظٰمَ لَحْمًا پس پوشانیدیم استخوانرا گوشتی یعنی برویانیدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات بر ثُمَّ اَنْشَاْنٰهُ پس
بیافریدیم او را خَلْقًا اٰخَرَ آفریدنی دیگر در بطن ام یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان صوری
دادیم و راه پستان بروی بگشادیم و ارتقام بر شاخ نظام رسانیده و بغذاهای گوناگون تربیت نمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد و قلم تکلیف بر وی جاری

ربع

گردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت رسانیدیم فَتَبٰرَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخٰلِقِيْنَ ۝ط پس بزرگ ست خدا که نیکو نگارنده ترین نگارندگان ست
ای عزیز حق سبحانه و تعالی عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین بیافرید و ذات مقدس را بدین نوع ثنا که بعد از آفرینش
انسان نموده تقریر نفرموده و این دلیل بر تکریم و تفضیل انسانست بیت بر ورق روی تو لطف خدای ٭ آیت حسن ست که تحریر کرد ٭ و فی
المثنوی المعنوی ای رخ چون زهره ات شمس الضحیٰ ٭ ای گدای رنگ تو گلگونها ٭ تاج کرمناست بر فرق سرت ٭ طوق فضلنا
آویز برت ٭ هیچ کرمنا شنید این آسمان ٭ کین شنید این آدمی پر غمان ٭ احسن التقویم در والتین بخوان ٭ که گرامی گوهر است ای جان ٭
گر بگویم قیمت آن ممتنع ٭ من بسوزم هم بسوزد مستمع ٭ بعضی از اهل وجدان گویند که چون درین آیت احوال بنی آدم و ترقی از مقامی بمقامی بیان
فرموده و دانست که او را زبانی با دای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت نموده
گفت فتبارک الله احسن الخالقین ثُمَّ اِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُوْنَ ۝ط پس شما بعد از آن که ذکر کردیم از آفرینش شما هر آئینه مردگانید یعنی آن حال
شما مرگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهید چشید ثُمَّ اِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ پس بدرستیکه شما روز رستخیز تُبْعَثُوْنَ ۝ برانگیخته میشوید برای
محاسبه و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستیکه آفریدیم زبر سر شما سَبْعَ طَرَآئِقَ ق هفت آسمان طبقه بالای طبقه تا هر طبقه از آن راهی
از راههای فرشتگان وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غٰفِلِيْنَ ۝ و نیستیم ما ازین مخلوق که آسمانست بیخبر که او را مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل
نگاه داریم یا از جمیع آفریدها غافل نیستیم بر خیر و شر و نفع و ضر و کفر و شرک ایشان مطلعیم وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءًۢ بِقَدَرٍ و فرو فرستادیم از آسمان
آبی بقدر و اندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم فَاَسْكَنّٰهُ فِي الْاَرْضِ قلے پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین و در تبیان از ابن عباس رض
نقل میکند که خدای تعالی پنج جوی آب از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل ع م نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هندست و جیحون که نهر بلخ ست و
فرات و دجله که نهرین عراق اند و نیل که نهر مصرست و انهار که ودیعت بجبال داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میگردانند و اینست
که میفرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَاِنَّا عَلٰى ذَهَابٍۢ بِهٖ لَقٰدِرُوْنَ ۝ج و بدرستیکه ما بر بردن آن آب و زائل ساختن توانائیم
چنانچه بر انزال آن قادر بودیم و گفته اند بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل ع م فرود آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم ع م و تابوت سکینه
و انهار خمس را باسمان برد و بعد از آن بر روی زمین هیچ خیر و برکت نماند فَاَنْشَاْنَا لَكُمْ بِهٖ جَنّٰتٍ پس بیافریدیم برای شما بسبب آن آب
فلازم بوستانها مِّنْ نَّخِيْلٍ وَّاَعْنَابٍ م از خرمابنان و از تاک و تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طائف بانگورست و
نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر میباشد لَكُمْ فِيْهَا فَوَاكِهُ كَثِيْرَةٌ مر شما را درین بوستانها میوهها بسیارست غیر تمر و عنب وَّمِنْهَا
تَاْكُلُوْنَ ۝لا و از آن بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن میخورید و مالابد معیشت از آن حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُوْرِ سَيْنَآءَ
و دیگر بیافریدیم برای شما درختیکه بیرون می آید از کوه سینا زیتون که جبل موسی ع م ست میان مصر و ایله و گویند اول درختیکه بعد از طوفان رست
این درخت بود یعنی درخت زیتون تَنْۢبُتُ بِالدُّهْنِ میروید بار و غن وَصِبْغٍ لِّلْاٰكِلِيْنَ ۝ع و نانخورش مر خورندگان را یعنی درخت زیتون
میروید بچیزیکه جامع ست دهنیت و صبغیت را هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم از آن نانخورش توان ساخت وَاِنَّ لَكُمْ فِي
الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً ط و بدرستیکه مر شماراست در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم چیزیکه بدان اعتبار کنید و بقدرت الهی استدلال نمائید نُسْقِيْكُمْ
می آشامانیم شما را مِّمَّا فِيْ بُطُوْنِهَا از آنچه در شکم ایشان ست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيْهَا مَنَافِعُ كَثِيْرَةٌ و مر شماراست در ایشان سودهای
بسیار که بر بعضی سوار میشوید و بعضی را بار میکشید و از بعضی [illegible] وَمِنْهَا تَاْكُلُوْنَ ۝لا

واز ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول مینمایید یا از ایشان بسبب ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ○ و بر
آنها یعنی بر شتران از ایشان در خشکی و بر کشتیها بر تری بر داشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را میدارند و از موضعی بموضعی میبرند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو نوح عم را بسوی گروه وی فَقَالَ پس گفت نوح عم از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
ای گروه من خدای را پرستش کنید مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد جز وی أَفَلَا تَتَّقُونَ ○ آیا نمیترسید
از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروه بزرگان آنانکه بگرویدند مِن قَوْمِهِ
از گروه وی مر درویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین دعوت نوح عم مایل دیدند ایشان را تنفیر نموده گفتند مَا
هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ نیست این کسیکه میخواند بتوحید ما را مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ
عَلَيْكُمْ میخواهد که افزونی جوید بر شما و مهتر گردد شما را تابع و محکوم خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً و اگر خواستی خدای
که رسول بنی آدم فرستد هر آینه فرستادی فرشتگان را تا مرسل از مرسل الیه متمیز بودی مَّا سَمِعْنَا بِهَٰذَا نشنودیم این را که آدمی
رسول خدای تواند بود بخلقان فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ○ در میان پدران ما که نخست بوده اند این سخن را از فرط عناد میگفتند چه
در میان ادریس عم و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود و شنیده بودند که از اولاد آدم عم پیغمبری بود إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ نیست
او الا مردی که در وی دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ○ پس انتظار
برید و بر وی چشم دارید تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم و یا از جنون بهوش آید و ترک گفتن این سخنان نموده
پی کار خویش گیرد قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ○ گفت نوح عم بعد از آنکه نا امید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که ای پروردگار
من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس وحی کردیم بنوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا آنکه بساز
کشتی را بنگاهداشت ما یعنی ترا محافظت نماییم که خطا نکنی وَوَحْيِنَا و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوییم که چگونه کشتی بسازی فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا پس چون
بیاید فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی بوقتیکه زن تو نان پزد و از میان آتش آب برآید
فَاسْلُكْ فِيهَا پس درآر تو در کشتی مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگرند اثْنَيْنِ دو تا یعنی نر و ماده و در تیسیر گوید که
بکشتی در نیاورد مگر آنها را که میزایند یا بیضه می نهند وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ و دیگر در آور در کشتی کسان خود را از اهل بیت
و مومنان را الا آنانکه پیشی گرفته است بر وی قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ مِنْهُمْ از ایشان که قوم تو اند یعنی یکی پسر تو کنعان
نام و یک زن تو والیه نام که کافر بودند وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در شان آنانکه ظلم کردند بر خود
و ایمان قبول نکردند و ترا ایذا و تسخر نمودند تا آنکه دعا کنی بنجات ایشان از عذاب غرق شدن إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ○ بدرستیکه ایشان همه
غرق شدگانند بی شک فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى الْفُلْكِ پس چون بوقت ظهور عذاب برآمدی تو و هر کس که با تو است
از مومنان بر کشتی و راست بنشینی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ○ پس بگو همه ستایش مر خدای را آنکه نجات
داد ما را از گروه ستمکاران یعنی مشرکان وَقُل رَّبِّ أَنزِلْنِي و بگوی در وقت نشستن بکشتی ای پروردگار من فرود آر مرا مُنزَلًا مُّبَارَكًا
بمنزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مومنان است و حفص منزلا بضم میم و فتح زا میخواند و مصدر میمی میدانند یعنی فرود آوردن مرا فرود
آوردنی وَأَنتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ○ و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک و قولی آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی

بوده و اشهر آنست که در وقت دخول و خروج کشتی این دعا فرموده سلمی از ابن عطا قدس سرهما نقل میکند که منازل مبارک آن منزلیست که
در وی از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد و هرکجا پرتو انوار جمال بیشتر برکت آن منزل
از همه منازل فزونتر است و منزلی که جانان روزی رسیده باشد ؎ با فرهای خاکش داریم مرحبائی ؎ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيٰتٍ بدرستیکه
در قصه نوح عم و آنچه با قوم او کرده شد هر آئینه نشانهاست مر اهل عبرت را وَّاِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِيْنَ ○ و بدرستیکه ما بودیم آزماینده مر آن
قوم را و ابتلا دهنده ببلای بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال صادقان و مکذبان ظاهر گردد ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْۢ
بَعْدِهِمْ پس بیافریدیم از پس قوم نوح عم قَرْنًا اٰخَرِيْنَ ○ گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فَاَرْسَلْنَا فِيْهِمْ رَسُوْلًا مِّنْهُمْ
پس فرستادیم در میان ایشان پیغمبری از ایشان که هود بود یا صالح عم و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه بپرستید
خدای تعالی را مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ نیست شما را هیچ معبودی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ○ آیا پرهیز نمیکنید
از عذاب او یعنی بپرهیزید از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید وَقَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و گفتند گروهی
بزرگان از قوم آن رسول آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوْا بِلِقَآءِ الْاٰخِرَةِ و دروغ شمردند دیدن روز قیامت را یعنی به بعث و حشر ایمان
نیاوردند وَاَتْرَفْنٰهُمْ و نعمت داده بودیم ایشان را فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بکثرت اولاد و اموال یعنی گفتند بعضی کافران ناز
پرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که مَا هٰذَآ نیست این رسول که بحق دعوت میکند اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ
مگر آدمی مانند شما در صفات و احوال بشریت يَاْكُلُ مِمَّا تَاْكُلُوْنَ مِنْهُ میخورد از آنچه شما میخورید از آن وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُوْنَ ○
و می آشامد از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی نخوردی و نیاشامیدی
وَلَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی آدمی را که مانند شماست اِنَّكُمْ اِذًا لَّخٰسِرُوْنَ ○ بدرستیکه
شما هر آئینه زیانزدگان باشید که خود را مامور و متبوع مثل خود می سازید اَيَعِدُكُمْ اَنَّكُمْ اِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَّعِظَامًا
آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر که بدرستی شما چون بمیرید و گشتید خاک و استخوان بوسیده اَنَّكُمْ مُّخْرَجُوْنَ ○ بدرستیکه شما بیرون آورده
شدگانید از گورها زندگان هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوْعَدُوْنَ ○ چه دور است دور است آنچه وعده داده میشوید از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد
خاک بردهان شان اِنْ هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نیست زندگانی مگر زندگانی در دنیا نَمُوْتُ وَنَحْيَا می میریم و زنده میشویم یعنی از ما یکی میمیرد و یکی میزاید
وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِيْنَ ○ و نیستیم ما برانگیختگان و زنده شوندگان بعد از مرگ اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلُ ِۨافْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا نیست هود یا
صالح عم مگر مردی که برمی بندد بر خدای تعالی دروغی و میگوید مرا فرستاده بشما و شما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد وَّمَا نَحْنُ لَهٗ بِمُؤْمِنِيْنَ ○
و نیستیم ما مر او را گرویدگان در آنچه خبر میدهد قَالَ رَبِّ انْصُرْنِيْ بِمَا كَذَّبُوْنِ ○ گفت پیغمبر بعد از استماع این قول و یاس از ایمان قوم
که ای پروردگار من مرا یاری کن بغالبیت من و ایشان را مغلوب گردان بعذاب بسبب آنچه مرا تکذیب کردند قَالَ عَمَّا قَلِيْلٍ گفت خدای از
زمان قلیل یعنی اندک وقتی را لَّيُصْبِحُنَّ نٰدِمِيْنَ ○ گردند کافران و مکذبان پشیمان از تکذیب خود فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس گرفت
ایشان را صیحه یعنی جبرئیل عم فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشگافت و بمردند و جمعی از مفسران گویند که این قوم را ثمود گفته اند و دلیل ایشان
اینست که عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنانکه میگویند قوم عاد بوده میگویند در سوره اعراف و هود و شعرا بعد از قصه نوح عم قصه عاد آورده شده
اینجا نیز بهمان ترتیب مراد عاد است و بر این قول هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بهر تقدیر بگرفت ایشان را صیحه بِالْحَقِّ

بحکم قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مرعذاب را فَجَعَلْنٰهُمْ غُثَآءً پس گردانیدیم ایشان را چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل باطراف افگند و سیاه و کهنه گردد فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ○ پس دوری باد از رحمت حق مر گروه ستمکاران را ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْۢ بَعْدِهِمْ پس پیدا کردیم از پس ایشان قُرُوْنًا اٰخَرِيْنَ ○ قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون قوم شعیب و لوط ع م مَا تَسْبِقُ مِنْ اُمَّةٍ اَجَلَهَا پیشی نتوانست گرفت از هیچ گروهی بر وقتیکه جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وَمَا يَسْتَاْخِرُوْنَ ○ و نه باز پس ماندند از آن ثُمَّ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا پس فرو فرستادیم فرستادگان خود را تَتْرَا یعنی پیاپی یکی در عقب دیگری كُلَّمَا جَآءَ اُمَّةً رَّسُوْلُهَا كَذَّبُوْهُ هرگاه که آمد بگروهی پیغمبر آن گروه تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و بتقلید پدران و لزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فَاَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا پس از پی در آوردیم بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب ساختیم وَّجَعَلْنٰهُمْ اَحَادِيْثَ و گردانیدیم ایشان را احادیث سخنان یعنی ایشان را عبرت خلائق گردانیدیم که دائم عذاب ایشان را یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم آن را افسانه وار میگویند و اگر سخن و ذکر نیکو از ایشان بماندی به بودی شعر تفنی و تبقی عنک احدوثة ٭ فاجهد بان تحسن احدوثتک ٭ در ترجمه این بیت گویند نظم پس از تو این همین چون فسانه خواهد ماند ٭ در آن بکوش که نیکو بماند افسانه ٭ سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز ٭ مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند ٭ فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُوْنَ ○ پس دوری باد از رحمت حق مر گروهی را که نمی گروند بانبیا ع م و تصدیق ایشان نمیکنند ثُمَّ اَرْسَلْنَا مُوْسٰى پس فرستادیم موسی ع م را وَاَخَاهُ هٰرُوْنَ و برادر او هارون را بِاٰيٰتِنَا بمعجزها و پیغامهای ما وَسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ ○ و حجتی روشن و آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را جهت آنکه اول معجزات موسی ع م آن بود و چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادو بها و شگافتن دریا و ید بیضا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی و برادر او را ع م بمعجزات تسعه فرستادیم اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلَا۟ئِهٖ بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما رسانیدند فَاسْتَكْبَرُوْا پس سرکشیدند گروه قبطیه از ایمان و متابعت پیغمبران وَكَانُوْا قَوْمًا عَالِيْنَ ○ و بودند گروهی سرکش و زبردست بر مردمان بقهر و غلبه فَقَالُوْٓا اَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی نیاوریم و تصدیق نکنیم مرد و آدمی را که مانند ما اند در صفتهای بشریت وَقَوْمُهُمَا لَنَا عٰبِدُوْنَ ○ و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل ما را پرستندگانند یعنی در فرمانند چون بندگان مر خواجگان را و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را میپرستیدند و او بت میپرستید یا گوساله فَكَذَّبُوْهُمَا پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون ع م را فَكَانُوْا مِنَ الْمُهْلَكِيْنَ ○ پس گشتند بسبب آن تکذیب از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و بدرستیکه دادیم ما مُوْسَى الْكِتٰبَ موسی را توریت بعد از هلاک فرعون و قوم او لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل برکت آن يَهْتَدُوْنَ ○ راه یابند باحکام شریعت وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَاُمَّهٗٓ اٰيَةً و ساختیم ما قصه پسر مریم یعنی عیسی و مادر او را حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال پسر را آنکه در مهد سخن گفت و مادر را باین که بی مساس بشری چنان پسری بزاد وَّاٰوَيْنٰهُمَآ و جای دادیم ما مادر و پسر را وقتیکه از یهود فرار گرفتند و باز آوردیم اِلٰى رَبْوَةٍ بسوی ربوه یعنی بلندی از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا قسطنطین یا مصر و ربوه موضعی بود ذَاتِ قَرَارٍ وَّمَعِيْنٍ ○ خداوند قرار یعنی مستقری که در و آرام گیرند و خداوند آبی ظاهر طاهر جاری در کشاف از ابو هریره نقل میکند که ملازم گیرید این رمله فلسطین را که آن ربوه است که خدایی در قرآن یاد کرده است آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن ماثان دوازده سال دران موضع بسر بردند و طعام عیسی ع م از بهای ریسمانی بود که مادرش میریسید و میفروخت يٰٓاَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب با عیسی ست ع م بسبیل تعظیم میفرماید كُلُوْا مِنَ الطَّيِّبٰتِ بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوْا صَالِحًا

ع ۴

و بکنید کارهای ستوده و در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که او نتیجهٔ آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که لقمه تخم عمل ست و عمل بر هر چند تخم پاکیزه تر برش بهتر و در مناهج آورده که هر غذائی که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان
وحدت ست در وی سرایت کرده پس هر که آنرا تناول کند اثر عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همراه است در نفس و همه اعضا پدید آید و حینئذ در ادای
عبادات نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله اشارت برین ست و هر چه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است
حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا و اگر همه یک لقمه باشد همراه بود و حینئذ حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و
ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لایقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده **نظم**
دست و دل از زمزم و کوثر بشوی ؛ و آب به سر چشمهٔ تقوی بجوی ؛ لقمه که در اصل نباشد حلال ؛ زو نفزد مرد مگر در ضلال ؛ قطرهٔ باران تو چون صاف
نیست ؛ گوهر دریای تو شفاف نیست ؛ و گفته اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیا نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنهٔ مختلفه بوده اند بلکه بمعنی آن
که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند که خطاب با حضرت
پیغمبرست صلعم او را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه است و ذات معلای او جامع فضائل و کمالات که با همه بوده مصرع ؛ و قد جمع الرحمن
فیک المفاخر ؛ مصرع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ؛ در موضح فرموده که خطاب بآن حضرت میفرماید که امت عالی همت خود را بگو
که حلال خورید و عمل صالح کنید انی بدرستیکه من خداوندم بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ۝ بانچه شما میکنید دانا ام وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ
و بدرستیکه این ست ملت شما ای رسل کرام أُمَّةً وَاحِدَةً ملتی یگانه در عقائد و اصول شرائع یا جماعت شما ای امت محمد صلعم جماعتی متحدند
و متفق بر ایمان و توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار شما ام فَاتَّقُونِ ۝ پس بترسید از من در مخالفت کلمهٔ توحید فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ
زُبُرًا پس ببریدند و ساختند اهل کتاب کار دین خود را در میان یکدیگر پاره یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ
فَرِحُونَ ۝ هر گروهی از ایشان بانچه نزدیک ایشانست از دین شادان و نازان و اعتقاد کرده که حق اینست فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ
پس بگذار ای محمد صلعم کافران مکه را در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حَتَّىٰ حِينٍ ۝ تا هنگامیکه کشته شوند یا بمیرند أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا
نُمِدُّهُمْ بِهِ آیا می پندارند مشرکان که آنچه عطا میدهیم ایشانرا و مدد میکنیم بآنچه مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ ۝ از مال و زینت دنیا و فرزندان بسیار
نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ میشتابیم برای ایشان بآنچه در نیکوئیها یعنی گمان میبرند که امداد ایشان باموال و فرزند مسارعت ست از ما برای ایشان در نیکوئی
و اعمال ایشان را استحقاق آن هست که ما باید آن با ایشان نیکوئی کنیم بَل نه چنین ست که می پندارند بلکه لَا يَشْعُرُونَ ۝ نمیدانند که این امداد
استدراج ست نه مسارعت در خیرات إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ۝ بدرستی آنانکه ایشان از عذاب آفریدگار خود ترسانند عذاب را
خشیه گفت جهت آنکه عذاب بسبب این ست وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ و آنانکه ایشان به آیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلائل قدرت
يُؤْمِنُونَ ۝ ایمان میگروند وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ۝ و آنانکه ایشان بخداوند خود شرک نمی آرند نه شرک جلی و نه شرک خفی وَالَّذِينَ
يُؤْتُونَ مَا آتَوْا و آنانکه میدهند آنچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل میجویند بحضرت حق به انواع خیرات و مبرات وَقُلُوبُهُمْ
وَجِلَةٌ و دلهای ایشان ترسان ست که ناگاه خیرات ایشان مردود گردد و میدانند أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ۝ آنکه ایشان بسوی پروردگار
خود بازگردندگانند أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ آن گروه که باین صفتها موصوف اند میشتابند فِي الْخَيْرَاتِ در طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر
اعمال صالحه متفرع ست کما قال الله تعالی فآتاهم الله ثواب الدنیا وَهُمْ لَهَا و ایشان بسوی خیرات سَابِقُونَ ۝ پیشی

گیرندگانند یا سابقند بر همه مومنان بوفور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمیکنیم هیچ تنی را اِلَّا وُسْعَهَا
مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت وَلَدَيْنَا كِتٰبٌ و نزدیک ما کتابی ست یعنی لوح محفوظ که يَنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع در و
نوشته نیست یا نزد ماست نامهٔ اعمال هرکس که گواهی دهد بر کردار هرکس وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ۝ وایشان که عاملانند ستم دیده نخواهند شد
بافزونی عقاب و نقصانی ثواب بَلْ قُلُوْبُهُمْ بلکه دلهای کفره فِيْ غَمْرَةٍ در غفلت و حیرت ست مِّنْ هٰذَا ازین سخن که گفته شد یا از
کتاب حفظه یا از قرآن وَلَهُمْ اَعْمَالٌ و مر ایشان راست عملهای ناپاک و خطاهای بی باک مِّنْ دُوْنِ ذٰلِكَ بجز این خطای عظیم که برانند
یعنی شرک و انکار بعث وغیر آن مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر هست که هُمْ لَهَا ایشان مر آنرا عٰمِلُوْنَ ۝ کنندگانند بحسب حکم
قضا ولا راد لقضائه و ایشان دران غفلت و معصیت باشند حَتّٰی اِذَآ اَخَذْنَا تا وقتیکه بگیریم مُتْرَفِيْهِمْ منعمان ایشان را بِالْعَذَابِ بعذاب
جوع یا قتل اِذَا هُمْ يَجْـَٔرُوْنَ ۝ آنگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند و ما گوییم لَا تَجْـَٔرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی مکنید
اِنَّكُمْ مِّنَّا بدرستیکه شما از جهت ما لَا تُنْصَرُوْنَ ۝ یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت قَدْ كَانَتْ اٰيٰتِيْ بدرستیکه هست
آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت تُتْلٰى عَلَيْكُمْ خوانده میشود بر شما فَكُنْتُمْ پس هستید شما از شنیدن آن عَلٰٓى اَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود تَنْكِصُوْنَ ۝
باز میگردید یعنی بقهقری رجوع میکنید و کلام من نمیشنوید مُسْتَكْبِرِيْنَ در حالتیکه طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم مینمائید بحرم مکه و میگوئید ما
اهل حرمیم یا مستکبرید بتکذیب قرآن بِهٖ سٰمِرًا حدیث کنندگان در شب تَهْجُرُوْنَ ۝ هذیان میگوئید یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا خانه را که در حوالی
او افسانه میگوئید و بدو می نازید و طواف نمیکنید اَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا تفکر نمیکنید در قرآن تا باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانید که کلام حق ست
اَمْ جَآءَهُمْ آیا آمد بدیشان از کتاب و رسول مَّا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود اٰبَآءَهُمُ الْاَوَّلِيْنَ ۝ به پدران پیشین ایشان تا عذر
گویند که ما از کتاب و پیغمبر خبر نداریم یعنی همچنانچه نوح و ابراهیم علیهما السلام را به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد صلعم را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر
نیارند قال الله تعالٰی لتنذر قوما ما انذر آباءهم اَمْ لَمْ يَعْرِفُوْا آیا نشناختند ایشان رَسُوْلَهُمْ پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت
و نیکوئی و کمال علم با وجود عدم تعلم فَهُمْ لَهٗ پس ایشان مر او را مُنْكِرُوْنَ ۝ منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آنست که نمیشناسند حضرت
پیغمبر صلعم را تا انکار کنند و گویند بیگانه است ما حقیقت حال و نمیدانیم اَمْ يَقُوْلُوْنَ آیا میگویند بِهٖ جِنَّةٌ با او دیوانگی ست که از سخن او حساب
ندارند بَلْ نه چنین ست که ایشان میگویند جَآءَهُمْ آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست وَاَكْثَرُهُمْ
و بیشتر کافران لِلْحَقِّ كٰرِهُوْنَ ۝ مر حق را نخواهند که مخالف طبع و آرزوی ایشان ست قید اکثر برای آنست که بعضی از کفار از ننگ و
توبیخ مردم نمیگرویدند نه از کراهت حق وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اگر پیروی کردی حق سبحانه و تعالٰی اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای کافران را در وجود آلهه شتی
یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِيْهِنَّ هرآینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین و
هرکه در آسمان و زمین ست از ملائکه و انس و جن و جز آن چنانچه در آیت کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند مراد از حق دین اسلام ست
اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه و هلاک شدندی بَلْ
اَتَيْنٰهُمْ بِذِكْرِهِمْ بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ و پند ایشانست یا دیدهٔ عزت و صفت شرف ایشان در آنست فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ
پس ایشان از موعظهٔ خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرت ست مُّعْرِضُوْنَ ۝ روی گردانندگانند اَمْ تَسْـَٔلُهُمْ آیا که تو میخواهی
از ایشان برادای رسالت خَرْجًا مزدی یا بسبب طمع در مال ایشان تر اتهام دارند برسالت فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا

وثواب عقبی ست خیرٌ بهتر ست ترا از مزد ایشان وَّهُوَ و او یعنی خدای تعالی خَیْرُ الرّٰزِقِیْنَ ۝ بهترین روزی رسان ست وَاِنَّکَ
لَتَدْعُوْهُمْ و بدرستیکه تو میخوانی ایشانرا اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ۝ براهی راست که دین اسلام ست وَاِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ
و بدرستی آنانکه نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن عَنِ الصِّرَاطِ ازان راه راست لَنٰکِبُوْنَ ۝ گردندگان
و میل کنندگان به بیابان گمراهی وَلَوْ رَحِمْنٰهُمْ و اگر بخشائیم برایشان وَکَشَفْنَا و برداریم مَا بِهِمْ آنچه بدیشان واقع ست مِّنْ ضُرٍّ
از سختی یعنی قحط و تنگی که برایشان غلبه کرده لَّلَجُّوْا هر آینه ستیزندگی کنند فِیْ طُغْیَانِهِمْ در سرکشی خود یَعْمَهُوْنَ ۝ سرگشته و متردد شوند ربع
یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیز و عناد بر کفر و تکذیب خود ثابت خواهند بود بیت ستیزندگی کار دیو و دوست ؛
ستیزنده را دشمنی با خود ست ؛ آورده اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابوسفیان بمدینه آمده
با حضرت پیغمبر صلعم گفت نه تو گمان میبری که رحمت عالمیانی و اهل مکه برحمت دعای تو درمانده اند پدرانرا بشمشیر بکشتی و فرزندانرا بآتش
گرسنگی بسوختی حق تعالی آیت فرستاد که وَلَقَدْ اَخَذْنٰهُمْ و بدرستیکه ما گرفتیم اهل مکه را بِالْعَذَابِ بعذاب قتل در روز بدر فَمَا
اسْتَکَانُوْا پس فروتنی نکردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را وَمَا یَتَضَرَّعُوْنَ ۝ و تضرع و زاری ننمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی
بایستادند حَتّٰی اِذَا فَتَحْنَا تا چون بکشادیم عَلَیْهِمْ برایشان بَابًا دری ذَا عَذَابٍ شَدِیْدٍ خداوند عذاب سخت که آن جوع ست و
شدت او از قتل و اسر بیشتر ست اِذَا هُمْ آنجا ایشان فِیْهِ دران عذاب مُبْلِسُوْنَ ۝ ناامیدان و اندوهگینان و فرو ماندگان و سرگردانان ع ۴
تا حدیکه اغنیای ایشان از تو طلب عاطفت و مرحمت می نمایند وَهُوَ الَّذِیْٓ اَنْشَاَ او وست که بیافرید و پیدا کرد لَکُمُ السَّمْعَ برای شما
گوش را تا میشنوید بدان شنودنیها وَالْاَبْصَارَ و دیدهارا تا می بینید بآن دیدنیها وَالْاَفْـِٕدَةَ و دلها را تا تفکر میکنید بآن و
استدلال مینمائید از مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما قَلِیْلًا مَّا تَشْکُرُوْنَ ۝ اندکی را شکر میگزارید چه عمده
در شکرگزاری آنست که استعمال کنید این آلات ادراک را در آنچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِیْ ذَرَاَکُمْ و او وست آنکه بیافرید شمارا
و منتشر ساخت فِی الْاَرْضِ در زمین وَاِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ ۝ و بسوی او جمع کرده خواهید شد در روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا وَهُوَ
الَّذِیْ یُحْیٖ وَیُمِیْتُ و او وست آنکه زنده میگرداند و می میراند وَلَهُ اخْتِلَافُ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ و مر اوراست یعنی با مر اوست مخالفت شب و
روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیگر را اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۝ آیا تعقل نمیکنید که قدرت ما همه کائنات را از عدم بوجود آورده و بعث
نیز از آن جمله است چه شمارا بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل آن نکردند بَلْ قَالُوْا بلکه گفتند بی تدبر و تفکر مِثْلَ مَا
قَالَ الْاَوَّلُوْنَ ۝ مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار قَالُوْٓا گفتند ءَاِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَکُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَّعِظَامًا و
استخوانی خالی کهنه ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ ۝ آیا ما برانگیخته شدگانیم استفهام بر سبیل انکار ست و تکرار از برای تاکید ست یعنی چون خاک شویم حشر و بعث چگونه
بما راه یابد لَقَدْ وُعِدْنَا بهر آینه وعده داده شدیم نَحْنُ وَاٰبَآؤُنَا ما و پدران ما هٰذَا این سخن را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن محمد صلعم یعنی ما را و پدران
ما را بوعده حشر و نشر تخویف کرده اند و این وعده راست نشد اِنْ هٰذَآ نیست این قول اِلَّآ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ ۝ مگر افسانه پیشینیان و
اکاذیب ایشان که در صحائف نوشته اند و گذاشته قُلْ بگوای محمد مر این منکران که بگوئید لِّمَنِ الْاَرْضُ مر کراست زمین وَمَنْ فِیْهَآ و آنکه در وی ست از
مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین کیست جواب دهید مرا اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر هستید که میدانید سَیَقُوْلُوْنَ زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین
و آنچه در او ست لِلّٰهِ مر خدای راست مشرکان مکه معترف بودند بآنکه آفریدگار زمین و اهل وی الله ست پس چون ترا چنین جواب دهند قُلْ اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ ۝

بگو آیا پند نمیگیرید و در نمی یابید که کسی که اولاً قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیاً نیز از ایجاد و اعادهٔ ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ بگو ای محمد دیگر بار مَنْ
رَّبُّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئت غریب آن وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ ۝
و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات ست سَيَقُوْلُوْنَ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم لِلّٰهِ مر خدای راست
و رب همه اوست قُلْ اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ۝ بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک نسبت چنین خالقی و هم از مخلوقات او او را شریک میسازید قُلْ مَنْۢ بِيَدِهٖ
بگو کیست که بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتدار اوست مَلَكُوْتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیزی در موضح گوید مضرت و منفعت اشیای با خزائن
آن وَّهُوَ يُجِيْرُ و او زنهار دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند از عذاب خود هر کرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زنهار داده نشود بر وی یعنی
کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آورد و زنهار گیرد جواب گوئید اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر هستید که بدانید سَيَقُوْلُوْنَ
زود باشد که گویند این صفات که تو گفتی لِلّٰهِ مر خدای راست که مالک ملکوت و مجیر بندگانست قُلْ فَاَنّٰى تُسْحَرُوْنَ ۝ بگو پس از کجا فریب
یافته میشوید و چگونه از راه حق بر میگردید با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلائل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید نظم
ای که پی نفس و هوا میروی ٭ راه نه اینست خطا میروی ٭ راه روان زان ره دیگر روند ٭ پس تو بدین راه چرا میروی ٭ منزل مقصود دران جانب ست ٭
پس تو ازین سوی کجا میروی ٭ بَلْ اَتَيْنٰهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعدهٔ حشر و نشر وَاِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ ۝ و بدرستیکه
ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَّلَدٍ فرا نگرفت خدای
هیچ فرزندی وَّمَا كَانَ مَعَهٗ و نیست با او مِنْ اِلٰهٍ هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریک باشد در خدائی و خدا باید که آفریننده
بود پس هر آینه شریک او را مخلوقی چند باشد اِذًا آن هنگام لَّذَهَبَ كُلُّ اِلٰهٍ ۢ بِمَا خَلَقَ ببردی هر خدای آنرا که آفریده بود و در ان مستقل و مستبد باشد پس
مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای از مخلوق آن خدای دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمییز نیست پس ثابت
شد که با او هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیگر آنکه اگر با او خدای بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی ملک او از ملک این ممتاز شدی هر آینه طرح
نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم ست وَّلَعَلَا و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ برخی از آلهه بر
برخی و با جماع و استقرا معلوم شد که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سُبْحٰنَ اللّٰهِ پاکست خدای تعالی بی همتا عَمَّا يَصِفُوْنَ ۝ از انچه صفت
میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عٰلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ او ست دانای پوشیده و آشکارا فَتَعٰلٰى پس بزرگتر و برترست عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ۝ ۱۵
از انچه شریک میگیرند برای او پس برای دلخوشی حضرت رسالت پناه صلعم از انزال عذاب بمشرکان خبر میدهد و میفرماید که قُلْ بگوای محمد بطریق دعا
رَّبِّ اِمَّا تُرِيَنِّيْ ای پروردگار من اگر بنمائی مرا و لابد نشبه میسنمائی مَا يُوْعَدُوْنَ ۝ انچه وعده داده شده اند کافران از عذاب در دنیا و آخرت رَبِّ
فَلَا تَجْعَلْنِيْ ای پروردگار من پس مدار مرا فِى الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ۝ در گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و کسر
نفس ست یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم میتواند بود که به بیگناه نیز رسد و مراد از ظلم اینجا شرک ست وَاِنَّا و بدرستیکه ما خداوندیم عَلٰۤى اَنْ نُّرِيَكَ بر آنکه
بنمائیم بتو مَا نَعِدُهُمْ انچه وعده داده ایم ایشانرا از عقوبت لَقٰدِرُوْنَ ۝ هر آینه توانائیم اما تاخیر که در ان میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان
یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد اِدْفَعْ بِالَّتِيْ دفع کن بخصلتیکه بدحال هِيَ اَحْسَنُ آن نیکوترست السَّيِّئَةَ بدیرا حضرت عزت
حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید و میگوید دفع کن بانچه نیکوترست بدی را یعنی بعفو و رحمت از سر گناه مجرمان
درگذر بر وجهی که وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی با مرفرمودن بطاعت یا دفع کن شرک را

بکلمهٔ توحید یا محو ساز منکر را با مر معروف امام قشیری رح فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را ببشارت قلب یا ظلمت خلائق را بنور حقائق یا حظوظ خود را بحقوق خدای تعالی یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم ** نظم ** چو طی گشت تیه حوادث از انجا ؛ بملک قدم ران بیک حمله محمل ؛ دران قلزم نور شو غوطه زن ؛ فروشوی از خویشتن ظلمت ظل ؛ یکی خوان یکی دان یکی جو یکی گو ؛ سوی الله و الله نور و باطل ؛ نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا یَصِفُوْنَ ○ بانچه صفت میکنند ترا از شعر و سحر یا بانچه از صفت ما می گویند از اتخاذ اولاد و شرکاء وَقُلْ رَّبِّ و بگوای پروردگار من اَعُوْذُ بِكَ پناه میگیرم بتو مِنْ هَمَزٰتِ الشَّیٰطِیْنِ لا از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت و معصیت آیا از درانداختن ایشان مردمان را بفریب و غرور در مهالک و مهاوی وَاَعُوْذُ بِكَ رَبِّ و پناه می آرم بتو ای پروردگار من اَنْ یَّحْضُرُوْنِ ○ از آنکه حاضر شوند نزدیک من بوقت صلوة یا بزمان تلاوت یا از آنکه گرد من گردند در همه احوال یا از آنکه مرا رنج رسانند حَتّٰۤی اِذَا جَآءَ متعلق ست بما یصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا بدی وصف میکنند تا وقتیکه بیاید اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ و گمراهی خود دانا گردد و مرگ را بمعاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند قَالَ گوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُوْنِ ○ لا ای آفریدگار من بازگردان مرا بدنیا صیغهٔ جمع برای تعظیم مخاطب امام ثعلبی با جمعی از مفسران برانند که خطاب بملک الموت و اعوان اوست که اول بکلمهٔ رب استغاثه مینماید از خدای و بکلمهٔ ارجعون رجوع مینماید بملائکه که باز گردانید مرا لَعَلِّیْۤ اَعْمَلُ شاید که من کنم صَالِحًا عملی شایسته فِیْمَا تَرَكْتُ در آنچیزیکه بگذاشته ام که ایمانست یعنی ایمان آرم و دران عمل صالح کنم كَلَّا ط ردع ست از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز گردانند اِنَّهَا بدرستیکه آن درخواست كَلِمَةٌ سخنی ست که بواسطهٔ غلبهٔ حسرت بر و هُوَ قَآئِلُهَا ط او گویندهٔ آنست وَمِنْ وَّرَآئِهِمْ و از پیش مشرکان بَرْزَخٌ مانع ست میان رجعت ایشان یعنی قبر که در وی خواهند بود اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ ○ تا روزیکه برانگیخته شوند از ان فَاِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِی الصُّوْرِ در صور یعنی نفخهٔ ثانیه یا ثالثه که نفخهٔ احیاست و قیامت قائم گردد فَلَاۤ اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان یَوْمَئِذٍ دران روز یعنی علاقهٔ نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را کس خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه دران روز نسبت صحیح باید نه نسب صریح ان اکرمکم عند الله اتقکم وَّلَا یَتَسَآءَلُوْنَ ○ و نه پرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را نپرسد جهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد از ان حال یکدیگر می پرسند کما قال الله تعالی و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هرکه را گران آید مَوَازِیْنُهٗ ترازوهای او باعمال صالحه چون مومنان فَاُولٰٓئِكَ پس آنگروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ○ ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان بدرجات وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِیْنُهٗ و هرکه سبک باشد میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فَاُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ خَسِرُوْۤا پس آن گروه آنانند که زیان کرده اند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی سرمایهٔ عمر بباد غفلت بر دادند و استعدادات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضائع ساختند و ایشان فِیْ جَهَنَّمَ خٰلِدُوْنَ ○ در دوزخ جاوید ماندگانند تَلْفَحُ میسوزد وُجُوْهَهُمُ النَّارُ رویهای ایشان را آتش وَهُمْ فِیْهَا و ایشان در آتش كٰلِحُوْنَ ○ ترش رویان یا از شدت احتراق زشت رویانند و ابو سعید خدری رض از حضرت رسالت پناه صلعم در تفسیر این آیت روایت میکند که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس بر جهد یعنی بالا رود لب زبرین او تا میان سرش برسد و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بناف در موضح آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق تعالی گوید ایشان را اَلَمْ تَكُنْ اٰیٰتِیْ آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تُتْلٰی عَلَیْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُوْنَ ○ پس بودید که بدان تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قَالُوْا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما غَلَبَتْ عَلَیْنَا غالب شد بر ما شِقْوَتُنَا بدبختی ما یعنی شقاوتیکه بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوت ست ۹

بر ما وَكُنَّا قَوْمًا و بودیم ما گروهی ضَالِّينَ ○ گمراهان از طریق حق رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش دوزخ تا تدارک حال و
تلافی کار خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فَإِنَّا ظَالِمُونَ ○ پس بدرستیکه ما ستمکاران باشیم بر نفس خود و آخر سخنی که دوزخیان گویند
این باشد قَالَ اخْسَئُوا گوید خدای خاموش باشید فِيهَا در دوزخ وَلَا تُكَلِّمُونِ ○ و سخن مگوئید با من در خروج یا دفع عذاب که شما را بیرون
نمیبریم یا از شما عذاب بر نمیداریم إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستیکه بودند گروهی مِنْ عِبَادِي از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و
امثال ایشان رض که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا میگفتندی پروردگار ما آمَنَّا گرویدیم بتو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و ببخش بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ
الرَّاحِمِينَ ○ ج و تو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرا گرفتید شما آن درویشان را سِخْرِيًّا مسخره یعنی کسی که با او سخریه کنند و افسوس دارند مراد
آنست که با ایشان استهزا میکردید حَتَّى أَنْسَوْكُمْ تا وقتیکه فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان را فراموش ساخت بر شما ذِكْرِي
یاد کردن من وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ و بودید شما که از ایشان تَضْحَكُونَ ○ مے میخندید از روی تکبر و تعظم خود در تحقیر و تذلیل ایشان إِنِّي بدرستیکه من جَزَيْتُهُمُ
الْيَوْمَ جزا میدهم ایشان را امروز بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ○ بدرستیکه ایشان اند رسیدگان بمراد خود یعنی
جزای صبر ایشان فوز ست بمطلوب قَالَ گوید خدای یا فرشته بامر او مکافران را که شما كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي الْأَرْضِ در زمین کافران از
روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیای نابوده فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند چند درنگ نمودید عَدَدَ
سِنِينَ ○ شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر قَالُوا گویند لَبِثْنَا يَوْمًا درنگ کردیم روزی أَوْ بَعْضَ
يَوْمٍ یا پاره از روز کوته شمردند مدت لبث خود را نسبت با خلود در دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا
مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما بیش ازین نمیدانیم فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ ○ پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از
ملائکه که حفظه اعمار و انفاس ما بودند قَالَ گوید خدای إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی با اضافت بایام آخرت
لَوْ أَنَّكُمْ اگر بدرستیکه شما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○ هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندک ست أَفَحَسِبْتُمْ آیا می پندارید شما از فرط غفلت أَنَّمَا
خَلَقْنَاكُمْ آنکه ما شما را آفریدیم عَبَثًا ببازی یا از برای بازی وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا و گمان بردید آنکه شما بسوی ما لَا تُرْجَعُونَ ○ بازگردیده نشوید برای مجازات
اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریدیم و مکافات کردار شما را مقرر کرده ایم در لطائف قشیری مذکورست که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق
باز دارد و خدای تعالی ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابوبکر واسطی قدس سره روزی این آیت میخواند فرمود که نی خلق را
بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه وی راه برند و گفته اند شما را ببازی نیافریده ام
بلکه برای ظهور نور محمدی صلعم آفریده ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصل ست و شما همه
فرع وی اید نظم هفت و نه و چار که پرداختند ٭ خاص پی مرکب او ساختند ٭ اوست شه و آدمیان جمله خیل ٭ اصل وی و جمله عالم طفیل ٭
در بحر الحقائق آورده که شما را از برای آن آفریده ام تا بر من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند
و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزند آدم همه اشیا را از برای شما آفریده ام و شما را برای خود
سر کنت کنزا مخفیا اینجا ظهوری تمام دارد و کما اشار الیه المولوی قدس سره **مثنوی** ای ظهور تو بجلی نور نور ٭ گنج مخفی از تو آمد در ظهور ٭ گنج
مخفی بود ز پری چاک کرد ٭ خاک را تابان تر از افلاک کرد ٭ گنج مخفی بد ز پری جوش کرد ٭ خاک را سلطان اطلس پوش کرد ٭ خویش را
نشناخت مسکین آدمی ٭ از فزونی آمد و شد در کمی ٭ خویشتن را آدمی ارزان فروخت ٭ بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ٭

ای غلامت عقل و تدبیرات هوش ؛ تو جزائی خویش را ارزان فروش ؛ فَتَعٰلَى اللّٰهُ پس بزرگ ست خدای تعالی و بزرگ تر از آنکه بعث
بیا فریند الْمَلِكُ الْحَقُّ ج پادشاه بسزا لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ج نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيْمِ ○ آفریدگار عرش بزرگ
یا عرشی که کریم ست خیرات و برکات ازو نازل میشود وَمَنْ يَّدْعُ و هر که می خواند یعنی بپرستد مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا اٰخَرَ لا خدای دیگر که
لَا بُرْهَانَ هیچ حجتی نیست لَهٗ مر پرستنده را بِهٖ لا بپرستش آن اِلٰه فَاِنَّمَا حِسَابُهٗ پس جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او
عِنْدَ رَبِّهٖ ط نزدیک پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الْكٰفِرُوْنَ ○ بدرستیکه فلاح نیابند و رستگار
نشوند ناگرویدگان وَقُلْ رَّبِّ اغْفِرْ و بگوی ای محمد آفریدگار من بیامرز مرا و امت مرا وَارْحَمْ و ببخشای بر من و بر ایشان برحمت واسعه خود
وَاَنْتَ خَيْرُ الرّٰحِمِيْنَ ع ○ و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح و آخر آن گنجی ست از گنجهای عرش الٰهی ؛ ربع

سورة النور مدنية وهي اربع وستون اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

سُوْرَةٌ این سوره ایست از عالم قدس اَنْزَلْنٰهَا فرو فرستاده ایم آنرا بوساطت جبرئیل ع م وَفَرَضْنٰهَا و فرض کردیم بر شما احکامیکه درو ست
وَاَنْزَلْنَا فِيْهَآ و فرو فرستاده ایم در او اٰيٰتٍۭ بَيِّنٰتٍ آیتهای روشن از حدود و احکام لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ ○ شاید که شما پند پذیرید و از محارم
بپرهیزید و از جمله حکمها این ست اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِيْ زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوْا پس بزنید ای ائمه و حکام كُلَّ وَاحِدٍ
هر یکی را مِّنْهُمَا از آن هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ ص صد تازیانه این حکم خاص ست بآنکه محصن نباشد چه حد محصن رجم ست و در شرح طحاوی
آمده که شرائط احصان حریت ست و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی ره شرط میکند و غیر محصن را که آزاد
باشد با وجود جلد یک سال جلا سفر باید و امام مالک و احمد رح در نفی بلد با امام شافعی متفقند چه حدیثی درین باب وارد شده که مائة جلدة و
تغریب عام صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رض بهمین آیت منسوخ ست وَّلَا تَاْخُذْكُمْ و فرا نگیرد شما را بِهِمَا بآن
دو زنا کننده رَاْفَةٌ مهربانی فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ در فرمان برداری خدای تعالی یعنی ببخشائید بر ایشان و تعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحت
منمائید اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ اگر هستید گرویده اید بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ج بخدای تع و بروز قیامت چه ایمان بخدای اقتضای جد و جهد
میکند در اقامت حدود او وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب آن هر دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان
طَآئِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ○ گروهی از مومنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت بمثل آن عمل بقول امام مالک و امام شافعی رح
از چهار کس که بعد د شهود زنا اند کمتر نباشند و بقول ائمه دیگر یک کس کافی ست و قتاده نیز گفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رض مرویست که ام مهزول
میگویند که یکی از صواحب رایات بود در بیوت موجیر نشستی تقبیل میکرد که هر که او را بخواهد مؤنت آنکس با تمام کفایت کند مومنی خواست که بدین
طمع خام نان خود را پخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت جهت آنکه مسلمانی بدنام نشود این آیت فرستاد که اَلزَّانِيْ مرد زنا کننده
لَا يَنْكِحُ نکاح نکند اِلَّا زَانِيَةً مگر زن زنا کننده را اَوْ مُشْرِكَةً ز یا شرک آرنده را چه غالب آنست که مائل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود
وَّالزَّانِيَةُ و زن پلید کار لَا يَنْكِحُهَآ در نکاح نیارد او را اِلَّا زَانٍ مگر مرد پلید کار اَوْ مُشْرِكٌ ج یا شرک آرنده چه جنسیت علت ضم ست
و مشاکلت سبب الفت بیت هر کس مناسب گهر خود گرفت یار ؛ بلبل بباغ رفت و زغن سوی خار زار ؛ و در تبیان آورده که بغایا از
یهود یا مشرکان مدینه در بیوت مواجیر نشسته هر یک بر در خانه خود رایتی نصب کردندی و مردم را بخود دعوت کرده اجرت گرفتندی ضعفه مهاجرین که مسکنی

عشیره ند اشتندی و از تنگدستی پریشان حال میگذرانید ند داعیه کردند که ایشان را بنکاح درآورده و کرایه نفس از ایشان گرفته بر عادت
اہل جاہلیت معاش گذرانند حق تعالی منع کرده فرمود وَحُرِّمَ و حرام کرده شد ذٰلِكَ تزوج بزوانی عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ○ برگزیدگان
قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده و آیت وانکحوا الایامی منسوخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنٰتِ و آنانکه رمی کنند مر زنان
محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین حکم داخلست و اینجا احصان بحریت ست و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا آنکه مردی یا زنی را که بجمیع
این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیایند نزدیک حکام بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد
آزاد بالغ مسلمان نیارند برا اثبات آنچه رمی کرده‌اند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ایشان را ثَمٰنِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر
زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیر ست نه حد و حد قذف از حد زنا و شرب شراب اخف ست زیرا که حد زنا بقرآن ثابت ست
چنانکه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه ست رض و سبب حد قذف محتمل ست مر صدق را وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول مکنید از ایشان که قذف
کرده‌اند و گواه نیاورده‌اند و تازیانه خورده‌اند شَهَادَةً گواهی در هیچ حکمی أَبَدًا ج همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته‌اند تا بوقت توبه وَأُولٰئِكَ و آن گروه فاف
هُمُ الْفٰسِقُونَ ○ لا ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کرده‌اند مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ
از پس این قذف و دیگر قذف نکنند وَأَصْلَحُوا ج و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت
بمذهب امام ابو حنیفه رح مؤبد باشد و نزد امام شافعی و امام احمد رح رد شهادت و تفسیق هر دو باطل میشود فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَفُورٌ
آمرزنده گناه بندگانست رَّحِيمٌ ○ مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده‌اند که بعد نزول این آیت عاصم بن عدی رض گفت یا رسول الله
شاید که مردی از ما بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر بی
گواه سخن میگوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر این حال چگونه باشد حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که ای عاصم خدای تعالی
چنین حکم فرستاد و عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بدو رسیده گفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت و اویلا
مبتلا شدم بدانچه پرسیده بودم پس بازگشته صورت حال بعرض سید عالم صلعم رسانید حضرت خوله را طلبید و از و پرسید او انکار کرد و آیت لعان نازل شد
که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ و آنانکه رمی کنند بزنا أَزْوٰجَهُمْ زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ایشان را گواهان إِلَّا أَنْفُسُهُمْ
مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجب ست گواهی دادن یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهٰدٰتٍ بِاللّٰهِ لا چهار گواهی بخدا مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستیکه
او یعنی شوهر لَمِنَ الصّٰدِقِينَ ○ از راست گویانست در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی موکد بسوگند بجای یکی از شهود ست وَالْخٰمِسَةُ و گواهی
پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت خدای بر وی إِنْ كَانَ اگر باشد مِنَ الْكٰذِبِينَ ○ از دروغ گویان در ان رمی لعان مرد برین گونه است
که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من راست گویم در انچه رمی کردم مر این زن را بدان و نوبت پنجم بگوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در انچه
رمی کردم مر این زن را بدان و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود و میان مرد و زن تفریق
کنند فرقت طلاق بقول امام ابو حنیفه رح و فرقه فسخ بقول امام شافعی رح و حد زنا بر زن ثابت گردد و اگر نکول کند از لعان بقول امام شافعی رح
و بمذهب امام ابو حنیفه رح او را حبس کنند وَيَدْرَؤُا و دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ از آن زن حبس را یا حد را أَنْ تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد
آن زن أَرْبَعَ شَهٰدٰتٍ بِاللّٰهِ لا بچهار گواهی بخدای و مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستیکه شوهر لَمِنَ الْكٰذِبِينَ ○ لا از دروغ گویانست در انچه رمی کرده مرا
بآن وَالْخٰمِسَةَ و گواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَا آنکه خشم خدای بر آن زن باد إِنْ كَانَ مِنَ الصّٰدِقِينَ ○ اگر باشد مرد از

راست گویان و در رمی لعان زن آنست که چهار نوبت بگوید گواهی میدهم بخدای که این مرد از دروغ گویانست در آنچه مرا بدان رمی کرده
نوبت پنجم بگوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در موضح آورده که حضرت رسالت پناه صلعم
بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب پیغمبر صلعم آمین گفت
و قوم دران اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای تعالی بودی عَلَيْكُمْ
بر شما وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او وَاَنَّ اللّٰهَ و آنکه خدای تعالی تَوَّابٌ قبول کننده توبه است حَكِيْمٌ حکم کننده در حدود و احکام هر آئینه شما را
فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی گویند اگر نه فضل و رحمت بودی بتاخیر عقوبت شما هلاک میشدید یا اگر نه فضل خدا فرمودی
باقامت زواجر و نهی از فواحش هر آئینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه نا امیدی
سرگردان میشدید پس شما را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید قطعه گر توبه مدد کار گنهکار نبودی ؛ او را بسر حد کرم راه نمودی ؛ ور توبه
نبودی که در فیض کشودی ؛ با زنگ غم از آئینه عاصی که زدودی ؛ بعد ازین آیتها در باب قصه برائت افک ست و منه عایشه صدیقه رض و آن
حکایت دور و دراز ست و رعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بر سبیل اجمال آنست
که سال پنجم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق افتاد صدیقه رض دران سفر همراه بود و در بعضی منازل بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار گم کرده
بطلب آن از منزلگاه دور شده زمانی مکث افتاد دران زمان خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کردند و رفتند و عایشه رض باز آمده منزل
خالی دیده همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که با حضرت رسول صلعم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه رض بر شتر او سوار شده بعسکر
همایون ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان دید سخنی که نه لائق حرم محترم سید عالم صلعم بود بر زبان خباثت نشان راند و چون بمدینه رسیدند این خبر
بعرض حضرت عالم صلعم رسید و عایشه رض بیمار شده و ازین معنی خبر نداشت اما از حضرت عدم التفاتی در می یافت اجازت طلبیده بخانه پدر آمد و
آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی بازدیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود بیت چشم ز گریه پر سراب ست روز و شب
جانم ز ناله در تب و تاب ست روز و شب ؛ و حضرت رسول صلعم بتفحص حال حضرت عایشه رض توجه فرموده از امهات مومنان و اکابر صحابه رض
تفتیش مینمود و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت میکردند روزی آنحضرت صلعم بخانه صدیقه رض درآمد و عایشه رض گریان و نالان دید حضرت صلعم
فرمود که ای عایشه اگر گناه کرده بخدای باز گرد و آمرزش طلب عایشه رض از ابوین درخواست کرد که جواب آنحضرت صلعم گویند ایشان در صدد
آن نیامدند و صدیقه رض از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افگنده اند و من هر چه میگویم کسی باور نمیکند پس من همان میگویم که پدر
یوسف گفت فصبر جمیل والله المستعان بیت صبری کنیم تا کرم او چه میکند ؛ با این دل شکسته غم او چه میکند ؛ مقارن این حال اثر وحی بر
آنحضرت صلعم ظاهر شد آیات برائت نازل گشت اِنَّ الَّذِيْنَ جَآءُوْ بِالْاِفْكِ بدرستی آنانکه آورده اند دروغ بزرگ را در شان عایشه رض
عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبدالله بن ابی که پیشوای منافقانست و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه
پسر خاله ابوبکر صدیق رض و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب رض لَا تَحْسَبُوْهُ مپندارید آن دروغ گو را شَرًّا لَّكُمْ بدی از برای شما مخاطب
حضرت رسالت پناه صلعم و عایشه رض و صفوان که نسبت باو کرده بودند میفرماید که آن دروغ را بنسبت خود بد مپندارید بَلْ هُوَ بلکه آن
خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر ست مر شما را جهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در برائت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت
و وعید کلی درباره دروغ گویان و بهتان گویان وقوع یافت لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مر هر کسی را از ایشان که متکلم اند بر افک مَّا اكْتَسَبَ

جزای آنچه ست که کسب کرده مِنَ الْاِثْمِ از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی خاموش
شده و منع نکرده وَالَّذِیْ تَوَلّٰی و آنکس که فرا گرفت کِبْرَهٗ معظم آن سخن و شنیع تر آن را مِنْهُمْ از آن جماعت مراد ابن ابی ست
لعنة الله علیه لَهٗ عَذَابٌ مر او راست عذابی عَظِیْمٌ○ بزرگ در آخرت یا در دنیا با آنکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول گشت و گویند
حسان بوده که بآخر عمر ش نابینا شد یا مسطح که دستهای او شل گشت لَوْلَآ اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ چرا نه آنگاه شنودید این سخن را ظَنَّ الْمُؤْمِنُوْنَ
وَالْمُؤْمِنٰتُ گمان بردندی مردان و زنان گرویدگان بِاَنْفُسِهِمْ بهمدینان خویش خَیْرًا نیکوئی چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول
از خطاب بغیبت و از مضمر بمظهر مبالغه ست در توبیخ و اشعار با آنکه ایمان مقتضای گمان نیکی ست باهل ایمان یعنی بایستی که مومنان بعد از استماع
این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه رض و صفوان وَقَالُوْا و گفتندی چنانچه مردی متیقن که بر حالی مطلع باشد و گوید هٰذَآ این سخن اِفْکٌ
مُّبِیْنٌ○ دروغی روشن ست و حق سبحانه ازواج پیغمبر از آنگاه میدارد و از مثل این حالها تعظیم و تکریم برایشان لَوْلَا جَآءُوْ چرا نیاوردند
عَلَیْهِ برین سخن بِاَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بران فَاِذْ لَمْ یَاْتُوْا بِالشُّهَدَآءِ پس
اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او هُمُ الْكٰذِبُوْنَ○ ایشانند
دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیاء
ممتنع ست و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه افزونی کرم خدای بودی عَلَیْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهٗ و مهربانی
او فِی الدُّنْیَا در دنیا بتوفیق توبه کردن وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ هر آینه برسیدی شما را فِیْ مَآ اَفَضْتُمْ فِیْهِ در آنچه
خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه رض عَذَابٌ عَظِیْمٌ○ عذابی بزرگ که عذاب قذف ست و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را
آن عذاب رسیدی اِذْ تَلَقَّوْنَهٗ آنگاه که فرا میگرفتید این سخن را بِاَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسیدید وَتَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِكُمْ
و میگفتید بدهنهای خود مَّا لَیْسَ لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ آنچیز را که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل میگفتید وَتَحْسَبُوْنَهٗ و می پنداریدآنچیز را گفتید
هَیِّنًا سهل و آسان که هیچ طبعه بران متفرع نیست و نباشد وَّهُوَ و حال آنکه آن سخن عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی عَظِیْمٌ○ بزرگ ست و
عقوبت بسیار بران مترتب چه الحاق عار ست باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف منصب رسالت در اتحاف مذکور ست که ام ایوب زوجه
ابو ایوب انصاری رض با او گفت که شنیده سخنی را که مردم در باب عایشه رض میگویند ابو ایوب فرمود که شنوده ام و آن دروغ ست چه تو نسبت خود
این فعل روا میداری ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت که والله که عایشه رض بهتر از تو است پس بنسبت زن پیغمبر صلعم این عمل کی روا دارد
این بهتان عظیم ست حق تعالی فرمود که وَلَوْلَآ اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ و چرا نه چون شنودید این سخن را قُلْتُمْ میگفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا
نگفتید چون ابو ایوب گفت رض مَّا یَكُوْنُ لَنَآ نمی سزد ما را و نمی رسد اَنْ نَّتَكَلَّمَ آنکه سخن گوئیم بِهٰذَا قف باین کلام سُبْحٰنَكَ هٰذَا پاک ست خدای
از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد بُهْتَانٌ عَظِیْمٌ○ این کلام افترای بزرگ ست بر بافته منافقان یَعِظُكُمُ اللّٰهُ پند میدهد شما را خدای
اَنْ تَعُوْدُوْا از آنکه باز گردید لِمِثْلِهٖٓ اَبَدًا بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ○ اگر هستید گرویدگان چه ایمان
مانع ست از طعن درباره مسلمانان خصوصا امهات مومنان وَیُبَیِّنُ اللّٰهُ و بیان میکند و روشن میگرداند خدای تعالی لَكُمُ الْاٰیٰتِ برای شما
آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقه آداب انحراف نورزید وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای تعالی داناست بطهارت
ذیل عایشه رض حَكِیْمٌ○ حکم کننده ببرائت ذمه او از عیب و عار بیت تا گریبان دامنش پاک ست از لوث خطا و زند منت عیب جو

آلوده از سر تا پا ٭ و چه زیبا گفته است بیت گرا رسد که کند عیب دامن پاکت ٭ که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی ٭ اِنَّ الَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ
بدرستی آنانکه دوست میدارند اَنْ تَشِیْعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد و زشت نامی یعنی نسبت فاحشه فِی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا در شان آنانکه ایمان
آورده اند و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک فِی الدُّنْیَا در دنیا حد قذف و بدنامی
وَالْاٰخِرَةِ و دران سرای با آتش وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای تعالی میداند شر آنچه خوض کرده اید دران وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ○ و شما آنرا نمیدانید وَلَوْلَا
فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای تعالی بودی بردباری عَلَیْکُمْ بر شما وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش و مهربانی و پروردگاری وَاَنَّ اللّٰهَ رَءُوْفٌ و آنکه
خدای تع مهربانست براءت ذمه و مقذوف را ظاهر گردانید رَحِیْمٌ ○ بخشاینده است توبه جنایت قاذف در گذرانید هر آینه عقوبت کلی بشما
فرود آمدی یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانی که گرویده اید لَا تَتَّبِعُوْا پیروی مکنید خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ گامهای ابلیس یعنی راههای او و راه معصیت
یا وسوسهای او را در قذف عائشه رض وَمَنْ یَّتَّبِعْ خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ و هر که پی وی رود و آثار او را متابعت کند فَاِنَّهٗ یَاْمُرُ پس بدرستیکه میفرماید
دیو آنکس را بِالْفَحْشَآءِ بکاری که زشت باشد در عرف و عقل وَالْمُنْکَرِ و بعملی که ناپسندیده است در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه کرم الهی
بودی عَلَیْکُمْ بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدود که کفارت گناه است وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او بتطهیر شما مَا زَکٰی مِنْکُمْ پاک نگشتی از شما
مِنْ اَحَدٍ هیچ یکی اَبَدًا تا آخر دهر از دنس این عیب جوئی و بدگوئی وَّلٰکِنَّ اللّٰهَ یُزَکِّیْ و لیکن خدای پاک میسازد بقبول توبه مَنْ یَّشَآءُ هر کرا
خواهد وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای تعالی شنواست بمقالات مردمان عَلِیْمٌ ○ دانا بنیتهای ایشان گویند که صدیق رض سوگند خورده بود که بر مسطح خاله
خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک او بود نفقه نکند و مطلقا با او نیکوئی ننماید حق تع آیت فرستاد که وَلَا یَاْتَلِ و باید که سوگند نخورند
اُولُوا الْفَضْلِ خداوندان فضل بدین مِنْکُمْ از شما وَالسَّعَةِ و خداوند دستگاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابو بکر صدیق رض حق سبحانه فرموده
که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند اَنْ یُّؤْتُوْٓا بر آنکه ندهند نفقه اُولِی الْقُرْبٰی خویشاوندانرا وَالْمَسٰکِیْنَ و درویشان و محتاجانرا
وَالْمُهٰجِرِیْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ و مهاجرانرا در راه خدای تع و مسطح هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر وَلْیَعْفُوْا و باید که عفو کنند جرمی
را که از ایشان صادر شده وَلْیَصْفَحُوْا و روی بگردانند از انتقام و اغماض فرمایند اَلَا تُحِبُّوْنَ آیا دوست نمیدارید اَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ لَکُمْ آنرا که
بیامرزد خدای تعالی شما را پس شما نیز از گناه دیگران در گذرید وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خداوند تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام رَّحِیْمٌ
مهربان بر اصحاب جرائم و آثام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید علما ازین آیت استدلال بر فضل حضرت صدیق رض کرده اند صاحب
اتحاف فرموده و بهجة ان الفضل المطلق له و حکیم ثنائی قدس سره درین باب فرموده نظم بود چندان کرامت و فضلش ٭ که اولوا الفضل
خواند ذو الفضلش ٭ صورت و سیرتش همه جان بود ٭ زان ز چشم عوام پنهان بود ٭ روز و شب سال و ماه در همه کار ٭ ثانی اثنین اذ هما
فی الغار ٭ اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه یَرْمُوْنَ الْمُحْصَنٰتِ رمی میکنند زنان محصنه را الْغٰفِلٰتِ بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشانرا بدان
الْمُؤْمِنٰتِ گرویدگان بخدا و رسول مراد ازواج پیغمبر اند صلعم و در وسیط گوید خاصه عائشه رض مراد است و گفته اند در شان مهاجرات
و بعضی عام میدارند و بر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لُعِنُوْا لعنت کرده شدند فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ
در دنیا و در آخرت دور افتادند از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردود اند و دران سرای مبغوض
و مطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ و مر ایشانراست عذابی عَظِیْمٌ ○ بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشانرا بود یَوْمَ
تَشْهَدُ در روزیکه گواهی دهند عَلَیْهِمْ بر ایشان اَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان بافک و بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وَاَیْدِیْهِمْ

و گواهی دهند دستهای ایشان وَاَرْجُلُهُمْ و پایهای ایشان بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○ بانچه بودند که میکردند از جرائم و آثام یَوْمَئِذٍ
آنروز یُوَفِّیْهِمُ اللّٰهُ تمام بدهد خدای ایشانرا دِیْنَهُمُ الْحَقَّ جزای که سزاوار ست بدیشان وَیَعْلَمُوْنَ و بدانند دران روز اَنَّ اللّٰهَ آنکه
خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ ○ اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانائی اَلْخَبِیْثٰتُ سخنان ناشایسته
و ناپاک لِلْخَبِیْثِیْنَ مر ناپاکانرا یعنی از ایشان نامبر گردد و بدان متکلم شوند وَالْخَبِیْثُوْنَ لِلْخَبِیْثٰتِ و پلیدان ... مر سخنان پلیدرا
ایشان بدان مائل ست از خبث خبائث وَالطَّیِّبٰتُ و کلمات پاکیزه لِلطَّیِّبِیْنَ مر مردمان پاکرا ست یعنی از ایشان ... وَالطَّیِّبُوْنَ
لِلطَّیِّبٰتِ و پاکیزگان نیز در خورند سخنان پاک را کل اناء یترشح بما فیه مصرع از کوزه همان برون تراود که در وست ؛ و گفته اند زنان ناپاک
برای مردان ناپاک اند و مردان ناپاک راغب اند بر ایشان و زنان پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک مائل اند بر ایشان ملخص سخن آنکه در حرم
محترم حضرت رسالت پناه صلعم که پاکیزه ترین موجودات ست محرمی پاکیزه چون حضرت عائشه صدیقه رض سزد چه جنسیت سبب الفت و صحبت
والیه اشار فی المثنوی المعنوی مثنوی ذره ذره کاندرین ارض و سماست ؛ جنس خود را همچو کاه و کهرباست ؛ ناریان مر ناریانرا جاذب اند ؛
نوریان مر نوریانرا طالب اند ؛ اهل باطل باطلانرا میکشند ؛ اهل حق از اهل حق هم سرخوشند ؛ طیبات آمد ز بهر طیبین ؛ للخبیثات الخبیثون هست
یقین ؛ ذکر فضل حضرت عائشه صدیقه رض در رساله مرآت الصفا بسبیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمهٔ آیات اقتصار نمود
اُولٰٓئِكَ آن گروه یعنی حضرت رسالت پناه صلعم و عائشه رض و صفوان رض مُبَرَّءُوْنَ تبرا کرده شدگان یعنی منزه و مبرا اند مِمَّا یَقُوْلُوْنَ از انچه میگویند از
افک و بهتان منصب رسالت ازان عالی ترست که ذیل عصمت زوجهٔ طاهرهٔ او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان مردی پاکیزه و از اولیای
صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لَهُمْ مر ایشانراست مَّغْفِرَةٌ آمرزش از خدای تعالی وَّرِزْقٌ كَرِيْمٌ ○ و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و
پایدار مراد نعیم بهشت ست یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول او لَا تَدْخُلُوْا در میائید سر زده بُیُوْتًا بخانها غَیْرَ بُیُوْتِكُمْ
جز خانهای خود که دران ساکنید یعنی بهیچ خانهٔ بیگانه در میائید حَتّٰی تَسْتَاْنِسُوْا تا وقتیکه خبر گیرید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوْا و سلام کنید عَلٰٓی اَهْلِهَا
بر اهل آن خانه در روایت آمده که بگویید السلام علیکم ادخلها ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت مآب صلعم آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهای
خود بر هیئتی میباشیم که نمی خواهیم که هیچکس ما را بران حال بیند و ناگاه یکی از کسان ما در خانه در می آیند و ما را بوجهی که شاید می بینند حق سبحانه این آیت
فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در میائید ذٰلِكُمْ آن استعلام و استیذان خَیْرٌ لَّكُمْ بهتر ست مر شما را از آنکه بی اجازت در آئید و گفته اند
کسیکه در عیال خود در می آید باید که بکلمه یا آواز پای یا تنحنح اعلام کند تا اهل خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند این حکم کردیم لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُوْنَ ○ شاید که شما پند گیرید فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا فِیْهَآ پس اگر نیابید دران خانه اَحَدًا هیچ یکی را فَلَا تَدْخُلُوْهَا پس
در میائید در خانهای غیر خود حَتّٰی یُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتیکه دستوری دهند یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانهٔ
خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است وَاِنْ قِیْلَ لَكُمُ ارْجِعُوْا و اگر گویند بعد از استیذان که بازگردید فَارْجِعُوْا پس بازگردید بی توقف و
الحاح مکنید و بر در خانه منشینید که دران مضرت صاحب بیت ست هُوَ اَزْكٰى لَكُمْ آن بازگشتن پاک تر و پسندیده تر مر شما راست
وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای تعالی بانچه شما می کنید از استجازه و ابرام عَلِیْمٌ ○ داناست و بر آن مکافات خواهد داد و بعد
از نزول این آیت ابوبکر صدیق رض بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خانها و رباط بساط
اقامت میگسترند چون کسی دران مقام مقیم نیست که از کسی دستوری طلبد این آیت فرود آمد که لَیْسَ عَلَیْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی اَنْ تَدْخُلُوْا

از آنکه درآئید بی دستوری بُیُوْتًا غَیْرَ مَسْکُوْنَةٍ در خانهای که مسکون نیست یعنی کسی در وا اقامت نمیکنند بلکه می آیند و میروند چون کاروانسرای
و رباط فِیْهَا دران خانهای غیر مسکون مَتَاعٌ لَّکُمْ برخورداری و نفع ست مر شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت
و انعام شما دران محفوظ میمانند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُوْنَ آنچه آشکارا میکنید از استیذان وَمَا تَکْتُمُوْنَ ○ و
آنچه میپوشید از نیت دخول در خانها بفساد قُلْ بگوای محمد لِّلْمُؤْمِنِیْنَ یَغُضُّوْا مر مردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند مِنْ اَبْصَارِهِمْ از دیدهای
خود از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و در ذخیرة الملوک آورده که تیزروترین پیکی شیطان را در وجود انسان چشم ست زیرا که حواس
دیگر به مساکن خود ساکنند و تا چیزی بدیشان نمیرسد با ستدراک آن مشغول نمیتوانند شد اما دیده حاسه است که از دور و نزدیک ابنا و
آثام را صید میکند نظم این همه آفت که بتن میرسد ٭ از نظر تو بشکن میرسد ٭ دیده فروپوش چو در در صدف ٭ تا نشوی تیر بلا را هدف ٭
در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که بگو تا بپوشند دیده سر را از محارم و دیده دل را از ما سوی الله وَیَحْفَظُوْا و نگاه دارند فُرُوْجَهُمْ
فرجهای خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از سره تا تحت رکبه ذٰلِکَ آن پوشیدن چشم و محافظت فرج اَزْکٰی پاکیزه ترست و سودمندتر
لَهُمْ مر ایشان را در دنیا و آخرت اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بِمَا یَصْنَعُوْنَ ○ بانچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال
جوارح در طاعات و آثام وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنٰتِ و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را
و ننگرند بمردان نامحرم وَیَحْفَظْنَ فُرُوْجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا وَلَا یُبْدِیْنَ و ظاهر نسازند زِیْنَتَهُنَّ آرایش خود را
از پیرایها و جامها و رنگها و جز آن اِلَّا مَا ظَهَرَ مگر آنچه ظاهر شود مِنْهَا از آن بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل
در عین و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی وجه باشد و کفین وَلْیَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ
مقنعهای خود را عَلٰی جُیُوْبِهِنَّ بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینهای ایشان پوشیده ماند
وَلَا یُبْدِیْنَ و آشکارا نکنند زِیْنَتَهُنَّ مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال
ست اِلَّا لِبُعُوْلَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزئین برای ایشان ست اَوْ اٰبَآئِهِنَّ یا پدران خویش و پدر پدر حکم پدر دارد اَوْ اٰبَآءِ
بُعُوْلَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان در حکم پدرانند مر زن را اَوْ اَبْنَآئِهِنَّ یا پسران خویش و پسران پسر هر چند که باشند درین
داخل اند اَوْ اَبْنَآءِ بُعُوْلَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زنان را اَوْ اِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش اَوْ بَنِیْٓ اِخْوَانِهِنَّ
یا پسران برادران خود که حکم برادران دارند اَوْ بَنِیْٓ اَخَوٰتِهِنَّ یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی
نیز همین حکم ثابت ست و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع زینت بعم و خال ظاهر نکنند که شاید
ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند موجب فتنه گردد اَوْ نِسَآئِهِنَّ یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت به مومنات نمایند در تبیان
آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر
رسم آشنائی بر انداخته و عفائف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب میباید نمود و بعضی برانند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد اَوْ مَا مَلَکَتْ
اَیْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است آن دستهای ایشان یعنی پرهیز ندزنان از آنانکه ملک یمین باشند از کنیزکان خواه مومنه و خواه کافره و با آنکه ایشان در نسا
داخل اند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که ازا است غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان زنان اند از اما و عبید و قولی آنست که اگر غلام
عفیف باشد نظر او بر زن شاید و الا فلا و در اتحاف آورده که ابن المسیب رح فرموده است که مغرور نگردانند شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که آن در باب اما ست ۱۰

نه عبید چه غالب آنست که فساق بیع اما کنند نه عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جائز نیست که نظر اندازد بموی مولات نه بموضعی از مواضع زینت
وی اَوِ التّٰبِعِیْنَ یا پی روندگان غَیْرِ اُولِی الْاِرْبَةِ جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی آنها که بطلب خوردنی بخانها
می آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی دغدغهٔ شهوت نیست ایشان را چون پیر سال خورده و عنین یا ابلهانیکه مطلقا از مباشرت خبر ندارند
و همت ایشان جز بر مقصود بطعام نیست و اکثر ائمه حنفی برانند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را آرزوی
مباشرت هست تمامی آنکه توانائی بر آن نیست اَوِ الطِّفْلِ الَّذِیْنَ یا طفلان آنانکه لَمْ یَظْهَرُوْا اطلاع نیستند عَلٰی عَوْرٰتِ النِّسَآءِ بر
عورات زنان یعنی تمییز ندارند و نه حال مباشرت با ایشان بخبرند یا آنکه قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده اند
وَلَا یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ و نزنند زنان پایهای خلخال دار خود را بزمین بر وقت رفتن لِیُعْلَمَ تا دانسته شود مَا یُخْفِیْنَ آنچه پنهان میدارند
مِنْ زِیْنَتِهِنَّ از پیرایهٔ خود که خلخال ست یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که تا موجب میل مردم بدایشان شود وَتُوْبُوْا
اِلَى اللّٰهِ و بازگردید بخدای تعالی جَمِیْعًا همه شما اَیُّهَ الْمُؤْمِنُوْنَ ای گرویدگان لَعَلَّکُمْ شاید که شما تُفْلِحُوْنَ ○ رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه
فرمود چه هیچ یک از آدمی خطره و جریمه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرمود که محتاج ترکسی بتوبه آنست که خود را محتاج بتوبه نداند در کشف
الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرموده تا عاصی خجل نشود چه اگر فرمودی که ای گناهکاران شما توبه بکنید موجب رسوائی
ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمیخواهد امید ست که در عقبی نیز رسوا نکند نظم چو رسوا نکردی بچندین خطا ٭ درین عالمم پیش شاه و گدا
دران عالمم هم بر خاص و عام ٭ بیامرز و رسوا مکن والسلام ٭ وَاَنْکِحُوا الْاَیَامٰی و بنکاح در آرید زنان بی شوهران را مِنْکُمْ از شما یعنی
مرد را که زن ندارد که خدا سازید و زنی را که بی شوهر ست بعقد کسی در آرید وَالصّٰلِحِیْنَ مِنْ عِبَادِکُمْ و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان
را از بندگان خود وَاِمَآئِکُمْ و کنیزکان خود تخصیص صالحان جهت اهتمام ست بشان ایشان و آنکه بسبب تزویج و تزوج در پردهٔ عفت بمانند
اِنْ یَّکُوْنُوْا اگر باشند ایامی و صلحا از عباد و اماء فُقَرَآءَ درویشان و تنگدستان یُغْنِهِمُ اللّٰهُ غنی گرداند ایشان را خدای تعالی
مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود بقناعت یا باجتماع در روزی در یک منزل کما قال علیه السلام طعام الواحد یکفی للاثنین وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ
بخشایش ست سعت ... عَلِیْمٌ ○ داناست باستحقاق فقر ابسط یا طار روزی او کند وَلْیَسْتَعْفِفِ الَّذِیْنَ و باید که باز ایستند
از حرام و عفت ورزند آنانکه لَا یَجِدُوْنَ نمی یابند نِکَاحًا اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتّٰی یُغْنِیَهُمُ اللّٰهُ تا وقتیکه توانگر گرداند خدای تعالی
ایشان را مِنْ فَضْلِهٖ از افزونی کرم خود بیابند آنچه بدان کدخدا توانند شد وَالَّذِیْنَ آنانکه یَبْتَغُوْنَ الْکِتٰبَ طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَکَتْ
اَیْمَانُکُمْ از آنچه که مالک ست آنرا امینهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند فَکَاتِبُوْهُمْ پس مکاتب سازید ایشان را امر استحباب ست
و مکاتبه آن باشد که خواجه بندهٔ خود را گوید که ترا مکاتب گردانیدیم بدین مقدار مال ادا کن و آزاد شو آورده اند که صبیح غلام حویطب بن
عبد العزی از مولای خود طلب مکاتبت کرد او ابا کرد این آیت نازل شد و حق تعالی فرمود که اگر غلام و کنیزک شما مکاتبت طلبند ایشان را مکاتب سازید
اِنْ عَلِمْتُمْ فِیْهِمْ خَیْرًا اگر بدانید در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال یا آنکه
نجم کتابت را از مردم سوال نکنند ... پس مکروه است که بنده بگدائی مال کتابت باز دهد بنده از آن سلمان فارسی ... کتابت
طلبید سلمان فرموده که مالی داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ و ادناس
مردم بخشانی بی هرگز ترا مکاتب نسازم وَاٰتُوْهُمْ و بدهید بندگان مکاتب را مِّنْ مَّالِ اللّٰهِ بعضی از مال خدای تعالی الَّذِیْٓ اٰتٰکُمْ

آنچه بشما داده حویطب رض صبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود و بعد استماع این آیه بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمد رض میگویند
و آتوهم خطابست با مولی و واجبست از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد رح ربع مال مقرر میکند و شافعی رح بقول تفویض برای خواجه میفرماید
و ابو حنیفه و مالک رحمهما ایتاء را واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب و آتوهم راجع بعامه مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو دهند
تا مال کتابت ادا کند و گردن خود را از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این خبر را فک رقبه میگویند و از عقبه عقوبت بدین توان گذشت
نظم بشنو از من نکته ای زنده دل * وز پس مرگم بنیکی یاد کن * گه بلطف آزاده را بنده ساز * گه باحسان بنده را آزاد کن * آورده اند که عبدالله
بن ابی سلول که پیشوای منافقان بود شش کنیزک جمیله داشت ایشان را بر زنا اکراه می کرد و بر سبیل مقاطعه چیزی می گرفت دو کنیزک معاذه و مسیکه
نام از آنها بایکدیگر گفتند که اگر این کار که ما میکنیم خیرست خود بسیار کردیم و اگر شرست وقت آنست که ترک کنیم پس بجناب حضرت نبوت
مآب صلعم آمده صورت حال بعرض رسانیدند آیت آمد که وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلیدکاری
إِنْ أَرَدْنَ اگر خواستند تَحَصُّنًا باز ایستادن بر پرهیزگاری و اگر نخواهند ذکر اراده تحصن بمقتضای حالست و الا اکراه بهمه حال ممنوع است حق سبحانه
میگوید شما اکراه میکنید لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان و در تبیان آورده
که زانیه بود که صد شتر برای فرزندی که از زنی بهاداشت بدادی وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند کنیزکان را بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای مِنْ بَعْدِ
إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشان را غَفُورٌ آمرزنده گناه ایشانست یعنی کنیزکان مکره را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان
و وزر و وبال آن نیست مگر در گردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن
و توضیح یافته و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال
آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی قصه عجیبه مانند قصه ایشان و آن قصه عایشه رض است که مانند گی دارد بقصه مریم عم در ورود
تهمت و بقصه یوسف عم در برات ذمه وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پندی درین آیتها لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزگاران تخصیص متقیان جهت ع۴
انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای تعالی نور آسمانها و زمینهاست نور نامیست از
نامهای حق سبحانه امام زاهد رح فرموده که خدای را نور توان گفت ولی بپارسی روشن نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکی است و خدای آفریدگار
این هر دو ضدست و باید دانست که نور متعارف کیفیتست که باصره اولا اورا دریابد و بواسطه او ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند
چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم باجرام کثیفه که محاذی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق تعالی روا نیست و چون خود را بدین نام
خوانده از تقدیر مضافی چاره نباشد و ازین جهت است که صاحب کشاف میگوید که ذو نور السموات والارض اوست خداوند نور آسمانها و زمینها
یا نور اهالی آن هرچه از اجزای عالم هستی در مناظره بلندی و مغاره پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیه فیض اوست چه همه در ظلمت عدم بود بمحض
نور وجود مشهود و از تو یافتیم * تا بحدیث از مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات والارض روشن کننده
آسمانهاست بملائکه [illegible] و زمینهاست بانبیای کرام [illegible] آینه دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید [illegible] آراینده آسمانها
و زمینهاست [illegible] در شرح اسماء الله معنی نور درین وجه آورده که جهان آرای و دلگشای [illegible]
ارض و سما [illegible] آراسته است و زمین [illegible]
[illegible]

وگفته اند مدبر السموات والارض امور اهالی آسمان و زمین بوجهی که شاید و باید ساخته بتدبیر اوست مدبر امور را که برای او کار کنند و تدبیر او
مهم سازند نور القوم و نور البلد میگویند کما قال الشاعر مصرع نور القبائل ساکب بن محلم ؛ و برین تقدیر اوست که کار همه آسمانیان و زمینیان
سازد و مجموعه رابطه کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد ✱ بیت از نهان خانهٔ احسان تو هر جا همه کس ✱ کل حزب فرحون ند زپی لطف
عمیم ✱ و تبیان آورده که مدلول السموات والارض چه هر دلیلی از دلائل قدرت و بدائع حکمت که در دوائر سپهر برین و مرکز زمین واقع است
دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد مصرع وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرت اوست ✱
و از ابن عباس رض منقول است که هادی اهل السموات والارض و رهنمای اهل آسمان و زمین است که به هدایت او بهستی خود راه برند و بارشاد
او مصالح دین و دنیا بشناسند در لطائف حسینی از خواجه ابو سهل انصاری روح الله روحه نقل میکند که سرور اهل السموات والارض چه تاریکی
موجب ملال و غم و ظلمت سبب خوف و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرح و بهجت و نشاط و سرور
او بیفزاید آنجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهی است ✱ بیت چو تو پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم ✱ چو تو پیدا
شوی بر من مسلمانم بجان تو ✱ بعضی از علما گویند نور آنست که روشن گرداند چیزها را تا باصره ادراک کند و بدان راه یابد پس چون حق تعالی بیان
کرده است از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدان بوی راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب اقتاف رح آورده که در زمان ظلمت
هیچ کس ساکن را از متحرک نشناسد و علو از سفل تمییز نکند و قبیح از صبیح باز نداند چون رایت نور ظهور نمود و خیل ظلام روی بانهزام آورند وجودات
و کیفیات ظاهر گردد و صفو از کدر و عرض از جوهر متمیز شود مدرکهٔ انسانیه داند که استفاده این دانش و تمییز بنور کرده اما در ادراک نور متحیر باشد
چه داند که عالم از نور مملو است و او مخفی ظاهر بدلالت و باطن بالذات پس حق سبحانه که ما بدو دولت ادراک یافته ایم و بمرتبهٔ تمییز اشیا رسیده
سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهر اند و او از همه مخفی و آنحضرت ولایت رتبت حرز درشرح
رباعیات فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی مدرک شود و اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانچه ادراک الوان
و اشکال و [illegible] ضیائی است که محیط است بآنها و شرط است در رویت و با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشود و بغیبت
ضیا معلوم میگردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیا است همچنین نور هستی حقیقی که محیط است بضیا و الوان و اشکال و بیننده و بجمیع
موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است ادراک شیء بی ادراک او محال است اگر چه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطهٔ دوام ظهور
اوست و اگر این نور نیز چون ضیا غائب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امر دیگر که نور وجود حق سبحانه است نیز مدرک بوده
نظم هستی که بذات خود هویداست چو نور ✱ ذرات مکونات از و یافته ظهور ✱ هر چیز که از فروغ او افتد دور ✱ در ظلمت نیستی بماند مستور ✱
و در رساله حق الیقین آورده که هستی هر شیء که پیدا تر از همه اشیاست زیرا که او بخود پیداست و پیدائی سائر اشیا بدوست الله نور السموات
والارض همه اشیا بی هستی [illegible] عدم محض است و مبدا ادراک همه هستی اوست هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هر چه ادراک کنی نخست هستی
مدرک شود و اگر چه از ادراک این ادراک غافل شوی و از شدت ظهور مخفی نماید ✱ نظم همه عالم بنور اوست پیدا ✱ کجا او گردد از عالم هویدا ✱ زهی
نادان که او خورشید تابان ✱ بنور شمع جوید در بیابان ✱ مثل نوره صفت نور او که منسوب بدوست کمشکوة مانند روزنه ایست در
دیوار که نهایت و مخارج راه ندارد و چون طاقی فیها مصباح در آن طاق چراغی افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة انبوبه ایست
از [illegible] در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله مشعل باشد [illegible] در انبوبه المصباح آن چراغ افروخته فی زجاجة در قندیلی

آبگینه اَلزُّجَاجَةُ آن آبگینه بغایت صفا و لطافت كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ گویا ستاره ایست دُرِّيٌّ درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه
یعنی چراغی که در وست يُّوْقَدُ افروخته شده است در ابتدا مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ از روغن درخت با برکت بسیار زَيْتُوْنَةٍ که آن زیتون
در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر ع دعای برکت برو خوانده اند از انجمله ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام لَّا شَرْقِيَّةٍ نه در جانب شرقست
از معموره چون گنگ دژ و دیار چین و خطا وَّلَا غَرْبِيَّةٍ و نه در طرف غرب از ان چون طنجه و طرسوس و ولایت قیروان بلکه میانست او اراضی و
جبال و ولایت شام ست یا آنکه نه پیوسته در آفتاب ست تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوهٔ او خام بماند بلکه هم از غایت تاب آفتاب
بهره مند ست و هم از حمایت و وقایت سایه محفوظ حسن بصری رح فرموده که اصل این شجره از بهشت ست بدنیا آورده اند پس از اشجار
این عالم نیست که وصف شرقی و غربی برو اطلاق توان کرد يَّكَادُ زَيْتُهَا نزدیک ست که روغن آن درخت يُضِيْٓءُ روشنی دهد
بنفس خود وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ و اگرچه نرسیده باشد بوی نَارٌ آتشی یعنی درخشندگی و براقی بمثابه است که بی آتش روشنائی بخشد نُوْرٌ عَلٰى
نُوْرٍ روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفائی زیت یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بران افزوده در مشکوة که ضابطهٔ اشعه و
جامع انوار ست يَهْدِي اللّٰهُ راه مینماید خدای تعالی لِنُوْرِهٖ بنور معرفت خود مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ و میزند
خدای تع مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردم تا زود در یابند و مقصود سخن ایشان هویدا گردد وَاللّٰهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها از دقائق معقولات و محسوسات و حقائق جلیات و خفیات عَلِيْمٌ داناست علما را در باب این تمثیل
سخن بسیار ست علامة العلما امام فخر الدین رازی رح در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق تعالی تشبیه کرده سینهٔ مؤمن را بمشکوة
و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارک که از
تاب آفتاب و خوف ضلال و زوال جا بهره دارد و نزدیک ست که فیض کلمه بی آنکه بر زبان مومن گذرد عالم را منور کند چون اقرار آن بر زبان
جاری شد و تصدیق جنان بآن بازگشت نود از نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام ست طیب الله رمسه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد
بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد و همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود یا آنکه بچراغ داخل خانه روشن
بود و از روزنهای خانه پرتوی بخارج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد بهمین منوال نور ایمان دل را روشن گرداند و از انجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس
افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم مصرع سیمای هر کس از دل و دیده خبر دهد و تشبیه فرموده دل مومن را بآبگینه
تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکنند که آبگینهٔ شکسته هر کجا رسد ببرد و زخمی کند دل شکسته را از ند مرهمی نه پذیرد بیت چون آبگینه این دل مجروح نازکم
هر چند بیشتر شکنی تیزتر شود و گفته اند آن نور نور معرفت اسرار الهی ست یعنی چراغ معرفت در زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینهٔ او افروخته است
از برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارک محمدی صلعم که نه شرقی ست و نه غربی بلکه مکی ست و مکه ناف عالم و از فرا گرفتن عارف آن اسرار را
از تعلیم سید ابرار سر نور علی نور معلوم توان کرد و قولی آنست که آن نور قرآن ست و قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره
وحی حق تعالی که نه مخلوق ست و نه متخلق نزدیک است که هنوز قرآن نا خوانده دلائل و حجج او بر همگنان واضح شود پس چون قراءت
بدان کنند نور علی نور شود و ذو النون ره روح الارواح آورده که آن نور محمدی ست صلعم مشکوت آدم ع باشد و زجاجه نوح ع و زیتونه
ابراهیم ع که نه بیهودیت مائل ست چه یهود غرب را قبله ساخته اند و نه بنصرانیت چه نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت پیغمبر ص
یا مشکوة ابراهیم ع ست و زجاجه اسماعیل ع و مصباح حضرت رسالت پناه صلعم و شجره شجرهٔ نبوت که نه کذب ست و نه هزل یا مشکوة سینهٔ مشروح

آنحضرت صلعم و زجاجه دل صافی مظهر اوست و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر و تفریط
بلکه بطریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط سوی عبارت از آنست و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب با نور خلت
خلیل نور علی نورست بیت پدر نور و پسر نور زیست مشهور ٭ از ینجا فهم کن نور علی نور ٭ بواقی نکات متعلقه بآیت النور در جواهر
التفسیر بسطی لائق مذکورست و مسطور والی الله تصیر الامور فی بیوت اذن الله و تسبیح گویند خدای تعالی را در خانهای که دستوری داد خدای
و امر کرد آن ان ترفع آنکه بر داشته شود قدر او بتعظیم یعنی آن را رفیع القدر و بزرگ مرتبه دانند یا بر دارند در ان آوازها تا بر داشته شود نجح
حاجتها در ان بیوت و یذکر فیها اسمه و یاد کرده شود در ان خانها اسمه نام او و مراد از بیوت مساجد است که اشرف اماکن و ارفع مساکن از
جمیع بقاع آنست که در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیا و کلام مالایعنی محترز باید بود یا بیوت انبیاء علیهم السلام یا بیوت مدینه یا حجرات طاهرات
و بعضی برفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه فرموده و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است
که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبه معظمه که بسعی خلیل ع و مدد اسماعیل ع تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعد در ایام
خلافت داود ع و اتمام آن بر دست سلیمان ع باتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت آن هر دو باشارت حضرت مصطفی صلعم بوده
یسبح له تسبیح گفته شود و یا نماز گذارند مر خدای را فیها در ان بیوت بالغدو و الآصال بامداد و شبانگاه رجال آن مسبحان و مصلیان
مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود لا تلهیهم مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشان را تجارة بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از ان
توقع سودی باشد و لا بیع و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نبود عن ذکر الله از یاد کردن خدای تعالی و اقام
الصلوة و برپای داشتن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة محققان بر آنند که چون بیع و شرا که اعظم اشغال دنیوی است ایشان را از ذکر
مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود اسما و صفات حق و به حقیقت
این روش خواجگان ماوراء النهر است آورده اند که ملک حسین کرد که والی هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد فرمودند که نمیباشد پس گفت بنای طریقه شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن
بظاهر با خلق و بباطن با حق بیت از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ٭ اینچنین زیبا روش کم میبود اندر جهان ٭ آنچه حق تعالی میفرماید
لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقام است و حضرت حقائق پناهی قدس سره در بیان این طریقه انیقه فرموده اند رباعی
سر رشته دولت ای برادر بکف آر ٭ وین عمر گرامی بخسارت مگذار ٭ دائم همه جا با همه کس در همه حال ٭ میدار نهفته چشم دل جانب یار ٭
یخافون میترسند این مردمان با وجود چنین توجه و استغراق یوما تتقلب از روزی که بگردد فیه القلوب در ان روز دلها یعنی از هول
متحیر گردد و صفت آرامش باضطراب متغیر شود و الابصار و بگردد دیدها و از هر طرف بنگرد تا ببیند که نامه اعمال وی از کجا میآید
لیجزیهم الله متعلق است بیخافون یعنی میترسند تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی
بهشت موعود و یزیدهم و زیاده کند در پاداش ایشان من فضله از فضل خود یعنی ورای جزای موعود ایشان را عطاها کرامت فرماید که
هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد و الله یرزق و خدای تعالی روزی میدهد در دنیا من یشاء هر کرا میخواهد بغیر حساب بی حساب یعنی بآن
روزی حساب نکند یا زیاده از ان ع و در عقبی که بیحد شمار در آید و الذین کفروا و آنانکه پوشیدند حق را و نگرویدند اعمالهم عملهای ایشان که در
صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق رقبه و اطعام فقرا و امثال آن کسراب مانند سرابی است بقیعة بزمینی هموار و سراب نیست که شعاع آفتاب در نیم روز بزمین

ستوی اند لمعان آن رخشنده در نظر آید چون آبی مواج یَحْسَبُهُ الظَّمْاٰنُ پندارد آنرا تشنه مَآءً آبی صافی و روی بوی می آورد حَتّٰی
اِذَا جَآءَهٗ تا چون برسد بموضعیکه درو توهم آب کرده لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا نیابد آن مظنون و متصور خود را چیزی وَّوَجَدَ اللّٰهَ و یابد عقاب
خدای تعالی را عِنْدَهٗ نزدیک کردار خویش یا خدای را حساب کننده خود و یابد فَوَفّٰىهُ پس تمام بدهد خدای او را حِسَابَهٗ جزای کردار او بوجهی که
حساب اقتضا کرده باشد وَاللّٰهُ و خدای تعالی سَرِیْعُ الْحِسَابِ زود حسابست حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد و تمثیل کرد اعمال
کفار را بسراب و ایشانرا بتشنه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب نا امید شده باشد شدت تشنگی زیاده میشود کافران را از امید پاداش اعمال خود چون
نیابند حسرت و خیبت افزون میگردد اَوْ كَظُلُمٰتٍ یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای متراکم فِیْ بَحْرٍ لُّجِّیٍّ در دریای عمیق که دم بدم یَّغْشٰىهُ مَوْجٌ
میپوشد آن دریا را موجی مِّنْ فَوْقِهٖ مَوْجٌ از بالای آن موجی دیگر مِّنْ فَوْقِهٖ از زبر موج ثانی سَحَابٌ ابری که انوار نجوم را بپوشد ظُلُمٰتٌ این تاریکیها
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بعضی بالای بعضی متراکم شد یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اِذَآ اَخْرَجَ چون بیرون آرد کسی یَدَهٗ
دست خود را که اقرب اعضای مرئیه است بچشم لَمْ یَكَدْ یَرٰىهَا نزدیک نیست که بیند آنرا بیان تاکید شدت ظلمات ست یعنی دست را نه بیند و نزدیک
نیست که بیند وَمَنْ لَّمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ و هر که را نداد و مقرر و مقدر نکرد خدای تعالی لَهٗ نُوْرًا مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی فَمَا لَهٗ پس نیست مر او را
ع ۶ مِنْ نُّوْرٍ هیچ نوری این تمثیل دیگرست مر عملهای کفار را ظلمات عملهای تیره اوست و بحر لجی دل او و موج آنچه دل و رای او پوشد از جهل و شک
و سحاب مهر خذلان بر وی پس کردار و گفتارش ظلمت ست و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او در قیامت هم بظلمت بر عکس مومن که او را نور علی نورست
این را باشد ظلمات بعضها فوق بعض نظم مومنان از تیرگی دور آمدند لاجرم نور علی نور آمدند کافری تاریک دل را نکرت ست حالی
کارش ظلمت اندر ظلمت ست اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی اَنَّ اللّٰهَ یُسَبِّحُ لَهٗ آنکه خدای تعالی تسبیح میگوید مر او را و پاکی یاد میکنند بمقال یا بدلالت حال
مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست وَالطَّیْرُ صٰٓفّٰتٍ و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتیکه بال گشاده باشند در هوا و
کشیده تخصیص طیر آنست که او میان زمین و آسمانست یا دلائل صنع در وی ظاهرترست چه اجرام ثقیله را که اصلا مائل مرکز اند اعطای قوت میل بمحیط و
قدرت وقوف در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن تا آنکه در جناح صفت قبض نیز هست برهانی ست قاطع بر کمال قدرت صانع كُلٌّ هر یک
از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع قَدْ عَلِمَ بدرستیکه دانسته ست صَلَاتَهٗ دعای خود را وَتَسْبِیْحَهٗ و تنزیه خود را یا دعا و تسبیح خدا را یا خدای
نیاز و نماز همه را وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای تعالی داناست بِمَا یَفْعَلُوْنَ بآنچه میکنند همه از طاعت و عبادت وَلِلّٰهِ و مر خدا راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق و فاطر آنها همه اوست وَاِلَی اللّٰهِ الْمَصِیْرُ و بسوی حضرت بازگشت همه اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی
یُزْجِیْ سَحَابًا میراند ابر را و بر می انگیزاند قطعه قطعه ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهٗ پس تالیف میکند در میان او یعنی انضمام میدهد بعضی را با بعضی ثُمَّ یَجْعَلُهٗ رُكَامًا پس
میگرداند او را در هم رسته و بر هم بسته فَتَرَی الْوَدْقَ پس می بینی تو باران را یَخْرُجُ مِنْ خِلٰلِهٖ بیرون می آید از میان آن وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّمَآءِ و فرو میفرستد از ابر
یا از آسمان مِنْ جِبَالٍ فِیْهَا از کوهها که درو ست یعنی از قطعهای ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت مِنْۢ بَرَدٍ از تگرگی که کائن ست دران ابر مفعول محذوف
تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگی که در ابر ست تگرگ را و گفته اند اینجا اسباب آسمان ست یا ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از
سنگ حق تعالی از ان تگرگ نازل میگرداند فَیُصِیْبُ بِهٖ پس میرساند آن تگرگ را بکشت و زرع و باغ مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد وَیَصْرِفُهٗ و باز میدارد آنرا از
میوه و محصول عَنْ مَّنْ یَّشَآءُ از هر که میخواهد یَكَادُ سَنَا بَرْقِهٖ نزدیک ست که روشنی آن برق یَذْهَبُ بِالْاَبْصَارِ ببرد دیدها را و ببرد از فرط
روشنی و این قوی تر دلیل ست بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آبدار بیرون می آرد یُقَلِّبُ اللّٰهُ میگرداند خدای اَلَّیْلَ وَالنَّهَارَ

شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر میسازد و احوال ایشان را بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت
اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد لَعِبْرَةً هر آینه دلالتی و اعتباری ست لِّاُولِی الْاَبْصَارِ ۝ مر خداوندان بصر و بصیرت را وَاللّٰهُ خَلَقَ
و خدای تعالی بیافرید کُلَّ دَآبَّةٍ هر جنبنده که در زمین ست مِّنْ مَّآءٍ از آب که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بود
چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت در و افگند بگداخت و آب گشت بعضی
از آن را تقلیب فرمود بآتش و از آن جن بیافرید پس برخی را تقلیب بباد داد و از آن ملائکه مخلوق ساخت پس تقلیب نمود مقداری را بخاک
و از آن آدمی و سائر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فَمِنْهُمْ پس از این جنبندگان مَّنْ یَّمْشِیْ کسی هست که میرود عَلٰی بَطْنِهٖ بر شکم خود چون
مار و ماهی و سائر هوام وَمِنْهُمْ مَّنْ یَّمْشِیْ و از ایشان کسی هست که میرود عَلٰی رِجْلَیْنِ بر دو پای چون آدمی و مرغ وَمِنْهُمْ مَّنْ یَّمْشِیْ و
از ایشان هست که مشی میکنند عَلٰٓی اَرْبَعٍ بر چهار پای چون وحشی و نعم و سبع و تقدیم کرد آنرا که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی
آلة مشی پس آنکه بدو پای رود و دیگر آنکه چهار قائمه دارد و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد او بر قوائم اربع بیش نیست
یَخْلُقُ اللّٰهُ می آفریند خدای تعالی مَا یَشَآءُ هر چه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود باختلاف صور و اعضا و هیأت و حرکات و قوی
و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرموده نظم اوست قادر بهر چه خواهد و خواست ؛ هر چه خواهد کند که حکم او راست ؛ نقشبندی
برون گلها اوست ؛ نقش دان درون دلها اوست ؛ اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ۝ بر آفریدن همه چیزها تواناست
پس هر چه خواهد بیافریند لَقَدْ اَنْزَلْنَا بتحقیق که فرو فرستادیم اٰیٰتٍ مُّبَیِّنٰتٍ آیتهای روشن کرده هویدا وَاللّٰهُ یَهْدِیْ و خدای راه نماید مَنْ
یَّشَآءُ هر کرا خواهد بسبب تفکر در آن آیات اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ۝ براهی راست و درست که طریق بهشت ست آورده اند که میان بشر منافق
و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بمحکمه محمد صلعم بریم منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف عرض میکنیم حق سبحانه آیت فرستاد که
وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند منافقان که اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویده ایم بخدای تعالی وَبِالرَّسُوْلِ و بفرستاده او وَاَطَعْنَا و فرمان برداری کردیم ثُمَّ
یَتَوَلّٰی پس میگردند فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ گروهی از ایشان و امتناع مینمایند از قبول حکم مِّنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس اقرار بایمان و اطاعت وَمَآ اُولٰٓئِكَ
و نیستند آن گروه بِالْمُؤْمِنِیْنَ ۝ گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان و گویند میان مرتضی علی رض و مغیرة بن وائل مخاصمه بود در آب و زمینی ثلثة ارباع
چند آنچه علی مرتضی رض خواست که او را نزد رسول صلعم برد میسر نشد مغیره گفت او برای تو حکم خواهد کرد که عم زاده اوئی زیرا که آن ملعون دانسته که حق
بجانب مرتضی علی رض ست و محمد صلعم حق خواهد فرمود حق تعالی آیت فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدای و رسول سر می پیچند و
روی میتابند وَاِذَا دُعُوْٓا و چون خوانده شوند اِلَی اللّٰهِ بجانب خدای وَرَسُوْلِهٖ و بحکم رسول لِیَحْكُمَ تا حکم کند پیغمبر صلعم بَیْنَهُمْ میان
ایشان اِذَا فَرِیْقٌ آنگاه گروهی مِّنْهُمْ از ایشان که بشر ست یا مغیره مُّعْرِضُوْنَ ۝ اعراض کنندگانند از محکمه علیه نبویه صلعم وَاِنْ یَّكُنْ و اگر
باشد لَّهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود یَاْتُوْٓا اِلَیْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِیْنَ ۝ فرمان برندگان و انقیاد کنندگان یعنی اگر
دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برنده اند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زننده اند اَفِیْ قُلُوْبِهِمْ آیا در دلهای ایشان
بیماریست یعنی کفر و میل بظلم اَمِ ارْتَابُوْٓا یا در شک افتاده اند در باب پیغمبر صلعم و از وی تهمتی مشاهده کرده اند که بر و اعتماد و راستی نماند اَمْ یَخَافُوْنَ یا
میترسند اَنْ یَّحِیْفَ اللّٰهُ آنکه حیف کند خدای تعالی در نزول حکمی وجور نماید عَلَیْهِمْ بر ایشان وَرَسُوْلُهٗ و میل کند رسول او در حکومت بَلْ
نه چنین ست که پیغمبر صلعم محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف کنند بلکه اُولٰٓئِكَ آن گروه هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ ایشانند ستمکاران بخصومت یا بر ساختن ع ۱۰

بابا یا برامتناع از حکم خدا و رسول ع م انما کان جز این نیست که هست قول المؤمنین گفتار گرویدگان اذا دعوا چون خوانده شوند
الی الله بکتاب خدای تعالی و رسوله وبسوی پیغمبر او لیحکم بینهم تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمت ان یقولوا آنکه گویند سمعنا
شنیدیم قول ترا و اطعنا و فرمان بردیم امر ترا مصرع هرچه حکم کنی درمیان ما حکمی و اولئک وآن گروه که چنین گویند هم المفلحون
ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی ورسیدگان بدرجات رضای سبحانی ومن یطع الله وهرکه فرمان برد خدای تع را در فرائض و رسوله
و فرستادهٔ او را در سنن یا در هرچه فرماید و یخش الله وترسد از عذاب خدای بر گناهان گذشته و یتقه وبپرهیزد از خشم او و معصیت نکند
در زمان آینده فاولئک پس آنگروه هم الفائزون ایشانند فوز یافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که
عمل بدان کافی باشد و محتاج آیت دیگر نشود و علمای زمان بدین آیت اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیه و
تقوی متصور نیست بیت اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی ٭ واینک عمل از رضای مولی طلبی ٭ و اقسموا و سوگند خوردند منافقان
بالله بخدای تعالی جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود که در طریق فرمان برداری چنانند که بی شبهه لئن امرتهم اگر فرمائی ایشانرا
به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لیخرجن هرآینه بیرون آیند ایشان و لحظه توقف ننمایند قل لا تقسموا بگو سوگند یاد مکنید و قسم
بدروغ مخورید طاعة معروفة مطلوب از شما فرمان برداریست معروفه شناخته شده باخلاص و صدق نیت نه سوگندی دروغ بر طاعت
نفاقی ان الله خبیر بدرستیکه خدای تعالی داناست بما تعملون بانچه شما میکنید از نفاق و جز آن قل بگو ای محمد اطیعوا الله
فرمان برید خدای تعالی را بخلوص نیت و اطیعوا الرسول واطاعت کنید رسول خدای را بصفای طویت فان تولوا پس اگر روی
بگردانید ای مردمان فانما علیه ما حمل پس جز این نیست که بر پیغمبر است انچه بروی حمل کرده اند از تبلیغ احکام و علیکم ما حملتم و بر شماست
انچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال و ان تطیعوه و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تهتدوا راه یابید براستی و ما علی الرسول و نیست
بر فرستاده بهیچ وجهی الا البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکارا دعوت واضح و پیغمبر من انچه بروی بوده بجای آورده و انچه کار و بار شماست مانده
وعد الله الذین امنوا وعده کرد خدای تعالی آنانرا که گرویده اند منکم از شما و عملوا الصلحت و بکردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر
فقرای مهاجرانند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبائل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربه ایشان اتفاق
نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز میفرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگاری بهول و هراس
میگذرانیدندی روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی برما در آید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم این آیت
نازل گشت و حق تعالی وعده داد و سوگند خورد که لیستخلفنهم هرآینه ایشانرا خلیفه گرداند فی الارض در زمین کفار از عرب و عجم کما استخلف
الذین همچنانکه خلیفه گردانیده شدند و حفص استخلف فعل معلوم خواند یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای آنانرا که بوده اند من قبلهم پیش از ایشان
یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در ان چنانکه ملوک در ممالک خود میکنند واندک فرصتی را نیز بوعدهٔ مومنان وفا فرمود
جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و امید هست که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزهٔ
تسخیر ملازمان شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی صلعم در آید نظم و بمدد صیت کمال دولت خدام او ٭ عرصهٔ روی زمین را سر بسر
خواهد گرفت ٭ شاهباز همتش چون برکشاید بال قدر ٭ از ثریا تا سری در زیر پر خواهد گرفت + این آیت دلیل اعجاز قرآنست و حجت صحت
نبوت و برهان خلافت خلفای راشدین و دیگر فرمود و لیمکنن و هرآینه با قوت متمکن و ثابت سازد لهم دینهم برای ایشان دین ایشان الذی

ارتضی لهم آن دینی که پسندیده است مر ایشانرا یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند ولیبدلنهم و هر آینه بدل دهد
ایشان را من بعد خوفهم از پس ترس ایشان از اعادی امنا ایمنی از ایشان یعبدوننی بپرستند مرا در زمان خلافت لا
یشرکون بی شیئا شریک نسازند بی شیئا با من چیزی را یعنی اختیار و جاه ایشانرا از عبادت و توحید باز ندارد ومن کفر و هر که کفران ورزد
درین نعمت بعد ذلک بعد از راست شدن وعده فاولئک پس آن گروه کافر نعمتان هم الفسقون ایشانند کاملان در فسق
ثعلبی رح آورده که قبیله ذو النورین اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز مفروض را و
اتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را واطیعوا الرسول و فرمان برید رسول را بهر چه فرماید لعلکم ترحمون شاید که شما رحمت کرده
شوید لا تحسبن مپندار ای محمد الذین کفروا آنرا که بگرویدند معجزین عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن فی الارض در زمین یا
پیشی گیرندگان بروی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را از خود فوت کنند وماوٰهم النار و باز گشت ایشان آتش دوزخ است
ولبئس المصیر و بد باز گشتی ست آتش دوزخ در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلعم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت ع ۷
بوقت نیم روز بطلب فاروق رض فرستاد و مدلج بی اجازت درآمد و فاروق رض خفته بود و جامه از بالای بعضی اعضای او دور شده بود و قولی
آنست که بیدار بود و باز و جمه خود مشغول بود و از درآمدن غلام کراهیتی تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه
نهی فرمودی که آبا و ابنا و خدم و حشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانهٔ ما در نیایند تا بر سر امور مخفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت پیغمبر صلعم
و این آیت نازل شده بود که یایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لیستاذنکم الذین باید که دستوری طلبند از شما آنانکه ملکت ایمانکم
مالک ایشان ست دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان از غلام و کنیزک والذین لم یبلغوا الحلم و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند
ببلوغ منکم از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای درآمدن بخانهای شما ثلث مرت سه نوبت در
شبانروز من قبل صلوة الفجر یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب برخیزد و جامهٔ خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت پوشد
وحین تضعون و یکبار هنگامی که می نهید ثیابکم جامهای خود را من الظهیرة بیان حین ست یعنی آن وقت نیم روز ست ومن
بعد صلوة العشاء و یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد ست از لباس و درآمدن بمضاجع ثلث عورت لکم نگاه دارید این سه وقت
عورت که مر شما راست لیس علیکم نیست بر شما ولا علیهم و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جناح گناهی و بزه در ترک استیذان بعد
هن بعد از این سه وقت طوفون بندگان طواف کنندگانند یعنی درآیندگان علیکم بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند
بعضکم درمی آیند بعضی از شما علی بعض بر بعضی یعنی مالک بر موالی کذلک مانند این روشن کردن یبین الله روشن میسازد و بیان
میکند خدای تعالی لکم الایت برای شما دلائل حق و احکام شرع والله علیم و خدای داناست بمصالح عباد حکیم حکم کننده
برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیت منسوخ ست و بقول جمعی محکم ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن
میگویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم درین تهاون می ورزند واذا بلغ الاطفال و چون برسند طفلان منکم الحلم
از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آن ست که بالغ گردند و احتلام روشن تر دلیلی ست بر وقوع بلوغ فلیستاذنوا پس باید که طلب دستوری
کنند در همه اوقات کما استاذن الذین همچنانکه دستوری میطلبند آنانکه بالغ شوند من قبلهم پیش از ایشان یعنی ایشان حکم
سائر مردان دارند در استیذان کذلک همچنانکه بیان کرده این حکم را یبین الله بیان میگرداند خدای تعالی لکم ایته برای شما

آیتهای خود را وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناترست باحوال شما حَکِیْمٌ حکم کننده بحکمت در تعیین ارضاع شریعت تکرار این دو اسم در آخر
این دو آیت جهت متعاقب مبالغه و تاکید ست وَالْقَوَاعِدُ نشستگان در خانها و باز ماندگان مِنَ النِّسَآءِ از زنان الّٰتِیْ لَا یَرْجُوْنَ
آنانکه امید ندارند نِکَاحًا نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشان را نکاح کند جهت پیری و عجز فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ پس نیست برایشان جُنَاحٌ گناهی و
وبالی اَنْ یَّضَعْنَ ازانکه بنهند ثِیَابَهُنَّ جامهای ظاهر را چون چادر و سرانداز که بالای مقنعه میپوشند غَیْرَ مُتَبَرِّجٰتٍ بِزِیْنَةٍ در حالتیکه ظاهر کنندگان
نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وَاَنْ یَّسْتَعْفِفْنَ و آنکه طلب عفت کنند
و بپوشند خود را خَیْرٌ لَّهُنَّ بهترست مر ایشان را و دورتر از تهمت وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای تعالی شنواست مقالات ایشان را با مردان عَلِیْمٌ
دانا بمقصود مقالات از ایشان امام واحدی رح فرموده که تندرستان صحابه با مریض و اعمی مواکله نکردندی یا این جماعت از همکاسگی ارباب
صحت محترز بودندی از بیم آنکه مبادا که طبائع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب
عاهات باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان پرهیز میکردند یا اگر کسی ایشان را
بمائده که در خانهٔ پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی باجابت نمیکردند حق سبحانه آیت فرستاد که لَیْسَ عَلَی الْاَعْمٰی
نیست بر نابینا حَرَجٌ بزه و تنگی وَّلَا عَلَی الْاَعْرَجِ و نه بر لنگ حَرَجٌ وبالی و بزهی وَّلَا عَلَی الْمَرِیْضِ و نه بر بیمار گناهی حَرَجٌ وَّلَا عَلٰٓی
اَنْفُسِکُمْ و نه بر نفسهای شما وزری اَنْ تَاْکُلُوْا آنکه بخورید شما و اهل تبار مِنْ بُیُوْتِکُمْ از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای
فرزندان نیز درین داخل ست بحکم این حدیث که انت و مالک لابیک و خبر صحیح آنست که پاکتر چیزیکه خورد مرد از کسب اوست و ان ولده
من کسبه اَوْ بُیُوْتِ اٰبَآئِکُمْ یا خانهای پدران خود اَوْ بُیُوْتِ اُمَّهٰتِکُمْ یا خانهای مادران خود اَوْ بُیُوْتِ اِخْوَانِکُمْ یا خانهای برادران خود
اَوْ بُیُوْتِ اَخَوٰتِکُمْ یا خانهای خواهران خود اَوْ بُیُوْتِ اَعْمَامِکُمْ یا خانهای برادران پدران خود اَوْ بُیُوْتِ عَمّٰتِکُمْ یا خانهای خواهران
پدران خود اَوْ بُیُوْتِ اَخْوَالِکُمْ یا خانهای برادران مادران خود اَوْ بُیُوْتِ خٰلٰتِکُمْ یا خانهای خواهران مادران خود اَوْ مَا مَلَکْتُمْ مَّفَاتِحَهٗ
یا خانهای که مالک شده اید شما خزائن آن را از نقود و اطعمه و امتعه این خطاب با وکلا و خازنان ست و گویند مراد خانهٔ بندگانست و جز خانهٔ
اولاد و عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرطست اَوْ صَدِیْقِکُمْ یا خانهای دوستان خود در ان نیز رضای دوست باید و حقیقت
آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساطا وازین صورت بغیر اید فتح موصلی رح بدر خانهٔ دوستی آمد و او حاضر نبود کیسهٔ او از جاریه طلبید و درم
برداشت و باقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید صورت واقعه از جاریه شنید بشکرانهٔ آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنواخت در نگارستان
آورده که نظم شبی گفتم جهان فرسوده را ٭ که بود آسوده در کنج رباطی ٭ ز لذتها چه خوشتر در جهان گفت ٭ میان دوستداران انبساطی ٭ و در
عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک و او در جواب گوید کم ترید دوستی را نمی شاید یعنی باید که هرچه دارد در
میان آرد و از استقصا و چند و چون بگذرد چه دوست جانی بهترست از مال فانی و درین باب گفته اند ای دوست برو هرچه داری یار
بخر و بهیچ مفروش ٭ ولله در من قال نظم یاران بجان مضائقه باهم نمیکنند ٭ آخر کسی بمال جدائی چرا کند ٭ بسیار جد و جهد بباید که تا کسی
خود را با آدمی صفتی آشنا کند ٭ شرطست بعد یافتن یار آشنا ٭ کز بهر او بعهد محبت وفا کند ٭ و بر قول اول که سبب نزول آیت تنفر صحابه بود
از مواکله اهل علل را معنی فی باید گرفت یعنی نیست در مواکله با هریک ازینها حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام
خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده انتظار مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی ناکام چیزی خوردندی یا در با

جمعی از انصار که شفقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی و یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیت آمد
که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَأْكُلُوا آنکه بخورید طعام را جَمِيعًا با هم مجتمع شده أَوْ أَشْتَاتًا یا پراگنده فَإِذَا دَخَلْتُمْ
پس چون در آئید بُيُوتًا بجایها که مذکور شده یا بجایهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ پس سلام کنید بر هم دینان خود که
المومن کنفس واحدة و در خانها بر اهل خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین
و بر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِيَّةً سلام کردنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثابت و مشروع از نزدیک خدای تعالی مُبَارَكَةً بسیار خیر و برکت طَيِّبَةً
پاک که نفس مستمع بدان خوش شود كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان سلام فرموده يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای تعالی لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهای حکمت
خود را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ شاید که تعقل کنید در آن و حق و ثواب را دریابید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جزین نیست که گرویدگان کامل الَّذِينَ آمَنُوا ع ۴
بِاللَّهِ آنانند که گرویده اند بخدای تعالی وَرَسُولِهِ و برسول او از صمیم دل وَإِذَا كَانُوا و چون باشند مَعَهُ با رسول وی عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری
جمع آرنده یعنی مهمی که بشرع ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استسقا لَمْ يَذْهَبُوا نروند از نزدیک وی
حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ تا وقتیکه دستوری طلبند از وی و او تشریف اذن ارزانی فرماید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ بدرستی آنانکه دستوری طلبند
از تو أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آنگروه آنانند که از صدق يُؤْمِنُونَ میگروند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدای تعالی و رسول و تصدیق مینمایند
تعریض جمعی منافقان ست که در غزوۀ تبوک تخلف از جهاد و دستوری می جستند و درباره ایشان نازل شد که انما یستاذنک الذین
لا یومنون بالله الآیه فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ پس چون طلب اذن کنند این مومنان مخلص از تو لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ برای اصلاح و اتمام
بعضی از کارهای خود فَأْذَنْ پس دستوری ده لِمَنْ شِئْتَ هر کرا خواهی مِنْهُمْ از ایشان که عذر واضح دارند وَاسْتَغْفِرْ و با وجود اجازت
طلب آمرزش کن لَهُمُ اللَّهَ برای ایشان از خدای تعالی چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست و گویا که بخروج از
جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است تقصیرات بندگان را رَحِيمٌ ۝ مهربانست
بتخفیف تکلیف از ایشان لَا تَجْعَلُوا مدارید و مدانید دُعَاءَ الرَّسُولِ خواندن رسول مر شما را بَيْنَكُمْ میان خود كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ همچون خواندن
بعضی از شما بَعْضًا بعضی را بر بعضی قیاس میکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در خواب مساهله توانید نمود چه مبادرت
بامر او واجب ست و لازم و مراجعت بغیر اذن او حرام و ناروا یا دعای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعای او البته
مستجاب ست و مقبول حضرت رب الارباب یا مدانید که خواندن شما او را و خواندن مر رسول را باید که چون مناداة یکدیگر نباشد که بمجرد
نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت جل جلاله همه انبیا را بندای علامت خطاب
کرده و حبیب خود را بندای کرامت خطاب میفرماید بیت یا آدم ست با پدر انبیا خطاب ؛ یا ایها النبی خطاب محمد ست ع ؛
آورده اند که چون آنحضرت صلعم خطبه خواندی منافقان تنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمد که قَدْ
يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ بدرستیکه میداند خدای تعالی آنانرا که از روی کراهت يَتَسَلَّلُونَ بیرون میروند اندک اندک مِنْكُمْ از میان شما لِوَاذًا
در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن بهم را فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ پس باید که بترسند آنانکه يُخَالِفُونَ مخالفت میکنند و اعراض مینمایند
عَنْ أَمْرِهِ از فرمان خدا و رسول او أَنْ تُصِيبَهُمْ از آنکه برسد بدیشان فِتْنَةٌ آزمایشی از حق که گمراهی ست یا محنتی در نفس و مال
و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل یا ر و تو جنید قدس سره فرمود که فتنه سختی دل ست و متاثر ناشدن او از

معرفت الهی اَوْ يُصِيبَهُمْ یا برسد ایشان را عَذَابٌ اَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت اَلَا اِنَّ لِلّٰهِ بدانید بدرستیکه مر خدای تعالی
راست مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست یعنی همه ملک وی اند و مالک همه اوست زیرا که خالق
همه اوست قَدْ يَعْلَمُ بدرستیکه میداند مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ آنچه شما بر آنید ای مکلفان از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت
و معصیت وَيَوْمَ يُرْجَعُوْنَ و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان اِلَيْهِ بسوی جزای او فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را
بِمَا عَمِلُوْا بآنچه کرده اند از عملهای بد و بران مکافات کند وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای تعالی بهمه چیز عَلِيْمٌ داناست هیچ چیز بر وی مخفی نماند ع ۹

بیت آنکس که بیافرید پیدا و نهان * چون نشناسد نهان و پیدا بجهان

سورة الفرقان مکیة وهي سبع وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحیم

تَبٰرَكَ صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران در لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از وست و این اشارت
بکارسازی و بنده نوازی حق است دوم آنکه بزرگوار و برترست و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی اوست
سوم آنکه دائم و ثابت است و این عبارت از دوام ذات اوست لم یزل و لم یزال الَّذِيْ آنکه نَزَّلَ الْفُرْقَانَ فرو فرستاده قرآن را
که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام عَلٰى عَبْدِهٖ بر بنده خود یعنی محمد صلعم لِيَكُوْنَ تا باشد بنده او لِلْعٰلَمِيْنَ آدمیان را
و پریان را نَذِيْرًا بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی اَلَّذِيْ لَهٗ آنکسی
که مر او راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفردست بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در آن وَلَمْ
يَتَّخِذْ و فرا نگرفت خدای وَلَدًا فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ و نیست مر او را شَرِيْكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی
در پادشاهی چنانچه ثنویه و مثنیه گویند یعنی او راست پادشاهی بی فرزندی که قائم مقام او تواند بود و بی شریکی که با او مقاومت تواند کرد وَ
خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید همه چیز را از مواد مخصوصه بهیئات مختلفه و اشکال متنوعه فَقَدَّرَهٗ پس اندازه کرد آنچیز را تَقْدِيْرًا اندازه کردنی
یعنی آنها را مهیا ساخت برای خصائص و افعالی که از وی میخواسته یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم وَاتَّخَذُوْا و فرا گرفتند کفار مِنْ دُوْنِهٖ
بجز خدای آفریدگار اٰلِهَةً لَّا يَخْلُقُوْنَ خدایان که نیافرینند شَيْئًا چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وَّهُمْ يُخْلَقُوْنَ و حال آنست که ایشان
آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی و محتاج خدائی را نشاید پس تا بای که عبده ایشان را میتراشند و بهر وجه که میخواهند تصویر
میکنند چگونه سزای پرستش باشند وَلَا يَمْلِكُوْنَ و با وجود مخلوقیت نمیتوانند و استطاعت ندارند لِاَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود ضَرًّا
باز داشتن ضرری وَّلَا نَفْعًا و نه جذب نفعی یعنی سودی بخود نمیتوانند رسانید و نه زیانی از خود باز می توانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید
وَلَا يَمْلِكُوْنَ و نمیتوانند آلهه باطله و قادر نیستند مَوْتًا بر میرانیدن کسی وَّلَا حَيٰوةً و نه بر زنده کردن کسی و لا یا بر ابقای حیات وَّلَا نُشُوْرًا
و نه بر بعث و حشر او را ثانیا و خدای تعالی محیی و ممیت و باعث باید وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و گفتند آنانکه نگرویدند اِنْ هٰذَا نیست این قرآن که
محمد بیاورده اِلَّا اِفْكُ افْتَرٰىهُ مگر دروغی که خود بر بافته است آنرا وَاَعَانَهٗ و یاری داده اند او را عَلَيْهِ بر ساختن آن دروغ قَوْمٌ اٰخَرُوْنَ
گروهی دیگر چون جبر و یسار یا عداس یا فکه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بر وی میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند فَقَدْ جَآءُوْ پس بدرستیکه
آمده اند این قوم ظُلْمًا وَّزُوْرًا بستم و دروغ یعنی ایشان بندگان وی و برین تقدیر این بقیه کلام کفار باشد و اصح آنست که این سخن حضرت

خدا و ندست سیغمبر باید که کفار زدین که میگویند قرآن دروغ ست و بهتان و قومی بر با فتند میشود آمدند بشرک و ستم و بهتان وَقَالُوْا و دیگر
گفتند کلام مزور آسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ افسانهای پیشینیان ست که در کتابها نوشته اند اکْتَتَبَهَا مینویسانند آنرا چه خود نمیتواند نوشت
فَهِيَ پس آن نوشتها تُمْلٰى عَلَيْهِ املا کرده میشود بر وی بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا ۝ بامداد و شبانگاه یعنی هر دو طرف روز یا شب و روز آنها را
بر وی میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمیتواند خواند و چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید این وحی ست قُلْ بگوای محمد در رد سخن ایشان که اَنْزَلَهُ
الَّذِيْ فرستاده است قرآن را آنکسی که یَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمین بران دلیل
که این کلام مشتمل ست بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی ست و دیگر آنکه همه فصحای شما از اتیان مثل آن عاجز اند و چنین کلام
جز از نزد ملک علام نشاید اِنَّهُ بدرستیکه او كَانَ غَفُوْرًا هست آمرزنده که پرده کرم بر جرائم بندگان میپوشد رَّحِيْمًا ۝ مهربان که در
عقوبت عاصیان تعجیل میکند وَقَالُوْا و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان مَالِ هٰذَا الرَّسُوْلِ
چیست این پیغمبر را بر سبیل تحکم گفتند چه بوده ست آنکس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر يَأْكُلُ الطَّعَامَ میخورد خوردنی را
وَيَمْشِيْ و میرود برای طلب معیشت چون دیگران فِي الْاَسْوَاقِ در بازارها اگر دعوی وی درست ست باید که حال او مخالف حال دیگران باشد
ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت صلعم غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان با مور جسمانی باشد و ندانستند
که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده ست بحصول پیوندد بجهت جنسیت
تا در آمیزد بجنس ؎ انس کی گیرند با جن جنس انس ☆ القصه مشرکان گفتند بایستی که او ملک بودی اگر ملک نیست لَوْلَا اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشد
اِلَيْهِ مَلَكٌ بسوی او فرشته فَيَكُوْنَ مَعَهٗ پس باشد با او نَذِيْرًا ۝ بیم کننده و یاری دهنده در انذار اَوْ يُلْقٰى اِلَيْهِ یا چرا افکنده شود بدو
كَنْزٌ گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود اَوْ تَكُوْنُ لَهٗ یا باشد مر او را جَنَّةٌ يَّأْكُلُ مِنْهَا بوستانی که بخورد
از میوه و محصول آن و بدان معاش وی بگذرد وَقَالَ الظّٰلِمُوْنَ و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران در این
سخن که مومنانرا گفتند اِنْ تَتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنید شما اِلَّا رَجُلًا مَّسْحُوْرًا ۝ مگر مردی جادو کرده شده را یعنی کسی او را سحر کرده اند و عقلش پوشیده
شده باشد و در تفسیر آورده مسحور را یعنی ساحر میدانند یعنی متابعت جادوئی میکنید که شما را بسخن میفریباید اُنْظُرْ در نگرای محمد بدیده بصیرت
تا ببینی که معاندان كَيْفَ ضَرَبُوْا چگونه زدند لَكَ الْاَمْثَالَ برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف مفتری
ع ۹ و مملی علیه بستودند فَضَلُّوْا پس گمراه شدند از طریقی که موصل ست بمعرفت انبیاء و تمیز ایشان از ما سوی فَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ سَبِيْلًا ۝ پس توانا
نند در دمنی یابند راهی بحجت و برهان بر آنچه میگویند تَبٰرَكَ الَّذِيْٓ بزرگوارست آنکسی که بمحض فضل اِنْ شَآءَ جَعَلَ اگر خواهد بسازد و بخشد لَكَ
ترا در دنیا خَيْرًا مِّنْ ذٰلِكَ بهتر از گنجی و بوستانی که ایشان میگویند و آنچه باشد جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر
درختان آن جویها وَيَجْعَلْ لَّكَ و بدهد ترا در آن بوستانها قُصُوْرًا ۝ کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب نزول مذکورست
که چون توانگران قریش حضرت رسالت پناه صلعم را بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آراینده روضات جنان ست با این آیت نازل شد
و درجی از نور پیش آنحضرت صلعم نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزاین دنیا درینجا بحساب ست آنرا بدست تصرف تو میدهیم
بی آنکه از کرامت و نعمتی که نام زد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم گردد حضرت صلعم فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست
فقر را دوست تر دارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک شانه علو همت آنحضرت نه همین ست

که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشهٔ چشم التفات بر خزائن روی زمین نیفگند آنرا ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظری بما سوی الله
نگشوده و بهیچ چیز از بدائع ملکوت و غرائب عرصهٔ جبروت التفات نفرمود تا عبارت از آن این آیت آمد که ما زاغ البصر و ما طغی ابیات
ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ ٭ نهاده چشم خود در مهر مازاغ ٭ نظر چون برگرفت از نقش کونین ٭ قدم زد در حریم قاب قوسین ٭
بل نه فقر و احتیاج تو مانع کفارست از ایمان بتو بلکه کذبوا بالساعة تکذیب میکنند قیامت را و وجه ایشان بانکار نبوت تکذیب
ساعت ست و اعتدنا و آماده کردیم لمن کذب بالساعة برای کسیکه تکذیب ساعت کند سعیرا ۝ آتش افروخته و گویند
سعیر نامیست از نامهای دوزخ اذا رأتهم چون به بیند ایشانرا یعنی منکران قیامت آتش دوزخ من مکان بعید از جای دور
که صد ساله و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان سمعوا لها شنوند مر آتش را تغیظا آواز جوشیدنی از خشم و زفیرا ۝ و بانگی چنانچه
از درون خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی برانند که این دیدن و غریدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک ما حیات
مشروط به بنیه نیست ممکن هست که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که به بیند و خشم گیرد و بغرد و اذا القوا و چون در انداخته شوند مشرکان
منها از دوزخ مکانا ضیقا در جای تنگ که موجب زیادتی کرب باشد و در تیسیر آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که آهن
بن نیزه بر نیزه و ایشانرا در چنین مکانی تنگ افگنند مقرنین مقرن کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با قرین او از
جن بسلسلهٔ آتش بهم دیگر باز بسته دعوا بخوانند بر خود هنالک دران مقام ثبورا ۝ هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک یا گویند یا ثبوراه
و این کلمه کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکورست که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس
باشد حله از آتش در رو در پوشند و او آنرا بر پیشانی نهد و از پی در میکشد و ذریت او از عقب او فریاد یا ثبوراه بر کشیده میروند حق سبحانه
فرماید که لا تدعوا الیوم مخوانید امروز ثبورا واحدا یک ثبور و ادعوا و بخوانید ثبورا کثیرا ۝ ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود
و نفرین بسیار کنید زیراکه شمار انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطهٔ شدت ثبوری واقع خواهد شد قل بگوی ای محمد آنانرا که بفقر سرزنش تو
میکنند اذلک آیا گنج و بوستان دنیا خیر بهترست ام جنة الخلد التی یا آن بهشت جاوید که وعد المتقون وعده داده شده اند
پرهیزگاران را بدخول دران کانت هست در علم خدای تعالی لهم مر متقیانرا آن بهشت جزاء پاداش اعمال ایشان و مصیرا ۝ و بازگشتی که
رجوع بدان نمایند در آخرت لهم فیها مر ایشانرا ست در بهشت ما یشاءون آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان
چه ضعفای مومنان را با آرزوی ایشان از مرتبهٔ کمل نصیبی نخواهد بود بلکه مراد آنکه مناسب حال خود جویند یابند خلدین درحالیکه جاوید باشند
در بهشت کان هست دخول و خلود ایشان در جنت علی ربک بر پروردگار تو وعدا وعدهٔ مسئولا ۝ خواسته شده سزاوار
آنکه از خدای درخواهند یا مومنان درخواسته اند که ربنا آتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان درخواست میکنند که ربنا و ادخلهم جنات عدن
التی وعدتهم و یوم یحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم و حفص بیا میخواند یعنی حشر کند مشرکانرا و ما یعبدون و آنرا که میپرستیدند من دون الله
بجز خدای تعالی عام ست همه معبودانرا از ذوی العقول و غیر آن و گفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشانرا بسخن آرد و مخاطب سازد فیقول پس گوید ءانتم
آیا شما اضللتم گمراه کردید عبادی هؤلاء بندگان مرا این گروه یعنی مشرکان ام هم یا ایشان ضلوا السبیل ۝ گم کردند راه را با خلال
در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد فصیح قالوا گویند بتان سبحانک پاکی ترا و ما ترا پاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه ما کان ینبغی لنا
نیست ما را و نه سزد و روا نباشد ان نتخذ آنکه فرا گیریم کسی که ما را پرستد من دونک بجز تو یعنی ترا نپرستند بمحض سخن آنکه آنها که عبادت ترا دست بازند

مارا پرستند ترسد مارا که بگیریم مالیشانرا مِنْ اَوْلِیَاۤءَ از دوستان وَلٰكِنْ مَّتَّعْتَهُمْ ولیکن تو ایشانرا برخوردار گردانیدی وَاٰبَاۤءَهُمْ و
پدران ایشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سائر نعمتها حَتّٰى نَسُوا الذِّكْرَ ج تا فراموش کردند آنچه انبیاء علیهم السلام ایشانرا بدان
دعوت میفرمودند وَكَانُوْا و بودند بر حکم ازلی قَوْمًۢا بُوْرًا ○ گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عزشانه بت پرستانرا مخاطب
ساخته گوید فَقَدْ كَذَّبُوْكُمْ پس بدرستیکه تکذیب کردند خدایان شما شمارا بِمَا تَقُوْلُوْنَ لا بآنچه میگوئید که شریک خدااند و ایشان مرا از شرک
منزه داشتند فَمَا تَسْتَطِيْعُوْنَ پس نمیتوانند معبودان شما صَرْفًا بگردانیدن عذاب از شما وَّلَا نَصْرًا ج و نه یاری کردن شمارا بنجات و
خلاص یا نمیتوانید یعنی شما که مشرکانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن وَمَنْ يَّظْلِمْ و هرکه ستم
کند یعنی شرک آورد مِّنْكُمْ از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم او را عَذَابًا كَبِيْرًا ○ عذابی بزرگ که آتش دوزخ ست و خلود دران
وَمَاۤ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ کسی از پیغمبران اِلَّاۤ اِنَّهُمْ مگر پیغمبرانیکه ایشان لَيَاْكُلُوْنَ الطَّعَامَ هر آینه
بخوردند خوردنی وَيَمْشُوْنَ و بروند فِى الْاَسْوَاقِ ط در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بَعْضَكُمْ برخی از شمارا
لِبَعْضٍ برای برخی دیگر فِتْنَةً ط آزمایشی همچو آزمایش فقرا با غنیا و پیغمبران با امم ایشان یا مریض بصحیح و اعمی به بصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا
و امتحان ست پس از مخالفت احوال مردمان درو چاره نباشد و ما بدان می آزمائیم ایشانرا تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند آورده اند
که ابوجهل و ولید و امثال ایشان هرگاه که بلال و عمار و صهیب و سائر درویشان صحابه رضی الله عنهم را میدیدند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام آریم تا با ایشان
همچو ایشان بی چیز باشیم حق تعالی این آیت فرستاد و درویشانرا مخاطب ساخته میفرماید که من آزمایم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف اَتَصْبِرُوْنَ ج
آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع می نمائید وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردگار تو بَصِيْرًا ع ○ بینا بصبر کننده و جزع نماینده

وَقَالَ الَّذِيْنَ و گفتند آنانکه لَا يَرْجُوْنَ لِقَاۤءَنَا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث اند یا

نمیترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لَوْلَاۤ اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْنَا الْمَلٰۤئِكَةُ بر ما فرشتگان برسالت یا
باخبار از صدق محمد صلعم اَوْ نَرٰى رَبَّنَا ط یا چرا نمی بینیم آشکاره پروردگار ما را تا با ما سخن گوید و بتصدیق اتباع محمد فرماید لَقَدِ اسْتَكْبَرُوْا
بخدای که بزرگی کردند فِيْۤ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرأت نمودند درین تحکم وَعَتَوْ و درگذشتند از اندازه عُتُوًّا
كَبِيْرًا ○ درگذشتنی بزرگ که بعد از مشاهدهٔ معجزات اقتراح رویت ملائکه و لقای خدای کردند و ایشان اندوه ناک شوند يَوْمَ يَرَوْنَ
الْمَلٰۤئِكَةَ روزیکه ببینند فرشتگان را آن روز مرگ باشد یا روز حشر لَا بُشْرٰى هیچ مژده نیست يَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُجْرِمِيْنَ مر کافران
اهل مکه و چیز طلبیدند لقای ملائکه و دیدار خدای تعالی حق سبحانه خبر داد که ملائکه را ببینند و وعید لا بشری شنوند وَيَقُوْلُوْنَ و گویند ملائکه مر ایشانرا
که لقای خدای بر شما حِجْرًا مَّحْجُوْرًا ○ حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کفارست چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین
کلمه پناه جویند بخدای از لقای ایشان در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی از و پرسیدندی میگفتندی حجرا محجورا تا
از شر او ایمن شدندی اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت وَقَدِمْنَاۤ و قصد کنیم
اِلٰى مَا عَمِلُوْا بسوی آنچه کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم و مهمانداری و اطعام گرسنگان و اطعام یتیمان
و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن فَجَعَلْنٰهُ پس گردانیدیم آن عمل را هَبَاۤءً مَّنْثُوْرًا ○ مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرقه یا خاکستر باد

الجزؤ التاسع عشر
ع ۲/۱۱

برداده یعنی حبط سازیم عملهای ایشانرا زیراکه شرط در قبول این اعمال ایمانست و ایشانرا نبوده أَصْحَابُ الْجَنَّةِ مجاوران بهشت
يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا بهتراند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافران ست که در دنیا داشتند
وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ۝ و نیکوترست از جهت مکان و استراحت مراد از قیلوله استراحت ست زیراکه در بهشت خواب نباشد وَيَوْمَ و یاد کن
روز یراکه دران تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بشگافد آسمانها بِالْغَمَامِ بسبب ابر سفید که بالای هفت طبقهٔ آسمانست و غلظ او برابر همه سموات و اوگران تر
از همه آسمانها و حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها افگند و همه آسمانی که رسد آن آسمان شگافته گردد وَنُزِّلَ
الْمَلَائِكَةُ و فرو فرستاده شوند فرشتگان از انجا بر زمین تَنْزِيلًا ۝ فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد در موضح آورده که ملائکه هفت
صف بگرد عالم در آیند و گویند با بمعنی عن ست یعنی آسمان بشگافد از غمام بود و دور شود تا غمام فرود آید و این آن غمام ست که حق سبحانه
فرموده فی ظلل من الغمام و در عین المعانی آورده که این غمامیست که ظل بنی اسرائیل بود در تیه الْمُلْكُ پادشاهی يَوْمَئِذٍ دران روز
الْحَقُّ ثابت ست لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای بخشاینده را چه مدعیان زبان دعوی از مالکیت دربسته باشند وَكَانَ و باشد آن روز يَوْمًا عَلَى
الْكَافِرِينَ روزی بر کافران عَسِيرًا ۝ دشوار از شدت اهوال وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که از فرط حسرت يَعَضُّ الظَّالِمُ بخاید ظالم عَلَىٰ
يَدَيْهِ بر دستهای خود یعنی بدندان بگزد دستها را چنانچه متحسران میکنند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبة بن ابی معیط چون از سفر باز آمد مردمانرا
ضیافت میکرد به سبب جوار سید ابرار صلعم را طلبیده بود آنحضرت صلعم فرمود که تا کلمهٔ شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند
و این سخن با ابی بن خلف رسید که با عقبه دوستی داشت نزد وی آمد و گفت مگر از دین خود برگشته که سخن محمد صلعم می شنوی و کلمه میگوئی گفت نی اما
عار داشتم که مهمان من طعام ناخورده بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی او نیندازی عقبه علیه اللعنه نزد پیغمبر صلعم آمد آنحضرت
در دار الندوه در سجده بود آب دهن ناپاک حواله روی مبارک دل آرای کرد و در ترجمهٔ اسباب نزول آورده که آب دهن پلید او دو شعله آتش
جانسوز گشت و بدان حضرت صلعم نرسیده بر روی وی باز گردید و هر دو کرانه روی او بسوخت و تا زنده بود آن داغها می نمود القصه حضرت
فرمود که ای عقبه ترا بیرون که نمی بینم مگر که سر ترا بشمشیر بردارم و در غزوهٔ بدر امر حضرت رسالت پناهی صلعم بقتل او صادر شد و بر دست
مرتضی علی کرم الله وجهه کشته گشت و این آیت در شان او فرود آمد مضمونش آنکه آن ظالم روز قیامت مصرع ع بسیار بخاید سر انگشت ندامت
صاحب حقائق فرموده که چهار هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا مرفق و حق سبحانه تعالی دیگرباره دست و برابر و یا ند و دیگر باره بخاید و حسرت دارد
يَقُولُ میگوید يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ کاشکی فرا میگرفتمی مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ۝ با پیغمبر راهی که وی فرا گرفته را دنجات آنست يَا وَيْلَتَىٰ
ای وای بر من لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ کاشکی فرا نمیگرفتمی فُلَانًا فلان کس را یعنی ابی را خَلِيلًا ۝ بدوستی و او را نمی شناختم لَقَدْ أَضَلَّنِي بدرستیکه
گمراه کرد مرا او باز داشت عَنِ الذِّكْرِ از یاد کردن خدای تعالی یعنی کلمهٔ شهادت یا موعظهٔ پیغمبر صلعم بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي بعد از آنکه آمده بود بمن
وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست دیو دور مانده از رحمت حق یعنی دوست گمراه کننده که شیطان الانس ست لِلْإِنسَانِ مر آدمی را خَذُولًا ۝ فرو
گذارنده یا ابلیس علیه اللعنه که وسوسه میکند آدمیانرا به مخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاک افتادند فرو نگذارد و نفع نمیرساند بلکه از و تبری کند
وَقَالَ الرَّسُولُ و گفت رسول یعنی محمد صلعم در دنیا یا گوید در آخرت يَا رَبِّ ای آفریدگار من إِنَّ قَوْمِي بدرستیکه قوم من اتَّخَذُوا فرا گرفتند
و ساختند هَٰذَا الْقُرْآنَ این قرآن را مَهْجُورًا ۝ منسوب بهذیان یا فروگذاشته که بدو ایمان نمی آرند و از استماع او اعراض میکنند
وَكَذَٰلِكَ و همچنان که این کفره دشمن تو گردانیدیم جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ گردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغمبری را عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ دشمنی از کافران

چون نمرود مرابراهیم را و فرعون مر موسی را و ایشان صبر کردند و تو نیز صبر فرمای وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده هست پروردگار تو هَادِيًا
راه نماینده تو بطریق شکیبائی وَّنَصِيرًا ۝ و یاری دهنده بر دشمنان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و
نصاری یا مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ الْقُرْآنُ بر محمد قرآن جُمْلَةً وَاحِدَةً ج جمله یکباره یعنی
یکبار چنانچه توریت و انجیل كَذَٰلِكَ ج همچنین فرو فرستادیم پراگنده لِنُثَبِّتَ بِهِ تا ثابت گردانیم و قوت دهیم بایصال وحی در هر
وقتی فُؤَادَكَ دل ترا تا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آریم و ممکن سازیم وَرَتَّلْنَاهُ و برخواندیم قرآن را بَعْضًا إِلَىٰ بَعْضٍ تَرْتِيلًا ۝ خواندنی
بمهلت و تانی بی انقطاع بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشته چه اعجاز قرآن بانکه پراگنده یا مجموع نازل شود مختلف نشود و در
تفریق فوائد هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود ع م که کتاب ایشان یکبار فرود آمده بود خواننده و نویسنده بودند آنحضرت صلعم
امی بود اگر کتاب او یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقائع موجب مزید بصیرت میشد و سبب زیادت
خوض در معنی آن و دیگر آنکه بهر نجمی که فرو می آمد تحدی مینمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل ع م آناً فاناً موجب
تسلی خاطر آنحضرت ع م میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ ست و آن تعلق باوقات مختلفه دارد و هر آیه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع
هر دو در آنی واحد نشاید ؛ و دیگر آنکه قرآن مشتمل ست بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال باید وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان برای تو
مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخن نمیگویند إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مگر که می آریم برای تو جواب راست و درست که برهانی قاطع
قول ایشان رد کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ۝ ط و می آریم آنچیز را که نیکوترست از روی بیان الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند
عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده میروند إِلَىٰ جَهَنَّمَ لا بسوی دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه شَرٌّ مَّكَانًا بدترند از روی
مکان یعنی مکان ایشان بدترست از منازل مومنان که در دنیا داشتند و ایشان طعن میزدند که ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا وَ
ع ۱۴ أَضَلُّ سَبِيلًا ۝ ع وکج تر و ناصواب تر اند از جهت راه چه راه ایشان مفضی باتش دوزخ ست وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم مُوسَى
الْكِتَابَ موسی را ع م توریت بعد از غرق شدن فرعون وَجَعَلْنَا و گردانیدیم پیش از آن مَعَهُ با او أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هارون را وَزِيرًا ۝ ج
یار و مددگار در دعوت و اعلای کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم بروید هر دو إِلَى الْقَوْمِ بسوی گروه قبطیان یعنی فرعون و اهل او الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه
تکذیب کردند بِآيَاتِنَا ط آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان با او استکبار نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک کردیم
ایشان را و نیست گردانیدیم تَدْمِيرًا ۝ ط هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در دریای قلزم وَقَوْمَ نُوحٍ و گروه نوح ع م لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ
آنهنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس ع م یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب
همه پیغمبرانست یا مطلقا بعثت رسل را انکار نمودند أَغْرَقْنَاهُمْ غرقه ساختیم ایشان را بطوفان عذاب وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم قصه ایشان را لِلنَّاسِ
برای مردمان آيَةً ط نشانه تا از آن عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا ۝ ج لا عذابی دردناک وَعَادًا و هلاک
گردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود ع م وَثَمُودَ و گروه ثمود را بتکذیب صالح ع م وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب الرس را و رس نام چاهی ست به تهامه تا آنرا بایکان یا
بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده از آن بنی اسد یا همان اخدود ست که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه
بود بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بودند پیغمبری بایشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را
بخوردند و عذاب بایشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند به حبیب پیغمبر ایشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذای شعیب ع م

معانقة
لا الغوث

مشغول بودند که ناگاه آنچاه درهم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجرهٔ صنوبر داشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده میپرستیدند پیغمبری از نسل یهود ابن یعقوب عم بدیشان مبعوث شد و اورا تکذیب نموده بکشتند و در چاه افگندند ابری سیاه برای ایشان سایه افگند و از و صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بیر معطله بودند چنانچه قصهٔ ایشان بگذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوانند عم و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشانرا مبتلا کرد بمرغ درازگردن که جثهٔ او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق اورا عنقا گفتندی و بر سر کوهی که اورا فتح یا فتح گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی خود ایشان را در ربودی و فرو بردی و بدین جهت اورا مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسید ببلوغ از میان ایشان بربود و ایشان شکایت پیش پیغمبر عم آورده و شرط کردند که اگر شر او منحی گردد ایمان آرند پیغمبر عم دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان دعای پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غائب شد و دیگر از و اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از و نشانی نماند و در چیزهای نایاب بدو مثل زدند کما قیل بیت منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا ٭ وز هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا ٭ و صاحب لمعات از بی نشانی عشق برین وجه نشان میدهد بیت عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست ٭ عنقای مغربم که نشانم پدید نیست ٭ القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزوده و حنظله عم را شهید کردند خدای تعالی فرمود که اصحاب رس راهلاک کردیم وَقُرُونًا و اهل قرنهارا که بودند بَيْنَ ذٰلِكَ میان این قبائل عاد و ثمود و اهل رس كَثِيرًا ○ قرنهای بسیار که جز خدای تعالی کس ایشانرا نداند وَكُلًّا و هر یک از ایشان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان با ایشان و مثال ایشان و بیم کردیم ایشانرا و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند و برانکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا و همه را تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ○ نیست کردیم نیست کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا و هرآینه آمدند یعنی گذشتند قریش عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ بران دیهی که بارانیده شد بر و مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگ باران مراد آن دیه سدوم ست که شهر بزرگ بود از مؤتفکات و حضرت لوط عم در انجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه و تعالی و تقدس سنگ بارانیده بر اهل آن و کفار قریش بران دیار بگذشتند أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا نبودند که در مرور خود يَرَوْنَهَا دیدندی آنرا بدیدهای خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا نه آنست که ندیدند بلکه هستند که از روی کفر لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند نُشُورًا ○ برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون می بینند ترا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نمیگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مهزو به یعنی کسیکه باو استهزا کنند و از روی تحکم میگویند أَهٰذَا الَّذِي آیا این کس آنست که بَعَثَ اللّٰهُ رَسُولًا ○ برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر إِنْ كَادَ بدرستیکه نزدیک بود که او بسحن و لفریب و بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلائل بر مدعای خود لَيُضِلُّنَا هرآینه گمراه کند و باز دارد ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم عَلَيْهَا بر عبادت آنها حضرت عزت جل جلاله در جواب آنها فرمود که وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ○ کیست گمراه تر ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را میپرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخ و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته بپرستش آن بر داختندی حق سبحانه فرمود أَرَأَيْتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا گرفت إِلٰهَهُ هَوَاهُ هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را میپرستند تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد و بدو باز ماند و او را پرستد در حقیقت هوای خود را میپرستد زیرا که هوای او و را بر محبت غیر خدا میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا نیز بیکدیگر پیوستند و چنانکه از امتزاج

آنان با یکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان با هم هوا متولد شد و در همه طبیعت از جوشش اختلاط اربع ترتیب یافته جمله اوصاف
ذمیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از ایشان است از هوا مددمی یابند و رسوم و عادات مردوده و مذاهب فاسد و ادیان مختلفه همه
از تاثیر او ظهور می یابد بیت غباری که خیزد میان ره اوست ٭ چه گویم که هر یوسفی را چه اوست ٭ قوت غلبه او تا حدیست که حکمت
الهوا اول اله عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که افرایت من اتخذ الهه هواه گوئی که اصل
همه الهه باطله همه فرع او یند و ازینجاست مخالفت هوا که سبب وصول بجنت الماوی است بیت سر ز هوا تافتن از سروری است
ترک هوا قوت پیغمبری است ٭ اَفَاَنْتَ تَكُوْنُ آیا میباشی تو عَلَيْهِ بران کس که هوا را خدای خود ساخته وَكِيْلًا نگاهبانی که او را منع کنی این کلمه
منسوخ است بآیت قتال اَمْ تَحْسَبُ بلکه گمان میبری اَنَّ اَكْثَرَهُمْ آنکه بسیاری از مشرکان يَسْمَعُوْنَ میشنوند بگوش و هوش اَوْ يَعْقِلُوْنَ یا تعقل
میکنند بدل مر دلائل توحید را تقیید اکثر عاقل معاندند و آنها که ایمان خواهند آورد خارج اند اِنْ هُمْ نیستند ایشان اِلَّا كَالْاَنْعَامِ مگر مانند چهارپایان
ع ۱۰ در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبیر در ادله قدرت ملک علام بَلْ هُمْ بلکه ایشان اَضَلُّ سَبِيْلًا گمراه ترانند از انعام چه ایشان انقیاد
متعبد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا مینمایند و دیگر چهارپایان طالب چیزیند که ایشان را سود دارد و مجتنب از آنچه ضرر رساند
و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است میگریزند و در سیئات که موجب اشد مضارست می آویزند اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نظر نمیکنی اِلٰى رَبِّكَ
بصنع پروردگار خود که از محض قدرت كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه بکشید و بسیط کرد سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین
ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصرست و شعاع شمس سخن هوا و مفرق نور باصره و دران هنگام هردو منتفی است
و لهذا یکی از نعیم بهشتی ظل ممدودست وَلَوْ شَآءَ و اگر خواستی خدای تعالی لَجَعَلَهٗ هرآینه گردانیدی آن سایه را سَاكِنًا ثابت و آرام یافته بریک منوال
ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ پس گردانیدیم آفتاب را بر شناختن سایه دَلِيْلًا راه نما چه سایه جز بآفتاب شناخته نشود ثُمَّ قَبَضْنٰهُ پس گرفتیم سایه را
اِلَيْنَا بسوی خود قَبْضًا يَّسِيْرًا گرفتن آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر یکبار مقبوض شدی
مهمات مردمان که بسایه بازبسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد از ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای
در شب بسط سایهٔ زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آن را دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانید که تتبین الاشیاء باضدادها
و اوقات روز را نیز دائم نساخت بلکه آن دلیل که شمس است قبض کرد باقول تا بار شب درآمد و این دو زمان را بجهت آرامش و آرایش خلق تعین
گردانید و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترت است که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس اشارت بنور اسلام بطلوع جمال سید انام
که از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دائم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاه نرسیدندی بیت گر نه خورشید جمال یارگشتی رهنمون
از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون ٭ صاحب کشف الاسرار گوید این آیت از روی ظاهر معجزهٔ نبوی است صلعم و بفهم اهل
تحقیق اشارت است بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت پناه صلعم در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران
بسیار بودند و سایهٔ درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایهٔ آن درخت را ممدود گردانید چنانچه همه لشکر اهل اسلام دران سایه بیاسودند
و این آیت نازل شد ٭ و نشانهٔ خصوصیت و قربت آنست که فرموده الم تر الی ربک موسی را گفت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد
و این حضرت صلعم را بی طلب فرموده که نی مرا می بینی و در من مینگری و دیگر چه خواهی بیت غرق است میان آنچه یارش در بر ٭ با آنچه
دو چشم انتظارش بر در ٭ و از حقائق سلمی چنان مفهوم میشود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمت است بر حضرت رسالت پناه صلعم و آفتاب

معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل آن فیض اشارت بر سقوط رسوم و وسائط در لمعات مذکور ست که چون آفتاب محبت از شرق
غیب بتافت محبوب مرا پرده سایه خود را بصحرای ظهور کشید آنگاه محب را گفت مصرع آخر نظری بسوی ما میکنی الم تر الی ربک کیف مد الظل
وعدها استداد او مرا نه بینی مصرع در خانه بکد خدای ماند همه چیز قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار کنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لو
شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب احدیت ما از مطلع عزت نتابد از سایه اثر نماند چه هر سایه که هست سایه آفتاب شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا
در بر گیرد بیت روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت نتواند نفسی سایه بآن صحرا شد دقائق و حقائق این آیت بسیار ست مطالعه بعضی
از ان حواله بجواهر التفسیر ست و من الله المعونة و المدد و التیسیر وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و او آنکس ست که ساخت لَكُمُ الَّيْلَ برای شما شب را
لِبَاسًا پوششی تا در ان آرام میگیرید وَّالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را راحتی تا بدان آسایش می یابید وَّجَعَلَ النَّهَارَ و گردانید روز را نُشُوْرًا ۝ برای
برخاستن و در طلب معیشت پراگنده شدن و گفته اند نوم مشابه موتست و نشور برانگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات ست بعد
از مرگ و در حکم لقمان ع ست که کما تنام فتوقظ کذلک تموت و تنشر وَهُوَ الَّذِيْ اَرْسَلَ الرِّيٰحَ و او آنکس ست که فرستاد بادها را بُشْرًا
بشارت دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهٖ پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر در او ان
آن وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مَآءً طَهُوْرًا ۝ آبی پاک و پاک کننده لِّنُحْيِۦَ بِهٖ تا زنده کنیم بآن آب بَلْدَةً مَّيْتًا
شهری مرده را یعنی موضعی که در وخشک سالی بود یا مکانی را که در زمستان خشک و فسرده گشته وَّنُسْقِيَهٗ و بیاشامانیم آب را مِمَّا خَلَقْنَا
از انچه آفریده ایم اَنْعَامًا چارپایان را وَّاَنَاسِيَّ كَثِيْرًا ۝ و مردمان فراوان از اهل بوادی چه ارباب قری و مدن را انهار و ینابیع هست که بدان
از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنٰهُ و بدرستیکه مقرر گردانیدیم باران را بَيْنَهُمْ میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره
بصفات متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر و باران را در قرآن لِيَذَّكَّرُوْا تا یاد کنند قدرت مرا و تفکر کنند در نعمت
و شکر او بجای آرند فَاَبٰۤى اَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند اِلَّا كُفُوْرًا ۝ ع مگر ناسپاسی و کفران نعمت را وَلَوْ
شِئْنَا و اگر خواستیمی لَبَعَثْنَا هر آینه بر می انگیختیم فِيْ كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دیهی و مجمعی نَّذِيْرًا ۝ ع پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیم شان و علو مکان
تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافه مسلمان و مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم فَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِيْنَ پس فرمان مبر کافران که ترا
بدین آباد عوت میکنند وَجَاهِدْهُمْ بِهٖ و جهاد کن با ایشان بقرآن یا با سلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان جِهَادًا كَبِيْرًا ۝ جهاد کردنی
بزرگ یعنی سخت و بسیار وَهُوَ الَّذِيْ و اوست آنکسی که بحکمت شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق هم ساخته بی آنکه
بهم آمیزند هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وَّهٰذَا مِلْحٌ اُجَاجٌ ج و این دیگر آبی شور تلخی زننده یعنی بحر روم و فارس
وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا و بساخت میان این دو دریا بَرْزَخًا حاجزی و مانعی از قدرت خود وَّحِجْرًا مَّحْجُوْرًا ۝ و حدی مقرری و یا گردانیدیم
حرام و نارواکه یکی بر دیگری غلبه کند در لباب گوید عذب فرات جویهای بزرگ ست چون نیل و سیحون و جیحون و دجله و ملح و اجاج سائر
دریاها و برزخ میان اینها بیابانها و شهرها که واقع شده است محققان برانند که بحرین خوف و رجاست که در دل مومن هیچ یک به دیگری
غلبه ندارد که لو وزن خوف المومن و رجاؤه لاعتدلا و برزخ حمایت الٰهی و عنایت نامتناهی وَهُوَ الَّذِيْ خَلَقَ و اوست آنکسی که بیافرید
مِنَ الْمَآءِ بَشَرًا از آب آدم را ء م یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد و آن جزوی ست از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی
فَجَعَلَهٗ پس گردانید او را نَسَبًا وَّصِهْرًا اعنی خداوند نژاد و پیوند یعنی ایشان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود و اناث که

مصاهرت با ایشان وجود گیرد و گویند نسب آنست که نکاح او روا نبود و صهر آنکه مناکحه با او حلال بود وَكَانَ رَبُّكَ وهست آفریدگار تو قَدِيرًا ○
توانا بر آفریدن بنات و بنین وَيَعْبُدُونَ ومیپرستند مشرکان مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدای تعالی مَا لَا يَنْفَعُهُمْ آنچه ایشانرا نفع نرساند
چون پرستش او کنند وَلَا يَضُرُّهُمْ و زیان نکند چون او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای وَكَانَ الْكَافِرُ وهست کافر
عَلَى رَبِّهِ بر نافرمانی پروردگار خود ظَهِيرًا ○ هم پشت شیطان و معاون او وَمَا أَرْسَلْنَاكَ ونفرستادیم ترا بکافه خلق إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده
دهنده مومنان بمثوبت الٰهی وَنَذِيرًا ○ و بیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بگو نمی خواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ
أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَنْ شَاءَ مگر ایمان کسیکه خواهد أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فرا گیرد إِلَى رَبِّهِ بسوی رضا و قرب پروردگار خود سَبِيلًا ○ راهی یعنی مزد من
ایمان و طاعت مومنانست زیرا که مرا بران عند الله اجری مقرر هست و ثابت گشته که هر پیغمبری را برابر عباد و صلحای امت او ثواب
خواهد بود وَتَوَكَّلْ و توکل کن بر استیفای اجرت خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي بران زنده که هرگز لَا يَمُوتُ نمیرد که متوکل بر زندگان دیگر بموت
ایشان ضائع و بی بهره ماند وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ و بپاکی یاد کن خدای را از صفات نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی بر وی باوصاف کمال وَكَفَى بِهِ
وبسنده هست خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان پوشیده و آشکارای بندگان خود خَبِيرًا ○ دانا و مطلع بران الَّذِي آن خداوندی که
بتوانائی بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست از ارکان و موالید فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَى پس مستولی شد امر او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست الرَّحْمٰنُ
اوست بزرگ بخشایش فَاسْأَلْ بِهِ پس بپرس از ذات و صفات او خَبِيرًا ○ دانائی را یا سوال کن از خلق و استوای کسی را که دانا بود بآن وَإِذَا
قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اسْجُدُوا مر مشرکانرا که سجده کنید لِلرَّحْمٰنِ مر خدای بخشنده را قَالُوا وَمَا الرَّحْمٰنُ گویند کیست رحمن یعنی اسمی ست
که سماعی او را نمی شناسیم چه کافران اسم رحمن را بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمی شناسیم و نمیدانیم أَنَسْجُدُ
آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آنچیزی را که میفرمائی ما را بسجده او وَزَادَهُمْ و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او مر کافران را نُفُورًا ○
رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق این سجده هفتم ست بقول امام اعظم و بقول امام شافعی رح هشتم در فتوحات آورده که این سجده سجده
نفور و انکارست و فرمود که چون مومن در تلاوت این آیت سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار و نفور پس این سجده را سجده امتیاز نیز توان گفت
تَبَارَكَ الَّذِي بزرگ ست آن خدائی که بقدرت کامله جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بیافرید در آسمان بُرُوجًا برجهای دوازده گانه یا قصرها که حقیقت
آن خداوند داند وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در آسمان یا بروج سِرَاجًا چراغی را که آفتاب ست وَقَمَرًا مُنِيرًا ○ و ماهی روشن یا روشنی بخشنده را
وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بحکمت تام جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ گردانید شب و روز را خِلْفَةً خداوند اختلاف یعنی مخالف یکدیگر
صفات و احوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب و مجیٔ و این گردانیدن دلیل ست لِمَنْ أَرَادَ مر کسی را که خواهد أَنْ يَذَّكَّرَ آنکه یاد کند بدائع
قدرت و صنائع فطرت را در ایجاد لیل و نهار أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ○ یا خواهد سپاس داری و شکر گذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب
شب و روز از آنجمله ست وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ و بندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص و تفضیل ست و در فصول
آورده که چنانچه اسم رحمن خاص ست بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارگاه قرب اویند و این بندگان الَّذِينَ يَمْشُونَ آنانند که میروند
عَلَى الْأَرْضِ بروی زمین هَوْنًا از روی تواضع و بسکینه و وقار یا میروند بردباران و نیکوکاران وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و چون
خطاب کنند مر ایشانرا نادانان و سخن بی ادبانه در افکنند قَالُوا گویند ایشان در جواب سَلَامًا ○ قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که دران سالم باشند از اثم

معانقة

نزول توبة

ع ۲۶ سجدة

مراد ترک تعرض سفاهت و اعراض از مجادله و مکالمهٔ ایشان کما قال المحقق الرومی قدس سره **نظم** اگر گویند زراقی و سالوس ٭ بگو هستم دو صد چندان و میرو ٭ وگر از خشم دشنامی دهندت ٭ دعا کن خوشدل و خندان و میرو ٭ چون از مجادلهٔ ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معاملهٔ ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر میدهد وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ و آنانند که شب را بروز می آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار خود سُجَّدًا سجده کنندگان در وقتی وَقِيَامًا○ و بپای ایستادگان در وقت دیگر مراد سجده و قیام نماز است وَالَّذِينَ و ایشان آنانند که با وجود جهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب يَقُولُونَ میگویند از روی زاری که رَبَّنَا اصْرِفْ ای پروردگار ما بگردان عَنَّا از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را إِنَّ عَذَابَهَا بدرستیکه عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا○ هست دائم و لازم یعنی جاویدست إِنَّهَا تحقیق که دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد آرامگاهی ست وَمُقَامًا○ و بد جای بودنی ست وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف نکردند و از حد بیرون نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنگ فرا نگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند وَكَانَ و بود انفاق ایشان بَيْنَ ذَٰلِكَ میان اسراف و تقتیر قَوَامًا○ راست ایستادنی یعنی طریقهٔ اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم ست احتراز نمودند **بیت** وسط الکن هرگز از کف رها ٭ که خیر الامور ست اوساطها ٭ آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت پناه صلعم آمده گفتند که ای محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صدور یافته اگر این خدای تو که ما را بپرستش او میخوانی از سر گناهان در میگذرد ما میتوانیم که ایمان آریم آیت آمد که وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ و عباد الرحمن آنانند که نخواهند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي و نکشند آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس را یعنی نفس مومن و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی موجبات قتل که آن ردت ست و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند در صحیحین از ابن مسعود رض آورده اند که از رسول خدا صلعم پرسیدم که کدام گناه بزرگتر ست فرمود که آنکه شرک گوئی خدای را و حال آنکه او ترا آفریده گفتم پس دیگر کدام گناه گفت که فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایهٔ خویش پس تصدیق قول پیغمبر صلعم این آیت آمده که بندگان پسندیده شرک نیاورند و قتل ناحق و زنا نکنند وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند آنچه مذکور شد از کبائر يَلْقَ أَثَامًا○ به بیند جزای بزه کاری خود گفته اند آثام وادی ست در دوزخ که زناکاران در ان عقوبت خواهند کرد یا چیزی ست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا آثام و غی دو چاه اند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر يُضَاعَفْ دو تو کرده شود لَهُ الْعَذَابُ مرکنندهٔ این کارها را عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَيَخْلُدْ و جاوید باشد فِيهِ در عذاب مُهَانًا○ در حالتیکه خوار و بی اعتبار باشد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل میکند خدای تعالی سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ گناهان ایشان به نیکوئیها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکهٔ معصیت را در نفس بملکهٔ طاعت یا توفیق دهد او را بأضداد و اعمال ماسلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت بدل سازد سیئه او را بحسنه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی غَفُورًا آمرزندهٔ گناهان بتوبه رَحِيمًا○ مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر از شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل ستوده یعنی تلافی مافات نماید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستیکه او باز میگردد إِلَى اللَّهِ بسوی خدای تعالی مَتَابًا○ بازگشتنی با رجوع میکند بحق رجوع پسندیده وَالَّذِينَ

وبندگان حق آنانند که لا یشهدون الزور را حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصاری یا بباز نگاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان
یا گواهی دروغ ندهند واذا مروا و چون بگذرند باللغو بچیزی ناپسندیده مروا کراما بگذرند دور باران و پرهیزگاران یا نهی کنندگان
ازان والذین اذا ذکروا و بندگان حق آنانند که چون پند داده شوند بایات ربهم بآیتهای پروردگار ایشان یعنی موعظه قرآن
لم یخروا علیها بر وی در نیفتادند بران یعنی نه استماع ننزدیک استماع آن صما گران که نشنوند اسرار آنرا و عمیانا و کوران که
نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیده بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند والذین
یقولون و آنانند که میگویند ربنا هب لنا ای پروردگار ما ببخش ما را من ازواجنا از زنان ما وذریاتنا و فرزندان ما قرة اعین
کیسکه روشنی دیدها بود مراد اهالی و اولاد صالحه اند چون مومن اهل و لد خود را صالح و پاک معیشت بیند دل و شاد و چشم او روشن شود واجعلنا
و بگردان ما را للمتقین اماما برای پرهیزگاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزگاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم اولئک آنگروه
که مذکور شد یجزون الغرفة پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی موضعی بلند دران و گفته اند غرفه اسمی ست از اسمای بهشت و
در فصول عبد الوهاب آورده که کوشکهاست بر چهار قائمه نهاده از زر و نقره و لولو و مرجان و این چنین منازل بدیشان دهند بما صبروا
بانچه صبر کردند بر مشقت در دنیا و ایذای کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر ادای فرائض ویلقون و به بینند یعنی بیابند و حفص
تشدید خواند بصیغه مجهول یعنی داده شوند فیها در بهشت تحیة وسلاما زندگانی باقی و سلامتی از آفات یا دعای زندگی و سلامت شنوند
یا ملائکه بر ایشان تحیت و سلام گویند یا تحیت از ملائکه یابند و سلام از خدای تعالی شنوند خلدین فیها در حالتیکه جاوید باشند در بهشت
یا مخلد باشند در تحیت و سلام حسنت مستقرا نیکو قرارگاهی ست بهشت ومقاما و جای بودنی قل بگوای محمد کفار را که ما
یعبؤا بکم ربی چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزدیک خدای تعالی لولا دعاؤکم اگر نه خواندن و پرستیدن شما
باشد مرا و را چه شرف انسان بشناختن و عبادت ست فقد کذبتم پس بدرستیکه شما تکذیب کردید مرا و تقصیر نمودید در عبادت حق
فسوف یکون لزاما پس زود باشد که تکذیب شما ملازم شما باشد که ترک نکنید و یا باشد عقوبت تکذیب شما تا وقتیکه شما را
بدوزخ رساند و آنچه ملازم شما بود و گویند لزام قتل روز بدر ست والله تعالی اعلم

ع ربع

منزل ۵

سورة الشعراء مكية وهي مائتان وسبع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

طسم درمعالم از قتاده رح نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید و گویند
اسمی ست از اسمای الهی یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر و ساتر و مجید و گفته اند مشیر ست بطوبی و سدرة المنتهی و محمد صلعم و در
بحر الحقائق آورده که طا اشارتست بطیران مرغان هوای وحدت که طائرانند بالله وسین عبارتست از سیر روندگان طریق معرفت که سائرند
الی الله و میم ایمائی میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند لله و فی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان و سیر متوسطان و مشاهده
منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عز ازلی و ثنای جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم این ست
تلک این سوره ایت الکتب المبین آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن ست احکام حلال و حرام او و مبین بمعنی پیدا
کننده نیز هست یعنی قرآن روشن ست حق و باطل را ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا میسازد و چون قریش

چنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت پناه صلعم بر ایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک
آنحضرت صلعم شاق آمد حق سبحانه جهت تسلی دل وی آیت فرستاد که لَعَلَّكَ مگر تو بَاخِعٌ نَّفْسَكَ هلاک کننده و کشنده نفس خودی اَلَّا يَكُونُوا یا
آنکه نمیشوند مُؤْمِنِيْنَ ○ گرویدگان بقرآن اِنْ نَّشَأْ اگر خواهیم نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ فرو فرستیم بر ایشان مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان اٰيَةً نشانه از
آیات قیامت یا بلیه از بلاهای قامره و قاسره فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردن کشان و بزرگان از ایشان لَهَا
مر آن آیت را خٰضِعِيْنَ ○ فروتنان و انقیاد کنندگان وَمَا يَأْتِيْهِمْ و نمی آید بدیشان مِّنْ ذِكْرٍ هیچ موعظه مِّنَ الرَّحْمٰنِ از خدای
بخشاینده مُحْدَثٍ نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری اِلَّا كَانُوْا مگر آنکه باشند عَنْهُ مُعْرِضِيْنَ ○
از آن روی گردانندگان فَقَدْ كَذَّبُوْا پس بدرستیکه تکذیب کردند مر قرآن را و بر تکذیب خود مصراند فَسَيَأْتِيْهِمْ پس زود باشد که بیاید
بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر اَنْبٰٓؤُا مَا كَانُوْا بِهٖ خبرهای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِءُوْنَ ○ استهزای میکردند و باور
نمیداشتند و بعد از اتیان آن اخبار پشیمانی نفع نخواهد دهد بیت امروز بدان مصلحت خویش که فردا + دانی و پشیمان شوی و سود ندارد + اَوَلَمْ يَرَوْا
آیا نمی نگرند مکذبان و باور نمیکنند اِلَى الْاَرْضِ بسوی زمین که بمحض قدرت كَمْ اَنْۢبَتْنَا چند برویانیدیم فِيْهَا در وی بعد از مردگی و افسردگی او
مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی گیاه كَرِيْمٍ ○ نیکو و پسندیده و بسیار نفع اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین رویانیدن لَاٰيَةً هر آینه دلالتی ست
بر کمال قدرت و حکمت رویاننده وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مُّؤْمِنِيْنَ ○ گرویدگان با وجود مشاهده
ع ۹ چنین علامتها وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيْزُ اوست غالب و توانا بانزال بلا بر کافران الرَّحِيْمُ ○ع مهربان ببسط بساط
عطا برای مومنان وَاِذْ نَادٰى و یاد کن آنرا که ندا کرد رَبُّكَ مُوْسٰٓى پروردگار تو موسی را اَنِ ائْتِ آنکه بیا الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ○ بگروه ستمکاران
قَوْمَ فِرْعَوْنَ یعنی بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل بجور و بگو ایشان را اَلَا يَتَّقُوْنَ ○ع آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از
عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قَالَ رَبِّ گفت موسیٰ ع که ای پروردگار من اِنِّيْٓ اَخَافُ بدرستیکه من میترسم
اَنْ يُّكَذِّبُوْنِ ○ط از آنکه تکذیب کنند مرا و رسالت مرا باور ندارند وَيَضِيْقُ صَدْرِيْ و تنگ شود دل من از انفعال تکذیب وَلَا
يَنْطَلِقُ لِسَانِيْ و نگشاید زبان من و عقده که دارد زیاده گردد و این سخن قبل از زوال عقده بوده و پیش از دعا در ازاله آن فَاَرْسِلْ پس
بفرست جبرئیل را اِلٰى هٰرُوْنَ ○ بسوی هارون برادر من و او را شریک من گردان در رسالت تا با عانت او نزد فرعونیان روم وَلَهُمْ
عَلَيَّ ذَنْۢبٌ و مر ایشان راست بر من دعوی گناهی که کرده ام مراد قتل قبطی ست و بزعم ایشان گناه میگوید فَاَخَافُ پس میترسم اَنْ يَّقْتُلُوْنِ ○
از آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از ادای رسالت قَالَ گفت خدای تعالی كَلَّا ج باز ایست ازین گمان که ایشان بر تو دست نیابند فَاذْهَبَا
پس بروید تو و برادر تو بِاٰيٰتِنَآ بنشانهای ما یعنی معجزاتیکه دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد اِنَّا مَعَكُمْ بدرستیکه ما با شمائیم مُّسْتَمِعُوْنَ ○
شنونده آنچیز را که میان شما و فرعونیان رود یعنی شما و ایشان هرچه گوئید و کنید بر ما پوشیده نیست فَاْتِيَا پس بیائید فِرْعَوْنَ بفرعون
فَقُوْلَآ پس بگوئید اِنَّا رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ○ما فرستاده پروردگار عالمیانیم اَنْ اَرْسِلْ و سخن این ست که بفرست مَعَنَا
بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ○ط با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آبای ایشان بوده پس موسیٰ ع بحکم ملک علام
با برادر بدرگاه فرعون آمد و بعد از یک سال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون او را دید بشناخت و بر سبیل امتنان قَالَ گفت فرعون
ای موسیٰ اَلَمْ نُرَبِّكَ آیا نه ترا پروردیم فِيْنَا در میان خویش وَلِيْدًا در حالتیکه طفل بودی نزدیک بولادت وَّلَبِثْتَ و درنگ

کردی فِيْنَا در میان ما مِنْ عُمُرِكَ سِنِيْنَ ○ سالها از عمر خود یعنی سی سال از عمر با ما گذرانیدی وَفَعَلْتَ و کردی فَعْلَتَكَ الَّتِيْ
فَعَلْتَ آن کردنی که کردی یعنی فاتون قبطی را که خباز من بود بکشتی وَاَنْتَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ ○ و تو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قتل یکی از
خواص من کردی قَالَ فَعَلْتُهَا گفت موسی ع کردم من آن کار را اِذًا آن هنگام وَّاَنَا مِنَ الضَّآلِّيْنَ ○ و من بودم از غافلان
یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آنکس کشته گردد فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس بگریختم از شما لَمَّا خِفْتُكُمْ آن هنگامی که ترسیدم که مرا بکشید و
بمدین رفتم فَوَهَبَ لِيْ پس بخشید مرا رَبِّيْ پروردگار من بوقت رجوع از مدین حُكْمًا علم و فهم یا نبوت وَّجَعَلَنِيْ و گردانید مرا مِنَ
الْمُرْسَلِيْنَ ○ از فرستادگان خود یعنی داخل کرده در زمره پیغمبران که بخلق فرستاده وَتِلْكَ نِعْمَةٌ و آن نعمتی که تَمُنُّهَا عَلَيَّ منت مینهی
آن بر من اَنْ عَبَّدْتَّ آنکه بنده گرفتی تو بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ○ فرزندان یعقوب ع را و مرا بفرزندی بداشتی و گفته اند اینجا همزه انکار مقدر است تقدیر
کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت مینهی آنست که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی یعنی اگر تو ایشانرا تعبد نمیکردی مادر من مرا در دریا نمی افگند و قوم
من مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمیشدم و چون فرعون شنیده بود که موسی ع گفته که انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از
روی امتحان قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون وَمَا رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ○ و کیست و چیست پروردگار عالمیان و چه چیز است سؤال از ماهیت
کرد قَالَ گفت موسی ع در جواب او رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ او ست آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است
اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُّوْقِنِيْنَ ○ بی گمانان در تحقیق صفات حق موسی ع اعراض فرمود از جواب آن ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهر
ترین دلائل حکمت و آثار قدرت او قَالَ گفت فرعون لِمَنْ حَوْلَهٗ مر آنانرا که گرد او بودند از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودند با زیورها
بسته و بر کرسی های زرین نشسته اَلَا تَسْتَمِعُوْنَ ○ آیا نمیشنوید جواب این مرد که من از حقیقت پروردگار او میپرسم و او از افعال او خبر
میدهد قَالَ گفت موسی ع دیگر باره رَبُّكُمْ خدای من آفریدگار شما است وَرَبُّ اٰبَآئِكُمُ الْاَوَّلِيْنَ ○ و پروردگار پدران پیشین
شما است عدول کرد از اظهر آیات باقرب آیات بناظر و اوضح آن بر متامل قَالَ گفت فرعون مر قوم خود را اِنَّ رَسُوْلَكُمُ بدرستیکه
فرستاده شما بر سبیل سخریه او را رسول خواند الَّذِيْٓ اُرْسِلَ اِلَيْكُمْ لَمَجْنُوْنٌ ○ آنکسی که فرستاده شده است بشما هر آینه دیوانه است که جواب
مطابق سوال نمیدهد قَالَ گفت موسی ع رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار عالم که آفریدگار مشرق و مغرب است وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه
میان مشارق و مغارب باشد اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ ○ اگر هستید شما که فهم کنید و دریابید که جواب سوال شما جز این وجه نمیتواند بود زیرا که
هیچکس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست چه هرچه در عقل و فهم و وهم گنجد و حس و قیاس آن را در یابد ذات خداوند حق سبحانه از آن
منزه و مقدس است چه اینهمه محدث اند و محدث جز ادراک محدث نتوان کرد نظم آنکه او از حدث بر آرد دم ٭ چه شناسد که چیست
سر قدم ٭ علم را سوی حضرتش ره نیست ٭ عقل نیز از کمالش آگه نیست قَالَ گفت فرعون بعد از آنکه از مناظره درماند لَئِنِ اتَّخَذْتَ
اگر فرا گیری ای موسی اِلٰهًا معبودی غَيْرِيْ بغیر من لَاَجْعَلَنَّكَ هر آئینه گردانم ترا مِنَ الْمَسْجُوْنِيْنَ ○ از زندانیان آورده اند که سجن فرعون
از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را منفرد میکرد تا در حفره عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمیدیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده چون
موسی ع این ذکر سخن بشنید قَالَ اَوَلَوْ جِئْتُكَ گفت آیا این کنی با من و اگر بیارم ترا بِشَيْءٍ مُّبِيْنٍ ○ بچیزی روشن یعنی بیارم معجزه هویدا
قَالَ فَاْتِ بِهٖٓ گفت فرعون بیار آن چیز را اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ○ اگر هستی تو از راست گویان در دعوی خود فَاَلْقٰى عَصَاهُ پس
بینداخت موسی ع عصای خود را فَاِذَا هِيَ پس آنجا عصا بعد از افگندن ثُعْبَانٌ مُّبِيْنٌ ○ اژدهای بود آشکارا یعنی ثعبانیت و ظاهر بود

وفرعون از مشاهدهٔ او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشتند وَّنَزَعَ و بیرون آورد
يَدَهٗ دست خود را از گریبان بعد از آنکه دست گندم گون بفرعون نموده بود و بگریبان درآورده فَاِذَا هِيَ پس آنجا دست او بَيْضَآءُ
ع ۲ لِلنّٰظِرِيْنَ ۝ سفید و درخشنده بود مانند برق مر نظر کنندگان را گفته‌اند که شعاع دست مبارکش بشابهٔ نور آفتاب دیدها را خیره ساختی قَالَ
گفت فرعون لِلْمَلَاِ حَوْلَهٗۤ مر اشراف قوم را که گرداگرد او بودند اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این مرد لَسٰحِرٌ عَلِيْمٌ ۝ جادوی ست دانا اما فرعون بترسید
که کسان وی بموسی ایمان آرند حیله انگیخت و گفت این جادوی ست که در فن سحر مهارتی تمام دارد يُّرِيْدُ اَنْ يُّخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون کند
شما را مِّنْ اَرْضِكُمْ از زمین شما یعنی دیار مصر بِسِحْرِهٖ ۖ بجادوی خود فَمَاذَا تَاْمُرُوْنَ ۝ پس چه فرمائید شما مرا در کار او و معجزهٔ موسی ع م او را
از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم او افگند تا از رتبهٔ انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی ع م مدد طلبید
قَالُوْۤا اَرْجِهْ گفتند حبس کن او را وَاَخَاهُ و برادر او را یا در توقف افگن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان
نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز و بفرست فِي الْمَدَآئِنِ در شهرهای مملکت خود حٰشِرِيْنَ ۝ جمع کنندگان یعنی ایلچیان روانه کن بهر شهری يَاْتُوْكَ
بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هر جا که نیک جادوئی ست عَلِيْمٍ ۝ دانائی بسر آمده در فن سحر فرعون کسان خود بطلب جادوان فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ
پس جمع کرده شدند جادوان لِمِيْقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ ۙ برای هنگام روز معلوم و دانسته شده و وعده داده که یوم الزینه بود وَّقِيْلَ و گفته شد
یعنی فرعون گفت لِلنَّاسِ مر مردمان را یعنی اهل مصر را هَلْ اَنْتُمْ آیا هستید شما مُّجْتَمِعُوْنَ ۙ فراهم آیندگان یعنی فراهم آئید و جمع شوید لَعَلَّنَا
شاید که ما همه باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت نمائیم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم اِنْ
كَانُوْا اگر باشند هُمُ الْغٰلِبِيْنَ ع ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هارون ع م فَلَمَّا جَآءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان نزدیک
فرعون و ایشان را نوازش بسیار کرد ایشان گستاخ شده قَالُوْا لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را اَئِنَّ لَنَا آیا باشد ما را لَاَجْرًا مزدی از نزدیک تو
اِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغٰلِبِيْنَ ع ما غلبه کنندگان بسحر بر خصمان تو قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری مزد باشد شما را وَاِنَّكُمْ اِذًا و بدرستیکه
باشید شما آن وقت لَّمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ ۝ از جملهٔ نزدیک شدگان من یعنی اول کسیکه بمن در آید و آخر کسیکه بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده
مستظهر گشته جادوهای خود را بمیدان معین آوردند و بوقت معلوم در برابر موسی ع م صف برکشیده گفتند ای موسی اول تو افگنی جادوی خود را
یا ما می افگنیم قَالَ لَهُمْ مُّوْسٰۤى گفت موسی مر ایشان را اَلْقُوْا بیفگنید مَاۤ اَنْتُمْ مُّلْقُوْنَ ۝ آنچه شما افگنندگانید مر آن را فَاَلْقَوْا پس
بیفگندند حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب ساختهٔ خود را که هفتاد هزار عصا و هفتاد هزار رسن بود وَقَالُوْا
و گفتند بعد از آنکه عصا و رسنها بحرارت آفتاب در حرکت آمده و از مردمان غریو برخاست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ بزرگی و قوت و غالبیت
فرعون اِنَّا لَنَحْنُ الْغٰلِبُوْنَ ۝ بدرستیکه ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هارون فَاَلْقٰى مُوْسٰى عَصَاهُ پس بیفگند موسی ع م بامر الٰهی عصای خود را
فی الحال اژدها گشت فَاِذَا هِيَ پس آنجا که عصا اژدها شد تَلْقَفُ فرو میبرد مَا يَاْفِكُوْنَ ۝ آنچه تزویر کرده بودند و بصورت مار
بخلق مینمودند فَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس برروی افگنده شدند ساحران سٰجِدِيْنَ ۝ سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا به
ثعبان نه از قبیل سحر ست و از روی صدق قَالُوْۤا اٰمَنَّا گفتند گرویدیم بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ بپروردگار عالمیان پس توضیح
کردند رَبِّ مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ ۝ آفریدگار موسی و هارون ع م تا رفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان
ساحران خبر یافت ایشان را طلبید قَالَ اٰمَنْتُمْ لَهٗ گفت فرعون آیا تصدیق کردید و حفص آمنتم بطریق خبر میخواند یعنی

گرویدید مر موسی را قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم من شما را در ایمان آوردن بوی اِنَّهٗ لَكَبِیْرُكُمُ بدرستیکه وی مهتر شماست
الَّذِیْ عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ ج آنکه بیاموخت شما را سحر یعنی جادوی و با یکدیگر اتفاق کردید در هلاک من و فساد ملک من فَلَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۵ پس
زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بگرویدن خدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لَاُقَطِّعَنَّ اَیْدِیَكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ هر آینه
ببرم دستها و پایهای شما را مِّنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی هریک از طرفی با قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید وَّلَاُصَلِّبَنَّكُمْ
اَجْمَعِیْنَ ۝ و هر آینه بر دار کشم شما را تا همه بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند قَالُوْا گفتند جادوان ایمان آورده که لَا ضَیْرَ زهیچ رنجی و ضرری
نیست بر ما از تهدید تو و ما از مرگ نمی ترسیم اِنَّاۤ اِلٰی رَبِّنَا بدرستیکه ما بثواب پروردگار خود مُنْقَلِبُوْنَ ۝ بازگردندگانیم اِنَّا نَطْمَعُ بدرستیکه ما
طمع میداریم اَنْ یَّغْفِرَ آنکه بپوشد لَنَا رَبُّنَا برای ما پروردگار ما و عفو کند خَطٰیٰنَاۤ گناهان ما را اَنْ كُنَّاۤ برای آنکه بودیم از اهل این محفل اَوَّلَ
الْمُؤْمِنِیْنَ ۝ اول گرویدگان بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را ببریدند و ایشان را از دارها ع ۱۸
بلند درآویختند و حضرت موسی ع م برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشان بنظر وی درآورد
تا تسلی یافت **مثنوی** جادوان کان دست و پا را باختند ؛ در فضای قرب مولی تاختند ؛ گو برفت از دست و پا بر جای آن ؛ دست
از حق بالهای جاودان ؛ تا بدان پرها پرواز آمدند ؛ در هوای عشق شهباز آمدند ؛ پس موسی ع م بعد ازین صورت چند سال دیگر در میان
فرعونیان دعوت میکرد و معجزات مینمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد
که موسی ع م با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال سبحانه و تعالی وَاَوْحَیْنَاۤ و وحی کردیم اِلٰی مُوْسٰۤی بسوی موسی اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِیْۤ آنکه بشب
بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست اِنَّكُمْ مُّتَّبَعُوْنَ ۝ بدرستیکه شما از پی درآمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما
درآیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم در مختار آورده که موسی ع م بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان به بهانه آنکه عید ما نزدیک
شده و میخواهیم که اهل خود را بدان بیارائیم عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب مهیا شده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان
اینصورت بتقدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم کردند که یوسف صدیق ع م دعا کرده بود که تا
بنی اسرائیل تابوت وی با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بر مدفن یوسف ع م اطلاع نبوده موسی ع م برخود ندا میزد که
هر که مرا بر صندوق یوسف ع م مطلع گرداند هر مرادی که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه مسنه گفت بشرط آنکه زن موسی ع م باشد در بهشت او را خبر داد که
آن صندوق در قعر دریای نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده وقتیکه قمر بوسط السماء رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج
ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل تهیه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند
درخانه هر قبطی یکی از اعزه ایشان بمرد و بتعزیت مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فَاَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِی الْمَدَآئِنِ
پس بفرستاد فرعون در شهرستانهائیکه بپای تخت نزدیک بود حٰشِرِیْنَ ۝ ج جمع کنندگان لشکر را و گفت اِنَّ هٰۤؤُلَآءِ بدرستیکه گروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ
قَلِیْلُوْنَ ۝ گروهی اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست درگذشته و بشصت نرسیده بود ششصد و هفتاد هزار بوده و عدد
مجموع قوم از نساء و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت اینان گروه بسیار
اندک اند وَاِنَّهُمْ لَنَا و ایشان مارا لَغَآئِظُوْنَ ۝ بخشم آرندگانند چه زرها گریخته اند با پیرایهای قوم ما را برده وَاِنَّا لَجَمِیْعٌ حٰذِرُوْنَ ۝ و ما همه
یعنی لشکر ما سلاح دارانیم و دانا بر اسم حرب تعریض ست بآنکه قوم موسی ع م نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانا اند فَاَخْرَجْنٰهُمْ پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی

داعیهٔ خروج در دل ایشان انداختیم تا بیرون آمدند مِّن جَنّٰتٍ از بوستانها وَّعُيُوْنٍ لا و از چشمهای جاری وَّكُنُوْزٍ و از گنجهای جاری زر و نقره وَّمَقَامٍ كَرِيْمٍ ۝ و از منزلهای نیکو كَذٰلِكَ ؕ همچنین کردیم با ایشان وَاَوْرَثْنٰهَا و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و منزل ایشان بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ۝ فرزندان یعقوب ع م را چه قولی هست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبط را بتحت تصرف در آوردند واضح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان ع م بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون شش صد هزار سوار بر مقدمهٔ لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تعیین نمود و ششصد هزار بر میسره نامزد نمود و ششصد هزار در ساقهٔ لشکر مقرر کرد و خود با خلق بسیار در قلب لشکر قرار گرفت نظم یکی لشکر سراپا غرق جوشن ٭ شده در موج چون دریای آهن ٭ چو چشم دلبران پر کین و خونریز ٭ بقصد خون مردم تیغها تیز ٭ فَاَتْبَعُوْهُمْ پس از پی در آمدند ایشان مُّشْرِقِيْنَ ۝ قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و دران زمان لشکر موسی ع م بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر مرور و عبور میکردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَآءَ الْجَمْعٰنِ پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را قَالَ اَصْحٰبُ مُوْسٰٓى گفتند یاران موسی ع م اِنَّا لَمُدْرَكُوْنَ ۝ هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قَالَ كَلَّا ۚ گفت موسی ع م حاشا که ایشان شما را دریابند اِنَّ مَعِيَ رَبِّيْ بدرستیکه با منست پروردگار من بیاری و مددگاری سَيَهْدِيْنِ ۝ زود باشد که راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات پدید آرد و محققان گفته اند که موسی ع م در کلام خود معیت را مقدم داشته که اِنَّ مَعِيَ رَبِّيْ و رسول صلعم در قول خود که اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا معیت را تاخیر فرموده تا بر ضمائر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مرتبهٔ مرید ست و حبیب از حق بخود نگریست و این مرتبهٔ مراد ست مرید را هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید چنان کند بیت این یکی را روی او در روی دوست ٭ وان دگر را روی او خود روی اوست ٭ آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه حجابی از بخار میان فریقین پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آئید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر سر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت مصرع کجا روی که ز هر سو گریزگاه نداری اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی ع م بنالید و وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بکنیت بخوان و بروی حکم کن چنانچه حق سبحانه فرموده که فَاَوْحَيْنَآ پس وحی کردیم اِلٰى مُوْسٰٓى بسوی موسی ع م اَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ ؕ بعصای خود دریای قلزم را موسی ع م بر لب دریا آمد و عصا بروی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فَانْفَلَقَ پس بشگافت دریا و دوازده راه پدید آمد فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ هر پاره جدا شده از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِيْمِ ۝ همچون کوهی بزرگ و فی الحال بادی بر تک دریا وزید و وحل او خشک شد و هر سبطی از راهی بدریا در آمدند وَاَزْلَفْنَا و جمع کردیم ثَمَّ الْاٰخَرِيْنَ ۝ آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شگافته شده هامان بطریق مشاورت با او گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی ع م واقع شده زینهار بدریا در نیائی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل ع م بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا در افگند و فرعون بر اسپ یغری تند سوار بود یغری بوی مادیان شنیده عنان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد و لشکریان هر فوجی از راهی بدریا در آمدند و میکائیل ع م بر عقب آن لشکر می آمد و ایشان را می راند تا تمام لشکر بدریا در آمدند و حکم الٰهی در رسید که ای دریا بحال خود باز رو و بیکبار آبها

بهم باز پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبور کرده بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال الله تعالی وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ
و نجات دادیم موسی را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود أَجْمَعِينَ ۝ همه ایشان را ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ۝ پس غرق گردانیدیم دیگرانرا إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در نجات موسی ع و قوم او و هلاک فرعون و لشکر او لَآيَةً هر آینه علامتیست روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الٰهی وَمَا
كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم فرعون مُؤْمِنِينَ ۝ گرویدگان چه از تمام قبط جز حزبیل که مؤمن آل فرعون بود گویند کسی ایمان نیاورد و او
با حضرت موسی ع از مصر بیرون آمده بود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب و کسی را قوت غلبه بر و نیست الرَّحِيمُ ۝ ع ۱۷
مهربانست عقوبت نمیکند مگر بعد از الزام حجت وَاتْلُ و بخوان عَلَيْهِمْ بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ۝ خبر ابراهیم را که ایشان بدو نسبت میکنند وقف لازم
و بفرزندی او مفتخر و مستظهر اند إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم ع لِأَبِيهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهِ و گروه خود را یعنی اهل بابل را از ایشان
پرسید مَا تَعْبُدُونَ ۝ چیست آنچه میپرستید قَالُوا نَعْبُدُ گفتند میپرستیم أَصْنَامًا بتانرا فَنَظَلُّ پس همیشه میباشیم لَهَا مر آنرا عَاكِفِينَ ۝
مجاور و ملازم بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت او مداومت میکردند قَالَ گفت
ابراهیم ع که بتان شما هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا میشنوند خواندن شمارا إِذْ تَدْعُونَ ۝ چون بخوانید ایشانرا و خواننده را اجابت میکنند
أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ یا سود میرسانند شمارا که پرستش ایشانرا میکنید و روزی میدهند أَوْ يَضُرُّونَ ۝ یا زیان میرسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان
و ایشانرا نکوهش نمائید قوم ابراهیم ع نتوانستند که ابراهیم را جواب دهند پس بهانه تقلید پیش آوردند قَالُوا گفتند از ایشان آنچه گفتی نیافتیم بَلْ
وَجَدْنَا بلکه دریافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ۝ همچنین میکردند یعنی اینها را پرستش مینمودند و بران مقیم بودند قَالَ گفت ابراهیم
أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید که بهر حال مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ۝ آنچه هستید که میپرستید آنرا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ ۝ شما و پدران دیرینه شما نیز
پرستیده اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه معبودان شما عَدُوٌّ لِي دشمنانند مرا یعنی شما که پرستندگان ایشانید تصویر کرد امر را در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن در نصیحت او
تصریح انفع است و دشمنی بتان مر عبده خود را ظاهر است چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشانرا چه هر که را
دشمن دارند او نیز دشمن دارد پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ۝ مگر
دوست من پروردگار عالمیانست الَّذِي خَلَقَنِي آنکه بیافرید مرا از عدم بوجود آورد فَهُوَ يَهْدِينِ ۝ پس او راه مینماید مرا براستی در
قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه مینماید بدعوت خلق وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي و آنکه او می خوراند مرا غذای که قوام اجزای بدن
من بآن است وَيَسْقِينِ ۝ و می آشاماند مرا شرابی که موجب تسکین عطش و سبب تربیت اعضای تن است در عین المعانی آورده که مراد از
طعام الفت است و از شراب زلفت صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت است که دلها بآن زنده بود و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت
که ارواح بآن تازه گردد و در کشف الاسرار از ذوالنون مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفت است و این شراب شراب محبت
و این بیت خوانده اند بیت شراب المحبة خیر الشراب ۞ و کل شراب سواه سراب ۞ و از فحوای این کلمات محققان بنظم از اسرار کلام حقائق
نظام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی پی میتوان برد نظم ترا نواله دمادم زخوان یطعمنی ۞ ترا پیاله مدام از شراب یسقینی ۞ مرا تو قبله دینی از آن سبب گفتم
بردمان که لکم دینکم ولی دینی ۞ وَإِذَا مَرِضْتُ و چون بیمار شوم فَهُوَ يَشْفِينِ ۝ پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رض منقول است که چون بیمار
شوم بگناه شفا دهد مرا بتوبه و سلمی قدس سره فرموده که مرض برؤیت اغیار است و شفا بمشاهده انوار واحد قهار در بحر آورده که بیماری بتعلقات کونین است و
شفا بقطع تعلق و آن وابسته بجذبه عنایت است که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشربت تجرید از

مرض تعلقش باز رهاند بیت چه گویمت که چه خوش آمدی مسیح صفت ؛ بیک نفس همه درد مرا دوا کردی ؛ وَالَّذِيْ يُمِيْتُنِيْ و آنکسی که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل ثُمَّ يُحْيِيْنِ ۝ پس زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده گرداند بفضل و گفته اند اماتت بمعصیت ست و احیا بطاعت یا اماتت بجهل ست و احیا بعلم یا اماتت بجهوست و احیا بعقل یا اماتت بطمع ست و احیا بقناعت یا اماتت بنا پرهیزگاری ست و احیای بورع یا اماتت بفراق ست و احیا بتلاق در حقائق سلمی آورده است که بمیراند مرا از نفس من و زنده گرداند مرا بخود و نزد بعضی محققان اماتت و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریه و زنده سازد باخلاق روحانیه و یا بمیراند از سمات روحانیت و زنده گرداند بصفات ربانیت و حقیقت آن ست که بمیراند مرا از انانیت من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارتست ازان بیت نخواهم عمر فانی را توئی عمر عزیز من ؛ نخواهم جان پر غم را توئی جانم بجان تو ؛ وَالَّذِيْ اَطْمَعُ و آنکس که طمع میدارم اَنْ يَّغْفِرَ لِيْ آنکه بیامرزد مرا خَطِيْٓئَتِيْ گناهان مرا يَوْمَ الدِّيْنِ ۝ روز جزا اسناد گناه بخود باوجود عصمت نبوت بجهت کسر نفس ست و تعلیم ست مرامت را و در تلخیص آورده که مراد خطایای امت محمد ست صلعم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعای غفران آن نموده رَبِّ هَبْ لِيْ ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حُكْمًا حکمی در علم تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم وَّاَلْحِقْنِيْ و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در علم عمل بِالصّٰلِحِيْنَ ۝ بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه وَاجْعَلْ لِّيْ و بگردان برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست یعنی ثنای نیکو فِي الْاٰخِرِيْنَ ۝ در میان پس آمدگان یعنی جاری کن ثنای نیک نامی آوازه من بر زبان کسی که از پس من آید و این دعا بعز اجابت رسیده چه جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل سلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میگویند و گفته اند مراد از لسان صدق مرد صادق ست و معنی آیت آنکه ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست گوئی در آخرین امتان و مراد حضرت رسالت پناه باشد صلعم وَاجْعَلْنِيْ و بگردان مرا مِنْ وَّرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيْمِ ۝ از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از آنها دار که در منازل بهشت نزول میکنند وَاغْفِرْ لِاَبِيْٓ و بیامرز مر پدر مرا یعنی ایمان روزی کن تا او را آمرزیده شود اِنَّهٗ كَانَ مِنَ الضَّآلِّيْنَ ۝ بدرستیکه او هست از گمراهان وَلَا تُخْزِنِيْ و رسوا مساز مرا يَوْمَ يُبْعَثُوْنَ ۝ روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا نیز تعلیم امتان ست و الا انبیا را عموم خواری و رسوائی نباشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ روزی که سود نکند و بکار نیاید خواسته وَّلَا بَنُوْنَ ۝ و نه پسران هیچ احدی را اِلَّا مَنْ اَتَى اللّٰهَ مگر کسی را که بیاید بخدای تعالی بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ ۝ بدلی خالص از کفر و معصیت چه اگر مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده هر آینه آن مال و فرزند او را نفع رساند و گفته اند سلامت قلب اخلاص ست در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قولی آنست که دل سلیم خالی باشد از حب دنیا ؛ و گویند از حسد و خیانت در تیسیر گوید از بعضی اهل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر صلعم و امام قشیری رح فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا سلمی رح فرموده که درونه آفات دنیا نگنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت و از سید طائفه قدس سره منقولست که سلیم مار گزیده بود و مار گزیده پیوسته قلق و اضطراب دارد و پس بزبان معنی بیان میکند که دل سلیم دلی ست که مدام در مقام جزع و تضرع و زاری ست از خوف قطیعت یا از شوق وصلت نظم ز شوق وصل منالم که تا دستم دهد روزی ؛ ز بیم هجر میگریم که تا گه در کمین باشد ؛ همام از گریه خونین و سوز دل مگر چندین ؛ ندانستی که حال عشق بازان اینچنین باشد ؛ وَاُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِيْنَ ۝ برای پرهیزگاران تا از موقف آنرا ببینند و بمشاهده منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيْمُ و ظاهر ساخته شود دوزخ لِلْغٰوِيْنَ ۝ برای گمراهان تا در ان نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید وَقِيْلَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه

از ایشان پرسند که أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا اند آنچه بودید که پیوسته تَعْبُدُونَ ۝ می پرستید آنرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی یعنی کجا اند خدایان شما
که بدیشان امید وار بودید هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ ۝ یا نگاه میدارند خود را از حلول
عقوبت بر ایشان فَكُبْكِبُوا پس بروی در افگنده شوند فِيهَا در دوزخ هُمْ بتان وَالْغَاوُونَ ۝ و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان وَ
جُنُودُ إِبْلِيسَ و بدوزخ افگنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس أَجْمَعُونَ ۝ همه ایشان قَالُوا گویند کافران وَهُمْ فِيهَا
و حال آنکه ایشان در دوزخ يَخْتَصِمُونَ ۝ دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده اصنام مخاصمه میکنند و بت پرستان با بتان میگویند تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا
بخدای که ما بودیم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ در گمراهی هویدا و پیدا إِذْ نُسَوِّيكُمْ آن وقت که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝
به پروردگار عالمیان وَمَا أَضَلَّنَا و گمراه نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ۝ مگر بدان و بدکاران و مهتران یا از دیوان
فَمَا لَنَا پس نیست ما را اکنون مِنْ شَافِعِينَ ۝ هیچکس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان راست وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ۝ و نه دوستی
مهربان با شفقت در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل همیم بوده ها را بحا بدل کردند جهت قرب مخرج و همیم ماخوذ ست از اهتمام یعنی یاری که در ان
روز یاری و اهتمام کنند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آرد و نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين آنکه کافران از روی تحسر گویند
فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ پس کاشکی بودی ما را بازگشتی بدنیا پس باشیم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ از باور دارندگان و گرویدگان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستیکه در خبر ابراهیم ع و احتجاج او با قوم لَآيَةً هر آینه علامتی ست که عقلا بدان عبرت گیرند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم ابراهیم ع
مُؤْمِنِينَ ۝ گرویدگان چه از اهل جزیره غیر نمرود کسی ایمان نیاورد وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ او ست غلبه کننده بر مشرکان که
٥ ع ٣٦ سطوت او مردود نگردد الرَّحِيمُ ۝ بخشاینده که توبه بندگان رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرستد كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ۝ تکذیب
کردند گروه نوح فرستادگان را نوح ع از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ایشان
نوح ع مر او را اخوت نسبی ست أَلَا تَتَّقُونَ ۝ آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ ۝ فرستاده ام
با امانت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و بت مپرستید وَأَطِيعُونِ ۝ و فرمان برید مرا در قبول ایمان وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر ادای
رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد رسالت من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللَّهَ پس
نصف بترسید از عقوبت خدای تعالی وَأَطِيعُونِ ۝ و فرمان برداری من کنید تکرار امر بتقوی و اطاعت بجهت تاکید ست چه قوم نوح ع بغایت سخت دل
و بی آزرم بوده قَالُوا گفتند در جواب نوح ع أَنُؤْمِنُ لَكَ آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ۝ و حال آنکه پی روی تو کردند
سفلگان و بی قدران و ایشان بظاهر ترا تابع اند و بباطن مخالف قَالَ گفت نوح ع وَمَا عِلْمِي نیست علم من رسنده بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ بانچه
میکنند یعنی حکم من بر ظاهر ست چه ایشان بظاهر عمل مومنان میکنند ما نمیدانم که از روی اخلاص ست یا بطریق نفاق إِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب
باطنهای ایشان إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي مگر بر پروردگار من که مطلع ست بدان لَوْ تَشْعُرُونَ ۝ اگر دانید که عالم الغیب او ست و پس دانید که من راست
میگویم پس قوم گفتند که این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیائیم و سخن تو بشنویم نوح ع گفت وَمَا أَنَا و نیستم من بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ۝
راننده مومنان إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده مُبِينٌ ۝ آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه
فقرا قَالُوا گفتند کافران لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ اگر باز نه ایستی ای نوح از آنچه میگوئی یعنی از دعوت و انذار لَتَكُونَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمَرْجُومِينَ ۝
از کشته شدگان بسنگ باراندگان قَالَ گفت نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن و ناامیدی از ایمان قوم رَبِّ

ای پروردگار من اِنَّ قَوْمِیْ بدرستیکه گروه من كَذَّبُوْنِ ۝ تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فَافْتَحْ پس حکم کن بَیْنِیْ وَبَیْنَهُمْ
میان من و ایشان فَتْحًا حکم کردنی وَّنَجِّنِیْ و باز رهان مرا از قصد ایشان وَمَنْ مَّعِیَ و هر که با من است مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝ از گرویدگان
فَاَنْجَیْنٰهُ پس نجات دادیم او را وَمَنْ مَّعَهٗ و هر که با او بود فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُوْنِ ۝ در کشتی پر از آدمی و حیوانات و امتعه و ماکولات ثُمَّ
اَغْرَقْنَا پس غرق ساختیم بَعْدُ الْبٰقِیْنَ ۝ بعد از رهانیدن او دیگران را از قوم او اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در صبر او بر ایذای قوم لَاٰیَةً هر آینه
علامتی ست بر آنکه صبر موجب ظفر است بیت کار تو از صبر نکوتر شود ٭ هر که شکیبا ست مظفر شود ٭ وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم نوح
مُّؤْمِنِیْنَ ۝ گرویدگان بخدا و پیغمبر او بلکه از امت او هشتاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه خداوند تو لَهُوَ
الْعَزِیْزُ او ست توانا بر عقوبت کافران الرَّحِیْمُ ۝ مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان كَذَّبَتْ ع ۱۸
دروغ داشتند عَادُ الْمُرْسَلِیْنَ ۝ قوم عاد فرستادگان را که هر که یک پیغمبر را منکر شود بهمه منکر شده باشد اِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن آنکه
گفت مر ایشان را اَخُوْهُمْ هُوْدٌ برادر نسبی ایشان هود علیه السلام اَلَا تَتَّقُوْنَ ۝ آیا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب الٰهی خائف نمیشوید اِنِّیْ لَكُمْ
بدرستیکه من شما را رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ ۝ فرستاده امینم در ادای رسالت فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای تعالی و ترک مخالفت او کنید وَ
اَطِیْعُوْنِ ۝ و فرمان برید مرا در آنچه شما را بدان دعوت میکنم وَمَآ اَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ و نمی طلبم از شما بر دعوت رسالت مِنْ اَجْرٍ هیچ مزدی
از مال و متاع و نیا اِنْ اَجْرِیَ نیست پاداش من اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝ مگر بر پروردگار عالمیان اَتَبْنُوْنَ آیا بنا میکنید بِكُلِّ رِیْعٍ
بهر موضع بلند اٰیَةً علامتی برای تماشای آینده و رونده تَعْبَثُوْنَ ۝ بازی کنید بآن بنا یعنی بناهای میسازید و در آن ساکن نمیشوید که گویا
عبث است زیرا که بر سر راهها خانها میساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوترخانهاست وَتَتَّخِذُوْنَ
و فرا میگیرید مَصَانِعَ حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیهٔ رفیعه لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُوْنَ ۝ گویا که جاوید خواهید بود در آن وَاِذَا بَطَشْتُمْ و چون سخت
میگیرید و حمله میرسانید بَطَشْتُمْ میگیرید بسختی جَبَّارِیْنَ ۝ در حالتیکه سرکشان و متکبرانید یعنی بی شفقت و نامهربانی یا چون انتقام میکشید انتقام ستمکاران
میکشید فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که لائق شما ست بگذرید وَاَطِیْعُوْنِ ۝ و در آنچه میفرمایم فرمان برید مرا که سود
شما در این ست وَاتَّقُوا الَّذِیْٓ اَمَدَّكُمْ و بترسید از خدای تعالی که مددگاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُوْنَ ۝ بآنچه شما می شناسید از انواع
نعمتها اَمَدَّكُمْ بِاَنْعَامٍ امداد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فوائد میکنید وَّبَنِیْنَ ۝ و به پسران تا در همه
حال یار و مددکار شما اند وَّجَنّٰتٍ و به بوستانها از آنکه میوها میخورید وَّعُیُوْنٍ ۝ و به چشمهای آب که همه سقیا و نشو و نمای زرع بآن
تمام شد اِنِّیْٓ اَخَافُ بدرستیکه من میترسم عَلَیْكُمْ بر شما که اگر بر شرک ثابت باشید عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ ۝ عذاب روزی بزرگ که روز
هبوب صرصر است یا روز قیامت قَالُوْا گفتند عادیان در جواب هود علیه السلام سَوَآءٌ عَلَیْنَآ یکسان است بر ما اَوَعَظْتَ آیا پند دهی ما را اَمْ لَمْ
تَكُنْ یا نباشی مِّنَ الْوٰعِظِیْنَ ۝ از پند دهندگان یعنی ما طریقهٔ خود را از دست ندهیم اِنْ هٰذَآ نیست این کار که ما بر آنیم از بت پرستی و تجبر
و عمارت بناهای مرتفع اِلَّا خُلُقُ الْاَوَّلِیْنَ ۝ مگر عادت پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِیْنَ ۝ عذاب کرده شدگان بر این عادتها
فَكَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه السلام فَاَهْلَكْنٰهُمْ پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در هلاک قوم
عاد لَاٰیَةً هر آینه نشانه است دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم عاد مُّؤْمِنِیْنَ ۝
گرویدگان چه از کل زنان قبیله با هود در خط بودند و باقی در معرض سخط وَاِنَّ رَبَّكَ و بتحقیق که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِیْزُ او ست غالب که

ازتعذیب کفار باک ندارد والرَّحِیمُ مهربانست که مومنان را از مهلکهٔ عقوبت بیرون آرد کَذَّبَتْ بدروغ نسبت دادند ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ قبیلهٔ ع
ثمود فرستادگان خدا را یعنی صالح را و انبیای سابق را عم اِذْ قَالَ لَهُمْ یادکن چون گفت مر ایشان را اَخُوهُمْ برادر ایشان از حیثیت قرابت
صٰلِحٌ صالح بن عبید عم اَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب خدای که بدو شرک می آرید اِنِّیْ لَکُمْ رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ بدرستیکه من برای شما
فرستاده ام مشهورم بامانت و راستی فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی وَاَطِیْعُوْنِ و فرمان برید مرا در امر و نهی وَ
مَآ اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ و نمی طلبم شما را بر نصیحتی که میکنم مِنْ اَجْرٍ هیچ جزائی که بمن دهید و من بدان متهم شوم اِنْ اَجْرِیَ نیست مکافات من
اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ مگر بر خداوند عالمیان اَتُتْرَکُوْنَ آیا گذاشته خواهید شد شما یعنی نخواهند گذاشت شما را فِیْ مَا هٰهُنَآ
در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از مساکن و منازل اٰمِنِیْنَ ایمن از آفات و سالم از فوات فِیْ جَنّٰتٍ در بوستانها وَّعُیُوْنٍ و چاهسارها
چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وَّزُرُوْعٍ و کشتها وَّنَخْلٍ و خرماستانها که طَلْعُهَا شکوفهٔ درختان وی هَضِیْمٌ نازک و نرم و لطیف ست
وَتَنْحِتُوْنَ و میتراشید برای مساکن خود مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُیُوْتًا خانها فٰرِهِیْنَ در حالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید
از خدای تعالی و امل دور و دراز پیش مگیرید وَاَطِیْعُوْنِ و فرمان برید مرا در احکام وَلَا تُطِیْعُوْٓا و اطاعت مکنید اَمْرَ الْمُسْرِفِیْنَ فرمان کافران
را که اسراف کردند بر نفس خود بورزیدن کفر الَّذِیْنَ یُفْسِدُوْنَ فِی الْاَرْضِ آنانکه تباهی میکنند در زمین حجر وَلَا یُصْلِحُوْنَ و بصلاح نمی آرند
کار خود را مراد نه تن اند که قصد هلاک صالح عم کردند و قصهٔ ایشان در سورهٔ نمل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی قَالُوْٓا گفتند قوم ثمود در جواب
صالح عم اِنَّمَآ اَنْتَ جزین نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِیْنَ سحر کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادوئی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده مَآ اَنْتَ
نیستی تو اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه قوم بصالح عم نظر کردند و از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که ایشان را
ورای صورت چیزی دیگر ست نظم چند صورت بینی ای صورت پرست ٭ جان بی معنی ست کز صورت پرست ٭ درگذر از صورت و
معنی نگر ٭ زانکه مقصود از صدف باشد گهر ٭ و چون قوم ثمود وابستهٔ صورت بودند و صالح را عم بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل
مابشری دعوی رسالت چه میکنی و چون ترک نمیگیری و درین دعوی مصری فَاْتِ بِاٰیَةٍ پس بیار نشانهٔ از خوارق عادات اِنْ کُنْتَ اگر
هستی تو مِنَ الصّٰدِقِیْنَ از راست گویان در دعوی خود صالح عم فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقهٔ
باین هیئت بیرون آر چون مدعای ایشان حاصل شد قَالَ هٰذِهٖ نَاقَةٌ صالح عم گفت این ست ناقه که شما طلبید لَّهَا شِرْبٌ مر او راست نصیبی
از آب وَّلَکُمْ شِرْبُ یَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ و شما را نصیبی از آبشخور روزی دانسته شده یعنی یک روز از آن اوست و روزی از آن شما و در نوبت وی مزاحم وی مشوید
وَلَا تَمَسُّوْهَا و مس مکنید وی را بِسُوْٓءٍ ببدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید و اگر چنان کنید فَیَاْخُذَکُمْ پس بگیرد شما را عَذَابُ یَوْمٍ عَظِیْمٍ
عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذاب ست در و فَعَقَرُوْهَا پس پی کردند ناقه را فَاَصْبَحُوْا نٰدِمِیْنَ پس گشتند پشیمان
نزدیک نزول بلا فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در آنچه نازل شد بثمود
لَاٰیَةً هر آینه دلالتی ست بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست وَمَا کَانَ و نبودند اَکْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِیْنَ بیشتر قوم ثمود
گرویدگان آورده اند که همه از قبائل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وَاِنَّ رَبَّکَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِیْزُ هر آینه اوست غالب
ع ۱۹ ۸ که مغلوب نشود الرَّحِیْمُ مهربان که بی استحقاق عذاب نکند کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوْطِ تکذیب کردند قوم لوط عم یعنی اهل مؤتفکات الْمُرْسَلِیْنَ
پیغمبران را چون ابراهیم و لوط عم اِذْ قَالَ لَهُمْ یادکن چون گفت مر ایشان را اَخُوْهُمْ لُوْطٌ برادر ایشان لوط عم انتساب اد اخوت

شفقت ست اَلَا تَتَّقُوْنَ ۚ آیا نمی‌ترسید در ارتکاب معاصی از خدای تعالی اِنِّیْ لَکُمْ بتحقیق من برای شما رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ ۙ رسولی ام
راست در نصیحت یعنی نیکخواه شماام فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای تعالی در ترک نصیحت من وَاَطِیْعُوْنِ ۚ و فرمان برید مرا در قبول موعظه وَ
مَآ اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ ۚ و نمیخواهم شما را به پندی که میدهم هیچ مزدی تا بر شما گران آید اِنْ اَجْرِیَ نیست ثواب من اِلَّا عَلٰی رَبِّ
الْعٰلَمِیْنَ ۙ مگر بر تربیت کننده عالمیان اَتَاْتُوْنَ الذُّکْرَانَ آیا می آیید بمردان مِنَ الْعٰلَمِیْنَ ۙ از ما عدای خود مراد و غربا اند یعنی میل میکنید بمباشرت
ایشان وَتَذَرُوْنَ و میگذارید و دست باز میدارید مَا خَلَقَ آنرا که آفریده است لَکُمْ رَبُّکُمْ برای شما پروردگار شما مِّنْ اَزْوَاجِکُمْ ۭ از زنان شما بَلْ اَنْتُمْ
بلکه شما قَوْمٌ عٰدُوْنَ ۚ گروهی از حد درگذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قَالُوْا گفتند قوم لوط ع در جواب وی لَئِنْ لَّمْ
تَنْتَهِ یٰلُوْطُ اگر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن لَتَکُوْنَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمُخْرَجِیْنَ ۚ از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل
موتفکه به بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردندی قَالَ اِنِّیْ گفت لوط ع بتحقیق من لِعَمَلِکُمْ مر عمل شما را مِّنَ الْقَالِیْنَ ۭ از دشمنان
بغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانیده آغاز مناجات کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِیْ ای پروردگار من باز رهان مرا وَاَهْلِیْ و کسان مرا مِمَّا
یَعْمَلُوْنَ ۚ از شامت آنچه میکنند فَنَجَّیْنٰهُ پس نجات دادیم او را وَاَهْلَهٗٓ و اهل بیت او را اَجْمَعِیْنَ ۙ همه ایشان اهل لوط و زن و دو
دختر و دو داماد وی بودند همه رهائی یافتند اِلَّا عَجُوْزًا مگر پیرزن لوط ع که داخل بود فِی الْغٰبِرِیْنَ ۚ در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که
آن زن با لوط ع بیرون نیامد گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم رسد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْاٰخَرِیْنَ ۚ پس هلاک کردیم دیگران را وَاَمْطَرْنَا
عَلَیْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان مَّطَرًا ۚ بارانی که سنگ بوده یا کبریت و آتش فَسَآءَ پس بدست مَطَرُ الْمُنْذَرِیْنَ ۚ باران بیم کرده شدگان
که ایمان نیاورده اند اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در عذاب اهل موتفکه لَاٰیَةً ۭ هر آینه نشانه است بر عقوبت نافرمانان وَمَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ۚ
و نبودند اکثر آن قوم گرویدگان جز دو دختر لوط ع بقول اصح + و دو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط ع نگرویده بودند وَاِنَّ رَبَّکَ و بدرستیکه
آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِیْزُ هر آینه اوست عزیز که هرگز عاجز نشود الرَّحِیْمُ ۚ مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کَذَّبَ بدروغ داشتند ع ۱۰
اَصْحٰبُ لْئَیْکَةِ الْمُرْسَلِیْنَ ۚ یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بود بقرب مدین و دران بیشه اشجار و اثمار بسیار بود و بساطی آورده که اصحاب ایکه
قوم جذام بودند و چهار دیه داشتند شعب و بدا و غرو فالس حق سبحانه شعیب ع را بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود اِذْ قَالَ یاد
کن چون گفت لَهُمْ شُعَیْبٌ مر ایشان را شعیب ع که ای قوم اَلَا تَتَّقُوْنَ ۚ آیا نمیترسید از عذاب الهی که بد و شرک می آرید اِنِّیْ لَکُمْ بدرستیکه
من شما را رَسُوْلٌ فرستاده ام اَمِیْنٌ ۙ بامانت که جز صلاح حال شما نمیخواهم فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس پرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از عذاب
خدای تعالی وَاَطِیْعُوْنِ ۚ و فرمان برید مرا در ترک مناهی وَمَآ اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ و نمیخواهم شما را بر تبلیغ وحی مِنْ اَجْرٍ ۚ هیچ پاداش اِنْ
اَجْرِیَ نیست جزای من اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۭ مگر بر آفریننده عالمیان اَوْفُوا الْکَیْلَ و تمام پیمائید پیمانه را وَلَا تَکُوْنُوْا و مباشید
مِنَ الْمُخْسِرِیْنَ ۚ از کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وَزِنُوْا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیْمِ ۚ بمیزان راست وَلَا تَبْخَسُوا
النَّاسَ و کم مکنید مردمان را اَشْیَآءَهُمْ چیزهای ایشان را از حقوق ایشان وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِی الْاَرْضِ در زمین ایکه بقتل
و غارت و قطع طریق مُفْسِدِیْنَ ۚ در حالیکه قصد فساد دارید وَاتَّقُوا الَّذِیْ و حذر کنید از عقوبت آنکسیکه بقدرت کامله خَلَقَکُمْ
بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِیْنَ ۭ و گروه پیشینیان را قَالُوْٓا گفتند اهل ایکه اِنَّمَآ اَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِیْنَ ۙ
از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشان را مرة بعد مرة جادوی کرده اند تا حدیکه اثر عقل از ایشان محو شده یا از

آفریدگانی که ایشانرا سحر کرده باشند یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب وَمَآ اَنْتَ وَنیستی تو اِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِّثْلُنَا مانند ما در صفات
بشریه پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالت از کجا آورده وَاِنْ نَّظُنُّكَ و بدرستیکه گمان بریم ما ترا لَمِنَ الْكٰذِبِيْنَ از دروغ گویان
در دعوی خود فَاَسْقِطْ پس فرود آر یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند عَلَيْنَا كِسَفًا مِّنَ السَّمَآءِ بر ما پارهٔ ابر از آسمان که در و عذابی باشد اِنْ كُنْتَ
مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۝ اگر هستی تو از راست گویان که بر ما عذاب فرود خواهد آمد قَالَ گفت شعیب ع م رَبِّيْٓ اَعْلَمُ پروردگار من دانا ترست
بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝ بانچه شما میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سائر معاصی و عذابی که مکافات آن اعمال باشد بشما خواهد رسانید
و اگر امهال باشد اهمال نخواهد بود نظم مهلت ده روزهٔ ظالم مبین ٭ فتنهٔ بین دست بدمش در کمین ٭ اول حالش همه عیش ست و ناز ٭ آخر کارش
همه سوز و گداز ٭ آورده اند که چون قوم شعیب ع م در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبان روز حرارتی سخت بر ایشان گماشت
بمثابهٔ که آب چاه و چشمهٔ ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هریک
بپای درختی افتاده از گرما پخته میشدند که ناگاه ابر سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از و وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز
دادند که بیائید تا در زیر سایبان ابر آسایشی کنیم همین که همه ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود
که فَكَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند شعیب را ع م فَاَخَذَهُمْ پس گرفت ایشانرا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب یوم ظله و ظله در لغت عرب
سایبان ست چه ابر سیاه بشکل سایبان بر بالای سر ایشان بوده و گفته اند که چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمود تا از جای
خود برخاست و چون سایبانی در هوا بایستاد و در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد اِنَّهٗ
كَانَ بدرستیکه عذاب روز ظله بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ ۝ عذاب روز بزرگ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بتحقیق که درین عذاب که از ابر آمد یا ز آتش سوزان
بیرون آمد لَاٰيَةً هر آئینه نشانهٔ است بر کمال قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ۝ و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مومنان مراد همه
ایشانست چه مردی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب ع م گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آورده اند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه
آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيْزُ اوست غالب کننده انبیا را بر اعدای ایشان الرَّحِيْمُ ۝ مهربان بانبیا و متابعان ایشان و این آخر قصص هفت پیغمبرست ع ۱۶
که بر سبیل اختصار برای تسلی دل مبارک سید مختار صلعم درین سوره مذکور شد و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب
گشته اند و ایشانرا نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَاِنَّهٗ و بدرستیکه قرآن لَتَنْزِيْلُ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ فرو فرستادهٔ پروردگار عالمیان ست
نَزَلَ فرو فرستاده خدای بِهِ بقرآن الرُّوْحُ الْاَمِيْنُ ۝ جبرئیل ع م را عَلٰى قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل ع م تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل
خود نگاه داشتی حفص بتخفیف نزل و رفع حا و نون از روح الامین خوانده یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو دعای آن شد
و این بمثابهٔ آنست که گویا بر دل تو فرود آورده لِتَكُوْنَ تا باشی تو مِنَ الْمُنْذِرِيْنَ ۝ از بیم کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِيْنٍ ۝
بزبان عربی هویدا و منذران بلسان عرب شعیب و هود و صالح و اسمعیل ع م بوده اند وَاِنَّهٗ و بدرستیکه ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلعم لَفِيْ
زُبُرِ الْاَوَّلِيْنَ ۝ در کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع با حبار
بنی اسرائیل کردندی و سخنی که ایشان در ان گفتندی قبول کرده حجت میدانستندی حق سبحانه فرمود که اَوَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ آیا نیست مر مشرکان
قریش را اٰيَةً نشانهٔ بر صحت قرآن یا به نبوت محمد صلعم اَنْ يَّعْلَمَهٗ آنکه میدانند قرآن را بصفت او یا پیغمبر را بنعت او عُلَمٰٓؤُا بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ۝
دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سلف گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست که وَلَوْ نَزَّلْنٰهُ و اگر ما فرو فرستادیم

قرآنرا عَلٰى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ۝ بر برخی از آنها که غیر عرب‌اند هم بلغت عرب فَقَرَأَهُ پس بخواندی آن عجمی قرآنرا عَلَيْهِمْ بر ایشان بلغت
ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی را که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند مَّا كَانُوا بِهِ نبودندی ایشان
بآن قرآن منزل مُؤْمِنِينَ ۝ ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست یا اگر قرآنرا بر اعجمی بلغت غیر عربی منزل میساختیم
کافران عرب بدان نمی گرویدند که ما فهم میکنیم و معنی آن درنمی یابیم كَذَٰلِكَ همچنین سَلَكْنَاهُ درمی آریم انکار و عناد را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ۝
در دلهای مشرکان مکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ نمی گروند بقرآن حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۝ تا وقتیکه به بینند عذابی دردناک را در دنیا چنانچه
امم گذشته دیدند یا در قیامت فَيَأْتِيَهُم پس بیاید آن عذاب برایشان بَغْتَةً ناگاهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ و ایشان ندانند وقت آمدن
آن فَيَقُولُوا پس گویند هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ ۝ آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم أَفَبِعَذَابِنَا
آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ ۝ شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة و فائتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند
أَفَرَأَيْتَ آیا دیدی و دانستی که ما إِن مَّتَّعْنَاهُمْ اگر برخورداری دهیم ایشان را سِنِينَ ۝ سالها و زندگانی بخشیم ثُمَّ جَاءَهُم پس بیاید بدیشان
مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ ۝ آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب مَا أَغْنَىٰ عَنْهُم دفع نکند از ایشان عذاب یا درد را مَّا كَانُوا
يُمَتَّعُونَ ۝ آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود و در کشاف آورده که میمون
بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری رح بوده روزی او را در طواف خانهٔ کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیت بر وخواند ما اغنی عنهم ما کانوا
یمتعون میمون گفت لقد وعظت و ابلغت پندی دادی و سخن را اتمام کردی نظم جهان پلی و قائمست مردم فریب ٭ که از دل بباید قرار و شکیب ٭ نگر
تا بجاهش نگردی اسیر ٭ بنفتی بمالش اندر زحیر ٭ که آندم که مرگ اندر آید براه ٭ نه مالت کند دستگیری نه جاه ٭ وَمَا أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِن قَرْيَةٍ اِلّا
هیچ دیهی را إِلَّا لَهَا مگر مر اهالی آنرا مُنذِرُونَ ۝ بیم کنندگان بودند ذِكْرَىٰ از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم ایشانرا بحق دعوت میکردند و
از عذاب ترسانیدند و چون تصدیق نمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وَمَا كُنَّا و نیستیم ظَالِمِينَ ۝ ستمکاران که قبل از انذار هلاک کنیم
و در موضح آورده که قریش میگفتند دیوی که وی را نام داد رئی نزد محمد صلعم می آید و قرآن بر وی میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ۝
و فرو نیایند بقرآن دیوان وَمَا يَنبَغِي و نشاید و روا نبود لَهُمْ مر ایشانرا فرو آوردن قرآن وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ۝ و نتوانند و قادر نباشند
بر آنکه شهب و ملائکه ایشانرا از رفتن آسمان مانع اند إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان عَنِ السَّمْعِ از شنیدن کلام ملائکه لَمَعْزُولُونَ ۝ دور شدگانند یا کناره رفتگان
فَلَا تَدْعُ پس مخوان مخاطب آنحضرت صلعم ست مراد غیر او هر یک از امتان را همیگوید مخوان و مپرست مَعَ اللَّهِ با خدای تعالی بحق إِلَٰهًا آخَرَ
خدای دیگر فَتَكُونَ پس باشی تو مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ۝ از عذاب کرده شدگان وَأَنذِرْ و بیم کن خطاب خاص ست بآن حضرت صلعم
میفرماید که بترسان از عذاب خدای عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ۝ خویشان نزدیک تر خود را آنحضرت صلعم بعد از نزول این آیت بکوه
صفا بر آمده یک یک ایشانرا ندا کرد و چون جمع شدند فرمود اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق می کنید گفتند آری
فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که در پیش ست قوم از استماع این سخن متغیر گشته متفرق شدند و ابولهب بایذای وے
برخاست وَاخْفِضْ و فرا گیر جَنَاحَكَ بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام کن لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ مر آنرا که پیروی
تو کرده است از گرویدگان فَإِنْ عَصَوْكَ پس اگر نافرمانی کنند عشیرهٔ تو و متابعت تو ننمایند فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ پس بگو
بدرستیکه من بیزارم مِّمَّا تَعْمَلُونَ ۝ از آنچه شما میکنید و مرا بدان مواخذه نخواهند کرد وَتَوَكَّلْ و توکل کن در کفایت

معانقة نزد المتقدمین ۱۲

مهمات خود عَلَى الْعَزِيزِ بر خدای غالب که قادر است بر قهر اعدا الرَّحِيمِ۝ مهربان که تواناست بر نصرت اولیا الَّذِي يَرَاكَ آنکه می بیند ترا
حِينَ تَقُومُ۝ آن هنگام که برخیزی بنماز تهجد وتنها میگزاری وَتَقَلُّبَكَ و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن فِي السَّاجِدِينَ۝ در میان
نمازگزارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود و قتیکه امامت ایشان میکنی إِنَّهُ بدرستیکه خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا بقول تو الْعَلِيمُ۝
دانا بنیت تو هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را که همواره عَلَى مَنْ بر کیست از مردمان تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ۝ فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرموده که
روا نباشد نزول شیاطین بر محمد صلعم بجهت عدم تناسب و تجانس و اینجا بیان میفرماید که تَنَزَّلُ فرو می آیند عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ بر هر دروغ گوی
أَثِيمٍ۝ بزهکاری مثل کاهنان که ایشان يُلْقُونَ السَّمْعَ فرا میدارند گوش را بسخن شیاطین و فرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها که به آن
اضافت میکنند وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ۝ و بیشتر ایشان دروغ گویانند در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب
موصوفند وَالشُّعَرَاءُ و شاعران مشرک چون ابن زبعری و هبیره و سامع و امیه ثقفی يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ۝ پیروی ایشان میکنند سفهای عرب یعنی روات
ایشان در تفسیر علم الهدی رح نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت پناه صلعم و مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته میخواندند این آیت
در شان ایشان نازل شد أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ آیا نمی بینی که ایشان فِي كُلِّ وَادٍ در هر وادی از فنون کلام يَهِيمُونَ۝ سرگردان میشوند چون تسبیب و تشبیب
و هزل و مطایبه و طعن در انساب و مدح ناستحق و هجو نالائق و افراط در مدح و ذم و امثال آن وَأَنَّهُمْ و آنکه ایشان يَقُولُونَ میگویند مَا لَا
يَفْعَلُونَ۝ آنچه نمیکنند یعنی بفسق ناکرده بر خود گواهی میدهند و پیغامهای ناداده بکسی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر
بسیاری ازین مقوله مطلع شود و در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان بن رواحه و جمعی از شعرای صحابه رض بجناب نبوت پناه صلعم
آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و ابن رواحه گفت میترسم که برین وصف بمیریم حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که مومن
جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعر که شما در شان کفار میگوئید بر ایشان سخت تر است از تیغ و نیزه و این آیت نازل شد که إِلَّا الَّذِينَ
آمَنُوا شعرای متبوع سفیهان در همه بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر را صلعم ستایش
نمودند و به هجو و مذمت کفار مشغول گشتند وَذَكَرُوا اللَّهَ و یاد کردند خدای تعالی را در اشعار خود كَثِيرًا بسیار یعنی اکثر اشعار شعرای اسلامیه در تمجید
و توحید ست و تحریص بطاعت و تنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا پس از آنکه ستم دیده شده بودند
به هجا یعنی هجو ایشان را رد کردند و حضرت پیغمبر صلعم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقائق پناهی قدس سره
در دیباچه دیوان اول آورده که هر چند قادر حکیم جل ذکره در آیت کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را که سباحان بحر شعرند جمع ساخته و کمند لام
استغراق در گردن ایشان انداخته گاه در غرقاب بی حد و نهایت غوایت می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد
اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند و بواسطه بادبان و ذکروا الله
کثیرا بساحل خلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است بیت شاعرانی را که غاوی خواند در قرآن خدای * هست از ایشان هم
بقرآن ظاهر استثنای شان * وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کرده اند بکفر و افترای و نسبت پیغمبر صلعم بشعر که بعد از موت ای
مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ۝ بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود والله تعالی اعلم بالصواب *

سورة النمل مكية وهي ثلث وتسعون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ۝

طٰسٓ قف در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام ست وانتهای کلام پس دلالت ایشان بر افتتاح
واختتام سخن باشد چنانچه اینجا طٰس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل ست یا طا اشارتست بطهارت قدس الهی وسین بسنای عز نامتناهی یا بطلب
روندگان راه وسلامت قلوب ایشان از ماسوی الله تِلْكَ این سوره اٰیٰتُ الْقُرْاٰنِ آیتهای قرآن ست وَكِتَابٍ مُّبِيْنٍ ۙ و آیتهای
کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احد وصفین ست بر دیگر قرآن بجهت آن گفت که میخوانندش و کتاب
باعتبار آنکه مینویسند هُدًى این کتاب راه نماینده است وَّبُشْرٰى ومژده دهنده لِلْمُؤْمِنِيْنَ ۙ مر گرویدگان را الَّذِيْنَ آنانکه يُقِيْمُوْنَ
الصَّلٰوةَ بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ ومیدهند زکوٰة اموال خود را بمستحقان وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ وحال آنکه
ایشان بسرای دیگر هُمْ يُوْقِنُوْنَ ۝ ایشان بی گمانانند تکرر ضمیر اشارت باختصاص ایشان ست در تصدیق آخرت اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی
آنانکه لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ نمیگروند بسرای عقبی زَيَّنَّا لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان اَعْمَالَهُمْ عملهای زشت ایشان را یعنی مشتهای طبع
و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فوائد آورده که در ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند و این
حکم ختم و طبع دارد فَهُمْ يَعْمَهُوْنَ ۝ط پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود اُولٰٓئِكَ آن گروه الَّذِيْنَ لَهُمْ آنانند که مر ایشانراست
سُوْٓءُ الْعَذَابِ بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسر روز بدر وَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ و ایشان در سرای دیگر هُمُ الْاَخْسَرُوْنَ ۝ ایشان زیانکار
تراند بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت وَاِنَّكَ وبدرستیکه تو لَتُلَقَّى الْقُرْاٰنَ تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل
که می آید بتو مِنْ لَّدُنْ حَكِيْمٍ از نزدیک خداوند راست کار عَلِيْمٍ ۝ دانا اِذْ قَالَ یاد کن چون گفت مُوْسٰى لِاَهْلِهٖٓ موسی بن عمران مر کسان
خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زنش را مخاض پدید آمده و سرما دریافته اِنِّيْٓ اٰنَسْتُ بدرستیکه من دیده ام نَارًا
آتشی افروخته سَاٰتِيْكُمْ زود باشد که بیارم مِّنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش چیزی یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه پرسم اَوْ اٰتِيْكُمْ یا بیارم برای شما
ارباع بِشِهَابٍ قَبَسٍ شعله آتش فرا گرفته لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُوْنَ ۝ شاید که شما گرم شوید بآن آتش فَلَمَّا جَآءَهَا پس آن هنگام که آمد موسی عم نزدیک آن
آتش نوری دید بی احراق افروخته از درخت سبز و گویند آتشی بود محرق چون سائر آتشها و بر سر تقدیر چون موسی عم آنجا رسید نُوْدِيَ ندا کرده شد
اَنْۢ بُوْرِكَ بآنکه برکت داده شده باد مَنْ فِي النَّارِ هر که در مکان آتش ست یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش ست یعنی موسی عم وَمَنْ
حَوْلَهَا و هر که گرداگرد آتش ست یعنی ملائکه وَسُبْحٰنَ اللّٰهِ و بگو پاک ست خدای تعالی رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند
که چون موسی عم این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که يٰمُوْسٰٓى اِنَّهٗٓ ای موسی بدرستیکه ندا زننده اَنَا اللّٰهُ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ ۝ لا منم خدای غالب
حکم کننده بصواب وَاَلْقِ عَصَاكَ ط و بیفگن عصای خود را موسی عم عصا بیفگند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فَلَمَّا رَاٰهَا پس چون دید موسی عم
عصا را که تَهْتَزُّ حرکت میکند باضطراب و بهر طرفی میرود كَاَنَّهَا جَآنٌّ گویا که ماریست باریک تیز رو و در اول حال چون ماران خرد می بوده و در آخر
اژدها میشد و در تفسیر امام ابو اللیث سمرقندی آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده بهر وجه چون موسی عم آن صورت را
مشاهده نمود وَّلّٰى مُدْبِرًا روی بگردانید در حالتیکه گریزان بود از خوف آن وَّلَمْ يُعَقِّبْ ط و بازنگشت بار دیگر ندا رسید يٰمُوْسٰى لَا تَخَفْ قف
ای موسی مترس از غیر من اِنِّيْ لَا يَخَافُ بدرستیکه منم که نترسند لَدَيَّ الْمُرْسَلُوْنَ ۝ ق نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشان را نزد من بیم
عاقبت نیست تا از آن بترسند و بباید ترسید ستمکاران را اِلَّا مَنْ ظَلَمَ مگر کسیکه ستم کند ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا پس بدل کند و بجای آرد نیکوئی
بَعْدَ سُوْٓءٍ بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فَاِنِّيْ غَفُوْرٌ پس بدرستیکه من آمرزنده ام تائبان را رَّحِيْمٌ ۝ مهربانم بر ایشان

وَاَدْخِلْ يَدَكَ و درآر دست خود را فِیْ جَیْبِكَ در گریبان پیراهن خود حضرت موسی ع م آستین نداشت پس حکم شد که دست در گریبان کن
تَخْرُجْ تا بیرون آید بَیْضَآءَ سفید و درخشنده و نورانی مِنْ غَیْرِ سُوْٓءٍ فی بی علتی یعنی سفیدی او از علت برص مبرا باشد پس موسی ع م دست در گریبان
برد و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که این دو آیت ظاهر کن فِیْ تِسْعِ اٰیٰتٍ در جملهٔ نه آیت که معجزات تو است و بر رسالت الٰهی
اِلٰی فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهٖ بسوی فرعون و گروه او اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستیکه ایشان هستند قَوْمًا فٰسِقِیْنَ ۝ گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان
فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ پس چون بیامد بفرعون و قوم او اٰیٰتُنَا دلائل قدرت ما و براهین رسالت موسی ع م مُبْصِرَةً روشن و هویدا قَالُوْا گفتند فرعونیان
هٰذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ ۝ این جادوی روشن ست یعنی همه کس داند که این سحر ست وَجَحَدُوْا بِهَا و منکر شدند مر آن معجزه‌ها را وَاسْتَیْقَنَتْهَآ و بی
گمان بودند بدان اَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان یعنی بیقین میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوند ست و سحر نیست و انکار میکردند ظُلْمًا از روی
ستمکاری وَّعُلُوًّا و بزرگی و سرکشی فَانْظُرْ كَیْفَ كَانَ پس ببین که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِیْنَ ۝ آخر کار تباه کاران که در دنیا آب غرق ۱۴ع
شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت **بیت** هر حالت مفسدان ناخوش ست ؛ سرانجام اهل فساد آتش ست ؛ وَلَقَدْ اٰتَیْنَا و بدرستیکه ما
دادیم دَاوٗدَ داود بن ایشا وَسُلَیْمٰنَ و سلیمان پسر او را عِلْمًا دانشی از احکام شرائع ما و ردی گفته که علم کیمیا وَقَالَا و گفتند بعد از اعطای
علم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ ستایش و ثنا خدا را که بسبب دانش فَضَّلَنَا افزونی داد ما را عَلٰی كَثِیْرٍ مِّنْ عِبَادِهِ بر بسیاری از بندگان خود که الْمُؤْمِنِیْنَ ۝
گرویده اند وَوَرِثَ و میراث گرفت سُلَیْمٰنُ دَاوٗدَ سلیمان از داود ع م نبوت یا علم را و گفته اند ملک را یا آنکه قائم مقام او باشد دون پسران
دیگر گویند داود ع م را نوزده پسر بود ند هر یک داعیهٔ ملک داشتند حق سبحانه نامهٔ مهر کرده از آسمان فرستاد و در و چند مسئله یاد کرد و فرمود
هر که از اولاد تو این مسائل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد حضرت داود ع م فرزندان را جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر گردانید
مسئلها را بر فرزندان عرض کرد که بگوئید که نزدیک ترین چیزها کدام ست ؛ و دور ترین اشیای چیست ؛ و آنکه انس بدو بیشتر ست کدام
و آنکه وحشت افزاید چیست ؛ و کدام اند دو قائم و دو مختلف و دو دشمن ؛ و کدام کار ست که آخر آن ستوده است ؛ و کدام امر ست که عاقبت
او نکوهیده است ؛ اولاد داود ع م از جواب آن عاجز آمدند سلیمان ع م فرمود که اگر اجازت باشد من جواب دهم داود ع م دستوری داد
سلیمان ع م گفت اقرب اشیای بآدمی موت ست ؛ و ابعد اشیای آنچه میگذرد از دنیا ؛ و آنکه انس بدو بیشتر ست جسد انسانست با روح ؛ و اوحش
اشیای بدن خالی از روح ؛ اما قائمان ارض و سما اند ؛ و مختلفان لیل و نهار ؛ و متباغضان موت و حیات ؛ و کاری که آخرش محمود ست حلم
در وقت خشم ؛ و کاری که عاقبتش مذموم ست حدت در وقت غضب و چون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و
کمال سلیمان ع م معترف شدند و داود ع م ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات کرد و سلیمان ع م بر تخت نشست وَقَالَ و گفت سلیمان ع م یٰۤاَیُّهَا
النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شدیم ما مَنْطِقَ الطَّیْرِ گفتار مرغان را عبارت از جماعتی از طیور را آوازی ست که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی و اغراض
میکنند و آنچه سلیمان را ع م آموختند آن بود که فهم کنند مرغان از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان ع م بلبلی دید بر شاخی نشسته سر و دم می جنبانید و صدائی میکرد
اصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان ع م فرمود که میگوید که من امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا باد و فاخته
آواز کرد فرمود که میگوید کاشکی این خلائق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان ع م منقول ست که و رشان میگوید یعنی کبوتر خانگی بزائید برای مردن و بنا کنید
برای خراب شدن و طاوس میگوید که هر چه کنی مکافات آن یابی و هدهد میگوید هر که رحم نکند خدا بر و رحم نکند و خطاف میگوید نیکی از پیش فرستید تا
نزدیک خدای بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملا سمائه و ارضه و قطا میگوید که هر که خاموشی کند بسلامت ماند و طوطی میگوید وای بر کسیکه مطلوب

ومقصود وی دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده صرد میگوید استغفار کنید ای گناهکاران و حدا میگوید کل شی هالک الا وجهه
و هزار دستان میگوید سبحان الخلاق الدائم و غراب نفرین میکند بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از ابن عمر رض که از حضرت رسالت
پناه صلعم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود که میگوید اذکروا الله یا غافلون و هم در وسیط از ابن عباس رض نقل میکند که چکاوک در
صفیر خود میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد صلعم و آله و صحبه رض و سار میگوید بار خدایا از تو قوت و روزی میخواهم یا رزاق و دراج میگوید
الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان ست ع م از آن سبب فرمود که منطق الطیر ما درآموختند وَاُوْتِيْنَا و داده شدیم
یعنی ما را عطا کرده اند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از همه چیزی که بدان محتاج بودیم اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِيْنُ ○ افزونیست
آشکارا که بر هیچکس مخفی نیست آورده اند که سلیمان ع را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده و در موضح آورده که بر یمین تخت او دویست هزار
کرسی بود برای اکابر انس و بر یسار آن دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سی و پنج منبر نهاده بودندی و احبار آدمیان
بر آن نشستندی و بر چپ او همین مقدار منبرها بودی و احبار جنیان بران قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سر وی پر در پر بافتندی و احبار سخن حق
گفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان ع م بر بالای تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَيْمٰنَ و جمع کرده شد برای سلیمان ع م جُنُوْدُهٗ لشکرهای
او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْاِنْسِ و از آدمیان وَالطَّيْرِ و مرغان فَهُمْ پس این لشکر يُوْزَعُوْنَ ○ رانده شدندی بوقت سیر او یا باز داشته بودندی
تا در هم پیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودندی بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان از
مقر خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل
آن از برای انس و مانند آن از برای طیر و آن مقدار از برای وحش و بجهت وی بساطی بافته بودند که یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در میان
بساط نهاده بودندی و اکابر و اشراف بر کرسیها که بر حوالی تخت بود نشستندی و باد آن بساط را برداشتی بروزی یکماهه راه بردی روزی که از ولایت
شام بطرف یمن توجه نموده سیر فتند حَتّٰۤى اِذَاۤ اَتَوْا تا وقتیکه بیامدند عَلٰى وَادِ النَّمْلِ بر وادی نمل یعنی از زبر آن وادی که در جنوبی طائف است
در آمدندی قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچه لنگ که آن را منذره یا طاخیه یا ملاخیه یا حرمی نام بوده و دو بال داشت در کشف ثعلبی آورده که برابر خروسی
بوده در بزرگی و در زاد المسیر بر انجه گفته و در اتحاف برابر گرگ و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان ع م دید بر بلندی آمد و گفت يٰۤاَيُّهَا
النَّمْلُ ای مورچگان ادْخُلُوْا مَسٰكِنَكُمْ در آئید در مسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمٰنُ تا در هم نشکنند شما را سلیمان ع م وَجُنُوْدُهٗ و لشکرهای
او و مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچگان ست از توقف بحیثیتی که عرضه تلف شوند وَهُمْ و لشکریان سلیمان ع م لَا يَشْعُرُوْنَ ○ ندانند که شما را پایمال
میسازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان ع م رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضَاحِكًا در حالتیکه متعجب بود مِّنْ قَوْلِهَا
از گفتار آن مورچه و گویند شادمان و خرم بود با دراک مقاله نمل آورده اند که سلیمان ع م او را طلبید و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکنند
گفت دانستم اما من مهتر قومم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن
نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا نظر بدبدبه و کبکبه تو کنند و بنظاره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و در میدان
غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت تو بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوضه حق ست در کشف الاسرار آورده که
سلیمان ع م از وی پرسید که لشکر تو چندست گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر سرهنگی چهل هزار نقیب ست و زیر دست هر
نقیبی چهل هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم و بزیر زمین جاسے

گرفتیم تا بحر جنب ابی حلال ما کسبی ندانند انگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاها که الله تعالی ترا داده یکی بگوی گفت باد را که مرا ساخته که غدوها شهر و رواحها
شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هرچه ترا داده ام از مملکت دنیا چون باد دست در آید و نپاید و درین معنی گفته اند نظم ه بر باد رفتی سحرگاه و شام ه
سریر سلیمان علیه السلام ه بآخر ندیدی که بر باد رفت ه خنک آنکه با دانش و داد رفت ه سلیمان ع م بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک
علام در آورده وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي و گفت ای پروردگار من مرا الهام ده أَنْ أَشْكُرَ آنکه شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي آن نعمت که از
محض کرم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کردی بر من وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم راجع بوالدین بود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و آنکه کنم
کردار شایسته که بفضل خود تَرْضَاهُ بپسندی آنرا وَأَدْخِلْنِي و در آر مرا بِرَحْمَتِكَ ببخشایش خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ○ در میان
بندگان ستوده خود به بهشت در بحر الحقائق تشبیه کند وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمله بمنزله نفس لوامه و سلیمان را بقلب و
ساکن را بحواس خمسه و از تامل درین سخن باقی قصه بر سالک سخندان که زبان مرغان هوای عشق می شناسند ظاهرست **بیت** چون هدی
دمی سلیمان را ه تو چه دانی زبان مرغان را ه آورده اند که در همین سفر بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان ع م خواست که وضو سازد
و آب نبوده و دلیل لشکر بآب هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند و گفته اند سلیمان ع م بر تخت بود ناگاه فرجه در مظله طیور پدید آمد و آفتاب
بروی افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی یافت بتفحص در آمد وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و باز جست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود فَقَالَ پس گفت مَا لِيَ
چیست مرا که در جنس طیر لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را یا چشم من بروی نمی افتد أَمْ كَانَ آیا هست مِنَ الْغَائِبِينَ ○ از غائب
شدگان این مجمع لَأُعَذِّبَنَّهُ هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت که پرهای او بر کنم و او را در آفتاب
افگنم یا در میان او و جفت او بجدائی حکم کنم یا با اضداد او در قفص محبوس سازم یا از خدمت خودش برانم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را برای عبرت
دیگر مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي یا بیاید بمن بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ○ بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فَمَكَثَ پس درنگ کرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ نه
زمانی دیر و دور باز آمد سلیمان ع م با او معاتبت آغاز کرد فَقَالَ پس گفت هدهد أَحَطتُ مشاهده کردم و رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بآنچیزی که
مشاهده نکرده و بدان نرسیده وَجِئْتُكَ و آمدم بتو مِنْ سَبَإٍ از شهر سبا که آن را رب گویند بِنَبَإٍ بخبری يَقِينٍ ○ بیشک یعنی از سبا خبری بتو آورده ام
و خبر آنست که در هوا بهمه هدی رسیدم که از آن ولایت بود با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن نموده
رفتم و دیدم سلیمان ع م پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او و رعیت او چیست هدهد گفت إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً بدرستیکه من یافتم زنی
بلقیس نام که از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهی میکند اهل سبا را وَأُوتِيَتْ و داده شده است آن زن مِن كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزیکه پادشاهان را
بکار آید وَلَهَا و مر آن زن را عَرْشٌ عَظِيمٌ ○ تختی بزرگ است نسبت با او یا بتختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز در سی گز یا هشتاد در هشتاد
عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدتُّهَا و یافتم آن زن را وَقَوْمَهَا و گروه او را که از روی جهل يَسْجُدُونَ
لِلشَّمْسِ سجده میکنند مر آفتاب را و میپرستند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی وَزَيَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّيْطَانُ مر ایشان را
شیطان أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان از عبادت شمس و سائر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ پس باز داشته است دیو سرکش ایشان را عَنِ السَّبِيلِ
از راه راست فَهُمْ پس ایشان لَا يَهْتَدُونَ ○ راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست باز میدارد أَلَّا يَسْجُدُوا تا سجده
نکنند لِلَّهِ مر خدای تعالی را الَّذِي آن خدای که بتوانائی يُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون می آرد پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها
یعنی قطرات امطار از آسمان ظاهر میگرداند و نبات را از زمین اخراج میکند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تُخْفُونَ آنچه پنهان دارند آفریدگان در

دلهای خود وَمَا تُعْلِنُونَ ۝ و آنچه آشکارا سازند بر زبانهای خویش و حفص هر دو فعل بخطاب خواند یعنی آنچه نهان و آشکارا کنید اَللّٰهُ
خدای تعالی بحق لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبود بسزا مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ ۝ آفریدگار عرش عظیم ست آن عرش که محیط بکرسی ست و
کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود و مصرع چه نسبت سها را
با آفتاب درخشان ؛ این سجده ششم ست بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی رح در فتوحات آورده که این را سجده سر خفی میگویند و موضع سجود
مختلف فیه ست بعضی بعد قرأت و ما یعلنون سجده میکنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش باتمام
رسانید قَالَ گفت سلیمان ع م سَنَنْظُرُ زود باشد که در نگریم و تامل کنیم که درین سخن اَصَدَقْتَ آیا راست گفتی اَمْ كُنْتَ یا بودی مِنَ الْكٰذِبِيْنَ ۝
از دروغ گویان پس سلیمان ع م نامه نوشت و گفت اِذْهَبْ بِّكِتٰبِيْ هٰذَا ببر این نوشته مرا فَاَلْقِهْ اِلَيْهِمْ پس بیفگن بسوی ایشان ثُمَّ
تَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از ایشان و بیک گوشه رو و تفحص کن فَانْظُرْ پس ببین که ایشان دران مَاذَا يَرْجِعُوْنَ ۝ آنچه چیز
باز میگردند یعنی در جواب مکتوب چه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بچه قرار میدهند ارباب قصص برانند که بلقیس دختر شراحیل یا شراحیل
بن مالک بود و چهل سال پدر شراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده بود و او را با جن وصلت افتاد و فارعه جنیه را خواست و در عین المعانی
گفته که بلقمه بنت شیصبان را خواست و بلقیس ازو متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادری او از جن مددگاری کردند و برای
او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی چون هدهد خبر او با سلیمان ع م رسانید وی نامه نوشت و مهر کرده بهدهد داد تا بدیشان
برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در جمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت بپرواز آمد و مردمان بسوی او مینگریستند نامه را
بر تخت افگند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت و درها فرو بسته بودند هدهد از روزنه در آمد و نامه بر سینه وی
افگند بلقیس بر جست و نامه را بر داشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه از دست بیرون آورد و متوجه
ایشان شد قَالَتْ گفت بلقیس يٰۤاَيُّهَا الْمَلَؤُا ای گروه اشراف اِنِّيْۤ اُلْقِيَ اِلَيَّ بدرستیکه افگنده شده است بسوی من كِتٰبٌ كَرِيْمٌ ۝ نوشته
بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بوده یا بسبب آنکه آورنده او مرغی بود و این امر غرائب ایشانست یا بجهت آنکه مهر داشت
امام قشیری فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در وطمع ملک نبود بلکه دعوت کننده بمالک الملک بود و گفته اند که چون مضمون نامه نام خدای تعالی
بود و پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد نظم ای نام تو بهترین سر آغازها بی نام تو نامه کی کنم باز ؛ آرایش نامهاست نامت ؛ آسایش سینها
کلامت ؛ القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند و ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود که اِنَّهٗ مِنْ سُلَيْمٰنَ بدرستیکه این کتاب از نزدیک
سلیمانست ع م وَاِنَّهٗ و بدرستیکه مضمون او اینست که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ اَلَّا تَعْلُوْا عَلَيَّ بر من بزرگی مکنید و گردن
کشید وَاْتُوْنِيْ و بیائید بمن مُسْلِمِيْنَ ۝ گردن نهادگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود وجوزت و جامعه
دلالت بر معانی بسیار دارد حال پریشان شدند و مضطرب و سراسیمه گشتند قَالَتْ گفت بلقیس يٰۤاَيُّهَا الْمَلَؤُا ای گروه اشراف و ایشان
سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هریکی بر ده هزار کس حکم میکرد بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود که اَفْتُوْنِيْ فتوی دهید مرا
فِيْۤ اَمْرِيْ در کار من و آنچه صلاح و صواب من باشد با من بگوئید مَا كُنْتُ نیستم من قَاطِعَةً اَمْرًا برنده و فیصل دهنده کاری را حَتّٰى
تَشْهَدُوْنِ ۝ تا شما نزدیک من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نمیکنم قَالُوْا گفتند آن گروه نَحْنُ اُولُوْا قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم
وَّاُولُوْا بَاْسٍ شَدِيْدٍ و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدت لشکر و هم شجاعت وَّالْاَمْرُ اِلَيْكِ و کار مفوض بتوست و رای رای تو فَانْظُرِيْ

پس ببین و در نگر که مَاذَا تَأْمُرِيْنَ ۝ تا چه فرمائی از مقاتله و مصالحه **نظم** اگر جنگ خواهی بنبرد آوریم ؛ دل دشمنان را بدرد آوریم ؛ و گر صلح جوئی
ترا بنده ایم ؛ بتسلیم حکمت سر افگنده ایم ؛ چون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند نه پسندید و گفت مرا مصلحت نیست که حرب
کنیم چه کار حرب دو روی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما در عرصهٔ تلف میشود کما قال الله تعالی قَالَتْ گفت بلقیس اِنَّ
الْمُلُوْكَ بدرستیکه پادشاهان اِذَا دَخَلُوْا قَرْيَةً چون در آیند بدهی یا شهری که بقهر بگیرند اَفْسَدُوْهَا تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند
وَجَعَلُوْا و گردانند اَعِزَّةَ اَهْلِهَآ عزیزان اهل آن دیه را اَذِلَّةً خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر سازند وَكَذٰلِكَ يَفْعَلُوْنَ ۝
و همچنین میکنند تاکید قول اول ست وَاِنِّيْ مُرْسِلَةٌ و بدرستیکه من فرستنده ام اِلَيْهِمْ بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِيَّةٍ بهدیه که مقدمهٔ
صلح ست فَنٰظِرَةٌ پس نگرنده ام که بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُوْنَ ۝ بچه چیز باز میگردند فرستادگان من که اگر هدیهٔ مرا قبول کند ملک ست و الا
پیغمبر در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزکان پوشانید و پانصد جاریه را بزیور غلامان بیاراست و هزار خشت زرین و تاجی از زر
مکلل بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در و دری ناسفته و مهرهٔ جزع کج سفته فرستاد و منذر بن عمر را با یکی دیگر از اکابر قوم برفتن مقرر
فرمود و گفت ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد ببینی که او پادشاه است و اگر بتازه روئی و خوشخوئی با تو سخن کند
بدانکه پیغمبر است و دلیلی دیگر بر نبوت او آن ست که میان غلامان و کنیزکان تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهرهٔ کج سفته را رشته
کشد ایشان هدایا بر داشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان ع م بفرمود تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند و میدانی را که
هفت فرسخ طول او بود بدانها فرش انداختند و در روز رسیدن منذر مراکب بحری و بری بر جوانب میدان بداشتند و هر یک از آدمیان
و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جداگانه صف برکشیدند و مرغان بر روی هوا پر در پر بافتند **بیت** با صد هزار دیده فلک
در هزار قرن ؛ مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود ؛ منذر بکنار میدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دیده از هدایای خویش
شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان ع م رسید آنحضرت ع م با روی تازه تبسم کرد و پرسش نمود و فرمود که حقه را بیار که در آن دری ناسفته و مهرهٔ
کج سفته است پس ارضه را فرمود تا در عقد را سوراخ کرد و دوده را فرمود تا رشته در دهن گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در و کشید
و آب طلبیده غلامان و جواری را فرمود تا از غبار راه روی بشویند مردان آب بر داشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از
دست بدست دیگر ریختند و بدین نکته از یکدیگر ممتاز گردانید و هدیهٔ ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود فَلَمَّا جَآءَ سُلَيْمٰنَ پس آن هنگام
که آمد رسول بلقیس بسلیمان ع م و هدیه آورد قَالَ اَتُمِدُّوْنَنِ بِمَالٍ گفت آیا مدد می میدهید مرا بخواسته و حال آنکه مال من از همه بیشترست
فَمَآ اٰتٰىنِ َۧ اللّٰهُ پس آنچه عطا کرد خدای از ملک و نبوت و علم مرا خَيْرٌ مِّمَّآ اٰتٰىكُمْ بهترست از آنچه بشما داده از متاع دنیا بَلْ اَنْتُمْ بلکه
شما بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُوْنَ ۝ بهدیهٔ خود شاد میشوید و می نازید زیرا که جز حیات دنیا مطمح نظر همت شما نیست **بیت** آنکه پرواز کند جانب
علوی چو همای ؛ دنیا اندر نظر همت او مردارست ؛ اِرْجِعْ ای رسول باز گرد اِلَيْهِمْ بسوی بلقیس و قوم او و بگو که بیائید و اگر نیائید فَلَنَاْتِيَنَّهُمْ
بِجُنُوْدٍ پس هر آئینه بیاریم بدیشان لشکرهای که از غایت کثرت و قوت لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا طاقت مقاومت نباشد ایشان را بآن لشکر وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ
و هر آئینه بیرون کنیم ایشان را مِّنْهَآ از بلدهٔ سبا اَذِلَّةً در حالیتکه بی عزت و بی حرمت باشند وَّهُمْ صٰغِرُوْنَ ۝ و ایشان خوار شدگان شوند
و اسیران منذر باز گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیهٔ راه کرد و تخت خود را در خانهٔ مضبوط ساخت و نگهبان بر آن گماشت و در خانه را قفل کرد
و کلید بر داشت و با لشکر متوجه پایهٔ سریر سلیمان ع م شد دیوان خبر یافته اندیشه نمودند که چون سلیمان ع م او را ببیند با کمال حسن و جمال و عقل البته

بازدواج او میل کند و او سلیمان را ع م بر سرائر جن اطلاع و بدو کار بر ما تنگ آید صلاح آن ست که طعنه زنیم بر جمال و کمال او و تا عیب او
در دل سلیمان ع م نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام وارد و کلام او
از منهج صواب منحرف میگردد و پای او مانند سم حمار ست انگشت ندارد سلیمان ع م در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او را آزمایش کند
قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا گفت سلیمان ع م ای گروه بزرگان أَيُّكُمْ کدام از شما يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا می آرد تخت بلقیس را قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ۝
پیش از آنکه بیایند بمن مسلمانان چه هرگاه که مسلمانان آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض او آن بود که او را تغییر دهد و از وی پرسد که
این سریر تو است یا نی و بجواب او بر عقل او وقوف یابد قَالَ عِفْرِيتٌ گفت دیو بلند ناخوش مِنَ الْجِنِّ از قوم جن نام او ذکوان یا صخر أَنَا آتِيكَ
بِهِ من بیارم بتو آن را قَبْلَ أَنْ تَقُومَ پیش از آنکه برخیزی مِنْ مَقَامِكَ از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان تا نصف النهار در مجلس
حکومت نشستی وَإِنِّي عَلَيْهِ و بدرستیکه من بر حمل آن تخت لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ۝ هر آینه توانا ام و امینم بر جواهر او یعنی در آن خیانت نکنم و بامانت بتو
رسانم سلیمان ع م گفت زود تر از این خواهم قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ گفت آنکسیکه نزدیک او بود عِلْمٌ دانشی مِنَ الْكِتَابِ از کتب منزل یعنی کتب الهی
خوانده بود و اسم اعظم دانسته آنکس خضر بود ع م یا ضبه که ابو القبیله است و در تیسیر آورده که بنو ضبه این ادعا دارند که من عنده علم الکتاب جد ماست
و گفته اند حضرت سلیمان ع م بوده یا مردی مستجاب الدعوات که او را املیخا گفتندی یا ذو النون یا اسطوع یا ملکی که موید سلیمان ع م بوده یا ملکی که دفتر
مقادیر بدست اوست یا جبرئیل ع م و بر آن تقدیر که یکی از ملائکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ ست و اشهر آنست که آصف بن برخیا که وزیر
سلیمان ع م بود گفت أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم تخت بلقیس را بتو قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ پیش از آنکه باز گردد و اینجا بسوی تو طَرْفُكَ چشم تو یعنی
چون در چیزی که نگری تا چشم از آن برداری من تخت را حاضر گردانم سلیمان ع م او را دستوری داد بسجده در افتاد و گفت یا حی یا قیوم که بعبری
اهیا اشراهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذا الجلال و الاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و بیک
طرفة العین پیش تخت سلیمان ع م از زمین بر آمد و در وسیط فرموده که حق سبحانه آنجا او را عدم کرد و نزد سلیمان ع م باز ایجاد فرمود فَلَمَّا رَآهُ پس
آن هنگام که سلیمان ع م دید آن تخت را مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قرار گرفته نزد او قَالَ هَٰذَا گفت سلیمان ع م که این کرامت مِنْ فَضْلِ رَبِّي
از فضل پروردگار منست لِيَبْلُوَنِي تا بیازماید مرا در مثل این امور أَأَشْكُرُ آیا شکر میگذارم أَمْ أَكْفُرُ یا ناسپاسی پیش میآرم وَمَنْ
شَكَرَ و هر که سپاس داری کند نعمت خدای را فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که سپاس میدارد لِنَفْسِهِ از برای نفس خود چه شکر موجب
دوام نعمت و سبب مزید آن ست وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد فَإِنَّ رَبِّي پس بدرستیکه پروردگار من غَنِيٌّ بی نیاز ست از شکر
گذاری و ناسپاسی مردمان كَرِيمٌ ۝ کرم کننده است بانعام بر مستحقان قَالَ نَكِّرُوا لَهَا گفت سلیمان ع م که بگردانید برای بلقیس عَرْشَهَا
تخت او را یعنی هیأت و شکل او را تغییر دهید بر وجهی که اعلا را باسفل آرید و مقدم را موخر سازید یا جواهرش را تبدیل کنید اخضر را بجای
احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید نَنْظُرْ تا بنگریم ما که بعد از سوال از و أَتَهْتَدِي آیا راه می یابد بدو و میشناسد تخت خود را أَمْ تَكُونُ
یا باشد مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ۝ از آنانکه راه نمی یابند بچیزها و نمیشناسند فَلَمَّا جَاءَتْ پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان ع م
و تخت او پیش تخت سلیمان ع م نهاده بود قِيلَ گفته شد او را أَهَٰكَذَا آیا اینچنین ست عَرْشُكِ تخت تو قَالَتْ گفت بلقیس كَأَنَّهُ
هُوَ گویا که این آن ست جزم نگفت که هو هو از جهت آن که احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس گفت
وَأُوتِينَا الْعِلْمَ و داده اند ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان ع م مِنْ قَبْلِهَا پیش از معجزه وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ۝

وهستیم ما گرون نهادگان حکم وی را وَصَدَّهَا و باز داشت خدای بلقیس را بدو توفیق مَا كَانَتْ تَعْبُدُ از آنچه می بود که می پرستید آنرا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
بجز خدای تعالی یعنی آفتاب را اِنَّهَا كَانَتْ بدرستیکه بلقیس بود مِنْ قَوْمٍ كٰفِرِيْنَ ۝ از گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان ع م جهت امتحان
پای وی فرموده بود که قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا از آبگینهٔ سفید صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا فکنده چنانچه
صحن آن خانه همه آب می نمود پس سریر سلیمان ع م در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کوشک رسید قِيْلَ لَهَا گفتند مر او را اُدْخُلِي
الصَّرْحَ در آی در ساحت این قصر فَلَمَّا رَاَتْهُ پس چون بدید بلقیس زمین قصر را حَسِبَتْهُ لُجَّةً پنداشت آنرا آب بسیار وَّكَشَفَتْ و برکشید دامن
جامهٔ خود را عَنْ سَاقَيْهَا از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان ع م دید که پای او و پای آدمیان مینماید قَالَ گفت سلیمان ع م ای بلقیس جامه
برکش اِنَّهٗ بدرستیکه آنچه تو آب می پنداری صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ عرصه ایست ساده و هموار مِّنْ قَوَارِيْرَ از آبگینه قَالَتْ رَبِّ اِنِّيْ گفت بلقیس ای
آفریدگار من بدرستیکه من ظَلَمْتُ نَفْسِيْ ستم کردم من بر نفس خود بپرستش آفتاب وَاَسْلَمْتُ و اسلام آوردم مَعَ سُلَيْمٰنَ با سلیمان ع م یعنی بر دست او
تسلیم شدیم لِلّٰهِ مرامر خدای را رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ پروردگار عالمیان و در تزویج سلیمان ع م وی را و مآل کار او سخن بسیار گفته اند و در جواهر التفسیر ع ۳
تفصیل آنها مذکورست صاحب تاویلات فرموده که چه مانندست هدهد بقوت متفکره و سبا بمدینهٔ جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و مَنْ عِنْدَهٗ
عِلْمٌ مِّنَ الْكِتٰبِ بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض بفهم درست ست بیت آنکس که ز شهر آشنائیست ؁ داند که متاع
ما کجائیست ؁ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آینه بتحقیق فرستادیم مَا اِلٰى ثَمُوْدَ بسوی قبیلهٔ ثمود اَخَاهُمْ صٰلِحًا برادر ایشان صالح را ع م اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ
با آنکه پرستید خدای را فَاِذَا هُمْ پس آن هنگام که ایشان فَرِيْقٰنِ دو گروه شدند مومن و کافر يَخْتَصِمُوْنَ ۝ بجنگ و خصومت در آمدند با یکدیگر
و مخاصمهٔ ایشان در سورهٔ اعراف رقم ذکر یافته و چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند که بیار ای صالح ع م آنچه ما را وعید میکردی از
عقوبات قَالَ يٰقَوْمِ گفت صالح ع م ای گروه من لِمَ تَسْتَعْجِلُوْنَ بِالسَّيِّئَةِ چرا شتاب میکنید بنزول عذاب قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از توبه
یعنی تاخیر میکنید در آن آورده اند که ثمودیان میگفتند که چون عذاب به بینیم آنگاه توبه کنیم صالح ع م فرمود لَوْلَا تَسْتَغْفِرُوْنَ اللّٰهَ چرا استغفار
نمیکنید و با ایمان و توبه از خدای تعالی آمرزش نمیطلبید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ ۝ شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرود نیاید قَالُوا اطَّيَّرْنَا
بِكَ گفتند فال بد گرفتیم بتو وَبِمَنْ مَّعَكَ و بهر که با تست از مومنان که با تو آغاز دعوت کرده شدند و محن بمن روی آورده و جدائی در میان ما
افتاده قَالَ طٰٓئِرُكُمْ گفت صالح ع م که فال شما از خیر و شر عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما مکتوب ست نزدیک خدای بحکم ازلی
و بجهت من متبدل نگردد بیت قلم به نیک و بد خلق در ازل رفت ست ؁ بگفت و گوی خلائق دگر نخواهد شد ؁ بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تُفْتَنُوْنَ ۝
گروهی آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و سختی و آسانی وَكَانَ فِي الْمَدِيْنَةِ و بودند در شهری که صالح ع م مبعوث
از زمین حجر تِسْعَةُ رَهْطٍ نه نفر از اشراف قوم و اشرار ایشان از آن جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و گویند نام او مهراج بود مباشر عقر
ناقه بودند يُّفْسِدُوْنَ تباهی میکردند بکفر و معاصی فِي الْاَرْضِ در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُوْنَ ۝ و بصلاح نمی آوردند کار خود را
یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قَالُوْا گفتند با یکدیگر تَقَاسَمُوْا بِاللّٰهِ و حال
آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند لَنُبَيِّتَنَّهٗ هر آینه شبخون میزنیم بر صالح وَاَهْلَهٗ و بر کسان وی و می کشیم ویرا
ثُمَّ لَنَقُوْلَنَّ لِوَلِيِّهٖ پس میگوئیم ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته گوئیم مَا شَهِدْنَا حاضر نبودیم مَهْلِكَ اَهْلِهٖ
محل هلاک کردن کسان او و راوی حفص بکسر لام خواند یعنی در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داریم وَاِنَّا لَصٰدِقُوْنَ ۝

وبدرستیکه ما راست گویانیم وَمَكَرُوا مَكْرًا ومکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صالح ع م را بکشیم و ولی دم او را گوئیم که ما نکرده ایم وخبر
نداریم وَمَكَرْنَا مَكْرًا ومکر کردیم ما مکر کردنی یعنی با جزای مکر ایشان بدیشان رسانیدیم یا آنکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم وَهُمْ لَا
يَشْعُرُونَ و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند آورده اند که صالح ع م مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا نماز گزاردی ایشان نه تن گفتند وعده
عذاب ما بعد از سه روز دیگرست پیش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب دران غار در آمده در کمین نشستند تا چون صالح ع م در آید بکشندش
ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمده همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در انجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل ع م مردند فَانْظُرْ كَيْفَ
كَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ سرانجام مکر ایشان أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ بنگر که ما هلاک کردیم این نه تن را در غار وَقَوْمَهُمْ و باقی قوم
ایشان را أَجْمَعِينَ همه بصیحه فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آنرا خَاوِيَةً در حالتیکه خالی و خراب ست
بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی شرک آوردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در انچه با ثمود کردیم لَآيَةً هر آینه عبرتست لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ مر
گروهی را که دانند و بدان متعظ شوند وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم آنرا که گرویدند بصالح ع م وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز
میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند وَلُوطًا و یاد کن لوط بن هارون را إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر قوم خود را أَتَأْتُونَ
الْفَاحِشَةَ آیا می آئید بعمل زشت یعنی لواطت وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تُبْصِرُونَ میدانید زشتی آنرا یا می بینید از یکدیگر مباشرت آنرا یعنی بطریق اعلان
میکنید و آن افحش ست أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آئید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان که بجهت شهوت
مخلوقند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی مرمید که نمیدانید عاقبت فعل خود را فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب
قوم لوط ع م إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بایکدیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را با لوط ع م مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خود که سدوم ست
إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم
لوط ع م را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی دختران او را إِلَّا امْرَأَتَهُ لیکن زن او را قَدَّرْنَاهَا قضا کردیم بودن آنرا مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی
ماندگان در عذاب وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از نزول بلا و زیر و زبر شدن موتفکات مَطَرًا باران از سنگ فَسَاءَ
ع ۳ پس بد بارانی ست مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگفتیم لوط ع م را که بگو سپاس و ستایش مر
خدایراست بر هلاک کفره وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِينَ اصْطَفَىٰ آنانکه برگزیده است ایشانرا بعصمت و نگاه داشته
از فواحش و نجات داده از عقوبات و قول اصح آن ست که مامور بحمد حضرت پیغمبر ماست صلعم که چون حق سبحانه درین سوره قصهای که
دال ست بر کمال قدرت چون قصه موسی ع م بر اختصاص رسل بآیات کبری چون قصه سلیمان ع م و مشتمل ست بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون
قصه صالح و لوط ع م بوی فرستاده و وقوف بر ان نعمتی بزرگ ست پس وی را بحمد الهی امر کرد و سلام بر بندگان برگزیده که انبیا اند ع م یا صحابه کبار
آنحضرت ع م یا اهل قرآن یا عامه مومنان و گفته اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم ست از لوث علائق و سر ایشان خالی از مکر خلائق
امروز سلامی بواسطه شنوند و فردا سلامی بیواسطه خواهند شنید سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ نظم هر بنده که او گشت مشرف بسلامت ٭ البته
شود خاص بتشریف سلامت ٭ لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی ٭ زیرا که سلامت همه لطف ست و کرامت ٭ آللَّهُ آیا خدای بحق خَيْرٌ
بهترست أَمَّا يُشْرِكُونَ یا مشرکان عاجز که انباز میگیرند بهتر اند
أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یا آنکس که بیافرید بقدرت خود آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد

وَأَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً آبی فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص فعل ست بذات او یعنی ما توانیم و بس که برویانیم بآب باران حَدَائِقَ بوستانهای با دیوار ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نرسد شما را أَنْ تُنْبِتُوا آنکه برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها را ءَإِلَٰهٌ آیا هست یعنی نیست معبودی مَعَ اللَّهِ با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او متفرد ست بخلق و تکوین بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ يَعْدِلُونَ گروهی اند که میل میکنند از راه توحید یا شرک می آرند با خدای و او را عدیل اثبات میکنند أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ آیا عدیل ایشان بهترست یا کسی که گردانید زمین را قَرَارًا قرارگاه آدمیان و دواب وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا و بیافرید در خلال آن زمین جویهای آب وَجَعَلَ لَهَا و بیافرید برای استحکام زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند که دران معادن متکون گردد و از حضیض او چشمها مترشح شود وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ و گردانید میان دو دریا عذب و مالح یا دو خلیج فارس و روم حَاجِزًا مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند ءَإِلَٰهٌ آیا هست خدای یعنی نیست مَعَ اللَّهِ با خدای که در آفرینش اشیا مدد او باشد بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتری از اهل شرک لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند توحید حق را در خلق اشیا لاجرم بشریک او قائلند و آیا شریک ناتوانان ایشان بهترست أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ یا کسیکه اجابت کند فرومانده را إِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را مضطر و مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق سبحانه و گفته اند که مضطر کسی ست که دل از جان برداشته باشد چون غریق البحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار ناامید از صحت شیخ داود دیانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر وابسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان را دوست دارد ؁ نظم آن نیاز مریمی بود ست و درد ؛ کانچنان طفلی سخن آغاز کرد ؛ هر کجا دردی دوا آنجا بود ؛ هر کجا فقری نوا آنجا بود ؛ پیش حق یک ناله از روی نیاز ؛ به که عمری در سجود و در نماز ؛ پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق تعالی اجابت فرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ و بردارد بدی را یعنی دفع کند از و آنچه او را بد آید وَيَجْعَلُكُمْ و آیا بت بهترست یا آن خدای که گرداند شما را خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آورد ءَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا خدای دیگر هست با خدای که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی پند میپذیرید یا خدا را اندک یاد میکنید و گفته اند مراد بقلت عدم ست یعنی یاد نمیکنید مر خدای را و پرستش بتان میکنید آیا ایشان بهتر اند أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ یا کسیکه راه نماید شما را فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان و دریا وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و کسیکه میفرستد بادها را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از رحمت او که باران ست ءَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی نتواند بود تَعَالَى اللَّهُ بزرگ ست خدای و برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریک بهترست أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ یا آنکه بیافریند خلق را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزاند در قیامت وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ و آنکه روزی میدهد شما را مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از زمین به نبات یا باسباب سماوی و ارضی بشما روزی بخشد ءَإِلَٰهٌ آیا هست خدای شریک مَعَ اللَّهِ با خدای که این کارها کند قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله برانیهای قدرت دارد إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در آنکه آلهه دیگر ست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت ست و آن غیر حق را ثابت نیست قُلْ بگو ای محمد لَا يَعْلَمُ نمیداند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ آنکه در آسمانها ست وَالْأَرْضِ و در زمین ست الْغَيْبَ آمده و شو

إِلَّا اللّٰهُ لیکن خدای میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ۝
و ایشان نمیدانند که کی مبعوث خواهند شد بَلِ ادّٰرَكَ بل بمعنی بلست و در لباب گوید که بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم
نرسید و کامل نشد عِلْمُهُمْ دانش ایشان فِي الْآخِرَةِ در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِي شَكٍّ مِّنْهَا
در گمانند از امور آخرت بَلْ هُمْ بلکه ایشان مِّنْهَا عَمُونَ ۝ از امر آخرت نابینا اند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده دلائل بعث و حشر پوشیده است ع
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی دیده بصیرت ءَإِذَا كُنَّا آیا چون گردیم ما تُرَابًا خاک وَآبَاؤُنَا و پدران ما نیز
خاک شدند أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ۝ آیا ما بیرون آورد گانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا و در آمدگان بسعت حیات لَقَدْ وُعِدْنَا
بدرستیکه وعده داده شده ایم هٰذَا این حشر و نشر را نَحْنُ وَآبَاؤُنَا ما و پدران ما مِن قَبْلُ پیش از وعده محمد صلعم یعنی همه انبیاء ما را این وعده
داده اند و تحقیق نه انجامید إِنْ هٰذَا نیست این وعده إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝ مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانها که مجرد سخن ست بی
حقیقت قُلْ سِيرُوا بگوای محمد سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و موتفکات فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که
چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ۝ سرانجام گنهگاران وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مشوای محمد بر تکذیب و اعراض مشرکان وَلَا تَكُن و مباش
فِي ضَيْقٍ در تنگ دلی مِّمَّا يَمْكُرُونَ ۝ از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و کفیل نگاهداشت تو منم نظم غم مخور ز انرو که غمخوارت منم
از همه بد نگهدارت منم ۞ از تو گر اغیار بردارند روی ۞ اینجهان و آنجهان یارت منم ۞ وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَىٰ هٰذَا الْوَعْدُ
کجاست و کی خواهد بود این عذاب موعود إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ اگر هستید شما راست گویان مخاطب پیغمبر صلعم و اصحاب رض اند که پیوسته کفار را تحذیر
مینمودند قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ بگو شاید آنکه باشد که بحکم الهی رَدِفَ لَكُم پیوندد بشما و از پی در آید شما را بَعْضُ الَّذِي برخی از آنچه تَسْتَعْجِلُونَ ۝ شتاب
میکنید نزول و حلول آنرا و آن عذاب روز بدر بود یا قحط و غلا وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ و بتحقیق که آفریدگار تو خداوند فضل و رحمت ست
عَلَى النَّاسِ بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بر معاصی وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر از ایشان لَا يَشْكُرُونَ ۝ سپاس داری نمیکنند
و حق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ و بدرستیکه آفریدگار تو هر آینه میداند مَا تُكِنُّ آنچه پوشند صُدُورُهُمْ دلهای
کفار از حقد و حسد بر تو وَمَا يُعْلِنُونَ ۝ و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیده از حوادث و
نوازل فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و در زمین إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ۝ مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ
بدرستیکه این قرآن يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان أَكْثَرَ الَّذِي بیشتر آنچیزی که از جهالت
هُمْ فِيهِ ایشان در آنچیز يَخْتَلِفُونَ ۝ اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی
و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی ع م وَإِنَّهُ و بدرستیکه قرآن لَهُدًى هر آینه راه نمودنیست وَرَحْمَةٌ و بخشایش
لِّلْمُؤْمِنِينَ ۝ مر گرویدگان را چه ایشان منتفع اند بدان إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه خداوند تو يَقْضِي بَيْنَهُم داوری کند میان اهل اختلاف
از بنی اسرائیل بِحُكْمِهِ بحکم راست و درست خود وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب که حکم او رد نتوان کرد الْعَلِيمُ ۝ اوست دانا بحقیقت
آنچه حکم میکند فَتَوَكَّلْ پس توکل کن عَلَى اللّٰهِ بر خدای تعالی و از دشمنی معاندان باک مدار إِنَّكَ بدرستیکه تو عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ۝
بر راستی روشنی یعنی راه تو راست ست و کار تو درست إِنَّكَ بتحقیق که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده
دلان کفر فهم سخن تو نمیتوانند کرد وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ و نمیتوانی شنوانید کران را آواز خواندن إِذَا وَلَّوْا

چون برگردند مُدْبِرِيْنَ ۝ پشت گردانندگان یعنی ایشان از گوش دل گران ست و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند پس
مشابه کرانند باشند چه نا شنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند در ان محل استماع او مشکل تر ست و رمز و اشارت نیز نمی بیند که فهم کند
وَمَآ اَنْتَ و نیستی تو بِهٰدِی الْعُمْیِ راه نماینده کوران عَنْ ضَلٰلَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود الا بصر بصیرت و ایشان ندارند اِنْ
تُسْمِعُ نشنوانی تو اِلَّا مَنْ يُّؤْمِنُ مگر کسی را که بگرود بِاٰيٰتِنَا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نمیکنند مگر گرویدگان فَهُمْ مُّسْلِمُوْنَ ۝ پس ایشان گردن
نهادگان فرمانند و مخلصان و مخصصان عالم ایقان اند نظم گوش جان را نهاده بر فرمان ٭ دیده دل گشاده بر عرفان ٭ زنده از نفحهای گلشن
قدس ٭ معتکف در فضای عالم انس ٭ برده انداز مضائق لا شیئی ٭ بر قلل الله ثم ذرهم پی ٭ وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود قول
یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب عَلَيْهِمْ بر آدمیان و فتنه که دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند اَخْرَجْنَا بیرون آریم
لَهُمْ برای ایشان دَآبَّةً مِّنَ الْاَرْضِ جنبنده از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن گوید با ایشان اَنَّ النَّاسَ آنکه مردمان كَانُوْا هستند که بِاٰيٰتِنَا بسخنهای
از وعده و وعید و حشر و نشر بآیات قدرت و دلائل حکمت ما لَا يُوْقِنُوْنَ ۝ یقین نمی آرند یعنی در ان متیقن نیستند بباید دانست که خروج ۶ع
دابة الارض نشانه است از علامات قیامت صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آورد
چنانچه ناقه صالح ع م را از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد
هر کدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی از ائمه چنان معلوم میشود که از شرائط ساعت اول آیات سماوی طلوع
شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و او جانوریست طول او شصت گز بود و چهار قائمه دارد و از زغب یعنی مویهای نرم
و باریک باشد چنانچه بچه هر مرغی را باشد و دو بال دارد و در تیز روی هیچ بار سا زو فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد بر روی او
چون روی مردم او در غایت روشنی و درخشندگی بود و در تیسیر از ابن زبیر نقل میکند که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده
که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شتر مرغ
و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و قوائمش چون قوائم شتر و دمش چون دم قوچ بیرون آید از کوه صفا یا از میان صفا و مروه
یا از کوه اجیاد یا وادئی از وادیه تهامه یا از بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی از مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات ساعه
آورده که از رکن خانه کعبه بدر آید و مردم در وی نگرند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود و بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و بعضی بر آنند
که جز سر و گردن او از زمین بیرون نیاید و قول اشهر آن ست که تمام او بیرون از زمین آید و عصای موسی و خاتم سلیمان ع م با وی بود و بر روی
مومنان بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم سلیمان ع م بر بینی و چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی
و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی و ازین ست که بعضی معنی
آیت برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول ما بتمییز مومنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را
که حشر کنیم مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی که رؤسا و اشراف باشند مِّمَّنْ يُّكَذِّبُ از آنها که تکذیب میکنند بِاٰيٰتِنَا بآیات کلام ما
یا بدلائل قدرت ما فَهُمْ يُوْزَعُوْنَ ۝ پس ایشان باز داشته میشوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان رسند حَتّٰىٓ اِذَا جَآءُوْ تا چون بیایند
بحشرگاه قَالَ اَكَذَّبْتُمْ بِاٰيٰتِيْ گوید خدای آیا بدروغ داشتید آیتهای مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيْطُوْا و احاطه نکردید بِهَا بدان آیتها عِلْمًا از جهت دانش
یعنی در ان تامل نکردید و بکنه آن نرسیدید اَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ یا آن چه چیز بود که شما بودید که میکردید یعنی چه کار کردید بعد از انکه بخدا و رسول ایمان

نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِمْ بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند
فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ○ پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغول بعذاب نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر
أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما گردانیدیم شب را تیره لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند درو بخواب و استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و ساختیم روز را روشن
تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین تعاقب نور و ظلمت بر وجه مخصوص لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ ○ مر گروهی را که تصدیق میکنند یعنی آنکه قادرست بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت وارد برابدال موت بحیات در مواد
ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع ست استدلال میتوان کرد بر مردگی و زندگی وَيَوْمَ يُنْفَخُ و یاد کن روزی را که دمیده شود
فِي الصُّورِ در صور فَفَزِعَ پس بترسد از هول و هیبت آن مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمینهاست ایراد
فزع بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع ست یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک شوند و خواهند شد اهل آسمان و زمین إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس
که خواهد خدای تعالی یعنی خزنه بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل که نافخ ست یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل عم
یا موسی عم که او را در طور صعقه بود و در تیسیر گوید که آن ادریس ست عم وَكُلٌّ و همه مردمان أَتَوْهُ دَاخِرِينَ ○ آیند گان اند بموقف و حفص اتوه خوانده
بصیغه جمع ماضی و بمعنی مستقبل داند یعنی همه بیایند بعرصه گاه خوار شدگان وَتَرَى الْجِبَالَ و بینی تو کوهها را در آن روز تَحْسَبُهَا پنداری آنرا
جَامِدَةً برجای ایستاده وَهِيَ تَمُرُّ و حال آنکه آن جبال میرود و میگذرد مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام
کبار چون بر سمتی واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود و محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر جد رسوم
واقف اند و خلق از حرکات بوطن ایشان که بیکدم عالمی را طی کنند خبر ندارند نظم تو مبین آن پایها را بر زمین ؛ زانکه بر دل میرود عاشق یقین ؛
از ره و منزل ز کوتاه و دراز ؛ دل چه پیداند که هست او دل نواز ؛ آن دراز و کوته اوصاف تنست ؛ رفتن ارواح دیگر رفتن ست ؛ دست نی
پای نی و نا قدم ؛ آنچنانکه تاخت جانها از عدم ؛ صُنْعَ اللَّهِ بکرد خدای تعالی کردنی الَّذِي أَتْقَنَ آنخدای که استوار کرد كُلَّ شَيْءٍ آفریدن همه چیزها
دیبا راست بر وجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستیکه او داناست بِمَا تَفْعَلُونَ ○ بانچه شما میکنید مَنْ جَاءَ هر که بیاید بِالْحَسَنَةِ بنیکوئی فَلَهُ
خَيْرٌ مِنْهَا پس او را جزای ست بهتر از ان زیرا که فانی دهد و باقی بستاند و یکی. ده المقصد عوض یابد و اگر حسنه را کلمه شهادت دارند پس مراو را
خیر حاصل ست از ان کلمه وَهُمْ و نیکی کنندگان مِنْ فَزَعٍ از ترس و هول يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت آمِنُونَ ○ ایمنند
وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید ببدی که آن شرک ست فَكُبَّتْ پس نگونسار کرده شود وُجُوهُهُمْ و یهای ایشان فِي النَّارِ
در آتش یعنی ایشانرا نگونسار در دوزخ افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا داده شده یعنی جزا ندادند شما را إِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر آنچه بودید که در دنیا
تَعْمَلُونَ ○ میکردید إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام أَنْ أَعْبُدَ بآنکه پرستش کنم رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند این شهر را که مکه است
الَّذِي حَرَّمَهَا آن خدا ؛ که بجهت حرمت حرام کرد این بلده را تا خارهای او را نمی برند و حشیش او را نمی درود و صیدش نمی ربایند
وَلَهُ و مر خدای راست كُلُّ شَيْءٍ همه چیزها یعنی همه مخلوق و مملوک وی اند وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ آنکه باشم مِنَ
الْمُسْلِمِينَ ○ از ایستادگان بر ملت اسلام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرارت او مواظبت نمایم تا حقائق آن بر من
منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بسبب متابعت من درین دین و امر فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ
برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میگردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهت مخالفت درین امور فَقُلْ پس بگوی ای محمد إِنَّمَا جز این نیست

که آنَا مِنَ الْمُنْذِرِیْنَ ○ من از بیم کنندگانیم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بر من نمیرسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ و بگو ستایش
مر خدایرا بر نعمت نبوت یا بر آنچه ترا عطا کرده از علم نافع و عمل صالح سَیُرِیْکُمْ زود باشد که بنماید خدای شمارا اٰیٰتِهٖ نشانهای قدرت خود را
از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقع بدرست و در آخرت که عذاب ابدی ست فَتَعْرِفُوْنَهَا پس شناسید آن آیتهارا لیکن آن
آیتهارا شناختن در آن محل شمارا نفع نکند وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ بیخبر عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ○ از آنچه میکنند مشرکان و خص بخطاب خداست یعنی
از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان با شما بر حکمتی ست که سر او راهم او داند و بس بیت هرچه آورد هی برد هی پیش و پس ❊ حکمت آنرا نداند جز تو کس ❊

سورة القصص مکیة وهی ثمان وثمانون اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ○

طٰسٓمّٓ امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را بسبب محافظت قرآن گردانیده از طرق سمات زیاده و نقصان
و سر مشار الیه در آیت وانا له لحافظون این حروف ست امام قشیری رح آورده که طا اشارت ست بطهارت نفوس عابدان از عبادت
اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا
سلمی رح میگوید سین رمزی ست از اسرار الٰهی بعاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و در بحر الحقائق گفته
که میم ایمائی ست بمنت خالق بر کافهٔ خلائق در قیام بکفایات مهمات بقدر حاجات و مرامات و گفته اند حروف ثلثه قسم ست بطور سینا و
سکندریه و مکه جواب آنکه تِلْكَ این سوره یا این آیات اٰیٰتُ الْكِتٰبِ الْمُبِیْنِ ○ آیتهای کتاب روشن ست یا روشن کننده طریق احسن
نَتْلُوْا میخوانیم یعنی میخوانند بفرمان ما جبرئیل ع م عَلَیْكَ بر تو مِنْ نَّبَاِ مُوْسٰی وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی ع و فرعون بِالْحَقِّ براستی لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ
برای گروهی که تصدیق میکنند اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا بدرستیکه فرعون برتری جست و تکبر و تجبر کرد فِی الْاَرْضِ در زمین مصر وَجَعَلَ و گردانید اَهْلَهَا
اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شِیَعًا گروه گروه و هر گروهی را بکاری نامزد کرد یَسْتَضْعِفُ بود که زبون گرفت و مقهور ساخت طَآئِفَةً
مِّنْهُمْ گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل یُذَبِّحُ اَبْنَآءَهُمْ میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل زاید که مملکت ترا
بسبب وی زوال رسد و در کشاف آورده که نود هزار پسران بنی اسرائیل کشتند وَیَسْتَحْیٖ و زنده میگذاشت نِسَآءَهُمْ زنان ایشان را از برای خدمت
خوانین قبط اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه بود فرعون مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ ○ از تباه کاران که جرأت مینمود در قتل اولاد پیغمبران و آزادان را به بندگی میگرفت وَ
نُرِیْدُ و میخواستیم اَنْ نَّمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَی الَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته فِی الْاَرْضِ در زمین مصر
و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل با آنکه برهانیم ایشانرا از بلا و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و سازیم ایشانرا اَئِمَّةً پیشوایان در امور دین و
خوانندگان بخیر و صلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوٰرِثِیْنَ ○ لا و گردانیم ایشانرا وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ لَهُمْ
و تمکن و جای دهیم مر ایشان را فِی الْاَرْضِ در زمین مصر و شام وَنُرِیَ و بنمائیم فِرْعَوْنَ وَهَامٰنَ فرعون و وزیر وی هامان را
وَجُنُوْدَهُمَا و لشکرهای ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَّا كَانُوْا یَحْذَرُوْنَ ○ آنچه بودند که حذر میکردند از آن چون زوال
ملک و هلاک ایشان بر دست دشمنان دیدند این صورت را در وقتیکه در دریا علامت غرق شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل تفرج کنان بر ساحل دریا
بنظر در آورند و دانسته که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان بمراد دل رسیده غالب و سرافراز گشتند و سر یوم المظلوم علی الظالم
اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد نظم ای ستمکار بداندیش از آن روز سیاه ❊ که ترا شومی ظلم افگند از جاه بچاه ❊

اکنون بحقارت بنگری جانب وی شماتت کند آنرا و زبسوی تو نگاه آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و
جمعی دیگر از انرا نیز برایشان موکل گردانید که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی ع موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد موسی ع را فرا
گرفت و در روی وی نگریسته واله جمال وی گشت و محبت از آن مولود عظیم در دلش پدید آمد و گفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکلانرا
گویم که آن بچه دختری بود مرده او را در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچکس از اقربا و همسایگان نه بینند مادر موسی ع سه ماه یا بیشتر او را پنهان
داشت و قولی آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را در آن خانه افگندند و خواهر موسی ع او را برداشته در تنوری که برای نان پختن گرم کرده
بودند افگند و آن گروه بچه نا دیده از آن خانه بیرون رفتند و مادرش بسر تنور آمده دید که آتش گل و ریحان شده و موسی ع بآن بازی میکند القصه
او را پنهان پرورش میدادند و پیوسته ترسان و هراسان میبودند بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیش بتفحص و تجسس مشغول بودند درین وقت
الهام الهی بوی رسید چنانچه میفرماید وَاَوْحَیْنَا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و علم الهدی قدس سره فرموده شاید که رسولی فرستاده باشد
از ملائکه و غیر آن اِلٰی اُمِّ مُوْسٰی بسوی مادر موسی ع که از اولاد لاوی بن یعقوب بود و نام او نوخابذ بنون در اول اسم و در تیسیر و عین المعانی
یوخابذ بیای مثناه تحت در اول و بر هر تقدیر الهام دادیم او را آن اَرْضِعِیْهِ آنکه شیر ده و بپرور او را فَاِذَا خِفْتِ پس چون بترسی عَلَیْهِ
بر وی و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد فَاَلْقِیْهِ پس بیفگن او را فِی الْیَمِّ در بحر مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوقی نهاده
باشی بیفگن او را در آب نیل وَلَا تَخَافِیْ و مترس که او ضائع نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِیْ و اندوه مبر در فراق او اِنَّا رَآدُّوْهُ بدرستیکه ما باز گردانندهٔ
اویم اِلَیْكِ بسوی تو اندک زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوْهُ و گردانیده ایم او را مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ ○ از فرستادگان یعنی او را شرف
نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی ع دریافت که فرعونیان در تجسس و تفحص ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را که آشنای عمران بود
فرمود صندوقی پنج شبر در پنج شبر تراشد و آن نجار خربیل ابن صبورا بوده ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد و بمادر موسی ع تسلیم نمود در خاطرش گذشت
که کودکی دارد و میخواهد که در صندوق کرده از موکلان بگریزاند نزد گماشتهٔ فرعون آمد و خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد
و خواست که نزد فرعون رود و نمامی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال دیده بدو ایمان آورد و
مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسی ع صندوق را بقیر اندوده موسی ع را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم ساخته در رود نیل افگند و
فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که فلان روز در رود نیل انسانی خردسال یافته شود این علت بآب دهن او زائل
گردد در آن روز معین فرعون و زن و دختر و محرمان وی بکنارهٔ رود نیل آمدند و انتظار انسان موعود میبردند که ناگاه آن صندوق بر روی
آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آن را بگیرند و بیارند فَالْتَقَطَهٗ اٰلُ فِرْعَوْنَ پس موسی را فرا گرفتند کسان فرعون لِیَكُوْنَ تا گردد
یا باشد لَهُمْ مر فرعونیان را عَدُوًّا دشمن مر مردمانی را که بسبب وی غرق شوند وَحَزَنًا و اندوه بزرگ مر زنان را که ایشان را برده گیرند
یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشان را اِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستیکه فرعون وَهَامٰنَ وَجُنُوْدَهُمَا و هامان و لشکرهای ایشان همه وَكَانُوْا خٰطِئِیْنَ
بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت کشادند موسی ع را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که
این مولود چگونه از قتل جسته مبادا که آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت من از منجمان شنوده ام که در فلان شب از آنچه بر فرعون
میترسیدیم خاطر جمع شده است دست از این طفل بگذار و بدار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص
آن دختر مالید فی الحال زائل گشت مصرع آمد طبیب و درد بکلی علاج یافت وَقَالَتِ امْرَاَتُ فِرْعَوْنَ و گفت زن فرعون آسیه بنت

مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که او عمه موسی ع م بود و بر هر تقدیر با فرعون گفت قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي این
کودک روشنی چشم ست مرا وَلَكَ و مر ترا که بسبب او فرزند ما شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را و لفظ جمع برای تعظیم ست عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا
شاید که سود رساند مرا که امارات یمن و علامات برکت بر جبین او مبین ست و لائح أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا بفرزندی که او اهلیت آن
دارد فرعون او را با آسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ و حال آنکه ایشان نمیدانند یعنی فرعون و قوم او
نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست وَأَصْبَحَ و گشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ دل مادر موسی ع م فَارِغًا خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که
آن صندوق بدست فرعون افتاد دلش بی صبر و بی قرار شد إِن كَادَتْ بدرستیکه نزدیک شد که از اضطراب لَتُبْدِي بِهِ آشکارا کند قصه
موسی را ع م و این گوید فرزند من ست مکشید و قولی آنست که چون شنید که او را بفرزندی برگرفتند از اندوه دل او فارغ شد و نزدیک بود
که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا اگر نه آن بودی که ما بند نهادیم بر دل او یعنی به بستیم و محکم کردیم
دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد آن زن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ از باور دارندگان مر وعده ما را هر آینه ظاهر کردی
سر پسر خود را وَقَالَتْ و گفت مادر موسی ع م لِأُخْتِهِ مر خواهر او مریم را و اصح آن ست که نام او کلثوم و شوهر او را غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی ع م
او را گفت قُصِّيهِ بر پی برادر خود برو و از وی خبر گیر کلثوم بدربارگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر خود را عَن جُنُبٍ از دور در کنار آسیه
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ و ایشان ندانستند که آن خواهر وی ست وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ بر موسی ع م شیر دایگان را مِن قَبْلُ
پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبانروز موسی ع م شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی انگشت مسبحه خود را میمکید و شیر
پاک بیرون آمده میخورد چون کلثوم دانست که آسیه برای دایه مضطرب ست فَقَالَتْ پس گفت خواهر موسی ع م هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم
شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ بر اهل خانه که از روی شفقت در پذیرند این کودک را لَكُمْ برای شما وَهُمْ و آن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ ۝
مر او را نیکو خواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت بگیرید این زن را که او میداند که این از کدام
خانواده است کلثوم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که هم للملک ناصحون یعنی نیکو خواه فرعون اند نه از آن کودک پس او را دلداری دادند و گفتند
برو آنکس را که گفتی بیار کلثوم رفت و مادر را بیاورد و دران حال موسی ع م در کنار فرعون بود و هرچند دایه می آوردند و موسی ع م را بر پستان میداشتند
موسی ع م روی از وی می تافت و شیر او نمی ستد و چون او را بر کنار مادر نهادند بوی مادر بمشام او رسید بوی متوجه شد و پستانش فرا گرفت بیت
بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید ؛ از یار آشنا سخن آشنا شنید ؛ فرعون گفت تو کیستی که رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی
و پاکیزه ترین و شیر من بغایت لطیف و شیرین ست هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرت او مقرر کردند و موسی ع م
را بدو سپرد و گفت بخانه خود برو و در هر هفته یک روز پیش ما می آر مادر موسی ع م او را برگرفته شادمان و خوش دل روی بخانه خود نهاد که وعده
الهی راست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا
چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعده خدای
حَقٌّ درست ست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ ۝ ع بودند که نمی دانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید ربع
موسی ع م أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ بغایت قوت خود و کمال جوانی که آن سی سالگی ست یا چهل سالگی و راست شد و بکمال رسید عقل او
دران سن مراد اینجا چهل سالگی ست یعنی چون بدین سن رسید آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوت وَعِلْمًا و دانش در دین وَكَذَٰلِكَ

و مانند این که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ ○ پاداش میدهیم نیکوکاران را از کرامات نبوت در اثنای این قصه بیان
صدق هر دو وعده است که چنانچه او را بما در رسانیدیم و نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِیْنَةَ و در آمد موسی ع م بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت
مصر بود یا ببلدهٔ جابین که بر دو فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش گفته باسکندریه و قول اشهر آنست که بمصر در آمد عَلٰی
حِیْنِ غَفْلَةٍ بر هنگام غفلتی که واقع بود مِّنْ اَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت همه کس بمهم خود مشغول بودند و گفته اند
وقت قیلوله در آمد فَوَجَدَ پس یافت فِیْهَا در آن شهر رَجُلَیْنِ دو مرد که ایشان یَقْتَتِلٰنِ خصومت میکردند هٰذَا این یکی مِنْ شِیْعَتِهٖ از
پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند ملیخا وَهٰذَا مِنْ عَدُوِّهٖ و این یکی از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او فاتون
یا فیلقون و او خباز فرعون بود و بنی اسرائیل را بتکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی ع م آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست بموسی ع م الَّذِیْ
مِنْ شِیْعَتِهٖ آنکسی که از گروه او بود عَلَی الَّذِیْ بر آنکس که او مِنْ عَدُوِّهٖ از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی ع م بر دفع قبطی
موسی ع م قبطی را گفت که دست از وی بدار قبطی سخن موسی ع م را رد کرد فَوَکَزَهٗ مُوْسٰی پس مشتی زد او را موسی فَقَضٰی عَلَیْهِ پس بکشت او را
و گفته اند حکم کرد خدای بر وی بمرگ پس بمرد و موسی ع م بعد از کشتن او قَالَ گفت موسی هٰذَا این کار مِنْ عَمَلِ الشَّیْطٰنِ از عمل کسی است که شیطان
او را اغوا کند نه عمل امثال من اِنَّهٗ بدرستیکه شیطان عَدُوٌّ دشمنی است مُّضِلٌّ گمراه کننده مُّبِیْنٌ ○ هویدا دشمنی او و چون پیغمبران از نافرمانی
خدای تعالی بقصد معصومند و زلت ایشان نباشد الا از طریق سهو و این نسبت برتبت ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی ع م بطریق مناجات
فرمود قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ بدرستیکه من ستم کردم بر نفس خود بر قتل قبطی پیش از امر بدان فَاغْفِرْ لِیْ
پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهٗ پس بیامرزید خدا وی را باستغفار وی اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِیْمُ ○ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر بندگان را
مهربانست بر ایشان قَالَ رَبِّ گفت موسی ع م ای آفریدگار من سوگند میخورم بِمَآ اَنْعَمْتَ عَلَیَّ بآنچه انعام کردهٔ بمن بمغفرت و غیر آن
که توبه میکنم فَلَنْ اَکُوْنَ پس نباشم هرگز ظَهِیْرًا هم پشت و یار لِّلْمُجْرِمِیْنَ ○ مر گناهکاران را یعنی یاری کسی نکنم که مؤدی باشد بجرمی و
جنایتی همچون معاونت سبطی که مؤدی شد بقتل قبطی فَاَصْبَحَ پس بامداد کرد موسی ع م فِی الْمَدِیْنَةِ در آن شهر خَآئِفًا ترسان و هراسان
یَّتَرَقَّبُ انتظار میبرد و ترصد میکرد که دم بدم کسی او را طلبد و قصاص کند پس ناگاه فَاِذَا الَّذِی اسْتَنْصَرَهٗ پس ناگاه آنکس که طلب
یاری میکرد از وی بِالْاَمْسِ دی روز یَسْتَصْرِخُهٗ باز فریاد میکرد و یاری می طلبید بر قبطی دیگر قَالَ لَهٗ مُوْسٰٓی گفت موسی ع م آن بنی اسرائیلی را
اِنَّکَ بدرستیکه تو لَغَوِیٌّ مردی گمراهی مُّبِیْنٌ ○ پیداست گمراهی تو یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی فَلَمَّآ اَنْ اَرَادَ پس آن هنگام که خواست
موسی ع م اَنْ یَّبْطِشَ بِالَّذِیْ آنکه بگیرد آنکس را که هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا او دشمن است مر موسی ع م را و بنی اسرائیل را از شر او رفع کند سبطی گمان
برد که بر سر او میرود تا او را بزند قَالَ یٰمُوْسٰٓی گفت ای موسی اَتُرِیْدُ آیا میخواهی اَنْ تَقْتُلَنِیْ بآنکه بکشی مرا کَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا
همچنانکه بکشتی نفسی را بِالْاَمْسِ دی روز اِنْ تُرِیْدُ نمیخواهی اِلَّآ اَنْ تَکُوْنَ مگر آنکه باشی جَبَّارًا فِی الْاَرْضِ گردن کشی
نامهربانی بی عاقبتی خون ریزی بقتل قبطی در زمین مصر یا اسکندریه یا غیر این اماکن چنانچه اسامی او مذکور شد وَمَا تُرِیْدُ و نمیخواهی تو
اَنْ تَکُوْنَ آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِیْنَ ○ از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی این سخن شنید و دانست که قاتل خباز موسی ع م است
خبر بفرعون رسانیدند و او با ارکان دولت مشاورت کرد و همه بر قتل موسی قرار گرفت و خربیل که مؤمن آل فرعون بود از آن حال
آگاه شده متوجه موسی ع م شد وَجَآءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی خربیل مِّنْ اَقْصَا الْمَدِیْنَةِ از دورتر جای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که

بریک کنار شهر بود می‌شتافت میکرد تا بموسیٰ ع رسید قَالَ یٰمُوْسٰٓی گفت ای موسی اِنَّ الْمَلَاَ بدرستیکه اشراف قوم یَاْتَمِرُوْنَ بِكَ
مشاورت میکنند و تدبیری انگیزند بتو لِیَقْتُلُوْكَ تا بکشند ترا بعوض مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو ازین شهر اِنِّیْ بدرستیکه من لَكَ مر ترا
مِنَ النّٰصِحِیْنَ ۝ از نصیحت کنندگان و نیک خواهانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت در همان دم بی زاد و راحله و رفیق مِنْهَا از ان شهر خَآئِفًا
در حالتیکه ترسان بود بر نفس خود یَّتَرَقَّبُ انتظار میبرد که کسی از پی او درآید قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِیْ نجات ده مرا و باز رهان
مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ۝ ع از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او و در موضح آورده که جبرئیل ع آمد و گفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو و اورا ع ۸
بر سر راه آورد و موسیٰ ع قدم در آن صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ و آن هنگام که متوجه شد تِلْقَآءَ مَدْیَنَ بسوی مدین و آن شهری بود مسمّی
باسم بانی او که مدین بن ابراهیم ع است و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است و در حین توجه قَالَ گفت عَسٰی رَبِّیْٓ شاید که آفریدگار من اَنْ
یَّهْدِیَنِیْ آنکه راه نماید مرا سَوَآءَ السَّبِیْلِ ۝ راه راست و درست تا بمدین موسیٰ ع هشت شبانروز میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت
سلمی رح فرموده که روی بناحیهٔ مدین داشت اما دلش متوجه با حضرت ذو المنن بود و سالک بیدای مدین را همراهی شوق لقا پیمود فرد
غمت تا یار من شد روی در راه عدم کردم ∴ خوش ست آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد ∴ وَلَمَّا وَرَدَ و آن هنگام که برسید مَآءَ مَدْیَنَ
باب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وَجَدَ عَلَیْهِ یافت بر سر آن آب اُمَّةً مِّنَ النَّاسِ گروهی از مردمان که آنجا جمع شده یَسْقُوْنَ ۝
آب میدهند مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُوْنِهِمُ امْرَاَتَیْنِ از فرود ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان دو زن را تَذُوْدٰنِ که میراندند
گوسپندان خود را تا با رمه دیگر مختلط نشوند از انجا که شفقت ذاتی انبیا باشد فراپیش رفت و بطریق تلطف قَالَ گفت موسیٰ ع مَا خَطْبُكُمَا چیست
حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید قَالَتَا گفتند لَا نَسْقِیْ ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را
حَتّٰی یُصْدِرَ الرِّعَآءُ سکتة تا وقتیکه باز گردانند شبانان رمهای خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند با غنام خود دهیم زیرا که ما مددگاری نداریم
وَاَبُوْنَا شَیْخٌ كَبِیْرٌ ۝ و پدر ما پیر کهن سال بزرگ حالست نمی‌تواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته اند که ایشان دختران برادرزاده شعیب ع
بودند که او را لبشرین گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب ع بودند که بزرگتر صفورا نام داشت و خردتر صفیرا یا صفوره چون موسیٰ ع
بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت این عجوزگان را چرا انتظار میدهید اول اغنام ایشان را سیراب کنید تا زودتر
بخانهای خود روند ایشان از روی تحکم و افسوس گفتند با ایشان را آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا آب بده موسیٰ ع فراپیش آمد و آنها را نظر در
میان دو ابروی وی افتاده بترسیدند و بیک طرف رفته نظاره بایستادند موسیٰ ع بیامد و دلوی که ده تن برداشتندی تنها با آنکه هشت
شبانروز طعام نخورده بکشید و گوسپندان ایشان را سیراب کرد گفته اند که ... و گویند سنگی که چهل تن برداشتندی از سر چاه تنها برداشت
و دلوی که چهل نفر کشیدندی تنها آب کشید فَسَقٰی پس آب داد لَهُمَا برای ایشان ... ایشان را و ایشان ... ثُمَّ تَوَلّٰٓی پس بازگشت
موسیٰ ع اِلَی الظِّلِّ بسوی سایهٔ دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای پروردگار من اِنِّیْ بدرستیکه من لِمَآ اَنْزَلْتَ
برای آنچیزی که بفرستی اِلَیَّ بسوی من مِنْ خَیْرٍ از نیکوی یعنی خوردنی کم و بیش ... فَقِیْرٌ ۝ محتاجم یا من برای آنچه فرستادی بمن از نیکوئیها
که مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا و سعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم بیت با فقر بسازم که مرا فقر خوش ست ∴
گر هیچ ندارم چو ترا دارم همه هست ∴ اما چون دختران شعیب ع درین روز زودتر بخانه باز آمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید
قصه را بتمامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیارد فَجَآءَتْهُ پس آمد بموسیٰ ع اِحْدٰىهُمَا یکی از ان دو زن و آن صفورا بود

تَمْشِیْ میرفت عَلَى اسْتِحْيَاءٍ بر طریق شرم زده چنانچه ابکار روند قَالَتْ اِنَّ اَبِیْ گفت آن زن بدرستیکه پدر من یَدْعُوْكَ میخواند ترا لِیَجْزِیَكَ تا پاداش دهد ترا اَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا مزد آنکه آب دادی اغنام مرا برای ما موسیٰ ع بجهت زیارت شعیب ع و تقریب آشنائی با وی اجابت فرمودند برای طمع مزد در راه که میرفتند باد می آمد جامهٔ صفورا را بعضی اجزای او برداشته میشد موسیٰ ع فرمود که تو در عقب من آی و مرا بسخن دلالت براه کن فَلَمَّا جَآءَهٗ پس آن هنگام که بیامد موسیٰ نزدیک شعیب ع وَقَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ و خواند بروی و باز گفت قصهٔ خود را و شعیب ع دانست که او از اهل بیت نبوت ست قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجَوْتَ رهائی یافتی مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ○ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و قوم او و چه ایشان را بدین ولایت دست نیست پس بفرمود تا طعامی حاضر کردند و موسیٰ ع از خوردن طعام امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا نفروشیم یعنی سقی اغنام برای خدای تعالی کرده ام نه برای اجرت شعیب ع گفت این طعام نه مزد کار تو است بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد او را بطریق ضیافت خدمت کنیم حالیا تو مهمانی و ما حضری را رسیده مروت اقتضای آن میکند که رد نکنی مصرع که مهمان سخن میزبان قبول کند ٭ موسیٰ ع از آن طعام تناول فرمود و در اثنای این حال قَالَتْ اِحْدٰىهُمَا گفت یکی از آن دو زن و آن صفورا بود یٰۤاَبَتِ اسْتَاْجِرْهُ ای پدر من بمزدگیر موسیٰ را برای شبانی اِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَاْجَرْتَ بدرستیکه بهترین کسیکه بمزدگیری الْقَوِیُّ الْاَمِیْنُ ○ مزدور توانا و امین ست تعریض ست بآنکه موسیٰ ع را قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که توا امانت و قوت او را از کجا معلوم کردی صفورا قصه کشیدن دلو و صورت مرافقت و امر کردن بآنکه از عقب او رود باز گفت شعیب ع بر آن حال اطلاع یافته قَالَ گفت شعیب ع اِنِّیْۤ اُرِیْدُ بدرستیکه من میخواهم اَنْ اُنْكِحَكَ آنکه بزنی تو دهم اِحْدَى ابْنَتَیَّ هٰتَیْنِ یکی ازین دو دختر هر کدام را که خواهی عَلٰۤى اَنْ تَاْجُرَنِیْ برآنکه اجازه دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا ثَمٰنِیَ حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی آورده که در شرائع متقدمه مهر دختران امر پدر را نزا بود و ایشان میگرفتند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که وَ اٰتُوا النِّسَآءَ صَدُقٰتِهِنَّ نِحْلَةً و آنکه اجر منافع مهر تواند بود ممنوع ست نزد امام اعظم رح بخلاف شافعی رح و گفته اند که معنی آیت این ست که مزد آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو صداق دختر من آنست که هشت سال شبانی من کنی فَاِنْ اَتْمَمْتَ پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِنْدِكَ پس آن نزدیک تو هست یعنی بطریق تفضیل کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده وَمَاۤ اُرِیْدُ و نمیخواهم اَنْ اَشُقَّ عَلَیْكَ آنکه رنج نهم بر تن تو بالزام تمام ده سال یا مناقشه بر مراعات اوقات و استیفای اعمال یعنی ترا کاری می فرمایم بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی سَتَجِدُنِیْۤ زود باشد که یابی اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای تعالی مِنَ الصّٰلِحِیْنَ ○ از ستودگان و شایستگان در حسن معامله و وفای عهد و التزام آداب صحبت قَالَ ذٰلِكَ گفت موسیٰ ع که این عهد بَیْنِیْ وَبَیْنَكَ میان من و میان تو قائم ست که هیچ کدام خلاف نکنیم اَیَّمَا الْاَجَلَیْنِ هر کدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سال ست قَضَیْتُ بگزارم و بپایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ عَلَیَّ پس تعدی و افزونی جستن نیست بر من یعنی اهل مرا از من باز نباید داشت وَاللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُوْلُ و خدای تعالی بر آنچه میگوئیم و شرط میکنیم وَكِیْلٌ ○ ع

گواه ست بر آنچه گفت و شنید میرود و کارساز ماست یعنی کار خود را بوی میسپاریم تا بتوفیق او از عهدهٔ عهد بیرون آئیم فرد

گر لطف تو یاری ننماید ز نخست ٭ هم عهد شکسته ست و هم پیمان سست ٭

فَلَمَّا قَضٰى پس آن هنگام که بگذارد مُوْسَى الْاَجَلَ موسیٰ مدت خود را در خبر ست که قضی الاجلین با تمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر مصاحب شعیب ع بود و در چهل سالگی با جازت شعیب ع متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد وَسَارَ بِاَهْلِهٖۤ و ببرد کسان خود را در شب سرد و تاریک گرد راه

۱

گروه بود زنش را وضع حمل نزدیک رسیده بود و اغنام از برق و باد و رمه متفرق شده و از مقدحه آتش نمی جست آنَسَ بدید مِنْ
جَانِبِ الطُّوْرِ از طرف کوه طور نَارًا آتشی قَالَ لِاَهْلِهِ گفت موسی ع مر کسان خود را امْكُثُوْٓا که درنگ کنید درهمین مکان اِنِّيْٓ
اٰنَسْتُ بدرستیکه من دیدم نَارًا آتشی لَّعَلِّيْٓ اٰتِيْكُمْ شاید که بیارم برای شما مِّنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش خبری یعنی از نزد کسانی که بر سر
آتش اند خبری که راه را کدام طرف ست اَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ یا پاره از آتش بیارم لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُوْنَ ○ شاید که شما خود را گرم
سازید بدان فَلَمَّآ اَتٰىهَا پس چون آمد بدان آتش نُوْدِيَ ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْاَيْمَنِ از کناره رود که
بر دست راست موسی ع بود و آن ندا رسید فِي الْبُقْعَةِ الْمُبٰرَكَةِ در جایگاهی برکت داده شده مِنَ الشَّجَرَةِ از درخت ثمره یا عوسج
یا عناب اَنْ يّٰمُوْسٰٓى آنکه ای موسی اِنِّيْٓ اَنَا اللّٰهُ بدرستیکه منم خدای تعالی رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ۙ پروردگار عالمیان موسی ع در درخت نگاه
کرد آتشی سفید بی دود دید و بدل فرو نگریست شعله آتش شوق لقای محبوب مشاهده نمود از شهود این دو آتش نزدیک بود که شمع
وجودش تمام سوخته گردد **فرد** هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست ٭ این قدر دانم که همچون شمع میکاهم ز عشق ٭ دیگر موسی از
ندای آن یا موسی سوخته عشق و گداخته شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی انی انا الله رب العالمین
و دیگر وَاَنْ اَلْقِ عَصَاكَ ۭ آنکه بیفکن عصای خود را همه عصا بینداخت ماری شد فَلَمَّا رَاٰهَا پس آن هنگام که دید عصا را که تَهْتَزُّ
بسرعت حرکت میکند كَاَنَّهَا جَاۗنٌّ گوییا که ماری ست جنبنده که در عرف او را اژدها گویند وَّلّٰى برگشت مُدْبِرًا هزیمت کنان از خوف وَّلَمْ
يُعَقِّبْ و باز نگشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد ندا رسید که يٰمُوْسٰٓى اَقْبِلْ ای موسی پیش آی وَلَا تَخَفْ و مترس
ازین مار اِنَّكَ بدرستیکه تو مِنَ الْاٰمِنِيْنَ ○ از امان یافتگانی اُسْلُكْ يَدَكَ درآر دست خود را فِيْ جَيْبِكَ در گریبان جامه خود
تَخْرُجْ بَيْضَاۗءَ تا بیرون آید سفید و درخشنده مِنْ غَيْرِ سُوْۗءٍ ۡ از بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه و متنفر نباشد چون بیاض برص وَّاضْمُمْ اِلَيْكَ
وجمع کن بسوی خویش جَنَاحَكَ بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را مِنَ الرَّهْبِ از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ
درآر چنانکه مردم ترسناک کنند فَذٰنِكَ پس این دو چیز یعنی عصا و ید بیضا بُرْهَانٰنِ دو حجت و علامت اند مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو برسالت
تو و بر و بدین دو معجزه اِلٰى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَا۟ىِٕهٖ ۭ و گروه او اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان كَانُوْا هستند قَوْمًا گروهی فٰسِقِيْنَ ○
بیرون رفتگان از دائره فرمان قَالَ رَبِّ گفت موسی ع ای آفریدگار من اِنِّىْ قَتَلْتُ بدرستیکه من کشته ام مِنْهُمْ نَفْسًا از قبطیان
یکی را فَاَخَافُ پس میترسم اَنْ يَّقْتُلُوْنِ ○ آنکه بکشند مرا بقصاص وَاَخِيْ هٰرُوْنُ و برادر من هارون ع هُوَ اَفْصَحُ او فصیح ترست مِنِّيْ
از من لِسَانًا از جهت زبان آوری و سخن گزاری فَاَرْسِلْهُ پس بفرست او را مَعِيَ با من رِدْاً یار و مددگار يُّصَدِّقُنِيْٓ ز تا مرا تصدیق کند در تقریر
حجتها و ترهیق شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا اِنِّىْٓ اَخَافُ بدرستیکه من میترسم اَنْ يُّكَذِّبُوْنِ ○ آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من قوت
مناظره مرا یاری نکند قَالَ گفت خدای تعالی سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی نیرومند سازیم ترا بِاَخِيْكَ ببرادر تو وَ
نَجْعَلُ لَكُمَا و بدهیم مر شما را سُلْطٰنًا غلبه و تسلطی یا عادی فَلَا يَصِلُوْنَ پس نرسند ایشان اِلَيْكُمَا ۚ بسوی شما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست معانقة ۱۱
تغلب ایشان بشما نرسد و بر وی بهر دو بِاٰيٰتِنَآ ۚ بحجتهای ما یعنی بدلائل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما اَنْتُمَا شما هر دو وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُوْنَ ○ عند المتاخرین ۱۲
و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانند نه مغلوب شوندگان زیرا که رایات آیات ما عالی ست و امداد و اعانت ما مر انبیاء ع را متواتر و متوالی
والله الغالب والمتعالی فَلَمَّا جَاۗءَهُمْ مُّوْسٰى بِاٰيٰتِنَا پس آن هنگام که آورد موسی ع بدیشان آیتها یعنی معجزهای ما را بَيِّنٰتٍ

روشن و هویدا و ظاهر قَالُوْا گفتند فرعونیان مَا هٰذَآ اِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى نیست این مگر جادوی بربافته و ساخته او که دیگری مثل او نکرده و مانند او ندیده ایم وَّ مَا سَمِعْنَا و نشنوده ایم بِهٰذَا مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد فِيْٓ اٰبَآئِنَا الْاَوَّلِيْنَ ○ در روزگار پدران نخستین ما این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان و آبای ایشان ساحران بسیار بوده‌اند وَقَالَ مُوْسٰى و گفت موسی ع رَبِّيْٓ اَعْلَمُ پروردگار من داناتر بِمَنْ جَآءَ بِالْهُدٰى بآنکسی که آمده براه نمودن او بأسیاء م مِنْ عِنْدِهٖ از نزدیک او یعنی مرا فرستاده و میداند که من محقم و شما مبطلید وَمَنْ تَكُوْنُ لَهٗ و داناست بکسی که باشد مر او را عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان اِنَّهٗ بتحقیق کار آن است که بهیچ وجه لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ○ فیروز نشوند ستمگاران بحسن عاقبت وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يٰٓاَيُّهَا الْمَلَاُ ای گروه بزرگان مَا عَلِمْتُ ندانسته‌ام من لَكُمْ مر شما را مِّنْ اِلٰهٍ هیچ خدای که او را پرستید و تعظیم کنید غَيْرِيْ بجز من و موسی ع میگوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست فَاَوْقِدْ لِيْ پس برافروز آتشی برای من يٰهَامٰنُ عَلَى الطِّيْنِ ای هامان بر گل تا پخته شود و در بنای او استحکامی بود آورده‌اند که اول کسی که بپختن خشت امر فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته ساز فَاجْعَلْ لِّيْ پس بنا کن برای من صَرْحًا کوشکی بلند که مرا و را پایها باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم لَّعَلِّيْٓ اَطَّلِعُ شاید که اطلاعی یابم اِلٰٓى اِلٰهِ مُوْسٰى بسوی خدای موسی یعنی بر وی مطلع شوم و به بینم چنانکه هست که موسی میگوید وَاِنِّيْ و بدرستیکه من لَاَظُنُّهٗ گمان میبرم موسی را مِنَ الْكٰذِبِيْنَ ○ از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود که حق سبحانه تعالی جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی او ممکن است و بدین معنی دانا نشده بود نظم بامکان آفرین مکان چه کند ؛ آسمان گر با آسمان چه کند ؛ نه مکان ره بود بر و نه زمان ؛ نه بیان زو خبر دهد نه عیان ؛ صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد ورای مزدوران بطبخ آجر و پختن گچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود و بنای بر آورد رفیع و محکم که هیچکس پیش از آن بدان طریق صرحی نساخته بود فرد چنان بلند بنائی که عقل نتوانست ؛ کمند فکر فگندن بگوشه بامش ؛ و در زاد المسیر فرموده که چون بنا باتمام رسید فرعون ببالای آن بر آمده در خیال و چنین بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدید منفعل گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر فرعون خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل ع را فرستاد تا پر خود در ارکان صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه بلشکرگاه فرعون فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر بدریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند فرعون با وجود این حال متنبه نگشت و غرور او روی باز دیاد نهاد وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد هُوَ وَجُنُوْدُهٗ فرعون و لشکرهای او فِي الْاَرْضِ در زمین مصر بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق و سزاواری وَظَنُّوْٓا و گمان بردند اَنَّهُمْ آنکه ایشان اِلَيْنَا بسوی مکافات ما لَا يُرْجَعُوْنَ ○ باز گردیده نخواهند شد ببعث و نشر فَاَخَذْنٰهُ پس بگرفتیم او را وَجُنُوْدَهٗ و سپاه او را فَنَبَذْنٰهُمْ پس در افگندیم ایشان را فِي الْيَمِّ در دریای طبریه تا غرق شدند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر ای محمد که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الظّٰلِمِيْنَ ○ سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این واقع بترسان وَجَعَلْنٰهُمْ و گردانیدیم ایشان را درین جهان اَئِمَّةً پیشوایان ضلالت تا با ضلال خود مردمان را يَّدْعُوْنَ میخوانند اِلَى النَّارِ بسوی آتش یعنی بعملهای که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و روز قیامت لَا يُنْصَرُوْنَ ○ یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان باز نخواهد داشت وَاَتْبَعْنٰهُمْ و از پی در آوردیم ایشان را یعنی بدیشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً در این سرای نفرین تا ملائکه و مومنان بر ایشان لعنت

سکنند وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و در روز رستخیز هُمْ ایشان مِّنَ الْمَقْبُوحِينَ ع از زشت رویان باز ماندگان اند وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و بدرستیکه دادیم
مُوسَى الْكِتٰبَ موسی ع م را توریت مِنْ بَعْدِ پس از آنکه مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولٰى هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح
و لوط ع م بَصَائِرَ در حالتیکه آن کتاب حکمها و آیتهای روشن بود یا نورها که دیده بصیرت بگشاید لِلنَّاسِ مر بنی اسرائیل را وَهُدًى و راه نماینده
باحکام شرع وَرَحْمَةً و بخشایشی برای متابعان و عاملان بآن لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان يَتَذَكَّرُونَ پند پذیرند وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد صلعم
بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسی ع م یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی إِذْ قَضَيْنَا
چون گذاردیم إِلٰى مُوسَى الْأَمْرَ بسوی موسی وحی را وَمَا كُنْتَ و نبود تو ای محمد مِنَ الشّٰهِدِينَ ۞ از گواهان بر امر ارسال او بسوی فرعونیان
وَلٰكِنَّا و لیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما أَنْشَأْنَا ساختیم پس از موسی ع م قُرُونًا قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی فَتَطَاوَلَ پس دراز شد
عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان زندگانیها یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم روی باندراس نهاد
پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم تا عقلا دانند که اخبار مثل این اخبار جز بوحی آفریدگار نتواند بود وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا و نبودی تو مقیم
فِي أَهْلِ مَدْيَنَ درمیان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلیم تَتْلُوا خوانی عَلَيْهِمْ بر ایشان اٰيٰتِنَا آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب ع م چنانکه شاگردان
بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصه تعلیم گیری وَلٰكِنَّا و لیکن ما كُنَّا مُرْسِلِينَ ۞ هستیم فرستنده بتو و خبر کننده ترا از ین قصها وَمَا كُنْتَ
بِجَانِبِ الطُّورِ و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا إِذْ نَادَيْنَا چون ندا کردیم موسی ع م را و توریت بدو دادیم و در زاد المسیر از ابو هریره رض نقل میکند که ندا
کرد امت محمد صلعم را و بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که موسی ع م گفت الٰهی در توریت میخوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و صفات
ستوده موصوف اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت محمد صلعم اند حبیب من موسی ع م آرزو برد که ایشانرا ببیند حق سبحانه
فرمود که اکنون وقت ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد صلعم همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک
جواب دادند چون موسی ع م را آواز ایشان بشنوانید نخواست که بی تحفه باز گردند حق تعالی فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم
پیش از آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت پناه صلعم و قرآن براین وجه شرده یافته اند
بیت حق لطف کرد و داد با هر چه بهتر ست ؛ وین بهتر از همه ست که او نیز از آن ماست ؛ و چون این چنین تشریفی مر امت را بواسطه حضرت
رسالت منقبت صلعم ست لاجرم با او میگوید که تو در کوه طور حاضر نبودی وقتیکه امت ترا خوانده ام وَلٰكِنْ رَّحْمَةً و لیکن ترا خبر دادم از جهت
بخششی که واقع ست بر تو مِنْ رَّبِّكَ از آفریدگار تو و ترا از ین قصها در آموختم لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أَتٰىهُمْ مِّنْ نَّذِيرٍ مِّنْ قَبْلِكَ تا بیم
کنی گروهی را که نیامده است بر ایشان هیچ بیم کننده پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آن حضرت بود ع م واگر نه اسمعیل ع م را بعرب
فرستاده بودند و مدتی متمادی گذشته بود و درین زمان آنحضرت صلعم را فرستاد لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۞ شاید که ایشان پند پذیرند وَلَوْلَا أَنْ
تُصِيبَهُمْ و اگر نه آن بودی که بدیشان رسیدی مُّصِيبَةٌ عقوبتی رسنده بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه پیش فرستاده ست أَيْدِيهِمْ
دستهای ایشان یعنی عملها که ایشان از شرک و ظلم و معصیت کردند فَيَقُولُوا پس گفتندی بوقت حلول عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا
أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا بسوی ما رَسُولًا فرستاده که پیغام تو بما آوردی فَنَتَّبِعَ اٰيٰتِكَ پس ما متابعت کردمی آیتهای
ترا و تصدیق رسول تو نمودمی وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۞ و بودمی از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لولای اول محذوفست
یعنی اگر نه آن ست که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر بما نیامده و ما را بحق دعوت نکرد هر آینه عذاب بر ایشان میفرستادیم آورده اند

که رهط قریش در باب پیغمبر صلعم از یهود سوال کردند وایشان بنبوت وی اقرار نمودند و نعت وصفت وی از توریت خواندند مشرکان انکار توریت نیز نموده گفتند اگر پیغمبرست چرا آن معجزها که موسی ع م داشت وی ندارد آیت آمد فَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ پس آن هنگام که آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستادهٔ راست گوی یعنی محمد صلعم با پیغامی درست یعنی قرآن مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوْا گفتند کافران لَوْلَآ اُوْتِيَ چرا داده نشد محمد را ع م مِثْلَ مَآ اُوْتِيَ مُوْسٰى مانند آنچه داده اند بموسی ع م از معجزات یعنی چرا محمد صلعم را نیز عصا و ید بیضا ندادند اَوَلَمْ يَكْفُرُوْا آیا کافر نشدند یعنی کافر شدند ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط بِمَآ اُوْتِيَ مُوْسٰى مِنْ قَبْلُ بآنچه داده بود موسی ع م پیش ازین یعنی از آیات تسعه قَالُوْا گفتند قبطیان سِحْرٰنِ دو جادو و ساحر یعنی موسی و هارون ع م تَظٰهَرَا اتفاق هم پشت اند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگر بودند یعنی توریت و قرآن وَقَالُوْٓا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه اِنَّا بِكُلٍّ بدرستیکه ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان كٰفِرُوْنَ ○ ناگرویدگانیم قُلْ فَاْتُوْا بگو پس بیارید بِكِتٰبٍ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ کتابی از نزدیک خدای تعالی که باشد هُوَ اَهْدٰى آن کتاب راه نماینده تر مِنْهُمَآ ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا مِن اَتَّبِعْهُ پیروی کنم آنرا اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ○ اگر هستید شما راست گویان که توریت و قرآن سحر است فَاِنْ لَّمْ يَسْتَجِيْبُوْا پس اگر اجابت نکنند ترا و کتاب نیارند فَاعْلَمْ اَنَّمَا پس بدانکه جز این نیست که ایشان يَتَّبِعُوْنَ پیروی میکنند اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای خود را بی دانشی و حجتی وَمَنْ اَضَلُّ وکیست گمراه تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از آنکسی که پیروی کند هَوٰىهُ هوای خود را بِغَيْرِ هُدًى بغیر راه نمونی و بصیرتی مِّنَ اللّٰهِ از نزدیک خدای تعالی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا يَهْدِي راه نمی نماید و بمنزل نمی رساند الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ○ ع

گروهی ستمکاران را که متابع نفس و هوای خود اند وَلَقَدْ وَصَّلْنَا و بدرستیکه پیوند دادیم و درهم پیوستیم لَهُمُ الْقَوْلَ برای ایشان سخن را یعنی از پی درآوردیم دعوت را بحجت و موعظت را بوعید و قصص را بامثال و نصائح را بعبرتها یا قرآنرا پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ○ شاید که ایشان پند پذیر گردند و در وی تامل کرده بدو بگروند اَلَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ آنانرا که داده ایم کتاب یعنی توریت مِنْ قَبْلِهٖ پیش از قرآن هُمْ بِهٖ ایشان بقرآن يُؤْمِنُوْنَ ○ میگروند یعنی جمعی از مومنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رضی و اشهر آن است که کتاب انجیل باشد و مراد چهل ترسا از اهل حبشه و شام باشد که در مکه بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم آمده ایمان آوردند و این سوره مکی است و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند که این آیت مدنی است وَاِذَا يُتْلٰى و چون خوانده شود قرآن عَلَيْهِمْ بر ایشان قَالُوْٓا اٰمَنَّا بِهٖٓ گویند ایمان آورده ایم بوی و دانسته ایم که کلام خدای است اِنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه او راست و درست است و فرود آمده مِنْ رَّبِّنَآ از نزدیک آفریدگار ما اِنَّا كُنَّا بدرستیکه ما بودیم مِنْ قَبْلِهٖ پیش از نزول وی مُسْلِمِيْنَ ○ گردن نهادگان و مخلصان حیث آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته اُولٰٓئِكَ آن گروه از اهل کتاب يُؤْتَوْنَ اَجْرَهُمْ مزد داده شوند مَّرَّتَيْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوْا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریت یا انجیل یا ایمان بقرآن وَيَدْرَءُوْنَ و دفع می کنند بِالْحَسَنَةِ بسخن نیکو السَّيِّئَةَ قول قبیح را در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل و اصحاب او ایشان را دشنام میدادند و ایشان در جواب میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب او و ایشان نیز جواب بنرمی میدادند حق سبحانه صفت ایشان کرد که دفع میکنند بنیکوئی سخن قول آن سفها را وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را يُنْفِقُوْنَ ○ نفقه میکنند در راه ما وَاِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون بشنوند سخن بیهوده را یعنی شتم و تعریض منافقان و کفار اَعْرَضُوْا عَنْهُ اعراض می نمایند از آن و خاموش میشوند از تعریض بدان وَقَالُوْا و گفتند مر لغوگویند گانرا لَنَآ اَعْمَالُنَا

ما راست کردارهای ما از حلم و صفح وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست اعمال شما از سفاهت و لغو یا ما راست دین ما و شما راست دین شما سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ سلامت ست شما را از ما یعنی لغو شما را مقابله بلغو نمیکنیم و گفته اند سلام تودیع و متارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي ٱلْجَٰهِلِينَ نمیخواهیم صحبت جاهلان را و تخلق با خلاق شما نمی کنیم چه مصاحبت با شرار موجب بدنامی دنیا و بد فرجامی عقبی ست بیت از بدان بگریز و با نیکان نشین ٭ یار بد زهری بود در انگبین ٭ آورده اند که آنحضرت صلعم بر ایمان عم خود ابوطالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمد و گفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک خدای از برای تو ابوطالب گفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست گوئی اگر سرزنش پیره زنان قریش نبودی که ابوطالب از مرگ ترسیده کلمه گفت من بگفتن این کلمه ترا شاد میساختم آیت آمد که إِنَّكَ بدرستیکه تو ای محمد لَا تَهْدِي قادر نیستی که راه نمائی بایمان مَنْ أَحْبَبْتَ آنرا که دوست میداری هدایت او وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ و لیکن خدای تعالی يَهْدِي مَن يَشَآءُ راه مینماید هر کرا میخواهد وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ○ و او دانا ترست براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت اند یا آنها که حکم ازلی به هدایت ایشان نازل گشته چه اصل در هدایت حکم ازلی ست و هدایت لم یزلی بیت هدایت هر کرا داد از بدایت ٭ باو همراه باشد تا نهایت ٭ آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب صلعم آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق ست و سخن تو راست و آنچه میگوئی سبب دولت ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب ست میترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را بقلت انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد این آیت نازل شد که وَقَالُوٓا۟ گفتند بعضی از کفار إِن نَّتَّبِعِ ٱلْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ اگر پیروی کنیم طریق رشاد را با تو یعنی ایمان آریم بتو ربوده شویم مِنْ أَرْضِنَآ از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار بربایند و بدر کنند أَوَلَمْ نُمَكِّن آیا ما جای نداده ایم لَّهُمْ مر ایشان را حَرَمًا ءَامِنًا حرمی با امن که کسی بر ایشان دست ندارد يُجْبَىٰٓ کشیده میشود إِلَيْهِ بسوی این حرم ثَمَرَٰتُ كُلِّ شَىْءٍ میوه های هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرائب از هر ناحیتی بدانجا آرند در روزی و ادیم ایشان را درین وادی غیر ذی زرع رِّزْقًا روزی دادنی مِّن لَّدُنَّا از نزدیک ما بی منت غیری پس چون با وجود بت پرستی ایشان را ایمن وطن و مرفه میداریم اگر ایمان آرند چگونه ایشان را از تخوف و تخطف در امان نداریم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند این نکته را و در نمی یابند وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بس هلاک کردیم مِن قَرْيَةٍۭ از اهل دیهی که بنافرمانی بَطِرَتْ کافر شدند مَعِيشَتَهَا در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل که و مانند آن طاغیان را هلاک کردیم فَتِلْكَ پس آنست مَسَٰكِنُهُمْ مسکنهای ایشان خالی و خراب لَمْ تُسْكَن مِّنۢ بَعْدِهِمْ نشستند دران از پس هلاک ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از راه گذریان که روزی یا بعضی از روزی آنجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند بیت درخانه دنیا چه نشینی برخیز ٭ کاین خانه بدان خوش ست کاندروی نروند ٭ وَكُنَّا نَحْنُ ٱلْوَٰرِثِينَ ○ و هستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهالی آن یعنی مائیم باقی بعد از فنای همه وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نیست پروردگار تو مُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ هلاک کننده اهالی دیه ها حَتَّىٰ يَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزد فِىٓ أُمِّهَا در معظم آن دیار و اهل آن بلاد یعنی اهل سواد اعظم زیرک تر و با فهم تر باشند از اهل دیگر قری لاجرم آنجا برانگیزد رَسُولًا فرستاده بحکم الهی يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ بخواند بر ایشان ءَايَٰتِنَا آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت وَمَا كُنَّا مُهْلِكِى ٱلْقُرَىٰٓ و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیه ها بعقوبت إِلَّا وَأَهْلُهَا مگر اهالی آن ظَٰلِمُونَ ○ ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وَمَآ أُوتِيتُم و آنچه داده شده اید شما مِّن شَىْءٍ از چیزی که اسباب دنیوی باشد فَمَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا پس آن برخورداری ست در زندگانی این جهان وَزِينَتُهَا و آرایش این سرای که در مدت حیات بی اعتبار بدان مباهات و افتخار کنید وَمَا عِندَ ٱللَّهِ و آنچه نزدیک خدای ست از ثواب آن جهانی و نعمتهای جاودانی خَيْرٌ بهترست فی نفس الامر چه لذات

ع آن خالص ست از کدورات مشقت و محنت وَّ اَبْقٰى ؕ و پاینده‌تر اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۝ آیا در نمی‌یابید و اندیشه نمیکنید که باقی را بفانی و مرغوب را
بمعیوب مبدل میکنید بیت حیف باشد لعل و زر دادن ز چنگ ❊ پس گرفتن در برابر خاک و سنگ ❊ در خبر ست که علی و حمزه رض با ابوجهل
معارضه بسیار کردند در باب دین و گفته اند عمار بن یاسر با ولید بن مغیره مجادله فرموده این آیت نازل شد اَفَمَنْ وَّعَدْنٰهُ آیا کسی که او را
وعده کردیم بجنت در آخرت و بنصرت در دنیا وَعْدًا حَسَنًا وعده نیکو که در آن خلاف متصور نیست فَهُوَ لَاقِيْهِ پس او دریابنده آن
موعود ست بی شبهه یعنی علی و حمزه یا عمار رض چنین کس باشد کَمَنْ مَّتَّعْنٰهُ مَتَاعَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مانند کسی که برخورداری دادیم او را از متاع
زندگانی دنیا که نعمتش آمیخته بمحنت ست و دولتش مودی بنکبت و مالش در صدد زوال و جاهش در معرض انتقال ثُمَّ هُوَ پس آن کس يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِيْنَ ۝ از حاضر کرده شدگان باشد از برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل ست یا ولید بن مغیره وَ
يَوْمَ يُنَادِيْهِمْ و یاد کن روزی را که خدای بخواند کافران را فَيَقُوْلُ پس گوید اَيْنَ شُرَكَآءِيَ الَّذِيْنَ کجا اند شریکان من آنانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ ۝
بودید شما که گمان میبردید که شریک منند قَالَ الَّذِيْنَ حَقَّ گویند آنانکه واجب شد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمه
لاملان جهنم ایشان رؤسای اهل ضلالت باشند یا دیوان که گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هٰٓؤُلَآءِ الَّذِيْنَ این گروه یعنی ضعفا و اتباع آنانند
که ما اَغْوَيْنَا ۚ گمراه کردیم ایشان را و بشرک خواندیم اجابت کردند اَغْوَيْنٰهُمْ گمراه کردیم ایشان را كَمَا غَوَيْنَا ۚ همچنانکه خود گمراه بودیم تَبَرَّاْنَآ
اکنون بیزاریم اِلَيْكَ ز بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر مَا كَانُوْٓا نبودند ایشان که فی الواقع اِيَّانَا يَعْبُدُوْنَ ۝ ما را
پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند وَقِيْلَ ادْعُوْا و گویند کافران را که بخوانید شُرَكَآءَكُمْ انباز ان خود را یعنی آنها را که شریک ما
میساختند از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشان را بامید نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيْبُوْا پس اجابت نکنند لَهُمْ
مر ایشان را بجهت عجز از اجابت و نصرت وَرَاَوُا الْعَذَابَ ۚ و ببینند عذاب را تابعان و متبوعان لَوْ اَنَّهُمْ تمنا برند که کاشکی
ایشان كَانُوْا يَهْتَدُوْنَ ۝ بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی
وَيَوْمَ يُنَادِيْهِمْ و یاد آور روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را فَيَقُوْلُ پس گوید مَاذَآ اَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِيْنَ ۝ چه جواب دادید
فرستادگان را چون شما را بحق دعوت کردند فَعَمِيَتْ پس پوشیده شود عَلَيْهِمُ الْاَنْۢبَآءُ بر ایشان خبرها یعنی آنچه پیغمبران گفته باشند یا فراموش
کنند حجتها را يَوْمَئِذٍ دران روز ندانند که چه گویند فَهُمْ لَا يَتَسَآءَلُوْنَ ۝ پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوئیم بجهت آنکه سائل و مسئول
همه درمانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پروای پرستش نکنند فَاَمَّا مَنْ تَابَ پس اما آنکس که توبه کند از شرک وَاٰمَنَ و بگرود بخدا و
رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل شایسته فَعَسٰٓى اَنْ يَّكُوْنَ پس شاید بلکه باید که باشد مِنَ الْمُفْلِحِيْنَ ۝ از شایستگان و رستگاران نه از
ستمکاران و در وقت سوال از جواب فرو نماند و رستگاری باجابت حضرت رسالت پناه ع م باز بسته ست بیت مزن بی رضای محمد ص
نفس ❊ ره رستگاری همین ست و بس ❊ آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین
منصب عالی بزرگتر اهل مکه و طائف رسیدی لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که وَرَبُّكَ
يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخْتَارُ ؕ و پروردگار تو می آفریند آنچه میخواهد بی موجبی و مانعی و اختیار میکند و برمیگزیند از برای تبلیغ رسالت هر کرا خواهد مَا كَانَ
نیست و نباشد لَهُمُ الْخِيَرَةُ ؕ مر کافران را چون ولید بن مغیره و سائر طاغیان اختیاری دران یعنی ایشان را نرسد و نسزد که برای نبوت
کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضهٔ اقتدار قادر مختار ست هر کرا خواهد برگزیند و هر که را خواهد رد کند سُبْحٰنَ اللّٰهِ پاکی مر خدا راست از آنکه کسی را

بر بالای او اختیاری بود وَتَعٰلیٰ و برترست خدای عَمَّا یُشْرِكُوْنَ ○ از آنچه شرک می آورند بت پرستان و شریک میگیرند وَرَبُّكَ و
آفریدگار تو یَعْلَمُ میداند مَا تُكِنُّ آنچه میپوشد صُدُوْرُهُمْ سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر صلعم و کینهٔ مومنان
وَمَا یُعْلِنُوْنَ ○ و میداند آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وَهُوَ اللّٰهُ و اوست خدای مستحق پرستش لَآ اِلٰهَ هیچ معبودی
بسزا نیست اِلَّا هُوَ مگر او لَهُ الْحَمْدُ مر او راست ستایش فِی الْاُوْلٰی وَالْاٰخِرَةِ ز درین سرا و دران سرا چه مولی نعم دنیوی و اخروی اوست
وَلَهُ الْحُكْمُ و مر او راست فرماندهی و کارگزاری وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ ○ و بدو بازگردیده خواهید شد در روز نشور قُلْ بگوای محمد اَرَءَیْتُمْ آیا
چون می بینید اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ اگر گرداند خدای تعالی عَلَیْكُمُ الَّیْلَ سَرْمَدًا بر شما شب را پاینده اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز قیامت با آنکه آفتاب را
تحت الارض بدارد و بار بحوالی افق غار حرکت دهد مَنْ اِلٰهٌ کیست خدای غَیْرُ اللّٰهِ بجز خدای بحق که از روی قدرت یَاْتِیْكُمْ بِضِیَآءٍ بیارد برای شما
روشنی یعنی روز روشن که در ان بطلب معائش اشتغال کنید اَفَلَا تَسْمَعُوْنَ ○ آیا نمیشنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قُلْ اَرَءَیْتُمْ بگوای محمد
چه بینید اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ اگر سازد خدای عَلَیْكُمُ النَّهَارَ بر شما روز را سَرْمَدًا باقی و پاینده اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز قیامت با آنکه آفتاب را بوسط السما
بدارد و بار بمدار فوق الارض حرکت دهد مَنْ اِلٰهٌ غَیْرُ اللّٰهِ کیست خدای بجز الله که از راه رحمت یَاْتِیْكُمْ بِلَیْلٍ تَسْكُنُوْنَ بیارد برای شما شبی را که آرام
گیرید فِیْهِ در وی از متاعب اشغال و اعمال روز استراحت کنید اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ ○ آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیدهٔ تفکر و استبصار وَمِنْ رَّحْمَتِهٖ و از بخشایش
خود جَعَلَ بیافرید لَكُمُ الَّیْلَ وَالنَّهَارَ برای شما شب و روز را لِتَسْكُنُوْا فِیْهِ تا آرام گیرید در شب وَلِتَبْتَغُوْا و تا بجوئید در روز مِنْ فَضْلِهٖ از روزی خدای
که بفضل خود مقرر کرده وَلَعَلَّكُمْ و شاید که شما اندران تَشْكُرُوْنَ ○ سپاسداری کنید خدای را بر نعمت شب و روز نظم چرخ را و رشبا روزی بهر شب بر د
روز آور د روزی بهر خلوت شب بهر آن تا جان ریش راز دل گوید بجانان خویش روز ها از بهر غوغای عوام تا بدیشان کار تن گیرد نظام وَیَوْمَ
یُنَادِیْهِمْ و یاد کن روزی را که ندا کند خدای تعالی بت پرستان را اگر این ندا تصریح بعد از تعریض ست فَیَقُوْلُ پس گوید اَیْنَ کجا اند شُرَكَآءِیَ الَّذِیْنَ انبازان من
آنانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ ○ بودید که گمان میبردید که شریک من اند و دروغ میگفتید وَنَزَعْنَا و بیرون آریم ما مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ از هر گروهی امتی شَهِیْدًا گواهی گفتار
و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان را بگواهی آریم فَقُلْنَا هَاتُوْا پس بگوئیم مر ایشان را که بیارید بُرْهَانَكُمْ حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فَعَلِمُوْٓا پس بدانند آن هنگام
اَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ آنکه راستی عبادت یا حجت یا توحید مر خدایراست وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از ایشان مَّا كَانُوْا یَفْتَرُوْنَ ○ آنچه بودند که می بافتند ع ۱۵
از سخنان باطل یا امید شفاعت که به بتان میداشتند اِنَّ قَارُوْنَ بدرستیکه قارون كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوْسٰی بود از قوم موسی ع ثعلبی گوید ابن عم
موسی بود و گویند خواهرزادهٔ موسی ع بوده و اصح آنست که پسر عم موسی ع بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث ست و پدر موسی ع عمران بن قاهث از اولاد
لاوی بن یعقوب ع بوده و قارون را از غایت خوب صورتی و زیبا طلعتی منور خواندندی و در قراءت توریت اقرای بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار
اوست و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود همین که توانگر شد او را بوی نهاد حالش متغیر گشت فَبَغٰی پس ستم کرد و افزونی جست عَلَیْهِمْ
بر قوم موسی ع و خواست که همه در تحت حکم او باشند وَاٰتَیْنٰهُ و عطا کردیم ما او را مِنَ الْكُنُوْزِ از گنجها یعنی مالهای جمع کرده مَآ اِنَّ مَفَاتِحَهٗ
آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لَتَنُوْٓاُ هر آینه گرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ بگروهی از مردان اُولِی الْقُوَّةِ خداوندان توانائی عصبه جماعتی باشند از ده
تا چهل و امام فراگفته که اینجا مراد چهل تنند که کلیدهای کنوز وی می کشیدند و در کشاف مذکورست که شصت استر مفاتیح خزائن او میکشیدند هر خزینه را
مفتاحی بوده و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشند و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح اوعیهٔ اموال ست و
آن چهار صد هزار هزار و چهل هزار انبان پر از زر و نقره بوده اِذْ قَالَ لَهٗ یاد کن چون گفتند مر قارون را قَوْمُهٗ قوم او که مومنان بودند از بنی اسرائیل

نصیحت گفتند ای قارون لَا تَفْرَحْ شادی مکن بمال دنیا اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْفَرِحِيْنَ ○ دوست نمیدارد فرح کنندگان را
بدنیا که دنیا مبغوضهٔ حق است نظم دنیای دنی چیست سرای ستمی ٭ افگنده هزار کشته در هر قدمی ٭ گر دست دهد گدای شادی مکنید ٭ ور فوت شود
نیز مزن دم بغمی ٭ وَابْتَغِ و طلب کن تتمهٔ کلام ناصحان است که قارون را گفتند بجوی و بدست آر فِیْمَآ اٰتٰىكَ اللّٰهُ در آنچه عطا داده است ترا خدای
الدَّارَ الْاٰخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آن جهانی بیت بدنیا توانی که عقبی خری
بخر جان من ورنه حسرت بری ٭ وَلَا تَنْسَ و فراموشی مکن نَصِیْبَكَ بهرهٔ خود را مِنَ الدُّنْیَا از مال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی
خواهد بود و پس ازان حال براندیش و بمال و منال غره مشو نظم گر ملک تو شام تا یمن خواهد بود ٭ ور سر حد روم تا ختن خواهد بود ٭ آخر چو ازین جهان کنی عزم
سفر ٭ همراه تو چند گز کفن خواهد بود ٭ و گفته اند فراموش مکن بهرهٔ خود را یعنی آنمقدار که ترا کفایت کننده باشد بسنده کن وَاَحْسِنْ و نیکوئی نمای
با بندگان خدای كَمَآ اَحْسَنَ اللّٰهُ همچنانکه نیکوئی کرده است خدای تعالی و نعمت فرستاده اِلَیْكَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِی الْاَرْضِ و مجوی
تباه کاری و بیدادگری و تکبر در زمین اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِيْنَ ○ دوست نمیدارد فساد کنندگان را که بدنیا تفاخر و تعظیم کنند
قَالَ گفت قارون در جواب ایشان اِنَّمَآ اُوْتِیْتُهٗ جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِیْ بر دانشیکه نزدیک
من است یعنی علم توریت چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت و دهقنت و سائر مکاسب یا دانا بوده بگنجهای یوسف صدیق عم و آنرا برداشته
و گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی عم بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داده اَوَلَمْ یَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در
توریت خوانده و از مورخان شنیده اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای تعالی قَدْ اَهْلَكَ بدرستیکه هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهٖ پیش از قارون مِنَ الْقُرُوْنِ
از اهل روزگارها مَنْ هُوَ کسی را که او اَشَدُّ مِنْهُ سخت تر بوده از قارون قُوَّةً از روی توانائی وَّاَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر از روی جمع
مال ملخص سخن آنکه چرا قارون بشدت بطشت و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه میداند که از وی قوی تر و غنی تر را هلاک کرده ایم پس از روی
تهدید میفرماید وَلَا یُسْئَلُ و پرسیده نخواهد شد عَنْ ذُنُوْبِهِمُ الْمُجْرِمُوْنَ ○ از گناهان خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان از سیمای ایشان
خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشان را سؤال استعلام نخواهد شد چه حق تعالی مطلع است بران یا سؤال معاتبه نباشد زیرا که بی
حساب در دوزخ خواهند رفت فَخَرَجَ عَلٰی قَوْمِهٖ پس بیرون آمد قارون روز شنبه بر قوم خود فِیْ زِیْنَتِهٖ با آرایش خود بر استر سفید
که زین زرین داشت نشسته و جامهٔ ارغوانی پوشیده چهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده و در کشاف گوید که نود هزار تن که همه جامهٔ
معصفر داشتند با وی سوار گشتند و مردم پیش ازان رنگ معصفر ندیده بودند و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند همه سوار
باستران سفید و زین زرین و جامهای ارغوانی و موزهای سفید چون قارون بدین هیئت بمیان قوم درآمد قَالَ الَّذِیْنَ گفتند
آنانکه یُرِیْدُوْنَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند ز قوم او وقتیکه بدین زینت بر ایشان درآمد یٰلَیْتَ
لَنَا ای کاشکی بودی ما را از مال مِثْلَ مَآ اُوْتِیَ قَارُوْنُ مانند آنچه داده شده است قارون را اِنَّهٗ لَذُوْ حَظٍّ عَظِیْمٍ ○ بدرستیکه قارون خداوند حظ
بزرگ است از دنیا وَقَالَ الَّذِیْنَ و گفتند آنانکه اُوْتُوا الْعِلْمَ داده بودند ایشان را علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت و عزت
توکل چون یوشع عم و اصحاب او وَیْلَكُمْ وای بر شما ای طالبان دنیا ثَوَابُ اللّٰهِ پاداش خدای در آخرت خَیْرٌ بهتر است از مالهای
دنیا لِّمَنْ اٰمَنَ مرکسی را که بگرود بخدای و پیغمبر او صلعم وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کردار ستوده وَلَا یُلَقّٰهَآ و تلقین نخواهند کرد این کلمه
که علما گفتند یعنی در دل و زبان نخواهند داشت اِلَّا الصّٰبِرُوْنَ ○ مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا از مصیبت شکیبا

باشند و گفته اند که توفیق نه دهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را نظم اهل صبر از جمله عالم برترند ٭ صابران از اوج گردون بگذرند ٭ هرکه
کار و تخم صبر اندر جهان ٭ بدرود محصول عیش جاودان ٭ آورده اند که قارون را بر موسی و هارون علیهما السلام حسدی و حقدی تمام بود چنانچه روزی
بموسی علیه السلام گفت تو رسالت بردی و مذبح بهارون علیه السلام رسید من بی منصبی چند صبر کنم القصه دائم در پی ایذای موسی علیه السلام بود تا وقتیکه حکم زکوة نازل
شد و یا آنکه عشر یا ربع مال می بایست داد موسی علیه السلام بفرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یکدینار زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم برآمد
بخل و خست بر وی غلبه کرد جمعی از بنی اسرائیل را طلبیده گفت هرچه موسی علیه السلام گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مائی
چه میفرمائی گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگران سخن وی نشنوند پس زنی فاجره را که در تیسیر آورده که نام او سبزا بوده طلبید و دو
همیان زر بوی داده مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی علیه السلام در اثنای اوامر و نواهی میفرمود که هرکه
دزدی کند دستش ببرم و هرکه زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه بزنیم و محصن را سنگسار کنیم قارون برخاست و گفت که اگرچه تو باشی موسی گفت آری
اگرچه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلانه زن زنا کرده موسی علیه السلام گفت معاذ الله او را حاضر کنید پس سبزا بمحفل درآمد و موسی علیه السلام گفت
ای زن ترا سوگند میدهم بخدای که دریا شگافته و توریت فرو فرستاده که راست بگو زن را هیبت الهی دریافته گفت یا کلیم الله قارون دو کیسه زر برشوت
بمن داده تا در باره تو افترا کنم و من با وجود گنهکاری ها و بدکاری های خود چگونه پسندم که بر تو تهمت نهم و اینک آن دو همیان بمهر قارون با من است
بنی اسرائیل مهر قارون را بدیدند و مکر وی بهمه روشن شد موسی علیه السلام رو بخاک نهاده از قارون شکایت کرد و خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم
بفرمای هرچه میخواهی موسی علیه السلام گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هرکه با قارون است گو برجای خود قرار گیرد و هرکه با من است گو
بکناره روند و کافه بنی اسرائیل از آن محفل کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند و موسی علیه السلام بزمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین پایهای ایشان را
تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجائی نرسید و موسی علیه السلام میگفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو رفتند و زاری
و استغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمام فرو برد و ایشان زاری بیکبار نمودند فائده نداد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت با موسی علیه السلام
خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخواندی اجابت میکردم
القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی علیه السلام دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و کنوز و امتعه او را تصرف نماید چون موسی علیه السلام
شنید درخواست از حق سبحانه تا سرای و گنج خانهای او نیز بزمین فرو برد و چنانچه حق سبحانه میفرماید فَخَسَفْنَا بِهٖ پس فرو بردیم قارون وَبِدَارِهِ
الْاَرْضَ و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطعون ملعون بمقدار قامت خود با مال و خانه بزمین فرو میرود و تا
نفخ صور بارض سفلی خواهند رسید بیت گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز ٭ خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است فَمَا كَانَ
لَهٗ پس نبود مر قارون را مِنْ فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران که در آن وقت يَّنْصُرُوْنَهٗ یاری کردندی او را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُنْتَصِرِيْنَ ۝ و نبود از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی از وی عذاب باز داشت و نه خود توانست باز داشتن وَاَصْبَحَ الَّذِيْنَ تَمَنَّوْا و بامداد
کردند آنانکه آرزو میبردند مَكَانَهٗ منزل و جاه او را بِالْاَمْسِ دی و یعنی آرزو برندگان گشتند بعد از خسف وی روگردانیدگان بصلاح يَقُوْلُوْنَ
میگفتند هر یک با دیگری وَيْكَاَنَّ اللّٰهَ و یکان بمعنی ویلک است و الله اعلم مضمر است یعنی وای بر تو بدانکه خدای تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند
روزی را لِمَنْ يَّشَآءُ برای هرکه میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بلکه بمحض ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هرکه
میخواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت لَوْلَآ اَنْ مَّنَّ اللّٰهُ اگر نه آن بودی که خدای تعالی منت نهادی عَلَيْنَا

برما و نداد بما انچه تمنای ما بود از دنیا لَخَسَفَ بِنَا هرآینه بزمین فرو برده بودند ما را وَیْکَاَنَّهٗ فعل معلوم خوانند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی وَیْکَاَنَّهٗ
ع ۸ وی کلمهٔ تندیم ست وکان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکند که مجموع ویکان بمعنی الم تعلم والم تر است یعنی نمی‌دانی و نمی‌بینی اَنَّهٗ لَا یُفْلِحُ الْکٰفِرُوْنَ
رستگاری نمی‌یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تِلْكَ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت ست
نَجْعَلُهَا ساخته‌ایم آن لِلَّذِیْنَ برای آنانکه ایشان لَا یُرِیْدُوْنَ نمیخواهند عُلُوًّا بزرگی و تکبر فِی الْاَرْضِ در زمین بر اهل آن وَلَا فَسَادًا و نه تباه کاری
و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو لِلْمُتَّقِیْنَ مر پرهیزگاران راست صاحب بحر فرموده که سرای رضا مر جماعتی راست
از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریه طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی
نظر را از غیر حضرت بر داشته التفات بهیچ کس و هیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملک باز گذارند بملکیت و مالکیت با هر تصرفی
که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را بران زبان اعتراض نبود مصرع هرچه خواهی کن که ملک تراست ؛ مَنْ جَآءَ بِالْحَسَنَةِ هرکه
بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی با خلاص فَلَهٗ پس مر او راست خَیْرٌ نیکوی مِّنْهَا از ان خصلت یا طاعت یا معرفت یا هرکه
بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتر ازان در آخرت وَمَنْ جَآءَ بِالسَّیِّئَةِ و هرکه بیارد بدی چون شرک و تکذیب فَلَا یُجْزَی الَّذِیْنَ پس جزا
داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّیِّاٰتِ کردند بدیها را اِلَّا مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ مگر مثل آنچیزی که بودند که در دنیا عمل میکردند ظاهر آیت دلیل ست
بر آنکه ثواب حسنه بهتر ازان خواهد بود و پاداش سیئه مثل آن باشد و وضع مظهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکاران ست تکرار اسناد سیئه بدیشان
و فائدهٔ این صورت انزجار و باز داشت عقلا از ارتکاب سیئات بیت هرچه در عقل و شرع بد باشد ؛ نکند هرکه با خرد باشد ؛ آورده اند که چون
حضرت رسالت پناه صلعم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل ع بدین آیت فرود
آمد اِنَّ الَّذِیْ فَرَضَ بدرستیکه آنکه فرض کرده است عَلَیْكَ الْقُرْاٰنَ بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لَرَآدُّكَ هرآینه باز گرداننده است ترا اِلٰی
مَعَادٍ بجای باز گشت یعنی مکه و گویند این وعدهٔ فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنت ست و در تاویلات کاشی آورده است که معاد فنا فی الله است از جهت
ذات و بقا بالله در مقام تحقیق بجمیع صفات و بر سالک مستبصر انجا سر منه بدا و الیه یعود روشن میگردد نظم چون از و بد این و آنرا ابتدا ؛ هم بدو باید که
باشد انتها ؛ نورهائی را که گرد از حق طلوع ؛ جمله را هم سوی او باشد رجوع ؛ قُلْ بگو ای محمد رَّبِّیْٓ پروردگار من اَعْلَمُ داناتر ست مَنْ جَآءَ بِالْهُدٰی
بکسی که آورد راه راست را یا توحید یا قرآن و آن منم وَمَنْ هُوَ و بکسی که او فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ در گمراهی هویداست چون منکران من وَمَا كُنْتَ
تَرْجُوْٓا و نبودی تو که امید داشته باشی اَنْ یُّلْقٰٓی اِلَیْكَ الْكِتٰبُ آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما نفرستادیم بتو کتاب اِلَّا رَحْمَةً مگر بجهت
بخشایشی مِّنْ رَّبِّكَ از نزدیک پروردگار تو فَلَا تَكُوْنَنَّ ظَهِیْرًا پس مباش هم پشت و یار لِّلْكٰفِرِیْنَ مر ناگرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان
و ملتمس ایشان اجابت مفرمای وَلَا یَصُدُّنَّكَ و باید که باز ندارند ترا عَنْ اٰیٰتِ اللّٰهِ از خواندن آیتهای خدای تعالی و عمل کردن بدان
بَعْدَ اِذْ اُنْزِلَتْ اِلَیْكَ بعد از آنکه فرود آمده است بتو وَادْعُ و بخوان خلق را اِلٰی رَبِّكَ بسوی عبادت پروردگار خود وَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ
و مباش از شرک آورندگان وَلَا تَدْعُ و مخوان مَعَ اللّٰهِ با خدای تعالی اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر زیرا که لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او مخاطب
درین آیات حضرت پیغمبر ست صلعم و مراد امت اند و فائدهٔ خطاب بآن حضرت صلعم قطع طمع مشرکان ست از موافقت وی با ایشان كُلُّ شَیْءٍ همه چیز هَالِكٌ فانی ست
ثلثه ع ۹ اِلَّا وَجْهَهٗ مگر ذات حق سبحانه یا همه عملها باطل ست مگر آنچه بآن وجه الله طلبند لَهُ الْحُكْمُ مر او راست حکم وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ و بسوی او باز گشت خواهید شد برای
ربع مکافات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا الحق سبحانه پس از روی حقیقت ما سوی او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیت از کلمات

حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکنند بیت که نه از کس بتو و نه از تو بکس + همه از تو بتو بس همه تو و بس ۞ الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زائل علائق منقطع و عوائق مرتفع رسوم باطل ست و اسباب مضمحل حدود متلاشی و خلائق فانی و حق یکتا و بخود باقی در شرح عوارف مذکورست که نه گفت هالک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امروز هالک ست و حواله مشاهده این حال بفردا در حق محجوبان ست یوم یرونه بعیدا ونراه قریبا مصرع با وجود تو ز من راست نیاید که منم ۞

سورة العنکبوت مکیة وهی تسع وستون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمٓ ۝ حروف مقطعه جهت تعجیز خلق ست تا دانند که کسی را بحقائق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل را از کنه معرفت این کلام آگاهی نی مصرع خرد عاجز و فهم در وی گم ست ۞ و در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارت ست باسم الله و لام بلطیف و میم بمجید میفرماید که الله منم روی بطاعت من آر و لطیف منم اخلاص در عبادت من فرو مگذار مجید منم بزرگی بدیگران مسلم مدار اَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ یُّتْرَکُوْٓا آیا پنداشتند مردمان آنکه فرو گذاشته شوند اَنْ یَّقُوْلُوْٓا اٰمَنَّا آنکه گویند ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز داشته شود وَهُمْ لَا یُفْتَنُوْنَ ۝ و حال آنکه ایشان آزموده نشوند باوامر و نواهی یا مبتلا نگردند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشان را بهجرت و جهاد و امثال آن و این آیت در شان جمعی از مسلمانان ست که در مکه بودند و ایشان را هجرت از دیار و دار و قرار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی بر نیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه برگردانیدند حق سبحانه جهت تسلیه ایشان آیت فرستاد که تصور نمیباید کرد که بی کشاکش بلا دعوی ولا درست بود بیت عاشقان را درد دل بسیار میباید کشید ۞ جور یار و قصه اغیار می باید کشید ۞ و اصح آنست که مهجع مولای عمر بن الخطاب رض روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت رسالت پناه صلعم گذشت که پیشرو شهیدان اهل توحید او خواهد بود مادر و پدر از فوت مهجع جزع و فزع بسیار مینمودند حق سبحانه آیت فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نرود وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستیکه ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش ازین مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده اند فَلَیَعْلَمَنَّ اللّٰهُ پس ظاهر میگرداند خدای تعالی الَّذِیْنَ صَدَقُوْا آنانکه راست گفته اند در دعوی ایمان وَلَیَعْلَمَنَّ الْکٰذِبِیْنَ ۝ و تمیز میسازد دروغ گویان را در دین یا مینماید این هر دو گروه را بخلق یا جزا میدهد ایشان را بانچه میدانند از صدق و کذب ایشان نظم در محبت هر که او دعوی کند ۞ صد هزاران امتحان بر وی کند ۞ گر بود صادق کشد بار جفا ۞ ور بود کاذب گریزد از بلا ۞ اَمْ حَسِبَ الَّذِیْنَ بلکه میپندارند آنانکه یَعْمَلُوْنَ السَّیِّاٰتِ میکنند بدیها چون کفر و معاصی اَنْ یَّسْبِقُوْنَا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر بدیهای ایشان سَآءَ مَا یَحْکُمُوْنَ ۝ بد حکمی ست آنچه میکنند در فتوحات مذکورست که آیا می پندارند گناهکاران که بسیآت خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد بیت گر گناه تو از عدد بیش ست ۞ سبقت رحمتی از آن پیش ست ۞ مَنْ کَانَ یَرْجُوْا هر که باشد که امید دارد لِقَآءَ اللّٰهِ لقای خدای تعالی را در بهشت یا وصول بثواب الهی ۞ گفته اند هر که ترسد از روز رستخیز و عرض او بر خدای گو آماده باشد فَاِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ پس بدرستیکه مدتی که خدای مقرر کرده برای لقا یا آخرت لَاٰتٍ هر آینه آینده ست وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ ۝ و اوست شنوا مر گفتار بندگان را دانا بضمائر و اسرار ایشان وَمَنْ جَاهَدَ و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس غدار فَاِنَّمَا یُجَاهِدُ پس جز این نیست که جهاد کند لِنَفْسِهٖ ۞

برای خود چه ثواب آن عائد بدوست اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی لَغَنِیٌّ هر آینه بی نیاز ست عَنِ الْعٰلَمِیْنَ ۝ از طاعات و
مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشان ست وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند
کارهای نیکو لَنُکَفِّرَنَّ هر آینه محو میکنیم عَنْهُمْ از ایشان سَیِّاٰتِهِمْ بدیهای ایشان وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشان را اَحْسَنَ
الَّذِیْ نیکوتر عملی را که کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝ بوده اند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشان ست جزا دهیم و باقی اعمال را آنکه در فضیلت
مساوی آن نیست برهان قیاس پاداش دهیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده تا هفصد زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیاز
مصرع رسم باشد که غنی چیزی رسد محتاج را آورده اند که چون سعد بن ابی وقاص بدولت اسلام سرفراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان
سوگند خورد که هرگز از آفتاب بسایه نروم و از هیچ طعام و شراب بدان مایه زندگانی بدو ندارد یا بدیها تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی
سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانید و این آیت نازل شد که وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ و امر کردیم آدمی را بِوَالِدَیْهِ
بپدر و مادر او حُسْنًا نیکوی یعنی فعلی که محض خوبی باشد وَاِنْ جَاهَدٰکَ و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لِتُشْرِکَ
بِیْ تا شرک آوری بمن و انباز گیری مَا لَیْسَ آنچیزی را که نیست لَکَ بِهٖ مر ترا با لوهیت او عِلْمٌ دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیت بنفی علم آن یعنی
مادر و پدران را تکلیف کنند با آنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جز مرا فَلَا
تُطِعْهُمَا پس فرمان ایشان مبر که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ بسوی مجازات من ست بازگشت شما
از مومن و مشرک و از بار و عاق فَاُنَبِّئُکُمْ پس آگاه کنم شما را از وقت جزا دادن بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بآنچه هستید که میکنید وَالَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته بعد از فساد لَنُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه داخل گردانیم
ایشان را فِی الصّٰلِحِیْنَ ۝ در زمرهٔ ستودگان یا در آوریم در مدخل ایشان که بهشت ست وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ یَّقُوْلُ کس
هست که میگوید اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدای مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم فَاِذَآ اُوْذِیَ فِی اللّٰهِ پس
چون ایذا کرده شود در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند جَعَلَ گرداند یعنی دارد و شمارد فِتْنَةَ النَّاسِ رنج و عذاب
مردمان را کَعَذَابِ اللّٰهِ مانند عذابهای خدای تعالی یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر میباید کرد از خوف عذاب خدای
وَلَئِنْ جَآءَ و اگر بیاید نَصْرٌ مِّنْ رَّبِّکَ یاری از نزدیک پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لَیَقُوْلُنَّ هر آینه گویند اِنَّا کُنَّا مَعَکُمْ بدرستیکه هستیم
با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید اَوَلَیْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدای تعالی بِاَعْلَمَ داناتر از همه دانایان بِمَا فِیْ صُدُوْرِ
الْعٰلَمِیْنَ ۝ بآنچه در دلهای آدمیان ست از صفای اخلاص و کدورت نفاق وَلَیَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و هر آینه میداند خدای
آنانرا که گرویده اند بدل وَلَیَعْلَمَنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ ۝ و هر آینه میداند منافقان را که نگرویده اند و ایشان را در دنیا متمیز خواهد ساخت با بتلاء و امتحان و
بلا چه بمحنت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانکه باتش عیار زر و نقره معلوم گردد نظم بشکل و هیأت انسان نزره مرو زنهار
توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد ؛ اگر نه پاک بود از بلا نخواهد جست ؛ وگر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد ؛ در لباب آورده که ابوسفیان
امیه بن خلف امیر المومنین عمر بن خطاب و خباب را رض گفتند که از دین محمد روی بتابید و طریقهٔ قدیم پدران فرو
مگذارید و اگر در اقامت بر دین آبا گناهی باشد ما آن را بر داریم و شما را در زیر بار آن گناه نگذاریم آیت آمد وَقَالَ الَّذِیْنَ
کَفَرُوْا و گفتند آنانکه نگرویدند لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مر آنان را که تصدیق کردند اتَّبِعُوْا سَبِیْلَنَا پیروی کنید راه ما را یعنی تابع کیش پدران

باشید وَلْنَحْمِلْ و باید که برداریم خَطٰيٰكُمْ گناهان شمارا اگر هست در تاویل جزا یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطای شما برداریم وَمَا هُمْ و حال
آنکه نیستند کافران بِحٰمِلِيْنَ بردارندگان مِنْ خَطٰيٰهُمْ از گناهان مومنان مِّنْ شَيْءٍ هیچ چیز اِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ ۝ بدرستیکه ایشان هر آینه
دروغ گویانند در سخن خود که میگویند که بار خطای مومنان برداریم و ایشان بر حمل آن اندک و بسیار قادر نخواهند بود بجهت گرانی بار گناه خود و
بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شدند و متابعت ایشان نمودند کما قال سبحانه و تعالی وَلَيَحْمِلُنَّ اَثْقَالَهُمْ و هر آینه برخواهند داشت
در قیامت بارهای گران گناهان خود را وَاَثْقَالًا و بارهای گران دیگر را مَّعَ اَثْقَالِهِمْ با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه
ساخته اند اضافه آثام و جرائم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد وَلَيُسْـَٔلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهند شد تابعان و
متبوعان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در روز رستخیز عَمَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ۝ از آنچه هستند که برمی بافتند از اباطیل و حیل که سبب ضلال خلق میشود وَلَقَدْ ع ۱۳
اَرْسَلْنَا و بدرستیکه فرستادیم نُوْحًا اِلٰى قَوْمِهٖ نوح را بسوی قوم او فَلَبِثَ پس درنگ کرد فِيْهِمْ در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق
حق اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال اِلَّا خَمْسِيْنَ عَامًا مگر پنجاه سال روایت اشهر آنست که نوح ع در چهل سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال خلق را
بخدای دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال بزیست و در احقاف از وهب نقل میکند که عمر نوح ع هزار و چهارصد سال بود صاحب
عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت
بوقت قبض روح از وی پرسید که ای درازترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی
درآیند و از دیگری بیرون روند **قطعه** گر عمر تراچو نوح و لقمان باشد ٭ آخر بروی چنانکه فرمان باشد ٭ در بودن دنیا و برون رفتن از وی ٭ یکروز و دو
هزار سال یکسان باشد ٭ ایراد قصه نوح ع جهت تسلی خاطر سید انام صلعم و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح ع
نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت میفرمود کسی نمیگروید فَاَخَذَهُمُ الطُّوْفَانُ پس بگرفت قوم او را عذاب طوفان ٭
وَهُمْ ظٰلِمُوْنَ ۝ و ایشان ستمکاران بودند بکفر فَاَنْجَيْنٰهُ پس نجات دادیم نوح ع را وَاَصْحٰبَ السَّفِيْنَةِ و یاران کشتی را
یعنی هر که با وی بود از مومنان و هرچه در سفینه بود از انواع جانوران وَجَعَلْنٰهَآ و گردانیدیم کشتی یا واقعه قوم نوح ع را اٰيَةً دلالتی یا
عبرتی لِّلْعٰلَمِيْنَ ۝ از برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند وَاِبْرٰهِيْمَ و یاد کن ابراهیم ع را اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖ
مر گروه خود را از اهل بابل که اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را وَاتَّقُوْهُ و بترسید از عذاب او ذٰلِكُمْ این عبادت و ترس خَيْرٌ لَّكُمْ
بهترست شمارا از دینی که دارید اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضرر اِنَّمَا تَعْبُدُوْنَ جز این
نیست که پرستش میکنید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی اَوْثَانًا بتان را وَّتَخْلُقُوْنَ و برمی بافید اِفْكًا دروغی که آنرا خدای نام میکنید
اِنَّ الَّذِيْنَ تَعْبُدُوْنَ بدرستیکه آنانرا که پرستش میکنید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی لَا يَمْلِكُوْنَ نمی توانند و قدرت ندارند که
روزی دهند لَكُمْ مر شمارا رِزْقًا روزی دادنی فَابْتَغُوْا پس بجوئید عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ از نزدیک خدای تعالی روزی را که او
تواناست بر ایصال آن بمرزوقان وَاعْبُدُوْهُ و بپرستید او را بیگانگی وَاشْكُرُوْا لَهٗ و شکر گوئید مر او را که شکر مفید نعمت
عاجله و صید نعمت آجله است اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝ بسوی او بازگردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود ع آنکه حق سبحانه تهدید
میکند قریش را میفرماید وَاِنْ تُكَذِّبُوْا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر مرا فَقَدْ كَذَّبَ پس بدرستیکه تکذیب کرده اند پیغمبران
خود را اُمَمٌ جماعتها مِّنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح ع و از تکذیب ایشان پیغمبر را ضرری نرسیده

بلکه مذمت ایشان بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما مر پیغمبر مرا چه زیان وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا
الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ ○ و نیست بر فرستاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانیده بیم و امید شمارا دعوت کرده و از عقوبت آخرت
ترسانیده و شما بعث و نشر را منکر شدید اَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ آیا نمی بینند و خصص به غیبت میخواند یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه يُبْدِئُ اللّٰهُ
الْخَلْقَ آشکار امیگرداند خدای تعالی آفریدگان را و از نیست هست میکند ثُمَّ يُعِيْدُهٗ پس ایشان را بعد از موت باز گرداند بحیات اِنَّ ذٰلِكَ
بدرستیکه ابدا و اعاده عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ ○ بر خدای تعالی آسان ست قُلْ بگوای محمد مر این منکران را که از راه تفکر و استدلال سِيْرُوْا بروید فِي
الْاَرْضِ در زمین فَانْظُرُوْا كَيْفَ پس بنگرید که چگونه بَدَاَ الْخَلْقَ بیافریده است خدای خلق را به اختلاف اشکال و افعال و احوال ثُمَّ اللّٰهُ
پس خدای تعالی يُنْشِئُ ظاهر گرداند النَّشْاَةَ الْاٰخِرَةَ آفریدن دیگر را ملخص سخن آنست که چون بدیدید و بدانستید که خالق همه در ابتدا الله است
حجت لازم شود بر شما در اعادت و بضرورت دانید آنکه مبدای خلائق ست میتواند که معید ایشان باشد اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیز از ابدا و اعاده قَدِيْرٌ توانا ست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسان ست چون
بر نشاء اولی قادرست هر آینه از نشاء آخری عاجز نخواهد بود يُعَذِّبُ عذاب کند مَنْ يَّشَآءُ هر کرا خواهد عذاب او وَيَرْحَمُ مَنْ
يَّشَآءُ و به بخشد بر هر که خواهد بخشش او وَاِلَيْهِ تُقْلَبُوْنَ ○ و بسوی حکم او باز گردیده خواهید شد در روز جزا و گفته اند که عذاب کند
بخذلان و کفران و بخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از راه عدلست و رحمتش از روی فضل هر کرا خواهد باوی عدل
کند و از پیش براند و هر کرا خواهد بوی فضل کند و بلطف خویش بخواند نظم اگر رانی نه از راه عدل رانی ؛ و گر خوانی ز روی فضل خوانی ؛ مرا با راندن و
خواندن چه کارست ؛ اگر خوانی و گر رانی تو دانی ؛ و در زاد المسیر آورده که عذاب بزشت خوئی ست و رحمت بحسن خلق و نزد بعضی عذاب و رحمت میل
دنیاست و ترک آن یا بحرص و قناعت یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا تفرقهٔ خاطر و جمعیت دل امام قشیری رح فرموده که عذاب آنست که
بنده را با او گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود مصرع تا تو نباشی یار ما رونق نگیرد کار ما ؛ وَمَآ اَنْتُمْ و نیستید شما ای مردمان بِمُعْجِزِيْنَ
عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و در زمین متواری شوید نتوانید شد
وَلَا فِي السَّمَآءِ و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کنندگان نیستید و گفته اند مراد آن ست که نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای
ع ۹ وَمَا لَكُمْ و نیست شمارا از عذاب خدای مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستیکه نگاهدار شما را از آن وَّلَا نَصِيْرٍ ○ و نه یاری که بصدد
دفع آن در آید وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِاٰيٰتِ اللّٰهِ و آنانکه نگرویدند بآیتهای خدای تعالی یعنی بکتب و یا بدلائل حکمت و وحدانیت او وَلِقَآئِهٖ
و لقای او یعنی بسرای آخرت و بعث اُولٰٓئِكَ يَئِسُوْا آن گروه نا امید شدند مِنْ رَّحْمَتِيْ از بخشایش من در دنیا یا نا امید خواهند شد
در قیامت و تعبیر بماضی بجهت تحقق وقوع ست وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ اَلِيْمٌ ○ عذابی دردناک یعنی دائم
بسبب کفر ایشان پس بعد ازین معترضات باز ذکر قصهٔ ابراهیم عم میکند و میفرماید فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهٖٓ جواب قوم ابراهیم
بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان اِلَّآ اَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضیکه اقْتُلُوْهُ بکشید او را اَوْ
حَرِّقُوْهُ یا بسوزانید او را و اتفاق نمودند بر سوختن وی و او را در آتش انداختند فَاَنْجٰىهُ اللّٰهُ پس برهانید او را خدای تعالی مِنَ النَّارِ
از ضرر آتش و آنرا بر وی سرد و باسلامت گردانید اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین رهانیدن لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهای قدرت اوست
از خمود آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان از آن لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ○ برای گروهی که میگروند چه ایشان تفحص از آن و تامل در آن

نفع میکیرند وَقَالَ وگفت ابراهیم ع اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ جز این نیست که فرا گرفته اید مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی اَوْثَانًا بتان را مَّوَدَّةَ
بَيْنِكُمْ برای دوستی میان شما یعنی تا شما و بت پرستان بسبب آنکه بتی بپرستید و بر عبادت ایشان اجتماع نمائید فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا
یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقیست ثُمَّ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ پس روز قیامت یَکْفُرُ کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد بَعْضُكُمْ بعضی از شما که
متبوعانند بِبَعْضٍ مر بعضی را که متابعانند وَّیَلْعَنُ بَعْضُكُمْ و لعنت کند برخی از شما یعنی پیروان را از ل بَعْضًا مر برخی را که پیشروان و سَرانند
وَّمَاْوٰىكُمُ النَّارُ و بازگشت شما همه دوزخست وَمَا لَكُمْ و نیست شما را در آن روز مِّنْ نّٰصِرِیْنَ هیچ یاری دهندگاران که خلاصی یابید
وقف لازم — ایشان از آتش دوزخ و چون حضرت ابراهیم ع بسلامت از آن آتش بیرون آمد فَاٰمَنَ پس بگروید و تصدیق کرد لَهٗ لُوْطٌ مر او را لوط ع که خواهرزاده
و بقولی برادرزاده او بود وَقَالَ و گفت ابراهیم ع مر او را و مر ساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده بود اِنِّیْ مُهَاجِرٌ بدرستیکه
من هجرت کننده ام ازین قوم اِلٰی رَبِّیْ بآنجا که امر پروردگار منست اِنَّهٗ هُوَ الْعَزِیْزُ بدرستیکه او غالبست مرا مغلوب دشمنان نسازد
الْحَكِیْمُ ۝ و حکیم داناست و بحکمت کار من بپردازد پس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوهی که سواد کوفه است بحران رفتند و از آنجا بولایت
شام درآمده ابراهیم عم بفلسطین نزول فرمود و لوط ع بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم عم دران وقت هفتاد و پنج ساله بود و در
همین سال خدای تعالی اسمعیل را بوی داد از هاجره که کنیزک ساره خاتون بوده و چون سن مبارک آنحضرت ع م بصد و دوازده یا صد و بیست
رسیده حق سبحانه از ساره ویرا فرزندی بخشید چنانچه فرمود وَوَهَبْنَا لَهٗ و بخشیدیم ما او را در سن پیری اِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ فرزندی اسحق نام
و نبیره یعقوب نام وَجَعَلْنَا و نهادیم فِیْ ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسمعیل وَالْكِتٰبَ و کتابها را
یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان وَاٰتَیْنٰهُ اَجْرَهٗ دادیم ما او را مزد هجرت او فِی الدُّنْیَا درین سرای بآنکه فرزند دادیم او را در کبر
سن از عجوزه عقیمه یا ذریه طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل
نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلوة بروی تا آخر دهر یا ورد وی میگویند و او در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی
همچنانکه در حال حیوة در مهمان خانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و از خاص و عام از آن مائده پر فائده بهره مندانند
وَاِنَّهٗ و بدرستیکه او فِی الْاٰخِرَةِ دران سرای آخرت لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ ۝ از جمله شایستگان و پسندیدگانست وَلُوْطًا و یاد کن لوط را ع م
اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را از اهل موتفکات اِنَّكُمْ آیا شما لَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ می آئید بدان کار زشت و خصلت سخت یعنی
بدرستیکه شما بفاحشه می آئید یعنی میکنید کاری که بغایت زشتست و بسبب قباحت آن مَا سَبَقَكُمْ پیش نگرفت بر شما بِهَا بآن فاحشه مِنْ اَحَدٍ
هیچ کسی مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ ۝ از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه ازین عمل متنفر است و نفوس پاکیزه این کار را کاره اَئِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ آیا شما
می آئید بر مردان بطریق مباشرت وَتَقْطَعُوْنَ السَّبِیْلَ ۵ و میزنید راه بر رهگذریان یعنی مال ایشان میگیرید و ایشان را میکشید یا غریبان را بدین عمل
اکراه میکنید و بدین سبب مرور مردمان آمد و شد در یا منکر ده اند و راه بند شده وَتَاْتُوْنَ و می آئید فِیْ نَادِیْكُمُ الْمُنْكَرَ در مجلس های خود بفعلها
زشت یعنی کارها میکنید که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح فحش کردن و صفیر زدن و سنگ ریزه بانگشت بر کیدیگر افگندن
و مهرها از کمان کروهه بر رهگذریان انداختن و شرب خمر و ضرب دف و تار و مزامیر و سخریه با مسافران و امثال آن فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ
قَوْمِهٖ جواب قوم وی مر سخن وی را اِلَّآ اَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند ائْتِنَا بِعَذَابِ اللّٰهِ بیار بعذاب خدا بر ما اِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ
الصّٰدِقِیْنَ ۝ از راستگویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی با ترک این عملها

نخواهیم کرد تو اگر راست میگویی که خدای هست و تو پیغمبری پس او را بگو تا عذاب فرستد بما چون لوط ع م از ایشان نا امید شد قَالَ گفت
از روی مناجات رَبِّ انْصُرْنِي خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ۝ بر گروه تباه کاران وَلَمَّا جَاءَتْ و ع ۸
آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما یعنی ملائکه إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ بسوی ابراهیم ع م جهت بشارت فرزند قَالُوا گفتند إِنَّا مُهْلِكُوا
بدرستیکه ما هلاک کنندگانیم أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ ۚ اهل این دیه سدوم را که تکذیب خواهرزاده تو میکنند إِنَّ أَهْلَهَا بدرستیکه اهل آن دیه كَانُوا
ظَالِمِينَ ۝ هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قَالَ گفت ابراهیم ع م إِنَّ فِيهَا لُوطًا ۚ بدرستیکه در ان دیه لوط ع م ست و او از ظالمان نیست قَالُوا
گفتند ملائکه نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَنْ فِيهَا ۖ بهر کس که در وست از مومن و کافر و ما از حال لوط ع م غافل نیستیم لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آینه او را رهایی خواهیم داد
وَأَهْلَهُ و کسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را که او كَانَتْ باشد مِنَ الْغَابِرِينَ ۝ ز باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم گفت تا لوط ع م از میان قوم
بیرون رود و با اهل خود و همه کسان وی بیرون شوند مگر زن او که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا
لُوطًا فرستادگان ما بسوی لوط سِيءَ بِهِمْ اندوهناک شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ و تنگ شد بسبب ایشان ذَرْعًا از جهت دل یعنی تنگدل گشت که
مبادا از قوم او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان متعرض غربا میشدند و فرشتگان اثر ملال بر جبین لوط ع م مشاهده کرده او را تسلی دادند وَقَالُوا
و گفتند لَا تَخَفْ مترس وَلَا تَحْزَنْ ۖ غم و اندوه مدار إِنَّا مُنَجُّوكَ بدرستیکه ما رهاننده ایم ترا وَأَهْلَكَ و کسان ترا إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن ترا که
كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۝ باشد از باز ماندگان و هلاک شدگان إِنَّا مُنزِلُونَ بدرستیکه ما فرود آرندگانیم عَلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ بر اهل
این دیه رِجْزًا عذابی مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی سنگ باران بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که پیوسته يَفْسُقُونَ ۝ فسق میکردند پس بحکم
خدای لوط ع م با اهل خود خلاصی یافته و کفار موتفکه هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانکه میفرماید وَلَقَد
تَّرَكْنَا و بدرستیکه بگذاشتیم مِنْهَا از ان قریه آيَةً بَيِّنَةً نشانه روشن لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ برای گروهی که تعقل میکنند و اعتبار گیرند و آن
نشانه آثار دیار خراب ایشان ست یا حجاره سجیل که در ان زمین یافته میشود یا آبهای سیاه که هنوز هست وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اهل مدین
أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را ع م فَقَالَ پس گفت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدایرا وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ
و امید دارید ثواب روز بازپسین را یعنی عملها کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت وَلَا تَعْثَوْا و غایت
تباهی مجویید فِي الْأَرْضِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن مُفْسِدِينَ ۝ در حالتیکه قاصد فساد باشید فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند شعیب را
و از فساد ممتنع نشدند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس بگرفت ایشانرا زلزله سخت یا صیحه جبرئیل ع م که دلها بدان در تزلزل افتاد فَأَصْبَحُوا پس
بامداد کردند فِي دَارِهِمْ در سراهای خویش جَاثِمِينَ ۝ بزانو در آمدگان و مردگان وَعَادًا وَثَمُودَ و قوم عاد و ثمود و حفص ثمود خواند
بلا تنوین و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاک ایشان را وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم و بدرستیکه روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را مِّن مَّسَاكِنِهِمْ
از مسکنها و منزلهای ایشان بحجاز و یمن که بران میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وَزَيَّنَ لَهُمُ و بیارست برای ایشان الشَّيْطَانُ دیو
سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان از کفر و تکذیب فَصَدَّهُمْ پس باز داشت ایشانرا عَنِ السَّبِيلِ از راه راست که انبیا ع م
ایشانرا بدان میخواندند وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ۝ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند
یا زیرک و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را نامعقول پنداشتند وَقَارُونَ و یاد کن قارون را وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ
ربع و فرعون و وزیر او هامان را وَلَقَدْ جَاءَهُم مُّوسَىٰ و بدرستیکه آمد بدیشان موسی ع م بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای

هویدا فَاسْتَکْبَرُوْا پس سرکشی کردند فِی الْاَرْضِ در زمین مصر بتعظیم ورزیدند وَمَا کَانُوْا ونبودند سٰبِقِیْنَ ۝ پیشی گیرندگان بر حکم خدای
بلکه حکم خدای در ایشان رسید فَکُلًّا پس هریک از اینان که یاد کرده شد اَخَذْنَا فرا گرفتیم وعقوبت کردیم بِذَنْۢبِهٖ بگناه او فَمِنْهُمْ
پس بعضی از ایشان مَّنْ اَرْسَلْنَا عَلَیْهِ کسی بود که فرستادیم بر ایشان حَاصِبًا بادی سخت که در آن سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط ع
وَمِنْهُمْ وبعضی از ایشان مَّنْ اَخَذَتْهُ الصَّیْحَةُ کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود واهل مدین وَمِنْهُمْ بعضی از ایشان
مَّنْ خَسَفْنَا کسی بود که فرو بردیم بِهِ الْاَرْضَ او را بزمین چون قارون وَمِنْهُمْ واز ایشان مَّنْ اَغْرَقْنَا کسی بود که غرق ساختیم ایشان را
در آب چون قوم نوح وفرعون وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ ونبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند وَلٰکِنْ
کَانُوْا ولیکن بودند که ایشان بجهل یا عناد اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ ۝ بر نفسهای خود ستم میکردند وخود را بکفر ومعصیت هدف تیر عذاب میساختند
قطعه ای که حکم شرع را رد میکنی ؛ راه باطل میروی بد میکنی ؛ چون تو بد کردی بدی یابی جزا ؛ پس بد بیا جمله با خود میکنی ؛ مَثَلُ الَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا
مثل آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی اَوْلِیَآءَ دوستان یعنی خدایان کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوْتِ مانند عنکبوت ست که برای خود اِتَّخَذَتْ
بَیْتًا فرا گیرد خانه وَاِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوْتِ وبدرستیکه سست ترین خانها لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوْتِ هر آینه خانهٔ عنکبوت ست که نه سقف دارد ونه دیوار وقف لازم
ونه گرما باز دارد ونه سرما لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ ۝ اگر باشند کافران که دانند چیزی را هر آینه بدانند که این مثلی برای دین ایشان ست چنانچه خانه
عنکبوت سست وبی بنیاد ست هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار وبی مقدار ست واز آن هیچ نگشاید صاحب بحر الحقائق فرموده که عنکبوت
هرچند بر خود می تند زندانی برای نفس خود میسازد وقید بر دست وپای خود می نهد پس خانهٔ او محبس اوست آنها نیز که بدون خدای اولیا میگیرند
یعنی پرستش هوا ومحبت دنیا ومتابعت شیطان میل کنند بسلاسل واغلال وزر ووبال مقید گشته روی خلاصی ندارند وعاقبت در مهلکه
نیران ودرکهٔ بعد وحرمان افتاده معاقب ومعذب گردند وبعضی هوای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند کما قیل بیت
از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است ؛ رشتهٔ دام هوا چون تار بیت عنکبوت ؛ اِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ بدرستیکه خدای تعالی میداند مَا یَدْعُوْنَ
آنچه میخوانند یعنی میپرستند مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای مِنْ شَیْءٍ از هر چیزی چون بت وملک وآدمی وکواکب وَهُوَ الْعَزِیْزُ واوست
غالب در ملک خود شریک ندارد الْحَکِیْمُ ۝ محکم کار ست بحکمت عقوبت مشرکان را تاخیر میکند وَتِلْکَ الْاَمْثَالُ واین مثلها نَضْرِبُهَا
لِلنَّاسِ می آریم وبیان میکنیم از برای مردمان وَمَا یَعْقِلُهَآ ودر نمی یابند ثمره وفایدهٔ آن را اِلَّا الْعٰلِمُوْنَ ۝ مگر دانایان که تدبر میکنند
در حقائق چیزها خَلَقَ اللّٰهُ بیافرید خدای تعالی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمانها وزمینها را بِالْحَقِّ برای اظهار حق نه برای باطل وبازی
اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه درین آفریدن لَاٰیَةً هر آینه نشانه ایست روشن یا در ضرب المثل عبرت ست لِّلْمُؤْمِنِیْنَ ۝ مر گرویدگان را ع

الجزء ۲۱

اُتْلُ بخوان مَآ اُوْحِیَ اِلَیْکَ آنچه وحی کرده میشود بتو مِنَ الْکِتٰبِ از قرآن وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ

وبپای دار نماز را اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی بدرستیکه باز میدارد نماز عَنِ الْفَحْشَآءِ از کارهای که نزد عقل زشت بود وَالْمُنْکَرِ واز عملی که بحکم
شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن میباشد از معاصی چه مداومت بر موجب دوام ذکر ست ودوام ذکر مورث کمال خشیت ست و
بخاصیت بنده را از گناه باز میدارد آورده اند که جوانی از انصاری ملازمت جماعت نموده با حضرت رسالت پناه ع نماز میگذارد
وهیچ نوع از منکرات نبود که مرتکب آن نمیشد چون حکایت حال او بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانیدند فرمود که ان الصلوة ستنهی

زود باشد که نماز او او را باز دارد از آن و اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه رضی گشت و در وسیط باسناد خود از انس بن
مالک رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که هر که باز ندارد نماز او وی را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت
حق سبحانه الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از تن و نفس و دل و سر و روح و خفی نمازی ست باز دارنده + نماز تن ناهی ست
از معاصی و ملاهی و نماز نفس مانع ست از رذائل و علائق و اخلاق ردیه و سیئات مظلمه + و نماز دل باز دارد ظهور فضول و فور غفلت را
و صلوة سر منع نماید التفات بماسوای حضرت را + و صلوة روح نهی کند از استقرار بملاحظه اغیار + و صلوة خفی بگذراند سالک را از شهود
انیت و ظهور انانیت یعنی بر وی ظاهر گردد که از روی حقیقت بیت خبر یکی نیست نقد این عالم + باز بین و بعالمش مفروش + وَ
لَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ ط و هر آینه ذکر خدای بزرگتر ست از ذکر همه چیزی زیرا که ذکر او طاعت ست و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگتر ست
از انکه کسی قدر او بشناسد یا بزرگ تر از آنست که ذکر دیگرها و معارضه کند و بقول بعضی مراد از ذکر نماز ست معنی این باشد که نماز بزرگتر ست
از سائر طاعات یا از آن بزرگ تر ست که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی گذارد و محققان گفته اند که ذکر خدا بنده را بزرگتر ست
از ذکر بنده مر خدای را چه ذکر بنده آمیخته ست با غراض و ذکر خدای صافی ست از کدورت علل و اغراض یا ذکر بنده حالی ست فانی و شتاب
و ذکر خدای باقی ست زوال بدو راه نیابد. ذو النون مصری قدس سره فرمود که ذکر او بزرگتر ست از آن جهت که تو او را یاد کنی مگر بعد از آنکه
او ترا یاد کند سلمی رح فرموده که ذکر او در ازل شما را بهتر ست از ذکر شما در این وقت او را در نفحات از حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر روح الله
روحه نقل میفرماید که ذکر خدا وند بزرگتر ست نه چنانکه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرگ تر ست ذکر تو پیدا بود تا کجا بود بیت تو یاد
کنی خدا را در خور خود + او یاد کند ترا ولی در خور خویش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای داناتر ست مَا تَصْنَعُوْنَ ۝ آنچه میکنید از نماز و غیر آن و
جزای شما مناسب عمل خواهد بود وَلَا تُجَادِلُوْٓا و پیکار مکنید و جدال منمائید اَهْلَ الْكِتٰبِ با اهل کتاب یعنی با کسانیکه در عهد شما اند یا جزیه
قبول کرده اند اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ ق مگر بخصلتی که آن نیکوتر ست یعنی خشونت ایشان را بخوش خوئی مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم اِلَّا
الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ مگر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند که ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات
فرزندی میکنند مر خدای را سبحانه وَقُوْلُوْٓا و بگوئید با ایشان که بصدق تمام اٰمَنَّا ایمان آورده ایم بِالَّذِيْٓ اُنْزِلَ بآنچیزی که فرو
فرستاده شده ست اِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَاُنْزِلَ اِلَيْكُمْ و آنچه فرو فرستاده اند بشما یعنی توریت و انجیل و زبور وَاِلٰهُنَا و خدای ما
وَاِلٰهُكُمْ و خدای شما وَاحِدٌ یکی ست وَّنَحْنُ لَهٗ و ما او را مُسْلِمُوْنَ ۝ گردن نهادگان و مخلصان و موحدانیم و شما اتخاذ ارباب
میکنید از احبار و رهبان وَكَذٰلِكَ و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیاء مر کتب خود را اَنْزَلْنَآ فرو فرستادیم اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بسوی تو قرآن را
کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ پس آنانکه دادیم ایشان را علم کتب متقدمه چون ابن سلام و اصحاب او
يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ج میگروند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعثت حضرت رسالت پناه صلعم با و قرآن گرویده اند چون قیس بن ساعده و بحیرا
و نسطور و ورقه و اضراب ایشان وَمِنْ هٰٓؤُلَآءِ و ازین گروه عرب مَنْ يُّؤْمِنُ بِهٖ کسی هست که میگرود بقرآن یا به محمد صلعم وَمَا يَجْحَدُ
بِاٰيٰتِنَآ و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را اِلَّا الْكٰفِرُوْنَ ۝ مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن اشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند
وی وَمَا كُنْتَ تَتْلُوْا و نبودی تو که بخوانی مِنْ قَبْلِهٖ پیش از قرآن مِنْ كِتٰبٍ هیچ کتابی از کتب منزله وَّلَا تَخُطُّهٗ و نمی نویسی کتاب را
بِيَمِيْنِكَ بدست راست خود تاکید ست در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خط نه نوشته که اگر چنانچه خواننده و نویسنده میبودی

إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ○ آن هنگام در شک افتادندی تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون او می نویسد و میخواند پس
او قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده بر ما میخواند و می نویسد یا جهودان در شک افتادندی که ما در کتب خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان قاری
و کاتب نباشد و این کس قاری و کاتب ست و در تیسیر آورده که خط و قرائت فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را و عدم آن فضل معجزه آن حضرت
بوده صلعم و چون معجزه ظاهر شد و در امیت او شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا معجزه دیگر باشد و ابن
ابی شیبه در تصنیف خود از طریق عون بن عبد الله نقل میکند که ما مات رسول الله حتی کتب و قرا و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیت
نفی کتابت را و تلاوت را مقرر ساخته بزمان قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه وی را امی میدانند از اول عمر تا آخر بصواب اقرب ست نظم
بقلم گر نرسید انگشتش ٭ بود لوح و قلم اندر مشتش ٭ از سواد خط اگر دیده ببست ٭ بکمالش نرسد هیچ شکست ٭ بود او نور و خط تیره ظلم ٭ نشود نور و
ظلم جمع بهم ٭ بَلْ هُوَ بلکه قرآن اٰیٰتٌۢ بَیِّنٰتٌ آیتهای روشن ست فِیْ صُدُوْرِ الَّذِیْنَ در سینه آنانکه اُوْتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی
مومنان اهل کتاب یا صحابه گرام که آنرا یاد میگیرند تا هیچکس تحریف نتوانند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصه امت مرحومه ست چه کتب متقدمه را از اوراق
میخوانند قولی آنست که هو راجع بحضرت رسالت پناه صلعم ست یعنی محمد و کار های او و علم او با آنکه امی ست اینها روشن ست مر آنانرا که دانا اند
بکتب الهی و واقف بصفات و سمات حضرت رسالت پناهی صلعم وَمَا یَجْحَدُ بِاٰیٰتِنَاۤ و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمد صلعم و قرآن ست اِلَّا
الظّٰلِمُوْنَ ○ مگر کاملان در ظلم که مکابره میکنند با وجود وضوح دلائل اعجاز وَقَالُوْا و گفتند کافران لَوْلَاۤ اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَیْهِ
بر محمد اٰیٰتٌ نشانها مِّنْ رَّبِّهٖ از پیش پروردگار او یعنی معجزه چون ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسیٰ م قُلْ اِنَّمَا الْاٰیٰتُ بگو جز این نیست که
آیتها و معجزها عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست هرگاه بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضه اقتدار و اختیار من نیست وَاِنَّمَاۤ اَنَا نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ ○
و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف میکنم بلغتی که شما در یابید اَوَلَمْ یَكْفِهِمْ آیا بسنده نیست ایشانرا حجتی هویدا و معجزه واضح
اَنَّاۤ اَنْزَلْنَا آنکه فرو فرستادیم عَلَیْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را و پیوسته یُتْلٰی عَلَیْهِمْ خوانده میشود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح
مردمند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو تحدی کردی و کوتاه ترین سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده و
ایشان لشکر میکشند و مال و جانرا در می بازند و بمعارضه آن نمی پردازند معجزه روشن تر ازین کجا باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت پناه صلعم
آمدند و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آورده و مدعا آنکه میخواهیم که علم خود را بآن افزون سازیم حضرت فرمود که همین گمراهی پس قومی را که
از آنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده و این آیت نازل شد یعنی آیا این کفایت نیست ایشانرا قرآن
که بر ایشان میخوانند اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین کتاب لَرَحْمَةً هر آینه بخششی ست و بخشایشی و نعمتی بزرگ مر کسی را که متابعت او کند وَّذِكْرٰی
و پندی و نصیحتی ست لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ○ مر گروهی را که تصدیق کنند قُلْ كَفٰی بِاللّٰهِ بگو بسنده است خدای بَیْنِیْ وَبَیْنَكُمْ میان من و شما ع
شَهِیْدًا ج گواه بر سخن من چه مرا تصدیق میکند بمعجزات یَعْلَمُ میداند خدای تعالی مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط آنچه در آسمانها
و زمین ست پس حال من و شما بر وی مخفی نخواهد بود وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند بِالْبَاطِلِ بناحق چون یهودیه و نصرانیه یا ایمان
آورده اند بمعبودان باطل وَكَفَرُوْا بِاللّٰهِ لا و کافر شدند بخدای تعالی بحق اُولٰٓئِكَ آن گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ○ ایشانند
زیانکاران که بدل کردند کفر را با ایمان وَیَسْتَعْجِلُوْنَكَ و شتاب میکنند کافران ترا بِالْعَذَابِ ط بنزول عذاب چون نضر بن
حارث و امثال او وَلَوْلَاۤ اَجَلٌ مُّسَمًّی و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب هر قومی لَجَآءَهُمُ الْعَذَابُ ط

هرآینه بیامدی مستعجلان عذاب موعود وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ وبیشک خواهد آمد آن عذاب بدیشان بَغْتَةً ناگهان در دنیا بوقت مرگ یا در آخرت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ وایشان ندانند آمدن آن را يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب وَإِنَّ جَهَنَّمَ وحال آنکه دوزخ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ۝ فروگرفته ست واحاطه کرده بناگرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان و یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ یاد کن روزی را که فرا گیرد ایشان را عذاب مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر سرهای ایشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ واز زیر پایهای ایشان وَيَقُولُ وگوید خدای یا فرشته بفرمان وی یا مردی مردوزخیان را که ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ جزای آن چیزی که بودید که میکردید دنیا دار عمل بود و عقبی دار جزاست هرچه آنجا کاشته اید اینجا بسید روید بیت

تو تخمی بفشان که چون بدروی ؛ بحصول خود شاد و خرم شوی ؛ آورده اند که جمعی از مومنان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمیکردند و بترس و هراس پرستش خدای مینمودند حق سبحانه آیت فرستاد که يَا عِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند از اهل شرک بیکسو روید و صحبت مومنان طلبید واگر در بلدی آشکارا عبادت نمیتوانید کرد إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ بدرستیکه زمین من کشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ۝ پس مرا پرستش نمائید خالصا و ازینجا گفته اند قطعه سفر کن چو جای تو ناخوش بود ؛ که زین جای رفتن بدان ننگ نیست ؛ اگر تنگ گردد ترا جایگاه ؛ خدای جهان را جهان تنگ نیست ؛ واگر از دوستی اهل و ولد پای بسته بلده شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود که كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگ ست و مرگ از همه جا و از همه کس خواهد برید ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما تُرْجَعُونَ ۝ باز گردیده خواهند شد و حفص بخطاب میخواند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای ما پس در دار شرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان یعنی آستان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلعم باید آورد وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای شایسته یعنی ادای فرائض نمودند لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هرآینه فرود آریم ایشان را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا منزلهای بلند و غرفهای ارجمند تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر آن غرفها جویها خَالِدِينَ در حالتیکه جاویدان باشند فِيهَا در آن غرفهای ارجمند نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۝ نیکو مزدیست مر عمل کنندگان خیر را بهشت الَّذِينَ صَبَرُوا آنانکه شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و بر هجرت اوطان وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه بغیر او يَتَوَكَّلُونَ ۝ توکل میکنند و کار خود بدو میسپارند مومنان مکه این آیتها شنیدند عزیمت هجرت بمدینه نمودند دغدغه دیگر دست داد که بلده که ما را در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیت آمد که وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ وبسا از جنبندگان که بهیچ وجه لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا روزی خود را بر نمیدارند یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارند یا ذخیره نمیکنند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمی ست و موش و مور گفته اند عقعق ذخیره مینهند و فراموش کنند در کشاف از بعضی سلف نقل میکند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بال خود پنهان میکرد القصه جانوران بسیار ند از وحوش و طیور و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل رزق خود نشوند اللَّهُ يَرْزُقُهَا خدای تعالی روزی دهد ایشان را وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید ابیات هست ز فیض کرم ذو الجلال ؛ مشرب ارزاق پر آب زلال ؛ شاه و گدا روزی او می خورند ؛ مور و ملخ قسمت از و میبرند ؛ وَهُوَ السَّمِيعُ واوست شنوا مر قول شما را که روزی از کجا خوریم الْعَلِيمُ ۝ دانا با آنکه شما را روزی از کجا دهد وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واگر بپرسی تو اهل مکه را که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمینها را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر کرد آفتاب و ماه را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هرآینه گویند خدای تعالی چون این همه مسئله در عقول قرار گرفته که واجب ست

انتهای ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فَاَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ پس کجا و گردانیده میشوند
از توحید یعنی چرا روی از راه حق برمی تابند و بسلوک سبیل باطل میشتابند اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای تعالی میگستراند و فراخ میگرداند روزی را
لِمَنْ يَّشَآءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود وَيَقْدِرُ لَهٗ و تنگ میسازد مر آن را که میخواهد ضمیر عائد ست بغیر مذکور چه تقسیم
دال ست بران و گفته اند موسع له و مضیق علیه یکی ست یعنی بر هر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه
خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ بهمه چیز از قبض و بسط داناست و مصلحت بندگان برو مخفی نیست وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی از مشرکان
مَنْ نَّزَّلَ که فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از ابر یا از آسمان مَآءً آبی فَاَحْيَا پس زنده گردانید و تازه ساخت بِهِ الْاَرْضَ بآن آب زمین را مِنْۢ
بَعْدِ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ هر آینه میگویند خدای تعالی یعنی معترفند بآنکه موجد ممکنات اوست و با وجود این بعضی
مخلوقات او را در عبادت او شریک میسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوای محمد شکر و سپاس مر خدای را که از ین ضلالت نگاه داشته مرا و متابعان مرا
بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان یعنی کافران لَا يَعْقِلُوْنَ درنمی یابند و سخن متناقض میگویند اقرار میدارند بخالقیت او و مخلوق را شریک او ع ۶ ۱۲
میدانند وَمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَآ و نیست این زندگانی دنیا اِلَّا لَهْوٌ مگر مشغولی و بیکاری وَّلَعِبٌ و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال
ببازی کودکان می ماند که یکجا جمع می آیند و ساعتی بهان متبهج گردند و اندک زمانی ملول و مانده شده متفرق شوند و چه زیبا گفته اند بیت بازیچه است
طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدین مبتلا شوند ؛ وَاِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ و بدرستیکه سرای دیگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ هر آینه اوست سرای حیوة ابدی وقف لازم
یعنی زندگانی جاوید در وی خواهد بود لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ اگر باشند مردمان که بدانند و اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای جاودانی فَاِذَا رَكِبُوْا پس چون
نشینند کافران فِي الْفُلْكِ در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللّٰهَ بخوانند خدای را مُخْلِصِيْنَ در حالتیکه خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّيْنَ
برای خدای دین خود را یعنی بظاهر باشند در صورت آنها که مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدای را و در کشف آن شدت پناه بوی برند فَلَمَّا نَجّٰىهُمْ پس
آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر و بیرون آورد بسلامت اِلَى الْبَرِّ بسوی دشت اِذَا هُمْ آنگاه ایشان يُشْرِكُوْنَ مشرک آیند یعنی باز گردند
بعادت خویش لِيَكْفُرُوْا تا کافر شوند بِمَآ اٰتَيْنٰهُمْ بآنچه دادیم ایشانرا از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوْا و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت صنم
یا برخورند از زندگانی این جهان فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت اَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند اهل مکه
و ندانستند اَنَّا جَعَلْنَا آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را حَرَمًا اٰمِنًا حرمی با امنی یعنی اهل آن ایمنند از قتل و غارت وَّيُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنکه
ربوده میشوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ از گرداگرد بلاد ایشان یعنی مردمان را میکشند و اسیر میکنند در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمی شود
اَفَبِالْبَاطِلِ آیا پس بباطل که بتانند یا شیاطین يُؤْمِنُوْنَ میگروند وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ و بنعمت خدای تعالی یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکن ست در حرم
و ایمنی از خوف يَكْفُرُوْنَ کافر میشوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرک ست وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمگارتر مِمَّنِ افْتَرٰى از کسیکه بر بندد
و بسازد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و گمان برد که او را شریک هست اَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را لَمَّا جَآءَهٗ
آن هنگام که بیاید بوی اَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِيْ جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى جایگاه اقامت لِّلْكٰفِرِيْنَ مر کافران را
وَالَّذِيْنَ جَاهَدُوْا و آنانکه کوشش نمایند فِيْنَا در کار ما و اقامت دین ما لَنَهْدِيَنَّهُمْ هر آینه راه نمائیم ایشان را
سُبُلَنَا راههای خود وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای تعالی لَمَعَ الْمُحْسِنِيْنَ با نیکوکاران ست یعنی با مجاهدان بنصرت ع ۶
و اعانت و ایراد مجاهده کرد بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه با دشمنان دین و با نفس

و هو اسمائیم ایشان از راه وصول بدولت لقا سهل عبد الله تستری قدس سره فرمود که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنماییم او را سبل
جنت و امام قشیری رح فرموده که آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشان را بمشاهدات شیخ ابوبکر واسطی روح الله روحه میفرماید
هر که جهدی کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در بحر الحقائق آورده که هر که کوشش کند در طلب بنماییم او را راه دریافت ما الا من طلبنی وجدنی هر که ما را جوید ما را یابد
در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند شعر انا المعبود فاطلبنی تجدنی ۞ انا المقصود فاطلبنی تجدنی بیت اگر در جستجوی من شتابی ۞ مراد خود بزودی باز یابی ۞

سورة الروم مكية وهي ستون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الٓمٓ ۝ ابو الجوزا رح از ابن عباس رض نقل میکند که حروف مقطعه آیت ربانیه اند هر حرفی اشارت است بصفتی که حق را بدان ثنا گویند
چنانچه الف ازین کلمات کنایت است از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند الف اشارت است باسم الله و لام بنام جبرئیل ع م
و میم باسم محمد صلعم یعنی الله بواسطه جبرئیل ع م وحی فرستاد بمحمد صلعم غُلِبَتِ الرُّومُ ۝ مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه
کردند فِيٓ أَدْنَى الْأَرْضِ در نزدیکترین زمینیکه عرب را باشد بنسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بوده یا کشکر یا میان اذرعات
و بصری و آن چنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان که دو سپهسالار بودند با لشکر بیکران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و مردم روم
منهزم گشتند و در سال نهم بقول احسن از بعثت پیغمبر صلعم این خبر بمکه رسید کافران شادمان شده از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و
ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفاول میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیت فرستاد و بیان
کرد که وَهُمْ و رومیان مِّنۢ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ ۝ زود باشد که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ ۝
در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق رض بعد از نزول این آیت مشرکان را گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم
فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گرو می بندیم پس برده شتر جوان و مدت سه سال شرط کردند
و حضرت صدیق رض صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانید آنحضرت صلعم فرمود که بضع میان ثلثه و تسعه است و بر و در
مدت و مال بیفزای ابوبکر صدیق رضی الله عنه بازگشته تا نه سال بر صد شتر مراهنه کردند و ضمان از یکدیگر بستدند و در روز بدر که مسلمانان بر
قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و گویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و حضرت صدیق رض صد شتر از ابی بقول اول و از ضمان
وی بقول ثانی بستد چه ابی در حرب احد کشته شده بود و حضرت صلعم فرمود که تصدق یعنی صدقه بده القصه این آیت اخبارست از امور کاینه در
مستقبل و آن از جمله اقسام اعجاز قرآنست لِلَّهِ الْأَمْرُ مر خدای تعالی راست حکم و فرمان مِن قَبْلُ پیش از غلبه فارس بر روم وَمِنۢ بَعْدُ و از پس
غالب شدن روم بفارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است و همه کار در قبضه قدرت اوست در کشف الاسرار گفته که قبل ازل است و بعد ابد
یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خداوند ازلی و ابدی است وَيَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۝ شادمان
خواهند شد مومنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای تعالی مر اهل کتاب را بر قومیکه کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب تفاول است و ظهور صدق
اخبار مومنان و بردن گرو و ازدیاد یقین صحابه رض پس البته مومنان شاد و خرم خواهند بود و گفته اند فرح آن است که بعضی از اعادی دین بر بعضی غلبه کردند و
جمعی را نابود ساختند و آنچنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشته بودند و بر نمازی ارباب غرض برو برادر متغیر گشت و خواست که یکی را
بر دست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت حال اتفاق شده بنیت قیصر روم ... گردند و دین ترسائی اختیار نمودند و سپهدار لشکر روم شدند و فارس

را مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند یَنْصُرُ یاری میدهد خدای تعالی مَنْ یَّشَآءُ هرکرا میخواهد وَهُوَ الْعَزِیْزُ و او غالب ست انتقام کشنده از
جمعی الرَّحِیْمُ ۝ مهربان ست غلبه دهد جمعی را بر جمعی وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرد خدای تعالی غلبهٔ روم یا فرح مومنان وعده کردنی لَا یُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهٗ
خلاف نمیکند خدای وعدهٔ خود چه دروغ بروی ممتنع ست بلکه راست میسازد وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند
صحت وعدهٔ او را یَعْلَمُوْنَ میدانند ظَاهِرًا چیزهای آشکارا مِّنَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را با اسباب
معائش و تجارات و در تیسیر و وسیط میگوید که مراد از دنیا بنا نهادن و زراعت کردن و اجرای انهار و قنوات ست که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا
میدانند وَهُمْ و ایشان عَنِ الْاٰخِرَةِ از امور آخرت که غایت مقصود آنست هُمْ غٰفِلُوْنَ ۝ ایشان غافلان و بی خبرانند تکرر ضمیر جهت
تاکید ست اَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوْا آیا تفکر نمیکنند فِیْۤ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای خویش که مرایای ممکنات ست یعنی هرچه در آفاق هست نمودار آن در نفس میتوان
یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند تا از ابدای خود بر اعاده استدلال کنند مَا خَلَقَ اللّٰهُ نیافرید خدای السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمانها و
زمینها را وَمَا بَیْنَهُمَاۤ و آنچه میان آسمان و زمین ست اِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق یعنی بحکمت محض سخن آنکه آفرینش ارض و ما بینهما نه برای بازی ست بلکه
آفریدن بجهت استدلال بر توحید باری ست وَاَجَلٍ مُّسَمًّی و برای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد بنهایت برسند مراد روز قیامت ست
وَاِنَّ کَثِیْرًا و بدرستیکه بسیاری مِّنَ النَّاسِ از مردمان یعنی کفره بِلِقَآئِ رَبِّهِمْ بدیدار پروردگار خود یعنی روز رستخیز که وقت لقاست لَکٰفِرُوْنَ ۝
هرآینه ناگرویدگان و منکرانند اَوَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نمیکنند فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی بمصارع ثمود و عاد بوقت تجارت فَیَنْظُرُوْا کَیْفَ کَانَ
پس ببینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ عاقبت آنکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از امم گذشته کَانُوْۤا بودند آن گروه اَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از
اهل مکه قُوَّةً از روی توانائی چون عادیان و ثمودیان و امثال ایشان وَّاَثَارُوا الْاَرْضَ و بگردانیدند زمین را یعنی شگافتند جهت زراعت و حبوب
و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب وَعَمَرُوْهَاۤ و عمارت کردند مر آنها را اَکْثَرَ مِمَّا عَمَرُوْهَا و بیشتر از آنچه عمارت کردند مکیان
که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر داشتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش وَجَآءَتْهُمْ و آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَیِّنٰتِ با آیتهای
روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بآن نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار روزگار ایشان برآورد فَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ پس نیست خدای تعالی
که ظلم کند بدیشان یعنی بی ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند وَلٰکِنْ کَانُوْۤا و لیکن بودند که بموجبات عقوبات اَنْفُسَهُمْ
یَظْلِمُوْنَ ۝ بر نفسهای خود ستم میکردند ثُمَّ کَانَ عَاقِبَةَ الَّذِیْنَ پس هست سرانجام آنانکه اَسَآءُوا بد کردند یعنی کافر شدند السُّوْٓاٰی
خصلتی بدتر که عقوبت و عذاب ست و گفته اند سوای اسم جهنم ست چنانچه حسنی اسم بهشت ست یعنی دوزخ عاقبت مشرکان ست اَنْ کَذَّبُوْا
بسبب آنکه تکذیب کرده اند بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بآیتهای خدای تعالی یعنی باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلائل قدرت وَکَانُوْا بِهَا و بودند
که بدان اٰیَاتِنَا یَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ استهزا میکردند اَللّٰهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ خدای تعالی می آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ یُعِیْدُهٗ پس دیگر باره زنده میگرداند ع
بر می انگیزد بعد از مرگ ثُمَّ اِلَیْهِ پس بسوی جزا و حکم او تُرْجَعُوْنَ ۝ بازگردانیده میشوند و حفص بخطاب میخواند یعنی بازگردانیده خواهید شد
وَیَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ و در روزی که قائم شود قیامت یُبْلِسُ الْمُجْرِمُوْنَ ۝ خاموش شوند مشرکان یعنی ناامید و منقطع شوند از حجت
وَلَمْ یَکُنْ لَّهُمْ و نباشد مر ایشانرا مِّنْ شُرَکَآئِهِمْ از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکا نام نهاده بودند چون ملائکه و اصنام شُفَعٰٓؤُا
درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که آلهه ما شفیع ما خواهند بود دران روز از شفاعت ایشان ناامید و محروم مانند وَکَانُوْا و بودند
بدان امید بِشُرَکَآئِهِمْ بدان انبازان کٰفِرِیْنَ ۝ ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب خود ناامید گردند از ایشان بیزار شوند وَیَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ

و در روزی که قائم گردد ساعت رستخیز يَوْمَئِذٍ آن هنگام يَتَفَرَّقُونَ ○ پراگنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی با علی علیین آرند
و جمعی با اسفل سافلین افتند یکی بر درجهٔ وصلت و یکی در درکهٔ فرقت آن بر سریر محبت و این در حصیر محنت آن را انواع ثواب این را اصناف
عذاب جمعی از دولت تلاق نازان و برخی در آتش فراق گدازان بیت یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد عسرت ٭ یکی در راحت
وصلت یکی در شدت هجران ٭ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنانکه گرویده باشند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کرده باشند فَهُمْ
فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ○ پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات وجنات
ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشان را بحلی و حلل بیارایند در احقاف گفته که سرو ج سازند شان و در عین المعانی آورده که آواز خوش
شنوانند ایشان را و هیچ لذت برابر سماع آن نباشد و در خبر ست که ابکار بهشت تغنی کنند بصوتی که خلائق مثل آن نشنیده باشند و آن افضل
نعیم بهشت ست از ابو درداء رضی پرسیدند که مغنیات بچه چیز تغنی کنند فرموده که بالتسبیح از یحیی بن معاذ رازی قدس سره پرسیدند که آوازها کدام
دوست تر داری فرمود مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دوستان خلد در روضات
بهشت در میان یاسمین انس بشادی و طرب سماع کنند که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و فرمان آید بداود علیه السلام که بدان نغمهٔ دلپذیر و صوت
شوق انگیز که ترا داده ایم زبور بخوان ای موسی تو توریت تلاوت کن و ای عیسی بقرائت انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دل آرای تسبیح ما
بگشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل علیه السلام نیست چون او تغنی کند همه فرشتگان
از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشاهدهٔ انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از ینجا گفته است آن عزیز
در شرح مثنوی که سماع منادی ست که درماندگان بیابان تیرگی افزای دنیا را از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد نظم مومنان گویند کآثار
بهشت ٭ نغز گردانید هر آواز زشت ٭ ما همه اجزای آدم بوده ایم ٭ در بهشت آن لحنها بشنوده ایم ٭ گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی ٭ یاد مان آید
از انها اندکی ٭ پس نی و چنگ و رباب و سازها ٭ چیزکی ماند بدان آوازها ٭ عاشقان کین نغمها را بشنوند ٭ جز و بگذارند و سوی کل روند ٭
وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده باشند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهای ما یعنی قرآن یا دلائل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ
و بلقای سرای دیگر یعنی حشر و نشر فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ○ در عذاب حاضر شدگان اند فَسُبْحَانَ اللَّهِ مصدرست
بمعنی امر یعنی تسبیح گویید مر خدای را و بپاکی یاد کنید یا نماز گزارید حِينَ تُمْسُونَ هنگامی که شبانگاه در آیید مراد نماز شام و خفتن ست وَحِينَ
تُصْبِحُونَ ○ و در هنگامی که بامداد در آیید مراد نماز صبح ست وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها
یعنی هر که در آسمان و زمین ست حمد او گوید وَعَشِيًّا و دیگر نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وَحِينَ تُظْهِرُونَ ○ و هنگامی که در می آیید
بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوت ست پس اتصال بصلوات جهریه خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت
بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفائیه مناسب نماید يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ بیرون می آرد خدای تعالی زنده را از مرده چون نخله
از نوات و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم از جاهل وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و بیرون می آرد
مرده را از زنده بعکس آنها که مذکور شد وَيُحْيِي الْأَرْضَ و زنده میگرداند زمین را بگیاه بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن وَكَذَٰلِكَ
و مانند این اخراج تُخْرَجُونَ ○ بیرون آورده خواهید شد از قبور وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت خدای أَنْ خَلَقَكُمْ آن ست که بیافرید اصل ع ۹
شما را یعنی آدم علیه السلام را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ پس اکنون شما بَشَرٌ مردمانید که تَنْتَشِرُونَ ○ پراگنده میشوید در زمین برای

تصرف در اسباب معیشت وَمِنْ اٰیٰتِهٖ و از علامات توانائی او اَنْ خَلَقَ لَكُمْ آنکه بیافرید برای شما مِّنْ اَنْفُسِكُمْ از نفس شما یعنی از جنس شما اَزْوَاجًا زنان لِّتَسْكُنُوْٓا اِلَيْهَا تا میل کنید بحسب جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملایمت ست و مخالفت واسطهٔ منافرت نظم بجنس خود کند هر جنس آهنگ ٭ ندارد هیچکس از جنس خود ننگ ٭ بجنس خویش دارد میل هر جنس ٭ فرشته با فرشته انس با انس ٭ وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما مَّوَدَّةً دوستی وَّرَحْمَةً و مهربانی در موضح آورده که مودت بمجرد تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر خرد سالان و رحمت بر پیر زالان اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه مردان در بشریت لَاٰيٰتٍ هر آینه دلالتهاست لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ ○ مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از دلالتهای قدرت او خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست وَاخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه آوازهای پست و بلند و بفصاحت و لکنت یا اختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلفه هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث وَاَلْوَانِكُمْ و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی و سفیدی و سیاهی و زردی یا در تخلیطات اعضا و هیئات و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه دیگر آدمی نیست حتی توامین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهای قدرت و حکمت ست لِّلْعٰلِمِيْنَ ○ مر عالمیان را یعنی بر هیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمت کلی مندرج ست چه اگر برین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیار مهمات معطل بماندی و حفص بکسر لام خواند یعنی این دلالت مر دانایان راست که در ان نظر کنند و بکنه آن رسند وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از علامات قدرت کاملهٔ او ست مَنَامُكُمْ خواب کردن شما بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و قوت قوای طبیعی وَابْتِغَآؤُكُمْ و جستن شما روزی را مِّنْ فَضْلِهٖ از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب گفته اند منام مخصوص بشب ست و ابتغا بروز و در آیت تقدیم و تاخیر ست بحسب معنی اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در خواب شب و طلب معیشت روز لَاٰيٰتٍ هر آینه دلالتها و عبرتهاست لِّقَوْمٍ يَّسْمَعُوْنَ ○ برای گروهی که بشنوند بگوش هوش وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از نشانهای حکمت او يُرِيْكُمُ الْبَرْقَ آنست که مینماید بشما برق را خَوْفًا برای ترسانیدن مسافران را از صاعقه وَّطَمَعًا و در طمع افگندن مقیم برای باران وَّيُنَزِّلُ و فرو میفرستد مِنَ السَّمَآءِ از جهت آسمان یا از ابر مَآءً آبی را فَيُحْيٖ پس زنده گرداند بِهِ الْاَرْضَ بدان آب زمین را تا از وگیاه تر و تازه میروید بَعْدَ مَوْتِهَا از پس افسردگی و پژمردگی آن اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در برق و باران لَاٰيٰتٍ هر آینه علامتهاست بر قدرت الهی لِّقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ ○ مر گروهی را که تعقل کنند در تکوین کائنات حق تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صنع در هر حادثه وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از نشانهای توانائی او اَنْ تَقُوْمَ السَّمَآءُ آنست که می ایستد آسمان بی ستون وَالْاَرْضُ و زمین بر روی آب بِاَمْرِهٖ بفرمان او یعنی نگاه داشت او مر ایشان را ثُمَّ اِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند شما را اسرافیل عم بنفخهٔ اخیر دَعْوَةً خواندنی بدین نوع که یا ایها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آیید مِّنَ الْاَرْضِ از زمین اِذَآ اَنْتُمْ آنگاه شما تَخْرُجُوْنَ ○ بیرون آیید از قبرهای خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات او ست وَلَهٗ و مر او راست مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست همه مخلوق و مملوک و مربوب وی اند كُلٌّ لَّهٗ همه مر او را قٰنِتُوْنَ ○ فرمان بردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از حکم او تمردنمی توانند ورزید وَهُوَ و او ست الَّذِيْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ آنکه اول بیافرید خلق را و آنکه بمیراند ثُمَّ يُعِيْدُهٗ پس باز زنده گرداند او را

وَهُوَ و بازآوردن اَهْوَنُ آسان ترست عَلَيْهِ بر خدای همچنانکه نخست آفریدن یا اعاده باعتقاد شما آسان ترست از ابدا پس چون ابدا را
اقرار دارید اعاده را چرا منکرید و ابدا و اعاده نزد قدرت او یکسانست رباعی چون قدرت او منزه از نقصان ست ٭ آوردن خلق و بردنش
یکسان ست ٭ نسبت بمن و تو هر دو دشوار بود ٭ در قدرت پرکمال و آسان ست ٭ وَلَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلٰى و مر او راست صفت برتر و بزرگتر
چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيْزُ و اوست
ربع ع غالبی که عاجز نشود از ابدا ممکن و اعاده او الْحَكِيْمُ ۝ دانا بصواب کار افعال و بر مقتضای حکمت او باشد ضَرَبَ لَكُمْ بیان میکند خدای از برای شما
مَّثَلًا مِّنْ اَنْفُسِكُمْ مثلی فراگرفته از احوال نفسهای شما هَلْ لَّكُمْ آیا هست شما را ای آزادان مِّنْ مَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ از ممالیک شما که ملک یمین شما
مِّنْ شُرَكَآءَ هیچ انبازان فِيْ مَا رَزَقْنٰكُمْ در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب فَاَنْتُمْ فِيْهِ سَوَآءٌ پس شما و ایشان در آنچه یکسان باشید
یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تَخَافُوْنَهُمْ میترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند كَخِيْفَتِكُمْ مثل ترسیدن
شما آزادان اَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان خود را در مال و ملک خود شریک
میسازید تا در تصرف در آن و تسلط در آن مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید و در عین المعانی و از بعضی تفاسیر هست
که چون حضرت رسالت پناه صلعم این آیت بر صنادید قریش خواند گفتند کلا و الله لا یکون ذلک ابدا حاشا که هرگز این تواند بود آنحضرت صلعم فرمود
که شما بندگان را در ملک خود شرکت نمیدهید پس چگونه آفریدگان را که بندگان خدااند در ملک او شریک میسازید نظم خلق چون بندگان سر در پیش
مانده در بند حکم خالق خویش ٭ جمله هم بنده اند و هم بندی ٭ نرسد بنده را خداوندی ٭ كَذٰلِكَ مانند این تفصیل نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ تفصیل میکنیم و
مبین میسازیم دلائل وحدت را لِقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ ۝ مر گروهی را که عقل خود را در تدبر امثال بکار برند اما جاحدان و ستمکاران از حقیقت این معانی
بیخبراند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْٓا بلکه پیروی میکنند آنانکه ستم کردند بر خود بشرک اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی فَمَنْ يَّهْدِيْ
پس کیست که راه نماید مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ آنرا که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد وَمَا لَهُمْ و نیست مشرکان گمراه را مِّنْ نّٰصِرِيْنَ ۝
هیچ یاری و هواداری که از عذاب دوزخ شان خلاصی دهند فَاَقِمْ وَجْهَكَ پس راست دار ای محمد روی خود را لِلدِّيْنِ برای عبادت خدای تعالی
یا خالص گردان عمل خویش را حَنِيْفًا در حالتیکه مائل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت خود را بگوی که بدین وجه اقامت کنند و پیروی
کنند همه فِطْرَتَ اللّٰهِ دین خدای تعالی را الَّتِيْ آن فطرتی را که بحکمت فَطَرَ النَّاسَ بیافرید مردمان را عَلَيْهَا بران و گویند مراد از فطرت
شناختن صانع ست و آن در روز الست همه آدمیان را حاصل شد پس میفرماید که ملازم آن عهد باشید که بران مفطور شده اید لَا تَبْدِيْلَ
نهی ست در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللّٰهِ مر خلق خدای را یعنی دینی را که خدای تعالی خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان فرا گرفت
ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ و آنست کیش راست و دین مستقیم وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند استقامت دین را
بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر مُنِيْبِيْنَ حال ست از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتیکه باز گردآیندگانید اِلَيْهِ بسوی
حق از غیر او شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع ست از حق بحق و منیب آنرا گویند که او را جز حق سبحانه مرجعی نباشد بیت تو مرجعی
همه را من رجوع با که کنم ٭ گرم تو در نپذیری کجا روم چه کنم ٭ وَاتَّقُوْهُ و بترسید از و وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را وَلَا تَكُوْنُوْا
و مباشید مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۝ از شرک آرندگان بترک نماز متعمدا خطاب با امت ست و در تیسیر از شیخ محمد بن اسلم طوسی قدس سره نقل میکند
که حدیثی بمن رسیده که هر جا از من روایت کند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود از من باشد پس من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا

فقد کفر خواستم که بآیتی از قرآن موافقت پیدا کنم سی سال تامل کردم تا این آیت یافتم که واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا
وہبا شید از آنانکه جدا کردند وپراگنده ساختند دِینَهُمْ دین خود را وَکَانُوا شِیَعًا وگشتند گروه گروه مراد مشرکانند که اسلام را گذاشته یکی بت
پرستیدند ویکی ملک ویکی ستاره یا یهود ونصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج وروافض که ابو امامه رض دران باب خبر مرفوع ست یا اہل
بدعت کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ هر گروهی بانچه نزدیک ایشان ست از دین فَرِحُونَ ○ شادمانند وگمان ایشان آنکه حق با ایشان ست نظم
هر کسی را در خور مقدار خویش ؛ هست نوع خوشدلی در کار خویش ؛ میکند اثبات خویش ونفی غیر ؛ چه امام صومعه چه پیر دیر ؛ وَإِذَا مَسَّ
النَّاسَ وچون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را ضُرٌّ سختی یا بیماری یا فقر وگفته اند عام ست مر همه آدمیان را که چون شدتی در مانند دَعَوْا بخوانند
بزاری رَبَّهُمْ پروردگار خود را مُنِیبِینَ إِلَیْهِ بازگشتگان بسوی حق ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ پس چون بچشاند یعنی بدهد ایشان را خدای مِنْهُ از
نزدیک خود رَحْمَةً آسانی یا صحت یا توانگری وا ازان شدت باز رهند إِذَا فَرِیقٌ مِنْهُمْ آنگاه گروهی از ایشان بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ ○
به پروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عمل کنند لِیَکْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَیْنَاهُمْ بانچه عطا کردیم ایشان را فَتَمَتَّعُوا
امر تهدید ست یعنی ای کافران برخورید و سه روز از نعمتهای دنیوی فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ○ پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود را که عقوبت
اخروی باشد أَمْ أَنْزَلْنَا آیا فرستادیم عَلَیْهِمْ بر کافران سُلْطَانًا کتابی وحجتی یا رسولی یعنی سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد فَهُوَ پس آن
رسول یا ملک یَتَکَلَّمُ سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بِمَا کَانُوا بِهِ یُشْرِکُونَ ○ بانچیزی که هستند که بآن شرک می آرند
یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ وچون بچشانیم مشرکان را رَحْمَةً نعمتی از صحت وسعت ومانند آن فَرِحُوا شادمان شوند
بِهَا بان نعمت وَإِنْ تُصِبْهُمْ واگر برسد بدیشان سَیِّئَةٌ زحمتی از مرض وقحط ومثال آن بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ بانچه از پیش فرستاده دستهای
ایشان یعنی چون بلا برسد بشامت کردارهای بد که کرده اند إِذَا هُمْ یَقْنَطُونَ ○ آنگاه ایشان ناامید میشوند وجزع میکنند یعنی نه شکر میگذارند در
نعمت ونه صبر دارند بر محنت أَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندانسته اند أَنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای یَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ یَشَاءُ مر
هر که میخواهد وَیَقْدِرُ وتنگ میسازد بر هر که میخواهد إِنَّ فِی ذَلِکَ بدرستیکه در بسط وقبض لَآیَاتٍ هر آینه دلائل عبرت ست لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ ○
برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض وبسط وشکر گویند در سرور وصبر کنند در ضر که بنای کار مومن واساس ایمان برین دو صفت ست فَآتِ
پس بده ای محمد ذَا الْقُرْبَى خداوند قرابت را از بنی هاشم حَقَّهُ حق او از غنیمت وفی گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت پناه است صلعم
وهمه اهل ایمان درین داخلند میفرماید که بدهید حق خویشان را یعنی صله رحم کنید با احسان وانعام وتوقیر واکرام امام اعظم رح بر وجوب نفقه ذوی الارحام
برین آیت استدلال میکند وَالْمِسْکِینَ وبدهید حق محتاج وبیچاره را وَابْنَ السَّبِیلِ وراه گذریان را از انچه مقرر شده یعنی وظائف
زکوة ذَلِکَ این ایتای حقوق خَیْرٌ بهتر ست از امساک لِلَّذِینَ یُرِیدُونَ برای کسانیکه میخواهند وَجْهَ اللَّهِ لقای خدای تعالی را
یا رضای او می جویند یا مراد ایشان جهت تقرب ست بحق سبحانه نه جهت دیگر از اعواض واغراض وَأُولَئِکَ وآن گروه مستقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ○
ایشانند رستگاران وفیروزی یافتگان وَمَا آتَیْتُمْ وانچه میدهید مِنْ رِبًا از هدیه وعطیه بتوقع مکافات لِیَرْبُوَا تا بیفزاید مال شما فِی أَمْوَالِ
النَّاسِ در مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید وزیاده از ثمن آن توقع میکنید تا مال شما افزون گردد فَلَا یَرْبُو پس زیاده نمیشود آن مال
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تع وبرکت ازان میرود ربا انچه میدهید بزیادت حرام در معاملات یعنی سود زر تا زیادتی در مال سود خوارگان پدید آید چنان
نمیشود وبرکت دران نمی ماند وَمَا آتَیْتُمْ مِنْ زَکَاةٍ وانچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه که دران دادن تُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ

میخواهید ثواب خدای تعالی فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه که زکوة و صدقه لوجه الله دهنده برای مکافات هُمُ الْمُضْعِفُوْنَ ○ ایشانند
خداوندان افزونی یا بندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند اَللّٰهُ خدای بحق الَّذِیْ خَلَقَكُمْ آن کسی ست که بیافرید شمارا و شما نبودید ثُمَّ
رَزَقَكُمْ پس روزی داد و میدهد شمارا مادام که زنده اید ثُمَّ یُمِیْتُكُمْ پس بمیراند شمارا بوقت انقضای آجال شما ثُمَّ یُحْیِیْكُمْ ط پس زنده گرداند
شمارا و برانگیزاند در قیامت هَلْ مِنْ شُرَكَآئِكُمْ آیا هست از انبازان شما یعنی آیا از بتانی که بزعم شما شریکان خدااند هست مَّنْ یَّفْعَلُ کسی که
بکند مِنْ ذٰلِكُمْ ازین خلق و رزق و اماتت و احیا مِّنْ شَیْءٍ ط هیچ چیزی تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون هیچ کدام ازین کارها از ایشان
ع ۱۳ نیاید پس ایشان را شریک گرفتن نشاید سُبْحٰنَهٗ پاک ست خدای تعالی وَتَعٰلٰی و برترست عَمَّا یُشْرِكُوْنَ ع از انچه شرک می آرند بوی ظَهَرَ
الْفَسَادُ آشکارا شد تباهی فِی الْبَرِّ در بیابان بخشک سالی و مردن دواب و طواعین وَالْبَحْرِ و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن کشتیها
بِمَا كَسَبَتْ بسبب انچه کردند اَیْدِی النَّاسِ دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما برانند که مراد از فساد تا آمدن بارانست چه
وقتی که باران نبارد و در بیابان نبات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران دریا
نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کردی و نزد بعضی مراد اثر فساد ست یعنی نتیجه
آن ظاهر شد در بیابان با هلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون و بهر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد اسباب دنیوی از آدمیان
کرد لِیُذِیْقَهُمْ تا بچشاند ایشان را بَعْضَ الَّذِیْ عَمِلُوْا بعضی از اجزای انچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان
بچشیدن این بعضی یَرْجِعُوْنَ ○ بازگردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس ست و از بحر قلب و شیخ ابو بکر
واسطی رح فرموده که هر که بحر دل او بترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد در بر نفس و امام قشیری رح آورده است که فساد بر نفس بارتکاب محظورات ست
و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و توقف بر رسوم و عادات در حقایق سلمی قدس سره مذکور ست که بر لسان علما ظاهر ست و بحر زبان اهل تحقیق و فساد
لسان علما بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله نظم ماه نادیده نشانها میدهد ٭ راستی کج مینهد ٭ از برای
مشتری در وصف ماه ٭ صد نشان نادیده گوید بهر جاه ٭ قُلْ سِیْرُوْا بگو مشرکان را که بروید فِی الْاَرْضِ در زمین امم خالیه فَانْظُرُوْا
كَیْفَ كَانَ پس بنگرید چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ سرانجام آنانکه مِنْ قَبْلُ ط پیش از ایشان بودند كَانَ اَكْثَرُهُمْ بودند بیشتر ایشان که هلاک
شدند مُّشْرِكِیْنَ ○ شرک آرندگان فَاَقِمْ پس راست کن وَجْهَكَ همگی خود را لِلدِّیْنِ الْقَیِّمِ برای کیش راست یا روی آر بجهت دین
درست مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ پیش از آنکه بیاید یَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهٗ روزی که نیست بازگردیدن مر او را مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خدای تعالی
یعنی آن را باز نگرداند و البته بباشد یا روزی بیاید از خدای تعالی که کس نتواند که باز گرداند یَوْمَئِذٍ یَّصَّدَّعُوْنَ ○ روزی که جدا شوند مردم
از یکدیگر بر سر دو راه فَرِیْقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیْقٌ فِی السَّعِیْرِ مَنْ كَفَرَ هر که کافر شود فَعَلَیْهِ پس بروست كُفْرُهٗ ج جزای کفر او که آتش جاویدست
وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کارهای ستوده فَلِاَنْفُسِهِمْ پس کرده باشد برای نفسهای خود یَمْهَدُوْنَ ○ لا بگسترند یعنی جایگاه راست میکنند
در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع ست لِیَجْزِیَ تا جزا دهد خدای الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
کرده اند کارهای شایسته مِنْ فَضْلِهٖ ط از بخشش خود و ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مومنانند اِنَّهٗ بدرستیکه خدای
لَا یُحِبُّ الْكٰفِرِیْنَ ○ دوست ندارد ناگرویدگان را تا با مومنان جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ اٰیٰتِهٖ و از نشانهای
قدرت خدای اَنْ یُّرْسِلَ الرِّیَاحَ آنست که میفرستد بادهارا یعنی شمال و صبا و جنوب مُبَشِّرٰتٍ مژده دهندگان بباران تا بفریاد شما رسد وَّلِیُذِیْقَكُمْ

و تا بچشاند شما را از آن مِّن رَّحۡمَتِهٖ از رحمتی که تابع باران ست یعنی خصب و رفاهیت وَلِتَجۡرِيَ الۡفُلۡكُ و برای آنست تا بسبب
بادها بر و د کشتیها در دریا بِاَمۡرِهٖ بفرمان خدای وَلِتَبۡتَغُوۡا و تا بجوئید در تجارت دریا مِنۡ فَضۡلِهٖ روزی را که خدای بمحض فضل بیدهد
وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُوۡنَ ○ و شاید که شما شکر گوئید برین نعمتها وَلَقَدۡ اَرۡسَلۡنَا و هر آینه ما فرستادیم مِنۡ قَبۡلِكَ پیش از تو ای محمد رُسُلًا
فرستادگان از آدمیان اِلٰى قَوۡمِهِمۡ بسوی گروه ایشان فَجَآءُوۡهُمۡ پس آمدند رسولان بقوم خود بِالۡبَيِّنٰتِ بمعجزهای روشن یا احکام
هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند فَانۡتَقَمۡنَا پس انتقام کشیدیم مِنَ الَّذِيۡنَ اَجۡرَمُوۡا از آنانکه کافر
شدند و ایشان را هلاک کردیم و یاری کردیم آنان را که گرویده بودند وَكَانَ حَقًّا عَلَيۡنَا و هست سزاوار بر ما نَصۡرُ الۡمُؤۡمِنِيۡنَ ○ یاری دادن
مومنان چه ایشان مستحق نصرت اند اَللّٰهُ خدای برحق الَّذِيۡ يُرۡسِلُ الرِّيٰحَ آنست که میفرستد بادها را فَتُثِيۡرُ سَحَابًا پس می انگیزاند بادها ابر را و هوا
برآرد فَيَبۡسُطُهٗ پس خدا بگستراند آن را یعنی متصل سازد و بهم گاهی که خواهد فِي السَّمَآءِ در جهت آسمان كَيۡفَ يَشَآءُ چنانچه خواهد رونده یا ایستاده وَيَجۡعَلُهٗ و گرداند
آن را گاهی كِسَفًا پاره پاره هر قطعه در هر طرفی فَتَرَى الۡوَدۡقَ پس تو می بینی باران را که بحکم الهی يَخۡرُجُ بیرون می آید مِنۡ خِلٰلِهٖ از میان
ابر هم در وقتیکه متراکم و متصل ست و هم در وقتیکه منقطع و متفرق ست فَاِذَاۤ اَصَابَ بِهٖ پس چون برساند خدای تعالی باران را مَنۡ يَّشَآءُ
در ارض و بلاد هر که خواهد مِنۡ عِبَادِهٖۤ از بندگان خود اِذَا هُمۡ آنگاه ایشان يَسۡتَبۡشِرُوۡنَ ○ شادمان و خوشدل میشوند وَاِنۡ كَانُوۡا و بدرستیکه
بودند مِنۡ قَبۡلِ اَنۡ يُّنَزَّلَ عَلَيۡهِمۡ پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران مِّنۡ قَبۡلِهٖ پیش از ظهور سحاب لَمُبۡلِسِيۡنَ ○ ناامید از
باران فَانۡظُرۡ پس درنگر اِلٰۤى اٰثٰرِ رَحۡمَتِ اللّٰهِ بسوی نشانه رحمت خدای تعالی یعنی باثر مطر نگر تا به بینی كَيۡفَ چگونه خدای آن يُحۡيِ الۡاَرۡضَ
زنده گرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نباتات بَعۡدَ مَوۡتِهَا پس از مردگی و افسردگی زمین حفص بجمع میخواند یعنی تا به بینی آثار
رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشد اِنَّ ذٰلِكَ بدرستیکه آنکه قادرست بر احیای زمین بعد از موت آن لَمُحۡيِ الۡمَوۡتٰى ؕ
هر آینه زنده گرداننده مردگان ست چه احیای ارض احداث مثل آنست که در وی بوده از قوی نباتی و احیای موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان
بوده از قوی حس و غیره وَهُوَ و خدای تعالی عَلٰى كُلِّ شَيۡءٍ قَدِيۡرٌ ○ بر همه چیز تواناست چه قدرت او نسبت با همه مکونات یکسانست و
در احقاف آورده که اثر رحمت در ظاهر باران ست که زندگی گل بدان ست و در باطن ذکر او ست که حیات دل بدوست و در بحر الحقائق
فرموده که آثار رحمت نشانه حیه است که زمین دل بدان زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در مثنوی
حکایتی مناسب این مبحث ایراد فرموده این ست مثنوی صوفی در باغ از بهر کشاد ٭ صوفیانه روی بر زانو نهاد ٭ پس فرو رفت او
بخود اندر نغول ٭ شد ملول از صورت خوابش فضول ٭ که چه خسپی آخر اندر رز نگر ٭ این درختان بین و آثار خضر ٭ امر حق بشنو که گفت ست
انظروا ٭ سوی این آثار رحمت آر رو ٭ گفت آثارش دل ست ای بوالهوس ٭ آن برون آثار آثارست و بس ٭ باغها و میوها اندر دل
عکس لطف او برین آب و گل ست ٭ وَلَئِنۡ اَرۡسَلۡنَا و اگر بفرستیم ما رِيۡحًا بادی که مودی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذاب ست
و مزروعات ایشان و زد فَرَاَوۡهُ پس ببینید کشت را مُصۡفَرًّا زرد شده بعد از سبزی بهلاک رسیده چنانچه از و نفع
نتوان گرفت لَّظَلُّوۡا هر آینه باشند مِنۡۢ بَعۡدِهٖ يَكۡفُرُوۡنَ پس از زردی زرع که کافر شوند بنعمتهای گذشته بایستی که التجا
بحق کردندی و از رحمت او ناامید نشدندی وای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان را و قول تو قبول نمایند فَاِنَّكَ
پس بدرستیکه تو لَا تُسۡمِعُ الۡمَوۡتٰى سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را و کفار در حکم ایشان اند زیرا که دل ایشان مرده است وَلَا تُسۡمِعُ الصُّمَّ

و نمیتوانی شنوانید کران را الدُّعَاءَ خواندن را اِذَا وَلَّوْا چون بر گردند از خواننده مُدْبِرِيْنَ ○ گریزندگان از متکلم قید تولیه واد بار برای تاکید
حکم است و استحاله اسماع یعنی اصم مقبل گرچه نمیشنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست چیزی در مییابد اما کر پشت
بمتکلم دارد از آن مقدار دریافت نیز محروم است وَمَا اَنْتَ وَ نیستی تو بِهٰدِ الْعُمْيِ راه نماینده کوردلان عَنْ ضَلٰلَتِهِمْ از گمراهی ایشان
یعنی قادر نیستی که توفیق ایمان دهی مشرکان را اِنْ تُسْمِعُ نمیشنوانی مواعظ و نصایح قرآن را اِلَّا مَنْ يُّؤْمِنُ مگر آنرا که گرویده است بِاٰيٰتِنَا
ع بآیات کتاب ما چه ایمان ایشان را بر آن میدارد که لفظ قرآن را فرا گیرند و در معنی آن تدبر نمایند فَهُمْ مُّسْلِمُوْنَ ع پس ایشان گردن
نهادگانند مر او امر و نواهی را اَللّٰهُ خداوند مطلق و معبود بحق الَّذِيْ خَلَقَكُمْ آن است که بیافرید شما را مِّنْ ضُعْفٍ از چیز سست یعنی
نطفه ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را مِنْ بَعْدِ ضُعْفٍ از پس سستی طفولیت قُوَّةً توانائی یعنی جوانی ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس
قوت شباب ضُعْفًا وَّ شَيْبَةً سستی و پیری يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ می آفریند آنچه میخواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری وَهُوَ الْعَلِيْمُ و او
داناست باحوال بندگان الْقَدِيْرُ ○ تواناست بر تغییر صفات ایشان وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ و روزی که قائم شود قیامت و آن ساعت
آخر باشد از ساعت دنیا يُقْسِمُ الْمُجْرِمُوْنَ ۵ سوگند خورند کافران مضمون آنکه مَا لَبِثُوْا درنگ نکردند در دنیا یا در قبور غَيْرَ سَاعَةٍ جز ساعتی
و همه موسان دانند که ایشان دروغ میگویند كَذٰلِكَ مثل این برگشتن از راستی در آخرت كَانُوْا هستند در دنیا که بانکار حشر و نشر يُؤْفَكُوْنَ ○
برگردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرای و دران سرای وَقَالَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ و بعد از سوگند ایشان
بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه داده اند ایشانرا دانش وَالْاِيْمَانَ و ایمان یعنی مومنان و علما از ملائکه و انس گویند چرا دروغ می گوئید لَقَدْ
لَبِثْتُمْ بدرستیکه درنگ کردید در دنیا و مکث شما مذکور و مسطور است فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت وَمِنْ وَّرَآئِهِمْ بَرْزَخٌ
اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ یا در علم الهی یا در قضای او یا در آنچه بر شما نوشته اند که زمان مکث شما باشد و شما دران مقدار در دنیا یا در قبور بوده اید اِلٰى يَوْمِ الْبَعْثِ
تا روز برانگیختن فَهٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس این است روز برانگیختن که انکار میکردید وَلٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ و لیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر
لَا تَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت نیابند
فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَّا يَنْفَعُ سود نکند الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا آنان را که ستم کردند بر خود بکفر مَعْذِرَتُهُمْ عذر خواهی ایشان وَلَا هُمْ و نه
ایشان يُسْتَعْتَبُوْنَ ○ خوانده شوند بچیزی که ازاله عذاب ایشان کند یعنی ایشانرا نگویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی
نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و هر آینه بیان کردیم لِلنَّاسِ برای مردمان فِيْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که ایشان را بکار آید
در بیان توحید و حشر و صدق رسل وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِاٰيَةٍ و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران و معاندان معجزه که می طلبند لَيَقُوْلَنَّ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما یعنی پیغمبر و مومنان اِلَّا مُبْطِلُوْنَ ○ مگر تباه کاران
و دروغ گویان و بر باطلان كَذٰلِكَ همچنین يَطْبَعُ اللّٰهُ مهر می نهد خدای تعالی عَلٰى قُلُوْبِ الَّذِيْنَ بر دلهای آنانکه لَا يَعْلَمُوْنَ ○
نمیدانند و در طلب دانش نیستند فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستیکه وعده خدای تعالی بنصرت تو و اعلای
کلمه و غالب شدن دین تو حَقٌّ راست است و خدای بدان وفا خواهد کرد وَّلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِيْنَ و ترا بسبکساری ندارند آنانکه لَا
يُوْقِنُوْنَ ○ ع بی گمان نمی شوند در امر معاد یا ترا بدان نیارند که تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر باز بسته است ع
وچون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد بیت نگهدار ید وقت کارها را ؛ که هر کاری بوقتی باز بسته است

سورة لقمٰن مكية وهي اربع وثلثون اٰية

بسم الله الرحمٰن الرحيم

الٓمّٓ ○ حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز غیب اند و در الف لام میم گفته اند الف اشارت است بانا و لام بجلیل و میم بمجید یعنی انا الله
ولی جمیع الصفات و منی الغفران والاحسان تِلْكَ اٰيٰتُ الْكِتٰبِ این سوره آیتهای قرآنی ست الْحَكِيْمِ ○ خداوند حکمت یا متضمن حکمت
یا محکم که در ان تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هُدًى راه نماینده ست وَّرَحْمَةً و بخششی از خدای تعالی لِّلْمُحْسِنِيْنَ ○ مر نیکوکاران را
الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ آنانکه بپای میدارند نمازهای مفروضه را وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ و میدهند زکوة واجب را وَهُمْ و ایشان
بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ يُوْقِنُوْنَ ○ ایشان بیگمانند یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند اُولٰٓئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوف اند
عَلٰى هُدًى بر راه راستند مِّنْ رَّبِّهِمْ از آفریدگار خود وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ○ ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان
آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار خریده در مجامع قریش بنوعی بمسامع ایشان می رسانید که همه
شیفته و فریفته میشدند و لاف میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت مملکت سلیمان و داود خبر میدهد من از وسعت مملکت و وفور ابهت ملوک عجم
سخن میگویم حق سبحانه این آیت فرستاد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَّشْتَرِيْ کسی هست که میخرد لَهْوَ الْحَدِيْثِ سخن بازی و گفته اند سخن فریب
دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار کند افسانه بی اعتبار را لِيُضِلَّ تا گمراه سازد مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای تعالی یعنی از دین او و باز دارد
که آن استماع قرائت قرآن ست بِغَيْرِ عِلْمٍ ۖ بی دانشی و برهانی وَّيَتَّخِذَهَا و فرا میگیرد آیات خدای را هُزُوًا افسوس و سخریه اُولٰٓئِكَ آن گروه
لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانراست عذابی مُّهِيْنٌ ○ خوار کننده که سبی و قتل ست در دنیا و عذاب با خزی در آخرت و گفته اند آیت در شان انهاست
که جاریات مغنیه خریده بودند و مردمان را باستماع اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی وَاِذَا تُتْلٰى و چون خوانده شود
عَلَيْهِ بر آنکس که لهو حدیث را خریده و برگزیده اٰيٰتُنَا آیتهای کلام ما وَلّٰى مُسْتَكْبِرًا رو بگرداند در حالتی که گردن کش و متکبر بود یعنی التفات
بآن نکند كَاَنْ لَّمْ يَسْمَعْهَا گویا که هرگز نشنیده كَاَنَّ فِيْٓ اُذُنَيْهِ گویا که در هر دو گوش او وَقْرًا ۚ گرانی ست فَبَشِّرْهُ پس اعلام کن او را و بجای
بشارت بیم ده بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ○ بعذابی دردناک اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند
عملهای نیکو یعنی شایسته لَهُمْ جَنّٰتُ النَّعِيْمِ ○ مر ایشانراست بهشتها با نعمت و ناز یا نعمتهای بهشت خٰلِدِيْنَ فِيْهَا ۭ در حالتیکه جاوید
باشند در ان وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی حَقًّا ۭ درست و راست وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او خداوند غالب ست که هیچ کس
او را از وفا بعهد و وعده مانع نشود الْحَكِيْمُ ○ راست کار که هرچه کند بطریق حکمت بود **بیت** نه در وعدهٔ اوست نقص و خلاف ٭ نه در کار
او هیچ لاف و گزاف ٭ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ بیافرید آسمانها بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستون تَرَوْنَهَا می بینید شما آنرا بر داشته وَاَلْقٰى فِي الْاَرْضِ و نهاد در
زمین یعنی پیدا کرد در و رَوَاسِيَ کوههای بلند پایدار اَنْ تَمِيْدَ بِكُمْ تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرک
بود چون کشتی و بجبال راسیات آرام یافت و در موضح از ضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد تا بر جای بایستاد و ازانجمله
کوه قاف ست و ابو قبیس و جودی و لبنان و سینین و طور سینا و بشیر و غیر آن وَبَثَّ فِيْهَا و پراگنده کرد در زمین مِنْ كُلِّ دَاۗبَّةٍ ۭ از هر جنبنده
وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم التفات بتکلم بجهت اختصاص فعل ست بفاعل یعنی بغیر ما نفرستد و ما فرستادیم مِنَ السَّمَاۗءِ از آسمان یا از
مَاۗءً آبی یعنی باران فَاَنْۢبَتْنَا پس برویانیدیم فِيْهَا در زمین بآن آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاهی كَرِيْمٍ ○

نیکو و بسیار منفعت هٰذَا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خَلْقُ اللّٰهِ آفریدهٔ خدای اند فَاَرُوْنِیْ پس بنمایید بمن که
در عالم مَاذَا خَلَقَ چه چیز بیافرید مالَّذِیْنَ مِنْ دُوْنِهٖ آنانکه بدون وی‌اند مراد بتانند که کفار ایشان را شریک حق گفتندی حق سبحانه میفرماید که
اینها همه مخلوق منند اینچه بتان شما آفریده‌اند کدام است بَلِ الظّٰلِمُوْنَ بلکه مشرکان فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ در گمراهی آشکارا اند که عاجز را ع ۱۱
با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت می دهند **نظم** هر که هست آفریده او بنده است * بنده در بند آفریننده است * پس کجا بنده که در
بند است * لائق شرکت خداوند است * آورده‌اند که قصهٔ لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در هر مهمی که رجوع
بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان نقل نمودندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود وَلَقَدْ اٰتَیْنَا و بدرستیکه ما دادیم لُقْمٰنَ الْحِکْمَةَ
لقمان بن باعور را حکمت که قولی صائب و فعلی کامل است یا شناخت توحید و نفی شرک و در احقاف گفته که اقامت ادلهٔ عقلیه در تقریر توحید و ایمان
برسل و نفی شرک و اضافت دلائل سمعیه بآن علما را در نبوت لقمان اختلاف است سدی و عکرمه و شعبی رحمهم الله برانند که او پیغمبر بوده و مراد از حکمت
درین آیت نبوت است و او خواهرزادهٔ ایوب عم بوده یا پسر خاله او و در تیسیر گوید پسر باعور بن ناجور بن تارخ و تارخ برادر ابراهیم عم بوده
امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود عم متولد شد و تا عهد یونس عم
عمر یافت و بعضی گویند که هزار سال بزیست و اکثر علما برانند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بوده و شبانی میکرد یا خیاطی یا نجاری
و گویند حبشی بوده و در میان بنی اسرائیل قضا با پرسیدی و بقول امام مجاهد از بندگان توبه بوده مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده
روزی بوقت قیلوله جمعی از فرشتگان بخانهٔ وی در آمدند و بر وی سلام کردند جواب داد و ایشان را نمی دید گفتندی لقمان ما فرشتگان پروردگاریم تو را ایم
ترا خلیفهٔ زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد اگر حکم جزم است از آفریدگار من برین کار سمعا و طاعت قبول میکنم و
امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته‌اند عافیت اختیار کنم و متعرض فتنه نمی شوم ملائکه را ازین سخن شگفت آمد حق سبحانه قول
او را پسندید و حکمت بوی افاضه کرد بمثابه که ده هزار کلمه از و منقول است که هر کلمه بعالمی می ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل بر وی بگذشت
و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع سوال کلمهٔ حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بندهٔ سیاهی نیستی که شبانی رمهٔ فلان میکردی گفت
آری فرمود که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک مالا یعنی کردن و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله
از حکم لقمان آورده روزی خواجهٔ وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان دیگر میوه‌ها را در راه بخوردند و حوالهٔ خوردن آن
بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خورده‌اند و دروغ بر من بسته‌اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه چیز
معلوم توان کرد گفت باید که ما را آب گرم بخورانی و در صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون می آید او خائن است و چنین
معنوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده و شش بیت که مشتمل بر نکته است ازان اینجا ثبت افتاد **نظم** گشت
ساقی خواجه از آب حمیم * مر غلامان را و خوردند آن ز بیم * بعد ازان میراندشان در دشتها * میدویدند آن نفر تحت و علا * در قی
افتادند ایشان از عنا * آب می آورد ازیشان میوه‌ها * چونکه لقمان را در آمد قی ز ناف * پس در آمد از درونش آب صاف * حکمت
لقمان چو این پایه نمود * تا چه باشد حکمت رب الوجود * هر چه پنهان باشدت پیدا شود * هر که از خائن بود رسوا شود * در لباب
آورده که روزی داود عم از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی غیر یدی مراد قبضهٔ فضل و عدل است داود
درین سخن تفکر نموده نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمات تامات او درین محل از جواهر التفسیر توان یافت *

القصه حق سبحانه تعالی فرموده که مالقمانرا حکمت دادیم و گفتیم اورا اَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ آنکه شکرگوی مر خدای تعالی را بر نعمت حکمت وَمَنْ يَّشْكُرْ
وهر که شکر گوید فَاِنَّمَا يَشْكُرُ پس جزین نیست که شکر میگوید لِنَفْسِهٖ برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید ست بدو میرسد
وَمَنْ كَفَرَ وهر که ناسپاسی کند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَنِيٌّ بی نیازست از شکر کسی حَمِيْدٌ ۝ سزاوار حمد ست واگرچه کسی
اورا حمد نگوید یا محمودست که همه کائنات بلسان قال و حال شاکر حضرت ویند وَاِذْ قَالَ لُقْمٰنُ و یاد کن چون گفت لقمان لِابْنِهٖ مر پسر
خود را انعم و گفته اند نام او ماثان یا ساران یا اشکم یا مشکور بوده وَهُوَ يَعِظُهٗ و لقمان پند میداد اورا و میگفت يٰبُنَيَّ ای پسرک من تصغیر
شفقت و رحمت ست لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ شرک میار بخدای اِنَّ الشِّرْكَ بدرستیکه شرک آوردن بخدای لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ ۝ هر آینه ستم بزرگ ست چه
تسویه میکنند مخلوق را با خالق وَوَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بِوَالِدَيْهِ بنیکوئی پدر و مادر او و از موجبات نیکوئی یکی
آنست که حَمَلَتْهُ برداشت فرزند را اُمُّهٗ مادر او چند وقت و سست میشد در حمل او وَهْنًا سست شدنی بر ان عَلٰى وَهْنٍ بر سست شدنی
یعنی ضعفی بالای ضعفی وَّفِصٰلُهٗ و باز کردن او از شیر فِيْ عَامَيْنِ در گذشتن دو سال و درین مدت او را شیر داده و دیگر او را وصیت کردیم
یعنی آدمی را اَنِ اشْكُرْ لِيْ با آنکه شکر گوی مرا وَلِوَالِدَيْكَ و مر پدر و مادر خود را اِلَيَّ الْمَصِيْرُ ۝ بسوی حکم من ست بازگشت آدمیان و بر شکر و
شرک ایشان را جزا خواهم داد وَاِنْ جَاهَدٰكَ و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو عَلٰۤى اَنْ تُشْرِكَ بِيْ بآنکه شرک آری بمن و شریک گیری مَا لَيْسَ لَكَ
آن چیز را که نیست ترا بِهٖ عِلْمٌ باستحقاق شرکت او در انبی فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر ایشان را وَصَاحِبْهُمَا و مصاحبت کن با ایشان
فِي الدُّنْيَا در زندگانی دنیا مَعْرُوْفًا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود وَّاتَّبِعْ و پیروی کن در دین
سَبِيْلَ مَنْ اَنَابَ راه کسی را که بازگشته است اِلَيَّ بمن بتوحید و اخلاص که آن محمدست صلعم یا صدیق اکبر رض ثُمَّ اِلَيَّ پس بسوی
مجازات من ست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَاُنَبِّئُكُمْ پس آگاهی خواهم داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بانچه هستید که میکنید از خیر
و شر نزول این آیت در شان سعد وقاص ست رض چنانچه در سوره عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان به
مناسبت نهی ست از شرک آورده اند که مادر سعد سه روز آب و نان نخورد تا دهن وی را بچوب بشگافتند و آب دران ریختند
و سعد میگفت که فرضا اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک از وی قبض کنند یعنی هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام بر نمی گردم پس دیگر
باره از وصیت لقمان خبر میدهد که گفت فرزند خود را يٰبُنَيَّ ای پسرک من اِنَّهَاۤ بدرستیکه آن فعلی که آدمی را باشد یعنی کرداری از خیر
و شر اِنْ تَكُ اگر باشد در خردی مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِّنْ خَرْدَلٍ از سپندانه که اصغر حبوب ست فَتَكُنْ پس باشد آن فِيْ
صَخْرَةٍ در زیر صخره سبز که صما گویند و آن در زیر هفتم زمین ست اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت و سعت
آن یا در بالای سموات اَوْ فِي الْاَرْضِ یا در زمین در مکانی پنهان يَاْتِ بِهَا اللّٰهُ بیارد خدای تعالی آنرا و حاضر گرداند و بران حساب
کند اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ بدرستیکه خدای تعالی باریک دان ست و علم او بهر خفی احاطه کند خَبِيْرٌ ۝ داناست بمکان هر چیزی يٰبُنَيَّ
اَقِمِ الصَّلٰوةَ ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ و بفرمای به نیکوئی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دار از منکر
تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق بشرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود وَاصْبِرْ و شکیبائی کن عَلٰى مَاۤ
اَصَابَكَ بر آنچیزی که بتو رسد از شدائد خصوصا در امر و نواهی اِنَّ ذٰلِكَ بدرستیکه آنچه فرموده شد مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ۝ از واجبات
امورست یعنی آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجابی ست وَلَا تُصَعِّرْ و بیک سو مگردان خَدَّكَ لِلنَّاسِ

وقف النبي صلى الله عليه وسلم

نصف

خود را یعنی بوجه تکبر روی از مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا در
بازی و افسوس و خودکامی یعنی بخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد کُلَّ مُخْتَالٍ
هر خرامنده را که چون متکبران رود فَخُوْرٍ نازکننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید وَاقْصِدْ و میانه رو باش فِیْ مَشْیِکَ در
رفتن خود یعنی میان سرعت و بطی سیر کن که زود رفتن علامت خفت و سبکساری ست و دیر رفتن نشانه تجبر و بزرگواریست بلکه میانه رو باش
و بطریق تواضع قدم نه وَاغْضُضْ و فرود آر و کم کن مِنْ صَوْتِکَ از آواز خود یعنی فریاد کننده و نعره زننده و دراز زبان و سخت گوی
ع ۲ مباش اِنَّ اَنْکَرَ الْاَصْوَاتِ بدرستیکه زشت ترین آوازها لَصَوْتُ الْحَمِیْرِ آواز حمارست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست و
و صوت حمار با وجود رفعت او مکروه طبائع و موجب وحشت اسماع ست در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر
میکردند بدین آیت رد کرد بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت پناه صلعم آواز نرم را دوست داشتی و صوت جهر را کاره بودی
و در انجیل مذکورست که بفرمای بندگان مرا که چون با من مناجات میکنند آوازهای خود را نخوانند که من میشنوم و آنچه در دل ایشانست
میدانم و در جواب کسی که گوید وجه تخصیص انکریت بصوت حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات که انکر از صوت اوست چه تواند بود آن گفته اند
که آواز او نزد عرب مثل ست در کراهیت سفیان ثوری رح فرمود که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که صیحه او از رویت شیطانست
و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار تعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا و در کتاب فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه
انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او برای طلب کاه و جو است یا بجهت اجرای شهوت یا جنگ با دراز گوش
دیگر و صدای که از غلبه صفات بهیمی و سبعی زاید زشت ترین صداها باشد و ازینجا معلوم میشود که ندائی که از صاحب اخلاق ربانی و
ملکی آید خوب ترین نداها خواهد بود بیت نغمهای عاشقان بس دلکش ست ؛ استماع نغمه ایشان خوش ست ؛ اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید ای
مردمان اَنَّ اللّٰهَ آن را که خدای تعالی سَخَّرَ لَکُمْ رام ساخت برای نفع شما مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه و
ستاره تا از روشنی ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بدیشان راه برید وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین ست از کوه و بیابان و
دریاها و حیوانات و نباتات و معادن تا از آن انتفاع گیرید وَاَسْبَغَ عَلَیْکُمْ و تمام کرد بر شما نِعَمَهٗ ظَاهِرَةً نعمتی آشکارا وَّ بَاطِنَةً
و پوشیده یعنی آنچه میشناسید و آنچه نمیشناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمه میخواند بجمع و در نعمت ظاهر و باطن علما را درین آیت سخن بسیارست
صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سیصد تفسیر کرده و آنچه مشهورست نعمت ظاهر حضرت رسالت پناه است
و باطنه امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوئی خلق ست یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم
یا تسویه اعضا و معرفت ملک اعلا یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت ادیان
یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمائی اموال و صفائی احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین سیاحی قدس سره فرموده که
فخر الاولیا یونس سجاوندی گفته نعمت ظاهر انصاف گدایان وا دادن ست بروز و نعمت باطن انصاف گدای وا دادن ست بشب و ما بقی
وجوه علما و عرفا در جواهر التفسیر مثبت ست و مذکور والله الموفق و الی الله ترجع الامور بیت کوششی کن ره سوی آن بحر بر ؛ کاندران
بی صدفها پر گهر ؛ وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ یُّجَادِلُ کسی هست که جدال میکند و خصومت می ورزد فِی اللّٰهِ در کتاب خدای تعالی
یعنی نضر بن حارث که میگفت افسانه پیشینیان ست و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت پناه صلعم پرسید

کہ خدای تو از چہ چیز ست فی الحال اورا صاعقہ گرفت و این آیت فرود آمد کہ کسی بود کہ مجادلہ کند در ذات حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی
وَّلَا هُدًى و بی بیانی از نزدیک خدای وَّلَا كِتٰبٍ مُّنِيْرٍ ○ و بی کتابی روشن بلکہ بمحض تقلید چنانچہ فرمود کہ وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ و
چون گویند مر ایشان را کہ بصدق اتَّبِعُوْا پیروی کنید مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ آنچیزی را کہ فرستادہ ست خدای یعنی قرآن بدان بگروید قَالُوْا گویند
بَلْ نَتَّبِعُ نمیگرویم و متابعت نمیکنیم آن را بلکہ پیروی میکنیم مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آنچیز را کہ یافتیم بران اٰبَآءَنَا پدران خود را یعنی سلوک بر
طریق آبا میکنیم اَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطٰنُ آیا اگر ہست شیطان کہ بوساوس و ہواجس يَدْعُوْهُمْ میخواند ایشان را اِلٰى عَذَابِ السَّعِيْرِ ○ بسوی
عذاب دوزخ ایشان ہمچنان پیروی کنند اورا و از تقلید در نگذرند وَمَنْ يُّسْلِمْ وَجْهَهٗٓ و ہر کہ خالص سازد دین یا عمل خود را یا باخلاص
توجہ کند اِلَى اللّٰهِ بسوی خدای تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکہ او نیکوکار باشد یعنی موحد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس ہر آئینہ تحقیق دست زدہ باشد
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى ط بدست آویزی محکم کہ کلمہ شہادت ست یا اسلام یا قرآن و گفتہ اند الحب فی اللہ والبغض فی اللہ و اشہر رعایت طریقہ
سنت و جماعت ست وَاِلَى اللّٰهِ و بسوی حضرت خداوند ست عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ ○ بازگشت ہمہ کارہا یعنی اہل امور را کہ خلائق اند بازگشت
ایشان بوی خواہد بود وَمَنْ كَفَرَ و ہر کہ بگرود و چنگ در عروہ وثقی نزند فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید کہ اندوہگین نسازد ترا كُفْرُهٗ ط ناگرویدن او
اِلَيْنَا بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس بیاگاہانیم ایشان را بِمَا عَمِلُوْا ط بانچہ کردہ اند و تنبیہ بعقوبت خواہد بود اِنَّ اللّٰهَ
بدرستیکہ خدای تعالی عَلِيْمٌ داناترست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ○ بانچہ در سینہای شماست از خیر و شر نُمَتِّعُهُمْ برخورداری دہیم ایشان را بنعمت
و سرور قَلِيْلًا زمانی اندک کہ زود انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیاریم ایشان را بہ بیچارگی یعنی ناچار بیایند اِلٰى عَذَابٍ غَلِيْظٍ ○ بسوی
عذابی سخت و گران کہ ہرگز سبک نشود بلکہ در غلظت ترقی یابد وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی مر کافران را مَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
کہ بیافرید آسمانہا و زمین را لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ ط ہر آئینہ گویند معبود بحق و آفرینندہ مطلق چہ دلائل مانعہ از اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشن ست
قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ ط بگو ای محمد سپاس مر خدای را عز و جل کہ اعتراف میکنند بانچہ موجب بطلان اعتقاد ایشان ست بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکہ بیشتر
ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند کہ باین اقرار ملزم میشوند لِلّٰهِ مر خدای راست مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط آنچہ در آسمانہا و زمینہاست
یعنی ہمہ مخلوق وی اند پس در آسمان و زمین جز وی مستحق نبود اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستیکہ خدای تعالی اوست بی نیاز بذات خود پیش
از خلق اشیا الْحَمِيْدُ ○ ستودہ صفات خود قبل از نطق احیا یا غنی ست از ستایش ستایش کنندگان و ستودہ ہست بی ستایش ایشان بیت
ای غنی در ذات خود از ما سوائی خویشتن ٭ خود تو میگوئی بخود حمد و ثنای خویشتن ٭ در اواخر سورۃ الکہف گذشت کہ جہودان اعتراض
کردند بر قرآن کہ جای میگوید در قرآن کہ شمار الحکمت چیزی بسیار دادیم و جای میگوید کہ وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و این آیت آمد کہ قل
لو کان البحر مدادا الآیہ و درین سورہ نیز برای تاکید این خبر میفرماید کہ وَلَوْ اَنَّ و اگر بودی مَا فِى الْاَرْضِ آنچہ در زمین ست مِنْ شَجَرَةٍ از
درختان اَقْلَامٌ قلمہا وَّالْبَحْرُ و دریای محیط با سعت خود مداد شدی يَمُدُّهٗ مدد دادی بحر محیط را مِنْۢ بَعْدِهٖ پس از فنای آب او
سَبْعَةُ اَبْحُرٍ ہفت دریای دیگر مانند او و بدان آبہا مداد شدہ کتابت کردندی مَّا نَفِدَتْ بسر نرسیدی و بپایان نیامدی كَلِمٰتُ اللّٰهِ ط
علم الہی و عجائب صنع پادشاہی یا اسامی آنچہ آفریدہ در دنیا و خواہد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او و نعمتی کہ در دارین بر بندگان افاضہ میکند
جہت آنکہ قلم و مداد متناہی ست و آنچہ مذکور شد نامتناہی ست اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستیکہ خدای تعالی غالب ست در حکم و فرمان بی نہایت
حَكِيْمٌ ○ داناست کہ ہیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ نیست آفریدن شما ای اہل مکہ وَلَا بَعْثُكُمْ

ونه برانگیختن شما بعد از مرگ اِلَّا كَنَفْسٍ وَّاحِدَةٍ مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک تن چه حق سبحانه در خلق اشیا بآلات و ادوات و اعانت
مددگاران محتاج نیست بلکه بکلمهٔ کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو
برخیزید از گورها بیک دعوت او همه خلائق از گورها بیرون آیند اِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ بدرستیکه خدای شنواست همه مسموعات را بَصِيْرٌ ○
بیناست همه مبصرات را و هر آینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست **بیت** قدرت بی عجز نداد می بکس ؛ قدرت بی عجز تو داری و بس
اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای تعالی يُوْلِجُ الَّيْلَ در می آرد ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در روشنی روز این وقتی بود که
شب در آید وَ يُوْلِجُ النَّهَارَ و داخل میگرداند روشنائی روز را فِي الَّيْلِ در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا مقادیر ایشان کم و زیاد
میکند وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند كُلٌّ يَّجْرِيْٓ همه یک ازین تیرین میرود در فلک خود اِلٰٓى
اَجَلٍ مُّسَمًّى تا روز نام برده که روز قیامت ست و جریان ایشان دران روز منقطع گردد وَّ اَنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بانچه شما میکنید خَبِيْرٌ ○ داناست و کنه امور را می شناسد ذٰلِكَ آن سعت علم و شمول قدرت بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای تعالی
هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش وَ اَنَّ مَا يَدْعُوْنَ و آنچه شما میخوانید و حفص بغیبت میخواند یعنی آنچه
مشرکان میخوانند و می پرستند مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای الْبَاطِلُ بیهوده و ناحق ست وَ اَنَّ اللّٰهَ و دیگر سبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ
ع ۱۱ اوست برتر یعنی غالب بر همه الْكَبِيْرُ ○ بزرگ ست که از وی بزرگتری نیست اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی اَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِيْ فِي الْبَحْرِ
میرود در دریا بِنِعْمَتِ اللّٰهِ بمنت و احسان او که او را بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می فرستد لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را
مِّنْ اٰيٰتِهٖ بعضی از دلائل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجایب بحر اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در امر کشتی و دریا لَاٰيٰتٍ
هر آینه نشانهاست در شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر همه صبر کننده را بر بلای او شَكُوْرٍ ○ شکر گوینده
بر نعمای او وَ اِذَا غَشِيَهُمْ مَّوْجٌ و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زبر ایشان در آید موج دریا در بزرگی كَالظُّلَلِ مانند
سایبانها یا مثل کوهها و یا ابرها دَعَوُا اللّٰهَ میخوانند خدای را مُخْلِصِيْنَ در حالتیکه پاک کنندگانند لَهُ الدِّيْنَ برای خدای دین خود را
چه خوف شدیده آفت هوا و تقلید را که منازع فطرت اند زائل گردانیده باشد و ایشان را بمقام فطرت اصلی باز برده فَلَمَّا نَجّٰىهُمْ پس
آن هنگام که برهاند ایشان را و برساند بسلامت اِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مُّقْتَصِدٌ عادل اند یعنی راست اند
بر طریق توحید و بعضی مائلند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جائر و منکر اند وَ مَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَآ
و انکار نکند نشانهای قدرت ما را اِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ مگر هر غدر کننده و عهد شکننده كَفُوْرٍ ○ ناسپاس مر نعم پروردگار را يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ
ندا عام ست یعنی ای همه مردمان از اهل کشتی که ثابت بر دعا و نیاز خود و غیر اهل کشتی اتَّقُوْا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید
از ناشایستها وَ اخْشَوْا و بترسید يَوْمًا لَّا يَجْزِيْ از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد وَالِدٌ عَنْ وَّلَدِهٖ پدر از پسر خویش وَ لَا
مَوْلُوْدٌ و نه فرزندی که هُوَ جَازٍ او باز دارنده باشد عَنْ وَّالِدِهٖ از پدر خود شَيْـًٔا چیزی را از عذاب و گفته اند که این خبر مخصوص ست بکفار
چه اولاد و آبای مومن بعضی بعضی را شفاعت کنند اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی بثواب و عقاب حَقٌّ راست ست و دران خلاف
نیست و نخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و قف زندگانی دنیا یعنی متاعهای دلفریب و زینتهای آن
و فریفته نشوید وَ لَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که مغرور نسازد شما را بِاللّٰهِ بعفو و کرم خدای تعالی یا مهلت دادن او الْغَرُوْرُ ○ شیطان

فریبنده یعنی شیطان شما را با مل دور و دراز از راه برده بر معاصی دلیر گرداند و گوید **مصرع** که امروز گنه کنید و فردا توبه با شما زنهار مغرور نشوید که عذر فردا اعمر فردای با یکسی پذیرفتار آن نیست **نظم** کار امروز بفردا مگذار ای زنهار ٭ روز چون یافته کار کن و عذر میار ٭ ساقیا عشرت امروز بفردا مفگن ٭ یا ز دیوان قضا خطا امانی بمن آر ٭ آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب نبوت مآب آمده گفت ای محمد ساعت یعنی قیامت را کی ظهور خواهد شد و من تخمی کاشته ام اضافت عبارت غمام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله ست تصویر حمل او از اشکال ذکور و اناث بر چه وجه هست و میدانم که عمل من دی روز چه بوده و فردا بچه شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم که بکجاست و مدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه این آیت فرستاد که بگو این پنج علم در خزانه مشیت آفریدگار من ست و کلید اطلاع بدان بدست هیچ آدمی نداده اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عِنْدَهٗ نزدیک اوست یعنی عِلْمُ السَّاعَةِ ۚ دانستن قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ ۚ و فرو می فرستد باران را در زمان و مکان که مقدر و مقرر کرده وَيَعْلَمُ و میداند مَا فِي الْاَرْحَامِ ۖ آنچه در رحمهاست از مرد و زن و تمام و ناقص وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفسی نیک کار یا بدکار که مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا ۖ چه چیز کسب کند فردا از خیر و شر وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفسیکه او بِاَيِّ اَرْضٍ بکدام زمین تَمُوْتُ ۚ بمیرد و در کدام وقت اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بغیبها چون خواهد آشکارا کند خَبِيْرٌ ۝ آگاه از غیبها چون خواهد بپرده کرم بپوشد ٭

ع

سورة السجدة مكية وهي ثلثون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

الٓمّٓ ۝ مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدای را خلاصهٔ بوده و خلاصهٔ قرآن حروف مقطعه ست و در الٓمٓ گفته اند الف از اقصای حلق آید و آن اول مخارج ست و لام از طرف لسان گفته شود و آن اوسط مخارج ست و میم را از شفت گویند و آن آخر مخارج ست و این سخن اشارت بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مستانس باشد تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن لَا رَيْبَ فِيْهِ هیچ شک نیست درو یعنی منزل ست بی شبهه مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ از پروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکه که این از نزدیک خدای ست اَمْ يَقُوْلُوْنَ افْتَرٰىهُ ۚ یا میگویند بر بافته است محمد آن را از پیش خود بَلْ نه چنین ست که میگویند بلکه هُوَ الْحَقُّ قرآن سخن درست و راست ست فرود آمده مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو لِتُنْذِرَ تا بیم کنی از عذاب الٰهی قَوْمًا مَّآ اَتٰىهُمْ و نیامده است بدیشان مِّنْ نَّذِيْرٍ هیچ بیم کننده مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو مراد زمان فترت ست و اسمٰعیل هم نذیر بوده اهل زمان خود را و تو نذیری بر قوم خود لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان به بیم کردن تو يَهْتَدُوْنَ ۝ راه یابند اگر من خواهم اَللّٰهُ خدا و ند بحق الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آن ست که بیافرید آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین ست فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوٰى پس مستولی شد حکم او عَلَى الْعَرْشِ ۭ بر عرش که اعظم مخلوقات ست پس بدو بگروید و از راه او مگذرید که در دنیا و عقبی مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِّنْ دُوْنِهٖ بجز از وی مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستی که یاری کند وَّلَا شَفِيْعٍ ۭ و نه هیچ درخواست کننده که مددگاری نماید اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ ۝ آیا پند پذیر نمیشوید از مواعظ ربانی و نصائح قرآنی يُدَبِّرُ الْاَمْرَ میسازد کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی را که موکل ست بران مِنَ السَّمَاۗءِ از آسمان اِلَى الْاَرْضِ بسوی زمین پس ملکی می آید و آن کار بجا می آرد ثُمَّ يَعْرُجُ پس عروج میکند اِلَيْهِ بسوی آسمان فِيْ يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهٗٓ اندازهٔ او

اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال مِّمَّا تَعُدُّوْنَ ازانچه شما میکنید یعنی فرشته فرو می آید از آسمان و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رود و آید جز هزار
سال میسر نشود زیراکه از آسمان تا زمین پانصد ساله راه است پس بمقدار نزول و عروج هزار سال بود ذٰلِكَ آن خداوندیکه تدبیر امر میکند
عٰلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و پیدا است یعنی دانای امور دنیا و آخرت ست یا عالم ست بانچه بود و باشد و خواهد بود الْعَزِيْزُ
غالب ست در تقدیر الرَّحِيْمُ مهربان ست بر بندگان در تدبیر الَّذِيْٓ اَحْسَنَ او آن کسی ست که نیکو کرد كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهٗ هر چیزی را
که آفرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت نظم کردنی انچه در جهان شاید * کرده آنچنانکه می باید * از تو رونق گرفت کار همه * که تو سخته
آفریدگار همه * نقش زیبا بلوح خاک از تست * دل دانا و جان پاک از تست * وَبَدَاَ و آغاز کرد خَلْقَ الْاِنْسَانِ آفریدن آدم را مِنْ
طِيْنٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس بیافرید نَسْلَهٗ فرزندان او را مِنْ سُلٰلَةٍ از خلاصه بیرون آورده از صلب مِّنْ مَّآءٍ مَّهِيْنٍ از آبی ضعیف
خوار یعنی نطفه ثُمَّ سَوّٰىهُ پس راست کرد قالب آدم را وَنَفَخَ فِيْهِ و دمید در و مِنْ رُّوْحِهٖ از روح خویش این اضافت تکریم و تشریف
و اظهار آنکه او مخلوقی شریف ست وَجَعَلَ لَكُمُ و بساخت برای شما السَّمْعَ گوش تا بشنوید وَالْاَبْصَارَ و دیدها تا ببینید وَالْاَفْـِٕدَةَ
و دلها تا دریابید قَلِيْلًا مَّا تَشْكُرُوْنَ اندک سپاس داری میکنید بر چنین نعمتها وَقَالُوْٓا و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف
و امثال او ءَاِذَا ضَلَلْنَا آیا چون گم شویم فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی خاک شویم و آمیخته گردیم چنانکه خاک اعضای ما از خاک زمین
متمیز نباشد ءَاِنَّا آیا ما لَفِيْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ هر آینه در آفرینش نو خواهیم بود و این استفهام بر سبیل انکار ست یعنی چون خاک شویم
آفرینش نو بما تعلق نخواهد گرفت بَلْ هُمْ نه چنان ست که میگویند بلکه بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ ایشان بلقای پروردگار خود كٰفِرُوْنَ
ناگرویدگانند یعنی بآخرت که سرای لقاست ایمان ندارند قُلْ بگوای محمد منکران بعث را که زود يَتَوَفّٰىكُمْ فرا گیرد روح شما را
مَّلَكُ الْمَوْتِ فرشته مرگ که عزرائیل ست ع م الَّذِيْ وُكِّلَ بِكُمْ آنکسی که موکل کرده و برگماشته شده است بقبض ارواح شما ثُمَّ
اِلٰى رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُوْنَ باز گردیده شوید بجهت حساب و جزا در کشاف آورده که عزرائیل ع م ارواح را بجواند ع ۱۱
وجواب دهند پس اعوان خود در بقبض آن فرمان کند امام ابو اللیث رح در تفسیر خود فرموده که ملک الموت را روئی ست از آتش که بدان روی
بکافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند + و روئی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان فرا گیرد + و روئی دارد مانند روی آدمیان که
بدان ارواح مومنان توفیه کند + و روئی ست از نور که بدان روح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان ملائکه رحمت و عذاب اند عجب
از آدمی که با وجود چنین خبر یقین در کمین چگونه لاف آرامش میزند فرد آسودگی مجوی که از صدمت اجل * کس را نداده اند برات مسلمی * وَلَوْ
تَرٰٓى و اگر ببینی ای بیننده اِذِ الْمُجْرِمُوْنَ چون مشرکان در روز حشر نَاكِسُوْا رُءُوْسِهِمْ افگندگان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت
و ندامت سر در پیش افگنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود در موقف عرض هر آینه ببینی کارهای پر هول در ان زمان گویند رَبَّنَآ ای آفریدگار ما
اَبْصَرْنَا دیدیم انچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران ع م یا هول رستخیز دیدیم و آواز صور شنیدیم فَارْجِعْنَا پس باز گردان
ما را بدنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کارهای شایسته اِنَّا مُوْقِنُوْنَ بدرستیکه ما بی گمانانیم بسرای عقبی زیراکه مشاهده کردیم و ما را شبهه نماند الله حق سبحانه
فرماید وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَاٰتَيْنَا هر آینه می دادیم در دنیا كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی را هُدٰىهَا انچه راه یافتنی آن بسوی ایمان و عمل صالح
وَلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ و لیکن ثابت شده است این حکم مِنِّيْ از من که لَاَمْلَـَٔنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
از کفار دیو و آدمی اَجْمَعِيْنَ همه ایشان فَذُوْقُوْا پس بچشید شما عذاب را بِمَا نَسِيْتُمْ بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید

لِقَاۤءَ يَوْمِكُمْ هٰذَاۚ دیدن آن روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقاء این روز را اِنَّا نَسِيْنٰكُمْ بدرستیکه ما نیز ترک کردیم شما را وبگذاشتیم در
عذاب وَذُوْقُوْا عَذَابَ الْخُلْدِ وبچشید عذاب جاودانی را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ۝ بانچه بودید که عمل میکردید اِنَّمَا يُؤْمِنُ جز این نیست
که میگروند بِاٰيٰتِنَا بآیتهای کلام ما الَّذِيْنَ اِذَا ذُكِّرُوْا آنانکه چون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوْا بر روی در افتند سُجَّدًا سجده
کنندگان وَّسَبَّحُوْا و تنزیه کنند پروردگار خود را از انچه لائق عظمت و کبریای او نباشد بتسبیح مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی
تنزیه کنند از صفات نالائق و ستایند بصفتهای موافق یا در سجود گویند سبحان الله وبحمده وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ۝ و ایشان سرکشی نمیکنند از ایمان و سجده ۹
طاعت وسجود واین سجده نهم ست بقول امام اعظم رح و دهم بقول امام شافعی رضی الله تعالی عنه و حضرت شیخ قدس سره این را سجده تذکر گفته و
ساجد باید که متذکر گردد آنچیز را که ازان غافل شده و تصدیق کند دلالت وجود واحد را که آن دلالتها در همه اشیا موجود ست بیت ففی کل
شیٔ لہ آیة ۞ تدل علی انه واحد نظم همه ذرات از مه تا بماهی ۞ بوحدانیتش داده گواهی ۞ همه اجزای کون از مغز تا پوست ۞ چو وا بینی دلیل وحدت
اوست ۞ آورده اند که منازل بعضی انصار از مسجد سید ابرار صلعم دور بود و چون نماز شام را با خواجه کائنات علیه افضل الصلوٰة با جماعت ادا
کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گزاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی تا دولت ادای نماز صبح بجماعت آنحضرت صلعم
دریابند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که تَتَجَافٰى جُنُوْبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ دور میشود پهلوهای ایشان از خوابگاهها
يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار خود را خَوْفًا از بیم خشم او وَّطَمَعًا و بامید خوشنودی او و ابو الدردا رض گفته که آیت در شان جمعی ست
که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و گفته اند در شان متهجدان و شب خیزان ست که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین
غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز راز با حضرت بی نیاز گویند از سهیل یمنی یعنی
اویس قرنی منقول ست که در شبی میگفت که هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع تمام شب بسر میبرد و در شب دیگر میفرمود هذه لیلة السجود و بیک
سجده بصبح میرسانید گفتندی ای اویس چون طاقت طاعت داری شبها بدین درازی بر یک حال میگذاری گفت کجاست شب دراز کاشکی
از ازل وا بد یک شب بودی تا بیک سجده بآخر بردمی و دران سجده نالهای زار و گریهای بیشمار کردمی بیت بر منم شب که همه مست
خواب خوش باشند ۞ من و خیال تو و نالهای درد آلوده ۞ وَّمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از انچه عطا کردیم ایشان را يُنْفِقُوْنَ۝ خرج میکنند
در وجوه خیر یعنی بشب بدرگاه ما داد گدائی و روز در راه ما داد گدایان میدهند فَلَا تَعْلَمُ پس نمیدانند نَفْسٌ هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل
مَّاۤ اُخْفِيَ انچه پنهان داشته شده ست لَهُمْ از برای ایشان یعنی برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع مِّنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍۚ از روشنی چشمها یعنی
چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رات ولا اذن سمعت و لا خطر علی قلب
بشر محققان برانند که انسب آنست که ازان نعمت مخفی سخن نگویند چه فلا تعلم نفس و لا خطر علی قلب بشر آیت و حدیث دو گواهند بران که دعوی
دریافت آن لائق نیست مگر اهل مشاهده را و ایشان جزا داده شوند جَزَآءًۢ جزا دادنی بِمَا كَانُوْا بسبب انچه بودند که با خلاص نیت و
صدق طویت يَعْمَلُوْنَ۝ عمل میکردند بزرگی گفته که چون عمل پنهانی کردند جزا نیز پنهانی ست تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز
بمکافات ایشان پی نبرد نظم روزیکه روم همره جانان بچمن ۞ نی لاله و گل ببینم و نی سرو سمن ۞ رازی که میان من و او گفته شود ۞ من دانم و او
داند و او داند و من ۞ آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو سخت ترست و زبان من
از زبان تو تیز تر علی رض فرمود که خاموش باش ای فاسق ترا با من چه زهره مساوات و چه یارای مجادلات حق سبحانه و تعالی تصدیق امیر المؤمنین علی

نصف القرآن

کرم الله وجهه را آیت فرستاد اَفَمَنْ كَانَ آیا کس است مُؤْمِنًا گرونده بخدای و رسول یعنی علی باشد كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا مانند
کسی که هست بیرون رفته از دائرهٔ فرمان چون ولید لَا یَسْتَوُوْنَ ۝ برابر نیستند در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبت اَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
اما آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عمل صالح کرده اند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست جَنّٰتُ الْمَاْوٰی بوستانها که ماوای حقیقی ست
و گفته اند جنة الماوی بهشت ست بر یمین عرش و خدای مومنان و همه آنرا نُزُلًا در حالتیکه پیش کش باشد یعنی ما حضری که برای مهمانان آرند
و نعم کلیه پس از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارد بِمَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝ بسبب آنچه بوده اند که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت گشتند
وَاَمَّا الَّذِیْنَ فَسَقُوْا و اما آنانکه بیرون رفتند از دائرهٔ فرمان فَمَاْوٰىهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخ ست یعنی بجاے
جنة الماوی که مومنان را باشد ایشان را در آتش جای دهند كُلَّمَا اَرَادُوْا اَنْ یَّخْرُجُوْا مِنْهَا هرگاه خواهند که بیرون آیند از آتش
دوزخ اُعِیْدُوْا بازگردانیده شوند فِیْهَا در آتش آورده اند که در وقت جوشش دوزخ فاسقان را بالا افگند تا نزدیک درهای
دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه بگرزهای آتشین ایشان را بزنند و بقعر دوزخ می افگنند وَقِیْلَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را
جهت اهانت که ذُوْقُوْا بچشید شما عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش الَّذِیْ كُنْتُمْ بِهٖ تُكَذِّبُوْنَ ۝ آن عذابی که بودید که آن تکذیب
میکردید و باور نمی داشتید وَلَنُذِیْقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم اهل مکه را مِّنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰى از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل و اسر
یا قحط دُوْنَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ فروتر از عذاب بزرگتر که خلود در آتش ست لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان
یَرْجِعُوْنَ ۝ بازگردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب خردتر جمع حطام ست و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی
عذاب قبرست و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلان ست و اکبر نیران در لباب از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی
غلای اسعارست و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته اند خواری دنیا و نگون ساری عقبی یعنی افتادن در گناه و دور افتادن از درجات
قرب الله بیت دور ماندن از وصال او عذاب اکبرست ؛ آتش سوز فراق از هر عذابی بدترست ، وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست
ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِاٰیٰتِ رَبِّهٖ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثُمَّ اَعْرَضَ عَنْهَا پس وی بگرداند
ع ۱۱ از ان و تفکر نکند در ان اِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِیْنَ مُنْتَقِمُوْنَ ۝ بدرستیکه ما از مشرکان انتقام کشنده گانیم بهلاک و عذاب وَلَقَدْ اٰتَیْنَا و
بتحقیق ما دادیم مُوْسَى الْكِتٰبَ موسی را کتاب توریت چنانچه دادیم ترا قرآن را فَلَا تَكُنْ فِیْ مِرْیَةٍ پس مباش در شک مِّنْ لِّقَآىِٕهٖ از دیدار
موسی ع م در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت پناه صلعم که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی ع م را خواهی دید اینجا تاکید همان
وعده را میگوید که شک مکن در لقای وی و در وقتیکه آنحضرت صلعم را در معراج بردند موسی ع م را در آسمان ششم دیدند هم بوقت عروج و هم بوقت
نزول وَجَعَلْنٰهُ و گردانیدیم کتاب منزل بموسی ع م هُدًى لِّبَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ ۝ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از
بنی اسرائیل اَىِٕمَّةً یَّهْدُوْنَ پیشوایان که خلق را راه نمودند باحکام توریت بِاَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوْا از آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا رشد اند قوم
یا بر ادی کتاب طاعات یا از مناهی وَكَانُوْا بِاٰیٰتِنَا و بودند که بآیتهای ما یعنی آلامانی که بموسی ع م داده بودیم یُوْقِنُوْنَ ۝ بیگمان بودند اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو
هُوَ یَفْصِلُ او حکم کند بَیْنَهُمْ میان مردمان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز فِیْمَا كَانُوْا فِیْهِ در آنچه که بودند که در ان یَخْتَلِفُوْنَ ۝ اختلاف میکردند از امر
دین پس حکم الهی جدا کند محق را از مبطل و هر یکی را مناسب حال او جزا دهد اَوَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود و بیان نکرد برای اهل مکه از عقوبتها که
بمکذبان رسیده كَمْ اَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُوْنِ از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود یَمْشُوْنَ

میروند بنها یعنی اہل مکہ فِي مَسٰكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان و بران میگذرند [illegible] اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستیکه درین اہلاک ما و وقایع ضمیمه را
لَاٰيٰتٍ ہر آینه عبرتهاست مرامم آینده را اَفَلَا يَسْمَعُوْنَ آیا پس می شنوند [illegible] کسند اَوَ لَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند
اَنَّا نَسُوْقُ الْمَآءَ آنرا که ما آب می رانیم یعنی باران و سیل میفرستیم اِلَى الْاَرْضِ الْجُرُزِ بزمین [illegible] از گیاه و گفته اند اسم موضعی ست در ولایت یمن
که آب جویها بدان نمی رسد حق سبحانه فرمود که ما آب را بدان زمین خشک میرسانیم فَنُخْرِجُ بِهٖ پس بیرون می آوریم بآن آب زَرْعًا کشت زارے
وگفته اند مراد غلات و اشجار ست تَاْكُلُ مِنْهُ میخورند از آن زرع اَنْعَامُهُمْ چارپایان ایشان کاه و برگ درخت وَاَنْفُسُهُمْ و میخورند
ایشان دانه و میوه اَفَلَا يُبْصِرُوْنَ ○ آیا پس نمی بینند این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادر ست بر انبات
زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیای مردم بعد از موت وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند کفار مکه مَتٰى هٰذَا الْفَتْحُ کی باشد این فتح که مومنان
گویند اِن الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با اصحاب رض گفتند که این فتح که وعده داده اند کی خواهد بود و بنمائید بما
اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ○ اگر هستید راستگویان در وعده خود قُلْ بگوای محمد يَوْمَ الْفَتْحِ در روز فتح بدر یا فتح مکه لَا يَنْفَعُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا
سود نخواهد داشت آنانرا که نگرویدند اِيْمَانُهُمْ گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشان را فائده ندارد زیرا که ایمان
یاس بود وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ ○ و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان را توقف افتد فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روے
بگردان بطریق اهانت از ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیت السیف وَانْتَظِرْ و منتظر باش نصرت الٰہی را اِنَّهُمْ مُنْتَظِرُوْنَ ○ بدرستیکه
ایشان نیز منتظر اند آنرا که غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب گردانید نه ایشانرا الحق یعلو ولا یعلی [illegible] منتظر باش [illegible] الطاف الٰہی که شوره علم دین تو
هر روز برافراخته تر و حرب را ساختگی کن که بود هر روزی [illegible] را اسباب [illegible] روز دگر ساخته تر

سورة الاحزاب مدنية وهي ثلث وسبعون اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

در اسباب نزول مذکور ست که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی در وثاق ابن ابی نزول
کردند روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شده از حضرت رسالت پناه صلعم امان طلبیده استدعا نمودند که ما را بلات و منات باز گذار و بگو
که بتان را روز قیامت مقام شفاعت هست تا ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بر آن حضرت صلعم شاق آمده روی مبارک
درهم کشید و ابن ابی و ابن قشیر و جد بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آن ست حضرت عمر
فاروق رض را حمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره فرموده و حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ای عمر من ایشان را بجان
امان داده ام و نقض عهد روا نیست این آیت آمد که يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر اتَّقِ اللّٰهَ دائم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای تعالیٰ
در نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِيْنَ و فرمان مبر کافران مکه را [illegible] ابو سفیان و عکرمه وَالْمُنٰفِقِيْنَ و منافقان مدینه را یعنی ابن ابی و معتب
بن قشیر اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای تعالیٰ هست [illegible] عَلِيْمًا [illegible] حَكِيْمًا [illegible] وَّاتَّبِعْ و پیروی
کن مَا يُوْحٰٓى اِلَيْكَ آن چیزرا که وحی کرده [illegible] اِنَّ اللّٰهَ كَانَ
بدرستیکه خدای تعالیٰ هست [illegible] وَّتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ [illegible] تعالیٰ
یعنی کار خود [illegible] و سپار [illegible]

چون زر و لطف عنایت کند * جمله مهمات کفایت کند * آورده اند که ابی معمر بن جمیل بن اوس مردی لبیب و ادیب بود و بارها گفتی که مرا
دو دلست که بیکی ازان فهم کنم زیاده ازانکه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند وقتیکه از بدر گریخته بمکه میرفت یکی از
نعلین در دست و یکی در پا ابو سفیان بدو رسیده خبر قوم پرسیده گفت بعضی مقتول اند و برخی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد
که یکی در پاست و دیگری در دست ابو معمر در نگریست و بران حال اطلاع یافته گفت ماظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را دروغ گو ساخت
و معلوم شد که او را دو دل نیست و درین باب آیت آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ نیافرید خدای تعالی لِرَجُلٍ مر مردی را مِّنْ قَلْبَیْنِ از دو دل فِیْ
جَوْفِهٖ در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوان و منبع قوتهاست پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکی ست در زاد المسیر آورده که منافقان
میگفتند آنحضرت صلعم دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند حق تعالی هیچکس را دو دل نداده وَمَا جَعَلَ و نگردانید
خدای اَزْوَاجَكُمُ الّٰٓئِیْ زنان شما را آن زنان تُظٰهِرُوْنَ مِنْهُنَّ که ظهار میکنید از ایشان اُمَّهٰتِكُمْ مادران شما یعنی زنی را که میگوئید انت علی کظهر امی و مادر
شما نساخته زیرا که اجتماع زوجیت و امومیت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگر مستدعی خادمیت ست در یک زن از قبیل محالات ست که تواند بود وَمَا
جَعَلَ و نگردانید خدای اَدْعِیَآءَكُمْ پسر خواندگان شما را اَبْنَآءَكُمْ پسران حقیقی شما چه بنوت امر اصلی و دعوت صورتی عارضی ست پس بایکدیگر مجتمع
نشوند * نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسر خوانده چون فرزند اصلی و صلبی میراث می برده حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک درون جمع نمی شود
زوجیت و امومیت در یک زن و فرزندی و پسر خواندگی در یک تن جمع نشود ذٰلِكُمْ این که مظاهره را مطلقه میدانید و داعی را ابن می خوانید
قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ سخنی ست که بزبانهای خود میگوئید و حقیقتی ندارد وَاللّٰهُ و خدای تعالی یَقُوْلُ الْحَقَّ میگوید سخن راست که مطابق واقع است
وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیْلَ ۝ و او راه مینماید بطریق حق این آیت از برای زید بن حارثه رض نازل شد که مردم او را زید بن محمد ص گفتندی و
حال آنکه او مملوک حضرت خدیجه بوده رض و حضرت خدیجه او را بآنحضرت صلعم بخشید و حضرت رسالت پناه صلعم او را آزاد کرد و چون فرزندش
پرورش میداد و مردم او را پسر آنحضرت میگفتند حق سبحانه فرمود که اُدْعُوْهُمْ بخوانید فرزندان را و نسبت دهید لِاٰبَآئِهِمْ به پدران ایشان
هُوَ این خواندن اَقْسَطُ راست تر ست عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تع در صحیح بخاری از ابن عمر رض منقول ست که ما نمیگفتیم الا زید بن
محمد تا این آیت آمد او را زید بن حارثه گفتیم فَاِنْ لَّمْ تَعْلَمُوْٓا پس اگر ندانید اٰبَآءَهُمْ پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها فَاِخْوَانُكُمْ
پس ایشان برادران شمااند فِی الدِّیْنِ در دین اسلام پس بگوئید یا اخی وَمَوَالِیْكُمْ و دوستان شمااند در خطاب گوئید یا مولائی وَلَیْسَ
عَلَیْكُمْ و نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی فِیْمَآ اَخْطَاْتُمْ در آن چیزی که خطا کردید بِهٖ بدان چون گفتن زید بن محمد وَلٰكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ و لیکن گناه
هست در آن چیزی که قصد کند قُلُوْبُكُمْ دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی غَفُوْرًا آمرزنده
آن را که خطا کند رَّحِیْمًا ۝ مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند اَلنَّبِیُّ اَوْلٰی پیغمبر سزاوارتر ست بِالْمُؤْمِنِیْنَ بگرویدگان مِنْ
اَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید عین صلاح بندگان و محض فلاح ایشان ست بخلاف نفس ایشان که امر او سبب شقاوت و
موجب غوایت ست پس باید که آنحضرت صلعم دوست تر باشد به بنده از نفس او و در حدیث آمده که نگرود هیچ یک از شما و مومن نباشد تا نباشم من دوست
ترین از پدر و مادر و فرزند و نفس او و همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان بخروج امر فرمود بعضی گفتند از پدر
و مادر دستوری طلبیم آیت آمد که او اولی تر ست بمومنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم تر شمارند و شنوند و در عین المعانی آورده که
محبت با او سزاوارتر ست از محبت با خود یا دیگران نظم امتیاز در دو عالم اوست دوست * دوستی با دیگران بر بوی اوست * دوستی با اصل باید کرد و بس * فرع را چه

دارد دوست کس پس اصل واری فرع هرگز گو مباش * تن بمان و جان بگیرای خواجه باش * وَاَزْوَاجُهٗٓ وزنان او اُمَّهٰتُهُمْ مادران مومنانند
یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه رویت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته اند در مصحف ابی و قراءت ابن مسعود چنین بود که وهو اب
لهم وازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لاکلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند حق سبحانه نسخ حکم آن
میفرماید که وَاُولُوا الْاَرْحَامِ و خویشاوندان بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوار ترند به برخی از توارث فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ در لوح
محفوظ یا در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث و حکم کرده که اولو الارحام احق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ از گرویدگان یعنی انصار
وَالْمُهٰجِرِيْنَ و از مهاجران که پیغمبر صلعم ایشان را با یکدیگر برادری داد اِلَّآ اَنْ تَفْعَلُوْٓا مگر آنکه کنید در زندگانی خود اِلٰٓى اَوْلِيٰٓئِكُمْ با دوستان
خود مَّعْرُوْفًا نیکوئی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید كَانَ ذٰلِكَ هست آنکه ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام
فِي الْكِتٰبِ در لوح محفوظ یا در قرآن مَسْطُوْرًا ۝ نوشته شده و ثابت گشته وَاِذْ اَخَذْنَا و یاد کن آن را که فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيّٖنَ از پیغمبران
مِيْثَاقَهُمْ پیمان ایشان را با آنکه خدای را پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند
یا هر یک بشارت دهند به پیغمبری که بعد از و خواهند بود و این میثاق از پیغمبران در روز الست گرفتیم وَمِنْكَ و گرفتیم از تو نیز که محمدی
وَمِنْ نُّوْحٍ وَّاِبْرٰهِيْمَ وَمُوْسٰى وَعِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ و از این همه پیغمبران مذکور اخذ نمودیم تخصیص ذکر این پیغمبران برای آنست که
اولوالعزم بوده اند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم است وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ و گرفتیم از پیغمبران همه مِّيْثَاقًا غَلِيْظًا ۝ پیمانی محکم
موکد بسوگند لِّيَسْئَلَ الصّٰدِقِيْنَ تا سوال کند خدای راستگویان را یعنی پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفتند
یا تصدیق قوم مر ایشان را وَاَعَدَّ و آماده کرده است خدای لِلْكٰفِرِيْنَ مر گرویدگان را برسل عَذَابًا اَلِيْمًا ۝ عذابی دردناک يٰٓاَيُّهَا ع ۸
الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید اذْكُرُوْا یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدای تعالی که انعام فرموده بر شما اِذْ
جَآءَتْكُمْ چون آمد بشما جُنُوْدٌ لشکرها چون قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم برایشان
رِيْحًا بادی مراد باد صباست وَّجُنُوْدًا لَّمْ تَرَوْهَا و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه شما
میکنید بَصِيْرًا ۝ بینا در این آیت بیان غزوه احزاب است و آن قصه اجمالا چنان بود که بعد از جلای بنی نضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود
بمکه رفتند و با ابوسفیان و اتباع او بر مقاتله با حضرت صلعم عهد بستند و از قریش و احبار عرب بیش از ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند آن خبر
بحضرت رسالت پناه صلعم رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرموده معسکر همایون در پیش جبل سلع مقرر شده نزول فرمودند و مشاورت
با اصحاب نموده در باب محاربه با اعادی که بعدد بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان رض از وضع خندق که در بلاد عجم می باشد شمه بموقف عرض رسانید
و رای آنحضرت صلعم آنرا شرف قبول ارزانی فرمود و زمین بر صحابه قسمت کرده بحفر خندق اشارت فرمود و صحابه رض بدان کار مشغول شدند حضرت
خود نیز مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک میشد یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة
بزبان معجز نشان میراند در اثنای این حال بسنگی در نهایت صلابت پدید آمد تبر و میتین بر و کار نمی کرد آن حضرت صلعم را خبر دادند و بسر سنگ
آمده میتین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بر آن سنگ زد ثلثش بشکست و نوری مانند برق از آن بجست و در آن روشنی نظر انور
حضرت صلعم بر قصرهای شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند و نوبت دوم که ضربت بر آن صخره زد ثلث دیگر شکسته شد نوری دیگر ظاهر
گشت که قصر یمن بنظر آن حضرت صلعم در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست من نهادند و سوم بار تمام سنگ در هم شکست و نوری که از آن درخشان شد

کوشکهای کسری بران حضرت صلعم عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان گفتند این مرد خلق را
بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق می کند و بفتح فارس و روم و شام و یمن وعده میدهد القصه بعد شش روز که مهم خندق سمت اتمام
یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و عیینه بن حصین با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زیر وادی که شرقی مدینه است درآمدند و
ابوسفیان با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربی ست ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت صلعم عهد بسته بودند باغوای حیی بن
اخطب عهد شکسته مددکار کفار قریش گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان ضعفای اهل اسلام را دل از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود که
اِذۡ جَآءُوۡكُمۡ یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها مِّنۡ فَوۡقِكُمۡ از زبر شما یعنی از اعلای وادی وَمِنۡ اَسۡفَلَ مِنۡكُمۡ و از زیر شما یعنی اسفل وادی وَاِذۡ
زَاغَتِ الۡاَبۡصَارُ و چون شکسته دیدها در احداق و خیره شد از خوف وَبَلَغَتِ الۡقُلُوۡبُ الۡحَنَاجِرَ و برسید دلها به حنجرها از ترس چه شش از شدت
روح منتفخ می گردید و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسید وَتَظُنُّوۡنَ و گمان بردید بِاللّٰهِ الظُّنُوۡنَا بخدای انواع گمانها مخلصان را ظن آنکه
حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند
هُنَالِكَ ابۡتُلِيَ الۡمُؤۡمِنُوۡنَ آنجا آزموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وَزُلۡزِلُوۡا و جنبانیده شدند زِلۡزَالًا
شَدِيۡدًا جنبانیدنی سخت یعنی از جای می رفتند بمثابه که بددلان عزم این سفر را فسخ می نمودند و ناشکیبایان اوراق الفرار مالا يطاق
تکرار میفرمودند بیت آرام ز دل شد و دل از جای و هوش از سر رفت و قوت از پای وَاِذۡ يَقُوۡلُ الۡمُنٰفِقُوۡنَ و یاد کن آن را که
گفتند منافقان چون ابن ابی قشیر وَالَّذِيۡنَ و آنانکه فِىۡ قُلُوۡبِهِمۡ مَّرَضٌ در دلهای ایشان بیماری ست یعنی ضعف اعتقاد مَّا
وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُوۡلُهٗۤ وعده نداد ما را خدای تعالی و رسول او در فتح شام و یمن و فارس اِلَّا غُرُوۡرًا مگر وعده بفریب یعنی
سخنی که مردم را بآن بازی دهند وَاِذۡ قَالَتۡ و آن را نیز یاد کن که گفتند طَّآئِفَةٌ مِّنۡهُمۡ گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه
و ابن ابی يٰۤاَهۡلَ يَثۡرِبَ ای اهل یثرب و آن زمین ست که مدینه طیبه طاهره در ناحیتی از و واقع شده و نهی ست که مدینه را یثرب گویند القصه
این منافقان مردم مدینه را گفتند لَا مُقَامَ لَـكُمۡ جای بودن نیست شما را در لشکرگاه محمد یا توقف درینجا هیچ وجه ندارد فَارۡجِعُوۡا پس بازگردید
بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا الکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد رجوع کنید بدین بدران و او را بدست دشمنان باز دهید وَيَسۡتَاۡذِنُ و دستوری
رجوع می طلبند فَرِيۡقٌ مِّنۡهُمُ النَّبِىَّ گروهی از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه يَقُوۡلُوۡنَ میگویند اِنَّ بُيُوۡتَنَا بدرستیکه خانهای ما در مدینه عَوۡرَةٌ خالی
و استحکامی ندارد و ما را اجازت ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن بران شبخون نکنند وَمَا هِىَ بِعَوۡرَةٍ و حال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست
بلکه استحکام تمام دارد اِنۡ يُّرِيۡدُوۡنَ نمیخواهند بدین رفتن اِلَّا فِرَارًا مگر گریختن از جنگ وَلَوۡ دُخِلَتۡ و اگر درآمده شوند بمدینه یعنی لشکر کفار
درآیند عَلَيۡهِمۡ بر منافقان و هجوم کنند مِّنۡ اَقۡطَارِهَا از جانب آن یعنی بیکباره بمدینه درآیند و گرداگرد ایشان فرو گیرند ثُمَّ سُئِلُوا
الۡفِتۡنَةَ پس طلب کنند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک یا بمقاتله مسلمانان لَاٰتَوۡهَا هر آینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن
ایشان را وَمَا تَلَبَّثُوۡا و درنگ نکنند بِهَاۤ باجابت فتنه اِلَّا يَسِيۡرًا مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام وَلَقَدۡ كَانُوۡا
بدرستیکه بودند بنی حارثه و بنی سلمه که از روی انابت عَاهَدُوا اللّٰهَ عهد کردند با خدای تعالی مِنۡ قَبۡلُ پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده بودند
که هرگز لَا يُوَلُّوۡنَ الۡاَدۡبَارَ پشتها برنگردانند در کارزارها وَكَانَ عَهۡدُ اللّٰهِ هست عهد خدای تعالی مَسۡـُٔوۡلًا پرسیده شده یعنی
سوال خواهند کرد از ان و بنقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد قُلْ بگوای محمد که هیچ روَلَنۡ يَّنۡفَعَكُمُ الۡفِرَارُ سود ندارد شما را گریختن اِنۡ

فَرَرْتُمْ اگر بگریزید مِّنَ الْمَوْتِ از مرگ اَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن چه لا بدست هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ گردد وَاِذًا
وآن هنگام که بگریزید یعنی مثلا اگر فرار نفع کند و هم شما در تاخیر افتد لَّا تُمَتَّعُوْنَ برخوردار نخواهید شد اِلَّا قَلِيْلًا ○ مگر زمانی اندک چه آخر شربت فنا
نوشیدنی ست وخرقهٔ فوات پوشیدنی بیت که می نهد قدم اندر سرای کون و فساد که باز روی براه عدم نمی آرد قُلْ بگوای محمد مَنْ ذَا الَّذِيْ يَعْصِمُكُمْ
کیست آنکه نگاه دارد شما را مِّنَ اللّٰهِ از عذاب خدای تعالی اِنْ اَرَادَ بِكُمْ سُوْٓءًا اگر خواهد خدای شما را بدی و هزیمتی اَوْ اَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما
نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا وَلَا يَجِدُوْنَ لَهُمْ و نمی یابند مردمان برای خویش مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستیکه نفع رساند
وَّلَا نَصِيْرًا ○ و نیاری که ضرر باز دارد و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمدینه
رفت برادر اعیان خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر صلعم
درمیان نیزه و شمشیر جولان میکند در حال برادرش جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته است و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید
آن مرد باز گشت و گفت بروم و آنحضرت صلعم را از مقالات تو خبر کنم چون نزدیک حضرت صلعم رسید جبرئیل ع م بروی پیشی گرفته این آیت آورده
که قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ بدرستیکه میداند خدای تعالی الْمُعَوِّقِيْنَ باز دارندگان از نصرت رسول را مِنْكُمْ از گروه شما وَالْقَآئِلِيْنَ لِاِخْوَانِهِمْ و گویندگان
برادر خود را که هَلُمَّ اِلَيْنَا بیائید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانانرا تخویف می کردند یا ابوسفیان یا یهود منافقانرا میگفتند خود را در معرض تلف
میفگنید و از یاری محمد بگریزید منافقان سخن یهود را بقبول متلقی شده از جنگ پهلوتهی میکردند چنانچه می فرماید وَلَا يَاْتُوْنَ الْبَاْسَ اِلَّا قَلِيْلًا ○
و نمی آیند منافقان بکارزار مگر آمدن اندک یا کارزار [illegible] اَشِحَّةً درحالیکه بخیلانند بمعاونت یا نفقه عَلَيْكُمْ
بر شما میخواهند که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فَاِذَا جَآءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس دشمن رَاَيْتَهُمْ بینی ایشان را که از غایت بددلی
يَنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ می نگرند بسوی تو تَدُوْرُ اَعْيُنُهُمْ میگردد چشمهای ایشان در حدقهٔ ایشان بچپ و راست كَالَّذِيْ يُغْشٰى عَلَيْهِ
مانند کسیکه پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سکرات موت فَاِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ پس چون برود
خوف سَلَقُوْكُمْ برنجانند شما را و سخنان سخت گویند بِاَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اَشِحَّةً درحالیکه بخیلند عَلَى الْخَيْرِ
بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنائم مجادله و مناقشه کنند اُولٰٓئِكَ آن گروه لَمْ يُؤْمِنُوْا نگرویده اند فَاَحْبَطَ اللّٰهُ پس باطل گردانیده است
خدای تعالی اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان یعنی جهادی که بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرده و عده بطلان عمل ایشانرا وَكَانَ ذٰلِكَ و هست آن
اظهار عَلَى اللّٰهِ بر خدای تعالی يَسِيْرًا ○ آسان يَحْسَبُوْنَ الْاَحْزَابَ آن گروه پندارند احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَمْ يَذْهَبُوْا
باز گشته اند یعنی ترس و بددلی منافقان بمثابه است که باوجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرد اگرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ
ایستاده وَاِنْ يَّاْتِ الْاَحْزَابُ و اگر بیاید این لشکر نوبتی دیگر يَوَدُّوْا دوست میدارند منافقان لَوْ اَنَّهُمْ تمنا میکنند آنکه ایشان
بَادُوْنَ صحرانشین باشند فِى الْاَعْرَابِ درمیان عرب بادیه نشین یعنی از بددلی می خواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند
يَسْاَلُوْنَ می پرسند آینده و رونده را عَنْ اَنْۢبَآئِكُمْ از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان وَلَوْ كَانُوْا و اگر باشند
فِيْكُمْ درمیان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد مَّا قٰتَلُوْٓا کارزار نکنند اِلَّا قَلِيْلًا ○ مگر اندکی لَقَدْ كَانَ بدرستیکه ع ۱۲
هست لَكُمْ مر شما را ای ترسندگان و بددلان فِيْ رَسُوْلِ اللّٰهِ در کار پیغمبر خدای اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اقتدای پسندیده یعنی متابعت
او کنید چنانچه او در حرب ثبات دارد و بر شدائد و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکو هست

لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ مر آن کسی را که هست که امید میدارد ثواب خدای را یا لقای او را وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ و نعیم روز بازپسین را وَ
ذَكَرَ اللّٰهَ و مر آن کسیکه یاد کرد خدای را كَثِيْرًا ۝ بسیاری بدل و زبان و در موضح آورده که سید عالم علیه افضل الصلاة و التحیات خبر داده
بود صحابه را رض از آمدن احزاب و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود بر ایشان وَلَمَّا رَاَ الْمُؤْمِنُوْنَ الْاَحْزَابَ
و چون دیدند مومنان احزاب را قَالُوْا گفتند هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ این است آنچه وعده کرده بود ما را خدای که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة
ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم وَرَسُوْلُهٗ و آنچه فرموده بود رسول او سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ
و راست گفت خدا و رسول او وَمَا زَادَهُمْ و نیفزود بدیدن احزاب مومنان را اِلَّآ اِيْمَانًا وَّتَسْلِيْمًا ۝ مگر باور داشتن مواعید الٰهی
و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را که سعادت دو سرای درین تسلیم مندرج است **بیت** هر که دارد چون قلم سر بر خط احکام او
می نویسد بخت طغرای ظفر بر نام او آورده اند که جمعی از صحابه رض نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس و غیر ایشان رض که چون در
حرب گاه ملازم حضرت رسالت پناه باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله بر بندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند حق تعالی در وصف
ایشان میفرماید مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ از گرویدگان رِجَالٌ صَدَقُوْا مردانی که راست کردند مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ آنچیز را که عهد کرده بودند با خدای
عَلَيْهِ بر آنچیز که ثبات است بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضٰى پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نَحْبَهٗ
نذر خود را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رض وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّنْتَظِرُ و از ایشان کسی هست که انتظار میبرد چون عثمان و طلحه
وَمَا بَدَّلُوْا تَبْدِيْلًا ۝ و تغییر ندادند عهد خود را تغییر دادنی و سخن خویش را مبدل نساختند لِيَجْزِيَ اللّٰهُ تا جزا دهد خدای تعالی الصّٰدِقِيْنَ
راست گویان یعنی وفا کنندگان را بِصِدْقِهِمْ براستی ایشان یعنی بوفای ایشان وَيُعَذِّبَ الْمُنٰفِقِيْنَ و تا عذاب کند منافقان را اِنْ شَآءَ اگر خواهد
که بر نفاق بمیرند اَوْ يَتُوْبَ عَلَيْهِمْ یا بازگردد بتوفیق توبه بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوْرًا آمرزنده آنرا که
توبه کند رَّحِيْمًا ۝ مهربان بر کسیکه بر توبه بمیرد در اخبار آمده است که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بر کنار
خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبخون کردندی حضرت رسالت پناه صلعم سوار شده با جمعی از صحابه رض بدفع آن
اشتغال نمودی و روزی عمرو بن عبدود که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابله کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را گذشته پیش آمده
مبارز طلبیدند عمرو بر دست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شده نوفل را مسلمانان سنگسار میکردند مرتضی علی کرم الله وجهه از میانش بدو نیم کرد
دل کافران شکسته شد و حضرت رسول صلعم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعای بر احزاب کرد و در روز چهارشنبه میان
نماز پیشین و نماز دیگر اثر فتح ظاهر شد حق سبحانه باد صبا را بمددگاری فرستاد **بیت** باد صبا بست میان نصرت ترا دیدی چراغ را
که کند باد یاوری و باد صبا زلزله دران لشکر افگند و آتشهای ایشان را کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را می بریدند
و میخها میکندند ایشان درمانده روی بهزیمت نهادند و بی عذر قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده گشت **بیت**
بی درد سر نیزه و آمد شد شمشیر آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد وَرَدَّ اللّٰهُ و باز گردانید خدای تعالی از مدینه الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
آنان را که بگرویدند یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لَمْ يَنَالُوْا خَيْرًا ما نیافتند غنیمتی و نصرتی وَ
كَفَى اللّٰهُ و کفایت کرد خدای الْمُؤْمِنِيْنَ الْقِتَالَ مومنان را جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه وَكَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا و هست
خدای تعالی توانا [illegible] عَزِيْزًا ۝ غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته

مددگاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده شبانه روز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شد بر حکم سعد بن معاذ رض که امیر
لشکر بود فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان بر مومنان قسمت کنند
حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود و حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد
وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ و فرود آورد خدای تعالی آنان را که یاری داده اند احزاب را و هم پشت ایشان گشتند مِنْ أَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل
توریت یعنی یهود قریظه را مِنْ صَيَاصِيهِمْ از قلعهای ایشان وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و افگند در دلهای ایشان ترس پیغمبر و
لشکر او فَرِيقًا تَقْتُلُونَ گروهی را میکشتید تا ششصد تن از ایشان یا هفتصد تن بکشتید وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ع و برده و اسیر میگیرید گروهی را یعنی زنان
و فرزندان ایشان را وَأَوْرَثَكُمْ و میراث داد شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشان یعنی مزارع و حدائق وَدِيَارَهُمْ و سراهای ایشان یعنی حصون و
قلاع وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا و داد بشما زمینی را که نرفته اید دران یا مالک آن نبوده اید مراد
خیبرست یا دیار روم یا ممالک فارس گفته اند هر زمینی که بحوزهٔ اهل اسلام درآید تا قیامت درین خبر داخل ست وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تع
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ع بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بملازمان سید عباد بیت لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه ست با اعلام
هر نفس اقلیم دگر میگیرد ارباب سیر رانند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلعم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یک ماه با ایشان
مخالطت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیاده از مقدور میطلبیدند چون برد یمانی و دق مصری و امثال آن و چیزها طمع میکردند که
در تصرف آن حضرت صلعم نبود و اسباب دیگر که در کتب سیر مذکورست و بر همه تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال فرمود و بغرفه که در مسجد حجرهٔ وی
بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل ع آیت تخییر فرود آورد که يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ
لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را اِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اگر هستید شما که میخواهید الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی تنعم دران وَزِيْنَتَهَا و آرایش
آن را چون ثیاب فاخره و پیرایها بتکلف فَتَعَالَيْنَ پس بیائید که اُمَتِّعْكُنَّ بدهیم شما را متعه طلاق وَاُسَرِّحْكُنَّ و رها کنیم شما را سَرَاحًا جَمِيْلًا
رها کردن نیکو برغبت نه از روی کراهت وَاِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ و اگر هستید که میخواهید ثواب خدای تعالی وَرَسُوْلَهٗ و خشنودی رسول او را
وَالدَّارَ الْاٰخِرَةَ و نعیم سرای دیگر فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تع اَعَدَّ آماده کرده است لِلْمُحْسِنٰتِ مر زنان نیکوکار را مِنْكُنَّ از شما یعنی آنها
که اختیار شق ثانی کنند اَجْرًا عَظِيْمًا ○ مزدی بزرگ که زخارف دنیا که در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که
خدا و رسول را اختیار فرمود عایشه صدیقه رض بود يٰنِسَآءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَنْ يَّاْتِ مِنْكُنَّ هر که بیاید از شما بِفَاحِشَةٍ بکاری ناپسندیده
مُّبَيِّنَةٍ پیدا کرده و روشن شده و حفص بکسر یا میخواند یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول صلعم ست يُّضٰعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو تو
کرده شود مر او را عذاب ضِعْفَيْنِ دو برابر آنکه زنان دیگران را باشد چه گناه از ایشان زشت ترست وَكَانَ ذٰلِكَ و هست این
تضعیف عذاب عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا ○ بر خدای تعالی آسان

وَمَنْ يَّقْنُتْ و هر که مداومت میکند بر طاعت مِنْكُنَّ از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برید لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ
مر خدای و رسول او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند عمل شایسته نُّؤْتِهَآ اَجْرَهَا بدهیم مر او را اجر او مَرَّتَيْنِ دو باره یک بار برای طاعت خدای تع
و یک بار برای طلب خوشنودی پیغمبر صلعم وَاَعْتَدْنَا و آماده سازیم لَهَا برای آن زن رِزْقًا كَرِيْمًا ○ روزی نیکو در بهشت زیاده از مزد او
يٰنِسَآءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شما كَاَحَدٍ مِّنَ النِّسَآءِ مانند یکی از زنان است چه شما را فضل بسیارست بر سائر زنان اِنِ اتَّقَيْتُنَّ

اگر میترسید از خدای و فرمان او میبرید فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرمی و فروتنی مکنید بِالْقَوْلِ در سخن گفتن چون با کسی سخن گویید فَیَطْمَعَ الَّذِیْ پس طمع کند
در شما آنکسی که فِیْ قَلْبِهٖ در دل او مَرَضٌ بیماری ست یعنی نفاق یا دوستی فجور وَّقُلْنَ و بگویید قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ○ سخن نیکو و پسندیده و دور
از ریبت وَقَرْنَ و آرام گیرید فِیْ بُیُوْتِکُنَّ در خانهای خویش وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار پیرایها مکنید تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْاُوْلٰی چون اظهار
زنان در جاهلیت ایام نخستین که آن را جاهلیت جهلا گویند و آن زمان ادریس عم بود تا وقت نوح عم و اصح آنست که جاهلیة اولی در زمان ابراهیم عم
بوده که زنان لباسها مروارید بافته پوشیده خود را بر مردان عرض کردندی و جاهلیت اخرای میان عیسی و محمد ست صلعم و بعضی معنی آیت برین وجه
گفته اند که مخرامید در زمین چون خرامیدن جاهلیت اولی وَاَقِمْنَ الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه ست وَاٰتِیْنَ الزَّکٰوةَ
و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه ست وَاَطِعْنَ اللّٰهَ و فرمان برید خدای تعالی را در فرائض وَرَسُوْلَهٗ و پیغمبر او را در سنن اِنَّمَا
یُرِیْدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدای تعالی لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناه را اَهْلَ الْبَیْتِ ای زنان پیغمبر صلعم وَیُطَهِّرَکُمْ و پاک
گرداند شما را از معاصی تَطْهِیْرًا ○ ج پاک گردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیت دلیل ست بر آنکه ازواج نبی اهل بیت وی اند و در وسیط
از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت ازواج وی اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیب ست چه پیغمبر صلعم در میان
ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عام ست مر ازواج و اولاد را در اتحاف از امام ابو منصور ماتریدی همین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده
که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت ازواج باشند اما از عائشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رض نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی
و حسن و حسین رض اند و در اسباب نزول آورده که ام سلمه فرمود که پیغمبر صلعم در خانهٔ من بر گلیمی که بر فراش وی افگنده بود دیم نشسته بود فاطمه رض در آمد و جهت
حضرت صلعم سنبوسهات با گوشت پخته آورده بود حضرت صلعم فرمود که الهی فاطمه علی و فرزندان ترا بخوان تا درین خوان با ما همکاسه شوند چون طعام
خورد مصطفی صلعم فضلهٔ آن گلیم بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت من اند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه گردان این آیت نازل شد
و من سر خود در زیر گلیم کردم و گفتم یا رسول الله من نه از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر ازین جهت ست که آل عبا برین پنج تن اطلاق میکنند شعر
آل عبا رسول الله و ابنته ؛ و المرتضی ثم سبطاه اذ اجتمعوا ؛ در تیسیر و بعضی دیگر از تفاسیر از انس بن مالک رض نقل میکند که چون وقت نماز بر در خانهٔ فاطمه رض
بگذشتی و گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا وَاذْکُرْنَ و یاد کنید ای زنان پیغمبر مَا یُتْلٰی آنچه خوانده میشود
فِیْ بُیُوْتِکُنَّ در خانهای شما مِنْ اٰیٰتِ اللّٰهِ از آیات کلام الله وَالْحِکْمَةِ ط و از سخنان پیغمبر که محض حکمت ست و این آیت حث میکند بر
حفظ قرآن و حدیث اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه خدای تعالی هست لَطِیْفًا نیکو کار شما خَبِیْرًا ○ ع دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول این آیت ع
در بارهٔ ازواج طاهرات جمعی از زنان مسلمانان گفتند باری برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که اِنَّ الْمُسْلِمِیْنَ بدرستیکه
مردانی که منقاد حکم خدا اند وَالْمُسْلِمٰتِ و زنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ و باور دارندگان از رجال و نساء وَالْقٰنِتِیْنَ
وَالْقٰنِتٰتِ و ثابت کنندگان بفرمان برداری از مردان و زنان وَالصّٰدِقِیْنَ وَالصّٰدِقٰتِ و راست گویان در قول و فعل از ذکور و اناث
وَالصّٰبِرِیْنَ وَالصّٰبِرٰتِ و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق وَالْخٰشِعِیْنَ وَالْخٰشِعٰتِ و تواضع کنندگان از مردان و زنان
وَالْمُتَصَدِّقِیْنَ وَالْمُتَصَدِّقٰتِ و صدقه کنندگان از هر دو طائفه وَالصَّآئِمِیْنَ وَالصّٰٓئِمٰتِ و روزه داران برای خدای تعالی فرضا و
نفلا از رجال و نسا وَالْحٰفِظِیْنَ فُرُوْجَهُمْ وَالْحٰفِظٰتِ و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام وَالذّٰکِرِیْنَ اللّٰهَ
کَثِیْرًا و مردان ذکر گوینده خدای را بسیار وَّالذّٰکِرٰتِ و زنان یاد کنندگان مر او را اَعَدَّ اللّٰهُ آماده کرده است خدای

لَهُمْ مرایشان را از زنان و مردان مذکور و اناث مَّغْفِرَةً آمرزش گناهان وَّاَجْرًا عَظِيمًا ومزدی بزرگ زیاده بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت
رسالت پناه صلعم زینب بنت جحش را بجهت زید بن حارث خواستگاری فرمود و زینب بگمان آنکه برای خود میخواهد این خطبه را قبول نمود
وچون دانست که برای زید بود اباکرد چه جمال زیاد داشت و دختر عمه پیغمبر صلعم بود و گفت من چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبد الله نیز
درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیت فرستاد که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ ونباشد مرهیچ مردی گرویده را یعنی عبد الله بن جحش را وَّلَا
مُؤْمِنَةٍ ونه هیچ زن ایمان آورده یعنی زینب اِذَا قَضَى اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗٓ چون حکم کرد خدا و رسول او اَمْرًا کاری را یعنی نکاح زینب بزید
اَنْ يَّكُوْنَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنکه باشد مرایشان را اختیاری یعنی برگزینند مِنْ اَمْرِهِمْ از کار خود چیزی را بلکه واجب بود برایشان که اختیار خود را تابع
اختیار خدا و رسول سازند وَمَنْ يَّعْصِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای تعالی و رسول ورا یا از حکم کتاب و سنت بگردد
فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شود ضَلٰلًا مُّبِيْنًا گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول این آیت زینب و برادر
راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر صلعم را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده است که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس
میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد بمرتبه که زید چندین نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت صلعم مانع می شد کما قال وَاِذْ تَقُوْلُ
و یاد کن آنرا که گفتی لِلَّذِيْٓ اَنْعَمَ اللّٰهُ مر آنکس را که انعام کرده است خدای تعالی باسلام عَلَيْهِ بر و باسلام و توفیق خدمت و متابعت تو وَ
اَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و تو انعام کرده بر وی بپرورد و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا و رسول است که اَمْسِكْ
عَلَيْكَ نگاهدار برای خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ اللّٰهَ و بترس از خدای تعالی در کار او و از روی ضرر طلاقش مده وَتُخْفِيْ فِيْ
نَفْسِكَ و پنهان میکردی در نفس خود مَا اللّٰهُ مُبْدِيْهِ آنچه خدا پیدا کننده آنست یعنی آنرا که زینب داخل ازواج طیبات تو خواهد بود وَتَخْشَى
النَّاسَ و بترسیدی از سرزنش مردم که گویند زن پسرخوانده را بخواست وَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشٰىهُ و خدای تعالی سزاوارتر است که از وی ترسی
در آنچه باید ترسید و مقرر است که حضرت رسالت پناه صلعم ترسناک ترین خلق بود زیرا که خوف و خشیت بسبب علم است انما یخشی الله من عباده
العلماء پس بحکم انا اعلمکم بالله و اخشاکم از همه عالمیان اخشی بود *نظم* خوف و خشیت نتیجه علم است ❊ هر کرا علم بیش خشیة بیش ❊ هر کرا خوف شد
رفیق بهش ❊ باشد از جمله رهروان درپیش ❊ آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضای مدت عدت حضرت رسالت پناه
علیه افضل الصلوات و التحیات کس او را فرستاد تا خواستگاری کند برای حضرت صلعم قصه بعرض زینب رسانید از غایت شادی سجدهٔ
شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گزارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری کرده اگر من شایستهٔ اویم مرا بوی ده فی الحال دعای او مستجاب شد
آیت آمد که فَلَمَّا قَضٰى زَيْدٌ پس آن هنگام که برسید زید مِّنْهَا از زینب وَطَرًا بحاجتی که داشت و در موضح آورده که مراد زید طلاق زینب
بود چون مراد خود از وی یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زَوَّجْنٰكَهَا او را بتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُوْنَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ
حَرَجٌ بر مومنان تنگی یا اثمی و وبالی فِيْٓ اَزْوَاجِ اَدْعِيَآئِهِمْ در خواستن زنان پسرخواندهای خود را اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا
چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و هست کاری که خدای تعالی خواهد مَفْعُوْلًا
بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب رض سید عالم صلعم بعد از نزول آیت بخانهٔ زینب رفت بی دستوری وی زینب گفت یا رسول الله
بی خطبه و بی گواه حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سائر زنان فخر میکرد که الله تعالی مرا تزویج
کرد به پیغمبر صلعم و متولی تزویج شما اولیای شما بوده اند مَا كَانَ نیست عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ وزری و وبالی

فِيمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهُ ط در انچه تقدیر کرده است خدای برای او این صورت مخصوص و نیست بلکه سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاد خدای سنتی
فِي الَّذِينَ خَلَوْا دران کسانیکه گذشتند مِنْ قَبْلُ ط پیش از محمد صلعم مراد انبیای دیگر اند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در انچه مباح گردانید بر ایشان
وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و هست کار خدای قَدَرًا مَّقْدُوْرَا ۙ اندازهٔ مقدار کرده شده که تخلف از ان محال ست ۔ الَّذِينَ يُبَلِّغُوْنَ
آنکسانی که میرسانند رِسٰلٰتِ اللّٰهِ پیغامهای خدای را بامتان خود وَيَخْشَوْنَهٗ و میترسند ازو وَلَا يَخْشَوْنَ اَحَدًا و نمی ترسند از هیچ کس
اِلَّا اللّٰهَ ط مگر از خدای تعالی وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده هست خدای تعالی حَسِيْبًا ○ کافی ترسندگان یا شمار کننده بندگان و چون شمار بدست او ست
باید که ترس نیز ازو باشد بعد از واقعهٔ زینب رض زبان طعن بی ادبان دراز شد که این نزد مردمان امیگوید که زن پسران بر شما حرام ست و خود
میخواهد و زید را پسر خوانده بود و در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند حق سبحانه آیت فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد اَبَا اَحَدٍ
مِّنْ رِّجَالِكُمْ پدر هیچ یکی از مردان شما و اگرچه پدر طیب و طاهر و قاسم و ابراهیم رض بوده اما ایشان بحد رجال نرسیده اند پس او را فی الحقیقة
پسر صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد وَلٰكِنْ رَّسُوْلَ اللّٰهِ ولیکن او فرستادهٔ خداست وَخَاتَمَ النَّبِيّٖنَ ط
و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبری بر و ختم کرده اند و خاتم بمعنی آخر نیز هست یعنی او ست آخر انبیا بنور ظهور چنانچه اول ایشان
ع ۵ بود بظهور نور وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا ع بهر چیزی دانا پس می داند که کیست سزاوار انکه نبوت برو ختم شود در
عیون الاجوبه آورده که صحت هر کتابی بمهر او ست حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا بدانند که تصحیح دعوی محبت الٰهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناه
نتوان کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف بزرگواری کتاب بمهر او ست و شرف جملهٔ انبیا نیز بدان حضرت صلعم و شاهد هر کتاب
مهر او ست پس شاهد در محکمهٔ قیامت او خواهد بود چنانچه و جئنابک علی هؤلاء شهیدا و چون کتاب را مهر کرده اند کتابت در باقی باشد چون نبوت
بآن حضرت صلعم ختم یافت در نبوت بدو بسته گشت دیگر چون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود بختمیت ایشان نیز اختصاص یافت
و فی المثنوی المعنوی **نظم** بهر او خاتم شده ست او که بجود ۃ مثل او نی بود و نی خواهد بود ۃ چونکه در صنعت برد استاد دست ۃ تو نگوئی ختم
صنعت بر وی ست يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید اذْكُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدای را ذِكْرًا كَثِيْرًا ۙ یاد کردنی بسیار یعنی
در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر وَسَبِّحُوْهُ و تسبیح گوئید او را یا نماز گزارید برای او بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا ○ بامداد
و شبانگاه چه نماز شام و صبح اشق ست از روی اد اسلمی قدس سره فرمود که مراد از ذکر کثیر ذکر دل ست چه دوام ذکر بدل بود و بزبان ممکن
نیست و در لطائف قشیری رح آورده که امر بذکر کثیر اشارت ست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقرر ست که من احب شیئا اکثر
ذکره یعنی ایشان دوستی ذکر فراوان ست و دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند **بیت** در هیچ مکان نیم ز فکرت
خالی ۃ در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل ۃ هُوَ الَّذِيْ يُصَلِّيْ او ست خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند عَلَيْكُمْ بر شما وَمَلٰٓئِكَتُهٗ
و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملائکه بر شما لِيُخْرِجَكُمْ برای آنست تا بیرون آرد شما را مِّنَ الظُّلُمٰتِ
از تاریکیهای کفر اِلَى النُّوْرِ ط بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت ست بر خروج چه در وقت درود خدای و ملائکه بر ایشان در ظلمات نبودند و گفته اند
اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بشهود نور یقین و در بحر الحقائق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت
وَكَانَ و هست خدای تعالی بِالْمُؤْمِنِيْنَ بگرویدگان رَحِيْمًا ○ مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بآمرزش ایشان میفرماید
تَحِيَّتُهُمْ تحیت مومنان از خدای تعالی يَوْمَ يَلْقَوْنَهٗ روزی که بهبینند او را سَلٰمٌ ج سلامیست که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی و مخافتی و

گفته اند ضمیر عائد ست بملک الموت کنایه غیر مذکور یعنی روزیکه ببیند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای تعالی لَهُمْ برای مومنان با وجود تحیت بر ایشان أَجْرًا كَرِيمًا ۝ مزدی بزرگوار که بهشت ست و نعیم آن يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر ندای کرامت ست إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستیکه فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بتصدیق و تکذیب امت تو وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت ما وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت ما وَدَاعِيًا و خواننده إِلَى اللَّهِ بر پرستش خدای تعالی و اقرار بتوحید او بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا ۝ و چراغی روشن یا خداوند چراغ روشن که قرآن ست یعنی تالی آن را در آیات باهرات آورده اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت صلعم نیز ظلمت کفر را از عرصهٔ جهان نابود ساخت بیت چراغی روشن از نور خدائی ؛ جهان را داده از ظلمت رهائی ؛ دیگر هرچه در خانه گم میشود بنور چراغ باز توان یافت و حقائق که از مردم پوشیده و پنهان بود بنور این چراغ مقتبسان انوار معرفت روشن گشت نظم ازو جان را بدانش آشنائی ست ؛ و زو چشم جهان را روشنائی ست ؛ در گنج معانی برگشاده ؛ و زان صاحب دلان را مایه داده ؛ دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و امان و راحت ست و دزد را واسطهٔ خجلت و عقوبت ست آنحضرت صلعم نیز دوستان را وسیلهٔ سلامت و کرامت و منکران را موجب حسرت و ندامت ست و منیرا تاکید ست یعنی تو چراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده شوند و گاهی افروخته و تو از اول تا آخر روشنی و چراغها ببادی مقهور شوند و هیچکس نور ترا مغلوب نتواند ساخت یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ؛ و دیگر چراغها را شب روشن سازند نه بروز و تو شب ظلمت دنیا بنور دعوت روشن ساختی و روز قیامت نیز از شعل شفاعت روشن خواهی ساخت نظم شد بدنیا رخش چراغ افروز ؛ شب ما گشت ز التفاتش روز ؛ باز فردا چراغ افروزد ؛ که ازان جرم عاصیان سوزد ؛ در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند وجعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر را صلعم سراج گفت آن چراغ آسمان ست و این چراغ زمین و زمان آن چراغ دنیا ست و این چراغ دین آن چراغ منازل فلک ست و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل ست و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخواسته بعرصه گاه وجود آیند بیت از ظلمات عدم راه که بردی بیرون ؛ گر نشدی نور تو شمع روان همه ؛ و اشارت بهمین معنی فرموده است بیت ز اقلیم عدم می آمدی و پیش رو آدم ؛ چراغی بود در دستش هم از نور جبینت ؛ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده مومنان را بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست مِنَ اللَّهِ از خدای تعالی فَضْلًا كَبِيرًا ۝ بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطا و شریف تر جزا ست وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ و فرمان مبر ناگرویدگان و منافقان یعنی بر پی فرمان ایشان ثابت مباش وَدَعْ و بگذار و دست بدار أَذَاهُمْ مکافات رنج ایشان که بتو رسد یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان را کفایت کنم وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل بر خدای تعالی کن در دفع ایشان وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای تعالی وَكِيلًا ۝ کارساز و مهم پرداز یا نگاهبان یا ضمان بر وعدهٔ نصرت و غالبیت ترا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ چون بخواهید زنان گرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس رها کنید ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رح میگوید که مس کنایت از مباشرت ست و نزد امام اعظم رح خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فَمَا لَكُمْ پس نیست شما را عَلَيْهِنَّ بر این مطلقات مِنْ عِدَّةٍ هیچ عدتی تَعْتَدُّونَهَا که شمارید ایام آن را فَمَتِّعُوهُنَّ پس برخوردار سازید ایشان را بچیزیکه مهر فرض کرده مر آن مطلقه را نصف مهر لازم ست و متعه مندوب ست نزد امام اعظم رح و نزد بعضی واجب و اگر مهر مسمی نداد و متعه واجب ست بر قدر مال و یسار وَسَرِّحُوهُنَّ و بگذارید ایشان را سَرَاحًا جَمِيلًا بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شما را بر ایشان

وضرر بر ایشان مرسانید یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر اِنَّا اَحْلَلْنَا لَکَ بدرستیکه ما حلال کردیم برای تو اَزْوَاجَکَ زنان ترا الّٰتِیْ اٰتَیْتَ آنها که دادی
اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان را تقیید احلال با عطای مهر جهت ایثار طریق فضل ست نه برای توقف حل بران وَمَا مَلَکَتْ یَمِیْنُکَ وحلال
ساخته ایم بر تو یعنی انچه مالک شده است دست تو یعنی مملوکات ترا مِمَّا اَفَاءَ اللّٰهُ از انچه باز گردانیده است خدای عَلَیْکَ بر تو از غنایم مشرکان
چون صفیه وریحانه ومثال ایشان وَبَنٰتِ عَمِّکَ ودختران عم ترا وَبَنٰتِ عَمّٰتِکَ ودختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب وَبَنٰتِ خَالِکَ ودختران
خال تو وَبَنٰتِ خٰلٰتِکَ ودختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره الّٰتِیْ هَاجَرْنَ آن زنان مذکورات که هجرت کردند مَعَکَ
با تو محتمل ست که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت صلعم باشد خاصة وقول ام هانی رض که مرا رسول صلعم خطبه کرد وبدین آیت بر وحرام
شدم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید این قول ست وَامْرَاَةً مُّؤْمِنَةً وزنی مؤمنه اِنْ وَّهَبَتْ اگر ببخشد نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ نفس خود مر پیغمبر را اِنْ اَرَادَ
النَّبِیُّ اگر خواهد پیغمبر اَنْ یَّسْتَنْکِحَهَا آنکه در نکاح در آرد او را خَالِصَةً خالص کرده شده احلال وخالص کردنی لَّکَ مر ترا مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ
بجز مؤمنان یعنی از مخصوصات آن حضرت صلعم ست که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد وامام اعظم رض فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود
اما مهر مثل لازم ست ودر اتفاق این صورت اختلاف کرده اند واشهر آن ست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که او را ام المساکین
گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر در تبیان آورده که ام سهل از بنی اسد واگر واهبه زینب بوده باشد هبه
او واقع ست در رمضان سال سوم از هجرت وهشت ماه در حرم محترم آن حضرت صلعم بوده ودر ربیع الآخر سال چهارم وفات یافته
اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده ودولت عقد در نیافته قَدْ عَلِمْنَا بدرستیکه ما دانسته ایم مَا فَرَضْنَا انچه فرض کرده ایم عَلَیْهِمْ
بر ایشان یعنی بر امت از شرائط عقد فِیْٓ اَزْوَاجِهِمْ در نکاح زنان ایشان یعنی مهر وشهود ونفقه ووجوب قسم وتزویج چهار حره وَمَا
مَلَکَتْ اَیْمَانُهُمْ ودر داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امر دران وما حلال کردیم ترا زنان را بمجرد هبه بی مهر لِکَیْلَا یَکُوْنَ تا نباشد عَلَیْکَ
حَرَجٌ بر تو تنگی وَکَانَ اللّٰهُ وهست خدای تعالی غَفُوْرًا آمرزنده مر چیزی را که تحرز از و دشوار ست رَّحِیْمًا مهربان بتوسع جائی که مظنه
حرج باشد تُرْجِیْ باز پس داری مَنْ تَشَآءُ هر کرا خواهی مِنْهُنَّ از ازواج خویش وَتُـْٔوِیْٓ وجای دهی اِلَیْکَ بسوی خود یعنی با خود داری
مَنْ تَشَآءُ هر کرا خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیت از حضرت صلعم ساقط شده ودر زاد المسیر گوید که میان همه ازواج
غیر از سوده رض که نوبت خود را بعائشه رض بخشیده بود آنحضرت صلعم رعایت فرمودی قسم را تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد پنج تن را یعنی
سوده وصفیه وجویریه وام حبیبه ومیمونه رض ودر عایت قسم میکرد میان ایشان هرگاه که میخواست وبر وجهی که میخواست وچهار تن را با خود گرفت عائشه وحفصه
وام سلمه وزینب رض وَمَنِ ابْتَغَیْتَ وهر کرا خواهی باز طلبی ودلجوئی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از انها که باز گرانیده از ایشان وارجا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکَ پس هیچ گناهی
وتنگی نیست بر تو ذٰلِکَ آنکه این معزولات را باز طلبی ودور شده گان را نزدیک خود خوانی اَدْنٰٓی اَنْ تَقَرَّ نزدیک ترست بآنکه روشن شود اَعْیُنُهُنَّ چشمهای
ایشان وَلَا یَحْزَنَّ واندوهناک نشوند وَیَرْضَیْنَ وخوشنود باشند بِمَآ اٰتَیْتَهُنَّ بآنکه دهی ایشان را کُلُّهُنَّ همه یعنی چون دانستند که انچه تو میکنی از ارجا وایوا
وتقریب وتبعید بفرمان خدای ست ملول نمیشوند وگردن می نهند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وخدای تعالی میداند مَا فِیْ قُلُوْبِکُمْ انچه در دلهای شماست از رغبت
وکراهت وَکَانَ اللّٰهُ وهست خدای تعالی عَلِیْمًا دانا بضمایر بندگان حَلِیْمًا بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لَا یَحِلُّ حلال نیست لَکَ النِّسَآءُ
مر ترا زنان مِنْۢ بَعْدُ از پس این زن که در عقد تو اند چه تسعه در حق آنحضرت صلعم چون اربعه ست در حق امت وَلَآ اَنْ تَبَدَّلَ وحلال نیست آنکه بدل
کنی بِهِنَّ بدیشان مِنْ اَزْوَاجٍ از زنان دیگر یعنی یکی را از ایشان طلاق دهی وبجای وی دیگری را نکاح کنی وَّلَوْ اَعْجَبَکَ واگر چه بشگفت

آورد ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان اِلَّا استثناست از نسا یعنی حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه تن که داری مگر مَا مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ آنچه مالک آن شود دست تو یعنی بتصرف تو درآید و ملک الیمین تو گردد وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز رَّقِيْبًا مهربان و نگهبان و کسیکه از سر یقین حق آگاه گردد و او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا دانستن ست در نهان و آشکارا با دب و حرمت زیستن بیت

چو دانستی که حق دانا و بیناست ؛ نهان و آشکارا خویش کن راست ؛ آورده اند که چون حضرت صلعم زینب را بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی داد چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند و زینب رض در گوشهٔ خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر صلعم میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست و برفت اکثر صحابه برخاستند و سه کس مانده همچنان سخن میگفتند حضرت صلعم بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس رض گفت که حضرت صلعم بخانهٔ زینب درآمد و من هم خواستم که درآیم پرده بر در حجره فرو گذاشت و آیت حجاب نازل شد که يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آنکسانیکه گرویده اید بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوْا در میائید بُيُوْتَ النَّبِيِّ در خانهای پیغمبر اِلَّا اَنْ يُّؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه دستوری داده شود یعنی شما را بخوانند اِلٰى طَعَامٍ بخوردن طعام آن هنگام درآئید غَيْرَ نٰظِرِيْنَ در حالتیکه غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید اِنٰىهُ رسیدن طعام را جمعی بودند که وقت را نگاه میداشتند چون در مطبخ اثر دود ظاهر میشد می آمدند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین مکنید وَلٰكِنْ اِذَا دُعِيْتُمْ و لیکن چون خوانده شوید فَادْخُلُوْا پس درآئید فَاِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خوردید فَانْتَشِرُوْا پس پراگنده شوید و مکث مکنید وَلَا مُسْتَاْنِسِيْنَ و منشینید آرام گرفتگان لِحَدِيْثٍ برای سخن بکدیگر اِنَّ ذٰلِكُمْ بدرستیکه درنگ شما بعد از فراغ طعام و استیناس بکلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که میرنجاند پیغمبر را فَيَسْتَحْيٖ مِنْكُمْ پس شرم میدارد از شما که گوید بیرون روید وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحْيٖ و خدای تعالی شرم نمیدارد مِنَ الْحَقِّ از گفتن راست وَاِذَا سَاَلْتُمُوْهُنَّ و چون خواهید از زنان پیغمبر مَتَاعًا چیزی از امتعهٔ خانه که بدان نفع گیرید فَسْــَٔلُوْهُنَّ پس بخواهید از ایشان مِنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ از پس پرده ذٰلِكُمْ آن سوال از ورای حجاب اَطْهَرُ پاکیزه تر ست و پاک دارنده تر لِقُلُوْبِكُمْ مر دلهای شما را وَقُلُوْبِهِنَّ و دلهای ایشانرا از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه در اسباب نزول آیت حجاب روایات دیگر هست وَمَا كَانَ و نرسد و نشاید لَكُمْ مر شما را اَنْ تُؤْذُوْا آنکه برنجانید رَسُوْلَ اللّٰهِ فرستادهٔ خدای تعالی را و بکنید آنچه وی آنرا کاره باشد وَلَاۤ اَنْ تَنْكِحُوْۤا و نشاید شما را آنکه نکاح کنید اَزْوَاجَهٗ زنان او را که مدخول بها باشند مِنْۢ بَعْدِهٖۤ از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شمااند و مادر بر فرزند حرام ست پس نخواهید ایشانرا اَبَدًا هرگز اِنَّ ذٰلِكُمْ بدرستیکه ایذای آن حضرت صلعم و نکاح ازواج او كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ هست نزدیک خدای تعالی عَظِيْمًا ۝ گناه بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت صلعم لازم ست در حیات او و بعد از وفات او بلکه تعظیم و حرمت آنحضرت صلعم در حیات و ممات در ادای حقوق تعظیم یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات بربالای اعتلای آنحضرت صلعم دوخته اند بیت قبای سلطنت هر دو کون تشریفیست که جز لقامت اقبال او نیامد راست ؛ آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات در رسد من عایشه رض را بخواهم و دیگری را در خاطر گذشته و بزبان نیاورده آیت آمد که اِنْ تُبْدُوْا اگر آشکارا کنید شَيْـًٔا چیزی را یعنی نکاح بعضی امهات مومنان را و بزبان میگوئید اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیارید فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستیکه خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از سر و علانیه عَلِيْمًا ۝ دانا و ان شما اعتراض اخوا هد داد در خبر ست که بعد از نزول آیت حجاب حکم شد تا همه زنان پرده نشین شدند پدران و برادران و خویشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده نشین شوند ما نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد این آیت آمد که لَا جُنَاحَ هیچ گناهی نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِيْۤ اٰبَآئِهِنَّ در نمودن روی به پدران خویش وَلَاۤ اَبْنَآئِهِنَّ و نه پسران خویش وَلَاۤ اِخْوَانِهِنَّ و نه برادران خویش وَلَاۤ اَبْنَآءِ اِخْوَانِهِنَّ و نه پسران برادران خویش وَلَاۤ اَبْنَآءِ اَخَوٰتِهِنَّ

و نه پسران خواهران خویش وَلَا نِسَآئِهِنَّ و نه زنان ایشان یعنی مومنات وَلَا مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُنَّ ج و نه آنچه مالک ست دستهای
ایشان غلامان و کنیزکان و اصح آن ست که کنیزکان و شمه ازین مبحث در سوره نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و
تهویل و امر فرمود که ای زنان در پس پرده و حجاب قرار گیرید وَاتَّقِیْنَ اللّٰهَ ط و بترسید از خدای تعالی و پرده حیا از پیش بر مدارید اِنَّ اللّٰهَ
كَانَ بدرستیکه خدای هست عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز از افعال و اقوال شما شَهِیْدًا ○ گواه و از هر چه در خاطر و باطن گذرد آگاه **نظم** دیده
بپوشید ز نامحرمان تا دور شوید از ره وهم و گمان در پس زانوی حیا و وقار خوش بنشینید بصبر و قرار ای عزیز از فحوای آیتهای گذشته التزام شرایط
تعظیم و وظائف تکریم سید عالم صلعم مفهوم میشود او ف فرمود آنها را آیتی که مشیر ست بکمال عنایت درباره آنحضرت صلعم فرمود اِنَّ اللّٰهَ وَ
مَلٰٓئِكَتَهٗ بدرستیکه خدای و فرشتگان او یُصَلُّوْنَ درود می فرستند عَلَی النَّبِیِّ ط بر پیغمبر صلعم یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه بخدا و رسول گرویده
صَلُّوْا عَلَیْهِ صلوة گوئید بر وی وَسَلِّمُوْا و سلام گوئید بر وی تَسْلِیْمًا ○ سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی و صلوة از حق سبحانه
رحمت ست و از غیر او طلب رحمت نزد جمعی معنی اللهم صل علی محمد این ست که بار خدایا تعظیم کن محمد صلعم را در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت
و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر
کافه انبیا و مرسلین ع م و ملائکه والناس اجمعین و جمهور علما بر آنند که امر بصلوات بر آن حضرت ع م درین آیت محمول ست بر وجوب اما اختلاف در مقدار
آن واجب ست امام مالک رح گوید که در همه عمر یکبار واجب ست و زیاده بر آن مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب اکد ست یعنی در نماز
بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی رح و در تشهد آخر واجب ست و بمذهب امام ابوحنیفه رح و برخی از علمای شافعیه سنت ست و ائمه را در وقت
گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلعم اختلاف ست بعضی بر آنند که هر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گویند در یک مجلس یک نوبت یا سه
واجب است و بس و فتوی بر آن ست که نام آنحضرت صلعم در مجلسی هر چند تکرار یابد یک نوبت درود واجب ست و باقی سنت و در کیفیت صلوة احادیث
متنوعه وارد شده و امام نووی رح فرموده که افضل آن ست که جمع نماید میان طرق احادیث مذکوره که اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را تمام بیارند
برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد النبی الامی و
علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و سلم تسلیما کثیرا و فضائل صلوات و اوقات آن و شرائط و
آدابیکه در آن رعایت باید کرد حواله بمطالعه تحفة الصلوات ست **قطعه** یا سید الانام درود جناب تو ورد زبان ماست مه و سال و صبح و شام
نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور ورد ست ما همین صلوات ست و السلام اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ میرنجانند خدای را یعنی
ارتکاب میکنند آنچه نزدیک خدای تعالی مکروه ست از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و گفتن کلمات کفر وَرَسُوْلَهٗ و میرنجانند پیغمبر او را قولا که
ساحر و شاعر میگویند و فعلا که اهم بروی و دندان مبارکش میرسانند لَعَنَهُمُ اللّٰهُ دور گردانید خدای تعالی ایشان را از رحمت خود فِی الدُّنْیَا
وَالْاٰخِرَةِ در سرای دنیا و عقبی وَاَعَدَّ و آماده کرده لَهُمْ برای ایشان در آخرت عَذَابًا مُّهِیْنًا ○ عذابی خوار کننده وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ
و آنانکه میرنجانند مردان مومن را چون صفوان رض وَالْمُؤْمِنٰتِ و زنان گرویده را چون عائشه رض صدیقه بِغَیْرِ مَا اكْتَسَبُوْا بجز آنکه کسب کرده اند یعنی بی جنایتی
ع که مستحق ایذا باشند فَقَدِ احْتَمَلُوْا پس بر آینه بر گرفتند این موذیان بُهْتَانًا دروغ بزرگ وَّاِثْمًا مُّبِیْنًا ○ و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان میشوند و
ظاهر میشود و گفته اند این آیت در شان منافقان فرود آمد که بکلمات نالائق مرتضی علی کرم الله وجهه را میرنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی حضرت
فاروق رض کنیزکی آراسته را دید که میل بدکاری داشت ملامت کرد و مالکه ادب نموده سرزنش ساخت کنیزک شکایت بخواجه خود برد و آن ابی و بسخنان نا ملائم شنیع مشافهه

بافاروق گفت واین آیت درباره او نازل شد و گویند در شان زانیان است که شبها بر سر راهها نشستندی و دست تعدی به امن کنیزکان رسانیدندی و سدی میفرماید که دران وقت حرائر را علامت آن بود که سر پوشیده در راه رفتندی و جواری سر برهنه بودندی چون آن بدکاران از سر پوشیدگان تحاشی مینمودند لاجرم آیت آمد که یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر قُلْ لِّاَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را وَبَنٰتِكَ و دختران خود را وَنِسَآءِ الْمُؤْمِنِیْنَ و زنان مومنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه یُدْنِیْنَ نزدیک گردانند و فرو گذارند عَلَیْهِنَّ بر رویها و بدنهای خویش مِنْ جَلَابِیْبِهِنَّ چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان خود را بدان بپوشند ذٰلِكَ این پوشیدن سر و روی و بدن اَدْنٰۤی نزدیک ترست اَنْ یُّعْرَفْنَ بآنکه ایشان را بشناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند بآزادی فَلَا یُؤْذَیْنَ پس ایذا کرده نشوند یعنی آن زانیان تعرض نکنند ایشان را وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی غَفُوْرًا آمرزنده گناهان گذشته را چون توبه کنند رَّحِیْمًا مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان میکند لَئِنْ لَّمْ یَنْتَهِ الْمُنٰفِقُوْنَ اگر باز نایستند منافقان از نفاق خود وَالَّذِیْنَ و اگر یک طرف نشوند آنانکه فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ در دلهای ایشان بیماری است یعنی زانیان از قصد زنا و میل بفواحش وَالْمُرْجِفُوْنَ و اگر ترک نکنند مخبران اراجیف یعنی آنها که خبرهای بد می افکنند فِی الْمَدِیْنَةِ در مدینه از لشکرهای اسلام و غائب مومنان لَنُغْرِیَنَّكَ بِهِمْ هرآینه برگماریم ترا بر ایشان و مسلط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثُمَّ لَا یُجَاوِرُوْنَكَ پس همسایگی نکنند با تو فِیْهَاۤ در مدینه اِلَّا قَلِیْلًا مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند مَّلْعُوْنِیْنَ رانده گان و در مانده گان اَیْنَمَا ثُقِفُوْۤا هر کجا که یافته شوند اُخِذُوْا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشان را وَقُتِّلُوْا و کشته شوند یعنی بکشند ایشان را تَقْتِیْلًا کشتنی بخواری سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاده است خدای سنتی فِی الَّذِیْنَ خَلَوْا در آنانکه گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا علیهم السلام بقتل منافقان حکم کنند وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللّٰهِ مر سنت خدای را تَبْدِیْلًا بدل کردنی و تغییر دادنی یَسْئَلُكَ النَّاسُ میپرسند ترا مردمان یعنی کفار یا یهود عَنِ السَّاعَةِ از ساعت رستخیز قُلْ بگوای محمد اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن وقت قیامت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای است و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده اند وَمَا یُدْرِیْكَ و چه چیز دانا کرد ترا بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید آمدن قیامت تَكُوْنُ قَرِیْبًا باشد نزدیک اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَعَنَ الْكٰفِرِیْنَ براند ناگرویدگان را یعنی منکران بعث و حشر را و دور ساخت از رحمت خود وَاَعَدَّ و آماده کرد لَهُمْ برای ایشان سَعِیْرًا عذاب آتشی افروخته خٰلِدِیْنَ فِیْهَاۤ در حالتیکه جاودان باشند دران اَبَدًا تاکید ست یعنی همیشه در آتش معذب مانند لَا یَجِدُوْنَ نیابند وَلِیًّا دوستیکه ایشان را بیرون آرد از دوزخ وَّلَا نَصِیْرًا و نه یاری و مددگاری که عذاب از ایشان باز دارد یَوْمَ تُقَلَّبُ یاد کن روزی را که گردانیده شود وُجُوْهُهُمْ رویهای ایشان فِی النَّارِ در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بر روی افگنند یَقُوْلُوْنَ ایشان میگویند یٰلَیْتَنَاۤ کاشکی ما اَطَعْنَا اللّٰهَ فرمان میبردیم خدای را وَاَطَعْنَا الرَّسُوْلَا و فرمان برداری میکردیم پیغمبر را وَقَالُوْا و گویند اتباع دار اول قوم رَبَّنَاۤ ای پروردگار ما اِنَّاۤ اَطَعْنَا بدرستیکه ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران قبائل خود را وَكُبَرَآءَنَا و بزرگان و پیشوایان را فَاَضَلُّوْنَا السَّبِیْلَا پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه ببردند و بافسانه و افسوس فریب دادند رَبَّنَاۤ ای پروردگار ما حکم کن بیان ما اٰتِهِمْ بده ایشان ضِعْفَیْنِ دو برابر مِنَ الْعَذَابِ از عذابی که ما داده زیرا که هم ضال بوده اند و هم مضل وَالْعَنْهُمْ و بران ایشان را لَعْنًا كَبِیْرًا راندنی بزرگ که باز خواندن نباشد مقررست که هر کرا حق سبحانه براند دیگری نتواند که بخواند بیت هر کرا قهر تو راند که تواند خواندن ٭ و آنکه را لطف تو خواند که تواند راندن ٭ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که گرویده اید لَا تَكُوْنُوْا مباشید كَالَّذِیْنَ مانند آنانکه اٰذَوْا مُوْسٰی برنجانیدند موسی ع م را یعنی پیغمبر من محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی ع م برنجانیدند و او را زنا نسبت کردند و شمه از آن در قصه قارون گذشت فَبَرَّاَهُ اللّٰهُ پس پاک گردانید او را خدای تعالی مِمَّا قَالُوْا از انچه گفتند و زنی را که رشوت داده بودند تا او

حق تعالی اقرار کنند به پاکی وی واعتراف نمود یا دقتی که با هارون علیه السلام بکوه طور رفتند و هارون علیه السلام آنجا وفات یافت وگفتند تو بروی حسد بروی کشتی
حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را زنده برون آوردند و میان قوم بنهادند معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای تعالی او را زنده گردانید تا به برائت موسی
برادر اقرار کرد یا میگفتند که او را عیبی دارد که غسل تنها میکند روزی جامه بر سنگ نهاده بود و در آب درآمده آن سنگ با جامه روان شده میان قوم
درآمد موسی علیه السلام برهنه از پی او دوید و بنی اسرائیل را معلوم شد که وی را هیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی علیه السلام عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی وَجِيْهًا ۝
با جاه و قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوات يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ ای گروه گروندگان بترسید از خدای تعالی در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از
ایذاء رسول وَقُوْلُوْا و بگوئید قَوْلًا سَدِيْدًا ۝ سخنی راست و درست و استوار در باره مومنان امر و نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگوئید و
ناراستی در سخن مکنید چون حدیث افک عائشه و قصه زینب رضی الله عنها وگفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنیکه بآن رضای خدای تعالی طلبند و قول جامع
درین باب آنست که قول سدید سخنیکه صدق باشد نه کذب صواب باشد نه خطا وجد باشد نه هزل خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن گوئید تا يُصْلِحْ تا باصلاح آرد خدای
لَكُمْ برای شما اَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد برای شما ذُنُوْبَكُمْ گناهان شما وَمَنْ
يُّطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُوْلَهٗ و پیغمبر او را در آنچه فرماید فَقَدْ فَازَ پس بدرستیکه برخوردار شد و رسید بخیر و به مطلوب خود و فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيْمًا ۝
فیروزی بزرگ و آن لقاست یا بهشت اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ بدرستیکه ما عرض کردیم امانت را که طاعت است یا حدود شرع و در موضع فرموده که نماز است و
روزه و زکوة و حج و جهاد و امانت مردم نگاهداشتن یا ان از فضول گویند غسل جنابت است بهر تقدیر عرضه کردیم آنرا عَلَى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
بر آسمان و زمین وَالْجِبَالِ و بر کوهها بشرط ثواب و عقاب و تمکینه فهم در ایشان آفریده بود فَاَبَيْنَ پس سر باز زدند اَنْ يَّحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند امانت را
وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا و ترسیدند از آن وگفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه از عذاب کشیده … یا اهل آسمان که ملائکه اند و بر
ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرضه کردند و اباکردند و سر باز زدند نه از راه مخالفت بلکه از … خائف وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ و برداشت آنرا
آدمی ضعیف و ناتوان اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه انسان ظَلُوْمًا ستمگار بر نفس خود که … احکام … آن پهلو تهی کردند و ما عجز خود قبول
کرد جَهُوْلًا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود در عرض امانت لِّيُعَذِّبَ اللّٰهُ تا عذاب کند خدای تعالی
الْمُنٰفِقِيْنَ وَالْمُنٰفِقٰتِ مردان و زنان منافق را بتضییع امانت وَالْمُشْرِكِيْنَ وَالْمُشْرِكٰتِ و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در
امانت وَيَتُوْبَ اللّٰهُ و باز گردد خدای برحمت عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت وَكَانَ اللّٰهُ و
هست خدای غَفُوْرًا آمرزنده تائبان رَّحِيْمًا ۝ مهربان برایشان علما و عرفا در این آیت سخن بسیار است از انجمله شمه ایراد کرده میشود جمعی معنی ع ۹
آیت را این … آورده اند که عظمت شان امانت مرتبه ایست که اگر عرض کنند برین اجرام عظیمه … شعور و ادراک باشد از حمل آن ابا کنند حق
آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراک و شعور داد و برایشان عرض کرد و عرض تخییر و ایشان ابا کردند … جبلت نه از روی معصیت انسان قبول
… از روی قوت بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید … امام قشیری آورده که امانت را بها عرض
نمود و بر انسان فرض فرمود آنجا عرض بود سر باز زدند و اینجا فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم علیه السلام بر عرض حق بود
نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را فراموش گردانید لا جرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو و نگاهداشتن از من چون تو بطوع بار را برداشتی
من هم از میان سهم ترا برداشتم که وحملناهم فی البر والبحر بیت … صاحب انوار آورده که می شاید که مراد
بامانت عقل و تکلیف باشد چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود و انسان با قابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم است بواسطه استیلای قوت غضبی

وجهول بجهت غلبه قوت شهوی و فائده عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاهداشته بر طریقه اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود آن تکالیف تعدیل قوتین ست که نتیجه صفتین سبعی و بهیمی اند پس ظلومی و جهولی علت حمل باشد و گفته اند ازشان انسان ست ظلم و جهل چنانچه گوئی الماء طهور یعنی از شان اوست طهارت همچنین این دو صفت ازشان آدمیان ست اما چون حامل امانت شدند بعضی ترک ظلم و جهل گرفتند و بعضی از آن باز ماندند یا خود این دو صفت نوع انسانرا باعتبار تغلب افراد ثابت ست در اتحاف آورده که ظلوم و جهول ست نزد خلق نه نزد حق و در تفسیر خواجه محمد پارسا رحمه الله مذکورست که حق سبحانه امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال عرض کرد ابا نمودند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسانرا استعداد حمل آن بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم ست بر نفس خود که افنا میکند ذات خود را در هویت مطلقه و جهول ست که غیر حق را نمی شناسد و بقول لا اله الا الله نفی ما سوی میکند در فتوحات فرموده که امانت اتصاف ست باسمای حسنی که بر همه موجودات عرضه کرده اند و انسان قبول کرده و او ظلوم بودی اگر بر ندانستی و جهول ست یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله اعتراف ست بجهل و عجز از معرفت حق مصرع العجز عن درک الادراک ادراک و حضرت میر قاسم انوار قدس سره در بعضی از رسائل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضد علم و عدل ست اما بمعنی اذا جاوز الشی حده انعکس ضده اینجا جلوه داده و ظلوم و جهول صیغه مبالغه است و هرگاه که این دو صفت از حد متجاوز گردند هر آینه بضد خود مبدل خواهند گشت در روح الارواح میگوید که ظلوما و جهولا اینجا مدح ست نه ذم آدم بار بهمت بر داشت که فوق الطاقه بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود بدانستی که بار گرانست گفت از غیر حق جاهل بودم آوازه ظلومی و جهولی و در دو عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل در لوامع آورده که آن بوالعجبی که عشق را در عالم البشریت ست در مملکت ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد لطف و عصمت اند و مرد سایه پرورد محبت بی درد را قدری و قیمتی نیست عشق را طائفه درخورند که صفت ابجعل فیها من یفسد فیها سرمایه بازار ایشان و سمت انه کان ظلوما جهولا پیرایه روزگار ایشان ست **بیت** عاشقانرا درد و بدنامی خوش ست * عاشقانرا سوز و ناکامی خوش ست * آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابت ست و زمین فریاد بر کشید که مرا نعت بسطت واقع ست صدا از کوه بر آمد که مرا ثبات قدم حاصل ست تحمل این بار نداریم نشاید که آفت این بار خورد و این صفتها از ما بستانند آدم خاکی گفت که مرا چیست که از من بستانند مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز گرفته نعره هل من مزید زدن آغاز کرد و فرمان شد ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آورده زبان حال او می گفت که بار گران بعهد یار مهربان میتواند کشید **بیت** آن بار که از بردن او عرش ابا کرد * با قوت تو حامل آن بار توان بود * القصه خلعت تحمل امانت خز بر قامت باستقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بر نام نامی او نوشته اند راست نیامد و چون کاری بدین عظمت و مهمی بدین ابهت نامزد او شد جهت دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اویند سپندانه انه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افگندند **مصرع** تا گور شود دهر که نتوانند دید

سورة السبا مكية وهي اربع وخمسون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه سپاس و ستایش مر خدای راست اَلَّذِیْ لَهٗ آن خدائی که مر او راست مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از وسائط جلائل نعم وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست از روابط دقائق جود و کرم وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای ناز روی بتکلیف بلکه از راه سرور چنانچه گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله الذی احلنا دار المقام و گفته اند مجموع اهل آخرت مر او را حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند وَهُوَ الْحَكِيْمُ و اوست کاردان الْخَبِيْرُ داناباحوال بندگان از آشکارا و نهان يَعْلَمُ میداند مَا يَلِجُ آنچه فرو رود فِی الْاَرْضِ در زمین چون آب باران وَمَا يَخْرُجُ و آنچه بیرون آید مِنْهَا از زمین چون نباتات و دانهاست آنچه

در زیر زمین باشد چون کنوز و دفائن و اموات و انچه بر روی زمین باشد چون حیوان و عیون و فلزات وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرود
می آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون ملائکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار وَمَا يَعْرُجُ و انچه بالا میرود فِيهَا در آسمان چون فرشتگان و نامهای اعمال
بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره در غرائب التفسیر آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل ع م و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت پناه صلعم در شب
معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست انچه فرو می آید بر دلهای اولیا از واردات و کشوفات و انچه بالا میرود از نفائس انفاس
اولیا و اصفیا در همه اوقات یا انچه فرو می آید الطاف و کرم ست که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنائی می آید همانجا منزل میکند ان لربکم فی ایام
دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و انچه بالا میرود ناله تائبان ست و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوت خانه سینه ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آرد
فی الحال رقم قبول بروی کشند که انین المذنبین احبالی من زجل المسبحین بیت غلغل تسبیح شیخ ارچند مقبولست لیک ٭ آه دردآلود رندان هم قبول
دیگرست ٭ وَهُوَ الرَّحِيمُ و اوست مهربان در اتمام نعمت الْغَفُورُ ۝ پوشنده گناهان به پرده رحمت وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه
کافر شدند از روی انکار یا استهزا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ نمی آید بما قیامت قُلْ بگو ای محمد بَلَىٰ نه آنست که شما میگوئید آری وَرَبِّي بحق پروردگار من در
لباب گفته که ابوسفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که
بزودی لَتَأْتِيَنَّكُمْ هر آینه بیاید بشما قیامت عَالِمِ الْغَيْبِ صفت پروردگار ست یعنی داننده پوشیدهاست لَا يَعْزُبُ دور نشود
عَنْهُ از علم او یا پوشیده نگردد از و مِثْقَالُ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خرد یا وزن ذره از ذرات هوا فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه
در زمین وَلَا أَصْغَرُ و نیست خردتر مِنْ ذَٰلِكَ از مثقال ذره وَلَا أَكْبَرُ و نه بزرگ تر از ان إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه مکتوب ست در کتاب
مُبِينٍ روشن یعنی در لوح محفوظ و مجموع اینها را در لوح ثبت کرده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند عملهای شایسته أُولَٰئِكَ آن گروه مومنان و نیکوکاران لَهُمْ مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزش خطیات وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝ و روزی
بزرگوار یعنی بی طلب و تعب وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه بشتابند فِي آيَاتِنَا در آیتهای کلام ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند مُعَاجِزِينَ عاجز کنندگان
یا کوشندگان در تنفیر مردم از ان یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست
عَذَابٌ عذابی مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ ۝ از سخت تر عذابی الم رسانده وَيَرَى الَّذِينَ و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آنست که
تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شدند علم را مراد اصحاب پیغمبر صلعم اند یا مومنان اهل کتاب و بر همه تقدیر مراد آن ست که اهل علم دانند
الَّذِي أُنْزِلَ آنچیزی که فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ او راست و درست
وَيَهْدِي و او یعنی آن منزل راه نماید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ۝ ستوده بر نعم غایة الحمد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و
گفتند آنانکه بگرویده اند یعنی از منکران بعث بعضی ببعضی گفتند هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنیم شما را عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ بر مردی که خبر
میدهد شما را یعنی محمد صلعم که میگوید إِذَا مُزِّقْتُمْ چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند همه اجزای شما را كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پاره ساختنی یعنی
اجساد شما ریزه ریزه گردد در خاک إِنَّكُمْ بدرستیکه شما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ۝ هر آینه در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با
یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ آیا می بندد بر خدای كَذِبًا دروغی را أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بدو جنونی هست
که میگوید چیزی که نمیدانند بَلِ الَّذِينَ نه چنین ست که میگویند بل آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْآخِرَةِ بآن سرای فِي الْعَذَابِ در عذاب
اند بدان جهان وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ۝ در گمراهی دور از صواب بدین جهان و صف ضلال به بعید از قبیل اسناد مجازی ست چه بعد از صفت

ضلال ست أَفَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیگردند کافران إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بسوی آنچه در پیش ایشان ست وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس
ایشان ست مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ از آسمان و زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشان را و ایشان محبوس و محصوراند میان آسمان و زمین
إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بزمین أَوْ نُسْقِطْ یا فرو افگنیم عَلَيْهِمْ بر ایشان كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ قطعه از
آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتهای ما را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در نظر بآسمان و زمین یا در تامل باقتدار خسف و اسقاط لَآيَةً هر آینه دلالتی
و عبرتی لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ مر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر مینمایند در دلائل قدرت و مخائل حکمت وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ ع
و هر آینه ما دادیم داود را مِنَّا از نزدیک ما فَضْلًا زیادتی بر سائر مردمان که نبوت منسوب بوده یا زبور یا پادشاهی یا حسن خلق یا رعیت
یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم تا آنکه جز بارگاه او ملجا و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد
صوت حسن ست چه هرگاه که داود ع بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنواز او کردندی
و طیور از نغمات جان فزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افگندندی نظم ز صوت دلکشش جان تازه گشتی ٭ روان را ذوق بی اندازه
گشتی ٭ سپهر چنگ پشت ارغنون ساز ٭ از آن پر حال تر نشنوده آواز ٭ و بعضی گفته اند که فضل آنست که بعد از ین میگوییم يَا جِبَالُ أَوِّبِي گفتیم ای
کوهها باز گردانید آوازهای خود را مَعَهُ با داود ع در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با وی هر کجا که رود و هرگاه که خواهد و این
معجزه داود ع بود که هرگاه خواستی کوه با او روان شدی وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم وی را مرغان تا در وقت ذکر با وی موافقت نمودندی آورده اند
که چون داود ع تسبیح گفتی کوهها بصدای وی را مدد دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده بالحان ولاویز امداد نمودندی و بسیار کس از استماع
آن نغمات قالب از ارواح تهی کردندی بیت چو گردد مطرب من نغمه پرداز ٭ ز شوقش مرغ روح آید بپرواز ٭ روزی فرشته بزیارت داود ع
آمد و گفت تو پیغمبر خدا و خلیفه اوئی اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود ع از خدا پیشه طلبید امر شد که زره گری کند و آن را بر وی
آسان گردانید چنانچه میفرماید وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ و نرم گردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرقه چنانکه در دست او چون موم نرم بودی و در
وی هر تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم أَنِ اعْمَلْ بآنکه بساز سَابِغَاتٍ زرههای فراخ دامن کشاده وَقَدِّرْ و اندازه نگهدار فِي السَّرْدِ
در بافتن آن یعنی حلقهای مساوی در هم افگن تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و شش هزار درهم فروختی چهار هزار
تصدق کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی و در لباب گفته که چون وفات یافت شش هزار زره در خانه او بود وَاعْمَلُوا و دیگر گفتیم ای داود تو با اهل خود
عمل کنید صَالِحًا عملی شایسته یعنی خالص از اغراض إِنِّي بدرستیکه من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید بَصِيرٌ بینا ام و لائق آن پاداش خواهیم داد
وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کرده شد مر سلیمان را ع باد غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن او بامداد یک ماهه راه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و شبانگاه نیز مسیرت
شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب را بکابل رفتی و آنجا بیتوتت نمودی وَأَسَلْنَا و جاری کردیم لَهُ برای او
عَيْنَ الْقِطْرِ چشمه مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از زمین بقرب صنعا و در ماهی سه روز سیلان
کردی و انسان مس آنچه میخواستند میساختند وَمِنَ الْجِنِّ و رام کرده شد مر او را از دیوان مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ کسی که کار کردی پیش او
بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار او و مقرر کردیم که وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ و هر که بگردد و مائل شود از دیوان و سرکشی کند عَنْ أَمْرِنَا از فرمان ما و از
اطاعت سلیمان ع نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست
داشته مقرر شد که موکل باشد بر دیوان هرگاه که از فرمان سلیمان ع دیوی بیرون رود آن تازیانه آتش بر وزند و او را بسوزد يَعْمَلُونَ میکردند که برای

سلیمان ع م مَا یَشَآءُ آنچه میخواست مِنْ مَّحَارِیْبَ از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بدرجه بدو باید
رفت و گفته اند محاریب اینجا موضع حرب ست چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان ع م در ولایت یمن حصنهای عجیب
ساخته بودند چون مرواح و بینون و قلقوم و غمدان و هنده و صنیده و امثال آن وَتَمَاثِیْلَ و میساختند تمثالها و صورتهای ملائکه و انبیاء م بر وضعی
که در زمان عبادت بران بوده اند تا مردان آن را مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و دران زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین المعانی
آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند وحق سبحانه بوقت محاربه باعدا روح درایشان می دمید تا در قتال قوی و صلب باشند و
گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیأت دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان ع م خواستی که بر تخت برآید آن دو شیر بازوهای
خود را برافراختندی تا پای بران نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان ببالهای خود ویرا سایه کردندی وَجِفَانٍ و میکردند از برای
سلیمان ع م کاسهای چوبین وغیر آن كَالْجَوَابِ مانند حوضهای بزرگ وَقُدُوْرٍ رّٰسِيٰتٍ و دیگهای بلند بر بسته پای نهاده مانند کوهها و اورا
دوازده هزار طباخ بوده که درین دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی از ولایت شام دیگها چنان از سنگ تراشیده موجود ست اِعْمَلُوْٓا
گفتیم عمل خیر کنید اٰلَ دَاوٗدَ ای آل داود شُكْرًا برای سپاس داری چنین نعمتها ثابت بنانی قدس سره فرموده که آل داود ع م ساعات لیل و نهار را
قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قائم بودی بشکر آلهی و عنایت پادشاهی وَقَلِيْلٌ و اندکی مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُوْرُ ؀ از بندگان
من سپاس دارنده و شکور آن را گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکرگزاری ادا کند با وجود چنین استغراقی در شکر خود را از ادای شکر
عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی ست مستدعی شکر دیگر و ازینجا گفته اند الشکور من یری عجزه من الشکر **مثنوی** حد شکر حق نداند هیچکس ❊ حیرت آمد
حاصل دانا و بس ❊ آن بزرگی گفت با حق در نهان ❊ کای پدید آرنده هر دو جهان ❊ ای منزه از زن و فرزند و جفت ❊ کی توانم شکر نعمتهات گفت
پیک حضرت داوش از ایزد پیام ❊ گفتش از تو این بود شکری مدام ❊ چون درین ره این قدر بشناختی ❊ شکر نعمتهای ما پرداختی ❊ آورده اند که
بنای بیت المقدس را داود ع م آغاز کرده بود و سلیمان ع م در اتمام آن سعیهای بلیغ بجای آورد و هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل
بسلیمان ع م درآمده طلب ودیعت روح کرد و سلیمان ع م کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا
جن از کار خود باز نمانند و مهم مسجد باتمام رسد پس چون سلیمان ع م درگذشت اورا نشستند بر وی نماز گزاردند و اورا بر عصا تکیه دادند دیوان
از دور ویرا زنده می پنداشتند و بهمان کار که نامزد ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یک سال اسفل عصای اورا دابة الارض بخورد و او بر زمین
افتاد همگنان را موت او معلوم شد فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال الله تعالی فَلَمَّا قَضَيْنَا
پس آن هنگام که قضا کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ بر سلیمان ع م مرگ را و اورا مرده بر عصا تکیه دادند مَا دَلَّهُمْ دلالت نکرد مر دیوان را عَلٰى مَوْتِهٖٓ
بر مرگ سلیمان ع م اِلَّا دَآبَّةُ الْاَرْضِ مگر چوب خواره که از زمین برآمده تَاْكُلُ میخورد مِنْسَاَتَهٗ عصای اورا فَلَمَّا خَرَّ پس آن هنگام
که بیفتاد سلیمان ع م تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ دانستند دیوان اَنْ لَّوْ كَانُوْا آنکه اگر بودندی که البته يَعْلَمُوْنَ الْغَيْبَ دانستندی غیب را گمان جن آن بود
که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان دانا بودندی بغیب مَا لَبِثُوْا درنگ نکردندی یک سال
فِي الْعَذَابِ الْمُهِيْنِ ط در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود لَقَدْ كَانَ بدرستیکه بود لِسَبَاٍ
مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان را فِيْ مَسْكَنِهِمْ در مسکنهای ایشان و حفص بصیغه مفرد خوانده یعنی در مسکن ایشان اٰيَةٌ
علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او و در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مآرب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه

از اعلی تا اسفل آن منزل بجده فرسخ و مشرب ایشان در اعلای وادی بود از چشمه در پایان کوه و گاه بودی که فاضل آب از ولایت شحر
باب ایشان ضم شدی و خرابی کردی نی از بلقیس که والی ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دهانهٔ دو کوه تا آبهای اصلی تمام
آنجا جمع شدی و سه ثقبه بران سد ترتیب کردند تا اول ثقبهٔ اعلی بگشایند و آب بمزروعات خود برند و چون کمتر شود وسطی و بآخر سفلی و ایشان
بر یمین و یسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال الله تعالی جَنَّتٰنِ آیتی که در مساکن اهل سبا گفته شد دو بوستان بود
عَنْ یَّمِیْنٍ وَّشِمَالٍ ۵ از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه بمثابهٔ یک باغ مینمود کُلُوْا
گفت پیغمبر مر ایشان را که بخورید مِنْ رِّزْقِ رَبِّكُمْ از روزی پروردگار خود و کثرت میوهٔ ایشان بمثابه بود که اگر کسی زنبیلی بر سر نهادی و بزیر درختان
بگذشتی آن زنبیل پر میوه شدی بی حرکت دست پس پیغمبر صلعم گفت که ازین نعمتها بخورید وَاشْكُرُوْا لَهٗ و شکر کنید مر خدای را بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ
این شهری که خدای شما را دران یا ازان روزی میدهد شهری پاکیزه است و هوای تندرست و آبی شیرین و خاک پاک بیت شهری چو بهشت از
نکوئی ٭ چون باغ ارم بتازه روئی ٭ در انجا پشه و کیک و کژدم نبودی و پیش در جا ها نیفتادی و هر غریبی که آنجا رسیدی پیشها که در جامه وی
بودی بمردی وَّرَبٌّ غَفُوْرٌ ۵ و پروردگار روزی دهنده و از شما شکر جوینده و آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک فَاَعْرَضُوْا پس
ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکرگزاری نمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر م بدیشان آمد همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان پادشاهی
ذی الاذعار بن حیشان بعد از رفع حضرت ادریس ع م بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورد
بفرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شب بود که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل در آمده منازل و حدائق ایشان مغمور گشت و بسیاری مردم
و چارپایان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان سَيْلَ الْعَرِمِ سیل صعب و گفته اند عرم
بند آب است یا نام وادی که آب از وی آمد یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرد وَبَدَّلْنٰهُمْ و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ بباغهای ایشان
جَنَّتَيْنِ دو باغ ذَوَاتَيْ اُكُلٍ خَمْطٍ خداوند میوهٔ تلخ وَّاَثْلٍ و شوره گز و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکلت است وَّشَيْءٍ و چیزی
مِّنْ سِدْرٍ قَلِيْلٍ ۵ از کنار اندک یعنی دران شوره زارها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند ازان میوهای فوت شده ذٰلِكَ این عذاب
جَزَيْنٰهُمْ پاداش دادیم ما ایشان را بِمَا كَفَرُوْا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده برسل کافر شدند وَهَلْ نُجٰزِيْٓ و آیا عقاب کرده شود
اِلَّا الْكَفُوْرَ ۵ مگر ناسپاسی و حفص بجازی خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب ساز دیعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاسی جزای عام است مر مؤمن
و کافر را و مجازات خاصه کفار راست آورده اند که اهالی سبا نزد پیغمبر صلعم آمده گفتند شناختیم پیغمبر و پروردگار خود در الیس ازین اگر نعمتی بما از زانی
فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر باره درهای نعمت بر ایشان کشوده فرمود که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم
بَيْنَهُمْ میان سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِيْ و میان آن دیهها که بکرم خود بر کنار برکت دادیم فِيْهَا دران از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا
و ایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دیههای معمور آشکارا متصل یکدیگر در عین المعانی گوید از مآرب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و ششصد دیه بود
آمده وَّقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم فِيْهَا السَّيْرَ دران دیهها رفتن مردم را یا مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سِيْرُوْا بروید فِيْهَا دران دیهها لَيَالِيَ
وَاَيَّامًا شبها و روزها اٰمِنِيْنَ ۵ امان یافتگان از دشمنان و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع بقیهٔ سبا
آغاز تجارت کرده از یمن بشام می رفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی و توانگران را بدرویشان حسد آمد که میان ما و ایشان هیچ
فرقی نیست پیاده و مفلس این راه چنان میروند که سواره و توانگر فَقَالُوْا پس گفتند اغنیای ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما بٰعِدْ

دور سی افگن بَیْنَ اَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نکنند و نتوانند کرد
وَظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ وستم کردند بدین دعا بنفس خود و ما آن دیهها را خراب کردیم فَجَعَلْنٰهُمْ پس بگردانیدیم اهل سبا را اَحَادِیْثَ سخنان یعنی ایشان
تعجب با زگویند که از آبادانی بخرابی میل کردند وَمَزَّقْنٰهُمْ و پراگنده ساختیم ایشان را كُلَّ مُمَزَّقٍ ﻁ همه پراگنده ساختنی تا یکی از ایشان در مآرب
نماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و انمار بیثرب و جزام بتهامه و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل شد بحدی
که تفرقوا ایدی سبا اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه ذکر کردیم لَاٰیٰتٍ هر آینه عبرتهاست لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها شَكُوْرٍ ○ سپاس
گوینده بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوش حالی و فارغ بالی میگذرانیدند بسبب ناصبری بر عاقبت و ناشکری بر نعمت رسید
بر ایشان آنچه رسید بیت روزگار عافیت شکرت نکردم لاجرم ٭ دست لیلی در آغوش بود اکنون بدندان میگزم ٭ وَلَقَدْ صَدَّقَ بدرستیکه
راست یافت عَلَیْهِمْ بر اهل سبا و اصح آن ست که بر همه کافران اِبْلِیْسُ ظَنَّهٗ ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بنی آدم
بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او درباره اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوْهُ
پس پیروی او کردند در شرک و معصیت اِلَّا فَرِیْقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ○ مگر گروهی از مومنان که مستثنی اند وَمَا كَانَ و نبود لَهٗ عَلَیْهِمْ مر
ابلیس را بر آنانکه گمان او در شان ایشان محقق شد مِّنْ سُلْطٰنٍ تسلطی و استیلائی اِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه جدا کنیم مَنْ یُّؤْمِنُ کسی را که میگرود بِالْاٰخِرَةِ
بدان سرای مِمَّنْ هُوَ از کسیکه مِنْهَا فِیْ شَكٍّ ﻁ از آخرت در گمان ست تا بدانند اولیای ما اهل ایمان و ارباب گمان را وَرَبُّكَ و پروردگار تو
عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز حَفِیْظٌ ○ نگاهبان ست قُلِ بگوای محمد مر بنی ملیح را ادْعُوا الَّذِیْنَ زَعَمْتُمْ بخوانید آنان را که گمان برده اید ایشان را ع ۱۲
خدایان مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ ج بجز خدای تعالی یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی می یابید یعنی ایشان را بی عون
آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست پاسخ کافران را بگوی که بخوانید آنچه خود را تا هیچ اجابت کنند شما را و چگونه اجابت کنند شما را که مطلقا لَا یَمْلِكُوْنَ
مالک نمیشوند ایشان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه از خیر و شر فِی السَّمٰوٰتِ در آسمانها وَلَا فِی الْاَرْضِ و نه در زمین وَمَا لَهُمْ و نیست
مر بتان یا فرشتگان را فِیْهِمَا در آسمان و زمین مِنْ شِرْكٍ هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن وَّمَا لَهٗ و نیست مر خدای را مِنْهُمْ
از اصنام و ملائکه در تقدیر و تدبیر مِّنْ ظَهِیْرٍ ○ هیچ یاری و مددگاری وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعت کس عِنْدَهٗ ﻵ نزدیک
خدای تعالی یعنی گمان شفاعت که بملائکه یا اصنام دارید محقق نخواهد شد زیرا که درخواست کردن نفع نکند اِلَّا لِمَنْ اَذِنَ لَهٗ ﻁ مگر کسیکه دستوری دهد
خدای مر او را برای شفاعت کردن یا ماذون باشد در خواست کردن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع له او در ترس و فزع
گذرانند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و این انتظار میبرند حَتّٰی اِذَا فُزِّعَ تا چون بر دارند فزع را عَنْ قُلُوْبِهِمْ از دلهای ایشان دستوری
شفاعت دهند قَالُوْا گویند بعضی از ایشان بعضی را که مَاذَا قَالَ چه چیز گفت رَبُّكُمْ ﻁ پروردگار شما در باب شفاعت قَالُوا الْحَقَّ ج گویند
سخن راست و درست گفت و فرموده که مومنان را شفاعت کنند نه کافران را وَهُوَ الْعَلِیُّ الْكَبِیْرُ ○ و خدای برترست و بزرگوارتر از آنکه
پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد قُلْ مَنْ یَّرْزُقُكُمْ بگو ای محمد که روزی میدهد شما را مِّنَ السَّمٰوٰتِ از آسمانها باران وَالْاَرْضِ ﻁ
و از زمین نباتات قُلِ اللّٰهُ ﻻ هم خود بگوی روزی دهد شما را خدای تعالی چه آن سوال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران بخوف الزام
بزبان نگویند و بدل مقرانند وَاِنَّا و دیگر بگو با ایشان که ما مومنان که روزی دهنده را یکی گوییم و غیر او را پرستش کنیم که بر هیچ صنعت
یکی ست اَوْ اِیَّاكُمْ یا شما مشرکان که جماد را مراتب امکانیت فروتر از و نیست با واجب الوجود شریک سازید لَعَلٰی هُدًی بر راه راستیم ۵۷

اَوْ فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ○ یا در گمراهی آشکار قُلْ لَّا تُسْئَلُوْنَ بگو پرسیده نخواهید شد شما عَمَّآ اَجْرَمْنَا از آنکه سگالیدیم از بدی وَلَا نُسْئَلُ
و ما پرسیده نخواهیم شد عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ○ از آنچه شما میکنید بلکه هر کس را از عمل و سؤال پروردگار ما خواهد کرد و مناسب آن جزا خواهند داد
قُلْ يَجْمَعُ بگو جمع کند بَيْنَنَا میان ما و شما رَبُّنَا پروردگار ما روز قیامت ثُمَّ يَفْتَحُ پس حکم کند بَيْنَنَا بِالْحَقِّ میان ما براستی و محق را بوستان و صال
فرستد و مبطل را بزندان وبال وَهُوَ الْفَتَّاحُ و اوست حکم کننده در قضایای مشکله الْعَلِيْمُ ○ دانا بچگونگی حکم قُلْ اَرُوْنِيَ الَّذِيْنَ
بگو بنمائید بمن آنانرا که اَلْحَقْتُمْ بِهٖ اندیده بخدای شُرَكَآءَ انباز آن یعنی بنمائید تا کدام صفت بتان از شریک حق میسازید در عبادت كَلَّا
این انبازی درست نیست بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِيْزُ بلکه اوست خدای غالب بر همه کس که وهم شرکت با او نتواند زد الْحَكِيْمُ ○ دانا باحکام صواب
و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او در تبت شرکت تواند داد نظم وحده لا شریک له صفتش ؛ و هو الفرد اصل معرفتش ؛ شرک را سوی
وحدتش ره نیست ؛ عقل از کنه ذاتش آگه نیست ؛ هست در راه کبریای جلال ؛ شرک نالایق و شریک محال ؛ وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ و
نفرستادیم ترا ای محمد اِلَّا كَآفَّةً مگر فرستادنی عامه و شامل لِّلنَّاسِ مر همه مردمان را از احمر و اسود و از جن و انس یا نفرستادیم مگر به عامه خلق
و این از خصائص افضلیت آنحضرت است صلعم که مبعوث بود بهمه افراد آدمیان و جنیان و غیر آن و هیچکس از انبیاء م بتمام جن و انس مبعوث
نشده قطعه ترا داد منشور سعادت ؛ و زان پس نوع انسان آفریدند ؛ پی آرا جمله در خیل تو کردند ؛ پس آنگاهی سلیمان آفریدند ؛ و گفته اند
تا ی کافه برای مبالغه است چون علامت و نسابت یعنی نفرستادیم ترا مگر باز دارنده مردمان را از شرک بَشِيْرًا مژده دهنده بفضل کسیکه بتوحید
اقرار کند وَّنَذِيْرًا و بیم کننده بعدل آنرا که بشرک اصرار نماید وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند فضائل و کمالات
ترا و جهل مرکب ایشان را بر مخالفت تو میدارد وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند از فرط جهالت مَتٰى کی باشد هٰذَا الْوَعْدُ این وعده عذاب یا قیام قیامت اِنْ
كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ○ اگر هستید شما راست گویان یعنی رسول و مؤمنان قُلْ لَّكُمْ بگو مر شما را مِّيْعَادُ يَوْمٍ وعده روزی است که چون برسد لَّا
تَسْتَاْخِرُوْنَ باز پس نیائید عَنْهُ از آن روز سَاعَةً مقدار اندک زمانی وَّلَا تَسْتَقْدِمُوْنَ ○ و پیشی نگیرید بران آورده اند که کفار مکه اهل کتاب را ع۹ نصف
از احوال پیغمبر صلعم پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم و او پیغمبر بحق است ابوجهل و امثال او گفتند با کتب شما نیز ایمان نداریم و این
آیه نازل شد که وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و گفتند آنانکه بگرویدند مر اهل کتاب را که لَنْ نُّؤْمِنَ ایمان نداریم بِهٰذَا الْقُرْاٰنِ باین قرآن که بر محمد فرود
می آید وَلَا بِالَّذِيْ و نه بدان کتاب نیز که فرود آمده است بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی وَلَوْ تَرٰٓى و اگر بینی اِذِ الظّٰلِمُوْنَ چون ستمکاران یعنی
مشرکان را مَوْقُوْفُوْنَ باز داشتگان باشند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه ببینی امری صعب و کاری پر خوف
يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ باز میگردانند برخی از ایشان اِلٰى بَعْضِ ِۨالْقَوْلَ بسوی برخی دیگر از ایشان سخن را یعنی محاوره میکنند و سخن بر همدیگر میگردانند يَقُوْلُ
الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْا میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و لئیمان لِلَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا مر آنانرا که از قول حق سرکشی میکردند یعنی پیشوایان
و بزرگان لَوْلَآ اَنْتُمْ اگر نبودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نبود لَكُنَّا مُؤْمِنِيْنَ ○ هر آینه می بودیم باگرویدگان یا شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز
داشتید قَالَ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا گویند آنانکه گردن کشی کرده بودند لِلَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْٓا مر آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند
اَنَحْنُ صَدَدْنٰكُمْ آیا ما باز داشتیم شما را عَنِ الْهُدٰى از قبول ایمان و هدایت بَعْدَ اِذْ جَآءَكُمْ پس از آنکه آمد بشما بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید
شما بنفس خود مُّجْرِمِيْنَ ○ گناهکاران و مشرک آرندگان وَقَالَ الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِيْنَ
اسْتَكْبَرُوْا مر آنانرا که از قبول حق سرکشیدند بَلْ نه چنین است که ما بخود کافر شده ایم بلکه مَكْرُ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ مکر و فریب شما در شب و روز باز داشت ما را اِذْ تَاْمُرُوْنَنَآ

ازایمان اِذْ تَأْمُرُوْنَنَآ چون میفرمودید ما را اَنْ نَّكْفُرَ بِاللّٰهِ بانچه کافر شویم بخدای وَنَجْعَلَ لَهٗٓ اَنْدَادًا و فرا گیریم مر او را همتایان
وَاَسَرُّوا النَّدَامَةَ و هر دو گروه بعد از گفت و شنید پشیمان شوند و عمل خود را پنهان دارند یا پشیمانی را از یکدیگر پنهان دارند تا بسرزنش در
نمانند و بعضی اسرار را بمعنی اظهار دانند و این لغت از اضداد است یعنی ظاهر گردانند پشیمانی را لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را
وَجَعَلْنَا الْاَغْلٰلَ و بکنیم ما غلهای آتشین را فِیْٓ اَعْنَاقِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان و متبوعان آورد مستقبل بلفظ ماضی
بجهت تحقیق وقوع است و وضع مظهر بجای مضمر شعاری بموجب اغلال ایشان است هَلْ یُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند اِلَّا
مَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○ مگر بانچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت پناه صلعم میفرماید وَمَآ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِیْ قَرْیَةٍ در هیچ
دیهی و شهری مِّنْ نَّذِیْرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری اِلَّا قَالَ مگر آنکه گفتند مُتْرَفُوْهَآ متنعمان و متکبران آن ده مر آن پیغمبران را اِنَّا بدرستیکه ما
بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بانچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود كٰفِرُوْنَ ○ ناگرویدگان و منکرانیم وَقَالُوْا نَحْنُ و دیگر گفتند ما اَكْثَرُ اَمْوَالًا وَّاَوْلَادًا
بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزندان ما بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما وَّمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِیْنَ ○
عذاب کرده شدگان یعنی خدای ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت گرامی کرده پس بمحنت خوار نخواهد ساخت قُلْ اِنَّ رَبِّیْ بگو بدرستیکه
پروردگار من یَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ یَّشَآءُ برای هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او وَ
یَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بجهت حکمت خود نه از روی مذلت وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند و ع ۴
گمان می برند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که از روی استدراج بود وَمَآ اَمْوَالُكُمْ و نیست مالها که بشما داده ایم
وَلَآ اَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان که بشما ارزانی داشته ایم بِالَّتِیْ تُقَرِّبُكُمْ بآن خصلتی که نزدیک گرداند شما را عِنْدَنَا نزدیک ما زُلْفٰٓی
نزدیک گردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه باشد و شمار آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیگرداند اِلَّا مَنْ اٰمَنَ مگر کسی را
که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و
در صلاح تربیت نماید فَاُولٰٓئِكَ پس آنگروه لَهُمْ مر ایشان راست جَزَآءُ الضِّعْفِ پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده و بیشتر تا
هفصد بِمَا عَمِلُوْا بسبب آنچه کردند از نیکیها وَهُمْ فِی الْغُرُفٰتِ و ایشان در غرفهای بهشت اٰمِنُوْنَ ○ ایمنند از مکاره آفات و شدائد و
مخافات وَالَّذِیْنَ یَسْعَوْنَ و آنانکه میشتابند و کوشش مینمایند فِیْٓ اٰیٰتِنَا در آیتهای ما یعنی قرآن و بران زبان طعن میگشایند مُعٰجِزِیْنَ در حالتیکه
گمان برندگانند که ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان اُولٰٓئِكَ آنگروه فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُوْنَ ○ ع
در عذاب دوزخ حاضر آورده شدگانند قُلْ بگو ای محمد اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه آفریدگار من یَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میسازد روزی را لِمَنْ یَّشَآءُ
مِنْ عِبَادِهٖ برای هر که میخواهد از بندگان خود از کافر و عاصی بروفق مشیت خود وَیَقْدِرُ لَهٗ و تنگ میسازد برای هر که میخواهد بروجه حکمت خود
وَمَآ اَنْفَقْتُمْ و آنچه نفقه میکنید مِّنْ شَیْءٍ از چیزی که شما راست در راه خدای فَهُوَ پس خدای یُخْلِفُهٗ عوض میدهد آنرا در دنیا
یا ذخیره می نهد برای شما در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مینمایند یکی میگوید اللهم اعط کل منفق خلفا
خدایا هر نفقه کننده را عوض ده و دیگری دعا میکند اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال هر ممسک را عرصه تلف ساز بیت بده در راه
حق تا موجب عز و شرف گردد ☆ منه بر روی هم کاندک زمانی آن تلف گردد وَهُوَ خَیْرُ الرّٰزِقِیْنَ ○ و خدای تعالی بهترین روزی
دهندگانست یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد واسطه است در ایصال رزق و رزاق حقیقی اوست وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیْعًا و یاد کن روزی

راکه جمع کنیم همه بنو ملیح را از خزاعه ثُمَّ يَقُوْلُ پس گوئیم و تخصیص در هر دو لفظ بیا میخوانند یعنی خدای تعالی همه را حشر کند پس گوید لِلْمَلٰٓئِكَةِ مر فرشتگان را
که اَهٰٓؤُلَآءِ اِيَّاكُمْ آیا این گروه هستند که شما را كَانُوْا يَعْبُدُوْنَ بودند که می پرستیدند و این سوال جهت توبیخ مشرکان و قطع طمع ایشان
از شفاعت ملائکه قَالُوْا گویند فرشتگان سُبْحٰنَكَ پاکی تراست از آنکه غیر ترا پرستند اَنْتَ وَلِيُّنَا توئی خداوند ما و معبود ما و ما خود را در بندگی
تو مقصر میدانیم بچه وجه معبودیت خود را روا داریم یا توئی دوست ما مِنْ دُوْنِهِمْ بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و
حاشا که ما پرستش ایشان را رضا داده باشیم بَلْ كَانُوْا بلکه بودند که از جهل و غوایت يَعْبُدُوْنَ الْجِنَّ می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان
ایشان میبردند در پرستش آلهه باطله یا متمثل میشدند بصورتهای متنوعه و در خیال ایشان می افگندند که اینها ملائکه اند اَكْثَرُهُمْ بیشتر مردمان بهم
بدیوان مُّؤْمِنُوْنَ گرویدگانند یعنی متابعت ایشان میکنند فَالْيَوْمَ پس امروز که همه حکمها مر خدای راست لَا يَمْلِكُ مالک نمیشود
بَعْضُكُمْ بعضی از شما لِبَعْضٍ برای بعضی نَّفْعًا سودی را وَّلَا ضَرًّا و نه زیانی را یعنی معبود باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود
و دفع کردن زیان نیست وَنَقُوْلُ و گوئیم لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مر آنان را که ستم کردند بر نفس خود بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوْقُوْا
بچشید عَذَابَ النَّارِ الَّتِيْ عذاب آن آتشی که كُنْتُمْ بِهَا بودید که بدان تُكَذِّبُوْنَ تکذیب می کردید و دروغ می پنداشتید وَاِذَا تُتْلٰى
و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر کافران اٰيٰتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنٰتٍ آیتهای روشن قَالُوْا گویند مَا هٰذَآ اِلَّا رَجُلٌ نیست این کس که
میخواند کلام یعنی محمد مگر مردی که يُّرِيْدُ اَنْ يَّصُدَّكُمْ میخواهد آنکه باز دارد شما را عَمَّا كَانَ از آن چیزی که بودند که پیوسته يَعْبُدُ اٰبَآؤُكُمْ
می پرستیدند پدران شما آن را یعنی مدعای او این است که شما را از بت پرستی منع کند و بدین آئینی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد وَ
قَالُوْا و گفتند مَا هٰذَآ نیست این کلام که میخوانند یعنی قرآن اِلَّآ اِفْكٌ مگر دروغی مُّفْتَرًى بر بافته و بخدای اضافت کرده وَقَالَ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه لِلْحَقِّ مر پیغام راست را لَمَّا جَآءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان یعنی قرآن اِنْ هٰذَآ نیست این اِلَّا سِحْرٌ
مُّبِيْنٌ مگر سحری آشکارا ایشان این سخن از کجا میگویند وَمَآ اٰتَيْنٰهُمْ و حال آنکه نداده ایم ایشان را مِّنْ كُتُبٍ کتابهای فرو فرستاده که
همواره يَّدْرُسُوْنَهَا بخوانند آن را و از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وَمَآ اَرْسَلْنَآ اِلَيْهِمْ و نفرستادیم بسوی ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی
در زمان فترت مِنْ نَّذِيْرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشان را بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید وَكَذَّبَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ
و تکذیب کردند مر انبیاء را امم آنانکه پیش از ایشان بودند وَمَا بَلَغُوْا و حال آنکه نرسیدند اهل مکه مِعْشَارَ مَآ اٰتَيْنٰهُمْ به دهیک آنچه ما داده ایم
ایشان را از فرط قوت و طول عمر و کثرت اموال یا نداده بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایات
فَكَذَّبُوْا رُسُلِيْ تقریر پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيْرِ انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ع ۹
ایشان را و عذاب کردن پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قُلْ اِنَّمَآ اَعِظُكُمْ بگوای محمد جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد میکنم
بِوَاحِدَةٍ به یک چیز اَنْ تَقُوْمُوْا لِلّٰهِ آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلعم برای خدای و پراگنده شوید مَثْنٰى وَفُرَادٰى دو دو و تا
با یکدیگر مشاورت کنید و یک یک تا از ازدحام خاطر شما شوریده نشود ثُمَّ تَتَفَكَّرُوْا پس تفکر کنید در امر محمد از مبدأ حال او و تا این غایت
اطوار او را یاد آرید تا بدانید که البته مَا بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار شما را مِّنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه میشناسید
کمال عقل او را و آن کافی است بر صدق قول او اِنْ هُوَ نیست او اِلَّا نَذِيْرٌ لَّكُمْ مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ پیش از وقوع عَذَابٍ
شَدِيْدٍ عذابی سخت که عذاب آخرت است قُلْ مَا سَاَلْتُكُمْ بگو آنچه میطلبم شما را مِّنْ اَجْرٍ از مزدی برادای رسالت فَهُوَ لَكُمْ پس آن مر شما است

یعنی هر مزدی که برادای رسالت میخواستم بر شما بخشیدم مراد نفی سؤال ست یعنی هیچ اجری نمیخواهم اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد و عوض من اِلَّا
عَلَی اللّٰهِ مگر بر خدای تعالی وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و او بر همه چیزها شَهِیْدٌ ۝ گواه ست قُلْ اِنَّ رَبِّیْ بگو بدرستیکه پروردگار من یَقْذِفُ بِالْحَقِّ
می افگند حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که میخواهد یا سخن راست و درست را منتشر میسازد در آفاق مراد افشای دین الاسلام و اظهار احکام آن ست
عَلَّامُ الْغُیُوْبِ ۝ او ست دانای پوشیدها و هیچ چیز بر وی مخفی نیست قُلْ جَآءَ الْحَقُّ بگو ای محمد آمد سخن درست و راست یعنی قرآن یا اسلام یا بعث
پیغمبر وَمَا یُبْدِئُ الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را وَمَا یُعِیْدُ ۝ و باز نگرداند آن را یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قُلْ اِنْ
ضَلَلْتُ بگو اگر بلغزم از راه حق همچنانکه گمان می برید بمن فَاِنَّمَآ اَضِلُّ پس جز این نیست که میلغزم عَلٰی نَفْسِیْ بر نفس خود یعنی وبال آن عائد
بمن ست وَاِنِ اهْتَدَیْتُ و اگر براه راست روم فَبِمَا یُوْحِیْٓ پس سبب آن ست که وحی میفرستد اِلَیَّ بسوی من رَبِّیْ پروردگار من چه توفیق هدایت
وابسته بعنایت او ست اِنَّهٗ بدرستیکه خدای تعالی سَمِیْعٌ شنواست دعای بندگان را قَرِیْبٌ ۝ نزدیک ست بامید نیازمندان وَلَوْ تَرٰٓی و اگر ببینی
کافران را اِذْ فَزِعُوْا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر به بینی امری عجیب یا هول فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوتی یعنی
بگریختن و پناه بحصن بردن عذاب از ایشان فوت نشود وَاُخِذُوْا و گرفته شوند مِنْ مَّکَانٍ قَرِیْبٍ ۝ از جای نزدیک یعنی از روی زمین
بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه و در بعضی تفاسیر آمده که این آیت در شان سفیان و قوم او ست که در آخر الزمان خروج کند و لشکری
از شام بجهت تخریب کعبۂ معظمه زادها الله شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بدین تفسیر آن ست
که از تحت اقدام خود ما خوذ گردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگر که او را جهنی گویند روی بقفا گشته خبر خسف قوم
بسفیان رساند وَّقَالُوْٓا و گویند مشرکان که با لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف اٰمَنَّا بِهٖ ایمان آورده ایم بخدای تعالی یا به پیغمبر یا بحشر ما را باز
گردانید بدنیا وَاَنّٰی لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشان را باز گشتن و حفص غیر مهموز میخواند و آن بمعنی تناول ست یعنی از کجا بود ایشان را فرا گرفتن
ایمان مِنْ مَّکَانٍۭ بَعِیْدٍ از موضعی دور که آن عالم آخرت ست و محل تکلیف ایمان دنیا ست و نزدیک یاس آخرت مشهود شده پس ایمان
سود نکند وَّقَدْ کَفَرُوْا بِهٖ و حال آنکه بگرویدند بخدا و رسول و بعث را مِنْ قَبْلُ پیش ازین که در حیز تکلیف بودند وَیَقْذِفُوْنَ و می افگندند
بِالْغَیْبِ به پوشیدگی سخنان بالا یعنی یعنی بگمان خود سخن میگفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند مِنْ مَّکَانٍۭ بَعِیْدٍ ۝ از جای دور یعنی دور تر بودند
از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند وَحِیْلَ و جدا کرده شد بَیْنَهُمْ میان ایشان وَبَیْنَ مَا یَشْتَهُوْنَ و میان آنچه آرزو میبردند از آنچه گفتند
از قبول ایمان و رجعت بدنیا کَمَا فُعِلَ همچنانکه کرده شد همین عمل بِاَشْیَاعِهِمْ باشباه ایشان از کافران گذشته مِّنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی ایمان با
از ایشان نیز قبول نکردند اِنَّهُمْ کَانُوْا بدرستیکه ایشان بودند فِیْ شَکٍّ مُّرِیْبٍ ۝ در گمان تهمت افگننده و مضطرب سازنده ع

سورة فاطر مکیة وهی خمس واربعون اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ستایشی که شاید و ثنائی که سزاوار بود مر خدای تعالی را که سزاوار ثنا و ستایش ست فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ سازنده
و پدید آرندۂ آسمانها و زمینها ست جَاعِلِ الْمَلٰٓئِکَةِ گردانندۂ فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی فرستد ایشان را برسالت بانبیاء ع و گویند رسولان
الهی به پیغمبران ع رسانند بوحی و باولیا الهام و بمومنان برؤیای صادقه پس صفت فرشتگان میکند اُولِیْٓ اَجْنِحَةٍ خداوندان بالها مَّثْنٰی
دو دو برای طیران وَثُلٰثَ و سه سه وَرُبٰعَ و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده چه در خبر ست که جبرئیل ع

ششصد بال وارد یزید زیاده میکند فی الخلق در آفرینش خود ما یشاء آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده میشود و
اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم و یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عینین
و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رح فرمود که علو همت ست یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب و در حقائق سلمی
آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و عفت در فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ
بر همه چیز از رسالت ملک و زیادت در خلق قَدِیْرٌ توانا ست مَا یَفْتَحِ اللّٰهُ آنچه بگشاید خدای تعالی لِلنَّاسِ برای مردمان و فرستد
بدیشان مِنْ رَّحْمَةٍ از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه فَلَا مُمْسِكَ پس بازگیرنده نیست لَهَا مر آنرا وَمَا
یُمْسِكْ و آنچه بازگیرد از مردمان از آثار بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ لَهٗ پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا مِنْ بَعْدِهٖ از پس بازگرفتن آن وَ
هُوَ الْعَزِیْزُ و او غالب ست در بازگرفتن الْحَكِیْمُ صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید که ارباب فهم برانند که این آیت
اشارت بفتوح مومنان و اهل عرفان ست و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم ست یکی مواهب صوریه چو
رزق نامکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی ست ناآموخته یا شریعت موافق ناشنیده یا بدل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرمود که ای این
علم ناآموخته گاهی دران غرقم و گاه ازان سوخته نظم دست لطفش نسخه علم و حکم ؛ بی قلم در صفحه دل زد رقم ؛ علم اهل دل نه از مکتب بود ؛ بلکه از تلقین
خاص رب بود ؛ یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوْا ای آدمیان یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده است عَلَیْكُمْ
بر شما از ارسال رسل و ادرار ارزاق هَلْ مِنْ خَالِقٍ آیا هست هیچ آفریننده غَیْرُ اللّٰهِ یَرْزُقُكُمْ بجز خدای تعالی که روزی دهد شما را
مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان بباران وَالْاَرْضِ و از زمین بگیاه لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فَاَنّٰی تُؤْفَكُوْنَ پس کجا
گردانیده میشوید از راه توحید وَاِنْ یُّكَذِّبُوْكَ و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فَقَدْ كُذِّبَتْ پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند رُسُلٌ
فرستادگان مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا با ایشان کن در شکیبائی وَاِلَی اللّٰهِ و بسوی خدای تعالی تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ
بازگردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستیکه وعده خدای تعالی در
حشر و جزا الْحَقُّ راست ست و در وخلاف نباشد فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که بازی ندهد شما را و نفریبد الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا زندگانی دنیا تا از
آخرت فراموش کنید وَلَا یَغُرَّنَّكُمْ و باید که فریفته نکند شما را بِاللّٰهِ بکرم خدای الْغَرُوْرُ شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی
مغفرت در دل شما افگند و اگرچه این ممکن ست اما مشابه تناول زهرست بامید دفع طبیعت مر آنرا با مقاومت بآن بزرگان فرموده اند
که یکی از مکائد ابلیس تسویف ست در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیر می افگند و گوید فرصت باقی ست عشرت نقد را از دست مده بیت
امشب همه شب یار می و شاهد باش ؛ چون روز شود توبه کن و زاهد باش ؛ عاقل باید که باین فریب از راه نرود و از نکته الفرصة تمر مر السحاب
غافل نگردد الله تعالی همه را توفیق دهد مصرع توبه را فردا مفگن ای عمر فردا که دید ؛ اِنَّ الشَّیْطٰنَ لَكُمْ عَدُوٌّ بدرستیکه شیطان مر شما راست دشمنی
بعداوت قدیمی میراثی فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا پس فرا گیرید شما هم او را دشمن و از و حذر نموده در مجامع احوال بد و اعتماد ننمائید از بزرگی پرسیدند
که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی آرزوی او مروید و تابع هوای نفس خود مشوید و هرچه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع
باشد اِنَّمَا یَدْعُوْا جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل بدنیا حِزْبَهٗ گروه خود یعنی پیروان و فرمان برداران خود را
لِیَكُوْنُوْا تا باشند در آخرت با او مِنْ اَصْحٰبِ السَّعِیْرِ از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ اَلَّذِیْنَ كَفَرُوْا آنانکه کافر شدند و دعوت

شیطان را اجابت کردند لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند و با شیطان
مخالفت ورزیدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای صالح و خالص و پاکیزه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش از پروردگار ایشان
وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۝ و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت أَفَمَنْ زُيِّنَ آیا کسی که آراسته شد لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ زشتی عمل او فَرَآهُ
پس دید آن عمل زشت را حَسَنًا نیکو چون کسی که تمییز میکند حسن را از قبیح و هر یک را ببیند بصفتی که واقع باشد در موضح آورده که مراد ابو جهل
یا عاص بن وائل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب ست ما وردی گوید که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل عناد و مکابرهٔ ایشان است با
سید عالم صلعم یا خوارج و روافض و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای تعالی يُضِلُّ میگذارد و گمراه میگرداند
مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه مینماید و توفیق دهد هر کرا میخواهد فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ پس باید که نرود نفس تو یعنی ما
هلاک نشود عَلَيْهِمْ بر گمراهی ایشان حَسَرَاتٍ برای حسرتهای متوالی که میخوری و تاسفهای گوناگون که داری در فعلهای ناخوش ایشان یعنی تحسر
که هر یک از آن مقتضی حسرت ست مخور بر ایشان و جان در سر کار ایشان مکن إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلِيمٌ داناست بِمَا يَصْنَعُونَ ۝
بانچه میکنند و بر ایشان جزا خواهد داد وَاللَّهُ و خدای حق الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ آنست که فرستاد بادها را یعنی باد شمال و دبور و جنوب
فَتُثِيرُ پس بر انگیخته ایشان سَحَابًا ابر را ایراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمت ست فَسُقْنَاهُ پس براندیم
آن ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعل ست یعنی ما توانیم و بس که برانیم إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ بسوی زمینی مرده و افسرده یعنی با حیات آن
فَأَحْيَيْنَا بِهِ پس زنده کردیم بآبی که از ابر نازل شده بود الْأَرْضَ زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی كَذَلِكَ النُّشُورُ ۝
همچنین ست زنده کردن یعنی احیای اموات و برانگیختن اموات در صفحهٔ مقدوریه یکسان ست مَنْ كَانَ هر که باشد که برای خود يُرِيدُ الْعِزَّةَ
میخواهد ارجمندی ... طلب عزت از پرستش بتان کن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا پس مر خدای تعالی راست همه عزتها و بعزت او رسول و مومنان
متعزز اند که وللہ العزة ولرسوله وللمومنین عزت در ملازمت اوست و ذلت در مخالفت ؞ بیت ؞ عزیزی که از درگهش سر بتافت ؞ بهر در که
شد هیچ عزت نیافت إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او بالا میرود سخنان پاک یا صحائفی که آنها در و مکتوبست
میل صعود میکند وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ و عمل شایسته بر میدارد آنرا و بمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص ست نافع نیست یا
کلم طیب دعاست و عمل صالح صدقه و مساکین چه در غالب اجابت دعوات بتصدق قائست یا کلمه دعای ائمه است و عمل صالح تامین جماعتیان یا کلمه تکبیر غزات
و عمل شمشیر زدن یا کلمه استغفار ست و عمل ندم و درین همه صور بر دارنده کلمه عمل ست و بعضی ضمیر فاعل در یرفعه عائد بکلمه طیب دارند که قول لا اله الا الله ست
و گویند توحید بر دارد عمل را چه قبول اعمال توحید ست و یک وجه در کشاف آنست که خدای بر دارد عمل صالح را یعنی قدر و مرتبه وی را رفیع گرداند مراد اهل
موحد مخلص ست که هیچ چیز بقیمت آن نیست و کاری که ریا بآن آمیخته باشد از همه چیز خوارتر و بمقدارتر ست ؞ نظم ؞ گر ترا هیچ اخلاص در بوم نیست ؞ از این در
کسی چون تو محروم نیست ؞ زر قلب آلوده بی قیمت ست ؞ زری را که خالص بود حرمت ست ؞ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ و آنانکه
پنهان میکنند و میسازند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش ست نسبت با حضرت رسالت پناه صلعم آنچه در دار الندوه اندیشیدند در بارهٔ آنحضرت
از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سورهٔ انفال گذشت لَهُمْ مر ایشانرا یعنی مکاران راست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَمَكْرُ
أُولَئِكَ و مکر آنگروه هُوَ يَبُورُ ۝ او کاسد شود و از پیش نرود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای تعالی بیافرید شما را یعنی پدر شما را مِنْ تُرَابٍ
از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس بیافرید شما را از نطفه ثُمَّ جَعَلَكُمْ پس گردانید شما را أَزْوَاجًا جفتهای مردان و زنان که مزاوجت

کنید وَمَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰی و بار نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی وَلَا تَضَعُ و نه نهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید اِلَّا بِعِلْمِهٖ مگر بدانش خدای تعالی
یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هریک معلوم ست نزد او وَمَا یُعَمَّرُ و زندگانی داده نشود مِنْ مُّعَمَّرٍ هیچ درازی عمری وَلَا یُنْقَصُ
ثلثة ارباع و کم کرده نشود مِنْ عُمُرِهٖٓ از عمر معمری دیگر که بعمر معمر اول نرسد مراد آن ست که نیست زیادت عمر و نقصان او اِلَّا فِیْ کِتٰبٍ مگر در لوح محفوظ
یعنی درازی و کوتاهی عمر زندگانی مقرر و مقدر شده اِنَّ ذٰلِکَ بدرستیکه تقدیر طول و قصر عمر عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرٌ بر خدای آسان ست
وَمَا یَسْتَوِی الْبَحْرٰنِ و برابر و مساوی نیست دو دریا هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَآئِغٌ شَرَابُهٗ این آب شیرین گوارنده است آشامیدن او وَ
هٰذَا و آن دیگر مِلْحٌ اُجَاجٌ آب شور یا تلخ گرانیده وَمِنْ کُلٍّ و از هریک ازین دو دریا تَاْکُلُوْنَ میخورید لَحْمًا طَرِیًّا گوشتی تازه یعنی ماهی
وَّتَسْتَخْرِجُوْنَ و بیرون می آرید از دریای شور خاصة حِلْیَةً پیرایه از لؤلؤ و مرجان تَلْبَسُوْنَهَا میپوشید یعنی میپوشند زنان شما بعضی برانند
که این ضرب المثال مؤمن و کافرست که مساوات میان ایشان صورت نبندد چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب فرات ست و دیگری از
مرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیان **بیت** آن آب حیات آمد و این نقش سراب ست * این عین خطا باشد و آن محض صواب ست *
وَتَرَی الْفُلْکَ و می بینی کشتیها را فِیْهِ در هریک ازان دو دریا مَوَاخِرَ شکافندگان آب رونده گان بران لِتَبْتَغُوْا تا طلب کنید مِنْ
فَضْلِهٖ از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت وَلَعَلَّکُمْ و شاید که شما تَشْکُرُوْنَ ○ سپاس گویید خدای را برچنان نعمتی یُوْلِجُ الَّیْلَ در می آورد
شب را فِی النَّهَارِ در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمانی که آن روز زیاده میگردد از زمان شب و آن در دو ربیع بهاری و صیفی
وَیُوْلِجُ النَّهَارَ و داخل میگرداند روز را فِی الَّیْلِ در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زائد بود
از ساعات روز و آن در دو ربیع خریفی و شتوی ست وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماهتاب را یعنی مسخر فرمان
خود ساخت کُلٌّ یَّجْرِیْ هریک ازین دو نیر میروند لِاَجَلٍ مُّسَمًّی بزمانی نام برده شده یعنی تا زمان معلوم که دور خود تمام کنند یا تا
روز قیامت که از سیر باز مانند ذٰلِکُمُ اللّٰهُ آن خدای که خالق و فاعل این اشیاست رَبُّکُمْ آفریدگار و پروردگار شماست لَهُ الْمُلْکُ
مر او راست پادشاهی وَالَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ و آنان را که میخوانید و می پرستید مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای مَا یَمْلِکُوْنَ مالک نمیشوند مِنْ قِطْمِیْرٍ ○
از پوست خسته خرما پس ملک علی الاطلاق و معبود باستحقاق وست اِنْ تَدْعُوْهُمْ اگر بخوانید آنرا که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید
برای جر نفعی یا دفع ضرری لَا یَسْمَعُوْا نمیشنوند دُعَآءَکُمْ خواندن شما را زیرا که جماد اند و جماد را شنوائی نباشد وَلَوْ سَمِعُوْا و اگر بسبیل فرض
بشنوند مَا اسْتَجَابُوْا لَکُمْ اجابت نکنند مر شما را و حاجت شما روا نکنند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ و روز
رستخیز یَکْفُرُوْنَ بِشِرْکِکُمْ کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند به بطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را و
ع ۷ گویند ما کنتم ایانا تعبدون وَلَا یُنَبِّئُکَ و خبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مِثْلُ خَبِیْرٍ ○ مانند دانا بحقیقت امور و آن خداوند ست
سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدا جائز نیست پس آن مثلی ست در کلام عرب شائع گشته و استعمال کنند در اخبار
مخبری که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه و موثوق به باشد یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اَنْتُمُ الْفُقَرَآءُ شما محتاجانید اِلَی اللّٰهِ بخدای یعنی بر روی
آمرزش و خوشنودی او وَاللّٰهُ و خدای تعالی هُوَ الْغَنِیُّ او بی نیازست بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِیْدُ ○ ستوده
شده بر نعمت عام و فضل شامل و بباید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء اشارت بآن ست که حق سبحانه
بحسب کمال ذاتی خود از وجود عالم و عالمیان مستغنی ست و الله هو الغنی عبارت ازان ست و چون ظهور کمال آسمائے

موقوف ست بر وجود اعیان ممکنات پس درینجا آن نعمتی ست کبری که مستحق حمد ست وثنا و کلمه الحمید بدان ایمائی میکند وازین رباعی
پی بدین معنی میتوان برد رباعی تا حق گردد بجملہ اوصاف عیان؛ واجب باشد که ممکن آید ببیان؛ ورنه بکمال ذاتی از عالمیان؛ فردست و
غنی چنانکه خود کرد بیان؛ اِنۡ یَّشَاۡ اگر خواهد یُذۡهِبۡکُمۡ ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند وَ یَاۡتِ بِخَلۡقٍ جَدِیۡدٍ﴿۱۶﴾ و بیارد آفریدگان
نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند یا گروهی بیارد و گرکس نشنیده و نشنیده باشد وَ مَا ذٰلِکَ و نیست بردن شما و آوردن دیگران؛
عَلَی اللّٰهِ بر خدای بِعَزِیۡزٍ﴿۱۷﴾ دشوار وَ لَا تَزِرُ و برندارد وَازِرَۃٌ نفسی گناه کننده وِّزۡرَ اُخۡرٰی بار گناه نفس دیگری را وَ اِنۡ تَدۡعُ
و اگر بخواند مُثۡقَلَۃٌ نفسی گران بار از گناه دیگری را اِلٰی حِمۡلِهَا به برداشتن بعضی از گناهان وی لَا یُحۡمَلۡ برداشته نشود مِنۡهُ شَیۡءٌ از گناه او
چیزی یعنی مدعو هیچ چیز از گناه داعی برندارد وَّ لَوۡ کَانَ و اگرچه باشد ذَا قُرۡبٰی خداوند خویشی یعنی هرچند گناهگاری خویشان و کسان
خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیات او بردارند هیچکس اجابت او نکند زیرا که همه بخود در مانده باشند اِنَّمَا تُنۡذِرُ الَّذِیۡنَ
جز این نیست که تو ای محمد بیم کنی آنانرا که یَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ میترسند از پروردگار خود بِالۡغَیۡبِ بپوشیدگی یعنی در خلوتها اثر خشیت بر
ایشان ظاهر ست نه در صحبتها یا عذاب از ایشان پوشیده ست و میترسند از ان نادیده آن را وَ اَقَامُوا الصَّلٰوۃَ و بپای داشته‌اند
نماز را تخصیص ترسندگان و نمازگزارندگان بانذار جهت آن ست که ایشان بدان منتفع اند وَ مَنۡ تَزَکّٰی و هر که پاکیزه بود از معاصی
فَاِنَّمَا یَتَزَکّٰی پس جز این نیست که پاکیزه بود لِنَفۡسِهٖ برای نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی بدو عائد ست وَ اِلَی اللّٰهِ الۡمَصِیۡرُ﴿۱۸﴾ و بسوی
خداست بازگشت همه پس پاکیزگان را بر تزکیه ایشان جزا خواهد داد وَ مَا یَسۡتَوِی الۡاَعۡمٰی و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه
وَ الۡبَصِیۡرُ﴿۱۹﴾ و بینا یعنی مؤمن یا عالم یا راه یافته وَ لَا الظُّلُمٰتُ و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت وَ لَا النُّوۡرُ﴿۲۰﴾ و نه
روشنائی یعنی حق یا طاعت وَ لَا الظِّلُّ و مساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت وَ لَا الۡحَرُوۡرُ﴿۲۱﴾ و نه حرارت یعنی عذاب
یا دوزخ یا زحمت وَ مَا یَسۡتَوِی الۡاَحۡیَآءُ و برابر نیستند زندگان وَ لَا الۡاَمۡوَاتُ و نه مردگان یعنی مومنان را مساوات نیست با کافران
اِنَّ اللّٰهَ یُسۡمِعُ بدرستیکه خدای میشنواند و تفهیم میکناند مَنۡ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد بتوفیق و هدایت وَ مَاۤ اَنۡتَ و نیستی تو بِمُسۡمِعٍ شنواننده سخن
مَّنۡ فِی الۡقُبُوۡرِ﴿۲۲﴾ مر آنکه در گورهاست ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفارست باموات اِنۡ اَنۡتَ نیستی تو ای محمد اِلَّا نَذِیۡرٌ﴿۲۳﴾ مگر پیغمبر بیم کننده
بر تو همین ابلاغ و انذارست و بس مصرع نیست بر پیغمبران الا البلاغ؛ اِنَّاۤ اَرۡسَلۡنٰکَ بدرستیکه فرستادیم ترا بِالۡحَقِّ بدین حق که اسلام ست
بَشِیۡرًا مژده دهنده بمثوبت وَّ نَذِیۡرًا و بیم کننده از عقوبت وَ اِنۡ مِّنۡ اُمَّۃٍ و نبود از امم سابقه و سالفه هیچ گروهی اِلَّا خَلَا مگر آنکه گذشت
فِیۡهَا در میان ایشان نَذِیۡرٌ﴿۲۴﴾ پیغمبری بیم کننده یا دانائی آگاهی دهنده وَ اِنۡ یُّکَذِّبُوۡکَ و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار فَقَدۡ
کَذَّبَ الَّذِیۡنَ پس بدرستیکه تکذیب کردند آنانکه مِنۡ قَبۡلِهِمۡ پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را جَآءَتۡهُمۡ آمدند بدیشان رُسُلُهُمۡ پیغمبران
فرستاده بدیشان بِالۡبَیِّنٰتِ بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا وَ بِالزُّبُرِ و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علی نبینا و
علیهم السلام وَ بِالۡکِتٰبِ الۡمُنِیۡرِ﴿۲۵﴾ و بکتاب روشن کننده یعنی مبین احکام حلال و حرام چون توریت و انجیل ثُمَّ اَخَذۡتُ الَّذِیۡنَ
کَفَرُوۡا پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که بگرویدند فَکَیۡفَ کَانَ نَکِیۡرِ﴿۲۶﴾ پس چگونه بود انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب اَلَمۡ تَرَ ع ۱۲
اَنَّ اللّٰهَ آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی اَنۡزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مَآءً آبی فَاَخۡرَجۡنَا بِهٖ پس بیرون آوردیم
عدول از غیبت بتکلم جهت تخصیص فعل ست یعنی ما توانیم که بیرون آریم بدان آب ثَمَرٰتٍ از همه میوها مُّخۡتَلِفًا اَلۡوَانُهَا در حالتیکه

مختلف ست رنگهای آن یعنی گوناگون ست اجناس یا اصناف آن وگویند مراد اشکال و هیئات آن ست وَمِنَ الْجِبَالِ واز انچه آفریدیم
از کوهها جُدَدٌ راههای مختلف الالوان ست و در تفسیر مقدسی آورده که جدد خطوط ملونه بِیضٌ سفید بها وَّحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ اَلْوَانُهَا
و سرخها که گوناگون ست رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و بعضی فروتر وَغَرَابِیْبُ سُوْدٌ۝ و سیاهها بغایت
سیاه وَمِنَ النَّاسِ واز آدمیان وَالدَّوَآبِّ وجنبندگان وَالْاَنْعَامِ و چارپایان مُخْتَلِفٌ هست انچه بود گوناگون اَلْوَانُهٗ
رنگهای او کَذٰلِكَ مانند اختلاف الوان اثمار و جبال و هرکه نداند قدرت خدای را آفریدن اشیاء عالم نبود تحویل هر چیزی از حالی بحالی
چگونه از خدای تعالی بترسد اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ جز این نیست که میترسند از خدای تعالی مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا از جمله بندگان او دانایان چه شرط
خشیت دانش مخشی منه هست و علم بصفات و افعال وی پس هرکه دانش او بیشتر ترس او فزون تر و حضرت پیغمبر صلعم ازینجا فرموده انا اعلمکم
واخشاکم بالله اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ بدرستیکه خدای تعالی غالب ست در انتقام کشیدن از کسیکه نترسد از و غَفُوْرٌ۝ آمرزنده است مر ترسکار را از
اِنَّ الَّذِیْنَ یَتْلُوْنَ بدرستی که آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند کِتٰبَ اللّٰهِ کتاب خدای تعالی را که قرآن ست وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وبپای
داشتند نماز را با آداب و شرائط آن وَاَنْفَقُوْا و نفقه کردند در راه ما مِمَّا رَزَقْنٰهُمْ از انچه روزی داده ایم ایشان را سِرًّا پنهان از خوف
آنکه بریا آمیخته گردد وَّعَلَانِیَةً و آشکارا لطمع آنکه بسبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا سر در مسنونه بود و علانیه در مفروضه یَّرْجُوْنَ
آنانکه امید دارند بدین عملها تِجَارَةً لَّنْ تَبُوْرَ۝ بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدو نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان
رواجی تمام یابد براین عملها که کرده اند لِیُوَفِّیَهُمْ تا تمام گرداند خدای تعالی یعنی بتمامی بدیشان رساند اُجُوْرَهُمْ مزدهای کردار ایشان
وَیَزِیْدَهُمْ و زیادت گرداند حسنات ایشان را مِّنْ فَضْلِهٖ از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان و ایشان را رتبت شفاعت دهد و
در لباب آورده که شفاعت ایشان را قبول کند درباره جمعیکه واجب شده باشد ایشان را آتش دوزخ اِنَّهٗ بدرستیکه خدای تعالی غَفُوْرٌ
شَكُوْرٌ۝ آمرزنده است مر گناهکاران را مزد دهنده مر سپاس داران را وَالَّذِیْٓ اَوْحَیْنَآ و انچه وحی کرده ایم اِلَیْكَ بسوی تو مِنَ الْكِتٰبِ
از قرآن هُوَ الْحَقُّ او راست و درست ست مُصَدِّقًا موافق لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر چیزی را که پیش از ان بوده از کتب یعنی مطابق عقائد و اصول
احکام آنهاست اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی بِعِبَادِهٖ به بندگان خود لَخَبِیْرٌ هر آئینه داناست ضمائر ایشان را بَصِیْرٌ۝ بیناست
ظواهر ایشان را می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بروی پوشیده نیست آنکه فرمود ثُمَّ اَوْرَثْنَا ما کتابهای متقدمه را بر امم سابقه فرستادیم
پس میراث داده ایم الْكِتٰبَ قرآن را یعنی تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم الَّذِیْنَ اصْطَفَیْنَا آنانرا که برگزیده ایم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی امت
حضرت رسالت پناه صلعم عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیهٔ قرآن بی جست و جوی مومنان
بمحض عنایت ربانی بدیشان رسید یا همچنانکه بیگانه را در میراث دخلی نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در سهام میراث تفاوت هست
چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام بر دارد اینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوت ست هرکسی بقدر استحقاق و اندازهٔ
استعداد خود از حقائق قرآن بهره مند شود مصرع زین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام فَمِنْهُمْ پس بعضی از بندگان ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ ستمکار اند بر
نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ و بعضی از ایشان میانه رو اند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ
و جمعی دیگر از ایشان سَابِقٌۢ بِالْخَیْرٰتِ پیشی گیرنده اند بنیکوئیها که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن بِاِذْنِ اللّٰهِ بدستوری خدای
و بتوفیق و فرمان او ذٰلِكَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِیْرُ۝ اوست بخشایش بزرگ حضرت فاروق رض

نقل میکند از حضرت رسول صلعم که از آنحضرت شنوده ام درین آیت فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته است و مقتصد ما نجات یافته
و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر صلعم این سه طائفه را تفسیر فرمود و گفت سابق آنها اند که بی حساب بهشت
روند و مقتصد آنکه حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنانکه مدتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه برحمت واسعه خود تلافی حال ایشان
کند ذوالنورین رض فرمود که سابق ما اهل جهاد اند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه اند که نه بجهاد روند و
نه دولت جماعت دریابند امام ابو اللیث رح فرمود که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل فتح مکه گرویده
و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدائره اسلام درآمده اصحاب تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طائفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمه
چند اینجا ثبت افتاد در ترتیبی که در قرآن مذکورست یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره فرمود که آنان جاهلند
و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنیا و مائل عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر بر ذنوب و تائب عائد و تائب
ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق بهر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش بچربید یا پرستنده بر عادت و عابد
بخوف و طمع و عبادت کننده لله و فی الله یا جزع کننده نزدیک بلا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا آکل حرام و مائل بشبهت و خورنده حلال
یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تائب و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربید و آنکه هر دو برابر باشند
و آنکه حسنات او بر سیئات راجح بود یا آنکه ظاهر او باز باطن باشد و آنکه سر و علانیه او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف
ستاند و ندهد و یا آنکه هم ستاند و هم بدهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد و آنکه همین جوینده قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت
نکند امام قشیری قدس سره فرمود که این سه گروه اهل سخا و جود و ایثار اند یا طالبان نجات و درجات و مناجات و در حقائق سلمی آورده که ناظر
از خود بخود و نگرنده از خود بآخرت و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الله روحه میگوید که ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد و
مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار گردد و در لطائف گفته که ظالم آنکه از نعمت بمنعم نگرد و مقتصد آنکه از منعم بنعمت نگرد و
سابق آنکه از منعم بمنعم نگرد یعنی با مشاهده منعم درسازد و از نعم پردازد فرد نعیم هر دو جهان میکنند بر ما عرض ؛ دل از میانه تمنا ز درد لا
دوست ؛ حق سبحانه هیچ امتی را از امم سالفه این نواخت نکرده و این تشریف ارزانی نداشته رقم اصطفا بر صفحه حال همه کشیده و اینها کم کرده تا
شرم زده نگردند و برحمت بی نهایت امیدوار باشند بیت نیاید ز من آلوده طاعتی خالص ؛ ولی برحمت و فضلت امیدواری هست ؛
و گفته اند که تقدیم ظالم از روی فضل ست و تاخیرش از راه عدل و حق سبحانه فضل را بر عدل دوست تر دارد و تاخیر سابق جهت آنست تا بدانند
که دخول جنان بست اقرب باشد یا جهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد که عجب آتشی ست که چون افروخته شود هزار خرمن عبادت
بدو سوخته گردد نظم ای پسر عجب آتشی عجب ست ؛ گرم ساز تنور بولهب ست ؛ هر کجا شعله از و افروخت ؛ هر چه از علم و زهد بود بسوخت
جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت یَدْخُلُوْنَهَا در آیند این سه گروه دران یُحَلَّوْنَ پیرایسته شوند فِیْهَا دران بهشتها مِنْ اَسَاوِرَ از دستوانها که
باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَّلُؤْلُؤًا ج و از مروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص
چنانچه تاج بپادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ و پوشش این گروه فِیْهَا حَرِیْرٌ ○ در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رشته و بافته کس نبود وَقَالُوْا
و گویند این جمع چون از خطره دوزخ برهند و بروضه بهشت برسند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایش و ثنا مر خدای راست الَّذِیْٓ اَذْهَبَ آن خدای که برد
عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از رد طاعت و تسلیم بقبول آن از ما مندفع گردانید و گفته اند مراد هموم دنیاست چون هم موت یا وسوسه

ابلیس یا ضرر جوع وعطش یا خوف سلطان یا دغدغه تماسد و تباغض اِنَّ رَبَّنَا بدرستیکه پروردگار ما لَغَفُوْرٌ هر آینه آمرزنده گناهکار است
شَكُوْرٌۙ جزا دهنده سپاس داران ست ِالَّذِيْٓ اَحَلَّنَا آن خداوندی که فرود آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ بسرای اقامت که جنت ست
وازو انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود مِنْ فَضْلِهٖ ۚ از بخشش وکرم خود نه بعمل ما لَا يَمَسُّنَا نمیرسد ما را فِيْهَا در سرای اقامت نَصَبٌ
رنجی جهت طلب معیشت وسائر مشقتها که در دنیا بود وَّلَا يَمَسُّنَا فِيْهَا ونمیرسد ما را درین جا لُغُوْبٌ۝ ماندگی وملال چه کلفتی ومحنتی نیست
دروی بلکه همه عیش وحضور وفرح وسرورست وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وآنانکه کافر شدند بخدا و رسول او لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ ۚ مر ایشان راست
آتش دوزخ لَا يُقْضٰى حکم کرده نشود عَلَيْهِمْ بر ایشان بمرگ وقتیکه در دوزخ باشند فَيَمُوْتُوْا پس تا بمیرند واز عذاب باز رهند وَلَا يُخَفَّفُ
وتخفیف کرده نمیشود عَنْهُمْ از ایشان مِّنْ عَذَابِهَا چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه که آتش فرونشیند زیاده کنند احراق والتهاب
او را كَذٰلِكَ مانند این پاداش نَجْزِيْ جزا میدهیم كُلَّ كَفُوْرٍ ۚ هر ناسپاسی را که در کفر وکفران بنهایت رسیده باشد وَهُمْ وایشان یعنی کافران
يَصْطَرِخُوْنَ فریاد میخواهند فِيْهَا ۚ در دوزخ ومیگویند رَبَّنَآ ای پروردگار ما اَخْرِجْنَا بیرون آر ما را وبدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم
عمل پسندیده غَيْرَ الَّذِيْ جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ ۭ بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم ودانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود
حق سبحانه فرماید اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ آیا زندگانی ندادیم وعمر دراز ندادیم شما را مَّا يَتَذَكَّرُ آن مقدار که پند گیرد فِيْهِ دران عمر مَنْ تَذَكَّرَ هر که
خواهد پند گیرد مراد عمری ست که مکلف درو متمکن باشد از تفکر و تذکر وگفته اند آن ما بین بیست وشصت ست ودر زاد المسیر آورده که هفتاد ست
تا آخر زمانی متذکر باشد زیرا که بعد از ان زمان هرم ست مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ ومتنبه گردید وَجَاۗءَكُمُ النَّذِيْرُ ۭ وآمد شما
بیم کننده یعنی پیغمبر تا شما را پند دهد وبکتاب یا عقل یا مرگ خویشان وهمسایگان که کفی بالموت واعظا واکثر علما بر آنند که مراد از نذیر شیب ست
که زمان شیب فرونشاننده شعلهٔ حیات ست وموسم پیری زنگ فزایندهٔ آئینهٔ ذات **مثنوی** نوبت پیری چو زند کوس درد ❁ دل شود
از خوشدلی وعیش فرد ❁ در تن و اندام چو آید شکست ❁ لرزه کند پای ز سستی چو دست ❁ موی سفید از اجل آرد پیام ❁ پشت خم از مرگ رساند
سلام ❁ دولت اگر دولت جمشیدی ست ❁ موی سفید آیت نومیدی ست ❁ در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند وبفریاد آیند و
گویند که خدایا ما را باز بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه فرماید که زندگانی دادم شما را گویند
بلی زندگانی یافتیم ونذیر را دیدیم خدای تعالی فرماید فَذُوْقُوْا پس بچشید عذاب دوزخ را فَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ پس نیست مر ستمکاران را یعنی مشرکان را
ع ۱۱ مِنْ نَّصِيْرٍ هیچ یاری که عذاب از ایشان بردارد اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عٰلِمُ غَيْبِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۭ داننده پوشیدهاست
که در آسمان وزمین باشد پس احوال کفار برو مخفی نخواهد بود اِنَّهٗ عَلِيْمٌۢ بدرستیکه او داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ۝ بچیزی که مضمر ست در
سینها هُوَ الَّذِيْ جَعَلَكُمْ اوست آن کسی که گردانید شما را خَلٰۗىِٕفَ خلیفها فِي الْاَرْضِ ۭ در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت ومقالید
تصرف در زمین بقبضهٔ اقتدار شما باز گذاشت واین نعمتی بزرگ ست فَمَنْ كَفَرَ پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را یا کافر شود بمنعم
فَعَلَيْهِ پس بروست كُفْرُهٗ ۭ جزای کفر او وَلَا يَزِيْدُ الْكٰفِرِيْنَ ونیفزاید مر کافران را كُفْرُهُمْ کفر ایشان عِنْدَ
رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان اِلَّا مَقْتًا ۚ مگر دشمنی سخت یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی
ایشان تواند بود وَلَا يَزِيْدُ الْكٰفِرِيْنَ وافزون نکند ناگرویدگان را كُفْرُهُمْ کفر وشرک ایشان اِلَّا خَسَارًا ۝ مگر زیان در
آخرت قُلْ بگوای محمد اَرَءَيْتُمْ آیا دیدید شُرَكَاۗءَكُمُ انبازان خود را الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ آنانکه میخوانید ایشان را ویپرستید.

مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی اَرُوْنِیْ بنمائید و خبر کنید مرا که این شرکا مَاذَا خَلَقُوْا چه چیز آفریده‌اند مِنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی آنچه بر روی و در
زمین است اَمْ لَهُمْ آیا هست ایشان را شِرْكٌ فِی السَّمٰوٰتِ انبازی در آفریدن آسمانها اَمْ اٰتَیْنٰهُمْ آیا داده‌ایم ایشان را كِتٰبًا کتابی
ناطق بآنکه شریک گرفته‌ایم فَهُمْ پس ایشان عَلٰی بَیِّنَتٍ بر حجتی روشن باشند مِّنْهُ از آن کتاب و حفص بینة خوانند بَلْ نه چنین است بلکه
اِنْ یَّعِدُ الظّٰلِمُوْنَ وعده نمیدهند مشرکان بَعْضُهُمْ برخی از ایشان که رؤسا و اشراف‌اند بَعْضًا برخی دیگر را که اراذل و اتباع‌اند بشفاعت
بتان اِلَّا غُرُوْرًا مگر از روی فریب و مکر اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ نگاه میدارد آسمانها و زمین را اَنْ
تَزُوْلَا برای آنکه زائل نشوند لیزا ممکن خود چه ممکن را در حال بقا ناچار است از نگاه دارنده و آورده‌اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی ع م را
بفرزندی حق سبحانه نسبت کردند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشانرا تا زوال نیابند
یعنی از جای خود نروند وَلَئِنْ زَالَتَا و اگر زائل شوند اِنْ اَمْسَكَهُمَا نیست نگاهدارنده ایشانرا مِنْ اَحَدٍ از هیچکس مِّنْ بَعْدِهٖ بعد از زوال
بجائی نیاورند اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه خدای هست حَلِیْمًا بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند غَفُوْرًا آمرزنده کسی را که ازین قول
رجوع کرده بوحدانیت وی گراید و داند که لم یلد و لم یولد صفت اوست نظم خداوندی که معبود است و واحد ٭ نگوید کس که مولود است و والد ٭
کسی کو را نباشد کفو و مانند ٭ بدو نسبت نشاید کرد فرزند ٭ رؤسای قریش شنیده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کردند با یکدیگر میگفتند که
لعن الله الیهود و النصاری چه دو طائفه‌اند که مکذب پیغمبر خود اند بخدای که اگر پیغمبری بما آمدی ما از ایشان راه یافته‌تر بودمی و بتصدیق او شتافتمی
حق تعالی خبر داد که وَاَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ و سوگند خوردند بخدای تعالی جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ سخت‌ترین سوگندان خود که لَئِنْ جَآءَهُمْ اگر آید بدیشان
نَذِیْرٌ پیغمبری بیم کننده لَّیَكُوْنُنَّ هر آینه باشند اَهْدٰی راه یافته‌تر مِنْ اِحْدَی الْاُمَمِ از یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان
فَلَمَّا جَآءَهُمْ پس آن هنگام که آمد بدیشان نَذِیْرٌ بیم کننده یعنی حضرت محمد مصطفی صلعم مَّا زَادَهُمْ زیادت نکرد آمدن وی ایشان را اِلَّا نُفُوْرًا
مگر رمیدن از حق و دور شدن اِسْتِكْبَارًا و بنفرود ایشان را گردنکشی از فرمان الٰهی فِی الْاَرْضِ در زمین وَمَكْرَ السَّیِّئِ و آنکه مکر کردند
مکری بد یعنی حیله‌ها اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر وَلَا یَحِیْقُ الْمَكْرُ السَّیِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهٖ و بازنگردد مکر بد مگر باهل وی یعنی مکر بهر ماکری احاطه کند
و اطراف و جوانب وی فرو گیرد و هرچه در باب قصد کسی اندیشیده باشد هر باره خود مشاهده نماید و ابو یامین را درین باب قطعه است این
دو بیت از آنجا ثبت افتاد قطعه در باب من از روی حسد بکرد و ناشناس ٭ دمها زدند و کوره تزویر تافتند ٭ از اعمال نفسهم بهلکی من رسید ٭
و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند ٭ فَهَلْ یَنْظُرُوْنَ پس آیا انتظاری میبرند کذابان و مکاران یعنی انتظار نمیبرند و چشم نمیدارند اِلَّا
سُنَّتَ الْاَوَّلِیْنَ مگر سنت الٰهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکر است فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ پس نیابی
مر سنت خدای تعالی را تَبْدِیْلًا تغییری یعنی عذاب را بثواب بدل نتوانی کرد وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ و نیابی سنت خدای را تَحْوِیْلًا
گردانیدنی یعنی از مکذبان و مکاران بدیگری حواله نتوان ساخت اَوَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نمیکنند اهل مکه فِی الْاَرْضِ در زمین فَیَنْظُرُوْا كَیْفَ
كَانَ تا بنگرند در راه شام و یمن که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود وَكَانُوْا
اَشَدَّ مِنْهُمْ و بودند ایشان سخت‌تر از مکیان قُوَّةً از روی توانائی و با وجود آن از عذاب رهائی نیافتند و هلاک شدند و آثار ایشان بسیار است
وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِیُعْجِزَهٗ و نیست خدای تعالی که عاجز گرداند ویرا مِنْ شَیْءٍ هیچ چیزی فِی السَّمٰوٰتِ در آسمانها وَلَا فِی الْاَرْضِ و نه در زمین
پس هرچه خواهد کند و کسی بر حکم او پیشی نگیرد اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه وی هست عَلِیْمًا دانا باحوال همه اشیا قَدِیْرًا توانا بر انتقام وَلَوْ یُؤَاخِذُ اللّٰهُ

و اگر مواخذه کردی خدای تعالی النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مردمان را بجزای آنچه کسب میکنند از شرک و معصیت مَا تَرَكَ نگذاشتی عَلَىٰ ظَهْرِهَا
بر پشت زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده از آدمیان یا جن و انس و گفته اند مراد همه حیوانات است که بشآمت معاصی بنی آدم هلاک میشوند چنانچه
در زمان حضرت نوح ع م که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشان را بگناه عاصیان
بگیرد همه نابود شوند وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز پس میدارد ایشانرا إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده که زمان هلاک ایشان است فَإِذَا
جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای كَانَ بِعِبَادِهِ هست به بندگان خود بَصِيرًا بینا و میداند ع ۸
که مستحق هلاک کیست و لائق خلاص و نجات کدام است و هریک را فراخور حال او پاداش دهد نظم آنرا که بموامع رضا بنوازد وین را بنوای غضب
بگدازد کس را بتقضای قدرتش بکاری نیست آنست صلاح خلق کو می سازد

سورة يس مكية وهي ثلث وثمانون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ع

يس در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه را سری است از اسرار خزانه غیب که حضرت عز اسمه حبیب خود را صلعم بران اطلاع
داده بعد از ان جبرئیل عم بران نازل شده و جز خدا و رسول کسی بران وقوف ندارد و بعضی از علما در یس گفته اند که اسم قرآن است و در حقائق سلمی
آورده که نامی است از نامهای الهی و گویند اسم سورت است و حدیث ان الله قرأ طه و یس قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تائید این
قول میکند و در تفسیر باوردی آورده که از هفت نام حضرت پیغمبر صلعم در قرآن مذکور شده یکی یس است و آنکه اهل بیت را آل یس میگویند تائید این
سخن میکند مصرع لله در کم یا آل یاسینا + امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارت است بیوم میثاق و سین عبارت است از سر او با احباب
از اهل اشواق در بحر الحقائق آورده که قسم است بیمن نبوت حبیب صلعم و بسر طهر او و بعضی برانند که معنی یا انسان است بلغت طی و در اصل
یا انیسین بوده بجهت کثرت ندا بر شطری از و اختصار نموده اند چنانچه در ایمن الله من الله گویند و تحقیقت آنست که در کلام عرب از کلمه
بحرفی تعبیر کنند چنانچه در مد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس می شاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و این بقولی که
گذشت انسان است و مخاطب بانسانیت حضرت مصطفی صلعم باشد که صفت کمال انسانیت مر آنحضرت صلعم را ثابت است و می شاید که
این کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تفسیر این حرف بود و دیگر باید دانست که از میان حروف سین را سویت عددیه
هست که میان زبر و بینات او توافق و تساوی هست و هیچ حرفی دیگر آن حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است صلعم که عدالت حقیقی خواه در
طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد نظم تراست مرتبه اعتدال در همه حال + که در خصائص توحید اعدلی ز همه + تمکن است ترا
در مقام جمع الجمع + بدین فضیلت مخصوص افضلی ز همه + و از فحوای کلمات سابقه روائح ریاحین قلب القرآن یس استشمام میتوان نمود فرد
خدایت لشکری داده ز قرآن + پس انکه قلب آن لشکر زیاسین + و در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک رض نقل میکند که حضرت
رسالت پناه صلعم فرمود که لكل شیء قلب و قلب القرآن یس و هر کس که یس بخواند یابنویسد ثواب دوازده باره قرارت قرآن یابد و این سوره را معمه
گویند که تمام میگرداند بر خواننده خود نیکوئی هر دو سرای و دافعه گویند که دفع کند از وی همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند حاجتهای او را آورده
که کفار مکه گفتند که ای محمد تو فرستاده خدای نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ و بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت
إِنَّكَ بدرستیکه تو بیشک لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان بسوی خلق از ان فرستادگان که بودند عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

براه راست که توحیدست یا تو فرستاده شده بطریقه استقامت که راهی راست موصل بمقصود تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ قرآن فرود فرستاد
خدای غالب ست و حفص بنصب لام خوانده یعنی فرستاد قرآن را فرستادنی خداوند قوی در ملک خود الرَّحِيمِ مهربان بر خلق و تو از فرستاده
شدگانی لِتُنْذِرَ تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی قَوْمًا گروهی را که مَا أُنْذِرَ بیم کرده نشد آبَاؤُهُمْ پدران نزدیک ایشان بسبب دوری
و دیری از زمان فترت یا بیم کنی ایشانرا بانچه بیم کرده شدند پدران دور ایشان در زمان اسمعیل ع فَهُمْ غَافِلُونَ پس ایشان بی خبر اند
لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستیکه درست شد قول بعذاب عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ بر بیشتر کافران یعنی کلمه لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین فَهُمْ لَا
يُؤْمِنُونَ پس ایشان نمیگروند مراد آنانند که خدای بر سید انست در ازل که ایشان بر کفر میرند و یا بر شرک کشته شوند چون ابوجهل و امثال او
إِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما کرده ایم فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا در گردنهای ایشان غلها فَهِيَ پس آن غلها پیوسته شده إِلَى الْأَذْقَانِ بزنخهای
ایشان و نمیگذارند که سرها بجنبانند فَهُمْ مُقْمَحُونَ پس ایشان سر در هوا مانندگان اند و چشم بر هم نهادگان تمثیل مشرکان است
بجمعی که غلها در گردن داشته باشند آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را در نماز بیند سر او بشکند روزی که آنحضرت صلعم
نماز میگزارد و سنگی برداشت و نزدیک وی آمد چون دست بالا برد تا سنگ بروی زند دست وی در گردن او چسپید شد و سنگ در دست
وی چسپیده و در گردنش بماند و این آیت آمد که ما ایشانرا باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند گویند قوم وی از مخزوم دست اورا
بجهد بسیار از گردن وی جدا کردند و مخزومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون بنزدیک آن حضرت صلعم آمد نابینا شد و این آیت
آمد که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم ما مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ در پیش روی ایشان سَدًّا دیواری حجابی وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان سَدًّا
پرده و مانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس پوشانیدیم چشمهای ایشانرا فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس ایشان نمی بینند محققان گفتند که سد پیش طول امل است
و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هر کرا این دو سد احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده بود از نظر در دلائل قدرت و نبیند راه فلاح و هدایت را
وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و یکسانست بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ که بیم کنی ایشانرا أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی ایشانرا لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند ایشان
که در علم قدیم و تقدیر ازلی حکیم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که بیم کنی آنکه فایده بران مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ
الذِّكْرَ کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول بشنود وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ و بترسد از خدای بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی پنهان از خلق بترسد نه در نظر
خلقان یا از حق بترسد از انچه غایب ست ازو یعنی امور اخروی فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ
كَرِيمٍ و مزدی بزرگ در زمان آینده یعنی بهشت در سبب نزول آمده که بنی سلمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دورست اگر نزدیک مسجد
خانه گیریم چگونه باشد آیت آمد که إِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده گردانیم مردگانرا بعث یا دلهای مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ و بنویسیم
مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه وَآثَارَهُمْ و بنویسیم پایها یعنی نشانهای اقدام ایشانرا که بمسجد می روند مراد آنست که
خطوات ایشان بکفر خطیات ایشان خواهد بود و بهر قدمی از غایت بر صحیفه اعمال ایشان کشیده خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را أَحْصَيْنَاهُ
نگاه داشته ایم و بیان کرده ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در دفتری که پیشوای روشن ست یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه
فرمود که ای بنو سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار قدم شما در لوح محفوظ مینویسند و در صحیح بخاری مذکورست که بزرگترین مردمان در مزد اهل
صلوة کسی است که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد بعضی گفته اند آثار اعم ست از آنکه حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع
خیر کنند یا صدقه جاریه چون پلی و رباطی یا مسجدی یا سیئه چون اشاعت ظلم و تاسیس ظلم حق سبحانه همه را مینویسد تا بوقت مکافات مناسب آنها

جزا خواهيم داد نظم از مكافات عمل غافل مشو ؛ گندم از گندم برويد جو ز جو ؛ همچنين گفته است پير معنوى ؛ كاى برادر آنچه كارى بدروى وَاضْرِبْ وقف لازم
لَهُمْ و بيان كن براى اهل مكه مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثل ديه اهل انطاكيه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ○ وقتيكه آمدند بدان ديه فرستادگان
آورده اند كه حضرت عيسى عم قبل از رفع بآسمان با شمعون الصفا كه خليفه وى بود بعد از رفع وى دو حوارى راكه يحيى و تومان گفتندى يا
تاروس و ماروس و ثعلبى گفته كه صادق و صدوق بانطاكيه فرستاد تا خلق را بخداى دعوت كنند ايشان نزديك شهر رسيده پيرى ديدند
كه گوسفند ميچرانيد برو سلام كردند پير پرسيد كه شما چه كسانيد گفتند رسولان حضرت عيسى عم ايم خلق را از باديه ضلالت بسر منزل هدايت ميخوانيم
گفت بر صدق دعوى خود هيچ برهانى داريد گفتند آرى بيماران را شفا دهيم و ابرص و اكمه را بجمال صحت باز آريم پير گفت سالهاست كه فرزند
من بيمارست و اطبا از علاج او عاجزند اگر شما در دوا او را دوا كنيد من بخداى شما بگروم ايشان به سر بالين وى آمدند دعا كردند او صحت كامل يافت
بيت قدم نهادى و بر هر دو ديده جا كردى ؛ بيك نفس دل بيمار را دوا كردى ؛ پير ايمان آورد و او حبيب نجارست كه او را صاحب يس
گويند و بشش صد سال قبل از زمان پيغمبر ما صلعم بدو گرويده و يكى از سباق اسلام ست القصه خبر اين دو رسول در انطاكيه فاش شد و بسيار
بيمار از بركت ايشان صحت يافت ملك شهر كه در معالم التنزيل نام او انطيخس رومى بوده بت ميپرستيد از حال ايشان خبر يافت و بر مضمون
دعوت ايشان كه منع بت پرستى و اقرار بوحدانيت الهى بود مطلع شده ايشانرا زندان كرد و شمعون از پى ايشان در آمده با خواص ملك
آشنائى آغاز نهاد و بسبب دانش و حكمت متقرب پادشاه شد و حق سبحانه ازين قصه خبر داد إِذْ أَرْسَلْنَا ياد كن چون فرستاديم إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ
بسوى مردم انطاكيه دو پيغمبر يعنى عيسى و شمعون فرستاده بامر ما فَكَذَّبُوهُمَا پس تكذيب كردند اهل آن ديه ايشانرا و بزندان كردند فَعَزَّزْنَا
پس ما غالب گردانيديم ايشانرا و حفص بتشديد ميخواند يعنى قوت داديم بِثَالِثٍ بسوم فرستاده كه بقول اصح شمعون الصفاست و گفته اند شمعان
يا سلوم يا يونس فَقَالُوا پس گفتند آن فرستادگان با اهل انطاكيه إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ○ بدرستيكه ما بسوى شما فرستاده شدگانيم از نزد عيسى عم يا از
پيش خليفه وى قَالُوا گفتند مردم آن شهر كه مَا أَنْتُمْ نيستيد شما إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمى مِثْلُنَا مانند ما در اكثر صفات بشريه پس بچه وجه شما را برسالت اختصاص
داده اند وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَٰنُ و نه فرستاده است خداى تعالى مِنْ شَيْءٍ از هيچ چيز از وحى و رسالت إِنْ أَنْتُمْ نيستيد شما إِلَّا تَكْذِبُونَ ○ مگر كه دروغ گوئيد
در دعوى رسالت قَالُوا رَبُّنَا گفتند پيغمبران كه پروردگار ما يَعْلَمُ ميداند إِنَّا بدرستيكه ما إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ○ بسوى شما فرستادگانيم وَمَا عَلَيْنَا
و نيست بر ما إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ○ مگر رسانيدن آشكارا و ما كار خود كرديم و پيغام رسانيديم اگر شما قبول دعوت نكنيد عذاب بشما فرو آيد قَالُوا إِنَّا
تَطَيَّرْنَا بِكُمْ گفتند ما فال بد گرفتيم بآمدن شما كه تا بدين بلده آمده ايد باران نباريده و همه مزروعات ما خشك شده لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر باز نه ايستيد از
دعوى خود لَنَرْجُمَنَّكُمْ هر آينه شما را بسنگ بكشيم وَلَيَمَسَّنَّكُمْ و هر آينه برسد شما را مِنَّا از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ عذابى دردناك قَالُوا طَائِرُكُمْ
گفتند پيغمبران كه فال بد شما مَعَكُمْ با شماست يعنى سبب شامت عقائد فاسده و اعمال باطله شماست أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ آيا پند داده ميشويد فال
بد ميگيريد و بقتل تهديد ميكنيد بَلْ أَنْتُمْ بلكه شما قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ○ گروهى گزاف كاران و از حد در گذشتگانيد آورده اند كه شمعون با ملك
به بتخانه در آمدى و خداى تعالى را سجده كردى و مردم پنداشتندى كه او پرستش بت ميكند ملك بروى اعتماد تمام كردى بى مشاورت او هيچ
مهم اقدام ننمودى روزى شمعون پرسيد كه اى ملك شنيده ام كه دو كس غريب را بزندان كرده سبب حبس ايشان چيست ملك گفت كه
ايشان دعوى ميكنند كه غير بتان شما خداى ديگر هست شمعون از روى تعجب فرمود بگو كه تا ايشانرا حاضر گردانند كه گفتار ايشان عجيب ست
ملك فرمود تا ايشانرا آوردند چون شمعون را ديدند خوش دل و دلير شدند شمعون پرسيد كه شما كرا ميپرستيد گفتند آنرا كه آفريدگار آسمان

وزمین ست شمعون گفت خدای شما چه میسازد گفتند نابینا را بینا میکند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینائی چند حاضر کردند فرمود که خدای خود را بگوئید تا این نابینایان دیده ور شوند ایشان دعا کردند فی الحال بینا شدند شمعون گفت ای مالک ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار کنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمیشنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میگرداند شمعون گفت اگر خدای شما اینکار بکند ما همه بوی میگرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی گذشته بود یا مرده هفت روزه را بدعا زنده کردند ملک با قوم فی الحال ایمان آوردند و برخی دیگر قصد مومنان و پیغمبران کردند و حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذای اهل ایمانند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود که وَجَآءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ و آمد از پایان مدینه یعنی دورتر جائی از آن شهر رَجُلٌ مردی يَسْعَىٰ که میشتافت جهت اعلام رسل تا رسید قَالَ يَٰقَوْمِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ○ پیروی کنید فرستادگان را اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْـَٔلُكُمْ پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما اَجْرًا مزدی بر تبلیغ رسالت وَهُم مُّهْتَدُونَ ○ وایشان راه یافتگانند بخیر در هر دو سرای

وَمَا لِيَ و چیست مرا که از روی صدق لَآ أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي نپرستم آنکسی را که بیافریده مرا و از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ و بسوی حکم و جزای او تُرْجَعُونَ ○ باز گردانیده خواهید شد روز قیامت، اضافت فطرت بخود اظهار شکر ست، و اضافت بعث با کافران مبالغه در تهدید روز جزا ءَأَتَّخِذُ آیا فرا میگیرم مِن دُونِهِ بجز خدای ءَالِهَةً خدایان دیگر یعنی تابان إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ اگر خواهد خدای مرا بِضُرٍّ بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند لَّا تُغْنِ عَنِّي کفایت نمیکند از من شَفَٰعَتُهُمْ شَيْـًٔا درخواست تابان چیزی را از آن ضرر یعنی ایشان بلا از من دفع نمیکنند وَلَا يُنقِذُونِ ○ و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آن را که توانائی ندارد بر نفع و ضرر بپرستیم و عبادت کنیم آنکه قادرست برسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم إِنِّيٓ إِذًا بدرستیکه من آن هنگام باشم لَّفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ○ در گمراهی آشکارا و هویدا چون قوم این سخن از وی شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبر آورده گفت إِنِّيٓ ءَامَنتُ بدرستیکه من بگرویدم بِرَبِّكُمْ به پروردگار شما فَٱسْمَعُونِ ○ پس بشنوید ایمان مرا تا فردای قیامت بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه هست و قولی آنست که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده گردانید و بهشت برد و امام حسن بصری رح بران ست که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را بآسمان برد و از روی کرامت قِيلَ ٱدْخُلِ ٱلْجَنَّةَ گفتند در آی چون در بهشت درآمد قَالَ يَٰلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ○ گفت کاشکی قوم من دانا شدندی بِمَا غَفَرَ لِي بآنکه بیامرزید مرا رَبِّي پروردگار من وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلْمُكْرَمِينَ ○ و گردانید مرا از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبران و ملک و مومنان کشته شدند و قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب نجار کشته شد یا بآسمان رفت وَمَآ أَنزَلْنَا و نفرستادیم عَلَىٰ قَوْمِهِۦ بر قوم حبیب مِنۢ بَعْدِهِۦ از پس قتل یا رفع او مِن جُندٍ هیچ لشکری مِّنَ ٱلسَّمَآءِ از آسمان وَمَا كُنَّا و نبودیم ما مُنزِلِينَ ○ فرو فرستنده لشکر برای هلاک قومی یعنی کفار از آن خوارتر و بیمقدارتر اند که هلاک ایشان بلشکری باید و انزال لشکر ملائکه بروز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلعم نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده اند إِن كَانَتْ نبود عقوبت اهل انطاکیه إِلَّا صَيْحَةً وَٰحِدَةً مگر یک فریادی که جبرئیل ع برد و بازو در شهر ایشان گرفته صیحه زد فَإِذَا هُمْ پس آنجا ایشان خَٰمِدُونَ ○ فرومردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل ع فرومردند چون آتش بیکبار منطفی شود يَٰحَسْرَةً عَلَى ٱلْعِبَادِ ای دریغا بر بندگان کافر مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ نیامد بدیشان هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا۟ بِهِۦ مگر بودند که با او يَسْتَهْزِءُونَ ○ استهزا میکردند أَلَمْ يَرَوْا۟ آیا ندیدند و ندانستند که كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم

قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها اَنَّهُمْ اِلَيْهِمْ مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان لَا يَرْجِعُونَ ۝ باز نمیگردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند وَاِنْ كُلٌّ و نیستند همه ایشان لَّمَّا جَمِيعٌ مگر آن هنگام که بهم جمع شوند لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ۝ نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنانکه هلاک کردیم از پیشینیان یا این مخالفان واپس مانده همه در عرصه گاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم وعقاب عظیم گرفتار خواهند شد در محبس حرمان و مضیق خذلان محبوس آیند و مهجور سرمد خواهند شد بیت ز نعمت جنان همه محروم جاودان ؛ محزون و مستمند همه محبوس و مبتلا ؛ وَاٰيَةٌ و نشانه از نشانهای قدرت ما لَّهُمُ الْاَرْضُ الْمَيْتَةُ مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران اَحْيَيْنٰهَا زنده گردانیم آنرا وَاَخْرَجْنَا مِنْهَا و بیرون آوردیم از وی حَبًّا دانه در ودنی مراد حبوب غاذیه است فَمِنْهُ يَاْكُلُوْنَ ۝ پس از آن دانه میخورند وَجَعَلْنَا فِيْهَا و آفریده ایم در زمین جَنّٰتٍ بوستانها مِّنْ نَّخِيْلٍ از انواع خرمابنان وَّاَعْنَابٍ و اصناف تاک بنان وَّفَجَّرْنَا و روان کردیم فِيْهَا مِنَ الْعُيُوْنِ ۝ در زمین از چشمها لِيَاْكُلُوْا تا بخورند مِنْ ثَمَرِهٖ از میوه آنچه مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ اَيْدِيْهِمْ و آنچه کرده است دستهای ایشان مثل دوشاب وغیره و حفص عملته میخواند و ما را نافیه میداند یعنی بخورند از میوه‌ها که دستهای شما آن عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت ما آفریده شد اَفَلَا يَشْكُرُوْنَ ۝ آیا شکر نمیکنند بازای این نعمتها و منعم را پرستش نمی نمایند صاحب بحر الحقائق فرموده که معنی آیت بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم از آن حب طاعت تا ارواح از آن غذا می یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان کردیم تا از ثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمال که کرده اند از صدقات و خیرات بهره ور گردند آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس باید کرد برین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم نظم گر شکر کنی زیاده گردد نعمت ؛ ور دل بردد عده عیش و نعمت ؛ پس زود بسر منزل مقصود رسی ؛ از منهج شکر گر نلغزد قدمت ؛ سُبْحٰنَ الَّذِيْ خَلَقَ الْاَزْوَاجَ كُلَّهَا پاک است آن کسی که بقدرت کامله بیافرید همه صنفها و نوعها را مِمَّا تُنْۢبِتُ الْاَرْضُ از آنچه میرویاند زمین چون نبات و اشجار وَمِنْ اَنْفُسِهِمْ و از نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکر و انثی وَمِمَّا لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ و از آنچه نمیدانند از اقسام خلائق وَاٰيَةٌ لَّهُمُ الَّيْلُ و علامتی دیگر ایشان را بر قدرت ما شب است که از روی حکمت نَسْلَخُ در میکشیم و دور میکنیم مِنْهُ النَّهَارَ از آن روشنائی روز را فَاِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مُّظْلِمُوْنَ ۝ در آیند گانند بتاریکی وَالشَّمْسُ تَجْرِيْ و آیتی دیگر آفتاب است که میرود لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا با قرارگاهی که او راست در صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حد معین است که دور او بدو منتهی شود ذٰلِكَ آن رفتن او بمستقر تَقْدِيْرُ الْعَزِيْزِ الْعَلِيْمِ ۝ تقدیر خداوندی است غالب بقدرت خود بر هر مقدوری و دانا به معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنٰهُ و ماه را مقرر کردیم یعنی سیر او را مَنَازِلَ در منزلهای بیست و هشت گانه از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و هر روز قریب منزلی قطع میکند و در منازل اجتماعیه نور او می افزاید و در منازل استقبالیه میکاهد و میل با انحنا و تقوس میکند حَتّٰى عَادَ تا آن وقتیکه گردد در آخر منازل از باریکی و زردی و کجی كَالْعُرْجُوْنِ الْقَدِيْمِ ۝ مانند چوب شاخ یکساله که از خرمابنان خشک شده باشد و کج گشته بشکل هلال لَا الشَّمْسُ نه آفتاب يَنْۢبَغِيْ لَهَاۤ شاید مر او را اَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اول و یکی بر سپهر چهارم است و نشاید که آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت چون ماه باشد فصول اربع سنه از وضع خود بگردند و خلل در تکون نبات و تعیش حیوانات رسد وَلَا الَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ و شب پیشی گیرنده است

بروز تابان یعنی که غلبه کند روشنی او برا و بهر اوقات شب گذارد بلکه متعاقب اوست گفته اند مراد بشب و روز آیتین ایشانند یعنی ماه و
آفتاب مراد آنست که چون شمس از روی سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمی گیرد وَكُلٌّ و همه کواکب از ثوابت و سیارات
فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ۝ در فلک کشاده میروند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَهُمْ و نشانه دیگر مر ایشانرا أَنَّا حَمَلْنَا آنکه بر داشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ پدران
ایشانرا یعنی نشانیدیم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ۝ در کشتی پر از مردم و سائر حیوانات یعنی در کشتی نوح عم و گفته اند مراد از ذریت اولاد ند که در اصلاب
پدران ایشان بودند یا مراد مطلق کشتی هست و ذریت اولاد هست که بتجارت میفرستند یا کودکان و زنان که چون بسفر میروند یعنی چون فرزندان
خرد ایشانرا قوت بر سفر نیست بر خشکی رفتن برای آنها کشتی مقرر کردیم وَخَلَقْنَا لَهُمْ و بیافریدیم برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ از مانند
مَا يَرْكَبُونَ ۝ آنچه سواری میکنند بران چون زورق و ناوه و امثال آن و گفته اند مراد شترانند که کشتی بیابانند وَإِنْ نَشَأْ و اگر خواهیم نُغْرِقْهُمْ غرق سازیم
اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ پس هیچ فریادرسی نیست مر ایشانرا که از غرق شدن نگاه دارد وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ۝ و نه ایشان رها کرده شوند
از مرگ إِلَّا رَحْمَةً مگر آنکه بخشیم مِنَّا بخشیدنی از نزدیک ما وَمَتَاعًا و برخورداری دهیم ایشانرا برخورداری دادنی إِلَىٰ حِينٍ ۝ تا زمانی که
اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافرانرا که بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابی که پیش از شما بامم گذشته رسید
وَمَا خَلْفَكُمْ و از عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت و مراد آنکه ایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ شاید که بر شما بخشند ایشان اعراض
نموده در مکابره و عناد افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیاید بدیشان مِنْ آيَةٍ هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن
یا از دلائل وحدت إِلَّا كَانُوا مگر آنکه باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۝ ازان روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود مر ایشانرا
که بدرویشان و محتاجان أَنْفِقُوا نفقه کنید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داده است خدای تعالی شما را قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه
نگرویدند بصانع یعنی معطله عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مر آنانرا که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم با مومنان گویند آیا طعام دهیم یعنی
ندهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خواستی خدای تعالی أَطْعَمَهُ طعام دادی او را یعنی خدای تعالی بزعم شما قادر است بر اطعام خلق بایستی که ایشانرا
طعام دادی چون او طعام نداد ما نیز ندهیم گفتند کافران مومنانرا إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مومنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ مگر در گمراهی هویدا که ما را
بمخالفت مشیت امر میفرمائید و این سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای تعم بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را فقیر و بجهت ابتلا حکم فرموده
که اغنیا از مال خدا که مقرر کرده است محتاجانرا بهره دهند گروا ستدن پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده در گذاشتن محض خطا و
عین جفاست نظم درویش را خدا بتوانگر حواله کرد ٭ تا کار او بسازد و فارغ کند دلش ٭ از روی بخل گر نشود ملتفت بدو ٭ فردا بود
ندامت و اندوه حاصلش ٭ وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَىٰ کجاست هَٰذَا الْوَعْدُ آن موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام
بعث إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ اگر هستید راستگویان مَا يَنْظُرُونَ انتظار نمیبرند ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ مگر یک
فریاد که بگیرد ایشانرا یعنی نفخه صاعقه که بعد از نفخه فزع است دریابد ایشانرا وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ۝ و حال آنکه ایشان در آنوقت در سودا و معامله
بجدال و خصومت مشغول باشند و همه دنیا میباشند که بیکبار اسرافیل عم صور در دمد و همه خلق بر جای بمیرند الا ما شاء الله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس
نمیتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردن با حاضران خود وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ و نه بسوی اهل ایشان که غائب باشند يَرْجِعُونَ ۝ باز گردند یعنی مجال ع
از بازار بخانه رفتن نداشته باشند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر باره فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ
از گورها بیرون آمده إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خویش يَنْسِلُونَ ۝ می شتابند و درین چهل سال که از عذاب باشند چون برانگیخته شوند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند ای وای ما

مِنْ بَعَثَنَا که برانگیخت ما را مِنْ مَّرْقَدِنَا ملکه آرامگاه ما یعنی از گورهای ما ملائکه جواب دهند هٰذَا این ست مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ آنچه وعده داده بود خدای از بعث و نشور و شما میگفتید متی هذا الوعد وَصَدَقَ الْمُرْسَلُوْنَ ○ و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند و شما باور نکردید اِنْ كَانَتْ نبود این واقعه اِلَّا صَيْحَةً وَّاحِدَةً مگر یک نعره که آن نفخه اخیرست یعنی بمجرد یک نفخه زنده شوند فَاِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان جَمِيْعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُوْنَ ○ همه ایشان نزدیک ما حاضر شده گانند فَالْيَوْمَ پس امروز که روز جزاست لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفسی شَيْئًا چیزی را از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند و نه زیادت کنند عقوبت ایشان از آنچه مستحق در مانند وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نشوید ای اهل محشر اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ مگر آنچیزی را که بوده اید که میکردید از خیر و شر اِنَّ اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ بدرستیکه اصحاب بهشت الْيَوْمَ امروز فِيْ شُغُلٍ در کاری باشند فٰكِهُوْنَ ۚ شادان و نازان و میوه خواران و لذت گیرندگان و آن کار تقضاض ابکارست یا سماع یا زیارت یکدیگر یا مهمانی خدای بودن یا مشغول باشند ایشان بتنعم و فارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان یا خدای تعالی مشغول گرداند ایشان را بچیزی که فراموش کنند آن کسانیکه ایشان در درد و رنج باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنغص عیش ست در بحر الحقائق گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم جنان بوده حق سبحانه ایشان را بتنعم مشغول گرداند و این حال اگرچه نسبت با دوزخیان از جلائل نعم ست اما نسبت با طالبان حق بغایت فرود می نماید و ازینجا بسر اکثر اهل الجنة البله پی میتوان برد و گویند این آیت نزد شبلی قدس سره خواندند شهقه زد و بیهوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارگان اگر دانند که بچه از که مشغول مانده اند فی الحال در ورطه هلاکت می افتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری ره نقل میکند که مشغولی بنعمت بهشت از آن عامه مومنان ست اما مقربان حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه نور وجود یک لحظه به نعیم بهشت نپردازند رباعی روزی که مرا وصل تو در چنگ آید ؛ از حال بهشتیان مرا ننگ آید ؛ور بی تو بصحرای بهشتم خوانند ؛ صحرای بهشت بر دلم تنگ آید ؛ هُمْ ایشان یعنی اصحاب جنت وَاَزْوَاجُهُمْ و زنان ایشان از اهل دنیا یا حوران وعین فِيْ ظِلٰلٍ در سایهای قصور یعنی در موضعی از حرارت آفتاب دور عَلَى الْاَرَآئِكِ بر تختهای آراسته مُتَّكِـُٔوْنَ ۚ تکیه زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم ست لَهُمْ فِيْهَا مر ایشان راست در بهشت فَاكِهَةٌ یعنی میوها از انواع ثمره وَّلَهُمْ و مر ایشان راست مَّا يَدَّعُوْنَ ۚ آنچه خواهند و آرزو برند در احقاف از ابن عباس رض نقل میکند که هرچه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بزبان آورد در پیش خود حاضر بیند و مر ایشان را باشد سَلٰمٌ تحفه یعنی تحیتی قَوْلًا خطابی بی واسطه مِّنْ رَّبٍّ رَّحِيْمٍ ○ از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبدالله رض نقل میکند که پیغمبر صلعم فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزت گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یا اهل الجنة بیت سلام دوست شنیدن سعادت ست و سلامت ؛ بوصل یار رسیدن فضیلت ست و کرامت ؛ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ و جدا شوید امروز اَيُّهَا الْمُجْرِمُوْنَ ○ ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان میرانند و ایشان را ببوستان دوستان میخوانند اَلَمْ اَعْهَدْ آیا عهد نکردم اِلَيْكُمْ با شما و نفرمودم شما را يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ ای فرزندان آدم اَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطٰنَ ۚ آنکه نپرستید شیطان را یعنی بتان را بفرموده شیطان اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستیکه او مر شما را عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ○ دشمنی ست آشکارا و عداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهرست وَّاَنِ اعْبُدُوْنِيْ ؕ و نه عهد کردم که مرا پرستید که دوست نیکخواه شما ام هٰذَا این پرستش من صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ ○ راهی راست ست به بهشت وَلَقَدْ و هر آینه بدرستیکه اَضَلَّ گمراه کرد شیطان مِنْكُمْ از شما ای آدمیان جِبِلًّا كَثِيْرًا خلق بسیار را پیش از شما اَفَلَمْ تَكُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ ○ آیا نیستید شما که تعقل کنید و خود را از دست و دام او باز رهانید

وقف غفران

وقف لازم

وقف غفران

و در فریب او نیفگنید هٰذِهٖ جَهَنَّمُ این دوزخی ست الَّتِیْ كُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ آن دوزخی که در دنیا بودید که وعده کرده می شدید بدان
اِصْلَوْهَا الْيَوْمَ در آئید بدو امروز بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ بسبب آنکه بودید که می پوشیدید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ
امروز مهر نهیم عَلٰۤى اَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم
وَتُكَلِّمُنَاۤ اَيْدِيْهِمْ و سخن گویند با ما دستهای ایشان وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ و گواهی میدهند پایهای ایشان بِمَا كَانُوْا بانچه بودند که در
دنیا يَكْسِبُوْنَ کسب میکردند در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی می دهند اعضای اولیا بر طاعت
ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار وارد ست که حق سبحانه بندهٔ مومن را خطاب کند که چه آورده شرم دارد که عبادات و
طاعات و خیرات خود بر شمارد حق سبحانه اعضای وی را بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را باز گویند حتی انامل گواهی دهند بر تسبیحات کما
ورد فانهن مسئولات مستنطقات وَلَوْ نَشَاۤءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا هر آینه ناپدید کنیم یعنی رقم محو کشیم عَلٰۤى اَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان
فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتاد ند فَاَنّٰى يُبْصِرُوْنَ پس چگونه بینند آنرا وَلَوْ نَشَاۤءُ لَمَسَخْنٰهُمْ و اگر خواهیم هر آینه
مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای ایشان متغیر سازیم بقرده و خنازیر و حجاره عَلٰى مَكَانَتِهِمْ بر جایهای ایشان تا هم آنجا افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوْا
ع پس نتوانند و قادر نباشند مُضِيًّا بر رفتن از پیش وَّلَا يَرْجِعُوْنَ و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عقب یا بصورت اول باز روند وَمَنْ نُّعَمِّرْهُ
نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ و هر کرا زندگانی دراز دادیم و را بر گردانیم در آفرینش یعنی تبدیل قوت بضعف و ازدیاد جسم بنقصان و دانائی بنادانی اَفَلَا
يَعْقِلُوْنَ آیا پس در نمی یابند که هر که بر تعمیر و تنکیس خلق قادر ست بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود بیت نزد قدرت کار ها دشوار نیست
کار او را حاجتی سرکار نیست آورده اند که کفار مکه میگفتند که محمد شاعر ست حق سبحانه رد قول ایشان میفرماید وَمَا عَلَّمْنٰهُ الشِّعْرَ و
نیاموختیم ما محمد را شعر وَمَا يَنْۢبَغِيْ لَهٗ و نشاید و را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه اهل قوم در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح آن از قوت
فطانتی است که در شاعری دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هر گاه که آن حضرت صلعم بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی
بر زبان مبارک او بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام و الشیب للمرء ناهیا ابوبکر صدیق رض
گفت یا رسول الله قائل گفته است که کفی الشیب و الاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان نوع که اول خوانده بود در ثانی تکرار فرمود ابوبکر رض فرمود که اشهد
انک لرسول الله و ما علمک الشعر و ما ینبغی لک و از کلمات حضرت صلعم آنچه موزون وارد شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بی تکلف
و قصد بوده اِنْ هُوَ نیست آنچه ما و آموختیم اِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی و ارشادی وَّقُرْاٰنٌ مُّبِيْنٌ و کتابی روشن در معانی و حقائق یا روشن
کنندهٔ احکام و حدود که فرستاده ایم لِّيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا تا بیم کند و منتفع گرداند قرآن یا محمد صلعم هر کرا باشد زنده دل یعنی عاقل و بافهم
چه غافل و جاهل بمثابهٔ مرده است یا آنرا که مومن ست فی علم الله چه حیوة ابدی و بقای سرمدی بایمان ست و تخصیص انذار بمومن جهت انتفاع اوست
وَّيَحِقَّ الْقَوْلُ و واجب میشود کلمهٔ عذاب عَلَى الْكٰفِرِيْنَ بر ناگرویدگان که قرآن را قبول نمیکنند اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند ایشان که
اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ بدرستیکه آفریدیم ما برای ایشان مِّمَّا عَمِلَتْ اَيْدِيْنَاۤ از آنچه کردیم و ساختیم بی واسطه و شرکت و وکالت یعنی متفرد بودیم بآفرینش
آن بیان مردمان مثلی ست که هر که کاری تنها کند گوید که من آن مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما
آفریدیم برای ایشان بخودی خود بی مشارکت غیری اَنْعَامًا چهارپایان چون شتر و گاو و گوسپند فَهُمْ لَهَا پس ایشان آنرا مٰلِكُوْنَ ضبط کنندگان
و بتصرف در آرندگان وَذَلَّلْنٰهَا و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را لَهُمْ برای ایشان فَمِنْهَا رَكُوْبُهُمْ پس بعضی از ان مرکوب ایشان ست که

بران سواری میکنند چون شتر وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ○ و از انها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا و مر ایشانرا دران چهارپایان مَنَافِعُ
سودهاست از پشم و موی و پوست وَمَشَارِبُ و آشامیدنیها از شیر و دیگر سودها أَفَلَا يَشْكُرُونَ ○ آیا پس شکر نمیگویند نعمت خدایرا که انعام
آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از مر ایشان بدیشان رسانید وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی سزای پرستش
آلِهَةً خدایان لَعَلَّهُمْ تا شاید که ایشان يُنْصَرُونَ ○ یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنکه آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند
نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشان را زیرا که بتان را نه ایشانرا شعور و قدرت نیست وَهُمْ و بت پرستان لَهُمْ برای بتان جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ○
سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که ترا اندوهناک
نگرداند قَوْلُهُمْ سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه میکنند از اتخاذ اولاد و شرکا یا طعن درباره رسالت تو میکنند و نسبت بشعر و سحر إِنَّا نَعْلَمُ وقف لازم
بدرستیکه ما میدانیم مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از حقد و بغض وَمَا يُعْلِنُونَ ○ و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد
ایشانرا بدان بیت باشکار و نهان سرچه کردی و گفتی و جزا دهد تو دانای آشکار و نهان آورده اند که عاص بن وائل یا ابوجهل و
اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه سائیده در دست مالیده بمجلس حضرت پیغمبر صلعم آمد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند
گفت کیست آنکه این اجزاء متفرق یا اعضای ممزق را جمع ساخته دیگرباره زنده گرداند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که آفریدگار این را
بقیامت برانگیزاند و ترا نیز زنده گرداند و بدوزخ برد و این آیت نازل شد که أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ آیا ندید و ندانست انسان مراد ابی بن
خلف أَنَّا خَلَقْنَاهُ بدرستیکه آفریدیم ما او را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی و آنرا علقه ساخته مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده بیرون آمده
و از طفولیت ببزرگی رسیده و سخن گوی و دلیر گشته فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ ○ جدال کننده ایست هویدا بمقام جدال آمده وَ
ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا و بزد برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد استخوان سائیده و در دست مالیده خاک ساخته بر باد داده وَنَسِيَ خَلْقَهُ و فراموش
کرده آفریدن ما او را قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ گفت کیست که زنده میگرداند استخوانها را وَهِيَ رَمِيمٌ ○ و حال آنکه پوسیده و ریزیده گشته
بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب قُلْ بگوای محمد يُحْيِيهَا الَّذِي زنده گرداند آنرا کسی که بقدرت کامله أَنْشَأَهَا بیافریدا و را
أَوَّلَ مَرَّةٍ نخست بار و از عدم بوجود آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ و او بهمه آفریده عَلِيمٌ ○ داناست تفاصیل مخلوقات را میداند و اجزای اشخاص
در حال تفرق و تبدد میشناسد و بر جمع و انضمام آن قادرست الَّذِي جَعَلَ آن خدای که آفرید و پیدا کرد لَكُمْ برای شما مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ
از درخت سبز نَارًا آتشی فَإِذَا أَنْتُمْ پس آنگاه شما مِنْهُ از ان درخت تُوقِدُونَ ○ می افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب
دو درخت ست مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار میمالند آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادرست بر احداث آتش از درخت سبز که
در و مائیت متضاده با جوهر نارست هر آینه قادرست بر اعاده طراوت چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده أَوَلَيْسَ آیا نیست الَّذِي
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکسیکه بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان بِقَادِرٍ تواناست عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ
مانند ایشان را با اجسام صغیره و اجرام حقیره بَلَىٰ آری هست قادر بران وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ○ و او آفریننده بسیار خلق ست و داناست باحوال
مخلوقات إِنَّمَا أَمْرُهُ جز این نیست که شان او إِذَا أَرَادَ چون خواهد شَيْئًا آفریدن چیزی را أَنْ يَقُولَ لَهُ آنست که گوید مر او را بحکم من
كُنْ بباش فَيَكُونُ ○ پس بباشد نزد بعضی تمثیل ست مر تاثیر قدرت را در مراد قدرت با مراد الله و بعضی گویند تاثیر مر اراده با
مطاوعت هر مطیعی را در حصول مامور به بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امر ست در تکوین

اشيا را بسرعت وجهي كه ممكن باشد نه تكلم بدين كلمه وگويند اين كلمه علامتي است كه چون ملائكه بشنوند دانند كه چيزي حادث خواهد بود و بيت
حرفي ست كاف و نون ز طوامير صنع او * واز قاف تا بقاف بدين حرف گشته دال * فَسُبْحٰنَ الَّذِيْ پس پاكي و بي عيبي آن كسي راست
ع كه بي شبهه بِيَدِهٖ بدست قدرت اوست مَلَكُوْتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهي همه چيز وَّاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝ و بسوي او باز گردانيده خواهيد شد
براي مكافات اعمال وعده وعده دوستان است و وعيد دشمنان كه ايمان را شديد العقاب است وآنان را طوبى لهم وحسن مآب

سُوْرَةُ الصّٰٓفّٰتِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَّاثْنَتَانِ وَّثَمَانُوْنَ اٰيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

وَالصّٰٓفّٰتِ بحق فرشتگان صف كشيده در مقام عبوديت صَفًّا ۝ صف كشيدني فَالزّٰجِرٰتِ پس رانندگان يعني شياطين را از استراق
سمع زَجْرًا ۝ راندني فَالتّٰلِيٰتِ پس خوانندگان ذِكْرًا ۝ وحي خداي را بر انبيا حق سبحانه سوگند ياد ميكند بملائكه كه در صفها ايستاده ميان هوا
تا هر چه فرمان رسد قيام نمايند يا بغازيان كه صفهاي جهاد بر كشند يا بمومنان كه در صف جماعت بايستند يا بعلما كه در صف افاده بصفت افاضه
قائم و مستقر باشند يا بمرغاني كه در جو هوا صف زنند اگر مراد ملائكه اند پس زاجرات هم ايشان باشند كه سحاب را مي رانند و تاليات اند كه پيوسته
تسبيح و تمجيد و تحميد الهي اشتغال دارند و اگر جمع غزاتند زجر ايشان راندن اسپان باشد يا طرد دشمنان و تاليات ايشان اداي تكبير و تهليل و اگر
مومنانند با نوار خدمت زاجر ديوانند يا زاجرانند نفس خود را از معاصي و در اثناي نماز تالي قرآنند و اگر اهل علمند زجر ميكنند از كفر و فسق بدليل و حجت
و تاليانند كه بر خلق ميخوانند احكام شريعت و اگر مرغانند بگفتن ذكر خدا و ندا انواع آفات را از خود ميرانند صاحب تاويلات گفته كه سوگند ميخورد
بنفوس سالكان طريق توحيد كه بر موافقت مشاهده صف بر كشيده دواعي شيطاني و نوازع شهوات نفساني را زجر مينمايند و بانواع ذكر لساني يا
قلبي يا سري يا روحي بحسب احوال خود اشتغال فرمايند در بحر الحقائق آورده كه صافات ارواح اند و زاجرات الهامات رباني كه زاجر اند عوام را از
مناهي و خواص را از ريا در طاعات و اخص را از التفات بكونين و تاليات نفوس ذاكره كه بحكم من احب شيأ اكثر ذكره همواره بياد حق سبحانه گذرانند
رباعي اي ياد تو ام مونس جان در همه حال * بي ذكر تو آرام دلم هست محال * جز فكر ثناي تو ندارم شب و روز * جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال *
آورده اند كه كفار مكه بر سبيل تعجب ميگفتند كه محمد همه خدايان را يك خداي آورده است چون چنين تواند بود كه باين خدايان كه ما داريم كار ما راست
نمي آيد بيك خداي چون ميسر شود الله تعالى در اين آيت قسم ياد كرد كه اِنَّ اِلٰهَكُمْ بدرستيكه خداي شما در ذات و وحدانيت خود لَوَاحِدٌ ۝
هر آينه يكي ست و يگانه و يكتا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفريدگار آسمانهاست و زمينها وَمَا بَيْنَهُمَا و پروردگار آنچه ميان ايشانست
از همه اشيا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ۝ و آفريننده مشرقهاي كواكب چه هر كوكبي را مشرقي ست كه از انجا طلوع كند يا مراد مشارق آفتاب ست
كه هر روز از ايام سنة از مشرقي ديگر ظهور مي نمايد و مغارب او نيز مختلف ست كه هر روز بمغربي ديگر مختفي شود و بذكر مشارق اكتفا كرد از ايراد
مغارب اكتفا باحد الضدين كه سرابيل تقيكم الحر مراد حر و برد است اِنَّا زَيَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْيَا بدرستيكه ما بياراستيم آسمان نزديكتر را يعني آنچه
بكره زمين اقرب ست بِزِيْنَةِ ١لْكَوَاكِبِ ۝ بآراستن ستارگان را و حفص باضافت خواند يعني بياراستيم آسمان دنيا را بآرايش كواكب
در كشاف آورده كه مراد اشكال مختلفه ايشان ست چون شكل جوزا و هيأت ثريا و بنات النعش و غير آن از اشكال جميل و هشت گانه و منازل
بيست و هشت گانه قمر كه بر نفس منطقه و شمال و جنوب ست وَحِفْظًا و نگاه داشتيم آسمان را نگاه داشتني مِّنْ كُلِّ شَيْطٰنٍ از بر آمدن هر ديوي
مَّارِدٍ ۝ سركشي و نافرمان لَا يَسَّمَّعُوْنَ نمي شنوند يعني طاقت شنودن و گوش فرا نهادن ندارند اِلَى الْمَلَاِ الْاَعْلٰى بسوي سخنان گروه

بلندتر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند وَيُقْذَفُونَ و انداخته میشوند یعنی بر ایشان می افگنند
شهب را یا رانده میشوند مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ازهر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند دُحُورًا راندنی بخواری وَلَهُمْ مر دیوان راست
عَذَابٌ وَاصِبٌ عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان را قوت استماع کلام ملائکه نیست إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ مگر کسی که
در رباید یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فَأَتْبَعَهُ پس از پی در آید او را شِهَابٌ ثَاقِبٌ کوکبی روشن یا آتشی سوزنده و مرجوم را متأذی سازد
یا بسوزد و ایشان برجم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانة بن زید و ابو الاشدین که منکران حشر و بعث بودند همواره دعوی
بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تکلف و تصلف علم مباهات می افراختند حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ
پس بپرس ازین مشرکان مکه از آفریدگان أَهُمْ أَشَدُّ آیا ایشان سخت تر هستند خَلْقًا از روی آفرینش أَمْ مَنْ خَلَقْنَا آیا آنکه آفریده ایم ما از آسمان
و زمین و کواکب و مشارق و شهب إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستیکه ما آفریده ایم پدران ایشان را مِنْ طِينٍ لَازِبٍ از گل چسپیده پس ماده اصلی
ایشان گل ست و آن حاصل شود از انضمام اجزای مائی با جزای ارضی مراد ازین کلام اثبات معاد ست و رد استحاله ایشان مر آن را چه اگر استحاله بجهت
عدم قابلیت ماده ست ماده باقی ست قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل ست کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آئینه بر ضم
این اجزا و اعاده حیات دران قادر خواهد بود چون قدرت صفت ذاتی ست هرگز متغیر نشود و نسبت با همه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید
قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع بجلوه در آیند مصرع کاینک زعدم سوی وجود آمده ایم
در معالم آورده که گمان پیغمبر صلعم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود و مشرکان مکه شنیدند و نگرویدند بدان استهزا کردند و پیغمبر صلعم
ازان حال متعجب شد آیت آمد که بَلْ برای قطع کلام اول ست و در زاد المسیر معنی دع گفته یعنی بگذار کلام کفار را و دست ازان بدار عَجِبْتَ
شگفت داشتی تو بر ناگرویدن ایشان بقرآن وَيَسْخَرُونَ و ایشان سخریه میکنند با آن تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث
میکنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو وَإِذَا ذُكِّرُوا و دأب ایشان آن ست که چون پند داده شوند بچیزی لَا يَذْكُرُونَ یاد نکنند
آن را و بدان پند پذیر نشوند وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند آيَةً معجزه که دلیل صدق مقال تو ست چون انشقاق قمر يَسْتَسْخِرُونَ از یکدیگر استسخار سخریه
میخواهند وَقَالُوا و گویند إِنْ هَٰذَا نیست این که ما دیده ایم إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی روشن و هویدا أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا
تُرَابًا و باشیم ما خاک وَعِظَامًا و استخوان بی گوشت و پوست أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما بر انگیختگان باشیم أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ و یا پدران
نخستین ما قُلْ بگو ای محمد صلعم نَعَمْ آری بر انگیخته شوید با پدران وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه شما خوار و بیمقدار باشید هرگاه که قیامت در آید
فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ پس جزین نیست که قیامت یک راندن بود یعنی نفخه که دردمند فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ پس آنگاه ایشان زنده
شده و از قبر بیرون آمده می نگرند وَقَالُوا و میگویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ اینست روز پاداش ما که وعده میدادند گویند
ملائکه که آری هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن روز که بودید شما آن را تُكَذِّبُونَ
تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حضرت حق تعالی فرمان در رسد بملائکه که احْشُرُوا الَّذِينَ جمع کنید و بهم در آرید آنان را که ظَلَمُوا
ستم کردند بر خود بشرک وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه ایشان را یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان ایشان را
از دیوان یا زنان ایشان را که کافره بوده اند و گویند مراد از ظلمه ستمکاران اند بر خلق بجور و بر خود بگناه و حشر آن ست که اشباه را در محشر بدارند با امثال ایشان چنانچه
زانی با زانی و خمار با خمار یا اعوان ایشان از ملازمان و مددگاران ایشان بظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله بن مبارک پرسید که من

خیاطم واحیاناً برای ظلمه جامه میدوزم آنگاه از اعوان ایشان باشم عبدالله بن مبارک فرمود که تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان
ظلمه آنها اند که سوزن و رشته بتو میفروشند نظم یار ظالم مباش تا نشوی ٭ روز حشر از شماره ایشان ٭ گر تظلم پسند میداری ٭ باشی از جملگی
یکی ایشان ٭ و اصح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میفرماید حشر کنیم ایشان را وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ۙ و آنچیزی را که بودند که پرستش
میکردند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او و را این آیت عام ست که اختصاص یافته بآیت ان الذین سبقت الخ
فَاهْدُوهُمْ پس بخوانید ظلمه را و معبودان ایشان را یا دلالت کنید ایشان را إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ ۝ براه دوزخ وَقِفُوهُمْ و چون روی
ایشان بدوزخ آرند گفته شود باز دارید ایشانرا بر موقف یا بر پل صراط إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ ۙ بدرستیکه ایشان پرسیده شدگان خواهند بود
یعنی ایشانرا از عقائد و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادت توبیخ و تقریع و دیگر ایشانرا گویند مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ۝ چیست
مر شمارا که یاری نمیدهید یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمیکنید ایشان جواب نمیدهند حق سبحانه بملائکه گوید که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند
بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ ۝ گردن نهادگانند از روی عجز و منقاد شدگانند وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و در موقف روی آرند
بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر یعنی رؤسای قوم و ضعفهٔ ایشان يَتَسَاءَلُونَ ۝ از یکدیگر میپرسند که این چه حالست که ما را پیش آمد
یا سرزنش میکنند یکدیگر را قَالُوا گویند اتباع مر رؤسای قوم را إِنَّكُمْ بدرستیکه شما كُنتُمْ تَأْتُونَنَا بودید که در می آمدید بما عَنِ الْيَمِينِ ۝ از روی
نصیحت و نیکخواهی و یمین بزعم شما یا از قوت و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که این دین حق ست که ما شما را بدان میخوانیم قَالُوا گویند
رؤسا در جواب ایشان که نه چنین ست بَل لَّمْ تَكُونُوا بلکه نبودید شما مُؤْمِنِينَ ۝ گرویدگان یعنی شما براه راست نبودید که ما شما را گمراه کرده
باشیم وَمَا كَانَ و نبود لَنَا ما را عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ ۚ بر شما هیچ حجتی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بَلْ كُنتُم
بلکه بودید شما بنفس خود قَوْمًا طَاغِينَ ۝ گروهی از اندازه گذشتگان فَحَقَّ عَلَيْنَا پس واجب شد بر ما همه قَوْلُ رَبِّنَا ۖ سخن پروردگار ما که کلمهٔ
العذاب ست إِنَّا لَذَائِقُونَ ۝ بدرستیکه ما چشندگانیم عذاب را درین روز فَأَغْوَيْنَاكُمْ پس ما شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه إِنَّا
كُنَّا غَاوِينَ ۝ بدرستیکه ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثل ست که خرمن سوخته هم خرمن سوخته میطلبد بیت من مستم و
خواهم که تو هم مست شوی ٭ تا همچو منی سوخته از دست شوی ٭ حق سبحانه فرمود که فَإِنَّهُمْ پس بتحقیق که تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ آن روز
فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ۝ در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنین نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ۝
میکنیم با مشرکان إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان هستند إِذَا قِيلَ لَهُمْ زمانی که چون گفته میشد گویند مر ایشانرا که بگویید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کلمهٔ توحید
بر زبان رانید يَسْتَكْبِرُونَ ۝ سرکشی مینمایند از گفتار آن باکبری ورزیدند بر داعی خود وَيَقُولُونَ و میگویند ایشان أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا
آیا ما هر آینه ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ۚ برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار مکه
حضرت رسالت پناه را صلعم بشعر و جنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که بَلْ جَاءَ نه چنین ست که ایشان میگویند بلکه آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ
براستی و درستی وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ۝ و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از وی بودند إِنَّكُمْ بدرستیکه شما کافران لَذَائِقُو الْعَذَابِ
الْأَلِيمِ ۚ هر آینه چشندگانید عذابی گوناگون دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب وَمَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده
نخواهید شد إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۙ مگر جزای آن چیزی را که هستید که عمل میکنید إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ لیکن بندگان خدای تعالی
الْمُخْلَصِينَ ۚ که پاک شدگان از الواث شرک و شک در آن چیزی که هستند جزای آن مضاعف خواهند یافت أُولَٰئِكَ

آنگروه یعنی بندگان مخلص لَهُمْ مر ایشان راست رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ۙ روزی دانسته شده یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم ست خصائص
او از دوام و بقا و لذت محض فَوَاكِهُ ۚ آن رزق میوهای ست از هرگونه تر و خشک وَهُم مُّكْرَمُونَ ۙ و ایشان نواختگان اند فِي جَنَّاتِ
النَّعِيمِ ۙ در بهشتهای با نعمت و ناز عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختهای آراسته مُّتَقَابِلِينَ ○ روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند يُطَافُ
گردانیده میشود عَلَيْهِم بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند بِكَأْسٍ بجامی پر مِّن مَّعِينٍ ۙ از خمر ظاهر شده بر چشمها
یا جاری از چشمها بَيْضَاءَ خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لَذَّةٍ بالذت و خوش خوار لِّلشَّارِبِينَ ○ مر آشامندگان را لَا فِيهَا غَوْلٌ نیست
دران شراب غَوْلٌ آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتب ست چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و جز آن وَلَا هُمْ عَنْهَا و نه از بهشتیان که از آن
شراب يُنزَفُونَ ○ مست شوند و خرد و فهم از ایشان زائل شود وَعِندَهُمْ و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ
کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عِينٌ ۙ فراخ چشمان كَأَنَّهُنَّ گویا ایشان بَيْضٌ مَّكْنُونٌ ○ بیضهای پوشیده اند
تشبیه میکند حوران را در ملاحت و پاکی و خوش رنگی به بیضه نعامه چه مقررست که شترمرغ بیضه خود را بپر خویش بپوشد تا غبار بران ننشیند و بیضه
ایشان سفید باشد مختلط با ندک صفرتی و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بود فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آورند برخی بهشتیان عَلَىٰ بَعْضٍ
بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ ○ میپرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قَالَ قَائِلٌ گوید گوینده مِّنْهُمْ از اهل بهشت مر
یاران خود را که إِنِّي بدرستیکه من و قتیکه در دنیا بودم كَانَ لِي بود مرا قَرِينٌ ○ یاری همنشین که منکر بعث بود و مقاتل گوید که ایشان دو برادر بودند
در سوره الکهف ذکر ایشان هست یهودا مومن ست و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود قطروس نام که در دنیا سرزنش کنان يَقُولُ میگفت
أَئِنَّكَ آیا تو لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ○ از باور دارندگانی حشر را أَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای کهنه
أَئِنَّا لَمَدِينُونَ ○ آیا ما پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند قَالَ گوید یهودا مر اهل بهشت را که هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ ○
آیا شما دیده ور انید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آنست که ببینید دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درک ست و بچه نوع عذابی مبتلا شده
بهشتیان گویند تو او را نیکو می شناسی تو فرو نگر بدوزخ فَاطَّلَعَ پس فرو نگرد یهودا فَرَآهُ پس ببیند قطروس را فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ○ درمیان دوزخ قَالَ
تَاللَّهِ إِن كِدتَّ گوید یهودا با او که ای قطروس بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو که از راه ضلال لَتُرْدِينِ ○ هر آینه هلاک گردانی مرا و سوسه و از راه
وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنه تو نگاه داشت لَكُنتُ هر آینه بودمی مِنَ الْمُحْضَرِينَ ○ از حاضر
گشتگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه برادر او شنود أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ۙ آیا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی که ما جاوید خواهیم
بود و نخواهیم مرد إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ مگر مردن نخستین در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ○ و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند
بلی هرگز نمیرید و معذب نمی شوید گوید یهودا إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این نعمت خلود و ایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ○ هر آینه او رستگاری
بزرگست لِمِثْلِ هَٰذَا از برای مثل این نعمتها فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ○ پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بر شرف زوال ست
در صدد انتقال رباعی گر بارکشی بار نگاری باری ٭ ور کار کنی برای یاری باری ٭ ور روی بخاک راه خواهی مالید ٭ بر خاک ره طرفه سواری باری ٭
آنگه حق سبحانه و تعالی میگوید أَذَٰلِكَ آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خَيْرٌ بهترست نُّزُلًا از روی نزل و پیش کش و ما حضر أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ○
یا درخت زقوم و آن درختی ست در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه او بغایت گنده و تلخ بود و حق سبحانه و تعالی درختی را که میوه
آن نزل دوزخیان باشد و باکراه بدیشان خورانند بدین اسم مسمی کرده و فرمود که إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستیکه ما گردانیدیم درخت زقوم را فِتْنَةً

محنت و عذاب لِّلظّٰلِمِيْنَ ○ مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنود ند که زقوم درختی هست
در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را بگداز دو نرم میسازد و ندانستند که آنکه قادر ست بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر
تواناست بر آفریدن شجر در آتش و حفظ آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد صلعم می ترساند ما را بزقوم
و آن بلغت بربره و افریقیه مسکه و خرما را گویند ابو جهل بر خاست و اکابر عرب را بخانه آورد و کنیزک خود را گفت زقینا یعنی زقوم ده ما را کنیزکی
زبد و خرما آورد ابو جهل گفت بخورید که این زقومی ست که محمد ما را بدان وعید میکند حق سبحانه آیت فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان
میبرند اِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِيْۤ اَصْلِ الْجَحِيْمِ ○ بدرستیکه آن درختی ست که بیرون می آید در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده بسائر درکات
میرسد طَلْعُهَا خوشه آن درخت كَاَنَّهٗ گویا که او رُءُوْسُ الشَّيٰطِيْنِ ○ سرهای دیوان ست یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین
مارهای قبیح پرهول ست و گویند سنگهای سیاه بوده در حوالی مکه که آنرا رؤس الشیاطین میگفتند فَاِنَّهُمْ پس بتحقیق که دوزخیان لَاٰكِلُوْنَ
مِنْهَا هرآینه میخورند از آن درخت زقوم فَمَالِـُٔوْنَ مِنْهَا الْبُطُوْنَ ○ پس پر کننده اند از آن شکمها از غایت جوع یا بخورانند ایشانرا باکراه
ثُمَّ اِنَّ لَهُمْ پس بدرستیکه مر دوزخیان را عَلَيْهَا بر خوردن آن لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيْمٍ ○ آمیختنی ست از آب گرم چنان آبی که امعا را پاره پاره
کند یعنی چون زقوم را بخورند آب گرم بر بالای آن بدیشان دهند تا از زقوم آمیخته گردد ثُمَّ اِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَاِلَى الْجَحِيْمِ ○ پس بدرستیکه بازگشت
ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم هرآینه بسوی دوزخ ست و آنها پیشکش و ما حضر بود اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان اَلْفَوْا اٰبَآءَهُمْ یافتند پدران
خود را ضَآلِّيْنَ ○ گمراهان فَهُمْ عَلٰۤى اٰثٰرِهِمْ پس ایشان بر پیهای ایشان يُهْرَعُوْنَ ○ می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند وَلَقَدْ ضَلَّ
و بدرستیکه گمراه شدند قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو اَكْثَرُ الْاَوَّلِيْنَ ○ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم
فِيْهِمْ در میان ایشان مُّنْذِرِيْنَ ○ بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما ترسانند و ایشان قبول نکردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس
درنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِيْنَ ○ آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِيْنَ ○ مگر ع
بندگان خدای پاک کرده شدگان که باندار منقطع گشتند از غیر حق وَلَقَدْ نَادٰىنَا نُوْحٌ و بتحقیق که بخواند ما را نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم
فَلَنِعْمَ الْمُجِيْبُوْنَ ○ پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان وَنَجَّيْنٰهُ وَاَهْلَهٗ و نجات دادیم او را و کسان او را
مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ ○ از اندوه بزرگ که غرق ست یا آزار قوم وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهٗ و ساختیم فرزندان سه گانه او را هُمُ الْبٰقِيْنَ ○
ایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در خبر ست که از اهل او جز سام و حام و یافث و زنان ایشان کس دیگر نماند و تمام انام از نسل ایشانند
سام پدر عرب و فارس و روم ست و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم
عَلَيْهِ بر نوح ثنای نیکو فِى الْاٰخِرِيْنَ ○ در میان پسینیان یعنی امت محمد مصطفی صلعم یا آنرا گذاشتیم که ایشان را امتان آخرین میگویند
سَلٰمٌ عَلٰى نُوْحٍ سلام بر نوح ع فِى الْعٰلَمِيْنَ ○ در میان عالمیان قولی آنست که این ابتدای کلام است و خدای تعالی سلام میگوید
بر نوح و پیغمبر ما بدان اِنَّا كَذٰلِكَ بدرستیکه ما چنین که نوح را جزا دادیم نَجْزِى الْمُحْسِنِيْنَ ○ پاداش میدهیم نیکوکاران را اِنَّهٗ بدرستیکه
نوح ع مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ ○ از بندگان گرویدگان ماست ثُمَّ پس از دعای نوح ع اَغْرَقْنَا الْاٰخَرِيْنَ ○ غرق گردانیدیم
دیگران را یعنی کافران قوم او وَاِنَّ مِنْ شِيْعَتِهٖ و بدرستیکه از پیروان نوح ع لَاِبْرٰهِيْمَ ○ هرآینه ابراهیم ست یعنی در اصول شرع و ع۳
طریق توحید پیرو او بود و در لباب از فراء نقل میکند که در شیعته ضمیر عائد ست بحضرت رسالت پناه صلعم کنایت غیر مذکور ست و ابراهیم ع اگرچه بصورت

سابق بوده اما بمعنی متابع اوست زیرا که همچون پیروان بفضل وی معترف گشته و بدین او در ستوده و برای او دعا کرده که ربنا وابعث فیهم
رسولا الآیة قطعه پیش از تو آمد نبی انبیا تو * گر آخر آمدی همه را پیشوا توئی * خوان خلیل هست نمکدان خوان تو * بر خوان اصطفا نمک
انبیا توئی * اِذْ جَآءَ رَبَّهٗ یاد کن آن را چون بیامد ابراهیم عم پروردگار خود را بِقَلْبٍ سَلِیْمٍ ○ بدلی پاک از علائق یا خالی از محبت دنیا
یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاده بدرگاه عزت با دلی از تعلقات کونین رسته و از حظ نفس و آرزوی طمع وا پرداخته اِذْ قَالَ
لِاَبِیْهِ وَقَوْمِهٖ یاد کن چون گفت ابراهیم مر پدر خود را آزر و گروه خود را مَاذَا تَعْبُدُوْنَ ○ این چه چیز است که می‌پرستید اَئِفْكًا آیا از
روی دروغ اٰلِهَةً خدایان را دُوْنَ اللّٰهِ جز خدای تُرِیْدُوْنَ ○ میخواهید فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما بِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ○ به
پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند بر آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده اید و غیر او را می‌پرستید قوم سخن ابراهیم عم را
این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد و الوان طعامها مهیا و بر حوالی بتان میگذاریم تا چون از صحرا باز گردیم به بتخانه
در آمده برسم تبرک آن طعامها را قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از آنجا با ما به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و هیئات و اشکال ایشان را
مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت دراز نخواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت بیت گوئی که چرا
ز عاشقی رنجوری * تو روی بتم ندیده معذوری * ابراهیم علی نبینا و علیه السلام جواب نداد روز دیگر پدر و مادر و یاران وی گفتند ای ابراهیم عم
بیا تا برویم فَنَظَرَ پس در نگریست نَظْرَةً نگریستنی فِی النُّجُوْمِ ○ در ستارگان و مواقع اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد یا در
کتابی که علم نجوم در وی بود نگریست و چون قوم او علم نجوم میورزیدند هم از علم ایشان با ایشان سخن فرمود فَقَالَ پس گفت ابراهیم عم اِنِّیْ سَقِیْمٌ
بدرستیکه من بیمارم یعنی استدلال میکنم که مرا طاعون در خواهد یافت و آن گروه از طاعون گمان بد بردندی فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِیْنَ ○
پس برگشتند از وی روی گردانندگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض متعدیه است ناگاه به ایشان سرایت کند چون قوم ابراهیم عم را گذاشته
بصحرا رفتند آنحضرت عم روی به بتخانه نهاد فَرَاغَ پس پنهان بازگشت ابراهیم اِلٰٓی اٰلِهَتِهِمْ بسوی بتان ایشان بتان را دید آراسته و خوانهای طعام
در پیش ایشان نهاده فَقَالَ پس گفت از روی استهزا اَلَا تَاْكُلُوْنَ ○ آیا نمیخورید این طعامها را و چون جوابی نشنید از روی تهکم دیگر بار گفت
مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُوْنَ ○ چیست شما را که سخن نمیگوئید و مرا جواب نمیدهید فَرَاغَ پس پنهان در آمد عَلَیْهِمْ بر ایشان و بزد بتان را ضَرْبًا
بِالْیَمِیْنِ ○ زدنی بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوگند که خورده بود و فرموده تالله لاکیدن اصنامکم القصه ابراهیم عم بتان را
پاره پاره کرد چنانچه در سوره انبیا گذشت نمرودیان از عیدگاه به بتخانه در آمدند صورت حال مشاهده کردند و دانستند که کار ابراهیم است عم
فَاَقْبَلُوْٓا اِلَیْهِ پس روی آوردند بسوی ابراهیم عم یَزِفُّوْنَ ○ شتاب میکردند در گرفتن او و او را گرفته نزد نمرود آوردند بعد از مباحثه
بسیار که شمه از آن ذکر یافته قَالَ گفت ابراهیم عم اَتَعْبُدُوْنَ آیا میپرستید مَا تَنْحِتُوْنَ ○ آنچه میتراشید از سنگ و چوب بدست خود
وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ ○ و خدا تعالی آفریده است شما را و آنچه شما میکنید بدستهای خود در این آیت دلیل است بر آنکه بندگان
و افعال بندگان همه مخلوق حضرت پروردگار است چون ابراهیم عم ایشان را الزام داد قَالُوا ابْنُوْا گفتند نمرودیان و خواص او که بنا کنید
لَهٗ برای سوختن ابراهیم بُنْیَانًا بنائی و از هیزم پر ساخته آتش در آن زنید فَاَلْقُوْهُ پس در افکنید او را فِی الْجَحِیْمِ ○ در آتش سوزان فَاَرَادُوْا
پس خواستند نمرودیان بِهٖ با ابراهیم عم كَیْدًا داستانی و فتنه که او را بسوزانند فَجَعَلْنٰهُمُ الْاَسْفَلِیْنَ ○ پس گردانیدیم ما ایشان را
زیر دست و خوار که آتش ایشان بروی گلستانی ساختیم و آن برهانی روشن بود بر حقیت او و بطلان ایشان وَقَالَ و گفت ابراهیم عم چون

از آتش بسلامت بیرون آمد اِنِّیْ ذَاهِبٌ بدرستیکه من روندهٔ ام اِلٰی رَبِّیْ بجائی که پروردگار من فرموده است یعنی زمین شام سَیَهْدِیْنِ○
زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دنیا و آخرت پس ابراهیم ع م روی بشام نهاد و دران راه هاجر بدست ساره خاتون ع م افتاده
و آن را با براهیم ع م بخشید و چون هاجر ملک یمین او شد دعا کرد که رَبِّ هَبْ لِیْ ای پروردگار من بخش مرا فرزندی مِنَ الصّٰلِحِیْنَ○ از
شایستگان و ستودگان که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت فَبَشَّرْنٰهُ پس مژده دادیم مرا او را بِغُلٰمٍ حَلِیْمٍ○ بفرزندی
بردبار یعنی چون ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسمعیل ع م را از هاجر بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام هاجر و پسر او را بمکه آورد و
اسمعیل ع م آنجا نشو و نما یافت و قتیکه ابراهیم ع م از شام بدیدن پسر آمده بود سه شب متوالی در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید
نحر بود که ابراهیم ع م اسمعیل ع م را همراه داشته روی بمنا نهاد فَلَمَّا بَلَغَ پس چون برسید ابراهیم ع م مَعَهُ باپسر خود السَّعْیَ بموضع سعی یعنی میان صفا
و مروه و گفته اند مراد مشی ست بکوه منا قَالَ گفت ابراهیم ع م یٰبُنَیَّ ای پسرک من تصغیر برای ترحم و شفقت ست اِنِّیْ اَرٰی بدرستیکه من می بینم
پیوسته فِی الْمَنَامِ درخواب اَنِّیْ اَذْبَحُکَ که من ترا ذبح میکنم یعنی بیاپی می بینم درخواب که فرزند را ذبح کن فَانْظُرْ مَاذَا تَرٰی پس درنگر که
در نیکارچه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا میکند قَالَ گفت اسمعیل ع م یٰاَبَتِ افْعَلْ ای پدر من بکن مَا تُؤْمَرُ آنچه فرموده شدهٔ بدان چه خواب
انبیاء ع م وحی ست سَتَجِدُنِیْ زود باشد که بیابی مرا اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای تعالی مِنَ الصّٰبِرِیْنَ○ از صبر کنندگان بر ذبح یا بر حکم قضا فَلَمَّآ اَسْلَمَا
پس آن هنگام که گردن نهاد حکم خدای را ابراهیم ع م بفدای پسر خود و اسمعیل ع م رضا داد بقربان شدن خود واقع شد آنچه واقع شد وَتَلَّهٗ و بیفگند ابراهیم ع م پسر را
لِلْجَبِیْنِ○ بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد بالتماس او در معالم آورده که چون ابراهیم ع م قصد ذبح اسمعیل فرمود اسمعیل ع م سه وصیت کرد اول گفت
ای پدر دست و پای من محکم بر بند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب نشاید که جامهٔ مبارک تو خون آلوده گردد و من بدین بی ادبی عاصی و بدنام شوم و مراد
آن حضرت حسارت باشد بیت اگر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم ٭ که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده ٭ دیگر چون بخانه باز روی سلام
من بمادر دلفگار من برسان و پیراهن مرا بدو ده تا او را بآن تسلی باشد سوم روی مرا بخاک نه تا بوقت تیغ راندن نظرت بمن نیفتد و سلسلهٔ مهر پدری
در حرکت نیاید مبادا که در امر الهی تاخیر و تقصیر رود ابراهیم ع م بدل قوی دست و پای پسر بربست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه صفحهٔ از مس
بشکل حلقه در حلق اسمعیل ع م پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت ٭ و گفته اند حلق او می برید و باز درست می شد پس حق سبحانه میفرماید که ما عمل
ابراهیم ع م را پسندیدیم و او حکم ما را بجا آورد وَنَادَیْنٰهُ و ندا کردیم ما او را اَنْ یّٰاِبْرٰهِیْمُ○ آنکه ای ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْیَا بدرستیکه راست
کردی خواب خود را در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را بکشت اما اثر خون ندیده بود و در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت
اِنَّا بدرستیکه ما کَذٰلِکَ همچنین تفرج بعد از شدت نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ○ جزا میدهیم نیکوکاران را اِنَّ هٰذَا بدرستیکه اینکار لَهُوَ
الْبَلٰٓؤُا الْمُبِیْنُ○ هر آینه مرا و را آزمایشی ست روشن که بآن مخلص از غیر او متمیز گردد وَفَدَیْنٰهُ و فدا دادیم اسمعیل ع م را بِذِبْحٍ عَظِیْمٍ○
بکبشی بزرگ یعنی فربه و آن کبش شاخ دار بوده که چهل سال در مرغزار بهشت چرانیده و گویند این آن کبش بوده که هابیل او را قربان کرده بود
و خدای تعالی از وی پذیرفت یا گوسپندی بود که از جبل ثبیر فرود آمده بود پس نزد ابراهیم ع م بایستاد و اشهر آنست که
جبرئیل ع م از آسمان فرود آورد و قصهٔ قربانی با توابع و لواحق آن بشرحی لائق و بسطی موافق در جواهر التفسیر مذکور ست وَتَرَکْنَا و باقی
گذاشتیم عَلَیْهِ بر ابراهیم ع م ثنای نیکو فِی الْاٰخِرِیْنَ○ در میان پسینیان یعنی امت محمد صلعم تا آنرا باقی گردانیدیم که مردمان می گویند
سَلٰمٌ عَلٰٓی اِبْرٰهِیْمَ○ سلام باد بر ابراهیم ع م یا ما سلام میگوییم بر و کَذٰلِکَ همچنین نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ○ پاداش میدهیم نیکوکاران را اِنَّهٗ بدرستیکه

ابراهیم ع م مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۱۱﴾ از بندگان گرویدگان ماست وَبَشَّرْنٰهُ بِاِسْحٰقَ و مژده دادیم او را یعنی ابراهیم ع م را بعد از
اسمعیل بفرزندی اسحق نام نَبِيًّا مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿۱۱۲﴾ پیغمبری از ستودگان وَبٰرَكْنَا عَلَيْهِ و برکت دادیم برابراهیم ع م وَعَلٰٓى اِسْحٰقَ
و بر پسر او اسحق که از صلب او انبیای بنی اسرائیل و غیر ایشان چون ایوب ع م بیرون آوردیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا و از فرزندان ایشان هر دو مُحْسِنٌ
نیکو کار است در عمل خود با ایمان و طاعت وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ و ستمگار است بر نفس خود بکفر و معصیت مُبِيْنٌ ﴿۱۱۳﴾ آشکارا ستم یعنی از نسل او هم گرویدگان ع ۳۹
نیکو کار باشند و هم ناگرویدگان ستمگار وَلَقَدْ مَنَنَّا و هر آینه منت نهادیم عَلٰى مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ ﴿۱۱۴﴾ بر موسی و هارون ع م بنعمت نبوت
وَنَجَّيْنٰهُمَا و برهانیدیم ایشان را وَقَوْمَهُمَا و گروه ایشان را یعنی بنی اسرائیل را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ ﴿۱۱۵﴾ از اندوه بزرگ یعنی از تغلب قبطیان
و ایذا و آزار ایشان وَنَصَرْنٰهُمْ و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فَكَانُوْا هُمُ پس بودند ایشان الْغٰلِبِيْنَ ﴿۱۱۶﴾ غلبه کنندگان بر اعادی وَ
اٰتَيْنٰهُمَا و دادیم موسی و هارون ع م را الْكِتٰبَ الْمُسْتَبِيْنَ ﴿۱۱۷﴾ کتابی پیدا و هویدا وَهَدَيْنٰهُمَا و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ ﴿۱۱۸﴾
راهی راست رساننده بمقصود وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِى الْاٰخِرِيْنَ ﴿۱۱۹﴾ و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو در میان امتان باز پسین یا آنچه باقی
گذاشتیم اینست که گویند سَلٰمٌ عَلٰى مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ ﴿۱۲۰﴾ سلام باد بر موسی و هارون ع م یا ما میگوئیم سلام بر هر دو اِنَّا كَذٰلِكَ بدرستیکه
ما همچنین نَجْزِى الْمُحْسِنِيْنَ ﴿۱۲۱﴾ پاداش میدهیم نیکو کاران را اِنَّهُمَا بدرستیکه موسی و هارون ع م مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۲۲﴾ از بندگان
گرویدگان ما اند وَاِنَّ اِلْيَاسَ و بدرستیکه الیاس بن یاسین بن بشیر بن فنحاص بن العیزار بن هارون لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ﴿۱۲۳﴾ از جمله فرستادگانست
بدعوت خلق اِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را اَلَا تَتَّقُوْنَ ﴿۱۲۴﴾ آیا نمی ترسید از عذاب الهی اَتَدْعُوْنَ آیا می پرستید
بَعْلًا بعل را نجدای و آن بتی بود که بیست گز بالا و چهار روی داشت و یک نام زمینی ست از شام و چون بعل در و بود آنجا را بعلبک گویند و
بدین اسم مشهور شده القصه الیاس ع م گفت میخوانید بعل را وَتَذَرُوْنَ و میگذارید اَحْسَنَ الْخٰلِقِيْنَ ﴿۱۲۵﴾ عبادت نیکوترین آفریدگان را
مراد از خالقین مصوران اند اللّٰهَ رَبَّكُمْ خدای پروردگار شماست وَرَبَّ اٰبَآئِكُمُ الْاَوَّلِيْنَ ﴿۱۲۶﴾ و پروردگار پدران پیشین شماست پس او را
پرستید و با وی شرک میارید حق سبحانه و تعالی الیاس را با اهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بوده و در آخر
باغوای زن خود از اهل بت پرستان شد و الیاس ع م دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و بالیاس ع م رجوع نموده عذر تدارک حال خود در خواستند
الیاس ع م فرمود که ایمان بیارید و رو به یگانگی حق اقرار باید کرد ایشان متامل شدند الیاس ع م گفت اگر میخواهید که بطلان و حقیقت دین من و شما
هویدا گردد بیائید تا من خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام که دعای ایشان اجابت نماید سزاوار پرستیدن باشد ایشان بدین
رضا داده بت خود را بیاراستند و ستایش بسیار کرده از و باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس ع م دعا فرمود فی الحال باران آمد و
قوم او در انکار افزودند فَكَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند او را فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُوْنَ ﴿۱۲۷﴾ پس بدرستیکه ایشان هر آینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ
اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِيْنَ ﴿۱۲۸﴾ مگر بندگان خدای تعالی پاک کرده شدگان از شائبه شرک و نفاق آورده اند که الیاس ع م ملول شده از خدای
درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز در فلان موضع رو و هر چه بدو ظاهر گردد بر و
سوار شو و الیاس ع م بدان زمان معین بمکان مقرر رفت صورت شیری با اسپی از آتش پیش وی آمد بران سوار شد و الیسع را خلیفه خود ساخت
و حق سبحانه او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع از و سلب کرده با فرشتگان پرواز داد و در صفت او آمده هم انسی ست و هم
ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او موکل ست بر بیابانها چنانچه خضر بدریاها و در عرفات با یکدیگر ملاقات میفرمایند و در رمضان با هم در بیت المقدس

افطار میکنند وجمعی از صلحای امت ایشان را می بینند وَتَرَكْنَا وبگذاشتیم عَلَيْهِ بر الیاس ع فِي الْاٰخِرِيْنَ ؕ در میان پسینیان ثنا و درود
فراوان یا آن را گذاشتیم که گویند سَلٰمٌ عَلٰۤى اِلْ يَاسِيْنَ ۞ سلام بر الیاس وگفته اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکال ومیکائیل و
سینا وسینین اِنَّا كَذٰلِكَ بدرستیکه ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ۞ جزا میدهیم نیکوکاران را اِنَّهٗ بدرستیکه الیاس ع مِنْ عِبَادِنَا
الْمُؤْمِنِيْنَ ۞ از بندگان گرویدگان ماست آیات آمده است جامع مر جمیع کمالات صوری ومعنوی را ونام بندگی تشریفی ست خاص
برای اهل اختصاص **نظم** اگر بندهٔ خویش خوانی مرا ۞ به از مملکت جاودانی مرا ۞ شهانیکه با تخت فرخنده اند ۞ همه بندگان ترا بنده اند وَاِنَّ
لُوْطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ؕ وبدرستیکه لوط بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است اِذْ نَجَّيْنٰهُ یاد کن چون نجات دادیم او را وَاَهْلَهٗۤ
اَجْمَعِيْنَ ۙ واهل بیت او را همه اِلَّا عَجُوْزًا مگر پیرزنی که زن او بود چه او قرار گرفت فِي الْغٰبِرِيْنَ ۞ در باز ماندگان بعذاب زیرا که او کافره
بود وبا لوط ع همراهی نکرد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْاٰخَرِيْنَ ۞ پس هلاک کردیم دیگران از قوم وی ودیار ایشان را زیر وزبر ساختیم وَاِنَّكُمْ لَتَمُرُّوْنَ
وبدرستیکه شما ای گروه قریش میگذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان وقتیکه بتجارت شام میروید مُّصْبِحِيْنَ ۙ در حالتیکه داخلید در صباح وَبِالَّيْلِ ؕ
وبشب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید بروز وشب اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۞ آیا تعقل نمیکنید واندیشه نمی نمائید که عاقبت مکذبان جز هلاکت ع ۲۵
نمیکشد وَاِنَّ يُوْنُسَ وبدرستیکه یونس بن متی لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ؕ از جملهٔ فرستادگان ست حق سبحانه او را باهل نینوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه
در سورهٔ یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند واو عذاب طلبید واز میان قوم بیرون رفت وبعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس ع ایمان آوردند عذاب
مرتفع شد ویونس ع ازین حال خبر یافت واو قوم را وعدهٔ عذاب داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را بکذب نسبت دهند روی
بجانب دریا نهاد اِذْ اَبَقَ یاد کن آنرا که گریخت یونس ع از قوم خود اِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُوْنِ ۙ بسوی کشتی که مملو بود از مردم ومتاع آورده اند که چون یونس ع
بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افگنده ودر دریا سوار میشدند یونس ع با ایشان بکشتی درآمد چون کشتی بمیان آب رسید با بستاد ملاحان گفتند بندهٔ
گریخته درین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس ع فرمود که بندهٔ گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آزادمردی وصلاحیت جوانمردی از
بشرهٔ تو لائح ست یونس ع مبالغه کرد که گریخته منم وداب آن قوم چنان بود که بندهٔ گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان میشد چون یونس ع
دران باب سخن بسر حد اطناب رسانید وآن قوم نمیشنیدند فرمود که قرعه زنیم فَسَاهَمَ پس قرعه زد ندا با اهل کشتی سه نوبت فَكَانَ مِنَ
الْمُدْحَضِيْنَ ۞ پس گشت یونس ع از مدحضان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی برآمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که او را بدریا افگنند
حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخر دریا بود وی تا پیش کشتی آمد ودهن باز کرد ملاحان او را بطرفی دیگر بردند آنجا ماهی پدید آمد یونس ع
گلیم در سر کشیده خود را در بحر افگند فَالْتَقَمَهُ الْحُوْتُ پس فرو برد او را ماهی بیکبار وَهُوَ مُلِيْمٌ ۞ واو ملامت کننده بود نفس خود را که
چرا از قوم گریختی فرمان رسید بماهی که من او را طعمهٔ تو نساختم بلکه درون تو زندان او کردیم باید که ترکیب او از هم نریزد وماهی چنان که مادر را
با فرزندان باشد در نگاهداشت او رعایت مینمود وسر از آب بر آورده میرفت ویونس ع در درون او نفس میزد سه روز یا هفت روز آنجا بود
واشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بود وآن ماهی هفت دریا را بگشت وحق سبحانه گوشت وپوست او را نازک وصافی ساخته بود چون
آبگینه تا یونس ع غرائب وعجائب بحر را مشاهده کرده پیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت فَلَوْلَاۤ اَنَّهٗ پس اگر نه آن ست که یونس ع كَانَ مِنَ
الْمُسَبِّحِيْنَ ۙ بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی که میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا اگر نه آن ست که او پیش از آن که در
شکم ماهی رود از ذاکران ونماز گزارندگان بود ی لَلَبِثَ هر آئینه درنگ کردی فِيْ بَطْنِهٖۤ در شکم حوت اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ ۞ تا روزی که برانگیخته شوند نصف

مردمان آمد برکت ذکر پروردگار روش خلاصی داد فَنَبَذْنٰهُ پس بیفگندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون بر آورد و بیفگند بِالْعَرَآءِ
بر زمین هامون یعنی صحرایی که دران درخت و گیاه و نبات و کوه نبود و را در چنین موضعی بیفگند وَهُوَ سَقِيْمٌ ۝ و حال آنکه او بیمار بود یعنی نصف
ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَاَنْۢبَتْنَا عَلَيْهِ و برویانیدیم بر زبر سر او شَجَرَةً مِّنْ يَّقْطِيْنٍ ۝ درختی از کدو تا به
برگهای خود او را سایه کرد و در زاد المسیر آورده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد و چون حق سبحانه درباره یونس
یقطین بپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن شد و بز کوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهان یونس ع می نهاد و او می مکید
تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی تمام گشت بازوی او با قرار اصلی رفت وَاَرْسَلْنٰهُ و فرستادیم او را دیگر باره اِلٰى مِائَةِ
اَلْفٍ بسوی صد هزار مرد اَوْ يَزِيْدُوْنَ ۝ یا زیاده بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس ع باهل نینوی رسید ملک با تمام
قوم باستقبال وی بیرون آمد فَاٰمَنُوْا پس گرویدند بیونس ع یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنٰهُمْ پس برخورداری دادیم
ایشان را اِلٰى حِيْنٍ ۝ تا آن هنگام که اجل ایشان رسید و بعد از آنکه متقاضی اجل باسترداد ودیعت روح متوجه گردد نه برافعت الطال منع او
میسرست و نه ببذل اموال دفع او متصور رباعی روزیکه اجل دست کشاده بستیزه وز بهر هلاک برکشد خنجر تیز نه وقت جدل بود نه هنگام
حیل نه روی مقاومت نه یارای گریز فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قسمت سوال
کن اَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا پروردگار ترا دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُوْنَ ۝ و مر ایشان را پسران اَمْ خَلَقْنَا الْمَلٰٓئِكَةَ اِنَاثًا یا آفریدیم مر فرشتگان را
زنان وَّهُمْ شٰهِدُوْنَ ۝ و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن مر ایشان را اَلَآ اِنَّهُمْ آگاه باش بدانکه ایشان مِّنْ اِفْكِهِمْ از دروغ و
افترای خود لَيَقُوْلُوْنَ ۝ وَلَدَ اللّٰهُ هر آینه میگویند بزاد خدای تعالی یعنی برای او فرزندان وَاِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ ۝ و بدرستیکه در انتساب ولادت
بخدای هر آینه دروغگویانند اَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا برگزید خدای دختران را که مکروه طبع شما اند عَلَى الْبَنِيْنَ ۝ بر پسران که ماده افتخار و استظهار
شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را درین قسمت كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ ۝ چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدا آنرا که برای خود نمی پسندید اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ ۝
آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و از مثل او می شاید و حضرت رب العزة از مثل و شبه مقدس است
اَمْ لَكُمْ آیا مر شما راست درین سخن که ملائکه را بنات الله میگویید سُلْطٰنٌ مُّبِيْنٌ ۝ حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن
فَاْتُوْا بِكِتٰبِكُمْ پس بیارید آن کتاب منزل را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝ اگر هستید راستگویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه
گفتند که حق سبحانه با جن مصاهره کرده و برخی از سروات ایشان اختیار فرموده ملائکه از آنها متولد شده اند یا مجوس بر آن بودند که خدای تعالی
و شیطان برادرانند حق سبحانه میفرماید که وَجَعَلُوْا بَيْنَهٗ و ساخته اند میان خدای وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری که دیو از ایشان است نَسَبًا
خویشی و نسبتی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستیکه میدانند دیوان و پریان که روز قیامت اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان یعنی قائلان این سخن
یا همه ایشان لَمُحْضَرُوْنَ ۝ هر آینه حاضر شدگان باشند برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از جن ملائکه اند چه همه از دیده پوشیده باشند
عرب آنرا جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند بعضی گفته اند دختران حق اند و ملائکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر
خواهند کرد و از پرستش کفار مر ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب بوجه صواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سوره سبا
مذکور شد سُبْحٰنَ اللّٰهِ پاک ست خدای تعالی عَمَّا يَصِفُوْنَ ۝ از آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی
و مراد از مقاله کفار اشرار و همه ایشان بدین نوع خدایرا وصف میکنند اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِيْنَ ۝ مگر بندگان خدای پاک شدگان از الواث

شبهات که ایشان بسزای ستایش او مینمایند فَاِنَّکُمْ پس بتحقیق شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُوْنَ ۙ و آنچه می‌پرستید از بتان مَآ اَنْتُمْ نیستید
شما عَلَیْهِ بر آنچه می‌پرستید بِفٰتِنِیْنَ ۙ گمراه کنندگان و تباه سازندگان اِلَّا مَنْ هُوَ مگر آنکس را که او صَالِ الْجَحِیْمِ ۝ در آینده بدوزخ است
یعنی علم ازلی بدان تعلق گرفته است بر آنکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملائکه پرست بودند ذکر اعتراف ملائکه بعبودیت
حق سبحانه میکند که ایشان میگویند وَمَا مِنَّآ و نیست از ما هیچکس اِلَّا لَهٗ مگر آنکه مر او را مَقَامٌ مَّعْلُوْمٌ ۝ مقامی است در خدمت و عبادت
معین داشته شده و مقرر گشته که از آن تجاوز نمی‌توانیم نمود و شیخ ابوبکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقام سنیه است چون خوف و رجا و محبت
و رضا که هریک از مقربان حظائر ملکوت و مقدسات صوامع جبروت در مقامی از آن متمکن اند وَّاِنَّا لَنَحْنُ الصَّآفُّوْنَ ۝ و بدرستیکه ما
صف کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت وَاِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُوْنَ ۝ و بدرستیکه ما تسبیح گویندگانیم در ادای طاعت مر خدای
عز و جل را و تنزیه کننده از هرچه لائق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که این کلام پیغمبر صلعم و مومنان است رحمهم الله تعالی که
میگویند هریک از ما فردا مقامی معلوم داریم در بهشت و امروز در صف کار ایستادگانیم بنماز و بپاکی یاد کنندگان مر خدای عز و جل را و تاکید
این هر دو جمله بان و لام و توسیط فصل دلیل است بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شبهه و شائبه قصور و فتور خواه نسبت ملائکه کرام و خواه
نسبت سید انام صلعم و سائر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم الرضوان وَاِنْ کَانُوْا و بدرستیکه بودند کافران قریش که قبل از بعث لَیَقُوْلُوْنَ ۝
هر آینه میگفتند لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا و اگر بودی نزدیک ما ذِکْرًا ذکری یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت ما بودی مِّنَ الْاَوَّلِیْنَ ۙ از کتب
پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکم بر ما منزل شدی لَکُنَّا هر آینه می بودیم ما عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِیْنَ ۝ بندگان خدای تعالی پاک کرده شده
از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماوی است یعنی قرآن فَکَفَرُوْا بِهٖ پس کافر شدند بوی فَسَوْفَ
یَعْلَمُوْنَ ۝ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است وَلَقَدْ سَبَقَتْ و هر آینه پیشی گرفته است کَلِمَتُنَا
سخن ما یعنی پیغمبران ع م و حکم این وعده در لوح محفوظ مثبت است کما قال الله تعالی کتب الله لاغلبن انا و رسلی یعنی وعده نصرت که کرده ایم ما
لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِیْنَ ۝ مر بندگان فرستاده شده اِنَّهُمْ بدرستیکه پیغمبران ع م لَهُمُ الْمَنْصُوْرُوْنَ ۝ هر آینه ایشانند یاری کرده شدگان وَ
اِنَّ جُنْدَنَا و بدرستیکه لشکر ما یعنی متابعان انبیاء ع م لَهُمُ الْغٰلِبُوْنَ ۝ هر آینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و
غلبه کفار بر ایشان بسبیل ندرت است فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان ای محمد از ایشان حَتّٰی حِیْنٍ ۙ تا هنگام امر قتال یا زمان وعده نصرت
که روز بدر است یا روز فتح مکه وَّاَبْصِرْهُمْ و ببین حال ایشان در آن روز فَسَوْفَ یُبْصِرُوْنَ ۝ پس زود باشد که ببینند ایشان در دنیا
نصرت ترا و در آخرت علو رتبه ترا آورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند که این کی خواهد بود آیت آمد که اَفَبِعَذَابِنَا آیا
بعذاب ما یَسْتَعْجِلُوْنَ ۝ شتاب میکنند و وقت نزول آن می پرسند فَاِذَا نَزَلَ پس چون فرود آید آن عذاب بِسَاحَتِهِمْ بپیشگاه منزل
ایشان فَسَآءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِیْنَ ۝ پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان قبائل عرب قتل و غارت بسیار بود و هر لشکر که
قصد قبیله داشتندی همه شب راه پیموده و وقت سحر که زمان خواب گران است بحوالی ایشان در آمدندی و دست بغارت و اسر و تاراج برگشاده قوم را
مستاصل ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهادندی و هرچند غارت که در وقتی دیگر وقوع
می یافتندی همان صباح گفتندی درین آیت تشبیه کرد عذاب را بلشکری که ناگاه بدیشان هجوم خواهد کرد و غارتی بدیشان واقع خواهد شد که
آن نهایت استیصال است و مروی است که در آن صباح که حضرت رسالت پناه صلعم بزمین خیبر رسید و قلعه و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر

خرابت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه وتعالی دیگر بار بجهت تاکید سفر باید وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ وروی بگردان ای محمّد
واعراض کن از ایشان حَتّٰى حِيْنٍ تا وقتیکه آیت السیف نازل شود وَّ اَبْصِرْ و ببین که عذاب بر ایشان فرود آید فَسَوْفَ يُبْصِرُوْنَ
پس زود بود که ببینند انواع عقوبتها در دنیا وعقبی سُبْحٰنَ رَبِّكَ پاک ست پروردگار تو رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند عزت وقوت وغلبه عَمَّا
يَصِفُوْنَ از آنچه وصف میکنند مشرکان او را وَ سَلٰمٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وسلام بر فرستاده شدگان وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وهمه ستایشها رَبِّ
الْعٰلَمِيْنَ مر خدای را عز وجل که پروردگار عالمیان ست درین آیت بندگان را تعلیم تسبیح وتسلیم وتحمید میکند وامام محی السنة رحمه در معالم التنزیل
باسناد خود از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که هر که دوست میدارد که بر پیمایند مزد وثواب را به پیمانه بزرگ تر باید که ختم کلام
مجلس او این آیت باشد سبحان ربک آه تا ثواب بیابد

سورة ص مكية وهي ثمان وثمانون اٰية

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ابوبکر وراق وقطرب رحمه برانند که حروف مقطعه جهت تسکین کفارست که هر وقت که حضرت رسالت پناه صلعم در نماز وغیر آن قرآن
بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی ودست بر دست کوفتندی تا آن حضرت صلعم بر غلط افتد حق سبحانه وتعالی این حروف
فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متامل ومتفکر شده از تغلیط باز میماندند ودرین حروف بخصوصیت گفته اند که نام خدای ست عز وجل یا
اسم قرآن یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد وصانع وصادق الوعد یا اشارت ست بصدق الله یا بصدق محمد صلوات الله علیه وسلامه
اجمعین ودر اتحاف آورده است که اسم محمد ست صلعم ومرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که نام بحری ست در آسمان صاحب لباب
گفته علیه الرحمه که آن بحری ست که عرش خدای عز وجل بر وست یا دریائی ست که حق تعالی بدان مردگان را زنده گرداند امام قشیری رحمه فرموده که
حق سبحانه وتعالی قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان سلمی رحمه گفته که قسم ست بصفای دل عارفان در تا ولایت آورده که قسم ست بصورت محمدیه
ودر بحر الحقائق گوید که قسم ست بص صمدیت او در ازل وبصاد صوریت او تا ابد وبصاد صانعیه او با بنیها وَ الْقُرْاٰنِ وبحق قرآن ذِی الذِّكْرِ
خداوند عظمت وشرف وشهرت یا مشتمل بذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این ست که آنکه کفار پندارند بَلِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بلکه آنانکه نگرویدند از رؤسای
قریش فِیْ عِزَّةٍ در سرکشی اند از قبول حق وَّ شِقَاقٍ ودر مخالفت خدای عز وجل وعداوت رسول صلعم كَمْ اَهْلَكْنَا چندین هلاک کردیم مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِّنْ قَرْنٍ از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار وشقاق ایشان فَنَادَوْا پس ندا کردند وآواز بلند برداشتند تا کسی
ایشانرا بفریاد رسد وَّ لَاتَ وَنیست آن هنگام حِيْنَ مَنَاصٍ هنگام رجوع وگریزگاه ودر معالم التنزیل فرموده که عادت کفار مکه آن بود که
چون در کارزار بر ایشان در ازشدی میگفتندی مناص مناص یعنی گریز گریز پدید حق سبحانه وتعالی خبر میدهد که هنگام حلول عذاب در بدر مناص
خواهند گفت وآنجا جای گریز نخواهد بود وَ عَجِبُوْۤا وشگفت داشتند کافران اَنْ جَآءَهُمْ آنکه آمد بدیشان مُّنْذِرٌ مِّنْهُمْ پیغمبری بیم کننده
از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان وَ قَالَ الْكٰفِرُوْنَ وگفتند ناگرویدگان هٰذَا این مند سٰحِرٌ جادوست در آنچه
از خوارق عادت بما می نماید كَذَّابٌ دروغ گوی ست در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای عز وجل چه تیره رای که انوار لمعات
وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند وچه بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد قطعه گشت طالع آفتابی اینچنین عالم فروز
دیده خفاش را یکذره در وی نور نی ؛ از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر ؛ تیرگی شب هنوز از دیده وی دور نی ؛ آورده اند

که بعد از اسلام حمزه و عمر رض اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده گفتند ای پسر عبد مناف تو مهتر و بزرگتر مائی آمده ایم تا میان ما و
برادرزاده خود حکم فرمائی که یک یک از سفهای قوم ما را سفیه میدارد و دین محدث و آئین مجدد خود را بر ایشان جلوه میدهد و هر دم سنگ تفرقه در
میان جمع ما می افکند و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک از اطفای این نائره عاجز آید ابو طالب آنحضرت را صلعم طلبیده گفت ای محمد قوم تو
آمده اند و ایشان را از تو مدعا این است که یکبارگی طریق انحراف مورزد و در متمنای ایشان تامل نمای حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ای معشر
قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و سب آلههٔ ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم
حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که من هم از شما میطلبم که بیک کلمه با من متفق شوید تا ممالک عرب مسخر شما شود و اکابر عجم فرمان برداری
شما بر بندند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که لا اله الا الله یکبار اشراف قریش از آنحضرت ص اعراض نموده با یکدیگر گفتند
اَجَعَلَ الْاٰلِهَةَ آیا گردانید محمد خدایان را اِلٰهًا وَّاحِدًا خدای یگانه و یکتا اِنَّ هٰذَا بدرستیکه یگانگی خدای لَشَیْءٌ عُجَابٌ ○ چیزی است
نیک شگفت که سه صد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر که راست نمیتوانند کرد یک خدای که محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد وَانْطَلَقَ الْمَلَاُ
و بشتاب رفتند بزرگان قوم از خانهٔ ابو طالب مِنْهُمْ از جماعت قریش یکدیگر را میگفتند اَنِ امْشُوْا آنکه بروید وَاصْبِرُوْا و شکیبائی ورزید عَلٰی
اٰلِهَتِكُمْ بر پرستش خدایان خود اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این مخالفت محمد با لَشَیْءٌ یُّرَادُ ○ چیزی است که خواسته اند با از حوادث زمان و از وقوع آن
چاره نیست یا ترفع و استعلائیکه بدعای محمد است صلعم چیزی است که خواسته نیشود یعنی همه کس میخواهند که مرتفع و مستعلا باشند مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا
نشنوده ایم این که او میگوید از وحدانیت خدای عز وجل فِی الْمِلَّةِ الْاٰخِرَةِ در ملت بازپسین که دریافته ایم پدران خود را ان یا در ملت
عیسی ع م که آخرین ملت است چه ایشان بتثلیث قائل اند به توحید اِنْ هٰذَا نیست این توحید که او میگوید اِلَّا اخْتِلَاقٌ ○ مگر بافتنی از نزدیک
وی یعنی دروغی است که خود میبافد ءَاُنْزِلَ عَلَیْهِ الذِّكْرُ آیا فرو فرستاده اند بروی قرآن را مِنْۢ بَیْنِنَا از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی
مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند نه آنکه ایشان اعتقاد داشتند که قرآن وحی حق است بَلْ هُمْ
بلکه ایشان فِیْ شَكٍّ در گمانند مِّنْ ذِكْرِیْ از وحی من بَلْ لَّمَّا یَذُوْقُوْا عَذَابِ ○ بلکه نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زائل گردد
و بدانند که هر چه پیغمبر بطریق وحی اظهار میکرده همه حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بدیشان تصدیق خواهند زد و فائده نخواهد داد اَمْ عِنْدَهُمْ
آیا نزدیک ایشان است خَزَآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینهای نعمت پروردگار تو الْعَزِیْزِ پروردگاری که مغلوب نگردد الْوَهَّابِ ○ بخشنده که
هرچه بخشد مستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا به بعضی از صنادید قریش خود دهند بلکه عطیه ایست از
حضرت حق سبحانه و تعالی که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد **نظم** چون ز حال مستحقان آگهی ؛ هر چه خواهی هر کرا خواهی دهی ؛ دیگران را
این تصرف کی رواست ؛ اختیار این تصرف مر تراست ؛ اَمْ لَهُمْ یا مر ایشان راست مُّلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی
آسمانها و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا فقد و آنچه میان ایشان است و اگر چه ایشان مالک اند این ملک را فَلْیَرْتَقُوْا پس باید که بالا روند فِی
الْاَسْبَابِ ○ در سببها که بدان بآسمان میروند در لباب آورده که اسباب آن است که ملائکه در وقت صعود بر فلک با جنحه خود بران
اعتماد نموده طیران میکنند ملخص سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمان و قرار گیرند
بر عرش و بتدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی بهر که خواهند بگردانند و بهر که خواهند بدهند و این سخن از غایت تحکم است جُنْدٌ مَّا
ایشان لشکری اند و چه لشکری هُنَالِكَ آنجا اشارت است بمصارع ایشان در بدر مَهْزُوْمٌ لشکری شکسته شده مِّنَ الْاَحْزَابِ ○

ازگروهها که لشکر کشیده با رسول جنگ میکردند یکی از دلائل اعجاز قرآن این ست که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عنقریب لشکر قریش مقتول
و مهزوم خواهند شد و چنان شد کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح عم مر ورا وَعَادٌ و قوم عاد هود عم
وَفِرْعَوْنُ و فرعون موسی را عم ذُو الْأَوْتَادِ خداوند میخها صفت فرعون ست مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرد ملک او را بخیمه
که اطنابه آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ ست که موسنان را بدان تعذیب می نمود وَثَمُودُ و تکذیب کردند ثمود صالح عم را
در نکبت و عیون آورده اند که تکذیب قوم صالح عم مر او را در وقت دعوت ثانی بوده چه اول که صالح عم قوم را دعوت فرمود همه
ایمان آوردند و چون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه تعالی باز او را زنده گردانیده بر ایشان فرستاد و درین نوبت او را نشناختند و
و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه همه هلاک شدند وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه
لوط مر او را عم وَأَصْحَابُ لْئَيْكَةِ و اهل بیشه شعیب را عم أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ۝ آن گروهند حزبهای مکذبان و جند مهزوم قریش نیز
ازایشان خواهند شد إِنْ كُلٌّ نبود هیچ یک از ایشان إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر آنکه تکذیب کردند فرستادگان را فَحَقَّ عِقَابِ ۝ پس سزاوار ع ۱۴
شد عقوبت من بر ایشان و فرود آمد عذاب من بر ایشان وَمَا يَنْظُرُ و نمی نگرند و انتظار نمی برند هَؤُلَاءِ این گروه از قوم تو إِلَّا صَيْحَةً
وَاحِدَةً مگر یک صیحه را که نفخه اولی ست و همه بدان بمیرند مَا لَهَا نیست آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ ۝ هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که آن را رد کند
و باز گرداند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و اضراب او که ای پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا بشتاب بدهره
ما را از عذابی که محمد صلعم ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل ده مرا صحیفه اعمال ما تا در آن نگریم قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ۝ پیش از روز
شمار این استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت پناه صلعم ملول شد حضرت عزت جل و علا فرمود که اِصْبِرْ
شکیبائی کن عَلَى مَا يَقُولُونَ بر آنچه ایشان میگویند این حکم بآیت السیف منسوخ ست وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ و یاد کن بنده ما را
داود عم ذَا الْأَيْدِ خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیمه از شبها طاعت میگذرانید و
روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد إِنَّهُ أَوَّابٌ ۝ بدرستیکه او بازگردانیده بود بما إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ
بدرستیکه ما رام گردانیدیم کوهها را با داود عم تا هر جا که میخواست سیر میکردند مَعَهُ يُسَبِّحْنَ با او تسبیح میکردند بِالْعَشِيِّ
شبانگاه وَالْإِشْرَاقِ ۝ و بوقت بر آمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار رح فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگرچه بر عقلا پوشیده است
از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست مصطفی صلعم یکی از شواهد قدرت است یکی از اولیا سنگی را دید که
بسان قطرات باران آب از و میچکید ساعتی توقف نموده تامل در آن نگریست سنگ با وی بسخن آمد که ای ولی خدای چندین سال
که خدای تعالی مرا آفریده و از بیم سیاست او اشک حسرت میریزم آن ولی خدا مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعای
او بعز اجابت پیوست و مژده امان بدان سنگ در رسید و آن ولی بعد از مدتی همانجا رسید و همان سنگ را دید که بیشتر از نوبت
اول قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از بهر چیست جواب داد که نوبت اول قطرها که میگریستم از خوف
عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت ما را برین درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرمود بیت
سر گریه داریم دور و دراز ؛ ندانم ز حسرت بود یا ز ناز ؛ از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح ست ؛ وز کوه ناله دان و مپندار
کان صداست ؛ وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم مر او را مرغان مَحْشُورَةً جمع کرده شده نزد وی وصف کرده بالای سر او

كُلٌّ لَّهٗ هر یک از کوهها و مرغان مر داود را علیه السلام اَوَّابٌ ○ مطیع بودند یا بازگرداننده آواز خود را با وی بتسبیح وَشَدَدْنَا و محکم کردیم
مُلْكَهٗ بادشاهی وی را بدعای مظلومان یا بوزرای نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقای رعب وی در دل
اعادی یا ببافتن زره و ساختن آلات حرب یا ببسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه در هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه وی داشتند
امام ابو اللیث رح فرمود که استحکام ملک بدان بود که سبحانه تعالی از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود عم بایستاد و از خصمین هر که
بر حق بودی دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر را خدا آن قادر نبود وَاٰتَیْنٰهُ الْحِكْمَةَ و دادیم داود عم را حکمت یعنی تمام علم و کمال
عمل وَفَصْلَ الْخِطَابِ ○ و کلام پاکیزه که مخاطب بمقصود خود را بی شبهه از ان دریافتی یا سخن میانه جامع در مقصود خالی از اکثار بی اشباع
عمل و اختصار مخل مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین
حکم منفصل و منقطع میشود و باید دانست که در قصه داود علی نبینا و علیه السلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیار است و بعضی از مفسران این
قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل در قبول آن ابا میکنند و آنچه بصحت اقرب مینماید آن ست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک با آن
رسیده که با وی عقد کنند اولیای زن را با وی خرخشه افتاده بود و بوی ندادند و داود عم بجهت خود خطبه فرمود و او را نود و نه زن بود و او را نیز
بخواست در زاد المسیر آورده است که عتاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبه اوریا او را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن برین وجه است که
وَهَلْ اَتٰىكَ و آیا آمد بتو نَبَؤُا الْخَصْمِ مخبر آن دو گروه که خصومت کردند و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل عم در صورت دو خصم وقف لازم
نزد داود عم آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود عم روزها را قسمت فرموده بود و روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی
و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال فرمودی و روز عبادت ببالا خانه برآمدی و پاسبانان بر حوالی ایستاده مردم را
از درآمدن بر وی منع کردندی ملائکه آن روز بصورت انسان بخانه داود عم آمدند و بعبادت خانه وی بالا رفتند چنانچه میفرماید اِذْ تَسَوَّرُوا
الْمِحْرَابَ ○ یاد کن چون بالا رفتند بسوی غرفه وی اِذْ دَخَلُوْا چون درآمدند عَلٰى دَاوٗدَ بر داود عم و ایشان را دید فَفَزِعَ پس بترسید
مِنْهُمْ از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه درآمدند قَالُوْا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داود خَصْمٰنِ ما دو گروهیم خصم یکدیگر بَغٰى
بَعْضُنَا ستم کرد برخی از ما عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر فَاحْكُمْ بَیْنَنَا پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ براستی وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم خود وَاهْدِنَآ
و راهنمای ما را اِلٰى سَوَآءِ الصِّرَاطِ ○ بر راه میانه که آن عدل است و راستی داود عم فرمود که سخن گویید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرد
بداود گفت اِنَّ هٰذَآ اَخِیْ قف بدرستیکه این برادر من است در دین و صحبت لَهٗ تِسْعٌ وَّتِسْعُوْنَ نَعْجَةً مر او را نود و نه میش است وَّلِیَ
نَعْجَةٌ وَّاحِدَةٌ قف و مرا یک میش و بس فَقَالَ پس گفت اَكْفِلْنِیْهَا از نصیب من گردان و تملیک من کن وَعَزَّنِیْ و غلبه کرد بر من
فِی الْخِطَابِ ○ در سخن گفتن و نگذاشت که تعلل کنم در ان قَالَ گفت داود عم که اگر حال برین منوال است لَقَدْ ظَلَمَكَ بخدای عز و جل
که ستم کرده است بر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو و جمع کردن آن اِلٰى نِعَاجِهٖ با میشهای خود وَاِنَّ كَثِیْرًا و بدرستیکه بسیاری
مِّنَ الْخُلَطَآءِ از شرکایی که مال بهم خلط میکنند لَیَبْغِیْ هر آینه ستم میکنند بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ برخی از ایشان بر بعضی و زیادت از حق
خود می طلبند اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مگر آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای ستوده وَقَلِیْلٌ مَّا هُمْ و اندک اند ایشان در
میان شرکا چون داود عم این سخن گفت ایشان برخاستند و از نظر او غائب شدند و داود عم در تامل افتاد وَظَنَّ دَاوٗدُ و گمان برد
داود عم اَنَّمَا فَتَنّٰهُ که ما او را امتحان کردیم بدین حکومت تا متنبه گردد فَاسْتَغْفَرَ پس طلب آمرزش کرد رَبَّهٗ پروردگار خود را وَ

سجدة عند ابی حنیفة رحمه الله تعالی

وَخَرَّ رَاكِعًا و بیفتاد بر روی درحالتیکه سجده کننده بود وَّاَنَابَ ۩ و باز گشت بخدای عزوجل این سجده نزد امام اعظم رض سجده عزیمت
و میگوید بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رح از عزایم نیست و از امام احمد حنبل رح درین سجده دو روایت ست
و این سجده دهم ست بقول امام اعظم رض و در فتوحات مکیه این را سجده انابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة الشکر فی حضرت نور الانوار لان
داود عم سجدها شکرا فَغَفَرْنَا لَهٗ پس بیامرزیدیم مر داود را عم ذٰلِكَ الخ آنچه از وی استغفار کرده بود وَاِنَّ لَهٗ و بدرستیکه مر او را عِنْدَنَا
لَزُلْفٰى نزدیک ما قربت ست بعد از مغفرت وَحُسْنَ مَاٰبٍ ۝ و نیکو بازگشت در بهشت و گفتیم مر او را یٰدَاوٗدُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ ای داود
بدرستیکه گردانیدیم ترا خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت تو ارزانی داشتیم یا ترا خلیفه انبیاء ساختیم که پیش از تو بوده اند فَاحْكُمْ
پس حکم کن بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان بِالْحَقِّ براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را فَیُضِلَّكَ پس گمراه گرداند
هوا ترا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ یَضِلُّوْنَ بدرستیکه آنانکه گمراه میشوند عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای عزوجل یعنی دلائل که برای
حق نصب کرده است لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ شَدِیْدٌ عذابی سخت بِمَا نَسُوْا بسبب آنکه فراموش کرده اند یَوْمَ الْحِسَابِ ۝ ع ۳
روز شمار را و برای آن روز کاری نساخته اند در فوائد السلوک آورده که بنگر پادشاهی چه صعب کاری و شهریاری چه گرانباری که حضرت داود
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام با کمال درجه نبوت و جلال رتبه رسالت بحمل اعبای چنین امری مامور گردد و بخطاب ثقال چنین خطابی مخاطب
میشود فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق معدلت و نصفت و داوری بر منهج عدل و انصاف نمای و پا برجاده حق نه
و بطریق باطل و متابعت هوای نفس بر شناعت مراد خویش اقدام منمای که ترا از مسالک مراضی ما گمراه گرداند و در سلسلة الذهب میفرماید نظم
نص قرآن شنو که حق فرموده ∴ در مقام خطاب با داوود ∴ که ترا زان خلیفگی دادیم ∴ سوی خلق جهان فرستادیم ∴ تا دهی ملک را ز عدل
اساس ∴ حکم رانی بعدل بین الناس ∴ هر که دانی ز عدل مستور ست ∴ از مقام خلیفگی دور ست ∴ آنکه بر ستم زند و سبق ∴ عقل چون
خواندش خلیفه حق ∴ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم ما آسمان و زمین را وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان زمین و سماست بَاطِلًا
آفریدنی بباطل یعنی باظهار العبث نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال برآن بر قدرت کامله و حکمت شامله ذٰلِكَ آنکه آفریدن اشیا بی حکمتی بشد ظَنُّ الَّذِیْنَ
كَفَرُوْا گمان آن ست که کافر شدند و بسر آفرینش پی نبردند فَوَیْلٌ پس وای لِّلَّذِیْنَ كَفَرُوْا مر آنان را که بگرویدند بدین حق و بدین نوع گمان ذ
مِنَ النَّارِ ۝ از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مومنان را گفتند که ما را در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهند داد این آیت آمد که آیا
چنان ست نَجْعَلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آیا میگردانیم آنان را که گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کارهای ستوده کردند در جزا و عطا كَالْمُفْسِدِیْنَ
مانند تباه کاران فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی کافران اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِیْنَ آیا میگردانیم پرهیزگاران را كَالْفُجَّارِ ۝ مانند بدکاران و
نابکاران یعنی نمیگردانیم كِتٰبٌ این کتابی ست یعنی قرآن اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم آنرا اِلَیْكَ مُبٰرَكٌ بسوی تو برکت داده شده بسیار
خیر لِّیَدَّبَّرُوْٓا تا اندیشه کنند اٰیٰتِهٖ در آیتهای او و تفکر نمایند در معانی و حقائق آن وَلِیَتَذَكَّرَ و تا پند پذیر شوند اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝
خداوندان عقول صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوٗدَ و بخشیدیم ما مر داود عم را سُلَیْمٰنَ یعنی فرزندی که آن سلیمان ست عم نِعْمَ الْعَبْدُ
نیکو بنده بود سلیمان عم اِنَّهٗ اَوَّابٌ ۝ بدرستیکه او رجوع کننده بود با خدای عزوجل در همه احوال آورده اند که سلیمان عم با کفار نصیبین
و نصیبین کارزار کرد دو هزار اسپ از ایشان گرفت و گویند داود عم با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسپ گرفته و میراث بسلیمان عم رسید
و در معالم میگوید که اسپان دریائی بودند و پر داشتند و دیوان از برای سلیمان عم آوردند و بهر تقدیر سلیمان عم خواست

که ایشان را تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند و سلیمان عم بسبب آن از ورد که در آخر روز داشت باز مانده و همه را قربان کرده چنانچه حق سبحانه سیفرماید اِذۡ عُرِضَ عَلَيۡهِ و یاد کن چون عرضه کرده شد بر سلیمان عم بِالۡعَشِيِّ بآخر روز الصّٰفِنٰتُ اسپان ایستاده بر سه پای و برکنارهٔ سم از قائمهٔ چهارم و این صفت پسندیده است در اسپ الۡجِيَادُ ؏ اسپان تیزرو و او بنظارهٔ ایشان مشغول بود تا ورد او فوت گشت فَقَالَ پس گفت سلیمان عم اِنِّيۡۤ اَحۡبَبۡتُ بدرستیکه من برگزیده ام حُبَّ الۡخَيۡرِ دوستی مال بسیار یعنی اسپان بحری که باز ماندم عَنۡ ذِكۡرِ رَبِّيۡ ؏ از یاد پروردگار خود یعنی وردی بر طرف آخر روز که داشتم حَتّٰی تَوَارَتۡ تا وقتیکه پوشیده شد آفتاب بِالۡحِجَابِ ۝ بپردهٔ شب و گفته اند حجاب کوهی سبز است محیط بکرهٔ زمین رُدُّوۡهَا بازگردانید اسپان را عَلَيَّ ؕ بر من چون بازگردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد و میسود شمشیر مَسۡحًۢا سودنی بِالسُّوۡقِ بساقهای اسپان یعنی پی میکرد ایشان را وَالۡاَعۡنَاقِ ۝ و بگردنهای ایشان یعنی میبرید سرهای ایشان را و دران زمان گوشت اسپ حلال بوده و آن را در راه خدای تعالی برای قربان ذبح میکردند و بعضی علما برانند که مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان عم بسبب مطالعهٔ اسپان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان عم باذن خدای تعالی ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که ردوها یعنی بازگردانید آفتاب را برای من حق سبحانه و تعالی فرمود تا آفتاب را بازگردانیدند تا بموضع وقت عصر آمد تا وی آن را ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر ما صلعم در صهبای خیبر بعد از غروب بازگشت و بجای عصر باز آمد تا مرتضی علی کرم الله وجهه نماز عصر بگذارد و نزد محدثان مشهور است و امام طحاوی رح در شرح آثار خویش آورده که رواة این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح رح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که علامت نبوت است **قطعه** گه دعوتش گرفته گریبان آفتاب ؛ بالا کشیده از چه مغرب بر آسمان ؛ گه قرص بدر را بسر گرد خوان چرخ ؛ وستش دو نیم کرده بیک ضربت بنان ؛ آورده اند که حضرت واهب العطیات سلیمان را عم پسری ارزانی فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را بجوزهٔ تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان عم خبر یافت او را بسحاب سپرد تا بر ضاع او قیام نماید و از شر ایشان امین باشد قضارا آن پسر بمرد و او را مرده بر تخت سلیمان عم افگند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد که وَلَقَدۡ فَتَنَّا سُلَيۡمٰنَ و بدرستیکه ما آزمودیم و در فتنه افگندیم سلیمان عم وَاَلۡقَيۡنَا و برانداختیم عَلٰی كُرۡسِيِّهٖ بر تخت او پسر او را جَسَدًا جسد بی روح سلیمان عم از آنچه کرده بود نادم شد که پسر را با بر سپرد و توکل بخدا نکرد و پشیمان شد ثُمَّ اَنَابَ ۝ پس بازگشت بخدای عز و جل و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر خدای عز و جل بباید کرد و در لباب آورده که سلیمان عم بیمار شده مرتبه که از غایت ضعف بدن بی روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات مملکت خلل نه پذیرد پس بازگشت بصحت و مشهور آنست که بواسطهٔ ترک ادبی انگشتری مملکت وی بدست صخرهٔ جنّی افتاده و چهل روز بر تخت سلیمان عم نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان عم آمده بمملکت بازگشت و از روی نیاز بدعا اشتغال باز نموده قَالَ گفت سلیمان عم رَبِّ اغۡفِرۡ لِيۡ ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شده وَهَبۡ لِيۡ و ببخش مرا مُلۡكًا لَّا يَنۡۢبَغِيۡ پادشاهی که نسزد و نشاید لِاَحَدٍ مِّنۡۢ بَعۡدِيۡ ؕ مر یکی را پس از من تا چنین ملک معجزهٔ من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخرهٔ جنی در بحر فرمود که مرا ملکی ده تا دیگری طلب هوس آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملک بدان عظمت بی قوت نبوت از فتنه امین نتواند بود اِنَّكَ اَنۡتَ الۡوَهَّابُ ۝ بدرستیکه تو بخشندهٔ هر چه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری رح فرموده که سلیمان عم بالهام الٰهی دانسته بود که حضرت پیغمبر صلعم را بملک دنیا التفات نخواهد بود و بجهت آن بدین دعا جرائت نمود که در جنب همت او دنیا و ما فیها پر پشه نمی ارزد

و نمی سجد **بیت** عارفان هرچه ثباتی و بقائی نکند ؛ گر همه ملک جهان ست بهیچش نخرند ؛ و از ین ست که صاحب فتوحات قدس سره آورده
که مراد سلیمان ع م آن بود که گفت مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نسزد و چه بالقوه حضرت رسالت پناه را صلعم آن ملک حاصل بود چنانچه
در صحیحین مذکور ست که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که از جن عفریتی ناگاه بمن در آمد تا نماز بر من قطع کند خدای تعالی مرا قوت داد و ممکن کرد
تا او را بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد ببندم تا شما در وی نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان ع م رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
او را رها کردم تا بی بهره و ناامید باز گشت فَسَخَّرْنَا پس رام گردانیدیم لَهُ الرِّيحَ مر سلیمان را ع م باد تا فرمان وی برد تَجْرِي بِأَمْرِهِ
بفرمان او رُخَاءً نرم و خوش حَيْثُ أَصَابَ هرجا که قصد کرده باشد وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم مر او را دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ هر یکی
بنا کننده در برتابرای وی عمارتها بسازند وَغَوَّاصٍ و غوص نماینده در بحر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند وَآخَرِينَ و دیگر رام ساختیم
مر او را دیوان دیگر مُقَرَّنِينَ با هم بسته فِي الْأَصْفَادِ در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عامل بودند بصنائع برای وی کار کردندی و جمعی
دیگر که متمرد بودندی در بند کشیدندی تا کسی را ضرر نرسانند پس گفتیم او را هَٰذَا این چنین ملکی که بتو دادیم عَطَاؤُنَا بخشش ماست تو
فَامْنُنْ پس منت نه بر هر که خواهی و او را از ان محظوظ گردان أَوْ أَمْسِكْ یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی حساب
در من و امساک یعنی تصرف در ان مفوض بمشیت تو است و بدان محاسب نخواهی بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستیکه سلیمان راست ع م عِنْدَنَا
نزدیک ما لَزُلْفَىٰ قربت بقبول طاعات او یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود که ملکی عظیم در دنیا داشت وَحُسْنَ
مَآبٍ و مر او راست نیکوئی بازگشت یعنی درجات جنات وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ و یاد کن بنده ما ایوب ع م را إِذْ نَادَىٰ چون
بخواند رَبَّهُ آفریدگار خود را أَنِّي باآنکه مرا مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ مس میکند شیطان یعنی شیطان میرساند بمن رنج وَعَذَابٍ والم و محنت
بود که ابلیس شماتت میکرد مر ایوب را علی نبینا و علیه السلام و سرزنش نمود که چه کردی که حق سبحانه و تعالی فوائد نعم از تو باز گرفت و شدائد الم بر تو
گماشت و گفته اند وسوسه میکرد و اتباع او را تا حدیکه او را از دیار خود بیرون کردند از خوف آنکه مرضش سرایت کند در ایشان و برخی از وجوه حکایت
ایوب ع م در سوره انبیا مذکور شد القصه حق سبحانه و تعالی دعای او را اجابت فرمود و جبرئیل ع م را نزد وی فرستاد جبرئیل ع م بیامد و مر او را گفت
ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را بر زمین ایوب ع م بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد دو چشمه آب از تحت قدم او جوشیدن گرفت
یکی گرم و یکی سرد و جبرئیل ع م فرمود که هَٰذَا مُغْتَسَلٌ این چشمه آب گرم جای غسل کردن ست یا آبی ست که بدان غسل کنند و این چشمه دیگر
بَارِدٌ آبی سرد ست وَشَرَابٌ و آشامیدنی پس ایوب ع م در ان چشمه حاره غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از ان چشمه
سرد بیاشامید علل باطنی تمام زائل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بودی و بوقت غسل کردن گرم وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم
مر او را یعنی بوی عطا کردیم أَهْلَهُ کسان وی را یعنی فرزندان او را زنده کردیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر
آن شدند که بودند رَحْمَةً مِنَّا از برای بخششی که فائض شد از ما وَذِكْرَىٰ و برای پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را تا در بلا
انتظار کشند بفرج و پناه بحق سبحانه و تعالی برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است الصبر فان الصبر مفتاح الفرج **قطعه** کلید صبر کسی را که باشد
اندر دست ؛ هر آینه در گنج مراد بگشاید ؛ بشام تیره محنت بساز و صبر نمای ؛ که صبح دم سحر از پرده روی بنماید ؛ آورده اند که در زمان مرض
ایوب علی نبینا و علیه السلام زوجه او رحیمه نام بمهمی رفته بود و دیر مانده ایوب ع م سوگند خورد که او را صد چوب زند چون تباشیر صبح صحت
از افق رحمت روی نمود ایوب ع م بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود درست گرداند خطاب رسید که وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست

خود ضِغۡثًا دسته چوب از خرما یا از خشایش خشک شده که بعدد صد باشد فَاضۡرِبۡ بِّهٖ پس بزن زوجه خود را بدان دسته گیاه وَلَا تَحۡنَثۡ
و حانث مشو در سوگند خود یعنی سوگند مشکن و بدروغ مکن اِنَّا وَجَدۡنٰهُ بدرستیکه ما یافتیم ایوب را ء م صَابِرًا شکیبا در انچه در نفس و مال و ولد
وی رسید نِعۡمَ الۡعَبۡدُ نیکو بنده است ایوب ء م اِنَّهٗۤ اَوَّابٌ۝ بدرستیکه او رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیه خود وَاذۡكُرۡ عِبٰدَنَاۤ
و یاد کن بندگان ما اِبۡرٰهِیۡمَ ابراهیم را ء م وَاِسۡحٰقَ و پسر او اسحق ء م را وَیَعۡقُوۡبَ و نبیره وی یعقوب ء م را اُولِی الۡاَیۡدِیۡ خداوندان
دستها وَالۡاَبۡصَارِ۝ و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرد بدست از عمل که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بدیده از معارف
که اقوای مبادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت در طاعت است و از ابصار بصیرت در دین اِنَّاۤ اَخۡلَصۡنٰهُمۡ بدرستیکه ما خالص گردانیدیم
ایشان را بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوائب معائب یا نعمتی خالص از لوث مثالب که آن ذِكۡرَی الدَّارِ۝ یاد کردن سرای آخرت است چه مطمح نظر
انبیاء م جز بفوز لقای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر شود وَاِنَّهُمۡ و بدرستیکه این پیغمبران ء م عِنۡدَنَا نزدیک ما لَمِنَ الۡمُصۡطَفَیۡنَ
الۡاَخۡیَارِ۝ از جمله برگزیدگان و نیکانند وَاذۡكُرۡ اِسۡمٰعِیۡلَ و یاد کن اسمعیل ذبیح ء م را وَالۡیَسَعَ والیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود
بآخر خلعت پیغمبری یافت وَذَا الۡكِفۡلِ و خداوند پایندانی را که بشر بن ایوب بوده و صد پیغمبر را که از قتل میگریختند کفیل شده و در تبیان گفته که او
پسر ایوب است ء م و بعد از پدر مبعوث شد بقومی از شام و خدای او را ذوالکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس ء م متکفل شد که
با مردین قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وَكُلٌّ و همه این نام بردگان بودند مِّنَ
الۡاَخۡیَارِ۝ از گزیدگان خلق هٰذَا این خبر انبیاء م ذِكۡرٌ یاد کرد و نیست ترا که محمدی و قوم ترا وَاِنَّ لِلۡمُتَّقِیۡنَ و بدرستیکه مر
پرهیزگاران را لَحُسۡنَ مَاٰبٍ۝ نیکوئی بازگشتنی است و بازگشتنی آن جَنّٰتِ عَدۡنٍ بوستانهای اقامت است مُّفَتَّحَةً در حالتیکه
گشاده باشد لَّهُمُ الۡاَبۡوَابُ۝ مر برای ایشان درهای آن بوستان مُتَّكِـِٕیۡنَ ایشان تکیه زدگان باشند بر آن تختها فِیۡهَا در آن باغها
چنانچه متنعمان برای راحت یَدۡعُوۡنَ میخواهند و میخوانند فِیۡهَا در آن بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِیۡرَةٍ میوه بسیار را چه تفکه برای
تلذذ است و تغذی بجهت تحلل و آنجا تحلل نباشد پس از مطاعم بفواکه میل بیشتر کنند وَّشَرَابٍ۝ و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَ
عِنۡدَهُمۡ و نزدیک ایشان باشند قٰصِرٰتُ الطَّرۡفِ کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند اَتۡرَابٌ۝ همزادان یعنی همه ایشان
در یک سن گفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند که مجموعه سی و سه ساله و بعضی بر آنند که مراد از اتراب آنست که
همه زنان مساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود در آن تا طمع بفاضله کشد و از مفضوله منصرف گردد هٰذَا
ثلثة گویند ملائکه بهشتیان را که این است مَا تُوۡعَدُوۡنَ آنچه وعده داده شده بودید بآن لِیَوۡمِ الۡحِسَابِ۝ در روز شمار پس
اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند اِنَّ هٰذَا بدرستیکه آنچه ما در نعیم از نعمت لَرِزۡقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق
بی منت بما ارزانی داشته مَا لَهٗ نیست مر این را مِنۡ نَّفَادٍ۝ هیچ کمی و انقطاع هٰذَا اینست آنچه بهشتیان را باشد وَاِنَّ
لِلطّٰغِیۡنَ و بدرستیکه مر نافرمان برداران را یعنی کافران را لَشَرَّ مَاٰبٍ۝ هر آینه بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن جَهَنَّمَ دوزخ است
یَصۡلَوۡنَهَا در آیند در آن دوزخ فَبِئۡسَ الۡمِهَادُ۝ پس بد آرامگاه است دوزخ هٰذَا اینست عذاب فَلۡیَذُوۡقُوۡهُ پس باید که بچشند آن را
حَمِیۡمٌ آن آب گرم است در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد وی را بسوزد و چون بخورند و پاره شوند وَّغَسَّاقٌ۝ و زهریرکه
دوزخیان را ببرودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزاند و گویند غساق چیزی گنده را گویند بلغت ترک و مراد اینجا ریم است

که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان میکند آنرا جمع کرده میخورانند ایشان را وَآخَرُ و ایشان را عذابی دیگر ست مِنْ
شَكْلِهٖٓ مثل این عذاب که مذکور شد اَزْوَاجٌ نوعها یعنی این عذاب گوناگون ست اما مشابه یکدیگر اند در تعذیب و آلام آورده اند که چون رؤسای
کفار بدوزخ در آیند متابعان ایشان را نیز با ایشان در آرند و ملائکه رؤسا را گویند هٰذَا فَوْجٌ این گروه است مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ در آینده در دوزخ برنج
و سختی با شما ایشان گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشان را اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان صَالُوا النَّارِ○ در آیند گانند بآتش بشومی
عملهای خود چنانچه ما در آمدیم مرحبا کلمه ایست که برای اکرام مهمان گویند رؤسا متابعان خود را نفرین کنند به لا مرحبا بهم و چون تابعان از
متبوعان این سخن بشنوند قَالُوْا گویند بَلْ اَنْتُمْ نه بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا مباد شما را و شما بدین نفرین بلای رؤسای کفار سزاوار
ترید اَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوْهُ لَنَا شما پیش داشتید موجبات عذاب را برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ
الْقَرَارُ○ پس بد قرارگاهی ست دوزخ آنگه تابعان دیگرباره قَالُوْا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هر که قدم فراپیش داشت
برای ما هٰذَا این کفر و ضلال را و ما را از راه حق بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو باره فِي النَّارِ○ در آتش
یعنی آن مقدار عذاب که دارد آنرا دو چندان کن و گویند حیات و عقارب دوزخ بر ایشان گمارد وَقَالُوْا و گویند صنادید قریش در دوزخ
مَا لَنَا چیست ما را که امروز لَا نَرٰى نمی بینیم رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مردانی را که بودیم ما که می شمردیم ایشان را در دنیا مِّنَ الْاَشْرَارِ○ از
بدان و مردودان در موضح آورده که چون کفار قریش در دوزخ نگرند و فقرای مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند گویند
اَتَّخَذْنٰهُمْ استفهام برای تقریر ست یعنی آیا ایشان را فرا گرفتیم سِخْرِيًّا مهزو بهم و با ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشان را بدوزخ در نیاورده اند اَمْ زَاغَتْ
یا در آورده اند و میل کرده است عَنْهُمُ الْاَبْصَارُ○ از ایشان چشمهای ما یعنی نمی بینیم ایشان را در آثار آمده که حق سبحانه و تعالی آن گروه فقرا را
بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند و حسرت ایشان بیفزاید اِنَّ ذٰلِكَ بدرستیکه آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آینه راست
و درست ست و آن ست تَخَاصُمُ اَهْلِ النَّارِ○ جنگ و جدال اهل نار و ماجرای ایشان قُلْ بگوای محمد مشرکان مکه را اِنَّمَآ اَنَا جز این نیست ع
که من مُنْذِرٌ بیم کننده و ترساننده ام از عذاب خدای عز و جل وَّمَا مِنْ اِلٰهٍ و نیست هیچ خدای سزای پرستش اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ
مگر خدای عز و جل یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد الْقَهَّارُ○ قهر کننده که بنای اعمال را بقوه صف
آجال در هم شکند یا شرکت متوهم و کثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارفان مضمحل و متلاشی سازد نظم غیرتش غیر در
جهان نگذاشت ؛ وحدتش رسم این و آن برداشت ؛ گم شود جمله ظلمت پندار ؛ نزد انوار واحد قهار ؛ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان ست الْعَزِيْزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ○ آمرزگاری
که باک ندارد از آمرزیدن قُلْ هُوَ بگوای محمد آنچه گفتم مر شما را و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نَبَؤٌا عَظِيْمٌ○ خبری بزرگ ست بلکه اَنْتُمْ
عَنْهُ مُعْرِضُوْنَ○ شما از ان روی گردانید گانید از نهایت غفلت یا نبوت من شانی بزرگ دارد و شما از ان اعراض مینمائید آخر در نگرید
اگر من نبی نبودمی و وحی بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبودی مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَاِ الْاَعْلٰٓى بگروهی برتر یعنی ملائکه اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ○
آنگاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم ع م اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لا
تعلمون پس بر نبوت من روشن تر ازین دلیل نیست که قصه آدم و ملائکه علیه السلام بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکور ست
بی مطالعه کتابی و بی سماع از استادی اِنْ يُّوْحٰٓى وحی کرده نمی شود اِلَيَّ بسوی من اِلَّآ اَنَّمَآ اَنَا

مگر آنکه جز این نیست که من نَذِيرٌ مُّبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب را إِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن ای محمد
چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را إِنِّي خَالِقٌ که من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِّن طِينٍ ○ از گل مراد آدم علی نبینا و علیه
السلام ست فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون تمام کنم خلقت اورا و قالب او را بخوبترین شکلی بپردازم وَنَفَخْتُ فِيهِ و بدمم در وی مِن رُّوحِي
از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را مشرف و مکرم ساخت بشرف اضافت بذات خود جهت طهارت و نظافت او ملخص سخن آنست
که روح چون بقالب وی در آرم و زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس در روی درافتید برای وی سَاجِدِينَ ○ سجده کنندگان از جهت تزئین و تکریم
او فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ○ همه ایشان بتمام مر آدم ع م را بعد از نفخ روح در وی إِلَّا إِبْلِيسَ ط
مگر ابلیس که سجده نکرد اِسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد وَكَانَ و گشت بدان نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ ○ از ناگرویدگان قَالَ
يَا إِبْلِيسُ گفت سبحانه و تعالی ای ابلیس مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَن تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آنچیز را که بیافریدم
بِيَدَيَّ ط بدو دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم ع م ست بحق سبحانه و تعالی یعنی من بنفس خود اورا آفریدم بی توسط پدر و مادر
و غیر هی ورا انوار آورده که ذکر بیدی تنبیه ست بر مزید قدرت در آفرینش آدم ع م در بعضی تفاسیر آمده که مراد ید قدرت و ید نعمت ست
و در فتوحات فرموده که ید قدرت و نعمت شامل ست همه موجودات را پس بدین تاویل آدم ع م را هیچ شرف ثابت نشود پس لابدست
از آنکه در بیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم ع م پس حمل جمله بر نسبتین تنزیه و تشبیه آدم که جامع هر دو صفت ست مناسب
می نماید و در بحر الحقائق میگوید که مراد صفتین لطف و قهر ست چه این دو صفت بر جمیع صفات الٰهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از
لطف و قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند و برخی جمالیه تبارک اسم ربک ذو الجلال والاکرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت
بود چنانچه ملائکه مظهر لطف و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین ست و بدین جامعیت قابلیت مسجودیت داشته اند و درین معنی گفته اند
نظم آمد آئینه جمله کون ولی ؛ همچو آئینه نکرد جلی ؛ گشت آدم جلای این مرآت ؛ شد عیان ذات او بجمله صفات ؛ مظهری گشت
کلی و جامع ؛ سر ذات و صفات از و لامع ؛ القصه حق سبحانه و تعالی با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق بیدین مرا اَسْتَكْبَرْتَ
آیا تکبری کردی بی استحقاق أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ ○ آیا هستی تو از برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار
کرده قَالَ گفت شیطان در جواب أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ من بهترم ازان مخلوق پس خیریت خود را بیان میکند که خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ بیافریدی مرا
از آتش و او را لطافت و نورانیت ست وَخَلَقْتَهُ و بیافریدی تو او را مِن طِينٍ ○ از گل که در وی کثافت و ظلمانیت ست و درین قیاس
خطا کرد و شمه ازان در سوره اعراف مذکور ست در کشف الاسرار آورده است که آتش سبب فرقت ست و خاک وسیله وصلت و از
آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود بپیوست تا خلعت ثم اجتباه ربه یافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا بفرمان فاهبط
منها مردود گشت زوری شوریده با سلطان العارفین گفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودی ابویزید بانگ بروزد که اگر اینجا
نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینها و آب دیدها ظاهر نگشتی که اگر خاک نبودی بوی مهر ازل که شمیدی و آشنای قرب
لم یزل که بودی رباعی از خاک چه خوش طینت قابل داری ؛ گلهای لطیف ست که در گل داری ؛ در مخزن کنت کنزا هر گنج
که بود ؛ تسلیم تو کردند که در دل داری ؛ قَالَ گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو
از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملائکه فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ○ پس بدرستیکه تو رانده شده از رحمت و دور شده از رتبت کرامت

وَاِنَّ عَلَیْكَ و بدرستیکه بر توست لَعْنَتِیْٓ راندن وخشم من اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ ۝ تا روز جزا قَالَ رَبِّ گفت ابلیس ای آفریدگار من فَاَنْظِرْنِیْٓ پس مرا مهلت ده چون براندی اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ ۝ تا روزیکه برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد قَالَ فَاِنَّكَ گفت خدای عزوجل پس بدرستیکه تو مِنَ الْمُنْظَرِیْنَ ۝ از مهلت داده شدگانی اِلٰی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ ۝ تا روزیکه وقت معلوم ست یعنی زمانه نفخهٔ اولی که همه کس بمیرند قَالَ فَبِعِزَّتِكَ گفت ابلیس که پس بغالبیت و قدرت تو سوگند که بهر وجه که توانم لَاُغْوِیَنَّهُمْ هرآینه گمراه گردانم اولاد آدم را اَجْمَعِیْنَ ۝ همه ایشان را اِلَّا عِبَادَكَ مگر بندگان تو مِنْهُمُ الْمُخْلَصِیْنَ ۝ از ایشان پاک کرده شدگان از لوث شرک و عصیان قَالَ گفت خدای تعالی فَالْحَقُّ پس راستی و درستی از من ست وَالْحَقَّ اَقُوْلُ ۝ و درست و راست میگویم لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ هرآینه پر سازم دوزخ را مِنْكَ از تو وَمِمَّنْ تَبِعَكَ و از آنها که پیروی تو میکنند مِنْهُمْ از آدمیان و دیوان اَجْمَعِیْنَ ۝ همه ایشان قُلْ بگو ای محمد مَآ اَسْئَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَیْهِ بر تبلیغ وحی و ادای رسالت مِنْ اَجْرٍ از هیچ مزدی وَّمَآ اَنَا و نیستم من مِنَ الْمُتَكَلِّفِیْنَ ۝ از تکلیف کنندگان یعنی از جمعی که بتصنع از خود ظاهر کنند که ندانند صاحب کشاف فرموده که متکلفان را سه علامت ست یکی آنکه نزاع کند باکسی که برتر از وست و دوم آنکه خواهد که فراگیرد آنچه یافتن آن نه مقدور او ست سوم گوید چیزی که نداند اِنْ هُوَ نیست قرآن اِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِّلْعٰلَمِیْنَ ۝ مر عالمیان را از جن و انس وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَاَهٗ و زود باشد که بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه در وست از وعد و وعید یا بدانید خبر محمد صلعم را و صدق سخن او معلوم کنید بَعْدَ حِیْنٍ ۝ بعد هنگامی که آن حین موت ست یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام ع ۴

سورة الزمر مكية وهي خمس وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

تَنْزِیْلُ الْكِتٰبِ فرو فرستادن قرآن بر محمد صلعم مِنَ اللّٰهِ از خدای تعالی ست الْعَزِیْزِ خداوند غالب در تقدیر الْحَكِیْمِ ۝ دانا ست در تدبیر اِنَّآ اَنْزَلْنَآ بدرستیکه ما فرو فرستادیم اِلَیْكَ الْكِتٰبَ بسوی تو کتاب را که قرآن ست بِالْحَقِّ براستی یا برای بیان و اثبات حق فَاعْبُدِ اللّٰهَ پس بپرست خدای را مُخْلِصًا در حالتیکه پاک کننده باشی لَّهُ الدِّیْنَ ۝ برای وی پرستش خود را مخاطب حضرت رسالت پناه صلعم ست و مراد امت است که مامورند بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص سازند اَلَا لِلّٰهِ بدانید که مر خدای تعالی راست الدِّیْنُ الْخَالِصُ پرستیدن پاک از شرک یعنی او سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد زیراکه متفرد ست بصفت الوهیت وَالَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا و آنانکه فراگرفتند مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای عزوجل اَوْلِیَآءَ دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند که قران ایشان اعم ست از ملائکه و اصنام و غیر آنکه میگویند مَا نَعْبُدُهُمْ نمی پرستیم ایشان را اِلَّا لِیُقَرِّبُوْنَآ مگر برای آنکه مارا نزدیک گردانند اِلَی اللّٰهِ بخدای تعالی زُلْفٰی نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست کنند مارا تا بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم اِنَّ اللّٰهَ یَحْكُمُ بدرستیکه خدای تعالی حکم میکند بَیْنَهُمْ میان این مشرکان فِیْ مَا هُمْ فِیْهِ در آن چیزکه ایشان در ان چیز یَخْتَلِفُوْنَ ۝ اختلاف میکنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را میپرستند چون بنی ملیح و یکی بشر را چون یهود و نصاری و رسچینن بت و شمس و نجوم و عجل و شجر و حجر و جن و آتش را میپرستند و هریک را مدعا آنکه معبود او بحق ست و باقی باطل حق سبحانه و تعالی روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هریک را ظاهر گرداند اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِیْ بتحقیق که خدای عزوجل توفیق هدایت ندهد مَنْ هُوَ آنکس را که كٰذِبٌ او دروغگوی ست و میگوید که آلهه ما شفاعت خواهند کرد كَفَّارٌ ۝ ناسپاس که نعم حقیقی را انکار مینماید لَوْ اَرَادَ اللّٰهُ اگر خواستی خدای عزوجل اَنْ یَّتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فراگیرد فرزندی چنانچه ایشان گمان می برند لَّاصْطَفٰی هرآینه اختیار کردی

وقف لازم

مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند مَا يَشَاءُ آنچه خواستی از انواع اشیاء از احسن و اکمل آن که بنون ست نه از انقص که بنات ست اما مخلوق مماثل
خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس او را فرزند نبود سُبْحَانَهُ پاکی مر او را ست از اتخاذ ولد هُوَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ
اوست خدای یگانه وحدت ذاتیه او منافی مماثل ست ما سوای او الْقَهَّارُ ۝ قهر کننده بود در هم شکننده توهمات و تصورات اهل شرک
خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی نه بباطل و بازی بلکه در آفرینش هر یک از ان صد هزار آثار قدرت
و اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلائل مطالعه نمایند بیت نوشته است بر
اوراق آسمان و زمین بخطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار یُكَوِّرُ الَّيْلَ در می آرد شب را عَلَى النَّهَارِ بر روز بپرده ظلمت آن نور
این را میپوشد وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ و در می آرد روز را عَلَى الَّيْلِ بر شب و بشعاع روشنی آن تاریکی این را محفی سازد یا در می افزاید از شب
بر روز و از روز بر شب وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر میکنند بفرمان او كُلٌّ يَّجْرِيْ هر یک از ایشان سیر رود
لِاَجَلٍ مُّسَمًّى تا زمانی نام برده که منتهی دوره است در سیر هر روزه و هر ماه و هر ساله یا تا وقت انقطاع یعنی تا در قیامت اَلَا هُوَ الْعَزِيْزُ
بدانید که خدای تعالی غالب ست بر همه چیزها و مجموعه مکونات مغلوب و مقهور اوی اند الْغَفَّارُ ۝ آمرزنده که سلب این نعمتها نمیکند از
آدمیان با وجود وقوع شرکت و معصیت ایشان خَلَقَكُمْ بیافرید شما را ای آدمیان مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ از تنی تنها که آدم ست ثُمَّ
پس خبر کرد شما را که جَعَلَ مِنْهَا بیافرید ازو یعنی از جنس او یا از استخوان پهلوی چپ او زَوْجَهَا زن او را یعنی حوا ام و گفته اند اول اخراج
ذریت کرد از ظهر او پس حوا را ام آفرید وَاَنْزَلَ لَكُمْ و ابداع و ایجاد کرد برای شما مِّنَ الْاَنْعَامِ از چارپایان ثَمٰنِيَةَ اَزْوَاجٍ هشت
صنف نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و میش و بز تا از ایشان نفع میگیرید بخورش و پوشش صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت بزمین
فرستاد يَخْلُقُكُمْ می آفرید شما را فِيْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِكُمْ در شکمهای مادران شما خَلْقًا مِّنْۢ بَعْدِ خَلْقٍ آفرینشی پس از آفرینشی یعنی نطفه را علقه
میسازد و آنرا مضغه آنگه عظم عاری پس استخوانی پوشیده بلحم پس جسد مستوی فِيْ ظُلُمٰتٍ ثَلٰثٍ در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است و ظلمت
رحم و ظلمت بطن ذٰلِكُمُ اللّٰهُ آنکه این فعلها میکند خدای ست عز و جل رَبُّكُمْ آفریدگار شما لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی مطلق که
زوال و فنا بدو راه نیابد لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی بسزا مگر او فَاَنّٰى تُصْرَفُوْنَ ۝ پس کجا گردانده میشوید از راه حق با وجود این
دلیلهای روشن اِنْ تَكْفُرُوْا اگر کافر شوید ای اهل مکه فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ پس بدرستیکه خدای تعالی بی نیاز ست عَنْكُمْ از ایمان و پرستش شما وَلَا
يَرْضٰى و نمی پسندد و نمی فرماید لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ مر بندگان خود را الکفر و عدم رضای او بکفر نه برای ضرری ست که لاحق شود بدو بلکه نمی پسندد بجهة
ضرر آن را به بندگان وَاِنْ تَشْكُرُوْا و اگر سپاس داری کنید بر نعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت بعثت محمد صلعم يَرْضَهُ لَكُمْ بپسندد آن مر شما را
زیرا که سبب فلاح شما ست وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ هیچ نفسی بردارنده وِّزْرَ اُخْرٰى باری گناه نفس دیگر را بلکه هر یک بردارنده وزر خود
بردارد ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شما ست مَّرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بآنچه بودید که
عمل میکردید و اخبار از ان بمحاسبه و مجازات باشد اِنَّهٗ بدرستیکه او عَلِيْمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝ بآنچه در سینهاست از نیات
و عزایم وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ و چون برسد کافران را که عتبه بن ربیعه است یا ابو حذیفه بن مغیره ضُرٌّ سختی چون مرض و فقر و بلا دَعَا رَبَّهٗ
بخواند پروردگار خود را مُنِيْبًا اِلَيْهِ بازگردنده بسوی او و فریاد خواهنده از وی و ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی ثُمَّ اِذَا
خَوَّلَهٗ پس چون بدهد خدای تعالی او را نِعْمَةً مِّنْهُ نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد نَسِيَ فراموش کند مَا كَانَ

یَدْعُوْٓا اِلَیْهِ چیزی را که میخواند خدای را اِلَیْهِ بکشف و رفع آن مِنْ قَبْلُ پیش از ین نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت دست بدارد
دعا و زاری خود را وَجَعَلَ لِلّٰهِ و گردانند مر خدای را اَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد در عبادت لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیْلِهٖ تا گمراه گرداند
مردمان را از راه خدای که اسلام ست قُلْ بگوای محمد مر کافران را که تَمَتَّعْ برخوردار باش بِکُفْرِكَ بکفر خود قَلِیْلًا اندک زمانی در دنیا امر
تهدید ست یعنی از متمتعات بهرچه خواهی اشتغال کن اِنَّكَ بدرستیکه تو مِنْ اَصْحٰبِ النَّارِ ۝ از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدت تهای
عذاب دوزخ بغایت محقر ست پس بیفرمایید که آیا اهیچنین کافر بهتر ست اَمَّنْ هُوَ یا آنکسی که او قَانِتٌ فرمان بردار ست چون صدیق یا
فاروق یا عمار یا سلمان یا عبدالله بن مسعود رض و اشهر آن است که ذی النورین رض بهر تقدیر قانت ست یعنی ایستاده بوظائف بندگی و مواظبت
بر مراسم سرافگندگی اٰنَآءَ الَّیْلِ در ساعتهای شب سَاجِدًا سجده کننده مر خدای عز و جل را وَّقَآئِمًا و ایستاده در نماز یَحْذَرُ الْاٰخِرَةَ
میترسد از عذاب آن سرای وَیَرْجُوْا و امید میدارد درآن رَحْمَةَ رَبِّهٖ بخشش پروردگار را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدت
متردد ست میان خوف و رجا یعنی همائی گرد کعبهٔ خوف طواف میکند و ساعتی سوی میدان رجا سیر مینماید و مرغ ایمان جز باین دو بال
اقبال در هوای کمال طیران نتوان نمود که لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا قطعه گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش ٭ ور گنهگاری
ز فیض رحمتش دل بر مدار ٭ نیک ترسان شو که قهر او ست بیرون از قیاس ٭ باش بس خوشدل که لطف او ست افزون از شمار ٭ قُلْ
بگوای محمد هَلْ یَسْتَوِی آیا برابر باشند الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضائل وَالَّذِیْنَ لَا ع ۹
یَعْلَمُوْنَ ؕ و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذائل اِنَّمَا یَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند بدلائل قدرت مِن اُولُوا الْاَلْبَابِ
خداوندان خردهای خالص از آلودگی و هم قُلْ یٰعِبَادِ بگوای بندگان من الَّذِیْنَ اٰمَنُوا آنانکه گرویده اند اتَّقُوْا رَبَّكُمْ ؕ بترسید از پروردگار
خود و بپرهیزید و علامت تقوی اتکاب طاعت ست و اجتناب از معصیت لِلَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا مر آنان راست که نیکوئی کرده اند
بگفتار کلمهٔ شهادت فِیْ هٰذِهِ الدُّنْیَا درین دنیا حَسَنَةٌ ؕ مثوبهٔ نیکو در آخرت که بهشت ست یا آنان راست که احسان نمودند
بالتزام طاعات در دنیا پاداش نیکو که آن صحت ست و عافیت یا آنان را که متصف شدند باخلاق الٰهی روشنی دل ست و تازگی
روی و ثنای جمیل درین جهان یا آنان را که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه است در دنیا که شهود وی انوار تجلیات جمالی ست و حسن
بقول بعضی از علما این آیت در شان مهاجرین حبشه است چون جعفر بن ابی طالب و اصحاب او و پس احسان را بهجرت تفسیر کرده اند یعنی
آنها را که هجرت کرده اند راحت ست از اعدا و نجات از بلای ایشان وَاَرْضُ اللّٰهِ و زمین خدای تعالی برای هجرت وَاسِعَةٌ ؕ
کشاده است هر کسی را که ارادت هجرت کند اِنَّمَا یُوَفَّی جز این نیست که تمام داده میشوند الصّٰبِرُوْنَ صبر کنندگان بر مفارقت
اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادت یا بر تحمل اذیات اعدا اَجْرَهُمْ مزد خود را بِغَیْرِ حِسَابٍ ۝
بی شمار یعنی بمرتبهٔ که در شمار در نیاید و حساب حسنات از احاطه بدان عاجز باشد و در معالم هست که روز قیامت بلاکشان
صابران را بعرصات حاضر آرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهای
ایشان را بی حساب و کار بر ایشان بدرجهٔ رسد که اهل عافیت که در دنیا بالمی و ستمی نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد
ایشان را بمقراض پاره پاره ساختندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی نظم تو مبین رنجوری غمدیدگان ٭
کاندران رنج اند آن بگزیدگان ٭ هر کرا از زخمها غم بیشتر ٭ لطف یارش داده مرهم بیشتر ٭ آورده اند که کفار مکه

حضرت پیغمبر را صلعم گفتند ترا چه بران دارد که احداث کنی دین و آیینی را که مخالف روش راست آخر در نگر ملت پدر و جد و سادات قوم که همه عبادات لات و عزی میکردند تو نیز بهمان کیش در آی و بیا سای آیت آمد که قُلْ اِنِّیْٓ اُمِرْتُ بگو بدرستیکه من مامور شده ام اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ آنکه پرستم خدای تعالی را مُخْلِصًا لَّهُ الدِّیْنَ پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید وَ اُمِرْتُ و فرموده شده ام لِاَنْ اَكُوْنَ بآنکه باشم اَوَّلَ الْمُسْلِمِیْنَ ۝ اول گردن نهادگان این امت زیرا که من پیش رو ایشانم در دنیا و آخرت قُلْ بگوای محمد دیگر باره اِنِّیْٓ اَخَافُ بدرستیکه من میترسم اِنْ عَصَیْتُ رَبِّیْ اگر عاصی شوم از پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ ۝ عذاب روزی که بزرگ بسبب احوال و بسیار است اهوال او قُلِ اللّٰهَ اَعْبُدُ بگو خدای عزوجل را پرستش میکنیم مُخْلِصًا لَّهٗ در حالتیکه پاک کننده ام برای او دِیْنِیْ ۝ کیش خود را از شرک و یا خالص سازنده عمل خود را از ریا فَاعْبُدُوْا مَا شِئْتُمْ پس پرستید شما آنچه میخواهید مِّنْ دُوْنِهٖ بجز خدای عزوجل امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیت السیف منسوخ است آورده اند که مشرکان بعد از سماع این آیت اجوبه گفتند که ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیت نازل شد قُلْ اِنَّ الْخٰسِرِیْنَ بگو بدرستیکه زیانکاران الَّذِیْنَ خَسِرُوْٓا آنانند که زیان کرده اند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود که گمراه شدند وَ اَهْلِیْهِمْ و در کسان خود یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز قیامت که از ایشان باز مانند ابن عباس رض فرموده که حق سبحانه و تعالی برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان خدای تعالی و رسول او برد او را به بهشت در آرند و منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند و منزل و اهل او بدیگری دهند که مطیع باشد پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل اَلَا ذٰلِكَ بدانید که آن است هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ ۝ آن زیان هویدا که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نماند که لَهُمْ مر آن زیانکاران راست مِّنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ سایبانها از آتش وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زیر ایشان سایبانهاست مرجع دیگر را که در درکه زیر تر ایشانند و مقرر است که درکه زیر تر از همه منافقان راست و اینجا مراد کافرانند و مراد از ظلل فراش و مهاد است و ذکر ظلل بطریق مجاز است در کلام ذٰلِكَ آن عذاب که مذکور شد یُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهٖ می ترساند خدای عزوجل بدان عِبَادَهٗ بندگان خود را تا پرهیزند از چیزی که ایشان را بدان مبتلا گردانند چون شرک و معصیت یٰعِبَادِ ای بندگان من فَاتَّقُوْنِ ۝ پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم مرا آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت آفریدگار اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نوفل رض حق تعالی در شان ایشان میفرماید که وَ الَّذِیْنَ اجْتَنَبُوا و آنانکه پرهیز کردند و یکسو رفتند الطَّاغُوْتَ از شیطان یا بتان یا کهنه یا هر چه از دون خدای تعالی پرستند ایشان بر طرف شدند اَنْ یَّعْبُدُوْهَا از آنکه بپرستند آنانرا وَ اَنَابُوْٓا اِلَی اللّٰهِ و باز گشتند بفرمان خدای عزوجل تمامی و روی دل خود بحق آوردند لَهُمُ الْبُشْرٰی مر ایشانراست مژده در دنیا بزبان ملائکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان و جنت جاودان و در اسباب نزول آورده که چون حضرت صدیق رض بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم مشرف شد شش تن از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن زید و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و از سخنانی که او فرموده رائحه صدق استشمام نموده مسلمان شدند و در باره ایشان این آیت نازل شد که فَبَشِّرْ عِبَادِ ۝ پس مژده ده بندگان مرا الَّذِیْنَ آنانکه یَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ میشنوند سخن ابوبکر صدیق رض فَیَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهٗ پس پیروی مینمایند نیکوتر آنرا از احسن نیکوتر است چه قول او همه احسن بوده و گفته اند استماع قول و اتباع احسن آن عمومی دارد مراد از قول قرآن است و احسن او محکم باشد دون منسوخ و عزیمت دون رخصت و اتفاق آورده که در قرآن بعضی

اعدا و ممادح اولیا هست ایشان متابع احسن مینمایند که مثلاً طریقهٔ موسی ست ع م دون سیرت فرعون و علی هذا و در لباب آورده که مراد
اقاویل اهل حال ست و احسن همه اسلام باشد و اشهر آنست که مراد از قول سخنان ست که در مجالس و محافل گذرد و اهل دل متابعت احسن آن اقوال
میکنند در امثال آمده که خذ ما صفا و دع ما کدر بیت قول کس چون بشنوی در وی تامل کن تمام ⁂ صاف را بردار و دردی را رها کن والسلام ⁂ و در
بحر الحقائق آورده که قول ع ست از سخن خدای عز و جل و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بمعاصی
نفس بآرزوها ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بجود خواند که تبتل الیه تبتیلا پس بندگان خالص آنند که احسن اقوال را
که خطاب رب الارباب ست و از زبان حضرت رسول خدای تعالی ع م استماع نموده پیروی کنند اُولٰٓئِكَ آن گروه که متابع سخنان نکوترند
الَّذِيْنَ هَدٰىهُمُ اللّٰهُ آنانند که راه نمود خدای عز و جل ایشان را بمنزل مقصود وَاُولٰٓئِكَ هُمْ و آن گروه ایشانند اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝
خداوندان عقول صافیه از شوائب اوهام و خالیه از عوادی و عادات عوام اَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ آیا آنکسی که واجب شد بر وی كَلِمَةُ الْعَذَابِ
کلمهٔ وعید که مشیر ست بعذاب چون لاملان جهنم و هؤلاء فی النار ولا ابالی باشد چون کسی که واجب نشده باشد بر وی این کلمه اَفَاَنْتَ تُنْقِذُ آیا
تو ای محمد میرهانی مَنْ فِي النَّارِ ۝ آن را که در دوزخ باشد یعنی آیا میتوانی که او را مومن سازی و از عذاب باز رهانی تاکید ست در انکار یعنی اینکار
بدست تو نیست که دوزخیان را باز رهانی ابن عباس رض فرموده که مراد از دوزخیان ابولهب ست و پسر او عتبه لٰكِنِ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه ترسیدند
رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خویش و بایمان و طاعت متصف شدند لَهُمْ غُرَفٌ مر ایشان راست منزلها که بلنداند در بهشت مِنْ
فَوْقِهَا غُرَفٌ از زبر آن غرفهای بلندتر اند مَّبْنِيَّةٌ بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که بر زمین بنا کنند تَجْرِيْ میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهٰرُ ۬ از زیر این غرفها جویهای بهشت وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرده است خدای عز و جل وعده کردنی لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ الْمِيْعَادَ ۝
خلاف نکند خدای تعالی وعدهٔ خود را اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ فرو فرستاد از آسمان مَآءً آبی یعنی باران فَسَلَكَهٗ
پس در آورد آن آب را يَنَابِيْعَ فِي الْاَرْضِ در چشمها که در زمین ست و در کاریزها ثُمَّ يُخْرِجُ بِهٖ زَرْعًا پس بیرون می آرد بدان آب کشت زار را
مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهٗ در حالتیکه مختلف ست رنگهای او چون اخضر و احمر و اصفر و جز آن یا جدا جدا اجناس او چون جو و گندم و نخود
و امثال آن ثُمَّ يَهِيْجُ پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فَتَرٰىهُ پس مینی آن را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از تازگی و
سبزی ثُمَّ يَجْعَلُهٗ پس میگرداند خدای عز و جل آن را حُطَامًا ما ریزه ریزه و درهم شکسته اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در انزال
ع ۱۲ باران و اخراج گیاه لَذِكْرٰى هر آینه یاد کردنی ست لِاُولِي الْاَلْبَابِ ۝ مر خداوندان عقلها را یا دران پندی ست مر
خردمندان را که تشبیه نمایند مال دنیا را بدان کشت تر و تازه و بدان اعتماد ننمایند که اندک زمانی را از ان طراوت روی بزوال نهد
و بدامن حوادث در وده شده عرصهٔ تلف گردد نظم بود مال دنیا چو آن سبزه زار ⁂ که بس تازه بینی بفصل بهار ⁂ چو بر وی وزد تندباد
خزان ⁂ یکی برگ سبزی نیابی از ان ⁂ اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ آیا کسی که کشاده کرده است خدای تعالی صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ
سینهٔ او را برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید انام صلعم باشد چون کسی که سینهٔ او از قبول حق و اسلام
تنگ ست فَهُوَ پس آن کشاده سینه عَلٰى نُوْرٍ بر روشنی معرفت ست مِّنْ رَّبِّهٖ از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت
در اسباب نزول آورده که این آیت در شان مرتضی علی کرم الله وجهه و حمزه است رض که سبحانه و تعالی دل ایشان را بنور معرفت
روشن گردانید پس در باب ابولهب و فرزند او وب او گفت فَوَيْلٌ پس شدت عذاب لِّلْقٰسِيَةِ قُلُوْبُهُمْ

مر سخت دلان راست که دلهای ایشان اعراض کننده است مِّن ذِكْرِ اللَّهِ ط از یاد کردن خدای عز وجل یا خالی ازان أُولَٰئِكَ آن گروه
غافل وسنگدلان فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ○ در گمراهی آشکارا اند یا ضلالت ایشان بر هر که اندک فهم دارد ظاهرست از حضرت رسالت پناه صلعم
مرویست که علامت شرح صدور و نشانهٔ گشادگی دل بازگشت ست بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن
از دنیا وساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول آن وعزیزی درین باب فرموده رباعی نشانی آن دلی کز فیض اسلام ست نورانی ؛ توجه باشد
اول سوی دار الملک روحانی ؛ ز دنیا روی گردانیدن و فکر اجل کردن ؛ که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی ؛ آورده اند
که صحابهٔ کرام رض از حضرت سید انام صلعم استدعا نمودند که تو حدیثی تا چه شود که برای ما سخن گوئی و کام طوطیان ارواح مستمعان را بحدیثی از
لب شکربار شیرین گردانی بیت سرمایهٔ حیات ابد اهل ذوق را ؛ در یک حکایت از لب شکرفشان تست ؛ این آیت آمد که اللَّهُ نَزَّلَ
خدای تعالی فرو فرستاد أَحْسَنَ الْحَدِيثِ نیکوترین سخن را که هست كِتَابًا مُّتَشَابِهًا کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی ازان مشابه
بعضی ست در اعجاز یا در جودت لفظ وصحت معنی یا برخی ازان مصدق برخی دیگرست و در آن تناقض واختلاف نیست مَّثَانِيَ دو جا
دوباره و دوتو کرده یعنی مشتمل ست بر زوجات چون امر ونهی و وعد و وعید و ذکر و فکر و رحمت و عذاب وبهشت و دوزخ ومومن و کافر
تَقْشَعِرُّ مِنْهُ میلرزد ازو یعنی از خوف وعیدی که در وست جُلُودُ الَّذِينَ پوست بر تنهای آنانکه يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ج میترسند از پروردگار
خود ثُمَّ تَلِينُ پس نرم میشود و آرام میگیرد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستها و دلهای ایشان إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ط بسوی یاد کردن رحمت ومغفرت
خدای عز وجل امام قشیری رح فرمود که میلرزد از هیبت الهی وساکن میشود از انس بادشاهی گفته اند لرزه و آرام بآثار قبض وبسط دست دهد یا بسبب
استتار و تجلی در کشف الاسرار آورده که تقشعر منه جلودهم صفت مبتدیان راه ست و تلین جلودهم وقلوبهم سمت نواختگان لطف اسد ذَٰلِكَ
آن کتاب که قرآن ست هُدَى اللَّهِ راه نمودن خدای تعالی ست یعنی ارشاد مر خلق را از خدای يَهْدِي بِهِ راه مینماید بآن مَن يَشَاءُ هر کرا
خواهد وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو گذارد خدای عز وجل هر آینه در وادی ضلالت افتد فَمَا لَهُ پس نیست مر اورا مِنْ هَادٍ ○ هیچ راه نماینده
که از سرگردانی خلاصی دهد أَفَمَن يَتَّقِي آیا کسی که بپرهیزد بِوَجْهِهِ بروی خود سُوءَ الْعَذَابِ از بدی و شدت عذاب یعنی از زبانهٔ آتش
يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب و در راحت گذارند و در وسیط از کلبی نقل میکند که مراد ابو جهل ست که او را بدوزخ
برند و دستها بگردن بسته و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ و گویند مر ستمگاران را ذُوقُوا بچشید مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ○
وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر صلعم كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند آنانکه بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه پیغمبران خود را
فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ پس آمد بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ○ از انجا که نمیدانستند و توقع نداشتند فَأَذَاقَهُمُ
اللَّهُ الْخِزْيَ پس بچشانید ایشانرا خدای تعالی خواری و رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ج در زندگانی دنیا بقتل وسبی و جلا و مسخ و خسف و
لَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده کرده شده أَكْبَرُ م بزرگترست از عذاب دنیا چه آن دائم ست وقطع نخواهد فلازم
شد لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ○ اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز دارند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و بدرستیکه ما بیان کردیم لِلنَّاسِ ج
برای آدمیان یا بجهت اهل مکه فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین کتاب که قرآن ست مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بکار آید در امر دین لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ○
شاید که ایشان پند پذیرند بآن و آن قرآن که فرستادیم قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت عرب غَيْرَ ذِي عِوَجٍ نه خداوند کجی یعنی بی عیب و خلل و
تناقض و فقیه ابو اللیث باسناد خود از ابن عباس رض آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل گردانیده لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ○ شاید که ایشان بسبب

تامل در معانی آن پرهیز ند از کفر و تکذیب ضَرَبَ اللّٰهُ بیان کرد خدای مَثَلًا مثلی را برای مشرک و موحد و آن مثل کدام ست رَّجُلًا فِيهِ
شُرَكَاۤءُ مردی که در وانبازان باشند یعنی بنده باشد که چندین خواجه در وی شریک باشند مُتَشٰكِسُوْنَ شریکان بدخوی ناسازگار و هر یک او را
کاری فرماید و هیچکس را باتمام نتواند رسانید و هیچ یک از وی راضی نباشد وَرَجُلًا سَلَمًا و مردی بازرسته سالم شده از انبازان لِّرَجُلٍ
از برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و کسی در آن منازعت نکند هر آینه این بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواجه شده او را خشنود تواند
ساخت هَلْ يَسْتَوِيٰنِ آیا مساوی باشند این دو بنده مَثَلًا از روی مانندگی یعنی بی شک نباشند چه یکی به تنازع خواجگان درمانده باشد
و بهمه ناراض و دیگری از خلل تجارت شرکا سالم بود و خداوند از وی خشنود مثل اول مشرک ست که دل خود را بعبادت هر یک از معبودان خود
متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطر ست و ثانی مثل موحد ست که نه پرستد و دوست ندارد غیر خدای را و بجز او امیدگاه ندارد بیت
یک یار بسنده کن چو یکدل داری ؛ ور ز انکه یکی تو در جهان بس خواری ؛ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایشها مر خدای راست که در خداوندی شریک ندارد
بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق آورده اند که کفار مکه میگفتند نتربص به ریب المنون
چشم میداریم که محمد بمیرد و از وی باز رهیم حق سبحانه فرمود که اِنَّكَ مَيِّتٌ بدرستیکه تو ای محمد مرده خواهی شد وَّاِنَّهُمْ مَّيِّتُوْنَ ۝ و
بدرستیکه مشرکان هم مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را با آنکه از مرگ خود ایمن نیستند عین جهالت ست بیت
ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری ؛ شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود ؛ ثُمَّ اِنَّكُمْ پس بدرستیکه شما ای مومنان یا کافران
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز عِنْدَ رَبِّكُمْ نزدیک آفریدگار خود تَخْتَصِمُوْنَ ۝ خصومت کنید در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان و
گفته اند مراد اختصام عام ست که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دنیوی هر یک بحق خود برسند

فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمگارتر مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللّٰهِ از کسی که دروغ گوید بر خدای تعالی

و او را بزن و فرزند و شریک نسبت دهد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و دروغ شمرد سخن راست را که قرآن ست اِذْ جَاۤءَهٗ چون بیاید بوی
و گفته اند مراد ذی الصدق ست یعنی محمد صلعم که چون بوی آید تکذیب کنند اَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِيْ جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى
لِّلْكٰفِرِيْنَ ۝ منزل و مقام مر ناگرویدگان را وَالَّذِيْ جَاۤءَ بِالصِّدْقِ و آنکه آمد بسخن راست وَصَدَّقَ بِهٖٓ و آنکه راست شمرد آنرا
اُولٰۤىِٕكَ آن گروه هُمُ الْمُتَّقُوْنَ ۝ ایشانند پرهیزگاران و گویند جاء بالصدق آینده جبرئیل ست که قرآن بیاورد و مصدق محمد
که تصدیق نمود و قبول کرد گفته اند جائی پیغمبر ست صلعم و مصدق ابو بکر صدیق رض در تبیان از مجاهد نقل میکند مصدق حضرت علی کرم الله وجهه
و گفته اند همه مومنان مصدق اند لَهُمْ مر ایشان راست مَّا يَشَاۤءُوْنَ آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار ایشان ذٰلِكَ آنست جَزَاۤءُ الْمُحْسِنِيْنَ ۝ پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را پاداش میدهد لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ
تا محو کند و بپوشد خدای عَنْهُمْ از ایشان اَسْوَاَ الَّذِيْ عَمِلُوْا بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوا از برای مبالغه ست یعنی هرگاه اسوا آنرا
می پوشد غیر آن بطریق اولی وَيَجْزِيَهُمْ و پاداش دهد ایشان را اَجْرَهُمْ مزد ایشان بِاَحْسَنِ الَّذِيْ كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝
به نیکوترین آنچه بودند که عمل میکردند که آن ایمان ست و گفته اند احسن اعمال ایشان را اجر زیاده دهند و مزد باقی عملهای ایشان
بدستور عطا فرمایند اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ آیا نیست خدای تعالی کفایت کننده عَبْدَهٗ بندهٔ خود یعنی محمد صلعم را معنی آن ست

ع ۱۰

الجزء الرابع والعشرون ۲۴

که کفایت خواهد کرد شر دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد وی را بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین وی را بر همه ادیان آورده اند که
چون حضرت رسالت پناه صلعم معایب آلهه باطله کافران میگفت و ایشان گفتند یا محمد چنین مگوی مارا که خدایان ما ترا رنج رسانند و حال
تو بتباهی انجامد حق سبحانه فرمود که وَيُخَوِّفُونَكَ و میترسانند ترا مشرکان بِالَّذِينَ بآنانکه پرستند مِنْ دُونِهِ بجز خدای تعالی وَمَنْ
يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را بانچه جمادیست لایضر و لاینفع فَمَا لَهُ پس نیست آن گمراه را مِنْ هَادٍ هیچ
راه نماینده که او را راه نماید وَمَنْ يَهْدِ اللّٰهُ و هر کرا راه نماید خدای تعالی تا جز از وی نترسد فَمَا لَهُ پس نیست آن راه یافته را مِنْ مُضِلٍّ
هیچ گمراه کننده که از راه بیفگند أَلَيْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدای تعالی یعنی هست بِعَزِيزٍ غلبه کننده بر دشمنان ذِي انْتِقَامٍ خداوند کینه ستاننده
از کافران وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر تو پرسی از مشرکان مکه مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمینها را لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ
هر آینه گویند خدای تعالی چه برهانی واضح و دلیلی لایح ست بر تفرد و بخالقیت او قُلْ بگوای محمد أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ آیا چون می بینید
شما آنرا که میخوانید و خواهید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی یعنی بتان را که میپرستید إِنْ أَرَادَنِيَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای تعالی بمن بِضُرٍّ سختی و محنتی
هَلْ هُنَّ آیا هستند آن بتان كٰشِفٰتُ ضُرِّهِ دفع کنندگان مر آن سختی را که خدای خواسته بمن أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ آیا اگر اراده کند خدای بمن راحتی و
منفعتی هَلْ هُنَّ آیا باشند آن مُمْسِكٰتُ رَحْمَتِهِ بازدارندگان از من آن رحمت را مقاتل رح گوید پیغمبر صلعم از ایشان سوال کرد ساکت شدند
حق تعالی فرموده که قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ بگوای محمد بسنده است مرا خدای تعالی در رسانیدن خیر و بازداشتن شر عَلَيْهِ بروند بغیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ○
توکل میکنند توکل کنندگان در همه ابواب و احوال کار خود بوی باز میگذارند بیت تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار * که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند
قُلْ يٰقَوْمِ اعْمَلُوا بگوای قوم من عمل کنید عَلٰى مَكَانَتِكُمْ بران حالها که گفتیم و خود را بدان دارید از روی توکل و اعتماد بر حق واثق باشید و حفص
مکاناتکم خوانده إِنِّي عَامِلٌ بدرستیکه من عمل کننده ام بر حالتیکه دارم از روی توکل فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ
يَأْتِيهِ آنکس را که از ما و شما بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا گرداند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید برو عَذَابٌ مُقِيمٌ ○ عذابی
همیشه و پیوسته و خزی یکی دلیل آن غلبه دیگری بود حق سبحانه رسوا کرد دشمنان آن حضرت صلعم را در روز بدر که جمعی از ایشان بدست
مومنان کشته گشتند و جمعی بقید مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند بیت این سر بباد داده و آن دستها به بند * آن گشته خوار و زار و گرفتار
مستمند * إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستیکه ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بر تو کتاب را که قرآن است لِلنَّاسِ برای همه مردمان بِالْحَقِّ بسبب بیان
حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشان است فَمَنِ اهْتَدٰى پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بانچه در وست فَلِنَفْسِهِ
پس مر او راست فائده آن وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا
بر نفس خود یعنی وبال آن بر وست وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ع نگهبان بر ایشان تا نگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان ع ۱
نیستی در اختیار هدایت و ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدای تعالی قبض میکند نفسها را حِينَ مَوْتِهَا
هنگام موت ایشان وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و فرو میگیرد نفسهای که نمرده است فِي مَنَامِهَا در خواب و امام محی السنه رح در معالم فرموده که هر آدمی را
دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال و نفس تمیز نیز زائل گردد و نفس تمیز مفارقت می نماید
بوقت خواب و بزوال و نفس حیات زوال نمی نماید و در اتحاف از ابن جبیر رح نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احیا و اموات تا بایکدیگر
آشنائی را نشان میدهند فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه میدارد در ان عالم آن نفس را که قبل از ین قَضٰى عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضی کرده است برو مرگ را

وَيُرْسِلُ الْاُخْرٰى و میفرستد دیگر نفس را که ازان زندگانی ست بابدان ایشان اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقت نام برده که اجل ایشان برسد و نزد
جمهور مفسران امساک و ارسال بر نفوسی راست که در خواب قبض کرده باشد اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در توفی نفوس و نگاهداشتن و بابدان
فرستادن لَاٰيٰتٍ هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ ○ برای گروهی که تفکر کنند
در امر اماتت که مشابه نوم ست و احیا که مماثلت ست به یقظه و در توریت مذکورست که ای فرزند آدم چنانچه در خواب میروی بمیری و چنانچه
بیدار میگردی برانگیخته شوی و کافران درین تامل نمی نمایند اَمِ اتَّخَذُوْا بلکه فرا گرفتند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی شُفَعَآءَ شفیعان
که ایشان را از خدای درخواست کنند قُلْ اَوَلَوْ كَانُوْا بگو آیا شفاعت کنند و اگرچه باشند که هیچ گونه لَا يَمْلِكُوْنَ شَيْئًا مالک نشوند چیزی را از
شفاعت یعنی نتوانند وَّلَا يَعْقِلُوْنَ ○ع و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت علم بی بهره اند
قُلْ لِّلّٰهِ الشَّفَاعَةُ بگو مر خدای راست شفاعت جَمِيْعًا همه آن یعنی حکم آن نزد اوست بی دستوری او کسی شفاعت نتواند کرد لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ مراورست پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ اِلَيْهِ پس بسوی او تُرْجَعُوْنَ ○ باز گردانیده خواهید شد روز قیامت وَاِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ
و چون یاد کرده شود خدای تعالی وَحْدَهٗ تنها بی ذکر آلهه ایشان چنانچه گویند لا اله الا الله اشْمَاَزَّتْ برمد و نفرت گیرد قُلُوْبُ الَّذِيْنَ
دلهای آنانکه لَا يُؤْمِنُوْنَ نمی گروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر وَاِذَا ذُكِرَ الَّذِيْنَ و چون یاد کرده شوند آنانکه معبودان ایشان اند مِنْ
دُوْنِهٖٓ بجز خدای اِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُوْنَ ○ آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل اما کار مومن
برعکس این ست که از یاد خدای شادمان و بذکر ما سوی غمگین ست رباعی نامت شنوم دل از فرح زنده شود ؛ حال من از اقبال تو فرخنده
شود ؛ در غیر تو هر جا سخن آید بمیان ؛ خاطر بهزار غم پراگنده شود ؛ قُلِ اللّٰهُمَّ بگو ای محمد بار خدایا فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
ای آفریننده آسمانها و زمینها عٰلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده پوشیده و آشکارا اَنْتَ تَحْكُمُ تو حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان
خود در آخرت فِيْ مَا كَانُوْا فِيْهِ در آنچه هستند که در وی يَخْتَلِفُوْنَ ○ اختلاف میکنند از امر دین وَلَوْ اَنَّ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا و اگر باشد مر
آنانرا که کافر شدند مَا فِي الْاَرْضِ آنچه در زمین ست از مالها جَمِيْعًا همه آن وَّمِثْلَهٗ و مانند آن همه مالها مَعَهٗ با آن لَافْتَدَوْا بِهٖ هر آینه
فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند تا آن خود را باز خرند مِنْ سُوْٓءِ الْعَذَابِ از شدت عذاب يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وَبَدَا لَهُمْ
و ظاهر شود مر ایشان را مِّنَ اللّٰهِ از خدای تعالی مَا لَمْ يَكُوْنُوْا يَحْتَسِبُوْنَ ○ آنچه نبودند که پنداشتند یعنی پنداشت ایشان آن بود
که بوسیله شفاعت بتان بمرتبت قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار گردند غیر آنچه پنداشتند بدیشان رسید یکی از مشایخ وقت
حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که میترسم که چیزی پیش آید که من آنرا در حساب نمیداشتم و از سفیان
ثوری منقول ست که چون این آیت خواندی گفتی ویل لاهل الریا رباعی پنداشت مرائی که عملهاش نکوست ؛ مغزی بود
خلاصه کار در روست ؛ چون پرده ز روی کار برداشته گشت ؛ بر خلق عیان شد که نبود الا پوست ؛ وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود
مر ایشان را سَيِّاٰتُ مَا كَسَبُوْا عذاب بدیها که کرده اند وَحَاقَ بِهِمْ و بگردد در آید ایشان را مَّا كَانُوْا بِهٖ جزای آنچه
بودند که بدان يَسْتَهْزِءُوْنَ ○ع استهزا میکردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت پناهی صلعم فَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ
پس چون برسد کافران را که عتبه و ابو حذیفه است و جمعی عام داشته اند مر همه کافران را یعنی چون کافران را برسد ضُرٌّ سختی
و فقری دَعَانَا بخواند ما را و دفع آن از ما درمیخواهد ثُمَّ اِذَا خَوَّلْنٰهُ پس چون ما عطا دادیم او را نِعْمَةً از نعمت بخششی

یعنی مال و ثروتی مِّنَّا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق قَالَ میگوید آن کافر اِنَّمَآ اُوْتِیْتُهٗ جز این نیست که بمن داده اند
مال را عَلٰی عِلْمٍ بر دانشی از من یعنی بوجوه کسب و تحصیل آن را دانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شده یا خدای دانست که من مستحق
این نعمتم بَلْ نه چنین است که او میگوید هِیَ فِتْنَةٌ آن نعمت آزمایشی است مر او را تا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن
بسیاری از ایشان لَا یَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند و در نمی یابند قَدْ قَالَهَا بدرستیکه گفتند آن کلمه را الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان
بودند یعنی قارون که گفت انما اوتیته علی علم عندی و قوم او پسندیدند فَمَآ اَغْنٰی عَنْهُمْ پس باز نداشت از ایشان عذاب را مَّا كَانُوْا یَكْسِبُوْنَ ○
آنچه بودند که کسب میکردند از مال و متاع دنیا فَاَصَابَهُمْ پس رسید مر ایشان را سَیِّاٰتُ مَا كَسَبُوْا وبال بدیها که کرده بودند و ایشان بزمین
فرو رفتند وَالَّذِیْنَ ظَلَمُوْا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند مِنْ هٰٓؤُلَآءِ ازین گروه مشرکان که در عصر تو اند سَیُصِیْبُهُمْ زود باشد
که برسد بدیشان سَیِّاٰتُ مَا كَسَبُوْا پاداش سیئاتیکه کردند وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِیْنَ ○ و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما را از تعذیب یا
پیشی گیرندگان بر عذاب ما اَوَلَمْ یَعْلَمُوْٓا آیا ندانستند اَنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی یَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ
یَّشَآءُ برای هر که میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت وَیَقْدِرُ و تنگ میکند بر هر که میخواهد نه برای خواری و بیمقداری و مذلت او
بلکه از روی حکمت اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در قبض و بسط روزی لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ○ ع ۱۱
برای گروهی که میگروند بخدای روزی ده و میدانند که هر چه میدهد و بهر که میدهد مصلحت کلی در ضمن آنست نظم هر چه باید بهر که میشاید ٭ تو دهی آنچنانکه
میبایدش ٭ تو شناسی صلاح کار همه ٭ که توئی آفریدگار همه ٭ در معالم مذکور است که قومی از اهل شرک ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده بودند و ابواب
معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود گشوده بحضرت رسالت پناه صلعم عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکوست
و بالشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده میشود یا نی این آیت فرود آمده که قُلْ بگو ای محمد یٰعِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا ای بندگان
من آنانکه اسراف کردند عَلٰٓی اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان و از حد برده اند لَا تَقْنَطُوْا نومید مشوید مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ ط
از بخشش خدای این آیت امیدوارترین و بهترین آیتهاست از قرآن چه در خبر است که گفت دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها مرا باشد بعوض این
آیت چه این آیت از دنیا و هر چه در دنیا باشد بهتر است و در معالم از ابن مسعود رض نقل میکند که ابن عباس رض بمسجدی در آمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ و
سلاسل و اغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا نا امید میگردانی مردمان را مگر نخوانده آن را که فرمود قل یا عبادی الآیه در فصول آورده که تمام
توجیه در سه چیز است اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی و نگفت که یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطأوا سوم تنبیه بر اسباب
رحمت که گفت لا تقنطوا در فتوحات فرموده لا تقنطوا نهی است و هر چه حق سبحانه تع از آن نهی فرموده لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه
روا نیست نومید مشو که نا امیدی کفر است اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ بدرستیکه خدای بیامرزد گناهان جَمِیْعًا همه آن را اگرچه بسیار باشد بغیر شرک که
مطلقا آمرزیده نشود و بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهر است و در وسیط باسناد خود آورده از اسما بنت یزید رض
که گفت شنودم از رسول الله صلعم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ بدرستیکه او آمرزنده گناهانست الرَّحِیْمُ ○
مهربان بر بندگان حقایق این آیت و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر بسطی لائق سمت تحریر یافته و بیماران بیمارستان جرم و عصیان از شربت رحمت جز درین
دار الشفا حاصل نشود و سرگردانان بیابان نفس و هوای را از طریق نجات جز بمدد این آیت میسر نگردد نظم ندارم هیچگونه توشه راه ٭ بجز لا تقنطوا من
رحمة الله ٭ تو فرمودی که نومیدی میارید ٭ ز من لطف و عنایت چشم دارید ٭ بدین معنی بسی امیدواریم ٭ ببخشا زانکه بس امیدواریم ٭ امید در میان

را روا کن و دل امیدواران را دوا کن وَاَنِیْبُوْٓا و باز گردید بطاعت یا دعا و تضرع اِلٰی رَبِّکُمْ بسوی پروردگار خویش وَاَسْلِمُوْا و
گردن نهید لَهٗ مر وی را یا اخلاص ورزید در توحید مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَکُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنْصَرُوْنَ ۝
پس یاری داده نشوید یعنی در دفع عذاب شما هیچکس نصرت ندهد وَاتَّبِعُوْٓا و پیروی نمائید اَحْسَنَ نیکوترین مَآ اُنْزِلَ آنچیز را که فرستاده
شده است اِلَیْکُمْ مِّنْ رَّبِّکُمْ بسوی شما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را از پی روید نه منسوخ را مِّنْ قَبْلِ
اَنْ یَّاْتِیَکُمُ پیش از آنکه بیاید بشما الْعَذَابُ بَغْتَةً عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق مفاجات وَّاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ ۝ و شما ندانید آمدن
او را تا در مقام تدارک آئید اَنْ تَقُوْلَ نَفْسٌ پیش از آنکه نفس گوید یٰحَسْرَتٰی ای پشیمانی من عَلٰی مَا فَرَّطْتُّ بر آنچیزی که تقصیر کردم فِیْ جَنْۢبِ اللّٰهِ
در کار خدای تعالی یا در طلب رضا و جوار رحمت و قرب حضرت او وَاِنْ کُنْتُ و بتحقیق کار آن است که بودم لَمِنَ السّٰخِرِیْنَ ۝ از افسوس
کنندگان بکتاب خدای و برسول او و مومنان و در سلسلة الذهب در معنی این آیت فرموده نظم روز آخر که گرگ مرگ هم خواره کند از خواب
غفلتش بیدار ٭ یادش آید که در جوار خدای ٭ سالها از جرم و عصیان رای ٭ هرچه در شصت سال یا هفتاد ٭ کرده از خیر و شر پیش افتاده یک
بیک پیش چشم او دارند ٭ آشکارا بروی او آرند ٭ بگذراند زکند والا ٭ بانگ یا حسرتا و واویلا ٭ حسرتا از جان او برآرد دود ٭ و آن زمان حسرتش
ندارد سود ٭ اَوْ تَقُوْلَ یا گوید آن نفس لَوْ اَنَّ اللّٰهَ هَدٰىنِیْ اگر آنکه خدای تعالی راه نمودی مرا لَکُنْتُ هر آینه می بودم مِنَ الْمُتَّقِیْنَ ۝ از پرهیزگاران
و بشرک و معصیت آلوده نمیشدم اَوْ تَقُوْلَ یا گوید حِیْنَ تَرَی الْعَذَابَ آن هنگام که ببیند عذاب را معاینه لَوْ اَنَّ لِیْ کَرَّةً ای کاشکی
بودی مرا بازگشتی بدنیا فَاَکُوْنَ تا بروم و باشم آنجا مِنَ الْمُحْسِنِیْنَ ۝ ج از نیکوکاران و فرمان برداران پس این گوینده را که گفت مرا راه ننموده اند
و اگر نه متقی بودمی گویند بَلٰی آری یعنی ترا ارشاد کردند قَدْ جَآءَتْکَ بدرستیکه آمد ترا اٰیٰتِیْ آیتهای کتاب من که قرآن است فَکَذَّبْتَ بِهَا پس
تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ داشتی وَاسْتَکْبَرْتَ و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان بر آن وَکُنْتَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ ۝ و بودی از ناگرویدگان
وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ و روز رستخیز تَرَی الَّذِیْنَ کَذَبُوْا می بینی آنرا که دروغ گفتند عَلَی اللّٰهِ بر خدای تعالی یعنی خدای را باتخاذ ولد و شریک صفت کردند
وُجُوْهُهُمْ مُّسْوَدَّةٌ رویهای ایشان پیش از دخول بدوزخ سیاه کرده شده اَلَیْسَ فِیْ جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ یعنی هست البته
مَثْوًی لِّلْمُتَکَبِّرِیْنَ ۝ مقام و جای آرام متکبران و گردن کشان که فرمان خدای و رسول نبرده اند وَیُنَجِّی اللّٰهُ و برهاند خدای تعالی از جهنم الَّذِیْنَ
اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک بِمَفَازَتِهِمْ برستگاری های ایشان یعنی باسباب خلاصی که ایمان و احسان است لَا یَمَسُّهُمُ السُّوْٓءُ نرسد
متقیان را هیچ بدی و مکروهی وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ۝ و نه ایشان اندوهگین شوند اَللّٰهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ خدای آفریننده همه چیزها است وَّهُوَ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و او بر همه چیز وَّکِیْلٌ ۝ خداوند است و متصرف در آن و قائم بحفظ آن لَهٗ مَقَالِیْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست
کلیدهای خزائن آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی اوست غیر او را تصرف در آن ممکن نی چنانکه دخل در خزینها متصور نیست مگر کسی
که مفاتیح آن بدست اوست و در خبر است که ذوالنورین رض از حضرت رسول صلعم پرسید که تفسیر مقالید السموات والارض کدام است آنحضرت
فرمود که تفسیر آن این است که لا اله الا الله و الله اکبر سبحان الله و بحمده و استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله هو الاول و الآخر
والظاهر والباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزائن آسمان و زمین است هر که
بدان تکلم کند بفتوح و فیوض این خزائن برسد و گفته اند خزائن آسمان باران است و خزائن زمین گیاه است و کلید
این خزینها بدست تصرف اوست هرگاه که خواهد باران فرستد و هرچه خواهد از نباتات برویاند وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا و آنانکه نگرویدند

ع ۱۱ بآیات الله بنشانهای خدای تعالی یعنی بدلائل قدرت و آیات کتاب اولئک هم الخاسرون ۝ آنگروه ایشانند زیانکاران زیراکه مرجع
ایشان بدوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول الله صلعم را بدین آبای خود دعوت کردند حق سبحانه فرمود که قل بگوی ای محمد با ایشان
افغیر الله آیا بغیر خدای تعالی تأمرونی اعبد میفرمائید مرا که پرستش کنم بعد از وضوح دلائل ایها الجاهلون ۝ ای نادانان ولقد اوحی
و بدرستیکه وحی کرده شده است الیک بسوی تو والی الذین من قبلک و بسوی آنانکه پیش از تو بوده اند پیغمبران یعنی بتو و بهر یکی از ایشان
گفته شده است که لئن اشرکت اگر شرک آری یعنی بفرض محال و اصح آنست که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبرانند و از روی حقیقت افراد مسلمانان
امت ایشانند بهر یک را میفرماید که اگر شرک آری لیحبطن هر آینه تباه شود عملک کردار تو که در وقت ایمان واقع شده ولتکونن و هر آینه باشی
تو من الخاسرین ۝ از زیانکاران که بعد از دولت دین بر نکبت شرک مبتلا گردی بل الله فاعبد بلکه خدای تعالی را پرستش کن وکن
من الشاکرین ۝ و باش از سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت ابن عباس رض فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت پناه صلعم آمد
گفت یا محمد دانسته که خدای روز قیامت آسمانها را بر اصبعی نهد و زمین ها را بر اصبعی و جبال را بر دیگری و آب و خاک را بر دیگری و جمیع خلق را بر دیگری
پس حرکت دهد اصابع خود را و گوید انا الملک این الملوک آنحضرت از قول او متعجب شده تبسم فرمود آیت آمد که وما قدروا الله وصف نکردند ایشان
خدای را و تعظیم ننمودند حق قدره چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد والارض جمیعا و زمین همه آن قبضته بدست گرفته وی
باشد یوم القیامة روز رستخیز والسموات مطویات و آسمانها در پیچیده شده بیمینه بیمین وی در معالم آورده که ابن عمر رض نقل
میکند که حضرت رسول صلعم فرمود که حق سبحانه آسمانها را در پیچیده روز قیامت فرا گیرد بیمین خود پس گوید انا الملک و این الجبارون و این
المتکبرون پس در هم پیچیده زمینها را فرا گیرد بشمال خود و گوید انا الملک و این الجبارون و این المتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان
تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیت آنست که باز گذارم آنرا بآنچه مراد الله است زیراکه امثال
این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد و در حقیقت آن سخن نباید گفت سبحانه پاکست خدای تعالی ز وصف [illegible]
وتعالی و برتر است عما یشرکون ۝ از آنچه شرک می آرند و شریک وی میسازند ونفخ و دمیده شود فی الصور در صور نوبت اول بقول
آنانکه دو نفخه اثبات میکنند و این را نفخه صعقه گویند که چون در دمند فصعق پس بیهوش شوند و اصح آنست که بمیرد من فی السموات هر که در
آسمانهاست ومن فی الارض و هر که در زمین است الا من شاء الله مگر آن کسی را که خدای خواهد که حمله عرش اند یا شهدا یا خزنه بهشت و دوزخ
ثم نفخ پس دمیده شود فیه در صور اخری نوبتی دیگر این نفخه را نفخه بعث خوانند و باین نفخه جمله مردگان زنده شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان
قیام ایستادگان باشند بر کنار قبور خود ینظرون ۝ می نگرند از هر طرفی چون مبهوتان یا انتظار می برند که با ایشان چه کنند واشرقت الارض
و روشن گردد عرصه زمین محشر بنور ربها بنور پروردگار آن یعنی بنوری که خدای در آن بیافریند و گفته اند مراد روشنی عدل است که حقوق
خالق و خلائق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود ووضع الکتاب و نهاده شود نوشتها یعنی صحائف اعمال در دست راست و چپ
وجایء بالنبیین و آورده شود پیغمبران را برای دعوی ابلاغ رسالت والشهداء و گواهان را برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد است صلعم
و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند و رفیق پیغمبران سازند جهت شرف ایشان وقضی و حکم کرده شود بینهم میان بندگان بالحق
براستی و عدل وهم لا یظلمون ۝ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب ووفیت و تمام داده شود
ع کل نفس هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است وهو اعلم و خدای داناتر است بما یفعلون ۝ بآنچه آفریدگان می کنند

وچرا مناسب این خواهد بود وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا و رانده شوند آنانکه نگرویده اند راندنی سخت إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه بعضی
در پی بعضی حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ گشاده شود أَبْوَابُهَا درهای هفتگانه آن برای درآمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ
و گویند مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ از روی سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد شما را رُسُلٌ مِنْكُمْ رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه
يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ میخوانند بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بود وَيُنْذِرُونَكُمْ و بیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا از دیدن
این روز شما قَالُوا بَلَىٰ گویند کافران آری بما آمدند و ما راه نکردیم وَلَٰكِنْ حَقَّتْ و لیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدای یعنی حکم او
بعذاب عَلَى الْكَافِرِينَ ○ بر ناگرویدگان قِيلَ ادْخُلُوا گفته شود مر ایشان را که درآیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای جهنم خَالِدِينَ فِيهَا جاوید
بودگان دران فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ○ پس بد آرامگاهیست متکبران را دوزخ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا و برانند آنانرا که بترسیدند ربع
رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود رانده بلطف و بملایمت یعنی ملائکه شتاب کنند ایشان را در رفتن إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا بسوی بهشت گروه
گروه بتفاوت مراتب بهشت ایشان سوق اهل بهشت بطریق ازدواج ست یا مراکب ایشان را رانند چه متقیان را سواره به بهشت برند
حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند به بهشت بسعادت تمام و دولت لا کلام فائز گردند وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا و گشاده باشد درهای آن
پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان بهشت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ درود باد بر شما
با سلامتی و ایمنی لازم حال شما طِبْتُمْ پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که چون
بهشتیان در بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیاشامند
باطن ایشان منور و مطهر گردد و درین محل ملائکه گویند که پاک شدید بظاهر و باطن فَادْخُلُوهَا پس درآیید در بهشت خَالِدِينَ ○ جاوید
ماندگان دران وَقَالُوا و گویند مومنان چون به بهشت درآیند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثنا و ستایش مر خدای راست الَّذِي صَدَقَنَا آنکه راست
کرد با ما وَعْدَهُ وعده خود در ثواب وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ و میراث داد ما را از زمین بهشت تا ما از روی تمکین نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ جای میگیریم از
بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هر کجا میخواهیم فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ○ پس نیکوست مزد کارکنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وَتَرَى
الْمَلَائِكَةَ و می بینی تو ای محمد مر فرشتگان را یعنی در وقتیکه در مقعد صدق در رتبه قرب باشی و بهر طرف بنگری بینی ملائکه را حَافِّينَ
فرو گرفتگان مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن يُسَبِّحُونَ تسبیح میکنند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ مقترن
بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله و بحمده و به تسبیح نفی نا سزا میکنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزا میکنند وی را وَ
قُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان خلق بِالْحَقِّ براستی یعنی هر کس را بمقام او فرود آورند وَقِيلَ و گفته شود یعنی ملائکه با مومنان
گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ سپاس و ستایش مر خدای راکه آفریدگار عالمیان است همچنانکه در ابتدای خلق آسمان و زمین ربع
ستایش خود فرموده که الحمد لله الذی خلق السموات والارض الآیة و همچنین بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش
کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثنا اوست بیت در خور حمد و ستایش نبود غیر تو کس ٭ هر کجا حمد و ثناییست ترا زیبد و بس

سورة المؤمن مكية وهي خمس وثمانون آية

این سوره اول ست از حوامیم سبعه در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکورست که حضرت رسالت پناهی صلعم فرمود که هر که خواهد
تا چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده اند که حضرت رسول الله صلعم فرمود

کرامت داده اند طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی ع م و در معالم از ابن مسعود رض روایت میکنند که چون در آل حم می افتم گویا که افتاده ام در بوستانهای بهشت که بزمین نرم واقع شده و متعجب در آن می نگرم و ابن عباس رض فرموده که لکل شیء لباب و لباب القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه رض و تابعین قدس سرهم آل حم را عرائس القرآن و دیباج القرآن میگفتند و بالله التوفیق ❊❊❊

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

حٰمٓ ۝ حروف مقطعه بقول بعضی از علما قسم باند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانکه در کلام عرب تعبیه میکنند بعضی از تمام پس اینجا حا اشارت بحلم حق است که هرگز خطر رد و منع بران کشیده نشود و میم ایمائی ست بملک او که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن را و نیابد جواب قسم آنکه تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرو فرستادن قرآن مِنَ اللّٰهِ از خدائیست الْعَزِيْزِ که غالب و قادر ست بر تنزیل آن الْعَلِيْمِ ۝ دانا بانچه فرستد بر هر کس و در هر وقت غَافِرِ الذَّنْبِ آمرزنده گناهان مر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَقَابِلِ التَّوْبِ و خداوند پذیرنده توبه از گوینده کلمه توحید شَدِيْدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه توحید ذِي الطَّوْلِ خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر او اِلَيْهِ الْمَصِيْرُ ۝ بسوی اوست بازگشت همه بندگان برای مجازات ایشان مَا يُجَادِلُ جدال نکنند و طعنه نزنند فِيْٓ اٰيٰتِ اللّٰهِ در آیتهای خدای تعالی بعد از آنکه تنزیل و محقق شد اِلَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مگر آنانکه پوشیدند حق را فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ۝ گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی مبالات مکن در سیاره کر ایشان مهلتی و فرصتی خواهد بود جهت آنکه عاقبت کار خاتمه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوْحٍ گروه نوح ع م وَّالْاَحْزَابُ و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه کشیدند بر روی رسل مِنْۢ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح ع م مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود وَهَمَّتْ كُلُّ اُمَّةٍ و قصد کردند هر یک از ینها بِرَسُوْلِهِمْ به پیغمبر فرستاده شده بدیشان لِيَاْخُذُوْهُ تا بگیرند او را و هر ایذا که خواهند بدو رسانند وَجٰدَلُوْا و خصومت کردند با پیغمبران خود بِالْبَاطِلِ بسخنان بیهوده خود لِيُدْحِضُوْا تا زائل گردانند و ناچیز کنند بِهِ الْحَقَّ بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فَاَخَذْتُهُمْ پس گرفتم ایشان را و هلاک کردم بمکافات آن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ ۝ عقوبت من ایشان را وَكَذٰلِكَ و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان امم ماضیه حَقَّتْ واجب شده است كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب عَلَى الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا بر آنها که کافر شده اند از قوم تو اَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان اَصْحٰبُ النَّارِ ۝ ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم تو از عبادت حق سر باز زنند و سوی بگردانند زیانی بملک وی نرسد زیرا که پرستنده و ثناگوینده او بسیار اند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان اَلَّذِيْنَ يَحْمِلُوْنَ الْعَرْشَ آنانکه بر میدارند عرش را و حمله عرش اشراف ملائکه اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را میفرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند وَمَنْ حَوْلَهٗ و آنانکه گرد عرشند از کروبیان که طواف میکنند و ایشان را طوافان میگویند و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گرفته و بشوق و ذوق يُسَبِّحُوْنَ تسبیح میگویند تسبیح مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی خدا را ذکر اند بمجامع ثنا از صفات اجلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل میکنند که حمله عرش هشتند چهار میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گویا که ایشان نسبت کرم الهی با ذنوب بنی آدم این کلمات میگویند وَيُؤْمِنُوْنَ بِهٖ و می گروند بپروردگار خود وَيَسْتَغْفِرُوْنَ و آمرزش میخواهند از خدای لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا برای آنانکه گرویده اند و میگویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَسِعْتَ فرا رسیده كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها رَّحْمَةً وَّعِلْمًا از روی بخشش و دانش یعنی رحمت

و علم تو همه چیزها رسیده است فَاغْفِرْ پس بیامرز لِلَّذِينَ تَابُوا آنانرا که توبه کرده اند و بتو بازگشته وَاتَّبَعُوا و پیروی نموده اند سَبِيلَكَ راه ترا
که دین اسلام ست وَقِهِمْ و نگاه دار ایشانرا عَذَابَ الْجَحِيمِ ۝ از عذاب آتش دوزخ رَبَّنَا ای پروردگار ما لطف کن وَأَدْخِلْهُمْ و در آر
تائبانرا و پیروان دین را یا همه مومنانرا جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای اقامت الَّتِي آن بوستانها که بمحض فضل وَعَدْتَهُمْ وعده داده
ایشانرا وَمَنْ صَلَحَ و هر که عمل شایسته کرده مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان تا سرور
ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد و فضل تو بر ایشان إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستیکه تو غالبی و از هیچ مقدور عاجز نشوی الْحَكِيمُ ۝ دانائی
و هر چه کنی از حکمتی خالی نبود وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ و باز دار از ایشان بدیها یعنی ایشانرا از معاصی دور گردان وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ و هر که
باز داری از وی بدیها را يَوْمَئِذٍ امروز در این جهان فَقَدْ رَحِمْتَهُ پس بدرستیکه تو بخشنده بر وی در آخرت وَذَٰلِكَ و آن نگاهداشت تو
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ آن فیروزی بزرگست چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الٰهی ست فردا در سایهٔ رحمت نامتناهی خواهد بود در ع ۹
تکمله گفته اند نظم امروز کسی را که در آری بپناه ٭ فردا بانعام فرتبش بخشی راه ٭ و آنرا که رهش نداده بر درگاه ٭ فردا چه کنی گر نکند ناله و آه ٭ إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند يُنَادَوْنَ ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ در آیند و با نفسهای خود دشمنی
آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملائکه ایشانرا ندا کنند و گویند لَمَقْتُ اللَّهِ هر آینه دشمنی خدای مر شمارا
بر کفر أَكْبَرُ بزرگترست مِنْ مَقْتِكُمْ از دشمنی شما أَنْفُسَكُمْ مر نفسهای شمارا و خدای شمارا دشمن داشت إِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده شدید إِلَى
الْإِيمَانِ بسوی گرویدن بخدای و رسول فَتَكْفُرُونَ ۝ پس شما کافر شدید و نگرویدید قَالُوا رَبَّنَا گویند کافران ای آفریدگار ما أَمَتَّنَا
اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را دو بار وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ و زنده گردانیدی ما را دو بار اماتت اولی بوقت انقضای اجل ست در دنیا و احیای اول در قبر و
اماتت ثانیه هم در قبر و احیای ثانیه در بعث و در تبیان گفته که ذریت آدم را که از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید اماتت نخستین است
و بعضی گویند اماتت نخستین آنست که او را در رحم که نطفه بود زنده گردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده گرداند و بر هر تقدیر کافران با حیا
و اماتت اقرار کنند و گویند فَاعْتَرَفْنَا پس اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ پس هست آیا
بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ مِنْ سَبِيلٍ ۝ هیچ راهی یعنی طریقه که آن سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و به بهشت برسیم مراد قبول ایمان و توبه است فرشتگان
ایشانرا امید ساخته گویند ذَٰلِكُمْ آنچه شما در آنید از حکم بد خواه بود بِأَنَّهُ بسبب آنست که در دنیا إِذَا دُعِيَ اللَّهُ چون میخواندند خدایرا وَحْدَهُ یکتا و یگانه كَفَرْتُمْ
کافر شدید بیگانگی او و میگفتید اجعل الآلهة الٰها واحدا وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ و چون شرک می آوردند بدو یعنی شرکا بوی اضافت میکردند تُؤْمِنُوا میگرویدید بشرکا
فَالْحُكْمُ لِلَّهِ پس کار گذاری مر خدایراست الْعَلِيِّ خدای برتر از آنکه بدو شرک آرند الْكَبِيرِ ۝ بزرگوارتر از آنکه غیر او را با او مساوی سازند هُوَ الَّذِي اوست
آن خداوندی که بکمال قدرت يُرِيكُمْ می نماید شمارا آيَاتِهِ علامتهای دلالت بر وحدت خود وَيُنَزِّلُ و فرو میفرستد لَكُمْ برای شما مِنَ السَّمَاءِ
رِزْقًا از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملائکه را تدبیر آنکه سبب رزق باشد وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها إِلَّا
مَنْ يُنِيبُ ۝ مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیت بازگشته روی بطاعت آورد فَادْعُوا اللَّهَ پس بپرستید خدایرا مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
در حالتی که پاک سازندگان باشید طاعت خود را از شرک و ریا برای او وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۝ و اگرچه کاره باشند کافران اخلاص شمارا در توحید
او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافرانند و شما بران نعمت شاکرید پس میان شما و ایشان منافرت ست و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار
و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض ست رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ اوست بردارندهٔ درجهای بندگان در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتفاوت

مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیاست درجهٔ آدم عم را بصفوت بر داشته و نوح عم را بدعوت و ابراهیم عم را بخلت و موسی عم را بقربت
و عیسی عم را بزهادت و محمد را صلعم بشفاعت سلمی رح فرموده که درجهٔ هر که خواهد بر دارد بمعرفت و شناخت حقائق و در بحر الحقائق آورده که بر دارندهٔ
درجات محبان ست بفنا از محبت و بقای محبوبیت عزیزی فرموده که لا یوجد البقاء الا بالفناء تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی قطعه
بنوش درد فنا گر بقا همی خواهی ٭ که زاد راه بقا دردی خرابات ست ٭ ز حال خویش فنا شو درین رهای عطار ٭ که باقی ره عشاق
فانی الذات ست ٭ ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش ست یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطان ست يُلْقِي الرُّوحَ می افگند روح را
مِنْ أَمْرِهٖ بفرمان خود یا فرستد جبرئیل عم را عَلٰى مَنْ يَّشَاۤءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود یعنی نسبت نبوت عطا میکند بهر که
میخواهد لِيُنْذِرَ تا بیم کند آنکه بدو وحی آمده مردمان را يَوْمَ التَّلَاقِ ۙ روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل
زمین و آسمان یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را یا مجموع این مذکورات
با یکدیگر ملاقات کنند يَوْمَ هُمْ روزی که ایشان یعنی عباد بٰرِزُوْنَ ۚ آشکارا باشند از قبرها بر آمده لَا يَخْفٰى پوشیده نشود عَلَى اللّٰهِ بر
خدای تعالی مِنْهُمْ از ایشان یعنی از اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان شَيْءٌ ؕ چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و منادی
ندا کند لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ؕ مر کراست پادشاهی و کارگزاری امروز پس همه بندگان باتفاق هم یکدیگر جواب دهند که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۝
مر خدای راکه یگانه است در حکم شکننده منازعات مدعیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جواب
با مؤمنان موافق باشند اَلْيَوْمَ تُجْزٰى امروز پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍۢ هر تنی را بِمَا كَسَبَتْ ؕ جزای آنچه کرده است لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ؕ ستم
نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را گناه دیگری گیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند و نه بدی را نیکی اِنَّ اللّٰهَ
بدرستیکه خدای تعالی سَرِيْعُ الْحِسَابِ ۝ زود شمارست بوقت حساب و جزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیرا که لا یشغله
شیء عن شیء در وسیط آورده که رسول صلعم فرمود که خدای تعالی میفرماید من پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که در بهشت در آید
و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزد یک ایشان مظلمه باشد تا آن را دفع نکنم پس این آیت بر خواند که الیوم تجزی الی آخر رباعی
در روز ستم اهل ظلم حالی عجب ست ٭ در زیدن ظلم را و بالی عجب ست ٭ از ظلم بپرهیز که در روز جزا ٭ لا ظلم الیوم
گوشمالی عجب ست ٭ وَاَنْذِرْهُمْ و بیم کن کافران را و بترسان يَوْمَ الْاٰزِفَةِ از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه
بیاید هر چه آینده باشد نزدیک ست برسیدن اِذِ الْقُلُوْبُ بترسان ایشان را چون دلهای ایشان لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیک حلقهای ایشان
بود یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آیند و هم آنجا مانند نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاساید و نه بر آیند
تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند كٰظِمِيْنَ ؕ غمگینان بخشم بر آمدگان مَا لِلظّٰلِمِيْنَ نیست مر ستمکاران را یعنی کافران را در آن روز
مِنْ حَمِيْمٍ هیچ خویشی مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند وَّلَا شَفِيْعٍ يُّطَاعُ ؕ و نه در خواست کننده که فرمان او برند یعنی
شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد يَعْلَمُ میداند خدای تعالی خَآئِنَةَ الْاَعْيُنِ خیانت چشمها را یعنی نظر بانچه حرام ست یا غمزه کردن بمعاونه
مردم یا کذب در رویت و عدم رویت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آن ست که در اوقات مناجات خواب را به
پیرامن آن گذرانند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب در آید چشم او بخواب رود من نام عنه وصالی
نظم خواب را با دیدهٔ عاشق چه کار ٭ چشم او چون شمع باشد اشکبار ٭ چشمهای عاشقان را خواب نیست ٭ یک نفس آن چشمها بی آب نیست ٭

وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ۝ و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینه‌ها یعنی ضمائر و سرائر همه اشیا را میداند وَاللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ
و خدای تعالی حکم میکند براستی در جزای محسن و مسی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که میپرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا
يَقْضُونَ حکم نمیکنند ایشان بِشَيْءٍ بچیزی زیرا که جماد اند ایشان را قدرت بران نیست و اگر حیوانند مخلوق و مملوک اند و مملوک را قوت حکم و فرمان
ع ۱۱ نیست اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا گفتار بندگان الْبَصِيرُ ۝ بینا بکردار ایشان اَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند و
سفر نمینمایند مشرکان مکه فِي الْاَرْضِ در زمین یمن و شام برای تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس تا ببینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ
كَانُوا سرانجام کار آنها که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است
كَانُوا هُمْ اَشَدَّ مِنْهُمْ بودند پیشینیان ایشان سخت‌تر از اینان قُوَّةً از جهت نیرو و توانائی با قدرت و تمکن وَّاٰثَارًا و بیشتر از جهت
نشانهای ایشان فِي الْاَرْضِ در زمین دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت ایشانرا خدای تعالی
و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشانرا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای تعالی
مِنْ وَّاقٍ ۝ هیچ نگاهدارنده که دفع کند آنرا از ایشان ذٰلِكَ آن گرفتن بِاَنَّهُمْ كَانَتْ تَّاْتِيْهِمْ بسبب آن بود که آمدند بدیشان
رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنٰتِ بدلائل روشن و معجزهای هویدا فَكَفَرُوْا پس کافر شدند بدان و انکار کردند قرآن را
فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت ایشان را خدای تعالی و معاقب گردانید اِنَّهٗ قَوِيٌّ بدرستیکه خدای تعالی تواناست و متمکن در هرچه خواهد
شَدِيْدُ الْعِقَابِ ۝ سخت عقوبت بر اهل شرک وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰى و بدرستیکه ما فرستادیم موسی را علیه السلام بِاٰيٰتِنَا بمعجزات ما
که آیات تسع بود وَسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ ۝ و حجتی هویدا گفته‌اند مراد عصاست و افراد او بذکر جهت تفخیم و تعظیم است یا آیات دعوت است بحق سبحانه و
سلطان مبین معجزه او یعنی بدعوت و حجت فرستادیم اِلٰى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وَهَامٰنَ
و به هامان که وزیر او بود وَقَارُوْنَ و بقارون که مقرب و مشیر او بود و ایشان را بحق دعوت نموده اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند
فَقَالُوْا پس گفتند سٰحِرٌ جادوست که خارق عادت با ما مینماید از روی سحر كَذَّابٌ ۝ دروغ گوی است در آنکه میگوید که خدای هست و من رسول
اویم فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آمد بدیشان پیغام راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا اقْتُلُوْٓا گفتند بکشید اَبْنَآءَ الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا پسران آنانکه گرویده‌اند مَعَهٗ بموسی علیه السلام یعنی فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل را میکشتند و بعد از ولادت او دست باز
داشته بودند چون موسی علیه السلام بیامد و دعوی نبوت کرد بامر فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند
وَاسْتَحْيُوْا نِسَآءَهُمْ و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند ایشان این کید کردند وَمَا كَيْدُ الْكٰفِرِيْنَ و نیست مکر
ناگرویدگان بنسبت انبیاء و مؤمنان اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ ۝ مگر در بیراهی و بیهودگی یعنی از پیش نرود و وبال آن هم بدیشان بازگردد و پس فرعون در
باره موسی علیه السلام با خواص خود مشورت کرد و گفت او را می باید کشت گفتند مبادا که او سحر کرده باشد بر کشنده خود و ازان خللی بتو
رسد یا آنکه مردم گویند که فرعون با او معارضه نتوانست کرد و او را بقتل رسانید صلاح در آنست که ساحران از اطراف طلبیم تا با او معارض شوند
فرعون را این سخن مقبول افتاد و میدانست که او پیغمبر است از قتل او میترسید اما نزد ایشان اظهار تجلد کرد وَقَالَ
فِرْعَوْنُ ذَرُوْنِيْٓ و گفت فرعون بگذارید مرا تا بجاری اَقْتُلْ مُوْسٰى بکشم موسی را وَلْيَدْعُ رَبَّهٗ و گو بخواند خدای خود را تا قتل من از و باز دارد
اِنِّيْٓ اَخَافُ بدرستیکه من می‌ترسم اَنْ يُّبَدِّلَ دِيْنَكُمْ از آنکه متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد اَوْ اَنْ يُّظْهِرَ

یا آنکه آشکارا گردد بسبب دعوت او فِي الْاَرْضِ الْفَسَادَ ○ در زمین مصر تباهی در دو گروهی و حفص بضم یا و کسر ها و نصب دال یظهر اندیعنی
موسی ظاهر گرداند در بلده شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند وَقَالَ مُوْسٰى و گفت موسی ع م قوم خود را بعد از آنکه
این خبر بوی رسید اِنِّيْ عُذْتُ بدرستیکه من پناه گرفتم بِرَبِّيْ وَرَبِّكُمْ به پروردگار من و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از شر هر گردن کشی که بسبب
تعظیم لَّا يُؤْمِنُ نمی گرود بِيَوْمِ الْحِسَابِ ○ بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود و چون خبر قتل موسی ع م ع
فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ و گفت مردی گرویده مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی
حزبیل یا سمعان که مدتی بود که بطریق جزم يَكْتُمُ می پوشید از فرعون و اتباع او اِيْمَانَهٗ گرویدن خود را و گفته اند که چند سال بود که ایمان داشت
و می پوشید و چون خبر قصد فرعون بقتل موسی ع م شنید گفت اَتَقْتُلُوْنَ رَجُلًا آیا میکشید مردی را اَنْ يَّقُوْلَ برای آنکه میگوید رَبِّيَ اللّٰهُ آفریدگار
من خدای است وَقَدْ جَآءَكُمْ بِالْبَيِّنٰتِ و حال آنکه آورده است بشما معجزات روشن و استدلالات هویدا مِنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما وَاِنْ
يَّكُ كَاذِبًا و اگر باشد دروغ گوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهٗ پس بر و باشد وبال دروغ او و آن او را هلاک سازد وَاِنْ يَّكُ صَادِقًا و اگر باشد راستگوی
يُّصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِيْ يَعِدُكُمْ بعضی از آنکه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است
بعضی از آن موعود که عذاب دنیاست عاجلا بشما رسد اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِيْ بدرستیکه خدای تعالی راه نمینماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد
مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد درگذرنده است در ریختن خون کودکان بی گناه كَذَّابٌ ○ دروغ گوینده است در دعوی خدای يٰقَوْمِ
ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست پادشاهی امروز ظٰهِرِيْنَ در حالتیکه غالبانید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان فِي الْاَرْضِ
در زمین مصر فَمَنْ يَّنْصُرُنَا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند مِنْۢ بَاْسِ اللّٰهِ از عذاب خدای تعالی اِنْ جَآءَنَا اگر بیاید بما پس
قصد موسی مکنید و دست از و باز دارید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون مر آن مومن را که از قتل موسی ع م نهی میکرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر
بودند مَآ اُرِيْكُمْ اِلَّا مَآ اَرٰى نمینمایم شما را مگر آنچه من می بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن او و دیده بودم صلاحی در آن وَمَآ اَهْدِيْكُمْ
و راه نمینمایم شما را اِلَّا سَبِيْلَ الرَّشَادِ ○ مگر راه راستی حزبیل که این سخن را استماع نمود دیگر باره عرق محبتش در حرکت آمد و بحر ایمان
بجوشیدن آغاز کرده بتخویف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید که وَقَالَ الَّذِيْٓ اٰمَنَ و گفت آنکسی که ایمان آورده بود يٰقَوْمِ
اِنِّيْٓ اَخَافُ ای گروه من بدرستیکه من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما بجهت تکذیب موسی ع م و تعرض او مِّثْلَ يَوْمِ الْاَحْزَابِ ○ مانند روز لشکرها که
تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشان است آنگه تفصیل میکند مِثْلَ دَاْبِ قَوْمِ نُوْحٍ مانند حال گروه نوح ع م که بطوفان هلاک شدند
وَّعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وَّثَمُوْدَ و قوم ثمود که بیک صیحه مردند وَالَّذِيْنَ مِنْۢ بَعْدِهِمْ و مانند حال آنانکه از پس ایشانا
بودند چون اهل موتفکه که شهر ایشان زیر و زبر شد و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وَمَا اللّٰهُ يُرِيْدُ و نیست خدای تعالی که
خواهد ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ ○ ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکند پس شما هم ظلم نکنید تا معذب نگردید وَيٰقَوْمِ و ای گروه من
اِنِّيْٓ اَخَافُ بدرستیکه من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما يَوْمَ التَّنَادِ ○ عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی مر بعضی را میخوانند
باستغاثت و هیچ کسی بفریاد کس نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در سوره اعراف گذشت یا بعد از ذبح
موت که یا اهل الجنة خلود ولا موت و یا اهل النار خلود ولا موت و یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیک بخت شد که
تا ابد هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت گشت که هرگز تا ابد نیکبختی نیابد يَوْمَ تُوَلُّوْنَ روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب

و برویدِ مُدْبِرِیْنَ بازگشتگان از آنجا بدوزخ مَا لَکُمْ نباشد شما را مِّنَ اللّٰهِ از عذاب خدای تعالی مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه دارنده که شما را از آن در پناه خود
گیرد وَ مَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا فروگذارد خدای تعالی در ضلالت فَمَا لَهٗ پس نیست مراو را مِنْ هَادٍ○ هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند وَ
لَقَدْ جَآءَکُمْ یُوْسُفُ و بدرستیکه آمد بشما یوسف بن یعقوب ع مِنْ قَبْلُ پیش از موسیٰ ع بِالْبَیِّنٰتِ بحجتهای روشن بدانکه فرعون موسیٰ ع
همان فرعون زمان یوسف ع بود و یوسف ع اسپ قیمتی که او را بود بمرد بدعای یوسف ع خدای زنده گردانید و فرعون بوی ایمان آورد و چون
یوسف ع درگذشت فرعون از دین برگشت و تا زمان موسیٰ ع عمر یافت پس مؤمن گفت که یوسف ع پیش از این آمد بشما بمعجزه روشن که
احیای فرس بود و شهادت طفل ببرائت او و بعضی گفته اند فرعون زمان موسیٰ ع از اولاد فرعون زمان یوسف ع بود و خدای یوسف
بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود بمعجزات بدیشان نمود و نگرویدند پس مؤمن گفت که فرعون از آن
خبر داد که یوسف ع بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ پس همواره بودید فِیْ شَکٍّ در شک و گمان مِّمَّا جَآءَکُمْ بِهٖ از آنچه آورده بود بشما از امر
دین حَتّٰۤی اِذَا هَلَکَ تا آنگاه که او درگذشت قُلْتُمْ لَنْ یَّبْعَثَ اللّٰهُ گفتید برنخواهد انگیخت هرگز خدای مِنْۢ بَعْدِهٖ از پس او رَسُوْلًا فرستاده
یعنی چون سخن این رسول نشنیدیم دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نیز رد کنیم کَذٰلِکَ همچنین یُضِلُّ اللّٰهُ گمراه سازد خدای تعالی در بوادی
طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر کرا و از حد تجاوز کننده است در انکار مُّرْتَابُ○ شک دارنده در آنچه بمعجزه ثابت شود پس صفت اهل اسراف
و ارتیاب میفرماید اَلَّذِیْنَ یُجَادِلُوْنَ آنانکه جدال میکنند با انبیاء ع فِیْۤ اٰیٰتِ اللّٰهِ در ابطال آیتهای خدای تعالی و دفع آن بِغَیْرِ سُلْطٰنٍ
اَتٰىهُمْ بغیر از حجتی و برهانی که آمده بدیشان کَبُرَ بزرگست جدال ایشان مَقْتًا از جهت بغض عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی وَ عِنْدَ
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و نزدیک آنانکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مومنان نیز دشمن آنند کَذٰلِکَ
همچنین یَطْبَعُ اللّٰهُ مهر می نهد خدای عَلٰی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ بر هر دل شخصی متکبر که سرکشد از فرمان برداری جَبَّارٍ○
خودکامه که خود را از دیگران برتر داند پس در اثنای مواعظ حزبیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر کند
وزیر خود را طلبید و خود را و مردم را بچیزی دیگر مشغول گردانید وَ قَالَ فِرْعَوْنُ یٰهَامٰنُ ابْنِ لِیْ صَرْحًا
و گفت فرعون ای هامان بنا کن برای من بنائی افراشته لَّعَلِّیْۤ شاید که من اَبْلُغُ الْاَسْبَابَ○ برسم براهها اَسْبَابَ
السَّمٰوٰتِ براهها یا راههای آسمان از آسمانی بآسمانی فَاَطَّلِعَ پس دیده ور شوم یعنی بنگرم اِلٰۤی اِلٰهِ مُوْسٰی بسوی خدای موسیٰ و مشرف گردم
بر احوال او وَ اِنِّیْ لَاَظُنُّهٗ و بدرستیکه من گمان برم موسیٰ ع را کَاذِبًا دروغ گوی در دعوی رسالت یا آنکه او را خدای هست که آفریدگار
آسمانهاست پس آغاز ساختن بنا کردند موسیٰ ع بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو به بین که من با او چه خواهم کرد پس حق سبحانه بنای وی را بعد از
اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وَ کَذٰلِکَ و همچنین زُیِّنَ لِفِرْعَوْنَ آرایش داده شد برای فرعون سُوْٓءُ عَمَلِهٖ بدی کردار او
وَ صُدَّ و باز داشته شد عَنِ السَّبِیْلِ از راه راست و طریق صواب وَ مَا کَیْدُ فِرْعَوْنَ و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم
اِلَّا فِیْ تَبَابٍ○ مگر در تباهی و نیستی وَ قَالَ الَّذِیْۤ اٰمَنَ و گفت آنکه گرویده بود یعنی حزبیل یٰقَوْمِ اتَّبِعُوْنِ ای قوم من پیروی ع ۱۰
کنید مرا اَهْدِکُمْ راه نمایم شما را سَبِیْلَ الرَّشَادِ○ راه راستی و هدایت یٰقَوْمِ ای گروه من اِنَّمَا هٰذِهِ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا
جز این نیست که این زندگانی دنیا مَتَاعٌ برخورداریست که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندک فرصتی در نوردند
نامه معاشرتش را رقم ابطال در کشند **نظم** بباغ دهر که بس تازه روی و خوش بوی ست • مباش غره که باد خزان زپی دارد

زمان زمان بجهد باد نکبت واد بار هر چه رنگ وبوکه نشانی از باغ نگذارده وَاِنَّ الْاٰخِرَةَ و بدرستیکه سرای دیگر هِیَ دَارُ الْقَرَارِ ○ آرامت
سرای آرام گاه وا ز زوال وآفت متصور نیست مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که بکند کرداری بد فَلَا يُجْزٰى پس پاداش داده نشود اِلَّا مِثْلَهَا مگر
مانند آن را واین محض بحکم عدل الهی ست وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کرداری شایسته مِّنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ
وحال آنکه او مومن باشد چه اصل در قبول عمل ایمان ست فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ درآورده شوند به بهشت وحفص بصیغه
معلوم خوانده یعنی ببهشت درآیند يُرْزَقُوْنَ فِيْهَا روزی داده شوند دران بهشت از فواکه پاکیزه ومطاعم لذیذه ومشارب خوشگوار بِغَيْرِ
حِسَابٍ ○ بی شمار یعنی نه باندازه عمل بلکه به بسیاری از آن زیاده واین از روی فضل نامتناهی ست آل فرعون از سخنان خربیل فهم کردند
که او ایمان آورده است زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آوری خربیل ندا کرد از روی
تنبیه تا شاید که از خواب غفلت بیدار و از مستی کثرت هوشیار شوند پس گفت وَيٰقَوْمِ و ای گروه من مَا لِيْٓ چیست مرا و چه رسد و چون ست
که من اَدْعُوْكُمْ میخوانم شما را اِلَى النَّجٰوةِ بسوی رهائی یا فتن از عذاب خدای با یمان بوی ومتابعت پیغمبر او وَتَدْعُوْنَنِيْٓ اِلَى النَّارِ ○
وشما میخوانید مرا بدین خود بسوی آتش که پرستش فرعون ست تَدْعُوْنَنِيْ میخوانید مرا لِاَكْفُرَ بِاللّٰهِ تا کافر شوم بخدای تعالی وَاُشْرِكَ
بِهٖ و برای آنکه شریک گردانم بوی مَا لَيْسَ لِيْ بِهٖ آن چیزی که نیست مرا بربوبیت آن عِلْمٌ دانشی مراد از نفی علم ست نه نفی معلوم یعنی من
غیر از وی خدا نمیدانم پس با وی دیگری را چگونه شریک سازم وَاَنَا اَدْعُوْكُمْ وحال آنکه من میخوانم شما را اِلَى الْعَزِيْزِ بخدای که غالب ست
یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الْغَفَّارِ ○ آمرزنده ومحو کننده گناهان مومنان لَا جَرَمَ هر آینه اَنَّمَا تَدْعُوْنَنِيْٓ اِلَيْهِ آنچه شما میخوانید
مرا بسوی او یعنی پرستش او لَيْسَ لَهٗ دَعْوَةٌ نیست مر او را دعوتی با جابت رسیده یعنی سخن او بیهوده ست و اعتباری ندارد فِي الدُّنْيَا
درین سرای وَلَا فِي الْاٰخِرَةِ ونه در سرای دیگر وَاَنَّ مَرَدَّنَآ و بدرستیکه بازگشت ما هم اِلَى اللّٰهِ بسوی خدای ست و مارا جزا خواهد داد
وَاَنَّ الْمُسْرِفِيْنَ و بدرستیکه گزاف کاران واز حد بیرون شدگان در ضلالت وطغیان هُمْ اَصْحٰبُ النَّارِ ○ ایشانند ملازمان
آتش دوزخ چون فرعونیان وی را آغاز تهدید کردند وقصد قتل او نمودند او گفت فَسَتَذْكُرُوْنَ پس زود می یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه
عذاب یاد آید شما را مَآ اَقُوْلُ لَكُمْ آنچه میگویم شما را وَاُفَوِّضُ اَمْرِيْٓ و باز میگذارم کار خود را اِلَى اللّٰهِ بخدای بر و توکل میکنیم تا مرا از شر شما
نگاهدارد اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدای تعالی بَصِيْرٌ بیناست بِالْعِبَادِ ○ باحوال بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند و او گریخته
روی بکوه نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع برانگیخته تا بگرد وی در آمده آغاز پاسبانی کردند نتیجه تفویض بزودی بوی رسید واز شر اعدا امان
گشت در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند نماز وی و نگاهبانی
سباع را مشاهده کرده بترسیدند ونزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد وحق سبحانه از حال خربیل خبر
میدهد فَوَقٰىهُ اللّٰهُ پس نگاهداشت او را خدای سَيِّاٰتِ مَا مَكَرُوْا از بدیهای آنچه اندیشیدند درباره وی وَحَاقَ بِاٰلِ فِرْعَوْنَ
و فرو گرفت بگرد کسان فرعون که بقصد او رفته بودند سُوْٓءُ الْعَذَابِ ○ بدی عذاب بدنیا که قتل ست وگفته اند مراد بآل فرعون همه
قبطیانند وسوء العذاب غرق شدن ایشانست وبعضی برآنند که سوء العذاب آتش ست چه بدل از آن آورده اَلنَّارُ فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب
یعنی آتش يُعْرَضُوْنَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَّعَشِيًّا بامداد وشبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان
در دوزخ بدیشان می نمایند وابن مسعود رض فرموده که ارواح فرعونیان درون مرغان سیاه است وصبح وشام آتش را بر ایشان عرض میکنند تا قیامت

وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ و در روزی که قائم شود قیامت و ارواح ایشان بابدان باز آید فرشتگان ایشان را گویند اَدْخِلُوْٓا اٰلَ فِرْعَوْنَ
درآئید ای کسان فرعون اَشَدَّ الْعَذَابِ در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است و حفص بفتح همزه و کسر خا میخواند یعنی خدای امر کند ملائکه را که درآرید
فرعونیان را بعذابی سخت تر از انچه دران بودند وَاِذْ يَتَحَاۤجُّوْنَ و یاد کن چون جدال و مخاصمه کنند دوزخیان فِى النَّارِ در آتش فَيَقُوْلُ
الضُّعَفٰۤؤُا پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْٓا مر آنانرا که سرکش و معظم بودند یعنی تابعان مر متبوعان را گویند اِنَّا بدرستیکه ما
كُنَّا لَكُمْ بودیم مر شما را تَبَعًا پی روان و فرمان برداران در انچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیاء ع یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما
شدید فَهَلْ اَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُّغْنُوْنَ عَنَّا دفع کنندگان از ما نَصِيْبًا مِّنَ النَّارِ بهره از آتش قَالَ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْٓا گویند
آن کسانیکه سرکشان بودند که چه جای این سخن است اِنَّا كُلٌّ فِيْهَآ بدرستیکه ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما را قدرت دفع
میبودی اول از نفس خود باز میداشتیم اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی قَدْ حَكَمَ بتحقیق حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان و
هر یک را بجائیکه در خور اوست فرستاده وَقَالَ الَّذِيْنَ و گویند آنانکه فِى النَّارِ در آتش اند بعد از آنکه نومید شوند از یکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ
مر خازنان دوزخ را که برای ما اُدْعُوْا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را يُخَفِّفْ عَنَّا تا سبک کند و بردارد از ما يَوْمًا بمقدار روزی از روزهای
دنیا مِّنَ الْعَذَابِ از عذاب چیزی را تا استراحت کنیم قَالُوْٓا گویند خزنه جهنم ایشان را که در دنیا اَوَلَمْ تَكُ تَاْتِيْكُمْ آیا نبود که آمدند بشما
رُسُلُكُمْ پیغمبران فرستاده بشما بِالْبَيِّنٰتِ به حجتهای روشن و هویدا و شما را بخدای دعوت کردند قَالُوْا بَلٰى گویند آری آمدند ولی ما تکذیب
ایشان کردیم قَالُوْا گویند خازنان که چون حال بدین منوال است فَادْعُوْا پس شما بخوانید خدای را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری
نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت مقرون نگردد وَمَا دُعٰۤؤُا الْكٰفِرِيْنَ و نیست دعای ناگرویدگان اِلَّا فِىْ
ضَلٰلٍ مگر در بطلان و ضائع شدن دعا و باجابت نارسیدن اِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستیکه ما یاری میدهیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را وَالَّذِيْنَ ع ۵ ۱۲
اٰمَنُوْا و آنانکه گرویده اند فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی هم درین سرای تصرف میکنیم بهلاک دشمنان ایشان و نجات ایشان
با تابعان و اگر کشته گردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه بیحیی ع هفتاد هزار کس کشته شدند وَيَوْمَ يَقُوْمُ الْاَشْهَادُ و یاری
خواهیم کرد ایشان را روزی که قائم شوند گواهان یعنی جمعی اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و امتان مصطفی ع يَوْمَ لَا يَنْفَعُ
الظّٰلِمِيْنَ روزی که سود نکند ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت دران روز باطل است و محل قبول ندارد
وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشان راست دوری از رحمت خدای وَلَهُمْ سُوْۤءُ الدَّارِ و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم وَلَقَدْ اٰتَيْنَا
و بدرستیکه ما دادیم مُوْسَى الْهُدٰى موسی بن عمران را راه نمودن یا انچه بآن راه یافته شوند از معجزات و صحف شرائع وَاَوْرَثْنَا
و میراث دادیم بَنِىْٓ اِسْرَاۤءِيْلَ الْكِتٰبَ بنی اسرائیل را توریت یعنی باقی گذاشتیم درمیان ایشان توریت را جهت برکت آن
هُدًى راه یابنده یا راه نماینده وَّذِكْرٰى لِاُولِى الْاَلْبَابِ و پند دهنده مر خداوندان عقول سلیم را فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار اِنَّ
وَعْدَ اللّٰهِ بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی بنصرت انبیاء ع و هلاکت اعدا حَقٌّ راست و درست است و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن
بحال موسی ع و فرعون وَّاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش نمای لِذَنْۢبِكَ برای تدارک انچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسیط آورده که
مقصود ازین امر آنست که تا حضرت رسالت پناه صلعم تعبد نماید خدای را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنتی شود بعد از وی مر امت را و
حضرت رسالت پناه صلعم بعبادها بار یا بیشتر هر روز استغفار میفرمودند که انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش طلب کن

برای گناه امت که بحضرت تو امید وارند نظم گر لب بگشائی از نکوئی ٭ حرفی ز برای ما بگوئی ٭ یعنی که بعذر خواهی ما ٭ از حالت پر گناهی ما نزدیک خدا کنی شفاعت ٭ ما را برهانی از شناعت ٭ وَسَبِّحْ و تسبیح گوی بِحَمْدِ رَبِّكَ پیوسته بستایش پروردگار خود بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ۝ شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله وبحمده آورده اند که کفار در باب نزول قرآن و بعث مجادله میکردند که قرآن سخن خدای نیست و بعث محال حق سبحانه وتعالی این آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ بدرستی آنانکه جدال میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در بطلان آیتهای خدای تعالی و در دفع آن کوشند بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادلهٔ عقلیه إِنْ فِي صُدُورِهِمْ نیست در سینهای ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی از سخن حق یا ارادت بسروری یا حکومت یا عظمتی موهوم که مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ نیستند ایشان هرگز رسنده بدان فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستیکه او شنواست مر اقوال ایشانرا الْبَصِيرُ ۝ بیناست بافعال ایشان لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر آینه آفریدن آسمان و زمین أَكْبَرُ بزرگ ترست نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بساطت آن اولا بی اصلی و ماده هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و ماده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ۝ نمیدانند که این آفریدن آسمان بزرگ ترست بقول بعضی مفسران جدال کنندگان یهود بودند که حضرت را گفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف بن مسیح بن داود است یعنی دجال که سلطنت او ببر و بحر قرار رسد و جویهای آب با وی روان شوند و بادشاهی بما بازگردد و او آیتی ست از آیتهای خدای تعالی این آیت نازل شد که إن الذين يجادلون آنانکه منازعت کنند در باب دجال و او را آیة الله میدانند در دلهای ایشان کبر ست یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنهٔ دجال و دیگر میگفتند جثهٔ او اعظم است از جثهٔ آدمیان حق سبحانه و تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگ ترست و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی ست از مخلوقات من بباید دانست که او آدمی ست از آدمیان دیگر بقد بلند تر و جثهٔ او بزرگ تر ست و یک چشم ست که ظهور او یکی از علامات قیامت ست و پیغمبر صلعم امارات ظهور وی بیان کرده مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط غلات مبتلا شوند سال اول آسمان از انچه باریدی ثلثی بازگیرد و زمین از انچه رویدی ثلثی نگاهدارد سال دوم ثلثین بازگیرد سال سوم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند اللهم اعصمنا بالله و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان همراه دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید اگر پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت والدین او متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تو است القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه که آنرا ملائکه پاسبانی کنند و چون کار بر مؤمنان تنگ آید حق سبحانه عیسی م را از آسمان فرستد تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند بتمامی مستاصل گردانند و شمهٔ از نزول عیسی م در سورهٔ زخرف مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز الحفیظ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کرده اند وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مؤمن و کافر مساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات بود و یکی مقیم درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ ۝ اندکی میپذیرند و چون ثابت شد که محسن و مسی برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف ست نه دار جزا پس لابد ست از سرای دیگر که در آن پاداش یابند و آن در قیامت خواهد بود وَإِنَّ السَّاعَةَ بدرستیکه ساعت قیامت لَآتِيَةٌ هر آینه آینده ست لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن

وعده داده اند وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا يُؤْمِنُوْنَ ○ نمی گروند بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت با محسوسات وَقَالَ
رَبُّكُمُ و گفت پروردگار شما اُدْعُوْنِيْٓ بخوانید مرا اَسْتَجِبْ لَكُمْ تا اجابت کنم از برای شما یعنی اجابت آنکه مرا پرستید تا ثواب دهیم شما را
لکثر علما دعا را فرود آورده اند بعبادت و مؤید این ست که خدای میفرماید اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَكْبِرُوْنَ بدرستی آنانکه سرکشی مینمایند عَنْ
عِبَادَتِيْ از پرستش من سَيَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ زود باشد که در آورده شوند بدوزخ و حفص بصیغه معلوم خواند یعنی بدوزخ در آیند دٰخِرِيْنَ ع ۱۰
بیچارگان و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن بوقت درماندگی تا شما را نصرت دهم و بقول جمعی مراد از دعا
سوال ست یعنی بخواهید تا بدهیم که خزانه رحمت من مالامال ست و کرم من بخشنده آمال کدام گدای دست نیاز پیش آورده که نقد مراد بر کف امید ش
ننهاده ام و کدام محتاج زبان سوال گشاده که رقعه حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساختم بیت بر آستان ارادت که سر نهاد شبی که لطف دوست
بروبش هزار در نگشاد و گفته اند که دعا بمعنی ثناست و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد
از دعا توبه است چه تائب خدا را میخواند بوقت رجوع باو و از اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم بیت گر توبه کنی پذیرم از روی
کرم و انگه زسر جریمات درگذرم اَللّٰهُ الَّذِيْ جَعَلَ خدای تعالی آنکسی ست که بحق بیافرید لَكُمُ الَّيْلَ برای شما شب را تیره و بمزاج بارد
لِتَسْكُنُوْا تا ساکن شوید فِيْهِ در وی بجهت ضعف حرکات و سکون حواس وَالنَّهَارَ و بیافرید روز را مُبْصِرًا روشن کننده و بمزاج حار تا ببینید
چیزها را و حرکات شما در اکتساب معاش قوی شود اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی لَذُوْ فَضْلٍ هر آینه خداوند بخشش بزرگ ست و بسیار عَلَى النَّاسِ
بر آدمیان با آفریدن لیل و نهار یا بخلق و رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدانست وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان
لَا يَشْكُرُوْنَ ○ سپاس داری نمیکنند ذٰلِكُمُ اللّٰهُ آنکه این کارها کند خدای ست رَبُّكُمْ پروردگار شماست خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ م آفریننده
همه چیزهاست لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی سزا وار مگر او فَاَنّٰى تُؤْفَكُوْنَ ○ پس چگونه و بچه وجه گردانیده میشوید از عبادت او
بعبادت غیر او كَذٰلِكَ همچنانکه بگردانیده شدید این قوم يُؤْفَكُ الَّذِيْنَ بگردانیده میشوند آنانکه كَانُوْا هستند که از روی عناد
بِاٰيٰتِ اللّٰهِ يَجْحَدُوْنَ ○ بآیتهای خدای تعالی انکار میکنند و از پذیرفتن آن ابا می نمایند و باز می ایستند اَللّٰهُ الَّذِيْ جَعَلَ خدای تعالی آن کسی ست
که بساخت لَكُمُ الْاَرْضَ برای شما زمین را قَرَارًا موضع قرار و آرام گاهی بر روی آن میروید و می نشینید وَالسَّمَآءَ بِنَآءً و گردانید آسمان را
بر داشته وَصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شما را ای آدمیان فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما راست
کرد و رویهای شما را پاکیزه و اعضای شما متناسب آفرید وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِّنَ الطَّيِّبٰتِ از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذ و متمیز
گردانید روزی شما را از روزی حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت جهان نماست همه حقایق
علوی و سفلی و مجموع دقائق صوری و معنوی را جامع ست و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آئینه حقیقت
جامعه لامع رباعی این صورت تو آئینه سر وجود روشن ز رخت پرتو انوار شهود مجموعه هر دو کون کس نیست ۱۸
جز تو در مملکت صورت و معنی موجود ذٰلِكُمُ اللّٰهُ آنکه چنین تصویر کرد خدای ست رَبُّكُمْ آفریدگار شما
فَتَبٰرَكَ اللّٰهُ پس برترست خدای و بزرگوار رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ○ پرورنده عالمیان از جن و انس و جز آن هُوَ الْحَيُّ اوست
زنده یعنی متفرد بحیات ازلی لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی که سزای عبادت بود مگر او فَادْعُوْهُ پس بخوانید او را مُخْلِصِيْنَ
در حالتیکه پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّيْنَ ط برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگوئید

الحمد لله رب العلمین ۝ همه سپاسها و ستایشها مر خدای راست که پروردگار عالمیان است قل بگوی ای محمد این مشرکان را که میگویند
بدین آبا و اجداد خود ستدین شو انی نهیت بدرستیکه من نهی کرده شده ام ان اعبد الذین تدعون از آنکه پرستم آنان را که میپرستید شما من
دون الله بجز خدای تعالی لما جاءنی البینت آن هنگام که آمده است بمن حجج و آیات من ربی از پروردگار من وامرت و مامور شده ام
ان اسلم بآنکه گردن نهم و انقیاد کنم لرب العلمین ۝ مر آفریدگار جهانیان را هو الذی آن کسی است که خلقکم بیافرید پدر شما را آدم ع من
تراب از خاک ثم من نطفة پس شما را ای فرزندان وی بیرون آورد از آب منی ثم من علقة پس بعد از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل
برمی آید ثم یخرجکم پس بیرون آورد هر یکی را از شما از رحم مادر طفلا کودک ثم لتبلغوا پس باز میدارد شما را تا برسید اشدکم
بغایت قوت خود که منتهای شباب است ثم پس ازین درجه بالا میبرد لتکونوا شیوخا تا گردید پیران و منکم من یتوفی و از شما کس
باشد که میرانیده میشود من قبل پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخت ولتبلغوا و بقا میدهد شما را تا برسید اجلا مسمی مدتی نام برده شده که وقت
مرگ است ولعلکم تعقلون ۝ و شاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود انتقال از درجه بدرجه هو الذی یحیی و یمیت او ست آنکه زنده میگرداند
۸ ع و میمیراند فاذا قضی امرا پس چون خواهد و حکم کند کاری را فانما یقول له پس جز این نیست که گوید مر او را کن فیکون ۝ بباش پس بباشد
بی مدتی و مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و عدتی و فرصتی و کلفتی نیست نظم فعل او را که عیب و علت نیست ؛ متوقف هیچ آلت نیست ؛ از
خم زلف کاف و طره نون ؛ هر زمان شکلی آورد بیرون ؛ الم تر آیا نمینگری و نمیدانی الی الذین بسوی آنانکه یجادلون جدال و نزاع میکنند
۱۳ فی آیات الله در آیتهای خدای تعالی یعنی حجج قرآن منکر اند انی یصرفون ۝ چگونه و چون برگردانیده میشوند از تصدیق بدان الذین کذبوا
مجادلان آنانند که تکذیب کردند و نگرویدند بالکتب بقرآن یا بجنس کتب آسمانی و بما ارسلنا و بآنچه فرستادیم به رسلنا قف باخبر
پیغمبران خود را از احکام و شرائع فسوف یعلمون ۝ پس زود باشد که بدانند خاتمه تکذیب و انکار را اذ الاغلل آنگاه که غلها
آتشین باشند فی اعناقهم در گردنهای ایشان والسلسل و زنجیرها نیز در آن بود یسحبون ۝ کشیده میشوند بر روی بدان زنجیرها تا افکنند
ایشان را فی الحمیم در آب جوشان که در نهایت حرارت بود ثم فی النار پس از آن در آتش یسجرون ۝ سوخته و بریان گشته یعنی
بانواع عذاب از آتش و آب معذب گردند ثم قیل لهم پس گویند مر ایشان را این ما کنتم تشرکون ۝ کجا اند آنانکه بودید شما که انباز
میگرفتید ایشان را من دون الله از دون خدای تع قالوا گویند دوزخیان که آن مشرکان اند ضلوا عنا گم شدند از ما و نمی یابیم ایشان را و با ایشان
توقع امداد و شفاعت ایشان ما را در بلا بگذاشتند بل لم نکن ندعوا بلکه نبودیم که خوانده باشیم من قبل پیش از این در دنیا شیئا چیزی را که بدان اعتباری
باشد یعنی بر ما روشن شد که پنداشت ما چیزی نبود کذلک همچنانکه مجادلان را فرو گذاشت یضل الله الکفرین ۝ گمراه فرو میگذارد خدای تعالی
کافران را تا راه نمی برند بچیزی که از و منتفع شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذلکم این خذلان شما امروز در عقبی بما کنتم تفرحون
بسبب آن است که بودید شما که شادی میکردید و فرحان میبودید فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزی که حق نبود یعنی شرک
و طغیان و بما کنتم تمرحون ۝ و بجهت آنچه بودید شما که مینازیدید بخود و تکبر میکردید ادخلوا در آیید ابواب جهنم بدرهای
هفتگانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طائفه بدرکه در آیید خلدین فیها جاویدان ماندگان در آن فبئس مثوی
المتکبرین ۝ پس بد آرامگاهی است متکبران را دوزخ فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد بر ایذای قوم ان وعد الله حق بدرستیکه وعده خدای تعالی
بنصرت اولیا و هلاکت اعدا حق و درست و راست است و بیشک واقع شود فاما نرینک پس اگر بنمائیم ترا بعض الذی نعدهم برخی از آنچه

وعده داده ایم ایشانرا از قتل و اسر خود آنست اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فَاِلَيْنَا يُرْجَعُوْنَ ۝ پس بسوی ما باز
گردانیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی هیچ وجه ایشانرا فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب
کفار در حضرت سید ابرار صلعم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان را در عقبی خواهد نمود و بیست دوستان اندر دو عالم شاد و خرم
می زیند و دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا آورده اند که کفار مکه از روی جدال اقتراح آیات متکاثره میکردند چنانچه تفجیر عیون و
اظهار بساتین و صعود بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سوره بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا
و بتحقیق که فرستادیم ما پیغمبران را مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَّنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنها اند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که
آن بیست و نه پیغمبر اند وَمِنْهُمْ مَّنْ لَّمْ نَقْصُصْ و بعضی از ایشان آنانند که قصه ایشان نخوانده ایم عَلَيْكَ بر تو نام ایشان دانسته چون
الیسع و غیر او و بعضی آنست که نه نام ایشان دانسته و نه قصه ایشان شنیده جمعی برانند که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل
و چهار هزار سائر خلق و مشهور آن است که صد و بیست و چهار هزار و چند بوده اند و در ایمان بر ایشان تفصیل و تعدید عدد و معرفت ایشان
بانساب و اسامی شرط نیست وَمَا كَانَ لِرَسُوْلٍ و نبود هیچ پیغمبر را و نتوانست اَنْ يَّأْتِيَ بِاٰيَةٍ آنکه بیارد معجزه که نشانه نبوت او
باشد اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بدستوری و حکم و فرمان خدای تعالی یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست در نمودن آن بی
امر من و حکمت در عدم وقوع آنست فَاِذَا جَآءَ اَمْرُ اللّٰهِ پس چون بیاید فرمان خدا بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح آیات قُضِيَ
حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق نجات یابد وَخَسِرَ و زیان کنند هُنَالِكَ الْمُبْطِلُوْنَ ۝ آنجا ع ۸
ناراستان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه میطلبند اَللّٰهُ الَّذِيْ جَعَلَ خدای تعالی آنچنانکه بیافرید لَكُمُ
الْاَنْعَامَ برای شما چهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند لِتَرْكَبُوْا تا سوار میشوید مِنْهَا بعضی از آن را چون ابل و فرس وَمِنْهَا تَأْكُلُوْنَ ۝
و بعضی را از آن میخورید چون غنم و برخی آن است که قابلیت رکوب و اکل دارد چون بقر وَلَكُمْ و مر شما راست فِيْهَا مَنَافِعُ در انعام منفعت
بسیار چون شیر و پشم و جز آن وَلِتَبْلُغُوْا و ایشانرا آفرید تا برسید عَلَيْهَا بمسافرت بر بعضی از آن حَاجَةً فِيْ صُدُوْرِكُمْ بحاجتی که
در دلهای شما است از سود او معامله وَعَلَيْهَا و بر شتران در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتی ها در دریا تُحْمَلُوْنَ ۝ برداشته میشوید وَيُرِيْكُمْ و
می نماید خدای شما را اٰيٰتِهٖ نشانهای قدرت خود را فَاَيَّ اٰيٰتِ اللّٰهِ تُنْكِرُوْنَ ۝ پس کدام آیت را از آیات قدرت یا از دلائل نبوت
چون انشقاق قمر و اخبار از غیب انکار میکنید اَفَلَمْ يَسِيْرُوْا آیا پس سیر نکردند فِي الْاَرْضِ در زمین عاد و ثمود فَيَنْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ
پس تا بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امم پیشین كَانُوْا اَكْثَرَ مِنْهُمْ بودند
بیشتر از ایشان از روی عدد وَاَشَدَّ قُوَّةً و سخت تر از روی توانائی وَّاٰثَارًا فِي الْاَرْضِ و افزونتر از جهت بازماندهای ایشان در زمین
از کوشکها و قلعها فَمَآ اَغْنٰى عَنْهُمْ پس دفع نکرد عذاب را از ایشان مَّا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۝ آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب
سپاه فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ پس آن هنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنٰتِ بمعجزات و دلالات فَرِحُوْا شاد گشتند بِمَا
عِنْدَهُمْ بآنچه نزد ایشان بود مِّنَ الْعِلْمِ از دانش بزعم ایشان یعنی جهل که آنرا علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهات بی اعتبار
ایشانست و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارات ست و یا علم طبائع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده با انبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم
حق سبحانه ایشانرا هلاک ساخته وَحَاقَ بِهِمْ مَّا كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ و فرو گرفت و محیط شد بکردار ایشان جزای آنچه بآن با انبیا استهزا

و سخریه میمنودند از عذاب گوناگون در دنیا و آنچه موعود است ایشان را در عقبی و بآن خواهند رسید فَلَمَّا رَاَوْا پس آن هنگام که بدیدند
بَاْسَنَا سختی عذاب ما در دنیا قَالُوْٓا گفتند اٰمَنَّا ایمان آوردیم بِاللّٰهِ وَحْدَهٗ بخدای تعالی حال آنکه یگانه است اوی شریک و بیزار شدیم
وَكَفَرْنَا و کافر شدیم بِمَا كُنَّا بِهٖ مُشْرِكِيْنَ ۝ بانچه بودیم بآن شرک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود که سود
کند ایشان را اِيْمَانُهُمْ ایمان ایشان لَمَّا رَاَوْا بَاْسَنَا ط آن هنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع میشود
و ایمان در زمان تکلیف مقبول است نه در وقت باس سُنَّتَ اللّٰهِ سنت نهاد خدای سنت نهادنی الَّتِيْ قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است فِيْ
ع ۹ عِبَادِهٖ ۚ در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان بأس بهیچ وجه مقبول نیست وَخَسِرَ و زیان کار شدند هُنَالِكَ الْكٰفِرُوْنَ ۝ آن زمان ناگرویدگان
یعنی خسران ایشان آن وقت ظاهر شد و اگر چه در خسران بودند در همه عمر

سورة حٰمٓ السجدة مكية وهي اربع وخمسون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

حٰمٓ ۝ اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی است و هر کسی را بر استخراج آن دسترس نیست و گفته اند حا اشارت است بحکمت و میم بمنت یعنی
حق سبحانه را منت است بر مومنان به تنزیل حکمت صاحب بحر الحقائق فرموده که حم اشارت است بآنچیزی که میان حق تعالی و حبیب او است و هیچ ملک
مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد چه حا و میم دو حرف است در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمد ع نیز آمده پس بسر حرفین در این قسم
یاد میکند که این قرآن تَنْزِيْلٌ فرو فرستاده شده است مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام مهربان برعایت قلوب
خواص و از اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی و صوری و معنوی وابسته بقرآن است و این فرو
فرستادن كِتٰبٌ فُصِّلَتْ کتابی است پیدا کرده شده اٰيٰتُهٗ آیتهای وی مبین گشته با مر و نهی و وعد و وعید قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا در حالتیکه
قرآنی است تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لِّقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ ۝ برای گروهی که دانند از اهل
دانش و شناسند که نزول او من عند الله است بَشِيْرًا مژده دهنده مر آنان را که بوی عمل کنند وَّنَذِيْرًا ۚ و بیم کننده آنها را که بوی بگروند فَاَعْرَضَ پس روی برتافتند
از قبول آن یعنی نپذیرفتند اَكْثَرُهُمْ بیشتر ایشان کافران فَهُمْ لَا يَسْمَعُوْنَ ۝ پس ایشان نمیشنوند یعنی بر تافتند روی تا نشنوند وَقَالُوْا و گفتند اهل
شرک که همواره قُلُوْبُنَا دلهای ما فِيْٓ اَكِنَّةٍ در پوششهاست مِّمَّا تَدْعُوْنَآ از فهم آنچیزی که میخوانی ما را اِلَيْهِ بسوی او یعنی قرآن را در نمی یابیم
وَفِيْٓ اٰذَانِنَا و در گوشهای ما وَقْرٌ گرانی است آنچه میخوانی نمیشنویم وَّمِنْۢ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ و میان ما و میان تو حِجَابٌ پرده است که جمال
نبوت ترا در نمی بینیم یا حاجزی است که ما را از پیوستگی بتو منع میکند و در وسیط آورده که ابو جهل جامه را میان خود و حضرت پیغمبر صلعم پرده ساخت
و گفت تو از آن جانب و ما ازین جانب فَاعْمَلْ پس عمل کن بر دین خود اِنَّنَا عٰمِلُوْنَ ۝ بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش خود یا آنچه توانی در
حق ما بکن که ما نیز آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد و ماوردی فرموده که تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم قُلْ بگو ای محمد اِنَّمَآ اَنَا بَشَرٌ
مِّثْلُكُمْ جز این نیست که من آدمی ام مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوت میکنیم که سمع را از درک آن
و طبع را نفرت باشد بلکه يُوْحٰٓى اِلَيَّ وحی کرده شود بسوی من اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ جز این نیست که خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدای است یگانه فَاسْتَقِيْمُوْٓا
اِلَيْهِ پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بران مقیم باشید وَاسْتَغْفِرُوْهُ ط و از و آمرزش جوئید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید
و در موضح آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهراً و باطناً یعنی باید که نهان و آشکارا یکی باشد و چون بمرتبهٔ استقامت رسید

استغفار کنید از دیدن عمل که گناهی بزرگ و خطائی عظیم ست وَوَيْلٌ و سختی عذاب لِّلْمُشْرِكِينَ مر شرک آرندگان راست الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ
الزَّكَوٰةَ آنانکه نمیدهند زکوة را یعنی بکلمه لا اله الا الله که زکوة نفس ست متکلم نمیشوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمیسازند یا آنکه
زکوة مال نمیدهند و وجه تخصیص منع زکوة از سائر اوصاف مشرکان آن ست که مال محبوب ایشان ست و بذل او بر نفس سخت باشد از اعمال
دیگر پس در ایراد این صفت اشارتی ست به بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذائل و اکبر جرائم ست و گفته اند که هر تو نگر کاو را سخا نبود
چون تنی ست که او را جان نبود و یا درختی ست که بر ندارد نظم منعم ممسک شجری بی بر ست ❊ سرور بخیل جسد بی سر ست ❊ بخل که سرمایهٔ
ناکامی ست ❊ در دو جهان موجب بدنامی ست ❊ وَهُم و مشرکان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند
بدان جهت نفقه نمیکنند که مکافات آن سرا باور ندارند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای نیکو
ع ۲ لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشان را مزدی ست غَيْرُ مَمْنُونٍ نا کاسته یا غیر محسوب در معالم آورده که این آیت در شان بیماران و عاجزان و ناتوانان
آمده که در حالت ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون یعنی
غیر مقطوع باشد عبدالله بن عمر رض نقل میکند که حضرت رسول الله صلعم فرمود که بنده چون بر طریقهٔ نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را
که بر و موکل ست گوید بنویس برای او مانند عملی که ... تا وقتیکه او را از بند مرض باز رهانیم یا بحضرت ما واصل شود قُلْ
أَئِنَّكُمْ بگو آیا شما لَتَكْفُرُونَ هر آینه کافر میشوید و نمی گروید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بالکسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز امام
ابو اللیث رح آورده که در روز یکشنبه آفرید و در روز دوشنبه بگسترانید وَتَجْعَلُونَ لَهُ و میسازید برای او بزبان خود أَندَادًا همتایان
ذَٰلِكَ آن خداوندی که بیافرید زمین را رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در زمین رَوَاسِيَ کوههای
بلند و پایدار مِن فَوْقِهَا از زبر زمین تا ناظران دران نگریسته بهرهٔ اعتبار بردارند وَبَارَكَ فِيهَا و برکت داد در کوهها تا در و منابع
و معادن و صنائع آفرید یا برکت داد زمین را باشجار و زرع و انعام و انهار وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین أَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین
یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و گوشت و امثال آن که هر یک از آنها غالب اقوات هر
بلده هست و تقدیر این روزیها کرده فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در بقیهٔ چهار روز یعنی در دو روز دیگر که سه شنبه و چهارشنبه بود سَوَاءً یکسان شد
لِّلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هرچه در وی ست یعنی جواب سائلان بی زیادت و نقصان گفته شد ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس
قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ بآفریدن آسمان وَهِيَ دُخَانٌ و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب که بهیأت دخان ست در زاد المسیر گفته که حق سبحانه چون
آب بیافرید آتش بر وی گماشت تا او را در شورش آورد و از ان بخاری که از وی مرتفع شد حق سبحانه آسمان را از وی آفرید و در عین المعانی
آورده که حق تعالی که جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت دران نگریست بگداخت و روان شد آتش را بر و مسلط کرد تا بجوش آمده کفی و بخاری
از وی پیدا شد از ان کف زمین و از ان بخار آسمان آفریده شد نظم کفی را بسیط ساز دکه این فرشی ست بس لائق ❊ بخاری را بر افراز دکه این
سقفی ست بس زیبا ❊ از ان سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر ❊ وزین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا ❊ فَقَالَ لَهَا پس گفت خدای بعد از آفرینش
آسمان مر او را وَلِلْأَرْضِ و مر زمین را که هر دو ائْتِيَا بیائید بانچه شما را میفرمائیم طَوْعًا از روی فرمان برداری أَوْ كَرْهًا یا از سر نا خواهش
و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرت ست نه اثبات طواعیه و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را گفت آفتاب
و ماه و ستارگان خود را ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار خود را بشکاف و اشجار خود را بیرون آر قَالَتَا گفتند آسمان و زمین أَتَيْنَا آمدیم ما

بهرچه فرمودی طَآئِعِیْنَ ○ فرمان برداران آورده اند که اول موضع کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس انچه در برابر
۱۲ او بود از اجزای آسمان و بدین جهت آن محل کعبهٔ اسلام و قبلهٔ انام گشت و چون آسمان آفریده شد آن را بشکافت فَقَضٰىهُنَّ پس پرداخت
آن را سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان و تمام ساخت امور آن را فِیْ یَوْمَیْنِ در روز پنجشنبه و جمعه وَاَوْحٰی و وحی کرد فِیْ كُلِّ سَمَآءٍ بهر آسمانی
اَمْرَهَا فرمان آن را یعنی با اهل آن اعلام فرمود که عبادت برچه وجه کنند یا مقرر کرد بهر فلکی را انچه از و آید وَزَیَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْیَا و بیاراستیم
آسمان نزدیکتر را بِمَصَابِیْحَ بچراغها یعنی ستارگان چون چراغ رخشان باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی از آفات
یا از شیاطین که داعیهٔ استراق سمع کنند ذٰلِكَ انچه یاد کرده شد از بدائع آفرینش تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ آفریدن و اندازه کردن خدای
غالب ست که در ملک خود بقدرت هرچه خواهد کند الْعَلِیْمِ ○ دانا که هرچه سازد از روی حکمت باشد فَاِنْ اَعْرَضُوْا پس اگر روی بگردانند
کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ پس بگو که بیم کردم شما را و ترسانیدم صٰعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده
و هلاک کننده مِّثْلَ صٰعِقَةِ عَادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود وَّثَمُوْدَ ○ و عذاب ثمود یعنی صیحهٔ جبرئیل ع و تخصیص این دو قوم
بجهت آن ست که قریش در سفر رحلت الشتاء والصیف بر مواضع این دو گروه میگذشتند آثار عذاب مشاهده میکردند و ایشان مستحق صاعقه
و صیحه شده اند اِذْ جَآءَتْهُمُ الرُّسُلُ و قتیکه آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح ع مِنْۢ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ از پیش روی ایشان وَ
مِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از همه جهت ایشان برفق و عنف و نصیحت و فضیحت درآمدند و دعوت کردند اَلَّا تَعْبُدُوْٓا اِلَّا اللّٰهَ که مپرستید
مگر خدای تعالی را قَالُوْا گفتند کافران در جواب ایشان که لَوْ شَآءَ رَبُّنَا اگر پروردگار ما خواستی که رسول فرستادی لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً هرآینه فرشتگان
فرستادی بجای شما فَاِنَّا پس بدرستیکه ما بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بآنچیزی که فرستاده شده اید شما بزعم خود كٰفِرُوْنَ ○ ناگرویدگانیم چه شما مانند ما
آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیاء ماندند از مشاهدهٔ معنی ایشان غافل بودند مثنوی چند
صورت بینی ای صورت پرست ⁂ هر که معنی دید از صورت برست ⁂ دیدهٔ صورت پرستی را ببند ⁂ تا شوی از نور معنی بهره مند ⁂ آنکه
تفصیل قصهٔ ایشان میکند و میفرماید فَاَمَّا عَادٌ پس اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوْا پس گردن کشی کردند فِی الْاَرْضِ در زمین احقاف
در بلاد یمن بِغَیْرِ الْحَقِّ بنا سزا یعنی بی استحقاق تکبر نداشتند پس هود ع ایشان را تهدید کرد بعذاب و ایشان از روی استکبار التفات بدو نکردند
وَقَالُوْا و گفتند مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سخت تر از ما جهت توانائی و عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل
بودند و سنگ را بضرب دست از کوه بکندندی اَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندانستند آن مغرور شدگان بقوت خود اَنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تع الَّذِیْ
خَلَقَهُمْ آن خدائی که بیافریده است ایشان را هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً او سخت تر و تیزتر است از ایشان از روی قوت یعنی توانائی دارد بر چیزی
که غیر او را آن توانائی نیست وَكَانُوْا و بودند قوم عاد که از روی تعصب و تکبر بِاٰیٰتِنَا یَجْحَدُوْنَ ○ بآیتهای ما منکر شدند با آنکه میدانستند
که آن حق ست فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِیْحًا صَرْصَرًا بادی سرد با آواز مهیب فِیْۤ اَیَّامٍ نَّحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی در
دهۀ آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لِّنُذِیْقَهُمْ تا بچشانیم
ایشان را عَذَابَ الْخِزْیِ عذاب رسوائی و خواری فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی همه را استاصل سازیم وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ
و هرآینه عذاب آن سرای آخرت سخت ترست از روی رسوائی و خواری وَهُمْ لَا یُنْصَرُوْنَ ○ و ایشان یاری داده
نشوند دران روز بدفع عذاب از ایشان وَاَمَّا ثَمُوْدُ و اما گروه ثمود فَهَدَیْنٰهُمْ پس ایشان را دلالت کردیم براه راست

بارا و خیر و شر بایشان نمود فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی را یعنی جهل و ضلالت و کفر را بر علم و هدایت
و ایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشان را صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ صاعقهٔ عذاب خوار کننده یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام ایشان را
هلاک کرد بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم از ان
صاعقه آنان را که گرویده بودند بصالح علیه السلام وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن آن روزی را که حشر کرده شوند ع ۱۰
أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدای تعالی إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان بازداشته شوند بدوزخ
یا پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا تا وقتیکه بیایند بآتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهند
بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان آنچه شنیده باشند وَأَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان آنچه دیده باشند وَجُلُودُهُمْ و پوستهای ایشان یعنی
جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ و کف دست راست بود و گفته اند فروج ایشان گواهی دهند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بآنچه بودند که عمل میکردند وَقَالُوا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُودِهِمْ مر اندامهای خود را لِمَ شَهِدْتُمْ چرا گواهی دادید عَلَيْنَا بر ما
که برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قَالُوا گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید که ما باختیار خود ناطق شدیم بلکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ
الَّذِي بسخن آورد ما را آن خدائی که بقدرت کامله خود أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن آورده است هر چیزی را که سخن گوید وَهُوَ و حال آنکه او خَلَقَكُمْ بیافرید
شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او بازگردانیده خواهید شد شما برای جزا وَمَا كُنْتُمْ
تَسْتَتِرُونَ و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی نمیداشتید أَنْ يَشْهَدَ از آنکه گواهی دهد عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ بر شما گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای
شما وَلَا جُلُودُكُمْ و نه اعضای شما یعنی نمی‌ترسیدید که پنهان شوید یعنی نمی‌توانستید و گمان نبردید که اجزای شما بر شما گواهی دهند وَلَٰكِنْ ظَنَنْتُمْ و لیکن گمان داشتید
أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ که خدای تعالی نمیداند كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری از آنچه میکنید در زاد المسیر فرموده که کفار میگفتند که هرچه آشکار میکنیم خدای میداند
و آنچه نهان از ما صادر میشود بدان دانا نیست حق سبحانه فرمود وَذَٰلِكُمْ و آن ظن شما ظَنُّكُمُ الَّذِي آن ظنی ست که در دنیا ظَنَنْتُمْ گمان میبردید
بِرَبِّكُمْ بخدای شما که اعمال نهان را نمیداند أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را در آخرت فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشتید از زیان زدگان
فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند فَالنَّارُ پس آن آتش دوزخ مَثْوًى لَهُمْ قرارگاه ست مر ایشانرا وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اگر خوشنودی
حق سبحانه میجویند فَمَا هُمْ پس نیستند ایشان مِنَ الْمُعْتَبِينَ از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی وَقَيَّضْنَا و برانگیختیم لَهُمْ برای
مشرکان قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند دیوان برای ایشان مَا بَيْنَ
أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ آنچه در پیش ایشان ست از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند و آنچه از پس ایشان ست
از امور اخروی و وعد و وعید تا آن را منکر شدند وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمهٔ عذاب فِي أُمَمٍ
قَدْ خَلَتْ با امتان دیگر که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و از آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه
امم مکذب را استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذاب‌اند در کشف الاسرار آورده که حق سبحانه چون به بنده چیزی خواهد او را قرینی
نیکو و همنشینی صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد و چون به بنده بدی خواهد او را رفیقی بد و مصاحبی فاجر مقابل کند تا بر مخالفت
حق تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین ایشان ساخت و مستحق عذاب گشتند إِنَّهُمْ بدرستیکه کافران كَانُوا خَاسِرِينَ ع
هستند زیان زدگان در هر دو سرا **بیت** ز نقد معرفت امروز مفلس ؛ ز سود آخرت فردا تهی دست ؛ آورده اند که

کفار قریش [illegible] را بشنید که قرآن میخواند و را بنوعی تشویش میدهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت پناه
قرآن خواندی ایشان [illegible] آوازها بر داشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیر زدن و دست بر هم کوفتندی و شعرهای مهمل خواندندی
این آیت نازل شد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان عرب مر یکدیگر را گفتند لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش مدارید
لِهٰذَا الْقُرْآنِ مر این قرآن را که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخنان لغو و حشو در افکنید در ان یا فریاد کنید در پیش وی وَلَعَلَّكُمْ
تَغْلِبُونَ ۝ شاید که شما غلبه کنید بر تلاوت او و از خواندن باز ایستد فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بتحقیق بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد
این گروه قائلان اند یا عامه کافران عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی بسیار و دائم وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا أَسْوَأَ الَّذِي
كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ پاداشی بدترین کاری که بودند [illegible] جهل و غضب عمل میکردند ذَٰلِكَ آن عقوبت بدتر جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان
خدای است النَّارُ یعنی آتش عطف بیان است از جزاء لَهُمْ مر کافران راست فِيهَا در آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان
باشد جَزَاءً پاداش داده شوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که همواره بِآيَاتِنَا بآیات کلام يَجْحَدُونَ ۝ انکار میکردند وَقَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند وقتیکه در آتش باشند رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ ای پروردگار ما بنمای ما را آن دو کس را که در دنیا أَضَلَّانَا گمراه کردند
ما را مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که [illegible] قابیل که خون [illegible] نَجْعَلْهُمَا تا در آریم
ایشان را تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ۝ تا گردند از فروتران یعنی در درکه زیر تر
شوند از دوزخ یا از همه فرود آن فروتر شوند إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ که پروردگار ما الله است ثُمَّ اسْتَقَامُوا
پس بر ان ایستادند صدیق اکبر رض گفت شرک نیاوردند و حضرت فاروق رض [illegible] نمودند و بباده بازی نکردند ذی النورین رض
تفسیر کرده که عملهای خود را پاکیزه و خالص ساختند [illegible] و توجیه نمود که فرائض را ادا نمودند قول حسن بصری رض آن است که ارتکاب
طاعات کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند از دنیای فانی اعراض کردند و بسرای باقی رغبت کردند صاحب کشف الاسرار فرموده
ربنا الله عبارت از توحید اقرار است ثم استقاموا اشارت بتوحید معرفت؛ توحید اقرار آن است که الله را یکتا گوئی؛ توحید معرفت آنکه او را
یکتا شناسی یعنی از همه جهت بوحدت او بینا گردی آنکه در عالم وحدت جهت نیست نقطه [illegible] بی صفت؛ بی تفکر بیان نی معرفت
آتشی از سر وحدت برفروخت؛ غیر واحد هر چه پیش آمد بسوخت تَتَنَزَّلُ فرود آید عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ بر ایشان ملائکه یعنی بر مومنان مستقیم
فرشتگان نزدیک مرگ یا وقت از قبر بیرون آمدن [illegible] گویند أَلَّا تَخَافُوا مترسید از آنها که در
پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهناک مشوید بر آنچه گذاشتید از اهل و ولد که کار ایشان حق تعالی بخوبی
خواهد ساخت وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ و شادمان شوید ببهشتی الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ که بودید که آن وعده داده میشدید بزبان پیغمبران نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ
ما دوستان شما بودیم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا و شما را [illegible] الهام [illegible] و بخیر دلالت مینمودیم و معاونت میکردیم
وَفِي الْآخِرَةِ و در [illegible] دوستان شمائیم [illegible] تعظیم و تکریم [illegible] درخواست [illegible] خدای وَلَكُمْ و مر شما راست فِيهَا
در آخرت مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ آنچه آرزو کند و خواهش نفسهای شما از لذات وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست [illegible] مَا تَدَّعُونَ ۝ آنچه خواهید نُزُلًا روزی
مهیا شده مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ۝ از خدای آمرزنده مهربان و بخشاینده در لفظ نزل اشعاری است بآنکه متمنای اهل استقامت است آنچه [illegible] خواهند کرد ع
چون ما حضری است نسبت بموائد کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و از اینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامت [illegible] طریقت درجه آزادی عالی تر نیست

شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن سرست از ما سوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانهٔ سر خود راه ندهد و اغیار را
در حریم منزل دل نگذارد **بیت** امروز مراد در دل جز یار نمیگنجد * کاندر حرم سلطان اغیار نمیگنجد * وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر قَوْلًا از جهت
سخن مِمَّنْ دَعَا از آن کس که بخواند خلق را إِلَى اللَّهِ به پرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کارهای شایسته وَقَالَ إِنَّنِي و بگوید بدرستیکه من
مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝ از گردن نهادگانم حکم خدای را این آیت در شأن حضرت پیغمبر صلعم ست که خلق را بخدای دعوت کرد امام ابو اللیث رح فرموده
که مراد علما اند که معالم دین بمردم آموزانند و عمل صالح ایشان آنست که هرچه دانند بدان کار کنند و یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را
تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل ست بر آنچه بدیشان رسد از مکاره و گفته اند همه ائمه و مشائخ درین آیت داخلند و عائشه رض فرموده که
نمی بینم این آیت را الا در شأن موذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ندا میکند و نماز
میخوانند و سخنان بیهوده بزبان ایشان گذشتی این آیت نازل شد و بر تقدیریکه در شأن موذنان باشد عمل صالح ایشان آنست که میان اذان
و اقامت دو رکعت نماز بگذارند وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ط و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید
و تشریک مساوی نیستند یکی موجب رفع درجات ست و دیگری سبب هبوط درکات و گفته اند که حسنه رفعت ست و سیئه عنف یا مراد
علم و جهل ست و در تفسیر زاهدی و تبیان و عین المعانی آورده که حسنه دوستی آل رسول صلعم ست و سیئه دشمنی ایشان اِدْفَعْ دفع کن سیئه را
بِالَّتِي بآن خصلتی که در نفس الامر هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل درگذر فَإِذَا
الَّذِي پس چون این چنین کنی آنکسی که باشد بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ میان تو و او دشمنی هر آینه دوست گردد كَأَنَّهُ گویا که او وَلِيٌّ حَمِيمٌ ۝
[illegible] و خویشی مهربان و در احقاف از امام اعظم رض نقل میکند که چون کسی بمن رساند که دیگری مرا بد میگوید من او را دعای خیر و ثنا میگویم تا
و تا بکه حسرمی بایم از آنکه دیگری بمن بگوید وَمَا يُلَقَّاهَا و نمیدهند این خصلت که مقابله بدی ست بنیکی إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانرا که صبر کنند بر
مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وَمَا يُلَقَّاهَا و عطا نکنند این عادت و صفت إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ۝ مگر خداوند بهرهٔ بزرگ را یعنی آنانرا که نصیبی
تمام دارند از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشت ست وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و اگر رسد ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو نَزْغٌ
وسوسه بتباهی یعنی اگر وسوسهٔ شیطانی خواهد که بنای این صفت که مذکور شد بکند و درهم شکند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ ط پس پناه جوی بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستیکه
خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا استعاذهٔ ترا الْعَلِيمُ ۝ دانا ست بنیت تو وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت او اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ شب ست
و روز که متعاقب یکدیگر اند روز بجهت آرایش و شب برای آسایش وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ط و دیگر آفتاب و مهتاب که بسیر مقدر و اندازهٔ مقرر میروند لَا
تَسْجُدُوا سجده مکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و نه ماه را که ایشان مخلوقند مانند شما وَاسْجُدُوا لِلَّهِ و سجده کنید مر خدای را الَّذِي خَلَقَهُنَّ
آنچنانی که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی یگانگی إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ۝ خاص او را می پرستید چه سجود خاص عبادت ست
آنرا بخالق را باید نه مخلوق را و امام شافعی رح درین محل سجده میکند تا سجده مقترن بامر باشد و این روایت مرویست از عبدالله بن مسعود رض فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا
پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدای را ازان چه زیان فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند از فرشتگان يُسَبِّحُونَ لَهُ نماز
میگذارند برای او یا تسبیح میگویند مر او را و می ستایند بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت و مشغول اند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ ۝
و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش و امام اعظم رح اینجا سجده میکند چه سخن سجده باینجا تمام شده و این روایت
ابن عباس و ابن عمر ست رض و این سجده یازدهم ست باتفاق علما از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات الهی این سجده را سجدهٔ اجتهاد

...نزد رسول و که اگر در آخر آیت اولی سجده کنند سجده شکر باشد چه مقارن ست بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون و اگر بعد از آیت دوم بسجود روند
سجده نشاط و محبت بود چه مقرون ست بدین کلمات که وهم لا یسامون وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از نشانهای قدرت الهی اَنَّكَ تَرَى الْاَرْضَ
آنست که تو می بینی زمین را خَاشِعَةً فسوده و خشک شده فَاِذَآ اَنْزَلْنَا پس چون فرستیم عَلَيْهَا الْمَآءَ بران زمین آب باران را اهْتَزَّتْ
بجنبش در آید بجهت رستن نبات از وی وَرَبَتْ و بر وید و افزون گردد گیاه اِنَّ الَّذِيْٓ اَحْيَاهَا بدرستی آنکه آن زمین مرده را زنده کرد
لَمُحْيِ الْمَوْتٰى هر آینه زنده کننده مردگان ست اِنَّهٗ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ○ بدرستیکه او بهمه چیزها از احیا و اماتت توانا ست و قدرت او نسبت
با همه مقدورات یکی ست اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه يُلْحِدُوْنَ میل میکنند از طریق ثواب میگردند یا طعنه میزنند یا تاویل باطل میکنند
فِيْٓ اٰيٰتِنَا در آیتهای ما که قرآن ست یا نشانهای قدرت که دال ست بر وجود قادر حکیم لَا يَخْفَوْنَ پوشیده نمیشوند عَلَيْنَا بر ما یعنی
همه را میدانیم و جزای طعن و الحاد با ایشان میرسانیم اَفَمَنْ يُّلْقٰى فِي النَّارِ آیا کسیکه انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابو جهل ست
یعنی او که قابل سوختن باشد خَيْرٌ بهتر ست اَمْ مَّنْ يَّاْتِيْٓ یا کسیکه بیاید اٰمِنًا ایمن از دوزخ يَّوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز که آن حضرت
رسالت پناه صلعم ست و گفته اند حمزه یا عمار یا عمر یا عثمان رض اِعْمَلُوْا مَا شِئْتُمْ لا امر تهدید ست کفار را میگوید عمل کنید هر چه خواهید اِنَّهٗ
بدرستیکه خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه شما میکنید بَصِيْرٌ ○ بینا ست و بران جزا خواهد داد بیت حیله و مکر رها کن که خدا میداند نقد مغشوش
میاور که صاحب بینا ست اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بتحقیق آنانکه کافر شدند بِالذِّكْرِ بقرآن که بهترین یاد کردنی ست لَمَّا جَآءَهُمْ آن هنگام
که آمد بدیشان و ایشان معاندان و ستیزندگانند وَاِنَّهٗ و بدرستیکه قرآن لَكِتٰبٌ عَزِيْزٌ ○ هر آینه کتابی ست ارجمند و گرامی نزدیک خدای
یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز ست زیرا چه کلام رب عزیز ست که ملک عزیز بر رسول عزیز آورد برای امت عزیز
یا آنکه نامه دوست نزدیک دوست ست و نامه دوست نزد دوستان عزیز باشد بیت زنام و نامه تو یافتیم عز و کرامت هزار جان گرامی فدای
نامه و نامت ه لَا يَاْتِيْهِ الْبَاطِلُ نیاید بدان کتاب هیچ باطلی مِنْۢ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی وَلَا مِنْ خَلْفِهٖ و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت
باطل بوی متطرق نشود یا زیاده و نقصان بوی راه نیابد در اخبار از آینده و گذشته دروغی یافته نشود تَنْزِيْلٌ فرو فرستاده شده است
مِّنْ حَكِيْمٍ از خدای دانا حَمِيْدٍ ○ ستوده مَا يُقَالُ لَكَ نمی گویند ترا ای محمد کفار قوم تو اِلَّا مَا قَدْ قِيْلَ مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران
پیشین گفتند لِلرُّسُلِ مر فرستادگان را مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش
ازین هر پیغمبری که بوده منکران قوم او با او همین گفتند که با تو میگویند اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو لَذُوْ مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش ست
مر انبیا و متابعان ایشان را وَذُوْ عِقَابٍ اَلِيْمٍ ○ و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان و مکذبان را آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن
بلغت عجم فرو نیامد و چرا بعضی او عربی و بعضی عجمی نبود تا هر دو قوم از وی بهره برند آیت آمد که وَلَوْ جَعَلْنٰهُ و اگر ما میفرستادیم این کتاب را قُرْاٰنًا
اَعْجَمِيًّا قرآنی بلغت غیر عرب لَّقَالُوْا هر آینه میگفتند کافران عرب لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا بیان و هویدا کرده نشد اٰيٰتُهٗ آیتهای کتاب را بزبانی که ما
فهم کنیم ءَاَعْجَمِيٌّ آیا کلام عجمی وَّعَرَبِيٌّ و مخاطب عربی قُلْ بگو ای محمد هُوَ آن کتاب لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مر آنانرا که گرویدند هُدًى راه نماینده است بحق
وَّشِفَآءٌ و شفا بخشنده از امراض شک و شبه وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ و آنانکه نمی گروید ند آن فِيْٓ اٰذَانِهِمْ وَقْرٌ در گوشهای ایشان گرانی است
یعنی تصامم میکنند و بگوش هوش نمیشنوند وَّهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى و قرآن بر ایشان کوری ست و پوشیدگی از جلوه جمال کمال آن نمی بینند اُولٰٓئِكَ
آن گروه که از شنیدن قرآن و معنیت آن کر اند يُنَادَوْنَ ندا کرده میشوند مِنْ مَّكَانٍۭ بَعِيْدٍ ○ از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسی ست ع ۱۲

کاو را از مسافت دور ندا کنند و از دور او را بخوانند و خواننده بدو نرسد و ندا و آواز او شنود پس او را از آن ندا چه نفع رسد بیت ناوی اقبال میگوید که ای
ناقابلان بنالیمی نزدیک نزدیک و شنابس دور بدور و لقد اتینا و هر آینه ما دادیم موسى الكتب مر موسی را توریت فاختلف فيه
پس اختلاف کردند در قرآن بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند و لولا كلمة سبقت و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است من ربك
از پروردگار تو یعنی وعده قیامت و فصل خصومت در عرصه محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لقضی هر آینه حکم کرده شدی بينهم میان اهل تکذیب به استیصال
یعنی وانهم و بدرستیکه مشرکان عرب یا یهود لفی شك هر آینه در گمان اند منه از قرآن یا توریت مريب ۝ گمانی با اضطراب آورنده من عمل هر که بکند
صالحا کاری ستوده فلنفسه پس از برای نفس اوست یعنی نفع او بوی رسد و من اساء و هر که بکند فعل بد فعليها پس بر نفس اوست یعنی ضرر
آن بدو باز گردد و ما ربك بظلام و نیست آفریدگار تو ستم کننده للعبيد ۝ مر بندگان خود را که فرا خور عمل مکافات نفرماید
اليه يرد بسوی خدایی باز گردانیده شود علم الساعة دانستن قیامت یعنی چون از تو سوال کنند علم آن حواله بحضرت
الهی باید کرد که کسی جز او نداند و ما تخرج من ثمرت و بیرون نیاید هیچ میوه من اكمامها از غلافهای خود و ما تحمل و بار نگیرد
من انثى هیچ ماده از انسان و سائر حیوانات و لا تضع و ننهد بار خود الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت او داند علم ثمار و نتائج
نیز خاصه اوست و يوم يناديهم و روزی که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ گوید این شركاءی کجااند انبازان من بزعم شما قالوا اذنك
گویند خدایا شنودیم ما ترا و گفتیم ما منا نیست از ما من شهید ۝ هیچ گواهی دهنده بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کردیم وضل عنهم و گم شود
از مشرکان ما كانوا يدعون آنچه بودند که میپرستیدند من قبل پیش از قیامت یعنی بتان را که در دنیا می‌پرستیدند در آن روز نه بینند یا از ایشان
مدد نیابند و ظنوا و یقین دانند که از عذاب و عقوبت ما لهم نیست مر ایشان را من محيص ۝ هیچ گریزگاهی لا يسئم الانسان ملول نشود
آدمی من دعاء الخير از خواهش نیکی در این جهان چون نعمت و مثال آن و ان مسه الشر و اگر رسد او را بدی چون تنگدستی و بیماری
فيئوس پس ناامید است از راحت قنوط ۝ امید برنده از رحمت و یاس و قنوط صفت کافران و گمراهان است و لئن اذقنه و اگر بچشانیم ما
آن کافران را رحمة منا بخششی و بخشایشی از نزد یک ما چون تندرستی و توانگری من بعد ضراء مسته از پس سختی که باو رسیده باشد
ليقولن هر آینه گوید هذا لي این خیر و عافیت برای من است و من مستحق آنم یا دائم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت و ما اظن الساعة قائمة
و گمان نمی‌برم قیامت را بر خاسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشر و بعث است و لئن رجعت و اگر باز گردانند مرا الی ربی بسوی پروردگار من یعنی بر
وجهی که مسلمانان توهم کرده‌اند که قیامت قائم شود و مرا برانگیزند ان لي عنده للحسنى بدرستیکه مرا هست نزد او آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من بر
نعمت و کرامت را ثابت است خواه در دنیا خواه در عقبی منحصر عزر زهی تصور باطل زهی خیال محال امام ثعلبی از حسن بن علی بن ابی طالب رض
نقل میکند که کافر را دو تمنای عجیب است یکی در دنیا که میگوید در روز قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت
ترابا و هیچکدام از این دو تمنای وجود نخواهد گرفت فلننبئن الذين كفروا پس خبر کنیم آنان را که نگرویدند بما عملوا بآنچه کردند از
کفر و تکذیب و اخبار بتعذیب که خواهد بود و لنذيقنهم و هر آینه بچشانیم ایشان را من عذاب غليظ ۝ از عذاب درشت
و بزرگ که بدیشان رسد عکس آن که اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت و اذا انعمنا و چون انعام کنیم و در عافیت
بگشائیم على الانسان بر کافران اعرض روی بگرداند از شکر و نا بجانبه و دور شود یعنی بجود از راه حق دور شود یعنی
خود را از یک طرف کشد از سپاس ولی‌نعمت و اذا مسه الشر و چون برسد او را بلا و محنت فذو دعاء عريض ۝ پس خداوند

دعای بزرگ و بسیار ست تشبیه کرده دعای بزرگ را بخیری که پهنان وار د جهت کثرت وسعت آن قُلْ بگوای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا
که فی نفس الامر إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ پس شما کافر شده اید بدان بی تامل در آن مَنْ أَضَلُّ
کیست گمراه تر مِمَّنْ هُوَ از آن کسی که او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلافی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام ستیزه و
عناد و انکار و افساد بود و وضع موصول بجای صله شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشان ست در تفسیر امام ابو اللیث مذکور ست که ابو جهل م
حضرت رسالت صلعم گفت آیتی بما بنمای آن حضرت صلعم ماه را بدو نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش محمد شما را سحر کرد شما باطراف و جوانب مکه کس فرستید
تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده اند یا نی اگر اهل آفاق دیده اند آیت احدی ست وگرنه سحر محمدی ست پس رسل بهر طرف فرستادند
همه از رویت آن خبر دادند ابو جهل گفت هذا سحر مستمر این جادوی ست بهمه آفاق فرا رسیده حضرت عزت آیت فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنمائیم
ایشان را یعنی کفار قریش را آيَاتِنَا نشانهای قدرت خود که یکی از آن شق قمر ست فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ و در نفسهای
ایشان یعنی در مکه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشان را أَنَّهُ الْحَقُّ که رسول ما حق ست أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا بسنده نیست پروردگار
تو أَنَّهُ آنکه او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز شَهِيدٌ گواه ست یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو بس ست بعضی بر آنند که دلائل
آفاقی اخبار آن حضرت صلعم بود از حوادث آتیه و وقائع کائنه چون فتح روم و یمن و فارس و آیت نفسی انچه میان اهل مکه واقع شده از قتل
و قحط و خوف و مقهوریت و در معالم آورده که آفاقی وقائع امم ماضیه ست که ایشان را از آن خبر دادند و نفسی واقعه روز بدر و در فصول
از محمد بن کعب رح نقل کرده است که آفاقی غلبه دین اسلام ست بوقت ظهور مهدی و نفسی انچه بوقت پیغمبر صلعم بود از فتح مکه و ورود وفود
اعراب و جمعی ضمیر را عائد بآدمیان دارند یعنی بنمائیم مردمان را دلائل آفاقی که همه پنهان ست و آیات نفسی که هلاکت ابدان ست یا در آفاق
اختلاف ازمنه و امکنه و در انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاقی عجائب مصنوعات ست از آسمان و زمین و ستارگان و اشجار و انهار و
اثمار و جز آن و نفسی بدائع حکمت و غرائب صنع که در نفس انسان مودع ست و در اتحاف آورده که آفاق عالم کبیر ست و نفس عالم صغیر و هرچه
از دلائل قدرت در عالم کبیر ست نمودار آن در عالم صغیر هست شعر وتزعم انک جرم صغیر ؛ وفیک انطوی العالم الاکبر ؛ جمیع انچه در عالم
مفصلا در نشاة انسان مندرج ست مجملا پس انسان عالم صغیر مفصل از روی مرتبه انسان عالم کبیر ست و عالم انسان صغیر رباعی ای آنکه ترا
ملک سکندر و جم ؛ از حرص مباش در پی نیم درم ؛ عالم همه در تست ولیکن از جهل ؛ پنداشته تو خویش را در عالم ؛ و تطبیق آیات آفاقی و نفسی
مناسب این مختصر نیست شمه از حقائق این آیت بعون الملک القادر در تفسیر جواهر گذارش خواهد یافت أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که کافران فِي مِرْيَةٍ
در شک اند مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از لقای پروردگار خود به بعث و جزا أَلَا إِنَّهُ بدانید که او بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ بهمه چیزها محیط و فرا رسنده ست ع
بعلم و قدرت و جمیع و تفاصیل اشیا داند و هرچه خواهد که در ملک خود بکند تواند هیچ کس را مجال چون و چرا نیست قطعه علم بی جهل و قدرت
بی عجز ؛ خاص در حضرت الهی هست ؛ انچه باید در نفس و آفاق ؛ کند از حکم پادشاهی هست

سورة الشورى مكية وهي ثلث وخمسون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حم ۝ عسق ۝ حروف مقطعه اشارت بکوائن و حوادث فتن و وقائع ست امام ثعلبی رح از ابن عباس رض نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه
فتنها را میشناخته از حم عسق و گفته اند حا حرب ست و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع ست که بعد از نزول

این حروف اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین صلعم ظاهر شد و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف و مسخ و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی عم و قولی آنست که این حروف مبادی اسم حلیم و مجید و علیم و سمیع و قدیرست یا اشارت ست بصفت حلم و مجد و علم و ثنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایمای ست بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت پناه صلعم ارزانی داشته حا حوض مورود اوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان را از امت سیراب گردانند و میم ملک ممدود او که از مشرق تا بمغرب تبصرف امت او درآید و عین عز وجود او که اغنیا همه اشیا از حق سبحانه او بوده و سین سنای مشهود او که مرتبه هیچکس برفعت تبه او نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که درجه او ادنی اوست و در روز قیامت که شفاعت کبری ست بیت مقام تو محمود و نامت محمد * بدین سان مقامی و نامی که دارد * کَذٰلِكَ مثل آنچه درین سوره هست از معانی یُوحِیْٓ اِلَیْكَ پیوسته وحی میکند بسوی تو وَاِلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِكَ لا و وحی کرده است بآنانکه پیش از تو بوده اند از رسل اللّٰهُ الْعَزِیْزُ خدای غالب که هیچکس او را از انزال وحی باز نتواند داشت الْحَکِیْمُ ۝ دانا بحال کسیکه سزاوار نزول وحی ست لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از مخازن علویات وَمَا فِی الْاَرْضِ وآنچه در زمین ست از کوائن سفلیات وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ ۝ واوست برتر و بزرگتر که رفعت و عظمت و سلطنت شان او راست تَکَادُ السَّمٰوٰتُ نزدیک شد آسمانها که از عظمت او یَتَفَطَّرْنَ بشکافند مِنْ فَوْقِهِنَّ از زبر یکدیگر یعنی اول آسمان بلند تر بشکافد پس از ان یکیک منشق گردد و در کشاف آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم و اتم ست چه بالای آسمان اعلی عرش و کرسی و صفوف ملائکه اند پس ابتدای انفطار از انجا دلیلی بزرگ ست بر آثار عظمت پروردگار وَالْمَلٰٓئِکَةُ یُسَبِّحُوْنَ و فرشتگان یعنی حمله عرش با همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیهی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند چه یکی نفی ناسزاست و یکی اثبات سزا وَیَسْتَغْفِرُوْنَ و آمرزش طلبند از خدای لِمَنْ فِی الْاَرْضِ از برای کسانیکه در زمین اند از مومنان اَلَآ اِنَّ اللّٰهَ بدانید بدرستیکه خدای هُوَ الْغَفُوْرُ اوست آمرزنده گناه بندگان الرَّحِیْمُ ۝ مهربان بر ایشان بقبول توبه وَالَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا وآنانکه فرا گرفتند مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای اَوْلِیَآءَ دوستان یعنی انداد و شرکا که بدوستی ایشان پرستش میکنند اللّٰهُ حَفِیْظٌ خدای نگاهبان ست عَلَیْهِمْ ز اقوال و احوال و اعمال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد داد وَمَآ اَنْتَ عَلَیْهِمْ و نیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَکِیْلٍ ۝ گماشته شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو هست دعوت و تبلیغ احکام شریعت وَکَذٰلِكَ و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بلسان قوم او اَوْحَیْنَآ اِلَیْكَ وحی کردیم بتو قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا قرآنی بلغت قوم تو که عرب اند لِّتُنْذِرَ تا بیم کنی بدان اُمَّ الْقُرٰی اهل مادر شهرها را که مکه ست وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلدان را و مقررست که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی اند وَتُنْذِرَ و بیم کنی مردمان را یَوْمَ الْجَمْعِ روز جمع یعنی روز قیامت لَا رَیْبَ فِیْهِ هیچ شکی نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که خلق اولین و آخرین در آنجا مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح یا اشباح یا اعمال یا هر کسی را بشکل او و بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشان را فَرِیْقٌ فِی الْجَنَّةِ گروهی را در بهشت برند که مومنان موحد انند وَفَرِیْقٌ فِی السَّعِیْرِ ۝ و گروهی را در دوزخ افگنند که منافقان و مشرکانند وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ واگر خواستی خدای لَجَعَلَهُمْ هر آینه گردانیدی همه خلائق را اُمَّةً وَّاحِدَةً گروهی یک تا براه هدایت یا در طریق ضلالت وَّلٰکِنْ یُّدْخِلُ ولیکن در می آرد مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد براه نمونی و توفیق عبادت فِیْ رَحْمَتِهٖ در بهشت خود وَالظّٰلِمُوْنَ و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت و خذلان از اهل شرک و نفاق مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِّنْ وَّلِیٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد وَّلَا نَصِیْرٍ ۝ و نه یاری که عذاب از ایشان بردارد اَمِ اتَّخَذُوْا بلکه فرا گرفتند کافران مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای اَوْلِیَآءَ دوستان مانند اصنام و لاف

دوستی ایشان میرسند فَاللّٰهُ پس خدای بحق هُوَ الْوَلِیُّ اوست دوستی که دوست گیرد دوستان را وَهُوَ یُحْیِ الْمَوْتٰی و اوست که زنده گرداند
مردگان را بقدرت نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیز قَدِیْرٌ تواناست و اصنام ایشان را توانائی نیست ع ٩
تنظیم اوست قادر بحکم کن فیکون * غیر او جمله عاجز ند و زبون * عجز را سوی قدرتش ره نیست * عقل ازین کارخانه آگه نیست * وَمَا
اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف میکنید ای مومنان فِیْهِ در آن چیزها کافران مِنْ شَیْءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُکْمُهٗ پس حکم او مفوض ست
اِلَی اللّٰهِ بخدای و او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذٰلِکُمُ آنکس که حکم بحق صفت اوست اللّٰهُ خدای بحق ست رَبِّیْ پروردگار من عَلَیْهِ
بر وی نه بر غیر او تَوَکَّلْتُ وثوق و اعتماد کردم در همه کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نمودم وَاِلَیْهِ اُنِیْبُ و بسوی او باز میگردم در همه
احوال فی الحقیقه بنده را جز او مرجع و مآب نیست فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها جَعَلَ لَکُمْ بیافرید
برای شما مِّنْ اَنْفُسِکُمْ از جنس شما اَزْوَاجًا زنان وَّمِنَ الْاَنْعَامِ و آفرید از چهارپایان اَزْوَاجًا صنفهای گوناگون یَذْرَؤُکُمْ بسیار میگرداند
شما را فِیْهِ در تزاوج و تناسل درین وجه از خلقت لَیْسَ نیست کَمِثْلِهٖ مانند او شَیْءٌ چیزی لفظ مثل در کلام عرب زائد می باشد
مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا و درین آیت نشاید مثل را بر حقیقت
گذاشتن چه موهم شود به تناقض که اثبات مثل و نفی آن است **بیت** ذات ترا صورت و پیوند نی * تو بکس و کس بتو مانند نی * **شعر**
جل المهیمن ان تدری حقیقته * من لا له المثل لا تضرب له المثل * وَهُوَ السَّمِیْعُ و او شنواست مجموع مسموعات را اَلْبَصِیْرُ بیناست همه مبصرات را
لَهٗ مر او راست مَقَالِیْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ کلیدهای خزائن آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمانها مطرست و گنجینه
زمین نباتات یَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میگرداند روزی را لِمَنْ یَّشَآءُ برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت وَیَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد
بروفق مشیت اِنَّهٗ بدرستیکه او بِکُلِّ شَیْءٍ بهمه چیز از دقائق استحقاق قبض و بسط عَلِیْمٌ داناست شَرَعَ بیان کرد و هویدا ساخت
و برگزید خدای لَکُمْ برای شما مِّنَ الدِّیْنِ از طاعت و عبادت و اصل توحید مَا وَصّٰی بِهٖ آنچه فرموده بود بآنچیز نُوْحًا نوح بن ملک ع را
وَالَّذِیْٓ اَوْحَیْنَآ و آنچیزی که وحی کردیم اِلَیْکَ بتو یعنی اصل مشترک از دین که میان تو و نوح ع بوده وَمَا وَصَّیْنَا بِهٖ و آنچه وصیت کرده
بودیم بدان اِبْرٰهِیْمَ وَمُوْسٰی وَعِیْسٰٓی این پیغمبران را از اصول دین اَنْ اَقِیْمُوا الدِّیْنَ آنکه اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمان ست بآنچه
تصدیق آن واجب باشد و فرمان برداری احکام خدای وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِیْهِ و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در آن اصل که توحید و طاعت
چه در فروع توحید و شرائع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد کَبُرَ بزرگ و گران و دشوارست عَلَی الْمُشْرِکِیْنَ بر شرک آرندگان
مَا تَدْعُوْهُمْ آنچه تو میخوانی ایشان را اِلَیْهِ بسوی آن از توحید و نفی شرک اَللّٰهُ یَجْتَبِیْٓ اِلَیْهِ خدای میکشد و جمع میکند بسوی خود آنچه تو میخوانی بدین
درست و راست مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد یا میگزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آن را که اراده کند وَیَهْدِیْٓ و راه نماید بتوفیق و ارشاد
اِلَیْهِ بدین حق مَنْ یُّنِیْبُ هر که بازگردد بحق و روی آرد بسوی او یعنی هر که از غیر او اعراض کند و با و رجوع کند حق سبحانه راه راست بدو نماید **بیت**
نخست ار طالبی از جمله بگذر رو بدو آور * کزان حضرت ندا آید کای سرگشته راه اینک * وَمَا تَفَرَّقُوْٓا و پراکنده نشدند امم گذشته چون عاد
و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین اِلَّا مگر مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از
دین برنگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات توریت و انجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال محض ست بَغْیًا و این گشتن
از روی ستمکاری و جباری بود که واقع ست بَیْنَهُمْ میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلعم داشتند

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده داده مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان
إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا زمان نام برده که آخر عمرست یا روز قیامت لَّقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مستاصله و خلاص
محق وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی آنانکه أُورِثُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب یعنی قرآن را مِن بَعْدِهِمْ از پس امتان گذشته مراد کافران زمان
حضرت رسالت پناه صلعم اند که قرآن بدیشان دادند و ایشان لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ هر آینه در گمانند از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلعم مُرِيبٍ ○
شکی در تهمت افگنده فَلِذَٰلِكَ پس برای این تفرقه که از ایشان واقع شده فَادْعُ پس بخوان مر خلق را باتفاق بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ و مستقیم
باش بر دعوت كَمَا أُمِرْتَ چنانکه فرموده شده بآن در تبیان آورده که ولید بن مغیره با حضرت رسالت پناه صلعم گفت از دین و دعوت که داری
رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبه بن ربیعه وعده کرد که بدین پدران باز آیی تا دختر خود در عقد تو درآرم این آیت نازل شد که بر دعوت خود
مقیم و در دین و ملت مستقیم باش وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای باطله ایشان را وَقُلْ آمَنتُ و بگو گرویدم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بانچه
فرو فرستاده است خدای مِن كِتَابٍ از کتاب بر من و بر انبیاء مرا پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم و حق سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است وَ
أُمِرْتُ و فرموده شده ام لِأَعْدِلَ بآنکه عدل کنم و سویت نگاه دارم بَيْنَكُمُ میان شما یعنی اشراف و اراذل را بحق خوانم و در تبلیغ شرائع و حکومات میل
نکنم اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای آفریدگار ما و شماست لَنَا أَعْمَالُنَا مار است جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست پاداش اعمال شما
لَا حُجَّةَ هیچ خصومتی نیست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما و شما یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و سرکشی خواهد بود
اللَّهُ يَجْمَعُ خدای جمع کند بَيْنَنَا میان ما بقیامت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ○ و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی حکم عدم احتجاج بآیة السیف منسوخ
وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ و آنانکه از کفار خصومت کنند و جدال ورزند فِي اللَّهِ در دین خدای عز و جل مِن بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ از پس آنکه اجابت کردند
مر قول خدای را یعنی در روز میثاق اقرار آوردند بربوبیت یا مراد یهودند که سخن خدای را اجابت نموده اند در توریت و بمصطفی صلعم ایمان
آورده اند یا آنکه مجادله میکنند پس از آنکه خدای اجابت کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات و سؤالات کنند بر صدق حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ
حجت ایشان باطل ست عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان عناد محض ست وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ
و بر ایشان ست خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین وَلَهُمْ و مر ایشان راست جهت کفر ایشان عَذَابٌ شَدِيدٌ ○ عذابی سخت
که آن آتش دوزخ باشد اللَّهُ خدای بحق الَّذِي أَنزَلَ الْكِتَابَ آنکسی ست که فرو فرستاده است کتاب را بِالْحَقِّ براستی و درستی وَالْمِيزَانَ
و منزل گردانید ترازو را که موزونات بآن بسنجند تا در باره خرنده و فروشنده ظلم نکنند و محققان برانند که مراد از میزان عدلست در معاملات
و از عدل و راستی بمیزان کنایت کرد که آله عدل ست و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد از
میزان محمد ست صلعم که قانون عدل بوی تمهید می یابد و انزال و ارسال وست وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا و تو چه دانی لَعَلَّ
السَّاعَةَ قَرِيبٌ ○ شاید که وقت قیامت نزدیک بود و امام زاهدی فرمود که لعل برای تحقیق ست یعنی البته ساعتی که در آن قیامت
قائم شود نزدیک ست يَسْتَعْجِلُ شتاب میکنند بِهَا بساعت یعنی بآمدن آن الَّذِينَ آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا نمیگروند بآن یعنی استعجال
از روی تکذیب و استهزاست یا میخواهند که پیغمبر صلعم وقتی معین کند تا آن وقت بیاید و قیامت نیاید ایشان را بر وی حجتی باشد وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول او و قیامت مُشْفِقُونَ ترسانند مِنْهَا از قیامت چه نمیدانند که خدای با ایشان چه کند
و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود وَيَعْلَمُونَ و میدانند أَنَّهَا الْحَقُّ آنکه آمدن ساعت راست ست أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ

بدانید که بتحقیق آنانکه خصومت و جدال میکنند فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ۝ هر آینه در گمراهی اند دور از صواب اَللّٰهُ لَطِيفٌ
خدای داناست یا نیکوکار بِعِبَادِهٖ به بندگان خود يَرْزُقُ مَنْ يَّشَاءُ روزی میدهد بلطف خود هر کرا خواهد وَهُوَ الْقَوِيُّ و او تواناست در
لطف و رحمت الْعَزِيْزُ ۝ غالب در حکم و ارادت در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد یکی مهربان و امام قشیری فرموده که از لطف اوست
که بیشتر از کفایت دهد و کمتر از قوت کار فرماید دوم نوازنده و کدام نوازندگی به از آن که بندگان را بخود اضافت فرمود سوم باریک دان و دوربین
که خفیات امور را داند و اسرار صدور بر وی پوشیده نماند چهارم پوشنده کار که کس را بر سر قضا و قدر او راه نبود و در کار او چون و چرا دخل ندارد قطعه
کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد ۞ که نقش بند حوادث ورای چون و چرا است ۞ چرا الکو که چرا دست بستهٔ قدرست ۞ ز چون ملاف که چون نیز پایمال قضاست
در موضح آورده که لطیف آنست که غوامض امور بعلم داند و جرایم جمهور را بحلم درگذراند در ترجمهٔ کشف فرموده که لطیف آنست که علم شامل او محیط بر غوامض
مصالح و حکمت باهرهٔ اش مشتمل بر عوائد منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف بدین وجه آورده که نعمت بقدر خود دارد و شکر بقدر بنده خواست درین
آیت نکات بسیار و فوائد بیشمار است و حواله اطلاع معنی لطیف بتفصیل بجواهر التفسیر است مَنْ كَانَ يُرِيْدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود
حَرْثَ الْاٰخِرَةِ کشت خیر آن سرای یا پاداش آن نَزِدْ لَهٗ بیفزائیم مر او را فِيْ حَرْثِهٖ در زرع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب
انجهان بذکر حرث خیر داد از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانهٔ زراعی را افزاید تا یکی از آن بسیار میشود و همچنین عمل مومن روز بروز نزد خدای تعالی
افزون میگردد تا حدی که یکذره برابر کوه احد شود وَمَنْ كَانَ يُرِيْدُ و هر که باشد که خواهد بکردار خود حَرْثَ الدُّنْيَا نیکی دنیا و سعی کند در
حصول متاع آن نُؤْتِهٖ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد وَمَا لَهٗ و نیست مر او را فِي الْاٰخِرَةِ در آن سرای
مِنْ نَّصِيْبٍ ۝ هیچ بهره مراد کافرانند که همین دنیا خواهند و بس یا منافقانیکه در غزوها با مومنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان
غنیمت بودی و بس درین آیت فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب
خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از زیادت فیض یابد بیت دنیا طلبی بهرهٔ دنیات دهند ۞ عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند ۞ نه چنان ست که
کافران تصور کرده اند اَمْ لَهُمْ شُرَكٰٓؤُا آیا مر ایشان را انبازانند یعنی مر ایشان را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شَرَعُوْا لَهُمْ
نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراستند در دل ایشان مِّنَ الدِّيْنِ از کیش جاهلیت مَا لَمْ يَأْذَنْۢ آنچه دستوری نداده است و نفرموده بِهِ اللّٰهُ
بآن خدای هیچکس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه کلمهٔ راست
بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مومن یا میان مشرکان
و شرکا هر یک جزا بسزا یافته بودندی اما وعدهٔ فصل میان ایشان در قیامت است وَاِنَّ الظّٰلِمِيْنَ و بدرستیکه ستمکاران یعنی کافران لَهُمْ مر ایشان را
در آن روز عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۝ عذابی دردناک دایم و بی انقطاع باشد تَرَى الظّٰلِمِيْنَ ببینی مشرکان را در قیامت مُشْفِقِيْنَ ترسان و هراسان مِمَّا
كَسَبُوْا از جزای آنچه ایشان کسب کرده باشند وَهُوَ و وبال اعمال و افعال ایشان وَاقِعٌۢ بِهِمْ رسنده است بدیشان وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویده اند
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای ستوده کرده اند فِيْ رَوْضٰتِ الْجَنّٰتِ در مرغزارهای بهشت اند یعنی خوشترین بقعها و نزهت افزای ترین آن لَهُمْ مر
ایشان راست در بهشت مَّا يَشَآءُوْنَ آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مقرر شده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان ذٰلِكَ آنچه مذکور است
از کرامت بهشتیان هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيْرُ ۝ آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بر بندگان تفضل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است
ذٰلِكَ آن ثواب که خبر داد الَّذِيْ يُبَشِّرُ اللّٰهُ آنست که مژده میدهد خدای بدان عِبَادَهُ بندگان خود را الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانکه ایمان آورده اند

وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کارهای شایسته کرده اند و تقدیم این خبرها باین کرامت جهت ازدیاد سرور مومنان ست و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست
پس بمراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظائف عبادت بیفزایند قطعه کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی * که جزا هر چه نکوتر بنکوکار دهند * کار اگر
نیست ترا دم طمع اجر مباش * مزد مزدور باندازهٔ کردار دهند * امام ثعلبی از قتاده رض نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند
هیچ دریافته اید که محمد صلعم بر عملی که مباشر آن ست از دعوت و ابلاغ هیچ مزدی میخواهد یا نی این آیت نازل شد که قُلْ بگوای محمد لَآ اَسْئَلُكُمْ نمیخواهم شما را
عَلَیْهِ بر رسانیدن پیغام اَجْرًا مزدی و هیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس رض نقل فرموده که چون حضرت رسالت پناه
بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید اخیار آمده گفتند تو پسر خواهر مائی و در دین رهبر ما و می بینیم که اخراجات تو بسیار ست و مداخل تو کم اگر فرمائی
قدری اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبهٔ علیه بسپاریم تا در حوائج خود صرف کنند و خاطر عاطر را از آن ممر فراغتی
دست دهد این آیت نازل شد که بگوای محمد که من بر تبلیغ رسالت از کسی مزد طمع ندارم اِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن دوستی میطلبم فِی الْقُرْبٰی در خویشی یعنی
قریش باید که مرا دوست دارند برای قرابتی که با ایشان دارم و چون بصله رحم افتخار میکنند و مرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که سر رشتهٔ قرابتی
هست پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند این معنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح ست و گفته اند مراد مودت ثابت هست در ذوی
القربی یعنی من مزدوری رسالت نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند و از ابن عباس رض منقول ست که صحابه رض بعد از نزول این آیت گفتند
یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کرد کدام اند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین رض و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول
بنو هاشم و بنو المطلب اند که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب ست بخدای یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنند بخدای باعمال
صالحه وَمَنْ یَّقْتَرِفْ و هر که کسب کند حَسَنَةً نیکی را یعنی طاعت و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبر صلعم ست که هر گرا آن باشد
نَّزِدْ لَهٗ زیاده کنیم مر او را فِیْهَا حُسْنًا در آن حسنه یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است
گنهگاران را شَكُوْرٌ ۝ پذیرنده طاعت فرمان برداران را اَمْ یَقُوْلُوْنَ افْتَرٰی بلکه میگویند کافران که بر میبافد محمد و بر میبندد عَلَى اللّٰهِ
كَذِبًا بر خدای دروغ بدعوی نبوت یا نزول قرآن فَاِنْ یَّشَاِ اللّٰهُ پس اگر خواهد خدای یَخْتِمْ عَلٰی قَلْبِكَ مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن
بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی تا از آزار و جفای ایشان متضرر نشوی در حقائق سلمی از سهل بن عبد الله قدس الله سره
نقل میکند که مهر شوق ابدی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابای خلق فارغ گردی وَیَمْحُ اللّٰهُ الْبَاطِلَ
و محو کند خدای کجی و ناراستی را وَیُحِقُّ الْحَقَّ و آشکارا می گرداند حق را بِكَلِمٰتِهٖ بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد
اِنَّهٗ بدرستیکه خدای عَلِیْمٌۢ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝ داناست بهر چه در دلهاست یعنی استی تو و مظنه افترای ایشان بتو بر وی مخفی نیست در
عین المعانی از ابن عباس رض روایت فرموده که بعد از نزول آیت قل لا اسالکم علیه اجرا در خاطر بعضی خطور کرده بود که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود امر
میفرماید تا بعد از وی فرمان ایشان بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل عم آن حضرت را صلعم خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیت و حضرت صلعم با ایشان گفت
و ایشان گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست گوئی و ما از این اندیشه توبه کردیم این آیت نازل شد که وَهُوَ الَّذِیْ و اوست آن کسی که بمحض
کرم خود یَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود یعنی چون بد و باز گردند و از گناهی که کردند ندامت ورزند آن بازگشت را
در پذیرد وَیَعْفُوْا و فرو گذارد عَنِ السَّیِّاٰتِ از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را از ایشان در گذراند وَیَعْلَمُ و میداند مَا تَفْعَلُوْنَ ۝ آنچه
کنند بعد از آن از نیکی و بدی و حفص بتا میخواند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه وَیَسْتَجِیْبُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و اجابت کند خدای

برآنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکردند عملهای پسندیده وَيَزِيدُهُمْ وزیاده گرداند مسئول ایشان را مِّنْ فَضْلِهِ از فضل خود یعنی مبدایشان
آنچه حاجات خواستن آن نداشته باشند از رویت وسلام وَالْكٰفِرُونَ وناگرویدگان لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ○ مرایشان راست عذابی سخت که ذل حجاب
و دوام عقاب ست و هیچ رنج وعقاب بدتر از مذلت حجاب نیست بیت زهیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی ؛ جز آنکه تبدکنی در حجاب حرمانش ؛
آورده اند که اصحاب صفه رض که بفقر وفاقه میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشته که چه باشد که ما توانگر باشیم و مال خود بفلان وفلان خیر
تصرف کنیم این آیت آمد که وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ واگر بگشادی خدای روزی را لِعِبَادِهٖ مر بندگان خود را و برایشان فراخ گردانیدی
لَبَغَوْا هر آینه ستم کردندی فِي الْاَرْضِ در زمین و باستیلا و استعلا بیرون آمدندی یا تکبر ورزیدندی وفساد کردندی و این در غالب ست چه ذی النورین
وعبدالرحمن بن عوف رض مالدارترین قوم بوده اند و هرگز از ایشان اثر بغی وطغیان ظاهر نشد وگفته اند مال دنیا بمثابه باران ست که بر تمام زمین
رسد و از هر قطره از آن گیاهی روید بیت باران که در لطافت طبعش خلاف نیست ؛ در باغ لاله روید و در شوره بوم خس ؛ و چون اغلب طباع
خلق بجانب هوا و هوس مائل ست و پرورش صفات بهیمی برایشان غالب ومال دنیا درین ابواب قوی ترین اسباب ست پس اگر
حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی شدندی پس آنرا بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود وَلٰكِنْ يُّنَزِّلُ ولیکن فرو میفرستد روزی را
بِقَدَرٍ بتقدیر ازلی مَّا يَشَآءُ آنچه میخواهد برای هر که میخواهد اِنَّهٗ بِعِبَادِهٖ بدرستیکه او به بندگان خود خَبِيْرٌ داناست باحوال ایشان بَصِيْرٌ ○ خبیر
بیناست یعنی هم می بیند و میداند که هر کس را چه باید و چند باید و کی باید وَهُوَ الَّذِيْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ و اوست آنکسی که میفرستد باران را مِنْۢ بَعْدِ
مَا قَنَطُوْا پس از آنکه نومید شدند از آمدن آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهٗ و پراگنده کند رحمت خود یعنی باران را منتشر گرداند در کوهها و بیابانها وَهُوَ
الْوَلِيُّ و اوست دوست مومنان و سازنده کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان الْحَمِيْدُ ○ ستوده بهمه زبان یا ستاینده سپاس
داران وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از دلائل قدرت و نشانهای فطرت او خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست وَمَا بَثَّ و آفریدن
آنچه پراگنده کرد فِيْهِمَا در آسمان و زمین مِنْ دَآبَّةٍ از جنبندگان یعنی زندگان چون ملائکه وجن و انس و سائر حیوانات وَهُوَ و او یعنی خدای
ربع ع عَلٰى جَمْعِهِمْ بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر اِذَا يَشَآءُ هرگاه که خواهد قَدِيْرٌ ○ تواناست و ممکن از آن و غیر او عاجز در آن وَمَآ اَصَابَكُمْ
و هر چه شما میرسد ای مومنان مِّنْ مُّصِيْبَةٍ از مصیبت و آفتی بمال یا تن و اهل و عیال فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيْكُمْ پس بسبب آن ست که کسب کرده
دستهای شما یعنی شامت معاصی ست و هر چند که بقضای من ست اما عقوبت گناهان شماست وَيَعْفُوْا و عفو میکند و درمیگذرد عَنْ كَثِيْرٍ ○ خدای
از بسیاری گناهان و اگر بی گناهی را از یاران رسد موجب زیادتی اجر او خواهد بود و امام ابو الیث رح در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده
که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر خود صلعم فرستاد این آیت ست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری عفو میکنم
و وی از آن کریم ترست که گناهی را که یکبار عفو کند در دنیا دیگر بار در عقبی عقوبت آن کند وَمَآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ و نیستید شما ای کافران عاجز کنندگان
خدای را از انفاذ امر او از عذاب کردن مستحق فِي الْاَرْضِ در زمین وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستی
که کار ساز در دنیا وَّلَا نَصِيْرٍ ○ و نه یاری که باز دارد عذاب در عقبی وَمِنْ اٰيٰتِهِ الْجَوَارِ و از نشانهای توانائی و کشتیهای روان ست
فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْاَعْلَامِ ○ مانند کوهها در عظمت اِنْ يَّشَاْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّيْحَ ساکن گرداند باد را که سبب رفتن کشتی ست و چون
باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ پس گردند کشتیها رَوَاكِدَ ایستادگان عَلٰى ظَهْرِهٖ بر پشت آب و اهل کشتی در گرداب اضطراب افتند اِنَّ
فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در تسخیر ریاح و اجرای سفائن لَاٰيٰتٍ هر آینه دلالتهاست لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در کشتی شَكُوْرٍ ○ سپاس دارنده

بوقت خروج از کشتی اَوْ یُوْبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بِمَا کَسَبُوْا بسبب آنچه کردند از معاصی وَیَعْفُ و در میگذراند عَنْ
کَثِیْرٍ ۝ از بسیاری گناهان اهل کشتی وگفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص کند مومنان را واگر خواهد هلاک کند کافران را
تا انتقام کشیده باشد از ایشان وَیَعْلَمَ الَّذِیْنَ یُجَادِلُوْنَ و تا بدانند آنها که خصومت میکنند فِیْٓ اٰیٰتِنَا در دلائل قدرت ما که در محل نزول بلا مَا لَهُمْ
نیست مر ایشانرا مِّنْ مَّحِیْصٍ ۝ هیچ گریزگاهی فَمَآ اُوْتِیْتُمْ پس آنچه داده شده اید مِّنْ شَیْءٍ از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند
فَمَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از ان متمتع میگیرید وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ و آنچه نزدیک خداست
از ثواب آخرت و نعیم بهشت خَیْرٌ بهترست وَّاَبْقٰی و پاینده تر لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا برای آنکسانیکه گرویدند وَعَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُوْنَ ۝
و بر آفریدگار خود توکل میکنند وَالَّذِیْنَ و برای آنانکه یَجْتَنِبُوْنَ پرهیز میکنند یا بیکسو میروند کَبٰٓئِرَ الْاِثْمِ از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ
و از کارهای زشت وَاِذَا مَا غَضِبُوْا هُمْ و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب بدخوی و زبانی و مکروهی که بایشان رسیده باشد یَغْفِرُوْنَ ۝
ایشان درمیگذرانند آنرا و عفو میکنند در لباب آورده که این آیت در شان فاروق اعظم رض ست که اورا در مکه دشنام میدادند و چون در خشم میشد فرو میخورد
و تعرض بشاتمان نمیکرد و در تبیان آورده که در بارهٔ ابوبکر صدیق رض ست که او را باتفاق تمام مال ملامت کردند و بشتم رسانیدند و او حلم ورزید و متعرض
لائمان نمیشد و ظاهر آنست که در شان ایشان هر دو و دیگر مسلمانانست که بطریق ایشان موافقت نمایند و صیغهٔ جمع بدین معنی دالست کما تری و
نسمع بیت مستغرق کار خود چنانم که دگر * پروای ملامت گر بیکار منیست * وَالَّذِیْنَ اسْتَجَابُوْا و برای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار
خود را مراد انصاراند که حضرت پیغمبر صلعم ایشانرا بایمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول کردند وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز را
یعنی اداکردند بشرائط و ارکان در اوقات آن وَاَمْرُهُمْ و کار ایشان شُوْرٰی با مشورت ست بَیْنَهُمْ میان ایشان یعنی هرگاه که کاری
کنند بصواب دید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از آنچه عطا کردیم ایشانرا از اموال یُنْفِقُوْنَ ۝ نفقه میکنند در راه خدای وَالَّذِیْنَ و برای آنانکه
اِذَآ اَصَابَهُمُ الْبَغْیُ چون برسد ایشانرا ستمی از کافران هُمْ یَنْتَصِرُوْنَ ۝ ایشان از دشمن خود انصاف بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که
انتقام از کفار فرض ست و جهاد کردن با ایشان لازم وَجَزٰٓؤُا سَیِّئَةٍ و پاداش کردار بد سَیِّئَةٌ مِّثْلُهَا کردار بدیست مانند آن لفظ سیئه
در ثانی با آنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلام ست چنانچه وان عاقبتم فعاقبوا فَمَنْ عَفَا پس هرکه عفو کند از ستمگار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام
نماید از وی وَاَصْلَحَ و باصلاح آرد میان خود و ظالم خود فَاَجْرُهٗ عَلَی اللّٰهِ پس مزد او بر خدای ست و عدهٔ مبهم دلالت بر شرف و عظمت
موعود دارد در تبیان از حسن بصری رح نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هرکه بر خدای مزدی دارد گو برخیز و بستان برنخیزد مگر کسیکه
عفو کرده باشد از مظلمه قطعه عفو از گناه سیرت اهل فتوت ست * بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست * بگذر ز جرم خصم و کرم کن که عاقبت
در عفو لذتیست که در انتقام نیست * اِنَّهٗ بدرستیکه خدای لَا یُحِبُّ الظّٰلِمِیْنَ ۝ دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی که ابتدا کنند بستم یا
در انتقام از حد درگذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هرکه کینه کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهٖ پس از آنکه بر وی ستم کرده باشد فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه کینه کشندگان
مَا عَلَیْهِمْ نیست بر ایشان مِّنْ سَبِیْلٍ ۝ هیچ راهی بعتاب و ملامت یا ایشانرا گناهی نیست اِنَّمَا السَّبِیْلُ جز این نیست که معاتبه و معاقبه عَلَی الَّذِیْنَ
یَظْلِمُوْنَ النَّاسَ بر کسانی ست که ابتدای ستم کنند بر مردمان وَیَبْغُوْنَ فِی الْاَرْضِ و افزونی جویند و از حد درگذرند در زمین بِغَیْرِ الْحَقِّ بغیر حقی و حقی
اُولٰٓئِکَ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ اَلِیْمٌ ۝ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ وَلَمَنْ صَبَرَ و هرکه شکیبائی کند بر آزار
مردمان وَغَفَرَ و در گذرد از مظالم ایشان و انتقام نکشد اِنَّ ذٰلِکَ بدرستیکه این صبر و غفران لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ۝ از بهترین کارهاست ع ۱۴

امام زاهد رحمه گوید این از کارهای مردان مردست و هر کس را این قوت نباشد که جفا کشد و وفا کند بیت وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقه ما کافریست رنجیدن ؛ وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا فرو گذارد خدای فَمَا لَهٗ پس نیست مر او را مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستی که کارسازی
کند مِّنْۢ بَعْدِهٖ از پس فرو گذاشتن خدای مر او را وَتَرَى الظّٰلِمِيْنَ و می بینی تو کافران را لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که بینند عذاب را
یعنی روز قیامت يَقُوْلُوْنَ گویند هَلْ اِلٰى مَرَدٍّ آیا هست بسوی بازگشتن بدنیا مِّنْ سَبِيْلٍ ۝ هیچ راهی و جاده که برویم و تدارک مافات کنیم وَتَرٰىهُمْ
و می بینی کافران را که دران روز يُعْرَضُوْنَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ کنایه غیر مذکورست جهت وضوح چه معلوم ست که عرض
کافران بر آتش خواهد بود خٰشِعِيْنَ در حالتیکه فروتنان باشند و حقیران مِنَ الذُّلِّ از خواری و رسوائی يَّنْظُرُوْنَ مینگرند بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ
خَفِيٍّ از نگریستن پنهان یعنی بکرانه چشم بدوزخ مینگرند از هول و هیبت آن زهره سر بر آوردن ندارند ضحاک فرموده که وقتیکه ایشان را بدوزخ
رانند در زدیده مینگرند گاهی بملائکه و گاهی بعرش و گاهی بدوزخ و جمعی برانند که مراد از طرف خفی چشم دل ست چه کافران نابینا محشور خواهند
شد پس حال دوزخیان بشناسند بدل چنانچه نابینایان دنیا حالات مختلفه مردم فهم میکنند وَقَالَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا و چون ایشان را بدین حال
بینند گویند آنانکه ایمان آورده اند یعنی چون زیانکاری ایشان بینند گویند اِنَّ الْخٰسِرِيْنَ بدرستیکه زیانکاران الَّذِيْنَ خَسِرُوْٓا آنانکه زیان
کردند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش وَاَهْلِيْهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز زیان در نفسها آنست که ایشان را بعبادت بتان
مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان در اهالی آن گر دوزخی اند با آنکه ایشان را از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند با آنکه از دیدار ایشان محروم
مانند اَلَآ اِنَّ الظّٰلِمِيْنَ بدانید بدرستیکه ستمگاران یعنی مشرکان فِيْ عَذَابٍ مُّقِيْمٍ ۝ در عذابی پیوسته یعنی باقی و بی انقطاع وَمَا كَانَ
لَهُمْ و نباشد مر این کافران را مِّنْ اَوْلِيَآءَ هیچ دوستان و مدد دهندگان که بوقت عذاب يَنْصُرُوْنَهُمْ یاری کنند ایشان را مِّنْ
دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب ایشان بردارد غیر از خدای و باز ندارد خدای وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا گمراه سازد خدای
فَمَا لَهٗ مِنْ سَبِيْلٍ ۝ پس نیست او را راهی بنجات و نجاح اِسْتَجِيْبُوْا اجابت کنید لِرَبِّكُمْ مر پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنرا که امر کرده از
ایمان و توحید مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهٗ روزی که بازگردانیدن نیست مر او را مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خدای تعالی یعنی
بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمیشود مَا لَكُمْ نیست شما را مِّنْ مَّلْجَاٍ هیچ پناهی و گریزگاهی يَّوْمَئِذٍ آن روز وَّمَا لَكُمْ و نیست مر شما را
مِّنْ نَّكِيْرٍ ۝ هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحائف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز بران
گواهی دهند فَاِنْ اَعْرَضُوْا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت فَمَآ اَرْسَلْنٰكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ بر ایشان حَفِيْظًا
نگاهبانی که اعمال ایشان را نگاهداری اِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو اِلَّا الْبَلٰغُ مگر رسانیدن احکام و تو رسانیده وَاِنَّآ اِذَآ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستیکه ما چون
بچشانیم کافر را یعنی بدهیم مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً صحت و توانگری فَرِحَ بِهَا خوش شود بدان و شادی کند وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشان را
سَيِّئَةٌۢ بدی چون مرض و فقر و محنت بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایسته فَاِنَّ الْاِنْسَانَ پس بدرستیکه
انسان یعنی کافر كَفُوْرٌ ۝ سخت ناسپاس ست و ناگرونده و می شاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند
و محنت را بزرگ شمرند امام ابو منصور ماتریدی رحمه فرموده که کفران مومنان آنست که ترک شکر کنند لِلّٰهِ مر خدای راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی
آسمانها و زمینها يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ می آفریند آنچه میخواهد يَهَبُ می بخشد لِمَنْ يَّشَآءُ هر کرا خواهد اِنَاثًا دختران بی پسران چون لوط عم وَّيَهَبُ لِمَنْ يَّشَآءُ و می بخشد هر کرا
اراده کند الذُّكُوْرَ ۝ پسران بی دختران چون ابراهیم عم اَوْ يُزَوِّجُهُمْ یا جفت گرداند ایشان را ذُكْرَانًا وَّاِنَاثًا

پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر را صلعم اینجا بمشیت بازبسته نیست چنانچه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که آنجا که دختر
دهد شاید که والدین را دعیه پسر باشد یا پسر دهد وایشان را آرزوی دختر باشد پس بمشیت خود بازبست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا که از هر دو نوع داد
پدر و مادر را مشیتی نماند که نفی آن باید کرد ویجعل من یشاء و میگرداند هر کرا خواهد عقیما بی فرزند چون بجیج م انه علیم بدرستیکه خدای داناست
بانچه سید هد قدیر ○ تواناست بر انچه میسازد دانائی او از جهل مقدس و مبرا و توانائی او از عجز منزه و معرا بیت علم او بر طرف از شائبه جهل و فتور
قدرتش پاک ز آلایش نقصان و قصور ٭ آورده اند که یهود سید عالم صلعم را گفتند که چرا خدای تو بیواسطه با تو سخن نمیگوید تا در و نگری چنانچه با موسی
سخن میگفت و موسی ع مر او را میدید حضرت فرمود که موسی سخن حق می شنید ولی او را نمیدید آیت آمد وماکان و نیست و نشاید لبشر مر آدمی را
ان یکلمه الله آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهه در دنیا و آنکس را ببیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود الا وحیا مگر بوحی و آن کلامیست
خفی که بسرعت دریابند یا بطریق الهام یا بالقا در منام او من وراء حجاب یا سخن گوید با وی از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه
با موسی واد ریس ع مر سخن گفت واو در پس پرده حجاب نور بود در موضح آورده که خدای با رسول الله صلعم سخن گفت از ورای حجابین یعنی حضرت
رسالت پناه صلعم در میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سپید و مسیرت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود
او یرسل رسولا یا خدای فرستد رسولی را بر آنکس از ملائکه فیوحی باذنه پس وحی کند ملک مرسل بمرسل الیه بدستوری خدای ما یشاء
انچه خواهد خدای انه علی بدرستیکه خدای برترست از صفات مخلوق و غالبست در ایصال وحی حکیم ○ داناست بتکلم با بشر از
روی حکمت بر وجهی که باید وکذلک و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو روحا قرآنرا من
امرنا بفرمان ما قرآن را روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه بدنها بروح حیات یابد ماکنت تدری نبودی تو که بدانی قبل از
وحی ماالکتب چه چیزیست قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت تر معلوم نبود ولا الایمان
و ندانستی که دعوت کردن بایمان یا شرایع ایمان و بعلم آن عالم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد
ولکن جعلنه ولیکن گردانیدیم ما کتاب یا ایمان را نورا نهدی به روشنائی که راه نمائیم بدان من نشاء هر کرا خواهیم من عبادنا
از بندگان ما یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند وانک لتهدی و بدرستیکه تو بوحی ما میخوانی مردمانرا الی صراط المستقیم ○
براه راست دعوت از تو عامست مر خلق را و هدایت از من خاص ست هر کرا خواهیم و صراط مستقیم دین اسلام ست یا راهیست که
طالب را بسر منزل مقصود رساند صراط الله آن راه خدای ست الذی له آن خدای که مر او را آنهاست ما في السموت
ع ۵ ۱۰ وما فی الارض آنچه در آسمانها و زمین ست الا الی الله بدانید که بسوی خدای تصیر الامور باز گردد کارهای خلائق در آخرت نزد
محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و بارتفاع حجب و وسائط مشاهده این معانی دست دهد قطعه
صورت کثرت حجب وحدت ست ٭ غیبت مانع نور حضور ٭ دیده دل بازکشای و ببین ٭ سر الی الله تصیر الامور ٭

سورة الزخرف مكية وهي تسع وثمانون اية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

معانا ۱ حم ○ حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام ست تا سامع را از خواب غفلت برانگیزانند و قول ثعلبی که در لغت قدوه است تائید این
عند الثقه سخن میکند آنجا که فرمود حروف تهجی برای ادای تنبیه آید در معرض الا پس اینجا حا و میم تنبیه بر استماع کلام اعظم و در کشف الاسرار

آورده که حا اشارت ست بحیات حق و میم بملک او و قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال وَالْکِتٰبِ الْمُبِیْنِ ۝ و بقرآن
روشن و هویدا بدلائل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم چیست اِنَّا جَعَلْنٰهُ بدرستیکه ما
فرستادیم این کتاب را قُرْءٰنًا عَرَبِیًّا قرآنی بلغت عرب لَعَلَّكُمْ تا شاید که شما تازی زبانید تَعْقِلُوْنَ ۝ دریابید معانی آن را یا فهم کنید
صحت نبوت محمد را صلعم یا آنچه مشاهده کنید در و از آثار فصاحت و سلامت و اطوار بلاغت و جزالت وَاِنَّهٗ و بتحقیق که قرآن فِیْٓ اُمِّ
الْکِتٰبِ در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن ست از تغییر لَدَیْنَا نزدیک ما لَعَلِیٌّ هر آینه بزرگوار ست حَکِیْمٌ ۝ محکم کرده شده که
در و تناقض نیست یا ناسخ ست که در و رقم نسخ کشیده نشود اَفَنَضْرِبُ آیا باز زنیم یعنی باز داریم عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما قرآن را صَفْحًا باز داشتنی
اَنْ كُنْتُمْ یا آنکه شما هستید قَوْمًا مُّسْرِفِیْنَ ۝ گروهی شرک آرندگان یعنی با آنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمایید ما وحی خود را باز
نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرستاد و الزام حجت را و در تبیان گفته که بسبب شرک شما قرآن را باسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود
بیایند قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل نمایند وَكَمْ اَرْسَلْنَا و چه بسیار فرستاده ایم مِنْ نَّبِیٍّ فِی الْاَوَّلِیْنَ ۝ از پیغمبران در
میان پیشینیان که مشرک و مسرف بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد وَمَا یَاْتِیْهِمْ مِّنْ نَّبِیٍّ اِلَّا كَانُوْا بِهٖ یَسْتَهْزِءُوْنَ ۝
و نیامد بکفار گذشته هیچ فرستاده از نزد ما مگر آنکه بودند معاندان قوم که با او استهزا می نمودند چنانچه جاحدان قریش نسبت بتو میکنند فَاَهْلَكْنَآ
پس هلاک کردیم ما بسبب استهزا اَشَدَّ مِنْهُمْ سخت ترین ایشان را بَطْشًا از جهت قوت یعنی اقویای ایشان را هلاک کردیم و شدت
و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت وَّمَضٰى و گذشت در قرآن بچندین موضع مَثَلُ الْاَوَّلِیْنَ ۝ وصف و خبر قصه پیشینیان که ایشان با
پیغمبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم در ینجا وعده پیغمبر ست بنصرت و وعید اعادی و بعقوبت وَلَىِٕنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی قوم خود را که
مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ که آفرید آسمانها و زمین را لَیَقُوْلُنَّ هر آینه گویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِیْزُ بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان
الْعَلِیْمُ ۝ دانا باحوال بندگان چه این آفرینش کار عاجز و جاهل نتواند بود در ین آیت اخبار کنند از غایت جهل ایشان که مقر اند بآفریننده قوی دانا
و عبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید که الَّذِیْ جَعَلَ خداوند آنست که ساخت لَكُمُ الْاَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی
گسترده تا قرارگاه شما باشد وَّجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید و ظاهر گردانید برای شما فِیْهَا سُبُلًا در آن زمین راهها لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ۝ تا شاید که شما راه یابید
بسلوک بر آن طرف سوی بلاد و دیاری که خواهید وَالَّذِیْ نَزَّلَ و وی آن خدای ست که فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از آسمان مَآءًۢ بِقَدَرٍ ۝ آبی
بقدر حاجت و مصلحت یعنی نه بسیاری که سبب غرق شدن شود چون طوفان نوح ع و نه اندک که مهمات زراعت را کفایت نکند فَاَنْشَرْنَا بِهٖ پس
زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَّیْتًا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را با خراج گیاه التفات غیبت بتکلم جهت اختصاص وی ست
بدین فعل كَذٰلِكَ مانند آن زنده کردن تُخْرَجُوْنَ ۝ بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن وَالَّذِیْ خَلَقَ الْاَزْوَاجَ و آن
خداوندی که بیافرید اجناس و اصناف و انواع ملائکه و مخلوقات را كُلَّهَا همه آن بی یاری و مددگاری وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِّنَ الْفُلْكِ
از کشتیها وَالْاَنْعَامِ و از چارپایان مَا تَرْكَبُوْنَ ۝ آنچه سوار شوید در خشکی و تری لِتَسْتَوٗا تا راست شوید عَلٰى ظُهُوْرِهٖ بر پشتهای آن در
سواری ثُمَّ تَذْكُرُوْا پس یاد کنید نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردگار خود را اِذَا اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْهِ چون راست شدید بروی وَتَقُوْلُوْا و بگویید
سُبْحٰنَ الَّذِیْ سَخَّرَ پاک ست آن خدای که رام گردانید و زیر دست ساخت لَنَا هٰذَا برای ما این کشتی و این چارپایه را تا ابد در کوب بر
ایشان قطع بر و بحر میکنیم وَمَا كُنَّا لَهٗ و نیستیم ما مر این رکوب را بقوت خود مُقْرِنِیْنَ ۝ ضبط کنندگان و فرمان برداری ساختگان وَاِنَّآ

اِلٰی رَبِّنَا و بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُوْنَ ۝ بازگردانندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکبی از مرکب دنیا
آنست بیت هشدار و عنان کشیده رو کاخر کار ٭ بر مرکب چوبین زجهان خواهی رفت ٭ در خبر آمده است که چون حضرت رسول الله صلعم
پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له
مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که راکب را باید که کلمهٔ الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی مرتضی رض کسی را
دید که بر مرکب نشسته و آیت سبحان الذی تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شما را بدین فرموده اند راکب گفت یا ابن رسول الله ما را بچه
فرموده‌اند گفت ان تذکروا نعمة ربکم آنکه یاد کنید نعمت پروردگار خود را در وقت سواری اشارتست بآنکه سوار از تحمید غافل نباشد
وَجَعَلُوْا و حکم میکنند کافران و مقرر میسازند لَهٗ مر خدای را مِنْ عِبَادِهٖ جُزْءًا از بندگان او نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران
اویند این تعجبیست از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت و عزت و علم او برای او اثبات ولد میکنند و نمیدانند که ولادت از صفات جسمانی است
و او خالق همه جسمهاست اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستیکه آدمی لَكَفُوْرٌ مُّبِیْنٌ ۝ ناسپاسیست آشکارا کفر او که نسبت ولد میکنند بحق سبحانه و یکی ع ۱۵
دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافت بحق میکنند و برای خود بنین میخواهند پس حق سبحانه میفرماید که اَمِ اتَّخَذَ آیا فرا
گرفته است خدای برای خود مِمَّا یَخْلُقُ از آنچه می آفریند بَنٰتٍ دختران که اخس و انقص اند وَّاَصْفٰىكُمْ بِالْبَنِیْنَ ۝ و شما را برگزید و خاص
گردانید به پسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده وَاِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود اَحَدُهُمْ
یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدا میکنند از بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ بآنچیزی که میسازد لِلرَّحْمٰنِ مَثَلًا برای خدای بخشاینده شبیه و مانند
یعنی دختران را که آن را اسناد بحق میکنند و فی الحقیقه آن وصف است مر خدای را بمثل و مانند چه ولد را لابدست که مماثل والد باشد پس ایشان
دختران را برای خدای ضرب المثل میسازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَجْهُهٗ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده
از غایت غم و اندوه وَّهُوَ كَظِیْمٌ ۝ و او پرست از غم و کرب و فزع یعنی آن غم بدل فرو میخورد پس چون دختران را برای خود نمی پسندید بخدای
چون روا میدارید اَوَمَنْ یُّنَشَّؤُا آیا آنکه بپالد و بزرگ شود و حفص ینشؤ بصیغهٔ مجهول خوانده از نُشّو یعنی آیا کسی که پرورده گردد فِی الْحِلْیَةِ
در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و او را قوت حرب و میدان داری نباشد وَهُوَ فِی الْخِصَامِ و او در وقت مجادله و سخن گذاری غَیْرُ
مُبِیْنٍ ۝ غیر آشکار کننده حجت باشد عرب را بشجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زنان از زین و حلیه عاطل می باشند و حق تعالی
فرمود که آیا کسیکه اینچنین باشد خدای او را بفرزندی میگیرد و دیگر نهایت جهل ایشان بیان میفرماید وَجَعَلُوا الْمَلٰٓئِكَةَ و نام نهادند فرشتگان را
الَّذِیْنَ هُمْ آنانکه ایشانند عِبٰدُ الرَّحْمٰنِ بندگان خدای اِنَاثًا دختران یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع
عبودیت اند دختران نام می نهند اَشَهِدُوْا آیا حاضر بوده اند و دیده خَلْقَهُمْ آفریدن خدای مر ایشان را که مشاهده کرده باشند
صفت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول الله صلعم از ایشان پرسید که شما چه میدانید که ملائکه اناثند گفتند از پدران شنوده ایم
و گواهی میدهیم که پدران ما دروغ نمیگویند حق تعالی فرمود که سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان وَ
یُسْئَلُوْنَ ۝ و پرسیده شوند روز قیامت از آن وَقَالُوْا و گفتند قوم بنو ملیح از خزاعه لَوْ شَآءَ الرَّحْمٰنُ اگر خواستی خدای مَا
عَبَدْنٰهُمْ نمی پرستیدیم ما ملائکه را و این بر سبیل مجادله میگفتند نه از روی اعتقاد غلبهٔ مشیت حق بر مشیت عباد از ایمان است لاجرم
حق سبحانه فرمود که مَا لَهُمْ نیست ایشان را بِذٰلِكَ بدانچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میگویند بلکه مشیت را

حجت میسازند در تضییع فرمان الهی إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ ○ مگر آنکه دروغ میگویند و در وسیط آورده که مدعای ایشان آن بود
که خدای تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان و بدیشان راضی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ میگفتند زیرا که
حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست أَمْ آتَيْنَاهُمْ یا چنین ست که ایشان میگویند آیا دادیم ایشان را كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن
که ناطق بود بر صحت قول ایشان فَهُمْ پس ایشان بِهِ بدان کتاب مُسْتَمْسِكُونَ ○ چنگ در زدگانند و بدان احتجاج نمایندگان و
مقرر ست که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی و نقلی بیارند و بطریق عقلی نیز حجتی ندارند بَلْ قَالُوا بلکه میگویند إِنَّا وَجَدْنَا
آبَاءَنَا بدرستیکه ما یافتیم پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر طریقه و سیرتی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ و ما بر پیهای ایشان مُهْتَدُونَ ○ راه یافتگانیم
یعنی مستدل ایشان طریقه تقلید پدران ایشان ست وَكَذَٰلِكَ و همچنین مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در دیهی
و مجمعی مِنْ نَذِيرٍ هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را بعذاب تخویف نموده و از شرک بتوحید دعوت فرموده إِلَّا قَالَ مگر که گفتند مُتْرَفُوهَا
متنعمان و توانگران و سروران آن دیه إِنَّا وَجَدْنَا بدرستیکه ما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر کیشی و آیینی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ
و ما بر عقب ایشان مُقْتَدُونَ ○ اقتدا کنندگانیم بدیشان قُلْ بگوای محمد و حفص قَالَ میخواند یعنی گفت پیغمبر را أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ آیا متابعت
پدران جاهل میکنید و اگرچه ما آورده ایم برای شما بِأَهْدَىٰ دینی راست تر مِمَّا وَجَدْتُمْ از آنچه یافته اید عَلَيْهِ بر آن دین آبَاءَكُمْ پدران خود را
و ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قَالُوا گفتند إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ ما بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان كَافِرُونَ ○
ناگرویدگانیم پس از شآمت تقلید کار ایشان بمکابره و معانده کشید نظم خلق را تقلیدشان بر باد داد ؛ که دو صد لعنت بر این تقلید باد
گرچه عقلش سوی بالا میپرد ؛ مرغ تقلیدش به پستی می رود + فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از ایشان یعنی از مقلدان معاندان
ع باستیصال ایشان فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ○ سرانجام تکذیب کنندگان درین سخن تسلیه
آن حضرت صلعم ست پس میفرماید که اگر تقلید پدران میکنید باری تقلید ابراهیم ع کنید که اشرف آبای شماست وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم ع بعد از بیرون آمدن از غار لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مر پدر و قوم خود را چون دید که بت میپرستیدند إِنَّنِي
بَرَاءٌ بدرستیکه من بیزارم مِمَّا تَعْبُدُونَ ○ از آنچه میپرستید آنرا إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي مگر آنکسی که بیافرید مرا فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ○
پس بدرستیکه او مرا ثابت دارد بر هدایت وَجَعَلَهَا و ساخت ابراهیم ع کلمه توحید را كَلِمَةً بَاقِيَةً کلمه پاینده فِي عَقِبِهِ در ذریت
خود و ازین ست که همیشه در میان اولاد خلیل الله ع موحد بوده و کسیکه خلق را بتوحید خوانده و گفته اند مراد از عقب ابراهیم آل محمد صلعم ست
یا امت مرحومه و بعضی بر آنند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم ع لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ○ تا شاید که کافران از شرک
باز گردند و بدین وی در آیند بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخورداری دادم هَٰؤُلَاءِ این گروه را از کفار قریش که معاصر حضرت پیغمبراند صلعم وَ
آبَاءَهُمْ و پدران ایشان را بعمر دراز و نعمت بی اندازه حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا وقتیکه آمد بدیشان سخن راست یعنی قرآن یا دین اسلام
وَرَسُولٌ مُبِينٌ ○ و پیغمبری آشکارا بدلائل و معجزات یا بیان کننده توحید بحجج و آیات وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و در
بایستی که بشکرگذاری این نعمت فرمان برداری کردندی ایشان در انکار افزوده قَالُوا هَٰذَا گفتند این که آورده یعنی قرآن سِحْرٌ جادویست وَإِنَّا بِهِ
و بدرستیکه ما بدان كَافِرُونَ ○ ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله ست وَقَالُوا و گفتند دیگر بار لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشد هَٰذَا
الْقُرْآنُ این قرآن اگر از پیش خداست عَلَىٰ رَجُلٍ بر مردی مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ از یکی ازین دو دیه که مکه و طائف اند عَظِيمٍ ○ مردی بزرگ که صاحب مال و جاه

بود از مکه ولید بن مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریف و از طائف عروه ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یالیل مدعای کفار
آن بود که رسالت منصبی بزرگ ست بایستی که بمردی بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیوی و نفاذ امر و کثرت خیل
وحشم و ندانستند که رسالت رتبه عالی ست و استحقاق آن تحلی باشد بفضائل روحانیت و کمالات قدسیه و با این همه اختصاص میبایدست
که بفضل خاص از حضرت واهب العطایاست مصرع تا دوستان زان میان کرا میخواهد ؛ لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که
اَهُمْ يَقْسِمُوْنَ آیا ایشان بخشش میکنند رَحْمَتَ رَبِّكَ رحمت پروردگار تو که نبوت ست یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشانست
تا بر هر که خواهند در نبوت بگشایند نَحْنُ قَسَمْنَا ما بخشش کردیم بَيْنَهُمْ میان ایشان مَّعِيْشَتَهُمْ معیشت ایشانرا یعنی آنچه زندگانی
بدان کنند فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در حیوة دنیا و ایشان از تدبیر و تغییر آن عاجزاند پس کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه ست دخل مینمایند
وَرَفَعْنَا و برداشتیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان یعنی آدمیان را فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دَرَجٰتٍ درجها در روزی تا یکی توانگرست و
دیگری درویش یا در حریت که یکی آزادست و دیگری بنده یا در فضائل که یکی فاضل ست و دیگری مفضول و در حقائق سلمی آورده که تفاوت
درجات باخلاق حسنه است خوی هر کس که نیکوتر درجه او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ تا فرا گیرند بعضی آدمیان
بَعْضًا بعضی دیگر را سُخْرِيًّا کار کننده یعنی جمعی را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و
دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خیر
بهترست مِّمَّا يَجْمَعُوْنَ ۝ از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرگی میدانند وَلَوْلَآ اَنْ يَّكُوْنَ النَّاسُ و اگر نه آنست که گشتندی
آدمیان اُمَّةً وَّاحِدَةً یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت لَّجَعَلْنَا هر آینه میگردانیدیم لِمَنْ يَّكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ برای کسیکه منکر بود
بخدای لِبُيُوْتِهِمْ مر خانهای ایشان را سُقُفًا مِّنْ فِضَّةٍ سقفهای از نقره وَّمَعَارِجَ و نردبانها که بدان عَلَيْهَا بر بام آن خانها يَظْهَرُوْنَ ۝
برآیند و خود را بنمایند وَلِبُيُوْتِهِمْ و میساختیم مر خانهای ایشانرا اَبْوَابًا درها وَّسُرُرًا عَلَيْهَا و تختها که بران يَتَّكِـُٔوْنَ ۝ تکیه کنند همه از
نقره درین آیت اشارت ست بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن
مشغول شدندی چه اکثر طباع مجبول ست بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی
کردندی و اگر سقف خانها و نردبانها و درهای خانها و تختهای کافران را همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا و با وجود اینها ایشان را طلا هم دادمی یا
چنان کردمی که اینها از همه طلا ساختندی وَاِنْ كُلُّ ذٰلِكَ و نیست آنچه همه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری زندگانی
این سرای یعنی در صدد زوال و انتقال ست وَالْاٰخِرَةُ و نعمت آخرت و گفته اند بهشت عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو یعنی در حکم او
لِلْمُتَّقِيْنَ ۝ مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز فرمودند تا از مستلذات فانی و متنعمات این جهانی اجتناب نموده رباعی
هر کس که رخ از متاع فانی برتافت + و اندر طلب دولت باقی بشتافت + آنجا که کمال همتش بود رسید + و آنچیز که مقصود دلش بود بیافت ۝ وَمَنْ
يَّعْشُ و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و برحمت او
امیدوار نباشد نُقَيِّضْ برگماریم لَهٗ مر او را شَيْطٰنًا دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَهٗ قَرِيْنٌ ۝ مر او را همنشین و دمساز و مصاحب و همراز بود در دنیا
و پیوسته بوسوسه و اغوای او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس الله سره با یکی از مومنان جن دوستی
داشت وقتی در مسجد جامع نشسته بود جنی گفت که ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بیخواب و بعضی را در خواب گفت آنچه در سر های

ع ۱۰ ربع

ایشان ست می‌بینی گفت نی پس چشم مرا بمالید و دیدم که بر سر هر کس غرابی نشسته ست بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بال بچشم وی
فرو میگذارد و گاهی بالای سر گفتم این چیست گفت نخوانده که ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطینند بر سرهای ایشان نشسته و بر
هر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته رباعی دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم ؛ وزین معامله با دیو همنشین شده ایم ؛ بیارگاه فلک
بوده‌ایم و رشک ملک ؛ ز جور نفس جفا پیشه اینچنین شده ایم وانهم و بدرستیکه دیوان لیصدونهم هر آینه باز میدارند قرینان خود را
عن السبیل از راه حق ویحسبون و می پندارند کفار بنی آدم انهم مهتدون ۝ آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان راه یافتگانند
یا پندارند که دیوان اهل هدایت اند و درین پنداشت میباشند حتی اذا جاءنا تا وقتیکه بیاید بما آن معرض و قرین او و حفص بصیغه
واحد میخوانند یعنی بیاید بما معرض و قراءت بجز اظهر ست چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افگنند در معالم
از ابو سعید خدری رض نقل فرموده که چون کافر را برانگیزند و بمحشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و
مفارقت نکند از و تا وقتیکه بدوزخ روند القصه چون بعرصهٔ محشر آیند قال گوید عاصی یعنی چشم پوشیده از حق مر شیطان را یلیت
بینی وبینک ای کاشکی بودی میان من و تو بعد المشرقین دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ در موضح آورده
که مشرق صیف و مغرب شتاست و میان این هر دو مشرق نیز بعد بسیارست غرض آنکه کافر دیو را گوید کاشکی تو از من و من از تو دور بودمی
فبئس القرین ۝ پس همنشینی تو پس گوینده با ایشان گوید ولن ینفعکم الیوم و سود ندارد شما را در آخرت این آرزو و تمنا
اذ ظلمتم چون ظلم کردید بر نفسهای خود در دنیا انکم برای آنکه شما هستید فی العذاب مشترکون ۝ در عذاب دوزخ انباران یعنی
باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بوده اید و بعضی گفته اند سود ندارد شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در سلب عذاب
تخفیف عذاب از هیچ کدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم بایمان قوم دلبستگی تمام داشت چنانچه بشرائط دعوت بشتر اقامت مینمود و عناد و
انکار ایشان افزون تر بود حق سبحانه فرمود که افانت آیا تو ای محمد تسمع الصم توانی که بشنوانی کران را یعنی آن را که گوش دل او کرست سخن
حق توانی شنوانید او تهدی العمی یا تو توان داری که راه نمائی کوران را یعنی کوردلان را طریق حق توانی نمود ومن کان و آنکه هست فی ضلل
مبین ۝ در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه فاما نذهبن بک پس اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت خویش
پیش از آنکه عذاب ایشان بتو بنمائیم و دل خوش دار فانا منهم بدرستیکه ما از ایشان منتقمون ۝ انتقام کشندگانیم بعذاب او نرینک یا اگر
بنمائیم ترا الذی وعدنهم آن را که وعده کردیم ایشان را از عذاب در دنیا فانا علیهم پس بدرستیکه ما بر ایشان مقتدرون ۝ توانائیم
یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند بود در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فاستمسک پس تو چنگ درزن بالذی اوحی بآنچیزی که
وحی کرده شده هست الیک بسوی تو از آیات و احکام انک بدرستیکه تو علی صراط مستقیم ۝ بر راه راستی کژ رو و بر و بمنزل توان
رسید وانه و بتحقیق که قرآن لذکر لک هر آینه شرفی ست و عزتی مر ترا ولقومک و مر گروه ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم
تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشان ست و خصوصیتی مر قریش راهست که تو از آنی و اخص هر بنی هاشم راست
از ایشان و جمعی گفته‌اند مراد از قوم امت ست وسوف تسئلون ۝ و زود باشد که پرسیده شوید ازین نعمت و قیام
بسپاس داری آن وسئل و بپرس ای محمد من ارسلنا من قبلک کسانی را که پیش از تو فرستادیم یعنی احوال ایشان را استفسار کن
من رسلنا از فرستادگان ما که ملائکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که اجعلنا آیا فرمودیم من دون الرحمن ۸

بجز خدای آلِهَةً یُّعْبَدُوْنَ ؏ خدایان که پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملت از ملل ایشان پرستش
کسی که بدون خدای باشد مقرر شده مراد باین کلام استشهادست باجتماع انبیاء ؈ بر توحید در معالم فرموده که در شب اسری برای حضرت
رسالت پناه صلعم رسل را جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان آنحضرت در مضمون سخن شک نیاورد و نه پرسید صاحب عین المعانی آورده که
در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل ؈ پرسید که سید عالم این سوال کرد از انبیا میکائیل ؈ فرمود که یقین او کامل تر و ایمان او از ان محکم ترست
که این سوال کند بیت آنکه در کشف وارد استقلال ٭ کی توجه کند باستدلال + وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰی و بدرستیکه فرستادیم موسی را ؈
بِاٰیٰتِنَا بمعجزات ما که علامات روشن بود بر نبوت اِلٰی فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهٖ بسوی فرعون و گروه او فَقَالَ پس گفت موسی ؈ مر ایشان را اِنِّیْ
رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ؏ بدرستیکه من فرستاده پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِاٰیٰتِنَا پس آن هنگام که آورد موسی ؈ بدیشان نشانهای ما را
چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اِذَا هُمْ همان وقت ایشان مِّنْهَا یَضْحَکُوْنَ ۝ ازان بخندیدند یعنی افسوس میکردند و استهزا مینمودند
در اول مشاهده بی تامل دران وَمَا نُرِیْهِمْ و نمی نمودیم ما ایشان را مِّنْ اٰیَةٍ هیچ نشانه اِلَّا هِیَ مگر آنکه او اَکْبَرُ بزرگتر بود مِنْ اُخْتِهَا از ان پیشین که مثل و
مانند او بود یعنی هر یک مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مفضل بودند بر دیگری مراد وصف همه است ببزرگی وَاَخَذْنٰهُمْ بِالْعَذَابِ
و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ ۝ شاید که برگردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند و چون
عذاب معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وَقَالُوْا و گفتند با موسی ؈ یٰۤاَیُّهَ السّٰحِرُ ای مرد جادو یعنی عامل کامل این ندا از روی تعظیم بود چه سحر
پیش ایشان علمی بزرگ بود و صفتی پسندیده با معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره موسی را باین نام میخواندند و درین وقت نیز
بطریق عادت گفتند ای ساحر اُدْعُ لَنَا رَبَّکَ بخوان از برای ما پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ باانچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راهست
عِنْدَکَ نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میکند در کشف عذاب از ما او را بخوان اِنَّنَا
لَمُهْتَدُوْنَ ۝ بدرستیکه ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم و راه یابیم فَلَمَّا کَشَفْنَا پس آن هنگام که ببردیم عَنْهُمُ
الْعَذَابَ از ایشان عذاب را بدعای موسی ؈ اِذَا هُمْ یَنْکُثُوْنَ ؏ همان زمان ایشان شکستند عهد را و فرعون از اجابت دعای موسی ؈
مترددشد که مبادا که مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد و بنعره بلندی برآمد وَنَادٰی فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِیْ قَوْمِهٖ در میان
قوم خود و بعد از کشف عذاب از ایشان و از روی عظمت قَالَ یٰقَوْمِ گفت ای گروه من یعنی قبطیان اَلَیْسَ لِیْ آیا نیست مرا استفهام یعنی
هست مُلْکُ مِصْرَ ملک مصر از سکندریه تا سرحد شام وَهٰذِهِ الْاَنْهٰرُ و این جویهای آب نیل تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِیْ ؏ میرود از زیر قصر من آب
نیل بسیصد و شصت جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگ از ان نهر الملک نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفت و از زیر قصرهای او میگذشت
پس او بدین جویها فخر کرده گفت در بوستانهای من میرود اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ ؏ آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی این ندارد اَمْ اَنَا خَیْرٌ
بلکه من بهترم مِّنْ هٰذَا الَّذِیْ ازین کسی که وی در ملک من هُوَ مَهِیْنٌ ۵ او خوار و بی مقدارست وَّلَا یَکَادُ یُبِیْنُ ۝ و نمیتواند که روشن گرداند
سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی هست و آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه و تعالی بدعای و احلل عقدة من لسانی آن گره
از زبان او برداشته بود اما بر قوم پوشیده بود چه پیش از رسالت او را بدان وجه دانسته و دیده بودند فَلَوْلَآ اُلْقِیَ عَلَیْهِ پس چرا
نیفگنده اند بروی اَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ دستوانها از زر و سیم آن زمان چنان بود که هر کرا مهتری و پیشوائی میدادند دستوانه طلا در دست
و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت که اگر موسی راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نامزده شده چرا خدای تعالی ورا دستوانه

زرین نداده اَوْجَآءَ یا چرا نیامد مَعَهُ الْمَلٰٓئِکَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِیْنَ ○ پیوستگان بد و برای یاری و هواداری او چه هر ملکی که الجی
میفرستند بجای خود جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد میکنند تا خیل او بسیار گردد و در همه حال مدد و معاون او باشند پس این چگونه باشد
که خدای تعالی مردی درویش بی کس را از پیش خود برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون درین مکر قَوْمَهٗ گروه خود را یعنی
این فریب در ایشان اثر کرد فَاَطَاعُوْهُ پس فرمان او بردند و بکلی دل از متابعت موسیٰ ع م بر داشتند اِنَّهُمْ کَانُوْا بدرستیکه فرعونیان بودند
قَوْمًا فٰسِقِیْنَ ○ گروهی بیرون رفته از دائره بندگی خدای و فرمان برداری وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتماد کرده موسیٰ را ع م
بنظر حقارت دیدند و ندانستند که **بیت** فرعون و عذاب با درویش مرصع + موسیٰ کلیم الله و چوبی و شبانی + فَلَمَّآ اٰسَفُوْنَا پس چون در غضب
کردند ما را بافراط مکابره و اسراف در کبائره یا بخشم آوردند رسول ما را اِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام کشیدیم از ایشان فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِیْنَ ○
پس همه ایشان را غرق ساختیم در دریا فَجَعَلْنٰهُمْ سَلَفًا پس گردانیدیم ایشان را پیش رو کافرانیکه بعد از ایشان آیند یعنی قدوه مشرکان آینده
ع ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند وَّ مَثَلًا لِّلْاٰخِرِیْنَ ○ و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام
اعتبار باشند چه ملاحظه قضیه عجیبه ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایت ست و از الجمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآبش غرق ساختند
و بآنچه نازید بقهر با او رسید **بیت** در سرداری که باشدت سرداری ٭ اندر سر آن ز وی که در سرداری + در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلعم
با صنادید قریش گفت که هیچ خیر نیست در آنکه او را بدون خدای میپرستند جمعی گفتند که عیسیٰ ع م معبود ترسایان ست من دون الله و تو گمان میبری
که او بنده صالح ست پس در وی هیچ خیر نباشد قریش ازین سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول الله صلعم ملزم شد آیت آمد که وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ
مَرْیَمَ مَثَلًا و چون زده شد بر پسر مریم مثلی اِذَا قَوْمُکَ آنگاه قوم تو مِنْهُ یَصِدُّوْنَ ○ از آن مثل اعراض کنند و آواز بلند بر دارند و گویند
در سبب نزول این آیت آنست که گفتند عیسیٰ ع م مخلوق ست و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند یا شبه کردند که چون روا ست
که عیسیٰ ع م ابن الله باشد چرا نشاید که ملائکه بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیت انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن الزبعری گفت
که عیسیٰ را ع م بدون خدای میپرستید هرگاه که عیسیٰ ع م در آتش باشد ما و خدایان ما نیز در آتش باشیم موید این قولست آنچه فرماید وَقَالُوْٓا ءَاٰلِهَتُنَا
خَیْرٌ و گفتند مشرکان آیا خدایان ما بهتراند اَمْ هُوَ یا عیسیٰ هرگاه که حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوْهُ لَکَ نزدند آن مثل را لَکَ
برای تو اِلَّا جَدَلًا مگر برای جدال و خصومت نه از برای تمییز حق از باطل بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خَصِمُوْنَ ○
خصومت گران و لجاج کنندگان اِنْ هُوَ نیست عیسیٰ ع م اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا مگر بنده که منت نهادیم عَلَیْهِ بر وی به نبوت و رسالت وَ
جَعَلْنٰهُ مَثَلًا و گردانیدیم او را آیتی و امری عجیب لِّبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ط برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه ایست در غرابت چون مثل
سائر قصها وَلَوْ نَشَآءُ و اگر خواهیم لَجَعَلْنَا هر آینه بسازیم مِنْکُمْ بدل از شما مَّلٰٓئِکَةً فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که
ایشان فِی الْاَرْضِ یَخْلُفُوْنَ ○ در زمین در پی در آیند شما را وَاِنَّهٗ و بدرستیکه عیسیٰ ع م لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ علم ست مر ساعت را
یعنی بدو بدانید که نزدیک ست قیامت چه یکی از علامات قیامت نزول عیسیٰ ست ع م که بعد از تسلط دجال از آسمان بر اهل زمین
فرود آید نزدیک مناره بیضا در طرف شرقی دمشق و جامه رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و رخساره
مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افگند قطرات از روی ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی وی چون مروارید روان شود
و نفس وی بهرکجا که رسد بمیرد و هرجا که چشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعی ست در ولایت شام

بدو رسد و او را بکشد آنگه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی ع م بکوه طور بر د مومنان را و آنجا متحصن گردد القصه چون معلوم شد که عیسی ع م
نشانهٔ قرب قیامت ست فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا پس شک مکنید و جدال منمائید بهما آمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ ط و پیروی کنید شرع رسول مرا هٰذَا
این ست صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ○ راه راست که کس برو گمراه نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطٰنُ ج و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم
بوسوسهٔ خود پس متابعت او مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستیکه او مر شما راست عَدُوٌّ مُّبِينٌ ○ دشمنی آشکارا وَلَمَّا جَآءَ
عِيْسٰى و آن هنگام که آمد عیسی ع م بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضحه قَالَ گفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستیکه آمدم بشما
بِالْحِكْمَةِ بشرع یعنی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی وَلِاُبَيِّنَ لَكُمْ و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بَعْضَ الَّذِيْ تَخْتَلِفُوْنَ مرا آنچه
اختلاف میکنید فِيْهِ ج دران از امور دین یا احکام توریت فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از عذاب خدای وَاَطِيْعُوْنِ ○ و فرمان برید مرا بهرچه
فرمایم اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای که بحکم او میفرمایم هُوَ رَبِّيْ او آفریدگار من ست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شماست فَاعْبُدُوْهُ ط پس او را بپرستید
بیگانگی هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ ○ این ست راه راست بی کجی و انحراف فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ پس مختلف شدند گروهها مِنْۢ بَيْنِهِمْ ج
از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرسیه و شمعونیه فَوَيْلٌ لِّلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا پس وای بر آنانکه ستم کردند از این احزاب
مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ اَلِيْمٍ ○ از عذاب روزی که دردناک ست عذاب او هَلْ يَنْظُرُوْنَ آیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند
اِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را اَنْ تَاْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَّهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ ○ و ایشان ندانند او را
بسبب غفلت و اشتغال با مور دنیا اَلْاَخِلَّآءُ دوستان کفر یا معصیت يَوْمَئِذٍ دران روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از
ایشان مر بعضی را دشمن باشند اِلَّا الْمُتَّقِيْنَ ○ ط مگر پرهیزگاران از اهل ایمان یعنی از آن روز کافران که دوستی ایشان برای معاونت ع ۱۱
بوده بر کفر و معصیت با هم دشمن شوند که و یلعن بعضهم بعضا و مومنان که محبت ایشان برای خدای بوده و دوستی ایشان بجای باشد تا یکدیگر را
شفاعت کنند در تاویلات کاشی مذکور ست که خلت چهار نوع میباشد خلت تامه حقیقی که محبت روحانیه ست و آن مستند بوده بتناسب
ارواح و تعارف آن چون محبت انبیاء م و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر + دوم محبت قلبیه و اسناد این بتناسب اوصاف کامله و اخلاق
فاضله است چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیاء م و ارادت مریدان با مشائخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا
و نه در آخرت و مثمر فوائد و نتائج صوری و معنوی ست + سوم محبت عقلیه که مستند ست بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیویه
چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا + چهارم محبت نفسانیه ست و اسناد آن بلذات حسیه
و مشتهیات نفسانیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زائل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون متمنی و جو
نگیرد و غرض و حاجت بحصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود نظم دوستی کان غرض آمیز شد + دوستی دشمنی انگیز شد + مهر که از سر
غرضی گشت پاک + راست چو خورشید بود تابناک + يٰعِبَادِ منادی در آن روز ندا کند مر متقیان را که خدای تعالی میفرماید ای بندگان
من لَا خَوْفٌ نیست ترسی عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ مر شما امروز از القای مکاره وَلَاۤ اَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ ج و نیستید شما که اندوهگین شوید بفوت
مقاصد پس صفت منادی میکند که اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاٰيٰتِنَا بندگان ما آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما وَكَانُوْا مُسْلِمِيْنَ ج ○ و بودند
گردن نهادگان فرمان خدای را آنگه منادی گوید اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ درآئید در بهشت اَنْتُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ شما و زنان مومنهٔ شما تُحْبَرُوْنَ ○
شادگردانیده شده یا گرامی داشته یا آرایش یافته يُطَافُ عَلَيْهِمْ بگردانند بر بندگان در بهشت در آیندگان بِصِحَافٍ

بکاسهای پهن مِّن ذَهَبٍ از زر و دران چند نوع طعام وَّ اَکْوَابٍ و کوزهای بی دسته و بی گوشه یعنی صراحی پر از انواع شراب وَفِيهَا و در بهشت بود ایشان را مَا تَشْتَهِيهِ الْاَنْفُسُ آنچه آرزو بود نفسها را و بدان خوش برآیند و حفص تشتهیه الانفس خوانند وَتَلَذُّ الْاَعْيُنُ ج و آنچه بنظر خوش آید چشمها را و ازان لذت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض جنان یا نصیب نفس ست یا بهرهٔ عین در وسیطی فرموده است که اهل نظر میدانند که لذت عین در چه چیز میتواند بود جمعی راکه غشاوت اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا لمعات انوار جمال انجم سترون ربکم بر ایشان پوشیده ماند با ایشان بگوی که وتلذ الاعین عبارت از چیست بر همه صاحب بصیرتی روشن ست که اهل شوق را لذت عین جز بمشاهدهٔ جمال محبوب متصور نیست بیت پرده از پیش بر انداز که مشتاقان را + لذت دیده بجز دیدن دیدار تو نیست + امام قشیری رح آورده که لذت دیدار فراخور اشتیاق ست عاشق را چندانکه شوق بیشتر بود ولذت دیدار افزون تر باشد از ذوالنون مصری قدس الله تعالی سره نقل کرده اند که شوق ثمرهٔ محبت ست هر کرا دوستی بیشتر بود شوق او بدیدار دوست زیاده تر ست در زبور آمده که ای داود بهشت من برای مطیعان ست و کفایت من بجهت متوکلان و زیادت من بجهت شاکران و انس من بهرهٔ طالبان و رحمت من از ان محسنان و مغفرت من برای تائبان و من خاصهٔ مشتاقانم شعر الا طال شوق الابرار الی لقاء + ی و انا الیهم شد شوقا + رباعی دلم از شوق تو خون نست ندانم چونست + دردلم شوق جمالت ز بیان بیرونست + دردلم شوق تو هر روز فزون میگردد + دل شوریدهٔ من بین که چه روز افزونست + انگه برای تمامی لذت بهشتیان میفرماید وَاَنْتُمْ فِيهَا و شما در بهشت خٰلِدُوْنَ ج جاوید باشندگانید و کمال نعمت دران ست که او را بیم زوال نباشد وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِيْٓ و آن بهشتی که امروز اُوْرِثْتُمُوْهَا میراث داده شده اید آن را آن بهشت موعود ست که نورث من عبادنا من کان تقیا و شما میراث داده اید بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ بانچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص ست و باستحقاق بدست آید لَكُمْ فِيهَا مر شمار است در جنت فَاكِهَةٌ كَثِيْرَةٌ میوه بسیار مِّنْهَا تَاْكُلُوْنَ ○ و از آنها میخورید پیوسته در معالم فرموده که در حدیث واقع ست که کسی از درخت بهشت میوه باز نچیند مگر که فی الحال مثل آن از ان درخت بروید اِنَّ الْمُجْرِمِيْنَ بدرستیکه کافران فِيْ عَذَابِ جَهَنَّمَ خٰلِدُوْنَ ج در عذاب جهنم جاوید مانندگانند لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ سست نکنند و سبک نگردانند عذاب را از ایشان وَهُمْ فِيْهِ و ایشان در عذاب مُبْلِسُوْنَ ج نا امیدانند از راحت نجات و از خفت عقوبات وَمَا ظَلَمْنٰهُمْ و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن وَلٰكِنْ كَانُوْا و لیکن بودند هُمُ الظّٰلِمِيْنَ ○ ایشان ستمکاران که شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن وَنَادَوْا يٰمٰلِكُ و چون امید ببرند از خلاصی ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک درخواه از خدای لِيَقْضِ عَلَيْنَا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را رَبُّكَ پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قَالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که روزی هزار سال باشد اِنَّكُمْ مّٰكِثُوْنَ ○ بدرستیکه شما درنگ کنندگانید در دوزخ که نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید لَقَدْ جِئْنٰكُمْ بِالْحَقِّ بدرستیکه آوردیم بشما یعنی فرستادیم بشما سخن درست بر زبان پیغمبران وَلٰكِنَّ اَكْثَرَكُمْ و لیکن بیشتر شما لِلْحَقِّ كٰرِهُوْنَ ○ مر سخنان حق را کاره بودید و پسند نکردید اَمْ اَبْرَمُوْٓا اَمْرًا بلکه محکم گردانیدند کافران و ساختند امری کاری که در دفع حق و ابطال آن یا کید برای پیغمبران فَاِنَّا مُبْرِمُوْنَ ج پس بدرستیکه ما نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان در ابطال کید کافران بنصرت انبیاء اَمْ يَحْسَبُوْنَ آیا می پندارند منکران کفار اَنَّا لَا نَسْمَعُ آنکه ما نشنویم سِرَّهُمْ سخن نهانی ایشان که در دل میگویند وَنَجْوٰىهُمْ ط و آنچه بزبان بیکدیگر مشورت کنند بَلٰى آری میشنویم آن

وَرُسُلُنَا و فرستادگان ما که حفظه اند لَدَيْهِمْ نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان يَكْتُبُونَ ۝ می نویسند آنرا بفرمان ما و بعد از آنکه نهانهای
ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد قُلْ بگو ای محمد إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ اگر باشد مر خدای را وَلَدٌ فرزندی
چنانچه گمان میبرید فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ۝ پس من اول پرستندگانم خدای را بیگانگی بایستی که من بدانستم و چون میدانم که او را فرزند نیست شما
اثبات ولد از کجا پیدا میکنید و صاحب کشاف در معنی آیة گفته که اگر خدای را فرزند بودی و برهان صحیح و حجت روشن ثابت شدی پس او را
تعظیم کنندگان بودمی یعنی من که پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل ست و مبالغه در نفی ولد امام زاهد
آورده که روزی نضر بن حارث لعنه الله در لافگاه خود نشسته بود و اغلب صنادید قریش نزد وی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز
استهزا کرد و ولید مغیره در آن وقت میل اسلام داشت و پیوسته ستایش قرآن میکرد و گفت ای نضر بقرآن استهزا مکنی بخدای که نمی گوید محمد الا حق
نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما اضافت میکنم که ملائکه بنات الله اند این سخن به پیغمبر صلعم رسید و
آن حضرت عم اندوهناک شد جبرئیل عم این آیة فرود آورد و نضر پیش ولید آمده این آیت برخواند و گفت که خدای محمد مارا درین آیت تصدیق
کرده که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای احمق خدای ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید که نیست و نبوده مر
خدای را فرزندی آنکه فرموده که بگو که من اول موحدانم سُبْحَانَ پاک ست و بی عیب رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها
رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش عَمَّا يَصِفُونَ ۝ از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی از ولد میگویند در دنیا فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را
يَخُوضُوا تا سعی میکنند در باطل وَيَلْعَبُوا و بازی کنند در دنیا حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتیکه ببینند يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ۝ روزی که وعده
کرده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ و اوست خداوند آسمان و زمین پرستندگان
و بندگان از ملائکه و جن و انس وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست راست کار در تدبیر خلق الْعَلِيمُ ۝ دانا بمصالح ایشان وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ و بزرگوار است
آنکه مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بادشاهی آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین ست یعنی حکم او بر همه اجزای
مکونات روان ست وَعِندَهُ و نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که قیامت در آن قائم شود وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝ و بسوی
او بازگردیده شوید همه خلائق در آن روز وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ و مالک در آن روز نباشند آنانکه يَدْعُونَ می پرستند کافران ایشان را مِن
دُونِهِ بدون خدای الشَّفَاعَةَ درخواست کردن یعنی معبودان کفار از ملائکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امیدوارند آنرا نتوانند
شفاعت کردن إِلَّا مَن شَهِدَ مگر کسیکه گواهی داده باشد بِالْحَقِّ براستی چون ملائکه و عیسی و عزیر عم که ایشان را رتبه شفاعت هست چه ایشان شهادت
بحق ادا کرده اند وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۝ و ایشان میدانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نکنند الا مومنان گنهگار را
وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ و اگر بپرسی تو عابدان و معبودان را که بیافرید ایشانرا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه میگویند الله چه از فرط ظهور این معنی آن
مکابره نتوانند کرد فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ۝ پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او وَقِيلِهِ و نزدیک خداست دانستن
قول رسول آنجا که گفت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستیکه این گروه یعنی معاندان قریش قَوْمٌ گروهی اند که از روی عناد و مکابره
وقف لازم لَّا يُؤْمِنُونَ ۝ ایمنی گروند فَاصْفَحْ پس اعراض کن عَنْهُمْ از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ سَلَامٌ و بگو تسلیم و متارکه
ع ۲۲ از شما مطلوب نیست این حکم بآیة قتال منسوخ ست فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۝ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را وقتی که عذاب بر ایشان
فرود آید در دنیا و روز بدر و در عقبی بدخول در نار

سورة الدخان مكية وهي تسع وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

حٰمٓ ۝ امام ابو الليث رح در تفسير خود از امام محمد حكيم ترمذي قدس سرهما نقل ميكند كه حق سبحانه جميع احكام و قصص را كه در سور مصدره بحروف ١٢
مقطعه مجتمع ست دران حروف جمع كرده مجملا و چون آنرا كسي نشناسد مگر صاحب نبوت و ولايت پس مراد را براي تفهيم عوام در جميع سور تفصيل داد
و گفته اند آن حروف اشارت ست بكلمات چنانچه در حم گفته اند حميت المحبين حمايت كردم دوستان خود را از توجه بما سوي و گويند معني او
آنست كه حم يعني كاري ساخته شده و مهمي پرداخته گشته وَالْكِتٰبِ الْمُبِيْنِ ۝ و سوگند بكتاب هويدا كه قرآن ست كه بحض كرم اِنَّآ اَنْزَلْنٰهُ
بدرستيكه ما فرستاديم او را فِيْ لَيْلَةٍ مُّبٰرَكَةٍ در شبي بزرگ و با بركت كه شب قدرست و كدام بركت برابر آنكه دران شب كتاب كريم كه سبب منافع ديني
و دنيوي و واسطه مطالب صوري و معنوي ست از لوح محفوظ بآسمان دنيا شرف نزول ارزاني فرموده اِنَّا كُنَّا مُنْذِرِيْنَ ۝ بدرستيكه هستيم ما
بيم كننده بانزال قرآن درين شب و جمعي برانند كه ليله مباركه شب برات ست و آن شب نيمه شعبان ست و بركت او در نزول ملائكه و اجابت دعوت
و فصل اقضيه و تقسيم نعم ست فِيْهَا يُفْرَقُ درين شب جدا كرده و فيصل داده شود كُلُّ اَمْرٍ حَكِيْمٍ ۝ هر امري كه حكم كرده شده است در همه سال
از ارزاق و آجال و شب برات از ليالي فاضله است كه بدين امت داده در حديث آمده كه درين شب بيامرزد از گناهگاران بعدد هر موي كه
بر گوسفندان بني كلب ست و درين شب آب زمزم زياده ميشود و صاحب كشاف آورده كه در خبرست كه هر كه درين شب صد ركعت
نماز بگزارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وي باشند سي ملك وي را بشارت دهند به بهشت و سي فرشته ديگر او را ايمن سازند از عذاب دوزخ
و سي ديگر او را باز دارند از آفات دنيا و ده ملك ديگر دفع مكايد شيطان ميكنند از وي و درين شب وظائف نعمت بر بندگان قسمت
ميكنند اَمْرًا فرموديم فرمودني بفصل قضايا درين شب مِّنْ عِنْدِنَا از نزديك ما اِنَّا كُنَّا مُرْسِلِيْنَ ۝ بدرستيكه هستيم ما فرستنده ترا كه محمد
رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّكَ ط بخشايشي از نزديك پروردگار تو بر خلق چنانچه جاي ديگر فرموده و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين نظم در دو عالم بخشش و
بخشايش ست ❊ خلق را ز بخشش آسايش ست ❊ خواجه چون دُر در مديح خويش سفت ❊ انما انا رحمة مهداة گفت ❊ يا فرستنده ايم جبرئيل را
بقرآن بر حبيب خود يا ملائكه را درين شب فرستاديم بسلام مومنان اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ۝ بدرستيكه خداي شنوا و دانا ست بهمه نيتهاي
ايشان رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفريدگار آسمانها و زمينهاست وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه ميان آسمانها و زمينهاست پس بدانيد اي
آفريدگان اِنْ كُنْتُمْ مُّوْقِنِيْنَ ۝ اگر هستيد شما اي گمانان يعني طلب كنندگان يقين لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هيچ معبودي و مستحقي سزاي پرستش نيست
مگر او يُحْيٖ زنده گرداند وَيُمِيْتُ ط و مي ميراند يعني او ست موجد كننده موت و حيات رَبُّكُمْ او ست پروردگار شما وَرَبُّ اٰبَآئِكُمُ
الْاَوَّلِيْنَ ۝ و پروردگار پدران نخستين شما بَلْ هُمْ بلكه كافران بدين سخن موقن نيستند فِيْ شَكٍّ يَّلْعَبُوْنَ ۝ در گمانند بقرآن
بازي كنندگان فَارْتَقِبْ پس تو منتظر باش براي ايشان يَوْمَ تَاْتِي السَّمَآءُ روزي كه بيايد آسمان بِدُخَانٍ مُّبِيْنٍ ۝ بدودي
آشكارا عرب شر غالب را دخان گويند مراد عذابي ست كه نازل گردد بستمگران در عين المعاني آورده كه مراد غباري ست كه روز
فتح مكه مرتفع شد چنانچه هوا را بپوشيد و گويند مراد زمان قحط و جوع كافران بود كه بدعاي پيغمبر صلعم شدت جوع بر ايشان مستولي شد
تا سگان مرده را با استخوان ميخوردند و دخان عبارت از تيرگي چشم ست از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر ميان خود و آسمان مشابه
دخان چيزي مي بيند و در تبيان فرموده كه در سال قحط بسبب خشك سالي غباري تيره از زمين برانگيخته ميشود بشكل دود و لهذا سال قحط را

وقف لازم

سنة الغبرا گویند و وجه تسمیه عام الرماده همین ست و قول بعضی آن ست که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة
آمده که فذکر الدخان والدجال و آن دودی باشد از مشرق تا مغرب تَغْشَى النَّاسَ ط فرو گیرد مردمان را و بعد چهل روز بر دارند و مومنان را
از وی مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیهوش و سراسیمه سازد و ملائکه ایشان را میگویند هٰذَا عَذَابٌ اَلِيْمٌ ○ ع این ست عذابی
دردناک که حق سبحانه و تعالیٰ وعده کرده بود و ایشان زاری کنند و گویند رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب
اِنَّا مُؤْمِنُوْنَ ○ بدرستیکه ما گرویدگانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف گردد ما ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اَنّٰى چگونه بود
لَهُمُ الذِّكْرٰى مر ایشان را پند گرفتن بدین مقدار عذاب وَقَدْ جَآءَهُمْ و حال آنکه آمد بدیشان رَسُوْلٌ مُّبِيْنٌ ○ لا فرستاده آشکارا کننده
معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت بروی گردانیدند یعنی اعراض نمودند عنه از ایمان بدو وَقَالُوْا مُعَلَّمٌ و گفتند
وقف لازم — او آموخته شده است یعنی جبیر و یسار قرآن بوی می آموزند مَّجْنُوْنٌ ○ م دیوانه است و دماغ او مختبط شده است و با وجود این همه چون عذاب
ایمان میدهند اِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ بدرستیکه ما بردارنده عذابیم از ایشان قَلِيْلًا زمانی اندک یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر صلعم تا آخر اعمار ایشان
وقف لازم — اما هیچ فائده ندهد اِنَّكُمْ عَآئِدُوْنَ ○ م بدرستیکه شما باز گردندگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابوسفیان و جمعی از قریش بمدینه آمدند و بخدای
رحمٰن سوگند به پیغمبر صلعم دادند و آنحضرت صلعم دعا فرموده بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از
علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حال که داشته باشند از شرک و
فسق يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرٰى ج یاد کن روزی را که بگیریم کافران را گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر دمیاطی آورده که مراد روز
بدر است که حق تعالیٰ وعید میکند مشرکان را که در آن روز بگیریم شما را بعقوبت عظیم از قتل و اسر اِنَّا مُنْتَقِمُوْنَ ○ خ بدرستیکه ما انتقام کننده ایم
در آن روز وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستیکه ما امتحان کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه قبط را از ملازمان فرعون وَجَآءَهُمْ
و آمد ایشان را رَسُوْلٌ كَرِيْمٌ ○ لا پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران عم اَنْ اَدُّوْٓا اِلَيَّ بآنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و فرو [illegible]
با من عِبَادَ اللّٰهِ ط بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را اِنِّيْ لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را رَسُوْلٌ اَمِيْنٌ ○ لا فرستاده ام امین بوحی و متهم نیستم مگر
به نیکو خواهی خلق را وَّاَنْ لَّا تَعْلُوْا و آمدم بآنکه سرکشی مکنید و کبر میارید عَلَى اللّٰهِ ع بر خدای و اهانت وحی او منمائید اِنِّيْٓ اٰتِيْكُمْ بِسُلْطٰنٍ بدرستیکه
من آرنده ام شما حجتی مُّبِيْنٍ ○ ج روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی عم کردند موسی عم فرموده که
وَاِنِّيْ عُذْتُ و بدرستیکه من پناه بردم بِرَبِّيْ وَرَبِّكُمْ بپروردگار خود و پروردگار شما اَنْ تَرْجُمُوْنِ ○ ز از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا
دشنام دهید که وی نگهدار من ست وَاِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِيْ و اگر باور نمی دارید مرا و نمیگروید بمن فَاعْتَزِلُوْنِ ○ ع پس کرانه کنید از من و میازارید
مرا مصرع مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان و ایشان سخن آنحضرت صلعم قبول ناکرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فَدَعَا رَبَّهٗٓ پس بخواند
موسی عم پروردگار خود را اَنَّ هٰٓؤُلَآءِ بآنکه این گروه قبطیان قَوْمٌ مُّجْرِمُوْنَ ○ گروهی اند مصر بکفر و کبر یعنی ایشان را هلاک
کن که مستحق آنند چون حق تعالیٰ دعای وی اجابت کرد و گفت فَاَسْرِ بِعِبَادِيْ لَيْلًا پس ببر بندگان مرا بشب از مصر
اِنَّكُمْ مُّتَّبَعُوْنَ ○ لا بدرستیکه شما از پی درآمده شدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او خبردار شوند و از پی شما درآیند و لب
دریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زن که بشگافد و بر و راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا ساکن
و آرامیده بر همان وجه که راهها بر وی ظاهر بود یعنی دیگر باره بر وی عصا مزن که با حال اول رود و گذارش قبطیان در رود در آیند و نترس اِنَّهُمْ بدرستیکه

ایشان جُندٌ مُّغرَقُونَ ○ گروهی غرق شدگانند یعنی هم در دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق شدند کَمْ تَرَکُوا چه بسیار
بگذاشتند مِن جَنّٰتٍ از بوستانهای پر درخت وَّعُیُونٍ ۙ و چشمهای آب روان وَّزُرُوعٍ و کشتهای رسیده وَّمَقَامٍ کَرِیمٍ ۙ و منزلهای
نیکو آراسته وَّنَعمَةٍ کَانُوا و اسباب تنعم و برخورداری که بودند فِیهَا در آن نعمت فٰکِهِینَ ۙ متنعمان و شادی کنان کَذٰلِکَ فعل ما
با مکذبان همچنین ست وَاَورَثنٰهَا و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را قَومًا اٰخَرِینَ ○ بگروه دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل را
فَمَا بَکَت پس نگریست عَلَیهِمُ السَّمَآءُ بر ایشان آسمان وَالاَرضُ و زمین یعنی از هلاک ایشان کسی حساب نکرد در معالم آورده که چون
مومنی بمیرد چهل روز آسمان و زمین بر وی بگریند و از انس رض منقول ست که حضرت رسول صلعم فرمود که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان
دو در باشد دری که روزی او از آن فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او
محروم مانند و بر وی بگریند عطا رح میگوید که گریهٔ آسمان سرخی اطراف ست در معالم آورده که چون امیر المومنین حسین بن علی مرتضی کرم الله
وجههما شهید شد آسمان بر وی گریست و گریهٔ او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد درین باب گفته اند رباعی این سرخی شفق که برین چرخ
بی وفاست ٭ هر شام عکس خون شهیدان کربلاست ٭ گر چرخ خون ببارد ازین غصه در خورست ٭ ور خاک خون بگرید ازین ماجرا
روا ست ٭ و گفته اند گریهٔ آسمان و زمین همچون گریهٔ آدمیان ست و بعضی برانند که علامتی بر ایشان ظاهر گردد که دلیل بود بر حزن و اسف
همچون گریه که اغلب دال ست بر غم و اندوه و بر هر تقدیر چون فرعونیان را عملی نبود که باسمان رود و بر روی زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان
و زمین بر ایشان نگریست وَمَا کَانُوا و نبودند مُنظَرِینَ ○ مهلت دادگان از وقتی بوقتی دیگر وَلَقَد نَجَّینَا بَنِیٓ اِسرَآءِیلَ و هر آینه برهانیدیم ع ۱۹
بنی اسرائیل را مِنَ العَذَابِ المُهِینِ ۙ از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل مِن فِرعَونَ از فرعون
اِنَّهٗ کَانَ عَالِیًا بدرستیکه بود فرعون سرکشیده و خود را بلند ساخته مِّنَ المُسرِفِینَ ○ از کافران که متجاوز بودند از حد و ایمان وَلَقَدِ
اختَرنٰهُم و بدرستیکه برگزیدیم موسی ع و مومنان بنی اسرائیل را عَلٰی عِلمٍ بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند بر آنکه برگزینیم ایشان را
عَلَی العٰلَمِینَ ○ بر عالمیان زمان ایشان وَاٰتَینٰهُم و دادیم مر ایشان را مِّنَ الاٰیٰتِ از نشانهای قدرت مَا فِیهِ بَلٰٓؤٌا مُّبِینٌ ○
آنچه در و نعمت آشکارا بود چون شگافتن دریا و انزال من و سلوی اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ بدرستیکه این گروه یعنی کفار قریش لَیَقُولُونَ ۙ هر آینه
میگویند اِن هِیَ نیست عاقبت کار و خاتمهٔ حال اِلَّا مَوتَتُنَا الاُولٰی مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد از و حیاتی نیست وَمَا نَحنُ و
نیستیم بِمُنشَرِینَ ○ زنده شدگان و برانگیخته گان بعد از مرگ فَاتُوا بِاٰبَآئِنَآ پس بیارید پدران ما را اِن کُنتُم صٰدِقِینَ ○ اگر
هستید راست گویان در بعث بعد از موت این سخن از ایشان جهل بوده زیرا که نه هر چه جایز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود و چون
وظهور آن بهر وقت که دیگر خواهد پس چون وعدهٔ بعث در آخرت ست اگر در دنیا واقع نشود کسی را بر و تحکم نرسد اَهُم خَیرٌ آیا قوم قریش بهتراند
در قوت و شدت و مال و شوکت اَم قَومُ تُبَّعٍ ۙ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عظمت و هیبت و در غایت کثرت وَّالَّذِینَ و آنانکه
بوده اند مِن قَبلِهِم پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن چون نگرویدند اَهلَکنٰهُم هلاک کردیم ایشان را اِنَّهُم کَانُوا بدرستیکه ایشان
بودند مُجرِمِینَ ○ گروه کافران و منکران بعث و حشر از فحاوی اخبار و آثار چنان مفهوم میگردد که ملکی بود از حمیر کنیت او ابوکرب و نام او
اسعد بن ملیکا ابی کرب با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم بگشت و حمیره را بنا کرده و سمرقند را نیز بقول اشهر او ساخته و بروایتی از
ابن عباس رض هست که او پیغمبر بوده و در حدیث آمده است که نمیدانم که تبع پیغمبر بوده یا نه و از عایشه صدیقه رض منقول ست که دشنام مدهید تبع را که

اسلام آورده است ولهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده نه او را در معالم آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کشیده و دو حبر بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده بنزدیک وی رفتند و گفتند این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان ست و تعرض آن حضرت صلعم کردند و از سر قتل و اسر مدینه درگذشت و او آتش پرست بود و بر دست آن دو حبر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد چند نفر از هذیل بسر راه او آمده گفتند دلالت کنیم ترا بر خانه که در و گنج ست از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که قصد خانه کند و هلاک شود تبع قصه گنج و خانه با احبار در میان آورد و گفتند ای ملک زینهار که آن شریفترین بقعه است بر روی زمین و هیچکس قصد آنجا نکند مگر هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجا باید آورد تبع آنجا رفت و خانه را پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود و قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمی سازیم تبع دلائل خداپرستی برایشان خواند و ایشان در عناد افزودند گفتند ما بآتش امتحان میکنیم آتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن چون دو کس را دعوی بودی بریکدیگر در آن آتش آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود بآتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان ایشان تمامی بسوختند و نزد ارباب شکر الله سعیهم ثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت پناه صلعم بشامول یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابد بدو سپرد و الا با ولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رساند و فرزند میتم از نسل شامول بو ایوب انصاری بود رض و نامه بموقف عرض رسانید و حضرت رسول الله صلعم سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از قاشی رح نقل ست که ابو کرب اسعد حمیری او تبع ایمان آورده به پیغمبر ما قبل از بعث آن حضرت صلعم بهفتصد سال و در درج الدرر آورده که بمدت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعث بوده باشد وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان ست لٰعِبِيْنَ ۝ بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه ببازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم و بحکمت نسزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب مَا خَلَقْنٰهُمَا نیافریدیم اهل ارض و سما را اِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق که آن مثوبت ست بر طاعت و عقوبت بر معصیت وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند که فعل حکیم بحق بود اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستیکه روز جدا شدن حق از باطل یا جدا شدن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی مِيْقَاتُهُمْ اَجْمَعِيْنَ ۝ هنگام جمع شدن همه آدمیان ست يَوْمَ لَا يُغْنِيْ روزی که دفع نکند مَوْلًى دوستی و خویشاوندی عَنْ مَّوْلًى از دوست و خویشان خود شَيْئًا چیزی را از عذاب یا سود نرساند کسی کسی را بهیچ چیز وَّلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ ۝ و نباشد از دوستان کمیاری کرده شوند از دوستان دیگر اِلَّا مَنْ رَّحِمَ اللّٰهُ مگر کسی که خوشنود باشد خدای تعالی بر وی یعنی مومنان که ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت اِنَّهٗ هُوَ الْعَزِيْزُ بدرستیکه خدای غالب ست کسی را که عذاب کند کسی یاری نکند و را الرَّحِيْمُ ۝ مهربان ست بهر که رحمت کند او را رتبه شفاعت دهد اِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّوْمِ ۝ بدرستیکه درخت زقوم یعنی میوه آن طَعَامُ الْاَثِيْمِ ۝ خوردنی گناهکاران ست یعنی ابوجهل و احزاب و از زقوم چون بخورند كَالْمُهْلِ مانند مس و روئین گداخته يَغْلِيْ فِي الْبُطُوْنِ ۝ بجوشد در شکمها جوشیدنی كَغَلْيِ الْحَمِيْمِ ۝ مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشان را و بگدازد امعا و احشای ایشان را پس حق سبحانه زبانیه را گوید خُذُوْهُ بگیرید این گنهکاران را فَاعْتِلُوْهُ پس بکشید ش بعنف و قهر اِلٰى سَوَآءِ الْجَحِيْمِ ۝ بمیانه دوزخ ثُمَّ صُبُّوْا پس آنگاه بریزید فَوْقَ رَاْسِهٖ بر سر او مِنْ عَذَابِ الْحَمِيْمِ ۝ از عذاب آب گرم

تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذب شود همچنانچه درون از زقوم معذب است و بگویند مر او را که ذُقْ بچش و بکش این عذاب را اِنَّكَ
اَنْتَ الْعَزِيْزُ بدرستیکه تو ارجمندی و قادری نزدیک قوم خود اَلْكَرِيْمُ ○ بزرگوار بزعم خود ابو جهل میگفت که من اعز و اکرم اهل وادیم ز بطحا
از من عزیزتر نیست در آن روز حق تعالی فرماید که او را عذاب کنید که دعوی عزیزی کریمی میکرد اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این عذاب مَا كُنْتُمْ بِهٖ
آنست که شما بودید که بآن تَمْتَرُوْنَ ○ شک می آوردید تا اکنون معاینه دیدید اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ بدرستیکه پرهیزگاران فِيْ مَقَامٍ اَمِيْنٍ ○
در جایگاهی اند که ایمن باشند یعنی مقامی که در او آفات و مخافات نباشد فِيْ جَنّٰتٍ در بوستانها وَّعُيُوْنٍ ○ و چشمها يَلْبَسُوْنَ میپوشند
مِنْ سُنْدُسٍ وَّاِسْتَبْرَقٍ از حریرهای نازک و سطبر مُّتَقٰبِلِيْنَ ○ در حالتیکه متقابل در مجالس یکدیگر و با هم مستانس باشند و در تفسیر
[illegible] آورده است که این مقابله روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سر یک خوان نشاند و همه رویهای یکدیگر می بینند
كَذٰلِكَ قصه همچنین برین حال میباشند بی تغییر و تبدیل وَزَوَّجْنٰهُمْ و قرین سازیم متقیان را بِحُوْرٍ بزنان سفید روی عِيْنٍ ○ گشاده چشم
اختلاف است در آنکه ایشان زنان دنیا باشند یا حورای عیناء بهشت يَدْعُوْنَ فِيْهَا میخواهند در بهشت بِكُلِّ فَاكِهَةٍ هر میوه را آرزو
کنند اٰمِنِيْنَ ○ در حالتیکه ایمنند از ضرر یا انقطاع آن لَا يَذُوْقُوْنَ نچشند فِيْهَا الْمَوْتَ در آخرت مرگ را اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُوْلٰى مگر مرگ پیشتر که
در دنیا چشیده اند و چون معهود نزدیک مردمان آنست که هر زندگی را مرگ در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست وَوَقٰهُمْ
و نگاه دارد حق سبحانه بهشتیان را و آزار از ایشان دفع کند عَذَابَ الْجَحِيْمِ ○ عذاب دوزخ را فَضْلًا مِّنْ رَّبِّكَ از روی فضل و کرمی
واقع است از آفریدگار تو ذٰلِكَ آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ○ آنست رستگاری بزرگ فَاِنَّمَا
يَسَّرْنٰهُ پس خبر نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم بِلِسَانِكَ بلغت تو لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ○ شاید که قوم تو فهم کنند
پند گیرند و ایشان متذکر نشدند فَارْتَقِبْ پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید اِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُوْنَ ○ بدرستیکه ایشان نیز منتظر اند تا چه چیز
بتو نازل شود اما از آن تو نصرت الهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی دوستان را هر دم فتحی تازه و خصمان را هر زمان رنجی بی اندازه

بیت تابعان را وعده حسن المآب ٭ منکران را وعده ذوقوا العذاب

سورة الجاثية مكية وهي سبع وثلثون اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

حٰمٓ ○ حروف مقطعه مختصرات حروف اسمای الهی اند چنانچه حا اشارت است بحی و حفیظ و میم کنایت است از ملک و مجید و در
لطائف آورده که حا حکم ازلی است و میم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرو آمدن قرآن مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ از
نزدیک خدای است بر همه غالب الْحَكِيْمِ ○ دانا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب اِنَّ فِي السَّمٰوٰتِ بدرستیکه در آسمانها از نجوم سیاره
و ثابت وَالْاَرْضِ و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات لَاٰيٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ ○ هر آینه نشانهاست مر گرویدگان را بر وحدت و
قدرت صانع وَفِيْ خَلْقِكُمْ و در آفریدن شما از نطفه و تغیر آن از حالی بحالی وَمَا يَبُثُّ و آنچه پراگنده سازد در زمین مِنْ دَآبَّةٍ از جنبندگان
باختلاف صور و اشکال ایشان اٰيٰتٌ علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذو الجلال لِّقَوْمٍ يُّوْقِنُوْنَ ○ مر گروهی را که
بیگمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال متیقن شوند وَاخْتِلَافِ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در اختلاف شب و روز
بالوان متفاوت وَمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ و در آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مِنْ رِّزْقٍ از روزی یعنی باران که سبب [illegible]

فَاَحْيَا بِهِ الْاَرْضَ پس زنده گردانید بآن مطر زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از خشکی و پژمردگی آن وَتَصْرِيفِ الرِّيٰحِ و در گردانیدن بادها باختلاف جهات
و تفاوت احوال اٰيٰتٌ دلالتهاست روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لِّقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ ○ مر گروهی را که تعقل کنند تِلْكَ این دلیلها
اٰيٰتُ اللّٰهِ دلائل قدرت خدای ست یا این آیتها آیات قرآن ست نَتْلُوْهَا عَلَيْكَ میخوانیم بر تو آن را بِالْحَقِّ براستی و درستی فَبِاَيِّ
حَدِيْثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللّٰهِ پس از سخن خدای که قرآن ست وَاٰيٰتِهٖ و دلائل قدرت او يُؤْمِنُوْنَ ○ ایمان می آرند حفص
بیا میخوانند یعنی بکدام سخن میگروند اگر بدین سخن نگروند وَيْلٌ سختی عذاب لِّكُلِّ اَفَّاكٍ مر هر دروغگوی را ست اَثِيْمٍ ○ بسیار گناه
یعنی نضر بن حارث که يَّسْمَعُ میشنود اٰيٰتِ اللّٰهِ آیتهای خدای که تُتْلٰى عَلَيْهِ خوانده میشود بر او ثُمَّ يُصِرُّ پس اصرار میکند یعنی
اقامت میکند بر کفر خود مُسْتَكْبِرًا در حالتیکه گردن کش ست از ایمان بدان كَاَنْ لَّمْ يَسْمَعْهَا گو یا که نشنیده است آن را یعنی چون
گوش نکرده و بدان منتفع نشده گو یا استماع ننموده فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ○ پس مژده ده او را بعذابی دردناک در دوزخ
بشارت بر سبیل تحکم ست وَاِذَا عَلِمَ و چون بشنود مِنْ اٰيٰتِنَا از آیتهای کتاب ما شَيْئًا چیزی یعنی چون بدو رسد حجتی و داند که
از قرآن ست اتَّخَذَهَا هُزُوًا فراگیرد آن را مهزوء یعنی بدان افسوس کند و بصورتی باز نماید که از حق و صواب دور باشد
اُولٰٓئِكَ آن گروه مستهزیان لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ مُّهِيْنٌ ○ عذابی خوار کننده مِنْ وَّرَآئِهِمْ از پیش روی ایشان جَهَنَّمُ
دوزخ ست چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد بود وَلَا يُغْنِيْ عَنْهُمْ و دفع نکند از ایشان مَّا
كَسَبُوْا آنچه کسب کرده اند از اموال و اولاد شَيْئًا چیزی از عذاب خدای وَّلَا مَا اتَّخَذُوْا و نه دفع کنند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفتند
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اَوْلِيَآءَ دوستان و معبودان وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيْمٌ ○ عذابی بزرگ که شدت آن
از حد متجاوز ست هٰذَا این قرآن هُدًى راه نماینده ست وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکه نگرویده اند بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار ایشان
که قرآن یا دلائل قدرت ست و حکمت لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشان راست عذاب مِّنْ رِّجْزٍ اَلِيْمٌ ○ از سخت ترین عذابی الم رساننده اَللّٰهُ ع ۱۱
خدای الَّذِيْ سَخَّرَ آنست که رام کرد لَكُمُ الْبَحْرَ مر شما را دریا یعنی سطح او را هموار گردانید تا چیزها متخلخل مانند چوبها بر بالای او بایستد و گفته اند
تسخیر او این ست که منع نمیکند از غوص و سیر را لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ تا میرود کشتیها فِيْهِ در وی بِاَمْرِهٖ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوْا و تا طلب
میکنید مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خدای انواع فائدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ○ و تا شاید که شکر گویید
خدای را برین نعمتها وَسَخَّرَ لَكُمْ و بفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما مَّا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر
و نجوم و مطر وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین ست از کوه و دریا و شجر و ثمر جَمِيْعًا همه اینها مِّنْهُ از وست تا ز شمراوات
فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در تسخیر این اشیا لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ ○
مر گروهی را که تفکر کنند در غرائب صنع و عجائب خلق او که در صحائف مبدعات ظاهرست و از صفائح مکونات باهر بیت
در جمله جهان ز مغز تا پوست ۞ هر ذره گواه قدرت اوست ۞ آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق را رضی دشنام داد و او خواست که
سطوت عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیت آمد که قُلْ بگوای محمد لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مر آنکسانی را که گرویده اند
يَغْفِرُوْا تا عفو فرمایند لِلَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ مر آنانرا که نمی ترسند اَيَّامَ اللّٰهِ از روزهای هلاک و عذاب خدای عرب از وقائع بایام تعبیر کنند
چنانچه یوم بعاث و یوم اغماس پس معنی آیت آنست که در گذرانید از قومی که تامل نمیکنند در روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از آن لِيَجْزِيَ

تا پاداش دهد خدای قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ○ گروهی را بآنچه هستند که کسب میکنند از اساءت و مغفرت در کشاف از سعید بن
مسیب رض نقل میکند که ما در پیش فاروق نشسته بودیم قاری این آیت بخواند و عمر رض فرمود که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیت قصه
جهجاه غفاری و سنان جهنی ست و شمه ازان در سوره منافقون گفته خواهد شد و بدان تقدیر این آیت را مدنی باید گفت چه این سوره
باتفاق مکی ست و در تفسیر امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا فنحاص یهودی بر سبیل طعن
میگفت که خدای مگر محتاج شده که قرض میطلبد این خبر بفاروق رض رسید و شمشیر کشیده روی بر جست و جوی او نهاد تا هرجا بیند بقتلش
رساند جبرئیل ع این آیت بیاورد و رسول صلعم کس بطلب عمر رض فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرموده این
آیت بروی خواند امیر المومنین عمر رض گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر اثر غضب بر روی من نه بینید و در مقابله
گناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنید نظم چو بد بینی ز خلق و درگذاری ؛ ترا زیبد طریق بردباری ؛ اگرچه دهشت را میدر دخاره ؛ تو گل باش و
دهان پر خنده میدار ؛ و گفته اند این آیت بآیت قتال منسوخ ست مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ هر که بکند کاری شایسته پس مر نفس اوراست
ثواب آن عمل وَمَنْ أَسَاءَ و هر که کاری بد کند فَعَلَيْهَا پس بر وست وزر و وبال آن ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُونَ ○
باز گردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و گفتار وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه ما دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ فرزندان یعقوب ع مر توریت
وَالْحُكْمَ و حکم کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و نبوت یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این قدر پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل
از زمان یوسف ع تا زمان عیسی ع وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّيِّبَاتِ از چیزهای که پاکیزه و حلال اند و گفته اند مراد من و سلوی ست
وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشانرا عَلَى الْعَالَمِينَ ○ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و عطا کردیم ایشانرا بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن
مِنَ الْأَمْرِ از کار دین و ملت یا معجزه هویدا یا آیتهای پیدا در کار محمد صلعم تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد فَمَا اخْتَلَفُوا پس
اختلاف نکردند در کار او إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ الا پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صلعم
آن پیغمبر ست که در توریت مذکور شده و امر او را پوشیدند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی عداوت و حسد که در میان ایشانست إِنَّ رَبَّكَ
بدرستیکه آفریدگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم میکند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه بودند که در آن يَخْتَلِفُونَ ○
اختلاف کردند یعنی در کلمات بینه در توریت که بعضی مبنی بود از نعت سید کائنات علیه افضل الصلوات والسلام ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس بعد از
بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک تو عَلَىٰ شَرِيعَةٍ بر راهی روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین فَاتَّبِعْهَا پس متابعت کن آن شریعت را
و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ و متابعت مکن آرزوهای آنانکه لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند حقیقت
توحید را یعنی روسای قریش که ترا میگویند که بدین پدران خود باز گرد إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا بدرستیکه ایشان دفع نکنند عَنْكَ از تو مِنَ اللَّهِ
شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد بتو وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستیکه ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان
دوستان برخی دیگر اند و دوستی ایشان یکدیگر را بحسب مجانست ست و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوهای ایشان
مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن وَاللَّهُ و خدای وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ○ دوست پرهیزگاران ست تو هم ایشان را دوست دار
هَٰذَا این متابعت شریعت بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهاست مر مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان بینند راه حق را از ضلالت
وَهُدًى وَرَحْمَةٌ و هدایتی و بخششی از خدای لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ○ مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی از بادیه گمان گذشته طالب سر منزل

یقین باشند در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه مومنان را گفتند که آنچه شما در باب بعث و حشر میگوئید اگر راست باشد ما را بعالمی دیگر
برند بدانجا نیز کار و جاه از شما افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم است هم آیت آمد که اَمۡ حَسِبَ آیا چنین ست که پنداشته اند الَّذِیۡنَ
اجۡتَرَحُوا السَّیِّاٰتِ آنانکه کسب کرده اند بدیها را چون کفر و معصیت اَنۡ نَّجۡعَلَهُمۡ آنکه گردانیم ایشان را در آخرت کَالَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا
مانند آنها که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مومنان نخواهند بود سَوَآءً یکسان است
مَّحۡیَاهُمۡ زندگانی ایشان وَمَمَاتُهُمۡ و مرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی هرکه بر ایمان بمیرد بر ایمان زنده خواهد شد و هرکه بر کفر بمیرد بر کفر
مبعوث خواهد شد سَآءَ مَا یَحۡكُمُوۡنَ ۝ بد حکمی ست که ایشان میکنند و نتیجه شرک و توحید را برابر میدارند مصرع نیست یکسان لای نه هر آمیز و آب ع ۱۰
حیات ۞ وَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَالۡاَرۡضَ و بیافرید خدای آسمانها و زمینها را بِالۡحَقِّ براستی و عدل و مقتضای عدالت آنست که میان محسن
و مسیء و موحد و مشرک تفاوت باشد وَلِتُجۡزٰی و دیگر برای آنکه پاداش داده شود كُلُّ نَفۡسٍۭ هر نفسی بِمَا كَسَبَتۡ بآنچه کسب کرده از خیر و شر
وَهُمۡ و ایشان یعنی عمل کنندگان لَا یُظۡلَمُوۡنَ ۝ ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب ابرار و ازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هرکس را
فراخور عمل او جزا خواهد داد اَفَرَءَیۡتَ آیا چون بینی مَنِ اتَّخَذَ آن را که فرا گرفت اِلٰهَهٗ هَوٰىهُ خدای خود را مولای خود یعنی از پی هوا رود و فرمان
او برد چنانچه فرمان خدای میباید برد یا آنکه معبود خود را آرزوی خود گیرد یعنی بتی میپرستد چون بتی نیکوتر از وی می بیند آن را بگذارد و این را
بخدای بردارد وَاَضَلَّهُ اللّٰهُ و چون می بینی آن را که گمراه ساخته و فروگذاشته آن را خدای عَلٰی عِلۡمٍ بر دانشی که حضرت او راست بعاقبت
آنکس وَّخَتَمَ عَلٰی سَمۡعِهٖ و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود وَقَلۡبِهٖ و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهٖ
و نهاد بر چشم او غِشٰوَةً پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد و جواب شرط آنست که چنین کس را چگونه هدایت باشد فَمَنۡ یَّهۡدِیۡهِ پس کیست که
راه نماید این کسی را مِنۡۢ بَعۡدِ اللّٰهِ از پس فروگذاشتن خدای مر او را اَفَلَا تَذَكَّرُوۡنَ ۝ آیا پند نمیگیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید وَ
قَالُوۡا و گفتند منکران بعث مَا هِیَ نیست زندگانی اِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنۡیَا مگر زندگانی دنیا که ما در اوییم نَمُوۡتُ وَنَحۡیَا میمیریم و زنده میشویم یعنی
بعضی از ما میمیرند و بعضی زنده میشوند و احتمال دارد که قائلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزدیک ایشان آنست که هرکه
میمیرد روح او با جسد دیگری تعلق گیرد و هم در دنیا ظهور کند تا دیگربار بمیرد و بار دیگر با دیگری می آید شالمور که بزعم ایشان پیغمبر است
نقل کرده اند که گفت من خود را در هزار و هفصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفتند وَمَا یُهۡلِكُنَاۤ و هلاک نمیکند ما را اِلَّا الدَّهۡرُ مگر مرور
زمان و کهنگی و پیری وَمَا لَهُمۡ و نیست مر کافران را بِذٰلِكَ بدین که نسبت مردن بروزگار میکنند مِنۡ عِلۡمٍ هیچ دانشی که متقلب آن
دهور و مصرف آن حضرت عزت است تعالی شانه و دهر را در هیچ کاری اختیاری نیست نظم دهر ترا و دهر پناهی ترا ۞ حکم ترا زیبد و شاهی
ترا ۞ دور زمان کار نسازد بخود ۞ چرخ فلک سر نفرازد بخود ۞ اینهمه فرمان ترا بنده اند ۞ در ره امر تو شتابنده اند ۞ اِنۡ هُمۡ نیستند ایشان
اِلَّا یَظُنُّوۡنَ ۝ مگر که گمان میبرند و بمجرد تقلیدی بی تمسک بدلیلی سخن میگویند وَاِذَا تُتۡلٰی عَلَیۡهِمۡ و چون خوانده شود بر ایشان اٰیٰتُنَا
آیتهای کتاب ما بَیِّنٰتٍ درحالتیکه روشن و واضح الدلالة باشد در باب بعث و نشر مثل قل یحییها الذی انشاها اول مرة و مانند ان
الذی احیاها لمحیی الموتی مَّا كَانَ حُجَّتَهُمۡ نباشد برهان ایشان اِلَّاۤ اَنۡ قَالُوا ائۡتُوۡا مگر آنکه گویند بیارید بِاٰبَآئِنَاۤ پدران ما را اِنۡ
كُنۡتُمۡ صٰدِقِیۡنَ ۝ اگر هستید راستگویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بر وجه استهزا و این سخن از جهل و عناد گویند چه
احیای موتی موقت ست بوقتی خاص بر وجهی که مقتضای حکمت ست پس اگر بوقت اقتراح وجود نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قُلِ اللّٰهُ

یُحْیِیْکُمْ بگوای محمد که خدا زنده گرداند شما را در رحم مادران ثُمَّ یُمِیْتُکُمْ پس بمیراند شما را در دنیا ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ پس جمع کند در قبور اِلٰی یَوْمِ
الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز لَا رَیْبَ فِیْهِ هیچ شکی نیست در آمدن آن وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند از قلت ع ٥
افکار و قصور انظار وَلِلّٰهِ و مر خدای راست مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بادشاهی آسمانها و زمینها وَیَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ و روزی
که قائم شود قیامت یَوْمَئِذٍ دران روز یَخْسَرُ الْمُبْطِلُوْنَ ○ زیان کنند تباهکاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ بازگردند وَتَرٰی
و ببینی دران روز کُلَّ اُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِیَةً بزانو درآمده و گفته اند جثو خاصه کفارست و اصح آنکه عام دارند چه همه کس از هیبت آن روز بزانو در
افتند کُلُّ اُمَّةٍ هر گروهی تُدْعٰی خوانده شوند اِلٰی کِتٰبِهَا بکتابهای ایشان یعنی بصحائف اعمال ایشان و ایشان را گویند اَلْیَوْمَ تُجْزَوْنَ
امروز جزا داده خواهید شد مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ بانچه بودید که عمل میکردید هٰذَا کِتٰبُنَا این ست کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را
بکتابت آن امر کرده بودیم یَنْطِقُ سخن گوید یعنی روشن سازد عَلَیْکُمْ بر شما عملهای شما را بِالْحَقِّ براستی بی زیادت و نقصان اِنَّا
کُنَّا نَسْتَنْسِخُ بدرستیکه ما نسخه گرفتیم مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ انچه بودید که کردید در معالم آورده که چون ملکین دفتر عمل ایشان بآسمان
برند حق سبحانه ثابت سازد دران نسخه هرچه ثوابی یا عقابی بران مترتب باشد و لغو و بیهوده را محو کند و گفته استنساخ از لوح محفوظ ست
که سال بسال نامهٔ اعمال بنی آدم بملائکه میسپارند فَاَمَّا الَّذِیْنَ پس آنانکه اٰمَنُوْا گرویده اند بخدا و رسول و انچه از نزدیک اوست وَ
عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای شایسته فَیُدْخِلُهُمْ پس درآرد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِیْ رَحْمَتِهٖ در رحمت خود که از جمله
آن بهشت ست ذٰلِكَ آن ادخال در رحمت خود هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِیْنُ ○ آنست رستگاری آشکارا وَاَمَّا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و اما آنانکه
نگرویده اند ایشان را گویند اَفَلَمْ تَکُنْ اٰیٰتِیْ آیا نبود که آیات من تُتْلٰی عَلَیْکُمْ خوانده میشد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتب ما
بر شما میخواندند فَاسْتَکْبَرْتُمْ پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان ابا نمودید وَکُنْتُمْ و بودید شما قَوْمًا مُّجْرِمِیْنَ ○ گروهی شرک آرندگان
وَاِذَا قِیْلَ و چون گفته میشد نزدیک شما که ای قوم اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ بدرستیکه وعدهٔ خدا بحشر و حساب و ثواب و عقاب راست ست
وَّالسَّاعَةُ لَا رَیْبَ فِیْهَا و قیامت هیچ شکی نیست دران قُلْتُمْ مَّا نَدْرِیْ میگفتید ما نمیدانیم که مَا السَّاعَةُ چه چیزست قیامت اِنْ
نَّظُنُّ گمان نبریم بقیام ساعت اِلَّا ظَنًّا مگر گمانی از شما یعنی گمان آنست که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقین نیست شما را دران وَمَا
نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِیْنَ ○ و نیستیم ما بی گمانان دران یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشان را
در آخرت سَیِّاٰتُ مَا عَمِلُوْا پاداش بدیها که کرده اند در دنیا وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آید بدیشان مَّا کَانُوْا بِهٖ عذاب آنچه بودند که
بدان یَسْتَهْزِءُوْنَ ○ افسوس میداشتند از عقوبات قیامت وَقِیْلَ الْیَوْمَ و گویند مر ایشان را که امروز نَنْسٰکُمْ
فرو می گذاریم شما را در آتش بنوعی که فرو میگذارند و دست باز میدارند چیزی فراموش شده را کَمَا نَسِیْتُمْ همچنانکه شما
نیز دست باز داشتید و فرو گذاشته اید بغفلت لِقَآءَ یَوْمِکُمْ هٰذَا دیدن این روز شما را و ساختگی نکردید برای وی
وَمَاْوٰکُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتش ست وَمَا لَکُمْ و نیست مر شما را مِّنْ نّٰصِرِیْنَ ○ از یاران و مددگاران
که خلاصی دهند شما را از آتش ذٰلِکُمْ فرود آمدن عذاب بشما بِاَنَّکُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنکه شما فرا گرفتید اٰیٰتِ اللّٰهِ
آیتهای کتاب خدای یا دلائل قدرت او را هُزُوًا افسوس یعنی افسوس میکردید بدان و تفکر نمیکردید دران وَغَرَّتْکُمُ
الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا و فریفته کرد شما را زندگانی دنیا و بحیات فانی مغرور شدید و از حیات جاودانی غافل مانده بودید

فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُخْرَجُوْنَ بیرون آورده نشوند مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُوْنَ ○ ونه از ایشان که طلب خشنودی کنند از ایشان یعنی ایشان را نگویند که عذر خواهی کنید تا از شما خوشنود شوند چه خوشنودی حق تعالی از ایشان بغایت دور ست فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ پس مر خدای راست همه ثناها و ستایشها رَبِّ السَّمٰوٰتِ آفریدگار آسمانها وَرَبِّ الْاَرْضِ و خداوند زمین رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ○ ترتیب کننده عالمیان وَلَهُ الْكِبْرِيَآءُ و مر اوراست بزرگواری و عظمت و فرمان برداری و آثار آن ظاهرست فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمین وَهُوَ الْعَزِيْزُ و اوست غالب بر همه خلق الْحَكِيْمُ ○ دانا در همه کارها

ع ۱

سورة الاحقاف مكية وهي خمس وثلثون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

حٰمٓ ○ امام قشیری رح فرموده که حا اشارت ست بحلم الٰهی و میم کنایت است از مجد بادشاهی قسم یاد میکند بحلم کامل و مجد شامل خود که عذاب نکنم هر که بمن ایمان آورد و در لطائف میصی مذکورست که حا حمایت اهل توحیدست و میم مرضات حق از ایشان مع المزید و آن عبارت ست از نظر الی وجه الله الحمید تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ ○ از خداوند قوی غالب ست حکم کننده باصواب کار در کردار و گفتار نه از غیر او مَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ نیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَآ و آنچه در میان ایشان ست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات اِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی بروجهی که مقتضای حکمت و عدالت ست وَاَجَلٍ مُّسَمًّى ط و نیافریدیم آنها را مگر باندازهٔ زمان نامبرده که هر یک را آخر مدت بقا بود و باز مانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامت است وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکه بگرویده اند بآخرت هر آینه عَمَّآ اُنْذِرُوْا از انچه بیم داده شوند از احوال بعث و اهوال حشر مُعْرِضُوْنَ ○ روی گردانیده اند نه در ان فکر کننده نه وقوع آن مسلم دارنده قُلْ بگوای محمد کافران را اَرَءَيْتُمْ مَّا تَدْعُوْنَ خبر دهید مرا ازانچه میپرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای چون ملائکه و اصنام و جن و جز آن اَرُوْنِيْ بنمائید بمن که مَاذَا خَلَقُوْا چه چیز آفریده اند مِنَ الْاَرْضِ از زمین و اجزاء آن اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ آیا مر ایشان راست شرکتی فِي السَّمٰوٰتِ ط در آفریدن آسمانها و چون ظاهرست که معبودان شما عاجزاند و ایشان را در زمین و آسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک میسازید اِيْتُوْنِيْ بِكِتٰبٍ بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد مِّنْ قَبْلِ هٰذَآ پیش از آمدن قرآن که درو فرموده باشد شما را بشرک اَوْ اَثٰرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ یا بیارید بقیهٔ از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیای گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ○ اگر هستید شما راست گویان در دعوی خود و چون مشرکان درین حجت فرو ماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود که وَمَنْ اَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنْ يَّدْعُوْا از کسیکه بخواند و بپرستد مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای مَنْ لَّا يَسْتَجِيْبُ لَهٗٓ آن را که اجابت نکند دعای او را اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک بخواند معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر اجابت ازو ظاهر نخواهد شد وَهُمْ و بتان عَنْ دُعَآئِهِمْ از خواندن بت پرستان مر ایشان را غٰفِلُوْنَ ه بیخبر اند و چون نمیشنوند دعای ایشان را پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسیکه از عبادت خداوند شنونده و اجابت کننده دست باز دارد و روی توجه بجمادی چند نابینا و ناشنوا آرد **بیت** بی بهره کسیکه چشمهٔ آبحیات ه بگذارد و رو نهد بسوی ظلمات ه وَاِذَا حُشِرَ النَّاسُ و چون حشر کرده شوند مردمان كَانُوْا لَهُمْ باشند معبودان باطل مر عابدان خود را اَعْدَآءً دشمنان بخلاف انچه گمان میبرند از شفاعت و مددگاری وَّكَانُوْا و باشند معبودان باطل بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش عابدان مر ایشان را كٰفِرِيْنَ ○ ناگرویدگان

الجزء السادس والعشرون

یا عابدان باشند پرستش ایشان را منکر یعنی بتان میگویند که ایشان ما را نپرستیده اند کما قال یوم القیمة یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند
که ما بتان را پرستش نکرده ایم کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر کافران اٰيٰتُنَا آیتهای کتاب ما
بَيِّنٰتٍ در حالتیکه ظاهر باشد دلائل اعجاز از آن قَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا گویند آنانکه نگرویدند لِلْحَقِّ مر سخن حق را لَمَّا جَآءَهُمْ آن هنگام
که آمد بدیشان هٰذَا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ ○ این است جادوی آشکارا اَمْ يَقُوْلُوْنَ بلکه بهمین بسنده نکنند که آن را سحر خوانند میگویند افْتَرٰىهُ
بربسته است قرآن را محمد صلعم بر خدای و از خود گفته قُلْ اِنِ افْتَرَيْتُهٗ بگو اگر بربافته باشم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بود و هر آینه بران
عقوبتی بزرگ متفرع شود فَلَا تَمْلِكُوْنَ پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود لِيْ برای من مِنَ اللّٰهِ شَيْـًٔا از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع
چیزی از عذاب اگر خدای تعالے بر من خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و باستظهار کدام مددگاری این کار کنم هُوَ اَعْلَمُ خدای داناتر است بِمَا
تُفِيْضُوْنَ بانچه شما خوض میکنید فِيْهِ در آن یعنی طعن میزنید در آن و سحر و مفتری میگویید كَفٰى بِهٖ شَهِيْدًا بسنده است خدای گواه بدان بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ
میان من و شما برای من گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بر کذب و عناد و انکار و افساد وَهُوَ الْغَفُوْرُ و او آمرزنده است
کسی را که توبه کند از شرک الرَّحِيْمُ ○ مهربان است بر کسی که در ایمان راسخ باشد قُلْ مَا كُنْتُ بگوی ای محمد که من نیستم بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ
نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم شما مبعوث شده پیش از من پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا انکار آید وَمَآ اَدْرِيْ مَا يُفْعَلُ و
نمیدانیم چه خواهند کرد بِيْ بمن از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم وَلَا بِكُمْ و نمیدانم بشما چه کنند از خسف و قذف و رجفه
و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان گشتند گفتند کار ما و محمد نزدیک خدای یکیست و عاقبت خود نمیداند
چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله است بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد این آیت آمد لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر در اسباب
نزول آورده است که حضرت رسالت پناه صلعم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در آن آب و درخت و نخلستان بوده صحابه رض بعد از
استماع این رویا خوشحال گشتند چون تعبیر دیرتر واقع شد و آزار مشرکان از حد تجاوز کرده بود اصحاب هجرت استعجال مینمودند این آیت نزول کرد نمیدانم
که مرا و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نی اِنْ اَتَّبِعُ پیروی نمیکنم اِلَّا مَا يُوْحٰٓى مگر آنچیزی که وحی کرده میشود اِلَيَّ بسوی من و از آن در نمیتوانم
گذشت وَمَآ اَنَا و نیستم من اِلَّا نَذِيْرٌ مگر بیم کننده از عذاب خدای مُّبِيْنٌ ○ آشکارا بیم کننده و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی
الهی خبر نتوانم داد و نعم ما قال + رباعی + ای دل تا کی فضولی و بو العجبی + از من چه نشان عاقبت میطلبی + سرگشته بود خواه ولی خواه نبی + در وادی
ما ادری ما یفعل بی + قُلْ بگوی ای محمد اَرَءَيْتُمْ خبر دهید مرا اِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای وَكَفَرْتُمْ بِهٖ و شما
کافر شده اید بدان وَشَهِدَ و گواهی داده است شَاهِدٌ مِّنْۢ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ گواهی دهنده از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبد الله
بن سلام و گفته اند یامین بن یامین عَلٰى مِثْلِهٖ بر قرآن که از نزدیک خدای است فَاٰمَنَ پس ایمان آورده است آن از مسروق رض منقول است
که این شاهد نه ابن سلام است و نه غیر او از علمای بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بود و این حم در مکه فرود آمده بلکه آیت در محاجه است
که میان رسول و قریش واقع شده بود و شاهد موسی کلیم است ع م و مثل قرآن توریت است و معنی آیت آنکه اگر قرآن از نزد خدا بود
و شما بدان بگروید و موسی ع م گواهی داده بر توریت که او نیز از نزد خدای است و او بقرآن ایمان آورده وَاسْتَكْبَرْتُمْ و شما سرکشی
ع ۱ کردید و بدان نگروید نه شما ستمکاران باشید بر خود درین کار اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ○
راه نمی نماید گروه ستمکاران را و در بادیه خذلان فرو میگذارد آورده اند که چون قبائل جهینه و مزینه و اسلم و غفاری ایمان آوردند

بنو عامر و غطفان و اشجع آنها را طعن کردند بر ایشان این آیت آمد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر و امثال ایشان لِلَّذِينَ
آمَنُوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و احزاب ایشان لَوْ كَانَ خَيْرًا اگر ایمان خیر بودی و راستی و درستی داشتی مَا سَبَقُونَا پیشی نگرفتندی بر ما
و مسارعت نکردندی إِلَيْهِ بسوی او از ارذال قبائل بلکه ما در آن سابق می بودیم چه رتبه ما از ایشان بزرگترست و بزرگی و شهرت ما بیشتر
یا یهود بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب او گفتند که اگر آنچه محمد صلعم میگوید که آورده ام خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیش از
ایشانست وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ و چون راه نیافتند کفار یا یهود بقرآن یا بآنچه پیغمبر صلعم آورده فَسَيَقُولُونَ پس میگویند هَٰذَا إِفْكٌ
قَدِيمٌ این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان مثل این گفته اند وَمِنْ قَبْلِهِ و حال آنکه پیش از قرآن كِتَابُ مُوسَىٰ یعنی توریت بوده و گردانیدیم
ما آنرا إِمَامًا پیشوای اهل دین وَرَحْمَةً و سبب رحمت باور دارندگان وَهَٰذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ و این قرآن کتابیست تصدیق کننده
مر توریت یا جمیع کتب منزله را لِسَانًا عَرَبِيًّا بزبان تازی لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا اهل مکه تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت
وَبُشْرَىٰ و قرآن مژده دهنده است لِلْمُحْسِنِينَ ○ مر نیکوکاران را برضوان الهی إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستیکه آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار
ما خدایست ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بایستادند بران و عدول نکردند از ان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علمست و استقامت که
منتهای عملست در بحر الحقائق فرموده که استقامت ورزیدن بجوارح بتعهد ارکان شریعت و بنفوس بتأدب بآداب طریقت و بقلوب
بتصفیه آن از تعلقات و بارواح بتحلیه از انوار صفات و بسر بمحض توحید و بخفی بفنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت اینست و باید
دانست که بی همراهی استقامت وصول بسر منزل کمال فکریست بس باطل و خیالیست بغایت محال مصرع کرامت نیابی مگر
ز استقامت ● فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترس نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان دران جهان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○
و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی درین جهان أُولَٰئِكَ آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ملازمان بهشت اند
خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بودگان دران و پاداش داده شوند جَزَاءً پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ بآنچه بودند که عمل میکردند وَوَصَّيْنَا
الْإِنْسَانَ و فرمودیم آدمی را که بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا با پدران و مادران خود نیکی کردن حَمَلَتْهُ أُمُّهُ برداشته است آدمی را مادر او كُرْهًا برنج و
سختی وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا و نهاده است او را بمشقت و محنت وَحَمْلُهُ و مدت حمل او وَفِصَالُهُ و زمان از شیر باز گرفتن او ثَلَاثُونَ
شَهْرًا سی ماه است اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد و ازینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است
حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا وقتیکه برسد آدمی أَشُدَّهُ بکمال قوت خود که سی و سه سالگیست و گفته اند از هژده تا چهل وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً و برسد
بچهل سالگی اکثر مفسران برآنند که این آیت خاص ست بامیر المومنین ابی بکر صدیق رض که شش ماه در شکم مادر بوده و دو سال تمام شیر خورده و هژده
ساله بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم رسید و آن حضرت صلعم بیست ساله بود که در سفر و حضر رفیق و قرین وی بود و چون سال مبارک حضرت
رسالت پناه صلعم بچهل رسید مبعوث شد و صدیق رض سی و هشت ساله بود که بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار
من أَوْزِعْنِي الهام ده مرا و توفیق بخش أَنْ أَشْكُرَ تا شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي نعمت ترا آن نعمتی که بکرم عمیم خود أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کردی
بر من که نعمت اسلامست وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بر نعمتی که بر پدر و مادر من داده که حیاتست و قدرت و نعمت اسلام نیز گفته اند که از مهاجر و انصار
کسی که پدر و مادرش بشرف اسلام رسیده باشد غیر از صدیق رض نیست وَأَنْ أَعْمَلَ و دیگر الهام ده که عمل کنم صَالِحًا عملی ستوده که تَرْضَاهُ بپسندی آنرا
و ازان خشنود باشی حق سبحانه دعای وی مستجاب گردانید و توفیق داد تا بنده را که بر دین غضب میکردند بخرید و آزاد کرد و از جمله آن بلال حبشی ست رض وَأَصْلِحْ لِي

و دیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان فِي ذُرِّيَّتِي در فرزندان من این دعا نیز بشرف
اجابت رسید که دخترش عایشه رض بشرف فراش حضرت اشرف رسل صلعم مشرف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت و پسر او
ابو عتیق نیز بدولت خدمت حضرت صلعم رسیده شرف سرفرازی یافت در وسیط آورده که از اصحاب رض چهار مسلمان که جد و پدر و پسر و پسر
نبیره باشند پیغمبر صلعم را ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابو بکر و عبد الرحمن و ابو عتیق رض و بسی قابل و بزرگ از اولاد صدیق رض در عالم هستند اغلب
ایشان بشرف علم و صلاح آراسته إِنِّي بدرستیکه من تُبْتُ إِلَيْكَ بازگشتم بحضرت تو از هر چه رضای تو در آن نیست وَإِنِّي مِنَ
الْمُسْلِمِينَ ﴿﴾ و من از گردن نهادگانم فرمان ترا أُولَٰئِكَ آن گروه که با پدر و مادر نیکوئی کرده و شکر نعمت بجای آوردند الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ
آنانند که قبول کرده شود عَنْهُمْ از ایشان أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوترین آنچه کرده اند قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک
ایشان بقبول یابد وَنَتَجَاوَزُ و درگذرانیده شود عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ از گناهان ایشان و حفص در هر دو فعل بنون مفتوحه میخواند و نصب
احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و درگذرانیم سیئات ایشان و معدود باشند فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ در میان اهل بهشت وَعْدَ
الصِّدْقِ وعده داد خدای وعدهٔ راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی الَّذِي كَانُوا آن وعده که بودند در دنیا يُوعَدُونَ ﴿﴾ خ
وعده داده شده اند بآن و آن وعده درین آیت ست که وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات + الآیة وَالَّذِي قَالَ و آنکس گفت
لِوَالِدَيْهِ مر پدر و مادر خود را وقتیکه او را بایمان بآخرت میخواندند أُفٍّ لَكُمَا کراهت و تنگی مر شما را أَتَعِدَانِنِي آیا وعده میدهید مرا أَنْ
أُخْرَجَ آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی برانگیزند مرا بعد از مرگ و زنده از قبر برآرند وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ و بدرستیکه بگذشته قرنهای بسیار
مِنْ قَبْلِي پیش از من و یکی باز نیامده است وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ و پدر و مادر او استغاثه میکردند بخدای و میگفتند وَيْلَكَ آمِنْ وای بر تو
ایمان آر بقیامت إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستیکه وعدهٔ خدای در بعث و حشر حَقٌّ راست ست فَيَقُولُ پس آنکس میگفت مَا هَٰذَا نیست
اینکه شما میخوانید بدان إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿﴾ مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب که نوشته اند جمعی گویند این آیت در شان
عبد الرحمن ابو بکر فرود آمده قبل از اسلام او و عایشه رض این قول را منکر ست و صحیح آنست که در باب کافری که در والدین خود عاق بوده
نازل شده است أُولَٰئِكَ آن گروه عاق و منکر الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ آنانند که واجب شد بر ایشان کلمهٔ عذاب و باشند فِي أُمَمٍ
قَدْ خَلَتْ با گروهی چند که از کفار گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیو و آدمی إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان و آنان كَانُوا
هستند خَاسِرِينَ ﴿﴾ زیان زدگان وَلِكُلٍّ و هر یک را ازین دو فریق دَرَجَاتٌ پایها و منزلهاست مِمَّا عَمِلُوا از جزای آنچه عمل کرده
پایهای اهل خیر بجانب علو و پایهای اهل شر بجانب سفل وَلِيُوَفِّيَهُمْ و چنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند مر ایشان را أَعْمَالَهُمْ جزای عملهای
ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿﴾ و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان و در عقاب بزیاده وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن
روزی را که عرض کرده شوند کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ در موضح آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و مواقف ایشان در دوزخ
بدیشان نمایند تا الم و حسرت ایشان بیفزاید و ایشان را گویند أَذْهَبْتُمْ ببردید و بخوردید طَيِّبَاتِكُمْ چیزهای لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیا که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخورداری یافتید بِهَا بآن لذائذ یعنی استیفای لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید
فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ پس امروز جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ عذاب خواری و رسوائی را بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ بسبب
آنچه بودید که تکبر میکردید فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی کبر میورزیدید بباطل دنیا وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ﴿﴾ ع و بسبب آنچه بودید ع ۲

که فسق میکردید و تفاخر مینمودید و پای از دائرهٔ امر بیرون مینهادید و سر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از اندازهٔ شرع بیرون ننهند نظم پا از حدود شرع برون منه ۞ خود را اسیر نفس و هوا میکنی مکن ۞ بی حیله شرع نیست خلاصی ز چاه طبع ۞ این رشته را ز دست رها میکنی مکن ۞ وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ و یاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیلهٔ عاد بود مراد حضرت هود علیه السلام است مر پیغمبر را بیک حال قوم او با معاندان قریش گوی إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای بترسانید بِالْأَحْقَافِ بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن و گویند میان عمان و مهره وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ پیش از هود علیه السلام وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او نیز آمدند یعنی نخست پیغمبری بوده پیش از و بخلق و پس او نیز انبیا بوده اند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را أَلَّا تَعْبُدُوا که نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که مستحق پرستش اوست إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ از عذاب روز بزرگ و پر هول قَالُوا گفتند عادیان که ای هود أَجِئْتَنَا آیا آمدهٔ تو بما لِتَأْفِكَنَا تا برگردانی ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش بتان با تهدید و وعید فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه ما را وعده میکنی از عذاب إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ از راستگویان در وعدهٔ خود قَالَ گفت هود علیه السلام که شتاب میکنید در طلب عذاب إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که علم بوقت نزول آن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای است و مرا در آن دخلی نیست وَأُبَلِّغُكُمْ و بشما میرسانم مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه فرستاده شده ام بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ ۝ گروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب و حلول عقاب تعجیل مینمائید و در سورهٔ اعراف گذشت که قبیل با جمعی از عادیان بحرم رفته طلب باران کردند سه ابر آمد و منادی ندا کرد که یکی از آنها اختیار کنید ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا دیار ایشان فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که دیدند آنچیز را که موعود بود از عذاب عَارِضًا ابری پهن شده از عذاب در آسمان مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ روی نهاده بوادیهای ایشان قَالُوا گفتند هَذَا این ابری است عَارِضٌ مُمْطِرُنَا باران دهنده ما را هود علیه السلام فرموده که بَلْ هُوَ این باران دهنده نیست بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچیزیست که تعجیل میکردید بدان رِيحٌ این باد دبوری است فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ در وی عذابی دردناک و او بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ هلاک میکند و نابود میسازد همه چیزها را از انفس و اموال و انعام ایشان بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خویش پس آن باد بیامد بشدت و تندی و بسر کشته و پشتهای ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هشت روز در زیر آن ماندند پس ریگها از ایشان دور کرد و تنهای ایشان را بدریا افگند فَأَصْبَحُوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لَا يُرَى دیده نشدی إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر جایگاه ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند كَذَلِكَ همچنانکه ایشان را جزا دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ۝ گروه مکذبان و کافران را وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بدرستیکه ممکن گردانیدیم قوم عاد را فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ در آنچیزی که ممکن نساختیم شما را ای کفار قریش فِيهِ در آن چیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشان را سَمْعًا گوش تا بشنوند وَأَبْصَارًا و چشمها تا ببینند وَأَفْئِدَةً و دلها تا دریابند و ایشان بگوش هوش سخن حق نشنیدند و بدیده دلائل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت خدای تفکر نکردند و همین که عذاب فرود آمد فَمَا أَغْنَى پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهای ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی را از عذاب خدای إِذْ كَانُوا چون بودند که از تقلید و تعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند آیتهای خدای یا معجزات پیغمبر صلعم وَحَاقَ بِهِمْ و بگرد در آمد ایشان را مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝ ع ۶

آنچه بودند که بدان استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ اَهْلَكْنَا و بدرستیکه هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچیز که گرداگرد شما بوده مِّنَ الْقُرٰى از دیهها چون حجر و مؤتفکه وَصَرَّفْنَا الْاٰيٰتِ و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را براهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ○ شاید که باز گردند از کفر ایشان باز نه گشتند و هلاک شدند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشان را الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشان را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای قُرْبَانًا از برای تقرب بخدای اٰلِهَةً خدایان یعنی بتانی که ایشان را بخدائی گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوْا بلکه غائب شدند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی ناامید گشتند و بریده شد رجای ایشان از نصرت بتان وَذٰلِكَ و فرا گرفتن بتان بخدای برای تقرب بخدای تعالی اِفْكُهُمْ دروغ ایشانست وَمَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ○ و آنچه هستند که بر می بافتند و نسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر برمی تابند مصرع رو هرکه از تو تافت دگر آبرو نیافت + ارباب سیر و آثار رحمهم الله آورده اند که پیغمبر صلعم بعد از مراجعت از طائف ببطن النخل فرود آمده و شب برخاست و نماز تهجد میگزارد و قرآن میخواند جمعی جنیان از نصیبین بیمن میرفتند آنجا رسیده آواز قراءة شنیدند خود را بحضرت صلعم نمودند که حق سبحانه از آن قصه خبر میدهد که وَاِذْ صَرَفْنَا و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم اِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ گروهی از جن و ایشان هفت تن بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیرهٔ موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده است این ست شاصر ماصر وش مش ازدابیان اخثم گویند نه عدد بودند و دو دیگر از ایشان بوده و او پسر ابلیس ست و وه و دوازده نیز گفته اند و در لباب آورده که هفتاد تن بودند از بنی اقلیش و بهر تقدیر يَسْتَمِعُوْنَ الْقُرْاٰنَ میشنودند قرآن را و گوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوْهُ پس آن هنگام که حاضر شدند نزدیک رسول صلعم قَالُوْا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب اَنْصِتُوْا خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن بر بالای همدیگر افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گزارده شد قراءت باتمام رسید ایمان آوردند بآنحضرت صلعم و خبر بار پرسیدند و رسول الله صلعم ایشانرا برسالت قوم ایشان نامزد کرد و ایشان وَلَّوْا بازگشتند اِلٰى قَوْمِهِمْ بسوی قوم خویش مُّنْذِرِيْنَ ○ بیم کنندگان و خواهندگان باسلام قَالُوْا يٰقَوْمَنَا گفتند ای گروه ما اِنَّا سَمِعْنَا كِتٰبًا بدرستیکه ما شنیدیم کتابی را که از نزدیک خدای تعالی اُنْزِلَ فرو فرستاده شده مِنْۢ بَعْدِ مُوْسٰى بعد از کتاب موسی ع مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیز را که پیش از وی بوده از کتب یا موافق آنها گویند آن جنیان یهودی بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمیکردند آنرا چنانچه معتقد یهود است از آنجهت گفته اند انزل من بعد موسی يَهْدِيْۤ راه مینماید آن کتاب اِلَى الْحَقِّ بسوی حق یعنی آنچه درست و راست ست از عقائد وَاِلٰى طَرِيْقٍ مُّسْتَقِيْمٍ ○ و براهی راست یعنی رساننده بمنزل مقصود يٰقَوْمَنَاۤ اَجِيْبُوْا ای گروه من اجابت کنید دَاعِيَ اللّٰهِ خوانندهٔ خدای یعنی محمد مصطفی صلعم را وَاٰمِنُوْا بِهٖ و ایمان آرید بدو و تصدیق کنید اخبار او را يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ بعضی از گناهان شما را که مظالم نباشد و گفته اند همه گناهان را وَيُجِرْكُمْ و برهاند شما را مِّنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ ○ از عذاب دردناک وَمَنْ لَّا يُجِبْ و هرکه اجابت نکند دَاعِيَ اللّٰهِ خوانندهٔ را بخدای یعنی محمد صلعم را فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی هرکه خوانندهٔ حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد و او عاجز نتواند ساخت خدای را از تعذیب خود وَلَيْسَ لَهٗ و نیست مر او را مِنْ دُوْنِهٖۤ اَوْلِيَآءُ بجز خدای دوستان و مددگاران اُولٰٓئِكَ آن گروه اجابت ناکنندگان فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ○ در گمراهی هویدا اند ضلالتیکه بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن اختلاف ست بعضی برانند که ثواب ایشان همین نجات ست از آتش دوزخ چنانچه فرمود ويجركم من عذاب اليم و از سفیان ثوری منقول ست که ثواب جن آنست که

از آتش برهند پس ایشان را خاک سازند بر منوال بهائم امام اعظم رح برین رفته و امام مالک رح و جمعی برانند که ایشان را بر احسان ثواب هست چنانچه
بر اسارت عقاب خواهند بود و از ضحاک رح منقول است که ایشان به بهشت درآیند و بخورند و بیاشامند و در تفسیر امام ابوبکر نقاش رح حدیثی هست
که ایشان به بهشت درآیند و از امام نقاش پرسیدند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرمود که حق سبحانه ایشان را تسبیح و ذکر الهام
دهد تا از آن چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت و در تبیان آورده که ضمرة بن حبیب رح پرسیدند که مومن جن را ثواب هست
گفت آری و آیت لَمْ یَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ بخواند و گفت ان الانسیات للانس والجنیات للجن و هم در معالم از عمر بن عبدالعزیز رح نقل
میکند که مومنان جن گرداگرد بهشت در ربضها و رحبها خواهند بود نه در بهشت و قاضی در انوار فرماید که اظهر آنست که جن در ثواب
مانند انسانند والله اعلم بالصواب اَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند منکران بعث اَنَّ اللّٰهَ الَّذِیْ آنکه خدای بقدرت بی عجز
خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را وَلَمْ یَعْیَ و مانده نشد و رنج نرسید ورا بِخَلْقِهِنَّ بآفریدن آنها بِقٰدِرٍ توانا است
عَلٰٓی اَنْ یُّحْیِیَ الْمَوْتٰی برآنکه زنده کند مردگان را چه قدرت او ثابت است و نقص و انقطاع بدرگاه او نیابد محصل معنی آیت آنست که خدای با
قدرت چنین کامل ازلی و ابدی بر احیای موتی قادر نیست بَلٰٓی آری هست اِنَّهٗ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ بدرستیکه او بر همه چیز قَدِیْرٌ توانا است بی عجز و تعب
وَیَوْمَ یُعْرَضُ و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الَّذِیْنَ كَفَرُوْا آنانکه نگرویدند عَلَى النَّارِ بر آتش یعنی آتش بر ایشان عرض کنند و این قلب
که بر خلاف مقتضای ظاهر برای مبالغه و تاکید ارادت میکنند پس ایشان را گویند اَلَیْسَ هٰذَا آیا نیست این عذاب بِالْحَقِّ حاضر براستی و شما باور نمیکردید
قَالُوْا بَلٰی گویند آری حق است پس سوگند خورند که وَرَبِّنَا و بپروردگار ما که این راست بوده قَالَ گوید خدای یا خازن دوزخ ایشان را گوید که
فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ ۝ بسبب آنچه بودید که کافر میشدید بقیامت و سخن پیغمبران باور نمیداشتید فَاصْبِرْ
پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم كَمَا صَبَرَ چنانچه صبر کردند اُولُو الْعَزْمِ خداوندان ثبات و جد مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران ع م و ایشان اصحاب
شرائع اند که در تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و مجادلات طاغیان و آزار و ایذای منکران شکیبائی
نمودند و ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام اند امام محی السنه رح گفته اولوالعزم آنهااند که بتخصیص قلم ذکر یافته اند
در دو موضع یکی در اخذ میثاق که وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیّٖنَ مِیْثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُّوْحٍ الآیة و دوم در موضع شَرَعَ لَكُمْ مِّنَ الدِّیْنِ مَا وَصّٰی بِهٖ نُوْحًا
همان اصحاب شرائع اند با پیغمبر ما صلعم و قولی آنست که ایشان بجای رسل اند هژده تن که در سورة الانعام نام ایشان هست و پیغمبر ما را
امر شد که فَبِهُدٰىهُمُ اقْتَدِهْ و در زاد المسیر آورده که همه پیغمبران اولوالعزم اند الا آدم و یونس و سلیمان ع م و گفته اند غیر یونس و بس چه او تعجیل نموده
از میان قوم بیرون رفته و حضرت عزت پیغمبر ما صلعم را فرموده وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوْتِ یعنی در عدم صبر پس اینجا میفرماید که شکیبائی ورز وَلَا
تَسْتَعْجِلْ و طلب شتاب مکن لَهُمْ برای کفار قریش بنزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل شود كَاَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ گویا ایشان
روزی که ببینند مَا یُوْعَدُوْنَ ۙ آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که
لَمْ یَلْبَثُوْٓا آرنگ نکرده اند در دنیا اِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و برخی از هیبت عقوبات
دوزخ بَلٰغٌ ۚ آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ کفایت است فَهَلْ یُهْلَكُ پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتیکه نازل شود یعنی
نخواهند شد اِلَّا الْقَوْمُ الْفٰسِقُوْنَ ۝ مگر گروهی بیرون رفتگان از دائرهٔ فرمان ع ۹

سورة محمد صلی الله علیه وسلم مدنیة وهی ثمان وثلثون آیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانکه کافر شدند وَصَدُّوْا و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللهِ از راه خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد
شیاطین قریش‌اند چون ابوجهل و نضر و عتبه با مطعمان روز بدر ایشان دوازده تن بودند از صنادید عرب اَضَلَّ باطل کرد خدای اَعْمَالَهُمْ
عملهای ایشان که از مکارم میشمردند چون صلهٔ رحم و فک اسیر و حفظ جار و حسن ضیافت وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و کردند عملهای شایسته چون اطعام طعام و صلهٔ ارحام وَاٰمَنُوْا و گرویدند بِمَا نُزِّلَ بآنچه فرستاده شده است عَلٰى
مُحَمَّدٍ بر پیغمبری نیک ستوده شده یعنی قرآن وَّهُوَ الْحَقُّ و قرآن راست است و درست یا محمد صلعم صاحب حق و حقیقت آمده
مِنْ رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا به محمد صلعم كَفَّرَ درگذرانید خدای و بپوشید عَنْهُمْ از ایشان سَيِّاٰتِهِمْ گناهان ایشان را
وَاَصْلَحَ و بصلاح آورد بَالَهُمْ حال ایشان را در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذٰلِكَ آن اضلال و اصلاح
بِاَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بآن است که آنانکه کافر شدند اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ پیروی کردند باطل را یعنی شیطان را وَاَنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند
اتَّبَعُوا الْحَقَّ در پی رفتند حق را که قرآن است آمده بر ایشان مِنْ رَّبِّهِمْ از آفریدگار ایشان كَذٰلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللهُ بیان میکند خدای
لِلنَّاسِ برای مردمان اَمْثَالَهُمْ مثلهای ایشان یعنی احوال فریقین را ظاهر میگرداند فَاِذَا لَقِيْتُمُ پس هرگاه که ببینید ای مومنان
الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنان را که کافر شدند بوقت محاربه فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس بزنید گردن ایشان را زود حَتّٰٓى اِذَآ اَثْخَنْتُمُوْهُمْ تا چون
بسیار بکشید ایشان را فَشُدُّوا الْوَثَاقَ پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری و بند کنید محکم تا نگریزند فَاِمَّا مَنًّا بَعْدُ پس
بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض وَاِمَّا فِدَآءً و یا فدیه بگیرید از ایشان فدیه گرفتنی حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ تا بنهند
اهل حرب اَوْزَارَهَا سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسی ع خواهد بود چه در خبر آمده
که آخر قتال امت من با دجال است امام شافعی و امام محمد رح بر آنند که امام مخیر است میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا بمال یا باسیران مسلمانان
و امام اعظم رحمه الله میفرماید که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل متعین است یا استرقاق ذٰلِكَ آیین است کار نگاه دارید
این کار را وَلَوْ يَشَآءُ اللهُ و اگر خواهد خدای لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید وَلٰكِنْ و لیکن امر کرد بجهاد
لِّيَبْلُوَا تا بیازماید بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ بعضی از شما را ببعضی یعنی معامله آزمایندگان کند که مومن را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کند و ثواب
عظیم یابد و کافر از مومن آزمایش دهد تا گوشمال یابد و از کفر باز ایستد وَالَّذِيْنَ قٰتَلُوْا و آنانکه کارزار کنند فِيْ سَبِيْلِ اللهِ در راه خدای و بعض
قُتِلُوْا خوانده‌اند یعنی کشته شوند فَلَنْ يُّضِلَّ پس خدای باطل و ضایع نگرداند اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را سَيَهْدِيْهِمْ زود باشد که حق سبحانه
راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای صواب و در آخرت بدرجات و ثواب وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ و بصلاح آرد کارهای ایشان وَيُدْخِلُهُمُ
الْجَنَّةَ و در آرد ایشان را به بهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ که در ستایش تعریف کرده باشد بدین ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل
ایشان از قبل از دخول بدیشان نموده باشند یا خوشبوی ساخته باشند جهت تحریص ایشان بهشت را يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه
گرویدگان اِنْ تَنْصُرُوا اللهَ اگر یاری کنید دین خدای را و پیغمبر او را يَنْصُرْكُمْ یاری کند خدای شما را تا بر اعدا مظفر گردید وَيُثَبِّتْ
اَقْدَامَكُمْ و استوار سازد قدمهای شما را در معرکهٔ جهاد تا منهزم نشوید وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند فَتَعْسًا لَّهُمْ پس خواری
و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و نا امیدی مر ایشان راست وَاَضَلَّ و گم و نابود سازد خدای اَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را ذٰلِكَ این خواری

وبطلان عمل ایشان را بِاَنَّهُمْ كَرِهُوْا این سبب آنست که ایشان کراهت داشتند وناخواهان بودند مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ آنچیزی راکه خدای فرو
فرستاده است بر پیغمبر خود از امر توحید وقیام باحکام شرع فَاَحْبَطَ پس باطل وضائع گردانید حق تعالی اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان اگر از آن
حسابی داشتند چون عمارت مسجد حرام وطواف خانهٔ کعبه ومهمانداری واعانت مظلومان ونوازش یتیمان اَفَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نکرده اند
کافران استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند فِی الْاَرْضِ در زمین مراد بلاد ثمود وعاد است فَیَنْظُرُوْا كَیْفَ كَانَ پس بنگرند که چگونه
بوده است عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام کار وحال ومآل آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر وتکذیب وعصیان دَمَّرَ اللّٰهُ هلاک کرد خدا
وعذاب استیصال فرستاد عَلَیْهِمْ بر ایشان وَلِلْکٰفِرِیْنَ ومر ناگرویدگان را اَمْثَالُهَا مانند آن عقوبات خواهد بود واین سخن تهدید کفار مکه است
ذٰلِكَ آنچه یاد کرده شده از عقابت دشمنان ونصرت دوستان بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای مَوْلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا دوست آنانست که
ع ۱۱ ایمان آورده اند پس ایشان را یاری میکند وَاَنَّ الْکٰفِرِیْنَ وبسبب آنکه ناگرویدگان لَا مَوْلٰی لَهُمْ هیچ دوستی نیست مر ایشان را که عذاب
از ایشان دفع کند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بفضل خود یُدْخِلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا در می آرد آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکردند
کارهای نیکو مبرا از غرض وریا جَنّٰتٍ تَجْرِیْ در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا وآنانکه
کافر شده اند یَتَمَتَّعُوْنَ برخورداری می یابند بمتاع دنیا وَیَاْکُلُوْنَ ومیخورند کَمَا تَاْکُلُ الْاَنْعَامُ همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همت ایشان
مصروف بر خوردن است وعاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن وتقویت قوای نفسانی طعام خورد تا قطرا وبرآنکه بدن تحمل
طاقت داشته باشد وقوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد ومعاون بود نه آنکه همه خود در طفیل خوردن شناسد ودر مرعی فرسم کلوا
ویتمتعوا مانند چارپایان که جز خورد وخواب مطمح نظر ایشان نباشد ونعم ما قیل بیت خوردن برای زیستن وذکر کردن است تو معتقد که زیستن
از بهر خوردن است ؛ وَالنَّارُ وآتش دوزخ مَثْوًی مقام وآرامگاه است لَّهُمْ مر کافران را وَکَاَیِّنْ مِّنْ قَرْیَةٍ وچندی از اهل دیههای که
بود هِیَ آن دیهها اَشَدُّ قُوَّةً سخت تر بودند از روی قوت مِّنْ قَرْیَتِكَ از اهل دیه تو الَّتِیْٓ اَخْرَجَتْكَ آن دیه که بیرون کردند اهل
آن دیه ترا یعنی مکه اَهْلَکْنٰهُمْ هلاک کردیم اهالی آن دیهها را فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان را که در وقت هلاکت
بفریاد رسد اَفَمَنْ کَانَ آیا هر که باشد عَلٰی بَیِّنَةٍ بر حجتی روشن مِّنْ رَّبِّهٖ از آفریدگار او چون پیغمبر صلعم ومومنان کَمَنْ زُیِّنَ باشد مانند کسیکه
آراسته شده یعنی شیطان یا نفس او آرایش داده است لَهٗ برای او سُوْٓءُ عَمَلِهٖ بدی کردار او از شرک ومعصیت وَاتَّبَعُوْٓا وپیروی کردند
اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای خود را چون ابوجهل ومشرکان مَثَلُ الْجَنَّةِ جمله ازانچه برتو خوانیم صفت بهشت است الَّتِیْ وُعِدَ الْمُتَّقُوْنَ آن
بهشتی که وعده داده شده اند بدان پرهیزگاران فِیْهَآ در آن بهشت اَنْهٰرٌ جویهاست مِّنْ مَّآءٍ از آبی غَیْرِ اٰسِنٍ نه متغیر یعنی بوی
ورنگ وطعم او متغیر نگردد واز حال خود چون آبهای دنیا که تغییر پذیر باشد نگردد وَاَنْهٰرٌ مِّنْ لَّبَنٍ وجویهاست از شیر که هرگز لَّمْ
یَتَغَیَّرْ طَعْمُهٗ تغییر نگشته از صفت عذوبت یعنی تیز وترش نشده است بطول مکث وَاَنْهٰرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ وجویهاست از خمر خوشگوار بالذت
لِّلشّٰرِبِیْنَ مر آشامندگان را که طرب دارد وخماری نی وَاَنْهٰرٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّی وجویها از شهد صافی نه صاف کرده بآتش بلکه صافی آفریده
شده از موم وفضلات وَلَهُمْ ومر متقیان راست فِیْهَا در بهشت با وجود این مشربه مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰتِ از همه میوه ها که خواهند در لون آن
ولطعم لذیذ وبوی خوش وَمَغْفِرَةٌ ومر ایشانراست پوشش گناهان مِّنْ رَّبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی بپوشد گناهان ایشان از ایشان معامله
کنند وبدان معاتبه ننماید ارباب اشارت گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت از زیر شجرهٔ طوبی روانست چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجرهٔ طیبه جملها

ثابت و فرعها فی السماء جاری ست از منبعهٔ قلب آب ثابت و از ینبوع صدر لبن صفوت و از خمخانهٔ سر خمر محبت و از مجری روح عسل مودت
و فی المثنوی المعنوی **نظم** آب صدرت آبجوی خلد بود * جوی شیر خلد مهرتست زود * ذوق طاعت گشت جوی انگبین * مستی و ذوق تو جوی خمر بین
در بحر الحقایق آورده که آب اشارت بحیوة دل ست و لبن بفطرت اصلی که بخصومت بدعت متغیر نگشته و جوی خمر جوشش محبت الٰهی ست
و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبارت ست از مکاشفات و مغفرت غفران ذنوب وجود تو وجودک ذنب لا یقاس له ذنب * بیت
پندار وجود ما گناهی ست عظیم * لطفی کن و این گنه ز ما درگذران * بعد از ذکر متنعمان بوستان بهشت از حال محنت کشان دوزخ خبر میدهد و
میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد که یاد کردیم کَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی ست که او جاودان ست فِي النَّارِ در آتش دوزخ وَسُقُوا
و چشانیده میشود بجای شربت بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره میکند أَمْعَاءَهُمْ ۝ رودهای ایشان را
آورده اند که چون پیغمبر صلعم خطبه خواندی و منافقان را عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علمای صحابه میپرسیدند
که این مرد حالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ
بسوی خطبهٔ تو در روز جمعه و غیر آن حَتَّى إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنها را که دانش
داده اند از صحابه چون عبد الله بن مسعود و ابو الدردا و امثال ایشان رض و از ابن عباس رض منقول ست که من هم از آنها ام که منافقان از ایشان میپرسیدند
که مَاذَا قَالَ آنِفًا چه گفت محمد اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را این بر وجه سخریه می گفتند أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که بحکم ازل طَبَعَ اللَّهُ مهر
نهاده است خدای عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان بنفاق و شک وَاتَّبَعُوا و در پی رفتند أَهْوَاءَهُمْ ۝ هوای نفس خود را و بحجت آن استهزا
میکنند بکلام سید انام صلعم وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا و آنانکه راه یافتند یعنی مومنان زَادَهُمْ زیاده میگرداند استماع سخن پیغمبر ایشان را هُدًى بصیرت
و یقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ۝ و میدهد ایشان را آنچه مدد کند در از دیاد تقوی و دوام بران فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار می برند منافقان و کافران
یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ پس بدرستیکه آمده و ظاهر شد أَشْرَاطُهَا
علامتهای آن چون بعث پیغمبر صلعم و انشقاق قمر فَأَنَّى لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشان را إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ ۝
پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فائده ندهد فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی چون سعادت
موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیت و دانسته که معبود بحق نیست مگر خدای در حقائق
سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضح آورده که اگر هیچ ثوابی نیست برابر آنکه کسی گوید لا اله الا الله
وَاسْتَغْفِرْ و آمرزش طلب لِذَنْبِكَ برای ذنب خود و در معالم فرموده که آن حضرت صلعم مامور شد باستغفار با آنکه مغفور ست تا امت در این
صورت سنت بوی اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای که ترا از گناه نگاه دارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ و آمرزش طلب برای مردان مومن و زنان مومنه و این اکرامی ست از خدای در بارهٔ این امت که پیغمبر ایشان را الطلب آمرزش
گناهان ایشان امر فرموده و از امام علامه روح الله روحه منقول ست که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار گناهان امت و خلاف
امر الٰهی از آنحضرت صلعم متصور نیست پس استغفار و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از آن کریم ترست که حبیب خود را فرماید
که از من چیزی طلب و چون طلبد و عطا نکند پس معلوم شد که امت با دولت آمرزش خواهد بود **نظم** هر کرا چون تو پیشوا باشد * نا امید از خدا
چرا باشد * چون نشان شفاعت کبری * یافت بر نام نامیت طغری * امتان با گناه کار ترا * بتو دارند امید واریها *

ع ۸ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مُتَقَلَّبَكُمْ جای گردیدن شما در دنیا وَمَثْوٰىكُمْ۝ و آرامگاه و موضع قرار شما در دنیا و عقبی یا میداند هر جا که میروید در روز و هر جا که می باشید در شب وَيَقُوْلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و میگویند آنانکه ایمان آوردند و مبالغه میکردند از جهت حرص که در جهاد دارند لَوْلَا نُزِّلَتْ سُوْرَةٌ ج چرا فرستاده نشد سوره در باب قتال با کفار فَاِذَآ اُنْزِلَتْ پس چون فرستاده شود سُوْرَةٌ مُّحْكَمَةٌ سوره قرآن که دران متشابهی نبود وَّذُكِرَ و یاد کرده شود فِيْهَا الْقِتَالُ لا دران سوره امر قتال و جهاد رَاَيْتَ الَّذِيْنَ بینی آنانرا که هست فِيْ قُلُوْبِهِمْ در دلهای ایشان مَّرَضٌ بیماری شک و نفاق یا سستی در دین يَّنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ می نگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ نظر کسیکه فرود آمده باشد بروی بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ ط از غم و اندوه مرگ و متحیر و غمناک شوند فَاَوْلٰى لَهُمْ۝ ج پس وای بر ایشان و یاد و زخ مر ایشان راست طَاعَةٌ کار ایشان فرمان برداری ست وَّقَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ قف و سخن نیکو مثل قول سمعنا و اطعنا فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ قف پس چون لازم شد امر قتال و عزم کردند صحابه ط بر جهاد ایشان خلاف ورزیدند و با زنان در خانها نشستند فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لَكَانَ هر آینه آن راستی بودی خَيْرًا لَّهُمْ۝ ج بهتر مر ایشان را فَهَلْ عَسَيْتُمْ پس آیا شاید و توقع هست از شما ای منافقان اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر بخود بگیرید امور مردمان را یعنی حاکم شوید اَنْ تُفْسِدُوْا آنکه فساد کنید فِي الْاَرْضِ در زمین و بسبب جاه و تجبر انواع تباهی از شما واقع گردد وَتُقَطِّعُوْٓا اَرْحَامَكُمْ۝ و ببرید رحمهای خود را از روی تکبر و تعظم یا از شما می آید اگر اعراض کنید از قرآن و روی بگردانید از فرمان او که باز بسر امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک دماء و امثال آن اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه آنانند که مفسد و معرض اند که لَعَنَهُمُ اللّٰهُ رانده است خدای ایشان را و دور کرده از رحمت خود فَاَصَمَّهُمْ پس ایشان را کر گردانید تا سخن حق نشنوند وَاَعْمٰٓى اَبْصَارَهُمْ۝ ج و کور ساخت دیدهای ایشان تا دلائل قدرت و عبرت نه بینند اَفَلَا يَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند اَمْ عَلٰى قُلُوْبٍ بلکه بر دلهای ایشان ست اَقْفَالُهَا۝ قفلهای آن یعنی چیزیکه دلها را بمنزل قفلها باشد مر درها را و آن ختم و طبع الهی ست بران **بیت** در که خدا بست بروی عباد ه هیچ کلیدش نتواند گشاده کیست که بر وا زد و در وا کند ه قفل که او بر در دلها کند + در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت پناه صلعم در توریت خوانده بودند و صحت نبوت آنحضرت صلعم معلوم کرده و قبل از بعثت صفت آنحضرت صلعم بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند چون سید عالم صلعم مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی و خدای تعالی آیت فرستاد که اِنَّ الَّذِيْنَ ارْتَدُّوْا بدرستی آنانکه برگشتند عَلٰٓى اَدْبَارِهِمْ بر ادبار خود یعنی به پس باز شدند و کافر گشتند به محمد صلعم مِّنْۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شده بود لَهُمُ الْهُدَى لا مر ایشان را بیانی از نبوت آن حضرت و بدلائل واضح دانسته بودند الشَّيْطٰنُ دیو لعین سَوَّلَ آسان کرد و بیاراست لَهُمْ برای ایشان انکار و عناد را وَاَمْلٰى لَهُمْ۝ و خدای مهلت داد ایشان را و تعجیل نفرمود در عقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذٰلِكَ این امهال بِاَنَّهُمْ قَالُوْا بسبب آن ست که گفتند جهودان لِلَّذِيْنَ كَرِهُوْا مر آنانرا که کراهت داشتند مَا نَزَّلَ اللّٰهُ از آنچه خدای فرستاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقان مراد آنست که یهود مر اهل نفاق را گفتند به نهانی سَنُطِيْعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم شما را فِيْ بَعْضِ الْاَمْرِ ج در بعضی کارها یعنی مددگاری کنیم اگر با پیغمبر صلعم حرب کنید وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند اِسْرَارَهُمْ۝ نهانی ایشان را فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان اِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ چون قبض کنند جان ایشان را يَضْرِبُوْنَ میزنند وُجُوْهَهُمْ روهای ایشان را که از حق بگردانیده اند وَاَدْبَارَهُمْ۝ و پشتهای ایشان که برا حق کرده اند ذٰلِكَ قبض ارواح ایشان برین وجه بِاَنَّهُمُ اتَّبَعُوْا بسبب آن ست که ایشان متابعت کردند مَآ اَسْخَطَ اللّٰهَ آن چیزی را که بخشم آورد خدای یعنی موجب غضب وی گردد چون کتمان امر رسول صلی الله علیه وسلم و معاونت منافقان

وکافران ومشرکان وَكَرِهُوا وبسبب آنست که نخواستند وکاره بودند رِضْوَانَهُ خوشنودی خدای را یعنی عملی را که سبب رضای حق باشد
ع ۹ چون اظهار نعت پیغمبر صلعم واقرار بدو وفرمان برداری او فَأَحْبَطَ پس باطل کرد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ
بلکه پنداشتند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری نفاق ست یعنی منافقان تصور کردند أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ آن را که ظاهر نگرداند خدای
أَضْغَانَهُمْ ۝ کینهای ایشان را که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر صلعم ومومنان وَلَوْ نَشَاءُ واگر ما بخواهیم لَأَرَيْنَاكَهُمْ هر آئینه بنمائیم بتو
ایشان را یعنی علامتها ونشانها پیدا کنیم ایشان را فَلَعَرَفْتَهُمْ پس هر آئینه تو بشناسی بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان وَ
لَتَعْرِفَنَّهُمْ وهر آئینه تو بشناسی ایشان را فِي لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهت تعریض وتوبیخ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای
میداند أَعْمَالَكُمْ ۝ کردارهای شما ومناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک رض میفرماید که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر صلعم
او را نشناخت بسیما وسخن ودر تفسیر مطالع وعین المعانی از انس رض نقل کرده اند که در بعضی از غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند وبامداد
که برخاستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ وهر آئینه می آزمائیم شما را بامر جهاد وتکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان میکنیم
حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ تا بدانیم مجاهدان را یعنی ظاهر گردد بر خلق که جهاد کنندگان کیانند مِنْكُمْ از شما وَالصَّابِرِينَ وصبر کنندگان بر
مشقت حرب وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ ۝ وتا بیازمائیم خبرهای شما را که میگوئید در ایمان واخلاص یعنی تا صدق وکذب آن همه آشکارا گردد وحفص نبلو را
بنون میخواند یعنی آزمائیم تا بدانیم خبرهای شما را إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویده اند یعنی یهود بنی قریظه ونضیر وَصَدُّوا وباز داشتند
قوم خود را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا که دین اسلام ست وَشَاقُّوا الرَّسُولَ ومخالفت کردند با رسول صلعم مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن
بود وظاهر گشته لَهُمُ الْهُدَىٰ مر ایشان را راه حق ودر توریت خوانده ودانسته بودند لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ زیان نتوانند رسانید خدای را شَيْئًا
چیزی از کفر وصد ایشان واثر ضرری بدین خدای وپیغمبر او نرسد بلکه شر آن بدیشان عائد گردد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ ۝ وزود باشد که خدای حبط کند
ثواب اعمال ایشان یعنی عبادتها که میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آوردید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وفرمان بردار باشید رسول را در آنچه فرماید وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ۝ وباطل وبیهوده وضایع مسازید عملهای
خود را بریا وسمعه یا بعجب وتکبر که کردار بعجب مردود ومذموم بود نظم در هر عملی که عجب ره یافت ٭ رویش ز ره قبول بر تافت ٭ ای گشته بکار
خویش معذور ٭ وز درگه قرب مانده مهجور ٭ معجب مشو از طریق تلبیس ٭ کز عجب بچه فتاد ابلیس ٭ تا چند تو عجب خودنمائی ٭ از دیده بنه منی ومائی
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا بدرستی آنکه نگرویدند یعنی قوم قریش واتباع وی ومنع کردند مردم را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک راه حق ثُمَّ
مَاتُوا پس بمردند یعنی کشته گشتند در بدر وتبدید وَهُمْ كُفَّارٌ وحال آنکه ناگرویدگان بودند فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ۝ پس هرگز نیامرزد خدای مر ایشان را
نزول آیت در شان اهل قلیب ست اما حکم آن عموم وارد وشامل ست هر که کافر میرد فَلَا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مومنان وَتَدْعُوا إِلَى
السَّلْمِ ونخوانید کافران را بصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانه ضعف وتذلل شما شود وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وحال آنکه شما برترانید یعنی
غالب باشید وَاللَّهُ مَعَكُمْ وخدای با شماست بنصرت وعون وَلَنْ يَتِرَكُمْ وضایع وکم نگرداند أَعْمَالَكُمْ ۝ ثواب کردارهای شما إِنَّمَا الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازی ست ناپایدار وَلَهْوٌ ومشغولی بی اعتبار وَإِنْ تُؤْمِنُوا واگر بگروید بخدا ورسول وَتَتَّقُوا وبپرهیزید از
معصیت وفضول يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ بدهد مزدهای شما را در آخرت وَلَا يَسْأَلْكُمْ ونمی خواهد خدای بمزد دادن شما أَمْوَالَكُمْ ۝ مالهای شما را یا حق سبحانه
نمی خواهد همه اموال شما را بلکه باتفاق اندکی از آن حکم کرد که عشر ست ونصف عشر وربع عشر إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا اگر بخواهد از شما مالهای شما را فَيُحْفِكُمْ

پس مبالغه کند در خواستن یعنی گو همه را نفقه کنید تَبْخَلُوا شما بخیلی کنید بدان و منید سید بخو شدلی و طیب نفس وَیُخْرِجْ و ظاهر گرداند خدای بدان خواستن از شما یا بخل شما أَضْغَانَكُمْ کینها و کدورتهای شمارا هَاأَنْتُمْ ای شما هٰؤُلَاءِ ای گروه مخاطبان تُدْعَوْنَ خوانده شده اید و فرموده شده لِتُنْفِقُوا برای آنکه نفقه کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی زکوة مال دهید یا آنکه باسباب جهاد صرف نمائید فَمِنْكُمْ پس از شماست مَنْ يَبْخَلُ کسیکه بخیلی کند بزکوة و نفقه در غزوه وَمَنْ يَبْخَلْ و هر که بخیلی کند بر آنچه بر وی واجب است از انفاق فَإِنَّمَا يَبْخَلُ پس جز این نیست که بخل ورزد عَنْ نَفْسِهِ بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد وَاللَّهُ الْغَنِيُّ و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات شما وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ و شما محتاجانید بدانچه نزدیک اوست از مواید نعمت و فواید کرامت پس مرو ریکی فانی بدهید و فردا در عوض آن ده باقی بستانید چه از خزانه کرم او هیچ کم نشود و شما بمرادات و مقاصد خود فائز گردید وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام يَسْتَبْدِلْ بدل کند خدای قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی بجز شما یعنی شما را هلاک کند و قومی دیگر بیارد ثُمَّ لَا يَكُونُوا پس نباشند آن قوم أَمْثَالَكُمْ مانند شما بلکه فرمان بردار باشند و پرهیزگار تر مرادینی کنند و اندو نبی صلعم ع ۴
از این و اشهر آنست که از حضرت پیغمبر صلعم سوال کردند که اینها کدام گروه اند و سلمان فارسی رض در پهلوی آنحضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان رض زد و گفت هذا و قومه و در خبر آمده که اگر دین معلق شود تا بثریا فرا گیرند آنرا مردمان از فارسیان و در لباب آورده که ابوالدردا رض بعد از قرائت این آیت میگفت ابشروا یا فروخ ابشروا

سورة الفتح مدنية وهي تسع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

بصحت رسیده که در سال ششم از هجرت رسول صلعم در واقعه دید که با بعضی از صحابه بزیارت کعبه معظم زادها الله شرفا رفت و عمره گزارد یاران بعد از استماع آن رؤیا پنداشتند که تعبیر آن واقعه در همان سال بظهور خواهد رسید و سید عالم صلعم بکار سازی مشغول شده روز دوشنبه غره ذوالقعده آن سال از مدینه بیرون آمد احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند خبر توجه آنحضرت صلعم بمشرکان مکه رسیده و منع آن سرور صلعم از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه بردند و پیغمبر صلعم خبردار شده بحدیبیه فرود آمد و از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد حضرت پیغمبر صلعم آمد تا سبب آمدن آنحضرت صلعم معلوم کند و بعد از آن جلیس کنانی که مهتر احابش بود بیامد و معلوم کرد که آنحضرت صلعم داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش بر حمیت جاهلیت فرو ایستادند و بهیچ وجه رضی نشدند که حضرت پیغمبر صلعم و اصحاب او رض بمکه در آیند پیغمبر صلعم عثمان را رض نزد ایشان فرستاد ایشان او را نگاه داشتند و خبر قتل او بآنجا رسید و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد ان شاء الله تعالی القصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند میان آنحضرت صلعم و اهل مکه صلح واقع شد بر آنکه ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نباشد نهان و آشکارا یکدیگر و خلفا یکدیگر تعرض نرسانند و مقرر شد که مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگزارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه رض از آن صلح ملول شدند و آنحضرت صلعم همانجا در حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشان تراشیدند و بعضی شتران را قربان فرمود و برخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند و بر فقرا و مساکین آنجا بخش کردند و صحابه رض نیز حلق و قصر نمودند و هدای خود را قربان کردند و پیغمبر صلعم بیست روز در حدیبیه توقف نمود و در حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد و آنحضرت صلعم فرمود با اصحاب که امشب این سوره بر من نازل شده که دوست ترمیدارم از آنچه آفتاب بران طالع میشود پس سوره فتح را بر یاران خواند و ایشان را تهنیت گفتند اصحاب او را نیز مبارکباد گفتند إِنَّا فَتَحْنَا بدرستیکه ما حکم کردیم

لکَ برای تو فَتْحًا مُّبِيْنًا ۝ فتحی پیدا و هویدا که آن صلح ست با قریش و آنحضرت صلعم پرسیدند که افتح هو در جواب فرموده که نعم و فی نفس الامر
آن صلح مقدمهٔ فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند سرگذار شده با کفار مجادله کردند و قرآن برایشان خواندند و
بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز همان بوده است و از ینست که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بگشائیم برای تو شهر مکه را
تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع ست و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک ست پس از خدای آمرزش طلب لِّيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ تا بیامرزد مر ترا
خدای مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از وحی مِنْ ذَنْۢبِكَ از آنچه موجب عتاب تو بوده وَمَا تَاَخَّرَ و آنچه مانده است پس ازین
یا پیش از فتح و پس ازان یا قبل از نزول این آیه و بعد ازان آلمم ابو اللیث رح گفته که گناه گذشته ذنب آدم و حوا ع ست و آینده جرائم امت
یعنی بیامرزد گناه آدم و حوا را ببرکت او و می آمرزد گناه امت او را بشفاعت او سلمی رح فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت کرد چه در وقت ذنب
در صلب وی بوده و ذنب امت را بوی اسناد فرموده که گناه او پیش رو د کار ساز ایشان ست وَيُتِمَّ و دیگر بفضل عمیم خود تمام گرداند نِعْمَتَهٗ
نعمت خود را عَلَيْكَ بر تو بفتح بلاد و یا باعلای دین یا بانضمام نبوت یا ملک یا بقبول شفاعت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيْمًا ۝ و بنماید ترا راه راست
یعنی ثابت دارد دران وَّيَنْصُرَكَ اللّٰهُ و یاری کند ترا خدای نَصْرًا عَزِيْزًا ۝ یاری کردنی که در وی عزت و غلبه باشد یعنی تو را آن نصرت قاهر و
غالب شوی چون در صلح حدیبیه صحابه رض خالی از غدغه و ترددی نبودند حق سبحانه میفرماید که هُوَ الَّذِيْٓ اوست آنکه اَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ فرو فرستاد
آرامش و قرار و سکون قلب فِيْ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِيْنَ در دلهای گرویدگان لِيَزْدَادُوْٓا تا زیادت کنند اِيْمَانًا گرویدنی مَّعَ اِيْمَانِهِمْ
با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند قدر یقین خود را الیقین دیگر یا ایمان که باصول دین داشتند افزون سازند آنرا با یمان بفروع شرع وَلِلّٰهِ و مر
خدا راست جُنُوْدُ السَّمٰوٰتِ لشکرهای آسمان از ملائکه وَالْاَرْضِ و جنود زمین از مومنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید و بنصرت الهی
واثق باشید که هر گاه لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کونین سپاه او باشد اولیای خود را در وقت غزا با عدای خود فرو نگذارد بیت
نصرت از وطلب که بمیدان قدرتش + هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدری ست + وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلِيْمًا دانا بمصالح خلق
حَكِيْمًا ۝ صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد لِّيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ تا درآرد مردان
و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده جَنّٰتٍ تَجْرِيْ به بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر منازل آن یا درخت اشجار
آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه جاوید مانند در وی وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّاٰتِهِمْ و برای آنکه بپوشد از ایشان بدیهای ایشان را یعنی محو گرداند پیش
از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه در روضهٔ رضوان درآیند وَكَانَ ذٰلِكَ و هست این وعده مر ایشان را عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او
فَوْزًا عَظِيْمًا ۝ رستگاری بزرگ و چه فوز عظیم تر ازانکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فائز گردند وَّيُعَذِّبَ الْمُنٰفِقِيْنَ وَالْمُنٰفِقٰتِ و دیگر برای آنست
تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِيْنَ وَالْمُشْرِكٰتِ و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه الظَّاۤنِّيْنَ بِاللّٰهِ و دیگر برای
آنست تا عذاب کند گمان برندگان بخدای ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان گمان بردند که پیغمبر صلعم که بحدیبیه میرود
کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهد شد پس حضرت رسالت پناه صلعم سالم و غانم باز بمدینه آمد و حق سبحانه فرمود که عَلَيْهِمْ برین
گمان بد برندگان ست دَاۤىِٕرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ و خشم گرفت خدای بر ایشان
وَلَعَنَهُمْ و براند ایشان را از رحمت خود وَاَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد برای ایشان جَهَنَّمَ دوزخ را وَسَاۤءَتْ مَصِيْرًا ۝ و بد بازگشتی ست دوزخ
وَلِلّٰهِ جُنُوْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و مر خدا راست لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینها ست همه مملوک و مسخر اوست چنانچه

لشکریان مر سردار خود را انکار این سخن جهت وعدهٔ مومنان ست تا بنصرت الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب
ربانی خائف گردند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَزِيْزًا غالب در فرمان خود حَكِيْمًا ○ دانا در آنچه فرماید اِنَّآ اَرْسَلْنٰكَ بدرستیکه ما فرستادیم نصف
ترا شَاهِدًا گواه بر اقوال و افعال امت تو وَّمُبَشِّرًا و مژده دهنده آنان را که سکینه بر دلهای ایشان نازل شده وَّنَذِيْرًا ○ و بیم کننده مر آنها را
که گمان بد برده اند پس تو امت را بگوی که فرستادن من جهت بیم و بشارت لِّتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ برای آنست که تصدیق کنید مر خدای را یعنی بگروید
بیگانگی او وَرَسُوْلِهٖ و تصدیق کنید فرستادهٔ او را در دعوی که میکند وَتُعَزِّرُوْهُ و تقویت دهید دین او را وَتُوَقِّرُوْهُ ط و بزرگ دارید فرمان
وی را وَتُسَبِّحُوْهُ و بپاکی یاد کنید مر وی را یا نماز گزارید برای وی بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا ○ بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه عائد بحضرت ست
یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق ست که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی **بیت** در حریم سر تعظیم تو کس را راه نیست
وز کمال احتشامت هیچکس آگاه نیست + اِنَّ الَّذِيْنَ يُبَايِعُوْنَكَ بدرستی آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه اِنَّمَا يُبَايِعُوْنَ اللّٰهَ ط جز این نیست
که بیعت کرده اند با خدای چه مقصود به بیعت او ست و برای طلب رضای او ست مراد بیعت رضوان ست و ذکر آن بیاید ان شاء الله العزیز
سلمی رحمه الله فرموده که این سخن در مقام جمع ست و حق سبحانه مرتبه جمع را برای هیچکس تصریح نکرده الا برای آنکه اخص و اشرف موجودات ست و از همین
مقام ست که من یطع الرسول فقد اطاع الله يَدُ اللّٰهِ قوت خدای در وفا کردن وعدهٔ خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر خود صلعم فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ ج
زبر دستهای ایشان ست در وفا بعهد یا در یاری دادن و موافقت پیغمبر ص در معالم آورده که صحابه رض بوقت بیعت دست پیغمبر صلعم میگرفتند و ید الله
زبر دست ایشان بوده در مبایعت فَمَنْ نَّكَثَ پس هر که بشکند عهد را فَاِنَّمَا يَنْكُثُ پس جز این نیست که میشکند عَلٰى نَفْسِهٖ ج بر نفس خود
یعنی ضرر آن بنفس او رسد و بس و در موضح آورده که سه چیز با اهل آن راجع میشود بغی و مکر و لا یحیق المکر السیئ الا باهله + دوم ستم که انما بغیکم علی
انفسکم + سوم نقض عهد که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه + و در باب نقض عهد و پیمان گفته اند **رباعی** عهدشکن که هر که پیمان بشکست :
از پای در افتاد و برون شد از دست + آن را که درست بود پیمان الست + نشکست بهیچ حال هر عهد که بست + وَمَنْ اَوْفٰى و هر که وفا کند
ع ۱۱ بِمَا عٰهَدَ بآنچه عهد کرده است عَلَيْهُ اللّٰهَ بر آن با خدای فَسَيُؤْتِيْهِ پس زود دهد مر او را خدای اَجْرًا عَظِيْمًا ع مزدی بزرگ در آخرت
که آن بهشت ست آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم چون متوجه مکه شد به نیت عمره به بعضی از اعراب چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار و
اشجع نامه فرستاد که درین سفر مرا مرافقت و موافقت کنید ایشان از محاربه قریش ترسیدند و تعلل نمودند و تخلف ورزیدند حق سبحانه
خبر داد پیغمبر خود را که چون بمدینه باز رسی سَيَقُوْلُ لَكَ الْمُخَلَّفُوْنَ زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان مِنَ الْاَعْرَابِ
از بادیه نشینان یعنی قبائل که مذکور شد عذر آرند شَغَلَتْنَآ مشغول کرد ما را اَمْوَالُنَا مالهای ما که غمخواری نداشت و ضائع میشد وَاَهْلُوْنَا
و فرزندان ما از بیکسی بی برگ و بی نوا میماندند فَاسْتَغْفِرْ لَنَا ج پس طلب آمرزش کن برای ما بدین تخلف که کردیم و مرافقت و موافقت
ننمودیم يَقُوْلُوْنَ بِاَلْسِنَتِهِمْ میگویند بزبانهای خود مَّا لَيْسَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ ط آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان
میکنند و دل ایشان را از آن خبر نیست قُلْ بگو در جواب ایشان فَمَنْ يَّمْلِكُ لَكُمْ پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما
مِّنَ اللّٰهِ از حکم خدای شَيْئًا چیزی را اِنْ اَرَادَ اگر خواهد خدای بِكُمْ ضَرًّا بشما قهری و هزیمتی و قتل و خللی در مال و اهل و یا عقوبتی بر تخلف
اَوْ اَرَادَ بِكُمْ یا اگر خواهد بشما نَفْعًا ط سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی بَلْ كَانَ اللّٰهُ بلکه هست خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بآنچه شما میکنید خَبِيْرًا ○ دانا میداند که قصد شما از تخلف چه بوده و شما مشغول مال و فرزندان نه شدید بَلْ ظَنَنْتُمْ بلکه

گمان بردید اَنْ لَّنْ يَّنْقَلِبَ الرَّسُوْلُ آنکه باز نگردد پیغمبر وَالْمُؤْمِنُوْنَ و رجعت نکنند مؤمنان اِلٰٓى اَهْلِيْهِمْ بسوی اهالی خود بمدینه اَبَدًا هرگز بلکه مشرکان ایشان را بکشند و مستاصل گردانند وَّزُيِّنَ ذٰلِكَ و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب او را تا متمکن شد فِيْ قُلُوْبِكُمْ در دلهای شما وَظَنَنْتُمْ و گمان بردید ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد که دین خدای باطل شود و ملت اسلام برافتد وَكُنْتُمْ و گشتید شما بدین گمان قَوْمًۢا بُوْرًا ۝ گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و نیت وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْۢ بِاللّٰهِ و هرکه نگرود بخدای وَرَسُوْلِهٖ و رسول او و بدل تصدیق بحکم خدا و رسول نکند فَاِنَّآ اَعْتَدْنَا پس بدرستیکه ما آماده کردیم لِلْكٰفِرِيْنَ مر ناگرویدگان را سَعِيْرًا ۝ آتش افروخته وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمان و زمین یعنی زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضه قدرت اوست يَغْفِرُ می آمرزد گناهان بزرگ لِمَنْ يَّشَآءُ هرکرا میخواهد وَيُعَذِّبُ و عذاب میکند بگناه خرد مَنْ يَّشَآءُ هرکرا اراده میکند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای غَفُوْرًا آمرزنده توبه کنندگان رَّحِيْمًا ۝ مهربان بر ایشان سَيَقُوْلُ الْمُخَلَّفُوْنَ زود باشد که بگویند پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبائلند یعنی اعراب خواهند گفت اِذَا انْطَلَقْتُمْ آنگاه که بروید اِلٰى مَغَانِمَ بسوی غنیمتها مراد غنائم خیبر است لِتَاْخُذُوْهَا تا فرا گیرید آن را ذَرُوْنَا بگذارید ما را نَتَّبِعْكُمْ ۚ تا پیروی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلعم در ذی الحجه سنه ستة از حدیبیه بازگشت و در محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه فرمود و حکم شد که هرکه در حدیبیه حاضر بوده بدین جنگ رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکنند و چون عزم و جزم شد مخالفان گفتند بگذارید تا ما موافقت کنیم با شما و بخیبر آییم يُرِيْدُوْنَ میخواهند مخالفان اَنْ يُّبَدِّلُوْا آنکه تغییر دهند كَلٰمَ اللّٰهِ سخن خدای را یعنی حکم او را که فرمود که غیر از اهل حدیبیه بدین حرب نروند قُلْ لَّنْ تَتَّبِعُوْنَا بگو پیروی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میایید كَذٰلِكُمْ قَالَ اللّٰهُ همچنین گفته است خدای مِنْ قَبْلُ ۚ پیش از تهیه شما یا پیش از آمدن ما بمدینه فَسَيَقُوْلُوْنَ پس زود باشد که گویند این حکم نکرده خدای بَلْ تَحْسُدُوْنَنَا ؕ بلکه شما حسد میبرید بر ما تا در غنیمت شریک شما نشویم و نه چنین است که مخالفان میگویند بَلْ كَانُوْا لَا يَفْقَهُوْنَ بلکه هستند که در نمی یابند اِلَّا قَلِيْلًا ۝ مگر اندک چیزی را قُلْ لِّلْمُخَلَّفِيْنَ بگو مر این بازماندگان را مِنَ الْاَعْرَابِ از اهل بادیه سَتُدْعَوْنَ زود باشد که خوانده شوید اِلٰى قَوْمٍ بحرب گروهی اُولِيْ بَاْسٍ شَدِيْدٍ خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمه کذاب یا قبائل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر صلعم یا هوازن و غطفان که در حیات آنحضرت صلعم بوادی حنین حرب کردند و گفته اند که مراد اهل فارس و روم اند مخلص آیت آنکه شما را بخوانند مردی محارب مبارز خواهند که شما تُقَاتِلُوْنَهُمْ کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشان را اَوْ يُسْلِمُوْنَ ۚ یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشانست از اهل کتاب قتال است یا جزیه و بر این تقدیر اسلام بمعنی انقیاد است فَاِنْ تُطِيْعُوْا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شماست بقتال آن گروه يُؤْتِكُمُ اللّٰهُ بدهد شما را خدای تعالیٰ اَجْرًا حَسَنًا ۚ مزدی نیکو که آن غنیمت است در دنیا و جنت در عقبیٰ وَاِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی کنید كَمَا تَوَلَّيْتُمْ همچنانکه اعراض کردید مِّنْ قَبْلُ پیش از این از سفر حدیبیه يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدای شما را عَذَابًا اَلِيْمًا ۝ عذابی دردناک در حق متخلفان چون این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه عجز و ضعف از جهاد تخلف میکنیم تا مآل حال بچه انجامد این آیت آمد که لَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى حَرَجٌ نیست بر نابینا گناهی اگر بحرب نرود وَّلَا عَلَى الْاَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ حرج بزه است اگر از جهاد تخلف کند وَّلَا عَلَى الْمَرِيْضِ و نه بر بیمار حَرَجٌ گناهی است اگر بحرب نرود چه اینها معذورانند وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ و هرکه فرمان برد خدای را وَرَسُوْلَهٗ و فرستاده او را در جهاد و غیر آن يُدْخِلْهُ

جَنّٰتٍ درآورد خدای او را ببهشتها و آن چنان بوستانهاست که پیوسته تَجْرِيْ مِيرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ۚ از زیر مساکن بهشتیان جویها وَمَنْ
يَّتَوَلَّ و هر که اعراض کند از فرمان خدای و رسول او يُعَذِّبْهُ عذاب کند او را خدای عَذَابًا اَلِيْمًا ۧ عذابی که در آن منقطع نگردد و الم و منتهی ع
نشود و آن عذاب حرمان ست چه بمخالفت امر خدای از دولت لقا مهجور و بنافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله
من الحرمان بیت سوز ز آتش حرمانیم که هیچ عذاب + نزد وی سوز و الم چون عذاب حرمان نیست + آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم
بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آن حضرت صلعم بعمره آمده و داعیه حرب ندارد اهل مکه خراش را از
درآمدن و سخن کردن منع کردند آن حضرت صلعم ثانیاً ذو النورین را فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او در افتاد پیغمبر صلعم اصحاب را
طلبید ایشان بقول صحیح هزار و پانصد و بیست تن بودند بیعت کردند با ایشان با آنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت
سمره نشسته بود + در کشاف آورده که چون حضرت صلعم در زیر درخت سمره قرار گرفت شاخی از آن بر پشت مبارک او فرود آمد عبد الله مغفل رض
گوید که من قایم بودم زیر سر آن حضرت صلعم آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و
قتل و آنکه مطلقاً نگریزند حضرت صلعم فرمود که شما امروز بهترین اهل زمانید در معالم از جابر رض نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
بدوزخ نرود یک کس از آنها که در تحت الشجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه ازین قوم خوشنود شد چنانچه
میفرماید لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ بتحقیق که خدای خوشنود گشت عَنِ الْمُؤْمِنِيْنَ از گرویدگان صحابه رض اِذْ يُبَايِعُوْنَكَ وقتیکه بیعت کردند
با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس بدانست خدای مَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ آنچه در دلهای ایشان ست از اخلاص و وفا و صدق و صفا
فَاَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ پس فرو فرستاد آرامش عَلَيْهِمْ بر ایشان وَاَثَابَهُمْ و پاداش داد ایشان را فَتْحًا قَرِيْبًا ۙ فتحی نزدیک که فتح خیبر است
یا مکه یا هجر وَّمَغَانِمَ كَثِيْرَةً و غنیمتهای بسیار از زرخرت و نقود و ضیاع و عقار يَّاْخُذُوْنَهَا ۭ فرا میگیرند آنها را از یهود خیبر و غیر آن وَ
كَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا و هست خدای غالب و غلبه دهنده دوستان خود را حَكِيْمًا ۝ حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وَعَدَكُمُ اللّٰهُ وعده کرده است
شما را خدای ای امت مَغَانِمَ كَثِيْرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه اطراف و اکناف عالم تَاْخُذُوْنَهَا فرا میگیرید آنرا تا قیامت
فَعَجَّلَ پس بتعجیل نقد داد لَكُمْ مر شما را هٰذِهٖ این غنیمت خیبر وَكَفَّ و باز داشت و کوتاه کرد اَيْدِيَ النَّاسِ دستهای مردمان را یعنی اهل خیبر و
حلفای ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند عَنْكُمْ ۚ از شما تا حلفای یهود ترسیده بجنگ در نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا از
شما سالم ماندند وَلِتَكُوْنَ و تا باشد آن غنیمت اٰيَةً لِّلْمُؤْمِنِيْنَ نشان مر مومنان را بر راستی قول پیغمبر صلعم بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعده
غنائم وَيَهْدِيَكُمْ و برای آنکه بنماید شما را صِرَاطًا مُّسْتَقِيْمًا ۝ راهی راست که منهج توکل ست و مستوثق بودن بفضل ازلی و باز گذاشتن کار
بلطف لم یزلی ارباب سیر ره آورده اند که چون حضرت رسول صلعم از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم وعده وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيْبًا کارسازی حرب خیبر فرموده با
هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شدند و از منزل صهبا براه مرحبه روان شده سحری بود که از طریق وادی حرضه در میان قلعهای
خیبر پایین درآمدند و ایشان بیخبر از قلعه برون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع میل بحدائق و مزارع خود که داشتند روی نهادند که ناگاه لشکر اسلام در نظر ایشان
درآمد گفتند والله محمد و الخمیس و روی بحصار خود آوردند و آن حضرت صلعم فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود
حصاری شده دل بر قتل نهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از آن حصار شق مفتوح گشت و در مغازی
محمد بن اسحق مذکور است که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را بعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و بجنگ بسیار

گرفته شد و اقمشه و امتعه و اطعمه ایشان بسیار بدست مسلمانان افتاد پس به محاصره حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت صلعم را صداع
طاری شده بخود سواری نمیتوانست فرمود قلعه بغایت محکم بوده آنجا حرب فراوان وقوع یافته و آخر الامر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح
گشت و دران قلعه مرحب خیبری را کشت و در آهنین از حصار برکنده سپری خود ساخت و یهود زینهار خواستند و غنائم بسیار بدست صحابه رض
افتاد و گنج ابو الحقیق باز یافتند و آنجا حضرت صلعم را زهر دادند بره زهر آلوده با وی بسخن درآمد که یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند
بیت ز خوان معجز او گر نواله طلبی + حدیث بره بریان شنو که ما حضرست + وَأُخْرَىٰ و وعده کرد شما را غنیمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر
که هنوز لَمْ تَقْدِرُوا قادر نشده اید عَلَيْهَا بران و نمیدانید آنرا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بدرستیکه احاطه کرده است علم خدای بِهَا بان مراد غنائم
هوازن ست یا مداین فارس و روم و شام و مجاهد گوید هر فتحی که تا قیامت مراین امت را دست دهد دراین داخل ست وَكَانَ اللَّهُ وهست
خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از فتح مداین و اعطای غنائم قَدِيرًا ۝ توانا وَلَوْ قَاتَلَكُمُ و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه کافر بودند از اهل حدیبیه و صلح نکردندی لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه برگردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثُمَّ لَا يَجِدُونَ پس نیافتندی
وَلِيًّا کارسازی که ایشانرا نگاه دارد وَلَا نَصِيرًا ۝ و نه یاری که ایشان را مددگاری نماید سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای سنت نهادنی
الَّتِي قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش ازین در امتان دیگر که همیشه انبیاء م بر ایشان غلبه کرده اند وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو
لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خدای را تَبْدِيلًا ۝ تغییری هرچه در ازل مقدر و مقرر شده لا محاله کائن خواهد شد و دست تصرف هیچکس رقم تغییر و
تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید قطعه تغییر بحکم ازلی راه نیابد + تبدیل بفرمان قضا کار ندارد + در دایره امر کم و بیش نگنجد + با مقدر
چون و چرا کار ندارد + آورده اند که وقتیکه آن حضرت صلعم در حدیبیه بود هشتاد تن بودند که از اهل مکه بهنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرود آمدند و شبخون
آوردند تا صحابه رض را بقتل رسانند یاران رسول الله صلعم غلبه کرده ایشان را دستگیر کردند و پیش آن حضرت صلعم آوردند و آن حضرت صلعم ایشان را آزاد
کرد آیت نازل شد که وَهُوَ الَّذِي و اوست آن خداوندی که از محض کرم كَفَّ أَيْدِيَهُمْ باز داشت دستهای کفار مکه را عَنْكُمْ از شما
تا صلح کردند وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و دستهای شما را کوتاه کرد از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه
ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَيْهِمْ بر ایشان مراد آن هشتاد سوارند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از
مقاتله کفار برای فرمان خدای و رسول و آنکه دست باز میدارید و میگذارید بجهت تعظیم خانه خدای بَصِيرًا ۝ بینا و شما را بدان جزا
خواهد داد هُمُ الَّذِينَ ایشانند آنانکه كَفَرُوا کافر شدند وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد
حرام وَالْهَدْيَ و منع کردند شتران را که از برای قربان آورده بودند مَعْكُوفًا در حالتیکه باز داشته شده بود أَنْ يَبْلُغَ از آنکه برسد
مَحِلَّهُ بجای او که مکان نحرست یعنی منا خلاصه معنی آن که کفار مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بمحل نگذاشتند مستحق
قتال و استیصال گشتند لکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم بجهت گرویدگان که در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ
مُؤْمِنُونَ و اگر نبودندی مردان گرویده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان ایمان آورده در مکه که شما لَمْ تَعْلَمُوهُمْ ندانسته اید ایشانرا
و آن هفتاد و دو تن زن و مرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشان را نمیدانید باعیان
ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند أَنْ تَطَئُوهُمْ بدل ست از رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مومنان هستند و نه آن بودی که
شما ایشانرا در اثنای قتال پی سپر میکردید یعنی هلاک میساختید فَتُصِيبَكُمْ پس میرسید بشما مِنْهُمْ از جهت هلاک ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی

یعنی غمی واندوهی بقتل مومنان بانادانی چون کفارت ودیت بِغَیْرِ عِلْمٍ متعلق بان تطؤهم ست یعنی میکشتید ایشان را بی آنکه دانید
هر آینه ما دست شما از ایشان کوتاه میکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه جهت نگاه داشت ایشان واین امر برای آنست لِیُدْخِلَ اللّٰهُ
تا درآرد درآوردن گرداند خدای فِیْ رَحْمَتِهٖ در بخشش خود مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرات ست وگفته اند که دین اسلام است
لَوْ تَزَیَّلُوْا اگر جدا شدندی آن مومنان از کافران ودر مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا هر آینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ
از اهل مکه عَذَابًا اَلِیْمًا ﴿۲۵﴾ عذابی مولم در عقبی وموجع در دنیا بقتل وسبی اِذْ جَعَلَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا یاد کن ای محمد صلعم که چون کردند ودر آوردند اهل مکه
نگرویدند فِیْ قُلُوْبِهِمُ در دلهای خود الْحَمِیَّةَ تعصب وتکبر وغیرت را حَمِیَّةَ الْجَاهِلِیَّةِ حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان بردای
خدای باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمد را با یاران او در مکه نمیگذاریم چه ایشان در بدر واحد پدران وبرادران ما را کشته اند بلات وعزی که
بمنازل ما در نیایند چون ایشان عصبیت پیش آوردند فَاَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَکِیْنَتَهٗ آرام ووقار خود را عَلٰی رَسُوْلِهٖ
بر فرستادهٔ خود وَعَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ وبر مومنان تا مقاتله نکردند وبصلح راضی شده معاودت نمودند وسهیل بن عمر که باعث صلح نامه
بود نگذاشت که بسم اللہ الرحمن الرحیم بنویسند ورهی نشد که محمد رسول اللہ کتابت کنند حق تعالی میفرماید که وَاَلْزَمَهُمْ وثابت
داشت مومنان را کَلِمَةَ التَّقْوٰی بر کلمه تقوی که کلمه شهادت ست یا بسم اللہ الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول اللہ صلعم که
بکتابت آن رضا ندادند وَکَانُوْۤا وهستند مومنان اَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَاَهْلَهَا وهستند اهل آن واو لے
بدان کلمه وَکَانَ اللّٰهُ وهست خدای بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمًا ﴿۲۶﴾ ع بهمه چیز دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی از صحابه رض گفتند تعبیر خواب پیغمبر صلعم
راست نشد وما طواف خانه نکردیم وحلق وتقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد که لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ هر آینه راست کرد خدای ومحقق
ساخت رَسُوْلَهُ برای رسول وفرستادهٔ خود الرُّءْیَا آن خواب را که دیده بود بِالْحَقِّ براستی بنابر حکمتی درین سال تاخیر کرد ودر سال
آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر آینه در آیید شما بمسجد حرام اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اٰمِنِیْنَ اگر خواهد خدای در محلی که ایمن باشید از اعادی
وگفته اند استثنای حکایت پیغمبر است صلعم که در وقت تقریر رویا فرمود که بمسجد الحرام در آئید ان شاء اللہ اٰمنین مُحَلِّقِیْنَ رُءُوْسَکُمْ تراشندگان
سرهای خود را وَمُقَصِّرِیْنَ وچینندگان موی از سر یعنی بعضی تراشند وبعضی بچینند لَا تَخَافُوْنَ نترسید از هیچکس فَعَلِمَ پس بدانند خدای
مَا لَمْ تَعْلَمُوْا آنچه ندانید شما از حکمت در تاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید مِنْ دُوْنِ ذٰلِکَ پیش ازین یعنی قبل از
دخول مسجد الحرام جهت عمرهٔ قضا فَتْحًا قَرِیْبًا ﴿۲۷﴾ فتحی نزدیک که فتح خیبر ست تا دل مومنان از اندوه تاخیر عمره خالی شده بآن فتح
شادمان گردد هُوَ الَّذِیْۤ اَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُوْلَهٗ فرستادهٔ خود را که محمد ست صلعم بِالْهُدٰی براه نمودن خلق
وبه بیان کردن احکام وَدِیْنِ الْحَقِّ ودین درست که اسلام ست لِیُظْهِرَهٗ تا غالب گرداند این دین را عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهٖ بر همه دینها یعنی
اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد واگر باطل بود براندازد وگفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور ومغلوب مسلمانان شوند در آن
بوقت نزول عیسی عم باشد وَکَفٰی بِاللّٰهِ وبسنده هست خدای شَهِیْدًا ﴿۲۸﴾ گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید که محمد بن عبد اللہ نویسند
عم مخور که ما میگوئیم مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ محمد فرستادهٔ خدای ست بحق وَالَّذِیْنَ مَعَهٗۤ وآنانکه با او یند از مومنان اَشِدَّآءُ عَلَی
الْکُفَّارِ سخت دل وغلیظ اند بر کفار رُحَمَآءُ بَیْنَهُمْ مهربان ومشفقان میان یکدیگر تَرٰىهُمْ می بینی تو ایشان را رُکَّعًا رکوع آرندگان
سُجَّدًا سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضح آورده که این مناقب راجع بهمه صحابه رض است اما درین الفاظ

ایمائیست باختصاص هر یک از خواص اصحاب بمقتضی خاص والذین معه مدح صدیق ست رض که بقرب و معیت و رفاقت در دار و غار
واسفار مخصوص بوده اشداء علی الکفار صفت فاروق ست رض چه در نهایت شدت و غلظت بود با اهل شرک و نفاق همه علما را
اتفاق ست که رحماء بینهم نعت ذی النورین ست رضی الله عنه که رافت و حیا و دلنوازی و وفای او مشهور ست و معروف و نزد
خالق و خلائق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف تریهم رکعا سجدا شرح حال مرتضی علی ست کرم الله وجهه که اکثر اوقات و اغلب
آنات او بوظائف طاعات و عبادات میگذشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت او باسماع خادمان علیه علیه السلام
میرسید یَبْتَغُوْنَ می طلبند این بزرگان فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ افزونی از خدای یعنی زیادتی صواب میجویند وَرِضْوَانًا و خوشنودی حضرت
او میطلبند سِیْمَاهُمْ علامتهای ایشان فِیْ وُجُوْهِهِمْ در رویهای ایشان ظاهر بوده مِّنْ اَثَرِ السُّجُوْدِ از اثر سجده کردن
در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لائح بوده چه روی نمازگزارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است که من کثر صلوته
باللیل حسن وجهه بالنهار و در نفحات مذکور ست که چون ارواح ببرکت قرب الهی صاف شد انوار معرفت بر اشباح ظاهر گردد بیت
درویش را گواه چه حاجت که عاشق ست + رنگ رخش ز دور ببین و بدان که هست ذٰلِكَ این وصف که مذکور شد مَثَلُهُمْ
صفت ایشان ست فِی التَّوْرٰىةِ ﴿﴾ در کتاب موسی ع م یعنی در توریت وصف ایشان مسطور است وَمَثَلُهُمْ فِی الْاِنْجِیْلِ و صفت
ایشان در انجیل یعنی بهمین نعت در کتاب عیسی ع م مذکورند یا صفت ایشان در توریت و انجیل کَزَرْعٍ مانند کشتی ست که در اول اَخْرَجَ
شَطْاَهٗ بیرون می آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید فَاٰزَرَهٗ پس قوی گرداند آن یک شاخ را فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر
شود فَاسْتَوٰی عَلٰی سُوْقِهٖ پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود پس گیاه ضعیف شود و بآخر درختی گردد یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بشگفت
آرد مزارعان را قوت و سطبری و راستی و خوبی او و این مثلی ست و ممثل وی حضرت پیغمبر ست و یاران وی اند رض که باول دعوت اسلام
ضعیف بود هر چند بر آمد قوت گرفت و رسته بایستاد و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود لِیَغِیْظَ تا خشم گیرند
بِهِمُ الْکُفَّارَ بیاران پیغمبر ع کافران امام قشیری رح فرموده که آیت در شان اصحاب رض ست پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد
داخل کافران باشد نعوذ بالله منها وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وعده کرد خدای آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کردارهای
پسندیده وعده فرموده مِنْهُمْ از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده است مَّغْفِرَةً آمرزش گناهان وَّاَجْرًا عَظِیْمًا ۝ و مزدی بزرگ ع ۴
و در تفسیر عجائب آورده که مراد از عمل صالح ایجاد دوستی صحابه است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

سورة الحجرات مدنیة وهی ثمانی عشرة آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝

یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید و گرویده اید لَا تُقَدِّمُوْا پیشی مبرید اقوال خود را بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ
پیش از قول خدا و رسول و یعنی سخن مگوئید پیش از آنکه پیغمبر ص سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت
پیشی مگیرید بر پیغمبر ص که او بآن داناتر ست وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در تقدیم بر وی قولا و فعلا اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بدرستیکه خدای شنوا ست
مر اقوال شما را عَلِیْمٌ ۝ داناست بافعال شما یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا تَرْفَعُوْۤا بلند مکنید اَصْوَاتَكُمْ آوازهای
خود را یعنی چون آواز او بر مدارید فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ بالای آواز پیغمبر ص چه پیغمبر ص ایشان را امر باسم ادب میفرمایند یعنی چون سخن

گو بد آواز خود بلندتر آواز وی بر مدارید وَلَا تَجْهَرُوا وآشکارا مسازید لَهُ بِالْقَوْلِ برای او سخن را یعنی بآواز بلند اورا ندا مکنید كَجَهْرِ
بَعْضِكُمْ همچون آشکارا کردن برخی از شما لِبَعْضٍ مر بعضی را بلکه آواز خود را نرمتر سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید وگفته اند او را
بنام وکنیت مخوانید چنانچه یکدیگر را میخوانید بلکه او را یا نبی الله و یا رسول الله و یا حبیب الله خطاب کنید أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ تا باطل
نشود عملهای شما بسبب این جرات وبی ادبی وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ○ وشما ندانید که عملهای شما حبط شده بترک ادب
بزرگان گفته اند من ترک الادب رد عن الباب نهصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضائع شد بیت نگاهدار
ادب در طریق عشق و نیاز ✦ که گفته اند طریقت تمام او ادب ست ✦ آورده اند که ثابت بن قیس رض مردی بلند آواز بود
پیوسته با حضرت مصطفی صلعم بلند سخن میگفتی چون این آیت نازل شد بخانه بنشست وبگریه وزاری مشغول شد خبر بآن
حضرت صلعم رسید ه اورا طلبید وگفت چیست حال تو گفت یا رسول الله در گوش من گرانی ست و من در مجلس شما آواز
بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت صلعم فرمود که راضی نیستی بآنکه زندگانی کنی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید
شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم بدین بشارت و هرگز آواز بحضور شما بر ندارم آیت در شان او آمد که إِنَّ
الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی آنانکه فرو میدارند أَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ نزدیک رسول خدای و با دب و آواز
نرم سخن میگویند أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ آنانند که امتحان کرده است خدای قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ دلهای ایشان را برای قبول
تقوی در کشف الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشان را و آزمودن بمعنی پاک کردن است همچنانکه زر را در کوره اخلاص
نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند که این زر آزموده است بیت در کوره امتحان گرم بگدازی ✦ منت دارم که بی غشم میسازی
لَهُمْ مر این گروه پاکیزه دلان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ و مزدی عَظِيمٌ ○ بزرگ بیکران آورده اند که پیغمبر صلعم سریه فرستاد بحی از
احیای عرب بنی العنبر و آن سریه اسیری چند از آن بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر
وغیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود که حضرت پیغمبر صلعم استراحت فرموده بودند ایشان بدر یک حجره از حجرات طاهره رفتند
ونعره میزدند که ای محمد بدر آی تا مهم اسیران ما بسازی آخر آن حضرت صلعم بیدار شده بیرون آمد و یکی را از ایشان حکم ساخت و آنکس حکم کرد که
نصفی اسیران را فدا گیری و نصفی را آزاد کنی حضرت صلعم همچنان کرد آیت آمد که إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستی آنانکه ندا میکنند ترا مِنْ
وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرها یا از پس آن أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ○ بیشتر ایشان بهره انسانیت ندارند و مراعات ادب نمی نمایند و میدانند
وَلَوْ أَنَّهُمْ واگر ایشان صَبَرُوا صبر کردندی حَتَّىٰ تَخْرُجَ تا بیرون آئی تو إِلَيْهِمْ بسوی ایشان لَكَانَ هر آینه بودی خَيْرًا لَهُمْ
بهتر مر ایشان را چه تمام اسیران را آزاد میکردی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رَحِيمٌ ○ مهربانست
بر اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمت ست و حرمت جالب نعمت بیت سرمایهٔ ادب بکف آور که این
متاع ✦ آن را که هست فیض ابد آیدش بدست ✦ آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را
بنبی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان را فرا گیرد و میان ایشان و ولید در جاهلیت خونی واقع بود چون خبر آمدن ولید
شنیدند از سر عداوت دیرینه در گذشتند طرح محبتی مجدد انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند و
پنداشت که بمقاتله او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر صلعم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده اند و قصد قتل من کردند و از دادن زکواة ابا

نمودند آن حضرت خالد بن ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد فرمود که احتیاط تمام در کار ایشان بجای آور و تعجیل منمای خالد برفت و کسی را بمیان ایشان روانه کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگزارند و شعار اسلام از ایشان ظاهرست باز آمد و با خالد گفت و خالد بعرض حضرت رسانید آیت آمد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه مومنان اِنْ جَآءَکُمْ اگر بیاید بشما فَاسِقٌ دروغگوی بیرون رفته از فرمان خدای بِنَبَاٍ بخبری یعنی خبری آورد موحش که موجب تألم خاطر باشد و بخلاف واقعه گوید فَتَبَیَّنُوْۤا پس تفحص کنید و نیکو در پی آن روید اَنْ تُصِیْبُوْا تا نرسانید مکروهی قَوْمًا بگروهی بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فَتُصْبِحُوْا پس گردید عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ بر آنچه کرده باشید نٰدِمِیْنَ ○ پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتیکه امارت صدق خبر بر شما ظاهر گردد وَاعْلَمُوْۤا اَنَّ فِیْکُمْ رَسُوْلَ اللّٰهِ بدانید آنکه میان شما فرستاده خدای است و تعظیم او اقتضای آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض مکنید لَوْ یُطِیْعُکُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود پیغمبر و برای شما کار کند فِیْ کَثِیْرٍ مِّنَ الْاَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه در رنج افتید و هلاک شوید وَلٰکِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای حَبَّبَ دوست گردانیده اِلَیْکُمُ الْاِیْمَانَ بسوی شما گرویدن و توحید را وَزَیَّنَهٗ و آراسته است ایمان را فِیْ قُلُوْبِکُمْ در دلهای شما ای مومنان بنصب ادله و توضیح حجج و براهین وَکَرَّهَ و مکروه گردانیده است اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ بسوی شما پوشیدن حق را وَالْفُسُوْقَ و بیرون رفتن از راه راست وَالْعِصْیَانَ و نافرمانی کردن اُولٰٓئِکَ آنگروه که تحقیق اخبار کردند هُمُ الرّٰشِدُوْنَ ○ ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان است و تنزیه از کفر فَضْلًا برای فضلی است مِّنَ اللّٰهِ از خدای یعنی بفضلی که خدای بشما خواست وَنِعْمَةً و نعمتی است از حضرت او وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بصدق و کذب مخبران حَکِیْمٌ ○ حکم کننده و محکم کار است در امور بندگان و از حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای نار است انواع فتنها میزاید

رباعی

هرگز سخنان شبهه آمیز مگوی + وان راست که هست فتنه انگیز مگوی + خامش کن و گر چاره نداری ز سخن + شوخی مکن و تند مشو تیز مگوی +

آورده اند که در میان عبد الله رواحه رض و ابن ابی بحضور حضرت رسالت پناه صلعم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر دو جماعتی مدد آمدند و مهم از شتم و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه آیت فرستاد که وَاِنْ طَآئِفَتٰنِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از گرویدگان اقْتَتَلُوْا کارزار کنند با یکدیگر فَاَصْلِحُوْا پس صلح کنید بَیْنَهُمَا میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشان را بحکم خدا و رسول او فَاِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند و افزونی جوید اِحْدٰىهُمَا یکی از آن دو طائفه عَلَی الْاُخْرٰی بر آن دیگر و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای راضی نشود فَقَاتِلُوا الَّتِیْ تَبْغِیْ پس قتال کنید با آن گروه که بغی میکند حَتّٰی تَفِیْٓءَ تا باز گردد اِلٰۤی اَمْرِ اللّٰهِ بحکم خدای و گردن نهد بر آن فَاِنْ فَآءَتْ پس اگر باز گردد آن طائفه باغی برای حق و ترک ستم نموده باحکام شرع را منقاد شوند فَاَصْلِحُوْا بَیْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ براستی یعنی میل مکنید بیک طائفه و از راه حق تجاوز منمائید وَاَقْسِطُوْا و داد کنید در همه کارها اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ ○ دوست دارد عدل کنندگان را که در قول و فعل رعایت بقانون عدالت میکنند چه مدار کار ملک و دین بر عدل است

رباعی

عدل چون لشکر جان افزای + عدل مشاطه است ملک آرای + عدل کن زانکه در ولایت دل + در پیغمبری زند عادل +

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ جز این نیست که مومنان برادران یکدیگرند در دین چه همه منتسب اند باصل واحد که آن ایمان است فَاَصْلِحُوْا پس صلاح آرید بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ میان برادران شما هرگاه که شقاقی و خلافی واقع شود و تخصیص اخوین مکرر جهت آنست که اقل جمع که میان ایشان مخاصمت

افتد دو کس اند یا مراد ابنای اوس و خزرج باشد وایشان دو برادر بودند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ شاید که رحمت کرده شوید شما آورده اند که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند بر درویشان صحابه چون عمار و بلال و سلمان و خباب و صهیب حق سبحانه آیت فرستاد که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده اید لَا يَسْخَرْ باید که افسوس نکنند و استخفاف ننمایند قَوْمٌ گروهی از شما مِّنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر عَسٰٓى اَنْ يَّكُوْنُوْا شاید که باشند آنها خَيْرًا مِّنْهُمْ بهتر از استهزا کنندگان و بعضی از ازواج طاهرات ام سلمه رضی الله عنها بقصر قامت یا صفیه رضی الله عنها را بیهودیت عیب کردند حق سبحانه فرمود وَلَا نِسَآءٌ و نشاید که زنان استهزا کنند مِّنْ نِّسَآءٍ از زنان عَسٰٓى اَنْ يَّكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ شاید که باشند آنها که استهزا کرده شدند بهتر از استهزا کنندگان و ثابت بن قیس رضی الله عنه عیب یکی از صحابه گفت از ان نیز نهی آمد وَلَا تَلْمِزُوْٓا و عیب مکنید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان بمثابه نفس واحدند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد **مصرع** عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز + ابو مالک انصاری عبد الله بن ابی حدرد را رضی الله عنه گفت یا نصرانی و در جواب او گفت یا یهودی خدای تعالی حکم فرمود وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ و مخوانید یکدیگر را بلقبهای ناخوش چنانچه یهود یا ترسا که مسلمان شده باشد ایشان را به یهودیت و نصرانیت ملقب سازند یا مومنی را فاسق و منافق خوانند بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوْقُ بد نامیست که کسی را یاد کنند بفسق یعنی جهود و ترسا گفتن بَعْدَ الْاِيْمَانِ بعد از دخول او در ایمان وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ و هر که توبه نکند از منهیات مذکوره فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض سخط الهی و عتاب پادشاهی می آرند يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوْا ای گروه گرویدگان بپرهیزید و بگذارید كَثِيْرًا مِّنَ الظَّنِّ بسیاری را از گمانها اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ بدرستیکه بعضی از گمان اِثْمٌ بزه است و گناه بران متفرع میشود و بباید دانست که گمان بر چهار قسم است اول مامور به و آن حسن ظن است بخدا و مومنان در خبر آمده است که ان حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن گمان بد بخدا و مومنان ست که موجب اثم است سوم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیا و مهمات معیشتی و درین صورت بدگمانی موجب سلامت و انتظام مهمات است و از قبیل حرام شمرده اند کما قیل **بیت** بد نفس مباش و بدگمان باش + وز فتنه و مکر در امان باش + آورده اند که دو کس از اکابر صحابه در بعضی اسفار سلمان را رضی الله عنه نزد پیغمبر صلعم فرستاده دامی یا طعامی طلبیدند و حضرت با اسامه رضی الله عنه حواله فرمود و اسامه گفت نزد من هیچ خوردنی نیست و سلمان باز آمده صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدحی وار دکه اگر بچاه بمیعه رود آبش خشک شود و در غیبت اسامه گفتند که طعام داشت ولی بخل کرد بعد از ان در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته یا از بخل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسالت پناه صلعم آمدند فرمود که چیست آن سرخی گوشت که میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت تناول نکرده ایم آنحضرت صلعم فرمود که گوشت خوردنی نمیگویم گوشت آدمی میگویم و این آیت نازل شد که وَلَا تَجَسَّسُوْا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید و تجسس کردید وَلَا يَغْتَبْ بَّعْضُكُمْ و باید که غیبت نکند بعضی از شما بَعْضًا بعضی دیگر را چنانچه در باره سلمان کردید و غیبت آنست که غائبانه کسی سخن گوید که اگر مواجهت با او گویند آن را کاره بود پس تمثیل میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه که اَيُحِبُّ آیا دوست میدارد اَحَدُكُمْ یکی از شما اَنْ يَّاْكُلَ آن را که بخورد لَحْمَ اَخِيْهِ گوشت برادر خود را مَيْتًا در حالتیکه مرده باشد آن برادر یا نه نفس شما از ان تنفر نماید فَكَرِهْتُمُوْهُ پس مکروه دارید آن را که بخورید پس همچنانکه اکل گوشت مرده را کاره هستید باید که غیبت را کاره باشید ریا عــی

آنکس که لوای غیبت افراخته است + و از تن مردگان غذا ساخته است + و آنکس که بعیب خلق پرداخته است + از آنست که عیب
خویش نشناخته است + وَاتَّقُوا اللّٰهَ ط و بترسید از عقوبت خدای بسبب غیبت کردن اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ بدرستیکه خدای پذیرنده توبه است
از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن رَّحِيمٌ ○ مهربان ست بر آنکه باز ایستد از غیبت گفتن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا
بودند که بلال رض بر بام بیت الحرام زادها الله تعالی تعظیما و شرفا باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود
که آیا محمد صلعم مجلس دیگر نیافته که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه و در نسبت او قدح کردند آیت آمد که یٰاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اِنَّا
خَلَقْنٰكُمْ بدرستیکه آفریده ایم ما شما را مِّنْ ذَكَرٍ وَّاُنْثٰى از مردی و زنی که آدم و حوا اند عم چون همه از یک پدر و مادر باشید پس نسبتی فخر
کردن و در نسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد شعر الناس من جهة التمثال اکفاء + ابوهم آدم والام حواء + و نعم من قال قطعه نیست آدمیانی
که تفاخر ورزند + از ره دانش و انصاف چه دور افتاده اند + نرسد فخر کسی را از نسب بر دگری + چونکه در اصل ز یک آدم و حوا زاده اند
و آنکه بقبائل و عشائر مینازد باید که بداند که شعب و بطون برای تعارف ست نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وَجَعَلْنٰكُمْ شُعُوْبًا
و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد وَّقَبَآئِلَ و قبیلهای منتسب بشعوب لِتَعَارَفُوْا تا بشناسید یکدیگرا
و ممتاز گردید بعضی از بعضی یعنی هر کس که بنام متحد باشد بقبیله متمیز شوید چنانچه زید قرشی از زید تمیمی جدا باید دانست که شعوب مشتمل بر قبائل ست
چنانچه مثلا خزیمه شعبی ست مشتمل بر چند قبیله که یکی از آنها کنانه است و قبیله بر عمائر اشتمال دارد چنانچه قریش عمائرست از کنانه و بعد از عمائر بطون
چون لوی که بطنی ست از قریش و پس از آن افخاذ ست چون هاشم که فخذی ست از لوی پس عشائرست چون عباس از هاشم و بعد از آن
فصیل باشد و آن اهل بیت ست چون بنی العباس و گفته اند شعوب از قحطان باشد و قبائل از عدنان و قولی آن ست که شعب از
عجم ست و قبائل از عرب و بر هر تقدیر اِنَّ اَكْرَمَكُمْ بدرستیکه بزرگترین شما عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای اَتْقٰىكُمْ ط پرهیزگارترین شماست
چه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل گردد و هر که را تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل پیشتر که الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب **بیت**
با ادب باش تا بزرگ شوی + که بزرگی نتیجه ادب ست اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بدرستیکه خدای داناست باصل و نسب شما خَبِيْرٌ ○ آگاه از علم
و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت میکردند و میگفتند یا رسول الله تمام عرب تنها نزد تو آمده اند و ما با اهل
و عیال آمده ایم و اغلب عرب با تو قتال کرده اند و ما عنان کشیده داشتیم القصه منتی عظیم داشتند بر پیغمبر صلعم با یمان خود حق سبحانه فرمود که
قَالَتِ الْاَعْرَابُ گفتند اهل آن بادیه از اسد و غطفان که اٰمَنَّا ط ما ایمان آورده ایم و گرویده ایم قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا بگو که ایمان
نیاورده اید چه ایمان اقرار بزبان ست با تصدیق دل و شما را اقرار هست و تصدیق نی پس نگوئید که ایمان آورده ایم وَلٰكِنْ قُوْلُوْٓا
اَسْلَمْنَا و لیکن بگوئید که اسلام آورده ایم مراد از اسلام اسلام لغوی ست که عبارت از انقیاد باشد و دخول در اسلام و اظهار کلمه از
ترس قتل و سبی وَلَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ و در نیامده است ایمان فِيْ قُلُوْبِكُمْ ط در دلهای شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد
وَاِنْ تُطِيْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و اگر فرمان برید خدای را و فرستاده او را باخلاص و از سر نفاق در گذرید لَا يَلِتْكُمْ کم نگرداند خدا شما را مِّنْ
اَعْمَالِكُمْ شَيْـًٔا از مزد کردارهای شما چیزی را بلکه تمام و کمال بشما رساند اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده
باشد رَّحِيْمٌ ○ مهربان ست بتوفیه اجر ایشان اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ جز این نیست که گرویدگان حقیقی الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانند که ایمان آورده
بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ بخدا و رسول خدا بخلوص نیت و صفای طویت ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوْا پس شک نکردند در دل بعد از اقرار بزبان وَجٰهَدُوْا

وبرای تحقیق ایمان خود جهاد کردند بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ بمالهای خود که بغازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند وبنفسهای
خود مباشر حرب کفار شدند فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه رضای خدای اُولٰٓئِكَ آن گروه مومنان مجاهدان هُمُ الصّٰدِقُوْنَ ایشانند
راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مومن صادقیم آیت آمد که قُلْ بگوای محمد
ایشان را اَتُعَلِّمُوْنَ اللّٰهَ آیا خبر میکنید شما خدا را بِدِيْنِكُمْ بکیش خود و بدروغ سوگند میخورید بر ایمان وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وحال آنست که
خدای میداند مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از کوائن علوی وَمَا فِي الْاَرْضِ وآنچه در زمین ست از حوادث سفلی وَاللّٰهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ وخدای بهمه چیزها عَلِيْمٌ داناست هیچ چیز بر و پوشیده نمیشود پس محتاج اعلام و خبار شما نیست يَمُنُّوْنَ عَلَيْكَ
منت می نهند بر تو اَنْ اَسْلَمُوْا بآنکه اسلام آورده اند قُلْ لَّا تَمُنُّوْا بگو منت منهید عَلَيَّ بر من اِسْلَامَكُمْ باسلام خود بَلِ اللّٰهُ
بلکه خدای يَمُنُّ منت می نهد عَلَيْكُمْ بر شما اَنْ هَدٰىكُمْ بآنکه راه نموده است شما را لِلْاِيْمَانِ بسوی ایمان اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِيْنَ
راست گویان در دعوی ایمان اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها وَاللّٰهُ
بَصِيْرٌ و بدرستیکه خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق ✚✚✚ ع ۲ ۸

سورة ق مكية وهي خمس واربعون اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

قٓ قد حروف مقطعه جهت فرق ست میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی رح فرموده که این حروف رمز ست از اعجاز تنبیه ست
مر نظم را چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی می آید منثور ست نه منظوم پس در ایراد این حروف رد قول
جماعتی ست که قرآن را شعر میگویند و درین حروف ق بعضی گفته اند که نامی ست از نامهای خدای تعالی یا نام قرآن ست یا مفتاح
اسم قادر و قدیر و قهار و قدوس و قیوم ست یا اشارت بکلمهٔ قف یعنی بایست ای محمد بر عمل آنچه مامور شده امام ابو اللیث رح فرموده که معنی
قاف آن ست که الله قائم بالقسط و گویند قاف نام کوهی ست محیط بگرداگرد زمین حق سبحانه او را از زبرجد سبز آفریده و بدان سوگند
یاد کرده یا قسم ست بقدرت خدای یا بقرب الهی که سر و نحن اقرب الیه من حبل الورید درین سوره از ان خبر میدهد یا سوگند میخورد
بقوت قلب حبیب خود وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِيْدِ و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران بعث نگرویدند
بَلْ عَجِبُوْٓا بلکه عجب داشتند اَنْ جَآءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده مِّنْهُمْ از جنس ایشان فَقَالَ الْكٰفِرُوْنَ
پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشان ست بکفر هٰذَا این برگزیدن محمد برای رسالت شَيْءٌ عَجِيْبٌ
چیزی شگفت ست و کاری عجیب و دیگر گفتند ءَاِذَا مِتْنَا آیا ما چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم ما خاک ما را بعالم حیات
باز خواهند گردانید و روح ما بجسد رجعت خواهد کرد ذٰلِكَ این رد ما بحیات رَجْعٌۢ بَعِيْدٌ بازگشتنی دور ست از عادت
و امکان پس حق تعالی رد ایشان را گفت قَدْ عَلِمْنَا بدرستیکه ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ آنچه کم گرداند زمین مِنْهُمْ از
گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وَعِنْدَنَا و نزدیک ما كِتٰبٌ حَفِيْظٌ کتابی ست نگاه دارنده مر
تفاصیل ایشان را پس آنچه از ایشان خاک شده آن را میدانیم یا نوشته است در لوح محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد و اسامی
ایشان آن را نیز فراموش نکنیم پس اعادهٔ ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند بَلْ كَذَّبُوْا بلکه تکذیب کرده اند

وتگرویده بِالْحَقِّ بقرآن راست ودرست یا بمحمد لَمَّا جَآءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان ومعجزه نموده وحجت لازم کرده فَهُمْ
فِيْٓ اَمْرٍ مَّرِيْجٍ ۝ پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده وباضطراب آورده در شان قرآن گاهی او را سحر میگویند وگاهی شعر
وگاهی افسانه ودر باب پیغمبر وقتی او را مجنون و وقتی کاهن وگاهی مفتری اَفَلَمْ يَنْظُرُوْٓا آیا نمی نگرند منکران بعث وحشر اِلَى السَّمَآءِ
بسوی آسمان که واقع ست فَوْقَهُمْ زبر سر ایشان که بمحض قدرت كَيْفَ بَنَيْنٰهَا چگونه بنا کردیم آنرا طبقه بر بالای طبقه وَزَيَّنّٰهَا وبیاراییم
آنرا بستارگان وَمَا لَهَا ونیست آنرا مِنْ فُرُوْجٍ ۝ هیچ از شگافها وفرجها پس آفریدن چیزی بدین بزرگی بی فرجه وعلتی وشگافی دلیلست بر
کمال قدرت وعلم ونهایت دانش وحکمت وَالْاَرْضَ مَدَدْنٰهَا وزمین را بازکشیدیم وگسترده بر روی آب وَاَلْقَيْنَا فِيْهَا وافگنده ایم
در وی رَوَاسِيَ کوههای بلند استوار پا برجای وَاَنْۢبَتْنَا فِيْهَا ورویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر گونه نباتی بَهِيْجٍ ۝ نیکو وآراسته
وبهجت وشادی افزاینده واین همه که کردیم تَبْصِرَةً از برای بینائی یعنی نظر اعتبار واستدلال نگریستن وَذِكْرٰى واز برای یاد وپند
گرفتن لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيْبٍ ۝ مر هر بنده بازگردنده را بخدای وَنَزَّلْنَا وفرو فرستادیم مِنَ السَّمَآءِ از ابر یا از جانب آسمان مَآءً مُّبٰرَكًا
آبی بسیار منفعت فَاَنْۢبَتْنَا پس برویانیدیم بِهٖ بدان آب جَنّٰتٍ بوستانها مشتمل بر اشجار واثمار وَحَبَّ الْحَصِيْدِ ۝ ودیگر
رسته گردانیدیم باران دانه را که از شان او نشست که بدروند چون گندم وجو وارزن ومثال آن وَالنَّخْلَ بٰسِقٰتٍ وبرویانیدیم درختان
خرمای بلند وبزرگ لَهَا مر آن خرما بنان را طَلْعٌ نَّضِيْدٌ ۝ غلاف خرما درهم بسته مراد از طلع ست یا بسیاری میوه در دو این همه
برویانیدیم رِّزْقًا لِّلْعِبَادِ برای روزی مر بندگان را وَاَحْيَيْنَا بِهٖ وزنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَّيْتًا زمین مرده
افسرده را پس همچنانکه زمین مرده را حیات بخشیدیم كَذٰلِكَ الْخُرُوْجُ ۝ همچنین ست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و
بعرصه محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیای دانه که مانند مرده در خاک مدفون ست وظهور او بعد از خفای او دور نیست که
بشمه از حیات بعد از ممات پی تواند برد قطعه کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز + چرا بدانه انسانت این گمان باشد + فرو شدن چو
بدیدی بر آمدن بنگر + غروب شمس وقمر را چرا زیان باشد + پس برای تسلی خاطر مبارک حضرت رسول صلعم که از تکذیب قوم طول بود
از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد ومیفرماید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوْحٍ گروه نوح ع م که بنی شیث و
بنی قابیل بودند مر نوح ع م را وَّاَصْحٰبُ الرَّسِّ واصحاب چاه یمامه یا بیر معطله یا جبل فتح مر نبی خود حنظله بن صفوان را وَثَمُوْدُ ۝ وقوم
ثمود صالح ع م را وَعَادٌ وَّفِرْعَوْنُ وقوم عاد هود ع م را وقوم فرعون موسی ع م را وَاِخْوَانُ لُوْطٍ ۝ وَّاَصْحٰبُ الْاَيْكَةِ وبرادران
لوط یعنی اصهار او مر او را واصحاب ایکه مر شعیب ع م را وَقَوْمُ تُبَّعٍ وقوم تبع مر تبع ع م را ودر سوره دخان شمه از حکایت وی
گذشت واخبار بواقی انبیای مذکوره هر یک در محل خود مسطور شده كُلٌّ همه ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبران را زیرا که انبیا
مصدق یکدیگر اند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيْدِ ۝ پس مسلم شد وفرود آمد
بر ایشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب اَفَعَيِيْنَا آیا عاجز شده ایم ورنج یافته بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بآفرینش اول
خلق تا فرو مانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق ست در اول پس میفرماید که کسی که قادر بود بر
آفرینش جمعی بی ماده ومدد چرا توانا نبود بر اعاده ایشان بجمیع مواد ودر حیات بآن ع بی شبهه ما بران قادر ودر قوت واریم بَلْ هُمْ
ع ۱۰ بلکه کافران فِيْ لَبْسٍ در شک وشبهه اند بسبب وساوس شیطانی مِّنْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ ۝ از آفرینش نو یعنی بعث وحشر ونشر چه آنرا مخالف عادت

می‌کنید و در خلق جدید محققان را نکتهای نازک و سخنان لطیف و دقیق است و در بعضی از آن در تفسیر حسینی آیت از جواهر التفسیر
اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ آنچه
که وسوسه میکند مر او را بدان نفس او از اندیشهای بد وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ و ما نزدیک تریم بسوی انسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۝ از رگ
جان وی بوی و این نزدیکی بوی بعلم و قدرت است نه بمکان و مسافت آورده‌اند که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای
به بنده نزدیکتر است از علم دل وی بوی و گفته‌اند ما نزدیک‌تر ایم بجان وی از کسی که نزدیک تر باشد از حبل الورید بوی صاحب
بحر الحقائق گوید که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانی است بوی پس درین سخن ایمائیست بآنکه حق سبحانه و تعالی ببنده اقرب است
پس چنانچه انسان هرگاه که خود را طلبد بیابد حق را نیز هرگاه که جوید بیابد و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب ازین بود آمده که الا من
طلبنی وجدنی + مثنوی نحن اقرب گفت من حبل الورید + تو فگنده تیر فکرت را بعید + ای کمان و تیرها بر ساخته + صید
نزدیک تو دور انداخته + و بباید دانست که قرب حق بی چون و بی چگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب جان تو که پیوسته است بتن
درنمی توان یافت و قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکور است
نظم قرب بیچون است جانت را ای تو + قرب حق را چون بدانی ای عمو + قرب نی بالا و پستی رفتن است + قرب حق از
قید هستی رستن است + در کشف الاسرار آورده است که قرب بنده بحق آن است که فرموده واسجد و اقترب و در احادیث قدسیه
وارد است که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل + و این قرب اول بایمان است و تصدیق و آخر باحسان است و تحقیق یعنی مقام
مشاهده کان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی عام متعلق بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم + دیگر خواص
درگاه را بخصائص بر و شواهد لطف که + و نحن اقرب الیه من حبل الورید ما دل و را قربی ده هیچ قیلی بالا ز جانش برهاند یقین قربی بخشد تحقیقی تا از آب
و گلش بازبر و دار هستی موهوم بنده میکاهد و هستی اصلی افزون میکند چنانکه در اول خود بوده در آخر هم خود باشد اینجا علائق مرتفع و اسباب
منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی و عبارات منتفی و حق یکتا بوجود باقی ماند نظم موج بحر لمن الملک بر آمد ناگاه و غرق
گردند درآن بحر چه درویش و چه شاه + خرمن هستی موهوم چنان سوزاند + آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه + إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ یاد کن چون فرا
گیرند و فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و افعال و اعمال مکلفان را و بنویسند عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست همنشینی وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ۝ و از جانب
چپ هم نشینی یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبانان وی باشند مَا يَلْفِظُ بیرون نیفکند از دهن خود مِنْ قَوْلٍ هیچ سخنی
یعنی متکلم نشود بچیزی إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک او رَقِيبٌ نگهبانی بود عَتِيدٌ ۝ آماده که فی الحال بنویسد و در لباب آورده که در حکمت اولی مذکور است
که عجب میدارم از پسر آدم که دو ملک موکل بر وی اند نهایی پیش او نشسته‌اند زبان او قلم ایشان است و آب دهن او مداد ایشان چگونه در مالایعنی سخن گوید
و جای دیگر میگوید ما لایعنی بسیار میگوید و در حدیث آمده است که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه + نظم ایا ابلهی از ضرغه زرین کلی + صرفه گفتار
کن از میکنی + مصلحت قسمت و زبان بر کام بر + تیغ پسندیده بود در نیام + ملکین بدین نوع نگهبانان بنده اند و بد و نیک او در قید
کتابت می‌آرند تا گاه اجل برسد وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ و بیاید بیهوشی مرگ بِالْحَقِّ با امر خدای که درست و راست است
و گویند مر او را ذَٰلِكَ این مرگ است مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ۝ آنچه بودی که تو از آن که میگریختی و شیر سیدی و آنرا مکروه داشتی وَنُفِخَ
فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردگان زنده شده از قبرها بر آیند ملائکه گویند ذَٰلِكَ این روز است

يَوْمُ الْوَعِيدِ ○ روزی که خلقان را بدان وعید میکردند یعنی بترسانیدند وَجَاءَتْ و می آید در روز محشر بعرصه حشر كُلُّ نَفْسٍ هر کسی
مَعَهَا سَائِقٌ با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند وَشَهِيدٌ ○ و با او گواه که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن هم
فرشته باشد یا جوارح او و از سائق قرار سیمه پیش شاهد انکار متصور و بهر کس از حق تعالی خطاب میرسد که لَقَدْ كُنْتَ بدرستیکه بودی
تو در دنیا فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هَذَا ازین روز فَكَشَفْنَا عَنْكَ پس برداشتیم از دیده تو غِطَاءَكَ پوشش جهل و غفلت ترا تا
هر چه شنیده بودی معاینه ببینی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از و حَدِيدٌ ○ تیز است و گفته اند بینائی اینجا
بمعنی دانائی ست یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی وَقَالَ قَرِينُهُ و گوید همنشین او یعنی ملکی بر وی
موکل بود هَذَا این ست مَا لَدَيَّ آنچه نزدیک من عَتِيدٌ ○ حاضرست یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسائق و شهید که أَلْقِيَا
فِي جَهَنَّمَ بیفگنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ○ هر کافری ستیزنده که گردنکش باشد مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال
از حقوق مفروضه و گفته اند آیت در شان ولید بن مغیره است و مراد از خیر دین اسلام ست و او منع میکرد اولاد و اقربای خود را از اسلام و
بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود و صفت دیگرش این مُعْتَدٍ در گذرنده بود از حد و الهی مُرِيبٍ ○ شک آرنده در وحدانیت
ت الَّذِي جَعَلَ آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر فَأَلْقِيَاهُ پس در افگنید او را فِي الْعَذَابِ
الشَّدِيدِ ○ در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افگنند گوید مرا چه گناه است دیوی که بر من مسلط بود مرا گمراه
کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کند قَالَ قَرِينُهُ گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بوده رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا أَطْغَيْتُهُ
من گمراه نکردم او را و در باره او از حد در نگذشتم وَلَكِنْ كَانَ و لیکن بود فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ○ در گمراهی دور و دراز و از آن باز نگشت قَالَ گوید
حق سبحانه و تعالی لَا تَخْتَصِمُوا مخاصمه مکنید لَدَيَّ نزدیک من که هیچ فایده بدین خصومت مترتب نیست وَقَدْ قَدَّمْتُ و بدرستیکه من
پیش فرستادم إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ○ بشما وعید خود در کتب خود بر السنه رسل خود و حالا شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست
مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغییر داده نشود سخن لَدَيَّ نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ایم تبدیل بران راه نیابد وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ
و نیستم من ستم کننده لِلْعَبِيدِ ○ مر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم يَوْمَ نَقُولُ یاد کن روزی را که گوید خدای و حفص بنون میخواند
یعنی گوئیم لِجَهَنَّمَ مر دوزخ را هَلِ امْتَلَأْتِ آیا پر شدی یعنی من وعده کردم که ترا پر سازم از کفار انس و جن پر شده یا نی خدای این گوید
وَتَقُولُ و میگوید دوزخ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ○ آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سوال است یعنی زیاده کن حق سبحانه دیگر کافران بفرستد
تا پر شود و قولی آن ست که پر نشود حتی یضع الجبار فیها قدمه فیقول قط قط + بیت آن قدم حق را بود کو را کشد + غیر حق گو که کمان او کشد
امام زاهدی و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی ست یعنی لا مزید یعنی پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ
و نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ○ مر پرهیزگاران را تاکید ست یعنی بهشت ایشان را نزدیک بوده دور و این پیش
از دخول باشد که ایشان را به بهشت برند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر وی در آرند تا لذتش بیفزاید پس خدای فرماید
هَذَا این ست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده کردیم لِكُلِّ أَوَّابٍ برای هر باز گردنده از شرک
بتوحید یا از معصیت بطاعت یا بازگشته از خلق بحق حَفِيظٍ ○ نگاه دارنده حدود و شرع یا رعایت کننده امر و نهی گفته اند نگاه دارنده نفس از معصیت
یا محافظت کننده امر ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی ذاهل و غافل نباشد قطعه اگر تو پاس داری پاس انفاس

بسلطانی رسانند تا ازین پاس + ترا ایک پند پس در هر دو عالم + زجانت بر نیاید بی خدا دم + مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ هر که بترسید از خدای
بِالْغَيْبِ به پنهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا یکی باشد وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُّنِيْبٍ ۝ و بیارد دلی
بازگشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده از متابعت نفس پس این کس و مثال او را گویند اُدْخُلُوْهَا در آئید به بهشت
بِسَلٰمٍ با ایمنی و سلامت یا تشریف یافته بسلام خدای و فرشتگان ذٰلِكَ این روز يَوْمُ الْخُلُوْدِ ۝ روز بقای جاودانی ست یعنی درین
روز مرگ نباشد لَهُمْ مر ایشان راست یعنی مر اهل بهشت را مَّا يَشَآءُوْنَ آنچه خواهند از انواع نعمتهای و اصناف لذتها فِيْهَا در
بهشت وَلَدَيْنَا و نزدیک ما مَزِيْدٌ ۝ زیاده هست از آنچه میخواهند و اکثر برآنند که مراد از مزید رویت ست وَكَمْ اَهْلَكْنَا و بسا کسان که
هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی از قوم تو مِّنْ قَرْنٍ از اهل قرن که بحسب واقع هُمْ اَشَدُّ مِنْهُمْ ایشان سخت تر بودند از کفار مکه
بَطْشًا از روی قوت چون قوم عاد و ثمود فَنَقَّبُوْا پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ در شهرها یعنی برفتند بتجارت و سفرها کردند و مال و
متاع بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَّحِيْصٍ ۝ هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای همین که حکم فنا نازل شد
هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرٰى هر آئینه پندی گرفتن و یاد کردن ست لِمَنْ كَانَ لَهٗ
قَلْبٌ مر کسی را که باشد مراورا دلی متفکر در حقائق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار کننده سلمی رح از شبلی قدس سره نقل میفرماید که موعظهٔ قرآن را
دلی می باید حاضر با خدا که طرفة العینی غافل نشود اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ یا کسیکه القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيْدٌ ۝
و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد در لباب آورده که صاحب قلب مومن عرب است و شهید مومن اهل کتاب است که
گواهی دارد بر نعت محمد صلعم و شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان می باید که گویا از پیغمبر ص میشنود پس
در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل ع م استماع میکند پس فهم را بلندتر برد و چنان داند که از خدای میشنود و شیخ الاسلام قدس سره فرموده که
این سخن تمام ست و بیان در قرآن گواهی ست و آن لفظ شهید ست چه شهید آنرا گویند که حاضر باشد و او گوینده شنود نه از خبر دهنده چه
غائب از مخبر می شنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق رض منقول ست که تکرار میکردم قرآن را تا وقتیکه از متکلم او شنودم وَلَقَدْ
خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و بدرستیکه ما بیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان ست فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ ق در
شش روز از یکشنبه تا روز شنبه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش اینها مِنْ لُّغُوْبٍ ۝ هیچ رنج و ماندگی رد قول یهود ست که گفتند روز شنبه
استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت رسالت پناه ص بعد از استماع استراحت یوم السبت سرخ شد از شدت غضب آیت آمد
که فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن عَلٰى مَا يَقُوْلُوْنَ بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن مشرکان بر انکار بعث یا هر چه در باره تو از ایشان صادر گردد یا
چون نسبت تو بسحر و شعر و جنون کنند و آنچه در حق من میگویند از اتخاذ ولد و شریک وَسَبِّحْ و نماز گزار بِحَمْدِ رَبِّكَ بامر پروردگار تو قَبْلَ
طُلُوْعِ الشَّمْسِ پیش از برآمدن آفتاب که نماز بامداد ست وَقَبْلَ الْغُرُوْبِ ۝ و پیش از فرو شدن وی که نماز دیگر یعنی پیشین ست وَ
مِنَ الَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب پس نماز کن برای او که نماز شام و خفتن ست وَاَدْبَارَ السُّجُوْدِ ۝ و نماز کن پس از سجدها امام زاهد از
مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت ست بعد از نماز شام و گفته اند وتر ست بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات
وَاسْتَمِعْ و گوش فرا دار و بشنو یعنی قرآن را يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل ع م مِنْ مَّكَانٍ قَرِيْبٍ ۝ از جای نزدیک باسمان
یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین هژده میل باسمان نزدیک تر ست و گفته اند مکان قریب بدان معنی ست که آواز او بهمه جا رسد و از هیچ موضع

دور نبوده و در خبر است که اسرافیل علیه السلام بر بالای صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای ریزیده و ای گوشتهای از هم رفته و ای مویهای پریشان شده خدای تعالی میفرماید که همه جمع شوید برای قضا و جزا يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بِالْحَقِّ ط بآنچیزی که حق است یعنی بعث و گویند شنوندگان را ذٰلِكَ این روز يَوْمُ الْخُرُوجِ ○ روز بیرون آمدن است از قبور اِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نُحْيٖ زنده میکنیم مردگان را یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم وَنُمِيْتُ و می میرانیم در دنیا وَاِلَيْنَا الْمَصِيْرُ ○ و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم ایشان را يَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ یاد کن آن روز را که بشگافد زمین و دور شود عَنْهُمْ از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابندگان بسوی ندا کننده ذٰلِكَ این احیای ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردنی ست و برانگیختنی عَلَيْنَا يَسِيْرٌ ○ بر ما آسان نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَقُوْلُوْنَ بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق من و سخنان مکروه در باره تو وَمَآ اَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو بر ایشان بِجَبَّارٍ قف مسلطی که بقهر و جبر ایشان را بر ایمان داری فَذَكِّرْ پس پند بگوی بِالْقُرْاٰنِ بمواعید قرآن مَنْ يَّخَافُ وَعِيْدِ ○ کسی را که بترسد از وعید من چه پند گیرندگان آنهااند که ترس کاران راه حق

سورة الذّٰريٰت مكية وهي ستون اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

وَالذّٰرِيٰتِ ذَرْوًا ○ حق سبحانه و تعالی قسم یاد میفرماید به پراگندگان خاک و غیر آن پراگندنی و دانه را از کاه جدا کنندگان یا ملائکه برانگیزندگان بادها اند فَالْحٰمِلٰتِ وِقْرًا ○ پس بردارندگان بارگران یعنی ابر که بباران گران بار شده اند یا ملائکه که بارها بردارند فَالْجٰرِيٰتِ پس روندگان يُسْرًا ○ رفتنی آسان یعنی کشتیهای جاری یا کواکب که در منزل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمٰتِ اَمْرًا ○ پس بخشش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بایشان است و گفته اند مراد چهار فرشته مقرب اند که هر یک بمهمی نامزد شده جبرئیل علیه السلام بوحی و میکائیل علیه السلام برحمت و تقسیم ارزاق و عزرائیل بموت و اسرافیل علیه السلام بنفخ صور حق سبحانه و تعالی بدین اشیای عجیب و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جواب اینکه اِنَّمَا تُوْعَدُوْنَ جزین نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب لَصَادِقٌ ○ هر آینه راست و درست است و در آن هیچ خلافی نیست وَّاِنَّ الدِّيْنَ و بدرستیکه روز جزا و حساب لَوَاقِعٌ ○ هر آینه بودنی ست بیشک و شبهه وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ○ و سوگند باسمان که خداوند شدت و استحکام است یا با زینت تمام و یا با صورت نیکو و خوش آینده یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب که سیر ایشان است و در تبیان آورده که ابن عمر رضی نقل میکند که مراد آسمان هفتم است و حق تعالی بدو سوگند یاد میکند که اِنَّكُمْ بدرستیکه شما ای اهل مکه لَفِيْ قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ○ هر آینه در گفتار مخالف اید نسبت با پیغمبر یعنی گاهی شاعر میگوئید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در شان قرآن مختلف است او را سحر میخوانید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین میگوئید يُّؤْفَكُ عَنْهُ گردانیده شود از ایمان بمحمد یا از قرآن مَنْ اُفِكَ ○ آنکس که گردانیده شده است در علم خدا بحکم قدر و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدا است که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر صلعم هر آینه محروم است بیت دلها همه مجروح و جگرها همه خون است + تا حکم ازل در حق هر کس چون است + قُتِلَ الْخَرّٰصُوْنَ ○ لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد زمره مقتسمان اند که در وقت ورود قوافل بر عقبات مکه نشستندی و هر یک مردم حضرت نبوی صلعم را بنوعی نکوهیده ورد باز گفتندی و مردمان را از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشان را لعنت کرد و فرمود اَلَّذِيْنَ هُمْ دروغ گویان آنانند که ایشان

فِي غَمْرَةٍ در جهالت و نهایت غفلت سَاهُونَ ۝ غافلانند از او امر و نواهی يَسْـَٔلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ ۝ می پرسند از پیغمبر و مومنان که کی خواهد بود روز جزا که خدای شما سوگند یاد کرد إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ این سخن را از روی تکذیب و استهزا میگفتند حق سبحانه فرمود که جزا واقع است يَوْمَ هُمْ روزی که کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ ۝ سوخته شوند و بدان معذب گردند و خزنه دوزخ ایشان را گویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ عذاب خود را هٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ اینست آنچه بودید شما که در دنیا آن یعنی بر سیدن آن تَسْتَعْجِلُونَ ۝ شتاب مینمودید و میگفتید متی هذا الوعد کرا إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزگاران از شرک و معصیت در آن روز فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۝ در بوستانها باشند و چشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشند بر آبهای جاری اٰخِذِينَ پذیرندگان و فراگیرندگان مَا اٰتٰىهُمْ رَبُّهُمْ آنچیزی را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان بودند قَبْلَ ذٰلِكَ پیش از دخول بهشت مُحْسِنِينَ ۝ نیکوکاران و فرمان برداران كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ بودند که در اندکی از شب مَا يَهْجَعُونَ ۝ خواب نکردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رض فرمود که میان مغرب و عشا تطوع نماز گزاردندی و از ابن عباس رض منقول که کم شبی بود که بگذشتی بر ایشان مگر که نماز گزاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن و اشهر آن است که خواب نکردندی تا نماز خفتن نگزاردندی وقت آن را در از کشیدندی تا وسط شب وَبِالْأَسْحَارِ و بودندی که بسحرها هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۝ ایشان استغفار میکردندی یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلیعه سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بر آن وجه که گویا همه شب بارتکاب جرائم اشتغال نموده اند و از آن حسابی نداشته بیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود + راضیم گر سبب علت عصیان نشود + وَفِي أَمْوَالِهِمْ و در مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی و بهره بوده لِّلسَّائِلِ مر خواهنده را وَالْمَحْرُومِ ۝ و بی بهره را و محروم مستحق باشد که از کسی چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او توانگر است و صدقه بوی ندهند یا کسیکه کشت و زرع وی را نقصان رسید یا فقیری که بخسران مبتلا بود و یا مملوکی که خدا وند او را نفقه ندهد و بهر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را وَفِي الْأَرْضِ و در زمین اٰيٰتٌ نشانهاست برای استدلال بر قدرت الٰهی لِّلْمُوقِنِينَ ۝ مر بیگمانان را و بعضی از آن آیات بر روی زمین معادن است که انواع جواهر از آن استخراج میکنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن حیوانات از بهائم و سباع و حشرات و انواع آن و در بعض زمین اختلاف اجزا در کیفیات خواص و منافع وَفِي أَنفُسِكُمْ و نشانهاست در نفسهای شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۝ آیا نمی بینید استفهام بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامت کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه از آن در نهاد شما بود و با وجود آن منفرد بهیات حسنه و ترکیبات خوش و منظرهای دلکش و تمکن از افعال عجیبه و استنباط صنائع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه در حقائق سلمی مذکور است که هر که این آیتها در نفس خود نه بیند و در صفحه وجود آثار قدرت مطالعه ننماید حظ خود را ضائع کرده باشد و از زندگی بهره نیافته رباعی نظری بسوی خود کن که تو جان دل ربائی + مفکن بخاک خود را که تو از بلند جائی + تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی + چو در از صدف برون آی که بس گران بهائی + وَفِي السَّمَاءِ و در آسمان است رِزْقُكُمْ روزی شما یعنی اسباب رزق که باران است یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوب است بر لوح محفوظ و در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم است وَمَا تُوعَدُونَ ۝ و دیگر در آسمان است آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت و نعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس بپروردگار آسمان و زمین سوگند است که إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستیکه آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آینه راست است مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ ۝ مانند آنچه شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شک نیست در سخن گفتن شما شک نیست در روزی دادن هَلْ أَتٰىكَ

بدرستیکه آمد بتو حدیث ضیف ابراهیم سخن مهمانان ابراهیم ع م و آن یازده فرشته بودند که بهلاک قوم لوط ع م فرود آمده بودند و در تبیان
آورده که آن چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و رزوفائیل ع م المکرمین ○ مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک
ابراهیم ع م که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان اذ دخلوا علیه یاد کن چون درآمدند مهمانان بر ابراهیم ع م فقالوا پس گفتند
سلٰما سلام کردیم بتو سلام کردنی قال گفت ابراهیم سلٰم سلام بر شما و شما قوم منکرون ○ گروهید ناشناخته شده یعنی هرگز
چون شما قومی ندیده ام در صورت و قامت مرا بگوئید که چه کسانید گفتند مهمانانیم فراغ پس بازگشت ابراهیم ع م الی اهله بسوی اهل
خود بر وجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فجاء بعجل سمین ۝ پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فقربه پس نزدیک گردانید آن را
الیهم بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان بدان میل نکردند قال الا تاکلون ○ گفت آیا نمیخورید ازین یعنی بخورید ایشان گفتند
نمیخوریم فاوجس پس در خاطر گذشت منهم از ایشان خیفة ترسی یعنی دل مبارکش بیم کرد از آنکه مبادا دزدان باشند و قصد وی کنند
چه در آن روزگار کسی که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملائکه از ابراهیم ع م اثر خوف مشاهده کردند قالوا لا تخف گفتند مترس که ما
فرستادگان خدائیم ابراهیم ع م فرمود چرا پیشتر نگفتید تا من این گوساله را نکشتم و رنجها در جدا نمیکردم جبرئیل ع م پر مبارک خویش بر آن گوساله
بریان مالید گوساله زنده شد و برجست و فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد ساره رض در پس در ایستاده این حال را مشاهده کرد ابراهیم ع م
از آن صورت متعجب شد و فرشتگان دیگرباره سخن آغاز کردند و بشروه و بشارت دادند مر او را بغلٰم علیم ○ به پسری دانا یعنی
بتولد پسری اسحٰق نام از ساره که چون ببلوغ رسد عالم شود فاقبلت امراته پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره رض فی صرة در صیحه
میگفت الیا الیا و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بر زبان راندندی فصکت پس طپانچه زد وجهها روی خود را چنانچه زنان
در وقت تعجب کنند و قالت و گفت آیا زاید عجوز عقیم ○ پیرزنی نازاینده قالوا کذٰلک گفتند فرشتگان همچنین بشارت دادیم ترا قال
ربک گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم انه هو الحکیم بدرستیکه او حکم کننده است بولد مر ترا العلیم ○ داناتر است بعقیمی تو و هر که حکم کار و دانا
بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو نظم کسی کو بکار تو دانا بود + بر اتمام آنهم توانا بود + بجز درگهش رو مکن سوی کس + مراد دل خویش از و خواه و بس + چون
ابراهیم ع م دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکاری عظیم نخواهد بود

قال فما خطبکم گفت پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ○ ای فرستاده شدگان
قالوا گفتند انا ارسلنا بدرستیکه ما فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین ○ بسوی گروهی گنهکاران یعنی کافران چه سرهمه گناهان کفر
و ما آمده ایم لنرسل تا فرستیم علیهم بر ایشان یعنی بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن ایشان حجارة من طین ۝ سنگی از گل یعنی خاکی
سنگ شده یعنی مانند آجر مسومة سنگ نشان کرده شده عند ربک نزدیک پروردگار تو للمسرفین ○ برای از حد بیرون
برندگان در کفر و فجور آورده اند که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه و سفید یا نام هر کس بسنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان باریده شد بعد
از هلاک ایشان و اصح آنست که آن سنگها بر جمعی فرود آمد از ایشان که در آن شهر نبودند نه همه کس بدان سنگباران هلاک شدند و چون ابراهیم ع م معلوم
فرمود که مؤتفکه میروند به هلاک کردن قوم لوط ع م دل مبارکش جهت برادرزاده یعنی لوط ع م متألم شد که آیا حال او در آن بلا چگونه گذرد ملائکه
گفتند غم مخور که لوط ع م و دختران او نجات خواهند یافت فاخرجنا پس ما بیرون خواهیم آورد من کان فیها هر که باشد در دیههای
مؤتفکه من المؤمنین ۝ از گرویدگان فما وجدنا پس ما نخواهیم یافت فیها در آن قری غیر بیت من المسلمین ○ غیر یک خانه

الجزء السابع والعشرون

از مسلمانان که لوط است ع و دختران او وگفته اند یک کس از ان قوم لوط ع ایمان آورده بود در مدت بیست سال وَتَرَكْنَا و بگذاشتیم
فِيهَا در دیهها آيَةً علامتی از عذاب لِّلَّذِينَ برای عبرت آنانکه يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ط بترسند از عذاب دردناک و آن علامت
آبهای سیاه و تقلیب دیار قوم لوط ع است وَفِي مُوسَىٰ و در قصه موسی ع نیز آیتی ست مر ترسندگان را إِذْ أَرْسَلْنَاهُ چون فرستادیم او را إِلَىٰ
فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ○ بحجتی روشن چون ید بیضا و عصا فَتَوَلَّىٰ پس برگشت فرعون بِرُكْنِهِ بقوت خود یعنی بسبب آنچه
متقوی بود بآن از خزانه و لشکر و اعراض کرد از ایمان وَقَالَ سَاحِرٌ و گفت موسی جادو ست بچشم بندی مردم را خوارق عادت مینماید أَوْ مَجْنُونٌ ○
یا دیوانه است که عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی ع دلیل کمال جهل اوست چه او را بدو چیز متضاد طعن کرد چه مقرر ست که
سحر را عقلی تمام و ذهنی دراک و حذاقتی دران فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقل ست و کمال عقل و زوال آن متضاد اند پس چون فرعون برگشت
از موسی ع و بر وی طعنه زد و قوم وی بران متفق بودند فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را بغضب خود وَجُنُودَهُ و لشکر او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس افگندیم
ایشان را فِي الْيَمِّ در دریا یعنی غرق ساختیم وَهُوَ و آن فرعون مُلِيمٌ ○ مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی ع
و بر وی طعن زدم و بدین سبب گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل وَفِي عَادٍ و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتی ست مر اهل
اعتبار را إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستادیم عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ○ بر ایشان بادی بی نفع و بی خیر یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و برندارد
ابر را مَا تَذَرُ و نگذاشت آن باد مِن شَيْءٍ أَتَتْ هیچ چیز را که بگذشت عَلَيْهِ بران إِلَّا جَعَلَتْهُ مگر آنکه گردانید آن چیز را كَالرَّمِيمِ ط مثل گیاه
خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده وَفِي ثَمُودَ و در قصه قوم ثمود ع نیز آیتی ست مر خائفان را إِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد مر ایشان را
بعد از تکذیب صالح ع و عقر ناقه که شما تَمَتَّعُوا برخوردار از زندگانی خود و نفع گیرید از عمل حَتَّىٰ حِينٍ ○ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز
خواهد بود فَعَتَوْا پس سر کشیدند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان آفریدگار خود و بتدارک حال مشغول نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس بگرفت
ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وَهُمْ يَنظُرُونَ ○ و ایشان انتظار می بردند و مراد از عذاب صیحه جبرئیل ع است چنانکه
غیر ازین مره گذشت فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانستند مِن قِيَامٍ از برخاستن کنایت ست از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که
برخیزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود و در دفع عذاب خود بکوشند وَمَا كَانُوا مُنتَصِرِينَ ○
و نبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان مر یکدیگر را در منع عذاب وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح را ع مِّن قَبْلُ ط
پیش از قوم عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ ○ ع گروهی بیرون رفتگان از دائره اطاعت بسبب کفر و عصیان ع ۲۳
وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و آسمان را بنا کردیم بِأَيْدٍ بقوت الوهیت و گفته اند قوتی که بر آفرینش آن داشتیم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ○ و ما توانائیم
بر بنای آن یا کشاده کننده ایم بروزی ما بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمان را وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و گستردیم زمین را
فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ○ پس نیک گسترانیده ایم ما وَمِن كُلِّ شَيْءٍ و از هر جنسی از اجناس موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بیافریدیم
دو نوع که یکی مزدوج دیگر ست یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و
نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد که سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و کفر و ایمان و شقاوت
و سعادت و شتا و صیف و جن و انس و از صفات چون حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند آن ست حق و باطل و حلو و
مر و سقم و صحت و غنا و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و علم و جهل لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ○ باشد که شما پند پذیر شوید

ودانید که وحدانیت و فردانیت صفت من است زیرا که تعدد از خواص ممکنات است و من واجب بالذاتم و واجب قابل تعداد
و انقسام نیست نظم ذاتش از قسمت و تعدد پاک + وحدت او مقدس از اشتراک + از عدد دم مزن که او فرد است + کی عدد بهر فرد در خورد است
احد است و شمار از و معزول + صمد است و نیاز از و مخذول + فَفِرُّوا اِلَى اللّٰهِ پس بگریزید و رجوع کنید بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب
او یا از معصیت او بطاعت او و از شیخ سهل تستری قدس سره منقول است که بگریزید بوی از ماسوای وی و در تحفة الحقائق آورده که ای
کسانیکه بگریختهاید از خلق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری رح راجع بآن است که از وصف خود بوصف حق گریزید
بلکه از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید بیت هیچ تن در تو نیاویخت که از خود نگریخت + هیچکس با تو نپیوست که از خود نبرید + اِنِّي
لَكُمْ بدرستیکه من شما را مِنْهُ از عذاب خدای نَذِيرٌ مُبِينٌ ○ بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده آنچه از آن حذر باید کرد وَلَا
تَجْعَلُوا و مگیرید و مپرستید مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا آخَرَ معبودی دیگر اِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من شما را مِنْهُ از خدای بر عبادت
غیر او نَذِيرٌ ترساننده ام مُبِينٌ ○ هویدا و پیدا كَذٰلِكَ همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت میکنند مَا اَتَى الَّذِينَ نیامد آنانکه بودند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده اِلَّا قَالُوا الا آنکه گفتند که او سَاحِرٌ جادوست اَوْ مَجْنُونٌ ○ یا دیوانه است
اگر معجزه با ایشان نمود عمل او را سحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را بسخن اهل جنون تشبیه کردند اَتَوَاصَوْا آیا وصیت کرده اند
پیشینیان مر این پسینیان را بِهٖ بدین سخن تا همه همین گفتند استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان گروهی اند طَاغُونَ ۚ
نافرمانان و از حد درگذرندگان و طغیان ایشان را برین قول میدارد فَتَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از مکافات ایشان تا وقتی که مامور
شوی بقتال فَمَا اَنْتَ پس نیستی تو بِمَلُومٍ ○ ملامت زده نزد خدا بسبب اعراض از ایشان در معالم آورده که چون این آیت نازل شد
حضرت رسول صلعم و صحابه رض غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید با این آیت آمد که وَذَكِّرْ و پند ده و تذکیر
و موعظه فرو مگذار فَاِنَّ الذِّكْرٰى پس بدرستی که پند تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ○ سود میرساند مومنان را یعنی بعناد کافران و جحود
ایشان دست از تربیت مومنان باز مدار همچنین بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را فواید بسیار است و منافع بیشمار و در فصول آورده
که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعان را سودمند بود اول نعمت خدای عزوجل یاد مردم دهد تا شکرگزاری نمایند دوم
ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در آن شکیبائی ورزند سوم عقوبت گناهان برشمرد تا از آن باز ایستند و توبه کنند چهارم مکائد و ساوس
شیطانی بیان فرماید تا از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال و بی اعتباری دنیا را بیان روشن کند تا دل در و ننهند ششم مرگ را پیوسته یاد کنند
تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت و اهوال آن را بگوید تا کار آن را بر خود سازند هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبات آن را بیان کند تا از آن
بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن را برشمارد تا مردمان راغب گردند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی از کبریای
عظمت الهی سخن راند تا از وی بترسند و وقتی از رحمت مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین
سخنان است سبب منفعت مومنان است وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ و نیافریدیم پریان و آدمیان را از اهل ایمان اِلَّا لِيَعْبُدُونِ ○
مگر تا مرا پرستند یا نیافریدیم مجموع ایشان را مگر امر کنیم بعبادت و همه را امر کرده ایم + وما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد گفت نیافریدیم ایشان را مگر تا مرا
بشناسند و همه او را میشناسند غایتش آنکه بعضی فرمان می برند و برخی در عبادت شریک میگیرند و دقایق حقایق این آیت و اشارت حواله
بجواهر التفسیر است مَا اُرِيدُ مِنْهُمْ نمیخواهم از آفریدگان خود مِنْ رِزْقٍ هیچ روزی وَمَا اُرِيدُ اَنْ يُطْعِمُونِ ○ و نمیخواهم که طعام دهند

بلکه رزق دادن فرا خور علم وصفت من بسته است إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ بدرستیکه خدای او ست روزی دهنده بندگان خویش ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ○ خداوند توانایی است بر آنکه قدرت خود در تحصیل وی صفت است یعنی توانائی و تنگی آورده که قدرت قاهره اش دلیل قوت بالغه گشته است و تیش تحت شایست قدرت شده و خود کارسازی خلایق را فیروزی و خبردار بر وی نهی و بنده نوازی قدرتش را قصوری نظم برساند رزق بر وجهی که شایسته باشد و کارها نوعی که باید برو و روزی بی نوایان را نوازد و برحمت بیکسان را کار رساند فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس بدرستیکه مر آنانراست که ستم کردند بتجدید کفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسیده فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ ○ پس باید که شتاب نکنند در طلب
ع ۱۴ آن فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنانرا که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ○ از عذاب روز ایشان آنروزی که
وعده داده شده اند بآن که آن روز قیامت است یا روز بدر والله اعلم بالصواب

سورة الطور مكية وهي تسع واربعون اية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

وَالطُّورِ ○ سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی علیه السلام بران کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه است که او تاد ارض اند و منابع منافع وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ ○ و سوگند بکتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ ○ در صحیفه که گشاده گردد در وقت خواندن مراد بدین کتاب قرآن است یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده برین تقدیر ورق منشور مجاز بود که لوح از زمرد سبز است یا مراد الواح موسی است علی نبینا و علیه السلام که در وقت کتابت بران صریر قلم می شنیده یا کتاب توریت که در آن نعت سید عالم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه و تعالی برای ملائکه نوشته که علم ما کان و ما یکون از آن میخوانند وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ○ و بحق خانه آباد یعنی بعمور آن بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا صراح که بمقابله خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت آن بکثرت طواف ملائکه است مر آنرا وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ○ و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت است یا عرش عظیم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ○ و سوگند بدریای پر بر آمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و از آن دریا سیل در زیر قبور خواهد آمد بعد از نفخه اولی تا مردگان بنفخه ثانیه از آن قبور بر آیند یا بحر مسجور جهنم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب بران با حق سبحانه و تعالی مناجات میکند و کتاب مسطور ایمان است که در ورق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور سر دل عارفان است که بنظر تجلیات سبحانی آباد ای یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دل است و بحر مسجور دل است که بآتش محبت تافته باشد جواب قسم چیست إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستیکه عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ ○ هر آینه بودنی است و فرود آمدنی نیست مر آن عذاب را مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ○ هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ روزی که بگردد آسمان مَوْرًا ○ گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشگافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان گردد کوهها یعنی بروند در هوا چون ابرها سَيْرًا ○ رفتنی فَوَيْلٌ یَوْمَئِذٍ پس سختی عذاب مثل در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ ○ مر تکذیب کنندگان را بود که سخن خدا و رسول را دروغ داشتند الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي خَوْضٍ در شروع کردن باقوال باطله که استهزا بقرآن است و تکذیب نبی و انکار بعث يَلْعَبُونَ ○ بازی میکنند یعنی ارتکاب آن می کنند از روی غفلت و نخنان بیهوده میگویند يَوْمَ يُدَعُّونَ روزی که رانده شوند بسختی یعنی میکشند کافرانرا یعنی می کشندشان بعنف و قهر

إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا راندنی کشیدنی آورده اند که دستهای کفار بر گردنهای ایشان بندند و پیشانیهای ایشان را به پشت
پای ایشان چسبانند و بدوزخ افگنند و گویند هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن آتشی است که در دنیا كُنتُم بِهَا بودید که بآن تُكَذِّبُونَ ۝ تکذیب
میکردید و باور نمیداشتید وحی پیغمبر را سحر میدانستید أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحرست این که می بینید أَمْ أَنتُمْ یا شما لَا تُبْصِرُونَ ۝ نمی بینید
اینجا چنانچه در دنیا می گفتید ما را چشم بندی کرده اند اصْلَوْهَا درآیید در دوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب آن أَوْ لَا تَصْبِرُوا
یا صبر مکنید و جزع نمائید سَوَاءٌ یکسان است عَلَيْكُمْ بر شما صبر و عدم صبر یعنی قوت پرهیز و مجال گریز ندارید و ابدا معذب خواهید بود إِنَّمَا
تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ بآنچیزی که عمل میکردید در دنیا إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزگاران
از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند وچه بوستانها وَنَعِيمٍ ۝ و در نعمتها اند وچه نعمتها فَاكِهِينَ شادمان و لذت یابندگان بِمَا آتَاهُمْ
بآنچه عطا کرده است ایشان را رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان از کرامتهای جاودانی وَوَقَاهُمْ و بازداشته است ایشان را رَبُّهُمْ آفریدگار
ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ ۝ از عذاب دوزخ و خزنه بهشت پیوسته ایشان را میگویند كُلُوا بخورید از طعامهای بهشت وَاشْرَبُوا و
بیاشامید از شرابهای وی خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بی زحمت و تنقیص و این پاداش است مر شما را بِمَا كُنتُمْ بسبب آنچه بودید که
در دنیا تَعْمَلُونَ ۝ عمل میکردید امام زاهد فرموده که هرچند وعده بجوار بنده است اما اصل فضل اوست و اگر نه پیداست که مزد کار ما چه خواهد بود
نظم ندارد فعل من آن زور بازو + که با فضل تو گردد هم ترازو + بفضل خویش و لطفت شو مرا یار + بعدل خود مکن با فعل من کار + مُتَّكِئِينَ
تکیه زنندگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زدگان باشند عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ بر تختهای بافته بزر یا بعضی ببعضی پیوسته وَ
زَوَّجْنَاهُم و جفت گردانیم ایشان را بِحُورٍ عِينٍ ۝ بزنان سفید روی کشاده چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند
بخدا و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ و از پی درآمده ایشان را ذُرِّيَّتُهُم فرزندان ایشان بایمان بِإِيمَانٍ در ایمان در روز میثاق أَلْحَقْنَا
بِهِمْ در رسانیم بدیشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشان را در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند
باشد درجه ذریت را نیز مانند آن بلند گردانیم تا چشم پدران بدان روشن گردد وَمَا أَلَتْنَاهُم و کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق
مِّنْ عَمَلِهِم از ثواب کردار ایشان مِّن شَيْءٍ هیچ چیزی یعنی فرزندان را بدرجه آبا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه
بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی داریم شیخ الاسلام حسین مروزی از استاد خود خواجه احمد بن علی سرخسی ره نقل میکند
که ایمان و عمل مر بهشت و درجات بهشت را علت نیست و وعده بهشت و درجات وی جز بر ایمان و عمل نیست و وعده
ایمان و عمل جز بر فضل لم یزل نیست **بیت** در فضل خدا بند دل خویش مدام + تا فضل نباشد نشود کار تمام + كُلُّ امْرِئٍ هر مردی
مکلف عاقل و بالغ بِمَا كَسَبَ بآنچه کرده باشد رَهِينٌ ۝ در گروست روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود و
از آن رهائی ندارد و بعمل دیگری مواخذه نیست و زن مکلفه نیز همین حکم دارد وَأَمْدَدْنَاهُم و مدد کنیم ایشان را بِفَاكِهَةٍ و می افزائیم متقیان را
یعنی زیاده بر آنچه دادیم ایشان را میوه هم بهر نوع که خواهند از میوها وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ۝ و گوشت از آنچه آرزو برند
يَتَنَازَعُونَ بایکدیگر داد و ستد کنند فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند كَأْسًا کاسهای مملو از خمر بهشت و اصح آنست که
اینجا کاسه خمرست تسمیه شیء باسم ظرف یعنی همه را بنوشانند خمری که لَّا لَغْوٌ فِيهَا هیچ سخنی بیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای
شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند چنانچه عادت فاسقان است در دنیا وَلَا تَأْثِيمٌ ۝ و نه بزه مند گردند یعنی فعلی از ایشان

صادر نشود که موجب اثم باشد وَيَطُوفُ وطواف کنند عَلَيْهِمْ بر گرد ایشان برای خدمت غِلْمَانٌ لَّهُمْ خادمانی که ایشان را است
بر شکل پسران آفریده شده كَأَنَّهُمْ گویا که ایشان در صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ ۝ مروارید پوشیده در صدف اند که دست کس
بدیشان نرسیده و با و تصرف هر ناکس بدیشان نورزیده و در معالم از قتاده ره نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین ست مخدوم چگونه
خواهد بود آنحضرت صلعم فرمود که فضل مخدوم بر خادم همچون فضل ماه بدر باشد بر سائر کواکب و در تبیان آورده که ذکور یعنی اولاد مشرکان غلمان اهل
بهشت اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مومنان با پدران خود بهمان هیأت باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب ست وَأَقْبَلَ
و روی می آرند بَعْضُهُمْ بعضی از بهشتیان و اقبال میکنند عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ همی پرسند از احوال و اعمال ایشان قَالُوا
إِنَّا كُنَّا گویند ایشان بدرستیکه ما بودیم قَبْلُ پیش ازین فِي أَهْلِنَا در میان اهل خود مُشْفِقِينَ ۝ ترسندگان از عذاب خدای تعالی یا از سوی
قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمت احوال فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما برحمت یا توفیق عصمت وَوَقَانَا
و نگاه داشت ما را عَذَابَ السَّمُومِ ۝ از عذاب آتش که همچون سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم ست إِنَّا بدرستیکه ما كُنَّا
بودیم مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدای را و میخواندیم او را و وقایه از دوزخ می طلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را
إِنَّهُ بدرستیکه او هُوَ الْبَرُّ اوست نیکوکار بر بندگان الرَّحِيمُ ۝ مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه می ایستادند ع۴۸
و حضرت رسول الله صلعم را از قوافل عرب بکهانت و جنون و شعر و سحر منسوب میساختند و آنحضرت صلعم اندوهگین میشد آیت آمد که فَذَكِّرْ
پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و ثابت باش بران و بسخنان مشرکان ملول مشو فَمَا أَنتَ پس نیستی تو بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بانعام
پروردگار خود یعنی بحمد الله و نعمته بِكَاهِنٍ کاهن که خبر میدهد از غیب بی نزول وحی بر وی وَلَا مَجْنُونٍ ۝ و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد
یا جن او را فرو گرفته أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ بلکه میگویند او شاعر ست نَّتَرَبَّصُ بِهِ انتظار می بریم بوی رَيْبَ الْمَنُونِ ۝
حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم مرگ او را چنانچه شعرای دیگر مردند یا امید داریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی بر زود بمیرد
و به پیری نرسد قُلْ تَرَبَّصُوا بگو انتظار برید مرگ مرا فَإِنِّي مَعَكُم پس بدرستیکه من با شما مِّنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ۝ از منتظرانم
یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک من اید أَمْ تَأْمُرُهُمْ یا میفرماید ایشان را أَحْلَامُهُم عقلهای ایشان
بِهَٰذَا باین سخنان متناقض که ترا کاهن میگویند که کهانت را فطانت لازم ست و مجنون میخوانند و خرد با جنون جمع نشود و شعر
نسبت میدهند شاعر را کلامی متسق مخیل باید و آن با جنون هم میسر نمیگردد پس این سخنان نه بر مقتضای عقل ست أَمْ هُمْ بلکه
ایشان گروهی اند طَاغُونَ ۝ از حد درگذشتگان در مکابره و عناد أَمْ يَقُولُونَ ۝ بلکه میگویند تَقَوَّلَهُ بر بافته است قرآن را و از
خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند بَل لَّا يُؤْمِنُونَ ۝ بلکه ایشان از استکبار و حسد نمیگروند فَلْيَأْتُوا پس بگو بیارید
بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ سخنی مانند قرآن إِن كَانُوا اگر هستید صَادِقِينَ ۝ راست گویان در آنکه قرآن را از نزد خود توان ساخت یعنی اگر قرآن
بر بافتنی و ساختنی ست ایشان که فصحا و بلغای عرب اند گو که مانند او حدیثی انشا کنید أَمْ خُلِقُوا یا آفریده شده اند ایشان مِنْ غَيْرِ
شَيْءٍ بی چیزی یعنی بی پدری و مادری مراد آن ست که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جماد که تعقل امور نکنند و بعضی معنی
آیت برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق اند بی خالقی و محال ست که محدث بی محدثی باشد أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ۝ یا آنکه ایشان
آفریدگان اند مر خود را و این نیز ظاهر البطلان ست که معدوم چگونه وجود تواند داد چیزی را أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

آیا ایشان آفریده‌اند آسمانها و زمین را نه چنین است بَلْ لَا يُوقِنُونَ ○ بلکه ایشان یقین نمی‌آیند و گرویدگان میگردند اَمْ عِنْدَهُمْ
آیا نزدیک ایشان است خَزَائِنُ رَبِّكَ خزانه‌های پروردگار تو یعنی خزائن فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینه‌های علم تا دانند که
لائق منصب نبوت کیست اَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ ○ یا ایشان بر کشیدگان و غالبانند و مسلط شدگان که هر چه خواهند بکنند اَمْ لَهُمْ
یا مر ایشان راست سُلَّمٌ نردبانی که بدان بر آسمان روند يَسْتَمِعُونَ فِيهِ می‌شنوند در آن کلام ملائکه آنچه از غیب بدانها وحی کرده میشود و
اگر چنین است فَلْيَأْتِ پس باید که بیارد مُسْتَمِعُهُمْ شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ○ بحجتی روشن
که گواه باشد بر صدق استماع وی اَمْ لَهُ الْبَنَاتُ یا مر خدای راست دختران وَلَكُمُ الْبَنُونَ ○ و مر شما راست پسران این سخن تسفیه و
تجهیل مشرکانست و غیر مره گذشته اَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میخواهی مر ایشان را بر تبلیغ رسالت اَجْرًا مزدی تا تاوان زده شوند فَهُمْ پس ایشان مِنْ
مَغْرَمٍ از التزام آن تاوان مُثْقَلُونَ ○ گران بار شوند و روی از تو بتابند اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیک ایشان است آنچه غیب در آن
مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ○ پس ایشان می‌نویسند از آنکه خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطل است یا کتابت کنند
که موت تو کی خواهد بود و اینچنین نیست اَمْ يُرِيدُونَ بلکه میخواهند كَيْدًا مکری و قصدی در باره تو مراد مکری است که در دار الندوه میکردند
نسبت با حضرت پیغمبر از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند هُمُ الْمَكِيدُونَ ○ ایشانند کید کرده شدگان یعنی
سزای آن کید و مکر و وبال آن بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر اَمْ لَهُمْ یا مر ایشان راست اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ معبودی بجز خدای که
که عذاب وی که مکافات کید ایشان است از ایشان باز دارد سُبْحَانَ اللّٰهِ پاکی مر خدای راست عَمَّا يُشْرِكُونَ ○ از آنچه شریک می‌آورند
بوی یا شریک میگیرند برای وی قطعه نزدیک عرش نه نشیند غبار شرک [illegible] زند + [illegible] کافکنند
بو صفش خیال و وهم + دست کمال آتش غیرت [illegible] معاندان قریش میگفتند [illegible] فَاَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا
من السماء پاره از آسمان بر ما فرود آر اگر [illegible] راست گوئی [illegible]
پاره از آسمان سَاقِطًا فرود آینده بر سر ایشان يَقُولُوا گویند از فرط عناد [illegible] قطعا [illegible] سَحَابٌ
مَرْكُومٌ ○ ابری است در هم بسته و بر هم چسپیده یعنی [illegible] عذاب [illegible] فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را
یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشان را بگذار حَتّٰى يُلٰقُوا تا وقتیکه ببینند معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي
فِيهِ آن روز را که خود در آن روز يُصْعَقُونَ ○ هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخه اولی يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که نفع نکند و باز ندارد
عَنْهُمْ از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ○ و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچکس
یاری نکند که باز دارد از ایشان عذاب را مراد از چنین روز روز قیامت است و بعضی گویند روز بدر است وَاِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا
بدرستیکه مر آنانرا است که کافر شدند عَذَابًا دُونَ ذٰلِكَ عذابی غیر از عذاب آخرت [illegible] واخذه در دنیا بقتل
بدر و قحط هفت سال وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر کفار لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند این را وَاصْبِرْ و شکیبائی کن لِحُكْمِ رَبِّكَ حکم
پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن ایشان و بمشقت کشیدن [illegible] فَاِنَّكَ بِاَعْيُنِنَا [illegible]
مائی و ما می‌بینیم ترا و محافظت تو میکنیم وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ [illegible] نماز گزار [illegible]
سبحانک اللهم وبحمدک [illegible] مائی که قیام کنی برای نماز یا چون از خواب [illegible] گوی [illegible]

در خبر ست که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگویند کفارت باشد هر لغوی و لهوی که دران مجلس واقع شده باشد وَمِنَ الَّیْلِ و در
بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گزار برای او که عبادت در شب از ریا دورترست و بر نفس سخت تر وَاِدْبَارَ النُّجُوْمِ ۝ و نماز گزار در عقب
برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفای ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت ست قبل از صلوٰة فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر برانند که مراد نماز صبح

سورة النجم مکیة وهی اثنتان وستون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ۝

چون حضرت رسول صلعم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمد گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود
وَالنَّجْمِ بحق ستاره اِذَا هَوٰی ۝ چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافران اند در بحر و بر یا کواکب که بوقت
ولادت آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه بزمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع نزد بعضی نجم
ثریاست یا زهره یا زحل و گفته اند مراد از نجوم قرآن ست و هوای بمعنی نزول یعنی سوگند بسور و آیات قرآن چون فرود آید و بقول جمعی نجم
گیاهی ست که او را ساق نباشد و هوای بمعنی سقط و از امام جعفر صادق رض مروی ست که مراد از ستاره وجود محمدی ست عم که فرود آمد
از آسمان در شب معراج و در لباب گوید که مراد همان حضرت ست چون بالا رفت بمعراج چه از هوی هر دو معنی اخذ میتوان کرد و نزد
محققان سوگند یاد کرده بستاره دل محمد صلعم که بر فلک توحید منقطع شده از ما سوی جواب قسم اینکه مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ گمراه نشد
صاحب شما یعنی محمد صلعم و تسمیه صاحب جهت آن ست که پیغمبر صلعم مامور بود بصحبت کافران جهت دعوت ایشان وَمَا غَوٰی ۝ و
خطا نکرد و معتقد هیچ باطلی نشد وَمَا يَنْطِقُ و سخن نمیگوید عَنِ الْهَوٰی ۝ از هوای نفس خود بآرزوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمیکند
و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن ست از هوای نفس او نیست اِنْ هُوَ نیست آنچه بدان ناطق میشود اِلَّا وَحْیٌ يُّوْحٰی ۝ مگر وحی
که فرو آمده میشود بوی عَلَّمَهٗ بیاموزانید و برا این وحی و آورد بوی فرشته شَدِيْدُ الْقُوٰی ۝ سخت با قوت یعنی جبرئیل عم و از قوت او
آن بود که شهرستان قوم لوط عم را از زمین قلع کرده ببال خود برگرفت و بآسمان نزدیک رسانید و نگونسار کرد و بیک صیحه او قوم ثمود تمامی مردند
ذُوْ مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو فَاسْتَوٰی ۝ پس راست بایستاد جبرئیل عم برانچه مامورست بران یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد
بر صورت اصلی خود وَهُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلٰی ۝ و او بکناره بلند تر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید و هیچکس جبرئیل عم را
در صورت ملکی ندیده غیر از حضرت مصطفی صلعم و او را دو نوبت دیده در نوبت اول که او را بر صورت اصلی خود بدید بیهوش شد و چون بهوش
آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینه مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه ازین خبر میدهد که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک آمد
جبرئیل عم به پیغمبر صلعم بعد از آنکه او را دیده و بیهوش شده بود فَتَدَلّٰی ۝ پس سر فرود آورد بجهت سخن گفتن با وی فَكَانَ پس بود مسافت
میان جبرئیل و محمد صلعم قَابَ قَوْسَيْنِ میان دو کمان اَوْ اَدْنٰی ۝ یا کمتر از ان بلکه کمتر از ان فَاَوْحٰی پس وحی کرد جبرئیل عم و ظاهر ساخت اِلٰی
عَبْدِهٖ بسوی بنده خدا که محمد ست صلعم مَا اَوْحٰی ۝ آنچه وحی کرد خدای تعالی یعنی با جبرئیل عم گفت و بقول بعضی ضمایر راجع بحق ست و
بعضی به پیغمبر صلعم بدین نوع که ثم دنی پس نزدیک شد محمد صلعم بحضرت احدیت یعنی بقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت
نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجده خدمت آورد خدای تعالی را و چون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه
خدمت افزود و در سجده وعده قرب نیز هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی

کنایتی ست از تاکید قربت و تقریر محبت بواسطهٔ تقرب بافهام در صورت تمثیل مؤدی شده چه عادت عظمای عرب آن بود که چون تاکید
عهدی بودی و توثیق عقدی خواستندی که نقض آن راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود را حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو
یکبار قبضتین گرفته و یکبار کشیده باتفاق یک تیر از آن بینداختندی و این صورت از ایشان اشارت آن معنی بود که موافقت کلی میان ما
تحقیق پذیرفت و مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا و سخط یکی موجب رضا و سخط آن دیگری ست پس گویا درین
آیت باعنایت آن معنی مودی شده که محبت و قربت پیغمبر صم با حق سبحانه بمثابهٔ تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خداوندست و مردود
مصطفی مردود درگاه خدا و علی هذا القیاس و نزد محققان دنی اشارت ست بمکان نفس مقدس او و تدلی بمنزلهٔ دل مطهر او و فکان قاب قوسین
بمقام روح مطیب او و او ادنی بمرتبهٔ سر منور او و نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبه
مشاهدت شیخ ابو الحسن نوری را قدس سره از معنی این آیت پرسیدند جواب داد که جائیکه جبرئیل ع م نگنجد نوری کیست که از آن سخن تواند گفت.
نظم خیمه برون زد ز حدود جهات * پردهٔ او شد تتق نور ذات * تیرگی هستی از او دور شد * پرتگی پرده از او نور شد * کیست کز آن پرده
شود کار ساز * زمزمهٔ گوید از آن پرده باز * فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی کرد خدا به بندهٔ خود آنچه وحی کرد و بعضی علما گویند که اولی
آن ست که تعرض بآن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند آنچه از آن وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد
و درین باب روایات بسیار وارد شده و در جواهر التفسیر بسطی تمام یافته اینجا بسبب وجه اختصار میرود * اول آنکه مضمون وحی این بود
اگر نه آن ست که دوست میدارم معاتبه با امت تو هر آینه بساط محاسبهٔ ایشان طی میکردم * دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد * انا و
انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک * ایشان در جواب فرمودند که یا رب انا و انت و ما سوی ذلک ترکته لاجلک * سوم آنکه
امت تو طاعت من بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای من ست و معصیت ایشان بقضای من پس
آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگر چه اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریمم و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگر چه
بزرگ و بسیار باشد در گذرانم زیرا که رحیمم ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد با محمد ما رای ○ آنچه دید این مرئی بقول اول
جبرئیل ست ع م و بقول ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه برانند که حضرت رسول الله صلعم خدای را در شب معراج دیده در معالم آورده که جمعی برانند
که حق سبحانه بصر پیغمبر را صم در دل وی نهاد تا بدیدهٔ دل مشاهده نمود بیت کلام سرمدی بی نقل بشنید * خداوند جهان را بی جهت دید *
بلی دیدن که حیرت حاصلش بود * ولش در چشم و چشمش در دلش بود * افتمرونه علی ما یری ○ آیا مجادله میکنید با محمد بر آنچه دید
در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان پرسیدند و لقد راه و بدرستیکه دید جبرئیل ع م را بصورت اصلی او
نزلة اخری ○ یکبار دیگر عند سدرة المنتهی ○ نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختی ست که علم خلائق بدان منتهی میشود
و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و بر نمیگذرد و بتفسیر مشهور معنی آن ست که خدای تعالی را دید بار دیگر وقتیکه خود نزدیک سدره بود و قول
ابن عباس رض موید این ست که پیغمبر خدای را در شب معراج بدیدهٔ دل دو نوبت دید در معالم آورده که آنحضرت را صم در آن شب عروج و جا بود
برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رؤیت ثابت در بعضی از عروج و جا بوده باشد عندها نزدیک سدرة المنتهی ست جنة المأوی ○
بهشتی که آرامگاه متقیان یا ماوای ارواح شهیدان ست پیغمبر صم دید جبرئیل را ع م یا خدای را اذ یغشی السدرة آن هنگام که پوشیده
بود سدره را ما یغشی ○ آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر برگی ملکی بود گویند

برحوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای زرین یا پوشنده آن نور کبریا بود مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد چشم محمد صلعم یعنی بچپ و راست باز ننگریست وَمَا طَغٰی ○ و درنگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن وی را درین آیت ستایش آنحضرت صلعم بحسن ادب و علو همت که در آن شب پرتو التفات بر هیچ ذره از ذرات کائنات نیفگند و دیده دل جز بمشاهده جمال الٰهی نگشود **نظم** در دیده کشید کحل ما زاغ + نی راغ نگاه کرد نی باغ میراند براق عرش پرواز + تا حجله ناز و پرده راز + پس پرده ز پیش دیده برخاست + بی پرده بدید آنچه دل خواست + لَقَدْ رَاٰی و بخدای سوگند که دید محمد صلعم در شب معراج مِنْ اٰیٰتِ رَبِّهِ الْكُبْرٰی ○ از آیات قدرت آفریدگار خود بزرگتر یعنی نشانهای بزرگتر را دید چون جبرئیل ع که باششصد پر هر یکی از شرق تا غرب و رفرف خضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سائر عجائب ملکیه و ملکوتیه اَفَرَءَیْتُمُ اللّٰتَ وَالْعُزّٰی ○ خبر دهید مرا که لات و عزی وَمَنٰوةَ الثَّالِثَةَ الْاُخْرٰی ○ و منات سوم دیگر میتوانند کرد انچه را که خدای کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را بطائف یا قریش را بنخله و عزی درختی است که غطفان آن را میپرستیدند و منات صخره است که هذیل و خزاعه گرد آن طواف میکردند یا بتی مسلسل که بنو کعب عبادت آن مینمودند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بتی جنی است و این جنیان یا ملائکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود اَلَكُمُ الذَّكَرُ آیا شما را فرزند نر باشد وَلَهُ الْاُنْثٰی ○ و مر خدای را ماده تِلْكَ اِذًا قِسْمَةٌ ضِیْزٰی ○ این قسمت آن هنگام که چنین باشد قسمتی بوده ناراست و بی اعتبار که در الوهیت چیزی را که از آن ننگ دارید بخالق خود نسبت دهید اِنْ هِیَ نیستند آنها اِلَّآ اَسْمَآءٌ مگر نامی چند که بدان سَمَّیْتُمُوْهَآ نام نهاده اید ایشان را اَنْتُمْ وَاٰبَآؤُكُمْ شما و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام آلهه بر ایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت ایشان را هیچ نیست مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای بِهَا بعبادت ایشان مِنْ سُلْطٰنٍ هیچ حجتی که چنگ در ان زده بر خصم مسلط شوند اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان اِلَّا الظَّنَّ مگر شک و گمان را یعنی توهم آن کرده اند که عمل ایشان حق است وَمَا تَهْوَی الْاَنْفُسُ و متابعت می نمایند مگر آنچه میخواهد نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را متابع اند و آنچه شیطان می آراید در نظر ایشان وَلَقَدْ جَآءَهُمْ و هر آینه آمد بدیشان مِّنْ رَّبِّهِمُ الْهُدٰی ○ از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند اَمْ لِلْاِنْسَانِ آیا هست مر انسان را یعنی کافران را مَا تَمَنّٰی ○ آنچه آرزو برند از شفاعت بتان یا آنکه گویند چرا نبوت بفلان و فلان نداده اند فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ وَالْاُوْلٰی ○ پس مر خدای راست ملک آخرت و مملکت دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و کس را بر وی تحکم نرسد وَكَمْ مِّنْ مَّلَكٍ و بسیاری از فرشتگان فِی السَّمٰوٰتِ در آسمانها که امیدوارند کافران بشفاعت ایشان لَا تُغْنِیْ شَفَاعَتُهُمْ سود نکند درخواست ایشان شَیْـًٔا چیزی را اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ اَنْ یَّاْذَنَ اللّٰهُ مگر پس از آنکه دستوری دهد خدای تعالی در شفاعت ایشان لِمَنْ یَّشَآءُ برای هر که خواهد از ملائکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که کسان او را شفاعت کنند وَیَرْضٰی ○ و پسندد خدای آنکس را برای شفیع شدن یا مشفع گشتن اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بدرستی آنانکه نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای آخرت لَیُسَمُّوْنَ الْمَلٰٓئِكَةَ هر آینه نام مینهند فرشتگان را تَسْمِیَةَ الْاُنْثٰی ○ نام نهادن مادگان یعنی میگویند بنات الله وَمَا لَهُمْ و نیست ایشان را بِهٖ بآنچه که میگویند ایشان را اناث مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ در پی نمیروند بدین گفتار اِلَّا الظَّنَّ مگر چیزی را از ظن یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقائق اعتباری نباشد وَاِنَّ الظَّنَّ و بدرستیکه گمان لَا یُغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَیْـًٔا ○ از سخن حق یعنی دفع نکند از عذاب خدای تعالی چیزی را اگر نازل شود فَاَعْرِضْ عَنْ مَّنْ تَوَلّٰی ۵ پس روی بگردان از آنکس که روی میگرداند عَنْ ذِكْرِنَا از ذکر ما که قرآن است وَلَمْ یُرِدْ و نمی خواهد بعمل خود

إِلَّا الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا ۝ مگر زندگانی دنیا را ذٰلِكَ این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ غایت رسیدگی ایشان است
از دانش و از آن تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان بر جمع و ادخار آن مصروف و موقوف ست و بعضی علما حکم اعراض بآیة القتال
منسوخ دانند إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شود عَنْ سَبِيلِهِ از راه که دین
ربع اسلام ست وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست بِمَنِ اهْتَدَىٰ ۝ بکسی که راه یافته است بحق و هر یک را جزا فراخور او خواهد داد وَلِلّٰهِ مَا
فِي السَّمٰوٰتِ و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه و او
مالک همه است و قادر بر جزای ایشان پس ایشان را بقیامت خواهد آورد لِيَجْزِيَ تا جزا دهد الَّذِينَ أَسَاءُوا آنان را که بد کردند یعنی کافر شدند
بِمَا عَمِلُوا بعقوبت آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا و پاداش دهد آنان را که نیکوئی کردند و توحید قائل شدند بِالْحُسْنَى ۝
بپاداش نیکو که بهشت ست الَّذِينَ محسنان آنانند که ایشان يَجْتَنِبُونَ پرهیز کنند و یکسو شوند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از کبیرهای گناه یعنی گناه
کبیره را که دران باب وعید واقع شده یا برای وی حدی مقرر گشته وَالْفَوَاحِشَ و فاحشهای بزرگ را یعنی زنا بخصوصه که افحش کبائر و اکبر فواحش ست
إِلَّا اللَّمَمَ مگر که صغائر ست که اگر کسی بکند آنچه اندک و خرد بود از گناه یا بخاطر او بگذرد و از قوة بفعل نیاید و مغفورست إِنَّ رَبَّكَ بتحقیق
که آفریدگار تو وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بسیار آمرزش ست چه مغفرت او فرا رسد همه گناهکاران را نظم گر بار گناه ما گرانست + بحر کرم تو بی کرانست +
ما را گنه از حد برون ست + عفو تو ز جرم ما فزون ست + هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ او داناترست باحوال شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ چون بیافرید
شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از خاک پدر شما را آفرید و دانست اقوال و احوال و افعال شما را وَ
إِذْ أَنْتُمْ و آن وقت که شما أَجِنَّةٌ خردان بودید فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت امور شما فَلَا تُزَكُّوا پس
ستایش مکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را به بی گناهی و بسیاری خیر و خوبی اوصاف در لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی که او
صدیق ست حضرت رسول الله شنیده فرمود که یهود دروغ می گویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او یا شقی ست یا سعید و این آیت
نازل شد که او داناترست باحوال شما در مبدای خلقت و در وقتیکه کودکی خرد بودید در شکم مادر پس خود را مستائید و قولی آنست که بعضی مردم گفتند
نماز ما و روزه ما و حج ما آیت آمد که ستایش مکنید خود را هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَنِ اتَّقَىٰ ۝ ع بکسیکه تقوی ورزد و در عمل خود مخلص بود ع
آورده اند که ولید بن مغیره در پی حضرت رسالت پناه صلعم رفت و استماع کلام وی مینمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران را
بگذاری و ایشان را بضلالت نسبت میدهی جواب داد که چه کنم که از عذاب خدای میترسم یکی از کفار گفت این مقدار مال بمن بده اگر
عذاب متوجه تو شود من بر دارم و ولید شرط کرد و بعضی از آن مال بداد و باقی بخل کرد و این آیت آمد أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ ۝
آیا دیدی آنکسی را که از پیروی حق روی بگردانید وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا و بداد اندکی از مال خود از برای رشوت تحمل عذاب از وی وَ
أَكْدَىٰ ۝ و باز داشت باقی را پس جهل و بخل باهمدیگر جمع کرد أَعِنْدَهُ آیا نزدیک اوست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده
فَهُوَ يَرَىٰ ۝ پس او می بیند یعنی میداند که صاحب او از وی عذاب بر خواهد داشت أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ۝ آیا خبر کرده
نشده بآنچه در صحیفهای موسی ست علیه السلام یعنی توریت وَإِبْرٰهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ۝ و در صحف ابراهیم علیه السلام آنکسیکه وفا کرد در تسلیم نفس و روح
و مال و ولد بخدای یا وفا کرد بفطرت اسلام که ده چیزست معنی آیت این ست که آیا ولید پلید خبر ندارد و بآنچه در صحف ابراهیم و موسی ست
و آن کدام ست أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ آنکه بر ندارد هیچ بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ ۝ بار گناه نفسی دیگر پس او چگونه بار خود با دیگری حواله میکند

وَاَنْ لَّیْسَ و دیگر آنکه نیست لِلْاِنْسَانِ مر آدمی را اِلَّا مَا سَعٰی ۝ مگر آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نگیرند بثواب دیگری ثواب نمیگیرند و اند در تبیان گفته که این آیت منسوخ ست که در سورهٔ طور مذکور شد که ابنا را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکنند وَاَنَّ سَعْیَهٗ و آنکه سعی خود را یعنی عمل که دران سعی نموده باشد سَوْفَ یُرٰی ۝ زود باشد که ببیند در میزان عدل در روز قیامت ثُمَّ یُجْزٰىهُ پس پاداش دهند مر او را الْجَزَآءَ الْاَوْفٰی ۝ پاداش تمام ان خیر فخیر وان شر فشر وَاَنَّ اِلٰی رَبِّكَ الْمُنْتَهٰی ۝ و آنکه بسوی پروردگار تست نهایت همه خلائق و رجوع ایشان وَاَنَّهٗ هُوَ اَضْحَكَ وَاَبْكٰی ۝ و آنکه خدای او میخنداند و میگریاند شاد و غمگین میگرداند یا میخنداند اهل بهشت را در بهشت و میگریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را می خنداند به نباتات و میگریاند ابر را بباران و نزد بعضی خنده و گریه بوعد و وعید ست یا بطاعت و معصیت یا باقبال حق و اعراض از و وَاَنَّهٗ هُوَ اَمَاتَ وَاَحْیَا ۝ و آنکه خدای او میمیراند و زنده میسازد یعنی قادر بر احیا و اماتت اوست و بس یا میمیراند بوقت اجل در دنیا و زنده میسازد در قبر یا او سازندهٔ اسباب موت و حیات ست و گفته اند مرده میسازد کافران را بنکرت و زنده میگرداند مومنان را بمعرفت و بقول جمعی امانت و احیا بجهل و علم ست یا بجل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس ست یا باستتار و تجلی امام قشیری فرموده که می میراند نفوس زهاد را بآثار مجاهدت و زنده میگرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهدت یا هر کرا بمقام فنا فی الله رساند جرعه از جام بقا بالله چشاند مثنوی هر کرا از بود او فانی کنی ۔ پر گوهرهای روحانی کنی ۔ کشتگان از شربت حیوان دهی ۔ بعد کشتن جان جاویدان دهی ۔ وَاَنَّهٗ و آنکه در صحف ابراهیم و موسی ع ست آنست که خدای خَلَقَ الزَّوْجَیْنِ بیافرید انسان را دو صنف الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰی ۝ نر و ماده مِنْ نُّطْفَةٍ از آب منی اِذَا تُمْنٰی ۝ وقتیکه ریخته شود در رحم آدم و حوا ع و عیسی ع ازین حکم مستثنی اند وَاَنَّ عَلَیْهِ و آنکه بر خدای ست النَّشْاَةَ الْاُخْرٰی ۝ آفرینش دیگر که بعث ست در قیامت وَاَنَّهٗ هُوَ اَغْنٰی و اوست آنکه توانگر کند بمال نقد وَاَقْنٰی ۝ و سرمایه دهد بانعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بدان وَاَنَّهٗ و آنکه خدای هُوَ رَبُّ الشِّعْرٰی ۝ اوست آفریدگار شعری و شعریان دو کوکب اند یکی را غمیصا گویند و او شعری شامیه ست و دیگر عبور و او یمانیه ست مراد ازین سخن شعری اوست و ابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر صلعم ست او را می پرستیده و با قریش در عبادت اصنام مخالفت میکرده و قریش آنحضرت ص را ابن ابی کبشه میگفتند بجهت خلاف با ایشان وَاَنَّهٗ اَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادَا الْاُوْلٰی ۝ قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علی نبینا و علیه السلام و قومی از ایشان که بنو لقیم میگفتند در وقت هلاک قوم عاد در مکه مقام داشتند از ایشان ظهور کفر کردند و ایشان را عاد اخری گویند وَثَمُوْدَا و هلاک کرد قبیله ثمود را فَمَآ اَبْقٰی ۝ پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوْحٍ و هلاک کرد قوم نوح ع را مِّنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود اِنَّهُمْ كَانُوْا هُمْ بدرستیکه بودند ایشان اَظْلَمَ وَاَطْغٰی ۝ ستمکارتر و از حد در گذرنده تر در شرک و عدوان چه نوح ع را بسیار رنجانیدند و در نهصد و پنجاه سال که دعوت فرموده اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط ع را اَهْوٰی ۝ بیفگند بعد از آنکه جبرئیل ع بر داشته بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد فَغَشّٰهَا پس بپوشانید آن شهرستان را مَا غَشّٰی ۝ آنچه پوشانید یعنی سنگهای نشان دار که بران بارانید فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّكَ پس بکدام نعمتهای پروردگار تو تَتَمَارٰی ۝ شک می آری و جدال می کنی مخاطب ولید بن مغیره ست یا هر احدی و نعمتی که معدود است آنرا نعم گفت بجهت آنکه در و پند ست مر اهل اعتبار را و انتقام انبیاء ع از اعادی در ضمن آن هست و آن موجب تسلیه خاطر حضرت پیغمبر و سبب تقویت دل مومنان ست هٰذَا نَذِیْرٌ این پیغمبر یعنی محمد صلعم پیغمبری ست بیم کننده مِّنَ النُّذُرِ الْاُوْلٰی ۝

از جنس پیغمبران نخستین جهان بیفرماید که ایشان فرموده اند أَزِفَتِ الْآزِفَةُ ۝ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفست
بقرب و دنو لَيْسَ لَهَا نیست مرا و را یعنی وقت رسیدن او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَاشِفَةٌ ۝ هیچ ظاهر کننده أَفَمِنْ هَٰذَا
الْحَدِيثِ آیا از این سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ ۝ شگفت میدارید وَتَضْحَكُونَ و میخندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ ۝ و نمیگریید از خوف
وعیدی که در وست وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ۝ و شما بازی کنندگانید یا غافلان یا تغنی کنندگان کفار در وقت قرأت قرآن سرود می گفتند تا مردم را
ع از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا پس سجده کنید لِلَّهِ مر خدای را وَاعْبُدُوا ۝ و او را پرستید نه آلهه باطله را در معالم آورده که اول سوره که فرو
آمده و در وی سجده بود این سوره بود و حضرت رسول الله صلعم بعد از خواندن این آیت سجده کردند مومن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند و این
سجده دوازدهم است از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجده عبادت گفته که از الهی بذلت و مسکنت مقترنست و جز سالکان طریق عبادت و عبودیت بسر منزل این سجده نرسند

سورة القمر مكية وهي خمس وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

کفار قریش از سید عالم صلعم معجزه طلبیدند و آن حضرت صلعم برای ایشان ماه را بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو قطعه قمر دیدند و در
معالم و تبیان مذکور است که شق قمر دو بار واقع شد بلکه این سوره فرود آمد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک شد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ۝ و
شکافته شد ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمر است برین وجه که در کتب سابقه مذکور بود امام زاهد رح آورده که شبی ابوجهل و
جهودی بحضرت پیغمبر صلعم رسیدند ابوجهل گفت ای محمد آیتی بما نمای و الا سر تو بشمشیر برمیدارم آن حضرت صلعم فرمود که چه میخواهی ابوجهل
بجهود راست نظر کرد تا چه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحر است او را بگوی که ماه را بشگافد که سحر در زمین
متحقق میشود و ساحران را در آسمان تصرف نیست ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشگاف آن حضرت صلعم انگشت سبابه مبارک برآورد و
اشارت فرمود ماه را که بشگاف فی الحال ماه بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر دورتر رفت باز گفت بگو تا ملتئم شود اشارت
فرمود هر دو نیم بهم پیوستند بیت شق گشت ماه چارده بر لوح سبز چرخ + چون خامه دو سر ز تیغ سنان او + یهودی ایمان آورد ابوجهل گفت او
چشم ما را بسحر بسته و قمر را با نشقاق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند سوال کنیم که ایشان دیده اند یا نی چون از آینده و رونده
پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیم دیدیم با وجود این که دید و از همه شنید نگروید و گفت جادوی وی بغایت قویست
چنانچه حق سبحانه فرمود که وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند کافران آيَةً نشانه از آثار قدرت ما و صدق دعوی حبیب ما را ظهار معجزه پیغمبر صلعم که
دلیل صدق مدعای او باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان بدان یا روی بگردانند از تامل دران وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ۝ و گویند
جادوی ست دائم و رونده از زمین تا آسمان وَكَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را وَاتَّبَعُوا و پیروی نمایند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را
یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ ۝ و هر کاری که مقرر کرده شده واقع است یعنی آنچه از شقاوت
کافران و سعادت مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستیکه آمد بدیشان یعنی باهل مکه در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای
پیشینیان یا از بیان امور اخروی مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ۝ آنچه دران باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ آن حکمت
تمام است رسنده بسر حد کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ۝ پس نفع نکند ایشان را و سود نرساند بیم کنندگان یعنی پیغمبران و موعظه قرآن اگر آید بدیشان
یکی از پی دیگری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان تا بوقت امر قتال و منتظر باش جزای ایشان را يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ در ان روز

که بخواند خواننده یعنی اسرافیل ع م ایشان را إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ ○ بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامت است خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ فراهم
رفته باشد چشمهای ایشان از هول يَخْرُجُونَ بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها كَأَنَّهُمْ گویا ایشان جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ○ ملخ پراگنده اند
یعنی در بسیاری و پراگندگی بر هم می آیند و از هر طرف سرگردان و حیران میروند مُّهْطِعِينَ شتاب کنندگان إِلَى الدَّاعِ ۖ بسوی خواننده
یعنی بدان طرف که آواز می آید می شتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ میگویند ناگرویدگان هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ○ این روزی دشوار است بر ما
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح بعث و قیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس تکذیب کردند و بدروغ
داشتند بنده ما نوح را ع م وَقَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند او دیوانه است وَازْدُجِرَ ○ و باز داشته شده از دعوت خلق یعنی هرگاه که
ایشان را خواندی بتوحید او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ بر و زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فَدَعَا رَبَّهُ پس
نوح ع م بخواند آفریدگار خود را أَنِّي مَغْلُوبٌ بآنکه من مغلوب قوم خود شده ام و با ایشان مقاومت نمیتوانم کرد فَانتَصِرْ ○ پس تو انتقام
کش از ایشان برای من فَفَتَحْنَا پس بگشادیم برای عذاب ایشان أَبْوَابَ السَّمَاءِ درهای آسمان را از طرف مجره بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ ○ بآبی
ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بر دوام و درین مدت منقطع نگشت وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و بگشادیم در زمین عُيُونًا چشمهای
تا از وی نیز آبها بر آمد فَالْتَقَى الْمَاءُ پس ملاقی شدند آب آسمان و زمین عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ○ بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی
قوم نوح بهلاکت بطوفان وَحَمَلْنَاهُ و بر داشتیم نوح را ع م با هر که بدو ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ
بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهنا وَدُسُرٍ ○ و خداوند مسمارها و بندها که کشتی را بدان محکم کنند تَجْرِي میرفت آن کشتی بِأَعْيُنِنَا
بنگاه داشت ما و این طوفان واقع شد جَزَاءً لِّمَن كَانَ برای پاداش کسیکه كُفِرَ ○ گرویده بودند و ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی
نوح ع م وَلَقَد تَّرَكْنَاهَا و بدرستیکه ما بگذاشتیم این قصه را آيَةً نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح ع م را در زمین باقردی از جزیره علامتی
و عبرتی و در قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ○ پس هیچ پند گیرنده هست که از آن عبرت گیرد فَكَيْفَ
كَانَ عَذَابِي پس چگونه بود عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردیم وَنُذُرِ ○ و بیم کردن من قوم را به تبلیغ نوح ع م وَلَقَدْ
يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه ما آسان گردانیدیم قرآن را لِلذِّكْرِ از برای یاد احوال امم گذشته فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ○ پس هیچ موعظه شنونده هست
که پند گیرد بدان كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد مر هود ع م را فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب کردن من ایشان را
بباد صرصر وَنُذُرِ ○ و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستیکه فرستادیم ما عَلَيْهِمْ بر ایشان
رِيحًا صَرْصَرًا بادی سخت با آواز مهیب و هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روز شوم مُّسْتَمِرٍّ ○ پیوسته و استحکام یافته شامت او و آن روز
چهارشنبه آخرین بود از ماه صفر تَنزِعُ النَّاسَ بر میکند و از جای میربود قوم عاد را كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنقَعِرٍ ○ گویا که ایشان از اعظم
اجسام بجای درخت خرما اند بر کنده شده از بیخ و بر زمین فتاده این خود عذاب دنیا بود فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه باشد عذاب من در آخرت
عَذَابِي وَنُذُرِ ○ و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ایم وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستیکه ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب
فرستادیم لِلذِّكْرِ از برای پند گرفتن فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ○ پس آیا هیچ پند گیرنده هست كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح ع م را
بِالنُّذُرِ ○ به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان مر ایشان را فَقَالُوا پس گفتند أَبَشَرًا مِّنَّا آیا آدمی را از جنس ما وَاحِدًا یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد
نَّتَّبِعُهُ پیروی کنیم او را و هیچ فضلی نیست بر ما إِنَّا إِذًا بدرستیکه ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم لَّفِي ضَلَالٍ در گمراهی وَسُعُرٍ ○ و در جنون ءَأُلْقِيَ

آیا القا کرده اند الذِّکْرُ عَلَیْهِ بر وحی را مِنْ بَیْنِنَا از میان ما یعنی از قوم ثمود او را بنزول وحی اختصاص داده اند بَلْ هُوَ نه چنین ست
بلکه او کَذَّابٌ دروغ گویی ست أَشِرٌ ○ خودپسند و ستیزه کننده میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که سَیَعْلَمُونَ غَدًا از ود باشد
که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که مَنِ الْکَذَّابُ الْأَشِرُ ○ کیست دروغ گویی یا ستیزنده چون
قوم ثمود تکذیب کردند صالح عم را و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آر إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ بدرستیکه ما بیرون آرنده ناقه بودیم فِتْنَةً
لَهُمْ برای امتحان مر ایشانرا تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم فَارْتَقِبْهُمْ نگاهبان ایشان باش و ببین که با ناقه
چه میکنند وَاصْطَبِرْ ○ و شکیبائی ورز بآزار قوم وَنَبِّئْهُمْ و آگاه گردان ایشان را أَنَّ الْمَاءَ بآنکه آب چاه قِسْمَةٌ بَیْنَهُمْ بخش کرده
شده است میان ایشان و ناقه روزی از آن ایشان و انعام ایشان روزی خاص از آن ناقه کُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی از آن آب مُحْتَضَرٌ ○ حاضر
گردانیده شده است مر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره بردارد فَنَادَوْا پس بخواندند قوم ثمود صَاحِبَهُمْ
یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه فَتَعَاطَىٰ پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ ○ پس پی کرد ناقه را محرک
عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی سابقا مذکور شده در سورهٔ هود صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده
داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرده هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب بازگشت اول بمصدع رسید و او
تیری بفگند که پایهای ناقه را برهم دوخت قدار نیز از کمینگاه بیرون آمد و بشمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان
قوم منقسم ساختند و بچهٔ او بکوه صنو بر آمده سه بانگ کرد و از آنجا بآسمان رفت و گویند او نیز کشته شد بعد از سه روز عذاب به ثمود نازل گشت
فَکَیْفَ کَانَ پس چگونه بود عَذَابِی عذاب من مر قوم ثمود را وَنُذُرِ ○ و بیم کردن من برسالت صالح عم إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستیکه ما فرستادیم
عَلَیْهِمْ بر ایشان صَیْحَةً وَاحِدَةً فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل عم فَکَانُوا پس گشتند از هول آن آواز کَهَشِیمِ الْمُحْتَظِرِ ○ مانند گیاه در شکسته
که سازنده حاجی گوسفندان آنرا برهم نهاده باشد و ریزه ریزه شده وَلَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستیکه ما آسان ساختیم قرآن را لِلذِّکْرِ
برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ ○ پس هیچ یاد کننده هست آنرا کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط عم
مر او را بِالنُّذُرِ ○ به بیم کردن و پند دادن وی مر ایشان را إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ بدرستیکه فرستادیم ما بر ایشان حَاصِبًا بادی یا
ابری سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر لوط عم و دختران وی را نَجَّیْنَاهُمْ رهانیدیم ایشانرا از عذاب بِسَحَرٍ ○
بسحری که عذاب واقع میشده نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا بانعامی که از نزدیک ما کَذَٰلِکَ همچنین که انعام کردیم بر لوط عم و بنات او نَجْزِی
پاداش میدهیم بنعمت و رحمت مَنْ شَکَرَ ○ هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل و انزال کتب ست و بدان ایمان آرد وَلَقَدْ
أَنْذَرَهُمْ و بدرستیکه ترسانیده بود لوط عم قوم خود را بَطْشَتَنَا از گرفتن بعذاب و هلاک ما فَتَمَارَوْا پس شک آوردند
بِالنُّذُرِ ○ بآن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ و بدرستیکه طلبیدند لوط عم را عَنْ ضَیْفِهِ از مهمانان
وی که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشانرا که بما تسلیم کن و لوط علی نبینا و علیه السلام از آن ابا میکرد و ایشان را پند میداد و ایشان از رخنه
شکسته در آمدند فَطَمَسْنَا پس محو کردیم أَعْیُنَهُمْ چشمهای ایشانرا و یا روی ایشان هموار کردیم و در خبر ست که جبرئیل عم پر خود را به
دیدهای ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشان را بزبان ملائکه که فَذُوقُوا پس بچشید عَذَابِی عقوبت مرا وَنُذُرِ ○ و آنچه
بیم میکرد لوط عم مر شما را آن وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ و بدرستیکه بامداد کرد بقوم لوط عم بُکْرَةً در اول روزی یعنی بوقت صبح آمد

بدیشان عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ ۝ عقوبتی قرار گرفته یعنی دائم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک نکرد و گفتیم با ایشان که فَذُوقُوا عَذَابِي
پس بچشید و بکشید عقوبت مرا وَنُذُرِ ۝ و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من بیم میکردند شما را از آن وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه
سهل و آسان گردانیدیم قرآن را لِلذِّكْرِ مر همه عربی زبان را برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ۝ پس هیچ ع ۱۸
پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد وَلَقَدْ جَاءَ و بدرستیکه آمد آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ ۝ بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هارون
علی نبینا و علیهما السلام با آیتها که موسی قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیت بود كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا كُلِّهَا بهمه آن آیتها و بدان نگرویدند
فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ایشان را بعذاب غرق أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن غالبی که مغلوب نگردد در گرفتن مُّقْتَدِرٍ ۝ توانا بر هلاک مشرکان
أَكُفَّارُكُمْ آیا کافران شما ای گروه عرب خَيْرٌ قوی تر و سخت تر مِّنْ أُولَٰئِكُمْ ازین گروه مکذبان که برشمرده شد یعنی ایشان از آنان بعدد
و حدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنان را عذاب فرا رسید اینان را چرا فرا رسد أَمْ لَكُم یا آنکه شما راست ای مشرکان بَرَاءَةٌ
فِي الزُّبُرِ ۝ براتی در کتابهای سماوی یعنی براتی نوشته شده بنام شما که شما را عذاب نخواهد بود أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ آیا میگویند کفار عرب که ما
جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ ۝ گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان
وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ۝ و برگردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد
در روز بدر پس این آیت یکی از دلائل نبوت و اعجاز قرآن است فاروق اعظم رضی الله عنه میفرماید که چون این آیت فرود آمد حضرت رسول الله صلعم
فرمود که معنی این آیت را نمیدانم که چیست ناگاه در روز بدر دیدم که آن حضرت صلعم زره می پوشید و میگوید سيهزم الجمع دانستم که معنی آیت
چه بود و همین قتل و اسر و هزیمت ایشان بسنده نیست بَلِ السَّاعَةُ بلکه روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده گاه عذاب کلی ایشان است
وَالسَّاعَةُ و عذاب قیامت أَدْهَىٰ سخت تر و با هول تر وَأَمَرُّ ۝ و تلخ تر و ناخوشتر است از عذاب دنیا إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستیکه
مشرکان فِي ضَلَالٍ در گمراهی اند از راه حق در دنیا وَسُعُرٍ ۝ و در عنا و مشقت یا در آتش سوزان در آخرت يَوْمَ يُسْحَبُونَ روزی که
کشیده شوند فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان میکشند و بدوزخ می افگنند و میگویند
ذُوقُوا بچشید مَسَّ سَقَرَ ۝ سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آن را إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستیکه ما همه چیز را آفریده ایم بِقَدَرٍ ۝ باندازه
مقرر مرتب بمقتضی حکمت یا هر چه آفریده ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغییر
و سمت تبدیل دور است شعر قضی الله امرا و جف القلم + فما شاء یوجد و ما لا فلم بیت سر رخط لوح ازلی دار و خموش + کز هر چه قلم رفت قلم
در نکشند + وَمَا أَمْرُنَا و نیست فرمودن ما هر چیز را که تکوین آن خواهیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت
مگر یک فعل كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ۝ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم وَلَقَدْ
أَهْلَكْنَا و بدرستیکه ما هلاک کردیم أَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدید فَهَلْ
مِن مُّدَّكِرٍ ۝ پس هست هیچ پند گیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته فِي الزُّبُرِ ۝
مکتوب است در لوح محفوظ از بر کتابها را گویند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها است یا نسبت با خود بهمه افعال ایشان نوشته است در
نامهای ایشان که بدست حفظه است وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و هر خردی و بزرگی از افعال و اقوال و افعالی که از اولین و آخرین صادر شده
و خواهد شد مُّسْتَطَرٌ ۝ نوشته شده است و بر آن پاداش خواهند یافت إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزگاران و ترسگاران فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند

روز قیامت وَّنَهَرٍ ۝ و در جویها و چشمها یعنی بوستانها مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر بمعنی روشنی و کشادگی ست یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در غایت وسعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند فِيْ مَقْعَدِ صِدْقٍ در مکانی پسندیده که در و نه لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق رض منقول ست که حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرد پس نه نشینند در وی مگر اهل صدق سلمی رح فرموده که آن مکانی ست که حق تعالی رحمت گرداند دران و وعده که با اولیا کرده و دوستان دران مقام باشند عِنْدَ مَلِيْكٍ نزدیک پادشاهی مُّقْتَدِرٍ ۝ توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقایق رح فرموده که مقعد صدق مقام وحدت قربت ست که در مرتبهٔ عندیت متحقق شود و در کشف الاسرار آورده که کلمهٔ عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا دران سرای بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر صلعم امروز درین سرا مخصوص بدان بوده که ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی و چون تبتیکه فردا خواص بدان نازند امروز پایهٔ ادنای وی بود پس از رتبهٔ اعلای فردی او که نشان تواند داد مثنوی ای محرم سر لایزالی + مرآة جمال و الجلالی + مهمان ابیت عند ربی + صاحب دل لاینام قلبی + از قربت حضرت الٰهی + هستی بمثابه که خواهی + قربی که عبارتش نسنجد + در حوصلهٔ خرد نگنجد + گم گشته بود عبارت آنجا + بلکه نرسد اشارت آنجا

سورة الرحمن مکیة وهي ثمان وسبعون اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

چون حضرت پیغمبر صلعم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند که اهل مکه طعنه میزدند که فلان و فلان قرآن را بمحمد می آموزند این سوره آمد اَلرَّحْمٰنُ ۝ لیلا خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیزی را فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ ۝ بیاموخته است قرآن مر حبیب خود را بجبرئیل و بیسار یعنی آسان گردانیده مر او را آموختن و دیگران را آموزانیدن خَلَقَ الْاِنْسَانَ ۝ بیافرید خدای جنس آدمیان را عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ۝ بیاموخت ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم علیه السلام را و علم اسماء بدو آموخت یا بوجود آورد محمد صلعم را و بیاموزانید وی را بیان آنچه بود و هست باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین والاٰخرین ازین معنی خبر میدهد اَلشَّمْسُ آفتاب وَالْقَمَرُ و ماه میروند بِحُسْبَانٍ ۝ بحسابی معلوم یعنی بروجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده سیر ایشان را در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود وَّالنَّجْمُ و گیاهی که بروید و آن را ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول وَالشَّجَرُ و گیاهی که آن را ساقی باشد و بران قائم بود یعنی درخت يَسْجُدٰنِ ۝ فرمان می برند خدای را بطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان بسایهٔ ایشان ست و گفته اند مراد بسجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال الله تعالی ولٰکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَآءَ رَفَعَهَا و برداشت رحمن آسمان را بالای زمین پانصد ساله راه وَوَضَعَ الْمِيْزَانَ ۝ و بیافرید یا منزل گردانید ترازو وی را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن اَلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد در نگذرید فِي الْمِيْزَانِ ۝ در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمائید وَاَقِيْمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيْزَانَ ۝ و کم مکنید میزان را یعنی کم منمائید در وزن داد و ستد این همه تاکید اهل ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشود مثنوی هر جو و هر حبه که بازوی تو + کم کند از کیل و ترازوی تو + هست یکایک همه بر جای خویش + روز جزا جمله بیارند پیش + با تو نمایند نهانیت را + کم دهی و بیش ستانیت را + وَالْاَرْضَ وَضَعَهَا و زمین بگسترد و بنهاد بر سطح آب لِلْاَنَامِ ۝ برای آدمیان تا بر و قرار گیرند فِيْهَا در زمین فَاكِهَةٌ انواع میوه هست وَّالنَّخْلُ و خرما بنان ذَاتُ الْاَكْمَامِ ۝ عـ

نداوند ان غلاف یعنی وعیهٔ خرما چه خرما او یکه منشق نشده در غلاف باشد وتخصیص خرما از فواکه بذکر جهت آنست که بیش از ... بشبیهٔ
بانسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده وَالْحَبُّ و در زمین دانه است ذُو الْعَصْفِ خداوند برگ خشک مراد از دانه چیزی است
که از ان قوت میسازند چون گندم وجو وجز آن وعصف گیاهی است که دانه از وجدا میشود وَالرَّيْحَانُ ۝ و در زمین ریحانی ست
یعنی سپرغم که بوی میکنند مراد آن ست که در زمین شما را نعمتها داده ام بعضی خوردنی وبعضی بوی کردنی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس ای
آدمیان وپریان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ ۝ تکذیب میکنید وانکار مینمائید که از نعمت اوست وآنکه سی ویکجا درین
سوره این کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل ست بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان وقاریان
متنبه شوند بر کثرت نعم وگفته اند تکرار برای دفع غفلت ست وتاکید حجت وتذکیر نعمت ودر صحیح حاکم رح از جابر رض نقل کرده که حضرت پیغمبر صلعم
این سوره را تا آخر برما خواند بعد از ان فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می بینیم هر آینه جن نیکوتر اند از شما در رد جواب این سوال ومن
هیچ باز نخوانده ام فبای آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند ولا بشیء من نعمک ربنا لا نکذب فلک الحمد یعنی با هیچ چیز از نعمتهای تو ای
پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس ترا ست ثنا وستایش خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدم عم را که پدر انس ست مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک
كَالْفَخَّارِ ۝ مانند سفال پخته که اگر دست بروی زنی آواز کند وَخَلَقَ الْجَانَّ وبیافرید جان را که پدر جن ست مِنْ مَارِجٍ از زبانهٔ صافی
بی دود مِنْ نَارٍ ۝ از آتش وگویند مارج از آتش ست که زبانهٔ سرخ وسبز وزرد بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی وتیزی آتش ودر باب
نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور ست که مارج آتش است ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوق ست از دو عنصر آتش وهوا
وآدم آفریده شد از دو عنصر خاک وآب چون خاک وآب بهم ممزوج شوند آن را طین گویند وچون هوا وآتش مختلط گردند آن را مارج خوانند
چنانچه تناسل در بشر بالقای آب ست در رحم وتناسل در جن بالقای هوا در رحم انثی ومیان آفرینش جان وآدم مدت شصت هزار ساله بود فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمتها از نعمت پروردگار خود که شما را از گل ومارج آفریده ودولت حیات ارزانی فرموده تُكَذِّبَانِ ۝ انکار میکنید
رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرق ست یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را ویکی مشرق زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ۝ وآفریدگار
دو مغرب صیفی وشتوی مر شمس را ودر اختلاف مشرقین ومغربین انواع فوائد ست از اختلاف فصول وحدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد
بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت ست وغروبش سبب آسایش وراحت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار
شما تُكَذِّبَانِ ۝ جحود می ورزید ومنکر آن میشوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ راه داد دو دریا را یکی خوش وشیرین ویکی شور وتلخ تا یا مراد يَلْتَقِيَانِ ۝
بیکدیگر رسند وآن بحر فارس وروم ست که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بَيْنَهُمَا میان هر دو دریا بَرْزَخٌ مانعی وحاجزی وپرده است از
قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لَا يَبْغِيَانِ ۝ افزونی نمیجویند بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از
حدیکه مقرر شده تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشان ست غرق نگردد واگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود ومنافع بسیار برین
دو بحر متفرع ست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه ست تُكَذِّبَانِ ۝ انکار میکنید يَخْرُجُ
بیرون می آید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ ازین دو دریا یا از بحر مالح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ ۝ ومروارید ریزه واین جوهرها ست که بدان آرایش
کنید واز خرید وفروخت آن فوائد یابید واین نعم ظاهر ست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس شما بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود تُكَذِّبَانِ ۝
تکذیب می نمائید وگفته اند مراد بحر آسمان وبحر زمین ست که هر سالی ملاقی میشوند وابر حاجزی ست که منع میکند ذریلے

آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می آید و از ان لآلی منعقد میگردد امام قشیری رح فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطائف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحرین خوف و رجا عام مسلمانان راست و از ان گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان راست و از ان جواهر فقر و جد ارزد و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان را از ان گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید بیت ز قعر بحر فنا گوهر بقا یابی + وگر نه غوطه خوری این گهر کجا یابی + وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَئٰتُ و مر خدایراست راندن کشتیهای نو ر و نده و حفص بفتح شین خواند یعنی نو برفتن آورده شده فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ ۝ مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع بندگان ست از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات و این نعمتها عظیم ست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش تُكَذِّبَانِ ۝ منکر میشوید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا هر کس که بر زمین ست از ذوی الروح فَانٍ ۝ هالک اند یعنی سرانجام فانی شوند وَيَبْقَىٰ و باقی ماند وَجْهُ رَبِّكَ ذات پروردگار تو ذُو الْجَلَالِ خداوند بزرگی و عظمت وَالْإِكْرَامِ ۝ و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آن باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید و کار بساز ید مر آنرا و آگاه کرد از بقای خود تا رجوع بحضرت او کنید و بر غیر او اعتماد ننمائید تُكَذِّبَانِ ۝ تکذیب میکنید يَسْأَلُهُ میخواهند او را یعنی میطلبند از وی مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست حاجتهای خود را چه همه بدو محتاجند در ذات و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هر وقت هُوَ فِي شَأْنٍ ۝ او در ساختن و پرداختن کاری ست دعای داعی را اجابت کند و سائل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شادان گرداند و بیمار را صحیح سازد و قومی را بر توبه دارد و گروهی را بیامرزد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه تُكَذِّبَانِ ۝ انکار میکنید ابن عیینه رح فرموده که سراسر روزگار نزدیک خدای دو روز ست یک روز مدت دنیا و شان او درین یکروز امر ست و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و اماتت و احیا و اعزاز و اذلال + دوم روز مدت آخرت و شان آن روز حساب ست و عقاب و جزا و سوال و معاقبت و مثابات و نزد محققان یوم بمعنی آن ست و آن جزویی از اقل زمانست و در بحر الحقائق آورده که مراد تجلی حق ست در هر آنی بر حسب متجلی له و مناسب استعداد و تجلیات را نهایت نیست رباعی کل یوم هو فی شان چه شان ست چه شان + یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان + جلوهٔ حسن ترا غایت و پایانی نیست + هر زمان جلوهٔ دیگر شود از پرده عیان + سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که حساب کنیم ما شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازات ست نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدید ست و وعید چنانچه کسی مثلا کسی را میگوید باش تا با تو پردازم و حال آنکه گوینده هیچکار نمیکند مراد تخویف سامع ست اینجا نیز از روی وعید میگوید که قصد حساب شما خواهیم کرد أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ۝ ای دو گروه بزرگ یعنی انس و جن و عرب انچه بزرگ قدر و قیمت بود آنرا ثقل گویند کما قال انی تارک فیکم الثقلین و گفته اند ثقل گران بارست و جن و انس بتکلیف گران بارند یا ببار گناه گران درمانده اند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید ست بحساب تا از اعمال بد متحرز شوید و تعریف بخطاب تا بجرم بی حد امیدوار باشید تُكَذِّبَانِ ۝ تکذیب میکنید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه پریان و آدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ اگر توانید أَنْ تَنْفُذُوا که بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضای من یا از نزول مرگ فَانْفُذُوا

پس بیرون روید و فرار نمائید لَا تَنْفُذُوْنَ بیرون نمی توانید شد اِلَّا بِسُلْطٰنٍ ○ مگر بقهر و تسلط و غلبه و شما را این قوت نیست بلکه هر جا که روید
مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان
و پریان این عرصهٔ محشر ست اگر توانید بیرون روید اما نمی توانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را نه اینست نه آن فَبِاَيِّ اٰلَاۗءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که اخبار کرد که شما عاجزید در دنیا و فرو مانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا جز او یار و مددگار
نیست و روی توجه بدرگاه او آرید تُكَذِّبٰنِ ○ جحود مینمائید يُرْسَلُ فرستاده شود عَلَيْكُمَا بر هر که عاصی و مشرک باشد نه شما شُوَاظٌ
زبانهٔ خالص مِّنْ نَّارٍ از آتش وَّنُحَاسٌ و دودی سیاه یعنی یک نوبت زبانهٔ آتش فرستند و یک کرت دود و گویند نحاس روی
گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند فَلَا تَنْتَصِرٰنِ ○ پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم دیگر
فَبِاَيِّ اٰلَاۗءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را بشواظ و نحاس تا باز ایستید از نافرمانی و بپرستش وی اشتغال نمائید
تُكَذِّبٰنِ ○ تکذیب مینمائید فَاِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاۗءُ پس چون بشگافد آسمان برای نزول ملائکه فَكَانَتْ پس گردد وَرْدَةً سرخ یعنی
برنگ گل سرخ كَالدِّهَانِ ○ مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید فَبِاَيِّ اٰلَاۗءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعم آفریدگار
خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت اهوال بوی پناه جوئید تُكَذِّبٰنِ ○ تکذیب میکنید فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز
لَّا يُسْئَلُ پرسیده نشود عَنْ ذَنْۢبِهٖٓ از گناه او اِنْسٌ آدمی وَّلَا جَاۗنٌّ ○ و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکنند که چرا کردید بلکه سوال توبیخ
باشد که چرا کردید یا گنهکاران را بعلامت بشناسند و حاجت بسوال نباشد یا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه و تعالی
فرموده که لنسئلنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را سوال کنند فَبِاَيِّ اٰلَاۗءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از احوال
آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات شماست تُكَذِّبٰنِ ○ تکذیب می ورزید يُعْرَفُ الْمُجْرِمُوْنَ
شناخته شوند کافران بِسِيْمٰهُمْ بعلامت ایشان که سیاه روئی و کبودی چشم ست یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان فَيُؤْخَذُ
پس گرفته شوند بِالنَّوَاصِيْ بموهای پیشانی یکبار وَالْاَقْدَامِ ○ و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ
کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سرنگون بدوزخ افگنند فَبِاَيِّ اٰلَاۗءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد
شما را از گرفتن و در دوزخ افگندن کفار تا از کفر بپرهیزید تُكَذِّبٰنِ ○ انکار میکنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه
وقف ایشان را گویند هٰذِهٖ جَهَنَّمُ الَّتِيْ این آن دوزخ ست که از روی عناد يُكَذِّبُ تکذیب میکردند بِهَا الْمُجْرِمُوْنَ ○
آن مشرکان بدو رسیده اند يَطُوْفُوْنَ طواف میکنند دوزخیان بَيْنَهَا میان دوزخ وَبَيْنَ حَمِيْمٍ اٰنٍ ○ و میان آب گرم آن
گرمی بغایت رسیده یعنی هر گاه که از آتش استغاثه کنند ایشان را فریادرسی کنند و در میان چنین آب گرم اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر
بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم میباشند فَبِاَيِّ اٰلَاۗءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از
ع کفر پرهیز کرده بایمان متصف شده از آن نجات یابید تُكَذِّبٰنِ ○ تکذیب می نمائید وَلِمَنْ خَافَ و برای کسی که بترسد مَقَامَ
رَبِّهٖ از ایستادن پیش خدای جَنَّتٰنِ ○ دو بهشت ست یعنی کسیکه از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند
جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خائف انس را بود و دیگر خائف جن را بود در موضح آورده که دو باغ دهند ایشان را در بار بهشت
که هر یکی از ایشان صد ساله راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و میوه های دلکش و حوران مهوش بود

محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی ست دیگر برای ترک مناهی یا یکی برای خاصهٔ خلائق بهشت دیگر برای خدام و متعلقان او فَبِاَیِّ
اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها ساخته برای ادای طاعت و ترک معصیت تُکَذِّبٰنِ ○ تکذیب میکنید ذَوَاتَآ
اَفْنَانٍ ○ دو بوستانند خداوندان شاخها یعنی درختان بسیار باشد هر یکی مشتمل بر اثمار گوناگون فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا میفرماید تُکَذِّبٰنِ ○ انکار میکنید فِیْهِمَا درین دو باغ عَیْنٰنِ دو چشمه
تَجْرِیٰنِ ○ میروند هر جا که بهشتی خواهد در عالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذید
فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان کرده تُکَذِّبٰنِ ○ جحود میورزید
فِیْهِمَا درین دو جنت مِنْ کُلِّ فَاکِهَةٍ از هر میوه زَوْجٰنِ ○ دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده
و نه شنیده باشد فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار پرورندهٔ شما که اصناف ثمرات و فواکه به بنده عطا میفرماید
تُکَذِّبٰنِ ○ منکر میشوید مُتَّکِئِیْنَ ترسندگان درین بهشتها تکیه کنندگان باشند عَلٰی فُرُشٍۭ بَطَآئِنُهَا بر فراش ها که آستر آن
مِنْ اِسْتَبْرَقٍ از دیبای محکم باشد + از بزرگی پرسیدند که بطائن آن از دیباست ظهائر آن از چه باشد جواب داد که ظاهر آن از نور بسته
دیگری گفته است که ظاهر آن داخل ست درین آیت که + فلا تعلم نفس ما اخفی لهم وَجَنَی الْجَنَّتَیْنِ و میوهٔ درختان این دو بهشت
دَانٍ ○ نزدیک ست که دست قائم و قاعد و مضطجع بدان میرسد و گفته اند که تکیه کرده و آرزوی میوه کند شاخ درخت سر فرود آرد
و آن میوه که خواهد بدهن وی در آید فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را بر تختهای و فرشهای بادشاهانه نشاند
و میوهٔ لذیذ و لطیف دهد تُکَذِّبٰنِ ○ انکار میکنید فِیْهِنَّ در قصور و منازل این دو بهشت قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمانند یعنی
حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران لَمْ یَطْمِثْهُنَّ نسوده باشند ایشان را اِنْسٌ آدمیان قَبْلَهُمْ پیش از
ازواج ایشان در بهشت وَلَا جَآنٌّ ○ و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرراند دست هیچ آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه
برای جن مقرر شده باشند جن نیز در ایشان تصرف نکرده باشند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت
به بندگان ارزانی داشته تُکَذِّبٰنِ ○ تکذیب میکنید و باور نمیدارید کَاَنَّهُنَّ الْیَاقُوْتُ وَالْمَرْجَانُ ○ گویا هستند آن حوران مخلوق از یاقوت
در سرخی و صافی و مروارید پاکیزه در سفیدی و ضیا فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین صفائی و پاکیزگی برای شما
آفریده تُکَذِّبٰنِ ○ تکذیب میکنید و باور نمیدارید هَلْ جَزَآءُ الْاِحْسَانِ آیا جزای نیکی کردن در عمل باشد اِلَّا الْاِحْسَانُ ○ مگر نیکی
کردن در ثواب یا جزای هر که گوید + لا اله الا الله + و عمل کند با وامر و نواهی محمد الرسول الله صلعم نیست او را مگر بهشت و حاصل آیت این ست
که جزای نیکی نیکی ست پس جزا دهند طاعات را درجات و مکافات کنند شکر را زیادت نعمت و تقوی را بفرج و توبه را بقبول و دعا را به
اجابت و سوال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیا را بامن آخرت و خدمت را بسلطنت و در بحر الحقائق فرموده که نیست جزای
فنا فی الله الا بقا بالله مثنوی هر که در راه محبت شد فنا + یافت از بحر لقا اندر بقا + هر کرا شمشیر شوقش سر برید + میوهٔ ذوق از درخت
وصل چید فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود تُکَذِّبٰنِ ○ تکذیب
میکنید و انکار مینمائید وَمِنْ دُوْنِهِمَا و جز این دو بوستان که مذکور شد یا فروتر از ایشان جَنَّتٰنِ ○ دو بوستان دیگر ست گفته اند
دو بوستان اول از زر ست برای سابقان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب یمین فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش

که این بهشتها مر بندگان میکند تُکَذِّبٰنِ منکر میشوید مُدْهَآمَّتٰنِ دو بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیاهی زننده است فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا میکند و سبزی موجب روشنائی چشم ست تُکَذِّبٰنِ انکار میکنید فِیْهِمَا درین دو بهشت عَیْنٰنِ دو چشمه باشد نَضَّاخَتٰنِ جوشنده آب یعنی هر چند از و آب بر دارند دیگر بجوشند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما مید هد تُکَذِّبٰنِ تکذیب میکنید فِیْهِمَا فَاکِهَةٌ درین دو بهشت میوه بسیار بود وَّنَخْلٌ و خرما بنان وَّرُمَّانٌ و اشجار انار تخصیص خرما و انار از میوها بجهت تفضیل ست زیرا که خرما فاکهه است و هم غذا و انار میوه است و دوا فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پرورنده شما که چنین میوها بر بندگان ارزانی دارد تُکَذِّبٰنِ انکار میکنید فِیْهِنَّ درین چهار جنت خَیْرٰتٌ حِسَانٌ زنان برگزیده باشند نیکورویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق نیز آراسته باشد فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که شما را حوران دهد هر یک از دیگری نیکوتر تُکَذِّبٰنِ تکذیب مینمائید حُوْرٌ مَّقْصُوْرٰتٌ حوران پنهان شده فِی الْخِیَامِ در خیمها که از در مجوف ست و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله خانه نو آراسته برای داماد و عروس فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود چنین که ازواج طیبه به بهشتیان میدهند تُکَذِّبٰنِ انکار میکنند لَمْ یَطْمِثْهُنَّ نسوده باشند مر ایشان را اِنْسٌ قَبْلَهُمْ آدمی پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده اند وَلَا جَآنٌّ و نه جن نیز دست بر ایشان نسائیده بلکه همه بکر اند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای خداوند خویش که از ازواج ابکار نامزد ایشان یعنی اهل ایمان کرده اند تُکَذِّبٰنِ تکذیب میکنید که چنین حوران نگاه داشته عطا کند مُتَّکِـِٕیْنَ اصحاب یمین تکیه زدگان باشند عَلٰی رَفْرَفٍ خُضْرٍ بر فرشها یا بر بالشهای سبز وَّعَبْقَرِیٍّ حِسَانٍ و بساطهای قیمتی در غایت نیکوئی فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما این نعمتها که مذکور شد تُکَذِّبٰنِ تکذیب میکنید تَبٰرَکَ اسْمُ رَبِّکَ بزرگ ست نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بر ذات وی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و ازین ست که هیچکس از عظمت ذات او خبر نداده و نمی تواند داد بیت بر لب بحر چنین وا مانده اند خشک لب هم مبتدی هم منتهی ذِی الْجَلٰلِ

ع ۳ وَالْاِکْرَامِ در ترجمه کشف معنی این اسم برین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات جلال آنچه اثبات آن مستلزم کمالست ذات پاک خدا را ثابت ست و آنچه سلب آن مقتضی عزت و کبریاست جناب مقدس از آن منزه و معراست و اکثر محققان بر آنند که جلال اشارت بصفات قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذو الجلال و الاکرام جامع باشد مر جمیع صفات الٰهی را و ازین ست که او را اسم اعظم گفته اند و خبر الظوا بیا ذا الجلال و الاکرام مؤید این قول ست

سورة الواقعة مکیة وهی ست وتسعون آیة

بسم الله الرحمٰن الرحیم

وقف لازم اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لَیْسَ لِوَقْعَتِهَا نیست در واقع شدن و آمدن او کَاذِبَةٌ دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که از آن خبر میدهد صادق ست و آن روز خَافِضَةٌ فرو برنده است قومی را بافعل ایشان از روی عدل رَّافِعَةٌ بر دارنده گروهی را با علی علیین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق و نفاق ست و رافع اولیا از ارباب اخلاص و وفاق یا فرو میدارد آنانرا که در دنیا خود را مرتفع میداشتند و برمی آرد جمعی را که درین عالم فروتنی کردند اِذَا رُجَّتِ الْاَرْضُ یاد کن چون جنبانیده شود زمین رَجًّا جنبانیدنی بران وجه که هر بنا که بر وی ست منهدم گردد وَّبُسَّتِ الْجِبَالُ و رانده شود کوهها

بَسًّا ﴿۵﴾ راندنی تا شکسته و پاره پاره گردد فَكَانَتْ پس باشد هَبَاۤءً غباری که دیده میشود با شعاع آفتاب وقتیکه از روزنه در افتد مُّنْۢبَثًّا ﴿۶﴾ پراگنده و منتشر گشته وَّكُنْتُمْ و باشید شما ای مکلفان دران وقت اَزْوَاجًا ثَلٰثَةً ﴿۷﴾ اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید و سه ترجمه فَاَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ ﴿۸﴾ پس اصحاب دست راست مَاۤ اَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ ﴿۸﴾ چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکند ایشان را چنانچه گوئی فلان قوم بزرگان اند و چه بزرگان و گویند درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب یمین آنها اند که در وقت اخراج ذریت از صلب آدم علیه السلام در یمین ایشان براست وی بوده اند یا نامه اعمال دران روز بدست راست ایشان دهند یا به بهشت روند و آن بر یمین عرش است و گفته اند میمنه بمعنی یمن و برکت است یعنی ایشان میمون و مبارک قدم اند وَاَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ ﴿۹﴾ و اصحاب دست چپ مَاۤ اَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ ﴿۹﴾ چه اند یاران دست چپ و ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم علیه السلام بوده اند یا نامهای اعمال ایشان بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ برند و دوزخ بر چپ عرش است و گفته اند مشامه را از تشائم گرفته اند و آنان شوم و نامبارک اند وَالسّٰبِقُوْنَ و پیشی گرفتگان بر همه اقوام یا پیش روان به بهشت السّٰبِقُوْنَ ﴿۱۰﴾ پیشی گرفتگان اند بایمان چون مومن آل فرعون و حبیب نجار و ابوبکر صدیق و مرتضی علی رضی الله عنهما یا آنانکه بدو قبله نماز گزارده اند با پیغمبر صلعم یا اهل قرآن یا پیش روان بصف جهاد یا سبقت گیرندگان تکبیر اول اُولٰٓئِكَ الْمُقَرَّبُوْنَ ﴿۱۱﴾ آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان برحمت و کرامت فِیْ جَنّٰتِ النَّعِیْمِ ﴿۱۲﴾ در بوستان مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِیْنَ ﴿۱۳﴾ گروهی بسیار از پیشینیان یعنی امم انبیای گذشته وَقَلِیْلٌ و اندکی مِّنَ الْاٰخِرِیْنَ ﴿۱۴﴾ از پسینیان یعنی امت محمد صلعم مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند در بیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیاء علیهم السلام را معاینه دیدند و بخدمت ایشان رسیده بدیشان گرویدند نه تمام امتان ایشان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه بفحوای انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة ازان خبر میدهد و در حدیث بریده رضی الله عنه مذکور هست که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد ازین امت من و چهل سائر امم و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند عَلٰی سُرُرٍ بر تختها مَّوْضُوْنَةٍ ﴿۱۵﴾ بافته بزر و مکلل بدر و یاقوت و زبرجد مُّتَّكِـِٕیْنَ تکیه زدگان عَلَیْهَا بران تختها مُتَقٰبِلِیْنَ ﴿۱۶﴾ برابر یکدیگر یعنی روی باروی تا بدیدار هم مستانس و مسرور باشند یَطُوْفُ عَلَیْهِمْ میگردند بر ایشان برای خدمت وِلْدَانٌ کودکان مُّخَلَّدُوْنَ ﴿۱۷﴾ جاوید مانندگان بر هیأت کودکی چه خدمت خردان زیباتر است از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارهای زرین و این کودکان را خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان رضی الله عنه منقول است که ایشان اطفال مشرکان اند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف میکنند بِاَكْوَابٍ بکوزها وَّاَبَارِیْقَ ﴿۱۸﴾ و ابریقها وَكَاْسٍ مِّنْ مَّعِیْنٍ ﴿۱۸﴾ و جامها از شرابی که روان است در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال لَّا یُصَدَّعُوْنَ در دسر نکشند عَنْهَا ازان شراب یعنی آن می را خمار نباشد وَلَا یُنْزِفُوْنَ ﴿۱۹﴾ و نه بی عقل و بیهوش شوند ازان وَفَاكِهَةٍ و دیگر بر ایشان میگردند بمیوها مِّمَّا یَتَخَیَّرُوْنَ ﴿۲۰﴾ از انچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَیْرٍ و بگوشت مرغان که الطف لحوم است مِّمَّا یَشْتَهُوْنَ ﴿۲۱﴾ از انچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُوْرٌ و بر سابقان در جنت طواف می نمایند از برای خدمت زنان سفید روی عِیْنٌ ﴿۲۲﴾ کشاده چشمان در صفا و لطافت كَاَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَكْنُوْنِ ﴿۲۳﴾ پوشیده در صدف که غبار بر و نه نشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جَزَاۤءًۢ پاداش میدهیم ایشان را پاداش دادنی بِمَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ﴿۲۴﴾ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لَا یَسْمَعُوْنَ نشنوند فِیْهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد یا سوگند بدروغ وَّلَا تَاْثِیْمًا ﴿۲۵﴾ و نه سخن که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام اِلَّا قِیْلًا لیکن میشنوند سخنی که آن کدام است سَلٰمًا سَلٰمًا ﴿۲۶﴾ تکرار این لفظ

ولیل ست برآنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند وَأَصْحَٰبُ ٱلْيَمِينِ و اصحاب دست راست مَآ أَصْحَٰبُ ٱلْيَمِينِ چه اند اصحاب
دست راست یعنی بزرگ و کرم اند وایشان باشند فِى سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَّخْضُودٍ بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که
مسلمانان نظر بروج انگلند و آن وادی ست از طائف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر مارا مثل این بودی این آیت آمد که
اهل بهشت را سدر باشد بی خار وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ و درخت موز بود میوهای آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد
وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زائل نشود مراد از ظل راحت ست وَمَآءٍ مَّسْكُوبٍ و آب ریزان یعنی از
جنت عدن فرو می ریزد بر بوستانهای دیگر وَفَٰكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و بسیار میوه لَّا مَقْطُوعَةٍ نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود
بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد دون فصلی وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده شده یعنی از خورنده بهیچ نوع باز ندارند چون میوهٔ دنیا که
بی بها بدست نیاید وَفُرُشٍ و گستردنیها مَّرْفُوعَةٍ برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایت است از زنان
مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده إِنَّآ بدرستیکه ما أَنشَأْنَٰهُنَّ بیافریدیم ابتدای بی سلب و ولادت زنان عجائز دنیا را إِنشَآءً آفریدنی یعنی بعد از پیری
خلق کنیم ایشانرا خلقی دیگر مراد آن ست که پیرزنانرا جوان سازیم بر یک سن فَجَعَلْنَٰهُنَّ پس گردانیم ایشانرا أَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که
ازواج بنزد ایشان آیند ایشانرا بکر یابند عُرُبًا دوست داران و عاشقان شوهر خود باشند یا با غنج و ناز یا شیرین سخن أَتْرَابًا هم زادان
همسی و سه ساله و شوهران نیز بهمین سن و در تبیان آورده که صبیانرا که به بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد
کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد در دنیا ببعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد با شوهر او از اهل بهشت نبود چون امرأة
فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود با زن بروی ارزانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند
بزوج آخرین نامزد کنند و این زنانرا انشا کنیم لِّأَصْحَٰبِ ٱلْيَمِينِ برای اصحاب یمین و دست راست و گویا که سائلی میپرسد کیانند ربع
اصحاب الیمین میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْءَاخِرِينَ و گروهی اند از پسینیان
در اسباب نزول آمده که چون آیت وقلیل من الآخرین فرود آمد فاروق رض گریان شد و گفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم
واز ما نجات نیابد مگر اندکی این آیت آمد که وثلة من الآخرین حضرت رسول صلعم آیت بروی خواندند و عمر رض فرموده که رضینا عن ربنا
و پیغمبر صلعم گفت از آدم تا من یک ثلثه و از من تا قیامت یک ثلثه و در حدیث آمده که ارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب
گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشد و هشتاد از ان امت من خواهند بود و از ینجا معلوم میشود که هیچکس از امت متابعت
آن حضرت صلعم در دوزخ جاوید نخواهند ماند **نظم** نماند بزندان دوزخ اسیر ٭ کسی را که باشد چنین دستگیر ٭ نماند بعصیان کسی در گرو ٭
که دارد چنین سیدی پیش رو ٭ وَأَصْحَٰبُ ٱلشِّمَالِ و اصحاب دست چپ مَآ أَصْحَٰبُ ٱلشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ
یعنی چه خوار و بیمقدار اند و دران روز باشند فِى سَمُومٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مشام ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ
و در آبی گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرمازدگان در
دنیا آب می طلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن آب بیشتر متاذی گردند پس پناه برند بسایه و از ان سایه خبر میدهد که وَظِلٍّ و سایهٔ
مِّن يَحْمُومٍ از دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهی ست از آتش که دوزخیان بسایهٔ آن پناه می برند لَّا بَارِدٍ خنک نیست مانند سایهای دیگر
وَلَا كَرِيمٍ و نه سود رساننده و نه راحت بخشنده و این عذابها ایشانرا جهت ست إِنَّهُمْ كَانُوا۟ بدرستیکه ایشان بوده اند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از این

در دنیا مُتْرَفِيْنَ ﴿ۚ﴾ بناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وَكَانُوْا يُصِرُّوْنَ و بودند که اصرار مینمودند
عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيْمِ ﴿ۚ﴾ بر گناه بزرگ که شرک ست یعنی بران اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود وَكَانُوْا
يَقُوْلُوْنَ ۙ و بودند که میگفتند اَئِذَا مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَّعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست
ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ ۙ آیا ما برانگیختگانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار اَوَاٰبَآؤُنَا الْاَوَّلُوْنَ ﴿﴾
آیا پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قُلْ بگوی ای محمد ﷺ در جواب ایشان کہ اِنَّ الْاَوَّلِيْنَ بدرستیکه پیشینیان از آبای شما و غیر آن وَالْاٰخِرِيْنَ ﴿﴾
و پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوْعُوْنَ ۙ هر آینه جمع شدگانند اِلٰى مِيْقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ ﴿﴾ برای وقتیکه مقرر شده از روز معلوم که
قیامت ست یا همه مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم ست یا همه محشور شوند بمکان حساب یا زمان حساب در روزی که
معلوم ست مر خدا را ثُمَّ اِنَّكُمْ پس بدرستیکه شما اَيُّهَا الضَّآلُّوْنَ ای گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُوْنَ ۙ تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را
خطاب با اهل مکه و امثال ایشانست میگوید که شما فردای قیامت لَاٰكِلُوْنَ هر آینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِّنْ زَقُّوْمٍ ﴿ۙ﴾
که آن زقوم ست یعنی شما را زنده کنند و از ان درخت بخورانند فَمَالِئُوْنَ پس پر کنندگان باشید مِنْهَا الْبُطُوْنَ ﴿ۚ﴾ از میوه آن درخت
شکمها را فَشٰرِبُوْنَ پس آشامندگان عَلَيْهِ بالای زقوم مِنَ الْحَمِيْمِ ﴿ۚ﴾ از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا که برسانند
شکمها را از زقوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند آنگه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از ان بیاشامند فَشٰرِبُوْنَ پس آشامندگانند از حمیم شُرْبَ
الْهِيْمِ ﴿ؕ﴾ مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و مدتها آب نیافته یا مثل زمین ریگستان که هر چند آب خورد اثر آن پدید نیاید یعنی دوزخیان
چندانچه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هٰذَا این مأکول و مشروب نُزُلُهُمْ پیش پس ایشان ست يَوْمَ الدِّيْنِ ﴿ؕ﴾ در روز
جزا همچو ما حضری که برای مهمان آرند و بعد ازین در دوزخ انواع مآکل و مشارب خواهد بود ایشان را که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید
نَحْنُ خَلَقْنٰكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُوْنَ ﴿﴾ پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود را در انتها چه بر همه اهل خرد ظاهر
که هر که بر ابدا توانا ست بر اعادت نیز قادر خواهد بود اَفَرَءَيْتُمْ آیا خبر دهید مَّا تُمْنُوْنَ ﴿ؕ﴾ از آبی که میریزید در رحم زنان ءَاَنْتُمْ تَخْلُقُوْنَهٗۤ آیا شما می آفرینید
کودکان را از ان اَمْ نَحْنُ الْخٰلِقُوْنَ ﴿﴾ یا ما ایم آفریدگار آن و شما مقرید بانکه خالق منم چه شما بران وجه و بدان نوع که فرزندی طلبید متولد نمیشود بلکه بر
وفق مشیت و طبق ارادت من می آید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت
هر کس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوْقِيْنَ ﴿ۙ﴾ و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت از موتی که مقدر شده نتواند گریخت و ما این مرگ را
تقدیر کردیم عَلٰۤى اَنْ نُّبَدِّلَ برای آنکه تبدیل کنیم از شما اَمْثَالَكُمْ کسان را که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ
و بیافرینیم دیگر باره شما را فِيْ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿﴾ در صورتی و هیأتی که نمیدانید امروز یعنی کافران را در زشت ترین صورتی و مومنان را
در بهترین هیأتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستیکه دانسته اید شما النَّشْاَةَ الْاُوْلٰى آفریدن نخستین را که نطفه بودید و علقه شدید تا آخر و بدان هم
اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُوْنَ ﴿﴾ پس چرا یاد نمیکنید توانائی حق را بر انشای اخری چه هر که بران قادر ست ازین عاجز نتواند بود
نظم آنکه ما را ز خلوت نابود ٭ میکشد تا بجلوه گاه وجود ٭ بار دیگر که از سموم هلاک ٭ روی پوشیم زیر پرده خاک ٭ هم تواند با مر کن فیکون ٭
کار ما از گوشه لحد بیرون ٭ اَفَرَءَيْتُمْ آیا خبار می نمائید مَّا تَحْرُثُوْنَ ﴿ؕ﴾ از انچه کشت می کنید و تخمی در زمین می افگنید
ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَهٗۤ آیا شما میرویانید آن تخم را اَمْ نَحْنُ الزّٰرِعُوْنَ ﴿﴾ یا ما رویانیده ایم حرث

فعل عبد است و زرع فعل خدای و در خبر آمده که نگوید یکی از شما که زرعت ولیکن گوید حرثت چه شق ارض و القای بذر در واز بنده آیت
و رویانیدن از حق سبحانه لَوْ نَشَاۗءُ اگر خواهیم لَجَعَلْنٰهُ هر آینه گردانیم آن چیز را که کشته آید حُطٰمًا گیاهی در هم شکسته پیش از رسیدن یا گیاهی
بیدانه فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُوْنَ پس همه روز باشید از آن قصه و بلیه که شگفت مانید یا بر آفت آن اندوهناک باشید یا از جهد و سعی خود پشیمان
گردید و میگوئید اِنَّا لَمُغْرَمُوْنَ آیا ما تاوان زدگانیم و حفص انا خواند بطریق خبر یعنی بدرستیکه ما غرامت یافتگانیم بَلْ نَحْنُ مَحْرُوْمُوْنَ
بلکه ما بی بهرگانیم از روزی اَفَرَءَيْتُمُ آیا خبر باز دهید الْمَاۗءَ الَّذِيْ تَشْرَبُوْنَ از آبیکه می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما
بوی باز بسته است ءَاَنْتُمْ اَنْزَلْتُمُوْهُ آیا شما فرو فرستاده اید آن را مِنَ الْمُزْنِ از ابر سفید اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُوْنَ یا ما فرو
فرستنده ایم آبی شیرین لطیف را لَوْ نَشَاۗءُ جَعَلْنٰهُ اگر خواهیم گردانیم آن آب را اُجَاجًا تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم فَلَوْلَا
تَشْكُرُوْنَ پس چرا شکر نمی گوئید خدای را برین نعمت اَفَرَءَيْتُمُ اخبار کنید آیا النَّارَ الَّتِيْ تُوْرُوْنَ از آتشی که بیرون می آرید
ءَاَنْتُمْ آیا شما اَنْشَاْتُمْ بیافریده اید شَجَرَتَهَاۤ درخت آتش را که آن مرخ و عفار است اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِـُٔوْنَ یا ما آفریننده
آنیم اهل بوادی شاخی از شجره مرخ که مذکر میگویند بر شاخی از درخت عفار که انثی میخوانند میسایند حق سبحانه از میان آن
دو شاخ تر که آب از آن میچکد آتشی بیرون می آرد نَحْنُ جَعَلْنٰهَا ما گردانیدیم آن آتش را تَذْكِرَةً یادکردی که چون ببینید آتش دوزخ
یاد کنید یا آن را تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود مائیتی که در وست
که بکیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن وَّمَتَاعًا و ما ساختیم
آتش را برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن لِّلْمُقْوِيْنَ مر مسافران را و مقیمان را اکتفا کرد بذکر احد الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر
ع ۳ فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ بنام پروردگار بزرگ تو و او را بپاکی یاد کن فَلَآ اُقْسِمُ پس سوگند یاد میکنم بِمَوٰقِعِ النُّجُوْمِ
بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست که
غروب دلیل زوال است و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود موثری که تاثیر او را زوال نیست یا بمطالع کواکب یا بمجاری آن و در
عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشان است که مشبه اند به نجوم کما قال صلعم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یا منازل
نجوم که بروج آسمان است کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا از زمان نجوم که مامور برجم شیاطین شدند و آن وقت مولد حضرت پیغمبر صلعم
بوده و هنگام بعثت او و امام زاهد رح فرموده که مراد نجوم قرآن است و مواقع آن دل مقدس پیغمبر ماست صلعم هرچند دل مطهر یکی بود
اما نجوم قرآنی بسیار بود و هر نجمی را موقعی و قرائت امام حمزه و امام کسائی رح که موقع خوانده اند موید این قول است و نزول قرآن بر قلب
مبارک وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده وَاِنَّهٗ و بدرستیکه آنچه خدای بدو سوگند خورد لَقَسَمٌ سوگندیست
لَّوْ تَعْلَمُوْنَ اگر دانید عَظِيْمٌ بزرگ و معتبر جواب قسم چیست اِنَّهٗ بدرستیکه آنچه آنحضرت صلعم بر شما میخواند لَقُرْاٰنٌ كَرِيْمٌ هر آینه
قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع چه مشتمل است بر اصول علوم که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامیست نزد خدای و ملائکه
و مومنان یا حافظ و قاری او مکرم و معزز است این قرآن نوشته است فِيْ كِتٰبٍ مَّكْنُوْنٍ در کتابی پوشیده و نگاهداشته شده
نزدیک خدای در لوح محفوظ لَّا يَمَسُّهٗۤ نساید لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست اِلَّا الْمُطَهَّرُوْنَ مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهر اند از کدورات
اوصاف بشریه کلبی رح گوید که مراد سفره اند و کرام برره و بعضی ضمیر را عائد بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان و

از احداث ظاهر آیت نفی ست و مراد نهی و معنی آن این یعنی جنب و محدث باید که مس نکنند و فقهای مالکی و شافعی رح محدث و جنب و
حائض را تجویز نمیکنند حمل مصحف و مس آن و حنفیه گویند محدث و جنب را روا است حمل مصحف و مس آن و حائض را نه و نزد امام اعظم رح
نشاید محدث و جنب و حائض و نفسا را مس مصحف مگر با غلافی منفصل از و و در نوادر مذکور ست که جنب و حائض را بقول ابو یوسف رح
جائز ست کتابت قرآن وقتیکه لوح بر زمین بوده بر کنار و نزد امام محمد رح بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قرأت کرده اند و از ابن
عمر رض منقول ست که دوستر نزد من آنست که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل رح فرموده که مراد ازین طهارت توحید ست
یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رض نهی میکرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قرأت قرآن و محققان گفته اند که مراد
از مس اعتقاد ست یعنی معتقد نباشند قرآن را مگر پاکیزه دلان که مومنان اند یا عمل بقرآن و نگاه داشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند
بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آن را ندانند الا آنها که سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر نفی ماسوی الله ست
حکیم سنائی رح فرموده بیت جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد + که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا + در بحر الحقائق آورده که مکاشف نشود
باسرار قرآن مگر کسیکه پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیریت و سر مقام شهود حق در مرایای خلق و شهود خلق در مرایای حق و این معنی میسر نشود جز
بفنای شاهد و شهود در مشهود بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم + پس بسوزد وصف حادث را کلیم + تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده شده است
مِنْ رَبِّ الْعٰلَمِينَ ○ از آفریدگار عالمیان أَفَبِهٰذَا الْحَدِيثِ آیا بدین سخن که قرآن ست أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ○ شمای اهل مکه ناگرویدگان
یا مداهنه کنندگان یا منکران وَتَجْعَلُونَ و میسازید رِزْقَكُمْ روزی یعنی بهرهٔ خود را از قرآن أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ○ آنکه تکذیب کنید مراورا
یا میگردانید شکر روزی خوار از آنکه نسبت باران به آب و هوا کنید و این تکذیب سخن خدا است فَلَوْلَا پس چرا نه إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ○ چون
برسد روح بحنجره گلو در وقت مرگ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ و شما آن هنگام تَنْظُرُونَ ○ مینگرید بمیت وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم إِلَيْهِ
بدان محتضر مِنْكُمْ از شما وَلٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ○ و لیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب بعلم و قدرت و رؤیت ست فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ
پس چرا نه اگر هستید شما غَيْرَ مَدِينِينَ ○ غیر جزا داده شدگان در قیامت تَرْجِعُونَهَا باز گردانید روح را بجسد إِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِينَ ○
اگر هستید راست گویان ملخص آیت آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میگوئید پس چرا باز نمیگردانید روح را بتن خود وقتیکه بحلق رسیده
فَأَمَّا إِنْ كَانَ پس اگر باشد متوفی مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ○ از نزدیک گردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود فَرَوْحٌ پس
مر او راست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلاصی از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت وَرَيْحَانٌ و روزی جاودانی
یا بوی خوش یا تحیت ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد وَجَنَّتُ نَعِيمٍ ○ و دیگر او راست بهشت یعنی ادراک بوستان پر
نعمت وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اگر باشد آن وفات کرده مِنْ أَصْحٰبِ الْيَمِينِ ○ از اصحاب دست راست فَسَلٰمٌ لَكَ پس سلامت ست
مر ترا ای کسیکه هستی مِنْ أَصْحٰبِ الْيَمِينِ ○ از اصحاب یمین و اشهر آن ست که سلام بر تو ای محمد صلعم از اصحاب یمین که برادران تو اند یا
مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفات وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اگر باشد مرده مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از
تکذیب کنندگان بخدای و رسول الضَّالِّينَ ○ گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ پس مر او راست پیشکش در قبر مِنْ حَمِيمٍ ○ از آب گرم
کرده در دوزخ یا دود آتش دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ○ و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان إِنَّ هٰذَا بدرستیکه آنچه گفته شد
در شان این سه گروه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ○ هر آینه آن حق یقین ست یعنی راست و درست و بی گمان فَسَبِّحْ

پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ۝ بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن و را بذکر نام خجسته فرجام او و از انچه لائق عظمت و کبریای ع ۲۲
او نباشد یا نماز گذار بذکر پروردگار خود قولی آنست که بگوی سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیت حضرت رسول الله فرموده که اجعلوها فی رکوعکم

سورة الحديد مدنية وهي تسع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبَّحَ لِلَّهِ نماز گزارد و پرستش کرد مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین ست از مومنان
و اشهر آن ست که تسبیح گفت مر خدای را و بپاکی یاد کرد انچه در آسمانهاست از فلک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و انچه در زمین ست از حیوان
و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل یا خلق الله از زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی مسبح بود کما قال الله تعالی و ظلالهم بالغدو
والآصال وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالب ست در هر چه خواهد الْحَكِيمُ ۝ دانا بهر چه فرماید لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی
آسمان و زمین که موجد آن ست و متصرف در ان يُحْيِي زنده میگرداند در آخرت وَيُمِيتُ و می میراند در دنیا وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بهمه
چیز از اماتت و احیا قَدِيرٌ ۝ تواناست هُوَ الْأَوَّلُ اوست پیش از همه اشیا و پدید آرندهٔ آنها یعنی قدیم ازلی ست که او را بدایت
نیست وَالْآخِرُ و پس از فنای همه موجودات اوست یعنی باقی ابدی ست که اخیریت او را نهایت نیست فرد اول او اول بی ابتدا +
آخر او آخر بی انتهاییست بود و نبود این چه بلند ست و پست + باشد و این نیز نباشد که هست + وَالظَّاهِرُ آشکارا وجود او بکثرت
دلائل وَالْبَاطِنُ و نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقلی اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیت از حد و د معتاد تجاوز
کرده و بشرحی تمام و بسطی لا کلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار میرود و صاحب کشف الاسرار فرموده که
زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چار طائفه اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر
دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد + سوم زمرهٔ که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران و خادمان
چهارم فرقهٔ که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید اعتماد بر خلق ظاهر و بر خلق نهان مکن و کارساز خود ایشان را مپندار
که اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم صورت تو نیز بوجهی خوبترین بیاراستم باطن منم که
سرائر حقائق در دل تو ودیعت نهادم رباعی اول و آخر توئی کیست حدوث و قدم + ظاهر و باطن توئی چیست وجود و عدم
اول بی انتقال آخر بی ارتحال + ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم + در بحر الحقائق آورده که اول ست در عین آخریت و آخر ست در
عین اولیت و بر همین منوال ظاهر ست در عین باطنیت و باطن ست در عین ظاهریت از شیخ ابو سعید خراز قدس سره پرسیدند که
خدای را بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا از حیثیت واحده و
اعتبار واحد در ان واحد نظم اولی و هم در اول آخری + باطنی هم در ان دم ظاهری + تو محیطی بر همه اندر صفات + وز همه پاکی و مستغنی
بذات + وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و او بهمه چیزها عَلِيمٌ ۝ داناست اول و آخر نزد علم او مساوی ست و ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان هُوَ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده
کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بتدبیر عرش و اجرای امور متعلقه بدو بر وفق ارادت خود يَعْلَمُ
میداند مَا يَلِجُ انچه در آید فِي الْأَرْضِ در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و میداند انچه بیرون آید از زمین

چون نباتات و معدنیات و برخی از دفائن در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرود آید مِنَ السَّمَآءِ
از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملائکه و احکام وَمَا يَعْرُجُ و آنچه بالا برود و در آید فِيهَا در آسمان چون اعمال و دعوات و ملائکه که
عملهای بندگان مینویسند وَهُوَ مَعَكُمْ و خدای با شماست بعلم و قدرت عموماً و بفضل و رحمت خصوصاً اَيْنَ مَا كُنْتُمْ هر جا که شما باشید یعنی
معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما جدا و منفک نبود و این معیت نه بعقل مفهوم میگردد بلکه ذوق آن را بکشف دریابد بیت این معیت می نگنجد
در بیان + نی زبان دارد خبر زونی مکان + وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بدانچه شما می کنید بَصِيْرٌ ۝ بیناست و بران جزا خواهد داد لَهٗ مُلْكُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست حکم گزاری و فرمان روائی در آسمان و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق بابداء دارد و
ثانی با عادت چنانچه میفرماید وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ۝ و بسوی خدای بازگردیده شود عواقب کارها يُوْلِجُ الَّيْلَ در آرد شب را
فِي النَّهَارِ در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید + وَيُوْلِجُ النَّهَارَ فِي الَّيْلِ و در آرد روز را در شب یعنی از زمان روز بر شب باز
کند باختلاف فصول اربعه وَهُوَ عَلِيْمٌ و او داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝ بآنچه در دلها پوشیده است اٰمِنُوْا بگروید ای کافران
بِاللّٰهِ بخدای و او را یگانه دانید وَرَسُوْلِهٖ و بفرستادهٔ او که محمد صلعم ست و تصدیق وی نمائید وَاَنْفِقُوْا و بدهید مِمَّا جَعَلَكُمْ از
مالها که گردانیده است خدای شما را مُسْتَخْلَفِيْنَ خلفای گذشتگان بتصرف فِيْهِ دران یعنی ازان مالها که در دست دیگران بوده و
بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید فَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول مِنْكُمْ از شما وَاَنْفَقُوْا و
نفقه کردند مال خود را از زکوة و جهاد و سائر خیرات لَهُمْ مر ایشان راست اَجْرٌ كَبِيْرٌ ۝ مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و نعیم ست وَمَا
لَكُمْ لَا تُؤْمِنُوْنَ و چیست شما را که نمیگروید بِاللّٰهِ بخدا و بوحدانیت او معترف نمیشوید وَالرَّسُوْلُ و حال آنکه پیغمبر صلعم که فرستادهٔ اوست
يَدْعُوْكُمْ میخواند شما را بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوْا تا ایمان آرید بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَقَدْ اَخَذَ و بدرستیکه فرا گرفت خدای مِيْثَاقَكُمْ
پیمان شما را در روز الست بر اقرار ربوبیت و نفی شرک اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُؤْمِنِيْنَ ۝ باور دارندگان مر آن میثاق را هُوَ الَّذِيْ
يُنَزِّلُ اوست آن خداوندی که فرو فرستد عَلٰى عَبْدِهٖ بر بندهٔ خود که محمد است صلعم اٰيٰتٍ بَيِّنٰتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا
لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون آرد شما را خدا بقرآن یا پیغمبر بدعوت مِّنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای کفر اِلَى النُّوْرِ بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت
بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وَاِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بِكُمْ بشما لَرَءُوْفٌ مهربانست
که قرآن میفرستد رَّحِيْمٌ ۝ بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید وَمَا لَكُمْ و چیست شما را و چه فائده می بینید و چه عذر دارید
اَلَّا تُنْفِقُوْا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای وَلِلّٰهِ و حال آنکه مر خدا راست مِيْرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
میراث آسمانها و زمینها یعنی هرچه در آسمان و زمین ست بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مر او راست ولکن خلق دران
تصرف میکنند و آخر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردد و درین کلام ترغیب ست بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این
اموال بدست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را دران نگاه دارید و برای خود ازان ذخیرهٔ آخرت بردارید لَا يَسْتَوِيْ برابر نیست
مِنْكُمْ از شما ای مومنان مَّنْ اَنْفَقَ هر که نفقه کند مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ بودند وَقٰتَلَ و کارزار
کند با دشمنان خدا و رسول با کسیکه انفاق نماید و داعیه قتال دارد بعد از فتح مکه چه دران وقت مال بسیار خواهد بود و چندان بانفاق
و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد اُولٰٓئِكَ آن گروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح اَعْظَمُ بزرگتراند دَرَجَةً از روی درجه و مرتبه مِّنَ الَّذِيْنَ

اَنْفَقُوْا از آنانکه نفقه کنند مِنْۢ بَعْدُ پس از فتح وَقٰتَلُوْا و کارزار نمایند وَكُلًّا و همه را که نفقه و قتال میکنند پیش از فتح و پس از آن وَعَدَ اللّٰهُ
الْحُسْنٰی وعده کرده است خدای ایشان را بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد وَاللّٰهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه میکنید از نفقه و
قتال باخلاص یا ریا خَبِیْرٌ دانا ست اکثر مفسران برانند که این آیت در شان ابوبکر صدیق رض که اول کسیکه ایمان آورد و نفقه کرد و ع
با کفار مخاصمه نمود او بود و اشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند رباعی صاحب قدم مقام و تجرید + سر دفتر جمله اهل توحید
در جمع مقربان سابق + حقا که جزاو نبود صادق + مَنْ ذَا الَّذِیْ کیست آن کسیکه او یُقْرِضُ اللّٰهَ وام دهد خدای را یعنی نفقه کند مال
خود را امید چون طالب عوض بآن ماند که قرض میدهد قَرْضًا حَسَنًا وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس و باخلاص فَیُضٰعِفَهٗ تا زیاده
گرداند خدای جزای قرض او را لَهٗ برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد وَلَهٗ و مر او را بود اَجْرٌ كَرِیْمٌ مزدی گرامی که بهشت ست یَوْمَ
تَرَی الْمُؤْمِنِیْنَ یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده وَالْمُؤْمِنٰتِ و زنان مومنه را بر صراط در ان دم یَسْعٰی میرود شتابان نُوْرُهُمْ
روشنی توحید ایشان بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ در پیش ایشان تا باسانی بگذرند وَبِاَیْمَانِهِمْ و از جانبهای راست ایشان تا ایشان را به بهشت
ره نمونی میکنند و از ابن مسعود رض منقول ست که نور هر کس بقدر عمل وی بود نور یکی از صنعا باشد تا عدن و از ان دیگران برابر کوهی
و یکی را بمقدار نخلی و ادنی نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را ببیند باری هیچ مومن بی نور نباشد و گویند فرشتگان مر ایشان را که بُشْرٰىكُمُ
الْیَوْمَ مژده شما امروز جَنّٰتٌ دخول ست در بوستانها که پیوسته تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر منازل و اشجار آن جویها
و باشید شما خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاودان در ان ذٰلِكَ و این بشری جنت جاویدان هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ او رستگاری بزرگ ست چه از
همه اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال میرسید و دیدار ملک متعال می بینید مصرع هزار جان مقدس فدای دیدارش + ابو امامه رض مروی ست
که مومنان را بر صراط نور دهند و کافر و منافق را بی روشنی بگذارند و مومنان هر گاه که روی باز پس میکنند همه صراط روشن میگردد و پس منافقان
از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال الله تعالی یَوْمَ یَقُوْلُ الْمُنٰفِقُوْنَ یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق وَالْمُنٰفِقٰتُ
و زنان منافقه لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوا مر آنان را که گرویده اند یعنی از اهل ایمان التماس کنند که شما انْظُرُوْنَا نظر کنید بما نَقْتَبِسْ تا بگیریم روشنی مِنْ
نُّوْرِكُمْ از نور شما چون بما نگرید قِیْلَ ارْجِعُوْا گفته شود یعنی گویند مومنان یا ملائکه مر منافقان را که باز گردید وَرَآءَكُمْ باز پس خود
یعنی بدنیا روید فَالْتَمِسُوْا نُوْرًا پس بجوئید روشنی را که در محشر کسب نور نتوان کرد از دنیا با خود باید آورد بیت کار اینجا کن که تشویش ست
در محشر بسی + آب از اینجا بر که در دریا بسی شور و شر ست + منافقان فهم این معنی نکرده بتصور آنکه نور در عقب ایشان ست و می باز پس گشتند
فَضُرِبَ پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی بزنند بَیْنَهُمْ میان منافقان و مومنان بِسُوْرٍ دیواری بزرگ چون باره شهری
لَّهٗ بَابٌ مر او را دری باشد که مومنان بدان در در آیند بَاطِنُهٗ باطن سور یعنی داخل آنکه مومنان در وی میروند فِیْهِ الرَّحْمَةُ
در و رحمت بود زیرا که نزدیک بهشت ست وَظَاهِرُهٗ و ظاهر سور یعنی خارج او مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ از پیش آنکه طرف
منافقان ست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ ست اما منافقان چون باز پس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مومنان
شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاجز شده دری دار در از ان در نگرند و مومنان را مشاهده نمایند که خرامان خرامان بجوب
ریاض جنان اند یُنَادُوْنَهُمْ بخوانند ایشان را بزاری و گویند ای مومنان اَلَمْ نَكُنْ آیا نبودیم مَّعَكُمْ با شما در دنیا و بجماعت شما نماز میگزاردیم
و بموافقت شما روزه می داشتیم قَالُوْا بَلٰی گویند مومنان که بلی بظاهر با ما بودید وَلٰكِنَّكُمْ و لیکن شما فَتَنْتُمْ اَنْفُسَكُمْ در فتنه افگندید نفسهای خود را

وبسبب نفاق لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وَتَرَبَّصْتُمْ و تاخیر کردید در توبه وَارْتَبْتُمْ وشک آوردید در نبوت حضرت محمد مصطفی صلعم وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ وبفریفت شمارا آرزوهای شما یعنی املهای دور و دراز پیش گرفتید حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تا وقتیکه بیاید فرمان خدای بقبض روح شما وَغَرَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ ○ و فریب داد شمارا بخدای شیطان فریبنده یا دنیای ناپاینده فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ فرا گرفته نشود مِنكُمْ از شما ای منافقان فِدْيَةٌ چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نگیرند فدا نیز از آنانکه نگرویده اند مَأْوَاكُمُ النَّارُ جای شما و ایشان آتش دوزخ بود هِيَ آتش مَوْلَاكُمْ سزاوار تر ست بشما وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ○ و بد بازگشتنی ست آتش آورده اند که مومنان در مکه با فقر و فاقه بجد تمام قواعد طاعت را تمهیدی کردند بعد از هجرت که مال بسیار بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد آثار فتور و قصور در وظائف عبادات ایشان ظاهر گشت آیت آمد که أَلَمْ يَأْنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لِذِكْرِ اللَّهِ برای یاد کردن خدای وَمَا نَزَلَ و برای آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ الْحَقِّ از کلام خود که درست و راست ست و قولی آن ست که مزاح و مضاحکه در میان بعضی از اصحاب بسیار شد و این آیت نازل گشت یا صحابه من الناس موعظه کردند و این کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول آیت در شان منافقان ست می فرماید که وقت نیامد آنهارا که ایمان آورده اند بزبان و دل ایشان از آن خبر ندارد که ترسگار گردد و اخلاص را شعار و دثار خود سازند وَلَا يَكُونُوا و مباشید ای مومنان كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند مِن قَبْلُ پیش ازین یعنی چون یهود و نصاری مباشید که ایشانرا توریت و انجیل داده اند فَطَالَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل دور پیش گرفتند فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ پس سخت شد دلهای ایشان و در آن خشوع نماند وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ ○ خارج اند از دین خود و تارک اند مر احکام کتاب خود را از فرط قسوه و گفته اند نتیجه سختی دل غفلت ست و نشانه نرمی دل توجه بطاعت مثنوی

دلی کز نور معنی نیست روشن ＋ مخوانش دل که آن سنگ ست و آهن ＋ دلی کز گرد غفلت زنگ دارد ＋ از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد

اعْلَمُوا بدانید ای منکران بعث أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میگرداند زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و فسردگی او و همان منوال زنده خواهد ساخت اموات را قَدْ بَيَّنَّا بدرستیکه روشن کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانهای قدرت را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ○ شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستیکه مردان باور دارنده وَالْمُصَّدِّقَاتِ و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول را راست دانستند و حفص بتشدید میخواند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده وَأَقْرَضُوا اللَّهَ و حال آنکه وام داده اند خدایرا قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی از اطیب اموال يُضَاعَفُ زیاده گردانیده میشود لَهُمْ برای ایشان مزد ایشانرا از ده تا هفتصد و زیاده وَلَهُمْ و مر ایشانراست أَجْرٌ كَرِيمٌ ○ مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار یعنی بهشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدا و بفرستادگان او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الصِّدِّيقُونَ ایشان صدیقان اند یعنی بسیار راستگویان وَالشُّهَدَاءُ و گواهانند بروز قیامت عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان و بقول بعضی که والشهدا را مبتدا دانند معنی آیت آن ست آنهاکه شهید شده اند در راه خدای نزدیک وی اند در درجات قرب لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان که وعده کرده ایم وَنُورُهُمْ و روشنی که روز حشر با ایشان بود وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه بپوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبران ع کردند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب نمودند آیتهای ما را که بر محمد فرو فرستاده ایم

اُولٰٓئِكَ آن گروه اَصْحٰبُ الْجَحِيْمِ ۝ ملازمان دوزخ اند اِعْلَمُوْٓا بدانید ای طالبان دنیا اَنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا این را که زندگانی این سرای ع ۹
لَعِبٌ بازیچه ست وَّلَهْوٌ وبیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب کودکان ست در بازیهای بی حاصل بیت بازیچه ایست
طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند وَّزِيْنَةٌ و دیگر آرایش ست در مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش
و مراکب راهوار وَّتَفَاخُرٌۢ بَيْنَكُمْ و مفاخرت کردن میان یکدیگر به نسب عالی یا جاه تمام وَتَكَاثُرٌ فِي الْاَمْوَالِ و مباهات بر بسیاری مالها وَالْاَوْلَادِ
و کثرت فرزندان و بدانید که اندک زمانی را آن بازی بر طرف شود و لهو و فرح ایشان بغم و ترح مبدل گردد و آرایشها از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون
شرارهٔ آتش نابود شود و پس مثل اینها در سرعت زوال و زودی انتقال كَمَثَلِ غَيْثٍ همچون مثل باران ست که بر زمین تشنه بارد و تخمها که در و ست
زود بر روید و قائم گردد پس از روی خوبی اَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشگفت آرد مزارعان را نَبَاتُهٗ انچه رسته باشد از باران ثُمَّ يَهِيْجُ پس آنگه خشک گردد
بیکی از آفات سماوی یا ارضی فَتَرٰىهُ مُصْفَرًّا پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَامًا پس گردد بعد از زردی
درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده وَفِي الْاٰخِرَةِ و در آن سرای عَذَابٌ شَدِيْدٌ عذابی سخت ست مر دشمنان خدای را که همه عمر در
طلب دنیا گذرانیده و از حق فراموش کردند وَّمَغْفِرَةٌ و آمرزش ست مِّنَ اللّٰهِ از خدای وَرِضْوَانٌ و خشنودی مر دوستان حق را که در
جست و جوی مولی ترک هر دو سرای کردند رباعی ای طالب دنیا تو بسی مغروری + وی مائل عقبی تو یکی مزدوری + وی آنکه زمیل هر دو عالم
دوری + تو طالب نور بلکه عین النوری + وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَآ و نیست زندگانی دنیا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ ۝ مگر متاعی که بفریبد و باقی
نماند و این متاع غرور بنسبت کسی ست که دنیا را دستافزار حصول نعم اخروی نسازد و از مستلذات نفس و هوا بکار آن سرای نپردازد اما اگر صاحب
دولتی را مدد توفیق رفیق روزگار شده باسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از مراضی ربانی بهره بردارد بنسبت او متاع سرور ست نه
متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح بیت مال را گر بهر حق باشی حمول + نعم مال الصالحین گفته رسول + سَابِقُوْٓا پیشی گیرید و شتابید
اِلٰى مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزشی که واقع ست مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای فرائض
یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اولی یا حضور جماعت سلمی گفته که سبیل مغفرت متابعت حضرت رسالت منقبت ست صلعم پس حق سبحانه میفرماید
که شتاب نمائید بمتابعت او که سبب آمرزش ست وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و پیشی گیرید در رفتن بهشتی که پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ
مانند عرض آسمان و زمین ست بشرطی که همه صحائف رقیقه سازند و بیکدیگر وصل کنند اُعِدَّتْ آماده کرده شده است این چنین بهشت
لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ برای کسانیکه گرویده اند بخدای وَرُسُلِهٖ و بفرستادگان او ذٰلِكَ آن گرویدن یعنی توفیق بر آن فَضْلُ اللّٰهِ
فضل خدای ست و کرم او يُؤْتِيْهِ میدهد بعنایت خود مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ ۝ و خدای خداوند فضل
بزرگ ست بر مومنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان مَآ اَصَابَ نرسد و نخواهد رسید مِنْ مُّصِيْبَةٍ هیچ
رسنده از غم و انواع مصائب فِي الْاَرْضِ در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و زرع و جز آن وَلَا فِيْٓ اَنْفُسِكُمْ و نه در نفسهای
شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن اِلَّا فِيْ كِتٰبٍ مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ مِّنْ قَبْلِ اَنْ نَّبْرَاَهَا پیش
از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را یا نفسهای شما را اِنَّ ذٰلِكَ بدرستیکه ثبت مقدرات بر لوح با وجود بسیاری آن عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ ۝
بر خدای آسان ست در ازل این حکم فرمود از روی رافت و رحمت جهت آنکه در نفوس قرار گیرد و دانند که احکام ازلی مندفع نگردد و میگوید که در ازل
اینها بر شما نوشته ایم لِّكَيْلَا تَاْسَوْا تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید عَلٰى مَا فَاتَكُمْ بر انچه فوت شد از شما از مال و خصب و عافیت و صحت

وَلَا تَفْرَحُوْا و شادان نگردید بِمَآ اٰتٰىكُمْ بانچه داد مرشما را از مال و متاع دنیا اخبار ست بمعنی نهی یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال آن مسرور مشوید که نه آن را قراری ست و نه این را اعتباری بیت گر دست دهد گدای شادی نکند + ور فوت شود نیز نزند دمی + و از مرتضی علی رضی منقول ست که هر که بدین آیت کار کند هر آینه فرا گیرد زهد را بر هر دو طرف او یعنی زاهدی تمام باشد و چه زیبا گفته اند رباعی مال ار تو ره ونهد مشو شاد از آن + ور فوت شود مشو بغم یاد از آن + چند لیست پسندیده بکنج داد از آن + تا دنیا و دینت شود آباد از آن + وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ و خدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبری را که بر نعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فَخُوْرٍ ۝ نازنده بدنیا و فخر کننده بدان بر اکفا و اقران پس صفت ایشان میکند و میفرماید که اَلَّذِيْنَ يَبْخَلُوْنَ مختال و فخور آنانند که با وجود دنیا داری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود در راه خدای صرف ننمایند وَيَاْمُرُوْنَ النَّاسَ و با وجود بخل خود امر کنند مردمان را بِالْبُخْلِ به بخیلی کردن در تبیان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیت یهود اند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت پناه صلعم و آن را پوشیده و دیگران را نیز بکتمان آن فرموده اند وَمَنْ يَّتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلعم فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای هُوَ الْغَنِيُّ اوست بی نیاز از وی و از انفاق او الْحَمِيْدُ ۝ ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی اعدای دین او را ضرر نکند لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بدرستیکه ما فرستادیم فرستادگان خود یعنی ملائکه را به پیغمبران بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای روشن که معجزات ست یا بشرایعتهای واضح وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مَعَهُمُ الْكِتٰبَ با ایشان کتابهای که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود وَالْمِيْزَانَ و منزل گردانیدیم با ایشان ترازو را لِيَقُوْمَ النَّاسُ تا قائم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده و گفته اند مراد اسباب انزال اوست و امر بساختن آن وَاَنْزَلْنَا الْحَدِيْدَ و فرستادیم آهن را با آدم عم و روی فرموده که آدم عم چون از بهشت بدنیا آمد سه وصله از آهن با وی همراه بود تبر و تیشه و سندان و در معالم آورده که خدای چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فِيْهِ در آهن بَاْسٌ شَدِيْدٌ کارزار سخت ست یعنی آلتهائیکه در کارزار بکار آید از و سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و غیر آن وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و در آهن ست سودها مر مردمان را چه قوام صناعات و حرفت تمام با آهن باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آهن در و دخل ندارد و نفع کلی خود آنست که کفار از ترس شمشیر و تیر مسلمانان هراسان اند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن باشند پس حق سبحانه آهن فرستاد تا اعدای دین منزجر گردند و ترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل گردانید تا حق از باطل متمیز شود وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ و تا ببیند خدای مَنْ يَّنْصُرُهٗ آنکس را که یاری دین او میکند وَرُسُلَهٗ و نصرت میدهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد با کفار مراد مومن ست که یاری دهد پیغمبر را بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی وقتیکه پیغمبر صلعم حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر صلعم مددگاری مینمودند و در غیبت یاری و هواداری نبودند اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ بدرستیکه خدای تواناست بر اهلاک دشمنان عَزِيْزٌ ۝ غالب ست بر همه بحکم ع ٦
و فرمان وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم نُوْحًا نوح نبی را به بنی قابیل وَّاِبْرٰهِيْمَ و ابراهیم خلیل عم را به نمرودیان وَجَعَلْنَا و ودیعت نهادیم فِيْ ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را وَالْكِتٰبَ و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود فَمِنْهُمْ پس بعضی ازینها که انبیاء عم بدیشان آمدند مُّهْتَدٍ راه یافتگانند یعنی ایمان آوردند بکتاب و نبی وَكَثِيْرٌ مِّنْهُمْ و بسیاری از ایشان فٰسِقُوْنَ ۝ بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویدند بکتب و رسل ثُمَّ قَفَّيْنَا پس از پی در آوردیم عَلٰٓى اٰثَارِهِمْ

بر عقب نوح و ابراهیم ع م و امم ایشان برسلنا بفرستادگان خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح ع م را و پس از ابراهیم اسماعیل و اسحاق
و یعقوب و یوسف ع م وقفینا و از پی در آوردیم این رسل و تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل ع م را بعیسی ابن مریم یعنی پسر مریم را
وآتیناه الانجیل و عطا کردیم مر او را کتاب انجیل وجعلنا و افگندیم فی قلوب الذین اتبعوه در دلهای آنانکه پیروی کردند مر
عیسی ع م را رأفة مهربانی ورحمة و بخشایشی بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی ع م و خواص او را بر یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم ورهبانیة
و ایشان پیدا کردند طریقهٔ رهبانیه را و از پیش خود ابتدعوها نو در آوردند آنرا ما کتبناها ما فرض نکرده بودیم آنرا علیهم بر ایشان
و آن چنان بوده که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی بآسمان دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی
بر همان دین مانده از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و ملبس و نکاح اختیار
نمودند و بر ایشان فرض نبود الا ابتغاء رضوان الله لیکن بطلب خوشنودی خدای رهبانیت پیش گرفتند فما رعوها پس
رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حق رعایتها چنانچه سزاوار نگاه داشت آن بود بلکه بتثلیث قائل گشته قرآن و محمد را ص
منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح ع م انحراف نانموده حضرت رسالت پناه را ص دریافتند بدولت اسلام و شرف
متابعت سید انام ص سرافراز شدند و حق سبحانه دربارهٔ ایشان میفرماید که فآتینا الذین آمنوا پس دادیم آنانرا که گرویدند منهم از
جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر ص اجرهم مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی شمار است وکثیر منهم و بسیاری از ترسایان
فاسقون ○ بیرون آمدگانند از دایرهٔ ایمان پس اهل کتاب را میگوید یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید به
رسولان گذشته اتقوا الله بترسید از عذاب خدای وآمنوا و بگروید برسوله و بفرستادهٔ او یعنی محمد ص یؤتکم تا بدهد شمارا
کفلین دو بهره من رحمته از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد ص و یکی برای ایمان بسائر انبیاء ع م ویجعل لکم و بدهد و منفرد کند برای
شما نورا تمشون به روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط ویغفر لکم و بیامرزد مر شما را گناهان والله غفور و خدای آمرزنده است
مومنان را رحیم مهربان بر ایشان آورده اند که بامید دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان
بر گرویدگان حسد بردند آیت نازل شد که خدای ایشان را دو بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد بکرم خود لئلا یعلم اهل
الکتاب تا بدانند اهل کتاب که بحبیب من نگرویدند الا یقدرون بدرستیکه قادر نشوند و توانائی نیابند علی شیء بر چیزی من فضل الله
از فضل خدای یعنی از آن کرامتها که برای مومنان ایشان مذکور شده هیچ چیز نیابند و بایشان نرسد وان الفضل و بدرستیکه فضل یعنی افزونی
ثواب و جزا بید الله بدست قدرت خداست یؤتیه من یشاء عطا کند آنرا هر کرا خواهد والله و خدای ذو الفضل العظیم ○
خداوند فضل بزرگ ست یعنی نعمت تمام که خواص و عوام را فرا رسیده قطعه فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب + خوان نعم نهاده
از قاف تا بقاف + هستند بیش و کم ز نوال تو بهره مند + دارند نیک و بد بعطای تو اعتراف +

سورة المجادلة مدنية وهی اثنتان وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ○

آورده اند که روزی اوس بن صامت رض میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجهٔ او بود بصحبت خود الزام استمتاع کرد اوس در آن گفت انت علی کظهر امی
و این را ظهار میگویند و در جاهلیت ظهار طلاق بود خوله بجناب نبوت ص آمده درین باب استغاثه نمود حضرت رسول ص فرمود که تو بر وی حرام شده گفت

یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد حضرت صلعم گفت گمان نمیبرم مگر آنکه تو بر وی حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال خردی ایشان و مفارقت
انیس و رفیق بغایت غمناک شده دیگر باره سخن با پیغمبر صلعم باز گردانید و همان جواب شنید روی نیاز بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیت آمد
قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بتحقیق شنود خدای **قَوْلَ الَّتِیْ تُجَادِلُکَ** سخن آن زن را که جدال میکرد با تو **فِیْ زَوْجِهَا**
در کار شوهر خود **وَ تَشْتَکِیْٓ** و ناله کرد و شکایت خود بر داشت **اِلَی اللّٰهِ** بخدای **وَاللّٰهُ یَسْمَعُ** و خدای میشنود **تَحَاوُرَکُمَا**
پاسخ دادن و سخن باز گردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی که بر وی حرام شدی و او میگفت که مرا طلاق نداده **اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ** بدرستیکه
خدای شنونده است اقوال مردمان را **بَصِیْرٌ** بیناست باحوال ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمیشود **اَلَّذِیْنَ یُظٰهِرُوْنَ**
آنانکه ظهار میکنند **مِنْکُمْ** از شما مردان **مِّنْ نِّسَآئِهِمْ** از زنان خود و گویند که پشت تو بر من چون پشت مادر من **مَّا هُنَّ** نیستند آن زنان ایشان
اُمَّهٰتِهِمْ مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمی شود **اِنْ اُمَّهٰتُهُمْ** نیستند مادران ایشان
فی الحقیقة **اِلَّا الّٰٓـِٔیْ وَلَدْنَهُمْ** مگر آن زنان که بزادند ایشانرا و ازواج نبی و مرضعات حکم مادر دارند **وَاِنَّهُمْ** و بدرستیکه مردان
لَیَقُوْلُوْنَ میگویند **مُنْکَرًا مِّنَ الْقَوْلِ** ناشناخته سخنی و ناپسندیده **وَّزُوْرًا** و دروغ که هرگز زوجه مادر نباشد **وَاِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ** و بدرستیکه خدای تعالی
عفو کننده است مر گناهان توبه کنندگان را از این قول **غَفُوْرٌ** آمرزنده مر ایشان را بایجاب کفارات و ظهار تشبیه زوجه است بانچه تعبیر کنند بآن
از زوجه یا تشبیه جزوی شایع از وی بعضوی که حرام باشد نظر مردم بدان از اعضای محارم و خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گوید پشت تو بر من چون ظهر مادر
من یا سر تو یا نصف تو چون ظهر یا در یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله من و علی هذا و شوهر بدین کلمات مظاهر میشود **وَالَّذِیْنَ یُظٰهِرُوْنَ**
و آنانکه مظاهره کنند **مِنْ نِّسَآئِهِمْ** از زنان خود **ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ** پس باز گردند **لِمَا قَالُوْا** بنقض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی آن بمذهب
امام اعظم رح یا امساک کنند مر زن خود را بر زوجیت در عقب ظهار اگرچه لحظه باشد با امکان طلاق و این قول امام شافعی رح است یا وطی کنند بمذهب
امام مالک رح و نزدیک وی عود بوطی باشد و بس و بر هر تقدیر کفاره باید داد و بیان کفاره این است که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بر وطی او یا نگاه دارد
بر زوجیت یا وطی کند **فَتَحْرِیْرُ رَقَبَةٍ** پس بر وست آزاد کردن بنده خواه مومنه و خواه ذمیه خواه خرد خواه بزرگ بقول امام اعظم رح و امام شافعی رح
گوید رقبه مومنه آزاد باید کرد **مِّنْ قَبْلِ اَنْ یَّتَمَآسَّا** پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از هم و بعضی بر آنند که مس کنایت از
جماع است و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت **ذٰلِکُمْ** این حکم بکفارت که مامور شدید بآن **تُوْعَظُوْنَ بِهٖ** پند داده شوید بآن تا باز
ایستید از تلفظ بچنین الفاظ **وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ** و خدای بانچه شما می کنید **خَبِیْرٌ** داناست بر وی پوشیده نمی ماند **فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ** پس هر که نیابد
بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا ثمن بنده هست و بنفقه احتیاج دارد نقل کنند بروزه و این قول امام شافعی است و امام مالک رح
الزام اعتاق بنده میکند و نزد امام اعظم رح اگر بنده دارد آزاد می باید کرد هر چند بخدمت او محتاج بود فاما اگر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاج است
فَصِیَامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ پس بر وست روزه دو ماه پی در پی که در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار کند روزه باز از سر گیرد
و اگر عذر دارد در آن خلاف است و این روزه باید **مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّتَمَآسَّا** پیش از آنکه بیکدیگر رسند بمباشرت **فَمَنْ لَّمْ یَسْتَطِعْ**
پس هر که نتواند روزه داشتن **فَاِطْعَامُ سِتِّیْنَ مِسْکِیْنًا** پس بر وست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی
از سائر حبوب غاذیه و بمذهب امام شافعی مدی از طعام باید داد **ذٰلِکَ** این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر گشت **لِتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ** تا تصدیق کنید
مر خدای را **وَرَسُوْلِهٖ** و پیغمبر وی را بالقبول و العمل **وَتِلْکَ** و این حکمها **حُدُوْدُ اللّٰهِ** حدهای خداست که از آن در نتوان گذشت **وَلِلْکٰفِرِیْنَ** و مر ناگرویدگان را

که فرمان قبول کنند عَذَابٌ اَلِیْمٌ ○ عذاب دردناک ست اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه یُحَآدُّوْنَ اللهَ وَرَسُوْلَهٗ مخالفت ودشمنی میکنند
با خدا ورسول او یعنی از حدود او میگذرند ونهی او را تجاوز می نمایند کُبِتُوْا خوار ونگونسار کرده شوند کَمَا کُبِتَ الَّذِیْنَ چنانکه ذلیل ورسوا شدند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار گذشته وَقَدْ اَنْزَلْنَآ وبتحقیق فرستادیم اٰیٰتٍۭ بَیِّنٰتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن ومعجزهای
دلالت کننده بر صدق حضرت ص وَلِلْکٰفِرِیْنَ ومر کافران راست بهر وقتی وزمانی عَذَابٌ مُّهِیْنٌ ○ع عذاب خوار کننده ورسوا سازنده
وگفته اند مر ایشان را چنین عذابی در آخرت یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللهُ یاد کن روزی را که بر انگیزد خدای سبحانه ایشان را از قبور جَمِیْعًا همه ایشان را که یکی غیر
مبعوث نباشد فَیُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوْا بآنچه کرده باشند اَحْصٰهُ اللهُ نگاه داشته باشد خدای عمل ایشان را وَنَسُوْهُ
وایشان فراموش کرده باشند وَاللهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وخدای بر همه چیزها از اعمال واقوال واحوال بندگان شَهِیْدٌ ع گواه است ومناسب آن مکافات ع
خواهد فرمود که کسی گواهی او را رد نتواند کرد بیت حاکم ز حکم دم نزند گر گواه نیست + حاکم که خود گواه بود قصه مشکل است + در کشاف آورده که روزی
ربیعة بن عمرو وحبیب که برادر او ست با صفوان بن امیه حدیث میکردند یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما میگوییم دیگری گفت بعضی را داند وبعضی را
نداند ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را میداند زیرا که مانعی ندارد از دانستن آیت آمد اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللهَ یَعْلَمُ آیا نمیدانی آن را که خدای میداند
مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از ملائکه ونجوم وارواح وَمَا فِی الْاَرْضِ وآنچه در زمین است از معادن ونباتات وحیوانات مَا
یَکُوْنُ مِنْ نَّجْوٰی ثَلٰثَةٍ نباشد از سه تن که راز گوینده باشند با هم اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر که خدای چهارم ایشان است بعلم یعنی جدا
میگرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشان است واطلاع دارد بر سخن ایشان وَلَا خَمْسَةٍ ونه پنج راز گوی باشند اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ
مگر او ششم ایشان است بدانش وبینش افعال واقوال یعنی ایشان را شش ساخته وَلَآ اَدْنٰی ونه کمتر باشند مِنْ ذٰلِکَ از سه عدد وَلَآ اَکْثَرَ
ونه بیشتر از پنج تن اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر او با ایشان است بعلم اَیْنَ مَا کَانُوْا هر جا که باشند در اقطار سموات یا در زوایای زمین چه علم او را با
قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند نظم این معیت در نیابد عقل وهوش + زین معیت دم مزن بنشین خموش + قرب حق از بند
دوری است از قیاس + برقیاس خود منه آن را اساس + ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوْا بآنچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح
وتشهیر ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز اِنَّ اللهَ بِکُلِّ شَیْءٍ بدرستیکه خدای بر همه چیز از گفتارها وکردارها عَلِیْمٌ ○ داناست ونسبت علم او
با همه معلومات یکسان است حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را وعلم او بخفیات امور بران وجه احاطه کند که بجلیات
آن بیت نهان وآشکارا هر دو یکسانست بر علمت + نه این را زود تر بینی نه آن را دیرتر دانی + در تفسیر امام زاهد رح آورده که جهودان و
منافقان را عادت این بود چون پیغمبر ص سریه فرستادی وخبر ایشان دیرتر آمدی بر سر راه مومنان یا نزدیک ایشان نشستندی وبا یکدیگر
راز گفتندی وبگوشه چشم بدانها که در آن سریت کسی داشتندی نگاه کرده رمزی بغمزه درمیان آوردندی تا مومنان بگمان افتادی که مگر
آن لشکر را کاری وکسری افتاده بغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت پیغمبر ص رسید وایشان را از آن نهی کرد دو سه روزی اجابت
کردند دیگر بار بر همان منوال تناجی آغاز نهادند آیت آمد اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی ونمی نگری اِلَی الَّذِیْنَ بسوی آنانکه نُهُوْا باز داشته شدند عَنِ
النَّجْوٰی از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کردند ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ پس باز میگردند لِمَا نُهُوْا عَنْهُ بدان چیزی که نهی کرده شده بودند
از آن وَیَتَنٰجَوْنَ وراز میگویند از روی ستیزه وعداوت بِالْاِثْمِ بآنچه ایشان را اثم میباشد از غیبت مومنان وَالْعُدْوَانِ وبیداد در حق
اهل ایمان واندوهناک ساختن ایشان وَمَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ ونافرمانی پیغمبر یا سخن داشتن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر صلعم آمده

گفتند السام علیک حضرت فرمود که وعلیکم عایشه رض بشنید و گفت السام علیکم ولعنکم الله وغضب الله علیکم آن حضرت فرمود که آهسته
باش ای عایشه و نرم خوی کن عایشه رض فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت ص فرمود مگر تو نشنیدی که چه گفتم رد کردم یعنی
گفتم وعلیکم سخن ایشان را بر ایشان و کلام من در باب ایشان مستجاب است نه گفته ایشان در بارهٔ من پس حق سبحانه آیت فرستاد وَإِذَا جَاءُوكَ
و چون بیایند جهودان بسوی تو حَيَّوْكَ تحیت گویند ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ با آن چیزی که تحیت نگفت ترا آن خدای یعنی خدای ترا گفت
وسلم علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند السام علیک و سام لعنت یهود مرگ است یا قتل شمشیر وَيَقُولُونَ و میگویند یهود فِي أَنْفُسِهِمْ
در میان یکدیگر لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ چرا عذاب نمیکند خدای تعالی ما را بِمَا نَقُولُ بآنچه میگوییم نسبت با پیغمبر او یعنی اگر وی نبی بودی بایستی که بدین
اهانت که بد و میرسانیم خدای ما را عذاب کردی حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ایشان را دوزخ از برای عذاب يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن فَبِئْسَ
الْمَصِيرُ ○ پس بد جایی گاهی است دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان إِذَا تَنَاجَيْتُمْ چون راز گویید با یکدیگر فَلَا تَتَنَاجَوْا
پس راز مگویید بِالْإِثْمِ بگناه وَالْعُدْوَانِ و بیداد وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و بنافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میکنند وَ
تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ و راز گویید بنیکو کرداری و پرهیزگاری و ترس گاری وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در هر کاری که میکنید الَّذِي
آن خدای که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ○ بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردارها جزا خواهد داد إِنَّمَا النَّجْوَىٰ جز این نیست که راز گفتن بإثم و عدوان
مِنَ الشَّيْطَانِ از وسوسهٔ شیطان است که در چشم شما می آراید و بران میدارد لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا تا اندوهگین گرداند مومنان را وَلَيْسَ و
نیست شیطان با تناجی او بِضَارِّهِمْ شَيْئًا ضرر رسانندهٔ مومنان بچیزی إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری خدای یعنی بمشیت و قضای وی وَ
عَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ○ پس باید که توکل کنند مومنان و مهم خود با حق گذارند و از راز گفتن جهود و منافقان حسابی
بر ندارند که کردار ایشان مقداری و اخبار ایشان را اعتباری نیست بیت دگر با سخن خصم تند خوی مگوی که اهل مجلس ما را از آن حسابی نیست جمعی
از اهل بدر رض بمجلس رسول الله ص آمدند و بعضی از صحابه گرد اگرد پیغمبر ص فرو گرفته بودند بدریان سلام کرده در میان مسجد بر پا ایستادند و کس ایشان را جای نداد
و حضرت پیغمبر ص فرمود که قم یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جای باهل بدر بگذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایت و شکایت
کردند آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید فِي الْمَجَالِسِ
در مجلسها چون مجالس ذکر تلاوت و نماز فَافْسَحُوا پس جای گشاده کنید بر مردم يَفْسَحِ اللَّهُ تا گشاده گرداند خدای لَكُمْ مر شما را در قبرها
در بهشت منزلها یا سعت بدهد شما را یا دلهای شما را منشرح گرداند بازالت تضایق و تزاحم وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود انْشُزُوا مر شما را
که برخیزید و برتر روید فَانْشُزُوا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت پناه ص می نشستند و چون یکی را از ایشان بمهمی که طلبیدندی
بخواستی برخیزد این آیت نازل شد و در تفسیر با وردی مذکور است که چون گویند برخیزید شما بنماز جمعه یعنی ندا در دهند بشتابید يَرْفَعِ اللَّهُ تا بردارد
خدای تعالی درجها در بهشت الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ آنانرا که گرویده اند شما وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و بر میدارد آنانرا که داده شده اند علم ایمانی
دَرَجَاتٍ درجها بالای درجات مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضل است از مومن بی علم در کشف الاسرار از ابن مسعود رض روایت میکند که او
در خواب ... گفتم ... خبر ده از علمی که ... در جهٔ بلند تر از درجهٔ علما ندیدم و از ان لند شدند ... و ... با
این خواب موافق این آیت است و علمای دین را درجات بلند ترست هم از روی نیا مرتبه و ترتیب و راثت انبیاء ع و هم در عقبی بفضل و قدر و موافقت
با اصفیا از ابن مسعود رض منقول است که مومن عالم را در بهای بهشت ... ان ... از که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپ تیز رو باشد شصت سال

و در حدیث ابی داود مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است در شبی که بدر باشد بر سائر کواکب بیت مصابیح الانام کل
ارض + هم العلماء سید الکرام و نعم + ما قاله رباعی رفعت آدمی بعلم بود + هر کرا علم بیش رفعت بیش + قیمت هر کسی بدانش اوست + ساز
افزون بعلم قیمت خویش + وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بانچه شما میکنید خَبِیْرٌ ○ داناست و درین سخن بیم و امید و وعد و وعید همراه است
آورده‌اند که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت پیغمبر صلعم و راز بسیار میگفتند و چیزها از هر نوعی می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آن حضرت
به تنگ آمد این آیت نازل شد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه مومنان اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُوْلَ چون خواهید که راز گوئید با رسول فَقَدِّمُوْا
پس پیش فرستید یعنی بدهید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰىكُمْ پیش از راز گفتن خود صَدَقَةً صدقه بمستحقان ذٰلِكَ این صدقه دادن قبل از نجوی خَیْرٌ
لَّكُمْ بهتر است مر شما را زیرا که طاعت بیفزاید وَاَطْهَرُ و پاکیزه‌تر برای آنکه گناهان محو کند فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید
فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس خدا آمرزنده است مر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید رَّحِیْمٌ ○ مهربان است بنده را تکلیف ما لا یطاق نکند
در خبر است که این منع ده شبانروز بوده است و مرتضی علی رض را دیناری از زر بود آنرا به ده درم صرف کرد و هر روز یک درم صدقه دادی و
با رسول صلعم راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد از این حکم منسوخ شد امام زاهد رح فرموده که حکمی نازل شد و جز مرتضی علی رض کسی بدان کار نکرده و این
از جمله مناقب اوست و گویند این حکم یکساعت از روز بیش نبوده مرتضی علی کرم الله وجهه دران ساعت این کار کرد پس آیت آمد که ءَاَشْفَقْتُمْ
آیا بترسیدید و دشوار آمد شما را اَنْ تُقَدِّمُوْا آنکه پیش بدهید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰىكُمْ صَدَقٰتٍ پیش از راز گفتن خود صدقه فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوْا
پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللّٰهُ عَلَیْكُمْ و بازگشت خدای بشما بتوبه یعنی درگذرانید از شما فَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ پس بپای دارید نماز فریضه را
وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة واجب را وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و فرمان برید خدای و رسول صلعم او را در همه حال که اینها تدارک و تلافی آن کند
وَاللّٰهُ خَبِیْرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ○ بانچه شما میکنید در خبر است که عبد الله بن نبتل منافقی بود با رسول خدای صلعم نشست و برخاست
کردی و سخنان آن حضرت صلعم با یهودان گفتی روزی حضرت پیغمبر صلعم در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه رض آنجا بودند فرمود که حالا درآید بر شما مردی
که دل او سرکش و متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت صلعم فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان و فلان از صحابه تو ابن
نبتل و یاران او سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده‌ایم این آیت نازل شد اَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری اِلَی الَّذِیْنَ تَوَلَّوْا بسوی آنان یعنی
منافقان که دوست گرفتند قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ گروهی را که خشم گرفته است خدای عَلَیْهِمْ بریشان یعنی یهود مَا هُمْ نیستند منافقان
مِّنْكُمْ از شما که مومنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که جهودانند وَیَحْلِفُوْنَ و سوگند میخورند ایشان عَلَی الْكَذِبِ بدروغ بر دعوی
اسلام و احترام سید انام صلعم وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ ○ و ایشان میدانند که دروغ میگویند اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای برای ایشان
عَذَابًا شَدِیْدًا عذاب سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت بآتش دوزخ اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَآءَ بد است مَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○
آنچه هستند که میکنند و بران اصرار می نمایند اِتَّخَذُوْۤا فرا گرفتند اَیْمَانَهُمْ سوگندهای خود را که میخورند جُنَّةً سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان
در امان ماند فَصَدُّوْا پس بازداشتند مردمان را بوقت ایمنی خود عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای بفتنه انگیزی و سخن چینی یا ایشان را [illegible]
تا از جهاد تقاعد کردند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست عَذَابٌ مُّهِیْنٌ ○ عذابی خوار کننده لَنْ تُغْنِیَ دفع نکند عَنْهُمْ از ایشان
اَمْوَالُهُمْ خواستهای ایشان وَلَاۤ اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان مِّنَ اللّٰهِ شَیْئًا از عذاب خدای چیزی را اُولٰٓئِكَ آن گروه منافقان
اَصْحٰبُ النَّارِ یاران دوزخ اند هُمْ فِیْهَا ایشان دران خٰلِدُوْنَ ○ جاویدانند گفته‌اند منافق نیز در خلود با حکم کافر دارد طبقه درکه ایشان

از مشرکان نیز بتر خواهد بود و عذاب از ایشان سخت تر یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِیْعًا یاد کن آن روز را که برانگیزد خدای همه منافقان را از قبور
ایشان فَیَحْلِفُوْنَ لَهٗ پس سوگند خورند برای خدای و اسلام و خلاص خود کَمَا یَحْلِفُوْنَ لَکُمْ همچنانکه سوگند میخورند برای شما وَیَحْسَبُوْنَ و
آرزو می پندارند اَنَّهُمْ آنکه ایشان عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی اند و کاری میکنند که سوگند میخورند و خدای میفرماید که اَلَآ اِنَّهُمْ بدانید بدرستیکه ایشان
هُمُ الْکٰذِبُوْنَ ایشانند دروغ گویان و دروغ ایشان بغایتی رسیده که با دانای نهان و آشکارا نیز دروغ میگویند اِسْتَحْوَذَ مستولی شد
و غلبه کرد عَلَیْهِمُ الشَّیْطٰنُ بر ایشان دیو و بوسوسه میل داد ایشان را بمعاصی فَاَنْسٰهُمْ پس فراموش گردانید بر ایشان ذِکْرَ اللّٰهِ یاد
کردن خدای تا نه بدل یاد کنند و نه بزبان اُولٰٓئِکَ آن گروه فراموش کاران حِزْبُ الشَّیْطٰنِ لشکر دیواند و متابع او اَلَآ اِنَّ حِزْبَ
الشَّیْطٰنِ بدانید بدرستیکه سپاه دیو هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد از دست داده و در عذاب مخلد افتاده اند اِنَّ
الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه یُحَآدُّوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ خلاف کنند خدای و رسول او را اُولٰٓئِکَ آن گروه مخالفان فِی الْاَذَلِّیْنَ در جماعت
خوارترانند و با ایشان یعنی در دنیا بخواری قتل و سبی گرفتار اند و بعضی بسواد و سیاه روئی ولی اعتبار کَتَبَ اللّٰهُ نوشت خدا در لوح محفوظ و حکم
کرد که بهمه حال لَاَغْلِبَنَّ اَنَا هر آینه غالب شوم من وَرُسُلِیْ و فرستادگان من و غلبه رسل اگر مامور بحرب اند بقهر و زجر اعادی است و اگر مامور
بحرب نیستند بدلیل و حجت اِنَّ اللّٰهَ قَوِیٌّ بدرستیکه خدای تعالی تواناست بر نصرت انبیاء عَزِیْزٌ غالب است در حکمی که خواهد
و کسی بر منع آن قادر نباشد **بیت** حکمی که آن ز بارگه کبریا بود + کس را در آن مجال تصرف کجا بود + حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی
ایشان با دشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگرچه قرابت قریبه واقع باشد چنانچه فرمود لَا تَجِدُ
قَوْمًا یُّؤْمِنُوْنَ نیابی و نشاید که بیابی گروهی را که میگروند بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و بروز باز پسین که ایشان یُوَآدُّوْنَ دوست
ورزند و دوست دارند مَنْ حَآدَّ اللّٰهَ هر که اختلاف کند با خدای و رسول یعنی مومنان کافران و منافقان را دوست ندارند وَ
رَسُوْلَهٗ وَلَوْ کَانُوْٓا و اگرچه باشند آن مخالفان خدا و رسول اٰبَآءَهُمْ پدران ایشان چون ابو عبیده جراح رض که پدر خود عبدالله جراح را
در روز احد بکشت اَوْ اَبْنَآءَهُمْ یا پسران ایشان چون ابوبکر صدیق رض که روز بدر پسر خود عبدالرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر ص صدیق را
نگذاشت که بحرب وی رود اَوْ اِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید اَوْ عَشِیْرَتَهُمْ
یا خویشان ایشان چون فاروق رضی الله عنه که در بدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون مرتضی علی و حمزه و ابو عبیده رض که اقربای
خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر بکشتند اُولٰٓئِکَ آن گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند کَتَبَ نوشته است خدای یعنی
ثابت کرده فِیْ قُلُوْبِهِمُ الْاِیْمَانَ در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است آن را با لوازم آن از اخلاص و استقامت وَ
اَیَّدَهُمْ و تقویت کرده است ایشان را بِرُوْحٍ برحمتی یا نصرتی یا نور هدایتی مِّنْهُ از نزدیک خود و گویند مدد داده است ایشان را
بجبرئیل ع م یا بقرآن وَیُدْخِلُهُمْ و در آرد ایشان را روز حشر جَنّٰتٍ تَجْرِیْ در بهشتی که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان آن الْاَنْهٰرُ
جویهای از آب و شیر و خمر و عسل خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاوید بودگانند در آن رَضِیَ اللّٰهُ خشنود شد خدای عَنْهُمْ از ایشان بطاعتی که در دنیا
کردند وَرَضُوْا و خشنود شدند ایشان عَنْهُ از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقبی اُولٰٓئِکَ حِزْبُ اللّٰهِ آن گروه لشکر
خدای و ناصران دین وی اند اَلَآ اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ بدانید که سپاه خدای هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشان رستگارانند امام ثعلبی از جرجانی نقل میکند و جرجانی ع ۹
از مشایخ خود شنیده که داود علی نبینا و علیه السلام از حق سبحانه پرسید که الهی حزب تو کیست خطاب آمد که الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم

اولئک حزبی و حول عرشی هر که چشم او از محارم فرو بسته بود و دست از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ما سوی الله پاکیزه گردانید
آن گروه حزب من اند و پیرامون عرش من طواف کنند و درین باب گفته اند قطعه از هرچه ناروا ست بر و دیده باز بند + وز هرچه ناپسند بود
دست باز دار + لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک + تا باشدت بحلقهٔ اهل قبول بار + بشنو نصیحتی ز فقیر خدای عزیز + تا آیدت بدنیا و عقبی ترا بکار +

سورة الحشر مدنية وهي اربع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبَّحَ تسبیح گفت و پاکی ستایش کرد لِلّٰهِ مر خدای را که مستحق ثنا ست مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ آنچه در آسمانها و آنچه در زمینها ست وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الْحَكِيْمُ صواب کار و راست کردار است آورده اند که حضرت رسول الله صلعم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب رض جهت دیت دو مرد عامری که در عهد پیغمبر صلعم بودند و عمرو بن امیه بن ضمری رضی الله عنه ایشان را کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت در وقتیکه پشت بدیوار خانهٔ ایشان باز نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آن حضرت صلعم افگنند و فی الحال جبرئیل عم مهتر عالم را خبر دار گردانید و آنحضرت صلعم بمدینه باز آمده کس بدیشان فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار ما بیرون شوید و ده روز ایشان را مهلت داد ایشان بتهیهٔ سفر اشتغال نمودند و ابن ابی که پیشوای منافقان بود کسی را پیش ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شما ایم یهود بسخن آن منافق مغرور شده باغی گشتند و خبر بدان حضرت صلعم رسیده با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز ایشان را محاصره کرد و آن منافق وعده وفا نکرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطهٔ ترس و بیمی که خدای در دل ایشان افگند و چون جلا قبول نمودند حضرت صلعم فرمود که بشرط آنکه اسلحهٔ خود بگذارید و آن مقدار از اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود ببرید برین وجه قرار یافت و حق سبحانه آیت فرستاد که هُوَ الَّذِيْٓ اوست آن خداوندی که از روی اذلال اَخْرَجَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بیرون کرد آنانرا که نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل توریت یعنی بنی النضیر را مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلها که در زمین مدینه داشتند لِاَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از جزیرهٔ عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که مردمانرا بشام هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قائم گردد و آن حشر دوم ست و چون بنی نضیر قبل از سائر مردمان بزمین شام محشور شوند پس خروج ایشان در اول حشر باشد مَا ظَنَنْتُمْ شما گمان نداشتید ای مومنان اَنْ يَّخْرُجُوْا آنکه بیرون روند بنی النضیر از مدینه بجهت بسیاری مرد و مدد و شجاعت و شوکت وَظَنُّوْٓا اَنَّهُمْ و گمان بردند آنکه ایشانرا مَّانِعَتُهُمْ حُصُوْنُهُمْ منع کننده و باز دارنده است حصارهای استوار ایشان مِّنَ اللّٰهِ از فرود آمدن قضای خدای بر ایشان فَاَتٰىهُمُ اللّٰهُ پس بیامد بدیشان روز عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوْا از انجا که گمان نبردند وَقَذَفَ فِيْ قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ و بیفگند خدای تعالی در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد يُخْرِبُوْنَ خراب میکنند و بیفگنند بُيُوْتَهُمْ خانهای خود را بِاَيْدِيْهِمْ بدستهای خود وَاَيْدِي الْمُؤْمِنِيْنَ و بدستهای مومنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس کافر مشرکان که خود بدست خود خراب کردند در خبر ست که یهود چون دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مومنان افتد خانها را میکندند و هرچه ایشانرا خوش می آید از درها و چوبها و سنگهای تراشیده از محل آن بر کنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را آراسته و اظهار جلادت نموده دفها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر فَاعْتَبِرُوْا پس عبرت گیرید

یٰٓاُولِی الْاَبْصَارِ○ ای خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال ایشانرا و از ان عبرت بردارید وَلَوْلَآ اَنْ کَتَبَ اللّٰهُ و اگر نه آن ست که خدای
نوشته است در لوح و حکم کرده ست عَلَیْهِمُ الْجَلَآءَ بر ایشان بیرون شدن از خان و مان لَعَذَّبَهُمْ هر آینه عذاب میکرد ایشانرا فِی الدُّنْیَا
درین سرای بکشتن و برده گرفتن وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ و مر ایشانراست با وجود جلا در ان سرای عَذَابُ النَّارِ○ عذاب آتش دوزخ
ذٰلِكَ این عذابها مر ایشانرا بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَآقُّوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ دشمنی کردند با خدای و رسول و مخالفت فرمان
ورزیدند وَمَنْ یُّشَآقِّ اللّٰهَ و هر که دشمن دارد خدایرا فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای شَدِیْدُ الْعِقَابِ○ سخت عقوبت ست مر او را و امثال
آورا آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشانرا قطع کنند غیر از نخل عجوه و عبدالله بن سلام و ابو لیلی مازنی بدان مامور گشتند
ابو لیلی چون انواع تمرها را میبرید و میگفت که بدین دل منافقان را میشکنم عبدالله بن سلام بدترین انواع آنرا میبرید و میگفت میدانم که خدای تعالی
این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهتر ست برای ایشان میگذارم حق سبحانه آیت فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ آنچه ببرید مِّنْ لِّیْنَةٍ از
خرمابنان اَوْ تَرَکْتُمُوْهَا یا بگذاشتید آنرا قَآئِمَةً عَلٰٓی اُصُوْلِهَا ایستاده بر اصلهای خود فَبِاِذْنِ اللّٰهِ پس بامر خداست . پسندیدی
برای آنکه تا شما را یاری دهد وَلِیُخْزِیَ الْفٰسِقِیْنَ○ و برای آنکه خوار گرداند جهودانرا که بیرون رفتند از دائرهٔ ایمان آورده اند که چون
بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سه صد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموعه فیء شد یعنی تمام حصهٔ خاصهٔ پیغمبر بود
پس آن حضرت صلعم هر چیز بهر کس که خواست بداد و عقارات را بعضی بر دم بخشید و اکثر روایات ناطق بر آن ست که آنرا مخمس نساخت و امام اعظم بر این
رفته و حق سبحانه درین باب میفرماید که وَمَآ اَفَآءَ اللّٰهُ و آنچه باز گرداند خدای عَلٰی رَسُوْلِهٖ بر فرستادهٔ خود مِنْهُمْ از مال و ملک ایشان
یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فَمَآ اَوْجَفْتُمْ پس نتاختید عَلَیْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَیْلٍ هیچ اسپی وَّلَا رِکَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین
حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و شما بحرب و کارزار این حصار را فتح نکردید وَّلٰکِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای
بنصرت خود یُسَلِّطُ رُسُلَهٗ مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ بر هر که میخواهد وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیزها
از غالبیت پیغمبران و مغلوبیت دشمنان قَدِیْرٌ○ تواناست گاهی بسبب ظاهر چون قتال و جدال ایشانرا غلبه میدهد و گاه بسببی پنهان
چون القای ترس و بیم در دل ایشان هم افگند مَآ اَفَآءَ اللّٰهُ آنچه باز میگرداند خدای عَلٰی رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی از اموال
و املاک اهل دیهها بی آنکه بحرب گرفته شود فَلِلّٰهِ پس مر خدایراست وَلِلرَّسُوْلِ و مر پیغمبر اوراست وَلِذِی الْقُرْبٰی و خداوندان قرابت را به
نسبت پیغمبر وَالْیَتٰمٰی و مر بی پدران محتاج را وَالْمَسٰکِیْنِ و درویشانرا وَابْنِ السَّبِیْلِ و راه گذریرا که بی مال باشند علما برانند که فیء خاصهٔ پیغمبر
بوده صلعم و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود نفقهٔ سنهٔ اهل و عیال ازان می فرموده اند و باقی بر وجهی که حق بوده قسمت مینموده
و بعد از وفات آنحضرت صلعم بعضی علما حمل بر ظاهر آیت کرده بشش بخش منقسم سازند سهمی که نام حق سبحانه است بعمارت کعبه و سائر مساجد صرف
کنند و جمعی گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم ست و آنرا بر پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول الله اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف
آن امام ست و نزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد در معالم آورده که اهل
جاهلیت چون غنیمت گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی و از باقی نیز برای خود تحفها اختیار کردندی و آنرا صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی
و توانگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی جمعی از روسای اهل ایمان در غنائم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله
شما ربع و صفی مغنم را بردارید و بگذارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آن را خاصهٔ پیغمبر گردانید و قسمت آن را بر وجهی که مذکور شد

منتشر ساخت و فرمود که حکم فی را پیدا کردیم كَيْ لَا يَكُوْنَ تا نباشد آن فی دُوْلَةً گردان دست بدست بَيْنَ الْاَغْنِيَآءِ میان توانگران مِنْكُمْ
از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بوده وَمَآ اٰتٰكُمُ الرَّسُوْلُ و آنچه بدهد شما را پیغمبر
از فی و غنیمت فَخُذُوْهُ پس فرا گیرید آن را که حق شماست وَمَا نَهٰكُمْ عَنْهُ و آنچه نهی کند شما را از آن مثل غلول فَانْتَهُوْا پس باز ایستید
از آن و محققان برآنند که حکم این کلمات عام است و معنی وی آنکه هرچه امر فرماید پیغمبر صلعم بدان آن را فرا گیرید و فرمان برید و هرچه نهی کند
از آن باز ایستید که امر و نهی او حق است هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطهٔ هلاک افتد بیت آنکس که شد
متابع رای تو قد نجا + و آنکو خلاف امر تو ورزید قد هلک + وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول اِنَّ اللّٰهَ
بدرستیکه خدای شَدِيْدُ الْعِقَابِ ۝ سخت عقوبت است بر مخالفان فرمان پیغمبر لِلْفُقَرَآءِ الْمُهٰجِرِيْنَ و قسمت فی برای یتیمان و مسکینان ربع
و ابنای سبیل است و درویشان هجرت کننده الَّذِيْنَ اُخْرِجُوْا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای ایشان که در مکه داشتند
وَاَمْوَالِهِمْ و دور افتادند از مالهای خود يَبْتَغُوْنَ می طلبند فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ بخشش و بخشایش از خداوند خود وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت او
یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضای حق بوده اند و بدوستی خدا و رسول ترک دیار و اموال خود نمودند
وَّيَنْصُرُوْنَ اللّٰهَ و یاری میکنند دین خدای را بنفس و مال خود وَرَسُوْلَهٗ و نصرت می نمایند پیغمبر او را بیاری و هواداری اُولٰٓئِكَ آن گروه
مهاجران هُمُ الصّٰدِقُوْنَ ۝ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل وَالَّذِيْنَ و دیگر آنانکه تَبَوَّؤُ الدَّارَ جای گرفتند در سرای
هجرت وَالْاِيْمَانَ و در دار الایمان یعنی در مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول صلعم او را این نام نهاده
پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند و بدو سال پیش از
قدوم حضرت رسالت پناه صلعم مساجد ساختند يُحِبُّوْنَ دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ هر که را هجرت کند اِلَيْهِمْ بسوی دیار ایشان و او را
جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند وَلَا يَجِدُوْنَ و نیابند فِيْ صُدُوْرِهِمْ در دلهای خود حَاجَةً حسدی و حقدی و غدغه مِّمَّآ
اُوْتُوْا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آن است که حضرت پیغمبر صلعم انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند
فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنم و طائفه مهاجران بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید
این مال را خاصه بمهاجران دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد بن ابی وقاص و سعد بن معاذ و سعد بن عبادة
که پیشوایان اهل مدینه بودند گفتند یا رسول الله خاطر ما میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنائی و
برکت در منازل ما از ایشان است حضرت پیغمبر ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که وَيُؤْثِرُوْنَ و ایثار میکنند و تقدیم مینهند
مهاجران را عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ و اگرچه هست ایشان را خَصَاصَةٌ حاجت
با آنچه ایثار می نمایند در اسباب نزول از ابن عمر رض نقل کرده که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه رض آوردند و او بدرویشی دیگر که از وی محتاج تر
بود فرستاد و او بر دیگری ایثار نمود همچنین نه تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند و این آیت در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد حکما
برآنند که از آن شش خصلت که جود مشتمل است بران صفت ایثار اکمل و افضل است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری
مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد قطعه کریم کامل آن را میشناسم اندرین دوران + که گر نانی رسد از آسیای چرخ گردانش + ز استغنای
همت با وجود فقر بی برگی + ز خود وا گیرد و سازد نثار بی نوایانش + وَمَنْ يُّوْقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهٖ

از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بعض انفاق فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝ ایشانند رستگاران یا فیروزی
یافتگان به ثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت وَالَّذِيْنَ جَآءُوْ و آنانکه آمدند و می آیند مِنْۢ بَعْدِهِمْ پس از مهاجران و انصار
مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت يَقُوْلُوْنَ میگویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِاِخْوَانِنَا و مر برادران ما را که در دین الَّذِيْنَ
سَبَقُوْنَا بِالْاِيْمَانِ آنانکه پیشی گرفتند بر ما با یمان وَلَا تَجْعَلْ و منه فِيْ قُلُوْبِنَا در دلهای ما غِلًّا کینه و حسدی و خیانتی لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر رَبَّنَآ ای آفریدگار ما اِنَّكَ رَءُوْفٌ بدرستیکه تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رَّحِيْمٌ ۝ ۱ ع ۱۰
بخشنده ما را برحمت خود و در زمره سابقان داخل گردانی علما گفته اند هر کرا کینه یکی از صحابه در دل باشد از اهل این آیت نیست و ازین دعا محروم است
صاحب انوار آورده که حق سبحانه مر مومنان را سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که
بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد اَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکردی اِلَى الَّذِيْنَ نَافَقُوْا بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در
باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که بر بنی نضیر پیغام فرستادند که با شما موافقیم و در حرب که با محمد صلعم
میکنید معاونت تمام خواهیم کرد و اتفاق با شما تا بحدی ست که اگر او بر شما غالب شود و شما را ازین دیار اخراج کند ما نیز در مرافقت شما مفارقت
میکنیم این آیت آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان يَقُوْلُوْنَ میگویند لِاِخْوَانِهِمُ مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را که
اخوة الکفر اند الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانکه نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل توریت که یهود اند عم محزون مدید لَئِنْ اُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید
شما از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون آئیم مَعَكُمْ با شما از روی دوستی و مصاحبت وَلَا نُطِيْعُ و فرمان نبریم فِيْكُمْ در ایذا و آزار شما
اَحَدًا ابی را که محمد ست یا هیچکس از مسلمانان را در خلاف شما اطاعت نکنیم اَبَدًا همیشه وَّاِنْ قُوْتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان
با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ هر آینه ما یاری کنیم شما را وَاللّٰهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان اِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ ۝
بدرستیکه ایشان دروغ گویانند لَئِنْ اُخْرِجُوْا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا يَخْرُجُوْنَ بیرون نمیروند منافقان مَعَهُمْ
با ایشان و موافقت نمیکنند وَلَئِنْ قُوْتِلُوْا و اگر کارزار کنند با ایشان لَا يَنْصُرُوْنَهُمْ منافقان یاری نمیدهند ایشان را وَلَئِنْ
نَّصَرُوْهُمْ و اگر بالفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را و حاضر شوند در حرب با ایشان لَيُوَلُّنَّ الْاَدْبَارَ هر آینه پس باز گردند بعقب خود
یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُوْنَ ۝ پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان
چگونه منصور گردند لَاَنْتُمْ هر آینه شما مومنانید اَشَدُّ رَهْبَةً سخت تر از جهت ترس فِيْ صُدُوْرِهِمْ در دلهای ایشان مِّنَ اللّٰهِ
از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای ذٰلِكَ آن خوف و خشیة از شما مر ایشان را بِاَنَّهُمْ بسبب آن ست که ایشان قَوْمٌ
لَّا يَفْقَهُوْنَ ۝ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا را جل سلطانه و اگرنه بایستی که از و ترسیدندی لَا يُقَاتِلُوْنَكُمْ کارزار نمیکنند با شما جَمِيْعًا
همه ایشان یعنی جهودان و منافقان اِلَّا فِيْ قُرًى مُّحَصَّنَةٍ مگر در دیها استوار کرده بخندق و برج و باره اَوْ مِنْ وَّرَآءِ جُدُرٍ یا از پس
دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشان را قوت آنکه روی بروی با شما محاربه توانند کرد نیست و این نه از ضعف و بددلی ایشان ست بلکه
بَاْسُهُمْ کارزار ایشان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر چون حرب میکنند شَدِيْدٌ ما سخت ست اما هر شجاع که با خدا و رسول حرب کند
بددل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهای ایشان افگنده طاقت مقاتله در مواجه و مقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ
جَمِيْعًا تو پنداری یهود و منافقان را همه مجتمع و متفق در رای و تدبیر وَّقُلُوْبُهُمْ شَتّٰى و حال آنکه دلهای ایشان پراگنده

پریشان ست زیرا که عقائد و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذٰلِكَ آن وصفهای بد که ایشان راست بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان
قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُوْنَ ○ گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی یابند آنچه را که صلاح ایشان در آنست پس مثل یهود كَمَثَلِ الَّذِيْنَ همچون مثل
آنان ست که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيْبًا بزمانی نزدیک ذَاقُوْا چشیدند وَبَالَ اَمْرِهِمْ بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر
معصیت مراد بنی قینقاع اند که ایشان را جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرصه هلاک گشتند وَلَهُمْ و مر ایشان راست با وجود خواری دنیا عَذَابٌ
اَلِيْمٌ ○ عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و وعده نصرت کردن كَمَثَلِ الشَّيْطٰنِ همچون مثل شیطان ست
اِذْ قَالَ چون گفت لِلْاِنْسَانِ اكْفُرْ مر کافر را که بر کفر خود ثابت باش که من یار و هوادار توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون ثبات بکفر ورزید و
نهال شرک در زمین دل او استحکام یافت قَالَ گفت شیطان اِنِّيْ بَرِيْٓءٌ مِّنْكَ من بیزارم از تو اِنِّيْٓ بدرستیکه من اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ
الْعٰلَمِيْنَ ○ میترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس ست و از انسان ابو جهل و دران وقت که ابو جهل ببدر متوجه بود از
قبیله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمده گفت ای ابو الحکم مترس که من یار توام و چون ببدر رسیدند ابلیس دید که
ملائکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سوره انفال این قصه مذکور شده و بعضی برانند که شیطان
ابیض ست پسر ابلیس و مراد از انسان برصیصای راهب و ابیض او را بکفر داشت و در آخر بیزاری کرد از و و این حکایت بسبیل اجمال چنانست
که برصیصا هفتاد سال خدای را عبادت کرد و دیوان در کار او متحیر شدند ابیض مهم اغوا و اضلال او بر ذمه خود گرفته بیامد بصورت آدمی و
در صومعه او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمه چند جهت شفای مرضی
و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی را خنق کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز بدعای برصیصا
میسر نیست آن کس را بدر صومعه برصیصا آوردند و دمی برو دمید شیطان دست از و باز گرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمان را مبتلا
و مخلص میساخت و بر برصیصا ارشاد مینمود و بکلمات او میگذاشت تا دختر ملک را متعرض شد و او را بصومعه زاهد آوردند و دعا کرد و ابیض
او را بگذاشت صحت یافت دختر را بزاهد سپردند و او زاهد را وسوسه کرد تا بفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض
برادران را بران مطلع ساخت و زاهد را گرفته بردار کردند و ابیض بهمان صورت اول خود را برو ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص
کنم زاهد سجده کرد و ابیض از و بیزاری نمود و آن بی سعادت بعد از ان همه عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار گشت **قطعه**
غافل مشو که مرکب مردان مرد وار + در سنگلاخ وسوسه پیها بریده اند + نومید هم مباش که رندان باده نوش + ناگه بیک خروش بمنزل
رسیده اند + فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَآ پس هست آخر کار آن شیطان و انسان اَنَّهُمَا که ایشان هر دو فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند
خَالِدَيْنِ فِيْهَا جاوید ماندگان دران وَذٰلِكَ و خلود در آتش جَزٰٓؤُا الظّٰلِمِيْنَ ○ پاداش کافران ست يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ ع ۲ ۷
اٰمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اند اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از عذاب خدای و بدو باز گردید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ و باید که بنگرد هر نفسی و ببیند
مَّا قَدَّمَتْ آن چیز را که پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعت کرده شکرگذاری نماید و در
زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید و بپرهیزید از سطوت الهی تکرار امر
برای تاکید ست یا اول بر ادای واجبات ست بقرینه اقتران بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل آنچه میگوید اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ بدرستیکه
خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ○ بانچه میکنید و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارت ست باصل تقوی و دوم بکمال

آنچه اول تقوی عوام است و آن پرهیز کردن باشد از محرمات و دوم تقوای خواص و آن اجتناب بود از هرچه ما دون حق است سیوم
اصلی تقوی که زاد اهل محبت است ترک مجموع ماسوی است وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مؤمنان كَالَّذِينَ مانند آنانکه نَسُوا اللَّهَ
فراموش کردند امر خدای را چون یهود و منافقان و اهل شرک فَأَنسَاهُمْ پس خدای فراموش گردانید بر ایشان أَنفُسَهُمْ نفسهای ایشان را
تا برای آن تقدیم خیری نکردند و گفته‌اند هیچ توفیق بر روی ایشان در بست و سهل بن عبدالله گفته که در وقت گناه امر خدای تعالی را
فراموش کردند خدای تعالی نیز بر ایشان فراموش ساخت أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون شدگان از
راه فرمان برداری لَا يَسْتَوِي برابر نیستند نزدیک خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شده
وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ و یاران اهل بهشت که در تکمیل نفس کوشیده‌اند تا اهلیت جنت حاصل کردند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ
الْفَائِزُونَ یاران بهشت یعنی بهشتیان ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جهنم بازرسته و در نعیم مقیم پیوسته لَوْ أَنزَلْنَا اگر فرو فرستادیمی
هَٰذَا الْقُرْآنَ این قرآن را عَلَىٰ جَبَلٍ بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم لَّرَأَيْتَهُ هرآینه میدیدی تو او را خَاشِعًا ترسنده و
فرمان برنده مُّتَصَدِّعًا شکافته و از هم ریخته مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای و این تمثیل و تخییل است یعنی کوه با آن بزرگی
و سختی اگر از قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی یا از چشم چشمها روان کردی و دلهای سنگین کافران از آن متاثر نمیشوند بیت ای دل
سنگین تو یک ذره بسوی آن کی نیست نفس کافر کیش تو از ترک عصیان سیر نیست وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها نَضْرِبُهَا
بیان میکنیم لِلنَّاسِ برای تنبیه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید که اندیشه کنند در آن و بهره بردار شوند از آن هُوَ اللَّهُ آن خدای که
فرستاده است قرآن الَّذِي آن خدایی که لَا إِلَٰهَ نیست معبودی بحق عبادت إِلَّا هُوَ مگر او عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داناست
پوشیده و آشکار را و گفته‌اند عالم معدوم و موجود یا بحیات و موت یا برزق و اجل یا بدنیا و آخرت یا بانچه هست و آنچه خواهد بود
هُوَ الرَّحْمَٰنُ اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او احاطه بجمیع خلق نموده در دنیا الرَّحِيمُ بسیار بخشایش که رحمت خاصه
او بمؤمنان رسیده در آخرت بعفو و غفران و رؤیت و رضوان هُوَ اللَّهُ اوست خدای الَّذِي آن خدای که بهیچ وجه لَا إِلَٰهَ نیست
خدای سزای پرستش إِلَّا هُوَ جز وی الْمَلِكُ پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج مصئون است و کمال صفاتش باستغنای
مطلق مقرون الْقُدُّوسُ پاک از شوائب نقائص و معایب و منزه از تطرق آفات السَّلَامُ سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف
و عجز و خلل الْمُؤْمِنُ ایمن کننده مؤمنان از عقوبت نیران یا ایمنی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان الْمُهَيْمِنُ گواه است
بر هرچه خلق کنند یا نگهبان ایشان یا قائم بعدل یا مطلع بر خفایا حکم کننده بحق و گفته‌اند این از اسمای الهی که تاویل آن غیر خدای نداند
الْعَزِيزُ غالب در حکم بخشنده عزت الْجَبَّارُ بزرگوار یا شکننده کار جفاجوی یا اصلاح آرنده کارهای در هم شکسته الْمُتَكَبِّرُ مستحق کبریا و عظمت
سُبْحَانَ اللَّهِ پاک است خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میسازند با وی چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ
اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت الْبَارِئُ آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و آرنده از عدم
بوجود الْمُصَوِّرُ بخشنده صورت مر مخلوقات را لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر او راست نامهای نیکو که دلیلند بر معانی پسندیده و مستحسن يُسَبِّحُ لَهُ
بپاکی یاد میکنند مر او را مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه هستند در آسمانها و زمین و از همه نقائص او را منزه و مقدس میدانند وَهُوَ الْعَزِيزُ
و اوست غالب در ملک خود که مقهور و مغلوب نگردد الْحَكِيمُ صواب کار در کردار و گفتار خود که هرچه گوید و کند بر وجه حکمت بود در عین المعانی آورده که ع

حضرت رسالت پناه صلعم اسم اعظم از جبرئیل ع م پرسید جواب داد که علیک بآخر سورة الحشر دیگر باره پرسید همین جواب شنید و در
حقائق این اسمائی را خطاب نداده از بهر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید و من الله الاعانة و التائید

سورة الممتحنة مدنية وهي ثلث عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت پیغمبر صلعم در سال هشتم از هجرت که بطریق غزا عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه که از مهاجران بود مکتوبی بقریش
نوشته ازان عزم اعلام نمود جبرئیل ع م آن حضرت را خبر فرمود و علی رض و زبیر و مقداد را رض حکم شد تا بروضهٔ خاخ رفتند و مکتوب را
از ساره که مولات ابی عمرو الصیفی بود بستده بخدمت آوردند حضرت صلعم حاطب را طلبیده فرمود که ترا چه بر این داشت گفت یا رسول الله
بخدا سوگند که من مومنم بخدا و رسول و از دین اسلام برنگشته‌ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچ کس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد
و مال من نماید بخلاف سایر مهاجران که آنجا اقربا دارند خواستم که حقی بر ایشان ثابت گردد تا ملاحظهٔ آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که
ای یاران حاطب با شما راست گفت عمر رض در غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم پیغمبر صلعم گفت ای عمر او را چه
میدانی که او از اهل بدر است و حق سبحانه اهل بدر را بشارت داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم آنگاه این آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ دشمنان مرا و اعادی خود را أَوْلِيَاءَ دوستان تُلْقُونَ
میفرستید و القا میکنید إِلَيْهِمْ بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب مرا بِالْمَوَدَّةِ بسبب دوستی که دارید یا طرح محبت که می افگنید وَقَدْ
كَفَرُوا و حال آنست که دشمنان کافر شده اند بِمَا جَاءَكُمْ بآن چیزی که آمده است بشما مِنَ الْحَقِّ از حق یعنی است که قرآن است
یا کار درست که دین اسلام است یا سزاوار متابعت که پیغمبر صلعم است يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ بیرون میکنند پیغمبر را از مکه وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز
اخراج مینمایند أَنْ تُؤْمِنُوا برای آنکه شما می گروید بِاللَّهِ رَبِّكُمْ بخدای که آفریدگار شماست و ایشان بسبب ایمان شما را از دیار
شما بیرون میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود جِهَادًا فِي سَبِيلِي
از بهر جهاد در راه من وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي و برای طلب خشنودی من تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ راز میگوئید یعنی سخنان سری بدیشان
میفرستید بِالْمَوَدَّةِ بدوستی در لباس نصیحت وَأَنَا أَعْلَمُ و من داناترم از شما بِمَا أَخْفَيْتُمْ بانچه پنهان میکنید از مودت اعدا وَمَا
أَعْلَنْتُمْ و بانچه ظاهر میسازید از اعتذار وَمَنْ يَفْعَلْهُ و هر که کند این کار یعنی فراگیرد از ایشان دوستان یا القای خبر کند بدیشان مِنْكُمْ از شما
فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ ۱ راه راست را إِنْ يَثْقَفُوكُمْ اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند
شما را اسیر سازند يَكُونُوا باشند لَكُمْ أَعْدَاءً مر شما را دشمنان یعنی القای مودت فائده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا کنند وَ
يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ و بگشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را از زدن و کشتن وَأَلْسِنَتَهُمْ و بگشایند زبانهای خود را بِالسُّوءِ
ببدی یعنی دشنام و فحش وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ۲ و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لَنْ تَنْفَعَكُمْ سود ندهد شما را
أَرْحَامُكُمْ خویشان شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما یعنی امروز موالات با مشرکان بسبب اهل و فرزند و خویش خود
میکنید و ایشان نفع نخواهند رسانید شما را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز يَفْصِلُ جدا کند خدای در آن روز بَيْنَكُمْ میان شما و اولاد
و اقربا یعنی کافر را در دوزخ و سعدا و مومنان را به بهشت برد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه شما میکنید از دوستی و دشمنی بَصِيرٌ ۳ بیناست

وبران جزا خواهد داد قَدْ كَانَتْ بدرستیکه هست لَكُمْ مر شمارا ای مومنان أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد فِيٓ إِبْرَٰهِيمَ
در سخنان ابراهیم علیه السلام وَالَّذِينَ مَعَهُۥٓ وآنانکه با وی بوده اند از اهل ایمان إِذْ قَالُوا۟ لِقَوْمِهِمْ یاد کنید چون ابراهیم ع م و مومنان
قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجوئید إِنَّا بُرَءَٰٓؤُا۟ بدرستیکه ما بیزاریم مِنكُمْ از شما که بت پرستید وَمِمَّا تَعْبُدُونَ و نیز
بیزاری میکنیم از آنچه می پرستید مِن دُونِ ٱللَّهِ بجز خدای كَفَرْنَا بِكُمْ کافر شدیم بدین شما یا معبود شما وَبَدَا و آشکارا شد بَيْنَنَا وَ
بَيْنَكُمُ میان ما و شما ٱلْعَدَٰوَةُ دشمنی بدل وَٱلْبَغْضَآءُ و دشمنی بدست یعنی محاربه أَبَدًا همیشه یعنی پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان
ما و شما بدست و دل حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا۟ تا وقتیکه ایمان آرید بِٱللَّهِ وَحْدَهُۥٓ بخدای یکتا و یگانه یعنی بیگانگی او بگروید حق سبحانه پند میدهد
مومنان را که در تبرا از اهل شرک اقتدا با ابراهیم ع م کنید إِلَّا قَوْلَ إِبْرَٰهِيمَ مگر در آن سخن ابراهیم ع م که گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را که بوعده استغفار
کیا او کرده ام و بوعده ایمان که تو با من کرده لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ هر آئینه آمرزش خواهم خواست برای تو وَمَآ أَمْلِكُ و مالک نیستم ای پدر
لَكَ برای تو یعنی نمیتوانم که دفع کنم از تو مِنَ ٱللَّهِ از عذاب خدای مِن شَىْءٍ هیچ چیز اگر بخدای باز نگروی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد
بحضرت ابراهیم علی نبینا و ع م در بیزاری از کافران نه طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شد و چون خلیل ع م
واصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند رَّبَّنَا ای پروردگار ما عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم وَإِلَيْكَ
أَنَبْنَا و بسوی تو بازگشتیم وَإِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ و بسوی تست بازگشت همه در آخرت قولی آنست که این از تتمه قول ابراهیم ع م نیست بلکه حق سبحانه
مومنان را بعد از نهی موالات کفار امر فرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگوئید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم
مثنوی سوی تو کردیم روی دل بتو بستیم + از همه باز آمدیم و با تو نشستیم + هر چه نه پیوند یار بود بریدیم + هر چه نه پیمان دوست بود شکستیم +
رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را فِتْنَةً محل برگماشتن لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ برای آنانکه نگرویده اند یعنی ایشان را بر ما مگمار و مسلط
مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن وَٱغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را رَبَّنَآ ای پروردگار ما إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ بدرستیکه تو غالبی در حکم پس
ایشان دفع کن ٱلْحَكِيمُ و دانا در کار خود پس ما را بیامرز لَقَدْ كَانَ بدرستیکه هست لَكُمْ مر شما را فِيهِمْ در ابراهیم ع م و قوم او أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی
نیکو که پیروی کنید آن تکرار برای تاکید است در اقتدا با ابراهیم علی نبینا و علیه السلام یا اول اقتدا است با اقوال او و دوم ثانی با افعال او این اقتدا
هست لِّمَن كَانَ يَرْجُوا۟ ٱللَّهَ مر کسی را که امید دارد در رضای خدای وَٱلْيَوْمَ ٱلْءَاخِرَ و پاداش روز قیامت را یا بترسد از خدای و روز بازپسین
وَمَن يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِىُّ پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از وی و از نصرت
کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است ٱلْحَمِيدُ ستوده است بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیت مومنان قطع ع
دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکه حق سبحانه وعده فرموده که عَسَى ٱللَّهُ أَن يَجْعَلَ شاید که خدای پیدا کند بَيْنَكُمْ میان شما
وَبَيْنَ ٱلَّذِينَ و میان آنکه عَادَيْتُم دشمن داشتید مِّنْهُم از کفار مکه مَّوَدَّةً دوستی یاری آنچنان بود که ابوسفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام
و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد وَٱللَّهُ قَدِيرٌ و خدای تواناست بر
آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند وَٱللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رَّحِيمٌ مهربان بر آنها که
بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر صلعم عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ننمودند
حق سبحانه درباره ایشان فرمود لَّا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ نهی نمیکند خدای شما را ای مومنان عَنِ ٱلَّذِينَ از آنانکه ایشان لَمْ يُقَٰتِلُوكُمْ کارزار نکرده اند با شما

فِي الدِّينِ در کار دین و ملت وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ و بیرون نکردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سراهای و منزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما
دخلی نموده اند یا مراد زنان و کودکان اند که ایشان را در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست میفرماید که خدای باز نمیدارد شما را أَنْ تَبَرُّوهُمْ از
آنکه نیکوئی کنید با ایشان وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ و از آنکه عدل کنید یا بفرستید قسطی و بهره برای ایشان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ○ بدرستیکه
خدای دوست دارد عدل کنندگان را إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ جز این نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ از آنانکه کارزار کردند
با شما فِي الدِّينِ در دین خدای وَأَخْرَجُوكُمْ و بیرون کردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سراهای شما وَظَاهَرُوا و معاونت کردند و هم پشت شدند با
اعادی عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ بر بیرون کردن شما از خان و مان شما یعنی مشرکان مکه بعضی که در صدد حرب آمدند و برخی که بسعی اخراج کردند و جمعی که یار و ساعیان
بودند باز میدارد خدای شما را أَنْ تَوَلَّوْهُمْ از آنکه دوستی کنید با ایشان وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ و هر که دوست دارد ایشان را فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
دوست دارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ○ ایشان ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع میکنند چه دوستی با خدای می باید و با دوستان خدای میشاید که
از دوستی دیگران هیچ نگشاید بیت بگسل ز دوستان دغاباز حیله ساز • یاری طلب که طالب نقش وفا بود • آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد
یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آن حضرت ص او را بکفار باز فرستند و اگر مسلمانی از مدینه روی بر تافته جانب مکه شتابد قریش
او را باز نگردانند هنوز آنحضرت ص در حدیبیه بود که جماعتی مومنان از مکه گریخته بملازمت آمدند از آن جمله سبیعه اسلمیه بود و در عقب شوهر او مسافر
مخزومی می رسید و گفت شرط صلح برین وجه بوده که هر که از ما بتو آید باز گردانی جبرئیل ع آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بمردان واقع شده نه بر
زنان و روا نیست که مومنات را بمشرکان باز دهید و این آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا جَاءَكُمُ
الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بشما زنان گرویده مُهَاجِرَاتٍ هجرت کننده از دار کفر بدار ایمان فَامْتَحِنُوهُنَّ پس بیازمائید ایشان را بدانکه سوگند
دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده و هیچ غرض از اغراض دنیوی وابسته نیستند بلکه خاص برای
خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمده اند اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناترست بِإِيمَانِهِنَّ بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرائر و ضمائر آنچه
حکم شرع ظاهرست ایشان را سوگند دهید فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن که مومنه اند فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ
پس باز مگردانید ایشان را إِلَى الْكُفَّارِ بسوی شوهران ناگرویده ایشان لَا هُنَّ نه ایشان یعنی این زنان حِلٌّ لَهُمْ حلال اند مر آن کافران را
وَلَا هُمْ و نه آن کافران يَحِلُّونَ لَهُنَّ حلال میشوند مر این زنان را چه تباین دارین جدائی افگنده است میان ایشان وَآتُوهُمْ و بدهید شوهران
ایشان را مَا أَنْفَقُوا از آنچه خرج آن زن کرده باشند از کابین پس حضرت پیغمبر ص سبیعه را سوگند داد و آنچه مسافر از مهر بوی داده بود گرفته باز گشت
و آیت آمد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ بزه و اثمی نیست بر شما أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ آنکه بخواهید این زنان مهاجره را إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشان را
أُجُورَهُنَّ مزدها یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رض او را بخواست و دیگر آیت آمد که وَلَا تُمْسِكُوا و چنگ در مزنید بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ بعصمتها
یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد
که وَاسْأَلُوا و بخواهید از کسی که آن زن را بخواهد از کافران مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه خرج کرده اید از مهر وَلْيَسْأَلُوا و باید که بخواهند کافران از شما مَا
أَنْفَقُوا آنچه خرج کرده اند از مهر ازواج مهاجرات خود یعنی عصمت زوجیت منقطع شد میان مومن و کافره و میان کافر و مومنه پس هر یک باید که
رد کنند مهر را بصاحب خود داده اند ذَٰلِكُمْ آنچه ذکر کرده شد حُكْمُ اللَّهِ فرمان خدای است يَحْكُمُ حکم میکند خدای بَيْنَكُمْ میان شما وَاللَّهُ
عَلِيمٌ و خدای داناست بمصالح شما حَكِيمٌ محکم کننده بآنچه محض حکمت است بعد از نزول آیت مومنان ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از ادای

مهر مرتدات اباءنمودند آیت آمد که وَاِنْ فَاتَكُمْ و اگر فوت شود ای مومنان از شما شَيْءٌ چیزی مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ یکی از زنان شما اِلَى الْكُفَّارِ
بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندد و مهر او بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید
فَاٰتُوا الَّذِيْنَ ذَهَبَتْ پس بدهید آنانرا که رفته اند اَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند از شوهران کافران زنان مِّثْلَ مَآ
اَنْفَقُوْا مانند آنچه نفقه کردند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس رض نقل میکند که شش تن از زنان مومن مهاجر مرتده شده و نزد کفار رفتند و حضرت
رسول مهور ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان داد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب خدای الَّذِيْٓ اَنْتُمْ آن خدای که شما بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ۝
بدو گرویدگانید حکم این آیت تا بقای عهد باقی بود و چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم
از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز بمبایعت میل کردند آیت آمد که يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای خبر کننده یا ای بلند قدر اِذَا جَآءَكَ الْمُؤْمِنٰتُ
چون بیایند بتو زنان گرویده يُبَايِعْنَكَ بیعت کنند با تو عَلٰٓى اَنْ لَّا يُشْرِكْنَ بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بِاللّٰهِ شَيْـًٔا با خدای چیزی را وَّلَا
يَسْرِقْنَ و دزدی نکنند وَلَا يَزْنِيْنَ و زنا نکنند وَلَا يَقْتُلْنَ و نکشند اَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک میکردند یا قصد بچه که در
شکم دارند نکنند و او را بیفکنند وَلَا يَاْتِيْنَ و نیایند بِبُهْتَانٍ بدروغی که از روی جهل يَّفْتَرِيْنَهٗ بر بافته اند آنرا بَيْنَ اَيْدِيْهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ
میان دستها و پایهای خود یعنی فرزند حرام زاده را نیارند و بدروغ بر شوهران نبندند و در دست و پای خود آورده میپرورند وَلَا يَعْصِيْنَكَ
و عاصی نشوند در تو فِيْ مَعْرُوْفٍ در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردن ست و روی خراشیدن و موی بریدن چون بدین شروط
بیعت کنند فَبَايِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان عایشه رض فرموده که پیغمبر ع با زنان بسخن بود و دست آنحضرت ع دست هیچ زن رانسوده و قولی
آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند و بعد از آن حضرت ع دست مبارک خود در آب فرو بردی و گفته اند امیمه خواهر خدیجه را رض فرمود تا
بیعت زنان فراگرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بتحقیق خدای آمرزنده گناه
کسانیست که بر توحید بیعت کنند رَّحِيْمٌ۝ مهربان بر ایشان که توفیق توبه و ایمان داد بزرگی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوف ست بر ایمان یعنی تا بنده
ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوف ست بر رحمت یعنی تا برحمت خود توفیق نبخشد کسی بدولت ایمان نرسد بیت بی رحمت آن یار ز دوزخ
نرهید * توفیق عزیز ست بهرکس نه دهند * بعضی درویشان مسلمانان بجهت منفعت با جهودان دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان میگفتند آیت آمد که
يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان لَا تَتَوَلَّوْا دوستی مکنید قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قَدْ يَئِسُوْا
هر آینه که ناامید شده اند یعنی یهود مِنَ الْاٰخِرَةِ از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعمت رسول ع ایشانرا هیچ نوع حظی از
مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم ناامید اند از آن كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ همچنانکه ناامید شدند کافران مِنْ اَصْحٰبِ الْقُبُوْرِ۝ از اهل گورها یعنی ع ۲
از رجوع ایشان بدنیا یا یهود ناامیدند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند و از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده

سورة الصف مدنية وهي اربع عشرة اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ۝

سَبَّحَ لِلّٰهِ پاک و بی عیب گفت مر خدای را مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین ست
از سفلیات وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او غالب ست که حکم او بهیچ وجه مردود نگردد الْحَكِيْمُ۝ درست کار که خلل با فعال او راه نیابد و سیاطی
آورده که اصحاب کرام رض گفتند آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفره نیران رهانیده بروضه جنان و تحفه روح و ریحان رساند حق سبحانه آیت فرستاد

که یا ایها الذین آمنوا ہل ادلکم علی تجارة الآیة حضرت رسول صلعم فرمود که ای قوم آمد آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین رہائی بخشد و
با علی علیین فرود آرد و ایمان و جهاد ست صحابه از موت کراهت داشتند آیت آمد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید
لِمَ تَقُوْلُوْنَ چرا میگوئید مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ○ آن چیزی را که نمیکنید کَبُرَ بزرگ ست مَقْتًا از روی خشم عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای اَنْ تَقُوْلُوْا
آنکه بگوئید مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ○ آنچه نخواهید کرد و نزد بعضی علما آیت عام ست و شامل یعنی هرکه سخنی گوید و نکند درین عتاب داخل ست و آن علما نیز که نصف
خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند درین سیاست خواهد بود أتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و حضرت پیغمبر صلعم در شب معراج دیده که لبهای
چنین کسان بمقراض آتشی میبریده اند قطعه از من بگوی عالم تفسیر گوی را + گر در عمل نکوشی نادان مفسری + بار درخت علم ندانم بجز عمل +
با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری + اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ الَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَ دوست دارد آنان را که کارزار کنند فِیْ سَبِیْلِهٖ
در راه وی صَفًّا صف زده در برابر خصم کَاَنَّهُمْ گویا ایشان در استحکام بُنْیَانٌ مَّرْصُوْصٌ ○ بناها اند ریخته از ارزیز کنایت ست
از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب و بیکدیگر باز چسپیدند وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی و یاد کن آنرا که گفت موسی عم لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را یعنی
با بنی اسرائیل گفت یٰقَوْمِ ای قوم من لِمَ تُؤْذُوْنَنِیْ چرا میرنجانید مرا بنا شنودن فرمان من وَقَدْ تَّعْلَمُوْنَ و براستی میدانید اَنِّیْ
رَسُوْلُ اللّٰهِ آنکه من فرستاده خدایم اِلَیْکُمْ بسوی شما و بر رسالت خود از معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و
شبه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من برید ایشان بر همان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و عم
نشنودند فَلَمَّا زَاغُوْۤا پس آن هنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی عم اَزَاغَ اللّٰهُ بگردانید خدای قُلُوْبَهُمْ دلهای ایشان را
از صفت یقین و موقع شک ساخت وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ ○ راه نمی نماید بشناخت خود بیرون شدگان را
از دائره فرمان وَاِذْ قَالَ و یاد کن آن را نیز که گفت عِیْسَی ابْنُ مَرْیَمَ عیسی پسر مریم مر قوم خود را که یٰبَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ ای فرزندان
یعقوب عم اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ بدرستیکه من فرستاده خدایم اِلَیْکُمْ بسوی شما بحجت و برهان مُّصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده ام لِّمَا بَیْنَ
یَدَیَّ مر آن چیزی را که پیش من ست مِنَ التَّوْرٰىةِ از کتاب توریت یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از
نزدیک خدا است وَمُبَشِّرًۢا و مژده دهنده ام بِرَسُوْلٍ یَّاْتِیْ بفرستاده که می آید بدین کامل و شرع شامل مِنْۢ بَعْدِی از پس زمان
من اسْمُهٗۤ اَحْمَدُ نام او احمد صلعم یعنی ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علی نبینا و عم برین وجه است که انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا
جاء و معنی فارقلیطا احمد ست در تبیان آورده که اسم آن حضرت صلعم بسریانی منحمنا ست و معنی او آنکه بفرستد خدا بشما او را بعد از مسیح فَلَمَّا
جَآءَهُمْ پس آن هنگام که آمد عیسی عم بدیشان بِالْبَیِّنٰتِ بمعجزات روشن چون احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص قَالُوْا گفتند بیشتر
بنی اسرائیل هٰذَا این که او بما می نماید سِحْرٌ مُّبِیْنٌ ○ جادوی ست آشکارا یعنی بر هیچکس پوشیده نیست که سحر میکند وَمَنْ
اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از کسی که بر بندد عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهای
او را سحر داند بعضی علما بر آنند که نضر بن حارث گفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول
خواهد فرمود این آیت آمد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدای بندد و بقبول شفاعت بتان در بارۀ کفار وَهُوَ یُدْعٰۤی و حال آنکه آن مفتری خوانده میشود
یعنی پیغمبر صلعم او را میخواند اِلَی الْاِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل ست بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا و عقبی وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی و خدای
راه ننماید برستگاری الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ○ گروه ستمکاران را در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول فرود نیامد کعب بن اشرف گفت

مژده باد شما را ای گروه یهود که خدای محمد ص نور او را فرونشانیده و کار او با تمام نخواهد رسید این سخن بجناب رسالت مآب صلعم عرض نمودند
و غبار ملال بر آئینهٔ دل مبارک آن حضرت صلعم نشست جبرئیل ع م بجهت رفع آن آیت آورد که يُرِيْدُوْنَ میخواهند یهود لِيُطْفِئُوْا تا
فرونشانند نُوْرَ اللّٰهِ نور خدای را که دین کتاب اوست یا نور خدای رسول او بِاَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده
و سخنان بی ادبانه وَاللّٰهُ مُتِمُّ و خدای تمام گرداننده است نُوْرِهٖ نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را قبل از قیام قیامت وَلَوْ
كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ ○ و اگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن چه کراهت ایشان را اثری نیست در اطفای چراغ صدق و صواب همچون آنکه
خفاش که غیر مؤثر است در نابودن آفتاب جهانتاب قطعه شبپرک خواهد که نبود آفتاب + تا ببیند دیدهٔ او مرز و بوم + دست قدرت
هر صباحی شمع مهر + برفروزد کوری خفاش شوم + هُوَ الَّذِيْٓ اَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُوْلَهٗ پیغمبر خود را بِالْهُدٰى
بچیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن وَدِيْنِ الْحَقِّ و بکیش راست که ملت حنیفیه است لِيُظْهِرَهٗ تا غالب گرداند این دین را عَلَى الدِّيْنِ
كُلِّهٖ بر همه کیش و ملت بوقت نزول عیسی ع م که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ ○ ع و هرچند کاره شوند مشرکان اظهار ع۹
دین محمد مصطفی ص را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان هَلْ اَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را
عَلٰى تِجَارَةٍ تُنْجِيْكُمْ بر بازرگانی که باز رهاند شما را مِّنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ ○ از عذابی دردناک پس بیان تجارت میکند که تُؤْمِنُوْنَ خبر است
بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ بخدای و بفرستادهٔ او وَتُجَاهِدُوْنَ و جهاد نمائید با کافران
فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای بِاَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح برای مجاهدان بخرید وَاَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب
شوید ذٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را از معاملات دیگر اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ○ لا اگر هستید شما که دانید طریق تجارت
حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که هرچه حق باید داد بحق رسانی در نفحات از ابی عبد الله تستری قدس سره نقل میکند که پسر
وی بوی آمد و گفت سبوی روغن داشتم که سرمایهٔ من بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایهٔ من ضائع شد گفت ای فرزند سرمایهٔ خود
آن ساز که سرمایهٔ پدر تست و الله که پدر ترا هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر از الله شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سود تمام آن بودی که پدرش هم
نبودی این اشارت بعین فناست و در باختن بود و ما در باز شو بقمار باختن تا چند بیا تا زه روی هست شوی ... که از جام فنا
مست شوی + از مایه و سود ده و جهان دست بشوی ... سود تو بیان ... پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد
خدای مر شما را ذُنُوْبَكُمْ گناهان گذشتهٔ شما و يُدْخِلْكُمْ و درآرد شما را در عقبی جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار آن جویها وَمَسٰكِنَ طَيِّبَةً و مسکنهای پاکیزه که واقع باشد فِيْ جَنّٰتِ عَدْنٍ در بوستانها جاوید که دار اقامت
ذٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ پیروزی بزرگ است وَاُخْرٰى تُحِبُّوْنَهَا و مر شما راست نعمتی دیگر در دنیا که آن را دوست
میدارید نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ نصرتی از خدای بر قریش وَفَتْحٌ قَرِيْبٌ و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت
توحید است و فتح نظر بجمال ملک مجید و نیز گفته اند نصر ... فتح ... از مقامات نفس ... فتح معارف یقینیه باشد همه مومنان را
درین مرتبه شرکت است و اول فَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ ○ و بشارت ده ای محمد مومنان را بنصرت در دنیا و بجنت در آخرت يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه
مومنان مخاطب جماعتی اند از انصار که ... بیعت کردند و ایشان ... خطاب عام است یعنی جمیع مومنان را میفرماید كُوْنُوْٓا اَنْصَارَ اللّٰهِ باشید
نصرت کنندگان دین خدا و رسول او ... چنین است که ای ... طلب نصرت کن از قوم تا قال کما چنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيّٖنَ ع۱۰

عیسی پسر مریم مر حواریان را که خواص او بودند در دین او بر بہر کس سبقت داشتند مَنۡ اَنۡصَارِیۡۤ کیست مددیاران و نصرت کنندگان من توجه نمودگان با من اِلَی اللّٰہِ بسوی نصرات خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای قَالَ الۡحَوَارِیُّوۡنَ گفتند حواریان که درین باب نَحۡنُ اَنۡصَارُ اللّٰہِ مائیم ناصران دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و عم بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند فَاٰمَنَتۡ پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طَّآئِفَۃٌ مِّنۡۢ بَنِیۡۤ اِسۡرَآءِیۡلَ گروہی از بنی اسرائیل بعیسی ع م و او را بنده و رسول خدای دانستند وَ کَفَرَتۡ طَّآئِفَۃٌ ۚ و کافر شدند گروہی دیگر و او را پسر خدا گفتند و چون حضرت پیغمبر صلعم مبعوث شد موافق ہمه مومنان گفت عیسی عبده و رسوله آن گروه معونت یافتند حق سبحانه فرمود فَاَیَّدۡنَا الَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنانرا که گرویدند بعیسی و رسالت و عبودیت او عَلٰی عَدُوِّہِمۡ بر دشمنان ایشان که قائل بودند بالوہیت او فَاَصۡبَحُوۡا پس گشتند مومنان ظٰہِرِیۡنَ ع غلبه کنندگان بر کافران

سورة الجمعة مدنية وهي احدى عشرة اية

بِسۡمِ اللّٰہِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ ○

یُسَبِّحُ بپاکی یاد میکند و تنزیه مینماید لِلّٰہِ مر خدای را مَا فِی السَّمٰوٰتِ انچه در آسمانهاست از بدائع علوی وَ مَا فِی الۡاَرۡضِ و انچه در زمینهاست از کوائن سفلی الۡمَلِکِ بادشاہی که ملک اوست و ایمن ولی زوال الۡقُدُّوۡسِ پاک از سمت عیب و صفت اختلال الۡعَزِیۡزِ ارجمند که مثل و نظیر ندارد الۡحَکِیۡمِ ○ حکم کننده که راستی بجا آرد ہُوَ الَّذِیۡ بَعَثَ اوست آن کسیکه برانگیخت فِی الۡاُمِّیّٖنَ درمیان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند رَسُوۡلًا مِّنۡہُمۡ فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند امیت آنحضرت بجهت آنست که در کتب متقدمه برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیا صلعم امی باشد و از جمله در کتاب شعیب ع م مذکورست کانی ابعث امیا فی الامیین و اختم به النبیین و در امیت آن حضرت نکتهاست اینجا بسه بیت اختصار میرود مثنوی فیض ام الکتاب پرورشش + لقب امی خدای از ان کردش + لوح تعلیم ناگرفته ببر + ہمه ز اسرار لوح داده خبر + بر خطا وست انس و جان زاسر + گر نخوانده است خط از ان چه خطر پس صفت نبی امی میکند که یَتۡلُوۡا عَلَیۡہِمۡ میخواند بر ایشان اٰیٰتِہٖ آیتهای کلام خدای را با آنکه امی ست مثل ایشان وَ یُزَکِّیۡہِمۡ و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقائد و رداءت اخلاق وَ یُعَلِّمُہُمُ الۡکِتٰبَ و می آموزاند ایشان را قرآن وَ الۡحِکۡمَۃَ و احکام شرع یعنی علمای دین از معقول و منقول وَ اِنۡ کَانُوۡا و اگرچه بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و دانا آموختگانند مِنۡ قَبۡلُ پیش از بعث محمد لَفِیۡ ضَلٰلٍ مُّبِیۡنٍ ○ در گمراہی ہویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاہلیت وَّ اٰخَرِیۡنَ و دیگر مبعوث ساخت درمیان دیگران مِنۡہُمۡ از مومنان که ایشان لَمَّا یَلۡحَقُوۡا بِہِمۡ ؕ نرسیده اند بآنانکه سابقانند اما لاحق خواہند شد مراد تابعین اند و از معالم بایراد حدیثی صحیح متفق علیه معلوم میشود که اینها عجم اند و اصح اقوال آنست که ہرکه باسلام درآمده و درمی آید بعد از وفات حضرت پیغمبر صلعم ہمه درین آخرین داخل اند وَ ہُوَ الۡعَزِیۡزُ و خدای غالب ست در امر بعثت ہر کرا خواہد برسالت فرستد الۡحَکِیۡمُ ○ خداوند حکمت ست در اختیار و ہر پیغمبری برای ہر امتی ذٰلِکَ این نبوت یا بعثت فَضۡلُ اللّٰہِ افزونی کرم خدای ست یُؤۡتِیۡہِ میدہد آنرا مَنۡ یَّشَآءُ ؕ ہر کرا بخواہد وَ اللّٰہُ ذُو الۡفَضۡلِ الۡعَظِیۡمِ ○ و خدای خداوند فضل بزرگ ست که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید مَثَلُ الَّذِیۡنَ حُمِّلُوا التَّوۡرٰىۃَ مثل آنانکه تحمل کرده شدند توریت یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریت بردارند ثُمَّ لَمۡ یَحۡمِلُوۡہَا پس برنداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توریت قناعت نمودند انچه دروی بود کار نکردند کَمَثَلِ الۡحِمَارِ یَحۡمِلُ ہمچون مثل دراز گوش ست که بردارد اَسۡفَارًا ؕ کتابها از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و از ان نفعی ندارد ہمچون یہود که توریت میخوانند و بدان منتفع نمیشوند مثنوی

گفت ایزد حمل اسفارا + بار باشد علم کان نبود راه نما + علمهای اهل دل حمال شان + علمهای اهل تن احمال شان + علم چون بر دل زند یاری بود
علم چون بر تن زند باری بود + چون بدل خوانی ز حق گیری سبق + چون بگل خوانی بشماری ورق + بِئْسَ بد مثلی ست که زده شد مَثَلُ
الْقَوْمِ مثل گروه یهود الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا آنانکه تکذیب کردند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ حجتهای خدا را که دلیل بوده بر نبوت محمد ص وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي و خدای
راه فلاح ننماید الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ۝ گروه ستمکاران را که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند که نحن ابناء الله و احباؤه
و لاف میزنند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا + قُلْ بگوای محمد ص يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ هَادُوْۤا ای گروه که دین یهودیت دارید اِنْ زَعَمْتُمْ
اگر گمان میبرید اَنَّكُمْ اَوْلِيَآءُ لِلّٰهِ آنانکه شما دوستانید مر خدای را مِنْ دُوْنِ النَّاسِ بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ
پس آرزو برید مرگ را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝ اگر هستید راست گویان در آنکه شما اید دوستان خدا را تا برسید بکرامتی که حق سبحانه برای دوستان
خود مقرر فرموده وَلَا يَتَمَنَّوْنَهٗۤ اَبَدًا و حال آنست که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای
ایشان یعنی بواسطه عملهای که کرده اند چون تحریف احکام توریت و تغییر نعت و صفت محمد مصطفی ص و میدانند که بعد از مرگ بدان گردار معذب
خواهند شد وَاللّٰهُ عَلِيْمٌۢ و خدای داناست بِالظّٰلِمِيْنَ ۝ ستمکاران بر نفس خود قُلْ بگوای محمد ص با یهود اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِيْ بدرستیکه آن مرگی که
شما تَفِرُّوْنَ مِنْهُ میگریزید از وی و تمنا نبرید واز وقوع آن کراهت میدارید فَاِنَّهٗ مُلٰقِيْكُمْ پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و
شربت آن بچشید ثُمَّ تُرَدُّوْنَ پس باز گردانیده شوید اِلٰى عٰلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای آشکارا و نهان فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را
ع ۱ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ع بانچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن کردار جزا یابید يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا ای آن کسانیکه گرویده اید باحکام شرع
اِذَا نُوْدِيَ لِلصَّلٰوةِ چون ندا در داده شود برای نماز مِنْ يَّوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسْعَوْا پس بشتابید اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ بسوی ذکر
خدای که نماز ست و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمائید در ان وَذَرُوا الْبَيْعَ و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم رحمه الله آنست
که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اول در روز آدینه باشد اگر مؤذن متعدد باشند ذٰلِكُمْ آن سعی و ترک بیع خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر ست
شما را از معامله زیرا که در ان نفع باقی اخروی باشد و آن بهتر ست از سود فانی دنیوی اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر هستید که بدانید نفع و ضرر را و
تمیز میکنید میان خیر و شر فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ پس چون گزارده شد نماز جمعه فَانْتَشِرُوْا پس پراگنده شوید فِي الْاَرْضِ در زمین
برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود امر اباحت ست یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوْا و بجوئید مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از
فضل خدای یعنی روزی خود مراد تهیه اسباب معاش ست و گفته اند انتشار هم در زمین مسجد ست جهت رفتن بمجلس علما و مذکران و بقولی مراد عیادت
بیماران ست و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدین ماند جستن میامن فضل الهی بدینها توانند بود وَاذْكُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید
خدای را كَثِيْرًا بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین در وقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ۝ شاید که رستگار شوید و بخیر دو عالم
برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب تجارت دنیا و آخرت ست **رباعی** از ذکر خدا مباش یکدم غافل + کز ذکر بود خیر دو عالم
حاصل + ذکر ست اهل شوق را در همه وقت + آسایش جان باشد و آرامش دل + آورده اند که روزی حضرت رسول ص خطبه میخواندنا گاه
کاروان دحیه کلبی رض از جانب شام رسید با طعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون بسلامت رسیدی طبل شادی زدندی آواز
طبل باستماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفای راشدین بودند
رضوان الله علیهم اجمعین کس نماند حضرت پیغمبر ص فرمود اگر میرفتید در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمیبود از زمین آتش بسوی شما روان میگشت و مقارن

همین حال این آیت نزول اجلال یافت وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند تِجَارَةً بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را أَوْ لَهْوًا یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند انْفَضُّوا متفرق گردند از مجلسش و بروند إِلَيْهَا بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بران یکدیگر بخریدن طعام وَتَرَكُوكَ و بگذارند ترا قَائِمًا ایستاده بر منبر قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ بگو آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر صلعم خَيْرٌ بهتر ست و سودمندتر مِنَ اللَّهْوِ از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ ط و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق ست و منافع معاملات متوهم وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ع و خدای بهترین روزی دهندگان ست یعنی آنانکه وسائط ایصال رزق اند زیراکه وقت باشد که تعجیل کنند و شاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقل ست که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی هر روز تو مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا که باید و سوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق من ست این همه میداند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من باز گیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز نگیرد نظم خدائی که او ساخت از نیست هست + بعصیان در رزق بر کس نبست + از و خواه روزی که بخشنده او ست + برآرنده کار هر بنده او ست (ع ۳)

سورة المنفقون مدنية وهي احدى عشرة اية

بسم الله الرحمن الرحيم

در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول الله صلعم از غزوه مریسیع مراجعت نمود بر سر چاه نزول فرمود که میان سنان بن وبر جهنی که حلیف بن عمرو بن عوف بود از خزرج و میان جهجاه بن غفاری که اجیر حضرت فاروق بود در ضا منازعت شد و مهم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قائم گردد ابن ابی منافق دران محل سخنان ناشایسته گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ مدهید تا از مدینه بروند و از هم پراگنده شوند و دیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیز تر ست بیرون خواهد کرد و آنرا که خوار تر ست و زید بن ارقم بمجلس سامی حضرت خیر الانام آمده ازین صورت اخبار نمود و آن حضرت صلعم اصغا فرموده جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر فرمودند و اسید بن حضیر رض سبب پرسیده و مضمون حال معلوم فرموده در تسلیهٔ خاطر عاطر پیغمبر صلعم مساعی جمیله بتقدیم رسانید و خبر با بن ابی رسید بخدمت آنحضرت صلعم آمد و در نفی آن خبر سوگند خورد و مردم زبان ملامت کشاده زید بن ارقم رض را بخبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل گردانید کرا إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او قَالُوا نَشْهَدُ گویند ما گواهی میدهیم إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ م بدرستیکه تو فرستادهٔ خدائی یعنی ما منافق نیستیم و بدل رسالت ترا معتقدیم وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ و خدای میداند که تو لَرَسُولُهُ هرآینه فرستادهٔ اوئی که او ترا فرستاده وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ و خدای گواهی میدهد که منافقان لَكَاذِبُونَ ج دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت تو است دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم ست یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد رسالت تو خدای میداند که سوگند بدروغ خوردند اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را جُنَّةً سپری یعنی وقایه که بآن از قتل و سبی ایمن باشند فَصَدُّوا پس باز میدارند مردم را بالقای شهادت عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ط از دین خدای یا خود اعراض کنند از جهاد در راه خدای تع إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَاءَ بد عملی ست مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذَٰلِكَ این حکم حق ببدی اعمال ایشان بِأَنَّهُمْ آمَنُوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مومنان که ما از شمائیم و در خلوت یاران و ساختند بکلمات کفر ناطق گشتند فَطُبِعَ پس مهر نهاده شد عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ○ پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان که اقرارست

بزبان و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم و نیکو هیأت و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بوده
و چون بمجلس پیغمبر صلعم آمدندی آن حضرت شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ و چون به بینی
منافقان را تُعْجِبُكَ بشگفت آرد ترا أَجْسَامُهُمْ جسمهای ایشان از نرمی و نازکی وَإِنْ يَقُولُوا و چون سخن گویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ
گوش کنی تو مر سخن ایشان را و سوگند ایشان باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبر كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان خُشُبٌ چوبهای خشک شده اند
مُسَنَّدَةٌ بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر يَحْسَبُونَ می پندارند و گمان می برند كُلَّ صَيْحَةٍ هر فریادی که بر آید و هر آوازی را
که در مدینه بر کشند که آن صیحه و صدا واقع ست عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بیدلی و بدگمانی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق
ایشان به پیغمبر صلعم و مومنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هُمُ الْعَدُوُّ ایشان دشمنان اند ترا و همه مومنان را فَاحْذَرْهُمْ پس حذر کن از مکر و غایله
ایشان و بر ایشان ایمن مباش قَاتَلَهُمُ اللَّهُ هلاک گرداناد خدای ایشان را یا لعنت کناد خدای بر ایشان أَنَّى يُؤْفَكُونَ ○ چگونه
برگردانیده میشوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی او را گفتند که این آیتها در شان تو نازل شده برو نزدیک
پیغمبر صلعم تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد و گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم تکلیف کردید که زکوة مال بده دادم همین مانده است که
محمد را سجده باید کرد آیت آمد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و چون گویند مر منافقان را که بیایید باعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما
رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدای لَوَّوْا بپیچند رُءُوسَهُمْ سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن به پیچند چنانچه کسی از مکروهی روی بتابد
وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ و توی بینی ایشان را که اعراض کنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلعم وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ○ و ایشان گردن کشانند سَوَاءٌ
عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ آمرزش خواهی مر ایشان را أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی برای ایشان لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ
لَهُمْ هرگز خدا نیامرزد ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ○ راه فلاح ننماید گروه بیرون
رفتگان از دایره صلاح هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ ایشان آنانند که میگویند مر انصار را که شما لَا تُنْفِقُوا انفاق مکنید عَلَى مَنْ عِنْدَ
رَسُولِ اللَّهِ بر کسانی که نزدیک رسول خدا اند از فقرای مهاجرین حَتَّى يَنْفَضُّوا تا متفرق گردند غلامان نزد خواجگان روند و پسران به
پدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدا راست خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
خزانهای روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ○ و لیکن
منافقان نمیدانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان نظم خواجه پندارد که روزی او دهد + لاجرم بر این و آن منت نهد + زان سببها
او یکی شد پس اگر + گم شود هستند اسباب دگر + حکم روزی بر سببها نهد + بی سببها نیز روزی میدهد + يَقُولُونَ میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی ست
لَئِنْ رَجَعْنَا اگر باز گردیم ما ازین سفر إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی مدینه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ هر آینه بیرون کند عزیزتر مِنْهَا الْأَذَلَّ از مدینه خوارتر را
مرادش از اعز نفس اخس او بود و غرضش از ان لفظ دیگر اشرف اکمل همه مخلوقات علیه [illegible] الصلوات والتسلیمات وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ و مر خدا راست
عزت و قدرت و ربوبیت وَلِرَسُولِهِ و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعت وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر گرویدگان راست عز ایمان و طاعت
وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان حقیقت عزت را لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند نقل است که چون سپاه نصرت [illegible] بعقیق رسیدند پسر
ابن ابی که عبدالله نام داشت و مومنی مخلص بود سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر [illegible] و گفت بخدای سوگند که
ترا نگذارم که بمدینه در آیی تا وقتیکه پیغمبر صلعم ترا اذن فرماید و بدانی که اذل تویی و اعز اوست چون موکب حضرت رسالت پناه رسید بر ان حال

اطلاع یافته ابن ابی را اجازت در آمدن داد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تُلْهِكُمْ مشغول نگرداند شمارا أَمْوَالُكُمْ
خواستهای شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود
بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام اموال دنیا و مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد بیت چشم دل از نعیم
دو عالم بربسته ایم + مقصود ما ز دنیا و عقبی توئی و بس + وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزند از حق باز ماند فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ○ ایشان زیان کارانند که بحقیر فانی باز ماندند از عظیم باقی وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج
نمائید مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ از آنچه روزی داده ایم شمارا ذخیرهٔ آخرت سازید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
بیکی از شما اسباب مرگ فَيَقُولَ رَبِّ پس گوید آنکس که ای آفریدگار من لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس نیفگنی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت را إِلَىٰ
أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک فَأَصَّدَّقَ پس تا تصدق کنم و زکوة ادا نمایم وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ ○ و باشم از نیکوان و شایستگان
وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ و خدای تعالی باز پس نیفگند نَفْسًا هیچکس را از مرگ إِذَا جَاءَ چون بیاید و برسد أَجَلُهَا وقت رفتن وی یعنی چون عمر
بآخر رسد چیزی بران نیفزایند و ازان کم نکنند وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای تعالی داناست بِمَا تَعْمَلُونَ ○ بآنچه میکنند آدمیان و حفص ع ۲
آن را بخطاب میخواند یعنی بآنچه شما میکنید از خیر و شر والله اعلم بالصواب

سورة التغابن مدنية وهي ثماني عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ بپاکی و پاکیزگی ستایش مینماید مر خدای عز و جل را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیات وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین ست از جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی ارض و سما و آنچه ما بین زمین و آسمان ست وَلَهُ الْحَمْدُ و نیز
او راست ستایش بر نعمت آفرینش وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ○ و او بر همه چیزها تواناست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ و او آنکسی ست که بیافرید
شمارا ای آدمیان فَمِنْكُمْ پس بعضی از شما كَافِرٌ ناگرویده اند بخالقیت او چون دهریان و طبیعیان وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ و بعضی از شما باور
دارنده اند آفریدگاری را چون اهل اسلام و ایمان وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ○ و خدای تعالی بآنچه شما میکنید بیناست و معامله با بندگان
بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی یا بحکمت بالغه یا بکلمهٔ کن یا برای بیان حق
یعنی آنها دلائل وحدانیت اند و حق بدان ظاهر شود وَصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شمارا فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو کرد صورتهای شمارا با متداد قامت
و اعتدال خلقت امام قشیری فرموده که ظاهر شمارا بیاراست بکمال قدرت و باطن شمار محلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن الانسان
آنست که او را بالصورت اوصاف کائنات آراسته گردانید بخلاصه خصائص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی
و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری قطعه بدرون تست مصری که توئی شکرستانش + چه غم ست گر زبیرون مدد شکری نداری
شده ام غلام صورت بمثال بت پرستان + تو چه یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری + بخدا جمال خود را چو در آینه به بینی + بت خویش هم تو باشی بکسی
گذر نداری + وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ○ و بسوی اوست بازگشت همه يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ میداند بعلم کامل آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات
و مکنونات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین ست از انواع مخترعات و مخزونات وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ و میداند آنچه میپوشید آن را وَمَا تُعْلِنُونَ
و آنچه آشکارا میکنید وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ○ و خدای داناست بآنچه در سینهاست از خواطر و افکار أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما ای اهل مکه نَبَأُ الَّذِينَ

کفروا اخبر آنانکه کافر شدند من قبل پیش از شما که چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن فذاقوا پس بچشیدند وبال
امرهم عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا که غرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله ست ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست
در آخرت عذابی دردناک بی انقطاع ذلک این عذاب و عقاب مر ایشان راست بانه کانت تاتیهم بسبب آن ست که بودند
که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده بدیشان بالبینت بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فقالوا پس ایشان گفتند ابشر
یهدوننا آیا آدمیان مثل ما راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد فکفروا پس کافر شدند برسل و تولوا و روی
بگردانیدند از تدبر در بیناتی که با ایشان بود پس خدای تعالی ایشان را هلاک کرد و استغنی الله و بی نیازی نمود خدای از ایمان خلق و الله
غنی و خدای تعالی بی نیاز ست از عبادت آفریدگان حمید ستوده بی ستایش حامدان زعم الذین کفروا گمان بردند آنانکه کافر شدند
ان لن یبعثوا آنکه برانگیخته نخواهند شد قل بلی بگوای محمد آری برانگیخته خواهید شد و ربی لتبعثن و سوگند بپروردگار من که هر آینه شما
مبعوث گردید در قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید بما عملتم بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار محاسبه و مجازات باشد و ذلک
و برانگیختن و جزا دادن علی الله بر خدای یسیر سهل و آسان ست فامنوا بالله پس ایمان آرید و بگروید بخدای و رسوله و بفرستاده او
محمد صلعم والنور الذی انزلنا و بآن روشنائی که فرستادیم بر محمد صلعم مراد قرآن ست و آنرا نور گفت که ظاهر ست در اعجاز بنفس خود و مظهر حقائق احکام حلال
و حرام ست والله بما تعملون و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از اقرار و انکار خبیر داناست یوم یجمعکم یاد کنید روزی را که جمع کند
خدای تعالی شما را لیوم الجمع برای آنچه در روز جمع ست از حساب و جزا و قیامت را روز جمع گفت که در ان روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع
باشند یا انبیاء و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملائکه و جن و انس ذلک آن روز یوم التغابن
روز زیان شدن ست یعنی چون مومن مقام کافر را در بهشت بمیراث گیرد و کافر در دوزخ بمقام مومن در آرند غبن ظاهر شود کفار دانند که زیانکارند
و گفته اند کافر غبن خود را بیند بترک ایمان و مومن زیان خود را دریابد بتقصیر در احسان یا روز زیان جستن ست که هر کس سود خود را طلبد و زیان دیگری
ومن یومن بالله و هر که بگرود بخدای تعالی و یعمل صالحا و بکند کاری شایسته یکفر بپوشد خدای عنه سیاته از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید و
یدخله و در آورد او را جنت تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهر از زیر قصور یا اشجار آن جویها خلدین فیها در حالتیکه جاوید باشند در ان ابدا
همیشه تاکید ست در خلود ذلک الفوز العظیم آن عفو گناه و در آوردن بهشت رستگاری بزرگ ست والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت و کذبوا
بایتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآن ست یا معجزاتی که بر دست پیغمبر ظاهر کردیم اولئک اصحب النار آن گروه ملازمان دوزخ اند خلدین فیها
باقیماندگان در ان یعنی نمیرند و بئس المصیر و بد جای ست دوزخ بازگشت ما اصاب نرسید هیچ کس من مصیبة هیچ مصیبتی از شدت مرض و مرگ اهل و ولد
الا باذن الله مگر بقضای خدا یعنی علم وی بهمه مصائب محیط ست و اگر خواهد آفریدگار زیان سالم دارد در برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و
ازدیاد ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند و من یومن بالله یهد قلبه و هر که تصدیق میکند خدای را و میداند که مصیبت بارادت
و مشیت اوست راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بلا مراد الله ست بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب ننماید بزرگان گفته اند که
بلا آئینه جمال مولی ست پس آئینه را بجهت مشاهده نور جمالی او دوست باید داشت نظم بیت از دوست تو آید خوش بود + گر مهر و ریاحی پر آتش بود ور زخم کز
دست تو می آید برون + گو هر بر از سینه من بوی خون آید و الله بکل شیء علیم و خدای بر همه چیز دانا ست صابر و شاکر را امید اند و اطیعوا الله
و فرمان برید خدای را در فرض و اطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را در سنت فان تولیتم پس اگر روی بگردانید شما از طاعت

پیغمبر ما او را چه زیان فَاِنَّمَا عَلٰی رَسُوْلِنَا پس جز این نیست که بر فرستادهٔ ما الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ ○ رسانیدنی است هویدا و تبلیغ رسالت
را آشکارا و وظیفهٔ ابلاغ بجا آورد وَاللّٰهُ خدای او است مستحق عبادت لَآ اِلٰهَ هیچ معبودی سزا نیست اِلَّا هُوَ مگر او وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای نه
بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ○ پس باید که توکل کنند مومنان چه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات
تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس رضی منقول است که بعد از هجرت پیغمبر جمعی از مسلمانان از مکه داعیهٔ مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان
بتضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری ایشان را نمیگذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان وا مانده بودند حق تعالی در بارهٔ
ایشان آیت فرستاد که يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه گرویدگان اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بدرستیکه بعضی از زنان شما وَاَوْلَادِكُمْ و فرزندان
شما که مانع میشوند از هجرت عَدُوًّا لَّكُمْ دشمنان اند مر شما را فَاحْذَرُوْهُمْ پس از ایشان حذر کنید و بگریه و زاری ایشان فریفته شده ترک
هجرت منمائید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران را که پیشتر رسیده بودند هریک در احکام دین فقیهی کامل و دانائی فاضل شده قصد
عقوبت زن و فرزند کردند که ما از جهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند مراسم مرحمت فرو گذاشتند
حق سبحانه و تعالی فرمود که وَاِنْ تَعْفُوْا و اگر عفو کنید از جرمی که کرده اند وَتَصْفَحُوْا و در گذرانید وَتَغْفِرُوْا و بپوشانید آن را و عذر ایشان بپذیرید
فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ○ آمرزنده و مهربان است با شما همان معامله کند اِنَّمَاۤ اَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهای شما وَاَوْلَادُكُمْ
و فرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایش است تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند و کدام دل بر مال و ولد بسته از محبت الٰهی کرانه میگیرد
وَاللّٰهُ عِنْدَهٗۤ و خدای تعالی نزدیک او است اَجْرٌ عَظِيْمٌ ○ مزدی بزرگ مر کسی را که محبت او مر خدای را و رسول را غالب باشد بر محبت
مال و فرزند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از عذاب خدا و بپرهیزید از موجبات آن مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم است که اتقوا
حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشاره میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق و واجب حق امر بماند و واجب حق را رقم
نسخ بر کشید زیرا که حق بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وی در دائرهٔ عفو داخل تواند شد و اگر بواجب حق او را بگیرد طاعت هزار ساله
و معصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد بیت بی نیازی بین و استغنا نگر ✢ خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر وَاسْمَعُوْا و
بشنوید سخن خدای را وَاَطِيْعُوْا و فرمان برید او را وَاَنْفِقُوْا و نفقه کنید خَيْرًا بهتر را یعنی هرچه نیکوتر بود در راه حق بدهید لِّاَنْفُسِكُمْ
برای نفسهای خود چه فوائد آن بوی میرسد یعنی بشما میرسد وَمَنْ يُّوْقَ و هر که نگاهداشته شود شُحَّ نَفْسِهٖ از بخل نفس خود یعنی خدای را
امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ○ ایشان رستگار انند در دنیا از مخوفات و در
عقبی از عقوبات اِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ اگر قرض بدهید خدای را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید قَرْضًا حَسَنًا قرضی مقرون باخلاص یا
صدقه دهید از طیب نفس يُّضٰعِفْهُ لَكُمْ زیاده گرداند خدای تعالی آن را برای شما یکی را ده تا هفتصد یا هزار یا چهار صد هزار یا بغیر حساب وَ
يَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را که پیش از این بوده باشد از امساک و ترک انفاق وَاللّٰهُ شَكُوْرٌ و خدای جزا دهنده سپاس است از
عطیهٔ جزیل در برابر صدقهٔ قلیل میدهد حَلِيْمٌ ○ بردبار است بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عٰلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داناى نهان و
آشکار است میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص الْعَزِيْزُ غالب است بانتقام تواند کشید از کسی
که صدقهٔ او خالص نبود الْحَكِيْمُ ○ حکم کننده است بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند

سورة الطلاق مدنية وهي اثنتا عشرة اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

آورده اند که عبد الله بن عمر رض زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه صلعم فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و درین باب آیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده بگو امت خود را که شما إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صغیره و آیسه و حامله نباشند فَطَلِّقُوهُنَّ پس طلاق دهید لِعِدَّتِهِنَّ در عدت ایشان یعنی در طهر بی جماع که شمار توان کرد آن را از عدت و این طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت در می آید و طلاق بدعی آن است که در حالت حیض یا طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن در آن محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد و طلاق نزد امام شافعی اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک رح معتبر است پس اگر در طهر بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی رح سنت است و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ و شمار کنید ای مردمان عدت زنان را که ایشان از ضبط آن عاجزاند یا از احصای آن غافل وَاتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّكُمْ و بترسید از خدای تعالی که پروردگار شماست و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق لَا تُخْرِجُوهُنَّ بیرون مکنید زنان مطلقه را مِنْ بُيُوتِهِنَّ از خانهای ایشان که بوقت زناشوهری بوده باشد تا وقتی که عدت منقضی گردد وَلَا يَخْرُجْنَ و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت هویدا کرده شده باشد و حفص بکسر یا خوانده یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده حال زنان بود و در بدکرداری مراد معصیتی است که در وحدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کند و در آن حال اخراج ایشان حلال است چه آن حکم نشوز دارد و در اسقاط حق ایشان وَتِلْكَ و این حکمها که مذکور شد حُدُودُ اللّٰهِ اندازهای خداست که مقرر فرموده و از آن بیرون نتوان رفت وَمَنْ يَتَعَدَّ و هر که درگذرد حُدُودَ اللّٰهِ از حدهای خدای فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بدرستیکه ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لَا تَدْرِي نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند هیچ نفسی لَعَلَّ اللّٰهَ يُحْدِثُ شاید که خدای نو گرداند بَعْدَ ذٰلِكَ پس ازین طلاق أَمْرًا ۝ کاری یعنی شاید مرا و را پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پیدا آید تا رجوع نماید فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمائید بِمَعْرُوفٍ به نیکوئی که حسن معاشرت و لطف موافقت است دیگر باره طلاق مدهید جهت اضرار بدیشان أَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بِمَعْرُوفٍ به نیکی یعنی آنچه حق طلاق است از متعه و صداق ادا کنید وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ دو خداوند عدل را از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت گواه شوند و این امر ندب است و امام شافعی گوید واجب است وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت لِلّٰهِ برای طلب ثواب و رضای خدای ذٰلِكُمْ این اشهاد و اقامت شهادت يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدو مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ هر که هست که میگرود بِاللّٰهِ بخدا و بآنچه وی فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز و هرچه متعلق است بآن روز وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ و هر که بترسد از خدای تع و مرتکب مناهی نشود از ترس خدای تع يَجْعَلْ گرداند و پدید آرد خدای لَهُ برای وی مَخْرَجًا بیرون شدنی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرت و یا هر که بپرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال وَيَرْزُقْهُ و روزی دهد ویرا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ از جهت گمان نبود و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد و نظم اسبابها نگذرد و تقوی طلب + تا خدا روزی ساند بی سبب + حق جانی بخشدت رزق حلال + که نباشد در گمان و در خیال سبب نزول آیت آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند و پدر وی نزدیک پیغمبر صلعم آمده گفت یا رسول الله پسرم با سر کفار گرفتار شد

و مادر وی جزع بسیار میکند و با این همه فقر و فاقه نهایت رسیده در آنچه سد رمقی تواند بود قدرت نیست آنحضرت فرمود که تقوی پیش گیر و
شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگوئید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغمبر عمل نمودند اندک فرصتی را پسر عوف از قید
اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفندان ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد و این آیت نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللهِ بر خدای و کار خود بدو بازگذارد فَهُوَ حَسْبُهُ پس خدای بسنده است او را در کفایت مهم إِنَّ اللهَ بدرستیکه
خدای بَالِغُ أَمْرِهِ رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از وی فوت نشود قَدْ جَعَلَ اللهُ بدرستیکه گردانیده است خدا
و پیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ برای هر چیزی از فقر و غنا قَدْرًا اندازه که از آن در نگذرد و یا مقداری از زمان که پس و پیش نهند ابوذر غفاری روایت کرده
که پیغمبر فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشانرا کفایت باشد پس آیت ومن یتق الله یجعل له برخواند و چند
نوبت اعاده فرمود و بنای این آیت بر تقوی و توکل است تقوی تحفه بوستان قرب است و از رتبه معیت خبر دهد که ان الله مع الذین اتقوا
و توکل رائحه گلزار کفایت است و از و بوی ریحان محبت و مد که ان الله یحب المتوکلین و باین دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد
بیت سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی + توکل مرکب راه است و تقوی زاد ره رو + در روقتیکه حکم عدت مطلقات فرود آمد
که یتربصن بانفسهن ثلثة قروء صحابه از پیغمبر پرسیدند که عدت زنانیکه حائض نشوند چیست آیت آمد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ و آن زنانی که نومید گشته باشند
مِنَ الْمَحِيضِ از حیض بسبب پیری مِنْ نِسَائِكُمْ از جمله زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر بشک افتاده اید در حکم ایشان یعنی ندانید فَعِدَّتُهُنَّ
پس زمان عدت ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماه است وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و عدت آنانکه حائض نشده از صغر سن همچنین سه شهر مقرر است و
أُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوندان بارهای یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ مدت نهایی زمان عدت ایشان أَنْ يَضَعْنَ آن است که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود را
خواه مطلقه خواه متوفی عنها زوجها وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ و هر که بترسد از خدای و مراعات حقوق احکام وی کند يَجْعَلْ پدید گرداند خدای لَهُ مر آن
متقی را مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار او آسانی یعنی کار او را بر وی سهل سازد ذَلِكَ این که گفته شد أَمْرُ اللهِ أَنْزَلَهُ حکم خدای است که فرستاد آنرا
از لوح محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ و هر که بپرهیزد از عقاب خدای و فرمان او برد يُكَفِّرْ بپوشد خدای عَنْهُ از و سَيِّئَاتِهِ
بدیهای وی را یعنی عفو کند وَيُعْظِمْ و بزرگ سازد لَهُ برای او أَجْرًا مزد را یعنی او را مزد زیاده دهد أَسْكِنُوهُنَّ ساکن گردانید زنان طلاق داده را
مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ از آنجا که شما ساکن شده اید مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع خود و طاقت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خویش سازید
وَلَا تُضَارُّوهُنَّ و رنج مرسانید مطلقات را در سکنی و نفقه لِتُضَيِّقُوا برای آنکه تنگ گردانید عَلَيْهِنَّ بر ایشان مساکن ایشان و خروج ضرورت
شود ایشان را وَإِنْ كُنَّ و اگر باشند طلاق دادگان أُولَاتِ حَمْلٍ خداوند بار یعنی حامله باشند فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید بر ایشان
حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ تا وقتیکه بنهند بار خود را فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح مر فرزندان شما را
فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان بر شیر دادن وَأْتَمِرُوا و مشاورت کنید بَيْنَكُمْ میان یکدیگر در کار فرزند بِمَعْرُوفٍ
بنیکوئی در باب رضاع و اجرت آن وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ و اگر دشوار کنید و مضائقه نمائید ای پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرت
ابا کند یا زن شیر ندهد فَسَتُرْضِعُ پس برای شیر دادن خواهد لَهُ مر آن فرزند را أُخْرَى زنی دیگر یعنی مرد دایه گیرد و او را برای رضیع خود و
مادر را باکراه و اجبار نفرماید لِيُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی و توانگری مِنْ سَعَتِهِ از غنای خود یعنی بقدر توانائی
خویش بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ و هر که تنگ کرده شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ بر وی روزی او یعنی فقیر و تنگدست است فَلْيُنْفِقْ پس باید نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللهُ

از آنچه خدای بداده ست او را لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ تکلیف نکند خدا نَفْسًا هیچ تنی را اِلَّا مَآ اٰتٰهَا مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق
نفرماید سَيَجْعَلُ اللّٰهُ زود باشد که پدید آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ پس از دشواری و تنگدستی يُّسْرًا ؏ آسانی و توانگری وَكَاَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ ٧
و بسا از اهل دیهی که از روی جهل و عناد عَتَتْ سر باز زدند و اعراض کردند عَنْ اَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهٖ و از سخن
پیغمبران او فَحَاسَبْنٰهَا پس حساب خواهیم کرد ایشانرا در قیامت حِسَابًا شَدِيْدًا حسابی سخت که در رو استقصا و مناقشه نباشد وَّ
عَذَّبْنٰهَا و عذاب کردیم ایشانرا در دنیا عَذَابًا نُّكْرًا ۝ عذابی زشت و باهول چون قوم لوط یا عذاب کنیم ایشانرا در روز رستخیز بعد از
حساب فَذَاقَتْ پس بچشیدند اهل آن دیه وَبَالَ اَمْرِهَا عقوبت کار خود را وَكَانَ عَاقِبَةُ اَمْرِهَا و بود عاقبت کار ایشان خُسْرًا ۝ زیانکاری
و کدام زیان از آن بدتر که از جنت جاویدی و لقای الٰهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم درمانند اَعَدَّ اللّٰهُ آماده کرده است خدای
لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيْدًا عذابی سخت در هر دو سرا فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از عذاب خدای تعالی يٰٓاُولِي الْاَلْبَابِ ٥ صلے نقل ١٤ معالم ١٢ ند المتقدمین
ای خداوندان عقل الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ۛ آنانکه گرویده اند قَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ بتحقیق فرستاده است خدای اِلَيْكُمْ ذِكْرًا ۝ لا بشما پندی یا شرفی
که قرآن ست و فرستاد بشما رَّسُوْلًا فرستاده که محمد ست ﷺ و قرآنرا شرف گفت زیراکه شرف دنیا و کرامت آخرت وابسته است بخواندن او
و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآن ست و فرستاده جبرئیل ؑ و بقولی رسول بدل ست از ذکر و ذکر همان رسول ست یعنی فاذکروا شهر آنست
که سخن بر ذکر اتمام شده و رسول منصوب بمجد و فست تقدیرش اینکه متابعت کنید رسول را که پیوسته يَّتْلُوْا میخواند عَلَيْكُمْ بر شما اٰيٰتِ اللّٰهِ
آیتهای قرآن را که کلام خدای تعالی است مُبَيِّنٰتٍ روشن کرده شده و حفص بکسر یا خوانده یعنی روشن کننده و حق سبحانه و تعالی ذکر و رسول فرستاد لِّيُخْرِجَ
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا تا بیرون آرد خدای یا قرآن یا رسول آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکی
ضلالت اِلَى النُّوْرِ ۭ بروشنی هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم وَمَنْ يُّؤْمِنْ بِاللّٰهِ و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند رسول ویرا وَيَعْمَلْ
صَالِحًا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض يُّدْخِلْهُ درآرد او را خدای جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانهای که جریان دارد
مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر مساکن آن جویهای خٰلِدِيْنَ جاویدباشندگان فِيْهَآ در بهشت اَبَدًا ۭ همیشه بی زوال و انتقال قَدْ اَحْسَنَ اللّٰهُ بتحقیق
که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت لَهٗ برای آن مومنان عامل رِزْقًا ۝ ؏ روزی و چه روزی اَللّٰهُ خدای بحق الَّذِيْ خَلَقَ آنست که بیافرید
سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی وَّمِنَ الْاَرْضِ و بیافرید از زمین مِثْلَهُنَّ ۭ مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی مشکلن را
حمل بر عدد کرده اند یعنی زمین را نیز هفت آفرید يَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ فرو می آید فرمان خدای و قضای او بَيْنَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ ست
حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امری ست و خلقی و همه را بیافرید لِتَعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ تا بدانید آنکه خدای عَلٰي كُلِّ
شَيْءٍ برآفریدن همه چیز قَدِيْرٌ ۥ توانا ست وَّاَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم [illegible] ناظر بر [illegible] فرا
رسیده است بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ۝ همه چیز را دانا از روی علم [illegible] رسته و علم او محیط است به همه اشیا و از همه چون [illegible] ع
نیست رباعی هر نیست [illegible] ٥

سورة التحريم مدنية وهي اثنتا عشرة اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

نقل ست که حضرت پیغمبر ﷺ شربت عسل دوست داشتی و نزد زینب ؓ مقداری عسل داشت [illegible] آنحضرت ﷺ بخانه وی آمدی زینب رضی الله

ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت صلعم را در خانهٔ وی بجهت آن توقفی بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه رض
اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن شربت عسل در خانهٔ وی نزد هرکدام از ما که در آید گوئیم از تو بوی مغافیر می آید و مغافیر
صمغ درختی ست که عرفط خوانند و رائحه کریهه دارد و حضرت صلعم بوی خوش را دوست میداشت و از روائح ناخوش محترز می بود پس آنحضرت صلعم
روزی شربت عسل آشامیده نزد هرکدام آمد گفتند یا رسول الله از شما رائحه مغفور می آید و ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام ما در خانهٔ
زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند زنبوران عسل از شگوفهٔ عرفط چریده بودند تمام زاهدی آورده که چون این صورت مکرر وجود گرفت حضرت فرمود
که حرمت العسل علی نفسی و الله لا اکله ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کس وی را از عسل نیارد آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده
لم تحرم چرا حرام میکنی ما احل الله آنچه حلال کرده است خدای لک مر ترا یعنی عسل و در روایت اشهر آن ست که در روز نوبت
حفصه رض در خانهٔ وی رفتی وی باجازت آنحضرت صلعم بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبیده و بخدمت خود سرفراز ساخت حفصه بران مطلع شده
اظهار ملال کرد و حضرت صلعم فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم یا رسول الله صلعم فرمود که این سخن نزد تو امانت ست با هیچ
باکس نگوئی و قبول کرد و چون حضرت صلعم از خانهٔ وی بیرون آمد فی الحال حفصه رض این سخن را با عایشه رض در میان نهاد و مژده داده که باری از قبطیه خلاص
یافتیم و چون آن حضرت صلعم بخانهٔ عایشه رض آمد ازین حکایت بکنایت رمزی باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای تعالی بر تو
حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوردی تبتغی میطلبی بدین تحریم مرضات ازواجک خشنودی زنان خود والله غفور و خدای آمرزندهٔ
مر سوگند خوردن ترا رحیم ○ مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد قد فرض الله بدرستیکه مقرر گردانیده خدای و بیان کرده لکم برای شما تحلة
ایمانکم فرو گشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه بسوگند بسته شد بکفارت توان کشاد و بیان آن در سورهٔ مائده است والله مولکم
و خدای دوست شماست و متولی کار شما بسیار ز برای شما هرچه صلاح شما در آن ست وهو العلیم و او داناست بمصالح بندگان الحکیم ○
صواب کار در هرچه گوید و کند نسبت ایشان و اذ اسر النبی و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر و پنهان ساخت الی بعض ازواجه
بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه رض حدیثا سخنی را که تحریم ماریه ست یا عسل و یا ذکر خلافت شیخین رض بعد از وی که با حفصه رض گفته بود و او با عایشه رض
آشکارا کرد فلما نبأت پس آن هنگام که خبر کرد حفصه رض مر عایشه رض را به آن حدیث واظهره الله و آشکارا گردانید خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت
علیه بر اظهار آن سخن از حفصه رض عرف شناسا گردانید پیغمبر صلعم حفصه رض را و خبر داد بعضه بعضی از آن یعنی فلان سخنان با تو گفتیم و تو
از آن ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم ماریه رض واعرض و اعراض کرد رسول الله صلعم عن بعض از بعضی دیگر یعنی خلافة الشیخین مراد آن ست که
حضرت رسالت پناه صلعم استقصا نفرمود از روی کرم و با آنکه حفصه رض همه سخنان سری آن حضرت صلعم را اظهار کرده بود تمام بازرو
وی نیاورد فلما نبأها پس آن هنگام که خبر داد پیغمبر صلعم حفصه رض را بآنچه خدای او را بران اطلاع داده بود قالت گفت
حفصه رض من انبأک هذا که خبر داد ترا باینکه من راز ترا آشکارا کردم قال گفت رسول صلعم نبأنی العلیم خبر داد مرا خدای دانا
بخفیات ضمائر الخبیر ○ خبر دار از مکنونات سرائر ان تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه رض و بازگردید الی الله بخدای و در آزار
دل مبارک آن حضرت صلعم هم پشت نشوید شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما پس بدرستیکه گشته است دلهای شما
از صواب که محافظت سر پیغمبر نمیکنید وان تظاهرا و اگر هم پشت شوید علیه بر آزردن دل مقدس وی فان الله
پس بدرستیکه خدای هو مولاه او یار و مددگاری پیغمبر صلعم ست بر این نصرت کند و جبریل و جبرئیل با فوق او ست مددگاری بجای آرد

وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ و شایستگان از مؤمنان اتباع و اعوان او بیند مراد همه صحابه اند و بقولی صدیق و فاروق که پدر عایشه و حفصه اند
و معاون آن حضرت که ... اند و بر ... زنان ... یار کنند و مجاهد گفته که ... امیر المؤمنین مرتضی علی ست وَالْمَلَائِكَةُ و تمامی
فرشتگان آسمان و زمین بَعْدَ ذَٰلِكَ با وجود اینکه خدای و جبرئیل و صحابه یار او بند ظَهِيرٌ مددگار و معاون و هم پشت اند در یاری
وی عَسَىٰ رَبُّهُ شاید که پروردگار او إِنْ طَلَّقَكُنَّ اگر او طلاق دهد شما را تخویف ازواج ست یعنی اگر بفرض طلاق دهد آن يُبْدِلَهُ آنکه بدل
دهد او را خدای أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ زنانی بهتر از شما این اخبار ست ... قدرت نه از کون و وقوع آن چه خدای میداند که پیغمبر طلاق نخواهد داد
پس تعریف آن زنان میکند مُسْلِمَاتٍ اقرار کنندگان بوحدانیت یا گردن نهندگان بامر الهی مُؤْمِنَاتٍ تصدیق کنندگان یا ورد دارندگان با اخلاص
آرندگان قَانِتَاتٍ نماز گذاران یا فرمان برداران تَائِبَاتٍ بازگشتگان از گناهان یا رجوع کنندگان بدرگاه اله عَابِدَاتٍ پرستندگان با خضوع
کنندگان سَائِحَاتٍ هجرت کنندگان یا روزه داران ثَيِّبَاتٍ شوهر دیدگان وَأَبْكَارًا و دختران بکر ابن عباس فرموده که ثیب
آسیه زن فرعون ست و بکر مریم مادر عیسی که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازواج حضرت رسالت پناه درآرد يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان قُوا أَنْفُسَكُمْ نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی وَأَهْلِيكُمْ و اهالی و فرزند خود را بموعظه و نصیحت نَارًا
وَقُودُهَا النَّاسُ از آتشی که آتش انگیز آن مردمان باشند یعنی کفار جن و انس وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که
کفار می پرستند یا گنجهای زر و سیم احبار و رهبان که اصل و منشای آن سنگ ست نظم زر و سیم اند سنگ زرد و سفید + اندرین نکته ما معتمد اسید
دلی از سنگ سخت تر باید + که ز سنگیش راحت افزاید + دل ازین سنگ اگر تو بر نکنی + سر حسرت بسی بسنگ زنی + عَلَيْهَا بر آن آتش مَلَائِكَةٌ
فرشتگانند یعنی موکل اند بروی زبانیه غِلَاظٌ درشت سخنان شِدَادٌ سخت کاران و توانایان که دوزخی را با ایشان قوت ستیز و از جنگ
ایشان مجال گریز نباشد لَا يَعْصُونَ اللَّهَ نافرمانی نکنند خدای را مَا أَمَرَهُمْ در آنچه با ایشان را یعنی برشوت فریفته نشوند تا مخالفت
امر باید کرد وَيَفْعَلُونَ و میکنند مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده میشوند بدان در تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ
اهل بهشت ست بنعیم جنان پس چون زبانیه کافران را بکناره دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه خلاص نمایند حق سبحانه فرماید
یا ملائکه گویند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا ای آنکسانیکه کافر شدید لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ عذر مگوئید که امروز عذر مقبول نیست و فائده نخواهد
داد إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آن چیزرا که در دنیا بودید که عمل میکردید يَا أَيُّهَا ع
الَّذِينَ آمَنُوا ای آنها که گرویده اید تُوبُوا إِلَى اللَّهِ بازگردید بخدای تَوْبَةً نَصُوحًا بازگشتنی خالص یعنی توبه کنید و باز بسر گناه
مروید معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده که توبه نصوح آنست که تائب عود نکند بمعصیت چنانکه شیر عود نکند به پستان حسن بصری گفته
که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته + دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده نظم توبه چون باشد پشیمان آمدن + بر درِ حق نو
مسلمان آمدن + خدمتی از سر گرفتن با نیاز + با حقیقت روی کردن از مجاز + عَسَىٰ رَبُّكُمْ اگر توبه کنید شاید که پروردگار شما أَنْ يُكَفِّرَ
عَنْكُمْ آنکه در گذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما را وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ و درآرد شما را بوستانهای که پیوسته تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر درختان و قصور آن جویها و درآوردن کی باشد يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ روزی که خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی نه نفس او را عذاب کند
و نه شفاعت او را در باره عاصیان مردود سازد وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و رسوا نسازد آنانرا که ایمان آورده اند با وی یعنی در خواست ایشان نیز در
باره یاران ایشان قبول کند نُورُهُمْ نور ایشان یعنی نوری که خدای بمومنان عطا کرده يَسْعَىٰ میشتابد و میرود بَيْنَ أَيْدِيهِمْ

در پیش ایشان وَبِاَیْمَانِهِمْ و بجانب راست ایشان وقتیکه بر صراط گذرند و دران محل که نور منافقان فرو میرود یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا گویند مومنان که ای آفریدگار ما اَتْمِمْ لَنَا تمام گردان بما نُوْرَنَا روشنی ما را یعنی نور ما باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ بدرستیکه تو بر همه چیزها از اتمام انوار و مغفرت اوزار قَدِیْرٌ ○ توانائی یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنٰفِقِیْنَ و با منافقان بوعید وَاغْلُظْ و درشتی کن عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی بهر دو گروه وَمَاْوٰىهُمْ و مقام بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند جَهَنَّمُ دوزخ ست وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ ○ و بد جای بازگشت ست دوزخ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بیان کرد خدای مثلی لِّلَّذِیْنَ كَفَرُوا برای آنانکه نگرویدند امْرَاَتَ نُوْحٍ و آن مثل زن نوح ست علیه السلام که واعله نام داشت وَّامْرَاَتَ لُوْطٍ و زن لوط علیه السلام که او را واهله گفتندی كَانَتَا بودند این دو زن تَحْتَ عَبْدَیْنِ در زیر حکم دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما صَالِحَیْنِ شایستگان فَخَانَتٰهُمَا پس خیانت کردند آن دو زن با آن دو بنده بنفاق و مخالفت زن نوح علی نبینا وعلیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبردار کردی تا طمع در ایشان کردندی چنانچه گذشت در قصه ایشان فَلَمْ یُغْنِیَا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عَنْهُمَا ازین دو زن مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا از عذاب خدای چیزی از زن نوح علیه السلام غرق شد از طوفان و بر سر زن لوط علیه السلام سنگ بارید وَّقِیْلَ ادْخُلَا النَّارَ و گفته خواهد شد روز قیامت واهله و واعله را که در آیید بدوزخ مَعَ الدّٰخِلِیْنَ ○ با در آیندگان دیگر از کافران حاصل مثل آنست که کفره معاقب میشوند و نسبتیکه میان ایشان و پیغمبر هست با وجود کفر ایشان هیچ فائده نمیدهد وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای مثل لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوا برای آنانکه گرویده اند امْرَاَتَ فِرْعَوْنَ و آن مثل زن فرعون است یعنی آسیه بنت مزاحم اِذْ قَالَتْ چون گفت رَبِّ ابْنِ لِیْ ای آفریدگار من بنا کن برای من عِنْدَكَ نزدیک خود بَیْتًا خانه فِی الْجَنَّةِ در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چار میخ کرده در آفتاب بیفگندند حق سبحانه ملائکه را فرمود تا بگرد وی در آمده ببالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت وَنَجِّنِیْ و برهان مرا مِنْ فِرْعَوْنَ از نفس خبیث فرعون وَعَمَلِهٖ و از کردار او یعنی از عذاب او که میکند بسبب ایمان آوردن من بتوحید تو وَنَجِّنِیْ مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ○ و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت و خانه را بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه وی را بآسمان برد بجسد وی و حالا در بهشت ست و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد چنانچه زن لوط و نوح علیهما السلام را با وجود کفر اتصال ایشان با انبیاء هیچ نفع نداد و مثل زد خدای برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر و سائر مومنات وَمَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرٰنَ و مریم دختر عمران را الَّتِیْۤ اَحْصَنَتْ آن زنی که نگاه داشت فَرْجَهَا دامن خود را از حرام و ناخوش فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم فِیْهِ در گریبان جامه او مِنْ رُّوْحِنَا از روحی که آفریده بودیم وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم و بگروید بِكَلِمٰتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار خود یعنی بصحف منزله قبل از انجیل یا وعدها که جبرئیل علیه السلام از خدای بوی آورد که لا ... لک ... وَكُتُبِهٖ و بکتاب خدای یعنی انجیل یا آنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و حفص بجمع میخوانند ای تمام کتب الٰهی منزله وَكَانَتْ و بود مریم علیها السلام مِنَ الْقٰنِتِیْنَ ○ از فرمانبرداران یا مداومت کنندگان بر وظائف عبادات و تذکیر برای تغلیب ست و اشعار بآنکه طاعت مریم کم از طاعت مردان کامل نبوده و در خبر آمده که از مردان بسیاری بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

وقف لا

ع ۵

سورة الملك مكية وهي ثلثون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

تَبٰرَكَ بزرگ و برترست و ثابت بر دوام الَّذِيْ بِيَدِهِ الْمُلْكُ آنکسی که بدست قدرت اوست
پادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هرچه خواهد بکند وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها که خواهد قَدِيْرٌ ۝ تواناست الَّذِيْ خَلَقَ الْمَوْتَ
آن خداوندی که بیافرید مرگ را وَالْحَيٰوةَ و زندگانی را مراد موت آدمیان ست در دنیا و حیوة ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفریده بر صورت
کبشی املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیوة را خلق کرد بر صورت مادیان ابلق و او بر هیچ چیز مرور نکند و رائحه او بهیچ
نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات دنیا و آخرت ست یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی
با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف که دنیاست اَيُّكُمْ کدام از شما اَحْسَنُ نیکوتراند عَمَلًا از جهت عمل یعنی اخلاص
کدام بیشترست در خبر آمده که کدام نیکوتراند از روی عقل و پرهیزگارتر از محارم و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده تراند مرگ را
و ترسان تراند و کار سازنده تر برای او وَهُوَ الْعَزِيْزُ و خدای غالب ست در ملک خود ترسندگان را شرمنده نمی سازد الْغَفُوْرُ ۝ آمرزنده است
خطیات ایشان را پوشنده الَّذِيْ خَلَقَ آن خدای که بیافرید سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری در معالم آورده
که آسمان دنیا موجی ست محکم شده و دوم مرمرست سفید سوم آهن ست چهارم رویین ست و گفته اند مس ست پنجم نقره ست ششم زرست
هفتم یاقوت سرخ ست مَا تَرٰى نبینی تو ای بیننده فِيْ خَلْقِ الرَّحْمٰنِ در آفریدن خدای مر آسمان را مِنْ تَفٰوُتٍ هیچ خللی و اختلافی
و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس بازگردان چشم را بسوی آسمان تا در آن تفکر کنی هَلْ تَرٰى هیچ می بینی مِنْ فُطُوْرٍ ۝ شکافی
و نقصانی ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس دیگر باره بگردان دیده را كَرَّتَيْنِ کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی می یابی یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نگردد
تکرار کن نگریستن را يَنْقَلِبْ بازگردد اِلَيْكَ الْبَصَرُ بسوی چشم تو خَاسِئًا و رانده از یافتن عیب وَّهُوَ حَسِيْرٌ ۝ و او مانده بود از نگریستن
تا آسمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچند می نگرد عیبی در آن نمی یابد وَلَقَدْ زَيَّنَّا و بدرستیکه بیاراستیم السَّمَآءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیک را
یعنی آسمان که نزدیکترست بزمین و آرایش دادیم بِمَصَابِيْحَ بچراغها یعنی ستارگانی که شبها چون چراغ درخشانند وَجَعَلْنٰهَا و گردانیدیم
ستارگان را رُجُوْمًا لِّلشَّيٰطِيْنِ رانندگان مر دیوان را وقتیکه بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند وَاَعْتَدْنَا و آماده ساختیم لَهُمْ برای دیوان
و بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا عَذَابَ السَّعِيْرِ ۝ عذاب آتش افروخته در عقبی وَلِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا و مر آنان راست که کافر شدند
از دیوان و غیر ایشان بِرَبِّهِمْ بآفریدگار ایشان عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ ۝ و بد جایی بازگشت ست دوزخ
اِذَآ اُلْقُوْا چون درافگنده شوند کافران فِيْهَا در جهنم سَمِعُوْا لَهَا بشنوند از دوزخ شَهِيْقًا آوازی مانند آواز درازگوش که انکر الاصوات ست
یعنی چون کفار را بدوزخ درآورند دوزخ نعره با آید وَّهِيَ تَفُوْرُ ۝ و او می جوشد و ایشان را می آرد و می برد چنانچه گوشت در دیگ
جوشان تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیک ست که پاره پاره شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ از خشم کافران كُلَّمَآ اُلْقِيَ هرگاه درافگنده شود فِيْهَا در دوزخ
فَوْجٌ گروهی از اهل شرک یا فسق یا ظلم از هر چیز که سبب دخول دوزخ باشد سَاَلَهُمْ سوال کنند ایشان را خَزَنَتُهَآ خازنان دوزخ از
روی سرزنش که ای مشرکان و ما سیان اَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما نَذِيْرٌ ۝ بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از این
عذاب بترساند و نصیحت شما را برساند قَالُوْا بَلٰى گویند آری قَدْ جَآءَنَا بدرستیکه آمد بما نَذِيْرٌ پیغمبری بیم کننده فَكَذَّبْنَا

الجزء التاسع والعشرون ٢٩

پس تکذیب کردیم قول وی را یعنی پیغمبر را انکار کردیم در تکذیب حتی نفی انزال و ارسال رسل کردیم وَقُلْنَا و گفتیم مر فرستادگان را که هیچ وحی ما
نَزَّلَ اللّٰهُ فرو نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما ای رسولان
اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ كَبِيْرٍ۝ مگر در خطائی بزرگ که با وجود سمت بشریت دعوی نبوت میکنید و گفته اند که این خطاب زبانیه است مر کفار را یعنی زبانیه
در جواب ایشان گویند نبوده اید شما مگر در گمراهی بزرگ یا نیستید شما حالی مگر در عقوبت بزرگ وَقَالُوْا و گویند کافران که در دنیا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ
اگر میبودیم ما که بشنویم سخن پیغمبران را بی بحث و تفتیش معانی چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود اَوْ نَعْقِلُ
یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکری مینمودیم و در انوار حکمت که اقوال و افعال ایشان معاینه مینمودیم مَا كُنَّا نمیبودیم امروز فِيْٓ اَصْحٰبِ
السَّعِيْرِ۝ در اعداد اهل دوزخ فَاعْتَرَفُوْا پس اقرار کنند و معترف شوند بِذَنْۢبِهِمْ بگناه خویش و درین وقت اعتراف سودی ندارد فَسُحْقًا پس
دوری باد از رحمت من لِّاَصْحٰبِ السَّعِيْرِ۝ مر ملازمان دوزخ را اِنَّ الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ بدرستی آنانکه میترسند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود بِالْغَيْبِ
بپوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق بپوشند و بخلوتها ناله و فریاد و گریه کنند و در عین المعانی گوید که مراد از غیب دل است که پوشیده است از خلق
و پیدا بر خدای عز و جل یعنی بدل ترسکار باشند لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش گناهان وَّاَجْرٌ كَبِيْرٌ۝ و مزدی بزرگ که بهشت است و گفته اند
ایمنی از شدائد و مکاره یعنی مزد ترسندگان امان باشد از هر چه میترسند نظم لا تخافوا مژده ترسنده است + هر که میترسد مبارک بنده است + خوف و
خشیه خاص دانایان بود + هر که دانا نیست کی ترسان بود + ترسگاری رستگاری آورد + هر که درد آرد عوض درمان برد + آورده اند که کفار قریش
بشهوت عیش مسرور و مغرور گشته در باب حضرت پیغمبر ص سخنان لاابالیانه گفتندی و چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان
برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که بیکدیگر سخن محمد رسول الله ص آهسته گویند تا خدای وی نشنود و او را از آن آگاه
نگرداند آیت آمد وَاَسِرُّوْا و پنهان سازید قَوْلَكُمْ سخن گفتن خود را در باره پیغمبر ص اَوِ اجْهَرُوْا بِهٖ یا آشکار کنید مر آن را یعنی سر و جهر نزد
او یکسانست اِنَّهٗ بدرستیکه خدای تعالی سزاوار پرستش عَلِيْمٌۢ داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ۝ بآنچه در سینهاست قبل از آنکه بر زبان گذرد
پس کسیکه بضمائر واقف است اگر شما بیان این ضمیر سر کنید یا جهر بر وی پوشیده نخواهد بود اَلَا يَعْلَمُ آیا نداند آنچه در دلهاست مَنْ خَلَقَ
آنکس که بیافرید دلها را وَهُوَ اللَّطِيْفُ و او داناست بر بواطن اشیا و حقائق آن الْخَبِيْرُ۝ آگاه از ظواهر موجودات و دقائق آن
هُوَ الَّذِيْ جَعَلَ اوست خدای که گردانید لَكُمُ الْاَرْضَ ذَلُوْلًا برای شما زمین را ذلول نرم و منقاد و رام تا آسان باشد سیر شما بر آن فَامْشُوْا
پس بروید فِيْ مَنَاكِبِهَا در اطراف و جوانب زمین وَكُلُوْا و بخورید مِنْ رِّزْقِهٖ از روزی حلال خدا که برای شما مقدر و معین کرده
وَاِلَيْهِ النُّشُوْرُ۝ و بسوی اوست بازگشت شما پس شکرگذاری و سپاسداری او بجا آرید ءَاَمِنْتُمْ آیا ایمن شده اید ای کافران مَّنْ
فِي السَّمَآءِ از آنکس که در آسمان است بزعم شما یعنی حق سبحانه و تعالی یا از ملک مقرب موکل بر عذاب که جبرئیل ع است و خلاصه سخن آنکه آیا ایمن
شده اید اَنْ يَّخْسِفَ بِكُمُ الْاَرْضَ از آنکه خدای تعالی یا جبرئیل بفرمان عظیم الشان وی فرو برد شما را بزمین فَاِذَا هِيَ پس آنگاه زمین پس
از فرو رفتن شما در وی تَمُوْرُ۝ میگردد و در اضطراب کنان شما را زیر زیر میکند اَمْ اَمِنْتُمْ آیا ایمن شده اید مَّنْ فِي السَّمَآءِ از آنکه در
آسمان است عرش و یعنی خدای تعالی با مقام او بزعم ایشان یا ملک مقرب یعنی جبرئیل ع اَنْ يُّرْسِلَ آنکه فرو فرستد عَلَيْكُمْ بر شما
حَاصِبًا سنگریزه چنانچه بر قوم لوط ع فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود باشد بعد از مشاهده عذاب كَيْفَ نَذِيْرِ۝ چگونه بود بیم کردن من
آن و دانستن شما را سود نباشد وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِيْنَ و بدرستیکه تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار این زمان

یعنی مکذبان از امم ماضیه وبه شامت تکذیب هلاک شدند فَکَیْفَ کَانَ پس چگونه بود برایشان نَکِیْرِ ○ عقوبت من یا انکار من
برایشان یا انزال عذاب اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمیدانند ونمی نگرند اِلَی الطَّیْرِ بسوی مرغان فَوْقَهُمْ زبر سر ایشان در هوا صٰٓفّٰتٍ صفها بر
کشیده میکشایند بالهای خود را وَّیَقْبِضْنَ وفراهم میگیرند بعد از بسط اجنحه مَا یُمْسِکُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع وقف منزل وقف غفران
یا در حال قبض وبسط اجنحه اِلَّا الرَّحْمٰنُ مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی وهیأتی وصورتی وطبیعتی خاص داد
واسباب طیران وجولان ایشان در هوا مهیا ساخت اِنَّهٗ بِکُلِّ شَیْءٍ بدرستیکه خدای بهمه چیزها بَصِیْرٌ ○ بیناست اَمَّنْ آیا کیست که
توان گفت که هٰذَا الَّذِیْ این آن کس است که از روی حمایت هُوَ جُنْدٌ او مددکار است وقاید لشکر لَّکُمْ مر شما را یَنْصُرُکُمْ یاری میدهد
مِّنْ دُوْنِ الرَّحْمٰنِ بجز خدای از عذاب وخشم وی اِنِ الْکٰفِرُوْنَ نیستند ناگرویدگان اِلَّا فِیْ غُرُوْرٍ ○ مگر در فریب شیطان که میگوید
عذاب بشما فرو نخواهد آمد اَمَّنْ هٰذَا الَّذِیْ آیا آن کیست که اشارت توان کرد بوی که این آن کس است که بمحض عنایت یَرْزُقُکُمْ
روزی میدهد شما را اِنْ اَمْسَکَ اگر باز گیرد خدای رِزْقَهٗ روزی خود از شما بامساک مطر یا ابطال اسباب که حصول ووصول رزق را
وسائط ووسائل اند یعنی اگر خدای وظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را روزی تواند داد وکفار میدانند که خالق ورازق
اوست وکفر ایشان نه از جهل است بَلْ لَّجُّوْا بلکه ستیزه کردند ودر افتادند فِیْ عُتُوٍّ در ستیزگی وگردن کشی از حق وَّنُفُوْرٍ ○ ورمیدگی
از حق ونفرت از راستی اَفَمَنْ یَّمْشِیْ آیا کسی که میرود مُکِبًّا عَلٰی وَجْهِهٖ سرفرو افکنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود وپس وپیش
وراست وچپ خود نمی بیند اَهْدٰٓی راه یافته تر است اَمَّنْ یَّمْشِیْ آیا آنکس که میرود سَوِیًّا راست ایستاده وبهمه اطراف مشاهده
میکند ورفتن او واقع است عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ○ بر راهی راست رساننده بمقصد ومقصود واین مثل است برای کافر گمراه که در بیدای غوایت
حیران وسرگردان میرود ومومن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند رباعی فرق است میان آنکه از روی یقین + با دیده
بینا رود اندر ره دین + با آنکه دو چشم بسته بسپرد ست کسی + هر گوشه همی رود بظن وتخمین + قُلْ هُوَ الَّذِیْ بگو ای محمد مر مشرکان را
که آن خدای شما را بدو دعوت میکنیم او آنکس است که بقدرت کامله اَنْشَاَکُمْ بیافرید شما را وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وبداد شما را شنوائی تا
سخنان حق بشنوید وَالْاَبْصَارَ ودیدها تا بدو دلائل قدرت وبدائع فطرت مشاهده کنید وَالْاَفْئِدَةَ ودلها تا در معانی کلمات آیات ودقائق
مصنوعات او شامی تفکر وتامل نمائید … قَلِیْلًا مَّا تَشْکُرُوْنَ ○ اندک شکری میگویید …
هُوَ الَّذِیْ ذَرَاَکُمْ بگو آن خدای است که بعد از آفرینش شما را پراگنده ساخت فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی …
… وفرمان برداری نمائید وَاِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ ○ وبسوی او باز گردیده خواهید شد تا جزای کردار …
… وَیَقُوْلُوْنَ ومیگویند آن مشرکان مر پیغمبر ویاران وی را کی باشد مَتٰی هٰذَا الْوَعْدُ این وعده حشر ویافتن جزا اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ
اگر هستید راستگویان … قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان اِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای است وغیر او برآن اطلاع ندارد وَاِنَّمَآ اَنَا وجز این نیست که من نَذِیْرٌ بیم کننده ام مُّبِیْنٌ ○ آشکارا یعنی آمدن آن
شما را بیم میکنم … فَلَمَّا رَاَوْهُ … قیامت است زُلْفَةً نزدیک … سِیْٓئَتْ …
… وُجُوْهُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا … ایشان … وَقِیْلَ وگفته شود …
ایشان را گویند هٰذَا الَّذِیْ کُنْتُمْ بِهٖ تَدَّعُوْنَ ○ …

که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر صلعم میکردند و آرزوی هلاک یاران وی میداشتند حق سبحانه حبیب خود را فرمود که قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر کنید مرا إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ اگر هلاک گرداند خدای مرا وَمَنْ مَعِيَ و آنرا که با من اند از مومنان أَوْ رَحِمَنَا یا ببخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر افکند فَمَنْ پس کیست آنکه يُجِيرُ الْكَافِرِينَ زنهار دهد کافران را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ○ از عذابی دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بودن چه فائده دهد قُلْ بگو ای محمد آنکه ایمان بدو سبب نجات ست هُوَ الرَّحْمَٰنُ اوست خدای بزرگ بخشایش آمَنَّا بِهِ گرویده ایم بوی وَعَلَيْهِ و بر و نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کرده ایم و کار خود بدو باز گذاشته ایم فَسَتَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر مَنْ هُوَ کیست از ما و شما آنکه او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ○ در گمراهی هویدا قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر دهید مرا إِنْ أَصْبَحَ اگر گردد مَاؤُكُمْ آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون حضرمی غَوْرًا فرو رفته بزمین چنانچه دلو و رسن بدان نرسد فَمَنْ پس کیست آنکه يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ بیارد برای شما آبی مَعِينٍ ○ جاری و ظاهر چنانچه همه کس بینند در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیت باید گفت که الله ربنا و رب العالمین، در تفسیر ع ١٦
زاهدی مذکورست که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن یاتیکم بماء معین آن ملعون جواب داد که بالمعول والمعین یعنی بیل و مددگاران چنین آب را باز آرند شب نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک آب چشم تو غائب شد بگو تا بمعول و معین باز آرند و فی المثنوی المعنوی مثنوی فلسفی منطقی مستهان میگذشت از سوی مکتب آن زمان + چون که بشنید آیتی آن ناپسند گفت آریم آب را ما بر بلند + یا بزخم بیل و تیزی تبر + آب را آریم از پستی زبر + شب بخفت و دید او یک شیر مرد + زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد + گفت زین دو چشمه چشم ای شقی + با تبر نوری بر آر ار صادقی + زود بر جست و دو چشمش کور دید + نور فائض از دو چشمش ناپدید +

سورة ن مکیة وهی اثنتان وخمسون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ○

نٓ حرف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب و بقول بعضی آنست که غائت بلکه این امت از شمار آن توان دانست اما فهم هرکس بدان نرسد و یهود بعضی ازان گرفتند و برخی فرو گذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما آن را مفاتیح اسمای الهی دانند چنانچه در حرف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصرست و در معالم گوید که آخر حرف الرحمن و نون تنها اسم سوره است یا لوح ست از نور یا نام نهری ست در بهشت یا قسم ست بنصرت حق سبحانه مومنان را و اشهر آن ست که نون اسم ماهی ... آن جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او را الیوثا گویند یا بهموت و در وسیط با سناد درست خود از ابی هریرة نقل کرده که وی گفته که شنودم از رسول الله که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دوات است و قلم ازان دوات ... درد و هست باشد و برین تقدیر حق سبحانه سوگند یاد فرمود بدوات وَالْقَلَمِ و بقلم علی که از نورست و طول و ما بین السماء والارض ... مراد قلمی ست که بدو کتابت کنند و فوائد آن در مصالح دین و دنیا بسیارست وَمَا يَسْطُرُونَ ○ و دیگر سوگند خورد بانچه می نویسند ... و حی و یا بانچه ایشان فرماید و در تبیان از ابن هضیم نقل فرموده که نون دهن ست و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده می نویسند حق تعالی بدینها سوگند خورد و جواب قسم این ست که مَا أَنْتَ نیستی تو ای محمد بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بنگاهداشت پروردگار خود بِمَجْنُونٍ ○ دیوانه جواب ولید مغیره است که ... گفت معلم مجنون و در لطائف آورده که کلمه نون اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه قلم اشارتست بعلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه

پس حق سبحانه قسم یاد کرده بعلم اجمالی کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت فرموده در واحدیت و بانچه قلم تفهیم او از دوات قدیم نوشته یعنی حروف
عالیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جواب قسم اینکه تو به نعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اند اسرار ازل و ابد وَاِنَّ
لَكَ و بدرستیکه مر ترا لَاَجْرًا مزدی و ثوابی ست بر کشیدن بار نبوت غَيْرَ مَمْنُوْنٍ ○ منت نانهاده یعنی حق تعالی بی واسطه کسی از و منت باید
کشید بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد وَاِنَّكَ و بدرستیکه تو لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ ○ بر دین بزرگی که
اسلام ست یا بر خوبی بزرگ که خوبی آن کس نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست و گفته اند مراد از خلق قرآنست که
حق سبحانه از زبانی وی گفته بود و از عایشه رض سوال کردند از خلق رسول الله صلعم و چگونگی آن فرمود که خلق آن حضرت صلعم قرآن بود و فی سلسلة الذهب
نظم بود هم بحر مکرمت هم کان + گوهرش کان خلقه القرآن + وصف خلق کسی که قرآن ست + خلق را نعت او چه امکان ست + محمد حکیم قدس سره
فرموده که هیچ خلقی و بزرگتر از خلق محمد صلعم نبوده چه از مشیت خود را دست باز داشت و خود را بکلی با حق گذاشت امام قشیری رح گفته که نه از بلا
منحرف شد و نه از عطا منصرف گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمه از حقایق اخلاق آن حضرت صلعم در رساله
مرآت الصفا فی صفات المصطفی صلعم مذکور شده و در جواهر التفسیر مسطور ست فَسَتُبْصِرُ پس زود باشد که بینی ای محمد وَيُبْصِرُوْنَ ○ و ببینند
معاندان تو از اهل مکه یعنی آن وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد بِاَيِّكُمُ الْمَفْتُوْنُ ○ بکدام ست از شما فتنه و
بلا یا در کدام گروه ست از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه تویی یا ایشان اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو هُوَ اَعْلَمُ او دانا ترست
بِمَنْ ضَلَّ بکسیکه گمراه شد عَنْ سَبِيْلِهٖ از راه او که رسته ماست و چنان کس فی الحقیقة دیوانه بود وَهُوَ اَعْلَمُ و او دانا تر بود بِالْمُهْتَدِيْنَ ○
راه یافتگان بکمال عقل که موسا شد فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِيْنَ ○ پس فرمان مبر تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آبا دعوت مینمایند
وَدُّوْا لَوْ تُدْهِنُ دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش نکنی بر شرک فَيُدْهِنُوْنَ ○ پس تا ایشان نیز چرب زبانی و نرمی کنند
و بر دین تو طعنه نزنند وَلَا تُطِعْ و فرمان برداری منمای كُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خورنده را بدروغ که ابوجهل ست یا اخنس بن شریف
یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی مَّهِيْنٍ ○ سست رای یا خوار و بی مقدار
هَمَّازٍ عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان مَّشَّآءٍ بِنَمِيْمٍ ○ رونده بسخن چینی میان مردمان یا غمز کننده مَّنَّاعٍ
بازدارنده لِّلْخَيْرِ مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان مُعْتَدٍ ستم کننده و از حد در گذرنده اَثِيْمٍ بسیار گناه یا زنا کار عُتُلٍّ سخت و
درشت خوی بَعْدَ ذٰلِكَ پس ازین همه عیبها زَنِيْمٍ ○ حرامزاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید مغیره هجده ساله بود که
مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او بخود گرفت و در تفسیر زاهدی مذکورست که چون رسول صلعم این آیت را در انجمن قریش بر ولید خواند
در هر عیبی که رسیده در خود یافت الّا حرامزادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مردی معروف ست و میدانم که محمد دروغ نگوید
و زنیم که گفت چگونه این معنی را بر سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه بتهدید بسیار از وی در اقرار گرفت که پدر تو در قصد زنان جرأتی نداشت
و او را برادرزادگان بودند چشم بر میراث وی نهاده بودند مرا رشک آمد غلام فلان را بمزد گرفتم و تو فرزند اویی و دلیل روشن بر صدق قول
آن زن شدت خصومت ولید ست ستیزه او با آن حضرت صلعم بیت جرم و گناه مدعی از فعل مادرست + کور خطای مادر او خاکسار کرد +
اَنْ كَانَ آیا برای آنکه هست و حفص بر یک همزه خواند بطریق خبر یعنی بجهت آنکه او ست ذَا مَالٍ خداوند مال وَّبَنِيْنَ ○ و خداوند پسران
چنین کس را فرمان مبری اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِ چون خوانده شود بر او اٰيٰتُنَا آیتهای کلام ما قَالَ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ○ گوید اینها افسانه پیشینیان ست

سَنَسِمُهُ زود باشد که علامت کنیم بداغ عَلَی الْخُرْطُومِ ○ بر بینی او یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او آشکارا سازیم که نتوانند پوشانید
و در انوار آورده که در روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن باقی ماند إِنَّا بَلَوْنٰهُمْ بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت
کَمَا بَلَوْنَا أَصْحٰبَ الْجَنَّةِ همچنانکه آزمودیم ما اهل باغ ضروان را بزوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را
باغی بود و در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفگندی و هر میوه که باد از درخت بیفگندی و دست بدان نرسیدی یا از
درخت بیفگندی یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدرویشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد
پسران او گفتند مال اندک است و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد علی الصباح که درویشان را خبر نباشد
برویم میوه برچینیم و برین سوگند خوردند چنانچه حق تعالی میفرماید إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ○ یاد کن چون سوگند خوردند وارثان
ضروان که پنهان از فقرا بچینند میوه آن باغ را در حالتیکه داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد پگاه و پس چنین سوگند خوردند وَلَا يَسْتَثْنُونَ ○
و استثنا نکردند یعنی نگفتند انشاء الله تعالی درشبیکه این نیت کردند و بخفتند قضای ازلی نازل شد فَطَافَ عَلَيْهَا پس بیامد بدان باغ
طَائِفٌ بلای طواف کننده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَهُمْ نَائِمُونَ ○ و ایشان یعنی پسران که وارث بودند خفتگان فَأَصْبَحَتْ
پس گشت باغ ایشان بآن بلا كَالصَّرِيمِ ○ مانند آن باغی که میوه آن چیده و بریده باشند بروجهی که هیچ باقی نمانده ایشان ازین حال غافل از خواب
در آمدند فَتَنَادَوْا پس ندا کردند هم یکدیگر را مُصْبِحِينَ ○ در آمدگان بصباح یعنی وقت صبح بخواندند همدیگر را و گفتند أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ
حَرْثِكُمْ آنکه بامداد بیرون آیید بسوی برودن کشت خود یعنی بکشت خود إِنْ كُنْتُمْ صٰرِمِينَ ○ اگر هستید شما برندگان میوه و آن باغ مشتمل
بوده بر خرمابنان پس راهها بر داشتند روی بباغ نهادند فَانْطَلَقُوا پس رفتند بجانب باغ وَهُمْ يَتَخٰفَتُونَ ○ و ایشان سخن آهسته و نرم
میگفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن آن بود أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ ○ آنکه باید که در نیاید امروز بر شما یعنی در باغ شما درویشی تا
بهره نگیرد و از حصه ما کم نشود وَغَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قٰدِرِينَ ○ و بامداد برفتند بجانب باغ بر قصد منع مساکین توانایان باعتقاد خود بر چیدن
و بریدن میوه فَلَمَّا رَأَوْهَا پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قَالُوا گفتند با یکدیگر إِنَّا لَضَالُّونَ ○ بدرستیکه ما
گم گردانیده ایم راه باغ خود را چه باغ ما دیروز پرمیوه بود و این باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند نشانهای آن
و دیوار که آن باغ ایشان است گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ○ راه گم نکرده ایم بلکه ما بی بهرگانیم از محصول میوه آن باغ بجهت
منع فقرا و ترک استثنا قَالَ أَوْسَطُهُمْ گفت فاضلترین ایشان از روی عقل یا بزرگترین یعنی یا صائب تر رای که أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا
نگفتم من شما را دیروز لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ○ چرا یاد نمیکنید خدای تعالی را ببزرگی و نمیگوئید انشاء الله تعالی قَالُوا سُبْحٰنَ رَبِّنَا گفتند پاک است خدای ما از آنکه در
فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد إِنَّا كُنَّا ظٰلِمِينَ ○ بدرستیکه ما بودیم ستمگاران بر خود بمنع درویشان فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ پس روی آوردند
بعضی از ایشان بر بعضی دیگر يَتَلٰوَمُونَ ○ ملامت میکردند این آن را میگفت تو چنین اندیشیدی و او عذر می آورد که تو هم بدان رضا بودی القصه بگناه خود اعتراف
نمودند و از روی نیاز قَالُوا يٰوَيْلَنَا گفتند ای وای بما إِنَّا كُنَّا طٰغِينَ ○ بدرستیکه هستیم ما از حد گذرندگان در گناهکاری که استثنا نکردیم و درویشان را محروم ساختیم
عَسٰی رَبُّنَا شاید که پروردگار ما یعنی از کرم او امید داریم أَنْ يُبْدِلَنَا آنکه بدل دهد ما را خَيْرًا مِنْهَا بهتر از آن باغ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستیکه ما بسوی طاعت پروردگار
خود رٰغِبُونَ ○ رغبت کنندگانیم بعد از توبه و طلب عفو حق تعالی بر ایشان ببخشید و باغی پر انگور حیوان نام بر ایشان ارزانی فرمود و دمیاطی گوید که خبر داد مرا کسی که آن
باغ دیده بود که در آن باغ خوشه انگور دیدم برابر مرد سیاه بر پا ایستاده محققان گفته اند که هر که ببلا گرفتار گردد و مال و منال او در عرصه تلف قسمت

باید که او تأمل نماید و بداند که آن بلا باستحقاق او برو نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند حضرت الله جل جلاله
بهتر و خوشتر از وی که تلف شده باشد بدو باز دهد چنانچه باغ حیوان بعوض باغ ضروان داد و پیر رومی ازین معنی خبر میدهد آنجا که میفرماید قطعه:
اول خم شکست و سرکه بریخت + من نگفتم که این زیانم کرد + صد خم شهد صافی از پی آن + عوضم داد و شادمانم کرد + كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ
همچنین هست عذاب کردن خدای تعالی در دار دنیا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ و هر آینه عذاب آن سرای بزرگتر است از ان جهت که این عذاب زود
به زود زوال یابد و آن عذاب آن سرای ابدالآبدین باقی ماند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند هر آینه از موجبات عذاب بپرهیزند
إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستیکه مر پرهیزگاران راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنَّاتِ النَّعِيمِ بوستانها با نعمت
گاه آن کافران میگفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان گویند موجود نیست و اگر فرضا هم باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه در دنیا از مسلمانان خوشحال تریم
و در عقبی نیز بهمین منوال خواهیم بود حق تعالی در رد قول ایشان میفرماید أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ آیا ما خواهیم گردانید مسلمانان را كَالْمُجْرِمِينَ مانند مشرکان
در حصول نجات و وصول درجات مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ چیست شما را ای کافران چگونه حکم میکنید بتسویه [illegible] اهل شرک را با اهل توحید
التفات از روی تعجب و استبعاد است أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ آیا مر شما راست نوشته نازل شده از آسمان که شما [illegible] میخوانید مر ا
که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ بدرستیکه شما راست در ان کتاب آنچه خواهید که برگزینید و آرزو برید أَمْ لَكُمْ
أَيْمَانٌ آیا مر شما راست عهدها و پیمانهای موکد بسوگند عَلَيْنَا بَالِغَةٌ بر ما که خداوندیم رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز
قیامت إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ تحقیق که مر شما راست در ان عهد آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای سَلْهُمْ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ
زَعِيمٌ بپرس ای محمد مشرکان را که کدام از شما باین حکم پاینده است که در آخرت از عهده آن بیرون آید أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ آیا ایشان را انباز
در ین قول یا هستند مر ایشان را بتان که شریک من میسازند فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ پس گو بیایند بشریکان خود یعنی ایشان را بیارند تا مدد
خود کنند إِن كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه جنات نعیم بایشان خواهد رسید يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ بیارید آن شرکا را در
روزیکه برداشته شود پرده از کاری پر هول و امری صعب و مهمی سخت یا برهنه کرده و نموده شود ساق عرش یا تجلی کند حق تعالی وَيُدْعَوْنَ
إِلَى السُّجُودِ و خوانده شود مردمان را بسجده کردن مر خدای تعالی را در کتاب ابو موسی الاشعری نقل کرده که حضرت رسول الله فرمود که حق تعالی
در ان روز نور عظیم بنماید خلق بسجده در افتند و در معالم از ابو سعید خدری روایت کرده که حضرت [illegible] فرمود که کشف [illegible]
ما از ساق عرش و در سجده کنند مر او را هر مومن و مومنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریا و سمعه کرده باشند [illegible] خواهد که سجده کند
پشت او یکپاره گردد نتواند و در خبر است که پشت کافر و منافق چون سرون گاو [illegible] شود فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند سجده
کردن خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ فروتر بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار [illegible] افکنده و شرمنده باشند تَرْهَقُهُمْ فرو گیرد ایشان را
ذِلَّةٌ خواری و نگونساری وَقَدْ كَانُوا و بدرستیکه بودند در دنیا يُدْعَوْنَ خوانده میشدند إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن مر خدای را وَهُمْ
سَالِمُونَ و ایشان [illegible] بودند و قادر بر [illegible] فرصت فوت [illegible]
فرصت از دست گر بدهیت اگر گوی سعادت ز میدان بری + که فرصت عزیز است [illegible]
پس بگذار [illegible] وَمَن يُكَذِّبُ و آنکه تکذیب میکند بِهَٰذَا الْحَدِيثِ باین سخن که قرآن است [illegible]
رسالت [illegible] سَنَسْتَدْرِجُهُم زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب بدیشان نزدیک گردانیم

تعۂ دمر
ع

ناقفه المتقدمین ۱۳

پایه پایه مِّنۡ حَیۡثُ لَا یَعۡلَمُوۡنَ ۝ از انجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطائی کنند ایشان را عطائی دهیم و ایشان تفضیل پندارند وَاُمۡلِیۡ لَهُمۡ ط
و مهلت دهیم ایشان را در دنیا تا غره شوند ناگاه ایشان را بگیریم اِنَّ کَیۡدِیۡ مَتِیۡنٌ ۝ بدرستیکه عقوبت من محکم ست که بهیچ چیزی دفع نشود چه
گرفتن من سخت ست کس را طاقت آن نباشد اَمۡ تَسۡـَٔلُهُمۡ اَجۡرًا آیا میطلبی ایشان را مزدی بر دعوت و ارشاد فَهُمۡ مِّنۡ مَّغۡرَمٍ
پس ایشان از تاوان دادگی یعنی از غرامت آن مُّثۡقَلُوۡنَ ۝ گران بار اند و بدان سبب روی از تو میگردانند اَمۡ عِنۡدَهُمُ الۡغَیۡبُ آیا نزدیک
ایشان ست لوح محفوظ که مغیبات دران ست فَهُمۡ یَکۡتُبُوۡنَ ۝ پس ایشان مینویسند از انجا که انچه حکم میکنند در سویت مومن و کافر فَاصۡبِرۡ لِحُکۡمِ
رَبِّکَ پس شکیبا باش مر حکم آفریدگار خود را به تبلیغ وحی و تحمل آزار کفار وَلَا تَکُنۡ و مباش در دل تنگی و شتاب زدگی کَصَاحِبِ الۡحُوۡتِ مانند صاحب
ماهی یعنی یونس ع که صبر نکرد در ایذای قوم و بی فرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت اِذۡ نَادٰی یاد کن وقتیکه بخواند پروردگار خود را
در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وَهُوَ مَکۡظُوۡمٌ ۝ و او برآمده بود از خشم و اندوه لَوۡلَآ اَنۡ تَدٰرَکَهٗ اگر نه آن بودی
که دریافت او را نِعۡمَةٌ مِّنۡ رَّبِّهٖ نعمتی از پروردگار او و قبول توبه لَنُبِذَ بِالۡعَرَآءِ هرآینه افگنده شدی بصحرای خالی از گیاه وَهُوَ مَذۡمُوۡمٌ ۝ و او
ملامت کرده شده بودی فَاجۡتَبٰهُ رَبُّهٗ پس برگزید او را آفریدگار او به نبوت و رسالت و القای وحی بوی فَجَعَلَهٗ مِنَ الصّٰلِحِیۡنَ ۝ پس
گردانید او را از ستوده گان یعنی پیغمبران گفته اند که این آیت وقتی نازل شد که آن حضرت صلعم میخواست که بر قبیله ثقیف دعای بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن و
آن دعا را موقوف دار که کار ها بصبر نیکو شود نظم کار ها از صبر گردد دل پسند + خرم آن کز صبر باشد بهره مند + چون در افتادی بگرداب حرج + صبر کن
والصبر مفتاح الفرج + صد هزاران کیمیا حق آفرید + کیمیائی همچو صبر آدم ندید + آورده اند که گوتاه نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که بحسد
و چشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بوعید بسیار مستظهر ساختند تا پرتو جمال سید عالم را آسیب عین الکمال از ساحت عالم محو سازند حق تعالی از برای
عصمت وی از چشم بد این آیت فرستاد که وَاِنۡ یَّکَادُ الَّذِیۡنَ کَفَرُوۡا لَیُزۡلِقُوۡنَکَ و بدرستیکه نزدیک بود که آنانکه کافر شدند هرآینه بلغزانند و بیفگنند
و هلاک کنند ترا بِاَبۡصَارِهِمۡ بچشمهای خویش لَمَّا سَمِعُوا الذِّکۡرَ آن هنگام که شنیدند قرآن که میخواندی وَیَقُوۡلُوۡنَ اِنَّهٗ لَمَجۡنُوۡنٌ ۝ و میگفتند بدرستیکه این
مرد را دیو گرفته است یعنی با او جنی ست که او را تعلیم میدهد وَمَا هُوَ و حال آنکه نیست قرآن اِلَّا ذِکۡرٌ لِّلۡعٰلَمِیۡنَ ۝ مگر پندی عالمیان را یا نیست محمد مگر
اشراف عالمیان بیت ای شرف جمله عالم بتو + روشنی دیده آدم بتو + حسن بصری گفته که دوای چشم زخم نیست مگر این آیت شریفه +++

سورة الحاقة مكية وهي اثنتان وخمسون اية

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

اَلۡحَآقَّةُ ۝ حالتیکه حق ست وقوع آن یا ساعتی که سزاوار ترست ترسیدن ازان مَا الۡحَآقَّةُ ۝ چه حالتی ست و چه ساعتی وَمَآ اَدۡرٰىکَ و
چه چیز دانا گردانید ترا که مَا الۡحَآقَّةُ ۝ چه چیز ست و چه حالتی ست و چه ساعتی که در وی واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامت ست و حاقه یکی
از اسمای اوست کَذَّبَتۡ تکذیب کردند ثَمُوۡدُ وَعَادٌ قبیله ثمود و عاد بِالۡقَارِعَةِ ۝ بروز قیامت که کوبنده و درهم شکننده مردمان ست
فَاَمَّا ثَمُوۡدُ پس اما قبیله ثمود فَاُهۡلِکُوۡا پس هلاک شدند بِالطَّاغِیَةِ ۝ بسبب طغیان ثمود یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف
و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده بود و ندیده یعنی صیحه جبرئیل ع وَاَمَّا عَادٌ و اما قبیله عاد فَاُهۡلِکُوۡا
پس هلاک گشتند بِرِیۡحٍ صَرۡصَرٍ بباد سخت و سرد عَاتِیَةٍ ۝ از حد در گذشته یعنی سر باز زننده از فرمان خازنان و در خبر ست که ذره از باد و قطره از
آب فرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقداری معلوم مگر بر قوم نوح و هود ع که آب و باد طغیان کردند و خزنه را تمکین ننمودند و در تفسیر کبیر ست که ملائکه باد دبور ضبط

ستوانستند کرد و خدای سَخَّرَهَا مسلط کرد آن باد را عَلَيْهِمْ بر قوم عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز از وقت
صبح چهارشنبه تا بوقت غروب چهارشنبه دیگر حُسُومًا روزها و شبها متوالی باشد بر عادیان فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو میدیدی قوم عاد
اگر حاضر میبودی فِيهَا دران اوقات صَرْعَىٰ مردگان افتاده كَأَنَّهُمْ گویا ایشان از عظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ بنهای درخت
خرما اند بزمین افتاده یا خالی شده و کاواک گشته فَهَلْ تَرَىٰ لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ پس هیچ میبینی مر ایشان را کسی باقی مانده یعنی همه
مستاصل شدند و یکی از ایشان بر روی زمین نماند قطعه مقررست که بودند در زمانه پیشی + شهان تخت نشین خسروان شاه نشان + چو صاعقه
قضا از مهب قهر وزید + شدند خاک و از ان خاک نیز نیست نشان + وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون وَمَنْ قَبْلَهُ و آمدند آنها که پیش از و بودند
وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل دیهای موتفکه بِالْخَاطِئَةِ بگناه یعنی بشرک فَعَصَوْا پس عاصی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگار خود را
فَأَخَذَهُمْ پس بگرفت خدای ایشان را أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتن سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم إِنَّا بدرستیکه ما لَمَّا طَغَى الْمَاءُ آن هنگام که طغیان کرد
آب یعنی از حد در گذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ بر داشتیم پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی رونده بر آب یعنی سفینه نوح لِنَجْعَلَهَا تا گردانیم آن
کشتی را لَكُمْ برای شما تَذْكِرَةً پندی و عبرتی در نجات مومنان و هلاک کافران وَتَعِيَهَا و نگاه دارد این پند را أُذُنٌ وَاعِيَةٌ گوشی نگاه دارنده
که نفع گیرد بانچه میشنود و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر مر علی را گفت من از خدای درخواستم که گرداند اذن واعیه گوش ترا ای علی پس علی گفت بعد از ان
هیچ چیز فراموش نکردم نظم گرچه ناصح را بود صد داعیه + پند را اذنی بباید واعیه + گر نبودی گوشهای غیب گیر + وحی ناوردی ز گردون یک بشیر فَإِذَا
نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن که نفخه صاعقه است وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ و برداشته شود زمین وَالْجِبَالُ
و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت فَدُكَّتَا پس در هم شکسته شوند زمین و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستنی و
مانند هبا گردند فَيَوْمَئِذٍ پس آن هنگام وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قائم گردد وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ و شکافد آسمان
از طرف مجره فَهِيَ پس آسمان يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاهِيَةٌ سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری وَالْمَلَكُ و فرشتگان عَلَىٰ أَرْجَائِهَا
بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد و فرود آیند وَيَحْمِلُ و بردارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار تو فَوْقَهُمْ بر زبر ملائکه که بر ارجای آسمانند يَوْمَئِذٍ
آن روز ثَمَانِيَةٌ هشت ملک و امروز حاملان عرش چهار اند در معالم آورده که در ان روز حمله عرش هشت باشند بصورت بز کوهی از سمهای ایشان تا
زانو مسافت آن مقداری بود که از آسمانی تا بآسمانی و گفته اند هشت صف از ملائکه بردارند که ایشان را نداند الا خدای تعالی يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در آن روز
عرض کرده شوید بر خدای از برای محاسبه لَا تَخْفَىٰ پنهان نماند بر خدای مِنْكُمْ از کردار و گفتار شما خَافِيَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای
شما مطلع ست پس عرض و حساب نه از برای اطلاع ست بر ان بلکه برای عدل ست و افشای احوال بر خلائق فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده
شود كِتَابَهُ کتاب نوشته عمل او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور هَاؤُمُ اقْرَءُوا بیایید بخوانید كِتَابِيَهْ کتاب
مرا که در اینجا عملی نیست که من از اظهار آن شرم دارم در تبیان آورده که این کتابی دیگرست بغیر کتاب الاعمال که نوشته در و بشارت جنت است
پس چه کتاب حفظ میان بنده و خداوندست و کسی آنرا نبیند و نخواند پس صاحب آن کتاب میگوید إِنِّي ظَنَنْتُ بدرستیکه من بیقین دانستم
أَنِّي مُلَاقٍ آنکه من بیننده ام حِسَابِيَهْ حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و آنرا آماده شدم فَهُوَ پس آنکس فِي عِيشَةٍ
رَاضِيَةٍ در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت مقرون بحرمت و حشمت فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی بلند قُطُوفُهَا میوهای آن دَانِيَةٌ
نزدیک که دست قائم و قاعد و مضطجع بوی رسد و رضوان ایشان را گوید كُلُوا بخورید ز میوهای آن درخت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شربتها هَنِيئًا

خوردنی و آشامیدنی گوارنده بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه عمل کردید فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ۝ در روزهای گذشته یعنی در دنیا بواسطه آنکه روزه
داشتید در روزهای گرم وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکس که داده شود كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نامه او را بدست چپ او و بدیهای خویش ببیند فَيَقُولُ
پس گوید از روی ندامت يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ ای کاشکی داده نشدمی یعنی من نداده شدمی كِتَابِيَهْ ۝ کتاب مرا و من ندیدمی تا بر ملا فضیحت نشدمی وَلَمْ
أَدْرِ و کاشکی ندانستمی که امروز مَا حِسَابِيَهْ ۝ چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و شدت يَا لَيْتَهَا ای کاشکی پیش مرگی که بدان مردمی
در دنیا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ۝ بودی مرگی حکم کننده بفنای ابد تا بعد از ان زنده نشدمی مَا أَغْنَىٰ دفع نکرد عَنِّي از من عذاب را مَالِيَهْ ۝ آنچه مرا
بود از مال و بقع و تبع هَلَكَ عَنِّي گم گشت از من سُلْطَانِيَهْ ۝ تسلط بر مردم و فرمان گزاری یا حجتیکه در دنیا چنگ دران زده بودم پس
خطاب در رسد مر زبانیه را که خُذُوهُ بگیرید این کس را فَغُلُّوهُ ۝ پس در غل کنید وی را یعنی دست او برگردن ببندید ثُمَّ الْجَحِيمَ پس در آتش
بزرگ صَلُّوهُ ۝ در افگنید و را ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس آنگاه در زنجیری از آتش ذَرْعُهَا که گز آن سَبْعُونَ ذِرَاعًا هفتاد گز باشد و ذراع ملک که هر گز
ذراعی هفت باع است و هر باعی از کوفه تا مکه فَاسْلُكُوهُ ۝ پس در آرید و را دران یعنی بر جسد او بپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار ره گفته که اگر
همه آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه از ان زنجیر نیست و اگر حلقه از ان بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بگدازد إِنَّهُ بدرستیکه این کس كَانَ
لَا يُؤْمِنُ بود که ایمان نمی آورد بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ۝ بخدای بزرگوار وَلَا يَحُضُّ و بر نمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حرص نداشت عَلَىٰ طَعَامِ
الْمِسْكِينِ ۝ بر طعام دادن درویش فَلَيْسَ پس نیست لَهُ الْيَوْمَ مر او را امروز هَاهُنَا حَمِيمٌ ۝ اینجا خویشی که حمایت کند وَلَا طَعَامٌ و نیست او را
ثمن خوردنی إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ۝ مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب و ریمی که از تنهای دوزخیان میرود لَا يَأْكُلُهُ نمیخورند غسلین را إِلَّا الْخَاطِئُونَ ۝
مگر گناه گاران که سر همه گناهان کبائر شرک است فَلَا پس نه چنان است که کافران میگویند که قرآن بافته و ساخته محمد است أُقْسِمُ سوگند میخورم بِمَا
تُبْصِرُونَ ۝ بآنچه می بینید از مشهودات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ۝ و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمین است یا با جسام
و ارواح یا با انس و جن و یا بکعبه و بیت معمور یا به بر و بحر یا به تبلیغ محمد ص و نزول جبرئیل ع یا با آثار رسالت حبیب من ص و انوار ولایت او ع جواب
قسم اینکه إِنَّهُ بدرستیکه قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه خواندن رسولی است كَرِيمٍ ۝ بزرگوار نزد خدای که محمد ص است و گفته اند جبرئیل ع م
وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَاعِرٍ سخن شاعر چنانچه ابو جهل میگوید قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ۝ اندکی تصدیق میکنید مراد عدم
تصدیق است وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان میبرد قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ۝ اندکی پند
میگیرید یعنی پند گیر نمیشوید تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ از پروردگار عالمیان وَلَوْ تَقَوَّلَ و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم
شماست و بدروغ بربندد عَلَيْنَا بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ۝ بعضی سخنان را لَأَخَذْنَا هر آینه بگیریم ما مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۝ از و بقوت و توانائی
ثُمَّ لَقَطَعْنَا پس ببریم مِنْهُ الْوَتِينَ ۝ از و رگ دل و را یعنی هلاک سازیمش فَمَا مِنْكُمْ پس نیست از شما مِنْ أَحَدٍ هیچکس یعنی هیچ یک از شما
عَنْهُ حَاجِزِينَ ۝ از و دفع کنندگان آن هلاک را وَإِنَّهُ و بدرستیکه قرآن لَتَذْكِرَةٌ هر آینه پندی است لِلْمُتَّقِينَ ۝ مر پرهیزگاران را که
ایشان بدان منتفع شوند وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستیکه ما میدانیم أَنَّ مِنْكُمْ آنکه بعضی از شما مُكَذِّبِينَ ۝ تکذیب کنندگانند مر قرآن را وَإِنَّهُ
بدرستیکه قرآن لَحَسْرَةٌ هر آینه سبب حسرت است عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ مر ناگرویدگان را در قیامت که ثواب قرآن را مشاهده کنند و خود از ان
محروم باشند وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَحَقُّ الْيَقِينِ ۝ درست است بیگمان یعنی یقین است که از نزد حق سبحانه منزل شده فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ
رَبِّكَ الْعَظِيمِ ۝ بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمائی او را از صفات ناسزا و به ثنای بزرگ یاد کن او را

ع ۱۵

سورة المعارج مكية وهي اربع واربعون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد حق ست وآنچه او میگوید از نزدیک تو هست پس تو سنگی
باران بر سر ما یا مارا بعذاب الیم مبتلا کن آیت آمد که سَأَلَ سَائِلٌ درخواست کرد خواهنده بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عذابی را که بودنیست
لِلْكَافِرِينَ برای کافران که قتل بدر ست در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گویند سائل ابوجهل بوده که گفت فاسقط علینا کسفا و قولی آنست
که حضرت پیغمبر صلعم درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان و بر هر تقدیر لَيْسَ لَهُ نیست مر آن عذاب را دَافِعٌ دفع کننده که باز دارد آنرا
مِنَ اللَّهِ از جهت خدای چه اراده ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد او مدفوع نگردد پس در صفت او میگوید که ذِي الْمَعَارِجِ خداوند درجهای بلند است
یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مساعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ بالا میروند فرشتگان
وَالرُّوحُ و جبرئیل ع یا قومی که اعظم اند از ملائکه إِلَيْهِ بسوی امر خدای یعنی موضعی که خدای فرموده فِي يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ اندازه او
خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی یکی اگر از بنی آدم خواهد که سیر کند در دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه ست و ایشان بیکروز سیر کنند
او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رض فرموده که مراد روز قیامت ست که بر کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند در عرصه گاه قیامت
پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلائق را در هر موقفی هزار سال باز دارند و بیان مواقف در جواهر التفسیر باید جست و در فتوحات آورده که هر اسمی را از
اسمای الهی روزی ست خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن دو روز از آنها مذکور ست یوم الرب وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون آنرا
هزار سال ست و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال ست و بیان ایام اسمای سنین ابدیه و سرمدیه در بسط این اوراق نگنجد مصرع هر سخن وقتی و
هر نکته مکانی دارد فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر تکذیب منکران صَبْرًا جَمِيلًا شکیبائی کردن نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت إِنَّهُمْ بدرستیکه
کافران يَرَوْنَهُ می بینند روز قیامت را بَعِيدًا دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان
کار دور ست یعنی محال مینماید وَنَرَاهُ و ما میدانیم قیامت را قَرِيبًا نزدیک بوقوع يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ روزی گردد آسمان كَالْمُهْلِ
مانند فلزی گداخته یا مثل دردی زیت یعنی فلک بگدازد وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها كَالْعِهْنِ مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست
شود و ریزه ریزه وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ و پرسیده نشود هیچ خویشی حَمِيمًا از گناه خویش خود یعنی هر کس را از گناه و کردار او سوال کنند يُبَصَّرُونَهُمْ
بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد و باحوال او بینا گردد و داند که هر یک بعمل خود مواخذ اند يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد
و آرزو برد کافر لَوْ يَفْتَدِي آنکه فدا دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيهِ به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان
بودند نزد وی تا ایشان را عذاب کنند و او خلاص یابد وَصَاحِبَتِهِ و فدا دهد زن خود را که یار و همراه او بوده وَأَخِيهِ و برادر خود را که هم پشت و
مددکار او ست وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناه گاه او بوده اند وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین ست جَمِيعًا همه ایشان را یعنی همه خلائق را خواهد که فدا دهد ثُمَّ يُنْجِيهِ پس برهاند او را آن فدا دادن كَلَّا
حاشا که نمیرهد از عذاب إِنَّهَا بدرستیکه آتش دوزخ که مجرم از وی فدا میدهد لَظَى زبانه ایست خالص نَزَّاعَةً کشنده ست لِلشَّوَى
مر دست و پای مشرکان را یا پوست سر ایشان را از صد ساله راه و دویست ساله راه یعنی زبانه میزند و کافر را بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را
جذب کند تَدْعُو میخواند آتش یعنی میکشد یا زبانیه او میخوانند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب میخواند مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى

سی راکه پشت برحق کرده است وروی بگردانیده از فرمان الهی وَجَمَعَ وگرد کرده است مال دنیا را فَاَوْعٰى ○ پس در باردان کرده نگاه داشته
وحق خدای تعالی ادا نکرده اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستیکه آدمی خُلِقَ آفریده شده است هَلُوْعًا ۙ حریص بر جمع مال فانی وبخیل از ادای حقوق
ربانی در لباب از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوری ست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه خالی میکند یعنی همه حشایش آنرا میخورد و
آب هفت دریا را می آشامد ودر گرما وسرما صبر ندارد وهر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهم خورد پس حق سبحانه وتعالی آدمی را در بی صبری و
اندیشه روزی بدین دابه تشبیه میکند نظم جانوری را که بجز آدمی نیست + معده چو پر شد سبب بی غمی ست + آدمی است آنکه به سیری بود + بر سر
سیری غم روزی خورد + خورد همه عمر ز بیش و ز کم + روزی هر روزه ز خوان کرم + ورزه حرص والمش همچنان + هیچ غمی نیست بجز فکر نان +
اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را ضرری مانند فقر ومرض جَزُوْعًا ۙ جزع کننده باشد وفریاد زننده وَاِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ وچون برسد
او را نیکی مثل صحت وتوانگری مَنُوْعًا ۙ منع کننده باشد نفس خود را از طاعت ومال ز نفقه در راه حق و همه آدمیان برین منوال مخلوق
شده اند اِلَّا الْمُصَلِّيْنَ ۙ مگر نماز گزارندگان الَّذِيْنَ هُمْ آنانکه ایشان عَلٰى صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَآئِمُوْنَ ○ پیوستگانند یعنی هیچ شغلی
از ان باز نمانند وگفته اند در وقت ادای صلوة ساکن اند و چپ وراست التفات نمی نمایند وَالَّذِيْنَ فِيْٓ اَمْوَالِهِمْ وآنانکه در
مالهای ایشان حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ ۙ حقی ست دانسته شده مثل زکوة مقدره وصدقات موظفه لِّلسَّآئِلِ برای درویش خواهنده وَالْمَحْرُوْمِ ○
وبرای محتاج که نخواهد وَالَّذِيْنَ يُصَدِّقُوْنَ وآنانکه تصدیق کرده اند بِيَوْمِ الدِّيْنِ ۙ بوقوع روز جزا ونشانه تصدیق قیامت اشتغال ست
بطاعات وعبادت وَالَّذِيْنَ هُمْ وآنانکه ایشان مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب آفریدگار خویش مُّشْفِقُوْنَ ۚ ترسانند وعلامت ترس ازوی
اجتناب ست از مناهی وملاهی اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستیکه عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ مَاْمُوْنٍ ○ مامون نیست یعنی از ان ایمن نتوان بود که البته
بعاصیان خواهد رسید وَالَّذِيْنَ هُمْ وآنانکه ایشان لِفُرُوْجِهِمْ مر فرجهای خود را حٰفِظُوْنَ ۙ نگاهدارندگانند اِلَّا عَلٰٓى اَزْوَاجِهِمْ مگر بر
زنان خود اَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر آنکه مالک شده است اَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان ایشان را یعنی کنیزکان که بملک یمین در ایشان تصرف توان کرد فَاِنَّهُمْ
پس بدرستیکه ایشان غَيْرُ مَلُوْمِيْنَ ۚ ملامت کردگان نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان وکنیزان خود فَمَنِ ابْتَغٰى پس هر که طلب کند سنگی وَرَآءَ ذٰلِكَ
جز این که گفته شد فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الْعٰدُوْنَ ۚ ایشان از حد درگذرندگانند از وطی ذکران وبهائم وبقول بعضی استمنا بالید نیز
داخل اعتداست وَالَّذِيْنَ هُمْ وآنانکه ایشان لِاَمٰنٰتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ وپیمانهای خویش را رٰعُوْنَ ۙ رعایت کنندگانند
خواه امانت وخواه پیمان آفریدگار وآفریدگان که همه نگاهداشتنی ست وملاحظه امانت گزاری ووفاداری در ان فرو نگذاشتنی بیت اگر عیار
ازآتش امانت + فرو مگذار قانون امانت + بهر عهدی که می بندی وفا کن + رسوم حق گذاری را ادا کن + وَالَّذِيْنَ هُمْ وآنانکه ایشان بِشَهٰدٰتِهِمْ بگواهیهای
خود قَآئِمُوْنَ ۙ ایستادگانند تا اقامت شهادت میکنند در انچه میدانند از حقوق عباد الله وحفص شهادات بالجمع میخواند جهت تنوع اقسام آن وَالَّذِيْنَ
هُمْ وآنانکه ایشان عَلٰى صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش يُحَافِظُوْنَ ۚ محافظت میکنند یعنی بآداب وشرائط آن قیام مینمایند وتکرار ذکر صلوة در مفتتح ومختتم این آیات
دلیل فضل وشرف این عبادت ست بر سائر عبادات وگفته اند دوام تعلق بفرائض دارد ومحافظت بنوافل اُولٰٓئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوف اند
فِيْ جَنّٰتٍ در بوستانهای اندر روز قیامت مُّكْرَمُوْنَ ۚ گرامی شدگان بثواب ابدی وجزای سرمدی بعد از نزول این آیت مشرکان گرد آگرد حضرت رسالت ع۵
حلقه زدندی واستهزا کنان گفتندی اگر اصحاب محمد طمع میدارند ببوستانهای عقبی ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان باشیم آیت آمد که فَمَالِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا پس
چیست وچه بوده است مر آنانکه نگرویدند وازین صفتها که مذکور شد بی بهره مانده قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِيْنَ ۙ شتابندگانند

عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از طرف چپ عِزِينَ ۝ گروه گروه حلقه زدگان أَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ هر مردی
مِنْهُمْ از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه درآورده شود با مومنان جَنَّةَ نَعِيمٍ ۝ در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را داعیه آنست که بر نعمت
بی نقد ایمان ایشان را در چهار بازار روضات جنات دخل دهند كَلَّا نه اینچنین ست و کافران را در بهشت راه نیست إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ
بدرستیکه ما آفریده ایم ایشان را مِمَّا يَعْلَمُونَ ۝ از انچه میدانند یعنی نطفهٔ آلوده که آن را هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی
از لوث کدورات صافی نگردد و با خلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت فَلَا پس نه چنان ست که کفار میگویند أُقْسِمُ
سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد در سالی که در هر روز از نقطهٔ دیگر طلوع مینماید وَالْمَغَارِبِ و بخداوند مغربها
که آفتاب راهست و به هر روز به نقطهٔ دیگر غروب میکند و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم ست چه هر یک از ایشان را محل شرق و غرب
از دایرهٔ افق نقطهٔ دیگر ست و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند إِنَّا لَقَادِرُونَ ۝ بدرستیکه ما توانائیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی
این مشرکان را هلاک سازیم و بدل آریم از ایشان خلقی خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از ایشان و فرمان بردارتر وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۝ و نیستیم ما مسبوق
شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم ما را مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فَذَرْهُمْ پس دست بدار ایشان را يَخُوضُوا تا
شروع کنند در باطلها وَيَلْعَبُوا و ببازی مشغول شوند در دنیا حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتیکه ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ ۝
آن روزی که وعده داده شده اند بدان روز که بدرستی یا قیامت حکم این آیت بآیت قتال ترنسخ یافته يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند
ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل كَأَنَّهُمْ گوئیا که ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علمی که برپا کرده
يُوفِضُونَ ۝ می شتابند چنانچه سپاه پراگنده که علم خود قائم ببینند و بجانب وی شتاب کنان روند خَاشِعَةً فروتن و ذلیل أَبْصَارُهُمْ
دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدهای سر در پیش افگنده تَرْهَقُهُمْ بپوشد ایشان را یعنی فرو گیرد آن را ذِلَّةٌ خواری و نگونساری
ذَٰلِكَ این ست الْيَوْمُ الَّذِي آن روزی که در دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ ۝ بودند که بدان ایشان وعده کرده می شدند ع ۹

سورة نوح مكية وهي ثمان وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستیکه ما فرستادیم نوح را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او از آل قابیل أَنْ أَنْذِرْ بآنکه بیم کن قَوْمَكَ گروه
خود را و بترسان مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بدیشان عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ عذابی دردناک که طوفان ست یا عذاب آخرت
قَالَ گفت نوح يَا قَوْمِ ای گروه من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ بدرستیکه من شما را بیم کننده ام مُبِينٌ ۝ آشکاراست بیم کردن من میرسانم بشما
أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدای را بیگانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی وَأَطِيعُونِ ۝ و فرمان برید مرا
در هر چه فرمایم و نهی کنم يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدا مر شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَ
يُؤَخِّرْكُمْ و باز پس دارد شما را از عقوبت و مهلکات یعنی زنده دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده که مدت زندگانی است
منقضی شود إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستیکه مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده إِذَا جَاءَ چون بیاید بر وجهی که مقدر و مقرر فرموده لَا يُؤَخَّرُ باز پس
افگنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود در رباعی بر بزه که اجل در آید از پیش و پست شک نیست که مهلت ندهد یک نفست تا یاری سد در نام
از هیچ کست بر باد شود جمله هوا و هوست لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ اگر هستید شما که بدانید بدانید چیز را پس این بدانید که در اجل تاخیر و اهمال نیست القصه نوح بفرمان

الهی نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده در آزار و ایذای او فوق الحد کوشیدند و بتقصیر از خود راضی نبودند تا وقتیکه نوح ع م به تنگ آمد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من اِنِّیْ دَعَوْتُ قَوْمِیْ بدرستیکه من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو لَیْلًا وَّنَهَارًا ۞ لا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فَلَمْ یَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشان را دُعَاۤءِیْۤ خواندن و دعوت کردن من اِلَّا فِرَارًا ۞ مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت وَاِنِّیْ و بدرستیکه من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هرگاه که بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا تو بیامرزی مر ایشان را بسبب قبول آن جَعَلُوْۤا در آوردند اَصَابِعَهُمْ انگشتهای خود را فِیْۤ اٰذَانِهِمْ در گوشهای خود و ره گذر مسامع را از استماع دعوت بربستند وَاسْتَغْشَوْا و سر در کشیدند ثِیَابَهُمْ جامهای خود را تا مرا نه بینند وَاَصَرُّوْا و ایستادند بر کفر و معصیت وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی کردند از متابعت من اسْتِكْبَارًا ۞ ج سرکشی کردنی بزرگ ثُمَّ اِنِّیْ پس بدرستیکه من با وجود اصرار و استکبار دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم ایشان را جِهَارًا ۞ لا آشکارا در محافل ایشان ثُمَّ اِنِّیْ پس بتحقیق که من اَعْلَنْتُ لَهُمْ آشکارا کردم مر بعضی از ایشانرا یعنی بآشکارا آواز بر داشتم و تکرار کردم دعوت را وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ و براز نیز گفتم مر بعضی دیگر را از ایشان اِسْرَارًا ۞ لا راز گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات بسر و علانیه ایشانرا بحق خواندم و چون قهاری تو باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوْا پس گفتم آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفَّارًا ۞ لا آمرزنده توبه توبه کنندگان و چون شما توبه کنید یُّرْسِلِ السَّمَاۤءَ بفرستد ابر را عَلَیْكُمْ بر شما مِّدْرَارًا ۞ لا باریدنی پی در پی وَّیُمْدِدْكُمْ و مدد دهد شما را بِاَمْوَالٍ بمالها وَّبَنِیْنَ و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را وَیَجْعَلْ لَّكُمْ و بدهد مر شما را جَنّٰتٍ بوستانهای مشتمل بر میوها وَّیَجْعَلْ لَّكُمْ و بدهد و جاری گرداند برای شما اَنْهٰرًا ۞ ط جویهای آب مَا لَكُمْ لَا تَرْجُوْنَ چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی‌ترسید لِلّٰهِ مر خدای را وَقَارًا ۞ ج بعظمت بزرگواری مراد آنست که عقاد نمیکنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت و قهاری او نمی‌ترسید وَقَدْ خَلَقَكُمْ و حال آنکه بیافریده است شما را اَطْوَارًا ۞ گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل اَلَمْ تَرَوْا كَیْفَ آیا نمی‌بینید که چگونه خَلَقَ اللّٰهُ بیافرید خدای سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا ۞ لا طبقه بالای طبقه وَّجَعَلَ الْقَمَرَ و گردانید ماه را فِیْهِنَّ در یکی از ایشان نُوْرًا روشنی و در بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی میتابد در آسمانها چنانچه بر زمین میتابد و آنها را روشن میسازد وَّجَعَلَ الشَّمْسَ و گردانید آفتاب را سِرَاجًا ۞ چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصهٔ زمین محو گرداند و حضرت رسول الله صلعم را بجهت آن چراغ گفت که نور روی او تاریکی کفر و نفاق را از عرصهٔ عالم زائل گردانید قطعه چراغ و چشم دل چشم و چراغ جان رسول الله که شمع ملت است از پرتو احکام او رخشان + درین ظلمت سرا گرنه چراغ افروختی شرعش + کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان + وَاللّٰهُ اَنْۢبَتَكُمْ و خدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما آدم ع م را مِّنَ الْاَرْضِ از زمین برست یعنی آدم ع م از خاک نَبَاتًا ۞ لا رستنی و چون پدر ما را از خاک آفرید پس همه از خاک مخلوق باشیم ثُمَّ یُعِیْدُكُمْ پس باز خواهد برد شما را فِیْهَا در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد وَیُخْرِجُكُمْ و بیرون آرد شما را از قبر اِخْرَاجًا ۞ بیرون آوردنی از برای حساب و جزا وَاللّٰهُ جَعَلَ و خدای گردانید لَكُمُ الْاَرْضَ برای شما زمین را بِسَاطًا ۞ لا مانند فرشی گستر بده که آرام گرفتن و رفتن بر وی شاید لِّتَسْلُكُوْا تا میروید مِنْهَا از زمین سُبُلًا فِجَاجًا ۞ ع راههای گشاده بعد ازین مواعظ و نصائح ع ۲۰
عوام قوم نوح ع م متامل شدند و خواص و روسای ایشان اضلال و اغوا نمودند تا از آنچه بودند بدتر و جفا کارتر گشته در عصیان و عناد افزودند قَالَ نُوْحٌ گفت

نوح علیه السلام بعد از مشاهدهٔ آن حال که رَبِّ اِنَّهُمْ ای پروردگار من بدرستیکه ایشان یعنی عامهٔ امت من عَصَوْنِیْ عاصی شدند در من وَاتَّبَعُوْا و پیروی کردند مَنْ لَّمْ یَزِدْهُ آنرا که زیاده نکرد مر اورا مَالُهٗ وَوَلَدُهٗٓ مال و فرزند او اِلَّا خَسَارًا ﴿﴾ مگر زیان کاری و گمراهی یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند وَمَکَرُوْا و مکر کردند بزرگان قوم مَکْرًا کُبَّارًا ﴿﴾ مکری بزرگ که آن سفله و نادانی با حیله بجانب خود کشیدند و بتن بر ایذای من تحریص کردند وَقَالُوْا لَا تَذَرُنَّ و گفتند دست باز مدارید اٰلِهَتَکُمْ از عبادت خدایان خود وَلَا تَذَرُنَّ و مگذارید وَدًّا عبادت ودّ را و آن صنمی بود بر صورت مردی ساخته وَلَا سُوَاعًا و نه سواع را و آن بت بصورت زنی بوده وَلَا یَغُوْثَ و نه یغوث را و آن بتی بصورت شیری بود وَیَعُوْقَ و نه یعوق را و آن بتی بصورت اسپی بوده وَنَسْرًا ﴿﴾ و نه نسر را و آن بتی بصورت کرکسی بوده و اشهر آنست که آنها اسامی پنج مرد صالح بوده که میان آدم و نوح علیه السلام بوده‌اند و مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند و بعد از مرگ ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن می نمودند و بمرور زمان بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب را بپرستش ایشان فرمود و قبیلهٔ بنی کلب ودّ را داشتند در دومة الجندل و سواع در قبیلهٔ هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را مذحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بوده و آل ذی الکلاع ملیت کافران از بت بی جان چه متمتع دارند + باری آن بت پرستید که جانی دارد + القصه نوح علیه السلام با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید وَقَدْ اَضَلُّوْا و حال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم یا این بتان کَثِیْرًا ﴿﴾ بسیاری را از ضعفه و ادانی وَلَا تَزِدِ الظّٰلِمِیْنَ و مفزای یا خدایا مر ستمکاران را اِلَّا ضَلٰلًا ﴿﴾ مگر هلاکت و عذاب مِمَّا خَطِیْٓـٰٔتِهِمْ از برای گناهان اُغْرِقُوْا غرق شدند بطوفان فَاُدْخِلُوْا نَارًا ﴿﴾ پس در آورده شدند بآتشی یعنی در قبر و گفته‌اند در آخرت فَلَمْ یَجِدُوْا لَهُمْ پس نیافتند برای خود از آنها که بخدائی گرفته بودند مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اَنْصَارًا ﴿﴾ یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارد آورده‌اند که حق سبحانه حضرت نوح را علیه السلام خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام مناجات کرد وَقَالَ نُوْحٌ رَّبِّ و گفت نوح علیه السلام ای آفریدگار من لَا تَذَرْ عَلَی الْاَرْضِ مگذار بر روی زمین مِنَ الْکٰفِرِیْنَ از ناگرویدگان دَیَّارًا ﴿﴾ دور کننده یعنی کسی که آید و رود مراد هلاک عالم است یعنی هیچ کافران را زنده مگذار اِنَّکَ اِنْ تَذَرْهُمْ بدرستیکه اگر تو بگذاری ایشان را یُضِلُّوْا عِبَادَکَ گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمایند و گمراه کنند وَلَا یَلِدُوْٓا و نزایند اِلَّا فَاجِرًا مگر فجور کننده کَفَّارًا ﴿﴾ ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر و غادر باشند رَبِّ اغْفِرْ لِیْ ای پروردگار من بیامرز مرا وَلِوَالِدَیَّ و مر پدر و مادر مرا والد نوح علیه السلام لمک بن متوشلخ بوده و مادرش باشمهد اقوال شمخا بنت انوش و هر دو مومن بوده‌اند لاجرم درخواست نمود که ایشان را بیامرز وَلِمَنْ دَخَلَ و مر کسی را که در آید بَیْتِیَ بخانه و منزل یا بکشتی یا مسجد من مُؤْمِنًا در حالیکه مومن باشد وَّلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ و بیامرز مردان و زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته‌اند مراد این امت مرحومه‌اند از ابن عباس رضی منقولست که هم چنانچه دعای نوح علیه السلام در بارهٔ کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده و دیگر دعا فرمود که وَلَا تَزِدِ الظّٰلِمِیْنَ و مفزای ستمکاران را یعنی کافران را اِلَّا تَبَارًا ﴿﴾ مگر هلاکی بسختی نعوذ بالله من ذلک ع

سورة الجنّ مکیّة وهی ثمان وعشرون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ﴿﴾

قبل ازین مذکور شد در سورهٔ احقاف که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم رسیده و استماع قرآن نموده ایمان آوردند ماوردی گوید که آنحضرت صلعم سورهٔ اقرأ میخواند و ایشان نه تن بودند یا هفت تن سه از اهل نجران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف آورده که از شیصبان بودند و ایشان اعظم و اکثر قبائل جن‌اند و عامهٔ لشکر ابلیس از ایشانست و آن گروه که ایمان

آورده بودند بمیان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند وحق سبحانه درین سوره ازان خبر داد که قُلْ بگوای محمد اُوْحِيَ اِلَيَّ وحی کرده شد بمن اَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نَفَرٌ گروهی که از ده کمتر و از سه بیشتر بودند مِّنَ الْجِنِّ از گروه جن فَقَالُوْٓا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم اِنَّا سَمِعْنَا بدرستیکه ما شنودیم قُرْاٰنًا عَجَبًا ۙ قرآنی شگفت یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند و کسی بر انشای مثل آن قدرت ندارد يَّهْدِيْٓ اِلَى الرُّشْدِ راه مینماید براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فَاٰمَنَّا پس گرویدیم بِهٖ بآن وَلَنْ نُّشْرِكَ و هرگز شرک نیاریم و انباز نگیریم بِرَبِّنَآ بپروردگار خود اَحَدًا ۙ یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانکه پیشتر شرک می آوردیم وَّاَنَّهٗ تَعٰلٰى و بدرستیکه برترست جَدُّ رَبِّنَا ملک آفریدگار ما یا برترست عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات مَا اتَّخَذَ فرا نگرفت صَاحِبَةً زنی را چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند وَّلَا وَلَدًا ۙ و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری در عزیر و عیسی اعتقاد کنند وَّاَنَّهٗ كَانَ يَقُوْلُ و بدرستیکه هست که می گوید سَفِيْهُنَا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس عَلَى اللّٰهِ بر خدای شَطَطًا ۙ سخنی دور که نسبت صاحبه و ولدست بوی وَّاَنَّا ظَنَنَّآ و ما پنداشتیم اَنْ لَّنْ تَقُوْلَ الْاِنْسُ آنکه نگویند آدمیان وَالْجِنُّ و جنیان عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا ۙ بر خدای دروغی لاجرم هرچه سفیه ما میگفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم که وی دروغ بر خدای می بسته وَّاَنَّهٗ كَانَ و بدرستیکه بودند رِجَالٌ مِّنَ الْاِنْسِ مردان از آدمیان که در بعضی ازمنه يَعُوْذُوْنَ پناه گرفتندی بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ بمردان از جنیان و آن چنان بوده که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه میبرم بسید این وادی از شر سفهای قوم و اعتقاد او آن بود که بواسطهٔ آن استعاذه آن شخص سالم و مامون بماندی و اهل که در موطن هاله گفتندی اعوذ بسید نفر بن بدر من شر جن هذا الوادی فَزَادُوْهُمْ پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب این استعاذه رَهَقًا ۙ کبر و سرکشی و جهل تا گفتندی که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان بما پناه میجویند وَّاَنَّهُمْ و بدرستیکه آدمیان یعنی کفار ایشان ظَنُّوْا گمان بردند كَمَا ظَنَنْتُمْ همچنانکه شما گمان برده اید ای جن اَنْ لَّنْ يَّبْعَثَ اللّٰهُ آنکه بر نینگیزاند خدای اَحَدًا ۙ یکی را از مردگان برای حساب و جزا وَّاَنَّا لَمَسْنَا السَّمَآءَ و بدرستیکه ما مس کردیم آسمان را و برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی در آییم فَوَجَدْنٰهَا پس یافتیم آسمان را مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا شَدِيْدًا از پاسبانان توانای محکم یعنی ملائکه که بمنع جن نامزد شده اند وَّشُهُبًا ۙ و آن ستارگان آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین گشته وَّاَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ و بدرستیکه ما بودیم که می نشستیم مِنْهَا از آسمان مَقَاعِدَ در نشستگاهها لِلسَّمْعِ ؕ برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعث پیغمبر بر آسمان میرفتیم و در مقاعد خالی از حرس و شهب می نشستیم فَمَنْ يَّسْتَمِعِ الْاٰنَ پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون يَجِدْ لَهٗ مییابد برای خود شِهَابًا ستاره روشن و آتش بار رَّصَدًا ۙ نگاهدارنده و مترصد ایستاده یعنی برای سوختن وی وَّاَنَّا لَا نَدْرِيْٓ و بدرستیکه ما نمیدانیم اَشَرٌّ اُرِيْدَ آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و بازداشتن ما از ان بِمَنْ فِى الْاَرْضِ بکسانیکه در زمین اند از آدمیان اَمْ اَرَادَ بِهِمْ یا خواسته است بدیشان رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان رَشَدًا ۙ نیکی و صلاحی وَّاَنَّا مِنَّا الصّٰلِحُوْنَ و بدرستیکه از جنس ما شایستگان هستند یعنی مومنان نیکوکار سابق در خیر وَمِنَّا دُوْنَ ذٰلِكَ ؕ و از ما فروتر ازین هستند یعنی میانه روان در خیر و شر كُنَّا طَرَآئِقَ قِدَدًا ۙ و ما هستیم خداوندان طریقها و مذهبهای متفرقه و مختلفه در معالم از امام حسن بصری رح نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رفضه و غیر ایشان در میان جنی نیز هستند وَّاَنَّا ظَنَنَّآ و بدرستیکه ما دانستیم اَنْ لَّنْ نُّعْجِزَ اللّٰهَ آنکه عاجز نمیتوانیم ساخت خدا را هرجا که باشیم فِى الْاَرْضِ در زمین یعنی اگر بما کاری خواهد ما او را در ان عاجز نمیتوانیم کرد و بواسطهٔ سکون و ثبات در مقام خود برای مقاومت وَلَنْ نُّعْجِزَهٗ و عاجز نمیسازیم او را هَرَبًا ۙ از روی گریختن باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف وَّاَنَّا و بدرستیکه ما لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدٰٓى آنهنگام که شنودیم قرآن را که سبب هدایت عالمیانست اٰمَنَّا بِهٖ گرویدیم گویا بآنکس که از وی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر صلعم

ومقرر ست که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت ع که انس وجن را دعوت او فرا رسیده است وخوان تبلیغ او در نظر خاص وعام کشیده
نظم داخل اندر دعوتش جن وانس + تا قیامت تبعش هر نوع وجنس + او ست سلطان وطفیل او همه + او ست شاهنشاه وخیل او همه فَمَنْ
يُؤْمِنْ پس هرکه بگرود بِرَبِّهِ بآفریدگار خود فَلَا يَخَافُ پس او نترسد بَخْسًا از نقصان در جزای وَلَا رَهَقًا ۝ ونه از ستم بر وی ونه از رسیدن
عیب بوی وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وبدرستیکه از بنی نوع ما مسلمانانند گرویده به پیغمبر ومتدین بدین اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ واز ما بیدادگرانند بر خود که
شرک آرند وفرمان حق نبرند فَمَنْ أَسْلَمَ پس هرکه گردن نهد مر خدای را همچنانکه ما گردن نهاده ایم فَأُولَئِكَ پس آن گردن نهادگان تَحَرَّوْا قصد کرده اند
رَشَدًا ۝ راه راست را واز آن راه بمقصد خواهند رسید وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ واما ستمگاران که نگرویدند بحق فَكَانُوا پس باشند لِجَهَنَّمَ مر آتش دوزخ را حَطَبًا ۝
هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار آتش افروخته میشود وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا واو دیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر راه راست
یعنی ایمان آرند لَأَسْقَيْنَاهُمْ هر آینه بدهیم ایشانرا مَاءً غَدَقًا ۝ آبی بسیار بعد از قحط وتنگسالی یعنی روزی ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت
ورزند ایشانرا نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعده آخرت امان دهیم واین بزرگتر وبسیارتر نعمت ست وجمعی عام گرفته اند یعنی اگر جن وانس مستقیم باشند
بر اسلام ایشانرا بسعت معیشت سرفراز گردانیم لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازمائیم ایشانرا فِيهِ در آن زندگانی که بوظائف شکر آن نعمت چگونه قیام مینمایند وَمَنْ
يُعْرِضْ وهرکه این اعراض کند عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ از یاد کردن نعمت پروردگار خود سپاسداری نکند يَسْلُكْهُ درآرد او را خدای عَذَابًا صَعَدًا ۝ در عذابی
سخت که فرح وراحت در و نبود وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ و دیگر وحی بمن آمده که مسجدها لِلَّهِ مر خدایراست وخاص ست بدو فَلَا تَدْعُوا پس مخوانید دران مَعَ اللَّهِ
با خدای أَحَدًا ۝ یکی را چنانچه یهود ونصاری در کنائس وصوامع خود عزیر ومسیح ع را بالوهیت یاد میکنند وچنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام
میگویند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک + وگفته اند مراد ازین مساجد تمام روی زمین ست که مسجد حضرت سید المرسلین ست لقوله جعلت لی الارض
مسجدا وطهورا پس در هیچ بقعه وقطعه از زمین بایاد خدای یاد دیگری نیکو نباشد رباعی دل بجز از یاد خدا شاد مکن + با یاد وی از کسی دگر یاد مکن + دل خانه
کعبه ست ویران مگذار + واز بجز از یاد وی آباد مکن + وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ و بدرستیکه آن هنگام که برخاست عَبْدُ اللَّهِ بنده خدای یعنی محمد ع در بطن نخله
يَدْعُوهُ میخواند خدایرا ونماز میگزارد وجن قراءت او میشنودند كَادُوا يَكُونُونَ نزدیک بود که باشند جن عَلَيْهِ لِبَدًا ۝ بر روی چفسندگان از ع ۱۹
غایت شوق واز دحام ودرانکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبدالله گفته نکتهای بسیار ست ودر آثار آمده است که آنحضرت ع را هیچ نام ازین خوشتر نیامده چه
شرط عبادت وعبودیت بر وجهیکه آنحضرت ع قیام نموده هیچکس را قدرت اقامت بران نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت ع بر منازل ملکی باین اسم
مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده وبهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی ورا بهمین نام یاد میکند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده نظم ای
بنده شعار بندگی وست + از جمله بندگان گزین اوست + داده زبندگیش راهی + کان راه ندید هیچ شاهی + کفار مکه مر آنحضرت ع را گفتند عجب کاری در پیش
گرفته ودر بزرگ مهلکه شروع نموده ازین مهم برگرد وازین امر رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم وحمایت کنیم آیت آمد که قُلْ بگو با مشرکان که بهر حال که هست إِنَّمَا أَدْعُو
جزین نیست که میخوانم یعنی می پرستم رَبِّي پروردگار خود را وَلَا أُشْرِكُ بِهِ وانباز نمیگیرم بدو أَحَدًا ۝ هیچ یکی را قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ بگو بدرستیکه من مالک
نیستم لَكُمْ برای شما ضَرًّا دفع ضرری را وَلَا رَشَدًا ۝ ونه رسانیدن خیر وصلاح یعنی من بنده ام وکار بنده پرستش پروردگار ست قُلْ إِنِّي بگو بدرستیکه
من لَنْ يُجِيرَنِي زنهار ندهد مرا ودر پناه نگیرد مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای تعالی أَحَدٌ هیچ یکی یعنی اگر خدای من خواسته باشد عذابی کسی مرا حمایت نتواند کرد وَلَنْ
أَجِدَ ونیابم هرگز مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا ۝ پناهی که روی بدان آرم إِلَّا بَلَاغًا لیکن میرسانم بشما رسانیدنی که کفایت ست شما را مِنَ اللَّهِ از نزد خدای
وَرِسَالَاتِهِ ومیرسانم پیغامها فرستاده وی وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وهرکه نافرمانی کند خدایرا در پرستش او وَرَسُولَهُ وفرستاده او را در امر ونهی فَإِنَّ لَهُ

پس بدرستیکه مراورا است نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ جاویدان باشند دران اَبَدًا ۝ همیشه بی‌خلاصی ازان و امروز کافران ترا
ضعیف و بی‌یار میدانند و در تو عاصی میشوند حَتّٰٓى اِذَا رَاَوْا تا وقتیکه ببینند مَا يُوْعَدُوْنَ آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل وقعهٔ بدر یا
در آخرت فَسَيَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود ببینند که از گروه مومن و کافر مَنْ اَضْعَفُ کیست ضعیف‌تر نَاصِرًا از
جهت یار وَّاَقَلُّ عَدَدًا ۝ و کیست کمتر از روی عدد و معلوم میشود که ناصر که قوی‌تر است و بیشتر و یار که ضعیف‌تر است و کمتر کفار بعد از استماع
این آیت گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیت آمد که قُلْ بگو آنچه وعده کرده اند راست و درست است لیکن وقت آن بر من مخفی است اِنْ اَدْرِيْٓ
نمیدانم اَقَرِيْبٌ آیا نزدیک است مَّا تُوْعَدُوْنَ آنچه وعده داده شده اید از عذاب اَمْ يَجْعَلُ لَهٗ رَبِّيْٓ اَمَدًا ۝ یا مقرر کرده است خدای من مر او را آمدی
زمانی دور عٰلِمُ الْغَيْبِ او ست داننده پوشیدها فَلَا يُظْهِرُ پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند عَلٰى غَيْبِهٖٓ بر غیبی که مخصوص است بعلم او اَحَدًا ۝
یکی را اِلَّا مَنِ ارْتَضٰى مگر آنرا که پسندد مِنْ رَّسُوْلٍ از فرستادهٔ خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزهٔ وی بود و مراد ازین رسول محمد است فَاِنَّهٗ
يَسْلُكُ پس بدرستیکه در می آرد خدای یعنی میسازد مِنْۢ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی آن رسول پسندیده وَمِنْ خَلْفِهٖ و از عقب وی رَصَدًا ۝ نگهبانان
از ملائکه که وی را پاس میدارند لِّيَعْلَمَ تا بداند نبی موحی الیه اَنْ قَدْ اَبْلَغُوْا آنکه برسانیدند جبرئیل و ملائکه که بوقت نزول وحی با وی میباشند رِسٰلٰتِ
رَبِّهِمْ فرستادهای پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل وَاَحَاطَ و فرا گرفته است علم خدای و شامل شده بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه نزدیک رسل و ملائکه است وَ
اَحْصٰى و شمرده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را عَدَدًا ۝ از روی عدد تا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و امثال آن همه میدانند مراد کمال ع ۹
علم است بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایرهٔ علم او خارج نیست بیت هرچه دانستنی است در دو جهان + نیست از علم شاملش پنهان +

سورة المزمل مكية وهي عشرون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که حضرت رسول الله در مبدأ بعث نماز ادا کردی و بگلیمی خود را پوشیده و شبی و از خدیجه رضی منقول است که آن مثل چادری بود چهار ذراع
ذراع نصفی بر بالای او بودی و نیمی رسول پوشیدی و بوی نماز ادا کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد که يٰٓاَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ۝ ای گلیم در خود پیچیده و گفته اند
زمل بمعنی حمل است یعنی ای بردارندهٔ بار نبوت قُمِ الَّيْلَ برخیز بشب یعنی نماز اِلَّا قَلِيْلًا ۝ مگر اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و
میان سه قادر بر ثلثه مخیر بوده چنانچه حق سبحانه فرموده که شب نماز برخیز مگر اندکی که آن نِّصْفَهٗٓ نیم شب است اَوِ انْقُصْ یا کم کن مِنْهُ از نیم شب
قَلِيْلًا ۝ اندکی تا بثلث باز آید و ازین کمتر نشاید اَوْ زِدْ یا زیاده کن عَلَيْهِ بر نیم شب تا بثلثان رسد و نهایت این باشد وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ
و بتانی شمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت تَرْتِيْلًا ۝ط روشن کردنی چنانچه سامع شمار آن تواند کرد و از مرتضی علی رضی
نقل کرده اند که مراد بترتیل حفظ وقوف است و ادای حروف اِنَّا سَنُلْقِيْ بدرستیکه زود باشد که با وحی کنیم و منزل گردانیم عَلَيْكَ بر تو قَوْلًا
ثَقِيْلًا ۝ سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود
و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و تعقل دران بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن اشد صورت
وحی بود که آن سرور مثل آواز درای صدای شنودی و از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج میبود و از جهت
دران حال تعبی تمام بسید انام میرسید چنانچه از عایشه رضی منقول است که در روزی که سرما بغایت سرد بودی میدیدم که وحی برو فرود می آمد و از جبین
مبارکش قطرات عرق میچکید و بر حین نزول وحی بر آنحضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران کسی

از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و درین محل روی گل برگش برافروختی مصرع بسان گل که صحن چمن برافروزد + و در بحر الحقائق آورده که
قرآن در نفس خود مفصل ست کما قال الله تعالی کتاب فصلت آیاته و بنسبت با جمیع کتب منزله سماوی صورتی اجمالی دارد چه متصدق و مطابق
همه ست + که مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم
خواهد بود و کشنده چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید نظم حمل چنین بار بمقدار تست + کار کسی نیست که این کار تست + کس نتواند زدن اینجا
نفس + قوت انکار تو داری و بس اِنَّ نَاشِئَةَ الَّیْلِ بدرستیکه ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود بشب یا بقیام شب هِیَ اَشَدُّ وَطْاً آن
سخت ترست از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق ست یا بیشتر ست از روی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف
در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد بیت خاموش شد عالم بشب تا چست باشی
در طلب + زیرا که بانگ عربده تشویش خلوتگاه تست وَّ اَقْوَمُ و راست ترست قِیْلًا ط از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در شب بصواب نزدیکترست
که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان میخواند و بدل تفکر میکند و ناشیة اللیل گفته اند که میان مغرب و عشاست یا ما بعد عشا تا صبح و نقول
عائشه رضی الله عنها ناشیه آن باشد که از خواب برخیزد اِنَّ لَکَ بدرستیکه مر ترا فِی النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِیْلًا ط آمد و شد دراز ست یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال
بدعوت ایشان پس در شبها توجه با دای تهجد اولی باشد وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ و یاد کن نام پروردگار خود را باسمای حسنی او را بخوان وَتَبَتَّلْ و بریده
شو از خلق و توجه کن اِلَیْهِ بسوی او بعبادت تَبْتِیْلًا ط بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی الله مجرد ساز و بهمگی روی بدو آر فرد +
دل در و بند بغیرش مگسل + هر چه جز اوست برون کن از دل رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بدرستی از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که
خداوند مشرق و مغربست لَآ اِلٰهَ هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت اِلَّا هُوَ مگر وی فَاتَّخِذْهُ پس فرا گیر او را وَکِیْلًا کارساز خود و مهمات
با او گذار وَاصْبِرْ و صبر کن عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات و هزلیات وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان هَجْرًا جَمِیْلًا بریدنی
بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این حکم بآیت قتال منسوخست وَذَرْنِیْ وَالْمُکَذِّبِیْنَ و بگذاری مرا با مکذبان
اُولِی النَّعْمَةِ خداوندان تنعم یعنی کار صنادید قریش با من گذار وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را قَلِیْلًا ع مهلتی اندک یعنی اندک زمانی که مکافات
دهم ایشان را بتکذیب امام زاهد رح آورده که میان نزول این آیت و حرب بدر و هلاکت سروران عرب نبوده مگر اندک وقتی اِنَّ لَدَیْنَآ بدرستیکه نزدیک
ماست در آخرت برای دشمنان دین اَنْکَالًا بندهای گران که بدان مقید شوند وَّ جَحِیْمًا لا و آتشی بزرگ افروخته که در آن بسوزند وَّ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ
و خوردنی با صفت در گلو گرفتن یعنی در حلق گیر ند چون ضریع و زقوم وَّ عَذَابًا اَلِیْمًا و عذابی دردناک و غیر اینها که کنه آنرا نشناسد مگر خدای تعالی
در لباب آورده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه بیهوش شده بیفتاد و گفت که این وعدها راست شود یَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ
روزی که بلرزه در آید زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها وَکَانَتِ الْجِبَالُ و گردند کوههای با عظمت کَثِیْبًا تلهای ریگ مَّهِیْلًا پراگنده یعنی
کوههای سخت چون ریگ روان شوند از هیبت آن روز اِنَّآ اَرْسَلْنَآ بدرستیکه فرستادیم اِلَیْکُمْ بسوی شما ای اهل مکه رَسُوْلًا پیغمبری یعنی محمد شَاهِدًا عَلَیْکُمْ
گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن کَمَآ اَرْسَلْنَآ چنانکه فرستادیم اِلٰی فِرْعَوْنَ رَسُوْلًا ط بسوی
فرعون رسولی یعنی موسی فَعَصٰی پس عاصی شد فِرْعَوْنُ الرَّسُوْلَ فرعون در آن پیغمبر و اجابت دعوت نکرد فَاَخَذْنٰهُ پس گرفتیم او را اَخْذًا وَّبِیْلًا
گرفتنی سخت یعنی بآتش غرق کردیم و از آب بآتش بردیم تهدید کفار قریش درین آیت مندرج ست فَکَیْفَ تَتَّقُوْنَ پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان
نفسهای خود را اِنْ کَفَرْتُمْ اگر بمانید بکفر خود یَوْمًا از عذاب روزی که هول آن یَّجْعَلُ الْوِلْدَانَ گرداند کودکان را شِیْبًا ق پیران یعنی موی سر ایشان را

سفید سازد و مراد کثرت هموم و غموم ست چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند و میشاید که مبالغه باشد در درازی آن روز اِنِ السَّمَآءُ مُنْفَطِرٌۢ بِهٖ
آسمان شگافته باشد بسختی و هیبت آن روز کَانَ وَعْدُهٗ هست وعدهٔ خدای تعالی بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث مَفْعُوْلًا
بودنی اِنَّ هٰذِهٖ بدرستیکه این آیتها تَذْكِرَةٌ پندی و عبرتی ست فَمَنْ شَآءَ پس هرکه خواهد اتَّخَذَ فراگیرد اِلٰى رَبِّهٖ بقرب آفریدگار خود
سَبِيْلًا ع راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قُمِ الَّيْلَ اِلَّا قَلِيْلًا حضرت رسول و صحابه شبها برخاستندی و چون بمقادیر نصف و ع ۱۹
کمتر و بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نباشد تا روز نماز گزاردندی تا حدی که قدم مبارک آنحضرت ورم کرد
و نحافت بر جسد همایونش غالب شد و منکران ندای اما هذا فقد شقی فی ربه درافگندند حق سبحانه تعالی بعد از یکسال آن بار گران از مومنان برداشته
آیت فرستاد که اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو يَعْلَمُ میداند اَنَّكَ تَقُوْمُ آنکه تو برمیخیزی در شب برای نماز اَدْنٰى کمتر مِنْ ثُلُثَيِ الَّيْلِ از دو
دانگ شب وَنِصْفَهٗ و نماز میگزاری نیمه شب وَثُلُثَهٗ و سه یکی از وی وَطَآئِفَةٌ و برمیخیزند بهمین منوال گروهی مِّنَ الَّذِيْنَ مَعَكَ از آنانکه
با تواند از اصحاب تو وَاللّٰهُ و خدای تعالی يُقَدِّرُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ اندازه میکند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن که علم او محیط است
بقیام تو هر شب بدین مقدارها عَلِمَ داند خدای اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ آنکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را و نگاه نمیتوانید داشت فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس بازگشت
بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدر فَاقْرَءُوْا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ الْقُرْاٰنِ از قرآن مراد آنست که نماز
آنچه میسر شود شمارا از نماز شب عَلِمَ اَنْ سَيَكُوْنُ داند خدای تعالی آنکه باشد مِنْكُمْ از شما مَّرْضٰى بیماران وَاٰخَرُوْنَ يَضْرِبُوْنَ و دیگر
آنکه سفر کنند فِي الْاَرْضِ در زمین يَبْتَغُوْنَ می طلبند مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل و کرم خدای تعالی یعنی تجارت مینمایند و وجوه حلال کسب میکنند
وَاٰخَرُوْنَ يُقَاتِلُوْنَ و دیگر آنکه کارزار میکنند فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجارت و مجاهدان را از جهاد رنج رسد در نماز
شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ پس بخوانید آنچه میسر شود مِنْهُ از قرآن در نماز و این امر بسبیل فرضیت ست
و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق مندوب و استحباب ست و در مقداری که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده اند و آن
سه آیت ست یا دو صد یا دویست یا ختم در هر ماهی و در حدیث عبدالله بن عمر هست که حضرت رسول الله ویرا فرمود که ختم قرآن بخوان
در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زودتر میتوانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب باز گفت مرا قوت زیاده هست فرمود که
در هفت روز و برین زیاده مکن و صاحب معالم باسناد خود از انس نقل میکند که حضرت رسول الله فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیت
بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیت تلاوت کند از فرمانبرداران نویسند و اگر دویست آیت خواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و
اگر بقرارت پانصد آیت اشتغال کند بنویسند برای او قنطاری از مزد وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز مفروضه را وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة واجب را
وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ و قرض دهید خدای را قَرْضًا حَسَنًا قرض نیکو اشارتست با نفاقات مستحبه در طریق خیر یا یافتن جزای بسیار بازای آن وَمَا تُقَدِّمُوْا
و آنچه پیش فرستید لِاَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود مِّنْ خَيْرٍ از نیکی تَجِدُوْهُ بیابید آنرا عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای بیت برگ عیشی بگور خویش فرست کس
نیارد ز پس تو پیش فرست هُوَ خَيْرًا بهتر ست وَّاَعْظَمَ و بزرگتر اَجْرًا از روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را ده و هفتصد و از آن نیز بیشتر یا بغیر حساب وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ
و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزگار ست بندگان را رَّحِيْمٌ مهربان بر ایشان که شفقت و مهربانی او از مادر و پدر بیشتر است

سورة المدثر مكية وهي ست وخمسون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

جابر بن عبد الله رضی الله عنه نقل میکند از حضرت رسول الله صلعم که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم
که همان ملک در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه
باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامها بر من بپوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد یا ایها المدثر ○
ای جامه در پوشیده و گفته اند مراد دثار نبوت است یعنی ای لباس رسالت در بر افگنده قم برخیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای با دلیل مراسم
نبوت فانذر ○ پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستید و ربک فکبر ○ و پروردگار خود را به تعظیم یاد کن و ثیابک فطهر ○ و جامهای
خود را پاک ساز از الواث یا کوتاه کن جامه را بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی رضی فرموده که کوتاه کن جامه را
فانه اتقی و انقی و ابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی مغربی قدس سره نقل میکند که حضرت
رسالت پناه را در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثیابک عن الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند
گردی بمدد و تایید خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام ست فرمود که حق سبحانه و تعالی بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت
معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدای را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر که خدای را شناسد در نظر وی همه چیز
خرد نماید و هر که خدای را به یگانگی بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز را و هر که بخدا ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی
نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رح گوید از ینجا دانستم معنی قول خدا را و ثیابک فطهر نظم در تو پوشید لطف
یزدانی + خلعتی از صفات روحانی - دارش از لوث خشم و شهوت دور + تا بپاکیزگی شوی مشهور + والرجز فاهجر ○ و از همه گناهان کناره
یعنی بر همین تقوی که هستی باش و لا تمنن و عطا را منت منه تستکثر ○ تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدای بعمل تا آنرا بسیار شماری یا مردم را
ممنون مساز بادای رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان و لربک فاصبر ○ و از برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در تحت موارد
قضای برای خدای صابر باش فاذا نقر پس چون رسیده شود فی الناقور ○ در صور یعنی نفخه ثانیه که از پی بعث ست فذلک پس
آن دم یومئذ دران روز یوم عسیر ○ لشا روز دشوارست علی الکافرین بر ناگرویدگان غیر یسیر ○ نه آسان بر
ایشان اگرچه هول و هیبت و شدت دران روز عام بود اما حق سبحانه بکرم عمیم خود دشواری را از مومنان بردارد و با کافران بماند و در حساب
با ایشان مناقشه کند و روی ایشان سیاه گردد و نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهد آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر صلعم فواتح سوره
حم مومن شنیده بمیان قوم باز آمد و گفت بخدای که حالا از محمد صلعم کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مر او را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را
نباشد و بروی طراوت و تازگی ست که هیچ حدیثی را نبود اعلای این نهال اقبال مثمر ثمرات سعادات کلیه و اسفل این شجره طیبه بعروق فضائل و
حکم علیه سمت احکام تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی به پستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید
ایمان آورده پس ابو جهل ورا بانواع سخنان در حمیت جاهلیت آورد تا قرآنرا سحر گفت و آن سخن بحضرت پیغمبر صلعم رسیده بغایت ملول گشت و
حق سبحانه آیت فرستاد که ذرنی بگذار مرا و من خلقت و آنکه آفریده ام او را وحیدا ○ تنها بی آل و ولد و انصار و اعوان قولی آنست که
او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان و جعلت له و دادم مر او را مالا ممدودا ○ مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که زر نقد او نه هزار
دینار بود و میان مکه و طائف شتر و اسپ و گوسفندان بسیار داشت و بساتین و متعه و عبید و اما او در شمار نمی آمد و بنین شهودا ○ و دادم او را
پسران حاضر با او در مکه یعنی برای تجارت و اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودندی و پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود از جمله ایشان

خالد و عماره و هشام ایمان آوردند وَمَهَّدْتُ لَهُ و بگستردم برای او بساط جاه و ریاست تَمْهِیدًا گستردنی تا ریحانه قریش لقب
یافت یا بساختم کارهای او را ساختنی تمام ثُمَّ یَطْمَعُ پس طمع میدارد أَنْ أَزِیدَ آنکه زیاده سازم عطیات خود را در باره وی كَلَّا نکنم
چنین و نعم خود را بر وی افزون نسازم إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه او هست لِآیَاتِنَا مر آیتهای کلام ما را عَنِیدًا منکر و در آن ستیزه کننده و بسحر
نسبت دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیت مال و جاهش روی بنقصان نهاد و فرزندانش از و برگشتند و بعضی بمردند و
او محتاج و رسوا و هلاک شد سَأُرْهِقُهُ زود باشد که در رسانم او را صَعُودًا بصعودی و آن کوهیست از آتش که هفتاد سال بر بالای آن رسند
و فی الحال که بذروه آن رسند باز بزیر افتند در تبیان آورده که تکلیف کنم او را صعود بر صعود و آن صخره ایست املس در دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت
پس او را در زنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب گرزهای آتشین میزنند تا بر آنجا رود و این وعید عظیم برای ولید جزا و سزاست
إِنَّهُ فَكَّرَ و بدرستیکه او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه با خود راست کرد که چگوید قبل ازین سمت ذکر یافت که او تعریف
قرآن کرد و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد را مجنون میگوئید و یقین میدانید که عقل او کاملست و دیو را برو دست نیست و خیال می بندید
که او کاهنست و امارات کهانت از و ظاهر نمیشود و گمان میبرید که کذابست و هرگز بکذب متهم نبوده و میپندارید که شاعرست و سخن او بشعر نمیماند
گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد ولید فکر کرد و با خود خیال بست که ساحرست آیت آمد فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد
كَیْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد كَیْفَ قَدَّرَ چگونه اندازه گرفت ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن کرتی دیگر ثُمَّ
عَبَسَ پس روی ترش کرد که موجب طعن نیافت در آن یا در حضرت پیغمبر صلعم نگریست و روی ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی درهم کشید بطریق کراهیت
یا بجنبید ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر برحق وَاسْتَكْبَرَ و گردنکشی کرد از متابعت او فَقَالَ پس گفت إِنْ هَٰذَا نیست
این که محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ مگر جادوئی که تعلیم گرفته شود از سحره إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی یا بجیهه
و جبر و یسار سَأُصْلِیهِ زود باشد که در افکنم ولید را سَقَرَ در درکه پنجم از دوزخ که نامش سقرست وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و چه چیز دانا
کرد که چیست سقر لَا تُبْقِی آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و اعظام هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد
اجزای او را وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد دیگر باره تا بسوزد لَوَّاحَةٌ آتشی سیاه کننده لِلْبَشَرِ مر پوست کافران را عَلَیْهَا بر آن آتش تِسْعَةَ
عَشَرَ نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکل باشند در تبیان از ابن عازب رض روایت کرد که گروهی از یهود سوال کردند حضرت پیغمبر را از خزنه دوزخ
آنحضرت دو بار باصابع بدین اشارت فرمود و در کرت دوم ابهام یمنی را در امساک کرد و این آیت در تصدیق آنحضرت نازل شد و یهود مسلم داشتند
که این سخن مطابق قول توریت ست و در تخصیص این عدد مفسران و مذکران تکلفات کرده اند و از جمله آنکه تسعه اکثر احادست و عشر اقل عشرات پس
این عدد جامع بود میان اکثر قلیل که آن نه است و اقل کثیر که آن ده است و باقی وجوه در جواهر التفسیر مذکورست و در اخبار آمده است که بعد از نزول این
آیت ابوجهل گفت ای معشر قریش زبانیه نوزده بیش نیستند آیا ده تن یکی از شما آنها را دفع نتوانند کرد ابوالاسد بن کلده الجمحی بن علی گفت من هفده را کفایت
کنم ده را به پشت و هفت را بشکم شما دو باقی را کفایت کنید و در روایتی آنست که گفت من در پیش شما بر صراط بروم و ده را بدست راست و نه را بچپ دفع کنم و
بگذریم بسلامت به بهشت در آئیم آیت آمد که وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم أَصْحَابَ النَّارِ خازنان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که قوی تن خلقند و در معالم
آورده که رئیس خزنه دوزخ مالک ست و باقی هجده تن اند و چشمهای ایشان برق درخشنده و انیاب ایشان یعنی دندانهای ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانهای آتش از
دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت سیر یکساله باشد یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشه دوزخ که خواهد بیفگند و ذکر ملائکه برای

و دفع این سخن کرده است تا بداند که ایشان ملائکه اند نه بشر یعنی او میگوید که من همه را کفایت میکنم و نمیدانند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگان اند
غلاظ شداد و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وَمَا جَعَلْنَا و نساخته ایم عِدَّتَهُمْ شمارهای ایشان که نوزده اند
اِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اندک که سبب فتنه باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه منشر
ثقلین را عذاب خواهند کرد لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا بیگمان شوند آنانکه اُوتُوا الْكِتٰبَ داده شده اند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق توریت
وَيَزْدَادَ الَّذِينَ اٰمَنُوا و تا بیفزاید آنانرا که گرویده اند اِيمَانًا گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک
نیارند آنانکه اُوتُوا الْكِتٰبَ عطا کرده شده اند توریت وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان از اهل اسلام دران عدد وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا گویند آنانکه
فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و نفاق است وَالْكٰفِرُونَ و بگویند ناگرویدگان که مَاذَا اَرَادَ اللّٰهُ چه چیز خواسته است خدای
بِهٰذَا مَثَلًا بدین عدد که غریب است از روی مثال كَذٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللّٰهُ در ضلالت فرو میگذارد خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيَهْدِي و
وراه مینماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد آورده اند که ابوجهل گفت ای معشر قریش حال محمد نوزده یار و مددگار بیش ندارد حق سبحانه فرمود وَمَا يَعْلَمُ و
نمیداند جُنُودَ رَبِّكَ لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه که مدد و معاون پیغمبر او یند اِلَّا هُوَ مگر او که عالم است بهمه معلومات وَمَا هِيَ و نیست
تمثیل سقر یا عدت خزنه یا این سوره اِلَّا ذِكْرٰى مگر پندی لِلْبَشَرِ مر آدمیان كَلَّا چنین است که کسی انکار سقر نتواند کرد وَالْقَمَرِ و سوگند
بماه که معرفت اوقات و آجال بوی بازبسته است وَاللَّيْلِ و بحرمت شب اِذْ اَدْبَرَ چون بیاید از عقب روز و حفص اذ بی الف خواند و ادبر بصیغه
ماضی از دبار یعنی چون شب برود که از پس روز وَالصُّبْحِ اِذَا اَسْفَرَ و سوگند بصبح چون روشن گرداند عالم را اِنَّهَا بدرستیکه درکه سقر لَاِحْدَى
الْكُبَرِ یکی از درکات بزرگ دوزخ است نَذِيرًا ترسانیده ایم و راحتری که بدان بیم کنند آدمی را در لباب آورده که حضرت پیغمبر را میفرماید قم نذیرا
برخیز بیم کنند لِلْبَشَرِ مر آدمیان را تا بترسند گرفته از گناه بپرهیزند لِمَنْ شَاءَ بدل است از بشر یعنی تو نذیری اقول اول دوزخ نذیر است مر کسی را
که خواهد مِنْكُمْ از شما اَنْ يَتَقَدَّمَ مر آنکه پیش رود در خیر و طاعت اَوْ يَتَاَخَّرَ یا باز ایستد از شرک و معصیت یعنی همه طوایف را بند دهنده است كُلُّ
نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ بانچه کرده است از کردار خود در گرو است یعنی در دوزخ گرفتار است و محبوس بران اِلَّا اَصْحٰبَ الْيَمِينِ
مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در آتش چه گناهان ایشان آمرزیده شده است گفته اند اهل یمین اطفال مومنان اند یا ملائکه
فِي جَنّٰتٍ در بوستانها یعنی در بهشت بغرفها باشند ناظر در در دوزخ يَتَسَاءَلُونَ می پرسند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان و میگویند
مَا سَلَكَكُمْ چه چیز آورد شما را فِي سَقَرَ در دوزخ قَالُوا مجرمان گویند در جواب لَمْ نَكُ نبودیم ما در دنیا مِنَ الْمُصَلِّينَ از نماز
گزارندگان یعنی بفرضیت آن اعتقاد نداشتیم وَلَمْ نَكُ و نبودیم که بمال کوه نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ طعام دهیم درویشان را وَكُنَّا نَخُوضُ و بودیم
که شروع میکردیم در شان محمد و بغیبت وی مشغول شدیم مَعَ الْخَائِضِينَ با شروع کنندگان دران وَكُنَّا نُكَذِّبُ و میبودیم که تکذیب
میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ [illegible] و باور نمیداشتیم حَتّٰى تا وقتی که اَتٰىنَا الْيَقِينُ آمد ما را مرگ [illegible] فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود نکند
ایشان را شَفَاعَةُ الشّٰفِعِينَ شفاعت همه شافعان یعنی اگر ایشان را شفاعت کنند [illegible] فَمَا لَهُمْ پس چیست مر ایشان را که پیوسته
عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ از قرآن یا موعظه آن در حالتیکه اعراض کنندگان اند كَاَنَّهُمْ گویا ایشان حُمُرٌ خران وحشی اند مُسْتَنْفِرَةٌ رمندگان
که گریخته باشند فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ از شیر یا از صیاد یا از ریسمان دام یا از مردم تیرانداز یا از آوازهای مختلف یعنی چنانچه گورخران از اینها میگریزند ایشان از استماع قرآن
میگریزند زیرا که گوش سخن شنوا و دل پند پذیر ندارند کما اشار الیه فی المثنوی مثنوی از کجا این قوم و پیغام از کجا + از جماد او جان کجا باشد رجا + ۱

[illegible] های کهنه و کوته نظر و صد خیال بر [illegible] در فکر و راز خبر [illegible] این نیاز نیست و راز [illegible] منکر را نیست از کلبی منقول ست که مشرکان
گفتند یا محمد بما رسیده است هر که ازیشان گناهی کردی بامداد بر درِ سرای او نوشته یافتی که گناه تو چنین و کفارت آن چنین است تو نیز بیار [illegible] گفتند
ما بتو ایمان نیاریم تا ما نیز مانند ایشان نامها [illegible] از آسمان [illegible] که [illegible] [illegible] آیتها
که ایشان را [illegible] از استماع کلام ما [illegible] بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ بلکه میخواهد هر مردی از ایشان اَنْ يُّؤْتٰى که داده شود صُحُفًا
مُّنَشَّرَةً ۝ سر کشاده و در آن نوشته که ای فلان پیروی کن محمد را كَلَّا نه چنین است [illegible] ایشان را این صحیفها [illegible] پس اعراض ایشان
نه برای امتناع ایتای صحیفه است بَلْ لَّا يَخَافُوْنَ الْاٰخِرَةَ ۝ بلکه ایشان نمی‌ترسند از عذاب آخرت كَلَّآ حقا که نیست آنکه ایشان در باب قرآن
میگویند که سحر است یا قول بشر اِنَّهٗ بدرستیکه قرآن تَذْكِرَةٌ ۝ پندیست بیاد کردن فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ ۝ پس هر که خواهد که پند گیرد و پند گیرد از آن وَمَا
يَذْكُرُوْنَ و یاد نکنند و پند نگیرند اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خدای خواهد که یاد کنند هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى سزاوار است به آنکه ازو بترسند وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ۝ و سزاوار آمرزیدن

ع ۲۵

سورة القيمة مكية وهي اربعون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

لَآ اُقْسِمُ لای نافیه در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی این است که هر آینه سوگند میخورم بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ ۝ بروز رستخیز وَلَآ اُقْسِمُ و البته سوگند
یاد میکنم بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ۝ بنفس ملامت کننده مراد نفس متقیه است که نفس مقصره را ملامت میکند بتقصیر طاعت در قیامت یا نفسی که
خود را ملامت کند پیوسته در تقصیرات خود و اگرچه اجتهاد او بسیار بود در عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه لائم است مر نفس اماره را جواب قسم آنکه
شما را انگیخته خواهید شد آورده اند که عدی بن ربیعه حضرت را از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت گفت که اگر آن روز را معاینه
بینم باور نکنم آیا این استخوانهای متفرقه باهم مجتمع شود آیه آمد اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ آیا می‌پندارد آدمی یعنی عدی بن ربیعه اَلَّنْ نَّجْمَعَ که
جمع نخواهیم کرد عِظَامَهٗ ۝ استخوانهای پراگنده او را مراد نفس اوست که عظام قالب نفس است بَلٰى آری جمع کنیم پس باید که داند ما که قٰدِرِيْنَ
توانائیم عَلٰٓى اَنْ نُّسَوِّيَ بر آنکه راست کنیم بَنَانَهٗ ۝ سرهای انگشتان او یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا
باستخوانهای بزرگ چه رسد بَلْ يُرِيْدُ الْاِنْسَانُ بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لِيَفْجُرَ اَمَامَهٗ ۝ [illegible] و در پیش است از بعث و
حساب يَسْـَٔلُ میپرسد باستهزا که اَيَّانَ کی خواهد بود يَوْمُ الْقِيٰمَةِ ۝ روز رستخیز فَاِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ۝ پس چون خیره شود چشم وَخَسَفَ
الْقَمَرُ ۝ و تیره گردد ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ۝ و جمع کرده شود آفتاب [illegible] ساخته [illegible] يَقُوْلُ
الْاِنْسَانُ گوید آدمی یعنی کافر مکذب يَوْمَئِذٍ در آن روز اَيْنَ الْمَفَرُّ ۝ کجاست جای گریختن كَلَّا [illegible] لَا وَزَرَ ۝ پناه گاهی نیست
مر او را اِلٰى رَبِّكَ بسوی پروردگار تو یعنی بحکم او يَوْمَئِذِ ۣ الْمُسْتَقَرُّ ۝ در آن روز [illegible] مقر کس [illegible] بهشت
و دوزخ مقرر کند يُنَبَّؤُا الْاِنْسَانُ خبر کرده شود آدمی يَوْمَئِذٍۢ بِمَا قَدَّمَ در آن روز بانچه پیش فرستاده [illegible] وَاَخَّرَ ۝ و بانچه باز پس
[illegible] است از سؤال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی حسرات حال از پس گذاری [illegible] گناه [illegible] تا ماند و مال را بصدقه
پیش فرستی تا بماند که ما عندکم ینفد و ما عند الله باق ماعی گر به مال صرف راه حق [illegible] گر نه آه کنی گر فرستی به پیش به باشد که بحسرت ز پس
بَلِ الْاِنْسَانُ بلکه آدمی عَلٰى نَفْسِهٖ بر نفس خود بَصِيْرَةٌ ۝ حجتی [illegible] است یعنی [illegible] اعمال خود گواه است [illegible] وَّلَوْ اَلْقٰى
و اگرچه القا کند مَعَاذِيْرَهٗ ۝ عذرهای خود را یعنی هر چند گناه عذر انگیزد [illegible] درست و در دفع آن چاره اندیشه هم و گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای

دروغ و حیلهای باطل خود را خواهد دانست بیت چه چندین عذر انگیزی و چندین حیلها سازی + چه میدانم که میدانی و میدانی که
میدانم ابن عباس رض فرموده که چون جبرئیل ع وحی بر سید انام ص خواندی آنحضرت ص بزبان با وی میخواندی تا فراموش نکند آیت آمد که لا تحرک
به لسانک به بقرآن لسانک زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی به بحفظ یا اخذ وی ان علینا بدرستیکه بر ماست
جمعه گرد آوردن او در دل تو تا تو یاد گیری وقرانه و بر ماست اثبات قرائت آن بر زبان تو فاذا قرأناه پس چون بخوانیم
آنرا بزبان جبرئیل بر تو فاتبع پس پیروی کن قرآنه خواندن ورا و تامل فرما در ان ثم ان علینا پس بدرستیکه بر ماست بیانه
روشن کردن آنچه مشکل باشد از ان بر تو کلا نه چنانست ای آدمیان که گمان برده اید در امر عقبی بل تحبون العاجلة بلکه دوست میدارید
شما دنیا شتابنده را و تذرون الآخرة و دست باز میدارید آخرت پاینده را و کار بر عکس میباید وجوه رویها یومئذ در روز
قیامت ناضرة تازه و تابان باشد یعنی همه انبیا و اولیا و مؤمنان الی ربها بخداوند خود ناظرة نگرنده باشند از روی عیان
بیحجاب ابن عمر رض گفت که حضرت پیغمبر ص فرموده که فروترین اهل بهشت آنکس است که نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتگاران خود
تا هزار ساله راه آنها را ببیند و گرامی ترین نزدیک خدای کسیست که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار آن پس این آیت برخواند که وجوه
یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة آورده اند که ورد هر یک از او تاد این کلمات است اللهم انی اسئلک لذة النظر الی وجهک الکریم بیت هر کس بهشت
آرزو دارد + عاشق بجز از دیدن دیدار ندارد + ووجوه و رویها یومئذ در آنروز باسرة ترش و تاریک باشد یعنی رویهای
منافقان و مشرکان تظن گمان برد و تواند خاطب یعنی بداند با گمان به دان نفس یعنی بیقین بشناسد ان یفعل آنکه رسیده خواهد شد
بهما بدو فاقرة بلائی و رنجی که مهرهای پشتش بشکند کنایتست از نزول عذاب عظیم بر او و بقول اصح آن بلائی جدائیست از رویت
رب الارباب مصرع کز فراق بتر در جهان بلائی نیست + کلا نه چنان است که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد اذا
بلغت چون برسد روح التراقی باستخوانهای سینه و گردن وقیل و گفته شود یعنی کسان محتضر یا ملائکه گویند من راق کیست افسون کننده
و شفا دهنده وظن انه و یقین کند محتضر الفراق که آنچه بدو نازل شده سبب جدائیست از دنیا و ملازمان آن والتفت الساق
و بپیچد ساق محتضر بالساق بساق دیگر یعنی پایهای او از سوی مرگ در هم پیچد و حرکت در ان نماند یا جمع شود شدت موت بشدت آخرت
الی ربک بسوی جزای پروردگار تو یومئذ المساق آنروز باز گشتن باشد همه کس را اهل تفسیران بر آنند که ابوجهل لعین را شدت
معادات با سید المرسلین واقع بود و در شان او نازل شد که فلا صدق پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآن را یا صدقه نداد از انچه واجب بود بر مال وی
ولا صلی و پیروی نمود پیغمبر را یا نماز نگزارد بجهت خدای ولکن کذب و لیکن تکذیب کرد نبی او را و تولی و برگشت از حق ثم ذهب پس
برگشت الی اهله بسوی کسان خود یتمطی بتختر میرفت از روی افتخار که تکذیب و چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب و تولی اولی لک سزاوارست
ای ابوجهل مر ترا فاولی پس سزاوارست [illegible] ثم اولی لک [illegible] فاولی [illegible]
[illegible] این آیت [illegible] رسول الله ابوجهل [illegible]
ابوجهل گفت [illegible] ابوجهل گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]

فَسَوّٰى ﴿۰﴾ پس راست کرد صورت او را و روح در وی دمید فَجَعَلَ مِنْهُ پس گردانید از منی الزَّوْجَيْنِ دو صنف که الذَّكَرَ وَالْأُنْثٰى ﴿۰﴾ نر و ماده
أَلَيْسَ ذٰلِكَ آیا نیست آنکه چنین آفریند بِقٰدِرٍ توانا عَلٰى أَنْ يُّحْيِىَ الْمَوْتٰى ﴿۰﴾ بر آنکه زنده گرداند مردگان را در خبر آمده است که در آخر قراءت ۱۰ع
این سوره باید گفت بلی انه علی کل شیء قدیر و بروایت دیگر سبحانک اللهم بلی و شیخ ما قدس سره میگفت بلی سبحان ربی الاعلی

سورة الدهر مكية وهي احدى وثلثون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ أَتٰى آیا آمد استفهام تقریرست یعنی بدرستیکه آمده عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدم حِينٌ هنگامی مِّنَ الدَّهْرِ از زمانی که در ان لَمْ يَكُنْ نبود شَيْئًا مَّذْكُوْرًا ﴿۰﴾ چیزی که یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه و طائف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی و کسی بانسانیت او را یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و نمیدانست که نام او چیست و فائده حکمت خلقت او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت آئینه میسازد که مظهر اشعه مفاتیح الغیب باشد در اقصی مراتب ظهور و مرتبه خلافت کبریای را شاید و عین مقصودات و منتهای غایات او بود و همه نهایتها بوجود با جود او آشکار شود نظم شد ظهور او بتجلی نور نور + گنج مخفی از وی آمد در ظهور + گنج مخفی بود در زیر خاک گرد + خاک را تابان تر از افلاک کرد + گنج مخفی بد زپری جوش کرد + خاک را سلطان اطلس پوش کرد + إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستیکه آفریدیم آدمیان را که اولاد آدم اند مِنْ نُّطْفَةٍ از آبی اندک که منی است چون هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را با آنکه مفردست بجمیع صفت کرده فرموده أَمْشَاجٍ آمیختها یا مراد الوان ست که منی مرد سفید و از آن زن زرد ست و هر دو بعد از اجتماع سبز میشوند یا امشاج بمعنی اطوار ست یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر انسان را خلق کردیم با مر و نهی نَّبْتَلِيْهِ می آزمائیم او را فَجَعَلْنٰهُ پس گردانیدیم او را سَمِيْعًا شنوا بَصِيْرًا ﴿۰﴾ بینا تا متمکن باشد از مشاهده دلائل و استماع آیات إِنَّا بدرستیکه ما هَدَيْنٰهُ السَّبِيْلَ راه نمودیم او را راه راست بنصب ادله قدرت و انزال آیات ما باشد إِمَّا شَاكِرًا یا سپاسدارنده یعنی مومن سعید وَّإِمَّا كَفُوْرًا ﴿۰﴾ یا ناسپاس یعنی کافر شقی إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستیکه ما آماده کرده ایم لِلْكٰفِرِيْنَ برای ناگرویدگان سَلٰسِلَا زنجیرها که بدان ایشانرا بدوزخ کشند وَأَغْلٰلًا و غلها که بگردن ایشان نهند وَّسَعِيْرًا ﴿۰﴾ و آتشی افروخته که پیوسته در ان بسوزند إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستیکه نیکوکاران یعنی مومنان صادق فرمان يَشْرَبُوْنَ بیاشامند در آخرت مِنْ كَأْسٍ از جام خمری که باشد مِزَاجُهَا كَافُوْرًا ﴿۰﴾ آمیختگی آن کافور یعنی آنرا بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین و خوشبوی گردد و گفته اند آبیست در بهشت خوشبوی و سفید چون کافور بجهت مشابهت او در لون بکافور آنرا بدین نام خوانند و موید این قول است که بدل از کافور آورده اند عَيْنًا کافور چشمه ایست يَّشْرَبُ بِهَا می آشامند از ان عِبَادُ اللّٰهِ بندگان خدای يُفَجِّرُوْنَهَا میرانند آن چشمه را هر جا که میخواهند تَفْجِيْرًا ﴿۰﴾ راندنی آسان جمهور مفسران برانند که حضرت رسالت پناه بخانه علی مرتضی کرم الله وجهه آمدند و حسن و حسین رض را بیمار دید علی و فاطمه را رض گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین را شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض گرفته یا مزدگاری ستده آورد کرده نان پختند و نماز شام خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد و از ذریات اهل بیت نبوت مسکینیم از مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه از موائد بهشت شما را عوض بدهد امیر المومنین علی کرم الله وجهه نصیب خود را بدان مسکین داد و سائر اهل بیت موافقت کردند و بآب خالص روزه گشاده شب گذرانیدند دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمام طعام که بود بایتام [illegible] اسیر وقت ایشان رسید و خوردنیها بو دادند حق سبحانه این آیت فرستاد که يُوْفُوْنَ بِالنَّذْرِ وفا می نمایند ابرار نیکو بآنکه نذر کنی طاعت

کنند وَيَخَافُونَ و می ترسند يَوْمًا كَانَ از روزی که هست شَرُّهُ بدی آن روز یعنی محنت و شدت او مُسْتَطِيرًا فاش و آشکارا
و رسیده بهمه وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و میدهند طعام را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی خدا یا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاج اند بدان طعام و آنرا
دوست میدارند ایثار میکنند دیگرانرا و خود نمیخورند و طعام فانی را صرف طعام باقی کنند مِسْكِينًا درویشی بیچاره را وَيَتِيمًا و خورد
سالی بی پدر را وَأَسِيرًا و اسیر را که از کفار گرفته اند و در خبر است که چون اسیری را بحضرت رسالت پناه آوردندی او را بعضی از مسلمانان
سپردی تا رای مبارک بر امری درشان او قرار یابد و گفتی احسن الیه و بعضی از علما بر آنند که مسجون از اهل قبله که در حقی او را حبس کرده باشند گویند
از عبید و اماء و مرأة علم اساری اند یعنی با ایشان احسان باید نمود و این طعام بلسان مقال یا بزبان حال که معتقد ایشانست میگویند إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ
جز این نیست که میخورانیم شمارا این طعامها لِوَجْهِ اللَّهِ برای طلب رضا و لقای خدا لَا نُرِيدُ نمیخواهیم مِنكُمْ جَزَاءً از شما پاداشی وَلَا شُكُورًا
و نه سپاسی و نه دفع آزاری چه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی
نظم هرچه دهی میده و منت منه + وانچه بمنت دهی آن خود مده + منت و مزدی که در احسان بود + وقت جزا موجب نقصان بود + إِنَّا نَخَافُ
بدرستیکه ما میترسیم مِن رَّبِّنَا از آفریدگار ما يَوْمًا عَبُوسًا از عذاب روزی که رویها ترش کرده از شدت اهوال قَمْطَرِيرًا روزی
سخت و گرم از امام حسن بصری پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و سخت تر است از اسم خود
فَوَقَاهُمُ اللَّهُ پس نگاه دارد خدای تعالی ایشانرا شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ از بدی رنج و هول آن روز وَلَقَّاهُمْ و پیش آرد ایشانرا نَضْرَةً تازگی و
خوبروئی وَسُرُورًا و شادی فرح در دل وَجَزَاهُم و پاداش دهد ایشانرا بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت از معصیت یا از
ایثار طعام جَنَّةً بوستانی که از میوه آن خورند وَحَرِيرًا و جامه ابریشم بهشت که پوشند مُّتَّكِئِينَ در حالتیکه تکیه زدگان باشند فِيهَا در بهشت
عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته لَا يَرَوْنَ فِيهَا نبینند در بهشت شَمْسًا آفتاب را وَلَا زَمْهَرِيرًا و نه سرما مراد آنست که هوای بهشت
معتدل بود و در و زمستان و تابستان نباشد تا از شدت حر و صولت برد متأذی گردند وَدَانِيَةً و با داشتی مر ایشانرا بهشتی دیگر که نزدیک بود عَلَيْهِمْ
بر ایشان ظِلَالُهَا سایها درخت آن وَذُلِّلَتْ و رام کرده شده باشد قُطُوفُهَا میوه آن تَذْلِيلًا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوهها
کسی چیننده را منع نکند از چیدن وَيُطَافُ عَلَيْهِم و گردانیده شود بر ایشان بِآنِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ جامهای خورد از سیم وَأَكْوَابٍ كَانَتْ
و کوزهای بزرگ که باشد قَوَارِيرَا مانند آبگینها قَوَارِيرَ مِن فِضَّةٍ آبگینهای سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد در صفای آبگینه که از
خارج داخل آنرا توان دید قَدَّرُوهَا اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان تَقْدِيرًا اندازه کردنی یعنی بر کس
فراخور حوصله او جامی میدهند که بدان سیراب شود و دران ظرف زیاده و نقصان نبود وَيُسْقَوْنَ و آشامیده شوند فِيهَا در بهشت كَأْسًا
کاسی خمری كَانَ باشد مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا آمیزش او زنجبیل یعنی بیامیزند آن شرابرا بزنجبیل ... شت چه زنجبیل طرب آرد ... و ... نشسته دست ...
عَيْنًا وآن زنجبیل چشمه ایست در بهشت تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا نام نهاده شد سلسبیل و آن منقاد بود و روان هرجا که بهشتی خواهد ... گویند ...
باسانی رود بگوار و وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و طواف کنند بر ایشان وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ پسران گوشوار دار ... پسران ...
إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون ببینی ایشانرا حَسِبْتَهُمْ پنداری از صفای لون و درخشندگی چهره ایشانرا لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا مروارید افشانده شده از
صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است در رونق و آبداری و قصور نکشیده وَإِذَا رَأَيْتَ و چون ببینی ثَمَّ
ثَمَّ آنجا یعنی در بهشت رَأَيْتَ نَعِيمًا ببینی نعمتهای که در وصف نگنجد وَمُلْكًا كَبِيرًا و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد ...

که فرو ترکسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آنرا ملاحظه مینماید و
بعضی گفته‌اند ملک کبیر نفاذ مشیت است که هر چه خواهد میسر گردد یا ایستادن ملائکه بوقت درآمدن بایشان و در فصول آورده که نعیم راحت
اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دار است و ملک کبیر مشاهدهٔ دیدار و دار بی دیدار هیچ کار نیاید الجار ثم الدار بیت
ایها الاخوان تا چند انتظار آن نگار + زاهدان فردوس میجویند و ما دیدار یار عٰلِیَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثِیَابُ
سُنْدُسٍ جامهای دیبا بزرگ و نازک خُضْرٌ سبز است وَّاِسْتَبْرَقٌ و دیباهای محکم سفته وَّحُلُّوْٓا و پیرایه بسته شوند اَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ
دستوانها از نقره و این مخالف آن نیست که یحلون فیها من اساور من ذهب چه جمع و معاقبه ممکن هست وَسَقٰهُمْ و بیاشاماند ایشانرا
رَبُّهُمْ پروردگار ایشان شَرَابًا طَهُوْرًا شرابی پاک از ادناس و ارجاس یا پاک کننده از غل و غش و مقاتل میگوید که طهور چشمه ایست
بر در بهشت که هر که ازان بیاشامد در دل او حقد و حسد بلکه هیچ صفتی بد نماند و گفته‌اند پاک کننده دل ورا از میل ما سوی الله تا التذاذ یابد
بلقای او و باقی ماند ببقای او و البقاء فی اللقاء تمام العطاء بباید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصهٔ حضرت رسالت پناه است و ذکر آن
در سورهٔ کوثر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چهار جوی دیگر ازان متقیان است آب و شیر و خمر و عسل و شمهٔ ازان در سورهٔ محمد مرقوم شده است و
دو چشمه ازان اهل خشیه است فیهما عینان تجریان و دو چشمه ازان اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سورهٔ الرحمن ذکر
آمده و دیگر شراب رحیق ازان ابرار است و چشمهٔ تسنیم ازان مقربان و این هر دو در سورهٔ المطففین مذکور خواهد شد و دو چشمه ازان اهل بیت است
کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز ازان ایشان است و بدوستان خود سهل کنند و محققان آنرا شراب شهود گویند که مرآت
دل نوشنده را بلوامع انوار اسرار قدم روشن ساخته پذیرای عکوس نقوش ازلی و ابدی گرداند و وقت و حال او را چنان صافی سازد که مطلق
اقذار اثنینیت و شوائب غیریت در مشارع وحدت نماند و رنگ دو گانگی مبدل گردانیده جام و مدام را یک رنگ سازد بیت همه جام است
نیست گوئی می + یا مدام است و نیست گوئی جام + و عارفی گفته است که اگر فردا بزم نشینان دار القرار ابرار را یک حبور و سرور خواهند نوشانید و
شراب طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان خمخانهٔ افضال را بقدر ازان نصیبی تمام داده‌اند نظم از سقاهم ربهم بین جمله ابرار است + در جمال لایزالی هفت
پنج و چار مست + تن چو سایه بر زمین و جان پاک عاشقان + در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست + خود چه جای عاشقان کز جامی توحید خدا + کوه و
صحرا و جبال و جمله اشجار مست پس ابرار را گویند اِنَّ هٰذَا بدرستی که این کرامتهای عیان هست لَكُمْ جَزَآءً مر شما را پاداش کردار شما وَّكَانَ سَعْيُكُمْ و هست
شتافتن شما در خیر مَّشْكُوْرًا پسندیده و لائق مکافات اِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نَزَّلْنَا فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ بر تو قرآن را تَنْزِيْلًا فرو
ع ۲۳ فرستادنی بتدریج سوره بعد سوره و آیتی پس از آیتی بمقتضای حکمت فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُكْمِ رَبِّكَ بحکم پروردگار خود در آنچه فرموده از
تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان تو وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مِنْهُمْ از ایشان اٰثِمًا گناهکاری را که ترا باثم خوانند چون عتبه گفت از
دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم اَوْ كَفُوْرًا یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کنند چون ولید بن مغیره که گفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازم
وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن پروردگار خود را بُكْرَةً بامداد وَّاَصِيْلًا و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش وَمِنَ الَّيْلِ و بعضی از شب فَاسْجُدْ
لَهٗ سجود کن مر او را یعنی نماز گزار بعضی گفته‌اند بکرت وقت نماز بامداد است و اصیلا متناول باشد وقت ظهر و عصر را و بعضی از شب مراد مغرب و عشاست
پس معنی چنین بود که بر پنج نماز مداومت نمای وَسَبِّحْهُ و نماز گزار برای خدای لَيْلًا طَوِيْلًا شب دراز یعنی تهجد مشتغل باش اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ بدرستیکه این گروه یعنی کفار
يُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ دوست میدارند سرای شتابنده یعنی دنیا را وَيَذَرُوْنَ وَرَآءَهُمْ و گذاشته‌اند یعنی انداخته‌اند از پس پشت خود يَوْمًا ثَقِيْلًا ○

روز گران که قیامتست بد و نمیگروند و برای او عمل نمیکنند نَحْنُ خَلَقْنٰهُمْ ما بیافریدیم ایشانرا از آبی پست که آن نطفه است وَشَدَدْنَا محکم
کردیم اَسْرَهُمْ آفرینش ایشانرا یعنی مفاصل ایشانرا باعصاب بر هم بسته ایم وَاِذَا شِئْنَا و چون خواهیم بَدَّلْنَا بدل کنیم ایشانرا اَمْثَالَهُمْ
با مثال ایشان در خلقت تَبْدِیْلًا ○ بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم و در نشای ثانیه بماننده همین صورت و هیأت باز آریم یا ایشانرا ببریم
و بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمانبردار اِنَّ هٰذِهٖ بدرستیکه این سوره تَذْكِرَةٌ پندی و موعظه است یا معامله اهل بیت [illegible] در بذل و ایثار
پند و عبرتست مومنانرا تا بمثل آنها عمل کنند و از مثل این چیزها بهره یابند فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد که فرا گیرد اِلٰى رَبِّهٖ بقرب آفریدگار
خود سَبِیْلًا ○ راهی بخیر و طاعت که فرا گیرد وَمَا تَشَآءُوْنَ و نخواهید شما هیچ راهی اِلَّآ اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خدای خواهد خواهش شما اِنَّ اللّٰهَ كَانَ
عَلِیْمًا بدرستیکه خدای هست دانا باستعداد و استحقاق هر کس حَكِیْمًا ○ صواب کار نخواهد هیچ چیزی مگر باقتضای حکمت خود یُّدْخِلُ در آرد مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد فِیْ
رَحْمَتِهٖ در بخشش خود بهدایت و توفیق یا در بهشت بفضل و کرم خود وَالظّٰلِمِیْنَ و ستمکاران یعنی مشرکان اَعَدَّ لَهُمْ آماده کرده است برای ایشان عَذَابًا اَلِیْمًا ○ عذابی دردناک

سورة المرسلٰت مکیة وهی خمسون اٰیة

بسم اللّٰه الرحمٰن الرحیم ○

وَالْمُرْسَلٰتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا ○ به نیکوئی یعنی بامر و نهی یا آیات قرآن فرستاده شده بمحمد ﷺ به نیکوئی یا ببادهای وزیده
شده پی در پی فَالْعٰصِفٰتِ عَصْفًا ○ پس سوگند بملائکه که سخت وزنده و در روند سخت رفتنی در امتثال امر الٰهی یا باحکام کلام که برندگان و محو
کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرائع و ادیان متقدمه یا بادها جهنده بسختی جهت عذاب قومی وَّالنّٰشِرٰتِ و سوگند بفرشتگان که نشر کنندگانند
شرائع و کتب را یعنی ظاهر کنند نَشْرًا ○ ظاهر کردنی یا بآیتهای قرآن که آثار هدایت منتشر سازند بر خواص و عوام یا بادهای نرم جهنده جهت رحمت
جمعی فَالْفٰرِقٰتِ پس سوگند بملائکه که جدا کنندگانند حق و باطل از یکدیگر فَرْقًا ○ جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا کردند خیر را از شر یا ریاح که پراگنده سازند
ابرها را فَالْمُلْقِیٰتِ پس بفرشتگان که افگنندگانند بپیغمبران ذِكْرًا ○ وحی را یا آیات کلام که القای ذکر حق کنند در میان عالمیان که موجب ذکر حق است و
استدلال بران بر قدرت وی القای ذکر عُذْرًا برای عذر متقیانست که مومنانند اَوْ نُذْرًا ○ یا جهت بیم کردن مبطلان و جواب قسم این باشد که اِنَّمَا
تُوْعَدُوْنَ حزین نیست که آنچه وعده داده شده اید آمدن قیامت و متعلق بها لَوَاقِعٌ ○ هر آینه بودنیست فَاِذَا النُّجُوْمُ پس آنگاه که ستارگان طُمِسَتْ
محو کرده شوند یعنی نور ایشانرا ببرند وَاِذَا السَّمَآءُ و آنگاه که آسمان فُرِجَتْ ○ شگافته گردد وَاِذَا الْجِبَالُ و آنگاه که کوهها نُسِفَتْ ○ پراگنده گردد از
اماکن خود وَاِذَا الرُّسُلُ و آنگاه که پیغمبران اُقِّتَتْ ○ جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر کرده باشند در ان بگواهی دادن بر امتان خود پس گویند که لِاَیِّ یَوْمٍ
برای کدام روز اُجِّلَتْ ○ واپس داشته شد این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال این جواب گوید که لِیَوْمِ الْفَصْلِ ○ برای روزی جدا کردن
که امروزست و جدا کردن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق وَمَآ اَدْرٰىكَ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی تو چه دانی که
مَا یَوْمُ الْفَصْلِ ○ چیست روز فصل چه کنه آنرا نتوان دانست وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ وای آن روز لِّلْمُكَذِّبِیْنَ ○ مر آنانرا که تکذیب آن روز کنند اَلَمْ
نُهْلِكِ الْاَوَّلِیْنَ ○ آیا هلاک نکردیم پیشینیانرا چون قوم نوح و عاد و ثمود ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ پس از پی در آریم بهلاکت الْاٰخِرِیْنَ ○ پسینانرا که
مانند ایشانند چون کفار مکه كَذٰلِكَ نَفْعَلُ مثل این کار میکنیم بِالْمُجْرِمِیْنَ ○ بهمه گناهکاران وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ مر گروهی بزرگ که در آنروز لِّلْمُكَذِّبِیْنَ ○
مر تکذیب کنندگان این وعید راست اَلَمْ نَخْلُقْكُّمْ آیا نیافریدیم شما را مِّنْ مَّآءٍ مَّهِیْنٍ ○ از آبی خوار بمقدار یعنی منی فَجَعَلْنٰهُ پس نگاه داشتیم آن
آب را فِیْ قَرَارٍ مَّكِیْنٍ ○ در قرارگاه استوار که رحم است اِلٰى قَدَرٍ تا مقداری مَّعْلُوْمٍ ○ دانسته شده که زمان ولادتست فَقَدَرْنَا

پس توانا بودیم بر آفرینش شما فَنِعْمَ الْقٰدِرُوْنَ ۝ پس نیکو توانائیم ما وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ بزرگ بلائی آن روز لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ۝ مر باور ندارندگان این
قدرت راست اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ آیا نگردانیدیم ما زمین را كِفَاتًا ۝ پوشنده و جمع کننده اَحْيَآءً وَّاَمْوَاتًا ۝ مر زندگان و مردگان را یعنی حیا
بر روی خود دارد و اموات را بدرون خود دارد وَّجَعَلْنَا و بیافریدیم فِيْهَا در زمین رَوَاسِيَ کوههای استوار پای بر جا شٰمِخٰتٍ بلند و سرفراز وَّ
اَسْقَيْنٰكُمْ و بیاشامانیدیم شما را مَّآءً فُرَاتًا ۝ آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منافع آن در زمین وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ وادی جهنم در روز رستخیز
لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ۝ مر تکذیب کنندگان راست که با مثال این نعمت اعتراف نکنند و مکذبان را در آن روز گویند اِنْطَلِقُوْٓا بروید اِلٰى مَا كُنْتُمْ بِهٖ
تُكَذِّبُوْنَ ۝ بسوی آن مکان که بودید که تکذیب آن می نمودید یعنی جهنم و عذاب آن اِنْطَلِقُوْٓا بروید اِلٰى ظِلٍّ بسوی سایه ذِيْ ثَلٰثِ شُعَبٍ ۝
خداوند سه شاخ لَّا ظَلِيْلٍ نه سایه خنک و دائم که در وی راحت باشد وَّلَا يُغْنِيْ و دفع نکند از دوزخی مِنَ اللَّهَبِ ۝ از حرارت زبانه آتش چیزی را
مراد سایه دود دوزخ ست که از بزرگی و بسیاری متفرق میشود بشعبها و هر شعبه بطرفی میرود و در معالم آورده که دخان از دوزخ بیرون آید و از و
سه شعبه منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مومنان سایه افگند و یکی دخان و آن بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بالای کافران
بایستد و در انوار آورده که هر سه شعب دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافر قرار گیرد و یکی بر یمین وی و دیگری بر یسار وی و موذی بدین عذاب قوت
واهمه ست در دماغ و غضبیه بر یمین قلب و شهویه بر یسار وی و هر که خواهد که فردا از آن آفات دخان که ظل من یحموم اشارت بدانست ایمن گردد
امروز بنور عقل متمسک شده از تیرگی صفت بهیمی و سبعی بباید گذشت نظم ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن + که از دود آن چشم و دل تیره
گردد + غضب چون در آید رود عقل بیرون + هوا چون شود چیره جان خیره گردد + اِنَّهَا بدرستیکه دوزخ تَرْمِيْ بِشَرَرٍ می افگند در آن روز
شرارهای هر شراره كَالْقَصْرِ ۝ مانند کوشکی عظیم كَاَنَّهٗ گویا که آن شرر جِمٰلَتٌ صُفْرٌ ۝ شتران زرداند برنگ آتش دوزخ و بعضی گویند
صفر یعنی سود است و چون آتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمت ست و بشتران زرد و سیاه جهت
لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ مشقت بسیار آن روز لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ۝ مر در وغگویان راست که صفت
دوزخ و شراره آنرا باور ندارند هٰذَا این روز يَوْمُ لَا يَنْطِقُوْنَ ۝ روزیست که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت
بر خدای وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ و دستوری ندهند مر ایشانرا فَيَعْتَذِرُوْنَ ۝ تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ کرب و اندوه
آن روز لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ۝ مر آنانراست که تکذیب کنند مر این خبر را هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ این روز جدا کردنست میان محق و مبطل جَمَعْنٰكُمْ
جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت وَالْاَوَّلِيْنَ ۝ و پیشینیان را که تکذیب رسل گذشته کردند فَاِنْ كَانَ پس اگر هست لَكُمْ كَيْدٌ مر شما را کیدی
و حیله چنانچه در دنیا نسبت با مومنان بکار میبردید فَكِيْدُوْنِ ۝ پس پیش برید با من تقریعست مر ایشانرا و اظهار آثار عجز ایشان یعنی حیله با خدای
پیش نرود و بمکر دوستان عذاب از خود دفع نتوانید کرد نظم بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود + نیاز باید و اخلاص و ناله سحری + توان خرید بیک آه
ملک هر دو جهان + از این معامله غافل مشو که حیف خوری + وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ غم و غصه آن روز لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ۝ مر مکذبان راست که بحیله از عذاب
ع ۲ نرهند اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ بدرستیکه پرهیزگاران از شرک و عصیان فِيْ ظِلٰلٍ در سایهای درختان بهشت باشند وَّعُيُوْنٍ ۝ و بر کنار چشمهای
آب روان وَّفَوَاكِهَ و در میان میوها مِمَّا يَشْتَهُوْنَ ۝ از آنچه آرزو کنند و ملائکه ایشانرا گویند كُلُوْا بخورید از این ثمرات
وَاشْرَبُوْا و بیاشامید از این آبها هَنِيْٓـًٔا خوردن و آشامیدن گوارنده بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بسبب آنچه بوده که عمل کردید در دنیا
اِنَّا كَذٰلِكَ بدرستیکه ما چنین نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ۝ جزا میدهیم نیکوکاران را وَيْلٌ خجل و قبح و ذم يَّوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ۝

بر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشتی می گروند کُلُوْا بخورید ای مکذبان نعم فانی دنیا را وَتَمَتَّعُوْا و برخوردار شوید قَلِيْلًا زمانی اندک اِنَّكُمْ مُّجْرِمُوْنَ○ بدرستیکه شما مشرکانید و عاقبت شما را عذاب و الم است وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ وای آن روز لِّلْمُكَذِّبِيْنَ○ مر مکذبان را از عذاب الیم وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ ارْكَعُوْا و چون گفته شود مر ایشان را که نماز گزارید لَا يَرْكَعُوْنَ○ نگزارند نماز را مراد آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است که الصلوة عماد الدین یعنی نماز ستون دین است و دین بآن قائم است وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ نفرین آن روز لِّلْمُكَذِّبِيْنَ○ مر دروغ گویان را که بشرف اسلام نمیرسند فَبِاَيِّ حَدِيْثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهٗ پس از قرآن يُؤْمِنُوْنَ○ میگروند اگر بقرآن نگرویدند که معجزه ایست مشتمل بر حجج و اضحه آن و معانی لائحه و در خبر آمده که بعد از ان خواندن این آیت باید گفت آمنا بالله

سورة النبا مكية وهي اربعون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ○

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از یکدیگر میپرسیدند یا از پیغمبر و مومنان پرسش می نمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود

عَمَّ يَتَسَآءَلُوْنَ○ از چه چیز میپرسند کافران عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيْمِ○ از خبر بزرگ یعنی قرآن الَّذِيْ هُمْ آن خبری که ایشان فِيْهِ مُخْتَلِفُوْنَ○ در آن خبر اختلاف کنندگانند یعنی او را بسحر یا شعر یا کهانت نسبت میدهند و مختلق و مفتری و اساطیر میگویند بقول بعضی نبا عظیم نبوت آنحضرت است که میگویند آیا او پیغمبر هست یا نی و ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی بر آنند که آن خبر بعث است و در ان مختلف بودند جمعی میگفتند که قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد هولاء شفعاؤنا عند الله و برخی آنرا منکر مطلق بودند ان هی الا حیوتنا الدنیا و گروهی شک داشتند در وقوع و لا وقوع آن بل هم فی شک منها كَلَّا سَيَعْلَمُوْنَ○ حقا که زود بدانند نزدیک روز قیامت یا نزدیک نزع که آنچه در ان اختلاف میکردند حق است ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُوْنَ○ پس حقا که زود بدانند در روز قیامت بطلان قول و خبث عقیده خود را اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهٰدًا○ آیا ما نساخته ایم زمین را فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود وَّالْجِبَالَ اَوْتَادًا○ و نگردانیده ایم کوهها میخهای زمین تا بران استوار باشد وَّخَلَقْنٰكُمْ اَزْوَاجًا○ و بیافریده ایم شما را از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی بماند یا خلق کردیم گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت وَّجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا○ و گردانیدیم خواب شما را راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوای حیوانیه ترا آسایش دهد و ماندگی از ایشان زائل شود وَّجَعَلْنَا الَّيْلَ لِبَاسًا○ و ساخته ایم شب را پوششی که بظلمت خود همه چیز را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده است که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشان را از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده بهره فراخور استعداد خود برخورداری یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگان راه است و روز بازار بیداران سحرگاه است بیت اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاته تدوم ❊ چون در دل شب خیال و یار منست ❊ من بنده شب که روز بازار منست وَّجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا○ و گردانیده ایم روز را وقت طلب معیشت تا بتحصیل آن جستجوی کنند وَّبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ و بنا کرده ایم بر زبر شما سَبْعًا شِدَادًا○ هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار که در و فرجه و شکافی که نشانه خلل و زلل باشد نیست وَّجَعَلْنَا سِرَاجًا وَّهَّاجًا○ و بیافریدیم در آسمان چراغی افروخته و تابان یعنی آفتاب وَّاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ الْمُعْصِرٰتِ از ابرهای فشارنده بباران مَآءً ثَجَّاجًا○ آبی ریزان لِّنُخْرِجَ بِهٖ حَبًّا تا بیرون آریم بدان آب دانه که قوت را شاید چون گندم و جو وَّنَبَاتًا○ و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون آریم از دریا دانه درر را و از زمین گیاه

وَّجَنّٰتٍ اَلْفَافًا ○ و درختان بوستانهای درهم پیچیده یعنی بسیار بیکدیگر در پیچیده اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستیکه روز حکم گزاری یعنی روز رستخیز
كَانَ مِيْقَاتًا ○ هست در حکم خدای وقتی مقرر برای محاسبهٔ خلائق و مجازات اعمال ایشان يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّوْرِ روزیکه دمیده شود در صور
نفخهٔ ثانیه فَتَأْتُوْنَ اَفْوَاجًا ○ پس بیائید گروه گروه از قبرهای خود بعرصه گاه محشر امام ثعلبی رح آورده که حضرت رسالت پناه ص را از افواج پرسیدند
فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من اول بر صفت بوزنگان دوم بر هیأت خوکان سوم نگونساران که ایشان را بر روی
بدوزخ میکشند و چهارم نابینایان و پنجم کران و گنگان و ششم میخایند زبانهای خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای
ایشان سیلان میکند و اهل محشر را از ان کراهیت باشد و هفتم دست و پای بریده باشند و هشتم از دارهای آتشین آویخته و نهم را نتنی تمام
باشد بدتر از مردار و دهم را جبهای آتشین پوشانیده باشند و از قطران چسبیده بپوستهای ایشان اما بوزنگان سخن چینان باشند و خوکان
حرامخوران و نگونساران خورندگان ربوا و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایندگان
علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان بغیر حق و آویختگان از دار غمازان
و سعایت کنندگان بسلاطین و حکام و آنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای و پوشندگان بلباس
قطران اهل تکبر و نازش وَّفُتِحَتِ السَّمَآءُ و شگافته شود آسمان در آن روز فَكَانَتْ اَبْوَابًا ○ پس باشد از بسیاری شگافها درها یعنی
خداوند درها یا از کثرت فرجها گوئی که تمام او درست وَّسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و رانده شود کوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا ○ پس باشند مثل
سراب یعنی نمایش کوه داشته باشد اما بسبب تشتت اجزاء حقیقت جبلیت باقی نمانده اِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ○ بدرستیکه دوزخ باشد
گذرگاه خلق یعنی همه را بر وی گذر باید کرد یا در کمین گاهی که زبانیه در وی مترصد ایستاده باشند یعنی برای تعذیب کافران و از ایشان نتوانند
گریخت یا موضع رصدی که خزنهٔ دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنهٔ بهشت نگاهبانی مومنان میکنند تا بوقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس
باشند و این جهنم باشد لِّلطَّاغِيْنَ مَاٰبًا ○ مر کافران را که از حد گذشتگانند بازگشت یعنی آرام جای و قرارگاه لّٰبِثِيْنَ فِيْهَآ اَحْقَابًا ○ درنگ
کنندگان در آن روزگارهای دراز در معالم از مجاهد رح نقل میکند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقبه هر حقبی هفتاد خریف
و هر خریفی هفصد سال و هر سالی سه صد و شصت روز و هر روزی هزار سال باشد در موضح آورده است که مراد این نیست که برای عذاب
کافران تعیین مدت کرده باشند بلکه مراد آنست که هر حقبی که بگذرد حقبی دیگر از پی در پی می آید تا ابد الابد لَا يَذُوْقُوْنَ فِيْهَا نمی چشند در
دوزخ یعنی نمی یابند بَرْدًا خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت هوای دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند برد خواب است یعنی ایشان را در جهنم
خواب نیست تا آسایش یابند وَّلَا شَرَابًا ○ و نمی آشامند شرابی اِلَّا حَمِيْمًا مگر حمیم و آن آبیست که چون نزدیک روی آرند گوشت روی ایشان
بریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره گردد وَّغَسَّاقًا ○ و ریم که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکهای که از سر حسرت می بارند یا زمهریر
که بدان معذب گردند جَزَآءً وِّفَاقًا ○ پاداش داده میشوند پاداشی موافق کردارهای خود اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستیکه ایشان بودند لَا يَرْجُوْنَ
نمی ترسیدند حِسَابًا ○ از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای وَّكَذَّبُوْا و تکذیب میکردند بِاٰيٰتِنَا بآیتهای ما که انبیاء بر ایشان نمودند كِذَّابًا ○
تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن اَحْصَيْنٰهُ شمرده ایم آن را یعنی نگاه داشته ایم و نوشته ایم كِتٰبًا ○ نوشتنی
و خواهیم گفت منکران را فَذُوْقُوْا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَنْ نَّزِيْدَكُمْ پس نمی افزائیم شما را همیشه اِلَّا عَذَابًا ○ مگر عذابی بالای عذابی در خبر آمده که این آیت
سخت ترین آیات قرآنست مر دوزخیان را از روی وعید اِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ بدرستیکه مر پرهیزگاران راست مَفَازًا ○ رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن

ربع

حَدَآئِقَ وَاَعْنَابًا ۝ باغهاست که در وی درختان میوه دار و درختان انگور ست تخصیص جهت تفضیل ست وَّكَوَاعِبَ اَتْرَابًا ۝ و
ایشانراست دختران نارپستان همه همزادان در تفسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند بود و در اغلب
تفاسیر هست که همه از اهل بهشت از مردان و زنان سی و سه ساله باشند وَّكَاْسًا دِهَاقًا ۝ و مر ایشانراست جامهای پر از شراب یا کاسهای پی در پی لَا
يَسْمَعُوْنَ فِيْهَا لَغْوًا نمیشنوند در آنجا سخنان بیهوده و باطل وَّلَا كِذّٰبًا ۝ و نه دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف
شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود جَزَآءً جزا داده شود ایشانرا جزا دادنی مِّنْ رَّبِّكَ از پروردگار
تو بمقتضای وعدهٔ خود عَطَآءً حِسَابًا ۝ عطا کرده شود ایشانرا از فضل خویش عطایی وافی و کافی یعنی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان رَّبِّ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست الرَّحْمٰنِ بزرگ بخشایش لَا يَمْلِكُوْنَ مالک نباشند اهل
آسمان و زمین مِنْهُ خِطَابًا ۝ از خدای سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض
نمایند بثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک اند و مملوک با مالک نتوانند بود يَوْمَ يَقُوْمُ الرُّوْحُ روزی که بایستد روح وَالْمَلٰٓئِكَةُ صَفًّا و بایستند فرشتگان
صف زدگان و روح ملکی ست موکل بر ارواح در معالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست و روز قیامت وی تنها صفی باشد و تمام ملائکه با کثرت عدد و عظمت
جسد صفی چند و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی از ابن مسعود رض روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم ست و هر روز دوازده هزار بار تسبیح
میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فرد اصفی بایستند و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل ست
که با فرشتگان صف بر کشند لَا يَتَكَلَّمُوْنَ سخن نگویند در باب شفاعت اِلَّا مَنْ اَذِنَ مگر کسیکه دستوری دهد لَهُ الرَّحْمٰنُ مر او را خدای تعالی که
شفاعت کند یا نکند مگر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت وَقَالَ صَوَابًا ۝ و گفته باشد در دنیا کلمهٔ توحید یعنی جز مومنانرا شفاعت
نکنند ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز روزیست که بودنی البته خواهد بود فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد فرا گیرد اِلٰى رَبِّهٖ مَاٰبًا ۝ بسوی ثواب
پروردگار خود بازگشتنی بایمان و طاعت اِنَّآ اَنْذَرْنٰكُمْ بدرستیکه ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم عَذَابًا قَرِيْبًا ۝ از عذابی نزدیک که عذاب
آخرت ست و قرب او بجهت تحقیق وقوع اوست يَّوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ يَدٰهُ در آنچه پیش فرستاده باشد دو
دست او یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر وَيَقُوْلُ الْكٰفِرُ و گوید ناگرویده در آرزو يٰلَيْتَنِيْ ای کاشکی من كُنْتُ تُرٰبًا ۝ بودمی
خاک یعنی هرگز باین صورت آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و بر انگیخته نشدمی و گفته اند بعد از حشر وحوش که ایشانرا خاک سازند کافر این
تمنا کند و قولی آنست که مراد ازین کافر ابلیس ست و او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون ثمرات سوز
کرامت آدم و فرزندان مومن او مشاهده کند و عذاب و شدت خود را ببیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی ای درویش اینهمه دبدبه
و طنطنه که خاکیان راست هیچ طبقه از طبقهٔ مخلوقات را نیست مثنوی خاک را خوار و تیره دید ابلیس + کرد انکار شرف آن حسود خسیس + ماند غافل ز نور باطن او
نشد آگه ز سر کامن او + بهر گنجی که هست در دل خاک + این صدا داده اند در افلاک + که بجز خاک نیست مظهر کل + خاک شو خاک تا بروید گل +

سورة النّٰزعٰت مكية وهي ست واربعون اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

وَالنّٰزِعٰتِ غَرْقًا ۝ سوگند بکشندگان بقوت و شدت یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند وَّالنّٰشِطٰتِ نَشْطًا ۝ و بفرشتگان
بیرون برندگان ارواح مومنان بیرون بردنی وَّالسّٰبِحٰتِ سَبْحًا ۝ و بملائکه شنا کننده شنا کردنی یعنی آمد و شد نمایند در درون تن و شتافتن

وقف — دران چون اهل سباحت فَالسّٰبِقٰتِ سَبْقًا پس بقرشتگان پیش گیرنده بر همه پیشی گرفتنی در فرمانبرداری فَالْمُدَبِّرٰتِ اَمْرًا پس سوگند بآنکه
که تدبیر کننده اند کار دنیارا یعنی جبرئیل که موکل ست بریاح وجنود و اسرافیل که نازل ست باموراقضیه و اقدار و میکائیل که قسمت باران
گیاه متعلق بدوست و عزرائیل که قابض ارواح شان اوست و گفته اند مقسم بنجوم ست که شتابان میروند از مشرق بمغرب و روند از برجی
برجی و سباحت میکنند در فلک و بر همدیگر پیشی میگیرند در سیر و مدبر انند امری را که بدیشان بازبسته است باذن الله چون اختلاف هوا و فصول یا
اسپان غزات اند که عنان کشیده روند از دار اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر یابد بدیشان کار فتح و ظفر بر دشمنان
خدای تعالی یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتفاع سباحت نمایند و بحصول کمالات سبقت
فرمایند تا مکمل شده مکمل و مدبر امور ارشاد گردند و بر هر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ
یاد کن آن روزی را که بجنبد جنبنده یعنی بلرزد کوه و زمین از هیبت آن روز کما قال الله تعالى یوم ترجف الارض والجبال و این بوقت نفخهٔ اولی بود که
همه بلرزند و زندگان از هول بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از پی در آید او را از پس در آینده یعنی نفخهٔ ثانیه که خلق بدان زنده شوند قُلُوْبٌ یَّوْمَئِذٍ
وقف — وَّاجِفَةٌ دلهای آن روز ترسان و لرزان بود اَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ دیدهای خداوند دلها فرو خوابانیده باشد یَقُوْلُوْنَ میگویند منکران
بعث امروز در دنیا که ءَاِنَّا لَمَرْدُوْدُوْنَ آیا ما باز گردیده شدگانیم فِی الْحَافِرَةِ بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حیات که داشتیم رد خواهند
کرد ءَاِذَا كُنَّا آیا چون گردیم ما عِظَامًا نَّخِرَةً استخوانهای کهنه و نزدیک بخاک شده ما را مبعوث گردانند قَالُوْا پس گفتند از روی استهزا که اگر چنین
وقفه — باشد تِلْكَ اِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ آن بازگشتن آنگاه بازگشتنی باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوع باشد بحشر پس ما زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم
حق سبحانه میفرماید که دشوار میگیرند امر قیامت را فَاِنَّمَا هِیَ پس جز این نیست که آن زَجْرَةٌ وَّاحِدَةٌ یک فریاد ست یعنی یک دمیدن اسرافیل
که همه خلائق بدان زنده شوند فَاِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ پس آنگاه ایشان بر زبر زمین بوده باشند و گفته اند که ساهره نام زمین ست نزدیک بیت المقدس
در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود و خدای تعالی آنرا کشاده گرداند چندانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدای آفریده از نقرهٔ خام و طول و عرض آن چهل برابر
وقفه لا — زمین دنیا باشد هَلْ اَتٰىكَ حَدِیْثُ مُوْسٰی آیا بیامد بتو یعنی آمد سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم و خبر فرمائی از وعدهٔ مومنان
و وعید کافران اِذْ نَادٰىهُ رَبُّهٗ یاد کن چون بخواند موسی را پروردگار او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی بوادی پاکیزه طوی و آن نام وادیست یا یعنی زمین ست
یعنی دو بار پاکیزه شده یا دو بار ندا کرده شده که اِذْهَبْ برو برسالت اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون اِنَّهٗ طَغٰی بدرستیکه او از حد در گذشته است در تکبر
فَقُلْ هَلْ لَّكَ پس بگوی مر او را که ای طاغی هیچ هست مر ترا میلی و رغبتی اِلٰۤی اَنْ تَزَكّٰی بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان وَاَهْدِیَكَ و هیچ میخواهی که
راه نمایم ترا اِلٰی رَبِّكَ بشناخت آفریدگار تو فَتَخْشٰی پس بترسی از عذاب او و حذر نمائی از سرکشی و نافرمانی موسی بحکم خدای نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد
و او معجزه طلبید فَاَرٰىهُ الْاٰیَةَ الْكُبْرٰی پس بنمود او را موسی معجزهٔ بزرگتر که قلب عصا و ید بیضا بود فَكَذَّبَ وَعَصٰی پس تکذیب کرد فرعون موسی را
و عاصی شد در فرمان خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت این از نزدیک خدای نیست بلکه سحر موسی ست ثُمَّ اَدْبَرَ یَسْعٰی پس پشت بر
موسی کرد یعنی روی از وی بگردانید و میشتافت بابطال امر او و گفته اند بترسید از اژدها و پشت گردانیده میشتافت در گریختن فَحَشَرَ فَنَادٰی پس
جمع کرد قوم خود را پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰی پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام بر صورت من اند و من خدایانند
و من از همه بزرگترم امام قشیری قدس سره در لطائف آورده که ابلیس این سخن بشنید گفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی انا خیر منه کردم برآدم و این
بلا بمن رسید او که چنین لاف میزند تا کار او بکجا رسد فَاَخَذَهُ اللّٰهُ پس فرو گرفت او را خدای نَكَالَ الْاٰخِرَةِ بعقوبت آخرت که سوختن ست

وَالْاُوْلٰی ﴿۲۵﴾ و بعذاب دنیا که غرق شد نست یا بنکال دو کلمه او را مواخذه ساخت کلمهٔ اول این سخن است که انا ربکم الاعلی و کلمهٔ اخری آنکه گفت ما علمت لکم من اله غیری و میان این دو کلمه چهل سال بود که شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرمود که وقتی که مرا حال گرم شد بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالست که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند روح حسین در علیین است و روان فرعون در سجین پس مرا ندا رسید که فرعون بخودبینی در افتاده همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین ما را دید و خود را گم کرد پس در میان دعوی شان فرق بسیار است نظم گفت فرعونی انا الحق گشت پست + گفت منصوری انا الحق و برست + این انا را رحمت الله در عقب + وان انا را لعنت الله در عقب + زانکه او سنگ سیه بد این عقیق + آن عدو نور بود و این عشیق + آن انا هو بود در سرّ ای فضول + نی ز روی اتحاد و از حلول + اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ یَّخْشٰی ﴿۲۶﴾ بدرستیکه در گرفتن فرعون هر آینه پند است و اعتباری مر کسی را که از شان او آن باشد که بترسد از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقًا آیا شما ای منکران بعث سخت تر و دشوار تر بید از روی آفرینش اَمِ السَّمَآءُ ط بَنٰهَا ﴿۲۷﴾ یا آسمان آن عظمت بنا کرد آن را از بر شما رَفَعَ سَمْکَهَا بر داشت سقف آن را یعنی مقدار ارتفاع آن را از زمین بلند ساخت فَسَوّٰهَا ﴿۲۸﴾ پس آراسته کرد بی فتوری و بی قصوری وَاَغْطَشَ لَیْلَهَا و تاریک گردانید شب آن را وَاَخْرَجَ ضُحٰهَا ﴿۲۹﴾ و بیرون آورد روز آن را اضافه شب با آسمان جهت آنست که حدوث آن را سبب گردش اوست امام زاهد رح فرموده که روز و شب دنیا با آسمان پیدا کرد و بسبب آفرینش آسمان فتاد و ماه برو وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِکَ و زمین را بعد از آفرینش آسمان دَحٰهَا ﴿۳۰﴾ بگسترد و مبسوط گردانید جمهور علما بر آنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانهاست و گستردن او بعد از آن اَخْرَجَ مِنْهَا بیرون آورد از زمین گسترده مَآءَهَا آب او را بتفجیر ینابیع و عیون وَمَرْعٰهَا ﴿۳۱﴾ و بیرون آورد گیاه زارها و چراگاهها او را وَالْجِبَالَ اَرْسٰهَا ﴿۳۲﴾ و کوهها را محکم و پایدار ساخت و جز زمین و اثبات کوهها و انفجار انهار و ظهور چراگاهها مَتَاعًا لَّکُمْ از برای برخورداریست مر شما را و لِاَنْعَامِکُمْ ط ﴿۳۳﴾ و مر چهارپایان شما را فَاِذَا جَآءَتِ الطَّآمَّةُ الْکُبْرٰی ﴿۳۴﴾ پس چون بیاید بلیه بزرگ و هول ترکه از همه بلاها رستخیز سخت تر باشد و آن ساعتیست که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را بهشت رسانند جواب اذا محذوفست تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود یَوْمَ یَتَذَکَّرُ الْاِنْسَانُ روزی که یاد آرد انسان مَا سَعٰی ﴿۳۵﴾ آنچه سعی کرده باشد در عمل آن را یعنی نوشته بدیست او ببیند تا بخواند وَبُرِّزَتِ الْجَحِیْمُ و ظاهر گردانیده شود دوزخ لِمَنْ یَّرٰی ﴿۳۶﴾ مر کسی را که ببیند یعنی آشکارا شود بر وجهیکه هر که اهل رویت باشد ببیند فَاَمَّا مَنْ طَغٰی ﴿۳۷﴾ پس هر که از حد برده باشد و بگرویده وَاٰثَرَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا ﴿۳۸﴾ و برگزیده زندگانی دنیا را یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده کار و ساخته فَاِنَّ الْجَحِیْمَ هِیَ الْمَاْوٰی ﴿۳۹﴾ پس بدرستیکه دوزخ آن جای آرام اوست وَاَمَّا مَنْ خَافَ و اما هر کس که ترسیده باشد مَقَامَ رَبِّهٖ از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی ﴿۴۰﴾ و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناشایست فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَاْوٰی ﴿۴۱﴾ پس بدرستیکه بهشت آن آرام جای اوست در فصول آورده که این آیت در شان کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت و بران قادر بود و خلاف نفس نموده از خدای تعالی بترسد و از آن عمل دست باز دارد نظم گر نفسی نفس بفرمان تست + کفش بپا در که بهشت آن تست + نفس کشد هر نفسی سوی پست + هر که خلافش نفسی زد برست یَسْئَلُوْنَکَ میپرسند ترا ای محمد ص عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخیز و میگویند اَیَّانَ مُرْسٰهَا ﴿۴۲﴾ کی باشد قیامت آن بوزد و در چه زمان بپا بود فِیْمَ اَنْتَ مِنْ ذِکْرٰىهَا ﴿۴۳﴾ چه چیزی تو از یاد کردن آن عایشه رض فرمود که حضرت رسالت پناه ص میخواست که وقت آن از خدای پرسد حق سبحانه فرمود که ترا از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست نه بیان آن مرسی اِلٰی رَبِّکَ مُنْتَهٰهَا ﴿۴۴﴾ بسوی پروردگار تست نهایت علم قیامت یعنی کس را خبر نه دهد چه اطلاع بر آن خاصه حضرت اوست اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ یَّخْشٰهَا ﴿۴۵﴾ جز این نیست که تو بیم کننده هر کرا بترسد از قیامت کَاَنَّهُمْ گوئیا که کفار مکه یَوْمَ یَرَوْنَهَا روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن می پرسند لَمْ یَلْبَثُوْا اِلَّا عَشِیَّةً درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر مگر شبانگاهی از روز اَوْ ضُحٰهَا ﴿۴۶﴾ یا چاشت آن روزی

کرعشیة آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدتی زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی

سورة عبس مكية وهي اثنتان واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که عبدالله بن ام مکتوم بمجلس پیغمبر آمد و آنحضرت بدعوت صنادید قریش باسلام مشغول بود و ابن ام مکتوم بجهت عمی که داشت آنحال را ندانست که نزد حضرت کسی نشسته است و باوی سخن میگوید آمد و قطع سخن کرد آنحضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از وی اعراض نمود جبرئیل آیت آورد که عَبَسَ وَتَوَلّٰی ترش کرد روی خود را و روی بگردانید اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی بانکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبدالله ذکر عمی اشعار است بعذر او در قطع کلام رسید او را وَمَا یُدْرِیْكَ لَعَلَّهٗ یَزَّکّٰی و چه چیز دانا کرد ترا شاید که ابن مکتوم پاک شود از آثام اَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرٰی یا پند گیرد پس سود دارد او را پند دادن تو اَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰی اما آنکس که توانگری دارد یعنی بی نیازی میکند از ایمان فَاَنْتَ لَهٗ تَصَدّٰی پس تو برای او روی می آری یعنی بر وی اقبال میکنی از سر حرص بر ایمان آوردن او وَمَا عَلَیْكَ اَلَّا یَزَّکّٰی و نیست بر تو وزر و وبال بر آنکه آن مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ است و بس وَاَمَّا مَنْ جَاءَكَ یَسْعٰی و اما آنکه می آید بسوی تو میشتابد در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم وَهُوَ یَخْشٰی و او میترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰی پس تو از وی روی گردانیده بدیگران مشغول میشوی منقولست که چون جبرئیل این آیات بخواند بشره مبارک آنحضرت متغیر شد و در سحاب آورد که یکساعت نرگس دیده آن سرو جویبار رسالت بی آب و تاب شد بمثابه که میرفت و راه نمی دید و نزدیک بود که رنگ روی مبارکش دیوارهای مکه را مشرف سازد امام زاهد رح فرموده که سید عالم صلعم عقب عبدالله رفت و او را باز گردانید و بمسجد باز آورد و ردای خود بگسترانید و ویرا بران نشاند و بعد ازان هرگاه که ویرا دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و دوبار او را در مدینه خلیفه ساخت تا بغزوه میرفت و بباید دانست که این صورت از حضرت رسالت پناه خطا نبود چه بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد و کراهیت او از سوء ادب ابن ام مکتوم بود که سخن بروی قطع کرد لیکن معذور بود بسبب عمی کَلَّا اِنَّهَا تَذْکِرَةٌ حقا که این آیات قرآنی پندیست مر خلق را فَمَنْ شَاءَ ذَکَرَهٗ پس هرکه خواهد یاد کند آنرا و بدان متعظ گردد و این آیتها ثبت کرده شده است فِیْ صُحُفٍ مُّکَرَّمَةٍ در صحیفهای گرامی کرده شده نزد خدای مَرْفُوْعَةٍ برداشته شده و بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه عیبها بِاَیْدِیْ سَفَرَةٍ در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند کِرَامٍ بزرگان نزدیک خدای یا کریمان و مهربانان که بر مومنان استغفار میکنند مر ایشانرا بَرَرَةٍ نیکان قُتِلَ الْاِنْسَانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر بقول بعضی آنست که مراد عتبه بن ابی لهب است که اول داماد پیغمبر بود و باخر دختر آنحضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسالت پناه او را نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابك بو اندک وقتی نگذشت که شیر او را هلاک کرد و در بیاب حسان بن ثابت قصیده دارد و قصه حق سبحانه او را لعنت کرده میفرماید مَا اَکْفَرَهٗ چه کافر ترین خلق است هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی مِنْ اَیِّ شَیْءٍ خَلَقَهٗ از چه چیز بیافرید او را مِنْ نُّطْفَةٍ از مقدار آب منی خَلَقَهٗ بیافرید او را فَقَدَّرَهٗ پس اندازه وی پدید کرد از اعضا و اشکال و هیأت در بطن مادر ثُمَّ السَّبِیْلَ یَسَّرَهٗ پس راه بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسید ثُمَّ اَمَاتَهٗ پس بمیرانید او را وقت انتهای عمر فَاَقْبَرَهٗ پس بخاک در آورد او را و بچون مردار بر سر راهها نیفگنند ثُمَّ اِذَا شَاءَ اَنْشَرَهٗ پس چون خواهد زنده گرداند او را در وقت نشور باز بسته بمشیت وست کَلَّا لَمَّا یَقْضِ مَا اَمَرَهٗ حقا که نگزارد انسان هنوز آنچه امر کرده بود خدای فرموده او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا ننمود و امر ایمان و طاعت را گردن ننهاده و گفته اند مراد همه آدمیانند چه هرگز هیچ آدمی از ادای حقوق احکام الهی کما ینبغی بیرون نیامده و نتواند

قطعه

بنده همان به که ز تقصیر خویش + عذر بدرگاه خدای آورد + ورنه سزاوار خداوندیش + کس نتواند که بجای آورد +

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ ○ پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خویش بچشم عبرت و ببیند که بچه وجه احداث کرده میشود أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ
صَبًّا ○ بآنکه ما بریختیم آب را از ابر ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ○ پس بشکافتیم زمین را شکافتنی فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ○ پس برویانیدیم در
زمین از انکه قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا وَقَضْبًا ○ و تاک انگور و سپست وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ○ و درخت زیتون و خرمابنان
وَحَدَائِقَ غُلْبًا ○ و باغهای دیوار بست بزرگ درخت یعنی اشجار او سطبر و بسیار وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ○ و میوهای تر و میوهای خشک یا چراگاه
اینهمه کردیم مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِأَنْعَامِكُمْ ○ و برای تمتع چارپایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ ○ پس چون بیاید آواز کرکننده یعنی
صیحه که هرکه بشنود کر گردد و مراد نفخهٔ ثانیه جواب اذا آنکه ببیند اهوال شدائد بسیار يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ○ روزی که بگریزد مرد از برادر خود با وجود مؤانست
و مهربانی وَأُمِّهِ و از مادر خود با وجود کثرت حقوقی که او راست وَأَبِيهِ ○ و از پدر خود با وجود وفور شفقت و لطفی که ازو دیده وَصَاحِبَتِهِ و از
زن خود با وجود آنکه مونس روزگار او بوده وَبَنِيهِ ○ و از فرزندان خود با خیال استظهار بدیشان لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر مردی را از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ
شَأْنٌ يُغْنِيهِ ○ آن روز کاریست که مشغول میدارد او را از مهم دیگران و در باب مشغولی قیامت شیخ فریدالدین عطار قدس سره حکایتی منظوم دارد نظم کشتی آورد در
دریا شکست + تخته زان جمله بر بالا نشست + گربه و موشی بران تخته بماند + کارشان با یکدگر پخته بماند + نی ز گربه موش را روی گریز + نی ز موش آن گربه را چنگال تیز
هر دو شان از هول دریای عجب + مو بتحیر مانده خشک لب + در قیامت نیز این محو شما بوده + یعنی آنجا نی تو و نی ما بوده + وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ○
رویها باشد آن روز تابان و درخشان از نور ایمان ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ ○ خندان و فرحناک و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروضه
جنان وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ○ و رویها باشد آن روز برو غبار و تیرگی از کفر و عناد و تیرگی تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ○ فرو گیرد آنرا تاریکی و سیاهی
از انکار و عصیان أُولَٰئِكَ آن گروه که روی سیاه گرفته و گرد آلوده دارند هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ○ ایشانند ناگرویدگان و دروغ گویان و بدکاران و تبه کاران ع

سورة كورت مكية وهي تسع وعشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ○

عبدالله بن عمر از رسول خدا نقل کرده که هر که دوست دارد آنکه بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه ببیند احوال آن روز را پس باید که بخواند إِذَا الشَّمْسُ
كُوِّرَتْ ○ چون آفتاب در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زائل گردد و مراد آنست که بی نور شود وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ○
و آنگاه که ستارگان تیره شوند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ○ و آنگاه که کوهها از اماکن خود منقطع شده روانه شوند در هوا چون هبا وَإِذَا الْعِشَارُ
عُطِّلَتْ ○ و چون ناقهای ده ماه حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است فرو گذاشته شود یعنی کسی را پروای رعی و مراعات
او نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ○ و آنگاه که جانوران وحشی جمع کرده شوند و بیکدیگر مختلط شده متعادیان از مجال اضرار یکدیگر باشند وَإِذَا الْبِحَارُ
سُجِّرَتْ ○ و آنگاه که دریاها را آمیخته گردانند تلخ با شیرین تا همه یک دریا شوند یا همه را خشک سازند یا گرم کنند و بیفشانند در فتوحات مذکور است که هر گاه
عبدالله بن عمر چون دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ○ و آنگاه که نفسها را جفت گردانند یعنی هر کسی را با مثال او
رفیق سازند چون صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مؤمنان را با حور عین جفت کنند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با بدن وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ
سُئِلَتْ ○ و آنگاه که دختران زنده در خاک کرده پرسیده شود یعنی از کار وی یعنی قتله را سؤال کنند بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ○ بکدام گناه کشته شده و عادت
اکثر عرب در جاهلیت آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قتله او سؤال کنند قولی آنکه از وی پرسند چرا کشته
شدی و فایدهٔ این سؤال آنکه کودک جواب دهد که برای چه جرمی کشته اند تا قاتل وی مخجول گردد وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ○ و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ طی کرده باشند

برکشاده شود وَاِذَا السَّمَاۗءُ كُشِطَتْ ۝ وانگاه که آسمان برکنده شود در هم پیچیده وَاِذَا الْجَحِيْمُ سُعِّرَتْ ۝ وانگاه که دوزخ افروخته گردد
یعنی بغضب خدای تافته شود بیشتر از بیشتر وَاِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ ۝ وانگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّآ
اَحْضَرَتْ ۝ بداند هر نفسی آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی از این دوازده حال که مذکور شد شش بر زمین دنیا و شش بر زمین محشر مشاهده
نکند نداند که چه کرده است و آنگاه که بداند ببیند که با هر چیزی کرامتی و عطائی و با هر شری ملامتی و عتابی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی
ندامت خورد که چرا مباشر آن شدم و آن حسرت و ندامت هیچ فایده ندهد نظم تو امروز فرصت غنیمت شمار + که فردا ندامت نیاید بکار + بکوش ای توانا که
فرمان بری + که در ناتوانی بسی غم خوری + فَلَآ اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ۝ پس سوگند میخورم بستارگان پنهان شونده در روز اَلْجَوَارِ الْكُنَّسِ ۝ روندگان
در مغارب خویش نهان شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خنوس
ایشان رجوع است و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خنس گاو کوهیست و کنس آهو وَالَّيْلِ اِذَا عَسْعَسَ ۝ و سوگند بشب آنگاه که پیش آید و هوا را
تاریک گرداند تا بار پس رود و ظلمت زایل شود و این کلمه از اضداد است وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ ۝ و سوگند بصبح آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او
مبدای طلوع اوست جواب قسم چیست اِنَّهٗ لَقَوْلُ رَسُوْلٍ كَرِيْمٍ ۝ بدرستیکه قرآن هر آینه خواندن فرستاده است بزرگوار نزد خدای یعنی جبرئیل ع
در تبیان آورده که مراد محمد است بقول و لذی ذِيْ قُوَّةٍ صفت جبرئیل باشد یعنی خداوند قوت بود در قلع مؤتفکات و صیحه ثمود عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ
مَكِيْنٍ ۝ نزد خداوند عرش با جاه و منزلت مُطَاعٍ ثَمَّ اَمِيْنٍ ۝ فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هر چه گوید فرمان برند در آسمانها با امانت وحی
گزاری و اگر رسول کریم مراد محمد باشد پس او صاحب قوت در طاعت و نزدیک خدای خداوند قدر و مکان است و مطاع یعنی مستجاب الدعوات است
و امین بر اسرار غیب وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُوْنٍ ۝ و نیست صاحب شما یعنی محمد ع دیوانه چنانچه شما گمان میبرید وَلَقَدْ رَاٰهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِيْنِ ۝
و بدرستیکه دید پیغمبر جبرئیل ع را بر صورت اصلی و بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِيْنٍ ۝ و نیست پیغمبر بر چیزهای پوشیده
آنچه وحی بدو رسد بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما بپوشد وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطٰنٍ رَّجِيْمٍ ۝ و نیست قرآن سخن دیو رانده بشهب فَاَيْنَ تَذْهَبُوْنَ ۝
پس کجا میروید و بسخنی که بدان راهی و درستی است چرا از و اعراض میکنید اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ ۝ مگر پندی مر عالمیان را نیست
مگر شرف اهل عالم لِمَنْ شَاۗءَ بلست از عالمیان یعنی قرآن موعظه است مر کسی را که خواهد مِنْكُمْ از شما اَنْ يَّسْتَقِيْمَ ۝ آنکه مستقیم شود در راه خدای
و پیروی حق کند در اسباب نزول آورده که جبرئیل ع این آیت آورده ابوجهل بشنید و گفت چون اختیار بدست ماست و استه بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم
شویم و اگر نخواهیم نشویم آیت آمد که وَمَا تَشَاۗءُوْنَ و نخواهید شما استقامت و هدایت را اِلَّآ اَنْ يَّشَاۗءَ اللّٰهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ پروردگار
عالمیان و مشیت شما را هیچ اثر نیست شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که ترا در همه وصفها عاجز ساخته است تا نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری
مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس تو چه فعل داری که بدان فعل مینازی و حال آنکه ترا هیچ نیست شعر زسر تا پا همه هیچیم در هیچ + چه باشد سر بسر هیچیم در هیچ

سورة الانفطار مكية وهي تسع عشرة آية ۝

بسم الله الرحمن الرحيم

اِذَا السَّمَاۗءُ انْفَطَرَتْ ۝ آنگاه که آسمان شکافته شود وَاِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ۝ آنگاه که کواکب فرو ریزد در تبیان آورده که کواکب بر
مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان میرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر
زمین ریزند وَاِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ۝ و آنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی بعضی در بعضی گشاده شود همه یک دریا گردد وَاِذَا الْقُبُوْرُ بُعْثِرَتْ ۝ و آنگاه که گورها

زیر و زبر کرده شود یعنی خاک ها را بشورانند تا مدفونات وی از اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفس مَا قَدَّمَتْ
آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی وَأَخَّرَتْ ۝ و آنچه باز پس گذاشته از ترک عمل یا توبه و گفته اند داند هر تنی که چه کرده است باول عمر و آخر آن تا آنکه
خطاب رسد بکافران که يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ ای آدمی چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ۝ بخداوند بزرگ خود و گفته اند فریبنده
او در شمنی مسلط بود یا دیعنی شیطان یا جهل او یا متابعت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیت درشان ابو الاسدین است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را
بیازرد و عقوبتی بدو نرسید اینجا او را میگوید چه چیز ترا غرا گردانید تا از عذاب خدای امین شدی و بامهال الهی مغرور شده بود و جمعی از علما برانند که
این خطاب عامست همه آدمیان را یعنی ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای و لیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رح فرموده
که اگر خدای از من این سوال کند گویم غرنی کرمک در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند برای اسم کریم درین محل از تمام اسما گویا تلقین جوابست
بنده را تا گوید بنده که فریفته شدم بکریمی تو نظم چون تو دادی مژده لا تقنطوا من چرا ترسم ز عصیان و عتو چون تو هر شکسته را سازی درست
پس خطا ها براسید عفو تست الَّذِي خَلَقَكَ آن خدائیکه بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فَسَوَّاكَ پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فَعَدَلَكَ ۝ پس
بگردانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و متمیز ساخت بخلقی که مفارق خلقت ایشانست فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ ۝ در هر صورتی که خواست
ترکیب کرد ترا و در هم پیوست كَلَّا نیست چنانچه گمان میبرید که قیامت نباشد بَلْ تُكَذِّبُونَ بلکه شما تکذیب میکنید بِالدِّينِ ۝ روز جزا را
وَإِنَّ عَلَيْكُمْ و بدرستیکه بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحَافِظِينَ ۝ هر آینه نگاهبانانند از ملائکه كِرَامًا كَاتِبِينَ ۝ بزرگان نزد خدای نویسندگان
روزنامه افعال و اقوال شما يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ۝ میدانند آنچه میکنید از نیک و بد و از روی دانش مینویسند إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۝
بدرستیکه نیکوکاران و فرمانبرداران هر آینه در بهشت اند وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ۝ و بدرستیکه دروغ گویان و منکران حشر هر آینه در دوزخ اند يَصْلَوْنَهَا
يَوْمَ الدِّينِ ۝ در آیند بدوزخ روز حساب یعنی روز قیامت وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ۝ و نیستند فجار از دوزخ گم شدگان یعنی جاوید باشند و
بیرون نیایند وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۝ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو که چیست روز حساب و جزا ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۝
پس تو چه دانی که چیست روز شمار مبالغه جهت تعظیم شان آن روز است یعنی کیفیت آنرا کسی در دنیا ندید يَوْمَ لَا تَمْلِكُ روزی که مالک نشود نَفْسٌ
لِنَفْسٍ شَيْئًا برای هیچ نفسی چیزی را از منفعت یعنی هیچ کس نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی یا ضرری بکسی رساند وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ۝ و حکم و فرمان
آن روز مر خدای راست شفاعت دهد آنرا که خواهد در حق آن که خواهد و به بهشت فرستد آن را که خواهد و بدوزخ فرستد آن را که خواهد

سورة المطففين مكية وهي ست وثلثون اية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتندی و چون حضرت رسالت پناه از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شدند در اثنای طریق
این سوره نازل گشت وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ۝ وای مر کاهندگان را در کیل و وزن گویند مردی بود در مدینه که او را ابو جهینه گفتندی و صاع
داشت یکی که بزرگتر بودی بخریدی و یکی که خردتر بودی بفروختی حق سبحانه در شان او آیت بفرستاد الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا آنانکه چون بستانند
به پیمانه عَلَى النَّاسِ از مردمان برای خود يَسْتَوْفُونَ ۝ تمام بستانند وَإِذَا كَالُوهُمْ و چون می پیمایند برای ایشان أَوْ وَزَنُوهُمْ
يُخْسِرُونَ ۝ یا بسنجند حقوق ایشان را میکاهند و زیان بدیشان میرسانند در فصول ستین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را
بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه آتش بنشانند و گویند بکیلها و وزنها و آنرا میسنجید و میسوزید بیت تو کم دهی و بیش ستانی بکیل و وزن روزی بود که

از کم و بیشت خبر کنند ÷ أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ آیا نمیدانند و یقین ندارند آن گروه که بیش ستان و کم فروش اند أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ ۝ آنانکه ایشان
برانگیختگانند لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ مر روز بزرگ را يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ روزی که بپا ایستند مردمان لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ مر حکم آفریدگار عالمیان را
یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سه صد سال ایستاده باشند و کسی را زهرهٔ سخن نباشد تا حضرت رسالت
شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ حقا که نامهٔ اعمال کافران لَفِي سِجِّينٍ ۝
در سجین بود و آن صخره ایست مجوف در زیر دوزخ پوشیده که جای کافران و نامهٔ اعمال ایشان دران بود و از کعب الاحبار رح مرویست که کتاب فجار را
آسمان برند از قبول آن ابا کنند باز آرند بزمین قبول نکند بزیر هفتم زمین برند و در سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست بنهند وَمَا أَدْرَاكَ مَا
سِجِّينٌ ۝ و چه دانی تو که چیست سجین یعنی جای ست با هول و هیبت و کتاب فجار كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ۝ کتابیست نوشته و علامت کرده
بعلامتی که هر که بیند داند که دران خیر نیست وَيْلٌ کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و محنت يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ۝
آن روز مر مکذبان راست الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ آنانکه تکذیب کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ ۝ مر روز جزا را باور نداشته اند وَمَا يُكَذِّبُ و تکذیب نکند
آن روز جزا را بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ۝ مگر هر ستمکاری از حد در گذشته بزه کاری بیباک إِذَا تُتْلَىٰ چون خوانده شود عَلَيْهِ آيَاتُنَا روی آیتهای
کلام ما قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝ گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این افسانهای پیشینیان ست كَلَّا نه چنانست که میگویند بَلْ ۜ رَانَ
بلکه غشاوهٔ غرور و غفلت پوشانیده است عَلَىٰ قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان یا زنگار انکار بران نهاده مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ آنچه بودند
که میکردند از آثام و معاصی یعنی شامت سیئات دلهای ایشان زنگ خورده و بیحاصل شده و در خبر آمده است که هرگاه بنده گناهی کند نقطهٔ
سیاه در دل وی پدید آید تا بجایی رسد که همه دل او سیاه گردد كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ حقا که ایشان از کرامت و رحمت و اصح آنست که از دیدار
آفریدگار خود يَوْمَئِذٍ آن روز لَّمَحْجُوبُونَ ۝ در پرده شدگان باشند یعنی از ان ممنوع و مهجور و محروم و محجوب شوند از امام مالک رح معنی این آیت
رسیده فرمود که حق سبحانه محجوب ساخت اعدای خود را تا دیدار وی نه بینند و تجلی کند بر اولیای خود تا ایشان وی را ببینند امام شافعی رح فرمود که محجوبون در شان کفار
یاد شده دلالت میکند بر آنکه مومنان را دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد که آنگاه میان دوست و دشمن فرق نماند قطعه گویی بهشت
بهمانی ست ÷ بی دیدن میزبان چه باشد ÷ چون دشمن و دوست را حجابست ÷ پس فرق دران میان چه باشد ÷ ثُمَّ إِنَّهُمْ پس بدرستیکه تکذیب کنندگان لَصَالُو
الْجَحِيمِ ۝ در آیندگانند بدوزخ ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شود یعنی زبانیه ایشانرا گویند هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ این عذابی آن عذابست که بودید شما که بدان تُكَذِّبُونَ
تکذیب میکردید كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ حقا بدرستیکه کتاب اعمال نیکوکاران لَفِي عِلِّيِّينَ ۝ در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قائمهٔ یمنی بود از
عرش و گفته اند سدرة المنتهی ست وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا ساخت ترا تا بدانی که مَا عِلِّيُّونَ ۝ چه چیز است علیون یعنی محلی ست بلند با مکان
و کتاب ابرار كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ۝ کتابیست مسطور و موسوم بعلامتیکه هر که مشاهده کند داند که در وی همه خیر ست يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ۝ حاضر
میشوند آن کتاب را ملائکهٔ مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن میروند و نگاه میدارند و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد إِنَّ الْأَبْرَارَ
لَفِي نَعِيمٍ ۝ بدرستیکه نیکان و پاکان در بهشت اند عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ ۝ بر تختهای آراسته می نگرند بکفار بچیزیکه از ان شادمان و فرحناک
میگردند یا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده مینمایند تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ بشناسی تو ای نگرنده در رویهای ایشان نَضْرَةَ
النَّعِيمِ ۝ تازگی نعمتهای بهشت و طراوت و لذتهای آن يُسْقَوْنَ آشامیده میشوند یعنی بدیشان می آشامانند مِن رَّحِيقٍ از شراب خالص سفید
خوشبوی مَّخْتُومٍ ۝ مهر کرده آنیهٔ او خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر او بجای گل مشک ست و گفته اند ختم آن آشامیدن او برایحهٔ مشک ست و مهر بجهت آن کنند

تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بر دارند وَفِي ذَٰلِكَ و درین شراب فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ باید که رغبت کنند رغبت کنندگان
یعنی عمل بجای آرند که سبب استحقاق شراب آن گردد وَمِزَاجُهُ و آمیختگی رحیق مِنْ تَسْنِيمٍ از آب چشمهٔ تسنیم ست در تبیان از ابن عباس رض نقل کرده که
تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش بهشت میریزد و آن اشرف اشربهٔ بهشت ست عَيْنًا يَشْرَبُ یعنی چشمه که می آشامند بِهَا الْمُقَرَّبُونَ
ازان چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن مینوشند و ممزوج با برار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بما سوی
نشده اند یعنی بمحبت غیر محبت حق را نیامیخته اند شراب ایشان صرف ست و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج بشراب دیگر
باشد بیت شراب عیش بیخواهیم بی دردی غم + صاف نوشان دیگرند و دردنوشان دیگرند + و در بحر الحقائق آورده که رحیق اشارت ست بشراب
خالص از کدورت خمار کونین و اوانی ختومه وی قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مسک محبت ست و تسنیم اعلی مراتب محبت ست یعنی محبت ذاتیه
و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعهٔ ازین شراب ناب نچشد بوی از سر این
سخنان بمشام جان وی نرسد بیت سرمایهٔ ذوق دو جهان مستی عشق ست + آنها که ازان می نچشیدند چه دانند + آورده اند که صنادید قریش هرگاه فقرا
صحابه را چون عمار و خباب و صهیب و بلال و امثال ایشان بدیدندی با ایشان سخریه و استهزا کردندی آیت آمد که إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستی آنانکه
شرک آورده اند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا بودند از آنانکه گرویده اند يَضْحَكُونَ میخندند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ و چون بگذرند بمومنان
يَتَغَامَزُونَ غمزه میکنند بچشمها یعنی اشارتها مینمایند بجهت استهزا و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با نفری از مسلمانان
میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزا پیش آوردند و نزد یاران خود رفته گفتند رئیس ما امروز اصلع را دیدیم
یعنی علی رض بدین سخن بسیار بخندیدند هنوز علی رض بمسجد پیغمبر نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مومنان بخندند و بچشم و ابرو غمزه
میکنند وَإِذَا انْقَلَبُوا و چون باز میگردند إِلَىٰ أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا فَكِهِينَ باز میگردند شادمان و خرم بدانچه کرده اند وَإِذَا
رَأَوْهُمْ و چون ببینند کافران و منافقان مومنان را قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ میگویند بایکدیگر بدرستیکه این گروه که متابع محمد اند لَضَالُّونَ هر آینه گمراهانند
وَمَا أُرْسِلُوا و حال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ بر مومنان نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان
فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا پس در قیامت آنانکه گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ از حال کافران بخندند عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ
بر تختهای آراسته بجواهر مینگرند و بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب اند در سلاسل و اغلال چگونه مقید اند در آثار آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را
گویند بیایید به بهشت ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فی الحال در بر روی ایشان بربندند و ایشان مهموم و مغموم
بدوزخ بازگردند و مومنان ازین حال خندان شوند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شدند کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ آن عملها که بودند
در دنیا که میکردند از سخریت و استهزا یعنی برای تسلی دل مومنان و دشمنان ایشان را پاداش دادیم بعوض خنده کافران بر ایشان مومنان بخندند بر حال ایشان

سورة انشقت مكية وهي خمس وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ آنگاه که آسمان شگافته شود جهت نزول ملائکه وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و بشنود و فرمان برد پروردگار خود را
سزاوار شده است آسمان بانقیاد امر خدای وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ و آنگاه که زمین کشیده شود یعنی کوهها و دریاها از میان بر دارند و آنرا پهن باز کشند وَأَلْقَتْ
مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ و بیرون افگند آنچه در درون وی ست از گنجها و اموات و خالی شود از همه وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و فرمان برد حکم آفریدگار خود را

واو سزاوار باشد استماع حکم ربانی جواب اذا آنست که به بیند انسان ثواب و عقاب را یَاَیُّهَا الْاِنْسَانُ اِنَّكَ كَادِحٌ ای آدمی بدرستیکه تو کار کننده
رنج و سعی نماینده اِلٰی رَبِّكَ كَدْحًا برای جزای پروردگار خود کار کردنی بجد و جهد فَمُلٰقِیْهِ ۝ پس تو ملاقات کننده عمل خود یعنی پاداش آن را
فَاَمَّا مَنْ اُوْتِیَ پس آنکه داده شود كِتٰبَهٗ بِیَمِیْنِهٖ ۝ نوشته اعمال او بدست راست او فَسَوْفَ یُحَاسَبُ پس زود باشد که حساب کرده شود
حِسَابًا یَّسِیْرًا ۝ حسابی آسان بی مناقشه و مضایقه وَّیَنْقَلِبُ اِلٰۤی اَهْلِهٖ و بازگردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان یا بقبیله خود از اهل اسلام
یا بزنان خود از حور العین مَسْرُوْرًا ۝ شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت وَاَمَّا مَنْ اُوْتِیَ و اما آنانکه داده شود كِتٰبَهٗ وَرَآءَ ظَهْرِهٖ ۝
نامه کردار او از پس پشت او از طرف نامه کردار او در دست وی نهند و چنین کس فَسَوْفَ یَدْعُوْا ثُبُوْرًا ۝ زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند هلاکت را
یا گوید یا ثبورا و این کلمه هم طلب هلاکتست وَّیَصْلٰی سَعِیْرًا ۝ و در آید بآتش افروخته اِنَّهٗ كَانَ فِیْۤ اَهْلِهٖ مَسْرُوْرًا ۝ بدرستیکه این کس بوده است
در میان کسان خود در دنیا شادمان و نازان بمال دنیای فانی و جاه ناپایدار اِنَّهٗ ظَنَّ بدرستیکه او گمان برده است اَنْ لَّنْ یَّحُوْرَ ۝ آنکه باز نگردد
بخدای یعنی او را بعث و حشر نبود بَلٰۤی آری او را بازگشت خواهد بود اِنَّ رَبَّهٗ كَانَ بدرستیکه خدای اوست بِهٖ بَصِیْرًا ۝ باحوال
و اعمال او بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بحشر خواهد آورد و جزا و سزای اعمال او بروی خواهد رسانید فَلَاۤ اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ۝ پس سوگند
میخورم بشفق و آن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیبوبت آن علامت وقت عشا است بقول امام مالک
و امام شافعی و امام احمد و صاحبین و بقول امام اعظم رح آن بیاضیست که در عقب آن حمرت نماید و جمعی برانند که آن بیاض غائب
اصلا نمیشود بلکه ستر دوست از افقی بافقی وَالَّیْلِ وَمَا وَسَقَ ۝ و سوگند بشب و آنچه جمع کند و بپوشد یعنی قسم بهرچه تاریکی شب
آنرا فرو پوشد وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ ۝ و سوگند بماه آنگاه که کامل گردد و بمرتبه بدریت رسد لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ ۝ که هر آینه شما برسید و
ملاقی شوید حالی را بعد از حال مطابق وی باشید در شدت مراد مرگست و شدائد روز قیامت و مواطن احوال آن یکی بعد از دیگری دیده شود و در
تفسیر زاهدی آورده است که مراد تحویل بنی آدم از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه از آن بمضغه و عظم و خلق آخر و جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام
و شباب و کهل و شیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ ۝ پس چیست آدمیان را که با وجود این حال نمیگروند بخدای و برسول و بروز جزا
وَاِذَا قُرِئَ عَلَیْهِمُ الْقُرْاٰنُ و چون خوانده میشود بر ایشان قرآن لَا یَسْجُدُوْنَ ۝ سجده نمیکنند برای تلاوت او و بعضی علما اینجا سجده
کرده اند و جمهور در آخر سوره و ابوهریره رض اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابو القاسم صلعم اینجا سجده کرده ام این سجده سیزدهم ست از سجدات قرآن و
صاحب فتوحات این سجده را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآنست و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس را و سجده ناکردن کفار
نه از جهت قصور دلیل و انقطاع حجت ست بَلِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا بلکه آنانکه کافر شده اند یُكَذِّبُوْنَ ۝ تکذیب میکنند مر قرآن را و تدبر نمینمایند در
آیات آن وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا یُوْعُوْنَ ۝ و خدای داناترست بآنچه نگاه میدارند در دل خود از کفر و حسد و دشمنی که به مومنان فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ ۝
پس خبر کن ایشان را بعذاب الیم یعنی بعذاب دردناک و این بشارت برای تهکم ست اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لیکن آنانکه گرویده اند وَ
عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای ستوده لَهُمْ اَجْرٌ ایشان راست مزدی غَیْرُ مَمْنُوْنٍ ۝ ناکاسته و نابریده و منت ناخواسته

سورة البروج مكية وهي اثنتان وعشرون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝

وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الْبُرُوْجِ ۝ سوگند بآسمان که خداوند بروجهاست مراد بروج اثنا عشرست یا منازل قمر یا درهای سموات وَالْیَوْمِ الْمَوْعُوْدِ ۝

و سوگند به روز وعده داده شده یعنی قیامت وَشَاهِدٍ و سوگند بگواه که الله است همراهی بنده و میداند وَمَشْهُودٍ و سوگند بگواهی
داده بر وی که بنده است و بقولی شاهد پیغمبر ما است و مشهود امت وی اند یا شاهد امت اوست و مشهود امم دیگران یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم
یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفه و حضار آن ایام یا روز نحر و ذبح کنندگان یا روز جمعه و
نمازگزارندگان در وی یا آدم و ذریت او یا عیسی ع و امت او یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بر هر تقدیر جواب قسم اینست قُتِلَ هلاک شدند
و ملعون گشتند أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذونواس یمنی و در زمان او ساحری
بوده کاهن و مشعبد که مدار ملک ملک بر وی بودی چون سن شیخوخت رسید بعرض ملک رسانید که پیر شده ام ضعف کلی بقوای من راه یافته نظم دیده
از هر شعاع تیره شود + گوش وقت سماع خیره شود + نه زبان را مجال گویائی + نه تن خسته را توانائی + صلاح در آنست که جوانی اصیل عاقل تیزفهم بمن
بسپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد و بر آن سوال که مدعا داشت پسری
بسپرد و ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی آن پسر بدیر راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت را پسندید و بدین عیسی
متدین شده خداپرست گشت و روزها ببهانه آنکه از ساحر تعلیم میکرد بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل عامل کامل مستجاب الدعوات
گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت اژدهائی بر سر راه آمده بود و سر راه مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند
چون آن جوان پیش آمده و اسم اعظم خوانده دست بر پشت اژدها مالید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز رو اژدها برفت و خبر این جوان در شهر
افتاده وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد و جوان سخنی در گوش وی گفت و او نیز از سر راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای او
مرادات همه محصل میشد تا حاجب ملک که نابینا شده بود و نزد وی آمده استدعای دعا نمود جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا پوشیده داری
چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان او را بکلمه شهادت تلقین فرموده دعا کرد تا چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد
ذونواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب گفت الله الذی لا اله الا هو ملک
بطریق حیله گفت این تلقین از که آموختی تا من هم بدو بگروم حاجب شفقی که بر اسلام ملک داشت قصه جوان در میان آورد ملک او را طلبیده بر عقیده
او اطلاع یافت و چندانچه جد و جهد نمودند جوان از دین برنگشت و حکم شد او را بدریا غرق سازند جمعی وی را بلب بحر بردند او دعا کرد همه
غرق شدند و او بسلامت باز گشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر سر کوهی برند و بیندازند چون بر کوه رسیدند دعا فرمود بادی برآمد
و کلان را از کوه در افکند و وی سالم بماند ملک فرمود تا او را در آتش افکنند القصه دیگران بسوختند و او را ضرری نرسیده بود پس او را بر دار
برآویختند و تیرباران کردند هیچ تیر بروی کارگر نگردید جوان گفت ای ملک بگروید بخدائی که این همه آثار قدرت از وی مشاهده کردی بیت
مبدع هر چیز که بود و نیست هست + مخترع هر چه وجود و نیست هست + ملک عناد ورزیده گفت نمیخواهم مگر قتل تو جوان گفت اگر مراد تو اینست
تیری بر کمان نه و بگو بنام خدای این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنان کرد تیر بمقتل آمده جوان شربت شهادت نوشید و حضار آن مجلس
جمع یکبار گفتند + آمنا برب هذا الغلام + ملک در غضب شده گفت تا چند جا زمین را کو کردند و در هر کوی آتش فروختند و بر کناره کوها نشست
و مردم را می آوردند و میپرسیدند اگر بخدا گرویده بودندی میسوختندی حق سبحانه ایشان را گوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها و کوها در زمین +
النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ خداوندان آتش با هیمه یعنی افروخته بهیزم إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ چون ایشان بودند بر کناره آتش نشستگان وَهُمْ عَلَىٰ
مَا يَفْعَلُونَ و ملک و اصحاب او برانچه میکنند بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ بگرویدگان حاضران و مشاهده کنندگان بودند وَمَا نَقَمُوا

بهم و انکار نکردند اصحاب اخدود از مومنان چیزی را اِلَّآ اَنْ یُّؤْمِنُوْا مگر آنانکه میگرویدند بِاللّٰهِ الْعَزِیْزِ بخدای غلبه کننده که از عذاب او
باید ترسید الْحَمِیْدِ ۙ ستوده که بر رحمت او امید وار باید بود الَّذِیْ لَهٗ آن خداوندی که مر او راست مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ؕ پادشاهی
آسمانها و زمینها وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ ؕ و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال مومن و کافر گواهست اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه فَتَنُوا الْمُؤْمِنِیْنَ
وَالْمُؤْمِنٰتِ در فتنه افگندند مردان و زنان گرویده را یعنی ایشان را عذاب کردند بآتش ثُمَّ لَمْ یَتُوْبُوْا پس باز نگشتند بخدای و از کفر توبه نکردند
فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ پس مر ایشانراست عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِیْقِ ؕ و مر ایشانراست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان
آتش سوزان که از اخدود بعضی از کوهها که فرو برده بودند ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان و همه را بسوخت اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
بدرستی آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِیْ مر ایشانراست بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ؕ
از زیر اشجار آن یا مساکن ایشان جویها ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْکَبِیْرُ ؕ آنست رستگاری بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن خرد و مختصرست اِنَّ بَطْشَ
رَبِّکَ بدرستیکه گرفتن پروردگار تو لَشَدِیْدٌ ؕ هر آینه سخت ست که آنرا بعذاب کفر گرفت هرگز ویرا نجات نیست اِنَّهٗ هُوَ یُبْدِئُ بدرستیکه خدای او
آشکارا کند بطش خود را بر کافران در دنیا وَیُعِیْدُ ۚ و باز گرداند همانرا بر ایشان در آخرت و این نشانه عدلست وَهُوَ الْغَفُوْرُ الْوَدُوْدُ ۙ و اوست آمرزنده
آنرا که توبه کند و دوست دارد مر آنرا که فرمان برد و این علامت فضل ست بعدل بگذارد و نابود سازد و بفضل بنوازد و فراز دبیت فضل او و لنواز عفو از
عدل و سینه سوز جباران + ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیْدُ ۙ خداوند عرش یا مالک ملک بزرگوار در ذات و صفات فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیْدُ ؕ کننده آنچه خواهد هَلْ
اَتٰىکَ حَدِیْثُ الْجُنُوْدِ ۙ آیا آمد بتو سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو بتو فرستادیم چون حدیث کفر که بر انبیا بیرون آمدند فِرْعَوْنَ وَثَمُوْدَ ؕ فرعون
و قوم او و ثمود و قبیله ثمود آری این سخنان منزل شد و منکران قبول نکردند بَلِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بلکه آنانکه نگرویدند فِیْ تَکْذِیْبٍ ۙ در باور نداشتن اند وَّاللّٰهُ
مِنْ وَّرَآئِهِمْ مُّحِیْطٌ ۚ و خدای از ورای ایشان عالم ست بدیشان یعنی قدرت و بر ایشان مشتمل ست و از و فوت نتوانند شد و چنان نیست که ایشان گمان برند در حق قرآن که
سحر و شعر و کهانت ست بَلْ هُوَ قُرْاٰنٌ مَّجِیْدٌ ۙ بلکه او قرآن شریف و بزرگست نوشته شده فِیْ لَوْحٍ مَّحْفُوْظٍ ؏ در لوح محفوظ است از تغییر و تحریف در معالم
آورده که لوح از یکدانه در سفید ست طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای او از یاقوت ست و او در کنار فرشته ایست بر یمین عرش و آن فرشته وقف آنست سبحان ذی العرش العظیم

سورة الطارق مکیة وهی سبع عشرة اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه نشسته بودند با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید
و گفت اینچه چیزیست حضرت پیغمبر فرمود که این ستاره است که دیوان از آسمان میرانند و نشانه ایست از قدرت الهی فی الحال جبرئیل نازل شد
بدین سوره وَالسَّمَآءِ وَالطَّارِقِ ۙ و سوگند بحق آسمان و کواکب پیدا شونده بشب وَمَآ اَدْرٰىکَ مَا الطَّارِقُ ۙ و چه چیز دانا کرد ترا بدانی که
چیست طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ ۙ ستاره درخشنده فروزان چون شعله آتش جواب قسم چیست اِنْ کُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَّمَّا عَلَیْهَا
حَافِظٌ ؕ الا که بر و رقیب ست نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد و حساب مینماید فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسیکه منکر بعث و حشر ست
باید که در نگرد که در اصل ایجاد مِمَّ خُلِقَ ؕ از چه چیز آفریده شده خُلِقَ مِنْ مَّآءٍ دَافِقٍ ۙ مخلوق گشته است از آبی ریخته شده در رحم یَّخْرُجُ آنچه بیرون
می آید مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردان وَالتَّرَآئِبِ ؕ و استخوانهای سینه زنان اِنَّهٗ عَلٰی رَجْعِهٖ بدرستیکه خدای بباز گردانیدن آن آب
بصلبی که از آن بیرون آمده است لَقَادِرٌ ؕ هر آینه تواناست یا بر بعث و اعاده ایشان بعد از موت قادرست یَوْمَ تُبْلَى السَّرَآئِرُ ۙ روزیکه

آشکارا کرده شود نهانها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمائر را تا طیب از خبیث آن ممیز گردد یا فرائض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت
و وضو که کسی بران اطلاع ندارد آدمی بعمل او فاجر بوده و نکرده یا پرده بردارند از کردارهای پنهان و بسی رسوائی بران مترتب گردد بیت گر پرده ز روی کارها
بردارند + آن کیست که رسوای دو عالم نشود + و دران وقت که پوشیده‌ها پیدا شود فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ پس نیست انسان را هیچ توانائی در
نفس او تا عذاب از خود باز دارد و نه یاری که بمددگاری او بلا مندفع و مرتفع گردد وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ و سوگند بآسمان باران یا با رجعت یعنی
رجعت میکند از هر روزه و بلندی بآن موضع که از انجا حرکت کرده وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ و بزمین با شگاف که از آن نبات و آب بیرون آید إِنَّهُ
لَقَوْلٌ فَصْلٌ بدرستیکه قرآن هر آینه سخنی ست درست و راست جدا کننده میان حق و باطل وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست او بازیچه باطل و فسوس و سخریه
إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا بدرستیکه معاندان قریش مکر می کنند مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر من این خبر سبب نزولست بر فعل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر
خواهند کرد وَأَكِيدُ كَيْدًا و جزا میدهیم مکر ایشان را باستدراج جزای مناسب آن فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ پس مهلت ده کافران را یعنی تعجیل مکن در طلب
هلاک ایشان أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا فرو گذار ایشان را اندک زمان یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخست بآیت قتال

سورة الاعلى مكية وهي تسع عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را که برترست از اتخاذ شریک دران و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و گفته‌اند اسم
صله است و معنی آنکه بپاکی بستائی آفریدگار خود را و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی در خبرست که چون آیت نازل شد حضرت رسول صلعم
فرمود اجعلوها فی سجودکم الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى آن خدای که بیافرید همه چیزها را پس راست کرد خلق هر یک را با آنچه عطا فرمود آنچه آن را در کار بود آدمی را بیافرید و راست
کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى و آن خدای که تقدیر کرد روزیها را پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و راه
فرمود باستخراج آنها یا مقدر کرد مدت مکث مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى و آن خدای که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را
یعنی برویانید چیزی که چارپایان بچرند فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او خشک پژمرده سیاه و تیره محققان از مضمون این
آیت فهم کرده‌اند که چراگاه متمتعان دنیاست که چه اول تازه و سیراب و سبزه و خرم نماید اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد شد
قطعه اگر چه خرم و تازه هست گلشن دنیا + ولی بنکبت باد خزان نمی ارزد + بگرده خور و قرص قمر ز خوان مرو + که خوان چرخ بیکپاره نان نمی ارزد + آورده‌اند که چون جبرئیل
آیتی یا سوره نازل شدی بخواندی حضرت رسالت پناه هم را خواندن آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل باخر نرسیده که آنحضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا
فراموش کند حق سبحانه آیت فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل بامر ما بر تو خواند فَلَا تَنْسَى پس تو فراموش نکنی آن را از قوت حفظی که بر تو
ارزانی داشته‌ایم آنکه تو امی را حفظ این همه سوره و آیات نشانه دیگر باشد بر رسالت تو و درین آیت بشارتست مر آنحضرت را که هر چه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد
و جبرئیل [illegible] در عیسی [illegible] در اخبار آمده که بماه رمضان مبارک در هر سالی نازل شدی قرآن را با پیغمبر تلاوت نمودی در سالی که آنحضرت
رحلت فرموده دو نوبت آمد و قرآن را تلاوت کردند آنحضرت با اصحاب و اهل خود فرمود که اجلم نزدیکست که درین ماه رمضان جبرئیل دو نوبت آمده و قرآن
ختم کردیم و هر سال یکنوبت نازل میشد همچنان بود که آنحضرت فرمود إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بران وجه که تلاوت آن منسوخ گردد و حق سبحانه
از مصحف و صدور آن را محو کند إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستیکه خدای داند آشکارا را از احوال خلق وَمَا يَخْفَى و آنچه پنهانست از اطوار ایشان وَنُيَسِّرُكَ
لِلْيُسْرَى و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا برای سلوک طریق آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت آسان فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى

پس پند ده بقرآن بدرستیکه سود دارد پند دادن مومنان را وگفته اند اگر سود کند و اگر نکند یعنی پند دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود بیت
من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم + تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال + سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَىٰ ۝ زود باشد که پند پذیرد کسیکه بترسد از خدای وَ
يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ۝ و پهلوتهی کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که از فاسق شقی ترست الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ ۝ آنکه در آید بآتش بزرگتر
یعنی در آتش درکه جهنم که آتش آن از آتش درکات دیگر تیزتر و سوزنده ترست و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزوی ست
از هفتاد جزو آتش جهنم و گفته اند نار کبری در طبقه سفلی ست که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائده عیسی ع باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای گنهکاران
امت مصطفی ست ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ۝ پس آن بدبخت ترین نمیرد در آن نار کبری تا بیاساید و نه زنده باشد زندگی که از آن راحت یابد
قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ ۝ بدرستیکه رستگاری یافت آنکه پاک شد از کفر و معصیت وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ۝ و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و
زبان خود پس نماز گزارد که نشانه اسلام ست یا رستگار شد کسیکه طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد یا زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز
عید گزارد بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۝ بلکه شما برگزینید زندگانی دنیا را خطاب با اهل شقاوتست که بدنیا مشغول شده کار آخرت نمی سازند
وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۝ و آخرت بهترست از دنیا و پاینده تر إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ۝ بدرستیکه این سخن در صحیفهای پیشینیان ست
یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ۝ در صحیفهای ابراهیم که بیست ست و در صحف موسی ع یعنی الواح ١٩

سورة الغاشية مكية وهي ست وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ۝ بدرستیکه آمد بتو خبر پوشنده که قیامتست و او بپوشد خلایق را باهوال یعنی هیبت و بهر کس را فرو گیرد
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ۝ رویها آن روز ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن روز بیها ذلیل باشند و بمقدار عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ۝ عمل کنند و رنج
کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که از آن رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط در عقاب دوزخ
تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً ۝ در آورده شوند در آتش نهایت گرمی رسیده و حفص بفتح تا خوانده یعنی در آیند بدان آتش تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ۝
آشامیده شوند یعنی بوقت غلبه آتش عطش بیاشامند ایشان را از چشمه آبی بغایت گرم و گفته اند از آن روز که آتش آفریده شده این آب را می جوشانند
لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ نیست مر دوزخیان را خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ۝ مگر از ضریع و آن گیاهیست خارناک چون تر باشد عرب آنرا شبرق گویند و
شتران و چارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد او نگردد و در آخرت شجره ناریه بود بشکل آن آورده اند که ابوجهل چون
این آیت شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را آیت آمد که لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ۝ فربه نمیکند ضریع دوزخ کسی را
و دفع نمیکند گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی از این دو امرست و هیچ کدام دست نمیدهد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ ۝ رویها در آن روز تازه باشد از
نعمت برو پرچینی یعنی ارباب وجوه متنعم و فربه باشند لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ۝ مر عمل خود را پسند کننده یعنی پسندیده کار را که کرده باشند راضی شوند از عمل خود
چون ثواب آنرا ببینند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۝ در بهشت بلند قدر باشند لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ۝ نشنوند حفظ و نه وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب در آن
بهشت عالی سخن بیهوده کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ۝ در آن بهشت چشمه روان بود که آب آن منقطع نگردد فِيهَا سُرُرٌ
مَرْفُوعَةٌ ۝ در آن بهشت تختهای بلند برداشته بود و اصل آن از زر کلل بزبرجد و در و یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که
بروی نشیند بر زمین فرود آید و چون بر آن قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود رود وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ۝ و در آن جنت کوزها بود بی دسته و لوله نهاده شده

بهشتیان وَّنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ○ و بالشها نهاده بر همدیگر وَّزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ○ و فرشهای گسترده امام زاهد رحمه الله آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعه شنیدند با یکدیگر گفتند این چون تواند بود اگر واقعست پس بلال و خباب و امثال ایشان را که از فقرا اند پس وقت باید تا بر بالای آن تخت بلند روند و بسی قربت باید تا از آن بلندی فرود آیند آیت آمد أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ○ آیا نمی نگرند ایشان بسوی شتر که بقدرت ما چگونه آفریده شده است یعنی با آن همه بلندی و بزرگی بر شتر سوار کودکی میشود تا بر وی برآید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند که خلقت شتران دلیلست بر کمال قدرت و حسن تدبیر و علم حکمت خالق جل جلاله چه بزرگست با گران بر بار باید و منقادست همه را فرمان برد و قانعست از همه گیاها بهار خورد و متحملست در تشنگی شکیبائی ورزد و بدین جهتست که بیابانی بی آب قطع کند و هر چه مطلوبست از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و رکوب همه از و حاصل است پیر رومی قدس سره فرموده رباعی برخوان افلا ینظرتا قدرت ما بینی + یک ره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی + در خار خوری قانع در بارکشی راضی + این وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی + در تبیان آورده که مخاطب عرب اند که اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شتر است و هر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ○ و آیا نمی نگرند بآسمان که بحکمت ما چگونه برداشته شده است بی ستونی وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ○ و آیا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت ما چگونه نهاده شده است بر زمین و مستحکم شده وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ○ و آیا نمی نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ○ پس پند گوی ایشان را بعد از نظر در دلائل قدرت جز این نیست که تو پند دهنده هر کس را لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ○ نیستی تو بر ایشان مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیت قتال این آیت را نسخ کرده إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ ○ لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکر و نگرود و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ○ پس عذاب کند خدای بعذاب او را بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و اسر و قتل معذب بودند إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ○ بدرستیکه بسوی ماست یعنی بجزای ما بازگشت ایشانست ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ○ پس بتحقیق بر ماست حساب ایشان در محشر

سورة الفجر مكية وهي ثلثون اية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

وَالْفَجْرِ ○ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا نماز صبح که آرام جان بیدلان آنست و بقولی مراد از صبح روز اول محرم است که سال از وی منفجر شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر مقترن بدوست یا بامداد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که وظائف دعا و نیاز حاجیان در آنست یا سفیده دم روز عید که روز قربانست یا اول صبح قیامت که روز دیوان ادیانست و در تبیان گوید که اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت پناه و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح یا انفجار آب از حجر موسی یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ ○ و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در آنست یا دهه اول محرم که عاشورا از آنست یا دهه آخر رمضان که شب قدر تعبیه در وست یا دهه میانه شعبان که شب برات از وست وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ○ و سوگند بجفت و طاق مراد از جفت تضاد اوصاف مخلوقست چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الهی چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق اند که وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ و فرد خالق + قل هو الله احد و بقولی بعضی جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه زادهما الله شرفا و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ○ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در عین المعانی گفته که شب مزدلفه و اصح آنست که عام گیرند هَلْ فِي ذَلِكَ آیا هست درین سوگند که یاد کردیم قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ ○ سوگند پسندیده مر خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگند بسیست محقق و موکد و جواب اینکه عذاب خواهیم کرد

مگذ با نزا أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد پروردگار تو بِعَادٍ ۝ بقوم عاد إِرَمَ یعنی این عاد اولی را و این را عاد بن ارم میگفتند
و ارم نام جد ایشانست چه عاد پسر عوص بوده و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح ع و گفته اند ارم نام بلدهٔ ایشانست و برین تقدیر مراد اهل ارم باشد
پس عاد یا نرا صفت میکند که ذَاتِ الْعِمَادِ ۝ خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ آن قبیله که آفریده نشد مِثْلُهَا مانند ایشان
در درازی قد و بزرگ جسد فِي الْبِلَادِ ۝ در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلدهٔ عاد یانست و ذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بناهای
بزرگست چنان بناهای که مثل او در شهرها نبوده و قصهٔ آن بر سبیل اجمال آنست که عبدالله بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحرای عدن میگشت در بیابانی
بشهری رسید که باره وی محکم داشت و حوالی آن قصور بسیار بود و عبدالله با میدانکه کسی را ببیند و احوال شتر خود را بپرسد بر حصار آمد دری دید بهر دو
مصراعش مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر درآمد حیرتش بیفزود و چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی
از زر و خشتی از نقره و فرشها برهمین و نیره بجای سنگریزه مرواریدهای آبدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهای روان و بر وی آن لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار
تنهای آن از زر و برگها از زبرجد و شکوفها از سیم با خود گفت هٰذِهِ الْجَنَّةُ الَّتِي وُعِدَ بِهَا الْمُتَّقُونَ مصرع این چه منزل چه بهشت این چه مقام است اینجا پس قدری از آن جو
بر داشت و بر پشت بسته بیمن باز آمد مردمان آن گوهر را در دست او بدیدند حمل بر یافتن گنجی کردند این قصه در زبانهای مردم افتاد تا حدی که حال او بمعاویه که در آنوقت
حاکم شام بود اظهار کردند معاویه وی را طلبید و تمام حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس بنشانید و کعب الاحبار را طلبید و پرسید که در دنیا شهری
هست که بنای او از زر و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه او را در قرآن یاد کرده که لم يخلق مثلها في البلاد بیت شهری
چو بهشت از نکوئی چون قصر فلک بتازه روئی و آنرا شداد بن عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بوده و نهصد سال عمر داشته هرجا که در عالم زری و جواهری
بود همه را جمع کرد و صد قهرمان هر یکی با هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را ساختند و بسه صد سال با تمام رسید و ده سال دیگر تهیه راه اشتغال نمود و امرا و ملوک عالم را
جمع کرد و از دار السلطنه خود بتماشای آن شهر متوجه شد یک شب راه میان وی و آن بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه مردند و آن
شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام در کتب سابق که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ چشم سبز که بر روی او خالی و بر گردن او علامتی باشد و بطلب
شتری بدانجا رسد و آنرا ببیند پس باز نگریست و ابن قلابه را دید گفت هو والله ذلک الرجل وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ۝ و دیگر چه کرد خدای تو
بقوم ثمود آنانکه میبریدند کوهها را برای او ای خود بوادی قری وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ۝ و چه کرد بفرعون خداوند ملک قوی و لشکرهای بسیار صاحب
اوتاد که نزد او بدان باز میگردند یا مردم را بطریق چار میخ تعذیب مینمود الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ۝ آنانکه ازین سه گروه که بجهل و غوایت از حد
بندگی در گذشتند در شهرها که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ۝ پس بسیار گردانیدند در آن شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری
بر خلق فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ۝ پس بریخت بر ایشان آفریدگار تو نوعی عذاب چون عرب بضرب تازیانه سخت ترین عذابها
میدانستند هر گونه از عذاب را نیز سوط میگفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت و گفته اند در این کلمه اشعار است بآنکه عذاب دنیا
ایشان را بنسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر زیرا که عذاب آخرت اشد و ابقی خواهد بود إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ۝ بدرستیکه
پروردگار تو هر آینه خداوند گذرگاه است یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آن کس که در مرصاد نشسته و مترصد گذرندگانست همچنان هیچ چیز فوت نمیشود
از حق سبحانه چه همه را می بیند و میشنود و بر او پوشیده نیست بیت هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد یعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست فَأَمَّا الْإِنْسَانُ
إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ پس اما آدمی را یعنی ابی بن خلف چون مبتلا کند او را پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکوحالی فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ پس گرامی
کندش بجاه و اقتدار و نعمت دهدش بمعیشت بر و فراخ گرداند و آسانی کار وی بسازد فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ۝ پس گوید پروردگار من مرا بزرگ

داشت و بامن این کرامت فرمود وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ و اما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ پس تنگ سازد بر وی
روزی او را فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ پس گوید آفریدگار من خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و
قلت فهم ست چه آسایش در درویشی بجد و آرام در درویشان فزون از حد ست بیت ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری + درویشی اختیار کنی بر توانگری
كَلَّا نه چنانست که گمان برده اند کافران بلکه کرامت بطاعتست و ذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقاکم و بدانید که من نه شمار الفقر و تنگدستی
اهانت میکنم بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ بل اهانت شما بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهید ایشان را وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ
الْمِسْكِينِ و تحریض نمیکنید یکدیگر را بر دادن طعام بدرویشی وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا و میخورید مال میراث را خوردن سخت و بسیار
یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید و بهره ایشان را خود میخورید وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا و دوست میدارید
مال را دوستی فراوان با حرص و شره كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا حقا که چون شکسته شود زمین شکستنی یعنی پاره پاره گردد وَجَاءَ رَبُّكَ
و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صفی پس از صفی بحسب
منازل و مراتب خود در تفسیر امام ابو اللیث مذکورست که اهل آسمانی علیحده صفی باشند وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شود آن روز جهنم را در
خبرست که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده میکشند و دوزخ از خشم کافران بجوش شده و بخروشد تا بعرصات
آرند و بر چپ عرش بدارند و در آن محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آید و میگوید یارب نفسی نفسی و حضرت ما میفرماید که یارب
امتی امتی و جهنم میگوید مالی و مالک یا محمد ترا با من و مرا با تو چکار حق سبحانه مرا بر تو حرام گردانیده است يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ آن روز یاد کند انسان گناهان
خود را یا پند گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ و کجا باشد مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکر دنیا باشد نه عقبی و
چون بنده بیند که پند گرفتن سود نمیدارد از روی حسرت يَقُولُ يَا لَيْتَنِي گوید ای کاشکی قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي پیش میفرستادم عمل خیری برای زندگانی من درین عالم
فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ پس آن روز عذاب نکند کسی را عَذَابَهُ أَحَدٌ مثل عذاب خدای هیچ یکی از مردمان وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ و بند نکند بسلاسل
و اغلال هیچکس را مانند بند کردن خدای هیچکس یعنی کسی قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی را در آن روز زیرا که فرمان مر خدای را باشد و گوید خدای در
دنیا نزدیک مرگ با مؤمن که يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من شاکر بودی در نعمت و صابر بودی در محنت ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ بازگرد از
دنیا بسوی موعد پروردگار خود رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً در حالتیکه پسند کننده آنچه ترا داده اند پسندیده نزدیک خدای و چون روز قیامت شود گوید فَادْخُلِي
فِي عِبَادِي پس در آی در زمره بندگان شایسته من وَادْخُلِي جَنَّتِي و در آی در بهشت من مقصود از جنتها ست یا زمره مقربان نزدیکان خاص خاص من

سورة البلد مكية وهي عشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

لَا أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ سوگند میخورم بدین شهر یعنی مکه معظمه وَأَنتَ حِلٌّ بِهَٰذَا الْبَلَدِ و حال آنکه تو فرود آمده بدین شهر یا مکه موضع
امن و مثابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام ست قسم را بدو مقید ساخت بحلول حضرت رسالت پناه در و تا معلوم شود که شرف مکان
بمکین ست قطعه ای کعبه را زیمن قدوم تو صد شرف + وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا + بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ + یثرب ز خاک پای
تو یافته رونق و بها + گفته اند تو حلالی بدین شهر که یعنی هر چه خواهی از قتال و غیره آنچه بر دیگران حرام ست یکساعت بر تو حلال خواهد بود و این وعده ست بفتح مکه
و قیل بعضی مروی این از قبیل سبق نزول حکمست بر فعل وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ و سوگند بپدر یعنی آدم یا ابراهیم و آنچه زاده ست یعنی ذریت یا محمد ست و گفته اند و ما

محمد است صلوات و ولادت او حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و با امت او و جواب قسم آنکه لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِي كَبَدٍ ۝ بدرستیکه آفریده ایم آدمی را
در سختی و رنج یعنی آنچه بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیات و موت بدو میرسد یا خلق کرده ابو الاشدین را در غایت قوت و قوت
او چنان بودی که ادیمی زیر پای نهادی و ده تن آنرا بکشیدندی ادیم پاره پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من
دسترس نیست و پیوسته پیغمبر را جفا کردی حق سبحانه فرمود که أَيَحۡسَبُ أَن لَّن يَقۡدِرَ عَلَيۡهِ أَحَدٌ ۝ آیا می پندارد ابو الاشدین آنکه قادر نشود بر وی کسیکه وقفة
از وی انتقام پیغمبر من بکشد يَقُولُ أَهۡلَكۡتُ مَالًا لُّبَدًا ۝ میگوید که ضایع کردم در عداوت پیغمبر مال بسیار چه رشوت میدادم تا پیغمبر را بیازارند أَيَحۡسَبُ
أَن لَّمۡ يَرَهُۥٓ أَحَدٌ ۝ آیا می پندارد آنکه ندیده است او را کسی بر وقت نفقه کردن او تا از وی سوال کند که چرا چنین میکنی یعنی خدای وی را دیده و بران نفقه مجازات
خواهد فرمود أَلَمۡ نَجۡعَل لَّهُۥ عَيۡنَيۡنِ ۝ آیا ندادیم وی را دو چشم که بدان بیند وَلِسَانًا وَشَفَتَيۡنِ ۝ و زبانی که بدان سخن میگوید و دو لب که دهن را می پوشد
در نطق و اکل و شرب معاونت او مینماید وَهَدَيۡنَٰهُ ٱلنَّجۡدَيۡنِ ۝ و نمودیم وی را راه پستان تا بعد از ولادت دران چفسیده بشیر خوردن اشتغال نمود یا او را
نمودیم راه حق و باطل بانزال کتاب و ارسال رسل فَلَا ٱقۡتَحَمَ ٱلۡعَقَبَةَ ۝ پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا و عقبه مثلی است تشبیه کرد
مجاهده با نفس و شیطان برفتن کسیکه بتعب و تکلف بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست که چرا ابلیه در عداوت پیغمبر نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد با آنکه صرف
کند در راه حق وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡعَقَبَةُ ۝ و چه دانا کرد ترا که چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بران فَكُّ رَقَبَةٍ ۝ رها نیدن گردنی از بند بندگی یعنی مدد
کردن در ثمن مکاتب أَوۡ إِطۡعَٰمٞ یا خورانیدن طعام فِي يَوۡمٖ ذِي مَسۡغَبَةٖ ۝ در روزی که با گرسنگی بود یعنی در وقتیکه طعام دشواری یابند و بخورانند
يَتِيمٗا ذَا مَقۡرَبَةٍ ۝ یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با طعم خویشی دارد أَوۡ مِسۡكِينٗا ذَا مَتۡرَبَةٖ ۝ یا مسکینی را که خداوند خاک بود یعنی پهلو از
فقر بر خاک نهاده باشد و این کنایتست از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و این چنین کس عیال مند است یا وام دار یا بیماری یا بی خواستار یا غریبی
دور از دیار ثُمَّ كَانَ پس باشد این آزاد کننده یا طعام دهنده مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول همه خیرات بشرط
ایمانست وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ و وصیت کرده اند یکدیگر را بشکیبائی بر طاعت و یا از معصیت و یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت وَتَوَاصَوۡاْ
بِٱلۡمَرۡحَمَةِ ۝ و وصیت نموده اند ببخشایش و مهربانی بر بندگان خدای أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَيۡمَنَةِ ۝ آن گروه مومنان صابر مهربان اصحاب دست
راست اند که از جانب یمین عرش ببهشت روند یا خدا و ندان یمن و برکت اند وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِنَا و آنانکه نگرویدند بنشانهای ما یعنی بدلائل نصب کرده بر حق از
کتاب و حجت هُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَشۡـَٔمَةِ ۝ ایشان اصحاب دست چپ اند که ایشان را از جانب چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت و نکبت اند عَلَيۡهِمۡ
نَارٞ مُّؤۡصَدَةُۢ ۝ بر ایشانست در دوزخ آتش پوشیده یعنی سر آن درگاه در نجا معذب باشند بطبق پوشند مضبوط بسیار زند که نه از پیش بدان درآید و نه دود از ان بیرون آید ع ۱

سورة الشمس مكية وهي خمس عشرة آية

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ۝

وَٱلشَّمۡسِ وَضُحَىٰهَا ۝ سوگند با آفتاب و تابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد وَٱلۡقَمَرِ إِذَا تَلَىٰهَا ۝ و بماه چون از پی وی در آید آفتاب
یعنی پس از ان غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تالی غروب شمس باشد در لیلة البدر وَٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا ۝ و سوگند بروز چون روشن کند زمین را یا
بزداید زنگ و تیرگی شب وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰهَا ۝ و بشب چون بپوشاند آفاق را یا خورشید یعنی ضوء او را وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا ۝ و سوگند باسمان
و بکسی که او را بنا کرده است وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا طَحَىٰهَا ۝ و بزمین و بکسی که او را گسترده است وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ۝ و سوگند بنفس آدم و بکسیکه تسویه
اعضای او فرموده است فَأَلۡهَمَهَا پس الهام داده و اعلام نموده مر آن نفس را فُجُورَهَا دروغ و ناپاکی و بیباکی او وَتَقۡوَىٰهَا ۝

و پرهیزگاری و نیکوکاری و فرمان برداری او را یعنی بیان کرده و روشن ساخته و تعلیم داده اند جواب قسم چیست قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۝ بدرستیکه رستگار شد هر که پاک کرد نفس خود را از دناس رذائل و بیالنشو و نما داد او را با انواع و اجناس فضائل وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ۝ و بدرستیکه بی بهره ماند هر که گم کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا گم ساخت قدر و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس رض روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نزدیک تلاوت این آیت فرمودی که اللهم آت نفسی تقویها و زکها انت خیر من زکیها و انت ولیها و مولیها محققان بر آنند که تزکیهٔ نفس موجب تصفیهٔ دل است هرگاه که نفس از شوائب هوا مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق ماسوی مصفا گردد بیت تا نفس بیاز مناهی نشود + دل آینهٔ نور الهی نشود + كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ۝ تکذیب کردند قبیلهٔ ثمود بسبب طغیان خود مر صالح را إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا ۝ بوقتی که برخاست بدبخت ترین آن قبیله که قدار بن سالف بود با جمعی بعقر ناقه و قصد آن فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ پس گفت مر ایشان را فرستادهٔ خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ۝ دست بدارید ناقهٔ خدا را و گرد مگردید مشرب او را یعنی آبی که می آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرود نیاید فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا پس تکذیب کردند صالح را در نزول عذاب پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ پس هلاکت بیکبارگی فرستاد بر ایشان پروردگار ایشان بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا ۝ بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آن مدمه را بر همه تا صغار و کبار ایشان بمردند وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ۝ و نترسد خدای عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از تبعهٔ آن چه کس را بر وی دست نیست و تبعات بر او روا نه

سورة الليل مكية وهي احدى وعشرون اية ۝

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۝ سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ۝ و سوگند بروز چون روشن شود و ظلمت شب را زائل گرداند وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۝ و سوگند بکسیکه بیافرید نر و ماده را یعنی آدم و حوا را یا نر و مونث از جمیع حیوانات جواب قسم اینست إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ ۝ بدرستیکه جزای سعی شما را در کردارها هر آینه پراگنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت پس بیان اعمال مختلف و پاداش آن میکند و میفرماید فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای وَاتَّقَىٰ ۝ و پرهیز کرد از شرک و کبائر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ۝ و تصدیق نمود کلمهٔ نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعدهٔ عوض را که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران بر آنند که این سوره بعضی در شان سیرت ابوبکر رض نازل شده و برخی گفته اند در صفت امیه بن خلف یا ابو جهل فرود آمده در کشف الاسرار آورده است که درباره دو کس است یکی اتقی که پیشرو صدیقانست ازین امت یعنی ابوبکر صدیق رض و یکی اشقی که پیشوای زندیقانست از اهل ضلالت یعنی ابو جهل و در فاتحهٔ سوره که بشب و روز قسم یاد میکند اشارتست بظلمت یکی و نورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را آن گمراهی نبود که ابو جهل شقی را در روز دعوت همچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابوبکر صدیق تقی را مثنوی سر روشندلان صدیق اعظم + که شد تعلیم تصدیقش مسلم + ز مهرش روز دین را روشنائی + بدو اهل یقین را آشنائی + سیه دل کی کند منقول باور + تفاوتهای دوران بین ز داور + آورده اند که امیه بن خلف بلال را رض که بندهٔ او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته تر بود بیت آنجا که منتهای کمال ارادتست + هر چند جور بیش محبت زیادتست + روزی صدیق رض دید که امیه او را بر خاک گرم افگنده بود و سنگهای تفسیده بر سینه وی نهاده و او درینحال احد احد میگفت ابوبکر صدیق رض دلش بسوخت و گفت ای امیه وای بر تو این دوست خدایرا چند عذاب میکنی امیه گفت یا ابابکر اگر دلت بر وی میسوزد او را از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض میکنم او را بنسطاس که او غلامی بود از آن صدیق رض و ده هزار دینار از روی قیمت استعداد داشت

و صدیق رض ادرا الفته بود که اگر ایمان آری آن مال که تو داری در ان تجارت میکنی تو بخشم نسطاس مسلمان نمیشد و دل صدیق رض ازو ملول بود چون این کلمه
از امیه شنید غنیمت شمرده نسطاس را بتمام استعداد او را بداد و بلال را بستید و فی الحال امید ثواب اخروی آزاد کرد و حق سبحانه تعالی این سوره
فرستاد و از سیرت صدیق رض خبر داد و فرمود که هر که مال را نفقه کرد و پاداش آنرا تصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ ○ پس زود باشد که آسان
دهیم وی را برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که بسرور و روح در وست وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ○
و اما کسیکه بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمه توحید و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای و بدین سبب موجبات آن رغبت نمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ○ و تکذیب
کرد خصلت نیکوتر را که بدین ست یعنی اسلام یا وعده حق را یا ورنداشت فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ ○ پس مهیا گردانیم مر او را برای صفتی که مردی بدشوار
و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ ○ و دفع نمیکند ازو عذاب را مال او که بدان بخل کرد چون بمیرد یا بسر در آمد
یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ○ بدرستیکه بر ماست بیان کردن باطل و حق و وعد و وعید وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ○
و بدرستیکه مر ماست آن سرای عقبی و این سرای پیشین که دنیاست چون مالک هر دو ماییم هر چه خواهیم عطا فرماییم فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ○ پس بیم میکنم شما را ای
اهل مکه بآتشی که زبانه زند لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ○ نیاید در وی بطریق لزوم و دوام مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابوجهل الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ○ آنکه
تکذیب کرد پیغمبر را و روی بگردانید از ایمان و طاعت وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ○ و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش پرهیزگارتر یعنی ابوبکر صدیق رض
الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ○ آنکه میدهد مال خود را پاکی جوید بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند که بلال را حقی داشت در ذمه ابوبکر رض او را بخرید و آزاد کرد
حق سبحانه تعالی رد سخن ایشان را فرمود وَمَا لِأَحَدٍ و نبود هیچکس را عِندَهُ که نزد ابوبکر رض مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ ○ از نعمتی و منتی که مکافات کرده شود الا
ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ○ لیکن اینکار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگترست وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ○ و زود باشد که خشنود گردد

سورة الضحى مكية وهي احدى عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

آورده اند که چند روز جبرئیل بحضرت پیغمبر صلعم نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند که خدای محمد صلعم او را فرو گذاشت و دشمن گرفت
حق سبحانه رد سخن ایشان فرستاد که وَالضُّحَىٰ ○ سوگند بچاشتگاه که آفتاب در انوقت ارتفاع یافته و نور وی متزاید گشته و گفته اند ضحی وقتی بود که خدای
بر انوقت با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و سحره فرعون در انوقت خدا را سجده کردند و بقولی مراد رب الضحی ست یا صلوة ضحی وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ○
و سوگند بشب آنگاه که تاریک شود و اشیا را به ظلمت بپوشد امام قشیری رح فرموده که قسم بشب معراج ست صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته که مراد
از روز و شب کشف و حجابست که نشانه نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا اشارتست بروشنی روی محمد صلعم و کنایتست
از سیاهی موی وی اهل بیت و الضحی رمزی از روی نیکوی مصطفی ست و معنی و اللیل گیسوی سیاه مصطفی ست حق سبحانه بدینها که مذکور شد
قسم یاد میکند که مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ○ فرو نگذاشته است ترا پروردگار تو و دشمن نگرفته ابن عباس رض فرموده که حضرت رسول را
بشارت داده اند بفتحی که امت او را در دنیا خواهد و اکثر بلاد بحوزه تسخیر ایشان خواهد آمد آنحضرت صلعم بدان مژده مسرور گشت و آیت آمد که وَلَلْآخِرَةُ
و سرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت و آن هزار قصرست در بهشت از مروارید تر و خاک آن از مشک اذفر و در هر کوشکی
از خدم و حور و نعم و امتعه و آنچه لائق آن بود خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ○ بهترست مر ترا از کرامت نخستین که فتح بلاد ست یا نهایت امر تو بهترست
از بدایت چه ساعت بساعت بر درجه رفعت متصاعد و بر ذروه کمال مترقی ست وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ ○ و زود باشد که عطا دهد ترا آفریدگار تو

مرتبهٔ شفاعت در بارهٔ گنهگاران امت فترضی ۞ پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد گویی بس است و من راضی شدم امام محمد باقر رضی میفرماید که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیت قرآن اینست که + لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بیت بر آنیم که امید بآیت + ولسوف یعطیک ربک فترضی بیشتر است چه حضرت رسالت پناه راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم نماند بدوزخ کسی در گرو که دارد چنین سیدی پیشرو + عطای شفاعت چنانش دهند + که امت تمامی ز دوزخ رهند + در معالم از ابن عباس رض نقل کرده که حضرت رسالت پناه فرموده که پرسیدم پروردگار خود را پرسیدنی و دوست میدارم آنرا که نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و فلانرا و فلانرا این و آن عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمد الم یجدک یتیما فآوی ۞ آیا نیافت پروردگار تو ترا کودکی بی پدر پس جای داد ترا در کنف کفالت جد و عم تو در بحر الحقائق آورده که ترا در یتیم یافت در صدف ختم نبوت جای داد بیت بسکه غواص کرم در تگ دریای قدیم + غوطه زد تا بکف آورد چنین در یتیم + یا دید ترا که گوهر یگانه بکمال قابلیت از همه کائنات متفرد بودی و منقطع علاقه از ما سوی متوحد ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست ووجدک ضالا فهدی ۞ و یافت ترا خدای تو راه گم کرده بر دروازه مکه وقتیکه حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد پس راه نمود ترا بآنکه جدت را بر سر تو رسانید یا در راه شام وقتیکه با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل ع را فرستادم تا زمام شتر تو گرفته براه آورد یا راه نیافته بودی بعلم و احکام ترا بآن راه نمود و در حقائق سلمی مذکور است که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر معرفت و محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید ووجدک عائلا فاغنی ۞ و یافت ترا درویش عیالدار پس توانگری ساخت ترا بمال خدیجه رض یا بانکه تجارت کردی یا بغنائم که از کفار گرفتی و در حقائق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق ترا غنی گردانیدم بمکاشفه انوار جمال خود فاما الیتیم فلا تقهر ۞ پس با یتیم را قهر مکن و قدر ایشان بشناس که تو شربت یتیمی چشیده و اما السائل فلا تنهر ۞ و اما سائل را بانگ مزن و محروم مساز که در درویشی و تنگدستی کشیده و اما بنعمة ربک فحدث ۞ و اما بنعمت پروردگار خود که نبوت است حدیث کن یعنی احکام آن را بخلق رسان که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که نعمت چیزی است محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور میباشد پس حق سبحانه و تعالی حبیب خود را فرمود که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاجند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد پس بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست من میگردانی و من ایشان را دوست میدارم

سورة الم نشرح مكية وهي ثماني آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

الم نشرح لک صدرک ۞ آیا ما کشاده نکردیم برای تو سینه ترا تا مناجات خلق و دعوت خلق و غم امت در وی گنجد یا معنی آنکه آیا دل ترا گنجایش ندادیم که هر چه از اسرار غیبی بر تو وارد شود قبول تواند کرد و گفته‌اند شرح صدر اشارتست بآنچه در اخبار آمده از شکافتن سینه آنحضرت و چنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت صلعم متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعه آنحضرت بود وی را برده یا در نوبت ثانیه در قولی هست که در سال ششم یا یازدهم از بعثت نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که در شب معراج جبرئیل ع مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل ع طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق و حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل ع دل مرا بیرون آورده بشکافت و بشست و در آنجا طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آورده و دل مرا از آن پر ساختند و باز بجای آن بنهادند نقلی هست که بخاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذت آنرا هنوز در عروق و مفاصل خود می‌یابم بیت

دلم خزینه اسرار بود و دست قضا درش ببست و کلیدش بدلستانی داد + وَوَضَعۡنَا عَنكَ وِزۡرَكَ ۝ و فرو نهادیم از تو بار گران ترا الَّذِيٓ أَنقَضَ ظَهۡرَكَ ۝ آن باری که گران ساخت پشت ترا که آن اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض آنحضرت و گفته اند مراد غم گناه امت که بدان گرانبار بودی آنرا برگرفتیم و شفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعۡنَا لَكَ ذِكۡرَكَ ۝ و برداشتیم برای اظهار قدر تو ذکر ترا به نبوت و رسالت و خاتمیت یا آنکه نام ترا برقرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو سلام فرستادیم و دیگرانرا امر کردیم بدرود دادن بر تو و ذوالنون مصری قدس سره فرمود که رفعت ذکر اشارت بانست که همه انبیا برحوالی عرش جولان مینمودند و طایر همت حضرت بالای عرش پرواز میکرد قطعه سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت + آنجا که تو ببال کرامت پریدهٔ + هر یک بقدر خویش بجایی رسیده اند + آنجا که جای نیست تو آنجا رسیدهٔ + ای محمد صبر کن فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ۝ پس بدرستیکه با دشواری در دنیا آسانیست در آخرت إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ۝ بدرستیکه با دشواری که در مکه ترا هست آسانی بود در مدینه و در موضح آورده که با عسرے که در مدینه باشد یسیر در بهشت فَإِذَا فَرَغۡتَ فَٱنصَبۡ ۝ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ گردی جهد کن در دعا یا چون از گزارش احکام فراغت یابی باستغفار و زارامت مشغول شو در سفر تاسع از فتوحات می آورد که شیخ ابو مدین مغربی قدس سره در تاویل این آیت فرموده که چون فارغ شوی از مشاهدهٔ اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهدهٔ جمال رحمن وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرۡغَب ۝ و بدعا پروردگار خود پس رغبت کن در همه وقت و هرچه خواهی از و بخواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست سخن تو بر درگاه قرب مقبولست و دعوت طیبات تو در محل قبول بیت چو مقصود کون و مکان بود تست + خدا میدهد آنچه مقصود تست + + + + + + + +

سورة التين مكية وهي ثماني آيات ۝

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ ۝ سوگند بانجیر و زیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه آنست که انجیر میوهٔ پاکست و بی فضله غذای لطیف سریع الهضم و دوای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سدهٔ جگر و سپرز و سمین بدن و گرده در خبر آمده که بواسیر را قطع کند و نقرس را فائده دهد و زیتون میوه است نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار نفع و گفته اند که مراد از انجیر و زیتون منبت ایشانست و آن دو کوهست در ارض مقدس یکی طور زیتا و دیگری کوه تینا که هر یک معبد یکی از انبیا بوده یا دو مسجد دمشق و بیت المقدس ست و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته اند که جبل جودی و جبل بیت المقدس ست که حق سبحانه بدان قسم یاد میکند وَطُورِ سِينِينَ ۝ و سوگند بطور سینا یعنی زمین که محل مناجات حضرت کلیم ست وَهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ٱلۡأَمِينِ ۝ و قسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکه معظمه که مولد مبارک سید عالم ست و در بحر الحقائق آورده که قسم ست بزبان اهل اشارت بشجرهٔ تینیه قلبیه که مثمر ثمرهٔ علوم دینیه است و شجرهٔ زیتونهٔ مبارکه سریه که روشنی بخش مصباح دلست و طور سینین روح معلی ست که تجلی الهی را مجلاست و بلاد امین خفی که محل امن و امانست از هجوم آفات تعلقات اکوان جواب قسم این ست که لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ۝ بدرستیکه آفریدیم آدمی را در نیکوتر نگاشتنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات با انتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم و اکمل و مجلی اعم و اشمل تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدۡنَٰهُ أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ ۝ پس بازگردانیدیم او را بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت تا زنده گردانیدیم بوی آثار ظهور و اظهار و اطوار شعور و اشعار را و چون دقائق حقائق این آیت در جز و اول تفسیر مبسوطی دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بر آن حواله بمطالعهٔ آنست گفته اند که معنی آیت آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را باز بردیم پس خرافت کسی

از اول عمر ست و اسفل سافلین اشارت برانست و دران وقت هیچکار نتوان کرد و کسی را دران سن هیچ مزدی نباشد اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مگر آنانکه
بگرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند عملهای ستوده بایسته فَلَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُوْنٍ ؕ پس مر ایشانراست مزدی نابریده و کم ناشده یعنی
همچنانکه در جوانی و صحت تن مزد عبادت ایشان مینوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند بهمان دستور مزد ایشان ثابت ست فَمَا يُكَذِّبُكَ
بَعْدُ بِالدِّيْنِ ؕ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث پس از ظهور دلائل تا مقر نمیشوی بروز جزا و حساب اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَحْكَمِ الْحٰكِمِيْنَ ۧ
آیا نیست حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست در خبر آمده که هر که بگوید الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق مكية وهي تسع عشرة اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

جمهور علما برانند که اول چیزیکه از قرآن نازل شد پنج آیت ست از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت در غار حرا که بیرون مکه است
یا بر بالای کوهی ایستاده بودند ناگاه جبرئیل بروی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده است و تو رسول خدائی بدین امت انگاه گفت بخوان فرمود
ما انا بقاری چنانچه بی طاقت شد پس جبرئیل و برا بگرفت و بفشرد پس بگذاشت و گفت بخوان فرمود که ما انا بقاری دیگر بار بگرفت و بفشرد و بگذاشت
و گفت اقرا باسم ربک الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل از زیر پر خود نامه از حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورد و نزد آن سرور
انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و این نامه چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل او را بخود ضم کرد و بفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد تا
سه نوبت این صورت واقع شد انگه دیگر بار گفت ای آیات قرآن بخوان اِقْرَاْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِيْ خَلَقَ ۚ بخوان قرآنرا در وقتیکه افتتاح کنند بنام
پروردگار خود آن خدایکه بیافرید همه چیزها خلق کرد آدم را از خاک خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۚ بیافرید آدمیانرا از خونهای بسته اِقْرَاْ وَرَبُّكَ
الْاَكْرَمُ ۙ بخوان تکرار از برای مبالغه است و پروردگار تو بزرگترست از همه بزرگان و کرم او زیاده و اکرم و کریمان الَّذِيْ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۙ آن خدائی که
بیاموزانید نوشتن بقلم تا علم را بخط قید کنند و دران برابر نامه آگاهی چند و در بیان آورده که حق سبحانه آدم را تعلیم کتابت داد و اول
کسیکه خط نوشت ادریس بود و گفته اند عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ؕ بیاموخت خدای آدمی را آنچه نمیدانست یا محمد را تعلیم داد و آنرا علم شریعت انچه بدان
كَلَّآ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَيَطْغٰۤى ۙ حقا بدرستیکه آدمی یعنی ابو جهل بر آینه از حد بیرون میگذرد و سرکشی میکند اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰى ؕ بانکه می بیند خود را که بی نیاز
شده است یعنی توانگر و چرا بسبب مال طاغی شده و عبادت نمیکند اِنَّ اِلٰى رَبِّكَ الرُّجْعٰى ؕ بدرستیکه بسوی آفریدگار تست
بازگشت همه در آخرت و آنجا اعمال او را جزا خواهد داد تا بیت توانگری اوراست نزد اهل کمال که مال تالب گورست بعد از نزول اینها آورده اند
که ابو جهل گفت که اگر محمد را در سجده بینم گردن او را لگد زنم روزی آنحضرت نماز میگزارد ابو جهل خبر یافت بجانب آنحضرت
روان شد و بدو نارسیده بازگشت رنگ او زرد و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان من و محمد خندقی
دیدم از آتش و هول و بالهای مرغان پر در پرواز بود خبر بحضرت رسید فرمود که اگر نزدیک آمدی ملائکه عضو عضو او را بربودندی این آیت آمد اَرَءَيْتَ
الَّذِيْ يَنْهٰى ۙ آیا دیدی تو آنرا که باز میدارد و منع کند عَبْدًا اِذَا صَلّٰى ؕ بنده کامل را که محمد است وقتیکه نماز میگزارد اَرَءَيْتَ اِنْ كَانَ عَلَى الْهُدٰٓى ۙ
آیا دیدی تو اگر باشد بنده منهی از نماز بر راه راست اَوْ اَمَرَ بِالتَّقْوٰى ؕ یا فرماید خلق را به پرهیزگاری و باز داشتن از شرک اَرَءَيْتَ
اِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى ؕ آیا دیدی اگر تکذیب کند ابو جهل حق را و روی بگرداند از ایمان اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ يَرٰى ؕ آیا ندانست ابو جهل که خدای تعالی
می بیند

بزرگان گفته اند که در کلمهٔ ان الله یری هم وعید مندرجست و هم وعده یعنی ای زاهد پرستش نمای که ترا می بیند و ای فاسق توبه کن که ترا می بیند و ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند و ای زاهد در خلوت مکن قصد گناهش که ترا می بیند درویشی بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته میگریست گفتند چند گریی که خدا غفورست گفت آری هرچند عفو کند سوا آنچه خجلت آنرا که او دید اند و می بیند چگونه از خود دفع کنیم نظم گیرم که تو از سر گنهم در گذری + زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم + سرخجالت درویش ازان بود در پیش + که اگر گناه ببخشند شرمساری هست آورده اند که نوبت دیگر حضرت رسالت پناه صلعم نماز میگزارد ابوجهل لعین برسید و گفت ای محمد نه ترا نهی کرده بودم از نماز و آنحضرت او را تهدید بسیار کرد و وعیدها فرمود ابوجهل گفت مرا میترسانی حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگترست و اهل مجلس من بیشتر اند آیت نازل شد كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ حقا که ابوجهل اگر باز نه ایستد از ایذی محمد لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ۝ بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیمش نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ۝ پیشانی دروغگوی خطاکار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازی ست و مراد صاحب ناصیه ست فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ۝ پس گوی بخوان ابوجهل اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ۝ زود بود که بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم كَلَّا لَا تُطِعْهُ نه اینست سخن که او گوید فرمان مبر او را بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش وَاسْجُدْ وَاقْتَرِب ۝ ع و سجده کن بر دوام خدای را و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده بپروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده چهاردهم ست و در فتوحات این سجده را سجدهٔ طلب قرب گفته

ع ١٩

سورة القدر مكية وهي خمس ايات

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

حضرت رسالت پناه صلعم را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمرهای کوتاه چنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره نزول فرمود که إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را کنایت غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او میکند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی ست از تصریح بآن و دیگر انزال آنرا بخود اسناد فرمود در وقت متبرک چنانچه فرموده فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۝ در شب قدر یعنی ابتدای نزول او دران شب بوده یا نزول تمام قرآن دران شب از لوح محفوظ باسمان دنیا آمده و در بیت العزت بسفره سپرده اند و روح الامین در مدت بست و سه سال آیت آیت و سوره سوره بحسب مصالح وقت بدنیا آورده وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۝ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست شب قدر یعنی شب باعزت و شرف که هرکه در وی طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که در وی واقع شود نزدیک خدا با قدر بود و گفته اند قدر بمعنی حکم ست یعنی در وی تفصیل کنند هر کاری مشحون بحکمت که نقص بران راه نیابد یا بمعنی تنگی ست که زمین دران شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۝ شب قدر بهترست از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل دران جهاد کرده مر کسی را که دریابد و بطاعت بروز آرد و شب قدر بقول امام اعظم دایرست در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما برانند که در ماه رمضانست در دههٔ اخیر در شبهای وتر امید وارترست اصحاب امام شافعی بیست و یکم و بیست و سوم را اختیار کنند و حنفیه شب بیست و هفتم را فی الجمله عدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمهٔ هی که از کلمات این سوره بیست و هفتم ست فی الجمله قول اخیر را تائید میکند و حکمت در خفای شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیای آن بعبادتست نه بیداری بیت خواجه حافظ ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی + هر شب شب قدرست اگر قدر بدانی + تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا پس فرود آیند فرشتگان بزمین از آسمان دنیا و جبرئیل با ایشان درین شب مبارک و قولی آنست که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا ارواح بنی آدم یا حضرت عیسی بموافقت ملائکه در تفسیر حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره مذکورست که روح پیغمبرها فرود آید و در بصائر فرموده که جبرئیل با فرشتگان که ایشان را با زمینیان علقه

و آشنائی هست فرو د آیند و بخانهای مومنان در روند و جبرئیل مومنانرا مصافحه کنند و علامت مصافحه جبرئیل اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و برای شرف این شب ست که ملائکه و روح بزمین آیند بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ ۝ بفرمان آفریدگار ایشان از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت سَلٰمٌ هِیَ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ ۝ سلامت ست از همه آفات شب قدر تا دمیدن سفیدهٔ صبح اسرار علما و عرفا درین سوره بسیار ست و در جواهر التفسیر شمهٔ ازان مذکور ست و الی الله ترجع الامور

سورة البيّنة مدنيّة وهي ثماني اٰيات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

لَمْ يَكُنِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِيْنَ مُنْفَكِّيْنَ و از مشرکان عرب باز ایستادگان از کفر حَتّٰی تَاْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۝ تا آنگاه که بدیشان آمده حجتی روشن رَسُوْلٌ مِّنَ اللّٰهِ فرستادهٔ از خدای که محمد ست صلعم يَتْلُوْا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ۝ میخواند برامت خود صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آن را صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف ست فِيْهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ۝ دران صحیفها نوشتهای راست ست و درست یعنی احکام و مواعظ مقصود ازین آیت آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آئین خود بودند تا پیغمبر بیامد و ایشانرا بایمان خواند بعضی بعد توفیق الٰهی بدولت ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد آنانکه داده شده اند کتاب را اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ ۝ مگر از پس آنکه آمد بدیشان پیغمبر یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد ازانکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و برخی کافر شدند وَمَآ اُمِرُوْٓا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ و امر کرده نشدند اهل کتاب مگر آنکه پرستش کنند خدای را مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ پاک کنندگان برای خدای کیش خود را یعنی از شک و الحاد پاکیزه باشند حُنَفَآءَ میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام وَيُقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و دیگر مامور اند بگزارند نماز مفروضه را در اوقات آن وَيُؤْتُوا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة واجب را بمحل آن وَذٰلِكَ دِيْنُ الْقَيِّمَةِ ۝ و آنچه مامور شده اند بدان دین و ملت راست ست اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی آنانکه نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِيْنَ فِيْ نَارِ جَهَنَّمَ و از مشرکان یعنی بت پرستان در آتش دوزخ باشند روز قیامت خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاویدان دران اُولٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ۝ آن گروه ایشان بدترین همه آفریدگانند اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند عملهای پاک و ستوده اُولٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۝ آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان جَزَآؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ پاداش ایشان که خیر الخلق اند نزدیک پروردگار ایشان جَنّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِيْ بوستانهای اقامت ست که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار آن جویها چه بوستان بی آب روان نشاید خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا پایندگانند ایشان دران بهشتها همیشه تاکید خلود ست رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود باشد خدای از ایشان و طاعتهای ایشان وَرَضُوْا عَنْهُ و خشنود باشند ایشان از خدای بدان ثواب بحساب بدیشان و ایشانرا منتهای مرادات و نهایات الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد برسانند جنت دار ند هر کس از تو مرادی و مطلبی مقصود ما ز دنیا و عقبی لقای تست ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهٗ ۝ آنچه مذکور شد از جنت و رضوان برای آنکس است که بترسد از عقوبت پروردگار خود و بموجبات ثواب اشتغال نماید

سورة الزلزال مدنيّة وهي ثماني اٰيات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۝ چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی وی که مقررست نزدیک نفخهٔ اولی یا ثانیه و ازان درهم شکسته شود وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۝ و بیرون آرد زمین بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفائن و کنوز ست یعنی براندازد و از درون خود و بیرون افکند وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۝ و گوید انسان یعنی کافر و گفته اند عام ست یعنی همه آدمیان بعد از مشاهدهٔ این حال گویند چیست زمین را که پوشیدهای خود را آشکارا میکند يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ۝ آن روز سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای وی را بسخن آرد تا بگوید خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملهایکه بروی صادر شده از اعمال بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ۝ بسبب آنکه پروردگار تو امر کند مر او را و دستوری دهد که خبر دهد از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا ۝ آن روز باز گردند و بیرون آیند مردمان از موقف حساب پراگندگان یعنی گروه گروه بعضی بدست راست و جمعی بدست چپ لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ۝ تا نموده شوند جزای کردارهای خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سائل را بکسوت و لقمه نمینواخت و میگفت این اندک ست چیزی بسیار خیر باید کرد تا بران مزد دهند و دیگر گناه خورد را خوار میداشت و میگفت مار انظر بقطره و خطره مواخذه نخواهد بود بلکه بجبائر عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۝ پس هر که عمل کند همسنگ مورچه خرد نیکی ببیند پاداش آنرا وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۝ و هر که بکند بوزن مورچه صغیره بدی بیابد مکافات آنرا ابن عباس رض فرموده که هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدای بنماید عمل وی را بوی در قیامت اما سیئات مومن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیئات معذب سازد و ابن مسعود رض فرموده که محکم ترین آیتی از قرآن اینست و پیغمبر صلعم آنرا جامعه فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه رض که جد فرزدق بود نزد حضرت رسالت پناه صلعم آمد و گفت آنچه بر تو فرود آید بر من بخوان آنحضرت این آیت بروی بخواند گفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که دران عرصهٔ کبری از ذره و حبه و نقیره و قطمیر نخواهند پرسید و هیچ گونه فروگذاشتی نخواهد بود هر آینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت و نکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خود خواهد ساخت

قطعه
حساب کار خود امروز کن که فرصت هست ۔ ز خیر و شر بنگر تا چه هاست حاصل تو
اگر بنقد نکوئی توانگری خوش باش ۔ و رت بغیر بدی نیست وای بر دل تو

سورة العٰدیٰت مکیة وهی احدی عشرة آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

حضرت رسالت پناه صلعم منذر بن عمرو انصاری رض را با خیلی اصحاب رض بقبیله بنی کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بر ایشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آئید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد و منافقان زبان دراز کرده بایکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در بادیه بلیه هلاک شده اند و کسیکه خبر ایشان برساند نمانده این سخن بمومنان رسیده اندوهناک شدند حق سبحانه [illegible] خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ۝ سوگند باسپان دونده که بوقت دویدن نفس زنند نفس زدنی آوازیکه نه صهیل بود فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا ۝ پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم نعل و سنگ زیر سم آتش زنند آتش زدنی فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا ۝ پس قسم بغارت کنندگان در وقت صبح مراد راکبان ایشانند فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا ۝ پس بر انگیختند آن اسپان در آن وقت [illegible] غباری در کنار آن قبیله فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ۝ پس درمیان در آمدند بدان وقت گروهی را از دشمنان که إِنَّ الْإِنْسَانَ [illegible] ناسپاس ست با جمع خود که اراجیف در میان مردم می افگندند یا [illegible] انسانست لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ۝ مر پروردگار خود را [illegible]
ابو حاجب ست امام ابو اللیث آورده است [illegible] عمر [illegible] ابو حاجب [illegible] حاتم [illegible]

واندک خیر و گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت خیر یاد نیارد و در حدیث ابو امامه رضی الله عنه هست که کنود آنست که تنها خورد و عطا نکند و
بنده را بزند وَاِنَّهٗ عَلٰی ذٰلِکَ لَشَهِیْدٌ ۚ و بدرستیکه خدای بر بخل و کفران او هر آینه گواه ست یا انسان بر کنود خود گواه ست بجهت ظهور اثر آن از و وَاِنَّهٗ
لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیْدٌ ۗ و بدرستیکه اگر انسان برای دوستی مال هر آینه سخت ست یعنی بخل وی بغایت رسید شیخ الاسلام قدس سره فرمود که اگر مال را دوست
میداری بده تا باز تو دهند و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند نظم مال جان کن بیاران دهی گر بدهی که بخاکش نهی + زر ز پی منفعت ست ای حکیم + بهر
نهادن چه سفال و چه سیم بیت زر از بهر خوردن بود ای پسر + برای نهادن چه سنگ و چه زر + اَفَلَا یَعْلَمُ اِذَا بُعْثِرَ آیا نمیداند انسان که چون ظاهر گردد و بیرون
آورده شود مَا فِی الْقُبُوْرِ ۙ آنچه در گورها ست یعنی اموات وَحُصِّلَ مَا فِی الصُّدُوْرِ ۙ و حاضر کرده شود آنچه در سینها ست یعنی با میان
آرند و خیر و شر آن را تمیز سازند جواب اذا این ست که خدای تعالی پاداش خواهد داد اِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ بدرستیکه آفریدگار ایشان با قوال و
افعال ایشان یَوْمَئِذٍ لَّخَبِیْرٌ ع آن روز رستخیز هر آینه داناست و بر جزا دادن تواناست والله اعلم + ع ۱۱

سورة القارعة مکیة وهی احدی عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْقَارِعَةُ ۙ روز کوبنده مَا الْقَارِعَةُ ۚ چیست کوبنده وَمَآ اَدْرٰکَ مَا الْقَارِعَةُ ۗ و چه چیز ترا دانا گردانید که چیست کوبنده مراد
روز قیامت ست که بکوبند دلها را بهول و هیبت یَوْمَ یَکُوْنُ النَّاسُ روزی که باشند مردمان از شدت رستخیز کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوْثِ ۙ مانند
پروانه پراگنده یا چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند و پایمال و پریشان حال میشوند وَتَکُوْنُ الْجِبَالُ و گردد کوهها از هول این روز کَالْعِهْنِ
الْمَنْفُوْشِ ۗ مانند پشم رنگین زده شده بکمان نهانی یعنی کوهها از هول آن روز در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا بشابه پشم رنگین زده شده باشد چه رنگ
پشم را سست کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِیْنُهٗ ۙ پس اما در آن روز هر کرا گرانبار باشد ترازوهای عمل او یعنی مقادیر انواع حسنات او
راجح بود فَهُوَ فِیْ عِیْشَةٍ رَّاضِیَةٍ ۗ پس او در زندگانی باشد پسندیده وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِیْنُهٗ ۙ و اما آنکه سبک بود ترازوهای کردار او یا آنکه حسنه ندارد یا راجح آید سیئات او بر حسنات
فَاُمُّهٗ هَاوِیَةٌ ۗ پس جای او هاویه است و آن دره ایست باشد زیرترین همه درکها وَمَآ اَدْرٰکَ مَا هِیَهْ ۗ و چه چیز دانا گردانید ترا که چیست هاویه نَارٌ حَامِیَةٌ ع آتشی بغایت رسیده در سوزش ع ۱۱

سورة التکاثر مکیة وهی ثمانی آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله مردم بنی عبد مناف چون هر یک شمار قبیله خویش کردند بیشتر آمدند و
بنی سهم گفتند بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند ما مرده و زنده را شمار میکنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند بسه خانواده حق سبحانه این سوره
فرستاد اَلْهٰکُمُ التَّکَاثُرُ ۙ مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری قوم حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۗ تا حدی که آمدید بگورستانها و مردگان را شمار کردید و گفته اند
معنی آیت آنست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق بامور معیشتی گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر کَلَّا نه چنین باید که همت عاقل
مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد بیت روزیکه اجل کند شبیخون + البته بباید از جهان
رفت + گر دل نبود اسیر دنیا + آسان بود آنجهان توان رفت سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۙ زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر یعنی بوقت مرگ ثُمَّ کَلَّا
سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۗ پس حقا که زود بدانید جهت خطای خود را بوقت نشور کَلَّا نه چنان باید که بزنده و مرده مباهات کنید لَوْ تَعْلَمُوْنَ اگر بدانید که
چه احوال در پیش دارید عِلْمَ الْیَقِیْنِ ۗ دانستن درست بیگمان هر آینه شما را باز دارد از مفاخرت و مکاثرت لَتَرَوُنَّ الْجَحِیْمَ ۙ بخدای که بخواهید دید

دوزخ را اول از دور ببینید وقت که بعرصات می آرند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس هر آینه بخواهید دید آنرا عَيْنَ الْيَقِينِ ديدنی بچشم بی شک و شبهه بود در آید
ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ پس هر آینه پرسیده شوید يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ آنروز بوقت محاسبه از نعمتهای که بدان مشغول شدید و از عبادت باز ماندید
خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز داشته و گفته اند مخاطب کفار اند و اصح آنست که عام دارند چه هر کس را از شکر نعمتی که داشته باشد خواهند
و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند باب سرد و رطب یا سایه خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرائع یا قرآن و اثر آنست که صحت و فراغت
بیت فراغ و امن است و نیروی تن * چو میدان فراخست گوی بزن چه در حدیث آمده که دو نعمتست که بیشتر مردمان در آن مغبون اند و قدر آن نمیشناسند
و فراغت در عین المعانی آورده که نعیم محمد است صلعم که از دعوت او دلت و اتباع سنت او خواهند پرسید بیت نعمتیست بزرگ از خدا که بر ثقلین ... آن نعمت تفریق ...

سورة العصر مكية وهي ثلث آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که ابو الاشدین مر صدیق را گفت زیان کردی ای ابابکر که دین پدران بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیانکار
نباشد آنکه سخن خدا و رسول شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیانکار تر آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافقت سخن صدیق را
این سوره فرستاد که وَالْعَصْرِ سوگند بخدای روزگار یا بروزگاری که مشتمل است بر اعاجیب بسیار یا نماز دیگر یا بعصر پیغمبر یا بعصر تو ای محمد
که فاضل ترین همه عصرهاست جواب قسم آنکه إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه ابو الاشدین یا ابو جهل یا همه آدمیان لَفِي خُسْرٍ هر آینه در زیانند بسبب صرف اعمار
در مطالب ناپایدار بیهوده و تقدیر مرغ عمر در دست آدمی زیان کنیست خسر تر از آنکه بیهوده بدر برد پس همه این مشرکان ضائع کنندگان عمر در زیانکاری اند
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کردارهای پسندیده وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ و وصیت کرده اند یکدیگر را بچیزی راست
و درست که آن ایمانست بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآنست وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصیت کرده اند یکدیگر را بصبر و طاعت یا از
معصیت و بعضی از مفسران گویند لفی خسر کنایتست از حال ابو جهل و آمنوا ایمائی میکند بصفت صدیق رض و عملوا الصالحات اشارتست
بکردار فاروق و تواصوا بالحق مخبر است از گفتار ذی النورین و تواصوا بالصبر حکایتست از سیرت مرتضی علی رضوان الله علیهم اجمعین

سورة الهمزة مكية وهي تسع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که اخنس بن شریف عیب رسول الله میگفت در حضور و ولید بن مغیره غیبت آنحضرت میکرد حق سبحانه درباره ایشان آیت فرستاد
که وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ وای مر عیب کننده را لُمَزَةٍ عیب کننده را یا کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده الَّذِي
جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ آنکسی که گرد کرد مالی را و شمرد آنرا یا شماره آنرا نگاه داشت يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ می پندارد آنکه مال جمع کرده او
جاوید خواهد ساخت او را نیا كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ نه چنان است که آدمی پندارد هر آینه انداخته شود در حطمه و آن نام درکه ایست از دوزخ
که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست حطمه نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ
آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای آنرا افروخته بقدرت و هر چه حق تعالی برافروزد دیگری نتواند که فرونشاند بیت چراغی را که ایزد بر فروزد *
هر آنکس پف زند ریشش بسوزد * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ آن آتشی که برآید و غالب شود بر دلهای و بمیان آن در آید و تخصیص این آتش بدل
کافران جهت آنست که دل ایشان محل عقائد ناشایسته و منشای اخلاق ناپسندیده است إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ بدرستیکه

آن آتش یعنی بکان آن بر کافران فرو بسته شده است فِیْ عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ۝ بستونهای دراز یعنی دران در که بر بسته اند و ستونها بران زده و محکم ساخته که هرکس نتواند کشاد و این اشارت ببقا و خلود ایشانست در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجیبست حسین منصور قدس سره فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد ناگاه شرری از مقدحه انا الحق بیرون جست و در آن آتش سوخته افتاد و اکنون سوخته باید که از سوزش خبر دهد بیت ای شمع بیا تا من و تو راز بگوئیم + کاحوال دل سوخته هم سوخته داند +

سورة الفیل مکیة وهی خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم۝

در کتب [illegible] های معتبره مذکورست که ابرهه صباح که از قبیل نجاشی که والی یمن بود [illegible] از اطراف [illegible] متوجه که [illegible] و معلوم کرد که [illegible] ایشان زیارت خانه کعبه است عرق [illegible] آتش در حرکت آمده [illegible] گرداند پس در صنعا از خام ملون کلیسای ساخت قلیس [illegible] دیوار آنرا بزر و جواهر [illegible] و طوائف [illegible] آن تکلیف نمود و این صورت اگر چه بر قریش شاق بود [illegible] مشغول شده [illegible] شبی آن بیت محدث را بحدث آلوده ساخت و فرار نمود این خبر [illegible] گشته لشکر جمع کرد و با پیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و پیل [illegible] بود بیت [illegible] رهست چون کوه قاف + چو شیر عرین چابک اندر مصاف + با خود [illegible] بحوالی مکه معظمه آمده [illegible] ابرهه از اول روز لشکری مهیا کرده و پیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد پیلان [illegible] کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بحبت اعراض او از انجا از پیش نمیرفتند [illegible] جبال نظر بگماشتند که آیا حال بر چه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان [illegible] بر آن لشکر سنگ باران کردند و بیک نفس همه از اقوام ابرهه مستاصل شدند کما قال الله تعالی اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار تو بِاَصْحٰبِ الْفِيْلِ۝ بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکر او اَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ آیا نساخت و نگردانید مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند فِيْ تَضْلِيْلٍ۝ در تباهی و بطلان وَّاَرْسَلَ عَلَيْهِمْ و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طَيْرًا اَبَابِيْلَ۝ مرغان گروه گروه منقارها ایشان چون منقار مرغ و پنجهای ایشان چون پنجه سگ و سرهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سبز بودند منقارهای زرد تَرْمِيْهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّيْلٍ۝ می افگندند آن لشکر را بسنگی از سنگ گل یعنی گلی سنگ شده بود فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّاْكُوْلٍ۝ پس ساخت خدای ایشان را بدین سنگها چون برگ کاه خورده شده یعنی خورده در روی افتاده و نابود کرده شده کنایت ست [illegible] ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجهای و بر هر عضو از بدن کافر زدندی از آن جانب دیگر بیرون [illegible] و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگدلان که نیت خرابی خانه داشتندی نوشته بود و ابرهه تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از عقب تا حبشه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود و برای هلاک او مقرر بود در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاک ساختند ابرهه را در ینحال نظر بران مرغ افتاد گفت ای ملک یکی از ان مرغ اینست بهمان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بنام او بر سرش افگند و هم در نظر نجاشی

هلاک شد و از این صورت آیت عبرتی بر صحیفهٔ دل نجاشی منقش گشت بیت نوشت خامهٔ تقدیر بر جریدهٔ دهر خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار

سورة القریش مکیة وهي اربع ایات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

امام زاهد رحمه الله آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است هر کس از عرب که نسبت او به نضر منتهی میشود قریشی است و بعضی از علمای انساب برانند که قریش لقب فهر بن مالک است که نبیرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه از برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت شگفت نمائید و متعجب شوید لِاِيْلٰفِ قُرَيْشٍ ۝ اِلٰفِهِمْ برای پیوستن قریش یکدیگر پیوستن ایشان رِحْلَةَ الشِّتَآءِ وَالصَّيْفِ ۝ از سفر زمستان و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجب است که من ایشان را این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من به پرستش بتان مشغول شده اند فَلْيَعْبُدُوْا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ ۝ پس باید که پرستند خداوند این خانهٔ معظم را که تعظیم ایشان بسبب آنست الَّذِيْٓ اَطْعَمَهُمْ آن خداوندی که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر کرد مِّنْ جُوْعٍ از گرسنگی وَّاٰمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ ۝ و ایمن گردانید ایشان را بجهت این حرم محترم از ترس آنها که در حوالی مکه اند و یکدیگر را میکشند و غارت میکنند

سورة الماعون مکیة وهي سبع ایات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

مفسران برانند که مبدأ اول این سوره در شان کافرانست و نصف اخیر درباره منافقان آورده اند که ابوجهل لعین تکذیب بقیامت کردی و هرگاه که وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوت از مال خود بزدی و براندی و پیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که اَرَءَيْتَ الَّذِيْ يُكَذِّبُ بِالدِّيْنِ ۝ آیا دیدی تو و دانستی آنکس را که تکذیب میکند بروز جزا و باور نمیدارد یعنی ابوجهل فَذٰلِكَ الَّذِيْ يَدُعُّ الْيَتِيْمَ ۝ پس او آنکس است که بعنف و ستم دفع میکند یتیم را و میرانند گفته اند ابوسفیان یا ولید شتری کشته بود و بخش میکرد یتیمی از وی نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه حکایت او میکند که میراند یتیم را وَلَا يَحُضُّ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ ۝ و تحریص نمیکند و ترغیب نمینماید اهل خود را بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی خود نمیدهد و کسی را نمیفرماید که بدهد بلکه از احسان منع میکند بیت چون ز کرم سفله بود بر کران + منع کند از کرم دیگران + سفله نخواهد دیگری را بکام + خس نگذارد که رود دی بجام + پس در شان منافقان میگوید فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّيْنَ ۝ پس سختی عذاب برای نماز گزارندگان ریائی یعنی ابن ابی و اصحاب او الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ ۝ آنانکه ایشان از نماز خود بیخبر اند و غفلت ورزندگان یعنی از آن حسابی نگیرند و جز حضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرائط و آداب میگذارند بیت کلید در دوزخ است آن نماز + که در چشم مردم گزاری دراز + الَّذِيْنَ هُمْ يُرَآءُوْنَ ۝ آنانکه ایشان ریا می کنند در کردار خود با میدستایش مردم وَيَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ ۝ و باز میدارند مال زکاة را یعنی بمستحقان نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان یکدیگر را بدان معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و بیل و دلو و قولی آنست که مراد از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید آب و آتش و نمک

سورة الکوثر مکیة وهي ثلث ایات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

در معالم آورده که عاص بن وایل با پیغمبر صلی الله علیه وسلم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت پناه بیرون رفت و عاص بمسجد درآمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میکردی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بودی که هر کرا پسر نبودی ورا

ابتر گفتند یعنی از وعقب نخواهد ماند و دران ایام پسر آن حضرت طاهر نام که از خدیجه داشت درگذشته بود چون این خبر بحضرت پیغمبر رسید دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارکش این سوره فرستاد که إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۝ ما عطا کردیم ترا بسیاری از خیرات و این لفظ بر وزن فوعل ست و کنایتست از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و عملی بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوی ست در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوی دیدم و بر لب آن جوی خیمهای بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل پرسیدم که این جوی چیست فرمود که این جوی کوثرست که حق سبحانه بتو عطا فرموده و در معالم التنزیل از حضرت رسالت پناه نقل کرده که گفت کوثر جوئی ست در بهشت کنارهای او از زرست و مجرای او بدر و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفید تر از برف و حدیثی دیگر هست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیرت او مدت یکماه راه است آب او سفید تر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان آسمان هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود و صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرتست بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هر که از آن سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن ست و این معنی خاصه حضرت نبی و اکمل اولیای امت اوست فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۝ پس بگزار نماز برای پروردگار خود خاص از برای رضای او و شتر قربانی کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه در نماز و نزدیک نحر و آن موضع قلاده ست از سینه و گفته اند مراد نماز عیدست و قربان کردن بعد از ان إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ۝ بدرستیکه ع ۳۹
دشمن تو یعنی عاص ابن وائل اوست دُم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریت اما ترا ذریت بسیار و حسن صیت و نشر نام و آثار فضل بی شمار تا روز قیامت باقی خواهد بود بیت آثار اقتدار تو تا حشر متصل خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل

سورة الکفرون مکیة وهی ست ایات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝

گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن عبد یغوث و اسود بن عبد المطلب بزبان عباس پیغام فرستادند به پیغمبر که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای آریم چون پیغام بآنحضرت رسید مقارن حال جبرئیل نازل شد و این سوره فرود آورد که قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۝ بگوای محمد در جواب ایشان که ای کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شدند خدای تعالی میدانست که ایشان ایمان نیارند و بطعن و امتحان این سخن میگفتند لاجرم گفت که با ایشان بگوی لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۝ نخواهم پرستید آنچه شما میپرستید آنرا یعنی بتان جماد وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۝ و نیستید شما پرستندگان در حال آنرا که من میپرستم که خالق عباد ست وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ ۝ و نیستم من پرستنده در حال شما آنچه پرستش میکنید آنرا وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۝ و نباشید پرستندگان در استقبال آنرا که من پرستش میکنم لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ۝ مر شما راست کیش شما که بدان معتقد اید و دست باز نخواهید داشت و مراست دین و آئینی که بر آنم و نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز می آید و این آیت بآیت سیف منسوخ شده ابن عباس فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر و صعب تر ازین سوره زیراکه توحیدِ محض ست و ثواب خواندن او برابر ثواب قرائت ربع قرآن باشد ع ۶

سورة النصر مدنیة وهی ثلث ایات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝

اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ ۝ چون بیاید یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش و فتح مکه ترا و فتح سائر بلدان امت ترا وَرَاَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُوْنَ و می بینی تو مردمان را که در می آیند فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا ۝ در دین خدای که اسلام ست گروه گروه در سال نزول این سوره تتابع وفود بود چون بنی اسد و قریضه و بنی مره و بنی البکا و بنی کنانه و بنی هلال و ملخای و تجیب و دارم و غیر ایشان از اکناف و اطراف بخدمت آنحضرت آمده بشرف اسلام مشرف شدند فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تنزیه کن خدا را تنزیه مقترن بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله و بحمده و از حضرت عائشه منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر نماز گزاردی الا که گفتی سبحانک و اللهم بحمدک و اللهم اغفرلی و گفته اند نماز کن با خدای وَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش طلب کن او را یعنی برای هضم نفس و استقصار عمل و گفته اند استغفار کن برای گناهان امت اِنَّهٗ كَانَ تَوَّابًا ۝ بدرستیکه خدای هست قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما برانند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بود و درین سوره خبر وفات رسول ست در وقتیکه نازل شد پیغمبر بر خواند عباس بگریست چون آن حضرت پرسید که چرا میگریی عباس جواب داد که خبر داده ترا از رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی و حضرت سال بیش بعد از نزول این سوره دو سال نزیست و آخر سوره که تمام فرود آمده نیست و صحابه این سوره را سوره تودیع میگفتند و در کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول خدای فاطمه را طلبید و گفت ای دختر من خبر وفات من داده اند بیت نامه رسید از آن جهان بهر مراجعت برم عزم رجوع میکنم رخت بعرش میبرم فاطمه بگریست آن حضرت فرمود که مگری که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن رسی پس حضرت فاطمه باز خندید

سورة تبت مكية وهي خمس آيات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

چون آیت وَاَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ نازل شد حضرت رسالت پناه بکوه صفا بر آمده ندا کرد یا صباحاه رؤسای قریش نزد وی جمع آمدند و فرمود که اگر من شما را خبر کنم آنکه در پای این کوه جمعی آمده اند مدعیه آنکه بر شما شبیخون کرده دست بقتل و غارت بگشایند مرا دران تصدیق میکنید یا نی گفتند که چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابو لهب برخاست و گفت هلاک باد ترا آیا برای این خواندی و روایتی هست که بدو دست سنگی برداشت که بران حضرت افگند در همان حال حق سبحانه این آیت فرستاد تَبَّتْ يَدَآ اَبِيْ لَهَبٍ هلاک و نابود باد هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند و بدو هلاک کند ابی لهب عم رسول بود و عبد العزی نام داشت بواسطه بسیاری معادات او با رسول بر و نفرین و لعنت واقع شد و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که ناچیز باد دنیا و آخرت او وَّتَبَّ ۝ و هلاک شد و ناچیز گشت بعد از دعا آورده اند که ابو لهب این سخن بشنید و گفت اگر آنچه برادر زاده من میگوید حق ست مال و فرزند فدا کنم و خلاص یابم رد قول او را این آیت آمد که مَآ اَغْنٰى عَنْهُ مَالُهٗ وَمَا كَسَبَ ۝ دفع نکند از و خاصیت این نفرین و لعنت را خواسته یعنی اموال او و آن را که کسب کرده است یعنی فرزندان و عتبه با مراد مکسوب است از ارباح تجارت و منافع معاملات سَيَصْلٰى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۝ زود باشد که در آید بآتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ ست وَّامْرَاَتُهٗ و زن او که ام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان نیز با او در آید حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝ بردارنده هیمه و کشنده هیزم و آن چنان بود که ام جمیله در همسایگی رسول خدای خانه داشت و روزها پشتهای خار و دستهای خسک جمع کردی و شب آوردی و بر سر راه پیغمبر بریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش خلد و آن حضرت بنماز بیرون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی چه نوع همسایگی ست که با من میکنید بیت میریختند در ره تو خار و با همه چون گل شگفته بود رخ گلستان تو و گفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس بر میفروزد مثنوی میان دو کس جنگ چون آتش ست سخن چین بدبخت هیزم کش ست

کنند این است آن خوش و گر باره ول + وی ماند میان خاکسار و خجل + میان وکس آتش افروختن + نه عقل ست خود در میان سوختن + وام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود که جهت معادات رسول الله بار گناه مردم برداشتی و گویند فی نفس الامر هیزم میکشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب ست روزی پشته هیزم بر پشت داشت مانده شده رسن هیزم در گردن او بود آن را بر سنگی نهاد تا بیاساید فلکی را امر شد و بیامد و آن پشته را در پس پشت او از سنگ فرو گردانید رسن در گردنش بماند و خفه شد و بدوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝ در گردن او رسن از لیف خرماکه هیزم بدان بربسته بود و گویند مراد سلسله حدید دوزخ ست که در روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند

سورة الاخلاص مكية وهي اربع ايات

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

جماعتی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدای را که بپرستش او دعوت میکنی و در معالم آورده که گروهی از یهود گفتند که یا ابا القاسم وصف کن خدای را تا بدو ایمان آریم چه در توریت صفت او دیده و دانسته ایم بگو چه چیزست و چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که قُلْ بگو ای محمد کیکه از وی میپرسید هُوَ اللّٰهُ اوست خدای تعالی اَحَدٌ ۝ یگانه متوحد بذات و منفرد بصفات اَللّٰهُ الصَّمَدُ ۝ خدائیکه بی نیازست از همه و اوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد و پاینده هست که هرگز فانی و نیست نشود و آورده اند که صمد آنست که هرچه خواهد کند و در عین المعانی از امام علی بن موسیٰ نقل کرده اند که صمد آنست که عقلها از اطلاع کیفیت او ناامید باشند یعنی کمالش بروی همه اندیشه بربست + خرد را پشت ازین اندیشه بشکست + لَمْ يَلِدْ ۝ نزاد کس را رد یهودست که گفتند عزیر پسر اوست وَلَمْ يُولَدْ ۝ و زاده نشد از کسی رد نصاری ست که گویند که عیسیٰ پسر مریم خداست وَلَمْ يَكُن لَّهُ و نیست و نبوده و نخواهد بود مر او را كُفُوًا أَحَدٌ ۝ همتای هیچ یکی رد مجوس ست و مشرکان عرب که گفتند او را کفو هست یعنی اهرمن و بتان حاشا شیخ ابو علی رودباری گفته که شرکت دائرست بر عدد و تقلب و علت و معلول و شکل و ضد حق تعالی نفی عدد و کثرت کرد از ذات خود به هو الله احد و نفی تقلب و تنقص فرمود به الله الصمد و علت و معلول را منتفی ساخت به لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع گردانید به لم یکن له کفوا احد و ازین جهت ست که این سوره را سوره اخلاص گویند محققان گفته اند که توحید نفی وجود متماثل در ماهیت و متکافی در قوت متصور تواند بود و متماثل در ماهیت و متکافی در قوت یا متاخر باشد در رتبت مشابه معلول باشد مثل ولد یا متقدم در ان بمنزله علت مثل والد و یا معیت دارد بمثابت مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید بقل هو الله تقویم یافت به لم یلد که مقتضی نفی صنف اولست و لم یولد که اقتضای نفی صنف دوم میکند و لم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صنف سوم ست تمام شد و شیخ جمال الدین ساوجی گفته که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه برانند که هست اما او را نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و مشبهه را اعتقاد آنست که بخلق ماند و یهود و ترسایان گویند او را زن و فرزندست و معتقد مغان آنست که کفو دارد و چون بنده مومن گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از گفتار فلاسفه برگشت و چون گفت احد از ثنوی و شرک برائت نمود و چون بزبان راند که الله الصمد از مذهب مشبه دور شد و چون لم یلد و لم یولد خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان تبرا نمود و بعضی گفته اند که اسرار از کلمه هو بهره گیرد و ارواح از ذکر کلمه الله ارتیاح یابد و دلها از نور احد محظوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس از تعقل لم یلد و لم یولد منتفع گردد و شخص از معنی و لم یکن له کفوا احد بمراد رسد و گفته اند کلمه هو قسم و الهام ست و لفظ الله بهره ذوق و ران ست نام احد حظ محبان است گفتار الله الصمد نصیب عارفان ست و کلمات لم یلد و لم یولد بخش عاقلانست و الفاظ و لم یکن له کفوا احد زعامه مومنانست هر که بسر هو رسد واله است هر که الله را داند عالم و عارف ست

وهرکه احد را بیاید محب ست وهرکه صمد را شناسد عارفست وهرکه لم یلد ولم یولد اعتقاد کند عاقل ست وهرکه ولم یکن له کفوا احد را تصدیق نماید مومن ست وهرکه مجموع این همه معانی را جمع کند موحد خالص ست وشمه از حقائق این سوره در تفسیر جواهر باز توان یافت والله الهادی

سورة الفلق مدنية وهي خمس آيات

بسم الله الرحمن الرحیم ○

آورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول مشغول بود دختران لبید ابن عاصم یهودی از و بمبالغه بسیار بلد مشاطه راس آن حضرت و دندانه چند از مشط آنحضرت بستدند وبنام آنحضرت بر سنی سحر کرده در چاه زروان زیر سنگی نهادند جبرئیل سید انام را خبر کرد پیغمبر علی مرتضی را فرستاد تا آن رسن را بیاورد و یازده گره بران زده بودند حق تعالی معوذتین را فرستاد یازده آیت و جبرئیل که قرائت کرد بهر آیتی عقدهٔ از ان رسن میکشود ○ عقبه بن عامر از حضرت رسالت پناه روایت کرده است که فرمود ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین قُلْ اَعُوْذُ بگو پناه میگیرم بِرَبِّ الْفَلَقِ بآفریدگار صبح و گفته اند فلق چیزیست که شگافته شود چون حب یعنی دانه و نوا جهت رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمدن آب از ان یا زندانی ست در دوزخ و بر همه تقدیر بخدا و ند آن پناه باید گرفت مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ○ از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و بهائم و هوام وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ ○ و از شر شب تاریک چون در آید ظلمت او بر همه چیزها و یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون بر آید و کسوف کند یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام ست و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام وَمِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ و از شر دمندگان یعنی زنانی که کلمات سحر میگویند و میدمند فِي الْعُقَدِ ○ در گرهها مراد دختران لبید بن عاصم یهودی اند وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ و از بدی حاسد اِذَا حَسَدَ ○ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید چه اگر بپوشد ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد یهوداند که بر حضرت رسول الله حسد داشتند و ختم کرد شرور این سوره بر حسد که بدترین صفتی ست ابن عباس فرمود اگر در عالم از حسد بدتر چیزی بودی ختم این سوره بآن شدی و اول خطیئه که در آسمان واقع شده حسد ابلیس بود بر آدم و اول گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل **نظم** حسد آتشی دان که چون بر فروخت حسود لعین را همان لحظه سوخت گرفتم بصورت همه دین شوی حسد کی گذارد که حق بین شوی ع ۵

سورة الناس مدنية وهي ست آيات

بسم الله الرحمن الرحیم ○

قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ ○ بگو پناه میگیرم بپروردگار آدمیان مَلِكِ النَّاسِ ○ پادشاه مردمان اِلٰهِ النَّاسِ ○ معبود بنی آدم مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ○ از شر وسوسه کننده نهان شونده وقتیکه یاد خدای تعالی کنند عادت شیطان آنست که چون بنده خدای تعالی را یاد کند او بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید اَلَّذِيْ يُوَسْوِسُ فِيْ صُدُوْرِ النَّاسِ ○ آنکس که وسوسه میکند در سینهای مردمان مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ○ از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الانس والجن در لباب آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی آن مکرر نیست مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت دلالت بران و ثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل باشد مشیر ست بران و ثالث پیران و اسم اله که مبنی ست از طاعت و عبادت مناسب بران و رابع صالحان که وسواس مولع ست باغوای ایشان و خامس مفسدان و عطف آن بر معوذ منه دلالت میکند بران و محققان بر آنند که عدد پنج که مراتب کلیه که آنرا حضرات خمس خوانند منحصر درو ست دلالت بر تمامی دارد و ازین جهت او را دائره گویند و دران اشارت بآنست که هر چند او را در نفس او ضرب کنند و حاصل را در و باز ضرب نمایند الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عدد خود را نماید چون بسبت و بنج و صد و بست و پنج و علی هذا لیس خلاصه مکونات که انسانست حد و دپیکر بدیع منظرش به پنج عضو منتهی شود در سر و یدین و رجلین و اطراف هر یک ازینها باز به پنج ع ۶

...مطابق بحروف بعد اینها هیچ کس بدر عدد مرکب بگردد بی نهایت باطنش به پنج حس دیگر آراسته شده و مؤید این قول است آنچه در معوذه ثانیه که سوره قرآنی بدان منتهی میشود پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و درین عدد اسرار بی نهایت مندرج است و بیان شطری از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر پذیرفته و الله علیم قدیر و در افتتاح کلام الٰهی بحرف با و در اختتامش بحرف سین سری عزیز است چه این هر دو حرف بس باشد و عرب گوید بسک ای حسبک پس معنی چنین باشد که حسبک من الکونین اعطیناک بین الحرفین و از نوادر اتفاقات آنست که این هر دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بس پسندیده و حکیم سنائی اشارتی باین معنی نموده بیت اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین ✦ یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس ✦ حسبنا الله کفی سمع الله لمن دعی لیس وراء الله منتهی فلله الحمد فی الآخرة والاولی والصلوة والسلام علی محمد حبیبه و آله ائمة الهدی و اصحابه مصابیح انوار التقی والسلام علی من اتبع الهدی بعون عنایت الٰهی و مدد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم تفسیر مواهب علیه بنام نخجسته فرجام امیر کبیر عالمگیر مظهر آثار خیر و احسان مطمح انظار علم و عرفان المؤید بالفتح والنصرة والملقب بتقرب الحضرت قطعه نظام دولت و ملت علی شیر آنکه یک لمعه ✦ بود خورشید رخشان از ضمیر مهر تاثیرش وجودش از کتاب رحمة الله آیتی آمد ✦ که علم و فضل و جود و لطف و احسانست تفسیرش ✦ جعل الله رایات دولته علی ذوی الدوام منصورة و آیات حشمته علی صحائف الایام مکتوبة باتمام رسید و فرزند ارجمند لازال قدره علیا و قلبه صفیا در تاریخ اتمام آن رباعی انشا فرموده و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب نمود و هو هذا رباعی

با خامه که این نامهٔ اقبال نوشت ✦ در انجام سخن بامن اقبال نوشت ✦ گفتم مه و سال و روز تاریخ نویس ✦ فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت

تمت

تقریظ مطبوعهٔ سابقه چکیدهٔ خامهٔ ظهیر ثانی رشک ظهوری و خاقانی جناب منشی محمد ظهیر الدین خان صاحب مد ظله

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَکَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ

حبذا کتابی که ذٰلِکَ الْکِتٰبُ لَا رَیْبَ فِیْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِیْنَ شان اوست و نعم الخطابیکه لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْاٰنَ عَلٰى جَبَلٍ لَّرَاَیْتَهٗ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ بیان اوست پس تفسیر چنین کلام قدیم از حادث چه آید و تقریظ این از خامهٔ ظهیر چه کشاید که میفرماید قُلْ لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰى اَنْ یَّاْتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَاْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا عجب کلامیست ربانی نا پیدا کنار که اگر تمام دریاها و روی زمین مداد شوند و تمام اشجار عالم قلم و از هر هفت بحر اعظم یکدیگر مددی رسد تمام نشود کلمات خدا که میفرماید وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَّالْبَحْرُ یَمُدُّهٗ مِنْۢ بَعْدِهٖ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ کَلِمٰتُ اللّٰهِ الخ و بازین هم ترقی میفرماید که هر دریا با مداد خشک و تمام شود قبل از آنکه کلمات خدا تمام شوند کما قال عز و جل قُلْ لَّوْ کَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّکَلِمٰتِ رَبِّیْ لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ کَلِمٰتُ رَبِّیْ وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهٖ مَدَدًا نظم گر شوند قلم یک قلم تمام شجار ✦ شود مداد همه هفت قلزم زخار ✦ رقم زنند همه جن و انس و جمله ملک ✦ ز ابتدای ازل تا اخیر روز شمار ✦ عیان شود نفد البحر تا رقم نشود ✦ معانی کلمات خدای یکی ز هزار ✦ پس این مرتبه کلمات نامتناهی الٰهی که بنص قرآنی ظاهر و هویداست اکنون شرح این اجمال اندکی بچشم ظاهر هم ملاحظه کردنیست که همین مصحف عزیز کتاب واحد است و تفاسیر این چندین از نظم و نثر و عربی و فارسی و اردو بلکه انگریزی هم بسط تمام بوده اند که هر یک را شانی و آنی و بیانی جداست که با یکدیگر نبوده است از ملاحظهٔ آن تفاسیر پیداست که مدة العمر مفسرین درهمین صرف شده است که هنوز ناتمام است و عمر مفسرین تمام شد که گفته اند بیت مجلس تمام گشت و بپایان رسید عمر ✦ ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

از انجمله تفسیر فتح العزیز است که نموذجی بس است که فقط در تفسیر یک سوره اول عمر مفسر علیه الرحمه تمام شد و تفسیر نا تمام است علی هذا القیاس جلالین و بیضاوی
و معالم التنزیل و مدارک که در عربیست و اصدق البیان و بحر مواج و نعمت عظمی که در فارسیست همه تفاسیر همین یک کلام الهیست که بقدر حصه
هر یک مضمون جداست که مثل یک دیگر نیست پس همین طور از سلف تا خلف بلکه تا بقای هذا عالم و عالمیان همین سلسله نا منتها ببقدر حصه هر فرد
بشر تصور توان کرد که عمرها تمام میشوند و این تمام نمیشود که لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین پس آنچه در ماضی گذشته آنچه در حال میگذرد
و آنچه آینده در استقبال گذشتنیست هیچ رطب و یابس ازین کتاب مبین بیرون نتوان دانست ادراک علم بران موقوف بر علام وهبی است
که لا علم لنا الا ما علمتنا بقدر حصه هر کس که مشیت و مقتضی با علان میشود همان قدر از زبانش ظاهر میکند که نوبت بتفاسیر کثیره رسید
از انجمله صنعتی عجیب محال عقلی که از امکان و اختیار بشر بیرون است در بسم الله دیده شد که اظهار آن غالبا که بحصه همین کاتب تقریظ باشد زیرا که
در هیچ کتاب دیده و شنیده نشده و آن اینست که اعداد زبر و بینات در لفظ واحد برابر آمدن محال و از امکان بشر بیرون مگر در بسم الله بصنعت
حقیقی من الله برابر اند کی نوزده ۱۹ عدد که در بینات است بهمان قدر نوزده ۱۹ حروف که در بسم الله جبر آن کمی میکنند تا زبر و بینات برابر میشوند که گفته شد قطعه
چون نوزده ۱۹ حروف به بسم الله آمده است + خوش نکته لطیف درین نسبت یاد دار + یعنی که بینات و زبر متحد شوند + در بینات نوزده کم شد چو در شمار آن
نوزده حروف کند جبر این کمی + تا در شمار هر دو برابر شد آشکار + این صنعتی ست معجزه از قدرت خدا + انسان هیچ صنع نمیدارد اختیار
چون شد مشیتش بی اظهار مقتضی + در حصه مظهر شد اظهار استتار + علی هذا در ادراک اسرار فرمیشن از مدت عقل حیران بود که باری کدام اسرار است
که با وجود هزاران فرمیشن هنوز از غیر فرمیشن مخفی بوده اند و شان اسرار اینست که هرگاه از دو لب متجاوز شد و از زبان بر آمد مخفی نمی ماند که السر اذا
جاوز الاثنین فشا لاجرم کمال حیرت بود که این سر فرمیشن چگونه با اینهمه تواتر هنوز از غیر فرمیشن پنهانست تا اینکه بمفاد لا رطب و لا یابس
الا فی کتب مبین درین همین کتاب مبین مبین دیده شد که در تفسیر فتح العزیز در بیان معنی سوره بقر مضمونی مبسوط و واضح تر است که اتمام
اسرار فرمیشن از ان یافته شد که در فتنه حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام از ان خبر میدهد که ما کفر سلیمن و لکن الشیطین کفروا
چون ترجمه لفظ فری مینی آزاد ست و میشن بمعنی معمار یعنی معمار آزاد که در صله مشقتهای تعمیر بیت المقدس از مشقت تعمیر بحکم حضرت سلیمان ع
آزاد شده بودند که از ینها بازلقب آن زمره معماران آزاد فرمیشن قرار یافت دران معماران آزاد که اکثر اجنه و شیاطین بودند هنگام فتنه
سلیمان ع که دیو بی انگشتری آن حضرت در دست کرده بجای سلیمان بر تخت سلیمانی نشست دران زمره اجنه و شیاطین که از ازل دشمن
بنی آدم اند خواهش شد که در دین سلیمان چنان رخنه اندازند که در اصل بنای ایمان بنی آدم فتوری واقع شود زیرا که شیطان محض دشمن ایمانست
نه دشمن جان لهذا بر چاه بابل از هاروت و ماروت که نام فرشتگانست سحری پذیرفته بران مسلط کردند تا شاید اگر بار حضرت سلیمان ع
از فتنه نجات یافته مطلع شوند بر دو سحر این فریب مخفی ماند چنانکه در مصحف عزیز ازین مقام اشعار است که واتبعوا ما تتلوا الشیطین
علی ملک سلیمن وما کفر سلیمن و لکن الشیطین کفروا یعلمون الناس السحر الخ در صورت تعلیم سحر از هاروت و ماروت
بر چاه بابل متعذر و انکار کردن هاروت و ماروت از تعلیم کردن سحر این عبارت در مصحف عزیز وارد است که وما انزل علی الملکین
ببابل هاروت و ماروت وما یعلمن من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر و صورت ضرر و عدم نفع آن
تعلیم سحر و نامیسر بودن در آخرت ازین تعلیم سحر باین الفاظ سفر باید و یتعلمون ما یضرهم ولا ینفعهم و لقد علموا لمن
اشتریه ما له فی الاخرة من خلاق پس اخفای اسرار فرمیشن بزور سحر است که همزاد او بر و مسلط میشود و بخوف همزاد و زور سحر هیچگونه

را از فرمیشن بر زبان آورده نمیتوانند و شیاطین را بقدر اهتمام درین اخفا محض بخوف حضرت سلیمان علیه السلام بنابر حفظ ما تقدم بود تا
اینکه مفاد ثم اناب بعد توبه و انابت و انتباه واقعی باز حضرت سلیمان علیه السلام از فتنه نجات یافته بر سلطنت خود مسلط شد بعد تسلط
واقعی که بهیچ رخنه اندازیهای شیاطین نفوس بد بالهام الهی دل بر آن همه شیاطین مغوی را در سلاسل و اغلال و عذابات شدیده مبتلا
فرمود که او تعالی ازین مقام خبر میدهد وَالشَّيٰطِيْنَ كُلَّ بَنَّآءٍ وَّغَوَّاصٍ ○ وَّاٰخَرِيْنَ مُقَرَّنِيْنَ فِي الْاَصْفَادِ لفظ بنّاء مراد از بنا
تعمیر کنندگان بیت المقدس ست و غوّاص عبارت از آنهاست که در دریا غواصی کرده جواهرات و مروارید آورده تعمیر بیت المقدس بکار
می بردند که معمار آزاده و فرمیشن لقب آنهاست پس این طریق سحر فرمیشن که در عالم شایع است اصل بنای این از همین جاست وجه اینقدر کتمان نیز
از همین جاست تا اینکه بحکم اخبار نبوی صلعم درین زمانه آخر بعضی از همان شیاطین مقیده حضرت سلیمان علیه السلام پس از مرور دهور بسبب
از قید بر آمده همان سحر فرمیشن را در زمرهٔ بنی آدم جاری کرده اند کما اخبر علیه المخبر الصادق صلی الله تعالی علیه وسلم سیخرج
فی آخر الزمان شیاطین اوثقهم سلیمان ابن داؤد فی البحر یجالسونکم فی مجالسکم ویعلمونکم سنن دینکم
فلا تقبلوا منهم پس این خبر واضح تر از حال سحر فرمیشن خبر میدهد از ینجاست که در عرف عوام مکان فرمیشن را جادوگر بنگویند و صورت
رفتن ایمان درین سحر اینست که انسان صاحب کتاب [illegible] هر دین و مذهب [illegible] باشد سوای هنود که صاحب کتاب نبوده [illegible] آن انسان [illegible]
پرده داری خود [illegible] در همه عبادات ظاهری دین خود بسیار ضابط و مستقیم میشود تا پرده [illegible] قصد و فهم [illegible]
معلوم کنند که اینکس از فرمیشن شدن زیاده [illegible] دین خود قوی و مستعد [illegible] صریح تر ظاهر میشود که در [illegible]
و اعمال دینیه خود فتوری نمی آید بلکه قوت می افزاید هیچ تصورات در فرمیشن [illegible] کرده باشد و میل خاطر [illegible]
خاد در همین دام فریب مبتلا شدند و میشوند باری صورت رفتن ایمان اینست که فرمیشن را عقیده ایمانی [illegible] ایمان
اینست که کتاب خدا و احکام خدا و ملائک و رسولان فرستادهٔ خدا برحق [illegible] عبادات [illegible] حقیقی عقیده کنند
و جنت و نار و هول قیامت و اخبار کتب آسمانی را برحق [illegible] اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِكَتِهٖ وَكُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ [illegible]
پس از دل آن فرمیشن این عقائد ایمانی قطعا زائل میشوند و عبادات ظاهری [illegible] پرده [illegible] از فرمیشن [illegible]
بنظر عبادت و حکم الهی چون این عقیدهٔ ایمانی در دل نماند لاجرم همه عبادات [illegible] بلکه همین گناه [illegible]
اینست که هیچ [illegible] مَا كَانَ وَمَا يَكُوْنُ این کتاب مبین بیرون نموده [illegible]
از ینجاست که این کاتب تقریظ اینهمه مضامین فرمیشن از تفاسیر و حدیث و تفرس و قیاسات عقلی و تتبعات و تحقیقات [illegible]
و رساله ترتیب داده نامش کشف فرمیشن قرار داده برای تصدیق و تصحیح مضامین بکلکته [illegible] خاصه بجانب [illegible]
فرمیشن مکث کرده و هم مکان خاص فرمیشن گاه و با صاحبان آنجا صحبت داشته هیچ دقیقه از تحقیق و تصدیق [illegible]
در رسالهٔ کالج بدست و قلم خاص نویسانیده و مهر کنانیده به لکهنو رسیده و رساله مذکور را به حضرت خدیو خاقان سلطان [illegible] بالقاب نصر [illegible]
استحسان رسانیده و آخر کار کلید این قفل جادو هم رسانید که بعد استعمال آن کلید فرمیشن را بدون گفتن تمام اسرار سحر فرمیشن هیچگونه [illegible]
حتی که اگر تیغ بران بر گردنش نهند که این راز گو مرگ و قتل خود گوارا سکند و از افشای راز باز نمی آید پس این یک [illegible]
این کتاب مبین نشان داده شد علی هذا حکایات و سوانح و وقائع و واردات که در عالم کون و فساد واقع شده و میشوند [illegible]

هر واقعه که صاحبدلان دل نهاده و تامل کرده اند باخبار آن آیتی از مصحف عزیز یافته اند که نظائر آن بسیار اند بشرح بیان [illegible]
و دریاهای عالم و اقلام اشجار بر نمی آمد کما ذکرته انفاً از آن جمله هم وقائع و مطارحات دگر و انکسار تنازعات و مقاتلات و احتمالات
خاندان نبوت با هم دگر میان بنی امیه و بنو هاشم واقع شده اند به تفصیل حال معرکه کربلا و استحسان مصالحه اول حضرت امام حسن علیه السلام و تمام حجت
و مجانب بودن حضرت امام حسین علیه السلام و مرتبه کمال صبر و تسلیم و رضای حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعده انجام کار یزید پلید و
لشکریانش بدین صراحت بتواتر وارد است که میفرماید کَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ قَوْمًا كَفَرُوْا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوْا
اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَّجَآءَهُمُ الْبَيِّنٰتُ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ○ اُولٰٓئِكَ
جَزَآؤُهُمْ اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللّٰهِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ ○ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا لَا يُخَفَّفُ
عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ ○ علی هذا در باب عدم قبول توبه هیچو ظالمان که بعد ایمان کافر شده
باشند و در کفر زیادتی ها کرده باشند بدین صراحت وارد است که اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوْا كُفْرًا لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ
وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الضَّآلُّوْنَ بهمین نمط از مفهوم معانی آیات قرآنی همه سوانح و وقائع و واردات ماضی و حال و استقبال را تطبیق میدهند از نهاست
ملاحسین میبذی در کتاب فواتح که شرح نهج البلاغة فرموده اند بخصوصیت شرح میدهد که جناب امیر علیه السلام جمیع فتن و سوانح که [illegible] وفات حضرت
رسالت پناه صلعم واقع شده اند همه علی الترتیب مطابق واقع در کلام الله در سوره حمعسق نشان میدهند از آن جمله مفهوم معنی کریمه [illegible] عفی
وَاَصْلَحَ فَاَجْرُهٗ عَلَى اللّٰهِ مصداق حال حضرت امام حسن علیه السلام است و مفاد معنی وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهٖ فَاُولٰٓئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ
سَبِيْلٍ مطابق حال جناب سید الشهداء علیه السلام است بعد ازین مآل کار مظالم بنی امیه ازین کریمه ایماست که میفرماید اِنَّمَا السَّبِيْلُ عَلَى الَّذِيْنَ
يَظْلِمُوْنَ النَّاسَ وَيَبْغُوْنَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ بعد ازین از صبر و مغفرت و رضا و تسلیم حضرت
امام زین العابدین رض باین عبارت ایماست که وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ اِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ بعد ازین تمام حال خسران آل یزید
معون و همراهیان او و تمام اشقیای کربلا و عاقبت کار آنها بعینه مطابق مفهوم معنی این آیاتست که میفرماید وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهٗ
مِنْ وَّلِيٍّ مِّنْ بَعْدِهٖ وَتَرَى الظّٰلِمِيْنَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ يَقُوْلُوْنَ هَلْ اِلٰى مَرَدٍّ مِّنْ سَبِيْلٍ وَتَرٰىهُمْ يُعْرَضُوْنَ عَلَيْهَا
خٰشِعِيْنَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُوْنَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنَّ الْخٰسِرِيْنَ الَّذِيْنَ خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ
وَاَهْلِيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَلَا اِنَّ الظّٰلِمِيْنَ فِيْ عَذَابٍ مُّقِيْمٍ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِّنْ اَوْلِيَآءَ يَنْصُرُوْنَهُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ
وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهٗ مِنْ سَبِيْلٍ پس هرچند بیان شان نزول هچو آیات بینات و بمقامات دگرست مگر معجزه کمال بلاغت
این کلام معجز نظام اینست که هیچ از واقعات عالم حدوث و امکان از احصای این بیرون نتواند بود که كُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنٰهُ فِيْ اِمَامٍ
مُّبِيْنٍ ازین معنی خبر میدهد از همین جاست که میفرماید لَا رَطْبٍ وَّلَا يَابِسٍ اِلَّا فِيْ كِتٰبٍ مُّبِيْنٍ هم برین نمط تمام
اخبار قبل از وقوع به تفصیل حال تمام وقائع و واقعات کربلا بتصریح تمام مصائب معرکه کربلا علی الترتیب مطابق واقع
قرآنی تطبیق پذیرفته هرچند شان نزول آیات قرآنی دگرست و هیچکدام از مفسرین در بیان واردات کربلا تخصیص نداده اند
مگر از معجزه بلاغت کلام معجز نظام بنظر کمال مطابقت هر جزئیات مصائب کربلا چنان یافته میشود که مخصوص به بیان حالات
کربلا وارد شده است شرح این تفسیر بتطبیق هر واقعه که بس درازست و این تقریظ مختصر بتصریح این برنمی تابد لاجرم در شرح و بیان این کتاب

جداگانه بزبان اردو وعام فهم نوشته شد که اسرار کربلا نام اوست اینکه سانحه بس عظیم واهم نمونهٔ قیامت بلکه محض قیامت بود شرح وبیان آن
درین کتاب نمودن معنی نداشت مگر بصراحت بی پرده صاف صاف بیان کردن همچو مضامین روح فرسا بمنزلهٔ سنگ زدن میباشد که بر دل سامع
بسیار صدمه میدهد وگران میگذرد واز ینجاست که او تعالی بر مزو کنایات در پردهٔ حکایات دیگران هم حبیب خود خبر میدهد که شعر خوشتر آن باشد
که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران پس اگر دیدهٔ دل نگاه کرده شود بکنایه وایما برمز وصراحت همه اخبار رطب و یابس و اقعات عالم ازین کتاب
جامع کل بیرون نتواند بود مگر ظهور علم آن بدون مشیت وتلقای الهی باختیار بشر نبوده ست الا ان یشاء الله رب العالمین درینمقام که مدتی بر دردل
نشسته افتقار بعمل آمد تمام واردات وسوانح کسر وانکسار انقلابات متواتره وعنقود دیار لکهنو از اخبار قبل الوقوع آیات قرآنی خالی ندیده شد که
بشرح وبیان آن کتابی مبسوط به بسط تمام نوشته شد که اسرار حکمت نام اوست از انجمله فقط سانحهٔ یکساعت بلکه چند منت که بیک چشم زدن نمونهٔ کن
فیکون بچشم خود دیده شد درهمان حالت کسر وانکسار که عالمی ته وبالا نمونهٔ فزع اکبر بود هرگاه که درحالت اضطرار نظر بتفاول کلام الهی افتاد عجیب
مضمون برآمد که خبر تمام سانحه بتقید نام وسن وتاریخ هجری وفصلی بتصریح تمام واردات مطابق واقع از آن پیداست که هنوز از دیدنش طبائع صاحبدلان
بوجد درآمده بمعجزهٔ قرآنی اثر اعجاز می پذیرد هرچند درینمقام تقریظ بیان همچو مضامین زوائد خارج از مبحث ضرورت مقام نبوده است مگر از انجا که از
قبیل لطائف ورموز قرآنی خالی از کمال معجزهٔ قرآنی نبوده است لاجرم بمقام تقریظ تفسیر قرآنی بی محل هم نمینماید لهذا بنظر تعطش خاطر صاحبدلان
ارباب معنی بهدیه خدمات عالی طبعان بطور ضیافت روحانی نمونهٔ از آن اتحاف کردن ضرور نمود وآن بر سبیل اجمال اینست که هرگاه
در سنه ۱۲۵۳ هجری سرآرای ملک اوده یعنی پادشاه وقت نصیر الدین حیدر دفعةً بدون ظهور کدام مرض وفات کرد وهمانوقت شباشب طفلی ملقب
منا جان پروردهٔ مادر خواندهٔ پادشاه مغفور که پادشاه بیگم لقب داشت ودر زمانهٔ حیات پادشاه موصوف بانکار پادشاه از فرزندی مادری
خارج شده مقیدانه بمکانی جداگانه بسر میبردند که با چندصد مردم از بازاریان اراجیف علی الرغم صاحب رزیدنت بهادر بالقابه از مقام قیدخانه
برآمده بر سریر سلطنت بامداد جدهٔ فاسده موصوفه خودش نشسته صلای جشن عام بشلیک سلامی توپهای رعدغران درداد وبزم رقص و
سرود چنگاه سریر عارض برپاکرده ویک سقه حاضر الوقت را وزیر شالی قرار داده بضرب وشلاق وفشار تمام امرایان ومقربان شاهی
علی العموم فرمان داد که اکثر مقربان شاهی بلکد کوب درآمدند وبیعزت شدند حتی که صاحب رزیدنت عهد هم باد حضوری نیافت وصاحب
اسسٹنٹ بهادر که بنابر اتمام حجت وتفهیم وافهام زرانه قصد درآمدن کرد که از زد وخورد بازاریان عام بصدمه دروازهٔ آهنی که بند بود مجروح و
خون چکان بازگردید که حجت صاحب رزیدنت وقت با تمام رسید تا دفعةً در یک منت بصدمهٔ سه ضرب توپ جیرهٔ حکم کن فیکون هویدا گردید که آنهمه بزم عیش
نشاط قتلگاه گردید که قریب سه صد لاش خونچکان پیش سریر سلطنت می غلطید وبکمال حسن تدبیر وپیش تقدم بالتحفظ صاحب رزیدنت عهد که درد یده بانی
نشانهٔ توپ از پیشتر حفظ ماتقدم شده بود وآن ضعیفه جدهٔ فاسده مع نبیرهٔ جعلی زنده دستگیر گردیده خسرو عادل مستحق سلطنت از اعمام پادشاه متوفی بر سریر
سلطنت حق مرکز قرار گرفت بیان اینهمه حال که ظاهر ومشهور است درینمقام تقریظ بدینوجه ناگزیر افتاد که اینهمه حال تمامتر یعنی وفات پادشاه اول وگرفتار
وخارج شدن جده ونبیره مدعیان باطل وهم جلوس پادشاه حقدار خیر محض بتقید نام وخطاب وسن وتاریخ اعداد هجری وفصلی بعینه مطابق واقع بتقید مژدهٔ
صحت تندرستی پادشاه نو جلوس که از غایت پیرانه سالی وازمان امراض نصف بدن زمین باختیار خود طاقت قیام ورفتار نداشت در
مصحف عزیز واضح تر بتفال نیک برآمد هرچند شان نزول آنهمه آیات بمقام دگر بوده است مگر درچنین وقت همچو مواقع تمامتر مطابق بر بتفال برآمدن آن
خالی از معجزهٔ قرآنی نتوان دانست که مفهوم لا رطب ولا یابس ازهمچنین معجزات پیداست لاجرم بنابر ضیافت روحانی صاحبدلان

معنی فهم ازان آیات قرآنی نشان دادن ضرور نمود که تقریظ تفسیر قرآنست وآن اینست که در جزو ۱۵ رکوع ۸ سوره بنی اسرائیل وارد است
وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا ۝ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ۝ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ۝ پس لطف این تطابق تامه بدون شرح بیان تفصیلی بر دلها کار نمیکند لاجرم اندکی بنیده دل ملاحضر در کار رست که نام پادشاه ذی جاه تخت نشین محمد علی بود و در ابتدای آیه فال قرآنی لفظ رب داخلست که رَبِّ أَدْخِلْنِي و در اعداد حساب قاعده ابجد اعداد لفظ رب و نام محمد علی برابر ست که ۲۰۲ میشوند پس از لفظ رَبِّ أَدْخِلْنِي باد خال اعداد لفظ رب که تعمیه داخلیست مضمون جلوس محمد علی پادشاه بچه لطف پیداست بعد ازین بمقام تخرجه لفظ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ ملاحظه رود که چه قدر بر تخرجه اعداد صدق صادق می آید ازین مضمون تخرجه پادشاه متوفی بچه لطف پیدا میشود که به نسبت آن هر دو باطل یعنی مناجان و پادشاه بیگم پادشاه صادق بود باطل نبود پس ازین هر دو آیه اولین مضمون جلوس و وفات و داخله و تخرجه توان رسید که از تخرجه اعداد لفظ صدق و ادخال اعداد لفظ رب هویداست بعد ازین مفهوم معنی آیه آینده ملاحظه کردنیست که بقید لفظ خطاب مشهوره پادشاه تخت نشین تازه به تخصیص لفظ سلطان وارد ست که منفرداً وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا ۝ چون خطاب پادشاه حال در زمانه شاهزادگی نصیر الدوله بود ملاحظه رود که تخصیص جلوس نصیر الدوله بقید لفظ سلطان نصیر چه مناسبت تامه دارد و معنی آیه کریمه بچه صراحت از مضمون جلوس سلطان نصیر خبر میدهد همین فال نیک که از کلام الله ظاهر شده بود که یکبارگی آواز توپ سلامی جلوس بگوش شنیدگان فال در آمده خبر جلوس سلطان نصیر در داد در همان حال که خیال اعداد تاریخ در همین آیه کرده شده بود بی تکلف به داخله و تخرجه مصرحه بالا پیدا بود ازین بعد که بر آیه مابعد این نظر کرده شد ازان مفهوم معنی بیرون شدن دو باطل که مراد از پادشاه بیگم و مناجان ست از لفظ زَهَقَ الْبَاطِلُ بچه صراحت صاف صاف هویداست که دو بار لفظ باطل بشمول لفظ زَهَقَ وَزَهُوقًا وارد ست که از بیرون کردن این هر دو باطل اعداد سن تاریخ جلوس و تاریخ اخراج هر دو باطل هجری و فصلی صاف بی تکلف بر می آید و مفهوم معنی آیه کریمه نوعی که بر اخراج دو باطل دلالت میکند خود ظاهر ست کما وقع بعد ازین که آیه شفا از اعداد تاریخ تعلقی ندارد و وقوع آن محتاج بیان نبوده است که صحت و تندرستی تمام جهان بخوش انتظامی تمام بقیة العمر سلطنت فرمود که حکایات آن ضرب المثل و آثار حسنات و خیرات باقیات صالحات آن از وثیقه حسین آباد هنوز جاری و علی الدوام باقیست پس بهمین نمط تمام رطب و یابس از جزو تا کل درین کتاب مبین مبیّن توان دانست که بقدر حصه هر کس بر دلهای بندگان بتلقای وهبی وارد میشود از جمله این مضمون خاص که بر وقت خودش در حصه مورخ بود بدین طریق جلوه ظهور گرفت که تاریخ موزون کرده شد چونکه این مضمون از تقریظ تفسیر کلام مجید بیرون نبوده است لهذا آن ابیات موزونه تاریخ هم هدیه خدمات ملاحظه کنندگان نمودن بی محل نبوده است فَافْهَمُوا وَتَدَبَّرُوا

نظم

زهی کردگاری که در یک سخن — دو عالم بنا کرد از حرف کن
چنان دادگر پادشاه جهان — که سعدی خبر داد در بوستان
دلیل صریحش به تخصیص تام — کلام الهی بود لا کلام
بقید سن و سال هم حسب حال — سنش گفت خود قادر ذو الجلال
درین آیه اول ببین تعمیه — بود داخلی این چنین تعمیه

مقدر همین در ازل کرده بود — که آرد درین سال همه در وجود
بقومی که نیکی پسندد خدای — دهد خسرو عادل و نیک رای
سنش را ببین در کتاب مبین — که باشد همه رطب و یابس درین
بقرآن فقط سال هجری مدان — بیک آیه هجری و فصلی بخوان

وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ

خبر داد این تعمیه داخلی	باجلاس شاه محمد علی
لا اعداد رب با محمد علی	مساوی است بنگر درین داخلی
دگر آیه در تخرجه هم ببین	کذا اقوله فی کتاب مبین
درین داخلی لفظ رب داخل است	صریحا ازین نام شه حاصل است
نه در آیه تخرجه لفظ رب	بیامد همین است این را سبب

وَاَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ

شد از مخرج صدق بر همگنان	وفات شه خلد منزل عیان
مگر تخرجه صوری و معنوی است	همین صورت تخرجه بس نو است
چو او هم بدر گشت و اولاد او	دو باره برآورد دم اعداد او
باخراج آن رب اخرجنی است	بادخال این رب ادخلنی است
چو رفت از سر باطل آن شاه زود	شد از مخرج صدق معنی نمود
لا رب است با نام شه هم عدد	باجلاس شه کرد فضل و مدد
شود چشم بد دور بی قیل و قال	ازین تعمیه نیز تاریخ سال
له تجویز تقدیم اجلاس این	بود قبل مرگ شه اولین
پس از تخرجه است بی قیل و قال	باعداد این آیه تاریخ سال
باخراج اعدا و صدق اندرین	صریح است این تخرجه بالیقین
بصورت ز دنیا بدر بر درخت	بمعنی شد از نسل او تاج و تخت
ده مخرج صدق از وی خبر	شد از مدخل صدق داخل دگر
چو اخراج صوری و معنی شود	برین مخرج صدق صادق بود
بجایش بادخال اعداد رب	بتاریخ اجلاس باشد سبب
در اعداد لفظ محمد علی	کنی داخل از معنی داخلی
چو بر تخرجه قبل شد داخلی	ازین نکته سر خفی شد جلی
چو شد مخرج صدق بیرون ازین	عیان گشت سال وفات اندرین
که اینک مرا ور رقم نیز هم	بقرآن چنین گشت جف القلم

وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَصِيرًا ۝ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا

درینجا که باشد کلام قدیر	بتصریح سلطان و لفظ نصیر
ازین بعد چون لفظ جاء الحق است	دلیلی بحق شه برحق است
که اخراج هر دو شود زود تر	ازین مملکت در دیار دگر
مطابق بواقع بتصریح حال	همین آیه گردید تاریخ سال
که بالا رقم شد بتصریح نام	نگه کن بچشم دلش با تمام
سنه و نیز تخرجه هزار و دو صد	بهجری درین می برآید عدد
فقط لفظ الباطل اخراج کن	که فصلی برآید درین بی سخن
نگه کن چهار محل بوده است	مطابق بحکم ازل بوده است
ز لفظ زهوقا عیان شد چنین	دو باطل مکرر بود بعد ازین
چو اخراج آن هر دو باطل ازین	شده واقع از تخرجه بالیقین
بترتیب تقدیم و تاخیر آن	رقم زد سنش کلک قدرت چنان
بدینسان که گوید بجز کردگار	نباشد مجال بشر زینهار
چو من سال فصلی بجستم درین	برآمد سن الله سنش در همین
باخراج صدق احتیاجی نماند	که عنوان آیه بدین نوع خواند

وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَصِيرًا ۝ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ

سنه ١٢٤٤ فصلی

هزار و دو صد سیم چهار و چهل		سنش گفت فصلی خدا در ازل
بجائی که حق جا مکرر گرفت	١٢٥٤ م	از آنجا معا حرف باطل برفت
ز دار روی حق سکه چون مهر و ماه		ابو الفتح شاه زمان بادشاه
بجود و کرم سکه زد در جهان	سنه ١٢٥٤	محمد علی پادشاه زمان
ازین پس که باشد دو آیه دگر		ز اعداد آن نیست غائب مگر

باخراج باطل تامل کراست	که لفظ زهق نزد والش گواست
گر از روی حق سکه بر زر نزد	درین سکه کی می برآمد عدد
بلا تعمیه سکه رائج مگر	چنین است مسکوک بر سیم و زر
چو فصلی و هجری درین شد تمام	شنو باز تا بید خیر الکلام
بامعان نظر گر کنی هر دو را	چو مضمون مناسب بود بر بجا

شعار کی ذکر قرآن نکوست ... که ما ینبغی له سزاوار اوست ... نه آید به نظم کلام قدیم

بنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا

ظالمین ست خسران الیقین ... بقرآن بیامد چو لفظ شفا ... یقینا شفا زود بخشد خدا

بادیده شد همچو تاریخ سال ... گراز معجزات کلام خدا ... در ینجا نگویم بود بر بجا

مخصوص شد بهر شاه زمان ... همین از ازل بود حکم قدیر ... ولی حکم اظهار شد بر ظهیر

لهذا بعینه ...
چو شاه آمده رحمت ...
به مضمون مناسب بتصریح حال
بود در رحمت خاص رب جهان

پس این نمی گویم که این آیات
بینات بتخصیص بیان همین مقام نازل شده اند مگر مطابقت تامه از معجزات کلام الهی بتقیید نام و خطاب و سن تاریخ هجری و فصلی و تعمیه داخلی
و تخرجه و مطابقت اعداد لفظ رب با اعداد نام پادشاه مخصوص در تعمیه داخلی البته بدیده دل ملاحظه کردنیست بر بنهم نکته باریکتر اینست که
وفات تخت نشین سابق پیشتر واقع میشود و بعده جلوس پادشاه دگر صورت می بندد پس بدین نظر مضمون تخرجه پیشتر میباید و تخرجه
داخله بعد ازان میباید و اینجا در آیه کلام مجید بالعکس وارد ست که آیه داخله پیشتر و تخرجه بعد ازانست پس این نکته باریکتر ازان راز مخفیه خبر میدهد
که تجویز پیشتر همین رای بود که پادشاه سابق را بسبب وفور مظالم و پیشتر در حالت زندگی معطل کرده انتظام امور سلطنت بعهده همین
پادشاه ذی حق واگذاشته آید که بیک اجل تقدیم و پیش قدمی نمود کما وقع چنانکه اشاره این مضمون در اشعار ما سبق
درین اشعار اشعار یافته که گفته شد نظم چو بر تخرجه قبل شد داخلی ؛ ازین نکته سر خفی شد جلی ؛ که تجویز تقدیم اجلاس این ؛ بود
قبل مرگ شاه اولین ؛ لاجرم با این باریکی و بلاغت ملاحظه کردنیست پس بهمین نمط همه وقایع تمام کائنات از ازل تا ابد ازین کتاب مبین
بیرون نتوان دانست که میفرماید کل شیء فعلوه فی الزبر و نکته دیگر از بنهم باریکتر اینست که ابنهمه تاریخ اعداد هجری و فصلی بحساب
ابجد ست و اب پدر را گویند و جد پدر پدر را گویند و این پادشاه تخت نشین ذی حق عم کلان بجای پدر پادشاه متوفی و جد مناجات
بود لهذا ازین حساب ابجد چه نکته باریکتر یافته شد فافهموا و تلک نبذ اکنون از بنهم باریکتر بچشم دیده بلکه بر خود گذشته ملاحظه کردنیست که
در زمانه ۱۲۳۴ هجری مطابق ۱۸۲۳ ع که سریر سلطنت هند او ده بجلوس پادشاه غازی الدین حیدر طاب ثراه رونق پذیر بود و بار خدا
میر بخشی و جرنیلی تمام ملازمان سرکار اوده از ارباب فوج و امتیازیان و عمله شاگرد پیشه که قریب نود هزار تعداد نفری قلمبند بود و بتوریث
پدری بر سر این گران جان نهاده بود ند از دستورات قدیمه سرکار اوده بود که یک ماهه بنام لوند بعد سه سال از تنخواه ملازمان خرد و کلان
وضع شدن التزام قدیم بود در زمانه کارگذاری این ناکاره که همه ملازمان جم غفیر از صغیر و کبیر اتفاق کرده حجت قوی آوردند که در تمام
عالم و تمام ممالیک عالم از سلف تا خلف تعداد و مدت یکساله بحساب دوازده ماهی متعارفست که تمام شهور شمسی و قمری و هجری و فصلی و
عیسوی و عربی و عجمی و هندی و غیره بحساب دوازده ماهی بالاتفاق بوده اند حتی که در مصحف عزیز هم او تعالی شانه بصراحت تمام میفرماید
عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا و بهمین حساب منازل شمس و قمر و بروج دوازده گانه از ازل بنا فرموده که می فرماید
والقمر قدرناه منازل لتعلموا عدد السنین والحساب و اسامی شهور هم چه شمسی و چه قمری و هجری و فصلی
و عیسوی و هندی و فارسی و عجمی همه جا همین دوازده گانه بالاتفاق بوده اند که کس را از سلف تا خلف درین خلاف نبوده است
باری این ماه سیزدهم بنام لوند از کجا درهمین سرکار اوده پیدا شد که دلهای هزاران بندگان خدا خون میکند فقط اکنون ملاحظه رو
که در فرونشانیدن چنین بلوه عام که با چنین حجت قوی و زبردست بود کدام حجت تردید بود که این حجت قوی را رد کرده ابنهمه بلوه عام

متفق الرای معقول کرده میشدند اگر چنین حجت قوی منظور کرده میشود نقصان لکوک های سرکاری بذمهٔ این قاسم تنخواه عائد میشود در رفع اضطرار
کرده بجائی نمیرسید و از غایت اضطرار نوبت بجنون کشید که من اسد بحکم کا وَلَا رَطْبٍ وَّلَا يَابِسٍ اِلَّا فِىْ كِتٰبٍ مُّبِيْنٍ در همین سورهٔ کهف که ابتدای
جلد ثانی همین تفسیر حسینی ست در یک حرف و یک لفظ تمام حساب ایام ماه لوند چنان واضح تر بر آمد که کسی را درین هزاران مردم مجال عذر
و انکار و حجت و تکرار باقی نماند و بخوشی و رضای تمام بوضع کنانیدن یک ماه لوند که در ماههای فصلی هندی در سه سال یک ماه می افزاید
راضی شدند و این کار بامداد قرآنی در کار گذاری این کاره بکمال پایهٔ استحسان رسید پس این یک نکته از اسرار مخفیهٔ لطائف قرآنی بر خود گذشته
بطور نظیر نشان داده شد تا واثق شود که هیچ از رطب و یابس ازین کتاب بیرون نبوده است که بقدر حصهٔ هرکس بر وقت خودش بحکم الهی ظاهر
میشود اگر فقط نظائر واردات بر خود وارد شده را نشان داده آید این تقریظ مختصر گنجایش پذیر نتواند شد که دو جلد کتاب قریب صد جزو بنام
اسرار حکمت و اسرار واحدیه از همچو مضامین اسرار الهی مملوست تا آنچه از واردات و کسر و انکسار و انقلابات ملک اوده بچشم خود دیده شد یا از تواریخ
معتبره این سلطنت خاص از دفاتر متعلقه موروثی خود دریافته شد آنهمه از ابتدای بنای این ریاست نوشته شد باکثر مقامات تاهم که بحاجات این کتاب
الهی افتقار کرده شد آیتی ازین کتاب مبین باخبار و تصدیق آن بتائید مرخاست که همانجا بشهادت قول خود نوشته شد بدین نظر آن کتاب
تاریخ در حقیقت بمنزلهٔ تفسیر قرآن توان دانست لاجرم وسعت مضامین این کلام معجز نظام و موجز تمام بآن غایت ست که در کتاب مجالس حکایتی
دیده شد که زنی و لیه از برگزیدگان درگاه کبریا عز اسمه چنان بر خود التزام کرده بود که در تمام کلمه و کلام گفتگوهای روزمره و خطاب و جواب بجز کلام الهی حرفی
بر زبانش نمی آورد با وی گفتگوها و سوالات مختلف از هر باب نموده بجواب هر سخن و هر سوال آیتی از کلام الله بر خواند که جواب سوال و تمامتر بود چون نامش
پرسیدند بجواب گفت که رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً هرگاه از مقامش سوال کردند گفت که اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُّضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِىْ بِبَكَّةَ مُبٰرَكًا وَّهُدًى
لِّلْعٰلَمِيْنَ بهمین نمط بجواب هر سوال آیتی بر خواند که اینجا تمامتر نوشتن از اصل سخن دور افتادنست مرتبهٔ ایجازش باین غایت توان دید که فقط در یک لفظ لَهَا وَ
عَلَيْهَا فرق مرتبهٔ جزا و سزا و ثواب و عقاب بچه بلاغت و ایجاز تمام میکند که لَهَا مَا كَسَبَتْ از جزای خیر و اجر و ثواب ایما فرماید وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ
عکس آنست که از وبال و نکال عقاب و عذاب خبر میدهد که شرح این دو حرف بس درازست و درین کلام بیک حرف تمام ست فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ
كَذٰلِكَ تمام حساب کمی بیشی ایام لوند که بالا نوشته شد بس دقیق ست و شرح و بیانش بس دراز در یک سخن تمام ست که وَازْدَادُوْا تِسْعًا خود ظاهرست
که تعداد مدت ایام سه صد و نه سال بلفظ تِسْعَ وَثَلٰثَ مِائَةِ سِنِيْنَ بزبان عربی بخوبی بیان می توانست شد مگر اینجا از زیاده کردن لفظ وَازْدَادُوْا
تمام حساب لوند شهور هندی بی تکلف هویدا شد که در یک سال قریب ده یا یازده روز می افزایند که در سه سال سی و کسری افزاید بقدر یک ماه میشود بهمین
حساب در صد سال سه سال و چند روز میشوند که در سه صد سال نه سال و دو ماه و نوزده روز بحساب قمری شدند که در حساب فقراوده در شهور قمری هجری
شکست ماهی نوشته میشد و در ماههای هندی فصلی که عبارت از کنوار کاتک وغیره بوده است لفظ وضعات لوند نوشته میشد پس این حساب دقیق که مایهٔ توفیر لکها
روپیه در خزائن سرکار اوده بود فقط در یک لفظ وَازْدَادُوْا تمام ست که شانزده لک یکمشت بسبب همچنین توم توفیرات عالمگیری بعد وفات پادشاه وقت در
این کاتب نوشتند که تمامتر بعنایت الهی از داخلهای خزانه و رسیدات حسب الحکم نشان داده بخلعت سرفرازی سرفرازی حاصل کرده شد پس درینجا که از تقریظ
همین تفسیر موجز و مختصر که از ملا حسین واعظ است سخن میرود انیهمه حساب لوند در همین تفسیر جامع واضح تر مرقوم ست فَلْيَنْظُرْ ثَمَّهُ لاجرم این تفسیر خاص
شانی و آنی جد است که حصهٔ همین مفسر علیه الرحمه بوده است ابتدای بنای تالیف این تفسیر خاص بفرمایش سلطان وقت از کتاب جواهر التفسیر ست چون خامه بیت
چنین مفسر دریادل بحر امواج بحکم پادشاه مجازی در آمد و تائید شاهنشاه حقیقی بتقاضای وهبی امداد روحانی بامداد برخاست فقرها مضامین به دریای دل مفسر

دریا دل جوش زدن آغاز نهاد و آنقدر به مضامین عالیه و اسرار حکمت و نکتهای باریک و لطائف لطیف دریا دریا از خامهٔ مفسر علیه الرحمه موج زد که مدة العمر مفسر به تسوید مسودهٔ جواهر التفسیر تمام شد و مسودهٔ کتاب تمام شد میگویند که مقدار حجم و بسط دفترهای مسودات کتاب باین غایت کشید که بقدر بار شتری گردید اگر ضرورت سفر اتفاق میافتاد تا الکثرآن شتر بار مسودات همراه مفسر میبود و در عالم سفر هم خامه و قرطاس بتسوید مسوده از دست مفسر جدا نمیشد چون مرتبه بسط این کتاب بسیط باین غایت کشید و امرای پادشاه وقت بتحریر تفسیر مختصر بود که بر حواشی مصاحف گنجایش پذیرد و حال المتن باشد لاجرم امتثالا للامر آن کتاب مسوده جواهر التفسیر را معطل گذاشته بتسوید این عجالهٔ موجزه مختصره متوجه شد که بنام نامیش به لفظ تفسیر حسینی نامزد گردیده نامور شد که آن همه دریاهای مضامین تمام جواهر التفسیر را درین کوزه کرده است که آخر کار بعد تکمیل این تفسیر حسینی باز بتسوید تتمه همان مسودهٔ اولی جواهر التفسیر مدة العمر خود صرف فرمود که مدد دریای خیالش حکم نقد الحجر پیدا کرده خامه عمرش مفهوم جف القلم پیدا کرد که اکنون استمداد الهی فرا امداد مطبع فیض نامتناهی چنان دریای خار از کوزه بر آمده چون سحاب مدرار باران رحمت عام همه عالم و عالمیان را در نیا دریا سیراب میفرماید ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ○

نثر مطبوعهٔ سابق از نتائج افکار یادگار روزگار ناظم و ناثر بعدیل و سهیم جناب منشی محمد انوار حسین صاحب تسلیم مدظله

حمد خدا برا است که خالق ما و شماست صاحب جلالست خدا و ندا فضالست نعمت او عجیب هر قدرت او غریب نعمتش بیحد رحمتش لا تعد این نعمت بزرگ نزول فرقان مجید است و رحمت سترگ شفیع روز بیم و امید آن مسعود و ساطع برکات و خجسته ذریعهٔ حسنات است و این عظمی همهٔ موجودات و کبری نتیجه کائنات اگر اینست آیات است صراط مستقیم دین و ایمانست آما بعد ننگ نام مسلمانی انوار حسین تسلیم سهسوانی بعد شکر گزاری منشی نول کشور لب میگشاید و از شکر شکر روزه وا مینماید این هندی نژاد دری آنست که دلسوزه مسجد یاران دل دل کنانست یعنی کلام الله شریف هر قسم که عبارت از محشی و معرا و اشارتست از کم قیمت و بیش بها و هم دیگر کتب اصول و فروع دین که چشم از دیدن سواد و گوش از شنیدن نام آنها نا آشنا با نمایش علو همتی طبع ساخته و با انضباط احتیاط شرعی هر گونه پرداخته از دم مکرم و نفس نفیس او مسکن اشاعت علم آباد و قوت مفاخرت و شوکت مباهات عالم دراز دیاد چنانچه درین روزها تفسیر حسینی که مستغنی از تعریفست و بی نیاز از توصیف بامداد و تصحیح و معان نظر واقف رموز زبر و زیر پیشرو قافلهٔ باریابان درگاه صمدیت و احدیت ایزد اکبر نص مطلق کتاب المبین تحقیق شان شکوه سورت مدقق حفاظ ناموس حفاظ ناگسسته ده مسمار نزدیک و دور مولوی عبد الحی ادام الله فیضه جانشین حافظ محمد مجد و مرحوم مغفور که اوقات خود را در حسنات وقف ساخته و متشدد بحزم مروت همدرتن بر و ... رای خود در ... القرآنست و جائز داشته او جزو ایمانست در مطبع او وره انجبار که بود افسر مار قیش با دش بقالب طبع در آمد و در ربیع الاول سنه هجری مطابق ... ماه ... ... سعادت بهر مشتاقان کشاد

چون به افضال خدای ذو الجلال طبع شد تفسیر بر شان غریب
خامهٔ تسلیم تاریخش نوشت چاپه تفسیر حسینی شد عجیب ۱۲۸۸ھ

نیز انا با فضال خدا این تفسیر	گشت در وقت حسن طبع پذیر	گفت تسلیم سن طبعش خوب	که شده طبع حسینی تفسیر
جو تفسیر مطلوب تهی وه چهپی	خدا کی قسم مشکل آسان هوی آج	لکهو جلد تسلیم تاریخ تم	عجب طبع تفسیر قرآن هوئی ۱۲۸۹

قطعهٔ تاریخ مطبوعهٔ سابق طبعزاد فکر نقاد فخر شعرای سلف جناب منشی اشرف علی صاحب متخلص به اشرف سلمه الله ۱۲۸۸ھ

شکر هی کیا طبع هو کر یه کتاب	عیش بخش دل هی مثل نو امید	لکهوای اشرف یهی تاریخ سال	چهپ گئی تفسیر فرقان مجید ۱۲۸۸ هجری

خاتمة الطبع جديد

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام علے رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين اما بعد فلا يخفى علے الواقفين كالعلماء سعدين وكبراء اهل يقين در تفسير كلام الله الملك العزيز العلام چه تحقيق وتدقيق بكار برده كه دقيقه از دقائق فرو نگذاشتند وما متاخرين كه مقلدين متقدمين اند بآلاف فوائد جزيله واصناف مطالب جليله سرمايه وافى وكافى برداشتند انيهمه خوش نصيبى هست وآنرا بزرگى وسترگى مستعدى ومجتهدى سزاست زيرا كه مدلول قرآن را فهميدن كار هر كس نيست ونه حلاوت معاشش چشيدن اعنى بجز بتوفيق ايزدى وتائيد غيبى كرا يارست كه به بيان اسرار خفيه كلام الهى دم زند ودر انكشاف نكات ماقل ودل اعلان شان نزول آيات زبان كشايد هانا در هر رنگ وهر زمانه قدرت كامله اش رونما وآفتاب عالمتاب دين مبين بقلوب المومنين المتقين جلوه افزاست پس هر چه هست فيضان اوست وازشرقستان ذات واجب الوجود لمعات صد پرتو خوشم ونازم بردين خويش وآفرين بر آئين خويش كه هر ساعت از خود ترقى پذيرست وهر دم وهر لحظه فروغ گير چون ظاهر وباهرست كه قرآن مجيد وفرقان حميد بلسان عربى نازل شده است وهم از تفاسير عربيه كامل شده ازين رو عامه اهل عجم را ضرورت تفسير فارسى بود كه تفهيم مدلولات عربيه آسان شود چنانچه در سنه سبع وتسعين وثمان مائة عمدة المحققين المفسرين زبدة المدققين مقبول بارگاه لم يزلى كشاف رموز جلى وخفى مولانا ما دينا المعروف به ملا حسين واعظ الكاشفى نور الله برهانه بكمال ايجاز واختصار معرا از تكلف سخن آرائى ومعرا از اظهار رعنيت معانى ... حذف واضمار وتخصيص وتعميم حقيقت ومجاز تصنيف فرمود سبحان الله عجب تفسير دلپذير بے عديل نظيرست كه چيش اگر صد سال ستايش او كند ممكن نيست كه از عهده آن برآيد از انجا كه مطبع هذا در حمايت واشاعت كتب ملت اسلام مدام بسعى غايت مصروف مى ماند ووقتا فوقتا وآنا فآنا زر خطير براے رفاه عام وفائده انام صرف مى نمايد بنابر علے ذلك اين تفسير بے نظير را در سنه ۱۲۹۰ هجرى چاپ نموده باب فيض ورحمت الهى كشاد ومنت بر جان جهان وجهان بر آفاقيان نهاد خلاصه اينكه تفسير ... گرديد ... در ماه مارچ ۱۸۷۳ عيسوى مطابق ماه محرم ۱۲۹۰ هجرى بقالب طبع درآمد روان ايمان توان باعث هايونى اين كتاب مستطاب وشايسته شايستگى اقبال اين خاتم التفاسير لاجواب بر جمله خوانندگان وبينندگان وحافظان وقاريان مبارك وهمايون باد ودعا بمقدار ملك التجار جناب منشى نولكشور صاحب مالك مطبع اوده اخبار را خداے كريم اجر جسيم دهاد آمين ثم آمين فقط

4178

S/P

4178

S/P